وكذلك يجتبيك ربك ويعلمك من تأويل الأحاديث

جلد چہارم

تیسیر القاری

شرح فارسی صحیح بخاری

از مولانا نور الحق محدث دہلوی

محشی بشرح فارسی دیگر

شیخ الاسلام والمسلمین

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکھنوی طبع گردید

فہرست تفسیر القادری جلد چہارم

فہرست تفہیم الاسلام

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
٦٥٣	ويل لكل همزة	٦٦٣	سورة قل هو الله احد	٦٦٠	باب ما قيل في درع النبي ... الحرب
٦٥٣	سورة الم تر كيف	٦٦٥	باب		وسلم والقميص في الحرب
	قريش	″	باب	٦٦٣	باب الجبة في السفر
	ارايت	″	سورة قل اعوذ برب الفلق	٦٦٣	باب لبس الحرير في الحرب
″	انا اعطيناك الكوثر	″	سورة قل اعوذ برب الناس	٦٦٧	باب ما يذكر في السكين
″	قل يا ايها الكافرون	٦٦٦	كتاب فضائل القرآن	″	باب ما قيل في قتال الروم
٦٦١	سورة اذا جاء نصر الله	″	باب كيف نزول الوحي واول ما نزل	٦٦٩	باب قتال اليهود
٦٦٢	باب قوله ورأيت الناس يدخلون في دين الله	٦٦٨	باب نزل القرآن بلسان قريش والعرب	٦٧٠	باب قتال الترك
		٦٦٩	باب جمع القرآن	٦٧٢	باب قتال الذين ينتعلون الشعر
٥٩١	الرحمن	٦٧٣	باب ذكر كاتب النبي صلى الله عليه وسلم	″	باب من صف اصحابه عند الهزيمة
٥٩٣	باب ومن دونهما جنتان	″	باب انزل القرآن على سبعة احرف	٦٧٣	باب الدعاء على المشركين بالهزيمة والزلزلة
″	باب حور مقصورات في الخيام	٦٧٥	باب تاليف القرآن	٦٧٦	باب هل يرشد المسلم اهل الكتاب
٥٩٥	سورة الواقعة	٦٧٧	باب كان جبرئيل يعرض القرآن على النبي صلى الله عليه وسلم	٦٧٧	باب الدعاء للمشركين بالهدى ليتألفهم
٥٩٩	باب قوله ما قطعتم من لينة نخلة			٦٧٨	باب دعوة اليهود والنصارى
	باب قوله ما افاء الله على رسوله	٦٧٨	باب القراء من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم	٦٧٩	باب دعاء النبي صلى الله عليه وسلم
٦٠٠	باب وما آتاكم الرسول فخذوه				
٦٠١	باب قوله والذين تبوؤ				
٦٠٢	باب ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة				
٦٠٣	سورة الممتحنة				
″	باب ...				

[illegible]

جلد چهارم

تیسیر القاری

شرح فارسی صحیح بخاری

از مولانا نور الحق محدث دهلوی رح

محشی بشرح فارسی دیگر

شیخ الاسلام و سماه [illegible]

در مطبع حاجی محمد علی بخش خان لکهنو طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

جلد چهارم

كتاب المغازي

...ین جنگ کردن غزوات بفتح اسم ست و مغزی بروزن مغنی اسم جمع ست و مغازی جمع غزوات مثل ...
... اہل سیر لشکری که آنحضرت بذات مبارک بکارزار کافران کرده و فوجی که در ان خود تشریف نبرده اند
... مغزی مصدر میمی است بمعنی اراده و قصد و طلب ست اغزوا الى العدو رفت بقتال و غارت و معنوی الکلام معنی
... مناقب غزوات ست تفسیر مغازی بمعنی مناقب اینجا در باره اراده است بعضی گویند مغازی جمع مغزی ...
... بغزو و غزا و مغزی و مغزاة و ... از که اسم مکان باشد و اینجا متعین ست بمعنی مصدر یعنی این کتاب در بیان ...
... کفار را

باب غزوة العشيرة بضم عين مهمله و فتح شين معجمه و سکون تحتیه و فتح را و در بعضی ...

... ست قال ابن اسحق اول ما غزا رسول الله صلى الله عليه وسلم الابواء ... گفت ...
... صدوق ست لیکن تدلیس میکند در سال صد و پنجاه وفات یافته نخستین غزوه که غزا کرده است رسول ...
... موحده آنرا محمد و غیر خوانده اند نام قریه الیست نزدیک بجحفه جانب مدینه ثم بواط بضم موحده ...
... است نام کوهی ست از کوههای جهینه ثم العشيرة و آن در سنه اثنین واقع ی گفته در سنه ...
... قریش بآمده بود که بشام میرفتند و همین سبب واقعه بدر ست و درین غزوات ثلثه جنگی واقع نشده ...

حدثنا عبد الله قال حدثنا وهب قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق قال كنت الى جنب ...
... زيد بن ارقم فقيل له كم غزا النبي صلى الله عليه وسلم من غزوة قال تسع عشرة قيل ...
... زید بن ارقم را که چند ...
قال تسع عشرة ... نوزده غزوه بذات خود کرده است قيل كم غزوت انت معه گفته شد او را ...
سبع عشرة گفت هفده غزوه و در روایت ابی یعلی باسناد صحیح از طریق ابی الزبیر از جابر گفته بست و یک ...
... کرده است دو غزوه را از ان بست و یک غزوه شاید که آنها غزوه ابوا و غزوه بواط خواهد بود گویا این دو غزوه ...
... وی یا آنکه درین دو غزوه جنگی واقع نشده و ابن سعد شمار کرده است بست و هفت غزوه و گفت ...
... صلی الله علیه وسلم بذات خود در هشت غزوه بدر و احد و احزاب و بنی المصطلق و خیبر و فتح مکه و حنین و طائف ...
... است و در احزاب داخل کرده ازانکه متصل احزاب واقع شده و غیر موسی بن عقبه ...
... احزاب واقع شده قلت فايهم كانت اول گفتم پس کدام غزوه اول بوده ...

كتاب الاجارة

... عرفی کرده اند ...
... و آن نیز ...
... بسم الله الرحمن الرحيم
في الاجارات ... روايت ...
... في الاجارات ساقط است و در باقی
روایات کتاب الاجارة ساقط است

باب

استيجار الرجل الصالح ... مزدور گرفتن مرد نیکوکار را
وقال الله تعالى ... ان خير من استأجرت القوي الامين ...
... باشد ... امين ...
عليها السلام و ذکر این قول ... دلیل است بر جواز
استیجار مرد صالح والخازن الامين و ذکر ...
... امانت باشد ... و آن نیز دلیل است بر
استیجار رجل صالح ... خازن امين ...
...
... و من لم يستعمل من اراده ...
... امین ...

حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا
سفيان الثوري عن ابي بردة ... موحده ...
قال اخبرني جدي ابو بردة عامر ... مشهور عن
ابيه ابي موسى قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
الخازن الامين الذي يؤدي ما امر به طيبة نفسه
احد المتصدقين ...
...
... صدقه دهنده است ...
... ازین ... خادم از کتاب الزکوة
گذشت حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن
سعيد القطان عن قرة بن خالد ... و تشدید

ابو جهل بکشد و صواب همانست که اگر گوید مضاف محذوف است یعنی یا رب اعوان فرعون هذه الامة من اسیر و یا وی قال الشیخ ابن حجر مقتل علی ما اورده اصحاب الشیخ این حدیث امثال عائد است فعاد فقال العشیق پس ذکر کردم مر آن را با ابوجهل گفت هیچ غیر عشیر یعنی

باب ذکر النبی صلی الله علیه وسلم من یقتل ببدر

در بیان ذکر کردن پیغمبر کسی را که کشته شود در روز بدر اندر روح آن در روایت ابی ذر لفظ باب ساقط است **حدثنا** احمد بن عثمان قال حدثنا شریح بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابیه عن ابی اسحق قال حدثنی عمرو بن میمون انه سمع عبد الله بن مسعود حدث عن سعد بن معاذ بتحقیق عمرو بن میمون شنید عبد الله بن مسعود را که حدیث کرده از سعد بن معاذ انه قال کان صدیقا لامیة بن خلف که بتحقیق سعد بن معاذ بوده دوست مر امیه بن خلف را که از رئیسان مشرکان بود وکان امیة اذا مر بالمدینة نزل علی سعد و بود امیه وقتی که گذشتی بمدینه در وقت رفتن بشام نزول میکرد بمنزل سعد بان او وکان سعد اذا مر بمکة نزل علی امیة و بود سعد بن معاذ وقتی که گذشتی بمکه نزول میکرد بمنزل امیه فلما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة پس چون قدوم آورد رسول خدا بمدینه انطلق سعد معتمرا رفت سعد در حالی که عمره کننده است فنزل علی امیة بمکة پس فرود آمد بر امیه بمکه فقال لامیة انظر لی ساعة خلوة لعلی ان اطوف بالبیت پس گفت سعد مر امیه را ببین برای من زمان خلوتی شاید من طواف کنم بخانه کعبه فخرج به قریبا من نصف النهار پس برآمد با سعد نزدیک بزوال آفتاب فلقیهما ابو جهل پس ملاقات کرد هر دو را ابو جهل فقال یا ابا صفوان من هذا معک پس گفت ابو جهل ملعون امیه را ای ابا صفوان این کیست با تو فقال هذا سعد پس گفت امیه این سعد است فقال له ابو جهل الا اراک تطوف بمکة آمنا پس گفت سعد را ابو جهل آیا نمی بینم ترا که طواف میکردی بمکه در حالی که امن داده شده وقد آویتم الصباة و زعمتم انکم تنصرونهم وتعینونهم و بتحقیق جا داده اید شما صابیان را یعنی مسلمانان را و گفته اید که بتحقیق شما یاری میدهید ایشان را و مدد میکنید ایشان را صباة بضم صاد و تخفیف موحده جمع صابی است بمعنی مایل از دین و مشرکان آنحضرت را و اصحاب او را صابی میگفتند اما والله لولا انک مع ابی صفوان ما رجعت الی اهلک سالما آگاه باش بخدا اگر نمی بودی تو با ابی صفوان باز نمیگشتی بسوی اهل خود در حالی که سلامت داری فقال له سعد ورفع صوته علیه پس گفت مر او را سعد در حالی که بلند کرده آواز خود را برابر ابو جهل یعنی بشدت گفت اما والله لئن منعتنی هذا لامنعنک ما هو اشد علیک منه آگاه باش بخدا اگر منع کنی تو مرا این طواف هر آینه منع کنم ترا چیزی که آن سخت ترست بر تو از این طریقک علی المدینة راه ترا که بتجارت میروی بر مدینه است فقال له امیة لا ترفع صوتک یا سعد علی ابی الحکم فانه سید اهل الوادی پس گفت امیه بلند مکن ای سعد بر ابی الحکم کنیت ابی جهل است بتحقیق وی مهتر و بزرگ اهل مکه است فقال سعد دعنا عنک یا امیة پس گفت سعد بگذار ما را از خود ای امیه یعنی با مسلمانان مباش و اختلاط مکن با ما فوالله لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انهم قاتلوک پس بخدا سوگند که بتحقیق شنیدم رسول خدا را میفرمود بتحقیق مسلمانان کشنده تو اند قال بمکة قال لا ادری گفت امیه آیا بمکه میکشند مرا گفت سعد نمیدانم سیوطی و غیره گفته که وهم کرده کرمانی که ضمیر انهم را راجع با بوجهل و یاران او داشته و اشکالی را که برین تقدیر آمده که امیه را ابوجهل و همراهان او نکشته اند بلکه از دست مسلمانان بقتل رسیده است دفع کرده است که چون ابوجهل او را باعث بود در برآمدن شده برده است بقتال گویا او کشته است پوشیده نماند که برین تقدیر معنی قول سعد دعنا عنک چنین تقریر باید کرد که بگذار مرا و ابوجهل را و حمایت او

ابو جهل گمان کرد ... [illegible] ... تا آنکه ... [illegible]

امیه بن خلف گفت ... آنحضرت ... [illegible]

با ... این خبر ... یا ام صفوان ان ... سعد ... گفت ای ام صفوان آیا ندیدی

گفت ... سعد قالت و ما قال لک گفت ... زعم ان محمدا اخبرهم انهم قاتلی

گفت ... سعد که ... محمد خبر داده است اصحاب خود را که ایشان کشندهٔ منند ... [illegible]

با ... آنحضرت قسطلانی گفته ... نص صریح ... قول ... [illegible]

قالت فواللّه ما یکذب محمد قال فلما خرجوا الی بدر ... پس گفت ... جاء الصریخ قال ... پس گفت

امیه ... سوگند بیرون نمیروم از مکه فلما کان یوم بدر استنفر ابو جهل الناس پس هرگاه ... در طلب نفیر

کرد ابو جهل مردم را قال ادرکوا عیرکم پس گفت دریابید عیر ... کاروان خود را که ابوسفیان از شام می آورد و مال

بسیار بود مردم را در آن قافله فکره امیة ان یخرج پس ناخوش داشت امیه برآمدن ... [illegible]

ابو جهل فقال یا اباصفوان انک متی ما یراک الناس قد تخلفت پس آمد ابو جهل نزد امیه و گفت ای اباصفوان هرگاه ببینند

ترا مردم که تخلف کرده ای ... [illegible] ... از بهترین اهل ... [illegible]

فلم یزل به ابو جهل حتی قال اما اذ غلبتنی فواللّه لاشترین اجود بعیر بمکة پس نگذاشت او را ابو جهل ... تا آنکه گفت

امیه ... باشد آگاه باش وقتی که غالب کردی تو مرا ... سوگند ... بهترین شتران ... [illegible]

قالت یا اباصفوان ... پس گفت امیه ای مادر صفوان سامان کن مرا فقالت له یا اباصفوان و قد نسیت

ما قال لک اخوک الیثربی پس گفت مادر صفوان تحقیق فراموش کردی چیزی را که گفت برای تو برادر تو یثربی

یثرب بفتح تحتیه و سکون مثلثه و کسر راء و در آخر موحده یکی از نامهای مدینه است قال لا ما ارید ان اجوز معهم الا قریبا

گفت فراموش نکرده ام نمیخواهم اینکه بروم با ایشان مگر نزدیک با ایشان یعنی درمیان ایشان نخواهم رفت فلما

خرج امیة اخذ لا ینزل منزلا الا عقل بعیره پس هرگاه بیرون آمد امیه شروع کرد که فرود نمی آمد منزلی را مگر آنکه می

شتر خود را یعنی همراهی میکرد ... فلم یزل بذلک حتی قتله اللّه ببدر پس همیشه این کار میکرد تا آنکه کشت

او را خدا در بدر ... قتل او ... بن رافع بود و بعضی گویند بلال کشت او را ... ترجمه ... [illegible]

نبوت گذشته **باب** قصة غزوة بدر در روایت اصیلی و ابن عساکر و ابی ذر لفظ باب نیست در فتح الباری

گفته لفظ باب در روایت کریمه است و در ... العینی بدر قریه مشهوریست منسوب به بدر بن مخلد بن النضر بن کنانه

که نزول کرده بود در آن ... گفته اند بدر نام چاهی است نامیده اند باین نام از جهت استدارت یا از جهت صفای آب

یا آنکه بدر در آن دیده میشد و قول اللّه عز و جل و لقد نصرکم اللّه ببدر و انتم اذلة و باب در بیان این قول خدای

بزرگ و بتحقیق نصرت داد شما را خدا بغزوهٔ بدر و حال آنکه شما در نظر کافران خوار بودید از جهت ضعف حال و کمی مراکب

و اسلحه صحابه و استعداد جنگ چنانکه بایستی ناکرده برای غارت اموال که همراه ابوسفیان بود برآمده بودند چون این خبر ...

ضمضم را باهل مکه فرستاد که آمده محافظت اموال نمایند ابو جهل بجمعیت تمام و استعداد جنگ آمده مقاتله نمود فاتقوا اللّه

لعلکم تشکرون پس پرهیز کنید از معاصی و نافرمودهٔ خدا شاید که شما از جملهٔ شاکران باشید الی قوله فینقلبوا خائبین

جزء الثانی عشر ... کتاب ... [illegible]

و در بعضی نسخ قالت ثنیت ولستا ... [illegible]

... [illegible] ... رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله

و ابوبکر رضی اللّه عنه رجلا من بنی الدیل ...

آنحضرت و ابوبکر ... [illegible]

دال ... من بنی عبد بن عدی ... [illegible]

... عبد بن عدی بفتح عین و کسر دال ... [illegible]

هادیا خریتا بکسر خاء معجمه و تشدید راء ... [illegible]

... [illegible] ... رسول اللّه

الماهر بالهدایة ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ...

بجا آورده بود دست ... [illegible]

در اولاد عاص بن وائل سهمی در آمده بود در قریش

ایشان و بودند که نزد تحالف می اندازند ... [illegible]

... یا چیزی که در آن تلوث

بود ... این را تاکید حلف می انگاشتند و هو علی

دین کفار قریش و حال آنکه آن مرد اجیر بود دین کفار

قریش بود فامناه پس امین کردند آن حضرت و ابوبکر

آن مرد را فدفعا الیه راحلتیهما پس سپردند ایشان

... شتر سواری خود را و عده کرده غار ثور بعد

ثلث لیال و وعده کردند با وی که بیاید غار کوه ثور را

بعد سه شبان ... فاتاهما براحلتیهما صبح

لیال ثلث پس آورد آن مرد آنحضرت و ابوبکر را

... ایشان وقت صبح سه شب ... پس

کوچ کردند آن حضرت و ابوبکر از غار فانطلق معهما

پس رفت آن مرد با ایشان عامر بن فهیره ...

... غلام ابوبکر ...

که آزاد کرده بود او را و اسلام آورده بود پیش از نزول

تا این قول خدا و قال وحشي بن حرب قتل حمزة طعيمة بن عدي بن الخيار يوم بدر گفت وحشي بن حرب كشت حمزه بن عبد المطلب طعيمة بن عدي بن خيار را در روز بدر گفته اند صواب عدي بن نوفل بن عبد مناف است چنانکه معلوم شود در باب غزوه احد مرویست که جبیر بن مطعم که برادرزاده طعیمه بود وحشی را که غلام او بود گفت اگر حمزه را بکشی آزاد کنم ترا و قوله و اذ يعدكم الله احدى الطائفتين انها لكم و تودون ان غير ذات الشوكة تكون لكم الآية الشوكة الحدة یعنی شوکت که تفسیر کرده بمعنی حدت و تیزی شده باس و تیزی سلاح است الا شوکت **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك ان عبد الله بن كعب قال مرویست از عبد الرحمن که عبد الله بن کعب پدر او گفت سمعت كعب بن مالك يقول لم اتخلف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة غزاها الا في غزوة تبوك میگفت کعب تخلف نکرده ام از همراهی رسول خدا در هیچ غزوه مگر در غزوه تبوک که تخلف کرده ام درین غزوه چنانکه معلوم خواهد شد غير اني تخلفت في غزوة بدر ولم يعاتب احد تخلف عنها مگر آنکه من تخلف کردم در غزوه بدر و عتاب کرده نشد احدی که تخلف کرده از غزوه بدر انما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد عير قريش جز این نیست که بیرون آمده بود رسول خدا مگر آنکه میخواست کاروان قریش را یعنی با استعداد جنگ بیرون آمده بود زیرا که شنیده شده بود که با ایشان شتر و هزار شتر و رخت پنجاه هزار دینار بود حتى جمع الله عز وجل بينهم وبين عدوهم على غير ميعاد تا آنکه یکجا کرد خدا میان ایشان و میان دشمنان ایشان بر غیر وعده سابق **باب** قول الله عز وجل اذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم الى قوله فان الله شديد العقاب **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا اسرائيل عن مخارق عن طارق بن شهاب قال سمعت ابن مسعود يقول مرویست از طارق بن شهاب گفت شنیدم ابن مسعود را میگفت شهدت من المقداد بن الاسود الكندي مشهدا حاضر شده ام از مقداد بن اسود کندی جائی را یعنی واقف شده ام از حال او جائیکه میگفت آنچه مذکور است لان اكون انا صاحبه احب الي مما عدل به هر آینه بودن من صاحب آن مشهد و حال که گفتن من آن مقداد را که او گفته محبوب تر است نزد من از آنچه مقابل کرده شود با آن از نعمتهای دنیوی بلکه ثوابهای اخروی اتى النبي صلى الله عليه وسلم وهو يدعو على المشركين آمد پیغمبر خدا را و حال آنکه آنحضرت میخواند مردم را بر جنگ مشرکان فقال لا نقول كما قال قوم موسى اذهب انت وربك فقاتلا پس گفت مقداد نمیگوئیم چنانکه گفتند از قوم موسی برو تو و پروردگار تو پس قتال کنید ما طاقت جنگ جباران نداریم بعضی گفته اند رب بمعنی سید است و مراد هارون است از آنکه کلان تر بود از موسی بسه سال یا بیک سال ولكنا نقاتل عن يمينك وعن شمالك وبين يديك وخلفك ولیکن ما جنگ کنیم با کفار از جانب دست راست و دست چپ و پیش روی تو و از پس پشت تو فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم اشرق وجهه وسره پس دیدم پیغمبر خدا را که برافروخت روی آنحضرت و مسرور ساخت آنحضرت را قول مقداد **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يوم بدر روایت کرده است عکرمه از ابن عباس گفت فرمود پیغمبر خدا روز بدر چون دید که اصحاب او سیصد و چند نفر اند و سامان جنگ از مراکب و سلاح کمتر دارند و مشرکان از هزار زیاده و بسامان تمام آمده اند رو بقبله کرد و این دعا بر خواند اللهم اني انشدك عهدك ووعدك خدایا ترا تحقیق من میخواهم ترا عهد ترا که بنصرت پیغمبران خود کرده و وعده ترا که بغلبه مسلمانان داده اللهم ان شئت لم تعبد جواب شرط محذوف است یعنی خدایا اگر میخواهی که عبادت کرده نشوی تو پس غلبه ده کافران را فقول آنحضرت

الجزء التاسع تيسير الاسلام | كتاب الاجارة

بتسعير قال ابن شهاب فاخبرني عروة بن الزبير ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت واستاجر رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر رضي الله عنه رجلا من بني الديل هاديا خريتا وهو على دين كفار قريش فدفعا اليه راحلتيهما وواعداه غار ثور بعد ثلث ليال فاتاهما براحلتيهما صبح ثلث وظاهر آنست که مقصود باجاره مذکور مجرد رهبری بود و شک نیست که آن واقع شد بعد سه روز و اما تسلیم راحلتین ابداع بود که جدا واقع شده و مؤید آن را الکرمانی چرا نیند رو احل را عامر بن فهیره نه دلیل چنانچه در حدیث آمده و قیاس کرده مؤلف بر تاخیر عمل از اجاره تا سه روز تاخیر ماه و سال را **باب** الاجير في الغزو جواز گرفتن اجیر در جنگ با کفار برای خدمت و اعانت در حرب و جز آن **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم الدورقي قال حدثنا اسمعيل بن علية قال

انسان بود وکه پیدا نشت کرا دخاتم انبیاست واگر این مسلمانان وجمعی که حاضرند جمله کشته شوند دیگر کسی پیدا نمی شود که مردم را بعبادت حق خواند فاخذ ابوبکر بیده فقال حسبک پس گرفت ابوبکر دست آنحضرت را وگفت بس بست ترا ای رسول خدا دعا بکه کرد ی بمرتبۀ اجابت رسید فخرج وهو یقول سیهزم الجمع ویولون الدبر پس بیرون آمد از خیمه در حالیکه میگوید آنحضرت سیهزم الجمع... پس بیرون آمد ازخیمه در حالیکه میگوید آنحضرت سرانجام ست که هزیمت داده میشود جمعیت کافران ومیدهند پشت **باب** فضل من شهد بدرا در بیان فضیلت کسیکه حاضر شده است غزوۀ بدر را ودر بعضی نسخ این باب لاترجمه است **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی عبد الکریم انه سمع مقسما مولی عبد الله بن الحارث یحدث عن ابن عباس مقسم مولی عبد الله بن حارث که او را مولی ابن عباس نیز میگویند از بس که ملازمت او میکرد وحدیث میکرد از ابن عباس انه سمعه بتحقیق مقسم شنیده است ابن عباس را یقول لا یستوی القاعدون من المؤمنین عن بدر میگفت برابر نیستند نشینندگان از مؤمنان از غزوۀ بدر والخارجون الی بدر وبر آیندگان بسوی بدر در روایت صحیح واقع شده است که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس فرمود ایشان را که هرچه خواهید بکنید که من بخشیدم گناهان شمارا **باب** عدة اصحاب بدر در شمار اصحاب بدر که حاضر شده اند دران **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن البراء قال استصغرت انا وابن عمر یوم بدر گفت براء بن عازب خورد سال گرفتند مرا وابن عمر را یعنی از جهت خورد سالی همراه نگرفتند در غزوۀ بدر **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا وهب عن شعبة عن ابی اسحق عن البراء قال استصغرت انا وابن عمر یوم بدر وکان المهاجرون یوم بدر نیفا علی ستین وبودند مهاجران روز بدر زیاده از شصت وچند نفر نیف بفتح نون وتشدید تحتیه وفا وبتخفیف تحتیه بمعنی عددی که زیاده بر عقد شود ودو ولست بود تا آنکه برسد بعقدی دیگر که بالاتر از آن ست میگویند در زبان فارسی اند وچند میگویند والانصار نیفا واربعین ومائتین ومردم انصار دو صد وچهل واند نفر بودند **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا زهیر قال حدثنا ابو اسحق قال سمعت البراء یقول حدثنی اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ممن شهد بدرا گفت ابو اسحاق شنیدم براء را که میگفت حدیث کردند مرا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم از آن مردم که حاضر شده اند بدر را انهم کانوا عدة اصحاب طالوت الذین جازوا معه النهر بتحقیق ایشان بودند بشمار اصحاب طالوت آنانکه گذشته اند با وی نهر فلسطین را وطالوت از ذریت بنیامین برادر یوسف بن یعقوب است علیهما السلام بضعة عشر وثلثمائة سیصد وده واند نفر قال البراء لا والله ماجاوز معه النهر الا مؤمن گفت براء نیست بخدا در نگذشته با وی نهر را مگر مسلمان که با یقین بودند از برا که زیاده برین بوده اند کافران هم با ایشان بوده باشند در جواب سائل این را گفته است **حدثنا** عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء قال کنا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم نتحدث گفت براء بودیم ما یاران محمد صلی الله علیه وسلم که میگفتیم ان عدة اصحاب بدر علی عدة اصحاب طالوت الذین جاوزوا معه النهر ولم یجاوز معه الا مؤمن بتحقیق شمار اهل بدر بر شمار اصحاب طالوت بودند که گذشته اند با او نهر را ونگذشته است با وی مگر مسلمان بضعة عشر وثلثمائة سیصد وده واند نفر **حدثنا** عبد الله بن ابی شیبة قال حدثنا یحیی بن سعید عن سفیان عن ابی اسحق عن البراء وحدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن ابی اسحق عن البراء قال کنا نتحدث ان اصحاب بدر ثلثمائة وبضعة عشر بعدة اصحاب طالوت الذین جاوزوا معه النهر وما جاوز معه الا مؤمن قصۀ طالوت وجالوت مشهور ومذکور ست در کلام مجید **باب** دعاء النبی صلی الله علیه وسلم علی کفار قریش شیبة وعتبة والولید وابی جهل بن هشام

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الاجارة

وکان لی اجیر بود مرا مزدوری فقاتل انسانا فعض احدهما اصبع صاحبه پس کارزار کرد اجیر یک آدمی را پس گزید یکی ازین دو مقاتل انگشت دیگری را فانتزع اصبعه پس کشید آن دیگر انگشت خود را از دهن گزنده فاندر ثنیته پس افگند آن دیگر دندان پیش گزنده را ببعث کشیدن انگشت اندازد سالی بهد انگشتن سقطت پس افتاد دندان از دهن وی فانطلق الی النبی صلی الله علیه وسلم فاهدرها پس رفت بفریاد بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاهدرها پس باطل گردانید آنحضرت دیت او را وحکم بقصاص نه دیت کرد وقال افیدع اصبعه فی فیک تقضمها وفرمود آیا بگذارد وی انگشت خود را در دهن تو که بخایی آن را القضم بفتح قاف وضاد معجمه خاییدن باطراف دندان قال احسبه قال کما یقضم الفحل گمان می برم آن حضرت را که فرمود چنانکه می خاید شتر نر قال ابن جریج وحدثنی عبد الله بن ابی ملیکة عن جده مثل هذه القصة گفت ابن جریج وحدیث کرد مرا ابن ابی ملیکه از جد خود مانند این قصه ان رجلا عض ید رجل فاندر ثنیته فاهدرها ابو بکر رضی الله عنه که بتحقیق مردی گزید دست مردی را پس افگند دندان گزنده را پس باطل کرد ضمان دندان را ابو بکر صدیق **باب** من استاجر اجیرا فبین له الاجل ولم یبین له العمل کسیکه بمزد گیرد اجیری را پس بیان کند مدت اجاره وبیان نکند او را عمل وظاهر میل مؤلف بجواز ست لقوله تعالی یعنی بدلیل قول حق تعالی در حکایت قول شعیب موسی را علیهما السلام انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج بتحقیق من میخواهم که بنکاح دهم یکی ازین دو دختر خود برین شرط که با جرت دهی نفس خود مرا وعمل کنی تا هشت سال الآیتین تا آخر دو آیه چنانکه نسخۀ شیخ اجل ست ودر نسخۀ قسطلانی الی قوله علی ما نقول وکیل ونیست در

ودعا کردن پیغمبر خدا بر کافران قریش که شیبه وعتبه وولید وابی جهل بن هشام اند وعلامت دعا کردن بر هلاک کشته شدن آنها

حدثنا عمرو بن خالد قال حدثنا زهیر قال حدثنا ابو اسحق عن عمرو بن میمون عن عبد الله بن مسعود قال استقبل النبی صلی الله علیه وسلم الکعبة گفت ابن مسعود روی کرد پیغمبر خدا بسوی کعبه فدعا علی نفر من قریش علی شیبة بن ربیعة وعتبة بن ربیعة والولید بن عتبة وابی جهل بن هشام پس دعا کرد بر چندی از مردم قریش بر شیبه بن ربیعه وعتبه بن ربیعه وولید بن عتبه وابو جهل بن هشام فاشهد بالله لقد رأیتهم صرعی قد غیرتهم الشمس وکان یوما حارا پس گواهی میدهم بخدا بتحقیق دیدم ایشانرا که در کشتگان افتاده اند تحقیق تغیر داده است آفتاب ایشانرا وگندیده شده اند وبود آنروز روزی گرم

باب قتل ابی جهل بن هشام در ذکر کشته شدن ابی جهل لعین حدثنا ابن نمیر قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا اسمعیل قال حدثنا قیس عن عبد الله بن مسعود انه اتی ابا جهل وبه رمق یوم بدر مرویست از ابن مسعود که بتحقیق او آمد نزد ابی جهل وحال آنکه بود بوی رمقی از حیات بود در روز بدر فقال ابو جهل هل اعمد من رجل قتلتموه پس گفت ابو جهل آیا هست عجب تر از مردی که کشتید شما اورا جوهری گفته قول عرب انا اعمد من کذا ای اعجب منه واز این قبیل ست قول ابو جهل اعمد من سید قتله قومه انتهی حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا سلیمان التیمی ان انسا حدثهم قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنی عمرو بن خالد قال حدثنا زهیر عن سلیمان التیمی عن انس رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من ینظر ما صنع ابو جهل گفت بتحقیق انس بن مالک حدیث کرد یارانرا که از اصحاب کبار شنیده بود گفت فرمود پیغمبر خدا کیست که ببیند چه کرد ابو جهل در حال کشته شدن فانطلق ابن مسعود فوجده قد ضربه ابنا عفراء پس رفت ابن مسعود پس یافت ابو جهل را که بتحقیق زده اند اورا دو پسر عفراء که نام آنها معاذ ومعوذ ست عفراء نام مادر آنهاست ونام پدر آنها حارث بن رفاعه نجاری ست حتی برد تا آنکه بسر رسیده است یعنی از طپیدن مانده است ونزدیک ست که بمیرد قال انت ابا جهل گفت ابن مسعود توئی اباجهل ودر روایت مستملی ابو جهل ست واباجهل بر لغت کنانه است واز این قبیل ست قول امام ابو حنیفه ولو رماه با باقیس وهل این لغت الف را ثابت میدارند در جمیع احوال رفع ونصب وجر یا منصوب ست بتقدیر اعنی یا ندا است یعنی انت مقتول یا اباجهل قال احمد بن یونس انت ابو جهل یعنی بواو وموافق قول جمهور ومعتمد بحسب روایت همان اول ست گویا راوی تصحیح از پیش خود کرده است قال فاخذ بلحیته گفت راوی پس گرفت ابن مسعود ریش اورا از برای انتقام بقول وفعل از آنکه در مکه ایذا بسیار میکرد اورا فقال وهل فوق رجل قتلتموه گفت ابو جهل آیا هست بالاتر مردی که کشته اید شما اورا او قال قتله قومه یا مردی که کشته است اورا قوم او کرمانی گوید مراد وی آنست که شمارا فخری نیست از این ومرا عاری نه تواند که مراد آن باشد که بزرگی من بجا لست که شما بزرگ تر از من کسی را نکشته اید حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا ابن ابی عدی عن سلیمان التیمی عن انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یوم بدر من ینظر ما فعل ابو جهل فانطلق ابن مسعود فوجده قد ضربه ابنا عفراء حتی برد فاخذ بلحیته قال انت ابا جهل قال وهل فوق رجل قتله قومه او قال قتلتموه حدثنا ابن المثنی قال حدثنا معاذ بن معاذ قال حدثنا سلیمان قال اخبرنا انس بن مالک نحوه یعنی محمد بن مثنی روایت کرد از معاذ بن معاذ از سلیمان از انس مانند حدیث مذکور نقل کرده حدثنا علی بن عبد الله قال کتبت عن یوسف بن الماجشون گفت علی بن عبد الله نوشتم از یوسف بن ماجشون کنایت از سماع ست از آنکه نوشتن بی سماع

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب ...

اجیر دیواری را که میخواهد بیفتد برو باشد حدثنا وتزوالی ذر در حدیثی با خبار ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنا ودر بعضی نسخ اخبرنی با فراد یعلی بن مسلم بن دینار عن سعید بن جبیر یزید احدهما علی صاحبه زیاده میکرد یکی از دو راوی از سعید که یعلی وعمرو بن دینار روایت خود بر دیگری یعنی ذکر میکرد لفظی که در روایت دیگری نبود وغیرهما قد سمعته یحدثه عن سعید ابن جریج گوید وغیر دو مرا غیر یعلی وعمرو نیز چنانکه شنیدم آن غیر را که حدیث میکرد از سعید بن جبیر قال گفت سعید قال لنا ابن عباس رضی الله عنهما حدثنی ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آن حضرت در قصه موسی وخضر فانطلقا فوجدا جدارا یرید ان ینقض پس روان شدند موسی وخضر پس یافتند دیواری را که میخواست که بیفتد پس راست وقائم کرد خضر آن را قال سعید بیده هکذا گفت ابن جبیر یعنی اشارت کرد ابن جبیر بدست خود همچنین یا اشارت کرد خضر بدست خود یا ابن جبیر در تصویر بکذا ودر بعضی نسخ بیده بتشبیه است فاستقام پس راست شد دیوار قال یعلی حسبت ان سعیدا قال گفت یعلی گمان میبرم که سعید گفت فمسحه بیده پس سود خضر دیوار را بدست خود فاستقام بر این تقدیر مستقیم میشود کلام مجید وتقدیر بخلاف روایت اول فقال لو شئت لاتخذت علیه اجرا گفت موسی خضر را اگر میخواستی وشرط میکردی هر آئینه میگرفتی بر این عمل اجرا قال سعید اجرا ناکله گفت سعید بن جبیر یعنی مزد این عمل را که می خوردیم آن را در این حاجت وحسرت ...

نيا شد عن صالح بن ابراهيم عن ابيه عن جده في بدر يعني حديث ابني عفراء يعني تعريف کشتن دو پسر عفرا ابوجهل را حدثنا محمد بن عبد الله الرقاشي قال حدثنا معتمر بن سليمان قال سمعت ابي يقول حدثنا ابو مجلز عن قيس بن عباد عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه انه قال انا اول من يجثو بين يدي الرحمن للخصومة يوم القيمة مرويست از علی بن ابی طالب که گفت من نخستین کسی ام که زانو بنشینم پیش خدای رحمان از برای خصومت بروز قیامت جثو بجیم و مثلثه یعنی قعود بر دو زانو برای خصومت قال قيس بن عباد وفيهم انزلت هذان خصمان اختصموا في ربهم وگفت قیس بن عباد در حق ایشان نازل شده است این آیه کریمه یعنی آنست که این دو فوج مومنان و کافران خصومت کرده اند در دین پروردگار مراد از مومنان علی و حمزه و عبیده یا ابو عبیده بن حارث و از کافران شیبه بن ربیعه و عتبه بن ربیعه و ولید بن عتبه چنانکه میگوید قال هم الذين تبارزوا يوم بدر گفت اینجماعه آنانند که با یکدیگر مبارزت و محاربه کرده اند روز غزوه بدر حمزة وعلي وعبيدة او ابو عبيدة بن الحارث شك راویست رضي الله عنهم وشيبة بن ربيعة وعتبة بن ربيعة والوليد بن عتبة بیضاوی در تفسیر خود گفته بعضی گویند که این اشارت است بمخاصمت یهود و مسلمانان یهود میگفتند پیغمبر ما پیش از پیغمبر شماست پس ما احق و سزاوار تریم بخدا و مومنان میگفتند که ما احق تریم بخدا که ایمان آورده ایم به محمد صلی الله علیه وآله وسلم و به پیغمبر پیغمبر شما حدثنا اسحق بن ابراهيم الصواف قال حدثنا يوسف بن يعقوب كان ينزل في بني ضبيعة وهو مولى لبني سدوس بود یوسف بن یعقوب نزول میکرد در محله بنی ضبیعه و او مولای بنی سدوس است ضبیعه بضم ضاد معجمه و فتح موحده و سکون تحتیه و فتح عین مهمله سدوس بفتح مهمله و ضم دال مهمله در آخر سین قال حدثنا سليمان التيمي عن ابي مجلز عن قيس بن عباد قال قال علي رضي الله عنه فينا نزلت هذه الآية گفت قیس گفته است علی بن ابی طالب در شان ما یان نازل شده است این آیت هذان خصمان اختصموا في ربهم حدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن ابي هاشم عن ابي مجلز عن قيس بن عباد عن ابي ذر رضي الله عنه قال نزلت هذان خصمان اختصموا في ربهم في ستة من قريش گفت نازل شده است این آیه در شش نفر از مردم قریش علي وحمزة وعبيدة بن الحارث وشيبة بن ربيعة وعتبة بن ربيعة والوليد بن عتبة حدثني يحيى بن جعفر قال حدثنا وكيع عن سفيان عن ابي هاشم عن ابي مجلز عن قيس بن عباد قال سمعت ابا ذر رضي الله عنه يقسم لنزلت هؤلاء الآيات في هؤلاء الرهط الستة يوم بدر نحوه گفت قیس بن عباد شنیدم ابا ذر را سوگند میخورد که بتحقیق این آیتها که هذان خصمان تا تمام سه آیت نازل شده در جماعه شش نفر روز بدر مانند سیاق حدیث قبیصه از سفیان حدثنا يعقوب بن ابراهيم الدورقي قال حدثنا هشيم قال اخبرنا ابو هاشم عن ابي مجلز عن قيس بن عباد قال سمعت ابا ذر يقسم قسما گفت قیس شنیدم ابا ذر را سوگند میخورد قسمی سوگندان هذه الآية هذان خصمان اختصموا في ربهم نزلت في الذين برزوا يوم بدر حمزة وعلي وعبيدة بن الحارث رضي الله عنهم وعتبة وشيبة ابني ربيعة والوليد بن عتبة حدثنا احمد بن سعيد ابو عبد الله قال حدثنا اسحق بن منصور السلولي قال حدثنا ابراهيم بن يوسف عن ابيه عن ابي اسحق قال سأل رجل البراء وانا اسمع مرویست از ابی اسحق که پرسید مردی براء بن عازب را و من می شنیدم قال اشهد علي بدرا گفت آیا حاضر شده است علی بن ابی طالب غزوه بدر را قال بارز وظاهر گفت مبارزت کرد و غالب آمد بر دشمنان انیمه روایتها که آورده گویا بعضی مردم در حاضر شدن امیر المومنین علی از جهت خوردسالی ایشان تردد داشته اند بنابرین برای دفع تردد مردم گفته حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني يوسف بن الماجشون عن صالح بن ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف عن ابيه عن جده عبد الرحمن مرویست از صالح از پدر او که ابراهیم است

كتاب الاجارة — الجزء التاسع شیخ الاسلام

عمل قیراطا پس گفت مستاجر کیست که کار کند برای من از اول روز تا نیم روز بر یک قیراط فعملت اليهود پس عمل کردند تا نیم روز بر یک قیراط یعنی که به یهود مانند نسبت بخدا و مزد آنها که خداست ثم قال من يعمل لي من نصف النهار الى صلوة العصر على قيراط پس گفت مستاجر کیست که کار کند برای من از نیم روز تا وقت نماز عصر بر یک قیراط فعملت النصارى پس عمل کردند نصاری خدا او مزد خود را مانند این اجیران وقت دیگر ثم قال من يعمل من العصر الى ان تغيب الشمس على قيراطين پس گفت آن مرد کیست که عمل کند از وقت عصر تا آنکه غائب شود آفتاب بر دو قیراط فانتم هم پس شما در قلت مدت عمل بعضا اجر نسبت به پروردگار خود مانند این اجیران پسین نسبت بآن مرد مستاجر ظاهر است در قلت مدت عمل ما بین عصر و مغرب شمس نسبت با بین زوال تا عصر و الواب صلوة گذشت فغضبت اليهود والنصارى پس خشمگین شدند ازین کلام یهود و نصاری فقالوا ما لنا اكثر عملا واقل عطاء پس گفتند ایشان چیست ما را که ما بیشتریم از روی عمل و کمتریم از روی داد و دهش قال فرمود آنحضرت از طرف پروردگار تعالى هل نقصتكم من حقكم آیا کم کرده ایم شما را از واجب شما که قرار کرده بودیم بشما قالوا لا گفتند کم نکرده قال فذلك فضلي اوتيه

از رضا بدکہ عبدالرحمن بن عوف قال کاتبت امیة بن خلف گفت عبدالرحمن نوشتم امیه را یعنی عهد کردم او را اگر املاک مرا کہ در
مکہ است نگہداری نگاہ میدارم املاک ترا کہ در مدینہ است در باب وکالت آوردہ کہ چون این کتابت او با امیہ رسید گفت من
رحمن را نمی شناسم اسمی کہ نام تو در جاہلیت بود بنویس فلما کان یوم بدر فذکر قتلہ وقتل ابنہ پس چون گاہ روز بدر بود پس ذکر کرد
کشتن او را وکشتن پسر او را چنانکہ در باب وکالت مذکور شدہ است فقال بلال لا نجوت ان نجا امیة پس گفت بلال
رستگاری نمی یابم از عذاب آخرت اگر رستگار شد امیہ از کشتہ شدن او پس کشت بلال او را و پسر او را پیشتر از اسلام غلام او بود و او را
بر اسلام عقوبت میکرد **حدثنا** عبدان بن عثمان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن ابی اسحق عن الاسود عن عبد الله عن
النبی صلی الله علیه وسلم انه قرأ والنجم روایت کرد عبد اللہ بن مسعود کہ بتحقیق آنحضرت خواند سورۂ والنجم را فسجد بها
پس سجدہ کرد بقرأت آن آنجا کہ آیت سجدہ است وسجد من معه وسجدہ کرد ہر کہ با آنحضرت بودہ است غیر ان شیخا اخذ کفا من
تراب فرفعه الی جبهته جز آنکہ پیری از کفار گرفت مشتی از تراب پس برداشت آنرا بسوی پیشانی خود فقال یکفینی هذا
پس گفت از برای من بس میکند مرا این قدر و این پیر امیہ بن خلف بودہ است قال عبد الله فلقد رأیته بعد قتل کافرا گفت
عبد اللہ بن مسعود بتحقیق دیدم آن متکبر را بعد از آن کشتہ شد در حالی کہ کافر است **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام
بن یوسف عن معمر عن هشام عن عروة قال کان فی الزبیر ثلث ضربات بالسیف گفت عروہ بن زبیر بود در زبیر سہ زخم شمشیر
احدهن فی عاتقه یکی از آن زخمہا بود میان دو دوش او قال ان کنت لادخل اصابعی فیها گفت عروہ بتحقیق بودم من
سر آیندہ می درآوردم انگشتہای خود را در آن زخم در ایام طفولیت قال ضرب ثنتین یوم بدر وواحدة یوم الیرموک گفت
زدہ شدہ دو زخم روز غزوۂ بدر و یکی روز یرموک بفتح مثناۃ تحتیہ موضعی است جانب شام و این جنگ در خلافت عمر بن الخطاب بود
کہ با لشکر ہرقل قیصر روم جنگ واقع شدہ و امارت مسلمانان ابو عبیدہ بن الجراح داشت و امیر از جانب ہرقل باہان بود بعضی
ماہان ہم گفتہ اند این واقعہ بعد از پانزدہ سال از فتح دمشق بعضی گویند سیزدہ سال بود شہید شدہ اند درین محاربہ از مسلمانان
چہار ہزار نفر درینجا صد کس از اہل بدر بودند و از رومیان یکصد و پنج ہزار قال عروة وقال لی عبد الملک بن مروان حین قتل
عبد الله بن الزبیر گفت عروہ وگفت مرا عبد الملک بن مروان ہنگامی کہ کشتہ شد برادر من عبد اللہ بن زبیر و گرفت حجاج
ہر چہ او داشتہ و در میان آن شمشیر زبیر بود یا عروة هل تعرف سیف الزبیر ای عروہ آیا می شناسی شمشیر زبیر را قلت نعم
گفتم آری می شناسم قال فما فیه گفت پس چیست علامت در آن قلت فیه فلة فلها یوم بدر گفتم بود در آن شکستی کہ شکستہ
بود روز بدر قال صدقت گفت راست گفتی ~ بهن فلول من قراع الکتائب + و آن شمشیرہا شکستگیہا است از شکستن
لشکر مصراع بیت اول اینست ولا عیب فیهم غیر ان سیوفهم یعنی نیست عیب در ایشان جز آنکہ بتحقیق شمشیرہای ایشان شکستہا
دارد از زدن ایشان بر دشمنان و این مدح است در صورت ذم تحیل کہ مولف بتقریب لفظ فلہ ہمین مصراع دوم نقل کردہ تواند
کہ عبد الملک خواندہ باشد ثم ردہ علی عروة پستر باز داد عبد الملک آن شمشیر را بعروہ بن زبیر قال هشام فاقمناه بیننا
گفت ہشام پس قیمت کردیم ما آن شمشیر را میان خود با ثلثة آلاف سہ ہزار درہم فاخذه بعضنا پس گرفت آنرا بعضی از ما
و آن عثمان بن عروہ است ولوددت انی کنت اخذته و ہر آینہ دوست میدارم کہ بتحقیق من بودم کہ گرفتم آنرا از جہت
فضل آن کہ زبیر آن جہادہا کردہ **حدثنا** فروة بن ابی المغراء قال حدثنا علی بن مسهر عن هشام بن عروة عن ابیه
قال کان سیف الزبیر بن العوام محلی بفضة بود شمشیر زبیر بن العوام حلی کردہ شدہ بنقرہ قال هشام وکان سیف عروة محلی بفضة

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب الاجارة

فعملوا قیراط قیراط پس از بعد مدت عاجز شدند و عمل کردند
نصاری تا نماز وقت عصر بر یک یک قیراط ثم انتم
الذین یعملون من صلوة العصر الی مغارب
الشمس علی قیراطین قیراطین پس شما آن کسانید
کہ عمل میکنید از نماز یعنی نماز وقت عصر تا غروب
آفتاب بر دو دو قیراط لفظ جمع باعتبار اختلاف
ازمنہ غروب ہست در ایام و فصول فغضب الیهود
والنصاری وقالوا نحن اکثر عملا واقل عطاء
قال هل ظلمتکم من حقکم شیئا قالوا لا قال
فذلک فضلی اوتیه من اشاء باب اثم من منع
اجر الاجیر گناہ کسیکہ نداد مزد مزدور
یوسف بن محمد عصفری خراسانی
یحیی بن سلیم بتصغیر طائفی ...
ولیکن سوء حفظ دارد ...
این حدیث کہ مر آن را اصل است نزد مولف ...
این وجہ و حجت گرفتہ اند ...
عن اسمعیل بن امیة اموی عن سعید بن ابی
سعید عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی
الله علیه وسلم قال قال الله تعالی ثلثة انا
خصمهم یوم القیمة فرمود خدا تعالی سہ کس اند
کہ من پیکار کنندۂ ایشانم روز قیامت رجل اعطی
بی ثم غدر یکی مردی کہ داد پیمان بنام من
پس از آن عہد شکست ورجل باع حرا فاکل ثمنه
و دیگر مردی کہ فروخت آزاد را پس خورد بہای
آن را ورجل استاجر اجیرا فاستوفی منه ولم
یعطه اجره و دیگر مردی کہ مزدور مقرر کرد مزدوری
را پس تمام گرفت از وی عمل را و نداد او را مزد

باب الاجارة من العصر الی اللیل
اجارہ از اول وقت عصر تا اول شب **حدثنا**
محمد بن العلاء ... ابو کریب ہمدانی قال

گفت هشام بن عروه سابق و بود شمشیر عروه محلی بنقره و ظاهر آنست که همان شمشیر زبیر خواهد بود که در دست عروه دیده است **حدثنا**
احمد بن محمد قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابيه ان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا للزبير يوم اليرموك
روایت کرده است هشام از پدر خود عروه بتحقیق یاران رسول خدا گفتند زبیر را روز غزوهٔ یرموک الا تشد فنشد معك
آیا حمله نمیکنی بر فوج کافران پس حمله کنیم ما با تو فقال اني ان شددت كذبتم گفت بتحقیق من اگر حمله کنم دروغ گو شوید و تنها
حمله کنیم با تو فقالوا لا نفعل پس گفتند دروغ گو نخواهیم شد و حمله کنیم فحمل عليهم حتى شق صفوفهم پس حمله کرد زبیر بر کافران
تا آنکه شکافت صفهای ایشانرا فجاوزهم وما معه احد پس گذشت ایشانرا و نبود با وی احدی از مسلمانان ثم رجع مقبلا
فاخذوا بلجامه پیشتر برگشت در حالی که رو کرده است بجانب کفار پس گرفتند آنها لگام اسب زبیر را فضربوه ضربتين
على عاتقه بينهما ضربة ضربها يوم بدر پس زدند بر دوش زبیر دو زخم شمشیر که میان این دو زخم زخمی بود که زده شده بود در روز
غزوهٔ بدر پوشیده نماند که این حدیث با حدیث سابق که از ابراهیم بن موسی نقل کرده بدو وجه تخالف دارد یکی آنکه در حدیث
سابق گذشته که زبیر سه زخم داشت و دو زخم در غزوهٔ بدر رسیده و یکی در غزوهٔ یرموک و از اینجا معلوم شد که در غزوهٔ یرموک دو زخم
رسیده و یکی در غزوهٔ بدر تخالف دوم آنکه اینجا گفته که یکی از آن سه زخم بر عاتق بود و از اینجا معلوم شد که دو زخم بر عاتق بود که تاسف
در رفع تخالف دوم گفته که مفهوم عدد اعتباری ندارد و ما نحن فيه چنین است بر خلاف آنچه فهم میشود از کلام مجیب و دیگر
جواب گفته که محتمل که در حدیث سابق مراد از عاتق میان عاتق باشد یعنی یک زخم در میانه عاتق بود و دو بر دو طرف عاتق و در جواب
از تخالف اول گفته که احتمال دارد که دو ضرب از غیر شمشیر باشد و آنچه سابق گفته یک ضربه از شمشیر بود انتهى كلامه في رفع التخالف
فافهم قال عروة كنت ادخل اصابعي في تلك الضربات گفت عروه بودم من که می درآوردم انگشتهای خود را در آن زخمها
العب وانا صغير بازی میکردم و حال آنکه من خورد سال ام قال عروة وكان معه عبد الله بن الزبير يومئذ گفت عروه و بود
با وی عبد الله بن زبیر درین روز وهو ابن عشر سنين و حال آنکه او پسر ده ساله بود و شیخ ابن حجر گفته وی دوازده ساله بود و این
روایت بر وی کرده کسور است چنانکه عادت محاسبان عرب است فحمله على فرس وكل به رجلا پس سوار کرده بود او را و باری
وسپرده بود وی مردی را که خدمت کند و نگهبان او باشد **حدثنا** عبد الله بن محمد سمع روح بن عبادة قال حدثنا سعيد بن
ابي عروبة عن قتادة قال ذكر لنا انس بن مالك عن ابي طلحة رضي الله عنهما گفت قتاده ذکر کرد ما را انس بن مالک از ابی طلحه
ان نبي الله صلى الله عليه وسلم امر يوم بدر باربعة وعشرين رجلا من صناديد قريش بتحقیق پیغمبر خدا فرمود در روز بدر بیست
و چهار مرد را از کلانان قریش که در چاه انداخته فقذفوا في طوى من اطواء بدر پس انداخته شدند در چاهی از چاههای بدر از
لفظ این حدیث پیداست که بدر نام چاه نیست خبيث مخبث چاهی گنده در حد ذات و گنده کننده آنچه در وی افتد وكان اذا
ظهر على قوم اقام بالعرصة ثلاث ليال و بود عادت شریف وقتی که غالب می آمد بر قومی و شکست میداد آنها را اقامت میکرد
بمیدان جنگ سه شب فلما كان ببدر اليوم الثالث امر براحلته فشد عليها رحلها پس هرگاه بود در بدر روز سوم فرمود به بستن
شتر خود و پس بسته شد بر وی پالان آن ثم مشى واتبعه اصحابه پستر راه رفت و همراهی آنحضرت کردند یاران او وقالوا ما نرى
ينطلق الا لبعض حاجته و گفتند گمان نمیبریم که میرود مگر برای قضای بعضی حاجت خود حتى قام على شفة الركي تا آنکه ایستاد
بر کنار آن چاه فجعل يناديهم باسمائهم واسماء آبائهم پس گشت که ندا میکند آنها را که در چاه افتاده بودند بنامهای آنها و نامهای پدر
آنها يا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان میگفت بنام اکرد چنانکه در بعضی روایات آمده ای ابوجهل بن هشام و ای

شیخ الاسلام **کتاب المغازی**

ازاول روز تا نیم عمل کردند تا نیم
نسبت بمزد اجر روز و تمام نکردند عمل تا شب تا مستحق
يعمل لي الى الليل فقالوا لا حاجة لنا الى اجرك
قيراط الذي شرطت لنا پس گفتند مستاجر خود را حاجت
هیچ ما را اجری نیست اجرتو که شرط کرده برای ما و
ما عملنا باطل و آنچه عمل کرده ایم باطل صحیح و بیفایده
است بیان حقیقت حال است بزبان ایشان
فقال لهم لا تفعلوا پس گفت مستاجر بشفقت
و نصیحت مر این قوم را مکنید این اعراض از
عمل و اجارت اكملوا بقية عملكم وخذوا اجركم
کاملا تمام کنید باقی عمل خود در بقیه روز و بگیرید
اجر خود را تمام و کمال فابوا و تركوا پس اعراض
کردند و گذاشتند اجر خود را و این مثل یهود است
که دریافتند عهد آن حضرت و ایمان نیاوردند که اگر
ایمان می آوردند بدین اسلام می یافتند تمام اجر را
ولیکن کفر ورزیدند پس بیاد رفت باین اعراض
و مخالفت آنچه پیش ازین کردند و مذکور در حدیث
سابق حال یهود بود که پیش از ظهور دین دیگر مردند
پس هر دو حدیث بهم گر مخالف نباشند دانستن
آخرین بعد هو و مزد ور گرفت آن مرد دیگر آن را

عتبة بن ربيعة وای شیبة بن ربیعة ای امیة بن خلف اگرچه امیه در چاه نبود اما نزدیک بآن چون فربه بود گنده شده در خاک انداختن آن کرده بودند الیشکم انکم اطعتم الله ورسوله آیا مسرور میکند شما را اینکه شما اطاعت کنید خدا را و رسول خدا را بعد از این که مشاهده کردید خاتمت و عاقبت کفر را یعنی اندوهی اسلام داریدیا آنکه این قول بطریق استهزاء و توبیخ ست فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا پس بتحقیق ما یافتیم چیزیرا که وعده کرده ما را پروردگار ما در حالی که حق و ثابت ست یعنی فتح و نصرت و ثواب آن فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا پس آیا یافتید شما چیزی که وعده کرده بود پروردگار شما از عذاب و خذلان یعنی بزبان رسول در حالی که حق و ثابت ست قال فقال عمر یا رسول الله ما تکلم من اجساد لا ارواح فیها گفت ابو طلحه پس گفت عمر بن خطاب ای رسول خدا چیزی که کلام میکنی بآن توجسد ها ست که نیست روح دران یعنی نمی شنوند آنها بدین تقریر کلمه ما در ما تکلم موصوله است و من اجساد بیان آنست لا ارواح لها خبرست بعضی گفته اند ما استفهامیه است یعنی انکار و کلمه من زایدست از جهت معنی که درکلام است و معنی آنست که چه سخن میکنی اجسادی را که نیست روح دران فقال النبی صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده پس فرمود پیغمبر خدا سوگند بکسی که ذات محمد بدست قدرت اوست ما انتم باسمع لما اقول منهم نیستید شما شنواتر مر چیزیرا که میگویم از اینها این حدیث بظاهر دلالت دارد بر آنکه مرده را آگهی از مسموعات میباشد و بر قیاس این از دیگر محسوسات نیز خواهد بود و چنانکه اخبار صحیحه و آثار کثیره اساطین ملت بران شاهد ست که کمل را علم باحوال و مطالب مایران و متوجهان خود حاصل میشود و قدرت تیسیر شفاعت بجناب حق جل شانه میباشد اگر گویند شاید این اسماع مخصوص بآن حضرت از راه خارق عادت وی صلی الله علیه وسلم باشد گوییم برین احتمال امکان خود ثابت شد و تسبیح احجار در دست آنحضرت و تکلم ذراع بانین حنانه هم ازین قبیل ست و تصریح بر وقوع این قسم ممکنات وارد فی الجملة طریقا یا بیان انیست عجز ادراک عقل را بظاهر و صریح اخبار مخبر صادق معارض نباید ساخت و بر تاویل و صرف از مفهوم متمکن نباید بود قال قتادة احیاهم الله عز وجل حتی اسمعهم قوله گفت قتاده زنده گردانید ایشان را خدا تا آنکه شنوانید قول آنحضرت را توبیخا وتصغیرا ونقمة یعنی این زنده گردانیدن و شنوانیدن از برای سرزنش و اهانت و انتقام بود و حسرة وندما و از برای حسرت خوردن آنها و پشیمانی کشیدن و این قول قتاده برای رد کسی ست که منکر سماع اموات بودند

حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان قال اخبرنا عمرو بن دینار عن عطاء عن ابن عباس رضی الله عنهما الذین بدلوا نعمة الله کفرا آنکسانیکه تبدیل کرده اند نعمت خدا را بکفر قال هم والله کفار قریش گفت اینها سوگند بخدا کافران قریش اند یعنی این آیت درشان اینها واقع شده است قال عمرو هم قریش گفت عمرو بن دینار اینجماعه قریش اند و محمد صلی الله علیه وسلم نعمة الله و محمد رحمت خدا با دیروی نعمت الهی ست و اینها کفران این نعمت کردند واحلوا قومهم دار البوار قال النار یوم بدر و درآوردند این قریش قوم خود را که همراهی کردند با اینها در جنگ روز بدر در سرای هلاک گفت قتاده النار یعنی مراد از بوار دوزخ است

حدثنا عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه قال ذکر عند عائشة گفت عروه پدر هشام ذکر کرده شد نزد عائشه ان ابن عمر رفع الی النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب فی قبره ببکاء اهله که تحقیق ابن عمر گفته و رفع کرده این قول را بسوی پیغمبر خدا که بتحقیق مرده هر آیینه عذاب کرده میشود در قبر او بسبب گریستن متعلقان او بروی فقالت وهل ابن عمر رحمه الله پس گفت عائشه فراموش کرده است ابن عمر خدا رحمت کند او را و برین فراموشی نگیرد وهل بکسر ها بمعنی غلط است و بفتح بمعنی نسی انما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیعذب بخطیئته وذنبه نفرموده است رسول خدا مگر آنکه بتحقیق عذاب کرده میشود مرده بخطای او و گناه او وان اهله لیبکون علیه الآن و حال آنکه متعلقان او هر آینه میگریند بر وی اکنون قالت وذلک

فقال انکم لو تعلمون ما لکم فی ذلک ... دیگر گفت مستاجر تمام کنید باقی عمل خود را که باقی مانده از روز بر یک قیراط اندک که باقی مانده از اجر تمام مر روز ... قالوا پس انکار کردند و باز ماندند و این مثل نصاری است بر قیاس یهود فاستاجر قوما ان یعملوا له بقیة یومهم حتی غابت الشمس پس اجیر گرفت مستاجر جماعت دیگر را که عمل کنند برای وی باقی روز خود را پس عمل کردند باقی روز خود را تا آنکه غائب شد آفتاب فاستکملوا اجر الفریقین کلیهما پس تمام گرفتند مزد هر دو فریق پیشین را و آن اجر تمام نصیب ایشان شد و این حال مسلمانان ست که بسعادت اسلام که تصدیق جمیع انبیاء پیشین نیز هست رسیده اجر اکثر بردند ... فذلک مثلهم ومثل ما قبلوا من هذا النور پس اینکه در حدیث مذکور شد مثل این طوائف ثلاثه است و مثل چیزی که قبول کرده اند ازین نور ایمان یهود بر ایمان بموسی اقتصار کرده بعیسی و سید المرسلین ایمان نیاوردند و نصاری بر ایمان بعیسی پس تمام نکردند کار را و برباد دادند ایمان سابق را و مسلمانان از این سعادت نموده کار را بانجام رسانیدند و ... اجر جزیل گشتند

باب من استاجر اجیرا فترک اجره فعمل فیه المستاجر فزاد فضلیت کسیکه بکرایه گیرد مزدوری را پس بگذارد مزدور مزد خود را پس عمل کند در مزد او اجیر گیرنده بتجارت و زراعت مثلا پس زیاده کند یعنی خود در مزد او ومن عمل فی مال غیره فاستفضل وکسیکه عمل کند در مال غیر خود پس زیاده کند دران مال

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انطلق ثلثة رهط ممن کان قبلکم حتی اووا المبیت الی غار سه نفر از کسانیکه پیش از شما بوده اند رفتند تا آنکه آمدند شبگاه را بسوی غاری در کوه رهط گروه مردان کم از ده اند

مثل قوله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام علی القلیب وفیه قتلی بدر من المشرکین گفت عایشه واین گفتن ابن عمر که گفت عذاب کرده
میشود مرده دگور بسبب گریه مردم بر وی مانند قول اوست که رسول خدا ایستاد بر سر چاه و حال آنکه در وی کشتگان بدر از مشرکان بودند فقال
لهم مثل ما قال پس فرمود مر کشتگان را مانند چیزی که گفته ابن عمر قال انهم لیسمعون ما اقول فرمود بتحقیق مرده ها هر آینه میشنوند چیزی را
که میگویم این کلام بیان مقوله ابن عمر است که از آنحضرت نقل کرده انما قال انهم الآن لیعلمون ان ما کنت اقول لهم الحق و انفرموده است
آنحضرت در وقت که بر سر چاه ایستاده بود مگر آنکه بتحقیق میدانند الحال چیزی که بودم من که میگفتم مر ایشان را که حق بوده است یعنی آنچه گفتم
از عذاب قبر و عقوبت بر کفر و ریا فتند آنرا الحال چون انستند که راست بوده است قسطلانی در شرح قول عایشه مثل ابن عمر یعنی خطا کرده
است ابن عمر که بدل یعلمون لیسمعون نقل کرده و پوشیده نماند که اول حدیث از سوال عمر رضی الله عنه و فرمودن آنحضرت ما انتم
باسمع ناظر در انکار این روایت است بتمام آن و آورده روایت ابن عمر که از ثقات معتبر است خالی از اشکال نیست و عایشه رضی الله عنها
در وقت حاضر نبوده بمجرد احتجاج بآیت مذکور رد کرده است و آیت خود نص نیست در نفی چنانکه معلوم شود ثم قرأت انک لا تسمع
الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور پس تر خواند عایشه رجحت آورد بر قول خود که خدا میفرماید بتحقیق تو نمی شنوانی مرده را و نیستی
شنواننده کسی که در قبر است یقول حین تبوؤا مقاعدهم من النار میگوید هنگامی که میگیرند جای نشستن خود را از آتش دوزخ
بدانکه علما این حدیث قول عایشه را تلقی بقبول نکرده اند و در مواهب لدنیه از اسمعیلی نقل کرده که گفت اسمعیلی که عایشه رضی الله عنها فهم و ادب
و ذکا و کثرت روایت و ادراک غوامض علوم آنچنان داشت که مزیدی بر آن متصور نباشد لیکن رد روایت ثقه نتوان کرد مگر بنصی که مثل آن
باشد تا نسخ کند آنرا یا تخصیص نماید و آنکه استدلال کرده بآیت مذکور نیز تمام نیست و منافات ندارد باسماع اموات از آنکه سماع ابلاغ
کلام است باسماع و ابلاغ کلام آنحضرت نیست مگر از خدا انتهی پوشیده نماند که باهمین تخصیص اسماع اموات مراد ابلاغ ... است
یا مرده اقوال و آثار کثیره که در باب علم اموات بمحسوسات آمده جمله از آن والد ماجد رحمه الله در شرح مشکوة ایراد نموده کسی
ذوق اطلاع بر آن دارد از آنجا طلب نماید حدثنا عثمان قال حدثنا عبدة عن هشام عن ابیه عن ابن عمر قال ... کرده است
روایت میکند از ابن عمر که گفت ابن عمر وقف النبی صلی الله علیه وسلم علی قلیب بدر ایستاد آنحضرت بر چاه بدر فقال هل وجدتم
ما وعد ربکم حقا پس فرمود آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده پروردگار شما حق و راست ثم قال انهم الآن لیسمعون ما اقول
پس تر گفت بدرستی که ایشان اکنون میشنوند چیزی را که میگویم من فذکر لعایشة پس ذکر کرده شد چیزی را که گفته بود ابن عمر عایشه را فقالت
انما قال النبی صلی الله علیه وسلم انهم الآن لیعلمون پس گفت عایشه نگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر آنکه ایشان اکنون
هر آینه میدانند کلمه انما برای حصر است گویا که حدیث ما انتم باسمع منهم ثابت نشده نزد عایشه و مذهب عایشه آنست که اهل قبور میدانند
چیزی را که شنیده اند پیش از موت و نمیشنوند بعد از موت بیهقی گفته که علم منع نمیکند سماع را ان الذی کنت اقول لهم هو الحق بدرستی
که چیزی را که بودم که میگفتم مر ایشان را او است حق ثم قرأت انک لا تسمع الموتی پس تر خواند عایشه این آیت را یعنی بدرستی که تو نمی
شنوانی موتی را حتی قرأت الآیة تا آنکه خواند تمام آیت را مخالفت کرده اند جمهور عایشه را در این قول و قبول کرده اند حدیث ابن عمر را
از جهت موافقت کردن غیر ابن عمر از صحابه بر این حدیث ابن عمر را و در فتح الباری گفته منفرد نیست عمر و نه ابن عمر باین بلکه موافقت
کرده این دو را ابو طلحه و طبرانی از حدیث ابن مسعود مانند این باسناد صحیح آورده و حال آنکه نیست تعارض میان حدیث و میان
آیتی که آورده آنرا عایشه بنا بر آنکه معنی آیت آنست که نمی شنوانی تو مرده را شنوانیدنی که نفع کند ایشان را باب فضل من
شهد بدرا در بیان زیادتی ثواب کسی که حاضر شده است غزوه بدر را حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا معاویة بن عمرو

قبلهما اهلا و لا مالا و بودم من که بشب نوشانیدم
پیش از ابوین زن و فرزند را و نه مملوک را اهل از
و غلام آغبق بفتح همزه و سکون غین معجمه و کسر
موحده و بضم نیز در نسخه از غبوق بالفتح بمعنی
شراب شبانگاه فنأی بفتح نون و همزه بروزن
سعی و بفتح نون و مد بروزن جار روایت کرده
وا صیلی است بی فی طلب شیء یوما پس روزی
رفتن شد مرا در طلب چیزی روزی فلم ارح
بضم همزه و کسر را علیهما حتی ناما پس باز نگشتم
بر ابوین تا آنکه خواب کردند فحلبت لهما غبوقهما
فوجدتهما نائمین پس بر داشتم برای ایشان
نوشیدنی شبانگاهی را پس یافتم ایشان را
خواب کننده مراد از غبوق شیر است فکرهت
ان اغبق قبلهما اهلا و لا مالا پس ناخوش
داشتم که بنوشانم پیش از ایشان مردم خانه و
نه مملوک را فلبثت و القدح علی یدی انتظر
استیقاظهما حتی برق الفجر پس درنگ کردم
بحالی که قدح بر دو دست من بود بحالی که انتظار
میکردم بیدار شدن ایشان را تا آنکه درخشید
فجر فاستیقظا فشربا غبوقهما پس بیدار شدند پس
نوش کردند نوشیدنی شبانگاه را اللهم ان کنت
فعلت ذلک ابتغاء وجهک ففرج عنا ما نحن
فیه من هذه الصخرة خداوندا اگر کرده باشم این
را بطلب رضای تو پس بگشا از ما سختی را که ما در آنیم
از این سنگ فانفرجت شیئا لا یستطیعون
الخروج گشاده سنگ چیزی اندک که نمیتوانستند بر آمد
را فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم وقال الآخر
اللهم کانت لی بنت عم کانت احب الناس
الی فاردتها عن نفسها پس از آن فرمود آنحضرت
و گفت مردی دیگر خداوندا بود مرا دختر عم که بود
دوست ترین مردم بسوی من پس خواستم او را
از باعث نفس خود کنایه است از طلب جماع
فامتنعت منی حتی الممت بها سنة
من السنین پس باز ماند از من تا آنکه عارض شد بوی
قحط سالی از سخت قحط سالها فجاءتنی پس آمد مرا

قال حدثنا ابو اسحق عن حميد قال سمعت انسا يقول اصيب حارثة يوم بدر گفت حميد شنيدم انس بن مالك را ميگفت بشهادت رسيد حارثه بن سراقه در روز غزوه بدر وهو غلام وحال آنكه او نابالغ بود فجاءت امه الى النبي صلى الله عليه وسلم پس آمد مادر او نزد رسول خدا فقالت يا رسول الله قد عرفت منزلة حارثة مني پس گفت اى رسول خدا بتحقيق دانسته جاى حارثه را از من يعنى نسبت او كه پسر من است فان يكن في الجنة اصبر واحتسب پس اگر باشد در بهشت صبر كنم واميد ثواب دارم وان تكن الاخرى ترى ما اصنع واگر باشد امرى ديگر مى بينى تو چيزيرا كه ميكنم فقال ويحك او هبلت اوجنة واحدة هي پس فرمود واى تو آيا گريه كردى تو آيا يك بهشت است آن بهشت ويحك بفتح واو وسكون تحتيه وفتح مهمله وكاف خطاب كلمه ترحم وتوجع است وگاهى تعجب نيز مى آيد هبلت بصيغه معروف ومجهول هردو روايت است وهبل گريستن مادر بر فرزند است ونيز هبل بمعنى زخم كردن و برى فرزند در شكم بيا شد گفته اند كه اينجا استعاره كرده براى فقد تميز وعقل كه مادر را از مردن پسر ميباشد انها جنان كثيرة وانه في جنة الفردوس بتحقيق بهشتها بسيار است وبتحقيق حارثه در جنت فردوس است كه عالى ترين بهشتها است حدثنا اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا عبد الله بن ادريس قال سمعت حصين بن عبد الرحمن عن سعد بن عبيدة عن ابي عبد الرحمن السلمي عن علي رضي الله عنه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت علي بن ابي طالب فرستاد مرا رسول خدا رحمت كناد خدا بر وى وابا مرثد والزبير بن العوام وكلنا فارس وفرستاد ابو مرثد غنوى را و زبير بن عوام را و همه ما سوار بوديم قال انطلقوا حتى تأتوا روضة خاخ فرمود برويد تا بيائيد و برسيد بروضه خاخ را فان بها امرأة من المشركين پس بتحقيق آنجا زنى است از كافران معها كتاب من حاطب بن ابي بلتعة الى المشركين با آن زن كتابى است از حاطب بن ابي بلتعه بسوى مشركان مكه كه بعضى خبرهاى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بسوى صفوان بن امية و سهيل بن عمرو و عكرمه بن ابي جهل نوشته بود فادركناها تسير على بعير لها حيث قال رسول الله صلى الله عليه وسلم پس دريافتيم آن زن را كه ميرود بر شترى كه او را بود آنجا كه فرموده بود رسول خدا فقلنا الكتاب پس گفتيم آن زن را بده كتابت را فقالت ما معي الكتاب پس گفت نيست با من كتابتى در بعضى نسخ بجاى معى معنى است يعنى چه معنى دارد كتابت فانخناها فالتمسنا فلم نر كتابا پس نشانديم يعنى شتر او را پس باز جستيم او را پس نديديم با وى كتابتى فقلنا ما كذب رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفتيم آن زن را دروغ نگفته است رسول خدا لتخرجن الكتاب او لنجردنك هر آينه بيرون مى آرى كتاب را يا برهنه خواهيم كرد البته برهنه ميكنيم ترا فلما رأت الجد پس هرگاه ديد آن زن كوشش ما را اهوت الى حجزتها ميل كرد دست خود را بسوى بند ازار خود و حجزه بضم حاء مهمله وسكون جيم و فتح زاى عقده ازار وهي محتجزة بكساء و حال آنكه آن زن ازار بسته بود بچادرى فاخرجته پس بيرون آورد كتاب را فانطلقنا بها الى رسول الله پس رفتيم با آن زن بسوى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال عمر يا رسول الله قد خان الله ورسوله والمؤمنين پس گفت عمر بن خطاب رضى الله عنه بتحقيق خيانت كرده حاطب خدا را و رسول خدا را و همه مسلمانان را فدعني فلاضرب عنقه پس بگذار مرا هر آينه بزنم گردن او را فقال ما حملك على ما صنعت پس فرمود پيغمبر خدا چه چيز آورد ترا بر چيزى كه كردى تو قال حاطب والله ما بي الا ان اكون مؤمنا بالله ورسوله گفت حاطب بخدا سوگند نيست مرا اراده مگر آنكه باشم من ايمان آرنده بخدا و رسول خدا اردت ان تكون لي عند القوم يد خواستم اينكه باشد مرا نزد قوم كه در مكه اند دستى و قوتى يدفع الله بها عن اهلي ومالي كه دور كند خدا بآن دست مضرتى از اهل من و مال من كه در مكه است وليس احد من اصحابك الا له هناك من عشيرته من يدفع الله به عن اهله وماله ونيست هيچ كس از اصحاب تو مگر آنكه مر او را در آنجا خويشان اند كسى كه دفع ميكند خدا بآن مضرتى از اهل او و مال او فقال النبي صلى الله

الجزء التاسع شيخ الاسلام | كتاب الاجارة

وتركت الذهب الذي اعطيتها و گذاشتم زرى كه داده بودم او را اللهم ان كنت فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج عنا ما نحن فيه خداوندا اگر كرده باشم آن را بطلب رضاى تو پس بكشا از ما چيزى كه ما در آنيم يعنى از اين سنگ فانفرجت الصخرة پس كشاده شد آن سنگ غير انهم لا يستطيعون الخروج منها جز آنكه ايشان نميتوانستند بر آمدن از آن سنگ اين مرتبه هم اگر چه از كشادگى سابق زياده شد قال النبي صلى الله عليه وسلم وقال الثالث اللهم اني استأجرت اجراء فاعطيتهم اجرهم فرمود آنحضرت وگفت سيوم خداوندا بتحقيق من بكرايه گرفته بودم مزدوران را پس دادم ايشان را مزد ايشان غير رجل واحد ترك الذي له وذهب جز يك مرد كه گذاشت حقى كه مر او را داده بودم و رفت فثمرت اجره حتى كثرت منه الاموال پس بارور گردانيدم مزد او را بزراعت و تجارت تا آنكه بسيار حاصل شد از وى مالها فجاءني بعد حين فقال يا عبد الله اد الي اجري پس آمد مرا آن مزدور بعد مدتى پس گفت اى بنده خدا اداكن بسوى من مزد مرا فقلت له كل ما ترى من اجرك من الابل والبقر والغنم والرقيق پس گفتم مر او را هر چه مى بينى حاصل از مزد تست از شتر و گاو و گوسفند و بنده فقال يا عبد الله لا تستهزئ بي پس گفت اى بنده خدا استهزاء مكن با من فقلت اني لا استهزئ بك پس گفتم من خوش طبعى نميكنم بتو فاخذه كله پس گرفت همه آنچه نشان داده بودم فاستاقه فلم يترك منه شيئا پس براند آن را و نگذاشت از آن چيزى اللهم ان كنت فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج عنا ما نحن فيه خداوندا اگر كرده باشم

علیه وسلم صدق پس فرمود پیغمبر خدا راست گفته است که مومن است وهمین قصه ما الحق بازل که کرده است ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا مگوئید حاطب را اگر چنین یعنی تهمت نفاق او را مکنید فقال عمر انه قد خان الله ورسوله والمؤمنین پس گفت عمر تحقیق او خیانت کرده است خدا را و رسول خدا را و مسلمانان را فدعنی فلاضرب عنقه پس بگذار مرا پس اینکه قلم کردن او را اگر گوئی بعد از آنکه آنحضرت شهادت بر صدق او داده باشد و فرموده نگوئید او را مگر نیک چه لایق بود که عمر باز چنین گوید آنحضرت گفته که این اشکال سخت قوی ست از خدای علام الغیوب موقوف بر دفع آن خواسته و میتوان گفت که وی رضی الله عنه چون سخت غلظت داشت بر منافقان وجدی تمام در دفع نفاق می ورزید و در حق حاطب رای او بران رفت که چون بی شبهه کار اهل نفاق کرده بسزا باید رساند و سد راه نفاق باید نمود تا دیگری به چنین کار جرأت نماید پس از آن حضرت التماس نمود که او را اذن قتل دهی سیاست باید گشت و نزد یک با نیست که در باب اسیران بدر بر خلاف رای همه الناس کشتن آنها کرد و همچنین منع کرد آنحضرت را برابر ایستادن بر قبر عبد الله بن سلول که سر منافقان بود و از استغفار کردن برای او و آنحضرت ممتنع نشده و آخر در بین هر دو باب وحی متلو موافق رای عمر آمد فقال الیس من اهل بدر پس فرمود آیا نیست وی از اهل بدر فقال لعل الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد وجبت لكم الجنة پس فرمود تحقیق خدا مطلع شده باحوال اهل بدر پس گفته خدا عمل کنید آنچه میخواهید و اینست امر به استقبال چیزها که بعد آمدید پس تحقیق واجب شده است برای شما بهشت او فقد غفرت لكم شما را واجب بجای وجبت لكم الجنة شارحان گفته اند که قول خدا اعملوا ما شئتم اباحت معاصی نیست که خلاف عقد شریع هست بلکه مراد آنست که آخر مقرون توبه خواهد شد پس شد و مانند که این کلمه تشریف خاص هست درباره اهل بدر و مراد آنست که در فردای قیامت مواخذه بر گناهان شما نخواهم کرد بلکه مقرون بعفو و مغفرت خواهد شد اگرچه توفیق توبه یافته باشد فدمعت عینا عمر وقال الله ورسوله اعلم پس اشک ریخت دو چشم عمر از ذوق این خبر که وی نیز از اهل بدر هست یا از آنکه درباره چنین مسلمانی این را اندیشه بود و گفت خدا و رسول او دانا تر اند بمصلحت دینی **باب**

این باب ترجمه ندارد **حدثنا** عبد الله بن محمد الجعفی قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا عبد الرحمن بن الغسیل عن حمزة بن ابی اسید والزبیر بن المنذر عن ابی اسید قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم بدر گفت ابو اسید ساعدی فرمود با رسول خدا روز غزوه بدر اذا اکثبوکم یعنی اکثروکم فارموهم وقتی که نزدیک آیند شما را کافران پس به تیر زنید آنها را اکثبوا از باب افعال است مشتق از کثب بفتح مثلثه بمعنی قرب واستبقوا نبلکم ونگهدارید تیرهای خود را یعنی بیکبار صرف نکنید استبقوا بفتح مثناة وسکون موحده از باب استفعال است مشتق از بقا و در بعضی روایات بکسر موحده است از باب افتعال مشتق از سبقت بمعنی پیش آمید تیرهای خود یعنی به تیر زنید

حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا ابو احمد الزبیری قال حدثنا عبد الرحمن بن الغسیل عن حمزة بن ابی اسید والمنذر بن ابی اسید عن ابی اسید قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم بدر اذا اکثبوکم یعنی اکثروکم یعنی فرو گیرند شما را ابن حجر گفته این تفسیر از بعضی راویان واقع شده اهل لغت باین معنی نمی شناسند فارموهم واستبقوا نبلکم نبل بمعنی سهام هست و این جمعی هست که واحد از لفظ آن نیامده و یک تیر را نبل نمیگویند بلکه سهم و نشاب میگویند **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا زهیر قال حدثنا ابو اسحق قال سمعت البراء بن عازب قال جعل النبی صلی الله علیه وسلم على الرماة یوم احد عبد الله بن جبیر گفت براء بن عازب حاکم گردانید آنحضرت بر تیراندازان روز غزوه احد عبد الله بن جبیر را فاصابوا منا سبعین پس شهید شد از ما هفتاد کس وکان النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه مراد از جمله پیغمبر خدا و یاران او اصابوا من المشرکین یوم بدر اربعین ومائة رسیده بودند کافران را روز بدر مصیبت یکصد و چهل کس را سبعین اسیرا وسبعین قتیلا هفتاد کس اسیر شدند و هفتاد کس کشته شدند قال

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الاجارة

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا امر بالصدقة انطلق احدنا الى السوق فيحامل فيصيب المد بود آن حضرت که چون امر میکرد ما را بصدقه میرفت یکی از ما بسوی بازار پس معامله باربرداری میکرد تا تصدق کند از وجه این کسب پس میرسید مدی از طعام مراد مزد وان لبعضهم لمائة الف و حالا که تحقیق مر بعضی از ایشان را که از کسب حمل تصدق میکردند هر آئینه صد هزار می بود بعنی از زر یا درهم یا دینار قال ما نراه الا نفسه گفت شقیق گمان نمی بریم آن بعض را که مراد باشد مگر نفس ابی مسعود راوی **باب** اجر السمسرة حکم مزد دلال سمسره بفتح هر دو سین در میان هیم ساکنه عمل دلال ولم یر ابن سیرین وعطاء ابن ابی رباح وابراهیم النخعی والحسن البصری باجر السمسار باسا و ندیده اند این چهار تابعی بمزد دلال باکی وقال ابن عباس لا باس ان یقول بع هذا الثوب فما زاد على كذا وكذا فهو لك و گفت ابن عباس باک نیست که بگوید بدلال بفروش این جامه را پس چیزی که افزون شود بر چنین و چنان مقدار ثمن پس آن مر تر است و چون مقدار مزد درینجا مجهول است تجویز نکرده اند آن را جمهور و گویند اگر بفروشد دلال برین قرار مر او را اجر مثل است وقال ابن سیرین اذا قال بعه بكذا وكذا فما كان من ربح فهو لك او بيني وبينك فلا باس به و گفت ابن سیرین اگر گوید بدلال بفروش این را بچنین بها پس چیزی که حاصل شود از منفعت

اسفل منهم يوم بدر مع النبي [illegible] گفت ابو سفیان که دران وقت سردار مشرکان بود روزی بدل روزیست وجنگ دلو است گاهی بر می آید وگاهی نی کذا بعضی شراح در معنی این عبارت گفته که روزی برای ماست وروزی برماست **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن جده ابي بردة عن ابي موسى اراه عن النبي صلى الله عليه وسلم ابو برده روایت کرده است از ابو موسی اشعری وگفته گمان دارم که وی روایت کرده است از پیغمبر خدا یعنی این حدیث مرفوع است قال واذا الخير ما جاء الله به من الخير بعد فرمود وناگاه نیکوئی چیزیست که آورده آنرا خدا از نیکوئی بعد از غزوه احد وثواب الصدق الذي اتانا الله بعد يوم بدر وجزای صدق معامله مسلمانان آنست که آمد ما را بعد از روز بدر از فتح ونصرت وکشته شدن رؤسای مشرکان ابو جهل وجز آن لفظ ثواب مرفوع ست در اصل وفرع عطف بر قول او واذا الخير وبجر نیز خوانده اند بنا بر عطف بر من الخير بعضے گویند صدق یعنی امر صالح مرضی ست پس تواند که از قبیل اضافت موصوف بصفت باشد یعنی ثواب صالح چنانچه حدیث جزو حدیثی ست که در باب علامات النبوة ذکر کرده وآن اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دید گاوی را که ذبح میکنند وخیر را پس تعبیر فرمود گاو را بمومنان وذبح آنرا باصابت مصیبتی که در روز احد رسیده وتعبیر کرد خیر را بانچه بعد از روز احد در بدر رسید بعضی گفته اند معنی کلام آنست که خیر آنست که کرده است بمقتولان روز احد یعنی نکوئی ایشان همین ست که بعد از شهادت در راه خدا حاصل شد ربا جر جهاد رسیدند **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم بن سعد عن ابیه عن جده قال قال عبد الرحمن بن عوف گفت جد یعقوب که سعد است گفت عبد الرحمن بن عوف اني لفي الصف يوم بدر بتحقیق بودم در صف جنگ روز بدر اذ التفت فاذا عن يميني وعن يساري فتيان حديثا السن وقتی که التفات کردم پس ناگاه از جانب دست راست من واز جانب دست چپ من دو جوان نو سالہ اند فكاني لم آمن بمكانهما پس چنانستی که من ایمن نبودم از دشمن بجهت مکان آن هر دو یعنی چون خرد وسال بودند ودر میان صف ایستاده بودند میترسیدم که کشته شوند یا از نیکه فرار نمایند بعضے گفته اند که مکانهما کنایت از ذاتهای آنهاست اذ قال لي احدهما سرا من صاحبه ناگاه گفت مرا یکی از آنها پنهان از یار خود يا عم ارني ابا جهل ای عم بنمای مرا ابو جهل را که کجاست فقلت يا ابن اخي وما تصنع به پس گفتم ای برادرزاده وچه کار میکنی تو بوی قال عاهدت الله عز وجل ان رايته ان اقتله او اموت دونه گفت عهد کرده ام خدای غالب بزرگ را اگر به بینم او را اینکه بکشم او را یا بمیرم نزد او فقال لي الآخر سرا من صاحبه مثله پس گفت مرا جوان دیگر پنهانی از یار خود مانند آنچه یار او گفته بود وغرض واراده هر یک از پوشیدن انیعنی از یار خود آن بوده که هر یک میخواست تنها مصدر این امر عظیم گردد قال فما سرني اني بين رجلين مكانهما گفت عبد الرحمن پس مسرور نیاورد مرا که من میان دو مرد دیگر می بودم بدل آن جوانان خرد سال یعنی دوست داشتم که مردان کلان انجنین همت می بستند فاشرت لهما اليه پس اشارت کردم مر آن هر دو را بسوی ابو جهل فشدا عليه مثل الصقرين حتى ضرباه پس حمله کردند بر ابو جهل که بر شتری جولان میکرد در میان مردم مانند چرغ بر جانور تا آنکه زدند او را بالشمشیر وهما ابنا عفراء وآن هر دو جوان پسران عفرا بودند بفتح مهله وسکون فا وبراء ونام آنها معوذ ومعاذ ست **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب قال اخبرني عمر بن اسيد بن جارية الثقفي حليف بني زهرة وكان من اصحاب ابي هريرة عن ابي هريرة قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة عينا فرستاد پیغمبر خدا ده جاسوس این حدیث در باب جهاد گذشته واسامی اینها در آنجا مذکور ست وامر عليهم عاصم بن ثابت الانصاري وامیر گردانید برین ده نفر عاصم بن ثابت انصاری را جد عاصم بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه

الجزء التاسع شيخ الاسلام | كتاب الجهاد

اینکه پیش آمده شود سواران قافله تجارت را ما ستقبال پیشتر نجر زند وگذارند قافله را که در شهر وبازار رسیده بفروشند ولا يبيع حاضر لباد وفرمود فروشد شهری برای بیرونی قلت یا ابن عباس ما قوله طاوس گوید گفتم ای ابن عباس چیست معنی قول آن حضرت لا يبيع حاضر لباد قال گفت ابن عباس مراد آنست که لا يكون له سمسارا نباشد شهری مر بیرونی را دلال چنانکه در باب النهي عن تلقي الركبان گذشت وبودن سمسار برای حاضر باقی بر اصل جواز باشد واین مناسب آمد ترجمه را **باب**

هل يواجر الرجل نفسه من مشرك في ارض الحرب آیا جائز ست که اجاره کند مرد نفس خود را از کافر در زمین اهل حرب وکفر **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش عن مسلم ابن صبيح بتصغير عن مسروق قال حدثنا خباب بتشدید موحده اولی قال كنت رجلا قينا گفت خباب بن ارت از سابقان اسلام بودم مردی آهنگر فعملت للعاص بن وائل پس عمل کردم وساختم سیف را برای عاص بن وائل پدر عمرو بن العاص در مکه ومکه دران هنگام دار الحرب بود فاجتمع لي عنده پس جمع شد برای من حقی نزد وی فاتيته اتقاضاه پس آمدم او را بحالی که طلب میکردم حق مزد را فقال لا والله لا اقضيك حتى تكفر بمحمد پس گفت عاص سوگند خدا ادا نمیکنم مزد حق تو تا آنکه انکار کنی محمد فقلت اما بتخفیف میم والله حتى تموت ثم تبعث فلا پس گفتم عاص را آگاه باش سوگند خدا تا آنکه بمیری پس از آن برانگیخته شوی کافر نمی شوم مراد انکار مؤبد ست وبتشدید میم نیز روایت ست یعنے اما من پس کافر نمی شوم واما غیر خود پس ندید انم حال او وبر تقدیر تخفیف میم قول وی فلا مفسر ست

جد مادری عاصم بن عمر است سیوطی گفته خال عاصم بن عمر است نه جد او حتی اذا کانوا بالهدأة بین عسفان ومکة تا رسیدند بهدأه بتشدید دال مهمله نام موضعی است میان عسفان ومکه در بعضی روایات بالهداة بفتح ها و سکون دال و بعد از آن همزه بفتح دال و همزه است ذکروا لحی من هذیل یقال لهم بنو لحیان مذکور شدند آنجا مر قبیله را از هذیل که گفته میشود این قبیله را بنو لحیان بکسر لام و بعضی بفتح خوانده اند فنفروا لهم بقریب من مائة رجل رام پس از دنبال ایشان دوانیدند نزدیک صد مرد تیرانداز فاقتصوا آثارهم پس تتبع کردند پی ایشان را حتی وجدوا ماکلهم التمر فی منزل نزلوه تا آنکه یافتند در جای خوراک ایشان خرما را در منزلی که نزول کرده بودند فقالوا تمر یثرب پس گفتند این خرمای مدینه است و اینجا اهل مدینه اند فتبعوا آثارهم پس رفتند بر پی ایشان فلما احس بهم عاصم واصحابه لجؤا الی موضع پس هرگاه دید ایشان را عاصم و یاران او پناه بردند بجای که بلند بود فاحاط بهم القوم پس گرد گرفتند ایشان را این مردم فقالوا لهم انزلوا فاعطوا بایدیکم پس گفتند این قوم مر عاصم و همراهان او را فرود آیید و بدهید دست خود را یعنی مطیع شوید ولکم العهد والمیثاق لا نقتل منکم احدا و برای شما عهد و پیمان است اینکه نکشیم از شما هیچ یکی را فقال عاصم بن ثابت ایها القوم اما انا فلا انزل فی ذمة کافر پس گفت عاصم بن ثابت ای مردم هرچند که باشد من فرود نمی آیم در پناه کافر و در عهد و قول او اللهم اخبر عنا نبیک ای پروردگار خبر ده از حال ما پیغمبر خود را که ما اختیار کردیم شهادت را فرموهم بالنبل پس تیر اندازی کردند کافران ایشان را فقتلوا عاصما پس کشتند عاصم را در باب جهاد گذشته که کشتند او را در هفت کس از وه ففر و نزل الیهم ثلاثة نفر علی العهد والمیثاق و فرود آمدند بسوی کافران سه کس بر عهد و پیمان آنها منهم خبیب یعنی از این سه کس خبیب بن عدی الانصاری و زید بن الدثنة و رجل آخر زید بن دثنه و مرد دیگر و آن عبد الله بن طارق بود و دثنه بفتح دال مهمله و کسر مثلثه و قیل بسکونها و نون مفتوحه فلما استمکنوا منهم پس هرگاه قدرت یافتند کافران بر ایشان اطلقوا اوتار قسیهم کشادند زه کمانهای ایشان فربطوهم بها پس بستند ایشان را بآن زهها قال الرجل الثالث هذا اول الغدر گفت مردی سیوم این اول نقض عهد است که کفار کرده اند و نبود در میان ایشان غدری والله لا اصحبکم ان لی بهؤلاء اسوة بخدا سوگند همراهی نکنم شما را تحقیق مرا باینجماعه کشته شده اقتدائیست اسوة بضم همزه و سکون مهمله و در روایت ابی ذر بکسر همزه است یرید القتلی مینخواهد جماعه کشته شده را فجرروه وعالجوه فابی ان یصحبهم پس کشیدند او را و سعی کردند که همراه شود پس ابا آورد و اینکه همراهی کند ایشان را فانطلق بخبیب و زید بن الدثنة پس واقع شد رفتن ایشان بخبیب و زید بن دثنه حتی باعوهما بعد وقعة بدر پس فروختند این هر دو را بدست کافران مکه بعد از واقعه بدر فابتاع بنو الحارث بن عامر بن نوفل خبیبا پس خریدند پسران حارث بن عامر بن نوفل خبیب را مروی است که زید بن دثنه را صفوان بن امیه خرید وکان خبیب هو قتل الحارث بن عامر یوم بدر و بود خبیب او کشته بود حارث بن عامر را روز غزوه بدر حافظ شرف دمیاطی گفته خبیب بن عدی حاضر نشده است در بدر و آنکه در بدر حاضر بوده است و کشته است حارث را خبیب بن یساف هست و در استیعاب ابن عبد البر و اسد الغابه ابن اثیر نیست که خبیب بن عدی حاضر شده است و او کشته است حارث را و در ترجمه خبیب بن یساف میگوید که وی در غزوه بدر امیه بن خلف را کشته است فلبث خبیب عندهم اسیرا پس ماند خبیب نزد ایشان تا گذشتن اشهر حرام در حالی که در بند است حتی اجمعوا علی قتله تا آنکه اتفاق کردند بر کشتن او فاستعار من بعض بنات الحارث موسی یستحد بها پس طلب کرد بعاریت از بعضی دختران حارث استره را که تیز افشد بآن موی عانه را تا ظاهر شود نزد قتل او امری مکروه طبع فاعارته پس بعاریت داد و قد تزوج

که کفر ورزیده با آیات ما کد دلالت دارند بر صدق پیغمبر و بعث و جزا و گفت وی بطریق استهزا هر آینه داده میشوم روز قیامت مال و ولد را ظاهر حدیث دلالت دارد بر جواز عمل مؤمن برای مشرک باجرت در دار الحرب بر تقریر آن حضرت این عمل را ولیکن احتمال دارد که این جواز مقید بضرورت بوده یا پیش از اذن بقتال مشرکان و پیش از امر بعدم رضی از اذلال مؤمن نفس خود را بجز گروه و دانسته اند اهل علم آن را مگر بضرورت بدو شرط یکی آنکه عمل وی در چیزی بود که حلال است مسلمان را کردن آن دیگر آنکه نباشد چیزی که عاید گردد ضرر آن بر مسلمانان و آنچه قرار یافته اند بر آن مذهب آنست که جائز است کار کردن کافر را در دکانهای خود که عمل کنند برای ذمیان و شمرده نمیشود این معنی از باب ذلت بخلاف خدمت در منزل ذمی و بطریق تبعیت مر او را کذا نقله العسقلانی

باب ما یعطی فی الرقیة علی احیاء العرب بفاتحة الکتاب

حکم مزدی که داده میشود در افسون بر قبیلهای عرب بسوره فاتحه احیاء بفتح همزه جمع حی است بمعنی طائفه مخصوصه و ذکر احیاء عرب در اینجا با وجود عموم حکم بغیر آن نیز چنانچه در کتاب الطب ترجمه عام آورده و تعلیق نیز عام است بجهت اتباع بلفظ حدیث است وقال ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله روایت میکند ابن عباس از آن حضرت سزاوارترین چیزی که بگیرید شما بر وی مزد را قرآن است و فقهای حنفیه منع کنند استیجار بر تعلیم قرآن و مانند آن از طاعات بجهت احادیثی که وارد اند در وعید بر اخذ اجرت بر تعلیم که روایت کرده ابوداود وغیر وی و جائز دارند اخذ اجرت بر رقیه بر خلاف قیاس بجهت این حدیث و متاخرین مشائخ تجویز کنند مطلقا و فتوی بهمین است و در باب التزویج علی تعلیم القرآن در کتاب النکاح مشروح گردد

تجمع بها وهي غافلة پس رفت پسرکی ازان دختر و حال آنکه غافل بود آن دختر حتی اتاه تا آنکه آمد پسرک نزد خبیب فوجدته مجلسه علی فخذه والموسی بیده پس یافت خبیب را که نشانده است او را بر ران خود و استره در دست اوست قالت ففزعت فزعة عرفها خبیب گفت آن دختر پس ترسیدم من ترسیدنی سخت که شناخت ترس مرا خبیب فقال اتخشین ان اقتله ما کنت لافعل ذلک پس گفت آیا می ترسی این را که بکشم پسر را نیستم من که بکنم این کار را قالت والله ما رأیت اسیرا قط خیرا من خبیب گفت بخدا سوگند ندیده ام اسیری را هرگز بهتر از خبیب که در چنین حالی باین راحت و کرامت و استقامت در دین باشد والله لقد وجدته یوما یاکل قطفا من عنب فی یده بخدا سوگند تحقیق یافتم او را روزی میخورد خوشه از انگور که در دست او بود وانه لموثق بالحدید و حال آنکه وی بسته شده است باهن وما بمکة من ثمرة در حالی که نیست بمکه هیچ میوه فکانت تقول انه لرزق رزقه الله خبیبا و بود که میگفت بتحقیق آن رزقی بود که روزی کرده آنرا خدای بزرگ خبیب را فلما خرجوا به من الحرم لیقتلوه فی الحل پس هرگاه برآوردند او را از زمین حرم تا بکشند او را بیرون زمین حرم قال لهم دعونی اصلی رکعتین گفت مر ایشان را خبیب بگذارید مرا که بگذارم دو رکعت نماز بشکر آنکه مستقیم داشت مرا تا آخر عمر بر دین اسلام فترکوه فرکع رکعتین پس گذاشتند او را پس بگذارد دو رکعت فقال والله لولا ان تحسبوا ان ما بی جزع لزدت پس گفت بخدا سوگند اگر نباشد اینکه گمان برید که بتحقیق حالی را که مراست از اراده نماز صبر نیست از کشته شدن و طلب مهلت ام هر آینه زیاده میکردم نماز را ثم قال اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تبق منهم احدا پس دعای بد کرد این دشمنان اسلام را گفت خداوندا شمار کن ایشان را شمار کردنی چنانکه هیچ یکی از استیصال و اهلاک باقی نماند و بکش ایشان را جدا جدا یکی بعد از دیگری و نگه مدار از ایشان هیچ یکی بددا بفتح موحده و فتح دال اولی بمعنی تفرق است در قاموس گفته بدده فرقه تفرق و در بعضی روایات بکسر موحده است بمعنی حصه و قسمت و نصیب یعنی بکش ایشان را و پاره پاره کن که بهر یک حصه از قتل برسد و این دعای او چون از سر حضور و شهود و خاص حق بود مستجاب شده است همه قاتلان کشته شده اند وقال شعر فلست ابالی حین اقتل مسلما ✤ علی ای جنب کان لله مصرعی ✤ و گفت این شعر را نیستم من که باک دارم هنگامی که کشته میشوم در حالی که مسلمانم بر هر پهلو و هر جا که باشد مر خدا را جای هلاک من ✤ وذلک فی ذات الاله وان یشأ ✤ یبارک علی اوصال شلو ممزع ✤ این کشته شدن من در وجه خداست یعنی در طلب رضا و ثواب وی تعالی و اگر خواهد خدا برکت دهد و اجر دهد بر پیوندهای عضوی که پاره شده است شلو بکسر شین معجمه و سکون لام در آخر واو بمعنی عضو است ممزع بزای مشدده مفتوحه و عین مهمله بمعنی مقطع ثم قام الیه ابو سروعة عقبة بن الحارث فقتله پستر رفت نزد او ابو سروعه عقبه پسر حارث پس کشت او را وکان خبیب هو سن لکل مسلم قتل صبرا الصلوة و بود خبیب که او سنت کرده است هر مسلمانی را که کشته شده است از روی صبر و شکیبائی نماز را واخبر النبی صلی الله علیه وسلم اصحابه یوم اصیبوا خبرهم و خبر داد پیغمبر خدا یاران خود را در مدینه بروزی که رسیده شد این جماعه جاسوسان را هلاکت خبر ایشان را وبعث ناس من قریش الی عاصم بن ثابت و فرستادند مردمی از قریش کسانی را بسوی عاصم بن ثابت که سردار این جماعه و نخست وی کشته شده بود حین حدثوا انه قتل وقتی که گفته شد که بتحقیق عاصم کشته شده است ان یؤتوا بشیء منه یعرف اینکه بیارند چیزی از وی که بشناسند که وی کشته شده وکان قتل رجلا عظیما من عظمائهم و بود عاصم که کشته بود بزرگی از بزرگان اهل قریش را که آن عقبه بن ابی معیط است فبعث الله لعاصم مثل الظلة من الدبر پس فرستاد خدا برای محافظت عاصم مانند سایبان از زنبوران فحمته من رسلهم فلم یقدروا ان یقطعوا منه شیئا پس نگهداشتند عاصم را از فرستادهای ایشان پس قدرت نیافتند آنها

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الاجارة

ابن سیرین باجر القسام باسا و ندیده است ابن سیرین بمزد قسمت کننده باکی اگر بی اشتراط بود اما بسبیل مشارطه پس مکروه میداشت آنرا چنانکه روایت کرده از وی ابن سعد باسناد خود و باین تفصیل جمع کرده میشود میان روایتها مختلفه از وی در کراهت و عدم کراهت و روایت کرده عبد الرزاق از طریق معمر از قتاده که اعتراض کرده اند مردم سه چیز را که اخذ کرده شد از قرزوی جهاتیدن شهر باده و قسمت اموال و تعلیم عسقلانی گفته و این مشعر است بانکه مردم باشند آن تبرع میکردند بدان و چون پیدا شد بخل طلب کردند اجرت را بعد ازان از غیر صاحب مکارم پس محمول است کراهت کسی که مکروه داشته بر تنزیه

وکان یقال السحت الرشوة فی الحکم و بود گفته میشد سحت بضم سین که حرام آمده در کتاب و سنت مراد ازان گرفتن رشوت در حکم است و رشوت بفتح را و کسر و ضم نیز آمده و بعضی گویند بفتح مصدر است و بکسر اسم نقله العسقلانی و آن چیزیست که داده شود برای ابطال حق و اثبات باطل یا عام ازان و روایت عبد بن حمید در تفسیر وی دلالت دارد بر آنکه این عبارت منقول از ابن مسعود است و بود که مکروه میداشت اجور قسام را و این مخالف است بمعانی را که ازوی مولف ذکر کرد وکانوا یعطون علی الخرص و بود ند که داده میشدند مزد بر اندازه کردن میوه و جز آن حکم

ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر بکسر موحده عن ابی المتوکل علی بن داود ناجی بنون و جیم بصری سامی نسبة بسامة بن لوی سنه یکصد و دو عن ابی سعید خدری قال انطلق نفر من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی سفرة سافروها گفت ابو سعید روانه شدند

اینکه قطع کند از بدن او چیزی را و قال کعب بن مالک ذکروا و گفت کعب بن مالک گفته اند جمعی که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک گفت ازینها بود مرارة بن الربیع العمری و هلال بن امیة الواقفی رجلین صالحین قد شهدا بدرا یعنی دو کس از صحابه که مردان صالح بودند بتحقیق حاضر شده اند غزوه بدر را حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن یحیی بن سعید عن نافع ان ابن عمر ذکر له ان سعید بن زید بن عمرو بن نفیل وکان بدریا مرویست از نافع که بتحقیق ابن عمر ذکر کرده شد مرورا که سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و بود وی از حاضران غزوه بدر در روایت صحیح آنست که سعید بن زید که از عشره مبشره است و طلحه بن زبیر را آنحضرت فرستاده بود برای جاسوسی پیش از آنکه اینها مراجعت کنند قتال واقع شده بود و آنحضرت الحاق کرده در حاضران و سهم داد ایشان را مثل حاضران قال مرض فی یوم جمعة فرکب الیه بیمار شد سعید بن زید در روز جمعه پس سوار شد ابن عمر و رفت بعیادت او بعد ان تعالی النهار پس از آنکه بلند شد روز واقترب الجمعة وترک الجمعة پس نزدیک شد وقت نماز جمعه و گذاشت ابن عمر جمعه را از جهت تعظیم او که بدری بود و از عشره مبشره و نیز قرابتی قریب داشت و مشرف بر موت بود گفته که درین حدیث دلیل است که عیادت عذر ترک جمعه است و فیه ما فیه وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال حدثنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان اباه کتب الی عمر بن عبد الله بن الارقم الزهری گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا عبید الله عبد الله که پدر او عبد الله بن عتبه نوشت بسوی عمر بن عبد الله بن ارقم زهری یامره ان یدخل علی سبیعة بنت الحارث الاسلمیة در حالی که امر میکند عمر بن عبد الله را اینکه در آید بر سبیعه اسلمیه دختر حارث فیسألها عن حدیثها پس بپرسد او را از حدیث او که نقل میکند از وی وعما قال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم حین استفتته و از آنچه فرموده مر او را رسول خدا هنگامی که طلب فتوی کرده آنحضرت را در گذشتن عدت حامله بوضع فکتب عمر بن عبد الله بن الارقم الی عبد الله بن عتبة یخبره پس نوشت عمر بن عبد الله بن ارقم بسوی عبد الله بن عتبه در حالی که خبر میداد او را ان سبیعة بنت الحارث اخبرته بتحقیق سبیعه دختر حارث خبر داد او را انها کانت تحت سعد بن خولة وهو من بنی عامر بن لؤی بتحقیق وی بود در زیر سعد بن خوله یعنی زن او بود و حال آنکه سعد از بنی عامر بن لؤی است بعضی گفته اند تمیمی ست از عجم فارس لؤی بضم لام و فتح همزه با واو و تشدید تحتیه وکان ممن شهد بدرا فتوفی عنها فی حجة الوداع وهی حامل و بود از آنها که حاضر شده بودند غزوه بدر را پس فوت کرد سعد از سر او در وقت حج وداع در مکه و حال آنکه سبیعه حامله بود فلم تنشب ان وضعت حملها بعد وفاته پس درنگ نکرد وضع را بعد از وفات سعد بن خوله بچند شب یا کمتر از آن فلما تعلت من نفاسها تجملت للخطاب پس هرگاه پاک شد از نفاس آراسته شد برای خطبه کنان و مهیای تزوج شد فدخل علیها ابو السنابل بن بعکک رجل من بنی عبد الدار پس در آمد بر وی ابو سنابل بن بعکک مردیست از قبیله بنی عبد الدار اسلام آورد روز فتح مکه شاعری بود فقال لها ما لی اراک تجملت للخطاب پس گفت مر او را چه حال است مرا که می بینم ترا آراسته خود را برای خاطبان ترجین النکاح بسبب آنکه رغبت میکنی برای نکاح خود وانک والله ما انت بناکح حتی تمر علیک اربعة اشهر وعشر و بتحقیق بخدا سوگند نیستی تو نکاح کننده یعنی نمی‌رسد ترا که نکاح کنی تا آنکه بگذرد بر تو چهار ماه و ده روز قالت سبیعة فلما قال لی ذلک گفت سبیعه پس هرگاه گفت مرا ابو سنابل این سخن را جمعت علی ثیابی حین امسیت جمع کردم بر خود جامهای خود را هنگامی که شب کردم یعنی بر آمدم و راهی شدم در شب فاتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فسألته عن ذلک پس آمدم نزد رسول خدا پس پرسیدم آنحضرت را از آنکه مرا نکاح رواست یا نه فافتانی بانی قد حللت حین وضعت حملی پس فتوی داد بانکه بتحقیق من بر آمدم از عدت هنگامی که وضع حمل کردم وامرنی بالتزوج ان بدا لی و فرمود مرا بتزویج کردن اگر ظاهر شود مرا

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الاجارة

وطیبی گفته که اکثر الطلاق لدیغ در گزیده مارگزیده است فسعوا له بکل شیء لا ینفعه شیء پس سعی کردند مردم قبیله برای لدیغ بهر چه که علاج را شاید بحالی که سود نمی کرد او را چیزی و در روایت کشمیهنی فشفوا له بکل شیء لا ینفعه شیء فقال بعضهم لو اتیتم هؤلاء الرهط الذین نزلوا لعله ان یکون عند بعضهم شیء پس گفتند بعضی از قبیله اگر بیائید این گروه را که نزول کرده اند بهتر باشد شاید که شان این است که باشد نزد بعضی از ایشان چیزی که نافع آید فاتوهم پس آمدند فرود آمدگان را فقالوا یا ایها الرهط ان سیدنا لدغ وسعینا له بکل شیء لا ینفعه پس گفتند ای گروه بتحقیق سالار ما گزیده شد و سعی کردیم برای وی بهر چیز که نفع نمیکند و در روایت کشمیهنی فشفینا فهل عند احد منکم من شیء پس آیا هست نزدیکی از شما چیزی که نفع کند فقال بعضهم نعم والله انی لارقی پس گفت بعضی ازین گروه آری هست سوگند خدا که هر آئینه من افسون میخوانم و در روایتی مر مسلم است که آن گوینده خود ابو سعید بود ولکن والله لقد استضفناکم فلم تضیفونا فما انا براق لکم حتی تجعلوا لنا جعلا ولیکن سوگند خدا که هر آئینه بتحقیق طلب ضیافت کردیم شما را پس ضیافت نکردید ما را پس نیستم من افسون خواننده برای شما تا آنکه بگردانید برای ما مزدی بدل عمل خود عامل را

و خواهش تابعه اصبغ متابعت کرده است لیث را اصبغ عن ابن وهب عن یونس وقال اللیث حدثنی یونس عن
ابن شهاب گفت لیث حدیث کرد مرا یونس از ابن شهاب و ساکت شده پرسیدیم یونس را قال حدثنی محمد بن
عبد الرحمن بن ثوبان مولی بنی عامر بن لؤی ان محمد بن ایاس بن البکیر وکان ابوه شهد بدرا و بود پدر محمد که ایاس است
حاضر شده غزوهٔ بدر را اخبره خبر داده محمد بن ایاس محمد بن عبد الرحمان را باین حدیث که مذکور شد یا بغیر این حدیث باب
شهود الملائکة بدرا در بیان حاضر شدن فرشتگان غزوهٔ بدر را از برای اعانت مسلمانان بر کافران حدثنا
اسحق بن ابراهیم قال اخبرنا جریر عن یحیی بن سعید عن معاذ بن رفاعة بن رافع الزرقی عن ابیه وکان ابوه
من اهل بدر مرویست از معاذ بن رفاعه بن رافع از پدر او و بود پدر او از اهل بدر قال جاء جبریل الی النبی صلی الله
علیه وسلم گفت رفاعه آمد جبرئیل نزد پیغمبر خدا ظاهر انیست بصورت مردی آمده است قال ما تعدون اهل بدر
فیکم گفت چه میشمارید شما اهل بدر را در میان خود قال من افضل المسلمین فرمود از فاضل ترین مسلمانان او کلمة
نحوها یا فرمود کلمه مانند آن که دلالت بر افضلیت دارد قال وکذلک من شهد بدرا من الملٰئکة گفت جبرئیل
و همچنین است کسی که حاضر شده بدر را از فرشتها یعنی آنها افضل ملائکه اند ظاهر انیست که کسب افضلیت از حضور
غزوهٔ بدر حاصل کرده اند چنانکه مسلمانان و تواند که مراد آن باشد که جمعی از ملائکه که افضل بوده اند حاضر شده باشند
حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن یحیی بن سعید عن معاذ بن رفاعة بن رافع
وکان رفاعة من اهل بدر وکان رافع من اهل العقبة و بود رفاعه از اهل بدر و بود رافع از اهل عقبه که ایمان
آورده از انصار پیش از هجرت یکبار با شش نفر و سال دیگر با دوازده و سال دیگر با هفتاد و این رافع هر مرتبه یکی از آن
جماعه بود وکان یقول لابنه ما یسرنی انی شهدت بدرا بالعقبة و بود که میگفت مر پسر خود رفاعه را آیا مسرور
نمی سازد مرا اینکه حاضر بودمی غزوهٔ بدر را بدل حضور عقبه و درین استفهام بمعنی تمنی ست برین تقریر کلمهٔ ما استفهامیه
است گفته اند تواند که بمعنی نفی باشد و مقصود او تعظیم حضور عقبه باشد بر حضور بدر زیرا که محل ظهور و قوت اسلام
شده و بدین جهت رافع آنرا باجتهاد و اعتقاد خود فضیلت نهاده بر بدر قال سال جبرئیل النبی صلی الله علیه وسلم
بهذا گفت رفاعه پرسید جبرئیل پیغمبر خدا را علیه السلام باین حدیث که مذکور شده بروایت جریر حدثنا اسحق
بن منصور قال اخبرنا یزید قال اخبرنا یحیی سمع معاذ بن رفاعة ان ملکا سال النبی صلی الله علیه وسلم نحوه
گفت یزید خبر داد مارا یحیی بن سعید انصاری باسناد سابق که شنید معاذ بن رفاعه را که گفت فرشتهٔ پرسید پیغمبر خدا را
مانند آنچه مذکور شد وعن یحیی ان یزید بن الهاد اخبره انه کان معه یوم حدثه معاذ هذا الحدیث ومرویست
از یحیی که بتحقیق یزید بن الهاد خبر داده یحیی را که تحقیق بوده با یزید روزی که حدیث کرده او را معاذ این حدیث را فقال
یزید قال معاذ ان السائل هو جبرئیل علیه السلام پس گفت یزید گفته است معاذ که بتحقیق سایل جبرئیل بود
حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال یوم بدر هذا جبرئیل مرویست از ابن عباس که بتحقیق پیغمبر خدا فرمود در روز بدر این
جبرئیل ست آخذ برأس فرسه گرفته است بسر اسپ خود یعنی سوار ایستاده است علیه اداة الحرب بر ویست
آلات جنگ و در روایت سعید بن منصور از مراسیل عطیه آمده که جبرئیل آمد نزد آنحضرت بعد از آنکه فارغ شدند

از بای بند شتر القیم از ان دست بجهت آنچه نیست
در جمیع روایات عقال لغة این لغت هست
و مشهور نشط است و تحقیق پس مشهور آنست که نشط
بستن و فتنیکه گشاده شود و در آن هین گفته حکایت
کرده اند بعضی نشط بمعنی قائم و ماست کرده
بجهت و گی بلعراج انشاط بالفتح گشاده ای نمودن
و انشط گره بستن است و در آن اندوهی کسی را از جای
بجای و آب برکشیدن از چاه بی بکره و گره را گشا
گشادن عقال بالکسر پای بند شتر و اطلق منه
و ما به قلبة پس روان شد و میرفت و حال
آنکه نبود بوی رنجی قلبة التحتانیه بیماری یا قسمی
از وی گشنده قال فاعطوهم جعلهم الذی صالحهم
علیه گفت راوی پس دادند ایشان را مزد ایشان
که صلح کرده بودند برآن و قرار یافته بود فقال
بعضهم اقتسموا پس گفتند بعضی بخش کنید بعد کر
فقال الذی رقی لا تفعلوا حتی ناتی النبی
پس گفت آن کسی که افسون خوانده بود قسمت
مکنید تا آنکه بیائیم پیغمبر را صلی الله علیه واله
وسلم فنذکر له الذی کان فننظر ما یامرنا
پس ذکر کنیم مر آن حضرت را آنچه که بود پس ببینیم
که چه میفرماید مارا فقدموا علی رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم فذکروا له پس قدوم
کردند اصحاب از سفر بر آنحضرت پس ذکر کردند
مر او را فقال ما یدریک انها رقیة پس فرمود
افسون خوان را چه چیز دانا نید ترا که سورهٔ فاتحه
افسون است و در دار قطنی زیاده آمده که گفت در
جواب انداخته شد در روع من نفسم قال قد
اصبتم پس فرمود خوب کردید و بحق رسیدید
اقسموا واضربوا لی معکم سهما بخش کنید
و بگردانید برای من با خود حصه را امر بگردانیدن
حصه شریف برای تطییب قلوب بود و مبالغه
در آنکه آن حلال بی شبهه است کذا قیل فضحک
النبی پس خندید آن حضرت صلی الله علیه واله
وسلم قال ابو عبد الله گفت مولف و قال
شعبة حدثنا ابو بشر قال سمعت ابا المتوکل
بهذا و درین تصریحیست بسماع باب ضریبة
العبد بفتح ضاد معجمه بمعنی چیزی که مقرر کرده آنرا
خواجه بر غلام خود هر روز و ضرائب جمع آنست
و آنرا غله و خراج و اجره نیز گویند و تعاهد
ضرائب الاماء و حکم ضریبهٔ غلام و تعهد و تیمار

از مقاتله کفار برابهی سرخ رنگ که عقد کرده بود ند موی پیشانی اسپ را و بر وی زرهی بود و گفت ای محمد خدا فرستاده مرا نزد تو و امر کرده که جدا نشوم از تو تا راضی نشوی آیا راضی شدی فرمود آری **باب** بی ترجمه است این باب ترجمه ندارد حکم فصل دارد از باب سابق **حدثنا** خلیفة بن خیاط قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنا سعید عن قتادة عن انس قال مات ابو زید گفت انس بن مالک مرد ابو زید نام او قیس بن سکن انصاری است یکی از انها که جمع داشت قرآن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم انما اعلم انس است یعنی گفته اند ابو زید سعید بن عبید است ولم یترک عقبا وکان بدریا و نگذاشت ولدی و بود بدری **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا اللیث قال حدثنی یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد عن ابن خباب ان ابا سعید بن مالک الخدری قدم من سفر فقدم الیه اهله لحما من لحوم الاضاحی گوید بتحقیق ابو سعید بن مالک خدری که پدر ابی سعید خدری است قدوم آورد از سفری فقدم الیه اهله لحما من لحوم الاضاحی پس پیش آوردند اهل خانه او نزد او گوشتی از گوشتهای اضحیه فقال ما انا باکله حتی اسال پس گفت نیستم من خورنده آن تا آنکه بپرسم و عادت ایشان آن بود که بعد از سه روز گوشت اضحیه نمی خوردند فانطلق الی اخیه لامه وکان بدریا پس رفت بسوی برادر خود که از جانب مادر بود و وی بدری بود قتادة بن النعمان که قتاده بن نعمان است که شیخ لفظ ابن را بفتح و کسر هر دو ضبط کرده و فتح بنابر آن که قتاده بدل از بدریا باشد یا مفعول اعنی و کسر بنابر آنکه بدل از اخیه بود فساله فقال انه حدث بعدک امر نقض لما کانوا ینهون عنه پس پرسید او را گفت بتحقیق حادث شد بعد از رفتن تو امری که ناسخ است مر چیزی را که بودند که منع کرده میشدند از ان من اکل لحوم الاضاحی بعد ثلثة ایام از خوردن گوشت اضحیه بعد از سه روز بیان امر ممنوع است **حدثنا** عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه قال قال الزبیر گفت عروه گفت زبیر لقیت یوم بدر عبیدة بن سعید بن العاص ملاقات کردم روز غزوه بدر عبیده بن سعید بن العاص وهو مدجج لا یری منه الا عیناه و او تمام سلاح پوشیده بود و دیده نمی شد از وی مگر دو چشم او وهو یکنی ابو ذات الکرش و او کنیت کرده می شد با بو ذات الکرش کرش بفتح کاف و کسر را اطلاق میکنند آنرا بر ذات الطفل و شکم و در بعضی نسخ را نیز میگویند و بعضی جماعت نیز می آید فقال انا ابو ذات الکرش پس گفت من ابو ذات کرش ام فحملت علیه بالعنزة زبیر گوید پس حمله کردم بر وی به نیزه فطعنته فی عینه فمات پس نیزه زدم در چشم او پس بمرد همانجا قال هشام فاخبرت ان الزبیر قال گفت هشام پس خبر داده شده ام بتحقیق زبیر گفت لقد وضعت رجلی علیه بتحقیق نهادم من پای خود را بر وی ثم تمطأت پس دراز کردم فکان الجهد ان نزعتها پس بود کوشش از من اینکه کشیدم نیزه را از چشم او یعنی بتمام زور را از وی کشیدم وقد انثنی طرفاها در حال آنکه دوتا شده بود و طرف نیزه قال عروة فساله ایاها رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عروه بن زبیر پس طلبید از زبیر آن نیزه را رسول خدا از جهت شرافت که در راه خدا چنین کاری از وی آمده بود که بدر بعایت فاعطاه ایاها پس داد زبیر آنحضرت را نیزه فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذها پس وقتی که رحلت کرد رسول خدا گرفت زبیر آنرا ثم طلبها ابو بکر فاعطاه ایاها پس طلب کرد آنرا ابو بکر صدیق رضی الله عنه در ایام خلافت خود پس داد زبیر او را آن نیزه فلما قبض ابو بکر سالها ایاه عمر پس وقتی که رحلت کرد ابو بکر طلب کرد نیزه را از زبیر عمر رضی الله عنه فاعطاه ایاها پس داد زبیر آنرا فلما قبض عمر اخذها پس وقتی که رحلت کرد عمر گرفت زبیر آنرا ثم طلبها عثمان منه فاعطاه ایاها پس طلب کرد نیزه را عثمان رضی الله عنه از زبیر پس داد زبیر عثمان را نیزه فلما قتل عثمان وقعت عند آل علی پس وقتی که

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب الجامع

عن حمید الطویل عن انس بن مالک قال حجم ابو طیبة النبی حجامت کرد ابو طیبه که نامش نافع است بر قول صحیح پیغمبر را صلی الله علیه واله وسلم فامر له بصاع او صاعین من طعام پس امر کرد آن حضرت برای وی بیک صاع یا دو صاع از طعام شک راویست و در باب ذکر الحجام از کتاب البیع گذشت بصاع من تمر وکلم موالیه و کلام کرد آن حضرت خواجه های ابو طیبه را در تخفیف خراج وی مراد محیصه بن مسعود است از بنی حارثه که جمع لفظ باعتبار اهل و عیال اوست فخفف عن غلته پس تخفیف کرده شد از باج وی که مقرر کرده بودند او ضریبته شک راویست

باب خراج الحجام حکم باج حجامت کننده و حلال بودن اجرت آن دیگر نقل سوال از آن

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاوس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه واله وسلم خون برآورد آن حضرت و اعطی الحجام اجره و داد خون کشنده را مزد آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی

شهید شد عثمان افتاد وآن نیزه بدست علی رضی الله عنه گفته آند بلفظ آل تحریست مراد از بنیزه در اولاد علی مرتضی بعد از شهادت او فطلبها عبد الله بن الزبیر پس طلبید آنرا عبد الله بن زبیر فکانت عنده حتی قتل پس بود نیزه نزد عبد الله بن زبیر تا آنکه کشته شد از دست حجاج ظالم ورکه حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابو ادریس عائذ الله ابن عبد الله ان عبادة بن الصامت وکان شهد بدرا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بایعونی مقصود از ایراد این حدیث آنست که عباده بن صامت بدری بود واین حدیث در باب الایمان گذشته است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان اباحذیفة بن عتبة بن ربیعة عروه بن زبیر روایت کرده از عایشه زوجه پیغمبر خدا که تحقیق ابا حذیفه بن عتبه بن ربیعه وکان ممن شهد بدرا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم وبود وی از جمله مردمی که حاضر شده اند غزوهٔ بدر را با رسول خدا هجرت کرده است دو هجرت ونماز کرده بدو قبله تبنی سالما وانکحه بنت اخیه هند بنت الولید بن عتبة پسر گرفت سالم بن معقل را ووی از اهل فارس بود ونکاح کرد او را دختر برادر خود که هند دختر ولید بن عتبه است وهو مولی لامرأة من الانصار وآن سالم آزاد کرده زنی از انصار بود واین زن زوجه همین ابا حذیفه است کما تبنی رسول الله صلی الله علیه وسلم زیدا چنانکه پسر خوانده بود رسول خدا زید را وکان من تبنی رجلا فی الجاهلیة دعاه الناس الیه وورث جاهلیت کسی که پسر میگرفت مردی را نسبت میکردند مردم او بوی ووارث میشد از میراثه حتی انزل الله عز وجل ادعوهم لآبائهم تا آنکه فرستاد خدای عزیز وبزرگ این آیه را که بخوانید متبنی را بنام پدر حقیقی او فجاءت سهلة الی النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد سهله بنت سهیل بن عمرو القرشی زن ابا حذیفه ونیست این زن که سالم غلام او بود وآزاد کرده است وی انصاریه است واین سهله قرشیه است فذکر الحدیث پس ذکر کرده است راوی حدیث سهله را وآن حدیث اینست روایت کرده است برقانی وابو داود باین معنی که سهله آمد نزد آنحضرت وگفت یا رسول الله سالم که متبنی ابی حذیفه بالغ شده است ومیدرآید بر ما در خلا وملا وتحقیق من گمان میبرم که در دل ابی حذیفه ازین معنی غلجانی هست وما گمان میبردیم که ولد ابی حذیفه است وبا ما در یک خانه میباشد والآن این آیت نازل شده است فرمود شیر ده او را که حرام شود بر تو وغلجان ابی حذیفه نماند واینست مذهب عایشه رضی الله عنها که بعد از مدت رضاع اگر زنی شیر دهد مردی را نسبت رضاع ثابت می شود وهم از ین جهت عایشه میفرمود کسی را که میخواست بی حجاب بیند که شیر دهند دختران برادر وخواهر تا محرم باشد بر وی وام سلمه وهمه ازواج مطهره ابا میکردند از ین مذهب عایشه ومیگفتند شاید این حکم مخصوص باشد بسالم وسهله حدثنا علی بن المدینی قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم غداة بنی علی گفت ربیع بنت معوذ در آمد بر من پیغمبر خدا فردای آنکه زفاف کرده شد بر من شوهر او ایاس بن بکیر است فجلس علی فراشی کمجلسک منی پس نشست نزد من مانند نشستن تو از من ویخاطب راوی بن یضربن بالدف وحال آنکه دختران میزدند دف یندبن من قتل من آبائی یوم بدر ندبه میکردند یعنی ذکر میکردند کسی را که کشته شده است از پدران من روز غزوه بدر در روایتی آمده که یاد میکردند آنها را باحسن اوصاف که موجب هیجان گریه میشد حتی قالت جاریة وفینا نبی یعلم ما فی غد تا آنکه گفت جاریه ودر میان ما پیغمبر خداست که میداند چیزی را که فردا خواهد بود

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب ...

پس تبنی کرد او را یعنی پسر گرفت و...... را که موسومست ...... را ......
گویند عبید را مطلقا حدثنا ابو نعیم قال حدثنا مسعر بکسر میم وسکون سین عن عمرو بن عامر انصاری نسبتست مر ورا در بنجا سے جز این حدیث وحدیثی دیگر که در طهارت نیز از انس گذشت قال سمعت انسا یقول کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یحتجم ولم یکن یظلم احدا اجره یعنی بود آنحضرت که حجامت میکرد ونبود که ظلم میکرد یعنی نمیداد یا کم میکرد کسی را مزد او یعنی که حجامت نیز مزد کامل میداد باب من کلم موالی العبد ان یخففوا عنه من خراجه کسی که سخن گوید موالی غلام را اینکه تخفیف کنند از غلام از باج وی که مقرر کرده اند حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن حمید الطویل عن انس بن مالک قال دعی النبی صلی الله علیه وآله وسلم غلاما حجاما فحجمه وامر له بصاع او صاعین او مد او مدین خواند آنحضرت غلامی را که حجام بود پس خون گرفت غلام آنحضرت را پس امر کرد به بهای غلام بیک صاع یا دو صاع یا یک مد که بضم میم وتشدید دال ربع صاع است یا دو مد شک راوی است فکلم فیه فخفف من ضریبته باب کسب البغی بفتح موحده وکسر معجمه وتشدید تحتیه الزانیة یعنی حکم کسب زانیه والاماء وکسب زنان مزدوری مکروه است نه تنها که جائز اند در شرع وکره ابراهیم اجر النائحة والمغنیة مکروه داشت ابراهیم نخعی مزد زن نوحه گر وسرود کننده را که مزد معصیت است مستحق نمی شود مزد را وقول الله تعالی ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا نکنید بر زنا کردن زنان خود را اگر خواهند ...

فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقولی هکذا پس فرمود پیغمبر خدا مگو این چنین وقولی ما کنت تقولین وگو چیزی را که بودی تو میگفتی منع آنحضرت از جهت کراهت نسبت علم غیب بغیر خداست و در حدیث نفی این علم کرده است بنحو

حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام عن معمر عن الزهری ح وحدثنا اسمعیل قال حدثنی اخی عن سلیمان عن محمد بن ابی عتیق عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابن عباس قال اخبرنی ابو طلحة صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان ممن شهد بدرا گفت ابن عباس خبر داد مرا ابو طلحه یار رسول خدا و بود از جمله که حاضر شده اند بدر را مع رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه رسول خدا انه قال لا تدخل الملائکة بیتا فیه کلب ولا صورة بتحقیق طلحه گفته است که در نمی آیند فرشتها خانه را که در وی سگی هست و نه خانه که در وی صورت یرید صورة التماثیل التی فیها الارواح ابن عباس گوید میخواهد ابو طلحه ازین صورت نقش تماثیل که در آن جان است چون صورت جاندار بود تخصیص کرد بصورت جاندار باید دانست که مراد از ملائکه غیر حفظه وکاتبان اعمال اند و سگ پاس دار و سگ شکاری اگرچه نگاه داشتن آن روا داشته اند و حرمتی ندارد ولیکن در خانه که سگ هر قسم که باشد از کمال تنزهی که دارد فرشته رحمت خاص در نمی آید از خوردن آن نجاست را و بوی بدی که دارد و در خانه که مصور باشد بصورت حیوان گفته اند که از مشابهت مصور بخالق تعالی و تقدس اثنی پوشیده نماند که تشابه در تصویر اشجار و جبال و آسمان و زمین نیز میرود و دیگر کلام معجز نظام نبوی را تاویل کنند و گویند که مراد از سگ نفس اماره گزنده است و صورت ما عاملتر داریم و گوییم مراد و صورت ماسوا و نقش خواطر ردیه است و در نمی آید و اسرار علم و این حدیث در بدء الوحی نیز گذشته است **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس ح وحدثنا احمد بن صالح قال حدثنا عنبسة قال حدثنا یونس عن الزهری قال حدثنا علی بن الحسین ان حسین بن علی اخبره گفت زهری حدیث کرد مرا علی بن حسین که حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم خبر داده او را ان علیا رضی الله عنه قال کانت لی شارف بتحقیق علی بن ابی طالب گفت بود مرا ناقه جوان من نصیبی من المغنم یوم بدر از حصه من که از غنیمت روز بدر رسیده بود وکان النبی صلی الله علیه وسلم اعطانی مما افاء الله علیه من الخمس یومئذ و بود پیغمبر خدا داده بود مرا ناقه دیگر از جمله که غنیمت داده بود و برد پیغمبر خدا از پنجم حصه غنیمت که از سریه عبد الله بن جحش یافته بود و بود این سریه در ماه رجب از سال دوم از هجرت پیش از غزوه بدر بدو ماه فلما اردت ان ابتنی بفاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هرگاه خواستم که دخول کنم بفاطمه دختر رسول خدا رضی الله عنها واعدت رجلا صواغا من بنی قینقاع ان یرتحل معی فناتی باذخر وعده کردم مردی آهنگری را که از قبیله بنی قینقاع بود بفتح قاف وسکون تحتیه وضم نون وفتح وکسر آن و قاف ثانی آخر عین مهمله است پس می آوریم گیاه اذخر را که بکار آهنگران می آید فاردت ان ابیعه من الصواغین پس خواستم اینکه بفروشم آنرا با آهنگران نستعین به فی ولیمة عرسی پس یاری جویم بآن در مهمانی عروسی خود فبینا انا اجمع لشارفی من الاقتاب والغرائر والحبال پس میان آنکه من آماده میکنم برای ناقهای خود از پالان و شلیته و ریسمان اقتاب جمع قتب است بقاف بمعنی چوب پالان و غرائر جمع غراره چیزیکه در آن کاه و جز آن در آرند و حبال جمع حبل است بمعنی ریسمان وشارفای مناختان الی جنب حجرة رجل من الانصار و هر دو شتر من نشانیده شده بود پهلوی خانه مردی از انصار حتی جمعت ما جمعت تا آنکه جمع کردم اسبابی را که جمع کردم فاذا انا بشارفی قد اجتبت اسنمتهما وبقرت خواصرهما واخذ من اکبادهما پس ناگاه من می بینم هر دو شتر خود را که بتحقیق قطع کرده شده سنامهای هر دو و شگافته شده

مالک عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن ابی مسعود الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نهی عن ثمن الکلب ومهر البغی آنحضرت نهی کرد از بهای سگ و اجرت زانیه بر زنا و حلوان الکاهن و از اجرت کاهن یعنی بر آنکه کهانت او میدهد و در اواخر بیوع گذشت

حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن محمد بن جحادة بضم جیم وفتح مهمله و دال بعد الف ایا بفتح همزه وتخفیف تحتیه کوفی نسبت یکصد وسه عن ابی حازم عن ابی هریرة قال نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن کسب الاماء نهی کرد آنحضرت از کسب دادن مراد کسب بفجور است

باب عسب الفحل

عسب بفتح عین وسکون سین هر دو مهمله بمعنی کرا دادن فحل بجهت گشنی و بر جستن فحل بر ماده و ایضا آب گشنی کذا فی الصراح فحل نر از هر حیوان که باشد **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الوارث واسمعیل بن ابراهیم معروف بابن علیه عن علی بن الحکم بفتحتین بباهلی القسم موحده و تخفیف نون عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن عسب الفحل مراد نهی از کرا دادن آن برای جستن بر ماده و بار و رشتن یعنی وگرفتن اجرت بر آنست بجهت جهالت بر اجیر که گاه نمی جهد و ماده گاه بار نمی گیرد و اکثر صحابه و فقها بتحریم آن رفته اند و بعاریت دادن ممنوع نیست که در منع ازان قطع نسل است بعد از عاریه دادن اگر چیزی عطا کند ستغیر

بپهلوی هردو وگرفته شد از جگر های آنها فلما رایت ذلك المنظر پس چون دیدم این منظر را املات عینی حین رایت المنظر پس مالک نشدم وضبط نتوانستم کرد
هردو چشم خود را از گریه هنگامی که دیدم حال شتران را سبب بکای علی مرتضی نه از فقدان این مال قلیل بود حاشا که
نسبت باین عطای دین وملت این معنی توهم توان کرد بلکه از فوات حق فاطمه که ولیمه است وبیش از وحوال الیسیر
خواهد بود ونیز در شدت غضب که بر ظالم میباشد از غصه بی اختیار گریه دست میدهد قلت من فعل هذا قالوا فعله
حمزة بن عبد المطلب گفتم که کرده است این کار را گفتند کرده است این را حمزه بن عبد المطلب وهو فی هذا
البیت فی شرب من الانصار وحمزه درین خانه است میان جماعه شراب خواران از انصار شرب بفتح معجمه
وسکون را و موحده جمع شارب است وعنده قینة واصحابه ونزد حمزه زنی است مغنیه ویاران او فقالوا فی
غنائها پس گفتند یعنی مغنیه ویاران او در بعضی نسخ قالت است راجع بقینه الا یا حمز للشرف النواء دانا وآگاه
باش ای حمزه تصدق کن برای ما شارفان فربه حمز مرخم حمزه است شرف بضمتین جمع شارف است نواء جمع ناویه یعنی
فربه فوثب حمزة الی السیف پس برجست حمزه بشنیدن این کلام بسوی شمشیر فاجتب اسنمتهما پس قطع کرد کوهانهای
آنها را وبقر خواصرهما و پاره کرد پهلوهای آنها را واخذ من اکبادهما وگرفت از جگرهای آنها قال علی فانطلقت حتی ادخل
علی النبی صلی الله علیه وسلم گفت علی رضی الله عنه پس رفتم من تا در آمدم نزد پیغمبر خدا وعنده زید بن حارثة
ونزد آنحضرت زید بن حارثه نشسته بود فعرف النبی صلی الله علیه وسلم الذی لقیت پس شناخت پیغمبر خدا
حالی را که پیش آمده ام آنرا فقال ما لك قلت یا رسول الله ما رایت کالیوم پس فرمود چه حال است ترا که چنین
متغیر شده گفتم ای رسول خدا ندیده ام آزردگی مانند آزردگی امروز عدا حمزة علی ناقتی ظلم کرد حمزه بر ناقه های من فاجتب
اسنمتهما وبقر خواصرهما پس قطع کرد کوهان آنها را وشگافت پهلوهای آنها را وها هو ذا فی بیت معه شرب واگاه باش حمزه
این است در خانه که با وی شراب خوران اند شرب بفتح معجمه وسکون را جمع شارب است فدعا النبی صلی الله علیه وسلم
بردائه فارتدی پس طلبید پیغمبر خدا ردای خود را پس پوشید آنرا ثم انطلق یمشی واتبعته انا وزید بن حارثة
پس برفت بحالی که راه میرود آنحضرت و پس روی کردم من آنحضرت را وزید بن حارثه حتی جاء البیت الذی فیه
حمزة تا آنکه آمد آنحضرت خانه را که در وی حمزه بود فاستاذن علیه فاذن له پس طلب اذن در آمدن کرد بر حمزه
پس اذن داده شد مر آنحضرت را در بعضی روایات لهم است راجع بهر سه کس فطفق النبی صلی الله علیه وسلم یلوم
حمزة فیما فعل پس ایستاد پیغمبر خدا در حالی که ملامت میکند حمزه را در کاری که کرده بود فاذا حمزة ثمل محمرة عیناه
پس ناگاه حمزه مست است سرخ شده است هر دو چشم او فنظر حمزة الی النبی صلی الله علیه وسلم پس نگاه کرد
حمزه جانب پیغمبر خدا ثم صعد النظر فنظر الی رکبتیه پس بلند کرد نظر پس نگاه کرد بجانب دو زانوی آنحضرت ثم
صعد النظر فنظر الی وجهه پس بلند کرد نظر پس نگاه کرد جانب روی آنحضرت ثم قال حمزة وهل انتم الا عبید
لابی پس گفت حمزه آیا هستید شما غیر غلامان پدر من واین گفتار او از مستی و هذیان بوده حاجت نیست بتوجیهی که
شارحان کرده اند که چون عبد المطلب پدر حمزه از عبد الله وابی طالب کلانتر وبزرگتر بوده او را صاحب مولی برادران
خود گفته فعرف النبی صلی الله علیه وسلم انه ثمل پس دریافت پیغمبر خدا که بتحقیق حمزه مست است وخبری
نداد و ثمل بفتح مثلثه وکسر میم بمعنی سکران است فنکص رسول الله صلی الله علیه وسلم علی عقبیه القهقری

ستان اوقت فیما و تمتع ... واست ... وچون وارث المالک شد ... مثل ... شوند نیز در ملک وی بیداگر خواهند فسخ کنند یا باشند وهمچنین اجرت که ملک وارث است اجاره سابق که در ملک عاقد بود منتهی شود بانتهای ملک وی واگر عقد کرده برای غیر کرده چون وکیل ووصی ومتولی وقف بعد انعدام این منفسخ نشود وقال ابن عمر اعطی النبی صلی الله علیه واله وسلم خیبر بالشطر گفت ابن عمر داد آن حضرت زمین خیبر یهود را بشرط نصف آنچه پیدا گردد از آن برای آن حضرت فکان ذلك علی عهد رسول الله پس بود تفویض خیبر به یهود مستمر بزمان پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وابی بکر وصدرا من خلافة عمر تمام عهد صدیق واوائل عهد از خلافت عمر رضی الله عنه تا آنکه جلاوطن کرد آنها را عمر ولم یذکر ان ابا بکر وعمر جددا الاجارة بعد ما قبض النبی صلی الله علیه واله وسلم وذکر کرده که ابو بکر وعمر نو بستند عقد اجاره را بعد رحلت آنحضرت واگر منفسخ میشد اجاره بموت عاقد تجدید میکردند گذا قالوا لیکن پوشیده نماند که این از قبیل تنازع فیه نیست زیرا که زمین از آنحضرت نبود که بسبب اجاره داده باشد بلکه آنحضرت زمین یهود را بر آنها مسلم داشت وبر ایشان خراج مقاسمه مقرر کرد چنانچه در محلش معلوم شود حدثنا موسی بن اسماعیل قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن عبد الله قال اعطی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم خیبر الیهود ان یعملوها ویزرعوها داد آن حضرت خیبر یهود را ومسلم داشت بر ایشان بجهت آنکه عمل کنند در آن وزراعت نمایند ولهم شطر ما یخرج منها وباشد مر ایشان را نصف آنچه بیرون آید از آن ودر روایت مسلم بجای آن ولرسول الله صلی الله علیه واله وسلم شطر ثمرها وان ابن عمر حدثه ان المزارع کانت تکری علی شیء وتحقیق ابن عمر حدیث کرد نافع را که مزارعها یعنی زمینهای زراعت بود که بکرایه داده میشد بر چیزی
معین از حاصل آن بسماه نافع لا احفظه ...

پس برگشت رسول خدا پس پشت برگشتن بر سبب پای تا از شرم روی بی ادبی دیگر نکند فخرج دخرجنا معه پس بیرون آمد آنحضرت و بیرون آمدیم ما بادی حدثنا محمد بن عباد قال اخبرنا ابن عیینة قال انفذه لنا ابن الاصبهانی سمعه من ابن معقل گفت ابن عیینه فرستاد ما را ابن اصفهانی که عبدالرحمن بن عبد الله خبر را و حالی که شنیده است آنرا از ابن معقل ان علیا رضی الله عنه کبر علی سهل بن حنیف فقال انه شهد بدرا تحقیق علی مرتضی تکبیر کردی نماز جنازه گزارد بر سهل بن حنیف انصاری در کوفه در سنه ثمان و ثلثین در ایام خلافت خود و درین روایت عدد تکبیرات مذکور نیست و در روایت دیگر از ابی ذر پنج تکبیر است مولف بخاری در تاریخ شش تکبیر آورده و چون حاضران با میر المومنین گفتند که چرا از چهار تکبیر زیاده کردی در جواب گفت که وی حاضر شده است بدر را و کسی که حاضر شده بدر را فضیلت دارد بر غیر خود پس در تکبیرات او نیز زیادتی کرده شد و اجماع منعقد است بر آنکه زیاده بر چهار تکبیر نباید اگر امام گوید نماز باطل نمی شود و لیکن مقتدی را نباید اتباع کند حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله انه سمع عبد الله بن عمر یحدث ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه حین تأیمت حفصة بنت عمر گفت زهری خبر داد مرا سالم بن عبد الله که تحقیق او شنیده عبد الله بن عمر را که حدیث میکرد که عمر بن خطاب هنگامی که بیوه شد حفصه دختر عمر من خنیس بن حذافة السهمی از مردن خنیس بن حذافه سهمی قرشی کان من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم شهد بدرا و بوده وی از یاران رسول خدا تحقیق حاضر شده غزوه بدر را توفی بالمدینة و وفات یافته است بمدینه مطهره قال عمر فلقیت عثمان بن عفان فعرضت علیه حفصة گفت عمر پس ملاقات کردم عثمان بن عفان را رضی الله عنه پس عرض کردم بروی حفصه را فقلت ان شئت انکحتک حفصة بنت عمر پس گفتم اگر خواهی تو نکاح کنم برای تو حفصه دختر عمر را فقال سانظر فی امری پس گفت عثمان می بینم و فکر میکنم در کار خود فلبثت لیالی فقال قد بدا لی ان لا اتزوج یومی هذا پس درنگ کردم چند شب پس گفت ظاهر شد مرا که تزوج نکنم امروز ظاهرا بملاحظه آن خواهد بود که دختر پیغمبر خدا در حباله نکاح او بود قال عمر فلقیت ابا بکر فقلت ان شئت انکحتک حفصة بنت عمر فصمت ابو بکر فلم یرجع الی شیئا گفت عمر پس ملاقات کردم ابا بکر را رضی الله عنه پس گفتم اگر خواهی بنکاح کنم برای تو حفصه دختر عمر را پس خاموش شد ابو بکر پس رجوع نکرد بسوی من چیزی را یعنی جوابی نگفت فکنت علیه اوجد منی علی عثمان پس بودم من بر ابو بکر غضبناک تر از خود که بر عثمان بودم از آنکه ابو بکر جوابی نداد و عثمان جواب داده بود و اعتذار نموده فلبثت لیالی ثم خطبها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس درنگ کردم چند شب پس خواستگاری او را رسول خدا فانکحتها ایاه پس نکاح کردم حفصه را آنحضرت را فلقینی ابو بکر فقال لعلک وجدت علی پس ملاقات کرد مرا ابو بکر و گفت شاید که تو غضب کردی بر من حین عرضت علی حفصة فلم ارجع الیک شیئا عرض کردی تو بر من حفصه را پس جوابی ندادم ترا قلت نعم گفتم آری غضب کرده بودم فقال انه لم یمنعنی ان ارجع الیک فیما عرضت علی پس گفت ابو بکر باز نداشت مرا اینکه جواب دهم بتو در چیزیکه عرض کردی تو بر من الا انی قد علمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد ذکرها مگر اینکه تحقیق دانسته بودم که تحقیق رسول خدا یاد کرده است او را اراده نکاح او دارد فلم اکن لافشی سر رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نبودم که ظاهر کنم سر رسول خدا را یعنی این عذر کنم بتو و لو ترکها لقبلتها و اگر ترک کردی آنحضرت هر آینه قبول میکردم حفصه را حدثنا مسلم قال

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الحوالات

در روایت از نافع در قصه بیرون کردن یهود خیبر ... حتی اجلاهم عمر تا آنکه بدر کرد یهود را عمر رضی الله عنه از خیبر چنانکه در محلش مذکور شود

کتاب الحوالات

بسم الله الرحمن الرحیم

این چنین است روایت ابی ذر از مستملی چنانچه در فرع و اصل او است لفظ العسقلانی و اسقاط کرده عسقلانی روایت نسفی و مستملی کتاب الحوالة بلفظ مفرد بعد بسمله و در روایت اکثر لسقوط کتاب الحوالة اصلا و هو الفتح حاء مهمله و کسر آن نیز آمده در اصل اسم است از تحویل یا از حول ... بمعنی نقل دین از ذمه مدیون دیگر بشرط مذکوره در فقه مدیون را که حواله کرده محیل گویند و صاحب دین را که او را حواله کرده محتال و کسی را که بروی حواله کرده محتال علیه باب فی الحوالة در حکم حواله و هل یرجع فی الحوالة و آیا جائز است که رجوع کند محتال بر محیل و خواهد بطلب دین خود و قال الحسن و قتادة اذا کان یوم احال علیه ملیا جاز و گفت حسن بصری و قتاده اگر باشد محتال علیه روزی که حواله کرده محیل دین را بسوی وی غنی جائز باشد حواله و رجوع نرسد محتال را بر محیل بعد از آنکه مفلس گردد

اخبرنا شعبة عن عدي عن عبد الله بن يزيد سمع ابا مسعود البدري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
قال نفقة الرجل على اهله صدقة عبد الله بن يزيد شنيد ابو مسعود بدری را که روایت کرده از پیغمبر خدا فرمود
نفقه دادن مرد بر زن و فرزند خود صدقه است یعنی موجب اجر است نزد خدا حدثنا ابو اليمان قال
اخبرنا شعيب عن الزهري قال سمعت عروة بن الزبير يحدث عمر بن عبد العزيز روایت کرده است
ابن شهاب زهری که شنیدم عروه بن زبیر را میگفت عمر بن عبد العزیز را فی امارته در ایام امیری عمر بن عبد العزیز
اخر المغيرة بن شعبة العصر تاخیر کرد مغیره بن شعبه نماز عصر را از وقت معهود و در روایتی در نماز عصر
الصلوة است وهو امير الكوفة و حال آنکه مغیره امیر کوفه بود از جانب معاویه فدخل عليه ابو مسعود
عقبة بن عمرو جد زيد بن حسن انصاری پس در آمد بر مغیره ابو مسعود که نام او عقبه بن عمرو انصاری است جد زید بن حسن
شهد بدرا عقبه جد مادری زید بن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و حاضر شده است بدر را در حضور او
بدر را اختلاف است اکثر مردم بر آنند که حاضر نشده است و او را بدری از آن گفتند که در بدر سکونت کرده
بود فقال لقد علمت نزل جبريل فصلى پس گفت ابو مسعود مغیره را بتحقیق دانسته تو که فرود آمد جبرئیل پس
نماز گزارد دیگر روز در اول وقت و روز دیگر در آخر وقت فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس صلوات
پس گزارد رسول خدا این پنج نماز را وقتی که از جبرئیل معلوم کرده بود ثم قال هكذا امرت پس گفت جبرئیل با آنحضرت
اینچنین مامور شده ام یا فرمود آنحضرت اینچنین امر کرده شده ام بوساطت جبرئیل كذلك كان بشير ابن
ابي مسعود يحدث عن ابيه عروه گوید همچنین بود بشیر بن ابی مسعود مذکور حدیث میکرد از پدر خود حدثنا
موسى قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن ابراهيم عن عبد الرحمن بن يزيد عن علقمة عن ابي مسعود
البدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الايتان من آخر سورة البقرة من قرأهما في ليلة
كفتاه گفت ابو مسعود فرمود رسول خدا دو آیت از آخر سوره بقره آمن الرسول الخ است کسیکه خواند آنها را
در شب کفایت میکنند آنرا از قیام لیل بقرآن بعضی گفته اند کفایت میکنند از شر جن و انس قال عبد الرحمن
فلقيت ابا مسعود وهو يطوف بالبيت گفت عبد الرحمن بن یزید پس ملاقات کردم ابا مسعود را در حالی که
طواف میکرد به بیت الله فسالته فحدثنيه پس پرسیدم او را از این حدیث پس حدیث کرد مرا آن حدیث
حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني محمود بن الربيع
ان عتبان بن مالك وكان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ممن شهد بدرا من الانصار
عتبان بن مالک بود از یاران پیغمبر خدا از آنجمله است که حاضر شده اند بدر را از مردم انصار انه اتى رسول الله صلى
الله عليه وسلم بتحقیق آمد نزد رسول خدا ح وحدثنا احمد قال حدثنا عنبسة قال حدثنا يونس قال
ابن شهاب ثم سالت الحصين بن محمد وهو احد بني سالم وهو من سراتهم گفت ابن شهاب پس
پرسیدم حصین بن محمد را او یکی از بنی سالم است و وی از اکابر ایشان است عن حديث محمود بن الربيع عن
عتبان بن مالك از حدیث محمود بن ربیع که روایت کرده از عتبان بن مالک فصدقه پس تصدیق کرد آن
حدیث را حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عبد الله بن عامر بن ربيعة

چه مقصود از شرعیت حواله تجرد وجوب ثانی نیست
بلکه توصل بسوی استیفاء است بر وجه احسن و گرنه
انتقال نمیکرد از ذمه اول پس سلامت از محل ثانی
گویا شرط است در عقد و چون حاصل نشود شرط
عود کند حق آن بر محیل چنانچه اگر صلح کند بر عینی
کرده آن عین پیش از تسلیم عود میکند دین و موید
آنرا آنچه روایت کرده شد از عثمان رضی الله عنه مرفوعا
و موقوفا در صورتی که بمیرد محتال علیه مفلسا گفت عود
میکند دین بذمه محیل و گفت هلاک نیست بر مال مسلمان
و ذکر کرده محمد در اصل از شریح مانند آن کذا ذکر ابن الهمام
وقال ابن عباس رضي الله عنهما يتخارج الشريكان
واهل الميراث صلح کنند دو شریک باهم و همچنین ورثه
میت بعد گرد عین چون دار یا ثوب مثلا و در دین
که بر ذمه دیگر است و عین و دین که شترک اند بسببی
از اسباب شرکت و تخارج بر آمدن بعض شرکاست
از آنچه واقع شده در نصیب دیگران و آن بابی است
از صلح در فقه فيأخذ هذا عينا پس بگیرد این
شریک یا این وارث برضامندی شریک دیگر یا وارث
دیگر عین را از آنجمله وهذا دينا دیگر دو اختیار کند
شریک دیگر یا وارث دیگر دین را که بر ذمه ثالث اجنبی
است و این بجوی متحقق شود که بفروشد احد الشریکین
یا احد الوارثین حصه خود را از عین بدست شریک دیگر

وكان من اكبر بني عدي و بود عبد الله بن عامر بن ربيعه از بزرگان بني عدي حليف بني عامر وكان ابوه

شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم و بود پدر عبد الله كه عامر بن ربيعه است حاضر شده بدر را با پيغمبر

خدا ان عمر رضي الله عنه استعمل قدامة بن مظعون على البحرين گفت زهري خبر داد مرا عبد الله بن عامر

بن ربيعه كه تحقيق عمر بن خطاب عامل كردانيد قدامه بن مظعون برادر عثمان بن مظعون را بر بحرين وآن موضعيست

ميان بصره وعمان وكان شهد بدرا و بود قدامه حاضر شده بود بدر را وهو خال عبد الله بن عمر وحفصه

وآن قدامه خال عبد الله بن عمر و حفصه است حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جويرية ابن ام عمر

است ميان زن ومرد واينجا نام مرد است عن مالك عن الزهري ان سالم بن عبد الله اخبره مرويست

از زهري كه سالم بن عبد الله بن عمر خبر داده او را قال اخبر رافع بن خديج عبد الله بن عمر گفت سالم

خبر داد رافع بن خديج عبد الله بن عمر را ان عميه وكانا شهدا بدرا بتحقيق دو عم رافع بن خديج حاضر شده اند بدر را

نام آنها ظهير ومظهر پسران رافع بن عدي بن يزيد انصاري و بودند هر دو كه حاضر شده بودند بدر را انكار كرده است

دمياطي حضور ايشان بدر را وگفته حاضر نشده اند صدر الشيخ ابن حجر گفته كسيكه اثبات كرده حضور ايشان بدر را

درست تر است از كسي كه نفي كرده اخبرا ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم نهى عن كراء المزارع

خبر دادند عبد الله بن عمر را كه تحقيق رسول خدا منع كرده است از كرايه دادن زمين زرعي را استعار فا مردم

آنچنان بود كه كرايه ميدادند زميني را كه بر جوي خوردي بود وبعض از آنچه بيرون ميرست از زمين پس منع شد

ازين كرايه از جهت جهالت كه در صورت است قلت لسالم فتكريها انت قال نعم زهري گويد گفتم

مر سالم را پس كرايه ميدهي تو زمين را باين وجه گفت آري ميدهم ان رافعا اكثر على نفسه گفت سالم رافع

بسيار روايت كرد و بر خلاف فعل خود و حال آنكه ميده خود يا آنكه فرق نميكند در نهي از كرايه بعض راعت

خارج از زمين و ميان كرايه بنقد ونهي از اول است نه از ثاني وآنچه حديث گذشته است با مباحث در كتاب

مزارعت حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن حصين بن عبد الرحمن قال سمعت عبد الله بن شداد بن

الهاد الليثي قال رايت رفاعة بن رافع الانصاري وكان شهد بدرا گفت عبد الله بن شداد ديدم

رفاعه بن رافع را و بود وي كه حاضر شده است بدر را حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر

ويونس عن الزهري عن عروة بن الزبير انه اخبره ان المسور بن مخرمة اخبره روايت كرده است زهري

از عروه كه تحقيق عروه خبر داده است او را كه مسور بن مخرمه خبر داده است عروه را ان عمرو بن عوف و

هو حليف لبني عامر بن لؤي اينكه عمرو بن عوف وحال آنكه هم عهد است مر بني عامر بن لوي را وكان شهد

بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم و بود وي كه حاضر شده بدر را با پيغمبر خدا ان رسول الله صلى الله عليه واله

وسلم بعث ابا عبيدة بن الجراح الى البحرين ياتي بجزيتها بتحقيق رسول خدا فرستاده ابا عبيده بن جراح

را بسوي بحرين بسبب گرفتن جزيه آن وكان النبي صلى الله عليه واله وسلم هو صالح اهل البحرين و بود پيغمبر خدا

كه مصالحه كرده بود مردم بحرين را و جزيه بر ايشان مقرر كرده وامر عليهم العلاء بن الحضرمي و امير كرده بود بر

اهل بحرين علاء بن حضرمي را فقدم ابو عبيدة بمال من البحرين پس آمد ابو عبيده بمالي از بحرين مرويست كه آن

مسند صاحب ... حدثنا
عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك
عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة
ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال
مطل الغني بفتح ميم وسكون طا ظلم درنگ كردن
توانگر يعني آنكه قادر است بر اداء دين در وفا آن
ظلم است وحرام بعد طلب تا آنكه گفته اند فاسق گردد
كسي كه مطل كرده شود و شهادت آن بتكرار يا بدون تكرار وحقيقت
مطل منع ما نعت است فاذا اتبع احدكم بضم همزه
وسكون فوقيه على ملي بهمزه در آخر بر وزن فعيل و تشديد
تحتيه بر وزن آمده پس چون در پي فرستاده شود يعني حواله
كرده شود وام وي بر توانگرے فليتبع بفتح تحتيه و تخفيف
فوقيه و تشديد آن نيز آمده پس بايد كه در پي رود و قبول
كند حواله را يعني حصول مقصود وام از وي ميسر
است بجهت احتراز وي از لزوم ظلم يا قبول كند حواله را
تا محيل از ظلم مطل باز ماند و بسا كه مطالبه محتال عليه
آسان ميشود بر محتال نسبت بمطالبه محيل باب
اذا احال على ملي فليس له رد چون حواله كند
قرضدار قرضخواه را بر توانگري پس نيرسد مر قرضخواه را
انكار و نا قبول مبني است بر آنكه امر در حديث براي وجوب
است چنانچه اهل ظاهر و جمعي از حنابله گويند و مذهب
جمهور ندب است زيرا چه حق قرضخواه بر ذمه محيل است
و ترك تكليف مطالبه از ان بي ادا و ابرا نمي جز در حواله
محيل احسان بر وي و تطوع است حدثنا
محمد بن يوسف بن فريابي قال حدثنا سفيان
ثوري عن ابن ذكوان عن الاعرج عن
ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه
واله وسلم قال مطل الغني ظلم ومن اتبع على
ملي فليتبع واين باب در اكثر نسخ ساقط است
باب اذا احال دين الميت على رجل
جاز چون حواله كند كسي دين مرده را بر مردي كه قبول
كند حواله را روا باشد يعني ساقط گردد از ذمه ميت
ودر روايت ابي ذر كه خالي از باب سابق است ترجمه
آن باب زياده برين است حدثنا المكي بن
ابراهيم قال حدثنا يزيد بن ابي عبيد عن
سلمة بن الاكوع بفتح ثلاثيات است قال كنا
جلوسا عند النبي گفت سلمه بن اكوع كه صحابي
مشهور است از شجاع ترين مردم و تكلم كرده بود
بوي گرگ بوديم ما نشسته نزد پيغمبر خدا صلى الله
عليه وآله وسلم اذ اتي بجنازة فقالوا صل
عليها ناگاه آورده شد جنازه پس گفتند مردم با آنحضرت

صد هزار درهم بود فسمعت الانصار بقدوم ابي عبيدة پس شنیدند مردم انصار قدوم ابی عبیده را فوافوا
صلوة الفجر مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس رسیدند نماز فجر را با رسول خدا فلما انصرف
تعرضوا له پس هرگاه برگشت آنحضرت از نماز پیش آمدند و طلب کردند از آنحضرت فتبسم رسول الله صلی
الله علیه وسلم حین رآهم پس تبسم کرد رسول خدا هنگامی که دید ایشان را که جمع شده آمده اند ثم قال اظنکم
سمعتم ان ابا عبیدة قدم بشیء پس فرمود گمان میبرم شما را که شنیده اید که ابا عبیده آمده است بمالی قالوا اجل
یا رسول الله گفتند آری شنیده ایم یا رسول خدا که ابو عبیده مالی آورده است قال فابشروا و املوا ما یسرکم
فرمود پس بشارت پذیرید و امید دارید بشنید چیزی را که خوش سازد شما را یعنی نصیبی که برسیم شما را فوالله ما الفقر است
مشتق از امل بمعنی امید فوالله ما الفقر اخشی علیکم پس بخدا سوگند فقر را نمی ترسم بر شما ولکن اخشی ان تبسط
علیکم الدنیا کما بسطت علی من کان قبلکم و لیکن می ترسم این را که فراخ کرده شود بر شما اسباب معاش چنانچه
فراخ کرده شد بر کسی که پیش از شما بود فتنافسوها کما تنافسوها پس مباهات و مفاخرت کنید چنانکه مباهات کردند آنانکه پیش
از شما بودند فتهلککم کما اهلکتهم پس هلاک کند شما را چنانچه هلاک کرد آنها را و موجب وبال دنیا و آخرت گردید

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا جریر بن حازم عن نافع ان ابن عمر کان یقتل الحیات کلها
مرویست از نافع که تحقیق ابن عمر میکشت ماران را همه آن صحرای باشد یا خانگی حتی حدثه ابو لبابة البدری
تا آنکه حدیث کرد او را ابو لبابه بدری و مقصود از آوردن این حدیث درین باب همین است که ابو لبابه از حاضران
بدر است ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نهی عن قتل جنان البیوت فامسک عنها تحقیق
رسول خدا منع کرده است از کشتن مارهای خانه ها پس باز ماند ابن عمر از کشتن آنها جنان بکسر جیم و تشدید
نون جمع جان بمعنی مار سفید است این حدیث در باب ذکر جن گذشته است حدثنا ابراهیم بن
المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح عن موسی بن عقبة قال ابن شهاب حدثنا انس بن مالك ان
رجالا من الانصار استاذنوا النبی صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابن شهاب زهری حدیث کرد ما را
انس بن مالک که جمعی از مردم انصار که بدری بودند طلب اذن کردند پیغمبر خدا را فقالوا ائذن لنا فلنترك
لابن اختنا عباس فداءه پس گفتند اذن بده ما را هر آینه بگذاریم برای خواهرزاده خود که عباس است
و در غزوهٔ بدر اسیر شده بود فدا او را که بر اسیران مقرر شده کرمانی گفته که مادر عباس انصاریه بوده
و خطا کرده است درین قول بلکه جده او که مادر عبد المطلب است انصاریه بود چنانچه مکرر مذکور شده
قال والله لا تذرون منه درهما فرمود بخدا سوگند مگذارید از وی فدای درهمی را تا فوت نشود مساوات
و عدالت میان اسیران و مردم ندانند که رعایت قرابت کرده و دور نیست که از راه زجر و تنبیه عباس
بود که با وجود بزرگی قرابت همراهی کافران گزیده بود حدثنا ابو عاصم عن ابن جریج عن الزهری
عطاء بن یزید عن عبید الله بن عدی عن المقداد بن الاسود گفته اند که مقداد ابن عمر کندی است
چنانکه در روایت دیگر گفته او را ابن اسود از آن نامیده اند که او حلیف اسود بن عبد یغوث زهری است
پس مشهور شده بابن اسود بعضی گویند وی غلام اسود بود که او را متبنای خود کرده بود حدثنی اسحق

شیئا قالوا ثلاثة دنانیر فرمود پس آیا گذاشته
است چیزی را که بدان وام میتوان گذارد گفتند بلی
فصلی علیها پس نماز گذارد بر آن جنازه شاید
که دانسته آنحضرت بقرائن یا بوحی دیگر که این سه
دینار بکفایت وام است ثم اتی بالثالثة پس
آورده شد جنازه سوم فقالوا صل علیها قال
هل ترك شیئا قالوا لا قال فهل علیه دین
قالوا ثلاثة دنانیر قال صلوا علی صاحبکم
پس گفتند نماز گذار برین جنازه فرمود آیا گذاشته
است چیزی را گفتند نگذاشته فرمود آیا هست بروی
دین گفتند سه دینار فرمود بگذارید نماز بر یار خود و خود
نگذارد و درین کمال زجر و تشدید است بر گذاشتن
دین بی وفاء آن قال ابو قتادة صل علیه
گفت ابو قتاده انصاری نماز گذار برین میت
یا رسول الله و علی دینه و بر من است
ادا دین او و زیاده کرده است حاکم در حدیث
جابر که آنحضرت فرمود آن دینارها بر ذمه تست
و در مال تو و میت بری است از آن گفت قتاده
آری فصلی علیه پس نماز گذارد آنحضرت
بروی و این اگرچه بصورت کفالة است و لیکن
چون براءت ذمه میت قرار یافت در معنی حواله
است که اتفاق و تحمیل در اینجا خود ابو قتاده است
از طرف میت بر نفس خود چنانچه ظاهر از روایة کتاب
است یا آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم
چنانچه ظاهر از زیادت حاکم است و کلام در حکم این
کفالة عنقریب در باب من تکفل عن میت دینا بیاید و ذکر
نکرد راوی درین حدیث قسم چهارم را از مردم که بلا دین ...
باشد بجهت کثرت وجود این قسم و تعارف نماز بر آن

بسم الله الرحمن الرحیم
و در روایت ابی ذر بسمله ساقط است گویا درج
کرد ابواب کفالة را در کتاب الحواله بجهت شدت
اتصال کفاله با حواله در معنی تا آنکه گفته اند کفاله
بشرط براءت ذمه اصیل حواله است و حواله بشرط
عدم براءت محیل کفاله است باب الکفالة فی

قال اخبرنا یعقوب بن ابراهیم بن سعد قال اخبرنا ابن اخی ابن شهاب عن عمه گفت یعقوب بن ابراهیم
بن سعد خبر داده ما را برادرزاده ابن شهاب زهری از عم خود که ابن شهاب است قال اخبرنی عطاء
بن یزید اللیثی ثم الجندعی گفت ابن شهاب خبر داده مرا عطاء بن یزید لیثی جندعی ان عبید الله
بن عدی بن الخیار اخبره یعنی عبید الله بن عدی بن خیار خبر داده عطا را ان المقداد بن عمرو الکندی
وکان حلیفا لبنی زهرة وکان ممن شهد بدرا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اخبره انه قال
لرسول الله صلی الله علیه وسلم که بتحقیق مقداد بن عمرو کندی و بود وی حلیف مر بنی زهره را و بود از انجمله
که حاضر شده غزوه بدر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر داده عبید الله بن عدی را مقداد بن عمرو که بتحقیق
وی گفته مر رسول خدا را یا رسول الله ارایت ای رسول خدا خبر ده ان لقیت رجلا من الکفار فاقتتلنا
اگر پیش آیم مردی را از کافران پس مقاتله کنیم یکدیگر فضرب احدی یدی بالسیف فقطعها پس زد یکی از دو
دست مرا بشمشیر پس برید آنرا ثم لاذ منی بشجرة فقال اسلمت لله پس تر پناه گرفت از من بدرختی پس گفت
اسلام آوردم برای خدا اقتله یا رسول الله بعد ان قالها آیا بکشم او را ای رسول خدا بعد ازانکه گفت این کلمه را
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتله پس فرمود پیغمبر خدا مکش او را فقال یا رسول الله انه قطع احدی
یدی ثم قال ذلک بعد ما قطعها پس گفت مقداد درین کلام التفات است از تکلم بغیبت ای رسول خدا بتحقیق وی
برید یکی از دو دست من پس تر گفت آنرا بعد ازانکه برید دست مرا فقال رسول الله لا تقتله پس فرمود پیغمبر خدا مکش
او را فان قتلته فانه بمنزلتک قبل ان تقتله پس اگر بکشی تو او را پس بتحقیق او بمنزله تست و مسلمان است
پیش ازانکه بکشی تو او را یعنی مسلمان معصوم الدم است پیش ازانکه بکشی تو او را و اسلام قطع میکند گناهی را
که پیش ازان کرده وانک بمنزلته قبل ان یقول کلمته التی قال و تو بجای او هستی پیش ازانکه میگوید کلمه را که او
گفته یعنی کافری که در کشتن او خون تو مباح میشود چنانکه خون کافر مباح است لیکن ریختن خون کافر مباح از جهت
کفر است و ریختن خون تو از جهت قصاص حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال اخبرنا ابن علیة قال اخبرنا سلیمان
التیمی قال حدثنا انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوم بدر من ینظر ما صنع ابو جهل گفت
انس فرمود پیغمبر خدا روز بدر کیست که می بیند چه کرد ابو جهل یعنے چه حال است او را فانطلق ابن مسعود فوجده
قد ضربه ابنا عفراء حتی برد پس رفت ابن مسعود پس یافت ابو جهل را که بتحقیق زده اند او را پسران عفرا تا آنکه
سرد شده یعنی نزدیک بمردن است فقال أ انت ابا جهل پس گفت ابن مسعود آیا توئی ابو جهل متکبر معاند اسلام که نام
خبر الی سیده ابا جهل بالف است منصوب به ندا گویا گفته توئی یا این خواری ای ابا جهل قال ابن علیة قال سلیمان هکذا
قالها انس گفت ابن علیه گفت سلیمان همچنین گفته است انس یعنی بنصب خوانده قال أ انت ابا جهل نقل عبارت
انس کرده این کلام برای آن آورده تا بر سهو راوی حمل نکنند قال وهل فوق رجل قتلتموه گفت ابو جهل
آیا هست کسی بالای مردی که کشتید شما او را قال سلیمان او قال قتله قومه گفت سلیمان یا گفت ابو جهل
بجای قتلتموه قتله قومه شک راوی است قال ابو مجلز قال ابو جهل فلو غیر اکار قتلنی گفت ابو مجلز گفت ابو جهل
کاشکی غیر مزارعان کشتی مرا کنایت از انصار کرده است ازانکه اینها اهل زراعت بودند کلمه لو برین تقریر برای

عین آن جائز داشته اند بنابر ضرورت و آنچه برو
بعد ازان گویا عین آنست که بعاریت آورده بود
و دین آنچه بر ذمه واجب باشد از دیگری قرض باشد
یا عوض مبیع و مانند آن و کفاله در لغت بمعنی پیوستن
و در شرع پیوستن ذمه بذمه دیگر در مطالبه بدین
و اصیل را مکفول عنه گویند و طالب را مکفول له و ضامن را
کفیل بالابدان کفالت متعلق باشخاص مر خصم
باشد که حاضر کند آنرا نزد طالب و آنرا کفالة بالنفس
گویند وغیرها و متعلق بغیر ابدان یعنے باموال
که مطالبه کند صاحب دین حق خود را از کفیل چنانکه مطالبه
میکند از اصیل و این را کفالة بالمال نامند وقال
ابو الزناد عن محمد بن حمزة بن عمرو الاسلمی
عن ابیه ان عمر بعثه مصدقا مرویست از حمزه
بن عمرو که بتحقیق عمر بن خطاب رضی الله عنه فرستاد
او را گیرنده زکوة و تحصیل کننده آن فوقع رجل علی
جاریة امراته پس افتاد مردی بر جاریه زن خود یعنی
با او جماع کرد فاخذ حمزة من الرجل کفیلا
پس گرفت حمزه از آن مرد ضامن را که حاضر سازد او را
نزد طلب تا جاری کند بروی رجم بعد تحقیق از عمر زیرا چه
خبر داد نزد حمزه را که زده است او را عمر صد دره و زیاده
کم جبران رجم را و در روایة ابی ذر کفلاء بلفظ جمع است
نعم کافر و فتح تا و مد حتی قدم علی عمر تا آنکه قدوم
آمد حمزه بر عمر رضی الله عنه و پر سید او را از تحقیق این
خبر قال وکان عمر قد جلده مائة گفت راوی
و بود عمر که زده بود در واقع صد تازیانه و رجم نکرده
فصدق قصه بتشدید دال پس باور کرد قول ایشان را
عمر و گفت واقع شده همچنان و عذره بالجهالة
و معذور داشت عمر آن مرد را که او را رجم نکرد و اکتفا بجلد
نمود بعذر نادانستگی وی بحرمت داه زن یا آنکه وی
داه زن است که آن مشتبه شد او را بجاریه خود یا برین
خود واقع شد این حکم از امیر المومنین عمر باجتهاد که
گمان کرد سقوط رجم را بجهالة و لغیر علم رجم را بجلد با این
عذر و واجب رجم ساقط میگردد بعذر بلی آنکه جلد
کرده شود نزد جمهور و در بعضے نسخ فصدقهم بتخفیف
دال است یعنی راست گفت آن مرد مردم را و اعتراف
کرد بانچه واقع شد ازوی ولیکن عذر کرد بجهالت
وقال جریر بن عبد الله البجلی والاشعث بن قیس
کندی صحابی اند لعبد الله بن مسعود

تمنی است محتمل که برای شرط باشد و جواب آن محذوف بود یعنی اگر غیر مرا زعان مراکشتی اینهم آزار کشیدیم
حدثنا موسی قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله قال
حدثني ابن عباس عن عمر رضي الله عنه قال لما توفي النبي صلى الله عليه واله وسلم قلت لابي بكر
رضي الله عنه گفت عمر وقتیکه وفات یافت پیغمبر خدا گفتم مر ابی بکر را انطلق بنا الی اخواننا من الانصار
روان شو با ما بسوی برادران ما از مردم انصار فلقينا منهم رجلان صالحان شهدا بدرا پس ملاقات کردند
ما را از انصار دو مرد صالح که حاضر شده اند بدر را فحدثت به عروة بن الزبير فقال هما عويم بن ساعدة ومعن بن عدي پس خبر کردم
باین قول عروه بن زبیر را یعنی پرسیدم که آنها کیستند فقال هما عويم بن ساعدة ومعن بن عدي حدثنا
اسحق بن ابراهيم سمع محمد بن فضيل عن اسمعيل عن قيس كان عطاء البدريين خمسة آلاف خمسة
آلاف بود مالی که میداده اند وظیفه بدریان را از بیت المال پنج هزار پنج هزار یعنی بهر یک پنج هزار میداده اند وقال عمر
لافضلنهم على من بعدهم گفت عمر بن خطاب در ایام خلافت خود هر آئینه تفضیل میدهم ایشان را
بر کسیکه بعد از ایشان اند حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن
الزهري عن محمد بن جبير عن ابيه قال سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقرأ في المغرب بالطور
مرویست از پدر محمد بن جبیر که جبیر بن مطعم است گفت شنیدم پیغمبر خدا را میخواند در نماز مغرب سورهٔ طور را
وذلك اول ما وقر الايمان في قلبي واین نخستین وقتی بود که ثابت شد ایمان در دل من اگر گوئی جبیر بن مطعم
درینوقت که شنیده قرأت آنحضرت را کافر بود و از اسیران بدر بمدینه آمده و فدیه داده خلاص شده است
اسلام او در روز فتح مکه است پس چه معنی دارد که در وقت شنیدن قرأت آنحضرت ایمان در دل او ثابت
شده گوئیم تواند که درینوقت ایمان در دل او در آمده باشد لیکن اظهار آن بکلمهٔ توحید و التزام احکام اسلام
از جهت موانع نکرده باشد و اینچنین مردم بسیار بوده اند که با وجود عقد قلبی بایمان اظهار نکرده اند و برادر
ابوطالب جز این گمان نتوان کرد و امروز این قسم مردم هستند که با وجود ایمان در باطن گرفتار رسوم کفره اند
وعن الزهري عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال في اسارى
بدر ومرویست از زهری که روایت کرده از محمد بن جبیر بن مطعم که وی روایت کرده از پدر خود جبیر بن مطعم
که بتحقیق نبی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود در حق اسیران بدر لو كان المطعم بن عدي حيا اگر بودی مطعم بن
عدی زنده ثم كلمني في هؤلاء النتنى لتركتهم له پس سخن میکرد مرا در حق اینجماعه اسیران بدر گنده باطن
هر آئینه میگذاشتم آنها را برای خاطر او یعنی بغیر فدا میگذاشتم از جهت مکافاتی که وی با آنحضرت کرده بود در وقتی
که آنحضرت از طایف برگشته آمده کافران در مقام آزار بودند در حمایت خود گرفت و چهار فرزند خود را گفت
که با اسلحه نزد بیت الله حاضر باشید و پاس دارید آنحضرت را وقال الليث عن يحيى بن سعيد عن سعيد
بن المسيب وقعت الفتنة الاولى يعنى مقتل عثمان واقع شده نخستین فتنه میخواهد زمان قتل عثمان بن عفان
رضي الله عنه فلم تبق من اصحاب بدر احدا پس باقی نگذاشت از اصحاب بدر هیچ یکی را مراد آنست که اکثر
مرده بودند درین زمان ثم وقعت الفتنة الثانية يعنى الحرة پس تر واقع شد فتنه دوم مراد از فتنه

الجزء التاسع شيخ الاسلام | كتاب الحوالة

ابن مسعود مردم را در امر آن جماعه پس
مشورت داد عدی بن حاتم بقتل ایشان
و مشورت دادند جریر و اشعث باستتابه
و بتکفیل و آن بروایت ابن ابی شیبه بعدد
بضعة وكسر يعد فتابوا وكفلهم عشائرهم
پس توبه کردند آن جماعه مرتدین و ضامن
گرفت ابن مسعود از ایشان قبائل ایشان را
و آن کفالة بالابدان بود وقال حماد وگفت
حماد بن ابی سلیمان اشعری کوفی فقیه یکی از مشایخ
امام ابیحنیفه رحمه الله اذا تكفل بنفس فمات
فلا شيء عليه چون کفیل بنفس شود کسی پس بمیرد
آن کفیل نیست چیزی واجب بر وی
از حق مکفول له و باین قائل اند جمهور وقال
الحكم يضمن وگفت حکم بن عیینه ضامن گردد

قال رادوقال الليث حدثني جعفر بن ربيعة
عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابي هريرة
عن رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم انه ذكر رجلا من بني اسرائيل

واقعة قال لشكر يزيد است در موضع حره که از اهل مدینه برای قتال برآمده بود کشکر یسی را زنده گذاشتند و فسادهای عظیم که زبان قلم از ان تحاشی دارد بوقوع آمده و حره نام موضعیست بر شرقی مدینه بسافت یک میل و واقدی در کتاب خود از ایوب بن بشیر روایت کرده که حضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم در سفری از اسفار برآمده بود چون باین مقام رسید آیة انا لله وانا الیه راجعون برخواند صحابه در ریح افتادند که درین سفر مصیبتی پیش خواهد آمد عمر بن خطاب پرسید یا رسول الله درین وقت چه دیدی که استرجاع نمودی فرمود کشته شوند درین حره سنگستان آنانکه خیار امت اند بعد از صحابه من و از کعب احبار روایت کرده اند که گفت در توریت مذکور است که در سنگستان شرقی مدینه مقتولان باشند که روهای شان در روشنی بدر منیر بود در روز قیامت فلم تبق من اصحاب الحدیبیة احدا یعنی باقی نگذاشت از انجماعه که در غزوه حدیبیه حاضر بود هیچ کسی را ثم وقعت الثالثة فلم ترتفع وللناس طباخ پس ترواقع شد فتنه سیوم که بعد از کشته شدن عبد الله بن زبیر در امارت و تسلط حجاج بوده پس برطرف نشد این فتنه و حال آنکه مردم را قوتی باشد در دین اسلام ظلم و قتل این ظالم اقال مشهور و معروف است هزاران مردان کرام و اهل انام را از اولاد صحابه و اتباع ایشان از تیغ بیدریغ کشته است چنانکه مسلمانانرا قوتی در دین نمانده بود و جلاح بفتح معجمه و خفت موحده در آخر خای معجمه بمعنی فربهی و توانائی است و بمعنی عقل و خیر نیز آید چنانکه گویند لا طباخ له ای لا عقل ولا خیر له حدثنا الحجاج بن منهال قال حدثنا عبد الله بن عمر النمیری قال حدثنا یونس بن یزید قال سمعت الزهری قال سمعت عروة بن الزبیر وسعید بن المسیب وعلقمة بن وقاص وعبید الله بن عبد الله عن حدیث عائشة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم زهری گفت شنیدم این چهار کس را از حدیث عائشه جفت پیغمبر خدا یعنی از خبر افک که منافقان افترا کرده بودند کل حدثنی طائفة من الحدیث یعنی هر یکی ازین چهار کس حدیث کرد مرا پاره از حدیث قالت فاقبلت انا وام مسطح فعثرت ام مسطح فی مرطها گفت عائشه پس پیش آمدم من و مادر مسطح پس لغزید ام مسطح در گلیمی که او را بود فقالت تعس مسطح پس گفت مادر مسطح هلاک باد مسطح فقلت بئس ما قلت پس گفتم بد است چیزی که تو گفتی تسبین رجلا شهد بدرا دشنام میکنی مردی را که حاضر شده است بدر را فذکر حدیث الافک پس ذکر کرد ما در مسطح حدیث افک را که مذکور شده است و جامع خود حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح بن سلیمان عن موسی بن عقبة عن ابن شهاب قال هذه مغازی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فذکر ابن شهاب بعد از آنکه ذکر کرده جمله مغازی اینست مغازی رسول خدا فذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث بدر را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یلقیهم پس فرمود رسول خدا و حال آنکه تلقین میکند مردها را که در چاه بدر انداخته بود و در بعضی روایات یلعنهم یعنی لعنت میکرد آنها را هل وجدتم ما وعد ربکم حقا آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی جزا و عقوبت شما بکفر قال موسی بن عقبة گفت موسی بن عقبه بسند یکی مذکور است قال نافع قال عبد الله قال ناس گفت نافع گفت عبد الله بن عمر گفتند مردم از اصحاب آنحضرت که حاضر بودند یا رسول الله تنادی ناسا امواتا ای رسول خدا ندا میکنی مردمی را که مرده اند و نشنوا نیستند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

پس بیار از امثال من قال کفی بالله کفیلا گفت طالب کفایت کند خدا تعالی از روی کفیل قال صدقت گفت مطلوب راست گفتی فدفعها الیه الی اجل مسمی پس داد هزار دینار بشرط ادا تا میعادی که مذکور کرده بود فخرج فی البحر فقضی حاجته پس برآمد طالب تقصد تجارت تاآن دنانیر در دریا بسواری کشتی پس تمام کرد حاجت خود را ثم التمس مرکبا یرکبها یقدم علیه للاجل الذی اجله پس طلبید این قرضدار سواری را که سوار شود و آنرا تا جای که قدوم کند بران صاحب خود در مدتی که مقرر کرده بود آنرا فلم یجد مرکبا پس نیافت سواری را تا رسیده ادا کند فاخذ خشبة فنقرها پس گرفت چوبی را کاوید آنرا از درون و سوراخ کرد فادخل فیها الف دینار وصحیفة منه الی صاحبه پس در آورد دران چوب هزار دینار و خطی از جانب خود بسوی آن یار خود ثم زجج موضعها پس هموار دو نابرابر کرد جای نهادن دینار را و صحیفه را از چوب ماخوذ است از زجج حواجب یعنی دریست ساختن ابرو و محذوف شوی زجاجه یا مراد آنست که بیخ زد دران و بند کرد ماخوذ از زج یعنی آهن بن نیزه ثم اتی بها الی البحر فقال پس آورد آن چوب را بدریا پس گفت اللهم انک تعلم انی تسلفت فلانا الف دینار فسالنی کفیلا فقلت خداوندا بتحقیق تو میدانی که من قرض کردم فلان کس را هزار دینار پس درخواست از من ضامن پس گفتم تو کفی بالله شهیدا فرضی بک پس راضی شد آنکس بکفالت تو و بنام تو فسالنی شهیدا فقلت پس درخواست آنکس از من شاهد پس گفتم کفی بالله شهیدا فرضی بک پس راضی شد بشهادت تو وانی جهدت ان اجد مرکبا ابعث الیه الذی له فلم اقدر و بتحقیق کوشش کردم که بیابم سواری را تا بفرستم و ببرد از من بسوی وی آنچه مرا ورا بود بر ذمه من پس قدرت نیافتم بران وانی استودعکها و بتحقیق من سپردم ترا این دنانیر را این چوب را

ما انتم باسمع لما قلت منهم فرمود رسول خدا نیستید شما شنواتر چیزی را که گفتم ازین مرده‌ها ازین کلام معلوم شد که تفصیل
در میان ایشان تفصیل و کلامی جائز است مجمع من شهد بدرا من قریش پس همه مردم که حاضر شده اند بدر را از مردم
قریش در فتح الباری گفته این کلام تا آخر حدیث از تتمه کلام موسی بن عقبه است که از ابن شهاب شنیده و بابن مقترن
کرمانی لیکن در اصل فرع قال ابو عبدالله ست یعنی این قول موکف نیست در روایت ابی ذر قال ابو عبدالله ساقط است

امام شامل و ۔۔۔ از کسانی است که تعیین شده در بدر است بسهم غنیمت ۔۔۔ که ۔۔۔ قول الزبیر قسمت سهمانهم فکانوا مائة
و بود عروه که میگفت گفت زبیر قسمت کرده شد سهمهای قریش پس بودند ایشان یکصد مرد در تطبیق این دو روایت
قسطلانی گفته جمعی که حاضر بودند با انضمام آنجا که آنحضرت آنها را بجائی فرستاده و سهم با آنها تعیین فرموده چنانکه
عثمان رضی الله عنه بامر آنحضرت بجای تیمارداری دختر آنحضرت در مدینه بود و سهم او در انا نند حاضران تعیین کرده
یا با موالی و اتباع صد کس بوده اند و بعضی این انضمام هشتاد و یک کس بوده حدثنا ابراهیم بن موسی قال

اخبرنا هشام عن معمر عن هشام بن عروة عن ابیه عن الزبیر قال گفت زبیر ضربت یوم بدر للمهاجرین
بمائة سهم تعیین کرده شد روز بدر برای مهاجران صد سهم اگر گوئی که این حدیث معارض است حدیث براء را
که در اوائل این باب گذشته و آن اینست که مهاجران بودند زیاده بر شصت گوئیم وجه جمع در حدیث سابق بیان
یافته فیتامل

باب تسمیة من سمی من اهل بدر

این باب در نامیدن کسی که نامیده شد از اهل بدر در
بعضی روایات الجنین است باب من شهد بدرا فی الجامع یعنی درین صحیح که جامع است مر اقوال رسول خدا را گویا این
باب تذکره و اجمال است مر چیزی را که در باب سابق بتفصیل مذکور شده نه تسمیه همه حاضران بدر است چرا که ایشان
از آنها که اختلافی نیست در حضور آنها بدر را مانند ابی عبیده بن جراح درین جامع ذکر نکرده بدانکه درین باب
ذکر اسامی کرده بترتیب حروف تهجی مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای اربع ایشان را پیش از همه آورده است
از جهت شرافت و بزرگی آنها و در بعضی نسخ بمیرنی که پیغمبر خدا است پس و خلفاء و دیگر انرا بترتیب حروف آورده

النبی محمد بن عبد الله الهاشمی صلی الله علیه و آله و سلم نخست پیغمبر خدا است عبد الله بن عثمان نام
ابی قحافة است پدر ابی بکر صدیق رضی الله عنه ثم عمر بن الخطاب العدوی ثم عثمان بن عفان القرشی خلفه
النبی صلی الله علیه و سلم علی ابنته که گذاشته بود آنحضرت او را بر دختر خود و ضرب له بسهمه و داده بود او را حصه غنیمت و
ثم علی بن ابی طالب الهاشمی ثم ایاس بن بکیر بلال بن رباح مولی ابی بکر الصدیق القرشی حمزة بن
عبد المطلب الهاشمی حاطب بن ابی بلتعة حلیف لقریش ابو حذیفة بن عتبة بن ربیعة
القرشی حارثة بن الربیع الانصاری قتل یوم بدر و هو حارثة بن سراقة کان فی النظارة
نظاره تیمی بودند که آنها را گذاشته بودند که نظر کنند بمقاتلان خبیب بن عدی الانصاری خنیس بن حذافة
السهمی رفاعة بن رافع الانصاری رفاعة بن عبد المنذر ابو لبابة الانصاری الزبیر بن العوام
القرشی زید بن ۔۔۔ ابو طلحة الانصاری ابو زید الانصاری سعد بن مالک الزهری سعد
بن خولة القرشی سعید بن زید بن عمرو بن نفیل القرشی سهل بن حنیف الانصاری ظهیر بن رافع
الانصاری و اخوه عبد الله بن مسعود الهذلی عتبة بن مسعود الهذلی اخوه عبد الرحمن بن عوف

آید بمال او که داده بود فاذا بالخشبة التی فیها
المال پس ناگاه بچوبی رسید که درآن آن مال
بود فاخذها لاهله حطبا پس گرفت آن چوب
را هیزم برای مردم خانه خود فلما نشرها
وجد المال و الصحیفة پس چون پاره کرد آن
چوب را یافت آن مال و آن خط ثم قدم الذی
کان اسلفه پس تر قدوم آورد آن کسی که قرض داد
این مرد او را فاتی بالف دینار پس آورد هزار
دینار فقال ما زلت جاهدا فی طلب مرکب
لآتیک بمالک و گفت پیوسته بودم کوشنده
در طلب مرکبی تا بیایم ترا بمال تو فما وجدت
مرکبا قبل الذی اتیت فیه پس نیافتم مرکبی
پیشتر از مرکبی که آمدم در آن مرکب قال هل
کنت بعثت الی بشیئ گفت آن مرد مقرض آیا
فرستاده بودی بسوی من چیزی را قال اخبرک
انی لم اجد مرکبا قبل الذی جئت به گفت
مستقرض خبر دهم ترا که من نیافتم مرکبی را پیش
از انکه آوردم آن را و تمام خواند قصه را قال
فان الله قد ادی عنک الذی بعثت فی الخشبة
گفت مقرض پس تحقیق خدا تعالی ادا کرد از تو همه
بر من مالی را که فرستاده بودی در چوب فانصرف
بالالف دینار راشدا ۔۔۔

الزهري عبيدة بن الحارث القرشي عبادة بن الصامت الانصاري عمرو بن عوف حليف بني عامر
بن لوي عقبة بن عمرو الانصاري عامر بن ربيعة العنزي عاصم بن ثابت الانصاري عويم بن
ساعدة الانصاري عتبان بن مالك الانصاري قدامة بن مظعون قتادة بن نعمان الانصاري
معاذ بن عمرو بن الجموح معوذ بن عفراء و اخوه مالك بن ربيعة ابو اسيد الانصاري
مسطح بن اثاثة بن عباد بن المطلب بن عبد مناف مرارة بن الربيع الانصاري معن بن
عدي الانصاري مقداد بن عمرو الكندي حليف لبني زهرة هلال بن امية الانصاري رضي الله
عنهم

باب در روایت ابی ذر باب ساقط است حديث بني النضير بني النضير قبیله کلان بود
از یهود که در مدینه سکونت داشتند و آنحضرت موادعت کرده بود با آنها که محاربه نکند با ایشان و سبب رفتن
آنحضرت بجانب ایشان آن شد که دو مرد از بنی عامر بر آمدند از مدینه و متوجه شدند بسوی اهل خود و آنحضرت
با اینها عهد و پیمان امان داشته عمرو بن امیه ضمیری در راه ملاقات کرد با این دو مرد و پرسید از ایشان که از کدام قبیله
اید گفتند از بنی عامر پس گذاشت ایشانرا تا آنکه بخواب رفتند پس کشت اینهارا و گمان کرد که ظفر یافت بجا مرین
که کشته بودند قرا را چون عمرو بن امیه بمدینه آمد خبر داد از کشتن ایشان با آنحضرت فرمود کشتی آنهارا که عهد داده بودیم
آنهارا از تو قصاص میگیریم پس بر آمد آنحضرت بسوی بنی النضیر که یاری دهند درین کار گفتند آری یا ابا القاسم میراهی
میکنیم اندکی بنشینید که طعام بیاریم و جمع کنیم مردم را و مشاورت کنیم آنحضرت در سایه دیواری از دیوارهای ایشان
نشست و یاران وی ابوبکر و عمر و علی و غیر ایشان بودند آن جماعه نا عاقبت اندیش قرار بکید بگر کردند که سنگی کلان
از سر دیوار بر سر آنحضرت باید انداخت تا از همه تکالیف راحت یابند جبریل علیه السلام از بد اندیشی ایشان آمده خبر
کرد آنحضرت از آنجا برگشته آمد و آماده نهیب و غارت ایشان شد پس برید باغهای ایشان و سوخت آنرا و اینها عاجز
شده صلح کردند که جلا وطن نموده بجانب خیبر روند و مخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الیهم و درین باب حدیث
بنی النضیر است و بیان بر آمدن رسول خدا است بسوی اینها فی دية الرجلين در حق دیت که قتل دو مرد از عمرو
بن امیه و ما ارادوا من الغدر برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و در بیان چیزی که خواستند بنی النضیر
غدر کردن و نقض عهد برسول خدا قال الزهري عن عروة كانت على راس ستة اشهر من وقعة بدر قبل
احد گفت ابن شهاب زهری از عروه بود این واقعه بر آمدن بعد از شش ماه از واقعه بدر پیش از غزوه احد و قول
الله عز وجل عطف است بر قول او مخرج رسول الله یعنی این باب در بیان این قول خدا است هو الذي
اخرج الذين كفروا من اهل الكتاب من ديارهم لاول الحشر ما ظننتم ان يخرجوا معنی آیت اینست
که آن خدائیست که بر آورده آنانرا که کفر ورزیدند از اهل کتاب یعنی یهود بنی النضیر از دیار ایشان نزد اول حشر بود
ایشان گمان نداشتید شما که بر آورده شوند از قوتی که داشتید و آخر حشر ایشان آنست که عمر رضی الله عنه بر آورده بود
بر آورد اینهارا از جزیره عرب بسوی شام و این لام درین قول ما اینست که در قرآن واقع شده با لیقتی هم قال
لیوم حیاتی ای که ای کاش پیش میفرستم نزد حیات خود و جعله ابن اسحق بعد بئر معونة و احد و گردانید ابن اسحق قال الله
این قتال بنی النضیر را بعد قضیه بئر معونه که بعض قراء بئر معونه از دست عامریان بشهادت رسیده بود صلی الله علیه وسلم

بر آخر خاسک بجا الجد البصري قال حدثنا ابو اسامة
عن ادريس بن يزيد او دي عن طلحة بن مصرف
بفتح صاد و کسر را مشدده عن سعيد بن جبير
عن ابن عباس در تفسیر آیه ولكل جعلنا موالي قال
لغت تفسیر موالی ورثة یعنی و هر یک را اصل کرده ایم
وارثان از آنچه گذاشته است از مال و آن ورثه
والاقربون واما آیتی که بعد از آن است والذين عقدت
ايمانكم گفت ابن عباس در تفسیر آن كان المهاجرون
لما قدموا المدينة و در روایت ابی ذر على النبي صلى
الله عليه وسلم زیاده آمده يرث المهاجر الانصاري
دون ذوي رحمه بودند مهاجران چنانکه قدوم آوردند
مدینه را با آنحضرت وارث میشد مهاجر انصاری را
للاخوة التي آخى النبي صلى الله عليه
وسلم بينهم بسبب برادری که بسته بود آنرا
آن حضرت میان مهاجران و انصار فلما نزلت
پس همه گرو نازل شد این آیه ولكل جعلنا موالي
نسخت نسخ کرده شد آیه والذين عقدت که دروی
ارث با بن اخوت است ثم قال پس گفت ابن عباس
والذين عقدت ايمانكم منسوخ است احکام
آن الا النصر مگر یاری دادن و عطا کردن والرفادة
بکسر ایام معنی مذکور است والنصيحة و نیکو خواهی کردن
که این احکام باقی و ثابت اند و اکثر قال درینجا تبا
او چه بود وقد ذهب الميراث و تحقیق رفت حکم
ارث مولی موالات و او يوصي له و وصیت کرده شود
برای وی ممنوع نیست وصیت و این قول ابن عباس
مبنی بر آنست که نزول آیه متاخر و مقدم است بر آیه
منتسخه و بر تعارض حکم آیتین بظاهر و جمعی که قائل
اند به ثبوت ارث موالات قائل نیستند به نسخ حکم
آیتین پس ارث موالات نزد ایشان مؤخر دیگر است
از مضمون آیه اولی است و مزاحم نیست آنرا والله اعلم
و ترمذی و ابن ماجه و دارمی از تمیم داری که از متاخرین
صحابه است از روی اسلام که اسلام آورد در رسالت
نهم آورد و روایت گفت پرسیدم آن حضرت را که چیست
در مردی از اهل شرک که اسلام آرد بر دست مرد

احدی‌قال دربیع الاول است از سنه چهارم از هجرت قسطلانی در ماه صفر از سال مذکور گفته **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج عن موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر قال حاربت النضیر وقریظة گفت ابن عمر جنگ کردند بنو النضیر وبنو قریظه آنحضرت را فاجلی بنی النضیر و اقر قریظة پس جلای وطن کرد بنی النضیر را و ثابت داشت در وطن قریظه را ومنّ علیهم ومنت نهاد بر ایشان حتی حاربت قریظة تا آنکه محاربه کردند قریظه وقتی دیگر فقتل رجالهم وقسم نساءهم واموالهم واولادهم بین المسلمین پس کشت آنحضرت مردان ایشان را وقسمت کرد زنان واموال واولاد ایشان را میان مسلمانان الا بعضهم لحقوا بالنبی صلی الله علیه واله وسلم مگر بعضی از ایشان که آمره لاحق شدند وتبعیت نمودند پیغمبر خدا فآمنهم واسلموا پس امن داد ایشان را ومسلمان شدند واجلی یهود المدینة کلهم وبرآورد یهود را که در مدینه بودند همه ایشان را بنی قینقاع وهم رهط عبد الله بن سلام قبیله بنی قینقاع را وایشان قوم عبد الله بن سلام اند که از اصحاب کرام بوده ویهود بنی حارثة وکل یهودی بالمدینة ویهود بنی حارثه را وهر یهودی که در مدینه مطهره بود **حدثنا** الحسن بن مدرك قال حدثنا یحیی بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر قال قلت لابن عباس سورة الحشر گفت سعید بن جبیر گفتم ابن عباس را سورهٔ حشر یعنی این سوره را باین نام خواندم قال قل سورة النضیر گفت بگو سورهٔ نضیر از آنکه در حق ایشان نازل شده است تابعه هشیم عن ابی بشر متابعت کرده است هشیم در نقل الحدیث ابو عوانه را از ابی بشر یعنی او نیز نقل کرده است از ابی بشر **حدثنا** عبد الله بن ابی الاسود قال حدثنا معتمر عن ابیه قال سمعت انس بن مالك گفت پدر معتمر سلیمان بن طرخان بصری شنیدم انس بن مالک را قال کان الرجل یجعل للنبی صلی الله علیه واله وسلم النخلات گفت انس بودند مردم که هدیه میکردند برای پیغمبر خدا درختهای خرما حتی افتتح قریظة والنضیر تا وقتیکه فتح کرد آنحضرت قریظه ونضیر را وهدا آمد باغهای ایشان بغنیمت فکان بعد ذلك یرد علیهم پس بود آنحضرت بعد از این فتح باز میداد نخلها را بر آن مردم که گذرانیده بودند **حدثنا** آدم قال حدثنا اللیث عن نافع عن ابن عمر قال حرق رسول الله صلی الله علیه وسلم نخل بنی النضیر گفت ابن عمر سوخت رسول خدا باغ بنی النضیر را وقطع وهی البویرة وبرید نخل بویره را بویره تصغیر بوره است نام موضعی است نزدیک بمدینه وآن نخل بنی النضیر بوده فنزلت ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی اصولها فباذن الله پس نزول یافت این آیه کریمه چیزیکه بریدید از نخل یا گذاشتید آن را در حالیکه ایستاده است بر بیخهای خود پس بامر خدا است که فرموده است یا آنکه امر رسول امر خدا است لینه بکسر لام وسکون تحتیه بمعنی نخل است مرادف است یا آنکه نخلی خاص است **حدثنا** اسحق قال اخبرنا حبان قال اخبرنا جویریة بن اسماء عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم حرق نخل بنی النضیر مرویست از ابن عمر که تحقیق پیغمبر خدا سوخت نخلهای بنی النضیر را قال ولها یقول حسان بن ثابت گفت وبرای آن گفته است حسان بن ثابت درین شعر وهان علی سراة بنی لؤی + وآسان بود بر سادات ابنا لوی که قریش اند حریق بالبویرة مستطیر + سوختنی که به بویره منتشر بود فاجابه ابو سفیان بن الحارث پس جواب داد حسان بن ثابت را ابو سفیان بن حارث که عم آنحضرت بود و در وقت تحریق کافر بوده اسلام آورده

۶۰

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب الحوالات

واین مختصر است از حدیث طویل که در ... مقصود از آن اثبات حلف در اسلام است **حدثنا** محمد بن الصباح بتشدید موحده بعد مهمله قال حدثنا اسمعیل بن زکریا خلقانی بضم خاء معجمه قال حدثنا عاصم بن سلیمان معروف باحول قال قلت لانس بن مالك ابلغك ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا حلف فی الاسلام گفت عاصم گفتم مر انس را آیا رسیده است ترا اینکه آنحضرت فرموده نیست عهد تعاون در اسلام چنانکه در جاهلیت بود حلف بکسر مهمله بمعنی عهد فقال قد حالف النبی صلی الله علیه وآله وسلم بین قریش والانصار فی داری پس گفت انس تحقیق عهد بست آنحضرت میان قریش ومیان انصار در سرای من وگفته‌اند که آنچه بود از تعاهد وتعاقد در جاهلیت بر جدل وقتال میان قبائل وغارات آنست که واقع شده نفی او در اسلام وآنچه بود از آن در جاهلیت بر یاری دادن مظلوم وصله ارحام چون حلف مطیبین وماننده آن پس آن چیزیست که فرموده است وران آنحضرت هر حلف که بود در جاهلیت زیاده نکرد آنرا اسلام مگر شدت وبا این جمع میشوند هر دو حدیث

در فتح گر ادام الله خلك من شيخ ميشه دارد خدا آن تحريق را ازين فعل تحريق که واقع شد چنانکه
به سبب نواحي آن که مدينه و يا دار اسلام است دعاي بد كرده است بر مسلمانان وحرق في نواحيها
البعيد + و بسوزاند در نواحي بويره آتش دوزخ ستطلع ابنا منها بنبت + سرانجام است كه بداني كدام ازانا
ازان موضع دور است و تعلم اي ارضنا تعيد + و بداني تو كداي زمينهاي ما دوري يا دار ضينا بلفظ
جمع است و بعضي بلفظ تثنيه خوانده مراد زمين مكه و مدينه است حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن
الزهري قال اخبرني مالك بن اوس بن الحدثان النصري ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه دعاه
گفت زهري خبر داد مرا مالك بن اوس كه تحقيق عمر بن خطاب طلبيد او را نزد خود اذ جاءه حاجبه يرفا
ناگاه آمد نزد عمر حاجب او كه يرفا نام داشت اسم علم است گاهي الف ولام بروي مي درآيد بعضه و بعضي بهمزه
خوانده اند و حديث در اول كتاب خمس در قصه فدك بتفصيل تر گذشته است فقال له هل لك رغبة في
دخول عثمان و عبد الرحمن والزبير وسعد يستاذنون فقال نعم پس گفت حاجب آيا هست ترا در
داخل شدن اين چهار كس كه طلب اذن در آمدن ميكنند حاجتي گفت آري حاجت دارم فادخلهم پس درآمد
ايشان نزد من فلبث قليلا ثم جاء فقال هل لك في عباس وعلي يستاذنان قال نعم پس اذن داني
درنگ كرد بيشتر آمد حاجب و گفت آيا هست ترا حاجتي در آمدن عباس و علي گفت آري فلما دخلا وسلما
قال عباس يا امير المومنين اقض بيني وبين هذا پس هرگاه درآمدند هر دو و سلام كردند گفت عباس بن عبد المطلب
اي امير المومنين حكم كن ميان من و ميان اين اشارت بعلي بن ابي طالب كرده وهما يختصمان في الذي افاء الله
على رسوله صلى الله عليه وسلم من مال بني النضير و اين هر دو نزاع ميكردند در انچه غنيمت داده بود خدا
به رسول خود از اموال بني نضير و قسمت آن عمر حواله هر دو كرده بود فاستب علي و عباس پس اسرا گفتند يكديگر
علي و عباس و اين سب دشنام محرم نخواهد بود و چه گمان توان كرد برين بزرگان امت بلكه از قبيل بحث و جدل
خواهد بود فقال الرهط يا امير المومنين اقض بينهما پس گفتند مردمي كه حاضر بودند اي امير المومنين حكم كن
ميان هر دو و ارح احدهما من الاخر و آسوده كن يكي را از ديگر كه بيكديگر نزاع نكنند فقال عمر اتئدوا پس گفت
عمر شتاب نكنيد اتئدوا مشتق است از توده بمعني مهلت انشدكم بالله الذي باذنه تقوم السماء والارض
مي دهم شمارا القسم خداي كه بحكم او برپاست آسمان و زمين هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
قال آيا ميدانيد كه تحقيق رسول خدا فرموده است لا نورث ما تركناه صدقة وارث گردانيده نمي شويم ما چيزيرا
كه بگذاريم آنرا از مال صدقه است يعني ملك ورثه نيست اين كلام جزو حديث مشهور است كه نحن معاشر الانبياء لا نرث
ولا نورث نورث بفتح را است بصيغه مجهول درست است يريد بذلك نفسه ميخواهد آنحضرت ازين كلام نفس مبارك خود را چنين
غير خود را قالوا قد قال ذلك گفتند همه مردم تحقيق فرموده است آنرا فاقبل عمر على علي و عباس پس روي كرد عمر
بر علي و عباس فقال انشدكما بالله هل تعلمان ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قد قال ذلك پس گفت
عمر مي دهم شمارا سوگند بخدا آيا ميدانيد كه تحقيق رسول خدا گفته است آنرا قالا نعم گفتند هر دو آري گفته است
قال فاني احدثكم عن هذا الامر گفت عمر پس تحقيق من ميگويم شمارا از حقيقت اين كار ان الله عز وجل كان

باحكام افعال اموي تحقيق حاضر شد از ميت فعل بنفس خود
و بخلف خود كه كفيل بحكام حيات باشد پس از بحكام
مقصود پس ساقط شد دين در احكام دنيا اگر باشد
ميت را كفيل حاضر نگردد باين خلف خود پس ساقط
نگردد دين بموت و همچنين اگر مال گذارد نيز اداي قضا
باو باقي است و اما حديث ابي قتاده احتمال دارد
كه قول وي علي دينه اخبار باشد بكفالة سابق يا وعده
بود بايفاء دين آن و چون ظاهر شد آنحضرت را
طريق ايفا حاصل شد مطلوب و نماز گذارد و اين
بهام را بيان است درين مقام و مبالغه كرده طحاوي
در نصرت قول جمهور حدثنا ابو عاصم ضحاك
بن مخلد عن يزيد بن ابي عبيد مولى سلمة عن سلمة
بن الاكوع و ابن هشيم از ثلاثيات است
ان النبي صلى الله عليه واله وسلم اتي بجنازة
ليصلي عليها آورده شد آنحضرت بجنازه تا نماز
گذارد بر آن فقال هل عليه من دين پس فرمود
آيا هست برين ميت چيزي از وام قالوا لا گفتند
نيست برو وام ثم اتي بجنازة
اخرى پس آورده شد بجنازه ديگر براي نماز
فقال هل عليه من دين پس فرمود آيا هست
برين ميت چيزي از دين قالوا نعم گفتند
آري هست برين ميت دين قال صلوا و در روايت
ابي ذر فصلوا على صاحبكم فرمود پس نماز
گذاريد بر يار خود و من نميگذارم قال ابو قتادة
علي دينه گفت ابو قتاده برمن است دين او
يا رسول الله ادا خواهم كرد فصلى عليه پس
نماز گذارد آنحضرت بر آن ميت ظاهر آنست كه
اگر جائز بودي رجوع ابو قتاده نماز نميگذارد
آنحضرت تا آنكه ايفا ميكرد احدي دين را بجهت
احتمال رجوع ابو قتاده و درين روايت اقتصار
بر دو قسم جنازه است بنا بر كفايت در مقصود
حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا
سفيان بن عيينة قال حدثنا عمرو بن دينار
سمع محمد بن علي امام باقر بن امام زين العابدين
سلام الله عليهما عن جابر بن عبد الله

خصّ رسوله صلى الله عليه وآله وسلم بتحقيق خدای غالب و بزرگ بود که مخصوص کرده رسول خود را فی هذا الفیء
بشیء لم یعطه احدا غیره در این غنیمت بچیزی که داده است غیر او را از انبیا که محروم بودند از گرفتن غنیمت برای خود
فقال پس گفت خدا وما افاء الله علی رسوله منهم و چیزیکه غنیمت داده خدا بر رسول خود از اموال بنی النضیر
فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب پس سرعت نکرده اید بران از سوار و پیاده الی قوله عزّ وجل قدیر
تا تمام قول خدا انّکم قدیر یعنی در تمام این آیه ازین معنی خبر داده است فکانت هذه خالصة لرسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم پس بود این باغ بنی النضیر خالص برای رسول خدا یعنی در آن شریکی نداشت ثم والله ما احتازها
دونکم پس قسم بخدا سوگند جمع نکرده آن اموال را نزد شما یعنی داخل بیت المال نسبت ما احتازها بغیره و صل مجازی عقلیه و مجاز
توقیفیه و رای بعضی ما جمع ولا استاثر بها علیکم و استقلال و استبداد نداده آن اموال را بر شما یعنی تا بر خود خرج
کنید و تصرف نمایید در آن لقد اعطاکموها و قسمها فیکم بتحقیق داده است شما را آن مال بنی النضیر و قسمت
کرده است آنرا در میان شما حتی بقی هذا المال منها تا آنکه باقی ماند این مال از آن قسمت فکان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ینفق علی اهله نفقة سنتهم من هذا المال پس بود رسول خدا نفقه میکرد بر
زنان خود نفقه یکسال یعنی نفقه تمام سال ازین مال بود ثم یاخذ ما بقی فیجعله مجعل مال الله پس میگرفت
چیزی را که باقی ماندی پس میگردانید آنرا جای گردانیدن مال خدا یعنی در راه خدا میداد فعمل ذلک رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم حیوته پس عمل کرد این را رسول خدا در حیات خود ثم توفی النبی صلی الله علیه و
آله وسلم فقال ابو بکر فانا ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقبضه ابو بکر پس وفات یافت پیغمبر خدا
پس گفت ابو بکر پس من ولی و بجای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ام پس گرفت آنرا ابو بکر رضی الله عنه
در خلافت خود فعمل فیه بما عمل به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس عمل کرد ابو بکر در آن چیزیکه
عمل کرده بآن رسول خدا وانتم حینئذ واقبل علی علی وعباس تذکران و شما درین وقت در روی کرد عمر بن
خطاب بر علی و عباس رضی الله عنهما میگوئید تذکران بصیغه تثنیه است خبر انتم و آنچه حدیث سند آنست که اقل
جمع دو فرد است و در شرح الکواکب الدراری گفته که در بعضی روایات انتما تذکران است ان ابا بکر فیه
کما تقولان که بتحقیق ابو بکر درین عمل چنانست که میگوئید نه صادق و راشد بود والله یعلم انه فیه لصادق
بار راشد تابع للحق و خدا میداند که بتحقیق ابو بکر درین عمل هر آئینه راست گوی نیک کردار و صاحب رشد
و تابع حق بود ثم توفی الله ابا بکر رضی الله عنه پس وفات کرد خدا ابو بکر را فقلت انا ولی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم وابی بکر پس گفتم که من بجای رسول خدایم و بجای ابی بکر فقبضته سنتین من
امارتی پس گرفتم من آنرا دو سال از امیری خود اعمل فیه ما عمل فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم
وابو بکر در حالیکه عمل میکردم در روی چیزی که عمل کرده رسول خدا و ابو بکر والله یعلم انی فیه بار لصادق
راشد تابع للحق ثم جئتمانی کلاکما پس آمدید شما هر دو وکلمتکما واحدة وامرکما جمیع و قول شما یکی بود
و کار شما مختلف نبود فجئتنی یعنی عباسا پس آمدی تو نزد من وقت دیگر میخواهی ازین قول عباس را فقلت لکما
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفتم مر شما را بتحقیق رسول خدا گفت لا نورث ما ترکنا صدقة

ب ل

علیه وسلم فیما کان مال البحرین پس چون
وفات آنحضرت بر گاه آمد مال بحرین نزد ابو بکر
فنادی امر کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه و منادی
پس منادی کرد من کان له عند النبی هر کرا باشد
او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
عدة او دین فلیاتنا وعده کرده فرموده باشد
عطایا وامی پس باید که بیاید نزد ما تا آن را ادا
واداکنیم گویا بکفیل شد از آنحضرت با نجاز و عده که
از واجب یا التطوع پس ادا کرد از مال رجیع
چنانچه گفت جابر فاتیته فقلت ان النبی
پس آمدم ابو بکر را پس گفتم که بتحقیق پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال لی کذا وکذا
وعده فرموده مرا چنین و چنان فحثا لی حثیة پس
پر کرد برای من ابو بکر پر دو دست خود را یکبار
و داد مرا فعددتها فاذا هی خمسمائة
پس شمار کردم آنرا پس ناگاه آن پانصد بود وقال
و گفت ابو بکر خذ مثلیها بگیر دو چند آن که برابر
باشد یا ثلثه حثیات باشد که مسعود نبود دو کتاب
فرض الخمس بمزید بیان آید انشاء الله تعالی باب
جوار ابی بکر الصدیق فی عهد النبی صلی الله
علیه وآله وسلم وعقده ذکر امان گرفتن
ابو بکر صدیق در زمان آنحضرت و عهد بستن و
بکافری در کتم عبادت و عدم ایذاء کافران بعلانیت
نماز و تلاوت قرآن تا مدتی که مصلحت بود و وقوع
آن از ابی بکر با تقریر آنحضرت دلیل جواز آنست
نزد ضرورت و ایراد آن در کفالت بنا بر مناسبت
کفالة ابدان است چه امان دهنده گویا کفیل است
امان داده را بعدم اضرار احدی او را حدثنا
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل بن
قال ابن شهاب فاخبرنی عروة که گفت امد که فا
درینجا برای عطف است بر محذوف یعنی خبر داد مرا
فلان پس خبر داد مرا عروة ابن الزبیر ان عائشة
رضی الله عنها قالت لم اعقل ابوی قط الا وهما
یدینان الدین گفت عائشه در نیافتم و نفهمیدم
پدر و مادر خود را آگاهی مگر باینحال که ایشان دیانت
و پاس میدارند دین را و طاعت میکنند باسلام
وقال ابو صالح سلیمان بن صالح مروزی حدثنی
عبدالله بن مبارک عن یونس وسا قطع است

فرمود واست وارث گردانیده می شوم زیرا که پیغمبران چیزیکه ترک کنیم آنرا صدقه است فلما بدالی ان ادفعه الیکما پس هرگاه ظاهر شد مرا اینکه حواله کنم آنرا بشما هردو فقلت ان شئتما دفعته الیکما پس گفتم اگر خواهید شما بسپارم بشما علی ان علیکما عهد الله عز وجل ومیثاقه برین شرط که برشما عهد خدا و پیمان او ست لتعملان فیه بما عمل فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر هر آئینه عمل کنید در آن چیزی که عمل کرد رسول خدا وابوبکر وما عملت فیه منذ ولیت و چیزیکه عمل کرده ام در آن که ولی عهد شده ام و لیت بفتح واو و کسر لام است والا فلا تکلما نی واگر نکنید عمل مذکور پس سخن نکنید مرا فقلتما ادفعه الینا بذلک پس گفتید شما بسپار آنرا بما بان باین شرط فدفعته الیکما پس سپردم آنرا بشما بان افتلتمسان منی قضاء غیر ذلک آیا پس طلب میکنید شما از من حکمی غیر آن فوالله الذی باذنه تقوم السماء والارض پس سوگند بخدائی که بحکم قایم میباشد آسمان و زمین لا اقضی فیه بقضاء غیر ذلک حکم نمیکنم در ان بحکمی غیر آن حتی تقوم الساعة تا آنکه برپا شود قیامت یعنی این حکمی نیست که تا قیامت مبدل شود و منسوخ گردد فان عجزتما عنه فادفعاه الی پس اگر عاجز شده اید ازین کار و نمی توانید کرد پس بسپارید بمن فانا اکفیکماه و من بسندگی میکنم شما را آن کار قال فحدثت هذا الحدیث عروة بن الزبیر گفت زهری پس گفتم این حدیث بعروه بن زبیر فقال صدق مالک بن اوس پس گفت راست گفته است مالک بن اوس انا سمعت عائشة زوج النبی صلی الله علیه واله وسلم تقول ارسل ازواج النبی صلی الله علیه واله وسلم عثمان الی ابی بکر من شنیده ام عائشه را جفت پیغمبر خدا میگفت فرستادند زنان پیغمبر خدا عثمان را رضی الله عنه بسوی ابی بکر صدیق یسالنه ثمنهن در حالیکه طلب میکنند از ابو بکر هشتم حصه متروکه را که حق میراث زنان است مما افاء الله عز وجل علی رسوله صلی الله علیه واله وسلم از آنچه غنیمت داده خدا بر رسول خود فکنت انا اردهن پس بودم من که باز میداشتم ایشان را ازین طلب فقلت لهن الا تتقین الله پس گفتم بآنها آیا نمی ترسید خدا را الم تعلمن ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یقول لا نورث ما ترکنا صدقة آیا نمیدانید شمایان که بتحقیق پیغمبر خدا بود که میگفت وارث نمیگردانیم چیزیرا که گذاشتیم صدقه است یرید بذلک نفسه میخواهد آنحضرت ازین کلام ذات خود را انما یاکل آل محمد صلی الله علیه وسلم من هذا المال جز این نیست که میخورند اهل وعیال محمد از جمله این مال فانتهی ازواج النبی صلی الله علیه وسلم الی ما اخبرتهن پس باز ماندند زنان پیغمبر خدا بسوی حکمی که خبر داده عائشه آنها را اخبرتهن بسکون فوقیه است برین تقدیر این قول عروه است واگر بضم تاء فوقانیه باشد قول عائشه خواهد بود قال وکانت هذه الصدقة بید علی منعها علی عباسا و بود این صدقه در قبض علی بن ابی طالب منع کرده علی آنرا عباس را فغلبه علیها پس غلبه کرد علی عباس را بر آن صدقه یعنی بتصرف در تحصیل حاصل آن نه در تحصیل آن خود ظاهر اینست که این قبض علی و منع عباس بموقوف بتجویز عمر بوده است ثم کان بید حسن بن علی پس تر بود بدست حسن بن علی بن ابی طالب ثم بید حسین بن علی ثم بید علی بن حسین وحسن بن حسن کلاهما کانا یتداولانها هردو که علی بن حسین وحسن بن حسن اند عم زاده یکدیگر نوبت بنوبت متصرف بودند در صدقه مذکور ثم بید زید بن حسن پستر بود بدست زید پسر حسن بن علی برادر حسن بن حسن مروی است که بعد ازان بدست عبد الله بن حسن بود

و در مکه پیچ شب لقیه ابن الدغنة در خورد ابو بکر را ابن دغنه بفتح دال مهمله و کسر غین معجمه و تخفیف نون و در روایت مروزی بفتحات و در روایة ابو ذر بضم دال و غین و تشدید نون وهو سید القارة و ابن دغنه سالار قبیله قاره است بقاف و تخفیف راء که موصوف اند بکمال تیر اندازی از بنی الهون بن خزیمه بضم هاء و سکون واو فقال این ترید پس گفت کجا اراده داری یا ابا بکر فقال ابو بکر اخرجنی قومی وانا ارید ان اسیح فی الارض واعبد ربی پس گفت ابو بکر بیرون کرده مرا و سبب برآمدن من شد قوم من مراد است قوم من که قریش اند و من میخواهم که سیر کنم در زمین و پرستش کنم پروردگار خود را در آنجا که مزاحم نباشد کسی قال ابن الدغنة ان مثلک لا یخرج ولا یخرج گفت ابن دغنه بتحقیق مانند تو بر نمی آید و نه بیرون آورده میشود فانک تکسب المعدوم زیرا که بتحقیق تو کسب میکنی چیزیرا که نیست نزد غیر یعنی بکسب و تجارت بچیزی واین مدح بود نزد عرب یا کسب میکنی اما و فقیر را بسبب فقر و در حکم هالک است وآین الفاظ از خدیجه در شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بدء الوحی از اول کتاب گذشت وتصل الرحم و پیوند میکنی رحم را یعنی اهل قرابت را وتحمل الکل و بر میداری گرانی را از مؤنات مردم ناتوان کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی عیال مرد و یتیم و آنکه مستقل نباشد بکار خود وتقری الضیف و مهمانی میکنی مهمان را بفتح فوقیه و سکون قاف از قری بکسر قاف و را یعنی مهمانی کردن وتعین علی نوائب الحق و یاری میدهی خلق را بر حوادث حق چون ادای قرض و مال دیت و رد مظالم وامثال آن احتراز است از حوادث باطله چون اسراف و ضیافت توجه گران و مانند آن وانا لک جار و من برای تو امان دهنده و پناه ام و ضامن ام از دیگران فارجع فاعبد ربک ببلادک پس باز گرد بوطن پس پرستش کن پروردگار خود را در شهرهای خود فارتحل ابن الدغنة پس روان شد ابن دغنه فرجع مع ابی بکر پس برگشته آمد با ابو بکر صدیق یعنی صدیق را همراه برگشته آورد فطاف فی اشراف کفار قریش پس گردید

بعد از آن بدست خلفای عباسیه افتاده است وهی صدقة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حقا در حال
آنکه آن صدقه رسول خدا بود از روی حق وراستی یعنی همه اینها تصرف مالکانه نمیکردند حدثنا ابراهیم بن
موسی قال اخبرنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة عن عائشة ان فاطمة والعباس اتیا
ابا بکر مرویست از عائشه بتحقیق فاطمه زهرا رضی الله عنها وعباس آمدند نزد ابوبکر یلتمسان میراثهما ارضه
من فدك درحالیکه میطلبیدند میراث خود را زمین فاضله آنحضرت که از فدک بود فدک را بصرف وغیر منصرف
خوانده اند وسهمه من خیبر وحصه آنحضرت را از خیبر که خمس بود فقال ابو بکر سمعت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم یقول لا نورث ما ترکنا صدقة انما یاکل آل محمد صلی الله علیه وسلم فی هذا المال ترجمه بگذرد
والله لقرابة رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الی ان اصل من قرابتی وگفت ابوبکر بخدا سوگند هر آینه قرابت
رسول خدا محبوب تر است نزد من که او اکنم اموال برایشان از اینکه صله قرابت خود کنم فرقه شیعه این حدیث را گویند
یورث بیاء تحتیه است بدل نون وصدقة منصوب است بنا بر حال وما ترکنا مفعول مالم یسم فاعله حاصل معنی چنین
در انتیکه ما انبیا نشد در چیزیکه بگذاریم درحالیکه صدقه است آن متروکه ورکاکت اینمعنی بر اهل انصاف پوشیده نیست
سوق حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث ما ترکناه صدقة دال بر اختصاص این معنی است بمعاشر انبیا
وبمعنی که اینها گفته اند از اختصاص بر آمده چه احاد امت هر چیزیکه وقف کرده باشند ویا تصدق کنند منقطع میشود
از آن حق ورثه ونیز اگر لفظ حدیث چنین بودی عباس علی کرم نمیشدند امیر المومنین در ایام خلافت خود بوده
که در آنوقت بودند سید ادو آن لطفا بعد لطن بهمان بوده است که در زمان خلافت خلفای سابق بود باب
قتل کعب بن الاشرف در بیان کشتن کعب یهودی قرظی آن قرظا بن شتقی شاعر بوده وهجو میکرد رسول خدا را
کشت او را محمد بن مسلمه در ربیع الاول سنه سیوم حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال عمرو سمعت
جابر بن عبد الله یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت عمرو بن دینار شنیدم جابر بن عبد الله را
میگفت فرمود رسول خدا من لکعب بن الاشرف فانه قد اذی الله ورسوله کیست که مستعد قتل شود
مر کعب بن اشرف را بتحقیق او ایذا کرده است خدا را ورسول خدا را فقام محمد بن مسلمة پس ایستاد برای
اینخدمت محمد بن مسلمه اشهلی فقال یا رسول الله اتحب ان اقتله قال نعم پس گفت ای رسول خدا آیا دوست
میداری که من بکشم او را فرمود آری قال فائذن لی ان اقول شیئا گفت پس اذن ده مرا که بگویم چیزیکه
خوش آید او را قال قل فرمود بگو فاتاه محمد بن مسلمة فقال ان هذا الرجل قد سالنا صدقة پس آمد
نزد کعب محمد بن مسلمه پس گفت این مرد یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوال کرده است ما را صدقه وانه
قد عنانا بتحقیق او آزار ورنج کرده است ما را وانی قد اتیتك استسلفك وتحقیق من آمده ام نزد تو که بخرم
چیزی از تو قال کعب وایضا والله لتملنه گفت کعب ونیز بخدا سوگند هر آینه ملال میدهید شما او را از اتباع
خود یعنی از مطالبها که از شما خواهد کرد واز عهده آن نمی توانید بر آمد هر آینه زیاده میکند ملال شما را وتنگدلی شما را
قال انا قد اتبعناه فلا نحب ان ندعه حتی ننظر الی ای شیء یصیر شانه گفت محمد بن مسلمه بتحقیق ما متابعت
کرده ایم او را ودوست نداریم او را تا آنکه می بینیم که بکدام چیز باز میگردد حال او وقد ارحنا

الجزء التاسع تیسیر الاسلام | کتاب المناقب

فلیعبد ربه فی داره پس گفتند مر ابن دغنه را
امر کن ابوبکر را پس باید که عبادت کند پروردگار
خود را در خانه خود پنهان فلیصل ولیقرأ ما شاء
ولا یوذینا بذلك پس گو نماز کند وبخواند آنقدر
که خواسته باشد وایذا نکند ما را باین عمل ولا یستعلن
به وآشکار نکند این عمل را فانا نخشی ان یفتن
ابناءنا ونساءنا زیرا چه ما ترسیدیم که در فتنه
دین اندازد ومفتون سازد وبر آمدن از دین پسران ما
وزنان ما را که گرویده میشوند ومیشنوند قرآن را
قال ذلك ابن الدغنة لابی بکر گفت این را
ابن دغنه مر ابوبکر را فطفق ابو بکر یعبد ربه
فی داره ولا یستعلن بالصلوة ولا القرأة
فی غیر داره پس گشت ابوبکر که عبادت میکرد
پروردگار خود را در سرای خود وآشکار نمیکرد نماز را
وخواندن قرآن را در غیر سرای خود وماند بر این حال
چندی ثم بدا لابی بکر فابتنی مسجدا بفناء
داره پس ظاهر شد مر ابی بکر صدیق را رضی الله
عنه رای دیگر پس بنا ساخت مسجدی را در صحن سرای
خود وبیرون وظاهر شد ابوبکر فکان یصلی فیه
ویقرأ القرآن پس بود که نماز میکرد در آن مسجد
ومیخواند قرآن را فیتقصف بفوقیه بعد تحتیه وفتح
قاف وتشدید صاد از تقصف بمعنی شکسته شدن
کذا فی التاج وبنون ساکنه بجای فوقیه وتخفیف صاد
روایت کشمیهنی است علیه نساء المشرکین وابناءهم
پس هجوم میکردند ومی افتادند بر ابوبکر زنان مشرکان
وپسران ایشان ویعجبون منه وینظرون
الیه وشگفت میکردند از ابوبکر ونگاه میکردند
بسوی او وکان ابوبکر رجلا بکاء بتشدید
کاف ولبود ابوبکر مردی بسیار گریه لا یملك دمعه

ان تسلفنا وسقا او وسقين وتحقیق خواسته ایم این که قرض دهی بار یک وسق یا دو وسق را وبیست وسق بفتح واو وسکون مهمله یک شتر بار کذا فی القاموس وغیره و آن شصت صاع است ومحدد تنا عمرو غیر مرة وحدیث کرد ما را عمرو چند بار شیخ ابن حجر گوید این قول علی ابن مدینی است شیخ مولف گرامی گفته قول سفیان است فلم یذکر وسقا او وسقین فقلت له فیه وسق او وسقان پس ذکر نکرد عمرو وسقا او وسقین پس گفتم او را درین حدیث وسق او وسقان هست در بعضی روایات فیه وسقا او وسقین است بطریق حکایت فقال اری فیه وسقا او وسقین پس گفت عمرو گمان دارم درو که وسقا او وسقین هست فقال نعم ارهنونی قالوا ای شیء ترید پس گفت کعب آری گرو دهید مرا چیزی گفتند چه میخواهی نزد ما گرو قال ارهنونی بهمزه وصل است بفتح ها و در فرع بفتح همزه قطع وکسر ها قال ارهنونی نساءکم گفت گرو دهید زنان خود را قالوا کیف نرهنک نساءنا وانت اجمل العرب گفتند چگونه گرو کنیم زنان خود را و حال آنکه تو جمیل ترین عرب هستی و زنان فریفته می شوند بصورت جمیله قال فارهنونی ابناءکم گفت پس گرو کنید پسران خود را قالوا کیف نرهنک ابناءنا فیسب احدهم فیقال رهن بوسق او وسقین گفتند چگونه رهن کنیم پسران خود را پس دشنام داده میشود یکی ازین فرزندان که گرو کرده شده بود بیک وسق یا دو وسق هذا عار علینا واین ننگ است بر ما ولکنا نرهنک اللامة قال سفیان یعنی السلاح ولیکن گرو بکنیم لامه را گفت سفیان در تفسیر لامه که سلاح است اهل لغت گفته اند بمعنی درع است لامه در اصل بهمزه است بدل کرده اند آنرا بالف قواعده ان یاتیه پس وعده داد کعب این را که بیاید نزد او فجاءه لیلا ومعه ابو نائلة پس آمد محمد بن مسلمه کعب را در شب در حالیکه با او بود ابو نائله وهو اخو کعب من الرضاعة وآن ابو نایله برادر کعب بن اشرف از شرکت شیر است وندیم او بود در ایام جاهلیت فدعاهم الی الحصن فنزل الیهم پس خواند ایشان را کعب بسوی قلعه و فرود آمد بسوی ایشان فقالت له امراته این تخرج هذه الساعة پس گفت او را زن او کجا بیرون میروی درین ساعت شب فقال انما هو محمد بن مسلمة واخی ابو نائلة پس گفت بزن نیست مگر محمد بن مسلمه و برادر من ابو نایله وقال غیر عمرو قالت اسمع صوتا کانه یقطر منه الدم سفیان گوید گفت غیر عمرو یعنی روایت سابق را سفیان از عمرو شنیده واین روایت که بعد ازین مذکور است باین نمط از غیر عمرو شنیده گفت زن او می شنوم آوازی که میچکد ازان خون قال انما هو اخی محمد بن مسلمة ورضیعی ابو نائلة گفت کعب بزن خود نیست این صاحب او مگر برادر من محمد بن مسلمه و شیر من ابو نایله یعنی ایشان دوستان من اند گمان بدی از ایشان [illegible] کریم ومروت [illegible] قال ویدخل محمد بن مسلمة معه برجلین گفت کعب وقتی در آید محمد بن مسلمه و مرد که با او هست یعنی ورای ابو نایله اگر محمد بن مسلمه با ابو نائله باشد یعنی چنین خواهد بود که می درآید محمد بن مسلمه با ابو نایله و دو مرد دیگر در بعضی نسخ ایچنین است یدخل محمد بن مسلمة الا دخال معه برجلین یعنی می درآرد محمد بن مسلمه با ابو نایله دو مرد دیگر را قیل لسفیان سماهم عمرو گفته شد مر سفیان را آیا نام برده است عمرو همه این مردان را قال سمی بعضهم گفت نام

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب المعجزات

وتحقیق وی تجاوز ومخالفت کرد انزا فابتنی مسجدا بفنا داره واعلن بالصلوة والقراءة پس بنا کرد ابو بکر مسجدی بیرون خانه خود و آشکارا کرد نماز و تلاوت قرآن را وقد خشینا ان یفتن ابناءنا ونساءنا وتحقیق ترسیدیم اینکه در فتنه اندازد پسران و زنان ما را فانهه فان احب ان یقتصر علی ان یعبد ربه فی داره فعل پس منع کن ابو بکر را پس اگر دوست دارد اینکه اقتصار کند بر عبادت پروردگار در سرای خود و از عبادت بیرون باز ماند بکند وان ابی الا ان یعلن ذلک فسله ان یرد الیک ذمتک و اگر قبول نکند مگر آنرا که آشکارا کند عبادت را پس طلب کن ازو اینکه باز دهد بسوی تو عهد ترا فانا کرهنا ان نخفرک نیرا چه ما ناخوش داریم اینکه نقض کنیم عهد ترا که بوی کرده ولسنا مقرین لابی بکر الاستعلان ونیستیم ما برقرار دارنده مر ابو بکر را آشکارا کردن عبادت قالت عائشة رضی الله عنها فاتی ابن دغنة ابا بکر فقال قد علمت الذی عاقدت لک علیه گفت عائشه پس آمد ابن دغنه ابو بکر را و گفت تحقیق دانستی آنچه معاهده کردم مر ترا بران شرط که عبادت در خانه کنی فاما ان تقتصر علی ذلک واما ان ترد الی ذمتی پس یا اقتصار کنی بران شرط و یا باز دهی بسوی من عهد مرا فانی لا احب ان تسمع العرب انی اخفرت فی رجل عقدت له پس تحقیق دوست ندارم اینکه بشنوند عرب اینکه من شکستم عهد را در حق مردی که عهد بستم برای وی قال ابو بکر انی ارد الیک جوارک وارضی بجوار الله گفت ابو بکر تحقیق من باز میدهم بسوی تو امان و عهد ترا و راضی میشوم بامان و حمایت خدای تعالی و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یومئذ بمکة درین روز که این سوال وجواب شد در مکه بود

بوده است بعضے از ایشان آنکه محمد بن مسلمه و ابو نائله است و دو مرد دیگر را نام نبرده است قال عمرو جاء معه برجلین یعنی دو مرد را مجمل گفته است و قال غیر عمرو ابو عبس بن جبر و الحارث بن اوس و عباد بن بشر و گفت غیر عمرو یعنی این سه کس دیگر را که همراه آنها بودند قال عمرو جاء معه برجلین گفت عمرو آورد با او در حالیکه با وی دو کس بودند حاصل آنکه بین در روایت عمرو و غیر عمرو اختلاف است عمرو دو مرد گفته و نام نبرده و غیر عمرو سه مرد گفته و نام آنها برده فقال اذا ما جاء فانی قائل بشعره پس گفت محمد بن مسلمه وقتیکه آمد کعب بن اشرف پس تحقیق من گیرنده ام موی سر او را قول بمعنی اخذ است و این در کلام عرب بسیار آمده که قول را بطریق مجاز بر غیر معنی حقیقے اطلاق کنند فاشمه پس بوی میکنم موی او را فاذا رایتمونی استمکنت من راسه فدونکم فاضربوه پس وقتی که ببینید مرا که محکم گرفته ام موی سر او را پس نزدیک شوید و بزنید او را قسطلانی دونکم را بمعنے خذوا السلاح تفسیر کرده بنا بر آنکه دونک اسم فعل است بمعنے خذ لیکن از قاموس معلوم شده که دون بمعنے قرب است و دونک کاف بمعنی اغراء است بر قرب وقال مرة ثم اشمکم وگفت عمرو یکبار دیگر پس بوی بکنانم شمارا یعنے یکبار این چنین روایت کرده ثم اشمکم فنزل الیهم متوشحا وهو ینفح منه ریح الطیب پس فرود آمد کعب بسوی ایشان در حالیکه سر پوشیده است سلاح و در حالیکه میوزد از وی باد خوشبوی فقال ما رایت کالیوم ریحا اطیب پس گفت محمد بن مسلمه مر کعب را ندیده ام مانند امروز بادی خوشبوتر وقال غیر عمرو و روایت کرده است غیر عمرو قال عندی اعطر نساء العرب گفت کعب نزد من خوشبوترین ساداتِ عرب است کنایت از زن خود کرده یعنی اینهمه استعمال عطر بخاطر زن است که او اعطر است و در فتح الباری گفته گویا سید تصحیف نساء است از کاتب و اگر محفوظ همین سید است پس نساء محذوف است آن یعنے نساء سید العرب و اکمل العرب و کامل ترین عرب است قال عمرو روایت کرده عمرو فقال اتاذن لی ان اشم راسک قال نعم پس گفت محمد بن مسلمه آیا اذن میکنی این را که بویم سر ترا گفت آری اذن دادم فشمه ثم اشم اصحابه پس بوی کرد و بویانید یاران خود را ثم قال اتاذن لی قال نعم پس گفت آیا اذن میکنی بار دیگر بوی کنم گفت آری فلما استمکن منه قال چونکه محکم گرفت دونکم فقتلوه پس برگاه محکم گرفت و قادر شد از وی گفت بیاران نزدیک آئید و بگیرید سلاح خود را پس کشتند او را ثم اتوا النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فاخبروه پس آمدند نزد رسول خدا پس خبر دادند آنحضرت را از واقعه کشتن او

باب قتل ابی رافع عبد اللہ بن ابی الحقیق این باب در ذکر کشتن ابی رافع عبد اللہ بن ابی الحقیق است تحقیق مصغر حق است و یقال سلام بن ابی الحقیق و گفته میشود نام او سلام است بتشدید لام و نام پدر او ابو الحقیق است و در مغنی گفته که سلام همه بتشدید لام است مگر عبد اللہ بن سلام و ابو عبد اللہ محمد بن سلام شیخ بخاری جمعی این را بتشدید خوانده اند ... بتخفیف است کان بخیبر می بود در قلعه خیبر ویقال فی حصن له بارض الحجاز و گفته میشود که می بود در حصنی که از او بود در زمین حجاز قال الزهری هو بعد کعب بن الاشرف گفته زهری قتل او بعد از قتل کعب بن اشرف بود در رمضان سنه ششم حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا ابن ابی زائدة عن ابیه عن ابی اسحق عن البراء بن عازب قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت براء بن عازب فرستاد رسول خدا رهطا الی ابی رافع جمعی را بسوی ابی رافع که بهر جا یابید او را بقتل رسانید فدخل علیه عبد اللہ بن عتیک پس در آمد بر وی عبد اللہ بن عتیک که امیر این رهط بود بیته لیلا وهو نائم فقتله در آمد خانه او را وقت شب در حالیکه او خوابیده بود

الجزء السادس تیسیر القاري | كتاب المغازي

قبل المدینة حین ذکر ذلک رسول اللہ پس هجرت کرد آنکسیکه هجرت کرد از مسلمانان بجانب مدینه وقتیکه ذکر کرد این خواب را رسول خدا صلی اللہ علیه و آله و سلم و معلوم کرد اذن را و ران از جناب رسالت ورجع الی المدینة بعض من کان هاجر الی ارض الحبشة و برگشت بسوی مدینه بعض کسانیکه هجرت کرده بودند پیش ازین بسوی زمین حبشه وتجهز ابو بکر مهاجرا و سازکرد اسباب سفر را ابو بکر در حالیکه قاصد بود هجرت را فقال رسول اللہ پس فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیه و آله و سلم علی رسلک باش بر روش خود و انتظار کن رسل بالکسر روش نرم فانی ارجوا ان یؤذن لی پس بدرستیکه من امید میدارم که اذن داده شود مرا در هجرت قال ابو بکر هل ترجو ذلک گفت ابو بکر آیا امید میداری این اذن را بابی انت فدا کرده شده بپدر من تو و شاید که این سوال بعد قول آنحضرت انی ارجو ناشی از نهایت فرح است قال نعم گفت آری امید دارم فحبس ابو بکر نفسه علی رسول اللہ پس باز داشت ابو بکر نفس خود را از هجرت بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیه و سلم لیصحبه تا همراهی و رفاقت کند آنحضرت را وعلف راحلتین کانتا عنده ورق السمر اربعة اشهر و خورش داد ابو بکر دو شتر سواری را که بودند نزد وی برگ درخت طلح چهار ماه با انتظار هجرت آنحضرت

باب الدین چنانچه روایت اصیلی و کریمه است و ساقط است لفظ باب در ترجمه آن از روایت ابی ذر و ابی الوقت و ساقط است حدیث نیز از روایت مستملی و واقع شده در نسفی و ابن شبویه بلا باب بلا ترجمه و ابن بطال ذکر کرده این حدیث را در آخر باب من تکفل عن میت بدین و این بحیح و لا یعتبر است زیرا چه حدیث تعلق نیست او را بترجمه

پس گشت او و در روایت ابی ذر بیتِ بفتح تحتیه مشددهٔ است از تبییت و جمله حال است بتقدیر قد و معنی آنست بحالیکه در شب کرد و در آمدن بر ین تقدیر تجرید قایل باید شد حدثنا یوسف بن موسی قال حدثنا عبید الله بن موسی

عن اسرائیل عن ابی اسحاق عن البراء بن عازب قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى ابی رافع

الیهودی رجالا من الانصار گفت براء بن عازب فرستاد رسول خدا برای کشتن ابی رافع یهودی چند مرد از انصار

وامر علیهم عبد الله بن عتیك وامیر کرد بر ین مردم عبد الله بن عتیک را وكان ابو رافع يؤذي رسول الله صلى الله

عليه وآله وسلم ويعين عليه وبود ابو رافع آزار میکرد رسول خدا را و یاری میکرد مردم را بر آزار آنحضرت و در روز خندق

که جمع کرد احزاب را و برمدینه با مشرکان بکه بر لشکر با امداد او بود وكان في حصن له بارض الحجاز وسکونت داشت در قلعه که

مخصوص بوی بود در زمین حجاز فلما دنوا منه پس هرگاه نزدیک رسیدند فرستادگان از ان قلعه وقد غربت الشمس وراح

الناس بسرحهم و حال آنکه غروب کرده آفتاب و آرام گرفتند مردم قلعه و رجوع کردند بمواشی خود سرح بر وزن سطح در میان

را سائمه یعنی چرنده را گویند قال عبد الله لاصحابه اجلسوا مكانكم گفت عبد الله بن عتیک بیاران خود بنشینید بجای خود

فاني منطلق ومتلطف للبواب لعلي ان ادخل پس تحقیق من میروم و نرمی میکنم بدربان قلعه شاید من درایم در قلعه

فاقبل حتى دنا من الباب پس سعی کرد بجانب قلعه تا آنکه نزدیک شد در قلعه را ثم تقنع بثوبه كانه يقضي حاجته پس

پوشید خود را بجامه خود تا کسی نشناسد چنانکه نشسته قضای حاجت خود میکند وقد دخل الناس فهتف به البواب یا عبد الله

ان كنت تريد ان تدخل فادخل پس در آمدند مردم در قلعه پس آواز کرد او را دربان ای بنده خدا اگر میخواهی که در آئی در قلعه

پس در آئی فاني اريد ان اغلق الباب پس تحقیق من میخواهم که بر بندم در را فدخلت فكمنت پس در آمدم من پس پنهان شدم در

گوشه فلما دخل الناس اغلق الباب ثم علق الاغاليق على ود پس هرگاه در آمدند همه مردم بر بست در را پس آویخت کلیدها

را بمیخی اغالیق جمع غلق است و در اصل بمعنی چیزیست که بوی می بندند در را و مراد اینجا تنها کلید است و در روایت غیر

ابی ذر بعین مهمله است بمعنی مفاتیح کذا قال السیوطی و در بعضی حواشی نوشته اغالیق جمع اغلیق است بکسر همزه بمعنی مفتاح

و در الفقه بمعنی وتد است در لغت اهل نجد و میتوانند که همین لفظ و ثدا شد تا را بدال بدل کرده و ادغام کرده باشند قال فقمت الى

الاقاليد فاخذتها ففتحت الباب گفت عبد الله پس ایستادم بجانب کلیدها پس گرفتم آنها را پس کشادم در قلعه را وكان

ابو رافع يسمر عنده و بود ابو رافع که افسانه گفته میشدند نزد او وكان في علالي له و بود در بالاخانهٔ که او را بود علالی بضم عین

و لام مخفف و بعد از الف لام دیگر مکسور و تحتیه مشدده جمع علیه بضم عین و کسر لام و تحتیه مشدده بمعنی غرفه است که آنرا بکسر عین

مهمله نیز گفته فلما ذهب عنه اهل سمره صعدت اليه پس هرگاه رفتند افسانه گویان او بالا بر رفتم بسوی ابو رافع فجعلت

كلما فتحت بابا اغلقت علي من داخل پس گشتم من هرگاه کشادم دری را بستم بر خود از درون قلت ان القوم ان

نذروا بي لم يخلصوا الي حتى اقتله گفتم بخود یعنی غرض از بستن درها این بود اگر بدانند مردم مرا و مطلع شوند بحال

من نتوانند رسید بمن تا آنکه بکشم او را قسطلانی گفته ان القوم بهمزه مکسوره و نون مخففه مکسور حرف شرط است فعل

آن محذوف است نذروا تفسیر آن میکند مانند وان احد من المشركين استجارك و نذروا بکسر ذال معجمه بمعنی علموا است

فانتهيت اليه فاذا هو في بيت مظلم وسط عياله پس رسیدم بسوی او پس ناگاه دیدم او در خانه تاریک است در میان

عیال خوابیده لا ادري اين هو من البيت نمیدانم کجا است او از خانه قلت ابا رافع قال من هذا گفتم ای ابا رافع

الجزء التاسع شیخ الاسلام الکتاب الوکالة

بالقدر زیادت از مؤنت تجهیز و تبر دایتی فعنا...

چیزی که او اگر ده شود دیدی فامی فان ...

ترك ...ینه وفاء فعلى پس اگر نه داده شده

آنحضرت که وی گذاشته است رفا نماز گزاردی

آنحضرت بر وی و الا قال للمسلمين صلوا على

صاحبكم و اگر نگذاشت و فا می فرمود مسلمانان را

بگذارید نماز بر یار خود من نمیگذارم و در ین تعریض

مردم بود بر قضای دیون در هنگام حیات تا و صل

چه شد براه یا بسوی نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بر ایشان تنبیه بر آنکه شفاعت در حقوق عباد

اثر نکند فلما فتح الله عليه الفتوح قال

پس وقتیکه بکشاد خدا تعالی بر آنحضرت کشایشها

و غنایم بدست آمد فرمود انا اولى بالمؤمنين

من انفسهم من سزاوارتر و یاری دهنده ترم

بمسلمانان از ذاتهای ایشان فمن توفي

من المؤمنين فترك دينا فعلي قضاؤه

پس کسیکه میرانیده شود از مسلمانان پس گذارد

دینی را پس بر من است گذاردن آن ومن ترك

مالا فلورثته و کسیکه گذارد مالی را پس آن

مر وارثان او راست و این فضل و کرم بود برایشان

كتاب الوكالة

بفتح واو و کسر آن اسم است در توکیل یعنی سپردن کار بدیگری

بسم الله الرحمن الرحيم

وكالة الشريك الشريك في القسمة وغيرها

جواز وکیل گردانیدن شریک مر شریک خود را در بخش

کردن امر مشترک بر دم و جز آن از تصرفات چنین

است روایة ابی ذر و در روایت غیر وی بتقدیم بسمله

است با زیادة واو عاطفه بر وکالة الشریک

در بعضی و زیادت باب در بعضی وقد اشرك

النبي صلى الله عليه وسلم عليا في هديه

و تحقیق شریک گردانید آنحضرت علی را در هدی

خود یعنی شتران احرام ثم امره بقسمتها

پس امر کرد آنحضرت علی را بخش کردن آن

بمردم بعد نحر چنانچه در حج گذشت حدثنا

... این آواز کننده فاهویت نحو الصوت پس قصد کردم جانب آواز او فاضربه ضربة بالسیف وانا دهش ... پس زدم وی را بشمشیر وحال آنکه من دهشت زده بودم فما اغنیت شیئا پس بی نیاز نکردم چیزی از کشتن ودفع وی تمام نکشتم ... این بود که حضرت به گفت عدول کرد بصیغه مضارع یعنی حال را در آن حضرت با ... برای استحضار صورت کار ... وصاح فخرجت من البیت ... فامکث غیر بعید پس درنگ نکردم ... دور ... ثم دخلت الیه فقلت ما هذا الصوت یا ابا رافع پس درآمدم بروی وگفتم چیست این آواز ای ابو رافع فقال لامک الویل پس گفت وای مادر ترا ان رجلا فی البیت ضربنی قبل بالسیف بتحقیق مردی در خانه است زده است مرا پیش ازین بشمشیر قال فاضربه ضربة اثخنته گفت پس بزدم او را ضربه که بسیار کند ... جراحات وقتل ... نکشتم او را باین زخم هم ثم وضعت ضبیب السیف فی بطنه حتی اخذ فی ظهره پس بنهادم تیزی شمشیر را در شکم او تا آنکه رفت در پشت او ضبیب بضاد معجمه ... در میان نسخها است ... قسطلانی گفته که این روایت ابی ذر است ونقل کرده که در اصل ... بجای ضبیب السیف ... بضم ظاء معجمه وفتح موحده ... یعنی تیزی شمشیر در محکم گفته ظبه تیزی شمشیر وسنان وپیکان وخنجر خطابی گفته که ضبیب روایت کرده اند اما محفوظ اتفاقا نیست وانیجا معنی هم ندارد از آنکه معنی ضبیب سیلان خون است ... در قاموس ... تعرض نکرده ضبیب را بمعنی سیلان مطلق یا سیلان خون ... فعرفت انی قتلته پس دانستم که من کشتم او را فجعلت افتح الابواب بابا بابا پس گشتم من که میکشادم درها را یک یک حتی انتهیت الی درجة له تا آنکه رسیدم بسوی زینه ... که مر آن خانه را بود فوضعت رجلی وانا اری انی قد انتهیت الی الارض پس نهادم پای خود را وحال آنکه من گمان داشتم که بتحقیق رسیده ام فوقعت فی لیلة مقمرة فانکسرت ساقی پس افتادم من بر زمین در شبی که مهتاب داشت پس شکست ساق ... فعصبتها بعمامة پس بستم آن را بدستار ثم انطلقت حتی جلست علی الباب پس رفتم تا نشستم بر در فقلت لا اخرج اللیلة حتی اعلم اقتلته پس گفتم بیرون نمیروم امشب تا بیقین دانم آیا کشته ام او را فلما صاح الدیک قام الناعی علی السور پس هر گاه آواز کرد مرغ سحر ایستاد خبر رساننده مرگ بر دیوار قلعه فقال انعی ابا رافع تاجر اهل الحجاز پس گفت خبر میرسانم مرگ ابا رافع بازرگان اهل حجاز را فانطلقت الی اصحابی فقلت النجاء پس رفتم بسوی یاران خود وگفتم شتاب کنید در رفتن فقد قتل الله ابا رافع پس بتحقیق کشت خدا ابا رافع را فانتهیت الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فحدثته پس رسیدم بسوی پیغمبر خدا پس گفتم واقعه را با آنحضرت فقال ابسط رجلک پس فرمود دراز کن پای خود را فبسطت رجلی فمسحها فکانما لم اشتکها قط پس دراز کردم پای خود را آنحضرت دست رسانید پای مرا پس چنان شد گویا درد نرسانده بودم آن را هرگز **حدثنا** احمد بن عثمان قال حدثنا شریح یعنی یعقوب بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابیه عن ابی اسحق قال سمعت البراء قال بعث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی ابی رافع عبد الله بن عتیک گفت براء بن عازب فرستاد رسول خدا بسوی ابی رافع عبد الله بن عتیک را وعبد الله بن عتبة فی ناس معهم وفرستاد عبد الله بن عتبه را در میان ... که با ایشان بودند فانطلقوا حتی دنوا من الحصن پس رفتند همه مردم تا آنکه نزدیک شدند از قلعه فقال لهم عبد الله بن عتیک امکثوا انتم حتی انطلق انا پس گفت مر همراهان خود را درنگ کنید شما این تا آنکه بروم من فانظر

الجزء التاسع عشر الاسلام کتاب الصحابه

عقیقه را گوسفندان قربانی بخشش میکرد آن را عقبه بر یاران آنحضرت بموجب امر قسمت ضحایا ... فبقی عتود پس باقی ماند بزغاله عتود بفتح مهمله وضم فوقیه وسکون واو بزغاله یکساله را گویند وبعضی یک ساله وبعضی ... فذکره للنبی پس ذکر کرد عقبه عتود را پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فقال ضح به انت پس فرمود قربانی بکن تو آن را وعقبه شریک شده در ضحایا ... عطا کرد ... آنحضرت ... تجویز فرمود تفویض امر قسمت را

باب

اذا وکل المسلم حربیا فی دار الحرب او فی دار الاسلام جاز چون وکیل کند مسلمان کافر حربی را که در دار الحرب است یا در دار الاسلام با امان جائز است این وکالت **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا یوسف بن الماجشون ماجشون نامش یعقوب بن ابی سلمه است برادر عبید الله بن ابی سلمه در قاموس گفته لقب است معرب ماه گون عن صالح بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف عن ابیه ابراهیم عن جده عبد الرحمن بن عوف قال کاتبت امیة بن خلف بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتیه وفتح لام بعد خاء معجمه کتابا گفت عبد الرحمن نوشتم وعهد کردم امیه بن خلف را که از مشرکان مکه در مکه بود نبشته ومکه در آن زمان دار الحرب بود ومکاتبه سوی یکدیگر نبشته کردن بیان یحفظنی فی صاغیتی بمکة واحفظه فی صاغیته بالمدینة ...

پس دیدیم کجا باید کرد قال فتلطفت البواب گفت عبد الله پس رفتم و مهربانی کردم بدربان ان ادخل الحصن
پس راکه در ایم قلعه را ففقدوا حمارا لهم پس گم کردند خری را که ایشانرا بود قال فخرجوا بقبس یطلبونه گفت پس بر آمدند
بشعله آتش در حالیکه میطلبیدند آنرا قال فخشیت ان اعرف گفت عبد الله بن عتیک پس ترسیدم که شناخته شوم
قال فغطیت راسی و جلست کانی اقضی حاجة گفت پس پوشیدم سر خود را و نشستم گویا که
قضای حاجت میکنم ثم نادی صاحب الباب من اراد ان یدخل فلیدخل پیشتر آواز کرد دربان که
هر که خواهد در آید پس گو در آید قبل ان اغلقه پیش از آنکه من بر بندم در را فدخلت ثم اختبات فی مربط
حمار عند باب الحصن پس در آمدم پس پنهان شدم در جای بستن خران که نزد در حصن بود فتعشوا
عند ابی رافع فتحدثوا پس طعام شب خوردند مردم نزد ابی رافع و افسانها گفتند حتی ذهبت ساعة
من اللیل تا آنکه رفت ساعتی از شب ثم رجعوا الی بیوتهم پستر باز گشتند مردم بسوی خانه های خود فلما
هدات الاصوات ولا اسمع حرکة پس هرگاه ساکن شد آوازها و نمی شنوم حرکتی یعنی همه بخواب رفتند خرجت قال و
رایت صاحب الباب حیث وضع مفتاح الحصن فی کوة پس بر آمدم از آنجا که پنهان شده بودم گفت و
دیدم دربان را آنجا که نهاده بود کلید در حصن را در سوراخی در حدیث سابق علی وتد بود و تواند که آن
میخ در سوراخی باشد پس نسبت بهر یک درست می آید فاخذته ففتحت به باب الحصن پس گرفتم کلید را
پس بکشادم بآن کلید در قلعه را قال قلت ان نذر بی القوم انطلقت علی مهل گفت گفتم بخود اگر دانند
مردم بقلعه آمدن مرا بروم باهستگی و آسانی ثم عمدت الی ابواب بیوتهم فغلقتها علیهم پس ناظر
پستر قصد کردم بسوی درهای خانهای ایشان یعنی خانهای مردمی که درون قلعه بودند پس بستم درهای
ایشان از ظاهر تا نتوانند بر آمد از درون خانه ثم صعدت الی ابی رافع فی سلم پستر رفتم بسوی
ابو رافع که در نردبانی یعنی در بلندی بود فاذا البیت مظلم قد طفی سراجه پس ناگاه دیدم خانه تیره
بتحقیق مرده است چراغ آن فلم ادر این الرجل پس ندانم کجاست آن مرد فقلت یا ابا رافع
قال من هذا پس گفتم ای ابا رافع گفت کیست این آواز کننده فعمدت نحو الصوت فاضربه
پس قصد کردم جانب آواز پس میزنم او را بشمشیر و صاح فلم تغن شیئا و فریاد کرد ابو رافع پس بی نیاز
نکرد این زدن من چیزی را قال ثم جئت کانی اغیثه فقلت ما لک یا ابا رافع و غیرت صوتی
گفت عبد الله پس آمدم چنانستی که فریاد او میرسم پس گفتم چه حال است ترا ای ابا رافع و تغیر دادم
آواز خود را تا نداند که همانم که اول ندا کرده بودم قال الا اعجبک گفت ابو رافع آیا عجیب نمیکنم ترا یعنی
عجیب دارم لامک الویل وای مر مادر ترا دخل علی رجل فضربنی بالسیف در آمد بر من مردی
پس زد مرا بشمشیر قال فعمدت له ایضا گفت عبد الله بن عتیک پس قصد کردم مر او را باز
فاضربه اخری پس میزنم او را ضربی دیگر فلم تغن شیئا پس بی نیاز نکرد مرا از کشتن فصاح و
قام اهله پس فریاد کرد و ایستادند اهل او قال ثم جئت و غیرت صوتی کهیئة المغیث گفت
پستر باز آمدم و تغیر کردم آواز خود را چنانچه صورت فریاد رس می باشد فاذا هو مستلق علی

الجزء السادس عشر من الاسلام كتاب الوكالة

فلما كان يوم بدر خرجت الى الجبل لاحرزه
حين نام الناس پس هرگاه شد روز غزوه
بدر بر آمدم بسوی کوهی تا نگهبانی کنم او را وقتیکه
خواب کردند مردم فابصر بلال فخرج حتى وقف
على مجلس من الانصار فقال پس نگاه کرد او را
بلال پس بر آمد بلال تا آنکه ایستاد بر مجلس انصار
پس گفت امية بن خلف بنصب و رفع
بخوانده روایت بگیرید اسیر را این است امیه
لا نجوت ان نجا امية تنجو اگر رفت اگر رست
فخرج معه فريق من الانصار في آثارنا
پس بر آمد با بلال گروهی از انصار
عبد الرحمن گوید
[illegible] الیک لیخشونا خلفت لهم
ابنه لاشغلهم [illegible]
پس هرگاه ترسیدم اینکه در رسند و در رسیدند ما را
پس گذاشتم بر آن گروه پسر امیه را لیشغلهم
تا مشغول باز دارد ایشانرا از رسیدن بما فقتلوه
پس کشتند آن پسر را ثم ابوا حتى یتبعونا
پس از آن نا قبول کردند توقف را تا پیروی کنند
ما را و کان رجلا ثقیلا و بود امیه مردی گران و فربه
فلما ادرکونا قلت له
[illegible] پس وقتیکه دریافتند ما را حتی شدند
ما را گفتم امیه را ابرک پس نشست و غالب استعمال
بروک در نشستن شتر است فالقیت علیه نفسی
لامنعه پس انداختم بروی نفس خود را تا باز دارم
او را از اینکه کشته شود فتخللوه بخاء معجمه و تشدید لام
[illegible] بالسیوف من تحتی پس در آوردند شمشیرها

در جدول فشن خلانیدند از زیر من و بچشم روایت اسمعیلی
و ابی ذر است یعنی ابو شیدند و را بالسیف با نیز نشیبه
بحل که پوششش بود داب است حتی قتلوه تا آنکه

پس ما و دیدیم که ابو رافع دراز کشیده است و افتاده است بر پشت خود فاضع السیف
فی بطنه پس نهادم سر شمشیر بر شکم او و تمام تکیه کردم بر آن علیه پس پیش گردانیدم به روی حتی سمعت صوت العظم
تا آنکه شنیدم آواز شکستن استخوان را فخرجت دهشا حتی اتیت السلم یعنی ان انزل پس بیرون آمدم
بحالیکه دهشت داشتم تا آنکه آمدم نردبان را اراده میکنیم که فرود آیم فاسقطت منه پس افتادم از آن بر زمین
فانخلعت رجلی پس برآمد از بند پای من مشکل کرده اند که در حدیث سابق گذشت که شکست ساق
پای من وجه مشکل نیست تواند که ساق هم شکسته باشد و نیز بند پای هم بجا نمانده باشد قعصبتها
پس بستم پای را بجامه ثم اتیت اصحابی احجل پس بیامدم نزد یاران خود در حالیکه می آیم چنانکه زخمی
در پای هم یعنی آهسته آهسته احجل بفتح همزه و سکون حای حطی و ضم جیم مضارع متکلم یعنی امشی مشی المقید فقلت
انطلقوا فبشروا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس گفتم یاران بروید و بشارت دهید رسول خدا را
فانی لا ابرح حتی اسمع الناعیة پس من نمیروم تا آنکه بشنوم آواز خبر رسان مرگ را فلما کان فی وجه
الصبح صعد الناعیة پس هرگاه بود صبح بالا برآمد خبر دهنده مرگ در دمیدن صبح فقال انعی ابا رافع پس
گفت خبر میدهم مرگ ابا رافع را قال فقمت امشی ما بی قلبة گفت ابن عتیک پس ایستادم بحالیکه نیست
بمن اضطرابی از درد پای یعنی از بس خوشی و نشاط فراموش کردم درد پای را قلبة بفتح قاف و لام یعنی
تعب و اضطراب است فادرکت اصحابی قبل ان یاتوا النبی صلی الله علیه واله وسلم فبشرته پس دریافتم
یاران خود را پیش از آنکه بیایند نزد پیغمبر خدا پس بشارت دادم من آنحضرت را **باب** غزوة احد
بضم همزه و حاء و لفظ باب ساقط است بروایت ابی ذر و این واقعه عظیمه در شوال سنه ثلاث روی داده
و بروایت شاذ در سنه چهارم است و باهل اسلام آسیب نارسیده چنانکه در ضمن احادیث موضوع میسر
و قول الله عز و جل و در بیان قول خدا است که در شان این غزوه نازل شده و اذ غدوت
من اهلك تبوء المومنین مقاعد للقتال والله سمیع علیم و وقتیکه بر آمدی در روز از میان
اهل خود مراد بیت که در این شب بخانه عایشه بود در حالی که جا میدهی مسلمانان را جاها برای ایستادن
برای جنگ و خدا شنوا و دانا است مطلع است بر احوال شما و قوله عز و جل ولا تهنوا ولا تحزنوا
وانتم الاعلون ان کنتم مومنین و سستی مکنید از جهاد با سببی که بشما رسید و اندوهگین نشوید و شمائید
برتر از همه آخر کار اگر هستید شما مومن و ثابت قدم ایمان ان یمسسکم قرح فقد مس القوم
قرح مثله اگر میرسد شما را جراحت پس بتحقیق رسیده است قوم را یعنی کافران را در غزوه بدر
قرح بضم قاف و فتح آن و سکون راء مهمله هر دو لغت است در روی بعضی گویند بفتح بمعنی جراحت
است و بضم الم جراحت و تلك الایام نداولها بین الناس و این روزها را بی یکدیگر میگردانیم
میان مردم یعنی همه روزها یکسان نمی باشد بر مردم گاه ایام سرور و نشاط است و گاه ایام غم و
اندوه و لیعلم الله الذین آمنوا و تا بداند خدا آنکسانی را که ایمان آورده اند یعنی صبر میکنند در بلا
و شکر میکنند در رخا و یتخذ منکم شهداء و میگیرد از شما شهیدان و باین کرامت میرساند با آنکه

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب الوکالة

در غزوه بدر بیاید **باب** الوکالة فی الصرف
جواز وکیل کردن در عقد صرف که بیع ثمن بثمن است
والمیزان و جواز وکالت در بیع موزون بموزون
بجنس خود و قد وکل عمر و ابن عمر فی الصرف
و بتحقیق وکیل کرد عمر بن خطاب و ابن عمر رضی الله عنهما
در بیع صرف پس داد عمر الس را آوندهای نقره ملمع
بطلا و گفت بفروش آنرا پس فروخت الس آنرا
از یهودی بدو چند وزن آن پس گفت اورا عمر
باز گردان این بدل را گفت یهودی زیاده میدهم ترا
گفت عمر جائز نیست و قبول نمیکنم مگر بوزن آن و
فرستاد ابن عمر کسی را با دینارها به بازار پس گفت
چون مقرر شود نرخ آن پس عوض کن آنرا حسن
بن سعد که دراهم دین داشت بر ابن عمر پس اگر گیرد
حسن دینارها را موافق نرخ عوض در دراهم خود فبها
دیگر نه خرید کن برای دی حق آن و قضا کن او را ...
اگر ده هر دو را سعید بن منصور باسناد صحیح حدثنا
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن
عبد المجید بتقدیم میم بر جیم ابن سهیل بن عبد الرحمن
بن عوف عن سعید بن المسیب عن

بگیرد از میان شما گواهان برای جمعی که صبر و استقامت ورزیدند بر جهاد و شهدا گردید و الله لا یحب الظالمین و خدا دوست نمیدارد ستمکاران را که کافرانند و نه استقامت ورزیدند بر ایمان چنانکه منافقان

ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین و برای آنکه خالص کند خدا از عیوب آنانرا که ایمان آورده اند و هلاک کند کافران را در آخر کار یعنی کسانی را که محاربه کردند ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین آیا گمان کردید شما اینکه داخل شوید بهشت را ام منقطعه است و همزه استفهام برای انکار است یعنی نیست این چنین و نداسته است خدا آنانرا که جهاد کرده اند از شما یعنی جهاد نکرده اند و اینکه بدانند صابران را و یعلم منصوب است بتقدیر ان و واو برای جمع چنانکه لا تأکل السمک وتشرب اللبن ومعنی آنست که دخول جنت و ترک صبر بر جهاد جمع نمی شود کذا قال البیضاوی حاصل معنی آنست که جهاد ناکرده و صبر بر جهاد ناکرده به بهشت نمی در آیند این خطاب بجماعه ایست که جهاد بر آنها فرض است برای اعلاء کلمة الله ولقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه و تحقیق بودید شما که آرزو میکردید مرگ شهادت را پیش از آنکه ملاقات کنید آنرا بعضی گویند مراد از موت محاربه است فقد رأیتموه وانتم تنظرون پس تحقیق دیدید شما آنرا و حال آنکه شما معاینه می کنید از اعلون تا تنظرون در روایت ابی ذر نیست

و قوله تعالی ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه و تحقیق راست کرده خدا وعده خود را وقتی که استیصال کردید ایشانرا بحکم خدا بیضاوی گوید تحسون بمعنی تقتلون است از حس اذا ابطل حسه حتی اذا فشلتم وتنازعتم فی الامر تا وقتی که سستی و جبن کردید و بیکدیگر نزاع نمودید آنحضرت جمعی را بگذری که راه کافران بود استاده کرده که از آنجا نجنبند تا مخالفان از آن طرف بر لشکر اسلام حمله نکنند این مردم چون دیدند که کافران از پیش لشکر اسلام رو بگریز نهادند بیکدیگر مخالفت کردند بعضی گفتند که بدنبال آنها غنیمت ستانند و دیگران گفتند که چون ما را درینجا نصب کردند همین جا باید بود و نافرمانی امر رسول خدا نباید کرد اکثر مردم آنجا را گذاشتند و پی کافران شتافتند از آن طرف کافران حمله کرده بر لشکر اسلام افتادند و شکستی عظیم بر مسلمانان افتاد وعصیتم من بعد ما اراکم ما تحبون و عصیان ورزیدید از پس آنکه نمود شما را چیزی را که دوست میدارید از غنیمت منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة بعضی از شما کسی است که می خواهد متاع دنیا را و بعضی از شما کسے است که میخواهد ثواب آخرت و آنجماعه بودند که ثبات ورزیدند بهمانجا که فرموده بود و بدرجه شهادت رسیدند ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم پس باز داشت شما را از ایشان پس غلبه کردند بر شما تا مبتلا کند شما را ولقد عفا عنکم والله ذو فضل علی المؤمنین و تحقیق عفو کرد از شما این تقصیر را و خدا صاحب فضل و کرم است بر مومنان

الجزء الثالث عشر من الاجزاء کتاب الوکالة

... بالسر بهاء فقال لا تفعل بیس فروخ ... کن اینچنین که ... بع الجمع بالدراهم ثم ابتع بالدراهم جنیبا ... خرما ... را بدراهم پس خرما جید ... وقال فی المیزان مثل ذلک ... فروخته شود ... پس ... همچو ... است که موزون ... الیهم جید را ... یعنی ... موزون ... باب

اذا ابصر الراعی او الوکیل شاة تموت او شیئا یفسد ... چون ببیند چوپان یا وکیل گوسفندی را ... فرو ... کرد ... فساد ... ذبح کند گوسفند را ... یصلح ما یخاف علیه الفساد ... نیست ... لازم ... گوسفندی را که می میرد ... نیست اصلاح وکیل چیزی را که ... حدثنا اسحق بن ابراهیم سمع المعتمر قال انبأنا عبید الله عن نافع انه سمع ابن کعب بن مالک ... عبد الله ... له بغیر افراد ... روایة ابی ذر ... است و در باقی روایات ... بصیغه جمع است غنم ترعی بسلع کعب بن مالک که صحابی مشهور است از شعرای اسلام صاحب تخلف از غزوه تبوک که توبه وی مقبول شده میگوید که بود مر او را یا قوم را گوسفندان که میچریدند بسلع که بفتح سین و سکون لام نام کوهی است بمدینه فابصرت جاریة لنا بشاة من غنمنا موتا پس دید داهی که مارا بود بیک گوسفندی از گوسفندان ما اثر مرگ را یعنی دید گوسفندی که می میرد فکسرت حجرا فذبحتها به پس شکست پاره سنگی را پس ذبح کرد آن شاة را بآن سنگ فقال لهم لا تأکلوا حتی اسئل النبی پس گفت کعب قوم را مخورید ازین ذبیحه تا آنکه بپرسم پیغمبر خدا را صلی الله علیه

[illegible]

وقوله عز وجل ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا وگمان مکن آنانرا که کشته شدند در راه خدا مردگان بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالیکه روزی داده میشوند و خوش حال اند بدریافت درجات قرب و ثواب حدثنا ابراهيم بن موسى قال اخبرنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يوم احد گفت عباس گفت پیغمبر خدا در روز غزوهٔ احد هذا جبريل آخذ برأس فرسه عليه اداة الحرب این جبرئیل است علیه السلام گرفته سر اسپ خود را که بروی سلاح جنگ است این حدیث را ابو الوقت و اصیلی که راویان اند از مؤلف رح نقل کرده اند شیخ ابن حجر گفت صواب اسقاط آنست چنانچه غیر اینها کرده اند مشهور در لفظ حدیث بدر است بجای احد چنانچه در باب سابق گذشت گویا وهم است از راوی والله اعلم حدثنا محمد بن عبد الرحيم قال حدثنا زكريا بن عدي قال اخبرنا ابن المبارك عن حيوة عن يزيد بن ابي حبيب عن ابي الخير عن عقبة بن عامر قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على قتلى احد بعد ثماني سنين گفت عقبه بن عامر نماز گزارد رسول خدا بر کشتگان احد بعد از هشت سال پوشیده نماند که واقعهٔ احد در شوال سنه سوم است و وفات آنحضرت در ربیع الاول سنه یازدهم بود پس تمام مدت از غزوهٔ احد تا مدت رحلت هفت سال و پنج یا شش ماه است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد برآنکه این صلوة در آخرهای عمر است راوی این چند ماه را بعد از هفت سال از روی مسامحه و تجوز سال شمرده است و مراد از صلوة دعاست از جهت اجماع برینکه نماز جنازه بر میت بعد از سه روز روا نیست نزد حنفیه و شافعی بعد از بجهان نماز که اول بر جنازه کرده باشند نیز روا داشته كالمودع للاحياء والاموات دعا کرد مانند وداع کننده مر زندها و مردها را ثم طلع المنبر فقال اني بين ايديكم فرط پس برآمد بر منبر و خطبه خواند پس فرمود من میان شما مانند فرط ام فرط بفتح فا و را و طا مهمله یعنی کسی که پیش میرود بمنزل تا آماده کند حوائج را و اینجا مراد آمادگی بهشت و ثمرات ثواب روز قیامت است وانا عليكم شهيد و من بر اعمال شما گواهم وان موعدكم الحوض و تحقیق جای وعده و ملاقات شما بمن حوض است واني لانظر اليه من مقامي هذا و تحقیق من می بینم بسوی حوض بدیدهٔ کشف و عیان از جای خود که این است اني لست اخشى عليكم ان تشركوا و تحقیق من نیستم ترسان بر شما بعد از خود این را که شرک آرید بخدا و برگردید از دین اسلام ولكني اخشى عليكم الدنيا ان تنافسوها ولیکن من میترسم بر شما دنیا را آنکه مباهات و مفاخرت کنید بفزونی اسباب دنیا و مزخرفات آن قال فكانت آخر نظرة نظرتها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عقبه بن عامر راوی این حدیث پس بود آن دیدن من آخر دیدنی که نظر کردم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم حدثنا عبيد الله بن موسى عن اسرائيل عن ابي اسحق عن البراء قال لقينا المشركين يومئذ گفت براء بن عازب ملاقات کردیم لشکر مشرکان را در غزوهٔ احد مرویست که آنها سه هزار مرد بودند و با ایشان دو صد اسپ بود و لشکر اسلام همگی هفتصد نفر بود و دو اسپ که یکی آنحضرت سوار بود و دیگر ابو برده بن نیار و اجلس النبي صلى الله عليه وسلم جيشا من الرماة و نشاند پیغمبر خدا لشکری از تیراندازان اینها پنجاه کس بودند و امر عليهم عبد الله بن جبير و امیر کرد بر اینها عبد الله بن جبیر را وقال لا تبرحوا و فرمود از اینجا نروید ان رأيتمونا ظهرنا عليهم فلا تبرحوا اگر بینید شما ما را که غالب آمدیم پس نجنبید وان رأيتموهم ظهروا علينا فلا تعينونا و اگر بینید شما مشرکان را غالب آمدند بر ما پس مدد ما نکنید فلما لقيناهم هربوا پس وقتیکه روبرو شدیم کافران گریختند حتى رأيت النساء يشتددن في الجبل تا آنکه دیدیم زنان آنها را که همراه شوهران آمده بودند از آنجمله هند زن ابی سفیان بسرعت میروند و میگریزند در کوه

الجزء التاسع شرح الاسلام كتاب الوكالة

و هوشیاری نمود که بروی سگ بر سائیه اشاة تلف نشود و تابعه متابعت کرده معتمر عبدة ابن سليمان عن عبيد الله مذكور باب وكالة الشاهد والغائب جائزة وکیل کردن کسی که خود حاضر است در شهر و کسیکه غائب است جائز است و بجواز توکیل حاضر در شهر بی عذر قائل اند جمهور و تجویز کرده توکیل او را امام ابو حنیفه بعذر ... یا برضای خصم خلاف رضا ... تصریح کرده اند علمای حنفیه چون شمس الائمه و ... صاحب هدایه و غیر ایشان بآنکه نیست خلاف در جواز ... اختلاف در لزوم است و گفته است شمس الائمه توکیل بخصومت نزد امام بی رضای خصم صحیح است لیکن نمیرسد خصم را که مطالبه کند خصم خود را بآنکه حاضر شود از نفس خود و جواب بگوید و تاویل کرده اند عبارات قدما را که صریح اند در عدم جواز بعدم لزوم و وجه عدم لزوم آنست که جواب دعوی واجب است بر خصم تا آنکه قاضی حاضر میکند او را بجبر برای جواب پیش از آنکه ثابت شود بروی حقی و مردم در جواب متفاوت اند بعضی در انکار سخت تر باشند بمدافعت مدعی از بعضی و ظاهر آنست که اختیار وکیل با وصف عدم عذر از حضور خود برای مماطلت حق خصم و مدافعت از بحیله بازی وکیل و در این ضرر صاحب حق است پس لازم نگردد مگر بالتزام او و در انظار اندسبین در شرح هدایه و استثنا کرده مالک از عموم جواز توکیل شاهد توکیل کسی که میان وی و میان خصم عداوت باشد وكتب عبد الله بن عمرو الى قهرمانه وهو غائب عنه ان يزكي عن اهله الصغير والكبير و نوشت ابن عمرو بن العاص بسوی حواله دار خود در حال آنکه خود غایب بود از وی اینکه زکوة فطر دهد از عیال او خورد و بزرگ آن قهرمان یعنی گنجینه دار و قائم بکارهای کسی و آن وکیل باشد حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن سلمة بن كهيل

رجعن يعني سوقهن قد بدت خلاخلهن برداشته اند دامنها از ساقهاى خود درحاليكه ظاهر ونمايان شده است خلخالهاى آنها فاخذوا يقولون الغنيمة الغنيمة پس شروع كردند مسلمانان كه همراه عبد الله منصوب بودند درحاليكه ميگفتند بگيريد غنيمت را غنيمت را فقال عبد الله عهد الى النبي صلى الله عليه وسلم ان لا تبرحوا پس گفت عبد الله امير اينها عهد كرده است بسوى من پيغمبر خدا اينكه بر نخيزيد از جا فابوا فلما ابوا صرفت وجوههم پس ابا كردند از قول عبد الله پس چون ابا كردند گردانيده شد روى اينها بسبب عقوبت نافرمانى فرموده رسول خدا يعني حيران ماندند وندانستند كه كجا ميروند فاصيب سبعون قتيلا پس مصيبت زده شدند درحاليكه كشته شده اند هفتاد نفر از لشكر مسلمانان واشرف ابو سفيان فقال افي القوم محمد پس بالا رفت ابو سفيان پس گفت آيا زنده است در مردم محمد فقال لا تجيبوه پس فرمود جواب مدهيد او را فقال افي القوم ابن ابي قحافة پس گفت آيا هست در مردم پسر ابي قحافه يعني ابي بكر فقال لا تجيبوه پس فرمود جواب مدهيد او را فقال افي القوم ابن الخطاب قال لا تجيبوه پس گفت ابو سفيان آيا هست در مردم پسر خطاب فرمود جواب مدهيد فقال ان هؤلاء قتلوا پس گفت تحقيق اينها كشته شدند فلو كانوا احياء لاجابوا پس اگر ميبودند زنده هرآئينه جواب ميدادند فلم يملك عمر نفسه پس مالك نشد عمر خود را وضبط نتوانست كرد خود را از خاموشى فقال كذبت يا عدو الله پس گفت دروغ گفتى اى دشمن خدا ابقى الله لك ما يخزيك باقى گذاشته است خدا براى تو كسى را كه ميسوا كند ترا يعنى آنكه زنده اند رسوا ميسازند ترا قال ابو سفيان اعل هبل گفت ابو سفيان بلند شو اى هبل وظاهر كن دين خود را اعل صيغه امر است از علا يعلو هبل بضم ها وفتح موحده نام بتى كه مى پرستيدند آنرا ودرون كعبه ميداشتند فقال النبي صلى الله عليه وسلم اجيبوه پس فرمود پيغمبر خدا جواب دهيد او را قالوا ما نقول گفتند صحابه چه گوئيم او را در جواب قال قولوا الله اعلى واجل بگوئيد خدا اعلى تر وبزرگ تر است قال ابو سفيان لنا العزى ولا عزى لكم گفت ابو سفيان مر ما را عزى است وعزى نيست شما را يعني عزى معبود ما است ومعبودى نيست شما را آنكه در مدد ما است ودر مدد شما نيست فقال النبي صلى الله عليه وسلم اجيبوه پس فرمود پيغمبر خدا جواب دهيد او را قالوا ما نقول قال قولوا الله مولانا ولا مولى لكم گفتند چه جواب دهيم فرمود بگوئيد خدا مولى ما است ونيست مولى شما را قال ابو سفيان يوم بيوم بدر والحرب سجال گفت ابو سفيان اين روز مقابل روز بدر است وجنگ نوبت است گاهى براى يكى است وگاه براى ديگر است وتجدون مثلة لم آمر بها ولم تسؤني ومى يابيد مثله يعني گوش وبينى بريده كه نفرموده ام من اين كار را وبد نيامده است مرا مرويست كه هند عليها ما استحقها با زنان در معركه آمده گوش وبينى شهدا بريده قلاده گردن ساخته بود حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفين عن عمرو عن جابر قال اصطبح الخمر يوم احد ناس گفت صبوحى كردند بشراب روز احد جمعى از مردم ودر آنوقت شراب حرام نشده بود فقتلوا شهداء كشته شدند درحاليكه شهيد اند يعني در اجر شهادت ايشان نقصانى نبود حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن ابيه ابراهيم ان عبد الرحمن بن عوف اتي بطعام مرويست از ابراهيم كه عبد الرحمن بن عوف كه از اغنياى صحابه كرام است تحقيق آورده شد نزد او طعامى ودر شمايل ترمذى آورده كه نان وگوشت بود وكان صائما وبود روزه دار فقال قتل مصعب بن عمير وهو خير مني پس گفت كشته شد مصعب بن عمير حال آنكه او بهتر از من بود واين را از راه تواضع گفت قسطلانى گويد پيش از آنكه بدانند كه وى از عشره مبشره است پوشيده نماند ظاهر از سوق حديث اينست كه اين گفتن عبد الرحمن بعد از زمان آنحضرت بود واحتمال آنكه در آنوقت خبر از آنكه از عشره مبشره است

الجزء التاسع | تيسير الاسلام | كتاب الوكالة

مكرر سود بدهيد او را فقال اوفيتني اعطوه پس ... گفت آنمرد تمام گذاردى اوفى الله لك تمام بدهد خدا تعالى براى تو فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان خياركم احسنكم قضاء بتحقيق گزيدگان شما بهترين شما اند بگذاردن وام ودر قرض بيايد انشاء الله تعالى

باب الوكالة في قضاء الديون جواز وكالت در گذاردن وامها

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت ابا سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم يتقاضاه فاغلظ بتحقيق مردى آمد آنحضرت را طلب ميكرد از وى يعني دين خود ليس سختى ودرشتى كرد آنمرد در تقاضا فهم به اصحابه پس قصد كردند بزجر وتاديب آنمرد ياران آنحضرت فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دعوه پس فرمود آنحضرت بگذاريد او را فان لصاحب الحق مقالا زيرا كه تحقيق مر صاحب حق را حق گفتار است ثم قال اعطوه سنا مثل سنه پس فرمود بدهيد او را شترى مانند شتر وى در سال وعمر قالوا يا رسول الله لا نجد الا امثل من سنه گفتند يا رسول خدا نمى يابيم مگر شتر وزياده تر از سال شتر وى قال اعطوه فان خيركم

تناشته بنابت بعد از کفن کی برد قال غطی بها رأسه بدت رجلاه وان غطی رجلاه بدا رأسه تکفین کرده شد در چادری اگر پوشیده می شد سر او ظاهر شدی پایهای او و اگر پوشیده می شد پایهای او کشاده می شد سر او یعنی این بهر فقر او از ملک او غیر این چادر نبود و اراه قال وقتل حمزة وهو خیر منی و گمان می برم او را گفت و کشته شد حمزه بن عبد المطلب عم پیغمبر خدا و حال آنکه او نیز بهترین منوال بود چنانکه معلوم شود و حال آنکه او بهتر بود از من ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط پس فراخ کرده شد برای ما اصحاب رسول خدا از دنیا چیزی که فراخ کرده شد او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شدیم ما از اسباب دنیا چیزی که داده شده ایم وقد خشینا ان تکون حسناتنا قد عجلت لنا و تحقیق ترسیده ایم اینکه باشد حسنات ما بتحقیق شتاب کرده شده برای ما چنانکه در کلام مجید واقع شده اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا ثم جعل یبکی حتی ترک الطعام پس گشت که میگریست تا آنکه ترک کرد طعام را و نخورد از ان حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن عمرو سمع جابر بن عبد الله قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وسلم یوم احد ارایت ان قتلت فاین انا گفت جابر بن عبد الله گفت مردی مر پیغمبر خدا را روز احد خبر ده اگر کشته شوم من پس کجا باشم من قال فی الجنة فرمود در بهشت خواهی بود فالقی تمرات فی یده پس انداخت خرمائی که بود در دست او فقاتل حتی قتل پس جنگ کرد تا آنکه کشته شد در اسد الغابه گفته که این مرد عمیر انصاری است در غزوه بدر کشته شد و او اول مردیست از انصار که در اسلام بشرف شهادت رسیده این سخن در عمیر او نیز گفته اند که مقاتله او در روز بدر بوده حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا الاعمش عن شقیق عن خباب بن الارت قال هاجرنا مع النبی صلی الله علیه وسلم نبتغی وجه الله فوجب اجرنا علی الله طلب میکردیم با این هجرت رضای خدا را پس واجب شد ثواب ما بر خدا ومنا من مضی او ذهب لم یاکل من اجره شیئا و بعضی از ما کسی است که گذشت از دنیا یا رفت شک راویست و نخورد از اجر خود چیزی یعنی بهره از غنیمت متاع دنیا نیافت و متمتع نشد در دنیا کان منهم مصعب بن عمیر قتل یوم احد لم یترک الا نمرة بود از این گذشتها مصعب بن عمیر کشته شد و نه گذاشت از اسباب دنیا مگر چادری که بهر آن دفن کردند کنا اذا غطینا بها رأسه خرجت رجلاه و بودیم ما وقتی که پوشیدیم بآن سر او را بیرون می آمد از ان چادر پایهای او واذا غطی بها رجلاه خرج رأسه و وقتی که پوشیده میشد بآن پایهای او بیرون می آمد سر او فقال لنا النبی صلی الله علیه وسلم غطوا بها رأسه پس فرمود ما را پیغمبر خدا بپوشید بآن سر او را واجعلوا او قال القوا علی رجلیه الاذخر و بکنید یا فرمود اندازید بر رو پای او گیاه اذخر معلوم میشود که حاضران هم زیادتی جامه نداشتند که برای تکفین او بدهند ومنا من اینعت له ثمرته فهو یهدبها و بعضی از ما کسی است که رسیده برای او میوه او پس وی می چیند آنرا یعنی در دنیا بزرگی یافت و اموال و نعمتها بوی رسید و متمتع است بآن اینع بفتح همزه و سکون تحتیه و فتح نون و عین مهمله است یهدب بر وزن یضرب بهار و دال مهمله در آخر موحده است حدثنا حسان بن حسان قال حدثنا محمد بن طلحة قال حدثنا حمید عن انس بن مالک ان عمه غاب عن بدر گفت محمد بن طلحه حدیث کرد ما را حمید از انس بن مالک که بتحقیق عم او انس بن النضر حاضر نشده در غزوه بدر فقال غبت عن اول قتال النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت غایب شدم از نخستین قتال پیغمبر خدا لئن اشهدنی الله مع النبی صلی الله علیه وسلم لیرین الله ما اجد اگر حاضر کرد مرا خدا محاربه را همراه پیغمبر خدا هر آئینه می بیند خدا مبالغه که در جهاد میکنم اجد بالضم همزه و کسر جیم و تشدید دال مهمله تصحیح کرده اند من اجد فی الشیء بالغ فیه ابن تین که از شارحان کتاب است میگوید صواب بفتح اول و ضم جیم است من جد فی الامر اجتهد و ما اجد میگویند مگر کسی را که سیر میکند در زمین بهوا

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب ...

در غزوه حنین فقال نصیبکم پس فرمود حصه من که خمس غنیمت باشد برای شما است ... با ایشان و مقصود نیست درین اعطا و نیل ... شفیع بلکه وسائط و همه آن کسانیکه کلام کرده اند بسبب شان برابر اند کما قال ابن التین حدثنا سعید بن عفیر بضم عین و فتح فا و یای تحتیه قال حدثنی اللیث قال حدثنی عقیل ... عن ابن شهاب قال ... عروة عطف است بر محذوف یعنی خبر داد مرا ... چنین و گفت عروه ان مروان بن الحکم والمسور بکسر میم و ... ابن مخرمة ... وسکون خا ... اخبراه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قام حین جاءه وفد هوازن مسلمین ... وقتی که آمدند او را ایلچیان هوازن ... فسألوه ان یرد الیهم اموالهم وسبیهم پس سوال کردند آنحضرت را ... ایشان مالهای ایشان و اسیران ایشان فقال لهم رسول الله پس فرمود مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم احب الحدیث الی اصدقه دوست ترین و خوشترین سخن بسوی من راست ترین آنست فاختاروا احدی الطائفتین اگر ... اختیار کنید یکی از دو پاره آنرا اما السبی واما المال یا اسیران را یا مال را وقد کنت استانیت بهم ... تحقیق بودم که انتظار کرده بودم ایشان را تا حاضر شوند ... استانیت ... بعد همزه و صل و فوقیه ... بعد از ان و سکون تحتیه ...

واينجا خود باين معنى راست نمى آيد بعضى تصحيح كرده اند بفتح همزه وكسر جيم وتخفيف ال انوجدان كذا فى السيوطى فلقى يوم احد فهزم الناس پس پيش آمد روز غزوه احد پس گريزانده شدند مردم فقال اللهم انى اعتذر اليك مما صنع هؤلاء يعنى المسلمين پس گفت خداوندا من عذر ميكنم بسوى تو از آنچه كردند اين مردم يعنى مسلمانان وابرأ اليك مما جاء به المشركون وابرا ميكنم وبيزارم از آنچه آورده اند آنرا مشركان فتقدم بسيفه پس پيش رفت بشمشير خود فلقى سعد بن معاذ پس ملاقات كرد سعد بن معاذ را كه گريخته ميرفت فقال اين يا سعد پس گفت كجا ميروى اى سعد انى اجد ريح الجنة دون احد تحقيق من مى يابم بوى بهشت را نزديك احد فمضى فقتل پس گذشت بجنگ گاه پس كشته شد فما عرف پس شناخته نشد از بس كه زخم خورده بود حتى عرفته اخته بشامة او ببنانه تا آنكه شناخت خواهر او بيك خال كه داشت يا بسر انگشت او وبه بضع وثمانون من طعنة وبا وى هشتاد وچند زخم نيزه بود وضربة ورمية بسهم ويك زخم شمشير وزخم به تيرى حدثنا موسى بن اسمعيل

قال اخبرنا ابراهيم بن سعد قال اخبرنا ابن شهاب قال اخبرنى خارجة بن زيد بن ثابت انه سمع زيد بن ثابت يقول فقدت اية من الاحزاب حين نسخنا المصحف گفت ابن شهاب خبر داد مرا خارجه پسر زيد بن ثابت كه تحقيق وى شنيد زيد بن ثابت را ميگفت گم كردم يك آيت را از سوره احزاب هنگامى كه نوشتيم ما مصحف را بامر عثمان كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها بودم من كه مى شنيدم رسول خدا را كه ميخواند بآن آيه يعنى من محفوظ داشتم جمعى كه مى آوردند آيات از حفظ وكتابت خود اين آيت را نياوردند فالتمسناها فوجدناها مع خزيمة بن ثابت الانصارى پس طلب كرديم ما اين آيت را پس يافتيم آنرا با خزيمه بن ثابت انصارى وآيت اينست من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر يعنى از مسلمانان مردان اند كه راست كردند چيزى كه عهد كردند خدا را بر آن از ثبات قدم با رسول خدا ومقاتله براى اعلاى كلمه خدا پس بعضى از ايشان كسى است كه ادا كرد نذر خود را يعنى مقاتله كرد تا آنكه شهيد شد چنانكه حمزه ومصعب بن عمير وانس بن النضر عم انس بن مالك وبعضى از ايشان كسى است كه انتظار شهادت دارد چنانكه عثمان بن عفان وطلحه رضى الله عنهما نحب بفتح نون وسكون مهمله وباء موحده است بمعنى نذر قاضى بيضاوى گفته كه استعاره كرده اند براى موت از آنكه موت مثل نذر لازم است بر ذمه اهل حيات انتهى پوشيده نماند كه درينجا معنى حقيقى درست تر است حاجت نيست بمجاز رفتن فافهم مناسبت اين حديث درباب غزوه احد همين قدر است كه اين آيت درباره شهداى احد نزول يافته است فالحقناها فى سورتها فى المصحف پس الحاق كرديم آن آيت را در سوره آن در مصحف اگر گوئى چگونه ثابت مى شود اين آيه بقول يك كس وچگونه روا باشد الحاق آن بقرآن با آنكه شرط است تواتر در ثبوت قرآنيت گوئيم مراد آنست كه در جمع كردن نوشت بطريق تواتر ثابت نشده بود وچون زيد بن ثابت از زبان حضرت رسالت پناه شنيده بود وخبرى كه از زبان آنحضرت معلوم شود مانند خبر متواتر است در افاده علم يقينى وخزيمه كه شهادت او بجاى شهادت دو مرد مقرر شده بود نيز خبر داد كه از آنحضرت معلوم كرده ودر مصحف داخل كرده است بعد از آن بتواتر حفظ وكتابت نيز معلوم شده باشد كرمانى گفته مراد زيد بن ثابت آنست كه مفقود بود اين آيت در كتابت مردم وتواند كه اكثر مردم از بر داشته باشند پس عدم تواتر لازم نمى آيد انتهى پوشيده نماند كه سابقا گذشته كه زيد بن ثابت مامور بود بآنكه تا بدو شاهد يعنى شاهد حفظ وشاهد كتابت بطريق تواتر ثابت نشود داخل در مصحف نكند پس اين جواب دفع اين شبهه تمام نميكند فتدبر حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عدى بن ثابت قال سمعت عبد الله بن يزيد يحدث عن زيد بن ثابت قال لما خرج النبى صلى الله عليه وسلم الى احد

فمن احب منكم ان يطيب بذلك فليفعل پس هر كه دوست ميدارد از شما كه خوش گرداند باز گردانيدن غلام را بنفس خود پس بايد كه بكند يطيب بضم اول وفتح طا وتشديد تحتيه مكسوره ودر روايت ابى ذر بفتح اول وكسر ثانى وسكون تا است ومن احب ان يكون منكم على حظه وهر كه دوست دارد از شما كه باشد بر نصيب خود كه بوى از غنيمت رسيده است وباز نگرداند حتى نعطيه اياه تا آنكه بدهيم او را عوض آن من اول ما يفيء الله علينا فليفعل از اول آنچه غنيمت گرداند خدا تعالى بر ما وبرساند از غنايم پس بايد كه بكند تكليف عام لازم نفرمود كه البته بر ايشان بدهند واز حق خود بر آيند بلكه مخير ساخت براى امتحان بحال ايشان در اختيار فقال الناس قد طيبنا ذلك لرسول الله پس گفتند مردم تحقيق خوش گردانيديم آنرا بر نفوس خود براى رضاى پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ودر روايت ابى الوقت بجاى آن يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا لا ندرى من اذن منكم فى ذلك ممن لم ياذن پس فرمود آنحضرت تحقيق ما نمى دانيم كسى را از شما كه اذن كرد از كسى كه اذن نكرد فارجعوا حتى يرفعوا الينا عرفاؤكم امركم پس باز گرديد وبرويد تا آنكه بردارند وبرسانند بسوى ما وكلاء شما كار وحال اختيار شما را رفع قضيه برداشتن آن بر والى وعرفاء جمع عريف بمعنى كارگزار قوم وشناسنده فرجع الناس پس برگشتند مردم فكلمهم عرفاؤهم پس سخن كردند با ايشان كارگذاران ايشان ثم رجعوا الى رسول الله پس از آن برگشته آمدند بسوى پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فاخبروه انهم قد طيبوا واذنوا پس خبر دادند عرفا آنحضرت را كه قوم تحقيق خوش كردند آنرا واذن دادند كه بدهند اسيران هوازن را بايشان باب اذا وكل رجلا ان يعطى شيئا ولم يبين كم يعطى چون وكيل كند كسى مردى را بآنكه بدهد چيزى را از جانب وى

گفت عدی [illegible] فرقتين [illegible] بعضی از مردمان [illegible] با آنحضرت آمده بودند با
آنحضرت [illegible] اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فرقتين [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] فقالت فرقة نقتلهم [illegible] منافقان [illegible]
[illegible] فما لكم في المنافقين فئتين [illegible] منافقان [illegible] والله اركسهم بما
كسبوا [illegible] کرده است [illegible] وقال انها طيبة
تنفی الذنوب [illegible] طیبه است [illegible] كما تنفی النار خبث الفضة [illegible] آتش چرک نقره را
[illegible] این کلام اعتبار است [illegible] این جماعت [illegible] آن جماعت [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] آیت [illegible]
[illegible] باب قوله تعالى اذ همت طائفتان [illegible] بیان قول خدای تعالی [illegible] اذ همت طائفتان
منكم ان تفشلا [illegible] والله وليهما وعلى الله فليتوكل المؤمنون
[illegible] هر دو طائفه است پس [illegible] توکل کنند مسلمانان [illegible] دو قبیله از انصار بنو سلمه از خزرج و بنو حارثه از
اوس [illegible] آنحضرت [illegible] بغزوه احد برآمد [illegible] مسلمانان هزار نفر بودند کافران سه هزار نفر ابن ابی که سر منافقان
بود [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] ایشان گذشته بود [illegible]
[illegible] والله وليهما [illegible]
محمد بن یوسف [illegible] ابن عيينة عن عمرو عن جابر قال نزلت فينا هذه الآية گفت جابر نازل شد در حق ما این آیت اذ همت طائفتان
منكم ان تفشلا بنی سلمة وبنی حارثة [illegible] هر دو طائفه است وما احب انها لم تنزل والله يقول در روایت ابن عساكر لقول الله
است والله وليهما [illegible] که تحقیق این آیت نازل نشدی [illegible] خدا [illegible] دوست دار هر دو طائفه است [illegible]
سیاق آیت [illegible] این آیت [illegible] دوست [illegible] حدثنا قتيبة قال حدثنا سفيان
عن عمرو عن جابر رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم هل نكحت يا جابر گفت فرمود مرا رسول خدا آیا نکاح
کرده [illegible] قلت نعم قال ماذا ابكرا ام ثيبا گفتم آری نکاح کرده ام فرمود چیست آن
زن [illegible] قلت لا بل ثيبا گفتم بکر نیست بلکه ثیبه است قال فهلا جارية تلاعبك فرمود پس چرا
نکاح نکردی دختری را [illegible] قلت يا رسول الله ان ابي قتل يوم احد فترك تسع بنات گفتم ای رسول خدا تحقیق پدر من
[illegible] از کلام سابق هم معلوم میشد [illegible]
[illegible] واجب است فكرهت ان اجمع اليهن جارية
[illegible] خواهران [illegible]
[illegible] وتقوم عليهن [illegible] قال اصبت [illegible] حدثنا
محمد بن ابی شیبة [illegible] قال اخبرنا عبيد الله بن موسى قال حدثنا شيبان عن فراس عن الشعبي قال حدثني جابر بن عبد الله قال
ان اباه استشهد يوم احد وترك عليه دينا گفت جابر پدر او شهادت یافت روز احد و گذاشت قرضی [illegible] و ترک [illegible]

الجزء الثامن عشر [illegible] كتاب المغازي

[illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] است [illegible] قال كنت مع النبي صلى الله
عليه وسلم في سفر گفت جابر بودم با آنحضرت در
سفری [illegible] على جمل [illegible]
فانما هو في آخر القوم [illegible]
[illegible] مر بي النبي صلى الله
عليه وسلم فقال من هذا [illegible] آنحضرت
[illegible] جابر بن عبد الله [illegible]
[illegible] قال [illegible]
[illegible] فرمودنا
[illegible] قلت [illegible] گفتم آری [illegible] قال اعطنيه
فرمود بده [illegible] فاعطيته فضربه فزجره پس دادم
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فكان من ذلك المكان من اول القوم
پس بود [illegible] قال بعنيه فرمود
بفروش [illegible] بل هو لك [illegible]
[illegible] يا رسول الله قال بل بعنيه فرمود بلکه بفروش
[illegible] قال قد اخذته باربعة دنانير [illegible]
الى المدينة فرمود تحقيق گرفتم و خریدم آنرا بچهار
دینار [illegible] سواری [illegible] تا مدینه [illegible]
من المدينة [illegible] پس هرگاه نزدیک شدیم
از مدینه [illegible] و شروع کردم که بروم [illegible]
تريد فرمود [illegible] قلت تزوجت امرأة قد
خلا منها [illegible] نکاح کرده ام زنی را [illegible] گذشته
است [illegible] در آن [illegible]
سال [illegible] قال فهلا جارية تلاعبها وتلاعبك [illegible]
پس چرا نکاح نکردی [illegible]
[illegible] ان ابي قتل [illegible]
بنات گفتم [illegible] پدر من [illegible]
[illegible] ان الحق [illegible] قد [illegible]

بنات وگذاشت شش دختر یعنی ظاهر این قول مخالف و اینست اول است که گفت نه دختر گذاشته و توجیه گفته اند بتخصیص بعض
بزيادة بنات یا آنکه یک دختر شوهر داشت و اگر پیش ... کلام شوهر بوده و شش دختر واجب النفقه بر جابر بودند فلما حضر جذاذ النخل یعنی کالر
...ت قطع خرما علی نخل ... فتح آن ... بیان اللغه ... مصر بودن ... است یعنی بریدن خرما قال اتیت رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت جابر آمدم نزد رسول خدا فقلت قد علمت ان والدی قد استشهد یوم احد پس گفتم تحقیق دانسته تو که پدر من شهادت
رسیده یوم احد و ترک دینا کثیرا و انی احب ان یراک الغرماء پس گذاشته قرضی بسیار و من دوست میدارم این که ببینند ترا قرضخواهان تا مهلت دهند مرا
حاصل خرما ست فقال اذهب فبیدر کل تمر علی ناحیة پس فرمود برو و جمع کن هر قسم خرما را بر گوشه فقعلت ثم دعوته پس کردم و طلب نمودم
آنحضرت را فلما نظروا الیه کانما اغروا بی تلک الساعة پس هرگاه دیدند آنحضرت را چنانستی که پیوسته بمن یعنی گوشیده مطالبه ...
فلما رای ما یصنعون پس هرگاه دید آنحضرت چیزی را که میکنند از شدت مطالبه طاف حول اعظمها بیدرا ثلث مرات گرد کلان
آن توده ثلث مرات ثم جلس علیه پس بر آن توده نشست قال ادع اصحابک یعنی فرمود بخوان یاران خود را یعنی
قرضخواهان را فما زال یکیل لهم پس پیوسته وزن میکرد برای آنها حتی ادی الله عن والدی امانته تا ادا کرد خدا از پدر من امانت او یعنی قرض
او و انا راض ان یؤدی الله امانة والدی ولا ارجع الی اخواتی بتمرة و من راضی بودم باین که ادا کند خدا قرض پدر مرا و بر نگردم
بسوی خواهران خود بیک تمر فسلم الله البیادر کلها پس سلامت داشت خدا همه تودها را حتی انی انظر الی البیدر الذی کان
علیه النبی صلی الله علیه وسلم تا آنکه من می بینم بسوی توده که بود بر وی پیغمبر خدا کانها لم تنقص تمرة واحدة گویا کم نشده است از آن یک
خرما این حدیث مکرر گذشته با اختلاف عبارتها در صلح و قرض و جز آن حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن
ابیه عن جده عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد ومعه رجلان
گفت سعد بن ابی وقاص دیدم رسول خدا را روز احد و حال آنکه با آنحضرت دو مرد بودند یقاتلان عنه علیهما ثیاب بیض کاشد
القتال مقاتله میکنند از جانب آنحضرت بر آن هر دو جامهای سفید است سخت قتال یعنی چنانچه سخت تر قتال میباشد بقول و فی روایت
و بر معنی ثانی تشبیه اراده قتال آنها را بسخت ترین قتال آدمیان این هر دو فرشته بودند در صحیح مسلم گفته جبرئیل و میکائیل بودند ما رایتهما
قبل ولا بعد ندیدم آن هر دو را پیش از این و بعد از این شهید شده است برکسی که گفته ملایکه جنگ نکرده اند مگر روز بدر حدثنا عبد الله بن محمد قال
اخبرنا مروان بن معویة قال حدثنا هاشم بن هاشم السعدی قال سمعت سعید بن المسیب یقول سمعت سعد بن ابی
وقاص یقول نثل لی النبی صلی الله علیه وسلم کنانته یوم احد بیرون آورد برای من پیغمبر تیرهای ترکش یعنی تیرها عنایت فرمود ... فقال ارم
فداک ابی وامی پس فرمود بینداز تیر ... پدر و مادر من ... حدثنا مسدد قال
حدثنا یحیی عن یحیی بن سعید قال سمعت سعید بن المسیب یقول سمعت سعدا یقول جمع لی النبی صلی الله علیه وسلم ابویه یوم احد سعید
بن المسیب میگوید شنیدم سعد بن ابی وقاص میگفت جمع کرد برای من پیغمبر خدا پدر و مادر خود را ... یعنی مرا مخصوص ساخت ... بکلمه
مقام تعظیم مخاطب میگویند حدثنا قتیبة قال حدثنا لیث عن یحیی عن ابن المسیب انه قال قال سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه لقد جمع
لی النبی صلی الله علیه وسلم ابویه یوم احد کلاهما در روایت غیر ابی ذر و ابی الوقت کلیهما ... بتقدیر ...
است ... است خبر او محذوف ای کلاهما جمع یرید حین قال فداک ابی و امی و هو یقاتل ... ابن ابی وقاص ... جمع
... است که ... حدثنا ابو نعیم قال حدثنا مسعر عن سعد عن ابن شداد قال
سمعت علیا رضی الله عنه یقول ما سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یجمع ابویه لاحد غیر سعد حدثنا یسرة بن صفوان قال حدثنا

...الاسلام ... ۱۲ ...

الجزء التاسع شيخ الاسلام كتاب الوكالة

عطا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی محمدا
نیست که آن را از خود که سبب برکت است ...
یکن بالقیراط یفارق قراب جابر بن عبد الله راوی
گوید پس نبود آن قیراط که جدا می گشت از نیام شمشیر جابر
یعنی نیام و غلاف که در آن شمشیر با شد نیام ظاهر
اول است و در بعضی نسخ جراب بجیم است یعنی انبان

باب وكالة المرأة الامام في النكاح جواز وکیل ساختن
زن سلطان نایب را در نکاح خود حدثنا عبد الله
بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی حازم عن سهل
بن سعد قال جاءت امرأة الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم فقالت گفت سهل ساعدی که از ...
صحابه است آمد زنی نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله
انی قد وهبت لك من نفسی تحقیق من بخشیدم خود را از
نفس خود یعنی اختیار دادم و مالک گردانیدم
ازطرف خود نفس را که اگر خواهی خود قبول فرمائی یا بهر

إلي من أحد ... رضي الله عنه قال ما سمعت النبي صلى الله عليه وسلم جمع أبويه لأحد إلا لسعد بن
مالك فإني سمعته يقول يوم أحد يا سعد ارم فداك أبي وأمي يعني شنيدم آنحضرت ... سعد بن مالك ...
... حدثنا موسى بن إسماعيل عن معتمر عن أبيه قال زعم أبو عثمان ... گفت ... ابو عثمان كه
لم يبق مع النبي صلى الله عليه وسلم في بعض تلك الأيام التي يقاتل فيهن ... باقی نماند با آنحضرت ...
غير طلحة وسعد عن حديثهما ... یعنی طلحه وسعد ... مهاجران ...
... یعنی ... سعد ... ابو عثمان ... روایت کرد ...
... حدثنا عبد الله بن أبي الأسود حدثنا
حاتم بن إسماعيل عن محمد بن يوسف قال سمعت السائب بن يزيد قال صحبت عبد الرحمن بن عوف وطلحة بن عبيد الله والمقداد وسعدا
رضي الله عنهم گفت محمد بن يوسف شنیدم سائب بن یزید را گفت صحبت داشتم ... فما سمعت أحدا منهم يحدث عن النبي
صلى الله عليه وسلم ... إلا أني سمعت طلحة ... من النار
إلا أني سمعت طلحة يحدث عن يوم أحد ... حدثنا عبد الله بن أبي شيبة قال حدثنا وكيع
عن إسماعيل عن قيس قال رأيت يد طلحة شلاء گفت قیس ... طلحه ... وقى بها النبي صلى الله
عليه وسلم ... حدثنا أبو معمر قال حدثنا عبد الوارث
قال حدثنا عبد العزيز عن أنس رضي الله عنه قال لما كان يوم أحد انهزم الناس عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت انس ... روز احد
... وكان أبو طلحة بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم مجوب عليه بحجفة له ... ابو طلحه انصاری ... انس بن مالك پیش پیغمبر خدا
... آنحضرت ... مجوب بضم میم وفتح جیم ... حجفه ...
... وكان أبو طلحة رجلا راميا شديد النزع ... ابو طلحه ... تیر انداز سخت كمان ... كسر يومئذ قوسين أو ثلاثا ... شكست در روز
... وكان الرجل يمر معه الجعبة من النبل ... ترکشی ... فيقول
انثرها لأبي طلحة ... ابو طلحه ... قال ويشرف النبي صلى الله عليه وسلم ينظر إلى القوم ... انس ...
... فيقول أبو طلحة بأبي أنت وأمي ... لا تشرف يصيبك سهم من
سهام القوم ... فتح الباري
...
... نحري دون نحرك ...
... ولقد رأيت عائشة بنت أبي بكر الصديق رضي الله عنهما وأم سليم گفت انس ... عائشه ... ام سليم ...
... وإنهما لمشمرتان أرى خدم سوقهما ...
... تنقزان القرب على متونهما ...
... تفرغانه في أفواه القوم ... ثم ترجعان فتملآنها ... ثم تجيئان
... فتفرغانه في أفواه القوم ولقد وقع السيف من يدي أبي طلحة
إما مرتين وإما ثلاثا ... شمشير

الجزء التاسع من كتاب الوكالة

... وكيل كرد ... وإن أقرضه إلى أجل مسمى جاز
... وكيل كرده شده ...
...
...
... الطعام ... صدقه ...
...
... ابو هريرة ...
...
... ابو هريرة ...
... وقال عثمان بن الهيثم أبو عمرو حدثنا عوف
عن محمد بن سيرين عن أبي هريرة قال وكلني رسول الله صلى الله
عليه وسلم بحفظ زكاة رمضان گفت ابو هريره وكيل كرد مرا
آنحضرت ... زكوة رمضان ... فأتاني آت فجعل يحثو من
الطعام ...
... فأخذته وقلت لأرفعنك إلى رسول الله
...
...
...
...
... قال النبي صلى الله عليه وسلم ...
...
قلت ... گفت ابو هريره ... يا رسول الله ...
...
...
... قد كذبك ...
...
لقول رسول الله ... ابو هريره ...
... آنحضرت صلى الله عليه وسلم ...
...
... فجعل يحثو من الطعام فأخذته فقلت لأرفعنك
إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال دعني

الجزء الثاني من شرح ... كتاب الوكالة

[illegible]

عن بيعة الرضوان فلم يشهدها قال نعم گفت پس ميدانى كه تحقيق عثمان بن عفان تخلف كرد از بيعت رضوان پس حاضر نشد او گفت ابن عمر آرى ... حاضر در بيعت

رضوان فكبر پس تكبير گفت ... قال ابن عمر تعال لاخبرك ولابين

لك عما سالتني عنه ...

[illegible]

قال ... بيا ... كه نفع بخشد ترا خدا ...

... آية الكرسي ...

اللّٰه لا اله الا هو الحي القيوم ...

... شيطان حتى تصبح ...

... فقال لى رسول

اللّٰه صلى اللّٰه عليه وسلم ما فعل اسيرك البارحة فقلت

يا رسول اللّٰه زعم انه يعلمني كلمات ينفعني اللّٰه بها

فخليت سبيله گفتم اى رسول خدا گفت اسير

كردى بياموزاند مرا كلماتى كه نفع بخشد مرا خدا تعالى

بآن كلمات پس سر دادم او را قال ما هى گفت مر

چيست آن كلمات قال گفت ابو هريره قال لى

گفت اسير مرا اذا اويت الى فراشك فاقرأ آية

الكرسي من اولها حتى تختم الآية اللّٰه لا اله

الا هو الحي القيوم وقال لن يزال عليك من

اللّٰه حافظ ولا يقربك شيطان حتى تصبح و

كانوا احرص شيء على الخير و بودند صحابه حريص ترين

چيزى بر نكوئى و علم اعتذار است از تخليه سبيل

اسير بعد بار سوم يعنى بجهت حرص بر تعليم كلمات نافعه

واگذاشته و اين اعتذار اگر از ابو هريره است پس

در كلام التفات است و گر نه از بعض رواة است مدرج

است و در بعضى احاديث درين قصه خاتمه سوره

بقره آمن الرسول تا آخر آن زياده است فقال

رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه وسلم اما انه قد

صدقك وهو كذوب پس فرمود آنحضرت

آگاه باش كه وى تحقيق راست گفته است

ترا دوستان اين كلمات و حال آنكه وى

دروغگو است تعلم من تخاطب منذ ثلاث

ليال يا ابا هريرة ... كلام ميشنوى او را

سه شب و واقع شده در بعضى احاديث كه

جبرئيل را آگاه كرد آنحضرت را بآن و شايد كه وى

بر دست چپ خود پس فرمود این بیعت مر عثمان راست اذهب بهذا الآن معك یعنی ببر این را اکنون با خود این مقوله عثمان را گفت ابن عمر بآن مرد که از شام آمده بود و از بن طلی تها پرسیده باب

اذ تصعدون ولا تلوون على احد و قتیکه بر میروید در رفتن یعنی مبالغه میکنید در رفتن و التفات نمیکنید بسوی هیچ یکی و این کنایت است از گریختن از ترس دشمن والرسول یدعوكم في اخراكم و رسول خدا میخواند شما را در مسافت و جماعت دیگر شما را فاثابكم غما بغم پس رسانید شما را غم و اندوهی متصل بغم و اندوه دیگر از تصور احوال مسلمانان و تفرقه ایشان لكيلا تحزنوا على ما فاتكم ولا ما اصابكم تا محزون و غمگین نشوید بعد ازین بر چیزی که فوت کرد شما را و نه بر آنچه رسید شما را یعنی رسیدن غمها درین وقت موجب آنست که بعد ازین چنین کار کنید که حزن آرد بر فوات مطالب و مقاصد بعضی گفته اند که کلمه لا مزید و جایز است ای لكي تحزنوا والله خبير بما تعملون و خدا آگاه است بکاری که میکنید شما تصعدون تذهبون یعنی تصعدون بمعنی تذهبون است اصعد و صعد فوق البيت یعنی مجرد و مزید این باب هر دو بمعنی غیر متعدی است حدثنا عمرو بن خالد قال حدثنا زهير قال حدثنا ابو اسحاق قال سمعت البراء بن عازب رضي الله عنهما قال جعل النبي صلى الله عليه واله وسلم على الرجالة يوم احد عبد الله بن جبير گفت ابن عازب امیر گردانید پیغمبر خدا بر پیاده ها که پنجاه نفر تیر انداز بودند روز احد عبد الله بن جبیر را و اقبلوا منهزمين و روی کردند به هزیمت در حالیکه گریزنده اند یا آنکه روی کردند بعد از مراجعت از انهزام بجانبی که آنحضرت با صحابه عظام استاده بود فذاك اذ يدعوهم الرسول في اخراهم پس این اشارت در حق این جماعت است در آیه کریمه که واقع شده اذ يدعوهم الرسول في اخراهم باب ثم انزل عليكم من بعد الغم امنة نعاسا لفظ باب در روایت ابی ذر نیست و نیز ابیات تا همین جا نقل کرده و گفته تا آخر بذات الصدور معنی آنست که بعد فرستادیم بر شما مسلمانان از پس غم و اندوه امنی و راحتی که نعاس بود تا از رنج و تعبی که درین وقت کشیده اند راحتی یابند تتمه آیت که در غیر روایت ابی ذر واقع شده اینست یغشی طائفة منكم که می پوشید آن نعاس طایفه را از شما مسلمانان که اهل صدق و یقین بودند وطائفة قد اهمتهم انفسهم و طایفه دیگر که منافق اند بتحقیق در هم انداخت ایشان را نفسهای ایشان که خلاصی یابند ازین معرکه نه غم دین و غم رسول خدا داشتند بلکه مستغرق بودند در غم نفس خود بهم از نعمت خدا بر ایشان سکینه و امن نازل نکرد يظنون بالله غير الحق گمان میبرند به خدا گمانی باطل و آن گمان این بود که دین محمد را نصرت دست نمیدهد محمد را صلى الله عليه وآله وسلم و یاران او ظن الجاهلية گمانی که مخصوص بملت جاهلیت یا مخصوص باهل جاهلیت است يقولون هل لنا من الامر من شيء میگویند آیا هست یعنی نیست استفهام انکاری است ما را گمانی الخ وعده میکند محمد باین از نصرت و ظفر قل ان الامر كله لله بگوای محمد ای رسول من ظفر و نصرت همه آن مر خدای راست صرف میکند آنجا که میخواهد يخفون في انفسهم ما لا يبدون لك پنهان میکنند این منافقان در نفسهای خود چیزی را که ظاهر نمیکنند برای تو از کفر و نفاق یا از پشیمانی بر آمدن با مسلمانان یا انکار آنکه خدا فرموده ان الامر كله لله يقولون لو كان لنا من الامر شيء ما قتلنا ههنا میگویند اگر بودی ما را

الجزء التاسع شیخ الاسلام | كتاب الوكالة

مراد ابن راهویه است غالباً قال اخبرنا يحيى بن صالح قال حدثنا معاوية هو ابن سلام بتشدید لام عن يحيى ابن ابي كثير قال سمعت عقبة بن عبد الغافر انه سمع ابا سعيد الخدري قال جاء بلال بتمر برني گفت ابو سعید آورد بلال خرمای برنی را نزد آنحضرت و برنی بفتح موحده و سکون راء و نون نوعی اجود است از تمر که زرد و مدور باشد در قاموس گفته معرب برنیک است فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم من اين هذا پس فرمود بلال را آنحضرت از کجاست این و از چه وجه است بخرید یا بوجهی دیگر قال بلال كان عندي تمر ردي فبعت منه صاعين بصاع ليطعم النبي گفت بلال بود نزد ما خرمای زبون پس فروختم از وی دو پیمانه را بیک پیمانه برنی تا تناول کند پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم عند ذلك اوه اوه عين الربا عين الربا پس فرمود آنحضرت نزد این قول بلال آه این بیع عین رباست مکرر فرمود برای مبالغه در گله و دردمندی از وقوع این عقد از بلال و در تحقیق وقوع ربا درین صورت بی شبهه آوه بفتح همزه و واو مشدده و کسر واو نیز آمده و سکون ها کلمه ایست که گفته میشود نزد شکایت و دردمندی و بعضی بمد همزه بدل تشدید گویند و درین لغات دیگر نیز هست که ضبط کرده آنرا صاحب قاموس لا تفعل لکن این بیع را که واقع شده نزد مسلم بروایتی از ابی سعید مانند این قصه که فرمود این رباست پس رد کنید آنرا و همچنین

از فتح ونصرت چیزی یا نصرت همه خدارا و دوستان خدارا بودی کشته نمی شدیم ما اینجا یعنی در غزوه احد قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم بگو اگر می بودید شما در خانه های خود هر آینه بیرون آمدندی آنانکه نوشته شده در تقدیر کشته شدن بر ایشان بسوی محل هلاک خود از احد ولیبتلی الله ما فی صدورکم و از جهت که امتحان میکند خدا چیزیرا که در سینه های شماست از صدق و اخلاص ولیمحص ما فی قلوبکم و از جهت که پاک کند چیزیرا که در دلهای شماست از وسوسه والله علیم بذات الصدور و خدا داناست باسرار بواطن اسرار را ذات الصدور گفتند از آنکه با صدور همیباشند و جدا نیستند از آن و ایراد این جمله برای تنبیه بر آنست که آزمایشکه امتحان و آزمایش حق نه از آن جهت است که مطلع نیست بلکه محض برای اصلاح و اعطای ثواب است **وقال** لی خلیفة و گفت مرا خلیفه ابو عمرو بن خیاط البصری در اثنای مذاکره هم از جهت باین عبارت آورده و حدثنا نگفته حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة عن انس عن ابی طلحة رضی الله عنهما قال کنت فیمن تغشاه النعاس یوم احد گفت ابو طلحه بودم من در آن مردم که پوشید آنهارا خواب سبک روز احد حتی سقط سیفی من یدی مرارا تا آنکه افتاد شمشیر از دست من چند بار یسقط واخذه می افتاد ومن میگرفتم آنرا ویسقط واخذه و می افتاد و میگرفتم آنرا از فواید این نعاس آنست که کسلی و ماندگی که از جدد و بیداری میشود از خواب که موجب راحت و آسودگی است برطرف شود و نیز مشرکان بالسیاری جمعیت حریص اند بر کشتن مسلمانان و حفظ مسلمانان با وجود خواب دلیلی بود بر وفور کرم و عنایت الهی تعالی و تواند که این عنایت حق ازین راه باشد که بر قتل شهدا مطلع نشوند تا مبادا موجب حزن و بیدلی گردد **باب** لیس لک من الامر شیء الی آخر الایة باب در بیان نزول این آیت و حاصل معنی آنست که خدا مالک امر اینهاست یا هلاک میکند یا هزیمت میدهد ایشانرا یا توبه میدهد بر ایشان اگر رجوع باسلام میکنند و عذاب میکند اگر بر کفر اصرار می نمایند ترا با اینها کاری نیست تو رسول نبی که فرستاده ام ترا برای انذار و جهاد اینها کار با من است هر چه میخواهم میکنم قال حمید و ثابت عن انس گفت حمید طویل و ثابت بنانی از انس بن مالک شج النبی صلی الله علیه و آله وسلم یوم احد شکسته شد سر آنحضرت بسنگیکه رسیده روز غزوه احد فقال کیف یفلح قوم شجوا نبیهم پس فرمود چگونه رستگار میشوند مردمی که شکستند سر پیغمبر خود را فنزلت لیس لک من الامر شیء پس نازل شد این آیت آنحضرت چون کمال حرص بر اسلام و رستگاری اینها داشتند و از اینها چنین عمل شنیع بوقوع آمد از راه نومیدی از فلاح اینها چنین فرمود و خدا درین آیت خبر داد که تو غم و اندیشه بحال اینها مکن کار بدست منست هر چه میخواهم میکنم حدثنا یحیی بن عبد الله السلمی قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری قال حدثنی سالم بن عبد الله عن ابیه رضی الله عنه انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا رفع رأسه من الرکوع فی الرکعة الاخرة من الفجر ... پدر سالم عبد الله بن عمر رسول خدا را وقتی که بر داشتی سر خود را از رکوع در رکعت آخر نماز فجر بعد از زخم سر مبارک و شکسته شدن یک دندان پیش یقول اللهم العن فلانا وفلانا وفلانا میفرمود خدا وندا لعنت کن فلان و فلان را رئیسان مشرکان را نام می برد و لعنت میکرد بعد ما یقول سمع الله لمن حمده ربنا ولک الحمد بعد از آنکه میگفت این تسبیح که بعد از سر برداشتن از رکوع می باشد فانزل الله لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون در روایت ابی ذر فانهم ظالمون نیست در شان نزول این آیت اقوال

کتاب ست یعنی گفت عمرو بن دینار در قصه وقف عمر بن خطاب رضی الله عنه ... در روایت دینار آنرا ابن عمر که ذکر العمالة لیس علی الولی جناح ... بالکل ویوکل صدیقا له غیر متمول ... متولی وقف گناه نیست اینکه بخورد خود یا بخوراند دوست خود را یعنی از وقف غیر متأثل مالا یعنی که جمع کننده نیست مال را وکان ابن عمر هو یلی صدقة عمر و بود ابن عمر که وی قیام و تولیت میکرد وقف عمر را یهدی للناس من اهل مکة کان ینزل علیهم بجائی که هدیه میفرستاد از آن برای مردم ... که نزول میکرد بر ایشان ... عبد الله بن خالد بن اسید بن ابی العاص **باب** لو کان الحدود جواز و کیل گرفتن در اقامت حدود **حدثنا** ابو الولید هشام قال اخبرنا اللیث عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن زید بن خالد وابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال واغد ... است بر معدوف برای اختصار یا انیس بلفظ تصغیر علی امرأة هذا ... کن ای انیس بن ضحاک بر زن ... که بدعوی زنا آمده بزن خود ... این مرد دیگر فان اعترفت فارجمها پس اگر اقرار کند زن وی بزنا پس رجم کن آنرا و تمام حدیث ... در کتاب الحدود بیاید ان شاء الله تعالی **حدثنا** ابن سلام ... بتخفیف لام قال حدثنا عبد الوهاب الثقفی عن ایوب عن ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث قال جیء بالنعمان گفت عقبه بن حارث صحابی آورده شد ... نعمان بتصغیر ابن عمرو بن رفاعه ابن نجار انصاری بدری یا ابن النعیمان شک راوی است و غالب روایات اول است شاربا بحالی که نوشیده بود نعیمان مے را فامر رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان فی البیت ان یضربوا پس امر کرد آنحضرت هر کسی را که در خانه بود اینکه بزنند قال گفت عقبه فکنت انا فیمن ضربه پس بودم من در جمله کسانیکه زدند و را فضربناه بالنعال والجرید پس زدیم او را بکفشها و شاخهای خرما پیچیده از برگ و کلام درین باب در حدود بیاید ان شاء الله تعالی **باب** الوکالة فی البدن بضم موحده و سکون دال

متعدده آمده اقوال آنست که در غزوه احد بعد از رسیدن سنگ بسر و دندان آنحضرت بود و قيل در قتل حمزه
بعضے گفته که این لعنت در شان منافقان بوده که تخلف کردند از همراهی مسلمانان و بعضے گفته اند که نازل شده
در قصه بیر معونه که اهل آن جمعی کثیر از مسلمانان را کشته بودند چنانکه در ابواب آینده مذکور خواهد شد و عن
حنظلة بن ابی سفیان عطف است بر قول او اخبرنا معمر و راوی برای مؤلف حنظله از عبد الله بن مبارک
است قال سمعت سالم بن عبد الله یقول کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حنظله شنیدم
سالم بن عبد الله را میگفت بود رسول خدا یدعو علی صفوان بن امية وسهيل بن عمرو والحارث
بن هشام دعای بد میکرد برین سه نفر که هر سه بعد از فتح مکه بتشرف و حسن اسلام مشرف شده اند از مشرکان
فنزلت ليس لك من الامر شيء الى قوله فانهم ظالمون **باب** ذکر ام سُلَيط بفتح سین مهمله و
کسر لام و یا تحتیه و طا مهمله زوجه ابو سلیط است که پیش از هجرت وفات یافته پس از وی مالک بن سنان
او را در عقد نکاح آورده و از وی ابو سعید خدری متولد شده ذکره السیوطی **حدثنا** یحیی بن بکیر
قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب وقال ثعلبة بن ابی مالک ثعلبه بمثلثه و عین مهمله است
متولد شده است در زمان سعادت نشان آنحضرت و مراو را رویت است ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه
قسم مروطا بين نساء من نساء اهل المدينة بتحقیق عمر بن خطاب قسمت کرد چادرها از صوف میان
زنان که در مدینه بودند فبقي منها مرط جيد پس باقی ماند از آنها یک چادری خوب فقال له بعض
من عنده پس گفت عمر را بعضے از مردم که نزد او بودند یا امیر المؤمنین اعط هذا بنت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ای امیر المؤمنین بده این مرط دختر رسول خدا را التي عندك يريدون ام كلثوم بنت علي
آنکه نزد تست میخواهند ازین دختر ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب را که در عقد ازدواج عمر بوده فقال عمر ام سليط
احق به پس گفت عمر ام سلیط سزاوار تر است بان وام سليط من نساء الانصار وام سلیط از زنان انصار
است ممن بايع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از جمله آن زنان که بیعت کرده اند رسول خدا را قال عمر
فانها كانت تزفر لنا القرب يوم احد گفت عمر بتحقیق وی بر میداشت برای ما مشکها را در غزوه احد
تزفر بفتح مثناة فوقانیه و سکون زای و کسر فا و را بمعنی تحمل **باب** قتل حمزة بن عبد المطلب رضي الله عنه
در ذکر شهادت حمزه عم پیغمبر خدا **حدثنا** ابو جعفر محمد بن عبد الله قال حدثنا حجين بن المثنى قال
حدثنا عبد العزيز بن عبد الله بن ابی سلمة عن عبد الله بن الفضل عن سليمان بن يسار عن جعفر بن
عمرو بن امية الضمري قال خرجت مع عبيد الله بن عدي بن الخيار گفت جعفر بن عمرو بر آمدم با عبید الله
بن عدی بن خیار بن عدی بن نوفل بن عبد مناف فلما قدمنا حمص قال لي عبيد الله بن عدي هل
لك في وحشي پس هر گاه قدوم آوردیم شهر حمص را که از بلاد شام است گفت مرا عبید الله بن عدی آیا
هست مرترا رغبتی در دیدن وحشی ابن حرب حبشی است مولی جبیر بن مطعم نسأله عن قتله حمزة پرسیم
او را از کشتن او حمزه را قلت نعم گفتم آری رغبت دارم وكان وحشي يسكن الحمص و بود وحشی
که سکونت میکرد در حمص فسألنا عنه پس پرسیدیم مردم آنرا از جای وحشی فقيل لنا هو ذاك في ظل قصره

الجزء التاسع من شیخ الاسلام کتاب الوکالة

ثم بعث بها مع ابی بکر پیشتر فرستاد آنرا بکرم با پدرم ابو
صدیق فلم يحرم على رسول الله صلی الله علیه وسلم شيء
احله الله حتى نحر پس حرام نشد بر آنحضرت چیزے که حلال
کرده بود آنرا خدا تعالی برائے وی تا آنکه نحر کرده شد
هدی و در باب من قلد القلائد بيده از کتاب الحج گذشت
باب اذا قال الرجل لوكيله ضعه حيث اراك
الله وقال الوكيل قد سمعت ما قلت چون بگوید
مرد وکیل مرد را بنه این چیز را که نهادن آن وکیل
کردم هر جا که نماید ترا خدا تعالی و بخاطر تو آید و بگوید
وکیل شنیدم آنچه گفتی پس نهد آنرا جائی که بخاطر
آید روا باشد **حدثنا** یحیی بن یحیی نیشاپوری
قال قرأت على مالك عن اسحق بن عبد الله انه سمع
انس بن مالك يقول كان ابو طلحة اكثر الانصار بالمدينة
مالا میگفت انس بود ابو طلحه بیشترین قوم انصار بمدینه
از روی مال وكان احب امواله اليه بيرحاء و بود
دوست ترین مالهای او نزد وی بیرحاء که بفتح موحده

پس گفته شد مارا وحشی آنست که نشسته در سایه خانه خود کانه حمیت حیا لستی که مشک کلان پر آبست یعنی سیاه رنگ فربه عظیم البطن حمیت بروزن رغیف است بحای مهمله قال فجئنا حتی وقفنا علیه یسیرا گفت جعفر پس آمدیم تا آنکه ایستادیم بر وحشی اندک زمانی فسلمنا فرد السلام پس سلام کردیم بروی پس رد سلام کرد قال وعبید الله گفت جعفر وعبید الله معتجر بعمامته یعنی پیچیده آمر خود را بدستار خود ولی آنکه تحنیک کرده باشد یعنی از زیر زنخ گذرانده در قاموس گفته الاعتجار لف العمامة دون التلحی ما یری وحشی الا عینیه ورجلیه نمی دید وحشی مگر دو چشم او و دو پای او فقال عبید الله یا وحشی اتعرفنی پس گفت عبید الله ای وحشی آیا می شناسی مرا فنظر الیه ثم قال لا والله پس نظر کرد وحشی بسوی عبید الله پس گفت نمی شناسم بخدا الا انی اعلم ان عدی بن الخیار مگر آنکه میدانم که عدی بن خیار تزوج امراة یقال لها ام قتال بنت ابی العیص زنی کرد که گفته می شد مر او را ام قتال دختر ابی العیص گفته اند که این نسبت بجد اوست نام پدر او اسید است قتال بقاف و تای مثناة در روایت کشمیهنی بموحده است فولدت له غلاما بمکة پس زاد پسری قال عدی بن خیار را پسری در مکه فکنت استرضع له پس بودم من که طلب میکردم برای او مرضعه فحملت ذلک الغلام مع امه فناولتها ایاه پس برداشتم آن غلام را با مادر او پس دادم او را آن غلام را در روایت ابی اسحاق آمده که در وقتیکه آن غلام بمادر او دادم ظاهر شده بر من پاهای فکانی نظرت الی قدمیک پس گویا که دیده ام بسوی پاهای تو یعنی این پاهای تو شبیه پاهای آن غلام است مرویست که در میان این دو روایت پنجاه سال بوده قال فکشف عبید الله عن وجهه گفت جعفر پس برداشت عبید الله پرده از روی خود ثم قال الا تخبرنا بقتل حمزة گفت آیا خبر نمیدهی تو مارا بکشتن حمزه که چگونه بود قال نعم گفت آری خبر میدهم ان حمزة قتل طعیمة بن عدی بن الخیار بن نوفل ببدر بتحقیق حمزه کشته بود طعیمه بن خیار پسر زاده نوفل را در غزوه بدر فقال لی مولای جبیر بن مطعم ان قتلت حمزة بعمی فانت حر پس گفت مرا مولای من که جبیر بن مطعم است اگر کشتی تو حمزه را بدل خون عم من پس تو آزادی طعیمه عم جبیر نیست بطریق مجاز او را عم گفته است قال فلما خرج الناس عام عینین گفت پس هرگاه برآمدند مردم سال عینین تثنیه عین است یعنی زمانی که محاربه درین موضع واقع شده وعینین جبل بحیال احد وعینین نام کوهی است بگرد کوه احد بینه وبینه واد میان عینین ومیان احد وادیست خرجت مع الناس الی القتال برآمدم با مردم مشرکان بجنگ فلما ان اصطفوا للقتال خرج سباع فقال هل من مبارز پس هرگاه صف بستند برای قتال بیرون آمد از میان صف سباع نامی پس گفت آیا هست پهلوانی که بمن محاربه کند سباع بسین مهمله مکسور وتخفیف موحده ودر آخر مهمله است قال فخرج الیه حمزة بن عبد المطلب گفت وحشی پس برآمد بسوی او حمزه بن عبد المطلب فقال یا سباع یا ابن ام انمار مقطعة البظور وگفت ای سباع وای پسر ام انمار زننده بظور بضم موحده وظاء معجمه جمع بظر است وآن گوشت پاره ایست که بریده میشود از فرج زن ومادر سباع ختانه بود که ختنه زنان میکرد اتحاد الله ورسوله آیا مخالفت میکنی خدا را ورسول خدا را قال ثم شد علیه گفت وحشی پس حمله کرد حمزه بر سباع وکشت او را فکان کامس الذاهب پس بود سباع

بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ان الله یقول فی کتابه پس گفت ابو طلحه بتحقیق خدا تعالی میفرماید در کتاب خود لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وان احب اموالی الی بیرحاء وتحقیق محبوبترین اموال من بسوی من بیرحاست وانها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله وتحقیق آن صدقه است برای خدا تعالی امیدوارم نیکی وذخیره او را نزد خدا تعالی فضعها یا رسول الله حیث شئت پس بنه آن را ای رسول خدا هرجا که خواهی وصرف کن هرجا که دانی ودر روایه باب زکوة الاقارب حیث اراک الله است فقال پس فرمود بخ بفتح موحده وسکون معجمه در وقف وجر وتنوین در وصل ورباکه بتشدید نیز گویند کلمه ایست که گفته میشود نزد مدح ورضا بچیزی وتکرار کرده میشود گاهی برای مبالغه ذلک مال رابح بتحتیه از رواح خدمه فقد یعنی این مال که تصدق کردی تو وقت قلم آینده است وعائد شونده است برکت واجر آن بتو غیر قد سمعت ما قلت فیها بتحقیق شنیدم آنچه گفتی در آن صدقه ورای ان تجعلها فی الاقربین وبتحقیق من می بینم ورای من آنست که گردانی آزاد خویشان خود وتصدق کنی برایشان قال افعل گفت ابو طلحه میکنم آنچه فرمودی یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه وبنی عمه پس بخشش کرد آن را ابو طلحه در خویشان وپسران عم خود تابعه اسمعیل عن مالک متابعت کرده یحیی را اسمعیل بن ابی اویس در روایه این حدیث از مالک وقال روح عن مالک مال رابح بموحده یعنی سود مند است

باب وکالة الامین فی الخزانة ونحوها

در جواز وکیل گرفتن امانت دار گنجینه را ونحوها ومانند آن گنجینه چون مواشی ولباس وجز آن خزانه بکسر خاء معجمه قیل الخزانة الامتعة حدثنی محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید بن عبد الله عن ابی بردة بن ابی موسی عن ابی موسی الاشعری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الخازن الامین الذی ینفق فرمود گنجینه دار با امانت که خرج میکند موافق امر صاحب مال بخوشی خاطر چنانچه بعبارت دیگر میگوید وربما قال وبسا که گفت راوی بجای الذی ینفق الذی یعطی ما امر به کاملا موفرا آن کسی که میدهد چیزی را که امر کرده شده بدادن آن پوره وبالقصور طیبا نفسه بحالی که خوش است دل وی الی الذی امر به بسوی کسی که امر کرده شده آن احد المتصدقین یکی از دو صدقه دهنده است یعنی این نیز مانند صاحب مال است در ثواب اعطا چنانچه در زکوة گذشت

کتاب الحرث والمزارعة

حرث کشاورزی کردن وتخم ریزی نمودن در زار

ماسند دیروز گذشته یعنی معهود و مطلق بود قال فکنت مخبرہ تحت صخرۃ گفت و کمین کردہ بودم برای حمزہ زیر سنگی فلما دنا منی رمیتہ بحربتی پس ہرگاہ نزدیک شد از من انداختم او را حربہ خود فاضعہا فی ثنتہ پس می نہم حربہ را در عانہ او ثنہ بضم مثلثہ و تشدید نون بمعنی عانہ است بعضی گویند موضعی کہ میان ناف و عانہ است حتی خرجت من بین ورکیہ تا آنکہ برآمد از میان دو سرین او قال فکان ذاک العہد بہ گفت پس بود حربہ انداختن عہد موت او فلما رجع الناس رجعت معہم پس ہرگاہ رجوع کردند مردم قریش برگشتم با ایشان فاقمت بمکۃ حتی فشا فیہا الاسلام و اقامت کردم بمکہ تا وقتیکہ شایع شد در مکہ اسلام بعد از فتح مکہ ثم خرجت الی الطائف پس تر برآمدم بسوی طایف یعنی وقتیکہ فتح مکہ شد من از ترس گریختہ بسوی طائف رفتم فارسلوا الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رسلا پس فرستادند اہل طایف بجانب رسول خدا رسولان را وقیل لی انہ لا یہیج الرسل و گفتہ شد مرا کہ تحقیق رسول اللہ نمی ساند رسولان را قال فخرجت معہم حتی قدمت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت پس برآمدم با رسولان تا آنکہ قدوم آوردم بر رسول خدا فلما رآنی قال آنت وحشی قلت نعم پس ہرگاہ دید مرا رسول خدا فرمود آیا توئی وحشی گفتم آری قال انت قتلت حمزۃ قلت قد کان من الامر ما بلغک فرمود کشتہ حمزہ را گفتم بود آنچہ رسیدہ است ترا از امر اشارت کردہ تا آنکہ مولای من مرا گفتہ بود قال فہل تستطیع ان تغیب وجہک عنی فرمود آیا می توانی اینکہ غایب کنی روی خود را از من و بحضور من نیائی قال فخرجت گفت وحشی پس بیرون شدم از پیش آنحضرت فلما قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فخرج مسیلمۃ الکذاب قلت لاخرجن الی مسیلمۃ پس ہرگاہ رحلت کرد رسول خدا از دار دنیا پس خروج کرد در زمان خلافت ابو بکر صدیق مسیلمہ کذاب گفتم بروم بسوی مسیلمہ لعلی اقتلہ فاکافی بہ حمزۃ شاید کہ من بکشم او را پس برابر کنم بقتل او قتل حمزہ را اگرچہ اسلام ہر فعلی شنیع را کہ در کفر واقع شدہ قطع و محو میکند لیکن از غایت خجالت کہ از پیغمبر خدا کشیدہ و ترس عقاب الٰہی این را گفتہ است قال فخرجت مع الناس فکان من امرہ ما کان گفت پس برآمدم با مردمی کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ برای محاربہ مسیلمہ فرستادہ بود پس بود از امر مسیلمہ چیزیکہ بود یعنی عالم بوی اتفاق کردہ جمعیتی تمام رسانیدہ بود قال فاذا رجل قائم فی ثلمۃ جدار پس ناگاہ دیدم مسیلمہ را مرد ایستادہ در رخنہ دیواری در صراح گفتہ ثلم بالضم رخنہ و بالفتح رخنہ کردن کانہ جمل اورق چنانستی کہ او شتریست کہ در رنگ وسفیدی بسیاہی مایل است چنانکہ رنگ خاکستر ثائر الراس پریشان موی سر قال فرمیتہ بحربتی گفت پس انداختم او را حربہ خود را یعنی حربہ را کہ بوی کشتہ بودم حمزہ را فوضعتہا بین ثدییہ حتی خرجت من بین کتفیہ پس نہادم حربہ را میان دو پستان او تا آنکہ برآمد از میان دو شانہ او قال فوثب الیہ رجل من الانصار گفت وحشی پس برجست بسوی او مردی از انصار فضربہ بالسیف علی ہامتہ پس زد او را بشمشیر بر تارک سر او بعضی گویند این مرد ابو دجانہ بود وقیل زید بن الخطاب وقیل غیر ذلک قال عبد اللہ بن الفضل فاخبرنی سلیمان بن یسار گفت عبد اللہ بن الفضل خبر داد مرا سلیمان بن یسار انہ سمع عبد اللہ بن عمر تحقیق وی شنیدہ عبد اللہ بن عمر را یقول فقالت جاریۃ علی ظہر بیت میگفت ابن عمر پس گفت وای بر پشت بام خانہ وا امیر المؤمنین قتلہ العبد الاسود وای امیر المؤمنین کشت او را سیاہ غلامی

باب ما اصاب النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من الجراح یوم احد در بیان چیزی کہ رسید

الجزء التاسع شیخ الاسلام | والمزارعۃ کتاب الحرث

آیا شما می رویانید آن را یا مائیم رویانندہ لو نشاء لجعلناہ حطاما اگر بخواہیم ہر آئینہ بگردانیدیم آن را گیاہ خشک و اقتنان بر رویانیدن دلالت دارد بر اباحت حرث و زراعت بل تعجب شان آن نزد اکل فظلتم تفکہون حدثنا قتیبۃ بن سعید قال حدثنا ابو عوانۃ ح وحدثنی عبد الرحمن بن المبارک قال حدثنا ابو عوانۃ عن قتادۃ عن انس بن مالک قال قال النبی صلی اللہ علیہ و سلم ما من مسلم یغرس غرسا او یزرع زرعا نیست ہیچ مسلمانی کہ نشاند درختی یا بکارد کشتی فیاکل منہ طیر او انسان او بہیمۃ پس بخورد از آن کشت پرندہ یا آدمی یا چارپایہ الا کان لہ بہ صدقۃ مگر آنکہ باشد مر آن مسلمان را بخوردن از آن ثواب صدقہ و کافر نیز مثاب میشود بدان در دنیا چنانکہ ثابت شد از حدیث انس نزد مسلم ولیکن ثواب صدقہ کہ در آخرت باشد مخصوص بمسلمانان بود و آنکہ قول کسیکہ گوید تخفیف کردہ میشود بآن از کافر در عذاب آخرت محتاج بدلیل است کما ذکرہ العسقلانی وقال لنا و در روایتی وجہی دیگر لنا نیست مسلم بن ابراہیم بصری حدثنا ابان بفتح ہمزہ و تخفیف موحدہ ابن یزید عطار قال حدثنا قتادۃ قال حدثنا انس عن النبی صلی اللہ علیہ و سلم ... استشہاد صریح ست بتحدیث از قتادہ و از انس و ذکر حدیث فضل زرع و غرس نزد انتفاع حیوان بآن ظاہر ست و حدیث ابن مسعود مرفوعا لا تتخذوا الضیعۃ فترغبوا فی الدنیا محمول است بر استکثار و اشتغال بآن از امر دین ...

باب ما یحذر من عواقب الاشتغال بآلۃ الزرع ذکر آنچہ ترس کردہ شود از انجام ہا

پیغمبر خدا را از جراحتها در روز غزوۀ احد **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام سمع ابا هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا پوشیده نماند که ابو هریره در غزوۀ احد نبوده است همچنین ابن عباس احتمال دارد که از بعض صحابه که حاضر بودند در این غزوه شنیده باشند اشتد غضب الله على قوم فعلوا بنبيه سخت شد غضب خدا بر قومی که کردند به پیغمبر خود يشير الى رباعيته اشارت میکرد بچهار دندان میانه پایین و جراحتی بلب پایان نیز رسیده بود و کسی که از دست او سنگ رسیده عتبه بن ابی وقاص است هم از جهت برادری که او را سعد بود شد و دو دندان پایین او را شکسته بود اشتد غضب الله على رجل يقتله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في سبيل الله سخت شد غضب خدا بر مردی که میکشد او را رسول خدا در راه خدا و آن ابی بن خلف بود که در روز بدر کشته شد او را پیغمبر خدا مراد آنست که در غزوات او را کشته باشد نه در حد قصاص **حدثنا** مخلد بن مالك قال حدثنا يحيى بن سعيد الاموي قال اخبرنا ابن جريج عن عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال اشتد غضب الله على من قتله النبي صلى الله عليه وآله وسلم في سبيل الله کسی که کشت او را پیغمبر خدا در راه خدا یعنی در محاربه اشتد غضب الله على قوم دموا وجه نبي الله سخت شد غضب خدا بر قومی که خونین کردند روی مبارک پیغمبر خدا السيوطي نقل کرده که در غزوۀ احد ابن قمئه ضربه شمشیر بر روی آنحضرت زد و حق سبحانه او را از شر آن نگهداشته

باب در روایت ابی ذر لفظ باب ساقط است **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب عن ابي حازم انه سمع سهل بن سعد رضي الله عنه وهو يسال عن جرح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مرویست از ابی حازم که تحقیق وی شنید سهل ابن سعد را و حال آنکه او پرسیده میشد از جراحت رسول خدا فقال اما والله اني لاعرف من كان يغسل جرح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت سهل بن سعد آگاه باش بخدا سوگند که تحقیق من می شناسم کسی را که می شست جراحت رسول خدا را ومن كان يسكب الماء وبما دووي و کسی را که میریخت آب را و بچیزی که دوا کرده میشد قال كانت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تغسله گفت سهل بود فاطمه دختر پیغمبر خدا می شست وعلي يسكب الماء بالمجن و علی ابن ابی طالب میریخت آب را به سپر فلما رات فاطمة ان الماء لا يزيد الدم الا كثرة پس هرگاه دید فاطمه رضي الله عنها که تحقیق آب فایده نمیکند خون را مگر زیادتی اخذت قطعة من حصير فاحرقتها فالصقتها فاستمسك الدم گرفت پاره از بوریا پس سوخت آنرا پس بست بر زخم پس بند شد خون وكسرت رباعيته يومئذ وجرح وجهه و شکست یکی از چهار دندان پیش در این روز و مجروح شد روی مبارک او وكسرت البيضة على راسه و شکسته شد خود بر سر او **حدثنا** عمرو بن علي قال اخبرنا ابو عاصم قال حدثنا ابن جريج عن عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال اشتد غضب الله على من قتله نبي واشتد غضب الله على من دمى وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

باب قول الله عز وجل الذين استجابوا لله والرسول آن کسانیکه اجابت کرده اند مر خدا را و رسول خدا را **حدثنا** محمد قال حدثنا ابو معاوية عن هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها مرویست از عائشه شان نزول این آیه کریمه

الجزء التاسع شيخ الاسلام

كتاب الحرث والمزارعة

حدیث این باب حدیث باب سابق است یکی از دو وجه **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا عبد الله بن سالم الحمصي ابو يوسف قال حدثنا محمد بن زياد الالهاني بفتح همزه و سکون لام نسبت بالهان برادر همدان بن مالك است عن ابي امامة الباهلي قال ورای سكة وشيئا من آلة الحرث گفت ابو امامه صحابی که دید قلبه را و چیزی از آلات زراعت را آنکه بکسر سین و تشدید کاف آهنی که بوی کشاورزی کنند فقال پس گفت سمعت النبي شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله عليه وسلم يقول که میفرمود لا يدخل هذا بيت قوم الا ادخله الله الذل در نیاید این چیز از آلات زراعت خانۀ قومی را مگر آنکه در آرد او را خدای تعالی خواری و در بعضی روایات ادخل الذل بلفظ مجهول بی اسم جلاله و در بعضی دخله بی همزه با زیادت یا در آخر است و این اشاره بسبب آنچه لازم میگردد ایشان را از حقوق زمین که مطالبه میکنند بآن حکام و بود عمل در اراضی در نخستین بر زبان کسانیکه فتح کرده شد بر اهل ذمه و صحابه مکروه میداشتند آن را کذا ذکر العسقلاني و نیز اشتغال بزراعت شاغل از اشتغال بامر دینیه و اشتغال جهاد است پس سبب میگردد غلبه عدو را و در حدیث دیگر آمده الغنم في نواصي الخيل والذل في اذناب البقر و خوانده که این از قبیل اخبار بمغیبات باشد زیرا که مشاهد درین زمان بیشتر ظلم بر اهل زراعت است

باب اقتناء الكلب للحرث جواز نگهداشتن سگ برای پاسبانی زراعت و ابن متقیه

الذين استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح آن کسانیکه اجابت کردند مر خدا را و مر رسول خدا را پس از رسیدن جراحت للذين احسنوا منهم واتقوا اجر عظيم مر کسانیکه نیکوکاری کرده اند از میان ایشان ثواب عظیم است قالت لعروة يا ابن اختي گفت ام المؤمنين عايشه صديقه مر عروه را ای پسر خواهر من كان ابواك منهم بودند دو پدر تو از این جماعه که در شان ایشان این آیت نازل شده است الزبير وابو بكر آن دو پدر ایشان اند اطلاق یافته است اب بر جد در روایتی که ابو بکر واقع شده ابو بکر عطف بر ابوک است لما اصاب نبي الله صلى الله عليه وسلم ما اصاب وقتیکه رسید پیغمبر خدا را چیزی که رسید يوم احد روز غزوه احد فانصرف عنه المشركون پس مراجعت کردند از محاربه آنحضرت مشرکان خاف ان يرجعوا ترسید آنحضرت که باز آیند مر لیست که چون رسید بآنحضرت که ابوسفیان و همراهان او چون بروحا رسیدند از مراجعت خود پشیمان شدند و خواستند که باز آیند فقال من يذهب في اثرهم پس فرمود کیست که برود در پی ایشان فانتدب منهم سبعون رجلا پس اجابت کردند از مسلمانان هفتاد نفر قال كان فيهم ابو بكر والزبير گفت عروه بود درین هفتاد مرد ابو بکر و زبیر و باقی عشره مبشره غیر از سعید بن زید و حذیفه و ابن مسعود

باب من قتل من المسلمين يوم احد

در ذکر کسیکه کشته شده است از مسلمانان روز غزوه احد منهم حمزة بعضی از مقتولان حمزه بن عبد المطلب است اسد الله و اسد رسوله خطاب او بود از طبقات ابن سعد از عمرو بن اسحاق منقول است که حمزه پیش آنحضرت قتال کرد و بعضی را کشت و زخمی کرد و میگشت در معرکه و میگفت انا اسد الله و وحشی که در کمین نشسته بود حربه انداخت و او را بشهادت رسانید و هم درین طبقات آورده که هند زن ابوسفیان وقتیکه خائید جگر حمزه را نتوانست خورد چون این خبر بآنحضرت رسید فرمود آیا خورد دیگر چیزی گفتند نتوانست خورد فرمود خدا نگهداشت که چیزی از حمزه با تش دوزخ در آید اگر گوئی این کلام مشعر است که هند دوزخی است و وی در آخر مسلمان شده است و اسلام میکند هر گناهی که پیش از آن باشد گوئیم این حکم بنا بر حال کفر اوست که در آن وقت داشته و نیز بر تقدیر تسلیم صحت ایمان او بسبب گناهانی که بعد از اسلام مسلمان میکند الحسنات الی بر دوزخ او را در آورده پاک میکنند پس درین صورت نیز لازم می آید که جزئی از حمزه اگر در ضمن اجزای او می بود به دوزخ میبرد آمد و نیز در استیفای حقوق عباد و بعد از اسلام سخن است ولی شبهه این معنی از حقوق عباد است والله اعلم بالصواب و دیگر از مقتولان احد یمان است پدر حذیفه که بخطا از دست مسلمانان کشته شد و انس بن النضر که عم انس بن مالک است و در روایت ابی ذر نضر بن انس است قالوا الصواب انس بن نضر و مصعب بن عمير مصعب بن عمیر و همه مقتولان درین معرکه هفتاد نفر از مسلمانان بوده اند از بعضی روایات مفهوم می شود که نود و شش مرد بود هفتاد از انصار و باقی از مهاجران حدثنا عمرو بن علي قال حدثنا معاذ بن هشام قال حدثني ابي عن قتادة قال ما نعلم حيا من احياء العرب اكثر شهيدا گفت قتاده نمیدانیم ما قبیله از قبایل عرب را که بیشتر شهید اند اعز يوم القيمة من الانصار عزیزتر و شریف تر روز قیامت از قبیله انصار قال قتادة وحدثنا انس بن مالك انه قتل منهم يوم احد سبعون گفت قتاده و حدیث کرد ما را انس بن مالک که بتحقیق شان اینست که کشته شد از انصار روز احد هفتاد کس ويوم بئر معونة سبعون و در روز محاربه بئر معونه هفتاد نفر ويوم اليمامة سبعون و روز محاربه یمامه هفتاد نفر قال وكان

الجزء التاسع شيخ الاسلام | كتاب الحرث والمزارعة

در ظروف طعام و آب و ایذای مردم و بعضی از ایشان شیاطین می باشند قیراط در اصل نیم دانگ و مراد اینجا مقدار معلوم ست عند الله و در روایت مسلم دو قیراط آمده و تا آنکه این اختلاف باختلاف حفظ روات است یا بنا بر آنکه آنحضرت خبر داد اول بنقصان یک قیراط پس شنید آن را راوی اول پس از آن خبر داد موافق آنچه اگاهانید بنقصان دو قیراط برای تاکید در تنفیر از آن پس شنید آن را راوی ثانی یا آنکه تو اطیق عذاب کثرت اضرار با قتناء قیراط باعتبار قلت آن یا آنکه باختلاف اقتنا در مدینه شریفه و در غیر آن یا در شهر و در قریه یا باختلاف انواع کلاب یا جز آن الا كلب حرث او ماشية مگر سگ پاسبان زراعت یا مواشی وقال ابن سيرين وابو صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن سیرین و ابو صالح از ابی هریره مرفوعا در حدیث مذکور الا كلب غنم او حرث او صيد مگر سگ گوسفندان یا زراعت یا شکار وقال ابو حازم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو حازم از ابی هریره مرفوعا كلب صيد او ماشية و شافعی ملحق کرده باین اقسام سگی را که بجهت محافظت باب خانه نگهدارند پس باقی نماند مگر سگ دیوانه گزنده که اتفاق ست بر اباحت قتل آن و اما غیر کلب عقور پس اختلاف ست در جواز قتل آن و در مسلم از حدیث جابر آمده امر کرد ما را آنحضرت بکشتن سگان تا آنکه زنی می آمد از بادیه بسگ خود گفت پس میکشیم آن سگ را پس از آن نهی کرد آنحضرت از قتل آن و فرمود بر شما باد قتل کلب اسود خالص خداوند دو نقطه سفید بر چشم که آن شیطان است

بئر معونة على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم گفت قتاده و بود مقاتله بئر معونه در زمان

حيات رسول خدا و يوم اليمامة على عهد ابى بكر يوم مسيلمة الكذاب و روز يمامه در ايام خلافت

ابى بكر صديق روزى كه مسيلمه كذاب را كشتند چنانكه در مواضع خود اين محاربات مذكور است حدثنا

قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك ان جابر بن عبد الله

رضى الله عنهما اخبره بتحقيق جابر بن عبد الله خبر داده عبد الرحمن بن كعب را ان رسول الله صلى الله عليه

و آله وسلم كان يجمع بين الرجلين بتحقيق رسول خدا بود كه جمع ميكرد ميان دو مرد در دفن من قتلى احد

فى ثوب واحد از كشتگان احد در يك جامه كفن ثم يقول ايهم اكثر اخذا للقرآن پس ترمى فرمود

كدام يكى ازين كشتگان بيشتر است از روى گرفتن قرآن را يعنى كدام يكى عالم تر است در ميان اينها

فاذا اشير له الى احد قدمه فى اللحد پس وقتيكه اشارت كرده شدى بسوى يكى تقديم ميكرد او را

در لحد يعنى بجانب قبله او را ميگذاشتند وقال انا شهيد على هؤلاء يوم القيمة و فرمود من گواهم

بر احوال اينها روز قيامت وامر بدفنهم بدمائهم و فرمود بدفن كردن ايشان با خونهاى ايشان ولم يصل

عليهم ولم يغسلوا و نماز كرده نشد بر ايشان و غسل داده نشدند در نماز گزاردن بر شهيد اختلاف

است ميان ائمه اربعه نزد امام مالك و شافعى نماز بر شهيد نكنند و از امام احمد دو قول است و مختار

عدم صلوة است و بقولى مخير است در گزاردن و ناگزاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنيه ميگويد

كه نزد امام احمد مستحب است نه واجب و منع امام شافعى بمعنى حرمت است يا بمعنى عدم وجوب است

و نزد حنفيه واجب است نماز بر شهيد چنانچه بر ساير اموات و دليل ايشان حديث عقبة بن عامر است كه شيخين

روايت كرده اند كه رسول خدا بيرون آمد روزى و نماز گزارد بر كشتگان احد مثل نماز گزاردن او بر ميت

شيخ گويد كه حاكم از جابر آورده و حكم بصحت كرده كه چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و ديد حال او را از آنچه اعدا

دين كرده بودند فرياد زد و بگريست و مردى از انصار حاضر بود جامه خود را بر روى انداخت و گزارد

نماز بر وى شيخ ابن همام زياده آورده كه پس نماز گزارد بر شهدا نهاده مى شدند در جانب حمزه و نماز گزارده

ميشد پس برداشته مى شدند و حمزه بجاى خود مى بود از اينجاست كه در روايت صحيح آمده كه بر حمزه هفتاد

تكبير آورد و در روايتى هفتاد نماز گزارد و نيز حاكم اين حديث نماز بر شهداى احد از جابر روايت كرده و

وى صحيح الاسناد است و توثيق رجال آن كرده اند كذا فى شرح سفر السعادت للمولى الوالمجد عبد الحق

دامت بركاته قال ابو عبد الله گفت ابو عبد الله مؤلف رح و قال ابو الوليد عن شعبة عن ابن المنكدر

سمعت جابرا رضى الله عنه مرويست از ابن المنكدر محمد القرشى التيمى كه شنيدم جابر بن عبد الله را

قال لما قتل ابى جعلت ابكى گفت وقتيكه كشته شد پدر من عبد الله گشتم من كه گريه ميكردم واكشف الثوب

عن وجهه و بر ميداشتم جامه را كه بآن پوشيده بود ند از روى او فجعل اصحاب النبى صلى الله عليه و

آله وسلم ينهونى پس گشتند ياران پيغمبر خدا كه منع ميكردند از برداشتن جامه مرا والنبى صلى الله عليه و آله وسلم

لم ينه و پيغمبر خدا منع نميكرد وقال النبى صلى الله عليه و آله وسلم لا تبكه او ما تبكيه و فرمود پيغمبر خدا اگر يه مكن

صلى الله عليه وسلم قال سمعت رسول الله صلى الله

عليه وسلم يقول ما من امتى كلية الا ليغنى عنه زرعا

ولا ضرعا سيفر سود آن حضرت كسيكه نگاه دارد سگى

كه سبب نياز ميگرداند و دور ميكند سگ از وى حاجت

نگاهبانى زراعت و نه نگهبانى مواشى را يعنى نه بكار

زراعت آيد و نه بكار مواشى نقص كل يوم من عمله

قيراط كم كرده شود هر روز از اجر عمل وى قيراطى قلت

انت سمعت هذا من رسول الله سائب گويد گفتم

سفيان را آيا تو شنيده آن را از پيغمبر خدا صلى الله عليه

و آله وسلم قال اى ورب هذا المسجد گفت سفيان

آرى سوگند به پروردگار اين مسجد باب استعمال

البقر للحراثة مستعمل بودن گاو براى كشتكار نمودن

و اولى و افضل آنست كه درين كار استعمال كنند

آن را باعتبار آفرينش آن حدثنى محمد بن بشار

قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد بن

ابراهيم قال سمعت ابا سلمة عن ابى هريرة عن النبى

صلى الله عليه وسلم قال بينما رجل راكب على بقرة

التفتت اليه فرمود در اثناى آنكه مردى سوار بود

بر گاو خود نگريست آن گاو بسوى وى فقالت لم اخلق

لهذا پس گفت آن گاو آفريده نشده ام من براى اين كار

يعنى سوارى خلقت للحرث آفريده شده ام براى كشتكار

چون شنيدند مردم اين حكايت را گفتند تعجب سبحان الله

گاو سخن كلام كند قال امنت به انا و ابو بكر و عمر فرمود

آن حضرت ايمان آورديم باين خبر من و ابو بكر

و عمر يعنى اگر حاضر مى بودند ايشان نيز با من ايمان

مى آوردند بجهت قوت و كمال ايمان كه دارند واخذ

الذئب شاة فتبعها الراعى و نيز خبر داد آن حضرت

كه گرفت گرگ گوسفندى را پس پيروى كرد آن را چوپان

فقال له الذئب من لها يوم السبع پس گفت مر

چوپان را گرگ كيست نگهبان مر جنس اين گوسفند را روز

سبع بضم موحده يعنى روز انتقام درنده و فرصت

يافتن آن در آن روز حرب و فتنه همگر باشد كه غفلت

كنند وران از گوسفندان در چراگاه يا روز عيد و مانند

آن و اين توجيه نادرست نيست از لفظ سبع بضم موحده

چنانچه مرويست و اين را توجيهات ديگر نيز هست

كه شارحان كرده اند و در مناقب بيايد بود [illegible]

یا فرمود چه میگریی او را ما زالت الملائکة تظله باجنحتها حتی رفع همواره ملایکه سایه میکردند او را بپازوهای خود تا آنکه برداشته شد یعنی او را کرامتی و عزّ افقی چنین حاصل شده چرا اندوه میکنی به مردن او حدثنا محمد

بن العلاء قال حدثنی ابو اسامة عن برید بن عبد الله ابن ابی بردة عن جده ابی بردة عن ابی موسى رضی الله عنه اُرای عن النبی صلی الله علیه واله وسلم و لیست از ابی موسی اشعری گمان می برم که گفته است از پیغمبر خدا این قول بخاریست یا شیخ او محمد بن العلاء قال رأیت فی رؤیای انی هززت سیفا جنبانیدم شمشیر را در خواب که تحقیق من جنبانیدم تیغی را گفته اند که ذو الفقار بود فانقطع صدره پس جدا شد سینه آن فاذا هو ما اصیب من المؤمنین یوم احد پس تعبیر آن چیزی که رسید مسلمانان را روز احد بوده است ثم هززته اخری فعاد احسن ما کان پس جنبانیدم آن را باری دیگر پس عود کرد بهتر از آنچه بود فاذا هو ما جاء الله به من الفتح و اجتماع المؤمنین پس تعبیر آن چیزی است که آورد خدا آن را از فتح مکه و جمع شدن مسلمانان از هر طرف و رأیت فیها بقرا و دیدم در خواب گاوی را و در روایت دیگر آورده بقرة تنحر گاوی که ذبح کرده میشود و باین روایت تاویل مذکور تمام می شود والله خیر یعنی ثواب خدا که آماده شده برای شهدا بهتر است از ثواب دنیا فاذا هم المؤمنون یوم احد پس ناگاه آنها مسلمانان اند که روز احد کشته شدند حدثنا احمد بن یونس

قال حدثنا زهیر قال حدثنا الاعمش عن شقیق عن خباب قال هاجرنا مع النبی صلی الله علیه واله وسلم گفت خباب بن ارت هجرت کردیم با پیغمبر خدا و نحن نبتغی وجه الله فوجب اجرنا علی الله و حال آنکه ما طلب میکردیم ازین هجرت تقرب و رضای خدا را پس لازم شد ثواب هجرت ما بر خدا محض بفضل حق تعالی و تقدس فمنا من مضى او ذهب لم یأکل من اجره شیئا پس بعضی از ما کسی است که گذشت از دنیا یا رفت نخورد ثواب خود چیزی از غنایم و استفاده دنیوی کان منهم مصعب بن عمیر بود از آنها که گذشتند مصعب بن عمیر قتل یوم احد و لم یترک الا نمرة کشته شد روز احد و نگذاشت از متاع دنیا مگر چادری گلیمی کنا اذا غطینا بها رأسه خرجت رجلاه بودیم ما وقتی که می پوشیدیم با آن گلیم سر او را بیرون شدی پایهای او و اذا غطی بها رجلاه خرج رأسه و وقتیکه پوشیده شدی با آن پایهای او بیرون شدی سر او فقال لنا النبی صلی الله علیه واله وسلم غطوا بها رأسه پس فرمود برای ما پیغمبر خدا بپوشید با آن سر او را واجعلوا او قال القوا علی رجلیه من الاذخر بکنید یا فرمود بیندازید بر سر دو پای او گیاه اذخر و منا من اینعت له ثمرته فهو یهدبها و بعضی از ما کسی است که رسید میوه او پس می چیند آن را یعنی از نعمتهای دنیا نیز متمتع شد

باب احد یحبنا کوه احد دوست میدارد ما را در بعضی نسخ و نحبه هم واقع شده یعنی و دوست میداریم ما آن را اکثری از ناظران این معنی را حمل بر مجاز کرده گفته‌اند در وقتیکه آنحضرت از سفر تشریف می آوردند دور برین جبل که نزدیک بمدینه است نظر می افتاد خبر از قرب مدینه میداد و مسرتی روی می‌آورد از تجلی نسبت محبت با آن کرده اند بعضی گویند که لفظ اهل محذوف است یعنی یحبنا اهله و مراد انصار اند چنانکه در واسال القریة مراد اهل القریة است و مانعی نیست که حمل بر حقیقت کنند چه الله تعالی قادر است که محبت در جمادات نهد تسبیح حصیات شاهد است برین امکان و نیز اسطوانه مسجد نبوی که از جدائی آنحضرت گریه کرد و همه حاضران بگوش خود شنیدند و آنحضرت از منبر

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الحرث والمزارعة

و مانند آن و کسر کاف بفتح اول و ثالث و ضم اول و کسر ثالث فی الثمر و شریک شوی یا شریک گردانی مرا در میوه که آن که پیدا گردد و این را مساقات گویند و علما را در جواز آن اختلاف است چنانچه در جواز مزارعت و مخابرت مذکور گردید حدثنا الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قالت الانصار یعنی گفتند انصار نزد قدوم مدینه هر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقسم بیننا و بین اخواننا النخیل قسمت کن میان ما و میان برادران دینی ما که مهاجران اند درختان خرما النخیل جمع نخل است چون عبید جمع عبد بلفظ مفرد روایت شمنی ست قال لا فرمود قسمت نمی‌کنم هر قسم که مانند مواسات کنند برادران خود فقالوا پس گفتند انصار مهاجرین را فتکفونا المؤنة و نشرککم بضم نون و کسر راء فی الثمرة پس کفایت میکنید ما را مشقت عمل را از تخیل و شریک میگردانیم شما را در میوه آن قالوا سمعنا و اطعنا گفتند مهاجران انصار را شنیدیم بگوش قبول و فرمان برداری کردیم

باب قطع الشجر و النخل جواز بریدن درخت مطلقا و درخت خرما خصوصا برای حاجت و مصلحت حدثنا موسى بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه حرق نخل بنی النضیر و قطع تحقیق آن حضرت سوخت درختهای خرمای بنی النضیر را در مدینه تا ظاهر شود مکان قتال چه این درختان مقابل آنها بود و بنو النضیر بفتح اول و کسر ضاد معجمه و سکون تحتیه قبیله مشهور است از یهود و هی البویرة و آن نخل که سوخته و بریده شده بود که بالضم موحده و فتح واو و سکون تحتیه موضعی است معروف در شهر بنی نضیر و لها یقول حسان و برای این قصه میگوید حسان شاعر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در این ابیات و هان علی سراة بنی لؤی حریق بالبویرة مستطیر و آسان شد بر سرداران قبیله بنی لؤی آتش در موضع بویره که منتشر و محیط است

فرود آمده آنرا در بغل گرفت و تسلی بخشید آنرا و نیز خبر از محبت آنحضرت میدهد بر آنکه در بعضے طریقهای این حدیث واقع شده و عیر جبل یبغضنا و نبغضه و عیر کوهی است متصل با حد او را فرمود جبلی است که بغض میکند مارا و بغض میکنیم ما او را پوشیده نماند که این جزو حدیث با دارد از ان دو معنے کرد او لا مذکور شد ند از انکه انصار چنانکه اہل احد اند اہل عیر هم هستند و چنانکه دیدن احد خبر از قرب مدینه میدهد دیدن عیر هم مخبر است از قرب مدینه پس باید که معنے دیگر باشید ذراحد که تعبیر از ان بمحبت کرده اند و در عیر ببغض و حق آنست که حمل بر حقیقت محبت و بغض کنند گوئیم موجب محبت و بغض در اینها آنست که حق جلشانه بقدرت کامله در احد طبع ایمانی نهاده بود و در عیر طبع نفاق والله اعلم قاله عباس بن سهل عن ابی حمید عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم حدثنا نصر بن علی قال اخبرنی ابی عن قرة بن خالد عن قتادة قال سمعت انس بن مالك ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال هذا جبل یحبنا ونحبه بتحقیق پیغمبر خدا فرمود این کوه احد کوهی است که دوست میدارد ما را و دوست میداریم ما او را حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن عمرو مولی المطلب عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم طلع له احد بتحقیق پیغمبر خدا ظاهر شد او را در وقت رجوع از غزوهٔ تبوک کوه احد فقال هذا جبل یحبنا ونحبه پس فرمود این کوهی است که دوست میدارد ما را و دوست میداریم ما او را اللهم ان ابراهیم حرم مکة ای خدا بتحقیق ابراهیم حرام کرده مکه را وانی حرمت المدینة بین لابتیها و بتحقیق من حرام کردم مدینه را میان دو لابهٔ آن لابتیها صیغهٔ تثنیه است لابه بمعنے حره یعنی سنگستان و مدینه از دو طرف سنگستان دارد حدثنا عمرو بن خالد قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم خرج یوما بتحقیق پیغمبر خدا بر آمد روزی فصلی علی اهل احد صلوته علی المیت پس گزارد نماز بر شهدای احد نمازی که بر مرده میگزارند و این سند حنفیه است لیکن مخالف مذهب حنفیه که بعد از سه روز نماز بر مرده روا نمیدارند و این نماز بعد از هشت سال بود تواند که این از خصائص آنحضرت باشد والله اعلم تاویل شافعیه که مراد ازین صلوة مجرد دعا است بعید است از سوق حدیث ثم انصرف الی المنبر باز برگشت از نماز و رجوع کرد بسوی منبر فقال انی فرط لکم وانا شهید علیکم پس فرمود من پیش روندهام برای شما که آماده کنم اجرهای شما در آخرت و من گواهم بر کارهای شما وانی لانظر الی حوضی الآن و بتحقیق من می بینم بسوی حوض خود درین وقت نظر حقیقی از روی کشف و عیان وانی اعطیت مفاتیح خزائن الارض او مفاتیح الارض و من داده شده ام کلیدهای خزینههای زمین یا کلیدهای زمین شک راویست یعنی قدرت داده اند مرا که متصرف شوم بر خزانههای زمین لیکن قبول نکردم که متصرف شوم وانی والله ما اخاف علیکم ان تشرکوا بعدی و بتحقیق بخدا سوگند من نمی ترسم که از دین برگردید شما پس از من بعلمی که از وحی معلوم شده ولکنی اخاف علیکم ان تنافسوا فیها ولیکن میترسم بر شما این را که رغبت کنید در دنیا و مفاخرت نمائید بر یکدیگر بکثرت اموال باب غزوة الرجیع این باب در بیان غزوهٔ رجیع و رجیع بفتح را و کسر جیم و عین مهمله نام موضعی است از بلاد هذیل و این غزوه در صفر سنه چهارم بود در رعل و ذکوان رعل بکسر را و سکون مهمله و ذکوان

بن قیس الانصاری سمع رافع بن خدیج قال کنا اکثر اهل المدینة مزدرعا گفت رافع بودیم ما بیشتر اہل مدینه از روی زمین زراعت یا از روی کاشت مزدرع بضم میم اسم مکان است یا مصدر میمی کنا نکری الارض بالناحیة منها مسمی لسید الارض بودیم ما که کرا میدادیم زمین را بجانبی و بعضے از ان زمین که معین میکردیم برای مالک زمین یعنی بکرا میدادیم برین شرط که زراعت کند عامل بتخم خود و آنچه برین پاره مسمی از زمین بروید مکری را باشد اجرت زمین و می قال فمما یصاب ذلك وتسلم الارض گفت پس گاهے آن بعض مسمی از انجمله بودی که آفت رسیده می شد و سلامت می ماند باقی زمین از آفت پس محروم می ماند مالک زمین از اجرت ومما یصاب الارض ویسلم ذلك و گاهی از جنس آن بودی که آفت رسیده میشد سائر زمین و سلامت می ماند آن بعض مسمی پس محروم می ماند مکتری کرمانی گفته احتمال دارد که ما بمعنے ربما باشد چنانچه در روایت دیگر آمده زیرا چه حروف بدل یکدیگر میباشند خصوصا من تبعیضیه که مناسبت ربّ تقلیلیه را فنهینا پس منع کرده شدیم از ان فاما الذهب والورق و در روایت کشمیهنی والفضة بجای الورق فلم یکن یومئذ واما زر و سیم پس نبود رائج در آن روز در معاملات و در روایات دیگر آمده که گفت رافع در جواب باک نیست بکرا زمین بزر و سیم گفت محمد در موطا و باین اخذ کنیم باب المزارعة بالشطر ونحوه حکم زراعت بنصف آنچه بروید و مانند آن چون ثلث و ربع و جز آن وقال قیس بن مسلم کوفی عن ابی جعفر محمد باقر بن علی بن الحسین سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام قال ما بالمدینة اهل بیت هجرة الا یزرعون علی الثلث والربع گفت ابو جعفر نیست در مدینه اہل خانه هجرت یعنی هیچ یکی از مهاجرین مگر آنکه زراعت میکنند بر شرط سوم حصه خارج یا چهارم حصه آن وزارع علی و زراعت کرد علی ابن ابی طالب رضی الله عنه وسعد بن مالك یعنی سعد بن ابی وقاص وعبد الله

لفتح فال معجمه وسكون كاف نام دو قبيله ايست از بني سليم وبئر معونه نام آبي است عم قوم هذيل اميان مكه وعسفان آبي في غزوه ا يكي رجيع وقتال كرده اند در آن هذيل عاصم وخبيب ادوم غزوه بئر معونه وقتال كرده اند در رعل وذكوان كه قوم مشهورين بالقراء اصحاب چنانكه در حديث متصل مذكور است واين را آخر سند سيوم بود وحديث عضل والقارة در حديث غزوه رجيع قصه آنها مذكور است

وعاصم بن ثابت وخبيب واصحابه وحديث عاصم وخبيب وياران او يعني درين حديث ذكر آنها مذكور است قال ابن اسحق حدثنا عاصم بن عمر انها بعد احد گفت است ابن اسحق كه حديث كرد مارا عاصم بن عمر كه اين واقعه بعد از غزوه احد است

حدثنا ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام بن يوسف عن معمر عن الزهري عن عمرو بن ابي سفيان الثقفي عن ابي هريرة قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم سرية عينا گفت ابو هريره فرستاد رسول خدا لشكري را ديدبان تا خبر قريش بيارند كه در چه فكر اند وامر عليهم عاصم بن ثابت وهو جد عاصم بن عمر بن الخطاب امير كرد بر ايشان عاصم بن ثابت را وعاصم بن ثابت جد مادري عاصم بن عمر بن الخطاب است بعضي گويند كه قال عاصم بن عمر بن خطاب است از آنكه مادر عاصم بن عمر جميله بنت ثابت است وعاصم بن ثابت برادر اوست فانطلقوا حتى اذا كانوا بين عسفان ومكة پس رفتند اين فرستادگان تا وقتيكه بودند ميان عسفان ومكه ذكروا لحي من هذيل ذكر كرده شدند مر قبيله را كه از هذيل اند يعني خبر اين جماعه مسلمانان بابن قبيله رسيد يقال لهم بنو لحيان بكسر لام فتبعوهم بقريب من مائة رام پس دنبال كردند ايشان را نزديك صد تير انداز فاقتصوا آثارهم پس جستند آثار ونشانهاي ايشان حتى اتوا منزلا نزلوه فوجدوا فيه نوى تمر تا آنكه آمدند منزلي را كه فرود آمده بودند لشكر اسلام دريافتند خسته خرما را تزودوه من المدينة كه زاد گرفته بودند از مدينه فقالوا هذا تمر يثرب پس گفتند اين خرماي مدينه است اين جماعه اهل مدينه اند فتبعوا آثارهم حتى لحقوهم پس رفتند بر پي ايشان تا آنكه رسيدند ايشان را فلما انتهى عاصم واصحابه لجؤا الى فدفد پس هرگاه باز ماندند عاصم وهمراهان او از سير پناه گرفتند بسوي جاي بلند فدفد بدو فاء مفتوحه در ميان دال مهمله ساكن ودر آخر هم دال مهمله يعني زمين بلند در روايت ابي داود قردد بقاف مفتوحه وراء ساكنه ودو دال مهمله بهمين معني غلط است في انچه درين كتاب ست بحسب روايت صحيح تر است فجاء القوم فاحاطوا بهم پس آمدند آن مردم هذيل پس گرد گرفتند ايشان را فقالوا لكم العهد والميثاق پس گفتند مر شما راست عهد وميثاق ان نزلتم الينا ان لا نقتل منكم رجلا اگر فرود آئيد نزد ما نكشيم از شما يك مرد را فقال عاصم اما انا فلا انزل في ذمة كافر پس گفت عاصم كه سردار همه بود هرچه باشد من فرود نمي آيم در ذمه وعهد كافر اللهم اخبر عنا رسولك خداوندا خبر كن از احوال ما رسول خود را فقاتلوهم فرموهم پس قتال كردند ايشان را وتير اندازي كردند حتى قتلوا عاصما في سبعة نفر بالنبل تا آنكه كشتند عاصم را در ميان هفت نفر بپيكان تير وبقي خبيب وزيد ورجل آخر وباقي ماند خبيب بن عدي وزيد بن دثنه ومردي ديگر وآن عبد الله بن طارق است فاعطوهم العهد والميثاق پس دادند كفار اين باقي ماندگان را عهد وپيمان فلما اعطوهم العهد والميثاق نزلوا اليهم پس هرگاه دادند ايشان را عهد وپيمان فرود آمدند نزد آنها فلما استمكنوا منهم حلوا اوتار قسيهم فربطوهم بها پس هرگاه متمكن شدند وقدرت يافتند كشادند زههاي كمانهاي خود پس بستند ايشان را بآن فقال الرجل الثالث الذي معهما هذا اول الغدر پس گفت سيوم كه با خبيب وزيد بود اين نخستين غدر ونقض عهد است كافران ازين پاس عهد نداشتند وهر گز ايشان در ذمه خود ميگرفتند ديگر مرا مجال تعرض بآن نيست فابى ان يصحبهم پس سر پيچيد از آنكه همراه رود ايشان را فجروه وعالجوه على ان يصحبهم فلم يفعل فقتلوه پس كشيدند او را وسعي كردند بر آنكه همراه شود ايشان را پس نكرد همراهي پس كشتند او را فانطلقوا بخبيب وزيد حتى باعوهما بمكة پس رفتند با خبيب وزيد تا آنكه فروختند هر دو را بدست دشمنان ايشان در مكه فاشترى خبيبا بنو الحارث بن عامر بن نوفل پس خريدند خبيب را

الجزء التاسع شيخ الاسلام | كتاب الحرث والمزارعة

وان جاء وا بالبذر فلهم كذا واگر بيارند مردم تخم را پس ايشان را چنين است يعني ثلث يا ربع يا مانند آن انچه شرط كرده شوند وقال الحسن لا بأس ان يكون الارض لاحدهما فينفقان جميعا فما خرج فهو بينهما وگفت حسن بصري باك نيست اينكه باشد زمين مر يكي از دو صاحب معاملت را پس خرج كنند ايشان هم يعني هر دو در تخم وجز آن وانچه بر آيد از زمين حاصل گردد در آن مشترك باشد ميان هر دو ورأى ذلك الزهري ودريده است اين راي را زهري وقال الحسن لا بأس ان يجتنى القطن على النصف وگفت حسن بصري باك نيست اينكه چيده شود پنبه بر شرط النصف انچه چيده گردد وقال ابراهيم نخعي وابن سيرين وعطاء والحكم والزهري وقتادة لا بأس ان يعطى الثوب بالثلث والربع ونحوه باك نيست كه داده شود جامه يعني ريسمان بيافنده تا بيافد بشرط آنكه ثلث بافته وربع ومانند آن هر چه قرار كنند مر او را باشد وباقي مالك ريسمان را واطلاق ثوب بر ريسمان مجاز است وقال معمر لا بأس ان تكرى الماشية على الثلث والربع الى اجل مسمى وگفت معمر باك نيست اينكه كرا داده شود مواشي بر ثلث وربع حاصل بعمل آنها تا مدتي معين واين متفق اند در جواز معاملت به بعض انچه حاصل آيد بعمل عامل حدثني ابراهيم بن المنذر قال حدثنا انس بن عياض عن عبيد الله بن عمر عن نافع ان عبد الله بن عمر اخبره ان النبي صلى الله عليه وسلم عامل اهل خيبر بشطر ما يخرج منها بتحقيق آن حضرت معامله كرد اهل خيبر را به نصف انچه بر آيد از زمين من زرع او ثمر كشت بود انچه بر آيد يا ميوه درخت وكان يعطي ازواجه مائة وسق ثمانون وسق تمر وبود آن حضرت كه ميداد حضرتهاي خود را از حاصل آن يكصد وسق وهشتاد وسق خرما وبيست وسق جو صلع است

پس حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف وكان خبيب هو قتل الحارث يوم بدر و بود خبيب که او کشته بود حارث را روز غزوهٔ بدر قسطلانی ا.م
دمیاطی نقل کرده که هیچ کسی از اهل مغازی ذکر نکرده که خبیب در غزوهٔ بدر بوده و نگفته اند که حارث بن عامر را وی کشته است و گفته که حارث بن عامر را
در بدر خبیب بن اساف کشته است فمكث عندهم اسيرا پس درنگ کرد نزد ایشان در حالتی که اسیر بود تا که نشستن اشهر حرم حتى اذا
اجمعوا قتله استعار موسى من بعض بنات الحارث ليستحد بها تا وقتیکه اتفاق کردند بر کشتن او عاریت طلب کرد استرهٔ
از بعض دختران حارث تا سترده شود بآن موی عانه را تا وقت کشته شدن اگر حبس شود کرده تماید فاعارته پس عاریت داد این را او را فقالت
فغفلت عن صبي لي فدرج اليه حتى اتاه گفت پس غافل شدم از کودکی که مرا بود پس رفت جانب خبیب تا آنکه آمد نزد او فوضعه
على فخذه پس نشاند او را بر زانوی خود فلما رأيته فزعت فزعة عرف ذلك مني پس هرگاه دیدم او را ترسیدم و بیطاقتی کردم بیاکه
شناخت خبیب آن را از من وفي يده الموسى حال آنکه در دست وی استره بود فقال اتخشين ان اقتله پس گفت آیا می ترسی این را
که میکشم کودک را ما كنت لأفعل ذلك ان شاء الله تعالى نیستم من که بکنم این کار اگر خواسته است خدا وكانت تقول ما رأيت اسيرا قط
خيرا من خبيب بود آن زن که میگفت ندیدم اسیر را بهتر از خبیب لقد رأيته يأكل من قطف عنب وما بمكة يومئذ ثمرة
تحقیق دیدم او را میخورد از خوشهٔ انگور و نبود بمکه در آن وقت میوه وانه لموثق في الحديد وحال آنکه او بند کرده شده بود در زنجیر آهن وما كان
الا رزق رزقه الله نبود آن عنب مگر رزقی که روزی کرده بود او را خدا بطریق خرق عادت فخرجوا به من الحرم ليقتلوه پس بیرون
بردند او را از حرم تا بکشند فقال دعوني اصلي ركعتين پس گفت بگذارید مرا که بگزارم دو رکعت نماز ثم انصرف اليهم پس برگشت بسوی ایشان
فقال لولا ان تروا ان ما بي جزع من الموت پس گفت اگر نه گمان میکردید شما اینکه حالی که بمن است از بیم مرگ است زیادت کردمی نماز و اعمال در گذشته شدن
ترسیدن است از مردن از ذلت هر آینه زیاده میکردم من دو رکعت فكان اول من سن الركعتين عند القتل هو پس بود خبیب نخستین کسی که سنت
نهاده است وطول کرد در دو رکعت نزد کشته شدن وی ثم قال اللهم احصهم عددا پس گفت دعا کرد بر آنها خدایا هلاک کن کافران را
چنانکه باقی نماند از عدد ایشان احدی ثم قال فلست ابالي حين اقتل مسلما پس نیستم من که باک دارم هنگامیکه کشته میشوم در حالیکه مسلمانم
على اي شق كان لله مصرعي بر هر پهلو که باشد مر خدا را یعنی از برای او جای هلاک من وذلك في ذات الاله وان يشأ داین
هلاک من در ذات خداست یعنی برای رضای وی و اگر بخواهد برکت دهد بر پیوندهای جسمی که پاره کرده
شده است اوصال جمع وصل است شلو بکسر شین و سکون لام آخر او بمعنی جسم است ممزع بمیم جزای مشدد و عین مهمله بمعنی مقطع
ثم قام اليه عقبة بن الحارث فقتله پس برخاست نزد وی عقبه پسر حارث پس کشت خبیب را وبعثت قريش الى عاصم ليؤتوا بشيء
من جسده يعرفونه و فرستادند کفار قریش بسوی عاصم مردم را تا بیارند عضوی را از عاصم که شهید شده بود تا بشناسند او را که تحقیق
کشته شده است وكان عاصم قتل عظيما من عظمائهم يوم بدر و بود عاصم که کشته بود بزرگی را از بزرگان ایشان روز بدر و آن عقبه بن
ابی معیط است فبعث الله عليه مثل الظلة من الدبر فحمته من رسلهم پس فرستاد خدا بر وی مانند ابر جماعت زنبوران پس نگاه
نگهداشتند او را از فرستادهای کفار فلم يقدروا منه على شيء پس قدرت نیافتند از بدن عاصم بر چیزی از عضو او روایت کرده است
ابن اسحق که عاصم عهد کرده بود که دست نرساند جسم کافری را و نه کافری دست بوی رساند و عمر بن خطاب گفته حق سبحانه نگهداشت
این عهد او را بعد از مردن چنانکه نگهداشته بود در حیات حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن عمرو سمع جابرا رضي الله عنه
يقول الذي قتل خبيبا هو ابو سروعة مرویست از عمرو بن دینار که شنید جابر بن عبد الله انصاری را میگفت کسیکه کشت خبیب
راوی ابو سروعه است بکسر سین و فتح آن و سکون را و واو مفتوح و عین مهمله و این کنیت عقبه بن حارث است پس درین دو روایت

الجزء التاسع شيخ الاسلام — كتاب المزارعة

از آن کسانی که اختیار کرده زمین را به آنکه اختلاف است
در مزارعت و مساقات بجزوی از حاصل زمین و نخل
چون نصف یا ثلث یا ربع آنچه پیدا گردد نزد صاحبین جایز
جواز است بدلیل این حدیث گفت محمد در موطا و با
اخذ کنیم و ابو حنیفه مکروه میداشت آن را و ذکر
میکرد که آن مخابرت است که نهی کرده است از آن پیغمبر
صلی الله علیه وسلم انتهی و نیز آن استیجار است به بعض
آنچه بر آید از عمل اجیر پس در معنی مانند قفیز طحان بود
که ممنوع است و نیز اجر در آن مجهول است اگر پیدا
گردد و نیز اجر معلوم نیست که چه مقدار است از وزن
یا کیل و یا معدوم است اگر پیدا نگردد با آفت و این همه
مفسد است و معاملت آن حضرت مر اهل خیبر را خراج
مقاسمه بود بطریق من و صلح و آن جایز است ولیکن
فتوی بر قول صاحبین است بجهت حاجت مردم
آن و تعامل است بدان و قیاس ترک کرده میشود بتعامل
کذا فی الهدایه و در حدیث جابر و ابی هریره که در باب
ما کان الاصحاب نبی مواسی دلالت است بر قول ابی حنیفه
چنانچه بیاید و وارد شده در حدیث ابن مغفل نزد
مسلم زعم کرد ثابت بن ضحاک که آن حضرت نهی کرد
از مزارعت و شاید که نهی مخابره مزارعت ماؤل
باآنکه شرط میکردند در آن چیزی معین را از خارج

تخالفی نیست حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز عن انس بن مالک رضی الله عنه قال

بعث النبی صلی الله علیه وسلم سبعین رجلا لحاجة یقال لهم القراء گفت انس فرستاد پیغمبر خدا هفتاد مرد را برای کاری

گفته میشد ایشان را قاریان قرآن مجید کار آن بود که قوم رعل و ذکوان از آنحضرت استمداد نمودند حسب التماس آنها هفتاد کس از صحابه

تعیین فرمود و ایما آنست که ایشان را برای دعوت اسلام فرستاده بود فعرض لهم حیان من بنی سلیم رعل و ذکوان پس عرض نمودند و تعرض کردند

ایشان را و بجنگ پیش آمدند و قبیله از قبیله بنی سلیم که رعل و ذکوان اند عند بئر یقال لها بئر معونة نزدیک چاهی که گفته میشود آنرا بئر معونه

و معونه نام شخصی از بنی عامر است که این چاه در زمین او بود فقال القوم والله ما ایاکم اردنا پس گفتند مردم فرستادها سوگند بخدا نه شما را اراده

جنگ شما کرده ایم نحن مجتازون فی حاجة النبی صلی الله علیه وسلم فقتلوهم ما یان میرویم در کاری که پیغمبر خدا راست پس قتل کردند

پس کشتند ایشان را فدعا النبی صلی الله علیه وسلم شهرا علیهم فی صلوة الغداة پس دعای بد کرد بر ایشان پیغمبر خدا یکماه در نماز صبح و ذلک

بدء القنوت وما کنا نقنت و این ابتدای قنوت است که شافعیه در آخر نماز صبح میخوانند و نبودیم ما که قنوت میخواندیم پیش ازین حنفیه این

قنوت را نمیخوانند و سنت نمیدانند مانند شافعیه و میگویند که از آنحضرت بدعای بد بر آنجماعت تا یکماه بود و پس از سنتهای راتبه

نباشد منقولست که امام شافعی وقتی بزیارت امام اعظم بسر قبر او آمد نماز صبحی که در آنجا گزارد این دعای قنوت نخواند بعد از فراغ

یاران پرسیدند که قنوت چرا ترک کردند گفت حیاء من ابی حنیفة لانه لیس من مذهبه قال عبد العزیز وسال رجل انسا عن القنوت

گفت عبد العزیز که روایت کرد این حدیث را از انس و پرسید مردی انس را ازین قنوت ابعد الرکوع او عند فراغ من

القراءة آیا بعد از رکوع است یا نزد فراغ از قراءت یعنی پیش از رکوع است قال لا بل عند فراغ من القراءة گفت بعد از فراغ رکوع

نیست بلکه نزد فراغ از قراءت نماز است و الحال شافعیه بعد از رکوع میخوانند حدثنا مسلم قال حدثنا هشام قال حدثنا قتادة

عن انس رضی الله عنه قال قنت النبی صلی الله علیه وسلم شهرا بعد الرکوع گفت انس قنوت خواند رسول خدا یکماهی بعد از رکوع

یدعوا علی احیاء من العرب دعا میکرد بر خرابی قبیلها از عرب و جمع تخالفی که واقع است درین دو حدیث چنانکه از حدیث آخر باب فهم میشود

آنست که قنوت بعد از رکوع در یک ماه مخصوص بدعای بد برین قبائل بود و قنوت دائمی بعد از قراءت پیش از رکوع بوده است قول

انس را فذلک بدء القنوت وما کنا نقنت باین معنی گویند که اگرچه مبدا قنوت همین بود لیکن بعد از یکماه آنرا پیش از رکوع خواندند

از قسطلانی فهم میشود که راجح ازین دو حدیث همین است که بعد از فراغ از قراءت بود و پوشیده نماند که روایتهای بعد از رکوع بیشتر است

و رجال آن همه ثقه اند پس ترجیح آن بحسب روایت ظاهر نیست والله اعلم حدثنا عبد الاعلی بن حماد قال حدثنا یزید بن

زریع قال حدثنا سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن انس بن مالک ان رعلا و ذکوان و عصیة و بنی لحیان رعل

بکسر را و سکون مهمله و ذکوان بفتح ذال معجمه و سکون کاف عصیه بضم عین و فتح صاد مهمله ...

مهمله و تحتیه است شیخ ابن حجر گفته که ذکر بنی لحیان اینجا از وهم راویست ... رسول الله

صلی الله علیه وسلم علی عدو و طلب مدد کردند رسول خدا را بر دشمنان خود فامدهم بسبعین من الانصار پس مدد کرد

ایشان را بهفتاد کس از قوم انصار کنا نسمیهم القراء فی زمانهم بودیم ما که مینامیدیم ایشان را قاریان از جهت کثرت اشتغال ایشان

بقرآن کانوا یحتطبون فی النهار و یصلون باللیل بودند اینها که هیزم کشی میکردند بروز و نماز میگزاردند بشب حتی اذا کانوا

ببئر معونة قتلوهم و غدروا بهم تا وقتیکه رسیدند به بئر معونه کشتند این گروه او غدر کردند با ایشان فبلغ النبی صلی الله علیه

وسلم فقنت شهرا پس رسید این غدر ایشان به پیغمبر خدا پس قنوت خواند یکماه یدعو فی الصبح علی احیاء من احیاء

بر یک سال بالاتفاق و در مذهب آنکه اجاره جائز نیست مگر

بمدت معلوم و آن از عقود لازمه است ... الفسخ

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن

عبید الله قال حدثنا نافع عن ابن عمر قال عامل

النبی صلی الله علیه وسلم خیبر بشطر ما یخرج منها

من ثمر او زرع و شرط کرد و درین معاملت سالها

باب بی ترجمه بمنزله فصل از باب سابق است

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال

عمرو قلت لطاوس لو ترکت المخابرة گفت عمرو

بن دینار گفتم مرطاوس بن کیسان یمانی را اگر ترک کنی

مخابرت یعنی مزارعت را بهتر باشد و بروایتی مر ترمذی را

لفظ مزارعت است بجای مخابرت و این مشعر است باتحاد

مخابرت و مزارعت در معنی و مخابرت از ان گویند که

بمعاملت خیبر مانند فانهم یزعمون ان النبی صلی

الله علیه وسلم نهی عنه زیرا که ایشان یعنی علمای

وقت میگویند که آن حضرت نهی کرده است از ان

قال ای عمرو فانی اعطیهم و اعینهم گفت طاوس

ای عمرو بتحقیق من میدهم مردم را زمین و مدد میکنم ایشان

را بدادن زمین و ان اعلمهم اخبرنی و بتحقیق دانا ترین

ایشان خبر داد مرا یعنی ابن عباس ان النبی صلی الله

علیه وسلم لم ینه عنه که آن حضرت نهی نکرده است

ازان یعنی نهی تحریم چنانچه بروایت ترمذی صریحست

بلفظ لم یحرم المزارعة ولکن قال ان یمنح احدکم اخاه

خیر له من ان یاخذ علیه خرجا معلوما لیکن

فرموده است اینکه عطا کند و احسان نماید یکی از شما

برادر خود را بهتر است مر او را ازینکه بگیرد بر وی اجر

معلوم ... حمل کرده نهی را بر تنزیه و نیست در ان

انکار روایت ... تاویل کرده آن را ابن عباس کما

... صورت قطع

... روایت است باب

المزارعة مع الیهود جواز معامله با یهود حدثنا

محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارک

قال اخبرنا عبید الله بن عمر عمری عن نافع عن ابن

عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطی خیبر

الیهود علی ان یعملوها و یزرعوها و لهم شطر

ما یخرج منها بتحقیق آنحضرت داد زمینهای خیبر بیهود

برین شرط که عمل کنند دران و زراعت کنند و باشد

مر ایشان را نصف آنچه بر آید و حاصل گردد از ان

باب

ما یکره من الشروط فی المزارعة آنچه مکروه

از شرطها در مزارعت و مفسد باشد حدثنا

العرب حالیکه علی بمیکرد بر تمام صبح بر قبیلهای که از قبایل عرب بودند علی رعل وذکوان وعصیة و بنی لحیان بر این چهار قبیله قال انس نقرأ فیهم قرآنا ثم ان ذلک رفع گفت انس پس خواندیم در حق ایشان آیت قرآنی پس منسوخ شد تلاوت آن و آن آیت اینست بلغوا عنا قومنا انا قد لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا برسانید از جانب ما قوم ما را بتحقیق ما ملاقات کردیم پروردگار خود را پس راضی شد از ما و راضی کرد ما را باعطای ثواب جزا وعن قتادة ان انس بن مالک حدثه و مرویست از قتاده که بتحقیق انس بن مالک حدیث کرده اورا ان نبی الله صلی الله علیه وسلم قنت شهرا فی صلوة الصبح یدعو علی احیاء من احیاء العرب علی رعل وذکوان وعصیة و بنی لحیان زاد خلیفة بن خیاط زیاده کرده است خلیفة بن خیاط که شیخ مولف است رح و گفت حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة قال حدثنا انس ان اولئک السبعین من الانصار قتلوا ببئر معونة بتحقیق آن جماعه هفتاد نفر از قوم انصار بودند کشته شدند بر سر چاه معونه قرآنا کتابا یعنی مراد از قرآن کتاب الله است نحوه مانند حدیث مذکور حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة قال حدثنی انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث خاله تحقیق خدا فرستاد خال انس را که نام او حرام بن ملحان است خال انس برادر مادر او است که ام سلیم است که مادر انس است فی سبعین راکبا در هفتاد سوار و کان رئیس المشرکین عامر بن الطفیل خیر بین ثلث خصال و بود سردار مشرکان عامر بن طفیل مخیر ساخته بود آنحضرت را از غرور و حماقت میان سه خصلت یعنی سبب فرستادن بروی این بود که رئیس مشرکان بود و این چنین حماقتی در سر داشت فقال یکون لک اهل السهل ولی اهل المدر پس گفت میباشد مر ترا اهل بوادی و مرا اهل بلاد او اکون خلیفتک یا باشم من جانشین تو او اغزوک باهل غطفان بالف والف یا جهاد کنم ترا با مردم غطفان بهزار هزار مرد و در روایت طبرانی واقع شده بالف اشقر والف اشقر در مردم کسی که بسفیدی او سرخی باشد و دلیست که آنحضرت فرمود اللهم اکفنی عامرا خداوندا بسنده گی کن مرا شر عامر را فطعن عامر فی بیت ام فلان پس رسید او را طاعون در خانه ام فلان فقال غدة کغدة البکر پس گفت این غده ایست مانند غده شتر یعنی مجلد بی کرد تا دشمنان خوش نشوند غده زیادتی گوشت که در میان پوست و گوشت میباشد بکر بفتح موحده و سکون کاف شتر جوان فی بیت امرأة من آل بنی فلان یعنی مراد از بیت ام فلان بیت زنی است که از آل بنی فلان است و آن آل سلول است چنانکه طبرانی نقل کرده سلول دختر شیبان است تزوج کرده ابن صعصعه او را و ابراد عامر بن صعصعه نسبت کرده شده است به پسران او و بوی ائتونی بفرسی فمات علی ظهر فرسه بیارید بر اسپ مرا پس مرد بر پشت اسپ خود فانطلق حرام اخو ام سلیم پس راهی شد حرام برادر ام سلیم خال انس که او نام زد کرده بود وهو رجل اعرج ورجل آنکه حرام مردی لنگ بود و دیگری من بنی فلان و مردی دیگر از بنی فلان که نام او منذر بن محمد بن عقبة بن احیحة بن الجلاح است سیوطی و غیره گفته اند که قول او وهو رجل اعرج خطاست از آنکه حرام اعرج نبود بلکه مردی دیگر که رفیق او بود اعرج بوده و آن کعب بن زید است در توجیه این عبارت گفته اند که هو زاید است یعنی رفت حرام و مردی دیگر اعرج و نیز گویند هو ضمیر مبهم است تفسیر میکند آن را رجل اعرج چنانکه ضمیر شان را تفسیر میکند جمله و نیز گفته اند که واو هو از سهو قلم ناسخ مقدم افتاده است بر هو یعنی اصل کلام این چنین بود وهو ورجل وبیهقی روایت کرده است از عثمان بن سعید از موسی بن اسمعیل که شیخ مولف است فانطلق حرام ورجلان معه رجل اعرج ورجل من بنی فلان فقال کونوا قریبا حتی اتیهم پس گفت حرام با همراهان خود باشید شما نزدیک تا آنکه بیایم من نزد آنها و دعوت اسلام کنم در اکثر روایات کونا بصیغه تثنیه است خطاب با اعرج و مردی دیگر کرده است و در بعضی روایات بصیغه جمع است و سوق دلالت میکند که خطاب بدو کس است پس مبنی بر آنست که گفته اند اقل جمع دو فرد است فان امنونی کنتم پس اگر امن دادند مرا باشید شما ثابت کنتم ایجا بی ذکر خبر و اقع شده یعنی تیم در روایت ابی نعیم کنتم قریبا منی است

الجزء التاسع شیخ الاسلام | كتاب الحرث والمزارعة

خوبها اخربت ذه ولم تخرج ذه پس بساکه بیرون آرد این پاره زمین که برای مکری یا مکتری تعیین یافته و نه برآرد و آن پاره دیگر که برای آن دیگر قرار یافته بکسر ذال اسم اشارت ست برای مؤنث فنهاهم النبی صلی الله علیه وسلم عنه پس نهی کرد ایشان را آنحضرت ازین قسم معامله باب اذا زرع بمال قوم بغیر اذنهم وکان فی ذلک صلاح لهم چون زراعت کند مردی بمال قومی بی اذن ایشان و باشد درین کشت نیک حالی مر ایشان را روا باشد چه آن صلاح دلیل رضا مندی ایشان ست باین عمل حدثنی ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینما ثلثة نفر یمشون اخذهم المطر فرمود در اثنای آنکه سه نفر سیر میکردند در گرفت ایشان را باران فاووا الی غار فی جبل پس خزیدند ایشان بسوی کوهی کوه فانحطت علی فم غارهم صخرة من الجبل فانطبقت علیهم پس فرود آمد بر دهن غار ایشان سنگی از کوه پس پوشیده بر ایشان فقال بعضهم لبعض انظروا اعمالا عملتموها صالحة لله پس گفتند بعضی از ایشان مر بعض دیگر را نگه کنید عملها را که عمل کرده اید آن را صالح خالص برای خدا فادعوا الله بها لعله یفرجها عنکم پس دعا کنید خدا را بوسیله آن اعمال شاید که خدا بکشاید آن سنگ را از شما قال احدهم اللهم انه کان لی والدان شیخان کبیران گفت یکی از ایشان خدایا بتحقیق بود مرا والدین پیر بسیار ولی صبیة صغار کنت ارعی علیهم و بود مرا فرزندان کوچک بودم که نگهبانی و پاسداری میکردم برین جماعت ضعیفان هر دو صنف فاذا رحت علیهم حلبت پس وقتیکه شبانگاه می آمدم بر ایشان میدوشیدم شیر را از مواشی

وان قتلوني اتيتما اصحابكما اگر کشته شوم می آئید شما نزد اصحاب خود که همراه اند فقال اتؤمنوني ابلغ رسالة رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت بآن جماعة آیا امن میدهید مرا که برسانم رسالت و فرموده رسول خدا فجعل يحدثهم واومأوا الى رجل فاتاه من خلفه فطعنه پس گشت که حدیث میگو و ایشان اشارت کردند بسوی مردی پس آمد نزد حرام از پس پشت او پس نیزه زد او را قال همام احسبه حتى انفذه بالرمح گفت همام که او را ازین گمان می برم اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه را گفت گذرانید او را نیزه قال الله اكبر فزت ورب الكعبة گفت حرام الله اكبر رسیدم بمقصود خیر وزی سوگند بپروردگار کعبه فلحق الرجل فقتلوا كلهم غير الاعرج كان في راس جبل پس لاحق شد مرد پس کشته شدند همه مسلمانان غیر از اعرج که بر سر کوهی بود سیوطی گوید که ابن حجر گفته که اشکال کرده اند در ضبط و تعیین این مرد که در قول او فلحق الرجل است محتمل که مراد این رجل باشد که همراه حرام بود یعنی رفت این مرد و لاحق شد بیاران مسلمانان پوشیده نماند که همراه حرام دو مرد بوده چنانکه دانستی و محتمل که مراد قاتل حرام باشد یعنی لاحق شد بمشرکان که رعل و ذکوان و غیر ایشان بودند پس آنهمه آمده جمع شده کشتند این همه مسلمانان را و نیز ابن حجر گفته محتمل که لحق بضم صیغه مجهول باشد و رجل همین حرام باشد یعنی لاحق کرده شد اجل او یا مراد از رجل برین تقدیر رجل همراه باشد یعنی کشته شد و یا لاحق کرده شد یعنی بوی مشرکان پیوستند و کشتند و نگذاشتند که بمسلمانان برسد و نیز میگوید محتمل که رجل بسکون جیم باشد جمع رجل بمعنی مردم مسلمانان باشد یعنی پیوسته شدند مسلمانان و مشرکان جمع شده کشتند سیوطی گفته که این وجها خیر بهترین توجیهات است اگر ثابت شود روایت بسکون جیم پوشیده نماند که برین تقدیر معنی ملحق فعل معلوم نیز درست می آید و توجیه که مراد ازین جماعه مشرکان باشند فانزل الله تعالى علينا ثم كان من المنسوخ پس فرستاد خدا بر ما آیت مذکور است پس بود از جمله منسوخ التلاوت انا قد لقينا ربنا فرضي عنا وارضانا ما ملاقات کردیم پروردگار خود را پس راضی شد از ما و راضی کرد ما را فدعا النبي صلى الله عليه وسلم عليهم ثلاثين صباحا پس دعا کرد پیغمبر خدا بر ایشان سی صبح على رعل وذكوان وبني لحيان وعصية الذين عصوا الله ورسوله دعا کرد بر هلاک این چهار قبیله که نافرمانی کردند خدا را و رسول خدا را

حدثنا حبان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر قال حدثني ثمامة بن عبد الله بن انس انه سمع انس بن مالك گفت معمر حدیث کرد مرا ثمامه بن عبد الله بن انس که بتحقیق وی شنید جد خود را انس بن مالك يقول لما طعن حرام بن ملحان میگفت وقتیکه نیزه زده شد بسوی حرام بن ملحان وكان خاله وبود حرام خال انس يوم بئر معونة روز بئر معونه قال بالدم هكذا قول اینجا بمعنی گرفتن است از باب اطلاق قول بر فعل یعنی گرفت خون را از جای زخم فنضحه على وجهه وراسه پس پاشید او را بر روی خود و سر خود ثم قال فزت ورب الكعبة باز گفت فیروزی یافتم مراد سوگند بپروردگار کعبه حدثنا عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت استاذن النبي صلى الله عليه وسلم ابو بكر في الخروج حين اشتد عليه الاذى گفت عایشه طلب اذن کرد پیغمبر خدا را ابو بکر در بر آمدن از مکه هنگامیکه سخت شد بر وی آزار مشرکان فقال له اقم پس فرمود ابو بکر را باش و مرو فقال يا رسول الله اتطمع ان يوذن لك پس گفت ای رسول خدا آیا طمع داری از خدا اینکه اذن داده شود مر ترا فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اني لارجو ذلك پس بود رسول خدا میفرمود بهر آئینه امید دارم آنرا قالت فانتظره ابو بكر گفت عایشه پس انتظار کرد آنرا ابو بکر فاتاه رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم پس آمد آنحضرت نزد ابو بکر روزی ظهرا اقنا داه در وقت ظهر پس ندا کرد ابو بکر را فقال اخرج من عندك پس گفت بیرون کن کسی که نزد تست فقال ابو بكر انما هما ابنتاي پس گفت ابو بکر نیستند درینجا مگر دو دختر من عایشه

الجزء التاسع شيخ الاسلام كتاب الحرث والمزارعة

بیدار کنم ایشان را و ناخوش داشتم اینکه بنوشانم کودکان پیش از والدين والصبية يتضاغون عند رجلي وکودکان عو غا میکردند نزد دو پای من حتى طلع الفجر بر همین حال ماندم تا آنکه طلوع کرد صبح فان كنت تعلم اني فعلت ابتغاء وجهك فافرج لنا فرجة نرى منها السماء پس اگر میدانی خدایا که من کرده ام این کار را بطلب رضای تو پس بکشا برای ما که ببینیم از آن آسمان ففرج الله فرأوا السماء پس کشاده شد فرجه پس دیدند آسمان را وقال الآخر اللهم انها كانت لي بنت عم احببتها كاشد ما يحب الرجال النساء و گفت نفر دیگر خداوندا بتحقیق حال این است که بود مرا دختر عم که دوست میداشتم او را مانند سخت ترین دوست داشتن مردان زنان را فطلبت منها پس خواستم از وی چیزی که میخواهد مرد از زن فابت على حتى اتيها بمائة دينار پس باز داشت بر من تا آنکه بدهم او را صد دینار که طلب کرد از من فبغيت حتى جمعتها پس طلب تلاش کردم تا آنکه فراهم آوردم صد دینار را بغیت از بغیه بالکسر بمعنی جستن و حاجت فلما وقعت بين رجليها قالت پس وقتیکه نشستم میان دو پای او گفت يا عبد الله اتق الله ولا تفتح الخاتم الا بحقه ای بنده خدا بترس خدا را و مکشا مهر خدا را مگر بحق آن چون نکاح فقمت پس برخاستم کار نا کرده فان كنت تعلم اني فعلته ابتغاء وجهك فافرج لنا فرجة پس اگر میدانی خدایا که من کرده ام ترک زنا بطلب رضای تو پس بکشا برای ما کشادگی ففرج پس کشاده شد وقال الثالث اللهم اني استاجرت اجيرا بفرق ارز و گفت نفر سوم خداوندا بتحقیق من مزدور گرفته بودم مزدوری را بفرق برنج و فرق بفتح فا و را و سکون ثانی نیز آمده پیمانه بمدینه که سه صاع گنجد و در اردو شش لغت است

واسماء فقال اشعرت انه قد اذن لي في الخروج پس گفت دانستي تو كه تحقيق اذن داده شد مرا در برآمدن فقال يا رسول الله الصحبة

فقال النبي صلى الله عليه وسلم الصحبة پس گفت اى رسول خدا حكم شده است همراهي مرا فرمود همراه خواهي بود قال يا رسول الله

عندي ناقتان قد كنت اعددتهما للخروج گفت اى رسول خدا نزد من دو شتر است تحقيق بودم كه آماده داشته ام هر دو را

براى سوارى برآمدن فاعطى النبي صلى الله عليه وسلم احداهما پس داد ابوبكر پيغمبر خدا را يكى از آن دو شتر وهي الجدعاء

و آن شتر نام او جدعا بود و جدعا در اصل لغت بمعنى گوش بريده است و اين شتر گوش بريده نبود فركبا وانطلقا پس سوار شدند

هر دو و راهى شدند حتى اتيا الغار وهو بثور تا آنكه آمدند غار را و آن غار در كوه ثور بود فتواريا فيه پس پنهان شدند در آن غار

وكان عامر بن فهيرة غلاما لعبد الله بن الطفيل بن سخبرة و بود عامر بن فهيره غلامى مر عبد الله بن طفيل را گفته است سياك

كه صواب طفيل بن عبد الله است و اين عامر بن طفيل اسلام آورده پيش از آنكه آنحضرت در دار ارقم در آمد ابوبكر او را خريده

بود از عبد الله و آزاد كرده بود او را و وى سيوم كسى است كه در هجرت با آنحضرت بوده اخو عائشة لامها و اين عبد الله برادر عائشه بود

از مادر كه ام رومان است يعنى پسر ابوبكر نبود وكانت لابي بكر منحة و بود مر ابى بكر را ناقه شيردار منحه بكسر ميم و سكون نون و فتح حاء

مهمله است فكان يروح بها ويغدو عليهم ويصبح پس بود آن غلام ميبرد آن منحه را بعد از زوال روز و پگاه مى آورد و صبح ميكرد

يعنى شير آن را و آن را مى آورد فيدلج اليهما پس آخر شب مى آمد بسوى آنحضرت و ابوبكر من قولهم ادلج بتشديد دال يعنى سير كرد آخر شب ثم يسرح فلا

يفطن به احد من الرعاء پس سير ميكرد پس زيركى نيافت باين آمد و رفت هيچ كس ابدا از راعيان فلما خرج خرج معهما پس

هرگاه برآمدند از غار برآمد عامر با ايشان يعقبانه حتى قدم المدينة عقب خود ميگرفتند و رديف خود مى ساختند نوبت بنوبت تا آنكه

قدوم آورد آنحضرت بمدينه فقتل عامر بن فهيرة يوم بئر معونة پس كشته شد عامر بن فهيره روز بئر معونه در ميان هفتاد كس وعن

ابي اسامة قال قال هشام بن عروة و مرويست از ابى اسامه كه در سند سابق مذكور است گفت گفت هشام بن عروه فاخبرني

ابي قال لما قتل الذين ببئر معونة واسر عمرو بن امية الضمري گفت عروه وقتيكه كشته شدند جمعى به بئر معونه و اسير كرده شد عمرو بن اميه

ضمرى قال له عامر بن الطفيل گفت عمرو بن اميه را عامر بن طفيل كه ميشناسى از همه كشتگان گفت آرى مى شناسم فقال من هذا

واشار الى قتيل پس گفت كيست اين و اشارت كرد بسوى كشته فقال له عمرو بن امية هذا عامر بن فهيرة پس گفت مر او را عمرو بن

اين عامر بن فهيره است قال لقد رايته بعد ما قتل رفع الى السماء گفت عامر بن طفيل تحقيق ديدم اين را بعد از آنكه كشته شد

برداشته شد بسوى آسمان حتى انى لا نظر الى السماء بينه وبين الارض ثم وضع تا آنكه تحقيق من هر آئينه نظر ميكردم بسوى آسمان

كه ميان او و ميان زمين است پس فرو نهاده شد بر زمين و در روايت واقدى آمده كه فرشتها او را پوشيدند پس نديدند او را مشركان گفته اند

كه پوشيدن ملائكه او را بعد از ديدن عامر بن طفيل باشد پس مخالفتى در ميان دو روايت نيست اگر گوئى از حديث سابق معلوم شده بود كه حرام گفته بود

فزت و الله بعد از آن عامر بن طفيل راهى شده بود و اين حديث دلالت كرد كه وى در وقت شهادت فزت گفته بود گوئيم در حديث

سابق فانطلق حرام معطوف است بر قول بعث فيه رجالا و ذكر موت در آنجا بطريق استطراد است فاتى النبي صلى الله عليه

وسلم خبرهم فنعاهم پس آمد پيغمبر خدا را خبر موت ايشان پس رسانيد خبر موت ايشان فقال ان اصحابكم قد اصيبوا

پس فرمود بتحقيق ياران شما رسيدند بشهادت وانهم قد سألوا ربهم فقالوا ربنا اخبر عنا اخواننا و تحقيق ايشان سوال كردند

پروردگار خود را پس گفتند اى پروردگار ما خبر كن برادران ما را بما رضينا عنك ورضيت عنا فاخبرهم عنهم

بآنكه راضى شديم با تو و تو راضى شدى از ما پس خبر داد خدا احوال ايشان را واصيب يومئذ فيهم عروة بن اسماء بن

الجزء التاسع شيخ الاسلام

كتاب الحرث والمزارعة

بمزدورى آنچه قرار كرده بوده ام پس اعراض كرد از اجرت خود

فلم ازل ازرعه حتى جمعت منه بقرا وراعيها

پس هميشه بودم كه مى كاشتم برنج را تا آنكه فراهم آوردم

از آن گاو و شبان آن را فجاءني فقال اتق الله

پس آمد مرا اجير بعد مدتى و گفت بترس خدا را و بده

مزد مرا فقلت اذهب الى ذلك البقر وراعيها

فخذ پس گفتم برو بسوى اين گاو و چرانندهٔ آن پس

بگير مزد خود فقال اتق الله ولا تستهزئ بي

پس گفت بترس خدا را و مسخرى مكن بمن فقلت

اني لا استهزئ بك فخذ پس گفتم من مسخرى نميكنم

بتو پس بگير فاخذه پس گرفت آن را فان كنت تعلم

اني فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما بقي

پس اگر ميدانى كه من كرده ام اين كار را طلب رضاى

تو پس بكشا آنقدر كه باقى مانده است از سنگ ففرج الله

پس بكشاد خداى تعالى باقى را قال ابو عبد الله گفت بخارى

وقال اسمعيل بن عقبة عن نافع و گفت اسمعيل

بن ابراهيم برادر زاده موسى بن عقبه مذكور در اسناد

در روايت خود از نافع ...

...

پس جمع كرد در باب اوقاف اصحاب النبي صلى الله

عليه وسلم ذكر وقفهاى كه كرده اند ياران آنحضرت

واراضى وارض الخراج ومزارعتهم ومعاملتهم

و ذكر زمين خراج كه مقرر كرده بودند صحابه آن را بر اهل

ذمه عاملان آن زمين و ذكر مزارعت و معامله صحابه

وقال النبي صلى الله عليه وسلم لعمر و فرمود آنحضرت

عمر بن خطاب را در زمينى كه يافته بود در خيبر تصدق

وقف كن اصل زمين را لا يباع بحالى كه فروخته نشود

چنانچه حكم وقف است ولكن ينفق ثمره وليكن صرف

كرده شود حاصل آن چنانچه در كتاب الوصايا بتفصيل

الصلات رسیده شهادت من بعد وازین مردم عروه بن اسماء بن صلت فسمی عروة به پس نام پدر عروه بن زبیر نام عروه که بر بیر معونه کشته شد بعلی تعالی بنام کسی که خدا از وی راضی شد و وی از خدا راضی شد سیوطی گفت که استبعاد کرده اند بر اشتراک عرب که میان ولادت عروه بن زبیر است و میان شهادت عروه بن اسماء و آن دو سال و کسری است پس هیچ استبعاد ندارد و منذر بن عمرو سمی به منذر او شهید شد در آن واقعه منذر بن عمرو نامیده شد منذر بن زبیر او در عروه بعضی گفته اند که این منذر مسمی ابو اسید است و منذر بن عمرو عم پدر ابو اسید است سیوطی گفت این روایت او وهم است حدثنا محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا سلیمان التیمی عن ابی مجلز عن انس رضی الله عنه قال قنت النبی صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا یدعو گفت انس قنوت خواند پیغمبر خدا بعد از رکوع یک ماه دعا میکرد علی رعل وذکوان یقول عصیة عصت الله ورسوله حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال دعا النبی صلی الله علیه وسلم علی الذین قتلوا یعنی اصحابه ببئر معونة ثلاثین صباحا دعا کرد پیغمبر خدا بر جماعه که کشتند یاران او را به بیر معونه سی صباح حین یدعو علی رعل وذکوان ولحیان وعصیة عصت الله ورسوله قال انس فانزل الله تعالی لنبیه صلی الله علیه وسلم فی الذین قتلوا اصحاب بیر معونة پس فرستاد خدای بزرگ بر پیغمبر خود وحی در حق جمعی که کشته شدند یاران بیر معونه یعنی آنجا کشته شدند قرآنا قرأناه حتی نسخ بعد قرآنی را که خواندیم آنحضرت آنرا تا آنکه منسوخ شد تلاوت بعد از آن بلغوا قومنا فقد لقینا ربنا فرضی عنا ورضینا عنه حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عاصم الاحول قال سألت انس بن مالک رضی الله عنه عن القنوت فی الصلوة گفت عاصم پرسیدم من انس مالک را از قنوت که در نماز است آیا مسنون است یا نه فقال نعم گفت آری هست فقلت کان قبل الرکوع او بعده قال قبله پس گفتم تو پیش از رکوع یا بعد آن گفت پیش از آن قلت ان فلانا اخبرنی عنک انک قلت بعده گفتم تحقیق فلان مرد خبر داد مرا از تو که تو گفته بعد از رکوع است شیخ ابن حجر گفته واقف نشدم بر نام این فلان شاید محمد بن سیرین باشد قال کذب انما قنت النبی صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا گفت انس خطا کرده است قنوت نخواند رسول خدا بعد از رکوع مگر یک ماه انه کان بعث ناسا یقال لهم القراء تحقیق فرستاده مردم گفته میشد مر ایشانرا قرا یعنی سبب خواندن قنوت این بود وهم سبعون رجلا الی ناس من المشرکین آن فرستادها هفتاد مرد اند که فرستاده بسوی جمعی از مشرکان بینهم وبین رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد قبلهم میان مشرکان و میان رسول خدا عهدی است پیش از ایشان بعضی روایات قبلهم ضد بعدهم واقع است یعنی پیش از این عهدی و میان ایشان فظهر هؤلاء الذین کان بینهم وبین رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد پس غالب آمدند یعنی نقض عهد کردند و غالب آمدند چنانکه کشتند فرستادهای پیغمبر خدا را شرح این قصه آنست که قبیله رعل وذکوان که آنها عهد امان یافته بودند نزد آنحضرت آمده التماس نمودند که با هم از قبیله خود دشمنان داریم که بر ما غلبه میکنند جمعی را با ما همراه کنند که مدد ما نمایند آنحضرت هفتاد کس را همراه کرد تا رفته آنها را دعوت اسلام کنند اگر قبول نمایند همراهی ایشان محاربه کنند چون به بیر معونه رسیدند با جمعی دیگر از قبائل خویش که عهد نداشتند غدر کرده این جماعه صحابه را بشهادت رسانیدند و تقریر معنی این کلام اینست که فرستاد آنحضرت بسوی مردم از مشرکان از قبائل مذکور که عهد و ذمه نداشتند و آنکه در صفت آن جماعه واقع شده که میان ایشان و میان آنحضرت عهد بود بطریق تغلیب است چون بعضی از اینها عهد داشتند گویا همه داشتند باین تقریر مندفع شد آنچه گفته اند که فرستادن بر قومی که عهد داشتند چگونه روا باشد فقنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا یدعو علیهم یعنی خواندن قنوت بعد از رکوع مخصوص باین قنوت بود که بر جماعه قاتلان تا یک ماه دعا کردند

باب غزوة الخندق وهی الاحزاب

و همین است غزوه احزاب که طوائف یهود و طوائف مشرکان قریش و غیر اینها بسرکردگی ابو سفیان جمع شده بر مدینه آمدند

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الحرث والمزارعة

یا فتح کرده نمی شد پس هیچ قریه از قری کفار مگر آنکه تقسیم میکردم آن را و حصه کرده میدادم میان مردم آن قریه کما قسم النبی صلی الله علیه وسلم خیبر چنانکه تقسیم کرده بود آنحضرت خیبر را ولیکن نظر بآخر مسلمین تقسیم نکردم که وقف کرده شوند اراضی مفتوحه و مقرر کرده شود خراج تا دایم بود نفع آن برای مسلمین ازینجا معلوم میشود که خیبر تقسیم گشته بود میان اهل آن نه بطریق مزارعت و معاملت و امام مخیر است میان قسمت و وقف

باب من احیا ارضا مواتا بفتح میم و تخفیف واو زمینی که زراعت کرده نشده و تعمیر نموده نشده و مالک نشده او را هیچ یکی و احیاء زمین عبارت از مباشرت عمارت آن با آب دادن یا کاشتن یا درخت نشاندن یا بنا نمودن و در هدایه گفته موات آنچه نفع گرفته نشده بودی در اراضی از جهت انقطاع آب از وی یا بسبب غلبه آب بر وی و جز آن از چیزی که منع میکند زراعت را پس آنچه عادی باشد یعنی خراب قدیم است که مالک نیست مر او را یا مملوک است در اسلام که شناخته نمیشود مر او را مالکی و دور است از قریه چنانکه اگر بایستد آدمی در نهایت آبادی و بانگ زند شنیده نشود آواز او موات است و بعد از قریه شرط کرده آن را ابو یوسف و محمد اعتبار کرده انقطاع انتفاع اهل قریه را از آن زمین اگرچه نزدیک از قریه باشد

ورأی ذلک علی فی ارض الخراب بالکوفة و دید حکم موات را علی بن ابی طالب کرم الله

وبالتماس سلمان فارسی خندق بر گرد شهر کندند بهم این جهت باین و نام آنرا میخوانند ثابت کرده و بقولی بیست و شش روز محاصره داشتند بعد از آن احزاب منکوب برگشتند قال موسى بن عقبة كانت في شوال سنة اربع گفت موسی بن عقبه بود این غزوه در ماه شوال سال چهارم از هجرت و ابن اسحق گفته در سنه پنجم است مولف بقول موسی اختیار کرده حدیث مذکور دلیل آورده است چنانکه بدان حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال اخبرني نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم عرضه يوم احد بتحقیق پیغمبر خدا عرض کرد ابن عمر را یعنی از نظر فرو گذرانید با خواسته شد از قتال ایشان وقتی که نظر کرد ما را هو ابن اربع عشرة سنة فلم يجزه و او چهارده ساله بود پس تجویز نکرد همراهی او را و عرضه يوم الخندق وهو ابن خمس عشرة سنة فاجازه و بنظر گذرانید او را روز غزوه خندق و او در وقت پانزده ساله بود پس تجویز کرد او را الخ و محققان با شند از ین حدیث معلوم شد که یکسال فرق بود میان این غزوه و غزوه احد و احد در سنه ثلث بود لازم آمد که غزوه خندق در سال چهارم باشد و بر روایتی که از امام مالک آمده که غزوه احد بعد از سی و یک ماه از هجرت بود نیز لازم آمد که غزوه خندق در آخرهای سال چهارم باشد پوشیده نماند که استدلال مولف رح موقوف بر آنست که عمر ابن عمر روز غزوه احد چهارده سال کامل بی نقصان باشد و در غزوه خندق پانزده سال کامل حدثنا قتيبة قال حدثنا عبد العزيز عن ابي حازم عن سهل بن سعد قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخندق گفت سهل بن سعد الساعدی بودیم ما با رسول خدا در کار خندق وهم يحفرون ونحن ننقل التراب على اكتادنا و مسلمانان میکندند و ما با رسول خدا بودیم نقل میکردیم خاک را بر دوشهای خود اکتاد جمع کتد است بفتح کاف و کسر تاء فوقانیه یعنی جای میان دو شانه که آنرا کاهل هم گویند فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم لا عيش الا عيش الآخرة پس فرمود رسول خدا هنگامی که دید محنت و رنج یاران را ای خداوند نیست عیش مگر عیش آخرت یعنی زیستگی یعنی این حیات دنیوی اگر چه باشد نیست گردد و حکم عدم دارد فاغفر للمهاجرين والانصار پس مغفرت کن مهاجران و انصار را که راحت های ابدی نصیب ایشان گردد حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا معاوية بن عمرو قال حدثنا ابو اسحق عن حميد سمعت انسا رضي الله عنه يقول خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الخندق حمید روایت است از حمید طویل که شنید انس را میگفت بیرون آمد رسول خدا بسوی خندق فاذا المهاجرون والانصار يحفرون في غداة باردة پس ناگاه دید که مهاجران و انصار میکنند در صباحی سرد و لم يكن لهم عبيد يعملون ذلك لهم و نبود مر ایشان را بندگان که کار کنند این را برای ایشان فلما رای ما بهم من النصب والجوع قال پس هرگاه دید حالیکه با ایشان بود از رنج و گرسنگی فرمود اللهم ان العيش عيش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة خداوندا بتحقیق زندگانی زندگانی آخرت است پس بیامرز انصار و مهاجران را تا زندگانی ما با نیک در آخرت دریابند فقالوا مجيبين له پس گفتند یاران که کار میکردند در حالیکه جواب دهنده اند مر آنحضرت را نحن الذين بايعوا محمدا على الجهاد ما بقينا ابدا ما آنکسانیم که بیعت کردند محمد را او ایمان آوردند بوی بر جهاد با کافران مادامی که هستیم دایم و زیاده کرده است حارث بن اسامه در مسند خود بعد از ین بیت والعن عضلا والقارة هم كلفونا ننقل الحجارة و لعنت کن خدایا قوم عضل و قاره را اینها تکلیف کرده اند ما را به نقل خاک سنگ حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز عن انس بن مالك قال جعل المهاجرون والانصار يحفرون

الجزء التاسع شيخ الاسلام كتاب المزارعة

الحرث

انظر اذن مر غوش را بوده آنکه نصب شریعت است نزد صاحبیه اذن و غیر اذن یکسان است ویروی عن عمرو بن عوف عن النبي صلى الله عليه وسلم و روایت کرده میشود از عمرو بن عوف مرفوعاً مانند حدیث عمر مذکور و قال و فرمود آن حضرت در حدیث مذکور في غير حق مسلم یعنی کسیکه احیا کند موات را زمینی که نیست در آن حق مسلمانی و ليس لعرق ظالم فيه حق و نیست مر بیخ ستمگار را حقی مراد از عرق ظالم درخت نشاندن یا زراعت کردن است در زمین دیگری بی اذن وی پس فرمود نمیرسد مر صاحب غرس یا زراعت را حق ابقای درخت و زراعت در زمین آن دیگر و عرق به تنوین است در اکثر روایات و ظالم صفت اوست بطریق مجاز و در بعضی روایات باضافت است ویروی فيه عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم و روایت کرده میشود درین باب از جابر مرفوعاً مانند اثر عمر رضی الله عنه چنانچه تصحیح کرده آن را ترمذی حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عبيد الله بن ابي جعفر المصري عن محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود يتيم عروة عن عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من اعمر ارضا ليست لاحد فهو احق یعنی کسیکه آباد کرد و احیا کند زمینی را که نیست ملک کسی پس وی سزاوارتر است با آن زمین قال عروة قضى به عمر في خلافته گفت عروه حکم کرد باین حکم عمر رضی الله عنه در خلافت خود باب بلا ترجمه بمنزلة فصل از باب سابق است حدثنا قتيبة قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن موسى بن عقبة عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم اري وهو في معرسه بذي الحليفة في بطن الوادي بتحقیق آن حضرت نموده شد در خواب و حال آنکه وی در فرودگاه خود بود بموضع ذی الحلیفه در میان وادی

الخندق حول المدينة گفت انس گشتند مهاجران وانصار بجانبیکه میکندند خندق را گرد مدینه وینقلون التراب على متونهم ونقل میکردند خاک را بر پشتهای خود وهم یقولون وحال آنکه ایشان میگویند نحن الذين بايعوا محمدا على الاسلام ما بقينا ابدا این روایت بجای جهاد اسلام مینماید اوی نقل بالمعنى کرده است یا هر دو را میگفته باشند قال یقول النبي صلى الله عليه وسلم گفت انس میفرمود پیغمبر خدا وهو یجیبهم وحال آنکه آنحضرت جواب میداد ایشانرا اللهم انه لا خير الا خير الآخرة خداوندا بتحقیق نیست نکوئی مگر نکوئی آخرت فبارك في الانصار والمهاجرة پس برکت کن مر انصار و مهاجران را ظاهر آنست که گاهی صحابه مبادرت میکردند و آنحضرت جواب میداد و گاهی بعکس آن می بود قال یؤتون بملء كفي من الشعير گفت انس و پس آورده میشد بپری دو کف از جو فيصنع لهم باهالة سنخة پس پخته میشد مر ایشانرا بدومن گنده توضع بين يدي القوم والقوم جياع نهاده میشد پیش مردم و مردم گرسنه بودند وهي بشعة في الحلق و آن پیه بود و دنبه ناخوش بودی در چشیدن آن در کام و مراد با بو بوی گندیده منتن بضم میم و سکون نون و کسر فوقانیه ظاهر انست که منتنة میگفت از انکه بر مؤنث است لیکن در مؤنث غیر حقیقی لفظی باشد یا سماعی اعتبار تذکیر کرده اند و لفظ این حدیث سند این سنی است حدثنا خلاد بن يحيى قال حدثنا عبد الواحد بن ايمن عن ابيه قال اتيت جابرا گفت ایمن آمدم نزد جابر بن عبد الله فقال انا يوم الخندق نحفر فعرضت كدية شديدة پس گفت بتحقیق ما روز خندق میکندیم زمین را پس پیش آمد زمینی سخت که کار نمیکرد دران آلات حفر کدیه بضم کاف وتقدیم دال مهمله بر تحتیه یعنی قطعه سخت و در روایت الی ذر کیدة بتقدیم تحتیه بر دال بمعنی کدیه است قاضی عیاض گوید گویا کیده واحد کید است بمعنی حیله یعنی حیله پیش آمد چنانکه عاجز ساخت پس التجا بآنحضرت کردند و در روایت ابن عساکر کبده بموحده است بجای تحتیه و در روایت اصیلی کندة بنون بجای تحتیه و در بعضی روایات بتاء فوقانیه بجای نون قاضی عیاض گوید نمی شناسم معنی این همه کلمه را القبد السیوطی القسطلانی سنه در قاموس گفته کنده بکسر کاف بمعنی قطعه از کوه و این معنی انسب است از معنی کیده بمعنی حیله نزدیک است بمعنی کدیه و هم در قاموس گفته کتد محرکة النجم وجبل بمکه و اراده معنی جبل اینجا بعید نیست فجاءوا النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا هذه كدية عرضت في الخندق پس آمدند مردم نزد پیغمبر خدا و گفتند این زمین سختی است که پیش آمده در خندق ابن عساکر اینجا کبده بموحده روایت کرده و بعضی کدیه گفته اند و در قاموس بمعنی شدت و مشقت گفته و اینجا این معنی نیز راست می آید فقال انا نازل ثم قام وبطنه معصوب بحجر پس فرمود من فرود می آیم و دور میکنم آنرا پس برخاست و حال آنکه شکم آنحضرت پیچیده شده بود بسنگ یعنی از غایت جوع و حرارت بشکم سنگ بسته بود تا اقامت توانند کرد یا برای تسکین حرارت شکم بسر می سنگ معصوب بصاد مهمله از عصابه است ولبثنا ثلاثة ايام لا نذوق ذواقا و درنگ کردیم سه روز که نمی چشیدیم یا چشیدنی فاخذ النبي صلى الله عليه وسلم المعول پس گرفت پیغمبر خدا کلند را فضرب فعاد كثيبا اهيل پس زد بر آن زمین پس گشت ریگ که سیلان میکند او اهيم یا گشت خاک گرد آلود شک راویست فقلت يا رسول الله ائذن لي الى البيت پس گفتم ای رسول خدا اذن کن مرا بسوی خانه یعنی رخصت کن تا بخانه خود روم فقلت لامرأتي رايت النبي صلى الله عليه وسلم شيئا ما في ذلك صبر چون در آمدم بخانه گفتم مر زن خود را دیدم پیغمبر خدا را چیزی یعنی حالیکه نیست در آن صبری فعندك شيء قالت عندي شعير وعناق پس است نزد تو چیزی از جنس طعام گفت نزد من جو و بزی است عناق بفتح مهمله و نون و قاف ماده بزغاله فذبحت العناق وطحنت الشعير پس ذبح کردم بز را و آس کردن جو را حتى جعلنا اللحم في البرمة تا آنکه انداختیم گوشت را در دیگ سنگی ثم جئت النبي صلى الله عليه وسلم پس آمدم نزد پیغمبر خدا والعجين قد انكسر والبرمة بين الاثافي و خمیر آرد شکسته شده و دیگ میان دیگ پایه قد كادت ان تنضج تحقیق قریب بود که اخته شود یعنی گوشتی که در آن بود فقلت طعيم لي فقم انت يا رسول الله ورجل او رجلان پس گفتم بآنحضرت طعامکی هست مرا

الجزء التاسع شیخ الاسلام — کتاب الحرث والمزارعة

موضع تعریس یعنی نزول آخر شب برای راحت وهو اسفل من المسجد الذي ببطن الوادي و معرس شریف پائین از مسجدی که در درون وادیست یعنی وادی عقیق بينه وبين الطريق میان مسجد یا میان بطن وادی و میان راه وسط بفتح سین من ذلك میان حقیقی از ان به میل بیک جانب و این حدیث چون حدیث آینده در باب قول النبي العقيق واد مبارک ارجح گذشت

حدثنا اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا شعيب بن اسحق عن الاوزاعي قال حدثني يحيى ابن كثير عن عكرمة عن ابن عباس عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الليلة آتاني آت من ربي

فرستاده شب آینده مرا آینده یعنی فرشته از پروردگار من وهو بالعقيق و حال آنکه آن حضرت در وادی عقیق بود ان صل في هذا الوادي المبارك یعنی حکم آورد از پروردگار اینکه نماز کن درین وادی مبارک وقل عمرة في حجة و بگو عمره است در حج یعنی احرام از هر دو نسک کن مقصود از ایراد حدیثین درین باب تنبیه است بر آنکه معرس مصلای آنحضرت داخل نیست در مواتی که احیا کرده باشند زیرا که واقع نشد دران تحویط و مانند آن از وجوه احیا یا آنکه ملحق است بحکم احیا بنا بر ثبوت خصوصیت تصرف دران گویا مقرر ساخته شد برای مسلمین پس نیرسد هیچ کی را که بنا کند دران

پس برخیز تو و بفرمی یاد و مرو تکیم تصغیر طعام هست قال کم هو فذکرت له فقال کثیر طیب فرمود چه قدر است طعام پس گردیدم آنحضرت را آنچه بود

فرمود بسیار است و خوش است قال قل لها لا تنزع البرمة و لا الخبز من التنور فرمود بگو مر زن خود را که بر مکن دیگ را از سر دیگدان و نه نان را از تنور

بیرون آر حتی آتی تا آنکه من بیایم قال قوموا فقام المهاجرون و الانصار فرمود بهمه یاران برخیزید پس برخاستند همه مهاجرین و انصار فلما دخل

علی امرأته قال ویحک پس هرگاه در آمد جابر بر زن خود گفت وای بر تو جاء النبی صلی الله علیه و سلم بالمهاجرین و الانصار و من معهم

آمد پیغمبر خدا با مهاجران و انصار و کسانیکه با ایشان بود قالت هل سألک قلت نعم گفت زن آیا پرسید ترا از قدر طعام گفتم آری پرسیده

بود فقال ادخلوا و لا تضاغطوا پس فرمود آنحضرت در آئید و مزاحمت یکدیگر مکنید فجعل یکسر الخبز و یجعل علیه اللحم پس گشت

آنحضرت می شکست نان را و میگردانید بروی گوشت را و یخمر البرمة و التنور و می پوشید سر دیگ را و سر تنور را اذا اخذ منه و یقرب

میگرفت از دیگ و تنور و یقرب الی اصحابه ثم ینزع و نزدیک میکرد بسوی یاران خود پس تر از آن میکشید فلم یزل یکسر الخبز و یغرف

حتی شبعوا پس همیشه میشکست نان را و بر می آورد گوشت را از دیگ تا آنکه همه سیر شدند و بقی بقیة و باقی ماند طعامی قال کلی هذا و اهدی

فان الناس اصابتهم مجاعة فرمود آن زن بخور این را و هدیه کن بدیگران پس بتحقیق مردم رسیده است ایشان را گرسنگی حدثنا عمرو

بن علی قال حدثنا ابو عاصم قال اخبرنا حنظلة بن ابی سفیان قال اخبرنا سعید بن میناء قال سمعت جابر بن عبد الله

رضی الله عنهما قال لما حفر الخندق رأیت بالنبی صلی الله علیه و سلم خمصا گفت جابر وقتیکه کنده شد خندق دیدم بر رسول خدا گرسنگی

خمص بفتح معجمه و سکون میم و فتح آن و صاد مهمله یعنی آواز شکم که از گرسنگی می باشد مراد اینجا گرسنگی است فانکفأت الی امرأتی فقلت هل

عندک شیء پس برگشته رفتم بسوی زن خود و گفتم هست چیزی نزد تو از طعام انکفأت مانند انقلبت وزنا و معنی فانی رأیت برسول الله

صلی الله علیه و سلم خمصا شدیدا پس تحقیق من دیده ام بر رسول خدا گرسنگی سخت فاخرجت الی جرابا پس بیرون آورد نزد من انبانی

جراب بکسر جیم است بعضی گویند بفتح نیز لغتی است فیه صاع من شعیر که در وی یک صاع از جو بود و لنا بهیمة داجن و ما را بزغاله بود خانه

پرورده بهیمه تصغیر بهم است بمعنی بزغاله داجن بکسر جیم بزی که مقیم در خانه باشد و بچرا گاه نرود مشتق از دجن بمعنی اقامت در مکان فذبحتها

و طحنت الشعیر ففرغت الی فراغی پس ذبح کردم بز را و آس کرد جو را پس فارغ شد زن با فراغ من الی بمعنی مع است و قطعتها

فی برمتها و پاره کرده انداختم در دیگ خود ثم ولیت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم پس تر گشتم بسوی رسول خدا فقالت لا

تفضحنی برسول الله صلی الله علیه و سلم و بمن معه پس گفت وقت مراجعت من بسوی رسول خدا که رسوا مکن مرا نزد رسول خدا و نزد کسی که با وی است یعنی

مردم بسیار را نخواهی آورد که قلت طعام موجب شرمندگی و رسوائی شود فجئته فساررته پس آمدم نزد رسول خدا و آهسته گفتم با آنحضرت

فقلت یا رسول الله ذبحنا بهیمة لنا و طحنت صاعا من شعیر پس گفتم ای رسول خدا ذبح کرده ام بزی را که ما را بود و آس کردن صاعی

از جو که عندنا بود نزد ما فتعال انت و نفر معک پس بیا تو و چندی دیگر با تو که کمتر از ده باشند فصاح النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا اهل الخندق

پس فریاد کرد پیغمبر خدا پس گفت ای اهل خندق ان جابرا قد صنع سورا فحی هلا بکم بتحقیق جابر کرده است طعامی پس زود بیائید سور بضم مهمله و سکون

واو بعد راء یعنی طعام است یا طعامی که دعوت کنند بر آن و این لفظ فارسی است که تکلم کرده است آنحضرت بدان و احادیث دیگر از صحاح ناطق است به تکلم

آنحضرت بالفاظ فارسیه حی هلا بمهمله مفتوح و تشدید تحتیه و بلا بفتح ها و لام منون کلمه ایست که برای برانگیختن بر کاری میگویند یعنی بیائید بسرعت فقال

رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تنزلن برمتکم و لا تخبزن عجینکم پس فرمود رسول خدا فرود میارید دیگ خود را از سر دیگدان و نان مپزید

خمیر خود را حتی اجیء تا آنکه من بیایم فجئت و جاء رسول الله صلی الله علیه و سلم یقدم الناس جابر گوید پس آمدم و آمد رسول خدا در حالیکه

پیش کرده است مردم را حتی جئت امرأتی فقالت بک و بک تا آنکه آمدم پیش زن خود پس گفت بکند خدا با تو چنین و بکند خدا با تو چنان ...

الجزء التاسع شیخ الاسلام

کتاب المزارعة والمحرث

فهما علی تراضیهما پس آن هر دو صاحب زمین و زارع ثابت بر رضامندی همدیگر خود اند حدثنا احمد بن المقدام بکسر میم قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال حدثنا موسی قال اخبرنی نافع عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم ح و قال عبد الرزاق بن همام حمیری تعلیق است اخبرنا ابن جریج قال حدثنی موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر ان عمر ابن الخطاب اجلی الیهود و النصاری من ارض الحجاز بتحقیق امیر المؤمنین عمر بیرون کرد یهود و نصاری را از زمین حجاز که میان نجد و تهامه است و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما ظهر علی خیبر اراد اخراج الیهود منها و بود آنحضرت وقتیکه غالب آمد بر اهل خیبر خواست بیرون آوردن یهود را از خیبر و کانت الارض حین ظهر علیها لله و لرسوله و للمسلمین و بود زمین وقتیکه غالب آمدی آنحضرت بران برای خدا و برای رسول او و برای مسلمانان فسأل الیهود رسول الله صلی الله علیه و سلم لیقرهم بها ان یکفوا بسکون کاف و تخفیف فا عملها و لهم نصف الثمر پس در خواستند آن حضرت را که ثابت دارد ایشان را در خیبر باین شرط که کفایت کنند ایشان عمل زمین آن را و باشد مر ایشان را نصف میوه و حاصل زمین فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نقرکم بها علی ذلک ما شئنا ثابت میداریم شما را ازین زمین برین قرار مادامیکه می خواهیم و نزد ما کرده شد فقروا بها پس ثابت ماندند در آنجا حتی اجلاهم عمر الی تیماء تا آنکه جلا وطن کرد ایشان را عمر در زمان خلافت

دعا گفته است ظاهر آنست که مسا بد کرده است بعضی تقریر معنی چنین کرده اند که بسبب شمار اعادی و رسوائی و ترس شفقلت قد جعلت الذی
قلت ابین گفتم تحقیق کردم آنچه گفتی تو فاخرجت له عجینا فبسق فیه و بارک پس آوردم آنحضرت را خمیر را پس آب دهن انداخت در آن
و برکت داد و شد الی برمتنا فبسق فیها و بارک پس قصد کرد بسوی دیگ ما پس تف کرد در آن و برکت داد و در روایت غیر اربی ذر بسبق غیر است باجع
الطعام ثم قال ادع خابزة فلتخبز معی پس فرمود بخوان زنی نان پزرا پس گو بیزد با من واقدحی من برمتک ببکف گیر گوشت و شوربا را
از دیگ شما و فرو اسقدحه تم میگویند فقال قدحی من الحرق غرف منه و لا تنزلوها و فرود میاری بر مرا از دیگدان و هم الف و حال آنکه ایشان
هزار نفر بودند و همه سیر خوردند فاقسم بالله لاکلوا حتی ترکوه و انحرفوا پس سوگند میخورم بخدا که هر آئینه خوردند تا آنکه گذاشتند طعام
و مراجعت کردند و ان برمتنا لتغط کما هی و حال آنکه بتحقیق دیگ ما جوش میزد و شنیده میشد غطیط آن چنانچه آن بود و ان عجیننا
لیخبز کما هو و تحقیق خمیر ما پخته میشد آن چنانچه آن بود و است پیش از تقسیم حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا عبدة عن
هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها اذ جاؤکم من فوقکم و من اسفل منکم مرویست از عائشه در بیان قول خدا وقتیکه آمدند
کافران شما را از بالای شما که قوم غطفان بودند از اعلای وادی از جانب مشرق و از جانب پایان شما از جانب مغرب که قریش اند یعنی از هر طرف هجوم
کرده آمدند اذ زاغت الابصار وقتیکه میل کرد نظرها از طریق خود و مقابل خود از حیرت که از کثرت اینها روی می‌آورد یا آنکه میل کرد از همه چیز
و متوجه شد بجانب عدا قالت کان ذلک یوم الخندق گفت بود این آمدن مردم از اطراف در خندق و آنها قریش و غطفان و یهود بنی قریظه و بنی النضیر
دوازده هزار نفر بودند از سوار و پیاده قال البیضاوی هم ا بین جهت این غزوه را غزوه احزاب نیز میگویند حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن
ابی اسحق عن البراء رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینقل التراب یوم الخندق مرویست از براء بن عازب گفت بود
پیغمبر خدا که نقل میکرد خاک را روز کندن خندق حتی اغمر بطنه او اغبر بطنه تا آنکه پوشید خاک شکم او را یعنی پنهان شکم او یا گرد آلود شد شکم او شک راوی است یقول
میگفت آنحضرت این جز رکلام عبدالله بن رواحه است شیخ ابن حجر گفته که این جز موزون نیست والله لولا الله ما اهتدینا بخدا سوگند که اگر نبودی
فضل خدا هدایت نمی یافتیم ما و لا تصدقنا و لا صلینا و نه عبادات مالی میکردیم و نه بدنی فانزلن سکینة علینا پس فرست سکینه و آرام برما و ثبت
الاقدام ان لاقینا و ثابت و محکم دار قدمهای ما اگر پیش آئیم اعدا را و ان الاولی قد بغوا علینا و تحقیق پیشینیان بغی کردند بر ما از شطاری قوم
میشود که اوی بجای الذین است که کاتب تعریف کرده است اذا ارادوا فتنة ابینا وقتیکه خواستند که در فتنه اندازند ما را یعنی در کفر و ضلالت امتناع
آوردیم از قبول مرویست که کافران میگفتند روز خندق به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اگر ترک کنی معبود ما را ترک قتال میکنیم و رفع بها صوته
ابینا ابینا و بلند میکرد باین کلمه آواز خود را حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن شعبة قال حدثنی الحکم عن مجاهد عن ابن
عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده است ابن عباس از پیغمبر خدا قال نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور
فرمود نصرت و ظفر داده شدم من بباد صبا و هلاک کرده شد قوم عاد بباد دبور بفتح دال مهمله صبا باد مشرق است و دبور باد مغرب جوهری صاحب لغت گفته مهب
صبا جای طلوع آفتاب است وقتیکه برابر باشد شب و روز و جای غروب آن و در توقت کرمانی نقل کرده صبا بادیست که می‌آید از پس پشت وقتیکه ایستی
رو بقبله و دبور عکس آنست پوشیده نماند که روی بقبله بیک سمت نمیباشد مختلف است بحسب جهات بلاد و باد صبا سمت آن مختلف معنی ندارد
ظاهر این قابل نسبت بلد خود کعبه آن جانب مغرب خواهد بود گفته باشد این معنی در تفسیر تعیین مهب صبا معقولیت ندارد و مناسب نیست
در تفسیر باد صبا ذکر کرده شود مورد این قول آنحضرت همین معرکه خندق است که وقتیکه احزاب جمع شده بمدینه آمدند آنحضرت باد تند از جانب مشرق
رو بروی کافران وزید که تحمل آن نداشتند و ترسیدند که باد غضب الهی است ناچار پشت دادن و گریختن ... متفرق شدند و
متفرق شدند و اهلاک باد قوم عاد را مشهور است و درین کتاب نیز سبق ذکر یافته حدثنا احمد بن عثمان قال حدثنا شریح

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الوکالة

در بعضی کفایت میکردند کفاف را بعطا رخها مواسات
بمال و تن با کسی غمخواری کردن حدثنا محمد
بن مقاتل قال اخبرنا عبدالله بن مبارک قال اخبرنا
الاوزاعی عن ابی النجاشی بفتح نون
و تخفیف جیم عطا بن صهیب تابعی مولی رافع بن خدیج
قال سمعت رافع بن خدیج بن رافع عن عمه ظهیر
بن رافع بضم ظای معجمه تصغیر قال ظهیر لقد نهانا
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن امر کان بنا
رافقا گفت ظهیر که بتحقیق نهی کرد ما را آنحضرت
از کاری که بود ما را سبب نرمی و آسانی قلت ما قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فهو حق رافع بن
خدیج گوید گفتم بعم خود ظهیر آنچه فرموده است آنحضرت
پس آن حق است و لائق قال گفت ظهیر دعانی
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما تصنعون
بمحاقلکم خواند مرا آنحضرت بجای کفر مود چه میکنید شما
بمزرعهای خود قلت نواجرها علی الربع گفتم بکرایه میدهیم
آن را بر شرط چهارم حصه حاصل ربع بضمتین و ایت
کشمینی ست و این موافق است در معنی مر حدیث آینده
راو ربیع بفتح را و کسر موحده و سکون تحتیه نیز روایت

بن مسلمة قال حدثنا يوسف قال حدثني ابي عن ابي اسحق قال سمعت البراء بن عازب يحدث گفت ابو اسحق شنیدم براء بن عازب را

درحالیکه حدیث میکرد قال لما كان يوم الاحزاب وخندق رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت هرگاه بود روز احزاب یعنی خندق رسول خدا

ما رأيته ينقل من تراب الخندق دیدم من که نقل میکرد از خاک خندق رسول الله منصوب است از قبیل ما قبر عامدا علی شریطة التفسیر حتی واری عنی

الغبار جلدة بطنه تا آنکه پوشیده از من غبار پوست شکم آنحضرت را وكان كثير الشعر وبود آنحضرت بسیار موی بر شکم این حدیث بظاهر معارض

است حدیثی را که روایت کرده اند که شریف از نقاء و صفت آنحضرت كان دقيق المسربة بود آنحضرت باریک مسربه و مسربه موهای که از سینه

تا ناف شکم میباشد و جمع این دو حدیث گفته اند که وقت مسربه باریک بمعنی است که منتشر شود بلکه دراز بود تا شکم پس کثرت متعلقات آن

مراد و فسمعته يرتجز بكلمات ابن رواحة پس شنیدم آنحضرت را که رجز میخواند بکلمات ابن رواحه رجز کلامیکه مبارزان در وصف

جنگ بدان مفاخرت کنند وهو ينقل التراب ويقول وحال آنکه آنحضرت نقل میکرد خاک را و میگفت اللهم لولا انت ما اهتدينا ولا

تصدقنا ولا صلينا فانزلن سكينة علينا وثبت الاقدام ان لاقينا ان الالى قد بغوا علينا وان ارادوا فتنة ابينا آخرش

معلوم شد قال ثم يمد صوته باخرها گفت براء پس دراز میکرد آواز خود را بآخر این کلمات حدثنا عبدة بن عبد الله قال حدثنا

عبد الصمد عن عبد الرحمن هو ابن عبد الله بن دينار عن ابيه ان ابن عمر رضي الله عنهما قال اول يوم شهدته يوم الخندق

گفت ابن عمر نخستین روزی که حاضر شده ام جهاد را روز غزوه خندق است حدثنا ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام عن معمر

عن الزهري عن سالم عن ابن عمر قال واخبرني ابن طاوس عن عكرمة بن خالد عن ابن عمر گفت معمر و نیز خبر داد مرا ابن طاوس از

عکرمه از ابن عمر قال دخلت على حفصة ونسواتها تنطف گفت ابن عمر در آمدم بر حفصه خواهر خود درحالیکه گیسوهای وی می چکاند

آب یعنی از غسل برخاسته بود و این با اضطراب ضبط نزد او نسوات بفتح نون وسکون سین مهمله بعد از واو الف آخر تا فوقانیه و بعضی شارحان

بفتح سین ضبط کرده اند تنطف بفتح تا فوقانیه و سکون نون و کسر طاء مهمله و فا و در روایت غیر ابی ذر بضم طاست قلت قد كان من امر

الناس ما ترين گفتم بتحقیق یافته شد از کار و بار مردم چیزی که می بینی تو یعنی امارت و ملک این در وقتی گفته است که بر معاویه بن ابی سفیان

مردم بیعت قرار دادند فلم يجعل لي من الامر شيء پس گردانیده نشده مرا از امارت چیزی فقالت الحق فانهم ينتظرونك پس گفت

حفصه ملحق شو بایشان پس بتحقیق ایشان انتظار میبرند ترا واخشى ان يكون في احتباسك عنهم فرقة و میترسم اینکه باشد در

نگهداشتن تو خود را از ایشان تفرقی یعنی موجب فتنه و فساد در مسلمانان شود فلم تدعه حتى ذهب پس نگذاشت او را تا آنکه رفت فلما

تفرق الناس پس وقتیکه متفرق شدند مردمی که همراه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بودند بعد از قضیه تحکیم چنانچه خوارج و جز آنها و مقرر کردند امارت

بر معاویه کذا قالوا و ظاهر اینست که این مقاله ابن عمر و معاویه بعد از شهادت علی بن ابی طالب بلکه بعد از فوت امام حسن رضي الله عنهما بوده است

و در نیوقت ابن عمر توقف از خلافت خود کرده و خطب معاوية قال من كان يريد ان يتكلم في هذا الامر فليطلع لنا قرنه خطبه خواند معاویه

گفت کسی که میخواهد اینکه سخن کند درین کار یعنی در امارت پس بگو بنمایه مرا سر خود یعنی حاضر شود فلنحن احق به منه ومن ابيه پس ما البته سزاوار

تریم بامر خلافت از وی و از پدرش گفته اند کنایت از ابن عمر و عمر بن خطاب کرده و این معنی از فضولی غرور نفس است حاشا که چنین از ابن عمر جا بجا

بهتر باشد قال حبيب بن مسلمة فهلا اجبته گفت حبیب بن مسلمه پس چرا جواب ندادی تو او را قال عبد الله فحللت حبوتي وهممت ان اقول گفت

عبد الله بن عمر کشادم حبوه خود را و قصد کردم که بگویم حبوه جامه که از کمر گذرانده بر زانو بندند و گاهی دست نیز کنند بهر تقدیر کشادن حبوه کنایت

از آمادگی کار است احق بهذا الامر منك من قاتلك واباك على الاسلام سزاوارتر باین امر خلافت از تو کسی است که قتال کرده با تو و پدر تو بر اسلام یعنی شما

کافر بودید و محاربه میکردید و پیغمبر خدا بر اسلام قسطلانی گفته که کنایت از امیر المؤمنین علی است یعنی احق باین امر کسی است که بوی محاربه کردی قبول خلافت او نکردی

اداره عها بفتح همزه و کسر را او اسکو هایعنی یا

خود زراعت کنید یا بدیگری بدهید تا زراعت کند

و شرط یا گمدارید آن سال زراعت زمین هر سه چیزیکه

با اختیار باید کرد و درین منع مزارعت و معامله است

قال رافع قلت سمعا وطاعة گفت رافع گفتم اختیار کردم

گوش کردن این حکم و فرمان برداری را یا شنیدن این

را بشنیدن قبول و بجا می آرم بجا آوردن بدل وجان

عبيد الله بن موسى قال حدثنا الاوزاعي عن

عطاء بن ابي رباح عن جابر قال كانوا يزرعونها

بالثلث والربع والنصف گفت جابر بودند صحابه که

میکاشتند زمین را بشرط سوم یا چهارم یا نیم حصه از

محصول برای مالک فقال النبي صلى الله عليه وسلم

من كانت له ارض فليزرعها او ليمنحها فاه پس گفت

آن حضرت کسیکه باشد مر او را زمین پس باید که کشتکار کند

آن را یا بدهد آن زمین را برادر خود که کار کند در کشت

فان لم يفعل فليمسك ارضه پس اگر نکند یکی از ین

دو شق پس باید که نگهدارد زمین خود را معطل و درین

توبیخ است بر ترک آن دو امر و اختیار نجابت و تکبر

است بر مواسات برادر و نیز توبیخ است بر کسیکه مال

نه خود منتفع گردد و نه بغیر خود نفع رساند کذا قیل حدثنا

الربيع بن نافع بفتح را قال حدثنا ابو توبة بفتح

وسکون واو و بعد آن موحده حافظ جلیل ثقه تبیره

از ابدال سنه دویست و چهل و یک قال حدثنا

معاوية ابن سلام بتشدید عن يحيى ابن ابي كثير

عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كانت

له ارض فليزرعها او ليمنحها اخاه وان ابى و اگر ابا

کند و باز ماند از ین دو وجه فليمسك ارضه حدثنا

قبيصة قال حدثنا سفيان الثوري عن عمرو بن دينار

قال ذكرته لطاوس گفت عمرو ذکر کردم من حدیث

رافع بن خديج در نهی از کرای زمین و امر باختیار یکی

از شقوق مذکوره مر طاوس را که از یاران ابن عباس

بود فقال تزرع بضم فوقیه و کسر را لیس گفت طاوس

سید سے زمین خود بزراعت مر دیگری را و در بعضی

روایات آمده که گفت طاوس ای عمر و بتحقیق من میدهم

ایشان را و اعانت میکنم ایشان را و اهمل کرد حدیث را

برینکه قال ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم

لم ينه عنه گفت ابن عباس آنحضرت نهی نکرده است

فخشيت ان اقول كلمة تفرق بين الجمع وتسفك الدم پس ترسيدم من اين كه گويم كلمه كه تفريق كند اجتماع را كه بيعت كرده اند وبريزد خون مردم واضح مردم ديگر را يعني غير ذلك ان يحمل عني غير ذلك كه حمل كرده شود از من غير آن را از فتنه وفساد وذكرت ما اعد الله في الجنان وياد كردم ثوابي كه آماده كرده است خدا براي صبر از مكروهات در بهشت قال حبيب حفظت وعصمت روايت كرده است حبيب بن ابي ثابت وكلمه را يعني نگه داشته شدم ومعصوم ماندم از ابتلا قال محمود عن عبد الرزاق ونوساتها گفت محمود بجاي نسواتها نوساتها بتقديم واو بر سين بمعني قاضي عياض گفته اشبه بصحت همين است وابو الوليد گفته صواب همين است از ناس نوس بمعني قال يقول نوساتها جمع مونث نوسته بمعني تحرك است وگيسوها را نوسات گفتند از جهت تحرك آنها خطابي گفته نسوات چيزي نيست وآن نوسات است ودر كتب لغت مشهور نيز نسوة با يمعني نيامده ونوس بمعني تحرك در تهذيب گفته اند

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن ابي اسحق عن سليمان بن صرد رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت سليمان فرمود پيغمبر خدا يوم الاحزاب نغزوهم ولا يغزوننا روز غزوه احزاب هرگاه غايب گشتند قريش ما غزا ميكنيم ايشان او غزا ميكنند ايشان ما را يعني ديگر قدرت محاربه با ايشان نخواهند يافت حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا يحيى بن ادم قال اخبرنا اسرائيل قال سمعت ابا اسحق يقول سمعت سليمان بن صرد يقول سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول حين اجلي الاحزاب ميگفت سليمان بن صرد شنيدم پيغمبر خدا را هنگامي كه پريشان شدند احزاب كافران ودور گشتند اجلي بجلي ازهم وشدعدي آمده است الان نغزوهم ولا يغزوننا نحن نسير اليهم حالا ما محاربه ميكنيم با ايشان وايشان محاربه نميتوانند كرد با ما سير كنيم بسوي ايشان وايشان بسوي ما نمي توانند آمد در روايت ابن عساكر يغزونا با اسقاط نون جمع است بي حرف ناصب وجازم وانيهم لغتي است حدثنا اسحق قال حدثنا روح قال حدثنا هشام عن محمد عن عبيدة عن علي رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الخندق روايت كرده علي بن ابي طالب از پيغمبر خدا كه بتحقيق آنحضرت فرموده روز خندق صلى الله عليه وسلم ملأ الله عليهم بيوتهم وقبورهم نارا پر كناد خدا بر ايشان خانها ايشان وقبرهاي ايشان آتش كما شغلونا عن صلوة الوسطى حتى غابت الشمس چنانكه باز داشتند ما را از نماز وسطى كه عصر بوده است تا آنكه غائب شد آفتاب زيس كه هجوم كرده بودند كافران وبجنگ پيوسته آنحضرت وديگر صحابه را فرصت نشد كه نماز عصر گزارند بنا بر آن آنحضرت دعاي بد بر ايشان كرد وآخر اين جماعه همه خراب شدند سواي دنيا وآخرت شده بودند حدثنا المكي بن ابراهيم قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه مرويست از جابر بن عبد الله كه بتحقيق عمر بن خطاب جاء يوم الخندق بعد ما غربت الشمس آمد روز خندق پس از آنكه غروب كرد آفتاب جعل يسب كفار قريش گشت كه دشنام ميكرد كافران قريش را وقال يا رسول الله ما كدت ان اصلي حتى كادت الشمس تغرب وگفت اي رسول خدا نزديك نبودم اين كه نماز كنم تا آنكه نزديك شد آفتاب غروب را قال النبي صلى الله عليه وسلم انا والله ما صليتها فرمود پيغمبر خدا من هم بخدا كه نگزاردم نماز را فنزلنا مع النبي صلى الله عليه وسلم بطحان پس فرود آمديم با پيغمبر خدا در وادي بطحان بضم موحده وسكون طاي مهمله وادي است بمدينه فتوضأ للصلوة پس وضو كرد آنحضرت براي نماز وتوضينا لها ووضو كرديم ما براي نماز فصلى العصر بعد ما غربت الشمس پس گزارد نماز عصر بعد از آنكه غروب كرد آفتاب ثم صلى بعدها المغرب پس گزارد بعد آن نماز مغرب حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن محمد بن المنكدر قال سمعت جابرا رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاحزاب ميگفت جابر فرمود رسول خدا روز غزوه احزاب من ياتينا بخبر القوم كيست كه مي آرد براي ما خبر مردم را واقدي گفته كه مقصود خبر بني قريظه است كه عهد داشتند با مسلمانان آيا نقض عهد كرده اند وآمده اند با قريش بمحاربه مسلمانان فقال الزبير انا پس گفت زبير كه از شجاعان صحابه بود من مي آرم خبر آنها ثم قال من ياتينا بخبر القوم فقال الزبير انا پستر باز فرمود كيست كه مي آرد خبر مردم را پس گفت زبير من آرم ثم قال من ياتينا بخبر القوم فقال الزبير انا پستر فرمود كيست كه مي آرد خبر مردم پس گفت زبير من مي آرم سه بار فرمود ثم قال ان لكل نبي حواريا وحواري الزبير پستر فرمود هر پيغمبر را حواريست يعني خواص صحابه ناصر ووزير بوده است

الجزء التاسع شيخ الاسلام

والمزارعة كتاب الحرث

وذكر نكرد زمان علي را بجهت آنكه شايد واقع نشده از ابن عمر كرا دادن زمين در آن زمان وصدر امارت معاويه ودر پاره اول از زمان سلطنت معاويه پس حدثت ها رافع بن خديج ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن كراء المزارع پستر حديث كرده شد ابن عمر از رافع كه آنحضرت نهي كرد از كرا دادن مزرعها فذهب ابن عمر الى رافع پس رفت ابن عمر بسوي رافع فذهبت معه نافع گويد پس رفتم با ابن عمر فسأله پس پرسيد ابن عمر رافع را فقال پس گفت رافع نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن كراء المزارع فقال ابن عمر قد علمت انا كنا نكري مزارعنا على عهد النبي صلى الله عليه وسلم بما على الاربعاء پس گفت ابن عمر بتحقيق دانسته كه ما كرا ميداديم زمينها را در زمان آنحضرت بچيزي كه مي رويد بر جدولها وجويهاي صغير اربعا بكسر با جمع ربيع بمعني جدول صغير وبشيء من التبن وبچيزي از كاه گويا نا فرمان كرده ابن عمر كه اگر در وقتي نهي واقع شده پس متوجه باين نحو بوده باشد نه عام حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل بتصغير عن ابن شهاب قال اخبرني سالم ان عبد الله بن عمر قال كنت اعلم في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الارض تكرى گفت ابن عمر بودم كه ميدانستم در عهد آنحضرت كه زمين كرا داده ميشود ثم خشي عبد الله ان يكون النبي صلى الله عليه وسلم قد احدث في ذلك شيئا لم يكن علمه پس از ان ترسيد ابن عمر كه آنحضرت حادث كرده باشد در ان چيزي را از نهي كه نبود ابن عمر كه دانسته باشد آن را يعني ترسيد بعد از شنيدن نهي از رافع فترك كراء الارض پس گذاشت ابن عمر كرا دادن زمين را بدانكه احاديث درينجا بچند وجوه آمده حديث

وجوارح ابن مسير بن عوام است خواری بفتح جاو کسرا و تشدید یا تحتیه است باضافت بسوی یا بتشکل وضعف یا در وی نیز آمده کما

بکر بار حدثنا قتیبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن سعيد بن ابی سعيد عن ابيه عن ابی هريرة رضی الله عنه ان

رسول الله صلی الله عليه وسلم كان يقول مرويست از ابی هريره كه تحقيق رسول خدا بود كه ميگفت اين كلمات را در غزوه احزاب لا اله الا

الله وحده اعز جنده قوی گردانيد لشكر خود را يعنی لشكر اسلام را ونصر عبده وغلب الاحزاب وحده وياری داد بنده خود را وغلبه كرد

احزاب تنها فلا شیء بعده پس نيست چيزی بعد از خدا يعنی همه موجودات نسبت بوجود واجب حكم عدم دارند حدثنا محمد قال حدثنا

الفزاری وعبدة عن اسمعيل بن ابی خالد قال سمعت عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنهما يقول دعا رسول الله صلی الله عليه

وسلم علی الاحزاب ميگفت عبد الله بن ابی اوفی دعا كرد رسول خدا بر احزاب كه جمع شده آمده بودند فقال اللهم منزل الكتاب سريع

الحساب اهزم الاحزاب پس فرمود ای خدا نازل كننده كتاب سريع الحساب هزيمت دهنده احزاب اللهم اهزمهم وزلزلهم

خداوندا هزيمت ده ايشان را وبلرزان ايشان را وبلغزان از جا حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا موسی

بن عقبة عن سالم ونافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله عليه وسلم كان اذا قفل من الغزو او الحج او العمرة

بتحقيق رسول خدا بود يعنی عادت شريف بود وقتيكه مراجعت ميكرد از غزوی يا از حج يا از عمره ابتدا ميكبر ثلث مرات آغاز ميكرد در دعا

پس گفت الله اكبر ميگفت سه بار ثم يقول لا اله الا الله وحده لا شريك له پستر ميگفت نيست الهی مر ملك وجود واجب الوجود در حاليكه تنهاست نيست شريك مر او را

واجب الوجود در حاليكه تنهاست نيست شريك مر او را در ذات ونه در صفات ونه در افعال ونه در استحقاق معبوديت له الملك وله

الحمد وهو علی كل شیء قدير مر او راست ملك وهمه صفات ستايش كه باشد ووی بر همه چيز قادر است آيبون تائبون باز روندگانيم بسوی

خدا وتوبه كنندگانيم عابدون ساجدون لربنا حامدون عبادت كنندگانيم وخضوع وخشوع كنندگانيم مر پروردگار خود را ستايش

كنندگانيم صدق الله وعده راست كرد خدا وعده خود را بنصرت اهل اسلام داد ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده ونصرت ونظر

داد بنده خود را وهزيمت داد احزاب كفار را در حاليكه تنهاست باب مرجع النبی صلی الله عليه وسلم من الاحزاب رجوع كردن

پيغمبر خدا از محاربه احزاب بجانب مرجع مصدر ميمی است بفتح ميم وكسر جيم كرمانی پيراوی گفته اند بفتح جيم است وگفته اند مناسب مر محاوره بفتح جيم راست چنانكه در

روايت يونينيه است يعنی مكانيكه واقع شده بود در وی قتال باحزاب پوشيده نماند كه مراد رجوع بمنزل شريف است وبرآمدن بسوی بنی

قريظه فافهم قال فی القاموس رجع يرجع رجوعا ومرجعا المنزل مرجعه اين هر دو شاذ اند زانكه مصدر از فعل يفعل بفتح آيد ومخرجه الی

بنی قريظة ومحاصرته اياهم وبيرون آمدن آنحضرت بسوی بنی قريظه ومحاصره كردن قلعه ايشان مرويست زياده بر ده روز محاصره

قريظه را وامام احمد وطبرانی روايت كرده بيست وپنج روز محاصره داشتند تا آنكه بتنگ آمدند وترس جل شانه در دل آنها رعب انداخت كعب

بن اسد كه از رؤسای ايشان بود گفت ايمان آريد يا زنان وفرزندان انكشيد وپياده بدر رويد گفتند ايمان نمی آريم ونيكشيم فرزندان را وچه

زندگانی است بعد از كشتن زن وفرزند كسی را پيش ابو لبابه كه از اعيان صحابه است حليف ايشان بود فرستادند او گفت فرستاد كه اگر فرود آييد همه كشته شويد

وابو لبابه ازين خيانتی كه از وی بوجود آمد بمسجد نبوی رفته خود را بستون مسجد بربست كه تا توبه او مقبول نشود نكشايد آنكه در توبه بموقع قبول افتاد آخر

اينجا بحكم آنحضرت فرود آمدند قريظه بضم قاف وفتح راء وسكون تحتيه وظاء معجمه قبيله ايست از يهود خيبر سابقا معلوم شد كه اينها عهد با اهل

اسلام داشتند ابتدا از يهود نقض عهد نمودند واصل احزاب بمحاربه آنحضرت آمده بودند اينها تعدد بر بيست روز كه باقی مانده بود از ذی قعده سنه خمس

بوده است لشكر اسلام درين غزوه سه هزار مرد بود وشش صد اسپ حدثنا عبد الله بن ابی شيبة قال حدثنا ابن نمير عن هشام عن

ابيه عن عائشة رضی الله عنها قالت لما رجع النبی صلی الله عليه وسلم من الخندق ووضع السلاح واغتسل گفت عائشه وقتيكه رجوع كرد

ازينجاست كه فتوی فقها نيز مختلف آمده امام ابو حنيفه منع گفت وصاحبين وديگر ائمه بقول جواز جنح وتقال

مزدم ترجيح دادند تاويل ابن عباس را وتجويز كردند

تا آنكه در كتب حنفيه نيز باب مزارعت ومساقات مشروح

بتفصيل آمده باب كراء الارض بالذهب والفضة كرا دادن زمين

بزر وسيم براي زراعت منكر شده اند جواز آن را

جميع ائمه جز ابن حزم مذهب جمهور جواز است حتی

ابن بطال گفته اتفاق دارند فقهای امصار بران قال

ابن عباس ان امثل ما انتم صانعون ان تستاجروا

الارض البيضاء من السنة الی السنة وگفت

ابن عباس تحقيق بهترين چيزی كه شما كننده ايد در گرفتن

مزرعه اينست كه بكرا گيريد زمين را كه صاف وخالی است

از درخت ومانند آن از ابتدای سال تا بسال ديگر

حدثنا عمرو بن خالد قال حدثنا الليث عن ربيعة

بن عبد الرحمن عن حنظلة بن قيس عن رافع بن خديج

قال حدثنی عمای گفت رافع حديث كرد مرا دو عم من

كه يكی ازان ظهير است چنانكه گذشت وديگر مهير بروزن

ظهير انهم كانوا يكرون الارض علی عهد

النبی صلی الله عليه وسلم بما ينبت علی الاربعاء كه تحقيق ايشان

يعنی صحابه كرا ميدادند زمين را در زمان شريف پيغمبر

كه بروييد بر جدولهای آب وبشی يستثنيه صاحب

الارض يا بچيزی كه جدا كند آن را صاحب زمين براي

خود از حاصل چون ثلث يا ربع فنهانا النبی صلی الله

عليه وسلم عن ذلك پس نهی كرد ما را آن حضرت

ازان فقلت لرافع فكيف هی بالدينار والدرهم

حنظله گويد پس گفتم مر رافع را پس چگونه باشد كرای زمين بدينار

ودرهم فقال رافع ليس بها باس بالدينار والدرهم ليس گفت

رافع نيست در كرای زمين بدينار ودرهم باكی قال ابو عبد الله

من هيهنا چنانچه در روايت ابی ذر زياده است يعنی گفت

امام بخاری از ينجا يعنی از وقوع اين سوال وجواب حنظله با رافع در نقل آن

قال الليث گفت ليث ادا كا سجال كه گمان می برم ابو عبد الله

در آنچه پسند است از وی بين باسناد مذكور اين

وكان الذی نهی عن ذلك ما لو نظر فيه ذوو الفهم

ودر روايت النسفی وابن شبويه ذو الفهم بلفظ مفرد

بالحلال والحرام لم يجيزوه كا بود آنچه نهی كرده شده

ازان چيزيكه اگر نظر كنند دران خداوندان فهم بحلال

وحرام اجازت نمی دهند وروا ندارند آن را چنانچه صورت

مذكوره لما فيه من المخاطرة از جهت چيزی كه در وست

از اشراف عدم حصول كه شايد بيدا نگردد وحاصل

پیغمبر خدا بمنزل از محاربه خندق ونهاد سلاح را از خود وغسل کرد اتاه جبرئیل علیه السلام آمد نزد آنحضرت جبرئیل فقال قد وضعت السلاح والله ما وضعناه اخرج الیهم پس گفت جبرئیل بتحقیق نهادی سلاح را بخدا سوگند ما لشکر ملائکه نهاده ایم سلاح را بیرون آی بسوی ایشان قال فالی این قال هٰهنا واشار بیده الی بنی قریظة فرمود آنحضرت پس کجا بیرون آیم گفت جبرئیل اینجا واشاره کرد بدست خود بسوی بنی قریظه فخرج النبی صلی الله علیه وسلم الیهم پس بیرون آمد رسول خدا بسوی بنی قریظه حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جریر بن حازم عن حمید بن هلال عن انس بن مالک قال کانی انظر الی الغبار ساطعا فی زقاق بنی غنم گفت انس چنانستی که من می بینم بسوی گردی بلند شده در کوچه بنی غنم زقاق بضم ای قاف مخفف بعد از الف قاف دیگر غنم بفتح غین معجمه وسکون نون بطنی از خزرج موکب جبرئیل علیه السلام از لشکر جبرئیل چون ملائکه بصورت آدمیان شکل بخود مرکب ایشان هم از جنس حیوانات خواهند بود وبه این صورت گردی هم از رفتن ایشان برخاسته باشد موکب منصوب است بحذف فعل یا بتقدیر فعل انظر مقدم است وروایت ابی فر بجر است بدل از غبار یعنی ظاهرا ضبط کرده اند بضم بتقدیر مبتدا ای هذا موکب جبرئیل وموکب بمعنی نوعی از سیر است که برفق ونرمی باشد ومعنی جماعه سواران حین سار رسول الله صلی الله علیه وسلم الی بنی قریظة هنگامی که سیر کرد رسول خدا بسوی بنی قریظه ومقصود انس از این کلام استحضار آن قصه است ووثوق علم بان بعد از مدتی که بر آن گذشت حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا روز احزاب یعنی بعد از آنکه از محاربه احزاب فارغ شده لا یصلین احد العصر الا فی بنی قریظة نگذارد نماز عصر را هیچکس مگر در بنی قریظه فادرک بعضهم العصر فی الطریق پس یافتند بعضی از مردم نماز عصر را در راه فقال بعضهم لا نصلی حتی ناتیها پس گفتند بعضی مردم نمیگزاریم نماز عصر را تا آنکه بیاییم بنی قریظه را وقال بعضهم بل نصلی لم یرد منا ذلک وگفتند بعضی بلکه ما میگزاریم نماز را نخواسته است آنحضرت از ما این را که نماز نگزاریم بلکه مراد این معنی است که استعجال کنیم در رفتن وجماعه نماز بر شتاب بگذارند فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم فلم یعنف احدا منهم پس ذکر کرده شد این اختلاف مردم که بعضی نماز نگزارند وبعضی معنی نهی بر لازم آن فهمیده گذارند پیغمبر خدا را پس درشتی نکرد بر احدی از این مردم پوشیده نماند که درین کتاب مستطاب بخاری نماز عصر واقع شده ودر صحیح مسلم ظهر است با آنکه حدیث متفق علیه است هر دو از یک شیخ که عبد الله بن محمد بن اسماء است هر دو بیک اسناد اخراج کرده اند ابو نعیم در اصحاب المغازی وطبرانی وبیهقی در دلایل اعجاز موافق بخاری اند وابو المعلی وابن سعد وابن حبان موافق مسلم اند وشراح در تطبیق کوشیده اند وبا اینهمه خلجان باقیست قسطلانی گفته که وجه جمع اینست که جمعی نماز ظهر کرده باشند آنها را فرموده که نماز عصر در بنی قریظه کنند وجمعی دیگر که نماز ظهر نکرده باشند آنها را فرمودند که ظهر را اینجا نگزارند ونیز میگوید محتمل که مردم پیش وپس رفته باشند جمعی که پیشتر رفته اند آنها را از ظهر منع کرده اند وآنها که پسترر رفتند از نماز عصر منع کرده اند انتهی واین توجیه ویم بی آنکه گویم پیشتر رفتگان نماز ظهر نکرده باشند وپسینیان نماز ظهر کرده تمام نمیشود نعم وبا اینهمه این توجیه اگرچه دور از اعتبار نیست استبعاد در آنست که این هر دو عزیز که بهمین یک اسناد ذکر کرده اند این اختلاف اقتصار یکی بظهر ودیگری بر عصر چگونه درست آید والله اعلم حدثنا ابن ابی الاسود قال حدثنا معتمر وحدثنی خلیفة قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی عن انس قال کان الرجل یجعل للنبی صلی الله علیه وسلم النخلات گفت انس بودند مردم که میگذراندند برای پیغمبر خدا نخلهای خرما حتی افتتح قریظة والنضیر تا وقتیکه فتح کرد قریظه را ونضیر را نخلستان این هر دو قبیله بدست آمد وان اهلی امرونی ان اتی النبی صلی الله علیه وسلم وتحقیق مردم خانه من گفتند وباعث شدند مرا که بیایم نزد پیغمبر خدا فاساله الذی کانوا اعطوه او بعضه پس سوال کنم آنحضرت را که باز دهد آنچه داده بودند همه را یا بعضی از آن وکان النبی صلی الله علیه وسلم قد اعطاه ام ایمن وبود پیغمبر خدا که داده بود آن را ام ایمن را فجاءت ام ایمن پس آمد ام ایمن بعد از آنکه شنید اراده مرا فجعلت الثوب فی عنقی پس گردانید جامه را در گردن من یعنی مرا کشید بزجر از پیش تقول کلا والذی لا اله الا هو لا یعطیکهم در حالیکه میگوید این چنین نیست سوگند بکسی که نیست الٰهی جز وی نمیدهد آنحضرت مر شما را

الجزء التاسع شیخ الاسلام | والمزارعة کتاب الحرث

استاذن ربه فی الزرع تحقیق مردی از مردم بهشت دستوری خواست از پروردگار خود در کشتکاری فقال له الست فیما شئت پس فرمود او را پروردگار آیا نبوده تو در آنچه خواستی قال بلی ولکن احب ان ازرع گفت آری بوده ام ولیکن دوست میدارم که کشتکاری کنم نیز قال فرمود آن حضرت فبذر پس تخم ریزی کرد فبادر الطرف نباته پس شتابی کرد چشم زدن را روئیدن آن واستواءه وبرابر شدن وبکمال رسیدن آن واستحصاده ودرو گشتن وجزآن از آنچه لابد است در زراعت غله که همه پیش از چشم زدن مرتب میشده فکان امثال الجبال پس گشت حاصل زراعت بار پروردگار هم چند از کوهها فیقول الله دونک یا ابن ادم فانه لا یشبعک شیء پس میفرماید درین هنگام خدا تعالی بگیر ای پسر آدم که سیر نمیکند ترا چیزی فقال الاعرابی والله لا تجده الا قرشیا او انصاریا پس گفت آن بادیه نشین سوگند خدا نمی یابی این مرد بهشتی را که زراعت خواست مگر از قریش یا از انصار فانهم اصحاب زرع زیرا چه ایشان اند خداوندان زراعت ومعتادان بدان ومجبول بر محبت آن واما نحن فلسنا باصحاب زرع واما ما پس نیستیم خداوندان زراعت وفارغیم از رنج محبت فضحک النبی پس خندید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از سبب تکلف گفتن اعرابی

باب ما جاء فی الغرس حدیثی که آمده در ذکر درخت نشاندن

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم عن سهل بن سعد انه قال ان کنا بکسر همزه وتخفیف نون چنانچه بروایت ابی ذر وابی الوقت است ودر بسیاری از روایات انا کنا لنفرح بیوم الجمعة گفت سهل ساعدی بتحقیق ما جماعه صحابه بودیم که هر آینه خوشحال میشدیم بروز جمعه کانت لنا عجوز تاخذ من اصول سلق لنا کنا نغرسه فی اربعائنا بود ما را پیرزنی که میگرفت از بیخهای چقندر برای ما بودیم که غرس میکردیم آن چقندر را در جدولهای زراعت خود فتجعله فی قدر لها پس میگردانید درین آن را در دیگی که مر او را بود فتجعل فیه حبات من شعیر پس میگردانید در آن دانها از جو لا اعلم

یعنی مردم انصار را گفت راوی چون انس هم از قوم انصار است در اصل کرد خطاب را او وقد اعطانیها او کما قالت و تحقیق او داده است مرا
آن نخلها همین است کلام ام ایمن یا چنانچه گفت شک کرده است راوی والنبی صلی الله علیه وسلم یقول لک کذا و پیغمبر خدا میفرمود ام ایمن را
مر ترا است چنین و چنین است ترا عوض مال آن وتقول کلا والله ومیگفت ام ایمن چنین نیست بخدا یعنی نمیدهم حتی اعطاها حسبت انه قال عشرة
امثاله تا آنکه داد پیغمبر آن ام ایمن را راوی انس میگوید گمان دارم که گفت انس ده مانند آن را داد او کما قال یا چنانست که گفت راوی اعتماد بر حفظ خود نکرده شک کرده
است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد قال سمعت ابا امامة قال سمعت ابا سعید الخدری
رضی الله عنه یقول گفت ابو امامه شنیدم ابا سعید خدری را میگفت نزل اهل قریظة علی حکم سعد بن معاذ فرود آمدند مردم قریظه از قلعه
خود بر حکم سعد بن معاذ که هر چه در باب آنها گوید قبول است فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی سعد فاتی علی حمار پس کس فرستاد پیغمبر خدا بسوی
سعد پس آمد سعد بحالیکه سوار است بر حمار فلما دنا من المسجد قال للانصار قوموا الی سیدکم او خیرکم پس هرگاه نزدیک شد از مسجدی که آنرا مقرر کرده بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بنی قریظه در ایام حصار ایشان فرمود انصار را که حاضر بودند برخیزید بسوی بهترین خود یا نیکترین خود شک از راوی است
ظاهر آنست که آنحضرت چون بیست و پنج روز در پای قلعه ایشان بوده جای مسجدی برای نماز بنا کرده باشد پس مراد از مسجد همین جا است والله اعلم قسطلانی گفت
که من در قول من المسجد متعلق بدنی نیست بلکه فعل متعلق آن محذوف است ای آتیا من المسجد بر تقدیر آنکه مراد از مسجد مدینه باشد [illegible] برای تعظیم بقیام که
متعارف [illegible] است همین حدیث است [illegible] حکم بقیام کرد برای تعظیم بهترین ایشان [illegible] تمام نیست [illegible] سعد [illegible]
[illegible] مردم انصار [illegible] امام احمد در مسند [illegible]
[illegible] قیام برای تعظیم بوده [illegible] فقال هؤلاء نزلوا علی حکمک
فرمود سعد این قوم بنی قریظه فرود آمدند بر حکم تو قال تقتل مقاتلتهم وتسبی ذراریهم گفت سعد میکشی مقاتلان ایشان را
[illegible] فرزندان ایشان را قال قضیت بحکم الله فرمود حکم کردی موافق بحکم خدا وربما قال بحکم الملك [illegible]
[illegible] روایت کرده است ابن اسحق که خندق کنده [illegible] گردن زدند [illegible]
[illegible] نسائی وابن حبان باسناد صحیح که آنها چهار صد نفر بودند [illegible] روایت آنست که چهار صد [illegible]
[illegible] حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا
عبد الله بن نمیر قال حدثنا هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت اصیب سعد یوم الخندق گفت عائشه [illegible] شد سعد [illegible]
رماه رجل من قریش یقال له حبان بن العرقة رماه فی الاكحل تیر زد او را مردی از قریش که گفته میشد او را حبان بن عرقه [illegible]
[illegible] نام داراست تیر زد او را در رگ اکحل که آنرا عرق حیات گویند [illegible] بدن با آن پیوسته است [illegible] خون [illegible]
[illegible] فضرب النبی صلی الله علیه وسلم خیمة فی المسجد لیعوده من قریب پس زد پیغمبر خدا خیمه در مسجد تا عیادت کند او را از
نزدیک فلما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من الخندق پس هرگاه رجوع کرد پیغمبر خدا از غزوه خندق وضع السلاح واغتسل فاتاه جبرئیل [illegible]
نهاد سلاح او غسل کرد پس آمد جبرئیل [illegible] حال آنکه آنحضرت می افشاند سر خود را من الغبار از گرد و غبار فقال قد وضعت السلاح والله ما وضعته پس
گفت جبرئیل تحقیق نهادی تو سلاح را بخدا سوگند نهاده ام آنرا اخرج الیهم قال النبی صلی الله علیه وسلم فاین فاشار الی بنی قریظة [illegible]
ایشان گفت پیغمبر خدا پس کجا میروی پس اشارت کرد بسوی بنی قریظه در حدیث سابق [illegible] ابن ابی شیبه [illegible]
[illegible] فاتاهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فنزلوا علی حکمه فرد الحکم الی سعد پس آمد آنحضرت بسوی بنی قریظه [illegible]
[illegible] بر حکم آنحضرت [illegible] آنحضرت حکم [illegible] سعد بن معاذ [illegible] حدیث سابق [illegible]

الجزء التاسع شيخ الاسلام | كتاب الحرث والمزارعة

[illegible] بود بر طعام [illegible] میکردیم
[illegible] بعد نماز جمعه در کتاب الجمعه گذشت حدثنا
موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد
عن ابن شهاب عن الاعرج عن ابی هریرة قال یقولون
ان ابا هریرة یکثر الحدیث والله الموعد گفت ابو هریره
میگویند مردم که ابو هریره بسیار روایت میکند حدیث
را و حال آنکه خدا تعالی وعده گاه و مرجع است اگر
من دروغ بسته ام یا کسی بمن بد گمانی کرده
خدا تعالی بموجب وعید خود مواخذه خواهد کرد مفتری
ویقولون ما للمهاجرین والانصار لا یحدثون مثل
احادیثه و میگویند چیست مهاجرین و انصار را
که حدیث نمیکنند مانند احادیث ابی هریره
میکند ابو هریره و سبب [illegible] بخلاف دیگران وان
اخوتی من المهاجرین کان یشغلهم الصفق بالاسواق
و بتحقیق برادران دینی من از مهاجران بود که مشغول
میداشت ایشان را دست بر دست زدن یعنی بیع
و شرا کردن در بازار که غالبا اصحاب تجارت بوده اند
وان اخوتی من الانصار کان یشغلهم عمل اموالهم
و بتحقیق برادران دینی من از انصار بود که مشغول
میداشت ایشان را عمل اموال ایشان که زمینها
می کاشتند و درخت می نشاندند که غالبا خداوندان
مزارع و بساتین بودند وکنت امرأ مسکینا الزم
رسول الله وبودم من مردی محتاج فارغ از شغل
مال و منال لازم می بودم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم علی ملء بطنی بر سیری شکم خود بهر چه میسر
میگردید بی میل باشتغال تحصیل مال یا بر وجه سیری بلا زحمت
شریف و استفاده علوم فاحضر حین یغیبون
پس حاضر می بودم وقتیکه غائب میشدند برادران
واعی حین ینسون [illegible] و یاد میگرفتم وقتیکه
فراموش میکردند وقال النبی صلی الله علیه وسلم

که نزول آنها بر حکم آنحضرت بود کرمانی در جواب گفته که شاید بعضی بر حکم آنحضرت آمده باشند و بعضی بر حکم سعد انتهی
از قوای قصه چنان می نماید که نزول آنها بعد از آنکه دانستند که قوت مقاتله ندارند و با آنحضرت برگشتند و بحکم آنحضرت بود و معلوم شده
که سعد را بحار نزول آنها از مدینه طلب کرده اند لیکن چون تفویض حکم بسعد فرمود و سعد حکم کرد بر ایشان شهرت یافت که نزول بحکم
سعد بود و باعث بر این تفویض آنست که قبیلۀ اوس سفارش آنها کردند و گفتند یا رسول الله مارا با اینها موالات و دوستی است فرمود آیا
راضی میشوید ای معشر اوس که حکم اینها را یکی از شما از اعظم باشد حوالۀ کنم گفتند بلی راضی ایم یعنی قریظه نیز برین خورسند شدند پس سعد را که بزرگ
این قوم است از مدینه رفیده و وی حکم کرد آنچه کرد قال اني احکم فیهم ان تقتل المقاتلة گفت بتحقیق من حکم میکنم در ایشان اینکه کشته شوند
قتال کنندگان وان تسبی النساء والذریة و اینکه بنده کرده شوند زنان و فرزندان ایشان وان تقسم اموالهم و اینکه قسمت
کرده شود مالهای ایشان میان مسلمانان قال هشام فاخبرني ابي عن عائشة رضي الله عنها ان سعدا قال گفت هشام
بن عروه پس خبر داد مرا پدر من از عائشه که بتحقیق سعد گفت اللهم انک تعلم انه لیس احد احب الی خداوندا بتحقیق تو میدانی
که نیست احدی دوست تر بسوی من ان اجاهدهم فیک اینکه مجاهده و مقاتله کنم آنها را در حق اسلام من قوم کذبوا
رسولک واخرجوه از قومی که تکذیب کردند رسول ترا و بر آوردند او را از وطن او اللهم فاني اظن انک قد وضعت الحرب بیننا
وبینهم خداوندا بتحقیق گمان دارم من اینکه یکسو نهاده حرب را میان ما و میان ایشان فان کان بقي من حرب قریش شیء
پس اگر باقی مانده از جنگ قریش چیزی یعنی در ایشان قدرت مانده که با ما مقابله و مقاتله کنند فابقني له حتی اجاهدهم
فیک پس نگهدار مرا برای جهاد تا جهاد کنم ایشان را وان کنت قد وضعت الحرب فافجرها واجعل موتي فیها و اگر یکسو
وضع کرده جنگ را پس جاری کن جراحت و بگردان موت مرا درین جراحت فانفجرت من لبته پس روان شد خون از بالای
سینۀ او به جای بستن قلاده از سینه اگرچه تیر بالکحل رسیده آنجا ورم کرده بود و ورم بسینه او رسیده بود پس از همین جا شگافته
شد ورم او و خون جاری گشت فلم یرعهم پس در فزع نینداخت اهل مسجد را وفي المسجد خیمة من بني غفار
الا الدم یسیل الیهم و حال آنکه در مسجد خیمه بود از بني غفار که از جانب او در خویش سعد بودند مگر خون سیلان میکرد بسوی
ایشان فقالوا یا اهل الخیمة ما هذا الذي یاتینا من قبلکم پس گفتند ای اهل خیمه سعد چه چیز است آنکه می آید نزد ما
از جانب شما فاذا سعد یغذو جرحه دما پس ناگاه دیدند که سعد را سیلان میکند خون زخم او فمات منها رضي الله
عنه و وصیت کرد در باب او فرموده که اهتز عرش الرحمن بموته و بشایعت جنازه او هفتاد هزار فرشته آمده بود حدثنا حجاج
بن منهال قال اخبرنا شعبة قال اخبرني عدي انه سمع البراء قال قال النبي صلی الله علیه واله وسلم لحسان
بن ثابت اهجهم او هاجهم وجبرئیل معک گفت براء بن عازب فرمود پیغمبر خدا مر حسان شاعر را هجو کن مشرکان
را و جبرئیل با تست یعنی مدد تست او ما جهم از شک راویست و زاد ابراهیم بن طهمان عن الشیباني عن عدي
بن ثابت عن البراء بن عازب رضي الله عنه قال قال النبي صلی الله علیه واله وسلم یوم قریظة لحسان بن ثابت
اهج المشرکین فان جبرئیل معک هجو کن مشرکان را پس بتحقیق جبرئیل با تست از حدیث اباحت شعر گفتن مفهوم
می شود بلکه اباحت هجو کفار و فاسقان نیز مستحب مینماید سیما قول کسیکه میگوید امر برای وجوب است بلی قرینه صارفه قدمی
بنیشتری می نهد و شعر گفتن از اکابر صحابه مثل علي بن ابي طالب رضي الله عنه و دیگر صحابه بطریق مشهور معلوم شده و آن دلیل
بر اباحت واز قوله تعالی والشعراء یتبعهم الغاوون الآیه جمعی از شعرا را استثنا میکرد اشعار آنها خلاف دین و آنچه موجب عشق

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب المناقب

ثم جمعه الی صدري پس گرد آورد جامه را بسوی
سینه خود فما نسیت من مقالته شیئا بعد پس
فراموش نکردم از حدیث من هیچ چیز را بعد ازین
نمرة لیس علي ثوب غیرها پس فراغ کردم و گشادم گلیمی
که نبود بر من جامه بجز آن نمره بفتح نون و کسر میم گلیمی خطوط
که در آن سیاهی و سفیدی باشد حتی قضی النبي صلی
الله علیه وسلم مقالته تا آنکه تمام کرد آنحضرت مقاله
خود را ثم جمعتها الی صدري پس گرد آوردم آن را
بسوی سینه خود فوالذي بعثه بالحق ما نسیت
من مقالته تلک الی یومي هذا پس سوگند بخدای
که فرستاده است او را براستی فراموش نکردم از ابتدای
آن مقاله وی تا امروز من هیچ شیء از وی صلی الله
علیه وسلم والله لولا آیتان في کتاب الله ما حدثتکم
شیئا ابدا بخدا اگر نمی بود دو آیه در کتاب خدا که ناطق اند
بنکوهش کتمان علم و وعید بر آن حدیث نمیکردم شما را چیزی
همیشه ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی
بتحقیق آنکسانی که پوشیده میدارند چیزی را که نازل کردیم
ما از آیات بینه و علم احکام که سبب هدایت است بعد از آنکه
ظاهر کرده ایم ما آن را برای مردم در کتاب لعنت میکند
آن کسان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لاعنین الی آخر
تا آخر آیه ثانیه که رحیم است بسم الله الرحمن الرحیم

باب المساقاة

و آن سپردن مرد است درختان خود بمردی دیگر تا کار کند در آن
و اصلاح کند آن را بآب دادن و ترتیب نمودن بر حصه معین
از ثمر چون ثلث و ربع و مانند آن و آن را معامله نیز گویند

باب قوله قبيح و قبيحه حسن كلام حسنه حسن و قبيحه قبيح كالشعر نيست و قول فصل در باب شعر نيست كالشعر كلام حسنه حسن و قبيحه قبيح

غزوة ذات الرقاع بكسر راء و قاف مطولة وهي غزوة محارب خصفة و آن غزوه قبيله محارب خصفه است اضافت كرد محارب را بخصفه نيز براي تعيين از آنكه محاربان قبايل متعدده اند و مخفي نيست كه اين قبيله محارب منسوب بخصفه اند نيز محاربي كه منسوب بخير انيست چنانكه محارب فهر و غير آن من بني ثعلبة من غطفان يعني محاربي كه از اولاد ثعلبه است از غطفان گفت شيخ ابن حجر بتحقيق مواقع شده درين كتاب و صواب بني ثعلبه است بواو عطف چنانكه ابن اسحاق گفته از آنكه ثعلبه از اجداد محارب نيست بلكه از ذريه غطفان است و سوا ابن سعد بن قيس بن عيلان پس ثعلبه ابن عم محارب است پس چگونه نسبت كنند اعلى را با دنى بعد ذكره والسيوطي فنزل نخلا پس نزول فرمود آنحضرت بنخل كه موضعي است از مدينه بر دو روز وهي بعد خيبر و اين غزوه ذات الرقاع بعد از فتح خيبر است لان ابا موسى جاء بعد الخيبر از آنكه ابو موسى اشعري آمده است بعد از غزوه خيبر و بعد از آن مي آيد كه راوي اين غزوه ابو موسى است و اين غزوه بعد از خيبر گفتن همين راي مولف است ليكن بعضي گفته اند در سنه چهارم بود و بعضي در سنه پنجم قال ابو عبد الله فقال لي عبد الله بن رجاء گفت مولف ابو عبد الله پس گفت مرا عبد الله بن رجاء

اخبرنا عمران القطان عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى باصحابه في الخوف في غزوة السابعة غزوة ذات الرقاع بتحقيق پيغمبر خدا نماز گزارد با صحابه در وقت ترس از كفار در غزوه سنه هفتم كه غزوه ذات الرقاع است وقال ابن عباس صلى النبي صلى الله عليه وسلم صلوة الخوف بذي قرد گفت ابن عباس گزارد پيغمبر خدا نماز خوف را بموضع ذي قرد بفتح قاف و را مفتوحه نام موضعي است كه مائي گفته نام آبي است بر يكروزه راه از مدينه متصل بلاد غطفان وقال بكر بن سوادة و گفت بكر بفتح موحده و سكون كاف پسر سواده بفتح مهمله و خفت واو و دال مهمله يكي از فقهاي مصر است درين كتاب ازو غير اين حديث معلق نيست حدثنا زياد بن نافع عن ابي موسى ان جابرا حدثهم مرويست از ابي موسى كه بتحقيق جابر بن عبد الله حديث كرد حاضران را قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم گفت جابر نماز گزارد پيغمبر خدا ايشان را يوم محارب و ثعلبة روز واقعه محارب و ثعلبه و همين است غزوه ذات الرقاع وقال ابن اسحق سمعت وهب بن كيسان قال سمعت جابرا رضي الله عنه گفت ابن اسحق شنيدم وهب پسر كيسان را گفت شنيدم جابر بن عبد الله را خرج النبي صلى الله عليه وسلم الى ذات الرقاع من نخل بيرون آمد رسول خدا بسوي غزوه ذات الرقاع كه از موضع نخل بود بنون مفتوحه و سكون خاء معجمه مكاني است از نجد زمين غطفان و خطا كرده است كسي كه گفته مراد نخل مدينه است فلقي جمعا من غطفان ولم يكن قتال پس ملاقات كرد جمعي را از قوم غطفان و مقاتله در ميان نيامد واخاف الناس بعضهم بعضا و ترسانيدند مردم بعضي از ايشان بعض ديگر را فصلى النبي صلى الله عليه وسلم ركعتي الخوف پس گزارد پيغمبر خدا دو ركعت نماز خوف وقال يزيد عن سلمة غزوت مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يوم القرد و گفت يزيد از سلمه كه جهاد كردم با پيغمبر خدا روز قرد و درين روايت ذكر نماز خوف واقع نشده است حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله بن ابي بردة عن ابي بردة عن ابي موسى قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم في غزاة گفت ابو موسى اشعري برآمديم با پيغمبر خدا در غزوه ونحن ستة نفر بيننا بعير نعتقبه و ما شش كس بوديم ميان يك شتر مشترك بود كه پي يكديگر سوار مي شديم فنقبت اقدامنا پس ريش شد پاهاي ما

الجزء التاسع شيخ الاسلام | كتاب المساقات

حرى لانقطاع آب است علو با خصوصا بجهت اظهار در تمام آن چنانكه در باقي ابواب مفصل گردد و اين باب گويا بمنزله اصل و مجمل آن بفصل است و قول الله تعالى وجعلنا من الماء كل شيء حي و ذكر فرموده خداي تعالى در كريمه ايم از آب هر چيز را كه زنده است ظاهر در حيوان است بقرينه والله خلق كل دابة من ماء و تواند كه عام باشد نبات را افلا يؤمنون آيا پس از اين آيات ايمان نمي آرند و دلالت دارد بر احتياج همه حيات بسوي آب قوله و ذكر قول وي تعالى افرأيتم الماء الذي تشربون آيا پس ديدستيد آب شيرين را كه مي نوشيد آيا شما نازل كرديد ابر را از ابر يا مائيم نازل كننده ايم اگر بخواهيم بگردانيم آن را تلخ يعني و اين مضمون تمام آيه است كه اشارت كرد بآن بقول خود الى قوله فلولا تشكرون پس چرا شكر نميكنيد و در جاي ديگر در صفت آب كه فتيل است از سحاب ميغ باید بفتحها و تشديد جيم بعد التفسير كرد ابن عباس و غير وي بقول خود منصبا يعني ريزان بكثرت يا بر زباعت و ظلامت مثلا بكار آيد المزن كه در آيه مذكوره ء انتم انزلتموه من المزن مفسر ست نزد مجاهد و قتاده بقول ايشان السحاب يعني ابر و نزد بعضي ابر سفيد را گويند و الاجاج كه هم در آيه مذكوره است لو نشاء لجعلناه اجاجا مفسر است نزد ابي و قتاده بقول ايشان المر بضم ميم و تشديد را بمعني تلخ و بعضي بسبب شور و بعضي بر تلخين و بعضي بگرم ملحق كنند و در جاي ديگر در صفت آب نزد ذكر بعضي بفتحها سيغ كه فراتا تفسير ميكنند آن را بقول خود عذبا يعني شيرين

باب من راى صدقة الماء وهبته ووصيته جائزة كسيكه دانسته صدقه آب القصد تغلب و هبه آن و وصيت آن را جائز مقسوما كان او غير مقسوم خواه بالشركت بود آب چنانچه بهونست يا بايد محتاجي با لشركت بود چنانچه

وتقبت اقدامی وسقطت اظفاری واقدام ما نقب شد یعنی سوراخ شد بر دو قدم ما و ستقطت اظفاری وافتاد ناخنهای پای من یعنی سبکیها پاره پاره شد پای ما وافتاد ناخنهای پای من فکنا نلف علی ارجلنا الخرق پس بودیم که می بستیم بپاهای خود پارهای جامه فسمیت غزوة ذات الرقاع لما کنا نعصب من الخرق علی ارجلنا پس نامیده شد این غزوه غزوهٔ ذات الرقاع از آنجهت که می بستیم بر پایهای خود پارها بعضی گفته اند از آنروکه در آنجا کوهی بود که از دو رنگ سفید و سرخ و سیاه تخیل میشد و بعضی گویند درختی بود در آنجا که برگهای رنگین داشت و بعضی گویند که بر علمها پارچها بسته بودند وحدث ابو موسی بهذا ثم کره ذلک و حدیث کرد ابو موسی باین حال پس ناخوش داشت آنرا از آنکه در وی اظهار ریاضت و تزکیهٔ نفس بود قال ما کنت اصنع بان اذکره گفت نبودم من که میکنم آنرا برای آنکه ذکر کنم کانه کره ان یکون شیء من عمله افشاه چنانستی که ناخوش داشت این را که چیزی از عمل خود ظاهر کند حدثنا قتیبة بن سعید عن مالک عن یزید بن رومان عن صالح بن خوات عمن شهد مع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یوم ذات الرقاع روایت کرده است صالح بن خوات از کسی که حاضر شده است روز غزوه ذات الرقاع صلوة الخوف روایت کرده است نماز خوف را و کیفیت ادای آنرا ان طایفة صفت معه وطایفة وجاه العدو و روایت کرده این را که طایفه صف بستند با آنحضرت و طایفهٔ دیگر برو روی دشمن ایستادند فصلی بالتی معه رکعة پس گزارد نماز یکرکعتی که با آنحضرت بودند یکرکعت ثم ثبت قائما پس ثابت ماند بجای خود در حالیکه ایستاده است واتموا لانفسهم وتمام کردند نماز را آنجماعه که یک رکعت با آنحضرت گزارده بودند برای خود ثم انصرفوا فصفوا وجاه العدو پس بیرون رفتند نماز تمام کرده پس صف بستند بمقابلهٔ دشمن وجاءت الطائفة الاخری و آمدند طائفهٔ دیگر که بدشمنان مقابل ایستاده بودند فصلی بهم الرکعة التی بقیت من صلوته پس گزارد آنحضرت باین مردم رکعتی را که باقی مانده بود از نماز آنحضرت ثم ثبت جالسا واتموا لانفسهم ثم سلم بهم پس بر جا ماند در حالی که آنحضرت نشسته بود و تمام کردند نماز را برای خود پس سلام داد آنحضرت با این طایفه وهم قال مالک وذلک احسن ما سمعت فی صلوة الخوف وقال معاذ حدثنا هشام عن ابی الزبیر عن جابر قال کنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم بنخل وذکر صلوة الخوف گفت معاذ حدیث کرد مارا هشام ابن عبد الله الدستوائی البصری از ابی الزبیر از جابر بودیم ما با پیغمبر خدا بموضع نخل و ذکر کرد نماز خوف را تابعه اللیث عن هشام عن زید بن اسلم متابعت کرده است معاذ را لیث از هشام از زید بن اسلم ان القاسم بن محمد حدثه صلوة النبی صلی الله علیه واله وسلم فی غزوة بنی انمار که بتحقیق قاسم بن محمد حدیث کرده زید بن اسلم را نماز پیغمبر خدا در غزوهٔ بنی انمار این هشام که لیث از وی روایت کرده ابن سعد مدنی است غیر هشام سابق است که معاذ از وی روایت کرده بنی انمار بفتح همزه وسکون نون قبیله ایست از بجیله بفتح موحده و کسر جیم حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید القطان عن یحیی بن سعید الانصاری عن القاسم بن محمد عن صالح بن خوات عن سهل بن ابی حثمة رضی الله عنه قال یقوم الامام مستقبل القبلة وطایفة منهم معه گفت سهل بن ابی حثمه طریق گزاردن نماز خوف اینچنین است که می ایستد امام رو بقبله و طایفه از محاربان با امام وطایفة من قبل العدو وجوههم الی العدو و طایفه از پیش دشمنان در حالی که رویهای اینها جانب دشمن است فیصلی بالذین معه رکعة پس نماز میگزارد امام بجمعی که با وی اند یکرکعت ثم یقومون فیرکعون لانفسهم رکعة پس برمیخیزند پس میگزارند برای خود بی متابعت امام رکعتی دیگر ویسجدون سجدتین فی مکانهم و سجده میکنند دو سجده یعنی از هر دو رکعت فارغ می شوند ثم یذهبون هولاء الی مقام اولئک پس میروند اینها که از نماز

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الجهاد

پس خرید آن را عثمان و بعض کلام در جواز انتفاع بوقف خود در مجلس بیاید حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان بفتح معجمه و تشدید مهمله محمد بن مطرف مدنی قال حدثنا ابو حازم عن سهل بن سعد قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بقدح آورده شد آنحضرت کاسه پر از آب یا شیر و اگر شیر بود یا آب نیز همین حکم دارد چنانچه در حدیث آینده و رایت که مخلوط بود بدان شیر عمل فرمود فشرب منه پس نوشید از آن وعن یمینه غلام اصغر القوم و از جانب راست آن حضرت کودکی بود خورد ترین جماعت نشستگان و آن عبد الله بن عباس بود و بعضی فضیل بن عباس گفته و صواب اول است چنانچه بیاید والاشیاخ عن یساره و پیران جانب چپ آنحضرت فقال یا غلام اتاذن لی ان اعطیه الاشیاخ پس فرمود برای حفظ مرتبه اشیاخ یا استیلاف قلوب ایشان ای کودک آیا اذن میدهی مرا که بدهم آن قدح که خوردست که بعین نشسته پیران را و بعضی گویند که قدح شیر بلکه آن صغیر بود از این جهت استیذان کرد و ظاهر سیاق حدیث ابا دارد ازان قال ما کنت لاوثر بفضلی منک احدا گفت آن غلام نیستم که ایثار کنم بحق بقیه خود که از تو مانده هیچ یکی را یا رسول الله و در بعضی نسخ الفضل فی تخفیه در آخر و این ظاهر است و چون این شیر نسبت بآن حضرت مثل از امور دنیاوی نه بود لنظر باین اعتبار بقیه را حق صاحب یمین دانسته از ابن عباس برای اشیاخ استیذان فرمود تا اگر اذن دهد باشیاخ عطا فرماید و نسبت با ابن عباس که تمتع بفضل آنحضرت از اعظم برکات و افضل قربات بود ایثار نکرد زیرا که ایثار در طاعات و تقربات جائز نه بود و این از فقاهت ابن عباس ست که تقریر نمود آن حضرت اهدا دران فاعطاه ایاه پس داد آن قدح را بآن غلام حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن

فارغ شدند و بجای آنجماعه که مقابل اعدا بودند فجيء اولئك فيركع بهم ركعة پس می آیند آنجماعه پس میگزارد امام بایشان یک رکعت
فله ثنتان پس مر امام را دو رکعت میشود و تعدیل رکعات و جملة عن سجدتين پس رکوع میکنند و سجده میکنند دو سجده
یعنی تمام میکنند دو رکعت را درین روایت ذکر نکرده که امام نشسته میماند بعد از فراغ آنجماعه از رکعت تا دیگر و سلام میکنند این جماعه
پس آنجماعه حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن صالح ابن خوات
عن سهل بن ابی حثمة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله یعنی مسدد باین اسناد هم مانند حدیث سابق ذکر
کرده است حدثنا محمد بن عبيد الله قال حدثنا ابن ابی حازم عن یحیی سمع القاسم اخبرنی صالح بن
خوات عن سهل حدثه قوله یعنی صالح بن خوات از سهل روایت کرده قول او را که سابقا معلوم شده در بیان صلوة
خوف حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم ان ابن عمر رضي الله عنهما قال
غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبل نجد فوازينا العدو فصاففنا لهم گفت ابن
عمر جهاد کردم با رسول خدا جانب نجد پس مقابله کردیم دشمن را پس صفها بستیم مر ایشان را الی آخر این حدیث را ذکر نکرده
چنانکه در احادیث سابق گذشت حدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا معمر عن الزهري
عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلى باحدى الطائفتين
والطائفة الاخرى مواجهة العدو مرویست از عمر بن الخطاب که بتحقیق رسول خدا نماز خوف گزارد بیکی از دو طایفه
و طایفه دیگر مقابله داشتند بدشمنان ثم انصرفوا فقاموا في مقام اصحابهم اولئك پس برگشتند از نماز پس
ایستادند در مقام یاران خود که مقابله داشتند فجاء اولئك فصلى بهم ركعة ثم سلم عليهم پس آمدند آنجماعه که مقابله داشتند
پس نماز گزارد بایشان رکعتی پس سلام داد بر ایشان یعنی با اینها تمام کرد نماز را ثم قام هؤلاء فقضوا ركعتهم ثم قام
ایستادند آنجماعه که پس آمده بودند و ادا کردند رکعت خود را وقام هؤلاء فقضوا ركعتهم و ایستادند آنجماعه که
یک رکعت با آنحضرت گزارده رفته بودند و گزاردند رکعتی را که باقی مانده بود حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب
عن الزهري قال حدثني سنان وابو سلمة ان جابرا اخبر انه غزا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قبل نجد گفت زهری حدیث کرد مرا سنان و ابو سلمه که بتحقیق جابر بن عبد الله خبر داد او را که بتحقیق جابر جهاد کرد با رسول خدا
جانب نجد وحدثنا اسمعيل قال حدثني اخي عن سليمان عن محمد بن ابی عتيق عن ابن شهاب عن سنان
بن ابی سنان الدؤلي عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما اخبره انه غزا مع رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم قبل نجد فلما قفل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قفل معه پس هرگاه مراجعت کرد رسول خدا
مراجعت کرد جابر با آنحضرت فادركتهم القائلة في واد كثير العضاه پس دریافت ایشان را وقت نیم روز
گرم در وادی که بسیار بود در آن درخت خاردار و عضاه بکسر عین مهمله و ضاد معجمه در آخرها درختی که بسیار خار
دارد فنزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فتفرق الناس في العضاه يستظلون بالشجر پس فرود
آمد رسول خدا در آن وادی پس متفرق شدند مردم بجائیکه سایه میجویند بدرختها ونزل رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم تحت سمرة فعلق بها سيفه و نزول کرد رسول خدا زیر درخت سمره بفتح سین و ضم میم درا بمعنی درخت
پربرگ پس آویخت باین درخت شمشیر خود را قال جابر فنمنا نومة گفت جابر پس خواب کردیم خوابی ثم اذا رسول الله

صلى الله عليه وسلم القدح پس داده شد آنحضرت
را آن قدح شیر آمیخته بآب فشرب منه پس نوشید
آنحضرت چیزی از آن شیر حتى اذا نزع القدح من
فيه تا آنکه چون کشید آنحضرت قدح را از دهان خود
وعلى يساره ابو بكر و بر جانب چپ آنحضرت ابو بکر
بود وعن يمينه اعرابي و از جانب راست اعرابی بزرگ
بود فقال عمر وخاف ان يعطيه الاعرابي اعط ابا بكر
پس گفت عمر چون ترسید که بدهد آنحضرت آن قدح را
اعرابی را بدهید ابو بکر را یا رسول الله عنده که نزد تست
و منزلت قرب دارد از تو فاعطاه الاعرابي الذي
عن يمينه پس داد آنحضرت آن قدح مذکور را که جانب
راستش او بود و استیذان نکرد از وی برای
ابو بکر صدیق بنا بر عدم توهم رنجش از ابو بکر صدیق
در رسوخ ایمان و علم وی بترتیب و علو منزلت وی
از ینکه استیذان کند برای وی از اعرابی ثم قال الايمن
فالايمن پس ارشاد فرمود آنکه در جانب راست است
اولی و اسبق است پس از وی آنکه در پهلوی راست
اوست همین ترتیب در آنجانب تا آخر یکی رسد که
بجانب چپ اوست و لفظ الايمن فالايمن به نصب و
رفع هر دو مروی است یعنی اعط الايمن او الايمن اولی

باب من قال ان صاحب الماء احق بالماء حتى يروى
بفتح یا و وا یعنی ذکر کسیکه گفته تحقیق مالک آب سزاوار
تر است بآب تا آنکه سیراب شود و بعد از سیرابی منع کرده
نشود آب فاضل حاجت از دیگران لقول رسول الله
بجهت فرموده پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لا يمنع
فضل الماء منع کرده نشود بقیه آب و فاضل آن از
حاجت و این نزد جمهور در آب چاه است که کنده باشند
در زمین مملوکه یا در موات بقصد تملک و مراد از حاجت
عام است حاجت نفس و عیال و زراعت و مواشی را
و مالکیه خاص میدارند این حکم را بموات و گویند چاه ملک و آب
نیست بلی فضل آن و اما آبی که محرز است در آوند ها پس
نیست این حکم در آن بالاتفاق و منقطع است حق غیر از وی
مگر نزد خوف هلاک و در فقه تفصیل زیاده برین است
صحیحین حدیث الناس شرکاء في الثلاث الماء والكلا

صلى الله عليه وآله وسلم يدعونا فجئناه پس ناگاه دیدیم که رسول خدا میخواند ما را پس آمدیم نزد آنحضرت فاذا عنده اعرابي جالس پس ناگاه دیدیم که نزد آنحضرت اعرابی نشسته است فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان هذا اخترط سيفي وانا نائم پس فرمود رسول خدا بتحقیق این مرد کشید شمشیر مرا در حالیکه من خوابیده ام فاستيقظت وهو في يده صلتا پس بیدار شدم من و شمشیر در دست او کشیده شده از نیام فقال لي من يمنعك مني قلت الله پس گفت مرا کیست که باز میدارد ترا از من گفتم خدا باز میدارد فها هو ذا جالس پس آگاه باش این مرد نشسته است ثم لم يعاقبه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس عذاب نکرد او را رسول خدا از آنکه آنحضرت هرگز انتقام از جانب خود نمی کشید و درین صورت کمال خلق تالیف قلوب کفار هم بود نزد واقدی ثبوت پیوسته که وی اسلام آورد و رجوع کرد بسوی قوم خود پس هدایت یافتند از وی جمعی بسیار وقال ابان حدثنا يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة عن جابر قال كنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم بذات الرقاع گفت جابر بودیم ما با پیغمبر خدا در غزوه ذات الرقاع فاذا اتينا على شجرة ظليلة تركناها للنبي صلى الله عليه وآله وسلم پس وقتیکه آمدیم بر درختی سایه دار گذاشتیم آنرا برای پیغمبر خدا فجاء رجل من المشركين پس آمد مردی از مشرکان وسيف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم معلق بالشجرة و شمشیر پیغمبر خدا آویزان بود بدرخت فاخترطه فقال تخافني قال لا پس کشید شمشیر را و گفت می ترسی مرا فرمود نمی ترسم قال فمن يمنعك مني قال الله گفت پس کیست که باز میدارد ترا از من فرمود خدا باز میدارد فتهدده اصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس تهدید کردند و سرزنش نمودند او را اصحاب پیغمبر خدا فاقيمت الصلوة فصلى بطائفة ركعتين پس برپا کرده شد نماز پس گزارد بجمعی دو رکعت ثم تاخروا فصلى بالطائفة الاخرى ركعتين پس تر واپس رفتند و بمقابل اعدا ایستادند پس گزارد نماز بطایفه دیگر که بمقابله داشتند وكان للنبي صلى الله عليه وآله وسلم اربع و بود مر پیغمبر خدا را چهار رکعت دو فرض و دو نفل وللقوم ركعتين و مر قوم را دو رکعت سر دو فرض و باین حدیث استدلال کرده امام شافعی که اقتدای مفترض بمتنفل تجویز میکند پوشیده نماند که این حدیث معارض است باحادیث متعدده که در وی صریح واقع شده که آنحضرت دو رکعت نماز گزارد و هر قوم از پس یکدیگر یک رکعت با آنحضرت گزاردند و واقعه همین غزوه ذات الرقاع است و تعدد نماز نا معلوم است و در یک حدیث ذکر آنکه آنحضرت با جمعی نخستین سلام داد و مردم هم سلام دادند و برای امامت جماعه احرام بست نیز گزینا عند و اقتدای مفترض بمتنفل مخالف قیاس هم است البته اشتباهی بی تضعیف پس احتجاج خالی از ضعف نیست از ینجاست که امام مالک رضی الله عنه در باب حدیث سالق گفته که بهترین چیزیکه در نماز خوف از احادیث بمار سیده است همین است و عمل حنفیه نیز بر همین است وقال مسدد عن ابي عوانة عن ابي بشر اسم الرجل غورث بن الحارث وقاتل فيها محارب خصفة وگفت مسدد از ابی عوانه که نام او غورث است بغین معجمه مفتوح و رای مفتوحه آخر مثلثه و قتال کرد آنحضرت درین غزوه محارب خصفه را وقال ابو الزبير عن جابر كنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم بنخل وگفت ابو الزبیر از جابر بودیم با رسول خدا بموضع نخل فصلى الخوف پس گزارد نماز خوف درین محل فقال ابو هريرة صليت مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم في غزوة نجد صلوة الخوف وگفت ابو هریره نماز گزاردم با آنحضرت در غزوه نجد که همین غزوه ذات الرقاع است نماز خوف را وانما جاء ابو هريرة الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم

کرداد و شود نبیکه اسپ کرده نشود و آب چرانیده نشود که نیز شود بهلاک تشنگی پس مستلزم میشود منع آب چاه منع گیاه را که از وی نهی آمده در غیر این حدیث کرده باشد و درین تقدیر نهی مختص بمنع از مواشی بود در اعیان آن کما قیل و توانند که مراد از منع عام گیرند که آن منع میشود بمنع مواشی از کاه نیز و اگرچه در صورت منع مواشی از آب بود که از منع کافر و لا میرد آخر هر و لقمه گیاه تر باشند

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل

بتصغير عن ابن شهاب عن ابن المسيب

وابي سلمة عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله

عليه وسلم قال لا تمنعوا فضل الماء لتمنعوا به فضل

الكلاء منع نکنید زیادت آب تا منع کنید باین منع گیاه را یعنی منع آب مستلزم منع گیاه نیز هست پس باید که جامع باشد میان هر دو منع ممنوع باب من حفر بئرا في ملكه لم يضمن کسیکه بکند چاهی در ملک خود و بیفتد در آن شخصی ضامن نگردد آن کس چیزی را ذکر این ترجمه درین ابواب استطرادی است و کلام در آن در کتاب الدیات مذکور شود حدثنا محمود ابن غيلان قال اخبرنا عبيد الله ابن موسى از شیوخ مولف است عن اسرائيل عن ابي حصين عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المعدن جبار کانی که بکنند آن را مردی در ملک خود یا در زمین مباح و بیفتد در آن شخصی و بمیرد جبار است بضم جیم و تخفیف موحده یعنی هدر است تاوان نیست والبئر جبار و چاه که بکنند آن را کسی در زمین و بیفتد در آن کسی و بمیرد نیز هدر است والعجماء جبار و چهار پایه که زخم کند کسی را یا تلف کند مال کسی را ضمان واجب نبود مگر در صورتیکه مالک علیه سوار بود یا راننده و یا کشنده از پیش تفصیله که در محلش مذکور شود عجما بفتح عین و سکون جیم ممدود چهار پایه و هر که تکلم نکند و قدرت ندارد بر کلام اعجم گویند مونث را عجما و في الركاز الخمس و خمس واجب است در مالی که مرکوز و مدفون باشد در زمین یعنی پنجم حصه آن اگر بدست آید آن مال چنانکه در کتاب الزکاة گذشت

ايام خيبر بنيامده است ابو هريره باسلام نزد پيغمبر خدا مگر در ايام محاصره خيبر يعني بايد كه اين غزوه بعد از خيبر باشد و حق كرده اند
درين استدلال كه لازم نمي آيد تواند كه قصد بجانب زمين نجد مكرر واقع شده باشد يعني پيش از خيبر و بعد از خيبر و ابو هريره
در غزوه ديگر كه بعد از خيبر بوده حاضر شده كذا نقل عن الفتح پوشيده نماند كه از نقل شيخ صاحب فتح الباري صاحب
الهمة تحقيقات و كمال و قوف و معرفت مجرد منع باين احتمال مناسب نيست باينكه تعيين ميكرد ند كه در نجد دو ام
غزوه بوده است غير از غزوه ذات الرقاع كه ابو هريره در ان حاضر شده است **باب** غزوة بني المصطلق
بضم ميم و سكون صاد مهمله و كسر لام و قاف لقب خزيمة بن سعد بن عمرو بن حارثه است بطني است از خزاعه و مي اول
كسي است كه از قوم خود جدا شده بجا اقامت نموده است تخطيه كرده اند صاحب قاموس را كه گفته از ازد است
وهي غزوة المريسيع واين غزوه بني مصطلق موسوم است بغزوه مريسيع بضم ميم و فتح را و سكون تحتيه و كسر سين و سكون تحتيه و عين
مهمله نام چاهي است يا آبي است مر بني خزاعه را قال ابن اسحق وذلك سنة ست گفت ابن اسحق و آن غزوه
در سال ششم بوده است وقال موسى بن عقبة سنة اربع و گفت موسى بن عقبه در سال چهارم است سهو ملي
گفته در مغازي موسى بن عقبه سال پنجم است و آنچه مولف گفته از سهو قلم است و اين قول مغازي صحيح تر است از
قول ابن اسحاق و ثابت شد که جهاد در سال پنجم نازل شده وقال النعمان بن راشد عن الزهري كان حديث الافك
في غزوة المريسيع و روايت كرده است نعمان بن راشد از زهري بود حديث افك عائشه در غزوه مريسيع هم
از جهت مولف درج آن حديث بدرين باب ايراد نموده است **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال اخبرنا اسمعيل بن جعفر
عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن محمد بن يحيى بن حبان عن ابن محيريز انه قال دخلت المسجد فرأيت ابا سعيد الخدري
رضي الله عنه فجلست اليه تحقيق گفت ابن محيريز درآمدم در مسجد نبوي پس ديدم ابو سعيد خدري را و نشستم نزد
او فسألته عن العزل پس پرسيدم او را از عزل كه رواست يا نه عزل بالفتح مهمله و سكون زاي نقطه داشتن مرد است مني را
و نينداختن در فرج زن تا فرزندي از وي متولد نشود قال ابو سعيد خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
في غزوة بني المصطلق فاصبنا سبيا من سبي العرب گفت ابو سعيد خدري برآمديم با رسول خدا در غزوه بني
مصطلق پس يافتيم بندي از بنديان عرب فاشتهينا النساء پس ميل كرديم بزنان فاشتدت علينا العزبة
واحببنا العزل پس سخت شد بر ما رنج بي زني و دوست داشتيم عزل را از ترس زادن فرزند كه مانع از بيع است
فاردنا ان نعزل پس اراده كرديم اينكه عزل كنيم وقلنا نعزل ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بين اظهرنا
قبل ان نسأله و گفتيم كه عزل كنيم بصلاح خود و حال آنكه رسول خدا درميان ماست پيش از آنكه پرسيم آنحضرت
را از جواز عزل فسألناه عن ذلك پس پرسيديم آنحضرت را از عزل فقال ما عليكم ان لا تفعلوا پس فرمود نيست
باكي بر شما اينكه نكنيد يعني نا كردن بر شما واجب نيست بعضي گفته اند كلمه لا زائد است يعني باك نيست بر شما كردن آن
حاصل هر دو رخصت است در عزل و در مذهب حنفيه نسبت بداه عزل باكي ندارد و در حره منكوحه بي اذن وي روا
نداشته اند از جهت فوات حق زن و گويند حديث مقتصر در مورد است ما من نسمة كائنة الى يوم القيمة
الا وهي كائنة نيست مخلوقي ثابت در علم و تقدير خدا تا روز قيامت مگر آنكه وي شونده است يعني تدبير شما دخلي
ندارد اگر در تقدير الهي رفته البته مي شود اگر چه عزل كنيد **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب المساقات

بيان سوگند هو عليها فاجر بجا آورد كه آن سوگند خورده
برای مين دروغ گوست لقي الله وهو عليه غضبان
ملاقات كند خدا را در حال آنكه خدا تعالى بر آنكس خشمناك است
فانزل الله تصديق ذلك پس فرو د آورد خدا تعالى اين آيت را ان
الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا
تحقيق آن كسانيكه ميخرند و استبدال ميكنند بعوض
پيمان خدا را ما ای امانت و سوگندهای خود بهای
اندك را الاية تا آخر آيه كه مضمونش اين است آنجماعت
نيست نصيب ايشان را در آخرت فجاء الاشعث
فقال پس آمد تحقيق را اشعث بن قيس كندي صحابي
و گفت ما يحدثكم ابو عبد الرحمن چه حديث ميكند
شما را ابن مسعود كه كنيتش ابو عبد الرحمن است في انزلت
هذه الاية در شان من نازل شده اين آيه كه وي
ذكر كرد پس من داناترم بقصه آن چنانچه گفت كانت
لي بئر في ارض ابن عم لي بود مرا چاهي در زمين پسر عم
من كه معدان بن اسود بن معد يكرب است فقال لي
پس فرمود مرا آنحضرت شهودك فاصل بيان حق
و باطل شاهدان تو باشند بيار آن را قلت ما لي
شهود گفتم نيست مرا شاهدان قال فيمينه فرمود
پس اگر شهود نيست فاصل يمين خصم باشد قلت
گفتم يا رسول الله اذن يحلف پس در آن وقت كه مدار
بر سوگند آمد وی سوگند مي خورد فذكر النبي صلى الله
عليه وسلم هذا الحديث پس ذكر فرمود آن حضرت
اين حديث را كه ابن مسعود ذكر كرد فانزل الله تعالى
ذلك تصديقا له پس نازل كرد خدا تعالى اين جزو قرآن
را براي تصديق مر اين حديث را **باب** اثم من
منع ابن السبيل من الماء گناه كسيكه منع كرد مسافر
را از آب فاضل **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال
حدثنا عبد الواحد بن زياد عن الاعمش قال سمعت
ابا صالح يقول سمعت ابا هريرة يقول قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا ينظر الله اليهم يوم
القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم سه كس اند

اخبرنا معمر عن الزهری عن ابی سلمة عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قال غزونا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غزوة نجد گفت جابر غزا کردیم همراه رسول خدا غزوهٔ نجد فلما ادرکته القائلة وهو فی واد کثیر العضاه پس هرگاه دریافت آنحضرت را وقت گرمی نیم روز و حال آنکه آنحضرت در صحرایی پر درخت خاردار بود فنزل تحت شجرة واستظل بها پس فرود آمد زیر درختی و سایه گرفت بآن وعلق سیفه و آویخت تیغ خود را بدرخت وتفرق الناس فی الشجر یستظلون و متفرق شدند مردم در درختها بجائی که سایه میگیرند و بیا بین کذلک اذ دعانا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و درمیان آنکه ما باین چنین حال داشتیم ناگاه طلبید ما را رسول خدا فجئنا فاذا اعرابی قاعد بین یدیه پس آمدیم و ناگاه دیدیم اعرابی نشسته است پیش آنحضرت فقال ان هذا اتانی وانا نائم فاخترط سیفی پس فرمود تحقیق این مرد آمد نزد من و حال آنکه من خوابیده بودم پس کشید تیغ مرا فاستیقظت وهو قائم علی رأسی مخترط صلتا پس بیدار شدم و حال آنکه او ایستاده است بر سر من کشیده تیغ را از نیام قال من یمنعک منی قلت الله عز وجل گفت کیست که منع میکند ترا از من گفتم خدای قوی و بزرگ فشامه ثم قعد پس در نیام کرد تیغ را لیکن نشست فهو هذا پس آن مرد این است قال ولم یعاقبه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت جابر و هیچ عذاب نکرد او را رسول خدا بنا بر عادت شریف که انتقام نمیکشید از برای نفس خود ... ذکر یافت که او مسلمان شده بقوم خود رفت و جمعی کثیر از وی هدایت یافتند و در بعض اسلام در آمدند این حدیث در اصل فرع ثابت است در بعض نسخ اینجا مذکور نیست و ثابت در باب سابق قسطلانی گفته احتمال دارد که در اصل بر حاشیه مکتوب بود و کاتب خطا کرده اینجا نوشته است و این وجه بی خلجانی نیست با وجود ثبوت در سابق درین محل حاشیه اصل برای چه مکتوب بود اگر در حاشیه ما سبق بود در متن نوشته باشد باز درینجا نوشتن سهوی ... رمانی گفته هرگاه تصریح کرد که این قضیه در غزوهٔ نجد بوده در غزوهٔ بنی المصطلق پس باکی ندارد ذکر آن درینجا و ترجمه وارد می شود که مولف هرگاه میدانست که در غزوهٔ نجد است چرا در غزوهٔ بنی المصطلق آورده ... تا غرکه چون این دو غزوه نزدیک هم بوده راویان تشخیص نکرده اند و هر دو غزوه را یکی شمرده و این توجیه احسن است فافهم

باب غزوة انمار در ذکر غزوهٔ انمار نام قومی است و غزوهٔ بنی انمار هم قسطلانی گفته که این غزوه همان غزوه ذات الرقاع است و برین تحول ذکر این حدیث با لاتر از باب غزوه طلق بالیتنی می آورد و جدا ساختن باین باب بنا بالیتنی ساخت حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب حدثنا عثمان بن عبد الله ابن سراقة عن جابر بن عبد الله الانصاری قال رأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی غزوة انمار یصلی علی راحلته گفت جابر دیدم پیغمبر خدا را در غزوهٔ انمار نماز میگزارد متوجها قبل المشرق متطوعا در حالیکه روی داشت جانب مشرق بغیر فرض

٨٥	**باب** حدیث الافک در ذکر حدیث افک عائشه رضی الله عنها الافک والافک
"	**باب** حدیبیة والنجس بفتح النون والجیم یقول افکهم وافکهم یعنی افک بکسر همزه و سکون فا مصدر افک یافک است و بفتح همزه سکون فا نیز
٩٦	**باب** عمرة الحدیبیة

از دنیا راضی شود وان لم یعطه منها سخط و اگر نداد او را از دنیا ناخوش گردد ورجل اقام سلعته بعد العصر و دیگر مردی که راست کرد متاع خود را بعد ... این وقت بنا بر عرف و عادت است یا جهت آنکه این وقت مناسب تدلیس است فقال والله الذی لا اله غیره لقد اعطیت بها کذا وکذا پس گفت سوگند خدای که نیست هیچ معبود بحق بجز وی هر آینه بتحقیق داده شده ام بهای این متاع چنین و چنان تا رواج دهد متاع خود را و ترغیب نماید و این ظاهر سوگند دروغ است چنانچه در جای دیگر مصرح آمده اگرچه کثرت حلف در بیع راست هم مکروه است و منهی عنه آمده فصدقه رجل پس تصدیق کرد او را مردی و فریب خورد ثم قرأ هذه الآیة پس خواند آن حضرت این آیه ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الی آخر این حدیث در کتاب الاحکام بیاید

باب شرب الماء بفتح سین و سکون کاف بیشتن آب نهر و بکسر اول بمعنی بند آب و نیست در حدیث ذکر بند نهر شاید استنباط کرده مولف آن را

حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی ابن شهاب عن عروة عن عبد الله بن الزبیر انه حدثه ان رجلا من الانصار خاصم الزبیر عند النبی تحقیق مردی از انصار پیکار کرد زبیر بن عوام از پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی شراج الحرة التی یسقون بها النخل در سیلهای آب سنگستان که آب میدادند بدان درختان خرما را و میگذشت آب رود در زمین زبیر پیش از زمین انصاری پس بند میکرد و بعد از آن می ساقی زمین خود و فاضل را شراج بکسر معجمه و بجیم جمع شرج بفتح اول و سکون را و فتح نیز آمده و حرة بفتح حاء و تشدید راء در اصل زمین سنگستان را گویند و مراد اینجا جانب مدینه است که وی میان حرتین آباد است و نسبت در مدینه شهری ... لیکن ... که جاری میشد بند آب با مدان پس رغبت و مبارزت میکردند مردم در آن پیش حکم کردن آنحضرت با نچه کرد که از ذکر القسطلانی

فقال الانصاری سرح الماء یمر پس گفت انصاری برای زبیر ... تا بگذرد ... زمین ...

بفتح هر دو و بر وزن مصدر را نيز از همين باب و مشهور ميان لغويان اول است بمعني نهايت كذب و نيز بمعني بهتان است و مراد اشارت است بآنكه در آيت كريمه واقع شده و ذلك افكهم و ما كانوا يفترون فمن قال

افكهم يقول صرفهم من الايمان و كذبهم چنانكه بعضي خوانده است در آيت كريمه بصيغه ماضي معلوم مي گويد بمعني صرف از ايمان است و بمعني كذب است كما قال يؤفك عنه من افك چنانكه گفته در اين

آيت ايصرف عنه من صرف يعني بازداشته شد از قرآن كسي كه بازداشته شد و اين حرفي است كه سخت تر و عظيم تر از ايمان نيز باشد **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن

سعد عن صالح عن ابن شهاب قال حدثني عروة بن الزبير و سعيد بن المسيب و علقمة بن وقاص

و عبيد الله ابن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه و اله و سلم

گفت ابن شهاب زهري حديث كردند مرا اين چهار كس از عائشه رضي الله عنها زوج پيغمبر خدا حين قال لها

اهل الافك ما قالوا هنگامي كه گفتند مر عائشه را اهل كذب و بهتان چيزي كه گفتند و كلهم حدثني طائفة

من حديثها و هر يكي از ايشان حديث كرد مرا پاره از حديث عائشه و بعضهم كان اوعى لحديثها من بعض

و اثبت له اقتصاصا و بعضي از ايشان بود نگهدارنده تر مر حديث او را از بعضي و درست تر مر آن را از روي قصه خواندن

و بيان كردن و قد وعيت عن كل رجل منهم الحديث الذي حدثني به عن عائشة و تحقيق

نگهداشتم من از هر مردي از اين مردم حديثي را كه حديث كردند مرا بآن از عائشه و بعض حديثهم يصدق

بعضا و ان كان بعضهم اوعى له من بعض و بعضي حديث ايشان تصديق ميكرد مر بعضي را يعني قصه

بآن درست مي شد اگر چه بعضي از ايشان نگهدارنده تر بودند آن بعض حديث را از بعضي ديگر حاصل ايراد

كلام اينست كه اين تمام حديث از همه ايشان است نه از هر يكي تمام حديث معلوم شده قالوا قالت عائشة رضي

الله عنها كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم اذا اراد سفرا گفتند گفت عائشه بود عادت شريف

رسول خدا وقتيكه خواستي سفري را اقرع بين ازواجه فايتهن خرج سهمها خرج بها رسول الله

صلى الله عليه و اله و سلم معه قرعه مي انداخت ميان زنان خود پس هر كدام كه بيرون آمدي سهم او يعني

بر آمدي بآن زن رسول خدا در حاليكه مي بود با آنحضرت قالت عائشة فاقرع بيننا في غزوة

گفت عائشه پس قرعه زد ميان ما در غزوه كه غزا كرد آن را فخرج فيها سهمي پس بر آمد در آن قرعه نام من فخرجت

مع رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بعد ما انزل الحجاب پس بر آمدم با رسول خدا بعد از آنكه نازل

شده بود آيت حجاب ازواج مطهره فكنت احمل في هودجي و انزل فيه پس بودم من كه برداشته

در هودج و فرود آورده مي شدم در آن يعني در وقت برداشتن و فرود آوردن نيز در هودج

مي آمدم فسرنا حتى اذا فرغ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم من غزوته

فارغ شد رسول خدا از آن غزوه خود و مراجعت كرد و آن غزوه مريسيع است

غزوه مريسيع ذكر نكرده فاصله كرد در ميان اين غزوه و اين حديث بغزوه انمار

ابواب ندارد و لهذا ترجيح داده اند صحيح مسلم را بر صحيح بخاري بحسب ... حدثنا محمد قال حدثنا اسمعيل

بنت عبد المطلب آن كان بفتح همزه است و اكثر نسخ معتمد چنانچه در قول و يقال ان كان ذا مالي و شديد تحريف تعليل از قول و در بعضي نسخ چنانچه كرماني نقل كرده بكسر همزه است بنا بر شرطيه مستقل از زمره اهل آن موافق قاضي عياض بفتح و گفته بنا بر استفهام انكاري و عسقلاني انكار كرده اين هر دو روايت را در علم خود و ظاهر اين كلام نشئه از نفاق است پس گفتن آن مرا انصاري تعلق نسبت بقبيله انصار است نه بنابر نصرت كه صفت مدح است را احتمال دارد كه با وجود ايمان زلت بود از غضب بر اصحاب نفس و شيطان كه آن از غير معصوم بعيد نيست چنانچه واقع شد از كسانيكه صحيح شد توبه شان كما قيل فتلون وجه رسول الله پس رنگين و متغير شد از غضب روي مبارك پيغمبر خدا صلى الله عليه و سلم ثم قال اسق يا زبير

ثم احبس الماء حتى يرجع الى الجدر آب ده اي زبير بزمين خود ... پس ببند آب را تا آنكه بازگردد بسوي بيخ ديوار يا بيخ نخل جدر بفتح جيم و سكون دال يعني بيخ ديوار آب چنين گفته در اكثر روايات مضبوط بفتح دال است و در لغت بسكون هست و قرطبي گفته واقع نشده در روايت مگر بسكون و معنى آنست كه برسد آب تا بيخهاي نخل و بعضي تفسير كرده اند به بند آب كه گرد درخت كنند و جدر بكسر جيم بمعني جدار بضمتين جمع جدار نيز مرويست بالجمله پيش از امر انصاري امر كرده بود به ارسال آب بعد از سقي بطريق مسامحه و اعانت جوار و بعد از اعراض امر كرد به بستن آب تا آنكه بر گردد بعد از ري اطلاع زمين بسوي ديوار بمقدار حق زبير تمام مستوفي گردد

فقال الزبير و الله اني لاحسب هذه الاية نزلت في ذلك پس گفت زبير سوگند خداست كه تحقيق من گمان مي دارم كه اين آيه نازل شد در زمان آن مخاصم

فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم پس سوگند بپروردگار نيست كه ايمان مي آرند اين گروه ايمان حقيقي تا آنكه حكم كردانند ترا در آنچه نزاع واقع شود ميان ايشان پس از آن نيابند گراني از آنچه حكم فرمائي و تسليم كنند آن را تا آنكه عدم قتل آن حضرت ادرا يا از جهت تاليف مردم بود تا نگويند كه محمد ... اصحاب خود را قرطبي گفته اگر صادر شود مانند آن

قافلین آذن لیلة بالرحیل و نزدیک رسیدیم به مدینه در حالی که رجوع کننده ایم اذن کرد آنحضرت شبی بکوچ کردن فقمت حین آذنوا بالرحیل پس برخاستم هنگامی که اذن دادند بکوچ برای قضای حاجت فمشیت حتی جاوزت الجیش پس رفتم من برای قضای حاجت تنها تا آنکه در گذشتم لشکر را فلما قضیت شانی اقبلت الی رحلی پس هرگاه تمام کردم کار خود را روکردم بسوی شتر سواری خود فلمست صدری فاذا عقد لی من جزع اظفار قد انقطع پس مالیدم سینه خود را پس ناگاه دیدم گلوبندی که در گلوی من بود از خرمهره یمنی شکسته و افتاده است و در بعضی نسخ ظفار بروزن قطام است خطابی تصویب این نسخه کرده است بهر تقدیر نام شهر است بجیر از بلاد یمن فرجعت فالتمست عقدی پس باز گشتم بموضع قضای حاجت پس جستم عقد خود را فحبسنی ابتغاؤه پس نگهداشت مرا طلب و جستن آن قالت و اقبل الرهط الذین کانوا یرحلون بی گفت و پیش آمدند جمعی که بودند کوچ میکنانیدند با من فاحتملوا هودجی فحملوه علی بعیری الذی کنت ارکب علیه پس برداشتند هودج مرا پس بار کردند بر شتری که بودم من سوار می شدم بروی وهم یحسبون انی فیه و آنها می پنداشتند که بتحقیق من در آن هودجم وکان النساء اذ ذاک خفافا لم یهبلن ولم یغشهن اللحم بودند زنان درین وقت سبک بسیار نمی بود گوشت و نمی پوشید گوشت ایشان را یهبلن بموحده بعد الهاء بروزن یضربن و یفعلن است یهبله و اهبله اللحم اذا اکثر و رکب بعضه علی بعض انما یاکلن العلقة من الطعام نمی خوردند مگر اندکی از طعام فلم یستنکر القوم خفة الهودج حین رفعوه و حملوه پس انکار نکردند مردم سبکی هودج را یعنی در نیافتند که چرا سبک است هنگامی که برداشتند و بار کردند و در کتاب شهادات همین حدیث آورده در آنجا باین عبارت است فلم یستنکر القوم ثقل الهودج و معنی آنست که انکار نکردند گرانی بار را و حاصل هر دو یکیست وکنت جاریة حدیثة السن و بودم من دختر کی خرد سال فبعثوا الجمل وساروا پس برخیزانیدند شتر را و رفتند ووجدت عقدی بعد ما استمر الجیش و یافتم من حمایل خود را پس از آنکه گذشت لشکر فجئت منازلهم لیس بها منهم داع ولا مجیب پس آمدم من جاهای فرود آمدن لشکر را در حالی که نیست با آنجاها از مردم لشکر خواهانی و جواب دهنده فتیممت منزلی الذی کنت فیه پس قصد کردم منزل خود را که بودم در آنجا وظننت انهم سیفقدونی فیرجعون الی و گمان داشتم من که بتحقیق ایشان که گم میکنند مرا پس باز می آیند بسوی من فبینما انا جالسة فی منزلی غلبتنی عینی فنمت پس در اثنای آنکه من نشسته ام در منزل خود غلبه کرد مرا چشم من یعنی برخواب آورد مرا پس خوابیدم از غلبه اندوه و حزن و این لطفی بود از خداوند سبحانه تا از تنهائی در صحرا زیاده برین متوحش و متالم نباشد وکان صفوان بن المعطل السلمی ثم الذکوانی من وراء الجیش و بود صفوان بن معطل بضم میم و فتح مهمله و تشدید طاء مهمله و فتح آن که منسوب به بنی سلیم است و ذکوان از پس لشکر او را فرموده بودند که از پس لشکر می آید تا اگر چیزی از کسی فراموش شده افتاده باشد بیارد فاصبح عند منزلی فرای سواد انسان نائم پس صبح کرد نزد منزل من پس دید سایه آدمی خوابیده

ولیکن نسائی و ابن جارود و اسمعیلی از طریق ابن وهب از لیث و یونس هر دو کس این زیاده اسقط ذکر کرده اند پس مخصوص بلیث نباشد مگر آنکه مراد اقتصار سیاق بر این قدر دیگر دانیدن حدیث از مسند عبد الله و غیره می زیاده کرده عن ابیه را العید عبد الله پس نزد ایشان از طریق مذکور مسند زبیر باشد نه مسند عبد الله و گوانند که مؤلف این را بسبب علم خود گفته زیراده نیست در بیرون صحیح این حدیث از غیر طریق لیث مگر مرسل آورده

باب شرب الاعلی قبل الاسفل

در بیان ذکر عبد الله نصیب آب کسی که بجانب بالا است پیش از کسی است که بجانب پائین است حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله ابن مبارک قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة قال خاصم الزبیر رجلا من الانصار پیکار کرد زبیر مردی را از انصار فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا زبیر اسق ثم ارسل فقال الانصاری انه ابن عمتک فقال اسق یا زبیر حتی یبلغ الماء الجدر ثم امسک ظاهر آنست که ثم امسک مقدم باشد بر حتی یبلغ پس در روایت تقدیم و تاخیر است بی ترتیب یعنی بده آب بزمین خود پس باز آن بند دار آب را تا آنکه برسد آب جدر را پس رها کن تا بجدار دیگر رسد قال الزبیر فاحسب هذه الآیة نزلت فی ذلک فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم

باب شرب الاعلی الی الکعبین حق آب کسی که جانب بالای نهر باشد تا مقدار ارتفاع دو شتالنگ است چنانچه در آخر باب بیاید حدثنا محمد در روایت ابی الوقت زیاده آمده هو ابن سلام قال اخبرنا مخلد بن یزید الحرانی به تشدید را و چنانچه روایت ابی ذر است و در غیر آن روایت نسبت و نسبت ساقط است قال اخبرنی ابن جریج قال حدثنی ابن شهاب عن عروة بن الزبیر انه حدثه ان رجلا من الانصار خاصم الزبیر فی شراج من الحرة لیسقی به النخل فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسق یا زبیر فامره بالمعروف پس امر کرد آنحضرت زبیر را بقدری که معتاد و معروف است در مقدار حق آب یا بقدر میانه بی مبالغه براسی حسن جوار و این جمله معترضه است از کلام راوی نه دو جمله از کلام شریف چنانچه عسقلانی گفته و کرمانی بلفظ امر از امر ضبط کرده یعنی پس بگذر ان آب را از زمین خود بقدر معروف ثم ارسل الی جارک قال الانصاری آن کان ابن عمتک فتلون وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال اسق ثم احبس حتی یرجع الماء الی الجدر فاستوعی له حقه

فعرفني حين رآني وكان رآني قبل الحجاب پس شناخت مرا وقتیکه دید مرا و بود وی که دیده بود مرا پیش از حجاب فاستيقظت باسترجاعه حين عرفني پس بیدار شدم از خواب خود باسترجاع او یعنی بگفتن او انا لله وانا اليه راجعون از مشاهدهٔ این حال من بهنگامی که شناخت مرا فخمرت وجهي بجلبابي پس پوشیدم من روی خود را بچادر خود ووالله ما تكلمنا بكلمة ولا سمعت منه كلمة غير استرجاعه وبخدا سوگند سخن نکردیم بیک کلمه و نشنیدم از وی کلمه غیر از استرجاع او وهوى حتى اناخ راحلته فوطئ على يدها واقعا وا ز شتر تا آنکه نشاند شتر خود را و بست بر پای شتر تا بآسانی برآیم بر آن و احتیاج بمددی نباشد فقمت اليها فركبتها پس ایستادم بجانب راحله و سوار شدم آنرا فانطلق يقود بي الراحلة پس راهی شد در حالیکه میراند شتر را حتى اتينا الجيش موغرين في نحر الظهيرة تا آنکه آمدیم در لشکر بحالی سختی حرارت در میان زوال روز و هجر فرو کل و حال آنکه مردم فرود آمده بودند قالت فهلك من هلك گفت عایشه پس هلاک شد کسی که هلاک شد نزد خدا از بهتانی که کردند وكان الذي تولى كبر الافك عبد الله بن ابي بن سلول و بود کسی که مباشرت کرد بعظم این افترا عبد الله بن ابی سلول که سر منافقان و اشقی الاشقیا بود قال عروة اخبرت انه كان يشاع ويتحدث به عنده گفت عروه خبر داده شده ام من که بتحقیق آن منافق بود که شایع کرده می شد و گفته می شد ما فک نزد او فيقره ويستمعه ويستوشيه پس تقریر می کرد آنرا و گوش می داشت آنرا و بیرون می آورد سخن از این گفتگوی یعنی بهتان ها می کرد وقال عروة ايضا لم يسم من اهل الافك الا حسان بن ثابت ومسطح بن اثاثة وحمنة بنت جحش و نیز گفته است عروه نام برده نشده است از اهل افک مگر حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش خواهر زینب زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم في ناس اخرين لا علم لي بهم در میان مردمی دیگر که علم نیست مرا خصوص آن مردم غير انهم عصبة كما قال الله تعالى جز اینکه آنجماعه عصبه اند چنانکه گفت خدای بزرگ در سورهٔ نور ان الذين جاؤا بالافك عصبة منكم یعنی آن کسانیکه آورده اند افک را جماعه اند از شما عصبه از ده نفر تا چهل است وان كبر ذلك يقال له عبد الله بن ابي ابن سلول والذي تولى وکسیکه مباشرت کرد از این عصبه بعظم آن و تحقیق بزرگ آنست گفته میشود او را عبد الله بن ابی بن سلول منافق قال عروة كانت عائشة رضي الله عنها تكره ان يسب عندها حسان گفت عروه و بود عایشه نا خوش میدید این را که دشنام داده شود حسان نزد او وتقول انه الذي قال و میگفت بتحقیق حسان آن کسی است که گفته است شعر فان ابي ووالده وعرضي لعرض محمد منكم وقاء بتحقیق پدر من و پدر پدر و آبروی من مر آبروی محمد را از شما پناه است گویا کنایت کرده است عایشه که با وجود این قول اینغرض بغیر آنکه تهمت در اهل او بود نگاه نداشت و مرویست که وقتی حسان قصیده در مدح عایشه انشا کرد در حضور او است تستوا بیر[illegible] انشد عایشه [illegible] قالت عائشة رضي الله عنها فقدمنا المدينة فاشتكيت حين قدمت شهرا گفت عایشه پس آمدیم مدینه را پس بیمار شدم چون آمدم یکماه

الجزء التاسع عشر الاسلام

كتاب المساقات

استق ثم لبس حتى يرجع الى الجدر چون دید ند جدر را مختلف بطول و قصر قیاس کردند چیزیرا که در واقع شد در آن قصه وكان ذلك الى الكعبين و بود آن جدر تا دو شتالنگ پس گردانیدند آنرا معیار استحقاق اهل فاول آن بین گفته نزد جمهور حکم آنست که امساک کند تا کعبین و کبری گفتند اراضی مختلف اند پس امساک کند بقدر آنچه نمی یاید بقدر کفایت کند آن را زیرا قصهٔ زبیر واقعه خاص است و واقع شده در مرسل عبد الله بن ابی بکر در موطا که آن حضرت حکم کرد در سیل مهزور و مذینب اینکه امساک کند تا کعبین پس از آن ارسال کند اعلی بر اسفل و مهزور بفتح میم و سکون ها و ضم زا و سکون واو و بعد از آن را و مذینب بذال معجمه و نون بتصغیر دو وادی اند معروف در مدینه و این مرسل را اسناد موصول است در غرائب مالک که دارقطنی روایت از حدیث عایشه و تصحیح کرده آن را حاکم کذا في الفتح و در روایت مستملی در اینجا زیاده است الجدر هو الاصل جدر یعنی بیخ است

باب فضل سقي الماء کثرت لو آب دادن هر که محتاج بآن باشد

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن سمي بضم سين و فتح میم و تشدید تحتیه عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا رجل يمشي فاشتد عليه العطش فرمود آن حضرت در اثنای آنکه مردی میرفت پس سخت شد بر وی تشنگی فنزل بئرا فشرب منها پس فرود آمد چاهی را پس نوشید

بکبار ما هنگامیکه قدوم آوردیم مدینه والناس یفیضون فی قول اصحاب الافک و مردم خوض میکردند در قول اهل افک
لا اشعر بشیء من ذلک نمیدانستم چیزی ازین گفتار مردم وهو یریبنی فی وجعی انی لا اعرف من رسول الله صلی الله علیه وسلم
وحال آنکه در شک و تردد می انداخت مرا در درد من که بتحقیق من نمی یافتم از رسول خدا اللطف الذی کنت اری منه حین اشتکی
مهربانی و لطفی که بودم من که میدیدم از آنحضرت هنگامی که بیمار میبودم یعنی این کم لطفی آنحضرت مرا در خلجان می انداخت که سبب
آن چیست انما یدخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فیسلم ثم یقول کیف تیکم ثم ینصرف بجز این نیست که میدرآمد رسول خدا
بر من پس سلام کرده میفرمود پس میفرمود چگونه است دختر شما پس برمیگشت و هر این شی تیکرد فذلک الذی یریبنی ولا اشعر
بالشر پس همین در شک می آورد مرا و هیچ شعور نداشتم به بدی حتی خرجت حین نقهت فخرجت معی ام مسطح قبل المناصع
تا آنکه بیرون آمدم هنگامی که از بیماری برآمدم پس بیرون آمد با من ام مسطح جانب طهارت خانه و کان متبرزنا و بود آنجا جای براز ما و کنا لا نخرج الا لیلا الی لیل
و بودیم ما که بیرون نمی آمدیم مگر شب تا شب دیگر و ذلک قبل ان نتخذ الکنف قریبا من بیوتنا و این حال بود پیش از آنکه بگیریم ما خلا را نزدیک
از خانها کنف بضم جمع کنیف است یعنی گو و جای براز قالت وامرنا امر العرب الاول فی البریة قبل الغائط و کار ما کار پیشین
عرب بود رفتن در صحرا جانب غائط و کنا نتاذی بالکنف ان نتخذها عند بیوتنا و بودیم ما که ایذا میدید ما را کنف اینکه بگیریم آنرا نزد خانهای خود
قالت فانطلقت انا و ام مسطح وهی ابنة ابی رهم بن المطلب بن عبد مناف گفت عایشه پس رفتم من و مادر مسطح و وی دختر
ابی رهم بضم را و سکون ها است پسر مطلب بن عبد مناف است وامها ابنة صخر بن عامر و مادر ام مسطح دختر صخر بن عامر است خاله
ابی بکر الصدیق و ام مسطح خاله ابی بکر صدیق است وابنها مسطح بن اثاثة بن عباد بن المطلب و پسر او مسطح پسر اثاثه است
پسر عباد پسر مطلب بن عبد مناف فاقبلت انا وام مسطح قبل بیتی حین فرغنا من شاننا پس روی کردم من و ام مسطح جانب
خانه خود هنگامی که فارغ شدیم از کار و حاجت خود فعثرت ام مسطح فی مرطها پس لغزید ام مسطح در چادر خود از تا توانی که از غم
و غصه داشت آنکه وقت عثرت بمهمله و مثلثه و راء مهمله مفتوح گفته فقالت تعس مسطح پس گفت هلاک باد مسطح فقلت لها بئس ما قلت
پس گفتم مرا ورا بد است آنچه گفتی اتسبین رجلا شهد بدرا آیا دشنام میکنی مردی را که حاضر شده است نزد بدر قالت ای هنتاه
اولم تسمعی ما قال پس گفت ام مسطح ای فلان آیا نشنیده چیزی را که گفته است هنتاه بفتح ها و سکون نون و فتح آن و ها
اخیر را ضم داده میشود و وقف بر سکون هم میکنند و این لفظی است مخصوص بندا و معنی آن یا هذه است قالت و قلت ما قال
گفت عایشه و گفتم چه چیز گفته است فاخبرتنی بقول اهل الافک پس خبر داد مرا بگفتار اهل افک قالت فازددت مرضا
علی مرضی گفت عایشه پس افزودم از روی بیماری بر بیماری خود فلما رجعت الی بیتی دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس چون گاه
باز آمدم بخانه خود درآمد بر من پیغمبر خدا فسلم ثم قال کیف تیکم پس سلام داد بر اهل خانه پس فرمود چگونه است آن شما کنایت
از من کرده فقلت له اتاذن لی ان آتی ابوی پس گفتم مر آنحضرت را آیا اذن میدهی مرا که بروم نزد مادر و پدر خود قالت
وارید ان استیقن الخبر گفت عایشه و خواستم اینکه بیقین بدانم خبر را من قبلهما از پیش هر دو قالت فاذن لی رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت پس اذن داد مرا رسول خدا که بروم پیش مادر و پدر فقلت لامی یا امتاه ماذا یتحدث الناس
پس گفتم مر مادر خود را ای مادر چه چه میگویند مردم در حق من قالت یا بنیة هونی علیک گفت مادر من ای دخترک من آسان
بگیر بر خود و دشوار مکن بر خود فوالله لقلما کانت امرأة قط وضیئة عند رجل یحبها لها ضرائر الا اکثرن علیها پس سوگند بخدا کم است زنی هرگز
صاحب حسن و جمال نزد مردی که دوست میدارد مرا در او و حال آنکه او را ضرها است ضرایر جمع ضره یعنی زنان یکمرد آنحضرت را

تعریب فی فسقی الکلب پس بالا می چاه برآمد پس آب
نوشانید سگ را فشکر الله له پس ثنا گفت خدا
مر او را و قبول کرد عمل او را و جزا داد فغفر له پس آمرزید
او را قالوا گفتند حاضران یا رسول الله وان لنا
فی البهائم اجرا بتحقیق ما را هست در چارپایان
یعنی در احسان بانها اجری فقال فی کل کبد
رطبة اجر فرمود در هر جگر تر یعنی در احسان به
جگر زنده که تازگی حیات دارد اجر است و این در
غیر موذیات است که امر شده بقتل آن چون
کلب عقور و خنزیر و مانند آن و محتمل که عام باشد
چنانچه ابن تیمی گفت باعتبار امر باحسان قتل زیرا
از مثله پس باید که اگر موذی تشنه باشد اولا آب
دهند بعد ازان بکشند کما قال حدثنا ابن
ابی مریم سعید قال حدثنا نافع بن عمر عن ابن
ابی ملیکة عن اسماء بنت ابی بکر ان النبی صلی الله
علیه وسلم صلی صلوة الکسوف فقال گذارد
آنحضرت نماز کسوف را پس ازان فرمود دنت
منی النار نزدیک شد از من دوزخ یعنی در هنگام
این نماز چنانچه نموده شد بهشت و دوزخ نیز
نموده شد تا آنکه نزدیک شد حتی قلت ای رب
وانا معهم تا آنکه گفتم از تعجب و تصور لا ابالیت
الهی ای پروردگار من و من نیز با اهل دوزخم که نزدیک
میشود از من و حال آنکه یقین غایت بعد و مقابله
است فاذا امرأة حسبت انه قال تخدشها هرة
پس ناگاه زنی هست در دوزخ گمان دارم گفت بتحقیق
میخراشید او را گربه غالبا حسبت از کلام راوی است
چنانچه قال ما شان هذه گفت آنحضرت بخازنان
دوزخ چیست حال این زن قالوا حبستها
حتی ماتت جوعا گفتند خازنان بند داشت این
زن گربه را تا آنکه مرد گربه از گرسنگی و نه آب داد او را
چنانچه از حدیث آینده ظاهر شود حدثنا
اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی مالک عن
نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال عذبت امرأة فی هرة حبستها
حتی ماتت جوعا فرمود عذاب کرده شد زنی
در مکافات گربه که بند داشت آن را تا آنکه مرد
گرسنه فدخلت فیها النار درآمد زن در فرمان
گربه دوزخ را فقال والله اعلم لا انت

کسیکه و دانست که صاحب حوض و صاحب مشک
که آب پر کرده اند سزاوار ترند بآب خود حدثنا
قتیبة قال حدثنا عبد العزیز عن ابیه ابی حازم
سلمة بن دینار عن سهل بن سعد قال اتی
رسول الله صلی الله علیه وسلم بقدح آورده
آن حضرت قدحی پر از آب یا شیر فشرب وعن یمینه
غلام پس نوشید و جانب راست وی کودکی بود
وهو احدث القوم و آن غلام کوچک ترین حاضران
بود والاشیاخ عن یساره و پیران جانب چپ آن
حضرت بودند فقال پس فرمود یا غلام اتاذن
لی ان اعطی الاشیاخ آیا اذن میدهی مرا که بدهم
پیران را فقال ما کنت لاوثر بنصیبی منک احدا
پس گفت غلام نیستم که ترجیح دهم به نصیب من کراز
تو بر کسی هیچ یکی را یا رسول الله فاعطاه ایاه پس داد
آن حضرت غلام را قدح پس تعریف کرد آن حضرت
که صاحب قدح بود در آب که در قدح داشت بخود
خواست و برین قیاس است قربه و مانند آن حدثنا
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا
شعبة عن محمد بن زیاد سمعت ابا هریرة عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده
لاذودن رجالا عن حوضی فرمود سوگند آن
کسی است که نفس من بدست قدرت اوست هر آینه
دفع خواهم کرد جمعی از مردان را از حوض خود روز
قیامت مرا باشد کما تذاد الغریبة من الابل عن
الحوض چنانکه دفع کرده میشود اجنبیه از جنس شتر
از حوض یعنی صاحب حوض احق است بحوض خود
تا آنکه جائز است او را که دفع کند ناقه غیر را از آن
آب نوشیدن ندهد و شرح این حدیث در ذکر
حوض از کتاب الرقاق بیاید انشاء الله تعالی
حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق
قال اخبرنا معمر عن ایوب و کثیر بن کثیر بن المطلب
بن ابی وداعة یزید احدهما علی الآخر
زیاده میکرد یکی از دو راوی ایوب و کثیر در الفاظ
حدیث بر دیگر عن سعید بن جبیر قال قال ابن
عباس قال النبی صلی الله علیه وسلم یرحم الله ام
اسمعیل فرمود آنحضرت رحمت کند خدای تعالی مادر
اسمعیل پیغمبر را لو ترکت زمزم اگر گذاشتی زمزم را
بحال خود و قتیکه منفجر شده بود آب بیاشامیدن

نراید میگویید از آنکه هر یک منفرد است از دیگری بغیرت و شرکت لا کثرن علیها مگر آنکه بسیار سخن میکنند بر وی قالت فقلت سبحان
الله او لقد تحدث الناس بهذا گفت عائشه پس گفتم پاک است خدا آیا بتحقیق گفتند مردم باین شاه اند ر وی تعجب گفته است قالت
فبکیت تلک اللیلة حتی اصبحت لا یرقا لی دمع ولا اکتحل بنوم گفت پس گریستم آن شب تا صباح کردم بحالی که منقطع نمیشود اشک
و سرمه دار خواب بچشم نکشیدم ثم اصبحت ابکی پس تر صباح کردم بحالی که گریه میکنم قالت فدعا رسول الله صلی الله علیه
وسلم علی بن ابی طالب واسامة بن زید حین استلبث الوحی گفت خواند رسول خدا علی بن ابی طالب واسامه بن زید را
هنگامی که درنگ شد وحی درین باب یا مطلقا وحی درین چند روز نیامد لیسألهما در حالی که می پرسید این هر دو گرامی صحابه را
ویستشیرهما فی فراق اهله و طالب مشورت میکند از هر دو جدائی اهل خود نگفت فی فراقی از جهت کراهت این سخن قالت
فاما اسامة فاشار علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالذی یعلم من براءة اهله گفت اما اسامه پس اشارت کرد بر رسول خدا
و نصیح نمود بچیزی که میداند از بری بودن اهل او از فسق و فجور و بالذی یعلم لهم فی نفسه و بچیزی که میداند مر اهل بیت را
در ذات خود از دوستی ایشان ضمیر لهم راجع بجمیع اهل بیت است و تذکیر باعتبار تغلیب فقال اسامة اهلک ولا نعلم الا خیرا
پس گفت اسامه زوجه تست و نمیدانیم ما مگر نیکوی در روایت ابی ذر ابا بالنصب است و در روایات غیر او بنصب بتقدیر فعل
امسک یعنی نگهدار اهل خود را وجدائی مکن واما علی فقال یا رسول الله لم یضیق الله علیک والنساء سواها کثیر واما
علی پس گفت ای رسول خدا تنگ نکرده است خدا بر تو و زنان غیر او بسیار ند کثیر بلفظ تذکیر باراده جنس است ای جنس لهن سواها
کذا قالوا و بدین توجیه تواند که ضمیر لهم که در قول اسامه است هم برین نهج باز واج باشد و تذکیر باعتبار جنس بود و شهده تا مذکر علی ابن ابی طالب
رضی الله عنه چون آنحضرت را در غایت غم و اندوه از افترای منافقان دید و دوستی آنحضرت بر سایر دوستیها مقدم بود درین
صورت نوعی از تسلیه آنحضرت خیال کرده عرض نموده است نه آنکه بعضی کوته اندیش فهمیده اند که موجب تفاری که آن سرور اولیا
بعائشه صدیقه داشته است حاشا که صدیقان اهل اسلام سیما چنین کاملان اسلامی را بیکدیگر تفاری در دل باشد و آنکه آنحضرت
قبول این معنی نکرد و فرقت عائشه بنت ابی بکر با آنهمه علاقه محبت صوری و معنوی که با هم داشته اند بر آنحضرت صعوبت و دشواری تمام داشت
با آنکه انتظار وحی و اطلاع بر حقیقت حال هم بوده است همین که گفته شد بر دلهای صفوت کیش پر ظاهر خواهد بود لیکن توجیه احوال
بعضی از صحابه سیما حسان بن ثابت بآن فهمیدگی و دوستی که بر رسول خدا که درین افترا با منافقان یک زبان و هم داستان بوده اند
دست تمهید بر تقدیر فرض الا یعلم آن بود که باین قول که موجب اذیت آنحضرت است زبان نمی کشادند کما عاتبهم الله سبحانه
بقوله ولولا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم وسل الجاریة تصدقک بپرس و اه راکه
بر احوال او مطلع خواهد بود راست میگوید تر امراد از جاریه بریره که پیش از آنکه او را بخرد و آزاد کند در خدمت عائشه شب و روز
می بود فدعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بریرة گفت پس طلبید رسول خدا بریره را فقال ای بریرة هل رأیت من
شیء یریبک پس فرمود ای بریره آیا دیده تو چیزی از عائشه که در شک اندازد ترا در صلاح او قالت له بریرة والذی
بعثک بالحق ما رأیت علیها امرا قط اغمصه گفت بریره مر آنحضرت را سوگند بکسی که بر انگیخته ترا بحق و راستی و نبوت ندیده ام
بر وی امری هرگز که عیب کنم او را اغمصه مشتق از غمص است بغین معجمه و صاد مهمله بمعنی عیب الا انها جاریة حدیثة السن
زیاده از آنکه بتحقیق او دختری است خورد سال تنام عن عجین اهلها خواب میکرد از خمیر خانه خود فتاتی الداجن فتاکله
پس می آمد بز خانگی و میخورد آنرا قالت فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم من یومه گفت عائشه پس قیام نمود بر منبر

رسول خدا درین روز فاستعذر من عبد الله بن ابی وهو علی المنبر یعنی قصد نمود من یعذر که نصرت

بنفس خود بود و قول او فقال الخ بیان استعذار است فقال یا معشر المسلمین من یعذرنی من رجل قد بلغنی عنه اذاه فی اهلی

پس قصد نمود ای گروه مسلمانان کیست که یاری دهد مرا از دست مردی که بتحقیق رسیده است از وی آزار بمن

در اهل من گفته اند معنی یعذرنی یقوم بعذری یعنی کیست که قائم شود بعذر من اگر مکافات نمایم او را بسبب قبیح

برحال او یعنی همراهی کند با من درین کار بعضی گفته اند معنی من یعذرنی من ینصرنی است و عذیر ناصر را

گویند والله ما علمت علی اهلی الا خیرا ولقد ذکروا رجلا ما علمت علیه الا خیرا بخدا سوگند ندانسته ام من بر اهل خود

مگر نیکوی و بتحقیق ذکر کرده اند درین تهمت مردی را که ندانسته ام بر وی مگر نیکی وما یدخل علی اهلی الا معی و نمی آمد بر اهل

من مگر با من قالت فقام سعد بن معاذ اخو بنی عبد الاشهل گفت عائشه پس ایستاد سعد بن معاذ برادر قبیله عبد

الاشهل کرمانی گوید قاضی عیاض درین روایت اشکال کرده از انکه این قضیه در غزوه مریسیع بلکه در مصطلقیه است و آن در سنه

ششم است و سعد بن معاذ در غزوه خندق زخمی شده متصل آن بشهادت رسیده است و غزوه خندق در سنه چهارم است

ازینجهت بعضی دیگر گفته اند که ذکر سعد درینجا از وهم راوی است و کسی که آنرا گفت از اولاد برادر اسید بن حضیر است چنانکه تصریح کرده

ابن اسحاق در مغازی و در جواب گفته اند که غزوه مریسیع در سال پنجم است و غزوه خندق بعد از انست چنانکه واقدی گفته پوشیده

نماند آنچه مولف رح گفت غزوه خندق در سال چهارم بوده و غزوه مریسیع را گفته یعنی غزوه بنی المصطلق است و در وی اختلاف اقوال

ذکر کرده که ابن اسحق گفته که در سنه ششم است و موسی بن عقبه گفته در سنه چهارم و تحقیق آنست که نزد موسی بن عقبه چنانکه در مغازی

آورده در سنه پنجم است و نیز گفته که حدیث افک در غزوه مریسیع است پس این اشکال مندفع نمیشود از قول مولف رح فقال انا یا رسول

الله اعذرک پس گفت سعد من ای رسول خدا همراهی میکنم و قیام می نمایم درین کار فان کان من الاوس ضربت عنقه پس اگر باشد از قبیله

اوس گردن او میزنم وان کان من اخواننا من الخزرج واگر باشد از برادران ما از قبیله خزرج امرتنا ففعلنا امرک

فرموده ما را چیزی پس میکنیم فرموده ترا قالت فقام رجل من الخزرج وکانت ام حسان بنت عمه من فخذه گفت و ایستاد مردی

دیگر از قبیله خزرج و بود مادر حسان بن ثابت که از جمله اهل افک است دختر عم او از قوم او یعنی از عم حقیقی او نبود بلکه از قوم او بود

وهو سعد بن عبادة و این مرد سعد بن عبادة است وهو سید الخزرج و حال آنکه او کلانترین قوم خزرج است قالت وکان قبل

ذلک رجلا صالحا گفت عائشه و بود سعد بن عباده پیش ازین گفتگو مردی آراسته در دین ولکن احتملته الحمیة ولیکن برداشت

او را برین حمیت و رعونت و بزرگی یعنی با وجود من ترا چه میرسد که باین قول تقول نمائی فقال لسعد کذبت لعمر الله پس گفت

سعد بن عباده مر سعد بن معاذ را دروغ گفتی بسوگند بقای خدا لا تقتله ولا تقدر علی قتله نمیکشی تو او را و قدرت نداری بر کشتن او ولو کان

من رهطک ما احببت ان یقتل واگر بودی از قوم تو دوست نمیداشتی تو اینکه کشته شود فقام اسید بن حضیر وهو ابن عم سعد

پس ایستاد اسید بن حضیر که عم زاده سعد بن معاذ است فقال لسعد بن عبادة کذبت لعمر الله لنقتلنه پس گفت مر سعد بن

عباده را دروغ گفتی سوگند بقای خدا البته میکشیم او را فانک منافق تجادل عن المنافقین پس بتحقیق تو منافقی جنگ میکنی

از جانب منافقان یعنی در محبت پیغمبر خدا منافقی یا کار منافقانه میکنی قالت فثار الحیان الاوس والخزرج گفت

عائشه پس در هم افتادند هر دو قبیله که اوس و خزرج اند حتی هموا ان یقتتلوا تا آنکه قصد کردند اینکه بیکدیگر قتال کنند

ورسول الله صلی الله علیه وسلم قائم علی المنبر و حال آنکه رسول خدا ایستاده است بر منبر قالت فلم یزل رسول الله صلی الله علیه

وحق نیست شما را درین آب که برای من است و این

کلام برای نفی شرکت و تملک ایشان است نه برای

منع از آب فاصل قالوا نعم گفتند آری تحقیق است

حدثنی عبد الله بن محمد قال حدثنا سفین بن

عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی صالح السمان عن

ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلثة

لا یکلمهم الله یوم القیمة ولا ینظر الیهم فرمود

سه کس اند که کلام نمیکند ایشان را خدا تعالی روز

قیامت و نگاه نمیکند بسوی ایشان تا مرحوم کردند

رجل حلف علی سلعته لقد اعطی بلفظ مجهول بها اکثر

مما اعطی بلفظ معلوم یکی مردی که سوگند خورد بر

کالای خود که بتحقیق داده شده به بهای این سلعه

بیشتر از آنچه داده است این خریدار وهو کاذب

و حال آنکه آن مرد دروغگوست درین سوگند و رجل

حلف علی یمین کاذبة بعد العصر لیقتطع بها مال

رجل مسلم و دوم مردی که سوگند خورد بر یمین دروغ

بعد عصر تا ببرد باین یمین مال مسلمان را و عنقریب

گذشت و رجل منع فضل ماء و سیوم مردی که

باز داشت زیادت آب خود را از مردم فیقول الله

الیوم امنعک فضلی کما منعت فضل ما لم تعمل

یداک پس میگوید خدا تعالی امروز که دار الجزا است

باز میدارم از تو افزونی کرم خود را چنانکه باز داشتی

فضل چیزی را که عمل نکرده اند دو دست تو مثلا آب

حوض در زمین مملوک از باران جمع شده و نگذاشت

که بمحتاجی رسد اگرچه خود صاحب حوض احق است

بدان ولیکن منع فاضل آن موجب منع فضل

الهی باشد معاذ الله و تواند که مراد از نفی عمل یدین

نفی آفرینش و انزال باشد زیرا چه آب که می نوشند

بانزال خداست از ابر نه بعمل بنده پس شامل باشد

تهدید منع فاضل نهر را نیز نزد احتیاج طالب و برین

قیاس است آب چاه و جوی که برآمدن و جاری شدن

محض بقدرت الهی است تعالی شانه والله اعلم

قال علی حدثنا سفین غیر مرة عن عمرو گفت

علی بن عبد الله مدینی شیخ مولف حدیث کرد ما را

سفیان چند بار از عمرو بن دینار این عبارت را

و سلم تخفضهم حتى سكتوا و سكت گفت پس همواره رسول خدا فرود میداشت آواز ایشان را تا آنکه خاموش شدند و خاموش شد حضرت

از ذکر خطبه قالت فمكثت يومي ذلك كله گفت پس گریه کردم آن روز همه روز لا يرقأ لي دمع ولا اكتحل بنوم یعنی ایستاده

اشک و سرمه نکشیدم در چشم بخوابی قالت فاصبح ابواى عندي وقد بكيت ليلتين ويوما گفت و صبح کردند مادر و پدر من

نزد من حال آنکه من گریستم دو شب و یک روز لا اكتحل بنوم ولا يرقأ لي دمع ترجمه مکرر شده است حتى اني لاظن ان البكاء

فالق كبدي تا آنکه من گمان میکنم که بتحقیق گریه می شگافد جگر مرا فبينا ابواى جالسان عندي وانا ابكي پس در اثنای آنکه

پدر و مادر من نشسته اند نزد من و من میگریم فاستاذنت على امرأة من الانصار فاذنت لها فجلست تبكي معي پس طلب اذن نمود

کرد بر من زنی انصاریه پس اذن دادم او را پس نشست در حالی که گریه میکند با من قالت فبينا نحن على ذلك دخل رسول

الله صلى الله عليه وسلم علينا گفت عایشه پس در اثنای آنکه ما بودیم برین حال ناگهان درآمد رسول خدا پس سلام کرد ثم جلس پس

پس نشست قالت ولم يجلس عندي منذ قيل ما قيل قبلها گفت عایشه و ننشسته بود نزد من در مدتی که گفته شد چیزی که گفته

پیش ازین حال وقد لبث شهرا لا يوحى اليه في شأني بشيء و بتحقیق درنگ کرد یک ماه بحالی که وحی کرده نمیشود بسوی

آنحضرت در حال من بچیزی قالت فتشهد رسول الله صلى الله عليه وسلم حين جلس گفت پس تشهد کرد یعنی کلمه شهادت گفت رسول

خدا هنگامی که نشست ثم قال اما بعد يا عائشة انه بلغني عنك كذا وكذا پس گفت اما بعد از حمد و تشهد ای عایشه بتحقیق رسیده

است مرا از جانب تو چنین و چنین فان كنت بريئة فسيبرئك الله پس اگر هستی تو مبرا از تهمت پس زود کیست که مبرا میکند

ترا خدا وان كنت الممت بذنب فاستغفري الله وتوبي اليه و اگر هستی تو رسیده بگناهی پس طلب مغفرت کن خدا را و توبه کن

و باز گرد بسوی خدا فان العبد اذا اعترف ثم تاب تاب الله عليه پس بتحقیق بنده وقتی که اعتراف کند بتقصیر خود و توبه کند رجوع میکند خدا بروی

یعنی رحمت میکند بروی قالت فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم مقالته گفت عایشه پس وقتی که ادا کرد رسول خدا گفتار خود را

قلص دمعي حتى ما احس منه قطرة منقطع شد اشک من تا آنکه ندیدم ازان قطره فقلت لابي اجب رسول الله صلى

الله عليه وسلم فيما قال پس گفتم مر پدر خود را جواب ده رسول خدا را در آنچه فرموده است فقال ابي والله ما ادري

ما اقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت پدر من بخدا سوگند نمیدانم که چه گویم رسول خدا را فقلت لامي اجيبي رسول

الله صلى الله عليه وسلم فيما قال پس گفتم مادر خود را جواب ده مر رسول خدا را از آنچه فرموده است فقالت امي والله

ما ادري ما اقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت مادر من بخدا سوگند نمیدانم که چگویم رسول خدا را فقلت وانا جارية

حديثة السن پس گفتم و حال آنکه من دختر خورد سال ام لا اقرأ من القرآن كثيرا نمیخوانم از قرآن بسیاری یعنی با آنکه من

خورد سال بودم و چندان علم نداشتم که از عهده جواب این تهمت برآیم گفتم اني والله لقد علمت لقد سمعتم هذا الحديث بتحقیق

من بخدا که دانستم که بتحقیق شنیدید شما این حدیث را حتى استقر في انفسكم وصدقتم به تا آنکه قرار یافت در ذاتهای شما و تصدیق

کردید شما آن را فلئن قلت لكم اني بريئة لا تصدقوني پس اگر گویم که بتحقیق من مبرا ام ازین تهمت راست گو نمیدانید مرا

ولئن اعترفت لكم بامر والله يعلم اني منه بريئة لتصدقني و اگر اقرار کنم مر شما را بامری و خدا میداند که بتحقیق من ازان بیزارم

هر آینه تصدیق میکنید مرا و یقین میدانید که از من واقع شده فوالله لا اجد لي ولكم مثلا الا ابا يوسف پس بخدا که نمی یابم مثلی

برای خود و برای شما مگر پدر یوسف علیه السلام حين قال فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون هنگامی که گفت

صبر من نیکو صبر است و خدا طلب مدد کرده شده است بر چیزی که وصف میکنید از دروغ و بهتان ثم تحولت فاضطجعت على فراشي

ستے ابر مکان بلند و تا آنجا که آواز میرسید

گرد دستگیر و الله هر جانب پس می چرانید در آن غیر

وی و میچرانید وی هیچ دیگران در راستوے

آن پس نهی فرمود ازان عموما و مخصوص داشت

آن را بخدا و رسول وی پس نیست هیچ کس را که امر کند

ازان حضرت کسی که کند برای نفس خود مگر نیز و بعضی شافعیه

و در ترجمه مشکوة است اختلاف کرده اند در گردیدن آن برای

مصالح عامه پس بعضی گفته اند درست است چنانکه آنحضرت صلى الله

علیه وسلم و بعضی گفته درست نیست و قتی که باعث گردد

تنگی اهل بلد حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا

الليث عن يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله

بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس ان الصعب

بن جثامة بفتح صاد و سکون عین مهملتین و فتح

جیم و تشدید مثلثه صحابی است وفات یافت در خلافت

ابوبکر صدیق قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال لا حمى الا لله ولرسوله فرمود نیست حمی مگر

برای خدا و رسول وی و قال بلغنا ان النبي صلى

الله عليه وسلم حمى النقيع یونس گوید و گفت

ابن شهاب رسیده است ما را که بتحقیق آنحضرت

حمی گردانید نقیع را که بفتح نون و کسر قاف موضعی

بر بیست فرسخ از مدینه و مقدار آن بطول هشت

میل و عرض یک میل حمی کرده بود آن را برای

اسپان مسلمین وان عمر حمى الشرف و بتحقیق امیر

المؤمنین عمر رضی الله عنه حمی گردانید شرف را بفتح

معجمه و رای مکانی است معروف بشرف روحا

و در بعضی نسخ بکسر را است با سین مهمله که موضع

است نزدیک مکه و اول اظهر و اشهر است کذا قاله

الکرمانی و ثانی را عسقلانی گفته و ربمی آید الف

ولام والربذة و حمی کرد ربذه را که بفتح را و موحده

بعد ازان ذال معجمه موضعی است معروف میان

بر سه مراحل از مدینه نزدیک بذات عرق حمی کرده

بود آن را برای نعم صدقه باب شرب الناس

والدواب من الانهار حق آب نوشیدن مردم و

چهارپایان از جویهای تخصیص شرب با حدی حاشیه

عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك بن انس عن

زيد بن اسلم عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخيل لرجل

اجر فرموده اسپها برای مردی سبب ثواب باشند

ولرجل ستر و برای مردی پرده حال او از مردم

و ثواب و رشتی ... یا پناه اند از ذلت سوال

[illegible]

الجزء التاسع شيخ الاسلام

[illegible] ... ان الله مبرئي ببراءة ... [illegible]

... ان الله ينزل في شأني وحيا يتلى ... [illegible]

... في نفسي كان احقر من ان يتكلم الله في بامر ... [illegible]

ولكن كنت ارجو ان يرى رسول الله صلى الله عليه وسلم في النوم رؤيا يبرئني الله بها ... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله صلى الله عليه وسلم مجلسه ...

... ولا خرج احد من اهل البيت حتى انزل عليه ... [illegible]

... فاخذه ما كان ياخذه من البرحاء ... [illegible]

... حتى انه ليتحدر منه من العرق مثل الجمان ... [illegible]

... [illegible] ... من ثقل القول الذي انزل عليه ... [illegible]

... فلما سري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم سري عنه وهو يضحك فكان ... [illegible]

... يا عائشة اما الله عز وجل فقد برأك ... فقالت امي قومي اليه ... فقلت لا والله لا اقوم اليه ولا احمد الا الله عز وجل ... [illegible]

... ان الذين جاءوا بالافك عصبة منكم العشر الآيات كلها ... [illegible]

... ولا يأتل اولوا الفضل منكم والسعة ... [illegible]

... وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم سأل زينب بنت جحش عن امري ... [illegible]

... يا رسول الله احمي سمعي وبصري ... والله ما علمت الا خيرا ... [illegible]

[illegible]

گرمیگفت مرا قالت عائشة وهي التي كانت تسامينى من ازواج النبي صلى الله عليه وسلم گفت عائشه و او زنان پیغمبر خدا که مشابهت میکرد با من و مفاخرت می نمود یعنی در جمال و عزت نزد پیغمبر فعصمها الله بالورع پس نگهداشت او را خدا بسبب ورع و تقوی که داشته است قالت فطفقت اختها حمنة تحارب لها گفت عائشه پس افتاد خواهر او حمنه که جنگ میکرد از جهت او فهلكت فيمن هلك پس هلاک شد در آنچه هلاک شد یعنی که هلاک در رسوائی قال ابن شهاب فهذا الذي بلغني من حديث هؤلاء الرهط گفت ابن شهاب زهری است راوی این حدیث این است آنچه رسیده است ما را از حدیث این گروه ثم قالت عروة قالت عائشة والله ان الرجل الذي قيل له ما قيل ليقول پس گفت عروه گفت عائشه بخدا سوگند بتحقیق مردی که گفته شده بود در حق او آنچه گفته شده بود مگفت از روی تعجب سبحان الله فوالذي نفسي بيده پاک است خدا پس سوگند بکسی که ذات من بدست قدرت اوست ما كشفت من كنف انثى قط و در کردم پرده را از جامه زنی یعنی هرگز کنایت کرده است از عدم جماع و تحقیق روایت کرده شده است که وی حصور و عنین بود قالت ثم قتل بعد ذلك في سبيل الله گفت پس شهید شده است بعد از این در راه خدا روایت کرده است ابن اسحق که بعد از نزول این آیات خطبه خواند آنحضرت و خواند این آیات را که در غایت تهدید و تشدید در باب اهل افک نازل شده بود و اقامت حد قذف کرد بر جماعه مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و حمنه بنت جحش که خواهر زینب بود که اظهار میکرد نا این کلام فحش را و ایذا کردند رسول خدا را و آوردند پروردگار مر عرش عظیم را و جب داشتم سیما از حسان که چگونه جرأت کرده است باین بهتان با آنهمه محبت که با آنحضرت داشت گویند وی تا آخر عمر از این ندامت در چنگ الم بر نیامده بود و منقول است که قصیده در مدحت و عصمت عائشه گفته بود و وی رضی الله عنها شنیده آنرا لیکن راضی نبود از کسی که شتم وی آرد حسان بحضور او کند و میگفت او را بد نگوئید که مداح رسول خداست و از جانب آنحضرت معارضه با کفار کرده است و در روایت امام احمد از عائشه آمده که چون نازل کرد این آیات فرمود به مرد و یک زن که حد زنند ایشانرا این را روایت کرده اند که اقامت حد کرد بر ایشان ترمذی گوید این حدیث حسن است و ابوداود نام ایشان را ذکر کرده است و آنچه گوید که بعضی گفته اند که حد بر ایشان کرده اند و این بر خلاف احادیث صحیحه است حدثنا عبد الله بن محمد قال املى علي هشام بن يوسف من حفظه گفت عبد الله بن محمد خواند بر من هشام بن یوسف از یاد خود قال اخبرنا معمر عن الزهري قال قال لي الوليد بن عبد الملك گفت زهری گفت مرا ولید بن عبد الملک که از مروانیه است ابلغك ان عليا رضي الله عنه كان فيمن قذف عائشة رضي الله عنها آیا رسیده است ترا که بتحقیق علی بن ابی طالب از اهل بود در آن جماعه که قذف کردند عائشه را قلت لا گفتم نرسیده است ولكن قد اخبرني رجلان من قومك و لیکن بتحقیق خبر داده اند مرا دو مرد از قوم تو یعنی از قریش ابو سلمة بن عبد الرحمن یکی ابو سلمه پسر عبد الرحمن بن عوف و ابو بكر بن عبد الرحمن بن الحارث و دوم ابوبکر بن عبد الرحمن بن حارث مخزومی ان عائشة رضي الله عنها قالت لهما كان علي مسلما في شأنها بتحقیق عائشه گفت مر این هر دو را بود علی تسلیم کننده در شان عائشه یعنی ساکت بود و در نمیکرد بر قاذفان و در روایت ابی ذر مسلما بفتح لام مشدد و مشتق از سلامت یعنی سلامت مانده بود از خوض کردن در این قضیه روایت کرده است ابن سکن مسيئا ضد محسن یعنی در ترک تحرز در امر عائشه فراجعوه فلم يرجع پس باز گفتند زهری را و خواستند که بگوید پس برنگشت از آنچه گفته بود و قال مسلما بلا شك فيه وعليه گفت زهری لفظ مسلما بی آنکه شک کرده باشد در این لفظ و زیاده کرده است لفظ علیه مر گفته معنی آنست پس رجوع نکرد زهری بر ولید و كان في اصل العتيق كذلك شهر بود در اصل قدیم همچنین یعنی مسلما نه مسيئا لیکن روایت کرده عبد الرزاق بلفظ مسيئا و صيلی بلفظ مسلما روایت کرده و گفته همچنین خوانده ام و بعید انگاشته این را حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن حصين عن ابي وائل قال حدثني مسروق بن الاجدع قال حدثتني ام رومان وهي ام عائشة گفت مسروق حدیث کرد مرا ام رومان که ...

فسأله عن اللقطة پس پرسید آن حضرت را از حکم لقطه بضم لام و آن مالی افتاده که بردارند از زمین فقال اعرف عفاصها پس فرمود بشناس عفاص لقطه را که بکسر عین و بفا ظرف لقطه از چرم یا جامه و وكاءها و وکاء لقطه را بکسر یا و بمعنی رشته که بدان همیان و کیسه و مشک و جز آن بند ثم عرفها سنة پس تشهیر کن لقطه را سالی در جائی که یافته در مجامع دیگر چنانکه در مجالس فان جاء صاحبها پس اگر بیاید مالک لقطه بری دهی بعد از آن و الا فشأنك بها و اگر نیاید تصرف کن در آن لقطه را و نگهدار قال فضالة الغنم گفت آنکس که حکم گوسفند گم شده گوسفند کسی را اگر یابی چه حکم دارد قال هي لك او لاخيك او للذئب فرمود آن گم شده گوسفند از تست اگر یابی او را یا صاحب آنرا پس تصرف کن یا مر برادر مسلمان است که مالک است اگر بیابد و گرنه بگیرد هر که التفات کند و للذئب یا بر ای گرگ است اگر هیچ یک از این مستحق نشود قال فضالة الابل گفت آن شتر گم شده چه حکم دارد قال ما لك ولها فرمود چیست مر ترا و شتر را یعنی کار ندارد با تو و ضائع نمیشود اگر التفات نکنی معها سقاؤها با شتر مشک اوست کنایه از شکم اوست که در آن رطوبت تجرع دارد تا آنکه گفته اند تا پانزده روز بدان آب میتواند ماند و حذاؤها با اوست سم آن که تواناست بر رفتن هر جا که خواهد از انهار و اشجار و جز آن ترد الماء وتأكل الشجر می آید آب را و میخورد درختان را حتى يلقاها ربها تا آنکه در خورد او را مالک او بیشتر از این مشروحا در باب گذشته باز در مجلس بیاید

باب بيع الحطب والكلاء جواز فروختن هیزم و گیاه و مقصود بیان اشتراک این دو جنس است با آب در حکم که اگر یافته شود در غیر زمین مملوک مباح اند هر کس را که خواهد و اگر بیست آرد آن را و قبض کند میسر او را منع غیر و مالک گردد بیع و سائر تصرفات را چنانکه اگر در زمین مملوک خود باشند و باین جهت مناسب آمد ذکر آن در كتاب الشرب حدثنا معلى بن اسد قال حدثنا وهيب عن هشام بن عروة عن ابيه عن الزبير بن العوام عن النبي صلى الله عليه وسلم قال

ماده بایشد است کرمانی گویه تخطیه کرده اند بریں اسناد بانکه ام رومان در سنه ششم از هجرت وفات یافت و مسروق در زمان خلافت ابی بکر یا در زمان خلافت عمر رضی الله عنهما آمد و ادراک ابن بکذا ذکره الواقدی انتهی حافظ ابن حجر رد کرده است قول واقدی را گفته که قول او معتبر نیست و اما آنچه روایتی را که در صحیح واقع شده رد کرده است ابن ابراهیم الحربی که سماع مسروق از ام رومان و دیگر در تیوقت سماع پانزده ساله بود و این در زمان خلافت عمر خواهد بود از آنکه تولد او در سنه اول از هجرت است ابو نعیم اصفهانی گفته ام رومان بعد از وفات آنحضرت زنده بود و کذا نقل القسطلانی و سیوطی در جامع الاصول گفته که بعضی گویند که ام رومان زمانی دراز بعد از آنحضرت در قید حیات بوده است قالت بینا انا قاعدة انا و عایشة گفت ام رومان در اثنای آنکه نشسته ام من و عایشه اذ دخلت امرأة من الانصار ناگاه در آمد زنی از قوم انصار فقالت فعل الله بفلان و فعل پس گفت آن زن بکناد خدا بفلان و کرده است دعای بد کرد بر آن کسی فقالت ام رومان وما ذاك قالت ابنی فیمن حدث الحدیث پس گفت ام رومان و چه چیز است این اشارت گفت پسر من از آن کسانیست که بیان کرده حدیث افک را قالت وما ذاك قالت کذا وکذا گفت ام رومان و چه چیز است آنکه تو اشارت کردی گفت آن زن چنین و چنین یعنی مقاله اهل افک را قالت عایشة سمعه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عایشه آیا شنیده است این را رسول خدا

قالت نعم گفت آری قالت وابو بکر قالت نعم گفت عایشه و ابو بکر هم شنیده است گفت آری ابو بکر هم شنیده فخرت مغشیا علیها پس افتاد عایشه در حالیکه بیهوشی آورده شده است بروی فما افاقت الا وعلیها حمی بنافض پس بهوش نیامد مگر وقتی که بروی تبی است با لرزه فطرحت علیها ثیابها فغطیتها ام رومان گوید پس انداختم بروی جامها و او را پوشیدم و در آمد النبی صلی الله علیه وسلم فقال ما شان هذه پس آمد پیغمبر خدا و فرمود چیست حال این قلت یا رسول الله اخذتها الحمی بنافض گفتم ای رسول خدا گرفته است او را تپ با لرزه فقال فلعل فی حدیث تحدث به فرمود شاید بسبب شنیدن گفتاریست که گفته میشود آن را قالت نعم گفت ام رومان آری فقعدت عایشة فقالت والله لئن حلفت لا تصدقونی پس نشست عایشه و گفت بخدا اگر سوگند خورم تصدیق قول من نمیکنید ولئن قلت لا تعذرونی و اگر گویم باز با مرا عذری خود انتهای لشکر که سبب گم کردن حایل بود قبول نمیکنید و معذور نمیدارید مرا در این روایت بطولیست چنانکه در حدیث سابق از ابن شهاب معلوم شد مثلی ومثلکم کیعقوب وبنیه مثال من و حال شما مانند یعقوب است و پسران او که از آزار آنها بسیج بحبت صبر ورزید و گفت والله المستعان علی ما تصفون و خداست یاری جسته شده بر آنچه که میکنید شما قالت

فانصرف لم یقل لی شیئا گفت ام رومان پس برگشت آنحضرت و نگفت مرا چیزی فانزل الله عذرها پس فرستاد خدا عذر عایشه قالت بحمد الله لا بحمد احد ولا بحمدك گفت عایشه به پیغمبر خدا قایل میشوم بشکر خدا نه بشکر احدی و نه بشکر تو حدثنا یحیی حدثنا وکیع عن نافع بن عمر عن ابن ابی ملیکة عن عایشة رضی الله عنها کانت تقرء اذ تلقونه بالسنتکم و روایت است از عایشه که میخواند این قول خدا را تلقونه بکسر لام یعنی آنگه میگوئید دروغ میگویید شما بزبانهای خود و تقول الولق الکذب می گفت عایشه ولق بفتح واو و سکون لام و فتح آن یعنی کذب است قال ابن ابی ملیکة وکانت اعلم من غیرها بذلك لانه نزل فیها گفت ابن ابی ملیکه بود عایشه دانا تر یعنی معقول از غیر خود بآنکه نازل شده در حق او حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنی عبدة عن هشام عن ابیه قال ذهبت اسب حسان عند عایشة گفت عروه پدر هشام رفتم من نزد عایشه بسوی آنکه دشنام میکنم حسان را فقالت لا تسبه فانه کان ینافح عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت عایشه دشنام مکن او را بتحقیق بود دوری کننده مفاخرت و مخاصمت میکرد بجای قرآن از جانب پیغمبر خدا وقالت عایشة استاذن النبی صلی الله علیه وسلم فی هجاء المشرکین و گفت عایشه طلب اذن کرد حسان پیغمبر خدا را در هجو کردن مشرکان که قال کیف بنسبی فرمود چه میکنی بنسب من که در ایشانم یعنی اگر هجو کنی چنان مکن که طعنه در پدران من لازم آید قال لاسلنك منهم کما تسل

الجزء التاسع شيخ الاسلام كتاب المساقات

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یحتطب احد کم حزمة علی ظهره آنکه هیزم کشد یکی از شما بر پشت خود خیر من ان یسال احدا بهتر است از آنکه سوال کند یکی را فیعطیه او یمنعه پس بدهد او را یا منع کند حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام و در بعضی نسخ ابن یوسف زیاده است ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی ابن شهاب عن علی ابن حسین عن ابیه حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم انه قال اصبت شارفا مع رسول الله گفت علی رضی الله عنه رسیدم و یافتم شتر کلان سال با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی المغنم یوم بدر در غنیمت روز بدر قال واعطانی رسول الله صلی الله علیه وسلم شارفا اخری گفت علی و داد مرا آنحضرت شتر کلان دیگر از خمس فانختهما یوما عند باب رجل من الانصار پس خوابانیدم من هر دو را روزی نزد در مردی از انصار وانا ارید ان احمل علیهما اذخرا لابیعه و حال آنکه من میخواهم که بار کنم بر آن دو شتر اذخر را تا بفروشم آن را و منتفع شوم و معی صائغ من بنی قینقاع و با من زرگری بود از قبیله بنی قینقاع صائغ بصاد و همزه و غین معجمه صباغ و نزد ابو ذر طابع بطا و موحده و بعد الف و عین مهمله در آخر و بروایت دیگر ابو ذر از حموی طالع بلام بجای موحده یعنی واقف راه و رهنما فاستعین به علی ولیمة فاطمة پس مدد طلبم بآن بر طعام شادی فاطمه و حمزة بن عبد المطلب یشرب فی ذلك البیت معه قینة و حمزه شراب مینوشید در آن خانه و با وی مطربه بود فقالت پس گفت مطربه و خواند این قصیده را که مطلعش اینست الا یا حمز للشرف النواء آگاه باش ای حمزه و قصد کن مر شارفهای فربه را شرف بضمتین جمع شارف و نواء بکسر نون و تخفیف واو و مد جمع ناویه یعنی فربه فثار الیهما حمزة بالسیف پس برجست بسوی آن دو شتر حمزه بشمشیر فجب اسنمتهما پس برید کوهانهای آن دو شتر را و بقر خواصرهما

من الحيض گفت برادر خواهرم که بیشتر از میان ایشان چنانچه گذشته و مشهور است و هو من الخمر قال المهري حدثنا عثمان بن فرقد قال سمعت هشاما عن ابيه گفت عثمان بن فرقد شنیدم هشام را روایت کرد از پدر خود و بود قال سبّ حسان وكان ممن كثر عليها گفت دشنام کردم حسان را و بود وی از آنها که بسیار سخن میکرد در قضیه افک بر عائشه حدثنا بشر بن خالد قال حدثنا محمد بن جعفر عن شعبة عن سليمان عن ابي الضحى عن مسروق قال دخلنا على عائشة وعندها حسان بن ثابت ينشدها شعرا گفت مسروق درآمدیم بر عائشه و نزد وی بود حسان بن ثابت میخواند او را شعری یعنی در مدح عائشه قصیده میخواند يشبب بابيات له تشبیب میکرد شعر ها که گفته بود و تشبیب آنرا گویند که شاعر پیش از ذکر مدح ابیاتی می آورد که در آن ذکر حسن و جمال محبوبه میکند و بعضی مطالب می آرد غیر از مدح وقال حصان رزان ما تزن بريبة معشوقه ایست صاحب وقار و عفیفه است در حالی که تهمت کرده نمیشود بشکی حصان نام معشوقه ایست از عرب چنانکه لیلی و هند را زان مشتق از رزانت است بمعنی متانت و تصبح غرثى من لحوم الغوافل غرثى بفتح غین معجمه و سکون راء و فتح مثلثه مشتق است از غرث بمعنی جوع و صباح میکند در حالی که گرسنه است از گوشت زنان غافلات یعنی دشنام نمیدهد هر کسی را و غیبت نمیکند و گوشت کسی نمیخورد اشارت است بآنکه غیبت کردن کسی با خوردن گوشت اوست فقالت له عائشة لكنك لست كذلك پس گفت او را عائشه لیکن نیستی تو چنین یعنی تو غیبت مردمان میکنی و گوشت مردم میخوری یا آنکه من اینچنین ام لیکن تو چنین نیستی و سبب آنکه عائشه این گفت آن بود که حسان از اهل افک بود قال مسروق فقلت لها لم تأذنين له ان يدخل عليك گفت مسروق گفتم من عائشه را پس چرا اذن میکنی که در آید بمجلس تو و نیز حسان در روایت غیر این ذکر اذن بحذف لون است در حالت رفع بجهت تخفیف این اگر چه ثابت است در کلام فصیح لیکن در نظم و شعر وقد قال الله تعالى والذي تولى كبره منهم له عذاب عظيم و تحقیق گفته است خداوند آیات که در شان اهل افک نازل شده و کسی که گرفت و داد کبر او را یعنی کلان ترین تهمت از ایشان پس مراد را عذاب عظیم است یعنی وی مخصوص است باید که در رفق و مواسات کرد فقالت واي عذاب اشد من العمى گفت عائشه کدام عذاب سخت تر است از کوری و حسان در آخر عمر کور شده بود فقالت له انه كان ينافح او يهاجي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عائشه بتحقیق او بود که مفاخرت میکرد یا هجو میکرد از جانب رسول خدا یعنی این فضیلت او دیدار مرد و در مجلس خود در آوردم باب عمرة الحديبية در ذکر عمره حدیبیه گفته آید غیر این در غزوه است بجای عمره و حدیبیه بضم حاء مهمله و فتح دال مهمله و سکون تحتیه و کسر موحده قسطلانی از ابن اثیر نقل کرده که بسیاری از محدثان بتشدید تحتیه میخوانند که گفته است حافظ ابن حجر گویا انکار کرده اند بسیاری از اهل لغت تخفیف را و در قاموس گفته حدیبیه کدویبه و تشدید یا قریبی که حرم است نام موضعی است یعنی بیابان و قد شدد بیر قریب مکه حرسها الله تعالى او الشجرة انتهى وقول الله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة الآية در بیان قول خدا بتحقیق راضی شد خدا از مسلمانان وقتی که بیعت میکنند ترا زیر درخت و آن درخت سمره بود الآن از وی نشانی نمی بینند کسی بود حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني صالح بن كيسان عن عبيد الله بن عبد الله عن زيد بن خالد قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الحديبية گفت زید بن خالد برآمدیم با رسول خدا سال حدیبیه روز دو شنبه غره ذی قعده سال ششم از هجرت بقصد عمره فاصابنا مطر ذات ليلة پس رسید ما را باران در شبی فصلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاة الصبح پس گذارد برای ما رسول خدا نماز صبح ثم اقبل علينا بوجهه فقال اتدرون ماذا قال ربكم پس روی کرد بر ما و فرمود آیا میدانید شما چه چیز گفته پروردگار شما قلنا الله ورسوله اعلم گفتیم خدا و رسول خدا داناتر است که ما نمیدانیم یا دانا ترانند باینچه گفته فقال قال الله اصبح من عبادي مؤمن بي وكافر بي پس فرمود گفت خدا صباح کردند از بندگان من مسلمان و کافر و قبل تقدیرش من فاما من قال مطرنا برحمة الله وبرزق الله وبفضل الله فهو مؤمن بي پس کسی که گفت باران داده شدیم بمحض رحمت خدا و بروزی

الجزء التاسع من الاسلام | كتاب المساقاة

فاتيت نبي الله پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وعنده زيد بن حارثة و نزد آن حضرت زید بن حارثه بود فاخبرته الخبر فخرج ومعه زيد پس خبر دادم آن حضرت را آن خبر پس برآمد بحالی که با وی زید بود فانطلقت معه فدخل على حمزة فتغيظ عليه پس همراه شدم با آن حضرت پس در آمد بر حمزه پس خشم کرد بروی فرفع حمزة بصره وقال پس برداشت حمزه چشم خود را و گفت هل انتم الا عبيد لآبائي نیستید شما مگر غلامان پدران من فرجع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقهقر پس برگشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم القهقری حتى خرج عنهم بحالی که بر پاشنه خود باز میگشت تا آنکه بر آمد از نزد حمزه و هم بزمره و ذلك قبل تحريم الخمر و این پیش از حرام شدن خمر است و در آخر کتاب الجهاد در فرض خمس گذشته باقی این انشاء الله تعالى باب القطائع جمع قطیعه است و آن پاره زمین است که تخصیص کند امام بعضی رعیت را از زمین بیعطا آن و این تخصیص را اقطاع گویند و آن دو وجه است یا آنکه تملیک کند زمین موات را پس احیا کند آن را و در ملک او در زمین معمور مالک میگردد یا آنکه بگذارند برای وی غلّه این را بی آنکه تملیک کند حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن يحيى بن سعيد الانصاري قال سمعت انسا قال اراد النبي صلى الله عليه وسلم ان يقطع من البحرين گفت انس خواست آن حضرت که اقطاع کند از بحرین برای انصار بطریق اکرام و مکافات احسان ایشان بمهاجران نزد قدوم مدینه فقالت الانصار حتى تقطع لاخواننا من المهاجرين مثل الذي تقطع لنا پس گفتند انصار نمیخواهیم تا آنکه اقطاع کنی برای برادران ما از مهاجران مانند آنچه اقطاع کنی برای ما قال ستروون بعدي اثرة فرمود نزدیک است که ببینید شما پس از من برگزیدن یعنی برگزیده شوند مهاجران و غیر ایشان بر شما در عطا و جز آن اثره بفتحتین و بضم همزه و سکون مثلثه نیز اسم است از ایثار یعنی

ولیقول مطرنا بنوء کذا و کذا فذلک کافر بی مؤمن بالکواکب ··· ومنکر است بتاثیر نظرات کواکب واما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذلک مؤمن بی و کافر بالکوکب ··· و مسلمان است و ایمان دارد بمن و کافر بالکواکب ···

بفضل الله ··· کافر به وی و ایمان دارنده است بکواکب و کافر است بمن یعنی ··· گفت باران داده شدیم بکوکب چنین و چنان یعنی بسببی که عادت شده بنظر کواکب وخاصیت بروج ··· یعنی ··· ایمان دارنده است بکواکب و کافر است بمن ··· است اسلام گویند که با لا اعتبار دانست که حق جل شانه این نظرات را سبب عادی باران ساخته چنانکه آتش را سبب سوختن کرده باین صورت خارج از دایره اسلام نمیشویم پوشیده نماند که اولا سبب عادی را موجب انستن خلاف عقیده مسلمانی است و باطن ··· اعتقاد در سبب نظرات باران را و همچنین در طالع مولود و ساعت نیک و بد ··· کار باشگی و ترددی نماند و اگر تکلف میکنند میگویند در تحقیق آن خوب و افر رسیده ···گفته شده است و ··· راه نمید هند که چون خدا ··· این حکم را دی ··· و معنی اینها است جز این نمیباشد پس تقدیر چون قول ثانی را مقابل قول اول انداخته و از ایمان گفت و این کفر ··· در این طریقه جمهور اهل اسلام و جمهور بودن باران ··· خوب و خطر است اعاذنا الله و جمیع المؤمنین عن ذلک **حدثنا** هدبة بن خالد قال

حدثنا همام عن قتادة ان انسا رضی الله عنه اخبره مروی است از قتاده که بتحقیق انس بن مالک خبر داد او را قال اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم اربع عمر گفت انس عمره کرد پیغمبر خدا چار عمره باکلهن فی ذی القعدة الا التی کانت مع حجته همه عمره در ماه ذی القعده کرده است مگر عمره که با حج خود کرد عمرة من الحدیبیة فی ذی القعدة یک عمره از حدیبیه در ماه ذی قعده و عمرة من العام المقبل فی ذی القعدة دیگر عمره سال دیگر که آمده بود در ماه ذیقعده پوشیده نماند که از حدیبیه عمره واقع نشده است درین مرتبه چون مصالحه واقع شده قرار بران یافته که سال دیگر آمده عمره کنند مسامحة این را از عمره شمرده اند و عمرة من الجعرانة حیث قسم غنائم حنین فی ذی القعدة و عمره سیوم از جعرانه بود و آنجا که قسمت کرده غنائم حنین اسال فتح مکه و عمرة مع حجته و عمره چهارم با حج خود کرده در ماه ذی الحجه **حدثنا** سعید

بن الربیع قال حدثنا علی بن المبارک عن یحیی عن عبد الله بن ابی قتادة ان اباه حدثه مرویست از عبد الله بن ابی قتاده که پدر او ابو قتاده حدیث کرد او را قال انطلقنا مع النبی صلی الله علیه وسلم عام الحدیبیة گفت رفتیم با پیغمبر خدا سال عمره حدیبیه فاحرم اصحابه ولم احرم پس احرام عمره بستند همه صحاب آنحضرت و احرام نه بستم من **حدثنا** عبید الله

بن موسی عن اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء رضی الله عنه قال تعدون انتم الفتح فتح مکة گفت براء بن عازب شما میشمارید فتح را که در قول خدا است انا فتحنا لک فتحا مبینا فتح مکه وقد کان فتح مکة فتحا و بتحقیق بود فتح مکه فتح عظیم و نحن نعد الفتح بیعة الرضوان یوم الحدیبیة و ما میشماریم این فتح را بیعت رضوان که روز حدیبیه شده بود از انکه مقدمه فتح مکه همین بوده است سیوطی گفته این اختلاف قدیم است که مراد از فتح که در آیات قرآنی واقع شده چیست و تحقیق آنست که درین قول انا فتحنا لک فتحا مبینا مراد فتح صلح حدیبیه است از انکه مبداء فتح بوده از جهت که ازین صلح امنی در مردم واقع شد و جنگ و جدل از میانه برخاست و این صلح بالتماس مشرکان بعد از غلبه اهل اسلام بود و آنحضرت از مشرکان مکه فارغ شده فتوحات بسیار در عرب کرد و جماعه جماعه مردم را در اسلام در آورد هر که خواستی در اسلام بی تکلف می در آمد بمدینه و در قول خدا و اثابهم فتحا قریبا مراد فتح خیبر است وقوله فجعل من دون ذلک فتحا قریبا مراد از ان همین فتح حدیبیه است و در قول خدا اذا جاء نصر الله والفتح مراد فتح مکه است انتهی در کتب تفاسیر بیضاوی و جز آن اختلافی که در مراد از فتح در قول خدا انا فتحنا لک فتحا مبینا و آیات دیگر آمده بیان کرده اند کنا مع

رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عشرة مائة بودیم ما با رسول خدا چارده صد نگفت یکهزار و چهار صد تا اشارت کند باینکه چهارده جماعه بودند هر جمعی یکصد نفر والحدیبیة بئر فنزحناها فلم نترک فیها قطرة و حدیبیه نام چاهی است پس کشیدیم آب آنرا و نگذاشتیم قطره در ان و مردم دو اب تشنه مانده بودند فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه وسلم فاتاها فجلس علی شفیرها پس رسید این خبر پیغمبر خدا را پس آمد آنحضرت و نشست بر کنار آن ثم دعا باناء من ماء فتوضأ ثم مضمض ودعا ثم صبه فیها پس وضو کرد پس آب در دهن کرد ···

انذار کرده شود بقتال پس گفتند الشهید یا رسول الله ··· قلت فاکتب لاخواننا من قریش بمثلها ای ··· خدا اگر میکنی ··· پس نبنویس برای برادران ما از قریش نیز مانند آن کتابت قطائع فلم یکن ذلک للنبی پس نبود مثل آن نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسبب قلت فتوح در ان هنگام یا آنکه مستحسن نبود آن نزد آن حضرت بنا بر وجهی که سوای آن بعلم او است و علم خدا فقال انکم سترون بعدی اثرة فاصبروا حتی تلقونی **باب** حلب الابل علی الماء دوشیدن شتران بر آب و نزدیک بر آب آید **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنی ابی عن هلال بن عبد الرحمن بن ابی عمرة ··· عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من حق الابل ان تحلب علی الماء فرمود از حق شتران اینکه دوشیده شوند بر آب تا محتاجان آنجا نیز منتفع شوند و در زکوة گذشت **باب** الرجل یکون له ممر او شرب فی حائط او فی نخل مردی باشد مر او را حق مرور در بستانی یا حق آب در درخت خرما وقال النبی صلی الله علیه وسلم من باع نخلا بعد ان تؤبر فثمرتها للبائع و فرمود آن حضرت کسیکه بفروشد درخت خرما را بعد از انکه پیوند کرده شده و بارور گشته و رسیده است میوه آن پس ثمره آن فروشنده راست و کلام درین حدیث در باب من باع نخلا قد ابرت از بیوع گذشت پس از ان گفت مؤلف برای استدلال و انتقال از معنی این حدیث بر مدعا وللبائع الممر والسقی حتی یرفع یعنی چون ثمره بموجب حدیث حق بائع ماند بائع را ثابت شد حق مرور در ان باغ و حق آب دادن بان درخت که فروخته برای کمال پختگی میوه تا آنکه بر دارد میوه را از ان درخت وکذلک رب العریة و همچنانکه حکم بائع است حکم صاحب عطیه است یعنی کسیکه هبه کرده شود او را میوه باغ یا درخت پس باید او را مرور در ان باغ و آب دادن درخت تا آنکه قطع کند میوه را از درخت و نزد بعضی سقی درینجا حق واهب است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا اللیث قال حدثنی ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من ابتاع

دعا کرد پس ریخت آب دهن بادی را آن چاه فترکناها غیر بعید پس گذاشتیم چاه را نه پر درازی زمان لیکن باز گشتیم که سیر شدیم ما

ما شئنا نحن و رکابنا پس تحقیق آن چاه سیراب گردانید هر قدر که خواستیم ما را و دواب سواری ما را حدثنا فضل بن یعقوب قال

حدثنا الحسن بن محمد بن اعین ابو علی الحرانی قال حدثنا زهیر قال حدثنا ابو اسحق قال انبانا البراء بن عازب انهم کانوا مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة الفا و اربع مائة او اکثر گفت ابو اسحق خبر داد مرا براء بن عازب بتحقیق بودند همراه رسول

خدا روز حدیبیه یکهزار و چهار صد یا زیاده و در حدیث سابق که ابو اسحق هم از براء بن عازب باسناد دیگر آورده است یکهزار و چهار صد بود و در روایت

دیگر یکهزار و پانصد آمده تطبیق درین روایتها باین طریق کرده اند که زیاده بر هزار و چهار صد بوده اند لیکن بعضی کسر را الغا کرده اند بعادت محاسبان

بحساب در نیاورده اند و بعضی تمام یکصد را اعتبار کرده و آنکه در قول عبد الله بن ابی اوفی یکهزار و سیصد واقع شده بنابر آن است

که در شمار او یقین قلت آمده باشد دیگران تمام شمار رسیده زیاده بر آن دریافته اند و زیادتی از ثقه مقبول است و تواند که این اختلاف از آن رو

باشد که عبد الله بن ابی اوفی در وقت بر آمدن شمار کرده باشد و دیگر آن در حدیبیه بعد از آنکه همه رسیده اند تحقیق کرده گفته است فنزلوا

علی بئر فنزحوها پس نزول کردند بر سر چاهی پس تمام آب او کشیدند فاتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتی البئر فقعد علی شفیرها

پس آمدند نزد رسول خدا و گفتند که آبی در چاه نمانده است پس آمد آنحضرت نزد چاه و نشست بر کناره آن ثم قال ائتونی بدلو من مائها پس

فرمود بیارید نزد من دلوی از آب چاه فاتی به فبصق فدعا ثم قال دعوها ساعة پس آورده شد دلو پس آب دهان انداخت پس دعا کرد

پس فرمود بگذارید چاه را اندک زمانی فارووا انفسهم و رکابهم حتی ارتحلوا پس سیراب کردند خود را و چارپایان خود را تا آنکه کوچ کردند از آنجا

آنست که درینجا چند روز تشریف داشته اند از آنکه بیعت رضوان و صلح هم درینجا واقع شده است حدثنا یوسف بن عیسی قال حدثنا ابن فضیل

قال حدثنا حصین عن سالم عن جابر قال عطش الناس یوم الحدیبیة مرویست از جابر بن عبد الله تشنه شدند مردم روز

حدیبیه و رسول الله صلی الله علیه وسلم بین یدیه رکوة و رسول خدا پیش او ظرفی آب بود از کوزه مشک فتوضأ از او در تی خورد را گویند فتوضأ

منها ثم اقبل الناس نحوه پس وضو کرد آنحضرت از آن آب پس پیش آمدند مردم و رو کردند جانب آنحضرت فقال رسول الله صلی

الله علیه وسلم ما لکم پس فرمود رسول خدا چه حالست که جمع شده آمده اید قالوا یا رسول الله لیس عندنا ما نتوضأ به ولا نشرب

گفتند ای رسول خدا نیست نزد ما آبی که وضو کنیم بآن و نیست آبی که بنوشیم الا ما فی رکوتک مگر آبی که در رکوه تست قال فوضع النبی صلی الله علیه

وسلم یده فی الرکوة گفت جابر پس نهاد پیغمبر خدا دست مبارک خود را در رکوه فجعل الماء یفور من بین اصابعه کامثال العیون پس جوشش کرد

آب که بیرون شد از میان انگشتهای آنحضرت مانند چشمها قال فشربنا و توضأنا گفت پس خوردیم ما آب را و وضو کردیم فقلت لجابر کم کنتم

یومئذ سالم میگوید پس گفتم مر جابر را چند کس بودید شما درین روز که این معجزه ظاهر شد قال لو کنا مائة الف لکفانا گفت اگر میبودیم

صد هزار هر آینه کفایت میکرد ما را کنا خمس عشرة مائة بودیم پانزده صد نفر بوده اند که بظاهر درین دو حدیث حدیث براء بن عازب

و حدیث جابر مخالفی هست و از شارحان کسی که متعقب جمع این تخالف شده سیوطی است میگوید جمع کرده ابن حبان این دو حدیث را که ظهور

این معجزه هم در حدیبیه بکرّ ظاهر شده اول در وقت حضور نماز باینصورت که جابر نقل کرده و درین قدر آب جوشید از رکوه که مردم خوردند و وضو کردند

و بار دیگر چون آب بسیار در کار شد برای حوائج دیگر و برای دواب آنچنانست که براء بن عازب میگوید و الله اعلم حدثنا الصلت بن محمد

قال حدثنا یزید بن زریع عن سعید عن قتادة قلت لسعید بن المسیب گفتم مر سعید بن مسیب را کلام قتاده است بلغنی ان جابر بن عبد

الله رضی الله عنهما کان یقول کانوا اربع عشرة مائة رسیده است مرا که بتحقیق جابر بن عبد الله بود که میگفت چهارده صد نفر

بودند فقال لی سعید حدثنی جابر کانوا خمس عشرة مائة الذین بایعوا النبی صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة پس گفت مرا سعید بن مسیب حدیث کرد است

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب المساقات

بن یوسف از مالک از طریق نافع از ابن عمر یا رحمه حدیث

مذکور را که در شان عبد است گویند مراد آنست

که پاره و دیگر از نافع از ابن عمر موقوف روایت کرده

و تنها عمر نیست در رفع بعضی و وقف بعضی دیگر در

روایت چه جیوانند بود که استناد کند صحابی حدیثی

را که شنیده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

بوی مرة و ذکر کند بار دیگر بطریق فتوی بی استناد

بسوی آن حضرت پس کسیکه شنیده است از صحابی

بطور اول رفع کند آنرا و کسیکه شنیده است از وی

بطور ثانی وقف کند و هر دو روایت صحیح اند بجای

خود و کذا قالوا حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا

سفیان عن یحیی بن سعید عن نافع عن ابن عمر عن زید

بن ثابت رخص النبی صلی الله علیه وسلم ان تباع

العرایا بخرصها تمرا رخصت فرمود آنحضرت اینکه فروخته

شوند عرایا باندازه که آن از خرمای خشک عرایا جمع

عریه است و آن خرمای تر است بر درخت که میدادند

آن را بمحتاجان پس می آمدند ایشان در باغ نزد

دهقانان برای دیدن آن عریه و سقی آن نزد

احتیاج پس تشاکی می آمد بر مالکان آمدن اینها

در باغ پس میدادند عوض آن بمقدار آن خرمای

خشک چنانچه در بیع بتفصیل ذکر یافت حدثنا

وما بلغ بايعناه صلى بود ند آنانکه بیعت کردند پیغمبر خدا را یعنی بیعت رضوان روز حدیبیه تابعه ابو داود متابعت کرده است صلت را ابو داود حدثنا قرة عن قتادة گفت ابو داود حدیث کرده ما را قره از قتاده و تابعه محمد بن بشار و متابعت کرده است او را محمد بن بشار که لقب بندار است حدثنا ابو داود حدثنا شعبة حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو قال سمعت جابر بن عبد الله قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة گفت جابر فرمود ما را پیغمبر خدا روز حدیبیه انتم خیر اهل الارض وکنا الفا واربعمائة شما یان بهترین اهل زمین هستید و بودیم ما صحابه یکهزار و چهار صد نفر ولو کنت ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة واگر بودمی که بینا امروز هر آینه نمودی شما را مکان درختی که بیعت در زیر آن کرده اند بواسطه عمیاء جابر در آخر عمر نابینا شده بود تابعه الاعمش متابعت کرده است سفیان را الاعمش سمع سالما سمع جابرا الفا واربعمائة شنیده است اعمش سالم را و وی شنیده است جابر را که هزار و چهار صد بودند وقال عبید الله بن معاذ حدثنا ابی قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة قال حدثنی عبد الله بن ابی اوفی کانت اصحاب الشجرة الفا وثلثمائة گفت عمرو بن مره حدیث کرد مرا عبد الله بن ابی اوفی بودند صحاب شجره یکهزار و سیصد وکانت اسلم ثمن المهاجرین و بود قبیله اسلم در این لشکر هشتم حصه از عدد مهاجران که همراه بود ند یعنی ثبوت پیوسته که مهاجران هشتصد نفر بود ند پس قبیله اسلم صد کس خواهند بود تابعه محمد بن بشار متابعت کرده عبید الله بن معاذ را محمد بن بشار حدثنا ابو داود قال حدثنا شعبة گفت محمد بن بشار حدیث کرد ما را ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد ما را شعبه حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا عیسی عن اسمعیل عن قیس انه سمع مرداسا الاسلمی یقول وکان من اصحاب الشجرة یقبض الصالحون الاول فالاول گفت مرداس که از جمله اصحاب شجره است و بود از صحابه شجره که گرفته میشوند اهل صلاح نیکان پس اصلح یعنی از پی هم گذشته میشوند وتبقی حفالة کحفالة التمر والشعیر و باقی گذاشته میشوند مردم بی هنر چنانکه ردی خرما و جو میباشد حفاله یعنی ردی است لا یعبأ الله بهم شیئا اعتنا نمیکند قدر باینها

چیزی یعنی قدر خدا چنانکه کبار صحابه از خلفا و غیر ایشان را بود و منزلتی ندارند یعنی مرتبه عالی از قرب حق اگر چه در باب همه واقع شده است لقد رضی الله عن المؤمنین پس منافات ندارد این قول با آیت کریمه حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن الزهری عن عروة عن مروان والمسور بن مخرمة قالا خرج النبی صلی الله علیه وسلم عام الحدیبیة فی بضع عشرة مائة من اصحابه گفتند مروان و مسور بیرون آمد پیغمبر خدا سال حدیبیه در چند صد نفر مردم از یاران خود فلما کان بذی الحلیفة قلد الهدی واشعر واحرم منها پس هر گاه رسید بذی الحلیفه قلاده بست شتر را و اشعار کرد و احرام بست از آنجا اشعار گفته اند جانب راست کوهان شتر نیزه میزنند تا خون آلوده شود و بدانند ناظران که شتر هدی است و غرض از قلاده بستن بر گردن شتر همین است و احکام اسلام بستن مشهور و معلوم است لا احصی کم سمعته من سفیان میگوید علی بن عبد الله شیخ مؤلف نمی شمارم چند بار شنیده ام از سفیان حتی سمعته یقول لا احفظ من الزهری الاشعار والتقلید فلا ادری یعنی موضع الاشعار والتقلید او الحدیث کله تا آنکه شنیدم سفیان را میگفت یاد ندارم از زهری اشعار و تقلید را یا آنکه تمام حدیث را یعنی با بیان از وی شنیده بودم بعد از آن شنیدم از وی میگفت فراموش کردم این را حدثنا الحسن بن خلف قال حدثنا اسحق بن یوسف عن ابی بشر ورقاء عن ابن ابی نجیح عن مجاهد قال حدثنی عبد الرحمن بن ابی لیلی عن کعب بن عجرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رآه وقمله یسقط علی وجهه بتحقیق رسول خدا دید کعب بن عجره را و حال آنکه سپش سر او می افتاد بر روی او فقال ایؤذیک هوامک پس فرمود آیا آزار میکنند ترا کرمهای تو مراد همین سپش است قال نعم گفت آری آزار میکنند فامره رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یحلق پس فرمود او را رسول خدا اینکه بتراشد موی سر را وهو بالحدیبیة وحال آنکه وی بحدیبیه بود لم یتبین لهم انهم یحلون بها ولم یکن پیدا نکرده حضرت نزد ایشان از احرام بر آیند بحدیبیه وهم علی طمع ان یدخلوا مکة وایشان بر طمع آن بودند که در آیند بمکه فانزل الله الفدیة پس وحی فرستاد خدا فدیه را فامر رسول الله

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب المساقات

صلاح آن و مامون گردد از آفت و لا تباع الا بالدینار والدرهم الا العرایا و اینکه فروخته نشود میوه بر درخت مگر بجنس دینار و درهم مگر عرایا که عوض آن میوه خشک نیز جایز است حدثنا یحیی بن قزعة اخبرنا مالک عن داود بن الحصین عن ابی سفیان مولی ابن ابی احمد عن ابی هریرة رضی الله عنه قال رخص النبی صلی الله علیه وسلم فی بیع العرایا بخرصها من التمر فیما دون خمسة اوسق رخصت فرمود آن حضرت در بیع عرایا باندازه آن از خرمای خشک در کم از پنج وسق او فی خمسة اوسق یا در پنج وسق شک داود فی ذلک شک کرد داود که از رجال این حدیث است در آن حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامة قال اخبرنی الولید بن کثیر قال اخبرنی بشیر بن یسار مولی بنی حارثة ان رافع بن خدیج وسهل بن ابی حثمة حدثاه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن المزابنة پس بیان کرد آن را راوی بقول خود بیع التمر بالتمر الا اصحاب العرایا

صلى الله عليه وسلم ان يطعم فرقا بين ستة مساكين پس امر کرد رسول خدا اينکه بخوراند طعام را درميان شش مسکين فرق فتح فا و را و قد يسکن الراء و ثانيه
پيمانه ايست که گنجد دران سه صاع و صاع چهار مد شرعي بود و بعضي سه صاع گفته اند و بعضي دو صاع گفته اند
اسمعيل بن عبد الله قال حدثني مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه قال خرجت مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه الى السوق گفت اسلم برآمدم
با عمر بن خطاب بسوي بازار فلحقت عمر امرأة شابة پس لاحق شد عمر را زني جوان فقالت يا امير المؤمنين هلك زوجي پس گفت اي امير المؤمنين
هلاك شده شوهر من و ترك صبية صغارا و گذاشت خورد سالان والله ما ينضجون كراعا بخدا سوگند که نميپزند پاچه را يعني پاچه نيست که آنرا پخته
بخورند ولا لهم زرع ولا ضرع نيست مر ايشانرا زراعت و مواشي که ازو دوشيده شود شير ازان و خشيت ان تأكلهم الضبع و ترسيدم اينکه
بخورد ايشانرا كفتار وانا بنت خفاف بن ايماء الغفاري و من دختر خفاف بن ايماء الغفاري ام خفاف بضم معجمه و تخفيف فا و الد وي
و پدر وي و جد وي همه صحابي اند ايماء بكسر همزه و قيل بالفتح والقصر سيوطي گفته بکسر همزه و مد است و قد شهد ابي الحديبية مع النبي صلى الله عليه وسلم
و بتحقيق حاضر شده است پدر من غزوه حديبيه با پيغمبر خدا فوقف معها عمر ولم يمض پس ايستاد با آن زن عمر و نگذشت از آنجا ثم قال مرحبا بنسب
قريب پس گفت خوش آمدي نسبي را که قريب است يعني از قريش است که آباء او در کنانه جمع ميشوند ثم انصرف الى بعير ظهير كان مربوطا في الدار
پس باز گشت عمر بسوي شتري قوي که بسته بود در خانه فحمل عليها غرارتين ملأهما طعاما پس بار کرد بران شتر دو جوال که پر کرده
بود آن هر دو را از روي غله گندم و حمل بينهما نفقة و ثيابا و بار کرد در ميان هر دو جوال دراهم و جامها ثم ناولها بخطامه پس داد
آن زن را مهار آن شتر ثم قال اقتاديه پس گفت بکش آنرا فلن يفنى حتى يأتيكم الله بخير پس هرگز تمام نخواهد شد تا آنکه بيارد خدا بشما
و عده کرد ديگر بهتر ازان فقال رجل يا امير المؤمنين اكثرت لها پس گفت مردي اي امير المؤمنين بسيار دادي مر اين زن را ثكلتك
امك گفت عمر بگريد بر تو مادر تو و مگر کند ترا اين کلمه ايست که در روز مره عرب بجاي سرزنش ميگويند و مراد حقيقت اين معني نباشد والله
اني لارى ابا هذه واخاها قد حاصرا حصنا زمانا فافتتحاه بخدا بتحقيق ديدم من پدر اين زن و برادر او را که گرد گرفتند قلعه را پس فتح کردند
آنرا گفته اند بحتمل که در غزوه خيبر باشد که حصنها متعدد و محاصره کرده بودند ثم اصبحنا نستفيء سهمانهما فيه پس صبح کرديم در حالي
که ميگرفتيم حصهاي آنها از غنيمت دران قلعه که محاصره کرده بودند سهمان جمع سهم است حدثنا محمد بن رافع قال حدثنا شبابة بن سوار ابو عمرو
قال حدثنا شعبة عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن ابيه قال لقد رأيت الشجرة گفت بتحقيق ديدم آن درخت را که در زير آن بيعت
رضوان واقع شده ثم اتيتها بعد فلم اعرفها پس آمدم وقت ديگر نزد آن پس نشناختم آنرا و در روايت ابي ذر بجاي اتيتها انسيتها است يعني فراموش
گردانيده شدم آنرا حدثنا محمود قال حدثنا عبيد الله عن اسرائيل عن طارق بن عبد الرحمن قال انطلقت حاجا گفت طارق رفتم من در حالي
که قصد حج داشتم فمررت بقوم يصلون پس گذشتم بجمعي که نماز ميگذارند قلت ما هذا المسجد گفتم چه چيز است اين جا که آنرا مسجد گرفته اند
قالوا هذه الشجرة حيث بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم بيعة الرضوان گفتند اين درختي است که آنجا بيعت کرد رسول خدا بيعت
رضوان فاتيت سعيد بن المسيب فاخبرته پس آمدم نزد سعيد بن مسيب پس خبر دادم او را از آنچه ديدم و شنيدم فقال سعيد حدثني ابي انه
كان فيمن بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة پس گفت پدر من بتحقيق او بود در جماعه که بيعت کردند رسول خدا را
زير آن درخت قال فلما خرجنا من العام المقبل نسيناها فلم نقدر عليها گفت پدر من پس هرگاه که برآمديم در سال آينده فراموش کرديم
جاي آنرا پس قدرت نيافتيم بران که دريابيم آنرا فقال سعيد ان اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم لم يعلموها وعلمتموها انتم پس گفت
سعيد بطريق انکار بتحقيق اصحاب محمد و همراهان آنحضرت ندانستند و شما دانستيد فانتم اعلم پس شما دانا تريد بان موضع و آن درخت حدثنا
موسى قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا طارق عن سعيد بن المسيب عن ابيه انه كان ممن بايع تحت الشجرة بتحقيق بود مسيب از جمله

الجزء التاسع شيخ الاسلام

كتاب الاستقراض

باب في تلقي احاديث که وارد شده دران در تحجير يعني باز داشتن حاکم شرع کسي را از تصرف و قرار دادن حجر بسبب کثرت دين است بر ذمه محجور تا حق غرما که در مال اوست تلف نکند و تفليس حکم کردن حاکم بر کسي بافلاس باب من اشترى بالدين وليس عنده ثمنه کسيکه خريد کند چيزي را به قرض بحالي آنکه نيست نزد وي بهاي آن يعني مالک نيست بهاي آن را اليس بحضرته يا آنکه نيست بهاي بحضور وي اگرچه مالک است و هر دو جائز نيست وقيد بغير صرف و بيع جنس بجنس حدثنا محمد در اکثر روايات مهمل است از نسبت و در روايت ابي ذر محمد بن يوسف است جزم کرده ابو علي جياني که اين سلام است و حکايت کرده آن را از روايت ابن سکن و از روايت ابي علي بن شبويه از فربري نيز همچنان منقول است قال اخبرنا جرير ابن عبد الحميد عن المغيرة ابن مقسم عن الشعبي عن جابر بن عبد الله قال غزوت مع النبي صلى الله عليه وسلم فقال گفت جابر بغزا رفتم با آن حضرت پس فرمود كيف ترى بعيرك چگونه مي بيني شتر خود را که سوار ميشوي بران اتبيعنيه آيا ميفروشي آن را قلت نعم گفتم آري ميفروشم فبعته اياه پس فروختم آنرا بدست آن حضرت فلما قدم المدينة غدوت اليه بالبعير پس هرگاه قدوم کرد آن حضرت مدينه را بامداد بردم بسوي آن حضرت شتر را فاعطاني ثمنه پس داد مرا آن حضرت بهاي آن که نبود حاضر وقت خريدن در سفر حدثنا معلى بن اسد بضم ميم و فتح لام مشدده قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال تذاكرنا عند ابراهيم الرهن في السلم

که بیعت کرده شد زیر درخت فرجعنا الیها العام المقبل فعمیت علینا پس باز آمدیم بسوی آن درخت سال آینده پس پوشیده شد بر ما حدثنا
قبیصة قال حدثنا سفیان عن طارق قال ذکرت عند سعید بن المسیب الشجرة روایت است از طارق که گفت مذکور شد نزد سعید بن مسیب شجره بهود
فضحك فقال اخبرني ابي وكان شهدها پس خنده کرد و از نشان او ان ابهم بود پس گفت خبر داده مرا پدر من و بود پدر من که حاضر شده بود آنرا یاد
کرده است سعید که صحابه سال دیگر آمدند بسوی آن پس فراموش کرده بودند آنرا حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة
عن عمرو بن مرة قال سمعت عبد الله بن ابي اوفى رضي الله عنهما وكان من اصحاب الشجرة و بود عبد الله از صحاب شجره یعنی از آنها که
بیعت کرده بودند زیر آن درخت قال کان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اتاه قوم بصدقة قال گفت بود عادت پیغمبر خدا وقتی که آمد
اورا قومی بصدقه می فرمودی اللهم صل علیهم خدا و ندا رحمت کن بر ایشان و این از برای امتثال قول خدا بود که فرموده خذ من اموالهم
صدقة بگیر از مالهای ایشان صدقه که برای خدا باشند تطهرهم و تزکیهم بها که پاک کنی ایشانرا و پاک کنی مال ایشان را و صل علیهم رحمت کن
بر ایشان فاتاه ابي بصدقته فقال اللهم صل على آل ابي اوفى پس آمد پدر من بصدقه خود پس فرمود خدا وندا رحمت و مغفرت کن بر اولاد ابی اوفی حدثنا
اسمعيل بن ابي اويس عن اخيه عن سليمان عن عمرو بن يحيى عن عباد بن تميم قال لما كان يوم الحرة والناس يبايعون لعبد الله بن حنظلة
گفت عباد بن تمیم وقتی که بود روز حره بتشدید را مهمله و مردم بیعت میکردند عبد الله بن حنظله را روز حره آن روز است که چون مردم از بیعت یزید
معاویه مراجعت کردند و از ما تمیز امارت او خلع او کردند و بیعت کردند عبد الله بن حنظله را که محاربه کنند یزید را با لصحبت مو سسته که مسلم امیر لشکر
یزید ناپاک بود مباح کرد تا سه روز که میکشتند اهل مدینه را بغرف میکردند زنان و دختران اهل مدینه را گفته اند که هزار زن حامله شد در ایام
ایام از زنا و در مسجد نبوی طویله اسپ و خر بستند نعوذ بالله من شرورهم و سیئات اعمالهم فقال ابن زيد على ما يبايع ابن حنظلة الناس
پس گفت عبد الله بن زید بر چه چیز بیعت کرده میشود ابن حنظله مردم را قیل له على الموت گفته شد مر او را بر مردن مراد لازم موت است
یعنی فرار نکنند قال لا ابايع على ذلك احدا بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت بیعت نمیکنم من بر این بر هیچ کس بعد از رسول خدا
وكان شهد معه الحديبية و بود عبد الله بن زید که حاضر شده بود در حدیبیه و بیعت کرده بر مردن یعنی آنحضرت را و قریست که کشته شد در روز
عبد الله و اولاد او در حصه کس از بزرگان مردم از مهاجران و انصار حدثنا يحيى بن يعلى المحاربي قال حدثني ابي قال حدثنا اياس بن سلمة بن
الاكوع قال حدثني ابي وكان من اصحاب الشجرة قال كنا نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم الجمعة گفت ایاس حدیث کرد مرا پدر من
سلمه بن اکوع و بود وی از صحاب شجره گفت بودیم که نماز میگزاردیم با پیغمبر خدا نماز جمعه ثم ننصرف وليس للحيطان ظل نستظل فيه پس بر
میگشتیم از نماز در حالی که نیست مر دیوارها را سایه که سایه بگیریم در آن مقصود استعجال است در ادای نماز جمعه که اول وقت پیشین
بگذارند بعضی مردم قائل اند بآنکه وقت نماز جمعه پیش از زوال است این حدیث را متمسک خود ساخته میگویند بعد از زوال دیوارها را
سایه میباشد و ضعف آن پر ظاهر است و در باب جمعه این گفت و گو گذشته پوشیده نماند که ازین قول اول وقت هم لازم نمی آید از آنکه
دیوارها در آن وقت همه بلند نبوده باشد که در سایه مثل آن کسی استدلال نماید و نیز مقصود از شرعیت جمعه اجتماع همه مردم شهر است اگر در اول وقت اتفاق نیفتد در تاخیر آن باکی
نمی نماید والله اعلم حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا حاتم عن يزيد بن ابي عبيد قال قلت لسلمة بن الاكوع على اي شيء بايعتم
گفت یزید بن ابی عبید گفتم سلمه بن اکوع را بر چه چیز بیعت کردید شما رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية رسول خدا را روز حدیبیه
قال على الموت گفت بر مردن یعنی از مردن نگریختن حدثنا احمد بن اشكاب قال حدثنا محمد بن فضيل عن العلاء بن المسيب
عن ابيه قال لقيت البراء بن عازب گفت مسیب بن رافع تغلبی ملاقات کردم براء بن عازب را فقلت طوبى لك
صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم و بايعته تحت الشجرة پس گفتم خوشی
باد مر ترا صحبت داشتی رسول خدا را و بیعت کردی آنحضرت را زیر درخت و مبشر گشتی

اداءها و اتلافها کسیکه بگیرد مالهای مردم را بحالی که اراده دارد آن را جاری باشد میسر گردد یا تلف کردن ...ان آن را پس حرام بود تا مقدور حدثنا
عبد العزيز بن عبد الله الاويسي قال حدثنا
سليمان بن بلال عن ثور بن زيد عن ابي الغيث
عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من
اخذ اموال الناس يريد اداءها ادى الله عنه
فرمود کسیکه بگیرد اموال مردم را بحالی که نیت دارد
ادای آنرا ادا میکند خدا تعالی از وی یعنی پیسر و
توفیق بر وفق نیت وی ومن اخذ يريد اتلافها
اتلفه الله و کسیکه بگیرد بحالی که می خواهد و نیت
دارد بهلاک کردن آن را هلاک گرداند او را خدا تعالی
با هلاک نفس یا مال وی یا بعدم انتفاع بدان و تحمل
کردین بنا بر غالب باشد و اگر اتفاق نشود در دنیا داده شود
از حسنات مدیون دائن را در صورت ثانیه و آن موجب
هلاک مدیون گردد و متکفل میشود خدا تعالی از مدیون در صورت
اولی و میدهد دائن را اجر حسنات بی آنکه از حسنات
مدیون گیرد چنانچه فهم کرده اند آن را از فحوای بعضی
احادیث باب اداء الدين و در بعضی نسخ الديون
بلفظ جمع است قول الله تعالى ان الله يامركم ان
تودوا الامانات الى اهلها بتحقیق خدا تعالی امر میکند
شما را که باز دهید و برسانید امانتها را بسوی اهل آن
امانات مراد با مانت چنانکه ظاهر است اعم از غیر متعلق
بذمه باشد عین بود یا دین یا جز آن از حقوق پس ادای
دین نیز بموجب عموم امر واجب باشد حدثني
احمد بن يونس قال حدثنا ابو شهاب عبد ربه
حناط مدائني مشهور باصغر عن الاعمش عن زيد بن
وهب عن ابي ذر قال كنت مع النبي صلى الله عليه
وسلم گفت ابوذر بودم با آن حضرت فلما ابصر
پس هرگاه دید یعنی احدا مراد
میدارد راوی از آنچه دید نظر
کوه احد را قال فرمود نزد دیدن آن

برضاي الى فقال يا ابن اخي انك لا تدري ما احدثنا بعده پس گفت اي برادرزاده تحقيق تو نميداني كه چها احداث كرديم ما بعد از آنحضرت گفته است اين را از راه تواضع وشكست نفس واشارت كرد بفتنهائي كه واقع شد بعد از خلافت عمر بن خطاب چنانكه در احاديث سابقه معلوم گرديد مسند و وبود داماد نسبتي در بعضي حواشي گفته كه براء بن عازب از ياران علي بن ابي طالب بود رضي الله عنه مقصود واسناد احداث بمعنى القتال علي بود و تصريح نكرده از ترس واحتياط وسلوك كرده مسلك كنايت كه ابلغ است از تصريح پوشيده نماند كه اين معنى وقتي درست باشد كه از قتال صحيح بود جمعي از قتال كنندگان امير المؤمنين علي باشند وبالفعل معلوم نيست كه كدام بود و نه پر ظاهر كه نسبت بصحبت گفته باشد يعني بسبب قتال صحبت رضي الله عنهما جماعه نكردند حدثنا اسحق قال حدثنا يحيى بن صالح قال حدثنا معاوية هو ابن سلام عن يحيى عن ابي قلابة ان ثابت بن الضحاك اخبره مرويست از ابي قلابه كه ثابت بن ضحاك خبر داد او را انه بايع النبي صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة كه تحقيق ثابت بن ضحاك بيعت كرده آنحضرت را زير درخت معروف حدثنا احمد بن اسحق قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا شعبة عن قتادة عن انس انا فتحنا لك فتحا مبينا قال الحديبية يعني گفته است انس بن مالك كه مراد از فتح درين قول خدا صلح حديبيه است كه مقدمه فتوحات بوده مسلمانان بي تكلف در اسلام در آمدند قال اصحابه هنيئا مريئا فما لنا گفتند صحابه آنحضرت آسان وگوارا باد اي رسول خدا ترا بشارت مغفرت كه در قول خداست ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر پس چيست ما را فيه از تو نصيب فانزل الله عز وجل پس فرستاد خدا اين آيت ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار تا در آرد مردان مسلمان وزنان مسلمان را در بهشتهائي كه روان است از زير آن جويهاي آب و شبه و بعد و خبر قال شعبة فقدمت الكوفة فحدثت بهذا كله عن قتادة گفت شعبه پس قدوم آوردم در كوفه پس گفتم با تحديث همه آن از قتاده ثم رجعت فذكرت له پس باز آمدم بسوي قتاده پس ذكر كردم مر ورا فقال اما انا فتحنا لك فعن انس پس گفت ليكن انا فتحنا لك شنيده ام تفسير آن از انس واما هنيئا مريئا فعن عكرمة اما اين قول پس رسيده است مرا از عكرمه يعني در اول اين تفصيل ذكر كرده بعد از آنكه از قتاده از انس تمام حديث را نقل كردم در كوفه و گفتم لوي كه از تو اين را اهل كوفه روايت كردم اين تفصيل را گفت حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا اسرائيل عن مجزأة بن زاهر الاسلمي عن ابيه وكان ممن شهد الشجرة ولود پدر او زاهر از كسانيكه حاضر شده بودند بيعت شجره را قال اني لاوقد تحت القدر بلحوم الحمر گفت تحقيق من آتش ميكردم زير ديگيا كه در وي گوشتهاي خر اهلي بود اذ نادى منادي رسول الله صلى الله عليه وسلم ناگاه ندا كرد منادي رسول خدا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهاكم عن لحوم الحمر تحقيق رسول خدا منع ميكند شما را از خوردن گوشت خر خانگي پوشيده نماند كه اين نهي خوردن گوشت خر در خيبر بوده است ونوعي مولف از ذكر اين حديث مجزأة بن زاهر همين است كه وي از اصحاب شجره بوده است واين حرمت گوشت خر هم از وي منقول است وعن مجزأة عن رجل منهم من اصحاب الشجرة اسمه اهبان بن اوس و مرويست از مجزأة باسناد مذكور از مردي كه از صحابه است از اصحاب شجره است نام آن مرد اهبان بن اوس است پوشيده نماند كه در نجامري اهبان نيا در ده گفته اند كه آن حديثي است مرفوع در عمره حديبيه مقصود اينجا همين است كه وي از اهل شجره بوده است وكان اشتكى ركبته و بود آن مرد كه درد كرده بود زانوي او فكان اذا سجد جعل تحت ركبته وسادة پس بود وقتي كه سجده كردي گردانيدي زير زانوي خود بالشي ذكر اين حديث نيز تقريبي و استطرادي است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي عن شعبة عن يحيى بن سعيد عن بشير بن يسار عن سويد بن النعمان وكان من اصحاب الشجرة و بود سويد از ياران شجره كان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اتوا بسويق فلاكوه او ديغمبر خدا و ياران او كه آورده شدند نزد ايشان پس خائيدند وگردانيدند در دهان اين مردي سويد است اين حديث در باب طهارت گذشته ودر غزوه خيبر نيز خواهد آمد ذكر اين جزء نيز استطرادي است تابعه معاذ عن شعبة متابعت كرد ابن ابي عدي را معاذ از شعبه

الجزء التاسع شيخ الاسلام | كتاب الاستقراض

ازروي ثواب الا من قال بالمال هكذا وهكذا مگر كسيكه كرد بمال اينچنين و اينچنين واشار ابو شهاب بين يديه وعن يمينه وعن شماله واشارت كرد ابو شهاب پيش روي دست خود و جانب راست خود و جانب چپ خود يعني بدانكه درين دست در تصوير عطا بهر جانب بصرف درهم بمصرف از مصارف خير سه قال رأ كرديد بلست عمل + نعم مال صالح خوانده رسول + وقليل ما هم وكمتر اند چنين كسان كلمه ما زياده كرده شد براي تاكيد معنى قلت وقال فرمود آن حضرت ابو ذر را مكانك بجاي خود باش ولقد م غير بعيد ورفت بيش رفت آنحضرت اند دور ترو سمعت صوتا فاردت ان اتيه وشنيدم آوازي را پس خواستم كه بيايم آن حضرت را ثم ذكرت قوله پس ياد كردم قول آن حضرت را كه فرموده بود مكانك حتى اتيك باش تا آنكه بيايم ترا فلما جاء قلت پس هرگاه آمد آن حضرت گفتم يا رسول الله سمعت چيست آنچه شنيدم قال يا گفت راوي بجاي آن الصوت الذي سمعت چيست آواز كه شنيدم قال فرمود بتعجب هل سمعت وايا شنيدي قلت نعم گفتم آري شنيده ام قال اتاني جبريل فقال فرمود آمد مرا جبريل پس گفت من مات من امتك لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة كسيكه بميرد از امت تو بحالي كه شريك نميگرداند بخدا چيزي را در آيد بهشت را و كلام مذكور در ايمان و اول جنائز گذشت قلت وان فعل كذا وكذا گفتم اگرچه كرده باشد چنين و چنان از اعمال بد قال نعم گفت جبرئيل آري حدثني احمد بن شبيب بن سعيد قال حدثنا ابي عن يونس قال قال ابن شهاب حدثني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة قال قال ابو هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان لي مثل احد ذهبا يسرني ان لا يمر علي ثلث وعندي منه شيء فرمود آن حضرت اگر باشد مرا مانند كوه احد طلا خوش ميكند مرا اينكه

حدثنا محمد بن حاتم بن بزيع قال حدثنا شاذان عن شعبة عن ابي جمرة قال سألت عائذ بن عمرو وكان من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم من اصحاب الشجرة گفت ابوجمره پرسیدم عائذ بن عمرو را و او بود عائذ از صحابه پیغمبر خدا از اصحاب شجره بیعت هل ينقض الوتر آیا نقض کرده می شود وتر یعنی اگر وتر اول شب کسی کند باز اعاده کند آنرا یعنی بعد از تهجد باز بگزارد بنیت نقل از جهت محافظت بر قول آنحضرت اجعلوا آخر صلوتكم بالليل وترا قال اذا اوترت من اوله فلا توتر من آخره گفت عائذ وقتی که گزاردی وتر را از اول شب پس تکرار مکن آنرا آخر شب بدرستیکه جمهور علما قائل اند بسوی این مذهب و در زمانه شیخنا الاعز عبد الحق رحمة الله علیه رحمة واسعة در شرح سفر السعادة بصحت رسیده که غالب احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که وتر در آخر شب گزاردی قریب بصبح و اگر احیانا در اول شب یا وسط آن وتر گزاردی بعد از آن تهجد بر خاستی وتر را اعاده نمیکرد در حدیث ترمذی آمده لا وتران فی لیلة فرموده دو وتر در یک شب نیست و شیخ ابن همام در شرح هدایه گفته که هر که وتر گزارد بعد از آن تهجد برخاست اعاده نکند آنرا از جهت همین حدیث ترمذی و نیز اگر دو وتر گزارد لابدیکی از آن نفل خواهد بود و نقل سه رکعت در شرع نیامده و مذهب جماعه از صحابه همین است و قول شافعی و سفیان ثوری و مالک و ابن مبارک و احمد نیز همین است و این دو بار نا گزاردن صحیح تر است از انکه بوجوه متعدده روایت کرده شده است انتهی حدثنا عبد الله بن یوسف

قال اخبرنا مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسير في بعض اسفاره و عمر بن الخطاب رضي الله عنه يسير معه ليلا روایت کرد مالک از زید پسر اسلم از پدر خود که بتحقیق رسول خدا میرفت در بعض سفرهای خود و عمر بن خطاب هم میرفت با وی یکشبی فسأله عمر بن الخطاب عن شیء فلم یجبه رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پرسید آنحضرت را عمر بن خطاب از چیزی پس جواب نداد او را پیغمبر خدا ثم سأله فلم یجبه پس پرسید آنحضرت را عمر بن خطاب پس جواب نداد باز پرسید جواب نداد فقال عمر بن الخطاب ثكلتك امك یا عمر گفت عمر بن خطاب بگرید ترا مادر تو ای عمر نزرت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث مرات كل ذلك لا يجيبك الحاح کردی رسول خدا را سه بار همه بار جواب نداد ترا نزرت بنون و زای مفتوح مخفف و را ساکن بمعنی الحت علیه و راجعته و اتیته بما یکره من سوالك و در روایتی نزرت بتشدید زای است این چنین ضبط کرده است اصیلی بمعنی مبالغه و بعضی از شیوخ بتشدید و تخفیف هر دو روایت کرده اند و هو الاصح قال عمر فحركت بعیری ثم تقدمت امام المسلمين و خشيت ان ينزل في قرآن گفت عمر را اندم شتر خود را پس پیش رفتم مسلمانان را که همراه میرفتند و ترسیدم از جواب ندادن آنحضرت این را که نازل شود در حق من قرآنی ازین جرارت گستاخی که با آنحضرت کردم یا از آنکه مبادا آنحضرت از من دلگیر باشد فما نشبت ان سمعت صارخا یصرخ بی پس درنگ نکردم این را که شنیدم آواز کننده را که آواز میکند مرا النشبت بنون و شین معجمه بروزن سمعت قال فقلت لقد خشیت ان یکون قد نزل فی قرآن گفت عمر پس گفتم در دل خود بتحقیق ترسیدم اینکه بتحقیق نازل شد در حق من قرآن یا بسبب من قرآنی فجئت رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلمت علیه پس آمدم نزد رسول خدا و سلام کردم بر آنحضرت فقال لقد انزلت علي الليلة سورة پس فرمود بتحقیق نازل کرده شد بر من امشب سورتی ظاهر آنست که تمام سوره نازل شده و از حدیث سابق آنجا که صحابه گفتند هنیا مریا فما لنا فانزل الله لیدخل المؤمنین الآیة معلوم میشود که تمام سوره یکبار نازل نشده لهی احب الي مما طلعت علیه الشمس هر آئینه آن سوره محبوب تر است نزد من از آنچه طلوع کرده بروی آفتاب یعنی از همه نعمتهای دنیا ثم قرء انا فتحنا لك فتحا مبينا پس خواند آنحضرت این سوره را قال ابو عبد الله گفت مولف رح يستصرخني من الصراخ یستصرخنی مشتق از صراخ است بمعنی آواز استصرخنی استغاث بی بمعنی لفظ استصرخنی بمعنی فریاد کردم او فریاد کننده در قول خدا ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان قال سمعت الزهري حين حدث هذا الحديث گفت سفیان شنیدم زهری را هنگامی که حدیث کرد این حدیث که مذکور خواهد شد حفظت بعضه یاد گرفتم پاره این حدیث را از زهری و ثبتنی معمر عن عروة بن الزبیر عن المسور بن

الجزء التاسع شیخ الاسلام كتاب الاستقراض

از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شتری را که قرض داده بود فاغلظ له پس درشتی کرد مرآن حضرت را بسخنی درمطالبه چنانکه عادت دهقانیان است زیرا چه وارد شده که آن اعرابی بود و محتمل که مراد زیاده گوئی باشد و آن نیز از انچه گفته اند بعضی که یهودی بود دور نیست فهم به اصحابه قصد کردند بزجر و ایذای وی یاران آن حضرت فقال دعوه فان لصاحب الحق مقالا پس فرمود بگذارید این مرد را زیرا چه بدرستی مر صاحب حق را جای گفتار است واشتروا له بعیرا فاعطوه اياه و خرید کنید برای وی شتری مانند شتر وی پس بدهید او را آن شتر قالوا لا نجد الا افضل من سنه گفتند صحابه نمی یابیم شتری مگر زیاده تر از سال شتر وی قال اشتروه فاعطوه اياه فرمود بخرید افضل سنی بدهید او را آن شتر فان خيركم احسنكم قضاء زیرا که بهترین شما نیک ترین شما است در قضای دین و در حدیث دلیل است بر جواز استقراض شتر چنانچه مذهب بسیاری از علما است و حنفیه منع کنند آن را بحدیث ابن عباس که آن حضرت نهی فرمود از بیع حیوان بحیوان بطریق نسیه اخراج کرده آنرا ابن حبان و دارقطنی و غیر ایشان باسناد وی که رجال آن ثقات اند و آن حجت است اگر چه قول باشد از ابن عباس و ناسخ است حدیث سمره را

مخرمة ومروان بن الحكم وثبت گردانيد مرا معمر که از عروه و مروان نقل کرده در آنچه شنيده بودم از زهري يزيد احدهما صاحبه
زياده ميکند يکي ازين دو که عروه و مروان است بر خود را قالا خرج النبي صلى الله عليه وسلم عام الحديبية في بضع عشرة مائة
گفتند بيرون آمد رسول خدا سال حديبيه در ده و چند صد من اصحابه النبي صلى الله عليه وسلم از ياران پيغمبر خدا فلما اتى ذا الحليفة
قلد الهدي واشعره واحرم منها بعمرة پس هرگاه آمد آنحضرت ذو الحليفه را قلاده بست و اشعار کرد و احرام بست از آنجا
براے عمره تا اينجا اثبات کرده است معمر چنانکه بيان کرده ابو نعيم در مستخرج خود وبعث عينا له من خزاعة و فرستاد جاسوسي
که مر آنحضرت را بود از قبيله خزاعه وسار النبي صلى الله عليه وسلم و رفت پيغمبر خدا حتى اذا كان بغدير الاشطاط اتاه
عينه تا وقتي که بود به موضع غدير الاشطاط آمد نزد آنحضرت جاسوس او اشطاط بفتح همزه و سکون معجمه بعد از وے دو طاء
مهمله در ميان الف موضعي است جانب حديبيه و در روايت ابي ذر با هال اعجام شين هر دو آمده فقال ان قريشا قد جمعوا لك
جموعا پس گفت جاسوس بتحقيق قريش جمع کرده اند براي جنگ تو جمعها وقد جمعوا لك الاحابيش و بتحقيق جمع کرده اند
براے تو قبايل و جمعهاي متفرقه احابيش قبايل اند که سوگند خورده بودند قريش را در زير کوه حبشي پس حبشي نام خوانده اند
انها را بعضي گويند تحبش بمعني تجمع است از جهت تجمع ايشان را باين نام خوانده اند وهم مقاتلوك و صادوك عن البيت ومانعوك
و آنها مقاتله کننده اند ترا و باز دارنده اند ترا از بيت الله و منع کننده اند ترا فقال اشيروا ايها الناس علي پس فرمود اشارت کنيد
اي مردم بر من که چه بايد کرد اترون ان اميل الى عيالهم ابي بيت هؤلاء الذين ... ايشان ... قصد کنم بسوے اهل ايشان و ذراري ...
و فرزندان اين جماعة قريش يعني ... و غارت کنيم ايشان را الذين يريدون ان يصدونا عن البيت ...
ميخواهند باز داشتن ما را از بيت الله فان ياتونا كان الله عز وجل قد قطع عينا من المشركين پس اگر بيايند بسبب خداے
غالب و بزرگ بتحقيق دور کرده است ... کان جاسوس که فرستاده رسول خدا است يعني سيتم ... مثل کسي که فرستاده
جاسوس را و عبور کرده راه را و مقابل نشده ايشان را والا تركناهم محروبين و اگر نيايند ميگذاريم ايشان را در حالي که غارت کرده شده اند
و گريخته اند حرب بمهمله و را و بے هر دو مفتوح غارت کردن مال آدمي و گذاشتن او را مفلس قال ابو بكر يا رسول الله خرجت
عامدا لهذا البيت گفت ابو بكر صديق اي رسول خدا برآمديم در حالي که قصد کننده ايم مر اين بيت الله را لا تريد قتل احد ولا
حرب احد در حالي که نميخواهيم ما کشتن کسي و غارت کسي فتوجه له فمن صدنا عنه قاتلناه پس متوجه شو مر بيت را پس کسي که
باز دارد ما را از بيت قتال ميکنيم او را قال امضوا على اسم الله فرمود بگذريد بر نام خدا و متوجه شويد حدثنا اسحق قال
اخبرنا يعقوب قال حدثنا ابن اخي ابن شهاب عن عمه گفت يعقوب خبر داد مرا برادر زاده من ابن شهاب از عم خود که محمد بن
ابن شهاب است قال اخبرني عروة بن الزبير انه سمع مروان بن الحكم والمسور بن مخرمة گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه
بن زبير که بتحقيق شنيده مروان بن حكم و مسور بن مخرمه را يخبران خبرا من خبر رسول الله صلى الله عليه وسلم في عمرة
الحديبية در حالي که خبر ميدهند خبري از خبر رسول خدا که در عمره حديبيه بوده است وكان فيما اخبرني عروة عنهما ابن شهاب گويد
و بود در آنچه خبر داد مرا عروه از آن هر دو انه لما كاتب رسول الله صلى الله عليه وسلم سهيل بن عمرو يوم الحديبية على قضية المدة
بتحقيق آن خبر اينست وقتي که کتابت کردند با مر رسول خدا سهيل بن عمرو را که از جانب مشرکان بود روز حديبيه بر تعيين مدت صلح
وكان فيما اشترط سهيل بن عمرو و بود در آنچه شرط کرده بود سهيل بن عمرو انه لا ياتيك منا احد وان كان على دينك الا رددته الينا
شايد نزد تو از ما احدي اگرچه بر دين تو باشد مگر آنکه باز دهي تو او را بسوي ما وخليت بيننا وبينه يعني بگذاري تو ميان ما و ميان او

...فت تامل دران دشوار است که ...
... اعتبار کرده شود ...
... باب حسن التقاضي ...
طلبي دائن ... مطالبه مديون يعني عدم سختي در
طلب حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا
شعبة عن عبد الملك بن عمير بفتح عين و ميم بياے
تصغير عن ربعي بکسر راء و سکون موحده و کسر عين
و تشديد تحتيه بن حذيفة قال سمعت النبي صلى الله
عليه وسلم يقول مات رجل فقيل له ما كنت تقول
ميفرمود آن حضرت مردي مرد پس گفته شد مر او را
چه بود که ميگفتي يعني چه عمل ميکردي بار دنيا قال كنت
ابايع الناس فاتجوز عن الموسر گفت بودم که بيع
ميکردم با مردم پس مسامحه ميکردم از
توانگر در مطالبه واخفف عن المعسر و تخفيف ميکردم
وي ... فغفر له پس آمرزيده
شد مر آن مرد را قال ابو مسعود گفت عقبة بن عمرو
ابو مسعود انصاري باسناد سابق سمعته من
النبي صلى الله عليه وسلم اين حديث را از پيغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم ...
... باب هل يعطى اكبر من سنه ...
... شتر کلان تر از شتري ...
... سال ... زيادت ...
... جائز است باتفاق حدثنا مسدد
عن يحيى قطان عن سفين ثوري قال حدثني سلمة
بن كهيل عن ابي سلمة عن ابي هريرة ان رجلا
اتى النبي صلى الله عليه وسلم يتقاضاه بعيرا
بتحقيق مردي آمد آن حضرت را بحالي که طلب ميکرد
از آن حضرت شتري را فقال رسول الله پس فرمود
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اعطوه بدهيد او را
شتر فقالوا ما نجد الا سنا افضل من سنه پس گفتند
نمي يابيم مگر شتري بهتر از شتر وي در سال فقال الرجل
اوفيتني وفاك الله گفت آن مرد تمام ادا کردي
مرا تمام دهد ترا خداے تعالى جزا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اعطوه فان من خيار الناس
احسنهم قضاء زيرا که از بهترين مردم اند نيکوترين
ايشان در گذاردن حقوق باب حسن القضاء
نيک ادا کردن مديون وام را حدثنا ابو نعيم
قال حدثنا سفين عن سلمة عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال
كان لرجل على النبي صلى الله عليه وسلم سن من الابل
بود مردي را بر آن حضرت سالي از شتر ... تقاضا

يعني درميان قاضي بيان ما و ميان آنكس كه نزد تو آيد ولی سهيل ان يقاضي رسول الله صلی الله عليه وسلم الا علی ذلك

وانقطاع آمد و سهيل ابی انيك طلب كند صلح را از رسول خدا مگر بدين شرط فكره المؤمنون ذلك وامتعضوا فتكلموا فيه پس

ناخوش داشتند مسلمانان آن شرط را و دشوار آمد بر ايشان پس گفت گو كردند درين شرط امتعضوا بتشديد ميم مفتوحه و فتح عين مهمله

و ضم ضاد معجمه اصل آن امتعضوا بوده است بدل كردند نون را بميم از جهت قرب مخرج و ادغام كردند ميم را در ميم و در روايتی ابی ذر امتعضوا

بسكون ميم مخففه و فتح تاء فوقانيه است يعني شق عليهم و در روايت اصيلی و ابن عساكر و امتعظوا است بظای معجمه بجای ضاد معجمه

فلما ابی سهيل ان يقاضي رسول الله صلی الله عليه وسلم الا علی ذلك پس هرگاه ابا كرد سهيل ازينكه صلح كند رسول خدا مگر برآن

كاتبه رسول الله نوشت اورا رسول خدا صلی الله عليه وسلم فرد رسول الله صلی الله عليه وسلم ابا جندل بن سهيل يومئذ

الی ابيه سهيل بن عمرو پس رد كرد رسول خدا ابا جندل پسر سهيل را بسوی پدرش و از جهت اسلام زنجير كرده بود و دی خود را انداخته

درميان مسلمانان بسوی پدر اوكه سهيل بن عمرو است ولم ياته من الرجال احد الا رده

في تلك المدة اي مدت صلح ولو كان مسلما و نيامد نزد رسول خدا احدی از مردان مگر آنكه رد كرد او را در آن مدت واگرچه بودی مسلمان وجاءت

المؤمنات مهاجرات و آمدند زنان مسلمانان درحالی كه هجرت كرده اند از مكه بمدينه دران مدت فكانت ام كلثوم بنت عقبة بن ابی

معيط ممن خرج الی رسول الله صلی الله عليه وسلم وهي عاتق پس بود ام كلثوم دختر عقبه بن ابی معيط از آنها كه برآمدند از مكه

بسوی رسول خدا و حال آنكه او جوان بود يا نزديك ببلوغ رسيده فجاء اهلها يسئلون رسول الله صلی الله عليه وسلم ان يرجعها اليهم

پس آمدند مردم او بحالی كه سوال ميكنند رسول خدا را اينكه باز دهد او را نزد ايشان حتی انزل الله عز وجل في المؤمنات ما انزل

تا آنكه فرستاد خدای عز وجل درباب زنان مسلمانان چيزيكه فرستاد و آن قول خداست يا ايها الذين آمنوا اذا جاءكم المؤمنات

مهاجرات فامتحنوهن ای كسانيكه ايمان آورده ايد وقتيكه آيند نزد شما زنان مسلمانان درحالی كه هجرت كرده اند پس

بيازمائيد آنها را الله اعلم بايمانهن فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الی الكفار پس اگر بدانيد ايشان را مسلمانان پس باز مگردانيد ايشان را

بسوی كافران كه شوهران آنها اند زنان مسلمان باشند بعد از نزول اين آيت نقض عهد شد در حق زنان مسلمانان قال ابن شهاب فاخبرني عروة

بن الزبير گفت ابن شهاب پس خبر داد مرا عروه بن زبير ان عائشة زوج النبي صلی الله عليه وسلم قالت تحقيق عائشه

جفت مطهر پيغمبر خدا گفت ان رسول الله صلی الله عليه وسلم كان يمتحن تحقيق رسول خدا بود كه می آزمود من هاجر من المؤمنات

بهذه الآية كسی را كه مهاجرت ميكرد از زنان مسلمانان موافق باين آيت يا ايها الذين آمنوا اذا جاءكم المؤمنات الاية ای

هر گرامی كه ايمان آورده ايد وقتيكه بيايند نزد شما زنان مسلمانان درحالی كه ترك كرده اند وطن كفرستان در روايت غير ابی ذر و ابی الوقت

و ابن عساكر اين آيت را چنين نقل كرده يا ايها النبي اذا جاءك المؤمنات يبايعنك وعن عمه عطف است بر قول او عن عمه كه در سند حديث

واقع است كه يعقوب گفت كه حديث كرد مرا ابن اخي ابن شهاب عن عمه يعني برادر زاده ابن شهاب روايت كرده بسند سابق از عم خود كه ابن

شهاب است قال بلغنا حين امر الله عز وجل رسوله گفت ابن شهاب رسيده است بما هنگامی كه امر كرد خدای غالب بزرگ رسول خود را

صلی الله عليه وسلم ان يرد الی المشركين ما انفقوا علی من هاجر من ازواجهم اين را كه باز دهد بمشركان چيزيرا كه انفاق كرده اند بر زنان خود كه

هجرت كرده اند از زوجات ايشان بيان من هاجر است و بلغنا ان ابا بصير و رسيده است مارا كه تحقيق ابا بصير فذكره بطوله

ذكر كرده است واقعه ابا بصير را بدرازی كه در حديثيكه مذكور است در آخر كتاب الصلح حدثنا قتيبة عن مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر

حين خرج معتمرا في الفتنة مروی است از نافع كه عبد الله بن عمر هنگامی كه برآمد بحالی كه قصد عمره داشت در ايام فتنه حجاج كه رفته است

در روايت از جابر يعني آنجو آنحضرت جمله

كشتن كلفتين پس قرض او بگذارد بر گشت چنانكه

آينده مسجد است وكان لي عليه دين فقضاني وزادني

مرا بر آن حضرت دام پس داد مرا قرض آن و زياده داد

مرا از حق من باب اذا قضی دون حقه يعني جدا

كند كسی كم از حق دائن برضای وی او حلاله چنانكه

در اكثر روايات است بزيادت همزه بر داد و در باكتابه

و در كتب او را صاحب دين از تمام حق خود و در گذرد

فهو جائز پس آن فعل صاحب دين جائز است خواه

بعض ساقط كرد يا كل دين و در بعضی روايات

به همزه و در بعضی صواب چنانكه گفته اند همين است

كه قضای كم از حق كه در اينجا مقصود است جواز

مشروط بتحليل صاحب حق است اگرچه به تقدير

توجيه كرد روايت مشهور را چنانكه گفته شد حدثنا

عبدان قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا

يونس عن الزهري قال حدثنا ابن كعب بن مالك عبدالله

ان جابر بن عبد الله اخبره ان اباه قتل

يوم احد شهيدا وعليه دين تحقيق پدر جابر كشته

شد روز احد شهيد و حال آنكه بر وی وام بود فاشتد

الغرماء في حقوقهم پس سختی كردند قرض خواهان در

طلب حقهای خود فاتيت النبي جابر گويد پس آمدم

پيغمبر خدا را صلی الله عليه وسلم فسألهم ان يقبلوا ثمر

حائطي ويحللوا ابي پس طلب كرد آن حضرت از غرما

اينكه قبول كنند در وامهای خود ميوه بستان مرا و حلال

كنند پدر مرا فابوا پس قبول نكردند غرما اين طلب

فلم يعطهم النبي صلی الله عليه وسلم حائطي پس نداد

ايشان را آنحضرت بستان مرا قال سنغدو عليك

و فرمود سر انجام است كه بامداد كنيم بر تو فغدا علينا حين

اصبح پس بيگاه آمد آنحضرت بر ما وقتيكه صبح كرد فطاف

بالنخل ودعا في ثمرها بالبركة پس گرديد آنحضرت

گرد خرما ها و دعا كرد در ميوه آن به بركت فجددتها

فقضيتهم پس بريدم درخت را يعني چيدم ميوه را

از درخت پس قضا كردم وامهای ايشان را وبقي

لنا من ثمرها و باقی ماند برای ما از ميوه آن باب

اذا قاص بلقاف وتشديد صاد مهمله او جازفه في

الدين فهو جائز وقتيكه بدل بدهد برابر بتخمين و اندازه

صاحب حق را در دين پس آن جائز است و ثانی

در صورتی است كه كم از دين باشد به يقين و اما زياده

از دين جائز نيست گرفتن آن باتفاق تمرا بتمر او غيره

غير ما را عوض خرما بدهد يا بدل غير آن مقصود است

فقال عبد الله بن زبير بكر فقال ان صددت عن البيت پس گفت ابن عمر اگر باز داشته شدم من از بيت الله صنعنا كما صنعنا مع رسول

الله صلى الله عليه وسلم بكنيم چنانكه كرديم همراه رسول خدا فاهل بعمرة من اجل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اهل بعمرة

پس بر آمد بعمره از جهت آنكه بود رسول خدا كه بعمره عام الحديبية در سال صلح حديبيه حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله

نافع عن ابن عمر انه اهل مرويست از عبد الله بن عمر كه اهلال كرد يعنى لبيك گفت بعمره وقال ان حيل بيني وبينه وگفت اگر حايل

شد ميان من وميان بيت الله يعنى نگذاشتند كه بكعبه برسم لفعلت كما فعل النبي صلى الله عليه وسلم هر آئينه بكنم چنانكه كرده است

رسول خدا حين حالت كفار قريش بينه وبينه هنگامى كه در ميان آمدند كافران قريش ميان آنحضرت وميان بيت الله وتلا لقد كان لكم في

رسول الله اسوة حسنة وخواند اين آيت را تحقيق هست شما را در حق رسول خدا اقتدا نيكو حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال

حدثنا جويرية عن نافع ان عبيد الله بن عبد الله وسالم بن عبد الله اخبراه مرويست از نافع كه عبيد الله بن عبد الله بن عمر وسالم بن

عبد الله هر دو پسران ابن عمر خبر دادند نافع را انهما كلما عبد الله بن عمر كه تحقيق هر دو سخن كردند پدر خود را يعنى در وقتيكه بعمره درين ايام تجويز كرده

وابن عمر گفت انچه گفت در حديث سابق حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية عن نافع ان بعض بني عبد الله قال له تحقيق

بعضى پسران عبد الله بن عمر گفتند او را لو اقمت العام اگر اقامت كنى امسال بهتر باشد فاني اخاف ان لا تصل [illegible] تحقيق من

ميترسم اينكه نرسى بسوى بيت الله بسبب اين فتنه كه درين ايام برپا شده قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت بر آمديم

ما با رسول خدا فحال كفار قريش دون البيت پس حايل شدند كافران قريش نزد بيت الله ونگذاشتند آنحضرت را كه برسد به بيت الله ونحر

رسول الله صلى الله عليه وسلم هداياه پس ذبح كرد رسول خدا اشتر قربانى را كه با او بود براى بيت الله وحلق وقصر اصحابه وسر تراشيدند

وقصر موى سر كردند صحابه آنحضرت واشهدكم اني قد اوجبت عمرة گواه ميكنم شما را كه تحقيق واجب كرده ام بر خود عمره فان خلي بيني وبين البيت

طفت پس اگر خالى كرده شد ميان من وميان بيت الله طواف ميكنم وان حيل بيني وبين البيت صنعت كما صنع النبي صلى الله عليه وسلم

واگر حايل شد ميان من وميان بيت الله ميكنم چنانكه كرده است پيغمبر خدا فسار ساعة پس سير كرد ابن عمر در ساعتى بسوى مكه ثم قال ما ارى

شانهما الا واحدا پس گفت گمان نميكنم حال حج وعمره مگر يكسان اشهدكم اني قد اوجبت حجة مع عمرتي گواه ميگيرم شما را تحقيق واجب

كردم بر خود حج با عمره خود فطاف لهما طوافا واحدا وسعيا واحدا پس طواف كرد يك طواف ويك سعى ميان صفا ومروه يك سعى روزى كه

داخل شد بمكه حتى حل منهما جميعا تا آنكه بر آمد از احرام هر دو يكباره حدثنا شجاع بن الوليد سمع النضر بن محمد قال حدثنا

صخر عن نافع قال ان الناس يتحدثون گفت نافع تحقيق مردم ميگويند ان ابن عمر اسلم قبل عمر تحقيق عبد الله بن عمر اسلام آورده است

پيش از عمر وليس كذلك ونيست چنين ولكن عمر يوم الحديبية ارسل عبد الله وليكن عمر بن خطاب رضي الله عنه در حديبيه فرستاده بود

عبد الله را الى فرس له عند رجل من الانصار يأتي به در دن اسپى كه مر ورا بود نزد مردى از انصار يأتي بها تا بيارد اسپ را تا قتال كند

بروى كافران را ورسول الله صلى الله عليه وسلم يبايع عند الشجرة وحال آنكه رسول خدا بيعت ميكرد مردم را نزد درخت وعمر لا يدري

بذلك وعمر نميدانست باين بيعت فبايعه عبد الله پس بيعت كرد آنحضرت را عبد الله بن عمر ثم ذهب الى الفرس فجاء به الى عمر پس رفت

بسوى اسپ پس آورد آنرا نزد عمر وعمر يستلئم للقتال وعمر سلاح مى پوشيد براى قتال يستلئم بسكون لام وكسر همزه يعنى مى پوشيد

زره خود را فاخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبايع تحت الشجرة پس خبر داد عبد الله عمر را كه رسول خدا بيعت ميكند بتحت

زير درخت قال فانطلق فذهب معه گفت نافع پس راهى شد عمر ورفت ابن عمر با وى حتى بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم

تا آنكه بيعت كرد عمر رسول خدا را فهي التي يتحدث ان ابن عمر اسلم قبل عمر پس اينست آنكه گفته ميشود كه ابن عمر اسلام آورده پيش از عمر

الجزء التاسع شيخ الاسلام

كتاب الاستقراض

وترك عليه ثلاثين وسقا لرجل من اليهود فتعسر

بپدر جابر غزوت شد وگذاشت بر ذمه خود سى وسق

دين براى مردى از يهود وسى وسق شصت صاع

فاستنظره جابر پس طلب مهلت كرد از آن مرد جابر

فابى ان ينظره پس ابا كرد آن مرد اينكه مهلت دهد

جابر را فكلم جابر رسول الله پس كلام كرد جابر پيغمبر

خدا را صلى الله عليه وسلم ليشفع له اليه تا شفاعت

كند براى جابر بسوى آن مرد فجاء رسول الله پس

آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فكلم اليهودي

لياخذ ثمر نخله بالذي له پس كلام كرد يهودى را تا

بگيرد ميوه نخل جابر را بعوض انچه مر يهودى را بود

از دين فابى پس ابا كرد يهودى فدخل رسول الله

صلى الله عليه وسلم النخل فمشى فيها پس در آمد آن

حضرت در نخلستان خرما پس مشى كرد در ميان آن

ثم قال لجابر جد له پس فرمود جابر را ببرد

ميوه مر اين يهودى را فاوف له الذي له پس ادا

كن مر او را آنقدر كه واجب هست مر او را فجده بعد

ما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم پس بريد جابر

ميوه را بعد از آنكه برگشت آن حضرت فاوفاه

ثلاثين وسقا پس ادا كرد جابر او را سى وسق وفضلت

له سبعة عشر وسقا وزايد شد وباقى ماند براى

جابر هفده وسق فجاء جابر رسول الله صلى الله

عليه وسلم ليخبره بالذي كان پس آمد جابر آنحضرت

را تا خبر دهد او را بانچه شد فوجده يصلي العصر

پس يافت آن حضرت را كه ميگذارد نماز عصر را فلما

انصرف اخبره بالفضل پس وقتيكه برگشت آنحضرت

خبر داد جابر او را بافزون شدن ميوه فقال اخبر ذلك

ابن الخطاب پس فرمود خبر ده ازين فضل عمر بن خطاب

را فذهب جابر الى عمر فاخبره پس رفت جابر بسوى

عمر پس خبر داد او را فقال له عمر لقد علمت حين مشى

وقال هشام بن عمار حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا عمر بن محمد العمري قال اخبرني نافع عن ابن عمر ان الناس كانوا مع النبي صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية مروی است از ابن عمر که مردم بودند با پیغمبر خدا در روز حدیبیه تفرقوا في ظلال الشجر متفرق شدند در سایهای درختان فاذا الناس محدقون بالنبي صلى الله عليه وسلم پس بیک وقت مردم ناظر بودند بسوی آنحضرت بچشم خود فقال يا عبد الله انظر ما شان الناس پس گفت عمر ای عبد الله ببین چه حال مردم است قد احدقوا برسول الله صلى الله عليه وسلم تحقیق نظرها دوختند بر رسول خدا و متوجه اند بجانب آنحضرت فوجدهم يبايعون فبايع پس یافت ابن عمر مردم را که بیعت میکنند پس بیعت کرد ثم رجع الى عمر فخرج فبايع پس باز آمد ابن عمر بسوی عمر پس بر آمد عمر و بیعت کرد با آنحضرت اگر کوئی از حدیث سابق معلوم شد که عمر رضی الله عنه جواز این حال شد و عبد الله برای آوردن اسپ پیش انصاری فرستاده بود وی بیعت کرده باز آمد از این معنی آگاه کرد و از این حدیث معلوم شد که عمر واقف شد عبد الله را فرستاد کویم شاید عمر در وقت فرستادن عبد الله برای اسپ دید که مردم مجتمع شده اند پس گفت بعبد الله که ببین که مردم برای چه جمع شده اند پس منافات نیست

درین دو حدیث حدثنا ابن نمير قال حدثنا يعلى قال حدثنا اسمعيل قال سمعت عبد الله بن ابي اوفى قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم حين اعتمر گفت عبد الله بن ابی اوفی که گفت بودیم با پیغمبر خدا حین اعتمر هنگامیکه عمره کرد فطاف فطفنا معه پس طواف کرد پس طواف کردیم با آنحضرت وصلى فصلينا معه و گزارد پس نماز گزاردیم با آنحضرت وسعى بين الصفا والمروة و سعی کرد میان صفا و مروه فكنا نستره من اهل مكة لا يصيبه احد بشيء پس بودیم که پرده میکردیم آنحضرت را تا نرسد کسی از کفار مکه آنحضرت را بچیزی حدثنا الحسن بن اسحق قال حدثنا محمد بن سابق قال حدثنا مالك بن مغول قال سمعت ابا حصين قال قال ابو وائل لما قدم سهل بن حنيف گفت ابو وائل وقتی که قدم آورد سهل بن حنیف انصاری من صفين از واقعه صفین که میان امیر المؤمنین علی و معاویه بود اتيناه نستخبره آمدیم پیش او تا خبر پرسیم فقال اتهموا الراي پس گفت تهمت کنید رایها را و اعتماد نکنید بر آن درین مقاتله که با برادران مسلمان میکنید باجتهاد و رایهای خود و این قول سهل بن حنیف بیاز آمدن وی آنوقت بود که چون حکمان بعد از قتال بصفین آمده خواستند که اصلاح ذات البین کنند و معاهده نمایند و امیر المؤمنین بصلاحی که بخاطر شریف او گذشت راضی نشد و مقصود سهل بن حنیف اخبار بود که این فتنه بر طرف نشد و باصلاح نیامد فلقد رايتني يوم ابي جندل پس تحقیق دیدم من خود را روز ابی جندل این ابو جندل پسر سهیل بن عمرو است که در صلح حدیبیه از جانب مشرکان آمده بود و ابو جندل بعلت اسلام در زنجیر کرده بود وی خود را با زنجیر در پایها در جماعت مسلمانان انداخت و آنحضرت او را بپدرش حواله کرد چنانکه گذشت ولو استطيع ان ارد على رسول الله صلى الله عليه وسلم امره لرددت و اگر می توانستم که رد کنم بر رسول خدا حکم او را که حواله کرد بود مسلمانان را با کفار البته رد میکردم و مقاتله میکردم با کفار و راضی نمیشدم بصلحی که واقع شد یعنی من بر رای خود اعتماد نکردم والله ورسوله اعلم و خدا و رسول خدا دانا تر است بصلاح حال مسلمانان و سلامت ایشان از قتل و بقای ایشان وما وضعنا اسيافنا على عواتقنا و ننهادیم شمشیرهای خود را بر دوشهای خود لامر يفظعنا از جهت کاری که در شدت انداز دما را الا اسهلن بنا الى امر نعرفه قبل هذا الامر مگر آنکه رسانید ما را و آسان کرد سوی امری که می شناسیم آنرا پیش ازین امر یعنی اتفاق مسلمانان و مصلحت ایشان ما نسد منها خصما الا انفجر علينا خصم نمی بندیم ازین امر فتنه طرفی را مگر آنکه کشاده میشد برما طرفی دیگر خصم بضم خا معجمه و سکون صاد مهمله بمعنی طرف و جانب است ما ندري كيف نأتي له نمیدانیم چگونه بیائیم مر آن را که بسته شود و رفته آن حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن مجاهد عن ابن ابي ليلى عن كعب بن عجرة قال اتى علي النبي صلى الله عليه وسلم زمن الحديبية گفت کعب بن عجره در آمد پیغمبر خدا بر من در زمان حدیبیه والقمل يتناثر على وجهي و حال آنکه سپشها بسختی بر روی من از لب گیسوها دراز دوشت قال ايؤذيك هوام راسك فرمود آیا ایذا میکنند ترا کرمهای سرت قلت نعم گفتم آری ایذا میکنند قال فاحلق وصم ثلاثة ايام فرمود بتراش موی را و روزه دار سه روز او اطعم ستة مساكين

وحدثنا اسمعيل ابن ابي اويس قال حدثني اخي عبد الحميد ابو بكر عن سليمان ابن بلال عن محمد بن ابي عتيق بن عبد الرحمن بن ابي بكر صديق عن ابن شهاب عن عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو في الصلوة تحقیق آنحضرت بود که دعا میکرد در نماز و میگفت اللهم اني اعوذ بك من الماثم والمغرم خداوندا پناه میگیرم بتو از گناه و از وام فقال له قائل ما اكثر ما تستعيذ من المغرم پس گفت مر آنحضرت را گوینده عجب که بسیار استعاذه میکنی از وام فقال پس فرمود ان الرجل اذا غرم تحقیق مرد وقتیکه وام مند میشود در غالب چنین میگردد حدث فكذب سخن میکند با مردم از احوال و معاملات خود پس دروغ میگوید ووعد فاخلف و وعده میکند بوفای آن پس خلاف وعده میکند یعنی درین چنین عمر ایل چاره لائق است که بخوف آن استعاذه کرده شود تا اگر بضرورت اتفاق شود خدا تعالی از این بلاها در امان دارد

باب الصلوة على من ترك دينا جواز نماز جنازه بر کسیکه گذاشت دین را و قطع آن از آن حضرت بعد از آنکه نماز نمیکرد بر مدیون چنانکه در کفالة گذشت حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عدي بن ثابت عن ابي حازم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من ترك مالا فلورثته فرمود کسیکه بگذارد بعد فوت خود مالی را پس برای وارثان او ست ومن ترك كلا فالينا و کسیکه بگذارد گرانی را از دین و عیال پس مفوض بسوی ما است حق تعالی ...

حدثني عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا فليح عن هلال بن علي عن عبد الرحمن بن ابي عمرة عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مؤمن الا انا اولى به في ... فرمود نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه من ... کننده تر ... بخوانید شما اگر خواهید

یا طعام ووستش مسکین بود او انسک نسیکة یا ذبح کن ذبیحہ قال ایوب لا ادری بای ابدأ گفت ایوب نمیدانم بچہ چیز ابتدا کرد یعنی کدام را اختیار کرد حدثنا محمد بن ہشام ابو عبد اللہ قال حدثنا ہشیم عن ابی بشر عن مجاہد عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن

کعب بن عجرۃ قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالحدیبیۃ گفت کعب بن عجرہ بودیم با رسول خدا بحدیبیہ ونحن محرمون وقد

حصرنا المشرکون بودیم ما بحرام بستہ بودیم برای عمرہ وتحقیق نگذاشتند ما را مشرکان کہ بمکہ درآئیم قال وکانت لی وفرۃ گفت وبود مرا گیسوی

تا بگوش رسیدہ فجعلت الہوام تساقط علی وجہی پس گشتند شپشہا کہ می افتادند بر روی من فمر بی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال

پس گذشت بمن پیغمبر خدا پس فرمود ایؤذیک ہوام رأسک قلت نعم آیا آزار میدہند ترا کرمہای سر تو گفتم آری قال فانزلت ہذہ

الآیۃ گفت پس نازل شد این آیۃ کریمہ فمن کان منکم مریضا پس کسی باشد از شما بیمار او بہ اذی من رأسہ یا باشد او را آزاری از سر او

ففدیۃ من صیام او صدقۃ او نسک پس فدیہ است بروی بسبب نقض احرام از روزہ یا صدقہ بمسکینان یا ذبح چنانکہ در حدیث سابق

تفسیر آن کردہ باب قصۃ عکل وعرینۃ این باب در بیان قصہ عکل وعرینہ است عکل بضم عین وسکون کاف نیز نام ابو است وعرینہ بضم عین وفتح راء وسکون تحتیہ وفتح نون نام دو قبیلہ است از عرب ودر روایت ابی ذر لفظ باب ساقط است حدثنا عبد

الاعلی بن حماد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادۃ ان انسا حدثہم روایت است از قتادہ کہ تحقیق انس بن مالک حدیث کرد

ایشان را ان ناسا من عکل وعرینۃ قدموا المدینۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بتحقیق جمعی از قوم عکل وعرینہ قدوم کردند در مدینہ بر پیغمبر خدا

وتکلموا بالاسلام وتلفظ کردند بکلمہ توحید واظہار اسلام کردند فقالوا یا نبی اللہ انا کنا اہل ضرع ولم نکن اہل ریف پس گفتند

بعد از اقامت ای پیغمبر خدا بتحقیق ما بودیم اہل شتر وشیر کہ در صحراہا می باشیم ونبودیم اہل زمین زراعت ریف بکسر راء وسکون تحتیہ زمین سبزی کہ در وی

زرع ونخل باشد یعنی گویند زمینی کہ نزدیک آب باشد یعنی بادیہ نشینیم نہ اہل ریف قریہ نشینیم واستوخموا المدینۃ ونا موافق مزاج خود دیدند

ہوای مدینہ را میگویند ارض وخمۃ اذا لم توافق ساکنہا واستوخموا ای وجدوہا وخمۃ فامر لہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بذود وراع

پس امر کرد ایشان را رسول خدا بچند شتر وراعی نعد برای منفعت شتران ازستادہ در بعضی شروح گفتہ از دو تا دہ وامرہم ان یخرجوا فیہ

وفرمود مر ایشان را کہ بیرون روند از شہر مدینہ در بیرون فیشربوا من البانہا وابوالہا پس بنوشند از شیرہای شتران برای غذا و بولہای

آنہا برای علاج بیماری کہ داشتند فانطلقوا پس رفتند آنہا وخوردند شیر وبول پس صحت یافتند حتی اذا کانوا بناحیۃ

الحرۃ تا وقتی کہ بودند بگوشہ سنگستان سیاہ کہ بیرون مدینہ است کفروا بعد اسلامہم وقتلوا راعی النبی صلی اللہ علیہ وسلم کافر شدند

بعد از اسلام خود باو کشتند راعی شتران پیغمبر خدا را بانواع عذاب وپا بریدند وخار در چشم وزبان او خلانیدند واستاقوا الذود وراندند

شتران را فبلغ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فبعث الطلب فی آثارہم پس رسید این خبر پیغمبر خدا را پس فرستاد طلب کنندگان را در پی ایشان گرفتہ

آوردند ایشان را فامر بہم پس فرمود بجزا دادن ایشان فسمروا اعینہم پس میل آہنی گرم کردہ کشیدند چشمہای ایشان را سمر وا بتشدید

میم است ودر غیر روایت ابی ذر بتخفیف است یعنی کحلت بالمسامیر المحماۃ وقطعوا ایدیہم وبریدند دستہای ایشان را وترکوا فی ناحیۃ الحرۃ

وگذاشتہ شدند در گوشہ گرم وآفتاب حتی ماتوا علی حالہم تا آنکہ مردند بر ہمین حال وبجزای فعل شنیع وعقوبت بموت رسیدند قال

قتادۃ وبلغنا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعد ذلک کان یحث علی الصدقۃ وینہی عن المثلۃ گفت قتادہ ورسیدہ است ما را کہ پیغمبر خدا

بعد از این حکم برانگیختہ مردم را برادای زکوۃ ومنع میکرد از مثلہ بضم میم وسکون ثاء گوش وبینی واطراف بریدن است حافظ گفتہ کہ این حدیث مرسل است

یعنی منقطع تابعی کہ قتادہ است واو بوداود از موصول وردہ پوشیدہ نماند کہ قول بلغنا اشارت بدین است لیکن اسناد لیعنی ایں نکردہ است فقط

تمت

انتہی الجزء السادس عشر تیسیر القاری ویتلوہ السابع عشر بتوفیق الباری فی سنۃ ۱۳۰۳ ہجری فقط

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب الاستقراض

وبعضے بکسر نیز تجویز کردہ بنا بر آنکہ جمع ضیاع است وآن حدیث مختصر است از آنچہ در کفالہ گذشت و

ارشاد این است کان یؤتی بالرجل المتوفی الذی علیہ الدین فیسأل ہل ترک لدینہ فضلا فان حدث انہ ترک لدینہ وفاء صلی والا قال للمسلمین صلوا

علی صاحبکم فلما فتح اللہ علیہ الفتوح قال انا اولی بالمؤمنین من انفسہم الخ وآن ظاہر است در آنکہ

نماز جنازہ مدیون میگذارد باب مطل الغنی ظلم

مطل بفتح میم وسکون طاء تعلیق وام رسانیدن ومطل کردن در قضاء آن

ظلم است گفتہ اند کہ فسق است رد کردہ میشود بدان شہادت اگرچہ یکبار باشد وبعضے گفتہ اند اگر مکرر

شود ورد عادت کند حدثنا مسدد قال حدثنا

عبد الاعلی ابن عبد الاعلی عن معمر عن ہمام بن

منبہ بضم میم وفتح نون وکسر موحدہ مشددہ

اخی وہب بن منبہ انہ سمع ابا ہریرۃ یقول قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مطل الغنی ظلم

ودر حوالہ تمام گذشت باب لصاحب الحق

مقال مر صاحب حق را جای سخن است ویذکر عن

النبی صلی اللہ علیہ وسلم لی الواجد بفتح لام

وتشدید تحتیہ یحل بضم تحتیہ وکسر حاء عرضہ بکسر عین

وعقوبتہ یعنے در ذکر کردہ میشود از آنحضرت کہ دیر

کردن کسے کہ مالدار وقادر است در قضاء

دین حلال میگرداند آبروی او را وعقوبت او را قال

سفیان یعنے ثوری در بیان مراد از حلال شدن عرض

وعقوبت عرضہ یقول مطلنی حلال گشتن عرض

آنست کہ بگوید صاحب دین در شکایت مدیون دیر

کرد مرا فلان در قضاء دین وعقوبتہ الحبس وعقوبت

او آنست کہ بند وباز دارد مدیون را از آنکہ بر ود بجای

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن شعبۃ عن

سلمۃ عن ابی سلمۃ عن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ

علیہ وسلم رجل یتقاضاہ فاغلظ لہ مر آنحضرت

بیامد مردی کہ تقاضا میکرد از وی وام را کہ دادہ بود

پس درشتی کرد در تقاضا مر آنحضرت را فہم بہ

باب غزوة ذي قرد

مذکور نکرده شده که در اصطلاح اہل سیر غزوه آنرا گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بذات شریف خود تشریف داشته اند و لشکری که در آن تشریف نداشته اند آنرا سریه گویند قرد بفتح قاف و را نام آبی است بر یک منزل از مدینه طیبه و پیوسته بغطفان بعضے بضم قاف خوانده اند و فتح المحدثین نسبت کرده یعنی محدثان بفتح خوانده اند وهي الغزوة التي اغاروا على لقاح النبي صلى الله عليه وسلم وآن غزوه ایست که غارت زده بودند قبیله غطفان بر شتران شیردار آنحضرت در آن غیبت نفر بود قبل خیبر بثلاث پیش از واقعه خیبر بسه شب

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا حاتم عن يزيد بن ابي عبيد قال سمعت سلمة بن الاكوع يقول خرجت قبل ان يؤذن بالاولى گفت بیرون آمدم از مدینه طرف غابه پیش از آنکه اذان گفته شود نماز صبح وكانت لقاح رسول الله صلى الله عليه وسلم ترعى بذي قرد و بودند شتران آنحضرت می چریدند بذی قرده قال فلقيني غلام لعبد الرحمن بن عوف گفت سلمه پس ملاقات کرد مرا غلامی که مر عبد الرحمن بن عوف را بود فقال اخذت لقاح رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت گرفته شدند شتران رسول خدا قلت من اخذها قال غطفان گفتم که گرفته گفت مردم غطفان قال فصرخت ثلث صرخات يا صباحاه گفت سلمه پس فریاد کردم سه فریاد که یا صباحاه این کلمه ایست که گفته میشود وقت فریاد قال فاسمعت ما بين لابتي المدينة پس شنوانیدم این کلمه را میان دو طرف مدینه ثم اندفعت على وجهي پس تیز رفتم بسرعت برو دی خود و التفات نکردم بسوی راست یعنی اطراف کسی نکشیدم حتى ادركتهم تا آنکه دریافتم آنها را وقد اخذوا يستقون من الماء در حالی که گرفته از آب میدادند فجعلت ارميهم بنبلي پس گشتم میزدم آنها را بتیر خود وكنت راميا و بودم من تیرانداز واقول انا ابن الاكوع واليوم يوم الرضع و میگویم من ابن اکوع ام و امروز روز ہلاکت لئیمان است رضع بضم را و تشدید ضاد معجمه جمع راضع است بمعنی لئیم و در اصل راضع بمعنی شیرخوار است وگویند مردی بود در سخت بخیل و تنی که خواستی بدوشد ناقه خود را پستان آنرا در دہان میگرفت تا آواز دوشیدن بگوش کسی نرسد وارتجز و میخواندم رجز یعنی اشعار که مشتمل بر فخر و شجاعت باشد حتى استنقذت اللقاح منهم و جز میخواندم تا آنکه جدا کردم و گرفتم شتران را از آنها واستلبت منهم ثلثين بردة و کشیده گرفتم از آنها سی چادر را قال وجاء النبي صلى الله عليه وسلم والناس گفت سلمه و آمد پیغمبر خدا و مردم فقلت يا نبي الله قد حميت القوم الماء وهم عطاش پس گفتم ای پیغمبر خدا بتحقیق نگاه داشتم قوم را آب یعنی منع کردم آنها را از خوردن آب در حالی که آنها تشنه بودند فابعث اليهم الساعة پس بفرست بسوی آنها کسی را ہمین ساعت که بر سر آب خواهند بود فقال يا ابن الاكوع ملكت فاسجح پس فرمود ای پسر اکوع قادر شدی بر آنها پس مهربانی کن و عفو کن اسجح بہمزه قطعی است بمعنی ارفق قال ثم رجعنا گفت پس برگشتیم ويردفني رسول الله صلى الله عليه وسلم على ناقته در ردیف میکرد مرا رسول خدا بر ناقه خود حتى دخلنا المدينة تا آنکه داخل مدینه شدیم

حدثنا محمد بن عبد الرحيم قال حدثنا حفص بن عمر ابو عمر الحوضي قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا ايوب والحجاج الصواف قالا حدثنا ابو رجاء مولى ابي قلابة وكان معه بالشام و بود ابو رجا با ابی قلابه بشام ان عمر بن عبد العزيز استشار الناس يوما بتحقیق عمر بن عبد العزیز خلیفه طلب مشورت کرد مردم را یکروزی فقال ما تقولون في هذه القسامة پس گفت عمر بن عبد العزیز چه میگوئید شما در این قسامت که حق است یا نه و قسامت آنست که قتیلی مجهول یافته شود ... سوگند برا اولیا فقالوا حق قضى بها رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفتند راست است حکم کرده است بآن رسول خدا وقضت بها الخلفاء

الجزء التاسع شيخ الاسلام كتاب الاستقراض

و نزد حنفیه در صورت بیع نیز مسئله چنین است اگر عوض ہنوز بیع تسلیم نکرده مشتری گرفته بود در ضمان وی آمد این استحقاق نقض ملک اوست وقال الحسن اذا افلس وتبين و گفت حسن بصری چون مفلس شد کسی و ظاہر و ثابت گردد افلاس او نزد قاضی لم يجز عتقه ولا بيعه ولا شراؤه جائز نگردد تصرفات او در مال وی از آزاد کردن و بیع و خریدن او وقال سعيد بن المسيب قضى عثمان بن عفان من اقتضى من حقه قبل ان يفلس فهو له ومن عرف متاعه بعينه فهو احق به حکم کرد عثمان رضی الله عنه که ہر که طلب کند حق خود را از کسی که وی مفلس گردد بپس آن متاع ... ہر که بشناسد متاع عین خود را نزد وی او حقدار تر است بآن متاع از غرمای دیگر

حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا يحيى بن سعيد الانصاري قال اخبرني ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم ان عمر بن عبد العزيز اخبره ان ابا بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام اخبره انه سمع ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من ادرك ماله بعينه عند رجل او انسان قد افلس فهو احق به من غيره ہر کسیکه دریابد مال خود را بعین آن مالی که ملک اوست نزد مردی یا آدمی که مفلس شده و سوای آن چیزی ندارد پس آن صاحب مال سزاوار تر است بآن مال از غیر خود یعنی نیست حق غرما در آن ... بظاہر این حدیث اکثر فقها ... قائل ...

وحکم کرده اند بان خلفائی که پیش از تو بوده قال ابو قلابة خلف سریر ه گفت عمر بن عبد العزیز وحالی که ابو قلابه پس پشت
تخت او بود فقال عنبسة بن سعید پس گفت عنبسه بن سعید القرشی الاموی فاین حدیث انس فی العرنیین پس کجاست
حدیث انس که در باب عرنیین گفته که بجهت اظهار القصاص رسانید وحکم بقسامت نکرد قال ابو قلابة وایای حدثه انس بن
مالک گفت ابو قلابه که در پس سریر نشسته بود ومرا حدیث کرده آن حدیث را انس بن مالک ومیتوان گفت که قسامت
در جائی است که مجروح یابند کسی را ومعلوم نباشد جارح ودرین ماده چنین نیست آنجا مجرم باتفاق بانواع تعذیب کشتند
راعی را ومرتد شده تا اظهار النجاست بردند والله اعلم قال عبد العزیز بن صهیب عن انس گفت عبد العزیز بن صهیب از انس
من عکل گفته است ازعکل بودند والحق آنجا مه از عرینه بودند قال یحیی بن ابی کثیر عن ابی قلابة عن انس قدم نفر من عکل
گفت یحیی بن ابی کثیر از ابی قلابه از انس قدوم آوردند چند کس از عکل ونگفت از عرینه یعنی در اصل این قصه اختلاف است
که انهما عند الکلام قبیله بوده اند **باب** غزوة خیبر مراد از مدینه ایست که حصنها وباغها داشته ویهود متصرف
بودند سیوطی گفته که خیبر نام یکی از عمالقه است که آمده نزول کرده بود وطن گرفته هشت برید از مدینه مطهره جانب شام

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن يحيى بن سعيد عن بشير بن يسار ان سويد بن النعمان اخبره انه خرج
مع النبي صلى الله عليه وسلم عام خيبر مرویست از بشیر بن یسار که سوید بن نعمان خبر داده او را که تحقیق سوید برآمد از مدینه با پیغمبر
سال خیبر سنه هفتم از هجرت حتى اذا كنا بالصهباء وهي من ادنى خيبر تا وقتی که بودیم بالصهباء بفتح مهمله وسکون هاء وموحده
ممدوده این جائیست نزدیک بخیبر وپایان آن صلى العصر گزارد نماز عصر ثم دعا بالازواد فلم يؤت الا بالسويق
پس طلبید توشها را پس نیاوردند مگر سویق فامر به فثري پس فرمود براست کردن آن پس تر کرده شد بآب تری بفتح مثلثه
وتشدید را وتخفیف نیز آمده است فاكل واكلنا پس خورد آنحضرت وخوردیم ما ثم قام الى المغرب پس ایستاد آنحضرت
برای نماز مغرب فمضمض ومضمضنا ثم صلى ولم يتوضأ پس آب در دهان کرد آنحضرت ودر دهان گردانید وما هم مضمضه کردیم
پس نماز گزارد ووضو نکرد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا حاتم بن اسمعيل عن يزيد بن ابي عبيد عن سلمة
بن الاكوع قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم الى خيبر گفت سلمه بن اکوع برآمدیم ما از مدینه با پیغمبر خدا بسوی خیبر فسرنا ليلا پس
راه رفتیم در شب فقال رجل من القوم لعامر يا عامر پس گفت مردی از قوم وآن اسید بن حضیر است مر عامر را که عم سلمه بن اکوع
است يا عامر الا تسمعنا من هنيهاتك آیا نمی شنوانی ما را از رجزیات خود هنیهات بضم اول مضموم ونون مفتوحه وتحتیه ساکن
جمع هنیه تصغیر هنه ودر روایت ابی ذر هنیاتک بیک ها است وتشدید تحتیه یعنی اراجیز وکان عامر رجلا شاعرا وبود عامر مردی
شاعر فنزل يحدو بالقوم پس فرود آمد بحالی که حدا میکند برای مردم يقول اللهم لولا انت ما اهتدينا میگفت ای خداوند
اگر نمیبودی تو هر آئینه هدایت نمی یافتیم ولا تصدقنا ولا صلينا وصدقه نمیدادیم ونماز نمیگذاردیم یعنی توفیق عبادت نمی بود والا
فاغفر فداء لك ما ابقينا پس بیامرز مقصران را در حق تو در نصرت تو وچیزی را که ترک کردیم از اوامر در لک خطاب برای
آنحضرت است زیرا که معنی ندارد این قسم خطاب بخداوند سبحانه کذا ذکر القسطلانی وسیوطی گوید فداء لک کلمه ایست
که مراد بآن محبت وتعظیم میباشد واگر نه گفته نمیشود در حق الله فداء از مخصوص بودن آن بکسی که رو است بروی
فنا کرمانی گوید فداء لک مجاز است از رضا گویا گفته ذات من سپر دل است برای رضای تو یا آنکه این کلمه
واقع شده است مر سامع کلام را وفداء ممدود ومقصور مرفوع ومنصوب که دو وجه بود ثبت الاقدام ان لاقینا وبرجاوا قد صارا کرملاقات کنیم اعدا را

بن عبد الرحمن مذکور صلاة وقوله تمرلف هو
به من غيره برای قطع مزاحمت است که بود وبودن
مال نزد مشتری مستلزم مفلس بودن وارد نشود انچه
بعضی برین تاویل سخن کنند که صیغه افعل للتفضیل
اقتضای اشتراک دارد وبحیثیتی آنچه گفته اند که برین
تقدیر تقیید بافلاس فائده ندارد زیرا چه این تقیید
برای آنست که توهم مزاحمت غرما درین حال است
ولیکن رد میکند این تاویل را آنچه در بعضی طرق
این حدیث تقریح است بصورت بیع وحمل آن بر
صورت عدم قبض مشتری رد میکند آنرا لفظ عند
رجل قد افلس که در بعضی حدیث است پس شاید مرجح
است این حدیث باین وجه امام حنفیه ومالکیه
بیان بعد قبض بائع ودیگر جمهور وشافعی در صورت
موت مشتری نیز قائل است به بودن بائع احق و
حمل میکنند حدیث ابوبکر بن عبد الرحمن را بر آنکه مرد
باشد مشتری بحال غنا **باب** من اخر الغريم
الى الغد ونحوه کسیکه مهلت گفت غریم خود را تا فردا
یا مانند آن از مدت قلیل ولم ير ذلك مطلا ونداشت
این تاخیر را درنگی که ممنوع است در شریعت ودر ادای
دین وقال جابر اشتد الغرماء في حقوقهم في دين ابي
وگفت جابر سختی کردند قرضخواهان در حقهای خود که در
وام پدر من داشتند فسالهم النبي صلى الله عليه
وسلم ان يقبلوا ثمر حائطي فابوا پس خواست آنحضرت
از ایشان اینکه قبول کنند میوه باغ مرا که بپدر شان
بود پس قبول نکردند فلم يعطهم الحائط ولم يكسره
لهم پس نداد آنحضرت ایشان را باغ ونه جدا کرد
میوه را برای شان وقال سأغدو عليكم
نزدیک است که بگاه بیایم بر شما فغدا علينا حين
اصبح پس فردای آن تشریف فرمود آنحضرت بر ما
وقتیکه صبح کردند فدعا في ثمرها بالبركة پس دعا کرد
در میوه باغ بافزون شدن آن فقضيتهم پس ادا
کردم ایشان را وام ایشان ودر بعضی روایات
وشروح این باب تمام ساقط است **باب** من باع
مال المفلس او المعدم بضم میم وکسر دال کسیکه
از حکام بفروشد مال مفلس تا تلف نکند حقوق را
یا مال نادار را تا رایگان نه برد با احتیاج خود فقسمه
بين الغرماء پس بخش کند مال مفلس را فروخته
میان وام خواهان او واعطاه حتى ينفق على نفسه
یا به دهد او را مال وی که فروخته خرج کند آن را برای
خود وآن جائز است نزد جمهور وامام ابوحنیفه تجویز

والقين سكينة علينا و بينداز سكينه را بر ما انا اذا صيح بنا ابينا بتحقيق او چون كه آواز كرده شود ما را براي قتال ابي مي كنيم وباعوّلو علينا بعضي روايات ابينا باء موحده بجاي تاء مثناه فوقيه آمده مشتق از ابا يعني هرگاه خوانده شويم بسوي غير حق امتناع مي آريم و بالصياح عوّلوا علينا و باواز بلند و فرياد قصد كردند و استغاثه نمودند برما بعير مردانگي و شجاعت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من هذا السائق فرمود پيغمبر خدا كيست اين راننده شتران كه حدا ميگويد قالوا عامر بن الاكوع گفتند عامر بن الاكوع است قال يرحمه الله فرمود رحمت كناد خدا او را قال رجل من القوم وجبت يا نبي الله گفت مردي از قوم عمر بن خطاب گفت چنانكه در صحيح مسلم است واجب شد بهشت يا مغفرت مر او را ببركت دعاي تو اي پيغمبر خدا بعضي گفته اند معني آنست كه واجب شد او را شهادت در راه خدا بدعاي تو و اين معلوم شده بود صحابه را كه هر كرا دعا باستغفار ميكردند شهيد ميشد و باين كرامت كه اين شيمه موجب مغفرت است ميرسيد لولا امتعتنا به كاشكي بهره مند ميكردي ما را باين دعا در شريك ميساختي ما را و بر تقديري كه مراد وجوب شهادت است معني آنست كه كاش باقي ميداشتي او را تا متمتع ميشديم بشجاعت او گويا فهميده بود عمر بن خطاب كه در همين غزوه خيبر بشهادت ميرسد فاتينا خيبر فحاصرناهم پس آمديم نزد خيبر پس محاصره كرديم اهل خيبر را حتى اصابتنا مخمصة شديدة تا آنكه رسيد ما را گرسنگي سخت ثم ان الله فتحها عليهم پس خدا گشاد خيبر را بر ايشان و نصرت داد فلما امسى الناس مساء اليوم الذي فتحت عليهم پس هرگاه شب كردند مردم مسلمان شب آن روزي كه فتح كرده شد بر ايشان اوقدوا نيرانا كثيرة برافروختند آتشهاي بسيار فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما هذه النيران پس فرمود پيغمبر خدا چيست اين آتشها على اي شيء توقدون قالوا على لحم بر چه چيز ميفروزيد آتش گفتند بر گوشت قال على اي لحم فرمود بر كدام قالوا لحم الحمر الانسية گفتند بر گوشت خران اهلي انسية بكسر همزه و فتح آن و بسكون نون است و بكسر مهمله قال النبي صلى الله عليه اهريقوها واكسروها فرمود پيغمبر خدا بريزيد آنرا بر خاك و بشكنيد ديگها را فقال رجل يا رسول الله او نهريقها ونغسلها پس گفت مردي اي رسول خدا آيا نه كه بريزيم بر خاك گوشتها و بشوئيم ديگها را قال او ذاك فرمود يا چنان كنيد چون امر ايجابي نبود در شكستن ديگها بلكه باعث بر آن آلايش بنجاست بوده تجويز فرمود شستن آنرا كه طهارت بهمين حاصل است فلما تصاف القوم كان سيف عامر قصيرا پس هرگاه صف بستند مردم بود شمشير عامر كوتاه فتناول به ساق يهودي ليضربه پس گرفت بآن و خواست ساق پاي يهودي را تا بزند آنرا فرجع ذباب سيفه فاصاب عين ركبة عامر پس برگشت طرف تيغ او يا تيزي تيغ پس رسيد چشم زانوي عامر را فمات منه پس مرد عامر از زخم آن قال فلما قفلوا قال سلمة رآني رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت راوي سلمه پس هرگاه مراجعت كردند از فتح خيبر گفت سلمه ديد مرا رسول خدا و هو آخذ بيدي و حال آنكه آنحضرت گيرنده است دست مرا فقال ما لك پس فرمود چه حال است ترا و چه ميكني قلت له فداك ابي وامي زعموا ان عامرا حبط عمله گفتم مر آنحضرت را فداي تو باد پدر و مادر من و گمان كرده اند كه باطل شد عمل عامر از آنكه بدست خود كشته شد قال النبي صلى الله عليه وسلم كذب من قاله فرمود پيغمبر خدا دروغ گفت كسي كه گفته است آنرا كه باطل شد عمل او ان له لاجرين وجمع بين اصبعيه بتحقيق مر او را دو اجر است و جمع كرد ميان دو انگشت خود يعني بدو انگشت اشارت كرد براي تاكيد دو اجر يكي اجر اعمال حسنه دويم اجر جهاد در راه خدا انه لجاهد مجاهد بتحقيق او درزنده جهاد كننده است مجاهد تاكيد جاهد است قل عربي مشى بها مثله كم است از اهل عرب كسي كه گام نهد بمدينه يا بزمين يا بحاربه يا باين صفت مانند عامر حدثنا قتيبة قال حدثنا حاتم قال نشأ بها مولف ميگويد حديث كرد ما را قتيبه گفت حديث كرد ما را حاتم كه گفت آنحضرت بدل مشى بها نشأ بها يعني جوان شده و بزرگي رسيده آن

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن حميد الطويل عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتى خيبر ليلا

از پس موت خود و نبود او را مال جز آن غلام چنانچه در احكام بيايد فقال النبي صلى الله عليه وسلم من يشتريه مني پس فرمود آن حضرت كيست كه بخرد اين غلام را از من فاشتراه پس خريد آنرا نعيم بن عبد الله بنحم نون فاخذ ثمنه پس گرفت آن حضرت بهاي آن را فدفعه اليه پس داد بها را بسوي صاحب غلام پس تجويز نكرد آنحضرت تصرف آن مرد را باعتاق و خود آن مرد فقير باشد و چون جائز نشود بيع مال محتاج براي انفاق بر نفس وي بيع مال مفلس براي غرما بطريق اولى جائز باشد و كلام در بيع مدبر گذشت

باب

اذا اقرضه الى اجل مسمى چون قرض دهد كسي را تا مدت معلوم او اجله في البيع يا تاجيل كند او را در بهاي يعني در ثمن بيع جائز باشد و اين در بيع بخلاف است و در قرض همچنين است نزد اكثر علما و نزد امام ابو حنيفه و شافعي قرض اگرچه صحيح است وليكن اجل باطل گردد زيرا چه قرض صله و اعاره است در ابتدا تا آنكه صحيح است بلفظ اعاره و مالك نيست آنرا كسيكه مالك نيست تبرعات را چون وصي و صبي و عبد و مكاتب پس باطل گردد اجل چنانچه در عاريت و معاوضه است در انتها زيرا چه در حقيقت گرفته ميشود بدل آنچه داده شده و تاجيل در معاوضه درراهم بمانند آن

الجزء ... من صحيح الاسلام كتاب

مرویست از انس بن مالک که بتحقیق رسول خدا آمد نزدیک خیبر شب وكان اذا اتی قوما بلیل لم یغر بهم حتی یصبح و بود آنحضرت وقتی که آمدی بر قومی بشب نزدیک غیرت آنها نا آنکه صبح میکرد فلما اصبح خرجت الیهود بمساحیهم ومكاتلهم پس چون صبح کرد بر آمدند یهود با آلات زراعت خود از بیل و کلند و زنبیل مساحی جمع مسحات است بمعنی بیل و مکاتل جمع مکتل بمعنی زنبیل فلما راوه قالوا محمد والله محمد والخميس پس هرگاه دیدند آنحضرت را گفتند این محمد است بخدا که محمد است با لشکر فقال النبي صلى الله عليه وسلم خربت خيبر پس فرمود پیغمبر خدا خراب شد خیبر دعای بد کرد یا بوحی دانست خرابی یا تفاؤل بآلات هدم گرفت یا لفظ مساحی که مشتق از سحوت است بمعنی خرابی انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين بتحقیق ما هرگاه نزول کردیم بزمین قومی پس بد است صباح ترسانیده شدگان این حدیث در باب جهاد گذشته است حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عيينة قال حدثنا ايوب عن محمد بن سيرين عن انس بن مالك قال صبحنا خيبر بكرة مرویست از انس بن مالک گفت صبح کردیم نزد خیبر بگاهی فخرج اهلها بالمساحي پس بر آمدند مردم خیبر با آلات زراعت فلما بصروا بالنبي صلى الله عليه وسلم پس هرگاه نگاه کردند بسوی پیغمبر قالوا محمد والله محمد والخميس فقال النبي صلى الله عليه وسلم الله اكبر خربت خيبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين در ترجمه معلوم شده فاصبنا من لحوم الحمر پس رسیدیم و یافتیم گوشتهای خران فنادى منادي النبي صلى الله عليه وسلم پس ندا کرد منادی پیغمبر خدا ان الله ورسوله ينهيانكم عن لحوم الحمر فانها رجس بتحقیق خدا و رسول او منع میکنند از گوشتهای خران و بتحقیق گوشتهای خران نجس است بحکم خدا حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن محمد عن انس بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جاءه جاء بتحقیق رسول خدا آمد نزد او آینده فقال اكلت الحمر فسكت پس گفت خورده شد خران پس سکوت کرد آنحضرت و هیچ جواب نداد ثم اتاه الثانية فقال اكلت الحمر فسكت پس تر آمد نزد آنحضرت آینده دوم بار پس گفت خورده شد خران پس خموش ماند آنحضرت ثم اتاه الثالثة فقال افنيت الحمر پس تر آمد نزد آنحضرت سیوم مرتبه پس گفت باقی نماند خران یعنی وقتی که مردم خواهند خورد فانی خواهند شد و حاجتها که بآن متعلق است معطل خواهد ماند فامر مناديا فنادى في الناس پس فرمود منادی را پس ندا کرد در مردم سکوت آنحضرت تا سه بار بنابر عدم نزول وحی بوده در تحریم که تا نازل شد تحریم این گوشت حکم کرد منادی را ان الله ورسوله ينهيانكم بتحقیق خدا و رسول خدا منع میکنند شما را عن لحوم الحمر الاهلية از خوردن گوشتهای خران خانگی فاكفئت القدور وانها لتفور باللحم پس نگون کرده شد دیگها در حالیکه جوش میزد گوشتها و حال آنکه آن دیگهای جوشید بگوشت خر بدانکه اکثری برین رفته که جمع تا بد کرد در یک غزوه متعه و لحم اهلیه با غیر آن و تعالی و تقدس ما تا که تجویز این معنی کرده اند استدلال میکنند باین لفظ ... روایت واقع شده که جمع کرده اند در غزوه خیبر و رسول ... در حدیث دیگر نیز آمده ... حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم الصبح قريبا من خيبر بغلس گفت انس گزارد پیغمبر خدا نماز صبح نزدیک از خیبر تیرگی آخر شب ثم قال الله اكبر خربت خيبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين فخرجوا يسعون في السكك پس بر آمدند یهود خیبر در حالی که میدویدند و میگریختند در کوچها فقتل النبي صلى الله عليه وسلم المقاتلة پس کشت پیغمبر خدا مردان جنگی را وسبى الذرية و بندی کردند زنان و فرزندان ایشان را وكان في السبي صفية و بود در بندیان صفیه که داخل حرم محترم پیغمبر خدا شده است و این صفیه باشر افتهای ذاتی سیده بنی قریظه ... فصارت الى دحية الكلبي پس گشت اول بسوی دحیه کلبی

فقال الليث حدثني جعفر بن ربيعة عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه ذكر رجلا من بني اسرائيل سال بعض بني اسرائيل ان يسلفه بتحقیق آن حضرت ذکر کرد مردی را از بنی اسرائیل که سوال کرد بعضی بنی اسرائیل را اینکه قرض دهد او را فدفعها اليه الى اجل مسمى پس داد مسئول مذکور با مسئول سائل تا مدتی که نام کرده شده فذكر الحديث پس ذکر کرد بخاری تمام حدیث را و این حکم در کتاب البيوع گذشت باب

القيراط ... الذين ... وكم كردن ... حدثنا موسى قال حدثنا ابو عوانة عن مغيرة عن ابن ... جابر قال اصيب عبد الله وترك عيالا ودينا ... گشته شد عبد الله پدر جابر و گذاشت عیال و دین را فطلبت الى اصحاب الدين ان يضعوا بعضا من الدين پس طلب کردم بسوی اصحاب وام اینکه ببخشند و کم کنند پاره از وام را فابوا پس قبول نکردند فاتيت النبي صلى الله عليه وسلم فاستشفعت به عليهم پس آمدم آنحضرت را پس شفاعت خواستم بوسیله آن حضرت بر صاحبان دین فابوا پس ابا کردند فقال صنف تمرك كل شيء منه على حدته پس فرمود قسم قسم کن خرماهای خود را هر قسم را از آن بر تنهائی آن از دیگر قسمها عذق ابن زيد بکسر عين مهمله و بفتح آن نیز آمده على حدة یعنی این قسم را که جدا از خرماست جدا کن واللين على حدة ولین بکسر لام نوعی از خرماست جدا کن والعجوة على حدة و عجوه را که از خرما بهترین خرماست جدا کن ثم احضرهم حتى آتيك پس حاضر ساز اصحاب دین را تا آنکه بیایم ترا ففعلت پس کردم آنچنانکه فرمود ثم جاء فقعد عليه پس آمد پس نشست بر خرما فكال لكل رجل حتى استوفى ... و برای هر مرد از اهل دین تا آنکه تمام گرفت هر مرد حق خود را وبقي التمر كما هو كانه ...

[illegible]

[illegible] اسماء الرجال [illegible]

شو صادقت وی النبی صلی الله علیه وسلم پس برگشت بسوی پیغمبر خدا و گفت که جیده ای ازین بندیان التماس کرد آنحضرت
رخصت داد که یکی ازین جمله برای خویش گیرد چون بحسن و جمال ممتاز بود همین را اختیار کرد صحابه بآنحضرت عرض کردند که
صفیه با حسن و جمال از اولاد هارون پیغمبر است لایق آنست که داخل حرم آنحضرت باشد بر دحیه ای دیگر عنایت کرده صفیه را
بحرم خود در آوردند و جعل عتقها صداقها پس گردانید آزادی او مهر او و این از خواص آنحضرت است فقال عبد العزیز بن صهیب لثابت
پس گفت عبد العزیز بن صهیب مر ثابت بنانی را یا ابا محمد آانت قلت لانس ما اصدقها ای یا ابا محمد آیا تو گفتی مر انس
را چه مهر کرد صفیه را فحرك ثابت راسه تصدیقا له پس جنبانید ثابت سر خود در ابراز تصدیق مر ویرا یعنی اشارت کرد که
مال مهر او نکرده بلکه عوض آن آزاد کرد او را **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن عبد العزیز بن صهیب قال سمعت
انس بن مالك یقول گفت عبد العزیز شنیدم انس بن مالک را میگفت سبی النبی صلی الله علیه وسلم صفیة بند گرفت
پیغمبر خدا صفیه را فاعتقها و تزوجها پس آزاد کرد او را و زوجه گرفت یعنی آنکه مهری مقرر ساخت ابن صلاح میگوید که همین
عتق بجای مهر او بود فقال ثابت لانس ما اصدقها پس گفت ثابت مر انس را چه مهر کرد او را قال اصدقها نفسها
فاعتقها گفت مهر داد او را نفس او را پس آزاد کرد او را **حدثنا** قتیبة قال حدثنا یعقوب عن ابی حازم عن سهل بن
سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم التقی هو والمشرکون مرویست از سهل بن سعد که تحقیق رسول
خدا رحمت کناد خدا بر وی جمع شد آنحضرت و مشرکان در غزوه خیبر چنانکه در حدیث لاحق ابی هریره است فاقتتلوا
پس بیکدیگر قتال کردند فلما مال رسول الله صلی الله علیه وسلم الی عسکره پس هرگاه رجوع کرد رسول خدا بجانب لشکر
خود بعد از جنگ در آن روز و مال الآخرون الی عسکرهم و رجوع کردند دیگران بسوی لشکر خود و فی اصحاب رسول
الله صلی الله علیه وسلم رجل لا یدع لهم شاذة ولا فاذة الا اتبعها یضربها بسیفه و در همراهان رسول خدا
مردی بود که نمیگذاشت کسی را که جدا شده بود از لشکر یهود مگر آنکه در پی آن میرفت در حالیکه میزد آنرا بشمشیر خود شاذة
بمعجمتین و تشدید ذال معجمه مفتوحه یعنی آنکه از جماعه جدا شده باشد و فاذة بفا و ذال معجمه مشدده آنکه مختلط نشده باشد
و تانیث باعتبار نفس است یا آنکه تا و حدت باشد بعضی گفته اند نام او قزمان بضم قاف و سکون زای از انصار است
فقالوا پس گفتند حاضران در بعضی نسخ فقلت است در فتح الباری گفته اگر این روایت محفوظ است پس قایل سهل بن سعد
خواهد بود ما اجزأ منا الیوم احد کما اجزأ فلان بی نیاز نکرده است از ما امروز احدی در مقاتله چنانچه بی نیاز کرده است
فلان کنایت از همین مرد است که چنین کار زار کرد و هیچ کافر تاب مقاومت نماند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اما انه من اهل النار پس فرمود پیغمبر خدا آگاه باشید که تحقیق وی در دوزخی است فقال رجل من القوم انا صاحبه
پس گفت مردی از مسلمانان من همراه او می باشم تا بحقیقت حال او مطلع شوم چون این کلمه در حق او از آنحضرت حاضران
شنیدند در تعجب افتادند بلکه بعضی از ضعفا در صدق این سخن خلجان راه یافت لیکن که همراهی کرد گویا ازین قبیله
بوده است قال فخرج معه کلما وقف وقف معه واذا اسرع اسرع معه گفت راوی پس بر آمد با آن مرد هر گاه استاد استاد
با وی و هر گاه شتافت شتافت با وی قال فجرح الرجل جرحا شدیدا گفت این مرد همراه پس زخمی شد آن مرد جنگی بزخمی سخت
فاستعجل الموت پس شتاب کرد مردن را فوضع سیفه بالارض وذبابه بین ثدییه پس نهاد شمشیر خود را بر زمین و تیزی آنرا
در میان دو پستان خود ثم تحامل علی سیفه فقتل نفسه پس زور کرد بر تیغ خود پس کشت خود را فخرج الرجل الی رسول الله

او را و در اگر نیز درایات است یعنی در انصاف در حدیث
ابی ذر را استعلی و شود برای صله است ربا دلیل
یعنی فلا اضربه چوب را مراد مبالغه در ضرب است قال
یعنی فروخته بعوض سه بیع این شتر را دلالت ظهره
الی المدینة و مرا است سواری آن تا مدینه فلما
دنونا استاذنته پس هرگاه نزدیک مدینه رسیدم
اذن خواستم که زود تر بخانه روم قلت یا رسول
الله انی حدیث عهد بعرس گفتم ای رسول خدا
تحقیق من تازه عهدم بنکاح قال فما تزوجت
پس چه نکاح کرده بکر او ثیبا آن زن دو شیزه را یا
ثیبا قلت ثیبا گفتم نکاح کرده ام زن مدخوله را اصیب
عبد الله و ترك جواری صغارا کشته شد عبد الله
پدر جابر و گذاشت دختران کوچک فتزوجت
ثیبا تعلمهن و تؤدبهن پس ازین جهت نکاح کردم
مدخوله را تا معلوم مرا که بیاموزاند این دختران را
و ادب دهد ایشان را ثم قال ایت اهلك پس فرمود
بیا اهل خانه خود را فقدمت پس قدوم کردم بخانه
فاخبرت خالی ببیع الجمل فلامنی پس خبر دادم
خال خود را از بیع شتر پس ملامت کرد مرا
برای احتیاج سواری یا برای آنکه چرا هبه نکردی
بآن حضرت ظاهر آنست که جابر ایلا خبر نکرده بود
تجرید آن حضرت پس ملامت برای احتیاج
باشد فاخبرته باعیاء الجمل وبالذی کان من النبی
صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را بماندگی شتر
و بانچه بود از آن حضرت از عنایت مواکلت
و اختیار سپ بقیمت با وجود بی نیاز [illegible]
سواری تا بمنزل مقصود و لکزه ایاه [illegible]
آن حضرت اسپ را برای تیز روی فلما قدم النبی
صلی الله علیه وسلم غدوت الیه بالجمل پس چون
قدوم کرد آن حضرت بردم بسوی وی شتر را
فاعطانی ثمن الجمل والجمل وسهمی مع القوم پس
داد مرا بهای شتر و شتر نیز و حصه مرا از غنیمت
با قوم بود **باب** ما ینهی عن اضاعة المال ذکر
آنچه نهی کرده میشود از ضائع کردن مال و قرار داد
صرف آن در غیر مصرف بوجه غیر مشروع است
چنانچه تلف کند آن را بیفائده یا فاسد بدهد
که صرف کند در غیر مرضیات حق یا بخشیده بد دل
بسیار و اهل حقوق خود را محتاج و محروم گذارد
یا اسراف کنند در مصارف هوای نفس خود که
مباح اند و قول الله تعالی والله لا یحب الفساد

[illegible]

صلى الله عليه وسلم پس بر آمد آن مرد که همراه او رفته بود بسوی رسول خدا فقال اشهد انك رسول الله پس گفت گواهی میدهم که بتحقیق تو رسول خدای قال وما ذاك فرمود پس چیست این سبب تجدید شهادت تو قال الرجل الذي ذكرت آنفا انه من اهل النار گفت این مردی که گفتی تو همین ساعت که بتحقیق او از دوزخیان است فاعظم الناس ذلك پس عظیم گرفتند مردم این قول را یعنی بذهن ایشان ندرآمد فقلت انا لكم به پس گفتم من بلدم من برای شما بوسیله او برای میگیرم حقیقت حال او و اطلاع یابم فخرجت في طلبه پس بر آمدم در طلب حال او ثم جرح جرحا شديدا فاستعجل الموت فوضع نصل سيفه في الارض وذبابه بين ثدييه ثم تحامل عليه فقتل نفسه [illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عند ذلك پس فرمود رسول خدا نزد این سخن ان الرجل ليعمل عمل اهل الجنة بتحقیق مرد هر آئینه عمل میکند عمل بهشتیان که مستحق بهشت شود فيما يبدو للناس در کاری که ظاهر میکند برای مردم وهو من اهل النار و حال آنکه او دوزخی است یعنی عاقبت کاری میکند که مستحق دوزخ میگردد وان الرجل ليعمل عمل اهل النار فيما يبدو للناس وهو من اهل الجنة و بتحقیق مردی کار میکند کار دوزخیان در آنچه ظاهر میکند برای مردم و حال آنکه وی بهشتی است درین قول تحذیر است که مردم مغرور بر عمل نشوند و مکر نکنند بظاهر اعمال بر حال مآل اگر گوئی ظاهر این حدیث و حدیثی که متصل این است اینست که وی کافر رفته و آنچه از وی صادر شده بعد از انکه جهاد و کشتن کافران جز این نیست که شتاب کرده در مردن و خود را کشت و این خود گناهی کبیره است و گناه کبیره نزد اهل سنت کافر نمیشود گوئیم این حکم آنحضرت بمجرد همین قتل نفس نبوده است بلکه باطلاع نفاق او در باطن یا از جهت ارتداد او یا از جهت استحلال قتل النفس بوده است که بوحی یا بکشف حقیقت حال او دانسته بود والله و رسوله اعلم بالمراد والمآل قسطلانی از مهلب نقل کرده که لازم نمی آید ازین حدیث که هر که قتل نفس کرد حکم کرده شود برو بدوزخ زیرا که مراد آنست که صاحب این کار مستحق عقوبت در دوزخ شده الا آنکه خدا درا ببخشد یا بعد از عقوبت گناه به بهشت درآرد چنانکه در حق سائر مومنان گنهگار متوقع است حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب ان ابا هريرة قال شهدنا خيبر گفت زهری خبر داد مرا سعید بن مسیب که بتحقیق ابوهریره گفت حاضر شدیم غزوهٔ خیبر را مروی است که ابوهریره بعد از فراغ از محاربه اهل خیبر آمده ملازمت آنحضرت دریافته پس قول او شهدنا باعتبار آنست که داخل است در جنس مسلمانانی که حاضر بوده اند و ذکر واقدی بسوی از عاضرین خیبر بوده و واقدی روایت کرده که در آخر بعضی صحابه حاضر شده است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لرجل ممن معه يدعي الاسلام پس فرمود رسول خدا مردی را از جمعی که با آنحضرت بوده دعوی اسلام میکرد هذا من اهل النار این مرد از اهل دوزخ است فلما حضر القتال قاتل الرجل اشد القتال پس هرگاه در میان آمد جنگ قتال کرد آن مرد سخت ترین قتال حتى كثرت به الجراحة تا آنکه بسیار رسید بوی زخمها فكاد بعض الناس يرتاب تا آنکه بعضی مردم نزدیک بود که شک کنند در صدق قول آنحضرت که این چنین مجاهد در راه خدا چگونه دوزخی باشد فوجد الرجل الم الجراحة پس یافت آن مرد درد زخمها فاهوى بيده الى كنانته فاستخرج منها اسهما پس انداخت دست خود را بسوی ترکش خود و بر آورد از آن چند تیر و در روایت ابی ذر سهما بلفظ مفرد است کنانه بکسر کاف ترکشی که از چرم سازند فنحر بها نفسه پس ذبح کرد بآن نفس خود را منافاتی نیست میان این حدیث و میان حدیث سابق تواند که از بس احتمال در مردن هر دو کار کرده باشد پس نسبت کردن هر کدام روا است فاشتد رجال من المسلمين پس سخت دویدند جمعی از مسلمانان فقالوا يا رسول الله صدق الله حديثك

الجزء التاسع شيخ الاسلام كتابه مستغفر

وقال اصلوتك تامرك ان نترك ما يعبد اباؤنا وفرمود خدا تعالی در حکایت قوم شعیب آیا نماز تو امر میکند ترا اینکه ترک کنیم پرستیدن چیزی را که می پرستیدند پدران ما وان نفعل في اموالنا ما نشاء یا ترک کنیم اینکه میکنیم در مالهای خود آنچه بخواهیم و بود آن حضرت که نهی میکرد از عبادت ماسوی الله و از اضاعت اموال وقال ولا تؤتوا السفهاء اموالكم و نه دهید سفیهان را اموال آنها تا ضائع کنند صغیر باشند یا کبیر تا آنکه ایناس کرده شود رشد را از ایشان والحجر في ذلك و ذکر حق منع از باب شرع را در اضاعت مال یا ذکر ثبوت منع در چنین تصرفات وما ينهى عن الخداع و آنچه نهی کرده میشود از فریب دادن حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن عبد الله بن دينار سمعت ابن عمر قال قال رجل للنبي صلى الله عليه وسلم اني اخدع في البيوع گفت ابن عمر گفت مردی مر آنحضرت را که من فریب داده میشوم در بیعها فقال اذا بايعت فقل لا خلابة پس فرمود وقتیکه بیع و شرا کنی پس بگو نیست خداع در شرع و تنبیه کردن بحجت آن تا راه است گوید و از فریب باز ماند فكان الرجل يقوله پس بود آن مرد که میگفت این لفظ را در مبایعت در باب ما يكره من الخداع گذشت حدثني عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن الشعبي عن وراد كاتب المغيرة عن المغيرة بن شعبة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله حرم عليكم عقوق الامهات فرمود آنحضرت بتحقیق خدا تعالی حرام گردانیده است بر شما نافرمانی مادران ووأد البنات و در گور کردن دختران و سرانیدن آنها ومنعا و بخیلی کردن را و هات

پس گفت ای رسول خدا راست کرد خدا گفته ترا انتحر فلان فقتل نفسه یعنی کرد فلان و کشت خود را فقال قم یا فلان فاذن پس فرمود برخیز ای فلان پس ندا کن اختلافست در نام آن بعضی گفته اند بلال ست بعضی گویند عمر بن خطاب چنانکه در مسلم واقع شده بعضی عبد الرحمن بن عوف را گفته چنانکه بیهقی آورده محتمل که همه را فرموده باشد که در اطراف ندا کرده انه لا یدخل الجنة الا مومن در نمی آید بهشت را مگر مسلمان ان الله یؤید الدین بالرجل الفاجر تحقیق خدا تقویه میکند دین را بمردی فاجر یعنی گنهگار ظاهر آنست که ندا بهر دو کلام کرده باشد تابعه معمر عن الزهري متابعت کرده شعیب را معمر از زهری وقال شبیب عن یونس عن ابن شهاب اخبرني ابن المسیب وعبد الرحمن بن عبد الله بن کعب ان ابا هریرة قال شهدنا مع النبي صلی الله علیه وسلم حنینا وقال ابن المبارك عن یونس عن الزهري عن سعید عن النبي صلی الله علیه وسلم وتابعه صالح عن الزهري و متابعت کرده یونس را صالح از زهری مولف میگوید بروایت شبیب معلوم شده که گفت ابو هریره حاضر شدیم با پیغمبر خدا غزوه حنین را و باین تعلیق که از قول ابن مبارك بروایت سعید بن مسیب آورده و بمتابعت صالح یونس را از زهری تائید کرده روایت شبیب یعنی اینها هم موافق شبیب اند که از ابو هریره حنین آورده بجای خیبر و حنین درین کتاب ثابت است بروایت اصیلی و ابن عساکر و ابو ذر و ابو الوقت یعنی یونس مخالف است معمر و شعیب را قاضی عیاض گوید این چنین است در مسلم و صواب لفظ خیبرست و حنین وهم ست از یونس وقال الزبیدي اخبرني الزهري ان عبد الرحمن بن کعب نسبت بجد کرده است نام پدرش عبد الله بن کعب است اخبره ان عبید الله بن کعب قال عبد الله الرحمن خبر داده است زهری را که عبید الله بن کعب گفته حدثني من شهد مع النبي صلی الله علیه وسلم خیبر حدیث کرده مرا کسی که حاضر شده با پیغمبر خدا غزوه خیبر را وقال الزهري واخبرني عبید الله بن عبد الله وسعید عن النبي صلی الله علیه وسلم در فتح الباری گفته مقصود مولف ازینجمه اسنادها تصحیح روایت شعیب و معمر است بانکه این روایات محتمل است و این قدحی ندارد در روایت راجح و از قبیل ضعیف آن در روایت نیست از آنکه شرط اضطراب برابر بودن وجوه اختلاف است حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد عن عاصم عن ابي عثمان عن ابي موسی الاشعري قال لما غزا رسول الله صلی الله علیه وسلم خیبر گفت ابو موسی اشعری وقتی که جهاد کرد رسول خدا خیبر را او قال لما توجه رسول الله صلی الله علیه وسلم الی خیبر یا گفت ابو موسی اشعری هرگاه توجه کرد رسول خدا بسوی خیبر اشرف الناس علی واد فرفعوا اصواتهم بالتکبیر برآمدند مردم بوادی پس بلند کردند آوازهای خود را بتکبیر یعنی گفتند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربعوا علی انفسکم پس فرمود رسول خدا مهربانی کنید بر ذاتهای خود انکم لا تدعون اصم ولا غائبا تحقیق شما نمیخوانید کر را و نه غائب را انکم تدعون سمیعا قریبا وهو معکم تحقیق شما میخوانید شنوائی نزدیک را و او باشما ست بعلم و قدرت نسبت بهمه عموما و برحمت و فضل نسبت بشما خصوصا وانا خلف دابة رسول الله صلی الله علیه وسلم و من از پس مرکب سواری پیغمبر بودم فسمعني وانا اقول لا حول ولا قوة الا بالله پس شنید مرا و حال آنکه من میگویم این کار را فقال یا عبد الله بن قیس قلت لبیك یا رسول الله پس فرمود ای عبد الله بن قیس نام ابو موسی اشعری ست گفتم حاضرم بخدمت تو ای رسول خدا قال الا ادلك علی کلمة من کنز من کنوز الجنة فرمود آیا خبردار نکنم ترا بر کلمه که از گنجهای بهشت ست قلت بلی یا رسول الله فداك ابي وامي گفتم آری ای رسول خدا فدای تو باد پدر و مادر من قال لا حول ولا قوة الا بالله فرمود این کلمه گنجی است از گنجهای بهشت یعنی ثواب آن فراوان دارد چنانکه گنج عبارت از اموال بسیارست و بسبب فراوانی آن ثواب ...

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب [illegible]

در تقیید احکام از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که منجر بتضییق و تشدید گردد و ملال آرد یا تجسس احوال مردم و اضاعة المال و در کتاب الادب بیاید بیش ازین شرح کرده شد ان شاء الله تعالی

باب العبد راع في مال سیده بنده نگهبان است در مال خواجه خود که خوب نگهداشت و دیانت کرد یا بنده الا باذنه و عمل نکند در مال وی مگر باذن وی تا آنکه بنده و آنچه در دست اوست نیز مال مولای اوست تصرف نمیرسد او را مگر باذن وی چنانچه کار راعی است که جز آنکه مالک مواشی از محافظت و جز آن فرموده تصرف نکند و این ذکر جز بسبب حق ست حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته همه شما چرانندهٔ و نگهبانید و از رعیت اند و همه شما پرسیده میشوید از رعیت خود رعی چریدن و چرانیدن و رعیت چرنده و چرانیده شده نام کرده میشود بآن جماعتی که حفظ راعی شامل است ایشان را فالامام راع وهو مسئول عن رعیته پس امام که سلطان باشد نگهبان مردم مملکت است و وی پرسیده میشود از رعیت خود که مردم مملکت اند والرجل في اهله راع وهو مسئول

اکه صدوری تیری از حول و قوت ہست و ہمین ہست مقام عبودیت کہ اخص مقامات و اعلاء قربات است نووی در شرح مسلم
در بیان یعنی چنین تقریر کرده ثواب این کلمه ذخیره کرده می شود در بہشت و آن نفیس ترین ثوابہاست چنانکه اکثر جیا
نفیس ترین اموال می باشد و سبب نفیست ثواب آن آنست که دران تفویض امور است بسوی خدا و آنکه بنده را کار خود
نیست انتہی قسطلانی از طیبی شرح مشکوة در توجیه آن نقل کرده که کنز دو نوع است یکی متعارف که اموال بسیار جمع
کرده بعضی بالای بعض نہند و نگہ دارند و غیر متعارف و آن این کلمات جامع المعانی است که محتوی بر توحید خفی است
اینا که ہرگاه نفی کرد قوت و استطاعت خود مطلقا و ہستعد گردید تحمل شانه بروجه حصر چیزی نماند از ملک و ملکوت انتہی

حدثنا المکي بن ابراهیم قال حدثنا یزید بن ابي عبید قال رایت اثر ضربة في ساق سلمة گفت حدیث کرد ما را یزید بن ابي عبید
دیدم نشان زخمی در ساق پای سلمه بن اکوع فقلت یا ابا مسلم ما هذه الضربة پس گفتم ای ابو مسلم کنیت سلمه بن اکوع
است چیست این زخم قال هذه ضربة اصابتنا یوم خیبر گفت این زخمی است که رسیده بود پای مرا آن زخم روز غزوه
فقال الناس اصیب سلمة پس گفتند مردم ہلاک شد سلمه فاتیت النبي صلی الله علیه وسلم پس آمدم نزد پیغمبر خدا فنفث
فیه ثلث نفثات فما اشتکیتها حتی الساعة پس دم کرد در جای زخم سه دم پس درد مند نشدم از ان باز تا این
ساعت این حدیث چہارد ہم است از ثلاثیات از انکه شیخ مؤلف تبع تابعین است پس دو واسطه از وی تا آنحضرت مسافت
خوا بد بود حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابن ابي حازم عن ابیه عن سهل قال التقی النبي صلی الله علیه وسلم والمشرکون
گفت سهل ساعدی انصاری یکجا شدند پیغمبر خدا و مشرکان في بعض مغازیه در بعضی غزوات که خیبر است فاقتتلوا فمال
کل قوم الی عسکرهم پس قتال کردند بریکدیگر پس رجوع کرد ہر قومی بسوی لشکر خود وفي المسلمین رجل لا یدع من المشرکین
شاذة ولا فاذة و در لشکر مسلمانان مردی بود که نمیگذاشت از مشرکان احدی را که جدا میشد از لشکر کفار یا تنہا بود
الا اتبعها فضربها بسیفه مگر آنکه از پی آن رفت پس زد او را بشمشیر خود فقیل یا رسول الله ما اجزأ احد منا ما اجزأ فلان
پس گفته شد ای رسول خدا کفایت نکرد و سعی ننمود ہیچکس از ما کفایتی که فلان مرد کرده اجزا بجیم و زای معجمه یعنی کفی و سعی است
فقال انه من اهل النار پس فرمود بتحقیق او از اہل دوزخ است فقالوا اینا من اهل الجنة ان کان هذا من اهل النار
پس گفتند صحابه کدام کس از ما از اہل بہشت است اگر این مرد از اہل نار است فقال رجل من القوم لاتبعنه پس گفت مردی از
قوم مسلمانان ہر آئینه دنبال او میکنم فاذا اسرع وابطأ کنت معه پس رفتی که میدوید و آہسته میرفت بودم من با وے
حتی جرح فاستعجل الموت تا آنکه زخمی شد پس شتاب کرد در مردن فوضع نصاب سیفه بالارض وذبابه بین ثدییه پس نہاد
قبضه شمشیر خود را بزمین و تیزی سر آنرا میان دو پستان خود ثم تحامل علیه فقتل نفسه پس حمله کرد بر شمشیر پس کشت خود را
فجاء الرجل الی النبي صلی الله علیه وسلم پس آمد آن مرد نزد پیغمبر خدا فقال اشهد انك رسول الله پس گفت گواہی میدہم که تو
رسول خدای و صادقی فقال وما ذاك فاخبره پس فرمود چیست سبب تجدید اقرار ایمانت پس خبر داد آنحضرت را از حال
آن مرد خرم کردن این مرد ہمین که دید او را خود را بدست خود کشت کردی کافر است خالی از اشکال نیست مگر آنکه ہلاک
نفس در آنوقت علامت نفاق و کفر بوده باشد یا آنکه استحلال این معصیت دین و قمت از وی معلوم کرده فقال ان الرجل لیعمل
بعمل اهل الجنة فیما یبدو للناس وانه من اهل النار پس فرمود بتحقیق مرد ہر آئینه کار میکند بکار بہشتیان اندر آنچه ظاہر میشود مردم را
و حال آنکه او دوزخیست نزد خدا و یعمل بعمل اهل النار فیما یبدو للناس وانه من اهل الجنة و کار میکند بکار دوزخیان در آنچه

الجزء التاسع شیخ الاسلام
کتاب الخصومات

قال سمعت هو لاء من رسول الله گفت ابن
عمر شنیده ام این کلمات را از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم واحسب النبي صلی الله علیه وسلم قال و
گمان میدارم آن حضرت را که نیز فرموده والرجل
راع في مال ابیه وهو مسئول عن رعیته و مرد
راعی ہست در مال پدر خود و وی مسئول ہست
از رعیت خود پس باز میگوید آنحضرت یا راوی برای
تاکید افادت معنی عموم فکلکم راع وکلکم مسئول
عن رعیته و در اول احکام بیاید بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب في الخصومات

جمیع خصومت که اسم ہست پیکار را که در طلب حقوق باشد
و ساقط است این عنوان در غیر روایت ابي ذر

باب ما یذکر في الاشخاص والخصومة بین
المسلم والیهودي آنچه ذکر کرده میشود در اشخاص
و خصومت میان مسلمان و یہودی اشخاص بکسر
ہمزه و سکون شین و بخا ء ہر دو معجمه حاضر کردن
و بردن حقدار را از جائی بجائی و در بعضے روایات
یہود ہست بلفظ جمع و در روایة ابو ذر والملازمة
زیاده آمده یعنی با قرضدار ملازم بودن و نگذاشتن
آن که تصرف کند تا آنکه ادا کند حق وی را حدثنا
ابو الولید قال حدثنا شعبة قال عبد الملك
بن میسرة اخبرني یعني تقدیم را وی است بر صیغه
اخبار یعنے خبر داد مرا عبد الملك ہلالی کوفی تابعے
که گفته میشود او را زراد یعنی زره گر یعنی زره گر

مردم دا دهان اکر الرائحتی ست نزد منا حدثنا محمد بن سعید الخزاعی قال اخبرنا زیاد بن الربیع عن ابی عمران قال نظر انس الی الناس یوم الجمعة گفت ابو عمران نگاه کرد انس بن مالک بسوی بعضی مردم روز جمعه در مسجد بصره فرای طیالسة فقال کانهم الساعة یهود خیبر پس دید چادرها بر سر ایشان پس گفت چنانستی که ایشان همین ساعت یهود خیبر اند طیالسة بکسر لام جمع طیلسان بفتح لام لفظ فارسی ست معرب در فتح الباری گفته ظاهر میشود ازینجا که یهود خیبر بسیار میپوشیدند طیلسان و غیر ایشان که انس دیده بود نمی پوشیدند و هرگاه که در بصره آمد دید که شعار اینها طیالسة است تشبیه کرد به مردم یهود خیبر پس ازینجا کراهت پوشیدن طیلسان لازم نمی آید بعضی گفته اند که انکار انس بسبب رنگ زرد بوده است آنچه عینی برین قول جمع مواخذه کرده که ازینجا کراهت مفهوم نباشد فاما تشبیه اینها در استعمال طیالسة بیهود چه خواهد بود و کسی که گفته است یهود در آن زمان چادرهای زرد بودند و این جماعت که انس مشاهده کرده چادرهای زرد پوشیده بودند ازین وجه انکار شده قانع بروا از کلام طبرانی روایت کرده از حدیث ام سلمه رضی الله عنها گفت بسیار بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رنگ میکرد ازار و ردا بورس و زعفران و بیرون می آمد در آن لباس انتهی پوشیده نماند که این حدیث طبرانی مخالف احادیث صحیح و مشهور است پس احتجاج را نمی شاید والله اعلم از بعض حواشی فهم میشود که صورت پوشیدن یهود طیلسان را این بوده است که آنرا بر کتفین و پس ظهر می انداختند یا آنکه یک طرف را بر دوش دیگر می انداخت انس آن مردم را دید که اینچنین پوشیده اند پس انکار کرد بمقتضای حدیث خالفوا الیهود الحدیث حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا حاتم عن یزید بن ابی عبید عن سلمة قال کان علی رضی الله عنه تخلف عن النبی صلی الله علیه وسلم فی خیبر و کان رمدا گفت سلمه بود علی بن ابی طالب که تخلف کرده از همراهی پیغمبر خدا در غزوه خیبر و بود علی رضی الله عنه دردناک چشم فقال انا اتخلف عن النبی صلی الله علیه وسلم فلحق پس گفت علی آیا من پس مانده شوم از پیغمبر خدا پس آمد و پیوست با آنحضرت و در بعضی روایات کلمه نیست فلما بتنا اللیلة التی فتحت خیبر پس هرگاه شب کردیم در آن شبی که فتح کرده شد خیبر در صباح آن قال لاعطین الرایة غدا او لیاخذن الرایة غدا رجل یحبه الله و رسوله یفتح علیه فرمود هر آئینه خواهم داد رایت را فردا یا میگیرد رایت را فردا شخصی را دوست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح کرده میشود بر وی روایت کرده امام احمد و نسائی و ابن حبان و حاکم روزی متوجه شدند بسوی خیبر گرفته بود رایت را ابوبکر رضی الله عنه و آنرا فتح نشد و روز دیگر عمر بن خطاب گرفت و فتح نشد پس روسے فرمود آنحضرت که فردا میدهم مرد دیگر فنحن نرجوها پس امیدوار بودیم که بما برسد یعنی هر یک امیدوار این دولت بود که در ضمن این بشارت فرموده فقیل هذا علی فاعطاه ففتح علیه صباح آن علی رضی الله عنه حاضر شد پس گفته شد این علی است پس داد آنحضرت او را رایت پس مفتوح شد بر وی حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم قال اخبرنی سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یوم خیبر گفت ابو حازم خبر داد مرا سهل بن سعد که تحقیق رسول خدا فرمود در روز خیبر یعنی شبی که در آن فتح شد لاعطین هذه الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه هر آئینه میدهم این رایت را فردا مردی را که می گشاید خدا در انرا بر دست وی یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله دوست میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارند او را خدا و رسول وی قال فبات الناس یدوکون لیلتهم ایهم یعطاها گفت سهل بن سعد پس شب کردند مردم در حالی که ذکر میکنند در آن شب کدام یکی از اینها داده میشود رایت را فلما اصبح الناس غدوا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هرگاه صباح کردند مردم پگاه آن رفتند نزد رسول خدا کلهم یرجون ان یعطاها

الجزء التاسع من تیسیر القاری | کتاب الخصومات

فاخذت بیده فاتیته رسول الله پس گرفتم او را پس آوردم او را به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال کلاکما محسن پس فرمود هر دو شما نیک خواندید و اینکه هر دو قرائت است قال شعبة اظنه قال گفت شعبه گمان میبرم عبد الملک را که گفت درین حدیث روایت از آن حضرت باسناد مذکور این کلام را لا تختلفوا اختلاف نکنید در قرآن بر بعض قرائت دیگری را و چنانکه نازل شده قرآن بر هفت حرف فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا پس تحقیق کسانی که پیش از شما بوده اند اختلاف کردند پس هلاک شدند و در فضائل القرآن مشروحا مذکور شود حدثنا یحیی بن قزعة بفتحتین قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف و عبد الرحمن الاعرج عن ابی هریرة قال استب رجلان دشنام گفتند مر یکدیگر را دو مرد رجل من المسلمین و رجل من الیهود مردی از مسلمانان و مردی از یهود و حقیقت سب کلامی است که بدیگری ناخوش آید فقال المسلم گفت مسلمان والذی اصطفی محمدا علی العالمین سوگند بآن خدای که برگزید محمد را بر عالمیان فقال الیهودی و گفت یهودی در برابر آن والذی اصطفی موسی علی العالمین سوگند بآن خدای که برگزید موسی را بر عالمیان فرفع المسلم یده عند ذلک فلطم وجه الیهودی پس برداشت مسلمان دست خود را نزد گفتن یهودی پس طپانچه زد بر روی یهودی ظاهر اینکه مسلمان این گفتن یهودی در برابر قسم وی با صطفای محمد بر عالمیان علی الاطلاق صلی الله علیه وسلم که آن موهم باتکار او است و مشهر است ظاهر قول

اسید سیدا شت برکیب آنکه داد و شود رمایت را در روایت ابی ذر چنین است قسطلانی میگوید که نون جمع را حذف کرده اند
ای جازم و ناصب در لفظ پوشیده نماند که بر تقدیری که صیغه جمع باشد لیلهٔ یا لیس بعید فقال این علی بن ابی طالب
پس فرمود کجاست علی بن ابی طالب که رحق جل شانه بر دست او بکشاید فقالوا هو یا رسول الله یشتکی عینیه پس گفتند
ای رسول خدا او دو چشم او نیا بر آن نیامده است یاران خبر یافتند آمدن علی مرتضی را بتایید برهم خوردگفت اصحاب آنکه
علی بر درد چشم مبتلا بود نیامدن بدرد چشم گرد فرمود نما هر چنین است قال فارسلوا الیه فاتی به فرمود که بفرستید کسی
بسوی او پس آورده شد علی فبصق رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عینیه پس آب دهن انداخت رسول خدا در هر دو
چشم علی و دعا له فبرا حتی کان لم یکن به وجع و دعا کرد او را پس به شد تا آنکه چنان شد که نبود او را درد و دعا
این بود اللهم اذهب عنه الحر والقر خدایا دور کن از او گرمی را و سرما را علی رضی الله عنه گفت پس دگر درد نکرد تا امروز
چشم من فاعطاه الرایة پس داد آنحضرت علی را رایت فقال علی یا رسول الله اقاتلهم حتی یکونوا مثلنا پس گفت علی ای رسول خدا
بجنگم با ایشان تا مثل ما مسلمان شوند قال انفذ علی رسلک حتی تنزل بساحتهم فرمود در آی با آهستگی تا آنکه نزول کنی جای ایشان ثم ادعهم
الی الاسلام پس دعوت کن ایشان را بسوی اسلام واخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه و خبر کن ایشان را به چیزی که
واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام فوالله لان یهدی الله بک پس بخدا سوگند اگر هدایت کند خدا بسبب تو
رجلا واحدا یک مرد را خیر لک من ان یکون لک حمر النعم بهتر است مر ترا از آنکه باشد مر ترا شتران سرخ موی قسطلانی
رسیده که امیر المومنین علی چون پای قلعه رسیده در آنرا بر کنده بر سر خود گرفت و گرانی آن در آن قدر بود که بعد از آن هفتاد مرد حرکت
نمیدادند و از چهل نفر کمتر نمیتوانستند برداشت قسطلانی گفته اختلاف کرده اند که فتح خیبر بصلح بود یا بعنوه و غلبه لیکن ثانی اصح است
چنانکه ازین احادیث مذکوره بوضوح پیوسته است که اسیر کردند زنان و فرزندان آنها را و کشتند مقاتلان را حدثنا عبد الغفار بن داود
قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن ح وحدثنی احمد قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یعقوب بن عبد الرحمن الزهری عن عمرو مولی
المطلب عن انس بن مالک قال قدمنا خیبر فلما فتح الله علیه الحصن گفت انس بن مالک آمدیم
خیبر را پس چون فتح کرد خدا بر وی آن قلعه را ذکر کرده شد مر او را جمال صفیة بنت حیی بن اخطب ذکر کرده شد خوبی صفیه دختر حیی بن اخطب وقد قتل
زوجها وکانت عروسا و بتحقیق کشته شده بود شوهر او و بود وی عروس نزدیک بنا آن شوهر فاصطفاها النبی صلی
الله علیه وسلم لنفسه پس اختیار کرد آنرا پیغمبر خدا برای خود از خمس غنیمت که پیش از قسمت غنائم حق آنحضرت بود
فخرج بها حتی بلغنا سد الصهباء حلت پس برآمد با صفیه تا آنکه رسیدیم بموضع سد صهبا که یک منزل از خیبر است بجانب مدینه
از حیض برآمد فبنی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دخول کرد بوی رسول خدا ثم صنع حیسا فی نطع صغیر پس ساخت شد طعام حیس
بفتح حا و سکون تحتیه سفره چرمینه از خرما و روغن و اقط ساخته میشود ثم قال لی آذن من حولک پس فرمود مرا اذن کن کسی را
که گرد تست فکانت تلک ولیمته علی صفیة پس بود آن طعام ولیمه آنحضرت بر صفیه ثم خرجنا الی المدینة قال فرایت النبی صلی الله
علیه وسلم یحوی لها وراءه بعباءة پس دیدم پیغمبر خدا را که میپیچید برای وی در عقب خود چادر را تا فرو پوشد بهوا منقوط و کسر واو و تشدید
تحتیه چادری که میگیرند آنرا گرد سنام شتر ثم یجلس عند بعیره فیضع رکبته پس نشستی نزد شتر خود و می نهاد زانوی
خود را وتضع صفیة رجلها علی رکبته حتی ترکب و می نهاد صفیه پای خود را بر زانوی آنحضرت تا آنکه سوار میشد و
خادمی را لازم نداشت که باین خدمت قیام نماید حدثنا اسمعیل قال حدثنی اخی عن سلیمن عن یحیی عن حمید الطویل سمع

الجزء الثاني عشر شیخ الاسلام | کتاب الخصومات

فاخبرہ پس خبر داد آن مسلمان آن حضرت را فقال
النبی صلی الله علیه وسلم لا تخیرونی علی موسی
پس فرمود آن حضرت برگزیده فضیلت منهید
مرا بر موسی فان الناس یصعقون یوم القیمة
صعق بی هوش شدن مردم بیهوش میشوند روز قیامت
فاکون اول من یفیق پس میباشم من بیدار ایشان
پس هوش می آیم اول کسیکه بهوش آید فاذا
موسی باطش بجانب العرش پس ناگاه می بینم موسی
علیه السلام گیرنده است یک طرف عرش افتاده
فلا ادری اکان فیمن صعق فافاق قبلی پس نمیدانم آیا موسی بود
در کسانیکه بیهوش افتادند پس بهوش
آمد پیش از من او کان ممن استثنی الله یا بوده موسی
از جمله آن کسانیکه استثنا کرده خدا تعالی از عموم
صعقه بقول خود فصعق من فی السموات ومن فی الارض
الا من شاء الله چون فرشتگان مردرا احادیث
انبیا باید حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا
وهیب قال حدثنا عمرو بن یحیی عن ابیه
عن ابی سعید الخدری قال بینا رسول الله صلی الله
علیه وسلم جالس جاء یهودی در اثنای آنکه
آنحضرت نشسته است آمد مرد یهودی فقال
یا ابا القاسم ضرب وجهی رجل من اصحابک پس
گفت ای ابو القاسم که کنیت آنحضرت است زد روی
مرا مردی از یاران تو فقال من پس فرمود که کیست
قال رجل من الانصار گفت مردی از انصار
قال ادعوه فرمود بطلبید او را فقال اضربته
پس فرمود آن حضرت آن مرد را وقتیکه آمد آیا زدی
تو یهودی را قال سمعته بالسوق یحلف والذی
اصطفی موسی علی البشر پس گفت آن صحابی شنیدم
یهودی را بازار که سوگند میخورد که سوگند آن کسی
که برگزید موسی را بر جنس بشر و روایت

انس قال اقام النبی صلی الله علیه وسلم مروایست از حمید طویل که شنید انس بن مالک را که بتحقیق پیغمبر خدا اقام علی صفیة بنت حیی بطریق خیبر ثلثة ایام حتی اعرس بها اقامت کرد آنحضرت بر صفیه بنت حیی در راه خیبر سه روز تا بنا کرد بوی وکانت فیمن ضرب علیها الحجاب و بود آنحضرت در زنانیکه زد بر آنها حجاب یعنی آنرا آزاد کرده نکاح بست و داخل امهات المؤمنین ساخت و در روایت غیر ابی ذر و کانت ضرب بلفظ مجهول و الحجاب بالرفع است حدثنا

سعید بن ابی مریم قال حدثنا محمد بن جعفر بن ابی کثیر قال اخبرنی حمید انه سمع انسا یقول اقام النبی صلی الله علیه وسلم بین خیبر والمدینة ثلث لیال یبنی علیه بصفیة اقامت کرد پیغمبر خدا میان خیبر و مدینه سه شب یا روز یعنی شب که بنا کرده میشد بر آنحضرت با صفیه یعنی در یک حجره بود و مدخول شد فدعوت المسلمین الی ولیمته پس خواندم مسلمانان را بسوی مهمانی ولیمه آنحضرت وما کان فیها من خبز ولا لحم و نبود در آن ولیمه نانی و گوشتی وما کان فیها الا ان امر بلال بالانطاع فبسطت و نبود در آن ضیافت مگر آنکه فرمود بلال را به انطاع پس گسترده شد فالقی علیها التمر والاقط والسمن پس گسترده شد نطعها پس انداخت بر آن خرما و پنیر که از عالم پنیر است و روغن فقال المسلمون احدی امهات المؤمنین او ما ملکت یمینه پس گفتند مسلمانان آیا از امهات المؤمنین است یا سریه است که ملک یمین است چه بعد از ولیمه این تردد داشتند قالوا ان حجبها فهی احدی امهات المؤمنین گفتند اگر پرده کرد او را پس وی یکی از امهات مؤمنین است وان لم یحجبها اگر پرده نکرده او را فهی مما ملکت یمینه پس وی از جمله مملوک یمین است فلما ارتحل وطأ لها خلفه ومد الحجاب پس وقتی که کوچ کرد پرده گرفت او را عقب خود و کشید بروی حجاب را حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة ح قال الانصاری وحدثنی

عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب قال حدثنا شعبة عن حمید بن هلال عن عبد الله بن مغفل قال کنا محاصری خیبر گفت عبد الله بن مغفل بودیم ما محاصره کنندگان خیبر فرمی انسان بجراب فیه شحم پس انداخت آدمی انبانی را که در وی پیه گداخته بود فنزوت لآخذه پس قصد کردم که بگیرم آنرا فالتفت فاذا النبی صلی الله علیه وسلم فاستحییت پس نگریستم پس ناگاه دیدم که آنحضرت می بیند پس شرم کردم که بگیرم آنرا مقصود از ایراد این حدیث آنست که عبد الله بن مغفل از حاضران غزوه خیبر است

حدثنا عبید بن اسمعیل عن ابی اسامة عن عبید الله عن نافع وسالم عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی یوم خیبر عن اکل الثوم مرویست از ابن عمر که بتحقیق رسول خدا منع کرد از خوردن سیر از جهت گنده بوی آن و این نهی تنزیهی است چنانکه از احادیث دیگر معلوم شده که هر که بخورد آنرا نیاید در مسجد وعن اکل لحوم الحمر الاهلیة و منع کرد از خوردن گوشت خران خانگی و این نهی تحریمی است و این نهی مستعمل است اینجا در دو معنی بطریق عموم مشترک یا عموم مجاز کذا قال الکرمانی نهی عن اکل الثوم هو عن نافع وحده و عبید الله میگوید که نهی از خوردن سیر مروی از نافع است تنها و لحوم الحمر الاهلیة در روایت نهی خوردن گوشت خر خانگی عن سالم از سالم است حدثنا یحیی بن قزعة قال حدثنا مالک عن ابن شهاب

عن عبد الله والحسن ابنی محمد بن علی عن ابیهما عن علی بن ابی طالب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن متعة النساء یوم خیبر روایت کرده است ابن شهاب زهری از عبد الله و حسن پسران محمد بن علی از پدر خود که محمد بن حنفیه است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که بتحقیق رسول خدا منع کرد از متعه زنان روز خیبر متعه آنست که نکاح کنند بمدت معین وعن اکل الحمر الانسیة و از خوردن خران اهلی انسیه بکسر همزه و سکون نون و در روایت ابی ذر از حموی و مستملی حمر الانسیة باسقاط لام تعریف از حمر و بفتح همزه و نون حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عبید الله بن عمر

... گرفته ... گریده است ... عرض ... پس ... که بود ... در ... آن ... از جهت ... داده شد ... صفه ... در دنیا که او را ... بیان کرد ... طلب کرد ... سیمی قال حدثنا همام عن قتادة عن انس ان یهودیا رض راس جاریة بین حجرین یهودی کوفت سر دختری را میان دو سنگ فقیل لها من فعل هذا بک پس گفته شد مر آن جاریه را که کرد این کار را با تو افلان افلان حتی سمی الیهودی ... را ... پس اشاره کرد آن جاریه که آری فاخذ الیهودی پس گرفته شد آن یهودی فاعترف پس اقرار کرد که من کرده ام فامر النبی صلی الله علیه وسلم فرض راسه بین حجرین پس حکم کرد آنحضرت بر یهودی مانند آنچه وی کرده بود پس کوفته شد سر یهودی میان دو سنگ و در کتاب الدیات بیاید

باب من رد امر السفیه والضعیف العقل

وان لم یکن حجر علیه الامام ذکر کسیکه رد کرد تصرف سفیه و سبک عقل را اگرچه حجر نکرده باشد بر وی امام یا نائب او که قاضی باشد سفیه آنکه عمل میکند بخلاف مقتضای عقل و عاقبت اندیشی بی غرض و مصلحت عطف ضعیف العقل تفسیری است و بعد از اجماع بر منع مال او از وی تا ایناس رشد حقیقتا یا حکما و بر عدم حجر وی از تصرفات فعلیه چون قتل النفس و قطع عضو و تلف مال دیگری که مشاهد است وجود آن حسا اختلاف کرده اند در منع از تصرفات قولیه که احتمال فسخ ندارند چون نکاح و طلاق و عتاق نزد علمای حنفیه حجر کرده نشود و جائز باشند چنانکه اگر هزل چنین تصرفات کنند و نزد مالکیه و شافعیه وغیر ایشان رد کرده نشود و مگر آنچه تصرف کند بعد حجر و نیز اختلاف کرده اند در منع وی از تصرفات قولیه

عن نافع عن ابن عمر نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم خيبر عن لحوم الحمر الاهلية **حدثنا** اسحق قال

حدثنا يحيى بن سعيد قال حدثنا عبيد الله عن نافع وسالم عن ابن عمر قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن لحوم الحمر الاهلية **حدثنا**

سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو بن دينار عن محمد بن علي عن جابر بن عبد الله قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم يوم خيبر عن لحوم الحمر الاهلية ورخص في

لحوم الخيل ... خوردن گوشت اسپ ... روايت ... كه كسى كه مباح كرده خوردن

گوشت اسپ چنانكه شافعى ومحمد وابو يوسف ... **حدثنا** صدقة بن الفضل قال حدثنا ... عن

ابى اوفى قال اصابتنا مجاعة ليالى خيبر ... در روز خيبر گرسنگى ... بعضى ... گوشت خر ... قال

بعضى ديگها گرفته بودند ... فنادى النبى صلى الله عليه وسلم لا تاكلوا من لحوم الحمر شيئا واهريقوها پس آمد منادى

پيغمبر خدا و گفت مخوريد از گوشت خرها ... قال ابن ابى اوفى فتحدثنا انما نهى عنها لانها لم تخمس

گفت ابن ابى اوفى پس گفتيم ما ... يعنى ياران ... گمان خود ... اين نهى از انجهت است كه خمس غنيمت بر آورده نبود

و پيش از آن تصرف كرده بودند قال بعضهم نهى عنها البتة لانها كانت تاكل العذرة و بعضى گفتند نهى كرد آنحضرت قطعا

از انجهت كه ميخورد نجاست ... نهى ... مهمله ... يعنى نجاست ... و ... بعين ... معنى آمده

و ... انجا ... است ... در ... و تعليل ... است ازانكه در ماكولات پيش از قسمت بقدر حاجت ... پيش

تصرف بوده و خوردن نجاست ... باشد كراهت باشد خوردن نه با وجود اكل نجاست ... بعضى حرمت گوشت

خر ... است چنانكه در حديث سابق معلوم شد بعضى گويند نهى ازان بسبب حاجت است ... وجه ... ميشود

با باحت خوردن گوشت اسپ با آنكه ... بودند آنها را پيش از قسمت واين هردو علت از اصحاب امام مالك است كه قائل اند

با باحت اكل گوشت خر اهلى نعوذ ... **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرنى عدى بن ثابت عن البراء

وعبد الله بن ابى اوفى انهم كانوا مع النبى صلى الله عليه وسلم فاصابوا حمرا فطبخوها مرويست از براء بن عازب وعبد الله بن

ابى اوفى كه بتحقيق بودند صحابه با پيغمبر خدا پس دريافتند خرانرا پس پختند گوشت آنها فنادى منادى النبى صلى الله عليه وسلم

پس ندا كرد منادى پيغمبر خدا اكفئوا القدور ... بريزيد ديگها را ... القدور بهمزه مفتوح مقطوع وسكون كاف

وكسر فاء است ... روايت ... بكسر همزه وفتح فاء است يعنى اقلبوا **حدثنا** اسحق قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا شعبة

قال حدثنا عدى بن ثابت سمعت البراء وابن ابى اوفى يحدثان عن النبى صلى الله عليه وسلم ... حديث كرد عدى

بن ثابت كه شنيدم براء بن عازب وابن ابى اوفى را كه حديث ميكردند از پيغمبر خدا انه قال يوم خيبر كه بتحقيق آنحضرت فرمود

روز خيبر وقد نصبوا القدور اكفئوا القدور در حالى كه برپا كرده بودند ديگها را از گوشت خر بريزيد ديگها را

حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة عن عدى بن ثابت عن البراء قال غزونا مع النبى صلى الله عليه وسلم نحوه ... با پيغمبر خدا

روايت كرده مانند حديث سابق **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال اخبرنا ابن ابى زائدة قال اخبرنا عاصم عن عامر عن البراء بن

عازب قال امرنا النبى صلى الله عليه وسلم فى غزوة خيبر گفت براء فرمود ما را پيغمبر خدا در غزوهٔ خيبر ان نلقى لحوم الحمر

الاهلية نيئة ونضيجة ... بيندازيم گوشتهاى خران خانگى را خام و پخته ثم لم يامرنا باكله بعد پس نفرمود ما را بخوردن آن

بعد ازان **حدثنا** محمد بن ابى الحسين قال حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابى عن عاصم الاحول عن عامر عن ابن عباس

قال لا ادرى انهى عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم ... مرويست از ابن عباس گفت نميدانم آيا منع كرد ... رسول

الجزء التاسع شيخ الاسلام كتاب الى الخصومات

و لهذا منع كرده ميشود از وى مال و منع ... جهت ...

نگنند ... زبان خود چيزى ... يا ...

... نرد ... كرده سفيه ...

... قاضى ... اظهار ... است ...

بعضى ... قاضى جايز نبود نزد وى ... كرده ... ميان

... ميان ... موقوف بر قضاى قاضى است

... موقوف بر جانب ...

د قضا قاضى باشد و حجر سفيه موقوف نيست بر قضا

... ثابت شود ... قضاء و جواب از طرف امام

گفته اند كه صبى چون قدرت نظر خود ندارد مستحق نظر

باشد و سفيه كه نظر كرده است شارع در حق وى ...

... آلت قدرت كه عقل است ... مكابره خود ...

... اختيار خود ... خلاف آن ...

... فائده منع مال آنست كه تبذير ...

... باشد ... صورت ... ذكر ...

جابر ان النبى صلى الله عليه وسلم رد على المتصدق

قبل النهى ثم نهاه ... ذكر كرده ميشود از جابر كه آنحضرت

رد كرد ... تصدق كرده ... خود ...

... آنحضرت ... خرد ... ازان ...

... غلام خود را ... فروخت آن را آنحضرت

چنانكه بعد ازين بيايد ... در بعضى طرق آن آمده ...

از خوردن گوشت خر اهلی من اجل انه کان حمولة الناس فکره ان تذهب حمولتهم ... ازجهت آنکه بار بردار مردم است پس ناخوش داشت آنکه برطرف شود بار بردار مردم او جهت تحریم خیبر یا حرام کرده است مطلقا تحریم ابدی لحوم الحمر الاهلیة لحوم بنصب بدل از ضمیر حرمه ... به تقدیر اعنی باشد و به جر نیز خوانده اند بر روایت ابی ذر بجهت بیان ضمیر یعنی

الحسن بن اسحق قال حدثنا محمد بن سابق قال حدثنا زائدة عن عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال قسم رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم خیبر للفرس سهمین وللراجل سهما گفت ابن عمر قسمت کرد رسول خدا روز غزوه خیبر اسپ را دو سهم و مرپیاده را یک سهم قال فسره نافع فقال اذا کان مع الرجل فرس فله ثلثة اسهم گفت راوی تفسیر کرده این حدیث را نافع پس گفت معنی آنست وقتی که باشد با مردی اسپ پس او را سه سهم است یک سهم ذات او را و دو سهم اسپ او را و پیاده را یک سهم فان لم یکن له فرس فله سهم پس اگر نباشد با وی اسپ پس او را یک سهم است نزد امام ابو حنیفه ... سوار را دو سهم است یکی برای ذات او و دیگر بسبب اسپ پس لام للفرس اجلیه است یا مراد فارس است و مقابلت او راجل با قرینه این معنی است

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان جبیر بن مطعم اخبره قال مشیت انا وعثمان بن عفان الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت جبیر بن مطعم رفتم من و عثمان بن عفان نزد پیغمبر خدا فقلنا اعطیت بنی المطلب من خمس خیبر پس گفتیم دادی تو اولاد مطلب را از خمس غنیمت خیبر وترکتنا ونحن بمنزلة واحدة منک و گذاشتی تو ما را و حال آنکه ما و بنی مطلب یک منزلیم در نسبت بعبد مناف زیرا که عثمان عبشمی یعنی منسوب بعبد شمس و جبیر بن مطعم نوفلی است منسوب بنوفل و عبد شمس و نوفل و هاشم و مطلب پسران عبد مناف اند فقال انما بنو هاشم وبنو المطلب شیء واحد پس فرمود اولاد هاشم و اولاد مطلب یکی اند یعنی ... با اولاد هاشم و اولاد مناف که اقرب اند با حضرت ... قال جبیر ولم یقسم النبی صلی الله علیه وسلم لبنی عبد شمس ولبنی نوفل شیئا گفت جبیر قسمت نداد پیغمبر خدا اولاد عبد شمس را و اولاد نوفل را چیزی

حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا برید بن عبد الله عن ابی بردة عن ابی موسی قال بلغنا مخرج النبی صلی الله علیه وسلم ونحن بالیمن گفت ابو موسی رسید ما را خبر برآمدن پیغمبر خدا یعنی خبر هجرت یا خبر برآمدن او بمکه به مدینه و حال آنکه ما در یمن بودیم فخرجنا مهاجرین الیه پس برآمدیم ما در حالی که ترک کننده ایم وطن را بسوی آنحضرت انا واخوان لی انا اصغرهم من و دو برادر که مرا بود و انا اصغرهم و من خوردترین برادران بودم احدهما ابو بردة والآخر ابو رهم یکی از دو برادر ابو برده و دیگر ابو رهم ... اما قال فی بضع واما قال فی ثلثة وخمسین او اثنین وخمسین رجلا من قومه یا گفته است ابو موسی برآمدیم در بضعه یا گفته است در پنجاه و سه نفر یا در پنجاه و دو نفر ... بکسر موحده و سکون ضاد معجمه ... میان یکی تا ده فرکبنا سفینة پس سوار شدیم با کشتی را فالقتنا سفینتنا الی النجاشی بالحبشة پس انداخت ما را کشتی ما بسوی نجاشی والی حبشه بملک حبشه فوافقنا جعفر بن ابی طالب فاقمنا معه پس موافقت کردیم جعفر بن ابی طالب را که در حبشه بود پس اقامت کردیم با وی در حبشه حتی قدمنا جمیعا فوافقنا النبی صلی الله علیه وسلم حین افتتح خیبر تا آنکه آمدیم ما پس موافقت کردیم پیغمبر خدا را هنگامی که فتح کرد خیبر را و زیاده کرده در باب فرض خمس سهم داد ما را از غنیمت و سهم نداده احدی را که غایب بود از فتح خیبر غیر اصحاب سفینه را وکان اناس من الناس یقولون لنا یعنی لاهل السفینة و بودند مردمی چند از مردم مسلمان میگفتند ما را یعنی اهل سفینه را سبقناکم بالهجرة پیشی کرده ایم ما شما را بهجرت مدینه

کتاب الخصومات

من ... فی السفینة ... و ... بیع ... یا ... است ... و ... اصلاح ... و ... ضعیف العقل ... اگر ضایع کند ... ضعیف العقل ... النبی صلی الله علیه وسلم ... عن اضاعة المال ... نهی کرد از ضایع کردن مال ... اضاعة المال ... قال الله ... لا خلابة ... النبی صلی الله علیه وسلم ... حدثنا عاصم بن علی قال حدثنا ابن ابی ذئب عن محمد بن المنکدر عن جابر ... اعتق ... عبدا له لیس له مال غیره ... النبی صلی الله علیه وسلم ... النحام ...

حدثنا ابن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن دینار قال سمعت ابن عمر قال کان رجل یخدع فی البیع فقال النبی صلی الله علیه وسلم اذا بایعت فقل لا خلابة فکان یقوله ... آن مرد که فریب داده میشد در بیع ...

باب کلام الخصوم بعضهم فی بعض ... سخن کردن بعضی خصمان ... لیکن ... موجب حد و تعزیر ...

ودخلت اسماء بنت عميس على حفصة قدم معنا و در آمد اسماء بنت عمیس زن خود جعفر بن ابی طالب حال آنکه وی از جمله کسی است که
آورده بودند از حبش علی حفصة زوج النبی صلی الله علیه وسلم زائرة در آمد بر حفصه زوجه پیغمبر خدا در حالی که زیارت کننده است
حفصه را وقد كانت هاجرت الی النجاشی فیمن هاجر و تحقیق بود اسما که هجرت کرده بود بسوی نجاشی در جمعی که هجرت کرده بودند
فدخل عمر علی حفصة واسماء عندها پس در آمد عمر بن خطاب رضی الله عنه بر حفصه دختر خود در حالی که اسما نشسته بود نزدیک وی
قال عمر حین رأی اسماء من هذه گفت عمر هنگامی که دید اسما را کیست این زن قالت اسماء بنت عمیس گفت حفصه اسما بنت عمیس است
قال عمر الحبشیة هذه گفت عمر آیا حبشیه است این البحریة هذه آیا منسوب به بحر است این قالت اسماء نعم گفت بلی آری قال عمر سبقناکم بالهجرة
گفت عمر پیشی کردیم بر شما بهجرت فنحن احق برسول الله صلی الله علیه وسلم منکم پس ما بان سزاواریم بر رسول خدا از شما یعنی
در قرب و فضیلت فغضبت وقالت کلا پس خشم کرد اسما و گفت این چنین نیست والله کنتم مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم یطعم جائعکم ویعظ جاهلکم بخدا سوگند بودید شما در وقت هجرت با رسول خدا در حالی که طعام میداد گرسنه های
شما را و نصیحت میکرد نادانان شما را یعنی محافظت ظاهر و باطن شما میکرد وکنا فی دار او فی ارض البعداء البغضاء بالحبشة
و بودیم ما در دار یا در زمین جنبیان که قرابتی نداشتند و خشمناکان کافر بسبب اسلام و دشمن بوده اند با ما مستعجم بودیم
بر اسلام ... موحده ... بعیده ... البغضا ... موحده ... معجمه ... تنبیه ...
بسیار خشم کننده ... است چنانکه ارض از جهت اضافت بسوی ابعاد وذلک فی الله عز وجل وفی رسول الله
صلی الله علیه وسلم و این حال ما از جهت محبت خدا و رسول و دین اسلام بود وایم الله لا اطعم طعاما
ولا اشرب شرابا سوگند بخدا نمیخورم طعامی و نمی نوشم آبی حتی اذکر ما قلت للنبی صلی الله علیه وسلم تا آنکه ذکر کنم چیزی را
که گفتی تو به پیغمبر خدا ونحن کنا نؤذی ونخاف و بودیم ما که ایذا کرده میشدیم و ترسانیده میشدیم وسأذکر ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم واسأله
نزدیک است که ذکر کنم این را به پیغمبر خدا و سؤال کنم او را والله لا اکذب ولا ازیغ و بخدا سوگند که دروغ نمیگویم و نه کج
میکنم درین ذکر ولا ازید علیه و زیاده نمیکنم بر آنچه گفت فلما جاء النبی صلی الله علیه وسلم قالت یا نبی الله پس هرگاه
آمد رسول خدا بخانه حفصه گفت ای رسول خدا ان عمر قال کذا وکذا بتحقیق عمر گفت چنین و چنین قال فما قلت له فرمود
پس چه گفتی تو مر او را قالت قلت کذا وکذا گفت اسما گفتم چنین و چنین قال لیس باحق بی منکم فرمود نیست احدی
احق از شما بمن وله ولاصحابه هجرة واحدة مر عمر را و یاران او را یک هجرت است ولکم انتم اهل السفینة هجرتان و شما را
ای اهل سفینه دو هجرت است اسما بنت عمیس در هجرت داشت لیکن اهل سفینه یاران اشعریان اند قالت ولقد رأیت ابا موسی
واصحاب السفینة یأتوننی ارسالا گفت اسما بتحقیق دیدم ابا موسی را و اصحاب سفینه را که می آمدند بمن فوج فوج یسألونی
عن هذا الحدیث می پرسیدند مرا ازین حدیث که آنحضرت فرموده ما من الدنیا شیء هم به افرح ... نبود از دنیا چیزی که ایشان
خوشحال تر باشند بآن ولا اعظم فی انفسهم مما قال لهم النبی صلی الله علیه وسلم و نه عظیم تر در ... آنچه
گفت مر ایشان را پیغمبر خدا قال ابو بردة قالت اسماء فلقد رأیت ابا موسی وانه لیستعید منی هذا الحدیث گفت اسما
بتحقیق دیدم ابا موسی را در حالی که او طلب اعاده میکرد این حدیث را از من وقال ابو بردة عن ابی موسی گفت ابو بردة
باسناد سابق از ابی موسی اشعری قال النبی صلی الله علیه وسلم انی لاعرف اصوات رفقة الاشعریین بالقرآن
فرمود پیغمبر خدا بتحقیق من می شناسم آوازهای جماعه اشعریان بقرآن حین یدخلون باللیل هنگامی که میدرآیند شب

صحابی و تقریب ... سوگند ... یهود ...
کان بیننی وبین رجل من الیهود شیء
بود میان من و میان مردی از یهود چیزی
و در بعضی روایات کان بینی رجل من الیهود ...
بتقدیم ... پس انکار کرد مرا فقدمته
الی النبی پس پیش بردم او را بسوی پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فقال لی رسول الله پس فرمود مرا پیغمبر
صلی الله علیه وسلم الک بینة آیا مر ترا هست
شاهدان قلت لا گفتم نیستند شاهدان قال گفت
راوی فقال للیهودی احلف پس فرمود مر یهودی
را سوگند بخور قال قلت یا رسول الله اذا یحلف
ویذهب بمالی گفت عبد الله گفتم ای رسول خدا
این هنگام که چنین است سوگند میخورد و می برد
مال مرا فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی
این آیه را ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم
ثمنا قلیلا بتحقیق کسانیکه میخرند و حاصل میکنند
بوسیله پیمان الهی و سوگندهای خود زر و بهای
اندک را نیست ایشان را نصیب در آخرت چنانکه الله
کرده الی آخر الآیة تا آخر آیه پس فرمود این حدیث
مذکور است چنانکه در سابقات گذشت حدثنا
عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال حدثنا
یونس عن الزهری عن عبد الله بن کعب بن مالک
عن کعب انه تقاضی ابن ابی حدرد دینا کان
... ... عبد الله ... دینا کان
له علیه فی المسجد روایت است از کعب بن مالک
که وی طلب کرد ابن ابی حدرد را وامی که مر کعب را
بود بروی در مسجد شریف فارتفعت اصواتهما
پس بلند شد آوازهای ایشان بنحوی که ...
میان هر دو خصمین ... سمعها رسول الله
شنید آوازها را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وهو فی بیته و حال آنکه آن حضرت در خانه خود بود
فخرج الیهما حتی کشف سجف حجرته پس برآمد بسوی
این دو خصمین تا آنکه وا کرد پرده ... پرده
حجره خود را فنادی پس ندا کرد یا کعب قال گفت
لبیک حاضرم در خدمت تو یا رسول الله قال
ضع من دینک هذا فرمود ... و کم کن از وام خود
این قدر را و اومأ الیه واشارت کرد بسوی کعب
ای الشطر ... راوی ... اشارت نصف
یعنی نیم وام ... قال گفت کعب لقد فعلت
بتحقیق کردم ... رسول الله قال قم

پدر خالد بن هشامی بود از فحول است باتفاق رواة مؤلف و بعضی از رواة مسلم بر حلوان از رحلت آورده اند و تصریح کرده است این روایت را و سیاطی و لعرفت وجوههم امسیر هم بالقرآن بالليل می شناسم منزلهای ایشان را از آواز ایشان بقرآن در وقت شب ان کنت لم ار منازلهم حین نزلوا بالنهار اگرچه بودم من که ندیده ام منزلهای ایشان را تا آنکه نزول کردند بروز و درین مقام هم اتفاقی و منافی ظاهر است و منهم حکیم یعنی از اشعریان است حکیم نام مردی شجاع

اذا لقی الخیل او قال العدو وقتی که پیش آمدی جمعی را از دشمنان یا گفت عدو بجای خیل شک کرده است راوی قال لهم ان اصحابی یامرونکم ان تنظروهم بفتح تا فوقانیه و ضم ظاء معجمه است از انتظار گفتی مر آنجماعه را که یاران من میفرمایند شما را که انتظار کنید ایشان را یعنی دلیری میکرد بر اعداد و در واهمه آنها می انداخت که یاری یاران هستند و در روایت ابی ذر تنظروهم بضم فوقانیه و کسر ظاء از انظار یعنی امهال و تعجیل کرد از خیل خیل مسلمانان باشد یعنی میگفت بجاهد مسلمانان در روی مقابلت با عداکه یاران من میگویند شما را که توقف کنید که ما همراهی کنیم و با دشمنان مقاتله نمائیم مقصود او اظهار شجاعت خود و یاران خود است

حدثنا اسحق بن ابراهیم سمع حفص بن غیاث قال حدثنا برید عن ابی بردة عن ابی موسی قال قدمنا علی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابوموسی اشعری آمدیم نزد رسول خدا بعد ان افتتح خیبر بعد از آنکه فتح کرده بود خیبر را فقسم لنا ولم یقسم لاحد لم یشهد الفتح غیرنا پس قسمت داد از غنایم ما را و قسمت نداد هیچ کس را که حاضر نشده فتح را غیر از ما اشعریان

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا معاویة بن عمرو قال حدثنا ابواسحق عن مالک بن انس قال حدثنی ثور قال حدثنی سالم مولی ابن مطیع انه سمع ابا هریرة یقول افتتحنا خیبر فلم نغنم ذهبا ولا فضة گفت ابوهریره فتح کردیم خیبر را پس غنیمت نیافتیم طلا را و نه نقره را انما غنمنا البقر والابل والمتاع والحوائط و جز این نیست که غنیمت یافتیم گاو و شتر و متاع و باغها اجناس و دیگر ثم انصرفنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی وادی القری پس برگشتیم با رسول خدا بسوی وادی القری نام موضعی است نزدیک مدینه و معه عبد له یقال له مدعم اهدی له احد بنی الضباب و با آنحضرت بنده او بود گفته میشود او را مدعم بکسر میم و سکون دال و فتح عین مهمله هدیه کرده بود آنحضرت را یکی از اولاد ضباب بکسر ضاد معجمه ابن سعد صحابی حلیمان یا رفاعه فبینما هو یحط رحل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس در اثنای آنکه او فرود میکرد سواری آنحضرت را اذ جاءه سهم عائر حتی اصاب ذلک العبد ناگاه آمد نزد آنحضرت تیر انداز نامعلوم نبود تا آنکه رسید آن بنده را و مردمان از حجم تیر عائر بمهمله مثل قائل فقال الناس هنیئا له الشهادة پس گفتند مردم گوارا باد مر او را شهادت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی والذی نفسی بیده پس فرمود رسول خدا بلکه خلاف آنست که گفتید سوگند کسی که ذات من در دست تصرف و قدرت اوست ان الشملة التی اصابها یوم خیبر من الغنائم بتحقیق چادری که دریافت آنرا روز خیبر از غنیمتها لم تصبها المقاسم که نرسانیده آنرا قسمت کنندگان غنیمت لتشتعل علیه نارا هر آینه شعله میزند بر وی آتش فجاء رجل حین سمع ذلک من النبی صلی الله علیه وسلم بشراک او بشراکین پس آورد مردی هنگامی که شنید این را از پیغمبر خدا یک دوال نعلین یا دو دوال شک راوی است فقال هذا شیء کنت اصبته پس گفت این چیزیست که یافته بودم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم شراک او شراکان من نار پس فرمود پیغمبر خدا یک شراک یا دو شراک از آتش و وفرخ جزای آنست

حدثنا سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید عن ابیه انه سمع عمر بن الخطاب گفت محمد بن جعفر خبر داد مرا زید از پدر خود اسلم که تحقیق وی شنید عمر بن خطاب را یقول اما والذی نفسی بیده میگفت عمر در ایام خلافت خود آگاه باشید سوگند کسی که نفس من در دست قدرت اوست

شنیدم عمر را رضی الله عنه که میگفت شنیدم هشام بن حکیم را که صحابی ابن صحابی است میخواند سوره فرقان را در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستمعت لقراءته ... آنحضرت که خوانانیده بود مرا این سوره را و نزدیک بودم که شتابی کنم بر وی بعقوبت اعدات قرأت که گمان کردم ثم امهلته حتی انصرف پس مهلت دادم او را تا آنکه برگشت ثم لببته بردائه پس گرفتم او را بچادر وی بگلویش انداختم پس آوردم بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت انی سمعت هذا یقرأ علی غیر ما اقرأتنیها پس گفتم که من شنیدم این را که میخواند بر غیر وجهی که خوانانیده مرا این سوره را فقال لی ارسله پس فرمود آن حضرت مرا بگذار او را ثم قال له اقرأ پس فرمود هشام را بخوان فقرأ پس خواند هشام فقال هکذا انزلت پس فرمود این چنین نازل شده ثم قال لی اقرأ پس فرمود مرا که بخوان فقرأت پس خواندم فقال هکذا انزلت پس فرمود این چنین نازل شده ان القرآن انزل علی سبعة احرف بتحقیق قرآن نازل شده بر هفت وجه و مراد آن در فضائل القرآن واضح کرده فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید از قرآن آنچه آسان باشد ازین وجوه

باب اخراج اهل المعاصی والخصوم من البیوت بعد المعرفة برآوردن گناهکاران و مخاصمان از خانها بعد از شناختن این حال از ایشان و قد اخرج عمر اخت ابی بکر حین ناحت و تحقیق برآورد عمر رضی الله عنه خواهر ابوبکر صدیق را رضی الله عنه که ام فروه نام داشت از خانه وی وقتیکه نوحه کرد وی بر وفات ابوبکر بعد از آنکه منع کرد ایشان را از نوحه پس باز نماندند تا آنکه دره نیز زد پس متفرق شدند نوحه گران حدثنا

محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن ابی عدی عن شعبة عن سعد بن ابراهیم عن عبد الرحمن بن عوف عن حمید بن عبد الرحمن ... سعد مذکور عنها

لو کان آخر کہ آخر الناس ببّاناً لیس لهم شیء اگر نبودی من وحفظ آنکه بگذارم آخر بای مردم را بی چیز این آن کسند برابر و بیک طرق در حالی کہ نیست مر آنها را چیزی ببّان بضم موحده ثانی مشدد بعدا الف نون گفته ابو عبیده گوید گمان ندارم کہ این لفظ عربی باشد ازہری گوید لغت یمان است در کلام عرب فاش نشده است در قاموس گفته ہمیان واحد علی بیان بخفیف ای طریقۃ واحدۃ سیوطی گوید این لفظ در لغت عرب نیامده و آن بیان است بتحتیہ بعد از موحدہ ای شیئاً واحداً قسطلانی گفته اند بیان بمعنی بی چیز کہ ہیچ مر او را نباشد ما فتحت علی قریۃ الا قسمتها کما قسم النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیبر فتح کرده نشدی بر من دہی مگر آنکہ قسمت کردمی چنانکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قسمت کرده است خیبر را ولکن اترکها خزانۃ لهم یقتسمونها ولیکن می‌گذارم آنرا در حالی کہ خزانہ باشد مردم را یعنی وقف مؤبد کردم و گذاشتم آنرا مثل خزانہ برای مردم تا قسمت کنند ہمہ اوقات بر مردم خراج آنرا و آیندها محروم و فقیر محض نباشند **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا ابن مہدی عن مالک بن انس عن زید بن اسلم عن ابیہ عن عمر رضی اللہ عنہ قال لولا آخر المسلمین گفت اگر نبودی ملاحظہ حال آخر مسلمانان ما فتحت علیہم قریۃ الا قسمتها فتح کرده نشدی بر ایشان قریہ مگر آنکہ قسمت کردمی آنرا بر حاضران کما قسم النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیبر چنانکہ قسمت کرده است پیغمبر خدا مواضع خیبر را **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال سمعت الزہری وسالہ اسمعیل بن امیۃ گفت سفیان شنیدم زہری را و علی آنکہ پرسیده بود او را اسمعیل بن امیہ قال اخبرنی عنبسۃ بن سعید ان ابا ہریرۃ اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت زہری خبر داد مرا عنبسہ بن سعید کہ بتحقیق ابو ہریره آمد نزد پیغمبر خدا فسالہ پس سوال کرد از پیغمبر خدا آنکہ بدہد او را از غنایم خیبر فقال لہ بعض بنی سعید بن العاص لا تعطہ پس گفت مر آنحضرت را بعضے از ابنای سعید بن العاص و آن ابان بن سعید است مده او را ای رسول خدا فقال ابو ہریرۃ ہذا قاتل ابن قوقل پس گفت ابو ہریره این یعنی ابان بن سعید کشنده ابن قوقل است در غزوہ احد قوقل بدو قاف مفتوح در میان واو بر وزن جعفر و نام ابن قوقل نعمان بن مالک بن ثعلبۃ بن اصرم است انصاری اوسی است و قوقل لقب ثعلبہ است یا لقب اصرم فقال واعجباہ لوبر تدلی من قدوم الضان پس گفت ابان بن سعید ای عجب عجیب چیزی است کہ فرود آمده است از موضع قدوم ضان بایں کلام اہانت کرده است ابو ہریره را یعنی لایق آن نیست کہ در مقام شرع و منع باشد وبر بفتح واو و سکون موحده جانوری است مثل گربہ سرخ رنگ است یا سفید رنگ نیک چشم قدوم الضان بفتح قاف و ضم دال مہملہ مخففہ بمعنی پیشہ و ضان بمعجمہ و ہمزه در بعضی بی ہمزه آمده و در آخر نون نام کوه پاره ایست در زمین دوس کہ ابو ہریره از انجاست ویذکر عن الزبیدی عن الزہری و ذکر کرده میشود از زبیدی کہ روایت کرد از زہری قال اخبرنی عنبسۃ بن سعید انہ سمع ابا ہریرۃ یخبر سعید بن العاص گفت زہری خبر داد مرا عنبسہ بن سعید کہ بتحقیق وی شنیده ابا ہریره را کہ خبر میداد سعید بن عاص را قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابان علی سریۃ من المدینۃ قبل نجد گفت ابو ہریره فرستاد رسول خدا ابان را بر سریہ از مدینہ بجانب نجد قال ابو ہریرۃ فقدم ابان واصحابہ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بخیبر بعد ما افتتحہا گفت ابو ہریره پس آمد ابان و ہمراہان او نزد پیغمبر خدا بخیبر پس از آنکہ فتح کرده بود آنرا وان حزم خیلہم لیف و تنگ ہای اسپان ایشان ریسمان پوست خرما بود یعنی با بی سامانی بودند حزم بضم حاء مہملہ و زای ساکن جمع حزام است لیف بلام تاکید است مرفوع خبر ان در روایت ابی ذر لیف است بتشدید لام بالای ان لام تعریف یا تاکید قال ابو ہریرۃ قلت یا رسول اللہ لا تقسم لہم گفت ابو ہریره چون طلب قسمت کردند گفتم ای رسول خدا قسمت مده ایشان را فقال ابان وانت بہذا

در مزارع جاری شد بحری از قسم وقف این لفظ بطریقہ اہلی جاری شد بعد از عباس حکایت کیا درخانہ بیکار گذاشتہ است آنرا باب ما یعذر فی الوصیۃ ...

باب من دعوی الوصی للمیت حیوة درسے میت جاری است تمییت آنکہ گفته است نیت حیات کہ بعد از مرگ ...

حدثنا عبد اللہ بن محمد قال حدثنا سفین عن الزہری عن عروۃ عن عائشۃ ان عبد بن زمعۃ وسعد بن ابی وقاص اختصما الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی ابن امۃ زمعۃ بتحقیق عبد بن زمعہ و سعد بن ابی وقاص خصومت بردند بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در پسر ولیده زمعہ کہ زاییده بود فقال سعد یا رسول اللہ اوصانی اخی اذا قدمت ان انظر ابن امۃ زمعۃ فاقبضہ وصیت کرده است مرا برادر من عتبہ ... چون رسیدی بمکہ پسر ولیده زمعہ را بگیر ... فانہ ابنی ... گفت عبد بن زمعہ اخی وابن امۃ ابی ولد علی فراش ابی ... فرای النبی صلی اللہ علیہ وسلم شبہا بینا بعتبۃ ... فقال ہو لک یا عبد بن زمعۃ الولد للفراش ... واحتجبی منہ یا سودۃ ...

باب التوثق ممن تخشی معرتہ استوار گرفتن در کار از کسے کہ ترسیده میشود فساد و عیب او ...

وقید ابن عباس عکرمۃ علی تعلیم القرآن والسنن والفرائض و زنجیر کرد ابن عباس عکرمہ را ... قرآن و سنتہا و فرایض اسلام ...

حدثنا قتیبۃ قال حدثنا اللیث عن سعید بن ابی سعید انہ سمع

پس گفت ابان و تو با ین قدر و منزلت رسیده نزد رسول خدا که دخل میکنی نزد رسول خدا یا انکه قوم رسول خدا نیستی و قبیلی نیافتیاو برنخذته من راس ضان ای وبری که فرود آمده از سر کوه تحدر بلفظ ماضی هست بطریق التفات از خطاب بغیبت فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابان اجلس و لم یقسم لهم پس فرمود پیغمبر خدا ای ابان بنشین و قسمت نداد او را و همراهان او را و در روایت سابق مذکور هست که ابو هریره سوال قسمت کرده و ابان گفت که قسمت مده او را ای رسول خدا و درین هر دو روایت منافی ندارند تواند که از هر دو را ابان و ابو هریره طلبی واقع شده باشد و هر یکی منع عطاء دیگری کرده حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عمرو بن یحیی بن سعید قال اخبرنی جدی گفت موسی بن اسمعیل حدیث کرد مرا عمرو بن یحیی بن سعید گفت خبر داد مرا جد من که سعید است عمرو بن سعید بن العاص ان ابان بن سعید اقبل الی النبی صلی الله علیه وسلم که ابان بن سعید پیش آمد به پیغمبر خدا و سلام کرد او را پس سلام کرد بر وی فقال ابو هریرة یا رسول الله هذا قاتل ابن قوقل فقال ابان لابی هریرة واعجبا لک وبر تدأدأ من قدوم ضان ای عجب مر ترا جانوری که هجوم کرده بر ما از بیشه کوهی تدأدأ بفتح تا و دو دال بعد از هر یکی همزه یعنی هجم و در اصل بمعنی آواز سنگهاست که در سیل آب بر یکدیگر میرسد یعنی علی امرئ اکرمه الله بیدی عیب میکند بر من مردی را که ابن قوقل ست اکرام کرد او را خدا بدو بدست من بدرجه شهادت رسید و منعه ان یهینه بیدی و باز داشت او را ان رسانید به دست خود که مردن در حالت کفر ست حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان فاطمة بنت النبی صلی الله علیه وسلم ارسلت الی ابی بکر روایت است از عائشه که بتحقیق فاطمه دختر پیغمبر خدا فرستاد کسی را بسوی ابو بکر صدیق تسأله میراثها من رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب میکرد میراث خود را از رسول الله مما افاء الله عز وجل علیه بالمدینة از انچه داده بود خدا بر وی از مال کفار بغیر حرب و جهاد بمدینه مانند زمین بنی نضیر هنگامی که جلا وطن کرد ایشان را و فدک که مصالحه کرده بود اهل آن بر نصف و ما بقی من خمس خیبر و چیزی که باقی مانده بود نزد آنحضرت از نصف زمین خیبر که حاصل زمین آنرا باره برای اهالی و مسلمانان را انفاق میکرد فقال ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکناه صدقة پس گفت ابو بکر تحقیق رسول خدا فرموده ما وارث گردانیده نمیشویم چیزی که گذاریم آنرا صدقه هست در راه خدا ملک وارثان نیست انما یاکل آل محمد فی هذا المال میخورند اهل عیال محمد مگر درین مال وانی والله لا اغیر شیئا من صدقة رسول الله و سوگند بخدا تغیر نمیکنم چیزی را از صدقه رسول خدا صلی الله علیه وسلم عن حالها التی کانت علیها از حال آن صدقه که بود بر آن حال فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم در زمان حیات رسول خدا ولاعملن فیها بما عمل به رسول الله صلی الله علیه وسلم و هر آینه عمل میکنم در ان صدقه بچیزی که عمل کرده بود با آن رسول خدا اگر گوئی در حیات آنحضرت ملک او بود و در نفقه ازواج مطهره از ملک خود میداد و بعد از رحلت آنحضرت که صدقه شد بچه حساب بازواج میرسد گوئیم فابی ابو بکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئا پس ابا آورد ابو بکر انکه بدهد بفاطمه از ان صدقه چیزی فوجدت فاطمة علی ابی بکر پس غضب کرد فاطمه برابی بکر بمقتضای بشریت شاید که این حدیث نزد فاطمه اول بود چنانکه ضروریات ازواج از ان خارج بود ضروریات ورثه هم خارج باشد فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت پس ترک کرد فاطمه ملاقات ابو بکر را و سخن نکرد او را تا آنکه وفات یافت مراد از هجران انقباض از لقا و عدم انبساط

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب الخصومات

از ستونهای مسجد تا بیاموزد نماز روز دیدبان و ثابت گردد بران فخرج الیه رسول الله پس بر آمد بسوی وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ما عندک پس فرمود چیست نزد تو یا ثمامة قال عندی یا محمد خیر گفت ثمامه نزد من ای محمد خیر است و چون یا مال کثیر است فذکر الحدیث پس ذکر کرد راوی تمام حدیث را که مشتمل هست بر سوال و جواب تفصیل که واقع شد میان آنحضرت و میان ثمامه تا سه روز و در هر سه روز همین پاسخ پیوند فقال اطلقوا ثمامة پس فرمود روز سیوم رها کنید ثمامه را و او رفت و شد اسلام او

باب الربط والحبس فی الحرم جواز بستن و بند کردن اسیر در حرم گویا رد هست بر قول طاؤس که مکروه میداشت زندان مکه و میگفت سزاوار نیست خانه عذاب در خانه رحمت و اشتری نافع بن عبد الحارث دارا للسجن بمکة من صفوان بن امیة و خرید نافع بن عبد الحارث خزاعی که از فضلاء صحابه است و عامل کرده بود او را امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر مکه سرای را برای زندان بمکه از صفوان بن امیه جمحی مکی صحابی علی ان عمر ان رضی بالبیع فالبیع بیعه برین قرار که بتحقیق عمر اگر راضی شود بخرید آن پس این عقد بیع او ست و ملک او گویا شرط کرد خیار برای عمر و لیکن مشکل میشود و قول امام ابی حنیفه بعدم جواز شرط خیار زیاده از سه روز مگر آنکه اجازت دهد پیشتر از انکه بگذرد این قدر مدت دادن لوه عمر فلصفوان اربعمائة و اگر راضی نشود عمر پس مر صفوان

بسم الله الرحمن الرحیم

سجرانی که ورا اسلام حرام کرده اند از سلام ناکردن وانچه مقتضای اسلامی ست فاطمه بعد از رحلت حضرت رسالت پناه
از بیت الحزن و مصیبت که بر یاده دیکی المغتة نما ختهست گویند در نبوت هرگز خنده از وی ندیدند مگر وقتی که زن گهواره
ساخته که تمام ستر دران بود و تبسمی کرده و عاشت بعد النبی صلی الله علیه وسلم ستة اشهر و زندگانی کرد بعد
از پیغمبر صدا القول اصح و مشهور شش ماه و رحلت کرد و دویم ماه رمضان همان سال که آنحضرت رحلت کرده ست فلما
توفیت دفنها زوجها علی لیلاً و لم یوذن بها ابابکر و صلی علیها پس وقتی که وفات کرد دفن کرد او را بر داتی همدر خانه او زوج
او علی بن ابی طالب در وقت شب و آگاه نکرد ابابکر را بجنازه او ازانکه این خبر پنهان نخواهد بود بر ابی بکر و قسطلانی گوید اینجا
لازم نمی آید که ابوبکر حاضر نشد و نماز نکرد بر فاطمه چنانکه در روایتی بعضی تصریح ست باین معنی و صلی علیها و نماز کرد
علی بر وی و نزد ابن سعد بصحت پیوسته که عباس بن مطلب بر وی نماز کرد و کان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة
و بود مر علی را از جانب مردم روی و توجهی در حیات فاطمه یعنی بسیار احترام او میکردند و معذور میداشتند از ملاقات
ناکردن ابابکر را در مدت بسبب اشتغال او بفاطمه و تسلیه خاطر او از دردی که در مصیبت آنحضرت داشته رضی الله عنها
فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس پس وقتی که فوت کرد فاطمه دریافت توجه و احترام مردم را بسبب و انستن ایشان
بطلان حال که مجتنب ست از بیعت ابی بکر با آنکه باتفاق کالتزام اهل حل و عقد خلیفه شده ست فالتمس مصالحة ابی بکر و مبایعته
پس طلب کرد مصالحه ابی بکر از رنجی که داشت و مبایعت کرده بحضور مردم و لم یکن یبایع تلک الاشهر و نبود که مبایعت
کند درین شش ماه فارسل الی ابی بکر ان ائتنا و لا یاتنا احد معک پس فرستاد کسی را بسوی ابابکر و گفت اینکه
بیا بنزد ما و نیاید نزد ما احدی با تو کراهیة لمحضر عمر از جهت ناخوش داشتن این را که حاضر شود عمر بن خطاب این
منع از جهت درشت خوی عمر و صلابت او در قول و فعل بود تا مبادا درسخن تندی واقع شود و مفضی گردد بخلاف مقصود
که اعتذار و گذشتن از رنجش بود فقال عمر لا والله لا تدخل علیهم وحدک پس گفت عمر روا ندارم بخدا سوگند در آیی بر علی و صحاب
او در حالی که تنها باشی شاید تعظیم تو که واجب ست ترک کنند فقال ابوبکر و ما عسیتهم ان یفعلوا بی انی و الله لآتینهم
بکسر سین و فتح آنست و تاء فوقانیه مضموم متکلم بمعنی رجوت و کلمه ما نافیه ست یعنی امید ندارم من ایشان را که بکنند بمن انچه تو بیم
میکنی تو و تواند که ما استفهامیه باشد بمعنی انکار و ما خطاب باشد یعنی چه گمان داری تو ایشان را که چنین کنند و الله لآتینهم
بخدا سوگند البته می آیم نزد ایشان فدخل علیهم ابوبکر فتشهد علی پس در آمد بر ایشان ابوبکر پس تشهد کرد و خدا را گواه
گرفت علی و بر انچه بگوید فقال انا قد عرفنا فضلک پس گفت بتحقیق ما دانسته ایم فضل ترا بر جمیع اصحاب
پیغمبر خدا و ما اعطاک الله و دانسته ایم چیزی را که داده است ترا خدا از فضائل و لم ننفس
علیک خیراً ساقه الله الیک و حسد نکنیم بر تو نیکی را که رانده است آنرا خدا بسوی تو یعنی
خلافت پیغمبر خدا و لکنک استبددت علینا بالامر و لیکن تو استقلال ورزیدی بر ما با مر خلافت
یعنی مشورت نکردی با ما و کنا نری لقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه وسلم نصیباً بودیم که گمان میکردیم از جهت
قرب نسبت ما از رسول خدا بهره از عزت و مشورت حتی فاضت عینا ابی بکر یعنی همواره میگفت علی این قسم سخنان تا آنکه
اشک ریخت دو چشم ابی بکر و از رقت شد رقت سبب نمود و گریه میکرد فلما تکلم ابوبکر قال والذی نفسی
بیده لقرابة رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هرگاه سخن کرد ابوبکر گفت سوگند کسی که ذات من در دست قدرت اوست

روایت جیبی و کریمه ست و ساقط ست در باقی
روایات و همین ظاهر ست باب فی الملازمة
یعنی لازم بودن و جدا نگشتن صاحب حق از کسی
را که واجب ست بر وی حدثنا یحیی بن بکیر
قال حدثنا اللیث عن جعفر و در غیر روایت ابی ذر
حدثنی جعفر و قال غیره حدثنی اللیث و در طریق
اول حدثنا لیث و قال حدثنی جعفر بن ربیعة
و درین طریق تصریح ست بتحدیث و در اول آن
در غیر روایت ابی ذر عنعنه بود و لیکن نسبت
جعفر بربیعه در غالب نسخ نبود و تحدیث ذکر
حدثنا لیث عن عبد الرحمن بن هرمز عن عبد الله
بن کعب بن مالک الانصاری عن کعب
بن مالک انه کان له علی عبد الله بن ابی حدرد
الاسلمی دین فلقیه فلزمه بود کعب را بر ابن
ابی حدرد وامی پس ملاقات کرد او را پس لازم شد
و دنبال وی گرفت فتکلما حتی ارتفعت اصواتهما
پس سخن کردند هر دو بهم دیگر تا آنکه بلند شد آواز هر دو
ایشان فمر بهما النبی پس گذشت بایشان پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فقال یا کعب فاشار بیده
پس فرمود ای کعب و اشارت کرد بدست مبارک
خود کانه یقول النصف گویا آنحضرت میفرمود
باشارت یعنی نصف را از وام فاخذ نصف ما
علیه و ترک نصفا پس گرفت کعب نیم وام را
که واجب بود بر ابن ابی حدرد و گذاشت نیمه
دیگر را باب التقاضی ذکر تقاضی که مطالبه
دین ست از مدیون حدثنا اسحق قال حدثنا
وهب بن جریر قال اخبرنا شعبة عن الاعمش
عن ابی الضحی عن مسروق عن خباب قال
کنت قینا فی الجاهلیة گفت خباب بودم من
آهنگر در هنگام جاهلیت و کان لی علی العاص بن
وائل دراهم و بود مرا بر عاص بن وائل پدر عمرو
بن عاص درمها وام در معاملات فاتیته
اتقاضاه پس آمدم او را بجائی که مطالبه میکردم
آنرا فقال لا اقضیک حتی تکفر بمحمد پس گفت
عاص ادا نمیکنم وام ترا تا آنکه کافر شوی بمحمد فقلت
لا والله لا اکفر بمحمد حتی یمیتک الله ثم یبعثک
پس گفتم سوگند خدا کافر نمیشوم بمحمد تا آنکه بمیراند ترا
خدا تعالی پس از ان برانگیزد ترا یعنی تا قیامت
و بعد از بعث خود نه احتمال حدوث کفر ست و نه

هر آئینه قرابت رسول خدا احب الی ان اصل من قرابتی محبوب تر است بسوی من که رعایت کنم آنرا از قرابت خود
واما الذی شجر بینی وبینکم من هذه الاموال واما آنکه واقع شد میان من ومیان شما از سبب این اموال متروکه
آنحضرت فانی لم آل فیها عن الخیر پس بتحقیق من تقصیر نکرده ام دران از نیکوی ولم اترک امرا رایت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصنعه فیها الا صنعته ونمیگذارم کاری را که دیدم رسول خدا را میکرد مگر آنکه
کردم آنرا فقال علی لابی بکر موعدک العشیة للبیعة پس گفت علی مر ابوبکر را وعده تو آخر روز است مر بیعت ترا
فلما صلی ابوبکر الظهر رقی علی المنبر پس هرگاه نماز گزارد ابوبکر ظهر را برآمد بر منبر فتشهد وذکر شان علی وتخلفه
عن البیعة پس تکلم کرد بشهادت وذکر کرد شان علی را وتخلف اورا از بیعت وعذره بالذی اعتذر الیه
وعذر علی بآنچه عذر کرد بسوی ابوبکر ودر روایت ابوذر عذره بفتحات بصیغه ماضی بمعنی قبول کرد عذر را ورا ثم استغفر وتشهد
علی پس استغفار کرد وتکلم کرد بشهادتین علی بن ابی طالب فعظم حق ابی بکر پس بزرگ کرد حق ابی بکر که در اسلام
داشت ومسلم زیاده آورده است وذکر فضله وسابقته یعنی ذکر کرد فضیلت اورا که بر سایر صحابه دارد وپیشی
اورا در اسلام وحدث انه لم یحمله علی الذی صنع نفاسة علی ابی بکر وگفت بتحقیق شان اینست بر نداشت اورا
بر آنچه کرد از اهمال بیعت حسدی بر ابوبکر ولا انکارا للذی فضله الله به ونه انکار کردن مر چیزیرا که تفضیل داده
اورا خدا بآن ولکنا کنا نری لنا فی هذا الامر نصیبا ولیکن بودیم ما که نموده شد مارا درین امر نصیبی از بهر سیدن
ومشورت کردن فاستبد علینا فوجدنا فی انفسنا پس استقلال کرده شد بر ما پس یافتیم ما آزار در باطن
فسر بذلک المسلمون وقالوا اصبت پس مسرور شدند باین بیعت واتفاق مسلمانان وگفتند بعلی بصواب رسیدی
وکان المسلمون الی علی قریبا حین راجع الامر بالمعروف وبودند مسلمانان بسوی علی نزدیک در همه کار هنگامی
که رجوع کرد امری معروف را یعنی درآمد در آنچه درآمده بودند واتفاق کرده مسلمانان در بیعت ابی بکر بدانکه قسطلانی
آورده وحواله کرده بفتح الباری که بتحقیق بصحت پیوسته چنانکه ابن حبان وغیر او تصحیح کرده اند از حدیث ابی سعید
خدری رضی الله عنه که علی رضی الله عنه در اول امر بیعت کرده بود ابوبکر را وچون درین شش ماه حیات فاطمه
رضی الله عنها بسببی که مذکور شده حضور علی مجلس ابوبکر را بر صحابه ظاهر نمیشد گمان کردند که بیعت نکرده است ونیز آورده که
آنچه در مسلم از زهری واقع شده که مردی گفت اورا که بیعت نکرده است علی بن ابی طالب ابوبکر را تا آنکه وفات یافت
فاطمه رضی الله عنها ونه احدی از بنی هاشم بتحقیق تضعیف کرده است این روایت را بیهقی بآنکه زهری مسند نیاورده
این حدیث را وروایت موصول که از ابی سعید خدری آمده اصح است یعنی در برابر این اعتماد بران نتوان کرد ونیز شارح
مذکور میگوید که گفته اند بعضی که این بیعت دیگر ثانیه دیدیم بحضور سایر مردم از برای ازاله وهم مردم بوده است که از عدم حضور
وملازمت ابی بکر ومناقشه که بسبب تعریب میراث درمیان آمده بود توهم کردند که وی رضی الله عنه راضی بخلافت ابی بکر
نبوده است ومیگوید که برین تقدیر محمول است قول زهری بر آنکه در مدت بیعت نکرده بحضور مردم تا بدانند همه کس نیز
پوشیده نماند که این شارح تعرضی نکرده بآنچه در همین حدیث موصول صحیح از عایشه مذکور شد که لم یبایع تلک الاشهر وارد
کرده است روایت زهری را بآنکه موصول نیست وآنچه اینجا توان گفت وبالله التوفیق همین است که عایشه از علم خود
خبر داده وآنچه ظاهر بود از تقاعد علی بن ابی طالب ونیز قول مثبت که از حدیث ابی سعید خدری آمده راجح است

انچنین است روایت مستملی ونسفی ودیگر
روایات کتاب فی اللقطه ساقط است لقطه مالیکه
برداشته شود از زمین ومشهور نزد جمهور اهل لغت
وحدیث بضم لام وفتح قاف است تا آنکه بعضی گفته
اند جائز نیست غیر آن وجزم کرده خلیل بسکون قاف
وگفته بفتح قاف بمعنی بردارنده است از هری گفته
همین است قیاس ولیکن مسموع فتح است ولقطه امانت
است اگر اشهاد کند ملتقط که وی می گیرد آنرا
تا حفظ کند ورد نماید بر صاحب آن واگر اشهاد نکند
ضامن گردد نزد هلاک آن اگر منکر شود مالک گرفتن
آن را برای رد نزد امام ابوحنیفه ومحمد ونزد ابویوسف
ضامن نگردد ومقبول قول او باشد مع الیمین اگر
ترک شود اظهار بعذر پس ضامن نگردد بالاتفاق

باب اذا اخبر رب اللقطة بالعلامة دفع الیه
وقتیکه خبر دهد خداوند لقطه بعلامت آن وبیان کند
دفع کند بردارنده آن را بسوی وی ودر بعضی نسخ
اذا اخبره بزیادت ضمیر که راجع است بملتقط حدثنا
آدم قال حدثنا شعبة ح وحدثنی محمد بن بشار
قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سلمة
بن کهیل قال سمعت سوید بن غفلة بضم سین
ویا بتصغیر وفتح غین معجمه وفا ابو امیه جعفی کوفی
مخضرم تابعی کبیر است متولد شد در عام الفیل
اسلام آورد وصدقه داد در زمان آنحضرت ولیکن
بشرف صحبت نرسید علی الصحیح قدوم آورد در مدینه وقتیکه
دست افشانده بودند از دفن آن حضرت صلی الله
علیه وسلم پس از آن نزول کرد بکوفه ومرد سنه
هشتاد یا بعد از آن قال لقیت ابی بن کعب
فقال گفت سوید ملاقات کردم ابی بن کعب را پس گفت
اخذت ودر روایت کشمیهنی وجدت ومستملی اصبت
صرة مائة دینار گرفتم ویافتم همیانی را که صد
دینار بود ودر روایتی فیها مائة دینار فاتیت النبی
صلی الله علیه وسلم فقال عرفها حولا پس آمدم
آن حضرت را پس فرمود بشناسان آن را تا یکسال
یعنی بگو در اوقات اجتماع در موضعی که یافته
در آن ودر بازارها ودر شوارع ومساجد ومجامع
مردم کسیکه گم شده باشد اورا چیزی پس باید که بجوید
آن را نزد من تعریف آن کاهیدن وتقدیر بسال
قول محمد در روایت اصل ومالک وشافعی واحمد است
بی فصل بیان قلیل وکثیر ومحمد در موطا گفته کسیکه
بردارد لقطه که کمتر از ده درهم یا یازده بود تعریف

بر قول ثانی که در حدیث است با آنکه این نفی ما دل و بحسب توهم مردم میتوهم اند بود فقد بر د از تیمتها که بر تو خواهیم شبهه
که بعضی از اهل تشیع میکنند بر طرف شد تقریر شبهه اینست که دلیل صحت خلافت هرگاه اجماع باشد و حدیث که از علی بن
ابی طالب بیعت واقع نشده خلافت ابی بکر مؤثر نخواهد بود و احکامی که در حدیث از روی خلافت بظهور پیوست صحیح نبود
تقریر دفع این شبهه اولا این است که تخلف و توقف از امیرالمؤمنین علی واقع نشده چنانکه از روایت صحیح بوضوح پیوسته
وثانیا آنکه بر تقدیر تسلیم توقف صحت خلافت به بیعت اکثری از اهل حل وعقد ست که مخالفتی پیش نیامده باشد بموجب
احادیث مشهوره که از زبان آنحضرت شنیده بود نه بثبوت پیوسته بود و بعد از بیعت علی مرتضی بحکم لن یجتمع امتی
علی الضلالة علم قطعی بصحت وحقانیت آن از همه حاصل شد اجماع دلیل حقیت خلافت است و نتیجه مدعا پیش از اقامت
دلیل و علم بآن بالدلیل نمیباشد فافهم والله من المتعسفين **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا حرمی قال حدثنا شعبة
قال اخبرني عمارة عن عكرمة عن عائشة رضي الله عنها قالت لما فتحت خيبر قلنا الآن نشبع من التمر گفت عائشه
وقتی که فتح کرده شد خیبر گفتیم حالا سیر میشویم از خرما که بانها بی فراوان از خرما داشت **حدثنا** الحسن قال حدثنا قرة
بن حبيب قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن ابيه عن ابن عمر رضي الله عنهما قال ما شبعنا حتى فتحنا خيبر
گفت ابن عمر سیر نشدیم تا آنکه فتح کردیم خیبر را اشارت است با آنکه پیش از فتح خیبر در مسلمانان معیشت تنگ بود **باب**
استعمال النبي صلى الله عليه وسلم على اهل خيبر در بیان عامل گردانیدن پیغمبر خدا بر اهل خیبر **حدثنا** اسمعيل قال
حدثني مالك عن عبد المجيد بن سهيل عن سعيد بن المسيب عن ابي سعيد الخدري وابي هريرة رضي الله
عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل رجلا على خيبر روایت از ابوسعید خدری و ابوهریره که رسول خدا عامل
گردانید مردی را و آن سواد بن غزیه از بنی عدی است بر خیبر فجاءه بتمر جنيب پس آورد نزد آنحضرت خرمای جنیب بجیم
بر وزن رقیب و آن بهترین خرما است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكل تمر خيبر هكذا پس فرمود پیغمبر خدا
همه خرمای خیبر چنین است فقال لا والله يا رسول الله پس گفت نیست همه خرمای آنجا چنین ای رسول خدا
انا لنأخذ الصاع من هذا بالصاعين والصاعين بالثلاثة میگیریم یک صاع ازین جنس به دو صاع از جنس دیگر
و دو صاع به سه صاع بتفاوت بدل در بد نیک فقال لا تفعل بع الجمع بالدراهم پس فرمود مکن این چنین مبادله
بفروش جمع را که جنس زبون از خرماست بدراهم ثم ابتع بالدراهم جنيبا پس بخر بدراهم قسم اعلا را یعنی مبادله
جنس بجنس با تفاضل روا نیست هر چند تفاوت باشد بنفاست و رداءت وقال عبد العزيز بن محمد عن عبد المجيد
عن سعيد ان ابا سعيد وابا هريرة حدثاه مروایت از سعید که ابوسعید و ابوهریره گفتند در ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث
اخا بني عدي من الانصار الى خيبر بتحقیق پیغمبر خدا فرستاد برادر بنی عدی را که از انصار است بسوی خیبر فامره عليها
پس امیر گردانید او را بر خیبر وعن عبد المجيد عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة وابي سعيد مثله از عبد المجید مروایت باین
اسناد از ابوهریره و ابوسعید خدری مانند حدیث مذکور **باب** معاملة النبي صلى الله عليه وسلم اهل خيبر
در بیان معامله که پیغمبر خدا کرده است مردم خیبر را **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية عن نافع عن عبد الله
رضي الله عنه قال اعطى النبي صلى الله عليه وسلم خيبر اليهود گفت عبد الله بن عمر داد پیغمبر خدا زمینهای خیبر را بیهود على ان يعملوها
ويزرعوها ولهم شطر ما يخرج منها بر آنکه عمل کنند دران و زراعت کنند از اراضی بشرط آنکه مر ایشان را باشد نصف حاصلی که بر آید

الجزء التاسع من شیخ الاسلام — کتاب اللقطة

کما قال و احادیث دیگر در تعریف سه کرده مطلق
آمده از صورت صد دینار و لیکن محمول اند بر مانند
این صورت از صد تا عشره و نیست دران حکم
کمتر باشد این تاویل و در مسند احمد از حدیث یعلی
آمده مرفوعا که کسیکه التقاط کند لقطه یسیره را درهم یا رسنی
یا مانند آن تعریف کند سه روز و اگر باشد زیاده از آن
تعریف کند شش روز و در نسائی نیز الامر فوعا مروی
از حسن با امر تعریف سه روز بر در مسجد آمده و این خبر
ظاهر مبنی بر اختلاف مقادیر احوال لقطه و احوال
آن و اختلاف ظنون ست در افاده تعریف و عدم آن
و لهذا بعضی از مشایخ گفته اند صحیح آنست که هیچ یکی
ازین مقادیر لازم نیست و تفویض کرده شود بر رای ملتقط
لاقط تعریف کند تا آنکه غالب آید بر ظن وی که صاحب
آن طلب نمیکند بعد ازین کما قال الهروی و قالوا این
در لقطه یسیره بود تا مخالف نباشد حدیث و اقوال
سلف را که ظاهر در غیر مال قلیل اند فعرفتها پس تعریف
کردم لقطه را یک سال چنانکه در علم لقطه التقطه بیابید فلم
اجد من يعرفها پس نیافتم کسی را که بشناسد آن را
و نشان دهد ثم اتيته فقال عرفها حولا پس باز آمدم
آن حضرت را پس فرمود تعریف کن تا سال دیگر فعرفتها
فلم اجد پس تعریف کردم مدتی باز یکسال پس نیافتم
کسی را که بشناسد ثم اتيته ثلاثا پس باز آمدم آن حضرت
را سه بار بعد از دو بار اول یا سیوم بار و کلمه ثلاثا
است چنانچه در بعضی نسخ صحیحه ثالثا هست بجای ثلاثا
بالجمله باز فرمود بتعریف یک سال چنانچه از روایت
بابای اللقطة ظاهر شود فقال احفظ وعاءها پس
... چهارم بار نگهدار ظرف لقطه را هر چه باشد از
جامه یا چرم و جز آن و بعد وعاء و شمار آن و ... که
بسته شد و فرا گوش مکن ... و رشته ... آن را
... این چیزها بجهت ظهور صدق ... است

ازان یعنی زیر شمار ابدال زمین متقرر ومسلم داشت و خراج نصف حاصل گرفت **باب الشاة التي سمت للنبي** صلى الله عليه وسلم بخيبر در ذکر شاتی که زهر داده شده دران مر پیغمبر خدا را در حالی که بخیبر بود سه واه عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم روایت کرده حدیث زهر دادن عروه از عائشة از پیغمبر خدا **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني سعيد عن ابي هريرة قال لما فتحت خيبر اهديت لرسول الله صلى الله عليه وسلم شاة فيها سم وقتی که فتح شد خیبر هدیه کرده شد برای رسول خدا بزی که در وی زهر بود آورده بود آنرا زینب دختر حارث یهودیه زن سلام ابن مشکم ابن ابی الحقیق پرسیده بود که کدام عضو از شاة خوشتر است نزد رسول خدا گفتند ذراع را بیشتر دوست میدارد پس بسیار زهر آمیخت دران چون آنحضرت بر گرفت آنرا و دندان زد لقمه فرو نبرد بینداخت و بار وی بشر نام صحابی بود خورد آنرا و بهمان زهر بمرد بیهقی گفته چون در دهان کرد انداخت آنرا و فرمود بصحابه که نخورند آنرا که زهرناک است در روایتی آمده که تکلم کرد آن پارچه گوشت که مخبر مرا که در من زهر تعبیه کرده اند چون آن زن را گفت که چه چیز آورد ترا برین کار گفت خواستم که اگر پیغمبر خدای است خدا آگاه خواهد کرد و گرنه خلاص میشوند مردم از دست تو آورده اند که آنحضرت بوی تعرض نکرد لیکن ورثه بشر که مرده بود او را بقصاص رسانیدند **باب** غزوة زيد بن حارثة رضي الله عنه در ذکر غزوه زید بن حارثة متبنای آنحضرت پوشیده نماند که بایستی عنوان این باب امارة اسامة بن زید میکرد از آنکه ذکر امارت زید اینجا بتقریب واقع شده و ذکر غزوات زید اینجا اصلا نکرده است **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد قال حدثنا سفيان بن سعيد قال حدثنا عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال امر رسول الله صلى الله عليه وسلم اسامة بن زيد على قوم گفت ابن عمر امیر کرد رسول خدا اسامه پسر زید بن حارثة را بر قومی از کبار صحابه انصار که در میان ایشان ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سعد و سعید و قتاده بن نعمان و غیر ایشان بودند فطعنوا في امارته پس طعنه کردند یعنی از مردم در امیری او چون بر خلاف عادت و رسم جهال عرب بود گفتند امیر کرده خورد سالی را بر بزرگان قوم و این گفتگو بسیار شد عمر بن خطاب شنید رد کرد بر آن مردم و زجر نمود آنها را و خبر کرد آنحضرت را پس خشم کرد آنحضرت و خطبه خواند فقال ان تطعنوا في امارته فقد طعنتم في امارة ابيه من قبله پس فرمود اگر طعنه میزنید در امارت اسامه پس بتحقیق طعنه کرده اید در امارت پدر او زید که پیشتر از وی امیر شده بود یعنی لازم می آید این طعنه در وی وايم الله لقد كان خليقا للامارة و سوگند خدا بتحقیق بود زید سزاوار مر امیری را وان كان من احب الناس الي و بتحقیق بود وی دوستترین مردم نزد من از بسیاران وان هذا لمن احب الناس الي بعده و بتحقیق اسامه از دوستترین مردم است نزد من بعد از پدر او لیست که زید زیاده بر هفت بار با لشکرهای گران بر سر کفار تعیین فرموده اند و کارهای نمایان کرده است چنانکه در کتب سیر بتفصیل مذکور است و این حدیث در مناقب زید گذشته است **باب عمرة القضاء** مراد از عمرة قضا عمره ایست که آنحضرت بقصد آن از مدینه بر آمدند و مشرکان مانع شدند و این را داخل عمرهای آنحضرت کرده و عمرة قضا از آن میگویند که آنحضرت قضا کرد یعنی صلح کرد با مشرکان و حاکم در اکلیل گفته که این را عمره صلح می نامند و بعضی عمرة قصاص میگویند از آنکه این آیت دران نازل شده الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص و ظاهر آنست که مراد عمره ایست که سال دیگر از صلح حدیبیه کردند و حدیثی که مذکور است در همین عمره است قسطلانی گفته که این را عمرة قضا از آن جهت میگویند که آنحضرت

على المدعي وهو الملتقط ... او یرد هما بالبینه در وصف لقطه و مالک کند آن مالک بعد اخذ و بیاید شخصی دیگر و دعوی کند بر لقطه به تبیینه مدعی بر الثقبين لاقط چنانکه میرسد تضمین آخذ دران صورت اگر چه لاقط رجوع خواهد کرد بر آخذ بمقدار ضمان و لیکن الزام این القصد بیعیدون التزام نمیتوان کرد پس احمد تحقیق بحسب مطلقه که بینه است نزد و تسلیم ثابت باشد پس جبر کرده نشود بدون بینه و زیادت مذکور در مسلم بر تقدیر ثبوت مرفوع آن على الخصوص محمول بر جواز دفع بوصف است نزد آنکه واجب باشد و الا فاستمتع بها و اگر نیاید صاحب آن پس نفع بگیر از آن فاستمتعت پس نفع گرفتم از آن صره و ابی بن کعب که مامور شده باستمتاع بعد تعریف و قتیکه نیاید مالک لقطه از اغنیای صحابه بود پس دلالت کرد حدیث بر جواز استمتاع درین صورت لاقط را مطلقا غنی باشد یا فقیر و گفتند کرده اند بظاهر آن جمعی که شافعی و احمد از ایشانند و نزد ابو حنیفه موافق آنچه از حماد از ابراهیم نخعی روایت کرده جائز نیست لاقط را انتفاع اگر فقیر باشد که آن در حکم تصدق است و تصدق بهتر است و جائز نیست اگر غنی بود بدلیل اطلاق نصوص واله بر حرمت انتفاع بمال غیر بی رضا او آن و حدیث ابی حکایت حال است و آن عام نباشد چه احتمال دارد که آن اذن باشد باستمتاع بطریق قرض و جائز است تمتع باذن امام و این وجه یاد داشته باشد آن حضرت بوجهی که صرف مال حربی کافرست و در صحیحین از حدیث ابی طلحه آمده که گفت ای رسول الله خدا میفرماید لن تنالوا البر الآیه و احب اموال من بیرحاست چه میفرمائی فرمود بگردان آن را در فقرا و قرابت خود پس داد آن را بابی و حسان پس این صریحست در آنکه ابی فقیر بود در آن زمان اگر چه بعد از ین سیری حاصل کرده بود و قضای احوال چون راه یابد دران احتمال ساقط میشود بآن استدلال و روایت کرده است ابو حنیفه از ابی اسحاق سبیعی از عاصم بن ضمره از علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حکم لقطه که اگر نیاید صاحب تصدق کنند آن را پس اگر بعد از ین بیاید صاحب آن اگر خواهد ضمان گیرد و اجر صدقه متصدق را باشد و اگر خواهد امضا کند صدقه را و اجر مر او را باشد و طبرانی بوجه ... آن از حدیث ابی هریره مرفوعا روایت کرده اند ... بعد مکه شعبه گوید چنانچه

که بقصد آن در سال گذشته بر آمده بود و دران سال میسر نشده این عمره قضای آنست بلکه آن عمره تمام بود هم ازین جهت داخل عمرها باستقلال کرده اند بعضی گویند که این عمره سال حدیبیه را عمره از انرو گفته اند که اجر و ثواب آن حاصل شده است نه آنکه حقیقة عمره بود و لهذا اختلاف کرده اند در وجوب قضای آن ذکره انس عن النبی صلی الله علیه وسلم ذکر کرده است این حدیث عمره قضا را انس از پیغمبر خدا حدثنا عبید الله بن موسی عن اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء قال لما اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة گفت براء بن عازب وقتیکه قصد عمره کرد پیغمبر خدا در ذی قعده سنه شش فابی اهل مکة ان یدعوه یدخل مکة پس ابا کردند اهل مکه این را که بگذارند آنحضرت را که در آید در مکه حتی قاضاهم علی ان یقیم بها ثلثة ایام تا آنکه صلح کرد که قرار داد برینکه سال دیگر بیاید و اقامت کنند سه روز فلما کتبوا الکتاب کتبوا هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله پس هرگاه نوشتند کتابت صلحنامه نوشتند این چیزیست که صلح کرده بران محمد رسول خدا قالوا لا نقر لك بهذا گفتند اقرار نمیکنیم ترا باین که رسول خدای لو نعلم انك رسول الله ما منعناك شيئا اگر بدانیم که بتحقیق تو رسول خدای منع نمیکنیم ترا چیزی و لکن انت محمد بن عبد الله ولیکن تو محمد بن عبد الله هستی فقال انا رسول الله وانا محمد بن عبد الله پس فرمود من رسول خدایم و من محمد بن عبد الله ام ثم قال لعلی امح رسول الله پس تر فرمود مر علی را محو کن الرسول مکتوب لفظ رسول الله قال علی لا والله لا امحوك ابدا گفت علی نمیکنم بخدا سوگند محو نمی توانم کرد نام ترا هرگز فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم الکتاب پس گرفت رسول خدا مکتوب را و لیس یحسن یکتب و حال آنکه نیست که نیکو میکرد کتابت و نقش یکتب منصوبست بتقدیر ان یعنی مصدر فکتب هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله پس نوشت این چیزیست که صلح کرده بران محمد بن عبد الله اگر گوی چگونه نوشت آنحضرت با آنکه امی بود اصلا نورزیده کتابت را گوئیم امی آنست که خوب نتواند نوشت یا آنکه بطریق خرق عادت نوشته باشد قسطلانی گفته معنی آنست که آنحضرت بدست خود محو کرد و طلبید علی را که بنویسد پس نوشت علی و اگر ضمیر کتب راجع بآنحضرت باشد مجاز خواهد بود بمعنی امر بالکتابة لا یدخل مکة السلاح الا السیف فی القراب در نیاورد در مکه سلاح را مگر شمشیر را در قراب یعنی غلافی که شمشیر در وی باشد و ان لا یخرج من اهلها باحد ان اراد ان یتبعه و اینکه بیرون نبرد از اهل که احدی را اگر خواهد همراه شود آنحضرت را و ان لا یمنع من اصحابه احدا ان اراد ان یقیم بها و اینکه منع نکند احدی را از همراهان خود اگر خواهد این را که مقیم شود بمکه در روایت ابی ذر ان اراد اینجا نیست فلما دخلها و مضی الاجل پس هرگاه در آمد آنحضرت در مکه سال آینده و گذشت مدت مقرر که سه روز بود اتوا علیا فقالوا قل لصاحبك آمدند نزد علی بن ابی طالب پس گفتند بگو یار خود را اخرج عنا فقد مضی الاجل بیرون شو از نزد ما بتحقیق گذشت زمان موعود فخرج النبی صلی الله علیه وسلم پس برآمد پیغمبر خدا فتبعته ابنة حمزة تنادی یا عم یا عم پس همراه شد آنحضرت را دختر حمزه بن عبد المطلب در حالی که فریاد میکند و میگوید ای عم ای عم کسی که بزرگ میباشد اگرچه عم نبود او را عم میخوانند وگرنه آنحضرت ابن عم این دختر است یا از آنکه آنحضرت برادر رضاعی حمزه بوده چون بسیار خورد سال بود گویا داخل آن شرایط نبوده فتناولها علی فاخذ بیدها پس گرفت آن دختر را علی بن ابی طالب پس گرفت دست او را و او را آورد بمنزل خود فقال لفاطمة دونك ابنة عمك پس گفت مر فاطمه را بگیر دختر عم خود را حملتها برداشت فاطمه او را در هودج خود در روایت احملیها احملیها بصیغه امر است و در بعضی نسخ حملتها است

کتاب فی اللقطة

الجزء التاسع عشر الاسلام

در تعریف یک سال منذری گوید نگفته است هیچ یکی از ائمه فتوی که لقطه تعریف شود سه سال مگر بروایتی آمده از عمر رضی الله عنه و از وی روایات دیگر نیز آمده یک سال چنانکه جمهور گویند و سه ماه و چهار ماه و سه روز و شاید که آن بحسب اختلاف لقطه در عظم و حقارت بوده باشد باب ضالة الابل حکم گم شده اشتر که آیا گرفته شود چنانکه حکم سائر لقطه هاست یا نه و ضاله مستعمل است در حیوان چنانکه لقطه در غیر آن کذا فی الفتح حدثنا عمرو بن عباس بموحده و سین مهمله قال حدثنا عبد الرحمن بن مهدی قال حدثنا سفیان الثوری عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن بفتح راء و کسر موحده بسکون همزه قال حدثنی یزید مولی المنبعث عن زید بن خالد الجهنی نسبت بقبیله جهینه است قال جاء اعرابی النبی آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فسأله عما یلتقطه

فاختصم فيها علي وزيد وجعفر پس نزاع كردند در نگهداشتن او بعد از آنكه بمدينه آمدند علي و زيد بن حارثه و جعفر برادر علي رضي الله عنهم فقال علي انا اخذتها وهي بنت عمي پس گفت علي مرتضى من گرفته آورده ام و حال آنكه دختر عم من است وقال جعفر ابنة عمي وخالتها تحتي گفت جعفر دختر عم منست و خاله او در حبالهٔ منست يعنی اسماء بنت عميس است و خاله بمنزلهٔ مادر باشد وقال زيد ابنة اخي گفت زيد دختر برادر منست و آنحضرت مواخاة كرده بود ميان حمزه و زيد فقضى بها رسول الله صلى الله عليه وسلم لخالتها پس حكم كرد او را آنحضرت برای خالهٔ او وقال الخالة بمنزلة الام و فرمود خاله بجای مادرست وقال لعلي انت مني وانا منك فرمود علي را تو از منی و من از توام گفته در نسب و دامادی و محبت نه تنها در نسب از آنكه در نسب جعفر شريك بود و من میگويم اشارت بيگانگی خاص است كه هيچكس دران شريك و سهيم علي نبوده است و فقط برای تسليه او اين كرامت ارزانی داشت وقال لجعفر اشبهت خلقي وخلقي و فرمود برای تسلی جعفر مشابهت داری صورت مرا و سيرت مرا وقال لزيد انت اخونا ومولانا و فرمود برای تسلی زيد تو برادر مای و محبوب مای قال علي الا تتزوج ابنة حمزة قال انها ابنة اخي من الرضاعة و گفت علي آنحضرت را چرا تزوج نميكنی دختر حمزه را فرمود بتحقيق دختر برادر من است از شيرخوارگی

حدثنا محمد هو ابن رافع قال حدثنا سريج بالسين مهمله و راء مهمله و فرع است و صواب بجيم است چنانكه در يونينيه است قال حدثنا فليح ح قال وحدثني محمد بن الحسين بن ابراهيم قال حدثني ابي قال حدثنا فليح بن سليمان عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج معتمرا روايت است از عبد الله بن عمر بتحقيق رسول خدا بر آمد از مدينه در حالی كه عزم عمره كرده است فحال كفار قريش بينه وبين البيت پس حايل شدند مشركان قريش ميان آنحضرت و ميان بيت الله ... كه بمكه رسد فنحر هديه وحلق رأسه بالحديبية پس ذبح كرد هدی كه برده بود و تراشيد سر خود را و از احرام برآمد بحديبيه وقاضاهم على ان يعتمر العام المقبل و صلح كرد كافران را بر اينكه عمره كند سال آينده ولا يحمل سلاحا عليهم الا سيوفا ... ولا يقيم بها الا ما احبوا و اقامت نكند بمكه مگر چند روزی كه دوست دارند فاعتمر من العام المقبل پس عمره كرد از سال آينده فدخلها كما كان صالحهم پس در آمد آنحضرت بمكه چنانكه صلح كرده بود ايشان را فلما اقام بها ثلاثا امروه ان يخرج فخرج پس هرگاه اقامت كرد بمكه سه روز گفتند كه برآيد پس برآمد

حدثنا عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن مجاهد قال دخلت انا وعروة بن الزبير المسجد گفت مجاهد در آمدم من و عروة بن زبير مسجد نبوی را فاذا عبد الله بن عمر رضي الله عنهما جالس الى حجرة عائشة پس ناگاه ديدم عبد الله بن عمر رضي الله عنهما كه نشسته است بسوی حجرهٔ عائشه ثم قال كم اعتمر النبي صلى الله عليه وسلم قال اربعا احداهن في رجب پس گفت عروه عبد الله بن عمر را چند عمره كرده است پيغمبر خدا گفت عبد الله چهار عمره كرده يكی ازين چهار عمره در رجب بود ثم سمعنا استنان عائشة پس شنيديم آواز مسواك كردن عائشه قال عروة يا ام المؤمنين الا تسمعين ما يقول ابو عبد الرحمن گفت عروه ای مادر مسلمانان آيا نمی شنوی چيزی را كه ميگويد ابو عبد الرحمن كنيت ابن عمر است ان النبي صلى الله عليه وسلم اعتمر اربع عمر احداهن في رجب كه بتحقيق پيغمبر خدا چهار عمره كرده است يكی از آنها در رجب بود فقالت ما اعتمر النبي صلى الله عليه وسلم عمرة الا وهو شاهده پس گفت عائشه عمره نكرده است پيغمبر خدا هيچ عمره مگر آنكه ابن عمر حاضر و شاهد آن بود عائشه انكار قول ابن عمر ... قول ... را كه گفت يك عمره در رجب بود چنانكه گفت وما اعتمر في رجب قط و عمره كرده است در رجب هرگز بلكه عمره در ماه ذيقعده كرده با عمره حج

الجزء التاسع شيخ الاسلام | في اللقطة كتاب

و آيا واجب است يا بعد معرفت يا مستحب اختلافست ... فان جاء احد يخبرك بها پس اگر بيايد كسی بحالی كه خبر دهد ترا بآن لقطه و اوصاف آن ... كند با دليل صدق پس بده او را والا فاستنفقها و اگر نيايد تا يكسال پس خرچ كن آن ... ساقط ... بقرينه آنكه بسياری از اكابر صحابه ... عمر و علی و ابن مسعود ... رضي الله عنهم ... قائل بوجوب تصدق اند ... غنی كما ذكره العسقلاني وغيره قال يا رسول الله ضالة الغنم ...

چنانکه سبق ذکر یافته است وسکوت ابن عمر بعد از ین قول عایشه دلالت دارد که از روی سهو وعدم تثبت گفته است پس
تمیز سید کسی را که بگوید قول ابن عمر مثبت است وقول عایشه نافی ومثبت مقدم وراجح است برنافی حدثنا علی بن عبد الله قال
حدثنا سفیان عن اسمعیل بن ابی خالد سمع ابن ابی اوفی یقول اسمعیل بن ابی خالد شنید ابن ابی اوفی را میگفت لما اعتمر
رسول الله صلی الله علیه وسلم سترناه من غلمان المشرکین منهم وقتی که عمره کرد رسول خدا پرده میکردیم آنحضرت را از غلامان
مشرکان واز مشرکان یعنی برگرد آنحضرت میبودیم ومحافظت میکردیم ان یؤذوا رسول الله صلی الله علیه وسلم از ترس آنکه آزار
کنند رسول خدا را حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زید عن ایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه گفت ابن عباس گفت قدوم آورد رسول خدا واصحاب او بمکه در عمرة القضاء فقال
المشرکون انه یقدم علیکم وفد پس گفتند تحقیق شان اینست که می آیند بر شما جمعی وفد بواو مفتوح وفاء ساکن یعنی جماعه
ودر روایت ابی الوقت بقاف مفتوح است بمعنی تحقیق برین تقدیر ضمیر انه راجع بآنحضرت است ونیز تواند بود که ضمیر شان
باشد وفاعل یقدم مخدوف یعنی جمع باشد بقرینه ضمیر جمع وقد وهنهم حمی یثرب تحقیق سست کرده است ایشان را تپ مدینه وامرهم
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یرملوا الاشواط الثلاثة وچون خدا اطلاع داد رسول خود را ازین مقاله ایشان
امر کرد ایشان را اینکه مانند پهلوانان راه روند ودر سه شوط اول طواف تا مشرکان ببینند قوت ایشان را وان یمشوا
ما بین الرکنین واینکه راه روند بی رمل میان هر دو رکن یمانی که آنجا را مشرکان نمیدیدند دیر کوهی
بودند که از آنجا نظر آنها بجانب رکنین نمی افتاد ولم یمنعه ان یامرهم ان یرملوا الاشواط کلها الا الابقاء علیهم
وباز نداشت آنحضرت را اینکه فرماید ایشان را اینکه رمل کنند در همه اشواط مگر رفق وبحال خود گذاشتن وشفقت
حدثنا ... ابن سلمة عن ایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس وقتی که قدوم آورد پیغمبر
خدا بمکه لعامه الذی استامن درسالی که طلب امان کرده بود قال ارملوا لیری المشرکین قوتهم فرمود رمل
کنید تا ببینند مشرکان قوت ایشان را والمشرکون من قبل قعیقعان ومشرکان در جانب قعیقعان بودند بضم قاف
اول وفتح عین وسکون تحتیه وکسر قاف ثانی وعین مهمله ودر آخر نون نام کوهی است بمکه مقابل کوه ابی قبیس حدثنا
محمد عن سفیان بن عیینة عن عمرو عن عطاء عن ابن عباس قال انما سعی النبی صلی الله علیه وسلم بالبیت وبین الصفا والمروة
لیری المشرکین قوته گفت ابن عباس سعی نکرد پیغمبر خدا یعنی تیز نرفت بطواف بیت ودر میان صفا ومروه مگر آنکه ببینند مشرکان
قوت خود حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب عن عکرمة عن ابن عباس قال تزوج النبی
صلی الله علیه وسلم میمونة وهو محرم گفت ابن عباس تزوج کرد پیغمبر خدا میمونه را وحال آنکه آنحضرت
محرم بود وبنی بها وهو حلال وزفاف کرد با وی بحالی که برآمده بود از احرام وماتت بسرف ومرد میمونه
اتفاقا بموضع سرف که ذکره کرده است از مکه وتزوج او نیز همانجا بود وتزوج در عمره قضا کرده در سنه سبع ومرد میمونه در سنه
شصت ویکی وقیل پنجاه ویکی وقیل شصت وسه وزاد ابن اسحق حدثنی ابن ابی نجیح وابان بن صالح عن عطاء ومجاهد عن
ابن عباس تزوج النبی صلی الله علیه وسلم میمونة فی عمرة القضاء عقد بست پیغمبر خدا میمونه را در عمره قضا

باب غزوة موتة من ارض الشام

در ذکر غزوه موته بضم میم وسکون واو بی همزه وفتح فوقانیه که در زمین شام است ... وآن نام موضعی
بود در منزل از بیت المقدس ... در سنه هشتم از هجرت روی داده حدثنا احمد قال حدثنا ابن وهب عن عمرو عن ابن هلال

الجزء الثالث عشر تيسير الاسلام — كتاب اللقطة

... آنکه بیابد صاحب آنرا پس اگر خوف کند ضایع شدن یا
دنیا پس بیابد بچرا اندر آن دار وپس اگر نیابد رشد در موقوف باشد
ثمن آن را تا آنکه بیابد مالک آن باک نیست بر آنکه
ذکر کرد ... وبقره مانند آن بر همین اختلاف اند ترده جایز
التقاط آن برای رد وحفظ از ضیاع بل در صحرا آمده
ونزد مالک وشافعی اگر یافته شوند در موضعی که خوف
ضیاع باشد بمنزله شاة اند وگرنه مانند بعیر وکلام درین
حدیث بتفصیل در کتاب العلم گذشت

باب ضالة الغنم

حکم گم شده گوسفند جدا آورد درین باب بترجمه اشعار
بجدا بودن حکم آن از حکم شتران وظاهر آن است که بنای
آن بر اختلاف طرق روایت است این حدیث را از
عمرو بن عباس در تقریب ضالة الابل شنیده پس باب
برای وی عقد کرده واز روایت این شیخ در آن باب
آورده وانرا اسمعیل در تقریب ضالة الغنم شنیده برآ
آن بابی دیگر عقد کرده باین طریق درینجا آورده ...
شده است مالک تجویز کرده قتل شاة با عدم تعریف آن
بدلیل قول شریف هی لک وجواب داده اند که لام درین
برای تملیک نیست چنانچه در قرینه آن که للذئب است
حکم گم مالک نمیشود بالاتفاق واجماع دارند علما بر
اگر بیابد مالک پیش از آنکه بخورد آن را لاقط ... مالک
ازد لاقط کما قاله العسقلانی واگر بعد از خوردن لاقط
بیابد مالک نزد مالک لازم نباشد اداء ... نزد جمهور
واجب گردد ضمان آن حدثنا اسمعیل بن عبد الله
ابن ابی اویس قال حدثنی سلیمان بن بلال عن یحیی
عن یزید مولی المنبعث ...

قال سعید فقال نافع و خبر داد مرا نافع مطعون جعفر بن ابی طالب نیز ازین است در غزوه موته که روایت کرده است سعید بن ابی هلال بعد از ان

ابن المثنی ابن عمر اخبره که بتحقیق ابن عمر خبر داده نافع را انه وقف علی جعفر یومئذ که بتحقیق ابن عمر

ایستاده بر جعفر بن ابی طالب درین روز و هو قتیل و حال آنکه او کشته شده است فعددت به خمسین بین

طعنة و ضربة پس شمردم زخم بوی پنجاه میان زخم نیزه و زخم تیغ لیس منها شیء فی دبره یعنی فی ظهره

نبود چیزی ازان زخمها پس او یعنی در پشت او حدثنا احمد بن ابی بکر حدثنا مغیرة بن عبد الرحمن عن عبد الله

بن سعید عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت

امیر کرد رسول خدا فی غزوة موتة زید بن حارثة در غزوه موته زید بن حارثه را فقال رسول الله صلی الله

علیه وسلم ان قتل زید فجعفر پس فرمود رسول خدا اگر کشته شود زید پس امیر جعفر باشد و ان قتل جعفر

فعبد الله بن رواحة و اگر کشته شود جعفر پس امیر عبد الله بن رواحه باشد قال عبد الله کنت فیهم فی تلک

الغزوة گفت عبد الله بن عمر بودم من درمیان این مردم دران غزوه فالتمسنا جعفر بن ابی طالب پس طلب

کردیم جعفر بن ابی طالب را بعد ازانکه بدرجه شهادت رسیده فوجدناه فی القتلی پس یافتیم او را درمیان کشتها

ووجدنا ما فی جسده بضعا و تسعین من طعنة و رمیة یافتیم زخمها که در تن او بود نود و چند زخم از نیزه و تیر

در روایت اصیلی و ابن عساکر نود و نه زخم گفته اگر گوئی در روایت سابق هم ابن عمر پنجاه زخم گفته گویم آنجا زخمهاکه

بروی بود شمرده و این زخمها بر تمام بدن بود و تیر دران روایت زخمهای نیزه و شمشیر گفته و زیادتی اینجا از زخمهای

تیر بود که از هر طرف بروی زده بودند حدثنا احمد بن واقد قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن حمید بن

هلال عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی زیدا و جعفرا و ابن رواحة مرویست از انس که پیغمبر خدا خبر مرگ رسانید

زید را و جعفر را و ابن رواحه را للناس قبل ان یاتیهم خبرهم مردم را پیش ازانکه بیاید مردم را خبر ایشان فقال

اخذ الرایة زید فاصیب پس فرمود گرفت رایت امیرے را زید پس کشته شد ثم اخذ جعفر فاصیب ثم اخذ

ابن رواحة فاصیب پستر گرفت جعفر رایت را پس کشته شد پستر ازوی گرفت ابن رواحه پس کشته شد

و عیناه تذرفان و دو چشم آنحضرت اشک میریخت حتی اخذ الرایة سیف من سیوف الله تا آنکه گرفت رایت را باتفاق صحابه

شمشیرے از شمشیرهای خدا القب خالد است حتی فتح الله علیهم تا آنکه فتح کرد خدا ایشان حدثنا قتیبة قال

حدثنا عبد الوهاب قال سمعت یحیی بن سعید قال اخبرتنی عمرة الیه است دختر عبد الرحمن بن سعید قالت سمعت

عائشة تقول گفت عمره شنیدم عائشه را میگفت لما جاء قتل ابن حارثة و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن

رواحة هرگاه آمد خبر کشته شدن ایشان بزبان جبرئیل یا آمد از جانب کسی که خبر آورد از جیش ظاهر همان اول است جلس

رسول الله صلی الله علیه وسلم یعرف فیه الحزن نشست رسول خدا بحالتی شناخته میشد در وی اندوه قالت

عائشة و انا اطلع من صائر الباب یعنی من شق الباب گفت عائشه و من مطلع بودم برگریه آنحضرت از صائر باب میخواهد از

صائر باب شق باب را شق بکسر شین معجمه گو شعبه در وقتیع جای که ازان نگاه کنند از سوراخ در فاتاه رجل فقال ای رسول

الله ان نساء جعفر پس آمد مردی پس گفت ای رسول خدا زنان جعفر گریه میکنند زوجه جعفر غیر از اسماء بنت عمیس نبوده است پس

محمول ست بر زنان خویش و اقربا قالت و ذکر بکاءهن گفت عائشه پس ذکر کرد گریه زنان جعفر را فامره ان ینهاهن

الجزء التاسع عشر شیخ الاسلام
کتاب فی اللقطة

یقول یزید ان لم تعترف بضم تو تید و سکون عین و فتح یا صحت تا و دیگر از اعتراف بمعنی صبر کردن

او پرسیدن چیزی از کسے و لیسا کرد می شمرده مجازی عرف چنانچه عرف بجای اعترف کذا فی

المتاج و بی زیادت تا از معرفت و بفتح عین ... ازان تعریف استنفق بها صاحبها و کانت

و دیعة عنده یعنی میگوید یزید مولی منبعث که اگر صبر کرده نشود به تعریف یک سال یا شناخته

نشود مالک خرچ کند آن را لاقط و باشد این لقطه امانت نزد وی تا بیاید صاحب لقطه بعد ازان

رد کند این امانت را بوی و در بعضے نسخ استنفق بها صاحبها مراد از صاحب لاقط است قال یحیی

فهذا الذی لا ادری فی حدیث رسول الله گفت یحیی پس این کلام که یزید گفت آن چیزی است

که نمیدانم که در حدیث مرفوع پیغمبر خدا است صلی

الله علیه وسلم هو ام شیء من عنده یا چیزی است از نزد خود گفته و لفظ مرفوع نیست ثابت شده

جزم برفع آن از یحیے نیز در روایت مسلم از بعضے

ثم قال کیف تری فی ضالة الغنم پس گفت سائل ازان حضرت چگونه می بینی و میدانی حکم در

ضاله گوسفند قال النبی فرمود پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم خذها فانما هی لک او لاخیک او للذئب فرمود بگیر گوسفند ضاله را زیر آنچه نیست

آن مگر برای تو یا برای برادر تو که دیگری باشد

پس فرمود آن مرد را که منع کند ایشان را از گریه قالت فذهب الرجل ثم اتی گفت عایشه پس رفت آن مرد
پس آمد فقال قد نهیتهن و ذکر انه لم یطعنه پس گفت تحقیق منع کردم زنان را و ذکر کرد که تحقیق ایشان اطاعت نکردند و باز نیامدند از گریستن یعنی حکایت و ذکر اضمن ... کما قال فی الفتح قال فامر
فذهب ثم اتی گفت راوی پس امر کرد او را پس رفت فقال والله لقد غلبننا پس گفت بخدا تحقیق غالب آمدند مرا اما عدم امتثال ظاهر اتصریح نکرده بود که این نهی از جانب شارع است یا گمان کرده که نهی تنزیهی است یا اگر شدت درد و اندوه نتوانستند خود را باز داشت و صبر کرد یا آنکه دانسته بود که امر او ممتنع است...
قول امره فزعمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فاحث فی افواههن من التراب پس گفت عایشه تحقیق رسول خدا فرمود بینداز در دهنهای این زنان خاک و این وارد بر اکثر تمادی به اعتبار سبک دانم که منع بود شرعا قالت عائشة
فقلت ارغم الله انفك گفت عایشه پس گفتم بآن مرد خاک آلود کند خدا بینی ترا ... فوالله ما انت بفاعل
بخدا سوگند نیستی تو کننده آنچه فرموده است ترا رسول خدا از گفتن قیام باین امر وما ترکت رسول الله صلی الله علیه
وسلم من العناء و نگذاشتی رسول خدا را در رنج و دادی از رنج عدم امتثال زنان امر آنحضرت را حدثنا
محمد بن ابی بکر قال حدثنا عمر بن علی عن اسمعیل بن ابی خالد عن عامر قال کان ابن عمر رضی الله عنهما اذا حیا ابن جعفر
بود ابن عمر وقتی که تحیت و سلام کردی پسر جعفر را قال السلام علیك یا ابن ذی الجناحین گفتی السلام
علیك ای پسر صاحب دو بال جعفر رضی الله عنه وقتی که شهید شد هر دو دست او را کافران بریدند حق جل شانه او را
دو بازو داد که میپرد در مرغزار بهشت حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن اسمعیل عن قیس بن ابی حازم قال
سمعت خالد بن الولید رضی الله عنه یقول گفت قیس بن ابی حازم شنیدم خالد بن ولید را میگفت لقد انقطعت
فی یدی یوم موتة تسعة اسیاف تحقیق شکست در دو دست من روز غزوه موته نه شمشیر از بس که کشتم
مردم را فما بقی فی یدی الا صفیحة یمانیة پس باقی نماند در دست من مگر شمشیر یمانی حدثنا محمد بن المثنی
قال حدثنا یحیی عن اسمعیل بن ابی خالد قال حدثنی قیس قال سمعت خالد بن الولید یقول گفت قیس بن ابی حازم
شنیدم خالد بن ولید را میگفت لقد دق فی یدی یوم موتة تسعة اسیاف هر آینه شکست در دست من روز
غزوه موته نه شمشیر وصبرت فی یدی صفیحة یمانیة ... تحقیق ...
و کسر نا پذیر ... شمشیر عریض را گویند حدثنا عمران بن میسرة قال حدثنا محمد بن فضیل عن حصین عن عامر
عن النعمان بن بشیر قال اغمی علی عبد الله بن رواحة گفت نعمان بن بشیر بیهوشی آورده شد بر عبد الله بن رواحه
... شاعر کبیر از سابقان است بسبب مرضی که حادث شد او را فجعلت اخته عمرة تبکی پس گشت خواهر او عمره
مادر نعمان بن بشیر راوی حدیث گریه میکند و اجبلاه واکذا واکذا تعدد علیه وای کوه وای چنین وای
چنان میشمرد بر وی صفات او را فقال حین افاق پس گفت عبد الله بن رواحه هنگامی که بهوش آمد ما قلت شیئا
الا قیل لی انت کذلك نگفتی تو چیزی را مگر که گفته شد مرا از روی اهانت و آزار تو چنین هستی حدثنا
قتیبة قال حدثنا عبثر عن حصین عن الشعبی عن النعمان بن بشیر قال اغمی علی عبد الله بن رواحة بهذا فقط
نعمان بیهوشی آورده شد بر عبد الله بن رواحه باین حال که در حدیث ... فلما مات لم تبك علیه ...

الجزء التاسع شیخ الاسلام في كتاب اللقطة

پس گفت سائل چگونه و چه حکم می بینی در ضاله شتر
قال گفت راوی فقال پس فرمود آن حضرت
دعها فان معها سقاءها وحذاءها ترد الماء
وتاکل الشجر حتی یجدها ربها بگذار ضاله شتر را
زیرا چه با او ست اسباب معیشت آن که بدان معیشت
میتواند کرد بخوف ضیاع تا آنکه بیابد آن را صاحب
آن باب اذا لم یوجد صاحب اللقطة بعد
سنة فهی لمن وجدها اگر یافته نشود صاحب لقطه
بعد تعریف یک سال پس آن لقطه مر کسی راست که
یافته آن را یعنی تصرف کند هر چه خواهد اگرچه بعد ازین
اگر مالک بیاید و عین قائم است رد کند آن را و اگر
تلف کرده بدل دهد چنانکه جمهور گویند و اما حل کلام
مؤلف برخلاف مذهب جمهور چنانکه کرمانی کرده از
اصحاب شافعی است و غیر وی گفته که ... کرده
بی وجوب ضمان منافی است آن را ترجمه باب ...
از چند باب بیاید اذا جاء صاحب اللقطة بعد سنة
ردها الیه لانها ودیعة عنده و نزد حنفیه این در
صورتی است که لاقط فقیر باشد و اگر غنی بود تصدق
کند یا نگه دارد و تفصیل آن گذشت حدثنا
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ربیعة

گروهی در غزوهٔ موته خبر رسید گریه کرده تشدید بروی بسبب شرف و وصیت او وجه ایراد این دو حدیث درین باب همین است

که وی از شهدای غزوهٔ موته بوده است **باب** بعث النبی صلی الله علیه وسلم اسامة بن زید دربیان فرستادن

پیغمبر خدا اسامه بن زید را الی الحرقات من جهینة بسوی حرقات که قبیله ایست از قوم جهینه حرقات بضم حاء

مهمله و فتح راء مهمله و قاف و بعد از الف تاء مثناة فوقیه نسبت بحرقه که لقب جهیش بن عامر است و جمع باعتبار تعدد بطون است **حدثنا**

عمرو بن محمد قال حدثنا هشیم قال اخبرنا حصین قال اخبرنا ابو ظبیان قال سمعت اسامة بن زید رضی الله عنهما یقول گفت

ابو ظبیان شنیدم اسامه بن زید را میگفت بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الحرقة فرستاد ما را رسول

خدا بسوی قوم حرقه فصبحنا القوم فهزمناهم پس در وقت صبح در یافتیم قوم را پس هزیمت دادیم ایشان را

ولحقت انا ورجل من الانصار رجلا منهم پس لاحق شدم من و مردی از انصار یک مردی را از آن قوم فلما غشیناه

قال لا اله الا الله پس وقتیکه گرد گرفتیم او را گفت این کلمه را فکف الانصاری وطعنته برمحی حتی قتلته

پس باز داشت خود را انصاری و زدم من به نیزه خود تا آنکه کشتم او را فلما قدمنا بلغ النبی صلی الله علیه وسلم پس وقتی

که در آمدیم بمدینه رسید این خبر کشتن من پیغمبر خدا را فقال یا اسامة اقتلته بعد ما قال لا اله الا الله پس گفت

ای اسامه آیا کشتی او را بعد از آنکه گفت لا اله الا الله قلت کان متعوذا گفتم پناه جوینده بود یعنی این کلمه از کشتن

یعنی از روی تصدیق قلبی نگفته بود فما زال یکررها پس همواره تکرار میکرد آنحضرت این کلمه را که اقتلته بعد ما قال

لا اله الا الله حتی تمنیت انی لم اکن اسلمت قبل ذلک الیوم تا آنکه آرزو کردم که تحقیق من نبودمی که اسلام آوردم

پیشتر ازان روز که کشتم او را تا گناه کشتن مسلمانی برذمه من نبودی مقصود آرزوی اسلامی است که در ان ارتکاب گناه

نباشد **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا حاتم عن یزید بن ابی عبید قال سمعت سلمة بن الاکوع یقول گفت

یزید بن ابی عبید شنیدم سلمه بن اکوع را میگفت غزوت مع النبی صلی الله علیه وسلم سبع غزوات غزا کردم با پیغمبر خدا هفت

غزوه وخرجت فیما یبعث من البعوث تسع غزوات وبرآمدم در لشکری که میفرستاد آنحضرت از لشکرها نه غزوه

است مرة علینا ابو بکر ومرة علینا اسامة یکباری بر ما امیر ابو بکر صدیق بود و یکباری اسامه بن زید **وقال عمر**

بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی عن یزید بن ابی عبید قال سمعت سلمة یقول غزوت مع النبی صلی الله علیه

وسلم سبع غزوات وخرجت فیما یبعث من البعث تسع غزوات مرة علینا ابو بکر ومرة علینا اسامة **حدثنا**

ابو عاصم الضحاک بن مخلد قال اخبرنا یزید بن ابی عبید عن سلمة بن الاکوع قال غزوت مع النبی صلی الله علیه وسلم سبع

غزوات وغزوت مع ابن حارثة استعمله علینا جهاد کردم با پسر حارثه پس عامل و امیر گردانیده او را بر ما مراد از ابن حارثه

زید است لیکن مقصود از ابن حارثه اینجا اسامه بن زید بن حارثه است گویا نسبت بجد کرده است **حدثنا** محمد بن عبد الله

قال حدثنا حماد بن مسعدة عن یزید عن سلمة بن الاکوع قال غزوت مع النبی صلی الله علیه وسلم سبع غزوات گفت سلمه جهاد کردم

با پیغمبر خدا در هفت غزوه فذکر خیبر والحدیبیة ویوم حنین ویوم القرد قال یزید ونسیت بقیتهم پس ذکر کرد این چهار غزوه

گفت یزید و فراموش کردم باقی این هفت غزوه را که سلمه گفته بود و بعض نسخ قسطلانی گفته بقیتهم بضمیر جمع مذکر است در جمیع

روایات و قیاس بقیتهن بضمیر جمع مونث است **باب غزوة الفتح** در ذکر غزوه فتح مکه که بعد از نقض کردن

اهل مکه صلح حدیبیه را وقوع یافته در روایت ابی ذر و ابن عساکر لفظ باب ساقط است وما بعث حاطب بن ابی بلتعة الی اهل مکة

الجزء التاسع عشر من کتاب الاسلام | **کتاب فی اللقطة**

حتی لا آکلها **باب** اذا وجد خشبة فی البحر

سوطا او نحوه اگر بیابد کسی چوبی را در دریا

یا تازیانه را یا مانند آن را سینی و جز آن آیا بگیرد

آن را یا بگذارد و اگر بگیرد مالک گردد یا بجهت سالی تعریف

بود علما را اختلاف است بروایتی از مالک ترک

بهتر افضل است و ابن شعبان مالکی گفته بگیرد

آن چیزی اگر بیابد مالک آن صاحب خود رخصت داده

جمعی در اخذ لقطه یسیره و انتفاع بدان و ترک تعریف

آن و روایت آن از عمر و علی و ابن عمر و عائشه

قول عطا و نخعی و طاؤس است و از عائشه آمده

نیست بکم از درهم اینکه انتفاع گرفته شود بدان و در

جابر آمده بود نه که برخصت حکم میکردند در تسوط

رسن و مانند آن که انتفاع گرفته شود بدان

هدایه گفته اگر باشد لقطه از جنس چیزی که دانسته

شود که صاحب آن طلب نمیکند آن را چون

و پوست انار باشد انداختن آن اباحت تا آنکه

است انتفاع بدان بی تعریف لیکن باقی است به

ملک مالک زیرا چه تملیک از مجهول صحیح نبود و نزد

مالکیه همچنان است ولیکن زائل میشود ملک مالک

ازان پس اگر باشد مراورا قدر و منفعت

تعریف آن و نزد شافعیه فرق نیست در قلیل و کثیر

در تعریف و جز آن اما قلیلی که مراورا قیمت نباشد

چون یک دانه پس میرسد یابنده را استبداد بدان

و قال اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة

عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة عن رسول

الله صلی الله علیه وسلم انه ذکر رجلا من بنی

اسرائیل وساق الحدیث بتحقیق آنحضرت ذکر کرد

مردی را از بنی اسرائیل وسوق کرد حدیث

را تا تمام ... آنکه ... تا آنکه ذکر کرد

وذكر چیزی که فرستاده بود حاطب بن ابی بلتعه بسوی اهل مکه خبرهم بغزو النبی صلی الله علیه وسلم بحالی که خبر رسید پیغمبر
از قصد غزوهٔ پیغمبر علیه حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار قال اخبرنی الحسن بن محمد انه سمع
عبید الله بن ابی رافع گفت عمرو بن دینار خبر داد مرا حسن بن محمد بن حنفیه که بتحقیق او شنیده عبید الله بن ابی رافع را می‌گوید
پیغمبر خدا یقول سمعت علیا می‌گفت عبید الله شنیدم علی مرتضی را رضی الله عنه یقول بعثنی رسول الله صلی الله
علیه وسلم انا والزبیر والمقداد می‌گفت فرستاد مرا رسول خدا وزبیر را ومقداد را فقال انطلقوا حتی تاتوا روضة
خاخ پس فرمود بروید تا آنکه بیائید روضهٔ خاخ را وخاخ موضعی ست میان مکه ومدینه فان بها ظعینة معها کتاب
بتحقیق آنجا زنی ست بهودج نشین با وی مکتوبی است بعضی گویند که این زن داد عباس بود که حاطب او را ده دینار
داده بدین داشته بود فخذوا منها پس بگیرید آن مکتوب را از وی سهیلی روایت کرده که صورت کتابت این بود
اما بعد ای معشر قریش بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد شما را بلشکری که همچو شب است ومیرود مانند سیلاب بخدا
اگر تنها بیاید هر آینه نصرت میدهد او را خدا بر شما ووفا وعدهٔ خود میکند که در فتح مکه کرده است نگاه کنید بخود وذکر حال
خود نماید. واقدی روایت کرده که صورت مکتوب این بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اذن کرده مردم را
بغزو وگمان ندارم مگر آنکه غزوهٔ شما اراده کرده است من دوست داشتم درین اخبار که مرا بر شما حقی باشد تحتمل
که در آن کتاب این هر دو صورت باشد قال فانطلقنا تعادی بنا خیلنا حتی اتینا الروضة گفت علی مرتضی
پس رفتیم بحالی که میرفت با ما اسپان ما تا آنکه آمدیم بروضه فاذا نحن بالظعینة پس ناگاه مایان رسیدیم بآن زن فقلنا
اخرجی الکتاب گفتیم بیرون آر کتاب را قالت ما معی کتاب گفت نیست با من کتابی فقلنا لتخرجن الکتاب
او لنلقین الثیاب پس گفتیم هر آینه بیرون می‌آری کتاب را یا می‌اندازیم جامهای ترا از تو قال
فاخرجته من عقاصها گفت علی مرتضی پس برون آورد کتاب را از موهای بافته بود بر سر عقاص بکسر عین و
قاف وصاد مهمله رشته که اطراف آن با هم پیچیده و موهای بافته فاتینا به رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا
فیه من حاطب بن ابی بلتعة الی ناس من المشرکین بمکة پس ناگاه بود عنوان آن از حاطب بن ابی بلتعه بسوی مردم
از مشرکان مکه یخبرهم ببعض امر رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که خبر میکند بعضی کارهای رسول خدا
فقال یا حاطب ما هذا پس فرمود ای حاطب چیست این کار قال یا رسول الله لا تعجل علی گفت ای رسول خدا
شتاب مکن بر من وبنفاق حکم مکن انی کنت امرأ ملصقا فی قریش یقول کنت حلیفا ولم اکن من انفسها بتحقیق بودم
من مردی که پیوسته شده بودم در میان قریش میگوید بودم من حلیف ونبودم از ذات قریشیان وکان من معک
من المهاجرین وهست کسی که با تست از مهاجران من لهم قرابات یحمون اهلیهم واموالهم کسانیکه ایشان را
خویشانند که نگاه میدارند اهل وعیال ایشان را ومالهای ایشان را فاحببت اذ فاتنی ذلک من النسب فیهم پس دوست
داشتم من وقتی که نماند مرا مددی از جهت نسب وخویشی در ایشان ان اتخذ عندهم یدا یحمون قرابتی اینکه بگیرم
نزد ایشان منتی بر ایشان که رعایت کنند خویشی مرا ولم افعله ارتدادا عن دینی ولا رضا بالکفر بعد الاسلام
ونکرده ام من این کار را از روی برگشتن از دین خود ونه از روی راضی بودن بکفر بعد از اسلام فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اما انه قد صدقکم پس فرمود پیغمبر خدا آگاه باشید که بتحقیق حاطب راست گفته است شما را

صاحبان خود را ترغیب نموده است درین حدیث تصریح
و تحریر آن نیست... مذکور ثمرهٔ آن بابی است که
اذا وجد تمرة فی الطریق چون بیابد کسی خرمای
ساقط افتاده جایز است برداشتن آن واکل آن
وقتیکه از اشیای حقیره است حدثنا محمد بن یوسف
قال حدثنا سفیان الثوری عن منصور عن طلحة
بن مصرف بضم میم وفتح صاد وکسر راء مشدده عن
انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة فی الطریق
گذشت آنحضرت بخرمای درا ثنای راه فقال لولا
انی اخاف ان تکون من الصدقة لاکلتها
پس فرمود اگر نمی‌بود اینکه من میترسم که باشد این خرما
از صدقه هر آینه میخوردم آن را از تنها مفهوم میشود که
مانع بود از خوردن آن جز خوف اینکه از صدقه باشد
که حرام است بر بنی هاشم وقال یحیی قطان حدثنا
سفیان قال حدثنی منصور وقال زائدة بن
قدامة عن منصور عن طلحة قال حدثنا انس بیان
اختلاف طرق است در تصریح بتحدیث وعدم آن
ح حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله
ابن مبارک قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی لانقلب الی
اهلی فاجد التمرة ساقطة علی فراشی فارفعها لاکلها
فرمود من میل میکنم بسوی اهل خود پس می‌یابم خرما را
افتاده بر بستر خود پس میدارم آن را تا بخورم من ترسم
ثم اخشی ان تکون صدقة فالقیها بعد از آن میترسم که
باشد خرمای صدقه پس می‌اندازم آن را ازین خوف
باب کیف تعرف لقطة اهل مکة چگونه تعریف
کرده شود لقطهٔ اهل مکه شاید که مقصود تاکید ومبالغه
در تعریف آن نسبت بلقطهٔ سائر بلدان است چنانچه
بعضی گفته اند که مکه مورد حاجیان است که باز رجوع
میکنند از آنجا باوطان خود پس لاقط را لابد است
از مبالغه در تعریف وحکم لقطهٔ مکه در معرفت اوصاف
وتعریف وسائر احکام لقطه همچو حکم سائر بلدان است
نزد جمیعی چنانکه مرویست از عمر وابن عباس وعائشه
وابن المسیب ذکره ابن المنذر و این گفته است امام
ابو حنیفه ومالک واحمد وبعضی شافعیه وجمعی گویند
حلال نیست لقطهٔ مکه مگر برای تعریف وآن قول امام شافعی
است وسیاق حدیث ظاهر در تخصیص است که مکه
دلیل ایشان گفت که تخصیص بنابر غالب حال لاقط
است در مکه که چون در آنجا مردم از آفاق جمع میشوند
وباز متفرق میگردند همچنان آنست که را ه یا بهم جمع شوند

فقال عمر يا رسول الله دعني اضرب عنق هذا المنافق پس گفت عمر بعادت شدتی که در دین خدا داشت ای رسول
خدا بگذار مرا که بزنم گردن این منافق را اگر گوئی بعد از آنکه آنحضرت قبول عذر او کرده فرموده است گفته است از جهت
آنکه احتمال دارد که او را منافق واجب القتل گوید گویم حاطب خیانتی منافقانه کرده و عمر از پس تصلبی که در کار دین داشت
خواست سیاستش او را بکشند تا دیگری فاش سر آنحضرت نکند و بر منوال خیانتی جرأت ننماید فقال انه قد شهد بدرا
پس فرمود بتحقیق وی حاضر شده است غزوهٔ بدر را و ما یدریک لعل الله اطلع علی
من شهد بدرا و چه میدانی تو بتحقیق خدا مطلع شده است بر بواطن و احوال کسی که حاضر شده است
غزوهٔ بدر را فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم پس گفته خدا عمل کنید آنچه خواهید پس بتحقیق بخشیدم شما را یعنی
عقاب در آخرت نخواهم کرد بفوات حقوق خود کلمهٔ لعل بسیار واقع شده در کلام خدا بخبر یعنی ترجی چنانکه برای تبع
پوشیده نخواهد بود فانزل الله السورة پس فرستاد خدا سورهٔ ممتحنه را که در وی این آیت واقع است یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء ای کسانیکه ایمان آورده اید نگیرید دوست دشمن مرا و دشمن خود را که
کافرانند گفته اند درین دلیل است که بارتکاب معصیت اسم ایمان از وی مرتکب نرفته و فیه ما فیه تلقون الیهم بالمودة
درحالی که القا میکنید بسوی کافران دوستی را باء در بالمودة زایده است یا آنکه مفعول تلقون محذوف دار یعنی
القا کنید اخبار رسول خدا را بسبب مودة کافران الی قوله فقد ضل سواء السبیل **باب** غزوة الفتح فی رمضان
در بیان غزوه فتح در رمضان بود سال هشتم از هجرت **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث عن عقیل
عن ابن شهاب قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان ابن عباس اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم غزا
غزوة الفتح فی رمضان بتحقیق رسول خدا غزا کرده غزوه فتح مکه را در رمضان و لعله بعشرة اول از مدینه آمده بود
قال وسمعت سعید بن المسیب یقول مثل ذلک گفت ابن شهاب زهری باسناد سابق و شنیدم سعید بن
مسیب را میگفت مانند قول ابن عباس که در رمضان بود وعن عبید الله بن عبد الله اخبرنی ان ابن عباس قال و زهری
روایت کرده از عبید الله بن عبد الله که خبر داد مرا که ابن عباس گفت صام النبی صلی الله علیه وسلم روزه
گرفت پیغمبر خدا حتی اذا بلغ الکدید الماء الذی بین قدید وعسفان تا وقتی که رسید کدید بفتح کاف
و کسر دال مهمله آبی که در میان قدید و عسفان است قدید بضم قاف و فتح دال مهمله مانند جلیل افطر فلم یزل مفطرا
حتی انسلخ الشهر افطار کرد و دایم بود افطار کننده تا آنکه تمام شد ماه رمضان و مردم دیگر نیز افطار کردند
این افطار بعد از عصر بود چنانچه تصریح یافته در مسلم **حدثنا** محمود قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر
قال اخبرنا الزهری عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم
خرج فی رمضان من المدینة مرویست از ابن عباس که بتحقیق پیغمبر خدا برآمد در رمضان از مدینه و معه عشرة آلاف و با آنحضرت
ده هزار مرد بود بیهقی از طریق ابن ابی حفص از زهری آورده که صباح کرد آنحضرت بمکه سیزدهم رمضان و برآمده
از مدینه بعد از دو شب از رمضان و نوزده روز اقامت فرمود در مکه در اول شوال توجه فرمود بجانب حنین
همین است مشهور و محفوظ ثقات و آنچه در حدیث لاحق واقع شده که آنحضرت در رمضان توجه فرمود بجانب
حنین محمول بر سهو راوی است صحیح بجانب مکه است و ذلک علی رأس ثمان سنین ونصف من مقدمه المدینة

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب اللقطة

قال حدثنا روح بن عبادة قال حدثنا زکریا بن اسحق
قال حدثنا عمرو بن دینار عن عکرمة عن ابن عباس
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یعضد
عضاهها بریده نشود درختهای خاردار مکه و عضاه
بکسر عین جمع عضة بتاء فوقیه در آخر اصل آن عضهة
و آن درخت مغیلان و هر درخت بزرگ خاردار
ولا ینفر صیدها و رمانیده و رنجانیده نشود شکار
آن ولا تحل لقطتها الا لمنشد و حلال نیست التقاط
لقطه آن مگر برای معرف آشنا و تعریف کردن گم
شده ولا یختلی خلاها و بریده نشود علف تر وی
خلا بالقصر روئیدگی تر اختلا بریدن آن فقال عباس پس
گفت عباس یا رسول الله الا الاذخر مگر اذخر رسول خدا گیاهی که
نامش اذخر است یعنی استثنا فرما آنرا بجهت کثرت حاجت بدان
فقال پس فرمود الا الاذخر اجابت کرد و استثنا **حدثنا** یحیی بن
موسی قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا
الاوزاعی قال حدثنی یحیی بن ابی کثیر قال حدثنی
ابو سلمة بن عبد الرحمن قال حدثنی ابو هریرة
قال لما فتح الله علی رسوله مکة قام فی الناس
گفت ابو هریره هرگاه فتح کرد خدا تعالی بر رسول
خود مکه را استاد آن حضرت در مردم بخطبه فحمد الله
واثنی علیه پس ستود خدا را و ستایش کرد برو
ثم قال ان الله حبس عن مکة الفیل وسلط علیها
رسوله والمؤمنین پس گفت بتحقیق خدا تعالی
باز داشت از مکه فیل را یعنی اصحاب فیل را که بقصد
تخریب آن آمده بودند و برگماشت بروی رسول
خود را و مسلمانان را فانها لا تحل لاحد کان قبلی
زیرا چه مکه حلال نمیشود و نشده مر هیچ یکی را که
بود پیش از من وانها احلت لی ساعة من نهار
و بتحقیق مکه حلال گردانیده شد مرا از مانی اندک
از روز وانها لا تحل لاحد من بعدی و بتحقیق
حلال نمیشود مر هیچ یکی از پس من فلا ینفر صیدها ولا یختلی
شوکها رمانیده نشود شکار آن و بریده نشود خار آن
ولا تحل ساقطتها الا لمنشد و حلال نمیشود
افتاده آن بر زمین مگر برای معرف و آنکه مناحب

و این غزوه در آخر هشت و نیم سال بود از مدت قدوم آنحضرت بمدینه فسار هو ومن معه من المسلمین الی مکة
پس راه رفت آنحضرت و کسی که با وی بود از مسلمانان بیشتر کیصوم و یصومون حتی بلغ الکدید زخالی که روز شد
آنحضرت در روزه بود و داشتند مردم دیگر تا آنکه رسید بکدید وهو ما بین عسفان وقدید وآن نام آبی است میان عسفان
وقدید افطر وافطروا افطار کرد آنحضرت وافطار کردند مردم از شدت و تعبی که کشیدند قال الزهری وانما یوخذ
من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم الآخر فالآخر گفت زهری و اخذ کرده نمیشود از فعل رسول خدا مگر آخر افعال پس
آخر آن یعنی گرفته میشود آخر و لاحق ناسخ اول و سابق اگر در میانه تعارضی باشد گفته اند زهری رد کرده است
درین قول بر کسی که قایل است با آنکه اگر کسی در حضر روزه گرفت بعد از آن همه رمضان مسافر شد نباید افطار روزه
خورد از جهت قول خدا فمن شهد منکم الشهر فلیصمه انتهی عجب است که این قایل از قول خدا وغیره
سن ایام اخر خبر ندارد با آنکه شهود شهر در حضر و سفر یکسانست **حدثنا** عیاش بن الولید قال حدثنا
عبد الاعلی قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم فی رمضان الی حنین
گفت برآمد پیغمبر خدا در رمضان از مکه بجانب حنین بضم حاء وفتح نون وسکون تحتیه در آخر نونی دیگر هست نام موضعی
میان آن و میان مکه ده و چند میل هست در شرح حدیث سابق والتی کخرج فی رمضان از سهو راویست واصح آنست
که در شوال توجه فرموده و بعضی در توجیه این خطا گفته اند که مراد از غیرش قصد الخروج هست و این چنین معنی کرمانی
ونحو آن هست پوشیده نماند که باین توجیه باقی حدیث الناس مختلفون راست نمی آید والناس مختلفون فصائم ومفطر
و مردم مختلف بودند بعضی روزه دار و بعضی غیر روزه دار فلما استوی علی راحلته پس هرگاه سوار شد آنحضرت
بر شتر خود دعا باناء من لبن او ماء طلبید قدحی را از شیر یا از آب شک راویست فوضعه علی راحته او علی راحلته
پس نهاد آنرا بر کف دست خود یا بر شتر خود بگذارد آنرا ثم نظر الناس پسترید بمردم که آنحضرت میخورد در غیر روزه
ای نظر الی الناس هست یعنی دید آنحضرت بسوی مردم فقال المفطرون للصوم افطروا پس گفتند افطار
کنندگان مر روزه داران افطار کنید قال عبد الرزاق اخبرنا معمر عن ایوب عن عکرمة عن ابن عباس خرج
النبی صلی الله علیه وسلم عام الفتح گفت عبد الرزاق باسناد مذکور از ابن عباس که برآمد آنحضرت از مدینه در سال
فتح مکه مقصود ازین روایت آنست که اینوا قد خوردن روزه که درین اسناد مذکور است در خروج از مدینه بود
وقتی که بکدید رسیده اند قال حماد بن زید عن ایوب عن عکرمة عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی
این حدیث مرسل و مرفوع آمده **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا جریر عن منصور عن مجاهد عن طاوس عن ابن
عباس قال سافر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رمضان گفت ابن عباس سفر کرد رسول خدا بسوی مکه در ماه
رمضان فصام حتی بلغ عسفان پس روزه داشت تا آنکه رسید بعسفان ثم دعا باناء من ماء فشرب نهارا
لیریه الناس پس طلبید ظرفی را از آب پس نوشید روز تا بنماید آنرا مردم را فافطر حتی قدم مکة
پس افطار کرد درین مدت تا آنکه قدوم ارزانی داشت در مکه قال وکان ابن عباس یقول گفت راوی و بود
ابن عباس میگفت صام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی السفر وافطر روزه داشت رسول خدا در سفر و افطار کرد
فمن شاء صام ومن شاء افطر پس کسی که خواست در سفر بار روزه داشت و کسی خواست افطار کرد

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب اللقطة

در جزء آن بیوتنا و بیای خانهای خود که بر سقف نهیم
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا الاذخر
فقال ابو شاه بشین معجمه و تنوین رجل من اهل
الیمن اکتبوا لی پس گفت ابو شاه که مردی هست از
مردم یمن بنویسید یعنی برای من ضبط این احکام
در نامه برای من یا رسول الله فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اکتبوا
لابی شاه بنویسید برای ابی شاه قلت للاوزاعی
ما قوله گوید ولید بن مسلم گفتم مر اوزاعی را چیست
مراد از قول ابی شاه اکتبوا لی یا رسول الله یعنی
چه چیز نوشتن آن میخواست قال گفت اوزاعی هذه
الخطبة التی سمعها من رسول الله مراد نوشتن
این خطبه است که شنیده بود آن را از پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم و حدیث در کتاب العلم گذشت باب
لا تحلب ماشیة احد بغیر اذنه دوشیده نشود
چهار پای هیچ کس بی اذن وی ابن اثیر گفته ماشیه
واقع میشود بر ابل و بقر و غنم ولیکن در غنم اکثر است
حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک
عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال لا یحلبن احد ماشیة امرئ
بغیر اذنه فرمود آنحضرت البته نه دوشد هیچ کس گاو
و گوسفند و ناقه مردی را بی اذن وی ایحب احدکم
ان تؤتی مشربته آیا دوست میدارد یکی از شما که آورده
شود یعنی بیاید کسی مشربه او بفتح میم و سکون شین
معجمه و ضم راء و فتح نیز آمده بالاخانه که نگهداشته
میشود در آن متاع فتکسر خزانته پس شکسته شود
خزانه او بکسر خاء معجمه فینتقل طعامه پس برده شود
از آنخانه بجای دیگر طعام وی فانما تخزن لهم ضروع
مواشیهم اطعماتهم پس جز این نیست که جمع و گنج
میکنند برای ایشان پستانهای مواشی ایشان طعامهای
ایشان تخزن بفتح فوقیه و سکون خاء و ضم زاء هر دو
معجمه و نون و در روایت کشمیهنی بضم اول و سکون خاء
و کسر زاء هر دو معجمه و زاء معجمه بعد از آن فلا یحلبن
و در بعضی نسخ فلا یحلبن بزیادت تا ریش از لام مکسوره
احد ماشیة احد الا باذنه پس نه دوشد هیچ کس ماشیه

باب این الرکز النبی صلی الله علیه وسلم الرایة یوم الفتح در بیان آنکه کجا خلانده و استاده کرد پیغمبر خدا رایت او را روز فتح

حدثنا عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه قال خبر داد ما را پدر هشام که عروة بن زبیر است

لما سار رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح هرگاه رفت رسول خدا در سال فتح مکه فبلغ ذلک قریشا

خرج ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء و بیامدند این سه نفر که رئیس مشرکان بودند یلتمسون الخبر

عن رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که طلب میکردند خبر از احوال رسول خدا فاقبلوا یسیرون حتی اتوا

مر الظهران پس روی کردند بحالی که سیر میکردند تا آنکه آمدند مر الظهران بفتح میم و را و بفتح ظا معجمه و ها ساکن

بر وزن اسم مرکب است نام موضعی است نزدیک مکه و الآن او را وادی فاطمه میگویند و انجا چاهی است بنام فاطمه بن مر

رضی الله عنها فاذا هم بنیران کانها نیران عرفة پس ناگاه دیدند آتشها چنانکه آتشها عرفه است و عادت ایشان

چنان بود که در صحرای عرفات هر کس آتشها می افروختند و لیکن از ابن سعد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر

کرده بود که هر کس ازین لشکر یک آتشی بر افروزند پس ده هزار آتش بر افروختند تا موجب رعب و هیبت اعدا گردد

فقال ابو سفیان ما هذه پس گفت ابو سفیان چه چیز است اینهمه آتشها لکانها نیران عرفة جواب قسم محذوف است

یعنی بخدا که این آتشها آتشهای عرفه است که شب عرفه مردم آنجا جمع میشوند و آتشها می افروزند و در سیر مدارج النبوة

مذکور است که اینها بر کشته نگاه رفتند و ابو سفیان با بدیل گفت وای بر شما محمد با لشکری یا شکوه آمده است که مجال

محاربه و تاب مقاومت او دشوار است زن سلیطه او هند بنت عتبه رئیس او را گرفت و خواسته بها کرد و گفت یا آل غالب

بکشید این احمق را تا این سخنان نگوید ابو سفیان گفت هر خواری که خواهی بکن بخدا تا مسلمان نشوی رستگار نخواهی

برد و نجات نبینی و در راه مکه بسیار دیگر نشوی فقال بدیل بن ورقاء نیران بنی عمرو پس گفت بدیل

آتشهای بنی عمرو است قبیله الیست از بنی خزاعة فقال ابو سفیان عمرو اقل من ذلک پس گفت ابو سفیان قبیله

عمرو کمترند از آنکه سپاه بیندند فراهم ناس من حرس رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دیدند ایشان را مردم

از پاسبانان رسول خدا در کتب سیر مذکور است که عمر بن خطاب از پاسبانان بود فادرکوهم فاخذوهم

فاتوا بهم رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دریافتند ایشان را پس گرفتند و آوردند ایشان را نزد رسول خدا فاسلم

ابو سفیان پس مسلمان شد ابو سفیان فلما سار قال للعباس احبس ابا سفیان پس هرگاه راهی شد پیغمبر

فرمود عباس را نگهدار ابا سفیان را عند حطم الخیل نزد حطم بحای مهمله و طا ساکن یعنی انبوه ازدحام و هجوم و خیل

بحای معجمه و سکون تحتیه یعنی جماعت اسپ که ازان اثر و حبس نینظر الی المسلمین تا ببیند همه لشکر اسلام را فحبسه العباس پس نگهداشت او را

عباس فجعلت القبائل تمر مع النبی صلی الله علیه وسلم پس قبیلها گذشتند با پیغمبر خدا تمر کتیبة کتیبة علی ابی سفیان میگذشتند

لشکر لشکر بر ابی سفیان فمرت کتیبة فقال یا عباس من هذه پس گذشت لشکری پس گفت ابو سفیان ای عباس

کیستند اینها قال هذه غفار قال مالی ولغفار گفت عباس اینها قبیله غفار اند گفت ابو سفیان چکار است مرا و غفار را

یعنی ما را با این قوم دشمنی نیست ثم مرت جهینة فقال مثل ذلک پس گذشتند قوم جهینه پس گفت مانند آنچه مذکور شد

ظاهر از قول ابی سفیان آنست که این قبائل مسلمان نشده بود تا در پی غزوه بمدد آنحضرت آمده باشند

ثم مرت سعد بن هذیم فقال مثل ذلک فمرت سلیم فقال مثل ذلک

الجزء التاسع صحیح الاسلام | کتاب فی اللقطة

و تیسیاری از ایشان رفته اند بسوی اطلاق در خوردن و نوشیدن برابر است که معلوم شده طیب خاطر یا معلوم نشده بجهت حدیثی که روایت کرده آن را ابو داود و ترمذی و تصحیح نموده آن را از روایت حسن از سمره مرفوعا و قتیکه بیاید یکی از شما بر ماشیه پس اگر باشد صاحب آن در ان میان پس باید که آواز کند سه بار پس اگر جواب دهد اذن طلبد پس اگر اذن داد بهتر و گرنه بدوشد و بنوشد و بر ندارد و با خود و مر آن را شواهد است از قوای آن حدیث ابی سعید است مرفوعا و قتیکه بیاید بر شبانی پس ندا کند او را سه بار اگر جواب داد بهتر و گرنه بنوشد بی آنکه فاسد گرداند و همچنین اگر بیاید بر حائط بستانی روایت کرده آن را ابن ماجه و طحاوی و تصحیح نموده ابن حبان و حاکم و جواب داده اند که حدیث نهی ارجح است پس اولی بعمل باشد یا آنکه جمع معارض اند آن با قواعد قطعیه در تحریم مال مسلم بی اذن وی و بعضی جمع کرده اند در حدیثین بحمل اذن بر صورت علم بطیب نفس مالک و نهی بر صورت عدم علم یا تخصیص اذن بمسافر یا بمضطر یا بزمان آنحضرت و نهی بزمان ما بعد یا بحمل بر ترک مواسات پید اگر دید با اذن در صورت عدم احتیاج مالک و نهی در خلاف آن یا وجوه دیگر و بعضی گفته اند که اذن پیش از ایجاب زکوة بود و قتیکه ضیافت واجب بود و بعد ازان منسوخ شد

باب اذا جاء صاحب اللقطة بعد سنة ردها علیه و قتیکه بیاید مالک لقطه بعد سال تعریف باز دهد قطعه لقطه را بروی لانها ودیعة عنده

زیرا چه لقطه امانت هست نزد واجد تا وقتیکه باقی بماند بر ملک مالک بدلیل امر با دای آن بعد استنفاق در صورتی و ثابت شده از زید راوی این حدیث بطریقی دیگر

ترجمه کرده شده حتی اقبلت کتیبة لم یر مثلها تا آنکه پیش آمد لشکری که ندیده بود ابوسفیان مانند آن لشکر

قال من هذه قال هؤلاء الانصار گفت کیستند اینها گفت عباس لشکرهای انصار است علیهم سعد بن عبادة

معه الرایة امیر بر ایشان سعد بن عبادة بود در حالی که با وی رایت انصار است فقال سعد بن عبادة

یا اباسفیان الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الکعبة پس گفت سعد بن عبادة ای ابوسفیان امروز روز جنگ

و قتال شدیدست امروز حلال کرده میشود کعبه یعنی حرم آن مانع از کشتن شما نخواهد بود فقال ابوسفیان یا

عباس حبذا یوم الذمار پس گفت ابوسفیان ای عباس خوش است روز جنگ و هلاک ذمار بکسر ذال معجمه و خفیف میم

و آخر راست بمعنی هلاک ثم جاءت کتیبة وهی اقل الکتائب پس آمد لشکری که آن اقل لشکرها بود نزد حمیدی اجل بجیم بدل قاف

اقل قاضی عیاض گفته اظهر همین است فیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه درین لشکر رسول خدا بود و یاران او و بعضی

گمان برند که قاضی اقلیت این لشکر بر حقارت حمل کرده این روایت را اظهر گفته است حاشا بلکه معنی اقل این معنی است که بقدر

روایت اقل هم مراد عظمت است یعنی با این جلالت شان و رفعت قدر که از حضور ذات اشرف آنحضرت بود این

لشکر کم بودند از روی عدد نسبت بلشکرهای دیگر لیکن لفظ اجل در ایضاح این معنی ظاهرتر خواهد بود و رایة النبی

صلی الله علیه وسلم مع الزبیر بن العوام و رایت آنحضرت با زبیر بن عوام بود فلما مر رسول الله صلی الله

علیه وسلم بابی سفیان پس هرگاه گذشت رسول خدا بر ابی سفیان قال الم تعلم ما قال سعد بن عبادة گفت

با آن حضرت آیا میدانی چیزی را که گفت سعد بن عبادة قال ما قال فرمود چه گفته است

قال کذا و کذا گفت ابوسفیان چنین و چنین فقال کذب سعد پس فرمود دروغ

گفته است سعد که حرمت کعبه برطرف خواهد شد ولکن هذا یوم یعظم الله فیه الکعبة ولیکن این روز لیست

که بزرگ میکند خدا درین روز کعبه را باظهار شعار اسلام و دور کردن مراسم کفر و پاک کردن آن از صور و بتها که در دیوار

کعبه تصویر کرده و از برآوردن بتان که موجب تعظیم و تجمیل کعبه است و یوم تکسی فیه الکعبة و روزیست که پوشیده

میشود در مثل این روز کعبه قال و امر رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عروه و فرمود رسول خدا ان ترکز

رایته بالحجون اینکه نصب کرده شود رایت او بحجون بفتح حای مهمله و ضم جیم خفیفه مشهور که موضعیست نزدیک مقبره اهل مکه

قال عروة فاخبرنی نافع بن جبیر بن مطعم قال سمعت العباس گفت عروه بن زبیر پس خبر داد مرا نافع بن

جبیر بن مطعم گفت شنیدم عباس را یقول للزبیر بن العوام یا ابا عبد الله ههنا امرک رسول الله صلی الله علیه

وسلم ان ترکز الرایة میگفت مر زبیر بن عوام را ای عبد الله آیا اینجا فرموده است ترا رسول خدا اینکه نصب

کنی رایت را جواب محذوف است قال و امر رسول الله صلی الله علیه وسلم یومئذ خالد بن الولید گفت زبیر و فرمود

رسول خدا درین روز خالد بن ولید را ان یدخل من اعلی مکة من کداء این که در آید از جانب اعلای مکه از کداء

بفتح کاف و مد نام موضع است و دخل النبی صلی الله علیه وسلم من کدی و در آمد پیغمبر خدا از کدی بضم کاف

و قصر و تنوین در اسفل مکه است بقول اصح و این مخالف احادیث صحیح دیگر است چنانکه باید که آنحضرت از جانب اعلا

در آمد و خالد را از جانب اسفل فقتل من خیل خالد بن الولید یومئذ رجلان پس کشته شد از گروه خالد دو مرد

حبیش بن الاشعر بضم حای مهمله و فتح موحده و سکون تحتیه و شین معجمه این کنیت است و نام او خالد بن سعد است

امر فرمود تعریف کن آن را یک سال ثم اعرف

عفاصها و وکاءها ثم استنفق بها فان جاء ربها

... و سر بند آن را پس بکار برده خرج کن اگر صاحبت

فان جاء ربها فادها الیه پس اگر بیاید مالک آن

ادا کن آن را بوی بیاورد مثل اگر عین آن هلاک گردد

و اگر خود بی تقصیر هلاک شده ضمان لازم نبود چنانکه

حکم ودیعت است فقال و در غیر روایت ابی ذر فقال

یا رسول الله فضالة الغنم فقال خذها فانما

هی لک او لاخیک او للذئب قال یا رسول الله

فضالة الابل قال فغضب رسول الله صلی الله

علیه وسلم حتی احمرت وجنتاه پس از این سوال

سوالهای مختلف خشمگین شد آن حضرت تا آنکه سرخ

شدند رخسارهای مبارک وی او احمر وجهه یا سرخ

شد روی مبارک وی ثم قال ما لک ولها

معها حذاءها و سقاءها حتی یلقاها ربها ترجمه

عنقریب گذشت باب هل یأخذ اللقطة

و لا یدعها تضیع آیا بگیرد واجد لقطه را و گذارد

آن را که ضایع شود حتی لا تأخذها من لا یستحق

تا بگیرد آن را کسیکه مستحق نیست گرفتن آن را بفتح

و ضاد و جزآن و در بعضی نسخ حتی یاخذها است

بی حرف لا بر تقدیر اول مربوط بیاخذ اللقطة و لا

یا شد و بر تقدیر ثانی متعلق بیدع که منفی است و التقاط

نزد خوف ضیاع واجب است و نزد عدم خوف افضل

نزد عامه علما و حرام است اگر بقصد تملک لقطه گیرد

و تعریف نکند و برین محمول است انچه مرویست

ضالة المسلم حرق النار گم شده مسلمان زبانه آتش است

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة

عن سلمة بن کهیل بضم کاف و یای تصغیر قال

سمعت سوید بن غفلة بفتحات قال کنت مع

سلیمان بن ربیعة بالعین و او را سلیمان الخیل نیز گویند

بجهت مهارت وی در آن گویند مر او را صحبت است

امیر بود بر بعض مغازی در فتوح عراق در عهد عمر

و عثمان رضی الله عنهما اول کسیکه قاضی کوفه شد

شد در خلافت عثمان و زید بن صوحان بضم صاد

و سکون واو و حای مهمله عبدی تابعی کبیر است

و زعم کرده ابن کلبی که مر او را صحبت است روایت

کرده ابویعلی از حدیث علی مرفوعا کسیکه خوش آید

او را که ببیند بسوی کسیکه سبقت کرده او را بعض

اعضای او بسوی بهشت پس گو که نظر کند بسوی زید

بن صوحان پس بریده شد دست او در بعضی فتوح

از مهاجران است با شعر پشین معجمه و عین مهمله خزاعی است و کرز بن جابر الفهری کرز بن جابر بضم کاف و سکون را در آخر زای آمد فهری بکسر فا و سکون ها و را ای از رؤسای مشرکان بود اسلام آورده قدیم است ابن اسحق ذکر کرده که سهل بن عمرو و صفوان بن امیه بقصد جنگ جمعیت کرده بودند چون خالد با ایشان پیش آمد دوازده یا سیزده کس از مشرکان کشته شدند و بقیة السیف راه فرار گرفتند **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن معاویة بن قرة قال سمعت عبد الله بن مغفل رضی الله عنه گفت معاویه بن قره شنیدم عبد الله بن مغفل را یقول رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة علی ناقته میگفت دیدم رسول خدا را روز فتح مکه بر ناقه خود سوار و هو یقرأ سورة الفتح یرجع و آنحضرت میخواند سوره انا فتحنا لک در حالی که ترجیع میکرد آواز خود را در بین خواندن یعنی میکرد آواز بالحان و قال لولا ان یجتمع الناس حولی و گفت معاویه اگر نبودی اجتماع مردم گرد من لرجعت کما رجع هر آینه ترجیع میکردم چنانکه ترجیع کرده عبد الله بن مغفل در حکایت ترجیع آنحضرت **حدثنا** سلیمان بن عبد الرحمن قال حدثنا سعدان بن یحیی قال

حدثنی محمد بن ابی حفصة عن الزهری عن علی بن حسین عن عمرو بن عثمان عن اسامة بن زید رضی الله عنهما انه قال زمن الفتح مرویست از اسامه بن زید متبنای رسول خدا که تحقیق اسامه گفت در زمان فتح مکه و پیش از آنکه در آید آنحضرت بمکه یا رسول الله این تنزل غدا ای رسول خدا کجا نزول میکنی فردا از منازل مکه قال النبی صلی الله علیه وسلم و هل ترک لنا عقیل من منزل فرمود پیغمبر خدا و آیا گذاشته برای ما عقیل هیچ منزلی تقریبست که چون عبد المطلب رحلت کرد متروکه او را از اموال و منازل که همه ابو طالب که جزو می پسری بود متصرف شد بعد از فوت ابی طالب متروکه او را عقیل و طالب گرفتند و بعلی مرتضی و جعفر از جهت تباین دین نرسید و عقیل همه منازل را بعد هجرت پیغمبر خدا بمدینه فروخته بود و عقیل برادر حقیقی علی مرتضی است بست سال کلان تر از علی بود در غزوه بدر با مشرکان آمده اسیر شده و عباس فدیه داده خلاص کرده بود و بعد از آن مسلمان شد پیش از غزوه بدر و حدیبیه وفات یافته در زمان معاویه اعلم بود بانساب قریش فاضل بود و زکی و عارف بمثالب و معایب قریش و ازین جهت مبغوض قریش بود ثم قال لا یرث الکافر المؤمن و لا یرث المؤمن الکافر پس فرمود آنحضرت وارث نمیشود کافر مسلمان را و وارث نمیشود مسلمان کافر را قیل للزهری

من ورث ابا طالب گفته شد مر زهری را که وارث شد ابا طالب را قال ورثه عقیل و طالب گفت وارث شد ابا طالب را عقیل و طالب برادر او و وارث نشدند علی و جعفر رضی الله عنهما از آنکه ایشان مسلمان بودند در وقت موت او قال معمر عن الزهری این تنزل غدا فی حجته گفت معمر از زهری که این پرسیدن اسامه در حجة الوداع بوده است و لم یقل یونس حجته و لا زمن الفتح و نگفته است یونس حجه و نه زمان فتح را یعنی یونس که هم از زهری روایت دارد ساکت است ازین هر دو قول در فتح الباری گفته که خلاف مانده از ابن ابی حفصه و معمر که هر دو از زهری روایت کرده و معمر اوثق و اتقن است از محمد بن ابی حفصه **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال اخبرنا ابو الزناد عن عبد الرحمن عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال منزلنا ان شاء الله اذا فتح الله الخیف فرمود جای نزول ما اگر خواسته است خدا و قتیکه فتح کند خدا مکه را خیف خواهد بود حیث تقاسموا علی الکفر آنجا که مشرکان سوگند خورده بودند بر یکدیگر بر کفر و خیف در اصل یعنی موضعی که مرتفع از سیلاب باشد و مرود تر از کوه و مسجد خیف همانجاست و اختیار منزل درین مقام از برای یاد آن حال بود ادای شکر الهی برین نعمت فتح برزعم مشرکان که در آنجا تقاسم و تعاهد بر دین باطل نموده بودند و اظهار خلق عظیم که در همین جا که بعداوت آنحضرت تعلیسته بودند آنها را ممنون احسان حالی و جانی ساختند **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال اخبرنا ابن شهاب عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره فرمود رسول خدا حین اراد حنینا هنگامی که بعد از فتح مکه اراده غزوه

الجزء التاسع من شیخ الاسلام فی کتاب اللقطة

یا ختم همیانی را در زمان آنحضرت که در آن صد دینار بود فاتیت بها النبی صلی الله علیه وسلم فقال پس آوردم آن را نزد آنحضرت پس فرمود عرفها حولا تعریف کن آن را یک سال فعرفتها حولا پس تعریف کردم آن را یک سال ثم اتیته پس باز آمدم آن حضرت را فقال عرفها حولا پس فرمود آنچنانکه بار اول فرمود عرفها حولا یا تعریف کردم یک سال ثم اتیته الرابعة پس آمدم آنحضرت را بار چهارم فقال اعرف عدتها و وکاءها و وعاءها پس فرمود درین بار شناس شمار آن را و سر بند آن را ظرف آن را فان جاء صاحبها پس اگر بیاید صاحب آن پس ادا کن و الا استمتع بها و گرنه انتفاع گیر با آن **حدثنا** عبدان بضم نون قال اخبرنی ابی و روی عثمان بن جبله ازدی بصری است عن شعبة عن سلمة بهذا بحدیث مذکور یعنی باسناد مذکور از سوید از ابی بن کعب

وقال و گفت شعبه فلقیته بعد بمکة فقال لا ادری اثلثة احوال او حولا واحدا پس ملاقات کردم سلمه بن کهیل را بمکه بعد از روایت وی این حدیث را پس گفت سلمه نمیدانم آیا تعریف کرده شود سه سال یا یک سال یا دانسته که در روایت امر تعریف سه سال است یا یک سال یا آنکه یعنی چنین است که گفت سوید ملاقات کردم ابی را بعد از آنکه سوال و جواب در مدینه اتفاق شد پس باز پرسیدم او را از حکم تعریف لقطه پس گفت ابی نمیدانم که آیا حکم تعریف سه سال است یا یک سال والله اعلم **باب** من عرف اللقطة و لم یدفعها الی السلطان کسیکه تعریف کند لقطه را و ندهد آن را بپادشاه روایت اکثری بدفعها است و در روایت کشمیهنی برفعها است یعنی نبرد و بر ندارد آن را بسوی پادشاه و باین حکم قائل اند جمهور تعریف امر است برهر کرا که سوال کرده از علم کلی و اوزاعی گفته اگر قلیل باشد تعریف کند و اگر کثیر بود دفع کند بسوی بیت المال و بعضی مالکیه و شافعیه فرق کرده اند میان

حنين کرد و منزلنا غداً ان شاء الله بخيف بنی کنانة جای نزول ما فردا اگر خواهد خدا خيف بنی کنانه است حيث تقاسموا على الكفر آنجا که سوگندها خورده اند بر کفر زير حديث سابق مذکور شد و که زود بعد از فتح مکه نزول بخيف خواهد بود و از ين حديث مفهوم شد که بعد از فتح مکه اراده غزوه حنين کرد و فرمود و جمع تخالف عاید از آنکه اراده سابق که بعد از فتح مکه کرده بود در ين وقت تصميم

حدثنا يحيى بن قزعة قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل مكة يوم الفتح وعلى رأسه المغفر بتحقيق پيغمبر خدا در آمد در مکه روز فتح و حال آنکه بود بر سر او خود فلما نزعه جاء رجل پس هرگاه بر آورد خود را از سر آمد نزد آن حضرت مردی فقال ان ابن خطل متعلق باستار الكعبة پس گفت که ابن خطل که بعد از اسلام مرتد شده بود تعلق گرفته است بپرده های کعبه تا کسی او را نکشد فقال اقتله پس فرمود بکش او را که خدا مباح کرده است در ين ساعت کشتن مشرکان در حرم قال مالك ولم يكن النبي صلى الله عليه وسلم فيما نرى گفت مالک و نبود پيغمبر خدا در آنجا محرم والله اعلم يومئذ محرما و خدا داناتر است بحقيقت حال که در ين روز که در آمده محرم نبود

حدثنا صدقة بن الفضل قال حدثنا ابن عيينة عن ابن ابی نجيح عن مجاهد عن ابی معمر عن عبد الله رضی الله عنه قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم مكة يوم الفتح گفت عبد الله بن مسعود در آمد پيغمبر خدا مکه را روز فتح وحول البيت ستون وثلثمائة نصب و گرد بيت الله سيصد و شصت بتان بود فجعل يطعنها بعود في يده پس گشت آنحضرت که ميزد بچوبی که در دست آنحضرت بود ويقول جاء الحق وزهق الباطل و ميگفت آمد حق و رفت باطل جاء الحق وما يبدئ الباطل وما يعيد آمد حق و باطل نميکند باطل چيزی را و نه اعاده ميکند يعنی ديگر از وی اثری نخواهد بود و گفته اند مراد از باطل اصنام است و بعضی گويند مراد شيطان است لوانند که قرين باطل کفار باشد بصحت پيوسته که بتان باشارت چوب آنحضرت بر روی و قفا می افتادند با آنکه آنها را محکم کرده بودند

حدثنا اسحق قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنی ابی قال اخبرنا ايوب عن عكرمة عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما قدم مكة مرويست از عکرمه از ابن عباس که بتحقيق رسول خدا وقتی که در آمد در مکه ابی ان يدخل البيت وفيه الالهة سرباز زد از آنکه در آيد درون کعبه و حال آنکه در وی آلهه باطله مشرکان بود فامر بها فاخرجت پس فرمود بر آوردن آنها پس بر آورده شدند آنچه در حديث سابق مذکور شده که بچوب ميزد و در روايت مسلم آمده که بهمين زدن بسر چوب بر زمين می افتادند نسبت به بتان بيرون کعبه است چنانکه حول الكعبة تصريح ميکند بآن فاخرج صورة ابراهيم واسمعيل في ايديهما من الازلام و بر آورده شد صورت ابراهيم و اسمعيل عليهما السلام بحالی که در دستهای ايشان تيرهای فال است که اهل جاهليت بدان فال نيک و بد ميگرفتند و آن را اقداح هم ميگويند و آنچنان بود که بر تيرها افعل و لا تفعل می نوشتند و در ترکش مے انداختند اگر يکے کاری ميخواست بکند تيری از آنجا می بر آورد اگر تير امر بر آمدی بآن کار می پرداخت و اگر تير نهی بر آمدی از آن ممتنع ميشد و بهمين تيرها قمار هم می باختند فقال النبي صلى الله عليه وسلم قاتلهم الله لقد علموا ما استقسما بها قط پس فرمود رسول خدا لعنت کناد خدا ايشان را بتحقيق دانسته اند که قال نگرفته اند بازلام هرگز و قمار نباخته اند ثم دخل البيت فكبر في نواحي البيت پس تر در آمد آنحضرت بيت الله پس تکبير گفت در نواحی بيت فخرج ولم يصل فيه پس بر آمد آنحضرت و نمازی نکرد در بيت نفی کرد ابن عباس نماز آنحضرت را در خانه کعبه اثبات کردن را ابلال و مثبت مقدم است بانافی و اين حديث در باب الحج وغيره نيز گذشته تابعه معمر عن ايوب متابعت کرده است پدر عبد الصمد را معمر از ايوب قال وهيب حدثنا ايوب عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم و گفت وهيب حديث کرد ما را ايوب با ذکر عکرمه يعنی وهيب نيز اين چنين روايت کرده است از ايوب

باب دخول النبي

وسأله عن ضالة الابل فتمعر وجهه پس متغير شد روی مبارک از شنيدن سوال او از حکم ضاله شتر وقال مالك ولها معها سقاؤها وحذاؤها ترد الماء وتأكل الشجر حتى يلقاها ربها وسأله عن ضالة الغنم فقال هي لك او لاخيك او للذئب ترجمه آن گذشت باب بلا ترجمه بمنزله فصل از باب سابق و در روايت ابی ذر ساقط است و آورد اين حديث را بهر حال با دنی مناسبت است ميان لقطه و ميان غنم که يافته شد در صحرا بلکه ربالی حدثنی اسحق بن ابراهيم معروف بابن راهويه قال حدثنا النضر بسکون ضاد معجمه ابن شميل بتصغير قال اخبرنا اسرائيل عن ابی اسحق عن البراء بن عازب صحابی عن ابی بکر صديق رضی الله عنهم ح وحدثنا عبد الله بن رجاء بفتح راء مهمله و سکون جيم و مد قال حدثنا اسرائيل عن ابی اسحق عن البراء عن ابی بكر قال انطلقت فاذا انا براعي غنم يسوق غنمه گفت ابو بکر صديق روانه شدم من يعنی در هنگام هجرت با آنحضرت پس ناگاه گذشتم بشبان گوسفندان که ميراند گوسفندها خود را فقلت لمن انت پس گفتم مر او را بستهٔ تو در رقال لرجل من قريش گفت برای مردی از قريش فسماه فعرفته پس نام برد آن مرد را پس شناختم آن را فقلت هل في غنمك من لبن پس گفتم آيا در گوسفندان تو شير هست فقال نعم پس گفت آری هست فقلت هل انت حالب لي پس گفتم آيا دوشنده تو شيری برای من استفهام صديق رضی الله عنه ثبوت اذن مالک است در دوشيدن شير برای کسيکه بگذرد و خوا از بسا اوقات محتاج بطريق ضيافت و مکرمت که معتاد بود و قد ليس در آن زمان و شايد که مالک اصدق

صلى الله عليه وسلم من أعلى مكة در ذكر در آمدن پيغمبر خدا بمكه را از جانب اعلاى مكه وقال الليث حدثني يونس قال اخبرني نافع عن عبد الله بن عمر رضى الله عنهما اين حديث را مؤلف ره موصول ذكر كرده در باب ردف بر دراحلة از كتاب جهاد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبل يوم الفتح من اعلى مكة تحقيق رسول خدا اقبال كرد در روز فتح مكه از جانب اعلاى مكه على راحلته مردفا اسامة بن زيد بر راحله خود در حالى كه ردف كرده اسامه بن زيد را ومعه بلال ومعه عثمان بن طلحة من الحجبة وبا وى بلال بود وبا وى عثمان بن طلحه كه از پرده داران كعبه است وبا وى كليد در كعبه بود حتى اناخ فى المسجد تا آنكه نشانيد راحله را در مسجد فامره ان ياتى بمفتاح البيت پس فرمود عثمان را اينكه بيارد كليد خانه كعبه را عثمان رفت كه وى درآوردن كليد درنگ كرد مادر او وى را گفت اگر كليد بگيرد ديگر هرگز باز نخواهد داد فرستاده آنحضرت نگذاشت او را تا بياورد كليد را فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه اسامة بن زيد وبلال وعثمان بن طلحة پس درآمد رسول خدا در حالى كه با وى اسامه بن زيد وبلال وعثمان بن طلحه كليد دار بود فمكث فيه نهارا طويلا پس درنگ كرد در بيت در زمانى دراز ثم خرج فاستبق الناس پس بيرون آمد از بيت پس پيش دوانيدند مردم كه درآيند در كعبه تا از عمل آنحضرت در بيت الله مطلع شوند فكان عبد الله بن عمر اول من دخل فوجد بلالا وراء الباب قائما پس يافت بلال را آنطرف در بحالى كه ايستاده است عبد الله بن عمر نخستين كسيكه درآمد در بيت فسأله اين صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پرسيد بلال را كجا نماز گزارد رسول خدا فاشار له الى المكان الذى صلى فيه پس اشارت كرد مر وى را بسوى جاى كه نماز گزارد آنحضرت در آنجا قال عبد الله فنسيت ان اسأله كم صلى من سجدة گفت عبد الله پس فراموش كردم اين را كه بپرسم چند ركعت گزارد مر وى است كه باز داد كليد را بعثمان وفرمود بگيريد اين را در حالى كه خالد ومخلد است نميگيرد از شما مگر ظالم حدثنا الهيثم بن خارجة قال حدثنا حفص بن ميسرة عن هشام بن عروة عن ابيه ان عائشة اخبرته ان النبى صلى الله عليه وسلم دخل عام الفتح من كداء التى باعلى مكة روايت است از عروه كه تحقيق عائشه خبر داده او را كه پيغمبر خدا درآمد در سال فتح از كداء آنكه بجانب بلندى مكه است تابعه ابو اسامة ووهيب فى كداء متابعت كرده حفص را ابو اسامه ووهيب در قول او فى كداء يعنى اين هر دو از هشام بن عروه باين اسناد روايت كرده كه وى فى كداء گفته حدثنا عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه دخل النبى صلى الله عليه وسلم عام الفتح من اعلى مكة من كداء يعنى بروايت عبيد بن اسمعيل باسناد مذكور اين حديث مانند حديث سابق رسيده است

باب منزل النبى صلى الله عليه وسلم يوم الفتح در بيان منزل پيغمبر خدا روز فتح مكه يعنى بيان آنكه همان روز در آمدن كجا منزل كرده است حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عمرو عن ابن ابى ليلى قال ما اخبرنا احد انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن ابى ليلى خبر نداده مارا احدى كه تحقيق ديده است وى رسول خدا را يصلى الضحى غير ام هانئ كه ميگزارد نماز ضحى را بجز ام هانى فانها ذكرت انه يوم فتح مكة پس تحقيق ام هانى ذكر كرده است كه تحقيق آنحضرت روز فتح مكه اغتسل فى بيتها ثم صلى ثمانى ركعات غسل كرد آن حضرت در خانه او پس گزارد هشت ركعت قالت لم اره صلى صلوة اخف منها گفت نديده ام آن حضرت را كه گزارده نمازى سبكتر ازين نماز غير انه يتم الركوع والسجود جز آنكه تمام ميكرد ركوع وسجود را باطمينان بر عادت خود كرمانى گفته كه اين حديث منافات ندارد با آنچه گذشت كه آنحضرت فرموده هرگاه فتح كنيم مكه را منزل ما خيف بنى كنانه خواهد بود از آنكه در خانه ام هانى آمد وغسل كرد ونماز گزارد وبيرون آمد ورجوع كرد بسوى خيف بنى كنانه انتهى پوشيده نماند كه سابقا گذشته كه آنحضرت هنگام قصد غزاى حنين فرمود كه فردا منزل ما خيف بنى كنانه خواهد بود تو در حديثى كه واقع شده كه وقتيكه فتح كنيم منزل ما خيف خواهد بود در همين وقت قصد حنين

اخرى كعقبه بالاخرى گفت ابو بكر بيرون آورده يكى از دو كف دست خود را بكف ديگر بطلب كثبة من لبن پس دوشيد قدرى از شير القبة بضم كاف وسكون مثلثه وفتح موحده دالى مقدار دوشيدن آن يا اندكى از آن يا قدرى از شير وقد جعلت لرسول الله وتحقيق گردانيده بودم براى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اداوة على فمها خرقة ظرفى چرمى كه بر دهن آن جامه پاره بود فصببت على اللبن پس ريختم بر شير حتى برد اسفله تا آنكه خنك شد فرو شير كه ظاهر شد خنكى از زير داده فانتهيت الى النبى پس رسيدم تا پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقلت اشرب پس گفتم بنوش يا رسول الله فشرب حتى رضيت پس نوشيد آن حضرت تا آنكه خوشنود شدم ودر علامات نبوت ودر هجرت بيايد بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب المظالم والغصب

اينچنين است روايت مستملى وساقط است لفظ كتاب مر غير او را ودر روايت نسفى كتاب الغصب باب فى المظالم مظالم جمع مظلمه است بكسر لام مصدر ظلم يظلم يعنى نهادن چيزى در غير محل وموضع شرعى آن خواه در حق خدا بود يا حق خلق يا حق نفس اگرچه در متعارف در حق خلق باشد واسم چيزيكه گرفته شود بى حق وغصب گرفتن حق غير ناحق زبردستى وقول الله تعالى ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون گمان مبر خدا را غافل از آنچه ميكنند ظالمان انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار جز اين نيست كه پس ميدارد ايشان را در مواخذه ودرنگ ميكند براى روزى كه بازمى مانند در آن روز چشمها از دهشت وحيرت آنچه مى بينند از كمال نيكى يا بدى آنچنانكه بحال ندانستند مهطعين بحالى كه تيز رونده اند بسوى خواننده خود يا پيوسته نگرنده اند بسوى آنچه مى بينند بى آنكه چشم زنند مقنعى رؤسهم تفسير ميكند موافق مجاهد مقنعى را بمعنى رافعى رؤسهم يعنى برداشتگان سرهاى خود را از فرط حيرت المقنع بنون وعين والمقمح وحد بمعنى واحد هر دو لفظ بيك معنى اند كه مذكور شد پس رجوع كرد بذكر آيه لا يرتد اليهم طرفهم باز نميگردد بسوى ايشان چشم ايشان وافئدتهم هواء ودلهاى ايشان خالى اند از فهم چنانچه تفسير ميكند هوا را بمعنى جوف يعنى خوف قال الفهم بضم وسكون وا وجمع اجوف يعنى

کرده آید مدّ مکث آن حضرت بعد از فتح ده روز و بروایتی نوزده روز در مکه اقامت فرموده اگر درین مدت اقامت در خانه کدام منزل کرده باشد منافی نیست بادی و آنکه گفته که آن حضرت همین غسل ظاهر کرد و نماز چاشت گزارده برآمد منافی قول مؤلف است باب منزل النبی صلی الله علیه وآله وسلم و نیز منافی حدیث سابق است که قال حین اراد حنینا منزلنا غدا ان شاء الله بخیف بنی کنانة

باب حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن منصور عن ابی الضحی عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم روایت از عائشه که گفت بود پیغمبر خدا یقول فی رکوعه وسجوده میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی تنزیه میکنم ترا تنزیه کردنی ای بار خدا ای پروردگار ما و تلبس میکنیم بحمد و شکر تو ای بار خدا بخش گناهان مرا وجه ایراد این حدیث درین باب ظاهر نمی شود حدثنا ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان عمر یدخلنی مع اشیاخ بدر گفت ابن عباس بود عمر بن خطاب رضی الله عنه در ایام خلافت خود می درآورد مرا در مجلس خود با شیوخ و بزرگان که در بدر حاضر بوده اند فقال بعضهم لم تدخل هذا الفتی معنا پس گفت بعضی از ایشان چرا می درآری این جوان را با ما و برابر می نشانی مر وی است که قائل این کلام عبد الرحمن بن عوف بود و لنا ابناء مثله و حال آنکه ما را پسران اند مانند او فقال انه ممن قد علمتم پس گفت عمر تحقیق وی از آنها است که میدانید فضل وی در علم او را قال ندعاهم ذات یوم ودعانی معهم گفت ابن عباس پس طلبید آن شیوخ را روزی و طلب کرد مرا با ایشان قال وما اریته دعانی یومئذ الا لیریهم منی گفت ابن عباس و گمان نداشتم عمر را که طلبید مرا درین روز مگر برای اینکه بنماید ایشان را از من فضیلتی فقال ما تقولون فی اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا حتی ختم السورة پس گفت عمر چه میگوئید در بیان مراد این سوره یعنی آنست وقتی که آمد نصرت خدا و فتح و بینی مردم را که می درآیند در دین خدا فوج فوج تا آنکه تمام خواند این سوره را فقال بعضهم امرنا ان نحمد الله و نستغفره پس گفتند بعضی شیوخ ما مور شده ایم ما اینکه ستایش کنیم خدا را و طلب مغفرت نمائیم از خدا اذا نصرنا و فتح علینا وقتیکه نصرت داده شویم و فتح کرده شود بر ما بلاد و امصار وقال بعضهم لا ندری ولم یقل بعضهم شیئا و گفتند بعضی از آنها که نمیدانیم مراد ازین سوره چیست و نگفتند بعضی از ایشان چیزی و سکوت کردند یعنی احوال شیوخ و اثر بود درین دو چیز اقرار بعدم علم یا بسکوت فقال لی یا ابن عباس اکذاک تقول پس گفت عمر مرا ای ابن عباس همچنین میگوئی تو قلت لا گفتم نمیگویم اینچنین قال فما تقول گفت پس چه میگوئی قلت هو اجل رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم این اشارت بتمامی مدت حیات رسول خدا است اعلمه الله له اعلام کرده است آن مدت را خدا برای آن حضرت اذا جاء نصر الله والفتح فتح مکة فذاک علامة اجلک یعنی مراد ازین نصرت و فتح فتح مکه است پس آمدن فتح علامت تمامی مدت است فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا پس تسبیح کن بستایش پروردگار خدا و طلب مغفرت کن خود را که موجب رفع درجات است یا طلب مغفرت امت کن مروی است که بعد از شنیدن کلام ابن عباس عمر گریها کرد و از یاد فوت آن حضرت و گفت الکمال دلیل الزوال قال عمر ما اعلم منها الا ما تعلم گفت عمر نمیدانم ازان سوره و مراد آن مگر چیزی که میدانی تو حدثنا سعید بن شرحبیل قال حدثنا اللیث عن المقبری عن ابی شریح العدوی انه قال لعمرو بن سعید وهو یبعث البعوث الی مکة تحقیق گفت ابو شریح مر عمرو بن سعید را که امیر مدینه بود از جانب یزید بن معاویه در حال آنکه میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای محاربه عبد الله بن زبیر که امتناع آورد از بیعت یزید بن معاویه ائذن لی ایها الامیر احدثک قولا اذن بده مرا ای امیر حدیث کنم ترا قولی که قام به رسول

الجزء التاسع عشر شیخ الاسلام | کتاب المظالم

و بقال و گفته شیخ در تفسیر مهطعین جنانجه در صحیح گوید مسرعین بشتابی تیز روندگان باب قصاص المظالم ذکر عوض گرفته شدن ستمها که حکم الحاکمین در روز جزا گیرد از ظالم و بجبر نقصان مظلوم تسویه کند میان ظالم و مظلوم و حقیقت قصاص مساوات است حدثنا اسحق بن ابراهیم قال اخبرنا معاذ بن هشام البصری نسبت الی البصرة کرده شد بصرتو که از انجا بود نسبت بسوی آن جاها ساکنان وی دره میشوند از آن دیار نسبت کنند باینجا و نه قال حدثنی ابی عن قتادة عن ابی المتوکل علی بن داود الناجی بنون وجیم عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا خلص المؤمنون من النار حبسوا بقنطرة بین الجنة والنار فرمود وقتیکه خلاص میشوند مسلمانان از آتش دوزخ حبس کرده و موقوف داشته میشوند بپلی میان بهشت و دوزخ است ظاهر آنست که این قنطره درین موضع مخصوص مومنان است برای قصاص مظالم بعد از خلاص از دوزخ غیر صراط که پلی است بر پشت دوزخ گذرگاه عامه مردم پیش اند و غول دران که کافران و عاصیان مسلمانان ازان در دوزخ بیفتند و صالحان بسلامت بگذرند برحسب مراتب و قربت تمام کرده آن قنطره را الصراط تا سلفی و الکرمانی آن را قنطرة القصاص گفته اند بهتر باشد فیتقاصون انتم و تشدید صاد مهمله مظالم کانت بینهم فی الدنیا پس قصاص میگیرند از یکدیگر ظلمها را که بود در میان ایشان در دنیا بحسنات و سیئات پس موازنه میان میکنند ظلمهای همگنان که باشد ظلم او بیشتر از ظلم دیگر می گیرد آن دیگر از حسنات آن ظالم بان قدر که ظلم بود از ظلم وی چنانچه ابن بطال ذکر کرده یعنی اگر نباشد ظالم را حسنه بر وی از سیئات مظلوم بار کنند چنانچه

صلى الله عليه وسلم قيام كرد باين قول يعنى در خطبه خواند رسول خدا الغد من يوم الفتح فردا مى بعد روز فتح مكه سمعته اذناى و وعاه قلبى شنيده است آن قول را دو گوش من و ياد گرفته است آن را دل من وابصرته عيناى حين تكلم به و ديده است آنحضرت را دو چشم من هنگامى كه تكلم كرد بآن انه حمد الله واثنى عليه بتحقيق آنحضرت حمد گفت خدا را و ستايش كرد بروى ثم قال ان مكة حرمها الله ولم يحرمها الناس پس فرمود بتحقيق مكه حرام كرده است آن را خدا و حرام نكرده اند آن را مردم لا يحل لامرئ يؤمن بالله واليوم الآخر بيان حرمت است حلال نيست مردى را كه ايمان مى آرد بخدا و بروز آخرت كه وا ريزد ان يسفك بها دما ولا يعضد بها شجرا اينكه بريزد بجا خون را و اينكه بشكند در حرم مكه درختى را فان احد ترخص لقتال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها پس اگر يكى رخصت گيرد براى قتال رسول خدا يعنى تا قتال كند از جانب رسول الله فقولوا له ان الله اذن لرسوله ولم يأذن لكم پس بگوئيد او را بتحقيق خدا اذن داده بود مر رسول خود را يك ساعت روز فتح و اذن نداده است مر شما را و انما اذن لى فيها ساعة من نهار و اذن نداده مرا در ان روز فتح مگر زمانى و آن از طلوع آفتاب تا وقت عصر بود و قد عادت حرمتها اليوم كحرمتها بالامس بتحقيق عود كرده حرمت آن امروز چنانچه حرمت آن دى روز بود فليبلغ الشاهد الغائب پس گو برساند حاضر غائب را فقيل لابى شريح ماذا قال لك عمرو پس گفته شد مر ابى شريح را چه چيز گفت ترا عمرو در جواب قال قال انا اعلم بذلك منك يا ابا شريح گفت ابو شريح گفت عمرو من داناترم از تو بانچه گفتى اى ابا شريح ان الحرم لا يعيذ عاصيا ولا فارا بدم بتحقيق حرم پناه نميدهد گناهگار را و نه گريزنده را بخونى كه كرده باشد يعنى پناه نميدهد از اقامت حد ولا فارا بخربة و نه گريزنده را بسبب بلاى قال ابو عبد الله الخربة البلية گفت ابو عبد الله مؤلف خربه بمعنى بليه است بعضى گويند بمعنى سرقه است خربه بفتح خاء معجمه و سكون را و فتح موحده و در روايت اصيلى بضم معجمه است قاضى عياض گفته تصويب كرده اند بعضى اين را

حدثنا قتيبة قال حدثنا ليث عن يزيد بن ابى حبيب عن عطاء بن ابى رباح عن جابر بن عبد الله انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم وليست از جابر بن عبد الله كه بتحقيق وى شنيده رسول خدا را يقول عام الفتح وهو بمكة ميفرمود سال فتح و حال آنكه آنحضرت بمكه بود ان الله ورسوله حرم بيع الخمر بتحقيق خدا و رسول خدا حرام كرده است فروختن شراب

باب مقام النبى صلى الله عليه وسلم بمكة زمن الفتح

اقامت پيغمبر خدا بمكه زمن الفتح در مكه بعد از فتح مقام بضم ميم بمعنى اقامت و در فرع بفتح ميم است بمعنى جاى اقامت

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان ح وحدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن يحيى بن ابى اسحق عن انس رضى الله عنه قال اقمنا مع النبى صلى الله عليه وسلم عشرة نقصر الصلوة گفت انس بن مالك اقامت كرديم با پيغمبر خدا ده روز قصر ميكرديم نماز را

حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عاصم عن عكرمة عن ابن عباس قال اقام النبى صلى الله عليه وسلم بمكة تسعة عشر يوما يصلى ركعتين گفت ابن عباس اقامت كرد پيغمبر خدا بمكه نوزده روز بحالى كه ميگزارد دو ركعت يعنى قصر ميكرد نماز چهار گانه را

حدثنا احمد بن يونس قال اخبرنا ابو شهاب عن عاصم عن عكرمة عن ابن عباس قال اقمنا مع النبى صلى الله عليه وسلم فى سفر تسعة عشر يوما گفت ابن عباس اقامت كرديم با پيغمبر خدا در سفرى نوزده روز نقصر الصلوة در حالى كه قصر ميكرديم نماز را از آنكه نيت اقامت اين ايام نكرده بودند ميگفتند امروز فردا مى رويم وقال ابن عباس ونحن نقصر ما بيننا وبين تسعة عشر گفت ابن عباس بهمين سند مذكور و ما قصر ميكرديم وقتيكه مسافرت مينموديم ميان مدت ما و ميان نوزده فاذا زدنا اتممنا پس وقتيكه زياده ميكرديم اقامت از نوزده روز تمام ميكرديم يعنى چهار ركعت ميگزارديم در توفيق حديث انس كه ده روز گفته اقامت كرديم و حديث ابن عباس كه نوزده روز گفته شيخ ميگويد كه روايت انس در حجة الوداع بوده است از آنكه آنحضرت

الجزء السابع عشر ... ابى صالح ... عن ابن شهاب عن سعيد ... ان رسول الله ...

امور آخرت ... بر تقدير باب ... بيع ... امرأة ... الايمان ...

كتاب المظالم والغصب

باب قصاص المظالم

... خواهد پس ... راضى ... و گويد اين بهشت ... خريد و ثمن آن كه است ... در شريعت و ثمن آن در درست نيست اگر اين عمل كه براى ... دارى بخشش و ابرا از ذمه او كند اين بهشت ... پس وى راضى شود و بخشد انتهى بر تقدير صحت اين روايت حمل ميشود ... كه قصاص نيست در آخرت از آبرو و مال مگر بحسنات و سيئات ... گفته مقاصه در مظالم ابدان چون طپانچه و مانند آن از آنچه ممكن است در ان قصاص بحضور بدن است گفته ميشود مظلوم را ... انصاف گير و اگر خواست عفو كن ... تتمه كلام ... بباید انشاء الله تعالى حتى اذا نقوا تا آنكه چون پاك شوند از لوث آثام باحراق نار ... شوند از مظالم القصاص اذن لهم بدخول الجنة اذن داده ميشود ايشان را ... بهشت فوالذى نفس محمد بيده لاحدهم بمسكنه فى الجنة ادل بمنزله كان فى الدنيا پس سوگند آنكسى كه نفس محمد بدست قدرت اوست هر آينه يكى از ايشان بآرامگاه خود در بهشت ره نمود شناساتر است نسبت بفرودگاه و خانه خود كه بود در دنيا ظاهر اوجه فرق آنست كه آنجا معرفت بخلق علم ضرورى بى اسباب است و اينجا بتوسط اسباب ... والله اعلم يا بجهت آنست كه معروض ميشد بر وى اين اماكن هر صبح و شام كذا قيل وليكن اين بعد از رؤيت اماكن ميشوند ... رفتن بسوى آن علم ضرورى باشد ... وقال يونس بن محمد ... حدثنا شيبان عن ... عبد الرحمن ... سنه ... وشصت و چهار ...

چهارم ذی حجه بمکه آمد چهار دهم برآمد و قدر اقامت ابن عباس هم در واحد فتح مکه است انتهی ملخصاً و روایت ابی داؤد هفده روز واقع شده یا هیژده روز ظاهر است بعد ورود گرفتن و برآمدن بحساب در نیاورده باشد والله اعلم **باب** وقال اللیث و گفت لیث که بیک واسطه از لیث حدیث دارد و این حدیث را در تاریخ صغیر وادب مفرد که از مؤلفات اوست موصول آورده و گفته حدثنی عبد الله بن صالح عن اللیث **حدثنی** یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عبد الله بن ثعلبة بن صعیر گفت ابن شهاب خبر داده مرا عبد الله بن ثعلبة بن صعیر وکان النبی صلی الله علیه وسلم قد مسح وجهه عام الفتح و بود پیغمبر خدا مسح کرده بود روی عبد الله بن ثعلبه را در سال فتح مکه مؤلف معلقه مقوله عبد الله را نقل نکرده از این حدیث بهمین قدر که مناسب باب بود اکتفا نموده ولادت عبد الله پیش از هجرت است بعضی گفته اند بعد از هجرت و درین وقت از هفت هشت سال کمتر نخواهد بود و کسیکه در زمان آنحضرت بسن بلوغ رسیده باشد و دارقطنی گوید او را صحبت است با آنحضرت پدر او ثعلبه از اصحاب بوده و مراد اصحیتها است و صعیر بضم صاد و فتح عین هر دو مهمله در آخر را صیغه تصغیر است **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام عن معمر عن الزهری عن سنین ابی جمیلة سنین بمهمله و دو نون مثل رجیل ابی جمیله کنیت اوست قال اخبرنا ونحن مع ابن المسیب گفت زهری خبر داد مرا ابو جمیله و حال آنکه ما با ابن مسیب بودیم قال وزعم ابو جمیلة انه ادرک النبی صلی الله علیه وسلم گفت زهری و گفته ابو جمیله که تحقیق وی دریافته است صحبت پیغمبر خدا را وخرج معه عام الفتح و برآمده است با آنحضرت سال فتح مکه **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن ابی قلابة عن عمرو بن سلمة قال قال لی ابو قلابة الا تلقاه گفت ایوب مرا ابو قلابه آیا ملاقات نمیکنی تو عمرو بن سلمه را فتسأله پس بپرسی او را از احوال او قال فلقیته فسألته گفت ایوب پس ملاقات کردم عمرو بن سلمه را پس پرسیدم او را از احوال او فقال کنا بماء ممر الناس پس گفت بودیم ما نزدیک آبی در گذرگاه مردم وکان یمر بنا الرکبان و بودند که میگذشتند نزدیک ما قافله سواران فنسألهم ما للناس ما للناس پس می پرسیدیم آن مردم را چه حال است مردم را چه حال است مردم را یعنی از احوال و اخبار مردم می پرسیدیم وما هذا الرجل و چه حال دارد این مرد کنایت از آنحضرت کرده فیقولون یزعم ان الله ارسله پس میگفتند که این مرد میگوید که تحقیق خدا فرستاده است او را رسول خداست اوحی الیه کذا اوحی الله بکذا وحی کرده شد بسوی او چنین کلام و احکام فکنت احفظ ذلک الکلام و بودم من که یاد میگرفتم آن کلام را فکانما یقر فی صدری پس چنانستی که جمع کرده میشد آن کلام در سینه من یقر بضم اول وفتح قاف و تشدید را و بهمزه از قرات بمعنی خوانده میشد در سینه من در روایت کشمیهنی یقر بالف مقصوره است من التقریة ای یجمع و روایت کرده اند یقر من القرار و در روایت اسماعیل یغرو بغین معجمه و تشدید را و بهمزه بعضی یلصق و این روایت را قاضی عیاض ترجیح داده ذکره السیوطی و قسطلانی نیز همین را نقل کرده و گفته این چنین است در فرع واصل و علامت تصحیح کرده شده است بروی در فتح الباری گفته اکثری برآنند که یقرأ بسکون قاف در آخر همزه مضموم بمعنی قرات است وکانت العرب تلوم باسلامهم الفتح و بودند اقوام عرب انتظار میکردند باسلام خود فتح مکه را تلوم اصل آن تتلوم است بمعنی تنتظر یک تا را حذف کرده اند چنانکه در تنزل الملائکة فیقولون اترکوه وقومه پس میگفتند بگذارید او را با قوم او که رؤسا و اشراف عرب اند و با وی مباحثه و مجادله می نمایند فانه ان ظهر علیهم فهو نبی صادق پس تحقیق وی اگر غالب آمد بر ایشان پس بحقیقت نبوت و آنها در آمدند در دین او پس وی پیغمبر راست گو است فلما کانت وقعة اهل الفتح پس هرگاه رو داد واقعه اهل فتح مکه بادر کل قوم باسلامهم مبادرت کردند و شتابی نمودند همه مردم

الجزء السابع لشیخ الاسلام | کتاب التفسیر والعصب

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن صفوان بن محرز المازنی بصری بسکون حا و کسر را هر دو مهملتین قال بینما انا امشی مع ابن عمر آخذ بیده گفت صفوان در اثنائیکه ما راه میرفتیم با ابن عمر گیرنده ایم دست وی را اذ عرض رجل فقال ناگاه در میان آمد مردی پس گفت یعنی بابن عمر کیف سمعت رسول الله چگونه شنیده تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول فی النجوی میگفت در باب سرگوشی و سخن آهسته که واقع شود در میان خدا تعالی و در میان بنده روز قیامت فقال پس گفت ابن عمر سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت که میفرمود ان الله یدنی المؤمن فیضع علیه کنفه تحقیق خدا نزدیک میگرداند مؤمن را از خود پس می نهد بروی حرز حفظ و پرده خود و کنف بفتح کاف و نون پناه و پرده و نگهبانی و سایه و حجاب و بازوی حائز و یستره و می پوشد مؤمن را در محشر از پرسش گناهان و نمودن آنها بر روی کس خلائق یستره انگه در فیقول پس میفرماید اتعرف ذنب کذا اتعرف ذنب کذا آیا می شناسی گناه چنین آیا می شناسی گناه چنین فیقول نعم ای رب پس میگوید آری ای پروردگار من می شناسم این گناهان را حتی قرره بذنوبه تا آنکه در اقرار آرد خدا تعالی مؤمن را بگناهان او ورأی فی نفسه انه هلک و دید اندر مؤمن در دل خود که تحقیق وی هلاک شد بجهت جرات گناهان میفرماید خدا تعالی سترتها علیک فی الدنیا پوشیده ام من این گناهان را بر تو در دنیا وانا اغفرها لک الیوم و من می آمرزم آنها را برای تو امروز فیعطی کتاب حسناته پس داده میشود مؤمن نامه اعمال نیک خود را واما الکافر والمنافق فیقول الاشهاد و اما کافر و منافق پس میگویند شاهدان مراد پیغمبران اند یا ملائکه یا است محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم این گروه آن کسانند که دروغ گفتند

باسلام خود و بدّ ابی قومی باسلامهم و مبادرت کرد پدر من قوم مرا باسلام فلما قدم قال جئتکم والله من عند النبی
حقا پس هرگاه قدوم آورد پدر من گفت بقوم بخدا سوگند آمده‌ام شما را از نزد پیغمبر خدا که حق است فقال صلوا صلوٰة کذا فی حین
کذا و صلوا صلوٰة کذا فی حین کذا پس فرمود نماز گذارید نماز چنین در وقت چنین و نماز کنید نماز چنین در وقت چنین
یعنی تعلیم همه نمازها کرد و هر نمازی را تعیین وقت نمود فاذا حضرت الصلوٰة پس وقتی که حاضر شود وقت نماز فلیؤذن
احدکم پس بگو اذان گوید یکی از شما ولیؤمکم اکثرکم قرآنا و گو امامت کند شما را بیشترین شما از روی قرآن یعنی آنکه بیشتر یاد دارد قرآن
را فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی پس نظر کردند مردم پس نبود هیچکس اکثر از روی قرآن از من لما کنت اتلقی من الرکبان
از جهت بودن من که یاد میگرفتم قرآن را از سواران رهگذری فقدمونی بین ایدیهم پس تقدیم کردند مرا پیش خود و انا ابن ست
او سبع سنین و حال آنکه من پسری شش ساله یا هفت ساله بودم و کانت علی بردة کنت اذا سجدت تقلصت عنی و بود
بر من چادری از گلیم سیاه مربع بودم من وقتیکه سجده میکردم جدا میشد از من و کشف عورت میشد فقالت امرأة من الحی الا تغطوا
عنا است قاریکم پس گفت زنی از قبیله‌ی ایا نمی پوشید از ما سرین قاری خود را تغطوا بحذف نون است در حالت رفع ابن مالک
گفته این حذف ثابت است در کلام فصحا در نظم و نثر و در روایت ابی ذر با نون است فاشتروا فقطعوا لی قمیصا پس خریدند
جامه و قطع کردند برای من پیراهنی را فما فرحت بشیء فرحی بذلک القمیص پس خوشحال نشده‌ام بچیزی مانند خوشی من
بآن پیراهن **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة عن النبی صلی الله علیه
وسلم ح وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة رضی الله عنها قالت کان عتبة
بن ابی وقاص عهد الی اخیه سعد گفت عائشه بود عتبه بن ابی وقاص عهد کرده بود به برادر خود سعد بن ابی وقاص که از عشره
مبشره است در اسلام عتبه اختلاف است ابو نعیم گوید وی کافر مرده است از دست او سنگ بدندان آنحضرت رسید شکسته بود ان یقبض ابن
ولیدة زمعة اینکه بگیرد پسر داه زمعه را ولیده بمعنی کودک و داه هر دو آمده و اینجا بمعنی داه است زمعه بفتح زای و سکون میم و عین پدر سوده که از
امهات المؤمنین است و قال عتبة انه ابنی و گفته است عتبه بتحقیق او پسر من است از من متولد شده فلما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی الفتح پس هرگاه قدوم آورد رسول خدا مکه را در وقت فتح اخذ سعد ابن ولیدة زمعة گرفت سعد بن ابی وقاص پسر داه زمعه
فاقبل به الی النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد سعد با آن پسر نزد پیغمبر خدا و اقبل معه عبد بن زمعة و آمد با سعد عبد پسر زمعه فقال سعد بن ابی وقاص هذا
ابن اخی عهد الی انه ابنه پس گفت سعد بن ابی وقاص این برادرزاده من است عهد کرده بود بسوی من که بتحقیق او پسر اوست قال عبد بن زمعة یا رسول
الله هذا اخی گفت عبد بن زمعه ای رسول خدا این برادر من است هذا ابن زمعة ولد علی فراشه این پسر زمعه است زاده شده است بر فراش زمعه پس نظر
رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابن ولیدة زمعة فاذا هو اشبه الناس بعتبة بن ابی وقاص پس دید رسول خدا بسوی پسر داه زمعه پس ناگاه بود وی مشابه ترین
مردم بعتبه بن ابی وقاص فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هو لك هو اخوك یا عبد بن زمعة پس فرمود رسول خدا آن پسر برای تست او برادر تست
ای عبد بن زمعه من اجل انه ولد علی فراشه از جهت آنکه زاده شده است بر فراش زمعه وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم احتجبی منه یا سودة و فرمود
رسول خدا حجاب کن از وی ای سوده دختر زمعه لما رأی من شبه عتبة بن ابی وقاص از جهت آنکه دیده بود مشابهت عتبه از روی احتیاط این را فرموده
بحکم شرع برادری او ثابت شده است قال ابن شهاب قالت عائشة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر گفت عائشه فرمود رسول
خدا ولد بحکم شرع صاحب فراش راست و مر زانی را سنگ است قال ابن شهاب وکان ابو هریرة یصیح بذلك و گفت ابن شهاب بود ابو هریره که بآواز بلند میگفت
حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان امرأة سرقت فی عهد رسول الله

الجزء السابع عشر لشیخ الاسلام

کتاب المظالم والغصب

مسلمان دیگر است که هر دو شریک اند در شریعت
که حکم مادر دارد و در شارع که حکم پدر دارد و لا یظلمه
بفتح یا ستم نکند او را و لا یسلمه بضم یا و سکون سین
و کسر لام و نفرستد او را در مهلکه هر دو بلفظ اخبار و در معنی
نهی اند و من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته
و کسیکه باشد سعی کننده در قضای حاجت برادر خود
باشد خدای تعالی در قضای حاجت وی و من
فرج عن مسلم کربة فرج الله عنه کربة
من کربات یوم القیمة و کسیکه بکشاید از مسلمی
اندوهی را بکشاید خدای تعالی از وی اندوهی
بزرگ را از اندوههای روز قیامت کربه بضم
بضم کاف و فتح آن اندوه که دم باز گیرد از وی
و کربات بضم را جمع کربه و فتح و سکون نیز جائز است
کذا فی الفتح و من ستر مسلما ستره الله یوم القیمة
و کسیکه پرده پوشی کند مسلمانی را و ظاهر نکند عیب او را
بر مردم بپوشد خدای تعالی عیبها و گناهان او را روز
قیامت و نیست در بیان این خصلت چیزی که مقتضی
باشد ترک انکار را نهان بر صاحب معصیت بلکه گفته اند
که ستر محل آن معصیتی است که منقضی باشد و واجب است
مبادرت بانکار در معصیتی که ملتبس است شخص بدان
و منع وی از آن خصوصا مجاهر را که از بیحیائی میدرد
پرده خویش را از زجر و تشنیع وی واجب است و اگر
ممتنع نگردد بحکام رفع باید کرد که او بالا از فساد در دین
باز دارند اما جرح رعایت و شهود از برای صیانت
دین و حفظ حقوق مردم امری واجب و لازم است
و از باب هتک ستر و کشف عیوب نیست کذا قال النووی
باب اعن اخاك ظالما او مظلوما مدد کن برادر مسلمان
خود را بهر حال ستمگار باشد یا ستم رسیده و مراد
باعانت ظالم در حدیث بعد بیان کرده و **حدثنا**
عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا هشیم انبأنا قال

گفت زهری خبر داد مرا عروه بن زبیر که زنی دزدی کرد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم فی غزوة الفتح در غزوه
فتح مکه ففزع قومها الی اسامة بن زید بن حارثة پس التجا آوردند قوم آن زن در اقامت حد بسوی اسامه بن زید یستشفعون
در حالیکه طلب شفاعت میکنند اسامه را قال عروة فلما كلمه اسامة فيها گفت عروه پس وقتیکه سخن کرد اسامه آنحضرت را
در حق آن زن تلون وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم رنگین شد از خشم روی رسول خدا فقال اتكلمني في حد
من حدود الله پس فرمود آیا سخن میکنی مرا در اقامت حدی از حدهای خدا قال اسامة استغفر لي يا رسول الله گفت
اسامه طلب کن مغفرت مرا از خدا ای رسول خدا فلما كان العشي قام رسول الله صلی الله علیه وسلم خطيبا پس
که پیشین شد ایستاد رسول خدا در حالی که خطبه میخواند فاثنى على الله بما هو اهله پس ستایش کرد بر خدا چیزی که خدا سزاوار
آنست ثم قال اما بعد پس گفت بعد از حمد خدا فانما اهلك الناس قبلكم هلاک نکرده است مردمی را که پیش از شما بودند
کنایت از بنی اسرائیل است چنانکه در روایت نسائی بصریح واقع شده انهم كانوا اذا سرق فيهم الشريف تركوه مگر آنکه
اینها بودند باین حال وقتیکه دزدی کردی در ایشان شریف گذاشتندی او را و اقامت حد نمیکردند و اذا سرق فيهم
الضعيف اقاموا عليه الحد وقتی که دزدی کردی در ایشان ناتوانی اقامت میکردند بروی حد را والذي نفس محمد بيده
سوگند کسیکه ذات محمد بدست قدرت اوست لو ان فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت يدها اگر فاطمه دختر پیغمبر خدا که نسبت
از وی کسی نیست دزدی کند هر آئینه می برم دست او را ثم امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بتلك المرأة فقطعت يدها
پس فرمود رسول خدا باقامت حد آن زن پس بریده شد دست فحسنت توبتها بعد ذلك پس نیکو شد توبه آن زن بعد ازین
وتزوجت و تزوج کرد مردی را از بنی سلیم قالت عائشة وكانت تاتي بعد ذلك فارفع حاجتها گفت عائشه بود آن زن که می آمد
بعد ازین پس میرسانیدم حاجت او را الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی رسول خدا حدثنا عمرو بن خالد قال اخبرنا زهير قال حدثنا
عاصم عن ابي عثمان قال حدثني مجاشع رضی الله عنه قال اتيت النبي صلی الله علیه وسلم باخي بعد الفتح گفت مجاشع آوردم
نزد پیغمبر خدا برادر خود را بعد از فتح مکه او مجالد است و ابا معبد کنیت او فقلت يا رسول الله جئتك باخي لتبايعه
على الهجرة پس گفتم ای رسول خدا آوردم نزد تو برادر خود را تا بیعت کنی او را بر ثواب هجرت بمدینه قال ذهب اهل الهجرة
بما فيها فرمود بردند اهل هجرت ثواب را که در اوست یعنی بعد از فتح مکه نه هست فضیلت هجرت بعد از فتح فقلت على اي شيء تبايعه پس گفتم بر کدام چیز بیعت میکنی او را یعنی بر
کدام فضیلت بیعت میکنی او را قال ابايعه على الاسلام والايمان والجهاد فرمود بیعت میکنم او را بر دین اسلام و ایمان و بر جهاد یعنی این فضائل
باقی هست و میرسد ثواب آن مر او را فلقيت ابا معبد بعد گفت ابو عثمان راوی مجاشع میگوید پس ملاقات کردم ابا معبد برادر مجاشع را بعد ازین و کان اکبرهما
و بود ابو معبد کلانترین برادران فسالته فقال صدق مجاشع پس پرسیدم او را ازین حدیث که روایت کرده بود مجاشع
پس گفت راست گفته است مجاشع حدثنا محمد بن ابي بكر قال حدثنا الفضيل بن سليمان قال حدثنا عاصم عن ابي عثمان
النهدي عن مجاشع بن مسعود قال انطلقت بابي معبد الى النبي صلی الله علیه وسلم گفت مجاشع بن مسعود بردم ابو معبد را
نزد پیغمبر خدا ليبايعه على الهجرة باینکه مبایعت کند آنحضرت او را بر فضیلت هجرت قال مضت الهجرة لاهلها فرمود گذشت
هجرت در اهل هجرت ابايعه على الاسلام والجهاد بیعت میکنم او را بر اسلام و فضیلت جهاد فلقيت ابا معبد فسالته
فقال صدق مجاشع وقال خالد عن ابي عثمان عن مجاشع انه جاء باخيه مجالد و گفت خالد از ابی عثمان از مجاشع که تحقیق
وی آورد برادر خود را که مجالد نام دارد حدثني محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابي بشر عن مجاهد

قالوا يا رسول الله هذا ننصره مظلوما فكيف ننصره ظالما یعنی یاران
مسلمان کرده باعانت وی پیغمبر مائی یاری میدهیم او را چنانچه
که مظلوم است یعنی معلوم کردیم آن را و بعض گفته اند تحقیق
ننصره ظالما پس چگونه یاری دهیم او را حالی که ظالم است
معلوم نیست مراد از آن فقال تاخذ فوق يديه پس فرمود
بگیری دو دست او را باز داری او را از ظلم که آن یاری است
مر او را بر نفس و شیطان که بدست شان گرفتار آمده میل
بظلم کرده و لفظ فوق درینجا زائد است یا اشارت است
بآنکه اخذ بطریق غلبه و قوت باید باب نصر المظلوم
و آن فرض کفایت است بر مسلمانان کسیکه بکند آن را ساقط
میگردد از ذمه دیگران و فرض عین است بر سلطان چه
از بیان کسیکه قدرت دارد بر نصرت آن و تحقیق نباشد
آنجا کسیکه نصرت دهد او را غیر وی از سلطان و مانند آن
بشرط آنکه مترتب نشود بر انکار او مفسده و اگر داند یا غالب
آید بر ظن او که فائده نخواهد کرد ساقط گردد وجوب و
باقی باشد اصل استحباب بشرط مذکور و اگر هر دو مفسده
برابر باشند مخیر است و شرط ناصر آنست که عالم باشد
بیودن فعل ظلم حدثنا سعيد بن الربيع بفتح راء
قال حدثنا شعبة عن الاشعث بن سليم بتصغير قال
سمعت معاوية بن سويد بتصغير قال سمعت البراء
بن عازب قال امرنا النبي صلی الله علیه وسلم بسبع
امر کرد ما را آنحضرت بهفت چیز ونهانا عن سبع و نهی
کرد ما را از هفت چیز فذكر عيادة المريض کرد در راوی
در بیان او امر رسیدن بیمار را واتباع الجنائز و پس
کردن جنازه ها را و حکم آن در جنائز گذشت وتشميت
العاطس و دعا کردن عطسه زننده را بیرحمک الله و رد السلام
و جواب دادن سلام مسلمان را ونصر المظلوم و یاری
دادن مظلوم و رها کردن وی از دست ظالم واجابة
الداعي و قبول کردن خواننده بطعام وابرار المقسم
و راست گردانیدن سوگند خورنده را بر کاری یا سوگند
دهنده مخاطب را بمقسم بضم میم و کسر سین و در روایت
ابی ذر مقسم بفتح سین است و حدیث در اول جنائز گذشت
و در آداب بیاید مذکور شود انشاء الله تعالی حدثنا
محمد بن العلاء بفتح عین و لام ممدود قال حدثنا ابو اسامة
حماد بن اسامة عن بريد بتصغير عن ابي بردة عن ابي موسى
عن النبي صلی الله علیه وسلم قال المؤمن للمؤمن
كالبنيان مسلمان و مسلمان دیگر را مانند بنا ...

قلت لابن عمر انی اريد ان اهاجر الى الشام مرويست از مجاهد كه گفتم مر ابن عمر را كه من ميخواهم اينكه هجرت كنم بسوی شام

قال لا هجرة ولكن جهاد گفت هجرت نيست حالا ليكن جهاد باقی است فانطلق واعرض نفسك پس برو و آگاه كن

نفس خود را و آگاه باش اعرض را بهمزه وصل وقطع هر دو تصحيح كرده اند بهر تقدير صيغه امر است فان وجدت

شيئا والا رجعت پس اگر يابی تو چيزی را يعنی از جهاد پس بكن وگرنه باز آی وقال النضر اخبرنا شعبة قال اخبرنا ابو بشر

قال سمعت مجاهدا قلت لابن عمر فقال لا هجرة اليوم پس گفت ابن عمر هجرت نيست امروز او بعد رسول الله صلى الله

عليه وسلم يا گفت هجرت نيست بعد از پيغمبر خدا مثله يعنی مثل حديث كه مذكور شده **حدثنا** اسحق بن يزيد

قال حدثنا يحيى بن حمزة قال حدثني ابو عمرو الاوزاعي عن عبدة بن ابی لبابة عن مجاهد بن جبر المكي ان

عبد الله بن عمر كان يقول لا هجرة بعد الفتح **حدثنا** اسحق بن يزيد قال حدثنا يحيى بن حمزة قال

حدثني الاوزاعي عن عطاء بن ابی رباح قال زرت عائشة مع عبيد بن عمير فسألها عن الهجرة گفت عطا

بن ابی رباح زيارت كردم عائشه را با عبيد بن عمير پس پرسيد عبيد عائشه را از هجرت فقالت لا هجرة اليوم پس گفت هجرت

نيست امروز كان المؤمن يفر احدهم بدينه الى الله والى رسوله صلى الله عليه وسلم بودند مسلمانان كه ميگريخت

يكی از ايشان بدين خود بسوی خدا و رسول او مخافة ان يفتن عليه از ترس آنكه بلائی آورده شود بروی فاما اليوم

فقد اظهر الله الاسلام اما امروز پس تحقيق قوی كرده خدا اسلام را فالمؤمن يعبد ربه حيث شاء پس مسلمان عبادت

ميكند پروردگار خود را آنجا كه ميخواهد ولكن جهاد ونية وليكن جهاد بكفار و نيت جهاد باقيست اعمال خير باقی است

حدثنا اسحق قال حدثنا ابو عاصم عن ابن جريج قال اخبرني حسن بن مسلم عن مجاهد ان رسول الله صلى

الله عليه وسلم قام يوم الفتح فقال ان الله حرم مكة يوم خلق السموات والارض مرويست از مجاهد كه تحقيق

رسول خدا خطبه خواند روز فتح مكه پس فرمود تحقيق خدا حرام كرده است مكه را روزی كه پيدا كرده آسمانها و زمين را

اين حديث را اينجا مرسل آورده از مجاهد كه تابعی است و موصول آورده در كتاب حج و جهاد از روايت منصور از مجاهد

از طاوس از ابن عباس پوشيده نماند كه اين حديث دلالت كرد بر آنكه مكه و كعبه در وقت خلقت آسمان و زمين موجود

بوده است و دور است كه گويند اين تحريم يعنی خبر دادن از آن در وقت خلقت آسمان و زمين بوده و از انجا وجود مكه لازم

نيايد فهی حرام بحرام الله الى يوم القيمة پس مكه حرام است بحرام كردن خدا تا روز قيامت و از اينجا معلوم ميشود كه حكم تا قيامت

خواهد بود لم تحل لاحد قبلی ولا تحل لاحد بعدی حلال نكرده مر هيچكس را پيش از من و نه احدی را بعد از من يعنی نرسد

كسی را كه رفع حرمت آن كند ولم تحلل لی قط الا ساعة من الدهر و حلال نكرده برای من مگر يك ساعت از زمان لم تحلل

بفتح فوقيه وكسر لام اول است و در بعضی روايات بضم فوقيه و فتح لام است لا ينفر صيدها گريزانده نشود شكار زمين حرم

ولا يعضد شوكها و شكسته نشود خار آن يعنی درخت آن ولا يختلى خلاها و بريده نشود گياه سبز آن ولا تحل

لقطتها حلال نيست برداشتن مال كه در زمين حرم افتاده باشد و مالك معلوم نشود آنرا به همين برداشتن الا لمنشد مگر كسی

كه تعريف كند بمردم تا صاحب آن پيدا شود برداشتن آن رواست و اگر در سه سال مالك پيدا نشود خوردن مباح است

و اگر بعد از ين پيدا آيد ضامن ميشود و اين است مسئله لقطه فقال العباس بن عبد المطلب الا الاذخر يا رسول الله پس

گفت عباس بن عبد المطلب مگر اذخر ای رسول خدا يعنی اين را استثنا كن اذخر بكسر همزه و ذال و خاء هر دو معجمه

و كان الله سميعا عليما و پيوسته هست خدا شنونده

و دانند مخفی نيست بروی زيادت و كمی در انتصار

و جزای آن و قول ديگر و تعالى والذين اذا اصابهم البغی

هم ينتصرون و آن كسانيكه چون ميرسد ايشان را

مصيبت ظلم انتقام ميگيرند و شجاعتی كه داده شده اند

عاجز نمی آيند از انتقام بغی و مكروه ميدارند تذلل را مگر

كه اين را در صفات مدح و بعد از ين آيه ميفرمايد

مدعا ميفرمايد و هر آئينه آنكسانيكه انتصار كنند بعد از آنكه

مظلوم شوند نيست بر ايشان سبيل عتاب و عقاب

قال ابراهيم گفت ابراهيم نخعی در تفسير آيه مذكور

كانوا يكرهون ان يستذلوا بودند سلف كه كراهت ميداشتند

اينكه خوار گردانيده شوند بعدم انتقام پس جرأت كنند

فساق بر ايشان فاذا قدروا عفوا پس چون قدرت

می يافتند عفو ميكردند بجهت عدم احتمال تجبر و خواری

و بودن عفو نزد قدرت از صفات فاضله چنانچه امر كرده

چنانچه در آيه مذكور ميفرمايد فمن عفی و اصلح الآية

و لهذا بابی ديگر عقد كرد و گفت **باب** عفو المظلوم

استحباب درگذشتن مظلوم از انتقام ظالم لقوله

ان تبدوا خيرا او تخفوه او تعفوا عن سوء بجهت قول

و تعالى اگر آشكارا كنيد نكوئی را يا پنهان كنيد آن را

يا عفو كنيد از بدی و ظلم كسی اين جمله صفات محموده

پسنديده است خصوصا عفو نزد قدرت و ثوران

غضب از ظلم و در ان تخلق باخلاق الله است فان الله كان

عفوا غفورا زيرا چه خدا ی تعالی هست عفو كار قدرت

آثار عفو او از عجز نيست با كمال قدرت است و در

آخر آيه والذين اذا اصابهم البغی ميفرمايد وجزاء

سيئة سيئة مثلها و جزای بدی بدی بود مانند

آن بدی كه اول كرد فمن عفا واصلح فاجره على الله

پس كسيكه عفو كند و اصلاح نمايد پس جزای او بر خداست

انه لا يحب الظالمين تحقيق خدا دوست نميدارد

ظالمان را و تجاوز از حد در انتقام نيز از ظلم است

الى قوله هل الى مرد من سبيل و در ان جمله اين است

كسيكه صبر كند يعنی بر ظلم و بغی و بيامرزد تحقيق اين امر

از وی هر آئينه از عزيمت كارهاست بجای انتقام كه

رخصت است و ذكر نكرد درين در باب حديثی بجهت

عدم شرط وی **باب** الظلم ظلمات يوم القيمة

ظلمات جمع ظلمت است بمعنی تاريكی بجای زبست در لام

ضم و فتح و سكون **حدثنا** احمد بن يونس قال

حدثنا عبد العزيز الماجشون بكسر جيم و ضم و فتح

نيز لقب پدرش عبد الله بن ابی سلمة است خوانده

گیاهی است خوشبو که بوی خانه ی پوشند و آهن را آتش او زود بگداز می آرد فانه لابد منه للقین والبیوت
پس بتحقیق چاره نیست ازان مر آهنگران را و خانها را فسکت ثم قال الا الاذخر فانه حلال پس خاموش شد آن
حضرت پس تر فرمود مگر اذخر پس بتحقیق آن حلال است این خموشی از راه انتظار وحی بود یا از جهت فکر در صلاح آن بهر چه
که احکام مفوض برای آن حضرت بوده باشد وعن ابن جریج قال اخبرنی عبد الکریم عن عکرمة عن ابن عباس بمثل
هذا او نحو هذا و مرویست از ابن جریج باسناد مذکور مثل حدیث مذکور بشک راویست مثل و نحو هر دو مترادف اند
بعضی گفته اند مثل متحد در حقیقت است نحو عام ازان رواه ابو هریرة وابو شریح عن النبی صلی الله علیه وسلم مثل
روایت کرده ابو هریره و ابو شریح از پیغمبر خدا مثل این حدیث مذکور باب قول الله عز وجل ویوم حنین در بیان قول خدا و یاد
کن روز حنین را و آن وادیست میان مکه و طائف ده و چند میل است از مکه جانب عرفات حنین در اصل نام
مردیست که بنام او میخوانند بر آمد آن حضرت از مکه بعد از شش روز که از ماه شوال گذشته بود وقتی که رسید
بود آنحضرت را که مالک بن عوف جمع کرده است قبائل از هوازن و ثقیف و اینها چهار هزار نفر بودند و جمعیت مسلمانان
دوازده هزار اذ اعجبتکم کثرتکم وقتی که در عجب و غرور آورد شما را افزونی لشکر شما روایت کرده است یونس
بن بکیر از ربیع بن انس که گفت مردی از مسلمانان که غالب نمی آیند امروز این قبائل بر ما و این قول او نا خوش آمد آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم از انکه فراموش کرد که نصرت نمی باشد بکثرت عدد و عدد و گفته اند که این عجب محمول بر
حقیقت نیست بلکه کنایت از کثرت است الی قوله غفور رحیم حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر قال حدثنا یزید بن
هارون قال اخبرنا اسمعیل قال رأیت بید عبد الله بن ابی اوفی ضربة گفت اسمعیل دیدم بدست عبد الله
بن ابی اوفی زخم شمشیری قال ضربتها مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم حنین گفت ابن ابی اوفی زده شده است
این زخم با پیغمبر خدا روز حنین قلت شهدت حنینا گفتم او را حاضر شده تو غزوه حنین را قال قبل ذلک گفت
حاضر شده ام با آنحضرت پیش از حنین و اول مشاهده او حدیبیه است حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان
عن ابی اسحق قال سمعت البراء گفت ابو اسحق شنیدم براء بن عازب را و جاءه رجل در حالی که آمد نزد او مردی
قال یا ابا عمارة اتولیت یوم حنین گفت آن مرد ای ابا عماره کنیت براء بن عازب است آیا پشت دادی تو روز
حنین قال اما انا فاشهد علی النبی صلی الله علیه وسلم انه لم یول گفت براء من گواهی میدهم بر حال رسول خدا
که بتحقیق آنحضرت پشت نداده بود و لکن عجل سرعان القوم فرشقتهم هوازن و لیکن شتاب کردند بر جماعه
جمعی که شتاب کردند بر گرفتن اعدا و بند ایشان پس تیر زدند ایشان را قبیله هوازن پس برگشته آمدند سرعان بفتح
سین مهمله و فتح راء مهمله و سکون آن رشق بمعنی رمی به پیکان است و سفیان بن الحارث آخذ براس
بغلته البیضاء و سفیان بن حارث گرفته بود عنان استر آن حضرت که بیضاء بود و همین است که آن را دلدل
میخوانند مسلم روایت کرده که مسلمانان چون پشت دادند آنحضرت خواست که براند بغله خود را جانب اعدا عباس
گوید من عنان آنحضرت گرفتم تا سرعت نکند و این روایت منافات ندارد بجتمل که نوبت بنوبت گرفته باشند یا وقت عزم
آنحضرت عباس و سفیان هر دو گرفته باشند یقول انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب در حالی که میگفت
آن حضرت در رجز من پیغمبر خدا ام دروغی نیست درین من ابن عبد المطلب ام یعنی من رسول خدا ام که همین وعده

بحال مظلوم ناتوان جزا داده شد روز قیامت بانند
آن و باین متحقق میشود قول اهل لغت که ظلم مشتق از
ظلام است و گفته اند که مراد شداید عرصات قیامت
و عقوبات درکات دوزخ باشند چنانکه در کریمه
قل من ینجیکم من ظلمات البر والبحر تفسیر شداید کرده
اند باب الاتقاء والحذر من دعوة المظلوم
نگهداشتن خود را و پرهیز کردن از دعاء بدستم رسیده
مقصود منع اقدام بر ظلم و تعرض بحال مظلومان است
بوجه حدثنا یحیی بن موسی قال حدثنا
وکیع قال حدثنا زکریا بن اسحق المکی عن یحیی بن
عبد الله بن صیفی عن ابی معبد مولی ابن عباس
عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث
معاذا الی الیمن فقال اتق دعوة المظلوم فرستاد
آن حضرت معاذ بن جبل را بسوی یمن پس فرمود
پرهیز کن و بترس دعاء مظلوم را فانه لیس بینها
وبین الله حجاب زیرا چه نیست میان دعای مظلوم
و میان خدای تعالی پرده یعنی می شنود بلا واسطه
و اجابت میکند البته اگرچه مظلوم فاجر باشد که فجور وی
بر نفس وی است در اواخر کتاب الزکوة گذشت
باب من کانت له مظلمة عند الرجل فحللها
له هل یبین مظلمة کسیکه باشد مر او را مظلمه نزد مردی
یعنی چیزیکه گرفته است از انکس بستم یا حقی که بر ذمه دارد
پس حلال گرداند آنکس آن مظلمه را برای آن مرد و ابرا
نماید آیا بیان کند آن مظلمه را نزد تحلیل تا جائز گردد
ابرا و اسقاط یا حاجت نیست به بیان و ابراء مجهول
جائز است و ظاهر از اطلاق حدیث همین است و اگر
عین معلوم جمیع صحیح است سبب آن بنا بر ازان مظلمه بکسر لام
مرفتح نیز آمده و در ضم اختلاف است حدثنا
آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا

نصرت کرده است خدا **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قیل للبراء وانا اسمع اولیتم مع النبی صلی الله
علیه وسلم یوم حنین آیا پشت دادید شما با پیغمبر خدا یوم حنین فقال اما النبی صلی الله علیه وسلم فلا پس گفت براء اما پیغمبر
خدا پس پشت نداد چون بصیغهٔ جمع پرسیده بود برای دفع توهم او که آن حضرت را هم داخل کرده تصریح کرد باین معنی و در
حدیثی که بعد ازین مذکور شود معلوم شده که هشتاد نفر با آن حضرت ثابت مانده بودند قاضی عیاض در شفا از ابن مرابط مالکی
نقل کرده که هر که گوید آنحضرت گریخت او را توبه باید داد اگر توبه نکند او را باید کشت انتهی پوشیده نماند که این قول حکم سب پیغمبر خدا دارد
مذهب مختار حنفیه آنست که بی استتابت ساب را باید کشت و باید دانست که آن حضرت در هیچ غزوه نگریخته و علما اجماع کرده
بر عدم جواز اعتقاد انهزام بروی صلی الله علیه وسلم کانوا رماة بودند آنجماعت تیرانداز که خطا نمیکردند در تیر زدن فقال

انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق سمع
البراء وساله رجل من قیس افررتم عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم حنین مرویست از ابی اسحق که شنید براء
بن عازب را در حالی که پرسید او را مردی از قبیله قیس آیا گریختید شما از نزد پیغمبر خدا روز حنین فقال لکن رسول الله صلی الله علیه
وسلم لم یفر پس گفت لیکن رسول خدا نگریخته بود کانت هوازن رماة بودند هوازن تیرانداز به تیر میزدند وانا لما حملنا علیهم
انکشفوا و ما یان وقتی که حمله کردیم بر آنها گریختند فاکببنا علی الغنائم پس افتادیم ما بر گرفتن غنیمتها فاستقبلنا بالسهام پس
استقبال کرده شدیم ما به تیر پس دست نیافتیم بر آنها ولقد رایت النبی صلی الله علیه وسلم بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را علی بغلته البیضاء

وان ابا سفیان بن الحارث اخذ بزمامها وهو یقول انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب ترجمه معلوم شده است قال اسرائیل
وزهیر نزل النبی صلی الله علیه وسلم عن بغلته گفت اسرائیل و زهیر فرود آمد پیغمبر خدا از بغله خود در میدان محاربه و طلب
نصرت کرد از خدا گفت اللهم انزل نصرک در حدیث مسلم از سلمة بن اکوع آورده پس هرگاه که در گرفتند آن حضرت را فرود آمد از بغله پس
مشتی از خاک برگرفت و بر روی آنها انداخت پس گریختند آنها **حدثنا** سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث قال حدثنی

عقیل عن ابن شهاب ح وحدثنی اسحق قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابن اخی ابن شهاب قال محمد
بن شهاب وزعم عروة بن الزبیر ان مروان والمسور بن مخرمة اخبراه گفت محمد بن شهاب زهری و گفته است عروه
بن زبیر که بتحقیق مروان بن حکم و مسور بن مخرمه خبر داده اند عروه را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام حین جاءه وفد
هوازن مسلمین بتحقیق رسول خدا ایستاد در جعرانه وقتی که مراجعت فرمود از طائف و بندیان هوازن هم در آنجا بودند هنگامی
که آمدند نزد آن حضرت فرستادهای هوازن در حالی که مسلمان بودند فسالوه ان یرد الیهم اموالهم وسبیهم پس طلب کردند از آنحضرت
که باز دهد بسوی ایشان مالهای ایشان را و بندیان ایشان را فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم معی من ترون پس فرمود ایشان را رسول
با من جمعی هستند که می بینید ایشان را یعنی در غنایم حق دارند واحب الحدیث الی اصدقه و دوست ترین کلام نزد من
راست ترین آنست و آن حدیث صادق این است که در همه اموال و سبایا این مردم غیر یک غالب اند فاختاروا

احدی الطائفتین اما المال واما السبی پس اختیار کنید یکی ازین دو قسم یا مال گیرید یا بندیان تا بر مردم آسان شود
دادن آن وقد کنت استانیت بکم و بتحقیق بودم من که انتظار میکردم بسبب شما و کان انظرهم رسول الله صلی الله علیه وسلم
این کلام راویست و بود که انتظار میکرد ایشان را رسول خدا بضع عشرة لیلة ده اند شب حین قفل من الطائف
هنگامی که مراجعت کرد از طائف فلما تبین لهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم غیر راد الیهم الا احدی الطائفتین

الجزء التاسع شیخ الاسلام

کتاب المظالم والغصب

که کرده است یا چیزی که گرفته پیش از آن لم یکن له حسنات
اخذ من سیات صاحبه فحمل علیه و اگر نباشد مر او را
نیکیها گرفته شود از بدیهای صاحب وی که مظلوم است
پس بار کرده شود بر آنکس که ظالم است و مسلم این حدیث
را از وجهی دیگر آورده که فرمود مفلس از امت من کسی است
که بیاید روز قیامت نماز و روزه و زکوة و بیاید حالی
که دشنام کرده این را و خون ریخته این را و خورده
مال این را پس داده میشود از نیکیهای او این را و این را
پس اگر سپری شدند نیکیهای او پیش از آنکه قضا شود
حقهای که بر ذمه وی بود گرفته میشود از گناهان اهل
حقوق پس انداخته میشوند بر وی و انداخته میشود
وی در دوزخ انتهی و تعارض نیست میان این حدیث
و میان قول وی تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری
زیرا چه عقاب کرده نمیشود این کس نیز مگر بسبب فعل
خود و ظلم خود و عقاب کرده نشد بی جنایت از وی

قال عبد الله گفت مؤلف قال اسمعیل بن ابی اویس
انما سمی المقبری لانه کان ینزل ناحیة المقابر گفت
اسمعیل که از شیوخ مؤلف است خواهر زادهٔ امام مالک
نام کرده شد سعید مقبری مگر بجهت آنکه بود وی که
فرود می آمد و منزل میکرد جانب مقابر در مدینه منوره

پس هرگاه ظاهر شد بر ایشان که رسول خدا قسمت نمیکند بسوی ایشان مگر یکی از این دو قسم قالوا انا نختار سبینا گفتند ما اختیار میکنیم بندیان خود را فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسلمين فاثنى على الله بما هو اهله پس خطبه خواند رسول خدا در جمیع مسلمانان پس ثنا گفت بر خدا چیزی را که خدا سزاوار آنست ثم قال اما بعد فان اخوانكم قد جاؤنا تائبين پس فرمود اما بعد حمد خدا بتحقیق برادران شما آمده اند نزد ما در حالی که توبه کرده اند از کفر و ضلالت وانی قد رأيت ان ارد اليهم سبيهم بتحقیق من دیده ام صلاح اینکه رد کنم بسوی ایشان عیال ذریه ایشان را فمن احب منكم ان يطيب ذلك فليفعل پس کسیکه دوست دارد از شما اینکه بطیب خاطر از غیر عوض پس بکند ومن احب منكم ان يكون على حظه وکسیکه دوست دارد از شما این را که باشد بر نصیب خود و نگذارد از حق خود حتى نعطيه اياه من اول ما يفيء الله علينا فليفعل تا آنکه بدهیم او را بدل آن از اول غنیمتی که بدهد خدا بر ما گو بکند فقال الناس قد طيبنا ذلك يا رسول الله پس گفتند مردم انصار و مهاجران بتحقیق خوش کردیم آن را ای رسول خدا یعنی راضی شدیم که بدهید بندیان را با ایشان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود رسول خدا حاضران را انا لا ندري من اذن منكم في ذلك ممن لم يأذن بتحقیق ما نمیدانیم کسی را که اذن داده از شما درین امر از کسی که اذن نداده است فارجعوا حتى يرجع الينا عرفاؤكم امركم پس رجوع کنید تا بیارند نزد ما بزرگان شما کاری را که شما را بایدکرد فرجع الناس فكلمهم عرفاؤهم پس رفتند مردم پس گفتند ایشان را کلان تران ایشان و قبول نمودند ثم رجعوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس تر باز آمدند بسوی رسول خدا فاخبروه انهم قد طيبوا واذنوا پس خبر دادند آن حضرت را که عرفا بتحقیق خوش کردند آنچه فرمودند و اذن دادند که بدهند هذا الذي بلغني عن سبي هوازن این است که رسیده است مرا از قضیه بندیان هوازن این قول زهری است پوشیده نماند که این معامله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عفو و صفح و احسان با اهل مکه و باین قوم هوازن نمود ایشان با وجود آنهمه آزارها و محاربها و تمردها کرده از کسی که شائبه طبیعت ریاست داشته باشد بحسب عادت محال است معلوم شد که غرض آنحضرت جز این نبود که خدا را بیگانگی بپرستند و بدین حق گرایند صلوات الله وسلامه وبركاته منا على هذا الهادي **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع ان عمر رضي الله عنه قال يا رسول الله ح مرویست از نافع که بتحقیق عمر بن خطاب گفت ای رسول خدا وحدثني محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن ايوب عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال لما قفلنا من حنين گفت ابن عمر وقتیکه رجوع کردیم ما از غزوه حنین سأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن نذر كان نذره في الجاهلية اعتكاف پرسید عمر پیغمبر خدا را از نذری که نذر کرده بود پیش از اسلام اعتکاف بجر بدل است از نذر و در بعضی نسخ که صحیح است از اصل و فرع اعتكافا واقع است پس منصوب بتمیز خواهد بود فامره النبي صلى الله عليه وسلم بوفائه پس فرمود عمر را پیغمبر خدا بوفا کردن نذر در روایت صحیح واقع شده که نذر کرده بود که یک شب اعتکاف کند در مسجد حرام و در بعضی یک روز واقع است وقال بعضهم حماد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر و گفته است بعضی که بدل معمر حماد روایت کرده از ایوب از نافع از ابن عمر و رواه جرير بن حازم و حماد بن سلمة عن ايوب عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم و روایت کرده است حدیث مذکور را جریر باسناد مذکور و رفع کرد ابن عمر با آنحضرت **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن كثير بن افلح عن ابي محمد مولى ابي قتادة عن ابي قتادة قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم عام حنين

تحلیل و لیکن در حقوق ماضیه محققه با تفاق صحیح است و در حقوق مستقبله متوقعه اختلاف است **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله ابن مبارك قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة في هذه الآية مرویست از عائشه در شان نزول این آیه وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا اگر زنی ترسد از شوهر خود بد معاشی و عدم ادای حق وی او اعراضا یا نا خوشی و اراده بمفارقت را پس باک نیست بر ایشان که صلح کنند بیکدیگر بوجهی چنانکه سوده که آنحضرت میخواست مفارقتش او را بخشید روز نوبت خود را بعائشه او قبول کرد آنحضرت چنانچه در کتاب النکاح بیاید قالت گفت عائشه در بیان شان نزول الرجل يكون عنده المرأة ليس بمستكثر منها مردی می باشد نزد وی زنی بحالیکه نیست آن مرد بسیار تمتع گیرنده از آن زن یرید ان یفارقها میخواهد مرد که جدا کند زن را از خود فتقول اجعلك من شاني في حل پس میگفت زن میگردانم ترا از کار خود در کشادی یعنی طلب نمیکنم چیزی را از حقوق زوجیت و تنگ نمیگیرم ترا و بحل کردم آن را فنزلت الآية في ذلك پس نزول کرد این آیه درین سوال و مقصود بیان جواز اسقاط زن است حق متوقع را از زوج با عدم مفارقت آن زن که ثابت شد و چون جائز شد اسقاط در حق متوقع پس در حق متحقق بطریق اولی جائز باشد کما قاله ابن المنير **باب** اذا اذن له او احله اگر اذن دهد کسی مرد دیگری را در گرفتن حق وی این را یا حلال گرداند حق خود را برای دیگری و لم يبين كم هو و بیان نکند که چه مقدار است آنچه اذن داده یا حلال کرده **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي حازم بن دينار عن سهل بن سعد الساعدي ان النبي صلى الله عليه وسلم اتي بشراب فشرب منه آورده شد آنحضرت چیز نوشیدنی پس نوشش کرد بعض از آن وعن يمينه غلام و در دست راست آنحضرت خورد سالی بود وعن يساره الاشياخ و جانب چپ پیران بود فقال للغلام اتأذن لي ان اعطي هؤلاء پس فرمود مر کودک را آیا اذن میدهی که بدهم پیران را این بقیه نوشیدنی که حق تست فقال الغلام لا والله يا رسول الله لا اوثر بنصيبي منك احدا پس گفت کودک سوگند بخدا ای رسول خدا ایثار نمیدهم و نمیکنم بحصه من که از فضل تست هیچ کس را فتله

گفت ابوقتاده برآمدیم ما با پیغمبر خدا در سال غزوه حنین فلما التقینا کانت للمسلمین جولة پس چون ملاقات کردیم ما قوم را بجنگ با مشرکان بود مر مسلمانان را که بیشتر رفته بودند گردشی از پیشروی دشمنان فرأیت رجلا من المشرکین قد علا رجلا من المسلمین پس دیدم مردی را از مشرکان که بتحقیق زبر کرده است مردی را از مسلمانان و مشرف بر قتل او فضربته من ورائه علی حبل عاتقه بسیف پس زدم او را از پس پشت او بر رگ گردن او بشمشیر و بریدم آن را فقطعت الدرع پس بریدم زره او را واقبل علی فضمنی ضمة وجدت منها ریح الموت و پیش آمد بر من پس پیوست و بگرفت مرا پیوستنی که یافتم من از آن بوی موت یعنی شدتی کرد چنانکه نزد موت میباشد یا از این شدت موت را نزدیک یافتم ثم ادرکه الموت فارسلنی پس تر دریافت او را مرگ پس گذاشت مرا فلحقت عمر بن الخطاب پس لاحق شدم در صف عمر بن خطاب را فقلت ما بال الناس قال امر الله پس گفتم چه حال است مردم را اگر گریختند گفت کار خداست یعنی در حق ایشان چنین مقدر بوده ثم رجعوا پستر باز آمدند گریختگان بسوی آنحضرت فجلس النبی صلی الله علیه وسلم فقال من قتل قتیلا له علیه بینة فله سلبه پس نشست پیغمبر خدا پس فرمود که هر که بکشد یکی را و مر او را گواهی باشد بر کشتن پس مر او راست هر چه با او ست از اسلحه و جز آن یعنی داخل غنیمت سائر مردم نیست فقلت من یشهد لی پس گفتم من کیست که گواهی دهد برای من ثم جلست پستر نشستم نزد آنحضرت فقال النبی صلی الله علیه وسلم مثله پس فرمود پیغمبر خدا مانند آن فقمت فقلت من یشهد لی پس ایستادم پس گفتم کیست که گواهی دهد مرا ثم جلست پستر نشستم ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم مثله پستر فرمود پیغمبر خدا مانند آن فقمت فقال ما لک یا ابا قتادة فاخبرته فقال رجل صدق پس ایستادم پس فرمود آنحضرت چه حال است ترا ای اباقتاده پس خبر دادم آنحضرت را از آنکه کشتم یکی را پس گفت مردی و آن اسود بن خزاعی اسلمی است راست گفته قتاده ای رسول خدا و سلبه عندی فارضه منی و سلب آن کشته نزد من است پس راضی کن قتاده را از من که بمن بگذارد فقال ابوبکر لاها الله پس گفت ابوبکر رضی الله عنه نیست این چنین بخدا سوگند اذا لا یعمد الی اسد من اسد الله یقاتل عن الله ورسوله صلی الله علیه وسلم فیعطیک سلبه در این وقت قصد نمیکند رسول خدا بسوی شیری از شیران خدا عبارت از ابوقتاده است که قتال میکند از جانب خدا و رسول خدا پس بدهد ترا سلب او یعنی راضی کند او را و روا دارد سلب برای تو شارحان در تحقیق ترکیب لاها الله اذا اختلاف کرده اند کرمانی از جوهری نقل میکند که کلمه ها برای تنبیه است و اند کیست که سوگند خورده میشود به آن میگویند لاها الله ما فعلت چنانچه میگویند لا والله ما فعلت و کلمه اذن به تنوین است و در بعضی روایات ها الله ذا بی تنوین است و بعد بغیب و تکلم هر دو مرویست همچنین لعطیک انتهی سیوطی از ماوردی نقل کرده که لاها الله اذن خطاست و صواب ذاست باسم اشارت ای هذا یمینی و قسمی و از ابوزید نقل کرده که در کلام عرب لاها الله اذن اصلا نیامده و نمیباشد مگر لاها الله ذا و ذا صله است و معنی این است لا والله هذا ما اقسم به انتهی و در مجمع البحار بعد از تصویب روایت ذا گفته که لازم است خبر بعد از وی از آنکه بمعنی واو قسم است چنانکه والله فقال النبی صلی الله علیه وسلم صدق فاعطه فاعطانیه پس فرمود پیغمبر خدا راست گفته است ابوبکر پس بده سلب اباقتاده را پس داد مرا آن را فابتعت به مخرفا فی بنی سلمة پس خریدم بآن سلب بستانی را در قبیلهٔ بنی سلمه مخرف بفتح میم و سکون معجمه و کسر را و فتح آن و بکسر میم و فتح را بمعنی بستان فانه لاول مال تأثلته

الجزء التاسع شیخ الاسلام

کتاب المظالم والغصب

عن الزهری قال حدثنی طلحة بن عبد الله برادرزاده عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عمرو بن سهل الانصاری مرسله اخبره ان سعید بن زید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من ظلم من الارض شیئا طوقه بضم طا و کسر تشدید و واو من سبع ارضین بفتح را و سکون نیز آمده گفت سعید که از عشره مبشره است شنیدم آن حضرت را که میفرمود که ستم کرد از زمین چیزی را طوق گردانیده میشود آن زمین را از هفت زمین یعنی خسف کرده میشود تا نهایت هفت زمین پس آن جمله را در گردن وی طوق کنند یا آنکه تکلیف کرده میشود بر داشتن آن را یا کندن آن را بر تقدیر اول مشتق از طوق است و بر تقدیر ثانی ماخوذ از طاقت و تواند که بر این تقدیر نیز بعد از برداشتن یا کندن جمله را طوق گردانند و گردن او را دراز کنند آن قدر که گنجایش کند این هفت طوق را چنانکه آمده که فرس جهنمی مانند کوه احد باشد یا آنکه مراد آنست که تکلیف کنند تا طوق گردانند پس طاقت نیارد بدان و معذب گردد و این حکم شامل است گرفتن زمین را از راه ستم و در بعضی احادیث باین عنوان صریح آمده حدثنا ابو معمر گفت بیمین قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا حسین معلم عن یحیی بن ابی کثیر قال حدثنی محمد بن ابراهیم تیمی ان ابا سلمة ابن عبد الرحمن بن عوف حدثه انه کانت بینه وبین اناس خصومة بود میان ابوسلمه و میان جماعتی مردم جنگ و داوری در زمین فذکر لعائشة پس ذکر کرده مر عائشه را این مذکور را بمن فقالت پس گفت عائشه یا ابا سلمة اجتنب الارض ... زمین را

فی الاسلام پس تحقیق او نخستین مالی بود که جمع کردم در اسلام و قال اللیث حدثنی یحیی بن سعید عن عمرو بن کثیر بن
افلح عن ابی محمد مولی ابی قتادة ان ابا قتادة قال مرویست از مولی ابی قتاده که بتحقیق ابو قتاده گفت لما کان یوم
حنین نظرت الی رجل من المسلمین وقتی که بود غزوه حنین دیدم مردی را از مسلمانان یقاتل رجلا من المشرکین
جنگ میکند با مردی از مشرکان و آخر من المشرکین یختله من ورائه لیقتله و دیگر مردی از مشرکان خداع و
حیله میکند از پس آن مسلمان تا بکشد اورا فاسرعت الی الذی یختله پس شتاب رسیدم بسوی مردی که خداع میکند و فرو
یده لیضربنی پس بر داشت او دست خود را تا بزند مرا فاضرب یده فقطعتها پس بزنم دست او را پس بریدم و
اورا ثم اخذنی فضمنی ضما شدیدا پس گرفت مرا و بپیوست مرا پیوستنی سخت حتی تخوفت تا آنکه ترسیدم من مرگ را
ثم برك فتحلل پس تر افتاد و سست شد قوای او ترك بموحده و راست بمعنی سقط در بعضی روایات ترك بفوقیه است
و تحلل از حل است ضد شد و دفعته ثم قتلته و دور انداختم او را پس کشتم او را فانهزم المسلمون فانهزمت معهم پس
گریختند مسلمانان و گریختم من با ایشان فاذا بعمر بن الخطاب فی الناس پس ناگاه پیش آمدم بعمر بن خطاب در مردم که نگریخته بود
فقلت له ما شان الناس پس گفتم مر او را چه حال است مردم را که گریختند قال امر الله گفت کار خدا و تقدیر او ست
ثم تراجع الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باز آمدند مردم که فرار نموده بودند بسوی رسول خدا فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من اقام بینة علی قتیل قتله فله سلبه پس فرمود رسول خدا کسی که بگذراند گواهی را بر کشته
که او را کشته است پس مر او راست هرچه با آن کشته است فقمت لالتمس بینة علی قتیلی پس بپا ایستادم من که طلب کنم گواهی را بر کشته
خود فلم ار احدا یشهد لی پس ندیدم کسی را که گواهی دهد برای من فجلست ثم بدا لی پس نشستم من پس ظاهر شد مرا که
بگویم فذکرت امره لرسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتم امر آن کشته مر رسول خدا را فقال رجل من جلسائه
پس گفت مردی از همنشینان آنحضرت سلاح هذا القتیل الذی یذکر عندی فارضه منه سلاح این مرد مقتول که میگو
نزد من است پس راضی کن ای رسول خدا او را یعنی ابو قتاده را از من فقال ابو بکر کلا لا تعطه پس گفت ابو بکر
صدیق چنین نیست مده او را ای رسول خدا اضیبع من قریش و تدع اسدا من اسد الله حیوانی زبون را رعایت
میکنی و میگذاری شیری را از شیران خدا یقاتل عن الله و رسوله شیری که جنگ میکند از جانب خدا و رسول خدا برای اعلا
کلمة الله اضیبع بضم همزه و فتح ضاد معجمه و سکون تحتیه و کسر موحده و عین مهمله تصغیر ضبع است برخلاف قیاس ضبع حیوانی
چارپایه است که آن را کفتار گویند قیل اضیبع بمعنی قصیر الضبع است کنایت از سست و کم قوت قیل بمعنی گیاهی است
ضعیف و این را از روی اهانت و سستی او گفته است در بعضی روایات اصیبغ بصاد مهمله و غین معجمه است از صبغ
بمعنی رنگ اهانت کرده او را بگونه روی او گفته اند که او سیاه فام بود قال فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم
فاداه الی گفت ابو قتاده پس استاد رسول خدا پس داد آن سلاح را بمن فاشتریت منه خرافا فکان اول مال تاثلته
فی الاسلام پس خریدم بآن بستانی را پس بود نخستین مالی که جمع کردم در اسلام

باب غزوة اوطاس حدثنا محمد بن العلاء
قال حدثنا ابو اسامة عن برید بن عبد الله عن ابی بردة عن ابی موسی قال لما فرغ النبی صلی الله علیه وسلم
من حنین گفت ابو موسی وقتیکه فارغ شد پیغمبر خدا از غزوه حنین بعث ابا عامر علی جیش الی اوطاس فرستاد
ابا عامر را سردار لشکری کرده بسوی اوطاس نام صحرائی است که لشکر هوازن آنجا جمع شده بودند [illegible] فلقی دريد بن الصمة

من اخذ شبرا من الارض بغیر حقه خسف به یوم
القیامة الی سبع ارضین کسیکه بگیرد یک وجب را از زمین
دیگری بنا حق شرعی آن فرو برده میشود او را روز قیامت
تا هفت زمین و در روایت ابی ذر از جمیع مشایخ
وی زیاده آمده قال ابو عبد الله گفت مؤلف هذا
الحدیث لیس بخراسان فی کتب ابن المبارك این
حدیث که از طریق عبد الله بن مبارک است نیست در
خراسان در کتبهای وی که در ان دیار تالیف نمود
و تحدیث کرده مردم آنجا را املی علیهم بالبصرة
الا کرده ابن مبارک حدیث مذکور را بر ایشان در
بصره از حفظ خود

باب اذا اذن انسان لاخر
شیئا جاز اگر اذن دهد آدمی مر دیگری را در حق خود
روا باشد حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا
شعبة عن جبلة بفتحات ابن سحیم بضم سین و فتح حا
بی نقطه و سکون تحتیه شیبانی قال کنا بالمدینة
فی بعض اهل العراق گفت جبله بودیم ما در مدینه در
بعض مردم عراق که در آنجا بودند فاصابتنا سنة
پس رسید ما را قحط سالی و کان ابن الزبیر یرزقنا
التمر پس بود عبد الله ابن زبیر که روزی میداد ما را
خرما فکان ابن عمر یمر بنا فیقول پس بود ابن عمر
که میگذشت بما پس میگفت ان رسول الله بتحقیق رسول
خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن الاقران منع کرد
از جمع کردن یکخرما بخرمای دیگر در خوردن آن اقران
بزیادت همزه در اول محفوظ از روایت است درینجا
ولیکن مشهور از اهل لغت درین معنی قران است بغیر همزه
ازین جهت است که قاضی عیاض گفته صواب باسقاط
همزه است و حکایت کرده عینی از بعضی علما که گفته
میشود قرن بین الشیئین و اقرن وقتیکه جمع کنند میان
دو چیز الا ان یستاذن الرجل منکم اخاه مگر آنکه اجازت
گیرد یکی از شما از برادر خود که شریک است بر حال
[illegible] جمهور [illegible] اگر [illegible]
[illegible] چنانکه بعضی گفته اند در
صورت شرکت نهی تحریم است و در غیر آن بیان ادب
نگهداشت طریقه مروت چه جمیع آرات در اکل [illegible]
حرص و دناءت است و بعضی گویند این در [illegible]

پس ملاقات کرد ابو عامر درید بن صمه شاعر را درید بدو دال مهمله را صیغه تصغیرست صمه بکسر مهمله و تشدید میم مفتوحه
فقتل درید و هزم الله اصحابه پس کشته شد درید و هزیمت داد خدا همراهان او را قال ابو موسی و بعثنی مع ابی عامر
فرمی ابو عامر فی رکبته گفت ابو موسی و فرستاد مرا آنحضرت با ابو عامر پس تیر زده شد ابو عامر در زانوی
او رماه جشمی بسهم فاثبته فی رکبته تیر زده او را مردی جشمی پس نشاند در زانوی او جشمی بجیم و شین معجمه
کسر میم و یای نسبت فانتهیت الیه پس رفتم نزد او فقلت یا عم من رماك پس گفتم ای عم که زد تیر ترا فاشار
الی ابی موسی پس اشارت کرد بسوی ابو موسی یعنی بمن گفت این از قبیل التفات ست و ظاهر الی ست فقال ذاك قاتلی
الذی رمانی پس گفت آنست کشنده من که تیر زده است مرا نشان داد یک مردی را فقصدت له فلحقته پس قصد
کردم من او را پس لاحق شدم او را فلما رآنی ولی فاتبعته پس وقتیکه دید مرا گریخت پس دنبال کردم او را فجعلت
اقول له الا تستحیی الا تثبت پس گشتم من که میگویم مر او را آیا شرم نداری آیا استاده نمیشوی فکف پس توقف کرد
یا باز داشت خود را الف متعدی و غیر متعدی هر دو آمده فاختلفنا پس تکرار کردیم ضربتین بالسیف فقتلته
پس زدم او را دو ضرب بشمشیر پس کشتم او را ثم قلت لابی عامر قتل الله صاحبك پس گفتم ابو عامر را کشت خدا یار
ترا که تیر زده بود قال فانزع هذا السهم گفت ابو عامر پس بکش این تیر او بر آر از زانوی من فنزعته پس کشیدم
تیر را از زانوی او فنزا منه الماء پس ریخت از جای تیر او آبی قال یا ابن اخی اقرئ النبی صلی الله علیه وسلم منی
السلام گفت ای برادر زاده من بخوان پیغمبر خدا را اسلام از جانب من وقل له استغفر لی و بگو آنحضرت را طلب مغفرت
کن برای من و استخلفنی ابو عامر علی الناس و امیر کرد مرا ابو عامر بر مردم فمکث یسیرا ثم مات پس درنگ کرد
اندک زمانی پستر مرد ابو عامر و کسیست که قتال کرد ابو موسی آنها را پس فتح داد خدا اوی فرجعت فدخلت علی النبی صلی
الله علیه وسلم فی بیته پس رجوع کردم پس داخل شدم بر پیغمبر خدا در خانه خود که بوده علی سریر مرمل بر چارپای که بافته
بودند بریسمان و علیه فراش قد اثر رمال السریر بظهره وجنبه و بران سریر فرشی بود تحقیق اثر کرده بود ریسمان او پشت
آنحضرت و پهلوهای او گفته اند اینچنین ست در صحیحین و از وهم راویست صواب آنست و ما علیه فراش بزیادت کلمه ما
نافیه یعنی نبود بران سریر که بپوست خرما بافته بودند چادری اینچنین گفته است کرمانی رمال بکسر را چیزی که بوی
سریر می بافند از پوست خرما فاخبرته بخبرنا و خبر ابی عامر پس خبر دادم من آنحضرت را بواقعه خود که گذشته بود و خبر
ابی عامر و التماس استغفار او و قال قل له استغفر لی بیان التماس ابی عامرست که گفته طلب مغفرت کن مرا فدعا بماء
فتوضأ پس طلبید آنحضرت آبی پس وضو کرد ثم رفع یدیه فقال اللهم اغفر لعبید ابی عامر پستر برداشت آنحضرت
هر دو دست خود را پس گفت خداوندا مغفرت کن مر بنده خود را که ابی عامرست و رأیت بیاض ابطیه و دیدم من
سفیدی بغلهای آنحضرت را که بلند برداشت دستها را بدعا ثم قال اللهم اجعله یوم القیمة فوق کثیر من
خلقك من الناس پستر فرمود خداوندا بگردان او را روز قیامت بالای بسیاری از آفریدهای خود از مردم فقلت ولی فاستغفر
پس گفتم و مرا استغفار کن فقال اللهم اغفر لعبد الله بن قیس ذنبه پس گفت خداوندا مغفرت کن عبد الله بن قیس را گناه
او و ادخله یوم القیمة مدخلا کریما و در آر او را روز قیامت جای بزرگ مدخل بضم میم اسم مکان ست و روا ست بفتح میم هر دو
لفظ بمعنی مکان است و بمعنی مصدر قال ابو بردة احداهما لابی عامر و الاخری لابی موسی گفت ابو برده لسند ...

غلامی گوشت فروش فقال له ابو شعیب اصنع لی
طعاما ادعو النبی پس گفت مر آن غلام را ابو
شعیب برای من طعامی پنج کس که من دعوت کنم پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم خامس خمسة یعنی کیکی آن حضرت پنجم پنج کس باشد و
ابصر فی وجه النبی صلی الله علیه وسلم الجوع و حال آنکه
دید ابو شعیب در روی مبارک آنحضرت اثر گرسنگی را فدعاه پس
دعوت کرد و خواند آنحضرت را یعنی با چهار کس فتبعهم رجل
لم یدع پس لاحق گشت بطفیل آمد ایشان مردی که خوانده نشده فقال
النبی صلی الله علیه وسلم ان هذا الرجل قد اتبعنا اتبعنا بتشدید
تا و ز یادت همزه و تخفیف بی هر دو روایت ابی ذر را
و هر دو متقارب اند در معنی فرمود آنحضرت تحقیق
این مرد لاحق شده ما را بطفیل آمده اتاذن له
آیا اذن میدهی او را که در آید قال نعم گفت ابو شعیب
آری میدهم باب قول الله تعالی ذکر قول خدا تعالی
در حدیث و هو الد الخصام نازل ست در شان اخنس
از منافقین و آیه یعنی کج بحث بسیار کننده و خصام
جمع خصم یا مصدر من الزجاج یعنی پیکار کردن و خصومت
ادا یراد این باب درین ابواب آنست که خصومت
ناحق ظلم ست که مذموم آمده حدثنا ابو عاصم
عن ابن جریج عن ابن ابی ملیکة عن عائشة رضی الله عنها
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان ابغض الرجال
الی الله الالد الخصم فرمود دشمن داشته ترین مردم
بسوی خدا تعالی کج پیکار و شدید الخصومة و خوگرفته
بد انست الد بفتح همزه و لام و تشدید دال خصم بکسر
صاد شیفته خصومت و ماهر در ان و آیت حمل
بطریق تغلیظ ست با لحاق الد الخصام بکافر در بغیضیه
الهی یا مراد آن خصم الدیست که مراد در آیه آمده یا مراد
خصومت بنا بر استحلال باطل ست باب اثم
من خاصم فی باطل و هو یعلمه ذکر گناه کسیکه پیکار
کند در غیر حق شرعی و حال آنکه وی میداند که این
پیکار ناحق ست حدثنا عبد العزیز بن عبد الله
قال حدثنی ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب
قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان زینب بنت ام سلمة
اخبرته ان امها ام سلمة زوج النبی
صلی الله علیه وسلم اخبرتها عن رسول الله صلی
الله علیه وسلم انه سمع خصومة بباب حجرته
فخرج الیهم شنید آنحضرت آواز پیکار را بدر حجره خویش
پس بر آمد بسوی مردم فقال انما انا بشر پس فرمود

بود درمشرق ازمکه ... باب غزوة الطائف طائف بلادیست معروف که آن راطائف گویند یکی ازین دودعا مرابی عامر رابود ودیگر مرابی موسی را

بمدوم مرحله ازمکه درجانب شرق ودر قاموس گفته که آن ازبلاد ثقیف است نامیده اند آن را باین نام ازانکه طواف کرد برآب بمد

طوفان نوح یا ازانکه جبرئیل علیه السلام طواف کرد بان بیت الله یا آنکه دراصل درشام بود پس نقل کرد آن را خدا بسوی حجاز

بدعای ابراهیم علیه السلام ووجوه دیگر هم گفته اند در تسمیه آن فی شوال سنة ثمان این غزوه درماه شوال بود از سنه هشتم

از هجرت قاله موسی بن عقبة گفته است این راموسی بن عقبه در مغازی وجمهور اهل سیر هم این چنین گفته اند حدثنا

الحمیدی سمع سفیان قال حدثنا هشام عن ابیه عن زینب بنت ابی سلمة عن امها ام سلمة رضی الله عنها قالت

دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ام سلمه که از ازواج مطهره است درآمد برمن پیغمبر خدا وعندی مخنث ونزدمن مردی که از زنان

مخنثی نشسته بود ومخنث بکسر نون افصح است ومشهور بفتح نون است بمعنی مردی که در وی شکست ونرمی مانند زنان باشد

فسمعته یقول لعبد الله بن ابی امیة پس شنیدم آن مخنث را که میگفت مرعبد الله بن ابی امیه را یا عبد الله ارایت ان

فتح الله علیکم الطائف غدا ای عبد الله خبر ده اگر فتح کند خدا برشما طائف را فردا فعلیک بابنة غیلان پس لازم

گیر برخود دختر غیلان بن سلمه را یعنی بگیری او را که سلمان است نام آن دختر بادیه است وجده حاضر گفته اند نام او بادیه

است منون بدل تحتیه اسلام آورده ومسئله پرسیده بود آن حضرت را از مسئله استحاضه وزن گرفته بود اورا عبد الرحمن بن عوف

وپدر او بعد از طائف اسلام آورده است فانها تقبل باربع وتدبر بثمان پس بتحقیق وی چنان فربه است که درپیش رو

می آید بچهار عکن عکن بضم عین وسکون کاف ونون انجه می چیده ودوتا می شود از گوشت شکم درصراح گفته عکن تورد شکم

ازفربهی ودرشکم وپشت میرود بهشت تکیه که هردو پهلوی اوست فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا یدخلن هؤلاء علیکن وفرمود پیغمبر خدا البته درنیایند

این مخنثان برشما یعنی درخانه شما ازانکه صفت میکنند زنان را وتهیج میکنند دل مردان را پس می سزد ازینها که تعریف مردان آمده بر زنان

درفتنه اندازند اینها را وزنان طائف باختیار خود پیش شما آیند از احیانی که دارد قال ابن عیینة وقال ابن جریج المخنث هیت گفت ابن عیینه

وابن جریج نام آن مخنث هیت است بکسر ها وسکون تحتیه وقیل بفتح ها وآن مولای عبد الله مذکور است حدثنا محمود قال حدثنا ابو اسامة عن

هشام بهذا حدیث کرده است محمود شیخ مؤلف وگفت حدیث کرد ما را ابو اسامه از هشام باین حدیث وزاد وهو محاصر الطائف یومئذ وزیاد کرد هشام

این را که فرمود آنحضرت درحالی که محاصره کرده است طائف را درین روز حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا

سفیان عن عمرو عن ابی العباس الشاعر الاعمی عمرو بن دینار روایت کرد از ابی العباس که شاعر کوربود عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما

قال لما حاصر رسول الله صلی الله علیه وسلم الطائف گفت عبد الله بن عمر وقتی که محاصره کرد رسول خدا طائف را

فلم ینل منهم شیئا قال انا قافلون ان شاء الله پس نیافت ازینها چیزی فرمود ما بازگشت کنندگانیم بمدینه اگر خواست

خدا فثقل علیهم وقالوا نذهب ولا نفتحه پس گران آمد برصحابه وگفتند آیا میرویم ما وفتح نمیکنیم این حصار را وقال

نقفل وگفت راوی این حدیث یکباری نقفل بصیغه مضارع متکلم بدل قافلون فقال اغدوا علی القتال پس فرمود فردا

کنید برجنگ فغدوا فاصابهم جراح پس صباح کردند بجنگ پس رسید ایشان را زخمها ازانکه از بالای حصار برینها تیر انداختند

فقال انا قافلون غدا ان شاء الله پس فرمود ما باز آینده ایم فردا ان شاء الله فاعجبهم فضحک النبی صلی الله علیه وسلم

پس خوش آمد ایشان را پس خنده کرد پیغمبر خدا وقال سفیان مرة فتبسم وگفت سفیان یکباری بجای ضحک تبسم

قال قال الحمیدی گفت مؤلف گفت حمیدی حدثنا سفیان الخبر کله حدیث کرد ما را سفیان این خبر را همه آنرا

یافت رسیدن مرد بعبارت شیان ... که بچیزی

برا که در دل اوست وبقول بسا نیشان معنی

... دربعض ... نسخ لفظ ... روایات

الحسن بحسنه آمده بجای البلغ ومراد از لحن اینجا فصاحت

است فاحسب انه صدق پس گمان میبرم که وی

راست گفت فاقضی له بذلک وحکم میکنم برای

وی بسبب آنچه ظاهر شود مرا

ازبیان وی فمن قضیت له بحق مسلم فانما

هی قطعة من النار پس کسیکه حکم کنم برای وی

بحق مسلمانی دیگر یعنی در معاملات حکم بود از

پس نیست آنچه حکم کرده باشم بان مگر پاره از آتش

فلیأخذها او لیترکها پس گو بگیر آن را یا بگذارد

مقصود تهدید است ودرین دلیل است بر حکم آن

حضرت باجتهاد وبرعمل مجتهد بموجب ظن اگرچه

درواقع خطا باشد وآنکه مجتهد بخطا آثم نگردد

وتتمه کلام دراحکام بیاید باب اذا خاصم

فجر گر ذم کسیکه چون خصومت کند بکسی دروغ

حدثنا بشر بن خالد بکسر موحده قال اخبرنا

محمد بن جعفر عن شعبة عن سلیمان عن عبد الله

بن مرة بضم میم وتشدید را عطار عن مسروق

عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه وسلم

قال اربع من کن فیه کان منافقا فرمود چهار

خصلت اند کسیکه باشند آن چهار در وی باشد

آنکس منافق او کانت فیه خصلة من اربع کانت

فیه خصلة من النفاق حتی یدعها یا کسیکه باشد

در وی خصلتی ازین چهار باشد در وی خصلتی

از نفاق تا آنکه بگذارد آن خصلت را پس بری

شود ازان خصلت نفاق وآن چهار این است

اذا حدث کذب چون سخن گوید دروغ گوید وخائن

شدازان غالبا بی باکی واذا وعد اخلف چون

وعده کند با کسی بخلاف آن عمل نماید واذا عاهد

غدر وچون پیمان بندد باهم بشکند آن را واذا

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عاصم قال سمعت ابا عثمان قال سمعت سعدًا گفت شنیدم سعد بن ابی وقاص را وهو اول من رمی بسهم في سبيل الله و سعد نخستین کسی است کہ تیر انداختہ است در راہ خدا و ابا بكرة و شنیدم ابا بکرہ را وكان تسوّر حصن الطائف في اناس وبود ابا بکرہ کہ بر آمدہ بود بر دیوار قلعہ طائف در جمعی از مردم قلعہ کہ اسلام آوردند فجاء الى النبي صلى الله عليه وسلم پس آمد ابو بکرہ نزد پیغمبر خدا فقالا سمعنا النبي صلى الله عليه وسلم يقول پس گفتند هر دو سعد و ابو بکرہ کہ صاحب این منقبت بودند شنیدیم پیغمبر خدا را می فرمود من ادعى الى غير ابيه وهو يعلم فالجنة عليه حرام کسیکہ دعوی کند نسبت خود را بغیر پدر خود و حال آنکہ میداند کہ پدر او نیست پس بہشت بروی حرام است اگر استحلال این دروغ کند یا آنکہ از راہ تہدید و تشدید صادر شدہ است وقال هشام اخبرنا معمر عن عاصم عن ابي العالية او ابي عثمان النهدي شک کردہ است راوی کہ عاصم از ابی العالیہ روایت کردہ یا از ابی عثمان نهدی و این هر دو ثقہ اند پس این تردد ضرری بصحت ندارد قال سمعت سعدا وابا بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابی عثمان شنیدم سعد را و ابا بکرہ را کہ از پیغمبر خدا روایت کردند قال عاصم قلت لقد شهد عندك رجلان حسبك بهما گفت عاصم گفتم مر ابا العالیہ یا ابا عثمان را بتحقیق گواهی دادند نزد تو باین روایت دو مرد کہ بسند کیست ترا در صدق بآن هر دو قال اجل گفت آری اینچنین است اما احدهما فاول من رمى بسهم في سبيل الله اما یکی از آن دو نخستین کسی است کہ تیر انداختہ در راہ خدا اما الآخر فنزل الى النبي صلى الله عليه وسلم ثالث ثلثة وعشرين من الطائف واما دیگری پس فرود آمد نزد پیغمبر خدا در حالی کہ بیست و سوم است از مردم طائف کہ از درون قلعہ آوردہ مقصود مؤلف ازین روایت بیان مجمل روایت سابق است کہ گفتہ بود في اناس حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله عن ابي بردة عن ابي موسى رضي الله عنه قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم وهو نازل بالجعرانة گفت ابو موسی بودم من نزد پیغمبر خدا در حالیکہ آنحضرت نزول کردہ بود بموضع جعرانہ بين مكة والمدينة کہ در میان مکہ و مدینہ است اینچنین است در نسخ مصححہ بعضی شراح گفتہ اند صواب بین مکہ و الطائف است و باین جزم کردہ است نووی و این موضع نزدیک بمکہ و بیرون حرم است میقات احرام و جعرانہ بکسر جیم و سکون عین مہملہ و تخفیف راء است و عین را مکسور و تشدید را نیز میخوانند کذا في النهایة ومعه بلال و با آنحضرت بلال بود فاتى النبي صلى الله عليه وسلم اعرابي فقال الا تنجز لي ما وعدتني پس آمد نزد پیغمبر خدا اعرابی و گفت آیا بوفا نمی رسانی مرا چیزی کہ وعدہ کردہ از غنیمت حنین فقال له ابشر پس فرمود او را بشارت باد ترا بقرب غنیمت یا بثواب جزیل بر صبر فقال قد اكثرت علي من ابشر پس گفت اعرابی بسیار گفتی بر من ابشر فاقبل على ابي موسى وبلال كهيئة الغضبان پس رو کرد آنحضرت بجانب ابی موسی و بلال بهیئت خشمناک فقال رد البشرى فاقبلا انتما قالا قبلنا پس گفت رد کرد این اعرابی بشارت را پس قبول کنید شما گفتند قبول کردیم ثم دعا بقدح فيه ماء پس طلب کرد قدحی را کہ در وی آب است فغسل يديه ووجهه فيه ومج فيه پس شست هر دو دست خود را و روی مبارک خود را و آب از دہان انداخت در وی ثم قال اشربا منه وافرغا على وجوهكما ونحوركما وابشرا فرمود بنوشید ازین آب و بریزید بر رو های خود و گلو های خود و بشارت پذیرید فاخذا القدح ففعلا پس گرفتند قدح را و کردند آنچنانکہ فرمودہ بود فنادت ام سلمة من وراء الستر پس آواز کرد ام سلمہ از آن طرف پردہ ان افضلا لامكما اینکہ نگہدارید پارہ برای مادر خود فافضلا لها منه طائفة پس نگہداشتند برای ام سلمہ از آن آب یکپارہ حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا اسمعيل قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني عطاء ان صفوان بن يعلى بن امية اخبره ان يعلى يقول ليتني ارى

انی غائب خیمی گفت مذہب ابو حنیفہ آنست کہ چون در باب جنس خود را پس پیرسید مراو را اگر بگیرد ... فلا و در فقہ ... گفتہ فردی کہ مر او را دین باشد بر دیگری پس بگیرد از مال وے مانند حق خود مختار آنست کہ بگیرد غاصب چیزی را کہ وے گرفت آنرا باذن شرع و اگر بگیرد غیر صاحب دین و دفع کند بسوی صاحب دین باشد قصاص على الاصح وقال ابن سيرين يقاصه وگفت محمد بن سیرین تابعی مشہور بگیرد عوض مانند آن و قرأ وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و اگر عقوبت کنید بہ کسی پس عقوبت کنید در مقابل آن بمانند آنچہ عقوبت کردہ شدہ اید بدان حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عروة ان عائشة رضي الله عنها قالت جاءت هند بنت عتبة بن ربيعة گفت عائشہ آمد ہند دختر عتبہ مادر معاویہ فقالت پس گفت یا رسول الله ان ابا سفيان رجل مسيك بتحقیق ابو سفیان پدر معاویہ بخیل است مسیک بفتح میم و تخفیف سین شدید الامساک یعنی بخیل است و مشہور نزد محدثین بکسر میم و تشدید سین است فهل علي حرج ان اطعم من الذي له عيالنا پس آیا هست بر من گناهی اینکہ بخورانم از آنچہ مر ابی سفیان راست عیال خود را فقال لا حرج عليك ان تطعميهم بالمعروف پس فرمود گناهی نیست بر تو اینکہ بخورانی ایشان را بآن قدر کہ متعارف است خوردن عیال یعنی بقدر کفاف حدثنا عبد الله بن يوسف حدثنا الليث قال حدثني يزيد بن ابي حبيب عن ابي الخير مرثد بن عبد الله اليزني عن عقبة بن عامر قال قلنا للنبي صلى الله عليه وسلم انك تبعثنا فننزل بقوم لا يقروننا گفت عقبہ گفتیم حضرت را بتحقیق تو میفرستی ما را بسوی جهاد و جز آن پس فرود می آئیم بر قومی کہ مہمانی نمیکنند ما را لا يقروننا بفتح یا و سکون قاف با اثبات نون جمع یا نون ضمیر و حذف آن و کرمانی گفتہ بتخفیف و تشدید فما ترى فيه پس چہ می بینی تو درین باب و چہ حکم میفرمائی آیا بگیریم ضیافت خود را از ایشان فقال لنا ان نزلتم بقوم فامر لكم بما ينبغي للضيف فاقبلوا پس فرمود اگر

رسول الله صلی الله علیه وسلم حین ینزل علیه تحقیق صفوان بن یعلی خبر داده است عطا را که یعلی بن امیه میگفت و آرزو میکرد که ببینم رسول خدا را هنگامی که نزول میکند بروی وحی تا موجب مزید یقین او گردد قال فبینا النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة گفت در اثنای آنکه پیغمبر خدا بجعرانه بود و علیه ثوب قد أظل به و بر آنحضرت جامه بود که سایه کرده شده بود بآن معه فیه ناس من اصحابه با آنحضرت در آن پرده مردم بودند از اصحاب آنحضرت اذ جاءه اعرابی علیه جبة متضمخ بطیب ناگاه آمد آنحضرت را اعرابی که بر آن اعرابی جامه دوخته بود و مالیده شده بود بطیب متضمخ صفت اعرابی است فقال یا رسول الله کیف تری فی رجل پس گفت ای رسول خدا چه می بینی وجه حکم میکنی در مردی احرم بعمرة فی جبة بعد ما تضمخ بطیب که احرام بست بعمره در جامه دوخته بعد از آنکه مالید خود را بطیب فاشار عمر الی یعلی بیده ان تعال پس اشارت کرد عمر بن خطاب بسوی یعلی بدست خود که بیا فجاء یعلی فادخل رأسه پس آمد یعلی پس در آورد سر خود را در آن پرده تا ببیند آنحضرت را در حال نزول وحی فاذا النبی محمر الوجه یغط پس ناگاه دید که پیغمبر خدا سرخ روی است و آواز میکند چنانکه نایم کذلک ساعة همچنین بود زمانی ثم سری عنه پس دور کرده شد آن حال از آنحضرت فقال این الذی یسألنی عن العمرة آنفا پس فرمود کجاست آنکه میپرسید مرا از عمره همین دم فالتمس الرجل فاتی به پس جستجو شد آن مرد و آورده شد او را فقال اما الطیب الذی بک فاغسله ثلث مرات پس فرمود اما طیبی که با تست پس بشوی آن را سه بار واما الجبة فانزعها واما جبه پس بکش آن را از تن خود ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک پس بکن از اعمال در عمره خود چنانکه میکنی در حج خود این حکم منسوخ شده است بانچه ثابت شده که آنحضرت در حجة الوداع طیب مالید بسر و بدن خود کذا قیل حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا عمرو بن یحیی عن عباد بن تمیم عن عبد الله بن زید بن عاصم قال لما افاء الله علی رسوله یوم حنین گفت عبد الله بن زید وقتی که غنیمت داد خدا بر رسول خود روز غزوه حنین قسم فی الناس فی المؤلفة قلوبهم قسمت کرد در میان مردم در مؤلفة قلوب مؤلفة القلوب یعنی الفت داده شده دلهای ایشان بدین اسلام بالطاف و احسان جمعی بودند که تازه ایمان آورده شده در فتح مکه ایمان آورده اند مثل ابو سفیان و معاویه و امثال ایشان چنانکه در کتب سیر بتفصیل مذکور است و در حدیث علی بن عبد الله تصریح کرده که این نو مسلمانان و مهاجران را داده ولم یعط الانصار شیئا و نداد انصار را چیزی گفته اند که این عطایا از خمس بود که خاصه آنحضرت است و اکثر عطایای آنحضرت از همین بوده است بعضی گفته اند که از جمیع غنایم حنین بوده است آنحضرت تصرف کرد درین غنیمت از آنکه انصار درین غزوه منهزم شده بودند و این وجه دور از سیاق احادیث است خصوصی که واقع شده که از غنایم عطا کردند و نیز تصریح یافته که چون مردم گریختند حضرت ندا کردند یا معشر الانصار قالوا لبیک وسعدیک نحن بین یدیک فکأنهم وجدوا اذ لم یصبهم ما اصاب الناس پس چنانست که ایشان اندوهناک شدند وقتی که نرسید ایشان را چیزی که رسید مردم را وجد بضمتین جمع واجد است و در روایت غیر ابی ذر وجد و بفتحتین یعنی حزن لوا است او کأنهم وجدوا اذ لم یصبهم ما اصاب الناس سیوطی گفته اکثر راویان یکبار روایت کرده اند و در روایت ابی ذر مکرر است یکبار وجد و یکبار وجد و در روایت کشمیهنی هر دو جا وجد واست و تکرار فائده ندارد کرمانی گفته اول اسم است و ثانی فعل یا یکی بمعنی حزن است و دیگر بمعنی غضب یا شک راویست فخطبهم فقال یا معشر الانصار پس خطبه خواند حضرت ایشان را پس گفت ای گروه انصار الم اجدکم ضلالا فهداکم الله بی آیا نیافتم شمار را گمراهان پس هدایت کرد شما را خدا بواسطه من وکنتم متفرقین فالفکم الله بی و بودید شما جدا جدا الفت داد دیگر پس الفت داد شما را خدا بواسطه من چنانکه دوست یکدیگر شدید و کنتم عالة

الجزء الثالث شرح الاسلام والغصب لکتاب المظالم

و خاص داشته آن را احمد باهل بوادی و نزد جمهور ضیافت سنت است و واجب نیست و بود واجب در ابتدای اسلام پس از آن منسوخ شد و قتیکه پدید گشت وسعت بحال مسلمانان بدلیل حدیث عقد او نزد طحاوی که آمده من حق صاحبی که مرا بود تا آنکه تنزدیک بود که بمردن ادنی و بیناء ما از گرسنگی پس گشتیم که تعرض میکردیم بمراهان مردم پس ضیافت نمیکردند ما را هیچ کس پس آمدیم آنحضرت را پس بر دارالسوی اهل خود آحدیث پس واجب نمیدانستند اصحاب ضیافت را و نه باعث شد ایشان بر آن پس دلالت کرد بر نسخ آنچه سابق بود و آمده است در حدیث ابی شریح نزد مسلم در حق ضیف و جائزه آن یک روز و شب است و جائزه تفضل است واجب نیست این نیز چنانچه خطابی گفته مخصوص بعمال بود که فرستاده میشدند بقبض صدقات از جانب امام و بر اهل قیام نمیتوانست کرد بدون آن و بود این در زمان شریف که مسلمانان را بیت المال نبود و اما مرو از آن عمال از بیت المال است و بعضی گویند حدیث باب محمول بر صورت اضطرار است و بی شک در صورت ضیافت واجب بود و اگر ندهند بجبر باید گرفت و بعضی مخصوص باهل ذمه دارند که شرط کرده باشند در عقد ذمه که اگر مسلمانی بر ایشان نزول کند

فاغناكم الله بي و بود يد شما فقرا و بينوا پس غني كرد شمارا خدا بمن كلما قال شيئا قالوا الله و رسوله امن هر بار كه فرمود چيزيرا گفتند انصار خدا و رسول خدا امنت نهنده تر است قال ما يمنعكم ان تجيبوا رسول الله فرمود چه چيز منع ميكند شمارا اينكه جواب دهيد شمار آري انچنين است كلما قال شيئا قالوا الله و رسوله امن هر بار كه فرمود چيزي گفتند الله و رسول او امن ست صحيح تلفت در قالوا التفات است بايستي قلتم ميگفتند يا تكرار است از كلام راوي قال لو شئتم قلتم جئتنا كذا و كذا فرمود اگر بخواهيد ميگفتند آمدي تو ما را چنين و چنين يعني غني كردي و هدايت كردي و اتفاق دادي نوعي از اعتراض است بر قوم انصار اترضون ان يذهب الناس بالشاة والبعير آيا راضي هستيد اين را كه ببرند مردم بز و شتر و تذهبون بالنبي الى رحالكم و ببريد شما پيغمبر خدا بسوي خانهاي خود لولا الهجرة لكنت امرأ من الانصار اگر نبودي فضيلت هجرت مهاجران سابق و من از ايشانم هر آينه بودمي مردي از انصار اشارتست باينكه بعد از مهاجران شرافت انصار است و لو سلك الناس واديا و شعبا لسلكت وادي الانصار و شعبها و اگر بروند مردم بوادي يا براه كوهي هر آينه ميروم من براه وادي انصار و راه كوه آنها الانصار شعار و الناس دثار انصار جامه درون پيوسته ببدن است و نسبت باطني دارند و ساير مردم جامه بالاي جامهاست يعني آن جهت يگانگي ندارند كه انصار دارند اين معني از راه استطابت انصار و اكرام و احترام ايشان است و ظاهر است كه خواص مهاجرين از عموم خارج اند انكم ستلقون بعدي اثرة بتحقيق شما پيش مي آئيد پس از من تقدمي را بر خود در آنچه امروز شريك ايد دران كنايت است از خلافت و امر حكومت كه مخصوص بمهاجران قريش اختصاص يافت فاصبروا حتى تلقوني على الحوض پس صبر و تحمل نمائيد تا آنكه ملاقات كنيد مرا بر حوض كه امتياز دران وقت در خور اسلام هر يك خواهد بود حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهري قال حدثني انس بن مالك قال قال ناس من الانصار گفت انس گفتند بعضي مردم از انصار حين افاء الله على رسوله ما افاء من اموال هوازن هنگامي كه غنيمت داد خدا بر رسول خود از مالهاي هوازن در غزوه حنين فطفق النبي صلى الله عليه وسلم يعطي رجالا المائة من الابل پس گشت پيغمبر خدا كه ميداد بعضي مردم را صد شتر فقالوا يغفر الله لرسول الله پس گفتند بيامرزد خدا مر رسول خود را يعطي قريشا و يتركنا و سيوفنا تقطر من دمائهم سيد بقريش را كه الآن مسلمان شده اند و غير اينها را و ميگذارد ما را و حالانكه شمشيرهاي ما ميچكد از خونهاي ايشان يعني با ما بجنگ پيش آمده بودند و ما كشته ايم قوم ايشانرا و اين كلام از باب قلب است از انكه خون از شمشير ما ميچكد نه شمشير ما از خون ميچكد قال انس فحدث رسول الله صلى الله عليه وسلم بمقالتهم گفت انس پس گفته شد رسول خدا را گفتار آنها فارسل الى الانصار فجمعهم في قبة من ادم پس فرستاد كسي را بسوي انصار و جمع كرد ايشانرا در قبه كه از چرم بود و لم يدع معهم غيرهم و نگذاشت دران قبه با انصار غير ايشانرا فلما اجتمعوا قام النبي صلى الله عليه وسلم پس وقتي كه جمع شدند خطبه خواند پيغمبر خدا فقال ما حديث بلغني عنكم پس فرمود چه سخن است كه رسيده است مرا از جانب شما فقال فقهاء الانصار اما رؤساءنا يا رسول الله فلم يقولوا شيئا پس گفتند علماي انصار اما سرداران و عمدهاي ما اي رسول خدا نگفته اند چيزي و اما ناس منا حديثة اسنانهم و اما مردمي از ما خورد سالان فقالوا يغفر الله لرسول الله يعطي قريشا و يتركنا و سيوفنا تقطر من دمائهم ترجمه معلوم شده فقال النبي صلى الله عليه وسلم فاني اعطي رجالا حديثي عهد بكفر پس فرمود پيغمبر خدا بتحقيق من ميدهم مردمي را كه تازه است عهد و حال ايشان بكفر اتألفهم الفت ميدهم ايشانرا با اسلام و اهل اسلام اما ترضون ان يذهب الناس بالاموال آيا راضي نيستيد شما اين را كه ببرند مردم مالها را فتذهبون بالنبي الى رحالكم پس ببريد شما پيغمبر خدا را بسوي خانهاي خود فوالله لما تنقلبون به

الجزء التاسع تيسير القاري | كتاب المظالم والغصب

هر صاحب دو جانب طريق را و جواز انتفاع مردم زير آن بجلوس و بيع يكي ازين اگرچه بظاهر تصرف در حق غير است وليكن در حقيقت ظلم نبود و شرع و ماثور است چنانچه گفت وجلس النبي صلى الله عليه وسلم و اصحابه في سقيفة بني ساعدة و نشست آنحضرت و ياران وي در سقيفه بني ساعده كه قبيله ايست از انصار از خزرج و بود سقيفه مشترك ميان ايشان و معلوم نيست كه هم چنين جلوس در آنجا با ايشان بلكه مهاجرين و ديگر اشخاص نيز مي نشستند چنانكه روز خلافت ابو بكر صديق واقع شد حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال حدثني مالك ح و اخبرني يونس عن ابن شهاب روايت كردند مالك و يونس ابن وهب را از ابن شهاب وليكن مالك بتحديث و ديگر باخبار و بود ابن وهب معترض بر تفرقه ميان تحديث و اخبار چنانكه در مقدمه گذشت قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ان ابن عباس اخبره عن عمر قال حين توفى الله نبيه گفت عمر بن خطاب رضي الله عنه وقتيكه قبض كرد خدا روح پيغمبر خود را ان الانصار اجتمعوا في سقيفة بني ساعدة بتحقيق انصار جمع شدند در سقيفه بني ساعده فقلت لابي بكر انطلق بنا پس گفتم مر ابو بكر صديق را برو با ما بسوي سقيفه فجئناهم في سقيفة پس آمديم ما انصار را در سقيفه بني ساعده پس واقع شد گفتگو در تعيين خليفه و قرار يافت امر ابو بكر صديق رضي الله عنه و در كتاب الهجرة و كتاب الحدود حديث بطول بيايد ان شاء الله تعالى باب لا يمنع جار جاره ان يغرز خشبه في جداره ترجمه در آخر بيايد اين ذر است و در جماعه الخشبه و داء ضمير فيجداره منع نكند كسي همسايه خود را

يومئذ غنائم كثيرة ويافت درين روز غنيمتهاى فراوان مرويست كه از جمله غنايم شش هزار زن وبچه وبيست وچهار هزار شتر وچهل هزار بز بود فقسم في المهاجرين والطلقاء ولم يعط الانصار شيئا پس قسمت كرد همه را در ميان مهاجران ومولفة القلوب ونداد انصار را چيزے ونادادن آنحضرت قوم انصار را چيزى ازين غنايم ماشا كه از بيناتي وعدم مبالات باشد نمى تواند بود والله ورسوله اعلم گردر ضمن آن تاليف مولفة القلوب باشد از آنكه اين مشركان نهايت عداوت وبداندیشى بقوم انصار داشتند ودر شعور ايشان باطل خود نوعى از عدم اعزاز دانسته موجب خوشى ايشان در نظر باشد ونيز مقرر است از فرمودة آنحضرت كه فرموده بشناسى كه بوى چيزى ميدهم محبوب تر است پيش من از آنكه چيزى باو ميدهم چنانكه در ضمن تسلى آنها محبت ويگانگى خود اشارتى باين معنى يافته ميشود فقالت الانصار اذا كانت شديدة فنحن ندعى پس گفتند انصار وقتى كه باشد دشوارى پس مايان خوانده ميشويم ويعطى الغنيمة غيرنا وداده ميشود غنيمت غير ما را فبلغه ذلك پس رسيد آنحضرت را اين سخن الشان فجمعهم في قبة پس جمع كرد انصار را در قبه فقال يا معشر الانصار ما حديث بلغني عنكم فسكتوا پس فرمود اى انصار چه سخن است كه رسيده است مرا از شما پس خاموش شدند فقال يا معشر الانصار پس فرمود اى گروه انصار الا ترضون ان يذهب الناس بالدنيا وتذهبون برسول الله الى بيوتكم آيا راضى نيستيد كه ببرند مردم دنيا را وببريد شما رسول خدا را بخوانه الى بيوتكم در حاليكه ميبرد آريد رسول خدا را بخانهاى خود قالوا بلى گفتند آرى راضى ايم قال النبي صلى الله عليه وسلم لو سلك الناس واديا وسلكت الانصار شعبا لاخذت شعب الانصار قال هشام قلت يا ابا حمزة وانت شاهد ذلك گفت هشام گفتم اى ابا حمزه كنيت انس است تو حاضر بودى اين صحبت را قال واين اغيب عنه گفت وكجا غائب ميبودم از آن استفهام انكاريست

باب السرية التي قبل نجد در ذكر سريه كه بجانب نجد بود وسريه فعيل است بمعنى طائفه از جيش شيخ ابن حجر گفته وآن از صد تا پانصد نفر ميباشد در قاموس گفته از پنج تا سيصد وچهار صد است سيوطى گفته درين سريه همگى بيست وپنج نفر بودند ومكرر گفته شد كه لشكرى كه دران آنحضرت بنفس نفيس خود نبودند آنرا سريه ميگويند نجد بفتح نون وسكون جيم يعنى زمين بلند است واينجا مراد جانب عراق است درين سريه ابو قتاده امير بود واهل مغازى گفته اند كه اين سريه پيش از فتح مكه بود در شعبان سنه هشتم **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد قال حدثنا ايوب عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم سرية قبل نجد گفت ابن عمر فرستاد پيغمبر خدا لشكرى را جانب نجد فكنت فيها فبلغت سهامنا اثنى عشر بعيرا وبودم من دران سريه پس رسيد حصه هاى مايان دوازده شتر از غنيمتى كه يافتيم ونفلنا بعيرا بعيرا وزياده كرده شديم يك يك شتر ديگر فرجعنا بثلثة عشر بعيرا پس رجوع كرديم بمدينه بسيزده شتر

باب بعث النبي صلى الله عليه وسلم خالد بن الوليد الى بني جذيمة در ذكر فرستادن پيغمبر خدا خالد بن وليد را بعد از فتح مكه در ماه شوال پيش از خروج بحنين بسوى قبيله بنى جذيمه جذيمه بفتح جيم وكسر ذال معجمه بطنى است از كنانه از مكه بر يك شب جانب يلملم **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر ح وحدثني نعيم قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهري عن سالم عن ابيه قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم خالد بن الوليد الى بني جذيمة گفت پدر سالم عبد الله بن عمر فرستاد پيغمبر خدا خالد بن وليد را بسوے بنى جذيمه فدعاهم الى الاسلام پس خواند خالد آنها را بسوى اسلام فلم يحسنوا ان يقولوا اسلمنا پس نيك نكردند اينكه بگويند اسلام آورديم فجعلوا يقولون صبانا صبانا پس گشتند كه ميگويند صبانا صبانا يعنى از دينى

گذرندگان راه ز هر نوع كه مقصود باشد ورد السلام يعنى دادن جواب سلام گذرندگان چه حق ابتداء السلام ماشى راست بر قاعد وامر بالمعروف يعنى امر كردن مردم را بانچه شناخته شده بود در شرع وستوده گشته ونهى عن المنكر ومنع كردن از انچه ناخوش شرع وناشناسا است در شرع ودر بعضى احاديث ارشاد سبيل وتشميت عاطس نيز وارد وى ودر بعضى اغاثه ملهوف زياده آمده

باب الآبار على الطرق اذا لم يتاذ بها چاههاى كه كنده شوند براه وقتيكه ايذا كشيده نشود بآن چاهها جائز باشد علاوه باب ظلم در طريق خوند ودر غير روايه ابى ذر على الطرق بلفظ جمع آبار بهمزه بعد يا جمع بير بهمزه احمال جمع حمل **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن سمى بضم سين وفتح ميم وتشديد يا مولى ابى بكر عن ابى صالح السمان عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا رجل بطريق اشتد عليه العطش فرمود در اثنا آنكه مردے در راه ميرفت شد بروى تشنگى فوجد بئرا فنزل فيها پس يافت چاهى را پس فرود آمد دران چاه فشرب ثم خرج پس آب نوشيد بعد بر آمد از چاه فاذا كلب يلهث پس ناگاه ديد كه سگے دم ميكند وزبان مى بر آرد ياكل الثرى من العطش ميخورد گل را از تشنگى تا از گل رطوبتى جذب كند فقال الرجل لقد بلغ هذا الكلب من العطش مثل الذي كان بلغ مني پس گفت آن مرد تحقيق هر آئنه رسيده است اين سگ را از تشنگى مانند عارضى كه رسيده بود بمن فنزل البئر فملأ خفه ماء پس فرود آمد در چاه را پس پر كرد موزه خود را از آب فسقى الكلب پس آب نوشانيد سگ را فشكر الله له پس جزاى خير داد خداى تعالى آن مرد را فغفر له پس آمرزيد ورا قالوا يا رسول الله وان لنا في البهائم لاجرا

بدین دیگر درآمدیم کفار اہل اسلام را صابی میگفتند یعنی فجعل خالد یقتل ویأسر پس گشت خالد که میکشت و بند میکرد از ایشان بعضی را کشتی و بعضی را اسیر گرفتی از گفتن اسلمنا ظاہر نشد و ایشان موجب کفر دانسته حکم کفار داد ودفع الی کل رجل منا اسیره وسپرد بہر یکی از ما اسیر خود را حتی اذا کان یوم امر خالد ان یقتل کل رجل منا اسیره تا وقتی که بود روزی فرمود خالد اینکه بکشد ہر مردی از ما اسیر خود را فقلت واللہ لا اقتل اسیری ولا یقتل رجل من اصحابی اسیره ابن عمر گوید گفتم خالد را بخدا سوگند نمیکشم من اسیر خود را و نمی کشد مردی از یاران و ہمراہان من اسیر خود را حتی قدمنا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فذکرناه له تا آنکه آمدیم و آوردیم بر پیغمبر خدا پس گفتیم آنحضرت را آنچه گذشت فرفع یدیه وقال پس بعد از شنیدن ماجرا برداشت دو دست خود را بسوی آسمان و گفت اللہم انی ابرء الیک مما صنع خالد خداوندا تحقیق من بیزارم و بری ام بسوی تو از آنچه کرده است خالد مرتین دو بار این کلام را گفت بدنیامد آنحضرت را از خالد مگر آنکه استعجال کرد در عقوبت آنہا و ثبات نورزید در کار ایشان تا ظاہر شد اسلام اینہا با آنکه مامور بود بقتال اینہا تا اسلام آورند **باب** سریة عبد اللہ بن حذافة السہمی وعلقمة بن مجزز المدلجی در ذکر سریه عبد اللہ بن حذافه سہمی و علقمه بن مجزز مدلجی که علم قیافه داشت و در حدیث اسامه مذکور شده است ویقال انہا سریة الانصار و گفته میشود این سریه را سریه انصار حذافه بضم حاء مہمله و فتح ذال معجمه بعد از الف فا است مجزز بضم میم و فتح الجیم و کسر زای اول و تشدید آن و در روایت ابی ذر محرز بضم میم و سکون حای مہمله و کسر را و در آخر زای است در اصل و فرع علامت صحت بر روایت اول کرده اند **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال اخبرنا الاعمش قال حدثنی سعد بن عبیدة عن ابی عبد الرحمن عن علی رضی اللہ عنه قال بعث النبی صلی اللہ علیہ وسلم سریة گفت علی مرتضی فرستاد پیغمبر خدا لشکری را واستعمل علیہم رجلا من الانصار و عامل و حاکم گردانید بر آن لشکر مردی را از انصار و آن مرد عبد اللہ بن حذافه است وامرہم ان یطیعوه و فرمود لشکر یان را این که اطاعت کنند او را فغضب پس وقتی غضب کرد و در حدیث مسلم آمده فاغضبوه فی شیء یعنی بغضب در آوردند او را بچیزی قال الیس امرکم النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت آیا نفرموده است شما را پیغمبر خدا ان تطیعونی اینکه اطاعت کنید شما مرا قالوا بلی گفتند آری حکم کرده است قال فاجمعوا لی حطبا فجمعوا گفت پس جمع کنید برای من ہیزم را پس جمع کردند قال فاوقدوا نارا فاوقدوہا گفت پس برافروزید آتش را پس برافروختند آتش را فقال ادخلوہا فہموا وجعل بعضہم یمسک بعضا پس گفت در آئید درین آتش پس عزم کردند که در آیند برماوی گفته و کرمانی تبعیت او نموده که ہموا بمعنی حزنوا است پس گشت بعضی از اینہا که نگاه میداشت بعضی را ویقولون فررنا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم من النار و میگفتند گریختیم بسوی پیغمبر خدا از ترس آتش پس چگونه در آئیم مقصود عبد اللہ بن حذافه محض امتحان بود نه سوختن آنہا در آتش فما زالوا حتی خمدت النار فسکن غضبه پس ہمواره میگفتند تا آنکه مرد آتش و فرونشست آتش غضب او فبلغ النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس رسید این ماجرا بپیغمبر خدا فقال لو دخلوہا ما خرجوا منہا الی یوم القیامة پس فرمود اگر در آمدندی آتش را ہمی بر آمدندی از آن تا روز قیامت یعنی بعقوبت این معصیت در برزخ تا روز قیامت می سوختند ایشان را الطاعة فی المعروف امتثال امر اولو الامر در غیر حرام و معصیت است **باب** بعث ابی موسی و معاذ بن جبل الی الیمن در فرستادن ابو موسی اشعری و معاذ بن جبل بسوی یمن قبل حجة الوداع پیش از حج وداع

الجزء التاسع شیخ الاسلام كتاب المظالم والغصب

بضم میم و سکون را و فتح تا و بالمثلثه بضم مہمله و بضم آن و کسر لام و فتح تحتیه مشدده تفسیر کرده جوہری یکی را مد گیری یعنی مکان بلند المشرفة بضم میم و کسر را الا آنچنانکه مطلع شوند بدان بر مکان دیگر و مشرف بود و غیر المشرفة وآنکه چنین نبود فی السطوح وغیرہا حکم مکان بلند مشرف یا غیر مشرف در بالای سقفہا بود یا در غیر آن و این چہار اقسام شد اما غرفه غیر مشرفه در سطوح بود یا سقف و جائز است بالاتفاق و اما مشرفه پس مفہوم از کلام ابن بطال که گفته غرفه بر سطوح مباح است مادام که مطلع نشوند از آن بر حرمت احدی منع آنست و در خلاصه از قسمت کتاب الاصل آورده سرییست که رسید او را میدان در قسمت پس خواست که بنا کند در آن و بلند کند بناء آن را و خواست دیگری که منع کند آنرا و گفت بند میکند بر من ہوا یا آفتاب را میرسد صاحب او را که بلند کند بنار خود را یا بنا کند در آن حمام یا تنور را و آسیا را مانند از آنچه ایذا کند ہمسایه را اینکه تر باشد ولیکن جبر کرده نشود بر آن و اگر بگشاید صاحب بنا دری یا روشندانی در بالاخانه خود نمیرسد صاحب میدان را که منع کند و میرسد او را که بنا کند در ملک خود چیزی که ستر کند و حائل گردد و زیدن باد را و در نصاب الاحتساب گفته اگر بگشاید روزنی در دیوار خود تا آنکه واقع شود نظر او از آن بسوی زنان ہمسایه بروایه کتاب الحیطه امام محمد منع کرده نشود و فتوی بر آن است از منع کرده نشود **حدثنا** عبد اللہ بن محمد قال حدثنا ابن عیینة عن الزہری عن عروة عن اسامة بن زید قال اشرف النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالا آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

حدثنا موسى قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عبد الملك عن ابي بردة رضي الله عنه وابن ابو برده
كه نامش عامر است پسر ابو موسى اشعري شنيده است آنرا از پدر خود چنانكه بيايد پس حديث مرسل است قال بعث
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا موسى و معاذ بن جبل الى اليمن گفت ابو برده فرستاد رسول خدا ابا موسى اشعري
و معاذ بن جبل را بجانب يمن قال وبعث كل واحد منهما الى مخلاف گفت و فرستاد هر يكي را ازين هر دو بسوى
اقليمي ازين مخلاف بكسر ميم و سكون خاي معجمه در آخر فا لغت اهل يمن است چنانكه در لغت اهل عراق رستاق ميگويند
قال واليمن مخلافان گفت و يمن دو طرف دارد معاذ بن جبل را طرف عليا بصوب عدن و ابي موسى را جانب
سفلي ثم قال يسرا ولا تعسرا پس فرمود آسان گيريد بر مردم و دشوار مگيريد وبشرا ولا تنفرا و بشارت دهيد و نفرت
و نفرت مردم مكنيد فانطلق كل واحد منهما الى عمله پس رفت هر يكي ازينها بجاي عمل خود قال وكان كل واحد
منهما اذا سار في ارضه كان قريبا من صاحبه گفت ابو برده راوي و بود هر يكي ازينها وقتي كه سير ميكرد در زمين خود
كه بود نزديك از يار او احدث به عهدا تجديد ميكرد بوي عهد صحبت را فسلم عليه پس سلام كردي فسار
معاذ في ارضه قريبا من صاحبه ابي موسى پس سير كرد معاذ در زمين خود كه نزديك بود از يار او كه ابي موسى است فجاء
يسير على بغلته حتى انتهى اليه پس آمد معاذ در حالي كه سير ميكند بر استر خود تا آنكه رسيد بسوى ابي موسى فاذا هو جالس
وقد اجتمع اليه الناس پس ناگاه ديد او را كه نشسته است و جمع شده اند مردم بسوى او واذا رجل عنده قد جمعت يداه
الى عنقه و ناگاه ديد مردي را نزديك ابي موسى كه جمع كرده شده است هر دو دست او بسوى گردن او فقال له معاذ يا
عبد الله بن قيس ايم هذا پس گفت مر او را معاذ اي عبد الله بن قيس چه چيز است اين يعني براي چه بسته شده است
هر دو دست ايم بفتح همزه و ضم مثناة تحتيه در روايت غير ابي ذر بفتح مثناة است اصل آن ايما است اي براي استفهام است
و ما بمعنى شي و الف را حذف كرده اند قال هذا رجل كفر بعد اسلامه گفت اين مرديست كه كافر شده است بعد از
اسلام آوردن و مرتد گشته قال لا انزل حتى يقتل گفت فرود نمي آيم از استر تا آنكه كشته ميشود قال انما جيء به لذلك
فانزل گفت ابو موسى آورده نشده است او مگر براي كشتن پس فرود آي قال ما انزل حتى يقتل فامر به فقتل گفت
معاذ فرود نمي آيم تا آنكه كشته ميشود پس فرمود بكشتن پس كشته شد ثم نزل فقال يا عبد الله كيف تقرأ القرآن پس فرود آمد
و گفت اي عبد الله چگونه ميخواني قرآن را قال اتفوقه تفوقا گفت ميخوانم و ميگذارم و باز ميخوانم يعني بيكدفعه نميخوانم تا ملالي نيارد
التفوق ماخوذ است از فواق ناقه كه ميدوشند شير از وي و ساعتي ميگذارند تا راحتي كند و ادرار كند شير از وي قال فكيف
تقرأ انت يا معاذ گفت پس چگونه ميخواني تو اي معاذ قال انام اول الليل فاقوم وقد قضيت جزئي من النوم
گفت خواب ميكنم اول شب و بر ميخيزم بقيام شب و حال آنكه تحقيق گرفته ام نصيب خود را از خواب يعني جزو جزو ميكنم شب را
در جزوي خواب ميكنم و در جزوي قرآن ميخوانم فاقرأ ما كتب الله لي پس ميخوانم چيزي را كه تقدير كرده است خدا
براي من فاحتسب نومتي كما احتسب قومتي پس حساب ميكنم خواب خود را كه براي اعانت قيام و نشاط حال
عبادت از عمل صالح و عبادت حق چنانكه حساب ميكنم قيام خود را از عبادت حدثنا اسحق قال حدثنا خالد
عن الشيباني عن سعيد بن ابي بردة عن ابيه عن ابي موسى الاشعري ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه
الى اليمن مرويست از ابي موسى اشعري كه تحقيق پيغمبر خدا فرستاد او را بسوى يمن فسأله عن اشربة تصنع بها پس پرسيد

الجزء التاسع عشر ثم الاسلام كتاب المظالم و الغصب

مد آخر صحيح در باب المظالم الذي گذشت حدثنا
يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل
عن ابن شهاب قال اخبرني
عبيد الله بن عبد الله بن ابي ثور
مولى بني نوفل عن عبد الله بن عباس
قال لم ازل حريصا على ان اسأل عمر عن
المرأتين من ازواج النبي گفت ابن عباس
پيوسته بودم من آرزومند بر آنكه بپرسم
امير المؤمنين عمر را از آن دو زني از زنهاي پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم اللتين قال الله تعالى لهما
چنين دو زن كه فرمود خداي تعالى آن دو زن را
ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما اگر توبه كنيد
شما بسوى خداي تعالى پس بهتر است زيرا چه تحقيق
ميل كرده دلهاي شما از واجب متابعت رسول يعني محبت
آنچه محبوب او است و كراهت آنچه مكروه او است و غرض
ابن عباس عمر را بسوال ازين حال بنا بر آنست كه
علمي خالص روايت درين واقعه چنانچه از حديث
معلوم شود فحججت معه پس حج گذاردم با عمر
فعدل وعدلت معه بالاداوة پس ميل كرد
عمر از راه و يكسو شد پس ميل كردم با وي بطرف
آب فتبرز پس رفت بقضاي حاجت برز
ثم جاء فسكبت على يديه من الاداوة
پس بيامد بعد قضاي حاجت پس ريختم بر دو دست
عمر از آن ظرف فتوضأ پس وضو كرد عمر فقلت
پس گفتم يا امير المؤمنين ورا اول كسي است
كه خوانده شده با ابن خطاب من المرأتان من
ازواج النبي صلى الله عليه وسلم اللتان قال
الله تعالى لهما كيستند آن دو زن از زنهاي
آنحضرت كه فرموده است خداي تعالى آنرا

آنحضرت صلى الله عليه وسلم از حکم شرابها که بر وده میشود بانجا فقال ما هی قال البتع والمزر پس فرمود چه چیز است آن شرابها گفت بتع و مزر
است بتع بکسر موحده و سکون مثناة فوقیه و عین مهمله و مزر بکسر میم و سکون زای و در آخر را است نقلت لابی بردة
ما البتع قال نبیذ العسل والمزر نبیذ الشعیر پس گفتم مر ابی برده را که بتع چیست گفت بتع نبیذ عسل است و مزر نبیذ
جو است فقال کل مسکر حرام پس فرمود هر چه مستی آرد حرام است یعنی بهوش اینها اگر بحد سکر رسد حرام است قال
ابو عبد الله رواه جریر و عبد الواحد عن الشیبانی عن ابی بردة گفت ابو عبد الله مؤلف رحمه الله روایت کرده
این حدیث را جریر و عبد الواحد و از شیبانی از ابی برده مقصود مؤلف آنست که درین طریق شیبانی بیواسطه از ابی برده روایت
کرده است و در طریق سابق بواسطه سعید و شیخ در مقدمه فتح الباری گفته روایت عبد الواحد را موصول نیافتم **حدثنا**
مسلم قال حدثنا شعبة قال حدثنا سعید بن ابی بردة عن ابیه گفت شعبه حدیث کرد مارا سعید بن ابی برده
از پدر خود که ابی برده است قال بعث النبی صلى الله علیه وسلم جده ابا موسى ومعاذا الى الیمن گفت فرستاد
پیغمبر خدا جد او را که ابا موسی است و معاذ بن جبل را بسوی یمن ظاهر از سیاق کلام چنانکه در همه روایتها معلوم شده آنست
که قائل ابو برده باشد پس قول جده ابا موسى درست نمیباشد از انکه ابو برده پسر ابی موسی است فقال یسرا ولا تعسرا وبشرا
ولا تنفرا وتطاوعا پس فرمود آسان گیرید بر مردم و سخت نگیرید و بشارت دهید بحسن عاقبت اهل اسلام و نگریزانید
از صحبت مسلمانان و با یکدیگر اتفاق کنید در حکم و اختلاف ننمائید فقال ابو موسى یا نبی الله ان ارضنا بها شراب
پس گفت ابو موسی ای پیغمبر خدا در زمین ما یعنی در یمن شراب است من الشعیر المزر وشراب من العسل البتع پس یسازند
آنرا از جو که آنرا مزر میگویند و شرابی از عسل که آنرا بتع می نامند فقال کل مسکر حرام پس فرمود هر چه مستی آرد حرام
است فانطلقا پس راهی شدند هر دو بیمن فقال معاذ لابی موسى کیف تقرأ القرآن پس گفت معاذ ابو موسی را
چگونه میخوانی قرآن را قال قائما وقاعدا وعلى راحلتی گفت میخوانم استاده و نشسته و بر مرکب سواری یعنی در جمیع احوال
میخوانم واتفوقه تفوقا و در اثنای خواندن میگذارم گذاشتنی و باز میخوانم قال اما انا فانام فاقوم وانام واقوم وانام
گفت معاذ اما من پس خواب میکنم پس قیام میکنم در شب و میخوانم و خواب میکنم و باز قیام میکنم و بخواب میروم یعنی ما بخال
تمام شب میگذرانم فاحتسب نومتی کما احتسب قومتی پس امید ثواب دارم در خواب خود چنانکه امید دارم در قیام
خود وضرب فسطاطا فجعلا یتزاوران و زد ابو موسی خیمه پس گشتند که زیارت میکنند یکدیگر را فزار معاذ ابا موسى فاذا
رجل موثق پس زیارت کرد معاذ ابا موسی را پس ناگاه دید که مردی بند کرده شده است فقال ما هذا پس گفت چه چیز است
این بند فقال ابو موسى یهودی اسلم ثم ارتد پس گفت ابو موسی مردی یهودیست که اسلام آورد پستر مرتد شد فقال معاذ
لاضربن عنقه پس گفت معاذ البته میزنم گردن او را تابعه العقدی ووهب عن شعبة متابعت کرده است مسلم را عقدی
که نام او عبد الملک بن عمرو است و وهب در روایت ابی ذر وهیب بصیغه تصغیر است از شعبه وقال وکیع والنضر وابو داود
عن شعبة عن سعید عن ابیه عن جده عن النبی صلى الله علیه وسلم مقصود آنکه باین سند حدیث مرفوع آمده
حدثنا عباس بن الولید قال حدثنا عبد الواحد عن ایوب بن عائذ قال حدثنا قیس بن مسلم قال
سمعت طارق بن شهاب یقول حدثنی ابو موسى الاشعری قال بعثنی رسول الله صلى الله علیه وسلم الى
ارض قومی گفت ابو موسی اشعری فرستاد مرا رسول خدا بسوی زمین قوم من که یمن است و رسول الله صلى الله

الجزء التاسع من شرح الاسلام كتاب المظالم والغصب

از انصار جار من فی بنی امیة بن زید و هی من عوالی المدینة وکنا نتناوب النزول علی النبی صلی الله علیه وسلم — از انصار جار من در بنی امیه بن زید بود روایت است
و هی من عوالی المدینة و آن محله از نواحی
مدینه بود و مقصود بیان بعد مسافت است وکنا
نتناوب النزول على النبی پس بودیم من و همسایه من
که بنوبت وارد میشدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فینزل یوما وانزل یوما پس نزول میکرد همسایه
بر آنحضرت روزی و نزول میکردم من روزی فاذا
نزلت جئته من خبر ذلك الیوم پس چون
نزول میکردم می آوردم همسایه را از خبر آن روز من
الامر وغیره که از امر شرعی و جز آن از حوادث
که بحضور شریف وی رو میداد واذا نزل فعل مثله
و چون نزول میکرد همسایه میکرد مانند آن وکنا
معشر قریش نغلب النساء و بودیم ما گروه قریش
که غالب می آمدیم زنان را و تسلط میداشتیم بر اینها فلما
قدمنا على الانصار اذا هم قوم تغلبهم
نساؤهم پس هرگاه قدوم کردیم بر انصار ناگاه دیدیم
که ایشان قومی هستند که غالب می آیند ایشانرا
زنان ایشان فطفق نساؤنا یأخذن من
ادب نساء الانصار پس گشتند زنان ما که فرا
میگرفتند از ادب و اطوار زنان انصار فصحت
على امرأتی فراجعتنی فنکرت ان تراجعنی
پس صیحه کردم بر زن خود پس مراجعت کرد مرا
و منکر و ناخوش داشتم اینکه مراجعت کند مرا
در آواز فقالت ولم تنکر ان اراجعك
فوالله ان ازواج النبی صلى الله علیه وسلم
لیراجعنه پس گفت زن و چرا انکار میداری
اینکه مراجعت کنم ترا پس سوگند خداست که
بتحقیق جفتهای آنحضرت مر اورا مراجعت میکنند
آنحضرت را وان احداهن لتهجره الیوم
حتى اللیل و بتحقیق یکی از ازواج آنحضرت مر آنرا
ترک و مفارقت میکند آنحضرت را در روز تا شب
فافزعنی عمر گوید پس در ترس و وحشت آورد
این کلام مرا و در روایت ابی ذر زیادت تا است
باعتبار ضمیر راجع بزن فقلت خابت من فعل

عليه وسلم منيخ بالابطح پس آمدم من بمکه وحال آنکه رسول خدا نشانده شتر خود را و فرود آمده بابطح فقال احججت يا عبد الله
بن قيس قلت نعم يا رسول الله پس فرمود آيا حج کردی يعنی احرام حج بستی گفتم آری ای رسول خدا قال كيف قلت قال
قلت لبيك اهلالا كاهلال النبی فرمود چگونه گفتی اهلال را گفت گفتم لبيك که اهلال من مانند اهلال نبيست قال فهل سقت معك
هديا فرمود آيا سوق کرده با خود هدی را قلت لم اسق قال فطف بالبيت گفتم سوق هدی نکرده ام فرمود پس طواف کن کعبه را
واسع بين الصفا والمروة ثم حل وسعی کن ميان صفا و مروه پس تر برآی از احرام ففعلت حتى مشطت لی امرأة من نساء
بنی قيس پس کردم آنچه فرمود تا آنکه شانه کرد موی سر مرا زنی از زنان بنی قيس ومكثنا بذلك حتى استخلف عمر و عمل
کرديم برهمين کرن يعنی بخارج از احرام می برآمديم تا آنکه خليفه کرده شد عمر رضی الله عنه الحديث در باب حج گذشته که عمر گفت اگر اخذ کنيم کتاب
خدا پس حکم بتمامی کنم واگر اخذ کنيم بسنت نبی خدا پس وی از احرام برآمده تا نحر نکرده هدی را و عمل بر فعل آنحضرت کرده حدثنا
حبان قال اخبرنا عبد الله عن زكريا بن اسحق عن يحيى بن عبد الله بن صيفي عن ابی معبد مولى ابن عباس
عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمعاذ بن جبل حين بعثه الى اليمن
گفت ابن عباس فرمود رسول خدا معاذ بن جبل را هنگامی که فرستاد او را بسوی يمن در سال دهم پيش از حجة الوداع که
تعليم کند قرآن را و احکام شرع و حکم کند ميان ايشان وجمع کند صدقات را از عاملان انك ستاتی قوما اهل كتاب بتحقيق تو می آئی
قومی را که اهل کتاب اند مراد يهود اند و نصاری فاذا جئتهم فادعهم الى ان يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله پس وقتيکه بيائی ايشان را پس دعوت کن ايشان را بسوی اين که شهادت نمايند باين کلمه طيبه فان هم اطاعوا لك
بذلك پس اگر آنها اطاعت کنند ترا باين کلمه فاخبرهم ان الله قد فرض عليهم خمس صلوات فی كل يوم وليلة پس
آگاه کن ايشان را که بتحقيق خدا فرض کرده است بر ايشان پنج نماز در هر شب و روزی فان هم اطاعوا لك بذلك پس اگر اينها اطاعت
کنند مر ترا باين حکم فاخبرهم ان الله قد فرض عليهم صدقة توخذ من اغنيائهم فترد على فقرائهم پس خبر ده ايشان را
بتحقيق خدا فرض کرده بر ايشان صدقه يعنی زکاتی که گرفته ميشود از اغنيای ايشان پس رد کرده ميشود بر فقرای اينها از حديث
وجه ترک صوم و حج ظاهر نميشود فتامل فان هم اطاعوا لك بذلك فاياك وكرائم اموالهم پس اگر ايشان اطاعت کردند
ترا باين حکم پس دور دار خود را از گرفتن نفايس مالهای ايشان يعنی مگير مالهای خوب و بهتر را واتق دعوة المظلوم وپرهيز کن دعای
مظلوم را و ملاحظه نما که مظلومی دعای بد کند فانه ليس بينه وبين الله حجاب پس شان اينست که نيست ميان مظلوم و ميان
خدا پرده يعنی چيزی مانع نيست در اجابت کردن خدا دعای او را در روايت غير الی ذر واقع شده قال ابو عبد الله گفت مولف
بخاری که وارد از کلمات قرآن آنچه ذکر کرده تفسير ميکند طوعت له نفسه بمعنى طاعت له نفسه والطاعت لغة
يعنی بهمزه لغت است در طاعت بی همزه طعت بکسر طاء و طعت بضم والطعت بزيادتی همزه يعنی وقتی که از اطاعت خود خبر
دهند اين چنين ميگويند از هری گويد طوع ضد کره است وطاع له يعنی انقاد له است حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا
شعبة عن حبيب بن ابی ثابت عن سعيد بن جبير عن عمرو بن ميمون ان معاذا لما قدم اليمن بتحقيق وقتيکه
معاذ قدوم آورد يمن را صلى بهم الصبح فقرا واتخذ الله ابراهيم خليلا گزارد با ايشان نماز صبح پس خواند اين آيه در قرأت
نماز يعنی گرفت خدا ابراهيم را عليه السلام خليل و دوست فقال رجل من القوم پس گفت مردی از جماعه که حاضر بودند لقد قرت
عين ام ابراهيم بتحقيق حاصل شد سرور مادر ابراهيم را قرة العين کنايت از سرور است که بديدن دوستی حاصل ميشود

رسولهم فتملكين ايا امين پيغامبر ايشان زنانی از زنان ازينکه مشغول کنند خاطر ای حفصه زنان خوش پيغامبر را
پس هلاک گردانيدن بغضب الهی لا تستكثری
على رسول الله بسيار مکن بر پيغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم ولا تراجعيه فی شیء وباز مگردان
سخن آنحضرت را در هيچ چيزی ولا تهجريه و ترک
مکن آنحضرت را وسلنی ما بدا لك وسوال
کن و بخواه از من آنچه ظاهر شود و بخاطر آيد تراولا يغرنك
ان كانت جارتك هی اوضا منك واحب الى
رسول الله و فريب ندهد ترا اينکه هست همسايه تو
وی روشن تر از تو و دوست تر بسوی پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم مراد عائشه مراد ميدارد عمر از جاره عائشه
را رضی الله عنها يعنی مغرور نشوی باحوال عائشه اگر وی
استاده کند بر آنحضرت نيز با چه وی اجمل و احب است
از تو وكنا تحدثنا ان غسان تنعل الخيل بضم و تشديد
تنعل بضم فوقيه و سكون نون و در روايتی
تنعل بدو فوقيه مفتوحه و سکون نون در ميان النعال
لغزونا وبوديم که سخن ميکرديم باگروه غسان مينوابند
دواب را نعلها برای غزا و جنگ ما غسان ابی است
نزول کرده بر آن قومی از ازد پس نسبت کرده شده اند
بسوی آن از ايشانند بنو جفنه رهط ملوک يا آنکه اسم
قبيله اليست کذا فی القاموس فنزل صاحبی يوم نوبته
فرجع عشاء پس نزول کرد بر آنحضرت يار من يعنی
آن همسايه روز نوبت خود پس برگشت از حضور اشرف
وقت عشا فضرب بابی ضربا شديدا پس زد در مرا
زدنی سخت وقال اثم هو وگفت آيا اينجاست او
يعنی عمر و در بعضی نسخ انائم هو آيا خوابيده است و
ففزعت فخرجت اليه پس ترسيدم پس برآمدم
بسوی وی وقال حدث امر عظيم وگفت حادث
شد امری بزرگ فقلت ما هو پس گفتم چيست
آن امر اجاءت غسان آيا آمد قوم غسان قال
لا بل اعظم منه واطول گفت آمدن غسان
نيست بلکه بزرگتر و دراز تر از آن طلق رسول الله
صلى الله عليه وسلم نساءه طلاق داد آنحضرت
زنان خود را واين موافق گمان قائل بود که از گوشه
گرفتن آنحضرت برخلاف معتاد خيال کرد بعضے
اهل نفاق شايع کردند اين را پس قائل شنيد صراحت
دانست قال قد خابت حفصة وخسرت گفت

گفته‌اند اگر این مرد از نمازگزاران و مقتدیان بوده است از روی جهل به بطلان نماز گفته است و تواند که در پس اهل نماز نشسته باشد

را معاذ عن شعبة عن حبيب عن سعيد بن جبير عن عمرو ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى

اليمن عقیق پیغمبر خدا فرستاد معاذ را بسوی یمن فقرأ معاذ في صلوة الصبح سورة النساء پس خواند معاذ در

نماز صبح سوره نساء را فلما قال واتخذ الله ابراهيم خليلا قال رجل خلفه پس هرگاه گفت این آیه گفت مردی که خلف

معاذ بود قرت عين ام ابراهيم **باب** بعث علي بن ابي طالب وخالد بن الوليد الى اليمن قبل

حجة الوداع در ذکر فرستادن آنحضرت علی بن ابی طالب را و خالد بن ولید را بجانب یمن پیش از حج وداع و بعد از

فتح مکه و حنین **حدثنا** احمد بن عثمان قال حدثنا شريح بن مسلمة قال حدثنا ابراهيم بن يوسف بن اسحق

بن ابي اسحق قال حدثني ابي عن ابي اسحق گفت ابراهیم حدیث کرد مرا پدرم یوسف از جد خود ابی اسحق قال سمعت البراء

يقول بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو اسحق شنیدم براء بن عازب را میگفت فرستاد ما را رسول خدا مع خالد

بن الوليد الى اليمن با خالد بن وليد بجانب یمن قال ثم بعث عليا بعد ذلك مكانه گفت براء پس تر فرستاد علی را

رضی الله عنه پس از آن بجای خالد فقال مر اصحاب خالد پس فرمود بگو یاران خالد را من شاء منهم ان يعقب معك فليعقب

کسیکه خواهد از ایشان اینکه رجوع کند با تو بیمن پس گو رجوع کند ومن شاء فليقبل وکسیکه خواهد که پیش رود گو پیش رود قال فكنت فيمن عقب معه

پس بودم از آن جماعه که رجوع کردند با علی بن ابی طالب قال فغنمت اواقي ذوات عدد گفت براء پس غنیمت یافتم

اواقی بسیار و در غیر روایت ابی ذر واصل اواق مثل جوار بحذف یاست **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا روح

بن عبادة قال حدثنا علي بن سويد بن منجوف عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال بعث النبي صلى الله

عليه وسلم عليا الى خالد بن الوليد ليقبض الخمس گفت بریده فرستاد پیغمبر خدا علی را بسوی خالد بن ولید تا بگیرد

خمس غنیمت را که حق آنحضرت بود در این حدیث اینجا اختصاری کرده بقیه اینست که علی برای خود داهی از دایان سبی گرفت

و همدران شب با وی جماع کرد وكنت ابغض عليا وقد اغتسل و بودم من که بغض میکردم علی را در حالیکه غسل کرد

از قربان آن داه و سبب بغض آن بود که بی آنکه آنحضرت بدهند پس گویا غلول کرد در غنیمت و نیز استبرا که واجب

و متعارف بود نکرد فقلت لخالد الا ترى الى هذا پس گفتم مر خالد را آیا نمی بینی بسوی این مرد که چه کرد فلما قدمنا على النبي

صلى الله عليه وسلم پس هرگاه قدوم آوردیم بر پیغمبر خدا ذكرت ذلك له گفتم آن ماجرا با آنحضرت فقال يا بريدة اتبغض

عليا فقلت نعم فرمود ای بریده آیا بغض میکنی تو علی را پس گفتم آری بغض کردم قال لا تبغضه فان له في الخمس اكثر

من ذلك فرمود بغض مکن بتحقیق او را در خمس حق زیاده برین است از تحدیث فهم کرده شد که اگر کسی از بیت المال بقدر

نصیب خود بی اذن والی بر دمیرسد او را از قبیل غصب و خیانت نیست یا آنکه او را تصرف در خمس زیاده برین است که نصیب

خود را گرفت اگر بدیگری هم میداد میرسید او را که قایم مقام و نائب من بوده در تحدیث تعرض بدفع شبهه استبرا واقع نشد یا آنکه

بریده البته این معنی بعرض رسانده باشد گویا از راوی اسقاط یافته کرمانی و سیوطی از خطابی نقل میکنند که وی گفته درین حدیث اشکال

است اول آنکه بلا تجویز آنحضرت علی مرتضی برای خود قسمت کرده متصرف شد دوم آنکه پیش از استبرا رحم بجیفی جماع کرد جواب از

اول آنکه امام را میرسد که قسمت خمس برامالی خود کند و او شریک است دران پس نائب او را که بجای اوست نیز میرسد و آستبرا نکرد

از آنکه شاید غیر بالغه باشد یا اجتهاد علی مرتضی برین رفته باشد که استبرا او واجب نیست انتهی پوشیده نماند که جواب ثانی اشکال اول از نظر

باب

... پس درآمدم بر حفصه پس ناگاه وی میگریست

قلت ما يبكيك گفتم چه چیز میگریاند ترا اولم اكن

حذرتك آیا نبودم که ترسانیده بودم ترا و بیم

امر کرده بودم اطلقكن رسول الله آیا طلاق داد شما

ازواج را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قالت

لا ادري گفت حفصه درنمی یابم که طلاق داد یا نه

هو ذا في المشربة همه اینست که آنحضرت آنست

مجبور در مشربه فخرجت فجئت المنبر پس برآمدم

از نزد حفصه پس آمدم منبر را فاذا حوله رهط

يبكي بعضهم پس ناگاه گرد منبر گروهی هست

که میگریند بعضی از ایشان فجلست معهم قليلا

پس نشستم با ایشان اندکی ثم غلبني ما اجد پس

غالب آمد مرا اندوه که می یافتم در دل وجد بالفتح

اندوهگین شدن فجئت المشربة التي فيه

پس آمدم غرفه را که در آن منبر بود فقلت لغلام

له و در روایت ابی ذر لفظ له ساقط است

استاذن نعم پس گفتم مر غلامی را که آنحضرت را

بود سیاه فام که طلب اذن درآمدن کن برای

عمر از آنحضرت گویند غلام رباح بود بفتح را و

تخفیف موحده و مهمله در آخر فدخل فكلم النبي

پس درآمد غلام مشربه را پس کلام کرد پیغمبر خدا

را صلى الله عليه وسلم در استیذان برای

عمر ثم خرج فقال ذكرتك له فصمت پس برآمد

غلام از مشربه و گفت ذکر کردم ترا برای تو

آنحضرت را پس خاموش ماند فانصرفت حتى

جلست مع الرهط الذين عند المنبر گریه

پس برگشتم از مشربه تا آنکه نشستم با گروهی که نزد

منبر بودند ثم غلبني ما اجد فجئت فقلت

استاذن لعمر پس غالب آمد مرا چیزی که می یافتم

در دل پس باز آمدم و گفتم غلام را

که استیذان کن از آنحضرت برای عمر ...

صدیث معلوم نمیشود چنانکه تقریر کردیم اما جواب از اشکال ثانی اسکات خصم نمیکند از انکه بنای اشکال برانست که فرق در بالغ و غیر بالغ نهاده اند و وجوب استبرا نصی واقع شده که آنحضرت در سبایای اوطاس که بعد از فتح حنین واقع شده نهی کرده از جماع بی استبرا و تخصیصی در ان نیست بلکه عام است این واه اگرچه از زن دارد حامل صبی و از سبیکه حرام باشد بردی چنانکه خواهر رضاعی و حامله باشد یا غیر حامله بکر بود یا ثیب خریده باشد یا کسی بخشیده باشد و اجتهاد در برابر نص روا نداشته اند پس جواب باید گفت که رفع این خلجان کند و میتوان گفت که اجتهاد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در عدم استبرای مطلق نیست بلکه در عدم استبرای بکر است چنانکه مقتضای ظاهر عقل است پس این اجتهاد در حقیقت تخصیص عام است بقیاس عقل فافهم و

بالله التوفیق **حدثنا** قتيبة قال حدثنا عبد الواحد عن عمارة بن القعقاع بن شبرمة قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی نعم قال سمعت ابا سعيد الخدری يقول بعث علی بن ابی طالب الی رسول الله صلی الله عليه وسلم من اليمن گفت عبد الرحمن بن ابی نعم شنیدم ابا سعید خدری را میگفت فرستاد علی بن ابی طالب بسوی رسول خدا از یمن بذهيبة فی اديم مقروض پاره طلا در چرمی مدبوغ لم تحصل من ترابها جدا کرده نشده بود از خاک آن که در کان داشت قال فقسمها بين اربعة نفر گفت ابو سعید پس قسمت کرد آنحضرت آن را میان چهار کس بين عيينة بن بدر و اقرع بن حابس و زيد الخيل والرابع اما علقمة و اما عامر بن الطفيل و در چهارم کس شک کرده است عبد الواحد که علقمه بود یا عامر بن طفیل و مسروق از سعید جزم کرده است که علقمه بود گفته اند صحیح و مشهور همین است از انکه عامر بن طفیل آمده بود و لیکن ایمان نیاورده کافر برگشت و مجروح شده بهمان جراحت مرده فقال رجل من اصحابه كنا نحن احق بهذا من هؤلاء پس گفت مردی از صحابه بودیم ما لایق تر باین عطا از ینمردم قال فبلغ ذلك النبي صلی الله عليه وسلم گفت پس رسید گفتهٔ ایشان به پیغمبر خدا را فقال الا تأمنونی پس فرمود آیا امین نمیگیرید مرا در کارهای خود و انا امين من فی السماء و حال آنکه من امین کسانی ام که در آسمان اند يأتينی خبر السماء صباحا و مساء می آید مرا خبر آسمان در صبح و شام و مطلع میسازد مرا در آنچه باید کرد و نباید کرد قال فقام رجل غائر العينين گفت پس استاد مردی فرو رفته بمغوله هر دو چشم مشرف الوجنتين بلند استخوان هر دو رخسار ناشز الجبهة برآمده پیشانی كث اللحية انبوه ریش محلوق الرأس تراشیده موی سر مشمر الازار بالا برگرفته شده ازار فقال يا رسول الله اتق الله پس گفت آنمرد ای رسول خدا بترس و پرهیز کن از نامرضی خدا قال ويلك اولست احق اهل الارض ان يتقی الله فرمود وای ترا آیا نیستم من لایق ترین زمینیان این را که بترسم خدا را قال ثم ولی الرجل گفت سعید پس تر پشت داد و رفت آن مرد قال خالد بن الوليد يا رسول الله الا اضرب عنقه گفت خالد بن ولید ای رسول خدا آیا نزنم گردن او را قال لا فرمود نزن گردن او لعله ان يكون يصلی نزدیک است که نماز کند لعل بمعنی تمنی است یعنی از اهل اسلام است فقال خالد وكم من مصل يقول بلسانه ما ليس فی قلبه پس گفت خالد بسیار نمازگزاری است که میگوید بزبان خود چیزی که نیست در دل او وقال رسول الله صلی الله عليه وسلم انی لم اؤمر ان انقب عن قلوب الناس فرمود رسول خدا بتحقیق من مامور نیستم اینکه بکاوم از دلهای مردم انقب بضم همزه و فتح نون و کسر قاف مشدد و موحده در بعضی روایات بفتح همزه و سکون نون و ضم قاف است بمعنی بحث و تفتیش ولا اشق بطونهم و نمی شگافم باطنهای مردم قال ثم نظر اليه وهو مقف گفت راوی پس نظر کرد آنحضرت بسوی آنمرد در حالیکه قفا دهنده است فقال انه يخرج من ضئضئ هذا قوم و فرمود بتحقیق بیرون می آید از نسل این قومی ضئضئ بدو ضاد معجمه مکسوره

[illegible]

الجزء التاسع فتح الاسلام

كتاب المظالم والغصب

غلام آزاد او مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ... فاذا هو مضطجع علی رمال حصير ... پس ناگاه وی دراز کشیده بود بر ... بوریا ... بتخفيف میم یعنی بر سوم یعنی نامنسوج ... کذا قال الکرمانی و ضبط کرده قسطلانی بکسر را ... مذکور و باضافت و بعضی بکسر جمع رمل گفته ... مذکور گویند مراد آنست که روی بوریا ... ليس بينه وبينه ... فراشی یعنی که نبود میان آنحضرت و میان بوریا ... قد اثر الرمال بجنبه بتحقیق نشان کرده بود ... بپهلوی مبارک متكئا علی وسادة من ادم حشوها ليف تکیه کنان بود آنحضرت ... بر بالشی از چرم که آگنده آن پوست خرما بود ... فسلمت عليه ثم قلت وانا قائم پس سلام کردم بر آنحضرت پس از آن گفتم بجای ایستاده بودم اطلقت نساءك آیا طلاق دادی زنان خود را فرفع بصره الی قال لا پس برداشت نگاه خود را بسوی من فرمود طلاق ندادم ... ثم قلت وانا قائم استانس پس گفتم بجای که استاده بودم انس میکردم با دستور التفات پیغمبر باید و در ایام ... رسول الله لو رأيتنی ... الی آخره

وبعد همزه دال ساکن و در روایت کشمیهنی بدو صاد مهمله و همزه و بکسر معنی سست بتلون کتاب الله رطبا لا يجاوز حناجرهم میخوانند قرآن را بزبان تر یعنی بذوق میخوانند و نمیگذرد از گلوهای شان یعنی بمسعد قبول نمیرسد يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية می برآیند از دین اسلام چنانکه می برآید تیر از شکار یعنی خیلی است یعنی بی قبول یعنی صید مرمی واظنه قال لئن ادركتهم لاقتلنهم قتل ثمود و گمان میبرم آنحضرت را که فرمود اگر در یابم آنها را البته بکشم آنها را کشتن قوم ثمود حدثنا المكي بن ابراهيم عن ابن جريج قال عطاء قال جابر امر النبي صلى الله عليه وسلم عليا ان يقيم على احرامه گفت جابر فرمود پیغمبر خدا علی مرتضی را اینکه ثابت ماند بر احرام خود و تقييد قدوم او بمکه از یمن و با وی هدی بود زاد محمد بن بكر عن ابن جريج قال عطاء قال جابر فقدم علي بن ابي طالب بسعايته گفت عطا گفت جابر پس قدوم آورد علی بن ابی طالب بولایت و تولیت خود که برای قبض خمس یمن رفته بود یگویند کل من تولی علی قوم فهو ساع علیهم فقال له النبي صلى الله عليه وسلم بم اهللت يا علي قال بما اهل به النبي پس فرمود بچه احرام بستی تو ای علی گفت بچیزی که احرام بسته بان پیغمبر خدا یعنی احرام حج بسته ام قال فاهد وامكث حراما كما انت فرمود پس سوق هدی کن و درنگ کن و باش بحالیکه محرم هستی یعنی بیرون میا از احرام قال واهدى له علي هديا گفت راوی و هدی آورد برای آنحضرت علی هدی را حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل عن حميد الطويل قال حدثنا بكر انه ذكر لابن عمر ان انسا رضي الله عنه حدثهم ان النبي صلى الله عليه وسلم گفت حمید طویل حدیث کرد ما را بکر بتحقیق بکر ذکر کرد مر ابن عمر را که انس بن مالک حدیث کرده است ایشانرا که پیغمبر خدا اهل بعمرة وحجة احرام بست بعمره و حج فقال اهل النبي صلى الله عليه وسلم بالحج واهللنا به معه پس گفت احرام بست پیغمبر خدا بحج و احرام بستیم ما بحج با او فلما قدمنا مكة قال من لم يكن معه هدي پس هرگاه آمدیم بمکه فرمود کسی که نیست با وی هدی فليجعلها عمرة پس بگو که بگرداند آنرا عمره یعنی اعمال عمره کرده از احرام برآید وكان مع النبي صلى الله عليه وسلم هدي و بود با پیغمبر خدا هدی فقدم علينا علي بن ابي طالب من اليمن حاجا پس قدوم آورد بر ما علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حالیکه نیت حج کرده است از یمن فقال النبي صلى الله عليه وسلم بم اهللت فان معنا اهلك پس فرمود پیغمبر خدا بچه نیت احرام بسته بتحقیق با ما اهلیه تست فاطمه رضی الله عنها اشارت بآنست که اگر نیت عمره کرده از احرام برآمی قال اهللت بما اهل به النبي صلى الله عليه وسلم قال فامسك فان معنا هديا گفت احرام بسته ام بچیزی که احرام بسته بان پیغمبر خدا فرمود پس باش بر احرام بتحقیق با ما هدی است

باب غزوة ذي الخلصة بخای معجمه و لام و صاد مهمله هر سه مفتوح مؤلف رحمه الله اکثر عنوانها را که آنحضرت تشریف نداشته بعث و سریه گفته و این را غزوه خوانده بر خلاف اصطلاح اهل گویا این اصطلاح بعد از وی قرار یافته حدثنا مسدد قال حدثنا خالد قال حدثنا بيان عن قيس عن جرير قال كان بيت في الجاهلية يقال له ذو الخلصة روایت از جریر بن عبد الله گفت بود خانه در ایام جاهلیت که میگفتند مر آنرا ذو الخلصة والكعبة اليمانية والكعبة الشامية و گفته میشد آنرا کعبه منسوب بیمن و کعبه منسوب بشام یعنی گاه کعبه یمانی میگفتند آنرا گاه کعبه شامی از آن جهت که در جانب شام بود این چنین است در فتح الباری و تائید کرده این سخن را بانچه قاضی عیاض گفته که در بعضی روایات آمده الیمانیة الكعبة الشامية بغیر واو عطف و در اکثر شروح صحیح بخاری گفته اند که مراد از کعبه شامیه بیت الله الحرام است که در مکه است یعنی مقابل بیت الله کعبه یمانی میگفتند آنرا در حدیث ابو یوسف

الجزء التاسع شيخ الاسلام | الباب العاشر والعشرون

ترجمه گذشت فلما كان مرة اخرى پس چون بار دیگر آنحضرت بار دیگر قال حسن صلی الله علیه وسلم پس نشستم نزد آنحضرت و نظر کردیم آنحضرت را کرده و آثار رضا دانستم معلوم کردم که خاطر مبارک فی بیته پس سر برداشتم نگاه خود را در خانه وی فوالله ما رايت فيه شيئا يرد البصر غير اهبة ثلاثة جمع اهاب بکسر یعنی پس سوگند بخدا ندیدم در خانه شریف وی چیزی که برگرداند نگاه را جز سه پوست دباغت نا کرده فقلت ادع الله فليوسع على امتك پس گفتم دعا کن خدا را تا وسعت دهد بر امت تو که او رزاق است خواه پس فراخی آورد بر امت تو فان فارس والروم وسع عليهم پس بتحقیق فارس و روم که کسری و قیصر است بتحقیق فراخی کرده شده براشان واعطوا الدنيا وهم لا يعبدون الله و داده شده اند ایشان دنیا را و حال آنکه ایشان پرستش نمیکنند خدا را مقصود طلب توسعه در کار آنحضرت است و لیکن از جلالت شان وی صلی الله علیه وسلم دور است که برای وی از دنیا دنیه خبیثه طلب نماید خصوصا که نامرغوب آنحضرت و فقر اختیاری او بود پس طلب دعا برای خادمان و پیروان آنجناب کرد توسعه غلامان توسعه مولی است وكان متكئا فقال و بود آنحضرت وقت این کلام تکیه زده پس نشست فرمود اوفي شك انت يا ابن الخطاب آیا در شک تو در افضلیت قلت عیش و اصحاب وی ای ابن خطاب که از توسعه بر کافران تعجب میکنی اولئك قوم عجلت لهم طيباتهم في الحيوة الدنيا آنها گروهی اند که شتاب داده شده است مر ایشانرا خوبیهای ایشان یا نتیجه کارهای خوب و کلمه خوب در زندگانی دنیا که جز متاع قلیل فانی نیست و در آخرت عذاب و در شکنجه باشند و آنچه داده شده اند نیز و بال و نکال بر ایشان گردد فقلت يا رسول الله استغفر لي پس گفتم ای پیغمبر خدا طلب آمرزش کن برای من از سبیل کلام بسوی تجملات دنیا خصوصا طلب دعا در آن از حضرت تو و چون فارغ شد

بن موسے کہ درین باب است تصریح است کہ این بیت را کعبہ میگفتند فالمعنی ہو الاول فقال لی النبی صلے اللہ علیہ وسلم

الا تریحنی من ذی الخلصة پس فرمود مرا پیغمبر خدا آیا راحت نمیرسانی مرا از ذی الخلصہ یعنی دور کنی آنرا و منہدم سازی

فنفرت فی مائة وخمسین راکبا پس رفتم در صد و پنجاہ سوار فکسرناه وقتلنا من وجدنا عنده پس شکستیم آنرا و کشتیم

کسے را کہ یافتیم نزد آن فاتیت النبی صلے اللہ علیہ وسلم پس آمدم نزد پیغمبر خدا فاخبرته فدعا لنا ولاحمس پس

خبر دادم آنحضرت را ازین واقعہ پس دعا کرد مارا و گروہ احمس را احمس بر وزن احمر نام گروہ جریر است منسوب باحمس

بن الغوث بن انمار حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال اخبرنا قیس قال قال لی جریر قال لی

النبی صلے اللہ علیہ وسلم الا تریحنی من ذی الخلصة وکان بیتا فی خثعم یسمی کعبة الیمانیة خثعم بوزن جعفر قبیلہ

ایست از یمن منسوب بخثعم بن انمار فانطلقت فی خمسین ومائة فارس من احمس پس رفتم در میان صد و پنجاہ سوار

از قبیلہ احمس وکانوا اصحاب خیل و بودند ایشان صاحب اسپان وکنت لا اثبت علی الخیل و بودم من کہ ثابت نمی ماندم بر اسپ

فضرب فی صدری حتی رایت اثر اصابعه فی صدری پس زد آنحضرت در سینہ من تا آنکہ یافتم اثر ضرب انگشتان

آنحضرت را در سینہ خود وقال اللهم ثبته واجعله هادیا مهدیا و گفت خداوندا ثابت دار او را و بگردان او را ہادی

و مہدی فانطلق الیها فکسرها وحرقها پس رفت جریر و کسیکہ باوی بود بسوی او پس شکست آنرا و سوخت آنرا ثم بعث

الی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم پس فرستاد کسی را جریر بسوی پیغمبر خدا فقال رسول جریر والذی بعثك بالحق پس

گفت فرستادہ جریر سوگند بکسی کہ فرستادہ ترا بحق ما جئتك حتی ترکتها کانها جمل اجرب نیامدہ ام من نزد تو تا آنکہ

گذاشتم بخانہ را گویا شتری گرگین است کنایت است از نزع زینت و برطرف شدن رونق آن بعضے گویند کنایت است

از رنگ سیاہ آن کہ از سوختن شدہ بود قال فبارك فی خیل احمس ورجالها خمس مرات گفت جریر پس دعای برکت

کرد آنحضرت در اسپان احمس و مردان آن پنج بار حدثنا یوسف بن موسی قال حدثنا ابو اسامة عن اسمعیل

بن ابی خالد عن قیس عن جریر قال قال لی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الا تریحنی من ذی الخلصة فقلت

بلی فانطلقت فی خمسین ومائة فارس من احمس وکانوا اصحاب خیل وکنت لا اثبت علی الخیل فذکرت ذلك للنبی صلی اللہ علیہ وسلم فضرب

یده علی صدری حتی رایت اثر یده فی صدری وقال اللهم ثبته واجعله هادیا مهدیا ترجمہ معلوم شدہ است

قال فما وقعت عن فرس بعد گفت جریر پس نیفتادم از اسپ خود بعد ازین قال وکان ذو الخلصة بیتا بالیمن لخثعم

وبجیلة گفت و بود ذو الخلصہ خانہ بیمن مر قوم خثعم و بجیلہ را فیه نصب تعبد دران خانہ بتی بود از سنگ کہ عبادت کردہ میشد

آنرا النصب بنون و صاد مہملہ ہر دو مضموم در مجمع البحار گفتہ بضم صاد مہملہ و سکون آن سنگے کہ او را بت گرفتہ می پرستیدند جمع

انصاب است در قاموس گفتہ بضمتین ہر چہ نشان گردانیدہ شود و آنچہ آنرا بپرستند جز خدا یقال له الکعبة گفتہ میشد آن خانہ را

کعبہ قال فاتاها فحرقها بالنار وکسرها گفت قیس پس آمد نزد آن کعبہ باطل پس سوخت آنرا باتش و شکست آنرا قال ولما

قدم جریر الیمن کان بها رجل یستقسم بالازلام گفت راوی و ہرگاہ قدوم آورد جریر در یمن بود در یمن مردی کہ فال نیک

و بد میگرفت به تیرها فقیل له ان رسول رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ههنا پس گفتہ شد مر او را بتحقیق رسول رسول خدا اینجا است

یعنی یار او کہ قایم مقام اوست فان قدر علیك ضرب عنقك پس اگر قدرت یابد بر تو میزند گردن ترا قال فبینما هو

یضرب بها گفت پس در میان آنکہ آن مرد میزد ازلام را اذ وقف علیه جریر ناگاہ حاضر شد بروی جریر فقال لتکسرنها ولتشهدن

علیهن شهرا من شدة موجدته علیهن

حین عاتبه اللہ و بود آنحضرت کہ تحقیق گفتہ بود

نیستم من در آینده بر زنان یکماه از سبب شدت

غضب آنحضرت بر ایشان وقتیکہ عتاب کرد او را

خدا تعالی بقول خود یا ایها النبی لم تحرم ما احل اللہ

لك تبتغی مرضات ازواجك چرا حرام کردانی

چیزی را کہ حلال گردانید خدا تعالی بر تو از برای طلب

کردنے تحریم حلال رضامندی زنان خود را فلما

مضت تسع وعشرون دخل علی عائشة فبدأ

بها پس چون گذشت بیست و نہ شب اول ابتداء

سوگند کہ مدت آن بود در آمد آنحضرت بر عایشہ

پس شروع کرد نزدیکی زنان را بعایشہ فقالت

له انك اقسمت ان لا تدخل علینا شهرا پس گفت

مر آنحضرت را عایشہ تحقیق سوگند خوردہ بودے

کہ در نیائی بر ما یکماه وانا اصبحنا بتسع وعشرین

لیلة نعدها عدا و تحقیق ما صبح کردیم ببست و

نہ شب بحالی کہ شمار میکنیم این شبہای فراق را شمار

کردنے بیش و کم ازین نگذشتہ آیا این یکماه باشد

فقال النبی صلے اللہ علیه وسلم الشهر تسع

وعشرون پس فرمود آنحضرت ماہی کہ سوگند خوردہ ام

دران بیست و نہ شب است وکان ذلك

الشهر تسعا وعشرین راوی گوید و بود آن ماہ

ہمچنان بیست و نہ شب کہ نمودار شد ہلال در آخر

آن روز قالت عائشة فانزلت آیة التخییر

گفت عایشہ پس نازل کردہ شد آیہ تخییر ازواج

آنحضرت میان طلاق و میان بودن با آنحضرت

یا میان دنیا پس مفارقت کند آنحضرت ایشانرا

بعد ازین تعبیر و میان آخرت پس نگہدارد مراد

ازین آیہ آنست کہ بعد ازین مذکور فرماید فبدأ

بی اول امرأة پس شروع کرد آنحضرت در تخییر

بین التخستین زنان از زنان خود و در بعضے نسخ صحیح

اول مرة یعنی نخستین بار وقال انی ذاکر لك امرا

ولا علیك ان لا تعجلی حتی تستأمری ابویك

فرمود مرا تحقیق من ذکر کنندہ ام ترا امری و نیست

باک و حرج بر تو این کہ شتابی نکنی در جواب

و اختیار آن تا آنکہ طلب مشورت کنی پدر و مادر

خود را قالت قد اعلم ان ابوی لم یکونا یأمرانی

بفراقك گفت عایشہ میدانم کہ تحقیق پدر و مادر من

نیستند کہ امر کنند و مشورت دہند مرا بجدائی تو

لو بالغ است خود دریافت عایشہ از اسلوب کلام

ان لا اله الا الله ولاضربن عنقك پس گفت جریر بہ آنمرد پس شکست آن لام را و گواهی میدهی بوحدانیت خدا وصدق وحقانیت پیغمبر خدا یا میزنم گردن ترا قال فکسرها وشهد گفت راوی پس شکست ازلام را وادای شهادت کرد و مسلمان شد ثم بعث جریر رجلا من احمس یکنی ابا ارطاة پس فرستاد جریر مردی را از قبیلهٔ احمس کنیت او ابا ارطاة است الی النبی صلی الله علیه وسلم یبشره بذلک نزد پیغمبر خدا در حالیکه بشارت میدهد آنحضرت را بآن قضیه فلما اتی النبی صلی الله علیه وسلم قال یا رسول الله پس وقتی که آمد نزد پیغمبر خدا گفت ای رسول خدا والذی بعثک بالحق ماجئت حتی ترکتها کانها جمل اجرب سوگند بکسی که فرستاده ترا بالحق وصدق نیامده ام تا آنکه گذاشتم کعبه باطل را چنانستی که شتر گرگین است قال فبرک النبی صلی الله علیه وسلم علی خیل احمس ورجالها خمس مرات گفت پس دعای برکت کرد پیغمبر خدا بر اسپان احمس و مردان آنها پنج بار **باب** غزوة ذات السلاسل این غزوه را ذات السلاسل ازان نامیدند که کفار در صف جنگ یکدیگر را بزنجیر بسته بودند تا کسے نگریزد وبعضے گفته ازانرو گفته اند که در انجا آبی بود که آنرا سلسل میگفتند واین غزوه در جمادی الاخری سنه هشتم بود وقیل هفتم وهی غزوة لخم بفتح لام وسکون خاء معجمه وجذام بضم جیم و ذال معجمه وآن غزوه قبیله لخم بن عدی بن الحارث بن مره وقبیله عمرو بن عدی برادر لخم است قاله اسمعیل بن ابی خالد گفته است این را اسمعیل بن ابی خالد وقال ابن اسحق عن یزید عن عروة وگفته است ابن اسحق صاحب المغازی از یزید از عروه بن زبیر هی بلاد بلی وعذرة وبنی القین آن غزوه شهرهای بلی بوزن علی قبیله ایست منسوب بسوی بلی بن عمرو وعذره وبنی القین بفتح قاف وسکون تحتیه این هر سه قبیله بطنهای قضاعه است **حدثنا** اسحق قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد الحذاء عن ابی عثمان گفته ابو عثمان در عهد آنحضرت اسلام آورده بود اما ندیده است آنحضرت را سیوطی گفته ابی عثمان کنیت عمرو بن العاص است چنانچه تصریح کرده باین در شرح مسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث عمرو بن العاص علی جیش ذات السلاسل تحقیق رسول خدا فرستاد عمرو بن عاص را وامیر کرد او را بر لشکر ذات السلاسل قال فاتیته فقلت ای الناس احب الیک گفت عمرو بن عاص پس آمدم نزد آنحضرت ازین غزوه پس گفتم کدامی ازین مردم دوست تر است نزد تو قال عائشة فرمود عائشه صدیقه رضی الله عنها قلت من الرجال قال ابوها گفتم از مردان کیست محبوب تر فرمود پدر عائشه قلت ثم من قال عمر گفتم پس تر کیست محبوب تر فرمود عمر فعد رجالا فسکت پس شمرد مردان را پس خاموش شدم مخافة ان یجعلنی فی آخرهم از ترس آنکه بگرداند مرا در پایان همه مردم صحابه **باب** ذهاب جریر الی الیمن ذکر رفتن جریر بجانب یمن تا مقاتله کند اهل آنرا و دعوت اسلام نماید در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که این رفتن جریر غیر رفتن بهدم ذی الخلصه است **حدثنا** عبد الله بن ابی شیبة العبسی قال حدثنی ابن ادریس عن اسمعیل بن ابی خالد عن قیس عن جریر قال کنت بالیمن فلقیت رجلین من اهل الیمن گفت جریر بودم من بیمن پس ملاقات کردم دو مرد را از مردم یمن ذا کلاع وذا عمرو نام آن دو مرد است سر اسم بکلمه ذا مصدر است کلاع بفتح کاف وخفت لام وعین مهمله از رؤسای یمن وملوک آنجا بودند پیش آمدند در حالت اسلام بقصد ملازمت آنحضرت و در نیافتند این شرف را جریر بقضای حاجت خود کرده بمدینه متوجه شده بود واین هر دو کس نیز متوجه جانب مدینه بودند فجعلت احدثهم عن رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گشتم من که حدیث میگفتم از رسول خدا فقال له ذو عمرو لئن کان الذی تذکر من امر صاحبک پس گفت جریر را ذو عمرو اگر هست چیزی که ذکر میکنی از کار صاحب خود

الجزء التاسع عشر شیخ الاسلام کتاب المظالم والغصب

نیکوکاران شما اجر بزرگ را که در جنب آن متاع دنیا ناچیز و ناسد اند و در تفسیر احزاب بیاید قلت افی هذا استامر ابوی عائشه گوید گفتم آیا درین امر مشورت پرسم پدران خود را که افضل احد الثقلین آن ظاهر و باهر و متعین است هرگز حاجت باستشاره ندارد فانی ارید الله ورسوله والدار الآخرة پس تحقیق من اراده دارم خدا و رسول او را و دار آخرت را و ترجیح میدهم بران دنیا و زینت آنرا ثم خیر نساءه فقلن مثل ما قالت عائشة بعد ازین مخیر گردانید آنحضرت سایر زنان خود را پس گفتند مانند آنچه گفت عائشه **حدثنی** ابن سلام محمد قال اخبرنا الفزاری بفتح فاء وتخفیف زاء معجمه و برای مهمله مروان بن معاویه بن الحارث بن اسماء کوفی نزیل مکه عن حمید بتصغیر الطویل عن انس قال آلی رسول الله سوگند خورده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من نسائه شهرا بجدا ماندن از زنان خود یکماه واین نه ایلاء مصطلح فقهی است چنانچه در محلش بیاید وکانت انفکت قدمه وبود قصه که از بند یکجا شده بود قدم مبارک آنحضرت فجلس فی علیة له پس نشست آنحضرت در خانه که مر او را بود فجاء عمر فقال اطلقت نساءک پس آمد عمر و گفت آیا طلاق داده زنان خود را قال لا ولکنی آلیت منهن شهرا فرمود طلاق نداده ام ولیکن من سوگند خورده ام از نزدیکی با ایشان یک ماه

لقد هم على اجله سند فلاث برانه تحقيق گذشت از مراحل خود مدت سه شب است يعني فاتر ا خذت سبكي

از پيغمبر خدا من اين را سبكوئيم كردي سه شب است كه وفات كرده گفته اند كه اين خبر دادن ذو عمر از وفات آنحضرت

از راه كرامت بود يا اين مرد از محدثين بوده كه از غيب لوي خبر رسيد يا شنيده از دو روي از مدينه در فتح الباري

گفته ظاهر آنست كه از اطلاع بر كتب قديمه گفته باشد فانا قبلا معي پس آمدند هر دو كس با من حتي اذا كنا في بعض

الطريق تا وقتيكه بوديم ما در بعضي راه رفع لنا ركب من قبل المدينة آشكار نموده شدند ما را جمعي سواران از جانب

مدينه فسالناهم فقالوا قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پرسيديم ايشان را پس گفتند وفات كرد و

واستخلف ابو بكر و خليفه كرده شد ابو بكر صديق رضي الله عنه والناس صالحون و مردم صلح كرده اند يعني كسي

نزاعي نمايند فقالا اخبر صاحبك انا قد جئنا پس گفتند خبر ده يار خود را يعني ابا بكر را كه ما آمده بوديم و لعلنا

سنعود ان شاء الله فرجعا الى اليمن و شايد كه ما باز آئيم اگر خدا خواسته پس رجوع كردند بيمن فاخبرت ابا بكر

بحديثهم پس خبر دادم ابا بكر را بحديث ايشان ضمير جمع باعتبار همراهان ديگر است يا باعتبار آنكه اقل جمع دو است

قال افلا جئت بهم قال ابو بكر چرا نياوردي ايشان را فلما كان بعد پس وقتي كه بود بعد خلافت ابي بكر زمان

خلافت عمر آمد ذو عمرو قال لي يا جرير ان بك علي كرامة گفت ذو عمرو اي جرير تحقيق بسبب تو بر من بزرگي

و شرافتي است و اني مخبرك خبرا و تحقيق من خبر دهنده ام ترا خبري انكم معشر العرب تحقيق شما گروه عرب هستيد

لن تزالوا بخير ما كنتم هميشه هستيد شما بانيكي ما دام كه هستيد شما اذا هلك امير تامرتم في آخر وقتي كه هلاك شد اميري

امير كرديد ديگري را تامرتم بالفتح تا و همزه لتعقيب و تشديد ميم بمعني اقترا امير ابر يا كرديد اميري ديگر در بعضي روايات بمد همزه و تخفيف

ميم است بمعني تشاورتم مشورت كرديد امير ساختن ديگري فاذا كانت بالسيف كانوا ملوكا پس وقتي كه باشد امارت بشمشير

و قهر و غلبه بياشند ملوك سعد و يغضبون غضب الملوك و يرضون رضاء الملوك غضب ميكنند بكيفيت غضب

بادشاهان و راضي ميشوند رضاي بادشاهان **باب** غزوة سيف البحر سيف بكسر سين مهمله و سكون تحتيه در آخر فا

بمعني كرانه نام جائيست پنج روز راه است از مدينه وهم يتلقون عيرا لقريش و اينجماعه فرستاده انتظار مي بردند

كاروان قريش را و اميرهم ابو عبيدة بن الجراح و امير اهل غزوه ابو عبيده بن جراح بود **حدثنا** اسمعيل قال حدثنا

مالك عن وهب بن كيسان عن جابر بن عبد الله انه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثا قبل الساحل

تحقيق جابر گفت وقتي كه فرستاد رسول خدا لشكري را جانب ساحل بحر در رجب سنه هشتم شيخ در فتح الباري گويد صحيح آنست كه

در سنه ششم بود از انكه در ان سال صلح بود بكفار قريش پوشيده نماند كه كافران قريش درين ايام نقض عهد كرده بودند آنحضرت

بعد ازين غزوه بدو ماه در رمضان متوجه فتح مكه شده است پس از ينوجه روايت هشتم مناسب مي نمايد و الله اعلم وامر عليهم

ابا عبيدة بن الجراح و امير كرد برين لشكر ابو عبيده بن جراح را وهم ثلثمائة و اين جماعه سيصد نفر بودند فخرجنا فكنا

ببعض الطريق پس بر آمديم ما پس بوديم در پاره راه فني الزاد تمام شد توشه كفايت كند فامر ابو عبيدة بازواد الجيش

فجمع پس امر كرد ابو عبيده كه بيارند توشها را پس جمع كرده شد در فتح الباري گفته ظاهر از سوق كلام آنست كه توشه لشكر

عموم يكجا داشته اند و هر يكي از ينها براي خود جدا هم داشته و سرگاه تمام شد الجمله لشكر عموم يكجا بوده راي ابو عبيده

بران رفت كه هر چه هر يك بخصوص داشت براي مواساة يكجا جمع كنند و همه على السويه بكار برند فكان مزودي تمر

دون و همراه است شتر است فقال انيخ بعيرك

عبد الله قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم

المسجد گفت او داخل شد پيغمبر خدا

در آمد آنحضرت بمسجد شريف فدخلت اليه

پس در آمدم من در مسجد نبوي آنحضرت و عقلت

الجمل في ناحية البلاط پس بستم شتر را كه بر وي

سوار آمدم در گوشه بلاط و بلاط در بخاري صحن مسجد

است يا موضع معروف از مسجد است آنحضرت

باب مسجد گفت فقلت هذا جملك پس گفتم

با آنحضرت اين شتر تست كه خريد كرده آنرا از من

درين سفر فخرج پس بر آمد آنحضرت از مسجد

يا از در مسجد فجعل يطيف بالجمل پس گشت

آنحضرت گرد شتر قال الثمن والجمل لك فرمود بهاي شتر

و شتر هر دو از تست و اين از غايت كرم است

باب الوقوف والبول عند سباطة

قوم جواز ايستادن و شاشه كردن نزد خاكروبه

قومي سباطه بضم سين مهمله و تخفيف موحده

حدثنا سليمان بن حرب عن شعبة

عن منصور عن ابي وائل عن حذيفة قال

لقد رايت رسول الله گفت حذيفه بن اليمان

هر آئينه ديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم

او قال لقد اتى النبي يا آنكه گفت حذيفه هر آئينه

تحقيق آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم سباطة قوم

فبال قائما خاكروبه قومي را پس شاشه كرد ايستاده

و اين بنا بر اقتضاي حال بود چنانچه در كتاب الوضوء

گذشت **باب** من اخذ الغصن

وما يؤذي الناس في الطريق كسيكه گيرد شاخ

درخت را كه حائل بود و هر چيزي را كه ايذا كند مردم

را در راه فرمي به پس بيندازد آنرا يكسو از راه

تا باز مانند مردم از تشويش و اندلشاب گردد

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا

مالك عن سمي بضم سين و فتح ميم و تشديد يا

عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال بينما رجل يمشي بطريق

وجد غصن شوك في الطريق فاخره

فرمود در اثناي آنكه مردي مي رفت براهي يافت

شاخ خاردار را كه در راه بود پس دور و يكسو

كرد آنرا فشكر الله له پس جزا داد خداي تعالى

مر او را فغفر له پس آمرزيد او را **باب**

پس بود آن مجموع عود و توشه وان خرما و كان يقوتنا كل يوم قليلا قليلا پس بود ابو عبيده که قوت میداد ما را هر روز اندک اندک حتى فنى تا آنکه تمام شد فلم يكن يصيبنا الا تمرة تمرة پس نبود که میرسید ما را مگر یک یک خرما فقلت ما تغنى عنكم تمرة

وهب گوید مر جابر را چه بلی نیاز میکرد شما را یک خرما فقال لقد وجدنا فقدها حين فنيت پس گفت جابر بتحقیق یافتیم نبود آنرا وشر سنگامی که تمام شد یعنی صبری و قوتی رود داد ما را ثم انتهينا الى البحر پس رسیدیم ما بدریا فاذا حوت مثل الظرب

پس ناگاه دیدیم ماهی مانند کوه پاره ظرب بفتح ظاء معجمه و کسر را و قیل بسکونها و موحده یعنی جبل صغیر فاكل منه القوم ثمانى عشرة ليلة پس خوردند از آن ماهی مردم هژده شب ثم امر ابو عبيدة بضلعين من اضلاعه پس امر نمود

ابو عبیده که بگیرند دو پهلو از پهلوهای آن فنصبا پس استاده کرده شد ثم امر براحلة فرحلت پس امر فرمود که پالان کنند شتری پس پالان کرده شد ثم مرت تحتهما فلم تصبهما پس گذشت راحله زیر آن دو ضلع پس نرسید آنرا

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال الذي حفظناه من عمرو بن دينار قال سمعت جابر بن عبد الله گفت سفیان آنچه یاد گرفته ایم از عمرو بن دینار اینست که گفت شنیدم جابر بن عبد الله را یقول بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم میگفت فرستاد ما را رسول خدا ثلثمائة راكب واميرنا ابو عبيدة بن الجراح سیصد سوار

وامیر ما ابو عبیده بن جراح بود نرصد عير قريش انتظار میکردیم کاروان قریش را فاقمنا بالساحل نصف شهر پس اقامت کردیم بکنار دریا نیم ماهی فاصابنا جوع شديد پس رسید ما را گرسنگی سخت درین راه حتى اكلنا الخبط تا آنکه

خوردیم ما برگ درخت سلم خبط بالفتح خاء معجمه و موحده مفتوحه در آخر طاء مهمله است یعنی ورق سلم فسمي ذلك الجيش جيش الخبط پس نامیده شد آن لشکر را لشکر خبط فالقى لنا البحر دابة يقال لها العنبر پس انداخت برای ما دریا دابه را که گفته میشود آنرا عنبر سیوطی گفته عنبر ماهی کلانی است وعنبری که می بویند آنرا از شکم آن ماهی برآید و در عنبر اقوال فراوانست

بعضے گویند کف دریاست وبعضے گویند که در اصل خانه زنبور است که از تاثیر آب دریا می بندد و رایحه طیبه میدهد فاكلنا منه نصف شهر وادهنا من ودكه پس خوردیم ما نیم ماهی و روغن گرفتیم از پیه آن ودک بواو و دال مهمله مفتوح

در روایت سابق هژده شب است و درین روایت نیم ماه گفته قسطلانی در تطبیق گفته آنکه زیاده روایت کرده اضبط است از آنکه کم روایت کرده وشاید که راوی نیم ماه سه را انداخته است انتهى پوشیده نماند که قول اول وجه تطبیق نمیتواند شد

اگر درست باشد وجه ترجیح خواهد بود و انداختن سه وجهی ندارد عادت محاسبان آنست که کسور را از بالای عشرات می اندازند ومیتوان گفت که درین روایت اکل ایام اقامت گفته و در روایت سابق باعتبار آنکه چون پاره برداشته بودند بعد روز دیگر بعد از مراجعت در راه خورده باشند مجموع را حساب کرده و مذکور شده که عدد در مفهوم خود نفی نیست کما صرح

به الكرماني پس زیادت منافات ندارد حتى ثابت الينا اجسامنا تا آنکه رجوع کرد بسوی ما بدنهای ما در قوت و جسامت بعد از آنکه از گرسنگیها لاغر و سست شده بود ثابت بمثلثه و موحده در آخر مثناة فوقیه یعنی رجعت

فاخذ ابو عبيدة ضلعا من اضلاعه پس گرفت ابو عبیده یک استخوان پهلوی آنرا فنصبه فعمد الى اطول رجل معه پس استاده کرد آنرا پس قصد کرد بسوی درازترین مردی که باوی بود یعنی درازی آنرا سنجید قال سفيان

مرة ضلعا من اضلاعه گفت سفیان یکباری گرفت یک ضلع را از اضلاع آن واخذ رجلا وبعيرا فمر تحته وگرفت مردی را و شتری را ظاهر اینست که مرد را بر شتر سوار کرد و گذشت آنمرد سوار از زیر آن یعنی سر او بآن نرسید وقال جابر

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد ... عن ابي زرعة بن عمرو ... ولد اوست و سکون تحتیه و فتح قاف در آخر ... عن عكرمة قال سمعت ابا هريرة قال قضى النبي صلى الله عليه وسلم اذا تشاجروا في الطريق

و در بعضے روایات کتاب البيان زیاده ... بسبعة اذرع حکم کرد آنحضرت در صورتیکه نزاع کنند در راه ... طریق ... که چه قدر بگذارند هفت گز

الحاوي گفته يعني یا بحدیث را ... از آنکه عمل کرده شود و بر راه ... که اختلاف کنند و امتعات آن در بعضداری که مستقر گشت برای راه از مواضعے که قصد کنند گرفتن بنا از آن چنانچه قوم فتح کنند شهری را از شهرهای دشمن پس اراده کنند امام قسمت آنرا قصد کنند که بگذارند میان آن راهها تا سلوک کنند مردم از آن بسوی مواضعی آن از شهر تا پس بگذارند هر طریق از آن هفت گز و همچنین ... ... موات که اقطاع کنند آنرا امام مردمی را بگذارند بر دستے احیاء آن و منع کنند چیزی از آن برای مرور مردم در آن ازین شهر بسوی ماسوای آن از شهر تا پس آن راه هفت گز باشد و مهلب گفته این حکم در فناهای خانهای است وقتیکه خواسته باشند اهل آن عمارت را آن گر دانیده شود هفت گز تا ضرر نکند بگذشتگان و برای درآمدن بار و برآمدن آن و کرمانی گفته این حدیث در امهات طرق یعنی راههای کلان و شوارع برای درآمدن احمال و اثقال و قافله و اندختن ما لا بد ایشان در آن و راهے که بسیار میشود مشی بر آن و آما بنات طریق یعنی کوچهای منشعب از شوارع پس جائز است در فناهای آن آنقدر که اتفاق کنند اصحاب آن یعنی اگرچه کم از هفت گز باشد انتهى وحمل این حکم در شوارع نیز بر ... ... تر باشند ... ... است ... ... نیست ... یکے را که بگیرد چیزے را از آن دگوید که راه هفت گز بس است

باب الغصب

بضم الغين وسكون الصاد ... موحده و الف مقصوره اسم است از نهب یعنی غارت کردن ...

وكان رجل من القوم نحر ثلث جزائر ... وگفت جابر بود مردی از مردم که نحر کرده بود در ایام عسرت غزوه سیف البحر سه شتر

ثم نحر ثلث جزائر ثم نحر ثلث جزائر پس نحر کرد سه شتر پس نحر کرد سه شتر دیگر بسبب گرسنگی پس نحر کرد سه شتر ازان اشتران

ثم ان ابا عبیدة نهاه وبود ابو عبیده منع کرد او را از نحر بعد ازان وکان عمرو یقول اخبرنا ابو صالح ... وگفت عمرو بن دینار که میگفت خبر داد ما را ابو صالح

ان قیس بن سعد قال لابیه کنت فی الجیش فجاعوا قال انحر قال نحرت قال ثم جاعوا قال انحر قال نحرت قال ثم جاعوا قال انحر قال نحرت ثم جاعوا قال انحر قال نهیت

بتحقیق قیس بن سعد خبر داد او را ابو صالح که قیس گفت پدر خود سعد را که بودم در جیش پس گرسنه شدند گفت سعد نحر کن گفت قیس نحر کردم گفت قیس باز گرسنه شدند گفت نحر کن گفت نحر کردم

ثم جاعوا قال انحر قال نهیت سه مرتبه بگفته سعد نحر کردم مرتبه چهارم جواب داد که منع کرده شده ام از جانب ابو عبیده

روایت بسه شتر تصریح نکرده بلکه مطلق آورده **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن ابن جریج قال اخبرنی عمرو انه سمع جابرا یقول غزونا جیش الخبط گفت ابن جریج خبر داد مرا عمرو بن دینار که بتحقیق او شنید جابر را که میگفت غزا کردیم

جیش خبط را وامر ابو عبیدة واسیر کرده شد ابو عبیده فجعنا جوعا شدیدا پس گرسنه شدیم گرسنگی سخت فالقی لنا البحر

حوتا میتا لم یر مثله پس انداخت برای ما دریا ماهی مرده که دیده نشده است مانند آن در کلانی ماهی که بمیرد در آب مرده باشد آنرا

طافی میگویند وعلما در اباحت آن سخن دارند واین حدیث نص است در اباحت اکل آن اگر گوئی مردم بحد مخمصه رسیده بودند

پس خوردن آن مباح باشد گوئیم خوردن در حال مخمصه بقدر سد رمق مباح است وازینجا معلوم شد که سیر خوردند چنانکه

فربه شدند وروغن ازان جمع ساختند یقال له العنبر فاکلنا منه نصف شهر پس خوردیم ازان نیم ماه

ثم اخذ ابو عبیدة عظما من عظامه فمر الراکب تحته پس گرفت ابو عبیده استخوانی از استخوانهای آن پس گذشت

شتر سوار از زیر آن واخبرنی ابو الزبیر انه سمع جابرا یقول قال ابو عبیدة کلوا ابن جریج میگوید خبر داد مرا ابو الزبیر

محمد بن مسلم المکی بسند سابق که بتحقیق وی شنیده جابر را که میگفت گفت ابو عبیده که بخورید این ماهی را فلما قدمنا المدینة

ذکرنا ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه قدم آوردیم بمدینه ذکر کردیم قصه آن ماهی را به پیغمبر خدا فقال

کلوا رزقا اخرجه الله پس فرمود بخورید رزقی را که بیرون آورده است آنرا خدا اطعمونا ان کان معکم بخورانید ما را

اگر باشد با شما فاتاه بعضهم بعضو فاکله پس آورد آنرا بعضی ازین مردم بعضوی پس خورد آنحضرت آنرا برای اباحت

باب حج ابی بکر بالناس فی سنة تسع ورود کرد حج ابی بکر با مردم در سنه نهم از هجرت وجه ایراد این باب در اثنای

ابواب غزوات ظاهر نیست مگر بتکلف **حدثنا** سلیمان بن داود ابو الربیع قال حدثنا فلیح عن الزهری عن حمید بن

عبد الرحمن عن ابی هریرة ان ابا بکر الصدیق بعثه فی الحجة التی امره النبی صلی الله علیه وسلم علیها قبل حجة الوداع مرویست از ابی هریره

که بتحقیق ابو بکر صدیق فرستاد او را در حجی که امیر حاج کرده بود او را پیغمبر خدا پیش از حج وداع یوم النحر فی رهط یؤذن فی الناس

فرستاد او را در جمعی که آگاهی کنند در مردم یا آگاهی کند ابو هریره این قول قول ابی هریره است که بطریق التفات گفت

ان لا یحج بعد العام مشرک ولا یطوف بالبیت عریان اینکه حج نکند بعد ازین سال مشرکی وطواف نکند بخانه کعبه

برهنه چنانکه در ایام جاهلیت میکردند **حدثنا** عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء رضی الله عنه قال

آخر سورة نزلت کاملة براءة گفت براء بن عازب آخرین سورتیکه نازل شده است بتمام وکمال بیکبارگی بعد ازانکه جمله آیات آن متفرق

پیش ازان نازل شده بود این سوره نهم بعد از رفتن ابی بکر بمکه برای حج بوده است لهذا بعد از رفتن ابی بکر علی بن ابی طالب را

انتخابات شیخ الاسلام

کتاب المظالم والغصب

ازانات کسیکه دوست شناسد مالک گرفتن را ودوست ندارد گرفتن غیر او را کما قال تعالی

عبادة بایعنا النبی صلی الله علیه وسلم ان لا ننتهب وگفت عبادة بن صامت بیعت کردیم وعهد بستیم با آنحضرت بآنکه غارت نکنیم مال کسی را الا باذن وی چنانکه در جاهلیت میکردند

حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا عدی بن ثابت قال سمعت عبد الله بن یزید الانصاری وهو جده

وعبد الله بن یزید جد عدی است ابو امه پدر مادر او واختلاف کرده در سماع وی از آنحضرت بلکه در صحبت وی مصعب بن زبیر گفته نیست مر او را صحبت وابو داود گفت مر او را رؤیة است ودار قطنی گوید مر او را وپدر او را صحبت است وحاضر شد بیعت الرضوان را در حالیکه صغیر بود وثابت است مر او را درین صحیح از آنحضرت حدیث واز صحابه شنیده اند

قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن النهبی والمثلة گفت منع کرد آنحضرت از غارت کردن واز مثله بضم میم وسکون ثاء مثلثه عقوبت کردن ببریدن بینی وگوش ومانند آن **حدثنا**

سعید بن عفیر بضم عین وفتح فاء بیای تصغیر قال حدثنا اللیث عن عقیل بضم عین وفتح قاف بیای تصغیر عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن مخزومی عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم

لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن فرمود آنحضرت زنا نمیکند زنا کننده وقتیکه زنا کند بحالیکه وی مسلمان است ونور ایمان با خود داشته باشد ولا یشرب الخمر حین یشرب وهو مؤمن وخمر نمینوشد شراب مرد حکیمی وقتیکه می نوشد بحالیکه وی مسلمان است ونور ایمان با خود داشته باشد

ولا یسرق حین یسرق وهو مؤمن ودزدی نمیکند کسی وقتیکه دزدی میکند ...

فرستاده نکرده تا این سوره برمردم بخواند بنا بر آن قسطلانی در قول نزلت کامله اشکال کرده که آیات این سوره شیئا فشیئا نازل شده است بعضے آیات بعد از این نازل شده پس کاملة معنے ندارد میگویم پس مراد بعض سوره است یا القرآن و تقریری که در بیان سعی کردیم این اشکال مرتفع است سوره براءة است و آخر آیة نزلت خاتمة سورة النساء و آخر آیتی که نازل شده خاتمه سوره نساء است آیت اینست یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة الآیة و در بعضے نسخ در جای آیت سوره واقع شده است و ظاهر است که مستقل یک سوره نیست کرمانی در بعضے آن توجیهات بارده کرده است که قابل ایراد نیست

باب وفد بنی تمیم در ذکر ایلچیان بنی تمیم حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی صخرة عن صفوان بن محرز المازنی عن عمران بن حصین رضی الله عنهما قال اتی نفر من بنی تمیم عند النبی صلے الله علیه وسلم گفت عمران آمدند جماعتی از بنی تمیم نزد پیغمبر خدا فقال اقبلوا البشری یا بنی تمیم پس فرمود قبول کنید بشارت نعیم جنت ای بنی تمیم ترجمه حدیث اینست که آنحضرت بعد از آنکه بیان احکام دین و تعلیم عقاید نمود و معاد فرمود بشارت داد و عاملان آن را بهشت قالوا یا رسول الله قد بشرتنا فاعطنا گفتند ای رسول خدا بتحقیق بشارت دادی ما را پس بده ما را چیزی فرئی ذلک فی وجهه پس دیده شد تغیری در روی آنحضرت از جهت عدم اعتنای آنها بکمالات دینی و بشارت نعیم اخروی در روایت غیر ابی ذر رئی بر وزن قیل است بکسر راء و سکون تحتیه و فتح همزه در آخر فجاء نفر من الیمن پس آمدند جمعی از اشعریان از یمن فقال اقبلوا البشری اذ لم یقبلها بنو تمیم پس فرمود قبول کنید بشارت را وقتی که قبول نکردند بنو تمیم قالوا قد قبلنا یا رسول الله گفتند بتحقیق قبول کردیم ما ای رسول خدا و راضی شدیم بنعیم اخروی

باب غزوة عیینة قال ابن اسحق غزوة عیینة بن حصن بن حذیفة بن بدر بنی العنبر من بنی تمیم گفته است ابن اسحق باین عبارت غزوه کردن عیینة بن حصن بن حذیفة بن بدر بنی عنبر که از بنی تمیم بودند بعثه النبی صلے الله علیه وسلم الیهم فرستاد عیینه را پیغمبر خدا بسوی بنی عنبر بنجاه نفر بودند و در میان اینها از مهاجر و انصار کسی نبوده است فاغار واصاب منهم ناسا پس غارت کردند و کشته شدند از آنها جمعی و سبی منهم نساء و بند گرفتند از آنها زنان را حدثنی زهیر بن حرب قال حدثنا جریر عن عمارة بن القعقاع عن ابی زرعة عن ابی هریرة قال لا ازال احب بنی تمیم گفت ابو هریره همیشه دوست میدارم بنی تمیم را بعد ثلاث سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقولها فیهم بعد از سه خصلت که شنیده ام آنرا از رسول خدا می فرمود آنها را در حق بنی تمیم ضمیر سمعته و یقولها هر دو راجع است بثلاث افراد اول باعتبار لفظ است و تانیث ثانی باعتبار معنے هم اشد امتی علے الدجال یکی از آن اینست که اینها سخت ترین امت من اند بر عدم قبول اتباع دجال و کانت فیهم سبیة عند عائشة و بود از اینها بندی نزد عائشه و در بعضے نسخ بجای فیهم منهم است و فی بمعنے من است و حروف جر بمعنے یکدیگر می آید فقال اعتقیها فانها من ولد اسمعیل پس فرمود عائشه را آزاد کن او را بتحقیق وی از اولاد اسمعیل است علیه السلام و مرویست که عائشه نذر کرده بود که آزاد کند بنده را که از اولاد اسمعیل باشد و جاءت صدقاتهم فقال هذه صدقات قوم او قومی و آمد زکوتهای آنها پس فرمود این صدقات قوم من است از آنجهت که جمع میشود نسب شریف آنحضرت بنسب ایشان در الیاس بن مضر بر تقدیری که قوم بغیر یای نسبت باشد تنوین تنکیر بمعنے تعظیم هم خواهد بود و تعظیم بهمان جهت که از قوم آنحضرت بوده اند حدثنا ابراهیم بن موسی

الجزء التاسع شیخ الاسلام کتاب للطالب

حدیث مذکور در لفظ و معنے مگر نهبه یعنی قول و لا ینتهب نهبة تا آخر که منفرد است بذکر آن ابو بکر مخزومی قال الفربری وجدت بخط ابی جعفر قال ابو عبد الله قال ابن عباس گفت محمد بن یوسف فربری که اجل روات این صحیح است از مولف یافتم بخط ابی جعفر بن ابی حاتم کاتب مولف که گفت مولف گفت ابن عباس تفسیر ان ینزع منه نور الایمان تفسیر الحدیث که مشتمل است بر نفی زنا و شرب و سرقه و انتهاب و زوال ایمان اینست که کشیده و جدا کرده می شود از فاعل اینکار نور ایمان یرید نور الایمان مراد میدارد ابن عباس از مطلق نور که کشیده میشود نور ایمان را یعنے اگرچه حکم کرده نمیشود بکفر وی و بیرون نمی آید از دائره اسلام ولیکن نور ایمان در آن وقت از وی بر کشند معاذ الله

باب کسر الصلیب وقتل الخنزیر جواز شکستن چلیپای ترسایان و کشتن خوک ایشان که حربی باشند نه اهل ذمه زیرا چه مامور یم بترک اهل ذمه بر انچه بکنند از دیانات خود و کسر و قتل در حدیث نیز بنا بر عدم قبول ذمه است و متعین بودن سیف یا اسلام در ان هنگام بدلیل وضع جزیه و صلیب رئی مشهور است که ترسایان از چوب سازند دکان کنند که عیسی علیه السلام بر دار کشیده شده حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان ابن عیینة قال حدثنا الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب سمع ابا هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تقوم الساعة حتے ینزل فیکم ابن مریم حکما مقسطا

قال اخبرنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم عن ابن ابی ملیکة ان عبد الله بن الزبیر اخبرهم انه قدم
رکب من بنی تمیم علی النبی صلی الله علیه وسلم تحقیق قدوم آوردند جمعی از سواران بنی تمیم بر پیغمبر خدا فقال ابوبکر
امّر القعقاع بن معبد بن زرارة پس گفت ابوبکر صدیق امیر کن قعقاع بدو قاف اول مفتوح و دو عین مهملهٔ اول ساکن
ابن معبد بن زراره تمیمی را قال عمر بل امّر الاقرع بن حابس گفت عمر بن خطاب بلکه امیر کن اقرع بن حابس را اقرع
بهمزه مفتوحه و قاف ساکن و راء مفتوحه و عین مهمله حابس بمهمله و موحده و سین مهمله قال ابوبکر ما اردت الا خلافی
گفت ابوبکر نخواستهٔ تو از ین قول مگر خلاف مرا یعنی مقصود تو همین است و بس قال عمر ما اردت خلافک گفت عمر
نخواسته ام خلاف ترا بلکه صلاح کار درین است فتماریا حتی ارتفعت اصواتهما پس مجادله و مخاصمه کردند تا آنکه بلند شد
آوازهای ایشان فنزلت فی ذلک یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله ای کسانیکه ایمان
آورده اید تقدیم نکنید حکمی پیش از آنکه حکم کند خدا و رسول خدا حتی انقضت تا آنکه آیت تمام شده نزد قول خدا
وانتم لا تشعرون مرویست که چون آیه لا ترفعوا اصواتکم نازل شد ابوبکر صدیق سوگند یاد کرد که پیش رسول خدا سخن نکند
مگر چنانکه آهسته راز میگوید یکے بیار و مصاحب در مجلس پس آیت ان الذین یغضون اصواتهم نازل شد و این حدیث
تمام شد در تفسیر سورهٔ مجادله معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی **باب** وفد عبد القیس عبد القیس قبیله ایست
که در بحرین سکونت دارند و آن نخستین قریه است که بعد از مدینه اقامت جمعه در آن واقع شده **حدثنی** اسحق قال اخبرنا
ابو عامر العقدی قال حدثنا قرة عن ابی جمرة قلت لابن عباس رضی الله عنهما ان لی جرة ینتبذ لی فیها
نبیذ ابو جمره گوید گفتم مر ابن عباس را تحقیق سبوی است مرا که ساخته میشود مرا نبیذ در وی ینتبذ بصیغهٔ مجهول و نبیذ
مرفوع در نسخهٔ اصل و فرع است و در غیر آن تنتبذ بفوقیه مفتوحه و سکون نون و فتح فوقیه دیگر و کسر بای موحده صیغهٔ معروف
است و نبیذا منصوب اسناد آن بجره مجاز است در بعضی نسخ اینچنین است که ان لی جارية تنتبذ فاشربه حلوا فی جر پس مینوشم
آنرا در حالیکه شیرین است در کوزه یعنی تیزی و تندی بظاهر رسیده نکرده فی جر را شراح متعلق بجره سابق داشته اند و
تقدیر کلام کرده ان لی جرة کائنة فی جملة جرات کثوت منه فجالست القوم اگر بسیار خورم شراب از آن پس نشینم با مردم فاطلت
الجلوس خشیت ان افتضح پس دراز کنم نشستن را می ترسم اینکه رسوا شوم مستی فقال پس گفت ابن عباس در جواب او
قدم وفد عبد القیس علی رسول الله صلی الله علیه وسلم قدوم آوردند ایلچیان عبد القیس بر رسول خدا فقال
مرحبا بالقوم غیر خزایا ولا الندامی پس فرمود مرحبا باد بقومی که آمدند در حالی که زیان زده نیند و پشیمان نیستند فقالوا
یا رسول الله ان بیننا و بینک المشرکین من مضر پس گفتند ای رسول خدا تحقیق میانهٔ ما و میان تو مشرکان اند از
قوم مضر که عداوت دارند با ما وانا لا نصل الیک الا فی اشهر الحرم و ما یان نمی رسیم نزد تو مگر در ماههای حرام که جنگ
نمی باشد در آن فحدثنا بجمل من الامر ان عملنا به دخلنا الجنة حدیث کن ما را بتمام امر دین اگر عمل کنیم ما بآن در آئیم بهشت را
وندعو به من وراءنا و بخوانیم بآن کسی را که غیر ماست قال آمرکم باربع وانهاکم عن اربع فرمود امر میکنم شما را بچهار
چیز و نهی میکنم شما را از چهار الایمان بالله نخستین ایمان آوردن است بخدا هل تدرون ما الایمان بالله آیا
در می یابید چیست ایمان بخدا شهادة ان لا اله الا الله گواهی دادن از صمیم قلب این را که نیست خدای در عرصهٔ
وجود مگر خدای واجب الوجود واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصوم رمضان سه دیگر اینست برپا داشتن نماز

است نبیح در نبیذ و فقهای مسلمان ...
آن نزد ابو یوسف و بروایتی از محمد نان ...
نگردد بدلالت اکثر آن ابو طلحه در حدیث
انس نزد ... و نزد محمد و بروایتی از احمد
واجب گردد و نزد جمهور امر بکسر محمول بر ندب
است برای تغلیظ و فقهای اهل ذمه واجب
است ضمان آن نزد علمای ما بخلاف زیرا چه
آن مال متقوم است در حق ایشان و واجب
نیست نزد شافعی و احمد زیرا چه آن غیر متقوم
است در حق مسلم پس همچنین در حق ذمی و اما
خمر حربی ضمان نیست آنرا باتفاق مگر آنکه ضامن
باشد ۱۶ و شقاق بضم فوقیه و فتح معجمه را اشد
الزقاق یا پاره پاره کرده شود مشکها که در آن
شراب بود زقاق بکسر زا معجمه جمع زق است
یعنی مشک و درین نیز اختلاف مذکور است
عینی گفته و فتوی بر قول ابو یوسف است
خصوصا درین زمان و روایت کرده احمد
از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که گرفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کاردی را و برآمد بسوی بازار
... آنجا مشکهای شراب بود که از شام آمده
پس چاک کرد آنحضرت بکارد آنچه بود از آن مشکها
فان کسر صنما او صلیبا او طنبورا الخ
طالع فیه نیز آمده آلات مشهوره است از آلات
ملاهی او ما لا ینتفع بخشبه پس اگر بشکند
کسی بتی را یا چلیپائی یا طنبوری یا چیزی که
بآن ... نفع گرفته نمیشود بچوب آن یعنی پیش از کسر
چون سایر آلات لهو که از چوب گرفته باشند
در حکم آن اختلاف است نزد علمای ما اگر تلف
کند بر ترسائی صلیب را ضامن نگردد قیمت
صلیب را زیرا چه نصرانی گذاشته شده بر آن
و نزد احمد ضامن نگردد و همچنین در طنبور و مانند
آن از آلات ملاهی اختلاف است نزد امام
ابو حنیفه ضامن گردد و جایز است بیع آن و نزد
ابو یوسف و محمد و مالک و شافعی ضامن نگردد
و جایز نیست بیع آن و بعضی از مشایخ گفته اند که اختلاف
در طبل غازیان بود که مباح است و اما آنچه برای لهو باشد
... باتفاق ... طبل ... برای لهو ...
... اگر ... صالح باشد کار دیگر ...
... پس ضمان داده شود تا اگر صالح
نباشد کار دیگر ضامن نمی گردد ... در ... التجنیس

و دادن زکوة و روزه ماه رمضان وان تعطوا من المغانم الخمس و اینکه بر بیاید از غنیمتها خمس خدا و رسول خدا از شرع حدیث سبق ذکر یافته که ذکر ایمان از آنجهت است که اصل عبادات است یا ذکر خمس زیاده بر چهار است از آنکه اینها اهل جهاد بودند پس یاد داد ایشانرا از ارکان دین حج را الغرض بود گفته اند گویا در ینوقت حج فرض نشده باشد یا از آنکه بیناسی آن برای است یا آنکه اینها استطاعت نداشته اند و این هر دو وجه خالی از بعد نیست و در هم البعد است وانهاكم عن اربع و نهی میکنم شمارا از چهار چیز ما ینتبذ فی الدباء یعنی چیزی که نبیذ کرده شده است در کدو والنقير و الحنتم والمزفت و نبیذ کرده شده در چوبے که کاواک کرده شده و کوزه که سفال گشته باشد و کوزه که زفت مالیده شده اینها انداوندها ای متعارف شراب بوده که دران نبیذ مسکر میکردند تو شید نماند که سببیات دین بسیار اند و این مردم از تمام امور دین پرسیده بودند اقتصار بر نهی نبیذ ساختن درین چهار ظرف وجهی میخواهد و آنکه مستطلات گفته که اقتصار برین بر کثرت تعاطی و شیاول اجماعه بود و اگر تمام باشد وجه تعرض میشوند شدند وجه اقتصار فافهم مقصود ابن عباس در جواب سائل باین که آنست که آنچه ممنوع است النبیذ در همین ظروف مخصوص است و تواند که مقصود آن باشد که وجه منع درین ظروف آنست که در انها زود تند و تیز میگردد و چنانکه مستی می آرد و چنانکه تو گفتے که در آخر ست میکند باید که این نبیذ حرام باشد بدانکه یکے از وجوه منع استعمال این اوانی همین است که اشارتے بآن کرده شد وجوه دیگر نیز گفته اند یکی آنکه این واقعه نزدیک بتحریم شراب بوده است و منع استعمال آنها از سبب آلودگی بخمر است یا از جهت تشبه باوانی اهل فسق و لفظ الحدیث انهاکم ما انتبذ ظاهر در آنست که نهی نبیذ است که درین ظروف کرده باشند نه مجرد استعمال و آنکه گفته اند که الآن این حدیث منسوخ شده است و قابل نسخ نیست مگر بمعنی اخیر فتدبر حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ابي جمرة قال سمعت ابن عباس يقول قدم وفد عبد القيس على النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو جمره شنیدم ابن عباس را میگفت قدوم آوردند ایلچیان قوم عبد القیس نزد پیغمبر خدا فقالوا يا رسول الله انا هذا الحي من ربيعة پس گفتند اے رسول خدا ما آن که این قبیله ایم از قوم ربیعه قوم عبد القیس را قوم ربیعه نیز میگفتند وقد حالت بيننا وبينك كفار مضر و تحقیق حائل شده است میان ما و میان تو کافران قوم مضر فلسنا نخلص اليك الا في شهر حرام پس نیستیم که خلاص یابیم بآمدن نزد تو مگر در ماه حرام فمرنا باشياء فاخذ بها و ندعو اليها من وراءنا پس بفرما مارا بچیزها که بگیریم بآن و عمل کنیم و بخوانیم بآن کسے را که ورای ماست قال آمركم باربع و انهاكم عن اربع الايمان بالله و شهادة ان لا اله الا الله شهادت ان لا اله الا الله بدل است از ایمان بالله و عقد واحدة و بست یک انگشت را یعنی یکی را این شمرده این لفظ در حدیث برهم میزند توجیهات که در بیان چهار بودن این پنج چیز کرده اند واقام الصلوة و ايتاء الزكوة و ان تؤدوا لله خمس ما غنمتم در حدیث سوم مذکور نیست گویا از سهو راوی است و انهاكم عن الدباء و النقير و الحنتم و المزفت حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني عمرو ح وقال بكر بن مضر عن عمرو بن الحارث عن بكير ان كريبا مولى ابن عباس حدثه روایت از بکیر که تحقیق کریب مولی ابن عباس حدیث کرد او را ان ابن عباس و عبد الرحمن بن ازهر و المسور بن مخرمة

الجزء التاسع عشر شيخ الاسلام كتاب المظالم والغصب

میشوند روز خیبر قال على ما توقد هذه النيران فرمود بر چه چیز افروخته میشوند این آتشها قالوا على الحمر الانسية گفتند بر خران خانگی که نخته میشوند و در دیگها حمر بفتحتين جمع حمار انسیه مشهور بکسر همزه و سکون نون است منسوب بانس بالکسر بمعنی انسان است گویا منسوب است باعتبار مانوس بودن بمردم و بضم همزه نیز خوانده اند والانس بضم مشهور است در رشد و نسبت بسبب نیز آمده در بمعنی انس قال اكسروها و اهريقوها فرمود بشکنید دیگهارا و بریزید گوشتهارا که گوشت حرام شد قالوا الا نهريقها و نغسلها گفتند آیا نکنیم اینکه بریزیم گوشتها را و بشوئیم دیگهارا قال اغسلوا فرمود بشوئید باک نیست بعد انداختن گوشتها و در رد باب تفصیل مذکور شود قال ابو عبد الله گفت مولف کان ابن ابي اويس يقول بود اسمعيل بن ابي اويس شیخ مولف که میگفت الحمر الانسية بنصب الالف و النون بفتح همزه و فتح نون والانس بفتحتین مصدر است چون الانس بضم حدثنا على بن عبد الله قال حدثنا سفيان ابن عيينة قال حدثنا ابن ابي نجيح عن مجاهد عن ابي معمر عن عبد الله بن مسعود قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم مكة دخول الكعبة ثلاث مائة و ستون نصبا گفت عبد الله در آمد آنحضرت مکه را و حال آنکه گرد کعبه سیصد و شصت بت بود نصب بضمتین سنگے که بر پا میکردند آنرا و در جاهلیت می پرستیدند فجعل يطعنها بعود في يده پس شروع کرد آنحضرت

ارسلوا الى عائشة تحقيق ابن عباس اصحاب فرستادند كريب را نزد عائشه رضي الله عنها فقالوا اقرأ عليها

منا السلام جميعا پس گفتند بخوان بر عائشه از ما همه سلام را وسلها عن الركعتين بعد العصر بپرس

او را از دو ركعت بعد از نماز عصر فانا اخبرنا انك تصليهما پس تحقيق خبر داده شده ايم باكه تحقيق تو ميگذاري

دو ركعت را بعد از نماز عصر وقد بلغنا ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عنهما وتحقيق رسيده است بما

كه تحقيق پيغمبر خدا منع كرده است ازين دو ركعت قال ابن عباس وكنت اضرب مع عمر الناس عنهما

ابن عباس وبودم من كه ميزدم باتفاق عمر مردم را از گذاردن اين دو ركعت قال كريب فدخلت عليها فبلغتها

ما ارسلوني الى عائشة گفت كريب پس در آمدم بر عائشه و رسانيدم چيزي را كه فرستاده بودند مرا بسوي عائشه

فقالت سل ام سلمة فاخبرتهم پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را پس خبر دادم ابن عباس وغير او را از گفته

عائشه فردوني الى ام سلمة بمثل ما ارسلوني الى عائشة پس باز فرستادند مرا بسوي ام سلمه بمانند قولي

كه فرستاده بودند نزد عائشه فقالت ام سلمة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم ينهى عنهما پس گفت ام سلمه

شنيدم پيغمبر خدا را كه منع ميكرد از دو ركعت بعد از نماز عصر وانه صلى العصر ثم دخل على وعندي نسوة من

بني حرام من الانصار وتحقيق آنحضرت روزي گزارد نماز عصر را پس در آمد بر من وحال آنكه نزد من در ان وقت زنان چند

از قبيله بني حرام كه از انصار است فصلاهما فارسلت اليه الخادم پس گزارد دو ركعت را پس فرستادم

نزد آنحضرت خدمتگار را فقلت قومي الى جنبه فقولي پس گفتم او را بايست جانب پهلوي آنحضرت پس بگو تقول

ام سلمة يا رسول الله الم اسمعك تنهى عن هاتين الركعتين فاراك تصليهما ميگويد ام سلمه اي رسول خدا

آيا نشنيده ام ترا كه منع ميكني ازين دو ركعت بعد از عصر پس مي بينم ترا كه ميگزاري آنرا فان اشار بيده فاستاخري

پس اگر جواب نديد واشارت كند آنحضرت بدست خود پس درنگ كن ففعلت الجارية پس كرد واهي كه او را فرستاده

بودم آنچه گفته بودم فاشار بيده فاستاخرت عنه پس اشارت كرد آنحضرت بدست خود پس درنگ كرد از پرسش آن

از حديث معلوم شد كه اشارت بدست منافي نماز نبوده است فلما انصرف قال يا بنت ابي امية پس وقتيكه

فارغ شد از نماز فرمود اي دختر ابي اميه نام پدر ام سلمه است سالت عن الركعتين بعد العصر پرسيدي از دو ركعت

كه گزاردم بعد از نماز عصر وانه اتاني ناس من عبد القيس بالاسلام من قومهم بتحقيق آمدند نزد من مردم

از قبيله عبد القيس باسلام از جانب قوم خود فشغلوني عن الركعتين اللتين بعد الظهر پس باز داشتند مرا

از دو ركعت آنكه بعد از فرض نماز ظهر است فهما هاتان پس آن دو ركعت سنت ظهر اينها اند يعني اين دو ركعت

قضاي سنت ظهر اند نه راتبه سنت عصر وقضاي سنت از خواص آنحضرت است وهمچنين نفل ميان عصر ومغرب

نيز تواند كه از خواص باشد حدثنا عبد الله بن محمد الجعفي قال حدثنا ابو عامر عبد الملك قال حدثنا

ابراهيم هو ابن طهمان عن ابي جمرة عن ابن عباس قال اول جمعة جمعت بعد جمعة جمعت

في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس نخستين جمعه كه جمعه كرده شد بعد از جمعه كه كرده شده در مسجد رسول خدا

في مسجد عبد القيس بجواثا من البحرين در مسجد عبد القيس [illegible] از بحرين است جواثا [illegible]

وتخفيف واو وگاهي بهمزه ميخوانند وفتح مثلثه خفيفه است بعضي گويند جواثا نام قلعه است و [illegible]

حدثنا عبد الله بن محمد حدثنا ابن عيينة عن عبد الله بن ابي بكر عن ابيه عن عمرة عن عائشة ... عن عبد الرحمن بن القاسم

عن ابيه القاسم بن محمد بن ابي بكر رضي الله

عنهم عن عائشة انها كانت اتخذت على

سهوة لها سترا فيه تماثيل تحقيق عائشه

بود كه گرفته بود بر صفه يا بر در خانه صغيره مر او را

پرده كه در ان صورتها بود سهوة بفتح مهمله

وسكون ها صفه كه پيش خانها باشد يا خانه خورد

فرو رفته در زمين يا خانه خرد كه كاواكي آن مرتفع

از زمين بود شبيه بخزانه صغيره كه در ان متاع

بود يا طاق درميانه خانه فهتكه النبي پس دريد

آن پرده را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

فاتخذت منه نمرقتين بضم نون وراء

وبكسر هر دو نيز تفسير كرده اند در قاموس

بو ساده صغير يا ميثره كه بيان كرده اند در مجلس

بچامه كه بدان جامها پوشش كنند وبالاي

آن بود يا طنفسه بالاي رحل كه بيان كرده

اند الغرض وجامه ومراد در ينجا ظاهرا معني اخير

است يعني پس ساخت عائشه از ان پرده

سهو دو پاره فرش فكانتا في البيت

يجلس عليهما پس بودند آن دو پاره فرش

در خانه كه مي نشست بر ان باب

من قاتل دون ماله حكم كسي كه كشش

كند بر مال خود تا دفع كند از ان كسي را كه

ميخواهد بظلم بستاند دون در اصل بمعني

تحت آيد ومستعمل ميشود بمعني نقيض وو راي

وفوق نيز كذا في القاموس حدثنا عبد الله

بن يزيد قرشي عدوي قصير مولى آل

عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال حدثنا

سعيد هو ابن ابي ايوب قال حدثني

ابو الاسود عن عكرمة عن عبد الله

بن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول من قتل

دون ماله فهو شهيد كسي كه كشته شود

بر مال خود پس وي شهيد است [illegible]

مسلم كسي كه خواسته شود مال او ناحق

پس قتال كند پس كشته شود شهيد است

وبه اين قائل اند جمهور علما وفي باب بالاتر

مذهب باشد قاصد مال يا سر سنگ در خانه در آيد

[illegible]

باب وفد بنی حنیفة وحدیث ثمامة بن اثال

باب این نام در بیان وفد بنی حنیفة یعنی اسلام آوردن بنی حنیفه که قبیله ایست مشهور در یمامه که میان مکه و مدینه است و حدیث ثمامة بن اثال و ذکر ثمامه بر کسر اول یا ضمه ثمامه بضم ثاء مثلثه و تخفیف میم اول و فتح ثانی و اثال بضم همزه و بخفت ثاء مثلثه و لام است

حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی سعید بن ابی سعید انه سمع ابا هریرة گفت لیث حدیث کرد مرا سعید بن ابی سعید که تحقیق او شنیده است ابا هریره را قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم خیلا قبل نجد گفت ابو هریره فرستاد پیغمبر خدا جمعی را از سواران بجانب نجد فجاءت برجل من بنی حنیفة پس آوردند مردی را از قبیله بنی حنیفه یقال له ثمامة بن اثال گفته میشد او را ثمامه بن اثال فربطوه بساریة من سواری المسجد پس بستند او را بستونی از ستونهای مسجد فخرج الیه النبی صلی الله علیه وسلم پس بیرون آمد بسوی او پیغمبر خدا فقال ما عندك یا ثمامة پس فرمود چیست نزد تو ای ثمامه یعنی چه علم است پیش تو آنچه معامله کنم با تو خواهم کرد فقال عندی خیر یا محمد پس گفت نزد من نیکی است ای محمد یعنی میدانم که تو کار نیک میکنی که تو کار نیک است کار تو از دایره نیکی بیرون نخواهد بود ان تقتلنی تقتل ذا دم اگر بکشی تو مرا میکشی صاحب خون را یعنی بسبب خونی که بر ذمه من است در میان مسلمانان و ترا عیبی نخواهد بود بر آن وان تنعم تنعم علی شاکر و اگر نعمت بیهی تو نعمت میدهی بر شاکر که مستحق زیادتی انعام است یعنی شیوه تو اینست وان کنت ترید المال فسل منه ما شئت و اگر میخواهی تو مال را پس بطلب هرچه خواهی فترك حتی کان الغد پس گذاشت او را بهمان حال تا فردا شد ثم قال له ما عندك یا ثمامة قال عندی ما قلت لك پس تر فرمود او را چه گمان داری بحال خود گفت نزد من چیزیست که گفتم ترا ان تنعم تنعم علی شاکر فترکه حتی کان بعد الغد فقال ما عندك یا ثمامة قال عندی ما قلت لك فقال اطلقوا ثمامة فرمود رها کنید ثمامه را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثمامه را سه روز نگه داشت تا بعد استسلام و حسن اعمال و جد و جهد ایشان او در آید بدر اسلام در باطن او و ثمامه در روز اول قتل و انعام هر دو را گفت از ملاحظه تقصیر خود و غضبی که در آنحضرت دید روز دوم چون دید که او را نکشتند و غضب نراندند ترک قتل کرد و بر امید فتوت پس اقتصار کرد بر امید انعام و در روز سوم اقتصار بر اجمال کرد و تفویض نمود بر خلق جمیل و لطف عمیم آنحضرت فانطلق الی نخل قریب من المسجد پس رفت ثمامه بنزد نخله که نزدیک بود از مسجد شریف نخل بجای معجمه است و در بعضی نسخ بجیم است بمعنی آبی که جمع شود و این حدیث را در کتاب الصلوة در باب ربط الاسیر فی المسجد بجیم آورده بمعنی آب فاغتسل ثم دخل المسجد پس غسل کرد پس در آمد در مسجد فقال اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله یا محمد والله ما کان علی الارض وجه ابغض الی من وجهك وگفت ای محمد بخدا که نبود بر روی زمین روئی مبغوض تر نزد من از روی تو فقد اصبح وجهك احب الوجوه الی پس تحقیق صبح کرد روی تو محبوب ترین رویها نزد من والله ما کان من دین ابغض الی من دینك بخدا که نبود هیچ دینی مبغوض تر نزد من از دین تو فاصبح دینك احب الدین الی پس صباح کرد دین تو محبوب ترین دینها نزد من والله ما کان من بلد ابغض الی من بلدك فاصبح بلدك احب البلاد الی بخدا که نبود هیچ شهری مبغوض تر نزد من از شهر تو پس صباح کرد شهر تو محبوب ترین شهرها نزد من وان خیلك اخذتنی وانا ارید العمرة فماذا تری و تحقیق جماعه سواران تو گرفتند مرا و حال آنکه من میخواستم عمره پس چه صلاح میبینی

گفت و الاتلاف و از ملک مالک و لزوم ان قیمة والبوغزوره کسے که شتر ان کرده بحکم مثل المثل چون موزون را که واجب بود مثل درصفت وزن و کیل و چیزی ذکر کرد و واجب ابی حنیفه را برو چه تحقیق و تفصیل که هر چه مثلی باشد واجب در آن نزد استهلاک مثل است هر چه از ذوات القیم بود واجب در آن قیمت است و مثلی چون مکیل و موزون است هر چه مثلی چون عددیات متقاربه چنانچه جوز و تخم و مانند آن و مالی و دواب و آنچه عددی متفاوت چون جوز و بیضها و فلوس حکم آن همچو حکم مکیل است مذاهب گرده مثل را در ذوات الامثال و قیمت آن را در ذوات القیم حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان عند نسائه تحقیق آنحضرت بود نزد بعض زنان خود یعنی عایشه چنانچه در بعض روایات فارسلت احدی امهات المومنین مع خادم بقصعة فیها طعام پس فرستاد یکی از مادران مسلمانان یعنی از ازواج مطهره با خدمتگار خود کاسه که در آن طعام بود که ساخته بود برای آنحضرت نان و گوشت یا حیس و جز آن فضربت بیدها پس زد آن بعض زنان که آنحضرت نزد وی بود بدست خود کاسه را فکسرت القصعة پس شکست کاسه را و دو پاره کرد فضمها وجعل فیها الطعام پس جمع و پیوسته کرد آنحضرت کاسه شکسته را و گردانید در آن طعام و قال کلوا و فرمود مر اصحاب را که بخورید وحبس الرسول والقصعة حتی فرغوا و باز داشت آنحضرت فرستاده ام المومنین و کاسه را تا آنکه فارغ شدند از اکل فدفع القصعة الصحیحة وحبس المکسورة پس داد کاسه درست را از نزد آن زن که شکسته بود و باز داشت کاسه شکسته را و این واقعه ... است شاید که این ... کاسه ... بطریق حکم عام ... دلالت نمیکند ... کاسه و مانند آن ... وقال ابن ابی مریم سعید بن محمد ...

الجزء التاسع شيخ الاسلام كتاب الطلاق و تعجب

فبشره النبي صلى الله عليه وسلم پس بشارت داد او را تا عبد الرحمن اسلامی کرد امام بود

در آمد نعیم آنحضرت وامره ان یعتمر و فرمود او را که عمره کند فلما قدم مكة قال له قائل صبوت پس چون

قدوم آورد مکه را گفت مر او را گوینده که از دین بدینی دیگر در آمدی قال لا ولكن اسلمت مع محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم

گفت نیست که از دینی بدین دیگر در آمدم لیکن من اسلام آورده ام با محمد که دین حق دین اوست ولا گفته اند درین کلام

حذف است تقدیر آنست لا ارجع الى دينكم و حرف لا برقسم نیز رسید آمده والله لا يأتيكم من اليمامة حبة

حنطة بخدا که نمی آید شمارا از یمامه دانه گندمی حتى يأذن فيها النبي صلى الله عليه وسلم تا آنکه اذن دهد در وی

پیغمبر خدا **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن عبد الله بن ابی حسين قال حدثنا نافع بن

جبير عن ابن عباس قال قدم مسيلمة الكذاب على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن

عباس قدوم آورد بمدینه مسیلمه کذاب که بدروغ دعوی نبوت کرده بود در زمان رسول خدا فجعل يقول ان جعل لي

محمد الامر من بعده تبعته پس گشت که میگوید اگر گرداند مرا محمد امر از پس خود یعنی مرا بجای خود مقرر کند بیعت کنم او را

وقدمها في بشر كثير من قومه و آمد بمدینه در میان مردم بسیار از قوم خود فاقبل اليه رسول الله صلى الله

عليه وسلم پس پیش آمد بسوی او رسول خدا تا تالیف کند دل او را و قوم او را و تبلیغ کند احکام دین ومعه ثابت بن

قيس بن شماس وفي يد رسول الله صلى الله عليه وسلم قطعة جريد و با آنحضرت ثابت بن قیس بن

شماس بود و در دست رسول خدا پاره از شاخ خرما بود حتى وقف على مسيلمة في اصحابه تا آنکه استاد بر مسیلمه در میان

یاران او فقال لو سألتني هذه القطعة ما اعطيتكها پس فرمود اگر سوال کنی مرا این پاره خرما نمیدهم ترا آنرا ولن

تعدو امر الله فيك و هرگز تجاوز نمیکنی تو حکم خدا را که در حق تست که تو کذابی و کشته میشوی و بدوزخ میروی ولئن

ادبرت ليعقرنك الله و اگر پشت میدهی از اطاعت من هر آینه هلاک میکند ترا خدا واني لاراك الذي اريت

فيه ما رأيت و بتحقیق من می بینم ترا آنچه نموده شده ام در خواب فيه ما رأيت در آن خواب است چیزی که دیده ام وهذا ثابت

يجيبك عني و این ثابت بن قیس است جواب میدهد ترا از جانب من ثم انصرف عنه پس تر برگشت آنحضرت از

سر او قال ابن عباس فسألت عن قول رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس پس پرسیدم از قول

رسول خدا انك ارى الذي اريت فيه ما رأيت که اینست و اشارت میکند که در خواب دیده ام حال او را فاخبرني

ابو هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال پس خبر داد مرا ابو هریره که بتحقیق رسول خدا فرمود بينا انا نائم

رأيت في يدي سوارين من ذهب در اثنای آنکه من خوابیده ام دیدم که در دو دست من دو حلقه دست است از طلا

فاهمني شأنهما پس در اندوه انداخت مرا حال این از آنکه سوار جمیله حلیه زنان است فاوحي الي في المنام ان انفخهما

فنفختهما فطارا پس وحی کرده شد بمن در خواب بالهام یا بواسطه ملک آنکه دم کنم او را پس دم کردم پس پریدند آنها

فاولتهما كذابين يخرجان بعدي پس تاویل کردم دو سوار را دو کذاب که بیرون می آیند بعد از من گفته اند

بمناسبت آنکه کذب وضع شی در غیر محل است والله اعلم احدهما العنسي والآخر مسيلمة یکی از آن دو اسود

عنسی است و دیگر مسیلمه **حدثني** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام انه سمع

ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت از همام که او شنید ابا هریره را میگفت

امام محمد بن فضل چون مومن کسی مردی دیوانه نامی را اگر چه با است تهمت دهد و اگر از مجلس است و کسی تهمت پس نیز بیجا نیست و اگر نو و تازه است از کرده شود با عادت آن **حدثنا**

مسلم بن ابراهيم قال حدثنا جرير بن حازم

عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم كان رجل

في بني اسرائيل يقال له جريج يصلي فرمود

آنحضرت بود مردی در بنی اسرائیل که گفته میشد

او را جریج راهب که نماز میگزارد فجاءته

امه فدعته پس آمد او را مادر او پس

خواند او را فابى ان يجيبها فقال اجيبها

او اصلي پس باز ماند از آنکه جواب دهد

مادر را و گفت در دل جواب دهم او را یا نماز

گذارم یعنی درین روش نماز برابر است یا جواب

ثم اتته فقالت اللهم لا تمته حتى تريه

وجوه المومسات پس تر آمد آنحضرت مادر او

و گفت خداوندا میران او را تا آنکه بنمایی

او را روهای زنان زانیه و گرفتار کنی او را

درین تهمت وكان جريج في صومعته فقالت

امرأة لافتنن جريجا و بود جریج در صومعه

خود پس گفت زنی هر آینه امتحان میکنم

جریج را صومعه بفتح و دو مهله و میم خانه عبادت

که نصاری را باشد فتعرضت له پس ظاهر

شد آن زن مر او را و در بعضی نسخ فتعرضت

که بزیادت تا و تشدید را است پس پیش آمد او را

فكلمته فابى پس سخن کرد زن او را یعنی

بترغیب در مباشرت وی پس قبول نکرد

آنچه خواسته بود از وی فاتت

راعيا فامكنته من نفسها پس آمد آن زن

چوپانی را پس قادر گردانید او را از ذات خود

فولدت غلاما فقالت هو من جريج پس

زائید آن زن کودکی را و گفت این زائیده

از جریج است و تهمت کرد او فاتوه و

کسروا صومعته پس آمدند اعوان سلطان

خبر و رسول خدا بینا انا نائم فاتیت بخزائن الارض در میان آنکه من خوابیده ام پس آورده شد خزینهای زمین فوضع
فی کفی سواران من ذهب پس نهاده شد در دو کف دست من دو سوار از طلا فکبرا علی پس کلان آمد و گران شدند
بر من فاوحی الی ان انفخهما فنفختهما پس وحی کرده شد بسوی من اینکه دم کنم آنرا پس دم کردم هر دو را فذهبا
پس رفتند آن هر دو سوار از دست من فاولتهما الکذابین اللذین انا بینهما پس تاویل کردم آن هر دو سوار را
دو دروغگوی که من در میان آنهاام صاحب صنعاء و صاحب الیمامة صاحب صنعاء که عنسی است و صاحب
یمامه که مسیلمه است **باب** حدثنا الصلت بن محمد قال سمعت مهدی بن میمون قال سمعت ابا رجاء
العطاردی یقول کنا نعبد الحجر میگفت ابو رجاء بودیم ما که می پرستیدیم سنگ را فاذا وجدنا حجرا هو خیر منه
القیناه واخذنا الآخر پس وقتیکه یافتیم سنگی را بهتر از آن می انداختیم آنرا پس میگرفتیم آن دیگر را فاذا لم نجد حجرا
جمعنا جثوة من تراب پس وقتیکه نیافتیم سنگی را گرد می آوردیم پاره از خاک جثوه بضم جیم و سکون مثلثه یعنی قطعه است ثم جئنا
بالشاة فحلبناه علیه پستر می آوردیم بزی را پس میدوشیدیم شیر آنرا بر آن خاک تا بسته میشد و مانند سنگ میگردید
بر ماوی و کرمانی گفته اند مراد آنست که شیر میدوشیدیم نزدیک آن توده خاک و تصدق میکردیم آنرا و در فتح الباری
استبعاد کرده است ازین معنی و اختیار کرده است معنی اول را ظاهرا و دوشیدن شیر بر آن یک خصوصیتی داشته باشد
دیگر نه بسته شدن خاک بآب هم میشود والله اعلم ثم طفنا به پستر طواف میکردیم آنرا فاذا دخل شهر رجب
پس وقتیکه در آمدی ماه رجب قلنا منصل الاسنة میگفتیم که ماه دور کننده پیکانهاست منصل بضم میم و فتح نون و تشدید
صاد مهمله مکسوره و در بعضی روایات بسکون نون و خفت صاد است تفسیر کرده است آنرا بقول خود فلا ندع رمحا فیه حدیدة
ولا سهما فیه حدیدة الا نزعناه پس نمیگذاشتیم نیزه را که در وی آهنی است و نه تیری را که در وی پیکان آهن است مگر آنکه
دور میکردیم آنرا والقیناه شهر رجب پس انداختیم نیزه و تیر در ماه رجب عطف است بر نزعناه وسمعت ابا رجاء یقول
کنت یوم بعث النبی صلی الله علیه وسلم غلاما ارعی الابل علی اهلی سندی بن میمون گفته بسند سابق
و شنیدم ابا رجاء را میگفت بودم من روزی که مبعوث شد پیغمبر خدا خورد سالی که میچرانیدم شتران را برای مردم خود فلما سمعنا
بخروجه پس وقتیکه شنیدیم بر آمدن آنحضرت را یعنی ظهور و غلبه آنحضرت بر قریش بفتح مکه فررنا الی النار الی مسیلمة گریختیم ما
بسوی آتش یعنی بسوی مسیلمه کذاب و این ابو رجاء از قوم او بوده رفته بوی ملحق شده و در زمان آنحضرت مسلمان شده
لیکن شرف صحبت در نیافته است و اشارت کرده که وی بر باطل بوده **باب** قصة الاسود العنسی حدثنا
سعید بن محمد الجرمی قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح عن ابن عبیدة بن نشیط وکان
فی موضع آخر اسمه عبد الله ان عبید الله بن عبد الله بن عتبة قال بلغنا ان مسیلمة الکذاب قدم
المدینة گفت عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود رسید ما را که مسیلمه کذاب آمده است در مدینه فنزل
فی دار بنت الحارث پس فرود آمده است در خانه بنت حارث نام او کیسه است زنی است از انصار بنی النجار
وکان تحته ابنة الحارث بن کریز و بود در نکاح مسیلمه دختر حارث یعنی زن او بود وهی ام عبد الله بن عامر
و آن زن مادر اولاد عبد الله بن عامر بن کریز است گفته اند لفظ اولاد از راوی ساقط شده است یا نسخه چنین است ام
عبد الله بن عبد الله پس ساقط شده است عبد الله ثانی از آنکه این زن زوجه عبد الله بن عامر است و دختر عم اوست

الجزء التاسع | شیخ الاسلام | کتاب الشرح

خلاف آنست و ذکر کرده امام ابو اللیث سمرقندی
در تنبیه الغافلین در سیاق این قصه که آورده اند او را
پیش ملک پس گفت او را ملک تو خود را عاجز
میگیرستی و باز چنگ میکنی ... چیزیرا که حلال نیست ... گفت
... زن گفت ... پسران ... پس گفت ... مادر من پس بردند او را پس گفت ای مادر من
تو دعای بد کرده بودی خدا را بر من پس مستجاب
کرد خدای تعالی دعای ترا پس دعا کن خدا را
اینکه بگشاید از من بد دعای تو پس گفت خداوندا
اگر ... جریج که اخذ کرده آنرا آنکه بد دعای من ...
پس بگشا از وی پس برگشت جریج بسوی
ملک و گفت کجاست آن زن ... پس آوردند ... پس پرسید ...
زن آنچه ... است ... پس ... دست خود را بر سر صبی و گفت
بحق آنکه ترا پیدا کرده است ترا خبر دهی مرا که
کیست پدر تو پس گویا شد صبی باذن خدا تعالی
و گفت پدرم فلان راعی است ... شنید
زن آنرا نیز اعتراف کرد و گفت ...
پدرم ... کرده است بمن فلان راعی ...
... شنیدم ... آنحضرت ...
... افضل است از ... صاحب ... کلام کرده اند ...

تنا در او قسطلانے گفتہ این حدیث مخالف واقع است در بودن وے در مدینہ نبود بلکہ در یمامہ گذاشتہ آمد و وقتی
گرگشتہ شدہ است مسیلمہ کذاب تزوج کردہ است او را عبید اللہ بن عامر بن کریز اینچنین ذکر کردہ است
دار قطنی انتہی پوشیدہ نماند تواند کہ بسبب چون او از قبیلہ انصار است خانہ در مدینہ گذاشتہ باشد و مسیلمہ بمدینہ
مع ذکر خانہ زن او بودہ است فرود آمدہ است پس ورین صورت قول مخالفت نخواہد بود و اسد اسلم فاتاہ رسول
صلے اللہ علیہ وسلم ومعہ ثابت بن قیس بن شماس پس آمد نزد مسیلمہ رسول خدا و باوے
ثابت بن قیس بود وھو الذی یقال لہ خطیب رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم و ثابت سے
است کہ گفتہ میشد او را خطیب رسول خدا از فصاحتے کہ داشتہ و فی ید رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
قضیب و در دست رسول خدا شاخ خرما بود فوقف علیہ فکلمہ پس استاد آنحضرت بر سر او پس
سخن کرد او را فقال لہ مسیلمۃ ان شئت خلینا بینک وبین الامر پس گفت مر آنحضرت را مسیلمہ اگر خواہی تو بگذاریم
میان تو و میان امر کہ نبوت است یعنی مسلم داریم نبوت را برای تو ثم جعلتہ لنا بعدک پس گردانی آن را
برای ما پس از تو فقال النبی صلے اللہ علیہ وسلم لو سالتنی ھذا القضیب ما اعطیتکہ پس فرمود پیغمبر خدا
اگر طلب کنی از من این شاخ را نمیدہم ترا این شاخ را وانی لاراک الذی أریت فیہ ما رأیت و تحقیق من می بینم
ترا آنچہ نمودہ شدہ ام در خواب آنچہ دیدہ ام وھذا ثابت بن قیس وسیجیبک عنی و این ثابت بن قیس است زود است کہ
جواب خواہد داد از جانب من فانصرف النبی صلے اللہ علیہ وسلم پس برگشت پیغمبر خدا از سوی او قال عبید اللہ
بن عبد اللہ سالت عبد اللہ بن عباس عن رؤیا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم گفت عبید اللہ بن عبد اللہ
پرسیدم عبد اللہ بن عباس را از خواب رسول خدا التی ذکرھا آن خوابیکہ ذکر کردہ فقال ابن عباس ذکر لی
ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال بینا انا نائم پس گفت ذکر کردہ شدہ است مرا کہ تحقیق رسول خدا فرمود
در اثنای آنکہ من خوابیدہ ام اریت انہ وضع فی یدی سواران من ذھب نمودہ شدم کہ تحقیق شان اینست
کہ نہادہ شدہ در دو دست من دو سوار از طلا فقطعتھما وکرھتھما پس دشوار گرفتم حال آنہا و ناخوش داشتم آنہا را
قطعت بفا و طاء معجمہ بکسر و متعدی نیست و مشہور قطعت بہ است تعدیہ گویا باعتبار معنی است و نیز بہ لفظ تعدی
و لازم ہر دو در استعمال بسیار است فاذن لی فنفختھما فطارا پس اذن دادہ شد مرا کہ نفخ کنم پس نفخ کردم
و پریدند فاولتھما کذابین یخرجان پس تاویل کردم آن دو سوار را دو کذاب فقال عبید اللہ احدھما
العنسی پس گفت عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبہ یکی از آن دو کذاب عنسی است الذی قتلہ فیروز بالیمن
آنکہ کشت او را فیروز کہ برادر زادہ نجاشی است و بشرف اسلام مشرف شدہ بیمن در ایام بیماری آنحضرت والاخر
مسیلمۃ الکذاب و دیگر مسیلمہ کذاب است مجملی از قصہ عنسی کہ او را اسود عنسی و ذو الخمار نیز میگویند آنست
کہ وے کاہنی بود بنہایت مشعبد امور عجیبہ از وی بظہور میرسید و دلہای مردم را بسخنان غریب میفریفت و باوے
دو جن مسخر بودند کہ خبرہا از حوادث روزگار باو میرسانیدند و دعوی نبوت میکرد چون مردم بسیار بروی جمع آمدند
بر اہل صنعا غالب آمد و آن مملکت را متصرف شد معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری کہ دران نواحی بودند بامر آنحضرت
بر وے رفتند و فیروز دیلمی باتفاق مرزبانہ کہ زن او بود و خانہ او را نقب زدہ اندرون در آمدہ سر تا پاک

اشتراک میان دو کس و بیشتر در یک چیز بقصد بود
برای تحصیل منفعت چنانچہ در شرکت عقد یا بی قصد
چنانچہ در شرکت ملک بارث یا بشرا یا ہبہ و جز آن و
ذکر موافق نسخہ و این نسخہ است و در اکثر
لفظ باب است بدل کتاب و در روایت ابی ذر
فی زیادہ است باب الشرکۃ فی الطعام
حکم شرکت در طعام مخصوص در ربائی ملحوظ و مبایعہ
و شاید کہ مراد اینجا شرکت بطریق نہد است و النہد
بکسر نون و فتح آن ہر دو روایہ است و بسکون
ہا مہملہ و دال و آن برآوردن قوم است نفقات
خود را بر قدر عدد رؤس و جمع کردن آن نزد رفقت
در سفر و جز آن ظاہر اصل آن در سفر بودہ و گاہ
اتفاق میکنند رفقہ و می نہند آن را در حضر چنانچہ
در آخر باب از فعل اشعریین بیاید عینی گفتہ
شرکت در نہد جائز است در یک جنس از اجناس
اگرچہ خود در اکل متفاوت باشند و نیست آن
از باب ربا بلکہ از باب اباحت است والعروض
بضم عین جمع عرض است بسکون را بمعنی متاع
کہ غیر نقد باشد و آنا بمعنی شامل است جمیع اصناف
مال را و در جواز شرکت عقد در غیر نقد اختلاف
است مذکور در فقہ و شرکت ملک کہ جائز است
حکم آن در چیزی کہ صالح قسمت است و در انچہ
صالح نیست بتفصیل ہم در فقہ مبین است اشارت
میکند بعضے از آن بقول خود وکیف قسمتہ
ما یکال او یوزن و در بیان آنکہ چگونہ است
مشروع بخش کردن چیزی کہ پیمودہ شود
و وزن کردہ مجازفۃ آیا جائز است قسمت آن
بطریق اندازہ و تخمین او قبضۃ قبضۃ بفتح
قاف ذکر او یعنی یا بطریق مساوات کیل در مکیل
و وزن در موزون اینچنین تفسیر کردہ اند بعض اصل
بعضے مالک و مگشت و یکبار گرفتن آید و بکسر لام
و تخفیف ہم ضبط کردہ اند عسقلانی و عینی منقول
از بعضے اصل بفتم و تشدید است لم یر المسلمون
فی النہد باسا ان یاکل ھذا بعضا و ھذا بعضا
ندیدہ اند مسلمانان سلف در شرکت نہد باکے

ودر اینجا بر روایت است که چون سوار را از پی عبد کردند آواز بسے سخت چون آواز گاو از وی بر آمد حارسان او آواز شنیده خواستند که اندرون خانه آیند مرزبانه پیشتر رفت گفت خاموش باشید که وحی بر پیغمبر شما آمده است واین خبر او بعد از وفات آنحضرت بمدینه رسید وآنحضرت پیشتر ازان بوحی خبر داده بود که امشب اسود عنسی کشته شد بدست مردی مبارک از اهل بیت مبارک او را لقب است که نام او فیروز است ومقصود فاز فیروز بعضے از ارباب سیر گفته اند که قتل آن لعین در زمان خلافت ابی بکر صدیق بوده که عکرمه بن ابے جهل را با قومی از اهل اسلام فرستاده بود وفیروز مذکور همراه او بود وهم از دست او کشته شد واول اصح است واکثر از علمای سیر ومحدثین بر آنند وقصه مسیلمه کذاب که در زمان خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه از دست وحشی قاتل حمزه کشته شده سبق ذکر یافته است پوشیده نماند که دو کس دیگر از کذابان نزدیک بزمان رحلت آنحضرت دعوی نبوت کرده اند وعاقبت خراب ورسوا وهلاک گشته یکی ازان طلیحه بن خویلد از قبیله بنی اسد است دعوی میکرد که جبرئیل بر وے می آید ووحی می آرد وقبیله فزاره که در غزوه حنین ایمان آورده بودند مرتد شده بوے پیوستند وباین علت اعراب در فتنه افتادند چون این خبر بابو بکر صدیق رسید لشکری با سرگردگی خالد بن ولید بجانب طلیحه فرستاده لشکر اسلام بران محذولان غالب آمده روی بانهزام دادند وطلیحه بجانب شام رفت وقبائل که مرتد شده بودند باز باسلام گرائیدند بعد ازان طلیحه نیز آمده مسلمان شد ودر حرب نهاوند در خلافت عمر بن خطاب کشته شد ودیگر سجاح بکسر مهمله وجیم وحای مهمله است واین زنی بود که در بنی تغلب دعوی نبوت کرده وقومی بوے گرویدند ودهقانان هم بوے نزدیک بود چون قبائل بدان زن اتفاق کردند مسیلمه ترسیده تحف وهدایا بوے فرستاد والتماس حضور کرد وسجاح بر ملاقات گروند مسیلمه او را با انواع هذیانات فریفته بر وے ظاهر کرد که پیغمبر خداست ومکر وحیل او او را در حباله نکاح خود آورد ونصف حاصل یمامه او را مهر کرد وازین یاده بران قوم او را از نماز خفتن وبامداد بخشید بعد ازان خالد بن ولید بالشکری گران او را خراب کرد وبعد از کشته شدن مسیلمه در جزیره پنهان شده هم انجا هلاک شد ودر روایتے آنست که در زمان امارت معاویه بن ابی سفیان آمده مسلمان شد مقصود از ذکر این دو مدعی کذاب آنست که آنحضرت تعبیر خواب خود بهان دو کس فرمود وتعرضی باین دو واقع نشده فتدبر فی توجیه باب قصه اهل نجران بفتح نون وسکون جیم ورا بلده مشهور است از بلاد یمن که مسکن نصارا بود وسفت منزل است از مکه حدثنی عباس بن الحسین قال حدثنا یحیی بن آدم عن اسرائیل عن ابی اسحق عن صلة بن زفر عن حذیفة قال جاء السید والعاقب صاحبا نجران گفت حذیفه آمدند سید که نام او ایهم یا شرحبیل است وعاقب که نام او عبد المسیح است کلانان وحکام نجران الی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد رسول خدا یریدان ان یلاعناه در حالی که میخواهند که مباهله کنند رسول خدا را حاصل معنے مباهله آنست که اشارت میکند آیه کریمه ندع ابناءنا وابناءکم الآیه فقال احدهما لصاحبه لا تفعل پس گفت یکی ازان هر دو همراه خود را مکن مباهله فوالله لئن کان نبیا فلاعنا لا نفلح نحن پس بخدا سوگند اگر باشد او پیغمبر خدا پس مباهله کنیم رستگاری نمی یابیم ما ولا عقبنا من بعدنا ونه فرزندان ما بعد ازما تمام ابن حدیث آنست که آنحضرت دعوت

جایز نیست باجماع چنانچه ابن بطال گفته والقران برسم عطف است بر سابق وبعضے بجر خواندند وحبس نماز نیست مگر آنکه بتکلف عطف بر حرف گرفته شود فی التمر بین ما بین جایز است جمع کردن یکی از دو خرما در خوردن اگر اذن داده باشند دیگرے چنانچه در کتاب الطعام گذشت حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن وهب بن کیسان عن جابر بن عبد الله انه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثا قبل الساحل گفت جابر فرستاد آنحضرت لشکری را جانب کناره دریا وامر علیهم ابا عبیدة بن الجراح پس امیر گردانید بر ایشان ابو عبیده را که از عشره مبشره است وهم ثلثمائة وانا فیهم وحال آنکه ایشان سه صد کس بودند ومن در میان ایشان بودم فخرجنا حتی اذا کنا ببعض الطریق فنی الزاد پس بر آمدیم ما تا آنکه وقتیکه ببعض راه شدیم سپری شد توشه مراد از فنا توشه خود است یا نزدیک بفنا شدن توشهای قوم وسبب آنست که مراد از فنا توشه مشترک باشد که جمع کرده بودند وقت کوچ لطریق فامر ابو عبیدة بازواد ذلک الجیش پس امر کرد ابو عبیده بتوشهای آن لشکر که پیش هر کس که چیزی باشد بیارد ویکجا کنند فجمع ذلک کله پس فراهم آورده شد آن جنس زاد همه فکان مزودی تمر پس شد آن مجموع مقدار دو توشه دان خرما مزود بکسر میم وسکون زای معجمه وفتح واو ودال وسکون یا تفتیه مزود وآن نیز بمنزله توشه دان شد که بود نزد ابو عبیده وقتیکه ظاهر شد خوف تلف بعضے رفقا بسبب نبود زاد آن پس حکم کرد بمواسات همدیگر ومساوات همه یا بانفراد هر یک از اکل زاد واتفاق ایشان بر یک مائده تا موجب برکت گردد وآنچه بعضے رضا مندی اصحاب زاد وماخوذ از عادت سید البشر صلی الله علیه وسلم در مواطن کثیره تا گفته اند که آن سنت است کذا ذکر القرطبی مختصا فکان یقوتنا بعضا یوم پس هر روز میداد ما را قوت تا آنکه فنا شد فلم یکن یصیبنا الا تمرة تمرة پس نمی رسید ما را مگر یک یک خرما فقلت وما تغنی تمرة وهب بن کیسان گوید پس گفتم جابر را وچه کفایت می بخشد یک خرما یعنے کفایت نمی کند بجز فقال

اسلام کرد و قرآن خواند بر اثبات چون تفصیل فرمودند اسلام فرمود اگر ایشان رسیدید با ایشان کتاب ... و اقدام بر سالم کردید
انا نعطیک ما سألتنا گفتند که ما میدهیم ترا هر چه را که طلب کردی ... صلح کردند که هزار حله در ماه رجب بدهیم و هزار حله در ماه
صفر و با هر حله ... رجب و صفر ... عبارت از حله ... درهم است وابعث معنا رجلا
امینا ولا تبعث معنا الا امینا و بفرست با ما مردی امین را بفرست با ما مگر مردی امین تکرار برای تاکید است فقال لابعثن
معکم رجلا امینا حق امین پس فرمود ... بفرستم شما مردی امین که حق امین است فاستشرف لها اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس گردن بلند کردند مر آن امانت را یاران رسول خدا ... بنام کیست فقال قم یا ابا عبیدة
بن الجراح پس فرمود برخیز ای ابو عبیدة بن جراح فلما قام قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا امین هذه
الامة پس هرگاه برخاست ابو عبیده فرمود رسول خدا امین مرد امین کامل این امت است حدثنا محمد بن بشار
قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة قال سمعت ابا اسحق عن صلة بن زفر عن حذیفة قال جاء اهل
نجران الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا ابعث معنا رجلا امینا آمدند اهل نجران نزد پیغمبر خدا پس گفتند بفرست
با ما مردی امین ... فقال لابعثن الیکم رجلا امینا حق امین فاستشرف لها الناس
پس ... فبعث ابا عبیدة بن الجراح پس فرستاد آنحضرت ابا عبیده بن جراح را حدثنا ابو الولید
قال حدثنا شعبة عن خالد عن ابی قلابة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لکل امة امین فرمود هر امت را
امینی است و امین هذه الامة ابو عبیدة بن الجراح و امین این امت ... ابو عبیده بن جراح است **باب**
قصة عمان والبحرین عمان ... بلده ایست نزدیک بحرین و عمانی ... بالشام است ... است
... عبد القیس است حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان سمع محمد بن المنکدر ان جابر
بن عبد الله ... سفیان بن عیینه شنید محمد بن منکدر را که تحقیق جابر بن عبد الله میگفت قال لی رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو قد جاء مال البحرین فرمود مر رسول خدا اگر آید مال بحرین لقد اعطیتک هکذا وهکذا وهکذا ثلثا ...
... حق رسول خدا است ... فلم یقدم مال البحرین حتی
قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نیامد مال بحرین تا آنکه فوت کرد رسول خدا فلما قدم علی ابی بکر امر
منادیا پس وقتیکه آمد آن مال بر ابی بکر در خلافت او فرمود ندا کننده را ... فرمود بلال را فنادی من کان
له عند النبی صلی الله علیه وسلم دین او عدة فلیأتنی پس ندا کرد کسی که باشد مر او را نزد پیغمبر خدا دینی یا وعده پس آید نزد من
... قال جابر فجئت ابا بکر فاخبرته ان النبی صلی الله علیه وسلم ... گفت جابر پس آمدم نزد ابی بکر پس خبر دادم
او را که تحقیق پیغمبر خدا قال لو جاء مال البحرین اعطیتک هکذا وهکذا وهکذا ثلثا ... مال بحرین ...
... قال فاعطانی گفت جابر پس داد مرا ابو بکر همچنان قال جابر فلقیت ابا بکر بعد ذلک ...
پس ملاقات کردم ابو بکر را بعد از آن که داده بود فسألته فلم یعطنی پس سوال کردم ابو بکر را پس نداد مرا ...
دیگر که مال بحرین آمده طلبیده باشد ثم اتیته الثانیة فلم یعطنی ... ثم اتیته الثالثة فلم یعطنی
آمدم او را بار سوم پس نداد مرا فقلت له قد اتیتک فلم تعطنی ثم اتیتک فلم تعطنی ثم اتیتک فلم تعطنی ...
... گفت فاما ان تعطینی واما ان تبخل عنی ...

فقال فلتسأله فعلی ثم پس گفت ابوبکر آیا کنی تو که بخل میکنی تو از من استفهام انکاریست وای داء ادوی من البخل وکدام درد بلا کننده تر است آدمی را از بخل ادوی مشتق است از دوی بدوی بمعنے بیمار شدن باطن ادوی بہمزه و بغیر ہمزه ہر دو آمده است قالها ثلثا گفت این کلمه را سه بار ما منعتك من مرة الا وانا ارید ان اعطیك منع نکردم ترا عطای خود مگر آنکه من میخواستم اینکه بدہم ترا یعنے نا دادن من از راه بخل نبوده است لیکن میدیہم از حس کرحق من است و از تحدیث معلوم شده از حس که حق خدا و رسول خدا بوده است بخلیفه نائب او میرسد وعن عمرو عن محمد بن علی و روایت است از عمرو بن دینار از محمد بن علی حافظ ابن حجر گفته این محمد بن علی محمد باقر است پسر زین العابدین بن علی بن الحسین رضی الله عنہم و وہم کرده است کسے که گفته او محمد بن علی بن حنفیه است قال سمعت جابر بن عبد الله یقول جئته فقال لی ابوبکر گفت محمد باقر شنیدم جابر بن عبد الله را میگفت آمدم من نزد ابوبکر پس گفت مرا ابوبکر عدها فعددتها شمار این را که بدو کف دست یکبار دادم پس شمار کردم آنرا فوجدتها خمسمائة پس یافتم آنرا پانصد از اینجا معلوم میشود که پانصد درہم بود یا دینار و ظاہر درہم است فقال خذ مثلها مرتین پس گفت بگیر مانند آن دو بار دیگر باب قدوم الاشعریین واهل الیمن ذکر قدوم آمدن اشعریان یعنے اہل یمن یا ابی موسے اشعری و این در سنه ہفتم بود در فتح خیبر چنانکه گذشته وقال ابو موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم هم منی وانا منهم و گفته است ابو موسی اشعری نقلا از پیغمبر خدا اشعریان از منند و من از اشعریانم این تشریف است ایشانرا بکمال عنایت و یگانگی و این حدیث را مؤلف رحمه الله موصول آورده در باب شرکت حدثنا عبد الله بن محمد واسحق بن نصر قالا حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا ابن ابی زائدة عن ابیه عن ابی اسحق عن الاسود بن یزید عن ابی موسی قال قدمت انا واخی من الیمن گفت ابو موسی آمدم من و برادر من از یمن فمكثنا حینا ما نری ابن مسعود وامه الا من اهل البیت پس درنگ کردیم زمانی در خدمت آنحضرت در حالی که گمان نمی بردیم ابن مسعود را و مادرش را مگر از اہل بیت آنحضرت من کثرة دخولهم ولزومهم له از بسیاری در آمدن ایشان در خانه آنحضرت و التزام صحبت ایشان و جدا نشدن از ملازمت آنحضرت حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن ایوب عن ابی قلابة عن زهدم قال لما قدم ابو موسی اکرم هذا الحی من جرم گفت زہدم بزای مفتوح و سکون ہا و دال مہمله و مفتوحه آمد ابو موسی بزرگ کرد این قبیله که جرم است بجیم مفتوح و سکون را و زہدم نیز از قبیله جرم است وانا جلوس عنده وهو یتغدی دجاجا و ما یان نشسته بودیم نزد ابی موسی و وی روز را میخورد مرغ را وفی القوم رجل جالس فدعاه الی الغداء و در این مردم مردی بود نشسته پس خواند ابو موسی او را بطعام که میخورد فقال انی رأیته یاکل شیئا فقذرته پس گفت آن مرد بتحقیق من دیده ام مرغ را که میخورد چیزے یعنی نجاستے پس ناپاک دانستم آنرا و مکروه طبع من شده است قال هلم فانی رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یاکله گفت بیا پس بتحقیق من دیدم پیغمبر خدا را که میخورد آنرا و نباید ناخوش داشت چیزی را که آنحضرت خورده فقال انی حلفت ان لا آکله پس گفت بتحقیق من سوگند خورده ام اینکه نخورم آنرا فقال هلم اخبرك عن یمینك پس گفت ابو موسی بیا که خبر دہم ترا از سوگند تو که چه باید کرد انا اتینا النبی صلی الله علیه وسلم نفر من الاشعریین بتحقیق ما آمدیم نزد پیغمبر خدا و ما چندی از اشعریان بودیم نفر از سه تا ده کس را میگویند فاستحملناه فابی ان یحملنا پس طلب کردیم از آنحضرت که سوار کند ما را و بردارد بار ما را بر شتر پس ابا کرد این را که بردارد ما را بر شتر و این در غزوه تبوک بوده است فاستحملناه فحلف ان لا یحملنا پس باز طلب کردیم سواری را پس سوگند خورد آنحضرت اینکه بر ندارد ما را ثم لم یلبث النبی صلی الله

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب الشرکة

قال سمعت رافع بن خدیج قال کنا نصلی مع النبی صلی الله علیه وسلم العصر گفت رافع بودیم که میگذاردیم با آنحضرت نماز عصر را فننحر جزورا پس نحر میکردیم شتری را فتقسم عشر قسم پس بخش کرده میشد آن شتر ده بخش قسم بکسر قاف جمع قسمت فناکل لحما نضیجا قبل ان تغرب الشمس پس میخوردیم گوشت پخته را از آن شتر پیش از آنکه غروب کند آفتاب و از ابتدای بودن سایه شخص دو مثل آن که اول وقت عصر است میتواند میسر شد این کار تا وقت مغرب کما ذکره الکرمانی و از اینجا ظاہر شد جواز شرکت در شتر و قسمت گوشت آن با آنکه موزون است بطریق مجازفت حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا حماد بن اسامة عن برید بضم موحده و تصغیر عن ابی بردة عن ابی موسی قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الاشعریین اذا ارملوا فی الغزو و گفت ابو موسے اشعری فرمود آنحضرت بتحقیق اشعریان وقتیکه بیزاد میشوند در سفر غزا ارمال بی زاد شدن قوم و اشعر قبیله ایست از یمن او قل طعام عیالهم بالمدینة یا کم میشود طعام عیال ایشان بمدینه جمعوا ما کان عندهم فی ثوب واحد جمع میکنند آنچه باشد نزد ایشان در یک جامه ثم اقتسموه بینهم فی اناء واحد بالسویة پس بخش کرده میگیرند میان خود در یکظرف که بشاید پیمانه باشد برابر فهم منی وانا منهم پس ایشان از من اند و من از ایشانم مراد قرب و اتصال و اتحاد

عليه وسلم ان أتى بنهب ابل پس درنگ نکرد پیغمبر خدا این را که امر فرمود عنیمت شتران فامر لنا بخمس ذود پس امر کرد مارا

به پنج شتر ذود وبدال مهمله از سه تا ده شتر را گویند وقیل از دو تا نه را گویند فلما قبضناها قلنا تغفلنا النبی صلی الله علیه

وسلم یمینه پس هرگاه که گرفتیم شتران را گفتیم تغافل داده ایم پیغمبر خدا را سوگند آنحضرت را یعنی یاد نداده ایم سوگند او لا نفلح

بعدها یعنی موجب آنست که رستگاری نیابیم بعد از آن وایم یعنی آنحضرت را فراموش شده است سوگندی که یاد کرده

یعنی موجب اثم است و مایان سبب این گناه شده ایم پس فلاح نخواهیم یافت هرگز فاتیته فقلت یا رسول الله انک حلفت

ان لا تحملنا وقد حملتنا پس آمدم نزد آنحضرت پس گفتم ای رسول خدا بتحقیق تو سوگند خوردی که سواری ندهی مارا وحال

آنکه سواری دادی مارا قال اجل فرمود آری سوگند خورده بودم و فراموش نکرده ام ولکن لا احلف علی یمین ولیکن

سوگند نمیخورم بر محلوف یمین یعنی برامری که یمین بران گفته ام و در مسلم بجای یمین امر است فاری غیرها خیرا منها پس

می بینم غیر آن یمین را بهتر از آن الا اتیت الذی هو خیر منها مگر آنکه می آیم چیزی را که بهتر است از آن یمین و کفارت میدهم و

ازینجا جواب آمد که یمین بر ناخوردن صرف کرده بود حاصل شد حدثنی عمرو بن علی قال حدثنا ابو عاصم قال حدثنا

سفیان قال حدثنا ابو صخرة جامع بن شداد قال حدثنا صفوان بن محرز المازنی قال حدثنا عمران بن حصین رضی الله

عنهما قال جاءت بنو تمیم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن حصین آمدند بنو تمیم بسوی رسول خدا فقال ابشروا

یا بنی تمیم پس فرمود بشارت پذیرید ای بنو تمیم ببهشت قالوا اما اذا بشرتنا فاعطنا گفتند هر چه که باشد وقتی که بشارت دادی

مارا پس بده مارا چیزی فتغیر وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دگرگون گشت روی رسول خدا از بی تمیزی آنها

و عدم اعتنا ببشارت بهشت فجاء ناس من اهل الیمن پس آمدند جمعی مردم از اهل یمن فقال اقبلوا البشری اذ لم یقبلها

بنو تمیم پس فرمود قبول کنید بشارت را وقتی که قبول نکردند بنو تمیم قالوا قد قبلنا یا رسول الله گفتند بتحقیق قبول کردیم ای رسول

خدا و شاد شدیم باین بشارت در فتح الباری اشکال کرده که بنی تمیم در سال نهم آمده اند و اشعریان در سال هفتم پیش از آن

آمده بودند جواب داده که شاید جمعی دیگر از اشعریان در وقت آمده باشند انتهی پوشیده نماند که در قول جاء ناس من

اهل الیمن نص نیست که اینجماعه درین هنگام از یمن آمدند تواند که همانجماعه که در سال هفتم آمده بودند در وقت در مجلس

آنحضرت حاضر شده باشند فلا منافاة بینهما حدثنا عبد الله بن محمد الجعفی قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا

شعبة عن اسمعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال الایمان ههنا فاشار بیده الی الیمن مرویست از ابی مسعود که بتحقیق رسول خدا فرموده ایمان اینجاست پس اشارت

کرد بدست خود بسوی یمن کرمانی گفته درین اشارت رواست بر قول کسیکه گفته مراد انصار اند بنا بر آنکه در اصل اینها از یمن اند

و فیه ما لا یخفی در بعضی شروح آورده که ایحدیث در بعضی اسفار در جائی فرموده که از آنجا مدینه جانب یمن بوده است بهر تقدیر

دور نیست که تعین بشارت انصار اهل مدینه راهم داخل دارند والجفاء وغلظ القلوب فی الفدادین عند اصول اذناب

الابل عند رحمی وسختی ولها در جماعه آواز کنند بانزد و مهای شتران است یعنی جمعی که شتران دارند از اعراب و جز آن فدادین

در دو دال مهمله اول مشدد واست بمعنی سخت آواز من حیث یطلع قرنا الشیطان ربیعة و مضر اینجا که طلوع میکند دو قرن

شیطان ربیعه و مضر بدل است از فدادین دو جانب مشرق مسکن قوم ربیعه و مضر است حدثنی محمد بن بشار قال

حدثنا ابن ابی عدی عن شعبة عن سلیمان عن ذکوان عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اتاکم

الجزء التاسع من شیخ الاسلام باب قدوم الاشعریین

است در آن و لیکن لفظ حدیث عام است پس

اعتبار بعموم لفظ باشد حدثنا محمد بن عبد الله

بن المثنی قال حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة

بن عبد الله بن انس بضم مثلثه و تخفیف

میم و میم ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له

فریضة الصدقة التی فرض رسول الله بتحقیق

ابو بکر صدیق نوشت انس را فریضه زکوة که فرض

کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و قال

و فرمود آنحضرت در جمله احکام و ما کان من

خلیطین فانهما یتراجعان بینهما بالسویة و کلام

دران در زکوة گذشت باب قسمة الغنم

ذکر بخش کردن گوسفندان بعد حدثنا علی

بن الحکم بفتح حا و کاف الانصاری قال حدثنا

ابو عوانة بفتح عین عن سعید بن مسروق

والد سفیان ثوری عن عبایة بن رفاعة

بفتح عین و تخفیف موحده و تحتیه بعد الف بن رافع

بن خدیج عن جده یعنی رافع قال کنا مع

النبی صلی الله علیه وسلم بذی الحلیفة گفت

رافع بودیم با آنحضرت در موضع ذی الحلیفه و آن

غیر میقات مشهور است که میان جاده و ذات

عرق است و این در قضیه حنین بود سنه هشتم فاصاب

الناس جوع فاصابوا ابلا وغنما پس رسید مردم را

گرسنگی پس رسیدند شتران و گوسفندان از کفار قال

و کان النبی صلی الله علیه وسلم فی اخریات القوم گفت

و بود آنحضرت در آخرهای قوم با ضعفای لشکر

اهل اليمن هم ارق افئدة روایت کرده ابو هریره از پیغمبر خدا فرمود آمدند شما را مردم یمن ایشان رقیق تراند از روی فواد والین
قلوبا و نرم تراند از روی قلب فواد بمعنی پرده دل است وصف کرد آنرا برقت یعنی پرده دل ایشان تنک تر است زود می رسد آید نصیحت
دران و اثر میکند و رقت ضد غلظ است ولین مقابل قساوت در صحاح و قاموس گفته قلب بمعنی فواد است یا اخص است از فواد قاضی بیضاوی گفته رقت ضد
غلظت است ولین مقابل قساوت استعارت کرده اند این دو صفت را در احوال قلب تا که هرگاه دور افتاد از حق و اعراض کرد
ازان و تاثیر نکرد در وی آیات و انذارات وصف کرده بغلظت که نفوذ نمیکند در وی حق و اگر بعکس اینست که نفوذ میکند
در وی نصیحت وصف کرده میشود برقت ولین و بعد از توصیف قلب باین مذکور اشارت فرمود بانچه نتیجه و غایت این صفت
برقیه است الایمان یمان والحکمة یمانیة ایمان منسوب بیمن است و علم و فقه منسوب بیمن است گفته اند مراد اینجا مکه است
از انکه مبدا ایمان و حکمت مکه است و مکه یمانیه است والفخر والخیلاء فی اصحاب الابل فخر و نازش بخود و تکبر و تحقیر غیر در اصحاب
شتر است والسکینة والوقار فی اهل الغنم و آرام و گرانباری در اهل غنم است ازینجا معلوم میشود که صحبت را اثر است هرچند
بحیوانات باشد و صفات مصاحب سرایت میکند در طبایع وقال غندر عن شعبة عن سلیمان سمعت ذکوان عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود از ذکر این اسناد آنست که تصریح کرده بسماع سلیمان که اعمش است از ذکوان حدثنا اسمعیل
قال حدثنا اخی عن سلیمان عن ثور بن زید عن ابی الغیث عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الایمان یمان تحقیق
پیغمبر خدا فرمود ایمان یمنی است والفتنة ههنا ههنا یطلع قرن الشیطان و فتنه و فساد آنجا است آنجا طلوع میکند قرن شیطان
اشارت است بطرف بلاد شرق که فتنه ترکان چنگیزی هم از آنجا خاسته و مرویست که خروج دجال هم از آنجا خواهد بود و بلاد عراق هم از شرق
است نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال اتاکم اهل الیمن روایت کرده ابو هریره از پیغمبر خدا آمدند شما را مردم یمن اضعف قلوبا وارق افئدة در حالیکه ایشان ناتوان تر و نرم تر
از روی دلها و تنک تراند از روی پرده دل الفقه یمان والحکمة یمانیة فقه یعنی علم دین و علم محکم از یمن است حدثنا عبدان عن ابی حمزة
عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة قال کنا جلوسا مع ابن مسعود گفت علقمه بودیم ما نشسته با ابن مسعود فجاء خباب فقال پس آمد خباب
پس گفت یا ابا عبد الرحمن ایستطیع هؤلاء الشباب ای ابا عبد الرحمن آیا میتوانند این جوانان ان یقرؤا کما تقرأ اینکه بخوانند
چنانچه تو میخوانی قال اما انک لو شئت امرت بعضهم فیقرأ علیک گفت عبد الرحمن بن مسعود آگاه باش اگر خواهی بگوئی تو یا بگویم
من بعض ایشان را پس بخوانند بر تو قال اجل گفت آری میخواهم که بخوانند قال اقرأ یا علقمة گفت بخوان ای علقمه فقال زید بن حدیر
اخو زیاد بن حدیر پس گفت زید بن حدیر برادر زیاد بن حدیر اسدی تابعی کبیر است مر او را روایت است در سنن ابی داؤد
اتأمر علقمة ان یقرأ ولیس باقرئنا آیا امر میکنی علقمه را اینکه بخواند و حال آنکه نیست خوانا ترین ما قال اما انک ان شئت اخبرتک
بما قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن مسعود آگاه باش اگر خواهی تو خبر دهم ترا بچیزی که فرموده پیغمبر خدا فی قومک وقومه در حق
قوم تو که بنی اسد اند و قوم او که اهل یمن اند فرموده جهینه بهتر اند از بنی اسد و در باره اهل یمن فرموده حتی تمنیت الی رجل منهم فقرأت خمسین آیة
من سورة مریم علقمه گوید پس خواندم پنجاه آیت از سوره مریم فقال عبد الله کیف تری پس گفت عبد الله بن مسعود چگونه می بینی قال قد احسن گفت تحقیق
بسیار نیکو خواند قال عبد الله ما اقرأ شیئا الا وهو یقرؤه گفت عبد الله نمیخوانم چیزی مگر آنکه وی میخواند او را ثم التفت الی خباب وعلیه خاتم
من ذهب پس التفات کرد بسوی خباب در حالیکه بروی انگشتری بود از طلا فقال الم یان لهذا الخاتم ان یلقی پس گفت آیا نرسیده است
وقت مر این خاتم را اینکه انداخته شود قال اما انک لن تراه علی بعد الیوم گفت خباب آگاه باش تحقیق تو نمی بینی آنرا بر من بعد ازین روز

الجزء السابع شیخ الاسلام الثالث عشر

اکل ازان پیش از قسمت مباح نیست تکرو اراده
کما قال النووی ثم قسم فعدل عشرة من الغنم ببعیر
پس قسمت کرد آنحضرت غنیمت را پس برابر کرد در قسمت
ده گوسفند را بیک شتر و این بجهت آن بود که قیمت
شتران دران روز بود پس شاید باشد که قیمت یک شتر
مقام هفت گوسفند در اضحیه که آن حکم دیگر است که
بر حکمت دیگر که موکول بعلم شارع است ند انجا فعل
قسمت بحقیقت ند منها بعیر پس گریخت ازان
غنیمت شتری فطلبوه فاعیاهم پس طلب کردند
پس مانده کرد ایشان را در طلب وکان فی القوم
خیل یسیرة و بود در میان قوم اسپهای اندک
فاهوی رجل منهم بسهم پس میل و قصد کرد
مردی از ایشان بتیری و زد آن شتر را فحبسه الله
پس باز داشت آن شتر را خدای تعالی ثم قال ان لهذه
البهائم اوابد کاوابد الوحش پس فرمود آنحضرت
تحقیق این چهار پایان را یعنی در میان ایشان رمندگان
و گریزندگان اند از مردم همچو رمندگان جانوران وحشی
فما غلبکم منها فاصنعوا به هکذا پس آنچه غالب آید
و چیره گردد شما را ازین بهایم پس بکنید با آن همچنین یعنی
تیر زنید فقال جدی عبایه گویند پس گفت جد من رافع
انا نرجو ونخاف شک راوی است العدو غدا تحقیق
ما امید داریم یا میترسیم که رخورد دشمنان فردا و لیست معنا
مدی و نیست با ما کاردها یکبار فتح آید ترا احتیاج بذبح
از غنیمت که بدست افتد و شمشیر و دیگر اسلحه خود محفوظ میداریم
مقاتله دشمنان اند بذبح بمثل آن ضایع کردن مدی بضم میم
و فتح آن جمع مدیه بتثلیث المیم کارد کلان کذا فی القاموس
افنذبح بالقصب آیا ذبح کنیم بنی که تیز باشد مانند کارد
فقال ما انهر الدم وذکر اسم الله علیه فکلوه پس
فرمود چیزیکه روان گرداند خون را و برده شود نام خدا
بروی پس بخورید غیر آنکه آهن باشد یا ندانیم لیس السن
والظفر مگر دندان و ناخن و ساحدثکم عن ذلک
...

اما السن فعظم ... پس استخوان است ...
... آن ناخن ... خون آمدن ...
... استخوان ممنوع است ...

فالقاه پس بافت آنرا مرغان مدعی شعبه ظاهر اینست که خباب نیز برابر تمسخر این قول کرده لیکن ابن مسعود تنبیه کرد او را که نمی تمسخر است و آنکه گویم این نمی تمسخر رسیده بود او را با حال بسیار بعید است از چنین صحابی کبیر **باب** قصة دوس بفتح دال و سکون واو و الطفیل بن عمرو الدوسی طفیل بصغیر طفل است قدیم الاسلام است یعنی مسلمان شده بود در مکه بشهر خود باز هجرت کرده بمدینه با قوم خود در سال خیبر آمد و بر پیشه شوطن بود به مدینه شهید شده است در حرب یمامه **حدثنا** ابونعیم قال حدثنا سفیان عن ابن ذکوان عن عبد الرحمن الاعرج عن ابی هریرة قال جاء الطفیل بن عمرو الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان دوسا قد هلکت عصت و ابت گفت ابوهریره آمد طفیل بن عمرو نزد پیغمبر خدا پس گفت بتحقیق قبیله دوس هلاک شدند عصیان ورزیدند و ابا کردند از اسلام فادع الله علیهم پس دعا کن بر ایشان یعنی بر هلاک ایشان فقال اللهم اهد دوسا وأت بهم پس دعا کرد خداوندا هدایت کن قوم دوس را و بیار ایشان را در دائره اسلام تعرف دعا کرد بهدایت در مقابله ضلالت و آوردن ایشان در اسلام برابر ابای آنها چنانکه شیمه کریمه نبوت اوست **حدثنی** محمد بن العلاء قال حدثنا ابواسامة قال حدثنا اسمعیل عن قیس عن ابی هریرة قال لما قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره وقتیکه اراده قدوم کردم برنیت اسلام به پیغمبر خدا قلت فی الطریق گفتم در راه ظاهر آنست که انشای این شعر کرده **ع** یا لیلة من طولها وعنائها + علی انها من دارة الکفر نجت یعنی ای شب بازین همه درازی و تعب و رنج فریاد از تو گرمانی که چاره نیست از دنیا مثنی فانیا و او بر یا لیله تا موزون گردد انتهی در فتح الباری رد کرده بر کرمانی که این حذف در عروض اخرم میگویند و آن حذف حرف معانی است از اول جزو روا است نزد ایشان و آنچه جائز بود حذف آن در عروض نباید گفت که چاره از آوردن آن و علی انها من دارة الکفر نجت با آنکه از دار کفر رستگاری داده مرا این تقریر علی بمعنی مع است و مقصود سکوت از درازی و رنج شب فراق است و توانند که کلمه من در مصرع اول بمعنی مع باشد یعنی ای شب با اینهمه درازی و تعب که دادی شکر تو سکینم که از دار کفر در انداخته مرا بمعنی اول اوفق است قطع و ابق لی غلام فی الطریق و گریخت مرا غلامی در راه فلما قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم فبایعته فبینا انا عنده پس وقتی که آمدم نزد پیغمبر خدا پس بیعت اسلام کردم در اثنای آنکه من نزد آنحضرت بودم اذ طلع الغلام ناگاه پیدا شد غلام فقال لی النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة هذا غلامک پس فرمود پیغمبر خدا ای ابوهریره این است غلام تو فقال هو حر لوجه الله تعالی پس گفت ابوهریره او آزاد است برای خدا پس آزاد کرد او را این کلام ابوهریره بطریق التفات است از تکلم بغیبت **باب** قصة وفد طی و حدیث عدی بن حاتم در ذکر وفد طی و حدیث عدی بن حاتم طی را بفتح طاء مهمله و کسر تحتیه مشدده بعد از ان همزه تصحیح کرده اند و در استعمال بلاهمزه هم آمده بلکه در استعمال فارسیان بسکون تحتیه است بلاهمزه و عدی بن حاتم از مقبولان صحابه است پدر او حاتم مشهور است بکرم و سخاوت بشکار بسیار میل داشت برای آنحضرت شکار می آورد و تناول میفرمود

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابوعوانة قال حدثنا عبد الملک عن عمرو بن حریث عن عدی بن حاتم رضی الله عنه قال اتینا عمر فی وفد گفت عدی آمدیم در وفد نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه فجعل یدعو رجلا رجلا و یسمیهم پس گشت عمر که میخواند یک یک مرد را و نام میگرفت آنها را فقلت اما تعرفنی یا امیر المؤمنین پس گفتم آیا نمی شناسی تو مرا ای امیر المؤمنین قال بلی اسلمت اذ کفروا گفت عمر آری می شناسم اسلام آوردی تو وقتی که کافر شدند مردم و اقبلت اذ ادبروا و روی آوردی وقتی که پشت دادند مردم از اسلام و وفیت اذ غدروا و وفای عهد کردی وقتی که غدر کردند مردم و عرفت اذ انکروا و شناختی تو حقانیت اسلام را وقتی که انکار کردند دیگران فقال عدی فلا ابالی اذا پس گفت عدی پس باک ندارم درین وقت از هر چه پیش آید فقط +

تمت **تمت**

تم الجزء السابع عشر تیسیر القاری ویتلوه الثامن عشر بتوفیق الباری

الجزء التاسع عشر شیخ الاسلام کتاب الشرکة

قال حدثنا سفیان ثوری قال حدثنا جبلة بن سحیم بضم سین و فتح حاء مهمله و تصغیر قال سمعت ابن عمر یقول نهی النبی صلی الله علیه وسلم ان یقرن الرجل بضم راء و کسر آن الرجل بین التمرتین جمیعا حتی یستاذن صحابه نهی کرد آنحضرت اینکه جمع کند مرد میان دو خرما یکجا در خوردن تا آنکه اذن طلبد و رضا جوید صاحبان خود را که باوی شریک اند در خوردن و این از حسن ادب است در اکل زیرا چه جماعه که نهاده شده پیش ایشان خرما برابر اند در اکل پس زیادتی یکی بر دیگری بعید از مروت باشد و اهل ظاهر تحریمی گویند و در ترکیب اکثر اباحی دانند **حدثنا** ابوالولید قال حدثنا شعبة عن جبلة بن سحیم قال کنا بالمدینة فاصابتنا سنة گفت جبله بودیم ما در مدینه پس رسید ما را قحط فکان ابن الزبیر یرزقنا التمر پس بود عبد الله بن زبیر که قوت میداد ما را خرما و کان ابن عمر یمر بنا فیقول لا تقرنوا و بود ابن عمر که میگذشت بما پس میگفت جمع مکنید میان دو خرما در خوردن فان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن القران الا ان یستاذن الرجل منکم اخاه زیرا چه آنحضرت نهی کرده

باب حجة الوداع

حجة بفتح حاء و وداع نیز بفتح واو ست بکسر هر دو نیز نقل کرده اند نامیده اند باین نام از انکه وداع کرد مردم را دران حج و حجة الاسلام نیز میگویند ازانکه آن حضرت از مدینه بعد از اسلام و غلبه آن همین حج کرده و حجة البلاغ از جهت تبلیغ جمیع احکام قولاً و فعلاً دران فرموده و حجة الکمال والتمام هم ازین وجه گویند حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع گفت عائشه بر آمدیم با رسول خدا در حجة الوداع فاهللنا پس احرام عمره بستیم ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان معه هدی فلیهلل بالحج مع العمرة پس فرمود رسول خدا کسیکه با وی هدی است پس احرام بندد بحج و عمره هر دو ثم لا یحل حتی یحل منهما جمیعا پستر بر نیاید از احرام تا آنکه بر آید از حج و عمره همه فقدمت مکة وانا حائض پس آمدم من با وی بمکه و حال آنکه من حائضم ولم اطف بالبیت ولا بین الصفا والمروة و طواف نکردم ببیت الله و نه میان صفا و مروه فشکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس شکایت کردم از حال خود بسوی رسول خدا فقال انقضی راسك وامتشطی پس فرمود نقض کن موی سر خود را و شانه کن واهلی بالحج ودعی العمرة و احرام بند از بهر حج و بگذار عمره را ففعلت پس کردم انچه فرمود فلما قضینا الحج ارسلنی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس وقتی که تمام کردیم حج را و فارغ شدیم ازان فرستاد مرا رسول خدا مع عبد الرحمن بن ابی بکر الی التنعیم فاعتمرت فرستاد مرا با برادر من عبد الرحمن بسوی تنعیم که موقف احرام ست فقال هذه مکان عمرتك پس فرمود تنعیم جای احرام عمره تست قالت فطاف الذین اهلوا بالعمرة بالبیت وبین الصفا والمروة گفت عائشه پس طواف کردند آنانکه احرام بسته بودند بعمره بخانه کعبه و میان صفا و مروه ثم حلوا ثم طافوا طوافا آخر بعد ان رجعوا من منی پستر بر آمدند پستر طواف کردند طوافی دیگر بعد ازانکه برگشتند از منا واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا و اما کسانیکه جمع کردند حج و عمره را پس نکردند مگر یک طواف این حدیث مخالف حدیثی ست که متمسک حنفیه ست حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا ابن جریج قال حدثنی عطاء عن ابن عباس رضی الله عنهما ابن جریج گفت حدیث کرد مرا عطا از ابن عباس اذا طاف بالبیت فقد حل وقتی که طواف کند معتمر قارن باشد یا متمتع و سعی نکرده میان صفا و مروه و حلق نکرده پس بتحقیق بر آمد از احرام فقلت من این قال ابن عباس پس گفتم عطا را از کجا گفته است ابن عباس قال من قول الله سبحانه ثم محلها الی البیت العتیق گفت از قول خدا سبحانه که فرموده جای احلال او بسوی بیت عتیق ست ومن امر النبی صلی الله علیه وسلم اصحابه و از فرموده پیغمبر خدا اصحاب را ان یحلوا فی حجة الوداع اینکه بر آیند از احرام در حجة الوداع فرموده چنانکه گذشت قلت انما کان ذلك بعد المعرف گفتم بوده این فرموده مگر بعد از وقوف بعرفات قال کان ابن عباس یراه قبل وبعد گفت عطا بود ابن عباس اعتقاد میکرد که بر آمدن از احرام پیش از وقوف بعرفات و بعد ازان هر دو رواست یعنی مذهب او این بود حدثنا بیان قال حدثنا النضر قال اخبرنا شعبة عن قیس قال سمعت طارقا عن ابی موسی الاشعری قال قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم بالبطحاء گفت ابو موسی قدوم آوردم بر پیغمبر خدا ببطحای مکه فقال احججت قلت نعم پس فرمود آیا احرام بحج بستی

الجزء العاشر شیخ الاسلام — باب الشركة

باب تقویم الاشیاء بین الشرکاء بقیمة عدل بر ابر کردن چیزهای مشترک میان شرکا بنزد قسمت و اتلاف و مانند آن از تصرفات بقیمت راست و درست بی کم و زیاد حدثنا عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اعتق شقصا له من عبد کسیکه آزاد کند حصه خود را در بنده او شرکا بکسر شین شک راوی است و همچنین او قال نصیبا گمان کرد راوی درین الفاظ ثلث بیک معنی که کدام ازان لفظ شریف است وکان له ما یبلغ ثمنه بقیمة العدل و باشد مر آنکس را چیزیکه میرسد مقدار بهای آن عبد را بقیمت راست و برابر بی تفاوت مراد بودن آن مالدار است زیاده از حاجت روز فهو عتیق پس آن بنده تمام آزاد است و ضمان حصه شریک از مال خود دهد بقدر حصه آن از قیمت والا اگر نباشد مر آنکس را چیزی که برسد مقدار بهای عبد را یعنی نادار و معسر بود فقد عتق منه ما عتق بفتح عین در هر دو جا پس بتحقیق آزاد کرده و ازان بنده آن قدر که آزاد شده بآزاد کردن آنکس یعنی همین حصه او آزاد گردد و ازان سرایت نکند عتق بحصه های دیگر و لیکن شریک را باید که اعتاق کند حصه خود را یا تحصیل کناند ازان بنده حصه خود را از قیمت عدل آن چنانچه در کتاب العتق مشروح گردد قال گفت ایوب لا ادری قوله او رایم و شک دارم که قول راوی عتق منه ما عتق با قول وی است الا قول من نافع او فی الحدیث

گفتم آری قال کیف اهللت قلت لبیک باهلال کاهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چگونه احرام
بستی گفتم لبیک گویان باحرامی چنانچه احرام رسول خداست قال طف بالبیت وبالصفا والمروة ثم احل
فرمود طواف کن به بیت الله وبصفا ومروه پستر برآی از احرام فطفت بالبیت وبالصفا والمروة پس
طواف کردم بیت الله را وصفا ومروه را فاتیت امرأة من قیس ففلت راسی پس آمدم نزد زنی از
بنی قیس پس سر من شانه کرد **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض قال
حدثنا موسی بن عقبة عن نافع ان ابن عمر اخبره مرویست از نافع که بتحقیق ابن عمر خبر داد او را ان حفصة زوج النبی
صلی الله علیه وسلم اخبرته که بتحقیق حفصه زوجه پیغمبر خدا خبر داده او را ان النبی صلی الله علیه وسلم
امر ازواجه ان یحللن بتحقیق پیغمبر خدا فرمود ازواج مطهره خود را که برآیند از احرام عام حجة الوداع
در سال حج وداع فقالت حفصة فما یمنعک پس گفت حفصه چه منع کرد ترا که از احرام برآئی فقال
لبدت راسی وقلدت هدیی پس فرمود لبستم سر خود را وقلاده بستم هدی را تلبید آنست که محرم میمالد بر
سر الصمغ ومانند آن تا پریشان نباشد فلست احل حتی انحر هدیی پس نیستم من که برآیم تا آنکه نحر کنم هدی
خود را بجای آن **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری ح وقال محمد بن یوسف
حدثنا الاوزاعی قال اخبرنی ابن شهاب عن سلیمان بن یسار عن ابن عباس ان امرأة من خثعم استفتت
رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست از ابن عباس که بتحقیق زنی از قبیله خثعم طلب کرد فتوی از رسول
خدا فی حجة الوداع در حج وداع والفضل بن عباس ردیف رسول الله صلی الله علیه وسلم وفضل
بن عباس سوار بود عقب رسول خدا فقالت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده پس گفت ای رسول
خدا فرض خدا که بر بندهای اوست یعنی حج ادرکت ابی شیخا کبیرا لا یستطیع ان یستوی علی الراحلة
دریافته پدر مرا در حالی که پیر کلان سال است نمیتواند اینکه سوار شود بر مرکب فهل یقضی ان احج عنه قال نعم
آیا هست روا وکفایت میکند اینکه من حج کنم از جانب او فرمود کفایت میکند **حدثنا** محمد قال حدثنا سریج
بن النعمان قال حدثنا فلیح بن سلیمان قال حدثنا نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال اقبل النبی صلی الله علیه
وسلم عام الفتح گفت آمد پیغمبر خدا سالی که فتح مکه کرد وهو مردف اسامة علی القصواء ومعه بلال وعثمان
بن طلحة وحال آنکه آن حضرت ردیف ساخته بود اسامه را بر شتر که نام آن قصواست وبا وی بلال بود وعثمان بن طلحه
کلید دار کعبه حتی اناخ عند البیت تا آنکه نشاند شتر را نزد بیت الله ثم قال لعثمان ائتنا بالمفتاح پستر فرمود عثمان
را بیار برای ما کلید را فجاءه بالمفتاح پس آمد نزد آنحضرت بکلید ففتح له الباب پس کشاد برای آن حضرت را در کعبه
فدخل النبی صلی الله علیه وسلم واسامة وبلال وعثمان پس در آمد در کعبه پیغمبر خدا واسامه وبلال وعثمان
ثم اغلقوا علیهم الباب پستر بستند بر ایشان در را فمکث نهارا طویلا ثم خرج پس درنگ کرد درون کعبه
زمانی دراز پستر برآمد از بیت فابتدر الناس الدخول پس دویدند مردم برای در آمدن فسبقتهم فوجدت
بلالا قائما من وراء الباب پس پیشتر رفتم من پس یافتم بلال را در حالی که استاده است آن طرف در فقلت له این صلی النبی
صلی الله علیه وسلم پس گفتم بلال را کجا نماز کرد پیغمبر خدا فقال صلی بین ذینک العمودین المقدمین

عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال من اعتق شقصا من مملوکه فعلیه
خلاصه فی ماله کسیکه آزاد کند حصه از مملوک خود
پس واجب است بر آنکس بآزاد کردن آن مملوک از
قید بندگی در حصه دیگر شریکان آن حصه در حال
خود اگر مالدار است فان لم یکن له مال قوم
المملوک قیمة عدل پس اگر نباشد او را مالی
که موسر باشد قیمت کرده شود آن مملوک بقیمت
راست بلا کمی وزیادت ثم استسعی غیر مشقوق علیه
پستر طلب سعایت کرده میشود بنده بجائی
تکلیف کرده نشده در وی بانچه در مشقت افتد
تنگ گرفتن برای ادای مال بمولی وخبران
تا رها گردد از بندگی در جز باقی بادای قیمت
آن واگر اعتاق نکند شریک نیز آزاد گردد غلام
تمام بی چیزی چنانچه در محلش بیاید **باب**
هل یقرع فی القسمة ذکر آنکه آیا قرعه انداخته شود
در وقت قسمت مال مشترک برای تطییب قلوب
شرکا ودفع تهمت مثل اگرچه نیست دران معنی
اثبات حق ونه ابطال آن وثابت نمی شود بدان
استحقاق بلکه در قسمت نیز آن بتعیین قاضی ومولی
قسمت آید ابن بطال گفته قرعه سنت است مر هر را
که عدل در قسمت خواهد میان شرکا وفقها متفق
اند بر قول بآن مگر بعضی علمای کوفه که گویند معنی
آن مگر آنکه مشابه از لام است که نهی کرده است خدای
تعالی از آن ودر روایت کرده ابن منذر از امام ابی حنیفه
که خود تجویز کرده آن را وگفته اگرچه آن در قیاس
مستقیم نمی شود ولیکن ترک کردیم قیاس را برای
آثار وسنت ولا استهام فیه وذکر گرفتن سهم
ونصیب خود در قسمت به قرعه استهام قرعه زدن
با یکدیگر وطلب کردن حصه **حدثنا**
ابو نعیم قال حدثنا زکریا ابن زائدة قال سمعت
عامرا یقول سمعت النعمان بن بشیر عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال مثل القائم علی حدود
الله والواقع فیها مثال آنکسی که قائم است بر حدود وشریعت
الهی یعنی امتثال اوامر واجتناب نواهی کرده از جمله آن

پس گفت بلال گزارد نماز میان این دو ستون پیش و کان البیت علی ستة اعمدة شطرین و بود بیت الله بر شش ستون و دو نصف صلی بین العمودین من الشطر المقدم گزارد نماز میان دو ستون که از صف مقدم است وجعل باب البیت خلف ظهره و گردانید در خانه را پس پشت خود واستقبل بوجهه الذی یستقبلک حین تلج البیت و استقبال کرد بروی خود آن طرف دیوار را که پیش تو میباشد هنگامی که می درآیی تو خانه را بینه و بین الجدار میان آنکه پیغمبر صلی و میان دیوار قال و نسیت ان اساله کم صلی گفت ابن عمر و فراموش کردم اینکه بپرسم بلال را که چند رکعت گزارد و عند المکان الذی صلی فیه مرمرة حمراء و بود بر سم او رانزد جای که سنگ سرخ است مناسبت این حدیث بعنوان باب حجة الوداع ظاهر نیست حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عروة بن الزبیر و ابو سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم اخبرتهما گفت ابن شهاب زهری حدیث کرد مرا عروه و ابو سلمه بن عبد الرحمن که عائشه زوج پیغمبر خدا خبر داده این هر دو را ان صفیة بنت حیی زوج النبی صلی الله علیه وسلم که تحقیق صفیه دختر حیی زوجه پیغمبر خدا حاضت فی حجة الوداع حیض کرد در حجه وداع فقال النبی صلی الله علیه وسلم احابستنا هی پس فرمود پیغمبر خدا آیا نگاه دارنده است صفیه ما را فقلت انها قد افاضت و طافت بالبیت پس گفتم تحقیق صفیه طواف افاضه کرده است یعنی فارغ شده است از ارکان حج فقال النبی صلی الله علیه وسلم فلتنفر پس فرمود پیغمبر خدا پس کوچ کند حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال حدثنی عمر بن محمد ان اباه حدثه عن ابن عمر گفت حدیث کرد مرا عمر بن محمد که تحقیق پدر او محمد حدیث کرده او را از ابن عمر قال کنا نتحدث بحجة الوداع گفت ابن عمر بودیم ما که حدیث میکردیم بحج وداع والنبی صلی الله علیه وسلم بین اظهرنا و پیغمبر خدا در میان ما بود و لا ندری ما حجة الوداع پس نمیدانیم که حجة الوداع بچه معنی بوده است آیا بمعنی آنکه آنحضرت بعد از ان باندک زمانی وداع کرد مردم را و توجه باخرت نمود یا غیر آن فحمد الله و اثنی علیه پس حمد کرد خدا را و ستایش نمود بر خدا ثم ذکر المسیح الدجال فاطنب فی ذکره پس ذکر کرد احوال مسیح دجال را پس دراز کرد ذکر او و قال ما بعث الله من نبی الا انذر امته و فرمود نفرستاده است خدا هیچ پیغمبری را مگر آنکه ترسانیده است امت خود را با بتلای دجال انذره نوح والنبیون من بعده ترسانیده است از دجال نوح علیه السلام و پیغمبرانی که بعد از نوح بودند وانه یخرج فیکم و این را فرمود که بیرون می آید در میان شما و دعوی خدائی میکند فما خفی علیکم من شانه پس اگر پوشیده است بر شما از حال او فلیس یخفی علیکم ان ربکم لیس علی ما یخفی علیکم پس نیست که پوشیده ماند بر شما که بتحقیق پروردگار شما نیست بر صفتی که پوشیده ماند بر شما یعنی پوشیده نیست بر شما که پروردگار شما موصوف نیست بهیچ صفت نقصان ثلاثا تا سه مرتبه فرمود ان ربکم لیس باعور بتحقیق پروردگار شما نیست کور این کلام مستانفه است بعضی گفته اند بدل است از قول او لیس یخفی علیکم ان ربکم و انه اعور العین الیمنی و بتحقیق وی کور چشم راست است کان عینه عنبة طافیة چنانستی که چشم او دانه انگور بر آمده است از خوشه طافیه بتحتیه است مثل داعیه بمعنی بارزه الا ان الله حرم علیکم دماءکم و اموالکم آگاه باشید بتحقیق خدا حرام کرده است بر شما خونهای شما و مالهای شما کحرمة یومکم هذا فی بلدکم

اذا اختلفوا پس اگر فتند حصه از اماکن کشتی بالا و پایین فاصاب بعضهم اعلاها و بعضهم اسفلها پس رسید بعضی ایشان را جای بلند از کشتی و بعضی ایشان را جای پست از ان مکان فکان الذین فی اسفلها اذا استقوا من الماء مروا علی من فوقهم پس هست آنکسی که در پایان کشتی است وقتیکه طلب میکند از آب میگذرند بر کسانیکه جانب بالای ایشانند برای طلب آب از ایشان یا از دریا تا از ان راه برگشتند پس ایذا میکنند مردم بالا بطلب آب تا بحر دو مرور مردم پایین هر بار فقالوا لو انا خرقنا فی نصیبنا خرقا و لم نؤذ من فوقنا پس گفتند مردم پایین بهم که اگر ما پاره کنیم و بکاویم در نصیب خود از کشتی پاره را تا آب گیریم از انجا و ایذا نکنیم کسانی را که بالای ما اند بهتر باشد فان یترکوهم و ما ارادوا هلکوا جمیعا پس اگر بگذارند مردم بالا مردم پایین را با انچه اراده کردند ایشان از پاره کردن کشتی هلاک می شوند هر دو فریق یکجا وان اخذوا علی ایدیهم نجوا ونجوا جمیعا و اگر بگیرند مردم بالا بر دستهای مردم پایین و مانع آیند از خرق کشتی رستگاری یابند مردم پایین هر دو فریق یکجا همچنین قایم بر حدود خدا اگر باز دارد واقع در حدود را بامر معروف و نهی منکر هر دو فریق خلاص می یابند از عذاب و اگر باز ندارد با وصف قدرت هلاک میگردد واقع در حدود بارتکاب آن و هلاک میگردد قایم بر حدود بطفیل اول که باز نداشت او را ازین عمل و پیش ازین که میرفتند این سفلیان جاهل به پیش آن علویان عالم بطلب علمی از زبان ایشان یا از طریقه ایشان گاه ایذا میکشیدند این عالی منزلتان بخلل در اوقات ایشان و اگر رفع احتیاج تشنگی علم و فیض صحبت با ایشان نمی شود بلا عام مبتذل می شود که محیط گردد جاهل و عالم و مطیع و عاصی را نعوذ بالله منها باب شرکة الیتیم

هذا في شهركم هذا چنانکه حرمت دارد امروز شما درین بلده شما درین ماه شما یعنی حرمت خونریزی و غارت اموال
دائمی ست الا هل بلغت قالوا نعم آگاه باشید آیا رسانیدم احکام الهی را گفتند آری قال اللهم اشهد گفت
خداوندا گواه باش سه بار فرمود ویلکم او ویحکم شک راوی است وای بر شما انظروا لا ترجعوا بعدی
کفارا نظر کنید باز نگردید بعد از من در حالی که کافر باشید یضرب بعضکم رقاب بعض که میزند بعض شما
گردنهای بعض را یعنی باید که نباشد افعال شما مانند افعال کافران که میزنند گردن مسلمانان را بعضی گفته اند معنی
این است که ظلم نکند بعضی از شما بعضی دیگر را پس خونریزی نکنید و شکست عزت مسلمانان ننمائید و مباح ندانید
خوردن مال دیگر و جز آن که ما گفته که صواب آنست که کفر محمول بر حقیقت است و این نهی از ارتداد است و این
متمسک خوارج است که گویند ارتکاب کبیره کفر است حدثنا عمرو بن خالد قال حدثنا زهير قال حدثنا
ابو اسحاق قال حدثني زيد بن ارقم ان النبي صلى الله عليه وسلم غزا تسع عشرة غزوة گفت ابو اسحاق
حدیث کرد مرا زید بن ارقم که بتحقیق پیغمبر خدا جهاد کرده بود در نوزده غزوه وانه حج بعد ما هاجر حجة واحدة
و بتحقیق آنحضرت بعد از هجرت یکحج کرده است لم یحج بعدها حج نکرده بعد آن یکحج حجة الوداع وان یک
حج حجة الوداع است حجة الوداع بنصب خوانده اند بنا بر بدلیت از حجة واحدة یا به تقدیر اعنی و برفع بتقدیر
مبتدا ای وهی قال ابو اسحق و بمکة حجة اخرى گفت ابو اسحاق و بمکه پیش از هجرت حجی دیگر کرده این قول ناتمام
که پیش از هجرت همین یکحج کرده است و این چنین نیست آنحضرت تا در مکه تشریف داشت هر سال حج میکرد
حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن علي بن مدرك عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن جرير
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في حجة الوداع لجرير مرویست از جریر که بتحقیق پیغمبر خدا فرمود در
حجة الوداع مر جریر را استنصت الناس خاموش کن مردم را تا مواعظ بشنوند فقال لا ترجعوا بعدي
كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض پس فرمود باز نگردید پس از من در حالی که کافر باشید میزند بعض شما گردنهای
بعض را حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن محمد عن ابن
ابي بكرة عن ابي بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الزمان قد استدار كهيئته
يوم خلق الله السموات والارض فرمود در خطبه در حجة الوداع زمانه دوره زده است دوره مانند آنکه
روز پیدا کردن خدا آسمانها و زمین بود استدار بمعنی گشتن چیزی گرد چیزی چنانکه منتهی شود بجائی که ابتدا
کرده بود و معنی آنست که عرب که محرم را در تاخیر می انداختند از صفر و هر سال این چنین میکردند و محرم را بیشتر
می بردند و منتقل میشد از شهری بشهری و باعث این اعتبار آن بود که جنگ در آن مباح باشد و نسیئ که در آیت
کریمه واقع شده انما النسیئ زیادة في الكفر همین است الآن بجای خود آمده است السنة اثنا عشر شهرا سال
دوازده ماه است منها اربعة حرم از آن دوازده ماه سه ماه حرام است نباید جنگ کرد در آن ثلاث متواليات
ذو القعدة و ذو الحجة والمحرم سه ماه حرام متصل هم اند که ذو القعده و ذو الحجه و محرم است و رجب مضر
الذي بين جمادى وشعبان چهارم رجب مضر است آنکه میان جمادی الاخری و شعبان است اضافت رجب بمضر از
جهت آنست که قوم مضر رعایت حرمت این ماه بیش از عرب دیگر میکردند ای شهر هذا فرمود کدام ماه است این

الجزء العاشر شرح الاسلام | باب ...

ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير انه سأل
عائشة عن قول الله عز وجل پرسید عروه عائشه
را از تفسیر قول وی تعالی وان خفتم ان
لا تقسطوا في اليتامى واگر بترسید اینکه عدل
نکنید در باب یتیمان پس نکاح کنید آنکه خوش
آید شما را از زنان دیگر سوای ایشان دو دو
چهار چهار این معنی تتمه آیه است که اشارت کرد
بقول خود الى قوله تا قول وی تعالی ما ملکت
گفت عائشه یا ابن اختي ای خواهرزاده من
هي اليتيمة تكون في حجر وليها فيشاركه
في ماله آنکه در شان وی نازل شده این آیه
یتیمه ایست که می بود در کنار تربیت ولی خود
که شریک بود وی آن یتیمه ولی خود را در مال وی
فيعجبه مالها وجمالها پس خوش می آید وی
را مال یتیمه و جمال آن فيريد وليها ان يتزوجها
پس میخواهد ولی یتیمه که خود نکاح کند او را
بغير ان يقسط في صداقها فيعطيها مثل ما
يعطيها غيره یعنی آنکه عدل ورزد در کابین یتیمه
پس بدهد او را مانند کابینی که بدهد او را غیر
آن ولی اگر نکاح کند یعنی بی آنکه مهر مثل دهد
بلکه میخواهد که کند قلیلی را در مهر فنهوا ان ينكحوهن
الا ان يقسطوا لهن پس نهی کرده شدند
اولیا از اینکه نکاح کنند یتیمان را مگر آنکه عدل
و راستی ورزند برای ایشان در ادای
حقوق ويبلغوا بهن على سنتهن من الصداق
و برسانند ایشان را بالاترین روش و
معتاد ایشان از کابین وامروا ان ينكحوا ما
طاب لهم من النساء سواهن و امر کرده
شدند اولیا بر تقدیر عدم اقساط در یتامی
که نکاح کنند آنکه خوش آید ایشان را از جنس
زنان سوای آن یتامی قال عروة قالت
عائشة ان الناس استفتوا رسول الله

قلنا الله ورسوله اعلم گفتیم خدا و رسول خدا داناتر است فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه پس خاموش شد تا آنکه گمان کردیم که آن حضرت نام می برد بغیر این نام که دارد قال الیس ذا القعدة قلنا بلی فرمود آیا نیست این ماه ذو القعده گفتیم آری ذو القعده است و در بعضی نسخ مصححه ذو الحجه است وهو الاصح قال ای بلد هذا قلنا الله ورسوله اعلم فرمود کدام بلده است این گفتیم خدا و رسول خدا داناتر است فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس البلدة الف ولام عهدیست یعنی مکه قلنا بلی قال فای یوم هذا قلنا الله ورسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس یوم النحر قلنا بلی ترجمه مکرر شده است قال فان دماءکم واموالکم فرمود بتحقیق خونهای شما ومالهای شما قال محمد واحسبه قال واعراضکم علیکم حرام گفت محمد بن سیرین و گمان میکنم ابی بکره را در اسنادی که دارد گفته و عرضهای شما حرام است کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا چنانکه حرمت این امور الهی است وستلقون ربکم فیسألکم عن اعمالکم وسرانجام است که ملاقات میکنید شما پروردگار خود را در روز جزا پس می پرسد شما را از عملهای شما الا فلا ترجعوا بعدی ضلالا آگاه باشید پس برنگردید از دین اسلام بعد از من در حالی که گمراه باشید یضرب بعضکم رقاب بعض در حالی که میزنند بعض شما گردنهای بعضی را الا لیبلغ الشاهد الغائب آگاه باشید که برساند این احکام و مواعظ کسی که حاضر است مر غائب را فلعل بعض من یبلغه ان یکون اوعی له من بعض من سمعه پس شاید بعضی آنکه میرسد او را آگاه دارنده تر باشد مر آن را از بعضی آنکه شنیده است آن را فکان محمد اذا ذکره یقول صدق النبی صلی الله علیه وسلم پس بود محمد بن سیرین وقتی که ذکر میکرد این را میگفت راست گفته است پیغمبر خدا ثم قال الا هل بلغت مرتین پس فرمود آیا رسانیدم احکام الهی را دو بار فرمود **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان الثوری عن قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب ان اناسا من الیهود قالوا مرویست از طارق بن شهاب که بتحقیق مردمی چند از یهود گفتند لو نزلت هذه الآیة فینا اگر نازل شدی مثل این آیت در میان ما لاتخذنا ذلک الیوم عیدا فقال عمر ای آیة پس گفت عمر کدام آیت را میگوئید قالوا الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا گفتند این آیت ترجمه آیت که امروز تکمیل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را فقال عمر انی لاعلم ای مکان انزلت پس گفت عمر بتحقیق من میدانم بکدام جای نازل شده است انزلت ورسول الله صلی الله علیه وسلم واقف بعرفة نازل کرده شده در حالی که رسول خدا استاده بود بعرفه یعنی عرفه روز عید ماست و در ترمذی از حدیث ابن عباس آورده فی یوم عیدین یوم جمعة ویوم عرفة **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة عن عائشة قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه برآمدیم با رسول خدا در سال حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحجة پس بعضی از ما کسی بود که احرام بسته بعمره و بعضی از ما کسی بود که احرام حج بسته بود واهل رسول الله صلی الله علیه وسلم بالحج و احرام بسته بود رسول خدا بحج واما من اهل بالحج او جمع الحج والعمرة واما کسی که احرام بسته بحج یا جمع کرد حج و عمره را فلم یحلوا حتی یوم النحر پس برنیامدند تا روز نحر

در قرآن در شأن یتیمان الآیة الاولی التی قال فیها ما ذکرنا یعنی آیه نخستین است که فرموده است در آن و آن قوله ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء قالت عائشة وقول الله تعالی فی الآیة الاخری گفت عائشه و قول خدای تعالی در آن آیه دیگر که نیز گفته است وترغبون ان تنکحوهن مراد از آن رغبت هی رغبة احدکم عن یتیمته التی تکون فی حجره حین تکون قلیلة المال والجمال رغبت یعنی اعراض یکی از شما است از یتیمه خود که در کنار تربیت دارند وقتیکه باشد کم مال و کم جمال پس نمی خواهند او را که نکاح کرده مهر دهند او را بدیگری با مال حصه که فرض اوست تا بر فاه معیشت کند بخیال آنکه خود وارث شوند او را بعد موت وی فنهوا ان تنکحوا ما رغبوا فی مالها وجمالها من یتامی النساء الا بالقسط پس نهی کرده شدند در آیت اولی اینکه نکاح کنند زنی را که رغبت کرده اید در مال و جمال وی از یتیمان زنان مگر بعدل ورا ستی من اجل رغبتهم عنهن از سبب اعراض ایشان از یتیمان زنان که کم مال و کم جمال زیرا چه نکاح مهر و قسیم یتیمه در رغبت برابر باید چون یکی را رغبت نکردند از دیگر نیز ممنوع شدند و در تفسیر سورة نساء زیاده تر واضح کرده

باب الشرکة فی الارضین وغیرها

حکم شرکت در زمینها و جز آن چون دار و بستان و ادو جواز قسمت آن است **حدثنا** عبد الله بن محمد مسندی قال حدثنا هشام بن یوسف صنعانی یمانی قال اخبرنا معمر عن الزهری عن ابی سلمة عن جابر بن عبد الله قال انما جعل النبی صلی الله علیه وسلم الشفعة فی کل ما لم یقسم نگردانیده است آنحضرت حق شفعه را مگر در هر چیزی که قسمت کرده نشده فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة پس وقتیکه واقع شوند حدهای هر حصه از آن جدا جدا بقسمت و گردانیده شوند راه ها از همدیگر و جدا کرده شوند و تمام شود قسمت این نیست شفعه و کلام در بیان حدیث در شفعه گذشت

باب اذا اقتسم

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك وقال مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع يعني امام مالك رضي الله عنه دربن طريق لفظ في حجة الوداع زياده كرده است ودر روايت سابق كه از ابن عبد الرحمن از عروه از عائشه آورده اين كلمه را نيا ورده حدثنا اسمعيل قال حدثنا مالك مثله اسمعيل گفت حديث كرد مارا مالك مثل اين حديث حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب قال حدثنا عامر بن سعد عن ابيه رضي الله عنه قال عادني النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع گفت سعد بن ابي وقاص پدر عامر عيادت كرد مرا پيغمبر خدا در حج وداع من وجع اشفيت منه على الموت از بيماري ودردي كه مشرف شدم من از آن بر موت ونزديك بمردن رسيدم اشفيت بشين معجمه وفا بمعنے اشرفت است فقلت يا رسول الله بلغ بي من الوجع ما ترى وانا ذو مال ولا يرثني الا ابنة لي واحدة گفتم اي رسول خدا رسيده است مرا از درد حالي كه مي بيني ومن مالدارم ووارث نميشود مرا مگر يك دختري فاتصدق بثلثي مالي قال لا آيا تصدق كنم بدو ثلث از مال خود فرمود نه قلت افاتصدق بشطره قال لا گفتم آيا تصدق كنم نصف مال خود را فرمودند در اول بحذف همزه استفهام ودرين قول باثبات همزه قلت فالثلث قال الثلث والثلث كثير گفتم پس سيوم حصه فرمود سيوم حصه ده وسيوم حصه بسيار است انك ان تذر ورثتك اغنياء خير من ان تذرهم عالة وتحقيق تو اينكه بگذاري وارثان خود را غني بهتر است از اينكه بگذاري فقرا وبينوا يتكففون الناس درحالي كه گدائي كنند مردم را وكفاف جويند يا كفها نهند پيش مردم بگدائي وليست تنفق نفقة تبتغي بها وجه الله الا اجرت بها يعني نفقه كه طلب ميكني بآن رضاي خدا الا اجرت بها مگر آنكه اجر داده ميشوي بآن نفقه حتى اللقمة تجعلها في في امرأتك تا آنكه لقمه كه ميگذاري آن را در دهان زن خود يعني براي خدا فرموده او هرچه ميكني موجب ثواب آخرت است قلت يا رسول الله أخلف بعد اصحابي گفتم اي رسول خدا آيا گذاشته ميشوم بمكه بعد ياران من كه ميروند با تو بمدينه اخلف بهمزه مفتوحه وضم خاء معجمه وتشديد لام مفتوحه است قال انك لن تخلف فرمود تو گذاشته نميشوي فتعمل عملا تبتغي بها وجه الله پس عمل ميكني عملي كه ميخواهي بآن رضاي خدا اشارت بدرازي عمر اوست كلمه بها ضمير مؤنث گويا باعتبار تاويل عمل بحسنه است ودر بعضے نسخ صحيحه به بضمير مذكر است وهو الاوفق الا ازددت به درجة ورفعة مگر آنكه زياده ميشوي بآن از روي مرتبه ورفعت شان ولعلك تخلف حتى ينتفع بك اقوام وشايد كه تو گذاشته شوي در دنيا تا منتفع شوند بتو مردمان بهدايت ويضر بك آخرون ومتضرر شوند بتو ديگران از اهل شرك اللهم امض لاصحابي هجرتهم ولا تردهم على اعقابهم بار خدايا تمام كن اصحاب مرا هجرت ايشان راكه از مكه بمدينه است وبازمگردان ايشان را بر پس ايشان بترك هجرت ورجوع از درستي وراستي حال ايشان لكن البائس سعد بن خولة ليكن قوالي زهيست يعني آن كسے كه اثر بوس بود بروي از شدت فقر وحاجت سعد بن خوله عامري مهاجري بدريست رثى له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان توفي بمكة اندوهگين شد از جهت او رسول خدا اينكه بمرد بمكه از آنكه سوت او بزمينے بود كه هجرت كرده بود از آنجا وناخوش داشت مردن در ان وآرزو داشت كه مرقد او در مدينه باشد حدثني ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى

الجزء العاشر شرح الاسلام | باب الشركة

وچون شفعه باقي نماند ظاهر شد كه حق رجوع از قسمت هم نيست چه اگر رجوع جائز باشد شفعه نيز باز ثابت گردد وگفته وقيل باب الاشتراك في الذهب والفضة جواز انبازي كردن با يكديگر در زر وسيم بيع وشراي آن يا عقد شركت دران اجماع وا رد علما بر آنكه شركت جائز است اگر بر آورده هريكے مانند آنچه بر آورد ديگري از درهم يا دنانير ويا ميز مال را يا تميز نا نيس تصرف كنند هر دو شريك دران وقائم گردانند هريكے ديگري را بجاي ذات خود واختلاف كرده اند در آنكه باشد از يك جانب ويا برد از يديگر درهم منع كرده اند آن را احمد وثوري جائز گفته وما يكون فيه من الصرف وجواز اشتراك در آنچه باشد دران بيع صرف چون در اسم مغشوشه ديا پاره زر وسيم غير مضروب خرد آن حدثني عمرو بن علي الفلاس قال حدثنا ابو عاصم عن عثمان يعني ابن الاسود قال اخبرني سليمان بن ابي مسلم قال سألت ابا المنهال عن الصرف يدا بيد پس گفت ابو منهال خريد كردم من وشريكے كه مراست چيزي را بالنقد صرف است چيست ونسيه والطرق راستي يعني بعضے را احينين وبعضے را خبان بنجا ونسيه فجاءنا البراء بن عازب فسالناه پس آمد بار براء بن عازب صحابي پس پرسيدم اورا از حكم آن فقال فعلت انا وشريكي زيد بن ارقم پس گفت همچنين كردم من وشريكه من زيد بن ارقم وسالنا النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال وپرسيدم آن حضرت را از حكم آن پس فرمود ما كان يدا بيد فخذوه آنچه باشد از بيع صرف دست بدست پس بگيريد آن را وما كان نسيئة فردوه وآنچه باشد از آن بطريق نسيه پس بگذاريد آن را همچنين است در روايت كريمه بفتح ذال معجمه وتخفيف از حطه

بن عقبة عن نافع ان ابن عمر اخبرهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حلق راسه مرویست از نافع
که تحقیق ابن عمر خبر داد ایشان را که بتحقیق رسول خدا تراشید موی سر خود فی حجة الوداع در حج وداع بعد
فراغ از ارکان حج و این حلاق معمر بن عبد الله بود مرویست از امام احمد که آنحضرت روی کرد بوی در حالی که
بود بر سر آنحضرت و استره در دست داشت فرمود ای معمر سترده رسول خدا سر خود را تا نرمه گوش و در دست
تو موسی هست یعنی این همه اعتماد کرده بر اخلاص او گفت بخدا سوگند که این از نعمتهای الهی است و منت
اوست بر من در روایت صحیحین آمده که [illegible] راست را پس قسمت کرد موها را آنکه نزدیک بود و حلق
کرد جانب چپ را و فرمود کجاست ابو [illegible] کرده که ناخن انگشتان گرفت و قسمت
کرد آن را بر مردم **حدثنا** عبید [illegible] بکر قال حدثنا ابن جریج
قال اخبرنی موسی بن عقبة عن نافع [illegible] داده او را ابن عمر ان النبی صلی الله علیه
وسلم حلق فی حجة الوداع واناس من اصحابه [illegible] بود در حج وداع و مردم دیگر از اصحاب
آنحضرت و قصر بعضهم و کوتاه کردند موی سر [illegible] یحیی بن قزعة قال حدثنا مالک عن
ابن شهاب ح وقال اللیث حدثنی یونس عن [illegible] عبید الله بن عبد الله ان ابن عباس
اخبره اقبل یسیر علی حمار حدیث کرد عبید الله بن [illegible] ابن عباس خبر داده او را که وی آمد در حالی
که سیر میکرد بر خر ورسول الله صلی الله علیه وسلم قائم بمنی فی حجة الوداع یصلی بالناس و رسول خدا استاده بود
بمنی در حج وداع در حالی که نماز میکرد بمردم فسار الحمار بین یدی بعض الصف ثم نزل عنه پس راه رفت خر پیش
بعضی از صف پس نزول کرد از خر فصف مع الناس پس صف بست با مردم **حدثنا** مسدد قال حدثنی
یحیی عن هشام قال حدثنی ابی قال سئل اسامة گفت هشام حدیث کرد مرا پدر من عروه بن زبیر گفت پرسیده
شد اسامه بن زید وانا شاهد عن سیر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجته و من میدیدم رفتن رسول
خدا در حج او فقال العنق پس بود سیر میانه بعضی گویند یعنی سیر سریع است فاذا وجد فجوة نص پس وقتیکه یافتی
گشادگی نص سیر میکرد سخت **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن یحیی بن سعید عن عدی
بن ثابت عن عبد الله بن یزید الخطمی ان ابا ایوب اخبره انه صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
حجة الوداع ابو ایوب خبر داده است عبد الله بن یزید را که وی نماز گذارد با رسول خدا در حجة الوداع
المغرب والعشاء جمیعا نماز مغرب و عشا در حالی که جمع کرده بود این هر دو نماز را **باب** غزوة تبوک
موضعی هست از شام از مدینه چهارده مرحله است و از آنجا تا دمشق یازده مرحله و این غزوه در شهر رجب سال
نهم پیش از حج وداع است و هی غزوة العسرة و آن را غزوه دشواری نامیده اند در دشواریها که درین
غزوه بود از تنگی زاد و راحله در ایام قحط و هوای گرم واقع شده و مغازهای دور و دراز گذشته اند با این
همه با لشکر قیصر روم محارب بود **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید بن عبد الله
بن ابی بردة عن ابی موسی قال ارسلنی اصحابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم اساله الحملان
لهم گفت ابو موسی اشعری فرستادند یاران من نزد رسول خدا در حالی که طلب میکنم از آنحضرت مرکب

الجزء العاشر شرح الاسلام

باب الشرکة

داد آن حضرت زمین خیبر یهود را که اهل ذمه بودند
قسمت کرده بودند لیکن با آنکه عمل کنند از اهل زراعت
و کاشت نمایند و لیکن شطر ما یخرج منها باشد
مر ایشان را باشد نصف آنچه بر آید از آن زمین
باب قسمة الغنم والعدل فیها بخش کردن
گوسفندان و عدالت نمودن در آن و حدیث
باب اگرچه نه مشعر بشرکت است و نه بعدالت و لیکن
عینی او گفت که چون امر بخش کردن ضحایا بر
جماعت صحابه ظاهر در عمل بعدالت است زیرا که
بجهت آنچه ممکن باشد در گوسفندان و شرکت
آن جماعت است متبرع و التزام شارع بابن مناسب
مناسب باشد **حدثنا** قتیبة بن سعید
قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب
عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها
علی اصحابه ضحایا بتحقیق آنحضرت داد عقبه را
گوسفندان که قسمت کند آن را بر یاران آنحضرت
بطریق قربانیها فبقی عتود پس باقی ماند بزغاله
فذکره لرسول الله پس ذکر کرد عقبه آن را مر
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال ضح
به انت پس فرمود قربانی کن بآن عتود تو ای
عقبه **باب** الشرکة فی الطعام وغیره
جواز شرکت در طعام و جز آن از هر چه تملک کرده شود
ویذکر ان رجلا ساوم شیئا فغمزه آخر و ذکر
کرده میشود که بتحقیق مردی بها کرد با کسی چیزی را
پس اشارت کرد او را مردی دیگر چیزی که مشعر شد
بشرکت در آن فرای عمر ان له شرکة پس دید عمر
رضی الله عنه و فتیکه مشاهده کرد این حال را
که مر این مرد دیگر را با مرد مساوم شرکت هست **حدثنا**
اصبغ بن الفرج قال اخبرنی عبد الله
بن وهب قال اخبرنی سعید بن ابی ایوب قال
عن زهرة بن معبد عن جده عبد الله

حملان البعض جار حملهم اذ هم معه فی جیش العسرة وهی غزوة تبوک زیرا که بودند ایشان با آنحضرت در جیش عسرت و آن غزوه تبوک است فقلت یا نبی الله ان اصحابی ارسلونی الیک لتحملهم پس گفتم ای پیغمبر خدا بتحقیق یاران من فرستاده اند مرا نزد تو تا سوار کنی ایشان را فقال والله لا احملکم علی شیء پس فرمود بخدا سوار نمیکنم شما را بر هیچ چیز ووافقته وهو غضبان ولا اشعر و رسیدم آن حضرت را در حالی که خشمناک بود و نمیدانستم که در خشم بوده است ورجعت حزینا من منع النبی صلی الله علیه وسلم وبازگشتم اندوهناک از منع کردن پیغمبر خدا ومن مخافة ان یکون النبی صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه علی واز ترس اینکه پیغمبر خدا غضب کرده است بر من فرجعت الی اصحابی فاخبرتهم الذی قال النبی صلی الله علیه وسلم پس بازگشتم بسوی یاران خود و خبر دادم ایشان را آنچه فرموده بود پیغمبر خدا فلم البث الا سویعة پس درنگ نکردم مگر ساعتی سویعت تصغیر ساعت است اذ سمعت بلالا ینادی این عبد الله بن قیس ناگاه شنیدم بلال را که ندا میکند کجاست عبد الله بن قیس نام ابو موسی است فاجبته پس اجابت کردم بلال را فقال اجب رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعوک پس گفت اجابت کن رسول خدا را که میخواند ترا فلما اتیته قال خذ هاتین القرینتین وهاتین القرینتین لستة ابعرة پس وقتیکه آمدم نزد آنحضرت فرمود بگیر این دو شتر که در یک ریسمان اند و این دو شتر که یکجا بسته شده اند و شش شتر را اشارت کرد گویا سه بار فرمود و راوی بر دو بار اقتصار کرد و آخر بیان نمود که شش شتر را فرمود کرمانی میگوید که قرین صادق می آید بر اکثر ازین پس احتمال دارد که هر قرین سه نفر شتر باشد و ستة ابعرة برای تاکید باشد انتهی پوشیده نماند که برین تقدیر تثنیه اول که هاتین و قرینتین معنی ندارد بلسه بصیغه جمع ذکر میکرد ابتاعهن حینئذ من سعد که خریده بود آنها را درین وقت از سعد بن عباده اگر گوئی در باب قدوم اشعریین گذشته که آن حضرت پنج شتر از شتران غنیمت داد جواب گفته اند که قضیه متعدد است نزد قدوم اینها پنج شتر داده بود و درین غزوه شش نفر شتر عطا کرده و عقد باب بر ترجمه جدا مشعر است باین معنی یا آنکه این شتران که از سعد خریده از مال غنیمت بود و نیز قدوم اشعریان در سال هفتم است و این غزوه در سال نهم بوده است پس ظاهر آنست که قضیه متعدد باشد و بار ها مذکور شده که عدد اقل منافی نسبت باکثر فانطلق بهن الی اصحابک پس ببر اینها را بسوی یاران خود فقل ان الله او قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحملکم علی هؤلاء فارکبوهن و بگو بتحقیق خدا یا فرمود بتحقیق رسول خدا سوار میکند شما را برین شتران فانطلقت الیهم بهن پس رفتم بسوی یاران با این شتران فقلت ان النبی صلی الله علیه وسلم یحملکم علی هؤلاء پس گفتم بتحقیق پیغمبر خدا سوار میکند شما را برین شتران ولکنی والله لا ادعکم حتی ینطلق معی بعضکم ولیکن بخدا سوگند نمیگذارم شما را تا آنکه میرود با من بعضی از شما الی من سمع مقالة رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی کسیکه شنیده فرموده رسول خدا را لا تظنوا انی حدثتکم شیئا لم یقله رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان نکنید که من گفته ام شما را چیزیکه نفرموده آن را رسول خدا فقالوا لی والله انک عندنا لمصدق پس گفتند مرا بخدا سوگند بتحقیق تو نزد ما تصدیق کرده شده یعنی راست گوئی ولنفعلن ما احببت و هر آئینه میکنیم چیزی را که دوست داری تو فانطلق ابو موسی بنفر ...

... حدثنا مسدد قال حدثنا ... ان النبی صلی الله علیه وسلم ... کان یحج به جده عبد الله ... الی السوق فیشتری الطعام ... فیلقاه ابن عمر وابن الزبیر فیقولان له اشرکنا پس ملاقات میکردند او را ابن عمر وابن زبیر پس میگفتند او را که ما را شریک گردان در طعام فان النبی صلی الله علیه وسلم قد دعا لک بالبرکة زیرا که بتحقیق آن حضرت دعا کرده مر ترا به برکت فیشرکهم پس شریک میکرد ایشان را در طعام و در گذشت اختلاف و اختیار ما در حکم غیر طعام برین قیاس باشد فربما اصاب الراحلة کما هی فیبعث بها الی المنزل پس بسا که میرسید و می یافت عبد الله از طعام بسبب بیع و شرا و حصول ربح و یا ... بعد ادای حصه شرکا آنچه مکر بود فیبعث بها الی المنزل پس میفرستاد آن شتر بر طعام را بخانه قال ابو عبد الله گفت مولف اذا قال الرجل للرجل اشرکنی فاذا سکت فیکون شریکه بالنصف پس اگر خاموش ماند آن مرد دیگر می باشد آن مرد طالب شریک وی بنصف آنچه خواسته است شرکت در آن باب الشرکة فی الرقیق جواز شرکت در مملوک روا باشد یا غلام

حدثنا مسدد قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعتق شرکا له فی مملوک وجب علیه ان یعتق کله ان کان له مال قدر ثمنه کسیکه آزاد کند حصه که مر اوراست در مملوک واجب گردد بروی اینکه آزاد کند تمام آن را اگر باشد مر آزاد کننده را مالی بقدر بهای آن مملوک پس بیان کرد کیفیت عتاق کردن این حصه دار تمام مملوک را و فرمود یقام قیمة عدل ویعطی شرکاؤه حصتهم قیمت کرده شود آن مملوک بقیمت راست بی تفاوت و داده شود شریکان مملوک را حصه های ایشان از قیمت ویخلی سبیل المعتق و کشاده کرده شود راه آزاد کرده شده را تا تمام برسد حدثنا ابو النعمان قال حدثنا جریر بن حازم عن قتادة عن النضر بن انس عن بشیر بن نهیک عن ابی هریرة

پس را بی شد ابو موسی باچه کس از شیاطین انوالذین سمعوا قول رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آنکه آمد نزد جمعے که شنیده بودند قول رسول خدا را منعه ایاهم ثم اعطاء هم بعد منع کردن آنحضرت ایشان را پس عطا کردن ایشان را بعد از آن فحدثوهم بمثل ما حدثهم به ابو موسی پس گفتند این جماعت مانند چیزی که گفته بود ایشان را ابو موسی مبالغه ابو موسی در شنیدن این جماعت از آن بود که آنها تردد کرده بودند که آنحضرت با آن کرم ذاتی و عنایتی که با شتریان داشتند منع عطا کرده باشد با آنکه متصل بهان طلب کرده عنایت فرموده **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن شعبة عن الحکم عن مصعب بن سعد عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی تبوک مروایست از سعد پدر مصعب بتحقیق رسول خدا برآمد بجانب تبوک واستخلف علیا و خلیفه کرد در مدینه علی بن ابی طالب را رضی الله عنه فقال اتخلفنی فی الصبیان والنساء پس گفت علی بن ابی طالب آیا میگذاری مرا در خورد سالان و زنان قال الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی فرمود آیا راضی نیستی تو اینکه باشی از من بجای هارون از موسی یعنی چنانچه موسی هارون را بر قوم گذاشته بوعده طور رفته بود من ترا بر اهل و عیال خود گذاشته میروم الا انه لیس نبی بعدی مگر آنکه نیست پیغمبری بعد از من یعنی بهارون تمام مماثلت نداری از آنکه وی پیغمبرے بوده و بعد از پیغمبری من دیگری پیغمبر نتواند شد پوشیده نماند که هارون بعد از وفات موسی خلیفه موسی نبود از آنکه چهل سال پیش از موسی وفات یافته است پس ظاهر شد که این خلافت در ایام حیات موسی بوده است و علی بن ابی طالب را نیز همین مرتبه باشد که در رفتن تبوک خلیفه آنحضرت بوده نه بعد از وفات و از اقوی دلائل شیعه بر خلافت علی رضی الله عنه بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این حدیث است و دعوی میکنند که قطعی الدلالت است برین معنی و مقرر ایشان این است که دلیل خلافت قطعی باید فلا یصلح للتمسک اصلا و این سخن بجای خود مفصل تر ازین ذکر یافته است وقال ابو داود حدثنا شعبة عن الحکم قال سمعت مصعبا و گفته ابو داود و سلیمان طیالسی حدیث کرده مرا شعبه از حکم گفت حکم شنیدم مصعب را مقصود ازین تعلیق آنست که در اسناد سابق حکم از مصعب گفته و موهم تدلیس بود درین اسناد بطریق تحدیث و سماع آورده راه توهم تدلیس بر بسته است **حدثنا** عبید الله بن سعید قال حدثنا محمد بن بکر قال اخبرنا ابن جریج قال سمعت عطاء یخبر گفت ابن جریج شنیدم عطا را در حالی که خبر میداد قال اخبرنی صفوان بن یعلی بن امیة عن ابیه گفت عطا خبر داد مرا صفوان بن یعلی بن امیه از پدر خود یعلی بن امیه قال غزوت مع النبی صلی الله علیه وسلم العسیرة گفت غزا کردم با پیغمبر خدا غزوه عسیره را نام غزوه تبوک است از جهت سختیها که درین غزوه یافته بودند قال کان یعلی یقول تلک الغزوة اوثق اعمالی عندی گفت صفوان بود یعلی که میگفت این غزوه تبوک محکم ترین عملهای من است نزد من یعنی امید ثواب ازین غزوه بیشتر دارم قال عطاء فقال صفوان قال یعلی فکان لی اجیر گفت عطا گفت صفوان گفت یعلی بود مرا مزدوری فقاتل انسانا فعض احدهما ید الاخر پس خصومت کرد مردی را پس گزید یکی از آن دو دست دیگری را قال عطاء فلقد اخبرنی صفوان ایهما عض الاخر فنسیته گفت عطا بتحقیق خبر داده بود مرا صفوان که دام ازین دو گزید دیگری را پس فراموش کرده ام آن را قال فانتزع المعضوض یده من فی العاض گفت پس کشید آنکه گزیده شده بود دست خود از دهان گزنده فانتزع احدی ثنیتیه پس کند یکی از دو دندان پیش او فاتیا النبی صلی الله علیه وسلم فاهدر ثنیته پس آمدند نزد پیغمبر خدا و هدر کرد آن حضرت دندان او را و بدل آن را از دیت و قصاص نرسانید قال عطاء

الجزء العاشر صحیح الاسلام | باب الشرکة

فالبدن بینهم باجمعه بدنه عطف خاص بر عام است یعنی حکم شریک شدن در ستور که فرستاده شود بحرم و در شتران واذا اشترک الرجل رجلا فی هدیه بعد ما اهدی و وقتیکه شریک گرداند مردی مردی دیگر را در هدی خود بعد از آنکه هدی فرستاد بحرم **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید قال اخبرنا عبد الملک بن جریج عن عطاء عن جابر و عن طاؤس عن ابن عباس قالا قدم النبی صلی الله علیه وسلم صبح رابعة من ذی الحجة مهلین بالحج گفتند جابر و ابن عباس هرگاه قدوم آورد آنحضرت بمکه صبح چهارم شهر ذی حجه بحالے که محرم بودند بحج لا یخلطهم شیء نخلوط نبود ایشان را در احرام حج چیزے دیگر از احرام عمره فلما قدمنا امرنا پس وقتیکه قدوم آوردیم بمکه را امر کرد ما را آنحضرت بگردانیدن احرام حج احرام عمره فجعلناها عمرة پس گردانیدیم حج را عمره و ان نحل الی نسائنا و امر کرد اینکه حلال شویم بگذاردن عمره و نزدیک شویم بزنان خود ففشت فی ذلک المقالة پس پراگنده و بسیار شد درین امر گفتگوی مردم بطریق استبعاد قال عطاء فقال جابر فیروح احدنا الی منی و ذکره یقطر منیا گفت عطا در روایت خود که گفت جابر در بیان مقال اصحاب اما برود یکی از ما بسوی منا باحرام حج بعد حلال شدن از عمره و رسیدن بزنان و حال آنکه

وحسبته انه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت عطا وگمان دارم صفوان را که بتحقیق گفت فرمود پیغمبر
افيدع يده فى فيك تقضمها آیا بگذارد دست خود را در دهان تو که بخایی آن را کما تقضم الفحل تقضمها کو یا در
دهان شتر نر است که بخایدن آن را **باب** حدیث کعب بن مالك در بیان حدیث کعب بن مالک و ذکر تخلف او و
توبه او وقول الله تعالى وعلى الثلاثة الذين خلفوا و در بیان این قول خدا و بر سه کس که تخلف کردند در غزوه تبوک کعب
بن مالک و مرارة بن الربیع و هلال بن امیه حاصل آیت این است که حق جل شانه عفو کرد و توبه آنها قبول افتاد حدثنا
يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك ان
عبد الله بن كعب وكان قائد كعب من بنيه حين عمي روایت از عبد الرحمن که بتحقیق عبد الله بن کعب بود و دی
عصاکش کعب از جمله پسران او هنگامی که کور شده قال سمعت كعب بن مالك يحدث گفت عبد الرحمن شنیدم
کعب بن مالک را میگفت حين تخلف عن قصة تبوك هنگامی که تخلف کرد از واقعه تبوک و نوا اند که کلمه عن متعلق
باشد بیحدث یعنی حدیث میکرد قصه تبوک قال كعب لم اتخلف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت کعب
تخلف نکرده و نبودم از همراهی رسول خدا فى غزوة غزاها الا فى غزوة تبوك در هیچ غزوه که غزا کرد آن حضرت آن را
مگر در غزوه تبوک غير انى كنت تخلفت فى غزوة بدر جز آنکه تخلف کردم در غزوه بدر ولم يعاتب احد تخلف عنها
و عتاب کرده نشد هیچ یکی که تخلف کرده از غزوه بدر انما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد عير قريش جز این نیست که برآمد
رسول خدا از مدینه در حالی که میخواهد کاروان قریش را که نقض عهد کرده بودند یعنی در مردم اول این چنین ظاهر کرده حتى
جمع الله بينهم وبين عدوهم على غير ميعاد تا آنکه جمع کرد خدا میان مسلمانان و میان اعدای ایشان بر غیر جای و عده
یعنی بحسب اتفاق بمقابله بالشکر قیصر روم در جای افتاد که مقرر نبود ولقد شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
ليلة العقبة و بتحقیق حاضر شده ام با رسول خدا شب عقبه که پیش از هجرت بوده است حين تواثقنا على الاسلام
هنگامی که مبایعت کردیم بر اسلام و پیمان بستیم آنحضرت را وما احب ان لى بها مشهد بدر و دوست نمیدارم اینکه مرا
بدل آن مشهد بدر باشد وان كانت بدر اذكر فى الناس منها و اگرچه هست غزوه بدر مشهورتر نزد مردم در فضیلت
از ليلة العقبة كان من خبرى انى لم اكن قط هست خبر حال من اینکه نبودم من هرگز اقوى ولا ايسر حين تخلفت عنه
فى هذه الغزوة قوی تر و بسامان هنگامیکه باز ماندم از آنحضرت در غزوه تبوک والله ما اجتمعت عندى قبله راحلتان
بخدا سوگند جمع نشده بود نزد من پیش از ین دو شتر سواری هرگز حتى جمعتهما فى تلك الغزوة تا آنکه جمع کردم دو شتر را در آن
غزوه ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد غزوة الا ورى بغيرها و نبود عادت شریف رسول خدا که خواهد
غزوه را مگر آنکه پوشیدی بغیر آن و در وهم انداختی که قصد جای دیگر دارد چنانکه درین غزوه ظاهر کرد که بر کاروان
قریش میرود حتى كانت تلك الغزوة غزاها تا آنکه بود این غزوه که غزا کرد آن را رسول الله صلى الله عليه وسلم فى
حر شديد رسول خدا در گرمی سخت واستقبل سفرا بعيدا ومفازا وعدوا كثيرا و پیش گرفت سفری دور و صحرا
و دشمنان بسیار که قیصر روم بود فجلى للمسلمين امرهم پس ظاهر کرد مسلمانان را حال اعدا ليتاهبوا اهبة غزوهم
تا آماده کنند ضروریات سفر و اسباب جنگ آنها فاخبرهم بوجهه الذى يريد پس خبر داد مسلمانان را بطوری که میخواست
والمسلمون مع رسول الله صلى الله عليه وسلم كثير و مسلمانان درین وقت با رسول خدا بسیار بودند

الجزء العاشر شیخ الاسلام | باب التشریکة

ولو انى استقبلت من امرى ما استدبرت ما اهديت
و اگر پیش می آمد مرا آنچه پس گذاشتم انکار و حال خود حینی را که پس
دانستم از علم جواز عمره در اشهر حج و حلال گشتن
از آن بیشتر یکی زبان و بازبیچ احرام بستن و نگذارد
آن هدی نمی فرستادم که هدی فرستادن مانع شده
مرا از فسخ حج بعمره ولولا ان معى الهدى لاحللت
و اگر نمی بود این حال که با من هدی است هر آئینه
حلال میشدم که باکی نیست مرا از ان و عمل میکردم
بر زور عم جاهلیت بفعل خود یا کسی را بتبعیت من
شاق نشدی فقام سراقة بن مالك بن جعشم
فقال سراقه بضم سین مهمله و را و قاف و جعشم
بضم جیم و شین معجمه و سکون عین مهمله در بیان نیز
است و سراقه که از مشاهیر صحابه است پس گفت
يا رسول الله هى لنا او للابد عمره در اشهر حج برای
ما صحابه است یا از برای همیشه را فقال لا بل للابد
پس فرمودند نه بلکه جای روا باشد بلکه برای
همیشه است قال گفت راوی وجاء على بن ابى طالب
و آمد علی مرتضی از یمن که فرستاده بود آنحضرت
برای گرفتن خمس درین ضمن فقال احدهما عبد
که راوی از عطا و طاوس است میگوید پس گفت
یکی ازین دو شیخ من یعنی عطا از جابر در بیان
تلبیه امیر المؤمنین علی در آن وقت یقول لبيك
علي لبيك بما اهل به رسول الله احرام بستم
تلبیه میگویم بانچه تلبیه گفت بآن پیغمبر خدا صلی

کتاب حافظ یرید الدیوان جمع نمیکر دایشان را کتابی ضابط بجز این کتاب حافظ دیوان را یعنی دفتر دیوان این قول زهریست مسلم در روایتی آورده یزیدون علی عشرة آلاف یعنی زیادتی میکردند بر ده هزار ودر اکلیل حاکم از حدیث معاذ آورده که زیاده برسی هزار بودند و باین جزم کرده است ابن اسحاق در مغازی وواقدی باسنادی موصول آورده که بود با ایشان ده هزار اسپ و از ابی زرعه منقول است که بودند درین غزوه چهل هزار و توفیق داده اند درین روایات باینکه آنچه در روایت ابو مسلم واقع شده محمول بر سواران است ودر روایت ابی زرعه که چهل هزار گفته بروایت اکلیل مخالفتی ندارد از آنکه ابی زرعه کسور را جمع کرده چهل گفته و تو شاید نماند که هرگاه عدد باین مرتبه رسیده هر یک بقیاس تخمین خود خبر داده ولهذا گفته اند لا یجمعهم کتاب حافظ یعنی چه جای ملاحظه نظر و تخمین قال کعب فما رجل یرید ان یتغیب الا ظن ان سیخفی له مالم ینزل فیه وحی الله گفت کعب نه بود مردی که اراده کردی این را که غائب شود مگر آنکه تحقیق وی گمان کردی که پوشیده ماند از شر لشکر مادامی که نازل نشود وحی آسمانی خدای وغزا رسول الله صلى الله عليه وسلم تلك الغزوة وقصد غزا کرد رسول خدا این غزوه را حین طابت الثمار والظلال هنگامی که رسیده بود میوها و سایهای درختان وتجهز رسول الله صلى الله عليه وسلم والمسلمون معه وسامان کرد رسول خدا و مسلمانان با آنحضرت فطفقت اغدو لكي اتجهز معهم پس گشتم من که روز میکنم اینکه سامان کنم با ایشان فارجع ولم اقض شيئا پس رجوع کردم در حالی که کاری نکرده ام فاقول في نفسي انا قادر عليه پس میگویم در دل خود که من قدرت دارم بر سامان فلم يزل يتمادى بي پس همواره تمادی کرد بمن حال یعنی در توقف می انداخت حتی اشتد بالناس الجد تا آنکه سخت شد بر مردم کوشش در کار فاصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم والمسلمون معه پس صباح کرد بعزم سفر رسول خدا و مسلمانان با آنحضرت بر آمدند ولم اقض من جهازي شيئا و نساختم از سامان خود چیزی فقلت اتجهز بعده بيوم او يومين ثم الحقهم پس گفتم سامان بکنم پس ازین بیک روز یا دو روز باز پس لحوق میشوم ایشان را فغدوت بعد ان فصلوا لاتجهز پس روز کردم بعد از آنکه جدا شدند تا سامان کنم فرجعت ولم اقض شيئا پس رجوع کردم و نساختم چیزی ثم غدوت ثم رجعت ولم اقض شيئا فلم يزل بي حتى اسرعوا پس همیشه بود بمن این حال تا آنکه شتاب کردند و رفتند وتفارط الغزو و فوت شد وقت غزو وتفارط تفاوت وطارهمتين بمعنی فات گرمانی گوید بمعنی تباعد است و فرط بمعنی سابق است وهممت ان ارتحل فادركهم وقصد کردم اینکه سفر کنم پس دریابم ایشان را فليتني فعلت فلم يقدر لي ذلك پس کاشکی من کردمی لیکن تقدیر کرده نشده بود مرا آن رفتن فكنت اذا خرجت في الناس بعد خروج رسول الله صلى الله عليه وسلم پس بودم من وقتی که بیرون می آمدم در مردم بعد از برآمدن رسول خدا فطفت فيهم پس طواف کردمی در مردم احزنني اني لا ارى الا رجلا مغموصا عليه النفاق در اندوه می آورد مرا اینکه بتحقیق من گمان کرده نمیشوم مگر مردی که طعن کرده شده است بروی نفاق مغموص بمیم و غین معجمه و میم و آخر صاد بر وزن مفعول بمعنی مطعون او رجلا ممن عذر الله من الضعفاء یا مردی که معذور داشته خدا در حالی که از ضعفا است ولم يذكرني رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بلغ تبوك و یاد نکرد مرا رسول خدا تا آنکه رسید به تبوک فقال وهو جالس في القوم

باب من عدل عشرة من الغنم بجزور في القسم و کسیکه برابر کرد ده گوسفند را بیک شتر در قسمت موافق قیمت آن زمان و مکان حدثنا محمد در روایت ابن شبویه محمد بن سلام قال اخبرنا وكيع عن سفيان ثوري عن ابيه سعيد بن مسروق عن عباية بموحده پیش از الف و تحتیه بعد از آن عن رافع بکسر راء عن جده رافع بن خديج قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم بذي الحليفة من تهامة گفت رافع بودیم با آن حضرت در ذی الحلیفه که موضعی است از تهامه فاصبنا غنما او ابلا پس رسیدیم و یافتیم گوسفندان و شتران غنیمت را او برای شک است در روایت ابو الوقت و ابو ذر است برای تنویع و تخییر آن را ابو او فعجل القوم پس شتابی کردند قوم پیش از رسیدن آنحضرت حکم وی فاغلوا بها القدور پس بجوش کردند بجوش این غنیمت دیگها را فجاء رسول الله پس آمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فامر بها پس امر کرد باندا اختن دیگها فاكفئت پس برگردانیده شدند ثم عدل عشرة من الغنم بجزور پس از آن نزد قسمت برابر کرده گوسفند را بیک شتر ثم ان بعيرا منها ند پس بتحقیق شتری از آن گریخت وليس في القوم الا خيل يسيرة و نبودند در قوم مگر اسپان اندک فرماه رجل بسهم فحبسه پس تیر انداخت مردی پس باز داشت او را به تیری فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان لهذه البهائم اوابد كاوابد الوحش تحقیق مر این چهار پایها را رمندگان و گریزندگان اند چنانچه رمندگان جانوران وحشی فما غلبكم منها فاصنعوا به هكذا پس آنچه غالب آید شما را از بهایم پس بکنید با آن چنین قال گفت عبایه قال جدي گفت جد من رافع يا رسول الله انا نرجوا ونخاف یا ما خشیم میداریم یا میترسیم شک راوی است ان نلقى العدو غدا اینکه در خوریم دشمن را فردا وليس معنا مدى و نیست با ما کاردی سوای سلاح که برای دشمنان تیار داریم افنذبح بالقصب آیا ذبح کنیم بنی ... اگر ذبح بدست آید فقال پس فرمود

بتبوك پس فرمود و حال آنكه آنحضرت نشسته بود در مردم به تبوك ما فعل كعب بن مالك چه كرد كعب بن مالك

كه حاضر نیست فقال رجل من بنی سلمة پس گفت مردی از بنی سلمه یا رسول الله حبسه برداه و نظره فی عطفیه

ای رسول خدا نگاه داشت او را دو چادر او و نظر كردن او در جانب آن كنایت كرده است از عجب و تكبر است

وی آسودگی یا برد فقال معاذ بن جبل بئس ما قلت پس گفت معاذ بن جبل بد است چیزی كه گفتی تو والله یا رسول الله

ما علمنا علیه الا خیرا بخدا سوگند ای رسول خدا نمیدانیم با كعب مگر نكوئی یعنی سبب تخلف امری ناپسند نخواهد بود

فسكت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال كعب بن مالك فلما بلغنی انه توجه قافلا گفت كعب بن مالك چون

كه رسید مرا كه آنحضرت توجه كرده باین طرف در حالی كه رجوع كرده از این سفر حضرنی همی وطفقت اتذكر الكذب آمد مرا

من و گشتم كه یاد كنم دروغ را واقول بماذا اخرج من سخطه غدا و بگویم بچیزی كه برآیم از غضب آنحضرت فردا كه تشریف

آرد واستعنت علی ذلك بكل ذی رای من اهلی و استعانت جستم برین بهر صاحب رای و فكر از مردم خود فلما قیل

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اظل قادما پس هرگاه گفته شد كه بتحقیق رسول خدا سایه انداخت در حالی

كه قدوم آورده است یعنی نزدیك رسیده است آمدن زاح عنی الباطل رفت از من فكر باطل و دروغ وعرفت انی لن اخرج

منه ابدا بشیئ فیه كذب و دانستم كه بتحقیق من هرگز نمی برآیم از غضب آنحضرت همیشه بچیزی كه در آن دروغ باشد فاجمعت

صدقه پس عزم كردم و آمدم براستی كلام واصبح رسول الله صلی الله علیه وسلم قادما و صباح كرد رسول خدا در

حالی كه قدوم آرنده است در مدینه وكان اذا قدم من سفر بدأ بالمسجد و بود آنحضرت چنانكه قدوم آوردی از سفر

ابتدا میكرد بدخول مسجد فیركع فیه ركعتین ثم جلس للناس پس میگذارد دو ركعت بعد از آن می نشست نزد مردم فلما

فعل ذلك جاءه المخلفون پس هرگاه كرد آن كار آمدند جمعی كه تخلف كردند فطفقوا یعتذرون الیه پس گشتند كه اظهار

عذر میكنند با آنحضرت ویحلفون له و سوگند میخوردند مر آن حضرت را وكانوا بضعة وثمانین رجلا بودند هشتاد

و چند مرد از منافقان انصار و رای عبدالله بن ابی و همراهان او و واقدی گفته و معذرین غفار و غیر آن اعراب

هشتاد و دو نفر بودند بضع بكسر موحده و سكون معجمه بقول مشهور از سه تا نه را گویند و قیل تا پنج یا میان یكی تا چهار یا از

چهار تا نه یا تا هفت و چون از ده بگذرد بضع نمی آرند و نمی گویند بضع و عشرون رجلا قاله القسطلانی فقبل منهم رسول

الله صلی الله علیه وسلم علانیتهم پس قبول كرد از ایشان رسول خدا ظاهر كلام ایشان و بایعهم استغفر لهم

و تجدید بیعت كرد و طلب مغفرت كرد مر ایشان را از خدا ووكل سرائرهم الی الله و سپرد بواطن ایشان را بخدا فجئته

فلما سلمت علیه تبسم تبسم المغضب گفت كعب پس آمدم نزد آنحضرت و هرگاه سلام كردم بر آنحضرت تبسم كرد تبسم

غضب كرده شده مغضب بضم میم و سكون غین معجمه و فتح ضاد معجمه مخففه ثم قال تعال پس فرمود بیا پیشتر فجئت امشی حتی

جلست بین یدیه پس پیشتر آمدم بحالی كه می رفتم تا آنكه نشستم پیش روی آنحضرت فقال لی ما خلفك الم تكن قد

ابتعت ظهرك پس فرمود چه چیز باز داشت ترا از همراهی من آیا نبودی تو كه بتحقیق خریده بودی سواری خود را فقلت

بلی پس گفتم آری خریده بودم انی والله یا رسول الله لو جلست عند غیرك من اهل الدنیا بتحقیق من بخدا سوگند

ای رسول خدا اگر بنشینم نزد غیر تو از اهل دنیا لرایت ان ساخرج من سخطه بعذر هر آئینه می بینم من كه بتحقیق شان اینست

كه می برآیم از غضب او بعذری ولقد اعطیت جدلا و بتحقیق داده شده ام فصاحتی و قوتی در كلام كه میتوانم برآمد از

الجزء العاشر ... الاسلام

كتاب الرهن فی الحضر

... فما حدثكم عن ذلك والثلثة حدیث مسلم ...

... و جبان ... اما السن فعظم اما ... پس

استخوان است والظفر فمدی الحبشة ...

پس كاردهای حبشیان است ... در باب

قسمة الغنم گذشت بسم الله الرحمن الرحیم

كتاب الرهن فی الحضر

و در غیر روایت ابی ذر باب الرهن و در ابن شبویه

باب ما جاء فی الرهن ... رهن در لغت بمعنی حبس است

و در شرع گردانیدن عین مال وثیقه بدین و

محبوس كردن آن برای این و اطلاق كرده

شود بر عین محبوس نیز و حضر ضد سفر است و تخصیص

آن بذكر درینجا برای رد قول ظاهریه است كه

مخصوص دارند جواز رهن را بسفر نظر بتعلیق

در آیه و ضعیف است بدلیل رهن آنحضرت در مدینه

و ذكر سفر در آیه بنا بر غالب حال است كه با غرض نشود

در آن كاتب كه وثیقه دین بود و گرنه با وجود

كاتب در سفر نیز جائز است رهن برای استیثاق

بهر قسم كه باشد و قول الله تعالی فرهن مقبوضة جمع

رهن است بفتح چون رهان بكسر این نیز قرآن

است مقبوضة یعنی اگر باشید شما در سفر و نیابید

كاتبی كه تمسك دین نویسد پس چاره ... گرفته

... حدثنا مسلم بن ابراهیم قال

حدثنا هشام الدستوائی قال حدثنا قتادة

عن انس قال ولقد رهن النبی عطف است بر

محذوف كه در روایت دیگر است یعنی دعوت

كرد یهودی آنحضرت را و هر آئینه بتحقیق گرو نهاد

پیغمبر صلی الله علیه وسلم درعه بشعیر نزد یهود

بجو ومشیت الی النبی صلی الله علیه وسلم

بخبز شعیر و اهالة سنخة و بردم نزد آنحضرت

نان جو و چربش متغیر شده را اهاله بكسر همزه

پیه گداخته یا هر چربش یا نان خورش روغنی

و سنخة بفتح سین و كسر نون و بخای معجمه ابخره بوی ...

تغیر یافته ولقد سمعته یقول ما اصبح لآل محمد

عنه چیزی کہ من ہست کنم ولکنی واللہ لقد علمت لئن حدثتک الیوم حدیث کذب ترضی بہ عنی ولیکن بخدا سوگند تحقیق دانستم اگر حدیث گفتم ترا امروز حدیثی دروغ کہ راضی شوی تو بآن حدیث از من لیوشکن اللہ ان یسخطک علی ہر آئنہ قریب ہست کہ خدا در غضب آورد ترا بر من ولئن حدثتک حدیث صدق تجد علی فیہ اگر حدیث گفتم ترا حدیث راست خشم میکنی تو بر من انی لارجو فیہ عفو اللہ تحقیق من امید میدارم عفو خدا از رین امر لا واللہ ما کان لی من عذر بخدا سوگند نبود مرا ہیچ عذری کلا انا بر قسم زاید می آید واللہ ما کنت قط اقوی ولا ایسر منی حین تخلفت عنک بخدا سوگند نبودم من ہرگز قوی تر و نہ آسان تر از کسی ہنگامیکہ تخلف کردم از خدمت تو فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما ہذا فقد صدق پس فرمود رسول خدا ہر چہ باشد این مرد پس تحقیق راست گفتہ ہست فقم حتی یقضی اللہ فیک پس برخیز تا حکم کند خدا در حق تو فقمت پس برخاستم وثار رجال من بنی سلمۃ فاتبعونی و برخاست مردی چند و در بعضی روایات رجال ہست از بنی سلمہ پس ہمراہی کردند مرا فقالوا لی واللہ ما علمناک کنت اذنبت ذنبا قبل ہذا پس گفتند بخدا سوگند ندانستہ ایم ترا کہ بودی تو کہ گناہ کردہ گناہی پیش ازین ولقد عجزت ان لا تکون اعتذرت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تحقیق عاجز آمدی اینکہ نباشی تو کہ اعتذار کنی بسوی رسول خدا بما اعتذر الیہ المتخلفون بچیزی کہ عذر کردند با آن حضرت تخلف کنندگان قد کان کافیک ذنبک استغفار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لک تحقیق بود کافی از گناہ ترا استغفار رسول خدا مر ترا فواللہ ما زالوا یؤنبوننی حتی اردت ان ارجع فاکذب نفسی پس بخدا سوگند ہموارہ ملامت میکردند مرا تا آنکہ خواستم تا اینکہ باز گردم پس تکذیب کنم خود را یؤنبوننی بفتح ہمزہ و تشدید نون مکسورہ و ضم موحدہ و دو نون بمعنی یلوموننی و یعیروننی ثم قلت لہم ہل لقی ہذا معی احد پس گفتم مر ایشان را آیا پیش آمدہ این امر را احدی با من یعنی کسی شریک من ہست درین حال قالوا نعم رجلان قالا مثل ما قلت گفتند آری دو مرد گفتند مانند آنچہ گفتی تو فقیل لہما مثل ما قیل لک پس گفتہ شد مر ہر دو را مانند آنچہ گفتہ شد مر ترا فقلت من ہما قالوا مرارۃ بن الربیع العمری در صحیح مسلم عامری و میگوید این روایت از علمای حدیث ہست وہلال بن امیۃ الواقفی فذکروا لی رجلین صالحین قد شہدا بدرا پس ذکر کردند مرا دو مرد صالح کہ تحقیق حاضر شدہ اند غزوۂ بدر را گفتہ اند کہ ابن اثیر ایشان را در بدریان نیاوردہ اند و از غیر این حدیث معلوم نشدہ کہ از حاضران بدر اند اگر گوئی در حق اہل بدر واقع شدہ لعل اللہ اطلع علی اہل بدر فقال اعملوا ما شئتم و لہذا حاطب بن بلتعہ را کہ کتابی بمشرکان نوشتہ بود از عزیمت آن حضرت خبر دادہ و با وجود آنکہ عمر رضی اللہ عنہ خواست او را گردن زند آنحضرت او را ہیچ زجر نکرد فرمود لعل اللہ اطلع الحدیث اگر گوئی چرا آنہا را بچنین قدر کہ تخلف کردند این ہمہ زجر کرد با آنکہ بدری بودہ اند گوئیم حاطب عذری آورد و آن حضرت قبول کرد عذر او را و این ہر دو ہیچ عذری نداشتند کہ بموقع قبول افتد و نیز آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جانب حق مامور شد کہ با اینہا این قسم زجر و توبیخ نماید یقین کہ شریک ایشان درین صورت خواہد بود فیہما اسوۃ اخبرنی دو مرد کہ در آنہا اتباع توان کرد فمضیت حین ذکروہما لی پس گذشتم بر این حال ہنگامی کہ ذکر کردند ہر دو را برای من ونہی النبی صلی اللہ علیہ وسلم المسلمین عن کلامنا و منع کردہ پیغمبر خدا مسلمانان را از سخن کردن ما ایہا الثلاثۃ من بین من تخلف عنہ ہر کدام این سہ کس از میان جمعی کہ تخلف کردند از خدمت آنحضرت یعنی مخصوص ساختہ باین منع سہ کس فاجتنبنا الناس اجتناب کردند مارا مردم از اختلاط ما فتغیروا لنا

الجزء العاشر تیسیر الاسلام | باب الرہن

واقع بود برای اعتذار از اجابت دعوت یہودی کہ در بعضی روایات این حدیث واقع شدہ دیگر بود فک زرہ مبارک نزد یہودی نہ از شکایت حال و گرانی و ملال حاشا و کلا **باب** من رہن درعہ جواز عمل کسی کہ گرو دارد زرہ خود را **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا الاعمش قال تذاکرنا عند ابراہیم الرہن والقبیل فی السلم گفت اعمش ذکر کردیم با ہم نزد ابراہیم نخعی گرو و قبیل را و رزین فقال ابراہیم حدثنا الاسود عن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اشتری من یہودی طعاما الی اجل پس گفت ابراہیم حدیث کرد مارا اسود از عائشہ کہ تحقیق آنحضرت خرید کرد از یہودی طعامی را بوعدہ ثمن تا مدت معین ورہنہ درعہ و گرو گذاشت زرہ خود را نزد یہودی و آن زرہ نزد آن یہودی گرو ماند تا آنکہ خلاص کرد آنرا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بعد وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم **باب** رہن السلاح جواز گرو گذاشتن ساز حرب ہر چہ باشد **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفین ابن عیینۃ قال عمرو سمعت جابر بن عبد اللہ یقول قال رسول اللہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من لکعب بن الاشرف کیست کہ کفایت کند قتل کعب بن اشرف یہودی را فانہ اذی اللہ ورسولہ زیرا چہ وی ایذا کرد خدا و رسول او را بہجو و سب و نقض کرد عہد را فقال محمد بن مسلمۃ انا پس گفت محمد بن مسلمہ من می کشم او را فاتاہ پس آمد محمد بن مسلمہ کعب را فقال اردنا ان تسلفنا وسقا او وسقین پس گفت ابن مسلمہ کعب را ارادہ کردیم کہ قرض دہی مارا یک وسق طعام یا دو وسق شصت صاع باشد فقال ارہنونی نساءکم گفت کعب آیا گرو میگذارید زنان خود را او مر غیر حموی و مسلمی را ارہنونی یعنی گرو گذارید نزد من قالوا کیف نرہنک نساءنا وانت اجمل العرب گفتند جماعۃ ابن مسلمہ چگونہ گرو گذاریم نزد تو زنان

پس متغیر شد برای ما و گویا آشنا نبود زمین حتی تنکرت فی نفسی الارض فما ہی التی اعرف تا آنکہ بیگانہ شد در نفس
من زمین پس نبود آن زمین کہ میشناسم فلبثنا علی ذلک خمسین لیلة پس درنگ کردیم برین حال پنجاہ شب
مکرر مذکور شدہ کہ حساب شمار ایام بشب میکردند فاما صاحبای فاستکانا و قعدا فی بیوتہما یبکیان
اما ہر دو یار من مرارہ بن ربیع و ہلال بن امیہ پس زاری کردند و نشستند در خانہای خود در حالی کہ میگریستند
و اما انا فکنت اشب القوم و اجلدہم و اما من پس بودم جوان ترین مردم و جلد ترین ایشان و کنت اخرج فاشہد
الصلوة مع المسلمین و بودم من کہ بیرون می آمدم از خانہ پس حاضر میشدم نماز را با مسلمانان و اطوف
فی الاسواق و میگشتم در بازارہا و لا یکلمنی احد و سخن نمیکرد با من ہیچ کسے و آتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم و اسلم علیہ و ہو فی مجلسہ بعد الصلوة و می آمدم نزد رسول خدا و سلام می کردم بر آنحضرت و حال
آنکہ وی در مجلس خود می بود بعد از نماز فاقول فی نفسی ہل حرک شفتیہ برد السلام علی ام لا پس میگفتم
در دل خود آیا جنبانیدہ لبہای خود را برد سلام بر من یا نہ یعنی بظاہر معلوم نمیشد ثم اصلی قریبا منہ
بستر نماز میکردم نزدیک از آنحضرت فاسارقہ النظر پس نظر میکردم پنہانی فاذا اقبلت علی صلوتی اقبل الی
پس وقتیکہ رو می کردم بنماز خود رو سے میکرد آنحضرت بسوی من فاذا التفت نحوہ اعرض عنی پس وقتیکہ
می نگریستم جانب آنحضرت اعراض میکرد از من حتی اذا طال علی ذلک من جفوة الناس تا وقتیکہ دراز شد
بر من این حال از درشتی مردم مشیت حتی تسورت جدار حایط ابی قتادة رفتم تا بر آمدم دیوار بستان
ابو قتادہ تسورت بسین مہملہ یعنی و وزن تفعلت وہو ابن عمی ابو قتادہ پسر عم من بود و احب الناس
الی و دوستترین مردم بود نزد یک من فسلمت علیہ فو اللہ ما رد علی السلام پس سلام کردم بروی پس بخدا
سوگند رد نکرد بر من سلام را و جواب نداد فقلت یا ابا قتادة انشدک باللہ ہل تعلمنی احب اللہ و رسولہ
پس گفتم ای ابا قتادہ سوگند میدہانم ترا بخدا آیا میدانی تو کہ دوست میدارم خدا و رسول خدا را فسکت پس خاموش
شد و ہیچ نگفت فعدت لہ فنشدتہ فسکت پس باز رفتم بسوی او پس سوگند دادم او را پس خاموش شد فعدت
لہ فنشدتہ پس باز رفتم بسوی او و سوگند دادم او را فقال اللہ و رسولہ اعلم پس گفت خدا و رسول او دانا ترست
ففاضت عیناي پس ریخت اشک دو چشم من و تولیت حتی تسورت الجدار و پشت دادم تا آنکہ بر آمدم دیوار بستان
را قال فبینا انا امشی بسوق المدینة گفت کعب پس در اثنای آنکہ میروم در بازار مدینہ اذا نبطی من انباط اہل الشام
نبط بنون مفتوحہ و سکون موحدہ و طای مہملہ قومی کہ نزول دارند بصحرا کرمانی گفتہ یعنی فلاح یعنی مزارع ممن قدم
بالطعام یبیعہ بالمدینة یقول من یدل علی کعب بن مالک میگفت کیست کہ راہ نماید مرا بر کعب بن مالک فطفق
الناس یشیرون لہ پس گشتند مردم کہ اشارت میکنند مر او را بسوی من و تکلم نمیکردند کہ کعب بن مالک است حتی
اذا جاءنی دفع الی کتابا من ملک غسان تا آنکہ وقتی کہ آمد نزد من انداخت کتابی را کہ از ملک غسان بود غسان بغین
معجمہ و تشدید سین مہملہ نام ملکی از ملوک یمن بود کہ در شام سکونت داشت و نصرانی است فاذا فیہ پس ناگاہ در وی
نوشتہ بود اما بعد فانہ قد بلغنی ان صاحبک قد جفاک اما بعد پس تحقیق رسیدہ است مرا کہ یار تو آزار کردہ است
و لم یجعلک اللہ بدار ہوان و لا مضیعة و نگردانیدہ است ترا خدا ملتزم بسرای خواری و ضایع کنندہ مضیعہ بفتح میم

الجزء العاشر صحیح الاسلام | باب الرہن

کعب را و قصہ آن بتفصیل در باب علیحدہ در مغازی
بیاید انشاء اللہ تعالی قرآنرا و النبی بستہ کہ پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم فاستحیا پس شرم داشت از حضرت

باب الرہن مرکوب

باب الرہن مرکوب در بیان گرو ستور سواری کردہ
شدہ یعنی جائز است سواری بر آن اگر محل سواری
باشد و محلوب دوشیدہ شدہ است یعنی جائز است
دوشیدن و نوشیدن شیر آن اگر شیر دار است و
این ترجمہ لفظ حدیثی است کہ روایت کردہ آن را
حاکم از ابی ہریرہ مرفوعا و ترجیح دادہ دار قطنی وقف
آن را بعد ذکر اختلاف و جزم کردہ بدان ترجمہ
وقال المغیرة عن ابراہیم ترکب الضالة بقدر علفہا
و گفت مغیرہ از ابراہیم نخعی سواری کردہ شود
ستور گم شدہ یعنی بمقدار خوراک آن کہ خوراندہ شود
یعنی آن قدر کہ برابر باشد نہ زیادہ بر آن بہای علف نہ
نہ زیادہ بر آن علف بفتحتین خورش ستور و تحلب
بقدر علفہا و دوشیدہ شود ستور گم شدہ بمقدار
خوراک آن والرہن مثلہ و گرو نہادہ شدہ حکم او
مانند حکم گم شدہ است جائز است سواری آن و نوشیدن
شیر آن باندازہ بہای علف و موافق ابراہیم
نخعی حکم کردہ شعبی و احمد و اسحٰق و جمعی از
ظاہر و این حدیث باب حدثنا ابو نعیم قال حدثنا زکریا
بن ابی زائدة عن عامر الشعبی عن ابی ہریرة
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول الرہن
یرکب بنفقتہ بود آنحضرت کہ می فرمود مرہون سوار
کردہ شود بر آن بعوض خرچ خوراک آن و یشرب
لبن الدر اذا کان مرہونا و نوشیدہ شود شیر حیوان
شیر دار وقتیکہ گرو نہادہ شدہ باشد در بفتح دال
و تشدید را مہملتین یعنی شیر و مراد اینجا شیر دار است
حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد اللہ ابن
مبارک قال اخبرنا زکریا عن الشعبی عن ابی ہریرة
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الظہر

وسکون ضاد نیز تصحیح کرده اند یعنی حیث یضیع حقک فالحق بنا نواسک پس لاحق شو بما کر مواسات کنیم ترا فقلت لما قرأتها وهذا ایضاً من البلاء پس گفتم وقتی که خواندم کتابت او را و این نیز از ابتلاء و امتحان الهی است که اہل کفر در ایمان من طمع دارند فتیممت بها التنور فسجرته بها پس قصد کردم با آن کتابت تنور آتش را پس گرم کردم آن را با آن کتابت و این دلیل است بر قوت ایمان او و شدت محبت او مر خدا و رسول خدا را حتی اذا مضت اربعون لیلة من الخمسین تا آنکه وقتی که گذشت چهل شب از پنجاه شب اذا رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم یأتینی ناگاه فرستاده رسول خدا آمد نزد من فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یأمرک ان تعتزل امرأتک پس گفت تحقیق رسول خدا امیفرماید ترا اینکه یک سو شوی از زن خود فقلت اطلقها ام ماذا افعل پس گفتم آیا طلاق دهم آن را یا چه کنم قال لا بل اعتزلها ولا تقربها گفت طلاق مده بلکه یکسو باش و نزدیک میا او را وارسل الی صاحبی مثل ذلک و فرستاد آن حضرت بسوی دو یار من مانند آنچه بمن فرمود فقلت لامرأتی الحقی باهلک فتکونی عندهم حتی یقضی الله فی هذا الامر پس گفتم مر زن خود را لاحق شو بخویشان خود تا آنکه حکم کند خدا درین امر قال کعب فجاءت امرأة هلال بن امیة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت کعب پس آمد زن هلال بن امیه که یکی از دو یار من است نزد رسول خدا فقالت یا رسول الله ان هلال بن امیة شیخ ضائع لیس له خادم پس گفت ای رسول خدا تحقیق هلال بن امیه پیری از کار رفته است نیست مر او را خادمی که خدمت کند فهل تکره ان اخدمه پس آیا ناخوش داری اینکه خدمت کنم او را قال لا فرمود ناخوش ندارم خدمت را و لکن لا یقربک و لیکن نزدیک نیاید ترا یعنی از دور خدمت بکن و نزدیک مشو و سخن مکن قالت انه والله ما به حرکة الی شیء گفت تحقیق بخدا سوگند نیست او را هیچ حرکت بسوی هیچ چیز فوالله ما زال یبکی منذ کان من امره ما کان الی یومه هذا بخدا که همواره گریه میکند در تمام وقتی که هست از حال او چیزی که هست تا امروز فقال لی بعض اهلی لو استاذنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت مرا بعض اہل خانه من اگر طلب اذن کنی تو رسول خدا را فی امرأتک کما اذن لامرأة هلال بن امیة ان تخدمه در خدمت زن خود چنانکه اذن داده آن حضرت مر زن هلال بن امیه را بهتر باشد اگر گویی با وجود نهی آنحضرت از سخن کردن با او چگونه سخن کرد بعضی از اہل او جواب داده که شاید باشارت ادای این معنی کرده باشد و منع از کلام زبانی بوده در مصابیح گفته که این جواب دور از فهم معنی است مقصود عدم التفات و صحبت بوده است و گویند که منع زنان از قرب منع قربان جماع باشد چنانکه از حدیثی که بزن هلال واقع شده که خدمت بکن و قربان مکن و از فحوای کلام کعب معلوم میشود من مردی جوانم شاید که در ورطه منع بیفتم والله اعلم بالصواب فقلت والله لا استاذن فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتم بخدا طلب اذن نمیکنم در حق زن رسول خدا را وما یدرینی ما یقول رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استاذنته فیها و نمیدانم چه میفرماید رسول خدا وقتی که طلب اذن کنم در باب خدمت زن و انا رجل شاب و حال آنکه من مردی جوانم از عهده کار خود می برآیم فلبثت بعد ذلک عشر لیال حتی کملت لنا خمسون لیلة من حین نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن کلامنا پس درنگ کردم بعد ازین ده شب تا آنکه تمام شد برای ما پنجاه شب از هنگامی که منع کرد رسول خدا از کلام کردن مردم را فلما صلیت صلوة الفجر

و درین حجت است مر کسی را که گفته جائز است مر رهن را انتفاع بمرهون و تعیکه قائم باشد مرتهن بمصلحت رهن اگر چه اذن نداده باشد مالک و مذهب جمهور عدم جواز انتفاع است مرتهن را بوجهی که نزد ضرورت شیء بحر روایت از بعضی علمای ما بدلیل نهی از هر قرض که جر کند منفعت را و منافع رهن مملوک مالک اند در تملک مرتهن آن را بنفقه ایجاب عقدی دیگر است سوای رهن که بمقتضای آن نیست و حدیث مذکور وقتی که در شروع کرد ربا مباح بود و منع نکرده بود از قرضی که جر کند منفعت را بدلیل آنکه شعبی که راوی است از ابی هریره روایت کرده از وی طحاوی که گفت لا ینتفع من الرهن بشیء چه اگر ثابت نمی بود نزد وی نسخ این حدیث حکم میکرد بخلاف آن و حدیث ابن عمر که گذشت در باب المظالم لا یحتلب ماشیة احد بغیر اذنه نص است بر خلاف این حدیث حمل کرده او را لیث و ابو ثور حدیث مذکور را بر صورتی که باز ماند راهن از انفاق بر دابه پس مباح گویند درین هنگام مرتهن را انفاق بر حیوان برای حفظ حیات و ابقای مالیت و در مقابل این انفاق انتفاع بر کوب یا بشرب لبن بشرط آنکه زائد نکرد در نقد ر آن بر قدر علف

باب الرهن عند الیهود وغیرهم

جواز گرو گذاشتن نزد غیر مسلمانان از یهود و جز ایشان حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر عن الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت اشتری رسول الله صلی الله علیه وسلم من یهودی طعاماً و رهنه درعه خرید کرد آنحضرت از یهودی طعامی و گرو گذاشت نزد وی زره خود را

باب اذا اختلف الراهن والمرتهن

گر اختلاف کنند گرو گذارنده و گرو گیرنده و نحوه یا واقع شود مانند آن اختلاف چنانچه اختلاف کنند بایع و مشتری یا دائن و مدیون و جز آن فالبینة علی المدعی والیمین علی المدعی علیه پس گواه لازم است بر مدعی اگر اثبات دعوی خواهد و سوگند لازم است بر آن کسی که دعوی کرده شده بر وی اگر مدعی اثبات نمی تواند کرد حدثنا خلاد بن یحیی نافع جابر بن عمر

صبح خمسين ليلة پس هرگاه گذاردم نماز صبح پنجاه هم شب فانا على ظهر بيت من بيوتنا در حالى كه من بر پشت
بامى از خانهاى خود بودم فبينا انا جالس على الحال التي ذكر الله قد ضاقت على نفسي وضاقت على الارض
بما رحبت در حالى كه تنگ شده بر من نفس من يعنى دل من چنانكه حق گفته در آن انفس وسرورى از فرط اندوه
وغم و تنگ شده بر من زمين با اين فراخى كه دارد سمعت صوت صارخ اوفى على جبل سلع باعلى صوته
شنيدم آواز فرياد كننده كه بر آمد بر كوه سلع با واز بلند يا كعب بن مالك ابشر اى كعب بن مالك بشارت باد ترا
نزد واقدى ثابت شده كه ابوبكر صديق بود كه بر كوه بر آمده آواز كرد كه بتحقيق توبه داد خدا بر كعب قال فخررت
ساجدا گفت پس افتادم در حالى كه سجده كننده ام وعرفت ان قد جاء فرج ودانستم كه بتحقيق شان اين است كه
آمد كشاد از تنگى غم واذن رسول الله صلى الله عليه وسلم بتوبة الله علينا وآگاه كرد رسول خدا بر توبه دادن
خدا بر ما حين صلى صلوة الفجر هنگامى كه گذارد نماز صبح فذهب الناس يبشروننا وذهب قبل صاحبي مبشرون
پس رفتند مردم از خدمت رسول خدا در حالى كه بشارت ميدهند ما را ورفتند نزد دو يار من بشارت دهنده ها
وركض الى رجل فرسا وفرستاد بسوى من مردى اسپى واقدى گويد كه اين مرد زبير بن عوام است وسعى ساع
من اسلم فاوفى على الجبل ودويد دونده از بنى اسلم پس بر آمد بر كوه وكان الصوت اسرع من الفرس
وبود رسيدن آواز سريع تر از اسپ فلما جاءني الذي سمعت صوته يبشرني پس وقتى كه آمد آنكسى كه شنيدم
آواز او را يعنى مرد اسلمى بشارت داد مرا نزعت له ثوبي فكسوته اياهما ببشراه كشيدم براى او دو جامه خود را
پس پوشانيدم هر دو جامه او را بسبب بشارت دادن او والله ما املك غيرهما يومئذ بخدا سوگند مالك نه بودم
درين وقت از جامها جز اين دو جامه واستعرت ثوبين فلبستهما وعاريت گرفتم دو جامه از قتاده پس پوشيدم
اينها را فانطلقت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس راهى شدم جانب رسول خدا فيتلقاني الناس
فوجا فوجا يهنونني بالتوبة پس ملاقات ميكردند مرا مردم فوج فوج بجالى كه تهنيت ميكردند مرا القبول توبه
يقولون لتهنك توبة الله عليك ميگفتند گوارا باد ترا توبه خدا بر تو قال كعب حتى دخلت المسجد گفت كعب
تا در آمدم مسجد را فاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس حوله الناس ناگاه ديدم رسول خدا نشسته است
گرد او مردم اند فقام الى طلحة بن عبيد الله يهرول پس ايستاد جانب من طلحه بن عبيد الله كه از عشره مبشره است در حالى
كه ميدويد حتى صافحني وهناني تا آنكه مصافحه كرد مرا وهنالك گفت واين هر دو برادر بودند برادرى داده بود ميان اينها
آنحضرت قسطلانى گفته كه همچنين گفته است براوى وغير او ومواخذه كرده اند اهل سير كه مواخات ميان كعب وزبير بوده است
والله ما قام الى رجل من المهاجرين غيره بخدا كه نايستاده جانب من هيچ مردى از مهاجران غير طلحه ولا انساها
لطلحة وفراموش نميكنم اين خصلت را كه مر طلحه را بود يعنى بشارت داد مرا القبول توبه وهمواره ياد ميكنم اين احسان
او را ومسرت او بتوبه من قال كعب فلما سلمت على رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت كعب پس هرگاه سلام كردم
بر رسول خدا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يبرق وجهه من السرور فرمود رسول خدا وحال آنكه مى درخشيد
روى مبارك او از خوشى ابشر بخير يوم مر عليك بشارت پذير به نيكوترين روزى كه گذشته بر تو منذ ولدتك امك
در تمام مدتى كه زاده است ترا مادر تو گفته اند كه مراد سواى روز اسلام است ومى توان گفت كه اين روز مكمل روز اسلام است

قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل قال
قال عبد الله من حلف على يمين يستحق بها مالا
وهو فيها فاجر لقي الله وهو عليه غضبان
گفت ابن مسعود كسيكه سوگند خورد بر آنچه سوگند
ميخورد بحالى كه طلب حق خود كند بآن يمين مالى را
وحال آنكه وى در آن يمين دروغگو است پيش آيد
خدايتعالى را وحال آنكه خدا بر وى خشمناك باشد
ثم انزل الله تصديق ذلك گفت ابن مسعود پس
از آن فرو فرستاد خدايتعالى براى راست گردانيدن
اين حكم پيغمبر خود اين آيه را ان الذين يشترون
بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا بتحقيق آنكسانى
ميخرند بدل پيمان خدا كه نگهداشت حد امانت است
وبعوض سوگندهاى دروغ خود بهاى اندک را
متاع دنيا باشد فقرأ پس خواند ابن مسعود اين
آيه را الى تا قول وى تعالى عذاب اليم كه ذكر جزا
وعيد است ثم ان الاشعث بن قيس خرج الينا
فقال ما يحدثكم ابو وائل گويد پستر بعد ذكر ابن مسعود
اين را بتحقيق اشعث بن قيس كندى بر آمد بسوى ما
وگفت چه حديث ميكند شما را ابو عبد الرحمن
كنيت ابن مسعود است قال گفت ابو وائل فحدثناه
پس حديث كردم من حديث او را قال گفت ابو وائل
فقال صدق پس گفت اشعث راست گفت ابو عبد الرحمن
لفي انزلت هر آينه در قضيه من فرستاده شده
آيه مذكوره كانت بيني وبين رجل خصومة في
بئر بود ميان من وميان مردى نزاع در چاهى
فاختصمنا الى رسول الله پس نزاع برديم پيش
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم شاهداك او يمينه پس فرمود
آنحضرت دو شاهد تو كه دعوى ميكنى بايد تا دعوى
ثابت شود يا سوگند آن مرد ديگر كه بدان دعوى
مندفع گردد. وقلت انه اذن يحلف ولا يبالي
اشعث گويد گفتم بتحقيق آن مرد اكنون سوگند ميخورد
وباك ندارد بخوردن سوگند دروغ فقال رسول
الله پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
من حلف على يمين يستحق بها مالا وهو فيها

از انکه خبر میدهد که اسلام او نزد خدا قبول افتاده زیرا چه قبول توبه گناه نمیباشد مگر از مسلمان صادق پس این روز نیکوتر از روز اسلام هست قال قلت امن عندک یا رسول الله ام من عند الله گفت کعب گفتم آیا بشارت از نزد تست ای رسول خدا یا از نزد خداست قال لا بل من عند الله فرمود از نزد من نیست بلکه از نزد خداست وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سر استنار وجهه و بود رسول خدا هرگاه که خوش میشد روشن و منور میشد روی آنحضرت حتی کانه قطعة قمر تا آنکه چنان میشد که روی آنحضرت پاره از ماه چهاردهم است پاره ماه گفت نه تمام ماه بملاحظه آنکه در میان تمام ماه تیرگی هست یا آنکه تشبیه بعض وجه است چنانکه رخساره و دست هم رخساره آنحضرت میشد نه تمام وجه پس تناسب تشبیه بقطعه از قمر است وکنا نعرف ذلک منه و بودیم ما که میشناختیم استنارت وجه نزد سرور از آنحضرت فلما جلست بین یدیه قلت یا رسول الله و هرگاه نشستم پیش آنحضرت گفتم ای رسول خدا ان من توبتی ان انخلع من مالی صدقة الی الله والی رسوله تحقیق از جمله توبه من یعنی شکر توبه و عفو آنست که بر آیم از همه مال خود در حالی که صدقه است خالصة برای رضای خدا و رسول خدا و الی بمعنی لام هست یا مفوض الی الله و رسوله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امسک علیک بعض مالک فرمود رسول خدا نگهدار بر خود بعضی مال خود را فهو خیر لک پس این بهتر هست برای تو تا محتاج نشوی قلت فانی امسک سهمی الذی بخیبر گفتم پس نگه میدارم حصه خود را که بخیبر هست فقلت یا رسول الله ان الله انما نجانی بالصدق ای گفتم ای رسول خدا نجات نداد مرا خدا مگر براستی وان من توبتی ان لا احدث الا صدقا ما بقیت و تحقیق از جمله توبه من این است که سخن نگویم بعد ازین مگر از روی راستی تا وقتی که باقی باشم فوالله ما اعلم احدا من المسلمین ابلاه الله فی صدق الحدیث بخدا سوگند نمیدانم احدی را از مسلمانان که مبتلا کند او را خدا در سخن راست مذ ذکرت ذلک لرسول الله صلی الله علیه وسلم احسن مما ابتلانی مذ که ذکر کردم برای رسول خدا نیکوتر از آنچه مبتلا کرد مرا و آخر عافیت داد و مذ ظرف ما اعلم است و احسن مفعول ثانی اعلم پوشیده نماند که بلا بمعنی نعمت هم آمده و اینجا اگر اراده نمایند معنی احسن خواهد بود یعنی نمیدانم احدی را از مسلمانان که نعمت داده او را خدا در راستی بهتر از آنچه نعمت داده مرا و مراد نفی افضلیت هست نه نفی مساوات چنانکه متعارف مفهوم این کلام میباشد از آنکه درین معنی دو یار دیگر شریک اند فافهم وما تعمدت مذ ذکرت ذلک لرسول الله صلی الله علیه وسلم الی یومی هذا کذبا و قصد نکردم از آن بار که گفتم مر رسول خدا را تا امروز که این سخن میکنم دروغی را وانی لارجو ان یحفظنی الله فیما بقیت و من امید دارم اینکه نگهدارد مرا خدا در مدتی که باقی باشم وانزل الله عز وجل علی رسوله صلی الله علیه وسلم لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الی قوله وکونوا مع الصادقین فوالله ما انعم الله علی من نعمة قط بعد ان هدانی للاسلام پس بخدا سوگند نعمت نداده است خدا بر من از نعمتی هرگز پس از آنکه هدایت کرده است مرا برای اسلام اعظم فی نفسی من صدقی لرسول الله صلی الله علیه وسلم عظیم تر چیزی از راستی من رسول خدا را یعنی راستی بعد از اسلام مرا نعمتی عظیم تر بود ان لا اکون کذبته فاهلک کما هلک الذین کذبوا اینکه نبودم که دروغ گویم آنحضرت را پس هلاک میشدم چنانکه هلاک شدند آنانکه دروغ گفتند و قول ان لا اکون بیان صدقی یا بدل از آن هست یعنی صدق من نابودن من هست دروغ گو آن حضرت را و تواند که حرف عطف محذوف باشد یعنی نبود عظیم تر چیزی از صدق و نابودن کذب که موجب هلاک میشد بیش قسطلانی گفته که لا زائد هست در لا اکون چنانکه در قول خدا ما منعک ان لا تسجد فافهم فان الله قال للذین کذبوا حین انزل الوحی شر ما قال لاحد پس تحقیق خدا گفت مر کسانی را که دروغ گفتند هنگامی که فرستاد وحی بدترین چیزی که گفت مر احدی

و در لفظ باب نزد روایت مستملی کتاب العتق پیشتر از بسمله هست با سقوط لفظ باب و قول الله تعالی فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة اعتاق فرموده است آن را در بیان عقبه که می باید از آن گذر کرد و اقتحام نمود فک رقبة تفسیر عقبه است و در روایت ابی ذر چنانکه قرات جمهور است یا کاف و جر رقبه در باقی روایات چنانکه قرات دیگر است او اطعام بلفظ فعل یا بلفظ مصدر موافق صدر که رها کنند بنده را از بندگی یا بخورانند طعام یعنی که عقبه رها کردن است رقبه را یا خورانیدن طعام فی یوم ذی مسغبة در زمانی که خداوند گرسنگی است یتیما ذا مقربة یتیمی را که خداوند قرابت باشد که چنین کس دو جهت ثواب دارد ثواب صدقه و ثواب صله و ایراد رقبه از همه افضل آمده که مقدم ذکر کرد

حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا عاصم بن محمد این زید بن الخطاب قال حدثنی واقد بن محمد برادر مذکور قال حدثنی سعید بن مرجانة بفتح میم و سکون را و جیم نام مادر سعید است و پدرش عبد الله مدنی مولی بنی عامر است و سعید از مشاهیر تابعین است وفات یافت سنه نود و هفت صاحب علی بن الحسین از یاران امام زین العابدین قال قال لی ابو هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما رجل اعتق امرأ مسلما استنقذ الله بکل عضو منه عضوا منه من النار هر که ام مرد که آزاد کند مردی مسلمان را رها میکند در مقابل هر اندامی از آن آزاد شده اندامی از آن آزاد کننده از آتش دوزخ قال سعید بن مرجانة فانطلقت به الی علی بن الحسین فعمد علی بن الحسین الی عبد له گفت سعید پس روان شدم با این حدیث بسوی امام زین العابدین پس قصد کرد وی رضی الله عنه بسوی بنده که مر او را ابو رزین قد اعطاه به عبد الله بن جعفر عشرة الاف درهم تحقیق داده بود علی بن الحسین در مقابل آن بنده عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ابن عم امام حسین رضی الله عنهم ده هزار درهم او الف دینار یا هزار دینار شک راوی است و درین اشعار است بانکه دینار در آن وقت ده درهم می ارزید فاعتقه پس آزاد کرد علی آن بنده را و فات یا

فقال الله سيحلفون بالله لكم اذا انقلبتم اليهم الى قوله فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين قال كعب وكنا
تخلفنا ايها الثلاثة گفت كعب وبوديم ما كه تخلف كرديم هر كرام سه كس عن امر اولئك الذين قبل منهم رسول الله صلى
الله عليه وسلم از حال آن جماعت كه قبول كرد از ايشان رسول خدا حديث آنها را حين حلفوا له فبايعهم واستغفر لهم
هنگامى كه سوگند خوردند مر آن حضرت را پس بيعت كرد آنها را و استغفار كرد آنها را وارجا رسول الله صلى الله
عليه وسلم امرنا و تاخير كرد رسول خدا امر ما را حتى قضى الله فيه تا آنكه حكم كرد خدا درامر ما فبذلك قال الله تعالى وعلى
الثلاثة الذين خلفوا پس باين جهت فرمود خدا در اين قول وليس الذى ذكر الله مما خلفنا عن الغزو نيست آنچه
ذكر كرد آن را خدا كه بر سه كس كه تخلف كردند از جماعت كه تخلف كردند از غزوه تبوك انما هو تخليفه ايانا وارجاؤه امرنا
اين تخلف كه درين آيت واقع شده نيست مگر اينكه باز داشتن آنحضرت ما يان را و تاخير كردن آن حضرت امر ما را عمن حلف له
واعتذر اليه فقبل عنه از جمعى كه سوگند خوردند براى آنحضرت و عذر آوردند بسوى آنحضرت پس قبول كرد از آن مردم
ضمير عنه راجع بمن موصول است كه مفرد ورد لفظ است **باب** نزول النبى صلى الله عليه وسلم الحجر در ذكر فرود آمدن پيغمبر
بر وادى حجر حجر بكسر مهمله وسكون جيم منازل ثمود قوم صالح است عليه السلام درميان مدينه وشام **حدثنا** عبد الله
بن محمد الجعفى قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهرى عن سالم عن ابن عمر رضى الله عنهما قال لما مر
النبى صلى الله عليه وسلم بالحجر گفت ابن عمر وقتى كه گذشت پيغمبر خدا بحجر در سفر غزوه تبوك قال لا تدخلوا مساكن الذين
ظلموا انفسهم فرمود در نيائيد جاهاى سكونت آنانكه ظلم كردند خود را و آنها كافران قوم ثمود بودند ان يصيبكم ما اصابهم
از ترس اينكه برسد شما را چيزى كه رسيده آنها را از غضب الهى الا ان تكونوا باكين مگر آنكه باشيد گريان ثم تقنع براسه واسرع السير
پس سر پوشيد آن حضرت سر خود را و شتاب كرد در سير حتى اجاز الوادى تا آنكه روان گذشت وادى حجر را **حدثنا** يحيى بن
بكير قال حدثنا مالك عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاصحاب الحجر گفت ابن عمر
فرمود رسول خدا صحابه را كه با آنحضرت بودند دران موضع اضافت بحجر يا بدنى ملابسه است بعضى گفته اند لام بمعنى عن است
يا بمعنى عند يعنى فرمود از اصحاب حجر يا نزديك اصحاب حجر كه معذب شده اند درانجا لا تدخلوا على هولاء المعذبين نه درآييد برين
جماعت كه عذاب كرده شده اند درانجا الا ان تكونوا باكين مگر آنكه باشيد شما گريان از تصور احوال آنها ان يصيبكم مثل ما اصابهم
بترس آنكه برسد شما را مانند آنچه رسيده آنها را **باب** اين باب بتنوين است و ترجمه هم ندارد **حدثنا** يحيى بن بكير عن
الليث عن عبد العزيز بن ابى سلمة عن سعد بن ابراهيم عن نافع بن جبير عن عروة بن المغيرة عن ابيه مغيرة بن
شعبة رضى الله عنه قال ذهب النبى صلى الله عليه وسلم لبعض حاجته گفت مغيره بن شعبه رفت پيغمبر خدا براى قضاء
بعضى حاجتهاى خود فقمت اسكب عليه الماء پس ايستادم در حالى كه ميريختم مر آنحضرت بعد از فراغ حاجت آب را براى
وضو لا اعلمه الا قال فى غزوة تبوك قول عروه است گفته نميدانم مغيره را مگر آنكه گفت كعب اين واقعه در غزوه تبوك است
فغسل وجهه وذهب يغسل ذراعيه پس شست روى خود را و رفت يعنى قصد كرد كه ميشويد بازوهاى خود را فضاق
عليه كم الجبة پس تنگى كرد بر آنحضرت آستين جبه و در روايت ابى ذر كما الجبة بصيغه تثنيه است جبه جامه دوخته را گويند فاخرجهما
من تحت جبته پس بيرون آورد هر دو دست را از زير جبه فغسلهما ثم مسح على خفيه پس شست هر دو دست را و مسح كرد
بر موزهاى خود **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان عن عمرو بن يحيى عن عباس بن سهل بن سعد عن ابى حميد

الجزء العاشر شرح الاسلام كتاب العتق

صلى الله عليه وسلم اى العمل افضل كدام عمل فاضلتر
است قال ايمان بالله وجهاد فى سبيله فرمود ايمان
بخدا تعالى كه پيغمبر بيان كرده و كارزار كردن در راه
خدا يعنى با اعداء دين الهى يا مراد مجاهده در سلوك
طريق دين است بحفظ آداب شريعت در همه چيز بقدر
قلت فاى الرقاب افضل ابوذر گويد گفتم پس كدام از
بندها فاضلتر است براى عتاق قال اغلاها
ثمنا فرمود گرانترين آن از روى بها وانفسها عند اهلها
ونفيس ترين ومحبوب ترين آن نزد صاحبان آن قلت
فان لم افعل ابوذر كه از فقها و زهاد صحابه بود گويد
گفتم پس اگر نكنم و نتوانم آزاد ساختن قال
تعين صانعا فرمود يارى ده كاريگرى را در كار و
حرفت او يا بضاد معجمه ونون چنانكه در نسخه شيوخ
موافق آنچه حكم كرده قسطلانى كه در جميع اصول معتمده
اينچنين است از صنعت يعنى كار و پيشه و مراد اينجا آنچه
در ترجمه مشكوة گفته آنچه تمام كرد دلوى معاش خود را از
حرفت و تجارت و جز آن يعنى ضائع را كه تمام نكرده
كسب او عيال را مدد و همراهى تا تمام كرد معاش
وضبط كرده ...

رضي الله عنه قال اقبلنا مع النبي صلى الله عليه وسلم من غزوة تبوك گفت ابو حميد آمديم با پيغمبر خدا از غزوه تبوك
حتى اذا اشرفنا على المدينة قال هذه طابة تا وقتيكه مشرف شديم بر مدينه فرمود اين مدينه است و هذا احد جبل يحبنا
ونحبه و اين احد كوهي است كه او دوست ميدارد ما را و دوست ميداريم ما او را معنى محبت جبل ما القائل گذشته است
كه مراد حقيقت است يا اسناد او به اهل مجاز است و معلوم شد مرادوال احد اندكه اند حدثنا احمد بن
محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا حميد الطويل عن انس بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رجع من
غزوة تبوك تحقيق رسول خدا باز آمد از غزوه تبوك فدنا من المدينة پس نزديك شد از مدينه فقال ان بالمدينة اقواما
پس فرمود تحقيق بمدينه جمعي هستند ما سرتم مسيرا ولا قطعتم واديا الا كانوا معكم نرفته ايد شما راهي و قطع نكرده ايد واديي
را مگر آنكه بوده اند با شما قالوا يا رسول الله وهم بالمدينة قال وهم بالمدينة حبسهم العذر گفتند حاضران اي رسول خدا
و اين جماعت بمدينه اند فرمود اينها بمدينه اند نگهداشته اينها را عذر **باب** كتاب النبي صلى الله عليه وسلم الى كسرى
وقيصر كه هرقل است كسرى لقب پرويز بن هرمز بن نوشيروان است هر پادشاه فارس را كسرى ميگويند چنانكه قيصر پادشاه روم
را گويند **حدثنا** اسحق قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابي عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله
ان ابن عباس اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث بكتابه الى كسرى تحقيق ابن عباس خبر داد عبيد الله بن عبد الله
را كه تحقيق رسول خدا فرستاد كتابت خود را بجانب كسرى مع عبد الله بن حذافة السهمي همراه عبد الله بن حذافه كه
از مهاجرين قديمين بود و اقدي گفته صورت كتابت اين بود بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى كسرى
عظيم فارس سلام على من اتبع الهدى وامن بالله اين مكتوبي است از محمد فرستاده خدا بسوي كسرى كلان فارس
سلامت باد بر كسيكه تبعيت كرده است راه راست او ايمان آورده بخدا و رسول خدا و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
و شهادت داد اين را كه نيست معبودي مگر خداي واجب الوجود در حالي كه تنها و يگانه است و نيست انبازي او را وان
محمدا عبده ورسوله و اين را كه تحقيق محمد بنده خدا است و فرستاده او است ادعوك بدعاية الله ميخوانم ترا بخواندن
خدا بسوي اسلام فاني انا رسول الله الى الناس كافة پس تحقيق من رسول خدايم بسوي مردم همه مردم لينذر من كان حيا
ويحق القول تا بترساند كسي را كه زنده است و ثابت كند قول اسلام را اين كلمات اقتباس است از آيه كريمه
از اين جهت بطريق غيبت آورده اسلم تسلم اسلام آر تا سلامت ماني فان ابيت فعليك اثم المجوس پس اگر اباء آري
پس بر تست گناه مجوس كه بتبعيت تو كافر مانند و هلاك شوند وامره ان يدفعه الى عظيم البحرين و فرمود او را كه بدهد عظيم
بحرين را كه از جانب كسرى والي بحرين بود فدفعه عظيم البحرين الى كسرى پس فرستاد عظيم بحرين بسوي كسرى فلما قراه
مزقه پس هرگاه خواند كسرى پاره كرد آن را فحسبت ان ابن المسيب قال پس گمان دارم كه تحقيق ابن مسيب گفته است فدعا
عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم پس دعاي بد كرد برو رسول خدا ان يمزقوا كل ممزق اينكه پاره كرده شوند
آن جماعت تمام پاره و هر پاره كه بايد پس مستجاب كرده شد اين دعا پس مسلط كرده شد بر كسرى پسر وي شيرويه پس شگافت
شكم او را و قتل نمود و نه قايم شد در ايشان بعد از اين امري نافذ و رو گردانيد از ايشان اقبال تا آنكه منقطع شد ملك
در خلافت عمر رضي الله عنه و اين حديث در كتاب العلم مذكور شده است **حدثنا** عثمان بن الهيثم قال حدثنا عوف
عن الحسن عن ابي بكرة قال گفت ابي بكره كه نام او نفيع بن حارث است لقد نفعني الله بكلمة سمعتها من رسول الله

الجزء العاشر شيخ الاسلام كتاب العتق

با ايشان و باز داري خود را از ايشان فانها صدقة تصدق
بها على نفسك زيرا چه اين خصلت يعني ترك بدي كردن
جز ايست كه احسان ميكني باين خصلت بر نفس خود كه باز
ميداري آن را از عمل بد **باب** ما يستحب
من العتاقة في الكسوف والآيات ذكر آنچه مستحب است
از آزاد كردن در وقت گرفتن آفتاب و ساير علامات
مخوف چون گرفتن ماه و رشدت باد و زلزله و جز
آن عتاقه بفتح در مشارق گفته بمعني آزاد شدن است
چون عتق بكسر مصدر عتق بفتحتين بر اين تقدير مفعول
محذوف ست يعني اكتساب عتاقه يا مراد از اين لفظ لازم
آنست كه اعتاق باشد و بعضي گفته كه اعتاق و عتاقه
هر دو مصدر عتقت آيد پس احتياج بتكليف نباشد
و اين بنا بر آنست كه بيش از اين در باب تقديم الاشياء
بين الشركاء از مغرب نقل كرده گاه قايم كرده ميشود
عتق بمقام اعتاق و از ابن اثير كه عتق و عتاقه مصدر
اعتق رباعي ذكر كرده **حدثنا** موسى بن مسعود
ابو حذيفه هندي بصري سند دو بيست و هشت از
افراد مولف است قال حدثنا زائدة بن قدامة
عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر بن زبير
زوجه هشام عن اسماء بنت ابي بكر صديق رضي الله
عنه قالت امر النبي صلى الله عليه وسلم بالعتاقة
في كسوف الشمس امر كرد آن حضرت بآزاد كردن بنده
در گرفتن آفتاب و ساير آيات مانند آنست پس متحد
باشند در حكم تابعه متابعت كرد موسى را علي يعني
ابن عبد الله مديني در روايت اين حديث عن الدراوردي
بفتح دال مهمله و تخفيف اراء و فتح واو و سكون را و ديگر و كسر دال
ديگر و تشديد تحتيه نسبت بدراورد و بيست كه قريه ايست
از قرى خراسان مراد عبد العزيز بن محمد است عن
هشام تا آخر سند **وحدثني** محمد بن ابي بكر مقدمي
قال حدثنا عثام بفتح عين مهمله و تشديد مثلثه ابن علي

صلى الله عليه وسلم ايام الجمل هر آئينه تحقيق نفع داد مرا خداى تعالى در ايام واقعه جمل بكلمه كه شنيده ام از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تعلق ايام بنفعنى است نه بسمعتها بنا بر آنكه سماع اين كلمه پيش از واقعه جمل بود و يوم الجمل واقعه ايست كه واقع شد بصره ميان على و عائشه رضى الله عنها نسبت بهتر و تنقين و بود عائشه در ان روز سوار بر هودج شتر بنابرين نامبيده شد اين را بيوم الجمل بعد ما كدت ان الحق باصحاب الجمل بعد از انكه قريب بودم اينكه لاحق شوم باصحاب واقعه جمل يعنى لشكرى را كه با عائشه صديقه رضى الله عنها وكسانيكه با عائشه بودند فاقاتل معهم پس قتال كنم با ايشان قال گفت ابو بكره در حالى تفسير كننده است مر قول خود را كه لفعنى الله بكلمة لما بلغ رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اهل فارس قد ملكوا عليهم بنت كسرى وقتيكه رسيد پيغمبر خدا را اينكه اهل فارس تحقيق رياست داده اند دختر كسرى را كه نام او بوران بضم موحده دختر شيرويه پسر كسرى قال فرمود آن حضرت لن يفلح قوم ولوا امرهم امرأة فلاح و رستگارى نمى يابند قومى كه حاكم و والى ساخته اند براى خود ما عورتى را و غرض از ذكر اين حديث درينجا آنست كه كسرى وقتيكه پاره كرد كتاب آنحضرت را صلى الله عليه وسلم و دعا بد كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم برو غلبه داد الله تعالى پسرش را بر پدر پس پاره كرد پسر شكم او و كشت او را بعد از ان گشت برادران خود را تا جارى نشود امر امارت با ايشان تا آنكه امير ساختند عورتى را **حدثنا** على بن عبد الله اخبرنا سفيان قال سمعت الزهرى قال سمعت السائب بن يزيد يقول گفت زهرى شنيدم سائب بن يزيد را كه ميگفت اذكر انى خرجت مع الغلمان الى ثنية الوداع ذكر ميكنم اين را كه بر آمدم من با كودكان تا ثنية الوداع ثنية بفتح مثلثه وكسر نون وتشديد تحتيه و وداع بفتح واو و دال مهمله و عين در آخر اين لفظ مركب نام كوه پاره ايست بيرون شهر و باين نام از ان ميخوانند كه عادت بران بود كه هر كه بمشايعت مسافرى ميرفت تا آنجا رفته وداع ميكرد بدين تقدير بايد كه اين اسم اسلامى باشد و نيز اسم بود از قديم در اهل مدينه كه تا آنجا بوداع مسافر ميرفتند بعضى گفته اند وجه تسميه آنست كه اهل مدينه متابعت ميكردند حاجيان را آنجا و رد كرده اين وجه را حافظ ابو الفضل عراقى و ابن القيم كه ثنية الوداع بر سمت شام است قادم از مكه و متوجه بآن عبورى ندارد با آنجا نتلقى رسول الله صلى الله عليه وسلم ملاقات ميكرديم با پيغمبر خدا را وقال سفيان مرة مع الصبيان وگفت سفيان ابن عيينه بسند سابق بار ديگر مع الصبيان بدل قول اول خود مع الغلمان و هر دو بيك معنى اند **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن الزهرى عن السائب اذكر انى خرجت مع الصبيان نتلقى النبى صلى الله عليه وسلم الى ثنية الوداع مقدمه من غزوة تبوك روز قدوم آوردن آنحضرت از غزوه تبوك مناسبت اين دو حديث بترجمه باب ظاهر نيست شراح تكلفهاى دور از فهم كرده اند قسطلانى از فتح البارى نقل كرده كه در ايراد اين حديث اشارت كرده كه ارسال كتب در سال غزوه تبوك بود و نيز در ترجمه ارسال كتب بقيصر روم نيز كرده بود و درين باب حديث در بنا ورده گويا اكتفا كرده است بحديثى كه در اول اين كتاب مستطاب ايراد نموده و آنكه كرمانى گفته كه اكتفا بشهرت اين كتاب كرده است چيزى نيست با آنكه كتابت بكسرى مشهور تر ازين است **باب** مرض النبى صلى الله عليه وسلم ووفاته در ذكر بيمارى پيغمبر خدا و وفات آنحضرت وقول الله انك ميت وانهم ميتون ثم انكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون پس تحقيق شما روز قيامت نزديك پروردگار خود مخاصمت كنيد خطاب بآنحضرت است و حاصل معنى آنكه هر كه جان دارد مى ميرد **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس عن ام الفضل بنت الحارث رضى الله عنها قالت گفت ام فضل دختر حارث مادر ابن عباس سمعت النبى صلى الله عليه وسلم شنيدم پيغمبر خدا را يقرء فى المغرب بالمرسلات عرفا ميخواند در نماز مغرب سوره

چنانكه جمهور گويند و اصل درين باب مسئله تجزى اعتاق است علماى حنفيه بعد از اتفاق در آنكه رق و عتق تجزى نيست اختلاف كرده اند در تجزى اعتاق مذهب امام ابو حنيفه جواز تجزى است و مقتصر ميگردد اعتاق بر آنقدر از عبد كه آزاد كرده زيرا چه حقيقت اعتاق نزد وى ازاله ملك است چه تصرف مالك در ازاله حق خود ميتواند شد كه آن درينجا ملك است و ملك متجزى است پس ازاله آن نيز متجزى باشد و نزد صاحبين اعتاق تجزى نباشد حقيقت آن اثبات عتق است و ازاله رق و عتق و رق متجزى نيستند پس همچنان اعتاق و جواب گفت جواب از طرف امام عتق قوت حكمى است اثبات آن قصدا باختيار بنده نشود مگر بواسطه تصرف در حق خود كه ولايت آن دارد و تصرف در ملك مقتصر بقدر تصرف باشد و همچنين رق حق شرعى است يا حق عامه انان قصدا بولايت بنده زائل نشود مگر ضمنا باسقاط ملك از تمام بنده كه آن علت عتق است و اعتاق بعض اثبات جزء علت بود نه تمام علت **حدثنا** على بن عبد الله قال حدثنا سفيان ابن عيينة عن عمرو بفتح عين ابن دينار عن سالم عن ابيه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال من اعتق عبدا بين اثنين كسيكه آزاد كند بنده را كه مشترك است ميان دو كس فان كان موسرا پس اگر باشد آنكس مالدار قوم العبد عليه قيمت كرده شود بنده بروى پس ضمان حصه شريك از قيمت مقدار واجب گردد بر آنكس كه آزاد كرده بدهد آن را از مال خود ثم يعتق پس تر آزاد ميگردد تمام بنده از وى باداى ضمان و حديث دلالت دارد بر مذهب صاحبين كه گويند بنيرسد شريك را مگر آنكه ضمان گيرد از معتق بتقدير يسر وى و نزد امام ابى حنيفه چون اعتاق متجزى است و بتصرف مالك در ملك خود زائل گردد بلكه حصه شريك و ليكن مير سد آن را افساد بعدم جواز بيع و هبه و مختص نمايد ملك وى در دست بنده چا نشد شريك را اختيار يكى ازين دو عتق بتضمين يعتق منتسب مى افساد را يا استيفاء عبد بنا بر احتباس ماليت نزد وى و نيز اگر خواهد اعتاق كند بنا بر لفاى ملك و لفظ حديث ثم يعتق كه مشعر بتراخى است از تقويم گويا اشارت ميكند بتجزى اعتاق اول و حصول عتق جمله در آخر بعد اداء افساد **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اعتق

والمرسلات فاتم ما صلى لنا بعدها حتى قبضه الله پس نماز نگذارد برای ما بعد ازانکه شنیده بودم تا آنکه قبض کرد او را خدا یعنی رحلت کرد از دنیا حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان عمر بن الخطاب یدنی ابن عباس روایت کرد سعید

بن جبیر از ابن عباس که گفت ابن عباس عمر بن خطاب رضی الله عنه نزدیک تر می نشاند بخود ابن عباس را فقال له عبد الرحمن بن عوف ان لنا ابناء مثله پس گفت عبد الرحمن بن عوف که بتحقیق ما را پسرانند مانند ابن عباس چرا او را بالتقدیم میکنی فقال انه من حیث تعلم گفت عمر بتحقیق تقدیم از آنجهت است که تو میدانی که وی با آنکه قرابت دارد بتصل الله علیه وسلم از اهل علم است فسأل عمر ابن عباس عن هذه الآية پس پرسید عمر ابن عباس را از تفسیر این آیت کریمه اذا جاء نصر الله والفتح

اشارت بچیست فقال اجل رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلمه ایاه پس گفت ابن عباس اجل رسول خداست که اعلام کرده خدا آنحضرت را اجل را فقال ما اعلم منها الا ما تعلم پس گفت عمر نمیدانم من ازین آیت مگر چیزی که میدانی سابقا این حدیث گذشته که اول عمر از عبد الرحمن وغیر وی پرسید آنها چیزها گفتند که پسندیده عمر نبود بعد ازان از ابن عباس پرسید وی آنچه گفته که مذکور شد فقال یونس عن الزهری قال عروة قالت عائشة پس گفت یونس باسناد متصل از زهری گفت زهری گفت

عروه که گفت عائشه کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی مرضه الذی مات فیه بود پیغمبر خدا میفرمود در بیماری که مرد دران بیماری یا عائشة ما ازال اجد الم الطعام الذی اکلت بخیبر ای عائشه همیشه می یابم درد آن طعامی که

خورده بودم بخیبر از دست یهود که زهرناک بود فهذا اوان وجدت انقطاع ابهری من ذلک السم پس این وقتی است که یافتم بریده شدن رگ دل من ازان زهر ابهر رگی است متصل بدل که چون منقطع شود می میرد صاحب آن حدثنا حبان

قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بتحقیق عائشه خبر داد عروه را که بتحقیق رسول خدا کان اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده بود آنحضرت وقتیکه بیمار شدی میدمید بر خود بآیات وادعیه که دران تعوذ است و مسح کردی ازان نفث بدست خود

فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه پس وقتیکه بیمار شد دردی را که وفات یافت دران بیماری طفقت انفث بالمعوذات التی کان ینفث گشتم که میدمیدم از آنحضرت بعوذاتی که میدمید آنحضرت وامسح بید النبی صلی الله علیه وسلم عنه ومسح میکردم

بدست پیغمبر خدا ازان میدمید حدثنا قتیبة قال حدثنا سفیان عن سلیمان الاحول عن سعید بن جبیر قال قال ابن عباس یوم الخمیس وما یوم الخمیس گفت ابن عباس روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه بود مراد تعجب و تحسر است ازین روز اشتد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه سخت شد بر رسول خدا درد او فقال ائتونی اکتب

لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا پس فرمود بیارید اسباب کتابت را بنویسم برای شما کتابی که اختلاف نکنید و گمراه نشوید بعد ازان کتابت وعمل کردن بآن دایما فتنازعوا ولا ینبغی عند نبی تنازع پس نزاع کردند بیکدیگر در آوردن اسباب کتابت و نوشتن چیزی و نمی باید نزد پیغمبری تنازع بیکدیگر بعضے گفته اند این کلام مدرج است از ابن عباس و مبطل است این قول را که در کتاب العلم آورده ولا ینبغی عندی التنازع لذا قالوا وفیه بافیه فقالوا ما شانه اهجر استفهموه پس گفتند حاضران چه حال است آنحضرت را آیا اختلاط شده کلام او را شدت در بیماری بفهمید از حال آنحضرت نووی گفته معنی هجر آنست که صادر شده این کلام بقصد یا بی قصد واهجر بهمزه استفهام است در جمیع روایات بخاری چنانکه در مسلم وغیر آن نیز روایت کرده اند در بعضے روایات که بے همزه است نیز بعضے گفته اند چنانکه قول استفهموا ناظر بآنست بعضے اهل زیغ آن را بمعنی خبر دارند وهجر بمعنی هذیان گویند

الجزء العاشر شیخ الاسلام کتاب العتق

پس داده شود شرکا او را حصههای تمام ایشان ازان مالی که دارد وعتق علیه العبد و آزاد گردد بر معتق آن بنده تمام باداء ضمان و ولای عتاقه تمام مر ضامن را باشد والا فقد عتق منه ما عتق واگر نباشد مر او را مالی پس بتحقیق آزاد گردد از وی آن قدر که آزاد گشته که حصه معتق است و این ظاهر دلیل است بر تجزی عتق نیز مشهور است چنانچه مذهب شافعی و احمد است تا اگر معسر باشد معتق مملوک میماند حصه شریک را هرچه خواهد تصرف کند از بیع و هبه وجز آن و نزد ما ثابت نیست این جزو از اجزای لفظ پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنانچه شک کرده اند ابو ایوب ویحیی انصاری در روایت خود از نافع و احتمال ادراج در روایت مالک از نافع نیز هست و بر تقدیر ثبوت رفع مجهول بر زوال ملک است و آن منافی فساد و جهه بالکلیه نگردد بدلیل ثبوت استسعا در باقی از حدیثی چنانچه در باب آینده بیاید حدثنا عبید بن اسمعیل ابو محمد قرشی کوفی عن ابی اسامة عن عبید الله عمری عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اعتق شرکا له فی مملوک فعلیه عتقه کله هر که آزاد کند حصه که مر او را در مملوک است پس لازم بر آنکس آزادی رهانیدن تمام مملوک است ان کان له مال یبلغ ثمنه اگر باشد مر او را مالی که برسد بهای آن مملوک فان لم یکن له مال یقوم علیه قیمة عدل علی المعتق پس اگر نباشد مر او را مالی که قیمت کرده شود مملوک بر او بقیمت عدل بر معتق فاعتق منه ما اعتق پس آزاد گردد و نیز ... مملوک آن قدر که آزاد کرده شد ... بحصه شریک ... خود اعتاق کند ...

حدثنا مسدد قال حدثنا بشر ... عن عبید الله عمری ... باختصار ذکر کرده ... تمام اسناد ... حدثنا ابو النعمان قال حدثنا

که از بیمار و در شدت مرض نقصان بلفظ صادر میشود حاشا و کلا که بر آن حضرت این گمان توان کرد پس اما انند عمر آن فهم صایب و عقل خداداد این گمان فاسد سرزند قد هجر ای هذی هذیان یعنی پس رفتند جمعی که باز پرسید استفسار از کتابت و ترک انکار آنحضرت بر کتابت که منع میکردند ناظر است که آنحضرت تصویب رای ایشان نمود و لهذا انکار کرد بقول خود دعونی بر جمعی که باعث بر کتابت بودند فقال دعوني فالذي انا فيه خير مما تدعوني اليه پس فرمود بگذارید مرا پس آن چیز که من در آنم درین وقت از مشاهده حق و تهیئی لقاء الله بهتر است از آنچه میخوانید مرا بسوی آن از نوشتن کتابت و این کلام صریح است که این خطاب بجمع کرباعث بر کتابت بودند اوصاهم بثلث وصیت کرد ایشان را بسه امر درین وقت بزبان سه چیز قال اخرجوا المشركين من جزيرة العرب فرمود بیرون کنید مشرکان را از جزیره عرب که مکه و مدینه و یمامه و یمن داخل آنست واجیزوا الوفد بنحو ما كنت اجيزهم و جایزه دهید ایلچیان را مانند چیزی که من جایزه میدادم وسكت عن الثالثة وقال فنسيتها و فراموش شد از ذکر وصیت سیوم و گفت یعنی فراموش کردم من آن را بعضی گویند ساکت ابن عباس است و فراموش کننده سعید بن جبیر است راوی از ابن عباس در مستخرج ابی نعیم است که گفت سفیان نمیدانم آیا ذکر کرده سعید بن جبیر سیوم را و من فراموش کردم یا خاموش ماند و گفت پوشیده نماند که سفیان درین اسناد مذکور نیست که از سعید بن جبیر روایت کرده باید مگر در روایت دیگر خواهد بود و کرمانی گفته سفیان گفته است که وصیت الثالثة قول سلیمان احول است گفته اند آن سیوم وصیت تجهیز جیش اسامه است بعضی گویند این است لا تتخذوا قبري وثنا يعبد یعنی مگردانید قبر مرا بتی که پرستیده میشود حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس وقتیکه محتضر شد رسول خدا وفي البيت رجال و در خانه آنحضرت مردان بودند فقال النبي صلى الله عليه وسلم هلموا اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده پس فرمود پیغمبر خدا بیائید که بنویسم برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد از آن فقال بعضهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد غلبه الوجع پس گفتند بعضی ازین مردم که حاضر بودند بتحقیق رسول خدا غلبه کرده است بروی درد بیماری و او را ایذا بایی نیست وعندكم القرآن و نزد شما قرآن است که هرچه از احکام بود در آن مندرج است حسبنا كتاب الله بس است ما را کتاب خدا فاختلف اهل البيت واختصموا پس مختلف شدند مردم که در خانه بودند و جدل کردند بیکدیگر فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده پس از ایشان بعضی گفتند نزدیک گردانید اسباب کتابت که بنویسد برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد از آن ومنهم من يقول غير ذلك و بعضی از ایشان کسی بود که میگفت غیر آن فلما اكثروا اللغو والاختلاف پس هرگاه بسیار کردند سخنان لاطایل و اختلاف با یکدیگر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قوموا فرمود رسول خدا برخیزید از نزد من قال عبيد الله فكان ابن عباس يقول ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عبید الله پس بود ابن عباس میگفت بتحقیق مصیبت همه مصیبت چیزی بود که در میان آمد میان رسول خدا وبين ان يكتب لهم ذلك الكتاب لاختلافهم ولغطهم و میان اینکه بنوشت آنحضرت برای ایشان آن کتاب را حائل شد از سبب اختلاف ایشان و غوغای ایشان که درین وقت کردند حدثنا يسرة بن صفوان بن جميل اللخمي قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن ابيه عن عروة عن عائشة قالت دعا النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة في شكواه الذي قبض فيه گفت عائشه خواند پیغمبر خدا فاطمه را رضی الله عنها در بیماری آنکه فوت شد در آن

الجزء العاشر شرح الاسلام | كتاب العتق

چیزیست که گفته است آن را نافع از نزد خود یا منسوبست في الحديث یا چیزیست در اصل حدیث ثابت از آنحضرت صلى الله عليه وسلم و بعضیان شک کرده یحیی بن سعید انصاری چنانچه مسلم ذکر کرده حدثنا احمد بن المقدام بکسر میم قال حدثنا فضيل بتصغير بن سليمان قال حدثنا موسى بن عقبة قال اخبرني نافع عن ابن عمر انه كان يفتي في العبد او الامة يكون بين الشركاء فيعتق احدهم نصيبه منه بتحقیق بود ابن عمر که فتوی میداد در غلام یا داه که باشد یکی ازین دو صنف مشترک میان شرکا پس آزاد کند یکی از شرکا حصه خود را از آن غلام یا داه يقول قد وجب عليه عتقه كله اذا كان للذي اعتق من المال ما يبلغ میگفت ابن عمر در صورت مذکوره بتحقیق واجب شد بر معتق حصه خود آزاد کردن آن غلام مثلا تمام آن وقتیکه باشد مر کسی را که آزاد کرده از مال آنقدر که برسد قیمت حصه باقی را از آن غلام يقوم من ماله قيمة العدل ويدفع الى الشركاء انصباؤهم قیمت کرده شود چیزی که برسد برابر حصه باقی از مال معتق بقیمت عدل و داده شود بسوی شرکا حصه های ایشان ويخلى سبيل المعتق یعنی تا سر داده شود و خالی کرده شود راه آزاد کرده شده را يخبر ذلك ابن عمر عن النبي خبر میداد آن را ابن عمر از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و روایت کرده محمد در آثار از طریق ابی حنیفه از حماد بن عبد الرحمن از اسود نخعی که وی آزاد کرد غلامی مشترک بود میان وی و میان برادران کوچک وی پس ذکر کرده شد این واقعه مر عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس امر کرد او را که تقویم کنند آن غلام را و نگهدارد آن را تا آنکه بالغ شوند آن اطفال پس اگر خواهند شان آزاد کنند و اگر خواهند ضمان گیرند گفت محمد و این قول ابی حنیفه است وقتیکه معسر باشد و بعضیان ذکر کرده فتوی از ابراهیم

فسارّها بشيء فبكت پس آهسته گفت فاطمه را چیزی پس گریه کرد فاطمه ثم دعاها فسارّها بشيء فضحكت پس باز خواند او را
پس آهسته گفت چیزی پس خنده کرد فسألناها عن ذلك پس پرسیدیم فاطمه را ازین دو حال فقالت سارّني النبي صلى
الله عليه وسلم أنه يقبض في وجعه الذي توفي فيه فبكيت پس گفت آهسته گفت مرا پیغمبر خدا اینکه فوت کرده میشود
در رو درین بیماری که وفات یافته پس گریه کردم ثم سارّني فأخبرني أني أول أهل بيته يتبعه فضحكت پس آهسته گفت
و خبر داد مرا که بتحقیق من نخستین اهل بیت اویم که در پی او میروم و لاحق میشوم او را پس خنده کردم **حدثنا** محمد بن بشار

قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت كنت أسمع أنه
لا يموت نبي حتى يخير بين الدنيا والآخرة گفت عائشه بودم من که میشنیدم از آن حضرت که بتحقیق نمی میرد هیچ پیغمبری
تا آنکه مختار کرده میشود میان بودن در دنیا و رحلت بسوی آخرت فسمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول پس
شنیدم پیغمبر خدا را که میگفت في مرضه الذي مات فيه در بیماری که مرد دران بیماری وأخذته بحة و گرفت آنحضرت
را بحه بضم موحده و فتح حاء مهمله مشدده بمعنی غلظ و خشونتی که عارض میشود مجاری نفس را از رسیدن بلغم و غلیظ میشود
بآن آواز يقول مع الذين أنعم الله عليهم الآية میگفت با کسانی که نعمت داده است خدا بر آنها فظننت أنه خير
پس گمان کردم که بتحقیق آن حضرت مخیر کرده شد و اختیار کرد رفیق اعلی را **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة عن سعد

عن عروة عن عائشة قالت لما مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم مرضه الذي مات فيه گفت عائشه
وقتیکه بیمار شد رسول خدا بیماری که فوت کرد دران جعل يقول في الرفيق الأعلى گشت که میگوید در رفیق اعلی مراد
برفیق اعلی انبیاء و ملائکه مقرب اند که ساکن اند در اعلای علیین و در آیه کریمه مع الذين أنعم الله اشارت است بآنها و قیل
مراد الله سبحانه است رفیق یکی از اسمای الٰهی است مشتق از رفق و رافت در حدیث عائشه واقع شده و رفع کرده حدیث
ان الله رفيق يحب الرفق فعیل است بمعنی فاعل گفته اند آخر کلمه که تکلم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین کلمه است و اول کلمه
که تکلم کرده الله اکبر است در زمانی که شیرخوار بود نزد حلیمه **حدثنا** أبو اليمان قال أخبرنا شعيب عن الزهري قال

أخبرني عروة بن الزبير أن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو
صحيح يقول گفت عائشه بود رسول خدا در حالی که صحیح بود و بیماری نداشت میگفت أنه لم يقبض نبي قط تحقیق
شان این است که قبض کرده نشده است روح پیغمبری هرگز حتى يرى مقعده من الجنة تا آنکه نموده میشود جای
بودن او از بهشت ثم يحيى او يخير پس تسلیم کرده میشود بوی امر بودن و رفتن یا مالک کرده میشود یا اختیار
داده میشود شک راوی است فلما اشتكى وحضره القبض پس هرگاه بیمار شد و حاضر شد آنحضرت
را قبض روح ورأسه على فخذ عائشة غشي عليه و سر آنحضرت بر ران عائشه بود بیهوشی شد بر آن
حضرت فلما أفاق شخص بصره نحو سقف البيت پس هرگاه بهوش آمد دوخت نظر خود را بجانب
سقف خانه شخص بصره دوخت میگویند کشاده دارد و چشم بند نه کند ثم قال اللهم في الرفيق الأعلى
فقلت إذن لا يختارنا پس گفتم حالا اختیار نمیکند ما را فعرفت أنه حديثه الذي كان يحدثنا
وهو صحيح پس شناختم این را که بتحقیق این کلام حدیثی است که میگفت ما را و حال آنکه بیمار نبود **حدثنا**
محمد قال حدثنا عفان عن صخر بن جويرية عن عبد الرحمن بن القاسم عن أبيه

الجزء العاشر شرح الاسلام

كتاب العتق

چنانچه ذکر نکرده اند دران فقط عتق من اعتق را

باب إذا أعتق نصيبا في عبد وليس له مال

استسعي العبد غير مشقوق عليه چون آزاد کند
کسی حصه که مر او راست در بنده و حال آنکه نیست مر
این آزاد کننده را مالی طلب سعایت کرده شود بنده
بحالی که تکلیف کرده نشود بآنچه شاق باشد بر وی
على نحو الكتابة بحالی که بنده در بعض باقی بر مانند حال
عقد کتابت باشد که مملوک بود در قبه وی معلی را الا اگر
خواهد عتاق کند و مالک خود بود یا بکسب تصرف
مال بدست آورده خود را خلاص نماید و تخییر میان عتق
و استسعا بنا بر تشبیه وی بمکاتب مذهب ابو حنیفه
و نزد صاحبین مجبر است بر سعایت و نزد شافعی شریک
مالک رقبه و بهره ور است تا آنکه او را بیع و هبه نیز میرسد

حدثنا أحمد بن أبي رجاء قال حدثنا يحيى بن آدم
قال حدثنا جرير بن حازم قال سمعت قتادة
قال حدثني النضر بن أنس بن مالك عن بشير بن
نهيك عن أبي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه
وسلم من أعتق شقيصا من عبد شقيص
بکسر قاف و سکون یا بوزن بمعنی نصیب **حدثنا**
مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع بضم معجمه و فتح
را قال حدثنا سعيد يعني ابن أبي عروبة عن قتادة
عن النضر بن أنس عن بشير بن نهيك عن أبي هريرة
أن النبي صلى الله عليه وسلم قال من أعتق نصيبا
أو شقيصا شک راوی است في مملوك فخلاصه
عليه في ماله إن كان له مال کسی که آزاد کند حصه
در مملوک پس رها کردن آن مملوک از ملک شریک واجب
بر آنکس است در مال وی اگر باشد مر او را مالی که گنجایش
این ضمان دارد وإلا قوم عليه و اگر نباشد معتق را
مال قیمت کرده شود نصیب باقی بر آن مملوک فاستسعي
به غير مشقوق عليه پس طلب سعایت کرده شود
مملوک بقدر قیمت حصه شریک بحالی که شاق گرفته نشود
بر وی و مشافی نیست سعایت را از اثبات عتق ...
... اگر ثابت باشد ... که مذکور شد

عن عائشة دخل عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه علی النبی صلی الله علیه وسلم
روایت از عائشه که درآمد عبد الرحمن بن ابی بکر بر پیغمبر خدا وانا مسندته الی صدری در حالی که تکیه
دهنده ام آنحضرت را بسوی سینه خود ومع عبد الرحمن سواک رطب یستن به وبا عبد الرحمن مسواک
تر بود که دندان مالیده میشد بآن فابده رسول الله صلی الله علیه وسلم بصره پس دراز کرد آن را رسول خدا
نظر خود را آبد بهمزه وموحده ودال مشدده است در بعضی روایات ابدّه بمیم بدل موحده وتشدید دال است ومعنی
هر دو یکی است فاخذت السواک فقصمته پس گرفتم مسواک را از دست عبد الرحمن پس خائیدم آن را وتفضته
وطیبته وپاشیدم ریشهای آن را ونرم کردم آن را وپاک کردم ثم دفعته الی النبی صلی الله علیه وسلم
پس تر دادم آن را به پیغمبر خدا فاستن به پس دندان مالید ومسواک کرد فما رایت النبی صلی الله علیه وسلم
استن استنانا قط احسن منه پس ندیده ام پیغمبر خدا را مسواک کرد مسواک کردنی هرگز بهتر از آن فما عدا
ان فرغ رسول الله صلی الله علیه وسلم پس درنگذشت این را که فارغ شد از مسواک رسول خدا رفع
یده او اصبعه که برداشت دست خود یا انگشت خود در اشک راوی است ثم قال فی الرفیق الاعلی ثلاثا
ثم قضی پس گفت فی الرفیق الاعلی سه مرتبه پس رحلت کرد روح او وکانت تقول مات بین حاقنتی
وذاقنتی راوی عائشه میگوید بود عائشه که میگفت مرد آن حضرت میان گلو وزنخدان من حاقنه بمهمله وقاف
ونون رگی که میان استخوان چنبر گردن است وذاقنه که در میان زنخدان است حدثنا معلی بن اسد
قال حدثنا عبد العزیز بن مختار قال حدثنا هشام بن عروة عن عباد بن عبد الله بن الزبیر
ان عائشة اخبرته انها سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم عائشه خبر داده عبد الله بن زبیر را
که تحقیق وی شنیده رسول خدا را واصغت الیه قبل ان یموت وهو مسند الی ظهره وگوش داشت
عائشه بسوی آنحضرت پیش از آنکه میمرد در حال آنکه آن حضرت تکیه کننده بود بسوی من پشت خود را یقول اللهم
اغفر لی وارحمنی والحقنی بالرفیق میگفت خداوندا مغفرت کن مرا ورحمت کن بر من وبر حال من والحاق کن
مرا برفیق یعنی رفیق اعلی چنانکه در روایت دیگر واقع شده حدثنا الصلت بن محمد قال حدثنا
ابو عوانة عن هلال الوزان عن عروة عن عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم فی مرضه
الذی لم یقم منه گفت عائشه فرمود پیغمبر خدا در بیماری که بر نخاست از آن لعن الله الیهود اتخذوا قبور
انبیاءهم مساجد لعنت کرده است خدا یهود را که گرفته اند قبر انبیای خود سجده گاه یعنی سجده میکنند
قبرهای انبیا را یا آنکه در میان خود قبله میگردانند ونماز بآنجانب میکنند این هر دو صورت صنع یهود بوده است
قالت عائشة لولا ذلک لابرز قبره گفت عائشه اگر نبودی این ملاحظه هر آئینه ظاهر کرده میشد قبر آنحضرت
وحائلی گرفته نمیشد بر قبر آن حضرت از اینجا معلوم شد که اینچنین قبه که بر قبر آن حضرت واقع است در ابتدای حال نبوده
خشی ان یتخذ مسجدا یعنی باعث بر این فرمودن آن بود که قبر آنحضرت گرفته شود مسجد حدثنا عبد الله
بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی ابن الهاد عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة
قالت مات النبی صلی الله علیه وسلم وانه لبین حاقنتی وذاقنتی گفت عائشه مرد پیغمبر خدا

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب العتق

ثابت در صحیحین است ودر مواضع مختلفه ابن حزم در المحلی
در باب تقویم الاشیاء بین الشرکاء نقل کرده گفته
بر ثبوت استسعا هیچ کس از صحابه اند باب الخطاء
والنسیان فی العتاقة والطلاق حکم خطاء و
نسیان در آزاد کردن وطلاق دادن خطا در آن
چنان است اراده کند کسی که تلفظ کند بچیزی پس سبقت
کند زبان وی بطلاق یا اعتاق بی آنکه قصد کرده
باشد تلفظ آن را ونسیان در آن چنان است که بگوید
مثلا اگر چنین کار کند این کس زن او طالق است یا غلام
وی حر است پس فراموش کند این یمین را وبکند آن
کار ودر اشباه ونظائر در اواخر فن ثالث گفته ناسی
وعامد در یمین برابر است وهمچنین در طلاق اگر گوید
زوجه طالق است ناسیا اگر باشد مراو را از وجه

وحال آنکه در میان حاقنه و ذاقنه من بود و قالت فلا اكره شدة الموت لاحد ابدا بعد النبي صلى الله عليه وسلم پس ناخوش نداريم سختي موت و سكرات مر احدي را ابدا بعد از آنكه ديدم حال پيغمبر خدا را چه اگر در سختي سكرات مناسب حال اشرف اقدس آنحضرت است بعضي از عرفا و علماء بالمد بيان كرده رساله مفرده جدا كرده اند حدثنا سعيد بن عفير قال حدثني الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عائشة رضي الله عنها قالت لما ثقل رسول الله صلى الله عليه وسلم اشتد به وجعه وقتي كه گران شد پيغمبر خدا و حركت دشوار گشت و سخت شد با آنحضرت درد او استاذن ازواجه ان يمرض في بيتي طلب اذن كرد از ازواج مطهره را اينكه تيمارداري كرده شود در خانه من فاذن له پس اذن داده شد مر آنحضرت را فخرج وهو بين الرجلين تخط رجلاه في الارض پس بر آمد ميان دو مرد يعني بر دو مرد تكيه كرده بر آمد در حالي كه خط ميكرد هر دو پاي آنحضرت در زمين يعني قوت برداشتن پا نبود و ظاهر از اين حديث آنست كه اين بر آمدن باينحال در خانه عايشه بود و كاه است و از احاديث ديگر معلوم ميشود كه روزي از خانه عايشه بمسجد باين حال بر آمده پس تواند كه هر دو باشد بين عباس بن عبد المطلب وبين رجل آخر ميان عباس بن عبد المطلب و ميان مردي ديگر قال عبيد الله فاخبرت عبد الله بالذي قالت عائشة گفت عبيد الله بدري مذكور پس خبر دادم عبد الله بن عباس را بانچه گفته بود عايشه كه ميان مردي ديگر بود فقال لي عبد الله بن عباس هل تدري من الرجل الآخر الذي لم تسم عائشة پس گفت مرا عبد الله بن عباس آيا ميداني كيست آن مرد ديگر كه نام نبرده است عايشه قال قلت لا گفت عبيد الله گفتم نميدانم قال ابن عباس هو علي بن ابي طالب رضي الله عنه گفت ابن عباس آن مرد علي بن ابي طالب بود آنكه عايشه تعيين اين مرد نكرده سبب آن بود كه يكطرف عباس دايم بود و طرف ديگر گاه علي بود و گاه اسامة بن زيد پس از جهت عدم ملازمت علي تعيين نكرده اينچنين گفته اند و اينمعني را تعيين ابن عباس همين علي مرتضي را منافي است و ميتوان گفت كه مقصود عايشه همين است كه آنحضرت را دو كس برداشته بودند از جهت بزرگي عباس عم پيغمبر خدا نام او برده باشد فكانت عائشة تحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم پس بود عايشه كه حديث ميكرد كه بتحقيق پيغمبر خدا لما دخل بيتي اشتد به وجعه وقتيكه در آمد آنحضرت در خانه من گرانتر شد و شدت بود و بيشتر افزود شبي كه رحلت كرد سخت شد بدي درد او قال هريقوا علي من سبع قرب لم تحلل اوكيتهن گفت بريزيد بر من آب از هفت مشك كه كشاده نشده بند سر آنها مقصود بر ريزيدن بود و در عدد هفت خاصيتي بود كه معلوم فرموده لعلي اعهد الى الناس شايد بحال خود آيم و وصيت كنم مردم را فاجلسناه في مخضب لحفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم پس نشانديم آنحضرت را در طغاري كه مر حفصه زوجه پيغمبر خدا را بود ثم طفقنا نصب عليه من تلك القرب پس شروع كرديم كه مي ريختيم آب را بر آنحضرت از آن هفت مشك حتى طفق يشير الينا بيده ان قد فعلتن تا آنكه گشت كه اشارت ميكرد آنحضرت بسوي ما بدست خود باينكه بتحقيق كرديد شما يعني بس كنيد قالت ثم خرج الى الناس فصلى لهم وخطبهم گفت عايشه پس بر آمد آنحضرت بسوي مردم كه در مسجد بودند پس نماز گزارد با ايشان و خطبه خواند و وصيتها كرد و اخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ان عائشة وابن عباس قالا گفت نيز ابن شهاب گويد باسناد سابق خبر داد مرا عبيد الله بن عبد الله بن عتبه كه بتحقيق عايشه و ابن عباس گفته اند لما نزل برسول الله صلى الله عليه وسلم طفق يطرح خميصة له على وجهه وقتي كه فرود آمد

ليس ممتضمر باشد دفع ضرورت تصحيح كلام ربان و تزويج واقع نمي شود چيزي از آن مگر بقصد و اختيار مؤلف اين است چنانچه گفت و لا عتاقة الا لوجه الله يعني و واقع نيست عتاقة مگر آنچه براي ذات خدا و نيت رضا و تعالي باشد و در خطا و نسيان قصد نبود استشهاد است بانچه روايت كرده طبراني از حديث ابن عباس مرفوعا و در طلاق نقل آن بالسنه بايد از علي بن ابي طالب رضي الله عنه و حنفيه آن را محمول بر نفي ثواب داشته اند در اعتاق كه براي غير خالق بود صحيح گويند بلي ثواب بسبب تحقق ركن عتق از مالك خود ملك وي و همچنين براي صنم و شيطان بالزوم كفر اگر معتق مسلمان است و قصد تعظيم صنم كرده و گرنه آثم گردد و در صحت اعتاق جهت رسالت گويند وقال النبي صلى الله عليه وسلم لكل امرئ ما نوى مر هر مرد راست آنچه نيت كرده و لا نية للناسي و المخطئ مؤلف گويد در اثبات مدعا از حديث و نيست نيت صاحب نسيان و خطا را پس اعتاق و طلاق ايشان معتبر نبود و حنفيه گويند منوط بنيت كيفيت عمل است از استحباب و جهات ثواب و غير آن نه نفس عمل كه صريح بود كلام در آن حدثنا الحميدي قال حدثنا سفيان ابن عيينة قال حدثنا مسعر بكسر ميم و سكون سين عن قتادة عن زرارة بن اوفى معجمه مضمومه بر وزن اوسلے بن ابي اوفى عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله تجاوز لي عن امتي ما وسوست به صدورها ما لم تعمل بتحقيق خدا تعالي در گذرانيده است براي خاطر من و رضاي من و تكريم من از امت من چيزي كه وسوسه كرد بدان چيز اشتهاي ايشان مادام كه عمل نكرده اند بدان چيز او تكلم بحذف يكتا از اول و سكون ميم يا كلام نكرده اند بدان يعني عمل كه نبايد كرد نبايد گفت و در خاطر ايشان ميگذرد بطريق تردد و عدم استقرار در دل مواخذه نميكند بران تا كه عمل نكنند بدان اگر از عمليات است يا كلام نكنند اگر از قوليات است چنانچه مواخذه نميكند بر خطا و نسيان كه نيست در آن استقرار در دل و توطين نفس ظاهر حديث آنست كه بعزم و همت هم ماخوذ نشود اگر مقرون بعمل يا كلام نگردد چنانچه تشبث كرده بدان بعضي از علما و ليكن مراد خاطر

برسول خدا هر بار که بیماری گشت کرمی اماد و بر روی خود جادر فاذا اغتم کشفها عن وجهه یعنی وقتی که نفس گرفت از حرارت دور کرد از روی خود فقال وهو کذلك لعنة الله علی الیهود والنصاری پس فرمود و حال آنکه آنحضرت بهمان حال بود لعنت خدا بود بر یهود و نصاری اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد گرفتند قبرهای پیغمبران خود را سجده گاه یحذر ما صنعوا می ترسانید امت خود را چیزی که آنها کرده اند اخبرنی عبید الله ابن شهاب بسند سابق گوید خبر داد مرا عبید الله مذکور ان عائشة قالت لقد راجعت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلك بتحقیق عائشه گفت بتحقیق رجوع کردم قول رسول خدا را در امامت ابوبکر مردم را وما حملنی علی کثرة مراجعته و بر نداشت مرا بر کثرت مراجعت آنحضرت الا انه لم یقع فی قلبی ان یحب الناس بعده رجلا قام مقامه ابدا مگر بتحقیق شان اینست نیفتاد در دل من اینکه دوست دارند مردم بعد آنحضرت مردی را که قایم شود مقام آنحضرت دائما اما متعلق به یحب است ولا کنت اری انه لن یقوم احد مقامه الا تشاءم الناس به و نبودم گمان کنم این را که قایم نمیشود احدی بجای آنحضرت مگر آنکه بد اندیشند مردم بوی تشاءم بشین معجمه و تشدید همزه از باب تفعل است مشتق از شوم و خلیفه ساختن ابوبکر را تا کید آنحضرت بعایشه گفته بود و قسطلانی میگوید مسلم در صحیح حدیثی از عائشه روایت کرده که آنحضرت بعایشه فرمود بخوان ابوبکر و برادر خود را که بنویسم کتابی را من می ترسم که آرزو کند آرزو کننده و بگوید که من بهترم و سزاوار این امر را ابا میکند خدا و همه مسلمانان از همه کس مگر از ابوبکر و مثل این نزد بزار حدیثی دیگر است از عائشه چنانچه سابقا مذکور شده فاردت ان یعدل ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ابی بکر پس خواستم اینکه عدول کند امر امامت را رسول خدا از ابی بکر رواه ابن عمر و ابن عباس و ابو موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده است امر امامت ابی بکر مردم را ابن عمر و ابو موسی و ابن عباس از پیغمبر خدا و این حدیث را مولف رح در باب انما جعل الامام لیؤتم به موصول آورده است حدثنا اسحق قال اخبرنا بشر بن شعیب بن ابی حمزة قال حدثنی ابی عن الزهری قال اخبرنی عبد الله بن کعب بن مالك الانصاری گفت زهری خبر داده مرا عبد الله بن کعب بن مالك انصاری وكان كعب بن مالك احد الثلاثة الذين تيب عليهم وهست كعب بن مالك یکی از آن سه نفری که توبه داده شده بر ایشان ان ابن عباس اخبره ان علی بن ابی طالب خرج من عند رسول الله صلی الله علیه وسلم بتحقیق ابن عباس خبر داده کعب را که بتحقیق علی بن ابی طالب بیرون آمد از نزد رسول خدا فی وجعه الذی توفی فیه در حال درد آنحضرت که وفات یافت از آن درد فقال الناس یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند مردم ای ابو الحسن چگونه صباح کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال اصبح بحمد الله بارئا پس گفت علی صبح کرد بستایش خدا در حالی که برآمده است از بیماری بارئا بالی همزه است در نسخه فرع در مصابیح گفته بهمزه اسم فاعل مشتق از برأ المریض اذا افاق من المرض فاخذ بیده عباس بن عبد المطلب فقال له انت والله بعد ثلاث عبد العصا پس گرفت دست علی را عباس بن عبد المطلب پس گفت عباس مر او را تو بخدا سوگند بعد از سه روز بنده عصا هستی یعنی تنها و غریب چنانکه مسافری در دست عصا دارد و نخواهد بود حمایت کننده و نگهدارنده تو بعد از آنحضرت وانی والله لاری رسول الله صلی الله علیه وسلم سوف یتوفی من وجعه هذا و بتحقیق من می بینم یا گمان میکنم رسول خدا را سرانجام است که وفات می یابد از این درد که دارد انی لاعرف وجوه بنی عبد المطلب عند الموت بتحقیق من می شناسم رویهای اولاد عبد المطلب را نزد موت یعنی مر ایشان را نشانی

الجزء العاشر شیخ الاسلام کتاب العتق

بی اختیار و ثابت نماند و آن را با حسنا سند و آن عفو است بهما استها از جهت عدم اختیار دیگر آنچه در دل افتد و ثابت ماند و در دل جولان کند و آن را خاطر گویند دیگر آنچه بعد از جولان محبت و لذت آن پیدا آید و خواهش حصول بود و حصول بران حاصل گردد و آن را هم گویند و عفو این هر دو در مرتبه فعل مخصوص باین امت است بلکه اگر بعد خواهش باز دارد خود را از آن در برابر آن حسنه مینویسند دیگر عزم است و آن قرار یافتن معصیت در نفس است بنحوی که از جانب آن هیچ مانعی نیست جز آنکه اسباب مهیا ندارد و اگر بدست آید میکند البته برین قسم مواخذه است کذا ذکروا حدثنا محمد بن کثیر عن سفیان ثوری قال حدثنا یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم التیمی عن علقمة بن وقاص اللیثی قال سمعت عمر بن الخطاب عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الاعمال بالنیة تمامه اعمال نزد خدا و در حکم شرع معتبر بر نیت هست و اما احکام نبوی از صحت و مانند آن پس نیست شمول آن از ضرورت اقتضاء حدیث زیرا چه تقدیر احکام در ینجا نمی خواهد که عام باشد اخروی و دنیوی را چنانچه در اصول فقه مبین گشته پس طلاق و عتاق و ایمان جز آن که بخطا و نسیان باشد صحت آن موقوف بر نیت نباشد و لکل امرء ما نوی و برای هر مرد است آنچه نیت کرده از وجه الله و جز آن فمن کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله پس کسیکه باشد هجرت او بسوی خدا و رسول خدا پس هجرت او بسوی خدا و رسول او است و من کانت هجرته لدنیا یصیبها او امرأة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه و کسیکه باشد هجرت او بقصد دنیا بسوی دنیا که برسد آن را یا بسوی زنی که نکاح کند آن را پس هجرت او محسوب بسوی همان نیت که هجرت کرده بسوی آن و بقصد آن که شرح حدیث در اول کتاب گذشت غرض از ذکر حدیث درین باب اعتبار نیت در صحت طلاق و عتق است و نیست در حدیث چیزی که دلالت کند بر عموم آن جمیع احکام را چنانچه تقریر یافت باب اذا قال لعبده و در روایت غیر ابی ذر و ابی الوقت اذا قال رجل لعبده هو لله ونوی العتق ذکر نکرد که بگوید مردی مر غلام خود را این غلام برای خدا است و اراده کند باین کلام

بر روز ظاهر میشود نزد مردم اذهب بنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فلنسأله فیمن هذا الامر پس بیا تا نزد رسول خدا
پس بپرسیم او را که کیست این امر خلافت بعد او ومی ان کان فینا علمنا ذلک اگر باشد امر در میان ما بدانیم آنرا
وان کان فی غیرنا علمناه فاوصی بنا واگر باشد در غیر ما بدانیم آنرا پس وصیت کند ما را که آن کیست وجه کار کنیم فقال
علی انا والله لئن سألناها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت علی بن ابی طالب بتحقیق ما اگر بخدا سوگند اگر
طلب کنیم خلافت از رسول خدا فمنعناها لا یعطیناها الناس بعده پس منع کند ما را خلافت را نمیدهند ما را مردم
بعد از آن حضرت در بعضی روایات آمده اگر بپرسیم وخاموش ماند محتمل که بپرسد وانی والله لا اسألها رسول الله صلی
الله علیه وسلم ومن بخدا سوال نمیکنم خلافت از رسول خدا از این حدیث علی مرتضی ظاهرست که قبل از ین تنصیصی بر ذکر
خلافت واقع نشده است چنانکه امامیه دعوی میکنند بعضی احادیث مرسل شعبی آورده چون وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نزدیک شد عباس گفت مر علی را دست فراز کن که بیعت کنم ترا تا همه مردم بیعت کنند علی
دست دراز نکرد واز فوائد ابی طاهر نقل کرده اند باسنادی جید که گفت کاشکی اطاعت میکردم عباس را مگر گفت چنین
نقل کرده اند شارحان این کتاب در اسناد این حدیث تابعی از تابعی که زهری از عبد الله بن کعب نقل کرده وصحابی
از صحابی که کعب از ابن عباس روایت کرده است حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث قال حدثنی عقیل
عن ابن شهاب قال حدثنی انس بن مالک ان المسلمین بینا هم فی صلوة الفجر ابن شهاب زهری گفت که حدیث کرد مرا
انس بن مالک که بتحقیق مسلمانان در اثنای آنکه ایشان در نماز فجر بودند من یوم الاثنین از روز دوشنبه وابوبکر یصلی لهم
وحال آنکه ابوبکر نماز میگزارد برای ایشان یعنی امام بود در نماز لم یفجأهم الا رسول الله صلی الله علیه وسلم ناگهان ظاهر نشد
ایشان را مگر رسول خدا قد کشف ستر حجرة عائشة فنظر الیهم وهم صفوف فی الصلوة تحقیق برداشت پرده حجره عائشه را
پس نظر کرد بجانب مسلمانان وحال آنکه ایشان صفها بسته بودند در نماز یعنی از درون حجره برآمد نظر کرد ثم تبسم
یضحک پس تر دندان سفید کرد آنحضرت در حالیکه خنده میکند گفته اند یضحک حال موکده است از آنکه تبسم بمعنی الضحک است
لیست وتواند که ایراد یضحک بعد از تبسم اشارت باشد بآنکه تبسم که اکثر عادت آنحضرت بود از بس سرور وشادمانی
وخوشحالی از انقیاد مردم بر امامت ابی بکر واقامت شریعت بضحک کشیده بود فنکص ابوبکر علی عقبیه لیصل الصف
پس برگشت ابوبکر بر عقب خود تا برسد در صف مقتدیان وظن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرید ان یخرج
الی الصلوة وگمان کرد ابوبکر که بتحقیق رسول خدا میخواهد اینکه بیرون آید بسوی نماز فقال انس وهم المسلمون ان یفتتنوا فی صلوتهم
پس گفت انس وقصد کردند مسلمانان که مبتلا شوند در نماز خود یعنی قطع کنند نماز را فرحا برسول الله صلی الله علیه وسلم
از روی خوشی بدیدن حال صحت آنحضرت فأشار الیهم بیده رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اتموا صلاتکم پس اشارت
کرد بدست خود رسول خدا اینکه تمام کنید نماز خود را ثم دخل الحجرة وارخی الستر پس در آمد در حجره وفرو هشت پرده را حدثنی
محمد بن عبید قال حدثنا عیسی بن یونس عن عمر بن سعید قال اخبرنی ابن ابی ملیکة ان ابا عمرو ذکوان مولی عائشة
اخبره ان عائشة کانت تقول ان من نعم الله علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توفی فی بیتی تحقیق عائشه بود
که میگفت بتحقیق از جمله نعمتهای خدا بر من این بود که پیغمبر خدا وفات یافت در خانه من وفی یومی و در روز نوبت من
وبین سحری ونحری ومیان شش و گردن من یعنی استناد کرده بود بسینه من وان الله جمع بین ریقی وریقه عند موته

الجزء العاشر شیخ الاسلام کتاب العتق

حدثنا اسمعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن
ابی هریرة انه لما اقبل یرید الاسلام ومعه غلام
بتحقیق ابوهریره هرگاه روی کرد بقصد بجانب که قصد
اسلام داشت وبا وی غلام او بود ضل کل واحد
منهما من صاحبه گم شد وجدا افتاد هر یک از ین دو
تا قصد اسلام از یاری فاقبل بعد ذلک وابوهریرة
جالس مع النبی پس روی آورد غلام بعد از ین وابا
در حال آنکه ابوهریره نشسته بود با پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة
هذا غلامک قد اتاک پس فرمود آن حضرت
ای ابوهریره اینک غلام تو آمد ترا فقال اما انی اشهدک
انه حر پس گفت ابوهریره آگاه باش که بتحقیق من
شاهد میگیرم ترا که وی آزاد است یعنی شاهد میگیرم بر
آزاد کردن خود او را فهو حین یقول پس آزاد
که رسید ابوهریره بمدینه و آزاد کرد آن وقت بود
که میگفت این شعر بالنشاد خود یا میخواند شعر دیگری را
که این است یا لیلة من طولها وعنائها ای شب
شب را که سفر کرده آمد در ان بطریق تعجب از فرط
درازی آن و فور تعب و رنج که کشید در ان علی
انها من دارة الکفر نجت با وصف آنکه او نا بر آنکه
از منزل و مقام کفر نجات داد یعنی آن درازی و تعب
آن در خور این نجات راحت است پس آزاد و شکرانه
آن دار یعنی سرای و دارة بزیادت تا در آخر خاص است
از دار حدثنا عبید الله بن سعید بتصغیر چنانچه
در عامه نسخ وروایات است ابو قدامة سرخسی است
قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا اسمعیل عن قیس
عن ابی هریرة قال لما قدمت علی النبی صلی الله
علیه وسلم قلت فی الطریق گفت ابوهریره وقتیکه
قدوم آوردم بر آن حضرت گفتم در راه یعنی در وقت
تمام شدن راه این شعر یا لیلة من طولها وعنائها
علی انها من دارة الکفر بفتح نون وتشدید جیم
وکسر دال ونا ساکنه در آخر شعر قال وابق منی
غلام لی فی الطریق گفت ابوهریره وگریخت از من
غلام من که همراه بود در اثنای راه قال فلما قدمت علی
النبی صلی الله علیه وسلم فبایعته گفت ابوهریره

وخدا جمع کرد در آخر حیات میان آب دهان من و آب دهان آنحضرت وقت رحلت آنحضرت دخل علي عبد الرحمن

وبيده السواك درآمد بر من عبد الرحمن بن ابي بكر و بدست او چوب مسواک بود وانا مسندة رسول الله صلى الله عليه

وسلم فرأيته ينظر اليه و حال آنکه من تکیه دهنده ام رسول خدا را پس دیدم آنحضرت را که نگاه میکرد بسوی مسواک

وعرفت انه يحب السواك وشناختم این را که آنحضرت دوست میدارد مسواک کردن را فقلت آخذه لك فاشار

براسه ان نعم پس گفتم با آنحضرت بگیرم او را برای تو پس اشارت کرد بسر اینکه بگیر فتناولته فاشتد عليه پس گرفتم

آنرا پس سختی کرد بر آنحضرت وقلت الينه لك و گفتم نرم کنم آنرا برای تو فاشار براسه ان نعم پس اشارت کرد بسر خود

که آری نرم کن فلينته فامره پس نرم کردم آنرا پس گذرانید بر دندان و در روایت ابی ذر فامره بموحده و میم ساکن

یعنی نرم کردم بفرموده آنحضرت وبين يديه ركوة او علبة يشك عمر و پیش آنحضرت رکوه بود یا کاسه چوبین شک

عمر بن سعید راوی فيها ماء در آن رکوه ابی بود فجعل يدخل يديه في الماء فيمسح بهما وجهه پس گشت که میدرآرد

هر دو دست را در آب و مسح میکرد از دو دست روی خود را يقول لا اله الا الله ان للموت سكرات میگفت لا اله

الا الله تحقیق مرگ راشدت و سختی است ثم نصب يده فجعل يقول في الرفيق الاعلى حتى قبض پس استاده کرد دست

خود را پس گشت که میگفت این کلمه في الرفيق الاعلى یعنی اجابت داعی برحق کرد تا آنکه قبض کرده شد روح و

مالت يده تا آنکه باز آمد دست او از رفع حدثنا اسمعيل قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثنا هشام

بن عروة قال اخبرني ابي عن عايشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يسأل في مرضه الذي مات فيه مروی ست از عایشه که تحقیق پیغمبر خدا

می پرسید در اوایل بیماری که فوت کرد در آن يقول اين انا غدا اين انا غدا میفرمود کجا باشیم ما فردا کجا باشیم ما فردا

یريد يوم عايشة میخواست روز نوبت عایشه فاذن له ازواجه يكون حيث شاء پس اذن دادند او را ازواج او

که باشد هر جا خواهد فكان في بيت عايشة حتى مات فيها و بود آنحضرت در خانه عایشه تا آنکه مرد در آنخانه و این

قول عایشه است بطریق التفات قالت عايشة فمات في اليوم الذي كان يدور علي فيه في بيتي گفت عایشه

فوت کرد در روزی که بود آنحضرت که می آمد بر من در آن روز در خانه من فقبضه الله وان راسه لبين نحري وسحري

پس قبض کرد او را خدا و حال آنکه سر او میان سینه من بود وخالط ريقه ريقي وآمیخت آب دهان او آب دهان مرا

ثم قالت دخل علي عبد الرحمن بن ابي بكر ومعه سواك يستن به پس گفت درآمد بر من عبد الرحمن بن ابی بکر و با وی

چوب مسواکی بود که مسواک کرده می شود بآن فنظر اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم پس دید بسوی مسواک رسول خدا

فقلت له اعطني هذا السواك يا عبد الرحمن فاعطانيه پس گفتم عبد الرحمن را بده این مسواک مرا ای عبد الرحمن پس داد

فقضمته ثم مضغته فاعطيته رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گرفتم آنرا پس تر خائیدم آنرا پس دادم آنرا رسول خدا

فاستن به وهو مستند الى صدري پس بر دندان مالید آنحضرت و حال آنکه تکیه کرده است بجانب سینه من حدثنا

سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن ابن ابي مليكة عن عايشة قالت توفي رسول الله صلى الله

عليه وسلم في بيتي وفي يومي وبين سحري ونحري ترجمه مکرر شده است وكانت احدانا تعوذه بدعاء اذا مرض فذهبت اعوذه

انما تعوذ میکرد آنحضرت را بدعای وقتیکه بیمار شدی فذهبت اعوذه فرفع راسه الى السماء وقال في الرفيق الاعلى

في الرفيق الاعلى پس رفتم که تعوذ میکنم او را پس برداشت سر خود را بسوی آسمان و گفت فی الرفیق الاعلی دو بار یعنی

الجزء العاشر شیخ الاسلام كتاب العتق

حدثني شهاب بن عباد بفتح مهملة و تشدید موحده قال حدثنا ابراهيم بن حميد بضم بتصغير عن اسمعيل بن ابي خالد الرواسي براء مضموم و همزه و سین مهمله نسبت برواس بن كلاب بن اسمعيل عن قيس قال لما اقبل

ابو هريرة ومعه غلامه وهو يطلب الاسلام روآورد ابو هریره و با وی غلام او بود و حال آنکه طلب میکرد و قصد داشت اسلام را فضل احدهما صاحبه بعدا پس گم شد و جدا افتاد یکی از این دو از همراه خود با این حال یعنی چون رسید از راه آمد ابو هریره شور او آمد غلام و اشارت کرد آن حضرت یا مدینه دی و قال و گفت ابو هریره اما اني اشهدك الله آگاه باش که من گواه میگیرم ترا که این غلام برای خداست یعنی آزاد کردم او را پس آزاد کرد او را بجهت این لفظ در این طریق بروایت دلالت بر هر دو

باب ام الولد حکم ام ولد یعنی در بیان کنیزیکه از مولای خود و اختلاف است در آزاد گشتن ام ولد و جمهور از بیع آن اکثر علمای سلف و خلف گرفته اند که آزاد میگردد بولادت و جایز نیست بیع آن و همین است ثابت از عمر و عثمان رضي الله عنهما و روایت کرده محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم از عمر بن خطاب رضي الله عنه که وی منادی میکرد بر منبر پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در بیع امهات اولاد که آن حرام است چون بزاید او برای سید خود آزاد گردد و بعد از آن رق نیاید ولیکن تا حین حیات سید او استمتاع درست باشد و نحو آن در موطا از طریق مالک از نافع آورده و بود ابوبکر صدیق و علی بن ابی طالب و ابن عباس و ابن زبیر و جابر و ابو سعید رضي الله عنهم که جایز میداشتند بیع ام ولد را گفت جابر بیع میکردیم امهات اولاد را در زمان پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و ابی بکر پس وقتیکه شد عمر رضي الله عنه نهی کرد ما را پس باز ماندیم ظاهر آنست که نهی عمر مبنی بر ثبوت نهی است از آنحضرت نزد وی و شاید که آن حضرت آگاه نشده باشد از بیع ایشان امهات اولاد را

اجابت داعی حق کرد ودخل عبد الرحمن وفی یده جریدة رطبة فنظر الیه النبی صلی الله علیه وسلم وگذشت عبد الرحمن ودر دست او شاخی تر بود پس نظر کرد بسوی آن پیغمبر خدا فظننت ان له بها حاجة فاخذتها پس گمان کردم که تحقیق مر آنحضرت را بآن حاجتی ست پس گرفتم آنرا فنفضت راسها ونفضتها فدفعتها الیه پس خائیدم سر جریده وافشاندم ریشهای آنرا پس دادم بآنحضرت فاستن بها کاحسن ما کان مستنا پس مسواک کرد بآن مانند بهترین حالی که بود مسواک کننده ثم ناولنیها فسقطت یده او سقطت من یده پس باز داد مرا آن جریده مسواک پس افتاد دست او از سستی یا افتاد مسواک از دست او شک راوی ست فجمع الله بین ریقی وریقه فی آخر یوم من الدنیا واول یوم من الآخرة پس جمع کرد خدا میان ریق من وریق او در آخر روز دنیا واول روز آخرت

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی ابو سلمة ان عائشة اخبرته گفت ابن شهاب خبر داد مرا ابو سلمه که عائشه خبر داده ورا ان ابا بکر اقبل علی فرس من مسکنه بالسنح تحقیق ابوبکر آمد بر اسپ سواری از جای سکونت خود که سنح بوده وآن مسکن زوجه او بوده بنت خارجه که باذن آنحضرت رفته بود سنح بضم سین مهمله وسکون نون وحای مهمله نام موضعی ست از عوالی مدینه حتی نزل فدخل المسجد فلم یکلم الناس حتی دخل علی عائشة تا آنکه فرود آمد از اسپ پس در آمد در مسجد وسخن نکرد مر مردم را تا در آمد بر عائشه فتیمم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو مغشی بثوب حبرة پس قصد کرد دیدن رسول خدا را وحال آنکه آنحضرت پیچیده شده بود بجامه حبره مغشی بضم میم وفتح معجمه وتشدید شین معجمه بمعنی مغطی حبره بکسر حای مهمله وفتح موحده وراء از کتان یمن ست که مخطط میباشد ترکیب ثوب حبره توصیفی واضافی هر دو میتواند بود فکشف عن وجهه ثم اکب علیه فقبله ثم بکی پس دور کرد جامه از روی مبارک پس افتاد بر آنحضرت پس بوسید او را وگریه کرد ثم قال بابی انت وامی والله لا یجمع الله علیک موتتین پس گفت بدل پدر ومادر منی تو بخدا که جمع نمیکند خدا بر تو دو موت را اما الموتة التی کتبت علیک فقد متها اما موتی که مقدور شده بود بر تو پس دریافتی آنرا در بیان دو موت آنحضرت اقوال متعدده نقل کرده اند بعضی گویند اشارت ست بسوی مردی که گمان کرده که آنحضرت باز زنده میشود وقطع میکند دستهای بعضی مردم پس تر میمیرد در آخر زمان پس خبر داد که وی صلی الله علیه وسلم اکرم ست نزد خدا که جمع کند در وی دو موت آنچنانکه جمع کرده بر غیر او چنانکه واقع شده بر قومی آنکه بر آمدند از دیار خود هزاران قبل موت اینجا کنایت از کرب ست یعنی بعد از این کرب کربی دیگر نخواهد بود وبعضی گفته اند که مراد از موت دوم زوال شریعت آنحضرت ست یعنی اگرچه آنحضرت وفات یافته شریعت او را زوالی نخواهد بود ومؤید آنیست آنچه در خطبه صدیق واقع شده من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات ومن کان یعبد الله فانه حی لا یموت یعنی شریعت وبعضی گویند موت دوم ست که سائر الناس را در قبر بعد از سوال منکر ونکیر خواهد بود واین جواب موافق جمهور علماست که قائل اند بحیات آنحضرت بلکه حیات بر انبیا در عالم برزخ وباین معنی ناطق ست آثار واحادیث چنانکه بر متتبعان پوشیده نیست واین قول نزد احسن اقوال ست اگرچه قسطلانی ترجیح اول میکند ومیگوید که اوضح اجوبه واسهل اجوبه است

وحدثنی ابو سلمة عن ابن عباس ابن شهاب گوید وحدیث کرد مرا ابو سلمه از ابن عباس ان ابا بکر خرج وعمر بن الخطاب یکلم الناس تحقیق ابوبکر بر آمد از پیش رسول خدا وحال آنکه عمر سخن میکرد ومیگفت نمرده است رسول خدا ونمی میرد تا آنکه بکشد منافقان را ومردم که از مصیبت اندوهگین بودند بشارت یافته سرها بر داشتند فقال اجلس یا عمر فابی عمر ان یجلس پس گفت ابوبکر بنشین ای عمر پس ابا کرد عمر از آنکه بنشیند فاقبل الناس علیه وترکوا عمر پس روی کردند مردم

کما اعتبر الشارح کذلک لما قال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم من اشراط الساعة ان تلد الامة ربها از علامات قیامت ست اینکه بزاید کنیزک مولای خود را وسراری واولاد آن بسیار شوند چنانچه شرح معنی آن در کتاب الایمان اول گذشت وایراد این تعلیق درینجا شاید که استدلال است بر حرمت بیع چنانچه گفته شده در وجه استدلال که مراد از گفت جهل غالب آید در آخر زمان تا فروخته شوند امهات اولاد پس بسیار باشد تعدد ملک در ینها تا آنکه خرید نماید آن را ولد آن بجائی که نمیدانند که آن مادر اوست وپوشیده نیست ضعف وتکلف این وجه استدلال بنحو استدلال بدان بر اباحت بلفظ ربها که ظاهرست در ارادة مالک پس اقتضا میکند بقاء ملک سید بعد موت را انتقال آن بسوی ولد بدستور عامه املاک ومقصود بودن کثیر سراری واولاد آن از علامات هست بی اقتضا منع واباحت چون تطاول شبانان گوسفند در بنیان وبسیار شدن مال وتجمل وجز آن

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عروة بن الزبیر ان عائشة قالت کان عتبة بن ابی وقاص عهد الی اخیه سعد بن ابی وقاص ان یقبض الیه ابن ولیدة زمعة بود عتبه که وصیت کرده بود به برادرش سعد بن ابی وقاص که بگیرد بسوی خود پسر ولیده زمعه را قال عتبة انه ابنی گفت عتبه زیرا چه آن زائیده ولیده پسر من است واز نطفه من فلما قدم رسول الله پس هرگاه قدوم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مکه را زمن الفتح هنگام فتح آن اخذ سعد ابن ولیدة زمعة گرفت سعد پسر ولیده زمعه را بموجب وصیت برادر فاقبل به الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش آورد آن پسر را بسوی آنحضرت واقبل معه بعبد بن زمعة وپیش آورد با خود عبد بن زمعه را که خصومت میکرد با سعد درین پسر فقال سعد پس گفت سعد یا رسول الله هذا ابن اخی عهد الی انه ابنه این پسر که پسر برادر من هست که وصیت کرده است بمن که وی پسر او هست قال عبد بن زمعة پس گفت عبد بن زمعه هذا اخی ابن زمعة ولد علی فراشه این برادر من هست پسر زمعه زاده شده بر فراش او

برابو بکر وگفتند عمر را فقال ابو بکر لما بعد فمن کان منکم یعبد محمدا فان محمدا قد مات پس خطبه خواند ابو بکر وگفت اما بعد پس
کسی که بود عبادت میکرد محمد را پس بتحقیق محمد مرده ومن کان منکم یعبد الله فان الله حی لا یموت وکسی که بود از شما
که عبادت میکرد خدا را پس بتحقیق خدا زنده است قال الله وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل الی قوله الشاکرین
گفت خدا محمد نبود مگر رسول خدا بتحقیق گذشته اند پیش از وی رسولان وقال والله لکان الناس لم یعلموا ان الله انزل
هذه الایة حتی تلاها ابو بکر وگفت ابن عباس بخدا سوگند هر آینه گویا مردم ندانسته بودند که خدا فرستاده بود
این آیه تا آنکه خواند ابو بکر وفراموشی این آیت از دهشت این واقعه رحلت آنحضرت وتحیر که بعد ازین چه خواهد شد بوده باشد
فتلقاها منه الناس کلهم پس گرفتند این واقعه را از ابو بکر مردم همه ایشان فما اسمع بشرا من الناس
الا یتلوها پس نمی شنیدم هیچ بشری که از جنس مردم بود مگر آنکه میخواند این آیت درین وقت قول او من الناس
از برای تعمیم ست چنانکه در وما من دابة فی الارض گویند که فی الارض از برای تعمیم ست فاخبرنی سعید ابن المسیب
ان عمر قال والله ما هو الا ان سمعت ابا بکر تلاها گفت زهری پس خبر داد مرا سعید ابن مسیب که بتحقیق عمر بن
خطاب گفت بخدا سوگند نبود آن قول خدا نزد من که از سوره آل عمران ست مگر آنکه شنیدم ابا بکر را که خواند آنرا فعقرت
حتی ما تقلنی رجلای پس دهشت خوردم واز هوش رفتم تا آنکه بر نمیداشت پایهای من حتی هویت الی الارض
حین سمعته تلاها تا آنکه افتادم بر زمین هنگامی که شنیدم خواند آنرا علمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد مات
دانستم که بتحقیق رسول خدا مرده است **حدثنا** عبد الله بن ابی شیبة قال حدثنی یحیی بن سعید عن سفیان
عن موسی بن ابی عائشة عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن عائشة وابن عباس رضی الله عنهم ان ابا بکر قبل النبی
صلی الله علیه وسلم بعد ما مات مروی ست از عائشه وابن عباس که بتحقیق ابو بکر بوسه داد پیغمبر خدا را بعد از آنکه فوت کرده
حدثنا علی قال حدثنا یحیی وزاد گفت علی حدیث کرد مرا یحیی بحدیث عبد الله بن ابی شیبه باسنادی که دارد
وزیاده کرده بر آن حدیث این را فقالت عائشة لددناه فی مرضه فجعل یشیر الینا ان لا تلدونی گفت عائشه
دارو کردیم در دهان آنحضرت در بیماری او پس گشت که اشارت میکند این را که دارو نکنید مرا اللدود بفتح لام دارویی
که میریزند در یکجانب دهان بیمار بے اختیار او فقلنا کراهیة المریض للدواء پس گفتیم این منع از جهت ناخوش داشتن
بیمار ست دوا را فلما افاق قال الم انهکم ان تلدونی پس هرگاه بهوش آمد فرمود آیا منع نکرده بودم شما را اینکه دارو دریزید
در دهن من قلنا کراهیة المریض للدواء گفتیم ما از راه ناخوش داشتن بیمار است مر دوا را فقال لا یبقی احد
فی البیت الا لد وانا انظر پس فرمود باقی نماند هیچ احدی که در خانه است مگر آنکه بریزند در دهان او در حالی که من میبینم
واین معنی از جهت قصاص وعقوبت بر ترک ایشان بود فرموده آنحضرت را مباشران خود ظاهر ست وغیر مباشران را
از آن که مطلع بودند بر مردم آنحضرت وباز نداشتند مباشر آنرا ومنع آنحضرت از آن بود که این دارو ملایم نبود در داء آنحضرت
اینها گمان برده بودند که بیماری ذات الجنب دارد واینچنین نبود الا العباس فانه لم یشهدکم مگر عباس بتحقیق وی حاضر نشده
شما را در نیوقت رواه ابن ابی الزناد عن هشام عن ابیه عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم **حدثنا** عبد الله بن
محمد قال اخبرنا ازهر قال اخبرنا ابن عون عن ابراهیم عن الاسود قال ذکر عند عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم اوصی الی علی
گفت اسود گفته شد نزد عائشه که بتحقیق پیغمبر خدا وصیت کرد بثلث مال و غیر آن بسوی علی مرتضی فقالت من قاله

الجزء العاشر شیخ الاسلام كتاب العتق

خصوصا نزد دعوی برادر باخوت وقال رسول الله وفرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسوده احتجبی منه یا سودة بنت زمعة در پرده باش ازین مولود ای سوده اگر چه بحکم ظاهر فراش برادر علاتی تو باشد ولیکن احتمال بودن آن اجنبی بر نطفه عتبه نیز مزاحم است لما رای من شبهه لعتبة بجهت چیزیکه دید آنحضرت از مانند آن بعتبه پس احتیاط و تورع در احتجاب داشت وکانت سودة زوج النبی وبود سوده زن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حدیث در اوایل کتاب البیوع در تفسیر مشتبهات گذشت و واقع شده در بعضی نسخ در آخر باب این عبارت قال ابو عبد الله فسمی النبی صلی الله علیه وسلم ام ولد زمعة امة و ولیدة پس نام کرد آنحضرت در حدیث ام ولد زمعه را امة و ولیده فدل علی انها لم یکن عتیقة پس دلالت کرد این نامیدن بر آنکه نبود آن آزاد و بر تقدیر صحت این نسخه میل است از مولف بسوی آنکه ام ولد آزاد نمی شود بموت سید باب بیع المدبر گذشت این ترجمه با حدیث باب باختصار در کتاب البیوع ومسئله نیز همانجا مشروحا ذکر یافت مقصود از ذکر آن درینجا اشارت باحکام تدبیر است میل بعدم لزوم آن وتدبیر دو قسم ست مطلق و آن تعلیق عتق ست بموت مطلق یعنی بقید آن بحیثی چنانکه بگوید اگر بمیرم پس تو آزادی ومانند آن وخلاف مذکور درین ست ودر ظهیریه گفته اگر نفر و شد مدبر را او حکم کند قاضی بجواز بیع آن نافذ گردد قضای او وآن فسخ تدبیر بود تا اگر عود کند بسوی وی روزی بوجهی پس نشود مدبر او آزاد دیگر در دو سفید آن تعلیق ست

پس گفت عایشه که گفته است این را لقد رایت النبی صلی الله علیه وسلم وانی لمسندته الی صدری بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را و بتحقیق من تکیه کننده بودم آنحضرت را بسوی سینه خود فدعا بالطست فانخنث فمات پس طلبید طشت را که آب دهان انداز و پس دوتا شد از سبب استرخای اعضا پس فوت کرد فما شعرت فکیف اوصی الی علی پس ندانستم پس چگونه وصیت کرد بسوی علی یعنی من تا آخر نفس حاضر بودم و با ینحال رحلت کرده اگر واقع می بود من مطلع می شدم پوشیده نماند که علی مرتضی رضی الله عنه دعوی وصیتی نکرده و عباس که خواهان خلافت علی بن ابیطالب بود نیز تا آخر نفس حاضر بود وی نیز اظهار این معنی نکرده است حدثنا ابو نعیم قال حدثنا مالک بن مغول عن طلحة قال سالت عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنهما اوصی النبی صلی الله علیه وسلم گفت طلحه بن مصرف پرسیدم عبد الله بن ابی اوفی را آیا وصیتی کرد پیغمبر خدا در آخر عمر فقال لا پس گفت عبد الله وصیتی نکرد بثلث مال نه بچیزی دیگر و وصیتی نکرد علی را و نه غیر او را فقلت کیف کتب علی الناس الوصیة او امروا بها پس گفتم چگونه لازم کرده شده بر مردم سنت وصیت یا امر کرده است این شک راوی است فقال اوصی بکتاب الله پس گفت وصیت کرد بکتاب خدا که هر چه در آن ست امتثال نمایند و از کتاب امر وصیت نیز معلوم می شود حدثنا قتیبة قال حدثنا ابو الاحوص عن ابی اسحق عن عمرو بن الحارث قال ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم دینارا ولا درهما گفت عمرو بن حارث نگذاشت رسول خدا دیناری و نه درهمی ولا عبدا ولا امة و نه غلامی و نه داهی و از غلامان آنحضرت که مذکور شد هر که در وقت باقی مانده بود همه آزاد بودند الا بغلته البیضاء التی کان یرکبها وسلاحه مگر استر او که سفید بود آنکه سواری میکرد آنرا و سلاح وارضا جعلها لابن السبیل صدقة در زمینی بخیبر و فدک که گردانید آنرا برای فقرا صدقه حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد عن ثابت عن انس رضی الله عنه قال لما ثقل النبی صلی الله علیه وسلم جعل یتغشاه گفت انس وقتی که گران شد از قوت غلبه بیماری پیغمبر خدا گشت که غشی میکرد و بیهوش میشد از درد و بیماری فقالت فاطمة واکرب اباه پس گفت فاطمه رضی الله عنها وای درد و رنج پدر فقال لها لیس علی ابیک کرب بعد الیوم پس فرمود مر فاطمه را نیست بر پدر تو کربی بعد از این روز که واصل میشود امروز بحضرت قدس و فردوس اعلی فلما مات قالت یا ابتاه پس وقتی که فوت کرد گفت در ندبه ای پدر الف ابتاه برای ندبه است و ها برای سکته است اجاب ربا دعاه اجابت کرد پروردگار را که خوانده بود او را یا ابتاه من جنة الفردوس ماواه ای پدری کسی که جنت اعلا جای او یا ابتاه الی جبریل ننعاه ای پدر بسوی جبریل خبر مرگ تو میرسانیم باید دانست که این کلمات در ندبه وی رضی الله عنها داخل نوحه ممنوع نیست ممنوع آنست که ذکر کنند اوصافی که در میت نباشد و اظهار نمایند فلما دفن قالت فاطمة یا انس اطابت انفسکم ان تحثوا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم التراب و هرگاه دفن کرده شد گفت فاطمه ای انس آیا خوش و راضی شد نفسهای شما اینکه بریزید بر رسول خدا خاک را باب آخر ما تکلم به رسول الله صلی الله علیه وسلم در بیان آخر سخنی که تکلم کرده بآن رسول خدا حدثنا بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال یونس قال الزهری گفت یونس گفت زهری فاخبرنی سعید بن المسیب فی رجال من اهل العلم خبر داد مرا سعید بن مسیب در حضور مردمی از اهل علم ان عایشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم بتحقیق عایشه گفت بود رسول خدا یقول وهو صحیح میفرمود و حال آنکه او صحت داشت انه لم یقبض نبی حتی یری مقعده من الجنة

الجزء العاشر شیخ الاسلام — کتاب العتق

استغراق در بینی یا وجهی دیگر و تحمل که تدبر مقید بوده قال جابر مات الغلام عام اول گفت جابر مرد آن غلام سال اول از بیع باب بیع الولاء وهبته حکم بیع ولا و بخشیدن آن ولا در معنی حق میراث مراد حق میراث معتق بسبب عتق و آن را ولاء عتاقه گویند و حکم بیع آن منع است نزد جمهور و حکم هبه ولاء نیز همچنان است حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الله بن دینار قال سمعت ابن عمر یقول نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن بیع الولاء وعن هبته میگفت نهی کرد آنحضرت از بیع ولا و از هبه آن حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن الاسود عن عایشة قالت اشتریت بریرة فاشترط اهلها ولاءها گفت عایشه خرید کردم بریره را پس شرط کردند صاحبان وی ولای آن را برای خود یعنی شرط کردند که اگر آزاد کند عایشه ولاء عتاق مر ایشان را باشد فذکرت ذلک للنبی پس ذکر کردم این شرط مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال اعتقیها پس فرمود آزاد کن ولاء عتاقه مر ترا باشد اگرچه آنها اشتراط برای خود کنند فان الولاء لمن اعطی الورق زیرا چه ولا مر کسی راست که داده است دراهم را و زر خرج کرده مالک شده فاعتقتها پس آزاد کردم بریره را فدعاها النبی صلی الله علیه وسلم فخیرها من زوجها پس خواند بریره را آنحضرت و مخیر گردانید او را از شوهر او مغیث که عبد بود چنانچه در باب البیع والشراء مع النساء گذشت یعنی فرمود که چون آزاد شدی مختاری اگر خواهی در نکاح وی باشی و اگر خواهی فرقت اختیار کنی فقالت لو اعطانی کذا وکذا ما ثبت عنده پس گفت بریره اگر بدهد مرا شوهر چنین و چنان از مال قایم نباشم نزد وی فاختارت نفسها پس اختیار کرد بریره نفس خود را و برآورد آن را از قید نکاح وی باب اذا اسر اخو الرجل او عمه هل یفادی اذا کان مشرکا چون دستگیر کرده آورده شود برادر مرد مسلمان یا عم وی آیا فدا داده شود از آن اسیر و قتیکه مشرک باشد یعنی آیا جایز است این مرد مسلمان را که فدا گیرد از

تحقیق شان اینست که قبض کرده نشده پیغمبری تا آنکه نموده میشود جای او از بهشت ثم یخیر پستر مختار کرده میشود در بودن دنیا و رفتن بآخرت فلما نزل به پس هرگاه فرود آورده شد بیماری بآنحضرت ورأسه علی فخذی غشی علیه در حالی که سر آنحضرت بر ران من بود غشی کرده شد بر وی و این قول منافات ندارد با آنچه گذشت که سر آنحضرت بر سینهٔ من بود از آنکه گاه بر ران بوده باشد و گاه بر سینه و آخر نفس سر آنحضرت بر سینه باشد ثم افاق فاشخص بصره الی سقف البیت پستر بهوش آمد و دوخت نظر خود را بسوی سقف خانه ثم قال اللهم الرفیق الاعلی پستر گفت ای خداوند اختیار کردم رفیق اعلی را فقلت اذن لا یختارنا پس گفتم حالا اختیار نمیکند ما را و در دنیا نمیباشد و عرفت انه الحدیث الذی کان یحدثنا و هو صحیح و دانستم که این کلام آن حدیثی ست که میگفت در حالی که صحت داشت قالت فکانت آخر کلمة تکلم بها اللهم الرفیق الاعلی پس بود آخر کلمه که تکلم کرده با آن این کلمه اللهم الرفیق الاعلی حاکم روایت کرده که آخر کلمه که تکلم کرده این کلمه بود جلال ربی الرفیع بزرگی پروردگار من بلند است

باب وفاة النبی صلی الله علیه وسلم در ذکر وفات پیغمبر خدا حدثنا ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة عن عائشة وابن عباس رضی الله عنهم ان النبی صلی الله علیه وسلم لبث بمكة عشر سنین ینزل علیه القرآن تحقیق پیغمبر خدا درنگ کرد بمکه ده سال در حالی که نازل میشد بروی قرآن وبالمدینة عشرا و بمدینهٔ مطیبه ده سال اگر گوئی بصحت پیوسته که آنحضرت بعد از بعثت سیزده سال در مکه تشریف داشت جواب گفته اند که عادت محاسبان عرب اینست که کسور را ذکر نمیکنند کرمانی از شعبی نقل کرده که مراد آنست که بعد از فتور وحی ده سال آنحضرت در مکه بوده است پوشیده نماند که با جمع بودن عمر معلوم نمیشود و مقصود ایراد حدیث همین است حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توفی وهو ابن ثلث وستین تحقیق رسول خدا فوت کرده شد و حال آنکه شصت و سه ساله بود قال ابن شهاب واخبرنی سعید بن المسیب مثله گفت ابن شهاب و خبر داده مرا سعید بن مسیب مانند حدیث مذکور بدانکه اتفاق جمهور محدثین ست که بعثت آنحضرت بر نبوت آخر چهل سال از عمر بود و نیز اتفاق دارند که در مدینه همین ده سال تشریف داشتند پس لازم آمد که در مکه سیزده سال باشند و عمر آنحضرت شصت و سه سال باشد قسطلانی گفته اکثر مردم بر آنند که عمر آنحضرت شصت و سه سال بود اخراج کرده مسلم از طریق عمار بن ابی عمار از ابن عباس و مانند آن امام احمد از یوسف بن مهران از ابن عباس و جمع کرده اند بعضی این را با روایت مشهوره گویند کسی که شصت و پنج سال گفته حساب کرده است کسر سال ولادت تمام سال و همچنین فوت را و این چیزی نیست از آنکه سال ولادت و فوت آنحضرت کسری نداشت ولادت در ماه ربیع الاول و فوت همدرین سال فافهم

باب حدثنا قبیصة قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت توفی النبی صلی الله علیه وسلم ودرعه مرهونة عند یهودی بثلاثین گفت عائشه وفات یافت پیغمبر خدا و زره او گرو بود نزد یهودی بسی صاع از جو در روایت غیر ابی ذر یعنی صاعا من شعیر زیاده است در روایت نسائی و بعضی عشرین ست در فتح الباری توفیق داده که شاید بیست و چند خواهد بود و بعضی انداخته اند کسر را و بعضی جبر کسر کرده سی گفته اند

باب بعث النبی صلی الله علیه وسلم اسامة بن زید در بیان فرستادن پیغمبر خدا اسامه را بغزا فی مرضه الذی توفی فیه در ایام بیماری که وفات یافت آنحضرت دران بیماری حدثنا ابو عاصم الضحاک بن مخلد عن الفضیل بن سلیمان قال حدثنا موسی بن عقبة عن سالم عن ابیه استعمل النبی صلی الله علیه وسلم اسامة عامل و امیر گردانید

فدی رحم محرم را ابو دی آزاد گردد بدلیل حدیث سمرة بن جندب مرفوعا من ملک ذا رحم محرم فهو حر روایت کرده آن را اصحاب سنن اربعه و مستدرک و غیر ایشان از طریق حماد بن سلمه و هم مرویست از ابن عمر مرفوعا از طریق حمزة بن ربیعه و تصحیح کرده آن را حاکم و ابن حزم و ابن قطان و تفرد ثقه بزیادت حدیث بعد از آنکه با نون نو فقیه باشد موجب علت نبود و دلیل سبب حق بود و کفایت کند در احتجاج و تخصیص برادر و عم بذکر بنا بر ورود حدیث است دران فدا بکسر فا و بمد و قصر و بفتح با قصر تبر بها مفادات بر بهای کسی دادن و او را از اسیری باز کردن وقال انس قال العباس للنبی صلی الله علیه وسلم فادیت نفسی وفادیت عقیلا و گفت انس گفت عباس مر آن حضرت را وقت قسمت مال بحرین فدای نفس خود داده ام و در روز بدر و فدای عقیل برادر زاده خود چنانچه تمام در باب القسمة وتعلیق القنو فی المسجد از صلوة گذشت پس میگوید مؤلف در وجه استدلال باین اثر وکان علی له نصیب فی تلك الغنیمة التی اصاب من اخیه عقیل و عمه عباس و بود علی بن ابی طالب مر او را حصه دران غنیمه که رسید از برادر برادر وی عقیل و عم وی عباس فدا گر آزاد میشد کسی بر برادر یا برادر زاده بمجرد تملک آزاد میگشت عباس و عقیل بر علی رضی الله عنه در حصه وی از غنیمت و جواب داده این منذر که کافر مملوک نمیشود بغنیمت ابتدا بلکه مخیر است امام میان قتل و استرقاق یا فدا یا من پس غنیمت سبب ملک است بشرط اختیار استرقاق پس لازم نباید عتق بمجرد غنیمت حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم بن عقبة عن موسی بن عقبة عن ابن شهاب قال حدثنی انس بن مالك ان رجالا من الانصار استاذنوا رسول الله تحقیق جماعت مردان از انصار دستوری خواستند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالوا ائذن فلنترك لابن اختنا عباس فداء پس گفتند اذن ده پس گو بگذاریم مر خواهرزاده خود عباس را فدا او و مادر عبد المطلب پدر عباس سلمی بنت عمرو بود حمله و تصغیر از بنی النجار بود از ین جهت او را

پیغمبر خدا اسامه را فقد تكلموا فيه پس گفتگو کردند مردم در وی که خورد سالی را بر پیران مهاجر و انصار امیر کرد و چنانکه بشرح بالا مذکور شد فقال النبي صلى الله عليه وسلم قد بلغني انكم قلتم في اسامة وانه احب الناس الي پس فرمود پیغمبر خدا بتحقیق رسیده است مرا که شما سخن کرده اید در امیری اسامه و بتحقیق وی محبوب ترین مردم است نزد من حدثنا

اسمعيل قال حدثني مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث بعثا بتحقیق رسول خدا فرستاد لشکری و امر عليهم اسامة بن زيد فطعن الناس في امارته و امیر گردانید بر مردم اسامه بن زید را پس طعنه کردند مردم در امیر بودن او فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال پس خطبه خواند رسول خدا پس گفت ان تطعنوا في امارته فقد كنتم تطعنون في امارة ابيه اگر طعنه میکنید در امارت اسامه پس بتحقیق بودید شما که طعنه میکردید در امارت پدر او که زید است من قبل پیش ازین وايم الله انه كان لخليقا للامارة و سوگند خدا بتحقیق شان اینست که بود وی سزاوار بامارت وانه كان لمن احب الناس الي و بتحقیق وی بود از دوستترین مردم نزد من وان هذا لمن احب الناس الي بعده و بتحقیق این یعنی اسامه هر آینه از دوستترین مردم است نزد من بعد از زید پدر وی ست که این خطبه خواند و از منبر فرود آمد و بخانه درون رفت و این واقعه روز دو شنبه بود دهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت چون مسلمانان برخصت آنحضرت آمدند و تغیر مزاج اشرف و شدت بیماری مشاهده کردند خبر باسامه فرستادند اسامه آمد در بیوقت و آنحضرت قدرت بر تکلم نداشت دست بسوی آسمان کرده بر روی اسامه نهاد اسامه گفت دانستم که مرا دعا کرد پس رفت بلشکرگاه خود و امر کرد که کوچ کنند مردم سوار میشدند که خبر رحلت آنحضرت رسید اسامه باز آمد و چون بیعت کردند مردم با ابوبکر رضی الله عنه تجهیز جیش اسامه کرد و همه مردم که تعیین یافته بودند همراه کرد و واقدی گوید که این لشکر سه هزار کس بودند از انجمله هفتصد از مهاجران قریش بودند نزد ابن اسحق بصحت پیوسته که بعد از تجهیز جیش ابوبکر رحضرت عمر بن خطاب از اسامه طلبید و وی سوال ابوبکر را اجابت نموده عمر را اذن داد که پیش ابوبکر باشد اسامه بر قومی که بر آنها گماشته بود در رفته قتل و غارت کرد و بند بسیار آورد و خانهای آنها را سوخت و بمسلمانان اصلا مضرتی نرسید و این آخر سریه بود که آنحضرت فرستاده و نخستین سریه بود که ابوبکر تجهیز نموده

باب این باب بعنوین ست و ترجمه ندارد حدثنا اصبغ قال اخبرني ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن ابن ابي حبيب عن ابي الخير عن الصنابحي انه قال له متى هاجرت روایت کرده ابو الخیر از صنابحی که بتحقیق ابو الخیر گفت مر صنابحی را کی هجرت کردی تو قال خرجنا من اليمن مهاجرين گفت صنابحی بر آمدیم از یمن در حالی که هجرت کننده ایم و گذاشته ایم مسکن خود را که دار الکفر بود فقدمنا الجحفة پس آمدیم جحفه را که جای از مواقیت احرام ست فاقبل راكب فقلت له الخبر پس پیش آمد سواری پس گفتیم مر او را بیار خبر را فقال دفنا النبي صلى الله عليه وسلم منذ خمس پس گفت دفن کردیم پیغمبر خدا را مدت پنج شب ست قلت هل سمعت في ليلة القدر شيئا گفتم آیا شنیده در تعیین شب قدر چیزی قال نعم گفت آری شنیده ام اخبرني بلال مؤذن النبي صلى الله عليه وسلم انه في السبع في العشر الاواخر خبر داد مرا بلال مؤذن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این را که شب قدر در هفتم شب از ده شب آخرهای رمضان یعنی در شب بست و هفتم ست اشارتست که في بمعنی من ست و تواند که تقدیر کنند یعنی شبی است در عشر اواخر **باب** کم غزا النبي صلى الله عليه وسلم در بیان آنکه چند غزوه کرده است پیغمبر خدا

مائة رقبة گفت هشام خبر داد مرا پدرم عروه که حکیم بن حزام برادرزاده خدیجه آزاد کرد در هنگام جاهلیت صد نفر و حمل على مائة بعير و سوار کرد بر صد شتر فلما اسلم پس هرگاه اسلام آورد در فتح مکه حمل على مائة بعير واعتق مائة رقبة مرویست که وی حج گزارد در اسلام و حال آنکه با وی صد شتر بود که جل ساخته بود آنها را بحبره که نوعی از جامه نفیس است و توقف کرد و بصد برده که در گردن آنها اطواق نقره بود پس نحر کرد و آزاد کرد همه را ذکره العيني قال فسالت رسول الله گفت حکیم پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه واله وسلم فقلت پس گفتم یا رسول الله ارأيت اشياء كنت اصنعها في الجاهلية خبر ده از حکم چیزهای که بودم که میکردم آنرا در جاهلیت كنت اتحنث بها بودم که تعبد میکردم بآن چیزها یعنی مراد میدارد حکیم بکلمه مذکوره اتبرر بدرا که مرادف اول مشدده است تعبد موحده بهار واحسان میکردم بمردم و تقرب می جستم بدان نزد خدا آیا ثوابی قال گفت راوی فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم اسلمت على ما سلف لك من خير اسلام آوردی بر حال وقوع چیزی که گذشت مر ترا از نیکی یعنی چیزهای که کردی از نیکی بسبب طریان اسلام بران همه باجور مثمر گردید چه اسلام عاصم حقوق است نه قاطع ان تا آنکه این چیزها که عادت کرده در اسلام سبب اعمال خیر شوند تا بدان منتفع شوی با آنکه اسلام مترتب بران

حدثنا عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائيل عن ابى اسحق قال سالت زيد بن ارقم رضى الله عنه كم غزوت مع النبى صلى الله عليه وسلم گفت ابو اسحق پرسيدم زيد بن ارقم را چند غزوه كرده با پيغمبر خدا قال سبع عشرة گفت هفده غزوه قلت كم غزا النبى صلى الله عليه وسلم قال تسع عشرة گفتم چند غزوه كرده است پيغمبر خدا گفت نوزده غزوه قسطلانى گفته در روايت ابى يعلى بروايت صحيح بيست و يك غزوه است و در طبقات ابن سعد اسناد از جمعى كه گفته اند شمار مغازى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه غزا كرده بنفس شريف خود بيست غزوه است و سريها كه فرستاده چهل و هفت و غزوها كه قتال كرده آنحضرت دران نه غزوه است **حدثنا** عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائيل عن ابى اسحق قال حدثنا البراء رضى الله عنه قال غزوت مع النبى صلى الله عليه وسلم خمس عشرة گفت براء بن عازب غزا كردم با پيغمبر خدا پانزده غزوه **حدثنا** احمد بن الحسن قال حدثنا احمد بن محمد بن حنبل ابن هلال قال حدثنا معتمر بن سليمان عن كهمس عن ابن بريدة عن ابيه قال غزا مع النبى صلى الله عليه وسلم ست عشرة گفت بريده غزا كرده با رسول خدا شانزده غزوه درين دو حديث غزوهاى پيغمبر خدا كه چند بود ذكر نيافته بدانكه مولف درين جامع از امام احمد حديثى بسند غير اين حديث نياورده آرى دو حديث از امام بطريق تعليق آورده يكى در نكاح در باب ما يحل من النساء آورده گفته قال لنا احمد بن حنبل و در لباس و در باب هل يجعل نقش الخاتم ثلثة گفته و زياده كرده ما را احمد

تم كتاب المغازى فى خمس وعشرين رمضان المعظم فى سنة احدى وستين والف الحمد لله على ذلك ونشرع فى كتاب التفسير بعده ان شاء الله الموفق والاتمام بحرمة سيد الانام نبينا والمرسلين وخير الانام صلى الله عليه وسلم

باب تفسير القرآن در بعضى نسخ كتاب التفسير ست اين باب در بيان تفسير آيات قرآن ست تفسير در لغت مشتق از فسر بمعنى بيان ست در قاموس گفته بمعنى كشف و ابانه ست فسر كنصر و ضرب و در اصطلاح بمعنى كشف از مدلولات نظم قرآنى ست سيوطى گويد كه آنچه مولف رح درين صحيح خود بطريق تعليق خود از ابن عباس آورده از نسخه على بن ابى طلحه است كه از ابن عباس روايت كرده همين تعليقات در تفسير ابن جرير ابى حاتم از ابن عباس بطريق موصول شده است بسم الله الرحمن الرحيم عينى شارح اين كتاب مستطاب بسمله را پيش از كتاب آورده و ميگويد كه در روايت غير ابى ذر موخر ست از ترجمه پوشيده نماند كه اين بسمله الله كه نقل كرده شده از قرآنست كه بر سر فاتحه واقع ست و از جمله آيات قرآنى نه بسمله كه مولف در شروع كتاب يا باب مى آرد **اسمان من الرحمة** يعنى رحمن و رحيم كه درين آيت واقع است مشتق از رحمت ست و رحمت در لغت بمعنى رافت و عطف يعنى نرمى دل و مهربانى ست و اين معنى در حق خدا مجاز ست از انعام و احسان فرق در متعلق رحمن و رحيم كه مشهور ست و مروى ست از ابن عباس و از ابن مبارك نقل كرده اند كه الرحمن اذا سئل اعطى والرحيم اذا لم يسال يغضب از مبرد نحوى منقول ست كه رحمن لفظ عبرانى ست و رحيم عربى شارح رد كرده كه رحمن در زبان عبرانى بخاء معجمه ست والله اعلم **الرحيم والراحم بمعنى واحد كالعليم والعالم** و اين هر دو بيك معنى ست اگر گوئى رحيم يا صيغه مبالغه است پس در وى زيادتى معنى بر راحم ست و يا صفت مشبه بمعنى حدوث ست هم زيادتى دارد جواب گفته اند كه نظر بر اصل معنى گفته است كرمانى گفته است كه اين اتحاد معنى نظر بر مراد درين آيت يعنى فعيل اينجا بمعنى فاعل ست و اين هر دو جواب مدخول ست بيان اصل معنى كردن حاصلى ندارد و نيز التزام آنكه فعيل اينجا بمعنى فاعل ست و مبالغه و ثبوت قصد نكرده محل تامل ست فافهم **باب ما جاء فى فاتحة الكتاب** بيان چيزى كه آمده است در حديث

عينى گفته اصح آنست كه منسوب باشد بقرب بين كه اقرب ما ست زيرا چه پدر ايشان اسمعيل نشو و نما يافت در انجا و مقصود از ترجمه بيان اختلاف ست در بنده گرفتن عرب اهل عرب كه دستگير آيند مذهب جمهور جواز استرقاق و تملك آنهاست ناجائز است دران هر تصرفى كه جائز است در غير آن از عجم چنانچه گفت فوهب وباع وجامع وفدى پس هبه كند آنرا و نفروشد و جماع نمايد و فدا دهد و سبى الذرية و حكم كسيكه برده كند فرزندان عرب اعطف ست بر ما ملك من العرب و ذريه اولاد جن و انس را گويند وقول الله تعالى ذكر مضمون قول وى تعالى ضرب الله مثلا زده است خداى تعالى مثلى براى مخلوق و خالق كائنات جل و علا عبدا مملوكا لا يقدر على شيء و آن مثل اينست كه بنده مملوكى ديگر است كه قادر نيست بر هيچ چيز حتى بر مالى كه بظاهر بالفرض بوست دارد آن مال مملوك مالك است هيچ جود و سخا بمقدور و تصرف وى و من رزقناه منا رزقا حسنا و ديگر كسيكه روزى داده و مالك گردانيده ايم او را روزى نيك از نزد خود يعنى روزى فراخ بى تبعيت مالك چنانچه مملوك و امرا اتى عظام را باشد فهو ينفق منه سرا وجهرا پس وى خرج ميكند از ان روزى پنهان و آشكارا بى انديشه از غير هل يستوون پس نسبت كن اين دو صنف را بهمديگر و ببين بنظر اعتبار كه آيا برابر ميشوند يعنى هرگز برابر نمى شوند و چه گنجايش برابرى ميان اين ان عبد مملوك مثالى است مخلوق را و مالك و مالكيكه قادر و متصرف اند مثالى است خالق

در سیمه وارد است بعو لقصه در حق فاتحة الکتاب از فضیلت و تفسیر آن و تسمیت ام الکتاب بدانکه این سوره سیزده نام دارد
چنانکه در کتب تفاسیر مذکور ست مشهور فاتحة الکتاب است وجه این تسمیه آنست افتتاح کرده میشود بآن در مصاحف کتابة
و تعلیما و بعضی گفته از انجهت که نخستین سورتیست که تمام نازل شده لانه یبدء بکتابتها فی المصاحف از انجهت که ابتدا
کرده میشود بنوشتن آن در مصاحف و بالتعلیم ولا یبتدء بقراءتها فی الصلوٰة وابتدا کرده میشود بخواندن
آن در نماز وجوه دیگر برای این تسمیه نیز گفته اند از انجمله آنکه مشتمل ست بر خلاصه مقاصد قرآن که ثنا بر خدا و تعبد بامر و نهی
و وعد و وعید ست بعضی گفته اند که اشتمال دارد بر ذکر ذات و صفات و افعال و ذکر مبدأ و معاد و ام بمعنی اصل
میباشد و اصل قرآن همین مطالب ست والدین الجزاء فی الخیر والشر اشارت بتفسیر دین که مالک یوم الدین ست یعنی
دین بمعنی جزاست در نیکی و بدی کما تدین تدان ست چنانچه در کلام مراد ست یعنی آنچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی
و این لفظ حدیث ست روایت کرده اند آنرا مرفوع و موقوف و مثل شده ست وقال مجاهد بالدین بالحساب
مدینین محاسبین و گفت مجاهد در تفسیر قوله تعالی ارایت الذی یکذب بالدین که دین درین آیت بمعنی حساب ست و مدینین
در قول خدا فلولا ان کنتم غیر مدینین بمعنی محاسبین بفتح مهمله و دین بمعنی بسیار آمده و از انجمله حق و ملت و شریعت حدثنا
مسدد قال حدثنا یحیی عن شعبة قال حدثنی خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی سعید بن المعلی
رضی الله عنه قال کنت اصلی فی المسجد فدعانی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت سعید بن معلی بودم من که نماز میکردم در مسجد
پس خواند مرا پیش خود رسول خدا فلم اجبه پس اجابت نکردم آنحضرت را فقلت یا رسول الله کنت اصلی گفتم
و ما عتذار ای رسول خدا بودم من که نماز میکردم قال الم یقل الله تعالی فرمود آیا نگفته است شما را خدای برتر
استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم اجابت کنید مر خدا را و رسول خدا را وقتی که بخواند شما را ثم قال لی لاعلمنک در شرح
عینی الاعلمنک بهمزه نقل کرده است بمعنی تخصیص سورة هی اعظم السور فی القرآن پس فرمود هر آینه تعلیم میکنم
ترا سورتی که آن عظیم ترین سورتهاست در قرآن قبل ان تخرج من المسجد پیش از انکه برآئی تو از مسجد ثم
اخذ بیدی پس گرفت دست مرا فلما اراد ان یخرج پس وقتیکه خواست آنحضرت اینکه برآید از مسجد قلت له الم تقل
لاعلمنک سورة هی اعظم سورة فی القرآن گفتم آنحضرت را آیا گفته بودی که تعلیم میکنم ترا سورتی که عظیم سورتها
در قرآن قال الحمد لله رب العالمین فرمود آن سورة الحمد لله رب العالمین ست استدلال کرده اند باین حدیث
بر جواز تفضیل بعض قرآن بر بعضی و منع کرده این جواز را اشعری و جمعی که موافقت نموده اند بوی گویند مفضول
ناقص میباشد از درجه افضل و اسماء الله و صفاته لا مدخل للتقصیر ندارند و ازین حدیث جواب داده اند که افضلیت
فاتحه از حیثیت ثواب است نه از جهت معنی و صفت انتهی پوشیده نماند که مراد جمعی که بافضلیت بعضی آیات بر بعضی
گویند همین باعتبار اکثریت ثواب ست چنانچه مشهور و متعارف ست در عرف و در شرح معنی افضلیت نه آنکه در هذا آت
من حیث انه کلام الله و صفته الذاتیة افضل ست بعضی نزدیک ترخانه لا یرضی به عالم بالدین و عارف بالله و صفاته
پس درین جواب اعتراف ست بانچه منع کرده اند و راجع میشود مخالفت بنزاع لفظی و هذا کیف یتصور من اساطین
العلماء ابن بطال گفته که اعظم بمعنی عظیم ست پس لازم نمی آید فضیلت فاتحه بر دیگر سورها پوشیده نماند که برین تقدیر تخصیص
بفاتحه وجهی دیگر میخواهد بعضی هی السبع المثانی والقرآن العظیم الذی اوتیته اینست سبع مثانی و قرآن عظیم که

کرد انتهی حدثنا ابن ابی مریم قال
اخبرنا اللیث قال حدثنی عقیل عن
ابن شهاب ذکر عروة ان مروان بن
الحکم والمسور بن مخرمة بکسر میم اول
و سکون سین مهمله و فتح میم ثانی و سکون
خاء معجمه اخبراه ان النبی صلی الله علیه
وآله وسلم قام حین جاءه وفد
هوازن خبر داد بمروان و مسور عروه را
بطریق ارسال بتحقیق آنحضرت ایستاد
وقتیکه آمدند او را ایلچیان قوم هوازن
بحال اسلام فسألوه ان یرد الیهم
اموالهم وسبیهم پس سوال کردند
آنحضرت را اینکه باز دهد بایشان مالهای
ایشان و اسیران ایشان فقال ان
معی من ترون پس فرمود بتحقیق با من
کسان اند که می بینید شما مردم و نا خوش
نمیتوانم کرد ایشان را بالکلیه و احب
الحدیث الی اصدقه و دوست ترین
کلام بسوی من راست ترین آنست
فاختاروا احدی الطائفتین اما
المال واما السبی اگر منع امید و چیزرا
پس اختیار کنید یکی از دو پاره را یا مال یا
اسیران طایفه پاره از چیزی خواه نفس باشند
یا مال از آدمیان باشند یا جز آن کذا فی
ترجمة المشکوة وقد کنت استانیت
بفتح فوقیه و سکون همزه و فتح نون و سکون
تحتیه بهم و تحقیق بودم که تاخیر کرده
بودم در قسمت سبی و انتظار کرده بودم
آمدن ایشان با توبه و اسلام و راوی گوید
و کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
انتظرهم بضع عشرة لیلة حین قفل
من الطائف و بود آنحضرت که انتظار
کرده بود آمدن ایشان را ده و چند شب
وقتیکه برگشته بود از طایف فلما تبین
لهم ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
غیر راد الیهم الا احدی الطائفتین
قالوا فانا نختار سبینا پس هرگاه ظاهر
شد مر ایشان را که بتحقیق آنحضرت باز دهنده
نیست بایشان مگر یکی از دو طایفه مر عارا
گفتند پس ما اختیار میکنیم اسیران خود را

الیهم سبیهم
وانی رایت ان
علی الله بما هو اهله
فقام النبی صلی الله علیه وآله وسلم

واده شده ام من آنها فاتحه را سبع مثانی نام کرده اند از انکه باتفاق هفت آیت ست حنفیه قائل نیستند بجزئیت تسمیه انعمت علیهم را آیتی ست میگویند و شافعیه بجزئیت اند آنرا آیت نمیگویند اما مثانی باعتبار آنکه دوبار خوانده می شود در نماز یا آنکه دوبار نازل شده یکباری در مکه نازل شده و بار دیگر در مدینه کذا ذکر البیضاوی و فیه ان المثانی الذی جمع مثنی و آن معدول ست از اثنین اثنین درست نمی آید باین قول مگر آنکه مثانی را از تثنیه گیرند بمعنی تکرار یا از ثنا از انکه تکرار ثنا بر خدا و ند سبحانه درین سورت واقع است فافهم **باب** غیر المغضوب علیهم ولا الضالین گفته اند و ذکر باب اینجا ناموجه است باآنکه در حدیث مذکور تفسیری هم نیست جای آن در باب فضل قرآن بود مگر بملاحظه تتمیم ترجمه چنانکه مذکور شده است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال مروی ست از ابی هریره که بتحقیق رسول خدا فرمود اذا قال الامام غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقولوا آمين وقتی که گوید امام غير المغضوب عليهم ولا الضالين پس بگوئید شما آمین یعنی همچنین باد فمن وافق قوله قول الملئكة غفر له ما تقدم من ذنبه پس کسی که موافق افتد قول او قول ملائکه آنها نیز در وقت آمین میگویند بخشیده شود مر او را گناهی که پیش ازین کرده

سورة البقرة

یعنی در بیان تفسیری که واقع است در وی بقره سوره واحد سور ست بمعنی بنائی که جدا کرده شده است از دیگر و سوره قرآن هم جدا کرده شده است از آیات و سوره دیگر سوره بقره مدنی است باتفاق قشیری گفته مگر یک آیت و آن آنیست واتقوا یوما ترجعون فيه الى الله نازل شده است در منی روز حجة الوداع **باب** قول الله عز وجل وعلم آدم الاسماء كلها وتعليم كرد خدا آدم را اسماء همه اسماء این باب در بیان تفسیر این قول خدا ست **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثنا قتادة عن انس عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم **ح** وقال لی خليفة قال حدثنا يزيد بن زريع قال اخبرنا سعيد عن قتادة عن انس عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال يجتمع المؤمنون يوم القيمة فرمود جمع میشوند مسلمانان اولین و آخرین روز قیامت فیقولون لو استشفعنا الى ربنا پس میگویند اگر شفیع می آوردیم بسوی پروردگار بهتر بودی جواب لو محذوف ست فیاتون آدم علیه السلام پس می آیند نزد آدم فیقولون انت ابو الناس پس می گویند تو پدر همه مردمی مهربانی که پدر بفرزند دارد از تو امیدواریم خلقك الله بيده آفریدت خدا بدست خود واسجد لك ملئكته و سجده فرمود مر ترا فرشتهای خود را وعلمك اسماء كل شیء و تعلیم کرد ترا نامهای همه چیز مناسبت این حدیث بترجمه بهمین جز گفته اند پوشیده نماند مقصود در اینجا تفسیر قرآن ست و درین حدیث تعرضی بتفسیر نیست بدانکه مراد از اسماء چار تفسیر ست اول آنکه تعلیم کرد اسماء ملائکه دوم آنکه اسماء اجناس را نه اسماء انواع مثل انسان و ملک سوم آنکه تعلیم کرد نامهای همه مخلوقات ارضی را از دواب و هوام و طیور چهارم آنکه تعلیم اسماء ذریت آدم را اگر گوئی تعلیم مقتصر بر اسم بود یا اسم و معنی هر دو گوئیم بعضی مقتصر بر مجرد اسم داشته و قولی آنست که نام و معنی هر دو تعلیم کرد فاشفع لنا عند ربك پس شفاعت کن ما را نزد پروردگار خود حتى يريحنا من مكاننا هذا تا راحت بخشد خدا ما را از جای ما که اینست یعنی عرصات در وقت فزع اکبر و در بعضی روایات برای محمد یعنی دور رود ما را ازین موقف فيقول لست هناكم پس میگوید آدم نیستم من اینجا شما یعنی خبر نمیدهد که از دست این کار می آید بنا برای قربت و کم برای خطاب ویذکر ذنبه و ذکر میکند گناه خود را که در قربان شجره و خوردن

من ورثتم وكان اطرهم بتبر رسيد كه من باز گردانم بسوی ایشان اسیران ایشان فمن احب منكم ان يطيب ذلك فليفعل پس کسیکه دوست داشته باشد از شما که خوش کند این خاطر را پس گو بکند ومن احب ان يكون على حظه حتى نعطيه اياه من اول ما يفيء الله علينا فليفعل و کسیکه دوست داشته باشد اینکه باشد ثابت بر نصیب خود و اسیران غنیمت تا آنکه بدهیم او را عوض آن از نخستین آنچه میگردانیم خدای تعالی بر ما از غنایم پس باید که بکند فقال الناس طيبنا ذلك پس گفتند مردم خوش گردانیدیم ما برای خاطر تو و مطیع گشتیم بخوشی دل مر فرمان ترا قال انا لا ندری من اذن منكم ممن لم يأذن فرمود بتحقیق من در نمی یابم کسی را که اذن داده است از شما بخوشی دل و تمیز نمیتوانم کرد در علم ظاهر از کسی که اذن نداده فارجعوا حتى يرفع الينا عرفاؤكم امركم پس باز گردید تا سرداران و ظاهر کنند عرفا یا نزد ما شناسا و کارکنان از شما حال اذن و عدم اذن شما را فرجع الناس فكلمهم عرفاؤهم پس برگشتند مردم پس سخن کردند با ایشان کارکنان و نقیبان ایشان و دریافتند حال قلوب ایشان را ثم رجعوا الى النبی صلى الله عليه واله وسلم پس تر برگشتند عرفا بسوی آنحضرت فاخبروه انهم قد طيبوا واذنوا پس خبر دادند آنحضرت را که بتحقیق غازیان همراه خوش داشتند رد سبی را و اذن دادند بر آن فهذا الذی بلغنا عن سبی هوازن زهری گوید پس این خبر آنست که رسیده است ما را از قصه سبی هوازن و در باب اذا وهب شيئا لوكيل او شفيع قوم جاز از کتاب الوكالة گذشت و در آنجا مذکور شده که آنحضرت فرمود وفد هوازن را وقتیکه باز خواستند مغانم را

از الست رشرم میدارد فیاتون نوحا فانه اول رسول بعثه الله الی اهل الارض بیائید نزد نوح پیغمبر پس تحقیق وی نخستین رسولیست که فرستاده است اورا خدا بسوی مردم اگر گوئی آدم نخستین رسول رب العالمین ست جواب گفته اند که وی نخستین رسولیست بعد از طوفان بعضی گفته اند که آدم نبی بود نه رسول چاین هر دو جواب بی تکلفی نیست در اول کتاب گذشت که وی اول اولی العزم است و رسول اولی العزم است رسل اولی العزم آنانند که مامور بجهاد شده اند و افضل انبیا اند یا آنکه وی نخستین رسولیست و دعاء او در حق عالمی باری تعالی قبول نموده پس تواند که شفاعت او هم بدرجهٔ قبول رسد فیاتونه فیقول لست هناکم پس می آیند نزد نوح پس میگوید نیستم من صاحب کار و ذکر سواله ربه مالیس له به علم و ذکر میکند نوح سوال خود مر پروردگار را چیزی که نیست بوقوع آن علم و آن قول اوست رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا ای پروردگار مگذار بر زمین از کافران احدی را فیستحیی فیقول ائتوا خلیل الرحمن پس شرم میکند و میگوید بیائید نزد ابراهیم که خلیل رحمن است یعنی دوست خاص حق است فیاتونه فیقول لست هناکم ائتوا موسی پس می آیند نزد ابراهیم پس میگوید نیستم اهل این حال بیائید نزد موسی عبدا کلمه الله و اعطاه التورٰیة بنده که سخن کرده است او را خدا و داده است او را توریت فیاتونه فیقول لست هناکم پس می آیند نزد موسی پس میگوید آنچه انبیاء دیگر گفته بودند و یذکر قتل النفس بغیر نفس و ذکر میکند کشتن نفس را بغیر قصاص و آن کشتن قبطی است پیش از نبوت فیستحیی من ربه پس شرم میکند از پروردگار خود فیقول ائتوا عیسی عبدالله و رسوله و کلمة الله و روحه پس میگوید بیائید نزد عیسی بندهٔ خدا و رسول او و کلمهٔ خدا و روح او قال الله تعالی انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه نیست مسیح عیسی پسر مریم مگر رسول خدا و کلمهٔ او که القا کرده آنرا بسوی مریم و روحی ست از خدا عیسی را کلمه از آن گفته اند که موجود شده بکلمهٔ کن بی واسطهٔ نطفهٔ پدر و روح از آنکه خدا فرموده فنفخنا فیه من روحنا و اضافت روح باسم تعالی اشارت بشرافت روح عیسی ست از آنکه سید میدمد روح را در قالب مرده فیقول لست هناکم ائتوا محمدا عبدا غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر پس میگوید عیسی آنچه گفتند انبیا بیائید نزد محمد بنده که آمرزیده خدا او را گناه ما تقدم و ما تاخر او و باین کلمهٔ شریف خاص ممتاز ساخته او را بر جمیع انبیا فیاتوننی فانطلق حتی استاذن علی ربی فیوذن لی پس می آیند نزد من تا آنکه طلب میکنم اذن از پروردگار خود پس اذن کرده میشود مرا فاذا رایت ربی وقعت له ساجدا پس وقتی که می بینم پروردگار خود را می افتم مر خدا را در حالی که سجده کننده ام فیدعنی ما شاء الله پس میگذارد مرا در سجده ما دامی که میخواهد تعالی ثم یقال ارفع راسک پستر گفته می شود برداشتن سر را و سل تعطه و قل یسمع و اشفع تشفع و سوال کن که داده میشود مسئول ترا و بگو شنیده می شود و تلقی کرده می شود قول تو بقبول و شفاعت کن که قبول کرده میشود شفاعت تو تشفع بصیغهٔ مجهول و تشدید فا ست بمعنی تقبل شفاعتک فارفع راسی فاحمده بتحمید یعلمنیه پس بر میدارم سر خود را پس بستایم خدا را بستایش که می آموزد مرا آن ستایش ثم اشفع فیحد لی حدا فادخلهم الجنة پستر شفاعت میکنم پس تعیین کرده میشود حدی یعنی بخشیده می شود بشفاعت من قسمی از مسلمانان چنانکه حاجران و امثال ایشان پس می درآرم آنها را در بهشت در آوردن بهشت اگر چه بحکم الٰهی کار ملائکه است لیکن چون بسبب شفاعت آنحضرت بوده نسبت کرده بخود ثم اعود الیه فاذا رایت ربی مثله پستر رجوع میکنم بسوی پروردگار خود پس وقتیکه می بینم پروردگار خود را میکنم مانند آن

گفت ابن عون نوشتم بسوی نافع سوال این عمر که چیست حکم تاختن بر دشمن پیش از قتال فکتب الی پس نوشت نافع بسوی من ان النبی صلی الله علیه واله وسلم اغار علی بنی المصطلق و هم غارون بتشدید را مهمله تحقیق آنحضرت تاخت بر بنی المصطلق که بطنی ست مشهور از خزاعه در حال آنکه ایشان غافل بودند از قتال و انعامهم تسقی علی الماء و شتران و مواشی ایشان آب داده میشدند بر لب آب فقتل مقاتلتهم پس کشت آنحضرت اهل قتال را از ایشان که جوان بودند و سبی ذراریهم و دستگیر کرد فرزندان ایشان را و در مغازی بیاید و اصاب یومئذ جویریه و رسید آنحضرت درین روز جویریه را که از ازواج مطهره است رسیده بود وقت قسمت سبایا در سهم ثابت بن قیس پس قبول کرد بدل کتابت را از وی و استعانه کرد در ادای آن از آنحضرت پس ادا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نکاح کرد او را حدثنی به عبدالله بن عمر نافع گوید حدیث کرد مرا باین حدیث ابن عمر و کان فی ذلک الجیش و بود ابن عمر در میان آن لشکر حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ربیعة بن ابی عبدالرحمن عن محمد بن یحیی بن حبان بفتح حاء مهمله و تشدید موحده عن ابن محیریز بضم میم و فتح حاء مهمله و سکون تحتیه و کسر را و سکون تحتیه دیگر و در آخر زا معجمه قال رایت ابا سعید فسالته گفت ابن محیریز دیدم ابو سعید خدری را پس پرسیدم او را از حکم عزل یعنی برآوردن آلت مردی از فرج پیش از انزال فقال خرجنا مع رسول الله پس گفت ابو سعید برآمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فی غزوة بنی المصطلق درین غزوه که بضم میم و سکون صاد و فتح طا بی نقطه و کسر لام در آخر قاف است فاصبنا سبیا من سبی العرب

پس رسیدیم ما برده را از بردهای عرب فاشتهینا النساء پس رغبت کردیم بزنان فاشتدت علینا العزبة پس سخت

يعني مي آئيم بسجده وگفته مي شود بخواه چه در مرتبه نخست گفته بود و اشفع فيحد لي حدا فادخلهم الجنة پس شفاعت
ميكنم پس تعيين كرده مي شود مرا قومي از اهل اسلام پس مي درآرم ايشانرا به بهشت ثم اعود الثالثة ثم اعود الرابعة
پس رجوع ميكنم مرتبه سوم پس رجوع ميكنم مرتبه چهارم پس بخشيده مي شوند همه مردم فاقول مابقي في النار الا من
حبسه القرآن پس ميگويم يعني ميدانم كه باقي نمانده در دوزخ مگر كسي كه نگاه داشته او را در دوزخ قرآن
يعني قول الله عز و جل خالدين فيها اين كلام مولف ست ميگويد مراد از حبس قرآن انست كه در باره كافران
واقع شده كه دايم در دوزخ خواهند بود **باب** قال مجاهد الى شياطينهم اصحابهم من المنافقين و المشركين
يعني مراد از شياطين در قول خدا و اذا خلوا الى شياطينهم مراد منافقان و مشركانند محيط بالكافرين الله جامعهم
مراد بمحيط جمع كردن خداست كافران را براي جزا زمخشري گفته احاطه خدا بكافران مجاز ست معني آنست
كه نمي روند كافران از علم الهي چنانكه جدا نمي شود محاط و محيط مراد از مجاز استعاره تمثيلي ست تشبيه داده حال وي
تعالى با كافران در عدم فوت و آنكه چاره نيست مر ايشانرا از عذاب بحال محيط چيزي را كه فوت نمي شود از وي محاط على
الخاشعين على المؤمنين حقا اشارت كرده كه خاشعين در قول خدا انها لكبيرة الا على الخاشعين بمعني مومنان
ثابت اند روايت مجاهد ست ابن ابي حاتم از طريق ابي العاليه آورده كه بمعني خايفين ست قال مجاهد
بقوة يعمل بما فيه اشارت كرده بسوي قول خدا خذوا ما آتيناكم بقوة و تفسير كرده كه بقوة معني بعمل كردن بچيزي كه در آنست
مرويست از ابي العاليه كه قوت بمعني طاعت ست و از قتاده و سدي مرويست كه بمعني جد و اجتهاد است
وقال ابو العالية مرض شك في قوله تعالى في قلوبهم مرض بمعني شك ست صبغة دين يعني صبغة في قوله صبغة الله
بمعني دين ست و ما خلفها عبرة لمن بقي در قول او فجعلناها نكالا لما بين يديها و ما خلفها و موعظة للمتقين بمعني
عبرتست مر كسي را كه باقي ميماند معني آيت اين ست كه مسخ و عذاب معلوم مي شود از قول خدا فقلنا لهم كونوا
قردة خاسئين آنرا عبرت گردانيده ايم كسي را كه پيش از آن بود و كسي را كه بعد از آن آمده از امتها لا شية لا بياض
يعني شية در قول خدا مسلمة لا شية فيها كه در شان بقره بني اسرائيل واقع است بمعني سفيدي يعني در رنگ زردي
آن از سر تا پا سفيدي نيست شية مصدر ست مثل عده از وشي يشي وشيا و شية و قتيكه آميزد برنگي رنگ ديگر
وقال غيره و گفت غير ابو العاليه و آن ابو عبيد القاسم بن سلام ست يسومونكم يولونكم يعني يسومونكم
سوء العذاب بمعني يولونكم است بضم ياي تحتيه و سكون واو اي يحملونكم عليه و يطلبونه منكم الولاية مفتوحة
مصدر الولاء و هي الربوبية اشارتست بقول خدا هنالك الولاية لله الحق كه در سوره كهف است يعني ولاية
در حالي كه مفتوح ست واو آن مصدر ست بمعني ربوبيت و والي كه اسمي از اسماء الهي ست مشتق از آنست بمعني
مالك همه چيز و متصرف در آن و بهمين معني اسم ولي ست و اذا كسرت الواو فهي الامارة و وقتي كه كسره
واو را پس آن بمعني امارت و اميري ست وقال بعضهم الحبوب التي تؤكل كلها فوم يعني فوم كه در آية فادع
ربك يخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها بمعني دانهاي همه غلاتست كه خورده ميشود و روايت
كرده اند از ابن عباس و مجاهد و غيرايشان كه فوم همين گندم را ميگويند زمخشري گفته كه بقل و هرچه از زمين
از سبزها و مراد خوشترين سبزها از پودنه و كراث و مانند آن در قرارت ابن مسعود و طلحه و اعمش بجاي

الا وهي كاينة نيست هيچ نفسي و لادتي كه شونده است
موجود و تقدير كرده است خدا تعالى در قضاء
غيب بوجود و ليكن آنكه مي شونده است
موجود در عالم شهادت عزل و عدم عزل برابر است
و در حديث جواز جماع است بمملوك از عرب و
در كتاب النكاح بيايد انشاء الله تعالى حدثنا
زهير بن حرب قال حدثنا جرير عن عمارة
بضم و تخفيف ابن القعقاع بدو قاف و
سكون عين اول درميان عن ابي زرعة عن
ابي هريرة قال لا ازال احب بني تميم
قبيله كبيره است در مضر مشهور منسوب بتميم
وحدثني ابن سلام محمد قال اخبرنا جرير بن
عبد الحميد عن المغيرة ابن مقسم عن الحارث
ابن يزيد عن ابي زرعة عن ابي هريرة
و در بعضي نسخ و عن عمارة عطف ست بر حارث
عن ابي زرعة عن ابي هريرة قال ما زلت احب
بني تميم منذ ثلاث سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم
كه دوست ميدارم بني تميم را از ابتدا از علم سه
خصلت كه شنيده ام از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
يقول فيهم كه ميفرمود در شان ايشان شنيدم
يقول هم اشد امتي على الدجال شنيدم آنحضرت
كه ميفرمود بني تميم سخت ترين امت من اند بر دجال
بجدال و قتال و حكمت قال و جاءت صدقاتهم
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه صدقات قومنا
گفت ابو هريره و آمد صدقها و زكوتهاء ايشان
پس فرمود آنحضرت اين صدقهاے قوم ماست
خواند ايشانرا قوم خود و درين تشريف و تكريم
ايشان ست وكانت سبية منهم عند عائشة
فقال اعتقيها فانها من ولد اسمعيل و بود يكي
دختر از ايشان نزد عائشه پس فرمود آزاد كن
آن بندي را زيرا چه آن از اولاد اسمعيل اند يعني
از عرب كه نسب ايشان با سمعيل ميرسد عليه السلام
و در حديث جواز استرقاق عرب و تملك ايشان است
زيرا چه اعتاق فرع تملك ست و ليكن عتاق ايشان
افضل است **باب** فضل من ادب جاريته
فضيلت كسي كه ادب بياموزد كنيز خود را ادب
داند و نگاه داشت حد هر چيز و در روايت لفظ
و احسن تاديبها زياده است بي ذكر فضل و در بعض نسخ

قوم و قوم است باز شد قال قتادة فباؤ انقلبوا يعني مرجعوا بالغضب من الله باؤ ا بمعنی انقلبوا است اي گشتند ملتبس بغضب الهي و قال غيره يستفتحون در قول خدا وكانوا من قبل يستفتحون يعني يستنصرون يعني طلب نصرت ميكردند و در روايت ابن عباس بمعنی يستظهرون است و در شان يهود واقع شده ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم هرگاه آمد ايشان را كتابي از نزد خدا كه قرآن عظيمست كه تصديق كننده هر كتابي را كه با ايشان است يعني توريت وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا و بودند پيش از ين كه طلب نصرت ميكردند برآنانكه بقوت او ميكشيم شما را فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين پس گاه آمد ايشان را چيزي كه شناخته بودند از آمدن پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و صدق قرآن كافر شدند بآن و قبول نكردند پس لعنت خدا بر كافران باد شروا در آيه و لبئس ما شروا انفسهم بمعنی باعوا است بمعنی فروختند راعنا من الرعونة اذا ارادوا ان يحمقوا انسانا قالوا راعنا يعني راعنا در آيه يا ايها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا بمعنی رعونت و تنگ خواهند كه نسبت بحمق و ابلهي كنند مردي را گويند راعنا يعني آنكه يهود كلام را سر بسته مي آوردند و مي پوشيدند مقصود را كه تنقيص كسي مي بود و قتيكه ميخواستند بگويند سمعنا ميگفتند راعنا و درين قول كه مقصود حماقت است مي پوشيدند يعني پس نهی كرد خداوند سبحانه مسلمانان را كه مخالفت كنند بكافران در قول و فعل و راعنا نگويند بلكه صريح گويند انظرنا لا تجزي كالا تغني است در آيه كريمه يوم لا تجزي نفس عن نفس شيئا يعني روزيكه بي نياز نميكند هيچ نفسي مر نفسي را ابتلى بمعنی اختبر است در قول خدا و اذ ابتلى ابراهيم ربه خطوات من الخطو والمعنى اثاره خطوات الشيطان جمع قلت خطوة است مصدر خطا يخطو اخطوا بمعنی گام زدن و مراد آثار گام زدن است يعني شوريدي شيطان

باب قوله تعالى فلا تجعلوا لله اندادا و انتم تعلمون

انداد جمع ند است بكسر نون و تشديد دال مهمله بمعنی ضد و نظير و شبيه يعني نگردانيد خدا را اضداد در حال آنكه شما ميدانيد كه خدا منزه از اضداد و اشباه است

حدثنا عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل عن عمرو بن شرحبيل عن عبد الله قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم اي الذنب اعظم عند الله گفت عبد الله بن مسعود پرسيدم پيغمبر خدا را كدام گناه بزرگتر است نزد خدا قال ان تجعل لله ندا وهو خلقك فرمود گردانيدن تست مر خدا را شريك و ضد و حال آنكه او پيدا كرده است ترا نه غير او و قال الله تعالى ان الشرك لظلم عظيم قلت ان ذلك لعظيم گفتم آري شريك ساختن خدا را گناهي عظيم است قلت ثم اي قال وان تقتل ولدك مخافة ان يطعم معك گفتم پس كدام گناه فرمود اينكه بكشي فرزند خود را از ترس آنكه شريك شود با تو از طعام خوردن بعد از شرك اين را فرمود از آنكه قتل نفس است بگناه خصوصا قتل فرزند كه از صلب تو زاده و متضمن كمال بخل و خست و بي اعتمادي بر رازقيت حق سبحانه قلت ثم اي قال ان تزاني حليلة جارك گفتم پس كدام كار شر و بدتر است فرمود اينكه زنا كني با زن همسايه خود را كه حق جوار موجب پاس عرض او و دور كردن آنچه بوي مضرتي برسد در مقابل اين فاحشه كني كلمه اي بتشديد تحتيه و تنوين اسم معرب است و حليله زن را گويند از آنكه حلال كننده است نفع و شوهر را

باب قوله تعالى

حق جل شانه بعد از آنكه دفع كرد از قوم موسی مضرتهاي اعدا منت نهاد بر ايشان بنعمتهاي جليله فرمود و ظللنا عليكم الغمام و سايه كرديم بر سر شما ابر را در تيه تا نگهدارد از گرمي آفتاب گفته اند غمام احسن از سحاب است و اطيب و روشن از آن و تتمه آيت و انزلنا عليكم المن و السلوى قال مجاهد المن صمغة والسلوى الطير گفت مجاهد من بمعنی صمغ درخت است و سلوى بمعنی جانور است اهل تفسير را در بيان من اقوال متعدده است مروي

ذكر مضمون اين حديث كه غلامان شما برادران شمااند پس هر كه در دست او باشد پس بخوراند ايشان را از آنچه خود ميخورد و گفت اين امر مستحب است و وجوب بقدر است كه متعارف اهل بلد است بدليل حديث للمملوك طعامه و كسوته بالمعروف و پوشيده شد مالك را آيا جايز است كه نخورد از طعامي كه نخورده از آن عيال او و يا نپوشد جامه را كه بپوشند آنرا ايشان گفت گمان مي برم اين را جايز گفته شد مر او را پس حديث ابي ذر چه محل دارد گفت نبود در آن روز اين قوت يعني غالب قوت آن وقت نيز و شتر بود كه تسويه در آن صورت داشت و اما امروز تفاوت است در انواع و گفت ربيعة بن عبد الرحمن اگر ميخورانند خادم را از نانيكه ميخورد از آن پس بتحقيق اطعام كرد و حاصل و امتثال نمود زيرا چه من براي تبعيض است و اگر معنی مود و اطعموهم من كل ما تاكلون شامل ميگشت طعام نفيس و غيروي را و مجانان هست حكم در باب نقل المعنى و فى قال الله تعالى و مضمون قول وي تعالى واعبدوا الله ولا تشركوا بالله و پرستيد خدا را و انباز نگيريد بوي چيزي را و بالوالدين احسانا و نيكوي كنيد به پدر و مادر خود نيكويي كردني و بذي القربى واليتامى والمساكين و بخويشان و يتيمان و درويشان و همسايه نزديك و دور و بهمنشين و مسافر و كسي كه مالك شده اند مر او را دستهاي شما يعني غلامان و پرستاران كه در دست شما اند يعني با اينها بايد كه احسان كنيد كه خدا دوست نميدارد متكبر خود ستاينده را كه نه حق حق خوي بجا آرد و نه حق مردم و باين اشارت كرد مولف بقول فخورا الى قوله تا قول وي تعالى مختالا فخورا مختال از خيلاء بضم معجمه و فتح تحتيه و مد بمعنی كبر يعني آنكه خود را بزرگ پندارد و ننگ دارد از فروتني نحو سنا زيده بجود و فزون داننده خود را از ديگران بذي القربى القريب تفسير ميكند مولف ذوي القربى را كه در آيه صفت جار است بقريب يعني آنكه نزديك باشد والجنب بضم جيم و نون الغريب بغين معجمه يعني كه جنب صفت جار را بمعني دور است والجار الجنب يعني الصاحب المسلم

است از ابن عباس كه من چيزيست كه بر درختان مي ريخت و ازان ميخوردند مانند ترانگبين و باين تفسير كرده است سدي و عكرمه گفته است چيزي بوده است مانند ربّ غليظ و نيز گفته اند كه مانند شراب چيزي بود كه آنرا با آب آميخته ميخوردند و نيز گفته اند كه بمعني شهد است روايت كرده است ابن جرير باسنادي كه وارد از شعبي كه گفت اين شهد شما در لطافت چيزيست از هفتاد جزء من و بعضي بنان تنک تفسير كرده اند بمولفه و بهمين معني كه ذكر كرده اند از مجاهد بسندي كه وارد رسيده است و همچنين در تفسير سلوي روايتها آمده اگرچه همه روايتها متفق است بر آنكه بمعني جانوري است ليكن در تعيين آن اقوال مختلف است بعضي گويند جانوري بود فربه مانند كبوتر كه بر درختان مي افتاد و ايشان شكار ميكردند از شنبه تا شنبه ديگر و ميخوردند آنرا گفته اند سلوي لفظ واحد بمعني جمع است و واحد سلواه است از كسائي نقل كرده كه سلوي واحد است و جمع آن سلاوه است **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن عبد الملك بن عمرو بن حريث عن سعيد بن زيد قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الكمأة من المن وماؤها شفاء للعين كمأة بفتح كاف و سكون ميم و فتح همزه نباتي است كه مي رويد از زمين بي آنكه بكارند و آب دهند و اين چندگونه ميباشد در زمين نرم سفيد و نرم ميباشد و در جنگل سياه و درشت ميرويد و معني آنست كه كمأت از مني است كه فرود آمده بود بر بني اسرائيل عيني گويد كمأة جمع است و كم واحد بر عكس تمر و تمرة و از سيبويه نقل كرده كه اسم جمع است و نيز گفته كه جمع قلت اكمواست بر وزن افعل و جمع كثرت كمار و آب او كه داخل سرمه تو تيا كنند شفا ميدهد چشم را بعضي گفته اند معني اينست كه كمأة نعمت است كه منت نهاده خدا بآن بر بنده با چنانكه ابن عيينه روايت كرده من المن الذي انزل على بني اسرائيل و آورده آنرا دارقطني پوشيده نماند كه باين معني مناسبتي باين باب تفسير ندارد و آنكه خطابي رد كرده كه اگر اين حديث وجهي ندارد باينجا گويا بهمين معني فهميده است **باب** واذ قلنا ادخلوا هذه القرية اين باب را ترجمه باين آيت ساخته و تمام آيت اينست فكلوا منها حيث شئتم رغدا ياد كن وقتي كه گفتيم در آييد اين قريه را يعني بيت المقدس را و سكونت كنيد در آن پس بخوريد از ان قريه آنچه كه خواهيد عيش فراخ وادخلوا الباب سجدا و در آييد در قريه را در حالي كه خاشع و خاضع ايد وقولوا حطة نغفر لكم خطاياكم و گوييد اين كلمه را يعني شان تو دور كردن گناهان است بيامرزيم خطاهاي شما و سنزيد المحسنين و زياده ميكنيم نيكوكاران را يعني كسي كه نيكوكار است يعني اين كلمه سبب مزيد ثواب او ميشود و كسي كه گنهگار است او را موجب توبه و مغفرت ميگردد و رغدا واسعا كثيرا يعني رغد بمعني فراخ بسيار است و از مجاهد مرويست كه رغدا آنچه حساب نيست در ان بعضي گويند رغدا بمعني عيش گوار است **حدثنا** محمد قال حدثنا عبد الرحمن بن مهدي عن ابن المبارك عن معمر عن همام بن منبه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قيل لبني اسرائيل ادخلوا الباب سجدا روايت كرده است ابو هريره از پيغمبر خدا فرموده گفته شد مر بني اسرائيل را بعد از آنكه از تيه برآمدند در آييد در بيت المقدس را در حالي كه ساجد ايد يا مور شدند بسجده شكر خدا در وقت در آمدن در بيت المقدس وقولوا حطة خبر مبتداي محذوف است اي مسألتنا هذا الفعل يعني سوال كنم هذا القول يعني سوال كم كردن گناه بعضي گويند كه حطه بمعني توبه است بعضي گويند معني آن لا اله الا الله است فدخلوا يزحفون على استاههم پس در آمدند ايشان در حالي كه ميرفتند بر سرينهاي خود و بدلوا و بدل كردند سجود را برفتن بر سرين يا بدل كردند حطه را او قالوا حطة وگفتند از روي استهزا و زياده كردند حبة في شعرة حبه دانه ايست در جو

باب قوله من كان عدوا لجبريل يعني اين باب در بيان قول خدا كسانيكه هستند دشمن مر جبريل را دقال

ابو ذر را بجائے كه بر وي جفت جامه بود و بر غلام وي نيز جفت جامه بود فسألته عن ذلك پس پرسيدم ابو ذر را از سبب تسويه غلام در لباس فقال اني ساببت رجلا پس گفت ابو ذر بتحقيق من دشنام داده بودم مردے را در زمان آنحضرت و آن مرد بلال بود گفت ابو ذر او را يا ابن السوداء چنانكه در بعضے روايات آمده فشكاني الى النبي صلى الله عليه وسلم پس شكوه من برد بسوے آنحضرت فقال لي النبي صلى الله عليه وسلم اعيرته بامه پس فرمود مرا آنحضرت آيا عيب كردي اين غلام را بمادر وي كه حبشيه بود عجمي ثم قال ان اخوانكم خولكم پس فرمود بتحقيق برادران شما اند خادمان و بندگان شما جعلهم الله تحت ايديكم گردانيده است ايشان را خدا بيقاسے زير دستهاي شما فمن كان اخوه تحت يده فليطعمه مما ياكل پس كسي كه باشد برادر وي بزير دست وي پس بخوراند او را از آنچه خود ميخورد وليلبسه مما يلبس و بپوشاند او را از آنچه خود مے پوشد ولا تكلفوهم ما يغلبهم و تكليف مكنيد ايشان را كه چيزے غالب آيد بر ايشان و نتوانند كرد و تكليف فرمودن كسي را كارے كه در ان كلفت و مشقت باشد و اين نهي تحريم است فان كلفتموهم ما يغلبهم فاعينوهم پس اگر تكليف كنيد شما ايشان را چيزے كه غالب آيد بر ايشان پس ياري دهيد ايشان را در ان كار و اين حديث در باب المعاصي من امر الجاهلية از كتاب الايمان گذشت **باب** العبد اذا احسن عبادة ربه ونصح سيده فضيلت مملوک وقتيكه نيک كند پرستش پروردگار خود با امتثال اوامر و نواهي و خالص كند خدمت خواجه خود را بمل سعي و خير خواهي **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العبد اذا نصح سيده واحسن عبادة ربه كان له

عكرمة جبر بفتح جيم وسكون موحده كه درنام جبرئيل است وميك بكسر ميم وسكون تحتيه وسراف بعضي برعكس گفته اند كه ايل بمعني عبداست والفاظ متقدم بمعني الله است طبراني از طريق عاصم آورده كه جبرئيل بمعني عبدالله وميكائيل بمعني عبيدالله واسرافيل بمعني عبدالرحمن است عبد ايل الله يعني اين هرسه لفظ كه درين سه نام است بمعني بنده است وايل بمعني خدا ونام هرسه ملك عبدالله است ومعلوم نشد كه اين الفاظ كدام لغت است وظاهر از شرح عيني است كه بزبان عبراني است وظاهر است كه اين نامها پيش ازين زمانها مقرر شده باشد اختيار بعضي از لغات كه لوجود نيامده وجهي نخواهد حدثنا عبدالله بن منير قال سمع عبدالله بن بكر قال حدثنا حميد عن انس قال سمع عبدالله بن سلام بمقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت انس بن مالك شنيد عبدالله بن سلام كه از احبار يهود است بقدوم آوردن رسول خدا بمدينه وهو في ارض يخترف وحال آنكه عبدالله بن سلام در زميني بود كه مي چيد ميوه ها را يخترف بخاي معجمه وراي مهمله وآخر فا بمعني مي چيني است فاتي النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني سائلك عن ثلاث لا يعلمهن الا نبي پس آمد نزد پيغمبر خدا پس گفت مي پرسم از تو سه چيز كه نميداند آنها را مگر پيغمبر خدا گويا يعني از توريت دانسته بود فما اول اشراط الساعة پس چيست نخستين نشانهاي روز قيامت وما اول طعام اهل الجنة وكدام است نخستين خوراك اهل بهشت وما ينزع الولد الى ابيه او الى امه وچه چيز است كه مشابه ميكند فرزند را به پدر يا بمادر قال اخبرني بهن جبريل آنفا فرمود خبر داد مرا بآنها جبرئيل همين ساعت قال جبريل قال نعم قال ذاك عدو اليهود من الملائكة گفت ابن سلام آن جبرئيل است گفتند آنحضرت صلى الله عليه وسلم آري گفت عبدالله جبرئيل دشمن يهود است از جمله فرشتها وسبب عداوت يهود جبرئيل را آنچه ثعلبي از ابن عباس روايت كرده آنست كه پيغمبر ايشان خبر داده كه بخت نصر نزديك است كه خراب ميكند بيت المقدس را چون يهود شنيدند كه وي خروج كرده مردي را فرستادند كه او را بكشد پس دريافت او را كه جواني بقوت نرسيده پس منع كرد او را جبرئيل از قتل او وگفت اگر خواسته خدا هلاك شدن شما از دست او است مسلط نميكند شما را بر قتل وي وگرنه بر كدام حق ميكشيد او را چون بخت نصر جوان شد واقتدار بهم رسانند لشكر كشيد بر بيت المقدس خراب كرد آنرا وكشت همه را پس دشمن داشتند جبرئيل را بعضي گفته اند سبب عداوت اين بود كه مطلع ميساخت جبرئيل بر اسرار ايشان آنحضرت را صلى الله عليه وسلم بعضي گفته اند از انجهت كه جبرئيل بزعم باطل ايشان مامور بود كه رسالت را همدر اينها گرداند پس رفت در غير ايشان برد فقرا هذه الاية پس خواند اين ايت را من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك كسي كه باشد دشمن مر جبرئيل را پس بتحقيق وي آورده است قرآن را بر دل تو قرآن او را نازل برد دل ميكرد كه محل فهم وحفظ است جواب من همين قول فانه نزله تا قول او مصدقا حاصل معني اينست كسي كه عداوت ميكند جبرئيل را عداوت او با چنين كسي است كه وحي مي آرد بر انبيا واز ملائكه مقربان است وكسي كه دشمن دارد او دشمن خدا ورسول خدا وجميع ملائكه است وبس خدا دشمن او است چنانكه فرمود من كان عدوا لله الآية كرماني گفته قاري اين آيت راوي اين حديث است كه براي استشهاد اين مضمون حديث خوانده از انكه نزول اين ايت بعد از قضيه اسلام عبدالله بن سلام است عيني گويد شارحان ديگر گفته اند ظاهر از سوق كلام آنست كه قاري آنحضرت است براي رد قول يهود مستلزم نيست نزول آنرا در ين وقت انتهى گويا مراد ايشان اينست كه تواند كه اين آيت پيش از گفتن عبدالله بن سلام نزول كرده باشد بيضاوي گفته كه نازل شده در عبدالله بن صوريا كه از احبار

عن ابي موسى الاشعري قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ايما رجل كانت له جارية فادبها فاحسن تعليمها هر كدام مرد كه باشد مر او را كنيزكي پس ادب آموزد او را پس نيك كند تعليم آن را بامور ضروريات مسائل خود معاش اعتقها وتزوجها آزاد كند آنرا و نكاح كند فله اجران پس آن مرد را دو اجر وايما عبد ادى حق الله وحق مواليه فله اجران وهر كدام مرد كه ادا كند حق خدا وحق خواجهاي خود را پس مر او را دو اجر است حدثنا بشر بن محمد بكسر موحده شين قال اخبرنا عبدالله ابن مبارك قال اخبرنا يونس عن الزهري قال سمعت سعيد بن المسيب يقول قال ابو هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للعبد المملوك الصالح اجران مر بنده مملوك را كه صالح باشد يعني قايم بود بحق خدا وحق سيد خود دو اجر اند والذي نفسي بيده لولا الجهاد في سبيل الله والحج وبر امي ابو هريره گويد سوگند آنكسي كه نفس من بدست قدرت اوست اگر نمي بود فضيلت جهاد در راه خدا وفضيلت حج و فضيلت نيكي كردن بمادر خود لاحببت ان اموت وانا مملوك هر آينه دوست ميداشتم اينكه بميرم وحال آنكه مملوك كسي باشم بجهت مضاعف اجر اعمال وتخصيص اين سه عمل بذكر بجهت آنست كه جهاد وحج مشروط اند باذن سيد همچنين بر مادر وبا تفاق وخدمت وي پس اين سه عمل كه افضل اند متحقق نشود مر از مملوك پس مانع آيند ازين تمنا بخلاف ساير عبادات بدنيه واما عبادات ماليه پس شايد كه نبود او را در آنوقت مال زياده بر قدر حاجت تا ممكن بودي صرف آن در قربات بدون اذن سيد يا آنكه اعتقاد داشت جواز تصرف عبد را در مال خود بي اذن سيد واز ينجا لازم بيايد كه اجر مملوك دو چند اجر سادات باشد مطلقا چه مضاعفت اجر وي به بعضي وجوه منافي نيست مضاعفت اجر سيد را بوجوه ديگر كه متحقق شود در آن و منحصر شد نظر ابو هريره به بعضي وجوه فضل عبد دي حقين در آنوقت بنا بر استنباط از آنچه شنيد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت آنچه گفت با شارت به بعضي وجوه ديگر كه مفقود در مملوك نباشد حدثني اسحق بن نصر وي اسحق بن ابراهيم بن نصر است ليكن مشهور نسبت وي بجد است سعد كوفي قال حدثنا ابو اسامة حماد بن اسامة عن الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابي هريرة قال قال

یهود فدک است وحی رسیده بود رسول خدا را صلی الله علیه وسلم کدام فرشته نزول میکند برتو فرمود جبرئیل گفت
کو دشمن ما است عداوت کرده با ما بارها اما اول اشراط الساعة اما نخستین نشان قیامت فنار تحشر الناس من المشرق
الى المغرب پس آتشی است که برمی انگیزد مردم را از مشرق بسوی مغرب یعنی همه را از مشرق رانده بسوی مغرب میبرد
و پریشان میکند و اما اول طعام یاکله اهل الجنة و اما نخستین طعامی که میخورند آنرا بهشتیان فزیادة کبد حوت پس
قطعه زایداست معلق بجگر ماهی بهشت که اطیب و گوارا تر است واذا سبق ماء الرجل ماء المرأة نزع الولد و وقتیکه سبقت
میکند آب مرد آب زن را مشابه میسازد فرزند را بوی واذا سبق ماء المرأة نزعت و وقتی که سبقت میکند آب زن مشابه
میسازد فرزند بخود فقال اشهد ان لا اله الا الله واشهد انك رسول الله گفت عبدالله که گواهی میدهم این را که نیست معبودی
بجز خدا و گواهی میدهم که بتحقیق تو رسول خدائی یا رسول الله ان الیهود قوم بهت ای رسول خدا بتحقیق قوم یهود
مردم سراپا بهتان اند بهت بضم موحده وسکون ها جمع بهوت است بمعنی کثیر البهتان فانهم ان یعلموا باسلامی قبل ان
تسالهم بهتونی بتحقیق ایشان اگر بدانند اسلام من پیش از آنکه پرسی ایشانرا از حال من بهتان و دروغ میگویند در حق من فجاءت الیهود فقال
النبی صلی الله علیه وسلم ای الرجل عبدالله فیکم پس آمدند یهود پس فرمود رسول خدا کدام مردی است عبدالله در میان شما چگونه
کسی است قالوا خیرنا وابن خیرنا گفتند بهترین ما است و پسر بهترین ما است وسیدنا وابن سیدنا و بزرگ ترین ما است و پسر بزرگ
ترین ما است فقال ارایتم ان اسلم عبدالله بن سلام فرمود خبر دهید شما اگر اسلام آرد عبدالله بن سلام جزا
محذوف است یعنی شما مسلمان میشوید فقالوا اعاذه الله من ذلك پس گفتند پناه دهد او را خدا ازین کار فخرج عبدالله
فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله پس بیرون آمد از خانه عبدالله و شهادت داد باین کلمه اسلام
فقالوا شرنا وابن شرنا پس گفتند بدترین ما است و پسر بدترین ما است فانتقصوه پس کمی کردند در حق او قال فهذا الذی
كنت اخاف یا رسول الله گفت عبدالله پس این بود که می ترسیدم ای رسول خدا **باب** قوله ما ننسخ من آیة
او ننسها نات بخیر منها او مثلها این باب در ذکر این آیت است سبب نزول آن بود که چون مشرکان مکه یا
یهود گفتند نمی بینید محمد را که میفرماید اصحاب خود را بامری بعد از آن نهی میکند از ان و امر میکند بخلاف آن این آیت
نازل شد نسخ در لغت بمعنی ازاله صورت است از چیزی و اثبات آن در غیر چنانکه ازاله کردن غلبه ظل نور آفتاب
را و بمعنی نقل است و باین معنیست تناسخ که کافران نقل روح در بدن دیگر میگویند و در استعمال اهل زبان بهر دو
معنی آمده و میگویند نسخت الریح الاثر و در کرد باد اثر را و نسخت الکتاب و نقل کردم کتاب را و نسخ آیت در عرف شرع
بمعنی انتهای مدت تعبد بقرأت آن است یا حکمی که مستفاد بود از ان یا بر انتهای هر دو قرأت و حکم و انسا بردن است
از دل و کلمه ما حرف شرط است جزم کرده ننسخ را و در بعضی قرأتها ننسخ است از انساخ یعنی چیزی که امر کنیم ترا یا جبرئیل را بنسخ
آن و معنی آنست که از آیات چیزی را که نسخ میکنیم یا فراموش میگردانیم آنرا نات بخیر منها او مثلها می آریم بآیتی بهتر
از ان یا بمثل مر بندگان را در نفع و ثواب یا مانند آن و حاصل آنکه احکام و آیات که انزال می یابد برای مصالح بندگان
و تکمیل نفوس ایشان است و انمعنی مختلف میشود باختلاف عصرها و اشخاص در صلاح مبدا و معاد از انکه میتواند در عصری
نافع و در عصر دیگر نبود و همچنین نسبت ببعضی اشخاص در وقتی نافع بود نه در وقت دیگر **حدثنا** عمرو بن علی قال
حدثنا یحیی قال حدثنا سفیان عن حبیب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال عمر اقرأنا ابی واقضانا

آن را بطریق مثال بقول خود قوله ومکروه بودن
گفتن مالک مملوک خود را بقصد تکبر عبدی
بنده من آو یا گفتن وی امتی واه من کر آن
بایع اند در معنی تکبر اگر قصد کند آنرا و گفته اند که
کراهیت آن برای تنزیه است باتفاق نه تحریم
و برای اشعار عدم تحریم این اضافت و مانند آن
عطف کرد بر کراهیت و گفت قول الله والصالحین
من عبادکم وامائکم درین آیه اضافت کرد عباد و
اما را بسوی مخاطبین عباد جمع عبد است و
اما جمع امه و زن آن جمع هیئت و قال و فرمود خدا
بطریق ضرب مثال عبدا مملوکا یعنی بنده
که مملوک مالک خود باشد و خود مالک چیزی نمود
مقابل آنکه روزی داده است او را خدای تعالی
و مالک هست و درین اضافت عبد است و مملوک
بسیکی از مالکان مخلوقین والفیا سیدها لدی الباب
و دیگر است متضمن اطلاق سید بر مخلوق و قال عز و جل
من فتیاتکم المؤمنات فتیات جمع فتاة یعنی امه
نسبت کرده شد بسوی مخاطبین و قال النبی صلی
الله علیه وسلم قوموا الی سیدکم این پاره ایست از
حدیث ابی سعید در قصه سعد بن معاذ چنانچه
در مغازی بیاید و من سیدکم و ساقط شده این
لفظ در روایت نسفی و ابی ذر و ابی الوقت و این
جزء حدیثی است که برآورده آن را مولف در ادب
مفرد از جابر که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
کیست سید شما ای بنی سلمه گفتیم جد بن قیس است
الحدیث مقصود مانند آن جواز اطلاق سید است
بسر سالار و رئیس و قایم تدبیر کس از مخلوقین و
جواز تطاول مالک بنده باین عنوان است
و اشارت است بتعلیل حدیثی که مروی است در منع
ازین اطلاق که سید نام خدا است اگرچه تصحیح کرده
آنرا جمعی و بعضی جمع کرده تا آنکه نهی محمول است بر اطلاق
آن بر غیر مالک هست و اذن بر اطلاق آن بر مالک
و اخذ کرده موافق این جمع بعضی علما و مروی از
مالک تخصیص کراهیت سید است چنانچه بگوید یا سیدی
و مکروه نیست در غیر آن گفته العسقلانی و حنفی نقل
کرده که گفته شد مالک را آیا مکروه داشته اند در
مدینه آنکه بگوید کسی مر سید خود را یا سیدی گفت نه و حجت
آورد بقول خدای تعالی و سیدا و حصورا یعنی اطلاق

علی گفت ابن عباس گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه عالمتر بقراءت و ضبط قرآن ابی بن کعب است و دانا ترین باحکام
دین علی ابن ابی طالب است رضی الله عنه و این حدیث را ترمذی و غیر او از طریق ابی قلابه از انس مرفوع آورده و در آن
ذکر جماعه دیگر است اول آن ارحم امتی ابو بکر و تصحیح کرده ترمذی وانا لندع من قول ابی و تحقیق ما هر آئینه میگذاریم عمل
بعضی از اقوال ابی و ذالك ان ابیا یقول لا ادع شیئا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم و آن قول
این ست که تحقیق ابی میگوید نمیگذارم چیزی را که شنیده ام از رسول خدا یعنی محفوظ دارم هر چه شنیده ام و غیر خدا
و قایل نیست بنسخ چیزی از قرآن و رد کرده قول او را عمر بن خطاب بقول خود و قد قال الله تعالی ما ننسخ من آیة
او ننسها و تحقیق گفته است خدای برتر این آیت را و شبهه نیست در آنکه این قول خداست و اشارت است
در وی بنسخ آیت و این قضیه اگر شرطیه است و آن دلالت ندارد بر وقوع شرط لیکن سیاق دلالت دارد بر وقوع
شرط از آنکه نازل شده بعد از وقوع نسخ و انکار کافران و طعن ایشان در آن **باب** و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه
این آیت را ابوا و نقل کرده و قول جمهور بحذف واو است و اتفاق دارند که این آیت نازل شده در کسی که گمان
باطل داشتند از یهود خیبر و نصاری نجران و کسی که گفته از مشرکان ملایکه دختران خدا اند پس رد کرده خداوند بر ایشان

حدثنا ابو الیمان قال حدثنا شعیب عن عبد الله بن ابی حسین قال حدثنا نافع بن جبیر عن ابن
عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی کذبنی ابن آدم ولم یکن له ذلك گفت
خدای برتر تکذیب کرد مرا پسر آدم و نبود او را لایق این تکذیب من و شتمنی ولم یکن له ذلك و دشنام داد
مرا و نبود مر او را دشنام من فاما تکذیبه ایای فزعم ان لا اقدر ان اعیده کما کان پس لیکن تکذیب او مرا
پس گمان کرد که تحقیق من قدرت ندارم اینکه اعاده کنم او را روز قیامت چنانچه بوده در دنیا و اما شتمه ایای فقوله
لی ولد اما دشنام او مرا پس گفتن اوست که مرا ولد است فسبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا پس منزه ام من اینکه
بگیرم زنی یا ولدی **باب** قوله واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی در بیان قول خدا و بگیرید از مقام ابراهیم
که در مسجد حرام است جای نماز مراد از مقام ابراهیم اقوال متعدده است انچه نقل کرده اند همین است که سنگیست
که بر وی اثر پاهای ابراهیم است علیه السلام صرح به الشارح و قبه بنا کرده بزار دیگر که به در صحن مسجد حرام است بر آن مثابة
یثوبون یرجعون یعنی مثابة در قوله تعالی و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امنا بمعنی مرجع است و یثوبون بمعنی یرجعون
است و مثابة در اصل مصدر است از ثاب و مثابة بمعنی جای رجوع بعد از رفتن و تواند که مصدر میمی باشد اصل
آن مثوبة است واو را بالف بدل کرده اند و معنی آیت این ست و وقتیکه گردانیدیم بیت الله را جای برگشتن بیایند
و امن مردم **حدثنا** مسدد عن یحیی بن سعید عن حمید عن انس قال قال عمر رضی الله عنه وافقت
الله فی ثلاث او وافقنی ربی فی ثلاث موافقت کردم قول خدا را در سه چیز یا موافقت کرد مرا پروردگار من شک
راوی است در سه چیز پوشیده نماند که موافقت رای عمر بن خطاب بوحی منزل زیاده برین سه چیز ثابت شده از انجمله در
منع نماز بر منافقان و در قصه اسیران بدر و در تحریم شراب معروف و مشهورات و وجه تخصیص باین سه چیز ساخته چه خواهد بود
مگر آنکه گفته شود تخصیص بعدد منافی زیاده بر آن نیست چنانچه شارحان گفته اند در جواب بمواضع پوشیده نماند
که برین جواب این سخن و وجه تخصیص بهمین امور باقیست عینی میگوید این قول شاید پیش ازین امور باشد و فیه ما فیه

که مشتری مقتضی حسنیت است و خالق منزه است
از آن و همچنین نیست مانع از شرع مگر از اطلاق
آن بر خالق که اسما الهی توقیفی اند و در شرع
بر مخلوق بسیار است سوای مذکور مطلقا و مقیدا
ان ابنی هذا سید و انا سید ولد آدم و در بعضی روایات
آمده سید الناس محمد صلی الله علیه وسلم و سید الروم
صهیب و سید الفرس سلمان و سید الحبشة بلال و
سید الجبال طور سینا و سید الشجر السدرة و سید
الاشهر المحرم و سید الایام الجمعة و سید الکلام القرآن
و سید القرآن البقرة و سید البقرة آیة الکرسی حدثنا
مسدد قال حدثنا یحیی قطان عن عبید الله
عمری قال حدثنی نافع عن عبد الله ابن عمر عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا نصح العبد سیده و احسن
عبادة ربه کان له اجره مرتین ترجمه عنقریب مذکور شده
و در حدیث جواز اطلاق سید بر مالك عبد و غلام و
باین نام و عدم جواز اطلاق رب و تطاول بیان
که آن صفت معبودی حق است تعالی شانه حدثنا
محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة
عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال المملوك الذی یحسن عبادة ربه
فرمود مر هر مملوک را که نیکو میکند پرستش پروردگار
خود را و یودی الی سیده الذی له علیه من الحق
والنصیحة والطاعة ادا میکند بسوی خواجه خود انچه
مر او راست بر آن بنده از حق خدمت و خیرخواهی
و فرمان برداری اجران دو اجر اند مر او را حدثنا
اور احدثنا محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا
معمر عن همام بن منبه انه سمع ابا هریرة یحدث
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لا
یقل احدکم فرمود باید که نگوید یکی از شما مملوک
خود را اطعم ربك بخوران خواجه خود را یعنی
ربك وضی ربك خواجه خود را اسق ربك آب دهد
خواجه خود را یعنی تعبیر نکند در استعمالات الفاظ
خواجه نفس خود را که مخلوق است برب که صفت
خالق است و تطاول نماید بدین گونه و ورود آن
در حق مخلوق بمجاز در قرآن از مقوله یوسف اذکرنی
عند ربك نه ازین قبیل ست که تعبیر از نفس خود
باشد بطریق تطاول و تکبر بدینگونه یا آنکه نهی
برای تنزیه است و ورود آن در قرآن مقتضی

پوشیده نماند که نزول آیت حجاب در سال پنجم است و بقول مشهور تحریم خمر در سال چهارم و پنجم است و بقولی در سال ششم و بقولی در سال ششم و حافظ ابن حجر ترجیح داده که غزوهٔ بدر در سال دوم است و این حال ظاهر است که این قول عمر بود از موافقت آنحضرت است قلت یا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهیم مصلی گفتم ای رسول خدا اگر بگیری از مقام ابراهیم جای نماز یعنی نماز محذوف است یعنی بهتر باشد وقلت یا رسول الله یدخل علیک البر والفاجر و گفتم ای رسول خدا می آید بر تو در خانه صالح و فاجر پس ظاهر اینست که مراد از فاجر غیر اصحاب مسلمان است فلو امرت امهات المومنین بالحجاب پس اگر امر کنی ازواج مطهره را بپرده گرفتن از مردم نیکو باشد فانزل الله تعالی آیة الحجاب پس نازل کرد خدا آیت حجاب را و آن آیت اینست یا ایها النبی قل لازواجک الخ قال وبلغنی معاتبة النبی صلی الله علیه وسلم بعض نسائه گفت و رسید مرا خبر سرزنش کردن پیغمبر خدا بعض ازواج خود را فدخلت علیهن پس در آمدم بر ایشان قلت ان انتهیتن او لیبدلن الله رسوله خیرا منکن گفتم ایشان را اگر باز آئید شما زنان یا بدل میکند خدا رسول خود را بهتر از شما حتی اتیت بعض نسائه تا آنکه آمدم بعض زنان آنحضرت را و آن ام سلمه بود فقالت یا عمر اما فی رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یعظ نساءه حتی تعظهن انت پس گفت ای عمر آیا نیست در رسول خدا مقاله که پند کند زنان خود را حتی تعظهن انت تا آنکه پند کنی ایشان را تو فانزل الله تعالی عسی ربه ان طلقکن الایة پس فرستاد خدا قریب است که پروردگار او اگر طلاق دهد شما را تا آخر آیت وقال ابن ابی مریم اخبرنا یحیی بن ایوب قال حدثنی حمید قال سمعت انسا عن عمر مولف تائید کرد اسناد سابق را باین اسناد دیگر

باب قوله تعالی واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل و وقتی که بر میداشت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام اساسهای بیت الله یعنی تعمیر کعبه میکردند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم میگفتند ای پروردگار ما قبول کن از ما بتحقیق تو هستی سمیع دعای ما و دانا می نیات ما القواعد اساسه واحدتها قاعدة قواعد یعنی بنیاد و دیوار است واحد آن قاعده است والقواعد من النساء واحدها قاعد و قواعد بمعنی زنان که از حیض نشسته باشند یعنی آیسه از حیض یا از شوهر گرفتن از کبر سن و احد آن قاعد است بغیر تا و وجه آنکه درین واحد تا نمی باشد مخصوص بودن این لفظ است درین حال بزنان چنانکه حایض اخوت خصوصیت این لفظ بزنان حایضه نمیگویند اما در غیر این حال قاعده میگویند زیرا قاعد مرد را شامل قایمه و قایم

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابی بکر اخبر عبد الله بن عمر عن عایشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مرویست از عایشه رضی الله عنها که بتحقیق پیغمبر خدا فرمود الم تری ان قومک بنوا الکعبة آیا نمی بینی که قوم تو بنا کعبه کرده اند واقتصروا عن قواعد ابراهیم و کوتهی کرده اند از بنیادهای ابراهیم علیه السلام فقلت یا رسول الله الا تردها علی قواعد ابراهیم پس گفتم ای رسول خدا آیا رد نمیکنی تو بر اساسهای ابراهیم قال لولا حدثان قومک بالکفر فرمود اگر نباشد نو بودن و قرب قوم تو بکفر هر آینه رد میکردم آنرا به قواعد ابراهیم یعنی ملاحظه دارم ازین نو مسلمانان که ناخوش آید این فعل من و اعراض کنند با ملت و باین سبب در ورطه ارتداد و هلاک افتند فقال عبد الله بن عمر لئن کانت عایشة سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت عبد الله بن عمر که بتحقیق عایشه شنیده است این را یعنی این بنا نه بر قواعد ابراهیم است از رسول خدا وان در لئن کانت مخففه از مثقله است و لام تاکید است ما اری رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان

فعلی مولاه پس مشکل میشود تعلیل درین زیادت و مولی در لغت معانی متعدده دارد بمعنی سید نیز آمده اگر باین معنی اطلاق کند محذور نباشد و لا یقل احدکم ربی و نگوید یکی از شما مملوک خود را عبدی وامتی که تمامه بنی آدم عباد خدا و اماء او یند نووی گفته مراد نهی از استعمال بر وجه تعاظم است لقصد تعریف و لیقل و باید که بگوید فتای مر غلام را و فتاتی مر دختر را و غلامی نوجوان جاریتی

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا جریر بن حازم عن نافع عن ابن عمر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من اعتق نصیبا له من العبد و درین اضافه عبد است بسوی مالک وکان له من المال ما یبلغ قیمته و کسی که آزاد کند حصه که مر او راست از غلام و باشد مر او را از مال آنقدر که میرسد بهای عبد را مراد مقدار بهای حصه شریک است ازین غلام قوم علیه قیمة عدل بها کرده میشود آن بنده بر وی بقیمت راست و درست و اعتق من ماله و آزاد گردانیده میشود آن بنده تمام از مال وی یعنی حصه شریک را بعد تشخیص قیمت از مال آزاد کننده ضمان دهند و باقی غلام نیز از طرف معتق آزاد گردد والا فقد اعتق منه ما عتق و اگر مال نباشد معتق را پس بتحقیق آزاد گردانیده میشود از مال معتق آنقدر که آزاد گشت و باقی در اختیار شریک است آزاد کند یا استسعا نماید چنانچه در اوایل عتق گذشت

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قطان عن عبید الله قال حدثنی نافع عن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کلکم راع ومسئول عن رعیته و همه شما بنی آدم چرانندهاید و نگاه دارنده اید رعیت را و هم شما پرسیده شونده اید از حال و اعمال رعیت خود روز قیامت فالامیر الذی علی الناس فهو راع علیهم پس صاحب امارت که قایم است و والی بر مردم امام اعظم باشد یا نایب او نگاهبان است بر ایشان وهو مسئول عنهم و پرسیده شود از احوال ایشان که رعیت او یند والرجل راع علی اهل بیته و مرد راعی است

نمیرم رسول خدا را که ترك استلام الركنین اللذین یلیان الحجر ترک کرده است بوسه دادن دو کنج خانه را که آنها متصل اند بحجر را یعنی نمیدانم سبب ترک آنحضرت استلام اینها را الا ان البیت لم یتمم علی قواعد ابراهیم مگر آنکه تحقیق بیت الحرام تمام کرده نشده است بر قواعد ابراهیم حجر بکسر مهمله و سکون جیم موضعی است متصل کعبه **باب** قول الله عز وجل قولوا آمنا بالله وما انزل الینا ذکر قول خدا است بگوئید که ایمان آوردیم بخدا و بچیزی که فرستاده است بسوی ما و تخصیص روایت ابی ذر لفظ باب است و عینی از صاحب کشاف نقل کرده که خطاب بمسلمانانست میگوید که تواند که خطاب بکافران باشد انتهی پوشیده نماند که در حدیث همین باب که سبب نزول آیت بیان کرده مخصوص بمسلمانان مینماید **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا علی بن المبارك عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال كان اهل الكتاب یقرؤن التورىة بالعبرانیة گفت ابو هریره بود ند یهود که میخواندند توریت را بلغت عبرانی که بر آن منزل است ویفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام و بیان میکردند معانی آن را بلغت عربی مر مسلمانان را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوهم پس فرمود رسول خدا مر مسلمانان را تصدیق نکنید و راست گو ندانید اهل کتاب را در آنچه میگویند و تکذیب هم نکنید ایشان را چون بوحی الهی معلوم شده که اینها تحریف کرده اند در توریت پس احتمال صدق و کذب هر دو دارد پس منع فرمود مسلمانان را که جزم نکنید بصدق تواند که از محرفات اینها باشد و همچنین جزم تکذیب نکنید شاید که کلام خدا باشد وقولوا آمنا بالله وما انزل الینا و بگوئید مجملا ایمان آوردیم بخدا و بچیزے که فرستاده بسوی ما از کتب سماوی کرمانی و بر طبق او عینی گویند که منع از تکذیب اینها در آنجاییست که وارد شده است شرع ما بر خلاف آن و همچنین از تصدیق نه در آنست که موافق شرع ما است پوشیده نماند که بتحقیق ما ماموریم بانکه ایمان آریم بکتابهای انبیاء سابق که همه از پیش خداست پس آنچه مخالف شرع ما است تواند که در شرائع سابق آنچنان باشد و این قسم احکام بسیار خواهد بود پس وظیفه آنست که تلقی قبول نمایند و باید که درین صورت هم ممنوع باشند از تکذیب که احتمال تکذیب کتاب الله دارد و همچنین در تصدیق آنچه موافق شرع ما است تواند که از تحریفات آنها باشد و موافقت که بتحریف موافق قرآن کرده باشند پس در همه صورت ممنوع باشد از تکذیب و تصدیق خطابی گفته ما را فرموده اند که ایمان بیاریم بکتب منزله بر انبیاء و چون ما را اطلاعی نیست بر صحت و فساد آنها پس اهل کتاب آنچه حکایت کنند از ان توقف باید کرد از انکه در تصدیق احتمال آنست که شریک باشیم با نها در تحریفات ایشان و در تکذیب احتمال دارد که منکر باشیم چیزی را که ماموریم بایمان آن و نیز میگوید که اینحدیث دلیل است بر آنچه امر مبهم باشد یا مشتبه در چنین موضع حکم بصحت و فساد و تحلیل و تحریم نباید کرد و عمل سلف در همه امور مشتبه این بود و مقتضاے ورع و تقوی همین است و متاخرین که سعی در ترجیح و اجتهاد آن میکنند چون نیت ایشان نیک و صلاح است انشاء الله که مشکور و مثاب خواهند بود **باب** سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی الایة این روایت ابی ذر است و در روایت غیر او تمامی آیت مذکور است تا مستقیم سفها جمع سفیه است بمعنی خفیف العقل مراد یهود اند و ایشان ناخوش داشتند توجه بکعبه را اینها اعتقاد نسخ در احکام الهی نداشتند و قیل مراد منافقان اند و این اشقیا تحریص میکردند یهود را بر طعن و قیل مراد مشرکان مکه اند بعد از آنکه شنیدند که آنحضرت قبله نماز بسوے کعبه کرد گفتند برگشته بود از قبله پدران و الآن رجوع کرد بجد ا

الجزء العاشر شیخ الاسلام کتاب العتق

و در کتاب الجمعه گذشت **حدثنا** مالك بن اسمعیل قال حدثنا سفیان بن عیینة عن الزهری قال حدثنی عبید الله قال سمعت ابا هریرة و زید بن خالد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا زنت الامة فاجلدوها وقتیکه زنا کند کنیزک پس تازیانه زنید او را و در روایت دیگر امة احدکم باضافه آمده یکی از مردم تو اذا زنت فاجلدوها پس اگر باز زنا کند پس تازیانه زنید ثم اذا زنت فاجلدوها پس اگر باز زنا کند باز جلد زنید فی الثالثة او الرابعة فرمود در مرتبه سیوم یا چهارم فبیعوها پس بفروشید بعد جلد این مرتبه واو را ولو بضفیر اگرچه بعوض موی تافته باشد و در کتاب البیوع گذشت و در حدود دوباره مذکور شود ان شاء الله تعالی

باب اذا اتاه خادمه بطعامه چون بیارد کسی را خدمتگار از طعام وی ساخته و پیش کند و بخوراند **حدثنا** حجاج بن منهال بکسر میم قال حدثنا شعبة قال اخبرنی محمد بن زیاد قرشی جمحی مولے آل عثمان بن مظعون قال سمعت ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم خادمه بطعامه چون بیارد یکی از شما را خدمتگار او طعام وی پس باید که بنشاند او را با خود و بخوراند فان لم یجلسه معه فلیناوله لقمة او لقمتین پس اگر ننشاند او را با خود پس باید که بدهد او را یک لقمه او اکلة او اکلتین شک راوی است فانه ولی علاجه زیرا چه وی متعهد و مباشر سرانجام آن را و نزدیک شده گرمی آن او و رنج کشیده در آن و این امر استحبابیست **باب** العبد راع فی مال سیده و در بعضی نسخ علی بدل فی موافق لفظ روایتی که عنقریب گذشت

ونسب النبی صلی الله علیه وسلم المال الی السید و نسبت کرده است آنحضرت مال غلام را بسوی سید در حدیث ابن عمر آمده کسی که بفروشد غلام را همرا او را مال است پس مال ومر سید او راست پس غلام دران مال نیز نگهبان باشد و عمل بکند در آن

رجوع کند بدین پدران و معنی آیت اینست که میگویند بیخردان از مردم چه چیز باز گردانید مسلمانانرا از قبلهٔ ایشان که بر آن بودند یعنی بیت المقدس واین قول ایشان از روی تعجب و استهزا است و بقول آخر استفهام از وجهی خواهد بود که مرضی ایشان است قل لله المشرق والمغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بگوای محمد مر خدا راست بلاد مشرق و مغرب یعنی تمام روی زمین او راست حکم و تصرف بهر چه روا آرند بحکم خدا رو باو خواهد بود عینی گفته قیل مراد بالمشرق کعبه است از آنکه مصلی بمدینه وقتیکه توجه کند بسوی کعبه وی متوجه بسوی مشرق است و مراد بمغرب بیت المقدس از آنکه مصلی در مدینه چون رو کند به بیت المقدس متوجه بسوی مغرب است انتهی صاحب تفسیر حسینی بر همین معنی تفسیر کرده است پوشیده نماند که این تفسیر عجیب است از قایل و ناقل هر که باشد از آنکه مقرر و محقق است که کعبه از مدینه بطرف جنوب است و بیت المقدس بطرف شمال و لهذا در کراهیت استدبار و استقبال مستنجی قبله را آنحضرت فرموده غربوا او شرقوا یعنی روی بمغرب کنید یا بمشرق که درین صورت استدبار و استقبال بقبله نخواهد بود فازین تصریح است که گفته و بیت المقدس جانب مشرق و مغرب واقع نیست **حدثنا** ابو نعیم سمع زهیرا عن ابی اسحق عن البراء ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الی بیت المقدس ستة عشر شهرا او سبعة عشر شهرا مرویست از براء بن عازب که بتحقیق پیغمبر خدا نماز گذارد بسوی بیت المقدس شانزده ماه یا هفده ماه بعد از قدوم آوردن بمدینه وکان یعجبه ان تکون قبلته قبل البیت و بود که خوش می آمد آنحضرت را بودن قبله او جانب بیت الله وانه صلی او صلاها صلوة العصر و بتحقیق آنحضرت گذارد یا گذارد آنرا که صلوة عصر است بدل از ضمیر بارز صلاها وصلی معه قوم و گذاردند نماز با آنحضرت جمعی فخرج رجل ممن کان صلی معه پس بیرون آمد مردی از آنجمله که نماز گذارده بودند با آنحضرت فمر علی اهل المسجد وهم راکعون پس گذشت بر اهل مسجد و حال آنکه اینها در نماز بودند و آن عبد الله بن عباد بن نهیک انصاری است قیل مراد مسجد مسجد نبوی است و آنحضرت نماز در مسجد بنی سلمه میگذارد که این تحویل نازل شده والآن آن مسجد را مسجد قبلتین میگویند و نماز عصر بود بیضاوی گفته در نماز ظهر بود بعضی گویند مراد از مسجد مسجد قبا است و نماز فجر بود فقال اشهد بالله لقد صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم قبل مکة پس گفت گواهی میدهم برای خدا بتحقیق گذاردم نماز با پیغمبر خدا جانب مکه فداروا کما هو قبل البیت پس گشتند آنجماعه نماز گذار که بودند در نماز جانب بیت یعنی بیت الله نگردیدند وکان الذی مات علی القبلة قبل ان تحول قبل البیت و بودند آنانکه مردند بر قبله بیت المقدس پیش از آنکه گردانیده شود قبله جانب بیت الله رجال قتلوا فلم ندر ما نقول فیهم مردانی که کشته شده اند پس نمیدانیم چه گوئیم در حق آنها پوشیده نماند اگر تردد بر احوال آنجماعه ازین راه داشتند که نماز آنها که در آن وقت کرده اند چه حال داشته باشد این تردد در حال نماز این جماعه که باقی اند نیز میرود وجهی دیگر ظاهر نمیشود و در تفسیر حسینی گفته که بعد از آنکه تحویل قبله شد یهود وسوسها و شبهها انگیختند از آنجمله این بود که قبله کعبه اگر همین بوده است آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند پیش از تحویل مرده بر ضلالت مرده باشند الله تعالی این آیت فرستاده وما کان الله لیضیع ایمانکم ندانستند این بیخردان که آنچه مامور الهی است همه حق است در آن وقت همان حق بود و بعد از نسخ باطل شد و این حدیث در کتاب ایمان در باب الصلوة من الایمان گذشته است و شرحی یافته فانزل الله تعالی وما کان الله لیضیع

مذکوره را الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم حسب النبی صلی الله علیه وسلم قال وکمان می برم آنحضرت را که نیز فرموده والرجل راع فی مال ابیه راع و مرد در مال پدر خود نیز نگهبان است مسئول عن رعیته وکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته

باب اذا ضرب العبد فلیجتنب الوجه چون بزند خواجه بنده خود را پس باید که یکسو شود و بپرهیز د از روی او و نزند بر آن روایت کرده مولف حدیث صحیح درین باب در ادب مفرد از ابی هریره بلفظ اذا ضرب احدکم خادمه فلیجتنب الوجه و نهی از زدن بر روی بجهت شرف و کرامت آن است که مظهر حسن و جمال و کمال اوست یا آنکه کمال علمی نیز ظهور آن غالباً ازین وجه است و مواجهه و مشافهه و احساس و تمیز مدرکه اشخاص بظاهر بدان تعلق دارد گویا تمام صورت آدم آنست که مخلوق است بر صورت الله که مستجمع صفات کمال است و زیاده آمده است در حدیث مسلم در تعلیل آن مرفوعاً ان الله خلق آدم علی صورته و جبهی اگر بالفرض ضرب بر رو پیدا گردد فاحش و قبیح تر بود و این امر برای تنزیه است یا تحریم فظاهر حدیث سوید بن مقرن صحابی که وی دید مردی را که طپانچه زد غلام خود را پس گفت آیا ندانسته که صورت محترم و دلالت بر تحریم دارد **حدثنا** محمد بن عبید الله ابن ثابت مدنی قال حدثنا ابن وهب قال حدثنی مالک بن انس قال وقال ابن وهب واخبرنی ابن فلان مراد عبد الله بن زیاد بن سمعان فقیه مدنی است و تصریح نکرد ابن وهب بنام وی بجهت ضعف آن و باکی ندارد که مقرون و معاضد به ثقه است یعنی مالک بن انس عن سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم وحدثنی عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا قاتل احدکم فلیجتنب الوجه چون کشش کند یکی از شما پس باید که یکسو شود از روی و چون از شر باجتناب زدن در مباح تقال امر باجتناب رو شد در عبد که مباح نیست قتل آن بطریق اولی باشد و در روایتی نیز اذا ضرب آمده است قال ابو اسحق قال ابن حرب المدنی قال ابن فلان هو قول ابن وهب

ايمانكم ان الله بالناس لرؤف رحيم پس فرستاد خدا تعالى اين آيت كه نيست خدا كه ضايع كند ايمان شما كه نماز است

بعضى گفته اند كه ايمان شما كه بقبله منسوخ بوده است يعني در آن وقت كه قبله نماز بجانب قبله بود و تضعيف در آن نماز نا

نيست **باب** قوله تعالى وكذلك جعلناكم امة وسطا الآية يعني مانند اين جعل عجيب تحويل قبله گردانيديم شما را امتى

خيار كذا في الكشاف ابن كثير در تفسير اين آيت ميگويد كه حق تعالى جل شانه ميفرمايد اينكه تحويل كرديم قبله شما بسوى قبله

ابراهيم عليه السلام واختيار كرديم اين قبله را براى شما كه بهتر از بيت المقدس است تا بگردانيم شما را بهترين امتها

در همه چيز و باشيد شما گواهان روز قيامت بر امتها بسبب فضايلى كه معترف اند جميع امم در حق شما امة بر واحد وجمع

ومذكر ومونث الملاق آن برابر است **حدثنا** يوسف بن راشد قال حدثنا جرير وابو اسامة واللفظ

لجرير عن الاعمش عن ابى صالح قال ابو اسامة حدثنا ابو صالح عن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم مرويست از ابى سعيد خدرى گفت فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا او را يدعى نوح يوم

القيامة فيقول لبيك طلبيده ميشود نوح عليه السلام روز قيامت پس ميگويد لبيك وسعديك يا رب استاده ام

در خدمت تو و مدد طلب ميكنم بعد از مددى پروردگار من اين كل كلمها است كه در اجابت بتواضع ميگويند فيقول هل

بلغت فيقول نعم پس ميفرمايد خدا آيا رسانيدى احكام ما را ميگويد نوح آرى رسانيدم فيقال لامته هل بلغكم فيقولون

ما اتانا من نذير پس گفته ميشود مر امت نوح را آيا رسانيد نوح احكام ما شما را پس ميگويند امت نوح نيامد ما را هيچ پيغمبر

ترسانند، فيقول من يشهد لك پس ميفرمايد خدا كيست كه گواهى مى دهد براى تو فيقول محمد وامته پس ميگويد

گواهى ميدهد محمد وامت او بنا بر علمى كه معلوم كرده اند از قرآن مجيد فيشهدون انه قد بلغ پس گواهى ميدهند

كه بتحقيق رسانده است احكام را امت خود را ويكون الرسول عليكم شهيدا وميباشد رسول بر شما گواه يعني گواهى

ميدهد بر تصديق وقبول شما فذلك قوله تعالى وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس پس

اشارت باين است كه فرمود خدا وكذلك الآية والوسط العدل يعنى وسط بمعنى عدل است شيخ ابن حجر ميگويد

كه اين تفسير مرفوع است در لفظ حديث درج كرده نشده است از كلام بعضى راويان چنانكه توهم كرده اند بعضى كذا

نقله السيوطى ابن جرير گفته كه وسط بمعنى عدل وخيار است وتواند در آيت بمعنى ميانه باشد حق جل شانه ايشانرا

ميانه فرمود كه افراط وتفريط مثل نصارا ويهود ندارند ودل ايشان معتدل ومتوسط است **باب** قوله

وما جعلنا القبلة التى كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول الآية صاحب كشاف گفته كه قول خدا التى

كنت عليها صفت قبله نيست بلكه مفعول ثانى است تتمه آيه اينست ممن ينقلب على عقبيه وان كانت

لكبيرة الا على الذين هدى الله وما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤف رحيم يعني نگردانيديم

قبله را كه بودى تو بر آن در مكه و آن كعبه است آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آنكه بمدينه تشريف آوردند مامور

شد كه بطرف بيت المقدس نماز كند براى تاليف يهود تا شانزده و تا هفده ماه نماز بهمين طرف گذارد بعد

از آن بحسب خواهش آنحضرت حكم آمد كه قبله خود كعبه گيريد يا مراد از قبله صخره بيت المقدس است چنانكه مرويست

از ابن عباس كه آنحضرت در مكه نيز بجانب بيت المقدس نماز ميگذارد و كعبه را در ميانه ميگذاشت و از مولف

رح در ماسبق نيز گذشته برين تقدير معنى اينست كه منسوخ نكرديم اين قبله را و بر معنى اول ناسخ نگردانيديم قبله كعبه را

گناه كسى كه دشنام دهد مملوك خود را كه مكاتب است و در بعضى نسخ لفظ مكاتب نيست و مذكور نيست در حديث چونكه ظاهر است مناسبت آن بابواب مكاتب در كتاب الحدود در باب قذف المملوك آورده با حديث من قذف مملوكه وهو برئ مما قال جلد يوم القيامة شايد كه مولف درين مقام نرسيده و ساقط است اين ترجمه در روايت ابى ذر و نسفى **باب** المكاتب ونجومه بيان حكم مكاتب و اقساط آن نجوم جمع نجم است و آن در اصل بمعنى ستاره است پس از آن نام كرده شد وقت را و بودند عرب كه بنا ميكردند امور خود را بر طلوع ستاره زيرا چه نميدانستند حساب را پس ميگفت يكى از ايشان چون طلوع كند فلان ستاره ادا كنم حق ترا پس از آن نام كرده شد چيزى را كه ادا كرده شود و در وقت معهود از حق و وظيفه في كل سنة نجم در هر سال مثلا قسط و لفظ نجم در روايت نسفى ساقط است بالجمله اين لفظ بيان نجوم است بطريق مثال زيرا چه علما متفق اند بر جواز تنجيم بما بها كما ذكره العسقلانى و در ترجمه اشعار است باشتراط باجل و تنجيم در كتابت چنانچه شافعى گفته واقل آن دو است زيرا چه بنده پيش از كتابت اهليت نداشت بملك مال را و بعد از كتابت عاجز است در اندك زمان و كتابت مشعر است از معنى ضم يعنى ضم بعض نجوم ببعضى ديگر و اقل آنچه حاصل شود بدان ضم دو نجم اند و مذهب حنفيه و مالكيه جواز كتابت است مطلقا اگرچه شرط نكند ادا مال في الحال بدليل اطلاق نص و مكاتبت سلمان بامر آنحضرت و تا جيل بجهت رفق بمكاتب است پس چون قادر شود مكاتب بر آن لوجهى شرع كرده نشود از آن و عجز مكاتب از قدر [illegible] منع نميكند صحت كتابت را چنانچه عجز از [illegible] مال در بيع منع نميكند صحت بيع را و چنانچه عجز [illegible] از ادا بعد از آن موجب گردد فسخ بيع را همچنين [illegible] فسخ كتابت را بعد انعقاد و قبول حكم قول وقوله تعالى والذين يبتغون الكتاب مما ملكت ايمانكم فكاتبوهم و آن كسانيكه طلب ميكنند مكاتب را از آنچه مالك است آنرا يمينهاى شما پس مكاتب سازيد ايشانرا ان علمتم فيهم خيرا اگر دانسته ايد در ايشان نيكى بصدق و امانت و حسن معامله

مگر براے امتحان و تمیز بدانیم کسی را که پیروی میکند رسول ما را در گرفتن قبله کعبه را از آنکس که باز میگردد و بر پاشنه خود و این مثل است در رجوع از راهی که آمده است یعنی مرتد شود بسبب این تحویل از یهود و غیر ایشان و تحقیق است این قبله عظیم و ثقیل بر مردم مگر بر آنانیکه هدایت کرده خدا آنها را و حق دانستند این تحویل را و مطاوعت کردند آنرا و نیست خداوند سبحانه با آنهمه فضل و کرم ضایع کند ایمان شما که بقبله منسوخ داشته اید یا نماز شما که بدان طرف کرده اید بدرستیکه خدا بمردم مهربان است صلاح ایشان را فرو نگذارد بخشاینده است عمل ایشان را ضایع نکند **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن سفیان عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر بینا الناس یصلون الصبح فی مسجد قباء در میان آنکه مردم نماز میکردند نماز فجر در مسجد قبا معلوم باید که این یک روایت است از جمله روایتها اذ جاء جاء فقال قد انزل الله علی النبی صلی الله علیه وسلم قرآنا ناگاه آمد آینده پس گفت تحقیق فرستاد خدا بر پیغمبر قرآنی ان یستقبل الکعبة اینکه روی کند کعبه را و قبله گیرد آنرا فاستقبلوها فتوجهوا الی الکعبة پس روے کنید جانب کعبه پس روے کردند بسوی کعبه هم در اثنای نماز این حدیث در اوایل صلوة در باب ما جاء فی القبلة بشرح و بسط گذشته است **باب** قوله قد نری تقلب وجهك فی السماء الآیة باب در ذکر این آیت است سید عالم صلی الله علیه وسلم آرزو داشتی که قبله جانب کعبه باشد که قبله ابراهیم و اقدم قبلتین است درین باب بجبرئیل علیه السلام اظهار کرده منتظر وحی میبود و بهر وقت جانب آسمان میدید که این آیت نازل شد که تحقیق می بینیم گردانیدن روے تو جانب آسمان براے انتظار وحی فلنولینك قبلة ترضاها و تمکین میدهیم ترا از استقبال آن قبله را که خورسندی بآن و می پسندی آنرا فول وجهك شطر المسجد الحرام پس بگردان روے خود را و بکلی متوجه شو جانب مسجد حرام و بر سمت آن که مشتمل است بر کعبه شطر در اصل بمعنی دوری است میگویند انه شطر یعنی جدا است از دار یا و استعارت کرده اند بمعنی جانب و سمت چون توجه بعین مسجد حرام سیما کعبه بر دوران حرجی تمام داشت امر بجانب آن آمد و لهذا اختیار افتاده بر مسجد الحرام نه کعبه از برای اشارت باین معنی **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا معتمر عن ابیه عن انس قال لم یبق ممن صلی القبلتین غیری گفت انس بن مالک باقی نمانده است از کسانیکه گزاردند نماز بهر دو قبله غیر از من تطبیق حدیث بترجمه آنست که در آن اشارتے بدو قبله واقع است چنانکه در حدیث تصریح بآن رفته **باب** ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتك الآیة این باب در بیان این آیت است و معنی آنکه بخدا اگر بیاری توآنانرا که داده شده اند کتاب را از یهود و نصاری بهر حجتی و برهانے که از تو خواهند بر حقانیت قبله کعبه پے روی نکنند قبله ترا یعنی متابعت ناکردن اینها از روی اشتباهی نیست که بحجت دور کنی آنرا بلکه مخالفت محض از راه عناد و مکابره است و ما انت بتابع قبلتهم و نیستی تو تابع قبله ایشانرا یهود میگفتند برای فریب آنحضرت اگر ثابت مانی بر قبله ما امید است که باشی صاحب ما که انتظار او داریم قبله یهود و نصاری اگرچه متعدد است قبله یهود بیت المقدس که بطرف شام است و قبله نصارا مطلع آفتاب جانب مشرق چون هر دو در بطلان و خلاف حق شریک اند بلفظ منفرد تعبیر کرده بهر دو نسبت کرده اند و ما بعضهم بتابع قبلة بعض و نیستند بعض اینها تابع قبله بعض دیگر چنانچه گفته شد **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان قال حدثنی عبد الله بن دینار عن ابن عمر رضی الله عنهما قال بینما الناس فی الصبح بقباء جاء هم رجل گفت ابن عمر در میان آنکه مردم

اذا علمت له مالا ان اکاتبه أیاواجب است برمن و تعلیکه و ان اعتقاد یا نیست مر مملوک خود را مالی اینکه مکاتب کنم او را قال ما اراه الا واجبا گفت عطا گمان نکنی برم آن را مگر واجب و قال عسقلانی گفته اینچنین است در جمیع نسخهائی که واقع شده از فربری در تخریج اسماعیلی قاله بزیادة ها است و یا فتم نسخهان در اصلی متعدد از روایت نسفی از بخاری یعنی گفت قول بوجوب اعمرو بن دینار و آن نیز مقوله ابن جریج است چنانچه قول وے قلت لعطاء اتأثره عن احد گفتم عطا را آیا روایت داری وجوب را از احدے قال لا گفت روایت ندارم ثم اخبرنی ان موسی بن انس اخبره ابن جریج گوید پس خبر داد مرا عطا که تحقیق موسی بن انس خبر داد عطا را ان سیرین سال انسا المکاتبة تحقیق سیرین سوال کرد خواجه خود انس بن مالک را که مکاتب سازد او را و او کان کثیر المال و بود انس بسیار مال فابی پس قبول نکرد مکاتبت سیرین را فانطلق الی عمر پس رفت سیرین بسوی عمر و یاری خواست از وی برین کار فقال کاتبه فابی پس گفت عمر انس را مکاتب ساز سیرین را پس قبول نکرد چون که واجب نمیدانست فضربه بالدرة پس زد عمر انس را بتازیانه دره بکسر دال و تشدید را و دنا در آخر تازیانه معروف و این ضرب ظاهر است که بنا بر فهم وجوب بود از آیه و محتمل که بطریق تادیب باشد بر زدن امر خلیفه مندوب بتوکند فکاتبه پس مکاتب کرد انس سیرین را بر بیست هزار یا چهل هزار درهم وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال عروة قالت عائشة ان بریرة دخلت علیها تستعینها فی کتابتها تحقیق بریره در آمد بر عائشه بحالی که طلب یاری میکرد از وے در اداء بدل کتابت و علیها خمس اواق نجمت علیها فی خمس سنین و حال آنکه واجب بر بریره پنج اوقیه بود که قسط بندی کرده شده بر وی در پنج سال و مشهور در روایات کتابت وی نه اوقیه است در هر سال یک اوقیه گویند شاید که نه در اصل بود و پنج باقی مانده یا آنکه مقدار چهار قسط بهم رسانیده و استعانت درین پنج بود

در نماز فجر بمسجد قبا بود ند آمد ایشان را آمدی فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد انزل علیه اللیلة قرآن پس گفت آن مرد بتحقیق رسول خدا فرستاده شده بر وی امشب قرآنی درین قول مجاز است وقت غلس صبح را شب گفته است وقد امر ان یستقبل الکعبة وامر کرده شد اورا که استقبال کند روی کعبه را الا فاستقبلوها آگاه باشید پس استقبال کنید کعبه را وکان وجه الناس الی الشام وبود روی مردم بجانب شام بسوی بیت المقدس فاستداروا بوجوههم الی الکعبة پس گشتند بروهای خود بجانب کعبه مطابقت حدیث با آیت که آنرا در ترجمه باب آورده ظاهر نیست مگر بدین قدر که در حدیث ذکر تحویل قبله بجانب کعبه است و مختار آنحضرت افتاده و اعراض نموده از قبله بیت المقدس **باب** قوله الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم الایة آنکسانیکه داده ایم ایشان را کتاب چنانکه یهود و نصاری که توریت و انجیل داده شده اند می شناسند آنحضرت را بجمیع صفات از رسالت و جز آن چنانکه می شناسند پسران خود را یعنی بعلم قطعی از کتاب خود دانسته که پیغمبر آخر زمان است و در آن اشتباهی و تردد نمی نمایند انکار ایشان از عناد و حسد و نفسانی است اختیار کرده ابناء را بر آباء از آنکه علم پدر از راه سماع از مردم میباشد و علم پسر عیانی است و تخصیص کرده از اولاد ابناء را از جهت که ذکور اشهر و اعرف میباشند از اناث و پسران لازم صحبت به پدران عینی از واحدی نقل کرده که این آیت در حق عبد الله بن سلام و اصحاب او که بشرف اسلام مشرف شده بودند نزول یافته ایشان می شناختند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و صفات آنحضرت از کتاب خود بعلم یقینی مرویست که بعد از نزول این آیت عبد الله بن سلام گفت نه اینچنین است معرفت من برسول خدا سخت تر و قوی تر از معرفت من بابنای خود عمر رضی الله عنه بوی گفته چگونه این علم تو قوی تر است گفت از صمیم قلب گواهی میدهم که محمد رسول خدا است و بقطع و یقین میدانم این را و در حق پسر خود این علم ندارم و این شهادت نمیباشد نمیدانم که زنان چه احداث کرده باشند عمر گفت خداوند سبحانه ترا اینچنین توفیق مرضیات دهاد تتمه آیت اینست وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون و بدرستی گروهی از اهل کتاب که علماء اند هر آینه می پوشند صفات آنحضرت را و استقبال کعبه را که در کتاب خود دانسته بودند که آخر قبله آنحضرت خواهد بود وقوله الحق من ربک معنی آنست که حق همان است که از جانب پروردگار باشد فلا تکونن من الممترین پس مباش تو از شک کنندگان در اینکه امر تحویل از نزد خدا است بظاهر خطاب با آنحضرت است و مراد امت اند **حدثنا** یحیی بن قزعة قال حدثنا مالک عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال بینا الناس بقباء فی صلوة الصبح گفت در میان آنکه مردم بمسجد قبا بودند در نماز صبح اذ جاءهم آت ناگاه آمد ایشان را آینده فقال ان النبی صلی الله علیه وسلم قد انزل علیه اللیلة قرآن پس گفت آن مرد پیغمبر خدا بتحقیق نازل کرده شد بر وی امشب قرآنی وقد امر ان یستقبل الکعبة فاستقبلوها وکانت وجوههم الی الشام فاستداروا الی الکعبة و بود روهای ایشان بجانب شام گردیدند بسوی کعبه این همان حدیث است که مذکور شده بود لیکن اسناد این دیگر است مطابقت با باب بیچ ظاهر نیست بعضهم **باب** قوله ولکل وجهة هو مولیها الایة و مر هر امتی را قبله ایست یا هر قومی را از مسلمانان جهتی است از کعبه که خدا گرداننده است روی آنها را بسوی آن تتمه این است فاستبقوا الخیرات پس پیش آئید نیکیها را از امر قبله که جهت آن سمت کعبه واقع شود و جز آن از اعمال خیر از آنچه دریابید سعادت دنیا و آخرت در اختیار آن **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن سفیان قال حدثنی ابو اسحق قال سمعت البراء قال صلینا مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت براء بن عازب نماز گذاردیم با پیغمبر خدا نحو بیت المقدس ستة عشر او سبعة عشر شهرا بجانب بیت المقدس شانزده ماه یا هفده ماه ثم صرفه نحو القبلة پس گردانیده شد

بریرة قال اهلها فرضت ذلک علیهم پس گفتند صاحبان بریره این پیام را بر موالی خود فقالوا لا الا ان یکون لنا الولاء پس گفتند مولای قبول نمی کنیم بیع او مگر با این شرط که باشد ولا مارا قالت عائشة فدخل علی رسول الله گفت عائشه پس در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک له پس ذکر کردم این پیام مر آنحضرت را فقال لها رسول الله پس فرمود عائشه را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشتریها فاعتقیها خرید کن بریره را بی شرط و آزاد کن آن را فانما الولاء لمن اعتق زیرا چه حق ولا مر کسی راست که خود آزاد کرده اگرچه شرط نکند ثم قام رسول الله پس از آن خطبه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ما بال رجال یشترطون شروطا لیست فی کتاب الله پس فرمود چیست حال مردانی که شرط میکنند شرطهای که نیستند آن شرطها در شریعت خدا و حکم وی ما اشترط شرطا لیس فی کتاب الله فهو باطل کسی که شرط کند شرطی که نیست آن در حکم خدا پس آن شرط باطل است شرط الله احق واوثق شرط خدا یعنی حکم وی یا شرطیکه موافق شرع وی باشد لایق تر است باعتبار تحقیق و محکم تر است و آن حکم بثبوت ولا است مر معتق را و اشتراط کردن مشتری است آن را برای خود و در باب اذا اشترط فی البیع شروطا از کتاب البیوع گذشت **باب** ما یجوز من شروط المکاتب ذکر چیزی که جائز است از شرطهای مکاتب و شروط آن از قبول مکاتب و ذکر مال کتابت و بیان اجل بر تقدیر تاجیل و مانند آن مذکور اند در فقه و مستفاد از حدیث جواز شرط ولا است مر معتق را ومن اشترط شرطا لیس فی کتاب الله و ذکر کسی که شرط کند شرطی را که نیست در حکم خدا یعنی مخالف شرع است خواه مخالف ظاهر کتاب باشد یا مخالف سنت یا اجماع یا قیاس کرده بروی دلیل از آن فرمود اما بعد فما بال رجال منکم یشترطون شروطا لیست فی کتاب الله فایما شرط کان لیس فی کتاب الله

روی آنحضرت و اصحاب او جانب قبله یعنی کعبه و بند روایت بخبر کشف شبهتی که در فرقه واقع است تقریر مطابقت حدیث بمضمون آیت آنست که از حدیث معلوم شد که مدتی نماز بطرف بیت المقدس کرده بعد از ان ماموز شدیم بجانب کعبه و این همه بحکم خدا و تصرف او بود فاهم اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا هر جا باشید از اقطار ارض و قلعهای کوه ها آرد خدا شما را برای جزا روز قیامت همه را بجمع یا نند اجزا ی شما یا متفرق شده باشد ان الله علی کل شیء قدیر بتحقیق خدا بر همه چیز از احیا و امات و جمع و متفرقات قادر

باب قوله ومن حیث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام الآیة شطر در اصل لغت بمعنی جزئی از اجزا بلکه بمعنی نصف است و معنی آیت این است و از هر جائی که برآئی برای سفر پس بگردان روی خود را مقابل مسجد حرام و جهت آن اگر نماز کنی خطاب درین آیت با آنحضرت است و مراد عام است اگر مخصوص باشد بملاحظه آنکه همه امت خواهند کرد حاجت نیست که داخل در خطاب دارند فافهم فانه من النصائح الجدید

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن دینار قال سمعت ابن عمر یقول بینا الناس فی الصبح بقباء گفت عبد الله بن دینار شنیدم ابن عمر را میگفت در اثنای آنکه مردم در نماز صبح بودند در مسجد قبا اذ جاء هم رجل فقال انزل اللیلة قرآن ناگاه آمد نزد ایشان مردی پس گفت فرستاده شد امشب قرآنی فامر ان یستقبل الکعبة فاستقبلوها واستداروا کهیئتهم فتوجهوا الی الکعبة پس گشتند چنانکه بودند ایستاده در نماز پس بروی گردند بسوی کعبه و کان وجه الناس الی الشام و بود روی مردم بسوی شام جانب بیت المقدس قوله فولوا وجوهکم شطره پس بگردانید رویهای خود را جانب مسجد حرام لئلا یکون للناس علیکم حجة تا نباشد مردم از یهود و مشرکان را بر شما حجتی و سخنی و این بیان علت تحویل و روی کردن به بیت المقدس است یهود میگفتند در توریت قبله محمد کعبه است در مدینه آمده گوشش بدین ما و تعلق بپیغمبر ما میکند و مشرکان میگفتند که دعوی اتباع ملت ابراهیم میکند و مخالف است قبله ابراهیم را پس در تحویل هر دو سخن یهود و مشرکان را نفی نماند

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا مالك عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال بینا الناس فی صلوة الصبح بقباء اذ جاءهم آت فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ناگاه آمد آینده پس گفت بتحقیق رسول خدا قد انزل علیه اللیلة بتحقیق نازل کرده شد بروی امشب یعنی قرآن وقد امر ان یستقبل الکعبة فاستقبلوها وکان وجوههم الی الشام فاستداروا الی القبلة

باب قوله ان الصفا والمروة من شعائر الله الآیه و تمام آیت اینست فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم این باب در تفسیر این آیت معنی آنکه این دو کوه صفا و مروه از آثار خدای است پس کسیکه طواف بیت الله کند باعمالی که دارد یا بقصد عمره کند پس گناهی نیست بروی اینکه طواف کند آنها را و سعی نماید میان هر دو و سبب نزول این آیت چنانکه روایت کرده شده است از ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هاشم آنست که جمعی از اهل علم میگفتند که طواف میان صفا و مروه از رسم جاهلیت است و دیگران از انصار میگفتند ما را بطواف کعبه کرده اند بطواف صفا و مروه نکرده اند پس این آیت نازل شد للشعائر علامات واحدها شعیرة یعنی شعایر که درین آیت مذکور است بمعنی علامات است و آن صیغه جمع است واحد آن شعیره است بفتح معجمه و کسر مهمله اینچنین تفسیر کرده ابو عبیده ابن اثیر گوید شعایر حج بمعنی اعمال و مناسک است از وقوف و طواف و سعی و رمی و نحر و ذبح و جز آن وقال ابن عباس الصفوان الحجر صفوان بفتح صاد مهمله و سکون فا لفظ جمع است واحد آن صفوانه و جز آن مانند تمر و تمره طبری گفته صفا صیغه

گفتند بیع ولا ء آزاد کردن را

فقال ابتاعیها فاعتقیها فان الولاء لمن اعتق

ولیکون ... پس اگر دوست دارند اهل تو که ادا کنم از تو مقدار کتابت تو در حالی که ولاء تو مرا باشد یعنی اگر خواسته باشند مقدار وجه کتابت بدست من فروختند تا یکجا بدهم در بهای تو و ولاء تو مرا باشد میدهم فذکرت ذلك بریرة لاهلها پس ذکر کرد این پیام را بریره مردم خود پس قبول نکردند و او را جواب گفته عایشه بود و قالوا ان شاءت ان تحتسب علیك فلتفعل ویکون لنا ولاء ك و گفتند اگر خواسته باشد عایشه آنچه تو را بچشم دارد مزد آزاد تو لیکن باید که بکنند چیزیکه میخواهد و باشد مرا ولاء او فذکرت ذلك لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتاعی فاعتقی فانما الولاء لمن اعتق یعنی گرد عایشه این امر رسول خدا را پس فرمود مرا او را رسول خدا بخر بکن او را پس آزاد کن پس بتحقیق ولاء مر کسی است که آزاد کرد وقال ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ما بال اناس یشترطون شروطا لیست فی کتاب الله گفت عایشه پس ایستاد رسول خدا و فرمود چیست حال مردانی که شرط میکنند شرطهای که نیست آن شرطها در کتاب خدا من اشترط شرطا لیس فی کتاب الله فلیس له کسی که شرط کند شرطی که نیست در کتاب خدا اصلا پس نمیرسد آن شرط مر او را وان اشترط مائة شرط و اگرچه شرط کند صد شرط و در روایت مستملی مائة مرة اگرچه شرط کند صد مرتبه بالجمله مقصود مبالغه است در عدم اعتبار چنین شروط پس شرط کردن این موالی در شرط بیع ولاء را اعتاق عایشه برای خود باطل و لا طایل باشد شرط الله احق و اوثق

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر قال ارادت عایشة ام المؤمنین رضی الله عنها ان تشتری جاریة لتعتقها گفت ابن عمر خواست عایشه که خرید کند جاریه را تا آزاد نماید آنرا فقال اهلها علی ان ولاءها لنا پس گفتند خواجگان آن داه قبول داریم بیع آنرا بر این قرار که ولاء آزادی آن ما را باشد قال رسول الله

کتابت وی نه اوقیه است در هر سال یك اوقیه و در بعضی روایات پنج گویند شاید که نه در اصل بود و پنج باقی مانده یا آنکه مقدار چهار قسط بمر رسانیده و استعانة درین پنج بود

واحد است صفوان بتحريك است واصفا وصفيا جمع لفظ الصفی ويقال الحجارة الملس التي لا تنبت شيئا وگفته ميشود كه صفا بمعنی سنگ هموار است كه نمی رويانند چيزے الملس بضم ميم وسكون لام جمع املس است والواحد صفوانة بمعنی الصفا والصفا للجميع يعنی صفا مقصور برای جمع می آيد بمعنی صخره وصفاه بمعنی سنگ اصل لغت بمعنی قبل سنگ **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال قلت لعائشة زوج النبی صلى الله عليه وسلم تحقيق پدر عروه بن زبير بن عوام گفت گفتم عائشه را زوجه پيغمبر خدا وانا يومئذ حديث السن يعنی وحال آنكه من درين روز نوجوان بودم ارايت قول الله عز وجل يا خبر دهی تو يعنی خبر ده قول خدا را ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما فما ارى على احد شيئا ان لا يطوف بهما پس نمی بينم بر احدے گناهی اينكه طواف نكند هر دو را يعنی ازين آيت انيعنی فهميده ام فقالت عائشة كلا پس گفت عائشه اينچنين نيست لو كانت كما تقول كانت فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما اگر بودی معنی آيت چنانچه تو ميگوئی بودی اين آيت اينچنين يعنی بكلمه حرف نفی انما انزلت هذه الاية في الانصار كانوا يهلون لمناة وكانت مناة حذو قديد نازل نشده است اين آيت مگر در شان انصار بودند ايشان كه تلبيه ميكردند بتی را كه منات نام داشت وبود اين بت مقابل موضع قديد كه در راه مكه است وكانوا يتحرجون ان يطوفوا بين الصفا والمروة بودند انصار كه حرج وگناه ميدانستند كه ميان صفا ومروه طواف كنند ازانكه برين كوه بتان قريش بودند فلما جاء الاسلام سالوا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك پس هرگاه آمد زمان اسلام ومسلمان شدند ايشان وتيرگی كردند از تلبيه پرسيدند رسول خدا را ازين طواف ميان صفا ومروه كه بر يكے بتی بود كه قريش در ايام جاهليت تعظيم ميكردند طواف صفا ومروه تعظيم ايشان را بود فانزل الله ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن عاصم بن سليمان قال سألت انس بن مالك عن الصفا والمروة مرويست از عاصم بن سليمان كه پرسيدم انس بن مالك را از طواف ميان صفا ومروه فقال كنا نرى من امر الجاهلية پس گفت بوديم ما كه گمان ميكرديم آنرا از رسمهای جاهليت فلما كان الاسلام امسكنا عنهما پس هرگاه بود زمان اسلام باز داشتيم خود را ازان هر دو فانزل الله ان الصفا والمروة الى قوله ان يطوف بهما

باب قوله تعالى ومن الناس من يتخذ من دون الله اندادا يعنی اضدادا واحدها ند اندادا بمعنی اضداد است وواحد انداد ند است بكسر نون وتشديد دال مهمله معنی آيت اينست وبعضی از مردم كه مشركان اند كسی است كه ميگيرد غير خدا را شركای خدا **حدثنا** عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال قال النبی صلى الله عليه وسلم كلمة گفت عبد الله بن مسعود فرمود پيغمبر خدا كلمه را وقلت كلمة اخرى وگفتم من كلمه ديگر قال النبی صلى الله عليه وسلم من مات وهو يدعو من دون الله ندا دخل النار فرمود پيغمبر خدا كسی كه مرد در حالی كه ميخواند خدا را شريكی در آيد آتش دوزخ را وقلت انا وگفتم من قايل ابن مسعود است من مات وهو لا يدعو لله ندا دخل الجنة كسی كه مرد در حالے كه نميگويد خدا را شريك در آيد بهشت را اگر گوئی از كجا گفت ابن مسعود با آنكه خبر از احوال قيامت وظيفه پيغمبر خدا است جواب داده شد كه ازهمين قول پيغمبر يعنی را اخذ كرده از آنكه سبب دخول نار شريك ساختن خدا فرموده وهرگاه سبب منتفی شد مسبب كه دخول

الجزء العاشر شرح الاسلام | كتاب المكاتب

بسته ام با موالی خود بر نه اوقيه كه در هر سال يك اوقيه ادا سازم فاعينيني پس يار ده مرا درين اقساط هذه روايت كه شيني فاعيني اعيانی يعنے مانده وعاجز كرده است مرا آن اواقی فقالت عائشة ان احب اهلك ان اعدها لهم واحدة بضم عين در اول وفتح آن در ثانی فعلت پس گفت عائشه اگر دوست دارند اهل تو اينكه شمرده دهم ايشان را مقدار كتابت در بهای تو يك بار شمردن وآزاد كنم ترا بكنم فيكون لی ولاءك فعلت فذهبت الى اهلها پس رفت بريره بسوی اهل خود فابوا ذلك عليها فقالت انی قد عرضت ذلك عليهم فابوا الا ان يكون لهم الولاء فسمع بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم شنيد اين خبر آنحضرت فسالنی فاخبرته پس پرسيد مرا آنحضرت از حقيقت واقعه پس خبر كردم آنحضرت را بتفصيل فقال خذيها پس فرمود بگير بريره را يعنی خريد كن چنانچه در روايت سابق بود فاعتقيها واشترطی لهم الولاء پس آزاد كن او را وشرط كن برائے ايشان ولا را يعنے چنانچه ايشان شرط كنند برای خود بگذار بحال ايشان ومنع مكن كه فائده نكند اشتراط وتوجيهات ديگر اند كه شارحان ذكر كنند وپاره در بيوع گذشت فانما الولاء لمن اعتق قالت عائشة رضی الله عنها فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فی الناس فحمد الله واثنى عليه ثم قال پس ايستاد آنحضرت در مردم پس ستائش گفت خدا را وسپاس كرد بروی پس ازان فرمود اما بعد فما بال رجال منكم يشترطون شروطا ليست فی كتاب الله فايما شرط كان ليس فی كتاب الله

ناراست نیز منتفی شد واین جواب مبنی بر آنست که میان دوزخ وبهشت واسطه نیست ونیز مبنی است بر اعتبار مفهوم مخالف ومیتوان گفت که ابن مسعود ایمعنی را از آنحضرت بارها شنیده باشد آنحضرت فرمود من قال لا اله الا الله موقنا دخل الجنة همین است ولیکن در وقت روایت این حدیث این کلمه وقلت انا بنا بر علم خود ضم کرده است احتیاطا اظهار کرده تا فهمیده شد که در وقت فرمودن آنحضرت بهر دو را فرمود **باب** قوله

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر الی قوله عذاب الیم این باب در ذکر این قول خدا است یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید واجب کرده شده است بر شما قصاص در کشتگان که آزاد را بکشند بسبب کشتن آزاد وبنده را بقصاص بنده وزن را بقصاص زن سبب نزول آیت آنست که در ایام جاهلیت در قبیله از قبایل عرب خونها بود ویکی از ینها که شریف بود دستگاه داشت سوگند خورد که آزاد قبیله وضیع را بقصاص بنده بکشد ومرد بقصاص زن پس در زمان اسلام رجوع کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت نازل شد بدانکه علما را اختلاف است که آزاد را بقصاص بنده باید کشت یا نه حنفیه گویند باید کشت واین است مذهب ثوری وابن ابی لیلی وداود وهمچنین روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب وابن مسعود وسعید بن مسیب وابراهیم نخعی وقتاده وحکم یعنی وصاحب الکشاف ودلیل ایشان قول خدا است النفس بالنفس الآیه وفرموده پیغمبر خدا المسلمون تتکافؤ دماؤهم مسلمانان همه آزاد وبنده وزن ومرد برابر است خونهای ایشان واز این آیت جواب گویند که مقصود از تخصیص این سه قسم اثبات ومساوات است میان ایشان چون حر بحر وعبد بعبد وانثی بانثی وآنکه زیادتی نیست یکی را بر دیگر واینحکم برای رد آن جماعه که میخواستند که حر را بدل عبد بکشند ومرد را بقصاص زن نازل شده ومقصود بیان حصر قصاص در همین نیست ونیز دلالت ندارد که حر را بدل زن چنانکه دلالت دارد که حر را بدل عبد نباید کشت ومرد را بدل زن چنانکه دلالت ندارد وبرعکس از جهت عدم اعتبار مفهوم مخالف خصوص در جائیکه تخصیص بذکر وجهی داشته باشد آیت چنانکه در ما نحن فیه ونیز گفته اند که این منسوخ شده است بآیت النفس بالنفس هذا وهذا مذهب شافعیه ومالکیه آنست وباین رفته عمر بن عبد العزیز وحسن بصری وعطا وعکرمه که حر را بسبب قصاص عبد نباید کشت خواه مقتول عبد قاتل باشد یا عبد دیگرے وسند ایشان اینست که علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده ان رجلا قتل عبده فجلده رسول الله صلی الله علیه وسلم ونفاه بتحقیق مردی کشت بنده خود را پس تازیانه زد او را رسول خدا واخراج کرد او را یکسال ولم یقده وبدل نکرد او را بسبب کشتن غلام ونیز مرویست از وی رضی الله عنه که گفت از سنت است این که کشته نشود مسلمان بذمی وآزاد به بنده ونیز روایت کرده اند شافعیه که ابوبکر وعمر رضی الله عنهما نمیکشتند حر را بکشتن بنده در میان اصحاب وهیچکس انکار نمیکرد انتهی پوشیده نماند که این سندها همه محل تامل است اولا آنکه مدعا مطلق عبد است وسند اول مخصوص بآنکه مالک بنده خود را کشته بود آنحضرت بقصاص او را نرسانید وباین قایلند حنفیه معلوم شده که سوای عمرهای تابعان مذهب چند کس از صحابه کبار مانند علی مرتضی وابن مسعود وسعید بن مسیب موافق مذهب ایشانست وآنکه شافعیه از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه آورده معارض خواهد بود روایتی را که حنفیه از وی رضی الله عنه دارند وآنکه در باب آیت النفس بالنفس سخن کرده اند که این آیت را خدای عزوجل بطریق حکایت از توریت فرموده وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس الآیه یعنی نوشتیم وفرض کردیم

در همین است قول امام ابوحنیفه ودر اظهر روایتین از مالک وشافعی واحمد وبعضے دیگر وظاهر حدیث بریره همچنان است وبروایت بعضے از علما حنفیه واصح القولین از شافعی وبعضے مالکیه منع است وجواب داده اند از قصه بریره که وی عاجز گردانیده بود نفس خود را بدلیل استعانة وی از عائشه کما قیل ونیست در استعانه دلالت بر عجز مستعانة ونیز حال ظاهر حال مکاتب است در ادای کتابت وابن عبد البر گفته نیست در هیچ طریق حدیث بریره که وی عاجز گشت از ادای نجم وند پرسیدن آنحضرت او را از عجز وغیر آن انتهی وقد فات التخیص در باب گذشته اجلی ما سبق ونیست بیان اداء عجز از آن روایتی دیگر که نزد جمهور معمول علیه باشد وقالت عائشه رضی الله عنها وگفت عائشه چنانچه روایت کرده آنرا ابن ابی شیبه وابن سعد هو عبد ما بقی علیه شیء مکاتب بنده است مادام که باقیست بر ذمه وی از وجه کتابت چیزے وچون مالک با قیمت بیع جائز باشد وحق مکاتب بملک مدبر متصل وی ساقط شد برضای وی وقال زید بن ثابت چنانچه موصول آورده آنرا شافعی وسعید بن منصور ما بقی علیه درهم یعنی در روایت زید درهم بجای شیء آمده که در روایت عائشه است وقال ابن عمر هو عبد ان عاش وان مات وان جنی مکاتب بنده است اگر زنده ماند واگر بمیرد واگر خیانت وستم کند بر کسے بتلف نفس یا عضو یا مال ما بقی علیه شیء موقوف عائشه موصول آورده آنرا مالک وغیر وی کذا ذکره او لیکن تصحیح نکرده وهیچ یکی از شارحین در شرح قول ابن عباس وآن بابی ان جنی را واحد کرده اند بحکم این روایت جمهور علما در جمیع این صور **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن ان بریرة جاءت تستعین عائشة ام المومنین فقالت لها پس گفت عائشه بریره را ان احب اهلك

بر یهود و در توریت این را و این حکم که در توریت است ناسخ حکم قرآن نمیتواند شد همین بود مدعا تمام نمیشود از انکه بر تقدیر عدم منسوخیت محبت نمیتواند شد چنانکه مذکور شد و پوشیده نیست جمعی کثیر از علما بمنطوق آیت سابق انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون و قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون گفته اند که مراد از نبیون جمیع انبیا اند موسی و هر که بعد از وی بوده پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز داخل است درین عموم و عمل آنحضرت در بعضی احکام توریت پیش از نسخ چنانکه صوم عاشورا و جز آن معلوم شده است و من لم یحکم بما انزل الله آخر همین آیت و بعموم صیغه انبیا و غیر انبیا همه داخل خواهند بود قایل اند بآنکه شریع ماهیست سابق شرع ما مادامی که نسخ آن نیامده و این حکم از این آیت معلوم شده نسخ نیافته و ماخذ آن جز این آیت معلوم نیست و جمعی از صحابه کبار و تابعین که بر عموم این حکم رفته اند جز این گمان کرده و الله اعلم بحقیقة الحال اشارتست بتفسیر قوله من عفی له من اخیه شیء یعنی کسی که ترک کرده شود برای او از برادر مسلم چیزی از انچه واجب شده بود بر وی در قتل عمد از قصاص و راضی شدن بدیت فاتباع بالمعروف پس متابعت کردنست بمعروف و بادای دیت و اخذ آن یعنی عمل و استعمال کنند

حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو قال سمعت مجاهدا قال سمعت ابن عباس یقول کان فی بنی اسرائیل القصاص گفت مجاهد شنیدم ابن عباس را میگفت بود در بنی اسرائیل حکم قصاص و لم تکن فیهم الدیة و نبود در ایشان دیت بمال فقال الله لهذه الامة پس فرمود خدا مر این امت مرحومه محمدی را کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فالعفو ان یقبل الدیة فی العمد پس عفو اینست که قبول دیت کنند در قتل عمد یعنی مراد مطلق عفو نیست بلکه مراد عفو قتل است بقبول دیت پس درست آمد برین تقدیر معنی اتباع بالمعروف و ادا الیه باحسان فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان تفسیر کرد و بقول خود یتبع بالمعروف و یؤدی باحسان یعنی باید که در پی معروف رود و تعنت و شدت نکند بر قتیل و باید که قاتل ادای دیت به نیکوی کند و اهمال نماید ذلک تخفیف من ربکم و رحمة مما کتب علی من کان قبلکم و این شرعیت دیت تخفیف است از جانب پروردگار شما و رحمت بشما است از انچه فرض کرده بر کسانیکه پیش از شما بودند بر قوم موسی همین قصاص و بر قوم عیسی دیت بود و بس و در تخییر دیت و قصاص تخفیف و رحمت است اما در دیت معنی رحمت ظاهر است و در شرعیت قصاص نیز رحمت است بر سایر مردم تا ظالم را بر ایشان دست کوتاه باشد بلکه بر ظالم نیز تا بملاحظه قصاص جرأت نماید و باین گناه سخت گرفتار نشود فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم پس کسی که تجاوز نکند بعد ازین عفو پس مر او را عذابی دردناک در آخرتست چنانکه تفسیر کرد مولف اعتدی را بقول خود قتل بعد قبول الدیة کشتن بقصاص بعد از قبول دیت ازینجا فهم میشود که رجوع بقصاص جایز نبود

حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنا حمید ان انسا حدثهم گفت محمد بن عبد الله که حدیث کرد ما را حمید که انس بن مالک حدیث کرد حاضران را عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کتاب الله القصاص فرمود بحکم خدا و مکتوب همین قصاص است اگر کوئی

ذکرت ذلک لرسول الله پس گمان کرد مر عایشه که تحقیق عایشه ذکر کرد و این مذکور مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال اشتریها واعتقیها فانما الولاء لمن اعتق

باب اذا قال المکاتب اشترنی واعتقنی فاشتراه لذلک چون بگوید مکاتب مر کسی را که بخر مرا از خواجه من و آزاد کن پس خرید کسی آن مکاتب را برای اعتاق جایز باشد حاصل این ترجمه راجع بترجمه سابق است و شاید مقصود اینجا جواز تحریض مکاتب است غیر خود را بر خرید خود از خواجه و گفتن او است این کلمه را و خواستن اعتاق از وی پیش از خرید بعد از آن **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن قال حدثنی ابی گفت عبد الواحد حدیث کرد مرا پدرم ایمن حبشی مخزومی مکی تابعی نزیل مدینه قال دخلت علی عایشة فقلت کنت غلاما لعتبة بن ابی لهب گفت ایمن در آمدم بر عایشه پس گفتم بودم من غلام عتبه بن ابی لهب [illegible] و مرد عتبه و وارث و مالک [illegible] او و انهم باعونی من عبد الله بن ابی عمرو المخزومی و تحقیق آن پسران وی فروختند مرا از عبد الله بن ابی عمرو مخزومی فاعتقنی ابن ابی عمرو پس آزاد کرد مرا ابن ابی عمرو و اشترط بنو عتبة الولاء و شرط کردند بنو عتبه ولاء عتاقه را برای خود فقالت دخلت بریرة وهی مکاتبة پس گفت عایشه در آمد بر من بریره بحالی که مکاتبه بود فقالت اشترینی واعتقینی پس گفت بریره خرید کن مرا پس آزاد کن و در روایت غیر ابی ذر بوا و است بجای فا قالت نعم گفت عایشه آری بخرم قالت لا یبیعونی حتی یشترطوا ولائی گفت بریره نمیفروشند مرا الا من تا آنکه

ویت نیز حکم خداست گوئیم مراد آنست که در قتل عمداً حکم خدا قصاص است و دیت باختیار ولی مقتول است اگر
خواهد عفو کند و دیت بگیرد و گرنه قصاص است بحکم خدا و اینحدیث شانزدهم حدیث است از ثلاثیات **حدثنا**
عبد الله بن منیر سمع عبد الله بن بکر السهمی قال حدثنا حمید عن انس ان الربیع عمته کسرت
ثنیة جاریة روایت کرده حمید از انس که بتحقیق ربیع عمه قوله عمه در بعضی نسخ صحیحه نیست انس شکست دو
دندان پیش واحدی را فطلبوا الیها العفو فابوا فعرضوا الارش فابوا پس طلب کردند قوم ربیع بسوے قوم جاریه
عفو را پس ابا کردند قوم جاریه پس عرض کردند بدل مالی پس ابا کردند فاتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم
وابوا الا القصاص پس آمدند نزد رسول خدا و قبول نکردند مگر قصاص فامر رسول الله
صلی الله علیه وسلم بالقصاص پس امر کرد رسول خدا بقصاص فقال انس بن النضر یا رسول الله
اتکسر ثنیة الربیع پس گفت انس بن نضر آیا شکسته میشود دندان ربیع لا والذی بعثك بالحق
لا تکسر ثنیتها نیست چنین بخدائے که فرستاده است ترا بحق شکسته نمیشود دندان ربیع اگر گوئی چرا
انکار او بود از حکم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و انکار کرد شکستن دندان را جواب گفته اند مقصود
او طلب شفاعت بود از رسول خدا نه انکار حکم قصاص گویند اخبار کرده است انس بن نضر از آنچه الهام کرده
او را خدا که کسر واقع نخواهد شد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا انس کتاب الله القصاص
پس فرمود رسول خدا ای انس حکم خدا قصاص است و از ان چاره نیست کسی را فرضی القوم فعفوا پس
راضی شدند مردم صاحبان جاریه پس عفو کردند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود رسول
خدا ان من عباد الله بتحقیق از بندگان خدا من لو اقسم علی الله لابره کسی است اگر سوگند خورد بر فعل
خدا که خواهد شد آن سوگند را حانث نمیکند خدا او را و آنچنان میکند که گفته **باب** یا ایها الذین امنوا
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ای کسانیکه ایمان آورده اید فرض
کرده شد بر شما روزهای رمضان چنانچه فرض کرده شده بود بر امتهاے سابقه تا شاید که شما تقوی کنید
نسفی گفته درین تشبیه سخن کرده اند که این رمضان مخصوص است باین امت مصطفوی صوم آدم علیه
السلام صوم ایام بیض بود و صوم موسی صوم ایام عاشورا بود و همچنین بر هر امتی صوم بود جواب گفته که تشبیه
در اصل وجوب صوم است نه قدر واجب و در تشبیه مساوات بجمیع وجوه لازم نیست و این قول جمهور است
و نسبت کرده ابن ابی حاتم و طبری بمعاذ و ابن مسعود و جز ایشان از صحابه و تابعین و زیاده کرده است ضحاک که
صوم مشروع بود همیشه در ایام نوح و غیر او و بعضی گویند تشبیه در اصل و قدر و وقت است و بر اولین نیز صوم
واجب بود لیکن بعضی زیاده کرده بودند روزه هواے گرم را بر ایام اعتدال کذا نقله العینی **حدثنا**
مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن ابن عمر قال کان عاشوراء یصومه
اهل الجاهلیة گفت ابن عمر بود عاشورا روزه میداشتند آنرا اهل جاهلیت که قریش اند فلما نزل
رمضان قال من شاء صامه ومن شاء لم یصمه پس وقتیکه نازل شد روزه ماه رمضان فرمود
کسی که خواهد روزه دارد و کسے که خواهد روزه ندارد و ازینجا ظاهر است که پیش از رمضان صیام

پس فرمود خرید کن و آزاد کن پس بگذار انها
را بحالی که شرط کنند چیزے که خواسته اند ام
فاشترتها عایشة فاعتقتها پس خرید
کرد بریره را عایشه پس آزاد کرد و آزاد شد و شرط
اهلها الولاء و شرط کردند اهل بریره ولا
را برای خود فقال النبی صلی الله علیه وسلم
الولاء لمن اعتق وان اشترطوا مائة شرط
پس فرمود آنحضرت ولاء مر کسی راست که آزاد کرد اگرچه
شرط کنند مالکان سابق صد شرط از صد ... شرط کنند

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الهبة

و در روایت نسفی بسمله موخر
است هبه بکسر ها و تخفیف ... مقصور ما ...
... میشود ... صدقه که صدقه کرده
شود بان ثواب آخرت و هدیه که مقصود
بدان اکرام موهوب است و هبه برای
رضاء وی و برای دین از کسی که برد مساوات
و جز آن چون الطعام و رغنیمت موهوبه مانند
آن و گاه اطلاق کرده میشود مقابل صدقه
و هدیه و وصیت نیز جاری میشود درین
انواع و کسے که تخصیص کرد آنرا بحیات
بر آورده وصیت را و ظاهر و پنجا معنی
اعم است **باب** الهبة و فضلها
والتحریض علیها مشروعیت هبه و فضیلت
آن و بر خلانیدن مردم بر ان و در روایت
کشمیهنی و ابن شبویه فیها است بدل علیها
حدثنا عاصم بن علی
قال حدثنا ابن ابی ذئب عن المقبری

عاشورا را مسلمانان بطریق وجوب روزه میداشتند چنانکه در حدیث اشارتی باین است مطابقت حدیث بترجمه در قول او است فلما نزل رمضان **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابن عيينة عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت كان عاشوراء يصام قبل رمضان گفت عائشه بود روز عاشورا که روزه داشته میشد در آن روز پیش از رمضان فلما نزل رمضان قال من شاء صام پس وقتیکه نازل شد فرضیت روزهٔ ماه رمضان فرمود کسے که خواهد روزه دارد ومن شاء افطر وکسے که خواهد افطار کند **حدثنا** محمود قال اخبرنا عبيد الله عن اسرائيل عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال دخل عليه الاشعث وهو يطعم مروی است که گفت عبد الله بن مسعود که در آمد بروی اشعث بن قيس الكندی وحال آنکه او طعام میخورد وچون گفت که طعام بخور فقال اليوم عاشوراء پس گفت اشعث که امروز روز عاشورا است فقال كان يصام قبل ان ينزل رمضان پس گفت ابن مسعود که روزه گرفته میشد پیش از نزول روزهٔ رمضان فلما نزل رمضان ترك پس وقتیکه نازل شد رمضان گذاشته شد روزهٔ عاشورا فادن فكل پس نزدیک بیا وبخور مطابقت اینحدیث بآیت همچنان است که در حدیث سابق گفته شد **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى قال اخبرنا هشام قال اخبرني ابي عن عائشة رضي الله عنها قالت كان يوم عاشوراء تصومه قريش في الجاهلية گفت عائشه بود روز عاشورا روزه میداشتند مردم قریش در ایام جاهلیت وكان النبي صلى الله عليه وسلم يصومه وبود پیغمبر خدا که روزه میداشت روز عاشورا در مکه فلما قدم المدينة صامه وامر بصيامه پس وقتیکه قدوم آورد بمدینه روزه داشت خود وامر کرد بروزهٔ عاشورا فلما نزل رمضان وكان رمضان الفريضة پس هرگاه نازل شد روزهٔ رمضان وبود روزهٔ رمضان از جملهٔ فرایض وترك عاشوراء وترك داده شد روزهٔ عاشورا فكان من شاء صامه ومن شاء لم يصمه پس بود کسے که خواستی روزه داشتی وکسیکه خواستی روزه نداشتی گفته اند اینحدیث دلیل است که وجوب هرگاه منسوخ شد باقی میماند استحباب ومعلوم شد که پیش از رمضان روزهٔ عاشورا واجب بوده است **باب** قوله اياما معدودات فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر روزه که چند روز شمرده پس کسے که از شما بیمار است بیمارے که ضرر میکند او را صوم یا بر سر سفر پس بروی است صوم مرض وسفر از ایام دیگر وگویند کسیکه روزه دارد در ایام مرض وسفر لازم است بروی اعاده در ایام صحت واقامت وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين وبر کسانیکه طاقت روزه دارند وعذرے نیست اگر افطار کنند فدیه است طعام یکمسکین نصف صاع گندم که دو سیر بوزن مقرر سلطان وقت شاه جهان است زيد توفيقه في مرضات الله ویکصاع از غیر گندم واینحکم در اول اسلام بوده است بعد از فرضیت روزه چون عادت نکرده بودند بر بعضی مسلمانان دشوار آمد پس رخصت دریافتند در افطار وفدیه واینحکم منسوخ گشت فمن تطوع خيرا فهو خير له پس کسیکه زیاده کند بر فدیه مقدر پس آن بهتر است مر او را وان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون اینکه روزه داریدای اهل طاقت وای رخصت یافتگان در سفر ومرض بهتر است مر شما را از فدیه وزیادتی آن اگر هستید که میدانید نکوئی را وقال عطاء يفطر من المرض كله كما قال الله تعالى وگفت عطا افطار

ابجر العاشر شرح الاسلام | كتاب التفسير

عافروا بن شئی لا ينفع بیاست که جاری نیست عادت باید از آن مقصود مبالغه است در ابداء شئی یسیر وقبول آن یعنی آنچه میسر آید بفرستد بی تکلف اگرچه قلیل تر باشد واز سبب قلت آن باز نمانند وکسی که بسوی وی فرستاده نیز حقیر نداند وتخصیص بزن بنابر آنست که بخل وسختی در طبیعت ایشان بیشتر است **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله الاويسي قال حدثني ابن ابي حازم عن ابيه عن يزيد بن رومان عن عروة عن عائشة انها قالت لعروة ابن اختي بحذف حرف ندا ودر بعضے نسخ گفته بفتح همزه پس همزه خود برای ندا باشد ان كنا بکسر همزه وتخفيف نون لننظر الى الهلال ثم الهلال ثلثة اهلة في شهرين گفت عائشه مر عروه را ای پسر خواهر من تحقیق بودیم ما هر آئینه میدیدیم هلال اول شب ماه پس از آن هلال ماه دیگر آینده وسه هلال میدیدیم در دو ماه یعنی از هلال تا که هلال سیوم را میدیدیم دو ماه کامل میگذشت وما اوقدت في ابيات رسول الله صلى الله عليه وسلم نار وحال آنکه افروخته نمیشد در خانهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آتشی فقلت پس گفت عروه عائشه را يا خالة ما كان يعيشكم بضم یاء وکسر عین وسکون یاء ثانیه ودر روایت ابی ذر بفتح عین وکسر وتشدید یاء ثانیه یعنی چه چیز زنده میداشت شما را قالت الاسودان گفت عائشه وجه معیشت ما دو سیاه بودند التمر والماء خرما وآب خوردنی

میکند از هر مرضی که باشد چنانچه فرموده خدا مطلقا بی تقیید ی و این تعلیق را عبد الرزاق موصول آورده از ابن جریج گفت ابن جریج پرسیدم عطا را از کدام درد و بیماری افطار کند در رمضان گفت از هر مرض وقال الحسن وابراهيم ومجاهد وگفته است حسن بصری و ابراهیم نخعی و مجاهد فی المرضع والحامل اذا خافتا على انفسهما او ولدهما تفطران در زنے که شیر میدهد طفلی را و زنے که حامله است و قتیکه ترس دارند از هلاک خود یا هلاک فرزند خود افطار کنند تو تقضیان پس تر قضای روزه کنند بے کفارت واما الشيخ الكبير اذا لم يطق الصيام اما پیر کلان سال که طاقت ندارد روزه را جواب محذوف است یعنی افطار میکند و فدیه میدهد و قرینه برین حذف قول اوست فقد اطعم انس بعد ما كبر عاما او عامين پس تحقیق خورانید انس بن مالک بعد از انکه بسیار کلان شده بود یکسال یا دو سال شک راوی است مروی است که عمر انس یکصد و ده سال رسیده بود كل يوم مسكينا خبزا ولحما هر روز مسکینی را نان و قلیه گوشت وافطر و افطار کرد قراءة العامة يطيقونه یعنی قراءة اکثر مردم يطيق از اطاق يطيق است وهو اكثر و این قراءة بسیار است و در بعض تفاسیر واقع شده و يطيقونه بمعنی آن لا يطيقونه مضمر آورده شد کلمه لا قرارت بلا خوانده

حدثنا اسحق قال حدثنا روح قال حدثنا زكريا بن اسحق قال حدثنا عمرو بن دينار عن عطاء سمع ابن عباس يقرء وعلى الذين يطوقونه فدية طعام مسكين يطوقونه بضم مثناة و فتح طاء مهمله و تشدید واو صیغه مجهول است یعنی یتکلفونه یعنی بکلفت بیکشند صوم را فدیه طعام یک مسکین قال ابن عباس ليست بمنسوخة هو الشيخ الكبير والمرأة الكبيرة لا يستطيعان ان يصوما گفت ابن عباس این آیت منسوخ نشده است مراد بالذین پیر کلان سال و زن کلان سال است که توانائی روزه ندارند فليطعمان مكان كل يوم مسكينا پس طعام دهند بجای هر روز مسکینی را و این قول ابن عباس مخالف جمهور است و مخالف حدیث سلمه بن اکوع که بعد ازین مذکور است و حاصل نسخ در حق صحیح مقیم است

باب قوله تعالى فمن شهد منكم الشهر فليصمه و کسے که حاضر شود از شما ماه رمضان را پس واجب است بر وی روزه اما شیخ فانی که نمیتواند روزه داشت پس وی افطار کند و فدیه طعام یک مسکین دهد و کفارت قضا بر و نیست و اختلاف کرده اند علما که این فدیه واجبست یا نه قول صحیح که اکثر علما بر آنند و نزد اکثر واجب است چنانکه تفسیر کرده ابن عباس و مسعود و غیر آن نیز بر نهند و اختیار مؤلف رح نیز همین مینماید چنانکه گفته واما الشيخ الكبير الخ لکن تفسیر ابن عباس و کلام مؤلف تصریح بوجوب نیست بعضی گویند که فدیه واجب نیست چنانکه بر صبی و این یک قول شافعی است قال العینی قوله فمن شهد منكم الشهر فليصمه و کسے که حاضر شود از شما در ماه رمضان پس گو روزه دارد در ان و مریض و مسافر تخصیص کرده شده است از آیت و بقول ابن عباس شیخ فانی نیز تخصیص یافته

حدثنا عياش بن الوليد قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما انه قرء فدية طعام مساكين قال هي منسوخة نافع روایت کرده است از ابن عمر که وے خواند این قول را که در آیه مذکور است و گفت حکم آن منسوخ شده است پوشیده نماند که هرگاه حکم این آیت مطلقا منسوخ باشد پس حکم شیخ فانی که تاب روزه ندارد

باب القليل من الهبة

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي عن شعبة عن سليمان عن ابي حازم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو دعيت الى ذراع او كراع لاجبت فرمود اگر خوانده شوم بسوی شانه گوسفند یا بسوی پاچه پس گوسفند اجابت کنم دعوت را و بروم بسوی وی ذراع گوسفند ستور بالای کراع و کراع جای باریک از ساق ولو اهدي الي ذراع او كراع لقبلت و اگر بدیه فرستاده شود بسوی من شانه یا پاچه گوسفند هر آئینه قبول کنم و ابا نکنم که آن مشعر با قلال و تحقیر است

باب من استوهب من اصحابه شيئا کسے که طلب بخشیدن کند از یاران خود چیزی را مکروه نبود اگر دانسته باشد خوشی خاطر ایشان در ان وقال ابو سعيد قال النبي صلى الله عليه وسلم اضربوا لي معكم سهما و گفت ابو سعید خدری فرمود آنحضرت بگردانید و جدا سازید برای من با حصهای خود حصه یعنی از آنچه حاصل کرده اید در بدل رقیه بفاتحة الکتاب چنانچه تمام در باب ما يعطى في الرقية بفاتحة الكتاب از کتاب الاجاره گذشت

حدثنا ابن ابي مريم قال حدثنا ابو غسان بفتح معجمه و تشدید مهمله قال حدثنا ابو حازم عن سهل ان النبي صلى الله عليه وسلم ارسل الى امرأة من المهاجرين کس فرستاد آنحضرت بسوی زنی از قوم مهاجرین در غالب روایت درین قصه امرأة من الانصار است یا آنکه ابن بطال درینجا نیز همین نسخه ضبط کرده شاید که آن زن در اصل انصاری بود که حلیف مهاجر شد یا بنکاح وی در آمد یا مهاجریه بود که حلیف انصاری باد نکاح وی شده وكان لها غلام نجار و بود

وبروی قدیه مقرر ساخته اند از جای دیگر مقرر معلوم شده باشد **حدثنا** قتیبة قال حدثنا بکر بن مضر عن عمرو بن الحارث عن بکیر بن عبد الله عن یزید مولی سلمة بن الاکوع عن سلمة بن الاکوع قال لما نزلت وعلی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین کان من اراد ان یفطر ویفتدی گفت سلمه وقتی که نازل شد آیت وعلی الذین یطیقونه فدیة الآیه بودند کسانیکه میخواستندی افطار کنند و فدیه دهند حتی نزلت الآیة التی بعدها فنسختها یا آنکه نازل شد آیتی که بعد از ان است پس نسخ کرد آنرا قال ابو عبد الله مات بکیر قبل یزید گفت مؤلف ابو عبد الله بخاری مرد بکیر قبل شیخ خود یزید در سنه یکصد و بست و مرد یزید در سنه یکصد و چهل و شش یا بفت باختلاف روات

باب احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم مباح کرده شد مر شما را شبهای صیام جماع بزنان شما رفث در اصل بمعنی قول برفحش است کنایت کرده اند بوی از جماع از آنکه پیش از اباحت این امر قبیح که خلاف امر بود صادر میشد سبب نزول آیت آنست که در اوایل مباح بود مر صایم را اکل و شرب و جماع تا نماز عشا و تا خواب کردن بعد از آنکه تا نماز میگذاردند یا خوابی میکردند اگرچه افطار نکردندی حرام بود اکل و شرب و جماع تا شب آینده شبی بعضی مردم بعد از نماز طعامی خوردند از آن جمله عمر بن خطاب وقاع کرد بزن خود بعد از نماز چون آگاه شد برین جریمه گریان و پشیمان نزد حضرت آمد صلی الله علیه وسلم و خبر داد ورا از واقعه خود درین میان جمعی دیگر برخاستند و اعتراف کردند بانچه بعد از نماز خلاف حکم کرده بودند پس این آیت رخصت نازل شد قوله هن لباس لکم وانتم لباس لهن ایشان پوشش شما اند و شما پوشش ایشانید یعنی لباس است چون زن و مرد یکدیگر را بکنار میگیرند تشبیه داده اند ایشان را بلباس یکدیگر یعنی سبب رخصت این است که تمام ملابست و اختلاط بیکدیگر دارند و درین منع بسیار حرج و مشقت بود مباح شد علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم دانست خدای عزوجل که بتحقیق شما بار تکاب خلاف حکم الهی ستم میکردید بر خود و در اصل اختان از خیانت است فتاب علیکم وعفا عنکم پس رحمتی که توبه کردید قبول کرد توبه شما و عفو کرد از شما جریمه که واقع شد فالآن باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم پس الآن مباشرت کنید زنان را درین وقت که ممنوع بودید و طلب کنید چیزی را که قضا کرده است خدا برای شما از اولاد و یا جماع این امر اباحت است ظاهر گویند امر ایجاب است و وجوب بر قول ایشان همه کس را همه وقت حرجی دیگر است یا آنکه آیت برای دفع حرج بر بندگان نازل شده **حدثنا** عبید الله عن اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء

وحدثنی احمد بن عثمان قال حدثنا شریح بن مسلمة قال حدثنی ابراهیم بن یوسف عن ابیه عن ابی اسحق قال سمعت البراء رضی الله عنه لما نزل صوم رمضان گفت براء بن عازب وقتی که نازل شد آیت روزه رمضان کانوا لا یقربون النساء رمضان کله بودند صحابه رضی الله عنهم که جماع نمیکردند در رمضان تمام رمضان چه در روز و چه در شب وکان رجال یخونون انفسهم و بودند بعضی مردان که خیانت میکردند یعنی میکردند بر خود فانزل الله پس فرستاد خدا این آیت علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم وعفا عنکم الآیة روایتی که در سبب نزول آیت آورده اند و مؤلف نیز در باب براء بن عازب آورده در او اکل و شرب و جماع همه بود و درین حدیث همین جماع واقع است و نیز مخالفت است در آنکه منع بعد از نماز و خواب بود و درین حدیث

الجزء العاشر شرح الاسلام — کتاب الهبة

بسوی آنحضرت که غلام نجار ساخت منبر را قال ارسلی به الی فرمود بفرست آن را بسوی من فجاء وا به پس آوردند کسان آن منبر را فاحتمله النبی صلی الله علیه وسلم فوضعه حیث یرون پس برداشت آنرا آنحضرت پس نهاد آن را بجایی که می بینید شما اکنون در باب الخطبة علی المنبر از کتاب جمعه گذشت **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله اویسی قال حدثنی محمد بن جعفر عن ابی حازم عن عبد الله بن ابی قتادة السلمی بفتح سین و لام انصاری و بضم سین مستعمل میشود در بنی سلیم عن ابیه قال کنت یوما جالسا مع رجال من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فی منزل فی طریق مکة گفت ابو قتاده بودم روزی نشسته با جمعی مردان از یاران آنحضرت در منزلی در راه مکه ورسول الله صلی الله علیه وسلم نازل امامنا و آنحضرت فرود آینده بود پیشتر از ما والقوم محرمون وانا غیر محرم گروه یاران با احرام بودند و من احرام نداشتم فابصروا حمارا وحشیا پس دیدند ایشان گورخری را وانا مشغول اخصف نعلی فلم یؤذنونی به و من مشغول بودم بدوختن نعلین خود که بمدد و ضم نعل خود را ایشان آگاه نکردند مرا باین حمار بانع احرام و احبوا لو انی ابصرته و دوست داشتند که ...

مطلق منع معلوم میشود پس بتوان گفت که این حدیث موافق سوق آیت است و مطابق است و نیز نقض صوم باکل و شرب بقیاس بر جماع واقع شده و اینجا نیز همان قیاس گذشته اند و معنی قول لا یقربون النساء رمضان کله همین معنی است که در تمام رمضان با حکم که منع بعد از نماز و خواب بود محکوم بوده اند والله اعلم

باب

قوله کلوا واشربوا بخورید و بیاشامید در شبهای رمضان حتی یتبین لکم الخیط الابیض تا آنکه روشن شود شما را رشته سفید کنایت از روشنی اول روز است و ابتدای فجر آنست من الخیط الاسود از رشته سیاه که تیرگی شب است من الفجر بیان رشته سفید است چون در تشبیه نور روز برشته سفید خفای داشت و واضح نبود مراد بآن بر همه کس بیان آن نمود که مراد از رشته سفید یعنی صبح صادق و مراد از رشته سیاه تیرگی شب است و تفتا کرده شد از بیان رشته سیاه از جهت دلالت بتقابل آن بروی ثم اتموا الصیام الی اللیل پستر تمام کنید روزه ها را تا شب بیان آخریت روزه است یعنی روزه تا همین وقت است و درین قول نفی است از صوم وصال و لا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد و مباشرت و اختلاط نکنید زنان را و حال آنکه شما اعتکاف دارید در مسجدها مراد از مباشرت جماع است و لمس که موجب انزال شود و حکم آن دارد اعتکاف بمعنی درنگ است و در عرف شرع درنگ کردن در مسجد بر مسجدی که باشد به نیت قربت و عبادت الی قوله یتقون العاکف المقیم یعنی عاکف در اصل لغت بمعنی مقیم است **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن حصین عن الشعبی عن عدی رضی الله عنه قال اخذ عدی عقالا ابیض و عقالا اسود گفت شعبی گرفت عدی بن حاتم پای بندی سفید و پای بندی سیاه مراد دو رشته سفید و سیاه است حتی کان بعض اللیل نظر فلم یستبینا تا آنکه بود پاره شب پس ظاهر نمیشدی یعنی اکل و شرب تا آنوقت میکرد فلما اصبح قال یا رسول الله جعلت تحت وسادی پس هرگاه صبح کرد گفت ای رسول خدا گردانیدم یعنی آن دو رشته را زیر بالش سر خود قال ان وسادک اذن لعریض فرمود وساده تو درین هنگام پهناور است یعنی بسیار است ان کان الخیط الابیض والاسود تحت وسادتک اگر باشد خط سفید و سیاه در زیر وساده تو یعنی این دو خط که در آیت مراد است اگر در زیر وساده گنجیده اند پس هیچ چیز فراخ تر از آن نخواهد بود بعضی گفته اند که این کلام کنایت از غباوت و سوء فهم است از آنکه عرض وساده طول آنست بر وفق عرض و طول آدمی و آن مستلزم عرض قفا است و عرض قفا عظم راس است که موجب غباوت و کندی ادراک است بعضی گویند وساده کنایت است از خواب برابطه که وساده بخواب دارد و مراد از عریض کثیر است بمقابل طویل و معنی اول از ثانی نزدیکتر است بمراد آنحضرت که تخطیه فهم قایل است **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر عن مطرف عن الشعبی عن عدی بن حاتم قال قلت یا رسول الله ما الخیط الابیض من الخیط الاسود گفت عدی بن حاتم گفتم ای رسول خدا چیست مراد ازین دو خیط سفید و سیاه اهما الخیطان آیا همین دو رشته است قال انک لعریض القفا ان ابصرت الخیطین فرمود تحقیق ابجی اگر می بینی همین دو رشته را ثم قال لا بل هو سواد اللیل و بیاض النهار پستر فرمود نیست این یعنی بلکه آن خیط سیاهی شب است و سفیدی روز **حدثنا** ابن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان محمد بن مطرف قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد رضی الله عنه قال انزلت وکلوا

الجزء العاشر تیسیر الاسلام | کتاب الهبة

پستر سوار شدیم فشددت علی الحمار فعقرته پس حمله کردم بر آن گورخر پس خسته کردم او را ثم جئت به وقد مات پستر آوردم او را و حال آنکه مرده بود گوشت آن سخت فوقعوا فیه یاکلونه پس افتادند یاران در آن گوشت میخوردند ثم انهم شکوا فی اکلهم ایاه وهم حرم پستر تحقیق شک کردند در حکم خوردن آن حمار بحالی که ایشان محرم بودند فرحنا پس روانه شدیم از آنجا و خبات العضد معی و پوشیده داشتم بازوی آن حمار با خود فادرکنا رسول الله پس دریافتیم و ملحق شدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فسالناه عن ذلک پس پرسیدیم آنحضرت صلعم از حکم آن فقال معکم منه شیء پس فرمود با شما از آن حمار چیزی هست فقلت نعم ابو قتاده گوید گفتم آری هست فناولته العضد فاکلها پس دادم آنحضرت را بازوی آن پس خورد آنرا حتی نعرقها بتشدید فا و بدال مهمله وهو محرم تا آنکه تمام و فنا کرد آنرا بحالی آنحضرت محرم بود و در کتاب الحج گذشت و گفت محمد بن جعفر مذکور فحدثنی به زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی قتادة عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی بطریق دیگر نیز رسیده و در حدیث استیعاب سوط و رمح هست سورة

باب من استسقی

کسی که طلب کند آب نوشیدنی را آنچه خوش گردد بدان خاطر کسی

واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود گفت نازل کرده شد این آیت ولو ینزل من الفجر
ونازل نشد اول مرتبه قول او من الفجر وكان رجال اذا ارادوا الصوم ربط احدهم في رجليه الخيط الابيض والخيط
الاسود وبودند مردمان وقتی که خواستندی روزه بستی یکی از ایشان در دو پای خود رشته سفید و سیاه را ولا
يزال ياكل حتى يتبين له رؤيتهما وهمیشه بود که میخورد وقت شب تا وقتیکه روشن میشد مر او را فرق در این
هر دو فانزل الله بعده من الفجر پس فرستاد خدا در بیان خیط قول خود را که من الفجر است فعلموا انما يعني
الليل من النهار پس دانستند که نمیخواهد خدا و خیط مگر تمایز شب را از روز ظاهر عبارت اینست تمیز کرد روز
از شب بود و در بعضی نسخهای صحیحه انما يعني الليل والنهار **باب** قوله وليس البر بان تاتوا البيوت من
ظهورها ونیست نکوئی که بیائید خانهارا از جانب پشت آن ولكن البر من اتقى ولیکن نیکوئی آنست که
پرهیز کند از معاصی و محارم با خدا و نیکی کسی است که پرهیز کند از محارم واتوا البيوت من ابوابها واتقوا
الله لعلكم تفلحون و در آئید خانهارا از درهای آن و بترسید خدا را شاید که شما رستگار شوید در سبب
ورود این آیت علمای حدیث اختلاف کرده اند ابو داؤد از شعبه از ابی اسحق از براء بن عازب روایت
کرده که انصار وقتیکه از سفر می آمدند از در خانه نمی در آمدند و این را تفاؤل میگرفتند که از خیر بسوی شر و از
طاعت بمعصیت برنگردند حسن بصری گفته قومی از جاهلیت وقتی که بر آمدی بسفرے بعد از این اراده اقامت
میکرد بخانه از راه نمی در آمد بلکه از پشت خانه بر آمده داخل خانه میشد مجاهد گوید مردے اگر اعتکاف کردی بمنزل
از راه نمی در آمد عطاء بن رباح گوید اهل مدینه چون مراجعت میکردند از عیدگاه از راه پشت خانه بدر آمدند و این
را از مراسم میدانستند این آیت نازل شد که این رسم از نیکیها نیست سیما العینی **حدثنا** عبيد الله
بن موسى عن اسرائيل عن ابي اسحق عن البراء قال كانوا اذا احرموا في الجاهلية بودند مردم پیش از
اسلام وقتی که احرام می بستند در جاهلیت اتوا البيت من ظهره در آمدندے در خانه از پشت خانه فانزل
الله پس فرستاد خدا این آیت وليس البر بان تاتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى واتوا البيوت
من ابوابها **باب** قوله وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة و قتال کنید مشرکان را تا آنکه نباشد شرکی
ويكون الدين لله و باشد عبادت خالص مر خدا را فان انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين پس اگر باز آیند
مشرکان از شرک و بدین اسلام گرایند پس نیست تعدی و جزای کفر و ستم مگر بر ظالمان و ستمگاران
حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي
الله عنهما اتاه رجلان في فتنة ابن الزبير مرویست از ابن عمر که آمدند او را دو مرد در فتنه ابن زبیر که حجاج
ظالم محاصره کرده بود در مکه فقالا ان الناس صنعوا پس گفتند بتحقیق مردم کردند چیزیرا که می بینی از تقاتل
و اختلاف در روایت کشمیهنی ضيعوا بالضم معجمه و کسر مثناة تحتیه مشدده از تضییع بمعنی هلاک در دنیا و آخرت وانت
ابن عمر وصاحب النبي صلى الله عليه وسلم و تو پسر عمرے و یار پیغمبر خدا فما يمنعك ان تخرج پس چه چیز
منع میدارد ترا اینکه بر آیے و مدافعه این فتنه نکنی فقال يمنعني ان الله حرم دم اخي پس گفت ابن عمر باز
میدارد مرا اینکه خدا حرام کرده است خون برادر مسلمان فقالا الم يقل الله وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة

کر مارا بود دو شنبه بکسر معجمه و ضم آن از شوب
من ماء بئر کا هذه کاسه پس آمیخته اعطى انما از آب
چاه که اینست پس داد مر آنحضرت را واتی عن
يساره و عمر تجاهه بضم تا و حال آنکه
ابوبکر صدیق چپ اسے آنحضرت بود و عمر پیش
روی او و اعرابی عن یمینه و بادیه نشینی راست
او فلما فرغ قال عمر هذا ابوبکر پس هرگاه فارغ
شد آنحضرت از نوشیدن و باقی ماند اندکی
گفت عمر اینک ابوبکر لائق است باین فضل
فاعطى الاعرابي فضله پس داد آنحضرت
اعرابی را پس خورده خود ثم قال الا يمنون
الا يمنون پس فرمود راستایان راستایان
یعنی مقدم اند بر دیگر جانبهاے دیگر الا فيمنوا
آگاه باشید پس تقدیم کنید ایشان را در عطا و تقسیم
اگرچه کسی که جانب چپ نشسته افضل باشد
قال انس فهي سنة گفت انس پس تقدیم
ایمنان سنت است فهي سنة فهي سنة ثلث مرات
باگفت برای تاکید **باب** قبول هدية
الصيد جواز پذیرفتن هدیه شکار وقبل النبي
صلى الله عليه وسلم من ابي قتادة عضد الصيد
و پذیرفت آنحضرت از ابی قتاده هدیه شکار را
چنانچه گذشت **حدثنا** سليمان بن حرب
قال حدثنا شعبة عن هشام بن زيد بن انس
بن مالك عن انس قال انفجنا ارنبا بمر الظهران
گفت انس برانگیختیم خرگوشی را بموضع
مر الظهران بتشدید را و فتح ظاء معجمه و سکون ها
بفتح میل است از مکه بسوی مدینه و بقول بعضی
شانزده میل و بقولی بیست و گفت شیخ ابن حجر
گوید قول بکری که شانزده گفته معتمد است مر
قریه است که نخل و زراعت دارد و ظهران نام
وادی است فسعى القوم پس دویدند

پس گفتند آیا نگفته است خدا وقاتلوهم تا آنکه نباشد فتنه فقال قاتلنا حتی لم تكن فتنة وكان الدين لله
پس گفت ابن عمر قتال کردیم تا آنکه نبود فتنه یعنی شرکی و بود دین برای خدا پس مراد ازین آیت کرد چنانکه
گفته شد وانتم تریدون ان تقاتلوا حتی تکون فتنة وشما میخواهید که قتال کنید تا آنکه باشد فتنه برپا ویکون الدين
لغير الله وباشد دین مر غیر خدا را یعنی برخلاف حکم خدا کار رشود وزاد عثمان بن صالح عن ابن وهب وزیاده
کرده عثمان بر روایت محمد بن بشار از ابن وهب قال اخبرنی فلان گفت ابن وهب خبر داد مرا فلان گویند
آن عبد الله بن لهیعه است بیهقی گوید اجماع کرده اند بر ضعف و ترک احتجاج بر روایت او که منفرد باشد آن
وحیوة بن شریح عن بكر بن عمرو المعافری ان بكير بن عبد الله حدثه عن نافع ان رجلا اتى ابن عمر فقال
یا ابا عبد الرحمن روایت است از نافع که بتحقیق مردی آمد نزد ابن عمر پس گفت ای ابا عبد الرحمن کنیت
ابن عمر است ما حملك على ان تحج عاما وتعتمر عاما چه باعث است ترا اینکه حج میکنی یکسال و عمره میکنی سالی
وتترك الجهاد في سبيل الله وترک میکنی جهاد را در راه خدا گفته اند مراد جهاد حقیقی نیست که با کفار است بلکه
مراد این قتال قتل جهاد است در ثواب واصلاح حق فقد علمت ما رغب الله فيه بتحقیق دانسته تو چیزی را که ترغیب
کرده است خدا در جهاد قال یا ابن اخی بنی الاسلام علی خمس گفت ای برادرزاده بنا کرده شده است اسلام بر پنج رکن
ایمان بالله ورسوله یکی تصدیق بخدا و رسول اوست والصلوة الخمس وصيام رمضان دیگر نمازهای پنج و
روزهای رمضان واداء الزكوة وحج البيت دیگر زکوة دادن است و قصد خانه کعبه یعنی آنچه ضروریات دین
همین پنج چیز است قال یا ابا عبد الرحمن الا تسمع ما ذكر الله في كتابه گفت آن مرد ای ابا عبد الرحمن آیا نمیشنوی
چیزی را که گفته است خدا در کتاب خود یعنی در قرآن وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا واگر دو طایفه از
مسلمانان بیکدیگر قتال کنند فاصلحوا بينهما پس اصلاح کنید در میان هر دو طایفه و در بعضی نسخ اینچنین است
فان بغت احدهما على الاخرى پس اگر بغی کند یکی از ان هر دو بر دیگری بغیر حق فقاتلوا التي تبغي پس قتال
کنید طایفه را که بغی میکند حتى تفيء الى امر الله تا رجوع کند بسوی امر خدا وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة و
قتال کنید ایشان را تا آنکه نباشد فتنه قال فعلنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر
کردیم ما این کار در زمان حیات رسول خدا وكان الاسلام قليلا و بود اسلام در آن وقت اندکی فكان الرجل يفتن
في دينه اما قتلوه واما يعذبوه پس بود مرد که مبتلا کرده میشد در دین او یا کشتند او را یا عذاب میکردند
او را تعبیر از عذاب بصیغه مضارع کرده شده از آنکه عذاب مستمر میبود بخلاف قتل که یکباره بودی حتى كثر
الاسلام فلم تكن فتنة تا آنکه بسیار شد اسلام پس نماند فتنه قال فما قولك في علي وعثمان گفت آن مرد پس
چیست قول تو در حق علی و عثمان رضی الله عنهما گویند آنمرد از خوارج بود که بر علی و عثمان انکار داشتند و تخطیه
میکردند بر هر دو اما بر امیر المؤمنین علی چنانکه مشهور است و بر امیر المؤمنین عثمان چنانکه گذشت که مواخذه داشتند
کر وی رضی الله عنه گریخت از همراهی آنحضرت از حرب کفار پس رد کرد ابن عمر بروی بقول خود قال اما
عثمان فكان الله عفى عنه گفت اما عثمان پس بود که عفو کرد خدا از وی چنانکه گفته وی تعالی انما استزلهم
الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفى الله عنهم واما انتم فكرهتم ان تعفوا عنه اما شما ای خوارج پس ناخوش

در آن است که بالای ران بود یا تمام آن
یا آنکه شک کرد او لا بعد از آن یاد آمد که
فخذ بهار وایت است پس جزم کرد بدان
ثانیا فقبله پس قبول کرد آنحضرت آن را که
یا محمد راقلت واكل منه هشام گوید گفتم
انس را خورد آنحضرت از گوشت ارنب
قال واكل منه گفت انس خورد تحفه ران
گوشت آن ثم قال بعد پس گفت انس بعد
آنکه خبر داد از اکل آنحضرت قبله قبول
کرد آنرا یعنی شک کرد راوی در اکل و
جزم کرد در قبول کما قيل و تتمه کلام درین
حدیث در کتاب الصید والذبائح مذکور شود
ان شاء الله تعالى

باب قبول الهدية

اینچنین است روایت ابی ذر و ساقط است
این ترجمه مر غیر او را و صواب همین است
کما قال الشيخان ابن حجر والعيني واگر
در نسخه لفظ عدم از روایت ساقط گویند
یعنی ذکر عدم قبول هدیه صید انسب باشد بذکر
ترجمه سابق ولاحق بی تکرار و بحدیث
باب فی لیکن اعتماد از کتاب در روایات
می خیزد والله اعلم حدثنا اسمعيل
قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله
بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله
ابن عباس عن الصعب بن جثامة بفتح
جیم و تشدید مثلثه انه اهدى لرسول
الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا بتحقيق
صعب صحابی بهدیه آورد مر آنحضرت را گور
خری وهو بالابواء وآنحضرت در ابوا بود بفتح
همزه و سکون موحده و ابودان یا در ودان
بود بفتح واو و تشدید دال هر دو مکان
اند میان مکه و مدینه فرده عليه پس باز گردانید
حمار را آنحضرت بروی فلما رأى ما في وجهه
پس وقتیکه دید آنحضرت چیزی که در روی
صعب است از اندوه رد هدیه قال انا لم نرده

واعف عنا یعنی عفو کنید از عثمان در بعضی روایات ان یعفو عنه واقع شده یعنی شما ناخوش دارید که عفو کند خدا
از وی واما علی فابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم وختنه ودر قاموس گفته که ختن بتحریک یعنی صهر
یا هر که باشد از جانب زن پدر یا برادر در صراح گفته ختن پدر وخویش داماد هر که باشد از جانب زن پدر و برادر او
میگویند همچنین است نزد عرب اما نزد عامه ختن مرد زوج دختر او ست اما علی مرتضی پس برادر رسول خدا است
وداماد او ست زوج فاطمه زهرا رضی الله عنها ختن بفتح معجمه وتاء فوقانیه هر دو و نون شوهر دختر است ابن فارس
گفته ختن یعنی پدر زن است از اصمعی نقل کرده اند که اختان از جانب زن است و احماء از جانب شوهر و صهر
جامع هر دو نسبت است نقله العینی واشار بیده فقال هذا بیته حیث ترون واشارت کرد ابن عمر بدست خود
پس گفت این خانه او ست که از میان مسجد در او گذشته بود و پیوسته بخانه آنحضرت بوده است مقصود بیان قرب
ویگانگی آنحضرت است و شرافت وی است او از نجا قیاس باید کرد **باب** قوله وانفقوا فی سبیل الله وانفاق کنید در راه
خدا یعنی جهت سد نفقر او مساکین مال دهید ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و نیندازید خود را در هلاکت برین تقدیر
با زائده است یا آنکه نیندازید خود را بدستهای خود در هلاک حسن بصری گفته مراد از تهلکه درین آیت بخل است
روایت کرده است علی بن ابی طلحه از ابن عباس که مراد از تهلکه عذاب خدا است هلاک مطلق اراده نمایند چنانکه
خود را بکشی بدست خود هلاک کند بهر وجه که باشد نیز میتوانند بود و بسیار آمده که مورد حکم خاص باشد و حکم عام تر
وسبب نزول این آیت آنست که انصار انفاق و تصدق بسیار میکردند یکسالی قحط روی داد دلیل امساک
کردند و دست از انفاق کشیدند این آیت کریمه نازل شد واحسنوا ان الله یحب المحسنین و نیکی کنید بدرستی خدا
بتحقیق خدا دوست میدارد نیکوکاران التهلکة والهلاك واحد یعنی این هر دو لفظ مصدر بیک معنی است **حدثنا**
اسحق قال اخبرنا النضر قال حدثنا شعبة عن سليمان قال سمعت ابا وائل عن حذيفة رضي الله عنه وانفقوا
في سبيل الله ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة قال نزلت في النفقة مرویست از حذیفه بن یمان گفت این آیت
نازل شد در نفقه و صدقات **باب** قوله فمن كان منكم مريضا او به اذى من راسه این آیت در باب خدمت
اهل احرام واقع شده و شان نزول آن در حدیث مذکور است پس کسے که باشد ای اهل احرام از شما بیمار که
موجب سر تراشیدن شود یا بوے آزاری باشد از سر او زخم و کثرت سپش ففدية من صيام او صدقة او
نسك پس بروے فدیه است از روزه و صدقه یا شاتی بیان جنس فدیه است و مقدار اینها مذکور است در حدیث
باب **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن بن الاصبهاني قال سمعت عبد الله بن
معقل قال قعدت الى كعب بن عجرة گفت عبد الله بن معقل نشستم نزد کعب بن عجره في هذا المسجد
یعنی مسجد الكوفة درین مسجد یعنی در مسجد کوفه فسالته عن فدية من صيام پس پرسیدم کعب را از فدیه محرم
اگر تراشد پیش از اتمام ارکان حج فقال حملت الى رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت بردند مرا
نزد پیغمبر خدا والقمل يتناثر على وجهي وحال آنکه سپشها میریختند از سر بر روے من فقال ما كنت ارى
ان الجهد قد بلغ بك هذا پس فرمود نبودم که گمان کنم که بتحقیق رنج رسیده است بتو این قسم اما تجد
شاة قلت لا آیا نمی یابی بزے را که فدیه وهی گفتم نے قال صم ثلاثة ايام فرمود روزه دار سه روز

نوبت عائشه التی دران روز میخواستند
تحفه و هدیه میفرستادند باین سبب که
طلب میکردند رضای آنحضرت را
رضای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **حدثنا** آدم
قال حدثنا شعبة قال حدثنا جعفر بن اياس
قال سمعت سعيد بن جبير عن ابن عباس قال اهدت ام حفيدة
بضم حاء و فتح فا ویاء تصغیر خالة ابن عباس الى النبي
صلى الله عليه وسلم اقطا وسمنا واضبا گفت ابن
عباس هدیه فرستاد ام حفید خاله وی خواهر
ام المؤمنين ميمونه بسوی پیغمبر خدا پنیر و روغن
و سوسمارها را اقط بفتح همزه و کسر قاف
و در آخر طا ضب بفتح همزه و ضم ضاد معجمه
و تشدید موحده جمع ضب بفتح ضاد فدعا بهن النبي
صلى الله عليه وسلم فاكل الاقط والسمن
پس تناول فرمود آنحضرت از پنیر و روغن
وترك الضب تقذرا و گذاشت سوسمار را
از جهت پلید پنداشتن قذر بالتحریک پلید
تقذر کراهت داشتن قال ابن عباس فاكل
على مائدة رسول الله گفت ابن عباس
پس خورده شد سوسمار بر سفره پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم چنانکه مرویست که خوردند آنرا
خالد بن ولید بحضور آن حضرت ولو كان
حراما ما اكل على مائدة رسول الله و اگر حرام بودی
خورده نمیشد بر سفره آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و کلام درین حدیث در باب اطعمه بیاید ان شاء الله
تعالی **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال
حدثنا معن قال حدثني ابراهيم بن طهمان عن
محمد بن زياد عن ابي هريرة قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى بطعام
سال عنه اهدية ام صدقة بود آنحضرت
وقتیکه آورده میشد او را طعامی می پرسید
از تعالی طعام که هدیه است یا صدقه و فرق
آنست که صدقه چیزیست کرداده میشود
فقرا از لطف تلف و مهربانی و قصد ثواب آخرت
و دران نوعی ذل و خواری است بکسی که داده میشود
بوی و هدیه داده میشود بقصد تعظیم و
اکرام و برده میشود نزد اغنیا و کافات
کرده میشود و در کثر در صدقه فان قيل صدقة
قال لاصحابه كلوا پس اگر گفته میشد که
این طعام صدقه است میفرمود مر یاران

او اطعام ستة مساكين لكل مسكين نصف صاع من طعام واطعام ده شش نفر مسكين را هر مسکینے را نصف
صاع از گندم واحلق راسك وتراش سر خود را فنزلت فی خاصة وهی لكم عامة پس نازل شد در حق من خاصة
واین آیت مر شما راست عام بطريق لفظ **باب** قوله فمن تمتع بالعمرة الى الحج پس کسیکه متمتع شود و
تقرب بعمره بسوی خدا تا رسیدن ایام حج وقيل معنى الآية وکسیکه متمتع شود و بعد از بر آمدن از عمره
باستباحة محظورات احرامی یا آنکه احرام بند و بعمره اولاً و بعد از فراغ از عمره احرام بند و حج را و این تمتع
خاص است که معروف است در کلام فقها و تمتع عام شامل هر دو قسم است فما استيسر من الهدى
پس بروی چیزیست که میسر باشد از ذبح بز و شتر **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن عمران
ابی بكر قال حدثنا ابو رجاء قال حدثنا ابو رجاء عن عمران بن حصين قال انزلت آية المتعة
فی كتاب الله ففعلناها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عمران بن حصين نازل شد آیت
متعه در کتاب خدا پس کردیم ما عمل بر وفق آن با رسول خدا ولم ينزل قرآن يحرمه ونازل نشد تمامی
یعنی آیتی از قرآن که حرام گرداند آنرا یعنی ناسخ نیامده ولم ينه صلى الله عليه وسلم عنها و منع
نکرده است آنحضرت از آن حتى مات تا آنکه وفات یافت قال رجل برأيه ما شاء گفت مردی برای
و اجتهاد خود چیزیکه خواسته مقصود عمران انکار این مرد است گفته اند مراد ازین مرد عمر بن خطاب رض
است از آنکه منع میکرد از متعه و میگفت که ما اخذ میکنیم بکتاب الله که فرموده و اتموا الحج والعمرة تمام کنید
حج را چون احرام آن بسته باشید و همچنین عمره یعنی احرام عمره در میان نیارید و واقع آنست که عمر رضی
الله عنه منع از متعه نمیکرد و حرام نمیگفت آنرا بلکه مقصود او تکثیر قاصدان حج و عمره بوده که با حرامها
جدا جدا دریافت ثواب کنند بعضے گویند که مراد عثمان بن عفان است رضی الله عنه و ظاهر آنست که مراد
او هم آن خواهد بود که مراد عمر است **باب** ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم درین باب حدیثی
که مصدّر است اشارت باین آیت است و معنی آنکه نیست بر شما گناهی درین که طلب کنید در موسم حج و جز آن
زیادتی رزق از پروردگار خود به تجارت و درین قول من ربكم اشارتیست که در طلب زیادتی رزق منظور
تجارت نباشد بلکه رزاقیت خدا بود **حدثنا** محمد قال اخبرنا ابن عيينة عن عمرو عن ابن عباس
قال كانت عكاظ بضم مهمله و آخر ظا معجمه ومجنة بفتح میم و ضم و تشدید نون وذو المجاز اسواق الجاهلية
گفت ابن عباس این هر سه بازارهای اهل جاهلیت بود که در ایام موسم حج تجارت در آنها میکردند
فتأثموا ان يتجروا فی المواسم پس گناه پنداشتند اینکه تجارت کنند بعد از اسلام در مواسم حج فنزلت
ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم فی مواسم الحج پس نازل شد این آیت موجب اباحت
تجارت در موسم حج **باب** قوله ثم افيضوا من حيث افاض الناس درین باب تفسیر این آیت
است پس بر آیید از آنجا که آمده اند بیشتر مردم **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا محمد
بن خازم قال حدثنا هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت كانت قريش ومن دان
دينها مرویست از عایشه گفت بودند قریش در جاهلیت و کسیکه دین داشته دین ایشان

هو لها صدقة ولنا هدية یعنی فرمود این
گوشت مر بریره را صدقه است و برای ما هدیه
زیرا که معنی صدقه تمام گشت به بریره شد و دل او
بسوی ما هدیه گشت و اکنون که ملک وی گشت
وا ازوی بما رسید هدیه گردید و در ذات صدقه
حرمت نیست **حدثنا** محمد بن بشار
قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن
عبد الرحمن بن القاسم قال سمعته منه
گفت شعبه شنیده ام این حدیث را از عبد الرحمن
که روایت میکرد عن القاسم از پدر خود
قاسم بن محمد بن ابی بكر رضی الله عنه عن عائشة
رضی الله عنها انها ارادت ان تشتری
بريرة بتحقیق خواست که خرید کند بریره را
وانهم اشترطوا ولاءها وآنان در شرط
کردند ولاء عتاقه آنرا برای خود فذكر
للنبي یعنی ذکر کرده شد این خبر مر پیغمبر را
صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اشتريها فاعتقيها فانما الولاء لمن اعتق
پس فرمود آنحضرت عایشه را خرید کن آنرا
و آزاد کن زیرا که ولاء عتاقه کسی را باشد
مگر کسیکه آزاد کرد و شرط ایشان لغو و
بیمعنی باشد واهدى لها لحم وهدیه آورده
شد مر عایشه را گوشتی یعنی هدیه آورد
بريرة فقيل للنبي صلى الله عليه وسلم هذا
تصدق على بريرة پس گفته شد مر آنحضرت را
این گوشت تصدق کرده شد بر بریره فقال
النبي صلى الله عليه وسلم هو لها صدقة ولنا
هدية وخيرت و مخیر گردانیده شد بریره
بعد از آنکه آزاد کرده شد و اگر خواهد
در تحت نکاح زوج خود که از سابق بود
باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این
خیار عتق است که علما اثبات کنند وی را
که منکوحه کسی بود و آزاد گردد و نزد شافعی
در صورتیست که شوهر او بنده کسے بود
و نزد حنفیه عام است در هر دو صورت
بنده بود یا آزاد و مقصود از ذکر این سه
خصلت در بریره بیان آنست که بتقریب
بریره این سه حکم شرعی ثابت گشت قال عبد الرحمن
وزوجها حر او عبد و شوهر
بریره آزاد بود یا بنده فکر کرد این را نزد

يفيضون بالماء جمعه وكانوا يسمون الحمس يعني بودند مرد لقه و بودند اينها كه نا سيده شدند حمس جمع احمس يعني شديد و سخت واينها را حمس ميگفتند از جهت تصلب در دين خود داشتند وكان سائر العرب يقفون بعرفات يعني وقوف ميكردند ساير عرب كه مي ايستادند بعرفات فلما جاء الاسلام امر الله نبيه صلى الله عليه وسلم ان يأتي عرفات ثم يقف بها ثم يفيض منها پس چون آمد اسلام امر كرد خدا رسول خود را انكه بيايد در عرفات پس توقف كند و باشد پستر باز بيايد بهمه مردم از آنجا فذلك قوله تعالى ثم افيضوا من حيث افاض الناس پس اينست قول خدا يعني مراد عرفات است **حدثنا** محمد بن ابي بكر قال حدثنا فضيل بن سليمان قال حدثنا موسى بن عقبة قال اخبرني كريب عن ابن عباس قال يطوف الرجل بالبيت ما كان حلالا حتى يهل بالحج گفت ابن عباس طواف كند مرد به بيت الله تا وقتي كه احرام ندارد تا آنكه احرام مي بندد براي حج فاذا ركب الى عرفة فمن تيسر له هديه من الابل او البقر او الغنم پس وقتي كه سوار شد بجانب عرفه پس كسي كه ميسر شود او را هدي از شتر و گاو و گوسفند يسر له من ذلك اي ذلك شاء غير انه ان لم يتيسر له فعليه ثلاثة ايام في الحج وذلك قبل يوم عرفة ... ميسر نباشد مر او را از آن اقسام هدي پس بر وي روزه سه روز است در ايام حج وذلك قبل يوم عرفة ... پيش از روز عرفه است فان كان آخر يوم من الايام الثلاثة يوم عرفة فلا جناح عليه پس اگر باشد آخرين روز از سه روز عرفه پس گناهي نيست بروي ثم لينطلق حتى يقف بعرفات پستر گو برود تا آنكه توقف كند بعرفات من صلوة العصر الى ان يكون الظلام از نماز عصر تا وقتي كه باشد تيرگي شب مراد از صلوة عصر اول وقت است كه سايه هر چيز مثل آن باشد و آن نزديك بزوال است ثم ليدفعوا من عرفات اذا افاضوا منها پستر جمعيت توجه نمايند وقتي كه برآيند از عرفات حتى يبلغوا جمعا الذي يبيتون به تا آنكه برسند مزدلفه را كه شب ميگذرانند بآنجا ثم ليذكروا الله كثيرا او اكثروا التكبير والتهليل پستر بايد كه ذكر كنيد خدا را بسيار و بسيار كنيد تكبير و تهليل را شك راوي است قبل ان تصبحوا پيش از آنكه صبح كنيد ثم افيضوا پستر بايد كه برگرديد از مزدلفه فان الناس كانوا يفيضون وقال الله ثم افيضوا من حيث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور رحيم حتى ترموا الجمرة تا آنكه بيندازيد سنگريزه يعني تا رمي جمار تكبير و تهليل بكنيد

باب قوله ومنهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار اين باب در ذكر اين آيت است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم اكثر بر زبان ميراندند چنانكه فهم ميشود از لفظ كان كه متبادر از آن استمرار است اگر چه معنيش مراد نمي باشد **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز عن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول گفت انس بود پيغمبر خدا كه ميگفت بطريق استمرار اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة اي پروردگار ما بده ما را در دنيا حسنه توفيق اعمال وفي الآخرة حسنة و در آخرت جزاي اعمال وقنا عذاب النار و نگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ از حسنه دنيا و آخرت نعمتهاي هر دو نشاه نيز مراد داشته اند بعضي حسنه دنيا را بزن جميله صاحبه اخلاق مرضيه تفسير كرده اند

باب قوله وهو الد الخصام و بذكر اين قول خدا است وقال عطاء النسل الحيوان يعني كلمه نسل در آيت بمعني حيوان است **حدثنا** قبيصة قال حدثنا سفيان عن ابن جريج عن ابن ابي مليكة عن عائشة رضي الله

عن عائشة وقال غيره ... شئ گفت ام عطيه انصاريه ... آنحضرت بر عائشه پس فرمود آيا هست نزد شما چيزي يعني از طعام قالت لا الا شئ بعثت به ام عطية گفت عائشه نيست نزد ما مگر چيزي كه فرستاده است ام عطيه من الشاة التي بعثت اليها من الصدقة از گوسفندي كه فرستاده شده بود بسوي ام عطيه از صدقه قال انها قد بلغت محلها بكسر حاء مهمله فرمود تحقيق آن رسيده است بجائي كه حلال شد يعني وقتي كه بام عطيه مصرف صحيح بود صدقه كرد از سيد عالم بود و آن صدقه تمام شد بر وي ديگر از آنجا كه بر حد هديه حلال باشد بر ما و در باب اخذ صدقه الصدقة از كتاب زكوة گذشت در تنجا اشكال نكنند كه شان اين قصه با قصه

الله عنها ترفعه مرویست از عایشه حدیث مذکور در حالی که رفع میکرد آنرا یعنی بآن حضرت میرسانید قال ابغض الرجال الی الله فرمود مبغوض ترین مردان نزد خدا الالد الخصم الذی شدید الخصومة است و ذکر خصم و خصام برای تاکید است وقال عبد الله حدثنا سفیان حدثنی ابن جریج عن ابن ابی ملیکة عن عایشة عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود از ایراد این اسناد آنست که در وے عایشه تصریح کرده بحدیث رسول

باب ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم آیا پنداشته اید شما اینکه درآیید بهشت را و نیامده است قصه آنانکه گذشته اند پیش از شما مستهم البأساء والضراء الی قریب ایا قریب رسیده است آنها را فقر و ضرر ها سبب نزول این آیت آنست که سدی از قتاده نقل کرده که چون رسیده در غزوهٔ احزاب صحابه را از محنت و رنج و گرسنگی این آیت نازل شد و از عطا منقول است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه بمدینه آمدند از هوای مدینه سخت آزارها یافتند این آیت نازل شد

حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام عن ابن جریج قال سمعت ابن ابی ملیکة یقول قال ابن عباس حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا خفیفة یعنی ابن عباس گفته کذبوا بتخفیف ذال است صیغهٔ مجهول و معنی آنست که پیش ازین هم مهلتی در نصرت پیغمبران واقع شده است تا آنکه وقتی که نومید شدند پیغمبران از فتح و نصرت و گمان کردند که بتحقیق ایشان دروغ گفته شده اند یعنی خدا با ایشان دروغ گفته که نصرت بر کافران میدهد یا بند ذهب بها هنالك وتلا حتی یقول الرسول والذین امنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله قریب یعنی گفت ابن ابی ملیکه برد این آیت را ابن عباس بسوی مفهوم آیتی که در سورهٔ بقره است و مفهوم هر دو آیت را یکی دانسته و گفته استفهام در متی نصر الله برای استبعاد و استبطاء یعنی دور پنداشتن و درنگ دانستن نصرت است و مفهوم هر دو آیت مناسب است درآمدن نصرت بعد از نومیدی و استبعاد فلقیت عروة بن الزبیر فذکرت له ذلك ابن ابی ملیکه گوید پس ملاقات کردم عروه را پس ذکر کردم او را مقوله ابن عباس فقال قالت عایشة معاذ الله پس گفت عروه گفته است عایشه پناه میدهد خدا ازین فهم که پیغمبران این گمان کنند که خدا با ایشان وعده نصرت بدروغ کرده والله ما وعد الله رسوله من شیٔ قط الا علم انه کائن قبل ان یموت بخدا سوگند وعده نکرده است خدا رسول خود را از هیچ چیز هرگز مگر آنکه بیقین دانسته رسول که بتحقیق شدنی است پیش از آنکه بمیرد یعنی این علم پیش از مردن حاصل بوده و ایقن علم است نه ظن کاین ولکن لم یزل البلاء بالرسل ولیکن همیشه بود این ابتلاء به پیغمبران حتی خافوا ان یکون من معهم یکذبونهم تا آنکه ترسیده اند اینکه جمعی که با ایشان اند و هنوز ایمان ایشان کمال رسوخ نیافته که تکذیب کنند ایشان را فکانت تقرأها پس بود عایشه که میخواند این آیت را وظنوا انهم قد کذبوا مثقلة کذبوا بتشدید ذال و معنی آیت اینست و قتیکه نومید شدند پیغمبران از ایمان قوم و گمان کردند ایشان که بتحقیق تکذیب کرده شدند یعنی قوم تکذیب میکنند ایشان را اگر گوئی کذبوا بصیغهٔ مجهول مخفف از قراءتها متواتر است منسوب بکوفیان و معنی آن اینست یا ازین محظور که ظاهر آیت فهم میشود و ابن عباس بآن رفته که ظن رسل دروغ بر خدا تجویز کرده برے

آنحضرت مذاقت گلها اندر است مگر ... بطرق احتمال ... افادت بتصریح والله اعلم

باب من اهدی الی صاحبه و تحری بعض نسائه دون بعض جواز عمل کسی که هدیه فرستد بسوی یار خود و قصد کند بار سال نوبت بعض زنان او را تا دران روز برسد نوبت بعض دیگر را

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن هشام عن عروة عن ابیه عن عایشة رضی الله عنها قالت کان الناس یتحرون بهدایاهم یومی گفت عایشه بودند مردم که قصد میکردند بفرستادن هدیها بآنحضرت روز نوبت مرا وقالت ام سلمة ان صواحبی اجتمعن و گفت ام سلمه بتحقیق زنان دیگر یار من یعنی باقی ازواج مطهره جمع شدند نزد من و درخواست کنم از آنحضرت که بفرمایند بمردم تا هدیه فرستند هر جا که باشد آنحضرت و تخصیص نکنند نوبت عایشه را فذکرت له فاعرض عنها پس ذکر کردم ام سلمه مر آنحضرت را این سوال را عرض عنها پس رو گردانید آنحضرت از ام سلمه و التفات نکرد بقول او

حدثنا اسمعیل قال حدثنی اخی ابو بکر عبد الحمید عن سلیمان ابن بلال عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة رضی الله عنها ان نساء رسول الله صلی الله علیه وسلم کن حزبین بتحقیق زنان آنحضرت بودند دو گروه فحزب فیه عایشة وحفصة وصفیة وسودة پس گروهی بود که دران جمله این چهار بودند که اتفاق و ملاقات و تعاون داشتند بهمدیگر بیشتر از زنان دیگر والحزب الآخر وگروهی دیگر ام سلمة وسایر نساء رسول الله ام سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که سوای ام سلمه زینب و میمونه و ام حبیبه و جویریه باشند وکان المسلمون قد علموا حب رسول الله صلی الله علیه وسلم عایشة و بودند مسلمانان که بتحقیق دانسته بودند محبت و فرط التفات آنحضرت مر عایشه صدیقه را فاذا کانت عند احد هدیة یرید ان یهدیها الی رسول الله پس اگر بودی نزد یکی از ایشان هدیه که

آن گفته اند عمار بن ... فلما انهم قد كذبوا است على القوم ... پيغمبران گردند قوم كه رسل

... گفته شده اند كه ... البيضاوي ... كلام ابن عباس گفته ... صحت اين

روايت از ابن عباس مراد از ظن خطره ... است ... كرده اند كه

اين قسم خواطر روا بود والمشهور خلاف ذلك ... است سوق حديث را ... كرده است در

صحت اين حديث ... نادر ... الكتب ... است خالي از تعجب نيست اگر ... باشد

باشد كه اين حديث در بخاري و صحيح خود آورده ... تعجب ... پوشيده ... انكار اين روايت

... عائشه رضي الله عنها ... ابن عباس انتهى گفته ... تمام داد

باب نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم أنى شئتم وقدموا لأنفسكم الآية زنان شما جاي كشت

شما اند پس بيائيد بجاي كشت خود ... هرجا كه خواهيد ... كه آمد ... است

مرقول خدا ... آيت سابق مذكور است فأتوهن من حيث أمركم الله يعني ... كه ... خدا است

و حلال كرده و شما را پيش آييد ذخيره كنيد مر خود را ... ثواب اعمال صالحه ... گفته اند مراد طلب ولد صالح

است كه از نعمتهاي ... است و موجب امتثال امر ... است تشبيه داده زنان را بمحل زراعت

و وجه تشبيه آنست كه ... تخم ... كه ... نتيجه ... حاصل ... زراعت بيضاوي

گفته تشبيه نطفه به بذر است **حدثنا** إسحق قال أخبرنا النضر بن شميل قال أخبرنا ابن عون عن نافع قال كان ابن عمر رضي الله عنهما إذا قرأ القرآن لم يتكلم حتى يفرغ منه گفت نافع

بود ابن عمر وقتي كه خواندي قرآن را سخن نكردي تا آنكه فارغ شدي از آن فأخذت عليه يوما فقرأ

سورة البقرة پس گرفتم مصحف را روزي بر ابن عمر يعني گرفتم مصحف ابن عمر را در دست خود ... خواند

پس خوانده سوره بقره را حتى انتهى إلى مكان تا آنكه برسيد بجائي يعني بآيت نساؤكم حرث لكم قال

تدري فيما أنزلت قلت لا گفت آيا ميداني كه در چه چيز نازل شده است گفتم نميدانم قال أنزلت في

كذا وكذا ثم مضى گفت نازل كرده شده در چنان و چنان پس تر گذشت خواند و ... سيوطي گفته در اين

روايت تصريح نكرده بشان نزول آيت ... گذاشته و اسحق بن راهويه روايت كرده كه نازل شده

در باب رسيدن زنان را در ... ايشان انتهى وعن عبد الصمد حدثني أبي قال حدثني أيوب عن

نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما فأتوا حرثكم أنى شئتم قال يأتيها في مرويست از ابن عمر كه در حق اين

آيت گفت مي آمد ... در دبر ... قسطلاني گفته كه حذف كرده مؤلف ... مجرور

را از جهت كراهيت ذكر آن پوشيده نماند كه ذكر اتيان قبل بي كراهت نيست اگرچه بسبب حرمت

شرعي در مقابل آن بيشتر باشد و محتمل كه ترك مجرور بواسطه تردد در روايت باشد والله أعلم سيوطي

گفته تحقيق آورده اين حديث را ابن جرير بلفظ يأتيها في الدبر و اين دليل است ... را بر حذف مجرور

واكتفا بحرف جار و اين نوعي از علم بديع ... است باكتفا رواه محمد بن يحيى بن سعيد عن أبيه عن

عبيد الله عن نافع عن ابن عمر يعني اين روايتي كه عبد الصمد ... آورده محمد بن يحيى باسناد

خود والناقع نیز آورده است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابن المنکدر قال سمعت جابرا رضی الله عنه گفت ابن منکدر شنیدم جابر را قال کانت الیهود تقول گفت جابر بودند یهود که میگفتند اذا جامعها من ورائها جاء الولد احول وقتیکه جماع کند مردی زن را از پس پشت می آید فرزند آن احول کاژ چشم و این صحیح است فاما اگر جماع از پس پشت در قبل کند و نیفعل در این حدیث روایت کرد و اذا جامعها من قبلها را اقتصار نموده و در بیان شان نزول آیت بر همین نفذ لت نساء حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم پس انکه این آیت مزلة الاقدام و مضلة الافهام شیعه است که حرام نمیدانند دخول در دبر زن و میگویند که لفظ انی بمعنی این است پس منطوق استباحت آیتان در دبر است و اهل سنت و جماعت که حرام میدانند این فعل را چه دلایل که دادند در تفسیر این آیت میگویند که لفظ انی مشترک است در معنی این و معنی کیف کما صرح به اهل العربیة و اراده یک معنی خاص از لفظ مشترک بی قرینه مخصصه باتفاق باطل است و در آنجا که تشبیه داده زن را بزراعت با نطفه مرد را بدانه قرینه صریح است مراد ایتان از جانب قبل است که از انداختن این نطفه در آن امید ولد است و مورد حدیث واثبت جابر نیز همین معنی کیف ناظر است با آنکه سوق حدیث ابن عمر ناظر است بآنکه این فعل شنیع مردم در اندیش نازل شد این آیت در منع آن و این عبارت شعارت اهل حدیث بهمین معنی است چنانکه در حدیث که متصل مذکور است اگر انی بمعنی این باشد نازل ... باشد و این معنی خلاف سوق کلام است و مخالف دلایل محرم این فعل شنیع بفهم پوشیده نماند که حدیث ابن عمر در مورد آیت و حدیث جابر نظاهر مخالف و دفع و از تدلیس میتوان گفت که مجرور در قول ابن عمر یاتیها فی مواضع حرث است و آن قبل است اگر چه از جانب خلف باشد کذا قال الکرمانی و میتوان گفت که حدیث ابن عمر انچه درین اصح الکتب آورده مبهم است در شان نزول و حدیث جابر صریح است در آن پس معارض نمیتواند شد حدیث جابر را اگر گوئی بروایتی که سیوطی از ابن جریج نقل کرده که مجرور محذوف است که دبر است و در مسند اسحق بن راهویه واقع است نزلت فی اتیان النساء فی ادبارهن مدافعه باقی است گوئیم این تعارض و تدافع وقتی باشد که هر دو روایت را از ائمه حدیث که بر ایشان در تصحیح ایشان تعویل میرود نقل و تصحیح واقع شده باشد این صریح از اتباع تبع است و اسناد او که بوی رسیده و در اسنادی که سیوطی از وی نقل کرده ملاحظه باید که در برابر اسناد بخاری نیست تا که حدیث او معارض شود در روایت اسحق بن راهویه که از مورخان است چه مجال دارد که در جنب روایت بخاری که امام اهل حدیث است و تصحیحیکه او کرده است هیچکس را میسر نشده است

باب قوله واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن وقتیکه طلاق دهید شما زنان را پس برسند مدت عدت را و تمام کنند پس منع نکنید ایشان را از اینکه نکاح کنند شوهران خود را این خطاب با اولیای زن است **حدثنا** عبید الله بن سعید قال حدثنا ابو عامر العقدی قال حدثنا عباد بن راشد قال حدثنا الحسن قال حدثنی معقل بن یسار قال کانت لی اخت تخطب الی گفت معقل بن یسار بود مرا خواهری عمزاده که خواستگاری کرده میشد بسوی من وقال ابراهیم عن یونس عن الحسن قال حدثنی معقل بن یسار وحدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث

البحر العاشر شیخ الاسلام | کتاب الهبة

فتکلمته پس کلام کرد فاطمه آنحضرت را و بین مدفا فقال یا بنیة الا تحبین ما احب پس فرمود ای دختر آیا دوست نمیداری چیزی را که دوست میدارم فقالت بلی پس گفت فاطمه آری دوست میدارم چیزی را که دوست میداری تو فرجعت الیهن فاخبرتهن پس باز گشت فاطمه بسوی آن زنان پس خبر داد ایشان را فقلن ارجعی الیه فابت ان ترجع پس گفتند زنان باز رو بسوی آنحضرت پس قبول نکرد فاطمه اینکه باز رود فارسلن زینب بنت جحش پس از زنان فرستادند ام المؤمنین زینب را که نیز در حبالة آنحضرت داشت و بنت عمه آنحضرت بود و خود را هم منزلت عایشه میگرفت فاتته فاغلظت پس آمد زینب آنحضرت را و درشت گفت وقالت ان نسائک ینشدنک الله العدل فی بنت ابن ابی قحافة بضم قاف وتخفیف حمله و فا بعد الف کنیت پدر ابوبکر صدیق است و نامش عثمان بن عامر است فرفعت صوتها حتی تناولت عایشة رضی عنها

قال حدثنا يونس عن الحسن ان اخت معقل بن يسار طلقها زوجها فتركها حتى انقضت عدتها گفت
عبد الوارث حدیث کرد مرا یونس از حسن که تحقیق خواہر معقل بن یسار طلاق داد او را شوہر او پس گذاشت
او را تا آنکه تمام شد عدت او فخطبها پس خطبه کرد ہمان شوہر او فابی معقل پس ابا کرد معقل و نخواست که
تزوج کند بهمان شوہر فنزلت پس نازل شد فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن **باب** قوله والذين
يتوفون منكم ويذرون ازواجا يتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا یعنی باب مذکور در
بیان و تفسیر این آیت مبهم است و آنکسانیکه قبض کرده میشود ازواج آنها از میان شما مسلمانان و میگذارند
زنان را توقف کنند زنان از ازدواج چهار ماه و ده شب الی بما تعملون خبیر يعفون يهبن كلمه يعفون كه
واقع که در این واقعه طلاق واقع شد بمعنی ہبین است یعنی بخشند زنان مهر خود را **حدثنا** امية
بن بسطام قال حدثني يزيد بن زريع عن حبيب عن ابن مليكة قال ابن الزبير قلت لعثمان بن
عفان گفت ابن زبیر گفتم مر عثمان بن عفان را و وقتی که کتابت مصحف میکرد والذين يتوفون منكم
ويذرون ازواجا وصية لازواجهم متاعا الى الحول الآية قال قد نسختها الآية الاخرى
گفت ابن زبیر آیت مذکوره تحقیق نسخ کرده است آنرا آیت دیگر که در رو واقع شده یتربصن بانفسهن
اربعة اشهر وعشرا فلم تكتبها او تدعها پس چرامی نویسی آنرا یا چرا میگذاری در مصحف در گمان ابن
زبیر این بود که آیت منسوخ الحکم را نباید داخل کرد قال يا ابن اخي لا اغير شيئا منه من مكانه
گفت عثمان ای برادر زاده من تغیر نمیدهم چیزی را از قرآن که قبل از این داخل کرده شده است باتفاق شیخین
و دیگر اصحاب پیغمبر خدا از جای آن و معنی آیت اینست که لازم است جمعی را که بمیرند و بگذارند زنان را
که وصیت کنند برای زنان بیش از احتضار اینکه متعه دهند آنها را بعد از مردن مردان یکسال با خانه
سکونت و این حکم در اوایل اسلام بود پس منسوخ شد مدت یکسال بآیت اربعة اشهر وعشرا اگرچه
متقدم است در تلاوت متاخر است در نزول و ساقط شد نفقه ایام عدت و سکنی بوراثت ربع یا ثمن
نزد شافعیه سکنی ثابت است كذا فى البيضاوى **حدثنا** اسحق قال حدثنا روح قال حدثنا
شبل عن ابن ابى نجيح عن مجاهد والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا مروی است از مجاهد که معنی
که از این آیه معلوم شده قال كانت هذه العدة تعتد عند اهل زوجها واجب گفت مجاهد بود این
عدت بسر میبرد نزد اهل شوہر خود واجب فانزل الله والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا وصية
لازواجهم متاعا الى الحول غير اخراج فان خرجن فلا جناح عليكم فيما فعلن فى انفسهن من معروف
بدانکه رسم عرب چنان بود که زن شوہر مرده یکسال عدت میداشت و جامهای کهنه پوشیده ترک زینت
میکرد و هم در خانه شوہر بسر میبرد تا در خانه شوہر بود ی نفقه اولیای شوہر میدادند در اوایل اسلام همین
رسم عمل میکردند تا آنکه این آیت نازل شد عدت چهار ماه و ده شب است و معنی آنست و آنانکه وفات کنند
از شما و بگذارند زنان را وصیت کرد خدا برای زنان شما متعه دادن از نفقه و کسوت و خانه از ترکه شوہر
تا یکسال نه بیرون کردن از مسکن پیش از گذشتن سال و اگر خود بیرون آیند بعد از یکسال گناهی

کتاب الهبة | البحر الصافی شرح الاسلام

پس هر کدام آمدند پیش عائشه بجائی که بجانب یاز سیاه دیگر زنها
تا آنکه جاسوس گردانید او را قالت فنظر النبي
صلى الله عليه وسلم الى عائشة وقال انها ابنة ابى بكر
گفت عائشه پس نگاه کرد آنحضرت بطرف بسوی
عائشه و فرمود عائشه دختر ابو بکر صدیق است
در فهم و فراست خود مثل او بی مانند تشریف
تکلم فرمود او را در خود را تحجیر کرد زینب و جدت
فراهم گفت که بر دایی انبساط است
که مجبول اند بر گی و عدم تسویل تنافر است
که گفتی و حدیث که بود عتبه هر یک باشد تحقیق
آنحضرت ما ان دو زنه کلام طلاق ستم و درست
تعرض ست بطلب یه در هر نوبت و آنحضرت بود
عدالت میکرد میان ازواج بقسم و اتفاق محبت
بدایا و جز آن و اما محبت آن خود غیر اختیاری است
که مکلف نیست مرد بتسویه در آن یا آنکه از جانب
عائشه نیز فهم و فراست و صفا و طهارت داشت
و مقتضی رجحان بود در محبت قال ابو مروان
الغسانى عن هشام عن عروة كان الناس
يتحرون بهداياهم يوم عائشة و گفت ابو
مروان غسانی از هشام از عروه بود مردم که تحری
میکردند بهدیه های خود روز نوبت عائشه و عن
هشام عن رجل من قريش و رجل من الموالى
عن الزهرى عن محمد بن عبد الرحمن بن الحارث بن
هشام قالت عائشة كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم
گفت عائشه بودم نزد پیغمبر خدا فاستاذنت فاطمة
پس طلب اذن در آمدن کرد فاطمه دختر پیغمبر **باب**
ما لا يرد من الهدية ذکر چیزی که باز گردانیده نشود
از قسم هدیه روایت کرده ترمذی از حدیث ابن عمر
مرفوعا سه چیز مذکور کرده نشود و ساید یعنی بالش و
دهن و لبن گفت ترمذی مراد از دهن طیب است
و اسناد این حدیث حسن است و نیست این حدیث بر شرط

نیست ای اولیای شوہر بر شما در انچه کنند از زینت و طلب شوہر از ان چیزیکه ...
قال جعل الله لها تمام السنة سبعة اشهر و عشرين ليلة وصية گفت رادی گردانیده خدا
را تمام سال ہفت ماہ و بیست شب از روی وصیت ان شاءت سكنت في وصيتها اگر خواہد سکونت
کند در وصیت خود وان شاءت خرجت و اگر خواہد بر آید از مسکن شوہر وهو قول الله تعالى غير اخراج
وانیست معنی قول خدا که فرموده غیر اخراج یعنی بر آوردن از ورثه روا نیست وان خرجن فلا جناح
عليكم فيما فعلن في انفسهن من معروف و اگر بر آیند زنان پس گناهی نیست بر شما در کاری که کردند
باختیار خود معروف بود این قول بانچه معلوم شده از دین فالعدة كما هي واجب عليها پس عدت
چنانکه مقرر است خود ایل شوہر چهار ماه و ده شب و زیادتی که بجست وصیت بود در آن اختیار داد
اگر خواہد بر آن باشد و اگر خواہد نباشد بر آن زعم ذلك عن مجاهد زعم کرده است این را ابن ابی
نجیح از مجاهد وقال عطاء قال ابن عباس نسخت هذه الآية عدتها عند اهلها گفت عطا گفت است
ابن عباس نسخ کرده این آیت عدت زن را نزد مردم اهلها شود بعضی نسخ عند اهلها ست و بود اظهر فتعتد حيث
شاءت پس عدت کند انجا که خواہد وهو قول الله غير اخراج و انیست معنی قول خدا غیر اخراج الآیه قال
عطاء ان شاءت اعتدت عند اهلها گفت عطا در تفسیر قول ابن عباس اگر خواہد زن عدت کشد نزد
اہل خانه وسكنت في وصيتها و ساکن باشد در وصیت خود وان شاءت خرجت و اگر خواہد بر آید از خانه
لقول الله فلا جناح عليكم فيما فعلن از جهت فرموده خدا پس گناه نیست بر شما در کاری که کرده اند
عطاء ثم جاء الميراث فنسخ السكنى گفت عطا پستر در میان آمد میراث زن از مرد ربع اگر فرزند نباشد
وثمن اگر فرزند بود فتعتد حيث شاءت ولا سكنى لها پس عدت کشد آنجا که خواہد و واجب نیست ورا
در خانه شوہر بودن وعن محمد بن يوسف قال حدثنا ورقاء عن ابن ابي نجيح عن مجاهد بهذا و مروی
است از محمد بن یوسف گفت حدیث کرد مرا ورقا از ابن ابی نجیح از مجاهد باین حدیث مذکور وعن ابن ابي
نجيح عن عطاء عن ابن عباس قال نسخت هذه الآية عدتها في اهلها گفت ابن عباس نسخ کرد این
آیت وجوب عدت را در اہل خانه مرد فتعتد حيث شاءت پس عدت میدارد آنجا که خواہد لقول الله
غير اخراج ونحوه از جهت فرموده خدا در جائے که نه بر آرند کرمانی اشکال کرده که این قول غیر اخراج دلالت
دارد که ہمه در خانه شوہر باشد دلیل بر اختیار زن چگونه تواند شد گوئیم که اشارت بتمام حدیث است که
وان خرجن الخ در آنجاست و در وصیت گر گوئیم که ہمین کلام مخالف دلیل است یعنی عدت در خانه شوہر
بر تقدیری است که اخراج نکنند و اگر اخراج کنند ہر جا خواہد عدت دارد

حدثنا حبان

قال حدثنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا عبد الله بن عون عن محمد بن سيرين قال جلست الى
مجلس فيه عظم من الانصار گفت ابن سیرین نشستم در مجلسے که در ان بزرگان بودند از قوم انصار
وفيهم عبد الرحمن بن ابي ليلى و در میان ایشان عبد الرحمن بن ابی لیلے بود فذكرت حديث عبد الله
بن عتبة پس ذکر کردم حدیث عبد الله بن عتبه بن مسعود را في شان سبيعة بنت الحارث ...

باب من رأى الهبة الغائبة جائزة
کسی که دانسته است هبه غائب را جائز یعنی
چیزی را که بدست نیامده و بدان حق
متعلق گشته و آن در معنی غائب است و هبه
آن یعنی گذشتن از حق ثابت است

حدثنا
سعيد بن ابي مريم قال حدثنا الليث قال حدثني
عقيل عن ابن شهاب قال ذكر عروة ان المسور
بن مخرمة ومروان اخبراه ان النبي صلى
الله عليه وسلم حين جاءه وفد هوازن
قام في الناس بتحقیق آنحضرت
وقتیکه آمدند ایلچیان قوم ہوازن ایستاد
در مردم بخطبه خواندن فاثنى على الله بما هو اهله
پس ستایش کرد بر خدا بصفاتی که خدا تعالی
صاحب آنست ثم قال پس از ان گفت
اما بعد فان اخوانكم جاؤنا تائبين ہر چونکه
باشد بعد از ثنا پس تحقیق برادران دینی
شما که این ایلچیان اند آمدند مارا بحالی که توبه
کننده اند از تقصیرات ماضیه کفر و مسلمان
گشته اند واني رأيت ان ارد اليهم سبيهم و تحقیق
من مصلحت دانستم که رد کنم بسوی ایشان
بندهارا که گرفتار آمده اند از ایشان فمن
احب منكم ان يطيب ذلك فليفعل پس
کسی که دوست دارد از شما اینکه خوش کند
آنرا بر خاطر خود بعوض باید که بکند و دیگر از
ارحق خود که در غنیمت دارد و من احب ان يكون على
حظه حتى نعطيه اياه من اول ما يفيء الله علينا
و کسی که دوست دارد اینکه ثابت باشد
بر نصیب خود و راضی نباشد به تعجیل کردن حق

مادهٔ سبیعه دختر حارث است قصهٔ او آنست که شوهر او سعد بن خوله در مکه وفات یافت و وی حامله بود بعد از چند شب وضع حمل نمود و خواست او را ابو السنابل و سبیعه طلب اذن کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اذن داد آنحضرت که تزوج کند فقال عبد الرحمن ولکن عمه کان لا یقول ذلک پس گفت عبد الرحمن بن ابی لیلی ولیکن عم عبد الله بن عتبه که عبد الله بن مسعود است بود که نمیگفت این را که تو گفتی فقلت انی لجری ان کذبت علی رجل فی جانب الکوفة پس گفتم عبد الرحمن را بتحقیق من قصد کننده ام اگر دروغ گفته ام بر شخصی که در جانب کوفه است و آن عبد الله بن عتبه بن مسعود است وی ساکن کوفه بود در زمان عبد الملک بن مروان همه انکار وی است و رفع صوته و بلند کرد آواز خود را باین کلام قال فوخرجت گفت محمد بن سیرین پس بر آمدم بجانب کوفه فلقیت مالک بن عامر او مالک بن عوف پس ملاقات کردم مالک بن عامر را یا مالک بن عوف را شک کرده است راوی در نام پدر مالک و این مالک از یاران ابن مسعود است قلت کیف کان قول ابن مسعود فی المتوفی عنها زوجها وهی حامل پس گفتم او را چگونه بود قول ابن مسعود در بارهٔ زنی که وفات کرده از وی شوهر او و حال آنکه وی حامله است فقال قال ابن مسعود پس گفت مالک گفته است ابن مسعود اتجعلون علیها التغلیظ ولا تجعلون لها الرخصة آیا میگردانید بر این زن شدت درازی مدت عدت از آنکه تواند که نه ماه بلکه زیاده بر آن کشد و نمیگردانید برای او رخصت و آسانی یعنی وقتیکه تغلیظ و شدت کرد بدبردی پس تجویز آسانی هم کنید که اگر کمتر از چهار ماه و ده روز وضع حمل کند از عدت بر آید لنزلت سورة النساء القصری بعد الطولی هر آئینه نازل شد سورهٔ نساء کوتاه که سورهٔ طلاق است و چون در وی ذکر احکام نسا است آنرا سورهٔ نسا خوانده و آیت و اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن در وی واقع شده بعد از سورهٔ نساء دراز است یا دراز است مطلقا از جمیع سورها و آن سورهٔ بقره است و در وی است والذین یتوفون منکم الخ که از آن عدت باشد معلوم شده پس ترجیح متاخر و عمل بآن باید کرد و عدت حامله بوضع باید نهاد چنانکه حدیث مذکور نیز ناطق بآنست و وجه ترجیح آیت سورهٔ طلاق بر آیت سورهٔ بقره و تحقیق آن در بیضاوی مذکور است اگر خواهی آنجا نظر کن وقال ایوب عن محمد بن سیرین لقیت ابا عطیة مالک بن عامر و گفته است ایوب از محمد بن سیرین ملاقات کردم ابا عطیه را که نیست مالک بن عامر است یعنی ایوب بی تردد از ابن سیرین نقل کرده که ملاقات کردم مالک بن عامر را

باب قوله حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی

بر پا دارید بدوام نماز ها را خصوص نماز میانه را در تعیین نماز میانه که این آیت اشارت بدان میکند اقوال مختلفه ذکر کرده اند و مروی است از سعید بن مسیب گفته اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم مختلف بودند در تعیین نماز میانه اینچنین و در آورد انگشتان هر دو دست را در یکدیگر نقل کرده این را سیوطی و ذکر کرده در تفسیر معنی اقوال با اهل آن و اکثر بر آنند که مراد نماز عصر است و بعضی توقف کرده کرمانی گفته که این اقوال از صحابه باجتهاد بوده است پیش از ورود حدیث در تعیین و تحقیق توقف کرده شده است که عصر است انتهی پوشیده نماند که این حدیث روز خندق خود اشارتی وارد باآنکه مراد نماز عصر است سیما که در روایت

فی تکتب علیها و یادداشت میداران مواستدلال کرده اند بعضی مالکیه باینحدیث بعدم وجوب ثواب بدلالت مواظبت و نزد حنفیه واجب شود عوض اگر شرط نکنند زیرا که هبه بشرط به معاوضه فرق کرده است شرع و عرف میان بیع و هبه و آنچه بدان استحقاق عوض آمد بیع گویند نه هبه و حدیث بیان مکارم اخلاق است که از مستحبات باشد و گویند که وکیع و محاضر بضم میم و تخفیف حا مهمله و کسر ضاد معجمه ابن موریع بضم میم و فتح واو و تشدید را مکسوره و بعده عین مهمله در آخر کوفی یعنی ذکر نکرده اند وکیع و محاضر در اسناد این حدیث این عبارت را که هشام عن ابیه عن عائشة چنانکه ذکر کرده عیسی بن یونس و متصل آورده اسناد را

باب الهبة للولد

و حکم هبه مر فرزند را واذا اعطی بعض ولده شیئا لم یجز حتی یعدل بینهم ویعطی الآخرین مثله و اگر بدهد بعضی از فرزندان خود را چیزی جائز نباشد تا آنکه برابری کند میان فرزندان در عطا و بدهد دیگران را مانند آنچه داده است آن بعض را بدلیل حدیث باب و آن قول طاؤس و ثوری و احمد و اسحق است و باین قایلند بعضی مالکیه و گفت ابو یوسف وجوب تسویه وقتی است که قصد کند به تفضیل در عطا اضرار دیگران و نزد جمهور تسویه مستحب است پس اگر تفضیل کند بعضی را صحیح باشد ولیکن مکروه و مستحب است که مبادرت کند به تسویه یا رجوع نماید و حمل کنند امر را بر ندب و نهی را بر تنزیه و ثابت شده عدم تسویه بعد از آنحضرت از ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و اگر واجب بودی نمیکردند از او ولا یشهد علیه و شاهد گرفته نشود برین عمل که آن شهادت بر جور است

وقال النبی صلی الله علیه وسلم اعدلوا بین اولادکم فی العطیة و فرمود آنحضرت عدل کنید میان فرزندان خود در عطا و اختلاف است در صفت عدل و تسویه امام محمد و احمد و بعضی شافعیه و مالکیه گویند عطا کند ذکر را

نسختها الآية الاخرى تحقیق نسخ کرده است آنرا آیتے دیگر وآن آیت یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا فلم تکتبها پس چرا می نویسی در مصحف خود قال تدعها یا ابن اخی گفت میگذارم آنرا ای برادرزاده لا اغیر شیئا منه من مکانه تغیر نمیکنم چیزیرا از قرآن از جاے آن قال حمید او نحو هذا گفته است حمید یا مانند مذکور در متن حدیث یعنی تردد کرده است حمید درین عبارت اما یزید بن زریع پس جزم کرده است که همین عبارت بود

باب واذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی درین باب این آیت کریمه هم هست و تفسیر کرده این آیت را بحدیثی که مذکور است و وقتی که گفت ابراهیم اے پروردگار بنمای مرا چگونه زنده میکنی تو مردها را فصرهن یعنی قطعهن است یعنی پاره پاره کن صرهن بکسر صاد مروے است و قراءة جمهور بضم صاد است بعضی گویند هر دو بیک معنی است روایت کرده اند از ابن عباس که بمعنی مکسوره قطعهن و مروی است از عبیده که بضم بمعنی اجمعهن و بکسره قطعهن و بر تقدیریکه بمعنی اجمعهن باشد قطعهن مقدر است در کلام کذا فی تفسیر المغنی

حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن ابی سلمة و سعید عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن احق بالشک من ابراهیم گفت ابوهریره فرمود رسول خدا ما سزاوارتریم بشک کردن از ابراهیم علیه السلام معنی آنست که از ابراهیم شکے در احیاے خدا باشد ما هم بایستے شک میکردیم و ما خود شک نداریم پس ابراهیم بطریق اولے شک نداشته باشد و این معنی ناشی از کمال تواضع است یا آنکه شک ابراهیم در کیفیت احیا بود نه در نفس احیا یا آنکه مراد از شک سوال و طلب اطمینان بود و ما سزاوارتریم باین طلب کیفیت و اطمینان چنانکه دلالت میکند بر آن قول خداے عز و جل اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی و قوله گفت ابراهیم اے پروردگار بنماے مرا چگونه زنده میکنی مردها را قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی فرمود خدا آیا ایمان نداری تو باحیای من گفت ایمان دارم ولیکن میخواهم که بمشاهده آن اطمینان یابد دل من و آرام یقینی حاصل شود دل مرا

باب قوله ایود احدکم ان تکون له جنة الی قوله تتفکرون تمام آیت اینست ایود احدکم ان تکون له جنة من نخیل و اعناب آیا دوست میدارد یکے از شما همزه براے استفهام انکاری است یعنی باید که دوست ندارد اینکه باشد مر ورا بوستانی از درخت خرما و انگور تخصیص باین قسم از جهت شرافت است تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات جاری است از زیر آن جوهاے آب مر ورا است در آن بوستان از هر قسم میوه ها یا منافع واصابه الکبر وله ذریة ضعفاء و رسیده او را پیری و مر ورا فرزندان خورد سال است که قوت کسب ندارند فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت پس رسید آن بستان را بادی تند پس سوخته شد و اینحال بے نوای در پیری و کثرت متعلقان سخت ترمے باشد کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون

حدثنا ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام عن ابن جریج قال سمعت عبد الله بن ابی ملیکة یحدث عن ابن عباس قال ح و سمعت اخاه ابا بکر بن ابی ملیکة یحدث عن عبید بن عمیر گفت ابن جریج شنیدم برادر ابن ملیکه را که ابابکر بن ابی ملیکه که حدیث میکرد از عبید بن عمیر

[illegible] مثل هذا [illegible] باقی اولاد خود را بخشید [illegible] قال لا [illegible] قال فاتقوا الله واعدلوا بین اولادکم فرمود پس بترسید از خدا و عدالت کنید میان فرزندان خود قال فرجع فرد عطیته گفت نعمان پس باز گشت پدر من از آن عطا و باز گردانید بخشش خود را [illegible] ثبت است مسلم آمده شاهد نگیر مرا اندرین صورت که من گواه نمیشوم بر جور [illegible] آیت [illegible] آمده شاهد نگیر غیر مرا [illegible] حدیث بجواز امتناع از تحمل شهادت است اگر مصلحت نه بیند آن [illegible] شاهد بگیر [illegible] رجوع از آن

باب هبة الرجل لامرأته والمرأة لزوجها [illegible] زن خود را و بخشیدن زن مر شوهر خود را [illegible] جایز است و رجوع نمیرسد [illegible] وقال ابراهیم جائزة و گفت ابراهیم نخعی [illegible] آن هر طرف که متحقق شود و نمیرسد یکی را رجوع [illegible] دیگر در هبه خود وقال عمر بن عبد العزیز لا یرجعان و گفت عمر بن عبد العزیز که معدود از خلفاء راشدین است و زاهد [illegible] رجوع نکند شوهر و زن در هبه [illegible] یعنے اگر مرد هبه بزن خود کرد نمیرسد که باز گرداند و اگر زن بمرد خود کرد نیز باز نگرداند واستأذن النبی صلی الله علیه وسلم نساءه فی ان یمرض فی بیت عائشة رضی الله عنها و طلب اذن کرد آنحضرت از زنان خود در اینکه بیمارداری کرده شود در خانه عائشه در هنگام مرض خود پس هبه کردند امهات المؤمنین نوبتهاے خود را پس جایز باشد [illegible] هبه وقال النبی صلی الله علیه وسلم العائد فی هبته کالکلب یعود فی قیئه و فرمود آنحضرت [illegible] باز گردنده در هبه خود یعنی باز ستاننده آن چیزے را که بکسی بخشیده مانند سگ است که باز میگردد در قی خود و میخورد وقال الزهری فیمن قال لامرأته هبی لی بعض صداقک او کله و گفت زهری در حق کسی که گفت مر زن خود را بخش مرا پاره از مهر خود یا تمام مهر را پس بخشید زن آنرا [illegible] فلم یمکث الا یسیرا حتی طلقها [illegible] نکند [illegible] مگر اندکے تا آنکه طلاق

قال قال عمر رضي الله عنه يوما لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبيد بن عمير گفت عمر بن خطاب روزی

واصحاب پیغمبر خدا را فيم ترون هذه الآية نزلت در حق چه کسی که این آیت نازل شده است ايود

احدكم ان تكون له جنة قالوا الله اعلم گفتند خدا داناتر است فغضب عمر فقال قولوا نعلم او لا نعلم

پس خشم کرد عمر وگفت بگوئید میدانیم یا گوئید نمیدانیم پوشیده نماند مثل این قول بسیار از صحابه واقع شده

است ایشان میگفتند فقال ابن عباس في نفسي منها شيء يا امير المؤمنين پس گفت ابن عباس در ذات من

از آن چیزے است اے امیر مومنان قال عمر يا ابن اخي قل ولا تحقر نفسك گفت عمر ای برادر زاده من

بگو وحقارت مکن ذات خود را قال ابن عباس ضربت مثلا لعمل گفت ابن عباس زده شد مثلی مر عمل را یعنی

مثل از برِ جنس عمل قال عمر اي عمل قال ابن عباس لعمل گفت عمر کدام عمل است گفت ابن عباس

مر عمل را قال عمر لرجل غني يعمل بطاعة الله عز وجل گفت عمر برای عمل مردے مالدار است که عمل میکند

بطاعت وعبادت خدا تخصیص عمر بعمل غنی گویا از مثل معلوم گردد ودر روایت دیگران مطلق واقع است گفته اند

مثل کسے که عبادت کرده خدا را از ریا وآزار مردم کشید ونفعی از اعمال نیافت در روز قیامت که احتیاج بعمل

صالحه پیش آید تحسر وافسوس میخورد ثم بعث الله له الشيطان پس برانگیخت خدا برای او شیطان را فعمل

بالمعاصي حتى اغرق اعماله پس عمل کند بگناهان تا آنکه غرق کرد وفانی ساخت اعمال صالحه را گفته اند که این

حدیث دلیل است معتزله را که قایل اند بحبط اعمال صالحه بارتکاب کبایر پوشیده نماند که دلیل معتزله وقتی

تواند بود که مراد از عمل معاصی کبایر واز اعمال اعمالی که پیش از ارتکاب گناه کرده باشد واغراق بمعنی

حبط بود ولفظ حدیث نص نیست درین معنی تواند که مراد کفر واعمال کافران باشد وکفر باتفاق حبط میکند

وبر تقدیر تسلیم تواند که اغراق اعمال بمعنی توفیق نیافتن اعمال صالحه یا قلت آن باشد بشومی معاصی و

ارتکاب کبایر وانهماک در آن بتسلط شیطان چنانکه اکثری از عاصیان ومسخرهای شیطان این حال

دارند **باب** قول الله عز وجل لا يسألون الناس الحافا سوال نمیکنند مردم را از روی الحاح يقال

الحف علي والح علي واحفاني بالمسألة یعنی الحاف والحاح واحفا هر سه لفظ بیک معنی است وآن

مبالغه وجهد در سوال است فيحفكم يجهدكم یعنی یحفکم که در سورهٔ محمد واقع است بمعنی یجهدکم است این

آیت در شان فقرای مهاجران که آنها را اهل صفه میگویند نازل شده وایشان چهار صد نفر بودند که

بر صفه مسجد سکونت داشتند نخانه بود ایشان را وقوتے معین شب وروز بعبادت وطاعت وحفظ قرآن

وضبط احادیث مے پرداختند ابوهریره از انجماعه بود ومیگوید که من وقتها مدهوش بر خاک افتاده مے بودم

مردم که از سر من میگذشتند پاے بر دست وپاے من میگذاشتند وگمان میکردند که دیوانه افتاده است

وجود این حال مگر از بے تابے گرسنگی صدا نیست للفقراء الذين احصروا في سبيل الله مواسات

کنید مر فقرا را که در مانده اند در راه خدا بعبادت لا يستطيعون ضربا في الارض توانائی ندارند رفتن را برای

کسب معاش از کمال اشتغال بامور دینی يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف گمان میکنند نادانان از حقیقت

حال ایشان مالداران از احترازی که از سوال دارند **حدثنا** ابن ابي مريم قال حدثنا

پس اگر بجوید سفر شود و درگذرد پس بخورید بجوشی برای

شما از چیزے از آن مهر نفسا از روے

نفس یعنی خوش گردد دلهای ایشان بدان

فكلوه پس بخورید آنرا بیسیے باک نیست

بدان مذهب جمهور عدم رجوع است از صاحب

مطلقا ومراد از شرط در آیه عدم اضطرار است

بسوے به **حدثني** ابراهيم بن

موسى قال اخبرنا هشام عن معمر عن الزهري

قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله قالت

عائشة لما ثقل النبي صلى الله عليه وسلم

فاشتد وجعه استاذن ازواجه ان يمرض في بيتي

گفت عایشه هرگاه گران شد آنحضرت بیمار

وسخت شد بیماری وے که میتواند گردید

بجا نهای ازواج طلب اذن کرد زنان

خود را اینکه بیمارداری کرده شود در خانه

من فاذن له بتشدید نون پس اذن دادند

زنان آنحضرت در بیمارداری کردن بجای

عائشه فخرج بين رجلين تخط رجلاه الارض

پس بر آمد آن حضرت روزی میان دو مرد

بجائے که خط میکشید هر دو پاے مبارک وے

زمین را كان بين العباس

وبين رجل آخر وبود آنحضرت وقتیکه

بر آمد میان عباس ومیان مردے دیگر

قال عبيد الله فذكرت لابن عباس ما قالت عائشة

گفت عبید الله پس ذکر کردم مر ابن عباس را

چیزے که گفت عایشه فقال لي پس

گفت مرا ابن عباس وهل تدري من الرجل

الذي لم تسم عائشة آیا میدانی که کیست

آن مرد دیگر که نام نگرفت آنرا عایشه قلت لا

گفتم نمیدانم قال هو گفت ابن عباس

آن مرد علی ابن ابی طالب است واین

حدیث در باب الغسل والوضوء في المخضب

والقدح از کتاب الطهارت گذشت

حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا

محمد بن جعفر قال حدثنی شریک بن ابی نمر ان عطاء بن یسار و عبد الرحمن بن ابی عمرة الانصاری
گفت محمد بن جعفر حدیث کرد مرا شریک که بتحقیق عطاء بن یسار و عبد الرحمن بن ابی عمرة انصاری قالا سمعنا
ابا هریرة یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم گفتند این هردو شنیدیم ابا هریره را میگفت فرمود پیغمبر
خدا لیس المسکین الذی ترده التمرة والتمرتان ولا اللقمة ولا اللقمتان نیست مسکین آنکه باز میگرداند او را
یک خرما و دو خرما و نه یک لقمه و نه دو لقمه یعنی گدائے میکند در بدر برائے یکدو لقمه انما المسکین الذی یتعفف
نیست مسکین مگر کسے که احتراز میکند از سوال یعنی آنجا که واقع شده اللهم احینی مسکینا الحدیث مراد ازین قسم
مسکین است واقرؤا ان شئتم و بخوانید اگر بخواهید یعنی قوله تعالیٰ لا یسألون الناس الحافا پوشیده
نماند که در حدیث نفی مطلق سوال است و در آیت نفی سوال والحاح است گفته ابی کبشه که این معنی در جائے
است که میان هردو تلازم باشد که نفی یکے مستلزم نفی دیگرے و اینجا نه اینچنین است **باب** قول
الله واحل الله البیع وحرم الربوا در بیان فرموده خدا که حلال کرد بیع را و حرام کرد بیعے که در وے ربا باشد
درین آیت حد کرده است اعتقاد کافران را که میگفتند انما البیع مثل الربوا و یکسان میکردند بیع و ربا را درین
آیت دلالت است بر عدم قیاس نص المس الجنون تفسیر کرده مس را که واقع است درین آیت یتخبطه الشیطان
من المس بجنون و بجنون تفسیر کرده فرا و مجاهد و ضحاک وغیرهم **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث
قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا مسلم عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت لما
نزلت الآیات من آخر سورة البقرة فی الربوا گفت عائشه هرگاه نازل شد آیتها که در باب ربا است
از اواخر سورهٔ بقره یعنی الذین یأکلون الربوا الآیة قرأها رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الناس
خواند آنها را رسول خدا بر مردم ثم حرم التجارة فی الخمر پس بعد ازان وقت حرام کرد بیع و شرا را در شراب
باب قوله یمحق الله الربوا بمعنی یذهبه است یعنی دور میکند آن را زمخشری گفته دور میکند و هلاک میکند
آخرا لی را که داخل در ربا باشد **حدثنا** بشر بن خالد قال حدثنا محمد بن جعفر عن شعبة عن
سلیمان الاعمش قال سمعت ابا الضحی یحدث عن مسروق عن عائشة انها قالت لما انزلت الآیات
الاواخر من سورة البقرة مروے است از عائشه که گفت وقتی که نازل شد آیتهائے اواخر سورهٔ بقره
خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فتلاهن فی المسجد بیرون آمد از خانه رسول خدا پس خواند
آن آیتها را در مسجد فحرم التجارة فی الخمر پس حرام کرد تجارت را در شراب **باب** فاذنوا
بحرب من الله ورسوله فاعلموا این باب در وے این قول خدا است اول آیت فان لم تفعلوا
فاذنوا بحرب من الله ورسوله پس اگر نکنید قبول قول خدا پس بدانید جنگ از جانب خدا و رسول او فاذنوا بمعنی
فاعلموا مشتق است از اذن بالشی اذا علم بها در بعضے قرأتها فاذنوا بمد است بمعنی فاعلموا بها غیرکم
مشتق از اذن بفتحتین بمعنی استماع یعنی بشنوانید و مروے است از ابن عباس که بمعنی فاستیقنوا بحرب
من الله ورسوله است و مروی است از سعید بن جبیر که گفته میشود روز قیامت ربا خوار ان را بگیرید سلاح
خود را و این تهدید سخت و وعید تمام است روایت کرده است ابن ابی حاتم باسناد خود از حسن بصری

پس آن تصرف جائز است اگر زن بخرد
و سمجھ عقل بود سفیه آنکه از عادت وی
تبذیر و اسراف بود در نفقه و تصرفات
کند بیهوده و بی اندیشه فاذا کانت سفیهة
لم یجز پس اگر باشد زن سفیه جائز نباشد
آن تصرف بدلیل آنکه قال الله تعالیٰ ولا
تؤتوا السفهاء اموالکم فرموده است
خدا تعالیٰ نهید سفیهان را مالهائے
ایشان و منع درین آیة دلالت وارد در
عدم جواز تصرف ایشان چه اگر تصرف
ایشان جائز بود بے منع از ایثار
مال بایشان بیفائده گشتے چه در صورت
عدم ایتاء نیز بذل و اسراف میتوانند کرد
بتصرفات لسانی و باین قایل شد جمهور
و از انس و طاؤس و حسن بصری مرویست
جائز نیست اورا که بدهد از مال خود چیزے
بی اذن زوج و از مالک آمده جائز نیست
مگر از ثلث و نزد امام ابو حنیفه جائز است
مطلقا از مال اگرچه سفیه باشد بدلیلے که در حجر

والان سبب ربا کو را با خواه را شد بجرب از جانب خدا واقع شده اگر اما م عادل باشد شمارا توبه فرمایید از ین کار ربا اگر توبه کرده ید بهتر و گرنه قتل کند ایشانرا **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن منصور عن ابی الضحی عن مسروق عن عائشة قالت لما نزلت الآيات من آخر سورة البقرة قرأهن النبی صلی الله علیه وسلم فی المسجد وحرم التجارة فی الخمر ترجمه معلوم شد واست و معنی این حدیث ذکر کرده است و مناسب ترجمه باب هم نیست واگر بالا ترازین باب نے بود لائق بود و فایده بیان اختلاف متن حدیث است درین حدیث وحرم است در احادیث سابق فحرم ثم حرم است یعنی مراد معنی فا و ثم نیست

باب وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة واگر باشد مقروض صاحب تنگی و چیزے نداشته باشد که اداے قرض کند پس حکم اینست که انتظار کنند تا او را دستگاہی بہم رسد وان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون واگر بخشید قرض را بہتر است برای شما اگر بدانید که بخشیدن نیکو است از انظار این آیت در باب ربوا بنا بر آنست که تعلق دارد بحکم ربوا و مولف تفسیر بعضے کلمات قرآنی باندک مناسبت میکند واخرجی نقل کرده که بنی عمرو گفتند بر بنی مغیره را که بیارید راس مال را گفتند که ما امروز عسرت داریم مهلت دهید که خرما های ما برسد آنها مهلت ندادند پس نازل شد این آیت ابن عباس و شریح گفته اند که تاخیر در دین ربا واجبست و گویند این ناسخ چیزے است که در جاهلیت مقرر بود از فروختن کسیکه دستگاه اداے قرض نداشته اگر چه حر میبود و قیل در ابتداے نیز معمول بود پس منسوخ شد و لیث بن سعد گفته اجیر کرده شود مدیون را اگر قدرت اداے دین نداشته باشد و قضا ی دین از وجه وجوب بماند واین قول زهری است و مروی است از عمر بن عبد العزیز وامام احمد **وقال** لنا محمد بن یوسف این طریق خاص است درین حدیث و محمد بن یوسف شیخ مولف است واین لفظ در روایت غیر ابی ذر است عن سفیان عن منصور والاعمش عن ابی الضحی عن مسروق عن عائشة قالت لما انزلت الآيات من آخر سورة البقرة قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فقرأهن علینا ثم حرم التجارة فی الخمر ترجمه مکرر شده است

باب قوله واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله و بترسید روزی را که رجوع میکنید در آن بسوی خدا جمهور بر آنند که مراد روز قیامت است بعضے گویند مراد روز مرگ است

حدثنا قبیصة بن عقبة قال حدثنا سفیان عن عاصم عن الشعبی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال آخر آیة نزلت علی النبی صلی الله علیه وسلم آیة الربوا گفت ابن عباس آخر آیتی که نازل شده بر پیغمبر خدا آیت ربوا است گفته اند مناسبت اینحدیث بترجمه باب ظاهر نیست مگر آنکه والله اعلم گفته شود که تحذیری که درین آیت واقع شده شامل است اخذ ربا را و لهذا چون نازل شد فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این آیت را ثبت کنید میان آیت ربا و آیت دین و آیت دین نیز معطوف است بر آیت ربا و مربوط است با آن و باید دانست که در نزول آخرین آیتها اقوال متعدده است و نیز روایت است از ضحاک که آخر آیتی که نازل شده همین آیت واتقوا یوما ترجعون فیه است و همچنین مروی است از ابن عباس و تطبیق درین دو قول ابن عباس آنست که این آیت آخرهای آیات منزله در رباست

وقطع برق مقید لساخت این جا باذن شیخ و این در مهلکه قست مطلقا و همچنین از مال زوج اگر تصدق یسیر تصدق کند و زیاده ازان محتاج باذن باشد و در اول کتاب الزکوة گذشت **حدثنا** عبید الله بن سعید قال حدثنا عبد الله بن نمیر بفتح نون و سکون موحده و بضم نون و فتح میم قال حدثنا هشام بن عروة عن فاطمة بنت منذر بن زبیر عن اسماء ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انفقی ولا تحصی فرمود اسما را خرج کن و نگاه مدار مجموع که چیز یکجا جمع بیعنی قال خود را احصا شمردن مراد اینجا جمع و حفظ است فیحصی الله علیک نگاه دارد خدای تعالی بر تو و مدد بکا و تمنی فتوعی فیوعی الله علیک نسبت احصا و ایعا بخدا بطریق مجاز است مراد جزا نمودن عمل است

حدثنا یحیی بن بکیر عن اللیث عن یزید ابن ابی حبیب عن بکیر بتصغیر و تحتین عن کریب مولی ابن عباس ان میمونة بنت الحارث اخبرته انها اعتقت ولیدة ولم تستأذن النبی بتحقیق ام المومنین میمونه خبر داد ابن عباس را که خود آزاد کرد کنیزی را و طلب اذن نکرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما کان یومها الذی یدور علیها فیه پس هر گاه شد روز نوبت میمونه که گشت میکرد آنحضرت بهر سے در آن روز قالت اشعرت گفت میمونه آیا دریافتی یا رسول الله انی اعتقت ولیدتی که من آزاد کردم ولیده خود را قال او فعلت فرمود آیا همچنین است و کرده این عمل قالت نعم گفت اسما گفتم آری آزاد کرده ام قال اما انک لو اعطیتها اخوالک کان اعظم لاجرک فرمود اگر دادی اگر میدادی آن داوری را بخالهای خود هر آئینه بزرگ تر بودی سبب مر اجر ترا و میمونه بنت هند بلالیه است و در روایت اسماعیل اخواتک بمثناة فوقیه بدل لام جمع اخت و

بعضی گفته اند که این آخر آیت قول خداست ویستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة و در روایت از ابی بن کعب رضی الله عنه آخر آیتیکه نازل شده اینست لقد جاءکم رسول من انفسکم الآیة و در تطبیق اقوال تکلفها کرده اند و توانند که هر کس از علم خود خبر داده خصوص چنانکه در مواهب آخرین آیتها یستفتونک است و در احکام آیت ربا و الله اعلم

باب

وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله وا گر ظاهر کنید آنچه در باطن شماست یا نهان کنید حساب میکند شما را خدای دانای نهان و آشکارا فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء پس می بخشد هر کسی را که میخواهد و عذاب میکند کسی را که میخواهد والله علی کل شیء قدیر و خدا بر همه چیز قادر است مسلم از ابی هریره روایت کرده وقتیکه نازل شد این آیت کریمه صحابه گفتند یا رسول الله مکلف شدیم با عمال از نماز و روزه و صدقات و جهاد کردیم آنرا و الآن که این آیت نازل شد بخواطر باطن نیز مواخذه خواهد شد ما طاقت نداریم که از عهده ضبط و محافظت خواطر توانیم بر آمد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا میخواهید که بگوئید چنانکه اهل کتاب گفتند پیش از شما که شنیدیم و نا فرمانی کردیم بلکه گوئید شنیدیم و اطاعت کردیم غفرانک ربنا و الیک المصیر طلب مغفرت میکنیم ترا ای پروردگار ما و بسوی تست بازگشت چون اینچنین کردند خداوند مهربان این آیت فرستاد لا یکلف الله نفسا الا وسعها تکلیف نمیکند خدا هیچ نفسی را مگر آنچه در وسع و طاقت اوست پس نسخ کرد آنرا و آحدیے آورده صحابه که این را گفتند ابوبکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف و معاذ بن جبل و جمعی از انصار بودند رضی الله عنهم گفتند هیچ آیتی سخت تر ازین بر ما نازل نشده پس گفتند سمعنا و اطعنا بودند باینحال تا یکسال پس بفرستاد خدای عز و جل فرج در آیت بقول خود لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس نسخ کرده آیت سابق را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم یعملوا او یتکلموا به یعنی بتحقیق خداوند در گذشت از امت من چیزیکه حدیث کند نفس ایشان مادامیکه عمل نکنند یا بزبان نیاورند نقل است از ابن عباس که این آیت منسوخ نشده است و وجهش آنست که این آیت خبر است و اخبار منسوخ نمیباشد و نه ناسخ بعضے گفته اند کسیکه زعم کرده که اخبار ناسخ و منسوخ نمیباشد فقد الحد و جهل و تحقیق آنست که اخبار بسیار است که متضمن میباشد حکمی را پس منسوخ و ناسخ میتواند شد و آنکه خبر محض است چنانکه اخبار و حکایت از افعال و اطوار امم سابقه ناسخ و منسوخ نمیباشد بعضے گویند مراد از نسخ درین حدیث تخصیص بسیار است که متقدمین اطلاق کرده اند نسخ را بمعنی تخصیص در تفسیر ابن ابی حاتم آورده از ابن عباس که این آیت منسوخ نشده که جمع میکند خدا بندها را روز قیامت میگوید که خبر دهم شما را چیزیکه اخفا کردید از آنچه ملائکه مطلع نشده بودند و اخل نامه اعمال نکرده اند پس مومنان را خبر میدهد و مے بخشد و اهل ریب را میگیرد و عذاب میکند اینست معنی یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء

حدثنا

محمد قال حدثنا النفیلی قال اخبرنا مسکین عن شعبة عن خالد الحذاء عن مروان الاصفر عن رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم وهو ابن عمر مبهم آورده اورا بعد از ان توضیح کرد که آن ابن عمر است کرمانی گفته که این توضیح از راوی مروان است تا آنکه یاد آورد پس از فراموشی و جزم کرده که عبد الله بن عمر است و آنکه در روایت دیگر جسته آورده تواند که پیش

و تستدیر موصد قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا یونس عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد سفرا اقرع بین نسائه فایتهن خرج سهمها خرج بها معه

آنحضرت چون اراده کردی سفر را قرعه می انداخت میان زنان خود فایتهن خرج سهمها خرج بها معه پس هرکدام از ایشان که برای آمدی قرعه وی همراه آوردی

و کان یقسم لکل امراة منهن یومها و لیلتها و بود آنحضرت که بخش میکرد و نگاه میداشت مر هر زنی را از زنان خود روز نوبت آنرا و شب آنرا یعنی مقرر میداشت هر روز و شب آن برای یکان زنی بر نوبت میگذرانید در خانهاے زنان غیر ان سودة

بنت زمعة وهبت یومها و لیلتها لعائشة زوج النبی جز آنکه سوده که نیز از امهات المومنین است بخشیده بود روز نوبت خود و شب خود را برای عائشه جفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تبتغی بذلک رضاء رسول الله طلب میکرد باین بخشودی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

باب

بمن یبداء بالهدیة بکدام کس آغاز کرده شود بهدیه و بخشیدن داده شود نزد تعارض در استحقاق وقال بکر عن عمرو عن بکیر عن کریب مولی ابن عباس ان میمونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم اعتقت ولیدة لها فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم لو وصلت

قد نسخت وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه الآیة یعنی منسوخ شده است این آیت بقوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها این قول ابن عمر بنسخ بمعنی عفو و صفح است یا باعتبار آنکه خبر متضمن حکمی است چنانکه مذکور شد

باب

آمن الرسول بما انزل الیه من ربه الخ ایمان آورد رسول خدا بچیزیکه نازل کرده شده بسوی او از جانب پروردگار او خبر داده خدا از جانب پیغمبر صلی الله علیه وسلم اگر گوئی چرا نگفت آمن الرسول بالله و در مومنان گفت کل آمن بالله گوئیم کفر محال است که از پیغمبر صادر شود و محال نیست از مسلمانان کذا قال النووی حاصل آنست که ذکر بعنوان رسول مغنی است که گوئیم آمن بالله از آنکه کفر ممتنع است از رسول هرکه باشد بخلاف عنوان مومن که در حق او کفر و ارتداد ممتنع نیست پوشیده نماند که از رسول عدم ایمان بانچه منزل است بروی نیز محال است یا آنکه در ما انزل الیه ایمان بالله نیز داخل است و بر آن وجه که والمومنون معطوف است بر الرسول و ضمیر جمع که آنرا حذف بتنوین در کل آورده راجع بر رسول و مومنون همه است و در انجا خود ایمان بالله تصریح یافته و برین تقدیر نکته در افراد آمن الرسول بما انزل اجمالا بعد از تعمیم اشارتست به پیغامبر و تفاوت ایمان رسول که عیانی است و ایمان مومنان که استدلالی است قوله کل آمن بالله یعنی همه ایمان آورده اند بوحدانیت ذات بجمیع اسما و صفات کامله قوله وکتبه ورسله مراد کتابهائی است که منزل است بر همه رسولان اگرچه بعضی از احکام محکم الهی منسوخ شده و ایمان بوجود ملائکه مقربین و سایر انبیا و ایمان به پیغمبر که همه از جانب حق آمده بصدق و راستی احکام الله بیان کرده اند قوله لا نفرق بین احد من رسله یعنی میگویند که فرق نمیکنیم در نفس رسالت و صداقت انبیا قوله غفرانک طلب میکنیم آمرزش ترا ای خداوند قوله لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفس عام است ملک و جن و انس را وسع آنچه گنجایش دارد و تنگی نمیکند بر آنها قوله لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت مر آن نفس را ثواب چیزی که کسب کرده از نیکیها و بر آن نفس است عقاب چیزی که اکتساب کرده از بدیها در کسب و اکتساب فرق است از آنکه زیادتی لفظ دلالت میکند بر زیادتی معنی و نسبت کرد کسب را به نیکیها و اکتساب را به بدیها در بیضاوی گفته از آنکه در اکتساب اعتمال است یعنی زیادتی عمل و چون شر مقتضای نفس است و منجذب است بآن پس در تحصیل آن بجدتر خواهد بود بخلاف خیر درین تقریر گویا اشارتست که زیادتی در شر باعتبار متعلقات است و اگرنه تکلف و تعمل در کسب خیر بیشتر است از آنکه خلاف مقتضای طبع اوست پس رنج و کلفت در ان بیشتر خواهد بود قوله ان نسینا او اخطانا نسیان بمعنی سهو و غفلت است و خطا ضد ثواب و گناهی که بعمد او واقع شود و بعضی تفسیر کرده باینکه اگر فراموش کنیم از آنچه فرض کرده یا ارتکاب کنیم آنچه حرام است مواخذه مکن بر ما گفته اند از بنی اسرائیل کسی که گناهی بسهو و نسیان کردی زود بعقوبت گرفتار میشد پس حرام میشد بر ایشان مطاعم و مشارب بقدر آن پس امر کرد و تعلیم نمود خداوند رسول خود را و مومنان را که استغفار نمایند از عقوبت و مواخذه بر گناهی که بسهو و نسیان کنند نکیت اگر گویند سهو و نسیان ازین امت مرحومه برداشته شده است چنانکه فرموده رفع عن امتی السهو والنسیان چه احتیاج این دعا است عینی در تقریر جواب گفته مراد استدامت و ثبات بر آنست چنانکه در اهدنا الصراط المستقیم انتهی وفیه ما فیه ومیتوان گفت که قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفع عن امتی السهو والنسیان بعد ازین دعا و قبول

باب قبول الهدیة

باب قبول الهدیة [illegible] قبول کنند هدیه را از کسی برای سببی چون العمر آن یعنی رشوت و بودن آن [illegible]

[illegible] و قال عمر بن عبد العزیز کانت الهدیة فی زمن رسول الله و گفت عمر بن عبد العزیز بود هدیه در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هدیة یعنی آنچه مردم میفرستادند بآنحضرت بطریق هدیه فالعنی بود در معنی هدیه چه احتمال نداشت میل از آنحضرت از حق بوجهی و همچنین در زمان خلفاء راشدین والیوم رشوة و امروز هدیه که بعمال و حکام فرستند رشوة است و تشنیعش را که ثابت شده در ترمذی حدیث ابن عمر در لعن دهنده و گیرنده آن و تصحیح نموده آنرا عسقلانی و از شارح ابوبکر بن العربی نقل کرده چیزیکه بهدیه فرستاده شود خالی نیست از آنکه قصد کرده شود بدان دوستی مهدی الیه یا امداد و اعانت وی یا مال وی اول افضل است و ثالث جائز زیرا چه توقع کرده میشود بدان زیادتی بر وجه جمیل و مستحب بود نزد احتیاج و عدم تکلف مهدی و گرنه مکروه بود و اما ثانی پس اگر برای معصیت بود حلال نیست و آن رشوت است و اگر برای طاعت بود مستحب بود و اگر برای جائز بود جائز و لیکن اگر مهدی الیه حاکم نباشد و مطلوب اعانت برای دفع ظلم یا ایصال حق بود جائز باشد و لیکن مستحب است مر او را ترک اخذ و اگر حاکم بود حرام است انتهی ملخصا

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عبد الله بن عباس اخبره انه سمع الصعب بن جثامة اللیثی وکان من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یخبر انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمار وحش وهو بالابواء

شنید ابن عباس صعب بن جثامه را و بود وی از یاران آنحضرت بجائیکه خبر میداد که وی هدیه فرستاد برای آنحضرت گورخری در حالیکه آنحضرت در موضع ابواء بود و ان

آن باشد قوله علی الذین من قبلنا مراد یهود اند که مامور شده و برایشان حکم بود چنانکه پنجاه نماز در روزی بود آنها فرض بود و زکات ربع مال و اگر نجاستی بجامه می رسید آنرا می بریدند و اگر کسے بلقب گناه کردی روز انه بر در او نوشته پیدا شدی و دیگر دشوار قوله ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به و بر مدار از ما چیزے که تاب نیست ما را با آن در مراد از ان چیز مختلف قول است اول اعمال شاقه دوم عذاب سیوم مواخذه بر حدیث نفس و وسوسه چهارم شدت شهوت پنجم نسیان است که منجر بزنا میگردد پنجم ادا حق محبت خدا حکایت کرده اند در روزی ذو النون تکلم کرد در ان بار و کسی از غم و اندیشه آن در مجلس وفات یافت ششم شماتت اعدا هفتم فرقت و قطیعت قوله واعف عنا یعنی در گذر از تقصیرات ما و اغفر لنا و بپوش بر ما و در سواکن وارحمنا با نواع رحمتهای دنیا و آخرت انت مولانا توئی مددگار ما فانصرنا علی القوم الکافرین و یاری ده ما را بر کافران و منکران دین و وحدانیت خود قال ابن عباس اصرا عهدا مراد از اصر در قول خدا ولا تحمل علینا اصرا عهد میثاق است و طاقت قیام با آن نداریم و نیز در تفسیر اصر از ابن عباس منقول است که مسخ مکن قرده و خنازیر و یقال غفرانك مغفرتك فاغفر لنا یعنی غفران و مغفرت هر دو مصدر است بیک معنی

حدثنی

اسحق بن منصور قال اخبرنا روح قال اخبرنا شعبة عن خالد الحذاء عن مروان الاصفر عن رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال احسبه ابن عمر ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه روایت کرده مروان اصفر که او را احمر هم میگویند از مردے از یاران پیغمبر خدا گفت مروان گمان دارم که آن مرد عبد الله بن عمر است گفت این آیت کریمه ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه قال نسختها الایة التی بعدها گفت ابن عمر نسخ کرده آنرا آیتے که بعد از آن است و آن قوله تعالے لا یکلف الله نفسا الا وسعها این همان سابق است که بطریقی دیگر آورده و سخن که در آن بتفصیل گذشته

بسم الله الرحمن الرحیم سورة ال عمران

یعنی این تفسیر سوره آل عمران است در روایت غیر ابی ذر تسمیه واقع نشده تقاة وتقیة واحدة یعنی هر دو لفظ مصدر است بمعنی محافظت و ترس صر برد صر بکسر صاد و تشدید رای مهمله بمعنی برد است که در قول خدا است کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا شفا حفرة مثل شفا الرکیة وهو حرفها شفا بفتح معجمه حفره بضم مهمله و سکون فا و فتح را و رکیه بفتح را و کسر کاف و تشدید یای تحتیه بمعنی چاه اشارت کرده بسوے قول خدا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها و بودید شما ای مسلمانان مشرف بر کناره دوزخ که بیفتید در آن بسبب کفر پس بر آورد شما را خدا از ان بتوفیق ایمان تبوئ بمعنی تتخذ معسکرا یعنی میگیری لشکرگاه قوله تعالی واذ غدوت من اهلك تبوئ المؤمنین مقاعد للقتال والله سمیع علیم خطابست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم معنی آنست که یاد کن وقتے که بر آمدی از حجره عایشه در حالی که فرود مے آری و آماده میکنی مسلمانان را جاهای قتال و خدا شنوا است گفتار شما را و دانا است اسرار شما را المسوم الذی له سیماء بعلامة او بصوفة او بما کان اشارتست بقول خدا یمددکم ربکم بخمسة الاف من الملائکة مسومین یعنی مدد میکند شما را پروردگار شما به پنج هزار فرشتها در حالی که اعلام کرده شده اند و ممتاز اند بعلامتی که پشم بر گردنهای اسپان بسته اند یا برنگی خاص که اسپان ایشان داشته اند مروی است که همه ابلق بودند و نیز در آیتی دیگر واقع شده والخیل المسومة

قال مسلم ابن عبد الله ... الا جلست فی بیت ابیك او امك ... فقال ابن اللتبیة هذا لکم وهذا اهدی الی

گفت ابن حجر عامل گردانید آنحضرت مردی را از قبیله ازد که گفته میشد او را ابن اللتبیة بگرفتن زکوة با آن نحو ضبط کرده ... و ثابت است در نسخه شیخ المحدثین علیه الرحمه ابن اتبیه بضم همزه و سکون فوقیه و کسر موحده و فتح تحتیه مشدده و بلام بدل همزه بضم لام و فتح آن یا بفتح فوقیه و سکون آن نیز آمده کرمانی گفته اصح بلام و سکون فوقیه است نسبت بمعنی لتب که قبیله معروف است انتهی و بعضے گویند لتبیه نام مادر او است فلما قدم قال هذا لکم وهذا اهدی لی پس هرگاه قدم آورد از آنجا گفت این مال برای شما فقرا مسلمانان است و این مال هدیه داده شده بسوی من ذال فرد آنحضرت وقتیکه شنید این کلام از وی فهلا جلس فی بیت ابیه او بیت امه فینظر ایهدی الیه ام لا پس چرا ننشست این عامل در خانه پدر یا مادر خود پس ببیند که آیا هدیه فرستاده میشود بسوی وی یا نه یعنی اگر عامل نمی بود نمی فرستادند بوے هدیه گویا عیب کرد بر ابن لتبیه قبول هدیها هنگام عامل بودن و تجویز نکرد تملك آن یا آنکه گردانید آنرا در بیت المال ولیکن اگر اذن طلبد عامل از امام و وی هدیه او را جائز باشد چنانچه در قصه معاذ که آنحضرت تجویز کرد هدیه او را تا قبض گردانید این حکم را بعد از ابی بکر رضی الله عنه والذی نفسی بیده لا یاخذ احد منها شیئا الا جاء به یوم القیامة یحمله علی رقبته سوگند بکسی که ذات من بدست او ست نمیگیرد هیچ یکی از ین مال چیزی را مگر آنکه می آید با وی روز قیامت برداشته که بر میدارد آنرا بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد آن مال شتر باشد مر او را و در آن مال آواز شتر او بقرة له خوار اگر باشد گاوے باشد مر او را آواز گاو او شاة تیعر یعنی گوسفندی که آواز کند ... یا اینا عفیرة الطیبة پس برداشت آنحضرت

یعنی مسوم اسپی است که و را نشانی است که وارد از غزوه و تحمل یا پشمینه یا پرچه باشد ربیون الجمیع واحد ربی یعنی ریبون جمع ربی است در قول خدای وکاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر گفت اخفش الربی واحد یعنی ربیون است و را بی منسوب بربی است و کسره را ربی اتباع است از تغیرات نسبت است یعنی گشتند مردان ربانی بسیار تحسونهم باذنه یعنی قتل میکردید ایشانرا لوکانوا غزی بمعنی غزاة جمع غازی یعنی غزاکه در آیه کریمه واقع است وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا غزی لوکانوا عندنا ما ماتوا و گفتند منافقان برای برادران خود وقتیکه سفر کردند و بودند غازیان اگر میبودند نزد ما نمی مردند سنکتب یعنی سنحفظ است و این تفسیر بلازم است از آنکه حفظ و ضبط لازم کتابت است و اشارتست باین آیه کریمه لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء سنکتب ما قالوا نزلا ثوابا و تفسیر کرده نزلا را که در آیه واقع است نزلا من عند الله بعضی از مفسران بضیافت تفسیر کرده اند و ضیافت بمعنی ثواب خواهد بود و نزل بسکون و ضمها آنچه پیش مهمانی که از سفر آید بگذارند و یجوز و منزل من عند الله کقولك انزلته یعنی تواند که نزل که مصدر است بمعنی منزل اسم مفعول باشد از انزال چنانکه میگویند انزلته فرود آوردم او را در منزل وقال مجاهد والخیل المسومة المطهمة الحسان و تفسیر کرده مجاهد خیل مسومه را بفربه نیک وقال ابن جبیر وحصورا لا یاتی النساء و گفت ابن جبیر حصور آنکه نمیرسد زنان را بالطبع چنانکه عنین یا از راه مجاهده نفس و همین معنی ستوده مراد است و بیشتر کسیکه مصدقا بکلمة من الله وسیدا وحصورا ونبیا من الصالحین وقال عکرمة من فورهم من غضبهم یوم بدر یعنی فورهم که درین آیت بلی ان تصبروا وتتقوا و یاتوکم من فورهم ومی آیند مشرکان روز احد از خشمی که از غزوه بدر گرفته بودند بمعنی غضب است بیضاوی گفته من فورهم من ساعتهم وقال مجاهد یخرج الحی و گفته است مجاهد در تفسیر این آیت کریمه النطفة تخرج میتة و یخرج منها الحی نطفه آدمی بیرون آید در حالی که میت است و می برآید از وی زنده که مولود است و این تفسیر از بسیاری از صحابه و تابعین منقول است در تفسیر ابن کثیر آورده یخرج الحبة من الزرع والزرع من الحبة والنخل من النواة والنواة من النخلة والمومن من الکافر والکافر من المومن والدجاجة من البیضة والبیضة من الدجاجة الابکار اول الفجر والعشی میل الشمس اراه الی ان تغرب پس هر دو کلمه که درین آیت است فسبح بالعشی والابکار یعنی تسبیح کن خدا را بروز و شب و مراد نماز پنجگانه ابکار بمعنی اول صبح است و عشی بمیل کردن آفتاب است گمان دارم که تا غروب کند

باب منه آیات محکمات

این باب در تفسیر این قول خدا است اول آن اینست هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب یعنی خدا آنکس است که فرستاده بر تو قرآن را بعضی از آن آیتها ی بعنی در عبارت آن ابهامی و اجمالی نیست هن ام الکتاب آن آیتها اصل و مرجع کتاب است که رد کرده میشود غیر آن بسوی آنها در صحت معنی و مسائل آن بحسب شرع و اخر متشابهات اند که واضح نیست مقصود از آنها از جهت اجمال و ابهام چنانکه الم و دیگر حروف مقطعه و مخالفت ظاهر المعانی با احکام مقرره شرع چنانکه ید الله و استوا بر عرش اینست معنی آیت که مفسران گفته از تحقیق گفته است خطابی محکم آنست که شناخته میشود نظر بمعنی آن و بواضح الدلایل آن معانی باطن متشابه چیزی که پوشیده است معانی فهم نمیشود از لفظ آن و مدرک نمیشود حکم آن و آن بر دو نوع است یکی آنکه اگر رد کنند آنرا بمحکم معنی آن شناخته میشود نوع دیگر آنکه راه نیست بسوی

الجزء العاشر شیخ الاسلام کتاب الهبة

موهوب لهیش از قبض موهوب یا موهوبه پیش از قبض موعود و حکم آن اختلافیست اما هبه پس صحیح نیست بدون قبض نزد اکثر فقها از تابعین و آن قول ابوحنیفه و شافعی و احمد است ولیکن نزد احمد این در مکیل و موزون است و در غیر آن صحیح است بدون قبض در صحیح و نزد مالک تمامیت میشود بلکه در آن پیش از قبض چنانکه در بیع و استدلال کرده اند علمای حنفیه و شافعیه در اشتراط قبض بحدیث عائشه رضی الله عنها که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بخشید او را بیست وسق از مال خود که بهایه داشت پس چون حاضر شد او را ... الصلاة والسلام ... نیست هیچ یکی از مردم دوست تر بسوی من از تو و بتحقیق من داده بودم ترا بیست وسق پس اگر بریده و گرفته آن را شد آن مقدار برای تو وگرنه امروز مال وارث است و آن دو برادر و دو خواهر تواند الحدیث و استدلال کرده صاحب هدایه بحدیث لا یجوز الهبة الا مقبوضة یعنی گفته این حدیث منکر و بی اصل است و آن از قول ابراهیم نخعی است چنانچه روایت کرده عبدالرزاق از وی در مصنف خود و اما وعده پس نزد جمهور لازم نمیگردد از آن چیزی و نمیرسد رجوع در آن ولیکن خلف در وعده حرام است چنانکه در اشباه نقل کرده و نیز آورده که لازم میشود وعده مگر وقتیکه معلق باشد ...

و توقف بر معنی آن ورزیده‌ایم که اتباع میکنند اهل زیغ و ضلالت پس ابطال میکنند معنی آنرا و نمی‌پسندند بلکه آن پس در شک می افتند در آن و مبتلا میشوند بآن مؤلف میگوید قال مجاهد الحلال والحرام گفته است مجاهد که مراد از محکمات حلال و حرام است یعنی آیاتی که بی شبهه از آن حلال و حرام معلوم شده و اخر متشابهات یصدق بعضه بعضا تفسیر متشابهات است یعنی بعضی یکدیگر تشابهی دارند و معنی یکی وقتی درست و صادق باشد که موافق بود بمعنی دیگر و مخالفت نداشته باشد کقوله تعالی وما یضل به الا الفاسقین چنانکه فرمودهٔ خدا است و گمراه نمیکند خدا بکتاب مگر فاسقان را حمل میکنند معانی آنرا بر خلاف آیات دیگر که محکم اند برای گرفتاری و گمراهی مردم و کقوله جل ذکره ویجعل الرجس علی الذین لا یعقلون و میگرداند خدا غضب و خذلان بر کسانیکه در نمی یابند فرمودهٔ خدا و رسول خدا را و کقوله والذین اهتدوا زادهم هدی و آنکسانیکه هدایت یافته اند و راسخ اند در علم زیاده کرده ایشان را از روی هدایت که تصدیق کرده اند متشابهات را بآنکه همه از نزد خدا است و وی تعالی داناتر است بمراد آن زیغ بمعنی شک است اشارتست بآنچه درین آیت است فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه اما کسانیکه در دلهای آنها شک و ضلالت است پس اتباع میکنند چیزی را که متشابه است از آن و حمل میکنند بر عقاید باطله خود وابتغاء الفتنة المشتبهات از برای طلب فتنه و ابتلای مردم و آن اهل بدعت و ملاحده اند والراسخون فی العلم یعلمونه یقولون آمنا به و راسخان در علم و ایمان میدانند که مقصود از آن امتحان اهل علم و ابتلای ایشان است که بقصد بی دانش در آن خوض بکنند میگویند ایمان آوردیم بآنچه مراد خدا است از متشابهات کل من عند ربنا هر یکی از آیات محکمه و متشابه از نزد پروردگار ما است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا یزید بن ابراهیم التستری عن ابن ابی ملیکة عن القاسم بن محمد عن عائشة رضی الله عنها قالت تلا رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه الآیة گفت عائشه خواند رسول خدا این آیت را هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله الی قوله اولوا الالباب معنی آیت بتفسیر که ماسبق واضح شده است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه فرمود رسول خدا فاذا رایت الذین یتبعون ما تشابه منه پس وقتیکه به بینی ای مخاطب آنجماعه را که اتباع کرده اند چیزی که متشابه است از قرآن فاولئک الذین سمی الله پس آنها کسانی اند که نامیده است خدا آنها را یعنی اهل زیغ و ضلالت فاحذرهم پس حذر کن از صحبت آنها ابن عباس گوید مراد خوارج اند و اول بدعتی که در دین اسلام پیدا شد بدعت خوارج بود و در روایت غیر کشمیهنی فاحذروهم بصیغهٔ جمع است خطاب با ست است **باب** وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم این باب در تفسیر این آیت است و این اخبار است از خدا از قول زن عمران مادر مریم علیهما السلام بتحقیق من پناه میدهم مریم را و ولد او را که عیسی است از شیطان رانده شده و حق جل شانه این دعای او را مستجاب گردانیده چنانکه معلوم شود **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا فرمود ما من مولود یولد الا

الجزء العاشر تيسير الاسلام كتاب الهبة

چه قبض رسول قایم است بمقام قبض مهدی له و نزد جمهور انتقال نمیکند هدیه بملک مهدی له مگر بقبض خودش یا وکیل وی فهی لورثته پس آن هدیه مر وارثان مهدی له را است زیرا چه تمام شده هدیه بقبض وان لم تکن فصلت فهی لورثة الذی اهدی و اگر نباشد که جدا گشته از نزد مهدی و قبض نکرده آنرا مهدی له پس آن هدیه مر وارثان کسی است که فرستاده زیرا چه هنوز تمام نشده بود که مرد و قال الحسن ایهما مات قبل فهی لورثة المهدی له اذا قبضها الرسول و گفت حسن بصری هر کدام ازین دو کس که بمیرد پیش از دیگر پس آن هدیه مر وارثان مهدی له را است اگر قبض کرده آن را کسی که میانجی است میان ایشان از جانب مهدی باشد یا از جانب مهدی له و این در معنی ملخص قول عبیده **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان ابن عیینة قال حدثنا ابن المنکدر محمد قال سمعت جابرا قال قال لی النبی صلی الله علیه وسلم لو جاء مال البحرین اعطیتک هکذا گفت جابر فرمود مرا آنحضرت اگر بیاید مال بحرین که بلفظ تثنیه موضعی است میان بصره و عمان بدهم ترا همچنین اشارت کرد بکف دو دست ثلاثا اشارت کرد و گفت بکذا سه بار فلم یقدم حتی توفی النبی پس نیامد مال بحرین تا آنکه میرانیده شد آنحضرت صلی الله

والشيطان يمسه حين يولد نيست هيچ زائيده شده که زاده ميشود مگر آنکه شيطان مس ميکند او را هنگامے که زاده ميشود فيستهل صارخا من مس الشيطان اياه پس گريه ميکند آواز بلند از مس کردن شيطان او را الا مريم وابنها مگر مريم و پسر او عيسي که ايشان را مس نکرده است ثم يقول ابو هريرة واقرؤا ان شئتم پس ميگفت ابو هريره بخوانيد آيت قرآن را اگر خواهيد واني اعيذها بك وذريتها من الشيطان الرجيم

باب

قوله تعالى ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم لا خير تحقيق کسانيکه مبادله ميکنند بعهد خدا يعني بچيزے که عهد کرده بود بر آن از ايمان برسول و نصرت دين او چنانکه ميگفت والله لتؤمنن به ولتنصرنه متاع قليل يعني دنياے فاني نصيبے نيست مر آنها را در آخرت مولف بي خلاق را تفسير کرده بخير اليم مولم موجع من الالم يعني اليم بروزن فعيل بمعني اسم فاعل است بيان کرده مولم را بموجع يعني دردناک مشتق از الم وهو في موضع مفعل يعني فعيل بمعني مفعل بسيار کم آمده

حدثنا حجاج بن منهال قال اخبرنا ابو عوانة عن الاعمش عن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف يمين صبر گفت ابن مسعود فرمود رسول خدا کسے که سوگند خورد بسوگند صبر يعني حبس است يعني نگهداشت و حبس کرد خود را بر سوگند يقتطع بها مال امرء مسلم تا قطع کند بآن مال مردي مسلمان را لقي الله وهو عليه غضبان ملاقات کند خدا را و حال آنکه خدا بر وي خشمناک است فانزل الله تصديق ذلك پس فرستاد خدا تصديق اين قول رسول را اين آيت ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم في الآخرة الى آخر الآية قال فدخل الاشعث بن قيس گفت ابو وائل پس در آمد اشعث بن قيس وقال ما يحدثكم ابو عبد الرحمن و گفت چه ميگفت شما را ابو عبد الرحمن کنيت عبد الله ابن مسعود است قلنا كذا وكذا گفتيم چنين و چنين قال في انزلت گفت اشعث در شان من نازل شده است كانت لي بئر في ارض ابن عم لي بود مرا چاهي در زمين عم زاده من و وي منکر شد قال النبي صلى الله عليه وسلم بينتك او يمينه فرمود پيغمبر خدا گواه تو بايد يا سوگند او قلت اذا يحلف يا رسول الله گفتم در ينوقت که بر وي حلف لازم آمد سوگند ميخورد اي رسول خدا فقال النبي صلى الله عليه وسلم من حلف على يمين صبر يقتطع بها مال امرء مسلم وهو فيها فاجر پس فرمود رسول خدا کسيکه سوگند خورد بر يمين صبر که قطع کند بآن سوگند مال مردي مسلمان را و حال آنکه او در آن يمين عاصي و دروغ گو است لقي الله وهو عليه غضبان ترجمه معلوم شده در مشکوة از حديث ابي داود و ابن ماجه از قيس بن اشعث آورده قال كان بيني وبين رجل من اليهود ارض فجحدني فقدمته الى النبي صلى الله عليه وسلم الحديث و همچنين در تفسير در منثور آورده دو قول ديگر يکے از آن دو قول آنچه در حديث لاحق مذکور است و در سبب نزول گفته والله اعلم

حدثنا علي هو ابن ابي هاشم سمع هشيما قال اخبرنا العوام بن حوشب عن ابراهيم بن عبد الرحمن عن عبد الله بن ابي اوفى رضي الله عنهما ان رجلا اقام سلعة في السوق مروي است از عبد الله بن ابي اوفى که تحقيق مردے آورد چيزي در بازار فحلف بها لقد اعطى بها ما لم يعطه پس سوگند خورد که تحقيق داده شده است بآن سلعه چيزي که داده نشده است الخ

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الهبة

انشاء الله تعالى

باب كيف يقبض العبد والمتاع

چگونه قبض کرده شود بنده مملوک که هبه کرده شده و متاعي که موهوب است و آن بگذاشتن آنست بموهوب له کرد آوردن وي آن را اگرچه بي امر صريح مالک باشد در مجلس و اکتفا کند بدلالت ايجاب و اگر از سابق بدست وي باشد کفايت کند و حاجت نشود که از وي باز ستانند و باز گذارند وقال ابن عمر كنت على بكر صعب فاشتراه النبي و گفت ابن عمر بودم من سوار بر شتر تند و سرکش پس خريد آنرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم از عمر رض وقال هو لك و فرمود اين شتر مر تراست يا عبد الله بخشيد ابن عمر را کفايت کرد بقبض سابقي و در باب اذا اشترى شيئا فوهبه من ساعته از بيوع گذشت

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة قال قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبية گفت قسم بخشش کرد آنحضرت قباها را و کسم

بضم همزه و فتح طاء مهمله و کسر آن خوانده اند بلفظ مستقبل و ماضی حاصل آنکه در قیمت آن دروغ گفته و سوگند خورده
لیوقع فیها رجلا من المسلمین تا اندازد و در آن قیمت مردی را از مسلمانان فنزلت ان الذین یشترون بعهد
الله وایمانهم ثمنا قلیلا الی آخر الآیة اگر گوئی حدیث سابق دلالت کرد که نزول آیت مذکور در حق چاه بود و
ازینجا معلوم شد که در حق سلعه و بازار بوده گوئیم این آیت بعبد الله بن ابی اوفی رسیده بود مگر در سیوقت پس
گمان کرد که در حق همین سلعه نازل شده و هر دو قضیه در یکوقت واقع شده است و ابو وایل را بعد از قضیه چاه
رسیده و پس دانسته که در حق همین نازل شده و **حدثنا** نصر بن علی بن نصر قال حدثنا عبد الله بن
داود عن ابن جریج عن ابن ابی ملیکة ان امرأتین کانتا تخرزان فی بیت او فی الحجرة مروی است از ابن ابی
ملیکه بدرستی که دو عورت بودند که میدوختند موزه در خانه یا در حجره تخرزان مشتق از خرزه است بخاء معجمه
وسکون راء و زای در آخر بمعنی دوختن موزه و مانند آن حجره بحای مهمله مضموم وسکون جیم و راء خلوتخانه
جدا از خانه فخرجت احداهما وقد انفذ باشفا فی کفها پس بیرون آمد یکی از آن دو زن و حال آنکه خلانده
شده درفش در کف دست آن انفذ مشتق از انفاذ بمعنی گذرانیدن است اشفا بکسر همزه وسکون شین معجمه و فاء غیر منصرف
بمعنی آلت دوختن موزه دوزان فادعت علی الاخری پس دعوی کرد بر زن دیگر که وی خلانده فرفع الی ابن
عباس پس بردند این معامله بسوی ابن عباس فقال ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس گفت ابن عباس فرموده رسول خدا لو یعطی الناس بدعواهم لذهب دماء قوم واموالهم اگر
داده شوند مردم مدعی بمجرد دعوی ایشان هر آینه میرود خونهای مردم و مالهای ایشان ذکروها بالله و
اقرؤا علیها یاد دهید زن مدعا علیها را سوگند بخدا و بخوانید بروی ان الذین یشترون بعهد الله یعنی بترسانید
او را از سوگند دروغ که موجب عذاب آخرتست فذکروها فاعترفت پس تذکیر کردند پس اعتراف کرد
بخیانت و سوگند نخورد فقال ابن عباس قال النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت ابن عباس فرموده است
پیغمبر خدا الیمین علی المدعی علیه سوگند بر مدعی علیه است **باب** قل یا اهل الکتاب تعالوا الی
کلمة سواء بیننا وبینکم ان لا نعبد الا الله گوای رسول من ای اهل الکتاب بیائید بسوی کلمه
که برابر است میان ما و میان شما اینکه نپرستیم مگر خدا را که حاصل کلمه لا اله الا الله است سواء قصدا
تفسیر کرده بقصد که بمعنی عدل است یعنی برابریم ما و شما در آن **حدثنا** ابراهیم بن موسی عن
هشام عن معمر ح وحدثنی عبد الله بن محمد قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن
الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة قال حدثنی ابن عباس قال حدثنی ابو سفیان
من فیه الی فی گفت ابن عباس حدیث کرد مرا ابو سفیان از دهان خود بسوی دهان من یعنی مشافهه
شارحان گفته اند نگفت الی اذنی با آنکه سخن متوجه بگوش میباشد نه بجانب دهان از جهت اشارت بآنکه
وی متمکن بود در شنیدن بحیثیتی که جواب میداد اگر احتیاج بجواب میشد قال انطلقت فی المدة التی کانت
بینی وبین النبی صلی الله علیه وسلم گفت رفتم در زمانی که بوده مصالحه میان ما و میان پیغمبر خدا یعنی
صلح حدیبیه قال فبینا انا بالشام گفت پس در اثنای آنکه من بشام بودم اذ جیء بکتاب من النبی

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الهبة

پس در آمد مخرمه بمنزل شریف فقال ادخل
بی الیه پس گفت مخرمه در آی بمحل سرا
شریف پس بخوان آنحضرت را برای من
مسور گوید پس بزرگ دانستم این امر را پس
گفت مخرمه ای پسر که من آنحضرت جبار نیست
قال فدعوته له فخرج الیه وعلیه قباء منها
گفت مسور پس خواندم آنحضرت را برای
مخرمه پس برآمد بسوی وی و حال آنکه بر آنحضرت
قبائی بود از آن قباها فقال خبأنا هذا لک
پس فرمود نگاه داشته بودم پوشیده داشته بودم
این را برای تو قال فنظر الیه گفت
مسور پس دید مخرمه بسوی قبا فقال رضی
مخرمة پس گفت راضی شد مخرمه احتمال دارد
که این قول مخرمه باشد یا کلام شریف بطریق
استفهام و قبض مخرمه اگرچه در حدیث مذکور
نیست ولیکن مفهوم میشود از ذکر رضا و
همچنین کیفیت قبض از سیاق که ظاهر است
در آوردن آنحضرت و گرفتن مخرمه این
منقول را در کتاب اللباس تتمه کلام در بحث
بیاید ان شاء الله تعالی **باب** اذا وهب هبة
فقبضها الآخر ولم یقل قبلت چون بخشید
کسی بخششی پس قبض کند آن را دیگری که بوی
هبه کرده و نگوید وی بزبان خود که قبول
کردم تمام گردد هبه زیرا چه قبض درینجا
بایجاب واهب بمنزله قبول است و برین اند
اکثر علما و نزد شافعی ذکر قبول شرط است
و در هبه **حدثنا** محمد بن محبوب ابو عبد الله

صلى الله عليه وسلم الى هرقل وقتي كه آورده شد نامه از پيغمبر خدا ببصرى به هرقل والى ملك شام قال وكان
دحية الكلبي جاء به گفت ابو سفيان و بود دحيه كلبي آورده آن را فدفعه الى عظيم بصرى فدفعه عظيم
بصرى الى هرقل پس داد دحيه نامه را ببصرى كلان بصرى پس داد وى بهرقل قال فقال هرقل هل هنا احد
من قوم هذا الرجل الذي يزعم انه نبي پس گفت ابو سفيان پس گفت هرقل آيا هست اينجا كسى از قوم اين مرد كه
ميگويد او تحقيق پيغمبر خدا است فقالوا نعم پس گفتند حاضران آرى هست قال فدعيت في نفر من قريش گفت
ابو سفيان پس طلبيده شدم من در چند كسى از قريش كه بمن همراه بودند فدخلنا على هرقل پس آمديم بر هرقل
فاجلسنا بين يديه پس نشاندند ما را پيش روے خود فقال ايكم اقرب نسبا من هذا الرجل
الذي يزعم انه نبي پس گفت كدامى شما باين نزديكتر است از روى خويشي ازين مرد كه ميگويد او پيغمبر است
فقال ابو سفيان فقلت انا پس گفت ابو سفيان گفتم منم فاجلسوني بين يديه واجلسوا اصحابي خلفي
پس نشاندند مرا پيش هرقل و نشاندند ياران مرا پس پشت من ثم دعا ترجمانه پس تر خواند ترجمان خود
را ترجمان مثل زعفران و بضم تا وجيم هردو آنكه تعبير كند لغتي را بلغت ديگر بعضے گويند لفظ عربى است بعضے
گويند معرب است وهو الاشهر فقال قل لهم اني سايل هذا عن هذا الرجل الذي يزعم انه نبي پس گفت
هرقل ترجمان را بگو مر اصحاب او را من پرسنده ام ايشم ورا كه ابو سفيان است از احوال اين مرد كه ميگويد
تحقيق او پيغمبر خدا است فان كذبني فكذبوه پس اگر دروغ گويد مرا پس تكذيب كنيد او را قال ابو سفيان
وايم الله لولا ان يؤثروا على الكذب لكذبت گفت ابو سفيان و سوگند بخدا اگر نبودي ملاحظه اينكه نقل
كرده شود بر من دروغ هر آئينه دروغ ميگفتم ثم قال لترجمانه سله كيف حسبه فيكم پس گفت مر ترجمان
خود را پس او را چگونه است نسب او در ميان شما و شريف است يا نه قال قلت هو فينا ذو حسب گفتم
او در ميان ما صاحب نسب عالى است قال فهل كان من آبائه ملك گفت آيا بوده است از پدران
او مالك ملكي قال قلت لا گفت ابو سفيان گفتم نى قال فهل كنتم تتهمونه بالكذب قبل ان يقول
ما قال قلت لا گفت هرقل آيا بوديد شما كه تهمت ميكرديد او را بكذب پيش از انكه ميگويد چيزيرا كه گفته الآن
گفتم نے تهمت نميكرديم قال ايتبعه اشراف الناس ام ضعفاؤهم گفت آيا متابعت ميكنند او را اكابر مردم
يا ناتوانان ايشان و مسكينان و خورد سالان قال قلت بل ضعفاؤهم گفت گفتم بلكه ضعفاء ايشان
و مراد از اكابر قوم اهل تكبر و نخوت اند پس منافات ندارد باآنكه خلفاء اربعه و ديگر كبراى مهاجر و انصار
پيش از سوال هرقل تابع شده بودند و تواند كه ابو سفيان از فساد نيت و عداوتي كه در اين وقت داشته
اينهمه اشراف قوم را كه ترك دين پدران كرده بودند در شمار اشراف قوم نداشته باشد شيخ ابن حجر گويد
مراد اكثر و اغلب است يعني چون اكثر و اغلب ضعفاء و فقرا بودند از روى تغليب همه را ضعفا گفته
قال ايزيدون او ينقصون قال قلت لا بل يزيدون گفت هرقل آيا زياده ميشوند تابعان او يا كم ميشوند گفتم
نے بلكه زياده ميشوند قال هل يرتد احد منهم عن دينه گفت آيا برميگردد يكي ازين تابعان از دين او
بعد ان يدخل فيه سخطة له قال قلت لا پس از انكه ميدر آيد در دين از روے غضب و خشم مر دين را

البحر العاشر شيخ الاسلام | كتاب الهبة

كه روزه دارى و دو ماه پيا پى قال لا گفت
نميتوانم قال فهل تستطيع ان تطعم ستين
مسكينا فرمود پس آيا ميتوانى كه بخوراني
شصت محتاج را قال لا گفت نميتوانم قال
گفت راوى فجاء رجل من الانصار بعرق
پس آورد مردى از انصار زنبيلى والعرق
المكتل تفسير است از بعضے روات كه عرق
بفتحتين بمعنى مكتل است بكسر ميم و سكون كاف
و فتح تو قيه يعنے زنبيل كلان كه در آن پانزده
صاع گنجد فيه تمر آن عرق خرما بود
فقال اذهب بهذا فتصدق به پس فرمود
ببر اين را پس تصدق كن اين را بر فقرا از بد
كفارت خود قال على احوج منا گفت آيا تصدق
كنم بر فقير تر از خود يا رسول الله والذي
بعثك بالحق ما بين لابتيها اهل بيت احوج منا
سوگند آنكه فرستاده است ترا بحق نيست
ميان دو سنگستان مدينه هيچ اهل خانه محتاج
تر از ما ثم قال اذهب به فاطعمه اهلك
پستر فرمود ببر و پس بخوران خرما اهل خانه خود را
پس قبض كرد خرماے موهوب را و ذكر كرد
لفظ قبول و حديث در باب اذا جامع في
رمضان ولم يكن له شئ گذشت

باب

اذا وهب دينا على رجل در صورتيكه ببخشد
مردى وام را كه بر مرد ديگر دارد قال
شعبة عن الحكم هو جائز گفت شعبه از حكم كه
گفت اين هبه جائز است و محتاج بقبض
جديد نبود و اختلاف نيست ميان علما
در نيحكم ووهب الحسن بن على لرجل دينه
و هبه كرد حسن بن على بن ابي طالب رضي الله عنهما
مرديرا دام خود كه بر ذمه او داشت قال النبي
صلى الله عليه وسلم من كان عليه حق فليعطه

گفت گفتی تو قال فهل قاتلتموه قال قلت نعم گفت هرقل آیا قتال کردید شما او را گفت گفتم آری با جنگ کردیم
او را یعنی میگوید نگفت بل قاتلکم از انکه میدانست که پیغمبر بادی قتال بقوم خود نمیشود و اینجا هم همچنین
بود که کفار در مکه همیشه در قصد آزار و جنگ بودند و عزم بر قتل داشتند که آنحضرت بحکم الهی از مکه هجرت نموده
بمدینه می آمد برای قتال قال فکیف کان قتالکم ایاه گفت این چگونه بود جنگ شما او را قال قلت تکون الحرب
بیننا و بینه سجالا گفت ابوسفیان گفتم میبود جنگ میان ما یان و میان او دلو یا یصیب منا و نصیب منه
میگرفت از ما و گاه میگرفتیم ما از وی قال فهل یغدر قال قلت لا گفت آیا غدر میکند در عهد گفت گفتم
نمیکند ونحن منه فی هذه المدة لا ندری ما هو صانع فیها قال والله ما امکننی من کلمة ادخل فیها
شیئا غیر هذه گفت ابوسفیان بخدا سوگند دست نداد مرا کلمه که در آرم در آن چیزی که لازم آید از آن تنقیص
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز این کلمه قال فهل قال هذا القول احد قبله گفت آیا گفته است این قول
را احدی یعنی دعوی نبوت کسی از مردم او پیش از وی کرده قلت لا گفتم نی ثم قال لترجمانه قل له انی سالتك
عن حسبه فیکم گفت مر ترجمان خود را بگو مر ورا تحقیق پرسیدم ترا از حسب شرافت آبائے او در میان
شما فزعمت انه فیکم ذو حسب پس گفتی تو که بتحقیق او در میان شما صاحب نسب عالی است وکذلك
الرسل تبعث فی احساب قومها و همچنین است پیغمبران برانگیخته میشوند در بهترین مردم صاحب حسب از اینجا
معلوم میشود که هرقل عالم بود باحوال انبیاء سابقه وکتب منزله و تکرار این مقالها از برای تاکید و تقریر آنست
و تواند که در ضمن این تنبیه اینجا عه تا گروندگان و منکران قریش و دیگر حاضران باشد وسالتك هل کان
فی آبائه ملك فزعمت ان لا و پرسیدم ترا آیا بوده است در پدران او مالک ملکی پس گفتی نی ملک درین
روایت بفتح میم وکسر لام و باسقاط من جاره است و بعضی بصیغه ماضی و من موصوله ضبط کرده اند کما مر
گفته اول اشهر است فقلت پس گفتم من در نفس خود اطلاق کرد بر حدیث نفس لفظ قول را لو کان
من آبائه ملك گر بودی از پدران او پادشاهی قلت رجل یطلب ملك آبائه میگفتم این مردی است
که طلب میکند ملک پدران خود را در کتاب بدء الوحی ملك ابیه بصیغه افراد آمده است وسالتك
عن اتباعه اضعفاؤهم ام اشرافهم اتباع بفتح همزه وسکون فوقانیه و پرسیدم ترا از پیروان او
آیا ناتوانان و ضعیفان قوم اند یا اشراف و صاحبان شوکت ایشانند فقلت بل ضعفاؤهم پس گفتی
بلکه ضعیفان و ناتوانان ایشانند وهم اتباع الرسل و حال آنکه اکثر ایشان تابعان پیغمبرانند
بخلاف اهل استکبار که مصر اند بر شقاوت از روی بغی و حسد مثل ابی جهل وسالتك هل کنتم تتهمونه
بالکذب قبل ان یقول ما قال فزعمت ان لا و پرسیدم ترا آیا بودید شما که تهمت میکردید او را به دروغ
پیش از آنکه بگوید چیزی را که گفت پس گفتی اینها فعرفت انه لم یکن لیدع الکذب علی الناس پس
شناختم آنکه نبوده است که بگذارد کذب را یعنی تجویز کذب کند بر مردمان پیش از آنکه ظاهر کند
رسالت خود را ثم یذهب فیکذب علی الله پستر برود و دروغ بندد بر خدای بعد از اظهار رسالت
وسالتك هل یرتد احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فیه سخطة له فزعمت ان لا سخطة

سمعت ابن ... حدثنا عبدان قال
اخبرنا عبدالله قال یونس ح وقال اللیث
حدثنی یونس عن ابن شهاب قال حدثنی ابن
کعب بن مالك ان جابر بن عبدالله اخبره
ان اباه قتل یوم احد شهیدا
بتحقیق جابر خبر داد ابن کعب را که پدرش
کشته شد روز غزوه احد در حالیکه شهید گشت
فاشتد الغرماء فی حقوقهم پس درشتی
کردند قرض خواهان وی در حقهای خود
فاتیت رسول الله پس آمدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فکلمته پس کلام کردم آنحضرت
در مقدمه از ایشان فسالهم ان یقبلوا ثمر حائطی
ویحللوا ابی پس درخواست آنحضرت از
ایشان اینکه قبول کنند میوه باغ مرا و حلال
و بری گردانند پدر مرا از فاضل دین و ببخشند
از افعال او پس قبول نکردند ایشان فلم
یعطهم رسول الله صلی الله علیه وسلم
حائطی ولم یکسره لهم پس ادای ایشان را آنحضرت
باغ من و نشکست از درختان و جدا نکرد
میوه را برای ایشان آنروز ولکن قال
ساغدو علیك ولیکن فرمود سرانجام
است که فردا بیایم بر تو فغدا علینا حین اصبح
پس تشریف فرمود بر ما وقتیکه صبح شد فطاف
فی النخل پس گردگشت آنحضرت در
درختان خرما فدعا فی ثمره بالبرکة پس
دعا کرد در میوه آن برکت فجذذتها
پس بریدم میوه را فقضیتهم حقوقهم
پس ادا کردم ایشان را حقهای ایشان تمام
وبقی لنا من ثمرها بقیة و باقی ماند برای
ما از میوه آن باقی بسیار ثم جئت رسول الله
پستر آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
فاخبرته بذلك پس خبر کردم آنحضرت را
باین ماجرا فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لعمر اسمع وهو جالس پس فرمود آنحضرت
مر عمر بن خطاب را و حال آنکه وی نشسته
بود بشنو یا عمر فقال عمر الا نکون قد علمنا

بفتح سین مهمله یعنی کراهت داشتن هرشی را وعدم رضا آن وکذلک الایمان اذا خالط بشاشة القلوب وهمچنین است ایمان وقتیکه آمیخت تازه روئی وقبول تمام والها را بیرون شیر ودمراد آنست اگر قلیلی مرتد شده باشد از انجهت بود که ایمان در صمیم دل نه درآمده بلکه از جهت اعتبار دیگر ابوسفیان برذکر آنها وسالتک هل یزیدون ام ینقصون فزعمت انهم یزیدون وپرسیدم ترا آیا زیاده میشوند تابعان او یا کم میشوند پس گفتی تو که آنها زیاده میشوند وکذلک الایمان حتی یتم وهمچنین است ایمان تا آنکه تمام میشود وسالتک هل قاتلتموه فزعمت انکم قاتلتموه وپرسیدم ترا آیا قتال میکنید شما او را پس گفتی تو که تحقیق قتال کردیم او را فتکون الحرب بینکم وبینه سجالا ینال منکم وتنالون منه پس میباشد جنگ میان شما ومیان او دلوها میگیرد از شما ومیگیرید شما از وی وکذلک الرسل تبتلی ثم تکون لهما العاقبة وهمچنین است پیغمبران مبتلا کرده میشود بجنگ وجدل پس میباشد مرآن رسل را آخر نصرت ودر بعضی نسخها لهم است وهو الاظهر وسالتک هل یغدر فزعمت انه لا یغدر وکذا الرسل لا تغدر وپرسیدم ترا آیا خلاف عهد میکند پس گفتی تو که نمیکند وسالتک هل قال احد هذا القول قبله فزعمت ان لا وپرسیدم ترا آیا گفته است از قرآن وامثال او احدی این قول را پیش از ان پس گفتی که نگفته است فقلت لو کان قال هذا القول احد قبله پس گفتم اگر بودی که گفته است این قول را احدی پیش از وی قلت رجل ائتم بقول قیل قبله گفتم مردیست که متابعت میکند بقولی که گفته شده است پیش از وی قال ثم قال بما یامرکم گفت ابوسفیان پس گفت هرقل بچه چیز میفرماید شما را قال قلت یامرنا بالصلوة والزکوة والصلة والعفاف گفت ابوسفیان گفتم میفرماید مارا بنماز وعبادت خدا وزکوة مال وصله رحم وپرهیز از گناه ان قال ان یک ما تقول فیه حقا فانه نبی گفت هرقل اگر باشد چیزی که میگوئی تو درو راست پس تحقیق او پیغمبر خدا است وقد کنت اعلم انه خارج ولم اکن اظنه منکم وبتحقیق بودم من که میدانستم از احکام نجومی واخبار که بتحقیق پیغمبر آخر زمان برآمده است ونبودم که گمان کنم از قوم شما است ولو انی اعلم انی اخلص الیه لاحببت لقاءه واگر من بدانم که بتحقیق میرسم بسوی او هر آئینه دوست دارم دیدن او را ولو کنت عنده لغسلت عن قدمیه واگر باشم من نزد او هرآئینه بشویم گرد از پاهای او ولیبلغن ملکهما تحت قدمی وهرآئینه میرسد ملک او زیر هردو پای من یعنی ملک من که شام است قال ثم دعا بکتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابوسفیان پس طلبید نامه رسول خدا فقراءه پس خواند آنرا ظاهر آنست که هرقل بزبان خود خوانده وچون از سوق کلام ظاهر شده که عربی دان نبوده ولهذا ترجمان درمیان آورده اگرچه تواند بود که از جهت تغیر یادشاهی نخواسته باشد که خود مکالمه کند ومحتمل که ترجمان خوانده باشد ونسبت قرارت بهرقل مجازه باشد باعتبار آنکه آمر بود اگر داعی کتاب همان ترجمان باشد نسبت قرارت هم بوی حقیقت خواهد بود واحتیاج بمجاز نخواهد شد پوشیده نماند که درمقاوله سابق که هر بار هرقل گفته قلت سالت کذا وکذا نیز همین احتمال اداره فاذا فیه بسم الله الرحمن الرحیم پس بود دران کتاب بسم الله الرحمن الرحیم ابی عتبه از مرسل سعید بن مسیب آورده که هرقل چون خواند بسمله را گفت نشنیده ام بعد از سلیمان علیه السلام که تکلم کرده کسی بآن

بعد اگر ده وهبه باتقبض مشاع که تمام است وقسم نباید جائز باشد ودر شرح زیادات قاضیخان گفته هبه مشاع اگر منقسم شود بدان قبض مفید گردد اگرچه اختلاف کرده اند که افاده ملک بقبضان است یا بدون آن نقله البرجندی

وقالت اسماء للقاسم بن محمد بن ابی بکر وابن ابی عتیق عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر ورثت عن اختی عائشة مالا بالغابة

وگفت اسما بنت ابی بکر هردو برادرزاده خود را که قاسم وابن ابی عتیق است وارث گشته ام از خواهر خود عائشه مالی را که موضع غابه بود از نواحی مدینه که درانجا اموال اهل آن بود از مزارع وبساتین وقد اعطانی معاویة به مائة الف وتحقیق داده بود مرا معاویه ببدل آن میراث صد هزار درهم لکما پس آن مال برای شما دو برادر است لفتند وقتیکه مرد عائشه صدیقه رضی الله عنها وارث شدند او را دو خواهر او اسما وام کلثوم او برادرش عبد الرحمان ووارث نشدند او را محمد زیرا چه وی برادر عینی نبود پس خواست اسما جبر خاطر قاسم بن محمد وشریک گرداند باوی عبد الله را زیرا چه نبود وی وارث بسبب وجود پدرش واین هبه مشاع است وشاید که نزد تسلیم قسمت کرده داده باشد آن را اسما

حدثنا یحیی بن قزعة بفتح قاف وزاء معجمه وعین مهمله قال حدثنا مالک عن ابی حازم عن سهل بن سعد ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی بشراب فشرب آورده شد آنحضرت نوشیدنی پس نوشید وعن یمینه غلام وجانب راست او کودکی بود وعن یساره الاشیاخ وجانب چپ او پیران بودند فقال للغلام ان اذنت لی اعطیت هؤلاء پس فرمود مرآن کودک را که جانب یمین بود

ازینجا معلوم میشود که وی عالم بوده باخبار اهل کتاب باحوال انبیا من محمد رسول الله و در روایت سابق که در
باب بدء الوحی گذشت من محمد عبد الله و رسوله آورده و در نکته ایراد عبد الله گفته شد که در اول کتابت کرده
بطلان اعتقاد نصاری که عیسی را ابن الله میگفتند و صفت عبودیت از اعلای صفات رسل است و لهذا
اختیار خداوند سبحانه و سبحان الذی اسری بعبده گفته اند این صفت بعبده اکرم و اعلا در آنحضرت صلی الله
علیه و سلم الی هرقل عظیم الروم بسوی هرقل که رئیس روم است و تعظیم میکنند او را اهل روم و اینهم برای
تالیف او بوده و امیر و ملک نخوانده از آنکه بحکم اسلام معزول است از امارت و ملکی سلام علی من اتبع الهدی
سلامت بر کسی که پیروی راه راست رود و آن راه اسلام است اما بعد فانی ادعوک بدعایة الاسلام پس
از آن میخوانم ترا بسوی کلمه اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله است اسلم تسلم اسلام آر تا سلامت مانی و اسلم
یؤتک الله اجرک مرتین و مسلمان شو میدهد ثواب اسلام ترا خدا دو بار یکبار بر ایمان تو بپیغمبر تو و یکبار ایمان
تو بآنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی گویند یکبار برایمان نفس تو یکبار برایمان تابعان تو فان تولیت فان
علیک اثم الاریسیین پس اگر برگشتی و روی تافتی پس بدرستی که بر تو باید میگردد گناه این تابع تو که مزارعان مراد
همه توابع اوست و درین روایت که از ابراهیم بن موسی درین باب آورده الیسیین بهمزه مفتوحه است
منفی گفته جزم کرده است ابن تین که مراد اینجا اتباع عبد الله بن اریس است که در اوایل روزگار پیغمبری بر
ایشان مبعوث شده و آنها همه مخالفت ورزیده کشته شده اند بعضی گویند اریسون یعنی ملوک جهلا است و همین
حدیث که در باب بدء الوحی بروایت ابو الیمان الحکم ابن نافع آورده یریسون بیاء تحتیه است سیوطی
گفته یا را بهمزه بدل کرده اند و یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ای اهل کتاب
بیائید بسوی کلمه توحید برابر است میان ما و شما ان لا نعبد الا الله اینکه عبادت نکنیم مگر خدا را الی قوله
اشهدوا بانا مسلمون فلما فرغ عن قراءة الکتاب پس هرگاه فارغ شد قاری از خواندن نامه
آنحضرت ارتفعت الاصوات عنده و کثر اللغط بلند شد آوازها نزد او و بسیار شد گفتگوی روم هرقل فامر بنا
فاخرجنا امر کرده شد بما پس برآورده شدیم قال فقلت لاصحابی گفت ابو سفیان پس گفتم مر یاران خود را
حین خرجنا هنگامی که برآمدیم ما لقد امر امر ابن ابی کبشة بتحقیق قوی شد کار پسر ابی کبشه کنایت کرده است
بآنحضرت صلی الله علیه و سلم کافران از روی اهانت نسبت میکردند آنحضرت را بابی کبشه و وی مردی بود
که از بت پرستی باز آمده عبادت کوکب شعری میکرد و بعضی گویند ابو کبشه نام شوهر حلیمه مرضعه آنحضرت
بود درینمعنی نیز اهانت بود عجب است از ابو سفیان که با وجود دعوی اسلام در وقت ذکر این حدیث این
نسبت ناسزا که در انحالت خوانده و پشیمانی از ان ننموده انه لیخافه ملک بنی الاصفر بتحقیق میترسد او را
پادشاه روم رومیانرا بنی الاصفر میگفتند از آنکه از اصفر بن روم اند بعضی گویند وقتیکه حبشه بر رومیان غالب
آمده زنان ایشانرا وطی کردند و اولاد آنها اصفر برآمده بودند فما زلت موقنا بامر رسول الله صلی الله علیه
وسلم انه سیظهر پس همیشه بودم یقین کننده بامر رسول خدا که بتحقیق وی غالب می آید حتی ادخل الله
علی الاسلام تا آنکه در آورد خدا بر من اسلام را قال الزهری فدعا هرقل عظماء الروم گفت زهری که از

ما ازان است که او را ... ...
... ...
... ... باشد و غیر ...
یعنی والمقسوم و غیر المقسوم آنچه جدا
... ... و آنچه بشرکت برسد
... ... از جمیع وجوه هست و لهذا
... ... از مقبوض و مقسوم
معروف است و اما غیر مقبوض و غیر مقسوم
پس آن ظاهر میشود باین دلیل قوله
النبی صلی الله علیه و سلم واصحابه هوازن
ما غنموا منهم وهو غیر مقسوم و تحقیق
بخشید آنحضرت و اصحاب وی مر وفد
هوازن را آنچه که غنیمت آورده بودند از
ایشان در حال آنکه آنچه دادند غیر مقسوم
بود یعنی جدا جدا بهر یک ندادند و این نیز
نوعی از بخشیدن است اگرچه غیر متنازع
فیه فقها است چه این احسان بعد غنیمت
پیش از تمیز حقوق غانمین و متنازع فیه
شخص است مملوک خود را بدیگران بطریق
مشاع و مفهوم از فتح الباری آنست که مراد
مقبوض و اهب است و غیر مقبوض آنچه
گفته است مراد غیر مقبوض بقبض حقیقی
و اما قبض تقدیری پس لا بد هست از آن
زیرا چه هبه غانمین وفد هوازن را پیش از آن
بود که قسمت شود غنیمت میان ایشان و
قبض کنند آنرا پس محتاج شد بصحت هبه
بی قبض زیرا چه قبض ایشان تقدیری بود
باعتبار گرد آوری ایشان غنیمت را علی
الشیوع انتهی و پوشیده نیست بعد آن

حدثنا ثابت ابن محمد ابو اسمعیل عابد
شیبانی کوفی سنه دویست و بیست قال
حدثنا مسعر بکسر میم عن محارب بضم میم
و کسر را ابن دثار عن جابر قال اتیت النبی
صلی الله علیه و سلم فی المسجد یعنی آمدم آنحضرت را
از سفر در مسجد فقضانی پس ادا داد آنحضرت
مرا بهای شتری که خریده بود از من در سفر
و زادنی و زیاده داد مرا از بهای این
شتر و هبه غیر مقبوضه است و در باب شراء الدواب
والحمیر از کتاب البیوع گذشت بطول
حدثنی اسحق بن بشار قال

رجال این حدیث است پس خواند هرقل کلانان روم را بمجمع و فرمود در پس یکجا جمع کرد آنها را و در خانه که مر و را بود فقال یا معشر الروم هل لکم فی الفلاح والرشد پس گفت ای گروه مردم روم آیا هست رغبت شما را در فلاح و راستی آخر الاية تا نهایت آیه یعنی همیشه رستگار باشید و ان یثبت لکم ملککم و اینکه ثابت شود برای شما ملک شما قال فحاصوا حیصة حمر الوحش الی الابواب گفت راوی پس گریختند آن مردم گریختن خران وحشی بسوی درها فوجدوها قد غلقت پس یافتند درها را که بسته شده است فقال علیّ بهم پس گفت بیارید بر من ایشان را فدعا بهم پس طلب کرد نزد خود ایشان را فقال انی انما اختبرت شدتکم علی دینکم پس گفت تحقیق من امتحان کردم شدت و سختی شما را بر دین شما فقد رایت منکم الذی احببت پس تحقیق دیدم از شما آنچه دوست میداشتم فسجدوا له و رضوا عنه پس سجده کردند هرقل را و راضی شدند از وی بدانکه این حدیث در اول کتاب تمامتر آورده و در میان هر دو روایت اختلاف بحسب تقدیم و تاخیر و تغایر الفاظ واقع است

باب لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون الآیة

هرگز نمی یابید کمال نکوئی و حقیقت آنرا و خشنودی خدا و ثواب و بهشت را بر و فق آن از نکوئیها که دوست میدارید **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک یقول تحقیق اسحق شنیده انس بن مالک را میگفت کان ابو طلحة اکثر انصاری بالمدینة نخلا بود ابو طلحه که شوهر مادر انس است بیشترین مردم انصار از روی باغ خرما و کان احب امواله الیه بیرحاء و بود دوسترین مالهای او نزد وی بستان بیرحاء و در ضبط لفظ بیرحاء اقوال مختلفه است مشهور ترفتح موحده و سکون تحتیه و فتح را و حاء مهمله بغیر مد است و کانت مستقبلة المسجد و بود آن بستان پیش مسجد نبوی و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخلها و بود رسول خدا که میدر آمد در آن و یشرب من ماء فیها طیب و مینوشید آنحضرت از آب خوش که در آن بود فلما انزلت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس هرگاه نازل شد این آیت کریمه قام ابو طلحة فقال یا رسول الله استاد ابو طلحه پس گفت ای رسول خدا ان الله یقول لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون تحقیق خدا میفرماید نمیرسید نکوئی را تا آنکه انفاق کنید در راه خدا از اموالی که دوست میدارید و ان احب اموالی الی بیرحاء و تحقیق دوسترین اموال نزد من این بوستان بیرحاء است و انها صدقة لله و تحقیق آن صدقه است برای رضای خدا ارجو برها و ذخرها عند الله امیدوارم نکوئی آنرا و ذخیره ثواب آن نزد خدا فضعها یا رسول الله حیث اراک الله پس بگذار آنرا ای رسول خدا آنجا که بنماید ترا خدا یعنی بهر وجهی که مرضی خدا است صرف کن قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بخ فرمود رسول خدا بخ چه خوبست آن بخ بفتح موحده و سکون معجمه کلمه ایست که هنگام مدح و رضا بچیزی میگویند و گاه مکرر هم آمده و در بخ بتنوین و کسر معجمه گویند مثل بخ بخ و بتشدید خای معجمه نیز آید در پارسی زبان خه خه بهمین معنی گویند ذلک مال رابح آن مالی است سود دهنده در آخرت مکرر فرمود از برای مبالغه در سود آخرت و قد سمعت ما قلت و تحقیق شنیدم و دانستم چیزیرا که تو گفتی و انی اری ان تجعلها فی الاقربین و تحقیق من می بینم صلاح را اینکه قسمت کنی آنرا در خویشان قریب خود فقال ابو طلحة افعل یا رسول الله گفت

اصابها اهل الشام یوم الحرة پس همیشه بود با من چیزی از آن برکت زیادت آنحضرت در عطا تا آنکه رسید و تاراج کرد آنرا اهل شام روز واقعه حره که واقع شد جنگ در حره مدینه میان لشکر یزید بن معاویه و میان اهل مدینه گذشت و **حدثنا** قتیبة عن مالک عن ابی حازم عن سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی بشراب و عن یمینه غلام و عن یساره الاشیاخ فقال للغلام اتاذن لی ان اعطی هؤلاء فقال الغلام لا والله لا اوثر بنصیبی منک احدا فتله فی یده ترجمه گذشت و دادن اشیاخ اگر واقع شدی هبه و احد بجماعت بودی بنحویکه مذکور شد و آن هبه غیر مقبوض و غیر مقسوم بودی و اکنون که با ابن عباس تفضل کرد هبه مقبوض و مقسوم شد **حدثنا** عبد الله بن عثمان بن جبلة معروف بعبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن سلمة بفتحات ابن کهیل قال سمعت ابا سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان لرجل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره بود مردی را بر آنحضرت وامی پس آمد تقاضا کرد به تندی فهم به اصحابه پس قصد کردند بیغ آن یاران آنحضرت بقابلهٔ وی قال لصاحب الحق مقالا پس فرمود بگذارید او را و تعرض نکنید زیرا که مر صاحب حق را

ابوطلحه میکنم آنچه فرمودی ای رسول خدا فقسمها ابوطلحة فی اقاربه او بنی عمه پس قسمت کرد ابوطلحه آن بستان را در خویشان خود یا در عم زادهای خود شک راوی است و درین صورت ثواب و صلت رحم نیز حاصل شده قال عبد الله بن یوسف و روح بن عبادة ذلك مال رابح گفت عبد الله بن یوسف و روح بن عباده که راویان مالک اند این مال رابح است بیاء تحتیه از ربح یعنی ذو ربح شد یعنی از شان این مال ذو ربح و نیز ثنا است پس رفتن در خیر و صدقه بهتر است **حدثنی** یحیی بن یحیی قال قرأت علی مالك مال رابح مولف میگوید حدیث کرد مرا یحیی بن یحیی گفت خواندم بر مالک رابح بمثناة تحتیه **حدثنا** محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنی ابی عن ثمامة عن انس رضی الله عنه قال فجعلها لحسان وابی انا اقرب الیه پس گردانید آنرا برای حسان و ابی و حال آنکه من نزدیکتر بودم بوی که پسر زن او بودم و از قوم او ولو یجعل لی منها شیئا و نگردانید حصه برای من چیزے از انکه عم خوارئ من دایم میکرد **باب**

قوله قل فاتوا بالتوراة فاتلوها ان کنتم صادقین بگو ای محمد پس بیارید توریت را پس بخوانید آنرا اگر هستید شما راست گویان بالاتر این آیت اینست کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوراة بود همه مطعومات حلال مراولاد اسرائیل را که یعقوب ابن اسحق ابن ابراهیم است علیهم السلام مگر چیزے که حرام کرده اسرائیل بر خود پیش از انکه نازل کرده شود توریت و سبب تحریم یعقوب آن بود که وی مرضی سخت دریافته بود پس نذر کرد که اگر خدا او را شفا دهد طعامی که دوستر داشت و آن گوشت و شیر شتر بود آنرا نخورد یهود منکر شدند این معنی را پس نزول یافت این کریمه قل فاتوا بالتوراة الآیه مورد به آنچه در کتب تفسیر است اینست و آنچه از حدیث مذکور فهم میشود غیر اینست لتواند که هر دو واقعه نزدیک بهم واقع شده باشد **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر ان الیهود جاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم برجل منهم وامراة قد زنیا تحقیق جمعی از یهود آوردند نزد رسول خدا مردی را از قوم خود و زنی را که تحقیق زنا کرده بودند فقال لهم کیف تفعلون بمن زنی منکم پس فرمود مر اینها را چه میکنید شما بکسے که زنا میکند از شما یان قالوا نحممهما و نضربهما گفتند سیاه میکنیم بانگشت و خاکستر روی هر دو را یا آب گرم می پاشیم بر آنها و میزنیم تازیانه نحمم بجاء مهمله و دو میم اول مشدده است فقال لا تجدون فی التوراة الرجم پس فرمود آیا نمی یابید در توریت سنگسار کردن زانیان فقالوا ما نجد فیها شیئا پس گفتند نمی یابیم در توریت چیزی یعنی از رجم فقال لهم عبد الله بن سلام کذبتم پس گفت مر اینها را عبد الله بن سلام که از احبار یهود بود و بشرف اسلام مشرف شده دروغ گفتید فاتوا بالتوراة فاتلوها ان کنتم صادقین پس بیارید توریت را پس بخوانید آنرا اگر هستید شما راست گو مطابقت حدیث بترجمه همین جزء است این قدر کلام مطلوبیست که آوردند توریت و خواندند فوضع مدراسها الذی یدرسها منهم کفه علی آیة الرجم پس نهاد صاحب درس توریت کسے که درس میگفت از یهود آنرا قوله الذی یدرسها بیان معنی مدراس است کف دست خود را بر آیت رجم مدراس صیغه اسم فاعل است از مفاعله

پس تحقیق از بهترین شما یا بهترین شما شک راوی هست نیک ترین شما است در اداء دین و در استقراض گذشت **باب**

اذا وهب جماعة لقوم جاز اگر هبه کند جمعی مر جماعه دیگر را روا باشد ظاهر در اطلاق حکم است ولیکن مستفاد از حدیث باز دادن سبی غنیمت و مانند آنست از کسانیکه آورده بودند بطریق من و احسان بعد از ظهور توبه و اسلام ایشان و این نه از قبیل هبه متنازع فیه است میان فقهاء چه حق غنیمت در معنی هبه مقسوم است و در روایت کشمیهنی اذا وهب رجل جماعة جاز آمده و حکم آن در باب علیحده گذشت **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة ان مروان بن الحکم والمسور بن مخرمة اخبراه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال حین جاءه وفد هوازن مسلمین فرمود آنحضرت وقتیکه آمدند او را ایلچیان قبیلهٔ هوازن بحالی که مسلمان شده بودند فسألوه ان یرد الیهم اموالهم وسبیهم پس سوال کردند آنحضرت را اینکه باز دهد بایشان مالهای ایشان و گرفتاران ایشان را فقال لهم معی من ترون پس فرمود مر ایشان را با من کسانی اند که می بینید شما ایشان را و حقوق ایشان متعلق گردد واحب الحدیث الی اصدقه و دوستر سخن بسوی من راست ترین آنست فاختاروا احدی الطائفتین پس اختیار کنید یکی از دو پاره مطلوب را اما السبی واما المال یا اختیار کنید گرفتاران خود را یا مال خود را وقد کنت استانیت وتحقیق بودم که انتظار برده بودم شما را وکان النبی صلی الله علیه وسلم انتظرهم بضع عشرة لیلة حین قفل من الطائف راوی در بیان انتظار گوید و تحقیق آنحضرت

نام او عبد الله بن صوریا است اختلاف است در اسلام او و قیل اسلم قبل فارتد و طفق یقرءها و دفن یده پس گشت که میخوانند جزی را که پیش از دست بود و ما و دانچه بعد از ان بود و لا یقرء آیة الرجم یعنی آیتی که مذکور در و حکم رجم بود و نخواند و پنهان کرده بود آیت را بدست پس گفت عبد الله بن سلام دست بردار پس رفع ید کرد پس پیدا شد آیت رجم فقال ما هذه پس گفت ابن سلام چیست این فلما راوا ذلک قالوا هی آیة الرجم پس هرگاه دیدند آن را گفتند آیت رجم است فامر بهما فرجما قریبا من حیث موضع الجنائز عند المسجد پس فرمود بحرار آنها پس سنگسار کرده شدند نزدیک از جای جنایز که نماز جنازه را آنجا میگذاردند نزد مسجد شریف روایت است قال فرایت صاحبها یجنأ علیها یقیها الحجارة پس دیدم صاحب آن زن که می افتاد بر وی و میل میکرد بوی و نگهداشتی او را سنگها را یجنأ بجیم است و همزه مثل یقرء بمعنی یکب علیها قال ابن الاثیر در روایتی یحنی بحاء مهمله و کسر نون بغیر همزه است بمعنی گفته اهل حدیث بحا میخوانند و اهل لغت بجیم در اصل مهموز است و گاهی حذف میکنند همزه را از برای تخفیف خطابی گفته محفوظ بحاء مهمله است از حنا یحنو اجوا بدانکه درین حدیث از چند وجه سخن کرده اول آنکه این زن و مرد یهودی ذمی نبوده اند بلکه از اهل حرب اهل فدک و خیبر که حربی بودند بر رسول الله صلی الله علیه و سلم در آمده بودند و اگر ذمی بودند پیغمبر آنحضرت که حکم در میان شما چیست بلکه موافق اهل اسلام نا پرسیده رجم میکرد پس معلوم شد که رجم کردن حربیان روا باشد و نیز ازین حکم معلوم شد که نکاح آنها که در میان خود دارند صحیح و معتبر است بعضی گفته اند که قول ذمی نبودن آنها صحت ندارد اینها اهل ذمه بودند در رجم حربی روا نیست مروی است از ابی هریره که اینواقعه هنگام قدوم آنحضرت بمدینه بود و نیز اگر حربی بودند چگونه می آمدند چرا رجوع میکردند بحکم آنحضرت والله اعلم و باید دانست که پرسیدن آنحضرت که در میان شما رجم است محض برای الزام آنها بوده و آنحضرت میدانستند که در توریت حکم رجم واقع است بوحی یا بخبر کسانیکه از یهود مسلمان شده بودند و نیز میدانست که درین مسئله تحریفی نکرده اند اگرچه پرسیدن موقوف برین علم نیست

باب

قوله کنتم خیر امة بودید شما بهترین مردم در علم خدا یا در لوح محفوظ یا در امم سالفه که گواهی میدادند از علمی که کتب سماوی حاصل کرده بودند اخرجت للناس که ظاهر کرده شده اند برای صلاح مردم و نفع آنها چنانکه فرمود یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و این جزو کامل است ازین حدیث مرویست از ابن عباس که مراد مهاجران اند ظاهر از سیاق آیتهای سابق و لاحق آنست که خطاب بصحابه است و غیر ایشان که متصف اند بصفات مذکوره از اولیا و علما و اتقیای این امت مرحومه حدثنا محمد بن یوسف عن سفیان عن میسرة عن ابی حازم عن ابی هریرة کنتم خیر امة اخرجت للناس روایت کرده ابو حازم از ابو هریره معنی این آیت قال خیر الناس للناس گفت که بهترین مردمید برای مردم یاتون بهم فی السلاسل فی اعناقهم می آرید مردم را از زنجیرها در گردن ایشان حتی یدخلوا فی الاسلام تا آنکه می در آیند در دین اسلام که سبب حصول همه سعادتهای دینی و دنیوی است مطابقت بترجمه ظاهر است

باب

اذ همت طایفتان منکم ان تفشلا وقتیکه قصد کردند دو طایفه از شما اینکه جبن ورزند فشل بمعنی جبن و سستی است و قصه نزول این آیت اینست که وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برآمد بغزوه آحد با هزار نفر بروایتی نهصد و پنجاه نفر وعده کرد اگر صبر ورزید نصرت ایشان را

اخوانکم جاؤنا تائبین انا العجز رأیت پیش تحقیق برادران شما آمده اند ما را بحال توبه و انی رایت ان ارد الیهم سبیهم و تحقیق مصلحت دیدم که باز دهم بسوی ایشان اسیران ایشان فمن احب منکم ان یطیب ذلک فلیفعل پس کسی که دوست دارد از شما اینکه خوش کند آنرا پس کو بکند آنرا اجازت دهد و من احب منکم ان یکون علی حظه حتی نعطیه ایاه من اول ما یفیء الله علینا فلیفعل و کسی که دوست دارد از شما اینکه باشد بر نصیب خود که از حصه غنیمت بوی رسید تا آنکه بدهیم او را آن نصیب وی از اول چیزیکه میگرداند خدا تعالی بر من پس باید که بکند همچنان و امیدوار باشد فقال الناس طیبنا یا رسول الله لهم پس گفتند مردم خوش کردیم نفوس خود را ای رسول خدا برای باز دادن سبی بایشان فقال لهم انا لا ندری من اذن منکم فیه ممن لم یاذن پس فرمود مردم را بتحقیق ما نمیدانیم کسی را که اذن داده باشد بخوشی خاطر از شما درین رد از کسی که اذن نداده فارجعوا حتی یرفع الینا عرفاؤکم امرکم پس بگردید بروید شما تا که بر دارد و ظاهر نماید بما شناسایان نقیبان و وکلاء شما حال شما را از خوشی و ملال فرجع الناس پس برگشتند مردم فکلمهم عرفاؤهم ثم رجعوا الی النبی پس کلام کردند با ایشان شناسایان و وکلاء ایشان پستر باز آمدند عرفا نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاخبروه انهم طیبوا و اذنوا پس خبر دادند آنحضرت را که ایشان خوش کردند خاطرهای خود را بدان و اذن دادند فهذا الذی

خواہد بود و مشرکان مکہ باسہ ہزار مرد جمعیت نمودہ نزدیک رسیدند عبد اللہ بن ابی کہ رئیس اہل نفاق بود باز
گشت و گفت بیچہ جہت ما خود را و فرزندان خود را بکشتن دہیم و جمعی از انصار بنو سلمہ از خزرج و بنو حارثہ از اوس
قصد کردند کہ با این منافق برگردند نگہداشت حق جل شانہ ایشان را از مراجعت و ہمراہی کردند آنحضرت را

حدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال قال عمرو سمعت جابر بن عبد اللہ گفت
سفیان گفت عمرو بن دینار شنیدم جابر بن عبد اللہ را یقول فینا نزلت اذ ہمت طایفتان منکم ان تفشلا
واللہ ولیہما میگفت در حق ما نازل شدہ این آیت کریمہ قال نحن الطایفتان گفت مائیم دو طایفہ کہ در آیت
مذکور است بنو حارثہ و بنو سلمہ و این ہر دو حی دو بازوی لشکر بودند وما نحب وقال سفیان مرۃ وما یسرنی
و دوست نداریم و در روایت کرد سفیان از جابر یکبار دیگر و خوش نمیساخت مرا انہا لو تنزل کہ تحقیق آیۃ مذکور
نازل نشدی لقول اللہ واللہ ولیہما از جہت فرمودہ خدا کہ خدا دوست ہر دو طایفہ است حاصل آنکہ دوست
نداشتن ما عدم نزول این آیت از جہت این قول خدا است یعنی اگرچہ در وی نسبت جبن است بما یان لیکن
قول خدا واللہ ولیہما تلافی این نسبت عیب کردہ

باب لیس لک من الامر شیء الآیۃ نیست مر ترا از
حکم چیزی در بندگان بلکہ حکم حکم من است و بر تو رسانیدن حکم است و حساب بر من است از ثواب دادن
و عقوبت کردن بر تو رسانیدن

حدثنا حبان بن موسی قال اخبرنا عبد اللہ قال اخبرنا معمر
عن الزہری قال حدثنی سالم عن ابیہ انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع راسہ من
الرکوع روایت کردہ سالم از پدر خود عبد اللہ بن عمر کہ تحقیق شنیدہ وی رسول خدا را وقتی کہ برداشتی
سر خود را از رکوع فی الرکعۃ الآخرۃ من الفجر در رکعت آخر از نماز فجر یقول اللہم العن فلانا وفلانا وفلانا
میگفت ای بار خدا لعنت کن فلان را و فلان را و فلان را یعنی بنامہا بعضی کافران را یاد کردہ لعنت میفرستاد
بعد ما یقول سمع اللہ لمن حمدہ ربنا ولک الحمد بعد از فراغ از تسبیح سر برداشتن از رکوع فانزل اللہ لیس
لک من الامر شیء الی قولہ فانہم ظالمون حاصل معنی این است کہ خدا مالک است امر کفار را ہلاک میکند ایشان
را یا توبہ میدہد اگر رجوع باسلام کنند و عذاب میکند اگر اصرار بر کفر نمایند ترا باینہا کاری نیست در معنی
اینہا رنج مکش تو رسول منی برای انذار و آگاہ ساختن کار با من است ہرچہ میخواہم میکنم در شان نزول
این آیت اقوال متعددہ آمدہ اکثر بر آنند کہ در غزوۂ احد بعد از رسیدن سنگ بسر و دندان آنحضرت و
نومید شدن از فلاح جماعۃ مشرکان فرمودہ کیف یفلح قوم شجوا نبیہم چگونہ رستگار شوند مردم کہ زخمی
کردند پیغمبر خود را بعضی گفتہ اند بعد از قتل حمزہ بودہ است بعضی گویند نازل شدہ در قصۂ بیر معونہ کہ اہل
آن جمعی کثیر از مسلمانان را کشتہ بودند چنانکہ در ابواب کتاب المغازی گذشت رواہ اسحق بن راشد
عن الزہری روایت کردہ اینحدیث را اسحق بن راشد از زہری بہمین اسناد مذکور و طبری موصول
آوردہ در معجم کبیر از طریق اسحق مذکور

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراہیم
بن سعد قال حدثنا ابن شہاب عن سعید بن المسیب وابی سلمۃ بن عبد الرحمن عن ابی
ہریرۃ گفت ابراہیم بن سعد حدیث کرد مرا ابن شہاب زہری از سعید بن مسیب و از ابی سلمہ بن

و ذکر کردہ ... از ابن عباس ...
... روایت
کردہ ... اینحدیث از وی ... موقوف
و موقوف صالح تر است از وی اسناد
از مرفوع و مراد در اینجا مرفوع است
از حدیث حسن بن علی رضی اللہ عنہما
نزد اسحق بن راہویہ و دیگر از عایشہ نزد
عقیلی و اسناد ہر دو ضعیف اند عقیلی گفتہ
صحیح نشدہ درین باب از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم چیزی ابن بطال گفتہ اگر صحیح باشد
حدیث ابن عباس محمول بر ندب است
در اینجا تنگ باشند از ہدایا و چیزہای
کہ ہدیہ است عادت برکت ... در آن

حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا
عبد اللہ ابن مبارک قال اخبرنا
شعبۃ عن سلمۃ بن کہیل یقیم کان
عن ابی سلمۃ عن ابی ہریرۃ قال کان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم اخذ سنا کرفت
آنحضرت شتری را قرض از مردی فجاء
صاحبہ یتقاضاہ پس آمد صاحب شتر بحالی
کہ تقاضا میکرد آنحضرت را قرض شتر را
فقالوا لہ پس گفتند صحابہ او را منع
از تندی تقاضا فقال ان لصاحب الحق مقالا
پس فرمود آنحضرت بگوئید او را چیزی
کہ بتحقیق مر صاحب حق را گفتار است ثم
قضاہ افضل من سنہ پس ادا کرد آنحضرت
او را زیادہ تر از شتر وی وقال افضلکم احسنکم
قضاء و فرمود فاضلترین شما نیکترین شما
است از روی ادای دین و در وجہ دلالت
بر ترجمہ گفتہ اند کہ آنحضرت ہبہ کرد صاحب
سن را زاید بر حق آن و شریک نگردانید
با وی دیگری را از جلسا مانند آن حدیث
آیندہ و این مبنی است بر اتحاد حکم ہبہ و ہدیہ
وضعف این وجہ استدلال پوشیدہ نیست
و حقیقت حال در مقدمہ و در جاہا از
کتاب ذکر یافت

حدثنا عبد اللہ بن
محمد قال حدثنا ابن عیینۃ عن عمرو بن دینار
عن ابن عمر انہ کان مع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی سفر بود ابن عمر با آنحضرت
در سفری وکان علی بکر صعب لعمر و بود

ن عبد الرحمن بن عوف انہ ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد
ویدعو لاحد تحقیق رسول خدا بود وقتی کہ خواستی اینکہ دعای بد کند بر کسے یا دعای نیک احدی را قنت
بعد الرکوع دعای میخواند بعد از رکوع نماز فربما قال سمع اللہ لمن حمدہ اللھم ربنا لک الحمد و بسیار بود
کہ گفتی وقتے کہ گفتی سمع اللہ لمن حمدہ و گفتی اللھم ربنا لک الحمد اللھم انج الولید بن الولید وسلمۃ بن ہشام وعیاش
بن ربیعۃ ای خدا نجات بدہ این سہ کس را کہ در بند کافران افتادہ اند ولید برادر خالد بن ولید است در غزوہ
بدر ہمراہ مشرکان آمدہ در بند اہل اسلام افتاد و زر فدا دادہ و خلاص شدہ بود و پستر توفیق اسلام یافتہ حبس
کردہ بودند او را و سلمہ بن ہشام برادر ابو جہل است از سابق اہل اسلام است ابو جہل او را بند کردہ بود در
شام در خلافت ابی بکر صدیق بدرجہ شہادت رسید و عیاش بعین مہلہ و یار تحتیہ مشددہ و شین معجمہ آن ہم از سابق
اہل اسلام است آخر این ہر سہ نفر باتفاق از مکہ گریختہ بمدینہ آمدند اللھم اشدد وطأتک علی مضر واجعلہا
سنین کسنی یوسف ای خدا سخت گیر بر قوم مضر وطا بفتح واو و سکون مہلہ بمعنی اخذ است و بگردان آنہا را
یا آن اخذ را قحط مانند قحط ایام یوسف علیہ السلام کہ تا ہفت سال کشیدہ بود سنی یوسف باضافت و حذف
نون است در بعضے روایات سنین است بدو نون و این لفظ شاذ است یجہر بذلک آواز بلند میکرد
آنحضرت باین دعا وکان یقول فی بعض صلوتہ فی صلاۃ الفجر و بود آنحضرت کہ میگفت در بعضی
نمازہا در نماز فجر بیان بعض است اللھم العن فلانا و فلانا لاحیاء من العرب ای خدا لعنت کن فلان و
فلان را میگفت مر بعضے قبیلہا را از عرب کہ بسیاری از مسلمانان کشتہ بودند حتی انزل اللہ لیس لک من
الامر شیء الآیۃ تا آنکہ فرستاد خدا این آیت را سیوطی گفتہ این کلام از قول او وکان یقول الخ مدرج است و جدا است از
روایت زہری از کسے کہ رسید بمؤلف و بیان کردہ مسلم در صحیح خود **باب** قولہ والرسول یدعوکم
فی اخراکم وھو تانیث اخرکم واخراکم کہ درین آیت مذکور است مونث آخرکم است گفتہ اند از مولف رح درین
قول بتبعیت ابا عبیدہ ذہولی واقع شدہ است از آنکہ اخری مونث آخر است بفتح خا نہ آخر بکسر خا
کہ ضد اول است پوشیدہ نماند کہ در کلام مولف رح نصی نیست کہ مونث آخر است بکسر خا تواند کہ حرکت
کسر خا و مد الف از قلم ناسخ باشد واللہ اعلم بالصواب تمام آیت کہ در غزوہ احد در وقت ہزیمت بعضی
مسلمانان از نزد آنحضرت نازل شدہ این است اذ تصعدون ولا تلوون علی احد وقتے کہ میگذشتید
و دور میرفتید و حال آنکہ التفات نمیکردید بر احدی و انتظار نمیبردید یکی دیگر را والرسول یدعوکم فی اخراکم
و رسول خدا میخواند شما را در جماعۂ شما کہ متاخر بودند و میفرمود بیش من آیید بیش من آیید ای بندہای
خدا من رسول خدایم ہر کہ برگردد او را بہشت است فاثابکم غما بغم پس رسید شما را غمی بر غمی بجزای اندوہی
کہ رسانیدید پیغمبر خدا را از جدا شدن اندوہی مرویست از ابن عباس کہ غم اول بسبب ہزیمت بود و ہنگامی کہ
گفتند کافران کشتہ شد محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دوم از غلبہ کفار کہ برآمدند بر کوہ احد ہمچنین روایت کردہ
اند از عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ و غیر او لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم برای آنکہ اندوہگین نشوید بر چیزی کہ فوت کرد
شما را از غنیمت و نصرت ولا ما اصابکم و نہ بر چیزی کہ رسید شما را از قتل و جراحت وقال ابن عباس احدے

با ابن عمر است نحو ابی تحقیق کسی کردہ بشید
او را با ابن عطا و حال آنکہ بادی دیگران
نیز بود ہمہ **باب** اذا وھب بعیرا لرجل
وھو راکبہ جاز چون ہبہ کند کسی شتر را
بمردی و حال آنکہ آنمرد سوار آن شتر است
جائز باشد و حاجت بقبض جدید از موہب
نبود و قال الحمیدی شیخ مولف است
حدثنا سفین ابن عیینۃ قال حدثنا
عمرو بن دینار عن ابن عمر قال کنا مع النبی صلی
اللہ علیہ وسلم فی سفر گفت ابن عمر بودیم با آنحضرت
در سفرے وکنت علی بکر صعب فقال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم لعمر بعنیہ فباعہ
فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ھو لک
یا عبد اللہ ترجمہ معلوم شد **باب**
ھدیۃ ما یکرہ لبسھا جواز ہدیہ فرستادن
جامہ کہ مکروہ باشد پوشیدن آن ہمچنان است
تصرف دران ببیع و ہبہ مرکسی را کہ جائز است
او را لباس آن چون زنان و در روایت
نسفی ما یکرہ لبسہ بتذکیر ضمیر و ہر دو جائز است
باعتبار مختلف **حدثنا** عبد اللہ بن مسلمۃ
بفتح میم عن مالک عن نافع عن عبد اللہ
بن عمر قال رأی عمر بن الخطاب حلۃ
سیراء عند باب المسجد وید
عمر رضی اللہ عنہ جفت جامہ ابریشمے
نزد دروازہ مسجد حلہ جفت جامہ ازار
و ردا سیرا بکسر سین و فتح یای تحتیہ و را
و الف ممدودہ بردی مخطط کہ مخلوط است
بوی حریر یا مخطط بحریر و بعضے گفتہ حریر
کرانی گفتہ اصح آنست کہ آن از حریر خالص
بود فقال پس گفت عمر یا رسول اللہ
لو اشتریتہا فلبستہا یوم الجمعۃ اگر خرید کنی
تو آن را پس بپوشی آنرا بروز جمعۃ وللوفد
و بپوشی برای آمدن ایلچیان بہتر باشد
قال انما یلبسہا من لا خلاق لہ فی الآخرۃ
جز این نیست کہ میپوشد آن را آنکہ کسے نیست
نصیب او را در آخرت ثم جاءت حلل فاعطی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عمر منہا حلۃ
پس آمدند جفتہا سے بردہای ابریشمے پس داد

[illegible]

الحسنیین فتحا وشهادة گفته است ابن عباس یکی از دو نیکوئی که واقع شده در قرآن پس فتح است یا شهادت گفته اند که بیان این آیت که در سورهٔ برأت واقع شده درین محل وجهی ندارد واعتذار کرده اند که چون متعلق بقصهٔ احد است بهمین قدر مناسبت آورده واین قسم بیان از مؤلف رح غریب نیست **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا زهیر قال حدثنا ابو اسحٰق قال سمعت البراء بن عازب قال جعل النبی صلی الله علیه وسلم علی الرجالة یوم احد عبد الله بن جبیر گفت براء بن عازب سردار گردانید پیغمبر خدا بر جمعی پیاده بار در غزوهٔ احد عبد الله بن جبیر را فاقبلوا منهزمین پس پیش آمدند در حالی که گریزنده اند فذالک اذ یدعوهم الرسول فی اخراهم پس اشارت باین است در قول خدا اذ یدعوهم الرسول فی اخراهم ولم یبق مع النبی صلی الله علیه وسلم غیر اثنی عشر رجلا و باقی و مستقیم نماند با پیغمبر خدا در آن روز جز دوازده مرد

باب قوله امنة نعاسا نزول این آیت هم در غزوهٔ احد است و تفسیر آن هم در آنجا مذکور شده **حدثنا** اسحٰق بن ابراهیم بن عبد الرحمن ابو یعقوب البغدادی قال حدثنا حسین بن محمد قال حدثنا شیبان عن قتادة قال حدثنا انس ان ابا طلحة قال غشینا النعاس گفت قتاده حدیث کرد ما را انس بن مالک که تحقیق ابا طلحه گفت پوشید ما را خواب و نحن فی مصافنا یوم احد و حال آنکه ما در صف جنگ بودیم روز غزوهٔ احد قال فجعل سیفی یسقط من یدی و آخذه و یسقط و آخذه گفت ابو طلحه گشت شمشیر من که می افتاد از دست من و میگرفتم یعنی مکرر اینحال شده بود و این حدیث تمام تر با تفسیر این آیه در غزوهٔ احد گذشته

باب قوله الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح آنکسانی که اجابت کردند مر خدا را و رسول خدا را از پس آنکه رسیده است بآنها جراحت للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم ثابت مر آنکسانرا که کارهای نیک کرده اند از آنها و پرهیز کرده اند اجری عظیم است سبب نزول این آیت آنست چنانکه روایت کرده ابن ابی حاتم از عکرمه باسناد صحیح وقتیکه باز گشتند مشرکان بیکدیگر گفتند که شما باین غلبه کشتید محمد را و اسیر نیاوردید دختران را بسیار گردید باز روید چون اینمقاله بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید باز متوجه شد و خواند و اصحاب را همه با زخمهای که داشتند اجابت نموده همراه شوند مشرکان مراجعت نموده رفتند و گفتند که بسال آینده میائیم و همه را استیصال میکنیم آنحضرت نیز با جمیع صحابه مراجعت فرمود مؤلف رح درین باب حدیثی از مرویات خود نیافت و آنکه از عکرمه ابن ابی حاتم آورده با آنکه مرسل است بوی نرسیده باشد یا بشرطی که او تصحیح رجال کرده نبوده است القرح الجراح یعنی قرح بقاف که درین آیت واقع است بمعنی جراحت است بیضاوی تفسیر آیت ان یمسسکم قرح گفته حمزه و کسائی و ابن عیاش از عاصم بضم قاف خوانده اند و دیگران بفتح قاف و این هر دو لغت است چنانکه ضعف و ضعف و قیل بفتح بمعنی جراحت است و بضم درد آن استجابوا اجابوا یستجیب یجیب اشارت کرده که استفعال بمعنی افعال است و این در کلام فصحا بسیار است میگویند استجبتک بمعنی اجبتک عینی گفته فایده این سین آنست که این فعل که در وی سین در آید البته واقع است خواه فعل محبوب باشد یا مکروه قوله یستجیب یجیب یعنی یستجیب که در شوری در آیت و یستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات واقع شد بهمین معنی یجیب است

باب ان الناس قد جمعوا لکم الایة اول آیت این است الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم آنکسانیکه گفت انها را

ابو جعفر حافظ کوفی نیدی نسبت بفید بفتح فا و سکون تحتیه و بدال مهمله شهری است میان که و بغداد قال حدثنا ابن فضیل بتصغیر محمد بن فضیل بن غزوان عن ابیه عن نافع عن ابن عمر قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بیت فاطمة فلم یدخل علیها گفت ابن عمر آمد آنحضرت خانهٔ فاطمه زهرا را پیش در آمد بر فاطمه رضی الله عنها و جاء علی فذکرت له ذلک و آمد علی مرتضی پس ذکر کرد فاطمه او را این ماجرا فذکره للنبی پس ذکر کرد علی حکایت فاطمه را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال انی رایت علی بابها سترا موشیا فرمود بتحقیق من دیدم بر در فاطمه پرده نقش موشی بکسر شین معجمه بر وزن مرمی یعنی مخطط برنگهای گوناگون فقال مالی وللدنیا پس فرمود چیست مرا و دنیا را یعنی شاید مرا که برگزیدگان خدا ایم این نه خارف دنیا فاتاها علی فذکر ذلک لها پس آمد فاطمه را علی پس ذکر کرد قول آنحضرت مر او را فقالت لیامرنی فیه بما شاء پس گفت فاطمه کو امر فرماید مرا در حق این پرده هر چه خواهد تا بدان کنم قال ترسل به الی فلان گفت علی فرمود آنحضرت بفرستد فاطمه این پرده را بسوی آل فلان کس و در روایت ابی ذر قال ترسل به بزیادهٔ یا و حذف

مردم نعیم ابن مسعود اشجعی است از جانب کفار مکه آمده وقیل مراد منافقان اند تقدیر اول اطلاق جمع بریکی ازان قبیل است که میگویند فلان یرکب الخیل ویلبس البرود با آنکه سوار نمیشود مگر یک اسپ را و نمیپوشد مگر یکجا در بتحقیق که مردم یعنی کفار بتحقیق جمع کرده اند برای جنگ شما پس بترسید ایشانرا فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل پس زیاده کرد این تخویف آنها را تصدیق وثبات واقامت بر نصرت پیغمبر خدا وگفتند بس است ما را او کافی است در اعانت ما ونیکو وکیل است **حدثنا** احمد بن یونس اراه قال حدثنا ابو بکر عن ابی حصین عن ابی الضحی عن ابن عباس حسبنا الله ونعم الوکیل قالها ابراهیم حین القی فی النار مرویست از ابن عباس که کلمه حسبنا الله ونعم الوکیل گفته است آنرا ابراهیم علیه السلام هنگامی که انداخته شد در آتش وقالها محمد صلی الله علیه وسلم حین قالوا ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل وگفته است این کلمه را محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامی که گفتند منافقان ان الناس الآیه پس زیاده کرد این مقوله اصحاب را ایمان وگفتند حسبنا الله ونعم الوکیل **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا اسرائیل عن ابی حصین عن ابی الضحی عن ابن عباس قال کان آخر قول ابراهیم حین القی فی النار حسبی الله ونعم الوکیل گفت ابن عباس بود آخر قول ابراهیم علیه السلام وقتی که انداخته شد در آتش حسبی الله ونعم الوکیل **باب** ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله الآیة تمام آیت اینست هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة گمان مکن بخل کسانی را که بخل میکنند بمالی که داده است ایشانرا خدا از فضل وکرم خود که آن بخل نیکوست ایشانرا بلکه بد است مر ایشانرا روز قیامت سرانجام است که طوق کرده میشود روز قیامت بمالی که بخل کرده اند یعنی لازم کرده میشود وبال آن چنانکه طوق لازم میباشد روایت عبد الرزاق وسعید بن منصور از طریق ابراهیم نخعی باسناد جید که طوق کرده میشود در گردنها باجماع مفسران درباب مانعان زکوة نازل شده چنانکه حدیث مذکور درین باب ناطق است بآن وبعضی گفته روایت کرد عطیه عوفی از ابن عباس که نازل شده درباره احبار یهود که کتمان صفات محمدی ونبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکردند مراد بخل کتمان علم است که حق جل شانه در کتاب توریت بایشان خبر داده وزجاج از ابن جریج نیز نقل کرده واختیار نموده ودر تفسیر ابی عبد الله بن النقیب واقع شده که این آیت درباب بخیلان بنفقه جهاد نازل شده بود در وقتی که فرض بود وقیل در ممسکان نفقه عیال وذوی الارحام در وقتیکه محتاج باشند انتهی سیطوقون کقولك طوقته بطوق تفسیر سیطوقون کرده یعنی آنچه بخل کرده اند آنان طوق گردن آنها کرده میشود چنانکه قول تست طوقته یعنی گردانیدم در گردن او طوق **حدثنا** عبد الله بن منیر سمع ابا النضر قال حدثنا عبد الرحمن هو ابن عبد الله بن دینار عن ابیه عن ابی صالح عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آتاه الله مالا فلم یؤد زکاته فرمود رسول خدا کسیکه داد او را خدا مالی پس ادا نکرد زکات مفروضه آنرا مثل له ماله شجاعا اقرع مصور کرده میشود برای او مال او ماری که موی سرندارد واز غایت زهر [illegible] که دارد وشجاع بضم معجمه وکسر آن بجیم وعین مهمله است له زبیبتان مر او را دو نقطه سیاه بر چشم است

که آن لائق اهل بیت نبوت نبود وگرنه سوده گرفتن آنرا خود حرام نیست **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الملك بن میسرة قال سمعت زید بن وهب عن علی قال اهدی الی النبی صلی الله علیه وسلم حلة سیراء گفت علی رضی الله عنه فرستاد بمن آنحضرت جبه جامه ابریشمی را فلبستها پس پوشیدم آن را فرایت الغضب فی وجهه پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک آنحضرت از پوشیدن من آنرا تا آنکه فرمود نفرستاده بودم آنرا تا بپوشی فشققتها بین نسائی پس پاره کردم آن را وقسمت نمودم میان زنان خود یعنی مستورات خانه خود از واج نیز زیرا چه امیر المومنین علی را دران وقت زوجه دیگر جز فاطمه زهرا نبود ودر خانه او رضی الله عنه چند فواطم بودند فاطمه دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفاطمه بنت اسد والده علی بن ابی طالب وجعفر وعقیل وطالب فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب **باب** قبول الهدیة من المشرکین جواز پذیرفتن هدیه از کافران مشرک دینی باشند یا کتابی وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم هاجر ابراهیم بسارة [illegible]

واین جنس مار بغایت زهرناک میباشد زبیبه بزای معجمه وکسر موحدهٔ اولی وفتح موحدهٔ ثانیه بمعنی نقطهٔ سیاه است طوقه
یوم القیمة گردانیده میشود آنرا طوق درگردن آن روز قیامت یاخذ بلهزمتیه یعنی بشدقیه میگیرد بدو کلهٔ
خود یقول انا مالك انا کنزك میگوید آن مار من مال توام ومن گنج توام ثم تلا هذه الآیة پس تر خواند آنحضرت

این آیت را ولا یحسبن الذین یبخلون الی آخر الآیة **باب** ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من
قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا اول آیت اینست لتبلون فی اموالکم وانفسکم هر آئینه مبتلا کرده میشوید
شما در مالهای خود ودراتهای خود وهرآئینه میشنوید از کسانیکه داده شده اند کتاب پیش از شما که یهود اند واز
کسانیکه شریک ساخته اند بخدا انصار را اند آزار بسیار روا حدی از کعب بن مالك آورده است که سبب نزول
آیهٔ کریمه آن بود که کعب بن اشرف که شاعر بود از بد ذاتی وعداوت هجو میکرد رسول ما را صلی الله علیه وسلم
وتحریض میکرد کفار قریش را بر عداوت آنحضرت وقتی که قدوم آورد آنحضرت بمدینه مردم مختلط بودند در آن
از مسلمانان ومشرکان ویهود سخت آزار میکردند این نکونسا را ان آنحضرت را ومسلمانان را واو امر کرد
پروردگار تعالی رسول خود را ومسلمانان را بصبر وتحمل وعکرمه گفته مراد آزار خدا است اما آزار یهود
در حق خدا در قول ایشان است ان الله فقیر ونحن اغنیاء ودر قول ایشان ید الله مغلولة ودیگر هذیانات وبهتانهای آنها و
آزار مشرکان نصارا در قول ایشان است که مسیح ابن الله وورای این افتراهای پوشیده نماند که حدیث باب مفصح از قول کعب بن
مالك است زجاج گفته اذی مقصور است ودر رسم الخط بیای تحتیه مینویسند بمعنی چیزی که کسی بشنود وبد آید او را **حدثنا**

ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان اسامة بن زید رضی
الله عنهما اخبره گفت ابن شهاب زهری که تحقیق اسامه بن زید خبر داده او را ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم رکب علی حمار علی قطیفة فدکیة تحقیق رسول خدا سوار شد بر حمار بر قطیفه فدکیه که
بروی انداخته بودند قطیفه بفتح قاف وکسر طاء مهمله چادری درشت فدکیه بفتح فا ودال مهمله مفتوحه وکاف
منسوب بفدك صفت قطیفه است وفدك نام بلدی است بدو منزل یا سه منزل از مدینه مطهره واردف
اسامة بن زید وراءه وردیف ساخت اسامه بن زید را پس پشت خود یعود سعد بن عبادة فی
بنی الحارث بن الخزرج درحالیکه میخواهد عیادت کند سعد بن عباده انصاری را که در قبیله بنی حارث بن
خزرج بود قبل وقعة بدر واین واقعه پیش از غزوهٔ بدر بود قال حتی مر بمجلس فیه عبد الله بن ابی
ابن سلول گفت اسامه تا آنکه گذشت بمجلسی که در آن عبد الله بن ابی بن سلول منافق مشهور بود وابن سلول
برفع است صفت عبد الله وسلول نام مادر او است وذلك قبل ان یسلم عبد الله بن ابی اینواقعه پیش از
اظهار اسلام این منافق بود فاذا فی المجلس اخلاط پس ناگاه در مجلس انواع مردم بودند من المسلمین و
المشرکین عبدة الاوثان والیهود والمسلمین از مسلمانان ومشرکان بت پرستان ویهود ومسلمانان
قوله والمسلمین مکرر واقع شده است کرمانی در توجیه تکرار گفته شاید که در بعضی نسخ اول باشد ودر بعضی در آخر
پس کاتب جمع کرده انتهی بعضی گفته اند اولی حذف یکی ازین دو باید کرد وبهتر آنست که ثانی محذوف
باشد تا ذکر مسلمانان مقدم باشد چنانکه در روایت مسلم است تقریر ثواب آنست که گویند در بعضی روایات

هدیة النبی صلی الله علیه وسلم وبوشاه ... بیضا ... وبعضی بیان کرده شده که در آن شهر ... واین شیء روایت ابو حمید است ... غزو ودر بیا بدر وقال ابو حمید اهدی ملك ... للنبی صلی الله علیه وسلم بغلة بیضاء گفت ابو حمید انصاری ساعدی هدیه فرستاد پادشاه ایله بفتح همزه وسکون تحتیه شهری است معروف بکنارهٔ دریا برای پیغمبر خدا استری سفید را یا اینکه نام آن بیضا بود وآن ملك مشرك بود که قبول ذمه کرده وجزیه داده فکساه بردا پس عطا کرد آنحضرت آن ملك را چادری وکتب له ببحرهم ونوشت آنحضرت برای وی بحکومت شهر ایشان بحر بمعنی دریا وبمعنی شهر هر دو آمده ومراد اینجا ثانی است وحدیث در باب خرص التمر از کتاب الزکوة گذشت باجمله قبول هدایا بسیاری از مشرکین وهمچو اهل کتاب ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باحادیث متعدده متشبه در صحاح ومسانید مشهوره وغیر آن وهمچنین عامر بن مالك قدوم کرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحالیکه مشرك بود وهدیه آورد برای آنحضرت پس فرمود من قبول نمیکنم هدیه مشرك را در حال آن معادت اند ولیکن مرسل است وبعضی موصول آورده اند از زهری وصحیح نشده وصل آن وابو داود وترمذی وغیر ایشان از عیاض بن حماد گفت هدیه آوردم برای آنحضرت ناقه را پس فرمود اسلام آوردی گفتم لا فرمود من نهی کرده شده ام از زبد مشرکین بفتح زاء معجمه وسکون موحده بمعنی عطا وهدیه پس گفته اند در جمع وتوفیق میان احادیث که امتناع در حق کسی است که اراده دارد بهدیهٔ خود دوستی وموالات را وقبول در حق کسی است که امید داشته شده بقبول آن تانیس وتالیف وی بر اسلام تا آنکه رد منسوخ است باحادیث قبول وبعضی بعکس آن قایل گشته وتواند که رد در حق کسی بود که کارزار کرده باشد لشکر اسلام یا اعانت نموده بر اخراج مسلمانان از دیار وقبول در حق کسی که چنین

اولی باشد و در بعضی در آخر مذکور کرده و در متن و حاشیه هر دو روایت مسطور بود کاتب هر دو را نوشته است و ق

المجلس عبدالله بن رواحة و درین مجلس عبد الله ابن رواحه نیز بود فلما غشیت المجلس عجاجة الدابة

پس هرگاه پوشید مجلس را غبار دابه عجاجه بفتح مهمله و تخفیف هر دو جیم بمعنی غبار است خمر عبدالله بن ابی انفه

بردائه بپوشید عبد الله بن ابی بینی خود را بچادر خود خمر بفتح و تشدید میم است ثم قال لا تغبروا علینا پستر

گفت ابن ابی گرد مکشید بر ما فسلم رسول الله صلی الله علیه وسلم علیهم پس سلام کرد رسول خدا بر قوم

گفته اند شاید که درین سلام مسلمانان را نیت کرده باشد و ازین حدیث بوضوح پیوست که اگر در جماعه

مسلمانان و کفار باشند میتوان سلام کرد بر همه بنیت مسلمانان ثم وقف فنزل پستر وقف کرد آنحضرت

و فرود آمد از مرکب فدعاهم الی الله وقرأ علیهم القرآن پس خواند کفار را بسوی خدا و خواند برایشان قرآن

را فقال عبدالله بن ابی بن سلول پس گفت عبد الله بن ابی پسر سلول ایها المرء انه لا احسن مما تقول ان کان

حقا ای مرد بتحقیق شان اینست نیست نیکوتر چیزی از آنچه میگوئی تو اگر باشد قول تو راست و درست برین

تقدیر احسن بصیغهٔ اسم تفضیل است اسم لا و خبر آن محذوف است و در کشمیهنی لا احسن بضم همزه و کسر سین

و ضم نون است صیغه متکلم از احسن یحسن یعنی نیک نمی پسندم چیزی را و در روایتی لا احسن بهمین معنی فلا تؤذنا به

فی مجلسنا پس ایذا مکن ما را باین در مجلس ما ارجع الی رحلك فمن جاءك فاقصص علیه بازرو بسوی خانه

خود پس کسی که بیاید نزد تو پس قصه خوان بر وی فقال عبدالله بن رواحة بلی یا رسول الله پس گفت عبد الله

بن رواحه آری اینچنین کن ای رسول خدا فاغشنا به فی مجالسنا فانا نحب ذلك پس بپوش ما را در مجلسها ما

باین ذکر پس تحقیق ما دوست میداریم آنرا فاستب المسلمون والمشرکون والیهود پس دشنام دادند

مسلمانان و مشرکان و یهود یکدیگر را مراد از مشرکان بت پرستان غیر یهود اند اگر چه یهود کافر تر اند حتی کادوا

یتثاورون تا آنکه نزدیک بود که بر جوشند بقتال یتثاورون مشتق از ثار و ثوران و ثلاثه است بمعنی ایستادن

به تیزی و تندی فلم یزل النبی صلی الله علیه وسلم یخفضهم حتی سکتوا پس همیشه بود رسول خدا

که می نشاند و اسکات میکرد تا آنکه خاموش شدند ثم رکب النبی صلی الله علیه وسلم دابته پستر سوار

شد پیغمبر خدا مرکب خود را فسار حتی دخل علی سعد بن عبادة پس راهی شد آنحضرت تا آنکه درآمد بر سعد بن

عباده فقال له النبی صلی الله علیه وسلم یا سعد الم تسمع پس گفت مر سعد را پیغمبر خدا ای سعد آیا نشنیدهٔ

ما قال ابو حباب یرید عبد الله بن ابی چیزی را که گفته ابو حباب میخواهد ازین کنیت عبد الله بن ابی را قال

کذا و کذا گفته است چنین و چنین قال سعد بن عبادة یا رسول الله اعف عنه واصفح عنه گفت سعد بن

عباده ای رسول خدا عفو کن از وی و درگذر و معذور دار که گرفتار نفس و حسد است فو الذی انزل علیك

الکتاب پس سوگند کسی که فرستاد بر تو کتاب را لقد جاء الله بالحق الذی انزل علیك الکتاب پس بتحقیق آمده از خدا

بحقی که نازل کرده بر تو یعنی الرسالة لقد اصطلح اهل هذه البحیرة وحال آنکه بتحقیق اتفاق کرده بودند اهل این بلده

یعنی اهل مدینه بحیره صیغه تصغیر است اطلاق میکنند آنرا بر بلده و قریه علی ان یتوجوه فیعصبونه بالعصابة

بر آنکه تاج نهند بر سر او و رئیس و سید و مهتر گردانند او را و رئیس را معصب میگویند از آنکه تقویه برای عقل

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الهبة

افضل باشد از رقیق آن نقله العینی و کان

ینهی عن الحریر و حال آنکه بود آنحضرت که

منع میکرد از جامهٔ ابریشمی فعجب الناس منها

پس شگفت میکردند مردم از خوبی و نرمی

آن فقال والذی نفس محمد بیده لمنادیل سعد

بن معاذ فی الجنة احسن من هذا پس فرمود سوگند

آنکسی که ذات محمد بدست قدرت اوست

هر آئینه رومالهای سعد بن معاذ در بهشت خوبتر

است ازین جامه مندیل بکسر میم و فتح آن

جامه که بدان روی و دست مانند غبار

و آب صاف کنند و آنچه دران جامه‌ها سے

چیده بپیچند و کسی که مندیلش چنین باشد قیاس

باید کرد که لباس وی چه قسم خواهد بود و

تخصیص بذکر سعد شاید بجهت آنست که وی

دوست میداشت این جنس ثیاب را یا آنکه

متعجبان انصار بودند و سعد سالار ایشان

است یا بجهتی دیگر از آنقضه رفت بحال او

قال سعید عن قتادة عن انس ان اکیدر دومة

اهدی الی النبی و گفت سعید بن ابی

عروبه از قتاده از انس که اکیدر دومه

فرستاده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

بضم دال و فتح نیز آمده شهریست نزدیک

اوست یا آنکه عمامه بندند او را عمامهٔ ملوک که ممتاز باشد از دیگران فلما ابى الله ذلك بالحق الذى اعطاك الله
پس هرگاه نخواست خدا آن ریاست او را بسبب حقی که داد ترا خدا شرق بذلك مانع شد او را بسبب آن شرق
بفتح شین معجمه وکسر را و قاف بمعنی غص بالمعجمه والمهمله یعنی گلوگیر شد یقال غص الرجل بالطعام وشرق
بالماء وقتی که چیزی مانع شود از فرو رفتن لقمه در گلو فذلك فعل به ما رايت پس آن مانع کرد بوی باظهور
تو چیزی که دیدی از فعل و قول شنیع وی فعفا عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم پس عفو کرد از وی
و معذور داشت او را رسول خدا وكان النبى صلى الله عليه وسلم واصحابه يعفون عن المشركين واهل
الكتاب و بود پیغمبر خدا و اصحاب او که عفو میکردند از مشرکان و اهل کتاب ناسزا کردار شان و آزاری که میدادند
كما امرهم الله ويصبرون على الاذى چنانچه فرموده بود ایشانرا خدا و صبر میکردند بر آزار قال الله تعالى لتسمعن
من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشركوا اذى كثيرا الآية وقال الله ود كثير من
اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم الى آخر الاية دوست دارند بسیاری
از اهل کتاب اگر رد کنند شما را از پس ایمان شما کافران از روی حسد از پیش خود وكان النبى صلى الله عليه
وسلم يتاول فى العفو ما امره الله به و بود آنحضرت که میل میکرد در عفو آزار کافران چیزی را که فرموده او را خدا
بآن یعنی بصبر حتى اذن الله فيهم تا آنکه اذن داد خدا در حق ایشان یعنی بقتال فلما غزا رسول الله صلى
الله عليه وسلم بدرا پس هرگاه غزا کرد رسول خدا واقعهٔ بدر را فقتل الله به صناديد كفار قريش پس
کشت خدا بسبب او کلانان کفار قریش را ببدر صناديد جمع صنديد است بمعنی مهتر و رئیس قال ابن ابى ابن
سلول ومن معه من المشركين وعبدة الاوثان گفت ابن ابی ابن سلول و کسی که با وی بود از مشرکان
و بت پرستان هذا امر قد توجه این امری است که بتحقیق ظاهر شد و جه آن که می باید داخل شد فبايعوا الرسول
صلى الله عليه وسلم على الاسلام فاسلموا پس بیعت کردند پیغمبر خدا را بر اسلام پس مسلمان شدند بظاهر
حال **باب** لا يحسبن الذين يفرحون بما اتوا تمام آیت این است ويحبون ان يحمدوا بما لم يفعلوا
فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب اليم لا يحسبن بمثناة تحتيه و موحده مفتوحه است و همین است
قراءة ابن كثير و ابو عمرو و ابن عامر و معنی آنست که گمان نکنند جمعی که خوش می شوند بچیزی که کردند از تخلف
و دوست میدارند که ستوده شوند بچیزی که نکردند از همراهی و وفای عهد پس گمان نکنید ایشان را
برستگاری و حال آنکه ایشان را ست عذاب دردناک **حدثنا** سعيد بن ابى مريم قال اخبرنا
محمد بن جعفر قال حدثنى زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابى سعيد الخدرى رضى الله عنه ان رجالا
من المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بتحقیق جمعی از منافقان در زمان رسول خدا
كان اذا خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغزو تخلفوا عنه شان اینست وقتی که برآمد رسول
خدا بسوی جهاد تخلف کردند از آنحضرت و همراه نشدند و فرحوا بمقعدهم خلاف رسول الله صلى
الله عليه وسلم و خوش گشتند بسبب قعود خود خلاف رسول خدا را فاذا قدم رسول الله صلى
الله عليه وسلم پس وقتی که قدوم آورد رسول خدا اعتذروا اليه وحلفوا عذر کردند پیش آنحضرت

الجزء العاشر شرح الاسلام | كتاب الهبة

آنرا پس فرمود او را آنحضرت بده این را
بعمر و از اینجا وجهی دیگر برای توفیق احادیث
رد و قبول بستن س گرد که رد محمول است اگر گرفتن
آن بتفس نفیس مع عدم مخاص است و قبول
محمول بر عطا و تنخواه اصحاب است و در حدیث علی نزد
مسلم چنان است که اکیدر فرستاد برای آنحضرت
جامهٔ حریر پس عطا کرد آنحضرت بعلی و فرمود پاره
کن آنرا و قسمت کن میان زنان **حدثنا** عبد الله
ابن عبد الوهاب ابو محمد الحجبی البصری سند دوست
و بیست قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا
شعبة عن هشام بن زيد عن انس بن
مالك ان يهودية اتت النبى صلى الله
عليه وسلم بشاة مسمومة زنی یهودیه
آورد آنحضرت را گوسفندی زهرآلود
فاكل منها پس خورد آنحضرت از آن
گوسفند فجئ بها پس آورده شد آن یهودیه
را فقيل الا نقتلها پس گفته شد
بآنحضرت آیا نمی کشیم آنرا فقال لا پس
فرمود نمی کشیم فما زلت اعرفها فى لهوات
رسول الله الخ گوید پس همیشه ام
که می شناسم اثر آن شاة مسمومه بعروض
مرض احیانا در کام پیغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم لهوات جمع لهات بفتح لام گوشت
پاره که در اعالی حلق در نهایت دهان است
یا سقف دهن یا آنچه ظاهر میگردد از دهن
در تبسم و لفظ جمع درینجا باعتبار اجزاء است
حدثنا ابو النعمان قال حدثنا المعتمر بن سليمان
عن ابيه قال حدثنا ابو عثمان
عن عبد الرحمن بن ابى بكر قال كنا
مع النبى صلى الله عليه وسلم ثلاثين ومائة
گفت عبد الرحمن بودیم با آنحضرت یکصد و سی

وسوگند خوردند وگفتند که ما مسرور شده ایم بفتح ونصرتی که کردید واحبوا ان یحمدوا بما لم یفعلوا ودوست داشتند
اینکه ستوده شوند بچیزی که نکردند از همراهی فنزلت لا یحسبن الذین یفرحون بما اتوا ویحبون الآیة اتوا بمعنی
فعلوا است ولفظ اتی وجاء بمعنی فعل آمده است چنانکه در قول خدا کان وعده ماتیا ودر قول خدا لقد جئت
شیئا فریا سبب نزول این آیت کریمه بروایت ابی سعید خدری همین است وبروایت امام احمد از ابن عباس
نازل شده است در اهل کتاب چنانکه در حدیث مذکور است همبرین تعویل کرده است بیضاوی ودر روایت
ابی سعید را بلفظ قیل آورده واولی برعکس بوده است چنانکه در شرح حدیث لاحق بوضوح میرسد حدثنا
ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام ان ابن جریج اخبرهم عن ابن ابی ملیکة ان علقمة بن وقاص اخبره
تحقیق علقمه بن وقاص خبر داده ابن ابی ملیکه را ان مروان قال لبوابه اذهب یا رافع الی ابن عباس
تحقیق مروان بن حکم گفت مر دربان خود را بروای رافع بسوی ابن عباس فقل لئن کان کل امرئ فرح
بما اوتی پس بگو هر آئینه اگر باشد هر مردی خوشحال بچیزی که داده شده از نعمتهای دینوی واحب ان یحمد
بما لم یفعل معذبا لنعذبن اجمعون ودوست دارد که ستوده شود بفعلی که نکرده است باشد معذب در آخرت
هر آئینه معذب باشیم ما همه از آنکه این هر دو صفت در همه مردم پیدا شد فقال ابن عباس وما لکم ولهذه پس
گفت ابن عباس چه کار است مر شما را ومر این را یعنی این معنی در شان شما نیست وانما دعا النبی صلی الله علیه
وسلم یهود فسألهم عن شیء فکتموه ایاه فاخبروه بغیره تحقیق خواند روزی پیغمبر خدا احبار یهود را پس پرسید
ایشان را از چیزی که ربانی گفته وآن لغت پیغمبر خدا بود پس پوشیدند آن را از آنحضرت وخبر دادند بغیر آن
فاروه ان قد استحمدوا الیه بما اخبروه عنه فیما سألهم پس نمودند آنحضرت را اینکه تحقیق ستوده شده اند نزد آنحضرت
بچیزی که خبر دادند نزد وی صلی الله علیه وسلم در چیزیکه پرسید ایشان را استحمدوا صیغه مجهول است ماخوذ است
از این قول استحمد فلان ای صار محمودا عنده وفرحوا بما اوتوا من کتمانهم وخوش شدند بچیزیکه داده شده اند از
پوشیدن ایشان مسئول آنحضرت را وعلی که داشتند ثم قرأ ابن عباس واذ اخذ الله میثاق الذین
اوتوا الکتاب پس تر خواند ابن عباس این آیت که قبل از این آیت ولا تحسبن است ووثیقه گرفت خدا
عهد آنانکه داده شده اند کتاب کذلک حتی قوله یفرحون بما اوتوا ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا اشار
بانجماعه که مذکور اند در آیه ولا تحسبن الذین یعنی همان اند که در اول این آیت مذکور ند وآن قوله تعالی واذ اخذ الله
میثاق الخ است پوشیده نماند اگرچه مورد آیت خاص است لیکن بحسب مفهوم عام است شامل مر آنانرا
که داده شده اند حسنه ونعمت دینوی پس خوش گردد از روی عجب وتفوق بر دیگران ودوست دارد
این را که مردم بستایند او را بصفاتی که در وی نیست وبی شبهه این صفت نفوس عامه است پس چه
عجب که برین حال معذب ومعاتب کردند والله اعلم تابعه عبد الرزاق عن ابن جریج متابعت کرده هشام را
عبد الرزاق از ابن جریج بدانکه بعضی محدثین توقف کرده اند در صحت اینحدیث تا آنکه اسمعیلی که از عمده های
اهل حدیث است گفته رحمت کند خدا بخاری را که در صحیح خود اینحدیث آورده باختلافی که در شان ابن جریج
داشته است ومرجع اینحدیث بسوی دربان مروان است وا مجهول الحال است عینی گفته که انکار اسمعیل

الجزء العاشر شرح الاسلام — كتاب الهبة

طویل زیاده آمده ظاهر آنست که صفت دیگر
باشد لیکن تفسیر مصنف در آخر حدیث وه
روایت مستملی خلاف آنست بغنم بیسوقها
گوسفندان را که میراند فقال النبی صلی الله
علیه وسلم بیعا ام عطیة پس فرمود آنحضرت
آورده این را بقصد بیع یا بطریق هدیه
او قال ام هبة شک راوی است میان
لفظ عطیه یا هبه قال لا بل بیع گفت آن
مرد مقصود هدیه نیست بلکه بیع است فاشتری
منه شاة فصنعت پس خرید آنحضرت از وی
گوسفندی را پس ذبح کرده ساخته شد
وامر النبی صلی الله علیه وسلم بسواد البطن ان یشوی
وامر کرد آنحضرت بسیاهی شکم گوسفند جگری
که مانند آن که بریان کرده شود وایم الله ما
فی الثلثین والمائة الا قد حز النبی صلی الله
علیه وسلم له حزة من سواد بطنها
وسوگند خدا نبود هیچ یکی در آن یکصد و
سی نفر مگر آنکه پاره کرد آنحضرت برای وی
پاره از سیاهی شکم آن گوسفند حزة بفتح حا
وتشدید زا و بریدن حزه بالضم پاره ان کان
شاهدا اعطاها ایاه اگر بود آنکس حاضر داد
آنحضرت پاره را بوی وان کان غائبا خبأ له
واگر بود غائب پنهان داشت برای وی
فجعل منها قصعتین پس از آن گردانید
آنحضرت از آن گوسفند دو کاسه فاکلوا
اجمعون پس خوردند آن مردم همه
وشبعنا وسیر شدیم فافضلت القصعتان
پس افزون شدند آن دو کاسه از کفایت
مردم فحملناه علی البعیر پس بار کردیم فضل
آن طعام را بر شتر او کما قال یا آن
چنانکه گفت راوی شک است در آنکه لفظ
راوی قصه همچنین است یا بنحوی دیگر
گفته باشد ودر روایت مستملی ابن حجر است

بر بخاری درین روایت از چند وجه است اول بسبب اختلافی که بر ابن جریج است و از وی بدو اسناد نقل اینحدیث کرده ثانی آنکه بواب مروان را که رافع نام او گفته مجهول الحال است در غیر اینحدیث ذکری ندارد اگر گوئی مروان از وی قبول حدیث ابن عباس کرده اگر اعتمادی بر راستی او نداشتی نمیفرستاد او را و قناعت نمیکرد بر قول او گوئیم که مروان با آن فتنها که در اسلام از وی بوجود آمده چه اعتبار دارد که تعویلی بر قبول او رود و اسمعیلی گفته که مروان و بواب او از یک قبیله اند و باین حدیث منفرد است بخاری و مسلم اخراج نکرده است ثالث آنکه بخاری حدیث بسره بنت صفوان را که صحابیه است و مرویست از حارس او در باب مس ذکر ترک کرده و اینحدیث را از وی آورده باآنکه فرق نیست درین دو حدیث جز آنکه درین حدیث نام رافع گفته اند و میتوان گفت که شاید علقمه درینوقت که ابن عباس بدربان مروان جواب داده حاضر باشد در مجلس ابن عباس و آنچه درین حدیث با بن ابی ملیکه گفته نقل سبب قول ابن عباس باشد و درین حدیث نصی نیست که از همین قول دربان کرده روایت کرده است باین توجیه دفع اشکال ثانی وثالث حاصل شد اما دفع اول آنکه در اسناد بخاری ابن جریج بسیار جای واقع شده است یقین که نزد او ثقه است و توثیق او کرده باشد و شان امام بخاری اجل وارفع است که بروی جز این گمان توان کرد

فافهم **حدثنا** ابن مقاتل قال اخبرنا الحجاج عن ابن جریج قال اخبرنی ابن ابی ملیکة عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف انه اخبره ان مروان بهذا مقصود آنکه حدیث مذکور بطریقی دیگر نیز رسیده قوله ان مروان بهذا یعنی حدثنا مروان بهذا الحدیث

باب قوله ان فی خلق السموات والارض تا به تتمه اینست واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب و معنی آنکه تحقیق در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه درمیان اینها است از کواکب سیاره و ثوابت و دریاها و کوهها و صحراها و درختان میوه دار بطعمهای مختلفه و رنگهای گوناگون و روایح خوش و دواها و تعاقب لیل و نهار و درازی و کوتاهی آنها هر آئینه آیات و ادله وجود و وحدانیت حق جلشانه و صفات کامله از علم و قدرت اوست تعالی وتقدس مر اصحاب عقل و فراست را که ادراک میکنند حقایق اشیا را چنانکه هست در نفس الامر مولف رح این آیت را در عنوان باب آورده و حدیثی نقل کرده که دران این آیت مذکور است و بس **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی شریک بن عبد الله بن ابی نمر عن کریب عن ابن عباس رضی الله عنه قال بت عند خالتی میمونة گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود میمونه که از امهات المومنین است فتحدث رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهله ساعة ثم رقد پس تکلم کرد رسول خدا با زوجه خود ساعتی پستر خواب کرد فلما کان ثلث اللیل الآخر قعد فنظر الی السماء پس هرگاه بود ثلث آخر شب نشست پس نگاه کرد بسوی آسمان فقال ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب پس خواند این آیت را ثم قام فتوضأ واستن پستر استاد پس وضو کرد و مسواک بدندان مالید فصلی احدی عشرة رکعة پس گذارد یازده رکعت نماز تهجد ثم اذن بلال فصلی رکعتین پستر اذان فجر گفت بلال پس گذارد دو رکعت سنت فجر ثم خرج پستر برآمد فصلی الصبح پس گذارد نماز فرض فجر اینحدیث تمامتر در کتاب وتر گذشته

باب الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات

و از آنکه عدل کنید با ایشان ان الله یحب المقسطین بتحقیق خدا تعالی دوست میدارد عدل کنندگان را از اینجا معلوم شد که جواز هدیه مخصوص بچنین مشرکان است نه علی الاطلاق بلکه بطایفه که بقتال و معادات مسلمانان متهم اند هدیه ممنوع است باین آیه و بر وصله مشرکین که برای تانیس یا مصلحتی دیگر باشد از قبیل تحابب و تودد نیست که ممنوع است بجمیع طوائف مشرکان

حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنی عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال رای عمر حلة علی رجل تباع گفت ابن عمر دید عمر جفت جامه ابریشمی را بر مردی بحالی که فروخته میشد فقال للنبی پس گفت عمر مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ابتع هذه الحلة تلبسها یوم الجمعة واذا جاءک الوفد خرید کن این حله را که بپوشی آنرا روز جمعه و وقتیکه بیایند ترا ایلچیان فقال انما یلبس هذه من لا خلاق له فی الآخرة پس فرمود نمی پوشد این حله را مگر کسی که نیست او را نصیب در آخرت فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم منها بحلل پس آورده شد آنحضرت را از جنس آن حله حلها فارسل الی عمر منها بحلة

والارض انکسانیکه یاد میکنند خدارا در حالی که ایستاده اند و در حالی که نشسته اند و تکیه کرده اند بر پهلوهای خود و تفکر و تدبر میکنند در اسرار و حکمتهای آفرینش آسمانها و زمین قیاما جمع قائم است و قعودا جمع قاعد **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا عبد الرحمن بن مهدی عن مالك بن انس عن مخرمة بن سلیمان عن کریب عن ابن عباس رضی الله عنهما قال بت عند خالتی میمونة گفت شب کردم نزد خاله خود که میمونه است فقلت لانظرن الی صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتم بخود هر آینه می بینم بسوی نماز رسول خدا که در شب چگونه میکند فطرحت لرسول الله صلی الله علیه وسلم وسادة پس انداخت میمونه برای خواب کردن رسول خدا درازی بالش فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی طولها حتی انتصف اللیل استیقظ تا نیم شب شده بیدار گشت فجعل یمسح النوم عن وجهه پس گشت که میمالد خواب را از روی خود یعنی دست میمالد بر روی مبارک ثم قرء الآیات العشر الاواخر من آل عمران حتی ختم پستر خوانده آیت که آخر اند از سوره آل عمران تا آنکه تمام کرد سوره ثم اتی شنا معلقا فاخذه فتوضأ شن بفتح معجمه و تشدید نون مشکی که خشک و کهنه باشد از استعمال پستر آمد نزد مشکی که آویخته بود پس گرفت آب از آن پس وضو کرد ثم قام یصلی پستر استاد آنحضرت در حالی که نماز میکند فقمت فصنعت مثل ما صنع پس استادم من و کردم آنچه کرده بود آنحضرت ثم جئت فقمت الی جنبه پستر آمدم و ایستادم جانب پهلوی آنحضرت فوضع یده علی راسی پس نهاد دست خود را بر سر من ثم اخذ باذنی فجعل یفتلها پستر گرفت گوش مرا پس گشت که میمالید گوش مرا از روی شفقت ظاهر اینست که گرفتن گوش و مالیدن آن همدر نماز بوده است و میتوان گفت که این فعل کثیر نباشد که یکبار بیک دست بوده باشد ثم صلی رکعتین پستر گذارد دو رکعت ثم صلی رکعتین ثم صلی رکعتین ثم صلی رکعتین ثم صلی رکعتین ثم صلی رکعتین شش دوگانه نماز کرد که مجموع دوازده رکعت بود ثم اوتر پستر یکرکعت به نیت وتر گذارد که با دو رکعت سابق سه رکعت و تر میشود

باب قوله ربنا انك من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ای پروردگار ما تحقیق تو کسی را که در می آری دوزخ را پس تحقیق خوار و رسوا کردی تو او را و نیست مر ظالمان را از یاری دهندگان در حدیث این باب ذکر این آیت است پوشیده نماند اگرچه باصطلاح محدثان باختلاف اسناد حدیث دیگر میباشد لیکن متن حدیث مذکور درین باب همان متن حدیث سابق است بتفاوت بعضی کلمات و همین آیت بخصوص مذکور در ضمن ده آیات آخر سوره آل عمران است پس این باب را باین آیت عنوان ساختن و همان حدیث آوردن وجهی میخواهد یارب مگر گویند شیخ مولف علی بن عبد الله از عبد الرحمن بن مهدی بتقریب ذکر آیت الذین یذکرون الله شنیده و از معن بن عیسی بتقریب ذکر ربنا انك من تدخل النار الآیه شنیده پس هر جا عنوان باب همان آیت را کرده که بتقریب ذکر آن نموده است و همین معنی در باب ان فی خلق السموات والارض نیز میرود فافهم **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا معن بن عیسی قال حدثنا مالك عن مخرمة بن سلیمان عن کریب مولی عبد الله بن عباس ان عبد الله بن عباس اخبره انه بات عند میمونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم وهی خالته بتحقیق ابن عباس شب کرد نزد میمونه زن پیغمبر خدا و میمونه خاله اوست قال فاضطجعت فی عرض

آورد آن برادر نامش عثمان بن حکیم بود **حدثنا** عبید بن اسمعیل ابو محمد قرشی کوفی قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عروة عن اسماء بنت ابی بکر قالت قدمت علی امی وهی مشركة فی عهد رسول الله گفت اسماء قدم آورد بر من مادر من قتیلة بضم قاف و فتح فوقیه و سکون تحتیه بجائیکه وی مشرکه بود در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاستفتیت رسول الله پس حکم طلب کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم چنانچه گفت قلت وهی راغبة گفتم با آنحضرت بجائیکه مادر من میل دارنده است در بر و صله و مواسات من یعنی وی و انجعنی مناسبت بقول وی افاصل امی آیا پس احسان و نیکی کنم مادر خود را و بعضی تفسیر کرده بمیل کننده اسلام و بعضی بمیل کننده از آن و هر دو بعید اند از سیاق قال نعم صلی امك فرمود آری نیکی و احسان کن مادر خود را

باب لا یحل لاحد ان یرجع فی هبته و صدقته حلال نیست مر هیچ یکی را که باز گردد در هبه خود و صدقه خود و باز ستاند آنچه داده است در صدقه خود اتفاق است بر عدم جواز رجوع بعد از قبض و در هبه اختلاف است نزد شافعی و احمد رجوع از اجنبی جائز نباشد و نزد ابو حنیفه و اصحاب وی هبه در رجوع مادام که موهوب قائم باشد و عوض داده نشده آن قول عمر ابن الخطاب و علی بن

الوسادة گفت پس پهلو نهادم در عرض بالش واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم واهله في طولها پهلو نهاد رسول خدا واهليه او ميمونه در طول آن ظاهر اين كلام اينست كه طول وعرض وساده بحسب ظاهر باشد وتتعارف افهام بود فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى انتصف الليل پس خواب كرد رسول خدا تا آنكه نيم شب شد او قبله بقليل او بعده بقليل يا پيش از نيم شب اندكي يا بعد از ان اندكي ثم استيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يمسح النوم عن وجهه بيده پس بيدار شد رسول خدا پس گشت كه ميمالد خواب را از روي خود بهر دو دست خود ثم قرأ العشر الآيات الخواتم من سورة آل عمران پس خوانده ده آيتي كه آخرها است از سورهٔ آل عمران ثم قام الى شن معلقة پس برخاست وبسوي مشكي كه معلق بود فتوضأ منها فاحسن وضوءه پس وضو كرد از آن پس نيكو تر كرد وضو را برعايت جميع آداب آن ثم قام يصلي پس برخاست در حالي كه نماز ميكند فصنعت مثل ما صنع پس كردم من مانند آنچه كرده بود از خواندن آيات و وضو ثم ذهبت فقمت الى جنبه پس رفتم من پس استادم جانب پهلوي آنحضرت فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده اليمنى على راسي واخذ باذني بيده اليمنى وگرفت گوش مرا بدست راست خود يفتلها در حالي كه ميمالد گوش را از روي مهرباني فصلى ركعتين پس گذارد دو ركعت ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين پنج دوگانه نماز و در بعضي روايتها شش مرتبه واقع است ثم اوتر پس نماز وتر گذارد ثم اضطجع پس بر پهلو افتاد حتى جاءه المؤذن تا آنكه آمد مؤذن نماز صبح فقام فصلى ركعتين خفيفتين پس استاد وگذارد دو ركعت سبك از روي قرارت ثم خرج فصلى الصبح پس برآمد از خانه وگذارد نماز فرض فجر

باب

قوله ربنا اننا سمعنا مناديا ينادي للايمان الآية بتحقيق شنيديم منادي را عبارت از آنحضرت است صلى الله عليه وسلم كه ميخواند بايمان فآمنا پس ايمان آورديم **حدثنا** قتيبة بن سعيد عن مالك عن مخرمة بن سليمان عن كريب مولى ابن عباس ان ابن عباس اخبره انه بات عند ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم وهي خالته قال فاضطجعت في عرض الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم واهله في طولها فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا انتصف الليل او قبله بقليل او بعده بقليل استيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس يمسح النوم عن وجهه بيده ثم قرأ العشر الآيات الخواتم من سورة آل عمران ثم قام الى شن معلقة فتوضأ منها فاحسن وضوءه ثم قام يصلي قال ابن عباس فقمت فصنعت مثل ما صنع ثم ذهبت فقمت الى جنبه فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده اليمنى على راسي واخذ باذني اليمنى يفتلها فصلى ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم اوتر ثم اضطجع حتى جاءه المؤذن فقام فصلى ركعتين خفيفتين ثم خرج فصلى الصبح ترجمه مكرر مذكور شده درين روايت شش بار ركعتين واقع شد و پنج حاصل نيست

سورة النساء بسم الله الرحمن الرحيم

بسمله در غير روايت ابي ذر واقع نشده است مرويست از ابن عباس و عبد الله بن زبير و زيد بن ثابت كه اين سوره نازل شده است بمدينه گفته اند جمهور علما رحهم برين اند كه اين سوره مدني است مگر يك آيت كه در مكه سال فتح در حق عثمان بن ابي طلحه نزول يافته در حق سپردن كليد در كعبه بوي چنانكه سبق

شرعاً و غير صحيح بقرينه روايت كه بعد ازين بيايد بلفظ كالكلب يرجع في قيئه و سگ متعبد نيست بحلال و حرام بلكه مراد تنفير از كاري است كه مشابه فعل كلب باشد و تنفير ميشود از آن طبيعت آدمي زاد و صحيح ثابت شده از ابن عباس و ابن عمر و ابي هريره مرفوعاً كسي كه هبه كند پس وي احق است بهبه خود ما دام كه ثواب يعني عوض داده نشده از ان هبه و تصحيح كرده اند آن را حفاظ **حدثنا** عبد الرحمن بن المبارك العيشي بفتح عين و سكون تحتيه و بشين معجمه نسبت بعايش بن مالك است و اهذا عايشي نيز گويند بصري است **حدثنا** عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن عكرمة عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ليس لنا مثل السوء نرود نمي شايد ما را كه مسلمانيم صفت و حال بد كه بخسيس ترين حيوانات مانند و آن عود در هبه است چنانكه فرمود الذي يعود في هبته كالكلب يعود في قيئه آنكه بر مي گردد در هبه خود هيچ سگ است كه بر ميگردد در قي خود **حدثنا** يحيى بن قزعه بفتح قاف و زا و عين مهمله قال حدثنا مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه قال سمعت عمر بن الخطاب يقول حملت على فرس لي في سبيل الله گفت زيد بن اسلم شنيدم عمر را رضي الله عنه كه ميگفت سوار كردم كسي را بر اسپي كه مرا بود در راه خدا يعني تصدق كردم

ذکر یافته در باب حجة الوداع و آن آیت این ست ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها تحقیق خدا میفرماید شمارا اینکه بسپارید امانتهارا بصاحب آن قال ابن عباس یستنکف در قول خدا ومن یستنکف عن عبادته که در آخر سوره نسا راست بمعنی یستکبر است واین تفسیر را بعضے استبعاد کرده اند از ابن عباس ازانکه در آیت ویستکبر معطوف است بر یستنکف قال الله تعالی ومن یستنکف عن عبادته ویستکبر ومیتوان گفت که یستکبر عطف بیان است و انیمعنی بیان اشارتست در کلام ابن عباس و بیضاوی گفته که استکبار از استنکاف است هم ازینجهت عطف کرده اند آنرا بر استنکاف منقول است از زجاج نحوی که استنکاف از نکف بمعنی انفه است یعنی سرکشی از حق هذا وابن عباس در غیر روایت مستملی وکشمیهنی است وهو الاصوب قواما قوامکم من معایشکم اشارتست درین قول بقراءت ابن عمر که درین آیت ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما قواما خوانده وبیان کرده بقوام معیشت یعنی مراد انیمعنی خاص است لهن سبیلا یعنی الرجم للثیب والجلد للبکر گردانیده است زنان را راهی وخلاصی میخواهد که مراد از سبیل سنگسار کردن مر زنی را که بکر نباشد وحد زنا که جلد صد دره است مر زنان بکر را ابدا که در اول اسلام هر زنے که زنا میکرد آنرا حبس میکردند تا آنکه هم در حبس می مرد ابدا ازانکه این آیت سوره نسا آنکه حبس منسوخ شد واین قول کتاب لهن سبیلا یعنی الرجم للثیب والجلد للبکر در غیر روایت کشمیهنی ومستملی نیست بعضی مفسران سبیل را بنکاح تفسیر کرده اند قاله البیضاوی وقال غیره مثنی وثلاث ورباع وگفته است غیر ابن عباس در تفسیر مثنی وثلاث ورباع غیر معنی مشهور که اثنین اثنین وثلثة ثلثة واربع اربع است یعنی اثنتین وثلاث واربع بی تکرار معنی پوشیده نماند که درینوقت در وی معنی وصف نخواهد بود وبس بایدکه غیر منصرف هم نباشد مگر بقولی که از زمخشری نقل کرده اند که در وی دو عدل است اول عدل از صیغه اصلی وعدل دیگر از تکرار معنی وفیه ما لا یخفی ولا یتجاوز العرب رباع ودر نمیگذرند عرب از رباع را یعنی خماس وسداس نمیگویند مختار همین افتاده که بالاتر از رباع نمیگویند ابن حاجب گفته بل یقال خماس ومخمس وسداس ومسدس وعشار ومعشر وفیه خلاف والاصح انه لم یثبت انتهی وبعضی نحات اشعار عرب نقل کرده اند که در آن خماس وعشار واقع شده

باب

وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء عینی گفته که این ترجمه در غیر روایت ابی ذر واقع نشده وپوشیده نماند که حدیث مذکور تفسیر همین آیت میکند صریحا وتمام آیت اینست وان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی اگر بترسید شما که عدالت نکنید در حق زنان یتیمه که نکاح کنید آنهارا فانکحوا ما طاب لکم من النساء پس نکاح کنید زنان غیر یتیمه که خوش آیند شمارا از زنان صاحب حسن ومالدار غنی مثنی وثلاث ورباع دوگان دوگان وسه گان سه گان وچهارگان چهارگان یعنی ازین اعداد هر چه خوش آید وان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم واگر بترسید که عدالت نمیکنید میان زنان متعدده پس یکی پسندیده است مر شمارا یا دایان که مالک باشید شما آنهارا که قسم در آنها واجب نیست وکفاف ایشان هر چه خواهید

حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام عن ابن جریج قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان رجلا کانت له یتیمة فنکحها روایت کرد عروه بن زبیر از پدر خود زبیر از عائشه رضی الله عنها که مردی بود مر ورا یتیمه پس نکاح کرد او را وکان لها

اگر الطریق خریده باشد در صورت عود در صدقه است باید از وی باز ماند وروایت کرده واقدی که این اسپ را هدیه فرستاده بود آنرا تمیم داری برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفته میشود آنرا ورد ولیس داد آنرا آنحضرت بعمر رضی الله عنه پس حمل کرد بر آن عمر فی سبیل الله پس ازان یافت عمر آن را که فروخته میشود الحدیث

باب بی ترجمه است بمنزله فصل از باب سابق

حدثنی ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی عبد الله بن عبید الله بن ابی ملیکة ان بنی صهیب تحقیق اولاد صهیب رومی که از سابقین اولین صحابه است مولی بنی جدعان بضم جیم وسکون مهمله ادعوا بیتین وحجرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطی ذلک صهیبا دعوی کردند دو خانه ویک حجره را که آنحضرت داده است آنرا بصهیب حجره بضم حا وسکون جیم موضعی از دار که او را علق باشد وبیت خانه مسقف از دار اگرچه علق ندارد فقال مروان من یشهد لکما علی ذلک پس گفت مروان که امیر مدینه بود از جانب معاویه کیست که شهادت دهد برای شما دو مدعی برین مدعا قالوا ابن عمر گفتند مدعیان شاهد ما ابن عمر است فدعاه پس خواند مروان ابن عمر را فشهد لاعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم صهیبا بیتین وحجرة پس گواهی داد ابن عمر که هر آینه داده است آنحضرت صهیب را دو بیت ویک حجره فقضی مروان بشهادته لهم پس حکم کرد مروان بگواهی ابن عمر دو بیت ویک حجره را برای مدعیان ابن تین گفته احتمال دارد که مروان داده باشد این عطا هر کسی را که مستحق بود عطا را از مال خدا پس اگر بود که آنحضرت داده است آنرا این حکم تنفیذ عطاء آنحضرت باشد وگرنه مروان خود عطا کرد او را انتهی ومنقول از بعضے سلف چون قاضی شریح آنست که کفایت میکند شاهد واحد وقتیکه منضم گردد با وی قرینه

عذق وبود مرآن یتیمه را نخل خرمائی عذق بفتح مهمله وسکون ذال معجمه وقاف بمعنی نخل است وبکسر مهمله بمعنی خوشه خرما است
وکان یمسکها علیه و بود آن مرد که نگاه میداشت یتیمه را از جهت آن نخل حرف علی بمعنی لام اجلیه است چنانکه
در قول خدا ولتکبروا الله علی ما هداکم ای لاجل هدایته اسدا یاکم ولم یکن لها من نفسه شئ و نبود مرآن یتیمه
را از جانب مرد چیزی یعنی صحبت نیک نداشت و دوست نمیداشت او را فنزلت فیه پس نازل شد در حق آن مرد
وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی احسبه قال کانت شریکته فی ذلک العذق وفی ماله گمان میبرم
هشام را که گفته بود آن یتیمه شریک آن مرد در آن نخل و در مال مرد این شک کننده ابراهیم بن موسی از هشام
که شیخ اوست گفته اند محتمل که شک از هشام بن عروه باشد که گفته گمان میبرم که گفت پدر را و زبیر که آن یتیمه
شریک آن مرد بود در نخل و در مال مرد **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد
عن صالح بن کیسان عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر انه سال عایشة گفت ابن
شهاب خبر داد مرا عروه بن زبیر که بتحقیق او پرسید عایشه را عن قول الله تعالی وان خفتم ان لا تقسطوا
فی الیتامی در شان نزول این آیت فقالت یا ابن اختی پس گفت عایشه ای خواهرزاده من هذه
الیتیمة تکون فی حجر ولیها این یتیمه می بود در کنار والی مال او تشرکه فی ماله شریک می بود در مال ولی خود تشرک
از باب علم یعلم است ویعجبه مالها وجمالها و در خوشی می آورد او را مال او و حسن صورت او فیرید ولیها ان یتزوجها
بغیر ان یقسط فی صداقها پس میخواست ولی آن یتیمه اینکه در نکاح آرد او را بی آنکه عدالت کند در مهر او فیعطیها
مثل ما یعطیها غیره پس اینکه بدهد او را از مهر و نفقه مانند آنچه میدهد او را غیر او از آنها که رغبت میکنند در نکاح
آن فنهوا ان ینکحوهن الا ان یقسطوا لهن پس منع کرده شدند از نکاح کردن آنها مگر آنکه عدالت
کنند در ایشان را ویبلغوا لهن اعلی سنتهن فی الصداق و برسانند آنها را کمال طریقه آنها در مهر فامروا ان ینکحوا ما طاب
لهم من النساء سواهن پس فرموده شدند اینکه نکاح کنند آنچه خوش آید ایشان را از زنان ورای یتیمهای چنین
قال عروة قالت عایشة وان الناس استفتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد هذه الایة
گفت عروه گفت عایشه بتحقیق مردم طلب فتوی کردند رسول خدا را بعد از نزول این آیت وان خفتم الا تقسطوا
فانزل الله ویستفتونک فی النساء قالت عایشة وقول الله تعالی فی آیة اخری گفت عایشه
وقول خدای برتر در آیتی دیگر و آن اینست وترغبون ان تنکحوهن و رغبت میکنید در اینکه نکاح کنید آنها را رغبة
احدکم عن یتیمته نا خواستن یکی از شما یتیمهٔ خود را ترغبون را آیتی دیگر گفتن بآن که جزء همان آیتست
خالی از مسامحت نیست وقتی که صله آن کلمه عن باشد بمعنی نا خواستن و عدم میل است حین تکون قلیلة
المال والجمال هنگامی که میباشد آن یتیمه کم مال و کم جمال ظرف متعلق بقول رغبة احدکم عن یتیمته است قالت
فنهوا ان ینکحوا عن من رغبوا فی مالها وجمالها گفت عایشه پس منع کرده شدند اینکه نکاح کنند از
جهت رغبت در مال و جمال آنها ضمیر مفرد باعتبار ذات و شخص هر واحد است فی یتامی النساء در
یتیمان زنان الا بالقسط مگر بعدالت من اجل رغبتهم عنهن منع کرده شد از نکاح جمیله متموله از جهت اعراض
کردن ایشان از یتیمان اذا کن قلیلات المال والجمال وقتیکه باشند کمتر اموال و جمال رسم جاهلیت بود

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الهبة

در بیان عمری بضم عین و الف مقصوره
در اصل مصدر است چون رجعی و بفتح
عین و بضمتین نیز گفته و آن گردانیدن
شخصی است خانه یا زمین را بدیگری تا مدت
عمر وی و آن دار را نیز گویند گفته میشود
اعمرته الدار ماخوذ از عمر است فهی عمری
پس آن عمر دار که وارد گردد متکلم بر وی
فعل اعمار عمری باشد و معنی اعمرته الدار
جعلتها که گردانیدم آن سرای برای
وی و این گردانیدن بر سه وجه است
یکی آنکه بگوید این دار مر تراست یا ترا داده ام
تا زنده و اگر بمیری برای وارثان و اولاد
تو بود و این عمری صحیح است نزد عامه علما
دویم آنکه بگوید این دار مر تراست مدت
عمر تو بی آنکه ذکر کند با وی وارثان و اولاد
او را جمهور بر آنند که حکم این حکم اول است
و بعد از وی بوارثان او میرسد و همین است
قول ابو حنیفه و قول جدید شافعی و نزد
بعضی بوارثان نمیرسد و بعد از مردن وی
بمعمر باز گردد سیوم آنکه بگوید این مر تراست
مدت عمر تو و اگر بمیری عاید بمن و وارثان
من باشد صحیح گردد بهبه نزد ما و این شرط
باطل که مفهوم منافی تملیک نیست ثبوت ملک
را فی الحال بلکه در مال فاسد نگردد و این
است صحیح نزد اکثر شافعیه و نزد بسیاری
از علمای شافعیه و غیر ایشان این عاریه
موقته باشد و بعد از موت معمر له عاید بمعمر
گردد و نیز اختلاف است در آنکه عمری

انکه کسی که با یتیمه می بود اند اختی جامه خود را برا و دیگری را مجال نبود که تزوج کند اگر آن یتیمه جمیله و مالدار بودی مال خود را خوردی و اگر ذمیمه بود منع کردی از تزوج تا موت او و وارث شدی از وی پس حرام کرد اسه تعالی این فعل ایشانرا

باب قوله ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف الآیة پیش ازین قول اینست ومن کان غنیا فلیستعفف و مولف رح ایراد این جز نکرد از انکه نزول این آیت در باب فقرا بود و است و محتمل که از شیخ خود نیز بهمین تقریب من کان فقیرا شنیده باشد و معنی آنکه وصی یتیم که غنی باشد یعنی حاجتی نبود او را و بی نیاز باشد در معیشت از مال یتیم پس گو پرهیز کند و نخورد چیزی از آن شعبی گفته که مال یتیم بر وی حکم مردار و خون دارد اگر کسی که باشد محتاج گو بخورد قوت و اجر بقدر قیام او در کار و بار یتیم و درین مسئله تفصیلی است علما را از صحابه و تابعین و اتباع تبع اقاویل مختلف و بدارا مبادرة اشارت کرده که بدارا که در اول آیت مترجم بها یعنی قوله تعالی ولا تاکلوها اسرافا و بدارا بمعنی مبادرة است یعنی نخورید اموال یتیم را از روی اسراف و شتابی پیش از رسیدن یتیم بلوغ را و ضبط کردن او خود را و مال خود را اعتدنا اعددنا یعنی اعتدنا که در آیت اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما بمعنی اعددنا است یعنی آماده کرده ایم برای کافران عذابی دردناک مراد مولف آنست که اعتدنا و اعددنا بیک معنی است بهم از بجهت گفته افعلنا من العتاد بفتح العین المهملة ایچنین روایت کرده اند راویان این کتاب و روایت ابی ذر از کشمیهنی اعتدنا

حدثنی اسحق قال اخبرنا عبد الله بن نمیر قال حدثنا هشام عن ابیه عن عایشة رضی الله عنها فی قوله تعالی ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف انها نزلت فی مال الیتیم مرویست از عایشه در تفسیر این آیت که تحقیق نازل شده است در باب مال یتیم اذا کان فقیرا و تیکه باشد فقیر و محتاج انه یاکل منه مکان قیامه علیه بمعروف تحقیق میخورد از مال او بقدر اجر قیام او بر آن یتیم

باب واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین الآیة تتمه اینست فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا معنی آنکه وقتی که حاضر شوند در قسمت ترکه میت اهل قرابت او که بوراثت چیزی نیابند و مسکینان و یتیمان پس بدهید ایشانرا از میان مال او تا از نومیدی و اخذ ورثه مالها را دل شکسته نشوند و بگوئید مر انها را قولی معروف که تسلی شوند بدان در دادر و راثت بوجه نیکو و بعضی گفته اند مراد از قول معروف دعای نیکو است مثل عافاکم اسه یا آنکه با ین عطا تعلیم امر دین کنند

حدثنا احمد بن حمید قال اخبرنا عبید الله الاشجعی عن سفیان عن الشیبانی عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین قال مرویست از ابن عباس که این آیت کریمه هی محکمة ولیست بمنسوخة این آیت محکم است و منسوخ نشده است حکم آن و امر فارزقوهم از برای استحباب است یا برای وجوب بعضی گویند منسوخ شده است بآیت مواریث و اینست قول سعید بن مسیب و قاسم بن محمد و جز ایشان و بر نیند آئمه اربعه و اصحاب ایشان ظاهر اینست که منسوخ وجوب انیحکم خواهد بود تابعه سعید عن ابن عباس متابعت کرده است سعید ابن جبیر عکرمه را از ابن عباس و بخاری موصول آورده است این را در کتاب وصایا در باب اذا حضر القسمة اولوا القربی

باب قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم وصیت میکند شما را خدا در اولاد شما مراد از وصیت بیان

فی الحال و نزد ابی یوسف صحیح است نه رقبی را چه صورتش نزد وی آنست که بگوید دار من تر است بطریق رقبی یعنی بشرط آنکه اگر بمیری عاید بمن گردد پس باطل شود شرط چنانکه در عمری پس این اختلاف مبنی بر اختلاف تفسیر باشد و شافعی و احمد در حکم موافق ابی یوسف اند در قول صاحب هدایه در استدلال مذهب طرفیه که آنحضرت اجازت داد عمری را و رد کرد رقبی را یافته نمیشود و تخریج آن از کتب حدیث واسه اعلم و تفسیر میکند مولف موافق عادت خود لفظی از قرآن را که مناسب مقام است یعنی مناسب چنانچه گفت استعمرکم فیها که خدا تعالی از شان خود بیان میفرماید بمعنی آنست جعلکم عمارا گردانیده است شما را آباد در زمین و مالک عمار به فتح عین و تشدید میم جمع عامر

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة ابن عبد الرحمن عن جابر قال قضی النبی صلی الله علیه وسلم بالعمری انها لمن وهبت له جابر گفت حکم کرد آنحضرت بعمری که آن برای کسی است که بخشیده شد مر او را ... ظاهر است در تملیک چنانکه مذهب جمهور است

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا همام ... ابن یحیی ... قال حدثنا قتادة قال حدثنی النضر بن انس عن بشیر بن نهیک

تسمت میراث است **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال
اخبرنی ابن المنکدر عن جابر قال عادنی النبی صلی الله علیه وسلم وابوبکر فی بنی سلمة ماشیین
گفت جابر عیادت کرد مرا پیغمبر خدا و ابوبکر صدیق در بنی سلمه بکسر لام در حالی که هردو پیاده اند فوجدنی النبی
صلی الله علیه وسلم لا اعقل پس دریافت مرا پیغمبر خدا بحالی که هوش ندارم و نمیدانم چیزی را فدعا بماء فتوضأ
منه پس طلب کرد آبی و وضو کرد از ان آب ثم رش علی فافقت پس تر پاشید بر من بقیه آب وضو را و بعضی
تصریح کرده اند که پاشید آبی که بوی وضو کرده بود پس بهوش آمدم فقلت ما تامرنی ان اصنع فی مالی یا رسول الله
پس گفتم چه میفرمائی مرا آن کنم در مال خود ای رسول خدا یعنی چگونه قسمت کنم فنزلت یوصیکم الله فی اولادکم
الایة اینچنین است روایت ابن جریج بعضی گویند وهم کرده است و صواب آنست که در قصه جابر نازل شده است
که در آخر سوره نساء است یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة از انکه جابر در ان وقت ولدی و والدی نداشت مگر دو
خواهر و کلاله آنکه او را ولد و والد نباشد اینچنین اخراج کرده مسلم از عمرو الناقد و نسائی از محمد بن منصور و این هردو
از ابن عیینه از ابن المنکدر حتی نزلت علیه آیة المیراث یستفتونک قل الله یفتیکم و در روایت ترمذی از
حدیث جابر بن عبدالله گفت آمد زن سعد با دو دختر سعد بن ربیعه نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت ای
رسول خدا اینها دو دختر سعد اند که در غزوهٔ احد شهید شده عم اینها همه مال سعد را گرفته و نگذاشته برای اینها چیزی
و نکاح نمیتوان کرد مگر آنکه اینها را مالی باشد فرمود آنحضرت حکم میکند خدا درین باب پس نازل شد آیت میراث
فرستاد رسول خدا بسوی عم آنها فرمود بده این هردو دختر سعد را دو ثلث و بده مادر آنها را هشتم حصه و
مال باقی را بگیر تو که حق تست اینچنین ذکر کرده عینی و پیش ازین هم گذشت که اکثر محدثین ابن جریج را ثقه
نمیدانند و روایت او مقبول نیست **باب** قوله ولکم نصف ما ترک ازواجکم یعنی درین باب
ذکر این آیت و این حکم است و مر شما راست نصف مالی که گذاشته زنان شما و لفظ باب در غیر روایت
ابی ذر نیست پوشیده نماند که در حدیث مذکور درین باب احکام و آیات دیگر هم هست تخصیص عنوان
بهمین آیت از ان تواند بود که حدیث مذکور را بتقریب همین حکم شنیده باشد **حدثنا** محمد بن
یوسف عن ورقاء عن ابن ابی نجیح عن عطاء عن ابن عباس قال کان المال للولد گفت بود
مال میت مر فرزند او را در اول اسلام وکانت الوصیة للوالدین و بود مشروعیت وصیت مر مادر
و پدر را فنسخ الله من ذلک ما احب پس نسخ کرد خدا از ان حکم چیزی را که خواست فجعل للذکر مثل حظ
الانثیین پس گردانید مرد را مانند نصیب دو زن وجعل للابوین لکل واحد منهما السدس والثلث و گردانید
برای هر یکی از مادر و پدر را ششم حصه یا سیوم حصه وجعل للمرأة الثمن والربع و گردانید مر زن را هشتم حصه اگر ولد
باشد و چهارم حصه اگر ولد نباشد وللزوج الشطر والربع و مر شوهر زن را نصف متروکه اگر ولد نباشد
و ربع اگر ولد باشد و مطابقت حدیث بعنوان باب را بهمین جزء است و این حدیث در باب الوصایا
بهمین متن و اسناد گذشته است **باب** لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها الآیة تمام آیت اینست
یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یاتین

که عمری کند چیزی را پس آن چیز عمری کننده راست
گفته اند مراد بدان عمری معروفه جاهلیت
است که بشروط فاسده از رجوع و جز آن
میکردند پس متعارض نباشند هردو حدیث
و نهی از عمری که در بعضی احادیث آمده محمول
بر نسخ است یا برای ارشاد مصلحت حفظ
اموال چنانکه در مسلم آمده که فرمود نگهدارید
مالهای خود را بر خود و تباه نگردانید آنرا
زیرا چه کسی که عمری کند پس آن چیز مر کسی را
باشد که بوی عمری کرده شده زنده باشد
یا مرده و مر اولاد او راست و اما رقبی
پس نیاورد مولف در آن حدیثی زیرا چه
نبود بشرط وی وارد شده در ترمذی
از حدیث جابر مرفوعا العمری جائزة لاهلها
والرقبی جائزة لاهلها و در نسائی از ابن عباس
نحو آن و هم نفی و نهی آمده در نسائی از حدیث
ابن عمر بلفظ لا عمری ولا رقبی و از حدیث
جابر بلفظ لا تعمروا ولا ترقبوا و نهی منافی
اصل جواز و صحت نباشد بنحوی که در اصول
فقه مبین است **باب** من استعار من
الناس الفرس کسی که بعاریت طلبید از مردم
اسپ را جائز باشد و در روایت ابی ذر
والدابة زیاده است که بحسب لغت عام است
هر چیزی را که بر زمین مشی کند و در عرف مخصوص
با اسپ و شتر و خر است و زیاده کردن بعضی
بعد از لفظ والدابة و غیرها را و ابن شبویه
غیرها بغیبه و عاریت به تشدید تحتیه و تخفیف
آن از تعاور است یعنی نوبت بنوبت بدست
گرفتن یا از عار یعنی رفت و آمد یا منسوب
بعار که طلب آن عار و عیب است و در شرع
تملیک منفعت است بعوض چنانچه اختیار
ابوبکر رازی است یا اباحت منافع چنانچه کرخی
و شافعی گویند و لهذا نمیرسد مستعیر را که بگرود
عاریت را و گفته اند صحیح اول است زیرا چه
مستعیر را میرسد که بدیگری عاریت دهد و اگر اباحت
بودی اعارت روا نشدی و عدم صحت
اجارهٔ آن بنابر آن است که اجاره اقوی
است از اعاره پس تابع نباشد اضعف را

بفاحشة مبينة وعاشروهن بالمعروف فان كرهتموهن فعسى ان تكرهوا شيئا ويجعل الله فيه خيرا كثيرا يعني انكه اي گروه مومنان روا نيست شما را اينكه ميراث گيريد زنان را بعد از مردن ازواج آنها از روي زجر و كراهت ايشان و منع نكنيد ايشان را تا ببريد آنچه داده ايد ايشان را از مهر و نفقه مگر آنكه بيايند اين زنان بامري ناپسنديده كه آن زنا و معصيت است و زندگاني كنيد با زنان كه مرتكب فواحش نه شده اند به نيكوئي در قول و فعل و نفقه و سكني و يا بياموزانيد ايشان را از احكام و آداب شريعت كه هيچ نيكوئي به از آن نيست پس اگر ايشان را نخواهيد صبر كنيد بر آن پس قريب است اينكه ناخوش داريد چيزي را و ميگرداند خدا در وي نيكي بسيار ويذكر عن ابن عباس لا تعضلوهن لا تقهروهن و ذكر كرده ميشود از ابن عباس كه لا تعضلوهن يعني لا تقهروهن است يا قهر و ستم نكنيد زنان را حوبا اثما لفظ حوب را كه در قول خدا است ولا تاكلوا اموالهم الى اموالكم انه كان حوبا كبيرا تفسير كرده باثم يعني گناه تعولوا تميلوا تعولوا يعني تميلوا است در قول خدا فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة او ما ملكت ايمانكم ذلك ادنى ان لا تعولوا نحلة النحلة المهر يعني نحله در آيت و آتوا النساء صدقاتهن نحلة يعني مهر است حدثنا

محمد بن مقاتل قال حدثنا اسباط بن محمد قال حدثنا الشيباني عن عكرمة عن ابن عباس قال الشيباني وذكره ابو الحسن السوائي ولا اظنه ذكره الا عن ابن عباس گفت شيباني و ذكر كرده است آنرا يعني قول خدا را كه مذكور است ابو الحسن سوائي و نمي پندارم ابو الحسن را مگر آنكه ذكر كرده از ابن عباس يعني شيباني را درين حديث دو طريق است يكي از آن دو طريق موصول است و آن روايت عكرمه است از ابن عباس و ديگر مشكوك فيه و آن از ابو الحسن سوائي از ابن عباس است يا ايها الذين آمنوا لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتيتموهن ترجمه معلوم شده است قال كانوا اذا مات الرجل كان اولياءه احق بامرأته گفت ابن عباس بودند مردم در جاهليت كه وقتيكه مردي ميمرد بودند اولياي او احق بزن او يعني آن زن باختيار خود با اجنبي تزويج نميكرد ان شاء بعضهم تزوجها اگر خواستي بعضے از ايشان زن خود ميگرفت وان شاؤا زوجوها و اگر خواستندي تزويج ميكردند بديگري وان شاؤا لم يزوجوها و اگر خواستندي تزويج نميكردند فهم احق بها من اهلها پس ايشان احق بودند از ديگر مردم او در بيضاوي نقل كرده اگر بديگرے ميدادند مهر او را خود ميگرفتند و اگر خواستندي منع ميكردند از تزوج و ميراث او را خود ميگرفتند فنزلت هذه الآية في ذلك پس نازل شد اين آيت در منع ايشان ازين رسم

باب قوله ولكل جعلنا موالي مما ترك الوالدان والاقربون الآية تتمه اينست والذين عقدت ايمانكم فآتوهم نصيبهم ان الله كان على كل شيء شهيدا معنى آنكه هر چيزے از مال يا قومي را گردانيده ايم ورثه كه احراز ميكنند آنرا از آنچه ميگذارند مادر و پدر و خويشان و آن كسانيكه بسته اند عهد بسوگندهاي شما يعني وراثت قرار داده اند پس بدهيد نصيب ايشانرا تحقيق خدا هست بر هر چيز و بر هر قوم گواه و آگاه و عهد و يمين وراثت در ابتداي اسلام بود بعد نزول اين آيت منسوخ شده و حكم شد آنچه بسوگندها قرار داده اند آنرا و ديگر انشاي اين عهد نكنند موالي اولياء ورثة تفسير كلمه موالي كه درين آيت است يعني اولياء و ورثه كرده والذين عقدت ايمانكم هو مولى اليمين

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الهبة

از انطرف فرود نيايم يا هيچ چيز از آنچه سبب ترس باشد داد وجدناه لبحرا تحقيق يافتيم آن اسپ را همچو دريا فراخ رو و بود پيش ازين كم گام و بد راه و تفصيل در كتاب الجهاد مذكور شود انشاء الله تعالى و در روايت مستملي وان وجدناه لبحرا و ضمير است باب الاستعارة للعروس عند البناء جواز عاريت خواستن براي زن نو كتخدا نزد دخول بآن زن و دخول بزن را بنا از آن گويند كه عادت چنان بود كه نزد دخول خانه مي ساختند يا خيمه ميزدند كه خلوت ميكرد در آن شوهر با زن و عروس بالفتح زن و مرد نو خواسته يكديگر را كذا في الصراح حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد الواحد بن ايمن ابو القاسم مخزومي مكي مولى ابن ابي عمرو قال حدثني ابي قال دخلت على عائشة رضي الله عنها وعليها درع قطر گفت ايمن در آمدم بر عائشه صديقه و حال آنكه بر وي پيراهن بود از قطر بكسر قاف و سكون طا و را در آخر نوعي از برد و يمن كه سطبر و درشت باشد و ثياب قطري جامهاي بحرين را نيز گويند كه قطر قريه ايست از آن و در روايت مستملي و سرخسي قطن بضم قاف و در آخر نون يعني از ... و درع بمعني پيراهن زن يا آنچه بالاے پيراهن پوشند ثمن خمسة دراهم يعني بهاي آن پنج درهم بود يا بهاي پنج درهم و اين بر تقدير ليست كه لفظ ثمن مرفوع باشد بحرف ضمير يا منصوب بنزع خافض و در روايت بضم اول و كسر و تشديد ميم بلفظ مجهول ثمن است يعني بها كرده شده پنج درهم فقالت ارفع بصرك الى جاريتي انظر اليها گفت عائشه بلند بردار نگاه خود را بجانب داه من ببين فسوي ... تلبسه في البيت تحقيق آن داه تكبر ميكند ...

وهو الحليف اشارت کرده که مراد از الذين مولى يمين است وآن حليف است که بوی سوگند خورده بودند والمولى ايضا ابن العم ومولى نيز بمعنى عم زاده است والمولى المنعم المعتق ومولى بمعنى منعم آزاد کننده است والمولى المعتق و بمعنى آزاد کرده شده والمولى المليك بمعنى مالک است والمولى مولى في الدين بمعنى بزرگ در دين سيوطی گفته مولی بست و شش معنی گفته وچند معنی دیگر باقی مانند الحب والجار والناصر والصهر والتابع والموازی **حدثنا** الصلت بن محمد قال حدثنا ابو اسامة عن ادريس عن طلحة بن مصرف عن سعيد بن جبير عن ابن عباس ولكل جعلنا موالي قال ورثة مرويست از ابن عباس در تفسير موالي گفته بمعنى ورثه است والذين عاقدت ايمانكم و گفته در تفسير اين قول كان المهاجرون لما قدموا المدينة يرث المهاجر الانصاري بودند مهاجران هرگاه قدوم آوردند بمدينه وارث می بود مهاجر انصاری را دون ذوی رحمه نه ارحام انصاريان للاخوة التي آخى النبي صلى الله عليه وسلم بينهم از جهت برادری که برادری داده بود پيغمبر خدا ميان مهاجر و انصار فلما نزلت ولكل جعلنا موالي نسخت پس وقتيكه نازل شد اين آيت منسوخ گشت ميراث اخوت ثم قال والذين عاقدت ايمانكم من النصر والرفادة والنصيحة پيشتر فرموده آنانكه عقد بسته اند بسوگند ها يارى کنند واعانت نمايند بعطايا ونيک انديشی وقد ذهب الميراث ويوصی له وبتحقيق رفت حکم ميراث ووصيت کرده ميشود مر برادر را سمع ابو اسامة ادريس شنيده است ابو اسامه ادريس را وسمع ادريس طلحة وشنيده است ادريس طلحه را يعنى عنعنه بعد از اسماع است از هر يک **باب** قوله ان الله لا يظلم مثقال ذرة وبتحقيق خدا ستم نميکند بر کسی بمقدار ذره هرچه ميکند از عذاب وعقاب بر کسی در دنيا وآخرت جزای بدکاری است ونيز هرچه ميکند در ملک خود ميکند پس تعدی نباشد يعنى زنة ذرة در تفسير مثقال بوزن کرده از زجاج نقل کرده اند که مثقال مفعال است مشتق از ثقل وابو منصور جوالقی گفته مردم گمان دارند که مثقال وزن دينار است و بس اينچنين نيست مثقال هر چيز وزن آنست وهر وزن را مثقال گويند اگرچه هزار دينار باشد ذره واحد ذر است وآن مورچه سرخ خورد است وپرسيده شد ثعلب از مقدار وزن ذره گفت صد ذره يک حبه است بعضی گويند ذره اصلا وزنی ندارد حکايت کرده اند که مردی نانی نهاده بود مورچها بر آن برآمدند چندانکه پوشيدند آنرا پس نان را وزن کردند هيچ زياده نشد بر آنچه بود بعضی گويند ذره آنچه مينمايد در پرتو آفتاب از ابن عباس روايت کرده دست در خاک کرد ونفخ کرد بر وی وگفت هر جزو اين خاک ذره است **حدثنا** محمد بن عبد العزيز قال حدثنا ابو عمر حفص بن ميسرة عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابی سعيد الخدری رضی الله عنه ان اناسا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم بتحقيق جمعی از مردم در زمان پيغمبر خدا قالوا يا رسول الله هل نرى ربنا يوم القيامة گفتند ای رسول خدا آيا می بينيم پروردگار خود را روز قيامت قال النبي صلى الله عليه وسلم نعم فرمود پيغمبر خدا آری می بينيد هل تضارون في رؤية الشمس بالظهيرة ضوء ليس فيها سحاب آيا مزاحمت ميکنيد غير خود را يا ضرر ميکشيد در ديدن آفتاب وقت نيم روز در سختی حرارت روشنی که نيست در آن ابری قالوا لا گفتند نه مزاحمتی وضرری نميکشيم قال وهل تضارون في رؤية القمر ليلة البدر ضوء ليس فيها سحاب

الجزء العاشر شيخ الاسلام كتاب الهبة

بسوی من بجالی که عاریت ميطلبيد آن جاريه را مقصود بيان تنگی عيش است در آن زمان که شئ حقير اينوقت عظيم القدر بود در آن هنگام **باب** فضل المنيحة فضيلت منيحه يعنى بودن آن بر زبان شارع وذکر ثواب آن ومنيحه در اصل بمعنى عطيه هبه منحه بالكسر که ...يعنى است وآن نزد عرب ... آنکه يد بدهد مر ديگری را چيزی بطريق هبه پس آن چيز ... آورده ... تا منتفع گردد از شير وصوف آن مدتی ... ازان باز دهد ... وليکن متعارف در منيحه همان ... است و لهذا در قاموس گفته منحة الناقة ... والمنحة ... کرده منيحه می باشد ...

قالوا لا فرمود آیا مزاحمت میکشید در دیدن ماه شب بدر روشنی را که نیست دران ابری گفتند نے تضارون را در هر دو موضع چند وجه ضبط کرده اند اول تضارون بضم تا و خفت را من الضیر بمعنی ضرر و معنی آنکه آیا حق میشود شما را ضرری در دیدن دویم تضارون بفتح تا و تشدید ضاد و را من الضرر و معنی آنکه آیا ضرر میرساند در دیدن غیر خود را بمزاحمت و مخالفت در دیدن در خفا چنانکه در دیدن هلال شب ماه خطابی گفته اصل ان تتضارون بمعنی هل تتزاحمون و تضامون نیز روایت کرده اند قوله ضور بالجر بدل از ما قبل است قال النبی صلی الله علیه وسلم ما تضارون فی رؤیة الله عز وجل یوم القیامة فرمود پیغمبر خدا ضرر نمیکشید از دیدن خدا عز و جل روز قیامت الا کما تضارون فی رؤیة احدهما مگر چنانکه مزاحمت میکشید در دیدن آفتاب و ماه تشبیه رویت خدا بدیدن آفتاب و ماه است در وضوح و زوال شک و تردد و مشقت و اختلاف نه در جهت و مقابلت و دیگر اموری که در دیدن چیزے بسبب عادت میباشند اذا کان یوم القیامة وقتی که باشد روز قیامت اذن موذن لیتبع کل امة ما کانت تعبد فریاد میکند موذنی بر پے رود هر گروهے چیزیرا که عبادت میکنند فلا یبقی من کان یعبد غیر الله من الاصنام والانصاب الا یتساقطون فی النار پس باقی نمیماند کسی که عبادت میکرد غیر خدا را از بتان مگر آنکه می افتند در آتش و وزن اصنام یعنی چیزے پرستند آنرا غیر خدا و انصاب جمع نصب است بضم صاد بتی که از سنگ تراشند و پرستند آنرا بعضی گویند بمعنی سنگے است که بر وی ذبح میکردند و آنرا سرخ میکردند بخون مذبوح حتی اذا لم یبق الا من کان یعبد الله بر او فاجر تا وقتیکه باقی نمی ماند کسی که عبادت میکرد خدا را و آن مطیع و عاصی است وغبرات اهل الکتاب و بقایای اهل کتاب از یهود و نصاری غبرات بضم غین معجمه و تشدید بای موحده مفتوحه و را جمع غبر جمع غابر است از غبر الشئی یغبر غبورا وقتیکه درنگ کند و باقی ماند غابر بمعنی ماضی و باقی جوهری گفته از اضداد است و مشهور بمعنی باقی است انتهی غابر بمعنی ماضی نیز بسیار است میگویند فعل غابر فعل مستقبل فیدعی الیهود فیقال لهم من کنتم تعبدون پس خوانده میشوند یهود پس گفته میشود مر ایشان را کیست که عبادت میکردید شما آنرا قالوا کنا نعبد عزیر ابن الله گویند بودیم ما که عبادت میکردیم عزیر را که پسر خدا است فیقال لهم کذبتم ما اتخذ الله من صاحبة ولا ولد پس گفته می شود مر ایشان را دروغ گفتید شما نگرفته خدا همخوابه یعنی زنی و نه فرزندے کرمانی گفته کذب و صدق راجع میشود بحکمی که در کلام می باشد نه بسوی حکمی که اشارت کرده شده است بسوی کلام چنانکه در عبارت زید بن عمر انکار آن نیست که بیامد زید بن عمر نه آنکه زید بن عمر نیست در جواب گفته که رجوع تکذیب مقتضی بسوی حکم ظاهر است گاهی رجوع میکند بحکم و لازم آن که اشارت رفت بهر دو میباشد و گاه تنها بهمین لازم می باشد و اینجا ازین قبیل است فماذا تبغون قالوا عطشنا ربنا فاسقنا پس چه چیز میخواهید گویند تشنه شده ایم ای پروردگار ما پس بنوشان آب ما را فیشار الا تردون پس اشارت کرده میشود بسوے ایشان که آیا وارد نمیشوید یعنی آتش و دوزخ را فیحشرون الی النار کانها سراب یحطم بعضها بعضا پس برانگیخته میشوند بسوی آتش گویا آتش سرابی است که می شکند بعض آن مر بعض دیگر را یعنی آتش را بصورت سراب مینمایند که از تشنگی بسوی آن گرایند فیتساقطون فی النار پس می افتند در آتش ثم یدعی النصاری پس طلبیده میشوند نصارا فیقال لهم من کنتم تعبدون پس گفته میشود مر ایشان را کیست که بودید شما عبادت میکردید

الجزء العاشر من صحیح الاسلام کتاب الهبة

تقعد و بانائه صحیح کرمان ناقه با شاة بیک آوند شیری تمام بامداد و شام میکند بیک آوند دیگر و در روایت مسلم آمده اجرها العظیم حزنین یعنی هر آئینه بزرگ است که کفایت میکند مرد مرد را معطی له از آن حدثنا عبد الله بن یوسف واسمعیل عن مالک قال نعم الصنحة یجاے نعم المنیحة که در طریق اول است و مراد از آن معنے منیحه است حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا ابن وهب قال حدثنی یونس عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال لما قدم المهاجرون المدینة من مکة ولیس بایدیهم شئ هرگاه قدوم کردند مهاجران مدینه را از مکه بحالیکه نبود در دستهای ایشان چیزے از مال وکانت الانصار اهل الارض والعقار و بودند انصار در مدینه مالکان زمین و مزارع و بساتین عقار بالفتح آب و زمین و درخت و خرما درخت و اسباب خانه فقاسمهم الانصار علی ان یعطوهم ثمار اموالهم کل عام پس بخشش کردند با مهاجرین انصار برین نحو قرار کردند که بدهند انصار مهاجران را از میوه ها و بارهاے درختان و زراعت خود هر سال ویکفوهم العمل والمؤنة و کفایت کنند مهاجران انصار را در عمل و مشقت از آنچه متعلق بدرختان و زراعت باشد بنحوی که در کتاب المزارعة گذشت و تواند که مقاسمه از قسم بفتحتین باشد یعنی سوگند خوردند بعهد که و اول از قسم است بسکون معطے یعنی بخشش کردن وکانت امه و بود مادر انس بدل است از امه ام سلیم یعنی آنکه او را ام سلیم گویند بیان آنست ام انس را کانت ام عبد الله بود مادر عبد الله بن ابی طلحة یعنی مادر انس بن مالک و مادر عبد الله بن ابی طلحه هر دو یکی [illegible]

اوراق الواكنا نعبد المسيح ابن الله گویند بودیم که عبادت میکردیم مسیح پسر خدارا فیقال لهم کذبتم ما اتخذ الله من صاحبة ولا ولد فیقال لهم ماذا تبغون فکذلك مثل الاول پس همچنین کرده می شود مانند اول قسم یهود حتی اذا لم یبق الا من کان یعبد الله من بر او فاجر تا وقتیکه باقی نمی ماند مگر کسی که عبادت میکرد خدارا از اهل صلاح واهل فسق اتاهم رب العالمین می آید ایشانرا پروردگار ایشان فی ادنی صورة من التی راوه فیها اول مرة در اقرب صورتے که دانسته اند دران صورت نخستین مرتبه پس مراد از رویت علم است از انکه خدارا در دنیا ندیده بودند ومعنی آنست که خداوند سبحانه تجلی میکند بر صفتی که میدانند بآن صفات ازینجا است که قدوه صوفیه شیخ ابن عربی گفته کن هیولی الکل معتقد حقاً و باطلاً کیلا ینفد تجلی واحد وهو یخالف ما علیه اللیبون مراد از آمدن پروردگار ظهور اوست تعالی بعضے گویند اتیان بمعنی دیدن اینها است خدارا بطریق مجاز از انکه دیدن لازم آمدن است بعضے میگویند مراد آمدن ملائکه است قاضی عیاض گوید اینجا شبه نزد من است وفیه من البعد ما لا یخفی مراد از صورت صفت است چنانکه در حدیث است رایت ربی فی احسن صورة میگویند صورت اینجا بمعنی صفت حال است فیقال ماذا تنتظرون تتبع کل امة ما کانت تعبد پس گفته میشود چه چیز را انتظار میبرید بر پے میرود هر امت چیزیرا که عبادت میکردند قالوا فارقنا الناس فی الدنیا علی افقر ما کنا الیهم ولم نصاحبهم گویند در جواب جدائی کردیم ما مردم را در دنیا بر حالتے که محتاج تر بودیم بسوی ایشان و همراهی نکردیم ایشان را در عقاید واعمال ونحن ننتظر ربنا الذی کنا نعبد ما انتظار میبریم مشاهده پروردگار خود را آنکه عبادت کرده ایم اورا فیقول انا ربکم پس میگوید من پروردگار شما ام فیقولون لا نشرك بالله شیئا مرتین او ثلاثا پس میگویند شریک نمیکنیم بخدا چیزیرا گفتند این کلمه را دو بار یا سه بار فائده این قول اگرچه روز قیامت روز تکلیف نیست اظهار التذاذ وافتخار بآنست وتذکار شئ که بآن مستحق این نعمت مشاهده ودخول جنت شده اند

باب فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا یعنی در حدیث این باب ذکر این آیت کریمه واقع شده معنی آنست که چگونه است حال آنجماعه از یهود وسایر کفره امتها بروز قیامت که بیاریم از هر امت گواهی را که گواهی دهد بر تفضیح حال وفساد وعقاید ایشان مراد از شهید پیغمبر هر امت است وبیاریم برای محمد برین گواهان گواه بر صدق شهادت آنها بعضے گویند که مراد از هؤلاء درین قول وجئنا بك علی هؤلاء کافران امت آنحضرت اند بعضے گویند مخصوص یهود ونصاری است بعضے گویند مخصوص بکفار قریش است در بعضے تفاسیر که منسوب بابن نقیب است گوید که مراد همه امت اند مومن وکافر و در نسخه دو قول است یکے آنکه شهادت میدهد آنحضرت بر ایشان یعنی بر تقصیرات مسلمانان واستنکار کافران ودیگر آنکه شهادت میدهد برای ایشان بصلاح وامتثال اینها برین تقدیر علی بمعنی لام است پوشیده نماند که بر تقدیرے که مراد مومن وکافر هردو فریق باشند وگواهی بر صلاح وفساد هردو فریق خواهد بود پس لازم می آید جمع حقیقت ومجاز در لفظ علی در یک استعمال فافهم عینی گوید در مشهود به نیز چهار قول است اول آنکه گواهی میدهد آنحضرت بانکه هر پیغمبر تبلیغ احکام الهی بامت خود کرده واین قول ابن مسعود وابن جریج وسدی ومقاتل است ودرین معنی کلمه علی بر دو شے میتواند بود دوم آنکه شهادت میدهد بایمان مسلمانان واین قول ابو العالیه است پوشیده نماند که این مناسب سوق آیت نیست چنانکه گفته اند که باین

اشارت میکند باین قول راوی ام اسامة بن زید پدر است از ام ایمن مرد بعد از وفات آنحضرت به پنج ماه قال ابن شهاب فاخبرنی انس بن مالك ان النبی صلی الله علیه وسلم لما فرغ من قتل اهل خیبر فانصرف الی المدینة گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا انس که بتحقیق آنحضرت هرگاه فارغ شد از کشتن اهل خیبر وبرگشت بسوے مدینه رد المهاجرون الی الانصار منائحهم التی کانوا منحوهم من ثمارهم باز دادند مهاجران بسوی انصار منیحهای ایشان که داده بود مهاجران را از میوهای درختان خود بسبب استغناء اصحاب بغنیمت خیبر فرد النبی صلی الله علیه وسلم الی امه عذاقها پس باز داد آنحضرت بسوی مادر انس نخلهای وے فاعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم ام ایمن مکانهن من حائطه پس داد آنحضرت ام ایمن را بجای آن نخلها از بستان خود وقال احمد بن شبیب از شیوخ مولف است سند دوم است وثنا اخبرنا ابی عن یونس بهذا وقال وگفت احمد خبر داد مارا پدرم از یونس باسناد سابق باین حدیث وگفت پدرم در روایت خود مکانهن من خالصه یعنی بجای من حائطه لفظ من خالصه ذکر کرد وحاصل واحد است زیرا چه حائط آنحضرت خالص مال وی بود صلی الله علیه وسلم

جنبه داده خدا از هول روز قيامت و شدت حال مردم سيوم آنكه جزا از همه اعمال است ميدهند و درين صورت
ذكر اعمال عام تر باشد چنانكه ظاهر لفظ است شهادت بر نفع و ضرر هر دو ميتواند بود چهارم آنكه شهادت ميدهد
بر ايشان و درين دو معنى استعمال على خالى از اشكال نيست فقد بر المختال والختال واحد اشارتست بانكه در
قول خدا ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا بتحقيق خدا دوست نميدارد كسى را كه باشد
متكبر و فخر كننده بمال و جاه و حسب و نسب ختال بمعنى قتال است بعضى بحث كرده اند كه ختال
بفتح و تشديد تاء فوقانيه بمعنى خداع و فريب دهنده است و مختال بمعنى متكبر كه خود را در صورت
بزرگتر از خود نمايد پس يكمعنى نيست جواب داده اند كه ختال براى معانى بسيار نزديك به بيست معنى آمده از انجمله
بمعنى متكبر است نطمس وجوها بمعنى نسويها حتى تعود كاقفائهم يعنى برابر ميكنيم روهاى ايشان را تا آنكه
ميگردد مانند قفاهاى ايشان طمس الكتاب محاه يعنى ميگويند طمس كرد نوشته را بمعنى محو كرد جهنم سعيرا
وقودا اشارتست بقوله كفى بجهنم سعيرا و تفسير كرده است سعير را بوقود و اين چنين تفسير كرده است ابو عبيده

حدثنا صدقة قال اخبرنا يحيى عن سفيان عن سليمان عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله
قال يحيى بعض الحديث عن عمرو بن مرة گفت يحيى بعضى ازين حديث مذكور از عمرو بن مره است كه تابعى است
كرمانى گفته اين قول يحيى را براى تقويت حديث آورده وگرنه اسناد عمرو منقطع است تمام نكرده است اسناد را
و بعض حديث مجهول است پوشيده نماند كه اين حديث را مولف رح در فضايل قرآن بتمام اسناد واضح آورده
از محمد بن يوسف از عمرو بن حفص از مسدد از يحيى از سفيان از اعمش از ابراهيم از عبيده از عبد الله بن مسعود
قال قال لى النبى صلى الله عليه وسلم اقرء على گفت عبد الله بن مسعود فرمود مرا پيغمبر خدا بخوان قرآن را بر من
كه بشنوم قلت اقرء عليك و عليك انزل گفتم آيا بخوانم من بر تو و حال آنكه بر تو نازل كرده شده است قال
فانى احب ان اسمعه من غيرى فرمود بتحقيق من دوست ميدارم اينكه بشنوم آنرا از غير خود كه درين صورت
تفكر و تدبر و تفهم بيشتر ميباشد و نيز كلام محبوب و حمايد اوصاف او از ديگرى شنيدن ذوق و لذت بيشتر دارد
والله اعلم فقرأت عليه سورة النساء پس خواندم بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم سورة نساء را حتى بلغت
فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا تا آنكه رسيدم باين آيت قال امسك
فاذا عيناه تذرفان فرمود بس كن پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت اشك ميريختند در وجه گريه آنحضرت بشنيدن
اين آيت چند قول است ابن جوزى گويد از ان گريستند كه چاره نخواهد بود از اداى شهادت و حكم بر مشهود
عليه بشهادت شاهد ميباشد و آنحضرت از كمال مرحمت قصد شفاعت داشته پس گريه كرد بر حال اهل افراط
و تفريط پوشيده نماند كه اينوجه بر تقدير اراده گواهى بر مسلمانان اهل تقصير درست مى آيد بعضى گويند گريه كرد
آنحضرت از تصور شدت هول روز قيامت و آوردن انبيا بگواهى امم و شهادت آنحضرت بر صدق انبيا و ديگر نيز
گفته اند كه بكا آنحضرت از بس فرح و سرور بود كه بشهادت امت مرحومه نجات خواهند يافت و اينوجه هم بتقديرى
است كه شهادت بر حسنات اعمال عقايد صحيحه باشند **باب** قوله وان كنتم مرضى او على سفر او جاء
احد منكم من الغايط و اگر باشيد شما بيمار كه استعمال آب شما را ضرر ميكند يا بيمار ميكند يا زياده ميكند بيمارى را

الجزو العاشر شيخ الاسلام | كتاب الهبة

كبالاترين آن خصال منيحه ماده گوسفند است
نيست هيچ عاملى كه عمل كند بخصلتى از ان باميد
ثواب آن عنز بفتح مهمله و سكون نون و زاء
معجمه ماده بز و آهو مانند آن و تصديق موعدها
و براستى راست داشتن وعده آن يعنى وعده
ثواب كه بر ان خصلتها بر زبان شارع رفته
الا ادخله الله بها الجنة مگر آنكه درمى آرد
خدا بسبب آن خصلت بهشت را قال حسان
فعددنا ما دون منيحة العنز من رد السلام
گفت حسان پس شمار كرديم خصلتها را
كه كمتر از منيحه گوسفند اند از جواب گفتن سلام
و تشميت العاطس جواب دادن عطسه زننده را
بدعا چنانكه در آداب گوشود و اماطة الاذى
عن الطريق و دور گردان انچه ايذا كند مردم را
از راه و نحوه و مانند آن چون قول معروف
و عيادت مريض و كشف اندوه از برادر
مسلمان و بودن در حاجت وى و جز آن
فما استطعنا ان نبلغ خمس عشرة خصلة
پس نتوانستيم كه برسيم در شمار اين خصلتها
پانزده خصلت را گفت ابن راحسان
بحسب علم خود در آن توقف و بعضى شمرده اند
آن را باين عدد و بعضى زياده بر آن بتتبع
در احاديث و شايد كه عدد لفى نباشد در
مفهوم خود و صواب تفويض آن بعلم شارع
است چه احتمال دارد كه بعضى اعمال كه
بظاهر كم نمايند از منيحه فايق باشند از ان در
اعتبار شارع كم و زياد آنرا بے توقيف
نميتوان دريافت و حكم كرد **حدثنا**
محمد بن يوسف قال حدثنا الاوزاعي
قال حدثني عطاء عن جابر قال كانت

مذهب حسن بصري كه از بزرگان تابعي اند با وجود آب تيمم روا نمي دارند واحتجاج كرده اند باية فلم تجدوا ماء فتيمموا
يا باشيد بر سر راه وآب دور باشد ويا آيد يكي از شما از موضع براز غايط دراصل بمعني زمين نشيب است وچون عادت
بران است كه براي براز بر نشيب مي رفتند براز بغايط مشهور شده مجاز يك حقيقت گشته صعيدا وجه الارض
يعني صعيد در آيت فتيمموا صعيدا بمعني روي زمين است فقال جابر كانت الطواغيت التي يتحاكمون اليها
پس گفت جابر بودند طاغوتها ئي كه تحاكم مي بردند بسوي آنها ورجوع ميكنند در كارها واشارتست بقول خدا
يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت في جهينة واحد وفي اسلم واحد در قبيله جهينه يكے از آنها است
ودر قبيله اسلم يكي است وفي كل حي واحد ودر هر قبيله يكے است كهان ينزل عليهم الشيطان اينها همه كاهنان
اند كه نازل ميشوند بر اينها شيطانان طواغيت جمع طاغوت است اختلاف در آنكه صيغه واحد است يا جمع سيبويه
گفته اگرچه بوزن لاهوت است ليكن مقلوب مشتق از طغي اصل آن طغيوت مقدم كردند يا را بر غين وبدل
كردند آنرا بالف وطاغوت بمعني كاهن وشيطان وهر گمراه است كهان جمع كاهن است كه مي آيد شيطان بر
ايشان وخبرهاي راست ودروغ مي رسانيد وقال عمر الجبت السحر والطاغوت الشيطان وگفت عمر بن
خطاب جبت كه در آيت يؤمنون بالجبت والطاغوت آمده بمعني سحر وطاغوت بمعني شيطان است وقال
عكرمة الجبت بلسان الحبشة شيطان والطاغوت كاهن وگفت عكرمه كه بسيار روايت ميكند از ابن
عباس كه جبت بلغت حبشه بمعني شيطان است وطاغوت بمعني كاهن واين قول دلالت دارد بر وقوع معرب
در قرآن مجيد وانچه واقع شده حمل كرده اند بر توارد هر دو لفظ ورد كرده اند آنرا قومي واعتبار كرده وقوع
آنرا ابن حاجب وحجت آورده كه اسماء اعلام عجمي مانند ابراهيم وغير آن بے شبهه واقع است فلا مانع من
وقوع اسماء الانبياء والاجناس مثل لجام ودرين كتاب مستطاب جمله از لغات عجم واقع شده است بعضے گفته
اند كه جمله انچه واقع شده در قرآن بست وهفت كلمه است وآن سلسل است وطه وتوريت وسبع والروم وطوبى
وسجيل وكافور وزنجبيل ومشكات وسرادق واستبرق وصلوة وسندس وطور وقراطيس وربانيهم
وغساق ودري وقسطاس ونسورة واليم وناشيه وكفلين ومقاليد وفردوس وتنور كذا في
العيني حدثنا محمد قال اخبرنا عبدة عن هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت
هلكت قلادة لاسماء گفت عايشه گم شد گلوبندي كه مر اسماء را بود وعايشه بعاريت آورده بود ودرين سفر
ويكمنزلے گم شد درين منزل آب نبود وآنحضرت درين منزل توقف فرمود وبعث النبي صلى الله عليه وسلم
في طلبها رجالا پس فرستاد پيغمبر خدا در طلب وجست وجوي آن مردم را فحضرت الصلوة وليسوا على
وضوء پس حاضر شد وقت نماز ودر حاليكه نيستند بر وضوء ولم يجدوا ماء ونيافتند مردم آبي را كه بآن
طهارت كنند فصلوا وهم على غير وضوء پس نماز كردند مردم وحال آنكه وضو ندا شتند فانزل الله يعني
آية التيمم پس نازل شد آيت تيمم وابحديث در باب تيمم گذشته ودرين نزديكي در باب فلم تجدوا ماء الاية نيز
خوانده اند باز يادي كنيد در ان است باب قوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر
منكم اطاعت كنيد وامتثال امر نمائيد خدا را ورسول خدا را وحكام را كه از شما اند ذوي الامر تفسير كرده اولي الامر

تا وي بزراعت انتفاع گيرد فان ابى فليمسك
ارضه پس اگر با آرد برادر او نگيرد پس
بايد كه نگهدارد زمين خود را يا اگر با آرد انكس از
زراعت ومنيحه پس بايد كه نگهدارد زمين مزارعت
ومحارثت ندهد ودر مزارعت گذشت
وقال محمد بن يوسف قال حدثنا الاوزاعي
قال حدثنا الزهري قال حدثنا عطا
بن يزيد قال حدثني ابو سعيد قال جاء
اعرابي الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فسأله عن الهجرة
گفت ابو سعيد خدري آمد باديه نشيني نزد
آنحضرت پس پرسيد آنحضرت را از حكم گذاشتن
وطن بقصد اقامت بمدينه ودستوري خواست
در آن يا از حكم ترك خان ومان براي تحلي عبادت
فقال ويحك ان الهجرة شانها شديد

يعني صاحبان حكم را **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا حجاج بن محمد عن ابن جريج عن يعلى بن مسلم عن سعيد بن جبير عن ابن عباس اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم مرويست از ابن عباس كه اين آيه كريمه قال نزلت في عبد الله بن حذافة بن قيس بن عدي گفت ابن عباس نزول يافته در حق عبد الله بن حذافة بن قيس بن عدي اذ بعثه النبي صلى الله عليه وسلم في سرية وقتيكه فرستاد پيغمبر خدا در فوجي سريه پس ايشان غضبي كرده براي امتحان اطاعت آتشي افروخته همراهان خود را كه تابع بودند گفت در آئيد درين آتش اكثر ايشان امتناع نموده جمعي قصد كردند واين قصه در كتاب المغازي در ذكر عبد الله بن حذافه گذشته **باب** فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم پس سوگند بپروردگار تو ايمان نمي آرند تا آنكه حكم بگيرند ترا در هر چه پيش آيد ميان ايشان واطاعت وانقياد نكنند بحكم تو بظاهر وباطن قوله فلا فا داخل بر قسم است ولا زائد است براي تاكيد قسم يا آنكه ورلا اقسم **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا محمد بن جعفر قال اخبرنا معمر عن الزهري عن عروة قال خاصم الزبير رجلا من الانصار گفت عروه خصومت كرد زبير بن عوام مردي را از قوم انصار في شريج من الحرة در سيل آب كه از حره بود شريج بفتح شين وكسر را وسكون تحتيه ودر آخر جيم است فقال النبي صلى الله عليه وسلم اسق يا زبير ثم ارسل الماء الى جارك پس فرمود پيغمبر خدا آب ده بوستان خود را اي زبير پستر بگذار آب را بسوي همسايه خود فقال الانصاري يا رسول الله ان كان ابن عمتك پس گفت انصاري اي رسول خدا اينحكم كردي از جهت آنكه بتحقيق شان اينست كه هست زبير پسر عمه تو فتلون وجهه پس سرخ شد روي رسول خدا از غضب ثم قال اسق يا زبير ثم احبس الماء حتى يرجع الى الجدر پستر فرمود آب ده اي زبير پستر نگهدار آب را تا آنكه راجع شود به بنياد ديوارها ثم ارسل الماء الى جارك پس ترك بگذار آب را بسوي همسايه خود واستوعى النبي صلى الله عليه وسلم للزبير حقه في صريح الحكم پس تمام كرد پيغمبر خدا مر زبير را حق او واين كلام زهري است كه ادراج كرده درين بيان استوعى بسين وعين هر دو مهمله بمعني استوعب واستوفى است حين احفظه الانصاري هنگاميكه در غضب آورد آنحضرت را انصاري احفظ بحاء مهمله وفاء وظاء معجمه بمعني اغضب است كان اشار عليهما بامر لهما فيه سعة اشارت كرده بر هر دو يعني در اول بار بهر دو پاينده بود بامري كه آن هر دو را در وگنجايش بود بطريق مصالحه چون انصاري قبول نكرده وتمام حق زبير بود استيفاي حق او كرد قال الزبير فما احسب هذه الآيات گفت زبير پس گمان نميبرم اين آيتها را الا نزلت في ذلك مگر آنكه نازل شده درين معامله فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم **باب** فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين صدر آيت اينست ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين الآية معني اينكه وكسيكه اطاعت ميكند خدا را ورسول خدا را پس آنها باشند با آنكسانيكه نعمت داده است خدا بر ايشان از پيغمبران وصديقان وشهيدان ونيكوكاران در شان نزول اين آيت طبراني باسناد خود از عائشه آورده كه مردي آمد نزد رسول خدا وگفت اي رسول خدا من سخت دوست ميدارم ترا وتو دوست تري نزد من از نفس من وعيال من ومن در خانه ميباشم ياد ميكنم ترا نميتوانم صبر كرد تا آنكه مي آيم نزد تو ونظر ميكنم بر جمال تو ووقتيكه ياد ميكنم موت ترا ميدانم كه در فردوس اعلى با پيغمبران بود ومن وقتي كه بهشت درآيم

وسكون را بمعني فرود آمدن شتران بعد سيراب شدن براي آب خوردن ودران روز تشنگان وشيد ومحتاجان نيز فراهم مي آمدند تا بقدري وقدحي از شير كامياب شوند قال نعم گفت آري هيچنان ميكنم قال فاعمل من وراء البحار فرمود پس كار كن از پس شهرها وبجاي خود باش حاجت نيست ترا بهجرت بحر دريا وشهر فان الله لن يترك بفتح تحتيه وكسر فوقيه از وتر بمعني كم كردن وبسكون فوقيه از ترك نيز روايت است من عملك شيئا پس بتحقيق خدا كم نخواهد كرد ترا وفرو نخواهد گذاشت از عمل تو چيزي را چنانچه در زكوة الابل از كتاب الزكوة گذشت **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن عمرو عن طاوس قال حدثني اعلمهم بذلك گفت طاوس حديث كرد مرا داناترين مردم بحديث يعني ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج الى ارض تهتز زرعا بتحقيق آنحضرت برآمد بسوي زميني كه مي جنبيد بر زراعت كنايه از كثرت زراعت وتازگي است فقال لمن هذه پس فرمود مر كدام راست اين مزرعه فقالوا اكتراها فلان پس گفتند مردم بكرا گرفته است فلان اين زمين را فراموش كرد راوي نام آنرا فقال اما انه لو منحها اياه كان خيرا له من ان ياخذ عليها اجرا معلوما پس فرمود آگاه باشيد بتحقيق صاحب زمين اگر بعاريت ميداد آنرا بان فلان بودي بهتر مر او را از آنكه بگيرد بران زمين مزدي معين به مزارعت ودر محاسن گذشت **باب** اذا قال اگر بگويد شخصي بكسي اخدمتك هذه الجارية بخدمت دادم ترا اين جاريه على ما يتعارف الناس گفت اين را بنابر وجهي كه عرف گرفته اند مردم از استعمال آن در معني هبه يا عاريت فهو جائز پس آن جائز است ومحمول است بر معني متعارف اگر عرف اين قول در معني هبه است هبه باشد واگر

یسترسم که نه بینم ترا آنحضرت رد جواب او نکرد تا آنکه جبرئیل این آیت آورد و از بعضے تفاسیر معلوم شده که این مرد ثوبان مولای آنحضرت بود و سخت محبت داشت آنحضرت روزی او را دید که رنگ روی او متغیر است و دریافت کرد اند و هی دارد فرمود اے ثوبان چه چیز تغیر کرده رنگ روے ترا گفت ای رسول خدا هیچ المے ندارم مگر آنکه بہشت روم و ترا نه بینم الخ **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه عن عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه شنیدم رسول خدا را یقول ما من نبی یمرض الا خیر بین الدنیا والآخرة هر گز نیست پیغمبری که بیمار میشود مگر آنکه اختیار داده میشود میان بودن در دنیا و رفتن بآخرت وکان اشکواه الذی قبض فیه و بود در بیماری که قبض کرده شد روح آنحضرت اخذته بحة شدید گرفت او را غلظتی در آواز در حلق فسمعته یقول مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین پس شنیدم آنحضرت را که میگفت و میخواند این آیت را فعلمت انه خیر پس دانستم که تحقیق آنحضرت مخیر کرده شد اختیار کرد رفتن آخرت و لحوق برفقاے اعلیٰ

باب قوله وما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله الی الظالم اهلها یعنی آیت ماخوذ است درین باب تا این کلام ایچنین واقع شده است در روایت اکثری از راویان این کتاب و در روایت ابی ذر تمام آیت آمده و قوله تعالی ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله تحریض اهل اسلام است بر جهاد یعنی چه حال است مر شما را که قتال در راه خدا و اعلاے کلمهٔ اسلام نمیکنید والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان و سعی نمیکنید در خلاصی ناتوانان از مردان و زنان و خورد سالان من الذین یقولون ربنا یعنی آنچنانکه ازانهاانند که میگویند اے پروردگار ما برآر ما را ازین قریه که ستمگارانند اهل آن مراد است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن عبید الله قال سمعت ابن عباس رضی الله عنهما گفت عبید الله شنیدم ابن عباس را قال کنت انا وامی من المستضعفین گفت ابن عباس بودم من و مادر من از جمله ناتوانان که نیتوانستیم خلاصی یافتن و برآمدن از مکه نام مادر ابن عباس لبابه بنت حارث است خواهر میمونه زوجه آنحضرت قدیم الاسلام است و اول زنی است که بعد از خدیجه کبرے شرف ایمان دریافته ابن عباس داخل در ولدان است و رجال بسیار بودند چنانکه برادر ابی جهل و ولید بن الولید و جز آن در حبس کفار بودند و در نیست که عباس را داخل رجال دارند مرویست از ابو عمر که عباس پیش از فتح خیبر ایمان آورده بودند هم از نیجست آنحضرت درین غزوه فرموده بود که عباس اگر مقابل شوند نکشند که وی بطریق اکراه است **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن ابن ابی ملیکة ان ابن عباس تلا مرویست از ابن ابی ملیکه که تحقیق خواند ابن عباس این قول خدا را الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان قال کنت انا وامی ممن عذر الله گفت بودم من و مادر من از کسانیکه معذور داشته آنها را خدا جلشانه و ناتوان گفته آنها را ویذکر عن ابن عباس و ذکر کرده میشود از ابن عباس این دو تفسیر مذکور حصرت که در آیت حصرت صدورهم واقع شده بمعنی ضاقت است یعنی تنگ شد سینه ها الخ والسنکم بالشهادة اشارت کرده بآنچه واقع شده در قول خدا وان تلووا او تعرضوا یعنی مراد اینست که به پیچید زبان را از ادای شهادت وقال غیره المراغم

نکرده اند علما درین صورت زیرا چه لفظ کسوة مقتضی هبه در عینی است چنانچه در قرآن او کسوتهم ولیکن اگر ذکر کند مدت را پس بحسب شرط باشد **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هاجر ابراهیم بسارة فاعطوها آجر هجرت کرد ابراهیم علیه السلام با ساره زوجهٔ خود پس دادند ساره را دایی آجر نام یعنی داد او را بادشاهی جبار چنانچه در قصه اش مذکور است فرجعت فقالت پس برگشت ساره از نزد بادشاهی و گفت با براهیم اشعرت ان الله کبت الکافر واخدم ولیدة آیا دانستی که بتحقیق خدای تعالی بازگردانید و خوار کرد کافر را که بد اندیشی کرده بود و بخدمت داد و ادایی را قال ابن سیرین عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی گفت ابن سیرین از ابی هریرة مرفوعا در نیحدیث بجاے فاعطوها آجر فاخدمها هاجر پس بخدمت داد ساره را هاجر ظاهر است مقصود مولف چنانکه گفته اند استدلال است ازین حدیث چه باستعمال لفظ اخدام در تملیک و هبه که درینجا مراد است بررد قول جمعی که گویند اخدمتک هذه الجاریة عاریتیست و صحیح نیست این استدلال زیرا چه فهم هبه درینجا نه بلفظ اخدام است بلکه بلفظ اعطوها آجر که ظاهر است در تملیک رقبه و نیست دلیل برارادهٔ هبه درینجا از لفظ اخدام تواند که این لفظ مستعمل در معنی خود باشد اگرچه در واقع هبه نیز محقق است

باب اذا حمل رجل رجلا علی فرس بهبه سوای آن چون سوار کند مردی مرد دیگر را بر اسپی یعنی بگوید مثلا حملتک علی فرسی مطلق گوید یا مقید

المهاجر راغمت هاجرت قومي يعني گفته غير ابن عباس وآن عبيده است مراغم که در قول خدا است ومن يهاجر
في سبيل الله يجد في الارض مراغما كثيرا وسعة وكسي که هجرت كند در راه خدا يعني بگذارد دار الكفر واهل كفر را مي يابد
مهاجر را بسيار و فراخي در طريق سلوك يعني مهاجر است ميگويند راغمت و بمعني گذاشتم قوم خود را موقوتا که درين
آيت واقع است ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا يعني موقتا وقته عليهم اي مقرر ومعين كرد
خدا بر ايشان **باب** فما لكم في المنافقين فئتين والله اركسهم چه حال است مر شما را در شان منافقان
كه نفاق ورزيدند بظاهر و باطن بجا که دو فرقه شده اند وخدا ردو گمراه كرده انهارا قال ابن عباس بددهم
تفسير كرده ابن عباس اركسهم را بقول خود بددهم يعني فرقهم ومزق شملهم و پاره كرده است جمعيت ايشان فئة
جماعة يعني فئتين تثنيه فئة است بمعني جماعت مراد ازين منافقان جماعة ابي ابن عبد الله ابن سلول است كه
در غزوه احد نفاق ورزيده بجمعي كثير برگشت وجمعي از مسلمانان اين نفاق او را حكم تكفير نكردند در معاتبه انها اين
آيت نازل شده و از بعضے مفسران معلوم شده كه جمعي از منافقان از حضرت رسالت اذن گرفتند كه هواي
مدينه بطبع ايشان موافق نيست در صحرا رفته مقام گيرند چون از مدينه برآمدند منزل بمنزل رفته بمشركان پيوستند
ومسلمانان مختلف شدند در كفر و اسلام انها پس اين آيت نازل شده عوفي از ابن عباس روايت كرده كه اين
آيت در شان جماعه نازل شده كه در مكه معظمه اقامت داشتند وتكلم بكلمه اسلام كرده بودند وتقويت مشركان ميكردند يكبار
براي كاري از مكه برآمدند وگفتند كه اگر اصحاب محمد با پيش آيند از آنها باكي نداريم فرقه از مسلمانان گفتند رفته آنها را بايد كشت كه دايم
تقويت مشركان ميكنند فرقه ديگر ميگفتند كه تكلم بكلمه شهادت دارند از خانه و ديار خود برآمده اند كشتن آنها روا نيست
انحضرت صلى الله عليه وسلم هيچ فرقه را منع نكرد پس نازل شد اين آيت **حدثني** محمد بن بشار قال حدثنا غندر و
عبد الرحمن قالا حدثنا شعبة عن عدي عن عبد الله بن يزيد عن زيد بن ثابت رضي الله عنه
فما لكم في المنافقين فئتين مرويست از زيد بن ثابت كه خواند اين آيت را وشان نزول آنرا گفت رجع ناس من
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم من احد برگشتند جمعي از مردم اصحاب پيغمبر خدا از غزوه احد و آن
عبد الله بن ابي سلول با تابعان خود كه سيصد نفر بودند وكان الناس فيهم فرقتين وبودند مردم در شان
انها دو گروه فريق يقول اقتلهم وفريق يقول لا گروهي ميگفتند بكشيم آنها را گروهي گفتند نكشيم فنزلت
فما لكم في المنافقين فئتين وقال انها طيبة تنفي الخبث كما تنفي النار خبث الفضة و فرمود بتحقيق
مدينه طيبه است دور ميكند چرك را چنانكه دور ميكند آتش چرك نقره را و در بعضے روايات حديد است بجاي
فضه و در بعضے هر دو آمده يعني اين منافقان خوار و آواره خواهند شد و بالفعل صلاح نيست كشتن آنها **باب**
واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به اي افشوه وقتيكه آمدي ايشان را امر ضعفاي
اهل اسلام اند كه جزم و فهميدگي كمتر داشته اند خبري از سريه كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم سفرستاد و از
امن وسلامت يا خوفي يا خللے فاش ميكردند آنرا وبسا كه اين فاش كرده مفسده داشت ميرسانيدند آن خبر
بحضرت رسالت وگرامي صحابه تدبيرے ميكردند از جهت فطانت و تجربه كه با مر حرب و مكائد داشتند تفسير
كرده مولف رح اذاعوا به را با فشوه اينچنين روايت كرده اند از ابن عباس يستنبطونه يعني يستخرجونه

پس گفت ...
قال عمر ...
در راه خدا ظاهر احمل الطريق
مراد داشته فاضعته يباع ...
اسپ را كه فروخته ميشود وخواستم ...
آنرا فسالت رسول الله پس پرسيدم
پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم از خريدن
آن فقال لا تشتره پس فرمود مخر آن
ولا تعد في صدقتك و باز نگرد در صدقه
خود و اين با عدم جواز رجوع در ينجا بجهت آن
بود كه تصدق و تمليك في سبيل الله قصد كرده
بود عمر پس حجت نباشد بر كسي كه در صورت عدم
قصد تمليك ازين عبارت رجوع جايز دارد و ...

بسم الله الرحمن الرحيم **كتاب الشهادات**
اينچنين است در بسياري از نسخ معتمده و
نسبت كرده تقديم بسمله را بر كتاب در فتح الباري
بروايت نسفي وابن شبويه و در اكثر تاخير گفته و در
بعضے نسخ ساقط است اصلا شهادات جمع
شهادت است در اصل بمعني حضور و خبر
قاطع و در شرع خبر دادن بحق غير بر ديگرے
كه ناشي از حضور و عالم قاطع باشد **باب**
ما جاء في البينة على المدعي و در بعضي نسخ لفظ
باب ساقط است انچه آمده از نص قرآن
در تعيين كه آوردن بينه يعني شاهد متعين بر ذمه
مدعي است در خصومت لقوله تعالى و در
بعضے نسخ لقول الله تعالى يا ايها الذين آمنوا
اذا تداينتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه
اي مسلمانان چون معاملت كنيد با يكديگر بوام
وعقدي بنديد كه در آن دين باشد تا مدتے
معين كه نام برده شده پس بنويسيد آنرا در صحيفه
تا وقت حاجت بدان رجوع كنيد الى قوله
تا قول وي تعالى واتقوا الله ويعلمكم الله و
الله بكل شيء عليم اينچنين است روايت ابي
ذر و در روايت ابن شبويه بجاي آن الآيت

است یعنی بیرون آورد آنرا حسیبا که واقع شده در آیت ان الله کان علی کل شئ حسیبا بمعنی کافیا است الا اناثا یعنی الموات حجرا و مدرا و ما اشبهه اشارت کرده است بسوی قول خدا ان یدعون من دونه الا اناثا و تفسیر کرده بقول خود یعنی الموات مراد بموات حیوان است و هم ازینجهت گفته حجرا و مدرا و ما اشبهه ذلک بطریق بدل و عطف بیان و عطف گفته است بعضے گفته اند مراد لات و منات و عزی و این بتان کافران است و میگفتند اینها بنات یعنی دختران خدا اند گفته اند هیچ قبیله از قبایل عرب نبود که صنمے نداشته اند و آنرا انثی بنی فلان میگفتند مریدا متمردا اشارتست بانچه واقع است در قول خدا و ان یدعون الا شیطانا مریدا تفسیر کرده بقول خود که مرید بمعنی متمرد است یعنی دلیر در بی باکی فلیبتکن بتکه قطعه اشارتست بقول خدا فلیبتکن اذان الانعام یعنی پس قطع میکنند گوشهای چارپایها و اینها گوش خرانرا میبریدند برای بتان خود تفسیر کرده که لیبتکن مشتق است از بتکه بفتح موحده و تشدید تاء فوقانیه که بمعنی قطع است قیلا و قولا واحد یعنی قیل و قول هر دو مصدر است بیک معنی طبع ختم یعنی طبع که در آیت کریمه است طبع الله علی قلوبهم بمعنی ختم است طبع الله علیها بکفرهم یعنی مهر کرده خدا بر دلهای اینها که سخن حق بدلهای شان راه ندارد

باب ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم

کسے که میکشد مسلمانی را بالقصد پس جزای او دوزخ است در شان نزول این آیت روایت کرده اند از ابن عباس که مقیس بن صبابه لیثی کشته یافت برادر خود را هشام بن صبابه در قبیله بنی النجار و مقتول مسلمان بود پس آمد مقیس نزد پیغمبر خدا و عرض کرد ازین قضیه پس آنحضرت فرستاد با وی کسی را از بنی فهر بقبیله بنی النجار و فرمود اگر دانسته اند قاتل او را بسپارند بسوی برادر او تا قصاص گیرد از وی و اگر نمیدانید قاتل او را پس بدهند قبیله دیت وی برادر او را گفتند انچه حکم آنحضرت است قبول داریم لیکن نمیدانیم قاتل او را و دیت میدهیم پس صد شتر در وجه دیت او دادند و این مقیس بن صبابه کشت صبابه فهری را و ملحق شد بمشرکان مکه پس این آیت نازل شد و وجههای دیگر نیز منقول است حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا مغیرة بن النعمان قال سمعت سعید بن جبیر قال آیة اختلف فیها اهل الکوفة گفت مغیره شنیدم سعید بن جبیر را گفته آیتی است که اختلاف کرده در حکم آن اهل کوفه در بعضے روایات فقهاء اهل کوفه فرحلت فیها الی ابن عباس پس رفتم در حکم آن بسوے ابن عباس در بعضی روایات فدخلت آمده و صواب اول است فسالته عنها پس پرسیدم ابن عباس را ازان آیت فقال نزلت هذه الآیة ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم پس گفت نازل شد این آیت که دال است بر آنکه جزای او دوزخ ست هی آخر ما نزل و ما نسخها شیٔ این واپسین آیاتی است که درین باب نازل شده و نسخ نکرده است حکم آن را چیزے عینی نقل کرده که علما را در حکم این آیت اقوال است اول آنکه این گناه توبه ندارد یعنی توبه عفو نمیشود انچنین مرویست از ابن عباس و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر و ابی هریره و ابی سلمه بن عبد الرحمن و عبید بن عمیر و حسن و قتاده و ضحاک رضی الله عنهم گفته اند که این آیت محکم است نسخ و تاویل ندارد و ثانی آنکه توبه دارد چنانکه سایر گناهان پوشیده نماند که هرگاه توبه از شرک و ارتداد مقبول باشد از قتل قبول نابودن دور از طریقه شرع مینماید تغلیظ و تشدید که در شرک واقع شده زیاده برین است آری حق العباد باقیست توقف دران

... خود یا والدین و اقربا باشید ...

... دت شما بحق غیر شما باشد الی قوله بما تعملون خبیرا و در آیه دلیل است بر آنکه ... شهادت برای ثبوت حق بر مشهود علیه است و مشهود علیه خود مدعی ... پس ... ادای شهادت کار مدعی حق است و مدعی علیه خود منکر است ... چگونه ادا تواند کرد و لکن ... شهادت ... و نیافت مولف درین باب حدیثی از شیوخ خود پس ذکر نکرد اینجا

باب اذا عدل رجل

احد افقال لا نعلم الا خیرا چون تعدیل کند مردی کسی را پس بگوید کافی است در تعدیل تمام از وی ... و ما علمنا ... یا بگوید ندانسته ام مگر نیکی را ... ندیده ام معتبر بود و این قول ... تا آنکه مقبول شهادت باشد چنانکه روایت کرده ... از ابی یوسف ... ذکر خلاف ... از علمای کوفه بدلیل حدیث ... و مرویست از ابن عمر که چون ... مدح مردی میگفت ... ما علمت الا خیرا ... که بگوید معدل هو عدل جائز الشهادة ... و صحیح انست که کفایه میکند اگر بگوید ... تعدیل ... است صحیح ... شافعی ... بگوید عدل علی ولی ... مالک انیست

حدثنا حجاج بن منهال ... عبد الله بن عمر النمیری بضم نون و فتح میم و سکون تحتیه قال حدثنا یونس وقال اللیث حدثنی یونس ... بن عروة بن الزبیر ... بن المسیب و علقمة ... عبد الله ...

صورتی دارد روایت کرده اند که الله تعالی مقتول را با نواع احسان راضی خواهد کرد مقتول با حسن حال
راضی میشود و الله اعلم بر این اند جماعة از علما نیز روایت کرده اند از ابن عباس و ابن عمر و زید بن ثابت سیوم
آنکه امر او بسوی خدا است از قبول توبه و عدم قبول آن یعنی از قبیل عاصیان دیگر نیست که التائب من الذنب کمن لا ذنب
له بر این اند علماء ابی حنیفه و اصحاب او و امام شافعی میگوید جزای او همین دوزخ است مگر آنکه عفو کند خدای چهارم آنکه جزای او جهنم است اگر
جزا دهد خداوند سبحانه و همچنین روایت کرده اند از ابن عباس و غیر او و ابن سیرین از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت
جزای او این است اگر جزا دهد خدا و ذکر کرده است ابو عبیده موصلی حنبلی در کتاب ناسخ و منسوخ رفته اند
بسیاری از علما که این آیت سورة نساء منسوخ است و اختلاف کرده اند در آیت ناسخ بعضی گویند
نسخ کرده آنرا آیت سورة فرقان که بعد از ذکر شرک و زنا و قتل واقع شده و در آن الا من تاب و ابو الحسن
در کتاب ناسخ و منسوخ خود گفته که این هر دو آیت وارد بر یک حکم نشده اند آیتی که در فرقان ست نازل
در حق کفار ست و آن که در سورة نساء است نازل در حق قاتل مسلمانست که متعمد و مستحل باشد و اکثر
بر آنند که منسوخ شده بقول خدا ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و از ابن عباس
منقول است که این آیت منسوخ است بآیة نساء و شایع اقوال دیگر بسیار نقل کرده از همه ساکت ماندن
اغماضی از آن سیر و **باب** ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مومنا السلم والسلام واحد

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عمرو عن عطاء عن ابن عباس رضي الله
عنهما آیت از اول اینست یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم في سبيل الله فتبينوا ای کسانیکه ایمان آورده
اید وقتیکه سیر کنید در راه خدا پس ظاهر کنید حال را و مشتابید از اقدام بر آن ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام
لست مومنا و نگوئید مر کسی را که انداز د بسوی شما سلام نیستی مسلمان در سبب نزول این آیت اقوال
بسیار آمده و از آن جمله اینست که در کتاب مجملا آورده قال قال ابن عباس گفت عطا گفت ابن عباس كان
رجل في غنيمة له فلحقه المسلمون بود مردی در گله بزان که مرورا بود پس رسیدند او را مسلمانان که
بسریه بر آمده بودند فقال السلام عليكم پس گفت سلام بر شما فقتلوه واخذوا غنيمته پس کشتند مسلمانان
او را و گرفتند بزهای او را گمان آنکه اظهار اسلام از جهت ترس و غارت کرده است فانزل الله في
ذلك پس فرستاد خدا در این باب این آیت را الی قوله عرض الحيوة الدنيا تا این قول تلك الغنيمة
بیان متاع حیات دنیا است قال قرأ ابن عباس السلام گفت عطا خواند ابن عباس السلام بالف غنيمة
بضم غین معجمه و فتح نون تصغیر غنم است اسم جمع که واحد از لفظ او نباشد و قتی که به خیر و سیان اطلاق
کنند و در آخر تا می آرند **باب** لا يستوي القاعدون من المؤمنين والمجاهدون في سبيل الله برابر
نیستند نشستگان در خانه از فرقه مسلمانان و جهاد کنندگان در راه خدا **حدثنا** اسمعيل بن
عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن صالح بن كيسان عن ابن شهاب قال حدثني سهل بن
سعد الساعدي انه رأى مروان بن الحكم في المسجد گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا سهل بن سعد
ساعدی که دیدی مروان بن حکم را در مسجد فاقبلت حتى جلست الى جنبه گفت پس پیش آمدم تا آنکه

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الشهادات

بنزول هیزده آیة درین باب چنانچه در تفسیر
سورة نور و جاهای دیگر مذکور شود فدعا
رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا واسامة
حين استلبث الوحي پس خواند آنحضرت علی
و اسامه را رضی الله عنهما وقتیکه درنگ
شد وحی در کشف حال این قصه یستامرهما
في فراق اهله بجای که طلب مشورت میکرد
ایشان را در جدا کردن اهل خانه خود که عایشه
باشد فاما اسامة فقال اهلك پس اما
اسامه پس گفت وی عایشه زوجه تست
که صلاح آن بهتر میدانی یا لائق و مناسب
تست ولا نعلم الا خيرا و نمیدانیم ما از وی
مگر نیکی را و قالت بريرة ان رايت عليها امرا
اغمصه اكثر من انها جارية حديثة السن و گفت
بریره و سوگند که عایشه ندیده ام بر عایشه کاری که
عیب کنم آن را بیشتر از آنکه وی نو سال است
غمص بغین معجمه و صاد مهمله عیب گرفتن کسی
و خورد سن تنام عن عجين اهلها فتأتي الداجن فتاكله خواب میکند
بغفلت از خمیر کسان خود پس می آید گوسفند
پس میخورد خمیر را و اجن آنکه مالوف بود
بخانه از شاه و جز آن فقال رسول الله
پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من
يعذرنا من رجل بلغني اذاه في اهل بيتي

نشستم بپهلوی مروان فاخبرنا ان زید بن ثابت رضی الله عنه اخبره پس خبر داد مارا که زید بن ثابت خبر
داده مروان را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم املی علیه که بتحقیق رسول خدا خواند بر زید بن ثابت که
کاتب وحی میکرد لا یستوی القاعدون من المومنین والمجاهدون فی سبیل الله فجاءه ابن ام مکتوم
وهو یملها علی پس آمد او را ابن ام مکتوم که ضریر بوده است و حال آنکه آنحضرت می نویسانید آن آیت بر من یملها
بضم یاء تحتیه و کسر میم و تشدید لام اصل آن یملها حرکت لام بمیم داوند و ادغام کردند در لام دویم تقال املت
علیه الکتاب و فقیله القاکنی بر کاتب برای آنکه بنویسد فقال یا رسول الله پس گفت ای رسول خدا و الله
لو استطیع الجهاد لجاهدت بخدا سوگند اگر توانستمی جهاد کردن را هر آئینه جهاد میکردم وکان اعمی و بود ابن ام
مکتوم نابینا فانزل الله علی رسوله صلی الله علیه وسلم پس وحی فرستاد خدا بر رسول خود وفخذه علی فخذی
و حال آنکه ران آنحضرت بر ران من بود فثقلت علی حتی خفت ان ترض فخذی پس ثقیل شد بر من تا آنکه ترسیدم
اینکه بشکند زانوی مرا ثم سری عنه پستر برطرف شد از آنحضرت گرانی فانزل الله غیر اولی الضرر پس فرستاد خدا این
قول که مراد از قاعدان غیر اهل ضرر و بیماران اند **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحاق
عن البراء رضی الله عنه قال لما نزلت لا یستوی القاعدون من المومنین گفت براء بن عازب وقتیکه
نازل شد آیت مذکور دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم زیدا خواند رسول خدا زید را فکتبها پس نوشت
زید آن آیت را فجاء ابن ام مکتوم فشکی ضرارته پس آمد ابن ام مکتوم و شکایت کرد نابینائی خود را که تعذر
من از جهاد بسبب نابینائی است فانزل الله غیر اولی الضرر پس نازل کرد خدا این کلام را که انجیکم در عدم
مساوات قاعد و مجاهد اهل ضرر و بیماری داخل نیستند **حدثنا** محمد بن یوسف عن اسرائیل عن
ابی اسحق عن البراء قال لما نزلت لا یستوی القاعدون من المومنین گفت براء هرگاه نازل شد این آیت
مذکور قال النبی صلی الله علیه وسلم ادعوا فلانا فرمود پیغمبر خدا بطلبید فلانرا مراد زید بن ثابت است
چنانکه در روایتهای صریح واقع است فجاءه ومعه الدواة واللوح والکتف پس آمد نزد آنحضرت زید در حالی
که بود با وی دوات و تخته و شانه که بر آن مینوشت در بعضے نسخ صحیحه او الکتف است عینی گفته شک است از
راوی فقال اکتب پس فرمود بنویس این را لا یستوی القاعدون من المومنین والمجاهدون فی سبیل الله
وخلف النبی صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم و پس پشت آنحضرت ابن ام مکتوم بود فقال یا رسول الله
انا ضریر پس گفت ای رسول خدا من نابینا ام جهاد از من نمی آید فنزلت مکانها پس نازل شد هم در آنجا لا
یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله برابر نیستند نشستگان
در خانه از مومنان غیر اهل ضرر و جهاد کنندگان در راه خدا اعادهٔ آیت از راوی است ورنه نزل در ینوقت همان
غیر اولی الضرر است **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام ان ابن جریج اخبرهم ح وحدثنی
اسحق قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عبد الکریم ان مقسما مولی عبد الله
بن حارث اخبره گفت ابن جریج خبر داده مرا عبد الکریم که بتحقیق مقسم مولی عبد الله بن حارث خبر داده
او را ان ابن عباس رضی الله عنهما اخبره که بتحقیق ابن عباس خبر داده او را لا یستوی القاعدون من

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشهادات

باب شهادة المختبی حکم شهادت کسے که
پنهان بست خود از مشهود و نزد تحمل شهادت
و اجازه و جائز داشته اعتبار انرا و تحمل
شهادت عمرو بن حریث بفتح عین و ضم حا
در آخر مثلثه مخزومی که از صغار صحابه است
و نیست او را در بخاری ذکرے جز در ینجا
قال وکذلک یفعل بالکاذب الفاجر
گفت عمرو بن حریث و همچنان یعنی اختبا
نزد تحمل شهادت کرده میشود بدروغ گو
مایل از حق چنانچه اگر مدیون منکر میشود دین
در حضور مردم پس خلوت کند با وی دائن
و بپرسد از دین و پنهان دارد مردی را
در پرده تا بشنود اقرار مدیون را بدین در
پرده پس شهادت دهد آن مرد شنیده شود
شهادت او نزد عمرو باین قایل
است شافعی بقول جدید و مالک و ابن
لیلی و اسحق و مروی از شریح و شعبی و نخعی
عدم قبول شهادت مختبی است و گویند که
عادل نیست زیرا چه پنهان داشت خود را
از مشهود علیه و آن قول ابی حنیفه و قول
قدیم شافعی است وقال الشعبی وابن سیرین
وعطاء ابن ابی رباح وقتادة السمع شهادة
و گفته اند این جماعت تابعی که شنیدن از کسے
قول او را بی آنکه بهبیند شهادت است یعنی
میرسد سامع را که شهادت دهد که از دست
چنین شنیده ام اگر چه او را وقت سماع بچشم
ندیده و این نوع قول از شعبی منافی
نیست قول سابق را که آن در صورت نیست
که پنهان داشته خود را و فریب نمود و این
در صورتیست که شنید بی قصد وکان الحسن
یقول لم یشهدونی علی شیء ولکن سمعت کذا وکذا

باب من المومنين عن بدر والخارجون الى بدر يعني اين آيت در شان اهل بدر است قاعد و خارج آنها

ان الذين توفٰهم الملائكة ظالمي انفسهم قالوا فيم كنتم آنكسانے كه قبض كرده اند روح آنها فرشتها در حالے كه ظلم كننده اند ذاتهاى خود را بترك هجرت يا بشك و تردد كه در دلهاى آنها راه يافت گفتند ملائكه در كدام مردم بوديد قالوا كنا مستضعفين في الارض گفتند بوديم ما ناتوانان در زمين كه اظهار اسلام نميتوانستيم كرد و مخالفت نميكرديم قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها گفتند فرشتها آيا نبود زمين خدا فراخ پس هجرت ميكرديد دران و احدے گفته نازل شده است اين آيت در حق مردمي از اهل مكه كه تكلم باسلام كرده بودند و هجرت نكردند بظاهر مسلمانان بودند و نفاق در دل پوشيده داشتند وقتيكه غزوهٔ بدر پيش آمد با كافران آمده با مسلمانان جنگ كردند پس كشته شدند و ملائكه زدند بر روى و پشت ايشان و ملائكه يا آنها گفتند يا آنكه مراد ملك الموت است گفته اند كه ملك الموت را اعوان اند سه نفر براى مسلمانان و سه نفر براى كافران **حدثنا** عبد الله بن يزيد المقرى قال حدثنا حيوة وغيره قالا حدثنا محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود قال قطع على اهل المدينة گفت محمد بن عبد الرحمان جدا كرده شد بر اهل مدينه بعث لشكرى يعني الزام كردند بر آمدن بر اهل مدينه براى قتال اهل شام و اين در وقت خلافت عبد الله بن زبير بمكه بود فاكتتبت فيه پس نوشته شدم دران لشكر فلقيت عكرمة مولى ابن عباس فاخبرته پس ملاقات كردم عكرمه مولى ابن عباس را پس خبر دادم او را كه مرا درين لشكر نوشته اند فنهاني عن ذلك اشد النهي پس منع كرد مرا از همراهى سخت ترين منع ثم قال اخبرني ابن عباس ان ناسا من المسلمين كانوا مع المشركين پس گفت عكرمه خبر داد مرا ابن عباس كه مردمے چند از مسلمانان بودند بهمراهى مشركان يكثرون سواد المشركين على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم كه زياده ميكردند جمعيت مشركان را در عهد رسول خدا ياتي السهم فيرمى به فيصيب احدهم آمد تير را پس زده ميشدند پس مى رسيد يكى از ايشان را فيقتله پس ميكشت او را او يضرب فيقتل يا بشمشير زده ميشد پس كشته ميشد يا آنكه قصد مقاتلهٔ نشتند كشته شدند همين كه تكثير سواد كفار كرده بودند و ذم كرد خدا وند سبحانه حال ايشان را مقصود عكرمه از نهى آن بود كه اين لشكر كه مامور اند بجنگ اهل شام با آنكه ارادهٔ موافقت نداشته باشند ازان كه اين قتال در راه خدا نيست حال اينها بحال آن مسلمانان مے ماند كه از مكه همراه مشركان آمده كشته شدند و بمذمت اينها قرآن نازل شد فانزل الله ان الذين توفٰهم الملائكة ظالمي انفسهم الاية رواه الليث عن ابي الاسود يعني چنانكه حيوة وغير او از ابى الاسود روايت كرده اند ليث هم اين حديث از ابو الاسود روايت كرده

باب الا المستضعفين من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا استثنا است از ما قبل وهو قوله فاولئك ماواهم جهنم وساءت مصيرا يعني آن جماعه مشركان جاى بودن آنها دوزخ است و بد است جاى گشتن آنها مگر ناتوانان از مردان و زنان و پسركان كه نميتوانند حيله در خلاص خود كردن و راه نمي يابند در برآمدن از شدت و غلبه مشركان **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد عن ايوب عن ابن ابي مليكة عن ابن عباس رضى الله عنهما الا المستضعفين

پس شنيد از درون خانه اقرار آنمرد را وقت اقرار پس رسد اينكه شهادت دهد و نگويد در صورت عدم اشهاد اشهدني نزد داود شهادت كه آن كذب است **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال سالم سمعت عبد الله بن عمر يقول انطلق رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بن كعب الانصاري ميگفت ابن عمر روان شد آنحضرت و ابے بن كعب يومان النخل التي فيها ابن صياد بحالى كه قصد ميكنند درختان خرما را كه در آن ابن صياد مى بود و ابن صياد مردى بود در يهود مدينه كه چيزى از كهانت و سحر داشت مبتلا و ممتحن گردانيده شده بودند بوے مسلمانان و احوال وى مختلف فيه است و قصه آن در فتن بتفصيل بيايد و حديث در كتاب الجنائز در باب اذا اسلم الصبي فمات هل يصلى عليه گذشت حتى اذا دخل رسول الله تا آنكه چون در آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در نخلستان خرما طفق رسول الله صلى الله عليه وسلم يتقي بجذوع النخل گشت آنحضرت كه پناه ميجويد يعني پنهان ميكند خود را بتنه هاى درختان خرما وهو يختل ان يسمع من ابن صياد شيئا قبل ان يراه و حال آنكه آنحضرت نهفته حيله ميكرد كه بشنود از ابن صياد سخنى را پيش از آنكه به بيند او را تا ظاهر شود حال آن از كلام خلو ذى كه كاهن است يا ساحر و اين اقتضا ميكند اعتماد را بر سماع كلام اگرچه سامع محجوب باشد از متكلم و تقييد بشنا ساعي آواز در اصل بخاري معجمه و فوقيه در اصل ...

قال كانت امی ممن عذر الله یعنی ابن عباس خواند این آیت را وگفت بود مادر من از آنجمله که معذور

داشته او را خدا **باب** قوله فاولئك عسى الله ان یعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا اینچنین ذکر

این آیت کرده اند در بسیاری از نسخ وهمین است لفظ قرآن در بعضے نسخ اینچنین نقل کرده فعسى الله ان یعفو

عنهم وكان الله غفورا رحیما وصواب همان اول است که بلفظ قرآن است عینی گفته که در جمع از معاصران ما

که متصدی شرح بخاری شده واین کنایت از شیخ ابن حجر عسقلانی کرده است اینچنین است وكان الله

غفورا رحیما واین نیز نا صواب است والله اعلم قوله اولئك اشارتست بآنجماعه که اسلام آورده بودند

و درنگ کردند در ہجرت یعنے قریب است که عفو کند این تقصیر ایشان را وهست خدا عفو کننده

وبخشاینده **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیى عن ابی سلمة عن ابی هریرة

قال بینا النبی صلی الله علیه وسلم یصلی العشاء گفت ابو هریره درمیان آنکه پیغمبر خدا نماز

عشا میگذارد اذ قال سمع الله لمن حمده وقتیکه گفت سمع الله لمن حمده ثم قال قبل ان یسجد

پس گفت پیش از آنکه سجده کند اللهم نج عیاش بن ابی ربیعة اللهم نج سلمة بن هشام اللهم

نج الولید بن الولید دعاے خلاصی این هر سه مسلمان میکرد اللهم نج المستضعفین من المؤمنین

خداوندا رهائی ده ناتوانان را که از مسلمانان اند اللهم اشدد وطاتك على مضر خداوندا سخت گیر

مواخذه خود را بر قوم مضر اللهم اجعلها سنین كسنی یوسف خداوندا بگردان مواخذه خود را سالهای

قحط مثل قحط سالهاے زمان یوسف علیه السلام که تا هفت سال قحطے بشدت بود **باب** ولا

جناح علیكم ان كان بكم اذى من مطر او كنتم مرضى ان تضعوا اسلحتكم ونیست گناهی

بر شما اگر باشد بشما آزارے از باران یا باشید ضعیف وبیمار آنکه فرود آرید سلاحهای

خود را از بدوش از گرانی اسلحه وبا اینهمه مواجهه کفار نگذارید تا یکبارگی حمله نکنند این آیت در

باب نماز خوف واقع شد وسبب نزول آنست که ابن جریر باسناد خود از علی بن ابی طالب رضی

الله عنه نقل کرده که جمعی از قبیلهٔ بنی النجار رسیدند آنحضرت را وگفتند یا رسول الله ما یان سفرها

میکنیم وجهاد مے نمائیم چه طور نماز کنیم پس نازل شد این آیت اولا واذا ضربتم فی الارض فلیس علیكم

جناح ان تقصروا من الصلوة بعد ازان فرموده خدا صورت آنرا چنانکه در صلوة الخوف گذشت **حدثنا**

محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا حجاج عن ابن جریج قال اخبرنی یعلى عن سعید بن جبیر

عن ابن عباس رضی الله عنهما ان كان بكم اذى من مطر او كنتم مرضى مرویست از ابن

عباس این آیت قال عبد الرحمن بن عوف كان جریحا گفت ابن عباس عبد الرحمن زخمی بود نازل

شد در حق او وحال آنکه مجروح بود برین تقدیر فاعل قال عبد الرحمن است وكان جریحا جملهٔ حالیه

است **باب** قوله ویستفتونك فی النساء طلب میکنند ترا فتوے در حق میراث زنان

قل الله یفتیكم فیهن بگو خدا حکم میکند شما را در توریث اینها وما یتلى علیكم فی الكتاب فی یتامى

النساء وچیزیکه خوانده میشود بر شما در کتاب در حق زنان یتیم اشارتست بآنچه پیش ازین آیت

پس ظاهر نماند ابن صیاد از کلام پنهانے

و لبس کرد قال رسول الله قیتو پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم لو تركته بین اگر بگذاشتی مادرش او را

وآگاه نمیکرد بقدوم من ظاهر میکرد حقیقت

خود را یعنی چیزی از وی بظهور مے آمد که

بدان حالش منکشف میشد **حدثنا**

عبد الله بن محمد قال حدثنا سفین ابن عیینه

عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت

جاءت امرءة رفاعة گفت

عائشه آمد زن رفاعه بکسر را صحابی خال

ام المؤمنین صفیه القرظی بضم قاف وفتح راء

وظاء معجمه نسبت به بنی قریظه قبیله از یهود

الى النبی بسوے پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم فقالت كنت عند رفاعة فطلقنی پس گفت

آن زن بودم نزد رفاعه بنکاح پس طلاق

داد مرا فابت بفتح همزه وتشدید فوقیه طلاقی

پس قطع وجزم کرد طلاق مرا البته طلاق ودر

اکثر نسخ وروایات فبت بی زیادت همزه و

معنی واحد است فتزوجت عبد الرحمن بن الزبیر

پس بعد ازان نکاح کردم عبد الرحمن

بن زبیر را بفتح زاء معجمه وکسر موحده که از زمرهٔ

صحابه است انما معه مثل هدبة الثوب ونیست

با عبد الرحمن مگر ریشه جامه مقصود بیان

سستی آلت مردی اوست که دخول نمیتواند

کرد هدبه بضم ها وسکون دال وضم آن نیز

ریشه وپرزه جامه فقال اتریدین ان ترجعی

الى رفاعة پس فرمود آیا میخواهی که باز

گردی بسوی رفاعه لا حتى تذوقی عسیلته

ویذوق عسیلتك جایز نیست رجوع تا آنکه

بچشی شهد عبد الرحمن را وبچشد وے

شهد ترا کنایه از لذت جماع است وابو بكر

جالس عنده وابو بکر صدیق نشسته بود نزد

آنحضرت وخالد بن سعید بن العاص بالباب

ینتظر ان یؤذن له وخالد بن سعید

اموی که از صحابه اولین است بر در بود

منتظر میبود که اذن داده شود درآمدن را

وقال یا ابا بكر الا تسمع الى هذه ما تجهر به عند النبی

پس گفت خالد ای ابو بکر آیا گوش نمیکنی

مذكور است و آن قول وان خفتم الا تقسطوا في اليتامى الآية **حدثنا** عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه عن عايشة رضي الله عنها گفت ابو اسامه حديث كرد مرا هشام بن عروه از پدر خود عروه از عايشه ويستفتونك في النساء قل الله يفتيكم فيهن الى قوله وترغبون ان تنكحوهن مرويست از عايشه صديقه رضي الله عنها كه اين آيت تا قول خدا وترغبون ان تنكحوهن قالت هو الرجل تكون عنده اليتيمة گفت مراد مردي است كه مي بود نزد او يتيمه هو وليها ووارثها كه آن مرد والي امر آن دختر يتيمه ووارث اوست بحسب شرع فاشركته في ماله حتى في العذق پس شريك كرد آن يتيمه او را در مال خود تا آنكه در نخل خرما و خوشه خرما عذق بفتح عين مهمله وسكون ذال معجمه وقاف وبكسر عين بمعني خوشه خرما است شركته بكسر را از باب سمع در بعضے روايات اشركته از افعال است فيرغب ان ينكحها پس رغبت وميل ميكند اين را كه نكاح كند آنرا ويكره ان يزوجها رجلا فيشركه في ماله بما شركته وناخوش دارد اينكه تزويج كند او را مرد ديگر پس شريك كند او را در مال خود بچيزي كه آن زن شريك كرده ولي خود را فيعضلها پس منع ميكند آنرا از نكاح بغير خود فنزلت هذه الآية پس نازل شد اين آيت وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا الآية در هيچ روايتي ذكر باب درين آيت واقع نشده وآنكه در بعضے واقع است ظاهرا از تصرف نساخ است معني آنكه اگر زني بترسد از شوهر خود منع نفقه وترك مودت كه ميان زن ومرد ميباشد وزدن ودشنام را يا اعراض را بسخن ناكردن وموانست ننمودن پس باك نيست كه مصالحه كنند ميان يكديگر ودرگذرند از بعضے حقوق وصلح بهتر است از جدائي چنانكه سوده بنت زمعه كه داخل ازواج مطهره بود ومفارقت آنحضرت ناخوش داشت نوبت خود را بعايشه داد وقال ابن عباس شقاق تفاسد اشارت كرده بقول خدا وان خفتم شقاق بينهما يعني تفسير كرده ابن عباس شقاق را بتفاسد ميان زن ومرد واحضرت الانفس الشح هواه في الشيء يحرص عليه يعني شح بمعني هواي نفساني است در چيزے وكمال حرص دران است قيل بمعني افراط در حرص است كالمعلقة لا هي ايم ولا ذات زوج يعني در قول خدا ويذرها كالمعلقة يعني اينست كه نه بيوه است ونه شوهردار نشوزا البغضاء يعني خشمناك منقول است از غير او كه نشوز از جانب مرد وزن هردو ميباشد ومراد اينجا از جانب مرد است **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابيه عن عايشة وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا مرويست از عايشه تفسير اين قالت الرجل تكون عنده المرأة ليس بمستكثر منها گفت مرديست كه ميباشد نزد او زنے كه بسيار محبت ومعاشرت بوي ندارد ميخواهد كه جدا كند او را فتقول اجعلك من شاني في حل پس ميگويد زن ميگردانم ترا از حال خود يعني آنچه متعلق است بمن از نفقه وكسوت وهمبستري بخشم وحلال ميگردانم ترا فنزلت هذه الآية في ذلك پس نازل شد درين وقت اين آيت روايتست كه ترمذي از طريق سماك از عكرمه از ابن عباس گفته

الجزء العاشر شيخ الاسلام كتاب الشهادات

قال الحميدي هذا لما اخبر بلال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى في الكعبة گفت حميدي اين حكم آنچنان است كه خبر داد بلال كه آنحضرت نماز گذارد درون كعبه وقتيكه در آمد روز فتح وقال الفضل لم يصل وگفت فضل بن عباس كه نماز نگذارد آنحضرت فاخذ الناس بشهادة بلال پس گرفتند مردم شهادت بلال كه آنحضرت نماز بود وترجيح دادند قول آنرا بر قول فضل كه نافي بود وناشي از عدم علم نماز وذكر كرد مولف مثالي ديگر وگفت كذلك ان شهد شاهدان ان لفلان على فلان الف درهم وشهد آخران بالف وخمس مائة يقضي بالزيادة همچنين اگر گواهي دهند دو گواه كه بتحقيق مر زيد را بر عمرو مثلا هزار درهم دين است وگواهي دهند ديگران هزار و پانصد حكم كرده شود به زايد كه هزار و پانصد باشد چه اين شهود ديگر مثبت زيادة اند وآن دو شاهد كه ساكت اند از آن در حكم نافي زيادة دين نفي ناشي از عدم علم است بظاهر پس معارض اثبات كه از علم است نباشد **حدثنا** حبان بكسر حا وتشديد موحده ابن موسى سلمي مروزي قال اخبرنا عبد الله ابن مبارك قال اخبرنا عمر بن سعيد بن ابي الحسين قال اخبرني عبد الله بن ابي مليكة عن عقبة بن الحارث انه تزوج ابنة لابي اهاب بن عزيز بكسر همزه وبعين مهمله دو وزا معجمه نكاح كرد عقبه دختر ابي اهاب را فاتته امرأة فقالت قد ارضعت عقبة والتي تزوج پس آمد عقبه را زنے و گفت بتحقيق شير داده ام عقبه را و هم زنيرا كه نكاح كرده فقال لها عقبة ما اعلم انك

رسید سوده این را که میگذارد او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت امی رسول خدا
مرا طلاق مده من نوبت خود را بعایشه میدهم پس اینچنین در روایتی آمده که آنحضرت طلاق
گفته فرستاد سوده را وے سر راه آنحضرت گرفته نشست چون دید آنحضرت را گفت
سوگند میدهم ترا با آنکه فرستاده بر تو کتاب خود را و برگزیده ترا بر خلق خود رجوع بکن بتحقیق
پیر شده ام و مرا حاجتے بمرد نمانده میخواهم که روز قیامت در زنان تو مبعوث شوم و آنحضرت
مراجعت کرد پس گفت من واوم نوبت روز و شب را بمحبوبهٔ تو رضی الله عنها و این حدیث غریب و
مرسل مخالف است آنرا که گفته اند از آنحضرت طلاق که ابغض مباحاتست واقع نشده **باب**

ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار بتحقیق منافقان در مرتبه پایان ترین از دوزخ اند
درک بفتح را و سکون آنست حمزه بسکون خوانده گفته اند که در روایت محدثان همین فتح است
دوزخ هفت طبقه دارد یکی بر بالاے دیگر نام طبقه اسفل هاویه است قال ابن عباس اسفل النار
یعنی ابن عباس تفسیر کرده درک اسفل را با سفل آتش دوزخ ابن مسعود گفته که میگردانند اینها را
در تابوتهاے آهنین و مے بندند مر اینها را فرو نیست از اسرائیل که درک اسفل خانها است که
درها دارد و این درها را می بندند و آتش مے افروزند از بالا و پایان نفقا سربا یعنی مراد از نفق
راه زیر زمین است گفته اند که اشارت کرده بانچه واقع شده در سورة الانعام ان استطعت ان
تبتغي نفقا و این عادت مؤلف است که بتقریب بلکه بے تقریب لغات قرآنی را التفسیر ذکر
میکند کرمانی گفته مقصود مؤلف بیان اشتقاق منافقان است ولا يخفى ما فيه من البعد گفته اند
اشتقاق منافق از نفقا است بمعنی سوراخ و یربوع را دو سوراخ میباشد از یک سوراخ میدر آید
و از سوراخ دیگر بدر میرود حال منافقان دو دله همین است **حدثنا** عمر بن حفص
قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني ابراهيم عن الاسود قال كنا في حلقة
عبد الله گفت اسود بودیم ما در جمعی که حلقه داشتند نزد عبد الله بن مسعود فجاء حذيفة پس
آمد حذیفه بن یمان که علم منافقان مر او را بود حتى قام علينا فسلم تا آنکه استاد بر سر ما پس
سلام کرد ثم قال لقد انزل النفاق على قوم خير منكم پس گفت حذیفه بتحقیق نازل کرده شد نفاق
بر قومی که بهتر اند از شمایان قال الاسود سبحان الله ان الله يقول ان المنافقين في الدرك الاسفل
من النار گفت اسود درین صفت النفاقست پاک است خدا از همه نقایص بتحقیق منافقان طبقه
اسفل اند از آتش یعنی چگونه آنها را بهترین مردم توان گفت فتبسم عبد الله وجلس حذيفة
في ناحية المسجد پس تبسم کرد عبد الله بن مسعود و نشست حذیفه در گوشهٔ مسجد فقام عبد الله
و تفرق اصحابه پس استاده شد عبد الله و جدا شدند یاران او که بر گرد او نشسته بودند
فرماني بالحصا فاتيته حذيفه گوید پس زد مرا بسنگریزه پس اشارت کرد که نزد وم پس آمدم نزد او فقال
حذيفة عجبت من ضحكه پس گفت حذیفه بامن تعجب کرده ام از خندهٔ عبد الله وقد عرف

بالمدينة فسأله پس سوار شد عقبه بسوے
آنحضرت بمدینه پس پرسید آنحضرت را از حکم
آن فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم كيف وقد قيل چگونه
روا باشد ازدواج و حال آنکه بتحقیق گفته
شد چیزے که موجب حرمت و فرقت باشد
پس حکم کرد باحتمال و قول مثبت که ناشئ
از علم است و تقدیم آن بر مخبر نفی علم اگرچه
قایل واحد است چه تلقی کرده میشود این علم
از مرضعه نفقا و فقها و نکحت زوجا غيره پس
جدا کرد عقبه آن منکوحه را از خود و نکاح کرد
آن منکوحه شوهری غیر عقبه را و قصهٔ این
مرضعه عنقریب بیاید **باب** الشهداء
العدل بیان شاهدان عدل که معتبر
بودند در شهادت شهدا جمیع شهید است
بمعنی شاهد و عدول جمع عدل و مروے
از ابی یوسف و محمد و شافعی در تفسیر وی
آنست کسی که باشد طاعت او بیشتر از معاصی
او غالب بود بر وی خیر وی قبر وا ینچه
کسی که مجتنب بود از کبائر و مصر نبود بر صغائر
و صواب بے اکثر از خطا باشد و نیز
اعتبار کرده اند مروت را تا اجتناب از افعال
خسیسه که دلالت بر دنائت دارند چون اکل
در بازار و بول بر راه نیز شرط بود و قال
الله تعالى و بیان موجب قول و تعالے
واشهدوا ذوي عدل منكم و شاهد گیرید
دو صاحب عدالت را از خود و بقول دیگر
تعالى ممن ترضون من الشهداء شاهد گیرید از
زمرهٔ کسانیکه رضی باشید شما بسبب خیر و صلاح
ایشان را از جنس شاهدان عقلاے گفته
عدل رضی است نزد جمهور **حدثنا** الحكم
بن نافع قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال
حدثني حميد بن عبد الرحمن بن عوف

ما قلت و حال آنکه دانسته است پیغمبر آنکه من گفتم لقد انزل النفاق على قوم كانوا خيرا منكم ثم تابوا فتاب الله عليهم و تحقیق فرستاده خدا نفاق بر مردمی که بودند بهتر از شما پستر توبه کردند پس توبه کرد خدا یعنی رجوع کرد بر ایشان برحمت یعنی قبول کرد توبهٔ آنها را ازینجا استفاده میشود که توبه مرتد و زندیق مقبول است برین اند جمهور علما اما امام ابی حنیفه گفته اگر زندیق را نزد من آرند من توبه نپذیرم اورا اگر توبه کرد قبول میکنم توبه او را و همچنین این آیت کریمه الا الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دینهم لله فاولئك مع المؤمنین دلالت میکند بر صحت توبه زندیق و قبول آن مقصود حذیفه آنست که جمعی از مردم در زمان آنحضرت بعد از اقرار باسلام مرتد شدند و نفاق ورزیدند و خیریت در ایشان و اینجماعه بهتر بودند از مخاطبان از آنکه داخل صحابه بودند و حذیفه تحذیر کرده که بترسید تا مباد ایمان کشیده شود از دلهای شما

باب انا اوحينا اليك الى قوله و يونس و هارون و سليمان لفظ باب در غیر روایت ابی ذر نیست و تمام آیت اینست انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح والنبيين من بعده و اوحينا الى ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب والاسباط و عيسى و ايوب و يونس و هارون و سليمان و آتينا داود زبورا ما وحی فرستادیم بسوی تو چنانکه وحی بسوی نوح در وجه تقدیم نوح بر سایر انبیا گفته اند که وی علیه السلام نخستین صاحب شریعتست و کلان ترین انبیاست از روی سال عمر واحدی از انبیا اینقدر مبالغه در دعوت نکرده است که وی کرده هم ازینجهت او را نخستین انبیا از اولوا العزم گویند و نیز در آیت و منك و من نوح دویم آنحضرت گردانیده و وی نخستین کسی است که شگافته شود از روی زمین بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد از آن ذکر کرد اجمالا همه انبیا را بقول خود والنبيين من بعده و تخصیص کرد در ذکر بعضی را برای تشریف ایشان و اقتصار بر همین مذکورین بوجهی دیگر میخواهد و اسباط اولاد یعقوب اند یوسف و موسی از اولاد یعقوب تقدیم عیسی با آنکه بعد انبیاء دیگر است لازم نمی آید و او برای مطلق جمع است و تواند که برای رد یهود اهتمام بشان او کرده باشد

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن سفيان قال حدثني الاعمش عن ابي وايل عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما ينبغي لاحد ان يقول انا خير من يونس بن متى فرمود آنحضرت و نمیرسد مر احدی را اینکه گوید من بهترم از یونس پسر متی نام پدر یونس است بعضی گویند نام مادر اوست والاول اصح یعنی از ملاحظه بی صبری که از یونس معلوم شده و خود را در دریا انداخته در باطن ماهی مدتی بوده نباید که احدی از انبیا و غیر انبیا خود را بهتر از و داند غیر انبیا خود ظاهر است که بهتر از نبی نمی باشد اما نبی از آنکه درینصورت که یونس را پیش آمدن در قرب حق و مرتبهٔ او نزد خدا هیچ فتوری و نقصانی نبوده است و بر تقدیر تسلیم نقصان نباید که خود را بهتر گوید و بهتر آنست که گوییم که آنحضرت منع کرده امت خود را از فهم بعضی گویند انا آنحضرت کنایت از خود داشته و از روی تواضع و هضم نفس فرموده با آنکه در اصل نبوت و تبعیت

و نمی گیریم شما را و اعتبار نمیکنیم اکنون مگر بانچه ظاهر باشد ما را از اعمال شما فمن اظهر لنا خيرا امناه پس کسی که ظاهر کند برای ما نکوئی را امین و معتمد دانیم یا ایمن از بدی داریم او را از امانت و یا امان و قربناه و نزدیک گردانیم او را بتعظیم و تکریم وليس الينا من سريرته شيء و نیست بسوی ما از خصلت و نیت پنهانی وی چیزی الله يحاسبه في سريرته خدای تعالی که عالم سرایر است محاسبه خواهد کرد در خصلت و نیت پنهانی وی و من اظهر لنا سوءا لم نامنه و کسی که ظاهر کند برای ما بدی را امین ندانیم او را و لم نصدقه و ان قال ان سريرته حسنة و راست گو ندانیم او را اگرچه بگوید تحقیق خصلت و نیت ما نیک است

باب تعديل كم يجوز حکم کردن چند کس بعدالت کسی جائز است یعنی عدد معین معتبر است در شهادت بر عدالت یا نزد مالک و شافعی چنانکه ابن بطال نقل کرده قول کم از دو مرد در جرح و تعدیل معتبر نبود و مختار محمد بن حسن نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و ابی یوسف یک کس کفایت کند و مؤلف نیز عنقریب تصریح کند باکتفا بواحد در تزکیه

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس قال مر على النبي صلى الله عليه وسلم بجنازة گذشته شد بر آنحضرت بجنازه فاثنوا عليها خيرا پس ثنا کردند مردم بر آن جنازه نیکی را فقال وجبت پس فرمود واجب شد ثم مر باخرى پستر گذشته شد بجنازه دیگر فاثنوا عليها شرا پس ذکر کردند بدی او را او قال غير ذلك یا گفت راوی سوای این لفظ فقال وجبت پس فرمود واجب شد فقيل يا رسول الله قلت لهذا وجبت و لهذا وجبت پس گفته شد ای رسول خدا فرمودی

خود بجا فرموده که مراتفضیل معلوم نشده **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثني فليح قال حدثنا هلال عن عطاء ابن يسار عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من قال انا خير من يونس بن متى فقد كذب فرمود کسیکه گوید از امت من بهترم از یونس بن متی پس تحقیق دروغ گفته است مطابقت این هردو حدیث بآیت مذکوره همین ذکر یونس است دران **باب** يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة طلب فتوی میکنند ترا در کلاله بگو خدا فتوی میدهد شمارا در حکم کلاله ان امرء هلك ليس له ولد وله اخت اگر مردے مرد که نیست مر ورا فرزندی و مر اوراست خواهر فلها نصف ما ترك پس مر آن خواهر راست از میراث برادر نصف انچه گذاشته است برادر وهو يرثها ان لم يكن لها ولد وآن برادر وارث میشود خواهر را اگر نباشد مر اورا فرزندی والكلالة من لم يرثه اب او ابن وکلاله کسی است که وارث نیست اورا پدر و پسر و این قول ابی بکر صدیق است رضی الله عنه و برین اند جمهور علما از صحابه و تابعین ومن بعدهم وهو مصدر من تكلله النسب وکلاله لفظ مصدر است از تکلل بمعنی تطرف یعنی یکسو اند اخت اورا چون پدر یکطرف اصل است و پسر طرفی دیگر هیچ طرفی ندارد گویا از نسب بیرون افتاده است پوشیده نماند که مصدر تکلل میباشد وکلاله اسم مصدر است بعضی گفته اند که مصدر کل یکل بمعنی تباعد است کلت الرحم اذا تباعدت وازین باب است کل فی مشیه یعنی دور افتاد از جهت بعد مسافت منذری گفته اختلاف کرده اند در مسمی لفظ کلاله بعضے گویند نام وارثان است غیر پدر و پسر و بعضی گویند نام مورث که میت است و این قول سدی و زهری است که از اعیان علما اند که از اقدم تابعان است وغیر او گفته که بمعنی مال و مورث است بعضے گویند بمعنے فریضه است بعضی گویند بمعنے بنو الاعمام است بعضے گویند بمعنی عصبه است اگرچه دور تر باشد کذا فی العینی **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق قال سمعت البراء قال گفت ابو اسحق شنیدم براء بن عازب را که گفت آخر سورة نزلت براءة آخر سوره یا قرآنی که نازل شده سوره براءة است وآخر آية نزلت يستفتونك وآخر آیتها که نازل شده يستفتونك است

سورة المائدة بسم الله الرحمن الرحيم در همه روایتها است مگر روایت ابی ذر مائده طبقی که بروی طعام باشد و اگر طعام نباشد آنرا خوان گویند حرم واحدها حرام یعنی حرم جمع حرام است که در قول خدا غير محلي الصيد وانتم حرم واقع است فبما نقضهم بنقضهم یعنی کلمه ما زائده است در اینجا که واقع شده نقضهم ای بنقضهم لعناهم پس بسبب شکستن ایشان عهد را دور انداختیم آنها را از رحمت خود التي كتب الله جعل الله یعنی التي كتب الله لكم که در قول خدا واقع شده ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم بمعنی جعل الله لكم قسمها لكم تا آنکه نوشته است در لوح محفوظ که میباشد مسکن شما و ارض مقدس بیت المقدس یا اریحا یا فلسطین یا دمشق یا شام و مرویست که ابراهیم علیه السلام روزی بر آمده کوه لبنان را پس گفته شد نظر کن تا آنجا که در آید در نظر تو آن مقدس است و میراث مر اولاد ترا پس از تو تبوء تحمل در آیت کریمه در قصه قابیل و هابیل پسران آدم علیه السلام واقع است انی ارید ان تبوء باثمی واثمك قول قابیل مر هابیل را من نجوهم

اینجا صلاح است به الف و لام بر جمع مستعمل معنی جمعیت باشد پس شهادت واحد نیز داخل باشد و مؤید است آنرا احادیث آینده و بتفصیل در کتاب الجنائز گذشت **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا داود بن ابي الفرات بضم فا و تخفیف را و فوقیه در آخر قال حدثنا عبد الله بن بريدة بضم موحده و فتح را عن ابي الاسود ديلي قال اتيت المدينة وقد وقع بها مرض گفت ابو الاسود آمدم مدینه را و حال آنکه واقع شده بود بمدینه بیماری فهم يموتون موتا ذريعا پس سکنه مدینه می مردند مردن شتاب فجلست الى عمر رضي الله عنه پس نشستم نزد امیر المومنین عمر فمرت جنازة فاثني خيرا پس گذشت جنازه پس ثنا گفته شد به نیکی بروی فقال عمر وجبت پس گفت عمر واجب شد ثم مر باخرى فاثني خيرا فقال وجبت گذشته شد بجنازه دیگر پس ثنا گفته شد به نیکی پس گفت عمر واجب شد ثم مر بالثالثة فاثني شرا فقال وجبت پس گذشته شد بجنازه سوم پس ثنا کرده شد به بدی پس گفت عمر واجب شد فقلت ما وجبت يا امير المؤمنين ابو الاسود گوید پس گفتم چه چیز واجب شد یا امیر المؤمنین قال قلت كما قال النبي گفت عمر گفتم آنچنانکه گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ايما مسلم شهد له اربعة بخير ادخله الله الجنة هر مسلمان که گواهی دهند مر اورا چهار مرد به نیکی در میآرد او را خدا تعالی بهشت قلنا وثلثة گفتیم و سه

اینکه برداری گناه قتل مرا با گناهانی که داشته باشی اینچنین تفسیر کرده ابن عباس و قتاده و مجاهد و
قال غیره الاغراء التسلیط یعنی لفظ اغرا که واقع است در قول خدا فاغرینا بینهم العداوة والبغضاء
الی یوم القیامة بمعنی تسلیط است یعنی مفسران بمعنی القینا گفته اند صاحب کشاف بمعنی الصقنا والزمنا
گفته در قول مولف قال غیره معلوم نیست که مرجع ضمیر چیست ازانکه بالا تر ازان نام کسی مذکور نشده
شارحان تکلفها کرده اند و نیز گفته که این تصرف ناسخان کتاب است مؤید اینست که در بعضی نسخ واقع
نشده دایرة دولة یعنی دایرة در قول خدا نخشی ان تصیبنا دایرة بمعنی دولة است و این چنین تفسیر
کرده است سدی اجورهن مهورهن یعنی در قول خدا اذا آتیتموهن اجورهن وقتیکه داده باشید شما
اجرهای زنان یعنی مهرهای ایشان قال سفیان ما فی القرآن آیة اشد علی من لستم علی شیء گفت
سفیان نیست در قرآن آیتی دشوار تر بر من ازین آیت که نیستید بر هیچ حال حتی تقیموا التوراة
والانجیل وما انزل الیکم من ربکم تا آنکه اقامت کنید یعنی عمل کنید بانچه در توریت و انجیل است و
چیزی که فرستاده شده بسوی شما از پروردگار شما یعنی القرآن سیوطی گفته که دشواری این آیت
بمقتضای آنست که هر که اخلال ببعض فرایض کند پس بتحقیق اخلال بجمیع فرایض کرده و در بعضی حواشی
گفته دشواری ازان است که تکلیف شده بعلم احکام توریت و انجیل و عمل بآن پوشیده نماند
که ازین تقریر با فهم شد که این خطاب باهل اسلام این امت است و از روایتی که باسناد صحیح از ابن عباس
در سبب نزول آورده اند صریح است که این خطاب به یهود است ابن ابی حاتم از طریق سعید بن جبیر
از ابن عباس آورده سبب نزول این آیت آنست که جمعی از احبار یهود نزد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آمده گفتند ای محمد آیا گمان نمیکنی تو که بر ملت ابراهیم هستی و ایمان داری بچیزیکه
در توریت است و گفتند با تمسک میکنیم بانچه در دستهای ما است از هدایت و حق و ایمان نمی
آریم بتو و نه بچیزی که آورده پس نازل شد که بگو ای محمد که ای اهل کتاب نیستید شما بر هیچ
چیز ازان تا آنکه ایمان آرید بجمیع چیزیکه در دست شما است از کتب منزله از خدا بر انبیا و عمل کنید
بهر چه اندرو ست از ایمان تفسیر کرده اند مفسران این آیت را اینچنین مخمصة مجاعة یعنی مخمصة
بمعنی گرسنگی است من احیاها یعنی من حرم قتلها الا بحق حیی الناس منه جمیعا یعنی من احیاها که
در قول خدا است ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا بمعنی کسی که حرام کند قتل مردم مگر بحق شرعی زنده
گردند مردم ازوی همه در روایتی واقع شده من انجاها من غرق او حرق او هلکة کسی که خلاص کرد
مردم را از غرق کردن و سوختن و میراندن شرعة ومنهاجا سبیلا وسنة تفصیل کرده است
شرعة السبیل بمعنی راه و منهاج را بسنت لف و نشر مرتب است چنانکه صرح از ین تفسیرها واقع شده
کرمانی گفته لف نشر غیر مرتب است و خطا کرده چنانکه از روایتهای موصول معلوم شده المهیمن الامین
اشارتست بقوله تعالی ومهیمنا علیه که در فضیلت قرآن واقع شده بمعنی امین است القرآن امین
علی کل کتاب قبله و قرآن امین است بر هر کتابی که بر انبیا نازل شد در تحقیق اسم

دو زن یا آنکه حاضر شده تولد او را و الرضاع المستفیض و بر شیر مکیدن طفل مادر را که مشهور است بر زبان مردم استفاضه پیدا کند و شنیدن خبر و در تقیید بدان اشعار است بدانکه ترجمه مقصود است برای بیان این باب موری که شهادت آن باستفاضه باشد و احادیث باب نیز دلالت دارند بر ثبوت حرمت رضاع باستفاضه و اما رضاع غیر مستفیض ثابت میشود نزد ما بانچه ثابت میشود بآن رضاع و آن شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن است و نزد شافعی بشهادت چهار زن و نزد مالک بدو زن نزد احمد بمرضعه فقط نقله العینی والموت القدیم و بر مردن کسی که بسیار گذشت مدت آن و تحدید کرده آنرا بعضی مالکیه به پنجاه سال و بعضی بچهل و اما موت حادث پس جائز نیست شهادت بآن مگر کسی را که حاضر شده آن را یا شنیده از کسی که حاضر شده آنرا تا آنکه گفته اند کفایت میکند در آن خبر واحد عدل یا واحده بخلاف ماسوای آن زیرا چه کثیر است که معاینه کند حال آن را غیر واحد چه انسان دهشت و کراهت دارد ازان پس در اشتراط عدد نوعی حرج است و چون بینند واحد عدل و میدانند که نمی قضا نمیکنند بخبر یک کس خبر دهد بدیگری پس شهادت دهند این دو کس بموت وی و لابد است که ذکر کنند آن مخبر که وی حاضر شده موت او را یا جنازه یا دفن او را یا شهادت دهد و بمی باوی کذا فی فتح القدیر و حکم رضاع در احادیث باب ثابت باستفاضه است و نسب همچو رضاع است و موت قدیم نیز برین قیاس قال النبی صلی الله علیه وسلم ارضعتنی وابا سلمة ثویبة و فرمود آنحضرت شیر داد مرا و ابا سلمه بن عبد الاسد مخزومی را ثویبه بضم مثلثه و یاء تصغیر مولاة ابی لهب اسلام آورد ابو سلمه و هجرت کرد بمدینه با زوجه خود ام سلمه و مرد سنه چهار و بقولی سه و پس تزویج کرد ام سلمه را آنحضرت و در اسلام ثویبه اختلاف است ذهبی گفته اسلام او را و التثبت فیه و ذکر ثابت بودن در مقام رضاع بحکم آنکه حرمت نکاح است و احتیاط در آن تثبت بر جای بودن و درنگ کردن حدثنا آدم

هيمين اختلاف كرده اند خطابي گفته اصل مهيمن مأيمن بروزن مسيطر و مبيطر همزه را بها بدل كرده ابن قتيبه وغير او گفته اند تصغير أمين است همزه را بها بدل كرده اند بعضے در رد اين قول مبالغها كرده تا آنكه نسبت داده اند قائل آن را بكفر از آنكه اين اسم از اسماء حسني است و اسماء الهي را تصغير نميكنند و حق آنست كه اين اسم اصل است بنفسه تبديلے واقع نشده است در آن مشتق است از هيمنه بمعني حفظ و رقابت يقال هيمن فلان علي فلان اذا صار رقيبا عليه والمهيمن الشهيد و الشاهد قيل الرقيب وقيل الحفيظ در ذكر اين كلمات تفسير و ترتيب آن اختلاف در نسخها واقع است و درين شرح بر نسخه مصححه كه بتصحيح شيخ اعز و اكرم عبد الحق رحمه الله رسيده تعويل رفته است

باب قوله عزوجل اليوم اكملت لكم دينكم امروز تمام و كامل كردم شما را دين شما را مفسران گفته اند كه اين بزرگترين نعمتها است بر امت محمد كه دين الله بر ايشان تمام شد و بروجه كمال رسيد چنانكه بدينے ديگر محتاج نيستند كه آنحضرت خاتم النبيين شد و مبعوث گشت بر جن و انس صلي الله عليه وسلم علي بن ابي طلحه روايت كرده از ابن عباس كه مراد از دين اسلام است و از روز عرفه سدي گفته كه اين آيت نازل شده روز عرفه و هيچ حكمي از حلال و حرام بعد از ان نازل نشده و رحلت آنحضرت بعالم جاودان بعد ازين روز عرفه پس از هشتاد و يك روز است رواه ابن جرير كذا في العيني **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفيان عن قيس عن طارق بن شهاب قالت اليهود لعمر رضي الله عنه انكم تقرؤن آية گفتند يهود مر عمر بن خطاب را رضي الله عنه بتحقيق شما ميخوانيد آيتي را لو نزلت فينا لاتخذناها عيدا اگر نازل شدي در ميان ما هر آئينه ما ميگرفتيم نزول آن آيت را عيد فقال عمر اني لاعلم حيث انزلت واين انزلت پس گفت عمر بتحقيق ميدانم هنگاميكه نازل شده و كجا نازل شد اين آيت واين رسول الله صلى الله عليه وسلم حين انزلت و كجا بود رسول خدا آنجا كه نازل كرده شد در بعضے نسخ بجاي حين انزلت حيث انزلت واقع شده كرماني گويد بهتر همان نسخه است تا تكرار لازم نيايد و ترك زمان نشود پوشيده نماند كه مشهور آنست كه حيث بمعنے مكانست اخفش گويد گاهي رد كرده ميشود معني بسوي زمان و مكان تكرار عيني گويد حيث بمعنے مكان مشهور است و اين بمعني زمان است و فيه ما فيه يوم عرفة وانا والله بعرفة روز نزول روز عرفه بود و ما بخدا سوگند بعرفه بوديم مراد زمان عرفات است و اطلاق عرفه بر عرفات بسيار آمده قال سفيان واشك كان يوم الجمعة ام لا گفته سفيان تردد دارم كه آن روز روز جمعه بود يا نه ترمذي گفته نازل شده روز دو عيد از آنكه روز عرفه اتفاقا روز جمعه بود اليوم اكملت لكم دينكم يعني آيت اينست

باب فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا اول آيت اينست ان كنتم مرضي او علي سفر اگر باشيد شما بيمار كه استعمال آب ضرر كند يا بر سر راه سفر باشيد او جاء احد منكم من الغائط يا آيد يكي از شما از جاي نشيب قضاي حاجت كرده يعني محدث باشد او لامستم النساء يا جماع كرده ايد زنان را فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا پس نيابيد آبي را كه بآن طهارت كنيد از حدث يا جنابت پس قصد كنيد خاك

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الشهادات

پس گفت افلح آيا پرده ميكني از من و حال آنكه من عم توام فقلت كيف ذلك پس گفتم چگونه باشي عم من فقال ارضعتك امرأة اخي بلبن اخي پس گفت افلح شير داد ترا زن برادر من بشيري كه از برادر من است فقالت سالت عن ذلك رسول الله پس گفت عائشه پرسيدم از حكم آن پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم فقال صدق افلح پس فرمود راست گفت افلح ائذني له اذن ده افلح را **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن جابر بن زيد عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم في بنت حمزة فرمود آنحضرت در شان دختر حمزه بن عبد المطلب عم آنحضرت كه نيز شير داده بود او را ثويبه پيش از شير دادن آنحضرت بچهار سال و ترغيب كرد آنحضرت را علي مرتضے در نكاح وي بجهت حسن و جمال لا تحل لي حلال نيست آن دختر مرا يحرم من الرضاعة ما يحرم من النسب حرام ميشود از شير خوردن چيزے كه حرام ميشود از نسب مگر صورتے چند كه در رضاع معلوم شود هي ابنة اخي من الرضاعة آن دختر برادر من است از سبب شير خوردن من و حمزه از يك مرضعه **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن ابي بكر عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرتها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عندها فسمعت ... دا در عائشه

پاک را تیمموا بمعنی تعمدوا است اتبتن عامدین ایتن بمعنی عامدین است آممت و تیممت واحد و این هردو کلمه بیکمعنی است قال ابن عباس لا مستم و تمسوهن که در قول خداست فان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن واللاتی دخلتم بهن و آن زنان که درآمدید یعنی جماع کردید با آنها والا فضاء النکاح یعنی این چهار کلمه لمس و مس و دخول و افضاء بمعنی وطی و جماع است بدانکه امام شافعی رحمه الله مساس تن را بکف دست از جمله نواقض وضو میگوید و بهمین آیت متمسک کرده و امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله این مس را ناقض نمیداند و جواب ازین تمسک میگوید که لمس اینجا بمعنی جماع است چنانکه مولف رح از ابن عباس بطریق تعلیق آورده و اسمعیل قاضی باسنادی که وارد در احکام القرآن بطریق موصول از مجاهد از ابن عباس آورده که در قول هذا او لامستم النساء بمعنی جماع است و روایت کرده ابن منذر قال حدثنا محمد بن علی قال حدثنا سعید ابو عوانة عن ابی بشر عن ابن عباس ان اللمس والمس والمباشرة الجماع گفته است ابن ابی حاتم در تفسیر خود که روایت کرده شده از علی بن ابیطالب رضی الله عنه و ابی بن کعب و مجاهد و حسن و طاوس و عبید بن عمیر و سعید بن جبیر و شعبی و قتاده مانند این هر سه لفظ لمس و مس و مباشرت بمعنی جماع است کذا اورده العینی **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عایشة رضی الله عنها زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره گفت عایشه برآمدیم با رسول خدا در بعضے سفرهای غزوات آنحضرت حتی اذا کنا بالبیداء او بذات الجیش تا وقتے که بودیم به بیداء یا بذات جیش نام دو موضع است میان مکه و مدینه بیدا بفتح موحده و سکون یاء تحتیه و دال مهمله ذات الجیش بجیم مفتوح و سکون تحتیه و شین معجمه است انقطع عقد لی شکست گلوبندی که داشتم و آنرا از اسماء خواهر خود بعاریت گرفته بود فاقام رسول الله صلی الله علیه وسلم علی التماسه پس اقامت کرد رسول خدا همدران منزل برطلب آن واقام الناس معه و اقامت کردند مردم با آنحضرت ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء در حالی که نیستند بر آبی و نیست با ایشان آب فاتی الناس الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه پس آمدند مردم بسوی ابی بکر صدیق فقالوا الا تری ما صنعت عایشة پس گفتند آیا نمی بینے توچه کرده است عایشه اقامت برسول الله صلی الله علیه وسلم بالناس اقامت کرد برسول خدا بمردم ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء و حال آنکه نیستند بر آبی و نیست با ایشان آبی فجاء ابو بکر و رسول الله صلی الله علیه وسلم واضع راسه علی فخذی قد نام پس آمد ابو بکر و حال آنکه رسول خدا نهاده است سر خود را بر ران من و تحقیق خواب کرده است فقال حبست رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس پس گفت نگهداشتی رسول خدا و مردم را ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء قالت عایشة فعاتبنی ابو بکر وقال ما شاء الله ان یقول راوے گوید گفت عایشه پس سرزنش کرد مرا ابو بکر و گفت چیزے که خواسته خدا که بگوید یعنی بسیار زجر کرد وجعل یطعننی بیده فی خاصرتی و گشت که خله میکند بدست خود در پهلوی من ولا یمنعنی من التحرک الا مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی فخذی و باز نداشت مرا

عایشة لو کان فلان حیا لعمها من الرضاعة دخل علی پس گفت عایشه اگر بود فلان مرد زنده یاد کرد مر عم رضاعی خود را می درآمد بر من ظاهر آنست که این عم دیگر بود مر عایشه را چه افلح یا همان افلح است که فراموش کرد عایشه قصه آن را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الرضاعة تحرم ما یحرم من الولادة پس فرمود آنحضرت که بتحقیق شیر خوردن از دایه حرام میکند چیزی را که حرام میشود از زائیدن تحرم اول بضم تو قیه و تشدید راء مکسوره و ثانی بفتح تحتیه و ضم راء مخففه **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان ثوری عن اشعث بن ابی الشعثاء عن ابیه عن مسروق ان عایشة قالت دخل علی رسول الله گفت عایشه در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعندی رجل و حال آنکه نزد من مردے بود بیگانه فقال یا عایشة من هذا پس فرمود ای عایشه کیست این مرد قلت اخی من الرضاعة گفتم برادر من است از شیر مرضعه قال یا عایشة انظرن من اخوتکن فرمود ای عایشه ببینید و تامل کنید شما زنان که کیست برادران شما از شیر نه هر که شیر خورد بهر حال از زنی که شیر خورده از و دیگرے آن هر دو برادر رضاعی باشند فانما الرضاعة من المجاعة زیرا چه نیست رضاعه که بدان حرمت حاصل گردد مگر از گرسنگی شیر که هنگام طفولیت و شیر خواری باشد در هنگام شیر خوردن بدان گرسنگی دور گردد و تسکین گرسنگی کند و بعد از آنکه بطعام خوب آشنا شد و گوارای آن معتاد گشت بدل و متحمل طعام باشد و تحدید کرده آن هنگام را شارع بتمامی دو سال یا دو نیم سال باختلاف اقوال یا مراد حاجت است مقدار و زمان را یعنی آنقدر شیر که دفع جوع کند در هنگام خوردی محرم باشد و آنچه سد جوع نکند چون مصه و مصتان یا در کبر سن بود اگر چه پنج رضعات باشد حکم رضع بدان ثابت نبود و شیخ اجل در ترجمه مشکوة ذکر کرده آن مردی که نزد عایشه بود دعوی کرد عایشه برادری او را در کبر سن شیر خورده

از جنبیدن مگر بودن رسول خدا بر ران من فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اصبح علی غیر ماء
پس استاد رسول خدا هنگامی که صباح کرد بر غیر آبی فانزل الله آیة التیمم پس فرستاد خدا آیت تیمم را فتیممنا
پس تیمم کردیم ما همه مردم فقال اسید بن حضیر ما هی باول برکتکم یا آل ابی بکر پس گفت اسید بن حضیر نیست
این نزول آیت تیمم نخستین برکت شما ای اولاد ابی بکر آل اصل آن آل است همزه را حذف کرده اند از
برای تخفیف قالت فبعثنا البعیر الذی کنت علیه فاذا العقد تحته گفت عایشه پس انگیختیم شتری را که
بودیم من سوار بر آن پس ناگاه دیدیم که عقد زیر آن شتر است **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنی
ابن وهب قال اخبرنی عمرو ان عبد الرحمن بن القاسم حدثه عن ابیه گفت ابن وهب خبر داد مرا عمرو
که عبد الرحمن بن قاسم حدیث کرد او را از پدر خود قاسم بن محمد عن عایشة رضی الله عنها سقطت
قلادة لی بالبیداء روایت کرد محمد از عایشه که گفت افتاد حمایل گردن که مرا بود بمنزل بیداء و نحن داخلون
المدینة و ما داخل مدینه بودیم یعنی قصد آن داشتیم فاناخ النبی صلی الله علیه وسلم ونزل فثنی راسه فی
حجری راقدا پس نشانید آنحضرت شتر را و فرود آمد پس پیچید سر خود را در کنار من در حالے که خوابیده
است اقبل ابو بکر فلکزنی لکزة شدیدة پیش آمد ابو بکر پس دست زد بر سینه من زدنی سخت
وقال حبست الناس فی قلادة و گفت نگهداشتی مردم را بسبب قلاده فبی الموت لمکان رسول
الله صلی الله علیه وسلم پس مرا مرگ بود و این قول عایشه است و مراد از موت سکون و قرار از
جهت بودن رسول خدا در کنار من و قدا و جعنی و بتحقیق مراد در رساند بدست و زبان ثم ان
النبی صلی الله علیه وسلم استیقظ پستر بتحقیق پیغمبر خدا بیدار شد و قد حضرت الصبح و بتحقیق حاضر
شد وقت صبح فالتمس الماء فلم یوجد پس طلب کرده شد آب پس یافته نشد آب فنزلت یا ایها
الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة الآیه پس نازل شد این آیت تا آخر اگر گوئی این آیت در شان وضو
واقع شده است قضیه گم شده عقد چگونه سبب آن تواند بود جواب گفته اند که محذوری نیست که در ذات
بتقریب یک سبب نزول کند بنا بر آن شاید و نماند که علم بوضو و عمل با آن بی شبهه پیش ازین وقت
در میان اهل اسلام مقرر بود و ظاهر آنست که بنزول همین آیت بوده باشد اگر گوئے تواند که این آیت
درین وقت با آیت تیمم مکرر نازل شده باشد پس چه گوئیم اگر نزول این آیت یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم در حدیث
و اقتصار بر آن و ترک آیت تیمم که با آن مطابق میشود و حدیث بباب وجهی دیگر میخواهد بهتر در جواب آنست که
گوئیم که چون آیت تیمم در نظم قرآن با آیت وضو انضمام یافته و مجموع یک آیت شده ذکر جزو اول آیت و مراد
تمام آنست و مقصود همان جزو دال بر تیمم است و قول او الآیه اشارت بتمام آیت است و مانند این در
کتاب شریف بسیار است فقال اسید بن حضیر لقد بارک الله للناس فیکم یا آل ابی بکر ما انتم الا
برکة لهم پس گفت اسید بن حضیر هر آئینه برکت داد خدا مسلمانان را در شما ای اولاد ابی بکر نیستید شما مگر برکت
برای ایشان **باب** فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون پس برو تو و پروردگار تو
پس قتال کنید بتحقیق ما اینجا نشسته ایم این مقوله قوم موسی است و قصه آنست که موسی

قبول کرده شود شهادت او مگر محدود
در قذف خاصة بجهت قول وی تعالے ولا
تقبلوا لهم شهادة ابدا و نقل کرده
طحاوی اجماع بر قبول شهادت
سارق اگر توبه کند و محدود در خمر نیز همچنان
است و لیکن اوزاعی و حسن بن صالح را
خلاف است دران و قول الله تعالی عزوجل
و موجب قول خدا تعالے در شان قاذفین
محصنات بی چهار شاهد اثبات ولا تقبلوا
لهم شهادة ابدا و قبول نکنید مر ایشان را
شهادت هرگز و اولئک هم الفاسقون
و همین ایشانند فاسقان که پاکان را
دشنام کنند و باثبات نرسانند الا الذین
تابوا مگر آنانکه توبه کردند از ان جمهور
کو قائلند بقبول شهادت قاذف بعد توبه تمسک
ایشان این استثنا است که گویند متعلق
است بجمله لا تقبلوا نیز چنانچه متعلق است
بجمله اخیره بدلیل عطف و تاویل کنند لفظ
ابدا را بآنکه مراد دوام مادام الاصرار علی القذف
است چنانکه در لا تقبل شهادة الکافر ابدا
مراد عدم قبول مادام الکفر است و علمای
حنفیه و جمعی از تابعین که قائلند بعدم قبول
شهادت قاذف اگرچه توبه کند گویند چنانکه
متعلق نیست استثنا بجمله اولے باتفاق باوجود
عطف متعلق نیست بجمله ثانیه نیز که انشائیه است
بجهت اولے خصوصا که مصحح باشد تا تائید که ظاهر
است در مدعا و در لا تقبل شهادة الکافر
ابدا ظاهر است که مراد بآیت عدم قبول

علیه السلام بقوم خود گفت که جهاد کنید و برویدو درآئید به بیت المقدس که در ملک پدر شما بود و یعقوب علیه السلام
چنانکه واقع شد قوله تعالی یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم جواب دادند که در آنجا قوم
جبار و قهار هستند ما نمی درآئیم انجا تو و پروردگار تو بروید ما انجا نشسته ایم ابن ابی حاتم باسناد می
که دارد از ابن عباس آورده که وقتیکه موسی و قوم او بارض مقدسه درآمدند یا در آن شهرے که دران
قومے ستمگار بودند دوازده کس از قوم خود جدا کرده باین شهر فرستاد تا خبر انجماعه بیارند و بر
حقیقت احوال آنها مطلع سازند انجماعه جبار اینها را گرفته برداشته در مدینه آوردند و بانگ بزدند قوم جمع آمده
گفتند که ببرید اینها را پیش موسی که خبر دهند بانچه دیدند از قوت و قدرت ما نام این شهر اریحا یا بریح
است عکرمه از ابن عباس روایت کرده که ازین دوازده نفر دو کس در باغی از باغهای آن قوم
درآمدند پس گرفتند آنها را و هردو را در آستین و در تفسیر مقاتل آورده که درین مدینه هزار قریه بود در
هر قریه هزار بستان وقتی که درآمدند این دوازده نقبا عوج بن عنق آمده آنها را با رخت بکدست گرفته
پیش ملک خود برد چون ملک نگاه کرد گفت بکشید اینها را ازان ملک شفاعت کرده خلاص داد اینها از بستانی
خوشه انگوری گرفتند آنقدر گران بود که دو کس بر چوبی نتوانستند برداشت و یکدانه بیک مرد کفایت داشت
و دو انار گرفته بر دابه که داشتند بار کردند و دابه از گرانی آن عاجز آمده پس قدوم آوردند بر موسی و خبر
دادند که اینجماعه از بقایای قوم عاد اند و اینها را عمالقه گویند درازی قامت آنها هفت و نیم ذراع
است مراد بارض مقدسه که مذکور است در آیت دمشق و فلسطین و بعضی زمین اردن است قتاده گوید ارض
مقدسه طور و حوالی آنست **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا اسرائیل عن مخارق عن طارق بن
شهاب سمعت ابن مسعود مرویست از طارق بن شهاب که شنیدم ابن مسعود را قال شهدت من
المقداد **ح** وحدثنی حمدان بن عمر قال حدثنا ابو النضر قال حدثنا الاشجعی عن سفیان عن
مخارق عن طارق عن عبد الله قال قال المقداد یوم بدر گفت عبد الله بن مسعود گفت مقداد بن
اسود روز غزوهٔ بدر یا رسول الله انا لا نقول لك كما قالت بنو اسرائیل لموسی ای رسول
خدا بتحقیق ما نمیگوئیم مر ترا چنانکه گفتند بنی اسرائیل مر موسی را فاذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا
قاعدون برو تو و پروردگار تو پس قتال کنید و ما اینجا نشسته ایم ولکن امض ونحن معك ولیکن
میگوئیم برو و روایتی قصد کن و ما همه با تو ایم فكانه سری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس چنانستی که بار یا و غمها دور کرده شد از رسول خدا و رواه وکیع عن سفیان عن مخارق عن
طارق ان المقداد قال ذلك للنبی صلی الله علیه وسلم انس بن مالک گفته مشورت کرد آنحضرت
با صحابه در برآمدن بغزوه ابوبکر صدیق گفت برآی ای رسول خدا باز استیشار کرد و عمر گفت برآئے
یا رسول الله پس خاموش شد آنحضرت مردے از انصار بقوم خود گفت که از شما میخواهد این مشورت
را پس گفتند همه ای رسول خدا ما نمیگوئیم چنانکه قوم موسے گفتند اذهب انت وربك
فقاتلا انا ههنا قاعدون ولیکن میگوئیم بخدا سوگند اگر سفرے دور خواهی ما همه همراه ایم

که امیر بصره بود از جانب عمر رضی الله عنه و دیدند
ایشان و زیاد ابن ابی سفیان برادر مادری چهارم
مغیره را که در زیر گرفته است زنی را که ام جمیل
نام داشت هلالیه پس روانه شدند بسوی عمر
رضی الله عنه پس شکایت کردند پیش وی از
مغیره پس عزل کرد عمر مغیره را و نصب کرد
بجای وی ابوموسی اشعری را و حاضر کرد مغیره را
پس شهادت دادند بروی آن سه صحابه بزنا
و اما زیاد پس ثابت نکرد شهادت را و گفت دیدم
منظرے قبیح و شنیدم نفسی که منقطع بود و آن زن زیرانه
و بر دایی گفت دیدم هردو را در لحاف و شنیدم
نفس پلید و ندیدم مادر او آن پس امر کرد عمر
بتازیانه زدن این هر سه کس را بحد قذف ثم استتابهم
پس طلب توبه کرد عمر از ایشان فقال من تاب
قبلت شهادته و گفت کسی که توبه کند از شما و برگردد
کسی برگردد ازین شهادت قبول کرده شود
آینده شهادت او پس ابا کرد ابوبکره ازینکه
برگردد و اشکال کرده اند در اخراج بخاری
این قصه را و احتجاج وی بآن یا احتجاج
وی بحدیث ابی بکره در چند جا و جواب داده
اسمعیلی بفرق میان شهادت و روایت
چه شهادت مطلوب ست دران مزید تثبت
که مطلوب نمیشود در روایت چون عدد و
حریت و جز آن ابن منیر گفته اشتراط
توبه قاذف وقتیکه باشد در علم محق در غایه
اشکال است بخلاف صورتی که کاذب بود
در قذف و توجیه کند کسے که معاینه کرده فاحشه را
ماموریست بآنکه کشف نکند حال صاحب خود را
مگر وقتیکه متحقق شود کمال نصاب با وی و چون
کشف کرد پیش ازان پس عصیان کرد پس
توبه کند از معصیت در اعلان نه از صدق
در علم خود و وارد میشود بر آن که ابوبکره کشف
نکرد تا آنکه متحقق شود کمال نصاب با وی
و با وصف آن امر کرد او را عمر بتوبه تا قبول

طبری از قتاده نقل کرده که این مقاله در حدیبیه بود وقتی که باز داشتند مشرکان آنحضرت را از
در آمدن بمکه **باب** در غیر روایت ابی ذر لفظ باب نیست وذکر آیت همین قدر هم روایت اوست
ببعضی تمام آیت آورده اند انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا
ان یقتلوا او یصلبوا الی قوله او ینفوا من الارض اینست سزای آنانکه جنگ میکنند خدا را ورسول
خدا را یعنی مخالفت حکم خدا ورسول میکنند وکافر می باشند وسعی میکنند در زمین فساد را مگر آنکه کشته
شوند یا بردار کرده شوند این آیت با این قول منظور است یعنی در مورد نزول این آیت اقوال مختلف
است روایت کرده علی ابن ابی طلحه از ابن عباس که نازل شد در باب قومی از اهل کتاب که مواعده
ومصالحه داشتند با آنحضرت ونقض عهد کرده فساد را برانگیختند در روایت ابی داود از ابن عباس
آنست که در حق مشرکان نازل شده ثعلبی از کلبی نقل کرده که نازل شده آیت در حق جمعی از بنی هلال که
رئیس اینها ابو برزه اسلمی بود ووی عهد بسته بود که اعانت مخالفان وکافران نکند واز مسلمانان
هر که بروی بگذرد ایمن باشد وقتی جماعه از مسلمانان بنی کنانه بر جمعی از اسلم قوم ابی برزه گذشتند
اینها مسلمانان را بقتل آوردند واموال آنها را گرفتند وابو برزه برین قضیه واقف نبود پس
آیت نازل شد المحاربة لله الکفر به یعنی محاربه بخدا کفر ورزیدنست بخدا **حدثنا** علی بن
عبد الله قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنا ابن عون قال حدثنی سلمان
ابو رجاء مولی ابی قلابة عن ابی قلابة انه کان جالسا خلف عمر بن عبد العزیز مرویست از ابی
قلابه که بتحقیق وی نشسته بود پس پشت عمر بن عبد العزیز فذکروا وذکروا فقالوا پس ذکر کردند قسامت
وحکم آنرا پس گفتند آنچه معلوم ایشان بود وقالوا قد اقادت بها الخلفاء وگفتند که بتحقیق قود گرفته
اند یعنی کشته اند بقسامت خلفای اربعه میگویند اقاد القاتل بالقتل وقتی که بکشند او را باین قتل
فالتفت الی ابی قلابة وهو خلف ظهره پس نگاه کرد عمر بن عبد العزیز بسوی ابی قلابه وحال آنکه
او پس پشت او بود فقال ما تقول یا عبد الله بن زید او قال ما تقول یا ابا قلابة پس گفت چه
میگوئی تو ای عبد الله بن زید نام ابی قلابه است یا گفت چه میگوئی ای ابا قلابه راوی شک کرده است در
مقوله عمر بن عبد العزیز قلت ما علمت نفسا حل قتلها گفتم ندانسته ام من نفسی را که حلال است کشتن
آن فی الاسلام در دین اسلام الا رجل زنی بعد احصان مگر مردی که زنا کند بعد از آنکه محصن باشد او قتل
نفسا بغیر نفس یا کشته است نفسی را بی قصاص او حارب الله ورسوله یا محاربه کرده است خدا را ورسول
خدا را یعنی مخالفت کرده ومرتد شده فقال عنبسة پس گفت عنبسه بن سعید اموی حدثنا انس
بکذا وکذا حدیث کرده ما را انس بن مالک بچنین وچنین یعنی بقصه قسامت وحدیث عرنیین
قلت ایای حدث انس گفتم مرا حدیث کرده انس قائل ابو قلابه است قال قدم قوم علی النبی صلی
الله علیه وسلم گفت انس قدوم آوردند جمعی بر پیغمبر خدا فکلموه فقالوا قد استوخمنا هذه
الارض پس سخن کردند آنحضرت را وگفتند بتحقیق موافقت نکرده است ما را هوای این شهر استوخمنا از باب استفعال است

از دین سنتا بعی آخر تصریح بقبول شهادت
قاذف در روایت کرده ابن جریر باسناد صحیح
از شریح که وی میگفت در قاذف قبول میکند
خدای تعالی توبه او را وقبول نکنم شهادت
او را وابن ابی حاتم نیز روایت کرده از
وی باسناد ضعیف که وی قبول نمیکرد شهادت
او را وابن حزم گفته تحقیق صحیح شده عدم قبول
نیز از شعبی در یکی از دو قول وی واز عکرمه
در یکی از دو قول وی وقال ابو الزناد الامر
عندنا بالمدینة اذا رجع القاذف عن
قوله فاستغفر ربه قبلت شهادته وگفت
ابو زناد تابعی مدنی حکم شرع نزد ما در مدینه
آنست که چون برگردد قاذف از قول
خود پس از آن آمرزش خواهد پروردگار
خود را قبول کرده شود شهادت او را
وقال الشعبی وقتادة اذا اکذب نفسه جلد
قبلت شهادته وگفت شعبی چون ظاهر
کند دروغ نفس خود را واعتراف نماید بدروغ
در آنچه ظاهر کرده تازیانه زده شود وقبول کرده شود
شهادت وی وقال الثوری اذا جلد العبد ثم
اعتق جازت شهادته وگفت سفیان ثوری
چون تازیانه زده شود غلام پس از آن
آزاد کرده شود جایز باشد شهادت او
وان استقضی المحدود فقضایاه جایزة
واگر قاضی گرفته شود آنکسی که حد زده شده
پس قضایای او جایز ند یعنی احکام او نافذ ند
در روایت کرده عبد الرزاق از ثوری از واصل از
ابراهیم که گفت قبول کرده نشود شهادت
قاذف وتوبه او میان وی ومیان خدا است
یعنی آن معاملت با خدا است اگر خواهد قبول
کند ولیکن در احکام فائده نکند وشهادت
وی مقبول نبود بتوبه وگفت ثوری
ما بر این اعتقادیم وقال بعض الناس لا یجوز
شهادة القاذف وان تاب وگفته اند
بعضی مردم جایز نیست شهادة قاذف اگرچه

مشتق از دخم یعنی گرانی که از طعام در معده می باشد و بہضم نمیرود فقال هذه نعم لنا تخرج لترعی پس فرمود این شتران ماست که بیرون میروند تا بچرند با شتران صدقه فاخرجوا فیها پس برآئید در آنها فاشربوا من البانها وابوالها پس بنوشید از شیرهای شتران و شاشهای آنها از برای علاج و دفع این بیماری که دارید فخرجوا فیها فشربوا من ابوالها والبانها پس برآمدند دران شتران پس خوردند از شاشهای آنها و شیرهای آنها واستصحوا و حاصل کردند صحت و مالوا علی الراعی فقتلوه واطردوا النعم افتعال است از طرد یعنی راندن فما یستبطاء من هولاء پس چه چیز است که درنگ کرده میشود از اینجماعه و توقف میرود در موجب جزای آنها قتلوا النفس وحاربوا الله ورسوله کشتند نفسی را و مرتد شدند و بجنگ آمدند خدا را و رسول خدا را و خوفوا رسول الله صلی الله علیه وسلم و ترسانیدند رسول خدا را با ظهار غلبه و قدرت خود درین قتل و بردن شتران فقال سبحان الله پس گفت عنبسه از روی تعجب بشنیدن روایت ابی قلابه پاک است خدا فقلت تتهمنی ابو قلابه میگوید گفتم عنبسه را آیا تہمت میکنی مرا بکذب فقال حدثنا بهذا انس پس گفت ابو قلابه حدیث کرده است مرا انس باین حدیث بدانکه اینحدیث را که درباب الدیات آورده ظاهر میشود که قائل این قول عنبسه باشد و مقصود اینست که اینحدیث از انس شنیده بودم و نه شنیده بودم باینوجه تمامی و درستی و باین تقریر ربط بما بعد که گفته اهل شام بهتر میباشد قال وقال یا اهل کذا گفت راوی و گفت عنبسه ای اهل دیار مرا د شام است انکم لن تزالوا بخیر ما ابقی الله هذا فیکم تحقیق شما دایم به نیکی هستید مادامی که نگهدارد خدا اینمرد یعنی ابی قلابه را در میان شما او مثل هذا یا مانند ابی قلابه تواند که شک باشد از راوی که باین عبارت گفته یا مانند آن اینچنین تقریر و تفسیر کرده است عینی اینحدیث را و گفته ندیده ام هیچ شارحی را که از حق شرح اینحدیث برآمده باشد

باب قوله والجروح قصاص تمام آیت اینست وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف و نوشتیم ما بر یهود در توریت که بتحقیق نفس بسبب قتل نفس است و چشم بچشم و بینی به بینی والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص و قصاص گوش بگوش و دندان بدندان و زخمها قصاص دارد و تعمیم است بعد تخصیص شامل است همه جراحتها را که ممکن است بدل گرفتن و در سوای آن ارش است یعنی بر زخم چیزی گرفتن و قصاص در اصل بمعنی بر پی رفتن است و کشتن بدل کشته و جراحت بدل جراحت گویا این کشنده و جراحت کننده بر پی مقتول و مجروح میرود

حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا الفزاری عن حمید عن انس رضی الله عنه قال کسرت الربیع وهی عمة انس بن مالك مرویست از انس بن مالک که گفت شکست ربیع بنت نضر و او عمه انس بن مالک است ثنیة جاریة من الانصار دو دندان پیش دا(؟)ی را که از انصار بود فطلب القوم القصاص پس خواستند مردم او قصاص را فاتوا النبی صلی الله علیه وسلم پس آمدند نزد پیغمبر خدا بطلب قصاص فامر النبی صلی الله علیه وسلم بالقصاص پس امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بقصاص فقال انس بن النضر عم انس بن مالك پس گفت انس بن نضر عم انس بن مالک لا والله لا تکسر سنها یا رسول الله نیست چنین بخدا سوگند شکسته نمیشود دندان او

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشهادات

و میان خدا هست و این سند صحیح است بر شرط مسلم و از طریق عبدالرحیم بن سلیمان از حجاج بن ارطاة از عمرو بن شعیب از پدر وی از جد وی که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مسلمانان عدول اند بعضی از ایشان بر بعضی مگر محدود در قذف و روایت کرده این را ابو سعید نقاش نیز در کتاب الشهود تالیف وی و احمد در واحد بطریق دیگر و روایت کرده ابوداود و نحو آن با سکوت از آن و این دلیل صحت است نزد وی کذا فی العینی ثم قال لا یجوز نکاح بغیر شاهدین پیشتر گفت آن بعض مردم جائز نیست نکاح بی دو شاهد فان تزوج بشهادة محدودین جاز پس اگر نکاح کند بحضور دو شاهد که حد زده شده اند جائز باشد وان تزوج بشهادة عبدین لم یجز و اگر نکاح کند بحضور دو غلام جائز نبود مقصود اثبات تناقض است میان دو قول چه قول ثانی ظاهر در جواز شهادت محدود است و نیست تناقض اصلا چه مراد در قول نخست از شهادت حضور و اطلاع است برای شهرت نکاح که حاصل میشود بعدل و غیر عدل نه ادای شهادت که مخصوص بغیر محدود است و اما عدم جواز نکاح بحضور دو عبد بنابر آن است که هر که مالک باشد قبول را بنفس خود منعقد گردد عقد بحضور وی و کسی که مالک نباشد عقد را بنفس خود بحضور وی منعقد نگردد چون دو صبی و دو مجنون ذکره العینی واجاز شهادة العبد والمحدود والامة لرؤیة هلال رمضان و جائز داشته آن بعضی مردم شهادت غلام و محدود و لونڈی را برای دیدن هلال رمضان و این نیز اثبات تناقض است ولیکن شهادت رؤیت هلال

قاضی عیاض گوید روایت کرده اند حدیث اباحت متعه را جمعی از صحابه و مسلم در صحیح خود از ابن مسعود وابن عباس وجابر وسلمه بن اکوع آورده ولیکن در حدیث ایشان این نیست که در حضر متعه بوده بلکه همین در سفر بوده است در سفرهای غزوات نزد ضرورت باآنکه بلاد اینها گرم بوده وصبر از قربان زنان کمتر داشتند واز حدیث ابن عمر معلوم شده که آنرا اباحت در اوایل اسلام از قبیل اکل میته بوده بعد ازان منسوخ شده وهمچنین از ابن عباس آورده اند قال انصاری ثابت شده که رخصت متعه در اول اسلام بوده بعد ازان باحادیث صحیحه ثابت شده که منسوخ شد واجماع منعقد شده بر حرمت متعه ومخالف نیستند این را مگر بعضی اهل بدعت واستدلال کرده اند باحادیث منسوخه وتمسک بقول خدا که در آیت فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن که در روایت ابن مسعود است منهن الی اجل واین قرارت شاذ است احتجاج بآن بتمام نه از روی قرآنیت ونه از روی خبریت انتهی پوشیده نماند که در هدایه اباحت متعه نسبت کرده بامام مالک

باب قوله انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان

نیست شراب وقمار وبتان سنگ که پرستش میکنند آنرا کافران وتیرهای فال مگر نجاستی ومرداری از عمل شیطان روایت کرده ابن ابی حاتم باسنادی که دارد از جعفر بن محمد از پدر او از علی رضی الله عنه گفته بتحقیق شطرنج داخل قمار است یعنی اگرچه بی شرط باشد ونیز آورده که هرچه قمار است داخل میسر است تا آنکه بازی صبیان بجوز وبیضه وجز آن نیز قمار است ابن کثیر در تفسیر خود گفته اما شطرنج پس گفته عبد الله بن عمر که بدتر از نرد است تصریح کرده ابوحنیفه ومالک واحمد که حرام است بازی شطرنج شافعی بشرطی که فوات مستحبه وواجبات مثل رد سلام وتاخیر اوقات نماز نشود مباح داشته و روایت کراهیت بلکه حرمت نیز از امام مذکور در کتب آورده اند اما بازی نرد بتحقیق روایت کرده امام مالک در موطا وامام احمد در مسند خویش وابوداؤد در سنن وابن ماجه در سنن خود از ابی موسی اشعری گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که لعب کند بنرد بتحقیق عصیان کرد خدا را ورسول خدا را وروایت کرده مسلم در صحیح خود از بریده اسلمی که فرمود رسول خدا کسی که بازی کرد به نرد دست بگوشت وخون خوک رنگین ساخت وقال ابن عباس الازلام القداح گفته است ابن عباس که ازلام بمعنی قداح است یقتسمون بها فی الامور که طلب قسمت خود میکنند بآن در کارهای خود از انچه رفته است در تقدیر وقداح نام آن تیرهاست که بریکی ازان افعل مینویسند وبریکی لا تفعل ودر دیگر چیزی نمینویسند این تیرها در ترکش میگذارند وقت فال تیری ازان میکشند اگر تیر افعل میبر آید کار میکنند واگر تیر لا تفعل بر آید باز میمانند ازان کار واگر خالی ازین نوشتها بر آید باز میگیرند والنصب انصاب یذبحون علیها ومراد از نصب بتان اند که ذبح میکنند بران وقال غیره وگفته است غیر ابن عباس الزلم القدح لا ریش له وهو واحد الازلام زلم بمعنی تیری است که پر ندارد وآن صیغه واحد است وجمع آن ازلام است والاستقسام ان یجیل القداح تفسیر قول ابن عباس است که یقتسمون بها گفته یعنی استقسام استفعال است مجرد آن قسم واستقسام بمعنی گردانیدن قداح است فان نهته انتهی پس اگر منع کند باز میماند وان امره فعل ما تامره واگر امر کند چیزی را

مستقل اند باهل زمان ثانی یعنی تبع تابعین قال عمران لا ادری اذکر النبی صلی الله علیه وسلم بعد قرنه قرنین او ثلثة گفت عمران در حدیث خود نمیدانم آیا ذکر کرد آنحضرت بعد از قرن خود بعد حیث دو قرن را یا سه

قال النبی صلی الله علیه وسلم ان بعدکم قوما یخونون ولا یؤتمنون فرمود آنحضرت بتحقیق بعد از شما اهل قرون مذکوره قومی باشند که خیانت کنند وامین گرفته نشوند بجهت ظهور خیانت وعدم اعتماد ویشهدون بلفظ معلوم ولا یستشهدون بلفظ مجهول وگواهی دهند وطلب گواهی کرده نشوند یعنی حریص باشند برادای شهادت هرجا مبادرت کنند بدان بی تامل وتمیز اگرچه اطلاع مشهود به ندارند واگرچه جور باشد لیس معارض نبود این را آنچه در صحیح مسلم آمده که بهترین گواهان کسی است که گواهی دهد پیش ازان که طلبیده شود گواهی از وی که آن در صورتیست که مطلع ومشاهد باشد مشهود به را که حق تعالی است بنده را بر بنده یا خدا خصوصا نزد عدم اطلاع بنده که صاحب حق است باطلاع وسماع این شاهد پس شهادت دهد بقصد اثبات واقامت حق اگرچه طلب کرده نشده از وی شهادت ودر بعضی احادیث آمده ثم یفشوا الکذب حتی یشهد الرجل ولا یستشهد واین ظاهر در اراده شاهد زور است وینذرون ولا یفون وپیمان میکنند با خدا ولیستر نمی برند آنرا ویظهر فیهم السمن بکسر سین وفتح میم وپیدا شود در ایشان فربهی از دست تنعم وکثرت مال وفرح وتمتع بالذات در شهوات با غفلت از دین وتدبیر آخرت

حدثنا محمد بن کثیر قال حدثنا سفین عن منصور عن ابراهیم عن عبیدة بفتح عین وکسر موحده عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یجیء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه یعنی بعد از قرون ثلثه بیایند جماعات مردم که پیشی کند شهادت یکی از ایشان سوگند

سیکنند او را وقد اعلموا القداح اعلاماً بضروب یستقسمون بها وتحقیق نشانہا میکنند قداح را نشانہا یا انواع
بر بعضی مینویسند امرنی ربی و بر دیگر نہانی ربی یستقسمون بها کہ طلب قسمت میکنند بآن و فعلت منه قسمت
یعنی صیغہ ثلاثی مجرد استقسام قسمت است والقسوم المصدر وقسوم مصدر است ازین باب **حدثنا**
اسحٰق بن ابراهیم قال اخبرنا محمد بن بشر قال حدثنا عبد العزیز بن عمر بن عبد العزیز قال حدثنی نافع عن ابن عمر رضی الله
عنهما قال نزل تحریم الخمر گفت ابن عمر نازل شد حکم تحریم خمر وان فی المدینة یومئذ لخمسة اشربة ما فیها شراب العنب
وتحقیق در مدینہ درین روز پنج قسم شرابہا داشت کہ نبود دران پنج شراب انگور وآن پنج قسم شراب تمر وعسل وگندم وجو
وجوار یعنی بآیت تحریم ہمین پنج شراب حرام شد وشراب انگور درین پنج نیست اگر گوئی در روایت احمد واقع شدہ کہ از
انس رسیدہ شد شراب عنب نیز دران واقع شدہ ونیز دران روایت کردہ کہ آنحضرت فرمود کہ خمر ازین دو درخت است
نخل وعنب وجواب گفتہ اند کہ تعارض در میان این احادیث نیست ہر کس از آنچہ یاد داشتہ ذکر کردہ است مفہوم عدد حجت
نیست بر قول صحیح و برین اند جمہور یعنی عدد پنج منافات ندارد بعدد شش **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا
ابن علیة قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب قال قال انس بن مالک رضی الله عنه ما کان لنا خمر غیر فضیخکم گفت است انس
بن مالک نبود ما را خمر وقت نزول آیت تحریم غیر از فضیخ شما یعنی شرابی کہ گرفتہ میشود از بسر تنہا بی آنکہ آتش آنرا اساس
کند وفضخ بمعنی شکستن است وبسر را بزیر دندان می شکستند ومیگذاشتند او را در ظرفی تا آنکہ جوش میزد هذا الذی
تسمونه الفضیخ فانی لقائم اسقی ابا طلحة وفلانا وفلانا این چیزی کہ می نامید آنرا فضیخ پس تحقیق من استادہ بودم
مینوشاندم ابو طلحہ را و فلان و فلان را یعنی جماعہ را میدادم اذ جاء رجل فقال وهل بلغکم الخبر ناگاہ آمد مردی پس گفت وآیا
رسیدہ است شما را خبری فقالوا وما ذاک پس گفتند وچہ چیز است آن خبر قال حرمت الخمر گفت حرام کردہ شد خمر قالوا اهرق
هذه القلال یا انس گفتند بریز بر خاک بریز این کوزہا را ای انس قلال جمع قلہ است بمعنی کوزہ کہ بر دست گرانی کند مرد قوی را
قال فما سألوا عنها ولا راجعوها بعد خبر الرجل گفت انس پس نپرسیدند از خمر ورجوع نکردند بشرب آن بعد از خبر آن مرد وحدیث
دلیل است کہ در حل وحرمت اکتفا بخبر یک مرد رواست **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عیینة
عن عمرو عن جابر رضی الله عنه قال صبح اناس غداة احد الخمر گفت جابر بن عبد الله صبوحی کردند مردم روز غزوہ
احد شراب را فقتلوا من یومهم جمیعا شهداء پس کشتہ شدند آن روز ہمہ این مردم کہ شراب خوردہ بودند در حالی کہ شہید
در راہ خدا وذلک قبل تحریمها واین واقعہ پیش از ان بود کہ حرام کرد خدا شراب را غزوہ احد در ماہ شوال سنہ ثلاث
ازین ہجرت بود ومعلوم نشد کہ بعد ازین چند گاہ شراب حرام شدہ بزار در سند خود زیادہ آوردہ بر حدیث
کہ یہود گفتند کہ این جماعہ کشتہ شدند ودر شکمہای اینہا شراب بود پس الله تعالی این آیت فرستاد ولیس علی
الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا وگفتہ اسناد این حدیث صحیح است ازینجا معلوم میشود
کہ در کیش یہود شراب حرام بودہ کہ این طعن کردند یا آنکہ بعد از تحریم این طعنہ کردہ باشند بمقتضای
شریعت **حدثنا** اسحٰق بن ابراهیم الحنظلی قال اخبرنا عیسی وابن
ادریس عن ابی حیان عن الشعبی عن ابن عمر قال سمعت عمر رضی الله عنه
علی منبر النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر شنیدم عمر را بر منبر پیغمبر خدا یعنی خطبہ میخواند در ایام

الجزء العاشر شیخ الاسلام | كتاب الشهادات

نخوریم ببریدیم چہ کہ صالح آنست وصالح نیست
باب ما قیل فی شهادة الزور
آنچہ گفتہ شدہ است در شرع از ذم وقبح
گواہی دروغ لقوله عز وجل برای قول
وتعالی والذین لا یشهدون الزور یعنی بندگان
رحمٰن چنین اند کہ گواہی نمیدہند دروغ را ودرین
اشارت است بآنکہ گواہی دروغ صفت بندگان است
کہ از ایشان مسلوب باشد وکتمان الشهادة
وآنچہ گفتہ شدہ در ذم منع وپنہان داشتن
گواہی لقوله ولا تکتموا الشهادة وپنہان
ندارید گواہی حق را ومن یکتمها فانه
آثم قلبه وکسی کہ پنہان دارد آن را
پس بتحقیق وی گنہگار است دل او والله
بما تعملون علیم وخدا بآنچہ میکنید
شما از شہادت وجز آن دانا وآگاہ است
جزا خواہد داد بطبق آن تلووا الکم در آیت
وان تلووا او تعرضوا است تفسیر کردہ
آنرا مؤلف بتفسیر ابن عباس السنتکم
بالشهادة یعنی اگر بپیچید شما
زبانہای خود را بشہادت وواضح
نگوئید آن را وادا نکنید بر وجہ آن
یا اعراض کنید از ان وترک دہید

خلافت بقول اما بعد ايها الناس انه نزل تحريم الخمر وهي من خمسة ميگفت اى مردم تحقيق نازل شد
آيت تحريم خمر وآن خمر از پنج چيز است من العنب والتمر والعسل والحنطة والشعير از انگور واز خرما واز
شهد وگندم وجو والخمر ما خامر العقل وخمر نام چيزيست كه بپوشد عقل را وبيهوشى آورد وظاهر آنست كه
اين قول عمر است رضي الله عنه **باب** ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا الى قوله
والله يحب المحسنين نيست بر كسانيكه ايمان آورده اند وعملهاى نيك كرده گناهى در چيزے كه خوردند

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا ثابت عن انس رضي الله عنه ان الخمر التى اهريقت
الفضيخ مرويست از انس بن مالك تحقيق شرابى كه ريختند آن را بعد از تحريم شراب بسر بود وزادني محمد عن ابي النعمان
مؤلف رح ميگويد وزياده روايت كرده مرا محمد از ابي النعمان قال كنت ساقى القوم فى منزل ابي طلحة گفت انس
بودم من ساقى مردم در منزل ابي طلحه كه پدر سببى انس است فنزل تحريم الخمر پس نازل شد آيت تحريم خمر فامر مناديا
فنادى پس فرمود آن حضرت منادى را پس ندا كرد فقال ابو طلحة اخرج فانظر ما هذا الصوت پس گفت
ابو طلحه بيرون رو پس ببين چيست حال اين آواز قال فخرجت فقلت هذا مناد ينادى گفت انس پس بيرون
رفتم ودانستم كه چه ميگويد پس گفتم ابو طلحه را اين منادے آن حضرت است كه ندا ميكند الا ان
الخمر قد حرمت آگاه باشيد كه تحقيق خمر حرام كرده شد فقال لى اذهب فاهرقها پس گفت مرا ابو طلحه برو پس بريز خمر را
كه در ظرف است قال فجرت فى سكك المدينة گفت انس پس روان شد خمر در كوچهاى مدينه از پس كه ريختند
آن را قال وكانت خمرهم يومئذ الفضيخ گفت انس وبود خمر ايشان درين روز فضيخ فقال بعض القوم قتل
قوم وهى فى بطونهم پس گفتند بعضے مردم وآن يهود بودند چنانكه سبق ذكر يافت كشته شدند مردم وحال آنكه
شراب در شكمهاى ايشان بود قال فانزل الله ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا ترجمه
معلوم شده است بدانكه شيخنا الاجل در شرح مشكوة در تحقيق اين مسئله آورده قال فى القاموس خمر چيزيست
كه مستى آرد از عصير انگور يا عام است وعموم صحيح تر است از ان جهت كه حرام كرده شد ومدينه در ان وقت عصير
عنب نداشته ونبود شراب ايشان مگر از بسر وتمر از انجهت كه مى پوشد عقل را وخبط ميكند مدرکه را وعقل را
وخلل مى آرد در گفتار ورفتار انتهى وباين حديث كه از عمر رضي الله عنه وغير او روايت كرده تصريح است بانكه
خمر نام هر چه مسكر است ازين شرابهاى پنج وشش بلكه گفته اند سواى اينها هر چه مستى آرد خمر است چنانكه در آخر
حديث عمر واقع شده والخمر ما خامر العقل بعد از شمردن پنج اشارت بتعميم كرده برين اند ائمه وجز ايشان از جماهير
سلف وخلف گفته اند كل مسكر خمر وكل مسكر حرام وانچه بسيار آن مستى آرد اندك آن حرام است وباين ناطق
است احاديث بسيار در صحاح وسنن وگفته اند درين معنے امام احمد كتابى كلان تصنيف كرده ووافى بمقصود
ولعمرى هذا با وجود موافقت باحاديث صحيحه اصلح وانسب است بزجر مردم وباز داشتن اينها از مفاسد و
ارتكاب اين ناپاک كه ام الخبائث است واين حكم قياس در لغت نيست كه اطلاق اسم خمر بر غير عصير انگور بعلاقه
مستے وپوشيدن عقل را كرده باشند چنانكه ظاهر شد از قاموس احاديث صحيحه كه بيك شان اطلاق اسم
خمر بر امور كثيره امام اجل اعظم ابو حنيفه رضي الله عنه مخصوص داشته است اسم خمر را بآب انگور وقتيكه سخت بجوشد

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الشهادات

وعقوق الوالدين ونافرمانى نمودن مادر وپدر ورنجانيدن
ايشان بناحق وقتل النفس وكشتن نفس بگناه وشهادة
الزور وگواهى دروغ ونيست در حديث
چيزے كه دلالت كند بر حصر كباير درين چهار
كه وارد شده در احاديث بيان آن مختلف
بكم وزياد با آنكه جمع كرده اند آن را بعضے
علما از جمله اخبار تا هفده وگفت مردے
مر ابن عباس را كه كباير هفت اند گفت تا هفت
صد نزديكتر تابعه متابعت كرده وهب را
غندر وابو عامر وبهز بفتح موحده وسكون ها
وزاء معجمه در آخر وعبد الصمد در روايت بحديث
عن شعبة از شعبه **حدثنا** مسدد قال حدثنا
بشر بن المفضل قال حدثنا الجريرى بضم جيم
وفتح راء اولے وكسر ثانيه وسكون ياء اولے
وتشديد ثانيه سعيد بن سعيد عن عبد الرحمن
بن ابى بكرة عن ابيه قال قال النبى صلى
الله عليه وسلم الا انبئكم باكبر الكبائر
فرمود آنحضرت آيا آگاه نكنم شما را به بزرگترين
گناهان بزرگ ثلثا فرمود اين كلمه را سه بار
تا مستمعان گوش كنند وبتمام اقبال نمايند قالوا
بلے گفتند حاضران آرى ارشاد كن
يا رسول الله قال فرمود الاشراك
بالله وعقوق الوالدين وجلس وكان متكئا
ونشست آنحضرت وبود تكيه كرده يعنى از تكيه جدا شده
بنشست براى اهتمام بيان اكبر كباير ديگر كه مردم
آن را سهل دانند ودواعى آن بيشتر اند فقال
پس فرمود الا وقول الزور آگاه باش وديگر
اكبر كباير گفتن دروغ است مراد شهادت
دروغ است چنانچه روايت ديگر است وبهتر
آنست روايت ابى داؤد وابن ماجه از حديث
خريم بن فاتك كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه

وکف انداز د و دعوی کرده که بهمین معنی معروف است نزد اهل لغت و به تحقیق ایشان اطلاق میکنند اسم خمر را بر غیر آن و گفته همین حرام است اندک و بسیار آن خواه مستی آرد یا نی و غیر این از مسکرات حرام است بسبب اسکار این نجس عین نیست و اندک آن حرام نه و کسیکه حلال داند آن را کافر نیست از انکه حرمت آن اجتهادیست ظنی نه قطعی خفیفه است در روایتی و غلیظه است در روایت دیگر و واجب است حد اگر مستی آرد بخلاف آب انگور که نجاست آن غلیظه است باتفاق جمیع روایات مستحل آن کافر است و بیک قطره حد واجب است و ازین قول امام بطالان فسقه این شراب که شائع است در دیارها از قند که مسکرتر است از شراب انگوری آن را مباح گرفته می خورند چندانکه بیهوش میگردند و مفتیان مداهن دنیا پرست تقریر مذهب امام میکنند و اغماض می نمایند از حکم دیگر ائمه چنانکه ائمه ثلاثه و صاحبان امام اعظم و آن را قول صحابه و جمهور سلف و خلف که بیک رنگ همه مسکرات حرام گفته اند و نیز خیال میکنند قول امام را که گفته ارتکاب غیر شراب انگور که بحد سکر نرسد وقتی مباح است که بقصد تقوی بر عبادت باشد و گرنه بقصد لهو و لعب و نشاط طبیعت باتفاق حرام است هذا از انچه توان گفت از جانب امام آنکه اهل لغت در آن زمان خمر را مخصوص باب انگور داشته و آنکه صاحب قاموس گفته بعد از ان استعمال یافت عرفا او مجازا و بسا است که صاحب قاموس بعضے معانی مجازای کرده اند قائل اند که این معنے مجاز است در عداد حقائق آورده و این احادیث نزد امام بصحت نه پیوسته و بر تقدیر صحت در دلالت آن بر عموم گوید که خمر شمردن این اشربه بنا بر قیاس و علت سکر باشد بے آنکه این همه معانی حقیقت خمر بود پس فرق خواهد بود درین معانی ظنا و قطعا والله اعلم اگر گوئی اهل مذهب چنانکه در کتب اصول بیان کرده اند که مجتهد را عمل بموجب قیاس واجب است از جهت اجماعی که درین معنے منعقد شده و وجوب عمل مقتضے است بآنکه علم او باین حکم قطعی باشد پس لازم آمد که علم بحرمت اشربه سوای عصیر عنب اگرچه بقیاس معلوم شده قطعی باشد نه ظنی پس باید که فرقے نباشد درین دو حرمت بحیثیت قطعیت حکم

باب لا تسألوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم مپرسید از چیزها که حکم آن معلوم نیست اگر ظاهر کرده شود برای شما بدمی آید مر شما را

حدثنا منذر بن الوليد بن عبد الرحمن الجارودي قال حدثنا ابي قال حدثنا شعبة عن موسى بن انس عن ابيه انس رض قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة ما سمعت مثلها قط گفت انس بن مالک خطبه خواند رسول خدا خطبه که شنیده بودم مانند آن هرگز قال لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا فرمود اگر بدانید شما چیزے را که من میدانم از احوال آخرت و صفات لاابالیت حق و عقوبتهائی که بر بندها مقدر است هر آئنه خنده میکنید اندکے و گریه کنید بسیار قال فغطى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وجوههم گفت انس پس پوشیدند یاران رسول خدا بسماع این قول روهای خود را لهم حنين در حالی که ایشان را گریه ایست که می جوشد از سینه حنین بجای مهمله است و در روایت خنین بجای معجمه است بمعنی گریه از راه بینی آواز دارد کذا قال السیوطی و الکرمانی فقال رجل من ابي فقال فلان پس گفت مردی کیست پدر من پس فرمود فلان است یعنی حذافه و این مرد عبد الله بن حذافه سهمی بود گویا او را بعضے مردم بنام غیر پدر می خواندند فنزلت هذه الآية

درین طریق تصریح است بتحدیث عبد الرحمن بن ابی بکره و نیست حدیثی در کتمان شهادت مذکوره در باب و اشارت بحکم آن در ترجمه بنا بر قیاس بر شهادت زور است که در هر دو جا ابطال حق است

باب شهادة الاعمى حکم شهادت نابینا و امره و حال او در نفس وے و نکاحه و انکاحه و نکاح وی برای خود و نکاح کرده دادن وی زنی را بدیگرے و مبايعته و خرید و فروخت کردن وے و قبوله في التاذين وغيره و پذیرفتن و معتبر بودن وی در اذان گفتن و غیر آن چون اقامت و امامت نماز زیرا چه وی اقدام نمیکند بران مگر بعد تفحص بوقت و معتقد خود درین اعمال بگفته مردم معتمد یا مراد پذیرفتن اعمی است قول دیگران را در تاذین وما تعرف بالاصوات و مقبول بودن اعمی در انچه شناخته میشود باوازها و موقوف بر معاینه نباشد یا پذیرفتن وے قول دیگران را در چنین امور مقصود بیان جواز شهادت اعمی است و استدلال بران بجواز تصرفات رد و قبول او در امور دینی و غیر آن و ذکر احوال صحابه و تابعین موافق آن و اجاز شهادته و جایز داشته شهادت او را القاسم ابن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه والحسن بصری و ابن سیرین والزهری و عطاء ابن ابی رباح وقال الشعبي يجوز شهادته اذا كان عاقلا و گفت شعبی جائز است شهادت او اگر باشد دانا و فطن که بقراین میتواند دریافت امور دقیقه را نیست مراد از عاقل معنی متبادر که مقابل مجنون باشد چه اعتبار آن امرے ضرورے است در شهادت تا آنکه جائز نیست شهادة مجنون اگرچه بینا بود وقال الحكم رب شئ يجوز فيه و گفت حکم بن عتبه بسا چیزے است که جائز باشد یا تجویز کرده شده شهادت اعمی در ان یجوز بلفظ معلوم از جواز و بلفظ مجهول از تجویز هر دو نسخه است وقال الزهري أرأيت ابن عباس لو شهد على شهادة اكنت ترده و گفت زهری آیا دیدی ابن عباس را که گواهی دهد هیچ گواهی یا مستی

لا تسألوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم رواه النضر وروح بن عبادة عن شعبة روايت كرده است
اين حديث را نضر وروح بن عباده از شعبه چنانكه روايت كرده منذر از پدر خود از شعبه در بعضے تفاسير
گفته در سبب نزول اين آيت شش قول است يكى ازين جمله آنكه مردم هجوم كردند در سوالها پس آنحضرت
استاد بخطبه در حالى كه خشمناك است پس فرمود بپرسيد مرا بخدا سوگند نپرسيد مرا از اشياء مادامى
كه هستم درينجا مگر آنكه بيان ميكنم شما را پرسيده شما پس مردے گفت كيست پدر من فرمود فلان است
و ديگرے گفت من در قيامت در كجا خواهم بود فرمود در دوزخ پس عمر رضے الله عنه برخاست
و تجديد ايمان كرد و گفت رضينا بالله ربا و بمحمد نبيا و بالاسلام دينا و بالقرآن اماما و گفت باايمان نو
عهد ايم بجاهليت گويا استغفار ازان نمود و خواست غضب آن حضرت بكسر شود **حدثنا**
الفضل بن سهل قال حدثنا ابو النضر قال حدثنا ابو خيثمة قال حدثنا ابو الجويرية عن ابن عباس
قال كان قوم يسألون رسول الله صلى الله عليه وسلم استهزاء گفت ابن عباس بودند
مردمے پرسيدند چيزها رسول خدا را از روے استهزا يعنے آنكه جدى درين سوال داشته باشند
و نفعے دينى باشد فيقول الرجل من ابى پس ميگفت مردى كيست پدر من ويقول الرجل تضل ناقته
اين ناقتے وميگفت مردى كه گم مى بود ناقه او كجاست ناقه من فانزل الله فيهم هذه الاية پس فرستاد
خدا در باب ايشان اين آيت را يا ايها الذين امنوا لا تسألوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم حتى
فرغ من الاية كلها تا آنكه فارغ شد آن حضرت از خواندن اين آيت تمام آن بعضے گفته نازل شد اين آيت
در سوال عكاشه كه در بيان حج گفت آيا هر سال فرض است **باب** ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة
ولا وصيلة ولا حام نگردانيده است الله تعالى يعنے مشروع نكرده است اين اقسام شتران را كه كافران
دارند و تفسير هريك ازان در حديث مذكور است واذ قال الله يقول قال الله واذ ههنا صلة و اشارت كرده
است مولف رح كه اذ قال درين آيت واقع شده واذ قال الله يا عيسى ابن مريم انت قلت للناس اتخذونى
اذ زائد است وقال بمعنے يقول است كرمانے در توجيه اين كلام گفته كه كلمه اذ براى ماضى است و مراد اينجا
مستقبل است از آنكه حق سبحانه اين را در روز قيامت خواهد گفت پوشيده نماند قوله يقول الله درين معنے كه
گفته اند قال دران دخلے ندارد اگر نباشد بهتر است كه در قرآن مجيد بسيار است كه از امورى كه در قيامت
واقع خواهد شد بلفظ ماضے تعبير كرده اند چنانكه در نفخ فى الصور و جز آن سدى گفته كه اين خطاب بعيسى بن
مريم در جواب او در دنيا بوده است ابن جرير گفت صواب همين قول است واين در زمانے بود كه برداشتند عيسى
را عليه السلام بآسمان دنيا المائدة اصلها مفعول له يعنے لفظ مائده كه در قول خداست ان ينزل علينا مائدة
بلفظ اسم فاعل است بمعنے اسم مفعول و لفظ اصلها خوب واقع شده كعيشة راضية وتطليقة بائنة
يعنے چنانچه درين دو كلام اسم فاعل بمعنے مفعول است از آنكه عيش مرضى است نه راضى بعضے معنے چنين گفته اند
كه عيشة راضية صاحبها و در تمثيل ثانى بے تكلف و تقدير بائنة صفت طلاق است يعنے طلاق قاطع است حكم
نكاح را از آنكه رجوع درو بى عقد جديد بى رضاى زن نميباشد والمعنے ميد بها صاحبها من خير

فجر پس قبول ميكرد در طلوع و غروب
قول فجر را بے آنكه ببيند شخص او وقال سليمان
بن يسار استأذنت على عائشة فعرفت
صوتى وگفت سليمان بن يسار مكاتب
ميمونه اذن در آمدن خواستم بر عائشه پس
شناخت عائشه آواز مرا فقالت سليمان
ادخل فانك مملوك ما بقى عليك شئ
پس گفت عائشه اى سليمان درآى زيرچه
تو مملوك هستى مادام كه باقى است بر تو چيز
از مال كتابت شايد كه مذهب عائشه عدم
حجاب بود از عبد اگرچه مملوك ديگرے باشد
واين اذن عائشه بنابر اعتماد بر آواز سليمان
است بى آنكه ديد شخص او را واجاز سمرة بن
جندب شهادة امرأة متنقبة
واجازت داد سمره صحابى شهادت زنى را
كه نقاب بر روداد و اعتماد ميكند در اخبار
بر آواز منتقبه بتقديم فوقيه بر نون هر دو مفتوح
و تشديد قاف روايت ابى ذر است و در
غير او است بتقديم نون ساكنه بر فوقيه و تخفيف
قاف است **حدثنا** محمد بن عبيد بن ميمون
بضم عين قال اخبرنا عيسى بن يونس عن
هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت سمع
النبى صلى الله عليه وسلم رجلا يقرأ فى المسجد
گفت عائشه شنيد آنحضرت مردے را كه
قرآن ميخواند در مسجد فقال رحمه الله لقد اذكرنى
كذا وكذا آية اسقطتهن من سورة كذا وكذا
پس فرمود رحمت كند آن مرد را خداے تعالى
هر آئينه بتحقيق ياد داد مرا چنين و چنين آيتى
كه انداخته و فراموش كرده بودم آن را
از سورة چنان و چنان فزاد عباد بن عبد الله

یعنی داده شده است بآن صاحب بلده رانیکولی یقال مادتی یمیدتی یعنی ازبلع بیع است بصیغه اسم مفعول عمیده است چنانکه مبیع وزنا وتعلیلاً وقال ابن عباس متوفیك بمعنی مُمِیتك یعنی میرانندهٔ تو اشارت است بقول خدا یا عیسی انی متوفیك ورافعك الیّ واین آیت در سورهٔ آل عمران است مناسب آن بود که اینجا میگفت لیکن آنجا گویا فراموش شده بعلاقهٔ آیت فلما توفیتنی کنت انت الرقیب وهر دو قصهٔ عیسی آ یاد آمده ذکر کرده است ودرین کتاب بسیار است که بعلاقه لفظی آیتی را که در جای دیگر است ذکر کرده تفسیر آن را **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح بن کیسان عن ابن شهاب عن سعید ابن المسیب قال البحیرة التی یمنع درها للطواغیت گفت سعید بن مسیب بحیره آن ناقه است که منع کرده میشود شیر آن بجهت بتان مشتق است از بحر بمعنی شق یا بمعنی اتساع فلا یحلبها احد من الناس پس نمی دوشد آن را هیچکس از مردم در معنی بحیره اقوال متعدده آمده بعضی گفته اند رسم بود در کفار وقتی که هفت بچه میزاد گوشهای آن را پاره میکردند اگر زنده می بود آن را رها میکردند وچون می مرد آن رامی خوردند قیل بحیره بنت سائبه است معنی سائبه مذکور خواهد شد قول ابو عبیده آنست که بحیره از شاة میباشد وقتیکه پنج شکم میزاد گوشهای آن را پاره میکردند وسر میدادند وکسی آن را نمی گرفت وقیل بمعنی ناقهٔ جنین است ابو عبیده گوید اینها حرام میکردند پشم آن وگوشت آن وشیر آن وسواری بران برزنان وحلال میکردند برای مردان وبچه که می آورد همچنین بود وچون می مرد زن ومرد گوشت بچه رامی خوردند والسائبة التی کانوا یسیبونها لآلهتهم لا یحمل علیها شئ وسائبه آنست که میگذاشتند آن را از برای نذر بتان هرجا می خواست میرفت وچیزی بار کرده نمی شد بران چیزی ابو عبیده گوید سائبه از همه انعام میباشد که نذر بتان میکردند ومیگذاشتند آنرا بعضی گویند مخصوص بشتر است محمد بن اسحق گوید سائبه ناقه را گویند چون ده شکم بچه می آورد وهمه ماده میبود ونری درین میانه نمی بود آن را به نذر بتان سر میدادند پشم آن را نمیگرفتند وسوار بروی نمی شدند ونمی دوشیدند شیر آن را مگر برای مهمان قال وقال ابو هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سعید بن مسیب گفت ابوهریره فرمود رسول خدا رأیت عمرو بن عامر الخزاعی یجر قصبه فی النار دیدم عمرو بن عامر خزاعی را که میکشید رودهای خود را در آتش دوزخ قصبه بضم قاف وسکون صاد جمع آن اقصاب است بمعنی امعا کان اول من سیب السوائب بود عمرو بن عامر نخستین کسیکه این کار کرده وگذاشته است سائبها را سائبها گذاشته رأیت فیها عمرو بن لحی وهو الذی سیب السوائب گفته اند شاید عامر نام اوست ولحی لقب یا برعکس است والوصیلة الناقة البکر تبکر فی اول نتاج الابل بالانثی وصیله ناقه ایست یعنی ناز اده که میکند در نخستین زادن بماده شتر ثم تثنی بعدُ بانثی بستر دویم بار میکند بعد از ان ماده بماده دیگر این هم تفسیر ابن مسیب است ابن اسحاق گفته که نام شاتی است که دو بچه ماده در پنج شکم می زاید وکانوا یسیبونها لطواغیتهم ان وصلت احدٰهما بالاخری لیس بینهما ذکر وبودند آنها که میگذاشتند برای طواغیتهای خود اگر پیوسته بودی یکی از ان هر دو بدیگری بجای

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشهادات

فرمود خدا ونداز رحمت کن عباد را اعتماد کرد آنحضرت بر آواز بی آنکه دیدم شخص را **حدثنا** مالك بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة قال اخبرنا ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان بلالا یؤذن بلیل فرمود آنحضرت بتحقیق بلال اذان میگوید بشب یعنی پیش از طلوع صبح فکلوا واشربوا حتی یؤذن ابن ام مکتوم پس بخورید وبنوشید تا آنکه اذان گوید ابن ام مکتوم او قال یا آنکه فرمود حتی تسمعوا اذان ابن ام مکتوم تا آنکه بشنوید اذان عبد الله ابن ام مکتوم را شک کرد راوی است وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی وبود ابن ام مکتوم مرد نابینا لا یؤذن حتی یقول له الناس اصبحت بجای که اذان نمیگفت تا آنکه میگفتند اورا مردم صبح کردی **حدثنا** زیاد بن یحیی بن زیاد ابو الخطاب بصری سنه یکصد وهشتاد وچهار قال حدثنا حاتم بن وردان بفتح دال ابو صالح بصری قال حدثنا ایوب عن عبد الله بن ابی ملیکة عن المسور بن مخرمة قال قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم اقبیة گفت مسور آمد بر آنحضرت قباها فقال لی ابی مخرمة انطلق بنا الیه عسی ان یعطینا منها شیئا پس گفت مرا پدرم مخرمه ببر ما را بسوی آنحضرت نزدیک است که بدهد ما را ازان قباها قبای فقام ابی علی الباب فتکلم پس استاد پدرم بر در آنحضرت پس کلام کرد فعرف النبی صلی الله علیه وسلم صوته پس شناخت آن سرور آواز مخرمه را

که نیست میان هر دو ماده نری قوله ان وصلت کرمانی گفته که آن بفتح همزه و کسر آن هست عینی گفته که اظهر
بفتح است بمعنی مخففه از مثقله است و لام و ضمیر شان محذوف است و وجه اظهریت ظاهر نیست والحام
فحل الابل یضرب الضراب المعدود و حام اسم فاعل است از حمی یحمی حمایة بمعنی شتر نر که می جهد بر
ماده جستنهای چند فاذا قضی ضرابه ودعوه للطواغیت پس وقتیکه تمام کرد جستنها میگذارند آنرا
برای نذر بتان و مراد از ضراب معدود آنست که میزاید از صلب آن بطنا بعد بطن تا ده بطن پس
درین وقت او را میگذارند بعضی گویند حامی آنست که بزاید هفت ماده شتر را بهم بی آنکه نری درین
باشد معانی دیگر گفته اند واعفوه من الحمل فلم یحمل علیه شیء و باز میداشتند آن را از بار کردن پس
بار نمیکردند بر وی چیزی وسموه الحامی و نام می نهند آن را حامی اگر گوئی نام او محمی باید گفت گوئی بمعنی آنست
که حامی ذات خود است از بار کردن و سوار شدن وقال لی ابوالیمان اخبرنا شعیب عن الزهری سمعت سعید
قال یخبره بهذا مؤلف می گوید گفت مرا ابوالیمان که خبر داده مرا شعیب از زهری شنیدم سعید را گفت خبر داد
سعید زهری را باین حدیث قال وقال ابوهریرة گفت سعید و گفته است ابوهریره سمعت النبی صلی الله
علیه وسلم نحوه شنیدم پیغمبر خدا را مانند این حدیث ورواه ابن الهاد عن ابن شهاب عن سعید عن
ابی هریرة سمعت النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده است این حدیث را ابن هاد از ابن شهاب زهری
از سعید بن مسیب از ابی هریره که شنیدم پیغمبر خدا را این حدیث که تفسیر این اقسام شتران را کرده **حدثنا**
محمد بن ابی یعقوب ابو عبدالله الکرمانی قال حدثنا حسان بن ابراهیم قال حدثنا یونس عن الزهری عن
عروة ان عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه فرمود رسول خدا
رأیت جهنم یحطم بعضها بعضا دیدم دوزخ را که می خورد بعضی از آتش او بعضی دیگر را ورأیت عمروا
یجر قصبه و دیدم من عمرو را که می کشید رودهای خود را وهو اول من سیب السوائب و او نخستین کسی
است که گذاشته است سوائب را و این رسم کفر و بدعت نهاده **باب** وکنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم و بودم برین مردم امت شاهد و آگاه مادامی که بودم در میان اینها فلما توفیتنی کنت
انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید پس هرگاه میراندی مرا بودی تو نگهبان بر ایشان و تو بر
همه چیز شاهدی و آیاتی که بالاتر ازین است اذ قال الله یا عیسی بن مریم أأنت قلت للناس اتخذونی وامی
الهین تا آخر سوره خطاب کرده است با آن خداوند خود را عیسی بن مریم روز قیامت بحضور جمعی که گرفته بودند
او را و مادر او را دو خدا غیر خدای عز و جل از جهت سرزنش نصارا و تفضیح اینها بر رؤس امم و اشهاد
اینچنین گفته است قتاده و غیر او **حدثنا** ابوالولید قال حدثنا شعبة قال اخبرنا المغیرة بن النعمان
قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال یا ایها الناس انکم محشورون الی الله حفاة عراة غرلا گفت ابن عباس خطبه خواند رسول خدا پس
گفت در خطبه ای مردم بتحقیق شما برانگیخته شدگانید بسوی خدا برهنه پا برهنه تن و ختنه ناکرده غرل بالضم معجمه و
سکون را جمع اغرل است بمعنی آنکه ختنه کرده نشده است و باقی است پوستی که آن را می برند ثم قال

در احادیث باب دلالت است بر جواز مطلق از برای
نکاح اعمی متعلق بنفس اوست زیرا چه آن
در زوجه و امه اوست غیر او را دخلی نیست
در آن و اما قصه عباد و مخرمه پس در چیزی است
که متعلق بایشان است نه بغیر ایشان و اما
تا اذین پس اعتماد در آن بر قول جماعه است
که خبر میکردند او را بوقت و اما قول زهری
در حق ابن عباس پس آن تحویل است که
قایم نشود بآن حجت زیرا چه ابن عباس افقه
است از آنکه شهادت دهد در آنچه جائز نیست شهادت
او چه وی اگر شهادت برای پدر یا پسر یا مملوک خود
دهد قبول کرده نشود شهادت او و بتحقیق
محفوظ داشت او را خدا از اینکه شهادت
دهد بآن و نزد بسیاری از علما که ابو یوسف
و شافعی از ایشانند تفصیل است که اگر
بصیر بود وقت تحمل شهادت جایز باشد شهادت
او هنگام نابینایی والا فلا بجهت حصول علم
بمعاینه و ادا مختص است بقول که بزبان باشد
و زبان او چون درست است که بآن میتوان
بیان کرد و تعریف نمود مشهود له و علیه را
و بقول زفر که آن روایتیست از ابی حنیفه
و قولی است مر ائمه ثلثه را نیز مقبول است
در آنچه جاری است در آن تسامع زیرا چه حاجت
در آن بسماع است و خود خللی نیست در
سماع و نزد ابو حنیفه و محمد جائز نیست
شهادت آن بهیچ حال مگر در آنچه طریق علم
آن شهرت باشد زیرا چه ادا محتاج است
بتمییز باشارت میان مشهود له و علیه و اعمی
تمییز نمیتواند کرد مگر باواز و یقین حاصل نمیشود
او را باواز چه بسا که آواز یکی مشابه آواز
دیگری می باشد و جواب مجوزان چنانچه عسقلانی
نقل کرده آنست که محل قبول نزد ایشان
وقتیست که متحقق شود آواز و یقین گردد

كما بدأنا اول خلق نعيده پس ترفرمود چنانچه بیدا کردیم در ابتدای خلقت باز می آوریم او را وعداً علینا
انا کنا فاعلین الی آخر الآیة از جهت وعده که بر ما بود لازم که بتحقیق ما هستیم کننده این کار ثم قال الا وان
اول الخلائق یکسی یوم القیمة ابراهیم پسر گفت آگاه باشید بتحقیق نخستین مردم که پوشانده میشود در روز
قیامت ابراهیم است علیه السلام بجزای آنکه نمرود لعین او را برهنه کرده در آتش انداخته بود الا وانه
یجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال آگاه باشید و بتحقیق شان این است که آورده میشوند چندی
مردم از امت من پس گرفته میشود بایشان جانب آتش دوزخ کنایت است از آنکه بدوزخ می برند آنها را
فاقول یا رب اصیحابی پس میگویم ای پروردگار یاران من اند و لفظ اصیحابی که بصیغهٔ تصغیر است اشارت است
بتقلیل عدد آنها چنانکه جمعی با مسیلمهٔ کذاب از دین برگشتند و از جفات عرب بودند که ایمان در دل آنها
جای نگرفته بود فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک پس گفته میشود بتحقیق تو نمیدانی چه پیدا کرده بودند
پس از تو فاقول کما قال العبد الصالح پس میگویم چنانکه گفته بندهٔ صالح که عیسی بن مریم است وکنت علیهم
شهیداً ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم فیقال ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین
علی اعقابهم منذ فارقتهم پس گفته میشود بتحقیق آنها دایم برگشته بودند بر پس پاهای خود از مدتی که مفارقت
کردی اینها را خطابی وغیر او از شراح گفته اند مراد نه اعیان اصحاب باشند که مدام ملازم آن حضرت بودند
و ببرکت صحبت شریف محفوظ و معصوم از تبدیل صفات و تغیر کمالات گشته و آنچه واقع شده بعد از آن حضرت
از بعضی جافیان عرب از تقصیر در بعضی حقوق اسلام قدحی در بزرگان مقتدا نمی تواند شد انتهی کلام
پوشیده نماند که این توهم در حق جمعی که آنحضرت در باب آنها از روی وحی متلو و غیر متلو بحسن عاقبت
و بودن آنها بهشتی چنانکه عشرهٔ مبشره و غیر ایشان از کبار صحابه و اهل بیت خبر داده و خدا در قرآن مجید مثل
رضی الله عن المؤمنین و جز آن فرموده که همه مرضی خدا اند و باحادیث صحیحه مشهوره به ثبوت پیوسته و دایم
در خلا و ملا با آنها انیس و همدم بوده و صحبت داشته و تا زمان حیات مبشر د بر وجهی که راضی و مرضی بودند مفسدهٔ
عظیم در دین و ایمان پیدا می کند چه باین توهم فاسد وثوقی در اخبار آن صادق مصدوق نمی ماند و برا که
هر چه آن حضرت خبر داده از منزلت عند الله و قبول درگاه بران اعتماد نتوان کرد و بعد آنحضرت مدار اسلام
و تقویت دین و تکمیل آن برین جماعت بود توهم ارتداد اینها هدم دین محمدی صلی الله علیه وسلم میکند بالکل
بنصوص قطعیه اکمل ادیان و اشرف ملل است اعاذنا الله من هذه الوسوسة الفاجرة

باب قوله ان تعذبهم

فانهم عبادک اگر عذاب کنی اینها را پس بتحقیق اینها بنده های تو اند وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم
و اگر ببخشی مر اینها را پس بتحقیق هستی غالب و دانا این آیت هم مقولهٔ عیسی است علیه السلام حدثنا
محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان قال اخبرنا المغیرة بن النعمان قال حدثنی سعید بن جبیر عن ابن عباس
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم محشورون فرمود بتحقیق شما یان حشر کرده میشوید وان ناسا
یوخذ بهم ذات الشمال و بتحقیق بعضی مردم گرفته میشود باینها جانب دوزخ فاقول کما قال العبد الصالح
پس میگویم چنانچه گفته است بندهٔ نیک کردار یعنی عیسی علیه السلام وکنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم

ونسب در تعریف غائب است و تعریف حاضر
باشارت حسی باید

باب شهادة النساء

جواز شهادت زنان و قوله تعالی موجب قول
وی تعالی فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان
پس اگر نباشند شاهدان دو مرد پس یک مرد
و دو زن باشند پس دو زن قائم مقام یک
مرد است در نصاب شهادت ولیکن نزد جمهور
جواز شهادت زنان با مردان مخصوص بدیون
اموال است و در حدود و قصاص جائز نیست و در ثبوت هیچیان
در نکاح و طلاق و نسب و عتاق نزد اکثر علماء کوفه
جائز بود در ما سوای حدود و قصاص و
اتفاق است بر قبول شهادت زنان تنها
در آنچه مطلع نیستند بران مردان چون عیب
و ولادت و استهلال و عیوب زنان و در
رضاع اختلاف است چنانچه عنقریب مذکور
شود و در قبول شهادت یک زن در چنین
امور جمعی بر جواز اند بجهت ضرورت و آن قول
حنفیه است و جمعی بر منع اند پس بعضی
چهار زن شرط کنند که بمنزله دو مرد باشند
و آن قول شافعی است و بعضی گویند دو زن
کفایت کنند و آن قول مالک است حدثنا
ابن ابی مریم سعید قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی
کثیر قال اخبرنی زید بن اسلم عن عیاض بن
عبد الله عن ابی سعید الخدری عن النبی
صلی الله علیه وسلم الیس شهادة
المرأة نصف شهادة الرجل ... زنان
آیا نیست شهادت زن مانند نیم شهادت مرد
دو زن بمثابه یک مرد باشند قلن بلی
گفتند زنان آری چنین است قال فذلک

سورة الانعام

الى قوله العزيز الحكيم وآیت که در ترجمهٔ باب است مذکور است در اثنای این آیات ذکر کرده ابن منذر باسناد خود از ابن عباس که این سوره نازل شده است بمکهٔ مشرفه در شب در حالی که هفتاد هزار فرشته تسبیح خوان با آن بوده و مرویست از ابن عباس و مجاهد و عطا که نازل شده بمکه مکرمه مگر سه آیت که نازل شده بمدینهٔ مطهره و آن قوله تعالی قل تعالوا الی قوله تتقون و در روایت دیگر آمده مکی است مگر این دو آیت ما انزل الله علی بشر الآیتین قتاده گفته آن دو آیت این است و ما قدروا الله حق قدره و دیگر هو الذی انشأ جنات معروشات و غیر معروشات در کتاب فضائل ابو القاسم محمد بن عبد الواحد النافعی گفت گفت علی بن ابیطالب رضی الله عنه سورهٔ انعام را در ملکوت و بروایتی در توریت مرضیه خوانده شنیده ام این را از سید خود رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مرویست از کتاب فائق فی اللفظ الرائق که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه خواند سورهٔ انعام را بتمام و قطع نکند بکلام بخشیده شود او را هرچه کرده باشد از گناه از انکه نازل شده جمله و با آن لشکر از ملائکه بود که پر کرده بودند هر دو افق آسمان را بسم الله الرحمن الرحيم

این بسمله در روایت ابی ذر است و بس قال ابن عباس فتنتهم معذرتهم گفت ابن عباس فتنتهم که در قول خدا واقع است ثم نقول للذين اشركوا اين شركاؤكم الذين كنتم تزعمون پس میگوییم مر کسانیکه شریک ساختند بخدا ایشان را کجاست شرکای شما آنانکه بودید شما که گمان میکردید شرکا، ثم لم تكن فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما كنا مشركين پس نمی باشد معذرت ایشان مگر اینکه گفتند خدا پروردگار ماست و نبوده ایم ما مشرک و مرویست از قتاده که فتنه اینجا بمعنی مقاله است ضحاک گوید بمعنی حجت است معروشات ما یعرش من الكرم و غير ذلك که درین آیت است انشأ جنات معروشات بمعنی باغی که سقف کرده میشود بر آن از درخت انگور و غیر آن و نیز از ابن عباس مرویست که معروشات باغهاکه مردم میسازند و غیر معروشات آنکه در صحرا و کوهها می باشد حمولة ما يحمل عليها یعنی حموله دابه که بار کرده میشود بر آن از شتر و اسپ و استر و جز آن که درین آیت است و من الانعام حمولة و فرشا فرش بمعنی غنم است وللبسنا لشبهنا یعنی در آیهٔ کریمه و للبسنا علیهم ما یلبسون لبسنا بمعنی شبهنا است اصل آن از لبس بفتح لام بمعنی التباس و اشتباه از باب ضرب یضرب و لبس یلبس از باب علم یعلم بمعنی لبس ثوب بضم لام است ينأون بمعنی یتباعدون است در آیهٔ کریمه و هم ینهون عنه و ینأون عنه و معنی آیت این است که کفار منع میکنند مردم را از اتباع حق و دوری میکنند از آن تبسل بمعنی تفضح تبسلوا افضحوا است یعنی رسوا کرده میشوند باسطوا ايديهم در قول خدا و لو ترى اذ الظالمون في غمرات الموت و الملائكة باسطوا ايديهم اخرجوا انفسكم یعنی تو و قتیکه ظالمان در شدت مرگ اند و فرشتها دراز کننده اند دستهای خود را و بدرشتی میگویند بر آرید ارواح خود را از بدنهای خود البسط الضرب تفسیر بسط بضرب وجهی ندارد قسطلانی گفته بسط مستلزم ضرب است چنانکه در آیت کریمه لئن بسطت الی یدک لتقتلني ما انا بباسط يدي اليك بآنکه بسط یعنی ضرب است مراد در آیت این است که دراز کرده اند دستهای خود را بضرب یعنی بشدت استكثرتم من الانس اشارت است بقوله تعالی یا معشر الجن قد استكثرتم من الانس یعنی افزودید شما از تابع ساختن آدمیان بخود و تفسیر کرده استكثرتم را بقول خود اضللتم كثيرا یعنی گمراه کردید بیشتر از مردم را مما ذرأ من الحرث

بیش از عقبه بیداز ان قاضی نظر و قال ابن سیرین شهادته جائزة الا انه لیستیاد ر گفت ابن سیرین شهادت عبد جائز است مگر شهادت وی برای خواجهٔ خود و اجازه الحسن و ابراهیم فی الشیء التافه و جایز داشته آن را حسن بصری و ابراهیم نخعی در چیزی حقیر و اندک وقال شريح كلكم بنو عبيد و اماء و گفت شریح همه شما پسران بندها و پسران کنیزانید که پدران و مادران همه بندگان و داهان خدا اند و در روایت ابن سکن کلکم عبید و اماء است حدثنا ابو عاصم ضحاک بن نبیل عن ابن جريج عن ابن مليكة عن عقبة بن الحارث ح وحدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا يحيى بن سعيد عن ابن جريج قال سمعت ابن ابي مليكة قال حدثني عقبة بن الحارث او سمعت منه گفت ابن ابی ملیکه حدثنی عقبة یا گفت سمعت من عقبة انه تزوج ام یحیی بنت ابی اهاب نکاح کرد عقبه ام یحیی دختر ابی اهاب را قال فجاءت امة سوداء فقالت قد ارضعتكما گفت عقبه پس آمد داهی سیاه پس گفت آن داه بتحقیق شیر داده ام شما هر دو زن و شوهر را فذكرت ذلك للنبي پس ذکر کردم این قول وی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاعرض عني پس رو گردانید آنحضرت از من فتنحیت پس یکسو شدم فذكرت ذلك له پس از آن باز ذکر کردم قول مذکور آنحضرت را قال کیف و قد زعمت ان قد ارضعتكما فرمود چگونه حکم کرده شود بقرار شما بر ازدواج و حال آنکه گفت آن داه که شیر داده ام هر دو شما را فنهاه عنها پس منع فرمود عقبه را از صحبت ام یحیی پس معتبر کرد شهادت امه و لیکن میتوان گفت که این احتیاط است در امر رضاع نه بر شبهه که واقع شده از قبول شهادت است

باب شهادة المرضعة

حکم شهادت شیر ده در امر رضاع مذهب جمهور آنست که کفایت نکند تنها زیرا چه آن شهادت بر فعل نفس خود است و روایت کرده ابو عبید از عمر و علی و ابن عباس و مغیره که ایشان اتباع کردند از تفرقه میان

که درین آیت وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا واقع است تفسیر کرده جعلوا لله من ثمراتهم وما لهم نصیبا گردانیده اند برای خدا از حاصل زراعت و باغها و مالهای خود حصه و للشیطان و للاوثان نصیبا و مر شیطان را و بتان را حصه همچنین روایت کرده ابن منذر بسند خود از ابن عباس و ابن ابی حاتم نیز از ابن عباس روایت کرده و زیاده کرده است که اگر می افتاد از ثمره که از برای خدا کرده بودند آن را نصیب شیطان میکردند و نمی چیدند و اگر افتادی از آنچه نصیبه شیطان بود آن را نصیب خدا میگردند و می اندوختند اکنة واحدها کنان یعنی اکنه جمع است و واحد آن کنان است بکسر کاف بمعنی پرده چنانکه اعنه و واحد آن عنان است و اسنه جمع سنان اشاره است بقوله تعالی ومنهم من یستمع الیک وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه یعنی بعضی از ایشان کسی است که گوش مینهد بسوی تو و گردانیده ایم بر دلهای آنها پردها که سخن حق در آن راه ندارد وجعلنا فی آذانهم وقرا و گردانیدیم در گوشهای ایشان گرانی از شنیدن کلام نافع این تفسیر همین در روایت ابی ذر است از مستملی اما اشتملت ارحام الانثیین اشارت است بقول خدا عز وجل قل آالذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت علیه ارحام الانثیین پس تفسیر کرده بقول خود یعنی هل یشتمل الا علی ذکر او انثی آیا مشتمل است ارحام مگر بر نر و ماده فلم تحرمون بعضا وتحلون بعضا پس چرا حرام میکنید بعضی را و حلال میکنید بعضی را مشرکان از دواب حرام میکردند بعضی بر مردان و زنان و بعضی بر زنان نه مردان پس خدا می فرماید که بگو خدا حرام کرده است ذکرین را و انثیین را حرمت از جهت ذکورت است یا از جهت انوثت اگر گویند از جهت ذکورت پس باید که همه ذکور حرام باشند اگر گویند از جهت انوثت لازم که همه انثی حرام باشند از آنکه رحم مشتمل نیست مگر بر ذکر و انثی مسفوحا مهراقا اشارت است بقوله تعالی قل لا اجد فی ما اوحی الی بگو نمی یابم در احکامی که وحی کرده شده است بسوی من محرما علی طاعم یطعمه حرام کرده شده بر خورنده که می خورد آن را الا ان یکون میتة او دما مسفوحا مگر آنکه باشد مرداری یا خون ریخته شده یعنی مسفوح در ینجا بمعنی ریخته شده است صدف اعرض یعنی درین آیت فمن اظلم ممن کذب بآیات الله وصدف عنها پس کیست ظالم و گناهگار تر از کسیکه دروغ گوید بآیتهای خدا و اعراض کند از آن صدف بمعنی اعراض است سدی گفته اعراض کند از اتباع آیات خدا و باز دارد مردم را از آن ابلسوا بمعنی اوبلسوا بمعنی نومید کرده شده است و اشارت است بقول خدا فاذا هم مبلسون وابسلوا اسلموا اشارت بآنکه معنی قول الله تعالی ابلسوا بما کسبوا بمعنی سپرده شده بسوی هلاک بالا تفسیر کرده ابسال را بمعنی فضیحت و آن لازم هلاک است سرمدا بمعنی دائما است این کلمه در سوره قصص واقع است در قول خدا قل ارأیتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیمة و درین سوره انعام ذکر آن مناسبتی ندارد کرمانی گفته بمناسبت قوله تعالی فالق الاصباح وجاعل اللیل سکنا ذکر کرده است پوشیده نماند که ذکر این آیت و تفسیر آن هم درین مقام ذکر نکرده پس ذکر سرمدا مناسبت باین معنی ندارد استهوته بمعنی اضلته در قول خدا کالذی استهوته الشیاطین یعنی مانند کسیکه گمراه کرده اند او را شیاطین تمترون بمعنی تشکون یعنی شک و تردد میکنید وقر بفتح واو و سکون قاف بمعنی صمم است یعنی کری گوش واما الوقر اما وقر بکسر واو فانه الحمل پس تحقیق بمعنی بار است اساطیر واحدها اسطورة بضم

زن دیگر و نزد احمد کفایت کند قول مرضعة تنها حدثنا ابو عاصم عن عمر بن سعید بن ابی حسین عن ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث قال تزوجت امرأة فجاءت امرأة فقالت گفت عقبه نکاح کردم زنی را پس آمد زنی دیگر و گفت انی قد ارضعتکما تحقیق شیر داده ام من هر دو شما را فاتیت النبی پس آمدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعرض کردم قول آن زن را فقال کیف وقد قیل پس فرمود چگونه اجتناب نکنی از آن که او را بزنی گرفته و حال آنکه گفته شد درمیان شما قول برضاع و دعها عنک بگذار او را وجدا کن آن را از خود تورعا و احتیاطا یا حکما چنانکه اختلاف مذکور شد و نحو هذا مر او لفظی دیگر مانند آن در معنی باب تعدیل النساء بعضهن بعضا نسبت براستی و نیکی کردن زنان بعض ایشان مر بعض دیگر را همچنین است در اکثر روایات و در روایت ابی ذر پیش از لفظ باب حدیث الافک زیاده است افک بکسر همزه دروغ و بجواز این تعدیل قایل است ابوحنیفه حدثنا ابو الربیع بفتح راء سلیمان بن داود زهرانی عتکی بفتح عین و تاء فوقانیه و افهمنی بعضه احمد و فهمانید مرا پاره از حدیث یعنی معانی و مقاصد آن واضح نمود احمد بن یونس قال گفت سلیمان حدثنا فلیح بن سلیمان بن المغیرة عن ابن شهاب الزهری عن عروة بن الزبیر وسعید بن المسیب وعلقمة

صیغهٔ واحد اساطیر اسطور واسطارة بکسر هر دو آمده وهی الترهات وآن بمعنی ترهات است بضم تاء مثناهٔ فوقانی وتشدید رای مفتوحه بمعنی باطل یعنی چیزهای باطل ابن اثیر گفته ترهات در اصل بمعنی کوچهای خورد است که از کلان می بر آید اصمعی میگوید ترهات بمعنی کوچهای خورد است فارسی معرب است استعارت کرده اند برای اباطیل الباساء من الباس ویکون من البؤس یعنی لفظ باسا که در آیت فاخذناهم بالباساء واقع است مشتق است از باس بمعنی شدت وعذاب قیل بمعنی القتال ومیتواند که مشتق از بؤس باشد بمعنی ضرر وقیل بمعنی فقر وبدحالی است جهرة بمعنی معاینة است در قول خدا قل ارأیتم ان اتاکم عذاب الله بغتة او جهرة وهم لا یشعرون بغتة بمعنی ناگاه است الصور جماعة صورة اشارت است بقول خدا تعالی یوم ینفخ فی الصور یعنی صور جمع صورت است کقوله سورة چنانکه قول خدا است سورة جمع آن سور است در قاموس گفته صورت بمعنی شکل جمع صور بسکون واو وفتح آن است از قول مؤلف رح فهم میشود که درین آیت صور بفتح واو خواند چنانکه سور که جمع سورت است محفوظ از قرا سکون واو وفتح آنست وحسن ومعاذ قاری وابو المجاز وابو المتوکل ونفخ فی الصور بفتح واو خوانده اند مفسران در تفسیر سوره اختلاف کرده اند بعضی گویند جمع صورت است ومعنی آیت آنکه روزی که دمیده شود در تنهای آدمیان یعنی احیا کرده شود واکثر بر آنند که صور بمعنی قرن یعنی شاخ که اسرافیل در ان میدمد در نفخ اول هر که در ان وقت زنده است می میرد ودر نفخ دوم هر که مرده از آدم تا این دم محشور میگردد ملکوت بمعنی ملک است در آیهٔ کریمه وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض یعنی همچنین می نمائیم ابراهیم را علیه السلام ملک آسمانها وزمین مثل رهبوت که درین قول است رهبوت خیر من رحموت مراد آنست که هموزن اوست ویقول ترهب خیر من ان ترحم در صراح گفته رهب ورهبت بسکون ها بمعنی ترسیدن ورهبوت مرد ترسنده واین قول ضرب المثل شده است جوهری گفته که ملکوت از ملک است چنانکه رهبوت از رهبه است واو وتا هر دو زائده است مفسران گفته اند ملکوت کل شئ معناه ملک کل شئ ومالک ومتصرف در هر چیز است بر وفق اراده ومشیت خود بعضی گویند ملکوت مبالغهٔ ملک است در اصطلاح صوفیه ملکوت عالم غیب را گویند وملک عالم شهادت را جن بمعنی اظلم یعنی تیره وسیاه شد یقال علی الله حسبانه ای حسابه ویقال حسبانا مرامی ورجوما للشیاطین اشارت است بقول خدا وجعل الشمس والقمر حسبانا ای مرامی یعنی تیرهاست ورجوم مر شیاطین را مستقر فی الصلب ومستودع فی الرحم اشارت است بقول خدا وهو الذی انشاکم من نفس واحدة فمستقر ومستودع یعنی مراد مستقر در صلب ومستودع در رحم مادر این چنین است نزد بسیاری از صحابه وتابعین ونزد بعضی بر عکس آمده مستقر در ارحام ومستودع در اصلاب ومرویست از ابن مسعود مستقر است در دنیا ومستودع است در آنجا که مرده است یعنی در زمین القنو العذق یعنی در قول خدا ومن النخل من طلعها قنوان دانیة بمعنی عذق است بکسر عین مهمله وسکون ذال معجمه در آخر قاف است بمعنی خوشهٔ خرما وعذق بفتح مهمله درخت خرما والاثنان قنوان ودو را قنوان میگویند والجماعة ایضا قنوان وجماعت را نیز قنوان می گویند یعنی صیغهٔ تثنیه وجمع یک وزن است مثل صنو وصنوان بمعنی شاخ درخت که از یک بیخ بر آید ودو شاخ را نیز صنوان میگویند در حدیث آمده الم صنو ابیه وان تعدل

بیشتر ... از ان قاضی ... شهادته ... گفت ابن سیرین شهادت ... شهادت ... وابراهیم فی ... بصری ... وقال ...

حدیث کرد مرا پاره از حدیث عایشه وبعضهم اوعی من بعض واثبت لها اقتصاصا وبعضی از ایشان نگهدارنده وحافظ تر بودند از بعضی دیگر وثابت تر آن حدیث را از روی روایت کردن وقصه گذاردن وقد وعیت عن کل واحد منهم الحدیث الذی حدثنی عن عایشة وتحقیق یاد گرفتم ونگهداشتم از هر واحد از ایشان حدیثی را که حدیث کرد مرا از عایشه وبعض حدیثهم یصدق بعضا وبعض حدیث ایشان تصدیق میکرد بعضی دیگر را محمول بر قلب است یعنی بعضی از ایشان تصدیق میکردند حدیث بعضی را ظاهر مراد آنست که همه ایشان روایت کردند تمام حدیث را باین وجه که بعضی از ایشان متعهد شدند بیان قصه را ودیگران می شنیدند وتصدیق میکردند وچون حافظ میشد پاره از میان این قصه ذکر میکرد آن را دیگرے وتصدیق میکردند آن را نیز دیگران وهمچنان هر کس موافق ضبط خود یاد میداشتند وذکر میکردند ودیگران تصدیق مینمودند تا آنکه تمام کردند باتفاق همه گر حدیث را زعموا ان عایشة قالت کان رسول الله گفتند آنها که عایشه گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یخرج سفرا اقرع بین ازواجه وقتیکه میخواست که بر آید سفری را قرعه مے انداخت میان جفتهای خود فایتهن خرج سهمها اخرج بها معه پس هر کدام از ازواج که بر آمدے تیر قرعهٔ اوے بر آورد او را با خود در سفر اخرج بزیادت همزه روایت نسفی است ودر اکثر روایات

لتسقط لا يقبل في ذلك اليوم ابن كلب با این تفسیر در روایت ابی ذرست و بس اشارت ست بقول خدا و ان تعدل کل عدل لا یوخذ منها تفسیر کرده است تعدل را به تقسط از باب اقساط و ضمیر راجع بنفس کافر است که مذکورست در ماقبل و گفته مراد آنست که قبول کرده نمیشود دران روز قیامت که ندامت و پشیمانی دران روز نفع نمیکند

باب وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو نزد خدا خزائن غیب ست نمیدانند آن را مگر خدا تعالی مفاتح جمع مفتح است بکسر میم اسم آلت و در بعضے قرأتها مفاتیح است جمع مفتاح بعضے گویند مفاتح جمع مفتح است بفتح میم اسم مکان یا مصدر میمی است بمعنے آنکه نزد خدا فتح غیبها ست صاحب کشاف گفته استعارت کرده اند مفتاح را بجای خزائن بعلاقه آنکه بمفتاح علم بخزائن حاصل میشود غیب انچه از نظر مردم پوشیده است و مراد از خزائن غیب رزق و باران و ثواب و عقاب ست و قیل سعادتها و شقاوتها است بعضے خزائن مدفونه در زمین نیز اراده کرده اند

حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مفاتح الغيب خمس مرویست از عبد الله بن عمر که رسول خدا فرمود مفاتح غیب پنج است ان الله عنده علم الساعة بتحقیق خدا نزد وی علم وقت قیام ساعت قیامت ست وينزل الغيث و علم نزول باران ويعلم ما في الارحام و میداند چیزیکه در رحم زنان ست از پسر و دختر وما تدري نفس ماذا تكسب غدا و نمیداند هیچکس که چکار میکند فردا وما تدري نفس باي ارض تموت و نمیداند هیچ نفسے که کجا می میرد و کجا می میرد ان الله عليم خبير بتحقیق خدا داناتر است باین امور و آگاه است بر آن مراد آنست که علمها بطریقے که دیگرست حاصل میشود بشر را میسر نیست مگر بوحی و الهام و تعلیم الهی تعالی مر بعضے مردم را والله اعلم مفاتح الغيب را هفت محل تفسیر آمده یکے از انجمله این است که درین حدیث مذکور شده

باب قل هو القادر على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم بگوای محمد ای رسول من کافران را او ست قادر بر اینکه بفرستد بر شما عذابی را از بالای شما چنانکه سنگ بارید بر قوم لوط و باران طوفان بر قوم نوح او من تحت ارجلكم یا از زیر پای شما چنانکه خسف کرد قارون را و غرق کرد فرعون و جنود او را بعضے تفسیر کرده عذاب فوق را بحبس باران و عذاب زیر پای را بنارستن سبزه يلبسكم يخلطكم من الالتباس يلبسوا يخلطوا شيعا فرقا یعنی یلبسکم مشتق ست از ماده التباس که ثلاثی آن لبس يلبس ست از باب علم يعلم و تفسیر کرده شیع بفرقهای متخالف اشارت بقوله تعالى او يلبسكم شيعا ويذيق بعضكم باس بعض یعنی در هم کند شما را اجمالی که گروه گروه اید مخالف یکدیگر و بچشاند بعض شما را عذاب بعض از قتل و نهب

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو بن دينار عن جابر رضي الله عنه قال لما نزلت هذه الاية گفت جابر هرگاه نازل شد این آیت قل هو القادر على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعوذ بوجهك گفت رسول خدا پناه می جویم بذات تو در روایت اسمعیلی بزیادتی الکریم آمده نقله السیوطی قال او من تحت ارجلكم قال اعوذ بوجهك گفت خداوند سبحانه یا عذاب فرستم از زیر پای شما گفت آن حضرت پناه می جویم بذات تو او يلبسكم شيعا ويذيق بعضكم باس بعض قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا اهون او هذا ايسر

میبودم پس همی اشتند آنرا و می نهادند بالای شتری فرود مے آوردند فسرنا حتى اذا فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم من غزوته تلك وقفل پس رفتیم تا آنکه چون فارغ شد آنحضرت از آن غزوه خود و برگشت ودنونا من المدينة اذن ليلة بالرحيل نزدیک شدیم با از مدینه اعلام کرد آنحضرت شبی بکوچ فقمت حين اذنوا بالرحيل فمشيت پس برخاستم وقتیکه اعلام کردند بکوچ پس روان شدم برای قضای حاجت تنها حتى جاوزت الجيش تا آنکه در گذشتم و گذاشتم لشکر را فلما قضيت شاني اقبلت الى الرحل پس هرگاه قضا کردم حاجت خود را پیش آمدم بفرودگاه شان بجهزه کار و حال فلمست صدري پس سودم سینه خود را فاذا عقد لي من جزع اظفار قد انقطع پس ناگاه زیور گلوبندی که مرا بود از مهرهای انفار بتحقیق جدا شده و جزع بفتح جیم و سکون زای معجمه و بعین مهمله مهره بمعنی زنگین و اظفار بزیادت همزه مفتوحه در اکثر روایات است و در روایت کشمیهنی ظفار بے همزه است و گفته اند صواب همین است بفتح ظای معجمه مبنی بر کسر و آن نام شهریست بیمن فرجعت فالتمست عقدي پس باز گشتم با آن طرف که برای قضای حاجت رفته بودم پس جستم گلوبند خود را این تین گفته در بعضے روایات آمده که آن عقد ملتمس بهای آن دوازده درهم بود فحبسني ابتغاؤه پس باز داشت مرا جستجوی آن از زود رسیدن فاقبل الذين يرحلون

فرمود رسول خدا این عذاب دنیا سست تر است یا آسان تر ہست از عذاب آخرت شک کرده ست

راوی **باب** ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اشارت ست بآیت الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم آن کسانیکه

ایمان آورده اند و نپوشیده اند ایمان خود را بکفر **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابی عدی

عن شعبة عن سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله رضی الله عنه قال لما نزلت ولم یلبسوا

ایمانهم بظلم گفت عبد الله بن مسعود هرگاه نازل شد این آیت ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال اصحابه

وایّنا لم یظلم گفتند یاران آن حضرت وکدامی از ما ظلم نکرده ظلم را بمعنی گناه فهمیده بودند فنزلت

ان الشرک لظلم عظیم پس نازل شد این آیت که شرک ظلم عظیم ست یعنی مراد ازان آیت این فرد

کامل ظلم ست نه مطلق معصیت **باب** قوله ویونس ولوطا وکلا فضلنا علی العالمین یعنی هر یکی

ازین انبیا که درین آیت مذکور اند تفضیل دادیم بر سائر جهانیان **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن مهدی

قال حدثنا شعبة عن قتادة عن ابی العالیة قال حدثنی ابن عم نبیکم یعنی ابن عباس عن النبی صلی الله علیه

وسلم گفت ابو العالیه حدیث کرد مرا پسر عم پیغمبر شما یعنی ابن عباس از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی قال ما

ینبغی لعبد ان یقول انا خیر من یونس بن متی فرمود نمیرسد مر بنده را اینکه بگوید من بهترم از یونس بن متی

شرح این حدیث درین نزدیکی گذشته **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال اخبرنا سعد بن

ابراهیم قال سمعت حمید ابن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم

قال ما ینبغی لعبد ان یقول انا خیر من یونس بن متی **باب** قوله اولئک الذین هدی الله فبهداهم

اقتده آنها یعنی انبیای که مذکور اند در آیت سابق همینها اند که هدایت کرده خدا پس بهدایت ایشان اقتدا کن

یعنی در توحید و اصول دین و درین معنی جمیع انبیا متفق اند و هدایت همه انبیا یکی ست مراد از هدایت انبیا طریقه

ایشان ست در تبلیغ رسالت و صبر بر ایذای منکران اگر گوئی افضلیت پیغمبران دیگر لازم می آید از انکه مقتدا

افضل می باشد از مقتدی جواب داده که اقتدا بایشان نه فرموده بلکه بهدایت ایشان و در تقریر معنی که کردیم

جوابی ازین فهم کرده باشی اتفاق کرده اند **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام ان ابن جریج

اخبرهم قال اخبرنی سلیمان الاحول ان مجاهدا اخبره انه سأل ابن عباس فی ص سجدة به تحقیق مجاهد

پرسید ابن عباس را آیا در سوره ص سجده هست فقال نعم پس گفت ابن عباس آری هست ثم تلا ووهبنا

له اسحق الی قوله فبهداهم اقتده ثم قال هو منهم وضمیر هو راجع بداؤد ست علیه السلام پس گفت ابن عباس

که داؤد از انهاست که حق سبحانه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم امر بتبعیت آنها کرده داؤد سجده کرد در سوره صاد وان

حضرت نیز سجده کرد **حدثنا** یزید بن هارون ومحمد بن عبید وسهل بن یوسف عن العوام عن مجاهد قلت

لابن عباس روایت کرد عوام از مجاهد که گفت گفتم مر ابن عباس را ازین اقتدا فقال نبیکم صلی الله علیه

وسلم ممن امر ان یقتدی بهم پس گفت پیغمبر شما از انجمله ست که امر کرده شد و این را که اقتدا کند بانبیا

باب قوله وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و بر کسانیکه یهود اند حرام کردیم هر حیوانی که ناخن دارد

در انگشتها چنانکه شیر و درندها و پرندها ومن البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما و از گاو و بز حرام کردیم بر ایشان

الزنا ودریافتن آن جماعه هودج خالی را

وبرنهادن ایشان آنرا ولم یغشهن

اللحم و فرمود نمی پوشید ایشان را گوشت

وانما یاکلن العلقة من الطعام و نمیخوردند

مگر اندکی از طعام را علقه بضم عین مهمله و

سکون لام و بقاف قوت روزه گذارکه

بدان سد رمق گردد فلم یستنکر القوم حین

رفعوا ثقل الهودج فاحتملوه پس ناشناسند

انکار نکردند آن جماعه که بر داشتند هودج پس بار

کردند آنرا وکنت جاریة حدیثة السن

ونیز بودم دختر نو سال که غالبا آنقدر بار

نشاد و فبعثوا الجمل وساروا پس برانگیختند

شتر را و روان شدند فوجدت عقدی

بعد ما استمر الجیش پس یافتم گلوبند

خود را بعد ازانکه گذشت و رفت لشکر تمام گشت

چربیهای آنها الآیه مراد آن شحم که پیوسته بگوشت و استخوان نباشد و قال ابن عباس کل ذی ظفر البعیر والنعامة
گفت ابن عباس در تفسیر ذی ظفر شتر ست و شتر مرغ بعضے گفته اند که ذی ظفر حیوانی که آن را انگشت باشد
چنانکه درندها و پرندها بعضے بمعنے حیوانی که چنگ دارد و حافر را بمجاز ظفر گفته والحوایا المبعر حوایا بمعنے شکمبه است
جای بعره و قال غیره هادوا صاروا یهودا و گفته است غیر ابن عباس هادوا بمعنے گشتند یهود اما قوله
هدنا بمعنے تبنا یعنی توبه کردیم هائد بمعنے تائب است **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا اللیث عن
یزید ابن ابی حبیب قال عطاء سمعت جابر بن عبد الله رضی الله عنه سمعت النبی صلی الله علیه وسلم قال
قاتل الله الیهود مرویست از جابر بن عبد الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را فرمود بکشاد خدا یهود را لما حرم الله علیهم
شحومها هرگاه حرام کرد خدا بر ایشان چربیهای گاو و بز را اجملوها ثم باعوها فاکلوها گداختند شحمها را پس فروختند
و خوردند ثمن آن را و قال ابو عاصم حدثنا عبد الحمید قال حدثنا یزید کتب الی عطاء سمعت جابرا عن
النبی صلی الله علیه وسلم مثله گفت عبد الحمید حدیث کرد مرا یزید که نوشت عطا بسوی من شنیدم جابر را روایت
کرد از پیغمبر خدا مانند حدیث مذکور **باب** قوله ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن نزدیک نشوید
گناهان را چیزے که ظاهر ست و چیزے که پنهان است در تفسیر گناه پیدا و پنهان اقوال متعدد است مرویست از
ابن عباس و حسن و سدی که فساق زنا میکردند پیدا بپیش خلق و پنهان از ینها پس منع کرده شدند و قیل ظاهر
شراب می خوردند و در باطن زنا میکردند این قول ضحاک ست ماوردی گفته ظاهر فعل جوارح ست و باطن اعتقاد
قلب **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن عمرو عن ابی وائل عن عبد الله قال لا احد اغیر
من الله گفت عبد الله بن مسعود نیست احدی غیرت ناکتر از خدا غیرت بمعنی حمیت و ننگ است غیرت میکند مرد
بر زن یعنی نمیگذارد که نامحرم ببیند آن را و غیرت خدا آن است که منع کرد معاصی را که نزدیک بآن کسے نرود
چنانکه در حدیث واقع شده و غیرة الله ان یاتی المؤمن ما حرم الله علیه ولذلک حرم الفواحش ما ظهر منها
و ما بطن هم ازین جهت حرام کرد معاصے را چیزے که پیدا ست و آنچه پنهان است ولا شئ احب الیه المدح
من الله و نیست چیزی که محبوب تر است نزد او مدح از خدا این ترکیب از قبیل آنست که میگویند ما رایت رجلا
احسن فی عینه الکحل منه فی عین زید فلذلک مدح نفسه هم ازین جهت مدح کرده خدا ذات خود را قلت
سمعته من عبد الله عمرو گوید گفتم ابو وائل را که تو شنیده این حدیث را از عبد الله بن مسعود قال نعم گفت
آری شنیده ام از عبد الله قلت ورفعه قال نعم گفتم رسانیده است این حدیث را به پیغمبر خدا گفت آری
باب قوله وکیل حفیظ و محیط به تفسیر کرده وکیل را که درین قول واقع است وهو علی کل شئ وکیل بنگهبان
و احاطه کننده آن را قبلا جمع قبیل است در قول خدا و حشرنا علیهم کل شئ قبلا و برانگیختیم ما برایشان
هر چیزے را قبیلها والمعنی انه ضروب للعذاب کل ضرب منها قبیل حاصل معنے آنکه آن عذاب
انواع است هر نوعے ازان فوج فوج صنف صنف است زخرف القول بمعنے کل شئ حسنته و وشیته
وهو باطل هر چیزی که نیک پنداری و برگزینی آن را و حال آنکه آن باطل ست فهو زخرف پس آن قول زخرف است
و اصل زخرف بمعنی تزئین است ازینجاست که طلا را زخرف میگویند چیزی که استعمال آن بران میکنند مزخرف

الجزء الثالث شرح الاسلام | كتاب الشهادات

ان جاریة تلبسنی عینای فنمت پس در
اثنای آنکه من نشسته ام غالب آمد مراد بر
چشم من پس خواب کردم و کان صفوان
بن المعطل بضم میم و فتح عین و طاء مشدده
مهمله و مفتوحه السلمی بضم سین و فتح لام و کسر میم
بعد از ان نسبت بسلیم است بتصغیر بر خلاف
قیاس که جد کلان صفوان است ثم الذکوانی
بفتح ذال معجمه نسبت بذکوان بن ثعلبه بن
بهز بن سلیم مذکور است که نیز از اجداد صفوان
است پائین از مرتبه سلیم من وراء الجیش
یعنے بود صفوان از پس لشکر اسلام مقرر
کرده بودند این را بر ساقه تا افتاده لشکر
را برداشته بلشکر رساند وی از فضلای
صحابه است حضور بود که نے آمد زنان را
و شجاع و شاعر شهید شد در غزوه ارمینه
سنه نوزده و بقولے وفات یافت در
امارت معاویه سنه پنجاه و هشت فاصبح
عند منزلی فرآی سواد انسان نائم فاتانی
پس صبح کرد صفوان نزد فرودگاه من
پس دید سیاهی آدمی خوابیده پس آمد
مرا تا دریابد که کیست سواد انسان کنایه
از شخص اوست وکان یرانی قبل الحجاب
و بود صفوان که دید مرا پیش از نزول
حجاب پس شناخت و گفت انا لله وانا
الیه راجعون و خواندن این کلمه
استرجاع گویند که چنانکه گفت فاستیقظت
باسترجاعه حتی اناخ راحلته پس
بیدار شدم از استرجاع وی تا آنکه نشاند
صفوان شتر خود را برای سواری من

میگویند و حرث حجر بمعنی حرام است و کل ممنوع فهو حجر محجور و هر چه ممنوع است
پس آن را حجر که بمعنی محجور میگویند والحجر کل بناء بنیته و حجر هر بنائی که بنا کنی تو آن را و یقال للانثی
من الخیل حجر و گفته میشود مر مادیان را حجر و یقال للعقل حجر و حجی و گفته میشود مر عقل را حجر و حجی واما
الحجر فموضع ثمود و اما حجر پس آن نام جای ثمود است وما حجرت علیه من الارض فهو حجر و زمینی که
بنا کنی تو بر آن پس آن را حجر میگویند ومنه سمی حطیم البیت حجرا و ازینجاست که حطیم خانهٔ کعبه را حجر
میگویند کانه مشتق من محطوم مثل قتیل من مقتول گویا که حطیم مشتق است از محطوم یعنی فعیل بمعنی
مفعول است چنانکه قتیل بمعنی مقتول است واما حجر الیمامة فهو منزل و اما حجر یمامه پس آن نام منزلیست
بدانکه این کلام از قول او حرث تا آخر در روایت ابی ذر و نسفی واقع نشده و بهتر همین است کذا قال الحافظ **باب**
قوله لا ینفع نفسا ایمانها اول آیت این است یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن
آمنت من قبل روزی که می آید بعضی علامات قیامت بتقدیر الٰهی نفع نمیکند هیچکس را ایمان او که نیاورده بود پیش
ازان و همچنین توبهٔ عاصی دران روز فائده نخواهد داد هلم شهداءکم لغة اهل الحجاز یعنی لفظ هلم که درین آیت
است لغت اهل حجاز است هلم للواحد والاثنین والجمیع یعنی هلم در لغت اهل حجاز برای واحد و تثنیه و جمع
همین لفظ را استعمال میکنند و اهل نجد تصریف میکنند برای تثنیه هلما و برای جمع هلموا و مؤنث را هلمی و جمع مؤنث
را هلممن میگویند **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عمارة قال حدثنا ابو زرعة
قال حدثنا ابو هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها
گفت ابو هریره فرمود رسول خدا قایم نمیشود قیامت تا آنکه طلوع میکند آفتاب از طرف مغرب فاذا راها الناس
امن من علیها پس وقتی که می بینند مردم آفتاب را که از مغرب طلوع کرد ایمان می آرد هر که بر زمین است فذلک
حین لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل پس آن وقتی است که نفع نمیکند احدی را ایمان او که نیاورده
بود پیش ازان **حدثنا** اسحق قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها گفت ابو هریره فرمود
رسول خدا قایم نمیشود قیامت تا آنکه طلوع میکند آفتاب از طرف مغرب فاذا طلعت و راها الناس امنوا اجمعون
پس وقتی که طلوع کرد و می بینند آن را همه مردم ایمان می آرند و ذلک حین لا ینفع نفسا ایمانها پس آنوقت
هنگامی است که نفع نمیکند هیچ ذاتی را ایمان او که درین وقت آورده ثم قرأ الایة پس تر خواند آن حضرت آیت
را **سورة الاعراف** ابو العباس در کتاب خود مقامات التنزیل گفته که باجماع این سوره
مکی است و در بعضی آیات آن اختلاف است کلبی گفته پانزده آیت آن مدنی است از آیت ان الذین اتخذوا العجل
تا قول واتبعوا النور الذی انزل معه و اسالهم عن القریة کانت حاضرة البحر الی قوله در سوا ما فیه صاحب مقامات
گوید نرسیده است این قول از غیر کلبی و یک آیتی است واذا قرئ القرآن وانصتوا بقول النحی از مفسران
نازل شده در خطبهٔ روز جمعه و جمعه باتفاق در مدینه بوده است بسم الله الرحمن الرحیم تسمیه در غیر روایت
ابی ذر واقع نیست **باب** قال ابن عباس وریاشا المال اشارت است بقول خدا قد انزلنا علیکم

الجزء العاشر شیخ الاسلام | كتاب الشهادات

و مطلق نزول بمنزل فی نحر الظهیرة آمدیم ماد
اول وقت نیمروز نحر النهار و نحر الشهر اول
آن و ظهیره حد نصف النهار فهلک من
هلک پس هلاک شد کسی که هلاک شد به بهتان
کردن بر من بسبب عقب رسیدن من با
صفوان وکان الذی تولی الافک عبد الله
بن ابی ابن سلول و بود آنکه بخود گرفت
و متصدی شد این دروغ را عبد الله بن ابی
منافق مشهور و سلول بفتح سین نام مادر
اوست و لهذا ابن را که مضاف الیه است
بالف مینویسند که صفت عبد الله است فقدمنا
المدینة فاشتکیت بها شهرا پس آمدیم
مدینه را پس بیمار شدم دران تا یک ماه
والناس یفیضون من قول اصحاب الافک
و حال آنکه مردم خوض میکردند و بسیار
میشدند از قول اهل آن دروغ و یریبنی
فی وجعی انی لا اری
من النبی صلی الله علیه وسلم اللطف
الذی کنت اری منه حین امرض
و در شک می انداخت مرا در هنگام بیماری
من اینکه نمیدیدم از آنحضرت نرمی و
عنایتی که بودم میدیدم از وی وقتیکه

لباسًا یواری سوآتکم وریشًا تحقیق فرستادیم برشما لباسی را که می پوشد عورتهای شما و مالی مؤلف رح از ابن عباس ریاش را بمال تفسیر کرده و بعضے بجمال و بعضے بمعنے متاع و بعضے هم از ابن عباس بمعنے عیش و نعمت روایت کرده اند و در قرأت جمهور قرا ریشا آمده و هر دو بیک معنے است انه لایحب المعتدین فی الدعاء و فی غیره اشارت است بآیة ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لایحب المعتدین دعا کنید پروردگار خود را و طلب کنید مقاصد خود را از روی زاری و تمام نیاز که شان عبودیت است و پنهانی که نشان اخلاص است تحقیق خدا تعالی دوست نمیدارد از حد گذرندگان را امام مولف رح گفته مراد از معتدیان در دعا است و غیر دعا در هر کاری که باشد افراط دران نباید کرد و افراط دران است که زیاده از استعداد خود چیزے مثل قربے که انبیا و رسل دارند طلب کنند و نیز گفته اند که اعتداد در دعا آنکه طلب زیاده بر حوائج کند و بمعنے کثرت دعا و رفع صورت و استمرار بر دوام و بمعنے اغراق و سجع در عبارت دعا هم گفته عفوا کثروا و کثرت اموالهم اشارت است بقول خدا ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة حتے عفوا الآیة پس تر بدل کردیم بجای بدی نیکی را تا آنکه بسیار شدند از روی عدد و مال و قول او کثرت اموالهم در غیر روایت ابی ذر است الفتاح القاضے افتح بیننا اقض بیننا یعنے حکم کن میان ما و نیز گفته اند که فتح بمعنے اظهار و تبیین است یعنے ظاهر کن عذابی که موعود است میان ما و قوم درین سوره الفتاح واقع نشده مگر در سورهٔ صبا درین سورهٔ ربنا افتح بیننا و بین قومنا گفته اند که برای توطیه تفسیر افتح آورده و این نکته سهل است و تواند که بمناسبت افتح گفته چنانکه عادت مؤلف است که بمناسبت کلمه که جای دیگر است تفسیر میکند درین صورت بهتر تاخیر بود نتقنا رفعنا یعنے نتقنا بمعنے رفعنا است در آیت و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة وقتی که برداشتیم کوه را بر بالای ایشان چنانکه گوئی که سایه بانست انبجست انفجرت در قول الله تعالی اضرب بعصاک الحجر فانبجست منه اثنتے عشرة عینا بمعنے کشاده از وی دوازده چشمه موسی علیه السلام سنگی از کوه طور برداشته بود هرگاه محتاج میشد باب لشکر او که دوازده فرقه بود میزد بران سنگ دوازده چشمه ازان روان میشد هر فرقه از یک چشمه آب میگرفت متبر بمعنے خسران است در بعضے نسخ است من التبار و هو الخسران آسی احزن صیغه متکلم است از آسے تاس بمعنے تحزن این دو کلمه اینجا ذکر کرده اول واقع در سورهٔ اعراف در حکایت قول شعیب علیه السلام و کیف آسے علی قوم کافرین یعنے چگونه اندوهگین شوم بر هلاک قوم کافر کلمه دوم تاس واین واقع است در سورهٔ مائده و تفسیر آن گذشته و اینجا بمناسبت آسے ذکر کرده و قال غیره ما منعک ان لاتسجد گفته است غیر ابن عباس در تفسیر این آیت یقول ما منعک ان لاتسجد میگوید کلمه لا زائد است برای تاکید فعل که بران زیاده کرده اند و تحقیق آن آورده گویا گفته شده ما منعک ان تحقق السجود وتلزمه نفسک اذ امرتک و زیادتی لا در کلام ربانی بسیار است مثل لااقسم و جزآن و در جای دیگر واقع شده ما منعک ان لاتسجد لما خلقت بیدی نیز دلیل بر زیادتی کلمه لا است درین قول کذا قال صاحب الکشاف ذکر کرده ابن جریر از بعضے کوفیان که منع اینجا بمعنے قول است و تقدیر کلام این است من قال لک لاتسجد اذ امرتک بیضاوی گفته قیل الممنوع عن الشئ مضطر الی خلافه یعنے ممنوع از شئ مضطر است بسوی خلاف آن پس گویا گفته شده است ما اضطرک الی ان لاتسجد و دور نیست که گفته شود که ما منعک بمعنے حملک

شاصبع کو ... بیرون کرده اند نجاست بقضاء حاجت ... چنانچه بیان کرد و بقول خود ... تا کران جا می براید ماست لانخرج الا لیلا الی لیل یعنے بر آمدیم ... شب تا شب آینده و ذلک قبل ان نتخذ الکنف قریبا من بیوتنا و این بر آمدن بمناصع پیش ازان بود که گرفته شوند طهارت خانها نزدیک از خانهای ما و امرنا امر العرب الاول بضم همزه و فتح و تخفیف واو بنا بر لغت بودن آن عرب را و بفتح همزه و تشدید واو بنا بر صفت بودن آن امر اول فی البریة یعنے حال ما حال عرب نخستین بود در خروج بصحرا نزد حاجت اد فی التنزه یا در طلب طهارت و نزاهت که می بر آمدیم بصحرا اشک راوی است در لفظ فاقبلت انا و ام مسطح بنت ابی رهم پس پیش آمدم من و مادر مسطح سلمی و مادر مسطح رابطه بنت صخر بن عامر بود خاله ابی بکر صدیق رضی الله عنه تمنتهی فعثرت فی مرطها راه میرفت ام مسطح پس بلغزید در گلیم خود فقالت تعس مسطح پس گفت بلغزد و بیفتد و هلاک شود مسطح تعس هلاک و لغزش و افتادن و شر و بعد و انحطاط کذا فی القاموس فقلت لها بئس ما قلت پس گفتم ام مسطح را بد است چیزے که گفتی اتسبین رجلا شهد بدرا آیا بد و ناسزا میگوئی مردے را که حاضر شد غزوهٔ بدر را فقالت یا هنتاه بسکون نون و بفتح نون و ضم ها ثانیه نیز آمده و این لفظیست که مختص بنداست و معنی آن یا هنده یا امراه یا ابلهاء گویا نسبت میکند مناد را بقلت معرفت بمکرهاے مردم و شرهاے ایشان یعنے پس گفت ام مسطح ای زن ای ساده دل الم تسمعی ما قالوا آیا نشنیده چیزی که گفتند مسطح و چندے دیگر فاخبرتنی بقول اهل الافک پس خبر داد ام مسطح مرا بگفته اهل دروغ فازددت مرضا على مرضی پس افزون شدم از روے بیمارے بر بیمارے که سابق داشتم فلما رجعت الى بيتي دخل علي

ازانکه منع از فعل حمل ست مر مخاطب را بر عدم فعل و کلمه ان در ان لا تسجد مصدریه باشد و تقدیر کلام آنست ما حملک
علی ان لا تسجد ای علی عدم السجود یخصفان تفسیر کرده یخصفان را که در آیت وطفقا یخصفان علیهما من ورق
الجنة یعنی گشتند آدم و حوا که می پیوستند بر خود از برگ بهشت بقول خود اخذ الخصاف من ورق الجنة
گرفتند خصاف را از برگ انجیر بهشت خصاف بکسر خاء معجمه جمع خصفه است و آن در اصل بمعنی ابنان است
که جمع میکنند در ان خرما و اینجا بمعنی یؤلفان الورق جمع میکردند برگها یخصفان الورق بعضه الی بعض
برهم می نهادند بعضی برگها را بر بعضی بر عورت خود تا بپوشند آن را سوآتهما کنایة عن فرجیهما یعنی سوره
بمعنی فرج است چنانکه جوهری گفته مرویست که چون اکل از شجره از ایشان واقع شده لباسهای بهشت
که در بر داشتند از بدنهای ایشان بر افتاد و اینها نظر بر عورت غیر نمیکردند روایت کرده اند از وهب
بن منبه که لباس ایشان نوری بود که در میان اینها و نظر اینها حائل بود و این روایت خالی از مخالفت
بآیت نیست ومتاع الی حین که در آیت ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین و مر شما را در زمین جای
قرار است و تمتع تا انقضای مدت حیات و مؤلف تفسیر کرده حین را بالقیامت چنانکه گفته هو ههنا الی
یوم القیمة و باز اشارت کرد که والحین عند العرب من ساعة الی ما لا یحصی عددها یعنی لفظ حین استعمال
کرده میشود برای مدت غیر محصوری لفظ حین مبهم است اطلاق بر قلیل و کثیر کرده میشود کذا فی المغرب الریاش والریش واحد
وهو ما ظهر من اللباس یعنی ریاش و ریش هر دو بیک معنی است و آن چیزی که ظاهر است از لباس و در بعضی
نسخ این قول واقع نشده و اولی همین است ازانکه در همین نزدیکی مذکور شده قبیله جیله الذی هو منهم
اشارت است الی قوله تعالی انه یراکم هو وقبیله بتحقیق شیطان می بیند شما را او و گروه او یعنی قبیله درین آیت
بمعنی جیل یعنی گروهی بعضی گفته اند جیل بمعنی ذریت است ادارکوا بمعنی اجتمعوا در آیه کریمه کلما دخلت
امت لعنت اختها حتی اذا اداركوا فیها جمیعا هرگاه در آمدند قومی از اهل ملت در آتش دوزخ و لعنت کرده
خواهر او مراد اخوت دینی است نه نسبی یعنی لعنت میکنند یهود را یهود و نصارا را انصار یعنی مسلمانان اینها
لعنت میکنند کافران را تا آنکه جمع میشوند در آتش همه اینها ومشاق الانسان والدابة کلها یسمی سموما
و سوراخهای آدمیان و جنبندها همه نامیده میشود سموم واحدها سم لفظ واحد سموم سم است بمعنی سوراخ
در بعضی نسخ بجای مشاق بشین معجمه مسام بسین مهمله و میم مشدده است هر دو بیک معنی است اشارت است
بقول خدا ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و در نیآیند بهشت را تا آنکه در آید شتر سوراخ سوزن
را و این تعلیق بمحال عادیست و هی عیناه و منخراه و آن مشام دو چشم آدمی است و دو سوراخ بینی او
وفمه واذناه و دهان اوست و دو گوش او و دبره واحلیله و بهر و عورت او غواش ما غشوا به
اشارت است بآیه من جهنم مهاد و من فوقهم غواش از آتش دوزخ فرش و لحاف تفسیر کرده غواش
را بچیزی که پوشیده شده اند بآن جمع غاشیه است بمعنی انچه ستر کرده شود بآن از جامه و لحاف مراد
آنست که آتش از پایان و بالا خواهد در گرفت نشرا بمعنی متفرقة است اشارتست بقول خدا هو الذی یرسل
الریاح نشرا احد الکسی است که میفرستد بادها را در حالیکه متفرقه است یعنی هر طرفی می سوزد در تفسیر گفته

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشهادات

کرا او را طلبیدم میخواستم که تحقیق کنم خبر ام
مسطح را از جانب پدر و مادر خود که آیا این
بهتان افترا کرده اند و میگوید یا نه فاذن لی
رسول الله پس اذن داد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فاتیت ابوی پس آمدم پدر و مادر
خود را فقلت لامی ما یتحدث الناس به پس
گفتم مادر خود را چیست که کلام میکنند مردم
بدان یعنی درین روزها اند مین فقالت یا بنیة
هونی علی نفسك الشان پس گفت مادرم
ای دختر که من آسان کن بر ذات خود این
حال را و تنگ مشو فوالله لقلما کانت امرأة
وضیئة عند رجل یحبها ولها ضرائر الا اکثرن علیها
زیرا چه سوگند خداست نبوده است زنی
که صاحب حسن و جمال نزد مردی که
دوست میدارد آن را و مر آن زن را
انبازها بوده مگر آنکه بسیار کرده اند انبازها
بران زن از تهمت و مانند آن فقلت پس
گفتم از تعجب سبحان الله ولقد تحدث الناس بهذا
پاک است خدا و هر آینه بتحقیق واقع شد گفتگو
مردم باین دروغ قالت فبت تلك اللیلة
حتی اصبحت پس گذرانیدم آن شب تا آنکه صبح
کردم باین حال که لا یرقا لی دمع ولا اکتحل بنوم
باقی نماند مرا اشک و نه در چشم میکردم خواب را
ثم اصبحت پس صبح کردم فدعا رسول الله صلی
الله علیه وسلم علی بن ابی طالب واسامة بن زید

نشورجمع نشر است بمعنی باد خوش که از هر جانب وزد نکدا بمعنی قلیلا در آیه والذی خبث لایخرج الا نکدا و نیز بمعنی که پلید است بیرون نمی آرد مگر اندکی روایت کرده اند که کافری کوسه ریش از علی بن ابیطالب رضی الله عنه پرسید که شما میگوئید که لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ذکر ریش من در کتاب مبین کجا است فرمود الذی خبث لایخرج الا نکدا در باب ریش تست یغنوا بمعنی یعیشوا است آیت الذین کذبوا شعیبا کان لم یغنوا آنانکه تکذیب کرده شعیب را علیه السلام گویا که زندگانی نکردند یعنی یکبارگی هلاک گشتند در ذکر این کلمه حرف جازم را ذکر نکرده یحتمل که از سهو قلم ناسخ باشد حقیق بمعنی حق است درین آیت قال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق گفت موسی علیه السلام ای فرعون بتحقیق من فرستادهٔ پروردگار عالمیان ام سزاوارم برین که نگویم بر خدا مگر راستی استرهبو هو مشتق است من الرهبة بمعنی خوف در قول خدا فلما القوا سحروا اعین الناس واسترهبوهم پس هرگاه انداختند ساحران فرعون رسیمانهارا و حرکت کردند سحر کردند چشمهای مردم را یعنی بوهم مردم در آوردند که حق است و در خوف آوردند مردم را و موسی را پس الله سبحانه فرمود لا تخف انک انت الاعلی والق ما فی یمینک مترس بتحقیق تو بالاتری و بینداز عصای که در دست تست تلقف ما صنعوا فرو می برد چیزی را که کرده اند تلقف بمعنی تلقفو است یعنی لقمه میکند و میخورد اشارت است بقول خدا فاذا هی تلقف ما یافکون پس ناگاه عصا فرو می برد چیزی را که می انداختند و توهم می انداختند که حق است طائرهم بمعنی حظهم است یعنی نصیب ایشان در قول خدا الا انما طائرهم عند الله طوفان من السیل اشارت است بقول خدا فارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل و فرستادیم بر هلاک ایشان طوفان باران بسیار که خراب کرد زراعتها و میوها و ملخ که خورده زراعتها و برگ درختان تفسیر ما بعد ازین مذکور نکرده و مرویست از ابن عباس و باین قائل است ابن عطا و مجاهد طوفان واحد آن طوفانه است چنانکه رجحان و نقصان و یقال للموت الکثیر الطوفان و گفته می شود مرگ بسیار را طوفان یا اسم مصدر است و القمل الحمنان یشبه صغار الحلم یعنی قمل حمنان بضم حاء مهمله و سکون میم و دو نون کرکی که مشابهت دارد بکوچک حلم بحاء مهمله و لام هر دو مفتوح بقاری که کنه گویند در تفسیر قمل اقوال مختلفه واقع شده از انجمله مرویست از ابن عباس که بمعنی کرم سوس است که در گندم می افتد و نیز مرویست ازوی که بمعنی ملخ خورد که بال و پر ندارد و باین قائل است مجاهد و قتاده بعضی گویند که بمعنی کیک است بعضی گویند کرمی است که می خورد شتر را از امام ابی حنیفه منقول است کرمی که در زراعت پیدا می شود و می خورد خوشه را پیش ازانکه بر آید در زراعت بلند میگردد و خوشه نمی آید عروش و عریش بمعنی بناء است یقال یعرشون ای یبنون البیت والمسکن ذکر این دو کلمه از مؤلف رح بر خلاف روش او واقع شده بالیستی که میگفت یعرشون یبنون ازانکه در آیت کریمه وما کانوا یعرشون واقع شده است با این همه تخطیه کرده اند که عروش جمع عرش است بمعنی سریر ملک و سقف خانه چون گفته عرش یعرش عرشا یعنی بنا کرد بنائی از چوب و عریش چیزی که بآن سایه کنند از خیمه و جز آن از ینجا عریش عنب سقط که در قصهٔ سامری بعد از پشیمان شدن مردم از اعتقاد الوهیت عجل واقع شده قوله ولما سقط فی ایدیهم تفسیر آن را بقول خود کل من ندم فقد سقط فی یده یعنی هر کس که پشیمان شد

الجزء العاشر شرح الاسلام کتاب الشهادات

و مشورت ورانی یا رسول الله و لا نعلم و الله الا خیرا و نمیدانیم یا نبی چیزی سوی نکوئی را و اما علی بن ابیطالب فقال یا رسول الله و اما علی پس گفت یا رسول الله لم یضیق الله علیک تنگ نکرده است خدا کار را بر تو و النساء سواها کثیر و زنان سوای او بسیار اند اگر مهجوری وی خواهی بدل آن نقد میسر است تنگی خاطر شریف چرا باشد و سل الجاریة تصدقک و بپرس داه او بریره را که محرم سرگاه است راست خواهد گفت ترا از حال عایشه چون که باشد اگر تحقیق فرمائی فدعا رسول الله صلی الله علیه و سلم بریرة فقال پس خواند آنحضرت بریره را پس فرمود یا بریرة هل رایت فیها شیئا یریبک ای بریره آیا دیده در عایشه چیزی که در وهم اندازد ترا فقالت بریرة لا والذی بعثک بالحق ان رایت علیها امرا اغمصه علیها قط پس گفت بریره نه چیزی که در وهم اندازد سوگند آنکس است که فرستاده است ترا ندیده ام در عایشه کاری که عیب گیرم آنرا بروی گاهی اکثر من انها جاریة حدیثة السن تنام عن العجین فتاتی الداجن فتاکله بیشتر ازین یک حال که عایشه دختری نوسال است که خواب میکند بغفلت از خمیر و پوشیده نگه نمیدارد و آنرا بسبب غلبهٔ خواب که درین سن باشد پس ... یا حیوان خانگی دیگر پس میخورد و آن ... و اداجن ... اند مرغ و کبوتر و مانند آن ... که الوف بخانه باشند پس تعدیل ... بریره عایشه را و تقریر نمود آنرا ... فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم من یومه پس استاد آنحضرت بر منبر روز خود وفاستعذر من عبدالله ابن ابی

پس بتحقیق افتاد در دست خود که میگزد آن را جوهری گفته سقط فی یده ای ندم یعنی این کلام کنایت است از ندامت الاسباط بمعنے قبائل بنی اسرائیل ست ظاهر عبارتست که مخصوص بقبائل بنی اسرائیل ست یقال اسباط در اولاد یعقوب ست چنانکه قبائل در اولاد اسمعیل مشتق ست از سبط بسکون موحده بمعنے تابع وقیل از سبط بفتح الموحدة بمعنے درخت بر شاخ باین معنے حسنین را رضی الله عنهما سبطا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته از جهت کثرت اولاد احفاد ایشان پسر دختر را سبط گویند کذا قال یعنی یعدون فی السبت یتعدون له یجاوزون تعد تجاوز اشارت ست بسوی قول خدا واسألهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر اذ یعدون فی السبت پرس ای محمد یهود را از خبر دهی که نزدیک بدریا بود وقتیکه ایشان تجاوز کردند از حکم الٰهی که در تعظیم روز شنبه کرده بود که درین روز بکار دنیا نپردازند و شکار ماهی نکنند و مشغول باشند بعبادت حق و تمام این قصه در آیات و تفاسیر آن مذکور است تفسیر کرده است یعدون را بیتعدون لیجاوزون و تعد تفسیر کرده به تجاوز شرعا بمعنے شوارع جمع شارع بمعنے ظاهر و بر روی آب اشارت ست بسوی قول خدای عز وجل اذ یاتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا وقتے که می آمد اینهارا ماهیان ایشان روز شنبه ایشان ظاهر بر روی آب بئیس بمعنے شدید است که واقع است در قول خدا واخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس وگرفتیم آنان را که ظلم کردند و کافر شدند بعذاب سخت اخلد الی الارض قعد وتقاعس در قول خدا ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه وضمیر لکنه راجع به بلعام بن باعور ست از علمای بنی اسرائیل و مستجاب الدعوة و معنے آن ست که وی را سخت میلان بدنیا بود و متابعت کرده بود هوای نفس و کشیده شده بود ایمان از وی و قصه او در کتب تفاسیر مسطور و مکتوب ست مؤلف رح تفسیر کرده اخلد را به قعد و این معنے کنایت از شدت میل بدنیاست و نیز تفسیر به تقاعس بقاف و عین و سین مهملتین که بمعنے تاخر و ابطاء ست بعضے گفته اند مراد باین آیت امیه بن صلت ست که ادراک زمان آنحضرت کرده بود و ایمان بزبان آورده و موالات بمشرکان داشت شاعری فصیح بود و شعرهای ریانے مشتمل بر معارف و حکم میگفت در بعضے احادیث واقع شده آمن بلسانه ولم یؤمن بقلبه سنستدرجهم بمعنے ناتیهم من مأمنهم یعنی می آریم آنها را از جای امن اینها معنے استدراج در اصل نزدیک گردانیدن درجه درجه کقوله تعالی فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا پس آمد ایشان را خدا از انجا که گمان نداشتند وجه تشبیه آنست که اهل عناد را از کفر آهسته آهسته برده یکبارگی مواخذه میکند چنانچه در آیت دیگر واقع شده حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة کذا قال من جنة بمعنے من جنون اشارت ست بآیة اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة آیا فکر نمیکنند که نیست بصاحب ایشان کنایت از ان حضرت ست صلی الله علیه وسلم از جنون که قول کفار است که میگفتند محمد صلی الله علیه وسلم شاعر مجنون ست ایان مرساها بمعنے متی خروجها است کدام وقت است بر آمدن او فمرت به استمر بها الحمل فاتمته ضمیر مرت راجع بحوا است یعنی مراد آنست که مستمر شد بحوا حمل پس تمام کرد حمل را روایت ست از ابن عباس که معنے مستمر آنست که مستمر شد بحوا حمل پس تمام کرد در شک افتاد که حامله است یا نه ینزغنک بمعنے یستخفنک است سبک کند و از جای دیگر بر دترا اشارت است

پس سوگند خدا که ندانسته ام بر اهل خود مگر نیکی را وقد ذکروا رجلا ما علمت علیه الا خیرا و بتحقیق ذکر کرده اند درین تهمت مردے را که ندانسته ام بر وی نیز مگر نیکی را و آن صفوان بود وما کان یدخل علی اهلی الا معی و نبود که می در آمد بر حرم خانه من مگر با من فقام سعد پس برخاست سعد بن معاذ چنانکه تصریح است در اکثر روایات باین نسبت سوی روایت ابی ذر والی الوقت که ساقط است دران و بعضی گویند ذکر آن وهم است و اشتباه آنست که قائل باین کلام غیر ابن معاذ است زیرا که مقصه افک در غزوه مریسیع است سنه شش و فوت سعد بن معاذ پیش از ان است در آخر غزوه خندق سنه چهار و کلام در تحقیق آن درهمین حدیث در تفسیر سوره نور بیاید انشاء الله تعالی فقال یا رسول الله انا والله اعذرك منه پس گفت سعد بن معاذ انصاری اوسی اشهلی اے رسول خدا سوگند خدا من عذر خواهم و نصرت دهم ترا و انتقام گیرم از ان موذی ان کان من الاوس ضربنا عنقه اگر هست او از قبیله اوس میزنیم ما گردن او را وان کان من اخواننا من الخزرج امرتنا ففعلنا فیه امرك و اگر هست از برادران انصاری ما از قبیله خزرج فرمان کنی ما را هر چه خواهی پس جاری کنیم در وے فرمان ترا فقام سعد بن عبادة وهو سید الخزرج پس

قوله تعالی واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله اگر از جای بر دترا وسوسه شیطان از جا بر دنی پس پناه جوی بخدا بصورت خطاب بآن حضرت است و مراد سایر مسلمانان اند طیف و طائف یعنی طیف و طائف هر دو بیک معنی است هر دو در قرأتها مشهور است بمعنی گناه صغیره و نوعی از جنون ملوب به بلوای نازل به ملم مقصود تفسیر طیف است بلکه در قول خدا است ان الذین اتقوا اذا مسهم طیف من الشیطان بعضی تفسیر کرده اند بغضب بعضی بمس شیطان بصرع و بیهوشی و بعضی بهم و قصد گناه و مدهم بمعنی یزینون است در آیه کریمه واخوانهم یمدونهم فی الغی و برادران ایشان زینت میدهند در نظر و آراسته می نمایند معاصی و کفر وخیفة بمعنی خوفا است در قول خدا واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة یعنی یاد کن خدا را در دل خود از روی زاری و ترس و نیز اشارت کرد بقول خود وخفیة من الاخفاء که خیفة بمعنی اخفا هم میتواند بود یعنی نهان کردن چون این لفظ اخفا بمعنی معروف است گفت من الاخفاء فهم آنکه مراد اشتقاق خیفه از اخفا است باطل است از آنکه فعل مزید مشتق از ثلاثی باشد نه برعکس آن والاصال واحدها اصیل یعنی آصال بمعنی وقت جمع اصیل است وهو ما بین العصر الی المغرب کقوله بکرة واصیلا بمعنی وقتیکه میان عصر تا وقت مغرب و این عبارت خالی از اشکال نیست از آنکه میان وقت عصر و مغرب وقتی دیگر متخلل نیست با اینکه آصال که درین آیت است ودون الجهر من القول بالغدو والآصال جمع اصیل است **باب** قوله عز وجل قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن بگو ای محمد حرام نکرده است پروردگار من مگر گناهان را چیزی که پیدا است و چیزیکه پنهان است در مراد از فواحش درین آیت اختلاف است بعضی گویند همه گناهان است بعضی گویند گناهان خاص است مرویست از ابن عباس که مردم در ایام جاهلیت در زنا باکی نمید انستند اگر پنهان بودی و بد میدانستند در علانیه پس خدا حرام گردانید زنا را در سر و علانیه و مروی است از سعد ابن جبیر و مجاهد فاحشه ظاهر نکاح مادران است و باطن زنا است **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابی وائل عن عبد الله رضی الله عنه قال قلت انت سمعت هذا من عبد الله قال نعم ورفعه گفت عمرو بن مره گفتم مر ابی وائل را تو شنیده این حدیث را از عبد الله بن مسعود گفت آری من شنیده ام و رفع کرد حدیث را بآن حضرت صلی الله علیه وسلم قال لا احد اغیر من الله فلذلک حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن گفت هیچکس غیرتناک تر از خدا نیست هم ازین جهت حرام کرده فواحش چیزی که پیدا بود از آن و پنهان است ولا احد احب الیه المدحة من الله ونیست هیچکسی دوست تر بسوی او مدح و ستایش از خدا فلذلک مدح نفسه پس ازینجهت ستوده است خود را او غیر او که از عهده حق ستایش او تواند برآمد نیست لهذا سرور عارفان گفت لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک **باب** ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه وهرگاه آمد موسی بوقتیکه معین و مقرر کرده بودیم و سخن کرد او را پروردگار او یعنی بشنوانید کلام خود را بی واسطه ملک در تفسیر حسینی از تفسیر ینابیع نقل کرده که بست و چهار هزار کلمه و بروایتی هفصد هزار کلمه

الجزء العاشر شرح الاسلام کتاب الشهادات

تعالی خدا والله لا نقتله ولا نقدر علی قتله سوگند خدا که نمی کشی او را و دیگری مرا و قدرت نداری تو بر کشتن آن فقام اسید بن حضیر الانصاری بضم همزه و فتح سین مهمله در اول و ضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه در ثانی هر دو بلفظ تصغیر پس برخاست اسید بن حضیر انصاری اوسی اشهلی بمناظره سعد بن معاذ او سی جد اعنت ابن عباده خزرجی فقال کذبت لعمر الله پس گفت دروغ گفتی تو سوگند بقای الهی است والله لنقتلنه سوگند خدا هر آئینه میکشیم آن موذی را و گفته تو اعتبار ندارد فانک منافق تجادل عن المنافقین زیرا که بتحقیق تو منافق هستی که گفتگو میکنی از طرف منافقان یعنی ظاهر شد از تو این علامت نفاق فثار الحیان الاوس والخزرج حتی هموا پس بشورش آمدند دو قبیله اوس و خزرج تا آنکه قصد جنگ کردند همه گرد رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر و حال آنکه آنحضرت بر منبر بود فنزل فخفضهم حتی سکتوا پس فرود آمد از منبر پس نرم کرد ایشان را و نشاند تا آنکه خاموش شدند خفض ضد رفع است تخفیض نرم گردانیدن او از و آسان کردن کار و سکت رسول الله وخاموش ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از ذکر یکه بر منبر میکرد و بگیست یومی لا یرقا لی دمع ولا اکتحل بنوم

واصح آنست که بود و چهار هزار کلمه لشنوانید گویا که این همه کلمات توریت بوده است والله اعلم از کشاف آورده
که حق جل شانه چهل شبانه روز بموسی کلام کرد و بذوق این همه مکالمه چنان مست شد که تذ النست در
نشارهٔ دنیا است خیال کرد که در دار عقبی رسیده و بموجب یاد و عدهٔ دیدار که دران نشارهٔ مید الست
قال رب ارنی انظر الیک گفت ای پروردگار بنمای خود را مرا که بدیده خود نظر کنم بسوی تو قال لن ترانی
فرمود پروردگار هرگز بچشم فانی مرا نتوانی دید که قوای عنصری تحمل آن ندارد صاحب کشف الاسرار
گوید که مقام موسی علیه السلام دران وقت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر از ان وقت بود که ارنی
گفت دران ساعت قایم بمراد خود بود درین حالا قایم بمراد حق باشد و بمراد حق بودن عالی تر است از انکه
بمراد خود برای تسلیه و اطمینان فرمود ولکن انظر الی الجبل ولیکن نگاه کن بسوی کوه که تحمل آن از تو بیشتر
دارد فان استقر مکانه فسوف ترانی پس اگر این کوه ثابت و برقرار ماند بجای خود پس سرانجام است
که بینی تو مرا فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا پس آن هنگام که تجلی کرد پروردگار موسی مر کوه را باظهار نور
بمقدار سفت سوزنی روایت کرده است امام احمد در مسند خود از انس بن مالک از رسول خدا که فرمود
تجلی کرد مر جبل را اینچنین و نمود طرف انگشت خود را و از سهل بن سعد مرویست که الله سبحانه از هفتاد هزار
حجاب اظهار کرد نوری بقدر ذره بعد از شرائط ادراک که در کوه نهاده از حیات تا هم درین وقت آن را قوت
ادراک و علم و حیات و قابل رویت نور خود ساخت آن را ریزه ریزه گردانید مرویست از ابن عباس که آن
را خاک گردانید سفیان ثوری گفته که رفت برروی زمین و افتاد در دریا و میرود با آن و از ابوبکر هذلی
منقول است که فرو رفت بزمین و تا روز قیامت ظاهر نخواهد شد وخر موسی صعقا و بیفتاد موسی بیهوش
یک شبانه روز از شام شب پنجشنبه عرفه تا عشیه روز جمعه از مشاهدهٔ عظمت الهی صعق را بموت نیز تفسیر کرده اند
چنانکه در آیات دیگر واقع شده فصعق من فی السموات والارض ای مات فلما افاق قال سبحانک تبت
الیک وانا اول المؤمنین پس هرگاه بهوش آمد گفت تنزیه میکنم از انچه نه لائق شان تست بازگشتم بسوی تو
از ناشایستگی سوالی که کردم و من نخستین ایمان آرنده ام از بنی اسرائیل که دیدن تو در دنیا کسی را میسر نیست
بدانکه منکران رویت حق از معتزله و کسانیکه بر پی ایشان رفته تمسک کرده اند باین آیت که لن بمعنی نفی تابید
است پس نفی میکند رویت را در دنیا و آخرت جوابش آنکه باحادیث قطعیة الدلالة بطریق تواتر ثابت شد که مومنان
می بینند خدا را در دار آخرت بی تردد و اشتباه چنانکه هم درین کتاب مستطاب گذشت پس بر تقدیر دلالت این
آیت بر استحاله رویت حمل باید کرد بر عدم رویت درین نشاة دنیا جمعا بین الادلة و نیز لن صریح لفظ تابید بر توقیت
می آید چنانکه لن یتمنوه ابدا تا وقت موت است و نیز گفته اند تعلیق باستقرار جبل که امری ممکن است دلالت دارد
بر امکان معلق نمی بینند که دخول کافران به بهشت هرگاه محال بود تعلیق کردند آن را با امری محال چنانکه فرموده
ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط در نیایند کافران به بهشت تا آنکه در آید شتر در سوراخ
سوزن قال ابن عباس ارنی اعطنی تفسیر کرده است ابن عباس ارنی را بمعنی اعطنی یعنی بده مرا این حالت که
نظر کنم بسوی تو حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن عمرو بن یحیی المازنی عن ابیه عن

الت فبینما هما جالسان عندی اذ
یکی گفت عایشه پس در اثنا آنکه پدر
و مادر من نشسته اند نزد من و من میگریستم
اذ استاذنت امرأة من الانصار فاذنت
لها ناگاه اذن در آمدن خواست زنی از
انصار پس اذن دادم او را فجلست
تبکی معی پس نشست آن زن بجای
که میگریست با من فبینا نحن کذلک اذ
دخل رسول الله پس در اثنا آنکه ما جمله
همچنان بودیم ناگاه در آمد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فجلس پس نشست
ولم یجلس عندی من یوم قیل لی ما قیل
قبلها و نه نشست نزد من از روزی
که گفته شده بود برای من و در شان من
چیزی که گفته شده پیش ازین نشستن
وقد مکث شهرا لا یوحی الیه فی
شانی شئ و تحقیق درنگ کرد آنحضرت
یکماه بحالی که وحی کرده نمیشد بسوی
وی در شان من چیزی تا بداند آنحضرت
کسی را که سخن میکند در من از کسی که
ثابت و سالم می ماند قالت فتشهد
رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم قال گفت عایشه پس کلمهٔ شهادت
خواند آنحضرت پستر فرمود یا عایشة
فانه بلغنی عنک کذا وکذا ای عایشه
پس رسیده است مرا از تو چنین و چنان
فان کنت بریئة فسیبرئک الله پس
اگر هستی تو پاک از ان پس ظاهر میکند
برارت ترا خدا وان کنت المت بذنب
فاستغفری الله وتوبی الیه و اگر هستی
که نزدیک شده بگناهی اتفاقا پس طلب
آمرزش کن خدا را و رجوع کن بسوی
او السلام فرود آمدن تا در غیر مکرر نزدیک
شدی فان العبد اذا اعترف بذنبه
ثم تاب تاب الله علیه زیرا که بنده
چون اقرار میکند بگناه خود و پستر باز
گردد از گناه و بسوی خدا بنده هم قبول
میکند توبه او را خدا بروی فلما قضی

ابی سعید الخدری قال جاء رجل من الیهود الی النبی صلی الله علیه وسلم قد لطم وجهه گفت ابو سعید خدری
مردی از قوم یهود نزد پیغمبر خدا بتحقیق طپانچه زده شده بود در روی او و قال یا محمد ان رجلا من اصحابك
من الانصار لطم وجهی و گفت ای محمد مردی از اصحاب تو که از انصار است طپانچه زده روی مرا قال ادعوه
فدعوه فرمود بخوانید او را پس خواندند و آمد قال لم لطمت وجهه فرمود چرا طپانچه زدی روی او را قال
یا رسول الله انی مررت بالیهود فسمعته یقول گفت ای رسول خدا بتحقیق گذشتم باین یهودی پس شنیدم
او را میگفت والذی اصطفی موسی علی البشر سوگند کسی که برگزید موسی را بر همه مردم فقلت وعلی محمد
پس گفتم برگزیده است موسی را بر محمد فاخذتنی غضبة فلطمته پس گرفت مرا خشم پس طپانچه زدم او را
قال لا تخیرونی من بین الانبیاء فرمود تفضیل نکنید مرا از میان انبیا آن حضرت از راه تواضع فرموده و
منع کرده که بتفضیل مجادله و خصومت نکنید که نقصی در نبوت انبیا لازم آید وگرنه در حقیقت آن حضرت افضل
انبیا و رسل است چنانکه خود فرموده آدم و من دونه تحت لوائی و دیگر فرموده لو کان موسی حیا لما وسعه الا
اتباعی فان الناس یصعقون یوم القیمة پس تحقیق مردم می میرند یا بیهوش میشوند روز قیامت فاکون اول من
یفیق پس میباشم من نخستین کسیکه زنده میشود فاذا انا بموسی اخذ بقائمة من قوائم العرش پس ناگاه
می بینم من موسی را گرفته است ستونی از ستونهای عرش یعنی پیش از من بافاقت آمده فلا ادری افاق
قبلی ام جزی بصعقة الطور پس نمیدانم که بهوش آمده پیش از من یا جزا داده شده به بیهوشی که در کوه
طور کشیده چنانکه از آیت مذکور در ترجمه معلوم شده تردید بیان در میان این دو معنی خالی از خفا
نیست گویا مراد آنست که افاقت پیش از من از راه فضیلت خاص است یا جزای صعقه طور است از روی
اختصاص باین فضیلت والله اعلم **باب** المن والسلوی یعنی در آیت مذکوره اگرچه من و سلوی است در
حدیث ذکر سلوی نیست گویا رعایت کرده است نظم قرآن را **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة
عن عبد الملك عن عمرو بن حریث عن سعید بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الکماة
من المن کماة نوعی از من است که بر بنی اسرائیل نازل میشد کماة چیزی است که از زمین میروید
بی آنکه بکارند در فارسی آن را سماروغ گویند قیل بمعنی آنست که نوعی از من است که بی تکلف و عمل میروید
چنانکه من از آسمان نازل میشود وماؤها شفاء للعین آب آن موجب شفای چشم است تنها یا با دویه دیگر
و قولی آنست اگر در چشم از برودت و یا حرارت است تنها آب آن شفا است اگر غیر حرارت و برودت است
با اجزای دیگر شفا است نووی گفته اصح و صواب آنست اگر تنها آب آن را در چشم چکانند شفا حاصل میگردد
مطابقت حدیث به ترجمه همین ذکر من است **باب** قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا
خطاب است بآن حضرت صلی الله علیه وسلم بگو ای محمد همه مردم را عرب و عجم اسود و احمر را بتحقیق
من فرستاده خدایم بسوی شما الذی له ملك السموات والارض خدائیکه مر او راست ملک
آسمانها و زمین یعنی فرستاده است مرا بیدا کننده آسمان و زمین هرچه در آسمان و زمین است لا اله
الا هو نیست معبودی بحق مگر ذات مقدس او یحیی ویمیت زنده میکند و می میراند

ما ادری ما اقول لرسول الله گفت پدر من سوگند
خدا در نمی یابم چیزی که بگویم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم فقلت لامی اجیبی عنی رسول الله پس
گفتم مادر خود را جواب ده تو از جانب من
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فیما قال
در آنچه فرمود قالت گفت مادرم نیز والله
ما ادری ما اقول لرسول الله صلی الله علیه
وسلم قالت وانا جاریة حدیثة السن
لا اقرأ کثیرا من القرآن گفت عائشه و من
دختر نو سال بودم که نمیخواندم بسیاری از
قرآن با وجود کثرت دواعی خواندن آن
و اعتبار مردم بدان معهذا چه خوش
تقریر جواب کردم و بمضمون مناسب آیتی
خواندم فقلت والله ان لقد علمت انکم
سمعتم ما یتحدث به الناس پس گفتم
بخدا که بتحقیق من هر آئینه دانستم که شما
شنیده اید چیزی را که کلام کرده اند
بدان مردم و قرّ فی انفسکم و جا گرد
ذکر آن و بسته شد در دل های شما و صدقتم
به و یقین کرده و باور نموده اید آن را
ولئن قلت لکم انی بریئة والله یعلم انی
لبریئة لا تصدقونی بذلك و اگر بگویم
مر شما را که من بتحقیق پاکم از این تهمت و
حال آنکه خدا میداند که من پاکم راست
نمیدانید مرا باین قول ولئن اعترفت
لکم بامر والله یعلم انی بریئة لتصدقنی
و اگر اقرار کنم برای شما بچیزی غلط
و خدا میداند که من هر آئینه پاکم باور
میکنید مرا و جواست که میدانید در این
جواب داد بلاغت و فصاحت داد
که ذکر کرد عدم فائدة خبر در بنصورت
و اجتناب از کلام لا طائل یا دروغ
با اشعار در ضمن آن بیان واقع برارت
مع استشهاد بخدا و تفویض امر بوی
در مقام عجز و عظیم مصیبت آمد قال الله

فآمنوا بالله ورسوله پس بگرويد به خالق ومالك همه اوست ايمان آريد بوحدانيت وقبول احكام كنيد وايمان آريد برسول او كه صادق ومصدق است النبي الامي الذي يؤمن بالله وكلماته همان پيغمبري است كه موعود است باين عنوان نبي امي در كتب شما آن كسيكه ايمان مي آرد بخدا وفرمودهاي خدا واتبعوه لعلكم تهتدون ومتابعت كنيد او را در احكام واخلاق برگزيده او وشايد كه شما هدايت يابيد بر طريق مستقيم حدثنا عبد الله قال حدثنا سليمان بن عبد الرحمن وموسى بن هارون قالا حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن العلاء بن زبر قال حدثنا بسر بن عبيد الله قال حدثني ابو ادريس الخولاني قال سمعت ابا الدرداء رضي الله عنه يقول كانت بين ابي بكر وعمر محاورة گفت ابو ادريس خولاني شنيدم ابو الدرداء را ميگفت بود ميان ابوبكر وعمر رضي الله عنهما گفت وگوئي فاغضب ابوبكر عمر پس در خشم آورد ابوبكر عمر را وانصرف عنه عمر مغضبا وبرگشت عمر از مجلس در حالے كه خشم گرفته شده بود فاتبعه ابوبكر يسئله ان يستغفر له پس در پے او رفت ابوبكر در حالے كه سوال ميكرد او را اينكه استغفار كند براي او فلم يفعل حتى اغلق بابه في وجهه پس نكرد آمرزش تا آنكه بر بست در خود را بر روي ابوبكر فاقبل ابوبكر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو الدرداء ونحن عنده پس آمد ابوبكر بسوي رسول خدا پس گفت ابو الدرداء وما نشسته بوديم نزد آن حضرت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما صاحبكم هذا فقد غامر پس فرمود رسول خدا اما يار شما كه ابوبكر است پس تحقيق خصومت كرده است كسي را معنے آنست كه در آمده است در شدت وخصومت كرماني گفته غامر بمعجمه اے سبق بالخير او وقع في امر او زاحم او خاصم تفسير كرده مستملي از بخاري اي سبق بالخير يعنے در استغفار پيشے كرده آن حضرت از ديدن حال ابے بكر دريافته بود قال وندم عمر على ما كان منه گفت ابو الدرداء وپشيمان شد عمر بر چيزے كه بود ازان فاقبل حتى سلم وجلس الى النبي صلى الله عليه وسلم پس پيش آمد عمر تا آنكه سلام كرد ونشست نزد آن حضرت وقص على رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر وحكايت كرد عمر بر رسول خدا خبر آنچه گذشته بود با ابوبكر قال ابو الدرداء وغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو الدرداء وغضب كرد رسول خدا بر عمر از آنكه اعتذار ابوبكر را قبول نكرده در بر روي او بست واين همه براي تهذيب اخلاق عمر وسائر صحابه بود وجعل ابوبكر يقول والله يا رسول الله لانا كنت اظلم وگشت ابوبكر بجائے كه ميگويد بخدا سوگند اي رسول خدا هر آئنه من بودم ظالم تر درين گفتگو يعنے تقصير از من بيشتر بود فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود رسول خدا هل انتم تاركوا لي صاحبي هل انتم تاركوا لي صاحبي آيا هستيد شما ترك كننده آزار يار مرا براي من وبخاطر من مكرر براي تاكيد فرمود نون تاركون بحذوف است از جهت اضافت بسوي صاحبي وكلمه لي فاصله است ميان مضاف ومضاف اليه ودر بعضے نسخ تاركون باثبات نون است بے اعتبار اضافت اني قلت يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعا بتحقيق من گفتم اي مردم من فرستادهٔ خدايم بسوي شما همه فقلتم كذبت وقال ابوبكر صدقت پس گفتيد شما دروغ گفتے تو وگفت ابوبكر راست گفتے تو ابوبكر بمجرد شنيدن قول رسول تصديق آورده است واصحاب ديگر كه حاضران مجلس وجز ايشان بودند

الجزء العاشر شيخ الاسلام — كتاب الشهادات

فصبر جميل پس اختيار من شكيباي نيكو است كه با آن شكايت نباشد مگر بخدا والله المستعان على ما تصفون وخدا است ياري خواسته شده بآنچه شما صفت ميكنيد ثم تحولت على فراشي بستر برگشتم از جانب بستر خود وانا ارجو ان يبرئني الله عز وجل وحال آنكه من چشم داشتم كه ظاهر گرداند پاك بودن مرا خدا تعالے ولكن الله ما ظننت ان ينزل في شاني وحيا وليكن سوگند خدا كه گمان نداشتم كه فرود فرستد خدا در حال من وحي را ولانا احقر في نفسي من ان يتكلم بالقرآن في امري وهر آئينه من خوار وخرد بودم در اعتقاد خود از آنكه كلام كند خدا بقرآن در كار من ونازل كند آن را ولكني كنت ارجو ان يري رسول الله صلى الله عليه وسلم في النوم رؤيا تبرئني الله وليكن من بودم كه اميد ميداشتم اينكه نموده شود آنحضرت در خواب خوابے كه ظاهر كند پاك بودن مرا خدا فوالله ما رام

بعد سالها بمشاهدهٔ معجزات ایمان آورده اند و این حدیث در فضائل ابی بکر گذشته قال ابو عبد الله غامر سبق بالخير **باب** وقولوا حطة تفسیر این در اوائل سورهٔ بقره گذشته است **حدثنا** اسحق قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مرویست از همام بن منبه که بتحقیق وی شنید ابا هریره را میگفت فرمود رسول خدا قيل لبني اسرائيل ادخلوا الباب سجدا گفته شد مر قوم بنی اسرائیل را بزبان موسی علیه السلام در آئید در بیت المقدس درحالیکه خاضع و خاشع اید در سجود وقولوا حطة نغفر لكم خطاياكم و بگوئید دور کرده شد از ما گناهان ما دور کرد می بخشیم مر شما را خطاهای شما فبدلوا فدخلوا يزحفون على استاههم پس تبدیل کردند قول خدا را و در آمدند بر سرینهای خود تا صورت سجده هم نباشد وقالوا حبة في شعرة و گفتند بجای حطه از روی استهزاء حبة في شعرة یعنی دانه ایست در موی در روایت کشمیهنی في شعيرة واقع است **باب** خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين امر کرده خدا رسول خود را بسه چیز گرفتن از اعمال اخلاق مردم و جبلتهای ناسزای ایشان اگر بفساد شرعی نکشد بعضی گفته اند امر هست به ترک شدت و غلظت بمشرکان و منسوخ شده بعد از نزول آیت قتال مرویست از ابن عباس که عفو زیادتی مال مسلمانان است و این حکم بعد از نزول آیت زکوة منسوخ شده دیگر اعراض از زلات جاهلان است یعنی مکافات مکن بجاهلان بمانند اعمال ایشان بعضی گویند مراد اغماض نظر از مشرکان است و گفته اند مراد ابو جهل و یاران اوست و این هم منسوخ شده بآیت قتال دیگر امر معروف چنانکه تفسیر کرده مؤلف رح العرف المعروف از قتاده و سدی طبری روایت کرده که صله رحم از معروف است ابن جوزی گفته عرف و معروف انچه معلوم شده از طاعت و عبادت و بعضی گفته اند که خصلتهای حمیده داخل عرف است عطا گوید که مراد امر هست به لا اله الا الله و این همه تفاسیر نزدیک بیکدیگر است **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ان ابن عباس قال قدم عيينة بن حصن بن حذيفة بتحقيق ابن عباس گفت قدوم آورد عیینه ابن حصن بن حذیفه فنزل على ابن اخيه الحر بن قيس پس نزول کرد بر برادرزادهٔ خود حر بن قیس وكان من النفر الذين يدنيهم عمر و بود حر بن قیس از مردمی که نزدیک خود می نشاند ایشان را عمر ابن خطاب رضي الله عنه وكان القراء اصحاب مجالس عمر ومشاورته و بودند علما اصحاب مجلسهای عمر و صاحب مشورت او كهولا كانوا او شبانا پیران بودند یا جوانان مشاورت بلفظ مصدر است عطف بر مجالس و اگر بلفظ مفعول یا فاعل باشد عطف بر اصحاب خواهد بود شبان بضم اول و تشدید موحده و نون در آخر در روایت کشمیهنی شبابا بالفتح اول و دو بار موحده مخففه فقال عيينة لابن اخيه پس گفت عیینه مر برادرزادهٔ خود را يا ابن اخي لك وجه عند هذا الامير ای برادرزاده مر ترا عزتی هست نزد این امیر فاستاذن لي عليه پس طلب اذن کن برای من بر امیر قال ساستاذن لك عليه گفت حر بن قیس طلب اذن میکنم برای تو بر امیر قال ابن عباس فاستاذن الحر لعيينة گفت ابن عباس که از حاضران مجلس عمر بود طلب کرد اذن را حر برای عیینه فاذن له عمر پس اذن داد مر او را عمر بن خطاب

از آنحضرت مانند مروارید از عرق در سوز سرو جمان بضم جیم و تخفیف میم مرواریدها یا دانهای نقره بر شکل آن واحد آن جمانه است و شاید که یا از آخر آن افتاده از شتا است بمعنی سرما فلما سري بضم سین و تشدید را مکسوره عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يضحك پس هرگاه کشف و زایل کرده شد از آنحضرت یعنی رفت آن حالتی که وقت وحی عارض شده و حال آنکه آنحضرت میخندید فكان اول كلمة تكلم بها ان قال لي يا عائشة احمدي الله فقد برأك الله پس بود نخست کلمه که تلفظ کرد آنحضرت بآن کلمه اینکه فرمود مرا ای عائشه ستایش کن خدای را که بتحقیق ظاهر گردانید پاکی ترا خدا یعنی نقل کرده که نازل شد عذر عائشه پس از نهی و بهتت شب فقالت لي امي قومي الى رسول الله پس گفت مرا مادر من برخیز و برو نزد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقلت لا والله لا اقوم اليه پس گفتم سوگند خدا نمیروم اینوقت نزد وی ولا احمد الا الله عز وجل و ستایش نمیکنم مگر خدا تعالی را انا انزل الله پس نازل کرد خدا تعالی

فلما دخل عليه قال هي يا ابن الخطاب پس وقتے کہ در آمد بر عمر گفت بده ای پسر خطاب کلمۀ هی بکسر ها وسکون تحتیه کلمۀ تهدید وزجر است سیوطی گفته کلمۀ استزاده است گاه بمعنی زجر مے آید از شیخ ابن حجر نقل کرده که اینجا بمعنی زجر است بعضی گویند اسم فعل است بمعنی اعط و استزد گاہے هاے دیگر در آخر زیاده کرده وهیه میگویند فو الله ما تعطینا الجزل ولا تحکم بیننا بالعدل پس بخدا سوگند نمید ہے تو ما را عطاے کثیر و حکم نمیکنے میان ما بعدالت یعنی از روے عدالت فغضب عمر حتی هم ان یوقع به پس خشم کرد عمر تا آنکه قصد کرد این را که در افتد باو فقال له الحر یا امیر المؤمنین پس گفت مر عمر را حر بن قیس ای امیر المؤمنین ان الله تعالی قال لنبیه خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلین تحقیق خداے برتر گفت مر پیغمبر خود را این امر را وان هذا من الجاهلین و تحقیق این مرد از جمله جاهلان ست والله ما جاوزها عمر حین تلاها علیه بخدا سوگند در نگذشت حکم این آیت را و از عمل کردن بران عمر هنگامے که خواند آن را حر بر عمر وکان وقافا عند کتاب الله وبود عمر کثیر التوقف نزد حکم کتاب خدا یعنی تجاوز نمے کرد از حکم آن حدثنا یحیی قال حدثنا وکیع عن هشام عن ابیه عن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما خذ العفو وأمر بالعرف مرویست از عبد الله بن زبیر که آیۀ خذ العفو وامر بالعرف خواند فقال ما انزل الله الا فی اخلاق الناس پس گفت نازل نکرد حق تعالے مگر در بیان اخلاق مردم یعنی باین صفات جمیله مے باید بود اخلاق جمع خلق است و آن ملکه ایست که صادر مے شود بآن افعال بے فکر و تامل وقال عبد الله بن براد حدثنا ابو اسامة قال حدثنا هشام اخبرنی عن ابیه عن عبد الله بن الزبیر قال امر الله نبیه صلی الله علیه وسلم ان یاخذ العفو من اخلاق الناس او کما قال گفت عبد الله بن زبیر امر کرد خدا پیغمبر خود را اینکه بگیرد عفو از اخلاق سائر مردم باین عبارت گفته یا چنانکه گفته بعبارت دیگر مروی ست از امام جعفر صادق رضی الله عنه وعن آبائه الکرام که در قرآن هیچ آیتے جامع تر از این آیت در بیان مکارم اخلاق نیست منشا که این قول مبنے بر آنست که معامله با نفس خود است یا بغیر نفس خود و غیر یا عالم است یا جاهل است واین همه معاملات مندرج است درین آیت یا ازین جهت که امهات اخلاق سه گونه است عقلی است وشهوی وغضبی وکمال هر خلق امری متوسط است متوسط خلق عقلے حکمت و از وی امر معروف ناشے است و متوسط شهوی عفت و از وی اخذ عفو ناشے است و متوسط غضبی شجاعت است و از وے ناشے شده اعراض از جاهلان کما قال الکرمانی وایضا نقل منه العینی

سورة الانفال

مدنے است باتفاق مگر پنج آیت و آن قوله شر الدواب عند الله الے آخر آیتین وقوله واذ یمکر بک الذین کفروا الی قوله او بعذاب الیم و درین سورت آیتے دیگر است که اختلاف کرده اند دران و آن قول وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وحکایت کرده قرطبی از ابن عباس که سورۀ انفال مدنے است مگر هفت آیت از قول او واذ یمکر بک الذین کفروا تا آخر هفت آیت پوشیده نماند

لا انفق علی مسطح بشی ابدا بعد ما قال لعائشة گفت ابوبکر سوگند بخدا انفاق نخواهم کرد بر مسطح چیزے گاهی بعد از انکه گفت مر عائشه را انچه گفت فانزل الله عز وجل پس نازل کرد خدا این آیه را ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یؤتوا یعنی باید که سوگند نخورند خداوندان فضل در دین از شما و خداوندان فراخی در مال انکه بدهند اقربا و مسکینان و مهاجران یعنی سوگند نخورند بندادن و باید که عفو کنند از جریمه و روی بگردانند از انتقام آیا دوست ندارید انکه بیامرزد خدا تعالی شما را و خدا آمرزنده و مهربان است و این مضمون تمام آیه است الی قوله غفور رحیم فقال ابوبکر بلی پس گفت ابوبکر آری خواهم انفاق کرد بروے والله انی لاحب ان یغفر الله لی بخدا سوگند که من هر آئینه دوست میدارم انکه بیامرزد خدا تعالی مرا فرجع الی مسطح الذی کان یجری علیه پس بازگردانید بسوی مسطح انچه بود که میداد بروی از نفقه جرا بمعنی نفع و اجرا اعطا وهو وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم سأل زینب بنت جحش عن امری و بود آنحضرت که پرسید زینب را که یکی از امهات المؤمنین است از حقیقت حال من فقال یا زینب ما علمت پس فرمود اے زینب چه دانسته تو از حال وے ما رأیت چه دیده از وے فقالت پس گفت زینب یا رسول الله احمی سمعی وبصری نگاه میدارم گوش خود را و بینائی

که اتفاق کرده اند بر اینکه ترتیب آیات قرآنی چنانکه هست در لوح محفوظ مکتوب است بوحی معلوم شده است جبرئیل علیه السلام هرگاه آیت می آورد تعیین میکرد که این آیت پهلوی آن آیت بخوانند و بنویسند و این پنج آیت یا هفت که در مکه نزول یافته و تمام سورهٔ انفال که در مدینه نازل شده لازم می آید که در وقت نزول نیافته باشد پس آن را به ترتیب نزول آیات میخوانده باشند و بعد از آن که این سوره در مدینه نازل شد تعیین کرده باشد که آن آیات مکیه درین سوره پهلوی اینها واقع شده است مقرر کنند

باب قوله یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم می پرسند اصحاب تو ای محمد از انفال بگو انفال مر خدا را و رسول خدا راست یعنی قسمت آن بدست رسول خداست تقسیم میکند آن را چنانکه حکم خداست پس پرهیز کنید در اختلاف و جدلها و در گناه نیفتید بمخالفت پیغمبر خدا و اصلاح کنید در میان خود ها تا در میان یکدیگر محبت و الفت باشد بدانکه در مراد از انفال اینجا اقوال مختلفه آمده اکثر بر آنند که مراد غنایم است چنانکه مؤلف رحمه الله آورده قال ابن عباس الانفال المغانم غنایم بدر غنایم سریها بود بعضی گفته اند که مراد متاعها است که بعد از تقسیم غنایم افتاده بعضی گویند مراد خمس است که خاصهٔ حق آن حضرت بود و اکثر این اقوال مخالف است آن را که در سبب نزول این آیت بصحت پیوسته که اصحاب اختلاف کرده اند در تقسیم غنایم بدر که مهاجران تقسیم کنند یا انصار پس حکم آمد که تقسیم مفوض برسول است و حدیث مذکور نیز اشارت میکند بآن بعضی گویند آن حضرت فرموده بود که هر که خواهد نفل بگیرد جوانان مسارعت کردند در مقاتله هفتاد کس را کشتند و هفتاد نفر اسیر آوردند و خواستند انفال را و مال اندک شیوخ و بزرگ که نزد رایت مستقیم بودند گفتند ما مقوی شما بودیم و لشکری که اگر میگریختند بما پناه میجستند پس اختلاف شد در میان اینها پس این آیت نازل شد و قسمت کرد آن حضرت در میان همه علی السویه درین آیت اختلاف است اکثر بر آنند که منسوخ شد بآیهٔ واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و بعضی بر آنند که محکم است و امام را میرسد که عمل کند بر آن هر گرا خواهد بدهد وقتی که صلاح مسلمانان درین باشد و از ابن عباس است قال قتادة ریحکم الحرب اشارت است بآنکه ریح درین قول و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم بمعنی حرب است در بعضی تفاسیر است که ریح بمعنی قوت و حدت است یقال نافلة عطية این را مستطرداً ذکر کرده است از آنکه در انفال بمعنی که غنایم است معنی عطیه است جوهری گفته نفل و نافله عطیهٔ تطوع است آنچه که واجب نیست از اینجاست نافلهٔ نماز باین تفسیر کرده ابو عبیده قوله تعالى ومن الليل فتهجد به نافلة لك اى غنيمة لك **حدثنا** محمد بن عبد الرحيم قال حدثنا سعيد بن سليمان قال اخبرنا هشيم قال اخبرنا ابو بشر عن سعيد بن جبير قال قلت لابن عباس سورة الانفال مرویست از سعید بن جبیر که گفت گفتم مر ابن عباس را چیست سبب نزول سورهٔ انفال قال نزلت فی بدر گفت نازل شده در باب غنایم غزوهٔ بدر الشوكة الحد اشارت است بقول خدا و تودون ان غير ذات الشوكة تكون لكم و شوکت بمعنی

قبل سابت زیر ابوعرو سعد بن معاذ و اسید بن حضیر ... شدند قبل سابت عایشه را گذا قالوا حدثنا ابو الربيع قال حدثنا فليح عن هشام بن عروة عن ابيه عروة بن الزبير عن عائشة و عبد الله بن الزبير مثله مانند حدیث سابق در لفظ و معنی که بروایت فلیح از زهری بود قال گفت ابو الربيع وحدثنا فليح عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن ويحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد بن ابى بكر مثله پس فلیح را چهار شیخ باشند در این حدیث زهری و هشام و ربیعه و یحیی و شیوخ زهری نیز چهار اند عروه و سعید و دیگر که در اسناد اول گذشت و هشام تنها از عروه دارد و ربیعه و یحیی از قاسم تابعی که اسناد آن از آخر منقطع است و در روایت هشام راوی اصل این قصه عایشه نیز است

باب اذا زكى رجل رجلا كفاه چون ستایش کند و تعدیل نماید یک مرد مردی دیگر را کفایت کند آن دیگری را در جواز شهادت او چنانکه کفایت کند در قبول روایت و آن مذهب ابی حنیفه و ابی یوسف و جمعی دیگر است و ذکر اختلاف در باب تعدیل که بجز گذشت و چون مذکور در حدیث آن باب تعدیل متعدد بود و در حدیث این باب تعدیل واحد مختلف آورد ابواب را وقال ابو جميلة نام وی سنین بضم سین مهمله و تخفیف نون اول و یای تصغیر میان نونین اختلاف است در صحبت وی و بیایید در غزوهٔ فتح چیزی که دلالت دارد بر صحبت وی و آن غیر ابو جمیله میسره طهوی است بضم طا و فتح ها که آن تابعی است بالاتفاق وجدت منبوذاً گفت ابو جمیله یافتم کودکی را افتاده را فلما رآنى عمر قال عسى الغوير ابؤسا پس هرگاه دید مرا عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت نزدیک است که شده غار کوچک که جای پناه است سختی و این مثل است شایع میان اهل مدینه در جای که ظاهر آن سلامت باشد و از دست مکروه حاصل گردد و اصل آن چنانکه

تمام نیز آمده یعنی دوست میدارید طایفه را که قوت قتال نباشد آنها را و آن کاروان است مردفین
فوجاً بعد فوج اشارت است بسوے آیه انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین یعنے مدد می کنیم شما را بهزار
فرشته در حالے که پئے یکدیگر میرسند مرویست از ابن عباس که مردفین بمعنے متتابعین یعنے بعضے
برپے بعضے مرویست از محمد بن جبیر از علے بن ابی طالب رضے الله عنه گفت آمد جبرئیل علیه السلام باهزار
ملک از جانب میمنه آن حضرت و درین جانب ابوبکر صدیق بود و نزول کرد میکائیل در هزار ملک از
جانب میسره و من در میسره بودم ابن کثیر گفته بمقتضای این روایت معنے آنست که هزار برپے هزار آمد
ردفنی و اردفنی ای جاء بعدی یعنے این هردو لفظ ماضے مجرد و مزید بیک معنے است بمعنے آمد پس
از من یعنے برپئے من باین معنے است ردیف سوارے پس پشت سوار ذوقوا بمعنے باشر و او جربوا
است یعنے در آیۀ کریمه و ذوقوا و ان للکافرین عذاب النار استعارت کرده اند ذوقوا را که در اصل
بمعنے چشیدن بزبان است برلے ملاقات باجسام چنانکه گفت دلیس هذا من ذوق الفم و نیست مراد
از ذوق اینجا ذوق دهان فیرکمه بمعنے یجمعه است و این کلمه واقع است درین آیت لیمیز الله
الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علے بعض فیرکمه جمیعاً شرد بمعنے فرق است یعنی جدا کن
اشارتست بقول خدا فاما تثقفنهم فے الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم یذکرون ابن عباس و حسن و ضحاک
و سدی و عطاء خراسانی گفته اند معنے آنست که سخت کن عقوبت ایشان و بکش ایشان را تا بترسند
دیگران و ان جنحوا بمعنے طلبوا است در قول خدا و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و اگر طلب کنند صلح را پس طلب
کن مصالحه را السلم و السلم و السلام واحد یعنے هر سه لفظ بیک معنے است یعنے صلح یثخن بمعنے یغلب
در قول خدا و ما کان لنبی ان یکون له اسری حتے یثخن فے الارض یعنے تا آنکه بسیار کند قتل و مبالغه
نماید دران تا خوار شوند اهل کفر و کمتر شوند اهل کفار و عزیز شود اسلام و غالب شوند مسلمانان ماخوذ است
این معنے از قول ایشان اثخنه المرض وقتے که گرانے کرد بیماری و در اصل بمعنے ثخانت است یعنے غلظت
و کثافت و قال مجاهد مکاء ادخال اصابعهم فی افواههم و تصدیة الصفیر یعنے تفسیر کرده است
مجاهد مکاء را که درین آیت واقع است و ما کان صلاتهم عند البیت الا مکاءً و تصدیة
و نبود نماز ایشان نزد بیت الله مگر بدر آوردن ایشان انگشتهای خود را در دهنهای خود و
تصدیه را باواز مرویست که قریش در ایام جاهلیت طواف میکردند زن و مرد برهنه مے بودند
و صفیر مے کردند و دستک میزدند یعنے گفته که عبد الله بن عمر و ابن عباس و مجاهد و عکرمه و سعید بن
جبیر تفسیر کرده اند مکاء را بصفیر و تصدیه را بتصفیق و گفته است ابن جریر باسناد خود از ابن عمر که مکاء
صفیر است و تصدیه تصفیق در مجمع البحار گفته صواب همین است بغیر تفسیر مؤلف مخالف این روایتها
واقع شده خصوص از مجاهد بر خلاف انچه روایت کرده آمده است و میتوان گفت که ادخال
انگشتان در دهان برلے صفیر است پس کسے که مکاء را بصفیر تفسیر کرده بلازم ما هو المقصود
کرده است و هم چنین تفسیر تصدیه به صفیر هم بلازم کرده از انکه مقصود کافران از دستک زدن

بیلود عار است عریف شناسنده و گذارنده قوم
و آن کمتر از رئیس است کذا فی الصراح ابن
بطال گفته قسمت کرده بود عمر مردم را و
گردانیده بود بر هر قبیله عریفے که ناظر باشد
بر ایشان قال کذلک گفت عمر همچنین گفت
عریف آری پس بابی جمیله گفت عمر اذهب
و علینا نفقته هر و برماست از بیت
المال نفقه آن منبوذ حدثنی محمد
بن سلام قال حدثنا عبد الوهاب
قال حدثنا خالد الحذاء عن عبد الرحمن
بن ابی بکرة عن ابیه قال اثنی رجل
علے رجل عند النبی ستایش کرد مردی
بر مردی دیگر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فقال ویلک قطعت عنق صاحبک پس
فرمود وای تو بریدی گردن یار خود را قطعت
عنق صاحبک مرارا فرمود این کلمه را
چند بار و این کنایه است از گردانیدن او از
وے بعجب و غرور که آن مفضی و منجر بهلاک
دین و دنیا است و گردن شکنی روحانے
و جسمانے غالباً یا کنایت از گرانی بار است
که مرد نه متحمل آن باشد و موجب هلاک گردد
و استعمال آن قطع و شکستن گردن و پشت
شایع است در اهلاک ثم قال من کان
منکم مادحاً اخاه لا محالة فلیقل پس
فرمود کسے که باشد از شما مدح گوینده برادر
خود را البته پس باید که بگوید احسب فلاناً
گمان مے برم فلان را بظاهر او صاف
و نیست نزد من جز این گمان والله حسیبه
و خدا است دانا هی وے بر وجه کمال و
تحقیق و حساب کننده احوال باطن
وے و لا ازکی علی الله احداً و حکم نمیکنم
بپاکی بر علم خدا هیچ یکے را یعنے حکم بپاکی
احدی بجزم و تیقین گویا حکم است بانکه در
علم الهی چنین است و آن گمان بنده
نبود پس بگوید احسبه کذا و کذا گمان می برم
او را چنان و چنین ان کان یعلم ذلک منه
این نیز و قتے گوید که میداند یعنی گمان دارد
آن وصف را از ممدوح و گر نه دروغ است

شور و غوغا بوده است چنان روایت کرده اند که فعل شنیع ایشان در وقت نماز کردن آن حضرت
بود نزد کعبه تا اختلاط نمایند در نماز و الله اعلم لیثبتوك لیحبسوك اشارت است بقول الله عز وجل واذ
یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک وقتی که اندیشه مکرے کردند بتو تا اینکه نگهدارند
ترا یا بکشند ترا یا اخراج کنند از مکه تفسیر کرده لیثبتوک را به یحبسوک اینچنین تفسیر کرده عطا و ابن زید
سدی گفته الاثبات هو الحبس و الوثاق مرویست از ابن عباس و مجاهد و قتاده که لیثبتوک بمعنی
لیقیدوک گفت عطا هرگاه این اندیشه تباه کردند مشرکان گفت آن حضرت را عم او ابوطالب آیا
میدانی در حق تو اینها چه فکر کرده اند فرمود میخواهند که حبس کنند یا قتل کنند یا اخراج نمایند گفت ابوطالب
که خبر داده است ترا ازین اراده آنها فرمود پروردگار من گفت نیکو پروردگاری هست که تو داری طلب
کن نکوئی را ازو فرمود چه احتیاج که من طلب کنم وے متعهد نیکیهاے من است ابن جریر نیز این را
باسنادے که دارد مانند این روایت کرده است ابن کثیر گفته که ذکر ابوطالب درینجا عجب است بلکه منکر
از آنکه اجتماع قریش برین مشاورت بعد از فوت ابوطالب بود که او دایم در حمایت و رعایت آن حضرت
بودے بعد از سه سال از فوت او نزدیک بزمان هجرت بوده است انتهی تواند که واقعه علی ابن ابیطالب
باشد و ترک اسم علی رضی الله عنه از سهو قلم ناسخ بوده است والله اعلم **باب** ان شر الدواب عند الله
الصم البکم الذین لا یعقلون بتحقیق بدترین حیوانات نزد خدا کران و گنگان اند که استماع
حق نمیکنند و فهم آن نے نمایند آن کسانے که درک نمی کنند این حکم عام است جمیع مشرکان را اگرچه
سبب نزول خاص ست چنانکه روایت کرده است مجاهد که در شان جمعے از بنے عبد الدار که از
قریش بودند نازل شده و محمد بن اسحاق گوید مراد منافقان اند حق جل شانه خبر داده که آنان
که اطاعت حکم الهی نمیکنند بدترین خلایق اند از آنکه دواب دیگر مطیع اند مر احکامے را که پیدا کرده
خدا برای آن و آدمیان مخلوق اند برای عبادت و معرفت و استنکاف مے نمایند هم
ازین جهت بوده اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا **حدثنا** محمد بن یوسف
قال حدثنا ورقاء عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما ان شر
الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون قال هم نفر من بنی عبد الدار
مرویست از ابن عباس که در آیت مذکور گفته مراد جمعے از بنے عبد الدار اند یعنی در شان اینها
نزول یافته **باب** قوله یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم واعلموا ان الله
یحول بین المرء وقلبه وانه الیه تحشرون استجیبوا بمعنی اجیبوا است یعنی جواب دهید
لما یحییکم بمعنی یصلحکم است مجاهد گفته لما یحییکم للحق قتاده گوید آن قرآن است
که درو همه نجات است از موت قلب که کفر است و حیات ابدیست بایمان مرویست از عروه بن زبیر
وقتے که طلب کند شما را براے حیاتے که عزت داده شما را آن بعد از خوارے و قوت داد
بعد از ضعف و منع کرد از دشمنان شما بعد از آنکه قهر میکردند مر شما را معنی تمام آیت آنکه

وحدیث باب **حدثنا** محمد بن الصباح
قال حدثنا اسمعیل بن زکریا قال حدثنا
برید بن عبد الله بضم موحده عن ابی بردة
عن ابی موسی قال سمع النبی صلی الله علیه
وسلم رجلا یثنی علی رجل شنید آنحضرت
مردے را که ستایش میکند بر مردے دیگر و
یطریه فی مدحه و مبالغه میکند در مدح
وے و در روایت ابی ذر یطریه الوقت فی المدح
است آنرا او در گذشتن از حد در مدح فقال
اهلکتم پس فرمود هلاک کردید شما ممدوح
را او قطعتم ظهر الرجل یا شک ست شیت
آن مرد را شک راوی است **باب** بلوغ
الصبیان ذکر حد بالغ شدن کودکان و بیان
وقت آن اجماع دارند علما بر آنکه احتلام
در مردان و حیض در زنان بلوغ است
که لازم میگردد بآن عبادات و حدود
و استیذان و غیر آن و اختلاف دارند
در مردی و زنی که در نگ کرد احتلام و حیض
او نزد مالک و احمد رستن موی زهار است
یا رسیدن بعمرے که دانسته شود که در
مانند آن تحقیق بالغ میشوند و در زنان پستان
علامتی زاید است ولیکن مالک اقامت
حد زنا و سرقه خود ر بلوغ باحتلام نگوید
و نزد ابی حنیفه اگر یافته نشود علامتی از
احتلام و احبال و انزال در کودک دوازده
سالها زیاده و حیض و احتلام و پستان
در زن نه سال یا زیاده بلوغ زن
بهفده سال اعتبار نمایند و بلوغ مرد
هژده یا نوزده و باین قایل ثوری و ابن
قاسم مالکی و نزد صاحبین بلوغ هر دو نوع
بتمام پانزده سال است و این بیند
روایت است از ابی حنیفه و مذهب شافعی

اى کسانیکه ایمان آورده اید اجابت کنید مر خدا را و مر رسول خدا را وقتیکه بخواند شمارا برای چیزیکه صلاح بخشد شمارا و بدانیدکه بتحقیق حائل می شود میان آدمی و دل او و ابن عباس گفته حائل میشود میان مؤمن کفر و میان کافر ایمان یعنی نمیگذارد دل مؤمن را که کفر ورزد و دل کافر راکه ایمان آرد مهم بفعل و تقدیر اوست **حدثنا** اسحق قال اخبرنا روح قال حدثنا شعبة عن خبيب بن عبد الرحمن قال سمعت حفص بن عاصم يحدث عن ابي سعيد بن المعلى رضي الله عنه قال كنت اصلي فمر بي رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابوسعید بن معلی بودم من که نماز میکردم پس گذشت بمن رسول خدا فدعاني فلم آته پس طلبید مرا پس نیامدم نزد آن حضرت حتى صليت ثم اتيته تا نماز کردم پس تر آمدم نزد آن حضرت فقال ما منعك ان تأتي پس فرمود چه منع کرد ترا اینکه بیائی تو الم يقل الله يا ايها الذين امنوا استجيبوا لله وللرسول اذا دعاكم آيا نگفته است خدا ای کسانیکه ایمان آورده اید اجابت کنید مر خدا را و رسول خدا را وقتیکه طلب کند شمارا ثم قال لاعلمنك اعظم سورة في القران قبل ان اخرج پس تر فرمود هر آئنه تعلیم میکنم بزرگترین سورتها از روے ثواب که در قرآن است پیش از آنکه برآیم از مسجد فذهب رسول الله صلى الله عليه وسلم ليخرج پس قصد کرد رسول خدا برای اینکه بیرون آید فذكرت له پس یاد دادم مر آن حضرت را وقال معاذ حدثنا شعبة عن خبيب بن عبد الرحمن سمع حفصا سمع ابا سعيد رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا مقصود ازین تعلیق همین است که حفص شنیده است ابا سعید را که مروی است از اصحاب رسول خدا این حدیث وقال هي الحمد لله رب العالمين السبع المثاني فرمود آن سورهٔ فاتحه است گذشته بشرح معانی با بعضی از اختلاف در لفظ و اسناد

باب در اکثر روایات ذکر باب نیست قوله واذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم و یاد کن وقتی را که گفتند مشرکان قریش ابوجهل و نضر بن حارث و امثال اینها ای خدا اگر هست دین اسلام یا قرآن حق از پیش تو پس ببارید بر ما سنگها از آسمان یا بیار ما را عذابی دردناک هو ضمیر فصل است و حق خبر کان یا هو مبتدا است و حق خبر آن بر تقدیر مرفوع خواهد بود و این قول ناشی از نهایت جهل و فساد و شدت تکذیب بوده جزم داشتند که حق نیست و چون حق نیست سنگ نخواهد بارید بعضی گفته این قول از جهت شبهه حق که در دل ایشان متمکن شده گفته اند اگر جزم به بطلان بودے نمیگفتند عجب است ازین جاهلان ناکس و دور از ساحت حقائق اگر شبهه راه یافته بود با این علم که بقدرت الهی داشتند بایستی میگفتند اگر حق است تو هدایت کن و واضح گردان برما قال ابن عيينة ما سمى الله مطرا في القران الا عذابا گفت سفیان بن عیینه نام نبرده است خدا مطر را در قرآن مگر عذاب را یعنی هرجاکه مطر است در قرآن عذاب هست نه بمعنی باران برین کلیه ایراد کرده اند که در قوله تعالى ان كان بكم اذى من مطر مراد ازین باران است قطعا و تسميه العرب الغيث و نام می برد عرب باران را غیث و هو قوله تعالى وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا و میفرستد باران را از پس آنکه نومید میشوند این هم از جمله کلام سفیان بن عیینه است و ابو عبیده گفته

از احتراز از خواب دیدن را پس باید که طلب اذن کنند از در آمدن در خانهای شما مراد حکم حد بلوغ است در استیذان و ذکر حکم بنا بر آنکه روئیدن علامتی است بر بلوغ الآية تا آخر آيه وقال المغيرة ابن مقسم ضبي عثماني كوفي فقيه اعمى سنه یکصد و سی و سه اخذ کرده بود از امام ابي حنيفة و توفي میداد بقول وي احتلمت وانا ابن ثنتي عشرة سنة گفت مغیره احتلام کردم و حال آنکه من پسر دوازده ساله بودم و مرویست که عبد الله بن عمرو بن عاص بود میان وے و میان پدرش تفاوت سیزده سال و بقولی دوازده كذا في جامع الاصول و بلوغ النساء في الحيض و ذکر بالغ شدن زنان هنگام حیض لقوله برای ال وتعالى واللائي يئسن من المحيض من نسائكم و آن زنانی که نا امید شده اند از حیض از زنان شما بکبر سن اگر شک کند در حکم آن عدة طلاق آنها سه ماه است و همچنین آنانکه حایض نگشته اند هنوز بصغر سن و زنان باردار عدة ایشان آنست که بنهند بار خود را و در آیه این مضمون تمام آیه است الى قوله ان يضعن حملهن و در وجه استدلال باین آیه گفته اند تعلیق کردن حکم عدة بسه حیض بر وجه حیض و حکم کردن پیش و پس آن بسه ماه دلالت دارد بر آنکه وجود حیض نقل میکند حکم را پوشیده نماند که نقل حکم از اشهر باقرار و از اقرار با شهر هرچند برابر اند در عدم اقتضار بلوغ و ذلك نیست نقل حکم را به بلوغ نهایت آنچه میتوان گفت که آنست اصل بودن حیض در حکم عدة چنانکه مفهوم آیه است

وقتی که بمعنے عذاب است امطرت واگر بمعنے باران رحمت است مطرت میگویند این تفرقه هم خلاف انچه در کتب لغت است جوهری گفته مطرت السماء یمطر مطراً و امطرها الله بمعنے **حدثنا** احمد قال حدثنا عبید الله بن معاذ قال حدثنا ابی قال حدثنا شعبة عن عبد الحمید هو ابن کردید صاحب الزیادی سمع انس بن مالک رضی الله عنه قال ابو جهل اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فنزلت وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم انس گوید گفت ابو جهل مضمون این آیت پس نازل شد عقب آن آیت وما کان الله لیعذبهم و نیست خدا اینکه عذاب کند این قایلان را عذاب استیصال وانت فیهم و حال آنکه تو در میان ایشان هستے یعنے در مکه اقامت داری ازانکه در عذاب تمام تمیز نمی ماند در مؤمن و کافر وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون و نیست خدا عذاب کنندهٔ ایشان و حال آنکه در میان ایشان استغفار کنندها است که مسلمانان اند این آیت بعد از هجرت نازل شده و درین وقت ضعفا از مسلمانان در مکه مانده بودند که استغفار میکردند از بودن در مکه و از گناهان خود یا مراد از استغفار قول ایشان است غفرانک یا آنکه بحسب علم الٰهی درین جمع یه مردم هستند که تائب از کفر خواهند شد وما لهم ان لا یعذبهم الله وهم یصدون عن المسجد الحرام الاٰیة این آیت بعد از در آمدن ضعفای اسلام از مکه نازل شد معنے آنکه چه حال است ایشان را اینکه عذاب نمیکند ایشان را خدا و حال آنکه ایشان باز میدارند از در آمدن در مسجد حرام و نمے گذارند که اهل اسلام طواف بیت الله کنند **باب** وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون ذکر این باب با این ترجمه و حدیثے که آورده بعینه حدیث اول است زیادتی فائده و مغائرتے در اسناد ندارد جز آنکه این حدیث را از محمد بن نضر شنیده چنانکه از برادر او احمد بن نضر شنیده و این هر دو برادر را مؤلف در نیشاپور دریافته و بمنزل ایشان نزول کرده بود و بسیار صحبت میداشت با ایشان **حدثنا** محمد بن النضر قال حدثنا عبید الله بن معاذ قال حدثنا ابی قال حدثنا شعبة عن عبد الحمید صاحب الزیادی سمع انس بن مالک قال قال ابو جهل اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فنزلت وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون وما لهم الا یعذبهم الله وهم یصدون عن المسجد الحرام الاٰیة ترجمه معلوم شده است **باب** وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله و بکشید کافران را تا آنکه فتنه و ابتلای نباشد و باشد همه دین مر خدا را ضحاک از ابن عباس آورده که مراد از فتنه شرک است اکثرے از تابعین چون حسن و مجاهد و قتاده گفته تا نباشد مسلمانان را ابتلای و امتحانے در دین و باشد دین خالص مر خدا را و شرک در عالم نماند و خالص باشد توحید **حدثنا** الحسن بن عبد العزیز قال حدثنا عبد الله بن یحیی قال اخبرنا حیوة عن بکر بن عمرو عن بکیر عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رجلا جاءه فقال یا ابا عبد الرحمن مرویست از ابن عمر که مردی آمد نزد او پس گفت ای ابو عبد الرحمن کنیت

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشهادات

وقال الحسن بن صالح بن حی بن مسلم بن حیان همدانی ثوری کوفی عابد سنه یکصد و نود و نه ادرکت جارة لنا جدة بنت احدی وعشرین سنة دریافتم زنی را که همسایهٔ ما بود جده بعمر بیست و یک سال یعنی مادر دخترے که زاید و اشت حیض کرده بود در عمر نه سالگی و زائید در ده سالگی و دخترے را نیز همچنان شد و از شافعی نیز مانند آن مرویست **حدثنا** عبید الله بن سعید تصغیر ابو قدامه سرخسی قال حدثنا ابو اسامة حماد بن اسامه قال حدثنا عبید الله بن عمر تصغیر ابن حفص قال حدثنی نافع قال حدثنی ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه یوم احد وهو ابن اربع عشرة سنة گفت نافع حدیث کرد مرا ابن عمر که آنحضرت نگاه کرد و دید حال او را روز غزوهٔ احد و حال آنکه وی پسر چهارده ساله بود فلم یجزنی پس اجازت نداد مرا که نوشته شوم در دفتر مقاتلان و تقدیر نکرد برای من روزے مانند ارزاق لشکر و صغیر دانست مرا یا اجازت نداد و مراد از قتال درین کلام التفات است از غیبت بتکلم چنانچه در فن معانی مذکور است یعنے کنایت کرد ابن عمر خود را اول بضمیر غایب و بعد ازان بضمیر متکلم نوع عرضنی یوم الخندق وانا ابن خمس عشرة سنة پس نظر کرد

ابن عمر ہست الا تسمع ما ذکر اللہ فی کتابہ آیا نمی شنوی چیزی را کہ ذکر کردہ است خدا در کتاب خود وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا الی اخر الآیة اگر دو طائفہ از مسلمانان بیکدیگر قتال کنند فما یمنعک ان لا تقاتل کما ذکر اللہ فی کتابہ پس چہ چیز منع میکند ترا اینکہ قتال میکنی تو چنانکہ ذکر کردہ ہست خدا او در کتاب خود و کلمۂ لا در قول الا تقاتل زائد است چنانکہ در قول خدا الے ما منعک الا تسجد فقال یا ابن اخی اغتر بھذہ الآیة ولا اقاتل احب الی من ان اغتر بھذہ الآیة التی یقول اللہ پس گفت ای برادرزادۂ من تاویل کردن من این آیت را و قتال ناکردن اغتر بغین معجمہ و تشدید را است مشتق از اغترار محبوب تر است نزد من از تاویل این آیت کہ میگوید خدا کہ در وی تہدید و تشدید و تغلیظ عظیم است و آن آیت این ست و من یقتل مؤمنا متعمدا الی اخرھا قال فان اللہ یقول وقاتلوھم حتے لا تکون فتنة گفت آن مرد پس بتحقیق میگوید خدا و قاتلوھم حتے لا تکون فتنة ترجمہ معلوم شدہ است قال ابن عمر قد فعلنا علے عھد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذ کان الاسلام قلیلا گفت ابن عمر بتحقیق کردیم قتال در زمان رسول خدا وقتے کہ بود اسلام اندک عجب کہ ذکر قتال در زمان ابی بکر و عمر نکردہ بعضے آوردہ کہ ابن عمر در ہیچ معرکہ از ین معرکہا کہ در میان مسلمانان وقوع یافتہ مثل محاربۂ صفین و واقعۂ جمل و محاصرۂ ابن زبیر حاضر نشدہ است فکان الرجل یفتتن فی دینہ پس بود مرد کہ مبتلا کردہ میشد در دین او اما یقتلوہ و اما یوثقوہ یا میکشتند یا بند میکردند او را و درین دو لفظ نون را حذف کردند با آنکہ ناصبی و جازمی باشد و این جائز است و فصیح و در قرآن نیز بسیار آمدہ حتے کثر الاسلام فلم تکن فتنة تا آنکہ بسیار شدہ اسلام پس نماند فتنہ فلما رای الرجل انہ لا یوافقہ فیما یرید پس ہرگاہ دیدن آن مرد کہ بتحقیق ابن عمر موافقت نمی کند در آنچہ می خواہد قال فما قولک فی علی وعثمان گفت آن مرد پس چیست قول تو در حق علی کہ قتال کرد بمسلمانان و عثمان کہ حاضر نشد در غزوۂ بدر و تخلف کرد در بیعت رضوان و گریخت در غزوۂ احد قال ابن عمر ما قولی فی علی وعثمان گفت ابن عمر نیست سخن من در حق ایشان اگر کلمۂ ما را استفہامی دارند استفہام انکاری خواہد بود اما عثمان فکان اللہ قد عفی عنہ اما عثمان پس ہست خدا کہ عفو کردہ است او را فکرھتم ان تعفوا عنہ پس ناخوش دارید شما اینکہ عفو کنید از وی در حدیث دیگر ہم از ابن عمر بتفصیل جوابہای از انکارے کہ در حق عثمان داشتہ مذکور شدہ آن عذر آنکہ در غزوۂ بدر حاضر نبود زوجۂ او بنت رسول خدا بیمار بود آنحضرت بجہت بیمارداری گذاشتہ بود و در بیعت رضوان آن حضرت بمکہ فرستادہ بود در وقت بیعت صحابہ آن حضرت دست خود را آورد و دست دیگر بر دست خود زد و فرمود این دست عثمان است و این موجب کمال فضیلت عثمان آمد و در گریختن صحابہ از غزوۂ احد این آیت نازل شد ولقد عفی اللہ عنھم واما علی فابن عم رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اما علی رضی اللہ عنہ پس صاحب این فضائل است کہ عم زادۂ رسول خدا است و ختنہ او و داماد او شوہر فاطمہ رضی اللہ عنہا و اشار بیدہ وھذہ بیتہ و این خانۂ اوست متصل مسجد کہ دیگری را مجال نبود کہ خانہ بگیرد در حدیث دیگر آمدہ کہ نمیرسد کسے را کہ در مسجد بحالت جنب در آید جز مرا و ترا اے علی در بعضے روایات ابنیة ہست جمع بنا و در بعضے ابنته بمعنے دختر اشارت ست کہ این

در سال پنجم بود مشکل است باید کہ ابن عمر درین ہنگام پسر شانزدہ سالہ باشد نہ پانزدہ و در توجیہ آن بیہقی و غیرہ گفتہ اند مراد از قول ابن عمر و انا ابن اربع عشرة آنست کہ در ہنگام احد شروع چہاردہ سالگی بود از قول وی در خندق وانا ابن خمس عشرة کمال و تمام پانزدہ سالگی پس تفاوت دو سالہ میان غزوتین منافی این کلام نباشد قال نافع فقدمت علی عمر بن عبد العزیز وھو خلیفة گفت نافع پس از ان قدوم کردم بر عمر بن عبد العزیز در حالیکہ وی خلیفہ بود فحدثتہ ھذا الحدیث فقال پس حدیث کردم او را این حدیث پس گفت ان ھذا الحد بین الصغیر والکبیر بتحقیق این سن پانزدہ سالگی حد فاصل است میان صغیر و کبیر یعنی نہایت صغر است و بدایت بلوغ و کتب الی عمالہ ان یفرضوا لمن بلغ خمس عشرة سنة و نوشت عمر بن عبد العزیز بعاملان خود اینکہ تقدیر و تقرر کنند حصہ علیحدہ در بیت المال ہمچو سایر لشکریان برای کسے کہ رسید پانزدہ سال را و استدلال کردہ اند باین قصہ جمعے کہ قایل اند باآنکہ مدت بلوغ پانزدہ سال است و جاری کردہ بروے احکام بالغین اگرچہ احتلام نکردہ و جواب دادہ طحاوی حنفی و ابن قصار مالکی و غیر ایشان کہ اجازت مذکورۂ این حدیث تصریح آمدہ است کہ آن اجازت در قتال بود و این متعلق بقوت جسد است نہ بعد قوت بر بلوغ چہ بسیار اہل قوت تراند از بالغ و نیز تجویز و تقدیر سہم درین مدت حجت نبود چہ مراہق حکم بالغ دارد تا آنکہ اگر بگوید بالغ شدم قبول کردہ شود

فضیلت خاص ممتاز بود حیثیت تر و ن آنچا کہ می بینید **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا
بیان ان وبرة حدثه قال حدثنی سعید بن جبیر قال خرج علینا او الینا ابن عمر گفت سعید بن جبیر
بیرون آمد بر ما یا بسوی ما شک راوی است ابن عمر فقال رجل کیف تری فی قتال الفتنة پس گفت
مردی چگونه مے بینے در قتال فتنہ یعنے این قتالے کہ الآن مسلمانان بیکدیگر می کنند داخل باید شد
و فرموده است و قاتلوهم حتے لا تکون فتنة یا نہ قتال باید کرد فقال وهل تدری ما الفتنة
پس گفت ابن عمر آیا میدانے کہ فتنہ کہ درین آیت است کدام است کان محمد صلی اللہ علیہ وسلم
یقاتل المشرکین بود محمد رحمت کناد خدا بروے قتال میکرد مشرکان را وکان الدخول
علیهم فتنة و بود درآمدن بر مشرکان فتنہ نفی این فتنہ کرده اند درآیت ولیس کقتالکم
علی الملك و نہ بود قتال پیغمبر خدا مانند قتال شما بر سلطنت و تصرف در ملک بلکہ قتال بر محض دین بود

باب یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون
یغلبوا مائتین اے پیغمبر خدا تحریض کن و باعث شو مؤمنان را بر قتال کفار اگر باشند از شما
بیست نفر صابر غالب می آیند دو صد نفر را وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا
بانهم قوم لا یفقهون و اگر باشند از شما صد نفر غالب می آیند هزار نفری را کہ کافر اند بسبب آنکہ
کفار قومی هستند کہ نمیدانند و نظر بر ثواب کشتہ شدن ندارند در اوایل اسلام حکم این چنین بود موافق
این حکم خود آنست ده نفر مسلمان صابر بر صد نفر کافر غالب می آید و چنین غلبہ در ذکر بست و صد نفر
درآیہ نکتہ خواهد بود واللہ اعلم **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان عن عمرو عن ابن عباس
لما نزلت ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین مرویست از ابن عباس هنگامے کہ نازل
شد این آیت مذکور فکتب علیهم ان لا یفر واحد من عشرة پس فرض کرده شد بر مسلمانان
اینکہ نگریزد یکے از ده کس و این گریختن گناه کبیره بود فقال سفیان غیر مرة ان لا یفر عشرون
من مائتین پس گفت سفیان مکرر اینکہ نگریزد بست کس مسلمان از دو صد کافر یعنے سفیان مکرر
روایت میکرد بلفظے کہ در قرآن است وگاه روایت می کرد و میگفت لا یفر واحد من عشرة ثم
نزلت الآن خفف اللہ عنکم الآیة پستر نازل شد آیت کہ الآن تخفیف کرد خدا از شما و حاصل
آیت آنست کہ یک مسلمان از دو کافر نگریزد فکتب اللہ ان لا یفر مائة من مائتین پس نوشت
خدا و فرض کرد کہ نگریزد صد نفر از مسلمانان از دو صد کافر و زاد سفیان مرة و زیاده کرد سفیان
در روایت یکبار نزلت حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون قال
سفیان وقال ابن شبرمة گفت سفیان و گفتہ ابن شبرمہ نقل کرده و اری الامر بالمعروف
والنهی عن المنکر مثل هذا و میدانم امر معروف و نهی از منکر مانند این یعنے یک کس باز ندارد خود را
از امر کردن بمعروف دو کس را و منع کردن یکے از منکرات شرعیہ دو کس را و اگر نکند گناهگار
میگردد بگناه کبیره **باب** قوله الآن خفف اللہ عنکم وعلم ان فیکم ضعفا

کہ آیا هست ترا گواه مشروع پیش از عرض
قسم است بر مدعی علیہ **حدثنا** محمد
یعنی ابن سلام قال اخبرنا ابو معاویة
عن الاعمش عن شقیق عن عبد اللہ یعنے
ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من حلف علی یمین وهو فیها
فاجر لیقتطع بها مال امرء مسلم کسے
کہ سوگند خورد بر آنچہ قصد سوگند دارد و
حال آنکہ وے در آن یمین دروغ گو است
تا ببرد بآن یمین مال مردے مسلمان را
و اطلاق یمین بر مقرون آن مجاز است
لقی اللہ وهو علیہ غضبان پیش میاید
آنکس خدا را روز قیامت و حال آنکہ
خدا تعالی بروی خشمناک است قال گفت
عبد اللہ فقال الاشعث بن قیس
فی واللہ کان ذلك پس
گفت اشعث در شان من سوگند خدا است
کہ بود این حدیث کان بینی وبین رجل
من الیهود ارض فجحدنی بود میان من
و میان مردے از یهود نزاع زمینی پس
منکر شد حق مرا فقدمته الی النبی پیش
بردم من او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال لی رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الك بینة پس فرمود مرا
آنحضرت آیا مر ترا گواهان هستند قال فقلت لا گفت
اشعث پس گفتم نیست مرا گواهان قال فقال
للیهودی احلف گفت اشعث پس بعد سوال
من مدعی از بینہ فرمود مر یهودی را سوگند
خور بر اینکہ نیست اشعث را حقی درین

باب

اسے قوله والله مع الصابرين دربيان قول خدا كه درين وقت تخفيف كرده خدا از شما و دانست كه در شما سستے در باعث شده است از مفسران تعيين ضعف مسلمانان واضح نشده و ما در ترجمه اشارتے كرديم كه چون مسلمانان بسيار شدند و از هر طرف بے جنگ و جدال در زمرۀ اسلام ميے درآمدند آنقدر باعث بآن قوت كه در ابتدا بود نماند بر مردم گران شد حكم آمد كه با دو كافر يك مسلمان جنگ و ستيزه نمايد و الله اعلم

حدثنا يحيى بن عبد الله السلمي قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا جرير بن حازم قال اخبرني الزبير بن خريت عن عكرمة عن ابن عباس قال لما نزلت ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين گفت ابن عباس هنگامے كه نازل شد آيت مذكور شق ذلك على المسلمين دشوار آمد اين حكم بر مسلمانان ضعفا حين فرض عليهم ان لا يفر واحد من عشرة وقتے كه فرض كرده شد بر اينها اينكه نگريزد يك كس از ده كافر فجاء التخفيف فقال الآن خفف الله عنكم پس آمد تخفيف پس فرمود اكنون تخفيف كرد خدا از شما وعلم ان فيكم ضعفا و دانست كه بتحقيق در شما ضعفے است فان يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين پس اگر باشند از شما صد نفر صابر غالب مے آيند دو صد كافر را قال فلما خفف الله عنهم من العدة گفت ابن عباس پس هنگامے كه تخفيف كرد خدا از مسلمانان ازين شمار نقص من الصبر بقدر ما خفف عنهم كم كرد از صبر بقدر چيزے كه تخفيف كرد از اينها عدده

تم الجزء الثامن عشر من كتاب تيسير القاري لشرح صحيح البخاري الذي الفه للمولانا الشيخ نور الحق بن شيخ الاجل مولانا عبد الحق المحدث الدهلوي قدس الله اسرارهما وجعل في الجنة مثواهما ويتلوه الجزء التاسع عشر بعون الله الملك العزيز المعين وصلى الله على خير خلقه محمد خاتم المرسلين وعلى آله وصحبه وسلم اجمعين الى يوم الدين

خورد و مال آن ببرگردن او خواهد بود قطع بحث بسوگند مدعى عليه ناگزير است نزد عدم بينهٔ مدعى

باب اليمين على المدعى عليه في الاموال والحدود سوگند بر مدعى عليه است در انچه متعلق باموال و حدود است مفهوم ازين ترجمه دو چيز است يكى آنكه واجب نميشود يمين بر مدعى چنانچه مذهب ائمه اربعه است و غير ايشان بدليل حديث سابق و حديث باب وليكن نزد جمعى از علما جائز است قضا بيك شاهد و يمين مدعى و آن مذهب حجازيان است و نزد جمعے ديگر جائز نيست و آن مذهب كوفيان است بطيبے گفته خلاف در اموال است اما اگر دعوى غير اموال باشد قبول كرده نشود شاهد و يمين بالاتفاق ديگر آنكه واجب نيست بر مدعى مگر در اموال و حدود و جميعا و درين مسئله اختلاف است ميان علما مذهب جمهور عموم آنست در اموال و حدود و نكاح و مانند آن و استثنا كرده مالك نكاح و طلاق و عتاق و فديه را و گفته واجب نيست يمين در چيزے ازان تا آنكه قايم كند مدعى بينه را اگرچه يك شاهد بود و نزد امام ابى حنيفه واجب نيست يمين در نكاح و رجعه و فى ايلا و رق و استيلاد و نسب و ولا و حدود و لعان و نزد صاحبين استحلاف كرده شود در همه آن مگر در حدود و لعان قاضيخان گفته فتوے در مذهب بر قول صاحبين است و تفصيل صورت هر يك مذكور در فقه است

وقال النبي صلى الله عليه وسلم شاهداك ويمينه و فرمود آنحضرت مر اشعث مذكور را كه مدعى زمين بود حجت و قاطع اين خصومت دو شاهد تست يا سوگند آن يهودى كه مدعى عليه است وقال قتيبة حدثنا سفيان ابن عيينة عن ابن شبرمة تضم ميم و سكون موحده ابن الطفيل بن حسان ضبي قاضى كوفه سنه يكصد و چهل و چهار قال كلمني ابو الزناد عبد الله بن ذكوان قاضي مدينه في شهادة الشاهد و يمين المدعى گفت عبد الله بن شبرمه كلام كرد مرا ابو الزناد در اعتبار شهادت يك شاهد

سورة براءة

مدنی است باتفاق مقاتل گوید مگر دو آیت آخر قوله تعالی لقد جاءکم که نازل شده بود در مکه مرویست که این سوره را سیزده نام است دو نام از آن مشهور است براءة و توبه و دیگر مقشقشه یعنی مبری و البحوث از آنکه بحث میکند از اسرار منافقان و الفاضحة از آنکه فضیحت و رسوا میکند منافقان را و البعثرة از آنکه کشف کرده از اسرار ایشان و المثیرة از آنکه اشارت کرده رسوای ایشان و الحافرة از آنکه حفر کرده دلهای ایشان و المخزیة از آنکه رسوا میکند منافقان و المنکلة از آنکه نکال و عذاب میکند ایشان را و المدمدمة از آنکه بزمین هموار میکند و هلاک مینماید و المشردة از آنکه راننده است کافران از جمع مسلمانان و سورة العذاب بدانکه در سبب سقوط تسمیه ازین سوره اقوال مختلفه آمده بعضی گفته اند از آنکه درین سوره نقض عهد است و در ایام جاهلیت رسم بود که چون نقض عهد میکردند در نقض نامه بسمله نمی نوشتند و علی بن ابی طالب رضی الله عنه چون این سوره را خواند بسمله را ذکر نکرد تا از اول بدانند که بنقض عهد نازل شده پوشیده نماند که این وجه سبب ترک بسمله در مصاحف نمی شود و قیل چون عثمان نوشت قرآن را صحابه اختلاف کردند بعضی گفتند انفال و براءة یک سورة است و بعضی گفتند دو سوره است پس فرجه گذاشت بنا بر رعایت بر قول کسانیکه گفتند دو سوره است و ترک بسمله کرده بنا بر رعایت قول کسیکه میگفت هر دو یک سوره است و روایت کرده حاکم در مستدرک از ابن عباس گفت پرسیدم علی بن ابیطالب را رضی الله عنه از ترک تسمیه گفت بسمله امان است و براءة بشمشیر نازل شده و در وی امان نیست قشیری گفته صحیح آنست که جبرئیل علیه السلام تسمیه نیاورده پس همچنان نوشتند و زیادتی نکردند در بیضاوی وجهی دیگر برای ترک تسمیه گفته که بود پیغمبر خدا وقتی که نازل شدی آیت و سوره تعیین کردی جای آنرا و درین سوره از آنحضرت تا وفات یافت تعیین معلوم نشده و بود قصهٔ براءة مشابه بقصهٔ انفال از آنکه در وی ذکر عهدها است و درین سوره نقض عهد است پس ضم کردند این را بسورهٔ انفال پوشیده نماند که این وجه ترک بسمله ازین سوره نمی شود بلکه وجه انضمام آنست بسورهٔ انفال و آنکه بعضی شارحان در وجه ترک تسمیه گفته اند که آیات از اوائل این سوره براختاده است و با آن تسمیه هم رفته و این قول از عثمان رضی الله عنه نیز آمده امام مالک این را آورده در روایت ابن وهب و ابن قاسم و ابن عجلان میگوید که بمن رسیده که سورهٔ براءة برابر سورهٔ بقره یا نزدیک بآن بوده است پس رفته است از وی آنچه رفته این قول خالی از اشکال و غرابت نیست والله اعلم ولیجة بمعنی کل شیء ادخلته فی شیء هر چیزی که در آری تو آنرا در چیزی اشارتست بآیه ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة و نگرفتند از غیر خدا و رسول او و مومنان اهل جهاد ولیجه یعنی چیزی که پنهان کنند و بظاهر چیزی دیگر نمایند در تفسیر ولیجه را بمعنی بطانه گفته و حاصل معنی آنست که ایشان بظاهر و باطن بر خیر اندیشی خدا و رسول و مسلمانان اند الشقة السفر اشارتست بقول خدا لو کان عرضا قریبا و سفرا قاصدا لاتبعوک اگر باشد غنیمتی نزدیک و سفری نزدیک هر آئینه همراهی میکنند ترا و لکن بعدت علیهم الشقة ولیکن دور افتاده بر ایشان سفری دور و دراز مراد سفر شام است همچنین روایت کرده ابن عباس الخبال الفساد اشارتست بسوی قول خدا لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا تفسیر کرد خبال را بفساد و همچنین تفسیر کرده ابو عبیده و خبال در اصل فساد است گاه در بدن و گاه در فعل و گاه در عقل میباشد و این را جنون میگویند و الخبال الموت این چنین است در جمیع روایات یعنی تفسیر خبال

او تضل احدهما فتذکر احدهما الاخری یعنی از آئین یا زنان است که فراموش کند یکی از دو پس یاد دهد یکی او ایشان آن دیگر را ... یکی مر دیگری را ... در فراموشی که غالب در نسوان ... غلبه رطوبت در طبیعت ایشان ... پس ... با ... نقصان عقل و قلت ضبط ... در ... اذا کان یکتفی بشهادة شاهد و یمین للمدعی فما یحتاج ان تذکر احدهما الاخری چه گفتم اگر باشد که کفایت کرده شود بشهادت یک شاهد و سوگند مدعی پس احتیاج برده نشود یعنی احتیاج نبود اینکه یاد دهد یکی از دو زن مرزن دیگر را ما کان یصنع بذکر هذه الاخری چه کرده شود بیاد گرفتن این زن دیگر زن و بودن یمین بجای شاهد دیگر تعلیل است نفی احتیاج را بر تقدیر مذکور و جواب داده اسماعیلی از این استدلال که حاجت باین تذکیر در صورتی است که شاهد باشند دو زن با یک مرد و اگر زنان شاهد نباشند قایم گردد یمین طالب مقام دو زن ثانیه چنانکه یمین مدعا علیه تنها قائم مقام میگردد در ادا یا ابرا بمقتضای این جواب قضا کرده شود بیمین با یک شاهد نزد شاهدین یا آنچه قائم مقام دو شاهد است از یک شاهد و دو زن و تقریر استدلال بنحوی که منع گردد این جواب است که نص کتاب در جانب مدعی امر است باستشهاد شاهدین از مردان بر تقدیر وجود ایشان و یک مرد و دو زن نزد عدم شاهدین از مردان بار شاد بعبت اقامت دو زن بجای شاهد دیگر و این ناظر است باعتبار عدد در شهادت و آنکه بر تقدیر عدم دو مرد حکم باقامت دو زن است بجای شاهد دیگر نه غیر آن در جانب مدعی چه سکوت از غیر در مقام بیان است تا آنکه حکم مذکور ... برای شهادت و اقرب بعدم از ثبات خواهند پس حکم بجواز قضا بشاهد و یمین مخالف کتاب باشد و آن نسخ بود و نسخ کتاب بخبر واحد جائز نباشد و اما یمین مدعی علیه آن در جانب مقابل است و حکمی است جدا از در جانب مدعی ... جانب خبر بینه ... شهادت قسمت حکم و مقابله در حدیث مشهور البینة علی المدعی و الیمین علی ...

بموت قیل صواب آنست که بمعنی موته است بضم میم وها در آخر جوهری گفته موته بضم میم نوعی از جنون است و بمعنی صرع است که عارض می شود آدمی را وقتی که بهوش می آید عود میکند عقل بکمال مانند نایم و مست ولا تفضحنی بمعنی لا توبخنی من التوبیخ بباء موحده وخاء معجمه سرزنش کردن در روایت مستملی لا توهنی از وهن بمعنی سستی و در روایت ابن سکن لا تونبی بنون و بای مشدده و سکون میم از اثم بمعنی گناه گفت قاضی عیاض صواب همین است کرها و کرها واحد یعنی مقابل طوعا بضم کاف و فتح آن هر دو قراءت متواتر است یکمعنی است در قول خدا قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما فاسقین بگو ای محمد انفاق کنید بطوع و رغبت خود یا از روی کره و جبر مقبول نیست از شما یعنی از نفقهای شما بدرستی که شما هستید گروه بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافران مقبول نیست مدخلا یدخلون فیه اشارتست بقول خدا لو یجدون ملجا او مغارات اگر بیابند پناهی از حصن یا درهای کوه تحصن میشوند دران او مدخلا یا راهی و سوراخی در زمین می در آیند دران یا بسوی آن یجمحون یسرعون در حالیکه بسرعت میکنند در در آمدن یعنی بشما از روی کره و بیچارگی اختلاط میکنند نه بمحبت و داد والمؤتفکات ایتفکت انقلبت بها الارض یعنی مؤتفکات که درین آیت واقع است و اصحاب مدین والمؤتفکات اتتهم رسلهم بالبینات مشتق است ازین قول میگویند ایتفکت یعنی انقلبت به الارض یعنی برگشت بایشان زمین و برهم زده در ته آن در آمدند و آن قوم لوط بودند قیل و قوم صالح هم در بعضی تفاسیر آمده قریهای قوم لوط بود اهوی القاه فی هوة بضم ها و تشدید واو مفتوح یعنی اهوی بمعنی انداخت آنرا در مغاک در کشاف گفته برداشت آنرا بر آسمان بر بال جبرئیل پس انداخت بر زمین این کلمه در سوره نجم واقع است مولف رح اینجا استطرادا بمناسبت والمؤتفکات اهوی آورده عدن خلد عدن بمعنی خلد است یعنی بمعنی دوام و بقاست عدنت بارض ای اقمت اقامت کردم بزمین و منه معدن وازین اشتقاق کرده اند معدن یعنی کان جواهر و یقال فی معدن صدق فی منبت صدق گفته میشود این عبارت و معدن دران بمعنی منبت است بفتح میم و سکون نون و فتح موحده یعنی جای رستن الخوالف اشارت کرده بقول خدا رضوا بان یکونوا مع الخوالف این آیت در قصه غزوه تبوک واقع شده مجملش آنست که چون فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ببرآمدن درین غزوه جمعی تخلف کردند و نه برآمدند بعضی از ایشان را خدا بیان عذر کرد بقوله لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی الآیه و در حق بعضی از اغنیا وارباب قوت این آیت نازل شد رضوا بان یکونوا مع الخوالف یعنی خرسند و راضی گشتند بآنکه باشند با آنان که پس مانده بودند الخالف یعنی خوالف جمع خالف است بمعنی پس نشین در رحل و بانمعنی اشارت کرده در قول خود الذی خلفنی فقعد بعدی جمع خالف خالفین آمده چنانکه درین آیت فاقعدوا مع الخالفین ابن عباس گفته خالفین جمع مذکر است و مراد آن جمعی که از مردان تخلف کرده بودند مانند آنکه جمع مونث بیا و نون نیامده است اگر کوئی روایت کرده است قتاده که در قول خدا فاقعدوا مع الخالفین ای النساء گوئیم رد کرده است بروی ابن جریر که جمع نسا بیا و نون نیامده و ترجیح کرده است قول ابن عباس را که مراد رجال اند ومنه یخلفه فی الغابرین وازین لفظ است این کلام و این دعاست مرکسی را که مرده است از و میتی یعنی خلف شود در آنها که باقی مانده اند از پس مرده مسلم از حدیث ام سلمه روایت کرده اللهم اغفر لابی سلمة وارفع درجته فی المهدیین واخلفه فی عقبه فی الغابرین نووی در شرح گفته ای فی الباقین لفظ غیر مستعمل است در معنی ماضی و مستقبل از اضداد است ویجوز ان یکون النساء و روا است که باشند مراد از خوالف زنان من الخالفة یعنی جمع خالفه باشند وان کان جمع الذکور و اگر باشد خوالف جمع مذکر فانه لم یوجد علی تقدیر جمعه الا حرفان فارس و فوارس و هالك و هوالك

در آخر پس حدیث اشعث ناسخ باشد حدیث قضا بشاهد و یمین را بر تقدیر صحت و خصوصیت آن و دعوی شهرت و ثبوت این حدیث بطرق کثیره صحیحه رد کرده آن را عینی بوجوهی که نقل کرده آن را به تفصیل از حفاظ و ذکر کرد محمد در موطا رسیده است ما را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلاف آن ذکر کرده آن را ابن ابی ذئب از زهری که قضا بشاهد و یمین بدعت است و اول کسیکه قضا کرد بآن معاویه است و تعجب آن ابن جریج از عطاء بن ابی رباح که گفت بود قضا در زمان اول که قبول کرده نمیشد مگر دو شاهد پس از آن نخستین کسیکه قضا کرد به یمین با شاهد عبد الملک بن مروان است و روایت کرد ابن ابی شیبه بسند خود از زهری و عطاء مانند آن و روایت وقوع آن از صحابه کبار حکم کرده اند حفاظ بضعف آن حدثنا ابو نعیم قال حدثنا نافع بن عمر بن عبد الله بن جمیل جمحی قرشی از اهل مکه است حسن یک صد و نود و نه عن ابن ابی ملیکة قال کتب ابن عباس الی ان رسول الله گفت عبد الله بن ابی ملیکه که قاضی طائف بود از جانب عبد الله بن زبیر نوشت بسوی من ابن عباس که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضی بالیمین علی المدعی علیه حکم کرد بسوگند بر مدعا علیه یعنی نزد بینه مدعی چه اعتبار شاهد بجانب مدعی خود معروف است در شرع ثابت بکتاب و در روایت بیهقی این حدیث را مرفوعا زیاده آمده البینة علی المدعی والیمین علی من انکر حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی وائل قال قال عبد الله من حلف علی یمین یستحق بها مالا لقی الله و هو علیه غضبان گفت عبد الله بن مسعود کسیکه سوگند خورد بر آنچه سوگند می خورد بحالی که سزاوار میگردد بآن یمین مال را یعنی بدروغ ملاقات کند خدای تعالی را بحالی که خدا بروی خشمناک است ثم انزل الله عز وجل تصدیق ذلك پس نازل کرد خدای تعالی برای راست داشتن این حکم این آیه را ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم

بعني اگر باشد خوالف جمع خالف پس فواعل جمع فاعل یافته نشده است در کلام عرب مگر دو لفظ که فوارس جمع فارس است
و هوالک جمع هالک و علیه اقتصر الکرمانی پوشیده نماند که در صدر کلام بی تردد گفته که خوالف جمع خالف است در اینجا تردد کرده
و آنکه گفته که فواعل جمع فاعل در کلام نیامده مگر این دو لفظ منتقض است بسوابق که جمع سابق است و نواکس جمع ناکس و دواجن
و دواجن و دراسات و عوازب جمع عازب و کواهل جمع کاهل الی غیر ذلک کذا فی العینی و این مقام را شارحان دیگر باین بیان
نیاورده اند الخیرات واحدها خیرة وهی الفواضل یعنی لفظ خیرات در قول خدا و اولئک لهم الخیرات جمع خیرة است
بفتح معجمه و سکون تحتیه و آن بمعنی فواضل است در تفاسیر بمعنی نیکوئیهای آخرتست در جنات فردوس و درجهای عالیه بیضاوی
بمعنی منافع و این گفته مرجون بمعنی موخرون است در قول خدا و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم
و دیگران موخر کرده شده اند برای فرمان خدا یا عذاب میکند ایشان را خدا یا توبه میدهد بر ایشان مراد جمعی اند که تخلف کرده بودند
از غزوهٔ تبوک مثل کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن الربیع در حدیث کعب بن مالک بتفصیل این قصه گذشته است
* مرجون را بهمزه و بغیر همزه قراء خوانده اند و باینمعنی مرجیه که فرقه ایست بهمزه و بغیر همزه است الشفا بمعنی شفیر است
و هو حده و آن بمعنی جانب است که منتهای اوست والجرف ما تجرف من السیول والاودیة هار هائر اشارتست
بقول خدا ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار آیا کسی که بنیاد نهاده بناهای خود را بر کنار جری که کنده شده است از آب
سیلها و رودها که افتاده است تفسیر کرده هار را بهائر یقال میگویند تهورت البئر اذا انهدمت و انهارت مثله
وقتی که منهدم شد و نیز گفته هار مثل قاض یعنی یای هائر را قلب کرده اند بجای لام و اعلال کرده اند اعلال آن و بمعنی ساقط است
لاواه شفقا و فرقا اشارتست بتفسیر قوله تعالی ان ابراهیم لاواه حلیم اواه فعال است بمعنی بسیار ستوه یعنی
زاری ابراهیم از جهت ترس بود شفق و فرق هر دو لفظ بیک معنی است و در تفسیر اواه اقوال متعدد آمده بعضی بمعنی
تواب گفته اند و بمعنی رحیم بعباده و غیر ذلک و قال الشاعر اذا ما قمت ارحلها بلیل وقتی که ایستادم که پالان کنم
ناقه را بشب تاوه آهة الرجل الحزین ناله میکند آن ناقه ناله مرد اندوهگین تاوه ای تتاوه بمعنی توجع است و آهة
بمد است و در روایت اصیلی بتشدید ها است بی همزه جوهری گفته تاوه بمعنی آه آه گفتن احتجاج آورده مؤلف این
بیت شاعر را که مثقب عبدی است بر اینکه اواه بر وزن فعال از تاوه است **باب** قوله براءة من الله
و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین یعنی این مقال برارة است از جانب خدا و رسول خدا بسوی کسانیکه
عهد کرده اید شما که مشرکانند ابن عباس گفته برارة بمعنی نقض عهد است در صلح حدیبیه از طرفین عهد واقع شده که تا چهار ماه
بیکدیگر مخالفت نکنند چون مشرکان بدین عهد نماندند از جانب حق این سوره نازل شد که اعلام کنید مشرکان را بنقض
عهد چنانکه این قصه بجای خود مذکور است اذان بمعنی اعلام است در قول خدا و اذان من الله و رسوله و قال
ابن عباس اذن یصدق اشارتست باین آیت و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن و بعضی از
منافقان کسانی اند که ایذا می کنند پیغمبر خدا را و میگویند که او اذن است تفسیر کرده اذن را که تصدیق میکند هر چه کسی با او
میگوید مرویست انمعنی از ابن عباس و نیز روایت کرده ابن حاتم از وی یسمع من کل واحد می شنود سخن هر کس تطهرهم
و تزکیهم بها مفسران گفته اند که چون ابولبابه و یاران او توبه کردند گفتند یا رسول الله این همه اموال ما است
تصدق کن آنرا و آمرزش خواه از خدا برای ما پس فرمود آنحضرت نفرموده اند مرا که بگیرم از مالهای شما چیزے

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشهادات

خصومة فی شیء یعنی میان من و میان مردے
پیکار در چیزے فاختصمنا الی النبی صلی الله علیه
وسلم پس پیکار بردیم پیش آن حضرت فقال شاهداک
او یمینه پس فرمود دو شاهد تو باید بر آنچه دعوے
میکنے یا سوگند آن دیگر که منکر است فقلت له انه
اذا یحلف و لا یبالی پس گفتم مر آن حضرت را بتحقیق
وے اکنون که بسوگند میفرمائے سوگند میخورد
و باک نمیدارد از خوردن سوگند فقال النبی صلی
الله علیه وسلم من حلف علی یمین یستحق بها
مالا و هو فیها فاجر و حال آنکه حالف در یمین خود
دروغگو است لقی الله عز و جل و هو علیه غضبان
فانزل الله تصدیق ذلک ثم اقترء هذه الایة پس
خواند اشعث این آیه مذکوره را **باب** اذا ادعی
او قذف فله ان یلتمس البینة و ینطلق لطلب
البینة چون دعوی کند کسے بر دیگرے چیزے
را یا نسبت کند دیگر را بزنا پس میرسد او را که بجوید
گواهان را بر دعوی خود و برود بجستن گواهان شاید
باطل نمیگردد دعوی بمهلت طلب بینه و نه لازم
مے آید بآن در قذف چیزے ذکر قذف صریح است
در حدیث باب و حکم دعوی مستنبط بقیاس است
قذف دشنام دادن و نسبت کردن کسے را
بفاحشه حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا
ابن ابی عدی بفتح عین و کسر دال مهمله

این آیت نازل شد خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بگیر از اموال ایشان در حالی که صدقه است پاک کن ایشان را بآن وشخوها کنتیں و مانند این بسیار است یعنی دو لفظ که در ماده مختلف و در معنی یکی باشد بسیار است در لغت عرب صاحب کشاف گفته تزکیه مبالغه است در تطهیر و تزکیه بمعنی نما و برکت و مدح نیز آمده والزكوة الطاعة والاخلاص وزکوة فرمان برداری و اخلاص است یعنی می آید بمعنی هر دو لا يؤتون الزكوة بمعنی لا يشهدون ان لا اله الا الله وگواهی نمیدهند باین کلمهٔ ایمان یضاهون بمعنی یشبهون است از مشابهت و یضاهئون بهمزه نیز خوانده است عاصم **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت البراء رضی الله عنه يقول آخر آية نزلت يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة گفت ابو اسحق شنیدم براء بن عازب را میگفت آخر همه آیتهای قرآنی که نازل شد این آیت است وآخر سورة نزلت براءة وآخر سورتهای که نازل شده سورهٔ براءة است

باب قوله عز وجل فسيحوا في الارض اربعة اشهر واعلموا انكم غير معجزي الله وان الله مخزي الكافرين پس سیر کنید در زمین چهار ماه حرام در امن در حالی که عاجز نکننده اید خدا را باعمال خود و بدرستیکه خدا رسوا کننده کافران است در دنیا و آخرت بقتل و تاراج و آتش دوزخ سیحوا بمعنی سیروا است **حدثنا** سعيد بن عفير قال حدثني الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب واخبرني حميد بن عبد الرحمن گفته اند واخبرني معطوف عليه محذوف است و معنی کلام این است که قال ابن شهاب حدثني اخبرني حميد بن عبد الرحمن یعنی حمید هم بطریق تحدیث و هم بطریق اخبار بمن گفته است كذا قال العيني پوشیده نماند که فائدهٔ این تکرار بران قول است که فرق کرده شود در حدثنا واخبرنا و معلوم شد که نزد مؤلف فرقی نیست کرمانی گفته که بواو عطف اشعار کرده که حمید بن عبد الرحمن خبر داد بغیر آن پس عطف بر محذوف است عینی در درستی این معنی توقف کرده و گفته کرمانی محذوف را بیان نکرده و سعید گفت که مراد کرمانی آن باشد که ابن شهاب که وقال حمید بن عبد الرحمن گفته بطریق اخبار اشارت میکند بآنکه مقولهٔ دیگر حمید بن عبد الرحمن قول اوست ان ابا هريرة قال بعثني ابو بكر في تلك الحجة مرویست از ابن شهاب که تحقیق ابا هریره گفت فرستاد مرا ابو بکر در آن حجه که امیر حاج شده بود در سنه نهم از هجرت في مؤذنين بعثهم يوم النحر در جماعهٔ مؤذنان که فرستاده بود ابو بکر روز نحر مؤذنين جمع مؤذن است از باب اذن يؤذن ایذانا بمعنی اعلام کردن ابن اثیر گفته که مؤذن بتشدید ذال معجمه مخصوص است با علام نماز يؤذنون بمنی ان لا يحج بعد العام مشرك اعلام میکردند بمنی که حج نکند بعد ازین عام مشرک یا بعد نزول سورهٔ براءة كذا قال ولا يطوف بالبيت عريان وطواف نکند بگرد خانهٔ کعبه برهنه چنانکه رسم ایام جاهلیت بود وقال حميد بن عبد الرحمن مقولهٔ ابن شهاب است وقول او ثم اردف رسول الله صلى الله عليه وسلم بعلي بن ابي طالب وامره ان يؤذن ببراءة پس از پی فرستاد علی بن ابی طالب را رضی الله عنه رسول خدا و فرمود او را که آگاه کند مردم را باحکامی که در سورهٔ براءة است قال ابو هريرة فاذن معنا علي گفت ابو هریره پس اعلام کرد علی با ما که مؤذنان ابو بکر بودیم يوم النحر في اهل منى ببراءة روز نحر در مردمی که در منا بودند بسورهٔ براءة سیوطی گفته که مراد بعض سورت است از اول تا قول خدا ولو كره المشركون انچنین روایت کرده ابن جریر انتهی وان لا يحج بعد العام مشرك وانکه حج نکند بعد ازین سال مشرکے ولا يطوف بالبيت عريان وطواف نکند بخانهٔ کعبه برهنه گفت امام احمد باسناد نیکو

حديث الباب في الصلوة والحج ۱۲ قسطلانی

الجزء العاشر شرح الاسلام كتاب الشهادات

شریک است فقال النبي صلى الله عليه وسلم البينة او حد في ظهرك پس فرمود آن حضرت قایم کن گواهان را بر زنا زن یا حد قذف را بر پشت خود هر دو منصوب اند و جائز است رفع یعنی واجب بینه است یا حد فقال و در روایت ابی ذر قال يا رسول الله اذا رای احدنا علی امرأته رجلا ینطلق و یلتمس البینة پس گفت هلال ای رسول خدا اگر ببیند یکی از ما بر زن خود مردی را برود بجای که بجوید گواهان را تا گواه باشند یعنی حکم داده شد میان بینه و حد در آن وقت خلوت کسی حاضر نمی باشد که گواه بود پس چگونه مگر آنکه برود و بیار دکسان را و بنماید تا گواه شوند و این خود دشوار است آنچه متبادر میشود از لفظ حدیث این است ولیکن ظاهر از ترجمهٔ باب اذا ادعى او قذف و طلب بینه نزد دعوی و قذف است پس باید تاویل کرده شود موافق آن در حدیث یا گفته شود که حکم ترجمه ماخوذ است از قول شریف که ناظر است

بینه هم بینه قذف بهر قسم که میسر شود تا حد لازم نیاید اگر چه در التماس دیرے باشد چنانچه هم زنا سیکند بحمل بقول البینة او حد في ظهرك

این آیت نازل شد خذ من اموالهم صدقة تطهّرهم
ایشان را بآن وخوه کنیف ومانند این بسیار
در لغت عرب صاحب کشاف گفته تزکیه مبالغه
الطاعة والاخلاص وزکوة فرمان برداری واخلاص
ان لا اله الا الله وگواهی نمیدهند باین کلمه
بهمزه نیز خوانده است عاصم **حدثنا**
عن یعقوب آخر آیة نزلت یستفتونك قل الله یفتیکم
آخر همه آیتهای قرآنی که نازل شد این آیت است
براءة است **باب** قوله عز وجل فسیحوا
في الارض اربعة اشهر پس سیر کنید در زمین چهار ماه
خدا رسوا کننده کافران است در دنیا وآخرت به
سعید بن عفیر قال حدثني الليث قال حدثني
علیه محذوف است ومعنی کلام این است که قال ابن
وهم بر طریق اخبار همین گفته است کذا قال العینی
در حدثنا واخبرنا ومعلوم شد که نزد مؤلف فرقی نیست
الی الناس یوم الحج الاکبر خصت علینی ور در
انهم لا ایمان لهم پس بکشید اهل کفر را ... وقال
خدا ورسول خدا اول آیت انست وان نکثوا
مشرکان عهد خود را بعد از انکه عهد کرده بودند
آنها را قتاده وغیر او گویند مراد از ائمه کفر ابو جهل
عام است شامل اینها وغیر اینها یعنی همه اهل کفر داخل است
وحارث بن هشام وسهل بن عمرو وعکرمه بن ابی جهل مشرک
رسول خدا از مکه داشتند ... گویند که مراد از ایام جاهلیت
قال حدثنا اسمعیل قال حدثنا زید بن وهب
من اصحاب هذه الایة الا ثلاثة گفت زید بن وهب
ونزد او علم منافقان بود وجز او کسی تعیین نمیدانست
گر سه کس ولا من المنافقین الا اربعة ومنازنه منافقان
اظهار نکرد نام آنها را فقال اعرابی انکم اصحاب محمد

... که صدقه است پاک کن
... شد بسیار راست
...ثنا الليث قال حدثني عقیل قال ابن شهاب فاخبرني
الله عنه قال بعثني ابو بکر في تلك الحجة في المؤذنين
العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان قال حميد
بن ابي طالب فامره ان يؤذن ببراءة قال ابو هريرة
ببراءة وان لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف
... ن حدیث سابق است که مؤلف رح از سعید بن عفیر نقل کرده
... ی دارد ودر آنجا واخبرني حميد بن عبد الرحمن بواو عطف بود
... بين عاهدتم من المشركين **حدثنا** اسحق قال
عن ابن شهاب ان حميد بن عبد الرحمن اخبره ان ابا هريرة اخبره ان ابا بكر
... يه وسلم عليها تحقیق ابو هریره خبر داد حمید
... را امیر کرد اورا رسول خدا بر ان حج قبل حجة الوداع پیش
في الناس فرستاد ابو هریره را در قومی که ایذان کنند مردم را
بعد ازین سال بت پرستی ولا يطوف بالبيت عريان
... بگر است در حدیث ومذکور از ابی هریره فکان حمید یقول
... ابی هریرة پس بود حمید که میگفت روز نحر روز حج اکبر است
... بی بکر رضی الله عنه روز نحر وگفت اذان من الله ورسوله
روز حج اکبر همین روز نحر است **باب** فقاتلوا ائمة الكفر
هر جا یابید بتحقیق اینها نیست عهدی وامانی مر ایشان را از جانب
وا ایمانهم من بعد عهدهم وطعنوا في دينكم فقاتلوا واگر شکستند
... ند وطعنه کردند در دین شما یعنی عیب ونقیصه کردند پس بکشید
... ل وعتبه وشیبه وامیه بن خلف وامثال ایشان اند صحیح آنست که ...
مرویست از ابن عباس که آیت نازل شد در حق ابو سفیان بن حرب
... ابی جهل وسائر رئیسان قریش که نقض عهد کرده بودند وقصد اخراج
... فارس وروم اند **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى
... هب قال كنا عند حذيفة رضي الله عنه فقال ما بقي
... هم ماند وحذیفه که صاحب سر رسول خدا بود صلی الله علیه وسلم
... ت پس گفت حذیفه باقی نمانده اند از اصحاب این آیت
... چهار کس چون حذیفه مامور بود بعدم افشای حال آنها
... الله عليه وسلم تخبرونا پس گفت صحرا نشینی بتحقیق شما

حدیث الباب في الصلوة والحج ۱۲ قسطلانی

الجزء العاشر شرح الاسلام — كتاب الشهادات

الجزء العاشر شرح الاسلام — كتاب الشهادات

که سوگند می خورد دا بالکر دانیکه سوگند خورد
بر منبر فجعل مروان یتعجب منه پس گشت
مروان که شگفت میکرد از ابا زید سوگند
بر منبر گفت محمد در موطا واگر مید انست زید
بن ثابت که سوگند بر منبر لازم است او را ابا
نمیکرد از ادای حق که لازم بود بروی لیکن
وی مکروه دانست اینکه او امیکند چیزی
که نیست لازم بروی ...
کرده شود بقول وی وفعل وی از کسیکه
استخلاف کرد او را یعنی مروان شگفتی جناب
... نقل کرده ...
... سوگند نزد منبر سنت است ...
نمیکرد آن را بر مروان پوشیده نماند ...
شد زید از یمین بر منبر با اقدام بر یمین بجای
خود وتعریض بانکار بست بر مروان وعدم تصریح
بانکار بنا بر عدم ورود تصریح منع وابن اثر

آسمان وزمین را ومعنی آنست که عرب وقتیکه میخواستند که محاربه کنند و ماه [illegible] ماه دیگر را حرام میداشتند مثلا آن ماه اگر محرم می بود صفر را ماه محرم قرار [illegible] محرم را که صفر بود حلال میگرفتند و ربیع الاول را محرم میکردند و محرم منتقل [illegible] مخصوص بهر ماه و اعتبار میکردند مجرد عدد ماهها و نیز حساب عرب سالی سیز [illegible] دراز میشد ماه کذا قالوا السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم سال دوازده [illegible] حرام اند ثلاث متواليات سه ماه حرام پی هم پیوسته اند ذو القعدة و [illegible] بین جمادی وشعبان چهارم رجب مضر است اضافت رجب بمضر که قومی اند از [illegible] رجب را و آنرا تبدیل نمیکردند چنانکه بعضی شعبان را و بعضی رمضان را حرام [illegible] شعبان است از برای تاکید است عینی گفته جمادی را مذکر و مؤنث اعتبار [illegible] جمادی الاخری جمع آن جمادیات است چنانکه جباری و جباریات **باب** [illegible] یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا ناصرنا ثانی اثنین عبارت از آنحضرت [illegible] هنگامیکه هر دو در غار بودند و وقتیکه گفت مر صاحب و همراه خود را اندوهگین [illegible] ناصر ما است السكينة فعيلة من السكون سکینه بروزن فعیله است مشتق [illegible] بقول خدا فانزل الله سكينته عليه در تفسیر گفته اند سکینه تائید و نصرت است ضمیر علیه [illegible] بصاحب که ابی بکر است راجع دارند اول اشهر است و ثانی مرویست از ابن عباس [illegible] بادی و ایمن بود پوشیده نماند که تجدد سکینه خاص در هر وقت منافی وایده بجنود [illegible] معنی اول است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا حبان قال حدثنا همام قال حدثنا ثابت قال حدثنا انس [illegible] صلی الله علیه وسلم فی الغار گفت ابو بکر بودم من با پیغمبر خدا در غار در هجرت پس دیدم آثار المشرکین [illegible] از [illegible] غار قلت یا رسول الله لو ان احدهم رفع قدمه رآنا گفتم ای رسول [illegible] بینند ما را قال ما ظنك باثنين الله ثالثهما فرمود چه گمان داری تو بحال دو [illegible] حافظ و مؤید و کافی است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابن عيينة

عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال حين وقع بينه و بين ابن [illegible] ابی ملیکه هنگامی که واقع شد میان وی و میان ابن زبیر گفتگوی بر بیعت و [illegible] معاویه و یزید را بجای خود نصب کرد ابن زبیر بیعت نکرد یزید را وقتی که خبر [illegible] دعوت کرد مردم را ابن زبیر بسوی نفس خود و بیعت کردند او را اهل حجاز بجا [illegible] و عراق و خراسان و بسیاری از اهل شام و ابن عباس و محمد بن حنفیه پسر علی [illegible] طلبید که بیعت کنند او را از بیعت امتناع آوردند گفتند که وقتی که همه مردم اتفاق [illegible] موافقت کردند ابن زبیر محاصره کرد ایشان را چون این خبر بمختار ابن ابی عبید که [illegible] فرستاده ابن عباس و محمد بن حنفیه را بیرون آورد و طلب کرد از ایشان مقاتله [illegible]

[illegible] اذهما فی الغار [illegible] یعنی دوم دو کس [illegible] خدا با ما است یعنی [illegible] آرام اشارت است [illegible] نصرت است بعضی [illegible] رسول سکینه [illegible] بالملائکة نیز ناظر [illegible] الله عنهما قال [illegible] من پی پای مشرکان [illegible] بردارد پای خود را [illegible] آنهاست یعنی [illegible] عن ابن ابی ملیکة [illegible] گفت ابن [illegible] وقتیکه فوت کرد [illegible] معاویه بوی رسید [illegible] کردند اهل مصر [illegible] در مکه بودند ابن زبیر [illegible] بکنم و جمعی با ایشان [illegible] رسید لشکری [illegible] لطائف [illegible]

الجزء العاشر شرح شیخ الاسلام | کتاب الشهادات

و نزد ابی حنیفه قسمت کرده شود میان هر دو مدعی بدو نصف و در حدیث ابی موسی آمده که دو مرد دعوی کردند شتری را در زمان آن حضرت پس برانگیخت هر واحد از ایشان دو شاهد را پس قسمت کرد آن را آن حضرت میان ایشان بدو نصف روایت کرده آن را ابو داود و در روایتی مر او را و نسائی و ابن ماجه را که دو مرد دعوی شتری کردند هیچ یکی را بینه نبود پس گردانید آن را آن حضرت میان آن دو مرد

باب قول الله تعالى ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا بتحقیق آنکسانی که خرید میکنند یعنی حاصل مینمایند بدل پیمان خدا عوضی اندک را آنها را نصیب اند در آخرت و کلام نکند خدا با ایشان روز قیامت و نه پاک گرداند ایشان را و مر ایشان را عذابی است دردناک مقصود ذکر وعید است در یمین کاذب **حدثنا** اسحق بن منصور یا ابن راهویه قال اخبرنا يزيد بن هارون قال اخبرنا العوام بفتح مهمله و تشدید واو ابن حوشب قال حدثنا ابراهيم ابو اسمعيل ابن عبد الرحمان السكسكي نسبت بسكسك بن اشرس بن كنده است سمع عبد الله بن ابی اوفی يقول اقام رجل سلعته فحلف بالله انه [illegible] بها ما لم يعطها میگفت ابو [illegible] مردی کالای خود [illegible] مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا هو يسأله عن الاسلام پس ناگاه آن مردی رسید آنحضرت از اسلام [illegible] اسلام فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر یعنی [illegible]

اذ ہمانی الغ ... ان الله معنا را ساخته ظاہر نیست بعضی شراح در بیان مناسبت گفته اند

این آیه بر ... ست ابی بکر صدیق رضی الله عنه دارد درین احادیث اشارتی بفضل ابی بکر

که در شرف آن ... عز وجل والمؤلفة قلوبهم در بیان مصارف وقسمت صدقات واقع شده است قوله تعالی

انما الصدقات ... ین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب ومعنی آنست و در نبوت اہل اسلام

بسیار شدند ... وان وا د حق جل شانه ایشانرا احتیاجی بتالیف نمانده است از مصارف خارج شده

اختلاف رو ... از زمان ابی بکر صدیق خارج شده اند یا از زمان عمر فاروق رضی الله عنهما ومؤلفه زمان

آنحضرت نزد ... عه اند از ینہاست ابوسفیان وپسرا و معاویه وحکیم بن حزام وعباس بن مرداس

بعضی علما گفته ... بمؤلفة القلوب باید داد از آنحضرت بعد از فتح مکه وشکست ہوازن که موجب کمال قوت

اسلام بود دا ... زمان ہم احتیاجی بآن می افتد وصلاحے دران میباشد اختلاف کرده اند که تالیف

پیش از اسلام با ... در از اسلام وتالیفی کر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از فتح کرده تصریحی بیک جانب نیست

وقال مجاهد یتا ... به گفت مجاهد تالیف میکرد ایشانرا بعطایا وبخشش **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا

سفیان عن ابی ... ابی نعم عن ابی سعید رضی الله عنه قال بعث الی النبی صلی الله علیه وسلم بشیء

گفت ابو سعید ... ه شد بسوی پیغمبر خدا چیزی از اصول مؤلف از کتاب انبیا در باب قوله تعالی واما عاد

آورده که علی مرتضی ... عنه فرستاده فقسمه بین اربعة پس قسمت کرد میان چهار کس وقال اتالفهم

وفرمود تالیف ... ما بسوی اسلام از ینجا ظاہر است که تالیف بعد از اسلام ہست فقال رجل ما عدلت

پس گفت مردی ... عدل نکردی درین قسمت واین مرد ذو الخویصره است از بنی تمیم تصغیر خاصره بخای معجمه

وصاد مهمله ورای ... قال یخرج من ضئضئ هذا قوم یمرقون من الدین پس فرمود وخدا

که بیرون می آیند ... که می برآیند از اسلام **باب** قوله الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین

فی الصدقات اشا ... ن است که عیب میکردند تطوع کنندگان را که اہل اسلام اند در صدقهای ایشان

اگر از ینہا کسی کم میاورد ... یا است ازین صدقه واگر بسیار میاورد میگفتند این ریا میکند ومینماید بمردم یلمزون یعنی یعیبون اسپ یعنی لمز ببعنه

عیب است واین قول ... ت وجهدهم وجهدهم بمعنی طاقتهم است در قوله تعالی والذین لا یجدون

الا جهدهم بضم جیم و ... ی طاقت است وبفتح جیم وسکون ها بمعنی مشقت شعبی بعکس قائل است بعضی گویند

هر دو لغت است بیک ... **حدثنا** بشر بن خالد ابو محمد قال اخبرنا محمد بن جعفر عن شعبة عن

سلیمان عن ابی وائل ... ود قال لما امرنا بالصدقة کنا نتحامل گفت ابی مسعود هنگامی که مامور شدیم

بصدقه دادن بودیم ... یم برداشتن یعنی حمالی میکردیم وهیزم میکشیدیم واز انچه پیدا میکردیم آنرا صدقه

میدادیم فجاء ابو عقیل ... بصاع عقیل بفتح عین مهمله وکسر قاف پس آورد ابو عقیل نصف صاع از تمر کرمانی

گفته در اوایل زکوة ... یکصاع آورده بود وجواب داده شاید که مردی دیگر باشد که یکصاع آورده باشد

منافات نیست میان ... آن واز قبیل مفهوم عدد است انتهی وفیه ما فیه وجاء انسان باکثر منه

وآورده دیگری زیاد ... ن عبد الرحمن بن عوف است که از اغنیای صحابه بود بعضی گویند دو ہزار آورده بود

روزه سوای رمضان قال لا الا ان تطوع

فرمود نیست بر تو روزه سوای آن مگر آنکه نفل کنی

قال وذکر له رسول الله صلی الله علیه وسلم

الزکوة گفت راوی وذکر کرد برای آن مرد آن

حضرت زکوة را که واجب است بر مکلفی که مالک

نصاب باشد سوای حاجت اصلی قال هل علی

غیرها گفت آیا هست بر من صدقه غیر زکوة

قال لا الا ان تطوع فرمود نیست بر تو صدقه

غیر زکوة مگر آنکه نفل دہی قال فادبر الرجل

وهو یقول والله لا ازید علی هذا ولا انقص

گفت راوی پس پشت داد ورفت آن مرد

بحالی که میگفت سوگند خدا زیاده نمیکنم برین

تفصیل اعمال وتقدیر شرع ونه کم میکنم از آن

از ینجا معلوم میشود که متعارف سوگند باسم

جلاله بود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم

افلح ان صدق پس فرمود آن حضرت رستگار

شد این مرد اگر راست گفت قول خود کم و

زیاده نمیکنم وحدیث در کتاب الایمان در باب

الزکوة من الاسلام گذشت **حدثنا**

موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة

ابن اسماء قال ذکر نافع عن عبد الله ان النبی

صلی الله علیه وسلم قال من کان حالفا

فلیحلف بالله او لیصمت ذکر کرده نافع از ابن عمر

حضرت فرمود کسیکه باشد سوگند خورنده

... که سوگند خورد بخدا یا باید که خاموش

... سوگند نخورد بپدر ومادر ومحبوبی دیگر

... متعارف در مردم است ونه بطلاق

وعتاق وکفر چنانکه بگوید اگر چنین کنم میگویم

... وی طالق است یا غلام وی آزاد است

باب من اقام البینة بعد

...ضی گویند چار هزار بعضے گویند چهار صد اوقیه از طلا بعضے هشت هزار در فتح الباری گفته اصح هشت هزار
...هم است فقال المنافقون ان الله لغنی عن صدقة هذا پس گفتند منافقان تحقیق خدا بی نیاز است
صدقه این که نصف صاع آورده وما فعل هذا الآخر الا رياء و نکرده است این دیگر که بسیار آورده مگر از
...روی ریا فنزلت الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين في الصدقات والذين لا يجدون الا جهدهم الآية ترجمه معلوم شده است

حدثنا اسحق بن ابراهيم قال قلت لابی اسامة احدثكم زائدة عن سليمان عن شقيق عن
...مسعود الانصاری رضی الله عنه گفت اسحق گفتم مر ابی اسامه را آیا حدیث کرده است شما را زائده
...سلیمان از شقیق از ابی مسعود انصاری یعنی استفهام استخبار است نه شک و تردد قال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يأمرنا بالصدقة گفت ابو مسعود بود رسول خدا امر میکرد ما را بصدقه دادن فيحتال احدنا
...مشقت میکرد وسعی مینمود یکی از ما حتى يجيء بالمد تا آنکه می آورد یک مد را وان لاحدهم اليوم مائة الف
تحقیق بود مر یکی از این مردم را امروز صد هزار درهم یا دینار یا مد از غله یا از تمر و مانند آن ظاهر تعمیم آنست که نیقدر
صدقه درین روز آورد كانه يعرض بنفسه چنانستی که کنایت میکند ابو مسعود از خود این قول شقیق است
...تقریر کرمانی ظاهر میشود که مقصود ابو مسعود آنست که در زمان رسول خدا در صحابه اینقدر تنگی بوده که کم را
...بمشقت و رنج بسیار حاصل میکرد و امروز بعد آنحضرت غنا بجای رسیده که یک کس مالک صد هزار درهم است
...پوشیده نماند که این معنی بترجمه باب مناسبت دارد

باب قوله استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم
سبعين مرة فلن يغفر الله لهم خطاب است با آنحضرت که طلب مغفرت کن منافقان را یا طلب مکن مغفرت برای ایشان
یعنی برابر است در عدم ... اگر استغفار کنی هفتاد بار هرگز مغفرت نمیکند خدا مر ایشان را گفته اند مراد از سبعین
...عدد معین محدود نیست بلکه مراد در کلام عرب عدد کثیر است و اگر زیاده باشد خلاف این عدد نیست
...پوشیده نماند که این قول منافی قول آنحضرت و فهم اوست صلى الله عليه وسلم چنانکه در نفس حدیث مذکور تصریح
...یافته و من میگویم واجب نیست که این معنی همه جا و همه وقت اراده کنند و ملاحظه نمایند فهم آن ابلغ بلغا و اعرف کلام فصحا
...نمایند و بسیار جا باشد که مقصود همان عدد هفتاد باشد نه زیاده بران چنانکه در اقرار لحق غیری و اخبار از واقع و این
...تمیز بتعارض معنی حقیقی و مجاز شایع است فافهم **حدثنا** عبيد بن اسمعيل عن ابی اسامة عن
عبيد الله عن نافع عن ابن عمر قال لما توفی عبد الله بن ابی گفت ... می که فوت کرد عبد الله بن ابی منافق و این
در سال انصراف آنحضرت بود از غزوه تبوک بوده ... ده تخلف کرده بجمعی و در شان ایشان نازل شده لو خرجوا
فيكم ما زادوكم الا خبالا جاء ابنه عبد الله بن ... رسول الله صلى الله عليه وسلم آمد پسر او عبد الله که از
مخلصان بود نزد پیغمبر خدا فسأله ان ... يكفن فيه اباه پس سوال کرد اینکه عطا کند آنحضرت او را
پیراهن خود که تکفین کند در آن پیراهن ... خود را فاعطاه پس داد آنحضرت پیراهن او را اگر گوئی وی منافق
بود و بارها از وی آثار عداوت و نفاق بظهور پیوسته و مقرر بود که منافقان بدتر از کافران اند پس آنحضرت
چرا پیراهن خود را برای کفن بوی داده جواب گفته اند که پیراهن به پسر او که صالح بود عطا کرده بعضی گویند این پیراهن
مکافات بود برای او برانچه در غزوه بدر چون عباس ... آورده بود نه این منافق پیراهن خود را داده بود

الجزء العاشر شیخ الاسلام | كتاب الشهادات

پس حکم میکنم موافق آنچه میشنوم از آن چنانچه
در حدیث باب بیاید و این ظاهر در مقابله
حجتین است و آن جز در اقامت بینه بعد از
یمین متحقق نباشد وقال طاوس وابراهيم
نخعی وشريح البينة العادلة احق من اليمين
الفاجرة گفته اند این سه تابعی فقیه گواهان عادل
سزاوارتراند باعتبار از سوگند دروغ نزد مقابله
و دروغ بودن سوگند ظاهر میشود بگواهی گواهان
عادل بخلاف آن **حدثنا** عبد الله بن مسلمة
عن مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن
زينب عن ام سلمة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال انكم تختصمون الی فرمود تحقیق
شما بایکدیگر خصومت میکنید و می آئید نزد من تا
حکم کنم ولعل بعضكم الحن بحجته من بعض ترجمه
معلوم گشت لحن بمعنی تطریب در آواز و زیرکی
و فصاحت است چنانکه بمعنی خطا در اعراب
و کلام و عدم تصریح بمقصود بتوریه آمده مقصود
تدرت بریان است فمن قضيت له بحق اخيه
شيئا بقوله فانما اقطع له قطعة من النار
پس کسیکه حکم کنم برای وی بحق برادر وی چیزی
را بسبب قول وی یعنی بسبب زبان آوری
گواهان وی پس جز این نیست که می برم و
جدا میکنم برای وی پاره از آتش فلا يأخذها
پس باید که نگیرد آن را باب من امر بانجاز
الوعد کسیکه حکم کند بوفا کردن وعده بعد فوت
آن چنانچه حکم میکند حاکم باداء حقوق بینه
گویا وعده در لزوم حق بمنزله شهادت است
و شاید باین مناسبت آورد آن را در ابواب
شهادت وفعله الحسن ذکر کرده است امر بوفا
وعده حسن بصری و بسند ذکر کرده آن را کرمانی
بلفظ مصدر و صفت ابدال حسن یعنی وامر...

کہ والی بود از جانب زیاد و شنشاه بکوفہ و
ببصره و بعد از مردن زیاد مقرر داشت او را
معاویه بر بصره و قال المسور بن مخرمه بکسر میم
و سکون سین مهمله در اول و فتح میم و سکون
معجمه برثانے سمعت النبی صلی الله علیه
وسلم و ذکر صهرا له گفت مسور شنیدم آن حضرت
را بجالی که یاد کرد دامادی را که مر آنحضرت
را بود یعنی ابا العاص زوج زینب را
فقال وعدنی فوفانی پس فرمود وعده کرد
مرا پس وفا کرد آن را برای من قال ابو
عبد الله گفت مؤلف و رأیت اسحق بن
ابراهیم یحتج بحدیث ابن اشوع و دیدم
اسحق بن ابراهیم بن راهویه را که احتجاج
میکرد باین حدیث ابن اشوع از سمره در
وجوب انجاز وعد **حدثنا** ابراهیم
بن حمزة ابو اسحق زبیری مدنے قال حدثنا
ابراهیم بن سعد ابن ابراهیم بن عبد الرحمن
بن عوف عن صالح عن ابن شهاب عن
عبید الله بن عبد الله ان عبد الله بن عباس اخبره
قال اخبرنے ابو سفیان ان هرقل قال له
سألتك ماذا یأمرکم گفت ابن عباس خبر داد
را ابو سفیان اموی در حدیث طویل که هرقل
قیصر روم گفت ابو سفیان را پرسیدم ترا
که چه امر میکند شما را آن کسے که دعوی پیغمبری
میکند فزعمت انه امرکم بالصلوة والصدق
والعفاف والوفاء بالعهد پس گفتی که وی
امر میکند شما را به نماز و راست گوئی و پارسائی
و وفا کردن به پیمان و وعده و اداء الامانة
یا دادن امانت کسے بصاحب آن قال
هذه صفة نبی گفت هرقل امر باین چیزها
صفت پیغمبر است و حدیث بطول در اول
کتاب گذشت **حدثنا** قتیبة بن سعید
قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن ابی سهیل
نافع بن مالك بن ابی عامر امام مالك عن ابیه
عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه

و آنحضرت نخواست که منافق را بر عباس منتی باقی ماند پوشیده نماند که از این هر دو جواب تشفے تمام حاصل نمیشود و اما اول از آنجهت
پسر او برای تکفین پدر طلبیده بود و در حدیث باب لاحق واقع نشده فاعطاه و امره ان یکفنه فیها ثانیا از آنکه اگر
مقصود مکافات بود در وقت حیات میداد و ندیا برای وی رشاء و آنچه بخاطر ضعیف میرسد آنکه آنحضرت مامور است
از جانب حق که عمل بر ظاهر حال او کند بنا بر مصلحتے که در ضمن آن بود و آن اسلام آوردن جمعی کثیر بود از قوم
او مرویست که هزار کس از کافران بمشاهده این فعل ایمان آوردند چنانکه در کتب صحیحه بثبوت پیوسته ثم سأله
ان یصلی علیه پس درخواست از آن که نماز جنازه کند بروی پوشیده نماند که ابن التماس عبد الله بن عبد الله
بنا بر آن بود که بظاهر چون اقرار باسلام داشت و احکام ظاهر بروی اجرا میکردند و این نماز هم از احکام ظاهر
اسلام است بجا آرد و گفته اند و برای دفع عار خود و قبیله خود بوده و آنحضرت قبول کرده و اجابت فرمود
تا آنکه کشف حال شد فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی علیه پس ایستاد رسول خدا برای اینکه نماز
کند بروی فقام عمر فاخذ بثوب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس برخاست عمر پس گرفت جامهٔ رسول خدا
فقال یا رسول الله تصلی علیه وقد نهاك ربك ان تصلی علیه پس گفت ای رسول خدا آیا نماز میکنی تو بروی و حال آنکه منع
کرده است ترا خدا اینکه نماز کنی تو بروی کرمانی گفته نهی از صلوة بر منافقان بعد از این آمده عمر از کجا گفته که نهی کرده
ترا خدا جواب میگوید که شاید عمر از این قول خدا معلوم کرده باشد ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین
نمیباشد مر پیغمبر او کسانیکه ایمان آورده اند اینکه طلب مغفرت کنند مر کافران را و نماز جنازه نیست مگر استغفار
برای میت پوشیده نماند اگر منطوق این آیت اینست چرا آنحضرت قبول کرد مسئول و را و نماز گذارد بروے
و عمل نکرد باین نهی و همه صحابه اقتدا کردند با آنحضرت یکی از ینمعنی عرض نکرد جوابے از این خلجان درینوقت از جای
ظاهر نیست یا رب مگر گفته که درین آیت نهی از استغفار مشرکانست که بر شرک مرده باشند و این مستلزم نہے از
استغفار منافقان نیست که باظهار اسلام مرده باشند پس قیاس حال منافقان بر مشرکان قیاس مع الفارق
است از ینجاست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سایر صحابه نهی استغفار را از انجا فرا نگرفته اند بعضے گویند که عمر
رضی الله عنه نهی از این قول فهمیده استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآیه حاصل آیت اینست که استغفار تو نفع نمیکند
از جهت کفر او پس این عبث باشد و نهی از عبث شرعا و عقلا معلوم شده است و از حدیث مذکور ظاهر میشود
که شبهه عمر از همین قول بوده است و آنحضرت دفع آن فرموده بقوله و انما خیرنی الحدیث قرطبی گفته که اینمعنی درینوقت
در خاطر عمر افتاد بی آنکه از جای فهمیده باشد و از عالم الهام است و کشف آنچه بعد از این حکم آمده کرمانی گفته و جواب
اول را به از این دانسته و راضی نشده است بآن میتوان گفت که از اهل اسلام مقرر بود که آنحضرت نماز بر کافران
روا نداشت و منافق را از جمله کفره بلکه بدتر میدانست و یقین که اینمعنی بحکم وحی نخواهد بود و الله اعلم فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انما خیرنی الله پس فرمود رسول خدا تحقیق همین است که مرا مخیر کرده اند در استغفار و عدم
آن من اختیار استغفار میکنم فقال استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس فرمود این را که بیان
دو طرف اختیار است ان تستغفر لهم سبعین مرة و سازیده علی السبعین و فرمود که میفرماید خدا اگر استغفار
هفتاد بار و من زیاده میکنم بر هفتاد یعنی ترتب عدم مغفرت نیست مگر بر هفتاد بار و زیاده کنم مترتب خواهد بود

قال الله منافق گفت عمر بتحقيق وی منافق است این را جوابے نفرمود گویا جوابش آنست که من برای این
استغفار میکنم که حق جل وعلا بخشد جرم نفاق او را قال فصلی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر که
راوی اینحدیث است پس نماز گذارد بروی رسول خدا فانزل الله ولا تصل علی احد منهم مات ابدا
ولا تقم علی قبره پس متصل همین حال فرستاد خدا این آیه را و نماز مگذار بر یکی از منافقانی که بمرده هرگز و استاده مشو
بر قبر آن از ابن عباس مرویست که اندک زمانی از انصراف نگذشته بود که این آیت نازل شد و زیاده کرد ابن اسحق
در مغازی که بعد ازین نماز نگذارد آنحضرت بر منافقی تا آنکه قبض کرده روح او را خدا بدانکه آنحضرت از بس مهربانی
و خواهشی که آمرزیدن بندگان حق داشت و تالیف پسر او و قوم او استعمال کرد احسن امرین و افضل را احمل کرد
سبعین را بر معنی حقیقی و این مجلی است چنانکه اشارتے کردیم بآن و عمر از تصلبے که در قلع و قمع آثار کفر و نفاق داشت
حمل کرده معنی آیت را بر آنچه معلوم شد **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل ح وقال غیره
حدثنی اللیث قال حدثنی عقیل گفت مولف حدیث کرد مرا لیث گفت حدیث کرد مرا عقیل مقصود دفع شبهه عنعنه است
از قول لیث که گفته عن عقیل چنانکه گفته حدیث کرده مرا عقیل بے واسطه عن ابن شهاب قال اخبرنی عبید الله
بن عبد الله عن ابن عباس عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه قال لما مات عبد الله بن
ابی ابن سلول دعی له رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی علیه هنگامی که مرد عبد الله بن ابی خوانده شد رسول خدا برای
اینکه نماز جنازه کند بروی فلما قام رسول الله صلی الله علیه وسلم وثبت الیه پس هنگامی که استاد رسول خدا برجستم بسوی
آنحضرت فقلت یا رسول الله اتصلی علی ابن ابی پس گفتم ای رسول خدا آیا نماز میکنی استفهام انکاریست بر ابن ابی وقد قال یوم
کذا کذا وکذا بتحقیق گفته او روز فلان چنین وچنین اشارت میکند بقول لا تنفقوا علی من عند رسول الله
حتی ینفضوا انفاق نکنید بر کسے که نزد رسول خدا است تا اینکه بگریزند و دیگر قول او لیخرجن الاعز منها الاذل
هر آئنه برون کنند عزیزان از مدینه خواران این را در غزوهٔ احد که پاره بر اهل اسلام شکستی رسیده بود گفته در تفسیر آورده
که چون شنید پسر عبد الله پسر ابن ابی سر راه او را گرفت شمشیر کشید و گفت بگو که من واصحاب من خوارترین مردم اند
و رسول خدا و یاران او عزیزترین مردم اگر نگوئی همین ساعت سر ترا بریدم بعد ازان که چاره نماند ابن ابی این را
گفته از دست او خلاص شد قال اعدد علیه قوله گفت میشمردم بر آنحضرت قول ابی را فتبسم رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس دندان سفید کرد و بخنده رسول خدا از تصلب عمر در دین وقال اخر عنی یا عمر و فرمود واپس شو
ای عمر فلما اکثرت علیه قال انی خیرت فاخترت پس هنگامی که بسیار گفتم بر آنحضرت فرمود بتحقیق مخیر ساخته اند
مرا پس اختیار یکطرف کردم لو اعلم انی ان زدت علی السبعین یغفر له لزدت علیها اگر بدانستم
بتحقیق اگر زیاده کنم بر هفتاد بخشیده شود او را هر آئنه زیاده میکنم بر آن قال فصلی علیه رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت عمر پس نماز گذارد بروی رسول خدا ثم انصرف ولم یمکث الا یسیرا حتی نزلت الآیتان
من براءة بیشتر برگشت از نماز و درنگ نکرد مگر اندکے تا آنکه نازل شد دو آیه از سوره براءة ولا تصل
علی احد منهم مات ابدا الی قوله تعالی وهم فاسقون قال فعجبت بعد من جرأتی گفت عمر پس عجب کردم
بعد ازان از دلیری خود علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر رسول خدا والله ورسوله اعلم وحال آنکه خدا

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشهادات

من قبل العلاء بن الحضرمی گفت جابر هرگاه وفات
یافت آن حضرت آمد ابا بکر صدیق را مالے
از جانب علاء بن عبد الله حضرمی که عامل
آن حضرت بود بر بحرین و مقرر داشتند او را
شیخین تا آنکه مرد سنه چهارده فقال ابو بکر من
کان له علی النبی صلی الله علیه وسلم دین او کا
نت له قبله بکسر قاف وفتح موحده عدة فلیاتنا
پس گفت ابو بکر رضی الله عنه کسیکه باشد
مر او را بر آن حضرت وامی یا باشد مر او را
از جانب آن حضرت وعده پس گو بیاید ما را
برابر کرد وعده را با وام درا داقال جابر فقلت
وعدنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان یعطینی هکذا گفت جابر پس گفتم وعده
کرده است مرا آن حضرت اینکه عطا فرماید مرا
اینچنین وهکذا وهکذا و اینچنین و اینچنین
سه بار اشارت کرد فبسط یدیه ثلث مرات
پس کشاد آن حضرت یا جابر دو دست خود را
در بیان اشارت سه بار قال جابر فعد فی یدی
خمس مائة ثم خمس مائة ثم خمس مائة
گفت جابر پس شمرده داد ابو بکر در دو دست من
پانصد پس ازان پانصد دیگر و پس ازان
پانصد دیگر مانند این حدیث در کفالة در
باب من یکفل عن المیت گذشت **حدثنا**
محمد بن عبد الرحیم قال اخبرنا سعید
ابن سلیمان قال حدثنا مروان بن شجاع
مولی مروان بن الحکم اموی سنه یکصد و هشتاد
و چهار ببغداد عن سالم ابن عجلان مولی
آل مروان الافطس یعنی پهنا چون نوبت
امارت بعباسیه رسید او را بیرون مسجد حرام
بر آورده بر در مسجد گردن زدند سنه یکصد
وسی و دو عن سعید بن جبیر قال سألنی
یهودی من اهل الحیرة گفت سعید پرسید
مرا یهودی از مردم حیره که بکسر حاء مهمله شهریست

باب قوله ولا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره

و رسول خدا و انا ترا اند از من و نماز مکن دایم بر هیچ یکی از ینها که مرده و استاده مشو بر گور او و ظاهر آیت انیست که در شان همه منافقان است لیکن وارد شده روایات که در شان جمعی معین نازل شده و اقدی گفت خبر داد مارا معمر از زهری گفت حذیفه فرمود مرا رسول خدا که میسپارم بتو سری را که نگوئی مرا احدی را مرا منع کرده اند که نماز بر فلان و فلان نگذارم و قومی چند از منافقان را بتعیین فرمود و هم ازینجهت عمر رضی الله عنه وقتی که خواستی نماز کند بر کسی همراه میگرفت حذیفه را اگر همراه میرفت نماز میکرد بروی و الا لا مروی است از جبیر بن مطعم که دوازده بودند **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما انه قال لما مات عبد الله بن ابی جاء ابنه عبد الله بن عبد الله الی رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست از ابن عمر که چون فوت کرد عبد الله ابن ابی آمد پسر او عبد الله بن عبد الله نزد رسول خدا فاعطاه قمیصه وامره ان یکفنه فیه پس عطا کرد او را آنحضرت پیراهن خود را و فرمود او را باینکه تکفین کند او را درین پیراهن این طریقی دیگر است درین حدیث مذکور در لفظ انیقدر فرق است که ذکر سوال او نیست و امر است از حضرت باینکه کفن کند او را ثم قام یصلی علیه فاخذ عمر بن الخطاب بثوبه فقال اتصلی علیه پستر استاد آنحضرت در حالی که میخواهد نماز کند پس گرفت عمر طرف جامهٔ آنحضرت و گفت آیا نماز میکنی بروی و هو منافق و حال آنکه او منافق است وقد نهاک الله ان تستغفر لهم و تحقیق منع کرده است ترا خدا اینکه طلب مغفرت کنی برای منافقان قال انما خیرنی الله فرمود نیست این مگر آنکه اختیار داده است مرا خدا او اخبرنی الله یا گفته بمعنی خبر داده مرا خدا فقال استغفر لهم او لا تستغفر لهم بیان تخییر است ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم فقال سازیده علی سبعین یعنی در برابر این کلام فرمود من زیاده میکنم استغفار را بر هفتاد قال فصلی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و صلینا معه پس گذارد نماز بروی رسول خدا و گذاردیم ما نماز با آنحضرت ثم انزل الله علیه پستر فرستاد خدا بر آنحضرت این آیت را و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و ماتوا وهم فاسقون یعنی این منع بسبب آنست که اینها کافر اند بخدا و رسول خدا و مرده اند و حال آنکه کافر اند عینی گفته درینحدیث اشکال کرده که فهم تخییر آنحضرت ازین آیت با وجود قول خدا انهم کفروا الخ معنی ندارد تا آنکه جمعی از اکابر ایشان طعن کرده اند در صحت اینحدیث با آنکه بطریق کثیره روایت کرده اند از انجمله قاضی ابو بکر باقلانی است گفته در تقریب که اینحدیث از اخبار احاد است که معلوم نیست ثبوت آن دیگر امام الحرمین است گفته است در مختصر خود اینحدیث را از احادیث صحیحه خود اخراج نکرده در کتاب برهان گفته تصحیح نمیکنند آنرا اهل حدیث و امام غزالی گفته در مستصفی اظهر آنست که اینحدیث صحیح نیست و داؤدی گفت که اینحدیث غیر محفوظ است جواب داده اند که مبنای این اشکال و طعن آنست که اینجماعه گمان برده اند که اینقول ذلک بانهم کفروا اینجا نازل شده است تا صدر آیت و اینچنین نیست بلکه نزول آن نبود مگر متاخر از صدر آیت انتهی پوشیده نماند که این جواب وقتی تمام میشود که ثابت شود تاخر از صدر آیت همچنین تاخر نزول آن از ین واقعه و قول آنحضرت خیرنی الله و ظاهر اتصال است بر وفق کتابت ا. انکه اشارت ذلک همین عدم مغفرت است و بیان

الجزء العاشر شیخ الاسلام کتاب الشهادات

که معروف بود میان مردم باین لقب در حدیث ابن عباس بتخریج ابو نعیم مرفوعا آمده که نام کوه بود و او را جبرئیل باین نام فقدمت فسألت ابن عباس فقال پس قدوم کردم پس پرسیدم ابن عباس را پس گفت قضی اکثرهما و اطیبهما گذارد موسی بیشترین آن دو مدت را و خوشترین آن را بشعیب که دوم سال باشد و این در حکم مرفوع است زیرا چه ابن عباس اعتماد نمیکرد بر قول اهل کتاب و تصریح کرده برفع آن عکرمه از ابن عباس در انچه آورده آن را حاکم که آنحضرت پرسید جبرئیل را کدام یکی ازین دو مدت قضا کرد موسی گفت اتمّ آن و اکمل آن ان رسول الله اذا قال فعل تحقیق پیغمبر خدا هر که باشد چون بگوید و وعده کند بجا آرد و موسی با وصف آنکه جزم نکرده بود باکثر الاجلین قضا کرد آن را فکیف اگر جزم میکرد

باب لا یسأل اهل الشرک عن الشهادة و غیرها پرسیده نشوند مشرکان از شهادت و جز آن از اخبار مقصود عدم قبول شهادت و روایت ایشان است و سلف را درین مسئله اقوال است نزد جمهور قبول کرده نشود شهادت ایشان اصلا و بعضی قبول کنند شهادت بعضی بر بعضی نه بر مسلمانان و آن قول عمر بن عبد العزیز و نافع و ابراهیم و حماد و وکیع است و باین قائل است ابو حنیفه و روایتی است از احمد زیرا چه وی از اهل ولایت است بر نفس خود و بر اولاد صغار خود پس از اهل شهادت باشد بر جنس خود که شهادت از باب ولایت است و چون مرتد را ولایت نبود از اهل شهادت نباشد و همچنین کافر بر مسلم که سبیل نیست شهادت وی بروی معتبر نبود دلیلی نیست بر مالغیت و مضادت کفر مر شهادت را بفسق کافر اعتقادی است نه فعلی که مظنهٔ کذب

علت آن بر اصحاب کشاف بقصد دفع این اشکال گفته اگر گوئی چگونه پوشیده ماند بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه او افصح فصحای عرب و آگاه ترین ایشان بر اسالیب و تمثیلات ایشانست و مفهوم ازین عدد سبعین کثرت استغفار ست و چگونه تواند گفت که درین آیت تخییر اوست حال آنکه در پی آنست قول خدا ذلک بانهم کفروا الآیه و بیان کردن صارف از استغفار و مانع مغفرت ایشان در جواب این سوال گفته پوشیده نمانده است بر آنحضرت که مراد بسبعین کثرت است و ایشان اهل مغفرت نیستند و لیکن تخییل کرده بانچه گفته از قول او که خیرنی و سازید علی سبعین تخییل ست برای اظهار نهایت رحمت و رافت بر امت چنانکه ابراهیم علیه السلام گفته و من عصانی فانک غفور رحیم ... درین اظهار تحریض امت است که بیکدیگر برافت و ترحم باشند انتهی و رد کرده اند بعضی ناظران این کتاب ... که نیست انمعنی که فرموده مراد درین آیت تخییر ساخته اند و زیاده میکنم بر سبعین با آنحضرت اصلا در آیت یعنی اگرچه برای اظهار رافت و رحمت بر امت بود از آنکه آنحضرت اعلم بود که مراد از سبعین کثرتست و متصل همان حق جلشانه خبر داد بآنحضرت که نمی بخشد کافرانرا که بر کفر مرده باشند و با وجود این علم که بوحی معلوم شده باشد طلب مغفرت کافران محال است که از پیغمبر خدا واقع شود انتهی شاید که از قول ابراهیم گویند که دران طلبی نیست بلکه حواله است بخدای بخشنده مهربان چنانکه جای دیگر گفته ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و بعضی ناظران دیگر در رد این بحث و اصلاح جواب کشاف گفته اند که نهی از استغفار کسیکه مرده در حالت شرک مستلزم نیست نهی از استغفار مر کسی را که باظهار اسلام مرده حاصل اینکلام آنست که آنچه واقع است نهی از استغفار مشرکان است و ازینجا لازم نمی آید نهی از استغفار منافقان که باظهار اسلام و اقرار بکلمه توحید مرده باشند پوشیده نماند که نهی از استغفار منافقان ازین آیت معلوم کرده اند استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم و این آیه در شان منافقان است و اشکالی که علما بسبب این حدیث کرده و نفی صحت آن نموده اند مبنی برین تقدیر است بیضاوی در تفسیر این آیت این حدیث را که در وی ذکر تخییر است تعرض نکرده و در سبعین میگوید که آنحضرت بمقتضای وضع لفظ سبعین که برای عدد مخصوص محدود است و اصل حمل لفظ بر معنی حقیقی است حمل فرموده بود که زیاده میکنم و بیش از آنکه استغفار کنند نزول آیت سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ظاهر شده که اینجا مراد معنی مجازی است که شیوعی دارد در استعمال فصحا پس ترک استغفار کرده و در تفسیر قوله تعالی و لا تصل علی احد منهم الآیه میگوید روایت کرده اند که ابن ابی طلبید آنحضرت را در مرض او هنگامی که در آمد بر وی سوال کرد آنحضرت را که طلب مغفرت او نماید و تکفین کنند او را در جامه شعار خود که متصل بدن شریف اوست و نماز کند و این هر سه التماس او چون مشعر باخلاص و اعتقاد آنحضرت بود آنرا قبول نمود پیراهن شریف آنرا عطا کرد و خواست که نماز کند عمر جامه او را کشید بعضی روایت کرده اند که جبرئیل جامه آنحضرت را کشید شاید بصورت عمر متمثل شده بود پس آیت و لا تصل نازل شد پس باز آمد از آن اراده بعضی گویند بعد از نماز گذاردن آیت نازل شد و نهی از پیراهن دادن نشد از آن که بخل ازین عطا مخل کرم بود و نیز عادت شریف آنحضرت آن بود که هرگز رد سائل نکردی پس برای حفظ شیم کریمه و عادت شریفه او و تعرضی بآن نرفت

باب قوله سيحلفون بالله لكم اذا انقلبتم اليهم در شان جمعی تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و بدروغ عذرها کردند نازل شده است یعنی سرانجام است که سوگند میخورند بخدا

... خوجب غضب ... ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوهم ... از آنحضرت تصدیق نکنید اهل کتاب را و تکذیب نکنید در آنچه روایت کنند از کتابهای خود که چون تصرف کرده اند دران بتحریف و تبدیل لزوم تصدیق غلط و تکذیب صحیح محتمل باشد و قولوا

آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل الى ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط بگوئید تصدیق کردیم و گرویدیم بخدا و بهرچه نازل کرده شد بسوی ما از کتاب و احکام و بهرچه نازل کرده شد بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اولاد یعقوب و آنچه داده شده موسی و عیسی و این صریح است در عدم قبول روایت ایشان فکیف شهادت که امر آن اهم است **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عبد الله بن عباس قال يا معشر المسلمين كيف تسألون اهل الكتاب گفت ابن عباس ای گروه مسلمانان چگونه می پرسید شما اهل کتاب را که یهود و نصاری اند و كتابكم الذي انزل على نبيه صلى الله عليه وسلم احدث الاخبار بالله و حال آنکه کتاب شما آنکه نازل کرده بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نو ترین اوست و نو ترین چیزهاست از خدا نسبت بکتب دیگر اگرچه کلام الهی همه قدیم است در حد ذات خود تقرؤنه لم يشب میخوانید شما آن را بحالی که مشوب و مخلوط نیست بکلام مردم که تغییر و تبدیل کرده باشند چنانکه در کتب دیگر ست لم يشب بصیغه مجهول از شوب بمعنی آمیختن و قد حدثكم الله تعالى عز وجل ان اهل الكتاب بدلوا ما كتب الله و حال آنکه خبر کرده است شما را خدا تعالی در آن کتاب که می خوانید که بتحقیق اهل کتاب تبدیل کردند چیزی را که نوشته بود خدا و غيروا بايديهم الكتاب و تغییر دادند بدستهای خود و کم و زیاد کردند کتاب الهی را که بر پیغمبران ایشان منزل بود فقالوا هذا من عند الله پس گفتند اینکه نوشته ایم منزل از خدا است ليشتروا

برای شما وقتی که بر میگردید بسوی ایشان لتعرضوا عنهم تا اعراض نمائید از ایشان و عتاب مکنید بر تخلف ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید و سرزنش نمائید انهم رجس تحقیق ایشان عین نجاست اند توبه دادن اینهارا پاک نمیکند و این علت اعراض است و ماویهم جهنم و جای ایشان دوزخ است و این تتمه علت است یعنی اینها اهل دوزخ اند زجر و نصیحت شما سود ندارد و یا اشارت بعلتی دیگر باشد یعنی دوزخ و عتاب ایشان بس است شما تکلیف و تصدیع نکشید جزاء بما کانوا یکسبون از جهت سزا دادن باعمالی که میکردند حدثنا یحیی قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن عبد الله ان عبد الله ابن کعب بن مالک قال مرویست از عبد الرحمن بن عبد الله که تحقیق عبد الله که پسر کعب بن مالک است گفته است سمعت کعب بن مالک رضی الله عنه حین تخلف عن تبوک شنیدم کعب بن مالک را هنگامی که تخلف کرده بود از غزوهٔ تبوک یعنی حکایت میکرد از حال تخلفی که کرده بود از غزوهٔ تبوک والله ما انعم الله علی من نعمة بعد اذ هدانی الله بخدا سوگند انعام نکرده است خدا بر من هیچ نعمتی بعد از هدایت کردن خدا مرا بایمان و اسلام اعظم من صدقی رسول الله صلی الله علیه وسلم عظیم تر از راستی من رسول خدا را یعنی ازین که بتقصیر خود قایل شدم و عذری بدروغ نگفتم ان لا اکون کذبته فاهلک کما هلک الذین کذبوا اینکه نمی بودم باینحال که دروغ صادر شده از من پس هلاک میشدم چنانکه هلاک شدند آنانکه دروغ گفتند قوله لا اکون قاضی عیاض گفته اینچنین واقع است در نسخهٔ بخاری و مسلم و کلمهٔ لا زاید است ازانکه ترتب هلاک بر کذب است نه بر عدم کذب چنانکه در قول خدا عز و جل ما منعک ان لا تسجد حین انزل الوحی هنگامی که نزول یافت وحی باین آیت سیحلفون بالله لکم اذا انقلبتم الیهم الی قوله الفاسقین بیان مرجع ضمیر الیهم است که در آیت واقع شد یحلفون لکم لترضوا عنهم سوگند میخورند مر شما را برای اینکه راضی شوید از ایشان و معامله کنید باینها چنانکه معامله میکردید پیش از آن فان ترضوا عنهم پس اگر راضی شوید از ایشان بموجب سوگندهای ایشان فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین پس بتحقیق خدا راضی نمی شود از جمعی که فاسق اند اگرچه این آیت بنابر تتمه حال انیم دم که تخلف کرده بودند آورده در روایت ابی ذر باب قوله یحلفون الخ واقع است برین تقدیر باب مترجم بی حدیث خواهد بود

باب قوله و اخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم در غیر روایت ابی ذر لفظ باب نیست و جمهور مفسران برینند که در شان متخلفان مسلمان که بواسطهٔ کسالت و دوستی راحت تخلف کرده بودند نازل شده مرویست از ابن عباس که در شان جمعی معین که ابی لبابه و یاران اوست که پنج یا هفت یا نه بودند گفته اند اگرچه در باب جمعی معین نازل شده است عام است همه مومنان را که با وجود طاعات ارتکاب معاصی میکنند و معنی آنکه و دیگران یعنی متخلفان اعراب اقرار کردند بتقصیر و گناهان خود آمیختند عمل نیک را و دیگر عمل بد را قریب است خدا اینکه توفیق توبه دهد و قبول کند توبه بتحقیق خدا بخشنده و مهربان است حدثنا مومل هو ابن هشام قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم قال حدثنا عوف قال حدثنا ابو رجاء قال حدثنا سمرة بن جندب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سمره بن جندب فرمود رسول خدا برای ما که حاضران بودیم اتانی اللیلة آتیان آمدند نزد من امشب

الجزء العاشر شرح الاسلام | **کتاب الشهادات**

ولا والله ما رأینا منهم رجلا قط یسألکم عن الذی انزل الیکم و سوگند خداست ندیدیم از ایشان مردی را گاهی که بپرسد شما را از انچه فرود فرستاده شده بسوی شما پس رسیدن شما ایشان را بمقتضای غیرت هم نباشد **باب** القرعة فی المشکلات مشروع بودن قرعه در چیزیکه مشتبه باشد امر آن که کدام کس را باشد قرعه بالضم فال و انچه بفال رسد قرع فال زدن و خلاف نیست در اصل مشروعیت آن بورود نصوص دران و لیکن آن نزد حنفیه ثابت نمیشود بآن اصل استحقاق تا در معنی قمار باشد بلکه آن برای تطئیب قلوب است و قطع منازعت چنانکه گفته اند که واجب نبود بر آن حضرت قسم میان زنان تا آنکه میرسید هر کرا از زنان اگر خواستی همراه بردی و لیکن قرعه می انداخت برای تطئیب قلوب و دفع مظنهٔ ترجیح در قسمت بعد تعدیل و تسویه انصبا شرکا وجهی که در فقه مبین است اگر تعیین کند قاضی نصیب هر واحد را بی قرعه جائز است و لیکن قرعه اندازند برای دور کردن تهمت میل و جمهور تخصیص نکنند تا آنکه گفته است شافعی اگر دو کس دعوی کنند تمام متاعی را که در دست ثالث است و هر دو بینه برای خود قائم کنند قرعه انداخته شود و هر که قرعه بنامش برآید باو بدهند و نزد حنفیه حکم بالمناصفه باشد و قرعه را درینجا اعتبار

دو آینده یعنی دو فرشته فابتعثانے پس بیدار کردند مرا و بردند با خود فانتهینا الی مدینة مبنیة بلبن ذهب ولبن فضة پس رسیدیم ما بسوی شهری که بنا کرده شده بخشت طلا و خشت نقره فتلقانا رجال شطر من خلقهم پس پیش آمدند ما را مردانی که بعضے از خلقت اینها کاحسن ما انت راءٍ مثل نیکوترین چیزیست که تو بیننده و شطر کاقبح ما انت راءٍ و پاره مثل قبیح ترین چیزیست که تو بیننده قالا لهم اذهبوا فقعوا فی ذلك النهر گفتند آن دو فرشته مر این مردان را بروید پس بیفتید دران جوی آب فوقعوا فیه ثم رجعوا الینا قد ذهب ذلك السوء عنهم پس فتادند دران آب پستر باز آمدند بسوی ما بحالی که رفته است آن بدی از ایشان فصاروا فی احسن صورة پس گشتند در خوبترین صورت قالا لی هذه جنة عدن گفتند مرا آن دو فرشته این جنت عدن که در بهشت خواهد بود وهذاك منزلك و این منزل تست قالا اما القوم الذین کانوا شطر منهم حسن و شطر منهم قبیح گفتند اما آن جماعه که بودند پاره از خلقت اینها نیک و پاره از اینها بد بودند فانهم خلطوا عملا صالحا و اخر سیئا تجاوز الله عنهم پس اینهم مردم آمیخته عمل نیک را و دیگر بد را درگذشت خدا از ایشان و عفو کرد گناهان ایشان مطابقت حدیث بباب بهمین ذکر این آیت است اگرچه نزد مفسران معنی نه انیست که در حدیث مذکور شد

باب قوله ما کان للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین نیست مر پیغمبر خدا و کسانی را که ایمان آورده اند اینکه استغفار کنند مشرکان را قتاده گفته بما رسیده که جمعی از اصحاب گفتند یا رسول الله پدران ما بودند بصفات حمیده آراسته صلهٔ ارحام میکردند و حسن معیشت بهمسایه داشتند و بنده ها آزاد میکردند آیا نکنیم استغفار آنها را پس فرمود بکنید بخدا که استغفار میکنیم من پدر خود را چنانکه استغفار کرده ابراهیم پدر خود را عوفی از ابن عباس روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که استغفار کند مادر خود را پس نهی کرد خدا از آن پس گفت ابراهیم استغفار کرد پدر خود را پس نازل کرد خدا این آیت وما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه و نبود استغفار ابراهیم مر پدر خود را مگر از جهت موعدی که وعده کرده بود پدر را بقبول خود واستغفرن لك اگر گوئی آنچه ممنوع است از نزد خدا وعده بآن موجب نتواند شد تا ایفای آن باید کرد جواب گفته اند که نهی از استغفار مشرکان مرده کرده اند و نهی از استغفار مشرکان زنده نکرده اند و در حقیقت استغفار زندها طلب تبرای ایشان از کفر است **حدثنا** اسحق بن ابراهیم قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن سعید بن المسیب عن ابیه قال لما حضرت ابا طالب الوفاة مرویست از سعید بن مسیب گفت هنگامی که آمد ابیطالب را وقت مرگ دخل علیه النبی صلی الله علیه وسلم درآمد بروی پیغمبر خدا وعنده ابو جهل و عبد الله بن ابی امیة و نزد ابی طالب ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه نشسته بودند فقال النبی صلی الله علیه وسلم ای عم قل لا اله الا الله پس گفت پیغمبر خدا ای عم من بگو این کلمهٔ اسلام را أحاجُّ لك بها عند الله که حجت آرم برای اسلام تو باین کلمه نزد خدا فقال ابو جهل و عبد الله بن ابی امیة یا ابا طالب ترغب عن ملة عبد المطلب پس گفتند این هر دو ای ابا طالب آیا باز میگردی از دین و طریقهٔ عبد المطلب فقال النبی صلی الله علیه وسلم لاستغفرن لك ما لم انه عنك پس فرمود پیغمبر خدا

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشهادات

وقال ابن عباس و گفت ابن عباس در تفسیر آن اقترعوا قرعه انداختند قلمها را در نهر پس بر که قلمش بر آب شد ی نصیب مر او را بود ی مجرت الاقلام مع الجریة بکسر جیم پس روان شدند اقلام بار فتن آب بپائین و عال قلم زکریا الجریة و غالب آمد قلم زکریا روانی آب را فکفلها زکریا پس متعهد گشت و ضامن شد تربیت آن را زکریا علیه السلام و قوله عز و جل در قصه یونس فساهم یعنی اقرع یعنے قرعه انداخت یونس در عین کشتی تا هر که بنامش برآید او را در دریا اندازند تا کشتی روان گردد فکان من المدحضین پس گشت یونس از برگشتگان و لغزیدگان یعنی من المسهومین از مغلوبان در سهام قرعه که بنام وی برآمد و او را از کشتی انداختند و این نیز تفسیر ابن عباس است وقال ابو هریرة عرض النبی صلی الله علیه وسلم علی قوم الیمین و گفت ابو هریره پیش کرد و حکم نمود آنحضرت بر قومی سوگند را فاسرعوا پس شتابی کردند همه بخوردن سوگند فامر ان یسهم بینهم ایهم یحلف پس امر کرد اینکه قرعه انداخته شود میان ایشان که کدام ایشان سوگند خورد او را چنانچه عنقریب در باب اذا تسارع قوم فی الیمین گذشت **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنا خارجة بن زید الانصاری تابعی ثقه یکے از فقهای سبعه ان ام العلاء امراة من نسائهم قد بایعت النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته تحقیق ام العلاء زنے از زنان انصار مر خارجه که بیعت کرده بود آن حضرت را خبر داد خارجه را ان عثمان بن مظعون طار له سهمه فی السکنی حین اقترعت الانصار سکنی المهاجرین تحقیق عثمان بن مظعون برید برای منزل

والذین آمنوا للنبی ماکان فنزلت تو استغفار از شوم نهی کرده منع که دامی تو برای میکنم مغفرت طلب هرآئنه
ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی پس نازل شد این آیت که نمیرسد مر پیغمبر را و کسانیکه ایمان آورده اینکه استغفار
کنند مر مشرکان را اگرچه باشند خویشان من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم بعد از آنکه ظاهر شد مر ایشان را که تحقیق
ایشان اہل دوزخ اند قسطلانی گفته در نیحدیث اشکال کرده اند که موت ابی طالب در مکه پیش از ہجرت بوده و این
آیت نهی آخرین آیتهاست که در مدینه نازل شده جواب داده اند که تواند که آنحضرت استغفار ابی طالب تا وقت
نزول این آیت میکرده باشد و این جواب خالی از تکلف و خلاف ظاهر نیست از آنکه بیرون راست که آنحضرت زیاده
برده سال این کار بیفائده و عبث و نامرضی حق میکرده و درنیحدیث تنبیهی از جانب حق نشده بهتر آنست که گوئیم این
آیت ہمدران ایام نازل شده است و داخل در سورهٔ مدنی که آخرین سور مدنیه است کرده اند و مثل این بسیار است
در سور قرآنی قرطبی گفته که تحقیق بمن رسیده که الله تعالی شانه زنده کرده ابوطالب را و ایمان آورد با آنحضرت و سهیلی
در روضه بسندی که دارد آورده که الله تعالی احیای مادر و پدر آنحضرت کرده و ایمان آوردند با آنحضرت تحقیق متاخرین
همین است که جمیع آبای آنحضرت تا آدم علیه السلام ہمه مومن بودند چنانکه از متاخرین در نیمعنی رسائل تالیف یافته و حدیث
من الاصلاب الطاهرة والارحام الطاهرات وغیر آن نیز مفید اینمعنی است بالجمله شرافت و کرامت آنحضرت نزد رب العزت
زیاده بر آنست که با وجود آن خدا آباو امهات آنحضرت را ابد الآباد در آتش دوزخ بیسوخته باشد با آنکه در حدیث شفاعت که اصح احادیث است واقع شده که
سوال کن هرچه خواهی تا داده شود الیوم یومک کل یطلب رضائی وانا اطلب رضاک یا محمد ما از خدا میخواهیم که بر ین
عقیده از دنیا رفته ملازمت آنحضرت کرده باشیم انشاء الله العزیز المتعال

باب

قوله لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار تحقیق توبه داد خدا بر پیغمبر و بر مهاجران و انصار یعنی توفیق توبه داد یا قبول توبه کرد تاب
علی النبی از قبیل لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک است یعنی با وجود عدم معصیت نسبت توبه و مغفرت کرده شده است
و در نیمعنی تنبیه است که ہمه مسلمانان محتاج بتوبه و استغفار اند تا پیغمبر و مهاجران و انصار چه جای عامه مردم کذا ذکره الزمخشری
الذین اتبعوه فی ساعة العسرة آنانکه متابعت کرده اند آنحضرت را در ساعت دشواری احوال من بعد ما کاد یزیغ
قلوب فریق منهم از پس آنکه نزدیک بود که میل کند دلهای جمعی از ایشان یعنی در شبهه و شک افتند از پس سختی
و رنجی که بایشان رسیده بود ثم تاب علیهم پس توبه داد خدا بر ایشان از ین وسوسهٔ شیطانی و روزی کرد انابت و ثبات
قدم بر دین اسلام و بسلامت باز آورد انه بهم رؤف رحیم تحقیق خدا با ایشان مهربان و رحمت کننده است این
آیت نازل شده است در غزوهٔ تبوک و این عزم در هنگام سختی گرما و قحط آب و طعام و قلت زاد بود و قتاده گوید بما رسیده
که در ین سفر دو مرد یک خرما را دو پاره میکردند هر یکے یک پاره می لیسید و دم آبی میخورد حدثنا احمد بن
صالح قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی یونس ح قال احمد وحدثنا عنبسة قال حدثنا یونس
عن ابن شهاب قال اخبرنی عبد الرحمن بن کعب وکان قائد کعب من بنیه حین عمی
گفت عبد الرحمن خبر داد مرا عبد الله پسر کعب و بود عبد الله عصاکش کعب از میان پسران او هنگامی که کور شده بود
کعب چهار پسر داشت عبد الرحمن و محمد و عبد الله و عبید الله قال سمعت کعب بن مالک فی حدیثه وعلی
الثلاثة الذین خلفوا گفت عبد الله شنیدم کعب بن مالک را در اثنای حدیثیکه دراز میکرد این قول خدا را وعلی الثلاثة

کتاب الشهادات

دخل علینا رسول الله تا آنکه وستے گیا فت
و دیگر و انیدیم او را در جامهای کفن وی در آمد
بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت
رحمة الله علیک ابا السائب پس گفتم رحمت
خدا باد بر تو ای ابا السائب که کنیت عثمان است
فشهادتی علیک لقد اکرمک الله پس شهادت
من بر تو آنست که هرآئنه بتحقیق گرامی کرد ترا خدا تعالی
فقال لی النبی پس فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم وما یدریک ان الله اکرمه و چه چیز
دانانید ترا که خدا تعالی گرامی کرد او را فقلت
لا ادری بابی انت وامی پس گفتم نمیدانم یا هم گرچه باعث
القا را این علم است به پدر و مادر من فدا داده
شده یا رسول الله فقال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اما عثمان فقد جاءه والله
الیقین پس فرمود آن حضرت اما عثمان پس
تحقیق آمد او را بخدا سوگند یقین وانی لارجو له
الخیر بحالی که من امیدوارم برای وی نیکی را
مجملا در مابعد که بظاهر بر حال اسلام مرد والله
ما ادری وانا رسول الله ما یفعل به سوگند
بخدا نمیدانم و حال آنکه من رسول خدایم که
چه کرده میشود بوی از اکرام یا عدم آن
بتفصیل و در کدام مقام و مرتبه باشد بتحقیق
بدون توقیف نمیتوان حکم کرد قالت فوالله
لا ازکی احدا بعده ابدا گفت ام العلاء
پس بخدا سوگند که پاک نمیگردانم و جزم نمیکنم
بحال هیچ یکی را بعد ازین حدیث ہمیشه و
احزنتنی ذلک و در اندوه انداخت مرا آن
قول شریف بسبب مبهم ماندن انجام خود و عثمان
به تفصیل قالت فنمت گفت ام العلاء پس
خواب کردم فاریت لعثمان عینا تجری پس
نموده شدم برای عثمان چشمه که روان بود
فجئت الی رسول الله پس آمدم بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس خبر دادم
آن حضرت را فقال ذلک عمله پس فرمود آن
چشمه جاری صورت عمل عثمان است که پیوسته

الذين خلفوا مراد تمام آیت ہست قال فی آخر حدیثه گفت کعب در آخر حدیث در ازان من توبتی ان انخلع من مالی صدقة الی الله و رسوله تحقیق از جملهٔ توبهٔ من اینست که برآیم از همه مال خود در حالی که صدقه برای خدا و رسول خدا است بعد ازان که آیت نازل شده در قبول توبهٔ او با آنحضرت اینمعنی را عرض کرده فقال النبی صلی الله علیه وسلم امسك بعض مالك فهو خير لك پس فرمود پیغمبر خدا نگهدار بعضی مال خود را پس این بهتر ست ترا که حقوق متعلقان خود هم ادا میکرده باشی و آنحدیث بطوله در کتاب المغازی در قصهٔ کعب گذشته است

باب قوله وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت و توبه داد خدا هر سه کسی که پس گذاشته شدند و آنها کعب بن مالک انصاری و مراره بن ربیع و هلال بن امیه اند در قراءت امام جعفر صادق رضی الله عنه خالفوا است تا وقتی که تنگ شد برایشان زمین بفراخی خود اینمعنی مثل است برای حیرت در کار گویا نمی یابند در زمین جای که قرار گیرند دران از قلق و اضطرابی که در جزع دارند وضاقت عليهم انفسهم و تنگ شد برایشان دلهای شان نمی یابند انسی و سروری دران وظنوا ان لا ملجاء من الله الا اليه و دانستند که نیست پناهی از غضب خدا مگر بسوی او باستغفار و ندامت و تضرع ثم تاب عليهم ليتوبوا پس رجوع کرد خدا برایشان بقبول توبه و رحمت کرد و کرد بعد اخری تا مستقیم شوند بر توبه و یا توبه کنند در آینده اگر خطیه واقع شود ان الله هو التواب الرحيم تحقیق خدا اوست توبه دهنده و قبول کننده توبه اگرچه روزی صد بار عود نماید و توبه کند و رحمت کننده در آخرت ہست **حدثنا** محمد قال حدثنا احمد بن ابي شعيب قال حدثنا موسى بن اعين قال حدثنا اسحق بن راشد ان الزهري حدثه قال اخبرني عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك عن ابيه قال سمعت ابي كعب بن مالك گفت عبد الله بن کعب بن مالک شنیدم پدر خود را که کعب بن مالک ہست وهو احد الثلثة الذين تيب عليهم و آن کعب بن مالک یکی از ان سه کس ہست که توبه داده شد برآنها انه لم يتخلف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة غزاها قط تحقیق او تخلف نکرده بود از همراهی رسول خدا در هیچ غزوه که غزا کرده آنحضرت آنرا هرگز غیر دو غزوه غزوة العسرة وغزوة بدر مگر در دو غزوه که غزوهٔ عسرت یعنی غزوهٔ تبوک و غزوهٔ بدر است قال فاجمعت صدقي رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت پس عزم کردم راستی گفتن رسول خدا را ضحی در وقت چاشت قسطلانی میگوید تقدیر کلام اینست واصبح رسول الله صلی الله علیه وسلم قادما في رمضان ضحى یعنی صبح کرد رسول خدا در حالی که قدوم آرنده است در رمضان در وقت ضحی گفته است که افتاده این لفظ از بسیاری از اصول کتابت وكان قلما يقدم من سفر سافره الا ضحى و بود آنحضرت کم ہست که قدوم می آورد از سفری که مسافرت میکرد او را مگر وقت ضحی وكان يبدأ بالمسجد فيركع ركعتين و بود که ابتدا میکرد در آمدن به مسجد پس میگذارد دو رکعت ونهى النبي صلى الله عليه وسلم عن كلامي و منع کرده بود مردم را پیغمبر خدا از کلام کردن با من وكلام صاحبي و از سخن کردن بدو یار من که هلال بن امیه و مراره بن ربیع است ولم ينه عن كلام احد من المتخلفين غيرنا و منع نکرده بود از کلام هیچ یکی از جماعه متخلفان غیر از ما سه کس مخلصان فاجتنب الناس كلامنا پس اجتناب کردند مردم کلام ما را فلبثت كذلك پس درنگ کردیم همچنین

الجزء العاشر صحيح البخاري | كتاب الشهادات

وهبت يومها وليلتها لعائشة زوج النبي جز آنکه سوده بخشیده بود روز خود و شب خود مر عایشه را که جفت خاص پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم تبتغي بذلك رضاء رسول الله قصد میکرد و میخواست باین بخشیدن نوبت خود بعایشه خشنودی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن سمي بضم سین و فتح میم و تشدید یا مولی ابی بکر عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول فرمود اگر بدانند مردم ثوابی را که در اذان و در صف اول ہست از جماعت نماز ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا باز نیابند اذان و صف اول را بسبب مسابقت و مزاحمت مگر آنکه قرعه اندازند بران تا هر که قرعه بنامش برآید اذان گوید و در صف اول بایستد لاستهموا هر آینه قرعه اندازند باهتمام رسیدن آنقدر ثواب و منزلت را ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه و اگر بدانند مردم ثوابی را که در گذاردن نمازهای در اول وقت ہست هر آینه پیشی کنند بسوی وی ولو يعلمون ما في العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی را که در نماز عشا و صبح است هر آینه بیایند آن نمازها را اگرچه غیر آن بود در باب الاستهام في الاذان گذشت **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش

که هیچکس با ما سخن نمیکرد حتی طال علی الامر تا آنکه دراز شد کار ما و ما من شیٔ اهم الی من ان اموت
فلا یصلی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و نبود هیچ چیزی که در هم و غم اندازد نزد من از آنکه بمیرم پس نماز
نگذارد بر من رسول خدا او یموت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاکون من الناس بتلک المنزلة
یا بمیرد رسول خدا پس باشم از مردم باین حال فلا یکلمنی احد منهم و لا یصلی علی پس سخن نکند کسی
از مردم و نماز نکند بر من کسی در بعضی نسخ یصلی بصیغه مجهول است و در بعضی بجای آن یسلم است فانزل الله
توبتنا علی نبیه صلی الله علیه وسلم حین بقی الثلث الآخر من اللیل پس فرستاد خدا آیت قبول توبه ما را بر پیغمبر
خود هنگامی که باقی مانده بود یک ثلث آخر از شب و رسول الله صلی الله علیه وسلم عند ام سلمة
و رسول خدا درین شب نزد ام سلمه بود و کانت ام سلمة محسنة فی شأنی معینة فی امری و بود ام سلمه
احسان کننده در شان من و اعانت کننده در کار من معینه بضم میم و کسر و سکون تحتیه و فتح نون است از اعانت
و در غیر روایت ابی ذر بفتح میم و سکون عین و کسر نون و تشدید تحتیه است از اعتنا بمعنی ذات اعتناء فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یا ام سلمة تیب علی کعب پس فرمود پیغمبر خدا ای ام سلمه توبه داده شد
بر کعب یعنی قبول توبه کرده شد قالت افلا ارسل الیه فابشره گفت ام سلمه آیا نفرستم کسی را بسوی او پس
بشارت دهم او را بقبول توبه قال اذاً یحطمکم الناس فرمود در ینوقت که خبر کنی پامال میکنند مردم و هجوم مینمایند
در روایت ابی ذر از مستملی و کشمیهنی اذا یخطفکم بخای معجمه و فا از خطف مجاز است از هجوم فیمنعونکم النوم سائر اللیلة
پس باز میدارند شما را خواب باقی شب حتی اذا صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الفجر
تا آنکه وقتی که نماز فجر گذارد رسول خدا آذن بتوبة الله علینا آگاه کرد بتوبه خدا بر ما فکان اذا استبشر
استنار وجهه پس بود آنحضرت وقتی که بشارت مییافت روشن میشد روی مبارک او حتی کانه قطعة من القمر
تا آنکه چنان نستی روی او پاره از ماه شب بدر است و کنا ایها الثلاثة الذین خلفوا خلفنا عن الامر الذی قبل من
هؤلاء الذین اعتذروا حین انزل الله لنا التوبة و بودیم ما سه نفری که تخلف کرده شدیم
از امری که قبول کرده از آنهای که عذر کردند هنگامی که انزال کرد خدا برای ما توبه را حاصل معنی آنکه آنچه واقع شده
در آیه کریمه و علی الذین خلفوا انخلاف از غزوه نیست بلکه مراد تخلف از حکم امثال ایشان است که از غزوه تخلف
کرده بودند کذا قالوا یعنی حق جل شانه ممتاز ساخت ما را درین آیت باین شرافت و کرامت فلما ذکر الذین کذبوا
رسول الله صلی الله علیه وسلم من المتخلفین پس هرگاه ذکر کرده شدند آنانکه دروغ گفتند
رسول خدا را از جماعه متخلفان و اعتذروا بالباطل و عذر آوردند با مر دروغ و ناحق ذکروا بشر ما ذکر
به احد ذکر کرده شدند به بدترین چیزی که ذکر کرده شده است بآن احدی قال الله سبحانه یعتذرون
الیکم اذا رجعتم الیهم فرمود خدا عذر میکنند بسوی شما وقتی که باز آمدید شما بسوی اینها قل لا تعتذروا
لن نؤمن لکم بگو عذر بیهوده مکنید هرگز تصدیق نکنیم مر شما را قد نبأنا الله من اخبارکم بتحقیق خبر داده است
ما را خدا از اخبار و احوال شما و سیری الله عملکم و رسوله و الحال می بیند خدا و رسول خدا احوال و اعمال
شما که توبه میکنید از نفاق یا مقیم میباشید بران و تردون بعد الموت الی عالم الغیب والشهادة

اما کن کشتی را آنهر جا که قرعه بنام کس برآید نشیند
فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم فی
اعلاها پس گشت بعضی از ایشان در جای
پست و پائین کشتی و گشت بعضی در جای بلند
آن فکان الذین فی اسفلها یمرون بالماء
علی الذین فی اعلاها پس هستند آن کسانیکه
در پائین کشتی اند میگذرند بطلب آب بر کسانیکه
در بالای کشتی اند فتأذوا به پس آزار میکشند
بالائیان کشتی بطلب آب و گذشتن پائینیان
بر ایشان هر بار فاخذ فأسا فجعل ینقر اسفل
السفینة پس گرفت یکی از پائینیان تبرے را و بر
گشت که می کاود پائین کشتی را تا آب از آن
میگرفته باشد فاتوه فقالوا ما لک پس آمدند
بالائیان او را و گفتند چه شده است ترا که
میکاوی کشتی را قال تأذیتم بی و لا بد لی
من الماء گفت آزار کشیدید بگذشتن من
بر شما و چاره نیست مرا از آب گرفتن فان
اخذوا علی یدیه انجوه و نجوا انفسهم
پس اگر بگیرند هر دو دست کاونده و باز دارند
او را از کاویدن رستگاری میدهند او را
و رستگاری میدهند خود را از غرق و هلاک
وان ترکوه اهلکوه و اهلکوا انفسهم اگر بگذارند
او را بر کار خود هلاک میگردانند او را و هلاک
میگردانند خود را همچنین مطیعان عالی منزلت
اگر بدهند از علوم خود جاهلان را و به تعلیم
اوامر و نواهی و حدود الهی رفع حاجت
ایشان نمایند و اگر به تعلیم باز دارند ایشان را از خطای
و معصیتی و فسقی باز دارند نزد قدرت خلاص
گردانند ایشان را و خود را از عذاب و گر نه
میشوند فاسقان بفسق و ساکتان بشومی ایشان
بسبب عدم امر معروف و نهی منکر با وجود
قدرت و در باب هل یقرع فی القسمة از کتاب
الشرکة مانند آن گذشت و این حدیث در بعضی
نسخ مقدم است بر حدیث ام العلاء و در روایت
ابی ذر و جمعی دیگر آن چنان است که ضبط کرده شد

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصلح

این چنین است در اکثر نسخ و در بعضی لفظ باب

ور و کرده میشوید بعدا ز مردن بسوی دانای نهان و آشکارا فینبئکم بما کنتم تعملون پس خبر شما را بآنچه میکردید و جزا میدهد برآن **باب** قوله یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای کسانیکه ایمان آورده اید بترسید خدا را و پرهیز کنید از نامرضی و باشید با راست گویان در عهدها و سوگندها یا صادقان در ظاهر و باطن چنانکه صحابهٔ کرام اند از کلام بعضے مفسران ظاهر میشود که خطاب بمنافقان است

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک ان عبد الله بن کعب بن مالک وکان قائد کعب بن مالک بتحقیق عبد الله بن کعب بن مالک و بود وی عصاکش کعب قال سمعت کعب بن مالک یحدث حین تخلف عن قصة تبوک گفت عبد الله شنیدم کعب بن مالک را که حدیث میکرد از هنگامی که تخلف کرده از قصهٔ تبوک فوالله ما اعلم احدا ابلاه الله فی صدق الحدیث احسن مما ابلانی بخدا سوگند نمیدانم هیچ یکے را که امتحان کرده او را خدا در صدق کلام بهتر از آنچه امتحان کرده مرا ما تعمدت منذ ذکرت ذلک لرسول الله صلی الله علیه وسلم قصد نکرده ام از وقتے که گفتم مر رسول خدا را الی یومی هذا کذبا تا امروز من که انیست دروغی را فانزل الله علی رسوله لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الی قوله وکونوا مع الصادقین ترجمه معلوم شده است **باب** قوله عز وجل لقد جاءکم رسول من انفسکم تحقیق آمده شما را پیغمبری از جنس شما و بلغت شما چنانکه ابراهیم علیه السلام دعا کرده ربنا وابعث فیهم رسولا منهم و قراتے من انفسکم از نفاست یعنی از اشراف و افضل قوم گفته اند که این قراءة رسول الله است صلی الله علیه وسلم و فاطمه و عایشه رضی الله عنهما است عزیز علیه ما عنتم سخت و دشوار است بر وی چیزی که در رنج و مشقت اندازد شما را عنتم از عنت مشتق است بمعنے مشقت بعضی گویند بمعنی اثم و بعضی بمعنے هلاک گفته اند حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم حریص است بر ایمان شما و صلاح مبدا و مآل شما بمسلمانان در غایت مهربانی و افضال برحمت من الرافة یعنی رؤف مشتق از رافت است بمعنی اشد رحمت و این قول در روایت ابی ذر واقع نشد این آیت جامع شش صفت کمال است مر سید رسل را صلی الله علیه وسلم رسالت و نفاست و عزت و حرص بر رسانیدن نیکیها براست در دنیا و آخرت و رافت و رحمت حسین بن الفضل گوید جمع نکرده است خدا هیچ پیغمبری را از پیغمبران دو اسم از اسمای خود مگر سید رسل را گفته بالمؤمنین رؤف رحیم و گفته عز وجل ان الله بالناس لرؤف رحیم پوشیده نماند که اسمای صفاتی دیگر بسیار است که در اسمای آنحضرت ذکر کرده اند شاید مراد آنست که باین نمط در قرآن یکجا واقع نشده است **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابن السباق ان زید بن ثابت الانصاری رضی الله عنه وکان ممن یکتب الوحی گفت زهری خبر داد مرا ابن سباق که بتحقیق زید بن ثابت انصاری و بود وی از آنها که مینوشتند وحی قرآن مجید قال ارسل الی ابو بکر مقتل اهل الیمامة گفت فرستاد کسی نزد من ابو بکر صدیق رضی الله عنه در هنگامی که قتل اهل یمامه شد با مسیلمه کذاب در سال اول خلافت صدیق و عنده عمر و نزد ابو بکر عمر بن خطاب نشسته بود رضی الله عنهما

از راز و شورتهای منافقان الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس مگر راز و شورت کسے که امر کند بدادن صدقه و کردن آنچه معروف است شرعا از طاعت الهی و احسان و حسن معاملت و صلح نمودن میان مردم که آن بهتر است و کسیکه بکند آن را بطلب خوشنودی الهی پس سرانجام است که بدهیم او را اجر عظیم و باین اشارت کرد مؤلف بقول خود الآیة تا آخر آیهٔ مذکوره و آن متضمن بهت فضیلت اصلاح را میان مردم و خروج الامام الی المواضع لیصلح بین الناس باصحابه و استحباب برآمدن سلطان و آنکه نائب مناب او ست با یاران و رفقای خود بسوی مواضع بیرون تا صلح کند میان مردم که نمیتوانند باهم **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان بفتح غین معجمه و تشدید سین مهمله قال حدثنا ابو حازم عن سهل بن سعد ان اناسا من بنی عمرو بن عوف کان بینهم شیء بتحقیق جمعے مردم از بنے عمرو بن عوف ساکنان قبا بود میان ایشان خصومتی فخرج الیهم النبی صلی الله علیه وسلم فی اناس من اصحابه لیصلح بینهم پس برآمد بسوی ایشان آنحضرت در جمعے مردم از یاران خود تا اصلاح کند میان ایشان فحضرت الصلوة پس حاضر شد وقت نماز فلم یات النبی صلی الله علیه وسلم پس نیامد آنحضرت فاذن بلال بالصلوة پس اذان گفت بلال بنماز و در غیر نسخهٔ ابی ذر الی الوقت الصلی فجاء بلال فاذن الخ ولم یات النبی صلی الله علیه وسلم و نیامد آنحضرت هنوز بعد اذان فجاء بلال الی ابی بکر فقال پس آمد بلال بسوی ابو بکر صدیق رضی الله عنه و گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم حبس وقد حضرت الصلوة که آنحضرت ممنوع شد از رسیدن این وقت بمانعی و بتحقیق حاضر شد وقت نماز فهل لک ان تؤم الناس پس آیا هست مصلحت

فقال ابوبکر ان عمر اتانی پس گفت ابوبکر که عمر آمده است نزد من فقال ان القتل قد استحر یوم الیمامة بالناس پس گفت که بتحقیق قتل سخت و بسیار شده است روز جنگ یمامه بر قوم مسلمان مروی است که یکهزار و یکصد و بقولی یکهزار و چهار صد بشهادت رسیده و درین میان هفتاد کس که حافظ تمام قرآن بودند قسطلانی گفته مراد آنست که اینهمه جامع قرآن بودند نه آنکه هر یک جامع بود و انی اخشی ان یستحر القتل بالقراء فی المواطن و من میترسم اینکه بسیار شود قتل بقاریان که قرآن از بر دارند در جاهای جنگ فیذهب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از آیات قرآن الا ان تجمعوه مگر آنکه جمع کنید قرآن را و بنویسید یکجا وانی لاری ان تجمع القرآن و بتحقیق من می بینم صلاح در اینکه جمع کنی تو قرآن را قال ابوبکر قلت لعمر گفت ابوبکر گفتم مر عمر را کیف افعل شیئا لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه بکنم من چیزی را که نکرده است آنرا رسول خدا فقال عمر هو والله خیر پس گفت عمر آن کار بخدا سوگند نیکوست ابن جوزی گفته این کلام کسی است که سراپا اتباع آنحضرت دارد و می ترسد از ابتداع سبب آنکه آنحضرت جمع نکرده است که در حیات آنحضرت نسخ و آیات زیادتی بوده است پس اگر جمع واقع میشد جمع ناقص نزد مردمے بود منکر میشد زیادتی را که نزد دیگری است و چون بعد از رحلت آنحضرت ازین زیادت و نقصان ایمنی شد جمع کرد ابوبکر باتفاق و اجماع صحابه فلم یزل عمر یراجعنی فیه حتی شرح الله لذلک صدری پس همواره عمر باز میگفت مرا تا آنکه شرح صدر کرد خدا مرا یعنی خلجان نماند و رایت الذی رای عمر و دانستم چیزی را که دانسته بود عمر از صلاح این کار قال زید بن ثابت و عمر عنده جالس لا یتکلم گفت زید بن ثابت و عمر نزد ابوبکر نشسته بود بحالی که سخن نمیکرد فقال ابوبکر انک رجل شاب عاقل پس گفت ابوبکر زید بن ثابت را بتحقیق تو مردی جوانی دانا ولا نتهمک و تهمت نمیکنیم ترا بامری ناشایسته کنت تکتب الوحی لرسول الله صلی الله علیه وسلم بودی تو که می نوشتی وحی را برای رسول خدا فتتبع القرآن فاجمعه پس تفحص کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن آنرا فوالله لو کلفنی نقل جبل من الجبال پس بخدا سوگند اگر تکلیف میکرد مرا ابوبکر بجا بجا بردن کوهی از کوهها ما کان اثقل علی مما امرنی به من جمع القرآن نبود گران تر بر من از آنچه امر کرده مرا با آن که جمع قرآن است قلت کیف تفعلان شیئا لم یفعله النبی صلی الله علیه وسلم گفتم چگونه میکنید شما چیزی را که نکرده است پیغمبر خدا فقال ابوبکر هو والله خیر پس گفت ابوبکر این جمع بخدا بهتر است فلم ازل اراجعه حتی شرح الله صدری پس همواره رد و بدل میکردم ابوبکر را تا آنکه کشاد خدا سینه للذی شرح الله له صدر ابی بکر و عمر مر کاری را که کشاد خدا سینه ابی بکر و عمر را فقمت فتتبعت القرآن اجمعه من الرقاع پس ایستادم برای این کار پس تفحص کردم قرآن را در حالی که جمع میکنم از رقعها یا رهای چرم و کاغذ و جز آن والاکتاف والعسب و صدور الرجال و از شانها و جریدهای نخل که بران مینوشتند و سینهای مردم که بکمال از بر داشتند در زمان آنحضرت چنانکه ابی بن کعب و دیگر صحابه دوازده نفر حافظ تمام قرآن بودند حتی وجدت من سورة التوبة ایتین مع خزیمة الانصاری تا آنکه یافتم از سورهٔ توبه دو آیت با خزیمه انصاری لم اجدهما مع احد غیره که نیافته ام آن دو آیت را با غیر او و آن آیتها اینست لقد جاءکم

الجزء العاشر صحیح الاسلام | کتاب الصلوٰة

در وستک زدن تا آنکه بسیار کردند ازین عمل و کان ابوبکر لا یکاد یلتفت فی الصلوٰة و بود ابوبکر صدیق که نزدیک نه بود که التفات کند در نماز بچپ و راست فالتفت پس چون بسیار شد تصفیق التفات کرد فاذا هو بالنبی صلی الله علیه وسلم وراءه پس ناگاه ابوبکر دید آنحضرت را پس خود فاشار الیه بیده پس اشارت کرد آنحضرت بسوی ابوبکر بدست خود فامره ان یصلی کما هو پس امر کرد آنحضرت ابوبکر را که نماز گذارد چنانکه وی نماز می گذارد بطور خود بیان ... اشارت است فرفع ابوبکر یدیه فحمد الله پس برداشت ابوبکر هر دو دست خود را پس ثنا گفت خدا را و شکر کرد بر نعمت تکریم ثم رجع القهقری وراءه حتی دخل فی الصف پس برگشت بر پاشنهای پس خود تا آنکه در آمد در صف فتقدم النبی صلی الله علیه وسلم فصلی بالناس پس پیش شد آنحضرت پس نماز گذارد بمردم فلما فرغ اقبل

رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم الى آخرهما اگر گوئی قرآن همه متواتر است پس چگونه
این دو آیت از قرآن باشند جواب گفته اند که معنی این کلام آنست که مکتوب نبود نزد غیر خزیمه تواند که از زبان
جمعے کثیر معلوم شده باشد هم ازین جهت نگفته که این دو آیت معلوم نشده از غیر خزیمه و نیز گفته اند که مقصود
از تواتر افاده علم یقینی است و خبری که محفوف بقرائن باشد افاده یقین میکند و اینجا قراین بسیار است
از انجمله آنکه مثل خزیمه که بحکم آنحضرت گواهی این یکی بجای دو گواهی است نوشته بخود را
بعضی از صحابه آورد پس نخواهد بود مگر حق و صدق و لهذا همه تلقی بقبول کردند در روایت دیگر واقع شد
که زید بن ثابت گفتند که داخل نکنند مگر بدو گواه و درین روایت هم اشکال کرده اند که بدو گواه تواتر ثابت نمیشود
جواب داده اند که مراد از دو گواه کتابت و حفظ است و هرکدام بطریق تواتر بوده است پس اگر تواتر کتابت
درین دو آیت نباشد تواتر حفظ باقی است پس لازم نمی آید که بطریق تواتر ثابت نباشد فافهم وكانت الصحف
التي جمع فيها القرآن عند ابي بكر و بود صحیفها که جمع کرده شده بود دران قرآن نزد ابی بکر حتى
توفاه الله تا آنکه میرانداو را خدا ثم عند عمر حتى توفاه الله پستر ازان نزد عمر بود تا آنکه میرانداو را خدا
ثم عند حفصة بنت عمر پستر نزد حفصه بود دختر عمر بن خطاب تابعه عثمان بن عمر والليث عن
يونس عن ابن شهاب متابعت کرده است شعیب را این دو کس عثمان بن عمر و لیث از یونس از ابن
شهاب وقال الليث حدثني عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب وقال مع ابي خزيمة الانصاري
وگفت لیث حدیث کرد مرا عبد الرحمن بن خالد از ابن شهاب و گفت با ابی خزیمه بزیادت ابی وقال موسى
عن ابراهيم حدثنا ابن شهاب مع ابي خزيمة وگفت موسی از ابراهیم حدیث کرده ما را ابن شهاب مع
ابی خزیمه یعنی چنانکه لیث باسناد خود از ابن شهاب بزیادتی ابی نقل کرده موسی هم باسناد خود از ابن شهاب
بزیادت ابی آورده وتابعه يعقوب بن ابراهيم عن ابيه و متابعت کرده موسی را یعقوب بن
ابراهیم از پدر خود یعنی بزیادت ابی آورده وقال ابو ثابت حدثنا ابراهيم وقال مع خزيمة او ابي خزيمة
یعنی گفت ابو ثابت حدیث کرد ما را ابراهیم بطریق شک و تردد و در فتح الباری گفته تحقیق آنست که آیت توبه
ابی خزیمه است و آیت احزاب با خزیمه است این کیست آیت دیگر اینست از سوره توبه فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت
وهو رب العرش العظيم بدانکه از منطوق این حدیث و احادیث صحیحه دیگر بثبوت پیوسته که جامع قرآن بصلاح
دیگر عمر بن خطاب ابوبکر صدیق بوده است و آنکه نسبت جمع بعثمان بن عفان رضی الله عنه میکنند از انست
که این جمع صدیق مشتمل بر همه لغات عرب بوده است وقتی در عهد خلافت عثمان دو کس از اهل اسلام
بر یک کلمه از کلمات قرآنی که بحسب اختلاف لغات مختلفه بود و هریکے بیک لغتی یاد گرفته بود خصومت کردند
و یکدیگر را بخطا نسبت کردند و سوگند مغلظ خوردند و آخر معلوم کردند که هر دو کلمه قرآن است بنابران عثمان
رضی الله عنه آن مصحف را که در عهد خلافت صدیق جمع یافته بود از حفصه طلبیده تجرید کرد بر لغت اهل حجاز
که اول نازل بر همین لغت بود و چهار مصحف بقولی هفت مصحف نویسانیده بولایتها فرستاد و گفت بهمین لغت
مقرر دارند علینی نقل کرده که چون حفصه وفات یافت مروان بن حکم آن مصحف را گرفته باب شست گفت

كتاب الصلح

فانه لا يسمعه احد الا التفت زیرا که نمیشنود
این تسبیح را هیچ یکی در نماز مگر آنکه التفات میکند
و متنبه میگردد يا ابا بكر ما منعك حين اشرت
اليك لم تصل یعنی پس التفات فرمود بطرف
ابوبکر پس فرمود ای ابوبکر چه چیز باز داشت ترا
وقتے که اشارت کردم به تو بگذاردن نماز
بطورے که بودی امام ازینکه نماز گذارے
بآن طور فقال ما كان ينبغي لابن ابي قحافة
ان يصلي بين يدي رسول الله پس گفت
ابوبکر نمی سزد پسر ابی قحافه را که نماز گذارد
پیش روے پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و حدیث در باب من دخل ليؤم الناس از
ابواب امامت و در باب رفع الايدي في
الصلوة لامر نزل به و در باب الاشارات
في الصلوة و جز آن گذشت حدثنا
مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت ابي
ان انسا قال قيل للنبي صلى الله عليه وسلم
لو اتيت عبد الله بن ابي گفت انس گفته
شد مر آنحضرت را اگر بیائی ابن ابی ابن
سلول منافق مشهور را بهتر باشد یعنی گفته
بود این در اول قدوم آن حضرت مدینه را
وقتے که تبلیغ فرض شد بروی و بود که امید
میداشت اسلام دیگران را با سلام ابن ابی
بسبب ریاست وی در قوم وی و عزم کرده
بودند اهل مدینه که تاج امارت نهند بر وے
و بود خروج آن حضرت صلی الله علیه وسلم
در نفس الامر از بزرگترین اصلاح و رفع این
فساد فانطلق اليه النبي صلى الله عليه وسلم
و ركب حمارا پس روان شد آنحضرت بسوی
آن منافق و سوار شد خر را و متعارف بود
سواری خرها دران دیار و خران عرب همتاے
اسپان اینجا باشند در کلانی و رهواری فانطلق
المسلمون يمشون معه پس روان شدند
مسلمانان بحالی که میرفتند پیاده با آن حضرت

بوی قوم موسی آزین آیت شیخ العرفانی الموحدین ابن عربی وتابعان او فهمیده اند که فرعون مسلمان مرده وباین تصریح کرده در فصوص بعضے گویند که این اعتقاد مذهب شیخ نیست بلکه از روی جدل واحتمال آیت گفته که ازین آیت اینمعنی مفهوم میشود وگرنه در فتوحات تصریح کرده که بعضے درکات شدیده در دوزخ است که برائے متکبرین علی الله مرزیاده کرده اند مانند فرعون ونمرود وجمهور مشایخ وعلما برانند که فرعون کافر رفته وفحوائے قرآن مجید که بر جا ذکر او رفته تقبیح واهانت رفته است ونصوص احادیث نیز باین ناطر است چنانکه بعد از موت ابوجهل لعین آنحضرت صلے الله علیه وسلم فرموده مات فرعون هذه الامة والله اعلم بحقیقة الحال وهو فوق کل ذی علم علیم ننجیک نلقیک علے نجوة من الارض وهو النشز المکان المرتفع یعنی ننجیک درین آیت فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة بمعنی نیست که می اندازیم لاش ترا بر زمینے بلند وتفسیر کرده نجوه را به نشز که بمعنی جای بلند است عینی نقل کرده که سبب انداختن بحر فرعون را آن بود که جمعی از قوم فرعون که در مدائن مانده بودند گفتند که فرعون غرق نشده است بلکه در جزایر با قوم خود شکار ماهی میکند پس وحی فرستاد خدا ببحر که فرعون را بیرون اندازد تا به بینند او را که هلاک شده ثعلبی گفته که وقتی که موسی علیه السلام خبر داد به بنی اسرائیل بهلاک فرعون همه قبطیان گفتند که فرعون نمرده است وهرگز نخواهد مرد پس امر کرد خدا دریا را که بیرون اندازد لاش فرعون را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قدم النبی صلے الله علیه وسلم المدینة والیهود تصوم یوم عاشوراء گفت ابن عباس قدوم آورد پیغمبر خدا بمدینه وحال آنکه یهود روزه میداشتند روز عاشوراء فقالوا هذا یوم ظهر فیه موسے علی فرعون پس گفتند این روزیست که غالب آمده در آن روز موسی بر فرعون لشکرانه اینمعنی عبادتی میکنیم خدا را عبادتی کرنا عرض بجا است فقال النبی صلے الله علیه وسلم لاصحابه انتم احق بموسی منهم فصوموا پس فرمود پیغمبر خدا مر اصحاب خود را شما سزاوارترید بموسی از یهود پس روزه دارید اینحدیث به بسط وشرح در باب صوم عاشورا گذشته است مناسبت حدیث بانمقام از آنست که در بعضے آیات ذکر موسی وفرعون وغرق او مذکور است ومقرر است که غرق روز عاشورا بوده است ودر نحدیث نیز اشارتے بآنست حیث قال یوم ظهر فیه موسی علی فرعون

سورة هود

سدی از ابن عباس روایت کرده سورهٔ هود مکی است غیر آیت واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل الآیه نازل شده در حق مردی که آمد نزد رسول خدا صلے الله علیه وسلم وگفت بوسه دادم زن اجنبیه را بی آنکه بوی رسیده ام مرا توبه فرما پس نازل شد اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات واین واقعه در مدینه بوده است قرطبی از ابن عباس آورده که مکی است مطلقا وباین قایل است حسن بصری وعکرمه ومجاهد وجابر بن زید وقتاده ونیز از ابن عباس مروی است که مکی است مگر یک آیت فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک مقاتل گفته مکی است مگر دو آیت اقم الصلوة دیگر اولئک یؤمنون به که نازل شده است در حق ابن سلام ویاران او از مسلمانان یهود وبسم الله الرحمن الرحیم بسمله در غیر روایت ابی ذر ثابت نشده وقال ابو میسرة الأواه الرحیم بالحبشیة وگفته است ابو میسره اوّاه بمعنی رحیم است بزبان حبشه از قول خدا ان ابراهیم لحلیم اواه منیب وقال ابن عباس بادی الرای

پنهان شده نزد کسی پس رسد آنکس را که انکار کند بودن آنرا نزد خود وسوگند خورد پس ران گنهگار گردد وکذا قالوا **باب** قول الامام لاصحابه اذهبوا بنا نصلح جواز گفتن امام مر یاران خود را ببرید مارا تا صلح کنیم میان آن دو فریق که باهم جنگ دارند **حدثنا** محمد بن عبد الله مراد محمد بن یحیی بن عبد الله بن خالد بن فارس ابو عبد الله ذهلی نیشاپوری است سنه دو صد وپنجاه وهشت بعد از فوت مولف باندک مدتی قال حدثنا عبد العزیز بن عبد الله الاویسی شیخ مولف است در باب سابق واسحق بن محمد الفروی بفتح فا وسکون را که نسبت بابی فروه است وی نیز از مشایخ مولف است تا آنکه در استاد تیسیر در روایت نسفی وابی احمد جرجانی وسقط محمد بن عبد الله ساقط است قالا حدثنا محمد بن جعفر بن ابی کثیر عن ابی حازم عن سهل بن سعد ان اهل قباء اقتتلوا حتی ترموا بالحجارة سهل ساعدی گوید که بتحقیق اهل موضع قبا که بنی عمرو بن عوف اند کشش کردند باهم تا آنکه برهم سنگها انداختند فاخبر رسول الله صلے الله علیه وسلم بذلک پس خبر داده شد آنحضرت بنزاع ایشان فقال اذهبوا بنا نصلح بینهم پس فرمود ببرید مارا اصلاح کنیم میان ایشان **باب** قول الله عز وجل ان یصالحا بفتح یا وتشدید صاد والف میان وے ومیان لام مفتوح که در اصل یتصالحا بود بینهما صلحا والصلح خیر بیان قول خدا تعالے در شان شوهر زنی که خوف دارد جفاء شوهر خود را یا ناخوشی آن را اینکه صلح کنند بهم اگر صلحی را بهرچه راضی شوند وصلح بهتر است از آنچه جفا وناخوشی انجامد یا بفرقت کشد **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان بن عیینة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشه روایت از عایشه در تفسیر قول وی تعالی وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا قال

بمعنی ما ظهر لنا یعنی انچه پیدا است وقال مجاهد الجودی جبل بالجزیرة نام کوهی است میان دجله وفرات نزدیک بموصل گفته اند سه کوه است که اکرام کرده خدا آنها را بسبب سه پیغمبر حری بمحمد وجودی بنوح وطور بموسی علیهم الصلوٰة والسلام وقال الحسن انك لانت الحلیم فی قوله انك لانت الحلیم الرشید یستهزؤن به استهزا میکردند با این صفت شعیب را علیه السلام وقال ابن عباس اقلعی بمعنی امسکی است در قول خدا یا ارض ابلعی مائك ویا سماء اقلعی ای زمین فرو بر آب را وای آسمان نگهدار آب خود را وقال ابن عباس عصیب بمعنی شدید است در قول خدا هذا یوم عصیب قایل باین کلام لوط است علیه السلام وقتی که فرشتها بصورت آدمیان امرد آمدند وترسید از قوم که با مارد فساد میکردند چنانکه این قصه مشهور است لا جرم بلی اشارتست بقول خدا لا جرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون وتفسیر کرده لا جرم را بقول خود بلی فرا گرفته این کلمه از اصل بمعنی لا بد ولا محاله است وبکثرت استعمال گشته است بمعنی قسم وبمنزله حقا شده هم ازین جهت در جواب آن لام میدر آید چنانکه در جواب قسم میگویند لا جرم لآتینك وجرم نزد بصریان فعل است ونزد کوفیان اسم است در وقتی که اسم باشد معنی آیت اینست که حقا انهم فی الآخرة هم الاخسرون وبر قول بصریان که فعل است کلمه لا رد است مر قول کفار را وجرم بمعنی کسب است ای کسب کفرهم الخسارة فی الآخرة وفار التنور نبع الماء یعنی جوشیده آب از تنور آتش برخلاف عادت فار از فور است بمعنی جوشیدن فوران جوش دیگ را گویند وقال عکرمة وجه الارض یعنی تنور بمعنی روی زمین است ابن درید گفته تنور لفظ فارسی است عرب چون اسمی دیگر نداشته اند برای این معنی همین لفظ در استعمال گرفته اند در قرآن هم بهمین جهت آورده که اینها بغیر این نام نمیدانستند انتهی در جای این تنور اختلاف روایاتست مجاهد گوید در ناحیه کوفه بوده است وگفته اند نوح علیه السلام سفینه را درمیان مسجد کوفه گرفته بود وهمانجا تنوری بوده است مقاتل گفته در شام تنور آدم بوده بموضعی که آنرا عین ورده گویند واز عکرمه مروی است که این تنور در هند بوده الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه در بعضی نسخ بر سر این آیت باب است یعنی آنکه آگاه باش که بعضی مردم می پیچند سینهای خود را ودوتا کرده خود را بجامه قرأت مشهور یثنون بلفظ جمع مذکر مضارع گفته اند ضمیر راجع بمنافقانست وصدورهم منصوب است بمفعولیت تا پنهان کنند از خدا پنهان خود را الا حین یستغشون ثیابهم آگاه باش هنگامی که میپوشند جامهای خود را وبی آیند بفراش یعلم ما یسرون وما یعلنون میداند چیزی را که پنهان میکنند وچیزی را که آشکارا میکنند انه علیم بذات الصدور تحقیق خدا دانا است بچیزها که در سینها است یعنی برابر است در علم وی تعالی پنهان وآشکارا واینچنین تفسیر کرده اند مفسران وانچه از حدیث مذکور فهم میشود غیر اینمعنی است وقال غیره وگفت غیر عکرمه وحاق بمعنی نزل ویحیق بمعنی ینزل است یؤس فعول من یئست یؤس بر وزن فعول است از یئست بسکون سین مهمله وقال مجاهد تبتئس تحزن وگفت مجاهد تبتئس بمعنی تحزن است یثنون صدورهم شك وامتراء فی الحق یعنی یثنون صدورهم بمعنی شک وامترا است در حق لیستخفوا منه من الله ان استطاعوا تا که اخفا کنند از وی یعنی از الله اگر طاقت اخفا دارند **حدثنا** الحسن بن محمد بن صباح قال حدثنا حجاج قال قال ابن جریج اخبرنی محمد بن عباد بن جعفر انه سمع ابن عباس یقرء گفت ابن جریج

باب اذا اصطلحوا علی صلح جور فهو مردود چون صلح کنند مردم بر صلح ظلم وقرار کنند وراضی شوند بر آنچه خلاف شرع است آن صلح وقرار نامقبول است ومعتبر نبود وبازگرد **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب محمد بن عبد الرحمن قال حدثنا الزهری عن عبید الله بن عبد الله عن ابی هریرة وزید بن خالد الجهنی قالا جاء اعرابی فقال گفتند ابو هریره وزید آمد بادیه نشینی نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله اقض بیننا بکتاب الله حکم فرما میان ما متخاصمان بحکم خدا فقام خصمه فقال صدق فاقض بیننا بکتاب الله پس برخاست مخاصم او وگفت راست گفت این اعرابی حکم کن میان ما بحکم خدا وگفتن این دو مرد این عبارت را از آنست که صلح کرده بودند مردم میان ایشان بحکمی وایشان دانسته بودند که آن موافق حکم الهی نیست پس از آنحضرت درخواستند قضا بحکم الهی فقال الاعرابی ان ابنی کان عسیفا علی هذا پس گفت اعرابی بتحقیق پسر من بود مزدور این خصم فزنی بامرأته پس زنا کرد پسر بزن وی فقالوا لی علی ابنك الرجم پس گفتند مردم مرا که واجب است بر پسر تو رجم ففدیت ابنی منه بمائة من الغنم ووليدة پس سربهای پسر خود دادم ازین واجب صد گوسفند ویک داهی ثم سألت اهل العلم پس تر پرسیدم از حکم آن علما صحابه را که فتوی میدادند در زمان آنحضرت وآن خلفا اربعه بودند وسه کس از انصار ابی بن کعب ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت رضی الله عنهم کذا فی العینی فقالوا انما علی ابنك جلد مائة وتغریب عام پس گفتند نیست بر پسر تو مگر صد تازیانه وبیرون کردن از شهر یکسال ودر بعضی روایات زیاده آمده ونیست بر زن وی مگر رجم فقال النبی صلی الله علیه وسلم لاقضین بینکما بکتاب الله پس فرمود آنحضرت هر آئینه قضا میکنم میان شما بحکم خدا اما الولیدة والغنم فرد علیك اما داه وگوسفندان پس بازگردانیده شد بر تو وآن بمنزله صلح بود از صد واجب برخلاف شرع پس رد فرمود

خبر داد مرا محمد بن عباد بن جعفر که بتحقیق وی شنیده ابن عباس میخواند این آیت الا انهم یثنونی صدورهم
قال سالته عنها گفت محمد بن جعفر پرسیدم ابن عباس را از مورد این آیت فقال اناس کانوا یستحیون
ان یتخلوا پس گفت جمعی بودند که شرم میداشتند از خدا که در خلا در آیند برهنه و قضاء حاجت کنند تثنونی
بفتح یاء تحتیه و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و سکون واو و کسر نون دیگر آخر یاء تحتیه صیغه مضارع اثنونی
باب افعوعل بنا بر مبالغه است از جهت مکرر بودن عین مشتق است از ثنی مانند حلونے از حلاوت برای
مبالغه است و در غیر روایت ابی ذر تثنونی بتاء فوقیه است بهر تقدیر صدورهم مرفوع است بفاعلیت فیفضوا
الی السماء پس میرسند بفرجهای خود بسوی آسمان یعنے برهنه نمایند خود را بخدا پس میپوشیدند خود را بجامهای
خود وان یجامعوا نساءهم فیفضوا الی السماء و اینکه جماع کنند زنان خود را پس میرسند بعورتهای خود
بسوی آسمان فنزل ذلک فیهم پس نازل شد این آیت در حق ایشان **حدثنا** ابراهیم بن
موسی قال اخبرنا هشام عن ابن جریج قال واخبرنی محمد بن عباد بن جعفر ان ابن عباس قرأ
الا انهم تثنونی صدورهم گفت ابن جریج و خبر داده مرا محمد بن عباد بن جعفر قوله واخبرنی بواو عطف
دلالت دارد که ابن جریج از دیگرے نیز این حدیث شنیده و آن ابی ملیکه است چنانکه طبری تصریح کرده
که بتحقیق ابن عباس خواند این آیت را قلت یا ابا العباس ما تثنونی صدورهم گفتم ای ابا العباس کنیت
عبد الله بن عباس است چه معنی دارد این آیت قال کان الرجل یجامع امرأته فیستحیی او یتخلی فیستحیی
گفت بود مردے که جماع میکرد زن خود را برهنه پس شرم میکرد یا بخلا میرفت برهنه پس شرم میکرد از
برهنگی فنزلت الا انهم یثنون صدورهم معنی مذکور شده است **حدثنی** الحمیدی قال حدثنا
سفیان قال حدثنا عمرو قال قرأ ابن عباس الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه
الا حین یستغشون ثیابهم وقال غیره عن ابن عباس و گفته است غیر عمرو بن دینار از ابن عباس
یستغشون یعنی یغطون رؤسهم میپوشند سرهای خود را سیئ بهم ساء ظنه بقومه وضاق بهم باضیافه
اشارتست بقوله تعالی ولما جاءت رسلنا لوطا سیئ بهم وضاق بهم ذرعا هرگاه آمدند ملائکه فرستاده ما بسوی لوط علیه السلام بد آمد آمدن
ایشان از آنکه بصورت غلامان امرد آمدند و ترسید اینکه قصد اینها کنند قوم او و نتواند مدافعه آنها کرد و تنگ شد بسبب ایشان
سینه او و این کنایت است از شدت انقباض از جهت عجز از حیله کردن درین کار و تفسیرے که مؤلف
کرده منقول است از علی بن ابی طلحه از ابن عباس میگوید سیئ بهم بد شد گمان لوط بقوم خود یعنے ضمیر
بهم راجع بقوم است و ضمیر در ضاق بهم باضیاف داشته که ملائکه اند برین تقدیر مختلف شدند هر دو
ضمیر و اکثر مفسران بر آنند که هر دو راجع بقوم اند یعنے هرگاه دید این ملائکه امردان صاحب حسن
ترسید از قوم خود و تنگی کرد سینه او و بسیار ناخوش گشت بقطع من اللیل بسواد یعنی قطع یعنے سواد است
اینچنین مرویست از ابن عباس ابو عبیده گفته معنے آن بعض است و از قتاده مرویست بمعنی طایفه
از لیل وقال مجاهد انیب بمعنی ارجع است در قول سبحانه وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

باب قوله وکان عرشه علی الماء **حدثنا** ابو الیمان قال حدثنا شعیب قال حدثنا

الجزء العاشر شرح الاسلام کتاب الصلح

و رفع بران زن نیس فرجمها پس سنگسار کرد
آنرا و قتیکه اقرار کرد بزنا و تتمه کلام در تیسیر حدیث
در کتاب الحدود بیاید ان شاء الله تعالی **حدثنا**
یعقوب ابن محمد زهری چنانکه روایت ابن سکن
است و جزم کرده بدان حاکم یا ابن ابراهیم دو ر
قی است که منسوب آورده آنرا مؤلف در کتاب
الطهارت و جزم کرده بآن ابو نعیم در مستخرج و
دیگر حفاظ قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه
سعد ابن ابراهیم بن عبد الرحمان بن عوف عن
القاسم بن محمد عن عایشة قالت قال النبی صلی الله
علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا ما
لیس منه فهو رد کسی که نو پدید کند درین دین
یا چیزی را که نیست از ین دین اصلا و شاهد
نیست او را اصلی از اصول دین پس آن
چیز باطل و مردود است و قیاس اهل
شرعی است ثابت بکتاب و سنت چنانچه در محلش
مذکور است و حکمی که بران متفرع گردد ثابت
الاصل رواه روایت کرده این حدیث را
عبد الله بن جعفر بن عبد الرحمان
بن مسور بن مخرمه المخرمی بفتح میم و سکون
میم نسبت بجد است و نیست او را درین
صحیح ذکری جز درین موضع و عبد الواحد بن
ابی عون بفتح مهمله عن سعد بن ابراهیم

باب کیف یکتب چگونه نوشته شود

هذا ما صالح نوشته شود باین وجه
که این چیزیست که صلح کرده است فلان
بن فلان نام پسر و پدر را از یکطرف فلان
ابن فلان و نام پسر و پدر از طرف دیگر
و ان لم ینسبه الی قبیلته اگرچه نسبت نکند
بسوی واحد از متصالحین بسوی قبیله او و مانند

ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مروی است از ابی
هریره که بتحقیق رسول خدا فرمود قال الله عز وجل انفق انفق علیك فرمود خدا انفاق بکن بر محتاجان انفاق کنم
بر تو وقال ید الله ملأی لا یغیضها نفقة و فرموده دست خدا پر است کم نمیکند آنرا هیچ نفقه سحاء اللیل
والنهار دایم ریزنده است نعمتها را شب و روز وقال ارایتم ما انفق منذ خلق السموات والارض فرمود
آیا میدانید شما چه چیز انفاق کرده است از ابتدای مدتیکه پیدا کرده آسمانها و زمین را از نعمت وجود و بقا یا
دیگر نعمتها فانه لم یغض ما فی یده پس بتحقیق آن انفاق کم نکرده است چیزیرا که در دست اوست از آنکه
نعمتهای حق غیر متناهی است و نامتناهی مبرا از نقصان است وکان عرشه علی الماء و بود عرش
او بر آب یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین حایلی نبود در میان اینها نه آنکه عرش را بر آب نهاده بود و
استدلال کرده اند باین حدیث که آب نخستین حادث است بعد از عرش از اجرام این عالم کذا قالوا پوشیده
نماند که ازین حدیث تقدم حدوث عرش معلوم نمیشود مگر از حدیثی دیگر معلوم شده باشد و این از قبیل متشابهات
است در توقف از تاویل و عدم آن وبیده المیزان یخفض ویرفع و بدست اوست عدل میان بنده یا خطابی
گفته بیده المیزان مثل است و مراد قسمت اوست میان خلق کم میکند رزق بعضی را و توسع میکند بعضی را مذهب
ائمه اهل سنت و طریقهٔ ایمانیان وجوب ایمان است باین و امثال این بی تغیر و تاویل اعتقاد بظاهر باید کرد
و زبان از کیفیت آن باید بست والله اعلم اعتراك اقتعلت در قول خدا که قوم هود بوی گفتند ان نقول الا اعتراك
بعض آلهتنا بسوء یعنی نمیگوئیم مگر آنکه رسانده است ترا بعضی معبودان ما بدی مراد جنون است یعنی چون
اینها را دوستی میکنی بتو ضرر و بدی رسانده اند و این از کمال جهالت و بلاهت بوده است که در سنگ
علم و تصرف گمان کرده بودند در شرح عینی اعتلك بکاف بهر دو جا نقل کرده و این بر خلاف عادت مؤلف
و دیگر زبانان است و گفته در بعضی نسخ بتا خطا است و اینهم معنی ندارد و صواب آنست که میگفت اعتری
افتعل من عروته ای بمعنی اصبته یعنی رسیدم او را د منه بعروه و اعتراني یعنی ازین اصل است فلان
یعروه بمعنی یصیبه جوهری گفته اعرانی هذا الامر و اعترانی اذا غشك و از یمعنی اصابتهم است اخذ بناصیتها
ای فی ملکه وسلطانه اشارتست بقول خدا و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها و نیست هیچ جنبنده مگر آنکه
حق سبحانه گیرنده است او را به پیشانی او و مؤلف تفسیر کرده بلازم یعنی همه در زیر قدرت و حکم او و قید
واخذ نواصی تمثیل است برای اینمعنی و این تفسیر بی مفسر در غیر روایت کشمیهنی ثابت نشده عنید و
عنود وعاند واحد هو تاکید التجبر یعنی این هر سه کلمه که مشتق از عناد است برای مبالغه و تاکید تجبر و
تکبر است بیکمعنی است ویقول الاشهاد واحده شاهد مثل صاحب واصحاب و گفته میشود اشهاد
واحدی شاهد است مثل صاحب که واحد اصحاب است استعمرکم جعلکم عمارا اعمرته الدار فهی عمری
جعلتها له که اشارت است بقول خدا هو انشاکم من الارض واستعمرکم فیها خدا پیدا کرده است شما را از
زمین و قدرت داده است شما را بر عمارت کردن در ان و قوله اعمرته الدار فهی عمری بمعنی جعلتها له است
یعنی هبه کردم او را نکرهم وانکرهم واستنکرهم واحد یعنی صیغهٔ ثلاثی مجرد و افعال و استفعال

الجزء العاشر شیخ الاسلام کتاب الصلح

رفع التباس گردد ازینجاست که فقها گفته اند
در وثایق موصین نام جد و نسبت نیز با نام
صاحب معاملت و پدر که با ذکر این چهار بر
تدلیق مرتفع میشود اشتباه حدثنا محمد بن
بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق
عمرو بن عبد الله السبیعی قال سمعت البراء بن عازب
قال لما صالح رسول الله صلی الله علیه
وسلم اهل الحدیبیة گفت براء هر گاه صلح
کرد آنحضرت کافران حدیبیه را که بفتح
حاء و فتح دال و بهر دو مهمله و سکون تحتیه
و کسر موحده و تخفیف تحتیه ثانیه و تشدید
نیز آمده نام قریه ایست نزدیک مکه برابر نه
دوازده میل کتب علی بن ابی طالب بینهم کتابا
نوشت علی مرتضی میان ایشان نامه کتب
پس نوشت علی در ان نامه نام شریف
آنحضرت را باین وصف محمد رسول الله

بيكيفى آمده حميد مجيد كانه فعيل من ماجد محمود من حمد گويا مجيد فعيل است از ماجد بمعنى اسم فاعل و حميد بمعنى اسم مفعول از حمد يعنى بنا آن از مجهول است كه بمعنى مفعول ميباشد و شك كه از كلمه كانه فهم ميشود راجع بهمين است مجد بمعنى شرف است و مجيد مبالغه ماجد است ويقال رجل ماجد وقتى كه سخى واسع العطا ميباشد سجيل بمعنى الشديد الكثير است يعنى سخت بسيار كثير بثاء مثلثه وباء موحده روايت كرده اند اشارتست بقول خدا وامطرنا عليهم حجارة من سجيل منضود عينى گفته كه اشكال كرده ابن تين اگر سجيل بمعنى شديد باشد روا نيست كه گويند حجارة من سجيل از آنكه گفته نميشود حجارة من شديد جواب گفته كه تواند كه در وى حذف بود و تقديرش آنكه حجارة كائنة من حجر شديد صلب انتهى گويا مراد آنست من جنس حجر شديد سجيل وسجين يعنى سجين بنون يعنى است سجيل واللام والنون اختان يعنى بدل كرده ميشود يكى بديگر وقال تميم بن مقبل اعرابى كه از شعراى مخضرم است يعنى دريافته است زمان جاهليت واسلام را و مقصود از ايراد اين شعر آنست كه سجين دران بمعنى سجيل يعنى شديد صلب آمده است پس هر دو بيك معنى است ع ورجلة يضربون البيض ضاحية رجلة بفتح را وسكون جيم مكسور است اى رب رجلة جمع راجل بمعنى پياده كصحب جمع صاحب عينى گفته ظاهر آنست كه بضم را باشد بمعنى رجوليت بتقدير ذو رجولية يعنى كامل در مردى البيض بفتح موحده جمع بيضه بمعنى خود آهنى و بكسر موحده جمع ابيض بمعنى شمشير و برين تقدير مراد بالبيض بنزع خافض است ضاحية اى وقت الضحى او ظاهرة و معنى آنست كه بسا پيادها است كه ميزنند بر سرها كه خود آهنين بر سر دارند يا ميزنند بشمشيرها نمايان ضربا تواصى به الابطال سجينا تواصى اصل آن تتواصى است يك تا را حذف كرده اند تواصى القوم يعنى وصيت كرد بعضى مر بعضى ديگر را ابطال جمع بطل است بمعنى مرد دلير سجينا صفت ضرب است بمعنى شديد و قوى و معنى آنست كه ميزنند زدنى سخت و قوى كه وصيت ميكنند دليران و پهلوانان بيكديگر كه اينچنين بايد زد پوشيده نماند كه اين شعر دلالت نكرد كه سجيل و سجين بيك معنى است و آنچه از كتب معلوم ميشود اينست كه سجيل بمعنى سنگ سخت است و در صراح گفته سجيل بمعنى سنگ گل و سجين بمعنى مطلق شديد و در لفظ سجيل كه در قرآن واقع شده اقوال مختلفه است بعضى گويند مراد حجاره است چنانكه در قيل حجاره كه پخته شدند در آتش دوزخ نوشته شده بر وى نامهاى مردم حسن بصرى گفته كه اصل آن گل گرم است ضحاك گفته كه آن خشت است قيل نام آسمان دنيا است عكرمه گفته سجيل دريايى است معلق در هوا ميان زمين و آسمان كه از آنجا سنگها نازل ميشود باين اشارت كرده خداى عز وجل وننزل من السماء من جبال فيها من برد قيل هو من سجلت له سجلا اذا اعطيته گويا داده شده اند بلا و عذاب را ويقال غير ذلك والى مدين اخاهم شعيبا الى اهل مدين و فرستاديم بسوى مدين برادر ايشان را كه شعيب است زبان شعيب عربى بود كه او در راه حق جلشانه بعد از ابراهيم عليهما السلام بسوى اهل مدين فرستاده مدين نام پسر ابراهيم است عليه السلام و وى مدينه بنا كرده بود و بنام خود ناميده پس مراد اهل مدين است لان مدين بلد يعنى اخاهم مضاف از نيجهت است كه مدين نام شهريست ومثله واسئل القرية واسئل العير يعنى اهل القرية والعير و از اين قبيل است اين دو قول

بنا بر فرط محبت واخلاص صحابه رسول الله صلى الله عليه وسلم بيك ليس محو كرد آن وصف آنحضرت بدست خود وصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة ايام و صلح كرد ايشان را برين اقرار كه درآيد آنحضرت و ياران او مكه را سال آينده در آنجا سه روز ولا يدخلوها الا بجلبان السلاح ونذر آنيد مكه را با سلاحها يعنى آلات جنگ در نيامها پوشيده نهاده باشند نه سلاح در دست كه آن صورت قهر و غلبه است فسألوه ما جلبان السلاح پس پرسيد نه راوى را چيست جلبان سلاح بضم جيم ولام وتشديد موحده و بسكون لام و تخفيف نيز ضبط كرده فقال القراب بما فيه گفت راوى جلبان قراب است با آنچه در قراب باشد و قراب بكسر قاف و تخفيف را چيزى كه دوخته شود از چرمها مى نهد سوار در آن شمشير خود را با نيام و تازيانه را و مى آويزد آن را در پالان كذا في مجمع البحار حدثنا عبيد الله بن موسى قال حدثنا اسرائيل عن ابى اسحق عن البراء قال اعتمر النبى صلى الله عليه وسلم فى ذى القعدة قصد عمره كرد آنحضرت در ماه ذيقعده بفتح قاف و كسر آن فابى اهل مكة ان يدعوه يدخل مكة پس ابا كردند كافران مكه كه بگذارند آنحضرت را كه درآيد مكه را حتى قاضاهم على ان يقيم بها ثلاثة ايام تا آنكه مصالحه كرد ايشان را بر آنكه باشد در مكه سه روز يعنى از سال آينده و زياده بر نيمدت نباشد فلما كتبوا الكتاب كتبوا پس هرگاه نوشتند اصحاب صلحنامه را نوشتند اين عبارت هذا ما قاضى عليه محمد رسول الله اين عهد است كه مصالحه كرد بران عهد محمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقالوا لا نقر بها پس گفتند كافران اقرار نكنيم باين عبارت فلو نعلم انك رسول الله ما منعناك پس اگر ميدانستيم كه بتحقيق تو رسول خدايى منع نميكرديم ترا از در آمدن مكه ولكن انت محمد ليكن تو محمد بن عبد الله هستى اين را بنويس قال انا رسول الله

[illegible]

کرد تقدیر اهل وران باید کرد و عیر بکسر عین و سکون تحتیه بمعنی شتر با حمال است وقتی که سیر کنند وقیل بمعنی قافله حمیر است و در استعمال بمعنی مطلق قافله است وراء کو ظهریا اشارتست بسوی قول خدا واتخذتموه وراءکم ظهریا و گرفته اید خدا را پس پشت خود یعنی فراموش کرده اید خدا را و گردانیده اید او را مانند چیزی که می اندازید از پس پشت و اعتنا نمیکنید آنرا یقول لم تلتفتوا الیه میگوید التفات نمیکنید بسوی خدا و این تفسیر باعتبار لازم است از آنکه چیزی که بپس پشت میباشد التفات بآن نمیتوان کرد ظهری منسوب بظهر است و کسر ظا از تغیرات نسبت است ویقال اذا لم یقض الرجل حاجته و گفته میشود وقتی که قضا نکرد مردی حاجت یکی را ظهرت بحاجتی وجعلتنی ظهریا والظهری ههنا ان تاخذ معک دابة او وعاء تستظهر به وظهری اینجا بمعنی است که بگیری باخود دابه یا ظرفی که بآن قوی میگردی و استعانت میکنی بآن لفظ ههنا موهم است که ظهری در تفسیر آیت باین معنی است و این باتفاق اهل علم باطل و نا درست است بهتر آنست که ساقط باشد درین کلام چنانکه در روایت ابی ذر واقع نیست آنرا ظهری باین معنی آمده است جوهری گفته ظهری بکسر امری که آماده باشد برای حاجتی اگر احتیاج افتد بسوی آن و ازینجا میگویند بغیر ظهری وقتیکه باشد قوی اراذلنا سقاطنا اشارتست بقول خدای عزوجل وما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای و نمی بینیم ترا که متابعت کرده ترا مگر خسیسان که ایشانها ما که بظاهر اند تفسیر کرده اراذل را بسقاط بضم سین مهمله و تشدید قاف جمع سقط بفتحتین بمعنی ردی از هر چیزی وقیل جمع ارذل است بضم ذال معجمه و آن جمع رذل مثل کلب واکلب واکالب و این آیت در قصه نوح است علیه السلام اجرامی هو مصدر من اجرمت که درین آیت واقع است قل ان افتریته فعلی اجرامی وانا بری مما تجرمون صاحب کشاف گفته اجرامی بلفظ مصدر و جمع است چنانکه درین آیه والله یعلم اسرارهم واسرارهم اگر تفسیر کنند آنرا باثامی و معنی آیت آنکه اگر ثابت شود که من افترا کرده ام پس بر منست عقوبت گناه من وافترای من وبعضهم یقول جرمت یعنی مصدر ثلاثی مجرد است و این قول ابی عبیده است و جرمت بمعنی کسبت است الفلك والفلك واحد یعنی فلک که بمعنی سفینه است اطلاق میکنند بر واحد و جمع باین اشارت کرده بقول خود وهی السفینة والسفن جمع سفینه و فا در هر دو اطلاق مضموم است در مفرد ولام ساکن است مثل ضم قفل است و در جمع مثل صنم است جمع اسد مجراها مسیرها ومرساها موقفها اشارت است بقول خدا قال ارکبوا فیها بسم الله مجراها ومرساها تفسیر کرده مجرا را که بقول مشهور بضم میم است بسیر رفتن سفینه و هم چنین مرسا را بضم بمعنی جای ایستادن آن وهو مصدر اجریت وارسیت و هر یک از مجراها و مرساها مصدر اجریت وارسیت که بمعنی حبست است ویقرأ مرساها من رست هی و خوانده میشود در بعضی قرأت مرساها را که بفتح میم ماخوذ از رست هی وقتی که سفینه ایستاد و برجا ماند و همچنین مجراها من جرت هی یعنی بفتح میم ماخوذ از جرت هی بمعنی روان شد سفینه ومجریها ومرسیها بلفظ فاعل بضم میم وکسر را و سکون یای تحتیه و معنی آنکه الله جاری کننده و برپا دارنده است کشتی را همچنین خوانده من فعل بها بصیغه معلوم و مجهول اشارتست بهر دو قرأت در قرارت فتح میم بصیغه معلوم است و در قرارت بلفظ فاعل بصیغه مجهول کذا قال العینی الراسیات ثابتات در روایت ابی ذر راسیات بغیر الف ولام است و این لفظ

اما قاضی علیه محمد بن عبد الله یعنی اگر چه خوب نوشتن نمیدانست نوشت بجای رسول الله و نوشتن یک کلمه از کسی که نیک نمیداند نوشتن را بعید نیست تا تاویل کنند بامر بنوشتن خصوصا که پیغمبر باشد بخصوص کسر در پیغمبران بود و منافی نیست آنرا که عیب وما کنت تتلو من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک که آن حکایت حال سابق است و همچنین حدیث انا امة امیة لا نکتب که آن بنا بر غالب است در عرب محمول بر نفی کتابت بطریق تعلم صناعت و مشق است نه نفی مطلق کتابت اگر چه بطریق خرق عادت بود و اگر بعد تقرر امیت آنحضرت خدا تعالی بی تعلم این معجزه تازه بر دست وی ظاهر نماید یا برای تکمیل کمالات انسانی در آخر این صناعت نیز کرامت فرماید هیچ لغت که ام نص و قیاس باشد و خلق صنعت کتابت بر دست امی منافی امیت نبود و در مصنف ابن ابی شیبه از طریق مجالد از عون بن عبد الله آمده که ما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی کتب وقرأ و گفت مجالد این با شعبی ذکر کردم وی گفت راست گفته است من نیز شنیده ام این را از کسی که ذکر میکرد آن را و روایات دیگر معاضد آن آورده و باین قایل اند جمعی از علما مثل ابو الولید باجی که از اعاظم علماء مغرب است وشیخ وی ابو ذر هروی و ابو الفتح نیشاپوری وغیر ایشان از علما و شیخ ابن حجر را در کتاب المغازی و در شرح این حدیث کلامی بهتر از این است و میل وی نیز باینجانب است لا یدخل مکة سلاحا الا فی القراب در نیارد در مکه آلات واسباب جنگ مگر در سلاح دان وان لا یخرج من اهلها باحد ای را دادن بیعه و آنکه بر نیاید از اهل مکه با هیچ یکی و کسی از ایشان باخود بیرون اگر بخواهد احدی از ایشان که پیروی کند رای ان لا یمنع احدا من اصحابه اراد ان یقیم بها و آنکه منع نکند هیچ یکی از یاران خود را که خواسته باشد اقامت بمکه فلما دخلها ومضی الاجل اتوا

آن فعل خود مر آنحضرت را و التماس مغفرت نمود فانزلت عليه پس فرستاده شد بر آنحضرت واقم الصلوة طرفی
النهار و زلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين اگرچه خطاب با آنحضرت است
عام است همه مومنان را قال الرجل الی هذه گفت آن مرد آیا این حکم مخصوص بمنست یعنی نا دمن میبرد گناهان مرا
یا عام است قال لمن عمل بها من امتی فرمود مر کسی راست که عمل کند باین آیت از امت من ذکر این کلمات

سورة يوسف بسم الله الرحمن الرحيم

بعد و تبقدیم و تاخیر اختلاف است در نسخ صحیحه
یعنی این سوره در بیان تفسیر سورهٔ یوسف است علی نبینا و علیه السلام عینی گفته گفته است ابو العباس در
مقامات التنزیل که سورهٔ یوسف از اول تا آخر مکی است نه رسیده مارا اختلافی درین و مرویست از ابن عباس
که نازل شده است در مکه مگر چهار آیت سه آیات اول و چهارم لقد کان فی یوسف واخوته آیات للسائلین و
سبب نزول سوال یهود است از احوال یعقوب و یوسف علیهما السلام انتهی پوشیده نماند ظاهر اینست که
سوال یهود در مدینه خواهد بود و این سوره تمام مگر اندکے از احوال یعقوب و یوسف نیست در مکے بودن سوره با
این سبب نزول منافاتی ظاهر است وقال فضيل عن حصين عن مجاهد متكأ الاترج وقال فضيل الاترج
بالحبشية متكا و گفت فضیل بن عیاض از حصین از مجاهد که متکا بضم میم و سکون تا فوقیه و تنوین کاف
واین قرات ابن عباس و ابن عمر و مجاهد و قتاده است بمعنی اترج یعنی ترنج و گفته است اترج را بزبان حبشه
متکا میگویند وقال ابن عيينة عن رجل عن مجاهد متكا و گفت ابن عیینه از مردے از مجاهد که این لفظ متکا کل
شئ قطع بالسكين بمعنے هر چیزے که بریده شود بکارد وقال قتادة لذو علم عامل بما علم و گفته قتاده معنے لذو علم
در قول خدا و انه لذو علم لما علمناه و تحقیق یعقوب ذو علم است یعنی عامل بانچه دانسته و شرح این قصه در کتب
تفسیر مذکور است وقال ابن جبير صواع مكوك الفارسي یعنی صواع در قول خدا قالوا نفقد صواع الملك
بمعنی مکوک بفتح میم و ضم کاف اول مشدد فارسی نام کیال معروف اهل عراق است الذی يلتقی طرفاه كانت
تشرب به الاعاجم کیال آنکه جمع میگردد هر دو طرف او بود که آب می نوشند با آن مردم عجم مرویست از ابن
عباس که بود صواع بشکل مکوک از فضه که آب میخورد و در ان ملک وقال ابن عباس تفندون تجهلون یعنی تجهلون
است در قول خدا انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون وقال غيره و گفت غیر ابن عباس غيابة كل شئ غيب
عنك شيئا فهو غيابة غیابه هر چیزے که غایب کند از تو چیزے را پس آن غیابه است قتاده گفته بمعنے پایان
چاه است و در اصل مشتق از غیبوبة است والجب الركية التي لم تطو و جب چاهی که تعمیر کرده نشده است
بمؤمن لنا بمعنی بمصدق لنا اشارتست بقوله تعالی و ترکنا یوسف عند متاعنا فاكله الذئب وما انت بمؤمن لنا و
لو كنا صادقين قول برادران یوسف است یعقوب علیهما السلام را گذاشتیم یوسف را نزد متاع خود پس
خورد او را گرگ و نیستی تو مصدق ما یا نرا از بدگمانی که با داری و اگرچه هستیم ما راست گو اشده بمعنی حالت
و قوتی است که در میان سی سال و چهل سال میباشد قبل ان یاخذ فی النقصان اشارت کرده که اشد حالی
است پیش از انکه شروع میکند در نقصان قوت و آن بعد از چهل سال میباشد یقال بلغ اشده و بلغوا
اشدهم گفته میشود رسید فلان بسن اشد را و رسیدند اشد خود را یعنی در واحد و جمع همین کلمه را استعمال

الجزء العاشر شيخ الاسلام كتاب الصلح

یعنی امر وے بصلح و عدم جنگ با مشرکان
هر آئنه رد میکردم یعنے قتال میکردم مشرکان
و برمیگشتم ولیکن امر آنحضرت مانع شد
چنانچه در آخر جزیه موصول گردد و در بعضے
نسخ عن بنام راوی زیاده است و
همچنین در مابعد و اسماء یعنے و درین باب
روایت کرده اسماء بنت ابو بکر صدیق رض
چنانچه در باب الهدية للمشركين از کتاب
الهبه گذشت گفت قدوم کرد بر من مادر
من در عهد آنحضرت و وی مشرکه بود پس
پرسیدم آنحضرت را آیا صله کنم مادر خود را
حال آنکه وی رو گردان است از اسلام
فرمود صله کن مسور و نیز روایت کرده
مسور بن مخرمه چنانکه در اول کتاب الشروط
بیاید عن النبی صلی الله علیه وسلم متعلق بهر
روایت است وقال موسى بن مسعود ابو حذيفة
حدثنا سفين بن سعيد الثوري عن ابی اسحق
عن البراء بن عازب قال صالح النبی صلی الله
علیه وسلم المشركين يوم الحديبية
على ثلاثة اشياء مصالحه کرد آنحضرت
با مشرکان روز حدیبیه بر سه چیز على ان من
اتاه من المشركين رده اليهم یعنی برین
عهد کسی که بیاید آنحضرت را از مشرکان

میکنند باضافت بسوی واحد وجمع وقال بعضهم واحدها تك بعضی گفته اند اُتُك صیغه جمع است واحد آن
تكه است واین قول سیبویه وکسائی است وابو عبیده گفته آنرا واحد از لفظ او نیست والمتكا ما اتكات
علیه لشراب او لحدیث او لطعام مقصود ازین قول انکار آنست که متکا بمعنی ترنج باشد چنانکه از قول مجاهد
نقل کرده میگوید متکا بمعنی چیزیست که تکیه کنی بران از برای آب نوشیدن یا برای سخن کردن یا برای
طعام خوردن وابطل الذی قال الاترج وباطل گفته است مجاهد که بمعنی اترج گفته اند ولیس فی کلام العرب
الاترج ونیست در کلام عرب متکا بمعنی اترج و عینی گوید ابطال کرده این دعوی را صاحب توضیح گفته که
این دعوی از اعاجیب است در تحکم که کتاب لغت است گفته المتكا الاترج وهمچنین از اخفش نقل کرده اند
و در الجامع المتكا الاترج وخوانده برای احتجاج این شعر را فنشرب الاثم بالصواع جهارا پس بتحریم شراب را
بیحیایانه بی پرده ونری المتك بیننا مستعارا ای بینیم ترنج میان خود که بعاریت از دیگرے گرفته ایم وابو حنیفه
دینوری گفته متکا بضم بمعنی ترنج است وبفتح بمعنی سوسن وغیر آنست ذکر کرده است این را ابو علی وابن
فارس در کتاب مجمل انتهی فلما احتج علیهم بانه المتكا من نمارق پس هنگامی که حجت آورده شد برایشان
باینکه متکا بمعنی تکیه است از بالشهای خورد و فرا و قالی شپ منه گریختند بسوی چیزے که بدتر است از تفسیر
ترنج یعنی ثابت شده که متکا عبارت است از نمارق و مانند آن نه از اترج رفته اند بسوی چیزے که دور تر است
عقلا ونقلا فقالوا انما هو المتك ساکنة التاء پس گفته اند نیست این کلمه مگر متک بسکون تا فوقیه وانما
المتك طرف البظر واین قول باطل تر است از انکه نیست متک بسکون تا مگر طرف فرج زن که آنرا
ختنه میکنند ومن ذلك قیل لها متكاء وابن المتكاء هم ازینجهت گفته میشود زن ختنه نه را متکاء وولد او را
ابن متکا وان کان ثم اترج فانه بعد المتكاء واگر بودی در ان مجلس ترنجی پس آماده کرده میشود بعد از
آماده کردن تکیه گاه حاصل کلام آنکه مولف رح انکار کرده برکسے که تفسیر کرده متکا را در قوله تعالی واعتدت
لهن متكا را باترنج بلکه گفته متکا اسم مفعول است از اتکا تکا و نیز انکار کرده برکسے که گفته بمعنی طرف فرج
زن است از انکه اصلا در آیت درست نمی آید لا عقلا ولا نقلا قاضی عیاض در مشارق گفته در بعضے قرا تها
متکا بخفت تای همزه است وقیل و فتح تا بتشدید باشد پس بمعنی طعام است وبتخفیف بمعنی اترج وقیل مهموز بتشدید هر اتق ذکار قیل
است که بروی تکیه وخواب میکنند بخاری این معنی را ترجیح داده وبیضاوی برهمین معنی تفسیر کرده وبعضے گویند که بخاری مولف تقلید
کرده است درین انکار ابو عبیده را وتفحص نکرده است حق تفحص چنانکه معلوم شده وتحقیق روایت کرده عبد بن حمید
بسندے که وارد از ابن عباس که وے متکا بتخفیف میخواند ومیگفت که معنی آن اترج است شغفها یقال
بلغ الی شغافها اشارت است بقول خدا قد شغفها حبا انا لنراها فی ضلال مبین یعنی آن عزیز تحقیق رسانده
است تا بدل یوسف زلیخا را از روی محبت گفته میشود در تفسیر این کلمه که رسیده است سوے شغاف
وهو غلاف قلبها وآن غلاف دل است واما شعفها بعین مهمله پس از مشعوف وهو من المشعوف
است بمعنی فریفته شده یقال شعفه الحب ای احرق قلبه گفته میشود شعفه الحب یعنی سوخت محبت دل
او را اشتغاف محدثان بکسر شین معجمه ضبط کرده ودر کتب اهل لغت بفتح است بمعنی پرده دل قیل بمعنی داء القلب

پرواز رد مرد مسلمانی را ست که واجب نیست
بروے هجرت از دار الحرب ذکره العسقلانی
فی کتاب الشروط علی ان یدخلها من قابل فیقیم
بها ثلاثة ایام دیگر برین عهد که در آید مکه را از
سال آینده نه امسال وپایداری کند در
آنجا سه روز ولا یدخلها الا بجلبان السلاح
و در نیاید آنرا مگر با وعاهای آلات حرب و
آن چیزے باشد مانند توشه دان از چرم
که نهاده میشود دران سیف با نیام وانداخته
میشود دران تازیانه وآونده کوچک جرمے
کذا فی المجمع السیف والقوس ونحوه بیان
جلبان سلاح را بشمشیر وکمان ومانند آن از انچه
محتاج باشد اظهار آن وقت قتال بدان بسوے
رنج کشیدن نه مانند نیزه که آن ظاهر است تحصیل
اضرار وایذا بدان بی تکلف ممکن است
وبود ند عرب که جدا نمیکردند سلاح را در حرب
ونه در صلح پس شرط کردند انکه برهنه نکنند
سلاح را کذا فی المجمع فجاء ابو جندل یحجل
فی قیوده پس آمد از لشکر مشرکان ابو جندل
بن سهیل بحالی که مشی میکند در زنجیرهای خود
یعنی زنجیرهاے که در پایهای او بود یحجل بفتح
یا وسکون حاء مهمله وضم جیم یعنی مشی میکند
همچو مشی کبک که جانوریست معروف واو را
حجله گویند بر میدارد یکپا را ومی نهد پاے
دیگر را واین از آنست که مقید بود ومقید تابع
مشی نمیتواند کرد فرده الیهم پس بازگردانید
آنحضرت ابا جندل را بسوی مشرکان وابو
جندل بفتح جیم ودال مهمله در میان نون ساکنه
نامش عبد الله است اسلام آورده بود در مکه
وپدرش سهیل بضم سین ابن عمرو بفتح عین
که از اشراف قریش بود وتشددی وبابشر
مصالحه در حدیبیه حبس کرده بود او را بزنجیر

وقيل بمعنى علقه سياه درصميم قلب است اصب بمعنى اميل است يعني ميل ميكنم درقول خداوالا تصرف عني كيدهن اصب اليهن واكن من الجاهلين تفسير كرده اصب را بمعنى اميل ميگويند صبي الى اللهو وقتي كه ميل ميكنند بآن وازينمعنى صبي را صبي گفته اند ازانكه ميل ميكند بهر چيز اضغاث احلام بمعنى مالا تاويل له خوابے كه تاويل ندارد ومحض اختراع قوت متخيله است واصلے در واقع ندارد واضغث ملأ اليد من حشيش وما اشبهه وضغث بمعنى پرى دست است ازكاه وچيزے كه مشابه آنست ومنه وخذ بيدك ضغثا واين ماخوذ است ضغث در قول خدا وخذ بيدك ضغثا لامن قوله اضغاث احلام نه از قول خدا كه درين ايت است بمعنى چيزے كه تاويل ندارد واحدها ضغث واحد اضغاث ضغث است بكسر ضاد معجمه وسكون غين معجمه ودر آخر مثلثه اشارت كرده است كه ضغث دو معنى دارد وهر يكے بجاے مراد است نمير من الميرة بكسر ميم بمعنى طعام گفته ميشود مار اهله بميرة وقتي كه طعامي آورد براي اهل خود ونزداد كيل بعير ما يحمل بعير يعني كيل بعير مقداري كه بر ميدارد يك شتر آوى اليه بمعنى ضم اليه يعني پيوست باخود اشارت است بايۂ ولما دخلوا على يوسف آوى اليه اخاه هرگاه درآمدند برادران يوسف در بغل گرفت برادر حقيقي خود را بنيامين السقاية بمعنى مكيال اشارت است بايۂ كريمه فلما جهزهم بجهازهم جعل السقاية في رحل اخيه يعني مراد از سقايه پيمانه ايست كه يوسف آب ازان ميخورد تفتأ بمعنى لاتزال است درين آيت تالله تفتأ تذكر يوسف بخدا سوگند هميشه ياد ميكني يوسف را فرزندان ديگر گفته اند بيعقوب عليه السلام اصل لاتفتأ است كلمۂ لا را حذف كرده اند استيأسوا ييأسوا من الياس استيأسوا بمعنى ييأسوا است يعني نوميد شدند مشتق از ياس است بمعنى نوميدي لاتيأسوا من روح الله نوميد مشويد از رحمت خدا معناه الرجاء يعني معنى عدم ياس رجا است خلصوا نجيا بمعنى اعتزلوا نجيا يعني جدا شدند از مردم درحالي كه راز كنند داند يتناجون براي اظهار معنى جمع آورده در بعضي نسخ اعترفوا نجيا اعتزلوا واقع است صواب اعتزلوا است والجمع انجية وجمع نجي انجيه است كفعيل وافعلة ومشورت برادران يوسف بيكديگر بروايت مستملي الواحد نجي والاثنان والجمع نجي يعني همين يك لفظ بمعنى واحد وتثنيه وجمع آمده است وانجية وجمع انجيه هم آمده حرضا محرضا يذيبك الهم يعني حرضا درين آيت حتى تكون حرضا وتكون من الهالكين بمعنى اسم مفعول است وتفسير كرده محرض را كه ميگدازد ترا غم وبمعنى قريبا من الموت نيز تفسير كرده اند فراگفته حرض بمعنى فاسد در جسم وعقل است برابر مے آيد در وے واحد وتثنيه وجمع مذكر ومونث تحسسوا تخبروا يعني طلب كنيد خبرے از يوسف از ابن عباس پرسيدند كه فرق در تحسسوا بحاء مهمله وتجسسوا بجيم چيست گفت نزديك يكديگر است در معنى ليكن بمهمله طلب خبر خير است وبجيم طلب خبر شر وازينمعنى است جاسوس مزجاة بمعنى قليلة است درين آيت وجئنا ببضاعة مزجاة وآورديم ما سرمايه اندكے قيل بمعنى رديه وقيل فاسده وعن قتادة يسيرة واين متاع پشم بود بعضے گويند دراهم ناسره كه صرف نكنند آنرا مگر بر غير اشراف غاشية من عذاب الله او تاتيهم الساعة بغتة وهم لايشعرون آيا ايمن اند اين راكه بيايد ايشان را عذابي عام از عذاب خدا يا بيايد ايشان را ساعت قيامت يكبارگي وحال آنكه شعور ندارند از آمدن آن عامة مجللة تفسير كرده غاشيه را بعذاب عام مجلل بجيم تاكيد تمام است ابن عباس غاشيه را مجلله تفسير كرده

بمشركان مى سپاريد ومن مسلمان شده ميان شما آمده ام وايشان عذاب ميكنند مرا درين سن پس فرمود آنحضرت اى اباجندل صبر كن كه خداى تعالے مر ترا وكسى را كه باتست از مستضعفان در مكه گشايشے ورهاى عطا فرمايد ومن عقد كرده ام ميان خود وايشان صلح را پس عذر نميكنم بايشان وبعضى گويند رد كرد اورا ازانكه ايمن بود از قتل وى بجهت حرمت پدرش سهيل واختلاف دارند علما در جواز صلح بامشركان برين وجه كه رد كرده شود بايشان هركه بيايد از ايشان مسلمان جمعى گويند جائز نيست ومنسوخ است بقول وى عليه السلام انا برئ من كل مسلم اقام مع مشرك في دار الحرب واجماع است مسلمانان را كه هجرت از دار الحرب فرض است بر مردان وزنان واين حكم است كه باقى مانده از فرض هجرت واين قول علماء كوفه واصحاب مالك است وشافعى گفته اين حكم در مردان منسوخ نيست ونيست اين عقد مگر خليفه را يامردى كه امر كند اورا خليفه واگر عقد كند غير خليفه مردود باشد ذكره العينى

باب قوله ويتم نعمته عليك وعلى آل يعقوب

مجلل بجيم ودو لام اول مشدد وبمعنى عم قتاده تفسير كرده غاشيه را بوقيعه يعنى صاعقه باب قوله ويتم نعمته عليك وعلى آل يعقوب وبر اولاد يعقوب كه پدر وما در وبرادران اند يازده نفر وتمام ميكند خدا نعمت خود را بر تو خطاب بيوسف است عليه السلام وا تمام نعمت بنبوت وملك واعلاء كلمة الله واحتياج برادران وجمع شدن پدر و ما در وبرادران ورفع كدورت كما اتمها على ابويك من قبل ابراهيم واسحق چنانكه تمام كرده است نعمت را برو پدر تو پيش ازين كه ابراهيم واسحق است تمام نعمت برابراهيم بنجات او از آتش وبراسحق بنجات او از ذبح وديگر كمالات سواى نبوت

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الصمد عن عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن ابيه عن عبد الله بن عمر رضى الله عنهما عن النبى صلى الله عليه وسلم قال الكريم ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم يعنى اين جار كريم كه درين كلام هست عبارت ازين چهار پيغمبر خدا است تطابقت حديث بآيت مذكور باينست كه اين چهار كس يوسف وآباى او عليهم السلام صاحب كرامت ونعمت نبوت بوده اند

باب قوله لقد كان في يوسف واخوته آيات للسائلين وتحقيق بود در قصه يوسف وبرادران او دلايل قدرت وآثار حكمت مرسايلان را

حدثنا محمد قال اخبرنا عبدة عن عبيد الله عن سعيد بن ابى سعيد عن ابى هريرة رضى الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم اى الناس اكرم گفت ابوهريره پرسيده شد رسول خدا كدامى مردم گرامى تر اند نزد خدا قال اكرمهم عند الله اتقاهم فرمود گرامى ترين مردم نزد خدا پرهيزگار ترين ايشان است قالوا ليس عن هذا نسألك گفتند نه ازين مى پرسيم ترا قال فاكرم الناس يوسف نبى الله ابن نبى الله ابن نبى الله ابن خليل الله فرمود پس گرامى ترين مردم يوسف است پيغمبر خدا پسر پيغمبر خدا يعقوب پسر پيغمبر خدا اسحق پسر خليل الله ابراهيم بدانكه اين فضيلت نسبت خاص است بيوسف كه شريك نيست دران هيچ پيغمبرے ليكن لازم نمے آيد ازين فضيلت مطلق از غير او كه خليل الله نبى الانبيا است قالوا ليس عن هذا نسألك گفتند سوال نميكنيم ترا ازين فضيلت نسبتى كه اختصاص بيوسف دارد قال فعن معادن العرب تسألونى فرمود پس از معادن عرب واصول ساير ايشان كه انتساب مينمايند بآن وتفاخر ميكنند بدان مے پرسيد مرا تشبيه داده شده اصول انساب بمعادن از روے جواهر وجز آن از جهت اختلاف مردم در كمال ونقصان با آنكه ازيك جابرآمده اند چنانكه در حديثى ديگر واقع شده الناس معادن كمعادن الذهب والفضة قالوا نعم گفتند آرے ازين مى پرسيم قال فخياركم فى الجاهلية خياركم فى الاسلام اذا فقهوا فرمود پس بهترين شما در حال جاهليت بهترين شما است در اسلام وقتے كه عالم باشند باحكام الهى وعمل نمايند بدان يعنى مجرد غيرت نسبے وقتى بكار مے آيد وموجب امتياز ميگردد كه متحلے بفضائل وامتثال اوامر ونواهى باشند گفته اند ازينجا مفهوم ميشود عالم غير نسب بهتر از جاهل ذى نسب است فقهوا بضم قاف است ودر روايت ابى ذر بكسر قاف تابعه ابو اسامة عن عبيد الله متابعت كرده است عبده را ابو اسامه از عبيد الله متابعت

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الصلح

الا بجلبان السلاح الا بجلب السلاح بضم جيم ولام وتشديد موحده وذكر كرده آن را حميدى بتخفيف با جمع جلبه يعنى پوستى كه بر پالان در كشند وپاره ابر مقصود ظاهرا معنے جلبان است وليكن عينى در شرح حديث باب كيف يكتب هذا ما صالح الخ نقل كرده كه مراد بدان نفس سلاح است يعنى سيف تنها بى آنكه با وى ديگر آلات حرب بود از زره ونيزه ومانند آن تا علامت امن باشد حدثنا محمد بن رافع بفا وعين مهمله ابن ابى زيد قشيرے نيشاپورى سنه دو وپست وچهل وپنج قال حدثنا سريج بن النعمان ابو الحسين بغدادى جوهرے قال حدثنا فليح بتصغير عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج معتمرا بيرون آمد معتمر از مدينه بجانب مكه تا قصد بود عمره را در ذى القعده سنه ششم فحال كفار قريش بينه وبين البيت پس حايل ومانع شدند كافران قريش ميان آنحضرت وميان كعبه كه نگذاشتند تا بآنجا رسد وعمره گذارد فنحر هديه وحلق راسه بالحديبية پس ذبح كرد آنحضرت هدى خود را وستره موى سر خود را در حديبيه وبرآمد از احرام عمره وقاضاهم على ان يعتمر العام المقبل ومصالحه كرد كافران قريش را بر آنكه عمره گذارد سال آينده ولا يحمل سلاحا

حدیث بتر جمہ ازین حیثیت است کہ در وے ذکر یوسف وسوال از وے وبیان علامت شرافت اوست
مرسایلان را باب قال بل سولت لکم انفسکم امرا این قول یعقوب است مر انبا را وقتی کہ پیراہن
یوسف خون آلود آوردند یعنی آنکہ چنین نیست بلکہ آراستہ است برای شما نفسہای شما کاری را فصبر
جمیل واللہ المستعان علی ما تصفون پس کار من صبر نیکو است وخدا یاری جستہ شدہ است برانچہ
بیان میکنید از حال یوسف سولت یعنی زینت است حدثنا عبد العزیز بن عبد اللہ قال
حدثنا ابراہیم بن سعد عن صالح عن ابن شہاب ح قال حدثنا الحجاج قال حدثنا عبد اللہ
بن عمر النمیری قال حدثنا یونس بن یزید الایلی قال سمعت الزہری یقول سمعت عروة بن الزبیر
وسعید بن المسیب وعلقمة بن وقاص وعبید اللہ بن عبد اللہ عن حدیث عایشة زوج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم زہری گفت شنیدم این چار کس را از حدیث عایشہ زوجہ پیغمبر خدا حین قال
لہا اہل الافک ما قالوا ہنگامے کہ گفتند مر آنرا اہل افک چیزیرا کہ گفتند فبراہا اللہ پس مبرا وپاک
گردانید او را خدا کل حدثنی طایفة من الحدیث ہر یکے ازین چار کس حدیث کردہ است مرا پارہ
ازین حدیث یعنی این حدیث تمام وکمال از ہر یکے تنہا نشنیدہ ام بلکہ شنیدہ ام انچہ درین اسناد زہری
مذکور پارہ پارہ از حدیث افک است ومعلوم نمی شود کہ این جزء از کدام یکے ازین چہار راست قال
النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت پیغمبر خدا مر عایشہ را بعد از گفت گو کردن مردمان در حدیث قصہ
اصحاب ان کنت بریئة اگر ہستی تو بری وپاک از چیزیکہ نسبت کردہ شدہ بسوے تو فسیبرئک اللہ
پس زود است کہ بری وپاک میگرداند ترا اللہ تعالے از ان وان کنت الممت بذنب فاستغفری
اللہ وتوبی الیہ واگر ہستی تو کہ رسیدہ بگناہ پس طلب مغفرت کن خدا را وتوبہ کن وباز گرد بسوے خدا
قلت انی واللہ لا اجد مثلا الا ابا یوسف گفتم بخدا سوگند کہ نمے یابم مشابہ حال خود مگر پدر یوسف
را گویا از سختی اندوہ فراموش کردم نام یعقوب را فصبر جمیل واللہ المستعان علی ما تصفون وانزل
اللہ ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم العشر الآیات ونازل کرد اللہ تعالی در برات من این
دہ آیت را حدثنا موسی قال حدثنا ابو عوانة عن حصین عن ابی وایل قال حدثنی مسروق
بن الاجدع قال حدثتنی ام رومان وہی ام عایشة قالت بینا انا وعایشة اخذتہا الحمی
گفت ام رومان در اثناے آنکہ من وعایشہ نشستہ بودیم در گرفت عایشہ را تپ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لعل فی حدیث تحدث پس فرمود پیغمبر خدا شاید این تپ از جہت حدیثے است کہ گفتہ مے شود
قالت نعم گفت ام رومان آری از غم این حدیث است وقعدت عایشة قالت مثلی ومثلکم کیعقوب
وبنیہ ونشست عایشہ از جائے کہ گفت مانند من ومانند شما مانند یعقوب است وپسران او بل
سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل واللہ المستعان علی ما تصفون باب قولہ وراودتہ
التی ہو فی بیتہا عن نفسہ وغلقت الابواب وقالت ہیت لک وفریب داد یوسف را آن زنی کہ
یوسف در خانہ او بود از نفس او وبست درہاے خانہ را وگفت پیش بیا قال عکرمة ہیت لک بالحورانیة

راضی نشدند تحریر پس بر آمد آنحضرت
برای وفاء عہد وبود درین مصالحہ مصالح
بزرگ از انچہ ظاہر شد بعضے از ثمرات آن
از فتح مکہ ودر آمدن مردم در دین خدا
فوج فوج زیرا چہ آنہا پیش از صلح اختلاط
نداشتند بمسلمانان ونمیدیدند ونمی شنودند
وبینات را بتدقیق ونمی شناختند لطائف
ومحاسن سنت سنیہ آلہیہ مصطفویہ بتفصیل
وچون صلح کردید وحاصل شد
اختلاط بہم کردند ودیدند معجزات باہرہ را
وغور کردند کشف نمودند شہاب را و
شناختند حسن سیرت ولطف شریعت را
کہ لائح وفایح است ودانستند بیقین کہ
این نہ مخترع انسان است مالوف گشت
نفوس ایشان باسلام پس اسلام آوردند
بسی از قوم بسیار وروز فتح بر ایشان منتظر بودند عرب
ودر بادیہ با اسلام اہل مکہ را وچون اسلام
آوردند داخل مکہ عرب نیز اسلام آوردند
حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل
قال حدثنا یحیی بن سعید الانصاری عن بشیر
بتصغیر ابن یسار عن سہل بن ابی حثمة
بفتح حاء مہملہ وسکون مثلثہ عامر بن ساعدہ
انصاری حارثی قال انطلق عبد اللہ بن
سہل الانصاری حارثی کہ قتل کردند اورا
یہود بخیبر ومحیصة بضم میم وفتح مہملہ وتشدید
تحتیہ وتخفیف آن وصاد مہملہ ابن مسعود بن کعب

ملو گفت عکرمه مولی ابن عباس هیت لک بزبان حورانی بمعنی بیا است وقال ابن جبیر یعنی تعاله بیا سکته است یعنی بیا حوران بفتح مهمله و را و نون در میانه الف منسوب بحوران بلدی است در زمین شام یعنی زمین شام است قیل جبل بالشام حسن بصری گفته لغت سریانی است مجاهد گفته لغت عربی است کلمه حث واقبال بر چیزی یعنی برانگیختن کسی را بر کاری و بعضی گویند بمعنی خواندن کسی را بسوی خود میگویند عرب هیت لفلان وقتی که خواند و فریاد کند او را بعضی گویند بمعنی اینست که آیا رغبتی است ترا در حسن وجمال من وقال ابو عبیدة در تثنیه و جمع و مونث فرق نمیکنند و بهمان یکصورت در هر حال می آرند و تمیز بما قبل و بما بعد میگردد حدثنا احمد بن سعید قال حدثنا بشر بن عمر قال حدثنا شعبة عن سلیمان عن ابی وائل عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال هیت لک خواند عبد الله بن مسعود هیت یعنی بفتح ها و تاء فوقیه مسعود هو الصحیح عنه و همین است قرارت ابن جبیر و حسن بصری و مجاهد و عکرمه و اعمش و باین خوانده اند از قرای سبعه ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسائی و در روایت ابی ذر بکسر ها و ضم فوقیه بغیر همزه - قال انما نقرأها کما علمناها گفت میخوانیم این کلمه را مگر چنانچه تعلیم کرده شده ایم از قراء ابن عباس بکسر ها و سکون همزه و ضم فوقیه خوانده بمعنی تهیات لک مثواه یعنی مقامه است اشارت است بقوله تعالی وقال الذی اشتراه من مصر لامرأته اکرمی مثواه الآیه و گفت آنکه خریده او را از بازار مصر مر زن خود را که زلیخا نام داشت از مشاهده شرافت و حسن و جمالی که در یوسف دیده بود والفیا بمعنی وجدا است یعنی یافتند یوسف و زلیخا در آیت والفیا سیدها لدی الباب الفوا آباءهم الفینا یعنی کلمه الفوا و الفینا که جای دیگر واقع شده بهمین معنی است وعن ابن مسعود بل عجبت ویسخرون این آیت در سورهٔ والصافات واقع شده و باینجا مناسبتی ندارد و تفسیری هم نکرده و گویا در مجلس که ابن مسعود تفسیر سورهٔ یوسف میکرد این کلمه والصافات نیز مذکور کرده بی آنکه باین آیت ربطی و مناسبتی داشته باشد کرمانی گفته مقصود مؤلف آنست که چنانکه هیت را بضم تا خوانده تا عجبت را بضم خوانده و تفسیر آن در موضع خود مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن عبد الله رضی الله عنه ان قریشا لما ابطؤا عن النبی صلی الله علیه وسلم بالاسلام مروی است از عبد الله بن مسعود که قوم قریش هنگامی که درنگ کردند از پیغمبر خدا باسلام آوردن قال اللهم اکفنیهم بسبع کسبع یوسف پس دعا کرد آنحضرت ای خداوند کفایت کن مرا ایشان را بهفت سال قحط چنانکه هفت سال زمان یوسف بود فاصابتهم سنة حصت کل شئ پس رسید قریش را سالی که ببرد هر چیز ایشان را حصت بفتح حا مهمله و تشدید صاد غیر معجمه یعنی از دست حتی اکلوا العظام تا آنکه خوردند از نا یافت طعام استخوانها حتی جعل الرجل ینظر الی السماء تا آنکه گشت مرد که نظر میکرد بسوی آسمان فیری بینه و بینها مثل الدخان پس میدید از ضعف بصر که از گرسنگی داشتی یا از آنرو که هوا تیره میشود سال قحط از کمی باران و بسیاری غبار ها و نیز عرب سختی بدی را دخان میگویند میان خود و میان آسمان مانند دودی

جواز صلح در خون بها چنانچه واجب شود قصاص پس صلح کند بر قدری از مال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری ابن مثنی بن انس بن مالک متولد شد سنه هیزده و وفات یافت سنه دویست و پانزده و این حدیث دهم ثلاثیات این صحیح است قال حدثنی حمید بتصغیر ان انسا حدثهم ان الربیع بضم را و فتح موحده و کسر تحتیه مشدده وهی ابنة النضر بضاد معجمه کسرت ثنیة جاریة بتحقیق ربیع و آن دختر نضر است شکست دو دندان پیشین زنی جوان را فطلبوا الارش وطلبوا العفو یعنی چون قوم طلب قصاص دندان پس خواستند قوم ربیع از قوم جاریه آنکه ارش گیرند و عفو کنند از قصاص فابوا پس انکار کردند قوم جاریه فاتوا النبی صلی الله علیه وسلم فامر بالقصاص پس آمدند هر دو فریق آنحضرت را با خصومت یکدگر پس امر کرد آنحضرت بقصاص فقال انس بن النضر اتکسر ثنیة الربیع پس گفت انس برادر ربیع که صحابی جلیل القدر است از شهدای احد آیا شکسته میشود دو دندان ربیع بقصاص یا رسول الله لا والذی بعثک بالحق لا تکسر ثنیتها سوگند آنکسی که فرستاده است ترا بحق شکسته نشود دو دندان او و گفت این را بقصد استعطاف و استغفار از آنحضرت و از اولیاء جاریه و بامید و اعتمادی که داشت از فضل الهی بر رضامندی خصم و عفو وی گویا اتکا کرده بود و ندبر دل وی عفو خصم را قال یا انس کتاب الله القصاص فرمود آنحضرت ای انس حکم خدا درینصورت قصاص است که فرمود

قال الله تعالی فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین پس منتظر باش روزیکه بیارد آسمان دودی ظاهر قال الله انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون وخدا فرموده ما دور کننده ایم عذاب را اندکی با ضطرار شما وگفتن شما که مسلمان میشویم وتحقیق شما عود میکنید بکفر که در سورهٔ دخان واقع است افینکشف عنهم العذاب یوم القیمة وقد مضی الدخان ومضت البطشة آیا کشف کرده میشود از ایشان عذاب روز قیامت استفهام انکاریست یعنی کشف نمیکنیم روز قیامت وحال آنکه گذشته دخان که از علامات قیامت ومواخذهٔ روز بدر بود در وجه مناسبت اینحدیث بترجمه گفته اند که در آخر اینحدیث واقع شده که چون قحط واهلاک قریش روی داد ومشرکان دانسته بودند که از دعای آنحضرت این بلا پیش آمده ابوسفیان نزد آنحضرت آمد وگفت ای محمد تو آمده که صله رحم میفرمائی واینقوم تو هلاک شدند دعا کن خدارا که این عذاب بردارد خدا آنحضرت دعا کرد که این قحط برطرف شد پس در ینحدیث عفو از قوم است چنانکه عفو کرده یوسف از زلیخا وفیه من التکلف مالا یخفی **باب**

قوله فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک پس هرگاه آمد فرستادهٔ ملک نزد یوسف علیه السلام که بر آید از زندان قبول نکرد وگفت باز رو بسوی صاحب خود تا ظاهر شود برائت وی فاسئله ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن پس سوال کن او را چه حال است آن زنانی که بریدند دستهای خود را تا صحت وصدق حال از پیش این زنان ظاهر شود ان ربی بکیدهن علیم بتحقیق پروردگار من بمکر زنان داناتر است قال ما خطبکن اذ راودتن یوسف عن نفسه یعنی رفت رسول ملک از نزد یوسف پس خواند آن زنان را وگفت چه حال شما است وقتیکه فریفتید شما یوسف را از پیش خود یعنی حقیقت حال شما چه بود قلن حاش لله گفتند پناه بخدا است ما علمنا علیه من سوء ندانستیم بروی چیزی از فاحشه حاش وحاشا تنزیه واستثناء یعنی کلمهٔ حاش وحاشا بمعنی تنزیه واستثناء است در بعضی روایات بجای تنزیه تبرئه از تبری بمعنی برائت بموحده ورا مهمله آمده بدانکه در تحقیق لفظ حاش سه قول است یکی آنکه فعل متعدی منصرف است بقول حاشیته بمعنی استثنیته دوم آنکه موضوع برای تنزیه است نحو حاش لله ودرینصورت اختلاف است نزد مبرد وکوفیان فعل است وصحیح آنست که اسم است مرادف تنزیه بدلالت قرائت بعضی حاشاً لله بتنوین چنانکه براءة من الله است وقول بعضی آنست که اسم فعل است بمعنی اتبرا یا بمعنی بریت قول سوم آنکه حرف استثناء است بمعنی الا خفض میکند بدخول رو باین قایل است سیبویه واکثر بصریان وشین در حاشی لله مفتوح است وگاهی که یاء تحتیه لاحق میکنند چنانکه درین شعر حاشی ابی ثوبان ان به ضنا ومعنی این تنزیه واستثناء از شر است حصحص در قول خدا الآن حصحص الحق بمعنی وضح است بعضی گفته اند بمعنی رفت باطل ودروغ وظاهر شد حق اصل حص است بنا کرده انداز وی حصحص چنانکه در کف کفکف میگویند ومعنی حص در اصل بمعنی برکندن است **حدثنا** سعید بن تلید قال حدثنا عبد الرحمن بن القاسم عن بکر بن مضر عن عمرو بن الحارث عن یونس بن یزید

زاء معجمه ورا مهمله مروان بن معاویه بن حارث کوفی سکونت کرده مکه را وفزاری نسبت است بفزاره بفتح فاء وتخفیف زاء معجمه ورا مهمله مروان بن معاویه بن حارث کوفی سکونت کرده مکه را النسبت است بفزاره بن ذبیان عن حمید عن انس زیاده کرده فزاری از حمید بروایت محمد بن عبد الله رضی القوم فقبلوا الارش پس یعنی تصریح کرده در آن روایت بآنکه قبول کردند قوم جاریه ارش را وصلح کردند بران از قصاص

باب قول النبی صلی الله علیه وسلم للحسن بن علی ذکر فرمودن آنحضرت مر حسن بن علی بن ابیطالب را رضی الله عنهما ان ابنی هذا سید بتحقیق این پسر من سید است وسید بمعنی مربی ومالک وسالار فوج وفائق از قوم در نیکی ومقدم وفاضل وشریف وکریم وحلیم ومتحمل ایذاء قوم اید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین ونزدیک است خدا اینکه اصلاح کند بسبب این سید میان

عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يرحم الله لوطا لقد كان يأوي الى ركن شديد رحمت ميكند خدا لوط را عليه السلام وقتے كه قوم او مزاحمت رسانند گفت بتحقيق جاے ميگيرم بسوے ركنى سخت اينحديث بشرح درباب ولوطا اذ قال لقومه گذشته ولو لبثت فى السجن ما لبث يوسف لاجبت الداعى واگر درنگ ميكردم در زندان مدتے كه درنگ كرده يوسف هر آئنه بے توقف اجابت ميكردم داعى ملك را واز ين كلام درمنقول ثناے يوسف است بر صبر وتحمل واينحديث نيز بشرح وبيان درباب قول الله لقد كان فى يوسف واخوته گذشته ونحن احق من ابراهيم اذ قال له اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبى واينحديث نيز گذشته در تفسير سورهٔ بقره درباب واذ قال ابراهيم رب ارنى كيف تحيى الموتى

باب قوله حتى اذا استيأس الرسل وظنوا انهم قد كذبوا تفسير آيت در ضمن شرح حديث بوضوح ميرسد **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنى عروة بن الزبير عن عايشة رضى الله عنها گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه از عايشه قالت له وهو يسألها عن قول الله تعالى حتى اذا استيأس الرسل گفت عايشه عروه را در حالى كه مپرسيد عروه عايشه را از معنى قول خدا حتى اذا استيأس الرسل قال قلت أكذبوا بتخفيف ذال معجمه ام كذّبوا گفت عروه گفتم عايشه را كذبوا است بتخفيف بمعنى آنكه گمان كردند پيغمبران كه دروغ گفته شده اند يعنى خدا بدروغ وعدهٔ نصرت كرده است با يشان يا كذّبوا است بتشديد ذال بمعنى آنكه تكذيب كرده شده اند يعنى قوم گمان كردند كه قوم تكذيب كرده اند ايشان را قالت عايشة كذّبوا گفت عايشه كذّبوا است بتشديد قلت فقد استيقنوا ان قومهم كذبوهم فما هو بالظن گفتم بعايشه بتحقيق يقين كرده بودند كه قوم ايشان را تكذيب كرده بودند پس نيست اين تكذيب بظن قالت اجل لعمرى لقد استيقنوا بذلك گفت عايشه آرى سوگند ببقاى خود بتحقيق يقين بند اشته بودند بآن فقلت لها وظنوا انهم قد كذبوا بتخفيف پس گفتم مر عايشه را وگمان كردند رسولان كه بتحقيق دروغ گفته شده اند يعنى وعدهٔ نصرت كه از جانب خدا بقوم گفته بودند گمان كردند كه دروغ بوده است قالت معاذ الله لم تكن الرسل تظن ذلك بربها گفت عايشه پناه بخدا نيست كه پيغمبران گمان كنند بخداى ما آنرا يعنى كذب وعدهٔ خدا قلت فما هذه الآية گفتم پس چيست معنى اين آيت قالت هم اتباع الرسل الذين آمنوا بربهم وصدقوهم فطال عليهم البلاء واستأخر عنهم النصر گفت عايشه اينها كه گمان كردند تابعان پيغمبران اند كه ايمان آورده اند به پروردگار خود وتصديق كرده بودند پيغمبرانرا پس دراز شد برايشان ابتلاى كافران ودرنگى كرد از ايشان نصرت يعنى گمان رسل درحق ايشان بود نه درحق كافران حتى اذا استيأس الرسل ممن كذبهم من قومهم وظنت الرسل ان اتباعهم قد كذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك حاصل معنى آيت بيان كرده تا وقتے كه نوميد شدند پيغمبران از جمعى كه تكذيب كردند ايشانرا از قوم كفار وگمان كردند كه تابعان ايشان تكذيب كردند اينها را آمد نصرت خدا نزد اين حال **حدثنا** ابو اليمان

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الصلح

پيش شد ومقابل گرديد سوگند خدا حسن بن على رضى الله عنه معاويه را با لشكرها هم چند كوه ها وقتيكه كشته شد امير المؤمنين على رضى الله عنه از دست عبد الرحمان بن ملجم صباح شب هفدهم رمضان ودفن كرده شد شب نوزدهم سنه اربعين بيعت كردند حسن بن على را چهل هزار كس شب شهادت يا شب دفن يا بعد از وفات بدو روز پس مسلمانان دو فرقه شدند اهل كوفه بيعت حسن كردند واهل شام بيعت معاويه وواقع شد التقاء هردو لشكر بزمين كوفه كتائب جمع كتيبه فقال عمرو بن العاص انى لارى كتائب لا تولى حتى تقتل اقرانها پس گفت ابن العاص بمعاويه بتحقيق من هر آئنه مى بينم لشكرها كه والى گردانيده نميشوند تا آنكه بكشند هم مانند خود را مقصود تحريص است معاويه را بر قتال با امام حسن اقران بفتح همزه جمع قرن است بكسر قاف بمعنى نظير در جنگ ودلاورى فقال له معاوية وكان والله خير الرجلين پس گفت معاويه ابن عاص را وحسن گويد وبود معاويه بهترين اين دو مرد كه ابن عاص ومعاويه باشند زيرا كه ابن عاص نے گماشت اورا

قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عروة گفت ابن شهاب زهري خبر داد مرا عروه بن زبير
فقلت لعلها كذبوا مخففة پس گفتم عايشه را شايد اين كلمه كذبوا است بتخفيف ذال معجمه قالت
معاذ الله نحوه مانند حديث مذكور اين طريقي ديگر است درين حديث كه از ابو اليمان آورده و
باختصار نقل كرده **سورة الرعد** اختلاف كرده اند درين سوره كه مكي است يا مدني قيل مكي و
قيل مدني وقيل بعضها مكي وبعضها مدني بسم الله الرحمن الرحيم تسميه در غير روايت ابي ذر واقع نشده
قال ابن عباس كباسط كفيه گفت ابن عباس اين كلام كه در آيه والذين يدعون من دونه لا يستجيبون
لهم بشيء و آنكساني كه ميخوانند وراي خدا تا بسزا اجابت كرده نميشود مرايشان را بهيچ چيزے الا كباسط كفيه
الى الماء مگر فراخ كننده دستها است بسوي آب ليبلغ فاه وما هو ببالغه تا برسد آب دهن او را و نيست
آن رسنده دهان او را مثل المشرك الذي جعل مع الله الها غيره مثل مشركي است كه گردانيده است
با خدا سبحانه وتعالى خداے ديگر و ميخواهد كه اين خداے او دفع عذاب و ديگر مضرتها كند كمثل العطشان
الذي ينظر الى خياله في الماء من بعيد مانند تشنه ايست كه مي بيند بسوے صورت خيالي خود در
آب از دور و هو يريد ان يتناوله ولا يقدر و آن تشنه ميخواهد كه بگيرد آب را و قدرت ندارد در گرفتن
يعنے مشركے كه بغير خداوند سبحانه متوجه است و از ان نكوئے ميخواهد مانند تشنه ايست كه از صورت خيالي
آب ميخواهد تا تشنگي برطرف شود و قال غيره سخر ذلل و گفته است غير ابن عباس سخر بمعنے ذلل است
آيت و سخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى يعني رام و نرم كرده است خدا آفتاب و ماه را براي
منافع خلق و مصالح عباد كه هر كدام جاري است تا وقت معلوم كنايت از قيامت است و فناے دنيا
و برهم خوردن آسمان و زمين متجاورات بمعني متدانيات است اشارت است بقول خداوند سبحانه
وفي الارض قطع متجاورات بعضي تفسير كرده اند بمتقاربات يعنے قريب است بعضي ببعضي بجوار و مختلف
است در آثار و صفات بعضے عذب و بعضے شور و بعضے طيب كه ميرويد از ان زراعت و بعضي شور
است كه چيزے از ان نميرويد صاحب كشاف گفته يعنے بقعها مي مختلف است با آنكه نزديك يكديگر اند
المثلات واحدها مثلة وهي الاشباه والامثال وقال الا مثل ايام الذين خلوا يعني مثلات
جمع مثله بفتح ميم و ضم مثلثه است مثل صدقه و صدقات اشارت است بقول خدا وقد خلت من قبلهم
المثلات يعنے تحقيق گذشته اند پيش از ايشان امثال ايشان از امتهائے كه عصيان ورزيدند
و تكذيب انبيا كردند و بعقوبت رسيده اند در بعضے قراءتها مثلات بفتح ميم و سكون مثلثه است و اعمش
بفتح هر دو خوانده و در روايت ابي بكر بن عباس بضم هر دو و اين است قراءت عيسے بن عمر بمقدار
بمعنے بقدر است يعنے باندازه كه نميگذرد عدد او كم نميشود معقبات ملائكة حفظة تعقب الاولى منها الاخرى
بمعني معقبات كه درين آيت واقع شده له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله
خدا را فرشتهها است از پيش و پس كه نگاه ميدارند آدمے را از شر جن و شياطين از حكم خدا
يعنے فرشتهاي حفظه كه پس مے آيند جماعه نخستين را از آنها پسينيان مراد ملائكه ليل و نهار است

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الصلح

يا و بعين مهمله و زبين ساكني يا بزرعي و بروايتے
بصبيهم بكسر صاد مهمله و سكون موحده و
فتح تحتيه جمع صبي يعنے باطفال ايشان
حاصل آنكه اگر اقبال واقع شود ميان
مسلمين از يك طرف كه كشته شوند و زنان
ايشان بيوه شوند و اطفال و اموال
ايشان تباه شوند و بال آن بهر كه باشد گويا نتيجه
بران بعد حيات صفين فبعث اليه رجلين من
قريش من بني عبد شمس پس فرستاد معاويه

کما از پس یکدیگر مے آیند تعقیب عود است بعد از ابتدا مروے است از ابن عباس که ضمیر له راجع بمحمد است صلے الله علیه وسلم ومنه قیل العقب و از ینجا گفته شده است عقیب بمعنی کسے که مے آید از پس چیزے یقال عقبت فی اثره گفته میشود آمدم در پے او و عقیب را دمیاطی بتشدید قاف ضبط کرده و ابن تین بفتح قاف و تخفیف آن ضبط کرده و گفته بعضے بتشدید ضبط کرده اند المحال العقوبة اشارت است که لفظ محال در قول خدا وهم یجادلون فی الله وهو شدید المحال بمعنی عقوبت است و مروی است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که بمعنی سخت

گیرنده است و از مجاهد روایت که بمعنی سخت قوت است و بروایتی سخت انتقام کباسط کفیه الی الماء لیقبض علی الماء تفسیر این سبق ذکر یافته است در صدر رابیا من تراب تیبا و فو اشارت کرده بآیت انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا فرو فرستاده از آسمان آب پس روان کرد رودها بمقدار آن چنانکه در علم خدا است که نافع است نه ضار و اینجا از ضرب مثل مطر حق را فهم میشود از انکه برین تقدیر واجبست که مطر خالص برای نفع و خالی از مضرت بود پس برداشت سیل آب کف بلند را از بسیاری آب یعنی رابیا مشتق از ربی یربو بر وزن خلے یخلو بمعنی منتفخ یعنی ... است در تفسیر بمعنے عالی و مرتفع بر آب گفته اند زبد در اصل بمعنے چرک جوش دیگ است و آن برپا باشد ومما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع و از انچه مے افروزند بران در آتش شامل است مر فلزات را از ذهب و فضه و آهن و نحاس برای زیور و زینت یا متاع از ظروف و آلات حرب و زراعت مقصود بیان منافع است زبد مثله یعنی از انچه ایقاد میکنند بر آن زبدے است مانند زبد آب یعنی اینهم چرک این چیزها است کذلک یضرب الله الحق والباطل همچنین مثل زده است خدا حق و باطل را مثل حق مطرے است نافع که برپا میباشد در زمین و بعضے در عروق زمین میرود و از ان چشمه میگردد در چاهها و کاریزها و نیز مثل حق جواهر زمین است که بآن منتفع میشوند بزیور و امتعهٔ مختلف و برپا میباشد مدتهای دراز و مثل زده است باطل را بزبد از عدم انتفاع بآن و سرعت زوال آن و بیان کرده بقوله تعالی واما الزبد فیذهب جفاء اما زبد پس میرود در حالیکه می اندازد آنرا سیل و ذهب گداخته و جز آن واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اما چیزے که نفع میکند مردم را پس درنگ میکند در زمین و منتفع میشوند مردم بآن المتاع ما تمتعت به تفسیر کرده متاع را که واقع شده در قول خدا ابتغاء حلیة او متاع بچیزیکه منتفع شوے بآن جفاء بضم جیم و مد است اجفأت القدر اذا غلت یعنے میگویند اجفأت القدر وقتے که جوش زد دیگ فعلاها الزبد پس جوش آن زبد است ثم تسکن فیذهب الزبد بلا منفعة پس ساکن میگردد از جوشش پس میرود زبد یعنی چرک آن بے فایده فکذلک یمیز الحق من الباطل پس همچنین جدا کرده میشود حق از باطل یعنی حقیقت حق ممتاز میباشد از حقیقت باطل المهاد الفراش اشارت است بسوے قول خدا ومأواهم جهنم وبئس المهاد و جاے بودن کافران دوزخ است و بد است فراش ایشان یدرؤن بمعنی یدفعون است درأته دفعته یعنے دفع کردم آنرا اشارتست بقول خدا ویدرؤن بالحسنة السیئة

عن علی رضی الله عنه ... ظاهر کنید بر وی ... از مقدار اموال و اعراض هرچه خواهد تو ... اورا و بقولها ... و اطلبا الیه و ... یعنی طلب شما منتهی بوے و مطلوب شما مفوض بوے باشد که هرچه خواهد از مطالب تمام کنید و قبول دارید فاتیاه ند خلا علیه پس آمدند آن دو مرد حسن را پس در آمدند بر وے و تکلما و قالا له و سخن کردند با وی و گفتند او را انچه گفتنی بود فطلبا الیه پس طلب تمام کردند ... و باختیار وی فقال لهما الحسن بن علی انا بنو عبد المطلب قد اصبنا من هذا المال ... مر ایشان را امام حسن بتحقیق ما اولاد عبد المطلب از خاندان کرم ایم که بتحقیق رسیدیم ازین مال بخلافت و فراخ کردیم معیشت را برای عیال و موالی و مواشی خود و خو کردیم بتوسعه در انفاق و افضال بر ایشان پس اگر دست برداریم ازین خلافت چو تنگدستی خلاف عادت تصدیع کشیم و اهل و عیال محتاج گردند وان هذه الامة قد عاثت فی دمائها و بتحقیق این گروه مردم نیز فساد کرده اند در خونهاے خود یعنی در قتل و افساد دراز دست اند گویا مجبول اند بران بازمی مانند از ان مگر بمال قالا فانه یعرض علیک کذا وکذا گفتند آن دو مرد پس بتحقیق معاویه عرض میکند بر تو چنین و چنان از اموال و اقوات و ثیاب و یطلب الیک و طلب میکند یعنی تفویض میکند طلب را بسوے تو هرچه خواهی از حوائج ویسألک و سوال میکند از تو صلح و بیعت را قال فمن لی بهذا گفت امام حسن پس کیست که ضامن شود مرا با مقدار مال و اجناس قالا نحن لک به گفتند ما کفیلیم برای تو با مقدار فما سألهما شیئا الا قالا نحن لک به پس نخواست امام حسن از ایشان چیزے را از شروط مگر آنکه گفتند ما کفیلیم برای تو بآن چیز فصالحه پس مصالحه کرد امام حسن معاویه را پنجم ربیع الاول یا ربیع الآخر یا غرهٔ

ادلئك لهم عقبی الدار دفع میکنند بعمل نیک عمل بد را آنجماعه اندکه مرآنها را ثواب دار آخرتست سلام علیکم ای یقولون سلام علیکم یعنے میگویند فرشتها مسلمانانرا سلامت باد بر شما اشارت کرده بقول خدا سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار مولف رح بتقدیر یقولون تفسیر کرده و در تفاسیر اینچنین بیان کرده اند میدآیند فرشتها بر اهل جنت پس سلام میکنند برایشان بسبب صبری که اینها بر فقر کرده اند در دار دنیا و جهادی که کرده و ملازم بودند طاعت را و ارتکاب نکرده اند گناهی را و ترک شهوات نموده والیه متاب توبتی و بسوے خدا است رجوع یعنے مصدر میمی است بمعنی توبه اشارت است بسوی قول خدا لا اله الا هو علیه توکلت والیه متاب افلم ییأس بمعنی افلم یتبین است اشارت است باین آیت افلم ییأس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا آیا ظاهر نشده است آنانرا که ایمان آورده اند اینکه اگر خواهد خدا هر آئنه هدایت کند مردم را همه ایشانرا از ابن عباس مرویست ییأس بمعنی یعلم است کلبی گفته ییأس بمعنی یعلم در لغت نخع است واین قول مجاهد و حسن و قتاده است و نقل کرده است طبری از قاسم بن معن کوفی میگفت لغت هوازن است میگویند یئست کذا ای علمته در قاموس و صراح گفته که یأس بمعنے نومیدیست و نیز بمعنے علم است و باینمعنے است در قول خدا افلم ییأس الذین آمنوا انتهی در کشاف گفته که یأس را که بمعنے نومیدیست بمعنی علم استعمال نکرده اند مگر از جهت تضمن آن معنی علم را زیرا که هر که آیس و نومید است از چیزی میداند که نمے یابد آنرا مرویست که جمعی از صحابه بجای افلم ییأس الم یتبین خوانده فانهم قارعة بمعنی داهیة است در قول خدا ولا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة و دایم است آنانرا که کفر ورزیدند که میرسد اینها را بکاری که کرده اند داهیه که هلاک میکند ایشان را فاملیت بمعنی اطلت است یعنی دراز کردم درین آیت فاملیت للذین کفروا ثم اخذتهم فکیف کان عقاب پس دراز کردم مدت مرکسانے را که کفر ورزیدند بیشتر مواخذه کردم ایشان را پس چگونه بود عذاب یعنی مپرس که چگونه است من الملی بفتح میم و کسر لام و تشدید یا بے همزه والملاوة بکسر میم بمعنے برخی از زمان و ابی ذر بضم روایت کرده و منه ملیا و ازینجا است ملیا که در حدیث جبرئیل واقع شده در قول عمر رضی الله عنه فلبثت ملیا و یقال للواسع الطویل من الارض ملا و گفته میشود مر کشاده و دراز زمین را ملا بفتح میم و بقصر اشق اشد من المشقة یعنے اشق بمعنے اشد بمعنے اسم تفضیل است مشتق از مشقت در قول خدا ولعذاب الآخرة اشق وما لهم من الله من واق و هر آئنه عذاب آخرت مرعاصیانرا سخت تر است و نیست مر ایشان را نگهدارنده معقب بمعنی مغیر است صنوان النخلتان او اکثر فی اصل واحد صنوان دو نخل است یا زیاده در یک بیخ و یکتنه که دو سه شاخ برآید جدا جدا وغیر صنوان وحدها وغیر صنوان یکے است که شاخها ندارد و صنوان جمع صنو است و جمع قلت اصنا راست گفته اند فرق نیست در تثنیه و جمع مگر در اعراب نون در تثنیه مکسور است بی تنوین و در جمع تنوین است بجاے اعراب من بماء واحد اینهمه از یک آب رسته کصالح بنی آدم و خبیثهم ابوهم واحد چنانکه صالح و خبیث آدم نژاد که پدر همه یکے است اشارت است بقول خدا عزوجل

آنجماعه نام کردند بجهت وقوع اتفاق و رفع شقاق و صلح امام حسن رضی الله عنه دلیل است بر صحت امارت معاویه قال الحسن و لقد سمعت ابا بکرة یقول گفت حسن بصری باسناد مذکور و هر آئنه تحقیق شنیدم ابابکره صحابی مشهور را که میگفت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر دیدم آنحضرت را بر منبر والحسن بن علی الی جنبه و حسن بن علی مرتضی رض پهلوی آنحضرت بود وهو یقبل علی الناس مرة وعلیه اخری و حال آنکه آنحضرت روی میکرد بر مردم یکبار و بر حسن بن علی بار دیگر یعنے گاهی بجانب مردم شده وعظ میکرد و گاهی بجانب حسن می نگریست بجهت وفور شفقت و محبت و یقول و می فرمایید ان ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین ترجمه گذشت واینحدیث دلیل است بر آنکه هر دو فرقه از مسلمانان اند اگرچه یکے بر ناحق بود و مقصود حسن بصری از ذکر حدیث ابی بکره در قصهٔ این صلح اشعار است بآنکه اینحدیث اخبار بغیب است که واقع شده آنچنانکه خبرداد آنحضرت پس از معجزات باشد قال لی ابو عبد الله گفت مؤلف وقال لی علی بن عبد الله انما ثبت عندنا سماع الحسن من ابی بکرة بهذا الحدیث و گفت مرا علی بن عبد الله مدینی جز این نیست که ثابت شده نزد ما سماع حسن بصری از ابی بکره باینحدیث که در آن تصریح است از حسن بسماع

باب

هل یشیر الامام بالصلح یا جائز است که اشارت کند امام احد الخصمین را بصلح در گذرانیدن بعضی حق مذهب جمهور استحباب است و منع کرده اند آنرا مالکیه

حدثنا اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی اخی عبد الحمید عن سلیمان عن یحیی بن سعید الانصاری عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمان الانصاری و اورا ابوالرجال از آن گویند که اورا ده پسر بود همه آن مردان کامل از امه عمرة بفتح عین مهمله بنت عبد الرحمان

صنوان وغیر صنوان تسقی بماء واحد آب داده میشود بیک آب باران السحاب الثقال الذی فیه الماء سحاب جمع سحابة است وثقال صفت سحاب است یعنی ابرهائے که در وے آب است و اشارتست بسوے قول خدا یریکم البرق خوفا وطمعا وینشئ السحاب الثقال مینماید شمارا برق را از روی ترس وامید باران وپیدا میکند ابرهائے گران از آب کباسط کفیه یدعو الماء یعنی مثال کفره که متوجه باصنام اند مانند فراخ کننده کفها ی دست است که میخواهد آب را از مانند چاه بلسانه ویشیر الیه بیده بزبان واشارت میکند بسوے آب بدست خود فلا یاتیه ابدا پس نے آید او را هرگز بدست واین آیت با تفسیر گذشته سالت اودیة بقدرها بمعنی قدرها بطن وادی یعنی پر میکند میان رود بدار ابیا زبد السیل خبث الحدید والحلیة یعنے مراد از رابیے زبد سیل آبست وچرک آهن وچرک طلا ونقره **باب** قول الله الله یعلم ما تحمل کل انثی وما تغیض الارحام خدا میداند چیزیرا که برمیدارد هر زن بشکم که دختر است یا پسر وچیزے را که نقصان میکند شکمها ی زنان یعنے ناقص میباشد خلقت وما تزداد وچیزی را که زیاده میکند از اتمام خلقت یا از توامان غیض بمعنی نقص است **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا معن قال حدثنی مالك عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مفاتیح الغیب خمس مرویست از ابن عمر که تحقیق رسول خدا فرمود خزانهاے غیب که بر وے کسے اطلاع ندارد پنج است مفاتیح بروزن مصابیح ومفاتح بروزن مساجد هر دو قرأتست بمعنے مخزن واضافت مفاتیح بسوے غیب مثل اضافت لجین الماء است یعنی غیبی که مانند مخزن است لا یعلمها الا الله نمیداند آن خزانها را هیچ کس مگر خدا لا یعلم ما فی غد الا الله نمیداند کسے چیزیرا که در فردا است مگر خدا ولا یعلم ما تغیض الارحام الا الله ونمیداند کسے چیزیرا که نقصان میکنند شکمها وچیزیرا که زیاده میکنند مگر خدا ولا یعلم متی یاتی المطر احد الا الله ونمیداند کسے که می آید باران هیچکس مگر خدا ولا تدری نفس بای ارض تموت ونمیداند هیچکس که بکدام زمین میرد وکے میرد ولا یعلم متی تقوم الساعة الا الله ونمیداند احدے که برپا میشود قیامت مگر خدا در وجه تخصیص این پنج چیز با آنکه بسیار چیزها است که بجز خدا آنرا کسے نمیداند گفته اند که بعضے مردم گمان میکردند که میدانند اینهارا یا ازینجهت که حاضران پرسیده بودند ازهمین چیزها با آنکه مفهوم عدد نص نیست در معنے خود **سورة ابراهیم** مکی است مگر یک آیت وآن قوله تعالی الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا بعضے گفته اند دو آیت است که در مدینه نازل شده ودیم آیتے که متصل این آیت است بسم الله الرحمن الرحیم بسمله در غیر روایت ابی ذر ثابت نیست قال ابن عباس هاد بمعنے داع است در قوله تعالی انما انت منذر نیستی تو مگر ترساننده ولکل قوم هاد ومرهر قومے را راه نمائے ودعوت کننده است این آیت در سورهٔ رعد است از قلم ناسخ اینجا افتاده والله اعلم وقال مجاهد صدید قیح ودم گفت مجاهد صدید بمعنی ریم وخون است در قول خدا ویسقی من ماء صدید وخورانده میشوند کافران در دوزخ از آبے که ریم

وآن دیگر میگوید سوگند خدا که نمیکنم فخرج علیهما رسول الله پس بیرون آمد بر آن خصمین پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال این المتألی علی الله لا یفعل المعروف پس فرمود کجاست سوگند خورنده بر خدا این که نکند چیزے را که معروف است در شرع از احسان معسر بوضع چیزے از دین وترمی در مطالبه ودرین اشارت است بحط لغض حق وصلح متالی بضم میم وفتح فوقیه وهمزه وتشدید لام مکسوره وبا در آخر بمعنے مبالغ در سوگند خود است از الیه بفتح همزه وکسر لام وتشدید یا بمعنے سوگند فقال انا پس گفت آن سوگند خورنده منم یا رسول الله فلهای ذلك احب وچون چنین اشارت میکنی پس مر خصم مراست هرچه از آن دوست وارد از دین یا نرمی در مطالبه نووی گفته در حدیث جواز سوال است بوضع از دین ورفق ولیکن شرط آنست که بحد الحاح نکشد ونه اهانت نفس وایذا ومانند آن مگر بضرورت واستحباب شفاعت است بسوی اصحاب حقوق وقبول شفاعت در غیر معصیت **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال حدثنی عبد الله بن کعب بن مالك عن کعب بن مالك انه کان له علی عبد الله بن ابی حدرد بفتح حا وسکون دال اولی وفتح را همه مهملات الاسلمی مال بتحقیق بود کعب بن مالک را بر عبد الله بن ابی حدرد مالی قال فلقیه فلزمه گفت کعب پس در خورد کعب عبد الله را پس لازم شد او را وتنگ گرفت در مطالبه حتی ارتفعت اصواتهما تا آنکه بلند شد آوازهای آن دو کس فمر بهما النبی صلی الله علیه وسلم پس گذشت

وخون است وقال ابن عيينة اذكروا نعمة الله عليكم ايادي الله عندكم وايامه تفسير كرده است ابن عيينه نعمت خدا را باياد ي جمع ايدي كه جمع يد است بمعني نعمت و بروزهاي خدا كه دران نجات داده موسي را از قوم فرعون قوله تعالى واذ قال موسى لقومه اذكروا نعمة الله عليكم اذ انجاكم من آل فرعون و چون گفت موسي عليه السلام مر قوم خود را ياد كنيد نعمت خدا را كه بر شما است وقتي كه نجات داد شما را از شر تابعان فرعون وقال مجاهد من كل ما سألتموه رغبتم اليه فيه تفسير كرده است مجاهد سألتموه را بمعني رغبت وارید بسوي آن دران يعني صله رغبت كه بمعني ميل است الى و في هر دو مي آيد اشارت است بقول خدا وآتاكم من كل ما سألتموه ومقصود ازين تفسير آنست كه داده است هر چه مرغوب شما است آنچه سوال كنيد وآنچه سوال نكنيد ضحاك گفته كلمه ما براي نفي است وكل را بتنوين خوانده ومعني آنست كه داده است از هر نعمت چيزيرا كه سوال نكرده اند وگفته است گفته است خدا داده است ما را نعمتها كه طلب نكرده ايم وخطور نكرده در دلهاي ما يبغونها عوجا يلتمسون لها عوجا يعني يبغون بمعني يلتمسون است يعني طلب ميكنند راه خدا واذ تاذن ربكم اعلمكم واذ نكم يعني تاذن بمعني اعلم است در قول خدا واذ تاذن ربكم لئن شكرتم لازيدنكم و وقتيكه آگاه كرد پروردگار شما هر آئنه اگر شكر كنيد شما البته زياده ميكنم نعمت را لكم قول آذنكم يعني تاذن كه از باب تفعل است وآذن از باب افعال بيك معني است ليكن در تاذن زيادت معني است چنانكه توعد واوعد ردوا ايديهم في افواههم رد كردند دستهاي خود را در دهنهاي خود هذا مثل كفوا عما امروا به اين تفسير ابو عبيده است ميگويد كه اين مثل است يعني آنكه باز ماندند از آنچه امر كرده شده اند بآن در فتح الباري گفته مواخذه كرده اند برابو عبيده كه اين كلام يعني رد ايدي در افواه بايمعني شنيده نشده است از عرب واخفش نيز قايل شده است بايمعني وانكار كرده اند بروي پوشيده نماند كه عدم سماع بعض دليل بر عدم نميتواند شد ومثبت مقدم است بر نافي كما تقرر اشارتست بقول خدا جاءتهم رسلهم بالبينات فردوا ايديهم في افواههم ابن مسعود گفته معني آنست كه گزيدند دستهاي خود را از جهت خشم كردن بر پيغمبران بعضي گفته اند معني آنست كه كافران دستهاي بردهن خود نهادند واشارت كردند بانبيا كه به بنديد دهنهاي خود را وخاموش باشيد بعضي ضمير افواههم راجع بانبيا داشته اند يعني نگذاشتند كه سخن انبيا كنند بنصايح و مواعظ هذا مقامي حيث يقيمه الله بين يديه اشارت كرده كه مقامي در آيه ذلك لمن خاف مقامي وخاف وعيد بمعني جاي است كه اقامت ميكنند بنده را پيش خود ومراد موقف حسابست روز قيامت وتفسير كرده اند مقامي را بقيام حق بر بنده وضبط اعمال او من ورائه قدامه جهنم تفسير كرده ورا را بقدام گفته اند واقع نميشود ورا مگر بمعني امام در مكان يا زمان لكم تبعا واحدها تابع مثل غيب وغائب يعني تبع در قول خدا انا كنا لكم تبعا جمع تابع است چنانكه غيب بفتحتين جمع غائب است وخدم جمع خادم بمصرخكم استصرخني استغاثني يستصرخه من الصراخ اشارتست بقول خدا فلا تلوموني ولوموا انفسكم ما انا بمصرخكم وما انتم بمصرخي يعني نيستم من فريادرسنده شما

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الصلح

وساقط است غير ابي ذر را ابن منصور قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل سلامى من الناس عليه صدقة كل يوم تطلع فيه الشمس فرمود آنحضرت هر بند استخوانهاي از مردم بروي صدقه است هر روز كه طلوع كند بروي آفتاب سلامى بضم سين مهمله وتخفيف لام با قصر بمعني استخوانهاي انگشتان دست و پاي و استخوان كه در موزه شتر باشد و استخوانهاي كوچك كه بمقدار و سازي انگشتان باشند وتفسير كرده شده در حديث ابي ذر نزد مسلم بمفصل و در حديث عائشه نزد وي آمده كه پيدا كرده شده هر ايشان از بني آدم بر سيصد وشصت مفصل و چون هر بند آدمي زاد منفعتها دارد كه بدون وي حصول آن دشوار است لابد بمقابل هر يكي از ان نعمتهاي شكري مخصوص بايد وكفايت هر شكر صدقه باشد پس از ان فرمود كه صدقه مخصوص بانفاق مال نيست يعدل بين الناس صدقة عدل كردن ميان مردم ورفع پرخاش نمودن بي حيف وميل صدقه است

باب اذا اشار الامام بالصلح فابى حكم عليه بالحكم البين

چون اشارت كند امام احد خصمين را يا كسي را كه بروي حق است بصلح پس قبول نكند آن را مشار اليه حكم كند امام بروي بحكمي كه ظاهر شده بروي حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير ان الزبير كان يحدث

نيستيد شما فرياد رس ما يعني رها نميكند بعض ما در عذاب خدا بعضي را و فرياد نمير سد يكي ديگرے را تفسير كرده كه استصرخني بمعني استغاثني است ويستصرخني مشتق است از صراخ بمعني فرياد قسطلاني گفته همزه استصرخني از براى سلب است اى ازال صراخي ولا خلال مصدر خاللته خلالا و يجوز ايضا جمع خلة وخلال يعني خلال كه درين آيت واقع شده يوم لا بيع فيه ولا خلال دو وجه دارد يكي آنكه مصدر خاللته است يعني روزي كه نيست مخاللة خليلے دوستے دوستے دويم آنكه جمع خلة باشد مثل قلة وقلال باين قايل است ابو علي فارسي وجمهور اهل لغت بر وجه اول اند وخلة بضم معجمه بمعني صداقت ومحبتي است كه درميان دل باشد وباينمعنے است خليل اجتثت بمعني استوصلت واستيصال از بيخ بر كندن است اشارتست بقول خدا ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار ومثال كلمهٔ بد مانند درخت بدي است كه بركنده شده از بيخ از بالاى زمين نيست مر ورا قرارى يكجا

باب

قوله كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء توتى اكلها كل حين تشبيه داده كلمهٔ طيبه راكه شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله است بشجرهٔ طيبه اين مرويست از ابن عباس وبرينند جمهور علما مانند درختے است پاك كه بيخ آن برپا است وشاخهاے آن در آسمانست ميدهد ميوهٔ خود را هر وقت مراد از شجرهٔ طيبه هر درخت ميوه دار است بعضے گويند درخت خرما است وقيل درختي است در بهشت وقيل مراد مومن است وقيل قريش وقيل درخت جوز هندي است ووجه تشبيه بر قول اول حسن وتازگے وپاكي ونفع كلمهٔ طيبه است در دنيا وآخرت در درخت ميوه دار است وهمچنين در درخت خرما از حسن منظر وكثرت خير وطيب ميوه از ابتداے كه ميرسد تا خشك شدن ومنافع ديگر از چوب وشاخ وبرگ وحسته آنست ودر بلندي شاخ آن مانند ارتفاع عمل اهل شهادت وسخت ديرپا است چنانكه ايمان در دل ونيز قول سيوم كه درختي در بهشت است وجه شبه دوام وثبات است ونيز قول رابع كه مومن است وجه شبه رفعت شان وكمال او در دنيا وآخرت وهمچنين بر قول خامس كه قريش اند شك نيست كه شان اينها ارفع است از قبايل ديگر چنانكه شان كلمهٔ طيبه بكلمات ديگر اما بر قول سادس كه مراد درخت جوز است وجه شبه آنست كه ميوهٔ آن ذاليے است مرويست از ابن عباس در تفسير قوله تعالى توتى اكلها كل حين كه آن درخت جوز هندي است كه معطل نيست از ثمره كه بار ميدهد هر ماه وهمچنين صاحب كلمهٔ شهادت خالي نيست از اعمال صالحه وميتوان گفت كه شجره نمباشد مگر بسبب چيز ريشهٔ محكم وتنهٔ قايم وشاخهاے بلند همچنين ايمان قايم نميشود وثمره نميدهد مگر بسبب چيز تصديق بصميم قلب وشهادت بلسان وعمل بابدان ودر معنے حين اختلاف كرده مجاهد وعكرمه وابن زيد گفته بمعني سال است واز ابن عباس منقول است حين وحين است يك حيني است كه معلوم مے شود وحينے است كه معلوم نميشود معني اول حين درين آيت است ولتعلمن نباه بعد حين ودويم درين آيت توتى اكلها كل حين واين درميان سال تا سال آينده است قتاده وسعيد بن جبير گفته اند حين بمعنے شش ماه است بعضے گويند كل حين كل غدوة وعشية

حدثنا عبيد بن اسمعيل عن ابى اسامة عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر

كتاب الشرب سكر التي يسقون بها النخل

است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم للزبير اسق يا زبير ثم ارسل پس فرمود آنحضرت مر زبير را آب ده زمين خود را اي زبير ثم ارسل الى جارك پس بگذار آب را بسوى زمين همسايهٔ خود فغضب الانصاري فقال پس خشمگين شد انصارے پس گفت يا رسول الله ان كان ابن عمتك اى رسول خدا از آن ميگويي كه هست زبير پسر عمهٔ تو صفيه فتلون وجه رسول الله پس رنگين شد روى مبارك پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ثم قال اسق ثم احبس حتى يبلغ الجدر پسته فرمود زبير را آب ده پس باز دار آب را تا آنكه برسد آب بيخ ديوار يا بيخ درختان را وخوب سيراب گردد فاستوعى رسول الله صلى الله عليه وسلم حينئذ حقه للزبير پس نگاه داشت وتمام داد آنحضرت درين هنگام كه ابا كرد انصاري وگفت آنچه گفت حق آب مر زبير را وكان رسول الله واود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قبل ذلك اشار على الزبير براى سعة له وللانصاري پيش ازين اشارت كرده بود بر زبير بحكمي بجهت فراخي وآساني مر زبير را ومر انصاري را بطريق صلح فلما احفظ الانصاري رسول الله پس هرگاه بخشم آورد انصاري پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم استوعى للزبير حقه في صريح الحكم تمام داد آنحضرت مر زبير را حق او در ظاهر حكم وخالص آن از مساهله براى اعدى وحفاظ بخشم آوردن كذا في الصراح قال عروة قال الزبير والله ما احسب هذه الآية نزلت الا في ذلك گفت عروه گفت زبير سوگند خدا است گمان نميدارم اين آيه را كه نازل شده مگر در شان اين حكم فلا وربك لا يومنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم پس سوگند پروردگار تست كه ايمان نمى آرند ومعتبر نميشود ايمان اين انسان

رضی الله عنهما قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر بوديم ما نزد رسول خدا فقال
اخبرونی بشجرة تشبه او كالرجل المسلم پس فرمود خبر دهيد مرا بدرختی كه مانند است مرد مسلمان را
يا بچو مرد مسلمان است شک راوی است لا يتحات ورقها كه نمی افتد برگهای آن ولا ولا ولا اشارت
كرده صفت ديگر دار دراوی از فراموشی ذكر نكرده آنرا اکتفا كرده بكلمه لا كه سه بار گفته و اين حديث در
كتاب علم سبق ذكر يافته كه در آنجا اينهمه صفات آن مذكور است تؤتی اكلها كل حين اين صفت
پنجم آن درخت است قال ابن عمر فوقع فی نفسی انها النخلة گفت ابن عمر پس افتاد در دل من كه
آن درخت خرما است ورايت ابابكر وعمر لا يتكلمان وديدم ابو بكر و عمر را كه سخن نميكنند فكرهت
ان اتكلم پس ناخوش داشتم كه من سخن كنم و بگويم كه درخت خرما است فلما لم يقولوا شيئا قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم هی النخلة پس هرگاه نگفتند حاضران چيزے فرمود رسول خدا
كه آن نخل است فلما قمنا قلت لعمر يا ابتاه والله لقد كان وقع فی نفسی انها النخلة پس
هرگاه ايستاديم از مجلس گفتم مر عمر را ای پدر بخدا سوگند بتحقيق واقع شده در دل من كه آن نخله است فقال
ما منعك ان تكلم پس گفت عمر چه چيز باز داشت ترا اينكه بگوئے تو قال لم ارکم تكلمون فكرهت
ان اتكلم او اقول شيئا گفت نديدم شما را كه تكلم ميكنيد پس ناخوش داشتم كه تكلم كنم يا بگويم چيزی قال
عمر لان تكون قلتها احب الی من كذا وكذا گفت عمر هر آئينه بودن تو كه گفتی تو آنرا دوست تر بود نزد من
از چنان و چنان مراد از شتران سرخ مو يست كه انفس اموال است نزد عرب چنانكه در روايت ديگر
واقع شده باب قوله يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت معنی در ضمن حديث مذكور ميگردد
حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة قال اخبرنی علقمة بن مرثد قال سمعت سعد بن عبيدة
عن البراء بن عازب رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مرويست از براء
بن عازب كه بتحقيق رسول خدا فرموده المسلم اذا سئل فی القبر مسلمان وقتی كه پرسيده ميشود
در گور از اسلام يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله گواهی ميدهد اين را كه نيست معبود
بحق مگر خداوند سبحانه واين را كه محمد رسول خدا است فذلك قوله يثبت الله الذين امنوا پس
آن شهادت قول خدا است كه فرموده تثبيت ميكند خدا آنكسانيه را كه ايمان آورده اند بالقول الثابت
فی الحيوة الدنيا وفی الاخرة بقولی كه ثابت است در دنيا و آخرت و اين حديث در كتاب جنايز در
باب ما جاء فی عذاب القبر گذشته باب الم تر الی الذين بدلوا نعمة الله كفرا آيا نمی بينی
بسوے آنانكه تبديل كرده اند نعمت خدا را كه وجود اشرف محمد است صلى الله عليه وسلم مبعوث
از ميان ايشان و ايمان نياوردند بوے و تكذيب كردند او را و در آوردند قوم خود را بمتابعت
خود در جاے هلاک كه جهنم است الم تر بمعنے الم تعلم است كرمانے گفته از انكه رويت بمعنی ديدن
ببصر نيست از جهت تعذر يا تغير آن بحسب عادت عينی گفته اين كلمه ايست كه نزد تعجب از چيزی
و برای تنبيه مخاطب ميگويند كقوله تعالى الم تر الی الذين خرجوا من ديارهم وقوله

الجزء العاشر شرح الاسلام كتاب الصلح

و تخمين باعتبار رسيدہ وقلت بود چنانچه
اشارتی بآن در كتاب الاستقراض
گذشت وقال ابن عباس لا باس ان يتخارج
الشريكان و گفت ابن عباس باک نيست
كه صلح كنند دو شريک باهم در دين و دين
هر دو جدا جدا جنبی است خواه هر دو شريک باشند
بوراثت يا بسبی ديگر از اسباب شركت
فياخذ هذا دينا وهذا عينا پس بگيرد
و اختيار كند اين يک شريک دين را و
اين ديگر مال موجود را فان توی لاحدهما
لم يرجع على صاحبه پس اگر هلاک شود
چيزے مر يكی از اين دو شريک را از حصه
وی رجوع نكند بر شريک ديگر و در
كتاب الحواله گذشت نخعی گفته انچه هلاک شود
يا حاصل گردد ميان هر دو شريک
دو نيم است و آن قول مالک و شافعی
و علمای كوفه است ذكره العينی و اين مسئله
در هدايه فقه و شروح آن تفصيل است
در فصل دين مشترک از صلح حدثنا
محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال
حدثنا عبيد الله عن وهب بن كيسان
عن جابر بن عبد الله قال توفی ابی وعليه دين
گفت جابر وفات يافت پدر وی و حال
آنكه بر وی وام بود از يهود فعرضت على
غرمائه ان ياخذوا التمر بما عليه
پس ظاهر كردم بر وام خواهان وی اينكه بگيرند
ميوه نخل را تخمينا بعوض دينی كه بر پدرست
فابوا ولم يروا ان فيه وفاء پس نپذيرفتند
و ندانستند كه در آن ميوه كفايت است تمام
دين را يعنی گمان داشتند آنرا از دين ناقص
النبی صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له
پس آمدم آنحضرت را پيش كرد و آن

الوتر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يعنى تعجب نميكنى بفعل ايشان وتعجب ميشوى از شان ايشان يعنى مقصود معنى وضعى اين كلام نيست كقوله الم تر كيف مد الظل الم تر الى الذين خرجوا يعنى در ينجا هم رويت بصير نيست نه رويت بصرى البوار بمعنى الهلاك است بار يبور بورًا ماضى ومضارع و مصدر اين هم اين است قوما بورا بمعنى هالكين يعنى جمع آن بور است حدثنا علي بن عبد الله قال اخبرنا سفيان عن عمرو عن عطاء سمع ابن عباس مروى است از عطا بن يسار كه شنيده ابن عباس را كه اين آيت الوتر الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا قال هم كفار اهل مكة يعنى در شان اينها نازل شده است تفسير سورة الحجر لفظ تفسير ابى ذر از مستملى روايت كرده باتفاق مفسران مكى است كلبى گفته كه يك آيت مدنى است بسم الله الرحمن الرحيم تسميه نيز روايت ابى ذر از مستملى است وقال مجاهد صراط على مستقيم گفته است مجاهد در تفسير صراط على الحق يرجع الى الله و عليه طريقه يعنى چون حق راجع بسوى خدا و بر خدا است راه حق صيغه على آورده بيضاوى در تفسير صراط على اى حق على ان اراعيه گفته از اخفش منقول است كه بمعنى الدلالة على الصراط المستقيم بعضى گويند معنے اين است كه مرا على است اى على رضوانى وكرامتى قيل على بمعنى الى است از كسائى نقل كرده اند كه اين قول بر تهديد و وعيد است چنانكه گويند كسے را كه بروى خصومت دارند راه تو بر من است وقرات على است بكسر لام از علو و شرف وقال ابن عباس لعمرك بمعنى لعيشك است يعنے زندگانى تو و خطاب بآنحضرت است صلى الله عليه وسلم در قول خدا عز وجل لعمرك انهم لفى سكرتهم يعمهون قسم است بحيات آنحضرت ومعنى آنست كه حيات تو قسم منست بتحقيق ايشان در غوايت وگمراهى خود كور اند و حيران اند پس چگونه ادراك نصيحت تو ميكنند بعضے گويند كه ضمير راجع بقريش است وجمله معترضه است درميان حكايت قوم لوط قوم منكرون انكرهم لوط اشارتست بآيه كريمه فلما جاء آل لوط المرسلون قال انكم قوم منكرون پس هرگاه آمدند قوم لوط را فرشتهاى فرستاده شده خدا براى عذاب آنها گفت لوط بتحقيق شما جماعه ايد كه نمى شناسم شما را لوطا او لا معلوم نكرد كه فرشتها اند كه براى عذاب قوم آمده اند وقال غيره وگفت غير ابن عباس كتاب معلوم اجل يعنى لفظ كتاب در آيه وما اهلكنا من قرية الا ولها كتاب معلوم بمعنے اجل است وهلاك نكرده ايم ما اهل قريه را مگر آنكه مر آنها را مدتے معلوم ازعم بود لوما تاتينا هلا تاتينا است بمعنى تخصيص وبرانگيختن است در روايت ابى ذر تاتينا است واين اشارتست بقول خدا لوما تاتينا بالملائكة ان كنت من الصادقين يعنى چرا نمى آرى براى ما فرشتها كه عذاب كنند اگر هستى تو از راست گويان يعنے لوما اينجا براى تخصيص است زمخشرى گفته لوما را تركيب داده اند بما ولا واين مركب بدو معنى استعمال ميكنند بمعنى امتناع چيزے بسبب وجود غيرے وبمعنى تخصيص اما اهل تركيب نمى فهمند آنرا مگر بكلمه لا وبمعنى تخصيص ميباشد شيع بمعنى امم است وللاولياء ايضا شيع وگفته ميشود مر دوستان يكى را شيعهاى او قوله تعالى ولقد ارسلنا من قبلك فى شيع الاولين ثعلبى گفته در منقول حذف واضمار است يعنى رسلا فى شيع الاولين واحد شيع شيعه است حسن بصرى گفته شيعه بمعنى فرقه وطائفه از مردم است وقال ابن عباس يهرعون در آيت وجاءه قومه يهرعون

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الصلح

بحوالان وام خواهان خود را پس ادا كرد ايشان را فما تركت احدا له على ابيه دين الا قضيته پس نگذاشتم هيچ يكى را كه مرا او را بر پدر من وامى باشد مگر آنكه ادا كردم او را وضفه بفتح معجمه و در روايت ابى ذر بكسر است وسيقه آنها تا در گفته ثلثة عشر وسقا و افزونى سيزده وسق دو وسق نيست صاع باشد و در روايت باب اذا قاص او جازفه از كتاب الاستقراض سبعة عشر گذشت و در باب الشفاعة فى وضع الدين از ان كتاب انه لقى التمر كما هو و ثلثون گفت در وجه توفيق كه دين ذمه پدر سى وسق بود چنانچه روايت هشام است از وهب بن كيسان پس ثنائيه ادا كرد غرما را هر دو نحو بعضى را يكدفعه سيزده وسق داد و باقى ماند انبار خرما آنچنان كه بود وبعضى ديگر را هفتده وسق داد و انبار بدستور بود پس ظاهر شد افزونى دو بار يكبار سيزده ويكبار هفتده كه مجموع آن سى وسق باشد مقدار دين پدر و جابر هر دو افزونى جدا ذكر كرده ولكن ذكر كرد بعضے روات يكى را وبعضى دويمى را وبعضى از مقدار افزونى ساكت مانده اكتفا بر باقى بعد اداء دين كردند والله اعلم واين از خصائص اين ترجمه است سبقة عجوة هفت وسق از آن عجوه بود كه بفتح عين وسكون جيم جيدترين خرماى مدينه است وسبعة لون گوشش

بمعنی مسرعین است آمد او را قوم لوط در حالے کہ سرعت کنندہ اند و این تفسیر ابن عباس است چنانکہ در غیر روایت ابی ذر تصریح کردہ بعضے گویند بمعنی یعملون السیئات است و این آیت در سورۂ ہود است در قصہ لوط علیہما السلام للمتوسمین بمعنی للناظرین است در قول خدا ان فی ذلک لآیات للمتوسمین قتادہ گفتہ بمعنے معتبرین است یعنی اہل عبرت مقاتل گفتہ بمعنی متفکرین است و اینہمہ راجع بیکمعنے است سکرت بمعنے غشیت یعنی پوشیدہ شدہ اشارت بقول خدا است ولو فتحنا علیہم بابا من السماء فظلوا فیہ یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون و اگر بکشائیم برایشان دری از آسمان پس در آیند در ان در حالے کہ عروج میکنند و تماشا کنند عجایب آسمان ہمہ روز ہر آئینہ گویند از فرط عناد نیست این مگر آنکہ بستہ شدہ بصرہای ما از سحر و ہیچ نمی بینیم بلکہ ما قومی ہستیم سحر کردہ شدہ کہ محمد سحر کردہ ما را و آنچہ بنظر می در آید باطل است کہ متخیل میشود بنوعی از سحر و اینچنین بزبان میگفتند در وقت مشاہدۂ معجزات و آیات بینات بروجا منازل للشمس والقمر اشارتست بسوی قول خدا ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناہا للناظرین تفسیر کردہ بروج را بجاہای بودن آفتاب و ماہ ہر روزی از اجزای آسمان مجاہد گوید مراد از بروج کواکب است و قولہ زیناہا للناظرین ناظر بہمین معنی است و در آیت دلالتی بر دوازدہ گانہ بروج کہ منجمان مقرر کردہ اند اصلا نیست و تفسیر منازل للشمس والقمر نیز دلالت ندارد بر خصوص دوازدہ بروج باین نامہا کہ منجمان گویند واللہ اعلم بالصواب لواقح ملاقح ملقحۃ اشارت کردہ کہ لواقح در آیۂ وارسلنا الریاح لواقح فانزلنا من السماء ماء بمعنی ملاقح است جمع ملقحہ گفتہ اند کہ تفسیر لواقح بملاقح ابر است لواقح جمع لاقح بمعنی زن باردار است و این باد کہ ابر پر باران باو ست تشبیہ دادہ اند آنرا بمادۂ باردار چنانکہ مقابل آنرا کہ باران نمی آرد عقیم میگویند و ملقح آنکہ دیگری را باردار کند میگویند القح الفحل الناقۃ والقح الریح السحاب کذا قال العینی از قسطلانی معلوم میشود کہ لواقح جمع لاقح است کہ در اصل ملاقح بودہ میم را از جہت تخفیف حذف کردہ اند پس این تفسیر باعتبار اصل لفظ است از قبیل اطلاق عصیر بر خمر بیضاوی لواقح را حوامل تفسیر کردہ و نیز بملقحات تفسیر کردہ باعتبار معنی یعنی ملقحات اند درختان و ابرہا را و تائید میکند این تفسیر را آنکہ طوائح بمعنی مطیحات است و درین شعر و مختبط مما تطیح الطوائح بعضے از ناظران این کتاب گفتہ اند کہ اطلاق لواقح بر ملقحات بر سبیل مجاز است از قبیل اطلاق اسم مسبب بر سبب یا از باب نسبت مثل نابل و تامر و نیز بیتوا اند کہ مجاز باعتبار ما کان باشد و کمتر کسے نقل کردہ باشد از آنکہ ملقح اولا لاقح بود ہذا و تواند کہ قول جوہری و شراح کہ این تفسیر نادر است یا غیر صحیح باشد کہ شیوعی ندارد نہ آنکہ وجہی ندارد تا این توجیہات را ابطال قول آنہا آورند حماٍ جماعۃ حماۃ وہو الطین المتغیر یعنی حما کہ جمع حمات است بمعنی گل متغیر کنندہ است والمسنون المصبوب مسنون بمعنی ریختہ شدہ در قالب تا صورتی پیدا کند اشارتست بآیۂ لم اکن لاسجد لبشر خلقتہ من صلصال من حماٍ مسنون قول شیطان است در وقتے کہ حکم شد ویرا و ملائکہ را کہ سجدہ کنند آدم را گفتہ نیستم من کہ سجدہ کنم مر بشری را کہ پیدا کردۂ او را از خاک و گل صلصال بمعنے گل خشک است کہ چون چیزی بر وی زنے آواز کند از خشکے و تیز

الجزء العاشر تیسیر الاسلام | کتاب الصلح

بیا را بابکر و عمر را پس خبر دہ ایشان را از این حال فقالا لقد علمنا انہ صنع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما صنع ان سیکون ذلک پس گفتند ابو بکر و عمر ہر آئینہ بتحقیق دانستہ بودیم وقتیکہ کردہ بود آنحضرت آنچہ کردہ بود یعنی جلوس بر تمر و دعا برکت اینکہ نزدیک است کہ حاصل شود برکت و فضل از وفا وقال ہشام عن وہب عن جابر صلوۃ العصر و گفتہ است ہشام بن عروہ در روایت خود از وہب بن کیسان صلوۃ عصر را بجاے مغرب چنانکہ در استقراض گذشت ولوینکر ابابکر ولا ضحک و ذکر نکردہ ہشام نام ابابکر را یا نام عمر و نہ لفظ ضحک را وقال دترک ابی عبیۃ تدثین وسقاد بنا و گفتہ است ہشام در روایت خود و گذاشت پدرم برخوردار امی دستی را وقال ابن اسحٰق عن وہب عن جابر صلوۃ الظہر و گفتہ است محمد بن اسحٰق در روایت خود از وہب از جابر صلوۃ الظہر را نہ مغرب و نہ عصر و این اختلاف چنانچہ گفتہ اند قادح نیست در صحت اصل این حدیث زیرا چہ مقصود بیان آنچہ واقع شد از برکت آنحضرت در خرما و تعیین نماز ملغا است

باب الصلح بالدین والعین جواز صلح در آنچہ متعلق است بدین چنانچہ صورت حدیث باب است و در آنچہ متعلق است بعین چنانچہ صلح کند از حقی کہ در حویلی مثلا دارد و آن نیز جائز باشد بطریق اولے

حدثنا عبد اللہ بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر و ساقط شدہ ابن عمر در روایت

آتش بوی رسد و پخته شود آنرا حنیذ گویند لا توجل تخف یعنی توجل بمعنی تخف است ولا توجل بمعنی لا تخف یعنی
مترس و اشتقاق آن از وجل است بمعنی خوف اشارت بسوی قول خدا است قالوا لا توجل انا نبشرک بغلام
علیم گفتند ملائکه ابراهیم را علیه السلام وقتیکه در آمدند بر وی مترس بتحقیق ما بشارت میدهیم ترا بفرزند
علیم دابر بمعنی آخر است در قول خدا وقضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین و وحی
فرستادیم بلوط آن امر را آن امر مبهم است و تفسیر آن اینست که بتحقیق آخر قوم مستاصل اند چنانکه باقی
نماند هیچ یکی از ان در حالیکه بصبح در آیند یعنی از اول تا آخر از بیخ برکنده شده اند الصیحة بمعنی الهلکة
است یعنی صیحه درین آیت فاخذتهم الصیحة مشرقین پس در گرفت ایشانرا یعنی قوم لوط را هلاک در حالیکه
در آینده اند در وقت اشراق لبامام مبین الامام کل ما ائتممت واهتدیت به امام هر کسی است که اقتدا
کنی وراه یابی بوی **باب** قوله الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین اول آیت اینست و
حفظناها من کل شیطان رجیم و محافظت کرده ایم آسمان را از هر شیطان رانده شده یعنی نگذاشته ایم
که بر آسمان بر آیند مگر شیطانی که میرود نزدیک بآسمان برای دزدی مسموعات پس ...انع ولاحق میگردد
آنرا شعلهای آتش که ظاهر است بر ناظران شهاب شعلهٔ آتش که در هوا ظاهر میشود و گاهی بر کوکب
و سنان نیز اطلاق کنند از جهت بریق و لمعان که در آنست بیضاوی گفته که استراق سمع تواند که
باستدلال از اوضاع کواکب و حرکات آنها باشد تو شده کانکه برین تقریر شامل میشود شیاطین ارض را که منجمان
اند و اتباع و الحاق شهاب مر ایشانرا وعید آتش دوزخ خواهد بود و با این همه استراق باز نمی آیند
حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو عن عکرمة عن ابی هریرة یبلغ به النبی
صلی الله علیه وسلم روایت است این حدیث از ابی هریره که میرساند آنرا به پیغمبر خدا را قال اذا قضی الله الامر فی
السماء فرمود وقتی که حکم میکند خدا امری را در آسمان ضربت الملائکة باجنحتها خضعانا لقوله
میزنند فرشتهای آسمان بازوهای خود در حالیکه خاضع و منقاد اند فرموده خدا را خضعانا بضم خا
و سکون ضاد معجمتین مصدر خضع یخضع خضوعا و خضعانا بمعنی الاطاعة و الانقیاد مفعول مطلق است و
مفعول له نیز می تواند بود از انکه جانور وقتی که خوشی می یابد سست میکند بازو و بال را از ترس کالسلسلة
علی صفوان مانند آواز زنجیر بر سنگ هموار تشبیه داده آواز وحی و حکم را با آواز سلسله بر سنگ قال علی
یعنی ابن عبد الله شیخ مؤلف و قال غیره صفوان و گفت غیر او صفوان بفتح فا و سفیان بسکون فا گفته
ینفذهم ذلک نافذ میکند خدا ملائکه را آن قول یعنی همه را می شنوانند فاذا فزع عن قلوبهم پس وقتی
که دور کرده میشود ترس از دلهای ایشان قالوا ماذا قال ربکم گفتند فرشتها چه چیز گفت یعنی ما
ندانستیم که چه فرموده پروردگار شما قالوا للذی قال الحق گفتند فرشتهای مقربین مانند جبرئیل و میکائیل
مر کسی را که گفته ماذا قال ربکم حق گفته است و هو العلی الکبیر و آن برتر است و بزرگ حاصل آنکه ملائکه
مقربین تعبیر کردند از قول خدا و قضا و تقدیر بحق و حق منصوب است صفت مصدر محذوف یعنی القول
الحق و تواند که مرفوع باشد یعنی قال المجیبون قوله الحق اینچنین تقدیر کرده است زمخشری در سورهٔ سبا

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشروط

و هو فی بیته و حال آنکه آنحضرت
در خانه خود بود فخرج رسول الله صلی الله
علیه وسلم الیهما حتی کشف سجف حجرته
پس بر آمد آنحضرت بسوی آن دو قاسم
تا آنکه وا کرد پردهٔ حجرهٔ خود را سجف
بکسر سین مهمله و فتح آن بمعنی پرده و در فنادی
کعب بن مالک فقال یا کعب پس طلب
کرد کعب را و فرمود ای کعب فقال لبیک
پس گفت کعب حاضرم در خدمت
یا رسول الله فاشار بیده ان ضع الشطر
پس اشارت کرد آنحضرت بدست خود
که بنه و کم کن نصف دین را فقال کعب
قد فعلت پس گفت کعب وضع کردم فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم قم فاقضه
پس فرمود ابن ابی حدرد را بر خیز پس
ادا کن کعب را نصف باقی از دین

بسم الله الرحمن الرحیم
کتاب الشروط و ساقط است این لفظ
مر غیر ابی ذر را و در بعضی نسخ مقدم است
بر بسمله مراد بیان احکام شروط است شروط
جمع شرط است بفتح شین و سکون راء و
در اصل بمعنی چیزی است که چیزی را بسته
گردانیدن و در اصطلاح چیزی که موقوف
باشد بر آن وجود چیزی ... آنکه ...
دران ... باشد ...
که بمعنی ...
شروط ...

در قول خدا اما ذا انزل ربکم قالوا الحق بالرفع واین قول حق تواند که کلمهٔ کن باشد مقابل باطل و روا است
که مراد قول مسطور در لوح محفوظ باشد یعنی گفت خدا قولے که ثابت و مقرر است در لوح محفوظ فیسمعها
مسترقو السمع پس میشنوند آن کلمه را دزدان مسموعات ومسترقو السمع هکذا واحد فوق آخر
قال ابیچنین اند یکی بالای دیگر است ووصف سفیان بیده وبیان کرد سفیان صورت حال
ملائکه را بدست خود وفرج بین اصابع یده الیمنی وکشاده کرد میان انگشتان دست راست نصبها
بعضا فوق بعض استاده کرد انگشتها را بعضے را بالای بعضے فربما ادرک الشهاب المستمع پس
بسا است که دریابد شهاب مستمع را قبل ان یرمی بها الی صاحبه فیحرقه پیش از انکه انداخته میشود آن
کلمه مسموع بسوے صاحب خود که کاهن است پس مے سوزد وشهاب آنرا اختلاف کرده اند که باین حرق
کشته میشود و باین قایل است حسن بصری وغیر او وابن عباس گفته مجروح مے شود وکشته نمے شود
وربما لم یدرکه حتی یرمی بها الی الذی یلیه الی الذی هو اسفل منه وبسا است که در نمی یابد
شهاب سامع را تا که می اندازد آن کلمه را بسوے آنکه متصل اوست آنکه پایان انکست الذی بو
اسفل بدل است از الذی یلیه حتی یلقوها الی الارض تا آنکه مے اندازند آن کلمه را بسوی زمین یعنی
خبر میدهند کاهنان او ساحران را وربما قال سفیان حتی ینتهی الی الارض وبسا است که گفت
سفیان باین عبارت حتی تا آنکه منتهی مے شود ومیرسد بسوی زمین فتلقی علی فم الساحر پس
انداخته میشود بسوے دهان ساحر فیکذب معها مائة کذبة پس دروغ میگوید با آن کلمه صد
دروغ فیصدق پس تصدیق کرده مے شود ساحر درین دروغها فیقولون الم یخبرنا یوم کذا وکذا
یکون کذا وکذا پس میگویند آیا خبر نداده بود ما را که روز فلان وفلان میباشد چنین وچنین فوجدناه
حقا پس یافتیم خبر را که خبر داده بود راست للکلمة التی سمعت من السماء از جهت کلمه که شنیده شد
از آسمان یعنی بسبب راست بودن یک کلمه همه مزخرفات ساحر را تصدیق میکنند حدثنا علی بن
عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو عن عکرمة عن ابی هریرة رضی الله عنه اذا قضی
الله الامر وزاد والکاهن این همان حدیث سند سابق است مقصود مؤلف رح آنست که
علی بن عبد الله همان اسنا دیکبار ی زیاده کرده است والکاهن را بعد از فم الساحر وحدثنا سفیان
این قول علی بن عبد الله است ومقصود آنست که در اسنا د سابق بطریق عنعنه بود عن عمرو عن
عکرمة عن ابی هریرة واینجا بطریق سماع وتحدیث است فقال قال عمرو پس گفت سفیان گفت
عمرو سمعت عکرمة قال حدثنا ابو هریرة قال اذا قضی الله الامر الحدیث وقال علی فم الساحر
یعنی یکبار زیاده نکرده است کاهن را قلت لسفیان قال سمعت عکرمة قال سمعت ابا هریرة گفت علی
بن عبد الله میگوید گفتم سفیان را گفته است عمرو که شنیدم عکرمه را ووی گفته شنیدم ابا هریره را
قال نعم گفت سفیان آرے ایچنین است قلت لسفیان ان انسانا روی عنک عن عمرو عن عکرمة
عن ابی هریرة ویرفعه گفتم مر سفیان را بتحقیق مردے روایت کرده از تو از عمرو از عکرمه از ابی هریره

صغیر وسماع وارد از آنحضرت ولیکن
این حدیث را از صحابه دیگر شنیده قال
گفت راوی لما کاتب سهیل بن
عمرو یوم ... هرگاه نوشت خواند کرد
سهیل بن عمرو در روز صلح حدیبیه وبود
از اشراف قریش وخطیب ایشان
اسیر آمد روز بدر پس گفت عمر رضی الله
عنه بکن دندان های او را یا رسول الله
که خطبها بمذمت تو نخواند پس فرمود
آنحضرت بگذار او را پس قریب است
که بایستد در مقامی که ستایش کنیم او را
پس مسلمان شد روز فتح وبود نرم دل
بسیار گریه میکرد نزد خواندن قرآن وچون
وفات یافت آنحضرت واختلاف کردند
مردم مکه وبسیاری مرتد گشتند خطبه خواند
وتسکین داد مردم را وباز داشت از
اختلاف وصادق شد خبر مخبر صادق وچون
آمد سهیل روز حدیبیه برای نوشت
خواند صلحنامه فرمود آنحضرت سهیل و
آسان گردانید ... شما کار شما کان فیما
اشترط سهیل بن عمرو علی النبی بود در آنچه
انچه شرط کرده بود سهیل ...
صلی الله علیه وسلم انه لا یأتیک منا
احد وان کان علی دینک الا رددته الینا
انکه نیاید ترا از ما هیچ یکی اگرچه بر دین تو
بود مگر آنکه باز گردانی او را بسوی ما
وخلیت بیننا وبینه وتخلیه کنی ودوا گذاری او را
میان ما ومیان وی فکره المومنون ذلک
پس مکروه داشتند مسلمانان آنرا ...

ورفع كرده ابو هريره يعني رسانده باتحضرت صلى الله عليه وسلم انه قرأ فرغ بضم فا وزاء مكسور
شده دو عين مهمله قال سفيان هكذا قرأ عمرو فلا ادري سمعه هكذا ام لا گفت اينچنين
خوانده عمرو پس نميدانم شنيده است اينچنين از عكرمه يا نه قال سفيان وهي قراءتنا گفت سفيان واين
قرارت ماست كه از شيخ خود عمرو شنيدم ليكن تردد دارم در سماع عمرو از عكرمه تواند كه بوے از عكرمه
رسيده باشد كرماني گفته چگونه جائز باشد قرارت وقتے كه مسموع نباشد جواب ميگويد شايد
مذهب او جواز قرارت باشد بدون سماع اگر معني صحيح باشد و تائيد ميكند اين جواب را بقول كشاف
در حم دخان وعن ابي الدرداء انه كان يقرئ رجلا طعام الاثيم تحقيق ابو درداء تعليم ميكرد مردے را طعام
الاثيم فقال قل طعام الفاجر دباين استدلال كرده كه ابدال كلمه بكلمه ديگر جائز است وقتے كه اداء همان
معني كند پوشيده نماند كه ظاهر اينحديث اينست كه بلفظ مرادف بدل كردن رواست چنانكه فهميده اند
از قول امام ابي حنيفه كه قرآن اسم معني است واگر كلمه را بمرادف آن خوانند باك ندارد و نماز فاسد
نميشود واز عبارت متن جواب عالمتر فهم ميشود كه شرط آنست فاسد نشود خواه بلفظ مرادف باشد
يا نه ونيز درينجا قرارت مشهور فزع بزاي وعين مهمله است و قرارت ابن عامر فرغ بفتح فا و را و غين
معجمه است من قولهم فرغ الزاد اذا لم يبق منه شئ ميگويند فارغ شد توشه وقتي كه باقي نماند ازوي چيزي

باب قوله ولقد كذب اصحاب الحجر المرسلين وتحقيق تكذيب كردند يعني ثمود پيغمبران
را اگرچه اين قوم تكذيب صالح عليه السلام كرده بودند چون تكذيب يكي تكذيب همه است از انكه دعوى
همه يكے بوده واست بصيغهٔ جمع آورده اند و رواست كه مراد صالح ومسلماناني كه بوے بودند باشد
و بے شبه تكذيب صالح وتكذيب توابع آورده است اطلاق مرسلين بر اينها بطريق تغليب است و تواند كه مسلمانان
را از جانب خود براي تبليغ احكام ميفرستاده باشد چنانكه عيسى عليه السلام توابع را از جانب خود
رسول فرستاده چنانكه در سورهٔ يٰس مذكور است وحجر نام وادي است ميان مدينه وشام كه ثمود
در آنجا سكونت داشته اند **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثنا معن قال حدثني مالك
عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال لاصحاب الحجر مرويست از ابن عمر كه تحقيق رسول خدا فرمود مر اصحاب را كه داخل
وادي حجر شده بودند لا تدخلوا على هؤلاء القوم درنيائيد بر منازل اين قوم ثمود و جاي خسف
انهيا الا ان تكونوا باكين مگر آنكه باشيد شما گريان و ترسان فان لم تكونوا باكين فلا تدخلوا عليهم
پس اگر نباشيد گريان و ترسان و دست ندهد شما را گريه پس نه درآئيد در جاے عذاب اينها
ان يصيبكم مثل ما اصابهم از ترس آنكه برسد شما را مانند آنچه رسيده است ايشان را از خسف
درين زمين واينحديث در باب صلوة در مواضع خسف گذشته است **باب** قوله ولقد
آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم مراد از سبع مثاني فاتحه است واين است قول عمر وعلي
وابن مسعود وحسن ومجاهد وقتاده والربيع والكلبي ودرينمعني حديث مرفوع نيز روايت كرده اند

چنانچه مے آید واین سوره که هفت آیت است آنرا مثانی از ان می‌گویند از آنکه اهل آسمان بآن دعا میکنند چنانکه اهل زمین قبل از انکه هفت کلمه در آن دوگان دوگان است وآن اسم ورحمن ورحیم وایاک والصراط وعلیهم وغیر در قرأت عمر بن خطاب که وغیر الضالین خوانده حسن بن فضل گوید مثانی از ان گویند که دو بار نازل شده که هر بار همراه هزار فرشته با آن بود یکبار در مکه ویکبار دیگر در مدینه وسبب نزول در مدینه آن بود که هفت قافله از یهود بنی قریظه وبنی نضیر وارد شدند که با آنها انواع امتعه از جامهای نفیس وطیب وجواهر ومتاعهای دریا بود مسلمانان گفتند اگر این امتعه مارا بودی تونگر میشدیم وانفاقها میکردیم در راه خدا پس این آیت نازل شد ولقد آتیناک سبعا من المثانی یعنی این هفت آیت است بهتر است شمارا ازین هفت قافله ومتاعها ایشان ونیز این سوره مصدر است بالحمد والحمد اول کلمه ایست که تکلم کرده بآن آدم علیه السلام هنگامیکه عطسه زد وآخر کلام ذریت او است در بهشت چنانکه اشارت میکند قوله تعالی وآخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین ونیز دوبار خوانده میشود در نماز بطریق فرضیت ونیز مثنی بمعنی ثنا است واین سوره مشتمل است بر ثنای خداوند سبحانه وقول جمعی از صحابه وغیرهم ابن عمر وابن عباس وسعید بن جبیر وضحاک آنست که مراد ازین سبع هفت سوره اوایل است البقره وآل عمران والنساء والمایده والانعام والاعراف والانفال با توبه که یکسورت است ومروی است از طاوس وابی مالک که قرآن همه مثانی است مکرر است مطالب سبعه آن بدین تقدیر در قوله تعالی والقرآن العظیم تقدیر است یعنی وهی القرآن العظیم قیل الواو مقحمة وقیل دخلت لاختلاف اللفظین کذا فی العینی **حدثنا** محمد بن بشار قال اخبرنا غندر قال حدثنا شعبة عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی سعید بن المعلی رضی الله عنه قال مربی النبی صلی الله علیه وسلم وانا اصلی گفت ابو سعید بن معلی گذشت بنزد من پیغمبر خدا درحالیکه من نماز میگذاردم فدعانی فلم آته حتی صلیت ثم اتیت پس طلبید مرا پس نیامدم نزد آنحضرت تا آنکه تمام کردم نماز را پس آمدم فقال ما منعک ان تاتی پس فرمود چه چیز منع کرد ترا از اینکه بیائی فقلت کنت اصلی پس گفتم بودم من که نماز میگذاردم فقال الم یقل الله یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول پس فرمود آیا نگفته است خدای کسانیکه ایمان آورده اید اجابت کنید مر خدا ومر رسول را ثم قال الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن قبل ان اخرج من المسجد پستر فرمود آیا نیاموزم ترا عظیم ترین سورتها که در قرآن است پیش از انکه برآیم از مسجد فذهب النبی صلی الله علیه وسلم لیخرج من المسجد پس قصد کرد پیغمبر خدا بانیکه برآید از مسجد فذکرته پس یاد دادم آنحضرت را پس فرموده بود فقال الحمد لله رب العالمین پس فرمود آن سوره الحمد لله است هی السبع المثانی والقرآن العظیم ایست سبع مثانی وقرآن عظیم که الذی اوتیته آنکه داده شده ام من آنرا یعنی آنکه خدا خبر داده بقول خود ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم ومنت نهاده بر من همین سوره است پوشیده نماند که این حدیث نفی میکند قول کسانی را که گفته اند سبع مثانی هفت سور اوایل قرآن است وتمام قرآن سبع مثانی است فلیتدبر **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعید

الجزء العاشر تیسیر القاری | کتاب الشروط

کریا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات الی غفور رحیم چنانچه گذشت بل زیاده بر انچه گذشت تا آخر سوره که دران بیان شروط بیعت زنان است که شریک نگردانند بخدا چیزیرا ودزدی نکنند واولاد خود را نکشند وبهتان نه بندند ونافرمانی نکنند آنحضرت را قال عروة باسناد سابق قالت عایشة فمن اقر بهذا الشرط منهن قال لها رسول الله گفت عایشه پس کسیکه از زنان اقرار کرد باین شرط مذکور در آیه فرمودی مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد بایعتک پذیرفتم بیعت ترا کلاما یکلمها به یعنی که این بیعت همین کلام بودی که تکلم میکرد آنحضرت آن زن را بآن کلام والله ما مست یده ید امراة قط فی المبایعة بخدا سوگند

المقبري عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ام القرآن هي السبع المثاني والقرآن العظيم گفت ابو هريره فرمود پيغمبر خدا ام قرآن همين فاتحه است در تسميه فاتحه بام قرآن گفته اند كه فاتحه مشتمل بر همه معاني قرآن است كه ثناے خدا و تعبد بامر و نهي و وعده و وعيد و اشاره بقصص است در مغضوب عليهم ولا الضالين واين حديث هم نفي قول ابن سيرين ميكند كه گفته نگويند ام القرآن بفاتحه وام الكتاب لوح محفوظ است قوله والقرآن العظيم عطف است برام القرآن و معنے ندارد كه عطف بر سبع المثاني باشد چنانكه ظاهر است واين مبتدا است خبر آن محذوف است يعنے قرآن عظيم آنست كه داده شده ايد آنرا **باب** قوله الذين جعلوا القرآن عضين تمام آيت از اول آنست وقل اني انا النذير المبين كما انزلنا على المقتسمين الذين جعلوا القرآن عضين بگو اى محمد بتحقيق من ترسانندهام بظاهر و برهان چنانكه فرستاديم عذاب را بر مقتسمانے كه گردانيده اند قرآن را اجزاي متفرقه عضين ماخوذ است از قول ايشان عضيت الشئ اے فرقته قيل جمع عضة واصل آن عضوة از عضے الشاة وقتے كه بگردانے آنرا اعضاء عضو قيل اصلها عضهة حذف كرده اند هارا چنانكه حذف كرده از شفه كه اصل او شفهه واز شاه كه اصل او شاهة است وبعد از حذف جمع كرده بر عضين ومنقول است از عكرمه كه عضه بمعني سحر است مقتسمين را در تفسير از قسمت گرفته مروي است كه وليد بن مغيره در ايام موسم در راه مكه ده واز ده نفر را نشانده بود كه قسمت كرده بودند راهها را از هر راهي كه اهل حج ميگذشتند فرقه از انها ميگفتند مغرور مے شويد بقول اين مرد كه براه برآمده است از طريقه قوم ودعوي نبوت ميكند بتحقيق وے ديوانه است وطايفه ديگر كه بر راه ديگر نشسته بودند ميگفتند او كاهن است طايفه ديگر ميگفتند شاعر است وليد بر در مسجد مے نشست چون از وے مي پرسيدند حال آنحضرت را ميگفت راست گفته اند آنها حق جلشانه همه اين اهل گزاف را هلاك كرد در بدر و پيش از بدر بعضے گفته اند كه اين بدنهادان از روي استهزا بيكديگر ميگفتند كه فلان سوره از منست ديگرے ميگفت فلان سوره از منست ميايد گويد يهود تفريق كرده بودند كتاب خود را ايمان مے آوردند به بعض كتاب وانكار ميكردند بعض كتاب خود كه در تصديق ونشان آنحضرت بوده وقيل اين جماعه كافران معاند تقسيم كرده بودند قرآن را بعضے ميگفتند سحر است بعضے شعر ميگفتند بعضے اساطير الاولين بعضے كذب وافسانه ميگفتند وهمه بعقوبت اين هذيانات گرفتار دنيا وآخرت شدند مؤلف رح مقتسمين را از قسم يعنے حلف گرفته چنانكه گفته المقتسمين الذين حلفوا مقتسمان آنانند كه سوگند خوردند وهمين جماعه كفار سوگند خورده بودند برين اكاذيب ومنه لا اقسم واز همين معنى ماخوذ است لا اقسم كه در قرآن مجيد است اى اقسم اشارت كرد بانيكه كلمه لا زايده است يعنى اقسم بيوم القيمة ويقرأ لاقسم بعضے گفته اند كه اين كلمه نافيه نيست ولاقسم بلام تاكيد خوانده اند بغير مد واين قرارت ابن كثير است بعضے گويند لام قسم است قاسمهما حلف لهما ولم يحلفا له يعنے قاسم كه درين آيت است وقاسمهما اني لكما لمن الناصحين وسوگند خورد ابليس مر آدم وحوا را كه بتحقيق من براى شما از خيرخواهانم مؤلف رح اشارت كرده كه باب مفاعلة اينجا

اين را دو حديث ... دانسته وطريقه ... ولكين صحت اين روايت بثبوت نرسيده ومختار طريقه احتياط است واكتفا بقدر ... وآن بمقتضاء حديث صحيح كلام است والله اعلم

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفين ثوري عن زياد بن علاقة قال سمعت جريرا يقول بايعت رسول الله ميگفت جرير بن عبد الله بجلي بيعت كردم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم فاشترط علي پس شرط كرد آنحضرت بشرطها در بيعت آنرا اسلام وجز آن والنصح لكل مسلم بشرط خيرخواهي براى هر مسلمان چنانچه در آخر كتاب الايمان مشروحا گذشت **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى قطان عن اسمعيل بن ابي خالد بجلي قال حدثني قيس بن ابي حازم عن جرير بن عبد الله قال بايعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على اقام الصلوة وايتاء الزكوة والنصح لكل مسلم واين حديث نيز بهمين اسناد در آخر كتاب الايمان گذشت **باب** اذا باع نخلا قد ابرت وقتيكه بفروشد كسي درخت خرما را كه گشن داده و پيوند كرده شده ولم يشترط الثمرة وشرط نكند ميوه آنرا براے خود ودر غير روايت ابي ذر اين لفظ ساقط است واين باب با حديث وشرح مباحث آن در كتاب البيوع گذشت **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من باع نخلا قد ابرت فثمرتها للبايع الا ان يشترط المبتاع كسي كه بفروشد نخلي را كه تابير كرده شده پس ميوه آن كه مدرك فروشنده است مگر آنكه شرط كند خريدار آنرا براى خود وراضي گردد بآن بايع پس مشتري را باشد **باب** الشروط في البيع حكم شروط در بيع شرح برخي از آن در باب اذا اشترط في البيع شروطا از كتاب البيع گذشت وتتمه كلام در باب آينده بيايد وبايد دانست كه مراد از شرط

براصل خود نيست بلكه بمعنى اصل فعل است بغير مشاركت وقال مجاهد تقاسموا تحالفوا اشارتست كه تقاسموا
در آيه وتقاسموا بالله لنبيتنه بمعنى تحالفوا مقصود از ايراد اين قول وانچه پيش از ين است تفسيرِ قول
است كه مقتسمين از قسم است نه از قسمت پوشيده نماند كه اين همه دلالت نميكند كه مقتسمين بمعنى
قسمت باشد با آنكه جمهور مفسران باين معنى گفته اند آرى دلالت دارد كه توانند كه بمعنى قسم باشد

حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا هشيم قال اخبرنا ابو بشر عن سعيد بن جبير
عن ابن عباس رضي الله عنهما الذين جعلوا القرآن عضين قال هم اهل الكتاب روايت
از ابن عباس گفت درين آيت اشارتست باهل كتاب از يهود ونصارا جزء آورده اجزاء كه تجزيه
كرده اند قرآن را بچند جزو فآمنوا ببعضه وكفروا ببعضه پس ايمان آورده اند ببعض انچه موافق
كتاب ايشان است ومنكر شده اند ببعضى كه مخالف است **حدثنا** عبيد الله بن موسى
عن الاعمش عن ابي ظبيان عن ابن عباس كما انزلنا على المقتسمين قال الذين آمنوا ببعض
وكفروا ببعض اخر گفت مقتسمين آنجماعه اند كه ايمان آوردند ببعض كتاب وكفر ورزيدند ببعض ديگر
وهو اليهود والنصارى وآنجماعه يهود ونصارا اند پوشيده نماند كه ظاهر ازين دو حديث آنست
كه مقتسمين از قسمت باشد فافهم **باب** قوله واعبد ربك حتى ياتيك اليقين وعبادت كن
پروردگار خود را تا آنكه بيايد ترا يقين قال سالم اليقين الموت گفت سالم بن عبد الله بن عمر
بن الخطاب رضي الله عنهم مراد از يقين درين آيت مرگ است واين تعليق را اسحق بن ابراهيم
بستي از بندار گفت حديث كرده مارا يحيى بن سعيد گفت خبر داد مرا سفيان از طارق بن عبد الرحمن از
سالم **سورة النحل** در روايت غير ابي ذر باب تفسير سورة النحل واقع شده روايت كرده
است از قتاده كه اين سورة مدنيه است وروايت كرده است ازوى اوايل آن مكى است تا قوله
عز وجل والذين هاجروا في الله من بعد ما ظلموا وازينجا تا آخر مدنى است سعدى گفته همه مكى است
مگر دو آيت وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به سفيان گفته همه مكى است قرطبى از ابن عباس آورده
مكيه است مگر سه آيت كه نازل شده بعد از شهادت حمزه رضي الله عنه ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قليلا
الآيات ودر روايتي آمده مگر سه آيت كه نازل شده ميان مكه ومدينه وقت برگشتن آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم از غزوة احد پوشيده نماند آياتى كه بعد از هجرت نازل شده اگرچه در مكه
بوده آنرا مدنى ميگويند نازل شده اين سوره بعد سورة كهف وپيش از سورة نوح بسم الله الرحمن الرحيم
در روايت غير ابي ذر تسميه نيست روح القدس بمعنى جبريل است عليه السلام ودر قول خدا قل نزله
روح القدس بكو فرود آورده است قرآن را روح القدس اضافت روح بسوى قدس كه بمعنى طهارت
است از قبيل حاتم الجود وزيد الخير است نزل به الروح الامين بايد كرد واست دلالت كرد كه روح
القدس بمعنى جبريل است باين آيت كه در سورة شعراست كه بروح الامين آنجا بلا تردد بمعنى جبريل
است پس اينجا هم بايد بهمين معنى باشد ودرين ضمن رد است برروايتي كه از ابن عباس نقل كرده اند

قالت لها عايشة ارجعي الى اهلك گفت
مر اورا عايشه بازرو بسوى مالكان خود
فان احبوا ان اقضي عنك كتابتك ويكون
ولاءك لي فعلت پس اگر
دوست دارند اينكه ادا كنم از تو بدل
مقدار مال كتابت ترا يكبارگى وباشد
ولاء آزادى تو كه آزاد كنم ترا بعد از ادا
بدل تو براى من بكنم تنجيز فذكرت
ذلك بريرة لاهلها فابوا وقالوا پس
ذكر كرد آن پيام را بريره مر اهل خود را
پس ابا كردند از آنكه ولاء براى عايشه
باشد وگفتند ان شاءت ان تحتسب عليك
فلتفعل ويكون لنا ولاءك
اگر بخواهد عايشه كه چشم ثواب دارد بر
آزادى تو پس گو بكند وبايد باشد براى
ما ولاء آزادى تو فذكرت ذلك لرسول الله
پس ذكر كرد عايشه آن مقال مر پيغمبر
خدا را صلى الله عليه وسلم فقال لها
ابتاعي فاعتقي پس فرمود آنحضرت
مر عايشه را خريد كن پس آزاد كن اگرچه
اهلها او براى خود شرط كنند فانما
الولاء لمن اعتق ... والا كسى ... است
كه آزاد كند ودر كتاب البيوع وكتاب
المكاتب زياده آمده ما بال اناس يشترطون
شروطا ليست في كتاب الله من اشترط
شرطا ليس في كتاب الله فليس له
ودر روايتى فهو باطل وان اشترط مائة شرط
شرط الله احق واوثق وشرح حديث سابق
گذشت **باب** اذا اشترط البائع
ظهر الدابة الى مكان مسمى

که روح القدس نام عیسی است که احیا میکرد مردها را یوشیده نماند بر تقدیرے که روح القدس
بنابر عیسی اطلاق کرده اند اراده آن درین آیت درست نمی آید فی ضیق که در قول خدا ولا تک
فی ضیق مما یمکرون و مباش در تنگدلی از انچه تکبر میکنند کفار ابن کثیر اینجا و در سوره نمل بکسر ضاد خوانده
و باقی قرا بفتح آن یقال امر ضیق و ضیق یعنی درین لفظ دو لغت است بتشدید تحتیه مکسوره و سکون
آن قرا گفته اند تخفیف بمعنی تنگدلی است و بتشدید تنگی در انچه وسیع باشد مثل دار و جامه مثل
هیْن و هیّن و لیْن و لیّن و میْت و میّت مانند این الفاظ که در آن دو لغت است وقال ابن عباس
رضی الله عنهما فی تقلبهم در قول خدا و یا خذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین بمعنی اختلافهم است یعنی در
سفر و حضر و شب و روز یتفیأ ظلاله ای یتهیأ قسطلانی گفته اینچنین نقل کرده اند و صواب بمعنی
یمیل است و این کلمه با تفسیر و در بعضے نسخ واقع است سبل ربك ذللا و قال مجاهد تمید بمعنی تکفأ
بکاف و تشدید فا مفتوح و همزه و قیل بضم اول و سکون کاف بمعنی تقلب اشارت است بقوله تعالی
والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم الآیه مفرطون بمعنی منسیّون در قول خدا لا جرم ان لهم النار وانهم
مفرطون و نیز تفسیر کرده اند بمعنی متروکون در قرارت جمهور تخفیف را مفتوح است و نافع بکسر خوانده
از افراط وقال غیره و گفت غیر مجاهد فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله پس وقتی که بخوانی تو قرآن
را پس پناه جوی بخدا یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگو هذا مقدم و موخر وذلك ان
الاستعاذة قبل القراءة مقوله قول غیر مجاهد است که در یعنی تقدیم و تاخیر است و آن ثابت است
بتحقیق استعاذه کردن پیش از خواندن قرآنست ومعناها الاعتصام بالله ومعنی استعاذه
پناه جستن است بخدا از شر شیطان بعضی گفته که بر اصل خود است بی تقدیم و تاخیر و مراد آنست وقتی
که اراده خواندن کنی چنانکه گفته اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا و جوهکم بتقدیر اردتم الصلوة است
فقال ابن عباس شاکلته ناحیته تفسیر کرده شاکله را بناحیه که بمعنی طرق است اشارتست بقول خدا
قل کل یعمل علی شاکلته در بیضاوی گفته کل احد یعمل علی طریقته التی تشاکل حاله فی الهدی والضلالة و یا بمعنی
ناظر است قوله فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا او جوهر روحه یعنی مشابه جوهر روح را و احوالی را که تابع
مزاج بدن اوست انتهی در قاموس شاکله را بمعنی نیت و مذهب نیز گفته و این آیت در سوره بنی
اسرائیل است از قلم ناسخ اینجا افتاده در بعضی نسخ که در نظر عینی بوده ذکر نکرده قصد السبیل
البیان یعنی قصد بمعنی بیان است در قول خدا وعلی الله قصد السبیل و مراد بیان احکام شرایع است
بعضی گفته قصد بمعنی طریق مستقیم است الدفء ما استدفأت به دفء چیزیست که منتفع شوی
بآن اشارتست بقول عزوجل والانعام خلقها لکم فیها دفء ومنافع ومنها تاکلون و چارپایها پیدا
کرده آنها را برای شما که در آن چیزیست که از سرما نگاه میدارد و مراد کسوت و ابنیه است که از
پشم آنها میگیرند و نفعهای دیگر است از نتاج و شیر و سواری و بعضے از آنها میخورند آنرا جوهری
گفته دفء بمعنی سخونه و گرمی است و درین آیت مراد نتاج ابل و البان آنست انتهی برین تقدیر مراد

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الشروط

بحدیث سابق و باین قائل است ابن
ابی لیلی و احمد و در روایتی جمعی دیگر
که اوزاعی و ابن شبرمه و احمد از ایشانند
گویند صحیح است بیع و شرط بمنزله استثنا
است و قتیکه قدر او معلوم باشد چنانکه
بیع کند بهزار دینار مگر نیم ده مثلا و
موافقت کرده ایشانرا مالک در زمان
یسیر نه کثیر و بقولی حد آن نزد وے
سه روز است و حجت ایشان حدیث
باب است جمهور گویند الفاظ حدیث مختلف
است بعضی ذکر کرده شرط را و بعضے ذکر
کرده چیزی را که دلالت دارد بر آنکه سوار
بطریق هبه بود و حدیث واقعه معین است
که احتمال در آن راه یافت و معارض است
آنرا حدیث عایشه در قصه بریره که نص
است در بطلان شرط و لیکن بعضی شروط
که معقول و منصوص باشند چنانچه شرط
کردن بایع ولاء عتاق برای خود زیرا که
ولاء عتاق حق عتاقه است و کسی که
آزاد نکند ولاء عتاق او را معنی ندارد پس
این شرط نامعقول خود باطل بود نه عقد
و بعضے شروط دیگر که معقول بودند
بطلان آن مصاحب بطلان عقد شد
زیرا چه آنحضرت نهی کرده از شرط در بیع
روایت کرده آنرا ابو حنیفه از عمرو بن
شعیب از پدرش از جدش ذکر کرده
این روایت را طبرانی در معجم اوسط
و محمود خوارزمی در جامع مسانید

از منافع غیر آنست یا تعمیم بعد از تخصیص است تریحون بالعشی وتسرحون بالغداة اشارتست بقوله تعالی ولکم فیها جمال حین تریحون وحین تسرحون ومر شمارا زینت است هنگامی که باز می آرید از چراگاه بمراحات یعنی آرامگاه آنها وهنگامی که میرانید بچراگاه ودرین وقت زینت می یابد فنای خانه وعظیم مینماید صاحبان انعام در نظر ناظران وتخصیص تریحون بشب وتسرحون بروز بنابر عادتست بشق یعنی المشقة می خواهد که بشق الانفس بمعنی نفوس است در قوله تعالی وتحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس وبر میدارند انعام بارهای شمارا بسوی شهری که نبودید شمارسنده بآن شهر مگر بمشقت نفوس علی تخوف بمعنی تنقص است یعنی نقصان در انفس واموال تا آنکه هلاک شدند از خوف نقصان فی الانعام لعبرة اشارتست بقول خدا وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه وتحقیق برای شما در انعام عبرة است یعنی عظة مینوشانیم از انچه در شکمهای آنهاست از شیر فی بطونه بضمیر واحد مذکر آورده از آنکه انعام جمع نعم واحد است وهی تونث وتذکر موئنث ومذکر هردو اعتبار کرده اند وکذلک النعم موئنث ومذکر هردو آمده والانعام جماعة النعم کلمه انعام جمع نعم است وآن ابل وغنم وبقر است سرابیل بمعنی قمص است جمع قمیص تقیکم الحر که نگاه میدارد شمارا از گرمی واما سرابیل تقیکم بأسکم فانها الدروع اما سرابیل که نگاه میدارد شمارا از ضرب تیغ وسنان وتیر پس آن درعهاست دخلا بینکم که در آیت تتخذون ایمانکم دخلا بینکم تفسیر کرده است دخلا را بقول خود کل شیئ لم یصح فهو دخل هر چیزی که درست نیست پس آن دخل است قال ابن عباس حفدة در قول خدا وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة تفسیر کرده حفده را من ولد الرجل یعنی حفده کسی که از اولاد مرد باشد ولد وولد ولد السکر ما حرم من ثمرتها اشارتست بقوله تعالی ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا تفسیر کرده سکر را بچیزی که حرام کرده شده از ثمرات نخیل واعناب والرزق الحسن ما احل الله ومراد از رزق حسن چیزیست که حلال کرده خدا قال ابن عیینة عن صدقة وگفت سفیان ابن عیینه از صدقه کرمانی گفته که این صدقه ابن فضل مروزیست ورد کرده اند بر وکه صدقة ابن فضل مروزی شیخ بخاری است واو روایت میکند از سفیان بن عیینه واینجا گفته که سفیان از صدقه روایت کرده است ودلیل بر عدم صحت قول کرمانی گفته اند که این صدقه که اینجا مذکور است از سدی روایت کرده وصدقه بن فضل مروزی سدی را درنیافته ونه اصحاب او را وابن ابی حاتم وطبری سندی که دارند روایت کرده اند از ابن عیینه از صدقه از سدی وهمین حدیث را چنانکه بخاری آورده ذکر کرده اند وظاهر آنست که این صدقه ابو الهذیل است که از سدی روایت دارد وابن عیینه از و روایت کرده اینچنین گفته است بخاری در تاریخ خود انکاثا اشارتست بقوله عز وجل ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا ونباشید در عهد وپیمان همچو آن زنی که نقض کرده تار رسیده خود را بعد از قوت تار کننده از تابیدن برآورده وهی اشارت کرده که آن زن نام او خرقاء کانت اذا ابرمت غزلها نقضته سدی گفته که خرقاء نام

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الشروط

وجه دادم او را باین اختلاف گفت نمیدانم بیچه وجه گفتند آن دوکس حدیث کرده آنرا عمرو بن شعیب از پدرش از جدش که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد از شرط در بیع پس آمدم ابن ابی لیلی را پس ذکر کردم مر او را ازین اختلاف گفت نمیدانم چه گفتند آن دوکس حدیث کرد مرا هشام بن عروه از پدرش از عائشه رضی الله عنها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مر عائشه را خریدکن بریره را وشرط کن ولاء او را ولاء کسی راست که آزاد کند پس بیع جائز است وشرط باطل پس آمدم ابن شبرمه را وخبر دادم بدان گفت نمیدانم چه گفتند آن دوکس حدیث کرد مرا مسعر از محارب بن دثار از جابر گفت فروختم از آنحضرت ناقه را وشرط کردم سواری خود را تا مدینه جائز داشت بیع را وشرط را جمیعا ومانند آن طبرانی در معجم اوسط باسناد خود آورده وهمچنان روایت کرده آنرا حاکم در کتاب علوم حدیث وازجهت حکم ذکر کرده آنرا اعبد الحق در احکام دین وسکوت کرده از طعن بر آن گفت بخاری در تاریخ خود دیدم احمد بن حنبل وعلی بن مدینی وحمیدی واسحق بن ابراهیم را که احتجاج میکردند بحدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده نقله الخوارزمی فی ذلک الجامع وجه دوم زیاده کرده در نقل وعامه اصحاب حجه را

است که در مکه بودی وقتیکه محکم کردی تار رسیده خود را نقض میکرد وآنرا در تفسیر مقاتل گفته
که آن فرشته بود نام آن ربطه است بنت عمرو بن کعب بن سعد بن زید بن مناة ابن تمیم هرچه
از صبح تا نصف نهار رشتے و داهان وی با فتندی میگفت که آنرا نقض کنند و وی دیوانه
وسواسناک بود و بعضے گویند که مادر اسد بن عبد العزی بن قصے است و دختر سعد بن تمیم بن مره است
نقلها القسطلانی وقال ابن مسعود الامة معلم الخیر والقانت المطیع یعنی امة بمعنے آموزنده نیکی
است وقانت بمعنی اطاعت کننده در قول خدا ان ابراهیم کان امة قانتا لله امة بچند معنی دیگر
هم آمده بمعنی یک قرن و جماعت و بمعنی دین و زمان و یک کس که قایم مقام جماعة باشد از قتاده مرویست
که هیچکس از اهل دین نیست که دوست نمیدارند او را و راضی نیستند از وی و از شهر بن حوشب نقل
کرده اند که زمین خالی نمیباشد از دوازده کس که خداوند تعالی دفع میکند بسبب آنها بلا را و معمور
میباشد زمین ببرکت آنها مگر زمان ابراهیم که وی تنها بود و سبب دفع بلاها و برکات زمین اکنانا
واحدها کن مثل حمل واحمال تفسیر کرده اکنان را که جمع کن است بکسر کاف چنانکه حمل بکسر حاء
مهمله که جمع آن احمال است و کن هر چه نگهدارد چیزے را و بپوشد آنرا و این قول از بعضے نسخ بعد
از قول اوست جماعة النعم و در بعضے نسخ مصححه اصلا نیست **باب** قوله ومنکم من یرد الی
ارذل العمر و بعضے از شما کسے است که رد کرده میشود بسوے ارذل عمر از ابن عباس مروی است
که مراد اسفل عمر است و تعیین اسفل نکرده است از عکرمه منقول است که هر که قرآن میخواند رد کرده
نشده است بسوے ارذل عمر یعنے هر که شعور و ادراک دارد رد کرده نشده است بارذل عمر ارذل
مشتق است از رذل بمعنی دون و خسیس است و رذال هر چیز ردی آنست و این سن خرافت است
قتاده گوید آن نود سال است و مرویست از علی بن ابیطالب رضی الله عنه هفتاد و پنج سال پوشیده نماند
که این تعیین نسبت ببعضے خواهد بود نه نسبت بهمه چنانکه اشارت کرده بآن عکرمه **حدثنا**
موسی بن اسمعیل قال حدثنا هارون بن موسی ابو عبد الله الاعور عن شعیب عن
انس بن مالک رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو اعوذ بک
من البخل والکسل مرویست از انس بن مالک که بتحقیق رسول خدا دعا میکرد ای خدا پناه
میجویم بتو از بخل و کاهلی در اعمال دینی و ارذل العمر و پناه میجویم از عمر ردے و خسیس و وجه استعاذه
از عمر خرافت آنست که مقصود از خلقت انسان معرفت حق جلشانه است بتفکر در صفات و افعال جلیله
والا ی وتعالی و تعبد و تنسک نیز موقوف بر قدر معرفت است و صلاح مبدأ و مآل تا عقل قوی و
فکر صحیح نباشد کمتر دست میدهد و در سن خرافت اینهمه فتوری دارد و از کار میرود وعذاب القبر
وفتنة الدجال وفتنة المحیا والممات و از عذاب قبر و از ابتلای دجال و ابتلاے زندگانی و ابتلای
بعد از موت شیخ ابو النجیب سهروردی گوید قدس سره مراد بفتنهٔ محیا ابتلا است بدر دها بی صبری
و عدم رضا و اصرار بر فساد و ترک متابعت طریقه هدایت و فتنهٔ ممات ابتلای سوال منکر و نکیر

در آن شرط است پس برگشت عبد الله
و باز داد آن داه را گفت محمد و باین اخذ
کنم پس شرط در بیع که از بیع نبود و در آن
منفعت بایع یا مشترے یا جائز نه بود
پس آن مفسد بیع است و همین است
قول ابی حنیفه و مانند آن محمد در موطاء
خود از طریق مالک روایت کرده و مراد
از شرط که نهی از آن ست آنچه ملائم مقتضا
عقد نبود اما آنچه موافق بود چنانچه اشتراط
ملک مشتری را آن خود بحقیقت شرط نبود
که شرط باید باشد بر لازم تابع در وجود
و لیکن شافعی استثنا کرده از این نهے
بیع بشرط عتق را بحدیث بریره زیرا چه
آنحضرت رد نکرد و در حدیث آن مگر ولاء
برای بایع و حنفیه گویند حدیث نهی که
عام است در بایع ست و حدیث بریره صحیح
حمل کرده شود بر آنکه پیش از نهی بود و بحقیقت
نیست و در حدیث بریره بیع بشرط عتق
بلکه وعده عتق است از جانب مشترے
و شرط ولاء برای خود که باطل کرد شارع
از جانب بایع و اما حدیث جابر جواب
آن هویدا گردد **حدثنا** ابو نعیم
بن فضل قال حدثنا زکریا قال سمعت عامر الشعبی
یقول حدثنی جابر انه کان یسیر علی جمل له قد اعیی
بود جابر که میرفت بر شتری که مانده بود

وحیرت وخوف آنست **سورة بنی اسرائیل** قتاده گوید مکی است مگر هشت آیت که در مدینه نازل شده وآن از قوله تعالی وان کادوا لیستفزونک الی آخرهن وآیة السجدة در تفسیر ابن مردویه آورده از غیر طریق ابن عباس که این سوره مدنیست بسم الله الرحمن الرحیم تسمیه در غیر روایت ابی ذر نیست

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت عبد الرحمن بن یزید قال سمعت ابن مسعود رضی الله عنه قال فی بنی اسرائیل والکهف ومریم گفت عبد الرحمن بن یزید شنیدم ابن مسعود را که گفت در باب فضیلت این سه سوره قرآنی انهن من العتاق الاول تحقیق اینها از جمله بنهایت رسیدگان اند در جودت واول اند عتاق بکسر عین مهمله وتاء مثناة فوقیه جمع عتیق است وعرب هر چیزی را که بنهایت میرسد در نکوئی آنرا عتیق میگویند ونیز عتیق بمعنی قدیم است سیوطی گفته اینجا هردو معنی میتوانند بود واول بضم همزه وفتح واو مخففه جمع اول است واولیت باعتبار نزول است از انکه در مکه نازل شده مقصود تفضیل این سوره است بجهت اشتمال بر قصهای عجیب خارق عادت از اسرا بر آسمانها وعجایب حال اصحاب کهف وقصهٔ مریم وعیسی وتفضیل حال انبیا وهن من تلادی واین سورتها از قدما اند تلادی بکسر تاء فوقیه جمع تالد است ضد طارق ومعنی تالد قدیم وقال ابن عباس فسینغضون یهزون اشارتست بقول خدا قل الذی فطرکم اول مرة فسینغضون الیک رؤسهم تفسیر کرده سینغضون را به یهزون بمعنی یحرکون روایت کرده این تفسیر را طبری از علی بن طلحه از ابن عباس وروایت کرده از طریق عوفی از ابن عباس گفت یحرکون رؤسهم استهزاء یعنی میجنبانند سرهای خود را از روی استهزا وسخریت وقال غیره نغضت سنک ای تحرکت وگفته است غیر ابن عباس که از آنها ابو عبیده است که نغضت سنک بمعنی جنبید دندان وانیج برآمد نغضت بفتح غین معجمه در روایت ابی ذر بکسر است ومعنی آیت اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بگوید مشرکان را که میگویند کیست که اعاده کند ما را بعد از مردن وخاک شدن اعاده میکند کسی که پیدا کرده است شما را در اول قادر است بر نیکه اعاده کند پس وقتیکه شنیدند این را جنبانند سرها را از روی تعجب واستهزا وقضینا الی بنی اسرائیل اخبرناهم انهم سیفسدون یعنی قضینا بمعنی اخبرنا است در قول خدا وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض بعضی گفته اند بمعنی اعلمنا است والقضاء علی وجوه یعنی لفظ قضا بچند معنی آمده وقضی ربک امر ربک یعنی قضا اینجا بمعنی فرمودن است ومنه الحکم ان ربک یقضی بینهم یعنی درین آیت قضا بمعنی حکم است ومنه الخلق وبعضی از معنی آن خلق وپیدا کردن است درین آیت فقضاهن سبع سموات پوشیده نماند که لفظ قضا بپانزده معنی دیگر در قرآن مستعمل شده اقتصار مؤلف برهمین سه معنی وجهی داشته باشد یکی بمعنی فراغ است درین آیت فاذا قضیتم مناسککم ای فاذا فرغتم منها دوم بمعنی کتابت کما فی قوله تعالی اذا قضی امرا ای اذا کتب سیوم بمعنی اجل ومدت کما فی قوله تعالی ومنهم من قضی نحبه چهارم بمعنی فصل کما فی قوله تعالی لقضی الامر بینی وبینکم پنجم بمعنی مضی یعنی الامضاء کما فی قوله تعالی لیقضی الله امرا کان مفعولا ششم بمعنی هلاک کما فی قوله تعالی

مشدده وغیر مشدده وآن را رقیه بضم راء وفتح آن باحذف همزه نیز گویند وآن از نقره تمام چهل درهم است وگفته اند این در عرف زمان بوده ودر عرف مردم بعد از ان ده درهم است ودر عرف اهل مصر امروز دوازده درهم ودر عرف اهل شام پنجاه درهم است ودر عرف اهل حلب هشت درهم قلت لا گفتم نفروشم ودر بعضی روایات زیاده آمده بلکه آن مر تراست یارسول الله ودر بعضی بلکه هبه میکنم ترا قال لیس باز فرمود بعنیه یاوقیة مکرر فرمود بفروش آنرا بمن ودعا کرد او را باللهم اغفرله وارحمه یا بقول رضی الله یغفر لک نسائی آورده که گفت جابر استغفار کرد برای من آنحضرت شب بعیر بیست وپنج بار فبعته لیس فروختم او را فاستثنیت حملانه الی اهلی پس استثنا کردم سواری شتر را تا اهل خود بمدینه حملان بضم حا بمعنی حمل یعنی سوار کردن مرا بر شتر ودر قاموس گفته انچه بار کرده شود بر وی از دواب در هبه خاصة یعنی مستعمل نمیشود مگر در انچه بار یا سوار کرده شود بطریق تبرع دیگری را بر شتر خود واستثنا ظاهر در اشتراط است وتوانند که مراد استعاره باشد ومتعین نیست این لفظ در روایات بلکه الفاظ مختلف اند چنانچه مذکور شود فلما قدمنا اتیته بالجمل پس هرگاه آمدیم از سفر آوردم آنحضرت را آن شتر ونقدنی ثمنه وبداد مرا ثمن آن یعنی او قیه طلا وزیاده داد یک قیراط ثم انصرفت فارسل علی اثری پس برگشتم از آنجا پس فرستاد یعنی کسی را بر پس من بطلب من فقال ما کنت لآخذ جملک پس فرمود نیستم که بگیرم شتر ترا که دیگر نداری فخذ جملک ذلک پس بگیر این شتر خود را فهو مالک پس آن مال تست وقال شعبة عن المغیرة عن عامر عن جابر افقرنی رسول الله صلی الله

لتقضي اليهم اجلهم ششم بمعنى وجوب كما في قوله تعالى لقضي الامر هشتم بمعنى ابرام كما في قوله تعالى لا حاجة في نفس يعقوب قضاها نهم بمعنے وصیت کما فی قوله تعالى وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه دهم بمعنے موت کما في قوله تعالى فوكزه موسى فقضى عليه یازدهم بمعنے نزول کما فی قوله تعالى فلما قضينا عليه الموت دوازدهم بمعنی فعل کما فی قوله تعالى كلا لما يقض ما امره اي لم يفعل ما امره سیزدهم بمعنی عهد است کما فی قوله تعالى اذ قضينا الى موسى اي عهدنا چهاردهم بمعنی دفع است کما فی قوله تعالى قضى دينه اے دفع ما للغريم عليه بالاداء پانزدهم بمعنے ختم واتمام کما فی قوله ثم قضى اجلا در قاموس زیاده برین معانی آورده وانچه در قرآن استعمال یافته همین است پوشیده نماند که بعضی معانی نزدیک ببعضے دیگر است وقال الازهري قضى في اللغة على وجوه گفت ازهری قضی در لغت برچند وجه آمده مرجع همه وجوه انقطاع وتمام است نفيرا من ينفر معه یعنے نفیر کسے است که میرود باشخصی از قوم وقبیله او بر دشمن اشارتست بقول خدا وجعلناكم اكثر نفيرا از قتاده منقول است اکثر نفیرا ای عددا یعنی گفته نفیر ونافر واحد است یعنے بیکمعنے است چنانکه قدیر وقادر قسطلانی گفته وقیل جمع نفر وهم المجتمعون للذهاب الى العدو در قاموس گفته نفر بمعنے جماعه واز سه تا ده مرد را گویند میسورا لينا بمعنے نرم اشارتست باین قول خدا فقل لهم قولا ميسورا طبری از طریق عکرمه آورده عدهم عدة حسنة وعده کن ایشان را وعدۀ نیک وليتبروا يدمروا ما علوا تفسیر کرده تبیرا را بیدمروا از تدمیر بمعنے اهلاک مشتق است از دمار بمعنے هلاک اشارت است بقول خدا وليتبروا ما علوا تتبيرا یعنے خراب کنید بلادی راکه غالب آمده اند بر آن از بلاد شما حصيرا محبسا محصرا تفسیر کرده حصیر را بمحبس ومحصر بمعنی جاے حبس وجاے حصر در قول خدا وجعلنا جهنم للكافرين حصيرا اوگردانیدیم ما دوزخ را برای کافران جای بند که نتوانند از ان برآمد تا ابد الآباد صاحب توضیح محصر را بفتح صاد مهمله تصحیح کرده از حصر یحصر بروزن نصر ینصر واین تصحیح بر تقدیر فتح میم است واگر بضم میم باشد از احصر خواهد بود حق بمعنی وجب است در قول خدا فحق عليها القول فدمرناها تدميرا پس واجب شد بان قریه یعنے براهل آن قریه پس هلاک کردیم هلاک کردنی خطأ بکسر خار معجمه وسکون طار مهمله بمعنی اثما یعنی گناه تفسیر کرده یقال خطار یخطار خطأ وخطارة نحو اثم یاثم اثما اشارت کرده بقول خدا ان قتلهم كان خطأ كبيرا تحقیق کشتن اولاد از ترس فقر گناه بزرگست ازجهت قطع نسل وعدم اعتماد بر رزاقیت حق جلشانه وخلاف مرضی خدا ورسول خدا که فرموده توالدوا وتناسلوا یعنی اگرچه قتل گناهی است باینهمه این قتل بدتر است وگناه آن عظیم تر است وهو اسم من خطئت والخطاء مفتوح مصدره من الاثم وآن خطار اسم است از باب خطئت وخطار مفتوح مصدر است گفته اند این هر دو قول مخالف مها ورۀ اهل لغت است خطار بکسر مصدر است چنانکه اشارت بان کرده شد وبفتح اسم است ضد صواب در بیضاوی گفته ابن عامر خطار خوانده وآن اسم از خطار ضد صواب وبعضے گویند خطار لغت است در خطار چنانچه مثل ومثل وبعضے قرأ بفتح ومد خوانده اند وخطأ وبعضے بحذف همزه بفتح خا وکسر آن خطئت بمعنی اخطأت یعنی مجرد ومزید هر دو بیکمعنے است این قول ابی عبیده است گفته اند این نیز مخالف تصریح اهل لغت است خطئت میگویند در گناه عمد واخطأ است در وقت عدم تعمد

ظاهر در عدم اشتراط است وقال محمد ابن المنكدر عن جابر شرط ظهره الى المدينة شرط کرد جابر پشت او را تا مدینه نسبت دهد اشتراط وقال زيد بن اسلم عن جابر ولك ظهره حتى ترجع یعنی فرمود آنحضرت ومر تراست پشت او تا آنکه باز گردی بمدینه وقال ابو الزبير محمد بن مسلم عن جابر افقرناك ظهره الى المدينة یعنی فرمود اعاره دادیم ترا پشت او تا مدینه در روایت نسائی از طریق ابن عیینه از ایوب بلفظ اعرتك ظهره الى المدينة وقال الاعمش عن سالم عن جابر تبلغ عليه الى اهلك فرمود برس بر سواری بر آن تا باهل خود تبلغ بفتح فوقیه وموحده ولام مشدده وبعین معجمه امر است وبسکون موحده وضم لام بلفظ مضارع نیز روایت است این همه تعلیق ظاهر در عدم اشتراط اند قال ابو عبد الله الاشتراط اكثر واصح عندي گفت مولف شرط کردن جابر سواری را برای خود در بیع شتر بیشتر است در روایت احادیث از جابر وصحیح تر است نزد من از روایاتی که ثبت در ان دلالت بر اشتراط بلکه بر ضد آنست ومولف اعرف است درین باب ولیکن ترجیح بکثرت رواة مختلف فیه است کرخی وغیر وی منکر اند آنرا بقیاس بر شهادت که زیادۀ هر دو کس دران راجح نباشد بر دو کس ومیل طحاوی نیز بتصحیح اشتراط است ولیکن تاویل کرده که بیع در حقیقت نبود وقول آنحضرت بعینه بر سبیل مجاز است بدلیل آنچه در روایت دیگر در آخر حدیث آمده که فرمود جابر را آیا گمان میکردی مرا که ماکسه میکنم ترا تا بگیرم شتر ترا وهمین آن را این هر دو مر تراست چه آن مشعر است بانکه قول متقدم بر تبلیغ نبود حقیقت وحاصلش گفته قول آنحضرت ولك ظهره وعده است که خلف دران احتمال ندارد

لن تخرق بمعنی لن تقطع است در قول وی سبحانه ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا و راه مرو در زمین در حال تکبر و تفاخر بتحقیق پاره نکرده زمین را از روی تکبر و تفاخر یعنی قطع نکرده زمین را بکبر خود تا برسی آخر آنرا میگویند فلان اخرق است زمین را از فلان یعنی بیشتر سفر کرده است نسبت باو نرسیده کوهها را ای برابری و مقابله نکرده بکبر خود مرحا مصدر است بمعنی اسم فاعل واذ هم نجوی اشارت کرده بسوی قول خدا اذ یستمعون الیک واذ هم نجوی بدان وقتی را که کفار استماع میکنند بسوی تو و وقتی که ایشان بیکدیگر پنهانی میگویند در حق تو بعضی میگویند مجنون است بعضی میگویند ساحر است و بعضی میگویند شاعر است مصدر من ناجیت یعنی نجوی مصدر است از ناجیت بمعنی پنهان گفتم فوصفهم بها والمعنی یتناجون پس وصف کرده ایشانرا باو حاصل معنی اینست که بیکدیگر میگویند یعنی مصدر بمعنی فاعل است و تواند که بتقدیر مضاف باشد ای ذو نجوی گفته اند واظهر اینست که اسم است نه مصدر جوهری گفته قوله تعالی واذ هم نجوی اینها را نجوی گفت و نجوی فعل ایشان است چنانکه میگویند قوم رضی و نیست رضی مگر فعل ایشان وازین قول ظاهر شد که بمعنی اسم است بعضی گفته اند نجوی جمع نجی است چنانکه قتلی جمع قتیل است رفاتا حطاما اشارتست بآیة ائذا کنا عظاما و رفاتا گفته کافرانست یعنی مبعوث می شویم آیا وقتی که هستیم ما استخوانها شکسته و خشک شده حطام جمع حطم است بمعنی کسر مطلق یا مخصوص است بیابس کذا فی القاموس از مجاهد روایت کرده اند که حطام بمعنی استخوان شکسته خشک شده است واستفزز استخف بخیلک الفرسان والرجل والرجالة واحدها راجل مثل صاحب و صحب و تاجر و تجر اشارت کرده بتفسیر قوله تعالی واستفزز من استطعت منهم وسبک کن یعنی از استقامت در راه دین برآر کسی را که توانی از اولاد آدم گفته اند که امر تهدید است بصوتک بآواز خود یعنی بدعای خود ببدی و معصیت خدا همچنین گفته است ابن عباس و قتاده گفته اند هر که داعی است کسی را بمعصیت از لشکر ابلیس است مرویست از مجاهد که مراد از صوت اینجا غنا و مزامیر است واجلب علیهم بخیلک ورجلک و آواز کن برایشان بمددگاران خود بسوار و پیاده رجل بفتح راء و سکون جیم بمعنی پیاده با صیغه جمع است واحد آن راجل چنانکه صاحب جمع آن صحب است بفتح صاد و سکون حاء مهمله و همچنین تاجر جمع آن تجر است بفتح تاء و سکون جیم تتمه آیت اینست وشارکهم فی الاموال و شریک شو ایشانرا در جمع اموال حرام و صرف آن در فنا والاولاد و شریک شو در اولاد و برانگیز در بهم رسانیدن اولاد از زنا و گمراه ساختن اینها بادیان باطله و حرفتهای ذمیمه و افعال قبیحه ان عبادی لیس لک علیهم سلطان بتحقیق بندگان خاص من و مخلصان من نیست مر ترا برایشان غلبه و اینمعنی مستفاد است از اضافت چنانکه در قول خدا قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا الآیة حاصبا الریح العاصف یعنی حاصبا بمعنی باد تند است والحاصب ایضا ما ترمی به الریح و حاصب نیز چیزیست که مے اندازد آنرا باد از سنگریزه و باین معنی تصریح کرده جوهری ومنه حصب جهنم یرمی به فی جهنم و ازینمعنی ماخوذ است حصب جهنم که انداخته میشود آنرا در دوزخ وهو حصبها و آن چیز که انداخته می شود حصب دوزخ است در بعضی تفاسیر گفته حاصب سنگے است که از آسمان مے بارد چنانکه بر قوم لوط ویقال حصب

تا تمام کند بروی بر خود را و باقی گذارد شتر را بملک وی بر اینمعنی امر کرد بلال را اینکه زیاده دهد او را بر ثمن زیادة مبهم در ظاهر با لجمله حدیث با این اختلاف و اضطراب و احتمالات قریبه حجت نباشد در جواز اشتراط بر خلاف مقتضاء عقد پس ذکر کرد اختلاف دیگر وقال عبید الله وابن اسحق عن وهب عن جابر اشتراه النبی صلی الله علیه وسلم باوقیة خرید شتر را آنحضرت بیک اوقیه و مستفاد از روایت ابن اسحق آنست که فرمود گرفتم بیک درهم باز فرمود بدو درهم زیاده میکرد تا آنکه رسید باوقیه وتابعه و متابعت کرده وهب را در ذکر اوقیه زید بن اسلم عن جابر وقال ابن جریج عن عطاء وغیره عن جابر اخذته باربعة دنانیر یعنی فرمود گرفتم شتر را بچهار دینار وهذا یکون اوقیة علی حساب الدینار بعشرة گفت مولف در توفیق روایتین یعنی عطاء بن ابی رباح واین مذکور که چهار دینار است می باشد یک اوقیه بر حساب قیمت دینار بده درهم پس چهار دینار مساوی چهل درهم باشند و آن وزن اوقیه است ولم یبین الثمن مغیرة عن الشعبی عن جابر وابن المنکدر عطف است بر مغیره و همچنین ابو الزبیر عن جابر یعنی بیان نکرده ثمن را این سه کس در روایت خود و مبهم محمول بر مفسر بود از جابر وقال الاعمش عن سالم عن جابر اوقیة ذهب یعنی اوقیه طلا وقال ابو اسحق عمرو بن عبد الله سبیعی عن سالم عن جابر بمائتی درهم بدو صد درهم وقال داود بن قیس عن عبید الله ابن مقسم عن جابر اشتراه بطریق تبوک خرید کرد آنحضرت شتر جابر را در راه تبوک احسبه قال باربع اواق راوی گوید گمان میکنم جابر را که گفت بچهار اوقیه که یکصد و شصت درهم باشد

فی الارض ذهب و گفته میشود حصب فی الارض بمعنی برفت در زمین والحصب مشتق من الحصباء الحجارة
وحصب اشتقاق کرده شده است از حصبا که سنگ است تفسیر حصبا بسنگ از قبیل تفسیر خاص بعام است
از آنکه حصبا سنگریزه را میگویند و مراد از اشتقاق اشتقاق مصطلح نیست چنانکه اشتقاق فعل از مصدر
بلکه مجرد مناسبت است تارة بمعنی مرة است و جماعته تیرة و تارات و جمع تارة تیرة است بکسر مثناة
فوقیه و فتح تحتیه و تارات جمع مونث سالم ابن تین گفته بهتر آنست که تیرة باشد بکسر تار فوقیه و بسکون
تحتیه و فتح را چنانکه در جمع قاعة قیعة میگویند لاحتنکن بمعنی لاستاصلنهم است در قول خدا لئن اخرتن
الی یوم القیمة لاحتنکن ذریته الا قلیلا اگر نگاه داری تو مرا تا روز قیامت هر آئینه از بیخ بر می اندازم اولاد
او را مگر اندکی و گفته میشود در معنی احتناک که مستولی و غالب میشوم بر ایشان بگمراه کردن یقال احتنک
فلان ما عند فلان من علم استقصاه گفته میشود هلاک کرد فلان چیزی را که نزد فلان است از علم که بنهایت
رسانیده آنرا و تواند که بمعنی غلبه باشد و تقریرش ظاهر است و این کلمه در بعضی نسخها نیست و عینی متعرض
آن نشده است و در اصل معنی احتناک هلاک کردن ملخ است زراعت را طائره حظه یعنی طایر بمعنی
نصیب است در قول خدا و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و هر آدمی لازم کرده ایم نصیب او را
از نیکی و بدی در گردن او من قولهم طار سهم فلان بکذا بر آمد نصیب فلان با این چنین تخصیص عنق
از جمله اجزا بنا بر آنست که گردن محل قلاده است از آنچه زینت میدهد و عیب آرد و نیز میگویند
که این چیز بر گردن منست تا بر آیم از آن و مرویست از ابن عباس که طایر یعنی عمل است و قال
ابن عباس کل سلطان فی القرآن فهو حجة و گفت ابن عباس هر سلطان یعنی لفظ سلطان که در
قرآن واقع شده بمعنی حجت است و درین سورت دو جا واقع است یکی فقد جعلنا لولیه سلطانا دیگر و
اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا ولی من الذل لم یحالف احدا لم یحالف بجای حالف است بمعنی لم یوال
اول آیت اینست لم یکن له ولی من الذل تفسیر کرده آنرا که دوست نگرفته است احدی از جهت مذلت
تا دفع کند آنرا یعنی محتاج نیست در انتصار با حدی از جنس مثل ولد و غیر جنس مثل ملائکه باب
قوله اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الآیة پاک است خدای که برد بنده خود را یکشبی از مسجد
حرام بسوی مسجد اقصی که بیت المقدس است اشارتست درین آیت بسوی معراج آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که باین آیت قطعی تا مسجد اقصی معلوم شده و احادیث مشهوره از آنجا بالای آسمانها
تفصیل این قصه در کتب سیر و تفاسیر مذکور است حدثنا عبدان قال حدثنا عبد الله قال
اخبرنا یونس ح وحدثنا احمد بن صالح قال حدثنا عنبسة قال حدثنا یونس عن ابن
شهاب قال ابن المسیب قال ابو هریرة اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة اسری به
بایلیاء گفت ابو هریره آورده شد نزد رسول خدا در شبی که برده شد آن حضرت را
به بیت المقدس ایلیا بکسر همزه و سکون تحتیه و کسر لام است و به نام بیت المقدس است یا نام
شهر است بقدحین من خمر و لبن دو جام از شراب و شیر فنظر الیهما فاخذ اللبن پس نگاه کرد

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الشروط

و روایت کرده ابو نضره از جابر که خرید کرد
آنحضرت شتر را به بیست دینار و آن موافق
حساب سابق دو صد درهم باشد و درین
روایت زیاده آمده پس زیاده میکرد
مرا آنحضرت دینار دینار تا آنکه رسید بیست
دینار را و چون روایت در مقدار ثمن
مختلف آمد گفت مولف قول الشعبی
باوقیة اکثر و قول عامر شعبی باوقیه
بیشتر است یعنی بیشتر روایت موافق
این آمد چنانچه ظاهر است اگرچه
در لفظ مختلف اند لیس براجح باشد از
روایت اوقیه ذهب و چهار اوقیه و
درهم و بست دینار که معاضد ندارند و
جمعی در رفع تعارض براه توفیق رفته اند
چنانچه داودی گفته مراد اوقیه ذهب
است و بر آن حمل کرده شود قول کسی
که مطلق آورده و کسی که تبیع اواقی
یا چهار گفته مراد از قصد داشته که در آن
روز قیمت آن وقیه ذهب بوده و گفت
احتمال دارد که بسبب اختلاف چیزی
باشد که واقع شد از زیاده بر اوقیه
و قرطبی گفته تکلف در توفیق در مثل
تحقیق است مبنی بر امری که صحیح است
نقل آن و ضبط آن و متعلق نیست تحقیق
آن حکمی و حاصل از مجموع روایات
آنست که بیع واقع شد بثمن معلوم
و زیاده کرد آنحضرت زیادة معلومه
نزد وکلا و عدم علم ما مضر بتحقیق آن نباشد
باب الشروط فی المعاملة ذکر
شرطهایی که در مساقات دهقان
باشد و معامله نام مساقات است که ند

آنحضرت بسوی هردو جام پس گرفت شیر را قال جبرئیل الحمد لله الذی هداك للفطرة گفت جبرئیل همه ستایشها ثابت است مر خدای را که راه نمود ترا برای فطرت اسلام که مقتضای فطرت سلیمه است و پیدا کرده است مردم را بر آن لو اخذت الخمر لغوت امتك اگر میگرفتی شراب را هر آینه گمراه میشد امت تو و در بعضی روایتها غوت بغیر لام است ابن مالک گفته بعضی نحویان گویند که لام در جواب لو لازم است صحیح آنست که در افصح کلام بحذف لام آمده است نحو لو نشاء جعلناه اجاجا و قوله انطعم من لو یشاء الله اطعمه حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب قال ابو سلمة سمعت جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لما کذبنی قریش قمت فی الحجر فجلی الله لی بیت المقدس میفرمود هنگامی که تکذیب کردند مرا در باب معراج کفار قریش و پرسیدند از علامات و خصوصیات بیت المقدس و در وقت عبور بران متوجه نشده بودم بهمه نشانهاے آن ایستادم در حجر کعبه پس ظاهر کرد خدا مرا بیت المقدس فطفقت اخبرهم عن آیاته وانا انظر الیه پس شروع کردم در حالیکه خبر میدهم ایشان را از علامات آن بحالیکه می بینم بسوے آن و درین قوم جمعے بودند که دیده بودند بیت المقدس را گفتند که راست میگوید و خطا نکرده است چیزی را پس همه متحیر و متعجب ماندند زاد یعقوب بن ابراهیم حدثنا ابن اخی ابن شهاب عن عمه لما کذبنی قریش حین اسری بی الی بیت المقدس نحوه زیاده کرده است یعقوب بن ابراهیم بر حدیث مذکور که حدیث کرده مارا برادرزاده ابن شهاب که محمد بن عبد الله بن مسلم است این قول را حین اسری بی الی بیت المقدس هنگامی که شب بردند مرا بسوے بیت المقدس نحوه مانند حدیث احمد بن صالح قاصفا ریح تقصف کل شیء یعنی کلمه قاصفا که واقع شده درین آیت فیرسل علیکم قاصفا من الریح فیغرقکم الآیه بمعنی بادی است که قصف میکند یعنی میشکند هر چیزے از سختی که وارد است این روایت کرده الله از ابن عباس **باب** قوله ولقد کرمنا بنی آدم در بعضی نسخ این باب و ترجمه نیست و معنے آنکه بتحقیق گرامی کردیم بنی آدم را ابن عباس گفته بعقل ضحاک گفته بنطق و تمیز عطا گفته بتعدیل قامت و امتداد آن قیل بحسن صورت قیل بتسلیط او بر سایر خلق و تسخیر آن مر ورا از ابن عباس روایت کرده اند که تکریم آدمی بآنست که همه حیوان بدهان میخورند و آدمی بدست میخورد کرمنا و اکرمنا واحد یعنی هردو فعل متعدی است اگرچه در کرمنا تشدید مبالغه است که در اکرمنا نیست ضعف الحیوة و ضعف الممات عذاب الحیوة و عذاب الممات یعنی درین کلام لفظ عذاب مقدر است اشارتست بقول خدا اذا لاذقناك ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجد لك علینا نصیرا صدر آیت اینست ولولا ان ثبتناك لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا و اگر نبودی تثبیت از جانب ما بتحقیق نزدیک بود اینکه میل کنی باتباع قول کافران درین هنگام هر آینه میچشانیم ترا دو چند عذاب دنیا و آخرت پس نیابی برای خود یاری دهی که دفع عذاب کند از تو اگرچه خطاب بآنحضرت است مقصود تنبیه و تخویف سایر مسلمانان است تا موافقت نکنند هیچ یکے از کافران کذا قال الشارح بیضاوی گفته که مراد کفار مکه اند که میگفتند

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشروط

بخش کن میان ما و میان برادران مهاجرین ما نخلها را که داریم فقال لا پس فرمود من قسمت نمیکنم نخلها شما را اختیار موسات بدست شما است فقال گفت انصار مهاجران را و در بعضی نسخ لفظ جمع است تکفونا المؤنة ونشرککم فی الثمرة کفایة میکنید شما مدد را مشقت عمل را درین نخیل و شریک میگردانیم ما شما را در پاره میوه آن فقالوا پس گفتند مهاجران سمعنا و اطعنا گوش کردیم و قبول نمودیم حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن عبد الله قال اعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم خیبر الیهود داد آنحضرت زمینهای خیبر یهود را برین شرط ان یعملوها و یزرعوها که عمل کنند دران و کاشت نمایند و لهم شطر ما یخرج منها و مر ایشان راست نصف آنچه حاصل شود از ان زهر دو حدیث در مزارعت گذشت باب الشروط فی المهر عند عقدة النکاح شرطها در مهر نزد

اره با ما موافقت نمائی تا ما قبول دین تو بکنیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بس حرصی که در هدایت
ایشان داشت از مکر وحیله ایشان غافل شد و این شده بود و عصمت الهی که درکار وی بود نگذاشت که نزدیک
بآن رود بعضے گویند که یهود چون از بودن آنحضرت در مدینه بتنگ آمده بودند از روی خداع گفتند که شام
مقام انبیا است اگر تو هم پیغمبری آنجا باش که ما هم ایمان مے آریم پس افتاد در دل وی صلی الله علیه
وسلم که بشام رود گویند یک مرحله رفته بود که این آیت نازل شد و رجوع کرد بمدینه و قتل کرد یهود بنی
قریظه را باندک زمانی وجلای وطن کرد بنی نضیر را خلافك وخلفك سواء یعنی این هر دو لغت بیک معنی
است و هر دو قرارت است ابن عامر خلافك خوانده و دیگران خلفك ودر آیه کریمه واذا لا یلبثون خلفك
الا قلیلا یعنی درنگ نمیکنند بعد از تو مگر اندکے ونأی تباعد اشارتست بقوله تعالی واذا انعمنا علی الانسان
اعرض ونأی بجانبه وقتی که انعام کنیم بر انسان اعراض میکند و دور گردد بجانب خود مفسران نأی را
بتباعد تفسیر کرده اند مرویست که بمعنی تعظیم وتکبر است واین لفظ از اضداد است بمعنی قرب ولیعه هر دو آمده
است شاکلته بمعنی ناحیته است اشارتست بقول خدا قل کل یعمل علی شاکلته واهمچنین تفسیر کرده است
طبری از طریق علی بن ابی طلحه از ابن عباس از حسن و قتاده مروی است که بمعنی نیت است و ابن زید علی
دینه واز مقاتل روایت کرده اند علی جبلته وطبیعته وهی من شکلته یعنی شاکلته مشتق از شکل است
بفتح بمعنی مثل وبکسر بمعنے دل صرفنا بمعنی وجهنا است در قول خدا ولقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من
کل مثل یعنی پیش آورده ایم برای مردم درین قرآن از هر مثل یعنی بیان کرده ایم از امثال و غیر آن که موجب
عبرتست قبیلا معاینة ومقابلة اشارتست بسوی قوله تعالی او تاتی بالله والملائکة قبیلا تفسیر کرده که
بمعنی معاینه و مقابله است وقیل القابلة بعضے گویند که بمعنے قابله است زنے که پیش می آید ولد را نزد ولادت
لانها مقابلتها وتقبل ولدها از آنجهت قابله مقابل زن است بپیش مے آید ولد او را خشیة الانفاق
یقال انفق الرجل املق یعنے انفاق اینجا بمعنی املاق است یعنی افتقار اشارتست بقول سبحانه اذا لامسکتم
خشیة الانفاق درین هنگام امساک کنید از ترس فقر و نفق الشیء ذهب اشارت کرده بفرق میان
معنی ثلاثی و مزید فیه قتورا مقترا اشارتست بقوله تعالی وکان الانسان قتورا تفسیر کرده قتور را
بمقتر یعنے فعول بمعنے اسم فاعل است و معنی آن بخیل و ممسک است و نیز از اقتار بمعنی تقصیر کردنست
در انفاق و نزدیک بمعنی اول است للاذقان مجتمع اللحیین والواحد ذقن تفسیر کرده اذقان را بجای
جمع شدن هر دو لحیه بفتح لام استخوانے است که دندان بر آن است و واحد آن ذقن است بمعنے زنخ
ولام در للاذقان بمعنی علی است اشارتست بقوله تعالی ویخرون للاذقان ویخرون بمعنے یسجد و نیست
وقال مجاهد موفورا وافرا اشارتست بقول خدا ان جهنم جزاؤکم جزاء موفورا و اسم مفعول بمعنی اسم
فاعل است چنانکه اسم فاعل بمعنے اسم مفعول آمده در قول خدا عیشة راضیة ای مرضیة تبیعا
ثائرا اشارتست بقول خدا ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا خطابست بکفار اگر عذاب کنیم مر شما را بکفران
نعمت پس نیابید برای خود بر ما مطالب و منتقم در قاموس گفته ثار بثلاث بمعنی خون و طلب آنست

الجزء العاشر تيسير الاسلام | كتاب الشروط

وگفت مسور شنیدم آنحضرت را ابی العاص
که ذکر داماد ی را که بود مر او را مراد ابو
العاص است زوج زینب فاثنی علیه
فی مصاهرته پس ستایش کرد آنحضرت
بر وی در حقوق دامادی فاحسن
پس نیک کرد ستایش او را قال حدثنی
فصدقنی فرمود سخن گفت مرا پس
راست نمود مرا ووعدنی فوفی لی
وعده کرد مرا پس وفا کرد مر آن وعده
را و اینهمه تمام در نکاح موصولا بیاید

حدثنا عبد الله بن یوسف قال
حدثنا اللیث قال حدثنی یزید بن
ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احق الشروط
ان توفوا به ما استحللتم به الفروج

و فرمود آنحضرت سزاوار دیانت
ترین شرطها بآنکه وفا کنید آن شرطے
است که حلال گردانیده اید بآن شرط
فرجها و آن شرطهاے مباح اند که نزد
نکاح کنند در مهر وسوای آن از آنچه
مخالف نباشند مقتضای عقد را و
حقوق زوجیت اگرچه مذکور نشوند
وقت نکاح اما چون التزام آن بمقتضای
عقد هست نیز داخل درین حکم اند گویا
شرط کرده اند آنها را اما شرطهائے که
مخالف مقتضای عقد باشند چون
اشتراط عدم انفاق بمعروف و عدم
مسافرت بآن زن و مانند آن پس

وقال ابن عباس نصیرا و گفته است ابن عباس تبیعا بمعنی نصیرا است خبت بمعنی طفئت است در قول خدا در شان آتش دوزخ بر کفار کلما خبت زدناهم سعیرا هرگاه فرونشیند زیاده کردیم ایشان را آتشی که گویند خبت النار وقتی که فرونشیند شعله آن وقال ابن عباس لا تبذر بمعنی لا تنفق فی الباطل است یعنی انفاق مکن در باطل و ناحق عطای خراسانی از ابن عباس نقل کرده که تبذیر انفاق مال است در انچه نباید و اسراف صرف کردن است در انچه نباید زیاده بر انچه بایستی ابتغاء رحمة رزق یعنی رحمی بکسر درین قول خدا اما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک بمعنی رزق است مثبورا بمعنی ملعونا است درین آیت وانی لاظنک یا فرعون مثبورا ابو عبیده گفته ثبور بمعنی هلاک است و مثبور بمعنی هالک بعضی بمعنی مغلوب گفته اند و بعضی مفسران بمعنی مجنون یعنی بیعقل گفته لا تقف بمعنی لا تقل است درین آیت ولا تقف ما لیس لک به علم و مگو چیزیرا که نیست ترا بآن علم یقینی ازینجا است که امام ابو حنیفه رضی الله عنه ترک عمل بگفته قایف نکرده و آنکه در بعضی اخبار احاد در باب اسامه و زید واقع شده معارض نص نمیشود یا گوئیم چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعلم یقینی میدانست قول قایف را موافق دانسته بلکه از قول او آنحضرت را این علم حاصل شده و اظهار آن برای دفع طعن منافقان بوده که وثوق بر علم قیافت داشتند فجاسوا بمعنی تیمموا است ای قصدوا در قول خدا فجاسوا خلال الدیار وکان وعدا مفعولا یعنی قصد کردند میانه خانه را تا قتل و نهب و غارت بکنند و فرزندان ایشان کشتند در باب بنی اسرائیل و تسلط بخت نصر بر ایشان نازل شده یزجی الفلک بمعنی یجری الفلک است یعنی یزجی بزای معجمه و جیم بمعنی یجری بجیم و رای مهمله بمعنی راندن در قول خدا ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر پروردگار شما کسی است که میراند کشتی را در دریا یخرون للاذقان یعنی للوجوه این تفسیر ابن عباس است و موافق است تفسیر سابق که بالا تر ازین گذشته

باب قوله واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها

وچون خواستیم اینکه هلاک کنیم اهل قریه را فرمودیم متنعمان و اهل رفاهیت را یعنی بطاعت و عبادت پس فسق کردند و بر آمدند از اطاعت پس هلاک کردیم آنها را **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال اخبرنا منصور عن ابی وایل عن عبد الله رضی الله عنه قال کنا نقول للحی اذا کثروا فی الجاهلیة امر بنو فلان گفت عبد الله بن مسعود بودیم ما که میگفتیم مر قبیله را وقتی که بسیار میشدند در ایام جاهلیت بسیار شدند ابنای فلان مقصود ازین حدیث آنست که امر بکسر میم و فتح آن هر دو لغت است و بمعنی است در آیت مذکور و هر دو قرارت است و بمعنی کثیر است ابن تین گفته که بفتح میم بمعنی کثیر نیامده **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان وقال امر یعنی امر بصیغه مجهول بمعنی کثر است کذا قال الکرمانی

باب ذریة من حملنا مع نوح انه کان عبدا شکورا

این جمیع انبیا که سابقا مذکور اند اولاد کسی است که برداشتیم آنها را در کشتی با نوح تحقیق نوح بود بنده شاکر بر نعمتی که در نظر او می آمد از اکل و شرب و لباس و دفع آزار شکر میگفت **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا

الجزء العاشر شیخ الاسلام

کتاب الشروط

که بر آرد و باین قائل است شافعی و احمد و اسحق ذکره الترمذی

باب الشروط فی المزارعة

فکر شروط در مزارعت و آن شروط ممنوعه اند **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا ابن عیینة سفیان قال حدثنا یحیی بن سعید قال سمعت حنظلة الزرقی قال سمعت رافع بن خدیج یقول کنا اکثر الانصار حقلا میگفت رافع حارثی اوسی بودیم ما بیشترین انصار از روی زراعت فکنا نکری الارض پس بودیم ما که بکرایه میدادیم زمین را باین شرط که حاصل این پاره زمین برای من باشد و آن پاره دیگر برای تو چنانچه در باب ما یکره من الشروط فی المزارعة گذشت فربما اخرجت هذه ولم تخرج ذه پس بسیار که حاصل میداد این قطعه و نمی بر آورد آن دیگر فنهینا عن ذلک پس منع کرده

ابو حيان التيمي عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن ابي هريرة قال اتي رسول الله صلى الله عليه
وسلم بلحم فرفع اليه الذراع گفت ابو هريرة آورده شد رسول خدا گوشتے پس برداشته شد سوی
آنحضرت بازوی وكانت تعجبه وبود ذراع كه خوش مے آمد آنحضرت را فنهش منها نهسة پس
بدندان گرفت يعني گزيد گزيدنے از گوشت ذراع ثم قال انا سيد الناس يوم القيامة پس فرمود
من بهترين مردم روز قيامت وهل تدرون مم ذلك وآيا ميدانيد بكدام جهت بهترين مردم يجمع الله
الناس الاولين والآخرين في صعيد واحد يكجا ميكند خدا مردم پيشينيان وپسينيان را در يك زمين
يسمعهم الداعي وينفذهم البصر مي شنواند ايشان را آواز خود داعي واحاطه ميكند ايشان را چشم
يعني در زمين هموار اند وحجابي ندارند مي بيند آنها را هر بيننده وميگويد ومي شنواند هر كه طلب كند
وتدنو الشمس ونزديك ميرسد آفتاب فيبلغ الناس من الغم والكرب پس ميرسند مردم از غم واندوه ما
لا يطيقون ولا يحتملون حالي را كه تاب ندارند ونميتوانند برداشت غم واندوه را فيقول الناس
الا ترون پس ميگويند مردم بيكديگر آيا نمے بينيد ما قد بلغكم الا تنظرون من يشفع لكم الى ربكم چيزيرا
كه تحقيق رسيده است شما را آيا نگاه نميكنيد بسوے كسي كه شفاعت كند شما را بسوي پروردگار شما
فيقول بعض الناس لبعض پس ميگويند بعضے مردم مر بعضے ديگر را عليكم بآدم فيأتون آدم لازم گيريد
بآدم عليه السلام پس مي آيند نزد آدم فيقولون له انت ابو البشر پس ميگويند آدم را تو پدر همه مردمي
خلقك الله بيده ونفخ فيك من روحه پيدا كرده است ترا خدا بدست خود ودميده در تو از
روح خود وامر الملائكة فسجدوا لك وامر كرد فرشتها را پس سجده كردند ترا اشفع لنا الى ربك
شفاعت كن ما را نزد پروردگار خود الا ترى الى ما نحن فيه آيا نمي بينے تو بسوي حالے كه ما در اويم
الا ترى الى ما قد بلغنا آيا نمي بيني تو بسوے حالي كه رسيده است ما را فيقول آدم ان ربي قد
غضب اليوم غضبا لم يغضب قبله مثله پس ميگويد آدم تحقيق پروردگار من غضب كرده است
امروز غضبي كه غضب نكرده است پيش از ان مانند آن ولن يغضب بعده مثله وغضب نميكند
پس ازين مانند آن چون اين روز روز محاسبه وجزاي بد كاران است بعقاب دوزخ تعبير كرد اين
حال را بغضب كه هرگز نكرده بود وانه نهاني عن الشجرة فعصيته وتحقيق خدا منع كرد مرا از خوردن
شجره پس نافرماني كردم من اورا نفسي نفسي نفسي يعني نفس منست كه شفاعت كرده شود اورا
سه بار گفت از براي تاكيد اذهبوا الى غيري اذهبوا الى نوح برويد بسوي غير من برويد بسوي نوح
فيأتون نوحا پس مي آيند نوح را فيقولون يا نوح انك انت اول الرسل الى اهل الارض پس ميگويند اي
نوح تحقيق تو نخستين پيغمبران اولو العزمي بسوے همه مردم اهل زمين وقد سماك الله عبدا شكورا
وتحقيق ناميده است ترا خدا بنده كثير الشكر حديث بهمين جزو موافق ترجمه است اشفع لنا الى
ربك شفاعت كن ما يان را به پروردگار خود الا ترى الى ما نحن فيه آيا نمي بينے تو بسوي حالے
كه ما در اويم فيقول ان ربي قد غضب اليوم غضبا لم يغضب قبله مثله ولن يغضب بعده مثله

الجزء العاشر شيخ الاسلام — كتاب الشروط

تا بنرخ ارزان از نرخ شهر نفروشند
وشهري خواهد كه بتدريج به نرخ شهر
نفروشد ولا تناجشوا وزياده نكنيد
در ثمن چيزے بي قصد خريدن تا ديگري
فريب خورد ولا يزيدن على بيع اخيه
وزياده نكند كسي در ثمن مبيع برادر
ديني خود كه قرار يافته تمني تا آن بيع
او برهم شود ولا يخطبن على خطبة اخيه
وخواستگاري نكند مرد زن را بر خواستگاري
برادر ديني خود بعد ازانكه قرار يافته
باشد ولا تسأل المرأة طلاق اختها لتستكفي
اناءها وسوال نكند زن طلاق
خواهر ديني خود را تا منقلب گرداند آوند
اورا يعني خواهد كه خود نكاح كند زوج
اورا بشرط طلاق او تا نفقه ومعاشرت
وي هرچه بود باين عائد گردد ودر باب
لا يبيع على بيع اخيه از نيوع گذشت

باب الشروط التي لا تحل في الحدود
شرطهائے كه حلال نيست در حدها

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا
الليث عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله
بن عتبة بن مسعود عن ابي هريرة وزيد
بن خالد الجهني انهما قالا ان رجلا
من الاعراب اتى رسول الله
بتحقيق ابو هريرة وزيد بن خالد
گفتند كه مردي از باديه نشينان آمد
پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم فقال
پس گفت آن مرد يا رسول الله انشدك
الله الا قضيت لي بكتاب الله سوال
ميكنم وسوگند ميدهم ترا بخدا اگر حكم

ترجمه معلوم شده فانه قد كانت لي دعوة دعوتها على قومي پس بتحقيق شان اینست که بود مرا دعاے مستجاب که دعا کردم بر قوم خود وغرق شدند همه بدعاے من وشرمنده ام از خدا که شدند بای اوبلاک شدند این دعای نوح علیه السلام اگرچه بحکم خدا بود چون مباشرت بظاهر از دست خجالت باقی است نفسي نفسي یعنی نفس مرانفس مرا شفاعت کنید اذهبوا الى غيري اذهبوا الى ابراهيم بروید بسوی غیر من بروید بسوی ابراهيم علیه السلام فياتون ابراهيم پس مے آیند نزد ابراهیم فيقولون يا ابراهيم انت نبي الله وخليله من اهل الارض پس میگویند ای ابراهیم تو پیغمبر خداے و دوست خاص خداے از میان اہل زمین اشفع لنا الى ربك الا ترى الى ما نحن فيه شفاعت کن مارا بسوی پروردگار خود آیا نمی بینی بسوے حالے که ما در آنیم فيقول لهم ان ربي قد غضب اليوم غضبا لم يغضب قبله مثله ولن يغضب بعده مثله واني قد كنت كذبت ثلاث كذبات وتحقيق من بودم که دروغ گفتم سه دروغ فذكرهن ابو حيان في الحديث پس ذکر کرده آن دروغها را ابوحیان که راوی اینحدیث است وآن سه دروغ قول ابراهیم است اني سقيم ودیگر بل فعله كبيرهم ودیگر انها اختي والحق انها معاریض شرح این حدیث بنوعی که رفع خلجان میکند سبق ذکر یافته است نفسي نفسي نفسي اذهبوا الى غيري اذهبوا الى موسى فياتون موسى فيقولون يا موسى انت رسول الله پس میگویند اے موسی تو رسول خداے فضلك الله برسالته وبكلامه على الناس تفضیل داده ترا خدا برسالت وکلام خود بر مردم اشفع لنا الى ربك الا ترى الى ما نحن فيه فيقول ان ربي قد غضب اليوم غضبا لم يغضب قبله مثله ولن يغضب بعده مثله واني قد قتلت نفسا لم اومر بقتلها وتحقیق من کشته ام یکی را که مامور نبودم بکشتن آن یعنی ازین گناه بخود در مانده ام نفسي نفسي اذهبوا الى غيري اذهبوا الى عيسى فياتون عيسى پس مے آیند عیسے را فيقولون يا عيسى انت رسول الله وكلمته القاها الى مريم وروح منه پس میگویند ای عیسی تو رسول خدائی وکلمه اوئی که القا کرده آن کلمه را بسوے مریم وروحی از خدائی وكلمت الناس في المهد صبيا وکلام کردی تو مردم را در گهواره در حالے که کودک بودی اشفع لنا الى ربك الا ترى الى ما نحن فيه فيقول عيسى ان ربي قد غضب اليوم غضبا لم يغضب قبله مثله ولن يغضب بعده مثله ولم يذكر ذنبا و ذکر نکرده است عیسی گناهی را که کرده باشد ہمین دهشت آن روز جرات نکرده نفسي نفسي نفسي اذهبوا الى غيري اذهبوا الى محمد بروید بسوی محمد صلى الله عليه وسلم فياتون محمدا صلى الله عليه وسلم فيقولون يا محمد انت رسول الله وخاتم الانبياء پس مے آیند نزد آنحضرت پس میگویند ای محمد تو رسول خداے وختم کننده انبیائے بعد از تو حاجت بارسال رسل نمانده وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر وتحقیق بخشیده است ترا خدا چیزی که متقدم بود از گناه تو وانچه متاخر بود واین کلمه تشریف خاص است از پروردگار حقیقت آن مراد نیست بعضے گفته اند که مراد از ما تقدم گناهان آبا است واز ما تاخر گناهان ذریت بلکه جمیع توابع اشفع لنا

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الشروط

خواسته بود چنانچه ظاهر ازین سیاق است یا گفت اعرابی چنانچه صحیح است در روایت باب اذا اصطلحوا على صلح جور رد دور نیست احتمال اثر اعرابی که اذن طلبید ودیگری وسر کشد این ولهذا گفت راوی وهو افقه منه والله اعلم ان ابني كان عسيفا على هذا فزنى بامراته بتحقیق پسر من بود مزدور بر کار این دیگر پس زنا کرد بزن وی واني اخبرت ان على ابني الرجم وتحقیق من خبر داده شدم که واجب بر پسر من رجم است فافتديت منه بمائة شاة ووليدة پس فدا دادم از پسر صد گوسفند و واہی فسألت اهل العلم پس پرسیدم اہل علم را از اصحاب که فتوی میدادند در زمان آنحضرت فاخبروني ان على ابني جلد مائة وتغريب عام پس خبر دادند مرا که بر پسر من که محصن نیست زدن صد تازیانه است وبدر کردن از شہر یکسال وان على امراة هذا الرجم وبر زن این خصم رجم است فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده لاقضين بينكما بكتاب الله سوگند آنکسی که نفس بدست اوست ہر آینه حکم میکنم میان شما بحکم خدا تعالے الوليدة والغنم رد عليك ای آن کنیز وگوسفندان که داده بودی بطریق فدا وشرط کرده بودی اکنون در دفع حد باز گردانیده است بر تو ومنظور نیست در بدل حد وحلال نیست مانند این شروط در دفع حدود

شيئا لا تري الي ما نحن فيه فانطلق فاتي تحت العرش پس ميروم من وے ايم زير عرش فاقع ساجدا

پس مے افتم در حالے كه سجده كننده ام مر پروردگار خود را ثم يفتح الله علي ابواب محامده

وحسن الثناء عليه پستر ميكشايد خدا بر من ابواب محامد خود وانواع آن وابواب حسن ثنا و

ستايش بر خدا شيئا لم يفتحه علي احد قبلي چيزے كه نكشاده است بر هيچ يكے پيش از من ودست

نداده است اين نوع سپاس وستايش كسي را ثم يقال يا محمد ارفع راسك پستر گفته ميشود ونداے مي

از جانب حق اي محمد بردار سر خود را از سجده سل تعطه واشفع تشفع بطلب هرچه خواهي كه داده ميشود

مطلوب را وشفاعت كن هركرا خواهي قبول كرده ميشود شفاعت تو فارفع راسي فاقول امتي يا رب

پس برميدارم سر خود را وميگويم او لا امت مرا اي پروردگار ببخشاي امتي يا رب دو بار گفته ودر

روايتي الي ذر سه بار است فيقال يا محمد ادخل من امتك من لا حساب عليهم من الباب

الايمن من ابواب الجنة پس گفته مي شود اي محمد در آر از امت خود كسي را كه حساب نيست بر انها

از در راست از درهاے بهشت واين مردم مرفوع القلم وگناهي نكرده اند يا از فضل الهي وبركت

شفاعت نا رسيده بهشت ميروند اگرچه گناه داشته اند مرويست كه اينها هفتاد هزار كس اند

ونخستين جماعه اند كه بشفاعت آنحضرت به بهشت مي درآيند وهم شركاء الناس فيما سوي ذلك

من الابواب وآنها شريكان مردم ديگر اند در بابے كه وراے باب ايمن است از درهاے

بهشت يعني اگرچه باين درخاص اختصاص يافته اند مانعي نيست كه از درهاي ديگر درآيند

ثم قال والذي نفسي بيده پستر فرمود سوگند كسي كه نفس من در دست قدرت اوست ان

ما بين المصراعين من مصاريع الجنة بتحقيق دوري مسافتي كه ميان دو تخته دراز تختهاے

بهشت است كما بين مكة وحمير او كما بين مكة وبصري چيزے كه ميان مكه وحمير كه شهريست

از يمن يا ميان مكه وبصري است كه مدينه ايست از شام حمير بكسر حاء مهمله وسكون ميم وفتح يا مثناة

تحتيه وبصري بضم باء موحده وسكون صاد مهمله است **باب** قوله واتينا داود زبورا داديم

داود را عليه السلام كتاب زبور ربيع بن انس گفته كه در زبور همين ثنا بر خداست وتسبيح وتحميد

الهي است تعالي احكام از حلال وحرام وفرائض وحدود در ان نيست **حدثنا** اسحق بن

نصر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام عن ابي هريرة عن النبي صلي الله عليه

وسلم قال خفف علي داود القراءة روايت كرده ابوهريره از پيغمبر خدا فرمود آسان

كرده شده بود بر داود خواندن زبور فكان يامر بدابته لتسرج پس بود كه امر ميكرد

مركب خود را تا زين كرده شود فكان يقرء قبل ان يفرغ پس بود كه ميخواند تمام آن از پيش از انكه

فارغ شود از زين كردن يعني القرآن بيان ضمير يقرا است مراد زبور است **باب** قوله

تعالي قل ادعوا الذين زعمتم من دونه فلا يملكون كشف الضر عنكم ولا تحويلا بگو

كافران را بخوانيد آنانرا كه گمان كرده ايد وراے خدا سبحانه مدد ومعاون ووسيله خود

الجزء العاشر شيخ الاسلام | كتاب الشروط

آن زن پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم

فرجمت پس رجم كرده شد ودر بين تنزيل

گذشت وتفصيل وبعد ودريا **باب**

ما يجوز من شروط المكاتب اذا رضي بالبيع

علي ان تعتق انچه جايز است از شرطهاي

مكاتب وقتيكه راضي شود وي بر بيع خود

بنا بر انكه آزاد كرده شود بعد خريد ظاهرا

مراد جواز شرط عتق است از مكاتب

در رضا به بيع خود واشارت است

بانكه بيع مكاتب وقتي جايز است كه راضي

باشد وليكن نيست در حديث باب چيزے

كه دلالت كند بر اشتراط بلكه مجرد وعد است

حدثنا خلاد بن يحيي بفتح معجمه و

تشديد لام قال حدثنا عبد الواحد بن ايمن المكي

عن ابيه قال دخلت علي عائشة فقالت دخلت علي

بريرة وهي مكاتبة گفت ايمن حبشي مولاے

ابن عمر ومخزومي قرشي مكي درآمدم بر عائشه

گفت درآمد بر من بريره بحالي كه وے

مكاتبه بود ودر تمن ايمن بر عائشه پيش

از نزول آيه حجاب بود يا مراد پس از پرده

است فقالت پس گفت بريره بعائشه

يا ام المؤمنين اشتريني فان اهلي يبيعوني

فاعتقيني خريد كن مرا زيرا چه اهل من ميفروشند

مرا پس آزاد كن مرا پس راضي شده به بيع

خود اما براي عتق قالت نعم گفت

پس آلہٰ نیستند آنہا دور کردن ضرر از شما بعضے گفتہ اند مراد ضرری است کہ پوشیدہ بود کفار قریش را از قحط ہفت سالہ و آخر ابو سفیان التجا آورد با آنحضرت و از دعای آنحضرت دور شد چنانکہ سبق ذکر یافتہ و نہ گردانیدن از حالی بحالی **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا یحیی قال حدثنا سفیان قال حدثنی سلیمان عن ابراہیم عن ابی معمر عن عبد اللہ الی ربہم الوسیلۃ یعنی مرویست از عبد اللہ در قول خدا الی ربہم الوسیلۃ کہ واقع است در اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربہم الوسیلۃ آنہا آنانند کہ میخوانند آنہا را الہٰ و طلب میکردند آنہا را بسوے خدا وسیلہ و قرب دہندہ بخدا بیان ایں معنے میکند در حدیث قال کان ناس من الانس یعبدون ناسا من الجن گفت عبد اللہ بن مسعود بود فرقہ از مردم کہ عبادت میکردند گروہی از جنیان را ناس بمعنے طایفہ است قسطلانی گفتہ تصریح کردہ جوہری کہ جن را ناس میگویند بعضے گویند از ناس است بہمزہ یعنے تحرک یا ایں اطلاق از قبیل مشاکلہ است فاسلم الجن و تمسک ہولاء بدینہم پس مسلمان شدند جن کہ معبود ایشان بودند و تمسک ورزیدند آں مردم بدین جنیان و مستقیم ماندند بر عبادت جن و جن راضی نبودند باینکہ معبود اینہا باشند از آنکہ مسلمان شدہ بودند زاد الاشجعی عن سفیان عن الاعمش قل ادعوا الذین زعمتم زیادہ کردہ است اشجعی در روایت ایں حدیث از سفیان از اعمش ایں را قل ادعوا الذین زعمتم بعد از آں آوردہ کان ناس و بایں زیادۃ اشجعی حدیث مطابق ترجمہ شدہ **باب** قولہ اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربہم الوسیلۃ الآیۃ ترجمہ معلوم شدہ **حدثنا** بشر بن خالد قال اخبرنا محمد بن جعفر عن شعبۃ عن سلیمان عن ابراہیم عن ابی معمر عن عبد اللہ فی ہذہ الآیۃ مرویست از عبد اللہ بن مسعود در ایں آیت اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربہم الوسیلۃ قال کان ناس من الجن یعبدون فاسلموا معنی معلوم شدہ است و ایں طریقی دیگر است درین حدیث **باب** وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنۃ للناس و نگردانیدیم رویتی آنکہ نمودیم ترا در شب معراج از عجایب و غرایب ملک و ملکوت مگر ابتلاء مردم را از آنکہ تحریت و استہزا کردند و از قبول و تصدیق دور افتادند و بعضے مرتد شدند ابن انباری گفتہ کہ استعمال رویت کم است در منام و استعمال رویا کم است در رویت بعین و جایز است استعمال آں در رویت بچشم و در آیت بایں معنی است چنانکہ حدیث مذکور بآں ناطق است **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان عن عمرو عن عکرمۃ عن ابن عباس وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنۃ للناس قال ہی رؤیا عین مرویست از ابن عباس کہ رویا کہ در ایں آیت است بمعنی دیدن بچشم است و اشارتست بآنکہ در بیداری بود نہ بآنکہ بمعنی علم نیست اریہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ اسری بہ نمودہ شد رسول خدا در شبی کہ بردند او را باسمان والشجرۃ الملعونۃ شجرۃ الزقوم عطف است بر رویا زقوم بر وزن فعول است بمعنے لقمۂ سخت و شرب مفرط فتنہ رویا در ترجمہ

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الشروط

ما شاء وا یعنے پس ذکر کردم حال را پس فرمود خرید کن او را پس آزاد کن او را و شرط کنند اہل وی آنچہ خواستہ باشند قالت فاشتریتہا فاعتقتہا گفت عایشہ پس خرید کردم او را و آزاد کردم و اشترط اہلہا ولاءہا و شرط کردند اہل وی ولاء او را برای خود فقال النبی صلے اللہ علیہ وسلم الولاء لمن اعتق و ان اشترطوا مائۃ شرط پس فرمود آنحضرت ولاء مر کسی است کہ آزاد کرد اگرچہ شرط کنند بایعان صد بار برای خود و نیز عنقریب گذشت **باب** الشروط فی الطلاق حکم شرطہا در طلاق و تعلیق در طلاق بابی شروع است در فقہ وقال ابن المسیب سعید والحسن بصرے و عطاء ابن ابی رباح ان بدء بالطلاق و گفتہ اند ایں سہ تابعی اگر آغاز کند شوہر بطلاق در تعلیق بشرط چنانچہ گوید انت طالق ان دخلت الدار او اخر یا تاخیر ذکر کند طلاق را از شرط چنانچہ گوید ان دخلت الدار فانت طالق فہو احق بشرطہ پس وی لایق تر است بشرط او یعنی واقع نمیشود طلاق مگر نزد وقوع شرط ہر دو صورت و بایں قائلند جمہور و نزد شریح و ابراہیم نخعی در صورت تقدیم طلاق از شرط واقع نمیشود طلاق

معلوم شد و فتنه در شجره باین بیان بوضوح میرسد اولاً آنکه آنحضرت نموده شد می برآیند بر منبر او بنی امیه مانند قرده پس بسیار بد آمد آنحضرت را تا آنکه خنده ندید کسی از آنحضرت تا وفات یافت روایت کرده ابن ابی حاتم از حدیث عبد الله بن عمرو که شجره ملعونه حکم بن عاص و مروان پسر اوست و نیز ابن ابی حاتم روایت کرده بسندی که دارد که عایشه رضی الله عنها گفته مروان را که گواهی میدهم که من شنیدم رسول خدا را که میگفت برای تو و پدر تو و جد تو که شجره ملعونه که در قرآنست کنایت از شما است دوم آنکه ابو جهل لعین چون این آیت شنید گفت نمی بینید از دروغ ابن ابی کبشه شما را میرساند بآتشی که میسوزد سنگها را بعد ازان میگوید که در آن آتش درخت میروید و استهزا میکرد و درمعنی زقوم اقوال بسیار است **باب** قوله ان قرآن الفجر

كان مشهودا قال مجاهد صلوة الفجر گفت مجاهد مراد از قرآن فجر نماز صبح است که حاضر میشوند فرشتهای شب و روز درین وقت **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة وابن المسيب عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فضل صلاة الجميع على صلاة الواحد روایت کرده ابو هریره از پیغمبر خدا که فرموده فضیلت و زیادتی ثواب نماز جماعت بر نماز واحد خمس وعشرون درجة بیست و پنج درجه است وتجتمع ملائكة الليل وملائكة النهار في صلاة الصبح وجمع میشوند فرشتهای کراما کاتبین که در شب بودند و فرشتهای که روزانه اند در نماز صبح پوشیده نماند که فرشتهای شب و روز در وقت نماز عصر نیز جمع میشوند هم ازینجهت نماز عصر را فضیلت است بر سایر نمازها چنانکه در تفسیر صلوة وسطی گفته اند وجه تخصیص درینحدیث شاید تقریبی است که در قرآن ذکر آن رفته و تخصیص بذکر نفی ما عدا نمیکند يقول ابو هريرة اقرؤا ان شئتم وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا تایید کرده باین آیت مضمون جزء آخر حدیث را **باب** قوله عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا نزدیک است اینکه می برانگیزد ترا پروردگار تو در مقام محمود و مقام محمود اشارت بمقام شفاعت است چنانکه در حدیث سابق گذشت مروی است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت خواند و فرمود نزدیک میکند مرا خدا نجوذ و مینشاند مرا با خود بر عرش برین ثعلبی گفته در تفسیر خود که مے نشاند مرا با خود بر سریر و این کنایت است از کمال قرب و اعزاز **حدثنا** اسمعيل بن ابان قال حدثنا ابو الاحوص عن آدم بن على قال سمعت ابن عمر يقول ان الناس يصيرون يوم القيمة جثى گفت آدم شنیدم ابن عمر را میگفت بتحقیق مردم میگردند روز قیامت جماعه جماعه جثى بضم جیم و فتح مثلثه بتنوین مقصور جمع جثوه مثل خطی جمع خطوط ابن اثیر گفته که این لفظ بفتح جیم و کسر مثلثه و تشدید یاء تحتیه است جمع جاثی یعنی آنکه بر دو زانو نشیند ذکره السیوطی كل امة تتبع نبيها هر امت تبعیت میکند پیغمبر خود را يقولون يا فلان اشفع يا فلان اشفع میگویند ای فلان شفاعت کن ای فلان شفاعت کن

الجزء العاشر شیخ الاسلام كتاب الشروط

وستائے کہ برائے متابعت در شهر است ترجمه مر شما نند اما شهرا از آنجا تا آنکه تنصیف ... طعام خواستند از ایشان ... افت کنند ایشان ...

مهاجر بر شهر ... فقال ما يليس يا فسند است وان تشترط المرأة طلاق و اینکه شرط کند زن دیگر است بعقد طلاق خواهر دیگر ... این بعکس ترجمه است که درینجا طلاق خواهر شرط نکاح است مشروط بحکم ... اگر بگوید زن از مرد که اگر نکاح کنم ترا آن زن دیگر مطلقه باشد مشروط میگردد طلاق بنکاح پس ازان اگر خود نکاح کند واقع میشود طلاق آن دیگر و باین وجه مناسب باشد ترجمه را

باب لا يبيع الرجل على سوم اخيه و اینکه نرخ کند مرد بر نرخ برادر خود و نهی عن النجش و منع کردن از زیاده کردن در ثمن بے قصد خرید تا دیگر بے فریب خورد وعن التصرية و از جمع داشتن شیر در پستان ستور بنا دو شیدن تا خریدار از شیر بسیار دیده بازی خورد و بقیمت گران خرد تابعه متابعت کرده محمد بن عرعره را معاذ و عبد الصمد عن شعبة در مرفوع آوردن نهی بصیغه وقال غندر محمد بن جعفر و عبد الرحمان ابن مهدی نُهي بلفظ مفرد مجهول وقال آدم ابن ابي اياس نُهينا بلفظ جمع مجهول

ظاهر اينست كه هر امت به پيغمبر خود و غير پيغمبر خود ميگويد چنانكه در احاديث ديگر صريح واقع است هيچكس
جرأت بشفاعت نميكند حتى تنتهي الشفاعة الى النبي صلى الله عليه وسلم تا آنكه منتهي ميشود سوال
شفاعت بسوى پيغمبر ما فذلك يوم يبعثه الله المقام المحمود پس آن روزى است كه مى انگيزد خدا
اورا مقام محمود را روايه حمزة بن عبد الله عن ابيه روايت كرده است اينحديث را حمزه بن عبد الله
از پدر خود عبد الله بن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم يعني رفع كرده است آنرا در
شرح عيني اين كلام را بعد از حديث لاحق آورده **حدثنا** علي بن عياش قال حدثنا شعيب
ابى حمزة عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله رضى الله عنهما ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال فرويست از جابر بن عبد الله انصارى كه بتحقيق رسول خدا فرموده من قال
حين يسمع النداء كسيكه گويد هنگامى كه مى شنود اذان را اللهم رب هذه الدعوة
التامة والصلوة القائمة اى پروردگار اين دعوت تامه كامله و صلوة قائمه و نماز درست
و دايم آت محمدا الوسيلة والفضيلة بده محمد را صلى الله عليه وسلم وسيله گناهگاران و فضيلت
بر جميع مردم وابعثه مقاما محمودا الذى وعدته و برانگيز او را در مقام محمودى كه وعده كرده
او را حلت له شفاعتي يوم القيمة واقع شود مر او را شفاعت من روز قيامت **باب** قوله وقل
جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا يزهق يهلك بگو آمد حق يعنى دين اسلام
كه ثابت است دايما و رفت باطل كه شرك است بتحقيق امر باطل هلاك پذير است و بقائى نيست
آنرا **حدثنا** الحميدى قال حدثنا سفيان عن ابن ابى نجيح عن مجاهد عن ابى معمر عن
عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم مكة گفت
عبد الله بن مسعود در آمد پيغمبر خدا در سال فتح مكه را وحول البيت ستون وثلثمائة نصب و حال آنكه
گرد بيت الله در ديوار سيصد و شصت بت بوده است نصب بضم نون و صاد است و در روايت
ابى ذر بفتح نون و سكون صاد است و گاهى سكون داده ميشود بضم نون قسطلانى گفته در نصب غير
از رفع روايت نيامده پس تواند كه خبر مبتدا محذوف باشد اى كل منها نصب و اين تقدير
بنا بر آنست كه نصب مفرد باشد و اگر جمع باشد چنانكه بعضے گفته اند كه بدو ضم جمع نصب است جوهرى
گفته نصب جمع آن انصاب است و نصب هر چه پرستيده شود و هم وى گفته انچه ديده ام در جمله
نسخ فروع كه مقابله كرده اند بر يونينيه كه اتفاق كرده اند بر ضبط و اتقان آنها بجر است پس قول
كسے كه دانست حجت است بر آنكه ندانسته حافظ ابن حجر گفته ظاهر آنست كه مجرور باشد
چنانكه در بعضے نسخ است تميز ثلثمائة و تميز ستون محذوفست يا منصوب ست ليكن مكتوب است
بر بعضى لغات و اين قول حافظ مبنى است بر آنكه نزد او روايتى مخصوص ثابت نشده كه بر آن
جزم كند فجعل يطعنها بعود فى يده پس گشت آنحضرت كه ميزد آن بتانرا بچوبى كه در دست او
بود و يقول جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا در حالے كه ميگفت و ميخواند

باب بجز العاشر ... كفتن كتند بزبان
دلتابت **حدثنا** ابراهيم
ماسى قال اخبرنا هشام بن
يوسف فرمود جريج اخبره قال اخبرني
يعلى بن مسلم وعمرو بن دينار عن سعيد بن
جبير يزيد احدهما على صاحبه زياده ميكرد يكى از اين
دو بر ديگرى بالفور و در روايت وغيرهما قد سمعته
يحدثه عن سعيد و غير اين دو مرا غير اين
دو راوى بجالى كه شنيدم او را حديث
ميكرد از سعيد بن جبير قال انا لعند ابن
عباس قال گفت سعيد بتحقيق ما هر آئينه نزد
ابن عباس بوديم كه گفت **حدثني**
ابى بن كعب قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال موسى رسول الله فرموده حضرت
گفت موسى پيغمبر خدا و درين روايت
قول كسى را كه گفته موسى صاحب خضر غير
موسى پيغمبر است فذكر الحديث پس ذكر كرد
راوى حديث قصه موسى و خضر را كه ذكر
نموده آنحضرت در بيان قول موسى تا آنكه
گفت قال الم اقل لك انك لن تستطيع
معى صبرا گفت خضر در جواب بار دوم از
سوال موسى آيا نگفته بودم مر ترا مكرر كه
تو نتوانى با من صبر و در يه بوقلم سوال از اسرار
فعلهاى من و اين بار سخت تر از بار اول
بود و لهذا خضر در تنبيه اين بار لفظ لك
زياده كرد و موسى شرط كرد كه بار ديگر اگر
خضر او را از صحبت جدا كند چنانكه فرمود

این آیت را و این آیت دیگر را که در سوره سبا واقع است جاء الحق وما یبدئ الباطل وما یعید آمد حق و ظاهر نمیگردد باطل و باز نمی آید کلمه ما نافیه است و تواند که برای استفهام انکاری باشد و این هردو فعل مفعول ندارد و معنے آنکه واقع نمیشود این هردو فعل **باب** قوله ویسألونك عن الروح و می پرسند ترا کافران از حقیقت روح یا از حدوث و قدم آن تتمه اینست قل الروح من امر ربی بگو روح از پیدایش پروردگار منست که پیدا کرده بقول کن بے آنکه آنرا ماده و اصلے باشد یعنی بر تقدیر اول است یا بگو موجود است بایجاد و احداث یا سوال میکنند ترا از علم بحقیقت روح بگو که علم آن از شان الله تعالی است و وی تعالی مستبد است بعلم آن اطلاع نداده دیگری را صاحب کشاف گفته اکثر برین اند که سوال از علم بحقیقت روح کرده اند روایت کرده اند که یهود بکفار قریش گفتند که بپرسید آنحضرت را از اصحاب کهف و سکندر ذو القرنین و از روح اگر ساکت ماند از جواب این هر سه پیغمبر نیست و اگر از غیر روح جواب داد وی پیغمبر است از آنکه از توریت معلوم کرده بودند که علم بحقیقت روح خاصه خدا است پس بیان کرد آنحضرت از اصحاب کهف و ذی القرنین و مبهم گذاشت روح را بدانکه در معنے روح اقوال کثیره واقع شده است برخی از ان مذکور میگردد بیضاوی میگوید که مراد امریست که بآن آدمی زنده است و مدبر است در بدن او بعضے گویند که جسم لطیف است شریک است اجسام را در صورت ظاهر و اعضای ظاهره که … آن بعضے گویند نوریست از انوار الٰهیه و جانی از حیات وی تعالے از اشعری … رت از نفسے است که از برون بدرون میرود بعضے گویند اری روحانیست است … ی آن از عالم ملکوت است و مخفی که صفا یافت رجوع میکند بعالم ملکوت واقدی گفته مختار آنست که جسم لطیفے است که یافته میشود با آن حیات و بدانکه مذهب اهل سنت و جماعت آنست که ارواح مردم مخلوق است پیش از ابدان و تعلقات با بدان متجدد است بانچه بعد از استعداد و قابلیت هر بدن مخلوق میشود و اختلاف کرده اند که روح میمیرد یا نه طایفه برآنند که نمی میرد و کهنه نمی شود بعضے گفته اند که می میرد و کهنه میشود گویا مراد این قایل آنست که حرکات قولے و فعلے که در وقت حیات داشت از وی نمی آید بعضے گویند عذاب کرده میشود روح و بدن هر دو بعد از موت و همچنین تنعم می باشد هر دو را بعضے گفته که اختلاف کرده اند درینکه مراد از روح که درین آیت سوال از ان کرده اند چیست پس گفت حسن بصری و قتاده که آن جبریل است و از علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت کرده که فرشته ایست از فرشتها که او را هفتاد هزار سر است در هر سر او هفتاد هزار روی است و در هر روی هفتاد هزار دهان است و در هر دهن هفتاد هزار زبان است و هر زبان را هفتاد هزار لغت است تسبیح میکند خدا را بهمه لغات پیدا میکند خدا از هر تسبیح او ملکی که طیران میکند با ملائکه تا روز قیامت از عبد الله بن مسعود منقول است که روح ملکی عظیم است بزرگتر از آسمانها و زمین و کوهها و فرشتها و آن در آسمان چهارم است

لا تؤاخذنی بما نسیت … مرا بآنچه فراموش کردم و لا ترهقنی من امری عسرا و در مگیر مرا از کار من گرفتن سخت و دشوار که یکبار فراموشی از ز[ده] زاد خضر رطلب بود فلقیا غلاما فقتله ذکر و اقعه دوم است یعنی در رفتند موسی و خضر کودکی را در راه پس کشت خضر آن کودک را پس سوال و جواب واقع شد میان موسی و خضر فانطلقا ذکر واقعه سوم است پس بعد از شرط و تعلیق روان شدند از آنجا تا آنکه چون آمدند اهل دهی مکر طعام خواستند از ایشان پس قبول نکردند اهل ده که ضیافت کنند ایشانرا فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه پس یافتند در آن ده دیواری که میخواست بیفتد پس راست گردانید خضر آنرا گفت موسی اگر میخواستی میگرفتی برین اقامت مزدی و چون شرط کرده بودند بار دوم که اگر سوال کند بعد ازین مصاحبت نکند گفت خضر بچه دا خلاف شرط اینک فراق میان من و تو و سکوت کرد موسے

قرأها ابن عباس خوانده است این آیه را ابن عباس امامهم ملك بجای وراءهم ملك وراء بمعنے پس پیش و آن از اضداد است و همچنان امام بفتح همزه نزد بعضے اهل لغت و نزد بعضی خاص بمعنی قدام و پیش است که اینجا مراد است

باب الشروط فی الولاء حکم شرطها در ولاء عتاقه **حدثنا** اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنا مالك عن هشام و در غیر روایت ابی ذر بن عروه زیاده است عن ابیه عن عایشة رضی الله عنها قالت جاءتنی بریرة فقالت کاتبت اهلی علی تسع اواق گفت عایشه آمد مرا بریره پس گفت قبول کتابت کرده ام خداوندان خود را بر نه اوقیه فی کل عام اوقیة در هر سال یک اوقیه فاعینینی پس مدد کن مرا در ادای بدل آن فقالت ان احب اهلك ان اعدها لهم ویکون ولاؤك لی فعلت

تسبیح میکند ہر روز نہ ہزار تسبیح پیدا میکند خدا از ہر تسبیحہ او ملکی می آید روز قیامت با این ملائکہ صف بستہ
مرویست از ابن عباس کہ مراد ملکی است کہ نزول میکند شب قدر در دست او لوائی است کہ طول آن
ہزار سالہ راہ است اگر اذن کند خدای او را یک لقمہ میکند آسمان و زمین را این ہمہ کہ ذکر یافت
منقول است از شرح عینی واللہ اعلم بالصواب **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا
ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابراھیم عن علقمۃ عن عبد اللہ قال بینا انا مع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی حرث مرویست از عبد اللہ بن مسعود گفت در اثنای آنکہ بودیم ما با پیغمبر خدا در زراعتی
حرث بفتح مہملہ و سکون را و در آخر مثلثہ است در کتاب العلم از طریق دیگر خرب المدینۃ بخای معجمہ
و سکون را و در آخر موحدہ است و در روایت مسلم فی نخل واقع است وھو متکئ علی عسیب و
آنحضرت تکیہ کردہ بود بر جریدہ نخل اذ مر الیھود فقال بعضھم لبعض سلوہ عن الروح ناگاہ گذشتند
نفرے چند یہودی پس گفت بعضے از آنہا مر بعضے را بپرسید آنحضرت را از روح برای امتحان
آنکہ پیغمبر خدا است فقال ما رابکم الیہ پس گفت بعضے چہ تردد دارید شما بسوی او رابکم فعل ماضی
است مشتق از ریب در روایت ابی ذر از حموی ما اربکم بفتح را و سکون ہمزہ و ضم موحدہ من
الراب بمعنی اصلاح میگویند راب بین القوم وقتیکہ اصلاح کنند در میان اینہا خطابی گفتہ
ما اربکم بفتح ہمزہ و را و ضم موحدہ مشتق از ارب بمعنی حاجت شیخ ابن حجر گفتہ این روایت معنی
واضح دارد اگر مساعدت کند روایت و بصحت رسد و قابسے رابکم بمثناۃ تحتیہ بدل موحدہ
روایت کردہ از رای بمعنی فکر وقال بعضھم لا یستقبلکم بشیء تکرھونہ گفتند بعضی از آنہا پیش نمی آید
شما را بچیزی کہ خوش نمیکنید شما یعنے ہرچہ میگوید حق میگوید و راست خواہد بود فقالوا سلوہ فسألوہ
عن الروح پس گفتند بپرسید او را پس پرسیدند از روح فامسک النبی صلی اللہ علیہ وسلم فلم یرد
علیھم شیئا پس خاموش ماند پیغمبر خدا و رد نکرد بر ایشان جوابے فعلمت انہ یوحی الیہ پس دانستم
کہ وحی فرستادہ میشود و انتظار وحی دارد قول عبد اللہ بن مسعود راوی حدیث است
فقمت مقامی پس ایستادم من بجای خود و جدا نشدم فلما نزل الوحی قال ویسألونک عن
الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس آنگاہ نازل شد وحی گفت آنحضرت
و می پرسند ترا از علم بحقیقت روح بگو علم روح از شان پروردگار من است و دادہ نشدہ اید
از علم روح مگر اندکی و این جواب مطابق توریت بودہ است کہ علم حقیقت روح غیر از حق
جلشانہ کسی را نیست **باب** قولہ ولا تجھر بصلاتک ولا تخافت بھا و بلند مخوان در نماز و آہستہ
ہم مخوان در سبب نزول این آیت سوای آنچہ مذکور است در حدیث باب روایتہای مختلف
آمدہ واحدی گفتہ اعرابی جہر میکرد در التحیات و باواز بلند میخواند این آیت نازل شد
عبد اللہ بن شداد گفتہ کہ اعراب بنی تمیم بعد از سلام دادن آنحضرت از نماز ببانگ بلند میگفتند
اللھم ارزقنا مالا وولدا پس آیت نازل شد مرویست از ابن عباس بروایت ابن مردویہ کہ در باب

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الشروط

ذلک علیھم فابوا الا ان یکون الولاء لھم
پس گفت بریرہ بتحقیق من عرض کردم
آن سخن بر اہل خود پس قبول نکردند مگر اینکہ باشد
ولاء مر ایشان را فسمع النبی پس شنید
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کلام مرا فاخبرت
عایشۃ النبی پس خبر داد عایشہ پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم از سوال و جواب
فقال خذیھا واشترطی لھم الولاء
پس فرمود بگیر و خرید کن بریرہ را و
شرط کن مر ایشان را ولاء اگر خواہند و باک
مدار از این شرط کہ باطل است فانما الولاء
لمن اعتق زیرا کہ ولاء عتاقہ مر کسی راست
کہ آزاد کرد ففعلت عایشۃ ثم قام
رسول اللہ پس کرد اینکار عایشہ پس
استاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم
فی الناس میان مردم فحمد اللہ واثنی علیہ
پس سپاس گفت خدا را و ستایش کرد
بر وی ثم قال ما بال رجال یشترطون
شروطا لیست فی کتاب اللہ پس
فرمود چیست حال مردانی کہ شرط میکنند
شرطہای کہ نیست در کتاب خدا و شرع وے
ما کان من شرط لیس فی کتاب اللہ
فھو باطل آنچہ باشد از شرطہا
کہ نیست در کتاب خدا و حکم شرعے وی
پس آن شرط باطل است وان کان مائۃ شرط
و اگرچہ آن صد شرط باشد قضاء اللہ احق
حکم خدا لائق تر است با متثال و شرط
اللہ اوثق و شرط خدا و ضعی کردہ
تعالی مقرر کردہ محکم تر است انما الولاء

و عا نازل شده است حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال اخبرنا هشيم قال حدثنا ابو بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما في قوله تعالى ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها روايت كرده سعيد بن جبير از ابن عباس در قول خدا كه اين آيت است قالت نزلت و رسول الله صلى الله عليه وسلم مختف بمكة گفت ابن عباس نازل شد اين آيت در حاليكه رسول خدا پنهان مي بود بمكه يعني در اوايل اسلام بيش از آنكه عمر بن خطاب ايمان آرد كان اذا صلى باصحابه رفع صوته بالقرآن بود آنحضرت وقتي كه نماز ميگذارد بياران خود جهر ميكرد بقرآن فاذا سمع المشركون سبوا القرآن ومن انزله ومن جاء به پس وقتي كه مي شنيدند مشركان دشنام وا اهانت ميكردند قرآن را و كسي را كه فرستاده است و كسي را كه آورده آنرا يعني خدا و رسول خدا را فقال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه وسلم ولا تجهر بصلاتك اي بقراءتك پس فرمود خدا پيغمبر خود را جهر مكن بنماز خود يعني بقراءت قرآن در نماز فيسمع المشركون فيسبوا القرآن پس اينكه بشنوند كافران پس دشنام دهند قرآن را ولا تخافت بها عن اصحابك فلا تسمعهم و آهستگي مكن بقراءت قرآن از ياران خود پس اينكه نشنواني ايشان را وابتغ بين ذلك سبيلا و طلب كن ميان جهر و مخافت طريقي را كه وسط است حدثنا طلق بن غنام قال حدثنا زائدة عن هشام عن ابيه عن عايشة رضي الله عنها ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها روايت كرده عروه پدر هشام از عايشه كه اين آيت قالت انزل ذلك في الدعاء گفت عايشه نازل شده است اين آيت در حق دعا كه بسيار جهر نبايد كرد و بسيار اخفا هم نبايد نمود جمع در ميان اين دو روايت بآن تواند بود مكرر نازل شده باشد و هر يك از علم و توت خود نقل كرده

سورة الكهف

مردي است از ابن عباس و عبد الله بن زبير كه اين سوره مكي است قرطبي از ابن عباس نقل كرده مگر يك آيت واصبر نفسك و بعضي از مقامات تنزيل نقل كرده مگر سه آيت واصبر و يسألونك عن ذي القرنين سيوم آيت نيا ورده شايد درين نسخه از سهو قلم ناسخ افتاده باشد پوشيده نماند كه سبق ذكر يافت كه يهود بمشركان مكه گفتند كه محمد را ازين سه چيز بپرسيد از اصحاب كهف و ذي القرنين و از روح و اين آيات نازل شده و ازينجا لازم مي آيد كه آيت و يسألونك عن ذي القرنين مكي باشد بسم الله الرحمن الرحيم نزد اكثر راويان غير ابي ذر بسمله ثابت است وقال مجاهد تقرضهم بمعني تتركهم است در قول خدا و اذا غربت تقرضهم ذات اليمين وذات الشمال و وقتي كه غروب كردي آفتاب ميگذاشت ايشان را جانب يمين و جانب شمال و ابن عباس بمعني تدعهم تفسير كرده و مقاتل بمعني تجاوزهم و اينها نزديك بمعني تتركهم است و در اصل لغت قرض بمعني قطع و بريدن است وكان له ثمر بمعني ذهب و فضة است در قول خدا وكان له ثمر بمعني انواع مال است و ماوراي اين دو جنس عاصم بفتح ثاء مثلثه و ميم خوانده و ابو عمرو بضم ثاء و سكون ميم و غير اينها بضم هر دو و مرويست از مجاهد كه در قرآن ثمر بضم مثلثه بمعني مال است و بفتح بمعني نبات و قال غيره جماعة الثمر و گفته است غير مجاهد يعني ابن عباس كه ثمر بضمتين جمع ثمر است بفتحتين

الجزء الحادي عشر من شرح الاسلام

كتاب الشروط

كه هرگاه خواهيم بر آريم حدثنا ابو احمد زياده كرده ابن سكن در روايت خود ... و موافقت كرده او را ابو ذر مرار بن حمويه بفتح ميم و تشديد راء مهمله و حمويه بفتح حاء مهمله و تشديد ميم همداني بفتح هاء ثقه است مشهور و نيست مرار را در صحيح بخاري جز اين حديث و همچنان شيخ وي ... نگفته اند تعيين مي كنند آن محمد بن يوسف بيكندي حافظ ابن حجر گفته معتمد نيست كه واقع شده نزد ابن سكن جزم كرده بدان ابو نعيم قال حدثنا محمد بن يحيى ابو غسان بغين معجمه و تشديد سين مهمله الكناني قال اخبرنا مالك عن نافع عن ابن عمر قال لما فدع اهل خيبر عبد الله بن عمر هرگاه كج و بيجا گردانيدند اهل خيبر بندهاي دست و پاي ابن عمر را فدع بفتح فاء و دال مشدده و عين هر دو مهمله همچنين است در جميع روايات و آن از فدع بمعني زوال مفصل است از جاي خود و ميل كجي است در بند دست و پا و همين است واقع درين قصه و در روايت ابن سكن بغين معجمه است و جزم كرده بدان كرماني و غلط گفته آنرا عسقلاني كه آن بمعني شكستن چيزي كاواك است واقع شده احتمال مر ابن عمر را درين قصه قام عمر خطيبا ايستاد امير المؤمنين عمر بجايي كه خطبه خوانده است فقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان عامل يهود خيبر على اموالهم پس گفت عمر كه آنحضرت بود كه معامله كرده بود بيهود خيبر را بر اموال ايشان از نخيل و زراعات فقال نقركم ما اقركم الله و گفته بود قرار و ثابت

بعضے گفته اند که ثمره جمع آن ثمار است و ثمر جمع ثمار است پس ثمر بدو ضم جمع الجمع است کذا قال العینی باخع بمعنی مهلك است در قول خدا ولعلك باخع نفسك علی آثارهم ان لم یومنوا و شاید که تو هلاك کنی خود را برپے ایشان اگر ایمان نیاورند اسفا ندامت ما یعنی اسف بمعنی ندامتست در قول خدا ان لم یومنوا بهذا الحدیث اسفا قتاده تفسیر کرده است بمعنی حزن و مراد از هذا الحدیث قرآن است الکهف الفتح فی الجبل کهف بمعنی کشادگی در کوه است در قول خدا ان اصحاب الکهف والرقیم و کهف بمعنی غار در کوه نیز آمده والرقیم بمعنی الکتاب است مرقوم بمعنے مکتوب من الرقم یعنی مشتق است از رقم بمعنے نوشتن در معنے رقیم اختلاف کرده اند مفسران بعضے گویند بمعنی طاق در جبل است مروی است از ابن عباس که نام وادی است میان ایله و غضبان و ایله نزدیک فلسطین است و اصحاب کهف درین وادی بودند و کعب گفته نام قریه ایشانست برین تقدیر رقیم بمعنے موضع آنست ازین وادی و قریه و از سعید بن جبیر منقولست که رقیم لوحی است از سنگ یا از رصاص که نام اصحاب کهف بر آن مکتوب است و آن را بر در کهف نهاده اند ربطنا علی قلوبهم یعنی ربط دادیم بر دلهای ایشان بمعنی الهمناهم صبرا الهام کردیم ایشان را صبر کردن یعنے تقویت کردیم ایشان را بنور ایمان تا آنکه صبر کردند بر محنتے که پیش آمد ایشان را ولولا ان ربطنا علی قلبها یعنی ربط بر قلب اینجا هم بهمین معنے مذکور است و این قول در سوره قصص درین آیت واقع است واصبح فواد ام موسی فارغا ان کادت لتبدی به صباح کرد دل مادر موسی در حالے که فارغ است هر آئینه بود نزدیک که ظاهر کند لولا ان ربطنا علی قلبها و اگر نه الهام صبر میکردیم بر مادر موسی علیه السلام و قتیکه باز آوردیم موسی را و بوی حواله کردیم از فرعون تا شیر دهد او را این آیت را بتقریب معنی ربط قلب که درین سوره است آورده شططا بمعنی افراطا است و از ابن عباس و مقاتل بمعنی جور است و از قتاده بمعنی کذب و اصل شطط بمعنی تجاوز کردن است از قدر مرفقا بمعنی کل شیء ارتفقت به هر چیز که تکیه کنی تو بآن تزاور تمیل من الزور والازور الامیل یعنی تزاور بمعنی تمیل است مشتق از زور و ازور اسم تفضیل بمعنی امیل است در آیه تزاور عن کهفهم ذات الیمین و ذات الشمال یعنے میل میکرد آفتاب از غار ایشان چپ و راست فجوة بمعنے متسع یعنے کشاده است والجمع فجوات و فجاء جمع فجوت فجوات و فجاء آمده چنانکه جمع زکوة زکاء آمده الوصید بمعنی الفناء بکسر فاء بمعنی کشت پیش خانه و قیل امتداد جوانب سرا و وصید بمعنی آستانه خانه اشارت است بسوی قول خدا وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید جمعه وصائد و وصد جمع وصید و صاید است و وصد بدو ضم و یقال الوصید الباب یعنے وصید بمعنے باب هم آمده موصدة مطبقة و موصدة بمعنی دربسته شده آصد الباب و اوصد هردو میگویند و این کلمه واقع است در آیه دیگر آنها علیهم موصدة اینجا استطرادا ذکر کرده بعثناهم احییناهم یعنی زنده کردیم ایشان را و بیدار ساختیم اشارت است بسوی قول خدا ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا پس بر انگیختیم ایشان را از خواب

که متهم بود بستم هو صدونا و تهمتنا یعنی الیشا تند دشمن ما و گمان ما یعنے آنکه گمان اینکار داریم بروی تهمت بضم اول و فتح ثانی اسم است از اتهام بمعنی تهمت نهادن کسی تا و آن در اصل واو است کذا فی الصراح وقد رأیت اجلاء هو و تحقیق صواب دیدم بیرون کردن ایشان از خیبر اجلا از وطن بدر کردن فلما اجمع عمر علی ذلك پس هرگاه عزم جزم کرد عمر بر اجلا اتاه احد ابی الحقیق امد عمر را یکی از قبیله بنی ابی الحقیق بضم حاء مهمله و فتح قاف اولی و یاء تصغیر که از رئیسان قبائل یهود بود فقال پس گفت یا امیر المؤمنین اتخرجنا وقد اقرنا محمد آیا بیرون می آری ما را و حال آنکه بتحقیق قرار و ثابت داشت ما را محمد صلی الله علیه و آله وسلم در خیبر و عاملنا علی الاموال و معامله کرد ما را بر اموال بمقرر داشتن اموال ما بما و نهادن خراج بر آن چنانچه در مزارع گذشت و شرط ذلك لنا و عهد کرد قرار اینجا و معاملت را برای ما فقال عمر اظننت انی نسیت قول رسول الله پس گفت عمر آیا گمان بردی که من فراموش کردم سخن پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که فرموده بود بتو انیك کیف بك اذا اخرجت من خیبر چگونه باشد حال تو وقتیکه بر آورده شوی از خیبر تعدو بك قلوصك بحالیکه میدود با تو شتر تو قلوص بفتح قاف ناقه که صابر بر سیر بود یا ناقه جوان یا دراز پا لیلة بعد لیلة شبی بعد از شبی تصویر است مر سرعت سیر را نزد اخراج و اخبار است بغیب فقال کان ذلك هزیلة من ابی القاسم پس گفت آن یهودی آن قول هزلی بود

تا بدانیم کدام یک از دو گروه شمار کرده است مر مدتے را که درنگ کردند تا غایت یعنی بیدار کردیم در وقتی که اختلاف کردند مسلمانان نخستین در مدت درنگ خواب ایشان پس گفتند بعضی درنگ کردند در کهف سیصد و نه سال و دیگران گفتند بلکه چنین و چنین سالها و جمعی گفتند اللہ اعلم بما لبثوا خدا دانا تراست مدتی را که درنگ کردند و نیز اشارت بسوی آیت وکذلک بعثناهم لیتساءلوا بینهم می تواند بود یعنی چنانکه خوابانیدیم ایشان را در کهف همچنان بیدار کردیم ایشان را بی آنکه در بدنهای ایشان تغیّرے باشد و جامهای ایشان کهنه گردد تا مردم بیکدیگر پرسش نمایند از غرایب حال ایشان ازکی طعاماً بمعنی اکثر است ویقال بمعنے احل و گفته میشود که ازکی بمعنی حلال تراست و این تفسیر ابن عباس و سعید بن جبیر است و اینمعنے بهتر است از آنکه مقصود ایشان اکل حلال بود اندک باشد یا بسیار گویند در آنوقت آنجا قوم مجوس بودند و مسلمانان نیز درین میان بودند پس گفتند از ذبیحه مسلمانان آرند برین تقدیر تواند که ازکی بمعنی پاکتر باشد یعنی مسلمان آنرا ذبح کرده باشند پس هردو معنی موافق خواهد بود ویقال اکثر ریعاً و گفته میشود که ازکی بمعنی اکثر از روی ریع است و ریع بفتح را و سکون تحتیه و مهمله بمعنی زیادتی است در طحن و خمیر کردن و پختن قال ابن عباس اکلها بمعنے ثمرها است ولم تظلم بمعنے لم تنقص است در قول خدا کلتا الجنتین اتت اکلها ولم تظلم منه شیئاً وقال سعید عن ابن عباس الرقیم اللوح من رصاص و روایت کرده است سعید از ابن عباس که رقیم تخته ایست از ارزیز کتب عاملهم اسماءهم ثم طرحه فی خزانته نوشته است حاکم ایشان نامهای ایشان را پس نگهداشت در خزانه خود این کلام در اکثر نسخ یافته نمیشود و جاے آن پهلوے قول او والرقیم الکتاب بوده ظاهرا از سهو و تصرف ناسخ است فضرب اللہ علی آذانهم فناموا پس مسلط ساخت خدا بر گوشهای ایشان خواب را پس خواب کردند یا حجاب کرده بر گوشهاے شان و بستیم راه آواز را بسوے مسامع ایشان وقال غیره و گفت غیر ابن عباس والت تئل بمعنے تنجو است اشارت است بقول خدا بل لهم موعد لن یجدوا من دونه موئلا یعنے بلکه مر ایشان را وعده گاهی است که نمی یابند از ورای آن جاے نجات وقال مجاهد موئلاً محرزا بفتح میم و سکون حاء مهمله و کسر راء بمعنے ملجا و جای استوار مقصود آنکه موئل مشتق است از وال یئل مثل ضرب یضرب و یئل بمعنے بنجو است پس موئل بمعنے ملجا است لا یستطیعون سمعاً لا یعقلون اشارت ست بقول خدا الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری وکانوا لا یستطیعون سمعاً و تفسیر کرده لا یستطیعون سمعا را به لا یعقلون در تفسیر اینے آیت گفته که وصف کرد خدا کافران را بقول خود الذین کانت اعینهم فی غطاء آنکسان اند اینها که هست چشمهای ایشان در پرده غفلت از ذکر من یعنی از ایمان و از قرآن لا یستطیعون اے لا یطیقون یعنے تاب ندارند از غلبه شقاوت که بشنوند قرآن را تا تدبر و فکر کنند و ایمان آرند

باب قوله وکان الانسان اکثر شیء جدلا

وهست انسان بیشترین چیزها از روی خصومت در باطل ابن عباس گفته

کتاب الشروط

من اقتاب وجبال وغیر ذلک از پالانهای شتر و رسیمانها و جز آن اقتاب جمع قتب بمعنی پالان اشتر و حبال بکسر حاء مهمله جمع حبل بمعنی رسن و ازین جا جواز مطالبه بجنایت بنا بر ظهور عداوت و جواز اخراج مزارع بنا بر ظهور خیانت بعد شروع وی در عمل با عطای قیمت عمل بموجب قرار و جواز عقد مزارعت بیقید مدت مستفاد شود رواه روایت کرد این حدیث را حماد بن سلمة عن عبید اللہ بتصغیر ابن عمر بن حفص عمری احسبه حماد گوید گمان می برم روایة عبد اللہ را عن نافع عن ابن عمر عن عمر عن النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم اختصره مولف گوید مختصر آورد حماد حدیث مذکور را باین اسناد مرفوع

باب الشروط

فی الجهاد والمصالحة مع اهل الحرب حکم شرطها در جنگ و مصالحه با حربیان وکتابة الشروط و نوشتن آن شرطها در نامه و زیاده کرده ابوذر از مستملی و مع الناس بالقول حدثنا عبد اللہ بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر قال اخبرنی الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر عن المسور بن مخرمة و مروان وانیحدیث بنسبت مروان که صحابی نیست مرسل است و همچنان بنسبت مسور که هر چند صحابی است ولیکن حاضر نشد این قصه را هر دو روایة از صحابی دارند که حاضر شد قصه را یصدق کل واحد منهما حدیث صاحبه تصدیق میکرد هر واحد از مسور و مروان روایة یار خود را قالا خرج رسول اللہ گفتند هر دو برآمد از مدینه پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم زمن الحدیبیة هنگام حدیبیه که بتخفیف تحتیه ثانیه و گاه بتشدید گویند نام قریه ایست بر مسافت دوازده میل از مکه اکثر آن از حرم

نازل شده در حق نضر بن الحارث که بسیار جدل میکرد در قرآن وقیل در حق ابی بن خلف که جدال او در بعث بود **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم بن سعد قال حدثنا ابی عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی علی بن حسین ان حسین بن علی اخبره عن علی رضی الله عنهم گفت ابن شهاب زهری که خبر داد مرا علی بن امام حسین اینکه امام حسین خبر داده علی بن حسین را از علی بن ابیطالب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طرقه وفاطمة که بتحقیق رسول خدا شبی آمد نزد علی وفاطمه رضی الله عنهما وقال الا تصليان وفرمود آیا نماز تهجد میگذارید این حدیث اینجا مختصر آورده وتمام تر در کتاب الصلوة در باب تحریض النبی صلی الله علیه وسلم گذشته ودر آخر آن اینست وکان الانسان اکثر شیء جدلا وعجب است از مولف رح که جزئی را که حدیث بترجمه بآن مطابق است ترک کرده است تتمه حدیث اینست که علی رضی الله عنه گفته که من گفتم ای رسول خدا نفوس ما در دست قدرت خداست وقتیکه برمیخیزاند برمیخیزیم آنحضرت هیچ نگفت وبرگشت ومن شنیدم که دست بر فخذ زد وگفت وکان الانسان اکثر شیء جدلا از انسان جنس انسان گرفته ومقرر شده که اگرچه مورد آیات خاص می باشد وبحسب مفهوم عام اراده عموم مینمایند رجما بالغیب بمعنی لویستبن است یعنی ظاهر نبوده است ونیز تفسیر کرده اند بگمان بی تیقن واین نزدیک بتفسیر اول اشارتست بقول خدا ویقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب ومیگویند یعنی که اصحاب کهف پنج نفر بودند که ششم آنها سگ ایشان بود ومیگفتند بگمان وپندار محض بی آنکه علم روئتی داشته باشند فرطا بمعنی ندما است یعنی پشیمانی در قول خدا واتبع هواه وکان امره فرطا واطاعت مکن کسی را که گردانیده ایم دل او را غافل از یاد خود وتبعیت کرده هوای نفس خود را وهست کار او متقدم بر حق میگویند فرس فرط است یعنی در پیش است خیل اسپان را وازینجا ماخوذ است فرط بمعنی آنکه پیش از همه میرود ومنزل تا آماده کند اسباب ضروریه را سرادقها مثل السرادق یعنی لفظ سرادق که درین آیت کریمه واقع شده است انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها بدرستی که ما آماده کرده ایم برای ستمگاران یعنی کافران آتشی را که گرد گرفته است اینها را سرادق آتش سرادق بمعنی سراپرده است از جامه وماننده آن که می کشند آنرا بر صحن خانها واینجا تشبیه داده اند احاطه آتش را بآن وازینجهت گفته در تفسیر آن مثل السرادق والحجرة التی تطیف بالفساطیط یعنی مانند حجره که گرد گرفته میشود بخیمها فساطیط جمع فسطاط است بمعنی خیمه عظیم ابو سعید خدری نقل کرده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سرادق آنار چهار دیوار است که هر یکی از آن بمسافت راه چهل سال است یحاوره من المحاورة یعنی اشتقاق کرده اند آنرا از محاوره بمعنی مراجعت در کلام در قول خدا وقال لصاحبه وهو یحاوره وگفت صاحب دو جنت مر یار خود را در حالی که مراجعت میکند در سخن لكنا هو الله ربی ای لکن انا هو الله ربی ثم حذفت الالف

الجزء الحادي عشر من شیخ الاسلام

كتاب الشروط

قتال کننده اند وباز دارنده تو از بیت الله واینکه خالد بن ولید در گروهی از قریش پیش فرستاده اند از الغمیم چنانکه در مغازی بیاید حتی اذا کانوا ببعض الطریق قال النبی صلی الله علیه واله وسلم ان خالد بن الولید بالغمیم تا آنکه وقتیکه شدند در جزوی از راه فرمود آنحضرت بتحقیق خالد بن الولید بموضع غمیم است بفتح غین معجمه وبلفظ تصغیر نیز نزدیک بمکه است میان رابغ وجحفه یعنی از حمیری آورده که صواب اول است وآن وادی است بر دو مرحله از مکه فی خیل لقریش طلیعة در فوجی مر قریش را بحالی که خالد پیش لشکر ایشان است برای خبرداری فوج مقابل طلیعه مقدمة الجیش را گویند فخذوا ذات الیمین پس بگیرید راه جانبی است که در آن خالد است پس روانه گشت لشکر بدانجانب فوالله ما شعر بهم خالد پس سوگند خدا که در نیافت بایشان یعنی بنزدیک رسیدن لشکر اسلام خالد حتی اذا هم بقترة الجیش تا وقتیکه کایک فوج خالد دید غبار لشکر را قترة بفتح ثات وفوقیه غبار سیاه فانطلق یرکض نذیرا لقریش پس روانه شد خالد بجای که میبرد بپای خود دابه را برای شتاب رفتن بجانب که ترساننده است قریش را بر سیدن لشکر اسلام وسار النبی صلی الله علیه واله وسلم حتی اذا کان بالثنیة

وادغم احدى النونين فى الاخرى پس الف انا را حذف كرده نون را در نون لكن ادغام كرده اند وجه مشهور در بيان اين كلمه همين است وفجرنا خلالهما نهرا يقول بينهما يعني خلالهما بمعنى بينهما است بمعنى آنكه كشاده ايم در ميان باغها چشمه. زلقا بمعنى لا يثبت فيه قدم يعني جائيكه قدم بر جا نميماند در وى پاى اشارتست بقول خدا فتصبح صعيدا زلقا بعضى تفسير كرده اند بمعنى املس يعنى هموار كه ثبات نيست بر روى هنالك الولاية مصدر الولى يعني اشتقاق ولى از ولايت است صاحب كشاف گفته ولاية بفتح واو بمعنى نصرت و تولى و يتولى است و قراءت جمهور قرا همين بفتح است بكسر واو بمعنى سلطان و ملك است قسطلانى گفته هر دو لغت بيك معنى است عقبا بمعنى عاقبة است وعقبى و عقبة واحد وهي الآخرة يعني اين هر سه لفظ بيك معنى است جوهرى گفته عاقبة كل شئ آخره اشارتست بقول خدا هو خير ثوابا و خير عقبا قبلا و قبلا و قبلا استينافا اشارتست بقوله او يأتيهم العذاب قبلا يعني قبلا بكسر قاف وفتح موحده و بضم هر دو و بفتح هر دو بمعنى استيناف و استقبال است ابن عباس گفته بمعنى عيانا ليدحضوا بمعنى ليزيلوا است الدحض الزلق بمعنى لغزيدن سدى گفته بمعنى ليفسدوا است وقيل ليبطلوا

باب واذ قال موسى لفتاه لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين او امضى حقبا و وقتيكه گفت موسى عليه السلام مر جوان خادم خود را هميشه راه ميروم زمين را تا آنكه برسم مجمع البحرين را كه بحر فارس و روم است از طرف مشرق قيل بحر اردن و قلزم يا بگذرم زمانى دراز را يعنى اگر بساحل مقصود نرسم سالها در سفر باشم تا گفتن بپيوندد كه نميرسم مجمع بعضى گويند كه حقب بمعنى مطلق زمان است مراد زمان طويل است مروى است از ابن عباس كه حقب بمعنى دهر است و از سعيد بن جبير كه حقب هشتاد سال را گويند و از مجاهد كه هفتاد سال است زمانا وجمعه احقاب يعني مراد زمان دراز است و جمع حقب احقاب است **حدثنا** الحميدى قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو بن دينار قال اخبرنى سعيد بن جبير قال قلت لابن عباس ان نوفا البكالى گفت سعيد بن جبير گفتم ابن عباس را كه نوف بكالى يزعم ان موسى صاحب الخضر ليس هو موسى صاحب بنى اسرائيل ميگويد كه موسى صاحب خضر يعنى موسى كه بخضر صحبت داشته نيست وى موسى صاحب پيغمبر بنى اسرائيل فقال ابن عباس كذب عدو الله پس گفت ابن عباس دروغ گفته است دشمن خدا مروى است كه اين نوف مسلمان بود و قول ابن عباس كه دشمن خدا است بجهت آن تواند بود كه مخالف صريح قول پيغمبر خدا ميگويد كرمانى گفته اطلاق عدو الله از راه تغليظ و در حال غضب است قسطلانى گفته الفاظ در حالت غضب محمول بر غير حقيقت ميباشد غالبا وفيه ما فيه **حدثنى** ابى بن كعب ظاهر آنكه اين قول ابن عباس است انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث كرد مرا ابى بن كعب كه وى شنيده رسول خدا را يقول ان موسى قام خطيبا فى بنى اسرائيل ميفرمود بتحقيق موسى استاده در حاليكه خطبه

الجزء الحادى عشر شرح الاسلام

كتاب الشروط

راحله و بر نشحاست فقالوا خلأت القصواء پس گفتند مردم نشست قصوا و حرونى كرد خلا بكسر و مد حرونى كردن و فرو نشستن ناقه بى علتى و قصوا بفتح قاف و سكون صاد مهمله و بمد نام ناقه آنحضرت است صلى الله عليه وآله وسلم كه هجرت كرده بود بران ناميده شد بآن بجهت آنكه طرف گوش وى بريده بود و قصو بمعنى بريدن طرف گوش است يا بجهت آنكه در پيشى كردن با قصاى آن رسيده بود فقال النبى پس فرمود پيغمبر ما خلأت القصواء حرونى نكرده است قصواء وما ذاك لها بخلق و نيست آن حرونى مر قصوا را عادت ولكن حبسها حابس الفيل وليكن باز داشت قصوا را از سير بجانب مكه معظمه باز دارنده فيل از انتقام يعنى الله تعالى كه فيل ابرهه را كه براى هدم كعبه شريفه آورده شده بود باز داشت قصوا را نيز باز داشت تا واقع نشود دخول در مكه و مزاحمت قريش قتال و خونريزى در حرم پيش از وقت و بودند در مكه هنگام حديبيه جماعة كثير مسلمانان مستضعفين از مردان و كودكان و اگر مى در آمدند صحابه ليكايك در آنجا دور نبود كه ميرسيد بقصد باين مردم آفتى ثم قال والذى نفسى بيده كه پس بعد از آن كه ديد حبس قصوا را فرمود سوگند آنكسى كه بقاى ذات

میخواند در بنی اسرائیل خطبه در غایت بلاغت و کثرت مواعظ چنانکه در تعجب افتادند مردم فسئل ای الناس اعلم فقال انا پس پرسیده شد موسی را کدامی مردم دانا تر است پس گفت موسی منم شلوغا گویند بحسب اعتقاد خود گفته از انکه پیغامبر آن زمان بهوار و عالمتر از وی کسی نبود پس این خبر از ظن خود داده شبهه این گمان بخود داشته پس این خبر مطابق واقع است و اگر قید علم باحکام شرعیه کنند قطعی است و مطابق واقع فعتب الله علیه اذ لم یرد العلم الیه پس عتاب کرد خدا بر موسی از انکه حواله نکرد علم را بسوی خدا و نگفت و الله اعلم و اعتماد کرد بر علم و ظن خود و این خلاف ادب مقام ربوبیت است فاوحی الله الیه ان لی عبدا عند مجمع البحرین هو اعلم منک پس وحی فرستاد خدا بسوی موسی که بتحقیق مرا بنده ایست نزد مجمع بحرین او دانا تر است از تو یعنی ببعضی چیزهای مخصوص قال موسی یا رب فکیف لی به گفت موسی ای پروردگار پس چگونه است مرا ملاقات بوی قال تاخذ معک حوتا فتجعله فی مکتل گفت خدا میگیری با خود ماهی را پس میگذاری آنرا در زنبیل فحیث ما فقدت الحوت فهو ثم پس آنجا که گم کنی ماهی را پس آن بنده آنجا است فاخذ حوتا فجعله فی مکتل پس گرفت موسی ماهی را پس گردانید او را در زنبیل مکتل بکسر میم است ثم انطلق و انطلق معه فتاه یوشع بن نون پس راهی شد موسی و راهی شد با او خادم او که یوشع بن نون است حتی اذا اتیا الصخرة وضعا رؤسهما فناما تا وقتیکه آمدند صخره را نهادند سرهای خود را بر آن سنگ پس خواب کردند رؤسهما از قبیل قلوبکما است و اضطرب الحوت فی المکتل فخرج منه فسقط فی البحر و مضطرب شد ماهی در مکتل پس بیرون آمد از ان پس افتاد در دریا میگویند در اصل صخره چشمه الحیات بود بهر که قطره از ان میرسید اگر مرده است زنده میشد آن ماهی که در مکتل بود بآن قطره رسید پس زنده شد و مضطرب شده از ان برآمد و در دریا افتاد و از کلبی روایت کرده اند که یوشع از چشمه حیات وضو کرد و پاشید از ان آب بر ماهی بریان که در مکتل بود آن ماهی زنده شد و برجسته در آب افتاد پس گشت که میزد بدم خود و هر جا میزد و میرفت آب خشک میگشت و راهی در آب پیدا شد و موسی از پی ماهی رفت و آنجا خضر را دریافت کذا القله یعنی از ثعلبی که روایت کرده است آنرا ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و سلم پوشیده نماند که این نقل مخالف مفهوم ظاهر قرآن مجید است چنانکه حدیث مذکور بیان میکند که چون موسی و یوشع از ان گذشتند و راهی یکشبانه روز رفتند موسی طلب زاد از یوشع کرد و یوشع گفت که آن ماهی زنده شده بدریا در آمد پس مراجعت بصخره کرده یا رب مگر گویم که آن راه تا وقت مراجعت کشاده بود پس موسی با جوان خود از ان راه رفتند فاتخذ سبیله فی البحر سربا پس گرفت ماهی راه خود را در دریا و رفت در ان سرب بسین و راء و موحده بمعنی نقب است و امسک عن الحوت جریة الماء و نگهداشت خدا از وی رفتار آب را

از الشستن فتح ثبت پس برجست قصوا تا لی فعدل عنهم گفت راوی پس میل کرد آنحضرت از مقابل قریش بغیر جانب ایشان حتی نزل باقصی الحدیبیة تا آنکه فرود آمد بنهایت حدیبیه و مکانی در ان علی ثمد قلیل الماء بر گوی که اندک بود آب آن ثمد بفتح مثلثه و میم و مهمله تفسیر کرده اند آنرا بحفره که در آن آب اندک باشد پس ذکر قلیل الماء تاکید است معنی قلت را و کرمانی گفته قلیل الماء تفسیر است یتبرضه الناس تبرضا میگیرند از ان مکان مردم اندک اندک برض بفتح موحده و سکون راء عطاء اندک تبرض رسیدن باندک معیشت و اندک اندک گرفتن از چیزی فلم یلبثه الناس حتی نزحوه پس دیر نگذاشتند آب را مردم تا آنکه کشیدند آنرا تمام یلبثه بضم یا و سکون لام و مثلثه و کسر و تخفیف موحده و بفتح لام و تشدید موحده از البلث و تلبیث هر دو بمعنی درنگی کردن و شکی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم العطش و گله برده شد بسوی آنحضرت از تشنگی فانتزع سهما من کنانته ثم امرهم ان یجعلوه فیه پس کشید تیری را از ترکش خود پس امر کرد مردم که بگذارند آن تیر را در آب و روایت کرده اند ... آنحضرت وضو کرده ... پس ریخت آنرا در چاه و کشید تیری ... انداخت آنرا در چاه و ابو الاسود ... نقل کرده که آنحضرت مضمضه کرد در دلو پس ریخت آنرا در چاه و کشید تیری از ترکش ... انداخت آنرا در چاه

ضاد عليه مثل الطاق پس گشت راه بر ماهی مانند طاق ازین کلام فهم میشود که ماهی از راه
این طاق رفت با آنکه راه ماهی در آب آسانتر میباشد فلما استیقظ نسی صاحبه ان یخبره
بالحوت در آیت کریمه نسیا بصیغه تثنیه است پس هرگاه بیدار شد موسی فراموش کرد همراه
او اینکه خبر دهد موسی را از واقعه زنده شدن ماهی و رفتن آن بدریا فانطلقا بقیة یومهما
ولیلتهما پس رفتند هر دو یار روکه باقی بود از روز و تمام شب خود ولیلتهما منصوبست عطف بر بقیه
حتی اذا کان من الغد تا وقتیکه بود فردای آن روز قال موسی لفتاه آتنا غداءنا گفت
موسی بیار برای ما طعام روز ما لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا بتحقیق دریافتیم ازین سفر رنج قال
ولم یجد موسی النصب فرمود و نیافت موسی رنج را حتی جاوز المکان الذی امر الله به تا آنکه
گذشت جائی را که فرموده بود او را خدا یعنے هرچند دانسته نگذشته لیکن چون در واقع تجاوز کرده بود از امر الٰهی او را محنت
و رنج رسید و میتوان گفت که مراد آنست که پیش از رسیدن بصخره رنجی در نیافت چون از مقصد درگذشت روے
گرسنگی مسلط کردند تا ماهی را یاد کند و به حقیقت مطلع شود و برگردد بجانب مقصد و مقصود فقال
له فتاه پس گفت او را جوان او ارأیت اذ اوینا الی الصخرة آیا دانستی و فهمی که جای کردیم بجانب
صخره فانی نسیت الحوت پس بتحقیق من گم کردم ماهی را یا فراموش کردم ذکر چیزیکه دیدم از رفتن
ماهی در آب وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره و فراموشی نداد مرا از ذکر حال ماهی مگر شیطان
عذر میکند از نسیان خود که از وسوسه شیطان غافل شدم واتخذ سبیله فی البحر عجبا و گرفت
ماهی راه خود را در دریا راه رفتنی عجب که ماهی مرده در آب در آمده رفت و عجب اینکه دم میزد و
در دریا راه خشک پیدا می شد مانند طاقی قال فکان للحوت سربا ولموسی ولفتاه عجبا
فرمود پس بود مر ماهی را رفتنے و مر موسی و جوان او را تعجبے فقال موسی ذلک ما کنا نبغی
پس گفت موسی این چیزی است که طلب میکردیم فارتدا علی آثارهما قصصا پس
برگشتند هر دو بر آثار خود یعنے برگشتند بهمان راهی که آمده بودند در حالیکه اتباع میکنند اتباع
کردنی قال رجعا یقصان آثارهما حتی انتهیا الی الصخرة تا وقتیکه رسیدند نزد صخره فاذا رجل
مسجی ثوبا پس ناگاه دید مردی را که پیچیده شده جامه را فسلم علیه موسی پس سلام کرد بروی
موسی فقال الخضر وانی بارضک السلام پس گفت خضر از کجا است بزمینی که توئی سلام تحیت
یعنی متعارف اینجا نیست و تو از کجائی گویند مردم آن سرزمین مسلمان نبوده اند فقال انا موسی
قال موسی بنی اسرائیل قال نعم پس گفت من موسی ام گفت خضر موسی بنی اسرائیل هستی
گفت آری اتیتک لتعلمنی مما علمت رشدا آمده ام نزد تو تا بیاموزی مرا از آنچه آموخته
تو رشد و هدایت را قال انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر بتحقیق تاب نمی آری تو نتوانی
با من صبر در زید یا موسی انی علی علم من علم الله علمنیه لا تعلمه انت ای موسی بتحقیق من بر
علمی از علم خدایم که تعلیم کرده خدا مرا آن علم که نمیدانی تو همه آنرا وانت علی علم من علم الله

الجزء الحادی عشر من شرح الاسلام

کـــــتاب الشهود

که قبیله لیست از ازد و بدیل صحابی مشهور
است اسلام آورد در فتح مکه یا پیش از آن
حاضر شد حنین و طائف و تبوک را و بود
مهتر قوم خود وفات یافت در حیات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فی نفر من قومه
من خزاعة در جماعه از قوم خود یعنے
از قبیله خزاعه وکانوا عیبة نصح رسول الله
و بودند مردم خزاعه موضع خیرخواهی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من اهل
تهامة از جمله مردم تهامه که بکسر فوقیه
نام بلادیست پایین از نجد که مکه معظمه و
گرد آن از آن است و عیبة بفتح مهمله
و موحده و سکون تحتیه در میان در اصل
جامه دان را گویند تشبیه داده شد بدان
آدمی که محل سر و امانت است و پنهان
نمیداشتند مسلمانان و مشرکان خزاعه
بر آنحضرت چیزی را که در مکه بود و اصل
این دوستی خزاعه آن بود که بنو هاشم
در جاهلیت تحالف کرده بودند با خزاعه
پس مستمر ماندند بران در اسلام و مستفاد
میشود ازینجا جواز خیرخواه گرفتن بعضے
[illegible] و اهل ذمه و قتیکه دلالت دارد
قرائن بر خیرخواهی و گواهی دهد تجربه
بر اختیار ایشان اهل اسلام را بر غیر

علمكه الله لا اعلمه و تو بر علمی از علم خدائی که تعلیم کرده ترا خدا نمیدانم من همه آنرا این قید در هر دو جا باید که در بعضے که ازین غافل شده اند گویند علمی که خضر بآن ممتاز بوده علم حقیقت است و مامور بود که عمل بران کند و علم موسی ظاهر شریعت بود و جامعیت علم حقیقت و علم شریعت از خواص پیغمبر ما است صلی الله علیه وسلم و همین قصه خضر و موسی را دلیل آورده بر فهمیدگی خود و بعضے بسیار دور رفته از معرفت است از آنکه لازم مے آید ازینجا که پیغمبر اولے العزم موسی علیه السلام خالی باشد از علم حقیقت که سزاوار نیست خلو از ان مر احاد اولیا را و همچنین لایق نیست که گویند خضر از علم شریعت که احاد مسلمانان دارند عاطل بود و این اعتقاد خطری عظیم دارد کذا قال القسطلانے فقال موسی ستجدنی ان شاء الله صابرا ولا اعصی لك امرا پس گفت موسی سرانجام است که می یابی مرا اگر خدا خواسته صابر در مشاهده احوال و اعمال تو و نافرمانی نمیکنم ترا در هیچ کاری فقال له الخضر پس گفت موسی را خضر فان اتبعتنی فلا تسألنی عن شیء حتی احدث لك منه ذكرا پس اگر همراهی میکنی تو مرا پس مپرس مرا از چیزی و کارے که بکنم تا آنکه بگویم مر ترا از ان کار فانطلقا یمشیان علے ساحل البحر پس رفتند هر دو بحالی که گام میزدند بر کنار دریا فمرت سفینة پس گذشت بپیش ایشان کشتی فکلموهم ان یحملوهم پس گفتند سوار کنید اینها را فعرفوا الخضر فحملوه بغیر نول پس شناختند کشتی بانان خضر را پس سوار کردند او را بے مزد و نگفته و موسی و یوشع را نیز سوار کردند چنانکه در روایت ابی ذر است فحملوهم پس سوار کردند همه کس را فلما ركبا فی السفینة لو یفجاء پس هرگاه سوار شدند موسی و خضر در کشتی درنگ نکرد موسی فجاء بفتح فا بمعنے ناگاه آمدن است باب یمنع است موت فجاء ذکر یوشع نکرد از آنکه تابع بود موسی را الا والخضر قد قلع لوحا من الواح السفینة بالقدوم مگر آنکه خضر بتحقیق بر کند تخته از تختهای کشتی به تیشه فقال له موسی قوم حملونا بغیر نول پس گفت مر ورا موسی مردمی که سوار کردند ما را بے مزد و اینقدر مروت و احسان بجا آوردند عمدت الی سفینتهم فخرقتها قصد کردی بسوی کشتے ایشان پس پاره کردی آنرا لتغرق اهلها تا غرق کنی مردم کشتی را لقد جئت شیئا امرا بتحقیق آوردی چیزے منکر و ناخوش آمر بکسر میم است بعضے گویند بمعنی عجب است بعضی گویند امر در کلام عرب بمعنی داهیه و حادثه است قال الم اقل انك لن تستطیع معی صبرا گفت خضر آیا نگفته بودم که بتحقیق تو تاب نمی آری با من از آنکه تو ماموری بعمل کردن بظاهر شرع قال لا تؤاخذنی بما نسیت گفت موسی مگیر مرا بچیزے که فراموش کردم از عهد نا پرسیدن و سرزنش مکن از انچه ترک کردم وصیت ترا ولا ترهقنی من امری عسرا و تنگ مگیر مرا از کار من دشواری را قال و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابی بن کعب و فرمود رسول خدا و كانت الاولى من موسی نسیانا و بود اعتراض و مواخذه نخستین از موسے از روی فراموشی از عهد قال وجاء عصفور فوقع علے حرف السفینة فرمود و آمد کنجشکے پس افتاد بر طرف کشتی فنقر فی البحر نقرة پس نوک زد در دریا نوکے برای آب خوردن فقال له الخضر

كتاب الشروط

پس گفت بدیل بتحقیق من گذاشته ام بنو کعب و بنو عامر را از قریش که فرود آمده اند کلان آبهای حدیبیه اعداد جمع عد است بکسر عین و تشدید دال بمعنی آبی که سیری نشود چون چشمه و اقتصار بر ذکر کعب و عامر از ان است که انساب تمام قریش که راجع بایشان است و باقیماند از قریش بنو اسامه و بنو عوف بن لوی و نبود در مکه از ایشان هیچ یکے ومعهم العوذ المطافیل و با ایشان ماده تای نو زائیده اند که بچکان همراه دارند عوذ بضم عین مهمله و سکون واو و بعد از ان معجمه جمع عائذ ناقه شیردار ابن فارس گفته هر انثی که بزاید آنرا تا هفت روز عائذ گویند و مطافیل بطاء مهمله و فا جمع مطفال مادرانی که با خود بچگان دارند یعنی برآمده اند قریش بحالی که با ایشان شتران شیردار است تا زاد کنند بشیرهاے شان یا کنایت است از زنان که با ایشان اطفال اند با لجمله مراد بیان تهیؤ و استعداد ایشان است طول مقام را بقصد جنگ در ثبات اقدام بالتوابع و لواحق وهم مقاتلوك وصادوك عن البیت و ایشان کارزار کننده اند با تو و باز دارند اند ترا از کعبه شریف فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم انا لم نجیء لقتال احد تحقیق ما نیامده ایم برای کارزار هیچ کسی و لکنا جئنا معتمرین

ما علمي وعلمك من علم الله الا مثل ما نقص هذا العصفور من هذا البحر پس گفت مر ورا خضر نيست
مجموع علم من وعلم تو از علم خدا يعني نسبت بعلم خدا مگر مانند چيزے كه كم كرده گرفت اين گنجشك
ازين دريا مقصود از تشبيه قلت وحقارت علم ما سوا است وگرنه علم خدا غير متناهي است و دريا
امرے متناهي و متناهي قدري ندارد و نسبت بغير متناهي فخرجا من السفينة پس برآمدند از كشتے
فبينما هما يمشيان على الساحل پس در اثناي آنكه هر دو ميرفتند در كنار دريا اذا ابصر الخضر
غلاما يلعب مع الغلمان ناگاه ديد خضر كودكے راكه بازي ميكند با كودكان فاخذ الخضر راسه
بيده پس گرفت خضر سر آن كودك بدست خود فاقتلعه بيده فقتله پس بركند سر او را پس كشت او را
گفته اند غلامي ظريف خوش رو بود نام او حيسور و نام پدر او ملاس و نام مادر رحمي بود فقال له
موسى اقتلت نفسا زكية بغير نفس پس گفت مر ورا موسى آيا كشتي نفسے پاك بيگناه را بي قصاص
نفسے استفهام انكاري است لقد جئت شيئا نكرا بتحقيق آوردي چيزي نا مرضي را قال الم اقل لك
انك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر آيا نگفته بودم مر ترا بتحقيق تو نميتواني با من صبر ورزيد قال وهذا
اشد من الاولى گفت و اين يعني نكر سخت تر است از امر اول كه خرابي كشتي سهل تر است از كشتن كسے
قال ان سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني گفت موسى اگر بپرسم ترا از چيزي بعد ازين پس همراهي
مكن مرا قد بلغت من لدني عذرا بتحقيق رسيدي از پيش من يعني در فراق من عذر را فانطلقا حتى
اذا اتيا اهل قرية استطعما اهلها پس رفتند تا آنكه آمدند قريه را و آن انطاكيه است و از ابن سيرين
روايت كرده اند كه ايله است طلب طعام كردند از مردم قريه فابوا ان يضيفوهما پس سر باز زدند
از آنكه فرود آرند ايشان را در منزل اضياف فوجدا فيها جدارا يريد ان ينقض قال مائل پس
يافتند دران قريه ديوارے را كه ميخواهد بشكند و بيفتد يعني نزديك بود كه بيفتد گفت در تفسير ينقض
كه يعني ميل كرده در افتادن و وهب گفته درازي آن جانب آسمان صد گز بود فقام الخضر فاقامه
بيده پس استاد خضر پس برپا كرد بدست خود يعني مسح كرد بر ديوار چنانكه نيفتاد و از خارق عادت
بقيا وي گفته اقامت كرد يعني تعمير كرد يا ستون نهاد در زير گذاشت يا شكسته از سر تعمير كرد و روايت
مسح دست را تضعيف كرده محشي گفته كه اين معني تلائم لو شئت لاتخذت عليه اجرا نيست از آنكه بقدر
كار اجرت و مزد مي طلبند بعضي گويند بقول فاقامه ملائم و اين هر دو وجه تضعيف چيزے
نيست فقال موسى قوم اتيناهم فلم يطعمونا ولم يضيفونا پس گفت موسى اينها قومي اند كه آمديم
ما ايشان را پس طعام ندادند ما را و مهمان خانه فرود نياوردند با آنكه طريقه آن وقت و آن روزگار آن
بود كه ضيافت مسافران بر خود لازم داشتند لو شئت لاتخذت عليه اجرا اگر ميخواستي هر آئينه
ميگرفتي بر تعمير آن مزدي و رايگان اقامت نميكردي قال هذا فراق بيني وبينك الى قوله
ذلك تاويل ما لم تسطع عليه صبرا گفت خضر اينوقت جدائي ميان من و ميان تست تا
قول خضر ذلك تاويل ما لم تسطع عليه صبرا چنانكه قرآن از آن خبر داده و موجب اين افعال

الجزء الحادي عشر شرح الاسلام

كتاب الشروط

فيما دخل فيه الناس فعلوا پس اگر
غالب آييم بر آن مردم در جنگ پس برين
تقدير نيز اگر خواهند ايشان كه در آيند
در آنچه در آمده اند بر سائر مردم در آن
از دين خدا بكنند و در آيند و رستگاري
يابند مجموع اين جمله شرطيه جزاء آن اظهر
والا فقد جموا بفتح جيم وتشديد ميم
و اگر بالفرض غالب نياييم پس بتحقيق
راحت مي يابند از مشقت قتال با من
و كفايت ميكنند از ايشان اين مؤنت را
آن ديگران و حاصل ميكرد و مراد ايشان
كلا چه جاي اين احتمال است بعد از آن
كه وعده كرده خداي تعالے نصرت
او را در جاهاے متعدد از قرآن وليكن
فرمود اين را بزعم خصم وان هم
ابوا فوالذي نفسي بيده لاقاتلنهم على امري
هذا حتى تنفرد سالفتي و اگر قريش
ابا كنند ضرب مدة و صلح را پس سوگند
آنكسي كه نفس من بدست قدرت او
هر آئينه قتال ميكنم ايشان را برين كار خود
كه دين خدا است تا آنكه جدا گردد گردن
من و شهيد شوم سالفه بسين مهمله
و كسر لام بعد از ان فا پيش گردن يا جا
آن يا اعلاي آن ولينفذن الله امره
هر آئينه نافذ و كار گر ميكند خداي تعالے
حكم خود را در نصرت دين و پيغمبر
خود بيقين فقال بديل سابلغهم
ما تقول پس گفت بديل سر انجام

خضر از آنچه معلوم میشود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وددنا ان موسی کان صبر
پس فرمود رسول خدا دوست داشتیم که موسی بودی که صبر کردی حتی یقص الله علینا من خبرهما
تا بیان کردی خدا و قصه خواندی بر ما از خبرهای ایشان و این حدیث در باب علم تمامتر ازین گذشته
است قال سعید بن جبیر فکان ابن عباس یقرء گفت سعید بن جبیر بود ابن عباس که میخواند این
آیت را چنین وکان امامهم ملک یاخذ کل سفینة صالحة غصبا یعنی بجبر و را هم اما هم و بر بادی
صالحه میخواند وکان یقرء واما الغلام فکان کافرا وکان ابواه مومنین و این از قراتهای شاذه
است

باب

قوله فلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما فاتخذ سبیله فی البحر سربا مذهبا
یسرب یسلک تفسیر کرده سرب را بمذهب بمعنی رفتن و یسرب فعل مضارع را بیسلک و منه سارب
بالنهار و ازینجا است و سارب بالنهار که در سورۂ رعد واقع شده یعنی روندگان در روز معنے نسیا
حوتهما سبق ذکر یافته که موسی یاد نکرد درینوقت ماهی را تا حقیقت حال معلوم کردی و از آنجا
درنگذشتی و یوشع فراموش کرد ذکر اینحال و نگفت بموسی یعنی آورده که تعلق ماهی نزد یوشع بود و وی
فراموش کرد پس نسبت نسیان بهر دو از قبیل یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی بیرون می اندازد
دریای شور و شیرین لولو و مرجان نسبت داده بهر دو با آنکه لولو و مرجان از دریای شور
مے بر آید

حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم
یعنی گفت ابراهیم بن موسی که خبر داده ما را هشام بن یوسف اینکه بتحقیق ابن جریج خبر داده هشام
را و هر که با وی بود قال اخبرنی یعلی بن مسلم وعمرو بن دینار عن سعید بن جبیر گفت ابن جریج
خبر داده مرا و کس یعلی بن مسلم و عمرو بن دینار از سعید بن جبیر یزید احدهما علی صاحبه در حالے
که زیاده میکرد یکی ازین دو بر صاحب خود و غیرهما این قول ابن جریج است یعنی غیر یعلی بن مسلم و
عمرو بن دینار نیز خبر داده اند مرا و آن عثمان بن سلیمان است قد سمعته یحدثه عن سعید بتحقیق
شنیدم غیر این هر دو را که میگفت آنرا از سعید بن جبیر قال انا لعند ابن عباس فی بیته گفت سعید
بن جبیر بتحقیق ما بودیم نزد ابن عباس در خانه او اذ قال سلونی وقتی که گفت بپرسید مرا قلت ای ابا عباس
جعلنی الله فداک گفتم اے ابا عباس بگرداناد مرا خدا فدای تو ابا عباس کنیت عبد الله بن عباس است ان
بالکوفة رجلا قاصا یقال له نوف بکوفه مردی است قصه خوان که گفته میشود مر و را نوف بزعم انه
لیس بموسی بنی اسرائیل میگوید که بتحقیق مصاحب خضر موسی بنی اسرائیل نیست اما عمرو فقال لی قد
کذب عدو الله ابن جریج میگوید اما عمرو پس گفت مرا گفت ابن عباس دروغ گفته است دشمن
خدا و اما یعلی فقال لی قال ابن عباس حدثنی ابی بن کعب و اما یعلی پس گفت مرا که گفت ابن عباس
حدیث کرد مرا ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موسی رسول الله علیه
السلام گفت ابی فرمود رسول خدا موسی پیغمبر خدا است قال ذکر الناس یوما فرمود تذکیر
کرد و وعظ گفت روزی مردم را حتی اذا فاضت العیون ورقت القلوب ولی تا آنکه وقتی که ریختند

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الشروط

پس گفتند بیخردان ایشان کارنیست
ما را آنکه خبر دهی ما را از نیمرد بچیزے
وقال ذوو الرای منهم اما
سمعته یقول و گفتند خداوندان
فراست از ایشان با را آنچه شنیده
او را که می گفت قال سمعته یقول کذا و
گفت بدیل شنیدم او را که میگفت
چنین و چنان فحدثهم بما قال النبی
پس حدیث کرد بدیل ایشانرا بآنچه گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه واله وسلم فقام عروة
بن مسعود پس برخاست عروه بن مسعود
بن معتب بضم میم و سکون مهمله و
کسر فوقیه مشدده و در آخر موحده ثقفی
که اسلام آورد بعد ازین و رجوع کرد
بسوے قوم خود و دعوت کرد ایشانرا
بسوی اسلام پس کشتند او را پس فرمود
آنحضرت مثل وی مثل صاحب یاسین
است فقال ای قوم الستم بالوالد
پس گفت عروه ای قوم من آیا نیستید
شما بمنزلہ پدر من در بزرگی و شفقت و
مادر عروه سبیعه بنت عبد شمس بن عبد
مناف از ایشان بود قالوا بلی
گفتند آری قال اولست بالولد
گفت عروه آیا نیستم من بمثابه پسر
در خیرخواهی قالوا بلی گفتند آری
قال فهل تتهمونی گفت پس آیا
تہمت و گمان مخالفت دارید مرا قالوا لا
گفتند نداریم قال الستم تعلمون انی
استنفرت اهل عکاظ گفت
آیا نیستید شما که میدانید که من طلب

چشمان اشک ریز شد ودلها پشت داد تا آنکه ول نشوند مردم قاد رکه رجل فقال ای رسول الله پس دریافت اورا مردی پس گفت ای رسول خدا هل فی الارض احد اعلم منک آیا هست در زمین هیچکسی داناتر از تو قال لا گفت نیست کسی داناتر از من فعتب علیه اذ لم یرد العلم الی الله پس عتاب کرده شد بر وی زیرا که رد نکرد این علم را بسوی خدا قیل بلی گفته شد آری هست یعنی خدا فرمود که هست یکی داناتر از تو قال ای رب فاین گفت موسی پس کجا دریابم اورا قال بمجمع البحرین گفت خدا بمجمع البحرین می یابی تو اورا قال ای رب اجعل لی علما اعلم ذلک به گفت ای پروردگار من بگردان مرا نشانی که بدانم مجمع بحرین را بآن نشان فقال لی عمرو قال حیث یفارقک الحوت ابن جریج گوید گفت مراعمرو آنجاکه جدائی کند ترا ماهی عمرو بکر وحدیث طی کرده است وقال لی یعلی قال خذ حوتا میتا وگفت مرا یعلی فرمود خدا بگیر ماهی مرده را حیث ینفخ فیه الروح آنجا است که دمیده میشود در وی جان فاخذ حوتا فجعله فی مکتل پس گرفت موسی ماهی را پس نهاد در زنبیل خود فقال لفتاه لا اکلفک الا ان تخبرنی بحیث یفارقک الحوت پس گفت مرخادم خود یوشع را تکلیف نمیکنم ترا جز این که خبر کنی مرا بجائی که جدائی کند ترا ماهی قال ما کلفت کثیرا گفت یوشع تکلیف نکرده مرا بسیاری ودر روایت ابی ذر کبیرا بموحده است یعنی امری بزرگ فذلک قوله جل ذکره پس اینست قول خدا عظیم است ذکر او واذ قال موسی لفتاه یوشع بن نون ودمے که گفت موسی مرفتای خود را یوشع بن نون لیست عن سعید نیست این روایت که نام یوشع بن نون گفته از سعید کرمانی گفته یعنے آنست که نیست روایت او از لفظ او اخذ حوتا تا اینجا بلکه روایت از غیر او است قال فبینما هو فی ظل صخرة فی مکان ثریان فرمود پس در اثنای آنکه موسی در سایه سنگی بود در جای گلناک ثریان بفتح ثاء مثلثه وسکون راء وتخفیف تحتیه بروزن فعلان مشتق از ثری است بمعنی خاکی که در وی تری باشد اذ تضربت الحوت وموسی نائم ناگاه میرود ماهی وحالی آنکه موسی خوابیده است فقال فتاه لا اوقظه پس گفت یوشع بیدار نمیکنم موسے را حتی اذا استیقظ نسی ان یخبره تا وقتیکه بیدار شد موسی فراموش کرد یوشع این را که خبر کند او را وتضرب الحوت حتی دخل البحر واضطراب کرد ماهی تا آنکه درآمد دریا را التضرب بتشدید راء بمعنے اضطراب وتحرک است فامسک الله عنه جریة البحر پس نگهداشت خدا از ان ماهی جاری بودن دریا حتی کان اثره فی حجر تا آنکه بود اثر ماهی در سنگ قال لی عمرو هکذا کان اثره فی حجره ابن جریج گفت گفت مرا عمرو اینچنین بود اثر آن در سنگ یعنی باشارت انگشت نمود اثر آن را وحلق بین ابهامیه واللتین تلیانهما وحلقه کرد میان دو ابهام خود ودو انگشت که متصل اند بهردو ابهام را یعنے بهردو سبابه لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا پس تحقیق پیش آمدیم ما از سفر خود که اینست رنج را درین کلام برخی از عبارت مطوی است چنانکه از حدیث معلوم شده قال قد قطع الله عنک النصب گفت یوشع تحقیق دور کرده خدا از تو رنج را لیست هذه عن سعید اخبره نیست این روایت از سعید که خبر داده آنرا سعید یعنی قول او قال قد قطع الله عنک النصب روایت سعید نیست ضمیر اخبره

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الشروط

را نموده است بر شما خصلت خیر وصلاح والنصاف را اقبلوها قبول کنید آنرا ودعونی آتیه دبگذارید مرا بیایم آنحضرت را قالوا ائته گفتند بیا اورا فاتاه فجعل یکلم النبی پس آمد آنحضرت را پس گشت که کلام میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نحوا من قوله لبدیل پس فرمود آنحضرت مانند قول خود که بدیل را فرموده بود فقال عروة عند ذلک پس گفت عروه نزد قول شریف که اکراه میکنند قتال میکنم ایشان را ای محمد ارأیت ان استاصلت امر قومک ای محمد خبر ده که اگر بیخ بری حال قوم خود را هل سمعت باحد من العرب اجتاح اصله قبلک آیا شنیده هیچ یکی را از عرب که بریده باشد بیخ خود را پیش از تو وان تکن الاخری واگر باشد صورت دیگر یعنی غلبه قریش پس نیز پوشیده نیست چیزی که بکنند ودر ابهام شرط وحذف جزا مراعات ادب کرد عروه واشعار کرد آن بقول وی فانی والله لا اری وجوها پس بتحقیق سوگند خدا که هر آئینه می بینم روهای کلان یعنے سران مردم بجانب قریش وانی لاری اشوابا من الناس خلیقا ان یفروا ویدعوک وبتحقیق من هر آئینه می بینم لعنے یاران ترا آمیزشها از مردم سزاوار بآنکه بگریزند وبگذارند ترا اشواب مردم درآمیخته یعنے از قبائل مختلف متفرق ودر روایت ابی ذر از کشمیهنی

نيز راجع بروايتست وتذكير آن با عتبار مرويست فرجعا فوجدا خضرا پس برگشتند ويافتند خضر را
قال لي عثمان بن ابي سليمان ابن جريج ميگويد گفت مرا عثمان بن ابي سليمان زيادت بر روايت
سعيد على طنفسة خضراء على كبد البحر بر فرشي خورد سبز در ميان دريا طنفسه بطا مهمله وفا هردو مكسور
درميان آنها ساكن ودر روايت ابي ذر بفتح فا است ورواست ضم طا وفا همه واينهمه لغات است
بمعني فرش خورد يا بساطي كه خورد ا بزر باشد قال سعيد بن جبير مسجى بثوبه قد جعل طرفه تحت
رجليه وطرفه تحت راسه گفت سعيد بن جبير درحالي كه پيچيده است بجامه خود وتحقيق گردانيده يكطرف
آنرا زير دوپاي خود ويكطرف آنرا زير سر خود فسلم عليه موسى فكشف عن وجهه پس سلام كرد
بروي موسى پس برداشت خضر جامه از روي خود فقال هل بارضي من سلام پس گفت خضر آيا
هست بزمين من تحيت بسلام من انت قال انا موسى قال موسى بني اسرائيل گفت منم موسى
گفت خضر موسى بني اسرائيل هستي قال نعم گفت آري قال ما شانك گفت خضر چه كار هست ترا كه آمده قال جئت لتعلمني مما علمت
رشدا گفت آمده ام تا بياموزي مرا از آنچه آموخته شده آيت ودين رارشد بضم را وسكون شين قرارت ابي عمر است و
ديگر قرا بدو فتح خوانده هردو بيكمعني است قال اما يكفيك ان التورية بيديك وان الوحي ياتيك
گفت خضر آيا بس نيكند ترا كه تحقيق توريت بدو دست تست وتحقيق وحي مي آيد ترا يا موسى
ان لي علما لا ينبغي لك ان تعلمه اي موسى تحقيق مرا علمي است كه نميرسد ترا كه بداني تو آنرا
يعني همه علم را وان لك علما لا ينبغي لي ان اعلمه وتحقيق ترا علمي است كه نميرسد مرا اينكه بدانم
آنرا يعني من مامورم كه عمل برحقيقت كنم وتو ماموري كه عمل بر ظاهر كني قسطلاني در معنے قول خضر
لا ينبغي لي ان اعلمه گفته از آنجهت كه اگر پيغمبر است پس واجب نيست بر وي شريعت پيغمبر ديگر و
اگر ولي است پس شايد كه مامور باشد بمتابعت پيغمبري ديگر انتهى برين تقدير در معنے قول او
كه لا ينبغي الخ ميگويد كه تو پيغمبري ترا متابعت پيغمبر ولي نميرسد وموسى از حديث حق بهمين قدر
مامور شده بود كه بوي صحبت دارد ومعلوم كند كه عالم تر از وي ديگرے بوده است فاخذ
طائر بمنقاره من البحر پس گرفت گنجشكے بمنقار خود آبي از دريا فقال والله ما علمي وما علمك في
جنب علم الله پس گفت خضر بخدا سوگند نيست علم من ونه علم تو در برابر علم خدا الا كما اخذ هذا
الطاير بمنقاره من البحر مگر چنانكه گرفت اين پرنده بمنقار خود آبے از دريا در حديث سابق مجموع
هردو علم را گفته است وشرح آن گذشته حتى اذا ركبا في السفينة وجدا معابر صغارا تا وقتيكه
سوار شدند يعني اراده سواري كردند كشتي را يافتند كشتيهاي خورد را معابر بفتح ميم وعين مهمله وبعد
از الف باء موحده مكسور وراء غير منصرف بمعني كشتيهاي خورد در فتح الباري گفته كه وجدا معابر
تفسير قول او ركبا في السفينة است نه جواب اذا از انكه يافتن معابر پيش از ركوب سفينه است
كذا نقله القسطلاني فانهم تحمل اهل هذا الساحل الى اهل هذا الساحل الآخر كه ميبردند مردم اين
ساحل را بسوے مردم ساحل ديگر عرفوه فقالوا عبد الله الصالح شناختند خضر را پس گفتند

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الشروط

وليكن بجاي لات ام ميگفتند بمعنے
مادر تغير داد آنرا ابوبكر باقامت معبود
ايشان بجاي مادر ودرين تعريض است
بالزام قوم عروه كه لات را دختر خداي
تعالے مي گفتند نحن نفر عنه وندعه
آيا ما مي گريزيم از نزد آنحضرت وميگذاريم
ورا فقال من ذا پس گفت عروه
كيست اين قالوا ابوبكر گفتند
مردم ابوبكر است ابن ابي قحافه قال
اما والذي نفسي بيده گفت عروه آگاه باش
سوگند آن كسي كه ذات من بدست
اوست لولا يد كانت لك عندي لم
اجزك بها لاجبتك اگر نبي بود نعمتي ومنتي
كه هست ترا نزد من كه مكافات نكرده ام
آنرا هرآئينه جواب ميدادم ترا ازين
دشنام ودر روايت واقدي آمده كه
اعانت كرده بود ابوبكر او را بده شتر
در ديت كه لازم گشته قال وجعل يكلم النبي
صلى الله عليه وآله وسلم گفت راوي
وگشت عروه كه كلام ميكرد آنحضرت را
فكلما كلمه اخذ بلحيته پس هرگاه
كه كلام ميكرد آنحضرت را ميگرفت ريش
مبارك او را موافق عادت عرب كه ميكردند
بهمچنان خصوصا نزد ملاطفت والمغيرة
بن شعبة قائم على راس النبي صلى الله
عليه وآله وسلم ومعه السيف وعليه المغفر
مغيره بن شعبه صحابي استاده بود بر سر آنحضرت
بجائي كه با وي شمشير بود وبر سر وي خود
پوشيده آنرا وقتيكه ديد عروه را پيش ميبرد
فكلما اهوى عروة بيده الى لحية النبي صلى
الله عليه وسلم ضرب يده بنعل السيف

بنده خدا است صالح وسوار کردند با موسی قال قلنا لسعید خضر گفت یعلی بن مسلم گفتیم مر سعید بن جبیر را خضر بود آنرا که شناختند قال نعم گفت آری لا نحمله باجر سوار نکنند او را بمزد فخرقها ووتد فیها وتدا پس پاره کرد سفینه را و بجای آن میخی زد تا آب درنیاید و این موسی دید و پس در بعضی روایات وتدا بفتح واو و تشدید دال و آن لغتی است در وتد قال موسی اخرقتها لتغرق اهلها گفت موسی آیا پاره کردی کشتی را تا غرق کنی اهل کشتی را لقد جئت شیئا امرا بتحقیق آوردی چیزی ناخوش قال مجاهد منکرا گفت مجاهد امرا بمعنی منکر است قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر آیا نگفتم ترا که هرگز نمیتوانی با من صبر کرد کانت الاولی نسیانا والوسطی شرطا انکه آنحضرت فرمود اعتراض اول از روی نسیان بود و میانه از روی شرطی که گفت اگر بپرسم صحبت مدار با من والثالثة عمدا و سیوم از روی قصد ازانکه گفته بایستی اجرت میگرفتی قال لا تؤاخذنی بما نسیت ولا ترهقنی من امری عسرا گفت موسی مگیر مرا بچیزی که فراموش کردم و تنگ مگیر از کار من دشواری را لقیا غلاما فقتله پس آمدند هر دو جوانی خورد سال را پس کشت خضر او را قال یعلی قال سعید گفت یعلی روایت کرده سعید وجد غلمانا یلعبون یافت خضر چند غلامان را که بازی میکردند فاخذ غلاما کافرا ظریفا پس گرفت یک غلام کافری زکی را فاضجعه ثم ذبحه بالسکین پس خوابانید او را پس ذبح کرد بکارد اگر گویی اولا گفت قتل کرد و بعد ازان گفت ذبح کرده و در روایت سفیان فقلعه بیده پس برکند سر او را بدست خود گوییم منافات نیست تواند که ذبح کرده آنچه باقی میماند از ذبح آنرا برکنده باشد و قتل عام است هر دو را قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس گفت موسی آیا کشتی نفسی پاک معصوم را بغیر قصاص نفسی استفهام انکاری است لم یعمل بالحنث گفت آیا کشتی نفسی را که کاری نکرده است بگناه حنث بجای مهمله و نون ساکن آخر مثلثه و در روایت ابی ذر خبث است بخاء معجمه و باء موحده وکان ابن عباس قرأها زکیة زاکیة مسلمة و بود ابن عباس که خوانده زکیه و زاکیه بمعنی مسلمه کقولک غلاما زکیا یعنی نفس زکیه میگویند چنانکه غلام زکی میگویند فانطلقا فوجدا جدارا یرید ان ینقض فاقامه پس رفتند هر دو پس یافتند دیواری را که میخواهد اینکه بیفتد پس برپا کرد خضر آنرا قال سعید بیده هکذا ودفع بیده فاستقام گفت سعید بن جبیر اشاره کرد خضر بدست خود این چنین و برداشت خضر دست خود را پس مستقیم ماند قال یعلی حسبت ان سعیدا قال گفت یعلی گمان دارم که بتحقیق سعید گفت فمسحه بیده فاستقام پس مسح کرد خضر دیوار را بدست خود پس مستقیم ماند لو شئت لاتخذت علیه اجرا قول موسی است اگر میخواستی هر آئینه میگرفتی برین کار مزد را یعنی برپا داشتن دیوار اگرچه بمجرد مسح بوده قال سعید اجرا ناکله گفت سعید باین زیادتی مزدی که میخوردیم آنرا وکان وراءهم بمعنی وکان امامهم یعنی پیش روی ایشان قرأها ابن عباس امامهم ملک خوانده است این آیت را ابن عباس اینچنین یزعمون عن غیر سعید انه هدد بن بدد میگویند از غیر سعید که نام ملک

الجزء الحادي عشر شیخ الاسلام

كتاب الشروط

ازغاد در بر ای مبالغه یعنی پس گفت عروه ای سخت بوده و اکثر استعمال آن در غدا بر شنام است السنت سعی فی عذرتک آیا نیستم که سعی میکنم در دفع شر غدر تو بیوفایی تو به بذل مال چنانچه پیش گرو را وی آن قصه را وکان المغیرة صحب قوما فی الجاهلیة و بود مغیره که صحبت داشت قومی را در جاهلیت بر آمده بود با سیزده کس از ثقیف از بنی مالک بزیارت مقوقس که ملکی بود از ملوک

بالكيان كبا تو بودند گفت کشتم و آوردم اسلاب ایشان را بسوی آنحضرت تا خمس گیرد یا بکند هرچه رای او باشد فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم اما الاسلام فاقبل پس فرمود آنحضرت اما اسلام را پس قبول میکنم از تو واما المال فلست منه في شئ واما آن مال پس نیستم از ان در چیزے از وجه حلال بودن زیرا چه آن از غدر است بر رفقا چه در رفاقت هر واحد ایمن دیگر باشد و غدر و گرفتن امانت حلال نیست اگرچه با کافر بود و شاید که گذاشتن آنحضرت این مال را بدست وی بامکان آن بود که اسلام آرند قوم مقتول پس رد کنند آنحضرت آن مال را بسوے ایشان ثم ان عروة جعل یرمق اصحاب النبي صلى الله عليه واله وسلم بعينيه پس تحقیق عروه گشت که می نگریست صحاب آن حضرت را بدو چشم خود قال فوالله ما تنخم رسول الله صلى الله عليه واله وسلم نخامة الا وقعت في كف رجل منهم گفت راوی پس سوگند خدا که نمی انداخت آنحضرت بلغمی را مگر آنکه می افتاد در کف مردی از ایشان نخامه آنچه از سینه یا بینی بر آید فدلك بها وجهه وجلده پس می مالید آنمرد نخامه روی خود را و پوست بدن را به تبرک و تعظیم و نمی افتاد از موی مبارک وی چیزے مگر آنکه میگرفتند آنرا چنانچه ابن اسحق زیاده کرده واذا امرهم ابتدروا امره و چون امر میکرد آنحضرت ایشان را می شتافتند بسوی امر وی تا بجا آرند واذا توضأ كادوا يقتتلون على وضوءه و چون وضو میکرد نزدیک

حدد بفتحتین و دو دال مهمله است و نام پدر او بد داست بموحده و دو دال والغلام المقتول اسمه جیسور ت جیسود و غلام کشته شده نام او جیسور است بفتح جیم و سکون تحتیه و سین مهمله بروزن مفعول و در روایت ابی ذر بجای مهمله است بدال جیم بعضے گفته اند بنون است بدل تحتیه ملك يأخذ كل سفينة غصبا فاذا هي مرت به میگرفت ملك هر کشتی را از روی غصب بی مزد و رضا پس خواستم وقتی که گذشت سفینه بآن ملك ان يدعها لعيبها اینکه بگذارد آنرا بجهت عیب آن فاذا جاوزوا اصلحوها وانتفعوا بها پس وقتیکه درگذشتند اصلاح کردند شکست آنرا پس نفع گرفتند بآن ومنهم من يقول سدوها بقارورة وبعضی از روات میگویند پس بستند رخنه آنرا بشیشه یعنی شیشه گداخته رخنه بر بستند قسطلانی در سد کشتی بشیشه اشکال کرده و هیچ مشکل نبوده است ومنهم من يقول بالقار و بعضے از ایشان کسے که میگوید بقار یعنی بزفت چنانکه امروز متعارف اهل کشتی است که بزفت رخنهای کشتی می بندند تا آب سرایت نکند كان ابواه مومنين وكان كافرا بودند پدر و مادر او مسلمان و بود این پسر کافر فخشينا ان يرهقهما طغيانا وكفرا ان يحملهما حبه على ان يتابعاه على دينه پس ترسیدیم اینکه باعث شود محبت پسر این را که متابعت کنند او را بر دین او فاردنا ان يبدلهما ربهما خيرا منه زكوة واقرب رحما پس خواستیم اینکه بدل دهد مادر و پدر او را پروردگار آنها پسری نیکوتر از روی صلاح و اسلام یا از روی صله رحم و قرابت لقوله اقتلت نفسا زكية یعنی ذکر این قول از جهت مناسبت قول او است قتلت نفسا زكية هاء ابه ارحم منهما بالاول الذی قتل خضر در حالی که مادر و پدر باین فرزند رحم کننده تر باشند از خود که بفرزند اول آنکه کشت او را خضر وزعم غير سعيد انهما ابدلا جارية و گفته است غیر سعید که از ابن جریج روایت کرده که بتحقیق بدل داده شده مادر و پدر دختری را واما داؤد بن ابی عاصم فقال عن غير واحد انها جارية واما داؤد ابن ابی عاصم بن عروه بن مسعود الثقفی ثقه است از صغار تابعین که جریج از وی روایت میکند پس گفته از چندکس که تحقیق آن بدل دخترے بود تانیث ضمیر آنها از جهت خبر او است که جاریه در روایت نسائی از طریق ابی اسحق از سعید بن جبیر از ابن عباس آمده که این دخترے که بدل مقتول بوده از وی پیغمبری از پیغامبران متولد شده و در روایت طبرانی دو پیغمبر آمده و این پیغمبر که از وی زاده بعد از موسی او پیغمبر بود که نام او شمعون است و نام مادر شمعون حنه است

باب قوله فلما جاوزا

قال لفتاه اتنا غداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا پس هرگاه درگذشتند از موعد گفت موسی مر جوان خود را بیار مر ما را الطعام و زاد ما بتحقیق یافتیم ما از سفر خود که اینست رنج از آنکه بعد از جدائی از صخره یکشب و روز را و رفتند الی قوله عجبا آیت ماخوذ است تا قول او عجبا مؤلف هم در بعضے از طریق آنکه حدیثی داشته این را عنوان باب ساخته ذکر کرده است صنعا یعنے عملا است در قول خدا انهم يحسبون انهم يحسنون صنعا و آن خسارت زدگان گمان میکنند که نیکو میکنند کار حولا یعنے تحولا اشارت است بسوی قول خدا لا يبغون عنها حولا یعنی اصحاب

نمیخواهند از ان برگشتن حولا مصدر است مانند صغر و عوج قال ذلك ما كنا نبغ فارتدا على آثارهما
قصصا گفت موسی آن رفتن ماهی چیزی است که بودیم که میخواستیم پس برگشتند موسی و یوشع بر پی
خودها در حالے که ذکر میکنند امرا و امرا و نکرا بمعنی داهیه است در قول خدا لقد جئت شيئا امرا
و قول وی لقد جئت شيئا نكرا و تفسیر این هر دو گفته شد و ینقض ینقاض كما ينقاض السن یعنی این هر دو لفظ
بیکمعنی است چنانکه میگویند ینقاض السن می افتد دندان لتخذت بتخفیف تا بثنا ة فوقیه و اتخذت بتشدید
تا و احد یعنی یک لفظ است در روایت مسلم آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لتخذت بتخفیف خواند
و این قرأت ابی عمرو است و غیر او لاتخذت بتشدید خوانده اند رحما من الرحم رحم بضم را و سکون
مهمله مشتق از رحم بفتح را و کسر حا است بمعنی شکم و هی اشد مبالغة من الرحمة و درین لفظ مبالغه بیشتر
است از لفظ رحمت و یظن انه من الرحيم و گفته میشود بطریق ظن که بمعنی رحیم است و مبالغه و تدعى مكة
ام رحم و خوانده میشود مکه معظمه را ام رحم ای الرحمة تنزل بها یعنی رحمت نازل کرده میشود بآن

مکه حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان بن عيينة عن عمرو بن دينار عن سعيد
بن جبير قال قلت لابن عباس ان نوفا البكالي گفت سعید بن جبیر گفتم مر ابن عباس را که نوف
بکالے یزعم ان موسى بنى اسرائيل ليس بموسى الخضر میگوید که موسی پیغمبر بنی اسرائیل نیست
موسی که بخضر صحبت داشته فقال كذب عدو الله پس گفت ابن عباس دروغ گفته است دشمن
خدا حدثنا ابی بن کعب عن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال قام موسى خطيبا في بني اسرائيل
حدیث کرد ما را ابی بن کعب از رسول خدا فرمود استاد موسی در حالی که خطبه مے خواند در قوم
بنی اسرائیل فقيل له اى الناس اعلم فقال انا فعتب الله عليه اذ لم يرد العلم اليه و اوحى اليه بلى عبد
من عبادى بمجمع البحرين هو اعلم منك قال اى رب كيف السبيل اليه قال تاخذ حوتا في مكتل
فحيث ما فقدت الحوت فاتبعه قال فخرج موسى و معه فتاه يوشع بن نون و معهما الحوت
حتى انتهيا الى الصخرة فنزلا عندها قال فوضع موسى راسه فنام ترجمه این عبارات مکرر
گفته شده است قال سفيان و فى حديث غير عمرو گفت سفیان و در حدیث غیر عمرو قال و فى
اصل الصخرة عين گفته است غیر عمرو در بن صخره چشمه است يقال لها الحياة گفته میشود او را حیات
لا يصيب من مائها شئ الا حيى نمیرسد از آب آن چشمه چیزے یعنی مرده مگر زنده شود و فاصاب
الحوت من ماء تلك العين پس رسید ماهی را از آب آن چشمه قال فتحرك گفت راوی پس در
جنبش آمد فانسل من المكتل فدخل البحر پس برون آمد از زنبیل پس در آمد در دریا فلما
استيقظ موسى قال لفتاه آتنا غداءنا الآية پس هرگاه بیدار شد موسی گفت بیار خوردبار
طعام ما درین روایت پاره از حدیث مطوی است قال و لم يجد النصب حتى جاوز ما امر به
گفت راوی و نیافت تعب و رنج را تا آنکه در گذشت چیزی را که امر کرده شده بود بآن یعنی
از صخره که جای ملاقات خضر بود بغفلت در گذشت قال له فتاه يوشع بن نون ارأيت اذ اوينا

الجزء الحادي عشر شرح الاسلام

كتاب الشروط

على الملوك سوگند خدا هر آئینه وارد
شده ام من بر پادشاهان و وفدت
على قيصر وارد شده ام من بر قیصر
شاه روم و کسری شاه فارس و النجاشی
شاه حبشه و این سه کس عظیم ترین شاهان
آن وقت بودند والله ان رأيت ملكا
قط يعظمه اصحابه ما يعظم اصحاب محمد محمدا
سوگند خدا ندیدم هیچ شاهی را که تعظیم
میکردند او را اصحاب او مانند آنکه
تعظیم میکنند اصحاب محمد محمد را والله ان
تنخم نخامة الا وقعت فى كف رجل
منهم فدلك بها وجهه و جلده سوگند
خدا که نینداخت بلغمی را مگر آنکه افتاد در دست
مردی از ایشان پس میمالید بآن نخامه
روی خود را و جلد خود را و اذا امرهم
ابتدروا امره و اذا توضأ

الی الصخرة فانی نسیت الحوت الآیة آیا دیدی وقتیکه جای گرفتیم بسوی صخره پس تحقیق فراموش
کردم ماهی را یعنی فراموش کردم گفتن را بتو قال فرجعا یقصان فی آثارهما گفت پس بازگشتند بسوی
صخره در حالی که گام میزنند در پی خود ها فوجدا فی البحر کالطاق ممر الحوت پس یافتند در دریا مانند
طاق گذرگاه ماهی را فکان لفتاه عجبا پس بود این صورت مر یوشع را عجب از آنکه امری
خارق عادت بود وللحوت سربا و ماهی را رفتنی قال فلما انتهیا الی الصخرة گفت راوی پس وقتی
که رسیدند نزد صخره فاذا هما برجل مسجی بثوب پس ناگاه رسیدند بمردی که پیچیده شده بجامه
فسلم علیه موسی پس سلام کرد بر آن مرد موسی قال وانی بارضک السلام گفت و کجا است در زمینی
که تو ئی عادت سلام فقال انا موسی قال موسی بنی اسرائیل پس گفت منم موسی گفت آن مرد موسی
بنی اسرائیل هستی قال نعم قال هل اتبعک علی ان تعلمنی مما علمت رشدا گفت موسی آیا همراهی کنم ترا
بر اینکه بیاموزی مرا از آنچه دانانیده شده ای رشد را قال له الخضر یا موسی انک علی علم من علم الله علمکه الله
گفت مر موسی را خضر ای موسی تو بر علمی رسوخ داری از معلومات خدا که تعلیم کرده خدا ترا آن علم
لا اعلمه که نمیدانم آنرا وانا علی علم من علم الله علمنیه الله لا تعلمه ومن راسخ بر علمی از علم خدا ایم
که تعلیم کرده مرا آن علم نمیدانی تو آنرا قال بل اتبعک گفت موسی بلکه تبعیت میکنم من ترا قال فان اتبعتنی
فلا تسألنی عن شیء حتی احدث گفت خضر اگر متابعت میکنی مرا پس سوال مکن مارا از چیزی تا آنکه
من حدیث کنم تا آنکه بگویم من لک منه ذکرا مر ترا از آن چیز ذکری فانطلقا یمشیان علی الساحل
پس رفتند هر دو بجائی که گام میزنند بر کنار دریا فمرت بهما سفینة پس گذشت بهر دو کشتی فعرف
الخضر فحملوهم فی سفینتهم بغیر نول پس شناخته شد خضر پس بر داشتند ایشان را بی مزد یقول بغیر
اجر تفسیر کرده راوی نول را بغیر اجر فرکبا السفینة پس سوار شدند بر کشتی قال ووقع عصفور
علی حرف السفینة گفت وافتاد گنجشکی بر کنار کشتی فغمس منقاره فی البحر پس فرو برد منقار خود
در دریا فقال الخضر یا موسی ما علمک وعلمی وعلم الخلائق پس گفت خضر ای موسی نیست دانائی تو و دانائی
من و دانائی همه آفریدها فی علم الله الا مقدار ما غمس هذا العصفور منقاره در جنب علم خدا مگر مقدار
فرو بردن این گنجشک منقار خود را قال فلم یفجأ موسی اذ عمد الخضر الی قدوم گفت پس درنگ
نکرد موسی ناگاه قصد کرد خضر بسوی تیشه فخرق السفینة پس پاره کرد کشتی را فقال له موسی
قوم حملونا بغیر نول پس گفت موسی خضر را قومی که سوار کردند ما را بر کشتی بی مزد عمدت الی سفینتهم
فخرقتها لتغرق اهلها قصد کردی بسوی کشتی اینها پس پاره کردی تا غرق کنی مردم آنرا لقد جئت الآیة
اشارت کرد ببقیه قول که درین آیت مذکور است و در حدیث سابق معلوم شده فانطلقا اذا
هما بغلام یلعب مع الغلمان پس رفتند هر دو ناگاه رسیدند بکودکی که بازی میکرد با کودکان
فاخذ الخضر برأسه فقطعه پس گرفت خضر سر او را پس برید آنرا فقال له موسی اقتلت نفسا زکیة
بغیر نفس پس گفت موسی خضر را آیا کشتی نفسی را بقصاص نفسی استفهام برای انکار است لقد جئت شیئا نکرا بتحقیق در

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الشروط

و برفت بسوی طائف فقال
رجل من بنی کنانة پس گفت مردی
از بنی کنانه دعونی آتیه بگذارید
مرا بیایم او را فقالوا ائته
پس گفتند بیا او را فلما اشرف علی
النبی صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه
پس هرگاه مطلع شد بر آنحضرت و یاران
او قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم هذا فلان
این آینده فلان کس است که نامش
حلیس بمهمله و تصغیر ابن علقمه حارثی
است وهو من قوم یعظمون البدن
و وی از قومی بود که تعظیم میکنند بدنه ها
فابعثوها له پس بفرستید بدنها
مر او را تا به بیند و خبر کند بقوم خود که
مانع نشوند از در آمدن بیت فبعثت له
پس فرستاده شد نزد بدنها برای وی
واستقبله الناس یلبون و پیش رفتند
او را مردم بحالی که لبیک اللهم لبیک میگفتند
فلما رأی ذلک قال پس هرگاه
دید آن مرد کنانی این حال را گفت سبحان
الله ما ینبغی لهؤلاء ان یصدوا عن البیت
پاک است خدا سزاوار نیست اینچنین
مردم را که باز داشته شوند از بیت الله
و زیاده کرده ابن اسحق که چون دید وی
هدی را که می آیند بروی از عرض وادی
قلائد بسته باز ماند آن مرد بجای خود و نرسید
تا بآنحضرت فلما رجع الی اصحابه قال
رأیت البدن قد قلدت واشعرت

چیزرا که بدست قال الم اقل لك انك لن تستطيع معي صبرا الى قوله قالوا ان يضيفوهما ترجمه آيت تا اینجا
کم رمعلوم شده فوجدا فيها جدارا يريد ان ينقض پس يافتند دران قریه دیواری را که میخواهد
انکه بیفتد قال بيده هكذا فاقامه پس اشارت کرد بدست خود اینچنین پس برپا کرد آنرا فقال
له موسى انا دخلنا هذه القرية پس گفت مرخضر را موسی ما یان درآمدیم این قریه را فلم يضيفونا
ولم يطعمونا پس جا ندادند وطعام ندادند ما را لو شئت لاتخذت عليه اجرا اگر میخواستی هر آئینه میگرفتی
برین کار مزدی را قال هذا فراق بيني وبينك گفت خضر این هنگام جدائی است میان من و تو
سانبئك بتاويل ما لم تستطع عليه صبرا سرانجام است که آگاه میکنم ترا به بیان حالی که نتوانستی
بران صبر ورزید فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وددنا ان موسى صبر پس فرمود
رسول خدا دوست داشتیم اینکه البته موسی صبر کردی حتى يقص علينا من امرهما تا آنکه قصه
خوانده شدی بر ما از کار موسی و خضر یعنی از کارهای دیگر از خضر چیزها معلوم شدی
قال وكان ابن عباس يقرء وكان امامهم ملك ياخذ كل سفينة صالحة غصبا
یعنی ابن عباس بزیادتی لفظ امام ونفظ صالحة میخواند واما الغلام فكان كافرا ومیخواند
این قول را بزیادتی لفظ كافر باب قوله قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالا بگو ای
رسول خدا آیا آگاه کنم شما را بزیان کارترین مردم از روی عملها حدثنا محمد بن
بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن عمرو عن مصعب قال سألت ابي
گفت مصعب بن سعد بن ابی وقاص پرسیدم پدر خود را قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالا هم
الحرورية یعنی این آیت در شان حروریه است وزیان کارترین مردم ایشانند حروریه
نسبت بحروراست که قریه ایست از کوفه که خوارج از آنجا برآمده اند قال لا گفت در شان
اینها نیست هم اليهود والنصارى ایشان یهود ونصاری اند اما اليهود فكذبوا محمدا
صلى الله عليه وسلم اما قوم یهود پس تکذیب کردند محمد را رحمت خدا باد بروی واما
النصارى فكفروا بالجنة وقالوا لا طعام فيها ولا شراب اما نصاری پس کفر ورزیدند
به بهشت و گفتند نیست طعامی و نه آبی دران والحرورية الذين ينقضون عهد الله
من بعد ميثاقه وحروریه آنانند که نقض میکنند عهد خدا را از پس آنکه عهد و پیمان
بسته بودند یعنی در شان آنها این آیت نازل شد وكان سعد يسميهم الفاسقين
و بود سعد پدر مصعب می نامید اینها را فاسق یعنی کافر نمیگفت باب اولئك الذين
كفروا بآيات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم الآية اینها اند آنانکه منکر شدند بآیات پروردگار
خود و منکر شدند لقای خدا را یعنی منکر قیامت پس حبط شد کارهای ایشان حدثنا
محمد بن عبد الله قال حدثنا سعيد بن ابي مريم قال اخبرنا المغيرة قال حدثني ابو الزناد
عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روایت کرده

الجزء الحادي عشر تيسير الاسلام

كتاب الشروط

بگیریم و اختیار کنیم برای خود چیزی که
راضی شوی فقام رجل منهم يقال له
پس برخاست مردی از ایشان که گفته
میشد او را مكرز بن حفص بکسر میم و
سکون کاف و فتح رای مهمله وزای معجمه
در آخر از بنی عامر بن لوی فقال دعوني
اتيه پس گفت بگذارید مرا که بیایم این
مدعی نبوت را فقالوا ائته پس گفتند
بیا او را فلما اشرف عليهم قال النبي
پس هرگاه مطلع شد بر لشکر اسلام
و رسید انجا فرمود پیغمبر صلى الله عليه
وسلم هذا مكرز وهو رجل فاجر این

ابوهريره از پيغمبر خدا که فرمود انه ليأتي الرجل العظيم السمين يوم القيمة تحقيق هرآئينه مے آيد مردے بزرگ و فربه روز قيامت لا يزن عند الله جناح بعوضة که برابر نيست نزد خدا بال پشه را مراد يکمرد چنين نيست بلکه بطريق تمثيل است يعني بسا هر دم که بصورت بزرگ باشند و هيچ نمي ارزند در روز جزا و قال اقرؤا فلا نقيم لهم يوم القيمة وزنا و فرمود بخوانيد اين آيت که قيمت نميکنيم مر اينها را روز قيامت هيچ وزنے وعن يحيى بن بكير عن المغيرة بن عبد الرحمن عن ابي الزناد مثله و از يحيى از مغيره از ابى الزناد مانند اين حديث آمده

باب سورة مريم ثعلبي گفته تمام سوره مکي است و مقاتل گويد مکي است مگر آيت سجده که مدني است قرطبي روايت کرده از مقاتل که نازل شده است بعد از مهاجرت حبشه اين سوره نود و هشت آيتست بسم الله الرحمن الرحيم درغير روايت ابى ذر بسمله نيامده كهيعص اختلاف روايتست درمعني اين قول روايت کرده اند از ابن عباس که اسمي است از اسماء الهي بعضے گفته که اسم اعظم است از قتاده مرويست که اسمي است از اسماء قرآن بعضے گويند که اين اسم سورتست و نيز از ابن عباس مرويست که قسم خورده است الله تعالى باين و از کلبي منقول است که ثنا کرده است خدا باين کلمه بر ذات خود قال ابن عباس اسمع بهم و ابصر گفته است ابن عباس در تفسير اين اسمع بهم و ابصر يوم يأتوننا لكن الظالمون اليوم في ضلال مبين الله يقول و هم اليوم لا يسمعون و لا يبصرون في ضلال مبين يعني قوله اسمع بهم و ابصر الكفار يومئذ اسمع شيء و ابصره اين قول مؤلف است درمعني قول ابن عباس است حاصل آنست که اسمع و ابصر لفظ آن امر است بمعني خبر يعني خدا ميگويد ايشانرا روز قيامت هنگامے که نفع نميکند اين قول باآنکه درين روز شنواتر و بينندہ تر اند و در دنيا کور و کر بودند و بعضے درتفسير آيت گويند بشنوان و بنما حديث ايشانرا حکايت ميکنند در روز قيامت بيضاوے گفته اسمع بهم و ابصر تعجب است معني آنست که اسماع و ابصار ايشان روز قيامت سزاوار است که تعجب کرده شود از ان بعد از انکه در دنيا کور و کر بودند و مبناي آن اسم برنيست که امر و انشاء تعجب بمعنے خبر است و تواند که امر بمعنے خبر باشد يعني بشنوان و بنما ايشان را مواعيد روز قيامت و آنچه ميرسد ايشانرا در ان روز از عذاب و رسوائي لأرجمنك بمعني لأشتمنك است در آيه يا ابراهيم لئن لم تنته لأرجمنك يعنے اى ابراهيم اگر باز نمي آئي از همين قول رجم ميکنم ترا نمرود ميگويد اين تفسير مقاتل و ضحاک و کلبي است در روايت کرده اند از ابن عباس که بمعنے لأضربنك است و رئيا منظرا يعنے رئيا که درين قول خدا واقع است وكم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا و رئيا و بسا است که هلاک کرده ايم پيش از ايشان قرنها مردم درحاليکه بهتر بودند از روي مال و جمال طبري از طريق علي بن ابي طلحه از ابن عباس گفته رئيا براء مهمله آمده است و ثعلبي بزاے معجمه خوانده است يعنے

الجزء الحادي عشر تيسير الاسلام

كتاب الشروط

عليه واله وسلم پس گشت که کلام ميکرد آنحضرت رقيبنا هو بكلمة اذ جاء سهيل بن عمرو پس در اثناء آنکه مکرر کلام ميکرد با آنحضرت ناگاه آمد سهيل بن عمرو فرستاده بودند او را قريش تا مصالحه کنند قال معمر فاخبرني ايوب عن عكرمة انه لما جاء سهيل قال النبي گفت معمر پس خبر داد مرا ايوب از عکرمه يعني زياده بر حديث زهرے که هرگاه آمد سهيل فرمود پيغمبر خدا صلے الله عليه واله وسلم قد سهل لكم من امركم تحقيق سهل و آسان کرده شد برائے شما از کار شما قال معمر قال الزهري في حديثه بعد از ذكر زيادت ايوب در حديث رجوع کرد بسوق حديث زهري که گفت وي در حديث خود فجاء سهيل بن عمرو فقال هات اكتب بيننا و بينكم كتابا پس آمد سهيل و گفت بيا که بنويسيم ميان خود و ميان شما صلحنامه و اين بعد از قول و قرار صلح بود بر آنکه نهاده شود جنگ ميان ايشان ده سال و ايمن باشند بعضے ايشان از بعضي و اينکه برگردد آنحضرت درين سال عسقلاني گفته اينقدر مدت که ذکر کرده آنرا ابن اسحق معتمد همين است جزم کرده بآن ابن سعد و آورده است آنرا حاکم از حديث علي ابن ابي طالب فدعا النبي صلى الله عليه واله وسلم الكاتب پس خواند آنحضرت نويسنده را و در روايت ابن اسحق آنست که خواند

ہست وقال ابن عیینة وگفت سفیان بن عیینه در تفسیر تؤزهم ازا که درآیه کریمه الم تر انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا تزعجهم الی المعاصی انعاجا آمده یعنی که تحقیق ما فرستادیم شیاطین را بر کافران که میکشند آنها را کشیدنی بسوی گناهان همچنین مروی است از ابن عباس ضحاک گفته یعنی تا مرتکب ام را سعید بن جبیر از عاج را بمعنی اغرا گفته و در اصل لغت از بمعنی حقوت است ادا بمعنی عوجا بضم عین معهد جمع اعوج است قال مجاهد لدا اشارتست بسوی قول خدای عز وجل لتبشر به المتقین وتنذر به قوما لدا ولد جمع الد است میگویند مرد الد است وقتیکه عادت کند بخصومت مردم و بمعنی ظالم نیز گفته اند و مروی است از ابی عبیده الد آنکه قبول نکند حق را و مدعی باطل باشد اثاثا بمعنی مالا است ادا بکسر همزه و فتح آن و تشدید دال یعنی قولا عظیما تفسیر کرده درآیه کریمه وقالوا اتخذ الرحمن ولدا لقد جئتم شیئا ادا یعنی گفتند کافران یهود و نصاری گرفته است خدا فرزند بتحقیق آوردید شما چیزی عظیم که نه لایق خدای است قال ابن عباس وردا عطاشا یعنی تفسیر کرده ابن عباس کلمه وردا را در قول خدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا بمعنی عطاش یعنی تشنها و ورد بمعنی جماعه که میخواهند آب را لفظ مصدر است بمعنی اسم ثعلبی گفته عطاشا بمعنی پیاده برپای روان که از تشنگی هلاک شده اند دکرا صوتا در قول خدا او تسمع لهم رکزا بمعنی صوت است تحقیق آنست که بمعنی صوت خفی است غیا بمعنی خسرانا گفته در قول خدا واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا بر پی شهوتها رفته اند پس انجام است که پیش آیند خسارت و زیان را همچنین منقول است از ابن عباس و مروی است از ابن مسعود که غی نام وادی است در جهنم چنانکه عطا بن یسار نقل کرده اند که نام وادی است در دوزخ که ریم و خون در ان است از کعب بن مالک آمده که نام وادی که دورتر است قعر آن و سخت تر است حرارت آن در وی چاهی است که آنرا بهیم موسوم و تحتیه گویند هرگاه آتش دوزخ کشته گردد سر آن چاه بکشایند پس گرم تر میشود بآن دوزخ بکیا جماعة باک یعنی بکیا جمع باک است بمعنی گرینده که درین آیت واقع شده خروا سجدا و بکیا ثعلبی گفته این آیت در شان مسلمانان اهل کتاب مثل عبد الله بن سلام و امثال او نازل شده است باید دانست که اصل بکیا بکوی است بر وزن فعول چنانکه عقود جمع عاقد است واو و یا جمع شدند اول ساکن بود آنرا بیا بدل کردند و یا را در یا ادغام کردند و ضم ما قبل را بکسر بدل کردند از جهت مناسبت یا بتحتیه صلیا صلی یصلی اشارت کرده که از باب سمع یسمع است چنانکه لقی یلقی لقیا بمعنی سوخته شده میگویند فلان صلی النار یعنی در آمد در ان و سوخته شد ندیا والنادی واحد مجلسا اشارت کرده بقول خدا ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا و یا آنکه ندی و نادی هر دو صیغه واحد است و تفسیر کرده آنرا بمجلس ابو عبیده گوید جمع اندیه است بمعنی مجالس قوم و جاهای اجتماع ایشان فلیدع نادیه بمعنی فلیدع اهله است وانذر هو در روایت ابی ذر باب

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الشرائط

که می نوشت آنرا در ابتدای اسلام نیز وچون نازل شد بسم الله مجریها و مرسیها مینوشت بسم الله چون نازل شد قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن مینوشت بسم الله الرحمن الرحیم وچون نازل شد وانه بسم الله الرحمن الرحیم مینوشت بسم الله ذکره العینی فقال المسلمون والله لا نکتبها الا پس گفتند مسلمانان سوگند خدا که نمی نویسیم فاتحه کتاب را مگر بسم الله الرحمن الرحیم فقال النبی پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم اکتب باسمک اللهم بنویس همان کلمه را که میگوید چه مقصود که افتتاح بنام خداست حاصل است ثم قال پس فرمود کاتب را بنوشتن این عبارت هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله این چیزیست که صلح کرد بر آن محمد فرستاده خدا فقال سهیل لو کنا نعلم انک رسول الله ما صددناک عن البیت پس گفت سهیل اگر بودیم که میدانستیم ترا که بتحقیق تو پیغمبر خدائی باز نمیداشتیم ترا از خانه خدا ولا قاتلناک ونه قتال میکردیم با تو ولکن اکتب ولیکن بنویس باین لفظ محمد بن عبد الله فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم والله انی لرسول الله وان کذبتمونی پس فرمود آنحضرت سوگند بخدا که بتحقیق من هر آئینه پیغمبر خدا ام اگرچه شما نسبت بدروغ میکنید مرا اکتب بنویس همچنان محمد ابن عبد الله قال الزهری وذلک لقوله وابن مسامحه آنحضرت در اجابت آنچه میگفت سهیل برای قول سابق خود بود که لا یسئلونی خطة

قوله عز وجل وانذرهم يوم الحسرة واقع شده اشارت است بقول خداى عز وجل وانذرهم يوم الحسرة اذ قضي الامر وهم في غفلة وهم لا يومنون يعنى بترسان كفار مكه را كه روز قيامت حسرت خورند دران روز ونيز حسرت خورند زياده وقتى كه تمام كرده شود حساب وحال آنكه ايشان در غفلت اند وايمان نمى آرند اكثر مفسران بران اند كه مراد از روز حسرت روزى است كه ذبح كرده ميشود دران مرگ چنانكه از حديث مذكور معلوم ميشود بعضے گفته اند يوم حسرت نامى از نامهاى قيامت است **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال اخبرنا ابى قال اخبرنا الاعمش قال اخبرنا ابو صالح عن ابى سعيد الخدرى رضى الله عنه قال قال النبى صلى الله عليه وسلم گفت ابو سعيد خدرى فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وے يوتى بالموت كهيئة كبش املح آورده ميشود مرگ را مانند صورت كبش املح يعنى بسيار سفيد واندك سياه كسائى گويد بعضى تمام سفيد است گفته اند سر ورا آوردن مرگ بصورت كبش آنست كه ملك الموت نزد آدم عليه السلام بصورت كبش املح آمده نشر كرده بود چهار هزار بازو باين مناسبت مرگ را هم باين صورت مى آرند سيوطى از قرطبى نقل كرده حكمت درين دو رنگى آنست كه جامع باشد درين دو صفت اهل جنت واهل نار كه سفيدى وسياهى است فينادى مناد يا اهل الجنة پس ندا ميكند نداكننده اى اهل بهشت فيشرئبون وينظرون پس گردن دراز ميكنند و مى بينند يشرئبون بفتح تحتيه وسكون معجمه وفتح راء وكسر همزه وتشديد ... يشرئبون مشتق از اشرياب بر وزن انفعال ... كه دراز كند گردن وببيند اصمعى گفته وقتى كه بلند كند گردن فيقول هل تعرفون هذا پس ميگويد نداكننده آيا ميشناسيد اين را فيقولون نعم هذا الموت پس ميگويند آرے مى شناسيم اين موت است وكلهم قد راه وهمه اينها تحقيق ديده اند آنرا ثم ينادى يا اهل النار فيشرئبون وينظرون فيقول هل تعرفون هذا فيقولون نعم هذا الموت وكلهم قد راه ترجمه معلوم شد فيذبح پس ذبح كرده ميشود آن كبش ثم يقول يا اهل الجنة خلود فلا موت پس ميگويد منادى اى اهل بهشت دائم باشيد در بهشت پس نيست مرگ شمارا ويا اهل النار خلود فلا موت واى اهل دوزخ هميشه باشيد پس نيست مرگ شمارا لفظ خلود تواند كه مصدر باشد پس حمل بآن از قبيل رجل عدل است ومحتمل كه جمع خالد باشد مثل شهود وشاهد پس بتقدير اينهمه خالد تواند كه صفت ... ثم قرأ پس خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت را وانذرهم يوم الحسرة اذ قضى الامر وهم فى غفلة وهولاء فى غفلة اهل الدنيا وآنها كه در غفلت اند اهل دنيا اند وهم لا يومنون عينى گفته كه اين حديث دلالت دارد هميشگے اهل دارين در آنها بى غايت واندازه وكسے كه گفته كه دوزخيان بيرون مى آيند از دوزخ وآن حال ميماند ودوزخ فانى ميشود پس تحقيق برآمده آنكس از منقول ومخالفت

يتحدث العرب انا اخذنا ضغطة سخن كنند عرب كه ما گرفته شديم از روى قهر واضطرار ضغطه بفتح ضاد وغين هردو معجمه تنگى وفشردن ولكن ذلك من العام المقبل وليكن شرط تخليه از سال آينده است فكتب پس نوشت كاتب اين شرط را در نامه فقال سهيل وعلى انه لا ياتيك منا رجل وان كان على دينك الا رددته الينا پس گفت سهيل وبرين شرط كه نيايد ترا از ما مردى اگرچه باشد آن مرد بر دين تو مگر آنكه باز گردانى او را بما فقال المسلمون گفتند مسلمانان سبحان الله كيف يرد الى المشركين وقد جاء مسلما پاكست خدا چگونه باز گردانيده شود مردى از ايشان بجانبے كه آمده باشد مسلمان فبينما هم كذلك اذ دخل ابو جندل بن سهيل بن عمرو يرسف فى قيوده پس در اثنا آنكه ايشان درين شرط ومصالحه بودند ناگاه درآمد ابو جندل پسر سهيل بحالى كه راه ميرفت در بندها در پاهاى خود قيد كرده بودند او را بسبب اسلام وى از رفتن در جنبها وقد خرج من اسفل مكة حتى رمى بنفسه بين اظهر المسلمين تحقيق برآمد ابو جندل از پائين مكه تا آنكه انداخت نفس خود را در پيش مسلمانان فقال سهيل هذا يا محمد اول ما اقاضيك عليه ان ترده الى پس گفت سهيل اين آينده اى محمد نخستين چيزيست كه صلح ميكنم با تو بران شرط اينكه باز دهى آنرا بسوے من در دو ... الوذر من اقاضيك است فقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم انا لم نقض الكتاب بعد پس فرمود آنحضرت تحقيق ما تمام

گرده است قول خدا و رسول و اجماع اهل سنت و عدول را و آنکه در بعضی احادیث واقع شده تنبت فیها الجرجیر و یبقی خالیا از طبقهٔ اعلای دوزخ که عاصیان مسلمانان در آنجا انداخته شوند خبر داده لیعنی مرویست از عبد الله بن عمرو بن عاص و ظاهر است از آنحضرت شنیده گفته باشد اینمعنی نیست که از غیر وحی معلوم شود پس حکم حدیث مرفوع دارد در تحدیث از چند راه سخن است اول آنکه موت معنی عدمی است بصورت کبش بودن و ذبح آن کردن بچه معنی است جواب گفته اند که الله تعالی شانه آنرا بقدرت خود مجسم میکند بصورت کبش و ذبح میکند آنرا و لا استحالة فیه و تواند که مقصود تشبیه و تمثیل ازالهٔ موت باشد بازالهٔ کبش بذبح یا آنکه در آنوقت کبشی پیدا کند و نام آن موت نهاده ذبح کند و باین اعلام کند که موت دفع شد باین دو توجیه موت حقیقة کبش نخواهد بود دوم آنکه اینها از کجا دانستند که این موت است که گفتند نعم هذا موت در جواب گفته اند چنانکه ملک الموت پیش آدم باین صورت آمده بود نزد همه مردم از مسلمانان و کافران همین صورت می آمده باشد از آنجا صورت مرگ در ذهن اینها خواهد آمد و لا یخفی ما فیه من التمحل و التکلف بهتر آنست که گوئیم حق سبحانه در آنوقت این علم در مردم پیدا میکند که این موت است یا علم بانچه مقصود ازین فعل است از ازالهٔ موت در بهشت و دوزخ و الله اعلم در جای آوردن کبش و ذبح آن اقوال مختلفه آمده ترمذی روایت کرده از ابو سعید خدری که در میان بهشت و دوزخ خواهد بود بعضی گفته اند که بر سوری که میان جنت و نار است و ترمذی در بعضی حدیثی آورده و گفته حسن صحیح از عباس و مقاتل و کلبی روایت کرده اند که حیات و موت دو جسم آفریده موت بصورت کبش و حیات بصورت اسپ ابلق و آن براق است که جبرئیل انبیا را بر آن سوار میکرد و صفت آن مشهور است و این اسپ بوده سامری از پی آن خاک گرفته در گوساله انداخته بود و نیز اقوال در ذابح متعدد است بعضی گفته اند یحیی بن زکریا علیهما السلام پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم ذبح میکند بعضی گفته اند جبرئیل ذبح میکند کذا قال العینی

باب

قوله و ما نتنزل الا بامر ربک و فرود نمی آئیم ما مگر بفرموده پروردگار تو حکایت قول جبرئیل است مرویست از عکرمه و ضحاک و قتاده و مقاتل و کلبی درنگ کرد و باز ماند جبرئیل از آمدن نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامی که پرسیدند کافران از قصهٔ اصحاب کهف و ذو القرنین و روح آنحضرت چون احوال آنها معلوم نکرده بود ندانسته که چه جواب گوید و اینمعنی دشوار آمد بر آنحضرت و درنگ کرد جبرئیل عکرمه گفته چهل روز از مجاهد مروی است تا دوازده شب و بعضی گویند تا پانزده شب وقتی که جبرئیل آمد آنحضرت گفت که بسیار درنگ کردی تا آنکه من در گمان شدم جبرئیل گفت من بندهٔ مامورم وقتی که میفرستند آیم وقتیکه نگاه میدارند باز میمانم پس آمد و این آیت آورد پوشیده نماند که این قول جبرئیل

اینچنین است روایة بخاری و نیست او را است بل قد اجرنا بلفظ ... در روایة واقدی و ابن عائذ در ... دی دلالت دارد بر آنکه زیاده و اجازه کرز نبود در آنکه باشد ابو جندل نزد مسلمین بلکه در امن از تعذیب بود چه آورده اند ایشان که گرفت مکرز و واقدی زیاده کرده که گرفت مکرز و حویطب بن عبد العزی ابا جندل را پس درآوردند او را در خیمه و باز داشتند پدر او را از وی قال

ابو جندل ای معشر المسلمین ادرد الی المشرکین و قد جئت مسلما گفت ابو جندل ای گروه مسلمانان باز داده شود بسوی مشرکان و حال آنکه آمده ام مسلمان شده الا ترون ما قد لقیت آیا نمی بینید شما چیزی را که یافتم و رسیدم از عقوبت چنانچه بیان کرد راوی

و کان قد عذب عذابا شدیدا فی الله و بود ابو جندل که بتحقیق عقوبت کرده شده بود عقوبت سخت در دین خدا عقوبت کردند او را مشرکان وقتیکه اسلام آورد پس فرمود او را آنحضرت صبر کن و امیدوار ثواب باش برین تضییع و من غدر نمیکنم و بتحقیق خدا تعالی گرداننده است برای تو کشایشی و برآمدن ازین اندوه خطابی گفته تاویل کرده اند علما قول ابو جندل را بر دو وجه یکی آنکه خدا تعالی مباح کرده تقیه مسلمانرا نزد خوف هلاک و رخصت داده او را آنکه تکلم بکفر با اضمار ایمان با وجود سبیل خلاص از موت بتقیه دیگر آنکه رد وی بسوی پدرش بود و غالب آن است که پدرش نمیرساند او را بهلاک و اگرچه عذاب کند و قید نماید پس مراد او را کشتی دو سعی جست بتقیه و خوف فتنه ابتلاء الهی است که امتحان میکند بدان صبر بندگان مسلمانان خود را و جمعی گویند چو از رد مسلمانان بسوی مشرکان در صلح بنا بر قول شریف

است که داخل آیات قرآنی شده فافهم **حدثنا** ابو نعیم قال اخبرنا عمر بن ذر قال
سمعت ابی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم لجبرئیل گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا جبرئیل را ما یمنعك ان تزورنا اکثر
مما تزورنا چه چیز منع میکند ترا اینکه زیارت کنی ما را زیاده بر آنچه زیارت میکنی ما را فنزلت
وما نتنزل الا بامر ربك پس نازل شد این آیت که حکایت از قول جبرئیل است فرود
نمی آییم ما مگر بحکم پروردگار تو له ما بین ایدینا وما خلفنا مر خدا راست چیزی که پیش
ما است یعنی نشاة دنیا و چیزیکه پس ما است یعنی آخرت اینچنین تفسیر کرده اند توانند که مطلق
باشد یعنی همه امور که در پس و پیش ما است **باب** قوله افرأیت الذی کفر بآیاتنا
وقال لاوتین مالا وولدا یعنی خبر دهمرا از حال کسی که کفر ورزید بآیات ما یعنی
بقرآن و گفت هر آئینه داده میشوم من مال را و ولد را در بهشت و این قایل عاص است
پدر عمرو بن عاص مشهور تفسیر آیت در شرح حدیث بوضوح میرسد **حدثنا** الحمیدی
قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق قال سمعت خبابا
رضی الله عنه قال جئت العاص بن وائل السهمی گفت مسروق شنیدم خباب بن ارت
را گفت آمدم عاص بن وائل سهمی را اتقاضاه حقا لی عنده در حالیکه طلب میکنم او را حقی
که مرا بود بر ذمه او وقال لا اعطیك حتی تکفر بمحمد گفت عاص نمیدهم ترا تا آنکه کفر نکنی
بمحمد صلی الله علیه وسلم فقلت لا اکفر حتی تموت ثم تبعث پس گفت خباب کفر نمی ورزم تا آنکه بمیری تو
و برانگیخته شوی یعنی تا آنکه موت و بعث منقضی گردد دنیا و نسبت موت و بعث باین کافر برای تنبیه
و سرزنش اوست قال وانی لمیت ثم مبعوث گفت از روی انکار که البته من هر دو نیم ام پس برانگیخته
میشوم قلت نعم گفتم آری قال ان لی هناك مالا وولدا فاقضیکه گفت بتحقیق مرا آنجا مالی و ولدی
خواهد بود پس قضا میکنم دین ترا گفته اند این قول استهزا است پوشیده نماند که ازین معنی آیت
فنزلت هذه الآیة افرأیت الذی کفر بآیاتنا وقال لاوتین مالا وولدا رواه الثوری
وشعبة وحفص وابو معاویة ووکیع عن الاعمش روایت کرده این حدیث را بعکس از اعمش
باب قوله اطلع الغیب آیا مطلع شده است بر غیب ابن عباس گفته آیا نظر کرده است در
لوح محفوظ مجاهد گفته آیا دانسته است غیب که در بهشت میباشد یا نه ام اتخذ عند الرحمن
عهدا آیا گرفته است از نزد خدا میثاق قال موثقا تفسیر کرده عهد را بموثق بمعنی تعاهد اصل آن
وثاق است و آن ریسمانی است که بندیان و دواب را بندند جوهری گفته موثق بمعنی
میثاق است **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق
عن خباب رضی الله عنه قال کنت قینا بمکة گفت خباب بودم من آهنگری بمکه فعملت للعاص
بن وائل السهمی سیفا پس میکردم برای عاص بن وائل شمشیری فجئت اتقاضاه پس آمدم

الجزء الحادی عشر تیسیر الاسلام

کتاب الشروط

پس گفتم آیا نیستی تو پیغمبر خدا بتحقیق
قال بلی فرمود آری بتحقیق پیغمبر خدایم
فقلت السنا علی الحق پس گفتم
آیا نیستیم ما بر حق وعدونا علی الباطل
و دشمنان ما بر باطل قال بلی فرمود
آری همچنین است قلت فلم نعطی
الدنیة فی دیننا اذن گفتم پس چرا بدهیم
و قبول کنیم خصلتی را که دون و عیب
باشد در دین خود درین حال که ما بر
حق باشیم کنایة کرد از باز کردانیدن
ابی جندل که مسلمان شده آمده و شروط
ایشان که مشعر بعجز مسلمانان باشند
قال انی رسول الله فرمود
بتحقیق من پیغمبر خدایم ولست اعصیه
و نیستم من که نافرمانی کنم خدا را که آن
شان رسول نبود اشارت است
بانکه آن همه بوحی است و مطلع گردانیده
بود خدا رسول خود را بر مرضی خود
از اول امر بکیس ناقه وهو ناصری
و خدا مددگار و فتح دهنده من است
این صلح ناشی از ملق و عجز نیست
قلت اولیس کنت تحدثنا انا سنأتی
البیت فنطوف به گفتم آیا نبود که
که حدیث میکردی ما را که ما سرانجام
است که می آییم بیت الله را پس طواف
میکنیم بآن و نزد وا قدمی آمده که
آنحضرت دیده بود در خواب پیش از
آنکه بعمره برآید که در آمده است

نزد او در حالی که طلب میکنم مزد را فقال لا اعطیك حتی تکفر بمحمد پس گفت عاص نمیدهم اجرت ترا تا آنکه کافر شوی بمحمد و منکر شوی قلت لا اکفر بمحمد صلی الله علیه وسلم حتی یمیتك الله ثم یحییك گفتم کافر نمیشوم بمحمد تا زمانیکه بمیراند ترا خدا پستر زنده میکند قال اذا اماتنی الله ثم بعثنی ولی مال و ولد گفت عاص که وقتی که بمیراند مرا خدا پستر برانگیخت و مرا مال و فرزند خواهد بود فانزل الله پس فرستاد خدا این آیت افرأیت الذی کفر بآیاتنا وقال لاوتین مالا وولدا اطلع الغیب ام اتخذ عند الرحمن عهدا ترجمه معلوم شده است قال موثقا عاذ کرده تفسیر عهدا در حدیث شاید برای توطیه قول اشجعی کرده ولم یقل الاشجعی عن سفیان سیفا ولا موثقا ونگفته است اشجعی که روایت کرده از سفیان لفظ سیفا را در قول او فعلت لی سیفا ونه تفسیر کرده عهد را بموثق چنانکه محمد بن کثیر درین طریق گفته **باب** کلا سنکتب ما یقول ونمد له من العذاب مدا کلمه کلا ردع ورد بر عاص است یعنی نگاه میداریم چیزیرا که میگوید وجزای آن خواهیم داد زیاده میکنیم او را از عذاب نسبت بسایر کفار عذابی بر تر از عذابی **حدثنا** بشر بن خالد قال حدثنا محمد بن جعفر عن شعبة عن سلیمان قال سمعت ابا الضحی یحدث عن مسروق عن خباب قال کنت قینا فی الجاهلیة گفت بودم من آهنگری پیش از اسلام وکان لی دین علی العاص بن وائل وبود مرا دینی بر عاص بن وائل قال فاتاه یتقاضاه گفت خباب پس آمد نزد عاص در حالی که تقاضا میکند عاص را درین کلام التفات است از متکلم بغیب فقال لا اعطیك حتی تکفر بمحمد صلی الله علیه وسلم فقال والله لا اکفر حتی یمیتك الله ثم تبعث گفت خباب بخدا سوگند کافر نمیشوم تا آنکه بمیراند ترا خدا پستر برانگیخته میشوی قال فذرنی حتی اموت ثم ابعث گفت پس بگذار مرا تا آنکه بمیرم پستر برانگیخته شوم فسوف اوتی مالا وولدا فاقضیك پس نزدیک است که داده شوم مال و منال پس قضا میکنم دین ترا این را از روی الزام گفته است فنزلت هذه الآیة افرأیت الذی کفر بآیاتنا وقال لاوتین مالا وولدا **باب** قوله عز وجل ونرثه ما یقول ویأتینا فردا یعنی از پس مردن عاص نگه میداریم ونویسیم در نامه اعمال او چیزیرا که میگوید از مال و ولد ومیرسیم آنرا در موقف برروی او ومی آید دران روز نزد ما در حالیکه تنها است و مال و ولد ندارد ومیرسد بخواری ورسوائی وقال ابن عباس الجبال هدا هدما یعنی تفسیر کرده است ابن عباس هدا را که درین آیه کریمه است وتنشق الارض وتخر الجبال هدا بهدم بمعنی شکست وریخت **حدثنا** یحیی قال حدثنا وکیع عن الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق عن خباب قال کنت رجلا قینا وکان لی علی العاص بن وائل دین گفت بودم من مردی آهنگر وبود مرا بر عاص بن وائل دینی فاتیته اتقاضاه پس آمدم نزد او در حالیکه طلب میکنم حق خود را

كتاب الشروط

مطوف بضم میم وتشدید طاء مفتوحه وواو مکسوره پس صبر کرد عمر تا آنکه آمد ابو بکر صدیق رضی الله عنهما قال فاتیت ابا بکر گفت عمر پس آمدم ابو بکر را فقلت پس گفتم یا ابا بکر الیس هذا نبی الله حقا آیا نیست این پیغمبر خدا بتحقیق قال بلی گفت ابو بکر صدیق آری بتحقیق پیغمبر است قلت السنا علی الحق وعدونا علی الباطل گفتم آیا نیستیم ما بر حق ودشمن ما بر باطل قال بلی گفت ابو بکر آری همچنین است قلت فلم نعطی الدنیة فی دیننا اذن گفتم پس چرا بدهیم این نقیصه را در دین خود درین هنگام قال گفت ابو بکر ایها الرجل انه رسول الله ولیس یعصی ربه وهو ناصره ای مرد بتحقیق وی پیغمبر خدا است ونیست شان وی که نافرمانی کند پروردگار خود را وحال آنکه پروردگار ناصر اوست فاستمسك بغرزه پس ثابت گیر رکاب او را در موافقت او و در امر او غرز بغین معجمه وسکون را در آخر زای معجمه رکاب چرمین که بر پالان بندند فوالله انه علی الحق پس سوگند بخدا که بتحقیق آنحضرت بر حق است ودر روایت ابن اسحق آمده که چون گفت این کلام را گفت عمر ومن گواهی میدهم که وی رسول خدا است قلت الیس کان یحدثنا انا سنأتی البیت فنطوف به گفتم آیا نبود آنحضرت که حدیث میکرد ما را که ما سرانجام است که می آییم بیت را پس طواف میکنیم بآن قال بلی گفت آری حدیث میکرد

فقال لی لا اقضيك حتى تكفر بمحمد قال قلت لن اكفر به گفت عاص بگفتم او را کفر نمیکنم بوی حتی تموت
ثم تبعث تا آنکه بمیری تو و برانگیخته شوی قال وانی لمبعوث من بعد الموت گفت بتحقيق من
برانگیخته میشوم از پس مردن فسوف اقضيك اذا رجعت الی مال و ولد پس سرانجام است
که ادا میکنم ترا وقتیکه رجوع کنم بسوی مال و ولد قال فنزلت افرأيت الذی کفر بآياتنا وقال
لاوتين مالا و ولدا اطلع الغيب ام اتخذ عند الرحمن عهدا كلا سنكتب ما يقول ونمد له
من العذاب مدا ونرثه ما يقول ويأتينا فردا مولف رح این آیات را که در شان عاص
واقع شده در چهار باب بچهار طریق آورده بتفاوتی که در بعضے کلمات واقع است و بهر باب بجزوی

ترجمه ساخته **باب سورة طه** در بسیاری از نسخ لفظ باب نیست مقاتل گفت
سوره طه مکی است اینچنین مروی است از ابن عباس و ابن زبیر و در مقامات تنزیل گفته
که اختلاف نیست در مکی بودن این سوره مگر آنکه ذکر کرده از کلبی که از آیه ومن الليل واطراف
النهار لعلك ترضى نازل شده در مدینه در شان اوقات نماز بسم الله الرحمن الرحيم
قال ابن جبير بالنبطية طه يا رجل گفت سعید بن جبیر در زبان نبطه طه بمعنی یا رجل است
نبطیه منسوبست بسوی نبط بفتح نون و بای موحده و طای مهمله قومی است که نزول میکنند
بطایحی را که میان عراقین است آنچه مذکور شده روایت غیر ابی ذر و نسفی است و در
روایت ایشان اینست بسم الله الرحمن الرحيم قال عكرمة والضحاك بالنبطية طه يا رجل
و بمثل روایت ابن جبیر مرویست از ابن عباس و حسن و عطاء و ابی مالک و مجاهد و قتاده و غیرهم
و در تفسیر مقاتل آورده که طه بمعنی یا رجل بزبان سریانی است و مروی است از ابن عباس
بسند صحیح که پس بزبان حبشه یا انسان است و طه بزبان نبطیه یا رجل بمعنی گویند
طه یا انسان است بعضے گویند که از اسماء الهی است عز و جل و بطریق قسم واقع شده
وقال مجاهد القى بمعنى صنع است در قول هذا قالوا يا موسى اما ان تلقى واما ان نكون اول
من القى گفتند ساحران فرعون ای موسی یا اینکه میکنی تو و یا باشیم ما اول کسے که کرده
است مولف معنے القی و همچنین تفسیر قوله تعالی والقى السحرة بمعنی صنع گفته و مفسران
هردو جا بمعنے انداختن تفسیر کرده اند يقال كل ما لم ينطق بحرف گفته میشود هر که نمیکند
نطق بحرف او فيه تمتمة و فأفأة یا در وی تردد در سخن کردن است تمتمه بفتح تا
و سکون میم اول و فتح تای دوم و میم مفتوح و فأفأة بدو فا بر وزن ساعات هردو
بیکمعنے تردد است ظاهر آنکه تمتمه تردد که بسر زبان و فأفأة آنکه بر لبها باشد فهي عقدة
پس این تمتمه عقد و بستگی کلام و لکنت است اشارت است بقول موسی که گفته واحلل عقدة
من لساني ازرى بمعنے ظهری است اشارت است بآیه هارون اخی اشدد به ازری تفسیر
کرده از ری بقدیم زای بر را و را بظهر در تفسیر گفته ازر القوة والظهر میگویند ازرت فلانا

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الشروط

فعملت لذلك اعمالا گفت زهری گفت
عمر پس عمل کردیم برای کفارت این
توقف در امتثال امر شریف در ابتدا
و تکرار در سوال عملهای صالحه
از صدقه و نماز و روزه های چند
و آزاد کردن بردها چنانچه آمده است
تصریح بدان در روایات و نبود آن از
شک در دین از عمر حاشا که معرفست
قوت او در نصرت دین بلکه طلب
کشف و یقین بود چیزی را که مخفی بود
بروی از مصلحت و حکمت این صلح
بنا بر رای وی در اذلال کفار و
استقامت و عدم مساهله در مقابلت
ایشان و دلالت میکند بران قول وی
فلم نعط الدنية في ديننا و مرویست
در مسند بزار که گفت عمر متهم دانید
رای را بر دین که بتحقیق دیدم خود
که باز میگردانیدم امر پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و سلم برای خود و میل میکردم
از حق و سوق کرد حدیث را و گفت
پس راضی شد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم و ابا کردم من تا آنکه فرمود آن
حضرت مرا ای عمر تو می بینی مرا که راضی
شده ام و تو ابا میکنی [illegible]

فقال گفت او ومی فضا شراع من [illegible]

الكتاب پس هرگاه فارغ حاصل شد
از قضیه صلحنامه و گواه شدند بر آن جمعے

على الامر اليني توي ساحر فلان را بر كار ي ستم مرا و را بود ان كار بند كار قيشتكم كونه سحتى بهلاك كند قول خدا لا تفتروا على الله كذبا يعني بنبديد بر خدا دروغي پس آنكه بهلاك كند شما را بعذاب در تفسير بمعنى ليستاصلكم ميكويند سحط اليد و اسحته يعني استاصله و اهلكه از بيخ بركند و هلاك كرد و او را اصحه و كسائي و حفص از عاصم بضم يا خوانده اند و ديگران بفتح المثلى تانيث الامثل يعني بدين كرانشارت كرده بقول خدا كه از قول فرعون حكايت فرموده يريدان يخرجاكم من ارضكم بسحرهما و يذهبا بطريقتكم المثلى يعني موسى و هارون ميخواهند كه بيرون آرند شما را از زمين شما بسحر خود و ببرند طريقه شما را كه بهتر است و تفسير كرده طريقه را بدين انچنين تغير كرده كسائي بخير يقال خذ المثلى خذ الامثل يعني بگير طريقه فضلى را و طريقه افضل را ميگويند فلان امثل قوم است يعني افضل قوم است باين قول گويا تاكيد كرده است كه امثل بمعنى فضلى موئث افضل است ثم ائتوا صفا اشارتست بقول خدا عز و جل كه حكايت كرده است از مقوله فرعون فاجمعوا كيدكم ثم ائتوا صفا بقوم خود گفته كه جمع كنيد مكر و سحر خود پس بيائيد صف را و اشارت كرده بقول خود يقال هل اتيت الصف اليوم يعني المصلى الذي يصلى فيه كه صف درين آيت بمعنى مصلى و مجمع مردم است چنانكه درين قول كه يعني مصلى و نماز ميكنند انچنين گفته ابو عبيده كه جمع مي شوند مردم و مروي است از مقاتل و كلبي كه صف بمعني جمع است قسطلاني نقل كرده بمعنى مصطفين يعني صف بسته بيائيد كه سهمناك تر است برين تقدير صفا حال خواهد بود از ضمير ائتوا فاوجس اضمر خوفا تفسير كرده كلمه اوجس را كه در آيه كريمه فاوجس في نفسه خيفة پس پنهان كرد در دل خود از جهت ترس موسى عليه السلام مقاتل گفته چون ساحران سحرے آوردند كه از جنس معجزه موسى بود ترسيد كه در دلالت معجزه شك كنند و ايمان بوي نيارند و متابعان نيز در وهم و تردد افتند فذهبت الواو من خيفة لكسرة الخاء اشارت كرده كه خيفه در اصل خوفة بود واو را بيا بدل كرده اند از جهت كسره ما قبل آن كرماني گفته لايق شان اين كتاب نبود كه اين قسم مطلب را ذكر شود و ميتوان گفت كه چون اين تعليل مخالف اهل صرف نبود از انكه ما قبل واو اگر كسره باشد چنانكه در ميزان و ميعاد واو را بدل ميكنند بيا و اگر فتح است بدل نيكنند چنانكه موعد و موسم و درين لفظ فتح را دور كرده كسره داده اند و بيا بدل كرده اند و جهي دارد كه بآن تعرض كرده شود في جذوع اي على جذوع يعني لفظ في بمعنى على است در قول خدا عز و جل لاصلبنكم في جذوع النخل فرعون تهديد كرده ساحران را بعد از انكه ايمان آوردند بموسى عليه السلام كه بردار ميكنم شما را در شاخهاي درخت خرما و حرف جر بمعني يكديگر بسيار مے آيد بلا نكير خطبك يعني بالك است درين آيه فما خطبك يا سامري بعد از انكه گوساله

سحر او آمد و هم تيسير بعضي از ان علاج است و بعضي حرم و دوا جهار از بيخ گرفتند

قول الله تعالى ... حتى قال ذلك ثلث مرات پس سوگند خدا بر حكايت از اصحاب ... تا آنكه فرمود آنحضرت اين حكم را ... و اين توقف ... طبع بود در تمام ... باحتمال نزول وحي بابطال صلح و بودن امر ... گرفتگي خاطر از لحوق ذل بعيال الشان با وجود قوت و قدرت بر بلوغ مقصد و ... اين احتمال و طمع و لوتقف عدم نحر و حلق آنحضرت بود بقرينه آنكه گفت فلما ...

على ام سلمة فذكر لها ما لقي من الناس پس هرگاه بر نخاست از اصحاب هيچ يكي در آمد آنحضرت بر ام سلمه پس ذكر كرد مر او را چيزے كه دريافت و رسيد او را از مردم از كراهت خلاف امر

فقالت ام سلمة يا نبي الله اتحب ذلك پس گفت ام سلمه اي نبي خدا آيا دوست ميداري بر آمدن مردم را

اخرج ثم لا تكلم احدا منهم كلمة حتى تنحر بدنك برون آ مي از خانه پس تر كلام مكن هيچ يكي را تا آنكه نحر كني بدنه هاي خود را و تدعو حالقك فيحلقك و بطلبي موتراش خود را پس تراشد موي تر

فخرج فلم يكلم احدا منهم حتى فعل ذلك پس بر آمد آنحضرت و كلام نكرد هيچ يكي را از اصحاب تا آنكه كرد آنچه را كه ام سلمه بود نحر بدنه نحر كرد به تنهايي خود را و دعا حالقه فحلقه و خواند آنحضرت موتراش را پس ستره موي سر مبارك را ... رسيده است مرا كسي كه موي سر مبارك تراشيد در آنروز خراش بكسر ... اميه بن فضيل خزاعي بود فلما رأوا ذلك قاموا فنحروا پس هرگاه ديدند

کردو جمعی بوی ایمان آوردند و بخدای پرستیدند پس چه چیز حاصل است ترا ای سامری

و چه حال است ترا که اغوا کرده و کافر شده و در بیضاوی گفته که ما خطبک یعنی ما طلبک

و ما الذی حملک علیه یعنی چه چیز خواستی و چه چیز ترا بدین آورده مصدر است از خطب الشیء

اذا طلبه مساس مصدر دماسه مساسا مولف ره مساس را گفت مصدر است و معنی

گفته و این کلمه در قول موسی علیه السلام بسامری واقع شده و قوله تعالی فاذهب فان لک

فی الحیوة ان تقول لا مساس یعنی برو از میان ما ترا داری که زنده میگوئی که نیست مساس

عقوبت فراو در دنیا و عقاب کرده شده و که سخت از ان در دنیا نباشد و آن منع کردن

مردم است از اختلاط و ملاقات و مکالمه او لننسفنه لنذرینه اشارت کرده بقول خدا

لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفا و تفسیر کرده ننسفنه را بنذرینه از تذریه یعنی انداختن حکایت

از قول موسی است که در حق گوساله سامری گفته که هر آئینه بسوزیم آنرا پس تری انداریم

در دریا انداختنی در تفسیر آورده که موسی گرفت گوساله را پس ذبح کرد آنرا و روان شد

از وی خون از انکه گوشت و خون شده بود پس سوخت و در دریا انداخت قاعا یعلوه

الماء اشارت است بقول خدا سبحانه و یذرها قاعا صفصفا و میگذارد زمین را در حالیکه

هموار است و لیست و بلند ندارد و تفسیر کرده قاع را بزمینے که بروی آب می برآید لیکن چنین تفسیر کرده جلال

از معمر از قتاده و صفصف را بزمین هموار و بیضاوی قاع را بمعنی خالی تفسیر کرده از فرا منقولست که قاع آنچه فراخ

است از زمین و در وی سراب باشد در نیم روز و صفصف را بزمین هموار که نباتی ندارد و الصفصف المستوی

من الارض شرح ایقول بوضوع پیوسته و قال مجاهد اوزارا اثقالا و مجاهد تفسیر کرده

اوزارا را که در قول خدا است و لکنا حملنا اوزارا من زینة القوم باثقال و اوزار و اصل

جمع وزر است بمعنی عقوبت سخت تر و مراد از زینت قوم زیورها است که استعارت کرده

از مردم و توابع فرعون و تشبیه داده عقوبت آنرا برداشتن بارگران در بعضے از نسخ

صحیح اینچنین است و قال مجاهد من زینة القوم الحلی الذی استعاروا من آل

فرعون و گفت مجاهد مراد از زینت قوم زیورها است که بعاریت کرده بودند از توابع

فرعون فقذفناها بمعنی القیناها و در بعضے از نسخ صحیح اینچنین است فقذفتها فالقیتها القی

یعنے صنع است در آیه کریمه فکذلک القی السامری در تفسیر گفته القی السامری ای القی

ما معه فنسی موسی هو یقولونه اخطأ الرب پس فراموش کرد موسی پروردگار خود را

اینجا یعنے سامری و تابعان میگویند که خطا کرد که بگفت این گوساله پروردگار است

لا یرجع الیهم قولا العجل یعنے سخن نمیکند با ایشان گوساله و جواب نمیدهد همسا یعنے

حس الاقدام است یعنی بی سرو پایها در اصل یعنے آواز نهان است میگویند همس فلان

بحدیثه وقتیکه نهانی گوید سخن را اشارت است بقول خدا و خشعت الاصوات

پس نازل کرد خدای تعالی این آیت

یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات

مهاجرات فامتحنوهن ای مسلمانان چون

بیایند شما را زنان که مسلمان شده

اند بجا لیکه هجرت نموده اند از کفار

بسوی شما امتحان کنید ایشان را اگر

بدانید ایشان را مسلمان باز نگردانید

ایشان را بسوی کفار حتی بلغ

تا آنکه رسید راوی باخر این آیت

که بعصم الکوافر است و نگه مدارید

بعصمتها مبانی نگاه مدارید نکاح زنان کافره

که بود عقد شما یا ایشان نطلق عمر یومئذ

امرأتین کانتا له فی الشرک پس طلاق داد

عمر بن خطاب در آن روز که این آیت

نازل شد دو زن را که بودند مر او را

در حال شرک یعنی دو زن مشرکه را که

در نکاح وی بودند و بعد از نکاح

مشرکات جایز بود و پیش از این فتح

حدیبیه پس نکاح کرد یکی از آن دو زن را

چنانکه در آخر این حدیث بیاید معاویه

بن ابی سفیان که در آن روز کافر بود

و الاخری صفوان و آن زن دیگر را

صفوان بن امیه که مردی بود از

قوم وی کافر در آن روز ثم رجع النبی

صلی الله علیه وسلم الی المدینة

پس برگشت آنحضرت بسوی مدینه

فجاءه ابو بصیر پس آمد آنحضرت را ابو

بصیر بفتح موحده و سکون ما بعد مهمله

مکسوره رجل من قریش مردی

است از قریش و هو مسلم و حال آنکه

وی مسلمان شده از قریش گریخته

فارسلوا فی طلبه رجلین پس فرستادند

قریش در طلب او دو مرد فقالوا

العهد الذی جعلت لنا پس گفتند فرستادهء

قریش و فاکن پیمان را که کرده

بودی برای ما فدفعه الی الرجلین

پس سپرد آنحضرت ابو بصیر را بسوی

آن دو مرد فخرجا به حتی بلغا ذا الحلیفة

پس برآمدند آن دو مرد ابو بصیر را تا آنکه

رسیدند ذی الحلیفه را که بر چند میل

الجزء الثاني عشر من شرح الاسلام

الاعمى فلا تسع الاعمى حاصل معنى ايت انست كه ونتي كه بحشر زنده شد از قبر و هول ازروز
حشر تعي اعمى اي عن حجتي و كنت بصيرا في الدنيا اشارت كرده بتفسير اينكه
رب لم حشرتني اعمى و قد كنت بصيرا يعنى مراد از نابينا نا ديدن و نا يافتن حجت است
ابن عباس گفته مراد كوري بصري است و قال ابن عيينة امثلهم اعدلهم يعني امثلهم
در قول خدا اذ يقول امثلهم طريقة يعنى اعدلهم است طبري كه روايت كرده است از سعيد
بن جبير امثل را بمعنى اوفاهم عقلا يعنى كاملتر از روى عقل و دانش و قال ابن عباس هضما
لا يظلم فيهضم من حسناته و گفته است ابن عباس در معنى قول خدا عز و جل فلا يخاف
ظلما و لا هضما يعنى ظلم كرده نميشود كه نقصان كرده شود از حسنات او و روايت كرده
ابن ابي حاتم از طريق علي بن ابي طلحه از ابن عباس كه در اصل هضم بمعنى نقص و شكستن است
و ميگويند هضمت لك من حقك بمعنى نقصت و هضم طعام شكستن آنست و در معده عوجا
بمعنى واديا است در قول خدا لا ترى فيها عوجا و از مجاهد منقول است كه بمعنى انخفاض
و پستي است امتا يعنى رابية است يعنى بلندى در قول خدا عز و جل لا ترى فيها عوجا
ولا امتا و نيز تفسير كرده اند امت را يعنى تفاوت و شكستهاى زمين سيرتها يعنى
حالتها الاولى است در آيه كريمه لا تخف سنعيدها سيرتها الاولى خطاب بموسى است عليه السلام
وقتيكه انداخت عصا را و بهيئت اژدها گشت ترسيد و بصورت هولناك كه چگونه بازبدست
مى آيد فرمود مترس نكن كه باز مى آرم حالت نخستين آنرا كه بصورت چوبين بود النهى
يعنى التقى است در قول خدا عز و جل ان في ذلك لآيات لاولي النهى يعنى اهل تقوى را
مرويست از اصحاب كه اهل نهى آنانند كه آگاه اند از آنچه حرام است بر ايشان قتاده
گفته آنانكه اهل ورع اند ثعلبي گفته كه ذوى العقول اند و نهى جمع نهيه است بمعنى عقل
ناميده شده عقل باين نام از آنكه باز ميدارد صاحب عقل را از ارتكاب قبائح
و محظورات ضنكا الشقاء تفسير كرده ضنك را كه درين آيت واقع است و من
اعرض عن ذكري فان له معيشة ضنكا بشقاوت روايت كرده است اين را ابن ابي حاتم
بسندي كه دارد از ابن عباس ثعلبي گفته ضنكا بمعنى ضيقا يقال منزل ضنك و عيش ضنك
درين لفظ واحد و تثنيه و جمع و مذكر و مؤنث برابر است مرويست از ابي هريرة عن رسول الله صلى الله
عليه و سلم الضنك عذاب القبر عكرمه بمعنى حرام گفته و ضحاك بمعنى كسب خبيث مشهور
آنست كه ضنك معرب تنگ است هوى يعنى شقى است و در قول خدا عز و جل و من
يحلل عليه غضبي فقد هوى بعضى گويند يعنى هلاك است المقدس بمعنى المبارك است
طوى اسم الوادي در قول خدا انك بالواد المقدس طوى و طوى بمعنى وادى
معلق است ضحاك گفته يعنى وادي عميق مستديرا است جملكنا يعنى باموناست

كتاب المرضى

فقد جربت به ثم جربت اپس بتحقيق تجربه كرده ام آنرا پيش از آنكه تجربه كرده ام
وقال ابو بصير ادن انظر اليه پس
گفت ابو بصير تمام مرا تا نگاه كنم بآن پس تحقيق
فالمكه منه پس نزديك گردانيد او را
صاحب سيف ابو بصير از خود بدان
شمشير بدست وى و در غير روايت
كشميهنى فالمكنه به يعنى پس او ابو بصير
او را تقسيم بود تا آنكه سرد شد و حرو
و فر الآخر حتى ذكر بحث آن ديگر
كه با وى بود حتى اتى المدينة تا آنكه
آمد مدينه را فدخل المسجد بعد و پس
در آمد مسجد را بحالیكه دويده مى آمد
فقال النبي پس فرمود پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم لقد اتى هذا ذعرا
هر آئينه بتحقيق ديده است اين مرد ترس
ذعرا بضم ذال معجمه و سكون عين مهمله
فلما انتهى الى النبي صلى الله عليه وسلم
قال قتل والله صاحبي پس هرگاه
رسيد تا آنحضرت گفت كشته شد بخدا
سوگند يار من كه همراه بود و اني لمقتول
و بتحقيق من نيز هر آئينه كشته شوندهام
اگر باز نداريد قاتل را از من فجاء
ابو بصير فقال پس آمد ابو بصير
پس گفت يا نبي الله والله اوفى الله
ذمتك قد رددتني اليهم اى پيغمبر خدا
سوگند بخدا وفا گردانيد خداى تعالى
عهد ترا كه باز دادى مرا با ايشان ثم انجاني
الله منهم پس نجات داد مرا خداى تعالى
از ايشان قال النبي صلى الله عليه وسلم

یقول خدا اقالوا اخلفنا موعدک بملکنا اکثر بکسر میم خوانده اند وکسی که بفتح میم خوانده یعنی مصدر است وکسیکه بضم میم خوانده بمعنی لقدرتنا وسلطاننا گفته واین کلمه با تفسیر و روایت ابی ذر زیاده مکانا سوی منصف بینهم اشارتست بقول خدا عز وجل لا نخلفه نحن ولا انت مکانا سوی قوله منصف بینهم یعنی مکانی که برابر است مسافت آن میان فریقین وسوی بضم سین نیز خوانده شده واین نیز در روایت ابی ذر ساقط است یبسا یعنی یابسا است در آیه کریمه فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا یعنی راه خشک که آب وگل ندارد علی قدر موعد که در قول خدا عز اسمه واقع است ثم جئت علی قدر یا موسی یعنی آمدی باندازه که تقدیر کرده خدا برای آمدن تو مرویست از کیسان آمدی بر سر چهل سال واین قدریست که وحی می آید بر همه انبیا لا تنیا یعنی لا تضعفا است در روایت محمد بن کعب بمعنی لا تقصرا است و در قرائه ابن مسعود لا تنیا از ونی ینی ونیا جوهری گفته ونی یعنی ضعف وعجز است **باب** قوله واصطنعتک لنفسی این باب در قول خدا است سبحانه اصطنعتک یعنی اختیار کردم ترا وبرگزیدم برای رسالت ونبوت **حدثنا** الصلت بن محمد قال حدثنا مهدی بن میمون قال حدثنا محمد بن سیرین عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال التقی آدم وموسی ابی هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت میکند که گفت ملاقات کردند ویکدیگر را دیدند آدم وموسی وقال موسی لآدم انت الذی اشقیت الناس وگفت موسی مر آدم را توئی آنکه بی سعادت کردی و در بلا و رنج انداختی مردم را واخرجتهم من الجنة وبیرون آوردی آنها را از بهشت بنا فرمانی که کردی که از بهشت برافتادند و درین دار ابتلای دنیا قال له آدم گفت مر موسی را آدم انت الذی اصطفاک الله برسالته واصطفاک لنفسه توآنکسی که برگزیده ترا خدا بپیغمبری خود مطابقت حدیث بترجمه بهمین جز است ومخصوص گردانید برای خود وانزل علیک التورٰیة وفرستاد بر تو توریت را که در وی بیان هر چیز است مشتمل است بر اخبار غیوب وقصص قال نعم گفت موسی آری همچنین است قال فوجدتها کتب علی فیها قبل ان یخلقنی گفت آدم پس یافتی تو آن خطیئه را که نوشته شده بود بر من در توریت پیش از آنکه پیدا کند مرا قال نعم گفت آری فحج آدم موسی پس غالب آمد آدم موسی را بحجت این حدیث را مسلم نیز ایراد نموده باختلاف بعضی الفاظ وزیادتی آن از انجمله آنست که بعد از کلمه قبل ان یخلقنی اربعین سنة نیز آورده وتعیین اربعین سنة ظاهر نمیشود باآنکه کتاب اعمال وتقدیر آن ازلی است وبعضی از آن اینست بل وجدت فیها یعنی آیا یافتی در توریت وعصی آدم ربه فغوی قال نعم مقرر است که کتب اربعه سماوی معانی ومضمون آن قدیم است اگرچه بقول بعضی الفاظ وآیه را آن حادث است

الجزء الحادی عشر من صحیح الاسلام

کتاب الشروط

که میان ما و شما و دینا که نیامدی نزد من یا بازگردانیم ولیکن بازم رد بازایشان یا اگر باشد کسی دیگر ... ایشان ... اشارت است باآنکه ... از آنحضرت ... مشرکان قال سمع ذلک عرفنا انه سیرده الیهم پس هرگاه شنید ابو بصیر این سخن را ... دانست که آنحضرت نزدیک است که باز گرداند او را بایشان فخرج حتی اتی سیف البحر پس برآمد از مدینه تا آنکه آمد کناره دریا را سیف بکسر سین وسکون تحتیه قال وینفلت منهم ابو جندل بن سهیل فلحق بابی بصیر گفت رادی وجدا ... از ایشان ابو جندل پس ... پیوندد با ابو بصیر باستماع خبر وی فجعل لا یخرج من قریش رجل قد اسلم الا لحق بابی بصیر پس گشت که بر نمی آمد از قریش مردی که اسلام آورده مگر آنکه در پیوست با ابو بصیر حتی اجتمعت منهم عصابة تا فراهم آمدند از مسلمانان جماعه کثیر فوالله ما یسمعون بعیر خرجت لقریش الی الشام الا اعترضوا لها پس بخدا سوگند که نمی شنیدند ایشان بجماعه قافله را که برآمد مر قریش را بسوی شام مگر آنکه پیش می آمدند ... کاروان ...

تو دی گفته مراد بتقدیر و کتابت اینجا در لوح محفوظ است یا در صحف و الواح توریت است انتهی پوشیده نماند که این تقدیر مسبوق بتقدیر ازلی حق جل شانه است یعنی جمیع مقادیر در ازل کرده و آنکه واقع شده که مقادیر را بیش از خلق بچهار هزار سال کرده مراد از ان غیر تعین و تحدید نیست فلیفهم و در بعضی نسخ چهار هزار است و در بعضی ازبعین بود و گفته مراد اینجا از اربعین سنه مدت ماندن آدم در گل و آب داشته اند یا مراد غیر آلست و در وقت تعین ملاقات آدم بموسی علیهما السلام اقوال متعدده واقع شده بعضی گفته اند در شب معراج باشد به ثبوت پیوسته همه با اجساد حاضر شده بودند و اقتدا نماز با نحضرت صلی الله علیه وسلم کردند بعضی گویند ملاقات با رواح بوده در آسمان بعضی گویند تواند که در روز قیامت باشد و بعضی گفته اند که در زمان حیات موسی بوده چنانکه از روایت ابن عمر ظاهر است پوشیده نماند که موسی بظاهر حال کسب نظر کرده و آدم نظر بتقدیر ازلی نموده که کسب تابع آنست پس از حجت آدم غالب آمد یعنی بسبب این بر آن غالب آمد یعنی نمیرسد مخلوقی را که ملامت کند مخلوقی را در آنچه خدا تقدیر کرده مگر باذن وی تعالی بحکم شرع پس در صورت ملامت کننده شارع خواهد بود و هو بیان ای الیفعل الیه البحر اشارتست بتفسیر لفظ یم که درین آیت واقع شده فاقذفیه فی الیم تعالی گفته مراد یم نهر نیل است

باب قوله واوحینا الی موسی ان اسر بعبادی فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا لا تخاف درکا ولا تخشی فاتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم من الیم ما غشیهم واضل فرعون قومه وما هدی

در قرآن مجید و لقد اوحینا است در روایت ابی ذر موافق لفظ قرآن است یعنی تحقیق وحی فرستادیم بسوی موسی اینکه بشب ببر بندگان من از مصر پس بزن عصا مر ایشان را در دریای قلزم در حالی که خشک است آب گل ندارد مترس رسیدن فرعون او مترس غرق را پس از پی آمد ایشان را فرعون با لشکرهای خود پس پوشید و غرق کرد ایشان را چیزی که غرق کرده فرعون و لشکر را و راه نیافت و هدایت نکرد

حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا روح قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة گفت ابن عباس وقتیکه قدوم آورد رسول خدا در مدینه والیهود تصوم یوم عاشوراء و قوم یهود روزه میداشتند روز عاشوره را فسألهم فقالوا هذا الیوم الذی ظهر فیه موسی علی فرعون پس پرسید ایشانرا پس گفتند سبب روزه داشتن این روزی است که غالب آمد در آن روز موسی فرعون را و غرق گشته فرعون با لشکرهای خود فقال النبی صلی الله علیه وسلم نحن اولی بموسی منهم فصوموه پس فرمود پیغمبر خدا ما مسلمانان بهتریم از یهود پس روزه گیرید روز عاشوره و این حدیث در کتاب در باب صوم عاشورا گذشته

ابی الاسود از عروه آمده فرستاده ابو سفیان را مسلمان شده و لا تشدید بمعنی الا نیز آمده چنانچه در قول وی تعالی ان کل نفس لما علیها حافظ نسن اتاه نعوامن پس کیا بیاید آن حضرت را بعد ازین پس وی این است از ماه بیخواهیم رد او را در گذشتیم ازین شرط فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الیهم پس کس فرستاد آنحضرت بسوی گروه ابو بصیر که بیایند بحضور شریف و در روایت ابی الاسود از عروه آمده پس آمدند آنجماعه نزد آنحضرت و در روایت موسی بن عقبه از زهری آمده پس قدوم کردند نامه شریفه و حال آنکه ابو بصیر در نزع بود پس مرد بحالیکه کتاب آنحضرت در دست او بود پس دفن کردند او را ابو جندل بجای وی و گردانید نزد قبر وی مسجدی و قدوم آورد ابو جندل و کسانیکه با وی بودند بمدینه پس ماند در آنجا تا آنکه برآمد بسوی شام بجهاد پس شهید شد در خلافت عمر فانزل الله پس فرود فرستاد خدای عز و جل این آیت را وهو الذی کف ایدیهم عنکم وایدیکم عنهم ببطن مکة و دست خدای تعالی باز داشت دستهای قریش را از شما و دستهای شما را از ایشان در وادی مکه در حدیبیه باشد و تقییده ببطن مکه دلیل است

باب قوله فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى اين باب در قول خدا است وشرحي يافته بيش نه برآرد شيطان شما را از بهشت پس در رنج و تعب افتي و معيشت بمحنت كني و روزي به رنج دست و عرق پيشاني خوري و رنجهاي ديگر سعيد بن جبير گفته اول خطاب است بآدم وحوا عليهما السلام وثانيا بآدم از جهت آنكه رنج آدم بيشتر بود از حوا و نيز رعايت مقطع آيتها و سين است **حدثنا** قتيبة قال حدثنا ايوب بن النجار عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال حاج موسى آدم فرمود حجت آورد موسى آدم را و مباحثه كردند بيكديگر فقال له انت الذي اخرجت الناس من الجنة بذنبك واشقيتهم پس گفت موسى آدم را تو ئي آنكسي كه برآوردي مردم را از بهشت بگناهي كه كردي و در رنج انداختي ايشان را قال آدم يا موسى انت الذي اصطفاك الله برسالته وبكلامه فرمود پيغمبر خدا گفت آدم اي موسى تو آني كه برگزيد ترا خدا برسالت و پيغمبري خود و بكلام خود بيواسطه ملك اتلومني على امر كتبه الله علي قبل ان يخلقني آيا ملامت ميكني تو مرا بر كاري كه آنرا خدا نوشت بر من پيش از آنكه پيدا ميكند مرا و قدره علي قبل ان يخلقني تقدير او بست قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فحج آدم موسى پس غالب آمد آدم بر موسى در حجت **سورة الانبياء** ابن مردويه نقل كرده از عبد الله بن زبير و ابن عباس كه اين سوره نازل شده است بمكه همچنين گفته است مقاتل و در مقامات تنزيل آورده كه در آيتي از ان اختلاف است و آن آيت اينست كه افلا يرون انا نأتي الارض ننقصها من اطرافها معنى آنست آيا نمي بينند كه ما مي آريم زمين را در حالي كه كم ميكنيم آنرا از جوانب آن يعني بقتل و بند كردن مردم روايت كرده اند از عطا كم ميكنيم بموت فقها و علما و نيكان بر روي زمين و از شعبي منقول است كه بكم كردن مردم و ثمرات زمين از سدي منقول است كه اين سوره نازل شده است بعد از سورهٔ ابراهيم و پيش از سورهٔ فتح و آن يكصد و دوازده آيت است بسم الله الرحمن الرحيم اين بسمله در روايت ابي ذر است و بس **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق قال سمعت عبد الرحمن بن يزيد عن عبد الله قال بني اسرائيل گفت عبد الله بن مسعود رضي الله عنه سورهٔ بني اسرائيل والكهف ومريم وطه والانبياء هن من العتاق الاول وهن من تلادي عتاق جمع عتيق است بمعنى چيزي كه رسيده است در غايت جودت تلاد بكسر تاء مثناة تحتيه آنچه قديم بود يعني اين پنج سوره در غايت خوبي است و اول بودن اين سوره باعتبار نزول است بمكه جودت باعتبار تضمن آن از قصهاي اجلهٔ انبيا است وقال قتادة جذاذا قطعهن و گفته است قتاده در تفسير جذاذا كه در آيه كريمه فجعلهم جذاذا قطعهن يعني گفته

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الشروط

لفظ حمية الجاهلية را كه در جملهٔ اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية است يعني ياد كن اي محمد وقتي كه گردانيدند كافران در دلهاي خود تعصب و غيرت جاهليت را و چون رسيد راوي بذكر اين كلمه بيان كرد آنرا بقول خود

كان حميتهم انهم لم يقروا انه نبي الله و بود حميت ايشان در آن وقت اينكه اقرار نكردند كه آنحضرت نبي الله است ولم يقروا بسم الله الرحمن الرحيم و نه اقرار كردند باين كلمه پس ننوشتند هر دو كلمه را در صلحنامه وحالوا بينهم وبين البيت وحائل ومانع شدند ميان مسلمانان و ميان بيت الله و قال ابو عبد الله گفت مولف در تفسير بعضي كلمات اين آيت معرة بر وزن مشقت در جملهٔ فتصيبكم منهم معرة بمعنى اذيت و تاوان و مكروه است مشتق از عر بفتح مهمله وتشديد را بيان كرد آنرا و گفت العر الجرب عر در اصل بمعنى جرب است كه بيماري

جدادًا اي قطعا جمع جذيذ چنانكه خفاف جمع خفيف كسائي بكسر جيم خوانده و باقي قرا بضم جيم و بضم واقع ميشود بر واحد و اثنين و جمع مذكر و مؤنث و قال الحسن في فلك مثل فلكة المغزل يعني گفته است حسن بصري در تفسير قوله عز و جل كل في فلك يسبحون هر يكي از ماه و آفتاب در فلكي شناوري ميكنند مانند فلكه ريسمان ريسمان رشتن و فلك در اصل لغت بمعني مستدير باشد و فلكه را از جهت استداره فلكه ميگويند بفتح فا و كسر لام قاله الكرماني و از مجاهد منقول است مانند آسيا و از ضحاك نقل كرده شده كه فلكها بمعني مجراها و سرعة سيرها است بعضي گفته اند كه فلك آسماني است كه كواكب دران مركوز اند يسبحون بمعنے يدورون است يعني برگرد قال ابن عباس نفشت بمعنے رعت است و در روايت ابي ذر زياده كرد ليلا اشارت است بقول خدا عز و جل اذ نفشت فيه غنم القوم يعني نفشت بمعني چريدن در شب است و اين است قول اهل لغت وقتي كه بچرد در شب نفش شبان و وقتي كه بچرد در روز نه بغير شبان همگت ميگويند صرح به العيني ابن مردويه گفته شگوفه زار انگور بود يصحبون بمعني يمنعون ايست در قول خدا عز و جل ولاهم منا يصحبون فسره ابن عباس و مجاهد بمعني لا ينصرون است امتكم امة واحدة قال دينكم دين واحد اشارتست بقول ان هذه امتكم امة واحدة و انا ربكم فاعبدون و في بعض النسخ لفظ قال نيست و قال عكرمة حصب بمعني حطب بالحبشية اشارتست بقوله تعالى انكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم يعني حصب بصاد مهمله بلغت حبشه بمعني حطب است ابن عباس گفته بمعني اصنام است كه دوزخ بدان افروخته ميشود بعضے گفته اند بمعنے حطب بلغت اهل يمن است و روايت است از ابن عباس كه حضب بضاد معجمه خوانده بهمين معني قسطلاني گفته آنكه و رابيش از انكه نقل كرده اند كه چون اين آيت نازل شد كافران گفتند كه عيسے و عزير را كه از انبيا اند مي پرستيم پس اينها هم در دوزخ خواهند بود آنحضرت فرمود اجهلكم بلسان قومكم كلمه ما مخصوص بغير عقلا است يعني مراد اينجا اصنام اند و اين حديث برخلاف قول نحويان است كه كلمه ما را عام ميدارند و قال غيره احسوا توقعوه من احسست در آيه كريمه فلما احسوا بأسنا اذا هم منها يركضون احسوا بمعنے توقعوه است معنے آنكه هرگاه دريافتند عذاب ما را ناگاه اينها از قريه بيرون ميروند ركض در اهل لغت زدن دابه است بپاي خامدين بمعنے هامدين است در آيه كريمه حتى جعلناهم حصيدا خامدين و همود بمعني اطفار حرارت آتش است بمعني لمنگے جامد اهمد في المكان بمعنے اقام و اهمد في السير بمعنے اسرع از اضداد است و نيز ارض هامدة بمعنے كه نبات ندارد و نبات نامد گياه خشك را ميگويند حصيد بمعنے مستاصل است از بيخ بركنده شده يقع على الواحد و الاثنين والجمع و لفظ حصيد واقع ميشود بر واحد و اثنين و جمع لا يستحسرون بمعني لا يعيون يعني عاجز نمي شوند و در نمي مانند در قول خدا لا يستكبرون عن عبادته و لا يستحسرون

و مصدر ان از ان حمية بفتح مهمله و تشديد تحتيه و حمية بفتح ميم اولي و سكون مهمله و بتخفيف تحتيه آيد بمعني نگاه داشتن و حميت المريض و لفظ ميشود اين كلمه بمعنے بازداشتم و پرهيز گفتم بيمار را از طعام و جز آن و مصدر از ان حمية بكسر مهمله و سكون و فتح تحتيه است بمعني پرهيز فرمودن و حميت القوم بمعني منتهو يعني باز داشتم قوم را از رسيدن ايذا ديگرے بايشان و مصدر از ان حماية بكسر آيد بمعني نگاهداشتن كسے را از بدے واحميت بزيادة همزه قطع الحمى بكسر مهمله و قصر بمعني جعلته حمى لا يدخل بلفظ مجهول يعني گردانيدم اين مكان را حمي كه درون در آمده نشود و ممنوع بود از در آمدن آن بلكه از نزديكي آن و حمي گشت و آن كه ممنوع بود مردم از جانب سلطان و مانند آن از نزديكي بدان و احميت الحديد بمعني گرم كردم آهن را و احميت الرجل ميگويے اين كلمه را اذا اغضبته و قتے كه بخشم آري آمرد را احماء يا مصدر است بمعنے حمي گردانيدن و گرم كردن و بخشم آوردن و متعين ميگردد يكي ازين در فعل مزيد بقرينه مفعول از حمي و حديد و رجل چنانكه در ثلاثي مجرد متعين گردد يكي از معاني آن بقرينه مفعول وليكن مصدر بحسب هر معني مختلف است در آنجا چنانچه معلوم شد و قال عقيل بمعمر عن الزهري و قال عاءدة فاخبرني

ومنقطع یعنی منقطع و درمانده از کلالت وحسرت بعیری ای اعیته و ی بث بتحملها است فی قول من کل فج عمیق این آیت در سوره حج است و درین سوره فجاج واقع است باین معنی فج عمیق را تفسیر کرده نکسوا یعنی ردوا است بصیغه ماضی مجهول در آیت کریمه ثم نکسوا علی رؤسهم وابو عبیده گفته قلبوا گفته شعبی میگوید یعنی آنست که متحیر شدند و دانستند که بتان سخن نمیگویند و دست نمیگیرند یقال نکسته قلبته یعنی گردانیدم اعلی را اسفل بعضی گویند که گفته شده از مجادله ابراهیم علیه السلام صنعة لبوس یعنی الدروع است اشارتست بسوی قول خدا و علمناه صنعة لبوس لکم آموختیم داود را علیه السلام صنعت زره از ثعلبی گفته لبوس نزد عرب بمعنی مطلق سلاح است از شمشیر و سنان و زره و مراد اینجا زره است تقطعوا امرهم یعنی اختلفوا است در قول وی تعالی وتقطعوا امرهم بینهم کل الینا راجعون ابو عبیده زیاده کرده و تفرقوا اهل تفسیر گفته اند یعنی گشتند فرقه و همه بسوی ما رجوع کنند و بعضی گفته اند یعنی اختلاف کردند در دین الحسیس والحس والجرس والهمس واحد یعنی چهار لفظ یکیست و همه بمعنی صوت الخفی و آن از صوت پنهانی است من بابیه است اشارتست بقول خدا لا یسمعون حسیسها یعنی نمیشنوند اهل جنت وقتیکه نزول میکنند در منازل جنت آواز آتش دوزخ جرس بفتح و کسر آنست آذناک یعنی اعلمناک اشارتست بسوی قول سبحانه قالوا آذناک ما منا من شهید و این آیت در سوره حم فصلت است بمناسبت قوله آذنتکم که درین قول واقع شده فان تولوا فقل آذنتکم علی سواء تفسیر بقول خود کرده و این ادا بعد قانت و هو علی سواء له لفظ سا یعنی وقتیکه اعلام کنی تو او ایشان تو و وی برابر بیند اعلام ما آن و اقتید بران و غدری در آن نیست احدی را و قال مجاهد لعلکم تسألون یعنی تفهمون است و از بعضی بمعنی رضی در قول وی سبحانه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند در روز قیامت مگر کسی را که راضی است بشهادت لا اله الا الله قال ابن عباس مجاهد گفته مگر کسی را که از شهادت التماثیل یعنی الاصنام است در قول خدا تعالی ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون و تماثیل جمع تمثال است بمعنی چیزی که ریخته شده بصورت خلقی از مصنوعات الهی و آن ماخوذ است از قول ایشان مثلت الشیء بالشیء وقتیکه مشابهت دهی با آن السجل بمعنی الصحیفة اشارتست بآیه کریمه یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب روزی که پیچیده میشود آسمان مانند پیچیدن صحیفه مکتوب را بعضی گویند سجل نام فرشته ایست که میپیچد صحایف را باین تفسیر کرده است سدی و لام در للکتب بمعنی علی است یعنی چنانکه میپیچد صحیفه بر مکتوبی که در آن است

باب

قوله تعالی کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین یعنی چنانکه پیدا کردیم

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الشروط

مهرهای ازواج مشرکان را که داده باشند آنها بازواج خود وقتی که بیایند نزد مسلمانان و حکم بمسلمانان ان لا یمسکوا بعصم الکوافر و حکم کرد بر مسلمانان اینکه نگاه ندارند نکاحهای زنان کافره و بگذارند کافرات را که در تحت ایشان بودند ... طلاق داد عمر زن ... قریبه بفتح قاف و کسر ... بنت ابی امیة بن مغیره خواهر ام سلمه و دیگر ابنه جرول بفتح جیم و واو الخزاعی که کلثوم نام داشت مادر عبدالله ... قریبه را معاویة ابن ابی سفیان نکاح کرد ... که کافر بودند ... نکاح کرد آن زن دیگر ... امویه ... است ...

ایشانرا و شکمهای مادران ایشان برهنه پا و برهنه تن ختنه ناکرده فاده میکنیم روز قیامت وعده کرده ایم چنانچه پیدا کرده ایم ایشانرا از آب باز پیدا میکنیم ادنا که **حدثنا** سلیمان بن حرب قال اخبرنا شعبة عن المغیرة بن النعمان شیخ من النخع یعنی مغیره بن نعمان شیخی است از قبیله نخع بفتح نون وخای معجمه و عین مهمله نام او جسر بن عمرو است سمی بالنخع لانه انتخع من القوم ای بعد عنهم ونزل فی الاسلام بکوفة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال خطب النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس خطبه خواند روزی پیغمبر خدا فقال انکم محشورون الی الله حفاة عراة غرلا پس فرمود بتحقیق شما برانگیخته میشوید بسوی خدا در حالی که برهنه پاباشید و برهنه تن ختنه ناکرده کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین معنی آیت در ترجمه معلوم شده ثم ان اول من یکسی یوم القیامة ابراهیم علیه السلام پس بتحقیق کسیکه پوشیده میشود در روز قیامت ابراهیم است علیه السلام از آنکه شرافت پدری آنحضرت دارد از میان انبیا گفته اند که این جزای آنست که او را برهنه کرده در آتش انداخته بودند بعضی گویند مقرر اهل لسان است که قائل از عمومی که بود کلام او است خارج می باشد پس لازم نمی آید درین فضیلت جزئی هم فضل ابراهیم بر آنحضرت علیه الصلاة والسلام الا انه یجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال آگاه باش که بتحقیق شان اینست که آورده میشوند مردمی از امت من پس گرفته میشوند ایشانرا جانب دست چپ یعنی حکم اصحاب شمال میشود و بدوزخ میبرند فاقول یا رب اصحابی پس میگویم من ای پروردگار اینها یاران منند و بمن ایمان آورده بودند فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک پس گفته میشود نمیدانی که چه پیدا کرده بودند پس از تو یعنی مرتد شدند پس از تو فاقول کما قال العبد الصالح پس میگویم چنانکه گفته بنده صالح کنایت از عیسی است علیه السلام وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم و بودم من بر ایشان گواه مادامی که بودم در ایشان گواه اسلام ایشان الی قوله شهید یعنی این آیت خوانده اند تا این قول فیقال ان هولاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم پس گفته میشود این گروه دائم برگشته بودند بپس خود از آن باز که جدائی کرده اینها را خطابی گفته مراد ازین رجال بعضی جفات عرب اند یعنی بدان روستاکه در اواخر عمر آنحضرت قبل تمامت مسلمان شده بودند چنانکه لفظ رجال بصیغه تنکیر و اهانت دلالت دارد و بران کرمانی گفته که مراد جمعی از مولفة القلوب اند که مرتد شده بودند و حاشا که اراده خواص اصحاب نمایند که ملازم دائمی آنحضرت بودند و بایمان کامل متشرف شده برضوان خدا در وحی منزل و قرآن مجید مبشر گشته سیما عشره مبشره که وارد شده در شان آنها احادیث صحیحه قطعیه بدخول جنت رضی الله عنهم و رضوا عنه بر کسی که ادنی عقلی و ایمانی دارد پوشیده نخواهد بود که این توهم که باغوای شیطان لعین است راجع میگردد بتکذیب پیغمبر که

الجزء الحادی عشر من الاسلام

کتاب ... التفسیر

کما ورد انزل الله عز وجل شروط فرستاد خدای تعالی این آیت را و آن فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار و اگر فوت شود شما را چیزی از زنان کافرات شما که داده اید بایشان از مهر و جز آن و ببرند ایشان آنرا بسوی کافران و پیوست نباید نزد و طلب فعاقبتم پس نوبت رسید شما مانند آنچه کافران از شما رسید یعنی زنان کافران نزد شما آمدند باسلام و همه معانند آن از کافران همراه ... پس بدهید از آنچه آورده اند کسانی را که رفته اند زنهای ایشان بدار الکفر مانند آنچه خرج کرده اند آن کسان بمهر ازواج خود و از مهر ... چون کافران ... مسلمانان را ... پس این بعوض آن باشد دادن آنچه کافران ... الکفار ...

برحق است و توہین و اہانت آنحضرت باطلاع نادادن خدا از زوال احوال جمعی که مصاحب و وزیر و مشیر بودند و موجب خرابی دین اسلام که آنحضرت در مدت نبوة با انہمہ جد و جہد تکمیل آن کرده و بنص قطعی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی مہر آن زده لازم می آید اعاذنا من ذلک وسایر المسلمین **سورة الحج** واین نود و ہشت آیت است در زمان نزول این سوره اقوال مختلفه آمده ابن عباس و ابن زبیر گفته اند که در مدینه نازل شده و مقاتل گفته بعضے از ان در مکه نازل نشده قتاده گفته مکی است و نیز از وی روایت کرده که مدنی است مگر چهار آیت و از عطا روایت مگر سه آیت که اذا انجم ہذان خصمان الی الآیات از ہبة بن سلام آورده اند که این سوره از عجائب سور تمامی قرآنی است و در وی آیات مکی است و مدنی و سفرے و حضرے و حربے است و صلحی و لیلے و نہاری است و این ناسخ است و منسوخ و تعیین این آیات معلوم نشده بسم الله الرحمن الرحیم عینی گفت بسمله درین سوره در ہمه روایات ثابت است قسطلانی گفته در روایت ابی ذر ساقط است قال ابن عیینة والمخبتین بمعنی المطمئنین است در قول خدائے عز وجل وبشر المخبتین بعضی تفسیر کرده اند المطمئنین بامر الله وقیل المطیعین وقیل المتواضعین وقیل الخاشعین و اخبات مشتق از خبت است بمعنی مطمئن وقال ابن عباس اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته و گفت ابن عباس در تفسیر این آیت اذا حدث القی الشیطان فی حدیثه وقتیکه حدیث کند گفته اند مراد آنست که حدیث کند نفس او بوی در انچه مامور بآن نیست می اندازد شیطان در حدیث او چیزے که موافق اعتقاد مشرکان است فیبطل الله ما یلقی الشیطان ویحکم آیاته پس باطل میکند خدا چیزیرا که القا میکند شیطان و محکم میکند آیات خود را که دال است بر حقانیت اول آیت اینست وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی الآیه و نفرستاده ایم ہیچ رسولے و نبی را پیش از تو رسول آنکه بوی کتاب و صحیفه باشد و نبی آنکه بوی کتابی و صحیفه نبود و قیل رسول آنکه برد وی جبرئیل وحی آورده عیانا و مشافهة گذارند و نبی آنکه وحی او با لہام و در منام باشد و ہر رسول نبی است بلا عکس و این قول را بعضے محشیان بیضاوی بامام فخر نسبت کرده بدانکه در بیان این آیت اقوال کثیره آمده بعضے گفته اند که مراد از امنیت حدیث نفس است نه وحی چنانکه سبق ذکر یافت بعضے گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی خالی بود دست او از مال و دید خستگی و افلاس و گرسنگی اصحاب را آرزوی مالی کرد تا صرف آنها نماید و این خلجانے بود که آنحضرت از القای شیطان دانسته استغفار از ان کرد و بموجب عصمت ذاتی دفع آن نمود و با وجود آن اندوہی داشت برای تسلیه آنحضرت این آیت نازل شد که پیغمبران سابق نیز اینچنین خواطر راه می یافت و حق سبحانه ازاله آن میکرد و باین اشارت

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الشروط

زہری گوید و نمیدانیم ما که ہیچ یکے از آنہا زنانی که ہجرت کرده آمده بودند مرتد شده باشد بعد ایمان خود پس مراد از ازواج در آیت الو الذین ذہبت ازواجہم زنان کافرات باشد که بحسب حکم طلاق داده اند مسلمانان ایشان را گویا این کلام طعن است از زہری بر کسی که روایت میکرد که شش تن از مہاجرات مرتد شده نزد کفار رفتند و آنحضرت مہور ایشان را از غنیمت باز داده ولعنان ابا بصیر بن اسید بفتح ہمزه ابن جاریه تا مثن عتبة الثقفی بودن از قریش چنانکه در روایت معمر گذشت باعتبار آنکه حلیف بنی زہره بود از قریش قدم علی النبی و نیز زہرے گفت رسیده است ما را که بتحقیق ابو بصیر قدوم کرد نزد آنحضرت مومنا مہاجرا فی المدة یعنی کسی که مسلمان شده مہاجر گشته در زمان صلح فکتب الاخنس بن شریق الی النبی پس نامه نوشت اخنس بفتح ہمزه و سکون خا و نون و سین مہمله ابن شریق بفتح شین معجمه و را مہمله و تحتیه و قاف ثقفی قوم ابو بصیر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسأله ابا بصیر یعنی طلب میکرد از آنحضرت ابو بصیر را فذکر الحدیث پس ذکر کرد زہری تمام حدیث را و نیست درین صحیح حدیثے در سابق ازین باب الشروط فی القرض حکم شرط در قرض چنانچه شرط کند مثلا مدت معین را وقال ابن عمر

در قول خدا فینسخ الله ما یلقی الشیطان یعنی نمیگذارد دوستان خود را بر چنین خواطر که بر خود بماند و ثابت میکند آیاتی را که داعی است بسوی استغراق در امور اخروی بعضے از مفسران گفته اند که آنحضرت روزی در مکه سورهٔ والنجم میخواند در سکته از سکتات قرارت شیطان مترصد شد و بعضے از کلمات که موافق اعتقاد مشرکان بود بجا نشد آورد از آنحضرت تکلم کرده چنانکه گمان کردند مشرکانے که نزدیک بودند که آنحضرت تکلم کرده و آن کلمات اینست که روایت کرده ابن ابی حاتم و طبری و ابن منذر باسنادی که دارند از شعبه از ابی بشیر از سعید بن جبیر از ابن عباس گفته روزی آنحضرت بمکه سورهٔ والنجم خواند چون باین آیت رسید افرأیتم اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری القاکرد شیطان در گوشها مشرکان تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی مشرکان مسرت نموده گفتند که محمد ذکر نکرده آلههٔ ما را چنانکه امروز ذکر کرده چون آنحضرت سجده کرد در آخر سوره که آیت سجده دارد مشرکان نیز بمتابعت آنحضرت سجده کردند و آنحضرت ازین حال آگاه نبود جبرئیل ازین واقعه آمد خبر کرد آنحضرت سخت اندوهگین گشت پس این آیت برای تسلیه آنحضرت نازل شد بعضے از مورخان و اہل سیر نقل کرده اند که این کلمات ناسزا بر زبان آنحضرت گذشته بود از روی سهو و خطا قاضی بیضاوی گفته که این مردود است نزد محققان قاضی عیاض گفته که روایت نکرده است این را هیچ یکی از ثقه بسند درست متصل همچنین که نقل کرده هیچ کسے از تابعین و مفسرین اسناد نکرده و برفع نموده ابن عربے که از علمای اہل حدیث است گفته که طبری گوید انهما اقوال اباطیل است که اصلے ندارد انتہی پوشیده نماند که هیچ از مهر احادیث گفته اند لایق شان و مناسب جلالت قدر آنحضرت همین است بتحقیق اجماع است منعقد شده و حجت قطعی قایم گشته بر عصمت رسول خدا صلے الله علیه وسلم حاشا که بر زبان آنحضرت چیزی ازین مقوله باطله بسهو و خطا بگذرد یا شیطانرا تصرف در ان حضرت باشد نظر صحیح و عقل سلیم نیز باستحاله اینمعنے حاکم است چه برین تقدیر وثوق از قرآن و کلام آنحضرت برمیخیزد و اگر این کلمات از آنحضرت سرزدی جمعی از صحابه که نزدیک بودند واقف می شدند و یقال امنیته قراءته یعنے گفته میشود که امنیه بمعنے قراءت است اذا تمنی یعنی اذا تلا است الا امانی یقرؤن ولا یکتبون اشارتست بقول خدا سبحانه که در سورهٔ بقره واقع است ومنهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی آورده است اینجا برای استشهاد که تمنی بمعنے قرارت است از آنکه معنے الا امانی الا ما یقرؤن است وقال مجاهد مشید بالقصة اشارتست بقول خدا وبئر معطلة وقصر مشید یعنے قصر که معمول است بشید بکسر شین معجمه و سکون تحتیه و شید بمعنی جص است در مغرب گفته جص معرب گچ است جوهرے گفته شاده یشیده شیدا جصصه قتاده و ضحاک وربیع گفته مشیده بمعنی طویل است مروی است

چون شرط ولاء را بر عتق آورد ... ثمره ایست که پیش از ابتای ... ابتای ما یجوز من شروط المکاتب که آن بیان شرطها یست بود چون عتق مسئله

وقال جابر بن عبد الله فی المکاتب شروطهم بینهم و گفت جابر بن عبد الله در حق مکاتب شرطهاے که میان مکاتبان و میان خواجها قرار یابند معتبر است شرعا میان ایشان و قال ابن عمر او عمر اینچنین است در اکثر روایات و در حاشیه نسفی ابن عمر است بی شک و در لفظ عمر که زیاده آمده قال ابو عبد الله ویقال عن کلیهما عن عمر وابن عمر یا بجهت گفت عبد الله بن عمر یا عمر بن خطاب یا هر دو صحابی بزرگ رضی الله عنهما کل شرط خالف کتاب الله فهو باطل هر شرط که مخالف بود حکم خدا را که کتاب است بنص صریح یا بالقیاس پس آن شرط باطل است وان اشترط مائة شرط اگرچه شرط کرده شود صد شرط حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة عن یحیی بن سعید الانصاری عن عمرة عن عائشة قالت اتتها بریرة تسألها فی کتابتها گفت عائشه آمد عائشه را بریره بجا لیک سوال میکرد او را چیزے در اداے بدل کتابت خود که مکاتب کرده بودند بریره را خواجهاے او فقالت ان شئت اعطیت اهلک ویکون الولاء لی پس گفت عائشه اگر خواهی بدهم ترا و باشد ولا و آزاد کردن من ترا برای من و درینجا اختصار کرده راوی قصه عدم قبول خواجهای بریره شرط ولا را برای عائشه و اشتراط ایشان آنرا برای خود چنانکه در مکاتب و جاهای متعدد ذکر یافت فلما جاء رسول الله صلے الله علیه وسلم ذکرته ذلک پس چون آمد رسول خدا صلے الله علیه وسلم ذکر کرد آنحضرت را این شرط را فقال النبی صلی الله علیه وسلم ابتاعیها فاعتقیها پس فرمود آنحضرت بخر بریره را پس آزاد کن آنرا پس بدرستیکه ولا ثابت الولاء لمن اعتق

ازضحاک کہ این چاه در حضرموت در شهرے که نام آن حاضوراست و قصه اینست که چهار کس از آنها که ایمان آورده بودند بصالح پیغمبر علیه السلام بعد از انکه رستند از آزار دشمنان با صالح بحضرموت آمده نشستند و صالح همدرین شهر وفات کرد ہم از نجهت آنرا حضرموت خوانند بعد از وفات صالح شهری آنجا بنا کردند و چاهے ساختند و همدر آنجا اقامت کردند اولاد آنها رفته رفته کافر شدند حقسبحانه پیغمبرے بر اینها فرستاد گفته میشد مراورا حنظله بن صفوان پس کشتند اورا در بازار پس هلاک کرد خداوند تعالی جلشانه و معطل کرد چاه ایشان را و خراب کرد قصرها را وقال غیره یسطون یفرطون وگفته است غیر مجاهد در تفسیر قول خدا عز اسمه یکادون یسطون بالذین یتلون علیهم که یسطون یعنی یفرطون است از فرط یفرط از باب نصر ینصر میگویند فرط علیه وقتی که شتاب کند برنجاوز نماید از حد من السطوة یعنی مشتق از سطوة بمعنے اخذ بشدت و درشتی معنے انست که نزدیک بودند که در افتند با حضرت و اصحاب وی صلے الله علیه وسلم از شدت غضب و دست دراز کنند بدی اینقول فراست میگوید وقتیکه میدیدند مشرکان قریش اصحاب را که قرآن میخوانند نزدیک بودی که در افتند و دست دراز کنند ویقال یسطون یبطشون روایت کرده ابن منذر از طریق علی بن ابی طلحه از ابن عباس یتلون یعنی یبطشون است یعنی یاخذون وهدوا الی الطیب من القول یعنی راه نموده شده اند بسوی پاک از گفتار الهموا الی القرآن تفسیر کرده قول طیب بقرآن همچنین مرویست از سدی و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد لا اله الا الله والحمد لله است و زیاده کرده ابن زید والله اکبر آیت در نعت مسلمانان اهل بهشت است و هدوا الی صراط الحمید الاسلام یعنی راه نموده از صراط حمید اسلام است قال ابن عباس بسبب بحبل الی سقف البیت تفسیر کرده است ابن عباس بسبب الی السماء را درین آیت فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع بقول خود بحبل الی سقف البیت یعنی کسے که گمان میکند که نصرت نمیدهد خدا محمد را اگر مدد کند بریسمانی بسقف خانه و بیاویزد گلوی خود را بآن تذهل تشغل اشارتست بانکه تذهل در قول خدا یوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت یعنی روزیکه باز میماند هر مادر شیر دهنده از ولدی که شیر داده و ترک میکند از هول آن روز

باب وتری الناس سکاری وما هم بسکاری وحی بینی تو مردم را روز قیامت که مستانند و نیستند مستان بلکه از هول آن روز بیهوش شده اند حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله عز وجل یوم القیمة یا آدم گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه مود رسول خدا میفرماید خدا روز قیامت اے آدم

کتاب الشروط

قال اشترط ما اشترط و اگرچه شرط کند آنکس صد شرط باب ما یجوز من الاشتراط والثنیا فی الاقرار ذکر انچه جائز است از شرط کردن و استثنا نمودن در اقرار و معتبر بود انچه شرط کرد و بعد از استثنا انچه باقی ماند لازم گردد ثنیا بضم مثلثه و سکون نون بعد از ان تحتیه بقصر اسم است از استثنا والشروط التی یتعارفها الناس بینهم و ذکر انچه جائز اند از شرطهاے که متعارف و معمول دارند آنرا مردم میان خود ها چون شرط تابعتین وزر و فقد نعل و شمورزه در جمیع چرم و مثل اینها بالجمله هر چه معروف ست و لتعامل از قدیم با احتیاج بیان و دلیل جواز است واما شرطهاے که متعارف نیست چنانچه بخرد گندم و شرط کند سائیدن و بار کرده برساندن آنرا بر بائع و مانند آن پس باطل اند بجهت عدم تعارف و تعامل کذا فی العینی واذا قال مائة الا واحدة او ثنتین و چون بگوید و اقرار کند صد درهم را مگر یکدو درهم را که استثنا کند آنرا از صد جائز باشد جواز استثنا قلیل بجمالاتفاقست واما استثنار مساوی یا اکثر چنانچه استثنا پنجاه یا زیاده در جواز آن اختلافست مذهب جمهور جواز است و در اصول فقه مذکور است و قال ابن عون عن ابن سیرین قال رجل لکریه بضم کاف و کسر راء و تشدید تحتیه یعنی بکری اسم حال رکابک در روایت زر و عبد الله بن عون بن ارطبان

يقول لبيك ربنا وسعديك ميگويد آدم ايستاده ام ترا اى پروردگار من ايستادنى بعد ايستادنى ويارى ميدهم ترا ايستادگى بعد ايستادن اين دو كلمه است كه در اجابت استعمال ميكنند فينادى بصوت پس ندا كرده ميشود بآوازى يعنى فرشته ميگويد ان الله يامرك ان تخرج من ذريتك بعثا الى النار تحقيق خدا ميفرمايد ترا اينكه بيرون آرى جمعى را از اولاد خود بسوى دوزخ قال يا رب وما بعث النار گفت آدم چند است فرستاده شده آتش دوزخ قال من كل الف اراه قال تسع مائة وتسعة وتسعين گفت فرشته از هر هزار گمان ميبرم اوراكه گفت نهصد و نود و نه نفر فحينئذ تضع الحامل حملها ويشيب الوليد پس درين هنگام مى اندازد زن حمل خود را و پير ميگردد طفل از هول آن روز و ديدن آنكه اينهمه مردم را حكم ميشود كه بدوزخ برند وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد و مى بينى تو مردم را مستان و بيهوش و نيستند ايشان مستان وليكن عذاب خدا سخت است و از ترس عذاب بيهوش ميشوند فشق ذلك على الناس حتى تغيرت وجوههم پس دشوار آمد آن قول بر مردم حاضر تا آنكه متغير گشت رويهاى ايشان ازين ترس فقال النبي صلى الله عليه وسلم من ياجوج وماجوج تسعمائة وتسعة وتسعين ومنكم واحد پس فرمود پيغمبر خدا از قوم ياجوج وماجوج نهصد و نود و نه است و از شما يكى است مسلمانان بيك قوم اين كفار نسبت يكى است بهزار ثم انتم فى الناس كالشعرة السوداء فى جنب الثور الابيض پستر شما در مردمى كه آنجا حاضر خواهند بود مانند يكموى سياه است در پهلوى گاو سفيد او كالشعرة البيضاء فى جنب الثور الاسود يا همچو يكموى سفيد در پهلوى گاو سياه گفته اند كه احتمال دارد كه كلمه او در كلام آنحضرت براى تنويع باشد ليكن ظاهر آنست كه براى تشكيك از راوى است وانى لارجوان تكونوا ربع اهل الجنة وتحقيق من هر آئينه اميدوارم اينكه باشيد شما چهارم حصه بهشتيان اين خطاب مخصوص باين امت مرحومه محمدى است فكبرنا پس تكبير گفتيم ثم قال ثلث اهل الجنة فكبرنا پستر فرمود سه يكى اهل جنت پس تكبير گفتيم ما ثم قال شطر اهل الجنة فكبرنا پستر فرمود نصف اهل جنت پس الله اكبر گفتيم از ابن عطيه كه راى الهى اگر گويد اين سه قول ربع وثلث ونصف كه مخالف هم اند مناى آنها چيست گوئيم تواند كه هر در وقت بهشت و اهل آن بر آنحضرت كشوف شده باشد وقال ابو اسامة عن الاعمش ترى الناس سكارى وما هم بسكارى قال من كل الف تسعمائة وتسعة وتسعين يعنى ابو اسامه هم روايت كرده وقال جرير وعيسى بن يونس وابو معاوية سكرى وما هم بسكرى مراد آنست كه اين هر سه كس روايت كرده اند اين حديث را از اعمش ومخالفت كرده اند در لفظ سكارى و بلفظ سكرى بصيغه مفرد منجمع آورده اند اين حديث بهمين حسن امناسب باب است ونخست معلوم شده كه ربع اهل جنت

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الشروط

وكذا فلك مائة درهم پس اگر سوار نشوم با تو در فلان وچنين وچنين مثلا روز دوشنبه پس مر اترا صد درهم است شرط كرد آنرا فلم يخرج پس بيرون نيامد و در آن روز و سوار نشد با وى قال شريح من شرط على نفسه طائعا غير مكره فهو عليه گفت قاضى شريح درين صورت كسى كه شرط كند ولازم گرداند بر نفس خود بحاليكه راضى است ومختار بى آنكه مضطر و مجبور باشد پس آن شرط لازم است بر وى زيرا چه عادتست كه خداوندان شتران ميفرستند آنرا بجراگاه پس چون

دبازبا معانی نظر داشته اند که ثلث اند و با معانی دیگر تماشر ظاهر گشته که نصف اند و محتمل که بعد ازین هنگام با الهام متعدد و بوضوح پیوسته باشد و بهر یکے از علم خود خبر داده و بوحی آنحضرت فرموده باشد و احتمال تعدد وحی درهمین زمان بعدی دارد ازانکه ورد آنحضرت نزد ظهور وحی حالتی و تغیرے و غیبتے میدرآمد چنانکه درحدیث بدء الوحی در ابتدار کتاب بیان یافته و اینجا اینچنین بود و پوشیده نماند که تکونوا بحاضران صحابه تخصیص نداد بلکه بطریق تغلیب حاضران بر غائبان و تغلیب ذکور بر اناث است مراد سایر امت مرحومه اند از اول اسلام تا روز قیامت و بے شبهه افراد این امت بحسب درجات و مراتب کمال سه فرقه اند فرقه اولی خواص مقربان حق و فرقه ثانیه اتقیا و صلحا و علما و فرقه ثالثه سایر ایمانیان و عامه مسلمانان اند پس تواند که ربع بملاحظه فرقه اولے باشد و ثلث بملاحظه فرقه ثانیه و نصف بملاحظه عامه اهل اسلام و اسد اعلم اگر گوئے اینحدیث مساوات باحدیث دیگر که فرموده ان امتی یکثرون سائر الامم یعنی امت من غالب می آیند همه امتها را بکثرت تخالفی دارد و نیز این هردو حدیث بظاهر آیة کریمه ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین چنانکه بتفسیر آن گفته اند که مراد ازین قلیل امت محمدی است مخالف مینماید گوئیم اولا نصف امت مرحومه باهل جنت که دران انبیا و رسل و جمیع امم سالفه خواهند بود تدافع ندارد و باکثریت اینها نسبت بامتهای دیگر و ثانیا چنانکه بیضاوی در تفسیر این آیت آورده و دفع تخالف حدیث اکثریت با آیت گفته است که ثلة من الاولین اشارتست بسابقان و مقربان امم از آدم تا محمد علیهم الصلوٰة والسلام و تواند که سابقان و مقربان جمیع امم بیشتر باشند از سابقان امت محمدی و تابعان این امت اکثر باشند از مجموع توابع انبیای دیگر انتهے

باب ومن الناس من یعبد الله علی حرف شک و بعضے از مردم کسے است که عبادت خدا میکند بر یکطرفے از دین و در نمی آید در آن بثبات و تمکین و از مجاهد مرویست که حرف بمعنی شک است چنانکه مولف رحمه الله از ابو ذر نقل کرده است فان اصابه خیر اطمئن به یعنی اگر رسید او را نکوئے از صحت و وسعت معیشت راضی شد بآن دین و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه و اگر رسید او را ابتلائی از بیماری و تنگدستی برگشت بر روی خود و مرتد شد خسر الدنیا والآخرة زیان کرد دنیا را و آخرت را الی قوله ذلک هو الضلال البعید واحدے گفته علیه از ابی سعید روایت کرده که مسلمان شد مردی از یهود پس رفت بصارت او و مال او و ولد او و شوم دانست اسلام را و آمد نزد آنحضرت و گفت اقاله کن مرا یعنے و رکن عقد مسلمانی فرمود اقاله کرده نمیشود اسلام میبرزد اسلام چرک و بدی که در ذات میباشد چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را و این آیت نازل شد اترفنا هو یعنے و سعناهم است این در سوره مومنین که بعد از حج است واقع شده گفته اند

اگر نیایم شما روز چهار شنبه پس بیعت میان من و میان تو عقد بیع نیست پس نیامد در آن روز فقال شریح للمشتری انت اخلفت پس گفت شریح مشتری را تو در ما فعلتو خلاف شرط کردی فقضی علیه پس حکم کرد بر مشترے بعدم بیع و همین است قول ابو حنیفه و احمد و اسحق و نزد مالک و شافعی و غیر ایشان صحیح گردد بیع و باطل شود شرط **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان لله تسعة و تسعین اسما یعنی بتحقیق مر خدای تعالے را نود و نه نام است مائة الا واحدة یکصد نام مگر یکے تاکید عدد سابق است بجانبی احتیاط محافظت آن و عدم اشتباه و این تاکید و اتحاد آن با عدد سابق دلالت میکند بر آنکه حکم استثنا اعتبار نسبت که باقی ماند بعد وضع مستثنے از مستثنے منه اقرار باشد یا در غیر آن من احصاها دخل الجنة کسی که بشمرد و یاد گیرد آنها و تمام کند شمار آنها و ثنا کند خدا را بهر آن در آید بهشت را و در کتاب الدعوات مشروح گردد ان شاء الله تعالے

باب الشروط فی الوقف ذکر شرطهاے که در وقف آمده و وقف در اصل مصدر است بمعنی باز داشتن و بند داشتن و در شرع اختلاف است در تفسیر آن بحسب اختلاف اجتهاد حنفیه بنحوے که معروف در فقه است لیکن آخر آن مشهور شده وقف در موقوف چنانچه می گویند این دار وقف است و جمع آن اوقاف آید **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنا ابن عون عن عبد الله قال انبانی نافع عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه اصاب ارضا بخیبر یعنی عمر زمینی را در خیبر از سهم

کردن جیا از سوقطع ناخ است **حدثنا** ابراهیم بن الحارث قال اخبرنا یحیی بن ابی بکیر
قال حدثنا اسرائیل عن ابی حصین عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال ومن الناس من یعبد الله علی حرف قال کان الرجل یقدم المدینة گفت ابن عباس
در تفسیر این آیت مذکور بود مردی که قدوم مے آورد مدینه را فان ولدت امرأته غلاما و
نتجت خیله پس اگر زادی زن او فرزندے و زادی مرکب او نتجت بضم نون است صیغه
مجهول میگویند نتجت الناقة فهی منتوجة مثل نفست المرأة وهی منفوسة قال هذا دین صالح
گفتی این دین صالح است بدی نیاردوان لو تلد امرأته و لو تنتج خیله قال هذا دین سوء
واگر نزادی زن او و نه زادی مرکب او گفتی این دین بد است **باب** قوله هذان
خصمان اختصموا فی ربهم ای فی دین ربهم خصم آنکه بوے مخاصمت کنند لفظ خصم واحد است
واقع میشود بر واحد و کثیر و لهذا قال قد اختصموا و گرنه ظاهر آن بود که اختصما میگفت
حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا هشیم قال اخبرنا ابو هاشم عن ابی مجلز
عن قیس بن عباد عن ابی ذر انه کان یقسم فیها ان هذه الآیة هذان خصمان
اختصموا فی ربهم نزلت فی حمزة وصاحبیه مروی است از ابی ذر که بتحقیق وے بود
که سوگند میخورد که این آیت نازل شده در حق حمزه و دو یار او که آن دو یار علی بن ابی طالب
است و عبیده بن الحارث بن عبد المطلب است وعتبة وصاحبیه یعنی عتبه بن ابی ربیعه
و دو یار عتبه که یکے برادر او است شیبه و دوم ولید بن عتبه یوم برزوا فی یوم بدر روزے
که مبارزت کردند در روز بدر قوله یقسم فیها الخ فیها واقع است در روایت ابی ذر و کشمیهنی
قیل لفظ فیها تصحیف است و صواب روایت اکثرین است یقسم قسما رواه سفیان عن ابی
هاشم یعنی روایت کرده است اینحدیث را سفیان از ابی هاشم مذکور و در غزوه بدر موصول
آورده و قال عثمان بن ابی شیبة و گفت عثمان بن ابی شیبه که شیخ مولف است عن جریر
بن عبد الحمید عن منصور بن المعتمر عن ابی هاشم عن ابی مجلز قوله از جریر بن عبد الحمید
منصور بن معتمر از ابی هاشم از ابی مجلز روایت کرده قول او را یعنے موقوف بروی آورده **حدثنا**
حجاج بن منهال قال حدثنا معتمر بن سلیمان قال سمعت ابی قال حدثنا ابو مجلز عن
قیس بن عباد عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال انا اول من یجثو بین یدی الرحمن
للخصومة یوم القیامة گفت علی بن ابی طالب من نخستین کسے ام که زانو میزند پیش خدا
از برای خصومت روز قیامت قال قیس وفیهم نزلت هذان خصمان اختصموا فی ربهم
گفت قیس بن عباد مذکور و در حق ایشان نازل شد این آیت قال هم الذین بارزوا
یوم بدر علی وحمزة وعبیدة گفت قیس ایشانند که مبارزت کردند روز بدر این سه
کس از مسلمانان وشیبة بن ربیعة وعتبة بن ربیعة والولید بن عتبة این سه کس را

الجزء الحادي عشر فتح الاسلام

كتاب الشروط

فرمود اگر خواهی حبس و وقف کنی اصل
زمین را و تصدق کنی بحاصل آن و
حبس یعنے منع و وقف هر دو آید در
حدیث آمده ان شئت حبست اصلها
یعنے وقف کردی و حبست بتشدید
با مستعمل ست استعمال آن در وقف
و در وقف نیز معنی منع است از بعضے
تصرفات نزد جمهور فتصدق بها عمر
پس تصدق کرد آن زمین عمر بحوکه
آنحضرت فرموده انه لا یباع ولا یوهب
ولا یورث باین وجه که فروخته نشود
و نه بخشیده شود و نه میراث گرفته شود
اصل آن زمین یعنی شرط کرد عمر رضی الله
عنه این مجموع را و ظاهر آنست که این
شرط حسب الارشاد بود
و در باب و ابتلوا الیتامی از کتاب
الوصایا باید و تصدق بها فی الفقراء

رند کفار که خویشان آنها بودند و آنکه طبری از طریق عوفی از ابن عباس نقل کرده که آیت نازل
شده در اهل کتاب و مسلمانان و از طریق حسن که در شان مسلمانان و کافران منافات ندارد
بروایت سابق از آنکه آیتی که در یک سبب از اسباب نازل شده ممتنع نیست که عام باشد
ما خذ آن سبب فافهم **سورة المومنین** مرویست از ابن عباس که همه این مکی است
و آن یکصد و هژده آیات است بسم الله الرحمن الرحیم ثابت نشده است بسمله غیر ابی ذر را

باب در بسیاری از نسخ لفظ باب نیست قال ابن عیینة سبع طرائق یعنی سبع سموات
در آیه کریمه و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق نامیده شد سبع آسمان هفت طریق از آنکه یکی بر دیگر
است و هر یکی طریقی است و عرب هر چیزی که بالای چیزیست آنرا طریق میگویند
و قیل از آنکه هر آسمان راه فرشتهاست لها سابقون یعنی سبقت لهم السعادة اشارتست
بقول خدای عزوجل اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون بقوله لها یعنی الیها است
ابن عباس گفته سبقت کرده است ایشان را سعادت هم از جهت مبارعت میکنند بسوی
نیکیها قلوبهم وجلة یعنی خایفین است در آیه کریمه و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة انهم الی
ربهم راجعون و آن کسانیکه می آرند چیزیرا که آورده اند دلهای ایشان ترسنده است آنکه
قبول کرده نشود عملهای ایشان و مرویست از ابن عباس که گفتم برسول خدا که اینجماعه آنانند
که ربا میخورند و سرقه میکنند و با اینحال میترسند از خدا فرمود نه بلکه اینجماعه که نماز و روزه
میکنند و با وجود آن میترسند از عذاب خدا قال ابن عباس هیهات هیهات یعنی بعید
بعید است در قول خدا هیهات هیهات لما توعدون هیهات را قراء سبع بفتح تا خوانده اند در حالت
وصل و در حالت وقف بسکون و گفته میشود کسی که وقف کرده در هیهات وقف کرده بها فاسأل
العادین وقال الملائکة یعنی ابن عباس تفسیر کرده عادین را بملائکه در قول خدا لبثنا یوما او بعض یوم
فاسأل العادین فاعل قال ظاهر آنست که ابن عباس باشد عینی گفته فاعل آن مجاهد چنانکه در
روایت ابی ذر از نسفی تصریح است باین ثعلبی گوید مراد از ملائکه حفظه است یا حساب تنکصون
یعنی تستاخرون است در کریمه و کنتم علی اعقابکم تنکصون همچنین گفته است مجاهد قیل رجعوا
القهقری باز میگردند بر پس پاهای خود لناکبون یعنی لعادلون است در کریمه و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة
عن الصراط لناکبون آنکسانیکه ایمان نمی آرند بآخرت از صراط هر آئینه عدول کننده اند نکب یعنی
مال و اعرض است ازین معنی ماخوذ است یا ذنکبا کالحون یعنی عابسون است در آیه کریمه
تلفح وجوههم النار و هم فیها کالحون یعنی میسوزد روهای ایشان آتش و ایشان در وی بدروی
یقال ما اقبح کلحته و مرکذا فی الصراح کلوح بجا مهمله روایت کرده ابو سعید خدری از رسول خدا
صلی الله علیه وسلم در قول خدا تلفح وجوههم النار الآیه گفته است تشویه النار فتقلص شفته
العلیا حتی تبلغ وسط راسه و تسترخی شفته السفلی تا آنکه میرسد میان سر او و راو تسترخی

من ولیها ان یاکل منها بالمعروف نیست
گناه بر کسی که متولی شود آن زمین ها
و تدبیر کند جمع و خرج آنرا بمعاریف
آن اینکه بخورد از حاصل آن بقدر مشروع
دلو در اعتدال و نطعم یا بخوراند کسی را که لا
اقربا شد از مستحقان بوجه معروف غیر متمول
بحالیکه مالدار نشونده است بگرفتن از آن
مال و اطعام بلکه بقدر ضرور و کفاف
گرفته صرف کند قال فحدثت به ابن
سیرین فقال گفت ابن عون پس حدیث
کردم با آن حدیث ابن سیرین را پس
گفت وی بجای غیر متمول غیر متاثل مالا
جمع کننده تحصیل مال را و احتمال دارد
که مراد منع جمع مال باشد بتحصیل منافع
از حاصل وقف بطریق تجارت تا اصل
بزرگ شدن فرد و کسب کردن مال
و با اصل شدن و کلام در احکام وقف
در محلش از کتاب آینده بیاید ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم **کتاب الوصایا**
همچنین است روایت نسفی و در علمه
روایات بسمله موخر است وصایا جمع
وصیت است چون هدایا جمع هدیه و
وصیت بمعنی عهد است و وصل و اطلاق
کرده می شود بر فعل موصی و بر آنچه
وصیت میکند بآن از مال و جز آن از
عهد و مانند آن و در شرع خاص است
بعهد تملیک بعد از موت که در آن می پیوندد
حال حیات را بحال بعد حیات و وصی
آنکه عهد کرده شود بوی و موصی الیه نیز گویند
و موصی له آنکه عهد کرده شود برای
وی و نیز اطلاق کرده میشود در شرع
بر آنچه واقع شود بآن زجر از منهیات
و انگیختن بر ماموراتباب الوصایا
در بیان حکم وصایا و این لفظ در بعضی
نسخ ساقط است و قول النبی و بیان
فرموده پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصیة
الرجل مکتوبة عنده که مشعر است باهتمام
امر وصیت و تاکید آن تا آنکه جمعی از اهل
علم بر وجوب آن رفته اند و لیکن نزد جمهور
علما مستحب است و مبالغه در این قول الله

نطفه لسقطے حتی تبلغ سرته پایان می افتد لب پایین او تا آنکه میرسد ناف او را وقال عکرمة ونقله است غیر مجاهد ابقول در غیر روایت ابی ذر نیست من سلالة که درین آیت است ولقد خلقنا الانسان من سلالة الولد والنطفة السلالة بستر ادغیر انست نه تفسیر است و سلالة چیزی است که کشیده شده است از چیزی معنی آیه آنکه تحقیق پیدا کرده ایم انسان را از چیزی که کشیده است وآن نطفه است والجنة والجنون واحد یعنی جنة که درین آیت است ام به جنة بمعنی جنون است وهردو یک معنی است والغثاء الزبد وما ارتفع عن الماء وما لا ینتفع به اشارتست بقوله عز وجل فجعلناهم غثاء غثاء بضم غین معجمه وثاء مثلثه یعنی کف آبست وما ارتفع من الماء تفسیر دیگر است و بمعنی چیزی که نفع گرفته نمیشود بآن یجأرون یعنی یرفعون اصواتهم کما تجأر البقرة وبلند میکنند آواز خود را چنانچه بلند میکند آواز بقره اشارتست بقول خدا اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب اذا هم یجأرون حتی که گفته شعبی کافرا العذاب پس ناگاه ایشان آواز میکنند واستغاثه مینمایند علی اعقابکم یعنی رجعتو علی عقبیه برگشتید بر پس پشت خود اشارتست بآیه کریمه قد کانت آیاتی تتلی علیکم فکنتم علی اعقابکم تنکصون تحقیق بود آیات من خوانده میشد بر شما پس بودید بر عقب خود که اعراض میکنید در حالی که پشت دهنده اید از تکبر سامرا من السمر یعنی سامر مشتق از سمر است بیضاوی گفته سامر اد را اصل مصدر است بلفظ اسم فاعل چنانکه والجمع السمار بوزن جبارة والسامر هاهنا فی موضع الجمع فی قوله تعالی سامرا تهجرون تسحرون یعنی تعمون من السحر یعنی عمی که حاصل میشود از سحر بیضاوی گفته یعنی تخدعون گفته است یعنی خداع کرده میشوند و نمیدانند حق را از باطل با وجود دلایل حقا نیست این چند کلمه از تجأرون تا سوره در روایت نسفی آمده و پس از غیر او ساقط است چنانکه در فتح الباری گفته و عینی از تعرض نکرده است

سورة النور

باتفاق مدنی است تمام سوره واختلاف در ان مذکور نیست شصت و چهار آیت است بسم الله الرحمن الرحیم من خلاله یعنی من اضعافه است در قول خدا فتری الودق یخرج من خلاله و می بینی باران که بیرون می آید از میان اضعاف آسمان و خلال جمع خلل است بمعنی وسط سنا برقه الضیاء اشارتست بقول خدای عز وجل یکاد سنا برقه یذهب بالابصار نزدیک است که نور برق سحاب میبرد بصرها را از شدت ضوء و درخشیدن مذعنین اشارت کرده بقول خدا وان یکن لهم الحق یأتوا الیه مذعنین یقال للمستخذی مذعن گفته میشود مستخذی را مذعن کرمانی گفته مستخذی بخاء و ذال هردو معجمه از استخذی یعنی خضع است جوهری گفته یعنی سرع یقال خذت الناقة تخذی ای اسرعت اما مذعن از اذعان است بمعنی الاسراع زجاج گفته میگویند اذعن لی بحقی بمعنی اطاعت کرد مرا چیزی که طلب کردم از وی و گشت که شتاب میکند بسوی آن اشتاتا وشتی وشتات وشت واحد یعنی این هر سه لفظ بمعنی مأخذ یکی است اگرچه اشتات صیغه جمع وشت صیغه مفرد است وقال ابن عباس سورة

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

بتحقیق خدا شنوا و دانا است پس کسیکه بترسد از موصی حیف یعنی عدول از حق یا اثم را درین وصیت بزیادت بر ثلث یا بجز دیگر که جور بود در حق اقربای دیگر پس اصلاح کند میان همدگر بکم و زیاد در آن وصیت پس نیست گناه بر وی بتحقیق خدا آمرزنده مهربان است و این مضمون هر سه آیت است که ثبت کرده اند آنرا غیر ابی ذر و نسفی از روایت الی تا قول وی تعالی غفور رحیم و تفسیر کرد جنفا بقول خود میلا موافق تفسیر عطا و سدی و غیر وے گفته جنف آنچه بخطا باشد و اثم آنچه بقصد بود و گفت

انزلناها بینا ها ازلکه بینا با معنی فرضنا ما است وقال غیره وگفت است غیر ابن عباس واین قول ابی عبیده است سمی القرآن لجماعة السور وسمیت السورة لانها مقطوعة من الاخری یعنی نامیده شد سورة ازانجهت که جدااست ازسورة دیگر فلما قرن بعضها الی بعض سمی قرانا پس هرگاه پیوست بعض سور تها بسوری دیگر نامیده شد قرآن وقال سعد بن عیاض الثمالی وگفت سعد بن عیاض ثمالی بضم مثلثه منسوبست بثماله که قبیله ایست ازازد قسطلانی گفته این قول سعد تا قول لم تجمع فی بطنها ولدا در بیان معنی قرآنست که بمعنے جمع است المشکوة الکوة بضم کاف وفتح آن بلسان الحبشة یعنے مشکوة بمعنے طاقچه است بزبان ولغت حبشه گفته اند که لفظ مشکوة بهمین معنی در لغت فارسی وعربیه وهندی آمده است وقوله تعالی ان علینا جمعه وقرانه تالیف بعضه الی بعض یعنے جمع وقرآن درآیت بمعنی ترکیب دادن وپیوستن بعضے آیات بسوے آیات است فاذا قرأناه فاتبع قرآنه یعنے فاذا جمعناه والفناه فاتبع قرآنه پس وقتی که جمع کنیم اورا وتالیف کنیم پس اتباع کن بمضمون آن ای ما جمع فیه فاعمل بما امرك وانته عما نهاك یعنے چیزی که جمع کرده شده دران پس عمل کن بانچه امر کرده ترا وبازمان ازانچه منع کرده ترا خدا ویقال لیس لشعره قرآن ای تالیف وسمی الفرقان لانه یفرق بین الحق والباطل ونامیده شد فرقان رافرقان بنا برآنکه فرق میکند میان حق وباطل ومیان ایمان وکفر وغیر ذلک ویقال للمرأة ما قرأت بسلا قط ای لم تجمع فی بطنها ولدا قرأت درین بمعنی قرأت نیست بلکه بمعنی جمع است سلا بفتح سین مهمله وتخفیف لام پرده که در وی جنین میباشد وقال فرضنا وگفته میشود فرضنا بتشدید را بمعنے انزلنا فیها فرائض مختلفة یعنے فرستادیم در قرآن فرضها مختلفه واجبات کثیره برشما وبرکسے که بعد از شما است واین قرأت ابن کثیر وابن عمرو است ومن قرء فرضناها یعنے بتخفیف را مشتق از فرض بمعنے قطع یقول فرضنا علیکم وعلے من بعدکم میگوید که فرض کردیم برشما وبرکسے که بعد از شما آیند تا روز قیامت وقال الشعبی اولی الاربة من لیس له اربة وکسیکه نیست اورا حاجت اشارتست بقول خدای برتر والتابعین غیر اولی الاربة من الرجال یعنے خادمانے که نظر بر طعام دارند وحاجتی ندارند در زنان وشهوتی دران نیست وقال طاؤس هو الاحمق الذی لا حاجة له فی النساء طاؤس گفت مراد از غیر اولی الاربة بیخردیست که میل نیست اورا در شهوت زنان وقال مجاهد لا یهمه الا بطنه وگفت مجاهد مراد کسے است که در قصد نمی آرد اورا مگر شکم او یعنی خوردن مقصود این است ولا یخاف علے النساء ونمیرسد برزنان یعنی خوف کرده نمیشود از وی برزنان بعضے گفته اند مراد عنین است وبعضے گفته اند مراد پیر فانی است وبعضے گویند مراد بریده شده آلت او ست یا ممسوح است غایه او بیضاوی گفته که اینمعنے مختلف فیه است در علما بدانکه از قول مولف ره قال الشعبی تا این قول ولا یخاف علی النساء غیر از نسخے کسے نیاورده وساقط است

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

وصیة توصیون بها کما قیل پوشیده نماند که ظاهر آیت وصیت برای تفویض قسمت حصهای هریک از والدین وسایر اقربا باختیار مورث است وآیت مواریث برای تعیین حصهای هریک از جانب خدا تعالے جل شانه است بی اختیار مورث وتعارض میان هردو سیاق ظاهر است وصحابه اعرف اند بمعانی نصوص وقول ابو مسلم اصفهانی که مراد از وصیت درین آیت وصیتے است بتوریث علاوه

از فرج خبار كردن اصل قال مجاهد او الطفل الذين لم يظهروا والمويد ر كانهي لم يظهروا العنهم كم بيدن
اي لم يعلموا لما بهم من الصغر از جهت خردیکه بایشان از خورد سالی است از ظهور بمعنی ظاهر یا از
ظهور بمعنی غلبه یعنی بحد بلوغ نرسیده اند و طفل اسم جنس بمعنی جمع است حمل کرده بقرینه صفت
الذین **باب** قوله والذین یرمون ازواجهم و آنانکه دشنام میکنند زنان خود را
ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم و نیست مر ایشان را گواهان مگر ذاتهای ایشان فشهادة احدهم
اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین پس گواهی یکی از ان دشنام کنندگان چهار شهادت
است بخدا که بتحقیق وی از راستگویان است **حدثنا** اسحٰق قال حدثنا محمد بن یوسف قال
حدثنا الاوزاعی قال حدثنا الزهری عن سهل بن سعد ان عویمرا اتی عاصم بن عدی حدیث
کرد زهری از سهل بن سعد انصاری که بتحقیق عویمر انصاری آمد نزد عاصم بن عدی وکان سید بنی
عجلان و بود مهتر قوم بنی عجلان که قبیله از انصار است فقال کیف تقولون فی رجل وجد مع امرأته
رجلا پس گفت عویمر چگونه میگوئی در حق مردی که یافت با زن خود مردی را ایقتله فتقتلونه
آیا میکشد او را استفهام است بطریق استخبار پس میکشید او را یعنی قاتل را اگر بکشد
ام کیف یصنع آیا چه کند اگر نکشد سل لی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلک بپرس برای
من رسول خدا را فاتی عاصم النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد عاصم نزد پیغمبر خدا فقال
یا رسول الله پس گفت عاصم ای رسول خدا مقوله محذوف است بقرینه که سابق مذکور شد
فکره رسول الله صلی الله علیه وسلم المسائل پس ناخوش داشت رسول خدا پرسشهای او را
فسأله عویمر پس پرسید عاصم را عویمر از آنچه جواب داد آنحضرت فقال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم پس گفت عاصم بتحقیق رسول خدا کره المسائل وعابها ناخوش داشت پرسشهای مرا
و عیب کرد آنرا قال عویمر والله لا انتهی گفت عویمر بخدا سوگند باز نمی آیم حتی اسأل رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن ذلک تا آنکه بپرسم رسول خدا را ازین مسئله فجاء عویمر فقال یا رسول
الله صلی الله علیه وسلم پس آمد عویمر نزد رسول خدا پس گفت ای رسول خدا رجل وجد
مع امرأته رجلا ایقتله فتقتلونه مردی یافت با زن خود مردی را آیا میکشد او را اگر بکشد او را پس
میکشید شما او را ام کیف یصنع یا چه کند اگر نکشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد
انزل الله القرآن فیک وفی صاحبتک فرمود رسول خدا بتحقیق فرستاده است خدا آیت
قرآن در حق تو و در حق زن تو درین معامله شما فامرهما رسول الله صلی الله علیه وسلم بالملاعنة
پس فرمود رسول خدا بملاعنه بما سمی الله فی کتابه فلاعنها بچیزیکه حکم کرده است خدا در آیت
ملاعنه باین صورت که زوج چهار بار گوید اشهد بالله انی لمن الصادقین گواهی میدهم بخدا
که من از راستگویانم و پنجم بار گوید ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین ثم قال یا رسول
الله ان حبستها فقد ظلمتها فطلقها پس گفت ای رسول خدا اگر نگهدارم پس بتحقیق ستم

الجزء الحادی عشر من الاسلام

کتاب الوصایا

از ایشان از اهل علم مغازی که اختلاف
ندارند در آنکه آنحضرت فرمود سال
فتح لا وصیة لوارث و این بیل بحکم خبر
است و نزد حنفیه جایز است نسخ کتاب
بسنت متواتره باشد یا مشهوره و
لیکن شافعی تجویز نکنند نسخ کتاب را
بسنت و بعضی گویند منسوخ است
باجماع زیرا چه تحقق اجماع بر خلاف
حکم نص دلیل است بر وجود دلیلی
ناسخ و این نیز مشکل است زیرا چه حکم
و قوع نسخ در آیت مشکل است تحقیق این
اجماع را و نزد بعضی منسوخ است در
حق کسانیکه وارث اند و ثابت است
در حق اقربائی که وارث نیستند و غیره

کرده ام او را اینجے در میان من و او بسا زگاری نخواهد بود پس زده بود طلاق داد آن زن را در سفنه
نبع مطلقا بصیغه فعل ماضی است نسخه انت سنه لمن کان بعدهما فی المتلاعنین پس بود ملاعنت
و طلاق طریقه مرکسانے را که پس ازین بودند در متلاعنان طلاق ثم قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انظروا فان جاءت به اسحم ادعج العینین فرمود رسول الله ببینید اگر آورد این زن ولد را
سیه چرده اعظم العینین سیاه چشم عظیم الالیتین کلان سرینها خدلج الساقین عظیم هر دو ساق پای
فلا احسب عویمرا الا قد صدق علیها پس گمان نبرم عویمر را مگر آنکه راست گفته بر آن زن و
آنروکه عویمر نسبت زنا بوی کرده بود صاحب این صفات بوده است پوشیده نماند که ازین
حدیث معلوم میشود که دشنام عویمر زوجه را بانکار حمل وی بوده چنانکه در حدیث
لاحق تصریح بآن رفته وازجمله اول آنکه در هنگام دیدن زنا بود و متصل همین زمان آمده
سوال کرده است فلیتهد بیا سحم بسین وحاے هر دو مهمله ادعج بدال و عین هر دو مهمله و جیم
چهره و بر وزن افعل است الیتین بفتح همزه است خدلج بخار معجمه و دال مهمله مفتوحه و تشدید لام
مفتوحه و جیم است وان جاءت به احیمر و اگر آورد سرخک تصغیر احمر است کانه وحرة
چنانستے که وزغ است وحره بفتح واو و حار مهمله و فتح را است و عویمر باین صورت بوده
فلا احسب عویمرا الا قد کذب علیها پس گمان نمیکنم عویمر را مگر آنکه دروغ گفته بر آن زن
فجاءت به علی النعت الذی نعت به رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدیق عویمر
پس آورد ولد را بر صفتی که وصف کرده بود رسول خدا از تصدیق عویمر فکان ینسب بعد الی امه
پس بود آن ولد که نسبت داده میشد بعد ازین بمادر او بدانکه علما ازین حدیث شانزده
حکم شرعی استنباط کرده اند ازانجمله آنکه مدار شرعیه بظاهر حال است و خدا داناے اسرار است
دیگر کراهت سوال که در آن هتک حرمت مسلمانی باشد و اشاعت فاحشه بمسلمان دیگر اختلاف
علما در قتل کسے که کشت یکی را باین گمانی که زنا کرده بزن او و جمهور علما بر آنند که این قاتل
را بقصاص باید کشت مگر آنکه بعد ازین گواهان را بگذرانند یا اعتراف کنند ورثه مقتول
بزنای او دیگر مشروعیة لعنت و آن مقتبس است از آیه کریمه والخامسة ان لعنة الله علیه
ان کان من الکاذبین و این لعان مرد رفع حد قذف میکند و از جانب زن رفع حد زنا دیگر
آنکه لعان باید که بحضور امام و قاضی و بجمع مردم باشد دیگر آنکه فرقت بمجرد لعان واقع
نمیشود بلکه بحکم حاکم و باین رفته است امام ابی حنیفه رح و امام احمد و ثوری از جهت
قول حدیث فطلقها و از جهت آنکه از حدیث ابن عمر روایت کرده مسلم ثم فرق بینهما و نزد
امام شافعی بمجرد لعان زوج فرقت واقع میشود و مالک و احمد و اسحق و ابو عبیده و ابو ثور
همبرین اند که حکم لعان و سنت آن فرقت است میان متلاعنین بنفس لعان پس اختلاف کرده اند که فرقت میان متلاعنین
فسخ است یا تطلیقه نزد ابی حنیفه و محمد و ابراهیم نخعی و سعید بن مسیب تطلیقه و احد است و مالک و شافعی گوید

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الوصایا

بی وصیتنامه نگذرد و ذکر دو شب تغافلے
است گو یا بیان نهایت وصیت است
که اگر یک شب بگذرد باید که شب دیگر نگذرد
و در روایت بیهقی و غیر وی لیلة او لیلتین
آمده و مقصود زمان قلیل و استعمال
و عدم غفلت است و نوشتن وصیتنامه
و استحباب استعداد است برای موت
و احتراز از فوت امر قضاے حقوق
بعد از وی و نیت در حدیث کلمه که
دلالت بر وجوب کند چنانچه ظاهریه
گمان برند و ذکر کتابت مبالغه است
و در زیادة لو تق تابعه متابعت کرده
مالک را در روایت این حدیث محمد بن
مسلم الطائفی یحیی گفته ثقه است و ذکر کرده
او را ابن حبان در ثقات و موثق
اگرچه در شیبا بوهم استشهاد کرده روایت
او نیز در ادب آمده مر و بمکه سنه
یکصد و هفتاد و هفت عن عمرو یعنی ابن
دینار عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم حدثنا ابراهیم بن الحارث بغدادی
سکونت کرده در نیشاپور و نسبت مرورا
در بخاری جز این حدیث سنه دویست
و شصت و پنج قال حدثنا یحیی بن بکیر
قال حدثنا زهیر بن معاویة الجعفی
بضم جیم و سکون عین قال حدثنا

فسخ است ودیگر آنکه این فرقت ابدی است ودیگر آنکه اعتبار قیافت وشبه معتبر است ولیکن اگر ما نع از جهت دلیل اقوی نکرده چنانکه در داء زاده زمعه اعتبار کردند وسوده بنت زمعه که در امهات المومنین است فرمودند که پرده گیرد از وی از جهت مشابهتی که بزانی داشت واین حدیث بتفصیل گذشته ودیگر اثبات وراثت میان این والد ووالده چنانکه فهم میشود از قول فکان بعد ینسب الی امه ودیگر صریحتر واقع شده دیگر آنکه شرط لعان آنست که میان زوجین باشد از آنکه در آیت تخصیص بازواج واقع شده وپس برین تقدیر اگر تزویج کرد وبنکاح فاسد وقذف او کند ملاعنه نخواهد بود از آنکه زوجیت شرعی در میان نیست شافعی گوید اگر قذف بنفی ولد باشد ملاعنه کند ونیز اگر مطلقه بطلاق باین باشد یا مطلقه ثلاثه بعد از ان قذف کند زن را بزنا واجب نیست لعان واگر بطلاق رجعی مطلقه باشد وقذف بزنا کند واجبست لعان واگر قذف کرده بزنائی که پیش از زوجیة باشد در ان هم لعان است نزد حنفیه خلافا للشافعی واگر قذف بزنا کند بعد از موت زن لعان نیست خلافا للشافعی گفته که لعان کند بر سر قبر او دیگر آنکه شرط وجوب لعان بر تقدیریست که گواهان زنا نگذارند چنانکه منطوق آیتست ثم لم یاتوا باربعة شهداء ودرین صورت بر زن حد زنا است ودیگر آنکه شرط لعان انکار زن است اگر اقرار کند لازم بروی حد زنا است واگر محصن است رجم است وبر غیر محصنه جلد کذا ذکره العینی

باب قوله والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین حدثنا

سلیمان بن داود ابو الربیع قال حدثنا فلیح عن الزهری عن سهل بن سعد رضی الله عنه ان رجلا اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ارأیت رجلا رأی مع امرأته رجلا ایقتله فتقتلونه ام کیف یفعل فانزل الله فیهما ما ذکر فی القرآن من التلاعن آمد مردے نزد رسول خدا پس گفت ای رسول خدا خبر ده درین امر که مردی دید یکمردی را با زن خود آیا میکشد او را استفهام بمعنی خبر است پس میکشید شما او را یا چه کند پس فرستاد خدا در حق زن ومرد از تلاعن فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم قد قضی فیك وفی امرأتك پس فرمود مر او را رسول خدا بتحقیق حکم کرده شده است در حق تو وحق زن تو قال فتلاعنا وانا شاهد عند رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سهل بن سعد پس ملاعنه کردند در حالے که من حاضرم نزد رسول خدا ففارقها پس جدا کرد آنحضرت آن زن را از شوهر او فکانت سنة ان یفرق بین المتلاعنین پس گشت ملاعنه سنت وطریقه شرع اینکه جدا کرده شود میان متلاعنان وکانت حاملا فانکر حملها وبود زن باردار پس انکار کرد حمل او را در حدیث دلیل است که ملاعنه بنفی حمل هم میباشد وقاضی باید که ملاعنه کند در میان ایشان والحاق کند ولد را بمادر وثوری وامام ابو حنیفه وابو یوسف در روایت مشهور از وی ومحمد واحمد وزفر گفته اند نفی

کتاب الوصایا

ولا عبدا ولا امة یعنی نه غلام ونه دختر را ولا شیئا الا بغلته البیضاء نه چیزی مگر استر خود را که سفید بود وذکر نکرده اند اهل سیر استری را که باقی ماند بعد آنحضرت از استرهاے او مگر استری که دلدل نام داشت بهدیه فرستاده بود آنرا مقوقس حاکم اسکندریه وآنرا شهبا میگفتند یعنی آنکه غالب بود سفیدی او بر سیاہے وسلاحه وسلاح جنگ خود را وآن زره بود باقی که گرو بود نزد یهودی وارضا جعلها صدقة وزمینے که گردانیده بود آنرا صدقه یعنی وقف بر مصادر وارد بعد از نفقه اهل وعیال خود مراد زمین خیبر وفدک ومانند آنست وچون این تصدق بجنس منفعت بود بعد از وفات چنانچه در عین حیات در معنی وصیت باشد باین جهت مناسب شد ترجمه باب را ذکر باقی ضمیر منصوب در جعلها راجع بهر سه چیز گردانیده نه بارض تنها

حدثنا خلاد بن یحیی بفتح معجمه وتشدید لام قال حدثنا مالك ودر بعضی نسخ زیاده آمده هو ابن مغول بکسر میم وسکون معجمه وفتح واو ابن عاصم بجلی کوفی سنه یکصد وپنجاه ونه این کلمه الحاق است از مولف قال حدثنا طلحة بن مصرف بضم میم وفتح صاد مهمله وکسر راء مشدده ابن عمرو بن کعب یامی الزبیدی یام از همدان سنه یکصد ودوازده قال سألت

عبد الله بن ابی اوفی هل کان النبی صلی الله علیه وسلم اوصی گفت طلحه پرسیدم ابن ابی اوفی را که صحابی مشهور است آیا بود آنحضرت که وصیت کرد فقال لا

حمل ملاعنه نمیباشد و جواب از نیحدیث گفته اند که اینجا ملاعنه بقذف بود نه با نکار حمل چنانکه از
صدر حدیث فهم میشود و نیز حمل غالبا امرے مشخص نمیباشد که بنفی آن قذف لازم آید
فكان ابنها يدعى اليها و بود فرزند او خوانده میشد نسبت بمادرش ثم جرت السنة في
الميراث ان يرثها پستر جاری شد حکم شرع در میراث وارث شود ولد ما در را و ترث
منه ما فرض الله لها و وارث شود مادر از ان ولد حصه که تعین کرده خدا اما دسلا زولد
پوشیده نماند که نسبت مادری و پسری درمیان اینها قطعی است و توارث میان اینها
معلوم از کتاب الله خواهد بود چه احتیاج که از نیحدیث فراگیرند **باب** ويدرأ عنها
العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكاذبين و ساقط میکند از
زن حد زنا تا اینکه گواهی دهد چهار مرتبه که بتحقیق مرد از دروغ گویانست **حدثني محمد**
بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي عن هشام بن حسان قال حدثنا عكرمة عن ابن
عباس رضي الله عنهما ان هلال بن امية قذف امرأته عند النبي صلى الله عليه وسلم
بدرستیکه هلال ابن امیه دشنام زنا داد زن خود را نزد پیغمبر خدا بشريك بن
سحماء بشريك پسر سحما رنام داهی است یعنی نسبت زنا بشریک کرد فقال النبي صلى الله
عليه وسلم البينة او حد في ظهرك پس فرمود پیغمبر خدا هلال را گواه بیار یا تو اد لازم
است بر تو یا حد قذف است در پشت تو فقال يا رسول الله اذا رأى احدنا على امرأته
رجلا ينطلق يلتمس البينة پس گفت ای رسول خدا وقتیکه ببیند یکے از ما بر زن خود
مردے را میرود و طلب میکند گواهان را فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يقول البينة والا
حد في ظهرك پس گشت رسول خدا که میگوید گواه بیار و گرنه حد بر پشت تست فقال
هلال والذي بعثك بالحق اني لصادق پس گفت هلال سوگند کسی که برانگیخته ترا
بحق و راستی بتحقیق من راست گویم فلينزلن الله ما يبرئ ظهري من الحد پس هر آئینه
میفرستد خدا قولی را که دور میکند پشت مرا از حد فنزل جبريل وانزل عليه والذين
يرمون ازواجهم فقرأ حتى بلغ ان كان من الصادقين پس فرود آمد جبرئيل و
آورد بر آنحضرت آیت لعان را فانصرف النبي صلى الله عليه وسلم فارسل اليها
پس برگشت پیغمبر خدا و فرستاد بسوے زن کسے را و طلب کرد او را فجاء هلال فشهد
پس آمد هلال و شهادت لعان ادا کرد والنبي صلى الله عليه وسلم يقول ان الله يعلم
ان احدكما كاذب و پیغمبر خدا می فرمود بتحقیق خدا میداند که یکے از شما زن و مرد
دروغ گو است فهل منكما تائب پس آیا هست از شما توبه کننده که گفار آن کمتر باشد
ثم قامت فشهدت پستر استاد آن زن و ادا ی شهادت لعان کرد فلما كانت
عند الخامسة وقفوها وقالوا انها موجبة پس هر گاه شد نوبت پنجم شهادت نگهداشتند

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

و در آن تبیان هر چیز است نصا و قیاسا و مشتمل است بر امر باخذ سنت بجهت کریمه وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا و بسبب جامعیت و اهمیت آن

اورا گفتند که این سوگند موجب طلاق و عذاب است قال ابن عباس فتلكأت و نكصت گفت ابن عباس پس درنگ کرد آن زن و محابا کرد حتى ظننا انها ترجع تا آنکه گمان کردیم ما که تحقیق وی رجوع میکند از انکار ثم قالت لا افضح قومي سائر الايام پستر گفت رسوا نمیکنم قوم خود را باقرار زنا در میان مردم و در همه روزها فمضت پس گذشت و تمام کرد لعان را قال النبي صلى الله عليه وسلم ابصروها فان جاءت به اكحل العينين فرمود پیغمبر خدا ببینید آن زن را اگر آورد آن فرزند را سرمگین چشم سابغ الاليتين بزرگوشت سرینها خدلج الساقين عظیم ساقها فهو لشريك بن سحماء پس آن ولد شریک بن سحماء است که وی باینصورت بود فجاءت به كذلك پس آورد ولد را اینچنین فقال النبي صلى الله عليه وسلم لولا ما مضى من كتاب الله پس فرمود پیغمبر خدا اگر نبودی حکمی که گذشت از کتاب خدا که لعان است لكان لي ولها شأن هر آئینه بودی مرا و آن زن را کاری یعنی رجم میکردم او را پوشیده نماند که ازین حدیث معلوم میشود که رجم بمجرد شباهت بزانی روا باشد و قول علما مخالف اینست که گویند بعد از ثبوت بچهار گواه یا بچهار اقرار زن ثابت میشود و شاید حدیثی دیگر یا قصه باشد و این قول محمول نشده باشد بدانکه در سبب نزول آیت لعان اختلاف کرده اند که بسبب قذف عویمر بوده یا بسبب قذف هلال بن امیه اکثر مفسران بآن رفته اند که بواسطه هلال بن امیه است و حدیث عویمر که فرموده ان الله قد انزل فيك وفي صاحبتك ناطق نیست که همدرین وقت نازل شد بخلاف اینحدیث که فرموده فنزل جبرئيل و انزل عليه الخ ناظر در آن است که درینوقت نازل شده

باب قوله والخامسة ان غضب الله عليها ان كان من الصادقين **حدثنا** مقدم بن محمد بن يحيى قال حدثنا عمي القاسم بن يحيى عن عبيد الله وقد سمع منه عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رجلا رمى امرأته فانتفى من ولدها مرویست از عبد الله بن عمر که مردی دشنام کرد زن خود را پس نفی کرد از ولد او و انکار نمود که از وی باشد في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم در زمان آنحضرت فامر بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم فتلاعنا پس فرمود بآن هر دو مرد و زن رسول خدا بملاعنت پس ملاعنت کردند هر دو كما قال الله تعالى چنانچه فرموده است خدای برتر ثم قضى بالولد للمرأة پستر حکم کرد ولد را برای زن و فرق بين المتلاعنين و تفریق کرد میان هر دو ملاعنان

باب قوله ان الذين جاؤا بالافك تحقیق آنکسانیکه آورده اند کذب را عصبة منكم جماعه هستند از شما ای مسلمانان عبد الله بن ابی رئیس منافقان که رئیس اینجماعه افک بود بحکم ظاهر او را از مسلمانان شمرده اند و دیگر یزید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر مشهور و حمنه بنت جحش خواهر زینب بود لا تحسبوه شرا لكم گمان نبرید آنرا بدی برای خود بل هو خير لكم بلکه آن نیکی است برای شما از انکه در ضمن آن اظهار شرف

الجزء الحادي عشر تيسير الاسلام

كتاب الوصايا

گفته شود که بناء اعتراض بر فهم عموم نفی است بر حسب ظاهر از کلمه لا یا آنکه مراد از اعتراض آنست که چگونه فرض شده وصیت برای اقربا و حال آنکه خود وصیت بخلافت اقربا نکرد پس جواب داد باعلوم حکیم که وصیتی که مهم بود بکتاب الله کرد و درین جواب اشعار است بآنکه نظر کل بکتاب الله می باید این خلجان را زیرا در کتاب الله آیت وصیت ان ترك خيرا کو است پس مراد وصیتی باشد که متعلق بمال متروک بود و آنحضرت خود فارغ بود ازان که بگذاشت مال را حدثنا عمرو بن زرارة بضم معجمه پیش از مهمله قال اخبرنا اسمعيل معروف بابن علية عن ابن عون عن ابراهيم نخعي عن الاسود قال ابراهيم قال ذكروا عند عائشة ان عليا كان وصيا گفت اسود نخعی ذکر کردند مردم نزد عائشه که تحقیق علی ابن ابی طالب بود وصی

وفضیلت بود شمارا که هژده آیت قرآنی دربارهٔ شما نازل شد این خطاب برسول خدا صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعایشه است وصفوان بن معطل که نسبت با واین بهتان کرده بودند وهر آیت مستقل است در تعظیم آنحضرت وتسلیهٔ وی وتبریهٔ ام المومنین وتطهیر اهل بیت ووعید وتهویل کذابان لکل امرئ منهم ما اکتسب من الاثم مر هر مردی را ازینها چیزیست بود از گناهان که کسب کردند والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم وکسی که عظیم داد وابتدا کرد درین کذب مرورا عذابی عظیم است در آخرت وآن عبد الله بن ابی است قیل حسان بن ثابت است ثعلبی گفته حسان بن ثابت ومسطح وحمنه اند والذی بمعنی الذین است کذا قال العینی اجماع کرده اند مفسران که این آیت وآنچه بعد ازان است نازل شده است در قصه افک وتبریهٔ عایشه افاك یعنی کذاب صیغهٔ مبالغه است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن معمر عن الزهری عن عروة عن عایشة رضی الله عنها والذی تولی کبره قالت عبد الله بن ابی ابن سلول گفت عایشه مراد از والذی تولی کبره عبد الله بن ابی بن سلول نام مادر آن منافق است

باب قوله لولا اذ سمعتموه ظن المومنون والمومنات بانفسهم خیرا الی قوله الكاذبون سیاق این آیت درینجا ثابت است مر ابی ذر را وبس ودر روایت غیر ابی ذر ولولا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا خطاب است بمسلمانان که درین افک داخل بودند یعنی چرا نگفتند وقتی که شنیدند از منافقان نمیرسد مارا این که تکلم کنیم باین وقیل تقدیر کلام اینچنین است هلا ظننتم کما ظن المومنون والمومنات بانفسهم ای باهالیهم وازواجهم وقیل هلا ظنوا ما یظن بالرجل لو خلا بامه والمراة لو خلت بابنها لان ازواج النبی صلی الله علیه وسلم امهات المومنین سبحانک برای تعجب است ومعنی آنست که تنزیه میکنیم ترا تنزیه کردنی هذا بهتان عظیم این دروغی است کلان لولا جاؤا علیه باربعة شهداء چرا نیاوردند چهار گواه برین بهتان فاذ لم یاتوا بالشهداء فاولئك عند الله هم الکاذبون پس وقتیکه نیاوردند گواهان پس اینها نزد خدا دروغگویانند در نفس الامر چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت برازواج انبیا ممتنع است وچون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر وسعید بن المسیب وعلقمة بن وقاص وعبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن حدیث عایشة زوجة النبی صلی الله علیه وسلم حین قال لها اهل الافك ما قالوا هنگامیکه گفتند مرورا اهل افک آنچه گفتند فبراها الله مما قالوا پس پاک کرد عایشه را خدا از آنچه گفتند وکل حدثنی طایفة من الحدیث وهریک ازان چهار نفر حدیث کرد مرا پاره ازین حدیث وبعض حدیثهم یصدق بعضا

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

آنحضرت ومایل گشت در کنار من وافتاد آنحضرت بدون پیش از غاوه متحه ولعد ازان فاشعرت انه قدمات پس ندریافتم که آنحضرت تحقیق وفات یافت درینحال یعنی من در مرض موت آنحضرت خود متعهد امور وملازم حضور ومتصل وی بوده ام تا آخر دم ووا قع نشد چیزی از وصیت در امر خلافت فمتی اوصی الیه پس کی وصیت کرد آنحضرت بسوی علی یعنی وصیتی نکرد بوی درین هنگام پنهان چه گمان دارید واین حدیث مشعر وحاد باب وفات انشاء الله تعالی قرطبی گفته شیعه وضع کردند احادیث را در آنکه آنحضرت وصیت کرد بخلافت علی رضی الله عنه پس رد کردند برایشان جمعی از صحابه آنرا وهمچنین کسانیکه بعد از صحابه آمدند یکی ازان این استدلال است از عایشه وازانجمله آنست که امیر المومنین علی دعوی نکرد وصیت را برای نفس خود پیش از خلافت ونه بعد ازان ونه ذکر کرد آنرا احدی از صحابه روز سقیفه واین فرقه در حقیقت تنقیص میکنند علی را از وجهی که تعظیم داده اند ایشان

وبعضی از کلام ایشانرا تصدیق میکرد بعضی دیگر را در آنچه دیگری نگفت پس در حقیقت متفق بودند بحدیث قاضی عیاض گفته که سخن کرده اند بر زهری برین روایت کردن که بر اتم آورده از چهار کس گفته اند بایستی که حدیث هر یک جدا جدا آوردی که هر کس چه روایت کرده است واز قبیل حدیث مدرج است که بیک اسناد همه را آورده است وادراج از ثقه عیب ندارد وکان بعضهم اوعى له من بعض واگرچه بعضی از ایشان حافظتر بود از بعضی دیگر الذی حدثنی عروة عن عائشة ان عائشة زوج النبی صلى الله عليه وسلم قالت آنچه حدیث کرده مرا عروة از عائشه اینست که عائشه زوجه پیغمبر خدا گفت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم بود عادت شریف رسولخدا اذا اراد ان يخرج اقرع بين ازواجه وقتی که خواستی که بیرون رود بسفری قرعه انداخت میان زنان خود فايتهن خرج سهمها خرج بها رسول الله صلى الله عليه وسلم معه پس هر کدام که بر آمدی سهم او یعنی نام او بر آمدی با آن زن برسول خدا با خود می بود فاقرع بيننا فی غزوة غزاها فخرج سهمی پس قرعه انداخت میان ما یان در غزوه که غزا کرده از آن پس بر آمد سهم من واقدی آورده که ام سلمه نیز درین غزوه همراه بود گفته اند این قول ضعیف است فخرجت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قسطلانی گفته که آن غزوهٔ بنی المصطلق بود وبعضی گفته اند غزوهٔ مریسیع بوده بعد ما انزل الحجاب پس از آنکه نازل گشت آیت حجاب زنان از مردان نامحرم فكنت احمل فی هودجی وانزل فيه پس بودم که برداشته میشدم در هودج خود وفرود آورده میشدم در آن فسرنا حتی اذا فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم من غزوته تلك پس راه رفتیم ما تا آنکه فارغ شد رسول خدا از آن غزوه بفتح ونصرت وغنیمت گرفتن اسیران وقفل ودنونا من المدينة قافلين ورجوع کرد آنحضرت ونزدیک شدیم از مدینه درحالی که رجوع کننده ایم آذن ليلة بالرحيل اذن داد آنحضرت یک شبی بکوچ فقمت حين اذنوا بالرحيل پس استاده ام من هنگامی که اذن دادند بکوچ برای قضای حاجت فمشيت حتى جاوزت الجيش پس رفتم برای قضای حاجت تا آنکه تجاوز کردم از لشکر فلما قضيت شانی اقبلت الی رحلی پس هرگاه قضا کردم کار خود را روی آوردم بسوی شتر سواری خود فاذا عقد لی من جزع ظفار قد انقطع پس ناگاه دیدم حمایلی که مرا بود از خرزه یمنی بتحقیق افتاده است از گلوی من در بعضی نسخ اظفار است وخطابی تصویب کرده نسخهٔ ظفار بر وزن قطام را بهر تقدیر نام شهریست بحمیر از بلاد یمن فالتمست عقدی وحبسنی ابتغاؤه پس باز رفتم وطلب کردم حمایل خود را ونگهداشت زمانی مرا طلب آن واقبل الرهط الذين كانوا يرحلون لی وآمدند چندی که بر مید اشتند مرا ومی بستند رحل را بر من فاحتملوا هودجی فرحلوه على بعيری الذی كنت ركبت پس برداشتند هودج مرا پس بر بستند بر شتر من آنکه سوار می بودم بر او وهم يحسبون انی فيه وایشان می پنداشتند که من درون هودجم وكان النساء اذ ذاك خفافا

ابی سفیان از علی رضی الله عنه روایت کرده گفت روز جمل یا ایها الناس ان رسول الله لم يعهد الينا فی هذه الامارة شيئا الحديث واوصايا بغير فلانست وارد شده اند درچند احادیث که در مقلش مذکورست

باب ان يترك ورثته اغنياء خير من ان يتكففوا الناس آنچه بگذارد کس وارثان خود را توانگر بهتر است از آنکه کف ست خود را بکشاید پیش مردم بسوال تکفف از کف هست یا از کفاف یعنی کشادن کف برای سوال و خوردن کفاف طعام از مردم حاصل آنکه کسیکه تنا شد اورا اکثر اندکی از مال مستحب نیست او را وصیت بلکه ترک آن

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان ابن عيينة عن سعد بن ابراهيم عن عامر بن سعد يعنی ابن ابی وقاص عن سعد بن ابی وقاص قال جاء النبی صلى الله عليه وسلم يعودنی وانا بمكة گفت سعد آمد آنحضرت بحالیکه عیادت میکرد مرا ومن در مکه بودم سال حجة الوداع یا فتح وهو يكره ان يموت بالارض التی هاجر منها حال آنکه سعد ناخوش میداشت آنکه بمیرد در زمینی که هجرت کرده است از آن زمین گویا دانست که در آن نقصان ثواب هجرتست ودر کتاب الهجرت کلام در آن مذکور گرد وقال يرحم الله ابن عفراء فرمود رحمت کند خدا سعد بن عفرا را مراد سعد بن خوله است چنانکه محفوظ اندر روایت است ودر باب رثاء النبی از جنائز گذشت ولكن البائس سعد بن خولة يرثی له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مات بمكة شاید که عفرا نیز نام خوله بود یا آنکه یکی از آن نام پدر

لم يثقلهن اللحم بودند زنان در ان وقت سبک گران نميکرد مر ايشان را گوشت يعني فربه نمي بودند انما تاكل العلقة من الطعام نميخوردند مگر اندکے از طعام علقه بضم عين مهمله و سکون لام و قاف مفتوح بمعني قليل است فلم يستنكر القوم خفة الهودج حين رفعوه پس انکار نکردند آن مردم سبکي هودج را هنگامي که برداشتند وكنت جارية حديثة السن و بودم من دختر کم خورد سال فبعثوا الجمل وساروا پس برانگيختند شتر را و راه رفتند فوجدت عقدي بعد ما استمر الجيش پس يافتم من حمايل خود را بعد از انکه گذشت لشکر از انجا فجئت منازلهم فليس بها داع ولا مجيب پس آمدم جاي نزول ايشان پس نبود بانجا خواننده و نه جواب دهنده فاممت منزلي الذي كنت به پس قصد کردم جاي نزول خود را که بودم من بانجا اممت بتشديد ميم اول و سکون ثاني شيخ ابن حجر گفته که اين روايت ابي ذر است و در بعض نسخه تخفيف ميم است وظننت انهم سيفقدوني فيرجعون الي و گمان کردم که بتحقيق مردم سرانجام است که مرا گم يابند پس باز مي آيند بسوي من فبينا انا جالسة في منزلي پس درميان آنکه من نشسته ام در جاي نزول خود غلبتني عيني فنمت غلبه کرد مرا چشم من پس خواب کردم از غلبه اندوه و حزن و اين لطفي بوده از خدا وند سبحانه تا از تنهائي در صحرا زياده بران متوحش و متالم نباشد وكان صفوان بن المعطل السلمي ثم الذكواني و بود صفوان بن معطل سلمي پستر منسوب بذکوان من وراء الجيش از پس لشکر فادلج فاصبح عند منزلي پس اول شب روان شده بود و صباح کرد نزد منزل من ادلج بسکون دال مهمله بمعني سير اول شب است و بتشديد دال بمعني سير در آخر شب و روايت بتخفيف دال است فراى سواد انسان نائم پس ديد سياهي آدمي خفته فاتاني فعرفني حين رآني پس آمد نزد من پس شناخت مرا هنگامي که ديد مرا ظاهرا درين برخاستن از خواب پرده از روي برافتاده باشد وكان يراني قبل الحجاب و بود که ميديد مرا پيش از انکه حجاب شده بود فاستيقظت باسترجاعه حين عرفني پس بيدار شدم باسترجاع او هنگامي که شناخت مرا يعني گفتن انا لله وانا اليه راجعون که در وقت مصيبت و ابتلا ميگويند فخمرت وجهي بجلبابي پس پوشيدم روي خود را بچادر خود ووالله ما كلمني كلمة ولا سمعت منه كلمة غير استرجاعه و بخدا سوگند تکلم نکرد مرا هيچ کلمه و نشنيدم از وي هيچ کلمه جز استرجاع او حتى اناخ راحلته فوطى على يديها فركبتها تا آنکه نشاند شتر خود را پس بربست هر دو زانوي آنرا تا باين مدد سوار شوم پس سوار شدم آنرا فانطلق يقود بي الراحلة پس راهي شد بمهار کشيد شتر را حتى اتينا الجيش بعد ما نزلوا تا آنکه آمديم لشکر را بعد از انکه فرود آمده بودند موغرين في نحر الظهيرة در حالي که در آمده ايم در اول نيم روز در وقت شدت گرما موغرين مشتق از وغر است بفتح واو و سکون غين معجمه بمعني سختي گرما در وقتي که آفتاب درميانه آسمان مي باشد

الجزء الحادي عشر من شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

بمالي كله وصيت ميکنم بمال خود بهمه آن در راه خدا که مال بسيار است و جز دختر کسي اولاد ندارم قال لا فرمود تمام مال وصيت مکن قلت فالشطر گفتم پس وصيت کنم نصف را قال لا فرمود نصف

فهلك من هلك پس هلاک شد نزد خدا کسی که هلاک شد یا تهمت و افترا وكان الذى تولى الافك
عبد الله بن ابى ابن سلول و بود کسی که مباشرت کرد این بهتان را عبد الله بن ابی پسر سلول
فقدمنا المدينة فاشتكيت حتى قدمت شهرا پس قدوم آوردیم مدینه را پس بیمار شدم
یکماه والناس يفيضون فى قول اصحاب الافك ولا اشعر بشئ من ذلك و مردم اشاعت میکردند
در گفتار اهل افک و نمیدانستم من چیزی از آن وهو يريبنى فى وجعى انى لا اعرف من رسول الله
صلى الله عليه وسلم و حال آنکه در شک می انداخت مرا در بیماری من اینکه نمی شناسم از
رسول خدا اللطف الذى كنت ارى منه حين اشتكى مهربانی آنکه بودم من که میدیدم از آنحضرت
هنگامی که بیمار بودمی لطف بضم لام و سکون طا است و غیر ابی ذر لطف بفتح لام و طا خوانده
و انما يدخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فيسلم نمیدرآید بر من رسول خدا
مگر آنکه سلام میکرد ثم يقول كيف تيكم و می فرمود چگونه است آن شما پس برگشت
فذلك الذى يريبنى ولا اشعر پس آن بود که در شک می انداخت مرا و نمیدانستم سبب کمی التفات
آنحضرت حتى خرجت بعد ما نقهت تا آنکه بیرون رفتم روزی پس از آنکه برآمدم از بیماری
فخرجت معى ام مسطح قبل المناصع پس برآمد با من مادر مسطح جانب مناصع که زمینی بود بیرون مدینه
وهو متبرزنا و آن زمین مناصع جای براز ما بود وكنا لا نخرج الا ليلا الى ليل و بودیم
ما که بیرون نمی آمدیم مگر وقت شب تا شب دیگر وذلك قبل ان نتخذ الكنف قريبا من بيوتنا
آن یعنی بیرون رفتن برای قضای حاجت پیش از آن بود که بگیریم کنیفها نزدیک از
خانهای خود کنف بضم کاف و نون جمع کنیف است یعنی خلا برای براز وامرنا امر العرب
الاول و کار ما کار قدمای عرب بود فى التبرز قبل الغائط در براز کردن جانب صحرا فكنا
نتاذى بالكنف ان نتخذها عند بيوتنا پس بودیم ما که اندا میکشیدیم بکنیفها اینکه بگیریم
نزد خانهای خود فانطلقت انا و ام مسطح پس رفتم من و ام مسطح وهى ابنة ابى رهم بن عبد
مناف و آن ام مسطح دختر ابو رهم است پسر عبد مناف رهم بضم را و سکون ها نام او
انیس است و در روایت مولف در کتاب المغازی همچنین است که ابنة ابى رهم بن المطلب
بن عبد مناف شیخ ابن حجر گفته صواب همین است و امها بنت صخر بن عامر خالة ابى بكر الصديق
و مادر ام مسطح دختر صخر بن عامر است خاله ابی بکر صدیق وابنها مسطح بن اثاثة و پسر ام مسطح
مسطح پسر اثاثه بد و مثلثه است فاقبلت انا و ام مسطح قبل بيتى پس روآوردم من و ام مسطح
جانب خانه خود وقد فرغنا من شاننا و حال آنکه فارغ شده بودیم از کار خود فعثرت ام مسطح فى مرطها
پس لغزید پای ام مسطح در چادر او فقالت تعس مسطح پس گفت هلاک باد مسطح فقلت لها
بئس ما قلت پس گفتم مرا ورا بد است چیزی که گفتی اتسبين رجلا شهد بدرا آیا دشنام میکنی
مردی را که حاضر شده غزوه بدر را گویا ام مسطح از غصه و غضه قول مسطح ضعف کرده بود قالت ای

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

مانده و یا او ارثان باشند پس امر کرد بوصیت ثلث بهر حال عالة جمع عائل یعنی فقیر
وانك مهما انفقت من نفقة فانها صدقة
و بتحقیق تو هرگاه خرج کنی از هر خرج که باشد بر عیال خود بقصد ادای حق
پس آن صدقه است حتى اللقمة التى ترفعها الى فى امرأتك تا لقمه که بر میداری
آنرا بسوی دهن زن خود وعسى الله
ان يرفعك و نزدیک است که بردارد ترا
خدا ازین بیماری و دراز گرداند عمر ترا
فينتفع بك ناس ويضر بك آخرون پس
سودمند شوند بتو جمعی و زیانکار شوند
بتو جماعه دیگر و همچنان شد که وی زنده
ماند بعد از آن قریب به پنجاه سال که وفات
یافت سنه پنجاه و پنج یا هشت از هجرت
و مفتوح شد بر دست وی بسیاری
از بلاد شرک و فتوح بدست آمد انند
قادسیه و جز آن و کشته افتادند بسیاری
از مشرکان و مستاصل شدند و وقتی
که امیر شد بر عراق آورده شد بقومی
که مرتد گشته بودند پس توبه طلب کرد
از ایشان پس توبه کردند بعضی و منتفع
شدند بتوبه خود و ابا کردند بعضی دیگر
و هلاک شدند ولكن لم يوصا الا ابنته

هنتاه اولو تسمعي ما قال گفت اي فلانه آيا نشنيده چيزي را كه گفته است هنتاه بفتح ها و سكون نون
بمعني هنده و اي بفتح همزه و سكون تحتيه حرف ندا است قال قالت قلت وما قال گفت او ي
گفت عايشه گفتم او را چه چيز گفته فاخبرتني بقول اهل الافك پس خبر داد مرا گفتار
اهل افك و بهتان قالت فازددت مرضا على مرضي گفت پس برفزودم بيماري خود كه
داشتم فلما رجعت الى بيتي ودخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم پس هرگاه
باز آمدم بخانه خود و در آمد بر من رسول خدا فقلت سلم مي خواهد عايشه ازين قول كه سلام داد
آنحضرت چنانكه سنت است اين قول در روايت ابي ذر ساقط است ثم قال كيف تيكم
پس فرمود چگونه است آن شما فقلت اتاذن لي ان آتي ابوي پس گفتم آيا رخصت ميدهي
مرا اينكه آيم پدر و مادر خود قالت وانا حينئذ اريد ان استيقن الخبر من قبلهما گفت در نيوقت
ميخواهم اينكه بيقين دانم اين خبر اهل افك از پيش پدر و مادر قالت فاذن لي رسول الله
صلى الله عليه وسلم گفت پس اذن داد مرا رسول خدا فجئت ابوي فقلت
لامي يا امتاه پس آمدم نزد مادر و پدر خود پس گفتم مر مادر خود را اي مادر ما يتحدث الناس
چه ميگويند مردم قالت يا بنية هوني عليك پس گفت مادر اي دختر آسان گير بر خود فوالله
لقلما كانت امراة قط وضيئة عند رجل بخدا سوگند كم بوده است زني هرگز صاحب حسن
نزد مردي يا در حاليكه صاحب حسن است يحبها كه دوست ميدارد آنرا وضيئة بر وزن
عظيمة مشتق است از وضارت بمعني حسن ولها ضرائر الا كثرن عليها و مر آن زن را ضرها
است مگر آنكه بسيار سخن ميكنند بروي از رشك و غيرت اگر مراد زنان زمانه است پس
مستثنى منقطع است اگر همان ضرها است مراد حمنه خواهر زينب ام المومنين كه از جانب خواهر
خود غيرتے داشت و امثال او پس استثناء متصل است بهتر همان است كه منقطع باشد قالت
فقلت سبحان الله او لقد تحدث الناس بهذا گفت عايشه پس گفتم مادر را پاك است
خدا آيا بتحقيق گفتند مردم اين را قالت فبكيت تلك الليلة گفت پس گريستم آن شب حتى
اصبحت لا يرقا لي دمع تا صباح كردم بحالے كه ساكن و منقطع نشد اشك من ولا اكتحل
بنوم حتى اصبحت ابكي و سرمه نكشيدم بخواب يعني مقدار سرمه كشيدن خواب نكردم
تا كه صبح كردم بحالي كه گريه ميكنم فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب
واسامة بن زيد پس خواند رسول خدا علي بن ابيطالب و اسامه بن زيد را رضي الله
عنهما حين استلبث الوحي هنگاميكه درنگ كرد وحي درين باب يستامرهما في فراق اهله بحالي
كه طلب امر ميكند هر دو را در جدائي اهل خود نگفت در جدائي من از جهت كراهت اين معني
اضافت اختصاصي براي دشواري آن فراق قالت فاما اسامة بن زيد فاشار الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم بالذي يعلم من براءة اهله گفت عايشه اما اسامه پس

كتاب الوصايا

و اول قول ابو حنيفه و اصحاب اوست
و احمد در روايتي و همين است قول
علي و ابن مسعود و عبيده و مسروق
و اسحق و شريك بن عبد الله و هر كسي را
كه مال قليل بود و وارث نيز باشد
مستحب است ترك وصيت است و آن قول
علي و ابن عباس و عايشه است رضي الله عنهم
وقال الحسن لا يجوز للذمي وصية
الا الثلث و گفت حسن بصري جائز نيست
مر ذمي را وصيت مگر بثلث يعني اگر
وارثان ذمي مرافعه نمايند قضيه وصيت
را بسوي ما حكم نكنيم بنفاذ وصيت او
مگر از ثلث كه معروف است در اسلام
وقال الله و فرموده است خداي عز و جل
وان احكم بينهم بما انزل الله
و اينكه حكم كن ميان اهل كتاب بانچه
نازل كرده است خدا از وحي متلو و
غير متلو و چون حكم آنحضرت زياده از
ثلث در اسلام معلوم نشد ما نيز سواے
آن حكم نكنيم اگرچه ذميان باشند پس
ذكر ذمي در قول حسن بحسب تقريب و
اتفاق است نه براي احتراز حدثنا
قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفين
ابن عيينة عن هشام بن عروة عن ابيه
عن ابن عباس قال لو غض الناس الى الربع
گفت ابن عباس اگر كم كنند و اعراض
نمايند مردم در وصيت از ثلث تا ربع
احب باشد نزد من غض چشم فرو خوابانيدن
و كم كردن لان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال الثلث والثلث كبير
بموحده زيرا چه آنحضرت در آخر حديث سعد از وصيت
فرمود ثلث مال و ثلث بزرگ است
در وصيت و كثير يا فرمود بسيار است
شك راوي است اخذ كرد ابن عباس بانچه
متبادر است از معني كثرت و اختيار كرد

اشارت کرد بسوی رسول خدا بچیزیکه میدانست از پاکی اهل آنحضرت وبالذی یعلم لهم فی نفسه من الود وبچیزی که میداند اهل بیت را در ذات خود از دوستی آنها ضمیر لهم بجمیع اهل بیت است از زن ومرد وتذکیر باعتبار تغلیب است چنانکه در آیه قرآنی ویطهرکم تطهیرا فقال اسامه یا رسول الله اهلک ولا نعلم الا خیرا پس گفت اسامه ای رسول خدا اهلیه تست ونمیدانیم مگر نیکوئی در شان آن واما علی فقال یا رسول الله لم یضیق الله علیک والنساء سواها کثیر پس گفت علی بن ابیطالب پس گفت ای رسول خدا تنگ نکرده است خدا بر تو والنساء سواها کثیرة وزنان ورای عایشه بسیار اند اینحدیث را که در غزوات آورده کثیر بغیر تا است شارحان توجیه کرده اند که تذکیر باعتبار جنس است وبدین توجیه تو اند که ضمیر لهم که در قول اسامه است راجع بجنس نسا باشد باعتبار جنس پوشیده نماند که علی بن ابیطالب چون آنحضرت را در غایت غم واندوه ازین افترای منافقان دید ودوستی آنحضرت نزد او بر سایر دوستیها مقدم بود درینصورت نوعی از تسلی خیال کرده عرض نموده است نه آنکه بعضی از کوتاه بینان فهمیده اند که بموجب نقارهی که آنسرور را اولیا بعایشه صدیقه داشته گفته است حاشا که مسلما نراسیما چنین کاملان اهل اسلام را چنانکه احادیث بسیار در منقبت بصحت پیوسته وآنکه آنحضرت قبول اینمعنی نکرد وفرقت عایشه دختر ابی بکر با آن علاقه محبت صوری ومعنوی با هم داشته اند بآنحضرت صعوبت ودشواری تمام داشت با آنکه انتظار وحی از حقیقت حال هم بود واست اینمعنی بر دلهای صفوت کیش بر ظاهر است لیکن احوال بعضا اصحاب سیاحسان بی شائبت با آن فهمیدگی ودوستی صمیمی رسول خدا که درین افترا بمنافقان هم داستان بوده اند دست نمید هد بر تقدیر فرض علم لایق ایمانیان آن بود که باین قول که موجب اهانت آنحضرت است زبان نمیکشادند کما اخبرهم الله تعالی بقوله ولولا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم وان تسال الجاریة تصدقک واگر پرسی داه را که بریره است وپیوسته در خدمت عایشه می باشد راست میگوید ترا پوشیده نماند که شرای عایشه بریره را بعد از فتح مکه در سال نهم است یا دهم وحدیث در سال چهارم یا ششم است کما قال القسطلانی پس شاید که بریره پیش از شرا در خدمت عایشه می بود چنانکه ایمائی از بعضی حدیث قصه ولای بریره وارد قالت فدعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بریرة گفت عایشه پس طلبید رسول خدا بریره را فقال ای بریرة هل رایت من شیء یریبک پس فرمود ای بریره آیا دیده هیچ چیزی که در شک اندازد ترا در صلاح عایشه قالت بریرة لا والذی بعثک بالحق گفت بریره ندیده ام سوگند کسی که برانگیخته است ترا بحق وراستی ان رایت علیها امرا اغمصه علیها ندیده ام من بر عایشه امری که عیب گیرم بروی اغمصه مشتق است از غمص بغین معجمه وصاد مهمله بمعنی عیب اکثر من انها جاریة حدیثة السن زیاده از آنکه وی دختری است خوردسال

باز نگیرد امر ده یا تحقیق بیمار کرد از خوف در بلده که از آن هجرت کرده بود قال لعل الله ان یرفعک وینتفع بک ناسا فرمود امید است که خدا بردارد ترا وبرخیزاند ترا از مرض ونفع رساند بتو جماعه مردم را قلت ریدان اوصی وانما لی ابنة گفتم میخواهم که وصیت کنم ونیست مرا غیر دختری قلت اوصی بالنصف گفتم وصیت میکنم بنصف قال النصف کثیر فرمود بنصف بسیار است ودر روایت دیگر بتصریح است منع نصف پس بیان کرم در آن معروف منع است توفیقا بین الروایتین اینجهت است که زیاده از ثلث جایز نبود مگر آنکه اجازت دهند اهل حق قلت فالثلث گفتم پس ثلث مال وصیت کنم قال الثلث کثیر او کبیر بشکیة فرمود ثلث بسیار است یا بزرگ قال گفت سعد یا راوی از وے واوصی الناس بالثلث پس وصیت کردند مردم بثلث وشایع شد بمقدار میان ایشان فجاز ذلک لهم پس جائز شد آن قدر وصیت برای ایشان نه زیاده بر آن بپاس حق ورثه اگر باشند

باب قول الموصی لوصیه بیان گفتن وصیت کننده مرکسی را که وصیت کرده بوی تعاهد ولدی تیمار وتازه کن ولد مرا ومتعهد وملازم کار او باش وما یجوز للوصی من الدعوی وبیان آنچه جائز باشد مر وصیت کرده شده را از دعوی که متعلق است بولد در صورت مذکوره حدثنا عبدالله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن عروة عن الزبیر عن عایشة رضی الله عنها زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت کان عتبة بن ابی وقاص عهد الی اخیه سعد بن ابی وقاص گفت عایشه بود عتبه که وصیت کرده بود به برادر خود سعد بن ابی وقاص که ابن ولیدة زمعة منی

[illegible]

تناومن يجنين اهلها فتاتي الداجن فتاكله خواب ميكرد و از خمير خانه خود پس مي آمد بزغاله و
منخورد فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستعذر يومئذ من عبد الله ابن ابي ابن
سلول پس ايستاد رسول خدا بر منبر فرمود من يعذرني از اين منافق قالت فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم وهو على المنبر گفت عايشه پس فرمود رسول خدا و حال آنكه بر منبر بود اين
قول تا آخر بيان استعذار است يا معشر المسلمين من يعذرني من رجل قد بلغني اذاه
في اهل بيتي اي گروه مسلمانان كيست كه ياري دهد مرا از دست مردي كه بتحقيق رسيده است
از وي آزار وي در حق اهل بيت من گفته اند معني يعذرني يقوم بعذري است كيست كه قايم
شوم بعذر من اگر مكافات نمايم او را بر قبح حال وي همراهي كند با من درين كار بعضي گفته اند معني
من يعذرني من ينصرني است و عذير ناصر را گويند و مآل هر دو معني يكيست كه مدد كند مرا و
جزاي اهل افك فوالله ما علمت على اهلي الا خيرا پس بخدا سوگند كه ندانسته ام بر اهل خود
نكوئي را ولقد ذكروا رجلا ما علمت عليه الا خيرا و بتحقيق ذكر كرده اند درين تهمت و افترا مردي
را كه ندانسته ام بر وي مگر نيكي وما يدخل على اهلي الا معي و نمي آيد بر اهل من مگر با من
فقام سعد بن معاذ الانصاري فقال يا رسول الله انا اعذرك منه پس ايستاد سعد بن معاذ انصاري
كه برادر بني اشهل است پس گفت اي رسول خدا من ياري ميدهم ترا از آن مرد كرماني گويد قاضي عياض
درين روايت اشكال كرده ميگويد اين قضيه در غزوهٔ مريسيع بلكه در غزوهٔ مصطلقه است و آن سنه
ششم است و سعد بن معاذ در غزوهٔ خندق بزخمي كه او را رسيده بود بشهادت پيوسته و غزوهٔ خندق
در سال چهارم است از ينجا است كه بعضي ديگر گفته اند كه نام سعد اينجا از وهم راوي است و كسي
كه اين را گفته از اولاد برادر اسيد بن حضير است چنانكه تصريح كرده ابن اسحق در مغازي در جواب
اين اشكال بعضي گفته اند كه غزوهٔ مريسيع در سال پنجم است و غزوهٔ خندق بعد از ان است چنانكه
تصريح كرده با بن واقدي پوشيده نماند كه انچه مولف رح گفته كه غزوهٔ خندق در سال چهارم است
و غزوهٔ مريسيع را گفته همان غزوهٔ بني المصطلق است و در وي اختلاف كرده اند ابن اسحق گفته
كه در سنه ششم است و موسي ابن عقبه گفته در سنه چهارم است و تحقيق آنست كه نزد موسي بن عقبه
است چنانكه در مغازي آورده كه در سال پنجم است و نيز گفته كه حديث افك در غزوهٔ مريسيع
است پس اين اشكال مندفع نميشود بر قول مولف فقال انا يا رسول الله اعذرك منه پس
گفت سعد من اي رسول خدا قيام مي نمايم درين كار ازوي ان كان من الاوس ضربت
عنقه اگر هست از قبيله اوس گردن ميزنم او را وان كان من اخواننا من الخزرج امرتنا
ففعلنا امرك و اگر هست از برادران ما از قبيله خزرج انچه فرمايي تو ما را پس بكنيم فرمودهٔ
ترا كلمهٔ من اول تبعيضيه است و دوم بيانيه قالت فقام سعد بن عبادة وهو سيد الخزرج
گفت عايشه پس ايستاد سعد بن عباده و حال آنكه مهتر قبيله خزرج بود وكان قبل ذلك

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

پس برخاست عبد بن زمعه بدعوي
و گفت هذا اخي وابن امة ابي ولد على
فراشه اين پسرك برادر من است
و پسر داه پدر من زائيده شد بر بستر
خواب پدر رفتند فتساوقا الى رسول الله
پس رفتند و مرافعه كردند سعد و عبد
بسوي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
فقال سعد پس گفت سعد و دعوي
كرد بموجب وصيت يا رسول الله
ان اخي كان قد عهد الي فيه
بتحقيق برادر من وصيت كرده بسوي
من در حق وي فقال عبد بن زمعة
اخي وابن وليدة ابي و گفت
عبد بن زمعه وي برادر منست و پسر داه
پدر من است فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم هو لك فرمود آنحضرت اين
پسر مر ترا است يا عبد بن زمعه الولد للفراش
زائيده مر فراش را است يعني مر كسي راست

ساجلا صالحا و بود سعد بن عباده پیش ازین مردی نیکوکار ولکن احتملته الحمیة ولیکن بر داشت
او را غضب و نگهداشت قوم از بدی ظاهر کلام عایشه نفی صلاح است و حیا نباشد گمان آنست که بعد
ازین توبه کرده و پشیمان شده باشد و می توان گفت که مراد کامل الصلاح است چنانکه واقدی
روایت کرده لیکن از غضب او را ذلتی واقع شده فقال لسعد کذبت لعمر الله لا تقتله پس
گفت مر سعد بن معاذ را دروغ گفتی سوگند ببقای خداست که نمیکشی تو او را و لا تقدر علی قتله و
قدرت نمی یابی بر کشتن او فقام اسید بن حضیر و هو ابن عم سعد بن معاذ پس ایستاد اسید
بن حضیر و وی عم زادهٔ سعد بن معاذ است فقال لسعد بن عبادة کذبت لعمر الله لنقتلنه
پس گفت مر سعد بن عباده را دروغ گفتی سوگند ببقای خداست که البته میکشیم او را فانك
منافق تجادل عن المنافقین بتحقیق تو منافقی جدل میکنی از جانب منافقان فتثاور الحیان الاوس
والخزرج پس بایکدیگر در افتادند هر دو قبیله که اوس و خزرج اند بثاء و ربتای فوقانیه و ثاء مثلثه
است حتی هموا ان یقتتلوا تا آنکه قصد کردند این را قتال کنند بایکدیگر و رسول الله صلی الله
علیه وسلم قائم علی المنبر و حال آنکه رسول خدا ایستاده است بر منبر فلم یزل رسول الله
صلی الله علیه وسلم یخفضهم حتی سکتوا و بود همواره رسول خدا که فرو مینشاند غوغای
ایشان را تا آنکه خاموش شدند و سکت و خاموش شد آنحضرت از خطبه قالت فمکثت یومی
ذلك لا یرقا لی دمع گفت عایشه پس درنگ کردم آن روز بحالی که نمی ایستاد مرا اشکی در
روایتی که از عروه آورده فبکیت ذلك الیوم کله واقع است و لا اکتحل بنوم و سرمه نمیکشم
در چشم بخواب کنایت از غایت کمی خوابست قالت فاصبح ابوای عندی گفت عایشه پس
صباحی آمدند مادر و پدر من نزد من و قد بکیت لیلتین و یوما و بتحقیق گریسته ام دو شب و یکروز
لا اکتحل بنوم و لا یرقا لی دمع بحالی که اندکی نخفته ام و اشک نمی ایستد یظنان ان البکاء
فالق کبدی گمان میبرند پدر و مادر که بتحقیق گریه می شگافد جگر مرا قالت فبینما هما جالسان عندی
وانا ابکی گفت پس در میان آنکه هر دو مادر و پدر نشسته اند نزد من و من گریه میکنم فاستاذنت
علی امرأة من الانصار پس طلب اذن در آمدن کرد بمن زنی از انصار فاذنت لها فجلست
تبکی معی پس اذن دادم آن زن را پس نشست آن زن در حالی که میگریید با من قالت
فبینا نحن علی ذلك دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم فسلم گفت عایشه پس
در میان آنکه ما بودیم برین حالتم در آمد بر ما رسول خدا پس سلام کرد ثم جلس قالت و لم یجلس
عندی منذ قیل فی ما قیل قبلها پس نشست آنحضرت گفت عایشه و نه نشسته بود نزد من
مدتی که گفته شد و برای من در حق من چیزیکه گفته شد پیش ازین جلسه و قد لبث شهرا لا
یوحی الیه فی شانی و بتحقیق درنگ کرده یکماه وحی کرده نمیشد بسوی آنحضرت در حال من
قالت فتشهد رسول الله صلی الله علیه وسلم حین جلس گفت عایشه پس شهادت

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

آن پسر خدا را عز و جل یعنی مر قرآن را و حدیث در کتاب العتق و غیره گذشت

باب اذا اوماء المریض براسه اشارة بینة جازت و قتی که اشارت کند بیمار بسر خود اشارتی ظاهر در مراد مقصود جایز باشد معتبر بود آن اشارت و صیت

حدثنا حسان بن ابی عباد اول بتشدید سین مهمله و ثانی بتشدید موحده

قال حدثنا همام بتشدید میم اول عن قتادة عن انس ان یهودیا رض راس جاریة بین حجرین بتحقیق یکی از یهود شکست و کوفت سر دختری را میان دو سنگ فقیل لها من فعل بك پس گفته شد مر آن جاریه را که کرد بتو اینکار را افلان افلان آیا فلان کس کرده آیا فلان کس کرده نامهای مردم که بر آن گمان بود برده شد حتی سمی الیهودی تا آنکه نام برده شد آن یهودی را فاومأت براسها پس اشارت کرد جاریه بسر خود که آری این کرد فجیئ بالیهودی پس آورده شد یهودی بموجب ایمای جاریه بسر فلم یزل حتی اعترف پس پیوسته ماند یهودی تا آنکه اقرار کرد من کرده ام فامر النبی صلی الله علیه وسلم پس امر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقصاص فرض راسه بالحجارة پس کوفته شد سر آن یهودی بسنگها

باب لا وصیة لوارث میت وصیت مشروع نه معتبر وارث را و این لفظ حدیثی است

کرد رسول خدا یعنی اشهد ان لا اله الا الله گفت وقتی که نشست ثم قال اما بعد یا عایشة فانه قد بلغنی عنک کذا وکذا پیشتر فرمود اما بعد ای عایشه پس تحقیق رسیده است مرا از تو چنین و چنین فان کنت بریئة فسیبرئک الله پس اگر هستی تو مبرا و پاک پس سرانجام است که مبرا میکند ترا خدا وان کنت الممت بذنب فاستغفری الله وتوبی الیه واگر هستی تو که رسیده بگناهی پس طلب مغفرت کن خدا را و بازگرد بسوی او فان العبد اذا اعترف بذنبه ثم تاب الی الله تاب الله علیه پس تحقیق بنده وقتیکه اعتراف کند بگناه خود پیشتر رجوع کند بسوی خدا باستغفار رجوع میکند خدا بروی برحمت این قول بعد از آنکه آنحضرت خطبه خواند بمضمونیکه معلوم شد خالی از تنافی نیست فتدبر قالت فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم مقالته گفت عایشه پس هرگاه تمام کرد رسول خدا گفتار خود را قلص دمعی حتی ما احس منه قطرة خشک شد اشک من تا آنکه احساس نکردم از آن قطره را و را آنچه گفته است قلت لابی اجب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما قال گفتم مر پدر خود را جواب ده رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در چیزیکه گفت قال والله ما ادری ما اقول لرسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سوگند خدا که نمیدانم چه گویم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقلت لامی اجیبی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتم مر مادر خود را جواب ده رسول خدا را قالت والله ما ادری ما اقول لرسول الله صلی الله علیه وسلم قالت فقلت وانا جاریة حدیثة السن گفت عایشه پس گفتم من و حال آنکه من دختر کی خورد سال بودم لا اقرء کثیرا من القرآن نمی خوانم بسیار از قرآن انی والله لقد علمت لقد سمعتم هذا الحدیث تحقیق من بخدا که دانستم که تحقیق شنیده شما این سخن را حتی استقر فی انفسکم وصدقتم به تا آنکه قرار گرفته در ذاتهای شما و تصدیق کردید بآن سخن عایشه از روی ستیزه است و گرنه آنحضرت و ابوبکر و حاضران تصدیق نکرده بودند فلئن قلت لکم انی بریئة والله یعلم انی بریئة لا تصدقونی بذلک پس اگر گویم من مر شما را که تحقیق من مبرا ام و خدا می داند که تحقیق مبرا ام راست گو نمیدانید مرا ولئن اعترفت لکم بامر والله یعلم انی منه بریئة لتصدقنی و اگر اقرار کنم مر شما را بکاری و خدا میداند که تحقیق من از آن مبرا ام هر آئینه تصدیق میکنید مرا و بیقین میدانید که از من واقع شده فوالله لا اجد لی ولکم مثلا الا قول ابی یوسف پس بخدا که نمی یابم برای خود و برای خود مانندی مگر قول پدر یوسف را قال فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون وقتیکه گفته است کار من صبر نیکو است و خدا مدد جسته شده بر آنچه میگویند قالت ثم تحولت فاضطجعت علی فراشی گفت پیشتر روی گردانیدم پس پهلو نهادم بر جامه خواب خود قالت وانا حینئذ اعلم انی بریئة وان الله مبرئی ببراءتی گفت و من درین وقت میدانستم که من تحقیق مبرا ام و تحقیق مبرا میکند خدا مرا ببرارت که من دارم ولکن والله ما کنت اظن ان الله منزل فی

کتاب الوصایا

وکانت الوصیة للوالدین گفت ابن عباس بود مال میت در ابتداء اسلام مر اولاد ویگران و بود وصیت برای پدر و مادر و اقربای دیگر چنانچه زیاده کرده ابن جریر در روایت خود پس بمقتضای این تفصیل قدر وصیت برای والدین و اقربین بود سوای والد و باقی مال برای ولد فنسخ الله من ذلک ما احب پس نسخ کرد خدای تعالی ازین حکم آنچه خواست بآیت مواریث فجعل الله عز وجل للذکر مثل حظ الانثیین پس گردانید خدای تعالی مر نر او میزاد را حصه از میراث پدر مثل مانند حصه دو ماده آن یعنی حصه پسر دو چند حصه دختر وجعل للوالدین لکل واحد منهما السدس و گردانید مر پدر و مادر را برای هر یک از ایشان ششم حصه میراث وجعل للمرأة الثمن و گردانید زن را از میراث زوج ششم ... اگر زوج را ولد باشد ...

شاني وحاشية ولیکن بخدا سوگند نبودم من که گمان کنم که تحقیق خدا نازل کننده است در شان من وحی را که خوانده میشود و داخل قرآن باشد ولشاني في نفسي كان احقر من ان يتكلم الله في بامر يتلى و هر آینه حال من در نفس من بود احقر از آنکه تکلم کند خدای تعالی در شان من بحرفی که تلاوت کرده میشود ولکن کنت ارجوان يرى رسول الله صلى الله عليه وسلم في النوم رؤيا ولیکن امید میداشتم این را که ببیند رسول خدا خوابی یبرئني الله بها که مبرا کند مرا خدا بآن رؤیا از تهمت قالت فوالله ما رام رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عایشه بخدا سوگند جدا نشده بود از مجلس پیغمبر خدا صلعم ولا خرج احد من اهل البيت حتى انزل عليه و نه برآمد هیچ یکی از مردم خانه تا آنکه نازل کرده شد و بر آنحضرت وحی فاخذه ما کان یاخذه من البرحاء پس گرفت آنحضرت را چیزی که بود میگرفت آنحضرت را از سختی حال در وقت نزول وحی برحاء بضم موحده و فتح را و حاء مهمله بمعنی شدت است حتی انه ليتحدر منه من العرق مثل الجمان تا آنکه بتحقیق بر آینه فرو می چکید از آنحضرت عرق مانند مروارید خورد و یتحدر بفتح تحتیه و فتح مثناة و در روایت ابن عساکر بنون است بدل تاء فوقیه یعنی بتحتیت جمان بضم جیم و خفت میم و آخر نون یعنی مروارید خورد و هو في يوم شات حال آنکه آنحضرت در روز سرما بود من ثقل القول الذي يُنزل عليه از گرانی وحی که نازل شد بر آنحضرت از ملاقات ملک و گرانی تحمل احکام الهی قالت فلما سُرّي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم سُرّي عنه وهو يضحك پس هرگاه دور کرده شد گرانی حال از رسول خدا و حال آنکه آنحضرت خنده میکرد و خوشی می نمود فكانت اول كلمة تكلم بها پس بود نخستین کلمه که تکلم کرد آنحضرت بآن کلمه یا عایشة اما الله عز وجل فقد براك فرمود ای عایشه هر چگونه باشد خدای بزرگ بری ساخت ترا از کذب و بهتان قالت فقالت امي قومي اليه گفت عایشه پس گفت مادر من به خیز بسوی پیغمبر خدا و شکر او کن که بواسطه او تبریه کرد خدا ترا فقلت والله لا اقوم اليه واني لا احمد الا الله عز وجل پس گفتم بخدا سوگند نمی ایستم من بسوی آنحضرت و تحقیق شکر نمیگویم مگر خدا را گفته اند که این قول عایشه از روی سکر است که واسطه از نظر او برخاست من گویم بلکه از راه ناز معشوقی نیز میتواند بود قالت فانزل الله ان الذين جاؤا بالافك عصبة منكم العشر الآيات كلها گفت پس فرستاد خدا ازین آیت ده آیت را همه یکبار اگر گوئی عطاء خراسانی از زهری روایت کرده که انزال کرد خداوند سبحانه ان الذين جاؤا تا قول خدا والله غفور رحيم و عدد آیات تا این قول سیزده آیتست و واقع شده در روایت حکم بن عتبه مرسلا که فرستاده خدا پانزده آیت از سوره نور تا آنکه رسید بقول خدا الخبيثات للخبيثين چنانکه طبری آورده و عدد آیات تا اینجا شانزده است و در مرسل سعید بن جبیر واقع شده که نازل شد هر دو آیت متوالی ان الذين جاؤا تا قول خدا ورزق كريم اخراج کرده این را ابن حاتم و حاکم در کتاب الاکلیل بعضی شراح در جواب گفته

کرده اند اگر وصیت کند مریض ورثه را و اجازت دهند و ایشان در هنگام حیات مورث پس از آن رجوع کنند بعد از وفات بعضی گویند آن وصیت جایز و لازم است بر ایشان و غیر ایشان را رجوع در آن و آن قول عطاء و حسن و ابن ابی لیلی و زهری است و بعضی گویند میرسد ایشان را رجوع اگر خواهند و آن قول ابن مسعود و شریح و حکم و طاوس است و باین گفته ثوری و ابو حنیفه و شافعی و احمد و ابو ثور و فرق میکند مالک در اذن هنگام حیات میان مرض موت و غیر آن پس در اذن هنگام صحت گوید رجوع میرسد و در اذن هنگام مرض نمیرسد و اتفاق دارند همه ایشان اگر اجازت دهند سایر ورثه بعد از وفات مورث لازم گردد بر ایشان وصیت و بر حتی از کلام در نسخ آیت وصیت در باب الوصایا گذشت

باب الصدقة عند الموت

جواز تصدق نزد موت بوصیت و غیر آن اگرچه در حال صحت فضل است حدثنا محمد بن العلا قال حدثنا ابو اسامة عن سفيان ثوري عن عمارة بضم عين و تخفيف ميم عن ابي زرعة عن ابي هريرة قال قال رجل يا نبي گفت مردی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم يا رسول الله اي الصدقة افضل کدام صدقه فاضلتر است بسیاری اجر قال ان تصدق وانت صحيح حريص فرمود آنکه تصدق کنی حالیکه تو تندرست و شره ناک باشی تامل الغنى وتخشى الفقر و امیداری توانگری را و میترسی از نادار ولا تمهل و آنکه درنگ نکنی در آن حتى اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان كذا ولفلان كذا

که روایت عشر باسقاط کسره است و در روایات دیگر بجا زاست عینی گفته این همه جواب لایق آن نیست که صادر شود از کسی که او را ادراک و تامل دارد و خود در جواب میگوید که تواند که هر کس خبر از علم خود داده باشد با آنکه تنصیص بر عدد معین مستلزم نفی زیادة برین نیست انتهی پوشیده نماند که آیاتی که دلالت صریح بر برارت عایشه رضی الله عنها دارد و بر قوالی درین معنی وارد شده همین ده آیت است از آیت ان الذین جاؤا بالافک تا قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات فیکه زعده آیات اند و در نزول آیاتست که درین وقت نزول آیات برارت چند آیت دیگر نیز نازل شده که جمله آن آیات برارت سیزده است تا پانزده یا شانزده و آن زیادت بهر کس که رسیده هم روایت کرده و حاصل آنکه اختلاف در آیات برارت عایشه رضی الله عنها نیست چنانکه بعضی توهم کرده بر خود مشکل ساخته اند فافهم قالت فلما انزل الله تعالی هذا فی براءتی گفت عایشه پس هرگاه نازل کرد خدا این را در برارت من قال ابو بکر الصدیق وکان ینفق علی مسطح بن اثاثة لقرابته منه وفقره لا گفت ابو بکر صدیق و بود وی که انفاق میکرد بر مسطح بن اثاثه از خویشی او از ابو بکر و احتیاج او والله لا انفق علی مسطح شیئا ابدا بخدا سوگند که انفاق نمیکنم بر مسطح چیزی را دایم بعد الذی قال لعایشة ما قال پس از آنکه گفت عایشه را چیزی که گفته فانزل الله پس فرستاد خدا این آیت را ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة و سوگند نخورند صاحبان زیادتی اسباب دنیا و فراخی مال از شما ان یؤتوا اولی القربی والمساکین اینکه ندهند خویشان و مسکینان را والمهاجرین فی سبیل الله و آنانکه هجرت کرده اند در راه خدا ولیعفوا ولیصفحوا و گو عفو کنند تقصیرات او و در گذرند الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم آیا دوست نمیدارید این را که می بخشد خدا مر شما را و خدا بخشنده است و رحمت کننده در آخرت قال ابو بکر بلی والله انی احب ان یغفر الله لی گفت ابو بکر بعد از شنیدن این آیت آری بخدا سوگند که من دوست میدارم مغفرت خدا را برای خود فرجع الی مسطح النفقة التی کان ینفق علیه پس رجوع کرد بسوی مسطح آن نفقه را که میکرد بر مسطح وقال والله لا انزعها منه ابدا و گفت ابو بکر بخدا که دور نمیکنم نفقه را از مسطح دایم قالت عایشة وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسأل زینب بنت جحش عن امری و بود رسول خدا که می پرسید زینب بنت جحش را از کار من فقال یا زینب ماذا علمت او رأیت پس فرمود ای زینب چه میدانی یا چه دیده حال عایشه را فقالت یا رسول الله احمی سمعی وبصری پس گفت زینب ای رسول خدا نگاه میدارم گوش خود را از آنکه گویم شنیده ام و نشنیده باشم و چشم خود را از آنکه گویم دیده ام و ندیده باشم ما علمت الا خیرا ندانسته ام از عایشه مگر نیکوئی قالت وهی التی کانت تسامینی من ازواج النبی صلی الله علیه وسلم گفت عایشه همین زینب بود که میطلبید مرا ارتفاع شان و علو مقام و عزت نزد رسول خدا یعنی او بود که خود را بحسن و جمال و الاتر از من میگرفت تسلیمی

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

بیان تقدم دین و وصیت است بر میراث تا اگر ثابت شود دین باقرار مریض بمرض موت نیز قضا کرده شود اولا از جمیع مال ترکه ولیکن اقرار برای وارث معتبر نبود چنانکه وصیت برای وی بدلیل لا وصیة لوارث ولا اقرار له بدین مگر آنکه اجازت دهند وارثان دیگر بعد موت مورث و در قول مر شافعی را اقرار برای وارث نیز صحیح باشد

ویذکر ان شریحا وعمر بن عبد العزیز وطاؤسا وعطاء وابن اذینة بضم همزه و فتح ذال معجمه و سکون تحتیه و بنون عبد الرحمن قاضی بصره از ثقات تابعین است سه نود و پنج اجازوا اقرار المریض بدین و ذکر کرده میشود که این پنج تابعی جائز داشته اند اقرار مریض را بدین و در لفظ یذکر مجهول اشارتست بعدم ثبوت صحت این روایت از ایشان نزد مولف

وقال الحسن احق ما یصدق الرجل آخر یوم من الدنیا واول یوم من الآخرة و گفت حسن بصری سزاوارترین احوالی که تصدیق کرده شود در آن مرد سپسین روزوی از دنیاست و نخستین روز وی از آخرت و آن روز مرگ باشد چه غالب و راجح میشود نزد قرب موت جانب صدق پس مریض احق باشد بقبول اقرار وی گفت آنرا در جواب قول شریح لا یجوز الاقرار لوارث

وقال ابراهیم والحکم اذا ابرأ الوارث من الدین بری و گفت ابراهیم نخعی

مشتق از سمو است یعنی علو عصمها الله بالورع پس نگهداشت او را خدا بسبب ورع و تقوی وطفقت اختها حمنة تحارب لها و دائم بود خواهر زینب حمنه که جنگ میکرد مردم را بجهت او بیغمبر خدا چنین گفتی فهلکت فیمن هلک من اصحاب الافک پس هلاک گردد درمیان جمعی که هلاک شدند از اهل ورع

باب قوله ولولا فضل الله عليكم ورحمته في الدنيا والاخرة لمسكم فيما افضتم فيه عذاب عظيم و اگر نبود فضل خدا و رحمت او بر شما در دنیا و آخرت یعنی وعده تفضل و رحمت بموجب دعا و توجه آنحضرت هر آئینه میرسید شما را در آنچه گفتید عذابی بسیار و فراوان که طاقت نمید اشتید تحمل آنرا و قال مجاهد تلقونه يروية بعضكم عن بعض یعنی روایت میکنند بعضی شما از بعضی دیگر آنچنان بود که چون مردمی ملاقات میکرد مردی را حدیث میکرد و حدیث افک را تفيضون بمعنی تقولون است این کلمه در سوره یونس است در قول خدا اذ تفيضون فيه بمناسبت افضتم آورده

حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سليمان عن حصين عن ابي وائل عن مسروق عن ام رومان ام عائشة انها قالت لما رميت عائشة خرت مغشيا عليها روایت است از ام رومان که مادر عایشه است گفت هرگاه دشنام داده شد عایشه بیهوش بر زمین افتاد از شنیدن آن قسطلانی گفته اعتراض کرده است خطیب بر اسناد اینحدیث و همراهی کرده جمعی بوی مسروق نشنیده است از ام رومان از آنکه وی در زمان حیات آنحضرت فوت کرده است و مسروق در وقت فوت ام رومان شش ساله بود پس ظاهر آنست که حدیث مرسل باشد و شیخ ابن حجر در مقدمه جواب داده است که صواب آنست که ام رومان بعد از وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم مدت مدید در قید حیات بوده و مسروق اینحدیث از وی در زمان خلافت عمر بن خطاب رضي الله عنه شنیده چنانکه ابراهیم حربی حافظ روایت کرده و آنکه گفته که ام رومان در سنه ششم از هجرت فوت کرده علی بن زید بن جدعان است و وی ضعیف است چنانکه بخاری در تاریخ اوسط و صغیر تنبیه بران کرده

باب اذ تلقونه بالسنتكم وتقولون بافواهكم ما ليس لكم به علم وقتیکه میگوئید آنرا بزبانهای خود و میگوئید بدهنهای خود چیزیرا که نیست مر شما را آن هیچ آگاهی یعنی تقول و لغو محض است و علم قلبی بآن ندارید وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم و گمان میکنید آنرا آسان و آن نزد خدا امری عظیم است

حدثنا ابراهيم بن موسى قال حدثنا هشام ان ابن جريج اخبرهم قال ابن ابي مليكة گفت ابراهیم بن موسی که حدیث کرده ما را هشام که تحقیق ابن جریج خبر داده هشام و غیر او را که با وی بود که گفت ابن ابی ملیکه سمعت عائشة رضي الله عنها شنیدم عایشه را تقرء اذ تلقونه بالسنتكم یعنی می خواند تلقون را تلقون بکسر لام و تخفیف قاف از ولق یلق میگویند ولق الرجل اذا كذب

الجزء الحادي عشر شیخ الاسلام

كتاب الوصايا

اغلق عليه بابه است یعنی گفته بیامرزیح یکی از شارحین را که تحریر کرده باشد این صحیح را و ذکر کرده باشد چیزیکه مقصود آنرا آنست ظاهر مراد آنست که زن بعد از مردن زوج تبرعی کرده نشود او را بچیزی در بیت شوهرش مرزن او راست اگرچه شاهد نگرفته باشد زن زوج او بوده مال بیاری زن را احتیاج نیست بسوی اشهاد و اقرار مگر وقتی که معلوم باشد که تزوج کرده بود زوج زن فقیره را و هرچه در قابلیت ازمتاع ممر وست و باین قابلیست مالک

انتهی وقال الحسن اذا قال لمملوكه عند موته كنت قد اعتقتك جاز وگفت حسن بصری وقتی که بگوید مملوک خود را نزد مردن خود بودم که آزاد کرده بودم ترا روا باشد این اقرار و آزاد گردد و این معنی هست بر اصل وی که گوید اقرار مریض مطلقا جائز است نزد جمهور آزاد نگردد مگر از ثلث مال

وقال الشعبي اذا قالت المرأة عند موتها ان زوجي قضاني وقبضت منه جاز و گفت شعبی وقتی که بگوید زن نزد موت خود بتحقیق زوج من ادا کرده مرا حق مرا و گرفتم از وی روا باشد این

اقرار وقال بعض الناس لا يجوز اقراره لسوء الظن للورثة و گفته اند بعضی مردم جائز نیست اقرار او بنا بر بدگمانی

باب ولولا اذ سمعتموه قلتم ما يكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظيم

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى عن عمر بن سعيد بن ابي حسين قال حدثني ابن ابي مليكة قال استاذن ابن عباس على عايشة قبل موتها لقت
ابن ابي مليكه طلب كرد اذن آمدن ابن عباس برعايشه پيش از موت او وهي مغلوبة وحال آنكه عايشه مغلوب در موت بود قالت اخشى ان يثنى على گفت عايشه ميترسم اينكه ثنا كند برمن ودرين وقت موجب عجب گردد يعني بانيملاحظه در اذن توقف كرد فقيل ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن وجوه المسلمين پس گفته شد پسر عم رسول الله است وازبزرگان مسلمانان است گوينده خواهرزاده عايشه است عبد الله بن عبد الرحمان فقالت ايذنوا له پس گفت اذن دهيد مراو را كه درآيد فقال كيف تجدينك قالت بخير ان اتقيت پس گفت ابن عباس چگونه مي يابي خود را گفت عايشه به نيكوئي اگر هستم من از اهل تقوى قال فانت بخير ان شاء الله گفت ابن عباس پس تو قرين نكوئي هستي يعني عاقبت تو بخير است اگر خواسته است خدا انشاء الله تعالى درين مقام براي شك وتردد نيست براي تبرك است زوجة رسول الله صلى الله عليه وسلم زوجه رسول خدائي ولم ينكح بكرا غيرك ونكاح نكرده است پيغمبر خدا بكري را بجز تو واين صفت نيز از جمله فضل عايشه است ونزل عذرك من السماء وفرود فرستاده عذر ترا وقتيكه تهمت كردند جمعي از منافقان ودخل ابن الزبير خلافه ودرآمد ابن زبير از پس ابن عباس خلافت بخوذ از خلف است فقالت دخل ابن عباس فاثنى على ووددت اني كنت نسيا منسيا پس گفت عايشه با بن زبير كه درآمد ابن عباس پس ثنا كرد برمن ودوست داشتم كه درينوقت فراموش مي بودم گفته اند معني اين كلام آنست كه اي كاش من نميبودم چيزي وتوانا بودكه گفته شود يعني فراموش كردم مي بود كه مرا ستايش نميكردند حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا عبد الوهاب بن عبد المجيد قال حدثنا ابن عون عن القاسم ان ابن عباس استاذن على عايشة نحوه ولم يذكر نسيا منسيا يعني در روايت قاسم كه پسر محمد بن ابي بكر است مانند حديث مذكور است وذكر نكرده است لفظ نسيا منسيا

باب قوله يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان كنتم مومنين يعني پند ميكند خدا شما را ابن عباس گفته يعني حرام ميكند برشما مجاهد گفته نهي ميكند شما را ازين براكه عود كنيد وديگر گوئيد مانند اين سخن هميشه اگر هستيد شما از جمله اهل ايمان حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ابي الضحى عن مسروق عن عايشة رضي الله عنها قالت جاء حسان بن ثابت يستاذن عليها گفت عايشه آمد حسان بن ثابت درحالي كه طلب اذن ميكند برعايشه ظاهر آنكه اينهم در ايام مرض خواهد بود قلت اتاذن لهذا گفتم آيا اذن ميكني مر حسان را

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

وابن شبرمه نيز سوا نقل است واز شريح وحسن بن صالح نيز عدم جواز است براي وارث مگر براي زوجه مهر وي ونيست نزد حنفيه عدم جواز معلل بسوء ظن بلكه بنا وضرر باقي وارثان است باوروذ حديث لا وصية لوارث ولا اقرار له بدين توانستمس فقال يحيى ذا اقراره بالوديعة والبضاعة والمضاربة حكم كرداين بعض باستحسان وگفته جائز است اقرار مريض بامانت مال از وارث يا ودليت يا بضاعت يا مضاربت وديعت سپردن مال است بروجه معروف وبضاعت دادن آن تا از آن منفعتي حاصل نمايد بقرار آنكه تمام منفعت براي مالك باشد ومضاربت دادن آنست بقرار شركت در منفعت بحصه كه قرار دهند وتفصيل در فقه مذكور اند بالجمله درين صور اقرار است بسپردن مال امانت وارث وآن

قال مسروق است قالت او ليس قد اصابه عذاب عظيم گفت عايشه آيا نيست وى كه تحقيق رسيده است او را عذاب عظيم يعنى كور شده است اما نفي نيست از در آمدن و تلميح است بانكه حق سبحانه فرموده الى آنكه ما عذابى عظيم خواهد بود قال سفيان تعنى ذهاب بصره گفت سفيان ميخواهد عايشه زين نابينائى او را و حسان در آخر عمر كور شده است فقال پس خواند حسان اين شعر خود را كه در مدح عايشه گفته بود شعر حصان رزان ما تزن بريبة حصان بفتح الحاء و الصاد المهملتين يعنى محصنه عفيفه است رزان بفتح الراء و الزاء يعنى كامل العقل است ما تزن بضم فوقيه و فتح زاى و تشديد نون يعنى تتهم من الازنان بزا و دو نون بمعنى اتهام ريبة بكسر را من رابه اذا وهمه يعنى عفيفه است كامل عقل كه تهمت كرده نميشود بچيزى كه در وهم اندازد و بدى و تصبح غرثى من لحوم الغوافل غرثى بفتح غين معجمه و را و مثلثه بروزن سكرى و صباح ميكند در حاليكه گرسنه و ناشتا است از گوشتهاى عفايف يعنى غيبت نميكند كسى را تا از قبيل اكل لحم مردم باشد تلميح است بقول خدا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا قالت لكن انت گفت عايشه در مخاطبه حسان تو هستى نه چنين اشارت كرد كه تو غيبت كردى و همراهى نمودى با اهل افك حدث خبر ميكنى بر كمال حيا و تنزه از عيب جوئى است

باب

باب ويبين الله لكم الآيات والله عليم حكيم و بيان ميكند خدا براى شما آيات انچه ميداند موافق حكمت و هست مراد شرايع و احكام است و خدا دانا است بامر عايشه و صفوان و برارت هردو از تهمت و حكيم است در هر كاريكه ميكند

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابى عدى قال انبانا شعبة عن الاعمش عن ابى الضحى عن مسروق قال دخل حسان بن ثابت على عايشة فشبب و قال گفت مسروق در آمد حسان بن ثابت بر عايشه پس انشاد شعر كرد و گفت شعر حصان رزان ما تزن بريبة و تصبح غرثى من لحوم الغوافل قالت لست كذلك گفت عايشه نيستى تو اينچنين قلت تدعين مثل هذا يدخل عليك مسروق گويد گفتم ميگذارى مثل آنرا كه در آيد بر تو و قد انزل الله والذى تولى كبره منهم و حال آنكه نازل شد در شان اين قول خدا بقولى ابى بن عبد الله منافق است حسان مثل او است كه در افك خوض كرد فقالت واى عذاب اشد من العمى پس گفت عايشه و كدام عذاب سخت تر است از كورى يعنى وى بجزاى خود رسيده است قالت و قد كان يرد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عايشه در فضل حسان تحقيق بود كه رد ميكرد از جانب رسول خدا يعنى دفع ميكرد هجو كفار را بهجوى كه ميكرد آنهارا

باب

باب ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم فى الدنيا والآخرة تحقيق كسانيكه دوست ميدارند اين را كه شايع شود فاحشه و بدى در حق كسانيكه ايمان آورده اند مر آنهارا عذاب دردناك در دنيا و آخرت است والله يعلم وانتم لا تعلمون و خدا ميداند عذاب آنهارا و شما نميدانيد ولولا فضل الله عليكم و رحمته و ان الله رؤف

اذا حدث كذب | قال آية المنافق ثلاث | عن النبى صلى الله عليه وسلم | [illegible]

الجزء الحادى عشر شرح الاسلام

كتاب الوصايا

و حلال نميشود مال مسلمانان بسبب ظن در اقرار مريض بان بقول النبى براى فرموده پيغمبر صلى الله عليه وسلم آية المنافق اذا اؤتمن خان علامت منافق آنست كه اگر امين گرفته شود در مال مثلا خيانت كند و ادا نكند آنرا بر وجه آن بصاحب آن چنانكه در كتاب الايمان از صدر كتاب گذشت پس خيانت در امانت مذموم باشد و اگر ترك كند مريض اقرار بمالى كه واجب است بروى از وارث و جز آن لازم آيد خيانت در امانت و چون واجب شد اقرار مى بايد اعتبار كرد آنرا و گرنه ايجاب را فائده نباشد پس كسى كه اعتبار نكند اقرار را بسوء ظن لازم آيد بروى تجويز كتمان حق ديگر و حلال گردانيدن مال مسلمان بر ديگرى بى حق شرعى و ميتوان گفت كه وجوب اقرار هرچند موجب اعتبار آنست وليكن در مورد مظنه تهمت و ايذاء وارثان ديگر مانع است از اعتبار و قال الله عز و جل و فرموده است خداى تعالى ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها بتحقيق خدا امر ميكند شمارا اينكه ادا كنيد امانتهارا بسوى صاحبها و ما لكهاى آن فلم يخص وارثا ولا غيره پس خاص نكرده خدا درين حكم وارث را و نه غير آنرا پس بايد كه اقرار اگرچه براى وارث باشد صحيح بود وليكن اين آيت مقتضى نيست مگر وجوب

رحیم و اگر نبودی فضل خدا بر شما و رحمت او و آنکه خدا مہربانست و بخشندہ جواب لو محذوف
تشیع بمعنی تظہر است غیر ابی ذر کسی روایت نکردہ است **باب** ولا یأتل اولو الفضل
منکم والسعۃ ان یؤتوا اولی القربی والمساکین والمہاجرین فی سبیل اللہ ولیعفوا ولیصفحوا
الا تحبون ان یغفر اللہ لکم واللہ غفور رحیم ترجمہ ما سبق بوضوح پیوست. وقال ابو اسامۃ
و در بعضے نسخ قال عبد الصمد قال ابو اسامۃ است کرمانی نقل کردہ و در بعضے نسخ حدثنا اسحٰق قال
حدثنا حمید الربیع الخزاز یعنی گفتہ اند واقع شدہ است و در روایت اصیلے از فربری حدثنا حمید بن الربیع قال اخبرنا
ابو اسامۃ و نیست ہمچنین بلکہ خطاہی فاحش است زانکہ مولف از حمید ہی روایت ندارد و تیسیر عینی گفتہ این مواخذہ
از نافہمیدگی است از آنکہ کرمانی چنین نگفتہ است بلکہ گفتہ حدثنا حمید بن الربیع نقل کردہ است این ما انچہ
واقع شدہ و در بعضے نسخ و لازم نیست ازین نقل بروی چیزے عن ہشام بن عروۃ قال اخبرنی
ابی عن عایشۃ رضی اللہ عنہا قالت لما ذکر من شانی الذی ذکر گفت عایشہ ہرگاہ ذکر کردہ شد
از حال من انچہ ذکر کردہ شد وما علمت بہ و ندانستم من این مذکور را آنوقت قام رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فی خطیبا ایستاد رسول خدا بر منبر در حق من در حالی کہ خطبہ میخواند فتشہد فحمد
اللہ واثنی علیہ بما ہو اہلہ پس شہادتین خواند و ستایش کرد خدا را بانچہ سزاوار است ثم قال
اما بعد اشیروا علی فی اناس ابنوا اہلی پس گفت اما بعد از حمد الٰہی اشارت کنید بر من و بگوئید
در حق مردمانی کہ تہمت کردہ اند اہل مرا ابنوا بہمزہ و موحدہ ہر دو مفتوح و گاہی مشددہ
میخوانند ہمزہ را و عباس حکایت کردہ از اصیلے بتشدید موحدہ یعنی اتہموا قسطلانی گفتہ در
بعضے نسخ بتقدیم نون مشددہ بمعنی لاموا است وایم اللہ ما علمت علی اہلی من سوء و سوگند
خدا است ندانستم بر اہل خود ہیچ بدی وابنوہم بمن واللہ ما علمت علیہ من سوء قط
و تہمت کردہ اند بکسی کہ بخدا سوگند کہ ندانستم بروی ہیچ بدی ہرگز ولا یدخل بیتی قط الا
وانا حاضر و نمیدر آمد خانہ مرا ہرگز مگر وقتیکہ من حاضرم ولا غبت فی سفر الا غاب معی
و غایب نبودم در ہیچ سفری مگر آنکہ غایب بودہ است با من و من مطلع ام بر صلاح و تقوی او فقام سعد
بن معاذ فقال ائذن لی یا رسول اللہ ان تضرب اعناقہم پس ایستاد سعد بن معاذ و گفت اذن کن مرا
ای رسول خدا اینکہ بزنیم گردنہای آنہا آنرا وقام رجل من بنی الخزرج و استاد مردی از قبیلہ
بنی خزرج و آن سعد بن عبادہ است وکانت ام حسان بن ثابت من رہط ذلک الرجل و بود مادر
حسان بن ثابت از قوم آن مرد نام او فریعہ است فقال کذبت اما واللہ ان لو کانوا من الاوس
ما احببت ان تضرب اعناقہم پس گفت آن مرد دروغ گفتی آگاہ باش بخدا کہ اگر باشند
از قبیلہ اوس یعنی از قبیلہ تو دوست نداری تو اینکہ زدہ شود گردنہای آنہا حتی کاد ان
یکون بین الاوس والخزرج شر فی المسجد تا آنکہ نزدیک بود اینکہ باشد میان اوس و خزرج
شری در مسجد وما علمت و ندانستم من این واقعہ فلما کان مساء ذلک الیوم خرجت لبعض

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

علامت منافق سہ خصلت است ہرگاہ
سخن گوید دروغ گوید واذا ائتمن خان
واذا وعد اخلف و تیکہ امانت
نہادہ شود خیانت کند و ہرگاہ وعدہ
کند خلاف کند در آن و در کتاب
الایمان گذشت ذکر کرد اینجا بطریق
تبعیت و استطراد کما قیل **باب**
تاویل قول اللہ تعالی بیان صرف
از ظاہر قول وی تعالی من بعد وصیۃ
یوصی بہا او دین و در غیر روایت
ابی ذر توصون چہ ظاہر این قول
تقدم وصیت است بر دین در احتیاج
چنانکہ در ذکر و نہ چنان ست فیذکر ان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قضی بالدین قبل الوصیۃ
و ذکر کردہ میشود کہ آنحضرت حکم کرد

ومعی ام مسطح پس هرگاه بود شب آن روز بیرون رفتم برای بعض حاجت خود وبا من ام مسطح است فعثرت وقالت تعس مسطح پس از پای لغزید ام مسطح وگفت هلاک باد مسطح فقلت ای ام تسبین ابنك پس گفتم ای مادر بد میگوئی پسر خود را وسکتت ثم عثرت الثانية فقالت تعس مسطح فقلت لها ای تسبین ابنك ثم عثرت الثالثة فقالت تعس مسطح فانتهرتها پس لغزید مرتبه سیوم پس گفت هلاک باد مسطح پس منع کردم او را فقالت والله ما اسبه الا فیك پس گفت بخدا سوگند دشنام نمیکنم او را مگر از جهت تو قلت فی ای شانی گفتم در کدام کار من دشنام میکنی قالت فبقرت لی الحدیث گفت عایشه پس کشاد برای من حدیث را در بعضی نسخ فنقرت بنون وقاف شدد است یعنی شرح کرد قلت وقد کان هذا قالت نعم والله گفتم آیا هست این مذکور گفت آری هست بخدا سوگند فرجعت الی بیتی کان الذی خرجت له لا اجد منه قلیلا ولا کثیرا پس باز آمدم سوی خانه خود چنانستی انچه بر آمدم از جهت آن نمی یابم از ان اندکی و نه بسیار یعنی از بس که دهشت خوردم ندانستم که از بهر چه بر آمده ام از خانه و عکت وتپ در گرفت مرا فقلت لرسول الله صلی الله علیه وسلم ارسلنی الی بیت ابی پس گفتم مر رسول خدا را بفرست مرا بخانه پدر من فارسل معی الغلام فدخلت الدار پس فرستاد بجائے که با من غلام هست پس در آمدم خانه پدر را فوجدت ام رومان فی السفل وابا بکر فوق البیت یقرء پس یافتم ام رومان را در پایان سرا و ابو بکر را بالای خانه که میخواند قرآن را سفل بضم سین و کسر آنست فقالت امی ما جاء بك یا بنیة پس گفت مادر چه چیز آورد ترا ای دختر من فاخبرتها وذکرت لها الحدیث پس خبر دادم و ذکر کردم او را حدیث را فاذا هو لم یبلغ منها مثل ما بلغ منی پس ناگاه حدیث نرسیده شد از مادر بر دم باید چیزے که رسید از من یعنی از مادر انقدر بر دم نرسیده که از من رسید و فاش شد فقالت یا بنیة خففی علیك الشان پس گفت ای دخترک کم کن بر خود این کار را فانه والله لقل ما کانت امرءة حسناء عند رجل یحبها لها ضرائر الا حسدنها وقیل فیها تحقیق بخدا که کم است بودن زنے صاحب حسن نزد مردی که دوست میدارد او را و او را انباغها است مگر آنکه حسد کنند او را و سخن کنند در وی واذا لو یبلغ منها ما بلغ منی این چنین واقع است در نسخ و خالے از تکرار نمی نماید قلت وقد علم به ابی قالت نعم گفتم و آیا دانسته است آنرا پدر من گفت آری قلت ورسول الله صلی الله علیه وسلم قالت نعم گفتم و آیا دانسته است رسول خدا گفت آری دانسته است رسول خدا واستعبرت وبکیت واشک ریختم و گریه کردم بآواز بلند فسمع ابو بکر صوتی وهو فوق البیت یقرء فنزل پس شنید ابو بکر آواز گریه مرا و حال آنکه او بر بالای خانه خود بود و قرآن می خواند پس فرود آمد فقال لامی ما شانها قالت بلغها الذی ذکر من شانها پس گفت با در مرا چه حالت است او را گفت رسیده او را انچه گفته شده است از حال او ففاضت عیناه پس اشک ریخت هر دو چشم ابو بکر قال اقسمت

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الوصایا

ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها که این ظاهر است در آنکه تقدیم وصیت بر دین با دل است فاداء الامانة احق من تطوع الوصیة زیرا که ادای امانت که واجب است بمقتضای این است سزاوار تر است از ادای وصیت که تطوع است

وقال النبی صلی الله علیه وسلم لا صدقة الا عن ظهر غنی وفرمود آنحضرت صدقه محبوب و مطلوب نیست مگر آنکه از حال توانگری بود و قرضدار که مشغول است ذمه او بدین توانگر نبود مگر آنکه مال فاضل از دین داشته باشد پس وصیت که در حکم صدقه است بعد از دین بود

وقال ابن عباس لا یوصی العبد الا باذن اهله وگفت ابن عباس وصیت نکند بنده باذن خواجه او یا آنکه ادای دین که بر ذمه بنده بود موقوف بر اذن خواجه نباشد وقال النبی صلی الله علیه وسلم العبد راع فی مال سیده و فرمود آنحضرت بنده نگهبان است در مال خواجه خود و پرسیده خواهد شد از ان که چگونه ادا کرد حق نگهبانی را اشارت است بآنکه هرچه نزد بنده هست از مال ملک سید است و بنده نگهبانی پیش نیست واذن سید

علیک ای بنتہ الا رجعت الی بیتک گفت ابو بکر سوگند میدہم بر تو کہ کاری نکنی ای دختر ک مگر آنکہ
بازگردی بخانہ خود فرجعت پس بازگشتم بخانہ خود ولقد جاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ بیتی وتحقیق
آمد رسول خدا بخانہ مرا فسأل عنی خادمتی پس پرسید از حال من خدمتگار مرا کہ بریرہ است در روایت
غیر ابی ذر خادمی است وخادم اطلاق میکنند آنرا بر مرد و زن فقالت لا واللہ ما علمت علیہا عیبا
پس گفت نیست بخدا سوگند انچہ میگویند ندانستہ ام بروی عیبی الا انہا کانت ترقد حتی تدخل
الشاۃ فتاکل عجینہا او خمیرہا مگر اینکہ خواب میکرد تا آنکہ می در آمد بز خانگی پس میخورد خمیر او را
یا عجین او را شک راوی است وانتہرہا بعض اصحابہ فقال اصدقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم وزجر کردند بریرہ را بعضے یاران آنحضرت پس گفت راست گو پیغمبر خدا را حتی اسقطوا
لہا بہ تا آنکہ تصریح کردند مر بریرہ را بقول انک یعنی بگو اینچنین است بعضی گویند معنی اسقطوا لہا
اینست کہ گفتند بریرہ را از سقط کلام وردی آن بسبب آنکہ میگویند اسقط فی کلامہ وتقتہ
وراق کلام بیارد ساقط یعنے انچہ نباید قالت سبحان اللہ گفت بریرہ پاک است خدا از روی تعجب این
امر گفت تو دی گفتہ اینچنین است ور نسخہا ی کہ در دیار ما است یعنی بحرف با موحدہ جار است در بعضے
نسخ لہا تہا است تا مثناۃ فوقیہ بمعنے سقف دہان یعنے اسکات کردند بریرہ را از تبریہ کہ میکرد وجمہور
گفتہ اند کہ این نسخہ باطل است بریرہ ساکت نشد گفت بعد از ین انچہ گفت بیتوان گفت کہ
بعضے اصحاب قصد اسکات او کردند و وی ساکت نشد پس ابطال این نسخہ از ینجہت باطل شد
واللہ ما علمت علیہا الا ما یعلم الصایغ علی تبر الذہب الاحمر بخدا سوگند ندانستہ ام بروی مگر آنچہ
میداند زرگر بر ریزہ زر سرخ یعنی خالص و پاک از شوب وبلغ الامر الی ذلک الرجل الذی قیل
لہ ورسید امر پرسش بآن مردی کہ گفتہ شد او را یعنے صفوان فقال سبحان اللہ پس تعجب کرد
وگفت پاک است خدا واللہ ما کشفت کنف انثی قط بخدا سوگند و ونکردہ ام پردہ زنی ہرگز
در بعضے روایت آمدہ کہ وی مادر زاد بود قالت عایشۃ فقتل شہیدا فی سبیل اللہ گفت عایشہ
پس کشتہ شد در حالی کہ شہید است در راہ خدا در غزوۂ ارمینیہ در خلافت عمر سنہ تسع عشر بعضے
گویند در زمین روم در امارت معاویہ در سنہ اربع وخمسین کذا قال السیوطی یعنی باین شرافت رسید
قالت فاصبح ابوای عندی فلم یزالا حتی دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت عایشہ
پس صباح کردند مادر و پدر من نزد من و بودند نزد من تا آنکہ در آمد بر من رسول خدا
وقد صلی العصر وتحقیق گذارد آنحضرت نماز عصر را ثم دخل وقد اکتنفنی ابوای عن یمینی وعن
شمالی پس تر در آمد آنحضرت و حال آنکہ گرفتہ بودند مرا مادر و پدر من از جانب راست و چپ
فحمد اللہ واثنی علیہ پس ستود خدا را وستایش کرد بر خدا ثم قال اما بعد یا عایشۃ ان کنت
قارفت سوءا او ظلمت فتوبی الی اللہ پس تر فرمود بعد از ان ای عایشہ اگر ہستی تو کہ کسب کردہ
بدی را یا ستم کردۂ بر خود پس توبہ کن وبازگرد بسوی خدا قارفت بقاف وراء وفا بمعنی کسب

تو سالتہ فاعطانی پس تر باز سوال
کردم او را پس داد مرا بار دیگر ثم قال
لی پس تر فرمود مرا یا حکیم ان ہذا المال
خضرۃ حلوۃ تحقیق این مال دنیا سبز و شیرین
یعنے خوشنما و خوشمزہ است فمن اخذہ
بسخاوۃ نفس بورک لہ فیہ
پس کسیکہ بگیرد آنرا بفراخی دل بی حرص
والحاح برکت دادہ میشود مر ورا
در آن مال ومن اخذہ باشراف نفس
لم یبارک لہ فیہ وکسیکہ بگیرد آنرا بطمع
دل یعنے بجست وجو وحرص برکت
دادہ نشود در آن وکان کالذی یاکل
ولا یشبع وباشد آنکس مانند کسیکہ میخورد
وسیر نمیشود والید العلیا خیر من الید السفلی
دست بالا کہ میدہد بہتر است از دست
پایین کہ میستاند مقصود مذمت کشادن
دست است برای سوال وگرفتن
صدقہ و وصیت ومانند آن وحکم دین
بخلاف آنست کہ جبر کردہ میشود
صاحب دین نیز قبول آن ودست
سفلی نبود کہ میگیرد انچہ پیش از ین
دادہ بود قال حکیم فقلت گفت
حکیم پس گفتم یا رسول اللہ والذی
بعثک بالحق لا ارزء بتقدیم مہملہ بر معجمہ
احدا بعدک شیئا حتی افارق الدنیا سوگند
بآنکسی کہ فرستادہ است ترا بحق نگیرم از
ہیچ یکی بعد از تو یا بعد از ین سوال
از تو چیزی را تا آنکہ جدا شوم دنیا را
دارزء در اصل بمعنی نقص آید و چون
گرفتن چیزی از چیزی سبب نقص
است از ان مستعمل شد بمعنی فکان
ابو بکر یدعو حکیما لیعطیہ العطاء پس بود
ابو بکر صدیق در خلافت خود کہ میخواند
حکیم را تا بدہد او را داد دہی فیابی ان یقبل
منہ شیئا پس ابا میکرد حکیم اینکہ

فان الله يقبل التوبة عن عباده پس بتحقيق خدا قبول ميكند توبه را از بندگان خود قالت وقد جاءت امرأة من الانصار گفت عايشه بتحقيق آمد زنی از قوم انصار فهي جالسة بالباب پس آن زن نشسته بود بدر فقلت له الا تستحيي من هذه المرأة ان تذكر شيئا پس گفتم رسول خدا را آيا شرم نداری ازين زن اينكه ذكر كنی چيزی را كه لايق نيست ذكر آن فوعظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فالتفت الى ابي پس وعظ كرد رسول خدا آنچه گفت پس نگريستم بسوی پدر خود فقلت له اجبه قال فماذا اقول پس گفتم جواب ده رسول خدا را گفت پدرم چه جواب كه بگويم فالتفت الى امي فقلت اجيبيه پس نگريستم بسوی مادر خود گفتم جواب ده آنحضرت را فقالت اقول ماذا پس گفت چيست آن شيطانی گفته ازين كلام استنباط كرده اند نحويان كه حرف استفهام وقتی كه مركب شود بچيزی كه صدارت كلام ندارد موخر آيد كرمانی ميگويد فعل آن مقدر است بعد از ان وافقها الحسن فلما لم يجيباه تشهدت فحمدت الله واثنيت عليه بما هو اهله پس هرگاه جواب ندادند پدر و مادر من آنحضرت را كلمه شهادت گفتم وستودم خدا را وثنا كردم بر خدا بچيزی كه وی سزاوار آنست ثم قلت اما بعد فوالله لئن قلت لكم اني لم افعل بيستر گفتم بعد حمد خدا پس بخدا سوگند اگر گويم شما را كه بتحقيق نكرده ام من والله يشهد اني لصادقة و حال آنكه خدا هر آئينه گواه است كه من درين قول راست گويم ماذاك بنافعي عندكم نيست اين گفتن نفع كننده مرا نزد شما لقد تكلمتم به واشربته قلوبكم بتحقيق گفتند بآن افك و نوشانده شده بآن دلها می شما را انشسته وان قلت اني فعلت والله يعلم اني لم افعل واگر گويم كه من كرده ام و خدا ميداند كه بتحقيق من نكرده ام لتقولن قد باءت به على نفسها هر آئينه ميگوئيد شما بتحقيق اقرار كرد آن گناه بر خود باءت بموحده و همزه بمعنے اقرار است واني والله ما اجد لي ولكم مثلا و بخدا كه نمی يابم من برائی خود و برای شما مانندی والتمست اسم يعقوب فلم اقدر عليه و طلب كردم از خود نام يعقوب را و فراموش كردم پس نتوانستم گفتن پس اندوهی كه داشتم جمله معترضه است الا ابا يوسف حين قال فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون مگر پدر يوسف را هنگامی كه گفت پس صبر نيكو كار من است خدا ياری جسته شده بر آنچه ميگوئيد وانزل على رسول الله صلى الله عليه وسلم من ساعته و نازل كرده شد بر رسول خدا وحی همان ساعت فسكتنا فرفع عنه پس خاموش مانديم پس دور كرده شد از آنحضرت باری كه از نزول وحی ميشد واني لاتبين السرور في وجهه و من بتحقيق هر آئينه ميے يافتم شادمانی در روی آنحضرت وهو يمسح جبينه ويقول ابشري يا عائشة و آنحضرت دور ميكرد عرق پيشانی را و ميفرمود بشارت پذير ای عايشه فقد انزل الله براءتك پس بتحقيق فرستاد خدا پاكی ترا ازين تهمت قالت وكنت اشد ما كنت غضبا گفت عايشه و بودم من سخت ترين حالے كه بودم غضبناك بيش ازين كرمانی گفته

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

پس نگرفت حكيم از هيچ يكے از مردم از پيغمبر صلى الله عليه وسلم حق خود تا آنكه وفات يافت رحمه الله رحمت كند خدا او را و چون عمر رضی الله تعالى عنه مبالغه كرد در توفير حق وی از بيت المال با آنكه اين حق بے سابقه عوض بود وعجب كرد از عدم قبول آن زيرا كه عوض وی احق باشد با هتمام او در تبرعات خود پس بر وصيت مقدم باشد

حدثنا بشر بن محمد السختياني و در بعض روايات لفظ السختياني درين نسبت ساقط است قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرني سالم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ميفرمود آنحضرت كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته همه شما چرانده و نگهبان ايد و همه شما پرسيده شونده ايد از حال آنانكه نگهبان آنها ايد باداء حقوق ايشان از نصيحت و تربيت و حمايت و عدالت و بسا يد مالا بد دينی و دنيوی كه متعلق بولايت باشند فالامام راع ومسئول عن رعيته پس سلطان راعی است و پرسيده شونده است از حال رعيت خود والرجل راع في اهله ومسئول عن رعيته و هر مرد راعی است در مردم خانه خود و پرسيده شونده است از آنچه راعی است در آن كه اهل او باشند والمرأة في بيت زوجها راعية ومسئولة عن رعيتها

که این کلام مانند اخطب ما یکون الامیر قایما است عینی تخطیه کرده که درین ترکیب اخطب مبتدا است
وقول او قایما حال است قایم مقام خبر وتقدیر کلام آنکه اخطب بودن امیر حاصل است در حالتیکه
قایم است واینجا اشد خبر کنت اول است وغضبا خبر کنت ثانی است ومعنی اینست کنت حین
اخبر النبی ببراءتی اشد ما کنت غضبا من غضبی قبل ذلک فقال لی ابوای قومی الیه یعنی پس
گفت مرا پدر و مادر من بایست بسوی آنحضرت وشکر کن او را که بواسطهٔ او وحی آمد براءت
فقلت لا والله لا اقوم الیه ولا احمده ولا احمد کما پس گفتم نخدا که نمی ایستم بسوی آنحضرت وحمد نمیکنم
اورا ونه حمد میکنم شما را ولکن احمد الله الذی انزل براءتی ولیکن حمد میگویم خدا را که
فرستاد براءت مرا لقد سمعتموه فما انکرتموه ولا غیرتموه بتحقیق شنیدید شما پس انکار نکردید
وتغیر ندادید این قول اهل را یعنی نگفتید که خلاف واقع است وکانت عایشة تقول اما
زینب بنت جحش فعصمها الله بدینها فلم تقل الا خیرا و بود عایشه که میگفت اما زینب دختر
جحش پس نگهداشت اورا خدا بدین او پس نگفت مگر نیکی را واما اختها حمنة فهلکت فیمن
هلک ولیکن همشیره زینب که حمنه است پس هلاک شد در کسانیکه هلاک شدند وکان الذی
یتکلم فیه مسطح وحسان بن ثابت و بود کسیکه سخن میکرد با فک درمیان اصحاب مسطح
وحسان بن ثابت بود والمنافق عبد الله بن ابی ابن سلول وهو الذی کان یستوشیه
ویجمعه این منافق عبد الله بن ابی ناپاک است که می طلبید این افترا از مردم وزیاده میکرد آنرا
وهو الذی تولی کبره منهم وهو کسی است که متصدی شده بزرگی آنرا وهو وحمنة اوست وحمنه
است یعنی درباب اینها نازل شد این آیت قالت فحلف ابو بکر ان لا ینفع مسطحا بنافعة ابدا
گفت عایشه پس سوگند خورد ابو بکر نفع نرساند مسطح را بچیزی سودمند گاهی فانزل الله ولا
یاتل اولوا الفضل منکم والسعة الایة یعنی ابا بکر میخواهد ازا ولوا الفضل ابو بکر را ان یؤتوا
اولی القربی والمساکین اینکه داده نشود اهل قرابت ومسکینان یعنی مسطح میخواهد از
اولی القربی مسطح را الی قوله الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم این آیت تا قول
خدا است آیا دوست نمیدارید این را که بخشد خدا شما را و خدا بخشنده ورحمت کننده است
حتی قال ابو بکر بلی والله یا ربنا انا لنحب ان تغفر لنا تا آنکه گفت ابو بکر آری بخدا ای پروردگار
ما تحقیق ما دوست میداریم اینکه مغفرت کنی ما را وعاد له بما کان یصنع ورجوع کرد بمسطح
را چیزی که بود میکرد از انفاق بروی **باب** قوله ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن
امر است برای زنان وگو نهید دامنهای برجهای خود تا پوشیده شود موها وگردنها
وگوشوارها عادت زنان عرب آن بود که گریبان پیراهن فراخ میکردند چنانکه ظاهر
میشد از ان گلو وسینه وحوالی آن ودامنها پس پشت می انداختند واز پیش همه کشاده
می بود پس نازل شد این آیت بعد ازین دامنها را بر سر میگذاشتند وطرف آنرا جانب

ومر موصی امی است در مال پدر خود وحدیث
درباب الجعلت فی القربی از کتاب
گذشت باب اذا وقف او اوصی
لاقاربه در صورتیکه وقف کند کسی
یا وصیت کند برای نزدیکان
وخویشان خود ذکر کرد وقف را با
وصیت بجهت اشتراک هر دو در تبرع
واتحاد حکم خصوصا نزد تعلیق وقف
بموت لهذا در ابواب وقف را
در ابواب وصیت ذکر کرده باوجود
که جایز است وصیت مر هر که را که جایز
است وقف بر آن از صغیر وکبیر وعاقل
ومجنون وموجود ومعدوم بشرط آنکه
وی وارث یا قاتل نباشد ومن
الاقارب دربیان آنکه کیستند اقارب
که مراد باشند درین وصیت اختلاف است
در مسئله امام ابو حنیفه گفته هر ذی
رحم محرم که از جانب پدر و مادر باشد
جز والدین وولد که ایشان را اقربا
نگویند شروع کرده شود بقرابت
پدر پیش از قرابت مادر و با قریب پیش
از قریب واقل جمع دو کس است چنانکه
در میراث ونزد صاحبین هر قریب منسوب
باشد بوی از جانب پدر یا مادر یا نخستین
جد وی که در اسلام است برابر است
در آن اقرب وابعد ومحرم وغیر محرم
وواحد وجمع وکافر ومسلمان وشافعیه
نیز همچنان گویند قریب هر که جمع شود
در پدر یا مادر قریب بود یا بعید مسلمان بود
یا کافر غنی یا فقیر ذکر یا انثی وارث یا غیر
وارث محرم یا غیر محرم واحد مانند شافعی
گوید مگر کافر را که از قریب برآورده
ومالک گفته مختص بعصبه است وارث بود
یا نه و آغاز کرده شود بفقرا ایشان
پس از ان داده شوند اغنیا

وبیت راست پرده وشق چیپ وهمین است معنی یقیع و قال احمد بن شبیب حدثنا ابی عن یونس قال ابن شهاب عن عروة عن عایشة ایحدیث را معلق آورده با آنکه احمد بن شبیب از شیوخ مولف است و از دیگران موصول آورده اند از طریق دیگر قالت یرحم الله نساء المهاجرات الاول گفت عایشه رحمت کناد زنان مهاجرات پیشین را ترکیب نساء المهاجرات از قبیل اضافت عام بخاص است مانند شجر الاراک و در شیوع این اضافت سخن کرده اند یعنی در غیر موقع استعمال عرب یعنی . و اند اشتبه انه لما انزل الله ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن شققن مروطهن فاختمرن بها پاره کردند چادر های خود پس پوشیدند بآن سینها را مروط جمع مرط است بکسر میم وسکون را یعنی چادر و ازار حدثنا ابو نعیم قال حدثنا ابراهیم بن نافع عن الحسن بن مسلم عن صفیة بنت شیبة ان عایشة کانت تقول لما نزلت هذه الآیة ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن تحقیق عایشه میگفت هرگاه نازل شد این آیه ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن اخذن ازرهن فشققنها گرفتند ازارهای خود پس پاره کردند آنرا من قبل الحواشی فاختمرن بها از جانب اطراف پس پوشیدند بآن سینه و گلو را یعنی بمجرد شنیدن این آیت همان دم این کار کردند

سورة الفرقان

فرقان در اصل مصدر است از فرق بین الشیئین اذا فصل فیهما و قرآن را فرقان گفتند از انکه فصل است میان حق و باطل و قیل از انجهت که یکباره تمام نازل نشده است و این سوره مکی است و در دو آیت آن اختلاف کرده اند و آن قوله تعالی والذین لا یدعون مع الله الها آخر تا قوله مهانا و دیگر قول الا من تاب وآمن الی قوله وکان الله غفورا رحیما سعید بن جبیر گفته اول مکی است و ثانی مدنی و آن هفتاد و هفت آیت است بسم الله الرحمن الرحیم عینی گفته بسمله ثابت است در جمیع روایتها قسطلانی گوید ساقط در روایت ابی ذر قال ابن عباس هباء منثورا گفت ابن عباس در تفسیر هباء منثورا که در آیه کریمه وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا ما تسفی به الریح چیزیکه می اندازد آنرا باد از غبار اختلاف کرده اند مفسران در معنی هباء مجاهد و عکرمه و حسن گفته اند انچه مینماید در سوراخها از پرتو آفتاب و دستی مساس آن نمیکند و در سایه بنظر نمی در آید ابن زید گفته یعنی غبار است مقاتل گفته انچه بر میپرد از پایهای دواب گفته اند هباء جمع هباءة است منثور یعنی باطل است که ثواب ندارد و از انکه کافران عمل برای خدا نمیکنند مد الظل ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس یعنی مراد از مد ظل که در قول خدا است الم تر الی ربک کیف مد الظل الآیه سایه ایست که میان طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و این خوشترین احوال است ظلمت خالص منفر طبع است و مفسد نظر است و شعاع آفتاب گرم میکند هوا را و زیان دارد نظر را هم از ینجهت در وصف بهشت واقع شده است وظل ممدود ساکنا دایما علیه ولیلا طلوع الشمس اشارتست ولو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا تفسیر

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

حدثنی ابی عن ثمامة بضم مثلثه ابن عبد الله ابن انس عن انس بمثل حدیث ثابت ثمامه روایت کرد مانند حدیث ثابت از انس که گفت قال اجعلها لفقراء اقاربک و لفظ ثابت اجعلها بک بود قال انس فجعلها لحسان وابی بن کعب و زیاده کرد ثمامه در روایت از انس وکانا اقرب الیه منی و بودند حسان و ابی نزدیک تر بسوی ابی طلحه از من زیرا چه انس بدوازده واسطه میرسد بعمرو بن مالک جد کلان ابی طلحه چه او انس بن النضر بن مالک بن ضمضم بفتح معجمتین ابن زید بن حرام بن خالد بن جندب بن عامر بن غنم بفتح غین معجمه وسکون نون ابن عدی بن عمرو بن مالک بن النجار است ذکره العینی و میرسد حسان و ابی بکمتر از ان چنانچه ذکر کرد انصاری وکان قرابة حسان و ابی من ابی طلحة و بود قرابت این هر دو بنجاری از ابی طلحه

کرده سا کنا را بدایم یعنی غیر زایل بعضے گفته مراد پیوسته بریخ و یوار غیر منبسط و تفسیر کرده دلیل را بطلوع آفتاب طول حصول ظل است یعنی اگر آفتاب نبودی سایه معلوم نشدی و اگر نور نبودی ظلمت متبین نبودی خلفة که در قول خدا است و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفة مراد آنست من فاته من اللیل عمل ادرکه بالنهار او فاته بالنهار ادرکه باللیل یعنی کسیکه فوت شد او را از شب عملی در می یابد آنرا بروز و کسیکه فوت شد او را عملی بروز در می یابد آنرا بشب این تفسیر ابن عباس است و از مجاهد منقول است که گردانید هر یک از روز و شب مخالف مر دیگری را یعنی شب را سیاه و روز را سفید گردانید و از ابن زید منقول است که گردانید هر دو را متعاقب که یکی بعد از رفتن دیگری می آید وقال الحسن هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین فی طاعة الله گفت حسن بصری در تفسیر این قول خدا و الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما و آن کسانیکه میگویند ای پروردگار ما ببخش ما را از ازواج و اولاد ما خنکی چشم و راحت دل و بگردان ما را امر پرهیزگاران را بپیشوا خنکی چشمان در طاعت خدا است و ما شیء اقر لعین المومن ان یری حبیبه فی طاعة الله و در روایت اصیلی و ابی ذر من ان یری آمده و نیست هیچ شیء خنک تر مر چشم مومن را از ین که به بیند دوست خود را در طاعت خدا قرة بمعنی خنک است و چشم مردم راحت میگیرد به بردی و متاذی میگردد بگرمی و نیز بمعنی قرار گویند و چشم در حالت خورمی قرار میگیرد و در غم و اندیشه پریشان می باشد و قال ابن عباس ثبورا بمعنے ویلا است یعنی هلاک و قال غیره و گفت غیر ابن عباس و آن ابو عبیده است السعیر بمعنی سوزنده مذکر است و اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا و مشهور آنست که مونث قال الله تعالی اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا درین آیت احتمال دارد که ضمیر لها راجع بنار باشد چنانکه از کلام زمخشری ظاهر میشود و احتمال دارد که حکم بمذکر از جهت لفظ باشد فی التسعر و الاضطرام بمعنی التوقد الشدید است یعنی سخت برافروختن آتش تملی علیه بمعنے تقرأ است من املیت و امللت ماخوذ است از املیت و امللت بمعنی املا کردن و خواندن بر غیر الرس المعدن است فی قوله تعالی و اصحاب الرس این تفسیر ابی عبیده است بعضی گفته اند بمعنی چاه است در انطاکیه که کشتند در ان حبیب نجار را و در روایت است از ابن عباس که چاهی است باذربیجان ما یعبأ که در آیه کریمه قل ما یعبأ بکم ربی لولا دعاءکم تفسیر کرده آنرا بقول خود یقال ما عبأت به شیئا لا یعتد به گفته میشود و این کلام بمعنے لا یعتد به یعنی شمرده نمیشود آنرا و اعتبار کرده نمیشود بآن وجود و عدم آن برابر است غراما بمعنے هلاکا است در قول خدا ان عذابها کان غراما وقال مجاهد و عتوا بمعنے طغوا است در قول خدا لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا وقال ابن عیینة عاتیة عتت على الخزان اشارتست بقول سبحانه و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة اما قوم عاد پس هلاک کرده شده اند بباد تند که آواز دارد و بعضے گفته اند صرصر

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

حرام بن عمرو بنت عمه صفتاه بن عدی بن عمرو بن مالک بن النجار و ابن سیاه در روایت ابی ذر واقع شده بے احتیاج بذکر آن درینجا بعد از آنکه مذکور شد یکبار فجعلها لحسان و ابا طلحة و ابیا الی سته آباء الی عمرو بن مالک پس حرام می پیوند د حسان و ابو طلحه و ابی را تا تمام سلسله شش پدر که منتهی میشود تا بعمرو بن مالک الجد عمرو بن مالک در سلسله آباء ابی ششم و در سلسله آباء ابو طلحه و حسان خارج از شش و هفتم است و نسبت حرام بهم باعتبار آنست که وی جامع است حسان و ابو طلحه را بیک واسطه پس این هر دو در حرام جمع گشته می پیوندد با ابی در عمرو بن مالک و این بر تقدیریست که ضمیر هو راجع بحرام باشد و اگر راجع بعمرو بن مالک گویند چنانچه عینی آنرا صواب گفته یعنی آنکه عمرو جامع است هر سه را اشکال میشود قول وی الی عمرو بن مالک بالجمله مبنے است ازین کلام قول وی بعد ازین و ابی بن کعب بن قیس بن عبید بن زید بن معاویة بن عمرو بن مالک بن النجار فعمرو بن مالک یجمع حسان و ابا طلحة و ابیا پس عمرو بن مالک جامع میشود این نسب هر سه را و ظاهر از حکایت انس اختیار ابو طلحه حسان و ابی را بر انس آنست که در اقارب قریب تر مقدم باشد و لیکن شریک گردانیدن ابی را با حسان با آنکه حسان قریب تر است با ابو طلحه از ابی ظاهر در خلاف آنست و میتوان گفت که امر بلفظ جمع بود و اقل آن درینجا دو کس است پس بضرورت اقتصار جمع شریک گردانید ابی را با حسان

یعنی با هر و است که هلاک میکند از شدت برودت و شیر عیت را بح برج است خزان لغم ما یحید و
شدید داریح عاذن است یعنی اینان میکند بر خازنان و بر ریح آید و این آیت در سورهٔ
الحاقه است ذکر کرده است کتابت کامر عتو در بین تفسیر و نسخها تقدیم و تاخیر است و زیادت
و نقصان واقع است **باب** قوله الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئك شر
مکانا و اضل سبیلا آنکسانیکه برانگیخته می شوند بسوی دوزخ آنها بدترین مردم اند از روی
مکانیت و مرتبه و گمراه تر اند از روی راه **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا یونس بن
محمد البغدادی قال حدثنا شیبان عن قتادة قال حدثنا انس بن مالك ان رجلا
قال یا نبی الله یحشر الکافر علی وجهه یوم القیمة گفت انس بن مالك تحقیق مردی
گفت ای پیغمبر خدا آیا برانگیخته می شود کافر بر روی خود در حشر قیامت یعنی چگونه بر روی او را
میرود قال الیس الذی امشاه علی الرجلین فی الدنیا فرمود آیا نیست کسی که پیدا کرده است
بر دو پای در دنیا یعنی میرود بدو پای قادرا علی ان یمشیه علی وجهه یوم القیمة قادر است
بر اینکه براه آرد او را بر روی روز قیامت قال قتادة بلی وعزة ربنا گفت قتاده برای تصدیق
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آری میتواند سوگند عزت جلال پروردگار ما **باب** قوله
والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون
وآنکسانیکه نمیخوانند با خدای عز وجل خدای دیگر و نمیکشند نفسی را که حرام کرده خدا مگر بحق
شرعی و زنا نمیکنند ومن یفعل ذلك یلق اثاما و کسیکه میکند همین میبیند گناهان را
یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا و چند کرده میشود مر او را عذاب
روز قیامت همیشه میماند در عذاب در حالی که خوار است الا من تاب مگر کسیکه توبه کرده
است وآمن وعمل عملا صالحا فاولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات الاثام العقوبة
اثام بمعنی عقوبة است یعنی جزای گناهان بعضے گویند بمعنی گناه است قیل الاثام نام جهنم است
حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن سفیان قال حدثنی منصور وسلیمان عن
ابی وایل عن ابی میسرة عن عبد الله قال وحدثنی واصل عن ابی وایل عن عبد الله رضی
الله عنه گفت سفیان و حدیث کرد مرا واصل از ابی وایل از عبد الله رضی الله عنه یعنی
سفیان روایت کرده از ابی وائل بواسطهٔ واصل آورده و پس در قول اول گفته که
ابو وائل بواسطه ابی میسره از عبد الله روایت میکند قال سالت او سئل رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت عبد الله بن مسعود پرسیدم من یا پرسیده شد رسول خدا شک کرده است
بعضی رواة ای الذنب عند الله اکبر کدامی گناه نزد خدا کبیر تر است قال ان تجعل لله
ندا وهو خلقك فرمود اینکه میگردانی خدا را ضد و شریک و حال آنکه خدا پیدا کرده است
ترا قلت ثم ای گفتم پستر کدام گناه بدتر است قال ثم ان تقتل ولدك خشیة ان یطعم معك

ابحر الحاوی شرح شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

ولا قربین فرمود آنحضرت بخاطر ابی طلحه را که بگردانی باغ بیرحا را در قرابت
خود فقال ابو طلحة افعل پس گفت
ابو طلحه میکنم چنان یا رسول الله فقسمها
ابو طلحة بین اقاربه وبنی عمه پس بخش کرد آنرا
ابو طلحه میان اقربا و اولاد عم خود مراد
حسان و ابی و آنکه در مرتبهٔ ایشان بود
باشد و عطف بنی عمه برای تفسیر است
وقال ابن عباس لما نزلت و گفت ابن
عباس هرگاه نازل شد این آیت وانذر
عشیرتك الاقربین که در آن امر است
آنحضرت را بانذار اقربای وے
جعل النبی صلی الله علیه وسلم ینادی
گشت آنحضرت که ندا میکرد و میخواند اقربای
خود را بقول خود یا بنی فهر یا بنی عدی
لبطون قریش میخواند آنحضرت
این تمام قبائل قریش را ابناء قبیلت
کنانه که جد آنحضرت است بدو واندکه
واسطه پس اقربا بخصوص باید لازم در
اقرب نباشند وقال ابو هریرة لما نزلت
وانذر عشیرتك الاقربین قال النبی صلی
الله علیه وسلم یا معشر قریش فرمود
آنحضرت در دعوت اقربین ای گروه
قریش چنانکه در باب آینده بیاید **باب**
هل یدخل النساء والولد فی الاقارب
آیا داخل میشوند زنان و اولاد در لفظ
اقارب مراد در ماتند گفت و وصیت
است نزد اطلاق و اختلاف در آن
در باب سابق گذشت و ظاهر از حدیث
باب دخول است که ندا کرد آنحضرت
عمه خود صفیه را و دختر خود فاطمه را
رضی الله عنهما نزد نزول امر انذار اقربا

فرمود پستر اینست که بکشی فرزند خود را از ترس اینکه بخورد با تو طعام قلت ثم ای قال ثم
ان تزانی بحلیلة جارك پستر این است که زنا کنی بزن همسایهٔ خود مترادر از حلیله شکم همت
وشامل واهم بیتوانند بود وقال ونزلت هذه الآیة تصدیقا لقول رسول الله گفت ابن
مسعود ونازل شد این آیت برای تصدیق قول رسول خدا والذین لا یدعون مع الله الها
آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون **حدثنا** ابراهیم بن موسی
قال اخبرنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی القاسم بن ابی بزة انه سأل
سعید بن جبیر گفت ابن جریج خبر داد مرا قاسم بن بزه که وی پرسید سعید بن جبیر را قاسم بن
ابی بزه بفتح بای موحده وتشدید زا، نام ابی بزه نافع بن یسار است بعضی گویند نام او یسار
است وگفته اند ابو بزه جد قاسم است نه پدر او وهل لمن قتل مومنا متعمدا من توبة آیا هست
مرکسی را که کشت مسلمانی را بعمد توبه مقبول فقرأت علیه ولا یقتلون النفس التی حرم الله
الا بالحق پس خواندم بروی این آیت که در آخرش الا من تاب واقع است فقال سعید قرأتها
علی ابن عباس کما قرأتها علی پس گفت سعید خواندم من این آیت را بر ابن عباس چنانکه
خواندی تو بر من فقال هذه مکیة نسختها آیة مدنیة التی فی سورة النساء پس گفت
ابن عباس این آیت که خواندی نازل شده در مکه نسخ کرده آنرا آیتی که در مدینه نازل شده
یعنی قوله تعالی ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم یعنی کسی که میکشد مسلمانی را پس جزای
او دوزخ است ودرین آیت استثنای الا من تاب نیست وبروایت زید بن ثابت سوره
نسا بعد از شش ماه از سورهٔ فرقان نازل شده است اگر گوئی چگونه گفته است ابن عباس
که قاتل را توبه نیست وخدا فرموده وتوبوا الی الله جمیعا وفرموده ان الله یقبل التوبة عن
عباده واجماع است برین اند گوئیم که این محمول است بر اقتدا بسنت الهیه در تغلیظ وتشدید
وگرنه هر گناه قابل توبه است وبس است ترا دلیل بر قبول توبه کفر **حدثنا** محمد بن بشار
قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن المغیرة بن النعمان عن سعید بن جبیر قال
اختلف اهل الکوفة فی قتل المومن گفت سعید بن جبیر اختلاف کرده اند اهل کوفه در قتل
مسلمان آیا مقبول است توبهٔ او یا نه فرحلت فیه الی ابن عباس پس رفتم درین حال بسوی
ابن عباس فقال نزلت فی آخر ما نزل ولم ینسخها شیء پس گفت نازل شده این آیت ومن
یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم در آخر چیزی که نازل شده از آیات درین باب ونسخ نکرده است
این آیت را چیزی **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة حدثنا منصور عن سعید بن جبیر قال سألت
ابن عباس رضی الله عنهما گفت سعید بن جبیر پرسیدم ابن عباس را عن قوله تعالی فجزاؤه
جهنم قال لا توبة له گفت توبه نیست مر این قاتل را وعن قوله تعالی لا یدعون مع الله
الها آخر قال کانت هذه فی الجاهلیة گفت بود این حکم در جاهلیت یعنی در اهل شرک از اهل کفر

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

... ولد از اقربین بهجو والدین
والله اعلم **حدثنا** ابو الیمان قال
اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی
سعید بن المسیب وابو سلمة بن
عبد الرحمن ان ابا هریرة قال قام رسول الله
صلی الله علیه وسلم حین انزل الله
برخاست وبر آمد آنحضرت کوه صفا را
وقتی که نازل کرد خدای تعالی این
آیت را وانذر عشیرتك الاقربین قال فرمود
یا معشر قریش او کلمة نحوها یا کلمه دیگر
فرمود در ندای این قوم اقربین مانند
کلمه مذکور شک راوی است اشتروا
انفسکم بخرید نفسهای خود را وسه‌گینه
آنرا از آتش دوزخ بایمان وطاعت
لا اغنی عنکم من الله شیئا بی نیازی
نمیتوانم داد شما را از عذاب خدا چیزی را
پس از آن خطاب کرد بطنهای قریش را
تمام بتمام چنانچه در روایت آمده یا بنی
عبد مناف ای اولاد عبد مناف وعبد مناف
پدر هاشم است وجد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لا اغنی عنکم من الله شیئا
یا عباس بن عبد المطلب ندا کرد بعم خود و
فرمود لا اغنی عنك من الله شیئا
کفایت نمیتوانم کرد ترا از عذاب خدا
چیزی را یا صفیة عمة رسول الله
مادر زبیر بن العوام لا اغنی عنك من الله شیئا
ویا فاطمة بنت محمد سلینی ما شئت

وامّا این آیت سورهٔ النساء در حق اهل اسلام است که بعد از مسلمانی کشتن مسلمانی را جزای آن بجز دوزخ نیست و نیست توبه او را واین مذهب ابن عباس بود و جمهور سلف اهل سنت بر تغلیظ و تشدید حمل کرده اند قول ابن عباس را واین حمل کلام ابن عباس بر تشدید خالی از بعد نیست اگر چنین بود می حکم نسخ نکردی فافهم

باب قوله یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا زیاده کرده میشود مر ورا عذاب بر کفر و معصیت روز قیامت و همیشه میماند در آن عذاب در حالی که خوار است یضاعف تفسیر است یلق اثاما را گویا کسی گفته است که چه چیز پیش می آیند خدا بهارا بر کفر و معاصی

حدثنا سعد بن حفص قال اخبرنا شیبان عن منصور عن سعید بن جبیر قال قال لی ابن ابزی مروی است از سعید ابن جبیر که گفت مرا ابن ابزی سل ابن عباس عن قوله تعالی ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم وقوله تعالی ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق حتی بلغ قوله الا من تاب بپرس ابن عباس را ازین دو آیت که در یکی استثنا نیست و در یک استثنا من تاب هست فسألته فقال لما نزلت قال اهل مکة فقد عدلنا بالله پس پرسیدم ابن عباس را گفت هرگاه نازل شد این آیت که در آن استثنا است گفتند مسلمانان پس بتحقیق ما یان شریک ساختیم بخدا وقتلنا النفس التی حرم الله الا بالحق و کشته ایم ما نفسی را که حرام کرده است خدا مگر بحق قصاص واتینا الفواحش و آورده ایم ما گناهان را یعنی پیش از اسلام فانزل الله الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا الی قوله غفورا رحیما پس فرستاد خدا الا من تاب تا قول خود غفورا رحیما

باب قوله الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما این باب در بیان قول الله تعالی است الا من تاب تا آخر آیة و نیست در بسیاری از نسخ لفظ باب استثنا میکند مسلمانان را از وعید تضاعف عذاب مگر کسی که توبه کرده از کفر و گناهان و عمل کرده عمل نیکو پس اینجا عه تبدیل میکند خدا بدیهارا بنیکیها و هست خدا بخشنده و مهربان

حدثنا عبدان قال اخبرنا ابی عن شعبة عن منصور عن سعید بن جبیر قال امرنی عبد الرحمن بن ابزی ان اسأل ابن عباس عن هاتین الآیتین گفت سعید بن جبیر امر کرد مرا عبد الرحمن باینکه بپرسم ابن عباس را ازین دو آیت ومن یقتل مؤمنا متعمدا یعنی ازین آیت که در سورهٔ نسا است فسألته فقال لم ینسخها شیء پس پرسیدم ابن عباس را پس گفت نسخ نکرده است حکم این آیت را هیچ آیتی وعن والذین لا یدعون مع الله الها آخر و ازین آیت قال نزلت فی اهل الشرک گفت نازل شده در حق مشرکان مکه پس در دو آیت تعارض نیست و در فتح الباری گفته حاصل این روایات آنست که ابن عباس رضی الله عنهما گاهی این دو آیت را بر محل واحد حمل کرده و گفته یک آیت ناسخ آیتی دیگر است و گاهی بر دو محل مختلف چنانکه واضح شده است و میتوان جمع کرد میان هر دو قول او باینکه عمومی که از آیت در سورهٔ

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

كتاب الوصايا

منافع وقف یا بعض برای خود در مدت حیات و بعد از موت خود برای فقرا نزد ابی یوسف جائز باشد و بر قیاس محمد جائز نبود و فتوی بر قول ابی یوسف است ترغیبا للناس فی الوقف و در هدایه گفته عدم جواز قول شافعی است و در شرح هدایه از فقیه ابی جعفر نقل کرده و نسبت کرده باز بمحمد روایت ظاهره مگر چیزی که ذکر کرده است آنرا در کتاب الوقف که چون وقف کند بر امهات اولاد خود جائز شود لیکن چه وقف بر امهات اولاد منزله وقف بر نفس خود است و تفریع کرده فقیه مذکور چنانچه بر چندی آورده که اگر شرط کند برای نفس خود اینکه بخورد از غله وقف جائز باشد نزد محمد و اشتراط ولایت وقف برای نفس خود همچنان است با اختلاف قول در بعضی نزد ابی یوسف جائز و نزد محمد غیر جائز و جواز را در هدایه ظاهر مذهب گفته و نقل کرده که جمعی گویند اگر شرط کند واقف ولایت را برای نفس خود مر ورا باشد و اگر شرط نکند نباشد و مشایخ ما گفته اند شبیه است که این قول محمد است زیرا چه تسلیم پیش قیم شرط است برای صحت وقف نزد محمد و ابن بطال مالکی گفته جائز نیست واقف را که منتفع گردد بوقف خود مگر آنکه شرط کند در وقف یا فقیر گردد واقف یا وارثان وی و عسقلانی گوید نزد جمهور جواز انتفاع است اگر وقف کند بر وجه عام نه خاص و اگر وقف کند بر فقرا مثلا پس از آن فقیر گردد باشد ... مختار جواز انتفاع است اشتراط ...

فرقان است تخصیص کنند از دی مباشرت مسلمان قتیل را بعمد و بسیاری از سلف اطلاق میکنند
نسخ را بر تخصیص و این معنی هرچند خالی از تکلف نیست بهتر است از انکه گویند در کلام ابن عباس تناقض است
واز انکه گفته اند که ابن عباس رجوع کرده است از انکه گفته بود که در قتل مسلمان توبه نیست
وجمهور این قول ابن عباس را بر تغلیظ و تشدید حمل کرده اند واسد اعلم **باب** قوله فسوف
يكون لزاما اشارتست بقول خدا فقد كذبتم فسوف يكون لزاما تفسیر کرده لازم را هلاک مستمر
بیضاوی گفته جزای تکذیب لازم است **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي
قال حدثنا الاعمش قال حدثنا مسلم عن مسروق قال قال عبد الله رضي الله عنه خمس
قد مضين گفت مسروق گفت عبد اسد بن مسعود پنج علامات که دال اند بر قرب ساعت بتحقیق
بوجود آمده است الدخان یکے از ان دخان است قال اسد تعالی یوم تاتی السماء بدخان مبین
والقمر دوم قمر است قال اسد تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر والروم سیوم روم است
قال اسد تعالی الم غلبت الروم والبطشة چهارم بطشه است قال اسد تعالی یوم نبطش البطشة
الكبرى و مراد قتلے است که واقع شد در غزوهٔ بدر واللزام پنجم لزام است قال اسد تعالی فقد كذبتم
فسوف يكون لزاما و تفسیر لزام مذکور شد و بعضے گفته اند که مراد قحط است بعضے گویند التصاق
کشتگان است بیکدیگر در چاه بدر **سورة الشعراء** مکی است مگر این یک آیت الا الذين
آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا وانتصروا من بعد ما ظلموا اول آیت این است والشعراء
يتبعهم الغاوون الم تر انهم في كل واد يهيمون وانهم يقولون ما لا يفعلون در آیت نفی کرده تهمت
آنکه میگفتند انحضرت را شاعران و معنے آنست که شاعران متابعت میکنند آنها را گمراهان و آپ
انحضرت نه اینچنین اند و تقریر کرد این معنے را بفرموده الم تر یعنی آیا نمی بینے تو که ایشان سرگردانی
میرفتند و اکثر مقدمات ایشان در خیالات است که حقیقتی ندارد و اکثر کلام ایشان در صفات
زنان و عشقبازی آنهاست و شکست عرض و قدح حرمت مردم و مدح مجاز و اطراد در ان
میباشد و تحقیق آنها میگویند چیزی را که نمیکنند یعنے قرآن را میگفتند که قرآن از جنس شعر است
و نمیتوانستند مثل آن آوردن و استثنا کرده اند از میان شعرا مسلمانان و صلحای ایشان
را که ذکر میکنند خدا را و اکثر ایشان در توحید و ثنا علی اسد میباشد و اگر هجو میکنند کفار را
مقصود از ان یاری دادن اهل اسلام است و مکافات هجوا سلامیان و این آیت در شان
عبد اسد بن رواحه و حسان بن ثابت و کعب بن مالک و کعب زهیر است که از قوم آمدند و این
سورت نازل شده است بعد از سورهٔ واقعه و پیش از سورهٔ نمل و آن دو صد و بیست و هفت
آیت است بسم الله الرحمن الرحيم تسمیه در غیر روایت ابی ذر ثابت نشده است وقال
مجاهد تعبثون تبنون آست و آیه کریمه اتبنون بكل ريع ريع بمعنے فج است و از ابن عباس
بمعنی شرف و بلندی است و بمعنی طریق نیز روایت کرده اند و معنے آنست که چون و ساخت

سوالف در تیمم استدلال بدین اثر کرده
اند که ... و غیره واقف
... واقف نیز ولایت ...
... حکم ... باشد
... واقف نیز تسلیم واقف ...
... نیز ما لکیه ولایت وقف
... كل من جعل بدنة او
... فله ان ينتفع بها كما ينتفع بها غيره
... چنین هرکسی که گرداند قربانی حرم
... را اسے خدا پس میرسد
... انتفع گردد با آن چنانکه نفع میگیرد
... غیر وی بشرط عدم اضرار بدان
... شرط نکرده انتفاع خود را
... و بدنه بفتحین شتر و گاو قربانی
... **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال
حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن انس ان النبي
صلى الله عليه وسلم راى رجلا يسوق بدنة
... انحضرت مردی را که میراند شتر را
... فقال اركبها پس فرمود مرد را
که سوار شو شتر خود را فقال انها بدنة
گفت آن مرد یا رسول الله انها بدنة
... آن شتر قربانی حرم است فقال في
الثالثة او في الرابعة اركبها ويلك
پس فرمود بار سیوم یا در بار چهارم
سوار شو آنرا واے تو و ویلک
یا این کلمه زمود شک را ویلت اول
در اصل کلمه غضب است و ثانی رحمت
... می گوید بیک معنی است و حدیث
در باب ركوب البدن از كتاب الحج
گذشت **حدثنا** اسمعيل قال حدثنا
مالك عن ابي الزناد عن الاعرج
عن ابي هريرة ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم راى رجلا يسوق
بدنة فقال اركبها قال يا رسول الله انها
بدنة قال اركبها ويلك في الثانية او في الثالثة
یعنی زیاده کرده ویلک در بار دوم
یا سیوم و بدین طریق تردد کرده میان دوم
و سیوم و در سابق میان سیوم و چهارم
و این ناشی از اختلاف ظنون رواة
است **باب** اذا ... شیئا فلم یدفعه

[illegible]

كتاب الوصايا

بنده یکییر روند و خالی از تکلف نبود و در راه بنای اعلام میکردند تا راه غلط نکنند هضیم یعنی

ارامش اشارتست بقول خدای فی جنات وعیون وزروع ونخل طلعها هضیم تفسیر کرده آنرا بقول

خود یعنی اذا مس یعنی نخلها که شگوفه میریزد وقتی که مساس کرده شود مسحرین یعنی المسحورین است

و آیه قالوا انما انت من المسحرین یعنی نیستی تو مگر آنکه سحر کرده شده مرة بعد مرة در طعام و شراب و بعضی تفسیر

کرده اند که میخوری تو طعام و شراب و سحر میکنی یعنی نیستی فرشته مثل ما بشری و فضیلت نداری بر ما لیکی

الایکة والایکة اشارتست بقول سبحانه کذب اصحاب الایکة المرسلین نافع و ابن کثیر و ابن عامر لیکة خوانده

اند بفتح لام و سکون تحتیه و دیگرانیکه بفتح همزه و سکون تحتیه خوانده اند جوهری گفته ایکه بمعنے

غیضه است ولیکه بمعنی قریه است جمع ایکة ایکنین است و در نسخ کتاب عینی گوید این غیر صحیح است

بصواب آنست که گفته شود ایکه واحد ایک یا ایکه جمع آن ایک است و هی جمع شجر همچنین است

روایت اکثر راویان و نزد ابی ذر و هی جمع الشجر و در بعضے نسخ و هی جماعة الشجر و بهر تقدیر

این معنے غیضه است که ایکه را بدان تفسیر کرده اند یوم الظلة بمعنے اظلال العذاب ایاهم

سایه کردن عذاب ایشان را تفسیر ظله یعنی سحاب است که سایه کرده بود و اظلال عذاب ایشان را

اینچنین بود که خداوند تعالی تا هفت روز گرمی را بر ایشان مسلط کرد تا آنکه سوخته شد نهر ایشان پس

ایشان را بستر سحابی سایه کرد بر ایشان همه در زیر آن سحاب جمع شدند پس بارید بر ایشان آتش و همه

شدند موزون بمعنے معلوم است گفته اند که این قول اینجا از سهو قلم ناسخ است این کلمه در سوره

حجر واقع است کالطود بمعنے الجبل اشارتست بقول خدا ان هولاء لشرذمة قلیلون الشرذمة

بمعنے طایفة قلیلة است فی الساجدین بمعنے المصلین است فی قوله تعالی الذی یریک حین تقوم

وتقلبک فی الساجدین یعنی می بیند تصرف ترا در ارکان نماز در جماعت قایما و قاعدا و راکعا و

ساجدا قال ابن عباس لعلکم تخلدون کانکم یعنی لعل اینجا بمعنے کان است برای تشبیه الریع

الایفاع من الارض اشارتست بسوی قول خدا اتبنون بکل ریع آیة تعبثون الیفاع بفتح

همزه جمع یافع است بمعنی جاے بلند از زمین گفته اند صواب الیفاع من الارض است بفتح یا

و فا بمعنے ریع مذکور شده است و جمعه ریعة بکسر را و فتح تحتیه و اریاع و واحد ریعة بسکون تحتیه

مصانع کل بناء فهو مصنعة اشارتست بقول خدا و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون بر بنا

پس آن مصنع است و مصانع جمع مصنعه مروی است از قتاده که مصانع بمعنی قصرها و حصنها

قیل بمعنی برج حمام است فرحین بمعنے مرحین ای فرحین اشارتست بسوی قول خدا و تنحتون

من الجبال بیوتا فارهین تفسیر کرده فرحین را بمرحین جمع مرح صفت مشبه است از مرح بکسر

بمعنی شدت فرح و نشاط بمعنے مکبرین و معجبین و ناعمین و متجبرین نیز گفته اند و فرحین قراءت

نافع و ابن کثیر و ابو عمرو است فارهین معناه یعنی فارهین بمعنے فرهین است و این

قرارت حفص و غیره است و یقال فارهین و گفته میشود فارهین

وقف کرد پس گفت گناه نیست بر کسی

که متولی کرد وقف را اینکه بخورد از آن

ولو یحیی ان ولیه عمر او غیره لاخذها منه

نگردانید عمر این حکم را بیکے از ین و و نقد

که متولی کردد آنرا یعنی نفس خود یا غیره

و تقریر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم دانه لازم گردید سے تسلیم

بغیر پس دلیل شد برآنکه در جواز وقف

تسلیم لازم نبود و قال النبی صلی الله

علیه وسلم لابی طلحة اری ان تجعلها فی الاقربین

و فرمود آنحضرت مر ابی طلحه را وقتی

که وقف کرد باغ خود را رای آن می بینم

که بگردانی آنرا در اقربین و حکم کرد که

که خود متولی باشد فقال افعل

پس گفت ابو طلحه میکنم اینچنانکه فرمودی

فقسمها فی اقاربه و بنی عمه پس

قسمت کرد آن باغ را در اقارب خود

و اولاد عم خود و مباشر گشت بنفس خود

صرف را باب اذا قال داری صدقة

لله ولم یبین للفقراء او غیرهم فهو جایز

چون بگوید کسی سرای من صدقه است

برای خدا و بیان نکند که برای فقراست

و یا غیر ایشان پس آن قول جایز است

یعنی تمام میشود وقف باین قول و

موقوف نماند بر تعیین جهت مصرف

ویضعها فی الاقربین او حیث اراد

و بنهد و صرف کند آنرا در اقربا یا آنجا

که خواسته باشد و قال النبی صلی الله

علیه وسلم لابی طلحة حین قال احب

اموالی الی بیرحاء و انها صدقة لله

و فرمود آنحضرت مر ابی طلحه را وقتی

که گفت وی دوست ترین مالهاے من

حاذقین یعنی تجربه کار و تعثوا هو اشد الفساد اشارتست بسوی قول خدا ولا تعثوا فی الارض مفسدین
واشد الفساد تفسیر مصدر است از باب عثی فی الارض یعثوا بمعنی افسد و عثی یعثی از باب سمع یسمع
مصدر اول عثو است و مصدر ثانی عثی عاث یعیث عیثا یعنی این هر دو لفظ یکمعنی است که
یعثوا مشتق از عاث یعیث اول ناقص است و ثانی اجوف است الجبلة یعنے الخلق است جبل
یعنے خلق است و منه جبلا بضمتین و جبلا بکسرتین و جبلا بکسر جیم و سکون موحده یعنے الخلق یعنے
خلق است این هر سه لفظ **باب** ولا تخزنی یوم یبعثون و رسوا مکن مرا روزی که بر
انگیخته شوند بندگان وقال ابراهیم بن طهمان و گفت ابراهیم که از شیوخ مؤلف است
عن ابی ذئب عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم یری اباه یوم القیامة زمو و تحقیق ابراهیم
علیه السلام می بیند پدر خود را که آزر است روز قیامت علیه الغبرة و القترة و حالے
که بر روی او غبارة و تیرگی و سیاهی است الغبرة هی القترة یعنے غبرة و قترة هر دو بیک معنی
است عینی گوید این تفسیر از کلام مؤلف است دلیل برین آنکه همین حدیث که نسائی روایت کرده
و در آنجا نیست و با وجود تفسیر فائده ندارد و انتهی پوشیده نماند که از نا آوردن نسائی دلیل نمیشود
که در روایت مؤلف از راوی نباشد و اینقسم تفسیر از راویان بسیار واقع شده است
و بے فائده نمی باشد مطابقت حدیث بآیت آنست که درین قصه روایت کرده اند که
چون ابراهیم مے بیند پدر خود را باین حال سوال میکند از خدا که رسوا مکن مرا در مردم
حدثنا اسمعیل قال حدثنا اخی عن ابن ابی ذئب عن سعید المقبری عن ابی
هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یلقی ابراهیم اباه فیقول
فرمود ملاقات میکند ابراهیم پدر خود را پس میگوید یا رب انک وعدتنی ان لا تخزنی یوم یبعثون
ای پروردگار من بتحقیق تو وعده کرده مرا اینکه رسوا نمیکنی مرا روزی که بر انگیخته میشوند
مردم فیقول الله انی حرمت الجنة علی الکافرین پس میگوید خدا بتحقیق من حرام کرده ام
بهشت را بر کافران اگر گوئے که پدر او را بدوزخ در آورده ند پس رسوا کردند او را قال
الله تعالی انک من تدخل النار فقد اخزیته پس تحقیق تو کسے را بدوزخ در آوردی بتحقیق
رسوا کردی او را و رسوائی پدر رسوائی پسر است پس لازم آمد خلف در وعده و این
محال است جواب داده شده است باینکه اگر داخل نمیکرد نار را خلف در وعید لازم میباشد
باین اشارت کرد بقوله حرمت الجنة علی الکافرین و نیز جواب داده اند که آزر را مسخ
میکنند بصورت کفتار و او را در دوزخ مے اندازند و برین تقدیر خزی نشد از انکه بالصورة
اصلے نماند تا مردم بدانند که بدوزخ انداختند پس درین حال عمل بوعده و وعید هر دو شد
گفته اند که وعده بشرط ایمان بوده چنانکه استغفار مر او را و چون ظاهر شد که دشمن

کتاب الوصایا

جهت مصرف را ذکر نه کرد آن باطل است
بر ملک و لیکن نزد ابوحنیفه در صورت
ارضی ریمه صدقه منسوب وار آنست که
تصدق کند باصل آن زمین بر فقرا
و مساکین یا بغیر شد آنرا و تصدق
کند بثمن آن و هر صدقه که مضاف
بیکی از مصارف نبود پس آن برای
مساکین است نقله العینی و این مخالف
نیست حدیث را اگر چه گوید وقف نباشد
و اگر بمیرد میراث در شد گردد و نزد صاحبین
و مالک و ابو یوسف و شافعی در قول
دیگر جائز است وقف اگر چه تعیین نکرده
جهت مصرف را همچنان نزد محمد و لیکن نزد ے
شرائط دیگر است مر صحت وقف را از
تسلیم و جز آن و الاول اصح مؤلف
گوید و آنچه اول مذکور شد صحیح است
نظر بظاهر حدیث صحیح **باب** اذا
قال ارضی او بستانی صدقة
لله عن امی فهو جائز اگر بگوید شخصے
زمین من یا باغ من صدقه است برای
خدا از جانب مادر من پس این تصدق
جائز است از مادرش المراد بیبین لمن ذلک
اگر چه بیان نکرده که برای کیست آن
تصدق برای فقرا یا غیر ایشان از
مصارف صدقه و فرق میان این ترجمه
و ترجمه سابق ظاهر است که اول تصدق
متکلم از خود است و این از مادر یا عدم
تعیین متصدق علیه در هر دو جا احکم
تصدق از غیر در باب الحج عمن لا یستطیع
الثبوت علی الراحلة گذشت و حکم
عدم تعیین در باب سابق **حدثنا**
محمد بن سلام قال اخبرنا مخلد بن یزید

عذاب است بیزار شد از وی پوشیده نماند که خلف در وعید محال نداشته اند چنانکه خلف در وعد و آنرا نیز اسنخ کردن بصورت حیوان نجس نیز رسوائی او است و هرگاه ابراهیم در جناب از خبث کفر او بیزار شد و دانست که کافر دوزخی است در قیامت چرا خواهش اعزاز او کرده فافهم

باب قوله وانذر عشیرتك الاقربین و بترسان خویشان خود را که نزدیک تر اند واخفض جناحك و فرود آر بازوی خود را الین جانبك نرم کن جانب خود را یعنی مهربانی و نرمی دعوت کن لمن تبعك هر کسی که متابعت کرده ترا **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال اخبرنا الاعمش قال حدثنی عمرو بن مرة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما نزلت وانذر عشیرتك الاقربین گفت ابن عباس هرگاه نازل شد آیت وانذر عشیرتك الاقربین صعد النبی صلی الله علیه وسلم علی الصفا بر آمد پیغمبر خدا بر کوه صفا فجعل ینادی یا بنی فهر یا بنی عدی لبطون من قریش پس گشت آنحضرت که ندا میکند ای بنی فهر و ای بنی عدی مر قبیلها را از قریش حتی اجتمعوا تا آنکه جمع شدند قبایل فجعل الرجل اذا لم یستطع ان یخرج پس گشت مردی وقتیکه نتوانست بیرون آمدن ارسل رسولا لینظر ما هو فرستاد کسی را تا ببیند که چه واقع است فجاء ابو لهب و قریش پس آمد ابولهب و همه اهل قریش فقال ارأیتكم پس فرمود آنحضرت خبر دهید مرا عرب میگویند ارأیتك وقتی که خطاب میکنند یکی را و ارأیتکما وقتی که خطاب بدو کس میکنند و ارأیتکم وقتیکه بجماعه گفت و باء ارأیت مفتوح باشد لو اخبرتكم ان خیلا بالوادی ترید ان تغیر علیكم اگر خبر دهم شما را که لشکری بوادی آمده میخواهد غارت کند بر شما اكنتم مصدقی آیا هستید شما تصدیق کننده من قالوا نعم ما جربنا علیك الا صدقا گفتند همه آری تصدیق میکنیم تجربه نکرده ایم بر تو مگر صدق و راستی قال فانی نذیر لكم بین یدی عذاب شدید فرمود پس من ترساننده ام شما را که در پیش عذابی سخت دارید برین کفر و کافری فقال ابو لهب تبا لك سائر الیوم الهذا جمعتنا پس گفت ابولهب بهلاک باد ترا باقی امروز آیا برای این جمع کردی ما را عجب ازین گمراهان بی سعادت که میدانند و میگویند که آنحضرت در حق آن میان هرگز دروغی نگفته در حق خدا افترا و تهمت میکند فنزلت تبت یدا ابی لهب و تب بلاک و خسارت باد ابولهب را و بهلاک شده و زیان کار گشته ما اغنی عنه ماله وما كسب و بی نیاز نکرده او را از عذاب خدا مال و چیزیکه حاصل کرده **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنا سعید بن المسیب و ابو سلمة بن عبد الرحمان ان ابا هریرة قال تحقیق ابو هریره گفته است قام رسول الله صلی الله علیه وسلم حین انزل الله وانذر عشیرتك الاقربین خطبه خواند آنحضرت هنگامیکه فرستاده خدا این آیت قال یا معشر قریش او كلمة نحوها فرموده ای گروه قریش یا کلمه فرموده بمعنی این کلمه شک راوی است اشتروا

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

...الوصایا

مالها چیزی اگر تصدق کنم آن چیز از وی قال نعم فرمود آری نفع میکند قال فانی اشهدك ان حائطی المخراف صدقة علیها گفت سعد پس تحقیق شاهد میگیرم ترا که تحقیق باغ من مخراف صدقه است برمادر من از طرف او و چنانچه در روایت دیگر است مخراف بکسر میم و سکون خا و بجیم در آخر فا بعد الف نام باغ سعد است و در اصل مکان بسیار میوه دار را گویند از خرف بمعنی میوه چیدن ازینجا معلوم میشود که ثواب صدقه از زنده بمیت میرسد و نفع میکند

باب اذا تصدق او وقف بعض ماله او رقیقه او دوابه فهو جائز چون تصدق کند یا وقف نماید پاره از مال یا از غلام خود یا از ستوران خود پس آن وقف و تصدق جائز است مقصود جواز وقف مشاع است و منقول چنانچه مذهب جمهور است و نزد ابی حنیفه وقف منقول جائز نبود بنا بر اشتراط تابید در وقف و منقول قابل تابید نبود چون دراهم و دنانیر ولیکن نزد صاحبین جائز است وقف خیل و سلاح و استحسانا باثار مشهوره و همچنان جائز است نزد ایشان وقف منقول تبعا چنانچه وقف آلات کشتکاری به تبعیت زمین و ذکر کرده در خلاصه که وقف منقول تبعا جائز است بالاجماع و اختلاف کرده اند مشایخ حنفیه در وقف کتب مختار جواز است و هر چه

انفسکم لا اغنی عنکم من الله شیئا بخرید خود را از عذاب خدا یعنی اسلام بیارید و استغفار کرده
خرید خود را ازین یعنی یا بنی عبد مناف لا اغنی عنکم من الله شیئا یا عباس بن عبد المطلب
لا اغنی عنك من الله شیئا ویا صفیة عمة رسول الله لا اغنی عنك من الله شیئا ویا
فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وسلم سلینی ما شئت من مالی ای فاطمه دختر محمد طلب از
من هر چه خواهی از مال من یعنی میدهم ترا لا اغنی عنك من الله شیئا تابعه اصبغ عن ابن وهب
متابعت کرده ابو الیمان را اصبغ از ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب سورة النمل مکی
است بلا خلاف احدی و نود و سه آیت است بسم الله الرحمن الرحیم لفظ سورة و تسمیه در روایت
ابی ذر است والخبء ما خبأت در آیه کریمه الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء تفسیر کرده خبأ را
هر چه پوشیده باشد غبار را تفسیر کرده بیاران از آسمان سبزه از زمین لا قبل یعنی لا طاقة
است در قول خدا فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها الصرح کل ملاط اتخذ من القوارير والصرح
القصر وجماعته صروح ملاط بکسر میم بمعنی گل دیوار است در روایت اکثر راویان بمیم است و در
فتح الباری بروایت اصیلی بلاط بموحده مفتوحه ضبط کرده اند یعنی سنگها که در صحن سرا گسترده باشد
و همچنین است روایت ابن سکن و میانجی در نسخه ... بموحده ضبط کرده مولف رحمه الله
اولا صرح را بملاط تفسیر کرده و ثانیا بقصر و گفته جمع آن قصور است و این سرد و تفسیر صرح
منقول است از ابو عبیده و قال ابن عباس ولها عرش عظیم سریر کریم و گفته است ابن عباس
در تفسیر عرش عظیم که بمعنی سریر کریم است و کریم یعنی بهتر و نفیس بسیار آمده در حدیث
صدقات فرموده لا تاخذوا کرایم اموال الناس یعنی بهترها و نفیسها و ایضا یعنی جمع
کرایم است حسن الصنعة وغلاء الثمن صفت بعد صفت عرش است یعنی ... و اگر نها
تعلیق گفته عرش عظیم یعنی ضخم حسن است پیش آن از طلا بود مکلل و مرصع بیاقوت احمر و زمرد
اخضر و پس آن از فضه مکلل بانواع جواهر و آنرا چهار پایه بود یکپایی از یاقوت احمر و یکپای
از یاقوت اصفر و یکپای از زمرد سبز و یکپای از مروارید و صفایح سریر از طلا بود و بروی
هفت خانه بر هر خانه دری بسته بود از ابن عباس مرویست که عرض و طول ذراع
و بلندی آن نیز ... ذراع بود از مقاتل روایت کرده اند که هشتاد ذراع طول و هشتاد
عرض و بلندی آن نیز هشتاد ذراع بود همه مکلل بجواهر کذا فی العینی مسلمین یعنی طایعین
در قول خدا ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین و گفته ... طایعین منقادین
لامر سلیمان علیه السلام ردف یعنی اقترب است جامدة یعنی قائمة در قول خدا و تری
الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب اوزعنی یعنی اجعلنی است اشارت است بقول
خدا رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التی انعمت بها وقال مجاهد نکروا یعنی غیروا است
یعنی آنچه سرخ بود آنرا سبز کردند و آنچه سبز بود سرخ گردانیدند در آیه کریمه نکروا لها

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الوصایا

عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب ان
عبد الله بن کعب قال سمعت کعب بن مالك
گفت عبد الله بن کعب شنیدم پدر خود کعب
بن مالك را که یکی از سه نفر متخلفین غزوه
تبوك است که قبول شد توبه ایشان
گفت یا رسول الله ان من توبتی ان انخلع
من مالی صدقة الی الله والی رسوله
تحقیق از تتمه توبه من است که بیرون آیم
و جدا شوم از مال خود برای آنکه مال
من صدقه باشد بسوی خدا و رسول وی
فقال امسك علیك بعض مالك فهو خیر
فرمود نگهدار بهر خود پاره از مال خود
که آن نگهداشتن بعض بهتر است برای
تو تا پریشان خاطر نشوی تر دد ...
و تصدق ببعض مال کافیست ثلث فانی
امسك سهمی الذی بخیبر کعب گوید
گفتم پس من نگاه میدارم حصه خود را
که در زمین خیبر است و باقی همه را تصدق
میکنم و نیست درین حدیث دلیلی صریح
بر آنکه این تصدق بطریق وقف بود

عرشها واوتينا العلم بقوله سليمان اشارت است بقول خدا واوتينا العلم من قبلها وكنا مسلمين
مولف رحمه ميگويد كه اين قول سليمان است تتمهٔ قول بلقيس نيست واحدے گفته كه قول بلقيس
است وبعضے گفته معتمد قول اول است عيني گفته كه سباق وسياق آيت دلالت ميكند كه اين
قول بلقيس باشد باين قول اقرار كرده است بصحت نبوت سليمان عليه السلام الصرح بركة
ما ضرب عليها سليمان وقواريس البسها اياه يعنے صرح حوض آب بود كه زده بود بران
قاد ورها پوشيده بود آنرا آبار ده واز حيوانات بحري وازماهي وجز آن انداخته بود
وسليمان بران تخت زده نشسته بود اشارت ست بآيه كريمه قيل لها ادخلي الصرح فلما راته
حسبته لجة وكشفت عن ساقيها گفته شد بلقيس را درآي درقصر پس هرگاه ديد زمين قصر را گمان
كرد كه لجه آبي است ودور كرده جامه از زانوها منقولست كه بلقيس ساق پاي او پر موي بود سليمان
فرمود تا نوره كنند پس نوره كرد وآمده نشست سورة القصص هشتاد وهشت آيت است
ابو العباس گويد مكي است مگر آيت ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد در تفسير معاد
اقوال متعدده است بموت وجنت وروز قيامت تفسير كرده اند بسم الله الرحمن الرحيم
وتسميه در غير روايت ابي ذر ونسفے ثابت نيست يقال كل شيء هالك الا وجهه الا ملكه
ويقال الا ما اريد به وجه الله تفسير كرده اول وجه را بملك اينچنين نقل كرده طبري از بعضے
اهل عربيت وكذا قال الفرا را ابو عبيده تفسير كرده به الا جلاله وقيل الا ذاته وثانيا تفسير كرده
الا ما اريد به وجه الله يعنے اعمال كه محض براي خدا ورضاي حق كرده باشند باقي ويابنده خواهد بود
وقال مجاهد الانباء بمعنى الحجج است باب قوله انك لا تهدي من احببت ولكن الله يهدي
من يشاء بتحقيق تو هدايت نمكني يعني بانجام اهتدا نيرساني كسے را كه دوست ميداري
هدايت او را ليكن خدا هدايت ميكند هدايت موصله كسے را كه ميخواهد حدثنا ابو اليمان
قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب عن ابيه قال لما
حضرت ابا طالب الوفاة گفت مسيب وقتي كه حاضر شد ابو طالب را وفات جاءه رسول
الله صلى الله عليه وسلم فوجد عنده ابا جهل وعبد الله بن ابي امية بن المغيرة آمد پيغمبر
خدا ويافت آنحضرت نزد ابو طالب اين دو معاند اسلام را فقال اي عم قل لا اله الا الله
كلمة احاج لك بها عند الله پس فرمود اي عم بگو اين كلمه را كلمه كه حجت كنم مر ترا بآن
كلمه اسلام نزد خدا فقال ابو جهل وعبد الله بن ابي امية اترغب عن ملة عبد المطلب
پس گفت ابو جهل وعبد الله بن ابي اميه آيا اعراض ميكني وبر ميگردي از ملت عبد المطلب
پدر جد خود فلم يزل رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرضها عليه پس هميشه بود رسول خدا
كه ميگفت آن مقاله را برابي طالب ويعيدانه بتلك المقالة وهر بار اعاده ميكردند آن هر دو
ملعون بآن گفتار خود حتى قال ابو طالب آخر ما كلمهم على ملة عبد المطلب تا آنكه گفت

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

در روايت ابي ذر از كشميهني ولكن
بلفظ علي وكيله ودر روايت حموے
بعض حديث است وقال اسمعيل مراد
ابن ابي اويس است كه از شيوخ
مولف است چنانچه جزم كرده بدان حافظ
ومويد است آنرا آنچه واقع شده در
اصل دمياطي بخط وے در نسخه اين
صحيح حدثنا اسمعيل يا اسماعيل بن جعفر
است كه از شيوخ نيست چنانچه جزم
كرده بدان ابو نعيم در مستخرج خود
در اطراف گفته كه بخاري اخراج
نموده اين حديث را از حسن بن شوكر
از اسمعيل بن جعفر عسقلاني گفته
منفرد است طرقي باين قول زيرا چه
حسن بن شوكر ذكر نكرده آنرا هيچ يكي
از شيوخ بخاري وحال آنكه وے

ثقه است اخبرني عبد العزيز بن عبد الله
بن ابي سلمة الماجشون سنه يك صد وشصت

وحي ارعن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة

ابوطالب آخر کلامی که گفت حاضران را بر ملت عبد المطلب ام وابی ان یقول لا اله الا الله
ایکه گوید این کلمهٔ اسلام را قال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لاستغفرن لک ما لم
انه عنک گفت راوی پس فرمود رسول خدا سوگند خداست البته استغفار میکنم برای تو
از خدا تا وقتی که منع کرده نشوم از طلب آمرزش تو فانزل الله ما کان للنبی والذین آمنوا
ان یستغفروا للمشرکین پس فرستاد خدا این آیت نمیرسد مر پیغمبر را و کسانیکه ایمان آورده اند
اینکه طلب مغفرت کنند مر مشرکان را وانزل الله عز وجل فی ابی طالب و نازل کرده است این آیت
را خدا در حق ابیطالب فقال لرسول الله صلی الله علیه وسلم انک لا تهدی من احببت ولکن
الله یهدی من یشاء بدانکه صاحب تلویح گفته و تبعیت کرده او را صاحب توضیح که حدیث از
مراسیل صحابه است از انکه مسیب از مسلمانان روز فتح است بر قول عسکری روز بیعت تحت
الشجرة بیعت کرده است بهر تقدیر پدر وی وفات ابی طالب حاضر نبوده و از انکه وی و حدیبیه
نزدیک بهم فوت کرده اند در مکه جواب داده اند که لازم نمی آید از ینکه اسلام مسیب بعد از فوت
ابیطالب بود که در حال کفر حاضر نباشد عینی گوید حضور مسیب وفات ابوطالب را ثابت نشده است
در حال کفر و نه در حال ایمان و بهر دو احتمال رد نمیشود بر قول صاحب توضیح پوشیده نماند که با ین قدر
بر جزم ارسال حکم نباید کرد وقال ابن عباس اولی القوة لا یرفعها العصبة من الرجال اشارتست بقول
خدای عز وجل وآتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة و داده ایم قارون را از
گنجهای مال که کلیدهای خزاین گرانی میکرد بعصبه یعنی از مردم که صاحب قوت اند مجاهد گوید
عصبه از ده تا پانزده را گویند قتاده گوید میان ده تا چهل از ابن عباس روایت کرده اند میان
سه تا ده بعضی گویند عصبه شصت نفر را گویند لتنوء یعنی لتثقل است یعنی گرانی میکرد و گفته اند
این کلیدها همه از چرم بود فارغا الا من ذکر موسی اشارتست بقول خدای عز وجل واصبح فؤاد
ام موسی فارغا و صبح کرد دل مادر موسی در حالیکه فارغ بود و تفسیر کرده که از همه غافل بود مگر از یاد
موسی بعضا وی گفته خالی بود از اندوه از جهت وثوق بوعدهٔ خدا و از شنیدن آنکه فرعون
او را به پسری برداشته الفرحین یعنی المرحین است بقول خدا لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین
اینچنین روایت کرده اند از ابن عباس مرحین جمع مرح بکسر را مرح بفتحتین یعنی نیک شادمان
شدن در شرح عینی فرحین بفا بجای مرحین است قصیه یعنی اتبعی اثره یعنی در پی او برو
اشارتست بقول خدا وقالت لاخته قصیه فبصرت به عن جنب وهم لا یشعرون و گفت مادر موسی
خواهر موسی را در پی او برو میگویند قصصت آثار القوم ای اتبعتها پس دید خواهر موسی از دور و
حال آنکه شعور نداشتند که اخت موسی می بیند او را وقد یکون ان یقص الکلام یعنی گاه قص بمعنی قص
کلام می آید کما فی قوله تعالی نحن نقص علیک عن جنب عن بعد عن جنابة واحد وعن اجتناب ایضا یعنی لفظ
جنب وجنابة واجتناب هر سه بمعنی بعد است نبطش ونبطش یعنی این لفظ از باب ضرب یضرب ونصر ینصر

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

تبارک وتعالی فی کتابه مبقیا به
حق تعالی در کتاب خود لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نمیرسید بفضیلت
نیکوکاری تا آنکه خرج کنید از آنچه
دوست میدارید وان احب اموالی
الی بیرحاء و تحقیق دوستترین مالهای
من نسوی من بیرحاست و ضبط
این لفظ در جاهای متعدد گذشت
قال وکانت حدیقة کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یدخلها گفت
انس و بود بیرحا باغی که بود آنحضرت
که می درآمد آن را وتشریف میفرمود
ویستظل فیها ویشرب من مائها
و سایه میگرفت در آن و می نوشید از آب
آن اینجا مختصر است از انس در بیان
مقوله ابوطلحه که تتمه اش اینست فهی
الی الله عز وجل والی رسوله ارجو بره
وذخره پس آن بیرحا قربت و پیش
گردانیده شده است بسوی خدا
و رسول او بجا آنکه امید دارم نیکوی
آن عمل و ذخیره گردانیدن آن فضعها ای رسول
الله حیث اراک الله پس بنه
و صرف کن این باغ را ای پیغمبر خدا
آنجا که نماید و بدهد ترا خدا فقال
رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بخ بفتح
موحده و کسر و تنوین خا معجمه کلمه ایست

احمد الہادی محمد شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

پس تصدق کرد آنرا ابوطلحہ بر ذوی رحم خود فقال وکان منهم ابی وحسان پس گفت انس و بود از ذوی رحم ابی بن کعب و حسان بن ثابت فباع حسان حصته منه من معاویة گفت انس و فروخت حسان حصه خود را از ان مال یعنے حصہ باغ از معاویہ بن ابی سفیان فقیل له تبیع صدقة ابی طلحہ پس گفته شد مر حسان را میفروشی صدقه ابی طلحہ را ظاهر آنست که آن وقف بود و این اعتراض بر بیع وقف است فقال الا ابیع صاعا من تمر بصاع من دراهم پس گفت حسان آگاه باش که بیع نکنم صاعی از خرما را بصاعی از درهم شاید که بود مذهب حسان جواز بیع وقف باضعاف قیمت تا خرید نماید بعوض آن زمینی زاید و بهتر و کثیر الحاصل ما دام که خراب شده باشد باغ تا ایشان محتاج که خرید آنرا برای قصر دمرو بعت از محمد که اگر بیاید قیم وقف بر بهای زمین وقف زمین دیگر که بیشتر باشد از روی حاصل میرسد او را که بفروشد و خرید نماید بثمن آن کثیر الحاصل را ولیکن فتوی بر منع بیع است کذا نقله برجندی فی شرح النقایة کما فی تصدق بر معین تملیک است مراد را عسقلانی و عینی گویند حاشا است که گفته شود شرط کرده باشد ابوطلحه وقف که دباغ مایه الشان هر که محتاج کرد در بیع حصه خود جائز باشد بیع آن دقائق گشته بجوا از این شرط بعضے علما و بجود این توجیهات امنا سب مقام

هر دو آمدند یا میرود نفے بیشتاد مرود است و در قول خدا قال یا موسی ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک ای بعضهم ببعض قایل این کلام خزقیل بن من آل فرعون است و وی ابن عم فرعون بود والعدوان والتعدی واحد این هر دو لفظ یعنے است یعنے تجاوز باشارت بقول خدا فلا عدوان علی والله علی ما نقول وکیل آنس یعنے ابصر است فی قوله تعالی فلما قضی موسی الاجل وسار باهله آنس من جانب الطور نارا پس هر گاه تمام کرد موسی مدت مهر و سیر با زن خود دید از جانب طور آتشی که در طلب آن برآمده بود والجذوة قطعة غلیظة من الخشب جذوه پاره سطبر از چوب سوخته لیس فیها لهب نیست در وی زبانه آتش والشهاب فیه لهب و شهاب آتشی که در وی زبانه باشد جوهری گوید شهاب شعله آتش افروخته و لهب زبانه آتش لفظ شهاب در سوره نمل واقع است در همین قصه کانها جان اشارت است بقول خدا وان الق عصاک فلما رآها تهتز کانها جان ولی مدبرا تعرض باین آیت در روایت نسفے است و بس کانها حیة تسعی در روایت دیگر آیت والحیات اجناس جمع حیه است یعنی مار الجان والافاعی والاساود یک جنس دیگر است که آنرا ثعبان گویند سوقت رہ ذکر آن نکرده با آنکه در اجناس حیات داخل است وجه آنکه در یک آیت جان و جای دیگر ثعبان واقع شده آنست که ثعبان اژدهار که کلانترین اجناس است میگویند و جان در ابتدا حال بود و در انتها ثعبان شده فرو نیست میان دو لیکن آن جبل فراع بود آن عباس روایت کرده چون در آخر ثعبان شد فرو مے برد در دهان هر چه پیش او بود از کوه و سنگ افاعی جمع افعی است بر وزن افعل واساود جمع اسود است و این جمع بلاحظه اسمیة اسود است اگر صفت باشد جمع آن سود بر وزن فعل مے آید ردءا معینا تفسیر کرده ردءا را بمعین یعنے یار و مددگار اشاره کرده بقول خدا واخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردءا یصدقنی و برادر من هارون او فصیح تر است از من از جهت زبان آورے پس بفرست او را با من یار و مددگار تا مرا تصدیق کند قال ابن عباس یصدقنی ابن عباس در تفسیر ردءا یصدقنی گفته لکی یصدقنی مقصود موسی و غرض او از التماس همراهی هارون آن بود که مخلص کند بزبان حق را و بسط کند و مجادله نماید با کفار نه آنکه با کفار ان گوید راست گفته موسی چنانچه مفهوم لفظ یصدقنی است وقال غیره و گفته غیر ابن عباس سنشد یعنی سنعینک است در قول خدا سنشد عضدک باخیک و بعضے تفسیر کرده اند به سنقویک و شد عضد کنایت از تقویت است کلما عززت شیئا فقد جعلت له عضدا هر گاه قوت دادی چیزی را پس بتحقیق گردانیدی او را قوت و بازو مقبوحین یعنی مهلکین است در آیه کریمه ویوم القیامة هم من المقبوحین قیل من المبعدین الملعونین میگویند قبح الله فلانا قبحا وقبوحا یعنی دور کرد خدا او را از هر نیکی وصلنا یعنے بیناه واتممناه بیان کردیم و تمام ساختیم اشارت است بقول سبحانه ولقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون یعنے بیان کردیم کفار مکه را در قرآن خبر امتهای گذشته که چگونه گرفتار شده اند بعذاب

بسبب تکذیب انبیا یعنی بعلت است در آیه کریمه یجبی الیه ثمرات کل شیء رزقا من لدنا یعنی آنست که کشیده میشود و برداشته میشود ثمرهای هر چیز در حالیکه رزق از پیش ماست بثمرات یعنی اشتراث تفسیر کرده و در قول خدا وکم اهلکنا من قریة بطرت معیشتها یعنی بسیار هلاک کرده ایم اهل قریه را که طغیان شدند گاه فی اتفاق امها دسولا ام القری مکة وما حولها اشارتست بقول خدا وما کان ربک مهلک القری حتی یبعث فی امها رسولا ونیست پروردگار تو هلاک کننده اهل قریها را تا آنکه بفرستد در ام القری رسولی تفسیر کرده ام القری را بمکه و جائی که گرد اوست یکی از نامهای مکه ام القری است از آنکه زمین را از زیر آن گسترده اند لکن بمعنی تخفی است در قول خدا وربک یعلم ما تکن صدورهم اکننت الشیء اخفیته یعنی پوشیدم آنرا وکننته بمعنی اخفیته واظهرته است در قول خدا وربک یعلم ما تکن صدورهم اظهرته نیز آمده این لفظ از اضداد است ویکان الله مثل الم تر ان الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر یعنی آیه یقولون ویکان الله مثل الم تر مانند آیه الم تر است یعنی یوسع علیه ویضیق علیه فراخ میکند روزی را برکسی که خواهد وتنگ میکند برکسی که خواهد اشارتست بتفسیر یوسع ویقدر ودر تحقیق لفظ ویکان اقوال نقل کرده زمخشری گوید نزد خلیل وسیبویه وی جدا است از کان واین کلمه تنبیه است ونزد یک کوفیان ویک بمعنی ویلک مفصول است از ان ومحتمل که کاف خطاب باشد وانه بمعنی لانه لا یفلح الکافرون **باب** قوله تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی کسی که نازل کرد بر تو قرآن را یا فرض کرده عمل بآن هرآینه رد کننده است ترا بمعاد **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا یعلی قال اخبرنا سفیان العصفری عن عکرمة عن ابن عباس لرادک الی معاد قال الی مکة یعنی مراد بمعاد مکه است میگویند معاد هر کس بلد اوست که بر میگردد از سفر بشهر خود از ابو سعید خدری مرویست که مراد موت است واز حسن وزهری روز قیامت است واز ابی صالح جنت است **سورة العنکبوت** شصت ونه آیت است در هفده آیت آن اختلاف است وآیه الم احسب الناس در شان مهجع بن عبد الله مولی عمر بن الخطاب نازل شده وی نخستین شهید است که در غزوه بدر از دست ابن حضرمی تیر بوی رسید وجان بحق تسلیم کرده و مرویست که وی اول کسی است که خوانده میشود او را به بهشت از امت محمد صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم قال مجاهد وکانوا مستبصرین ضللة یعنی بودند در ضلالت قتاده گفته معجبین بها مقاتل گفته گمان داشتند که بر حق اند وحال آنکه باطل بودند وقال غیره الحیوان والحی واحد وگفته است غیر مجاهد که این هر دو کلمه بیک معنی است ودر روایتی نسفی الحیوان والحیات واحد اشارتست بقول خدا وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون یعنی دار آخرت دار باقی است که زوال پذیر نیست ودر وی موت نخواهد بود پس گویا عین حیات است حیوان مصدر حی است قیاس حییان است بدل کرده اند یاء دوم را بواو وتعرض تنبیه

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

آنچه را تا برای وی صرف باشد ولسبب مجاورت بنی حدیلة معروف شد این قصر بنسبت ایشان ذکر کرده از ابن شیبه وغیره وی در اخبار مدینه **باب** قول الله عز وجل واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه وچون حاضر شوند قسمت ترکه را اقربائی که وارث نیستند ویے پدران خورد سال ودرویشان پس بدهید ایشانرا چیزے از آنچه قسمت میکنید واین عطا واجب بود در ابتداء اسلام نزد جمعی پس از ان منسوخ شد نزد بعضے ونزد بعضی باقیست حکم آن وآن مذهب بسیاری از صحابه وتابعین است ونزد اکثر علما مستحب است **حدثنا** احمد بن حمید **حدثنا** ابو النعمان محمد بن الفضل قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال ان ناسا یزعمون ان هذه الآیة نسخت گفت ابن عباس جمعی از مردم گمان میکنند که این آیت یعنی اذا حضر القسمة نسخ کرده شده ولا والله ما نسخت وسوگند خداست که منسوخ نگشته ولکنها مما تهاون الناس ولیکن آن از آنجمله است که سستی وسبکی کرده اند مردم در ان بترک عمل وحمل آن بر غیر محمل پس از ان بیان کرد که مخاطب بود امر فارزقوا وقولوا کیست تا دلالت کند با حاطه علم وی بآیت هما والیان المخاطب بده لفظ دو قسم والی اند یعنی متصرف در ترکه وکل بر ترکه یکی از ان دو قسم والی است بوجهے که وارث میشود وذلک الذی یرزق وهمان است

این که در روایت ابی ذر است و لیس فلیعلمن الله علی الله ذلک اشارتست بقول خدا فلیعلمن الله الذین
آمنوا و لیعلمن المنافقین یعنی هر دو فریق ظاهر است نزد خدا و انما هی بمنزلة فلیمیزن الله یعنی این لام
لام تاکید و نون بمنزله فلیمیزن الله است کقوله لیمیز الله الخبیث اثقالا مع اثقالهم یعنی اوزارا
مع اوزارهم تفسیر کرده اثقال را باوزار در قول خدا و لیحملن اثقالهم سورة الروم در بعضی
نسخ الم غلبت الروم بدون سورة الروم و در بعضی نسخ سورة الم غلبت الروم و در روایت
ابی ذر سورة الروم بسم الله الرحمن الرحیم مکی است شصت آیت سدی گفته آیت و لو ان ما فی
الارض من شجرة اقلام و آیت ان الله عنده علم الساعة بمدینه نازل شده است فلا یربو من
اعطی عطیة یبتغی افضل فلا اجر له فیها یعنی ربا میکند کسیکه داد مردی را عطیه یعنی هبه کرده
پس خواهش میکند بیشتر از آنچه داده است پس مر ورا ثوابی نیست نزد خدا درین عطیه و یکی از وجوه
آیت اینست قال مجاهد یحبرون ینعمون است درین آیت فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فهم
فی روضة یحبرون کسانیکه ایمان آورده و عمل کردند عبادات صالحه پس ایشان در بهشت نعمت
داده میشوند یمهدون ای یسوون المضاجع ای بیلون بسر میکنند خوابگاه خود را در قبر یا در
بهشت الودق المطر یعنی ودق بمعنی باران است در قول خدا تعالی و تری الودق یخرج من خلاله
قال ابن عباس رضی الله عنهما هل لکم مما ملکت ایمانکم الآیة فی الآلهة وفیه یعنی گفته است ابن
عباس که این آیت نازل شده در حق آلهه که عبادت میکردند آنها را و را ی خدا بر حق حاصل
معنی آیت آنست آیا راضی میشوید شما برای خود با این را که شریک شوند شما را بعضی بندهای شما در
آنچه رزق داده ایم ما شما را تخافونهم ان یرثوکم کما یرث بعضکم بعضا یعنی میترسید اینکه وارث
شوند بعضی مر بعضی را اینکه منتقل شوند و را ی شما پس هرگاه باین راضی نشوید برای خود پس چگونه
راضی میشوید برای رب الارباب که بعضی بندگان او را شریک سازید مر ورا یصدعون یعنی
یتفرقون است در قول خدا و ند سبحانه یعنی فرقه فرقه میشوند فرقه در بهشت و فرقه در دوزخ میروند
بعضی گویند که اشارت بتفاوت منازل است یصدعون در اصل یتصدعون است تا را بعد ابدال
کرده ادغام کرده اند فاصدع اشارتست بقول خدا فاصدع بما تؤمر این کلمه را برای استشهاد
آورده که صدع اینجا بمعنی فرق و امضا است و قال غیره ضعف و ضعف لغتان و گفته است غیر
ابن عباس در قول خدا الله الذی خلقکم من ضعف الآیة که هر دو لغت بفتح ضاد و ضم آن بیک معنی
است از خلیل منقولست که بضم سستی و ناتوانی که در جسد میباشد و بفتح سستی عقل است در آیت قراء بعضی
بضم خوانده اند و بعضی بفتح قال مجاهد السوءی بمعنی الاساءة است جزاء المسیئین که جزای بدکاران
است اشارت کرده بقول خدا ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوءی در ضبط اسارت اختلاف کرده اند قیل
بکسر همزه و مد است و ابن تین بفتح همزه اول ممدود و مقصور خوانده نسفی گفته سوءی تانیث اسوأ
است بمعنی قبیح تر چنانکه حسنی تانیث احسن بمعنی نیکوتر **حدثنا** محمد بن کثیر قال حدثنا سفیان

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

بیان آنچه مستحب است برای کسی که مرد
ناگهان اینکه صدقه دهند و ادا نمایند
از وی فجاءة بضم فا و فتح جیم و مد و بفتح
فا و سکون جیم بی مد نیز جائز است ناگاه
گرفتن و قضاء النذور عن المیت و بیان
استحباب قضا کردن و ادا نمودن نذرها آنچه
که بر ذمه دارد و قید فجاءة ماخوذ از
واقعه معین است در حدیث نه آنکه معتبر
در حکم باشد و دلالت نیست حدیث را
بر آن و حدیث باب آینده در عمومی
مطلق است از این قید و الله اعلم و بجهت آن
قید نذور باعتبار صورت واقعه حدیث
است نه آنکه حکم قضا مقتصر است بر آن
بلکه واجبهای دیگر نیز همین حکم دارند
و کلام درین باب بتفصیل در باب الحج
عمن لا یستطیع الثبوت علی الراحلة گذشت
حدثنا اسمعیل قال حدثنا مالک
عن هشام عن عروة عن ابیه عن
عائشة ان رجلا قال للنبی بتحقیق
مردی گفت مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
ان امی افتلتت نفسها بتحقیق مادر
من ناگاه گرفته شد روح وی افتلتت
بضم فوقیه اولی بعد از فا و ساکنه و بکسر
لام مستعمل میشود مگر بلفظ مجهول از فلتة
بمعنی کار ناگاه بی اندیشه و نفسها مرفوع است

قال حدثنا منصور والاعمش عن ابي الضحى عن مسروق قال بينما رجل يحدث في كندة گفت مسروق درمیان آنکه مردی حدیث میکرد در موضع کنده که در کوفه است حافظ ابن حجر گوید من واقف نشده ام بر نام این مرد فقال يجيء دخان يوم القيامة پس گفت آن مرد می آید دود روز قیامت فياخذ باسماع المنافقين وابصارهم پس فرو میگیرد گوشها منافقان را وچشمهای ایشان او یاخذ المومن كهيئة الزكام و میگیرد مومن را بهیئت زکام یعنی بر مسلمانان هم بی تاثیری نخواهد بود ففزعنا پس ترسیدیم فاتيت ابن مسعود پس آمدم نزد ابن مسعود و گفتم آنچه گفته بود آن مرد وكان متكيا و حال آنکه ابن مسعود تکیه کرده بود فغضب وجلس پس خشم کرد و نشست فقال من علم فليقل پس گفت کسی که دانست چیزی را پس گو بگوید ومن لم يعلم فليقل الله اعلم و کسی که ندانسته که بگوید خدا دانا تر است یعنی حواله علم الهی کند فان من العلم ان يقول لما لا يعلم لا اعلم تحقیق از جمله علم است اینکه میگوید چیزیرا که نمیداند نمیدانم من اگر گوئی نادانی چگونه از علم بود گوئیم بهدرین صورت این قایل تمیز کرده است معلوم را از مجهول و این نوعی از علم است و اینجی مناسب است با نچه گفته اند لا ادری نصف العلم ودرین قول نصف العلم گفته اند و بیان نصف خالی از تکلف نیست فان الله قال لنبيه صلى الله عليه وسلم پس تحقیق خدا فرمود به پیغمبر خود را رحمت کنا د خدا بر وی قل ما اسالكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين بگو بردم نمیخواهم از شما بر دین اسلام از اجر و نیستم من از اهل تکلف بعد ازین گفتار ابن مسعود قصه دخان را خواند که برین نهج است وان قريشا ابطاوا عن الاسلام وتحقیق اہل قریش درنگ کردند از اسلام و مطاوعت نمودند فدعا عليهم النبي صلى الله عليه وسلم پس دعای بد کرد بر ایشان پیغمبر خدا فقال اللهم اعني عليهم بسبع كسبع يوسف پس گفت ای بار خدایا مدد کن مرا بر ایشان بهفت سال قحط مثل هفت سال یوسف علیه السلام فاخذتهم سنة پس در گرفت ایشان را قحط یک سال حتى هلكوا فيها تا آنکه هلاک شدند اہل مکه دران قحط واكلوا الميتة والعظام وخوردند مردار و استخوان آنها از بس گرسنگے و نایافت غله ويرى الرجل ما بين السماء والارض كهيئة الدخان و میدید مرد میان آسمان و زمین مانند دود از بس که ضعیف شده بود بصارت شان از گرسنگی یا از مدهوشی که درینحال داشتند فجاءه ابو سفيان پس آمد نزد آنحضرت ابو سفیان چون دید که از دعای آنحضرت این حال پیدا شده است قسطلانی گفته که از مکه بمدینه آمد فقال يا محمد جئت تامرنا بصلة الرحم پس گفت ای محمد آمده تو بجاے که میفرمائی مارا بصلهٔ رحم وان قومك قد هلكوا فادع الله وتحقیق قوم تو پس هلاک شدند پس دعا کن خدارا که این بلا از قوم تو برطرف شود فقرء فارتقب يوم تاتي السماء بدخان مبين الى قوله عائدون پس خواند ابن مسعود این آیت را فيكشف عنهم عذاب الاخرة اذا جاء آیا پس دور کرده میشود از اینها عذاب آخرت وقتی که آید عذاب آخرت ثم عادوا الى كفرهم پس رجوع کردند بسوی کفر خود انکار این قول ابن مسعود است که بطریق گفته است فذلك قوله تعالى يوم نبطش البطشة الكبرى يوم بدر لزاما يوم بدر اشارت کرد که مراد از بطشه قتل روز بدر است

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

وجه بیفرمائی فرمود نوشانیدن آب پس احتمال دارد که مراد از سائل درینحدیث سعد

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس ان سعد بن عبادة استفتى رسول الله تحقیق سعد بن عباده طلب علم کرد پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم فقال ان امي ماتت وعليها نذر پس گفت که مادر من مرد و بر ذمه وی نذر است که قضا نکرده آنرا فقال اقضه عنها پس فرمود که قضا کن نذر را از مادر خود در روایات نسائی از طریق سلیمان بن کثیر از زہری درین حدیث زیاده آمده که گفت سعد آیا کفایت میکند ازوے اینکه اعتاق کنم ازوی فرمود اعتاق کن از مادر خود که بہر حق آنست که واجب ذمه نذر اعتاق بود و محتمل که نذر مطلق

ومراد بلزام اسیر کردن کفار است دران روز چوشیده نماند اینعنی که مسروق از آنکه نقل کرده مفسران در تفسیر این آیت گفته اند بیقینا وهی گفته یا مراد روز ظهور دخانی است که معدود است در اشراط ساعت روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که فرمود نخستین آیات دخان است نزول عیسی و آتشی که بیرون می آید از قعر عدن میراند مردم را بمحشر گفتند حاضران چیست دخان پس خواند آنحضرت این آیت یوم تاتی السماء بدخان الی آخرها و فرمود پر میکند میان مغرب و مشرق تا چهل روز و شب در تنگ میکند اما المومن فیصیبه کهیئة الزکام اما کافر پس وی مانند مستی میباشد برون می آید دود از سوراخ بینی وی و از راه گوش و دبر او انتهی عجب است از ابن مسعود که با این همه تجهیل آن مرد کرده اگر گویند اینحدیث بوی نرسیده بود گوییم عدم علم دلیل بعدم نمیباشد همان سخن وی رضی الله عنه بروی وارد است من لا علم فلیقل الی آخره والله اعلم

باب قوله لا تبدیل لخلق الله لدین الله تفسیر کرده خلق الله را بدین الله یعنی تبدیل سزاوار نیست دین خدا را نهی بمعنی نفی است این قول اکثر علما است و از عکرمه و مجاهد منقول است که تبدیل نباید کرد مخلوق خدا را از بهایم باختصاء و مانند آن بر این تفسیر منع از اختصای آدمی بطریق اولی خواهد بود و خلق الاولین بمعنی دین الاولین است در قول خدا ان هذا الا خلق الاولین اینچنین روایت کرده ابن ابی حاتم از طریق علی بن ابی طلحه از ابن عباس و الفطرة بمعنی الاسلام است اشارت کرده بآیه کریمه فطرة الله التی فطر الناس علیها الآیة

حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة گفت ابوهریره فرمود رسول خدا نیست هیچ مولودی مگر آنکه زاده شده بر فطرت اسلام و استعداد فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه پس مادر و پدر او یهودی میکنند یا نصرانی میکنند یا مجوسی میکنند او را یعنی بادیان باطله خود میکنند یا تبعیت خلق ایشان پیدا میکنند کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء چنانچه میزاید بهیمه بچه را درست و تمام خلقت هل تحسون فیها من جدعاء آیا می بینید در آن از گوش بریده ثم یقول فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم اینحدیث بهمین متن و اسناد در کتاب جنایز گذشته در باب اذا اسلم الصبی فمات

سورة لقمان

مکی است سی و چهار آیت است و در دو آیت این سوره اختلاف است سدی گفته آیة ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام در مدینه نازل شده دیگر آیت ان الله عنده علم الساعة و مرویست از حسن بصری که آیة الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة مدنی است از آنکه زکوة و صلوة مدنی است گفته اند که لقمان نبیرهٔ نبیرهٔ آزر است پدر ابراهیم علیه السلام و هزار سال عمر داشت و دریافته داؤد پیغمبر را علیه السلام و اخذ کرده است علم را از وی و پیش از بعثت داؤد فتوی میداد و بعد از داؤد ترک فتوی داده و قیل تلمذ کرده هزار پیغمبر را و نزد ابی حاتم از مجاهد ثابت شده که بنده سیاه فام کلان لبها و پاره پایها بوده و از ابن عباس روایت کرده اند

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی یعلی انه سمع عکرمة مولی ابن عباس یقول انبانا ابن عباس ان سعد بن عبادة اخا بنی ساعدة توفیت امه میگفت عکرمه خبر داد مرا ابن عباس که تحقیق سعد بن عباده برادر قبیله بنی ساعده فوت شد مادر او و هو غائب عنها در حالیکه سعد غائب بود از ماد فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال پس آمد آنحضرت را و گفت یا رسول الله ان امی توفیت وانا غائب عنها فهل ینفعها شیء ان تصدقت به عنها تحقیق مادر من وفات یافت و حال آنکه من غائب بودم از آن پس آیا نفع میکند او را چیزی اگر تصدق کنم بآن چیز از وی قال نعم فرمود آری نفع بخشد قال فانی اشهدک ان حائطی المخراف صدقة علیها گفت سعد پس تحقیق من شاهد میگیرم ترا که تحقیق باغ من که مخراف است صدقه است بر وی یعنی بر مصلحت وی و از وی و در بعضی نسخ عنها است و آن ظاهر است و این صدقه بطریق وقف بود بدانکه روایات از سعد در استفتاء و عمل بر آن طرق ها در مختلف آمده روایت باب چنین است و روایات باب سابق در قضاء نذر بود باعتاق و در روایت نسائی و دار قطنی که بآن اشارت گذشت در تصدق بآب

كه بنده حبشي بود ديگر بود سعيد بن مسيب گفته از سودا گران مصر است كه حق جلشانه او را علم حكمت عطا كرده و نبوت نداشت و از جابر بن عبد الله روايت كرده اند كه كوتاه قد پست بيني مردي است كه پيغمبر بود و وي متفرد است باين قول و اقدي گويد حكم ميكرد در بني اسرائيل و زمان او ميان زمان عيسى و محمد است صلى الله عليه وسلم وهب بن منبه گويد كه خواهرزاده ايوب است ابن مقاتل گويد خاله زاده او ست و نام پسر لقمان انعم است قيل مشكم وقيل ماتان وقيل ثاران بسم الله الرحمن الرحيم بسمله در روايت غير ابي ذر ساقط است لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم اين قول لقمان است براي پسر خود شريك مكن با خدا بتحقيق شرك ظلمي عظيم است **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال لما نزلت هذه الآية گفت عبد الله بن مسعود هرگاه نازل شد اين آيت الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم آنكسانيكه ايمان آورده اند و نيا ميخته اند ايمان خود را بظلم شق ذلك على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم دشوار آمده اين معني بر صحابه رسول خدا وقالوا اينا لم يلبس ايمانه بظلم گفتند برسول خدا كدام ما نيا ميخته ايمان خود را بظلم يعني بگناه و نا فرموده خدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ليس بذلك پس فرمود رسول خدا بتحقيق ظلم نيست باين معني الا تسمع الى قول لقمان لابنه ان الشرك لظلم عظيم آيا گوش نهم بسوي قول لقمان مر پسر خود را كه شرك ظلمي عظيم است يعني مراد از ظلم در آيت مذكور شرك است

باب قوله ان الله عنده علم الساعة اين آيت نازل شده در وارث ابن عمر كه از اهل باديه است آمد و پرسيد از ان حضرت صلى الله عليه وسلم از ساعت و وقت آن و گفت زمين ما سيرابي ندارد باران كي خواهد باريد و من زن خود را حامله گذاشته ام كي خواهد زاد و من دانسته ام كجا متولد شده ام نميدانم كدام زمين خواهم مرد پس اين آيت نازل شد **حدثنا** اسحق عن جرير عن ابي حيان عن ابي زرعة عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يوما بارزا للناس مروي است از ابو هريره كه بود رسول خدا روزي ظاهر درميان مردم اذا تاه رجل يمشي ناگاه آمد مرد آنحضرت را كه راه ميبرد فقال يا رسول الله ما الايمان پس گفت اي رسول خدا ايمان چيست قال الايمان ان تؤمن بالله وملائكته ورسله ولقائه فرمود ايمان اينست كه ايمان آري بخدا يعني هستي حق و وحدانيت و ساير صفات او تعالى و فرشتهاي خدا و پيغمبران خدا و لقاي خدا در آخرت و تؤمن بالبعث الآخر و ايمان آري كه خدا برانگيزد همه مردها را روز قيامت قال يا رسول الله ما الاسلام گفت اي رسول خدا اسلام چيست قال الاسلام ان تعبد الله ولا تشرك به شيئا فرمود اسلام اينست كه عبادت كني خدا را بحالي كه شريك نسازي بخدا چيزي را در عبادت وتقيم الصلوة وتؤتي الزكاة المفروضة وتصوم رمضان و برپا داري نماز و بدهي زكات كه فرض كرده شده است و روزه داري ماه رمضان را در زكوة قيد كرد بمفروضه و صلوة را مطلق گذاشت تواند كه نكته دريجا آن باشد كه فرضيت نماز معلوم و مشهور بوده اداي زكات بر اكثر طبايع انساني دشواري دارد بخلاف نماز پس بجهت اهتمام بشان آن تصريح بفرضيت كرده و در روايت مسلم

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

كه بدل ميكردند جيد را از مال يتيم برديء از مال خود ولا تاكلوا اموالهم الى اموالكم و مخوريد مالهاي يتيمان را ضم كرده با مالهاي خود كه آن گناه بزرگ است الى قوله فانكحوا ما طاب لكم من النساء اين خطاب با ولياست بدليل حديث باب يتيم در اصل يگانه را گويند و مستعمل ميشود در انسان بمعني خوردسال كه مرده باشد پدر او و در بهايم آنكه مرده باشد مادر او **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال كان عروة بن الزبير يحدث انه سمع عايشة بود عروه كه حديث ميكرد كه وي شنيد عايشه را در شان نزول اين آيت فان خفتم الا تقسطوا في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم پس اگر بترسيد اينكه عدالت نخواهيد كرد در يتيمان پس نكاح كنيد انچه خوش آيد شما را از ساير زنان قالت عايشة هي اليتيمة في حجر وليها

تقیم الصلوٰۃ المکتوبۃ وتؤدی الزکوٰۃ المفروضۃ واقع شود قال یا رسول اللہ ما الاحسان گفت ای رسول خدا یا کرون عبادت چیست قال الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ فرمود احسان عبادت چیست عبادت کنی خدا را بحضور چنانکہ گویی بینی خدا را فان لم تکن تراہ فانہ یراک پس اگر نیستی تو باین حال پس آگاہ باش کہ حق سبحانہ می بیند ترا و ایضعنی نیز موجب آنست کہ توجہ بغیر کنی و نگذاری آداب کہ فرمودہ اول اشارت بشہود است وثانی بمراقبہ قال یا رسول اللہ متی الساعۃ گفت ای رسول خدا کی است ساعت قیامت قال ما المسئول عنہا باعلم من السائل فرمود نیست پرسیدہ شدہ از عقب دانا تر از سائل یعنی ما ہردو برابریم در نادانستن ساعت یا آنکہ تو دانا تری کہ این علم من نداده اند ولکن ساحدثک عن اشراطہا ولیکن میگویم ترا از علاماتی کہ نزدیک بقیامت واقع شود واذا ولدت الامۃ ربتہا فذلک من اشراطہا وقتی کہ بزاید دوامی بے خود را پس آن از علامتہای قیامت است واذا کان الحفاۃ العراۃ رؤس الناس وقتی کہ باشند برہنہ پایان برہنہ تن یعنی گدایان بے نوا سرداران مردم یعنی بریاست بکمینہا برسند فذلک من اشراطہا پس ایضعنی از علامات قیامت است شرح این حدیث در اول کتاب در باب علم بازیادتی کہ وارد گذشتہ فی خمس لا یعلمہن الا اللہ جار مجرور متعلق است باعلم حاصل معنے آنست کہ مسئول عنہا اعلم نیست در پنج علم جز خدا یا تقدیر کنند کہ آن علم در پنج علم است ان اللہ عندہ علم الساعۃ وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام ثم انصرف الرجل پس برگشت آن مرد فقال ردوا علی پس فرمود بحاضران کہ باز آرید آن مرد را پس فاخذوا لیردوا فلم یروا شیئا پس شروع کردند تا باز آرند پس ندیدند چیزی را و تواند مقصود آنحضرت زین القاء باشد تا حاضران بدانند کہ از جنس آدمی نبودہ است فقال ہذا جبرئیل جاء لیعلم الناس دینہم پس فرمود این جبرئیل بودہ است آمد کہ تعلیم کند باین استفسار بر مردمان حاضرین ایشان را

حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وہب قال حدثنی عمر بن محمد بن زید بن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما ان اباہ حدثہ ان عبد اللہ بن عمر گفت ابن وہب حدیث کرد مرا عمر بن محمد تحقیق پدر او حدیث کردہ او را کہ تحقیق ابن عمر قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت فرمود پیغمبر خدا مفاتیح الغیب خمس خزاین غیب پنج است مفاتیح جمع مفتح است بفتح میم بمعنے خزاین وبکسر میم جمع مفتاح وارادہ این معنی اینجا خالی از تکلف و بعد نیست ثم قرأ ان اللہ عندہ علم الساعۃ

سورۃ تنزیل السجدۃ

در روایت ابی ذر سورۃ السجدۃ است مکی است سی آیت وآیۃ تتجافی جنوبہم عن المضاجع الآیۃ مدنی است نازل شدہ در انصار بسم اللہ الرحمن الرحیم عینی گفتہ بسملہ در روایت نسفے ساقط است قسطلانی گوید در روایت غیر ابی ذر ساقط است وقال مجاہد مہین یعنی ضعیف است نطفۃ الرجل اشارت بقولہ تعالی ثم جعل نسلہ من سلالۃ من ماء مہین پستر گردانید ذریت آدم از نطفہ آبی کہ ضعیف است ضللنا یعنی ہلکنا است در آیۃ کریمہ قالوا ائذا ضللنا فی الارض بعضے بعضے ترا گفتہ اند وقال ابن عباس الجرز التی لا تمطر الا مطرا

براي ايشان در تمام كردن مهر ايشان وامروا انكاحهن من سواهن من النساء وامر كرده شدند بنكاح كيكه سواي اين يتيمان كنار خود باشد از زنان ...
ثم استفتي الناس رسول الله گفت عائشه پس فتوي خواستند مردم پيغمبر خدا را صلي الله عليه وسلم بعد پس از نزول آيت مذكوره نيز شايد كه اين استفتاء مردم ديگر بود كه وقف نبودند از حكم سابق يا آنكه اين استفتاء در صنف ديگر از يتامي بوده كه رغبت نداشتند در نكاح آن كه بدنام بودند وميخواستند منع آن بديگران يا در هردو صنف فانزل الله عز وجل پس نازل كرد خدا تعالي اين آيت را ويستفتونك في النساء وطلب فتوي ميكنند ترا در مال ونكاح زنان قل الله يفتيكم فيهن بگو اي محمد كه خدا بيان حكم ميكند شما را در زنان قالت فبين الله في هذه الآية گفت عائشه پس بيان فرمود خدا تعالي درين آيت ان اليتيمة اذا كانت ذات جمال ومال رغبوا في نكاحها تحقيق زن يتيم وقتي كه مي بود صاحب جمال ومال خواهش ميكردند در نكاح آن ولم يلحقوها بسنتها بإكمال الصداق ... آن در مهر ... قول وتعالي ... ما يتلي عليكم في الكتاب ... ترغبون ...
كانت مرغوبا عنها في قلة المال والجمال ... ترك ... بود ... رد گردانيده شده از وي ...

لا يغني عنها شيئا يعني جبرز در قول خدا اولم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجرز فنخرج به زرعا
بمعنى زميني است که باران داده نميشود مگر باراني که بي نياز نميکند اذان زمين چيزي را بعضي
گفته اند جرز بمعني زميني است که سخت وخشک باشد يهد بمعني يبين است در قول خدا اولم يهد لهم
کم اهلکنا من قبلهم من القرون آيا بيان نکرده ايم مر ايشان را که چند مردم هلاک کرده ايم پيشتر از
ايشان **باب** فلا تعلم نفس ما اخفي لهم **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا
سفيان عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
قال الله تبارك وتعالى روايت کرده ابو هريره از رسول خدا که گفت آنحضرت گفت خدا اعددت
لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت آماده کرده ام براي بندگان خود که صالح
اند چيزي که نديده است چشمي ونشنيده است گوشي ولا خطر على قلب بشر ونگذشته است بر دل
بشري زياده کرده است ابن مسعود در حديث خود ولا يعلمه ملک مقرب ولا نبي مرسل قال ابو هريرة
اقرؤا ان شئتم فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين قال علي حدثنا سفيان چنين است
در روايت اصيلي وابن عساکر ودر روايت ابي ذر حدثنا علي قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج
عن ابي هريرة قال قال الله مثله گفت ابو هريره گفته است خدا مانند حديثي که روايت کرده
قيل لسفيان رواية گفته شد مر سفيان را روايت ميکني تو روايتي يا از پيش خود ميگوئي قال اي
شيء گفت سفيان پس کدام چيز است اگر روايت نباشد قال ابو معاوية عن الاعمش عن ابي صالح
قرأ ابو هريرة قرات جمع قرة بالالف والتاء وقرة اگر مصدر است اسم جنس است دو ...
از آنکه جمع کرده شود ليکن جمع باعتبار تعدد وانواع است وتواند که بملاحظه افراد بيان باشد ...
مقابلت آن بود **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن الاعمش قال حدثنا
ابو صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم يقول الله اعددت لعبادي
الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ذخرا بله ما اطلعتم
عليه بگذار چيزي را که اطلاع داده شده ايد در قرآن از نعمتهاي بهشت که اين همه نسبت
بانچه ذخيره کرده شده است سهل واندک است در جنب آنچه ذخيره کرده شده است
کذا قال الخطابي بله بفتح موحده وسکون لام وفتح ها ابن مالک گفته مشهور آنست که اسم
فعل است بمعني دع نصب کرده است ما را که متصل است بنا بر مفعوليت واستعمال ميکنند
آنرا استعمال مصدر بمعني ترک مضاف بماي خود وبمعني سوي وغير نيز آيد حکايت کرده است
ليث بمعني فضل نيز مي آيد ودر حديث اگر باين معاني گويند درست خواهد بود وفا در گفته قسطلاني
گفته در اکثر روايات کتاب من بله بزيادة من جاره است وجر کرده بله را ميگويند
اينچنين است در نسخ مصححه که مقابله يافته است بحضور امام العربية ابي عبد الله بن مالک
صغاني نقل کرده که متفق اند جمله نسخ صحيحه بر من بله وصواب اسقاط حرف من است

الجزء الحادي عشر تيسير الاسلام

كتاب الوصايا

درياست وپند مرد را آنقدر که تمام تر
باشد از مهر مثل آن وپند هد او را تمام
حق او از مال ميراث ودر اينمعني اشارت
درين آيت بقول وي تعالى وترغبون
ان تنکحوهن والمستضعفين من الولدان
وان تقوموا لليتامى بالقسط
مراد از رغبت درينجا اعراض است نظر
عايشه بتقدير عن واين حديث در باب
شرکة اليتيم واهل الميراث بسياق اتم
گذشت ودر کتاب تفسير سورة النساء
مشروحا مذکور گردد ان شاء الله تعالى
باب قول الله عز وجل وابتلوا اليتمى
حتى اذا بلغوا النکاح
وبيازمائيد يتيمان را در صيانت اموال
وسليقه تدبير تا وقتيکه برسند حد نکاح
را وبالغ شوند فان آنستم منهم
رشدا فادفعوا اليهم اموالهم پس اگر
دريابيد از ايشان راستروي
وصلاح ديد پس بدهيد با ايشان مالهاي ايشان

از مغنی اللبیب ابن ہشام نقل کرده که بله اینجا بمعنی غیر است معرب است مجرور ابن حجر گفته حکایت کرده ابن تین روایت من بله بفتح یا با کلمه من وآن بمعنی است و کلمه ما اطلعتم مصدریه است و آن با فعل در موضع رفع است بر ابتدا و جار و مجرور مقدم یعنی من بله بجای خبر است و دخول من بر بله اگر باین باشد روست و گفته واحسن توجیهات اینجا همین است که بمعنی غیر گویند انتهی قوله فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون **سورة الاحزاب** هفتاد و سه آیت است مدنی است همه آن باتفاق بسم الله الرحمن الرحیم لفظ سوره و بسمله در روایت ابی ذر نیست وقال مجاهد صیاصیهم قصورهم یعنی تفسیر کرده است مجاهد صیاصیهم را درین آیت وانزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم وقذف فی قلوبهم الرعب یعنی قصورهم معنی آیت اینست آنکسانیکه مدد کرده اند احزاب را از قریش و غطفان بر رسول خدا و بر مسلمانان و آن بنو قریظه بودند از حصارهای خود و انداخته خدا در دلهای ایشان ترس را **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنا ابی عن هلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمرة عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مؤمن الا وانا اولی الناس به فی الدنیا والآخرة فرمود نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه من بهترین مردمم او را در دنیا و آخرت در شفقت و مواسات اقرأوا ان شئتم النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم بخوانید اگر خواهید شما این آیت را که تصدیق این قول منست فایما مؤمن ترك مالا فلیرثه عصبته من کانوا پس هرکدام مسلمانان که گذاشت مالی را بعد از مردن پس گو وارث شوند عصبه او کسانیکه باشند من در من کانوا موصوله است و کان تامه و فایده ذکر این وصف تعمیم عصبات است قریب باشند یا بعید فان ترك دینا او ضیاعا فلیأتنی وانا مولاه پس اگر بگذارد و بر ذمه خود قرضی یا عیالی پس گو بیاید قرض خواه او نزد من و من متولی کار و بار او و غم خوار او ضیاع بفتح معجمه بمعنی عیال است ضایعون آنانکه هیچ ندارند و نمی‌دانند و قدرت نمی‌دارند **باب** ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله ای اعدل یعنی نسبت کنید مردم را بپدران ایشان که زاده اند از آنها این خیال بعدل و انصاف نزدیکتر است **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا عبد العزیز بن المختار قال حدثنا موسی بن عقبة قال حدثنی سالم عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان زید بن حارثة مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم مروی است از ابن عمر بتحقیق زید بن حارثه متبنای آنحضرت ما کنا ندعوه الا زید بن محمد نبودیم ما که میخواندیم او را مگر زید بن محمد یعنی نسبت او بآنحضرت میکردیم حتی نزل القرآن ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله ترجمه معلوم شده **باب** قوله فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا معنی آنکه پس بعضی از مسلمانان کسی است که وفا کرده عهد خود را پس صبر کرد بر جهاد

الجزء الحادی عشر

کتاب الوصایا

معلوم شود عمالة بضم مهمله و تخفیف میم مزد کارگر **حدثنا** هارون بن الاشعث ابو عمر همدانی بسکون میم همدانی از کوفه است پس از آن در بخارا سکونت کرد و خارج نکرده است مولف درین کتاب حدیث او را جز درین موضع و واقع شده در روایت نسفی هارون بی نسبت پس زعم کرده ابن عدی که وی هارون بن یحیی مکی زبیری است و تنبه نشده از حال وی چیزی و معتمد آنست که واقع شده نزد ابی ذر و غیر وی نیست قال حدثنا ابو سعید عبد الرحمان بن عبد الله حافظ مولی بنی هاشم سنه یکصد و هفتاد و هفت قال حدثنا صخر بن جویریة بفتح صاد مهمله و سکون معجمه عن نافع عن ابن عمر ان عمر تصدق بمال له علی عهد رسول الله بتحقیق عمر بن خطاب رضی الله عنه تصدق کرد بمالی که مر وی را بود در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکان یقال له ثمغ و بود که گفته میشد مر آن مال را ثمغ بفتح مثلثه و سکون

تا آنکه مقاتله کرد و شهید شد و بعضی از ایشان کسیست که منتظر است موت را نحب بمعنی عهد و نذر است استعارت کرده اند برای موت که چون لازم است در وقت خود موت نحب کرده بعهد چنانکه گفت نحبه عهده اقطارها یعنی جوانبها است الفتنة لآتوها لاعطوها اشارت بآیه کریمه و لو دخلت علیهم من اقطارها ثم سئلوا الفتنة لآتوها **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنی ابی عن ثمامة عن انس بن مالک قال نری هذه الآیة نزلت فی انس بن النضر گفت انس میدانم این آیت نازل شده در حق انس بن نضر من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه یعنی از مسلمانان مردان اند که راست کرده اند آنچیز را که عهد کرده بودند خدا را بران چیز این انس بن نضر عم انس بن مالک است که شهید شد روز غزوهٔ احد **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی خارجة بن زید بن ثابت ان زید بن ثابت رضی الله عنه قال گفت زید بن ثابت لما نسخنا الصحف فی المصاحف هرگاه نوشتیم صحیفها را در مصاحف قسطلانی گوید بامر عثمان صحیفه را که در دست حفصه بود و جمع کرده شده بود در خلافت ابی بکر صدیق فقدت آیة من سورة الاحزاب نیافتم آیتی را از سورهٔ احزاب کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرء بها بودم من که می شنیدم رسول خدا را که میخواند این آیت را لم اجدها مع احد الا مع خزیمة الانصاری نیافتم آن را با هیچکس مگر با خزیمه انصاری یعنی مکتوب بوده است با خزیمه محفوظ و عدم محفوظیت آن قدح نمیکند جمیع آیتهای قرآنی بتواتر معلوم است الذی جعل رسول الله صلی الله علیه وسلم شهادته بشهادة رجلین آنکه گردانیده است رسول خدا شهادت او را بجای دو شهادت این آیتست من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه بعضی از مسلمانان مردان اند که راست کرده اند آنچیز را که عهد کردند خدا را بر آن چیز و این حدیث در اوائل جهاد در باب قوله من المومنین رجال گذشته است **باب** قوله یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها ای پیغمبر خدا بگو مر زنان خود را اگر هستید شما یان که میخواهید معیشت و کثرت مال و منال در دنیا و آرایش آنرا فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا پس بیائید که متعه طلاق دهم و بگذارم گذاشتنی نیکو که متضرر نشوید سبب و قصهٔ آیت بتفصیل در کتب تفاسیر مذکور است اگر میل اطلاع داری رجوع کن بآن قال معمر التبرج ان تخرج محاسنها گفت معمر تبرج آنست که بیرون کنی خوبیهای خود و انمای آن نمائی و از مجاهد و قتاده مرویست که تبرج بمعنی تبختر و ارخرامیدن است سنة الله اشارتست بقول سنة الله فی الذین خلوا من قبل یعنی متابعت کنند بسنت خدا را که در کسانی بود که گذشتند پیش از انبیا استنها جعلها سنة یعنی استنها که مشتق است از سنت یعنی گردانید آن چیز را سنت **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری

كتاب الوصايا

باوقاف است بقریه لا یباع و لا یوهب و لا یورث و لکن ینفق ثمره پس فرمود آنحضرت تصدق کن باصل آن مال بانحال که فروخته نشود اصل آن و نه هبه کرده شود و نه ارث گردانیده شود و لیکن انفاق کرده شود میوه و حاصل آن و این ظاهر است در آنکه این شرط بیان آنحضرت بود و موافق است آنرا روایت یحیی بن سعید از نافع نزد بیهقی که فرمود آنحضرت تصدق بثمره و حبس اصله لا یباع و لا یورث الحدیث فتصدق به عمر پس تصدق کرد بآن عمر بر وفق ارشاد فصدقته ذلک فی سبیل الله پس صدقه عمر آن مال یا آن ثمر در راه خدا بود و فی الرقاب در رها کردن بردها از بندها و المساکین و الضیف و مهمانان و ابن السبیل مسافران و لذی القربی و برای اهل قرابت و گفت عمر لا جناح علی من ولیه ان یاکل منه بالمعروف گناه نیست بر کسیکه متولی شود این صدقه را و تدبیر کند ... آن ... اقدر معا ... احتیاج او بود کل صدیقه

قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن ان عایشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته گفت زهری خبر داد مرا ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف که عایشه زوجه پیغمبر خدا خبر داد ابو سلمه را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءها حین امره الله ان یخیر ازواجه تحقیق رسول خدا آمد نزد عایشه هنگامیکه امر کرد خدا اینکه مخیر کند زنان خود را در اختیار دنیا و دین قالت فبدأ بی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابتدا کرد بمن رسول خدا فقال انی ذاکر لک امرا پس فرمود من ذکر کننده ام مر ترا امری را فلا علیک ان لا تستعجلی حتی تستامری ابویک پس نیست بر تو لازم اینکه شتاب کنی در جواب تا آنکه طلب امر کنی از مادر و پدر را یعنی بعد از آنها امر کنند خواهی گفت وقد علم ان ابوی لم یکونا یامرانی بفراقه و تحقیق دانسته بود آنحضرت که مادر و پدر من نخواهند بود که امر کنند مرا بجدایی آنحضرت قالت ثم قال ان الله قال گفت عایشه پس گفت رسول خدا گفته است خدا یا ایها النبی قل لازواجک الی تمام الآیتین فقلت له ففی ای هذا استامر ابوی پس گفتم مر آنحضرت را در چه چیز اینحال طلب کنم امر مادر و پدر فانی ارید الله ورسوله والدار الآخرة پس تحقیق من میخواهم رضای خدا او رسول خدا را و دار آخرت را

باب قوله وان کنتن تردن الله ورسوله والدار الآخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما این باب در تفسیر این آیت است وقال قتادة واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة القرآن والسنة گفت قتاده که مراد از آیات قرآن و از حکمت سنت آنست وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن ان عایشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت لما امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بتخییر ازواجه بدأ بی فقال انی ذاکر لک امرا فلا علیک ان لا تعجلی حتی تستامری ابویک قالت وقد علم ان ابوی لم یکونا یامرانی بفراقه قالت ثم قال ان الله جل ثناؤه قال یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها الی اجرا عظیما قالت فقلت ففی ای هذا استامر ابوی فانی ارید الله ورسوله والدار الآخرة ترجمه معلوم شده است قالت ثم فعل ازواج النبی صلی الله علیه وسلم مثل ما فعلت پس اختیار کردند زنان پیغمبر خدا مانند اختیاری که کردم من تابعه موسی بن اعین عن معمر عن الزهری متابعت کرده است لیث را موسی ابن اعین از معمر از زهری قال اخبرنی ابو سلمة وقال عبد الرزاق وابو سفیان المعمری عن معمر عن الزهری عن عایشة مقصود آنکه نزد زهری بطریق متعدد آمده است واسطه میان او و عایشه است و نیز واسطه عروه است

باب قوله تعالی وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه اول آیت اینست واذ یقول للذی انعم الله علیه وانعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی الآیه این آیت نازل شده است در حق

الجزء الحادی عشر صحیح الاسلام

کتاب الوصایا

و توانگر باشی بنیاز از مال دیگری پس باید که دست بازدارد از آن ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف و هر که باشد محتاج پس باید که بخورد از آن بقدر احتیاج معتاد یا بقدر معتاد عرف که این آیت نازل کرده شده در والی الیتیم والی یتیم که عمل میکند در مال وی و در روایت مستملی در والی مال الیتیم است ان یصیب من ماله اذا کان محتاجا بقدر ماله بالمعروف گفت عایشه که موجب آیت اینست که بیرسد والی یعنی بگیرد و بخورد از مال یتیم وقتیکه محتاج باشد باندازه مال یتیم بوجه معتاد و مراد آنست که تفاوت قلت و کثرت مال یتیم در تنگی و فراخی خرج خود مرعی دارد احتیاج مرعی و منظور دارد بطریق معروف و کرمانی گفته و در بعضے نسخ مالہ بفتح لام است یعنی بقدر اجره مزدور است از عمالہ و بالمعروف بیان آنست انتهی و وصی در حکم والی است و همین است مختار جمهور ولیکن خود بعضے فقها گفته وقتی که موسر گردد بعد ازین

زینب بنت جحش که زن زید بن حارثه متبنای آنحضرت بود و قصه او در کتب تفاسیر مذکور است حاصلش آنکه روزی آنحضرت در خانه زید که مولای عتاقه بود تشریف برده بود ناگاه دید زینب بنت جحش را که ایستاده است لباس فاخره پوشیده آنحضرت را خوش آمد پس گفت پاک است خدا منقلب القلوب نفی این خاطر کرده برگشت چون زید بخانه آمد زینب گفت کیفیت حال را گویا فهمیده بود که وی آنحضرت را خوش آمده حق جلشانه در دل زید کراهت زینب انداخته خواست که او را از خود جدا کند و آمد نزد آنحضرت عرض کرد میخواهم زوجه خود را جدا کنم آنحضرت فرمود بترس خدا را و نگاهدار با خود زوجه خود را و این اشارتست در قول خدا و اذ تقول یعنی یاد کن هنگامی که گفتی تو مر کسی را که نعمت داده است خدا بروی باسلام و نعمت داده تو او را بآزادی و پنهان میکنی در باطن خود اگر جدا کند آنرا از زوجه خود گیری از ابن عباس روایت کرده اند پنهان کرد محبت او چیزیرا که خدا اظهار آن کرده و میترسی مردم را یعنی شرم داری که اظهار کنی اینچنین تفسیر کرد ابن عباس و حسن بصری بعضی گفته اند یعنی میترسی ملامت مردم را که گویند فرمود بطلاق مردی را و نکاح کرد زن او را و خدا سزاوارتر است اینکه ترسی خدا را ابن عمر و ابن مسعود و حسن بصری گفته اند که نازل نشده است بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیتی دشوارتر ازین آیت باید دانست که مراد آن نیست که آنحضرت ترسید مردم را و نترسید خدا را حاشا وکلا بلکه مراد آنست که الله تعالی احق است که بترسی خدا را و نترسی احدی را با ترس خدا و آنحضرت با ترس خدا ترس مردم داشت که مبادا در طعن افتند و دین و دنیای خود را برباد دهند **حدثنا** محمد بن عبد الرحيم قال حدثنا معلى بن منصور عن حماد بن زيد قال حدثنا ثابت عن انس بن مالك رضي الله عنه ان هذه الاية مرویست از انس بن مالک که بتحقیق این آیت وتخفي في نفسك ما الله مبديه نزلت في شان زینب بنت جحش و زید بن حارثه نازل شد در شان زینب بنت جحش و زید بن حارثه

باب قوله تعالى ترجي من تشاء منهن وتؤوي اليك من تشاء ومن ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك واحدی از مفسران نقل کرده که آیت بعد از تخییر ازواج نازل شده است در وقتیکه تخییر واقع شد بعضی از ازواج مطهره ترسیدند که آنحضرت طلاق دهد بعضی را پس امر قسم را بآنحضرت تفویض کردند و ازین حق که آنحضرت تفضلا بر خود لازم کرده بود در گذشتند پس این آیت نازل شد ترجي من تشاء تأخیر میکنی از صحبت کسی را که میخواهی از ایشان و ضم میکنی بسوی خود کسی را که میخواهی ترجي حمزه و کسائی و حفص از عاصم بغیر همزه خوانده اند و غیر ایشان بهمزه و هر دو لغت است بمعنی تو خود کسی را که طلب میکنی تو از آنها که دور میکنی و صحبت میداری در نوبت دیگری پس گناهی نیست بر تو از ترک قسم و این تفضل دنیست قال ابن عباس ترجي بمعنی تؤخر است ارجئه بمعنی اخره این کلمه ارجئه در سوره اعراف و شعراء

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
صحیحا ... [illegible] ... [illegible] ... آیند تشی
اگر وجه ... ولی باین آیت
وصیا و اولیا اند چنانچه آیه سابقه
بسبب تصرف ایشان در اموال ایتام
و ثبوت بد ایشان بر آن پس اهتمام
بتحذیر ایشان بیشتر باشد و لهذا
آورد این را مولف در کتاب الوصایا
حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال
حدثني سليمان بن بلال عن ثور بن زيد المدني
عن ابي الغيث سالم مولى ابن مطيع عن ابي
هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال اجتنبوا السبع الموبقات
بی فرمود آنحضرت که دور شوید و بپرهیزید
هفت خصلت را که هلاک کننده اند
قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وما هن
چیستند آن هفت خصلت قال الشرك
بالله فرمود شریک گردانیدن بخدا
والسحر و جادو کردن وقتل النفس
التي حرم الله الا بالحق و کشتن
نفسی که حرام گردانیده است خدا
تعالی مگر بحق شرع واكل الربوا
و خوردن سود مال که حرامست و بیع
و تفصیل در محلش گذشت واكل مال
اليتيم و خوردن مال یتیم بستم بدلیل
آیت مذکوره یاکلون اموال اليتامى
ظلما والتولي يوم الزحف و روی
گردانیدن روز جنگ کافران وقذف
المحصنات الغافلات المؤمنات
و دشنام دادن بزنا زنان پارسا که
غافل اند بدکاری و مسلمان اند و شرح
این حدیث بر حتی در کتاب الحدود و بعضی
در اوائل کتاب الادب بیاید انشاء الله

باب قول الله تعالی چون نازل شد نهی
خوردن مال یتیمان و سختی آن اگر چه
احسن گشتند اوصیا و اولیا که قیم باموال
یتیمان بودند جدا ساختند طعام ایشانرا از طعام
خود و شراب ایشان از شراب خود تا آنکه شاق

اينجا سقط او ذكر كرده است حدثنا ذكريا بن يحيى قال حدثنا ابو اسامة قال هشام حدثنا عن ابيه عن عايشة قالت كنت اغار على اللاتي وهبن انفسهن لرسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عايشه بودم من كه غيرت ميكردم بر زنانى كه بخشيدند خود را براى رسول خدا اغار بغين معجمه است گفته اند كه اينجا بمعنى سرزنش است واقول اتهب المرءة نفسها و ميگفتم آيا مى بخشد زن نفس خود را فلما انزل الله تعالى ترجى من تشاء منهن وتؤوى اليك من تشاء ومن ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك قلت ما ارى ربك الا يسارع فى هواك پس وقتى كه فرستاد خدا اين آيت را گفتم آنحضرت را نمى بينم پروردگار ترا مگر آنكه مسارعت ميكند در خواهش تو حدثنا حبان بن موسى قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عاصم الاحول عن معاذة عن عايشة رضى الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يستاذن فى يوم المرأة منا بتحقيق بود رسول خدا كه اذن ميطلبيد در روز نوبت زنى از ما يان وقتيكه خواستى كه توجه كند بزنى ديگر بعد ان نزلت هذه الآية پس از آن نازل شد اين آيت ترجى من تشاء منهن وتؤوى اليك من تشاء ومن ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك فقلت لها ما كنت تقولين معاذ گويد پس گفتم مر عايشه را چه چيز ميگفتى تو قالت كنت اقول له ان كان ذاك الى گفت عايشه بودم من كه ميگفتم مر آنحضرت را اگر باشد اين اختيار اذن دادن نزد من فانى لا اريد يا رسول الله ان اوثر عليك احدا پس بتحقيق نميخواهم من اى رسول خدا اينكه اختيار كنم بر صحبت تو احدى را تابعه عباد بن عباد سمع عاصما متابعت كرده است عبد الله بن مبارك را عباد بن عباد شنيده است عاصم را چنانكه شنيده است عبد الله

باب لا تدخلوا بيوت النبى

صلعم الا ان يؤذن لكم الى طعام در نيائيد خانهاى پيغمبر خدا را مگر آنكه اذن داده شود مر شما را بسوى طعام غير ناظرين اناه در حاليكه منتظر نيستند وقت رسيدن طعام و پختن آنرا ولكن اذا دعيتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا وليكن وقتيكه خوانده شويد پس در آييد وقتيكه طعام خوريد پس متفرق شويد و مكث در نشستن مكنيد ولا مستأنسين لحديث عطف بر غير ناظرين است مروى است از ابن عباس كه اين آيت نازل شده است در حق جمعى از مسلمانان كه وقت طعام آنحضرت را منتظر ميشوند و پيش از رسيدن طعام بى اذن ميدر آمدند و طعام ميخوردند و بيرون نميرفتند و آنحضرت بعضى اوقات ازين در آمدن و نارفتن آزار ميكشيد و از شرم اظهار آزار نميكرد وحى آمد ان ذلكم كان يؤذى النبى فيستحيى منكم اين حال بود كه ايذا ميكرد پيغمبر خدا را پس حيا ميورزيد از شما كه اظهار كند والله لا يستحيى من الحق و خدا شرم نميكند از اظهار حق واذا سألتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب وقتيكه سوال كنيد زنان پيغمبر خدا را متاعى پس سوال كنيد از پس پرده ذلكم اطهر لقلوبكم وقلوبهن و اين پاك تر است مر دلهاى شما را و دلهاى زنان را كه راه وسوسه بسته ميشود وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله و نيست روا مر شما را اينكه ايذا كنيد

الجزء الحادى عشر شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

اصلاح الى آخر الآية تا آخر آيه كه اين است والله يعلم المفسد من المصلح ولو شاء الله لاعنتكم ان الله عزيز حكيم و خدا ميداند تباه كننده مال ايشان را از كسى كه باصلاح عمل كننده است دران و اگر خواستى خدا هر آئينه تنگ گرفتى كار بر شما بتحقيق خدا غالب است هر چه ميكند مصلحت باشد لاعنتكم در اين آيت لاحرجكم وضيق عليكم يعنى هر آئينه در حرج انداختى شما را و تنگ گرفتى وليكن فراخى كرد بر شما برخصت در مخالطت و اكل معروف از مال ايتام بشرط فقر و احتياج اعنت بمعنى دشوار و عنت كرد بر كه عنت الوجوه للحى القيوم ست آن لفظ ديگر است يعنى خضعت از عنو بمعنى فروتنى و خوارى نمودن و تاء مثناة فوقيه در آن براى تانيث است نه از اصل كلمه قال لنا سليمان ابو ايوب ابن حرب از شيوخ مولف است آورده اينجا بلفظ قال بجاى اخبرنا روايت اين شيخ بطريق مذاكره است نه تحميل يا بنا بر عادت مولف در ذكر اين لفظ در موقوفات غالبا وده بتا آيات احيانا حدثنا

رسوله ابدا ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و نیست اینکه نکاح کنید ازواج آنحضرت را بعد از وفات همه دایم است ان ذلکم کان عند الله عظیما تحقیق این نزد خدا گناهی است عظیم نازل شده این آیت در حق مردی که میگفت اگر وفات کند آنحضرت تزویج میکنم عائشه را گفته اند که این قایل طلحه بن عبید الله بود وابی ذر و نسفی این آیت تمام نیاورده اند اینچنین گفته اند که این لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی قوله عظیما و غیر این هر دو تمام آیت نوشته اند چنانکه مذکور شد یقال اناه ادراکه ان یاتی اناه والنوة فهو انی اشارت کرده بتفسیر اناه که در غیر ناظرین اناه واقع است یعنی اناه بمعنی ادراک مصدر است بفتح همزه و تخفیف نون و ها در آخر برای تانیث است انی یانی برودن رمی یرمی اینچنین ضبط کرده اند کلام مؤلف را عینی میگوید مصدر از این باب انی بکسر همزه و سکون نون آمده وانا ه اسم است بمعنی تانی در کار لعل الساعة تکون قریبا اشارت است بقول خدا یسالک الناس عن الساعة قل انما علمها عند الله میپرسند ترا مردم از وقت قیام ساعت بگو نیست علم آن مگر نزد خدا یعنی غیر خدا کسی نمیداند و ما یدریک لعل الساعة تکون قریبا و در یافتی تو شاید که وقت ساعت نزدیک باشد اینمردم مشرکان بودند که وقوع آنرا از روی استهزا می پرسیدند از روی امتحان از آنکه از روی توریت معلوم کرده بودند که این علم کسی نداده اند و خبر داده خدا جلشانه از برای تهدید مشرکان که نزدیک است وقوع آن بدانکه قیاس ظاهر آنست که لعل الساعة قریبا تا بار تانیث بیود مؤلف رح در توجیه این میگوید اذا وصفت صفة المونث قلت قریبة وقتی که وصف کرده شود صفت مونث گوئی قریبة واذا جعلته ظرفا وبدلا ولو ترد الصفة نزعت الهاء من المونث و وقتی که گردانی آنرا ظرف و بدل یعنی اسم گوئی بجای صفت و اراده نکنی صفت دور کنی تو ها را یعنی تا و تانیث در وقف ها میشود وکذلک لفظها این صفت کرقریب است فی الواحد والاثنین والجمیع للذکر والانثی این لفظ در واحد و تثنیه و جمع از برای مذکر و مونث یکسانست بدانکه این همه از قول او لعل الساعة تا قول او والانثی در غیر روایت ابی ذر و نسفی مذکور نیست و صواب همین عدم ذکر است بوجوه یکی آنکه احادیثی که بعد از این مذکور است همه موافق ترجمه است این آیت محض فصل باجنبی است دیگر آنکه انچه در توجیه قریب گفته نمایشی واقع نشده و انچه مهره فن عربیت گفته اند آنست که صیغه فعیل وقتی که بمعنی مفعول باشد در وی تذکیر و تانیث برابر است چنانکه درین قول خدا است ان رحمة الله قریب من المحسنین دیگر آنکه لفظ قریب اصلا ظرف نیست کذا قال العینی و دلیل آورده بر عدم ظرفیت قریب که زمخشری سه توجیه کرده که موصوف قریب شیئی است بنابر آنکه ساعت بمعنی یوم است یعنی اگر صفت نمی بود احتیاج باین توجیهات نمیبود و می توان گفت که چنانچه عند ولدی را بالظروف مکان ملحق کرده اند قریب و بعید را نیز میتوان گفت که ملحق بظرف زمان است حدثنا مسدد عن یحیی عن حمید عن انس قال قال عمر رضی الله عنه گفت انس گفت عمر بن خطاب گفتم یا رسول الله یدخل

وعطاء انچه بهتر است برای وی وداد رضایت و ولایت و شیخه کان طاوس اذا سئل عن شیء من امر الیتامی قرأ وطاوس که تابعی مشهور است وقتی که پرسیده میشد از چیزی از کار یتیمان میخواند این آیت را والله یعلم المفسد من المصلح برای تحریص بر اصلاح و تحذیر از افساد وقال عطاء فی یتامی الصغیر والکبیر و گفت عطاء بن ابی رباح در یتیمان کوچک و بزرگ که مشترک است مال ایشان ینفق الولی علی کل انسان بقدره من حصته خرج کند ولی و بر که در حکم اوست چون وصی بر هر آدمی از یتیمان تشارک بیز باندازه مناسب آن از حصه وی و تعبیر کرده اند صغیر و کبیر را درینجا بوضیع و شریف باب استخدام الیتیم فی السفر والحضر اذا کان صلاحا له جواز خادم گرفتن یتیم را در سفر و حضر وقتیکه باشد استخدام مصلحت برای وی در معیشت و تربیت و تادیب ونظر الام او زوجها للیتیم و ذکر نگهبانی و شفقت مادر یا شوهر وی مر یتیم را حدثنا یعقوب بن ابراهیم بن کثیر قال حدثنا ابن علیة بضم عین و فتح لام و تشدید تحتیه قال حدثنا عبد العزیز عن انس بن مالک قال قدم رسول الله قدوم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم المدینة لیس له خادم مدینه را بحالیکه نبود آنحضرت را خدمت گاری فاخذ ابو طلحة بیدی انس گوید پس گرفت ابو طلحه شوهر ام سلیم مادر من بدست من فانطلق بی الی رسول الله پس روان شد با من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت بلیه شفقت یا رسول الله ان انسا غلام کیس فلیخدمک تحقیق انس کودکی زیرک است پس باید که خدمت کند ترا پس قبول فرمود و ملازم داشت اورا در سفر و حضر و درین صلاح تشانیدن

الجزء الحادي عشر الاسلام

كتاب الوصايا

مدخلات البر و الفاجر گفتم ای رسول خدا میدر آید بخانه تو کافر و مسلمان یا بر و فاجر از مسلمانان
فلو امرت امهات المومنين بالحجاب پس اگر بفرمائی ازواج مطهره را بپرده هر آئینه بهتر باشد این
جواب محذوف است فانزل الله تعالى آية الحجاب پس فرستاد خدا آیت حجاب را این حدیث را مختصر
آورده و از اینجه مذکور شده است در کتاب الصلوة در باب ما جاء فی القبلة **حدثنا** محمد بن عبد الله
الرقاشی قال حدثنا معتمر بن سليمان قال سمعت ابی يقول حدثنا ابو مجلز عن انس بن مالك رضي
الله عنه قال لما تزوج رسول الله صلى الله عليه وسلم زينب ابنة جحش گفت انس وقتی که
زوجه گرفت رسول خدا زینب دختر جحش را و این در سنه سیوم از هجرت بود و بقول ابو عبیده
در سنه پنجم بقول قتاده و غیر ذلک دعا القوم فطعموا ثم جلسوا يتحدثون خواند قوم را پس طعام
خوردند پس از آن نشستند در حالے که سخن میکردند فاذا هو كانه يتهيأ للقيام پس ناگاه آنحضرت
چنان نشسته که آماده میشود برای قیام فلم يقوموا پس نفهمیدند ادای آنحضرت را و بر نخاستند
فلما رأى ذلك قام پس هرگاه دید آنحضرت این را که بر نخاستند برخاست و بیرون رفت
فلما قام قام من قام وقعد ثلاثة نفر پس هرگاه برخاست آنحضرت برخاست کسے که برخاست و
نشستند سه نفر فجاء النبي صلى الله عليه وسلم ليدخل فاذا القوم جلوس پس آمد آنحضرت تا در آید
درون خانه پس ناگاه دید که مردم نشسته اند و آن حضرت شرم داشت که بگوید برخیزید ثم انهم
قاموا پس آن مردم برخاستند و رفتند فانطلقت فجئت فاخبرت النبي صلى الله عليه وسلم پس رهی
شدم من و آمدم و خبر دادم پیغمبر خدا را انهم قد انطلقوا که تحقیق آن مردم رفتند فجاء حتى دخل پس
آمد آنحضرت تا آنکه در آمد در خانه فذهبت ادخل پس رفتم که در آیم درون خانه فالقى الحجاب بيني
وبينه پس انداخت پرده میان من و میان خود خلوت کرد فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا
بيوت النبي الآية **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن ابي
قلابة قال انس بن مالك انا اعلم الناس بهذه الآية آية الحجاب گفت انس بن مالک من داناترین
مردمم بنزول این آیت که آیت حجاب است لما اهديت زينب الى رسول الله صلى الله عليه
وسلم هرگاه زینت داد او را مشاطه و فرستاد نزد رسول خدا سیوطی از صغانی نقل کرده که صواب
هديت است بی الف یعنی زفت من الزفاف شیخ ابن حجر گفته صواب همین است لیکن نوار د منع بر
اثبات الف است و منع نمیکند مانعی از استعمال هدیه باین معنی از روی مجاز انتهی در مجمع البحار آورده الهدی
بمعنی آراستن عروس و تسلیم کردن آن بشوهر كانت معه في البيت بود زینب با آنحضرت در خانه
صنع طعاما و دعا القوم راست کرد آنحضرت طعامی و دعوت کرد قوم را فقعدوا يتحدثون
پس نشستند در حالی که حدیث میکنند یکدیگر فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يخرج ثم يرجع پس
گشت آنحضرت که بیرون مے آید و باز میرود بخانه وهم قعود يتحدثون و مردم نشسته بودند و حدیث میکردند
فانزل الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم الى طعام غير ناظرين اناه الى قوله

جدا کردی اینها همچنین و لا بأس لو امضاه
لو لم يقسم هذا هكذا و نفر سود ببانے
هیچ چیز که نکرد هم آنرا جدا نکردی انرا
همچنین باب اذا وقف ارضا و لم يبين
الحدود فهو جائز اگر وقف کند شخصے
زمینی و بیان نکند حد های آن زمین را
پس آن جائز است و این وقتے
است که مشهور و متعین بود و آن زمین بی
احتیاج بذکر حدود و اگر لابد است
در تعیین موقوف بذکر حدود تا متعین
نگردد و كذلك الصدقة و همچنین است
حکم صدقة **حدثنا** عبد الله بن مسلمة
عن مالك عن اسحق بن عبد الله
بن ابي طلحة انه سمعه انس بن
مالك يقول كان ابو طلحة اكثر الانصار مالا من
نخل بود ابو طلحه بیشترین انصار از روی مال
که نخلستان بود و در بعضے نسخ اکثر
انصاری بلفظ مفرد است وكان احب امواله
اليه بيرحاء مستقبلة المسجد
و بود دوست ترین مالهاے ابو طلحه بسوے
وی باغ بیرحاء و برو بروی مسجد شریف
و تحقیق لفظ بیرحاء در زکوة گذشت
وكان النبي صلى الله عليه وسلم يدخلها
ويشرب من ماء فيها طيب
و بود آنحضرت که می در آمد آنرا و می نوشید
از آبی که در آن بود خوش و زلال
قال انس فلما نزلت گفت انس
پس هرگاه نازل شد این آیت لن تنالوا
البر حتى تنفقوا مما تحبون قام ابو طلحة فقال
برخاست ابو طلحه پس گفت یا رسول الله
ان الله يقول تحقیق خدا میفرماید لن تنالوا البر حتی

من وراء حجاب فضرب الحجاب وقام القوم پس زده شد پرده واستادند مردم از سابق لوضح
پیوست که آیت تا قول خدا عظیما نازل شده است پیش از قیام قوم و نیز ظاهر از کلام انس این بود
که بعد از برخاستن مردم این آیت نازل شده است فتدبر **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث
قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب عن انس رضی الله عنه قال بنی على النبی صلى الله عليه وسلم
بزينب ابنة جحش گفت انس درآورده شد بر پیغمبر خدا زینب دختر جحش بخبز ولحم در حالی که ولیمه
کرده شد بنان وگوشت فارسلت على الطعام داعيا پس فرستاده شدم من برای طعام در حالی که
دعوت کننده ام فيجئ قوم فياكلون ويخرجون پس می آمدند قومی پس میخوردند ومیرفتند ثم يجئ
قوم فياكلون فيخرجون پس میآمدند مردم دیگر پس میخوردند وبیرون میرفتند فدعوت حتى ما اجد
احدا ادعوا پس خواندم همه مردم را تا آنکه نیافتم احدی را اینکه دعوت کنم قلت يا نبی الله
ما اجد احدا ادعوه قال ارفعوا طعامكم فرمود بردارید طعام خود را وبقی ثلاثة رهط يتحدثون
فی البيت پس سه نفر ماندند در خانه که حدیث میکردند در خانه باهم فخرج النبی صلى الله عليه وسلم
فانطلق الى حجرة عايشة پس بیرون آمد پیغمبر خدا پس رفت بسوی حجره عایشه فقال السلام
عليكم اهل البيت ورحمة الله پس گفت سلام بر شما ای اهل خانه ورحمت خدا بر شما باد فقالت
وعليك السلام ورحمة الله كيف وجدت اهلك بارك الله لك چگونه یافتی اهل خود را برکت دهد
خدا ترا فتقرى حجر نسائه كلهن پس تتبع کرد حجرهای همه زنان خود تقری بفتح تای فوقیه وقاف
وتشدید رای مقصور بغیر همزه بمعنی تتبع است يقول لهن كما يقول لعايشة ويقلن له كما قالت عايشة
میفرمود همه زنان را چنانچه میگفت مر عایشه را ومیگفتند همه زنان چنانچه گفت عایشه ثم رجع النبی
صلى الله عليه وسلم فاذا ثلاثة رهط فی البيت يتحدثون پس باز آمد پیغمبر خدا پس دید که سه نفر در
خانه نشسته حدیث میگفتند باهم وكان النبی صلى الله عليه وسلم شديد الحياء وبود پیغمبر خدا
سخت شرم فخرج منطلقا نحو حجرة عايشة پس برآمد در حالی که میرود جانب حجره عایشه فما ادری
اخبرته او اخبر ان القوم خرجوا پس ندانم که من خبر کردم یا خبر کرده شد که مردم بیرون رفته
اند قوله انس است در حدیث سابق بی تردد گفته که من خبر کردم اینجا طریق تردد گفته تواند که مراد آن
باشد که یا خبر کرده شد بوحی وگفتن من موافق افتاد پس منافات ندارد بحدیث سابق فرجع حتى
اذا وضع رجله فی اسكفة الباب داخلة واخرى خارجة پس باز آمد تا وقتیکه نهاد پای مبارک
خود را در آستانه در تا حالی که یک پای در درون بود وبیرون بود دیگر اسکفه بضم همزه وسکون سین
مهمله وضم کاف وفتح فای مشدده بمعنی عتبه است ارخى الستر بينی وبينه انداخت پرده را میان من و
میان خود وانزلت آية الحجاب در حال نازل کرده شد آیت حجاب **حدثنا** اسحق بن منصور قال اخبرنا
عبد الله بن بكر السهمی قال حدثنا حميد عن انس بن مالك رضی الله عنه قال اولم رسول الله صلى الله عليه وسلم حين
بنى بزينب بنت جحش گفت انس ولیمه کرد رسول خدا هنگامیکه زفاف کرد بزینب بنت جحش بنی مشتق از بنا است

الجزء الحادی عشر تیسیر الاسلام

كتاب الوصايا

پس فرمود این کلمه که بفتح موحده وسکون خای معجمه وبکسر وتنوین با تشدید وتخفیف نیز آمده وبتکرار نیز میگویند نزد اعجاب وتحسین ودر زکوة گذشت
ذلك مال رابح آن مال سود مند است که منتفع گردی باتفاق آن او رایح یا شام آینده است یعنی عنقریب بدل از ربح است بموحده وثانی از رواح شک ابن مسلمه شک کرده میان این
دو لفظ ودر روایت عبد الله بن مسلمه یعنی شیخ مولف وقد سمعت ما قلت
وتحقیق شنیدم آنچه گفتی وانی اری ان تجعلها فی الاقربین وتحقیق می بینم
اینکه بگردانی آنرا در اقربای خود فقال ابو طلحة افعل ذلك پس گفت ابو طلحه
میکنم تصدق در اقربا حسب الامر یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه
پس بخشش کرد آن باغ را ابو طلحه بر نزدیکان خود وفی بنی عمه ودر اولاد عم خود
ابی بن كعب وحسان بن ثابت وبرادرش وبرادرزاده اش شداد بن اوس
ونبیط بن جابر واین عطف بر اسبق
تفسیر است وقال اسمعيل بن عبد الله
بن يوسف ويحيى بن يحيى عن
مالك رايح بتحتیه بعد الف یعنی
جزم کرده باین لفظ بیشک
حدثنا محمد بن عبد الرحيم قال اخبرنا
روح بن عبادة كالفتح راء اول وضم

عروسی و قول وی درینجا اصل در لغت آنست که وقتی که کسی اراده تزوج میکرد قبه بنا میکرد تا در آن در آید بزن درآن قبه پس میگفتند بنی الرجل علی اهله یعنی از جوهری نقل کرده که گفته نمیشود بنی باهله و گفته که اینحدیث حجت است برو ی از آنکه باهله از فصحای عرب واقع شده و پوشیده نماند قواعد نحویه که از کلام فصحا و بلغا گرفته ضوابط قواعد مقرر کرده اند در خلاف آن در احادیث واقع شده و در توجیه آن گفته اند که قواعدی که نحات مقرر ساخته اند ماخوذ از غالب استعمال فصحاست آنکه بطریق ندرت در کلام ایشان آمده داخل در قواعد کلیه نتوانستند کرد و بابعضی اشارت کرده اند که میگویند شاذ و نادر و مخالف قیاس است و بیان عدم فصاحت آن نکرده اند تا وقوع آن در حدیثی که وارد شده حجت بر نحویان شود و نیز میتوان گفت که چون نقل بالمعنی در احادیث شایع شده و مستفیض گشته و بسیاری از ناقلان حدیث اعاجم بوده اند و فصحای عرب با ختلاط اعاجم بآن صاف نمانده بودند و وثوق نمانده که این کلمه مخالف قواعد است از فصحای صحابه و قدمای ایشان صادر شده و تا بجهت توهین و ابطال قواعد نحات حجت باشد و نیز مقرر همه این شانست که در کلام فصحای جاهلیت و بلاغت بسیاری از کلمات و کلام غیر فصیحه واقع شده است و ایشان محل تفصاحت لیست چنانکه در اشعار امرء القیس و امثال او بسیاری از کلمات و عبارات غیر فصیح مقرر ساخته اند و با این حال او را از پایه فصاحت نینداخته اند حاصل آنکه بر تقدیر تسلیم اگر از انس رضی الله عنه کلامی غیر فصیح واقع شده خللی و نقصانی در فصاحت ایشان نخواهد بود فاشبع الناس خبزا و لحما پس سیر کرد مردم را نان و گوشت ثم خرج الی حجر امهات المومنین کما کان یصنع صبیحة بنائه پس بیرون شد بسوی حجرهای ازواج مطهره چنانکه عادت داشت صبیحه بنایه در صبح شب زفاف فیسلم علیهن و یدعو لهن پس سلام میکرد برایشان و دعا میکرد مر ایشانرا و یسلمن علیه و یدعون له و سلام میکردند بر آنحضرت و دعا میکردند مر آنحضرت را فلما رجع الی بیته رای رجلین جری بهما الحدیث پس هرگاه باز آمد بسوی خانه خود دید دو مرد را که روان بهر دو گفتار و در حدیث سابق گذشته که سه مرد بودند بر ماوی مثل کرمانی گفته مفهوم عدد اعتبار ندارد تا توهم تناقض کنند و میتوان گفت که از سه مرد دو کس حدیث میکردند سیوم خاموش بوده است و نسبت بهر سه مجاز است در فتح الباری گفته که یکی از آن سه کس زیرک بود فهمیده اراده آنحضرت پس بر آمد از خانه دو کس نشسته بودند پوشیده نماند که منطوق حدیث سابق آنست که سه کس مانده بودند و بیکدیگر سخن میکردند فلما راهما رجع عن بیته پس هرگاه دید آنحضرت هر دو را برگشت از خانه خود فلما رای الرجلان نبی الله صلی الله علیه وسلم رجع عن بیته پس هرگاه دیدند آن هر دو مرد پیغمبر خدا را که بازگشت از خانه خود و ثبا مسرعین بر جستند در حالی که سرعت کننده اند فما ادری انا اخبرته بخروجهما ام اخبر پس نمیدانم که من خبر دادم بر آمدن آن هر دو یا خبر داده شد بوحی یعنی ببعض خبر من آنحضرت بر آمد یا بخبر جبرئیل عینی گفته که این شک است و متفق است بروایت عبد العزیز و حمید بر شک و در روایت ابی مجلز از انس که گذشت بلا شک است گفته فاخبر

سنت است ... زمین ... ذکر کرده ... بیان ... نجار ... رسول الله ... و تحقیق ... و خود باب ... اگر ... شریک اند ... مشترک را پس آن جائز است حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح عن انس قال امر النبی صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد امر کرد آنحضرت ببناء مسجد فقال یا بنی النجار ثامنونی بحائطکم هذا پس فرمود ای بنی نجار بها کنید بمن و بگیرید بهای آن از من عوض این باغ خود تا مسجد سازیم بجای آن قالوا لا والله لا نطلب ثمنه الا الی الله گفتند سوگند بخدا که نمیخواهیم بهای آنرا لیکن عوض آنرا مگر بحال تسلیم و تفویض بسوی خدا و انتهاء طلب عوض بسوی حق تعالی پس تقریر کرد آنحضرت وقف ایشان حصه های خود را جمیعا در آن زمین انکار نکرد اگرچه واقدی ذکر کرده که داد ابوبکر صدیق ثمن آن زمین را ... و حدیث در باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیه از کتاب الصلوة گذشت

باب

الوقف کیف یکتب چگونه نوشته شود وقف و چه صورت دارد و لفظ وقف احتمال دارد که مجرور باشد باضافت یا مرفوع با بتدا حدثنا مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا ابن عون عن نافع عن ابن عمر قال اصاب عمر رضی الله عنه بخیبر ارضا گفت ابن عمر رسید عمر رضی الله عنه در خیبر زمینی را فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال پس آمد عمر آنحضرت را و گفت اصبت ارضا لم اصب مالا قط انفس منه رسیده ام زمینی را که نرسیده ام هیچ مالی را گاهی خوبتر از آن نفیس تر از آن پس چگونه امر میکنی مرا که تصدق کنم

بلاشک و تردد. گفت که در جایی که بصورت شک واقع است شک در خبر کردن نیست بلکه تردد در کار آنحضرت است یعنی همین که بخبر من آنحضرت برآمد یا بخبر جبرئیل فتبعه حتی دخل البیت وادنی الستر بینی وبینه پس باز آمد تا آنکه در آمد در خانه و فرو هشت پرده در میان من و در میان خود و انزلت آیة الحجاب. نازل کرده شد آیة حجاب وقال ابن ابی مریم اخبرنا یحیی حدثنی حمید سمع انسا رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود ازین متابعت آنست که درین روایت گفتن عن النبی صلی الله علیه وسلم واز حدیث مذکور معلوم شده که از مشاهدهٔ خود انس گفته فافهم حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا ابواسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجت سودة بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها گفت عائشه بیرون رفت سوده که از امهات المومنین است بعد از آنکه زده شد پرده بر ازواج آنحضرت برای دفع حاجت خود وکانت امرأة جسیمة لا تخفی علی من یعرفها و بود سوده زنی فربه پنهان نمی ماند بر کسی که میدانست اورا هرچند در چادر میبود فرآها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال یا سودة اما والله ما تخفین علینا پس گفت عمر ای سوده آگاه باش بخدا سوگند پوشیده نیستی تو بر ما یعنی شناختیم ترا فانظری کیف تخرجین پس ببین که چگونه برآمدهٔ تو قالت فانکفأت راجعة گفت عائشه پس بازگردید سوده در حالی که رجوع کننده بود بخانه ورسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی وحال آنکه رسول خدا بخانه من بود وانه لیتعشی وفی یده عرق وتحقیق آنحضرت طعام شب میخورد و در دست آن استخوانی بود عرق بفتح عین مهمله وسکون راء آخر قاف استخوانی که بر وی گوشت باشد فدخلت فقالت یا رسول الله انی خرجت لبعض حاجتی پس در آمد و گفت ای رسول خدا تحقیق من بیرون رفتم برای قضای حاجت خود فقال لی عمر کذا وکذا پس گفت عمر مرا چنین وچنین قالت فاوحی الله الیه ثم رفع عنه وان العرق فی یده ما وضعه گفت عائشه پس وحی فرستاد خدا بسوی آنحضرت پس تر برداشته شد از روی تعب ورنجی که در حال وحی میبود وحال آنکه استخوان در دست آنحضرت بود ننهاده بود آنرا از دست فقال انه قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن پس فرمود تحقیق شان اینست اذن کرده شد مر شما زنان را اینکه برآئید برای حاجت خود این حدیث بهمین اسناد در کتاب الطهارت در باب خروج النساء گذشته واز آن معلوم شده که برآمدن سوده برای حاجت و زجر عمر بن خطاب پیش از نزول آیة حجاب بود واینجا تصریح یافته که خروج سوده بعد از ضرب حجاب است سیوطی گفته که تنافی درین دو حدیث نیست مراد بحجاب در حدیث سابق حجاب بشره است کرمانی گفته که شاید برآمدن سوده دو بار واقع شده بعضی گفته که اینجا حجاب غیر حجاب اول است مرتبهٔ اول عمر عرض کرده که مردم بیگانه از نیک و بد در حرم خانهٔ نبوی نه در آیند وآیت حجاب در منع در آمدن مردم بخانهٔ آن حضرت وبی پرده دیدن امهات المومنین نازل شده بار دوم خواهش عمر بن خطاب آن شد که هرچند در پوشش باشند شخص ایشان ظاهر نشود پس وحی آمد برخصت برآمدن بحالی که پوشیده باشند تمام بشرهٔ خود را برای دفع حرج کذا قال العینی

باب ان تبدوا شیئا او تخفوه فان الله کان بکل شیء علیما اگر ظاهر کنید چیزی را

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

تصدق عمر رضی الله عنه انه لا یباع اصلها ولا یوهب ولا یورث پس تصدق یعنی وقف کرد عمر آن زمین را باین شرط که فروخته نشود ذات آن زمین و نه بخشیده شود و نه میراث ساخته شود واین شرط ماخوذ اند از کلام آنحضرت چنانکه از روایات دیگر واضح شود در باب وابتلوا الیتامی گذشت فی الفقراء تصدق کرد حاصل آنرا در محتاجان والقربی واهل قرابت خود والرقاب ودر رها نیدن گردنها از بند بردگی وفی سبیل الله ودر راه خدا چون واماندگان در راه از حج وجهاد والضیف ومهمانان وابن السبیل ومسافران لا جناح علی من ولیها ان یاکل منها بالمعروف نیست گناه بر کسی که متولی شود آن زمین را وتصرف کند در آن بجمع وخرج بر وفق شرع اینکه بخورد از آن بقدر معتاد وبوجه اعتدال او یطعم صدیقا بخوراند دوستی را غیر متمول فیه بحالیکه نیست جمع کننده مال برای

یا پنهان کنید آنرا یعنی اگر ظاهر کنید اراده نکاح ازواج پیغمبر خدا بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا پنهان کنید این اراده در دلها پس تحقیق هست خدا بهر چیز دانا پس عقاب میکند عقابی عظیم و هم از آنجهت که حرام است نکاح اینها بعد از آنحضرت واجب شده است نفقات اینها از بیت المال و اختلاف کرده اند در وجوب عدت بر ازواج مطهره از وفات آنحضرت بعضی گفته اند که عدت نیست از آنکه عدت مدت انتظار گذشتن ایام است بر اباحت تزوج بدیگر بعضی رفته اند بآنکه عبادت است باید کرد اگرچه بعد از ان اباحت نباشد لا جناح علیهن فی آبائهن ولا ابنائهن ولا اخوانهن ولا ابناء اخوانهن ولا ابناء اخواتهن ولا نسائهن ولا ما ملکت ایمانهن واتقین الله ان الله کان علی کل شیء شهیدا مفسران گفته اند تا وقتیکه این آیت نازل نشده بود پدران و پسران گفتند یا رسول الله ما هم سخن کنیم با دران و دختران از پس پرده پس خدا فرستاد این آیت را و معنی آنست گناه نیست بر زنان در حق پدران و پسران اگر حجاب نکنند و نه در حق برادران و نه ابناء برادران و نه در حق ابناء خواهران و نه در حق زنان مسلمه و نه در حق داه و غلام ملکی نزد سعید بن مسیب داه است نه غلام پوشیده نماند که داهان داخل بودند در نسا پس در تخصیص بذکر جدا فائده ظاهر نمیشود با آنکه هرگاه از مطلق زنان حجاب نباشد از داهان بطریق اولی نخواهد بود درین آیت ذکر عم و خال نکرده بیضاوی گفته از ان ذکر نکرده که هر دو بجای والدین اند هم از آنجهت عم را پدر گفته درین آیت واله آبائک ابراهیم واسمعیل واسحق و آنحضرت از اولاد اسمعیل است پوشیده نماند که این آیت بر اطلاق اب بر خال نیست تا آنکه تواند که عم اسحق را داخل آبا کرده باشد چنانکه مادر و پدر را والدین میگویند اگر استدلال کنند بقوله قال لآذر ابیه بیان قول که آذر عم ابراهیم بود و نه پدر او و در نخواهد بود و آنکه گویند عم داخل پدر است و خال داخل برادر نیز انشاء الله تکلف نیست و بترسید خدا را اگر رفع حجاب از غیر این مذکور کنید بتحقیق خدا هست بر هر چیز آگاه **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عروة بن الزبیر ان عایشة رضی الله عنها قالت استاذن علی افلح اخو ابی القعیس بعد ما انزل الحجاب تحقیق عایشه گفت طلب اذن کرد برمن افلح برادر ابو القعیس بعد از نزول ایت حجاب فقلت لا آذن له حتی استاذن فیه النبی صلی الله علیه وسلم پس گفتم اذن نمیکنم مر او را تا آنکه طلب اذن کنم پیغمبر خدا را فان اخاه ابا القعیس لیس هو ارضعنی پس تحقیق برادر افلح که ابا قعیس است شیر نداده مرا لیکن از شیر او و را ابا قعیس نخورده ام تا افلح برادر رضاعی من باشد ولکن ارضعتنی

که گفت ابن عربی در آخر این حدیث وقف کرد عمر این صدقه بسوی حفصه ام المؤمنین پس زنان بسوی اکابر آل عمر یعنی آنکه صاحب رای باشند تا الفات کنند آنکار بهتر دانند و حدیث عمر اصل است در مشروعیت وقف و اول صدقه موقوفه در اسلام صدقه عمر است عینی گفته اختلاف نیست میان علما در جواز وقف در حق وجوب تصدق بانچه حاصل شود از وقف مادام که واقف زنده بود تا کسی که وقف کرد داریا زمین لازم گردد او را تصدق بحاصل آن زیرا که بمنزله نذر بحاصل و هم خلاف نیست جواز آن در حق زوال ملک رقبه وقتی که متصل گردد بیان قضای قاضی یا اضافت کند وقف به ما بعد موت و اما در صورت عدم حکم حاکم و عدم اضافت نزد ابی حنیفه جائز نبود آنکه میرشد واقف را بیع و هبه و چون بمیرد میراث وارث گردد و نزد صاحبین و جمهور جائز باشد تا آنکه بیع و هبه و ارث جاری نگردد و روایت کرده طحاوی و ابن عبد البر از طریق مالک از ابن شهاب که گفت عمر رضی الله عنه اگر نمی بود اینکه ذکر کردم صدقه خود مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم هر آینه بازمیگردانیدم آنرا و استدلال کرده طحاوی بدین قول برای ابو حنیفه و زفر در آنکه ایقاف زمین منع نمیکند از رجوع در آن و آنچه منع کرد عمر را از رجوع ذکر او است مر آنحضرت را پس مکروه داشت عمر که مفارقت کند آنحضرت را بر خبری امری پس از آن مفارقت کند آنرا بغیر آن و ابن شهاب زهری اگرچه ادراک نکرده عمر را ولیکن چون امام جلیل القدر است درین انقطاع متهم نباشد و احتمال آنکه مذهب عمر لزوم وقف نباشد مگر آنکه شرط کند واقف رجوع را پس برجوع کند

امرأة ابی القعیس ولیکن شیر داده است مرا زن ابو القعیس فدخل علی النبی صلی الله
علیه وسلم پس درآمد بر من رسول خدا فقلت یا رسول الله ان افلح اخا ابی القعیس استاذن
فابیت ان آذن له پس گفتم ای رسول خدا تحقیق افلح برادر ابی قعیس طلب کرد اذن در
آمدن بر من پس سر پیچیدم از ینکه اذن دهم مرا و را حتی استاذنک تا آنکه طلب اذن کنم
ترا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وما منعک ان لا تاذنین عمک پس فرمود
پیغمبر خدا چه چیز منع کرده ترا ازینکه اذن کنی عم خود را قلت یا رسول الله ان الرجل لیس هو
ارضعنی گفتم اے رسول خدا تحقیق این مرد یعنے ابا القعیس شیر داده است مرا که برادر او
محرم باشد ولکن ارضعتنی امرأة ابی القعیس ولیکن شیر داده است مرا زن ابو القعیس فقال
ایذنی له فانه عمک تربت یمینک پس فرمود اذن بده مرا و را تحقیق او عم تست خشک باد دست تو
این دعائی است بر زبان عرب جاریست حقیقت و موقع آن ازان اراده میکنند معنے
تربت افتقر است وقتی که فقیر شود بخاک برابر میگردد و ترب بمعنے استغنی است و همزه
در وی برای ازاله است وقتی میگویند که او را مالی فراوان دست میدهد یعنی هرگاه
شیر زن ابی القعیس خوردی وی پدر تست و برادر او عم تو خواهد بود قال عروة فلذلک کانت
عایشة تقول گفت عروه پس ازهمین جهت بود عایشه که میگفت و فتوی میداد حرموا من
الرضاعة ما تحرمون من النسب حرام کنید بر خود بسبب رضاعت آنکه حرام میکنید
از جهت نسب ایلنی ما تحرمون باثبات نون است و در روایت ابی ذر ما تحرموا بحذف نون
بی عامل ناصب و این لغت فصیح است چنانچه باثبات نون بلا ناصب فصیح است و درین
حدیث بر دو وجه وقع شده اثبات نون بلا ناصب در قول ما منعک ان تاذنین در روایت غیر
ابی ذر و اصیلی تطبیق حدیث بترجمه تکلفی تمام دارد و گفته اند که ازین جهت مطابقت دارد
که در حدیث جواز درآمدن عم و اب بر امهات المومنین معلوم میشود فافهم **باب**
قوله ان الله وملائکته یصلون علی النبی یعنے خدا و فرشتها اثنای ...
باظهار شرف و تعظیم شان او یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه ای کسانیکه ایمان
آورده اید اعتنا کنید شما هم باظهار شرافت و عظمت حال او و بگوئید اللهم صل علی
وسلموا تسلیما و بگوئید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله بدانکه حق عز و جل ...
داده باین آیت پیغمبر خود را و ذکر کرده مرتبه او را که نزد خدا است و آنکه ...
است بر زبانها که صلوة حق بمعنے رحمت است و صلوة ملائکه بمعنے استغفار و صلوة
مومنان بمعنے دعا است از قبیل اطلاق لفظ مشترک در معانی مختلفه است بقراین و این
آیت دلیل دارد بر وجوب صلوة آنحضرت فی الجملة قیل واجب است نزد ذکر آنحضرت
هرگاه مذکور شود چنانکه از احادیث مفهوم است قال صلی الله علیه وسلم رغم انف ...

الجزء الحادي عشر تیسیر الاسلام

کتاب الوصایا

در حکم وقف گرچه توقیف نمیتوان ثابت
کما ینبغی ولیکن بعد ثبوت رفع وقف
ولا یباع ولا یورث در حدیث صحیح
واستمرار عمل امت صحابه و تابعین و بعد
ایشان با وقاف نمیتوان حکم کرد ...
... بعد ثبوت صحت ظاهر شد و ...
پس نظر بثبوت رفع وقف لا یجوز
لزوم وقف باشد چنانچه مذهب جمهور
است ... گفته شد ائمه میان صحابه
و متقدمین از اهل علم خلاف در جواز
وقف نرسیده و آمده است از شریح
کروی انکار کرد حبس را و بعضی تاویل کنند
قول شریح را و گفت ابو حنیفه لازم
نمیشود وقف و مخالفت کرده او را
جمیع اصحاب وی مگر زفر و حکایت کرده
طحاوی از عیسی بن ابان که گفت
بود ابو یوسف که جایز میداشت بیع
وقف را پس ... حدیث عمر
پس گفت ... اختلاف
او و اگر ...
قائل میشد بدان پس رجوع کرد از
بیع وقف تا آنکه گشت که گویا نیست
خلاف درآن میان احدی را ...

باب الوقف للغنی والفقیر والضعیف

ذکرت عنده فلم يصل علىّ خاك آلوده باد بينى يعنى خوار باد مردى كه ذكر كرده شوم من نزد او وصلوة نفرستد بر من وقال صلى الله عليه وسلم من ذكرت عنده فلم يصل فدخل النار فابعده الله كسى كه مذكور شدم من نزد او وصلوة نگفت پس الله دور كرد او را و انداخت او را از خدا و صلوة تبعيت آنحضرت بر ديگران مروا است و ذكر رواست باستقلال بر ديگران در عرف شعار شده است اين كلام بر آنحضرت كه عزيز و جليل است قال ابو العالية صلوة الله ثناؤه عليه عند الملائكة گفت ابو العاليه صلوة خدا يعنى ثناى خدا است بر آنحضرت نزد ملائكه وصلوة الملائكة الدعاء وقال ابن عباس يصلون يعنى يبركون است يعنى دعاى بركت ميكنند لنغرينك يعنى لنسلطنك است هر آئينه مسلط كننده ايم ترا

حدثني سعيد بن يحيى قال حدثنا ابى قال حدثنا مسعر عن الحكم عن ابن ابى ليلى عن كعب بن عجرة رضى الله عنه قيل يا رسول الله اما السلام عليك فقد عرفناه مروليست از كعب بن عجره كه گفته شد اى رسول خدا اما سلام كردن بر تو پس دانستيم آنرا اشارت بسلام تشهد است يعنى السلام عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته فكيف الصلوة عليك فقال قولوا پس چگونه است طريقه صلوة بر تو فرمود كه بگوئيد صيغه صلوة اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد بدانكه علما را اقوال بسيار است در توجيه اين تشبيه بنا بر قاعده مشهوره تشبيه مشبه به افضل واقوى ميباشد در وجه شبه وچون پيغمبر ما عليه افضل الصلوة واكملها افضل است از همه انبيا بايد كه صلوة ورحمت حق واعزاز وى تعالى آنحضرت را افضل واكمل باشد نسبت بصلوة واكرام انبياء ديگر ومقتضاى اين كلام عكس آنست اگر آن همه اقوال آورده دور دراز ميكشد واز آوردن بعضى از آن كه از بعضى فحول علما منقول است نيز چاره نيست قيل وجه شبه تواند كه اين باشد كه چنانچه صلوة بر ابراهيم وآل ابراهيم افضل از صلوة انبياء بوده است صلوة بر محمد هم افضل از صلوة انبياء سابق باشد پس صلوة بر آنحضرت افضل از صلوة ابراهيم خواهد بود اين توجيهى است كه مولاناى جلال الدين دوانى از سيد اجل اكرم سيد عبد الرحمن الحسنى الحسينى نقل كرده وتحسين آن نموده نيز ميگويد از عجايب لغته كه لازم مى آيد كه صلوة آل محمد افضل باشد از صلوة آل ابراهيم با آنكه در آل ابراهيم انبياء بسيار اند پس لازم مے آيد تفضيل غير انبياء بر انبياء جواب ميگويد كه اينجا تشبيه مجموع بمجموع است واز اينجا لازم نمے آيد تفضيل آل محمد بر ساير انبياء ونيز ميگويد روا است كه گفته شود كه تفضيل چيزے بر چيزے گاهے ببعضے وجوه ميباشد چنانكه تحقيق كرده اند در موضع آن پس تواند كه تفضيل آل محمد بر صلوة آل ابراهيم باعتبار بعضے وجوه باشد نه مطلقا در حديث صحيح

الجزء الحادى عشر شرح الاسلام

كتاب الوصايا

پس اگر مخصوص بود صحيح باشد بر ايشان باعتبار اعيان ايشان واگر مخصوص نبود باطل باشد مگر كه در لفظ وصى چيزے بود كه دلالت ميكند بر حاجت در استعمال مردم باعتبار حقيقت لفظ چون لفظ يتامى پس وقف بر ايشان صحيح است وصرف كرده شود براے فقراء ايشان نه اغنياء وتمام اين در فتح القدير است **حدثنا** ابو نعمان قال حدثنا ابن عون عن نافع عن ابن عمر وجد مالا بخيبر تحقيق عمر يافت بخيبر مالى را در خيبر يعنى زمينے را فاتى النبى پس آمد پيغمبر صلى الله عليه وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را بيافتن مالى چند قال ان شئت تصدقت بها اگر خواهى تصدق كنى بآن زمين بطريقے كه مذكور شد ديگر گذشت فتصدق بها فى الفقراء والمساكين وذى القربى والضيف پس تصدق كرد بآن زمين جهت اداء در حاجتمندان ومسكينان واهل قرابت خود ومهمان باب وقف الارض للمسجد جواز وقف كردن زمين براے ساختن مسجد واختلاف نيست در آن ميان علما **حدثنا** اسحق ودر روايت

اگر گوید که مر خدا را بنده ها است که انبیا نیستند و رشک دارند بر آنها انبیا پس تواند که برای آل محمد طلب این مرتبه باشد انتهی پوشیده نماند که برین توجیه که علما نقل کرده چیتواند که اشکال بر قاعده تنبادر از تشبیه بود که وجه شبه باید که در مشبه اقوی باشد و برین تقدیر که وجه شبه بودن صلوة آل از صلوة سابقان باشد اینمعنی اقوی و افضل در صلوة کمی نماید اگر گفته شود اقوی گاهی با عتبار شهرت و ظهور میباشد و رجحان صلوة ابراهیم و آل او متعارف و مشهور بود میان امم از جهت تشبیه داده اند صلوة پیغمبر را بصلوة ابراهیم گوییم این جواب اشکال را که بنا بر قاعده تشبیه کرده اند دفع نمیکند این جوابی دیگر است گویند تشبیه باعتبار شهرت است نه باعتبار الحاق ناقص بکامل تا لازم آید فضیلت ابراهیم بر نبی ما صلوة الله علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و بعضی از متاخرین علما در توجیه دفع این اشکال گویند که مشبه صلواتی که مطلوبست بصیغه امر صلوة غیر حاصل چنانکه مقتضای طلب است از انکه طلب حاصل معقولیت ندارد و مشبه به صلواتی است که حاصل است مر ابراهیم علیه السلام و آل او را چنانکه مقتضای صیغه ماضی است و برین تقدیر آنچه لازم آمد اقوی و اکمل بودن صلوة حاصله ابراهیم و آل او بر صلوة غیر حاصله محمد و آل او است و لیکن اینمعنی مستلزم اکملیت صلوة ابراهیم و آل او نیست چنانچه مقتضای صیغه ماضی است و برین تقدیر آنجا تمام صلوة حاصله و غیر حاصله نیست و تواند که صلوة حاصله آنحضرت اقوی و اتم باشد از حاصله ابراهیم و اضعف بودن غیر حاصله منافات ندارد با آن انتهی پوشیده نماند که این معنی دور از فهم است مساعدت ندارد بسوق کلام فلیفهم و یحتمل که این تعلیم پیش از ان باشد که آنحضرت را بافضلیت بر همه انبیا اعلام کرده باشند یا معلوم شده بود که ابراهیم افضل انبیا است چنانکه این احتمال را بمعنی لا تفضلونی علی یونس بن متی راه داده اند لیکن امروز این طلب از ما سزاوار نخواهد بود و سیدی و سندی ابو المجد شیخ عبد الحق رحمه الله رحمة واسعة ده وجه در توجیه این تشبیه بعد از تزییف و تصحیح آن قطعی نموده در رساله فرموده پرداخته است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا

اللیث قال حدثنی ابن الهاد عن عبد الله بن خباب عن ابی سعید الخدری قال قلنا

یا رسول الله هذا التسلیم فکیف نصلی علیك گفت ابو سعید خدری گفتیم این تسلیم است

اشارتست بانچه در تشهد واقع است پس چگونه صلوة فرستیم بر تو قال قولوا اللهم صل علی

محمد عبدك و رسولك کما صلیت علی آل ابراهیم و بارك علی محمد و علی آل محمد کما

بارکت علی ابراهیم در جمله اول علی ابراهیم واقع نشده و در جمله ثانی علی آل ابراهیم

این ظاهر نیست وقال ابو صالح عن اللیث علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی آل ابراهیم

درین قول در جمله ثانی بجای علی ابراهیم علی آل ابراهیم است چنانکه در جمله اولی اشارت

کرده است باین قول بآنکه عبد الله بن یوسف ذکر نکرده است آل ابراهیم از لیث و ذکر

لو کان لی مثل أحد ذهبا ما یسرنی ان لا یمر علی ثلاث ... الا شیء ارصده لدین گفت مر ... سو گند خدا ... پس این ...

باب وقف الدواب والکراع ... جواز وقف ستوران و سپاهان که مراد ... جمع کراع ... و مالحق ... تا تمام اسپان است والعروض و وقف عروض جمع عرض است بسکون راء بمعنی متاع و هر چیز جز زر و سیم باشد والصامت یعنی ناطق است و غالب استعمال آن در زر و سیم است با انچه مقصود ازین ترجمه جواز وقف منقولات است و سابق باب ذا القدر او وقف بعض الارض گذشت و در آنجا گذشت مقصود اولا وقف مشاع بود ضمنا تبعا وقف منقول بدلیل احادیث هر دو باب پس تکرار در مقصود نباشد و بحث در هر دو مسئله همانجا گذشت در فتح الباری گفته و اما وقف انچه منتفع به نبود مگر باتلاف چون ذهب و فضه و ماکول و مشروب پس غیر جائز است در قول عامه فقها و مراد بذهب و فضه دراهم و دنانیر است وانچه زیور نبود انتهی وقال الزهری فیمن جعل الف دینار فی سبیل الله و گفت زهری در حق کسی که گردانید هزار دینار را در راه خدا یعنی وقف کرد منفعت تجارت آنها چنانچه گفت و دفعها الی غلام له تاجر یتجر بها و داد آنها بغلامی که مر او را بود بازرگانی بقصد آنکه تجارت کند غلام بآن دینارها وجعل ربحه صدقة للمساکین والاقربین و گردانید و قرار کرد آنکس نفع آنها را صدقه برای درویشان و اقربای خود هل للرجل ان یاکل من ربح ذلك الالف و بروایتی تلك الالف شیئا آیا میرسد آنمرد را این که بخورد از نفع آن هزار دینار چیزی یا نه و ان لم یکن جعل ربحها صدقة فی المساکین اگرچه نگردانیده نفع آن دینارها صدقه در مسکینان یعنی اگرچه معین ننماده و ...

کرده آنرا ابو صالح از لیث و همچنین اخراج کرده ابو نعیم از طریق یحیی بن بکیر از لیث حدثنا
ابراهیم بن حمزة قال حدثنا ابن ابی حازم والدراوردی عن یزید قال کما
صلیت علی ابراهیم وبارک علی محمد وآل محمد کما بارکت علی ابراهیم وآل ابراهیم

باب قوله لا تکونوا کالذین آذوا موسی

اسے کسانیکه ایمان آورده اید مباشید مثل آنانکه ایذا کرده اند موسی را یعنی آزار نکنید محمد را صلی الله علیه وسلم چنانکه آزار کرده بنی اسرائیل موسی را و آزار آنحضرت این بود که میگفتند سحر سے را که آورده است یعنی عظیم الخصیتین قیل آزار این بود که تهمت میکردند بسحر و جنون حدثنا اسحق بن
ابراهیم قال اخبرنا روح بن عبادة قال حدثنا عوف عن الحسن ومحمد وخلاس
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان موسی
کان رجلا حییا گفت ابو هریرة فرمود رسول خدا تحقیق موسی بود مردی شرمگین وذلک
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وکان
عند الله وجیها پس بیزار کرد او را خدا از آنچه میگفتند و بود نزد خدا کریم مقبول و صاحب جاه
اینحدیث را اینجا مختصر آورده و در ذکر انبیا در قصه موسی بدرازی ذکر کرده تتمه اینست که موسی
از بسکه شرمگین بود غسل نمیکرد مگر در خلوت تهمت کردند او را بنی اسرائیل که آدر است روزی
غسل کرده جامه خود را بر سنگی نهاده بود آن سنگ جامه را گرفته گریخت و بر ملأ بنی اسرائیل
گذشت موسی از پی آن میدوید و میگفت ای سنگ جامه بده پس دیدند موسی را برهنه و دریافتند
که عیب ندارد صلوات الله علیه وعلی محمد

سورة سبا

مکی است بقول مقاتل مگر یک آیت و
یری الذین اوتوا العلم الآیة و پنجاه و پنج آیت است بسم الله الرحمن الرحیم بسمله در غیر روایت ابی ذر
ثابت نشده یقال معاجزین بمعنی مسابقین در آیت کریمه والذین یسعون فی آیاتنا معاجزین و در
بعضے تفاسیر واقع است معاجزین مسابقین یحسبون انهم یفوتونا یعنی گمان میبرند که در نمی یابیم
ما قیل معاندین بمعجزین که در سورهٔ عنکبوت واقع شده وما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السماء
بفائتین است معاجزین بمعنے مغالبین است معنی مسابقین است سبقوا فاتوا پیش رفتند
پس آیند لا یعجزون یعنی لا یفوتون است یسبقونا یعنے یعجزونا قوله بمعجزین بفائتین کرر
است و معنی معاجزین مغالبین است تفسیر کرده این قول را ابو عبید کل واحد منهما ان
یظهر عجز صاحبه مغالبین باین معنے است که میخواهد هر یکی از ینها اینکه ظاهر کند عجز صاحب خود را
معشار بمعنی عشر است در کریمه وما بلغوا معشار ما آتیناهم معنے آنست که نرسیده اند اهل مکه عشر
آنکسانیکه هلاک کرده ایم ایشانرا پیش از ایشان در قوت جسم و ولد یا در عدد و معشار بر وزن
مفعال از عشر و همچنین مرباع است از ربع جز این دو کلمه از عدد باین وزن نیامده نمیگویند
مخماس و نه مسداس از خمس و سدس الاکل الثمر یعنے لفظ اکل در قول خدا ذواتی اکل خمط واثل

الجزء الحادي عشر من شرح الاسلام

کتاب الوصایا

بیرون آوردن عین آن و نسبت دادن
بجنس اصل و انتفاع بثمره عقلا نسے
و در جواب گفته این حصر اصیل در تعامل
بعامت مسلم نیست بلکه ممکن است
انتفاع بعامت باین نحو که حبس کند
مثلا از عمامت جیزی اگر نیا عاریت
پوشیدن آن نزد را پس صحیح باشد
وقف در آن بحبس اصل و انتفاع
بزنان باستعمال آن نزد حاجت کسوه
آن و پوشیده نیست تکلف این توجیه
و اقتصار آن در صورت خاص لهذا
آن از اثر زهری و ایشه آنست که گفته
شود که انتفاع صحیح و تاثیر و انفاق
آن بمساکین با حفظ راس المال در
تجارت بمنزله الصدقه بثمره زمین با بقا
اصل است چنانچه در تعرض نقدین الا
عاریت اعتبار کند و گویند چون
دراهم و دنانیر متعین نیست و اول
مقرض اثنا المستقرض فانها قضاء حاجت
کند بدان و مانند آن باز دهد گویا
تملیک منفعت است با بقاء اصل
مال بر ملک مالک ما اگر دراهم مقرض
مالک اعتبار کنند و دراهم مستقرض
غیر آن مبادله و بیع صرف باشد و آن
بی تقابض بدلین در مجلس روا نبود
و شاید باین وجه است تجویز بعضے
مشایخ متاخرین وقف دراهم و
دنانیر را در موضعی که متعارف بود

بمعنی تمر است و خمط درخت اراک را گویند بعضے گفته اند هر درختی که خاردار است و اثل درخت گز را گویند قال ابن عباس باعد و بعّد واحد در قول خدا ربنا باعد بین اسفارنا اکثر قرات است و بعّد بتشدید مهمله قرات ابو عمرو و ابن کثیر است مولف ره گفته هر دو بیکمعنی است وقال مجاهد لایعزب بمعنی لایغیب است در آیه کریمه لایعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض العرم السد تفسیر کرده عرم را که در آیه کریمه واقع است وارسلنا علیهم سیل العرم بمعنی سد یعنی که بازمیدارد جریان آب را بعضا وی تفسیر کرده ای سیل العرم و عرم بمعنے صعب است ماء احمر ارسله الله فی السد فشقه وهدمه وحفر الوادی ای سرخ که فرستاد آنرا خدا در سد پس پاره کرد آنرا و برهم زد آنرا و کاوید رود و را سد بضم سین مهمله و تشدید دال و بفتح سین مهمله نیز آمده و در روایت ابی ذر از حموی شدید بشین معجمه بر وزن عظیم قوله ما احمر الخ بعضے از صاحب تلویح نقل کرده که این تفسیر سد منقولست از مجاهد بعضے گویند از بخاریست مولف ره کلام صاحب تلویح اگر بصحت رسید تفسیر از مجاهد باید که سبقت زمان او و اسط علم فارتفعتا عن الجنبتین پس زایل شد و غاب عنهما الماء فیبستا و غایب شد از ان دو جنب آب پس خشک شدند از تفسیر سیل عرم است قوله فارتفعتا عن الجنبتین گفته اند قیاس آن بود که گفته شود ارتفعت الجنبتان عن الماء لیکن مراد از ارتفاع انتفا و زوال است مانند آنکست دور شد تام جنب از بودن جنب و لم یکن الماء الاحمر من السد ولکن کان عذابا ارسله الله علیهم من حیث شاء و نبود این آب سرخ که از سد بر آمده ولیکن بود عذابی که فرستاده آنرا خدا بر ایشان از آنجا که خواسته وقال عمرو بن شرحبیل العرم المسناة من سناء اذا بلغ اهل الیمن یعنی عرم بمعنی لغت اهل یمن است مسناة بضم میم و فتح سین مهمله و تشدید نون همچنین ضبط کرده اند در اکثر روایات و همچنین است در کتب لغت و در روایت اصیلی بفتح میم و سکون سین مهمله و تخفیف نون ابن تین گفته معنے مسناة چیزے که بنا میکنند در عرض وادی تا بلند شود سیل آب و بریزد بر زمین وقال غیره العرم الوادی و گفته غیر عمرو بن شرحبیل عرم بمعنی وادیست السابغات الدروع جمع درع است در آیه کریمه والنا له الحدید ان اعمل سابغات نرم کردیم مر داؤد را آهن و گفتیم اینکه بکن درعها وقال مجاهد یجازی بمعنی یعاقب است در قول خدا هل یجازی الا الکفور اعظکم بواحدة بطاعة الله مثنی و فرادی واحد واثنین اشارتست بآیه کریمه قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی یعنی امر میکنم شما را و وصیت میکنم بیک خصلت و آن اینست که قیام میکنید مر خدا را دوگان دوگان بجائی که مناظره میکنید باهم و تنها تنها که تفکر میکنید بدل در آیات الهیه التناوش الرد من الآخرة الی الدنیا اشارتست بقول خدا وقالوا آمنا به وانی لهم التناوش من مکان بعید یعنی خواهش میکنند کفار که باز رد شوند از آخرت بسوی دنیا و نیست اینوقت باز رفتن وحیل بینهم وبین ما یشتهون من مال او ولد او زهرة و حایل شد میان ایشان

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الوصایا

ترجمه موافق آنست که ابن سعد از وجهی آورده بسند وی از سهل بن سعید که گفت فرستاد تمیم داری مر آنحضرت را اسپی که گفته میشد او را ورد پس داد مر آنحضرت عمر را اسپ پس سوار کرد بر وی عمر فی سبیل الله تو اند که معنی آن باشد که عمر سوار کرد بر اسپی که مر او را بود در راه خدا باین وجه که داد اسپ آنحضرت را تا سوار کند بر آن باختیار خود هر کرا خواهد پس سوار کرد آنحضرت عمر را باختیار خود بموجب تفویض عمر و بعید نیست احتمال آنکه مراد حمل تملیک بود برای جهاد چنانچه ظاهر از تجویز بیع آنست در آخر حدیث و قول شریف در روایتی دیگر العائد فی هبته الخ و در آخر کتاب گذشت یا حمل تحبیس چنانچه ظاهر از ترجمه باب میل مولف بسمت بدان و نیست در حدیث چیزے که دلالت کند بر آن فاخبر عمر انه قد وقفها یبیعها پس خبر داده شد عمر که آنمرد ایستاده کرده دلت است اسپ را و بیاز ارسال که میفروشد آنرا یا مراد آنست که خبر داده شد که آنمرد وقف کرد یعنی سوارے را اتصدق کرده فی سبیل الله چنانچه مذهب کسی است که بیع وقف جایز دارد و باینوجه مناسب باشد بترجمه باب فسال رسول الله پس پرسید عمر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ان یبتاعها

البحر الحاوي شرح شيخ الاسلام

كتاب الوصايا

بعد گروادثان من دینار ے ونه ... درم ... گر ما نہ بیں زمین ... بعد نفقة نسائی ومؤنة عاملی فهو صدقه آنچه بگذارم پس از نفقه زنان خود والی نفقه عامل خود که قائم باشد بر تحصیل صدقه من کار ... ویا حقوق من پس آن صدقه است ودر مصارف باید انشاء الله تعالے

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر ان عمر اشترط في وقفه ان يأكل من وليه ويوكل صديقه

بتحقیق عمر شرط کرد در وقف خود که بخورد کسی که متولی و متصدیان آن گردد بوجه معروف و بخوراند دوست خود غیر متمول مالا یعنی لیکن جمع کننده نیست مال را از ان وقف در کمر ... گذ

باب اذا وقف ارضا او بئرا واشترط لنفسه مثل دلاء المسلمين

چون وقف کند کس زمینی را یا چاهی را و شرط کند برای خود از منافع آن چاه مانند دلوهای سائر مسلمانان روا باشد ظاهر المقصود درینجا بیان جواز اشتراط واقف است برای خود منفعتی را از وقف خود و انتفاع بدان ودکلام درین مسئله در باب هل ينتفع الواقف بوقفه گذشت ووقف

انس دارا فكان اذا قدمها نزلها

وقف کرد انس سرائی که مر او بود در مدینه پس بود وقتی که قدوم میکرد مدینه را و میگذشت از ان راه از حج فرود می آمد آن دار را و تصدق

و بیان چیزی که بیل میداد ندا از مال یا فرزند یا زینت حیات دنیا و تازگی وحسن آن ایچنین روایت کرده شده است از مجاهد و حسن بصری گفته بيل بينهم وبين الايمان هنگام عذاب است و در بعضے تفاسیر گفته مراد از ما يشتهون ایمان و توبه است در وقت یاس و عجز و موت باشیاعهم یعنی بامثالهم است اهل دین خود و موافقان وقتی که قبول کرده نشد از ایشان ایمان و توبه در زمان یاس وقال ابن عباس كالجواب كالجوبة من الارض و گفته است ابن عباس یعنی قول خدا وند وجفان كالجواب و تفسیر کرده جواب را یعنے جوبه از زمین یعنے حفره گوا ینند یعنی جفان جمع جفنه است یعنے کاسه و مجاهد گفته جواب یعنے حوضهاے شتران است یعنی آنکه نگاه برداشته میشد و جمع کرده میشود و گفته شده است که جمع میشد بر سر جفنه هزار مرد الخمط يعني الاراك والاثل الطرفاء یعنے درخت گز این تفسیر مجاهد و ضحاک است و ابو عبید گوید خمط هر درخت خاردار که تلخی دارد والعرم الشديد اشارتست بقول خدا سيل العرم و تفسیر کرده آنرا بشدید باب حتى اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربكم قالوا الحق وهو العلي الكبير اول آیت اینست ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له یعنے آنکه نفع نمیکند و فایده نمید بد شفاعت ملکی و پیغمبری مگر آنکه اذن میشود او را بشفاعت و این رد است بر کفار که میگفتند که آلهه شفاعت کنندگان ما اند وقتیکه کشف کرده شود ترس و بر آورده شود از دلهای ایشان بیضاوی گوید مراد دلهای شافعان است و معنی آنکه گویند شفاعت کنندگان بایکدیگر چه گفت پروردگار شما در حق شفاعت گویند حق گفته یعنی اذن شفاعت داد و بعضے گویند مراد ملایکه اند یعنے آنکه هرگاه دور کرده از دلهای ایشان از غشاوه که داشتند نزد سماع قرآن میگویند چه گفته است پروردگار شما درین کلام گویند حق گفته انچه گفته بعضے گفتند مراد دلهای کفار است روایت کرده طبرانی مرفوعا وقتیکه تکلم میکند خدا بیکبار آسمانها لرزه سخت از ترس پس وقتیکه میشنوند آنرا اهل سما فریاد میکنند و می افتند بر زمین پس اول کسیکه سر بر میدارد جبریل است علیه السلام پس میکند خدا او را انچه میخواهد پس می آید جبریل با آن وحی بر فرشتها هرگاه میگذرد باسمانی میپرسند اهل آن آسمان چه گفته است پروردگار ما پس میرسد با آن کلمه آنجا که فرموده است خدا یعنے وقتی که کشف شود از ترس از دلهای کافران نزد مردن گویند ملئکه چه چیز گفته بود پروردگار شما گویند حق و راست گفته و متعالی برتر و بزرگ است یعنی اقرار میکنند درین وقت و فایده ندارد

حدثنا الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو قال سمعت عكرمة يقول سمعت ابا هريرة رضي الله عنه يقول ان نبي الله صلى الله عليه وسلم قال گفت عمرو شنیدم عکرمه را میگفت شنیدم ابا هریره را می گفت که بتحقیق پیغمبر خدا فرمود اذا قضى الله الامر في السماء یعنے که حکم کرد خدا کاری را در آسمان ضربت الملائكة باجنحتها میزنند فرشتها بازوهای خود را خضعانا لقوله در حالی که خاضعانند مر قول خدا را خضعانا بفتح المعجمتين است و بضم اول و سکون ثانی نیز روایت کرده اند مصدر است یعنی خاضعين كانه سلسلة على صفوان خیالستے که آن قول زنجیری است

[illegible]

رسنگ بمواوفا فاذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربكم پس وقتیکه دور کرده میشود بیست از دلهای
ملائکه میگویند باهم چیست آنچه گفت پروردگار شما قالوا للذی قال الحق وهو العلی الکبیر گفتند مرکسی را که
گفته حق فرموده وآن خدا برتر بزرگ است فیسمعها مسترق السمع پس میشنود جنی که میدزدد مسموع را
ومسترق السمع هکذا بعضه فوق بعض این چنین است که بعضے آن بالای بعضے است ووصف سفیان بکفه فحرفها
وبدد بین اصابعه ونمود سفیان بکف دست خود پس کج کرد کعت را وتفریق کرد میان انگشتان فیسمع الکلمة
فیلقیها الی من تحته پس می شنود مسترق یک کلمه را والقا میکند آن کلمه را بسوی کسے که در زیر او بیست ثم یلقیها
الاخر الی من تحته پس القا میکند آن کلمه را آن دیگر بسوی کسیکه زیر او است حتی یلقیها علی لسان الساحر
او الکاهن تا آنکه القا میکند آنرا بر زبان ساحر یا کاهن فربما ادرك الشهاب قبل ان یلقیها
پس اند کیست که در می یابد آن مسترق را شهاب پیش از آنکه القا میکند آنرا بسوی صاحب خود وربما القاها
قبل ان یدرکه واند کے است که القا میکند آن کلمه را پیش از آنکه دریابد ورا شهاب فیکذب
معها مائة کذبة پس می بندد با آن کاهن صد دروغ فیقال الیس قد قال لنا یوم کذا وکذا کذا وکذا
پس گفته می شود آیا نگفته بود مارا روز فلان وفلان چنین وچنین فیصدق بتلك الکلمة التی سمعت من السماء
پس راست گفته میشود او را بیک کلمه که شنیده شده است از آسمان **باب** قوله ان هو الا نذیر لکم بین یدی
عذاب شدید نیست وی یعنی محمد صلی الله علیه وسلم مگر ترساننده مر شما را پیش عذابی سخت در روز قیامت
حدثنا علی بن عبد الله قال اخبرنا محمد بن خازم قال حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن سعید بن
جبیر عن ابن عباس قال صعد النبی صلی الله علیه وسلم الصفا ذات یوم گفت ابن عباس برآمد پیغمبر خدا بر کوه صفا
روزی فقال یا صباحاه فاجتمعت الیه قریش پس فرمود ای صباحاه این کلمه ایست که میگویند آنرا کسے
که استغاثه میکند پس مجتمع شدند نزد آنحضرت قریش قالوا ما لك گفتند چه حال است ترا که فریاد کردی قال
ارأیتم لو اخبرتکم ان العدو یصبحکم او یمسیکم اما کنتم تصدقونی فرمود خبر دهید اگر خبر کنم شما را که
دشمن صباح غارت میکند شما را یا شب غارت میکند آیا هستید شما که تصدیق کنید مرا قالوا بلی
گفتند آری تصدیق میکنیم ترا قال فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید فرمود پس تحقیق
من ترساننده ام شما را که در پیش عذابے سخت دارید یعنے در قیامت فقال ابو لهب تبا لك الهذا
جمعتنا گفت ابو لهب هلاک باد ترا آیا برای این جمع کردی ما را پس نازل فرمود الله تبت یدا ابی لهب

نحمد الله العظیم ونصلی ونسلم علی رسوله الکریم وآله وصحابه اجمعین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله وصحابه اجمعین علی ان تم طبع
الجزء التاسع عشر من کتاب تیسیر القاری شرح الفارسی صحیح البخاری لمولانا الاعظم الشیخ نور الحق ابن شیخ الاجل والاکمل
مولانا الشیخ شاه عبد الحق الدهلوی نور الله مضاجعهم ویتلوه الجزء العشرون بفضله تعالی شانه فقط تمت

الجزء الحادی عشر صحیح الاسلام

کتاب الوصایا

فرزیاں وخترمان استعنت بزوجها
فلیس لها حق پس اگر بی نیاز شود
آن دختر از داد بنکاح شوهرے
پس نیست مر وی را در آن دارحق
وجعل ابن عمر نصیبه من دار عمر سکنی
لذوی الحاجات من آل عبد الله
وگردانید ابن عمر حصه خود را از سرا
پدر خود عمر رضی الله عنهما جای باش
برای حاجتمندان از اہل وعیال
عبد الله بن عمر که از ایشان محتاج
بسکنی باشد سکونت کنند در آن وبیع
وہبه کرده نشود وقال عبدان بن
عثمان ابن جبلة اخبرنی ابی عن شعبة
عن ابی اسحق سبیعی عن ابی عبد الرحمن
عبد الله بن حبیب سلمی کوفی
ان عثمان حیث حوصر اشرف
علیهم وقال بتحقیق عثمان بن عفان
وقتی که محاصره کرده شد از بالای دار
نگریست بر جماعت که گرد کرده بودند
او را وگفت برای احتجاج بر ایشان
تا سابه کنتند انشد کم الله ولا انشد

تم الجزء التاسع عشر

الا اصحاب النبی
میکنم شما را بخدا وسوگند میدهم
شما را بخدا ویاد میدهم
مگر یاران پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم یعنی مقصود بخطاب سوال من
ایشان اند که نیک واقفند از مسئول السلام

الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال من حفر بئر رومة فله الجنة
آیا نمیدانید شما که بتحقیق آنحضرت فرمود کسیکه بکند
چاه رومه پس ورا بهشت است فحفرتها

[illegible]

آنرا عثمان بس و بجز از دو صد ... و گفت میگردانی براى ما درین چشمه
آنچه میگردانید براى آنکه فرمود
آری گفت گردانیدم آنرا براى
مسلمانان انتهى و این
صریح است در
آنکه رومه چشمه
بود که خرید کرد
آنرا عثمان تو انگر کننده باشد در آن
عثمان چاهی بعد از آن که خرید کرده با چشمه
چشمه را حسب الارشاد شهریار نیز
نیا شد روایت حفص مرحامه روایات
که ناطق اند لبئر او کرمانی گفته دلالت آن
بر ترجمه از جهت تمام این قصه است که
و لو من دلو ر و ته ما تند و لو ها سائر
مسلمانان باشد انشدکم تعلمون ان
آیا نمیدانید شما که تحقیق آنحضرت فرمود
من جهز جیش العسرة فله الجنة کسیکه ساز کند
اسباب جیش عسرت را پس مر ورا بهشت
است مراد لشکر تبوک است که در آن تنگی
و بی سامانی تمام بود مسلمانان را و در
معاش معلوم شود فجهزتهم پس ساز
کردم آنرا سیصد شتر در روایتی بهزار
دینار قال گفت راوی فصدقوه بما
قال پس تصدیق کردند اصحاب
عثمان را بانچه گذشت وقال عمر فی وقفه
لا جناح علی من ولیه ان یاکل
و گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه در وقف
خود گناه نیست بر کسیکه متولی گردد
وقف را اینکه بخورد پس مولف در وجه
استدلال بوقف عمر میگوید وقد یلیه الواقف
و غیره وگاه متولی میباشد وقف را
واقف بنفس خود و غیر وی فهو
واسع لکل پس اکل بمعروف شامل جائز
است مر هرکه را که متولی باشد خود وقف
بود یا غیر آن بنظر بعموم کلمه من ولیه

الجزء العشرون

سورة الملائكة

مکی است چهل و شش آیت بسم الله الرحمن الرحیم لفظ سوره و بسمله در غیر روایت ابی ذر نیست قال
مجاهد القطمير لفافة النواة یعنی قطمیر پوستی است که بر هسته میباشد چنین مرویست بسند صحیح از ابن عباس
در آیه کریمه والذین یدعون من دونه ما یملکون من قطمیر مثقلة مخفف بمعنی مثقلة بتشدید اول از اثقال است
و ثانی از تثقیل وقال غیره و گفته است غیر مجاهد الحرور بالنهار مع الشمس یعنی حرور که درین آیت مذکور
واقع شده بمعنی گرمی که در روز آفتاب می باشد وقال ابن عباس الحرور بالليل والسموم بالنهار
این قول در روایت ابی ذر یافته نشده است قوله تعالی لا یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور
ولا الظل ولا الحرور برابر نیست کور و بینا یعنی عالم و جاهل و تیرگیها و نور یعنی کفر و ایمان و سایه و گرمی یعنی بهشت
و دوزخ وغرابيب سود اشد سواد الغربيب الشديد السواد یعنی غرابیب جمع غربیب است بمعنی سخت
سیاه و سود جمع اسود و در صراح گفته وقتی که گفته میشود غرابیب سود بدل میباشد از غرابیب از آنکه تاکید
الوان مقدم نمی آید انتهی فراگفته درین کلام تقدیم و تاخیر است تقدیم کلام اینست سود غرابیب یعنی سیاهانی که
سخت سیاه اند

سورة یس

ابو العباس گفته مکی است بخلاف و آن هشتاد و سه آیت است بسم الله الرحمن الرحیم
بسمله غیر ابی ذر ثابت نشده است وقال مجاهد فعززنا بمعنی شددنا است یعنی قوی کردیم دو رسول ارسال
بسوی عیسی علیه السلام باهل انطاکیه اولا دو رسول فرستاده بود صادق و صدوق چون قبول نکردند سوم
فرستادند شلوم نام بعضی گفته شمعون نام داشت یا حسرة علی العباد وکان حسرة علیهم استهزاؤهم بالرسل
یعنی این حسرتی که واقع شده از ملائکه و مسلمانان جن و انس برحال کافران معاند یا حسرت ایشان برحال خود
روز قیامت از این جهت که استهزا کردند برسل و باین معنی ناظر است قوله تعالی ما یاتیهم من رسول الا کانوا به
یستهزؤن ان تدرك القمر لا یستر ضوء احدهما ضوء الآخر اشارت است بسوی قوله تعالی لا الشمس ینبغی لها
ان تدرک تفسیر کرده باینکه نمی پوشد روشنی یکی از آن دو روشنی دیگر و لا ینبغی لهما ذلك و سزا نیاید
و روا نیست مرهر دو را این درک و سترازانکه هر یکی را حدیست که تجاوز نمیکنند از آن ولا اللیل سابق النهار
و نیست شب سبقت کننده روز را یعنی غالب نیابد بر روز و هر اندازد و آنرا از میان بلکه از پی روز می آید بعضی
گفته اند مراد کوکب و شب است یتطالبان حثيثين یعنی ماه و آفتاب هر یک طلب میکنند اجتماع بدیگر و رجائی
که سجده اند درین طلب و جمع نمیشوند مگر در ساعت قیامت چنانکه در احوال قیامت گفته وجمع الشمس والقمر
حثيثين بحاء مهمله و دو مثلثه مثل فعیلین بمعنی مجدین است نسلخ نخرج احدهما من الآخر ویجری کل واحد منهما
اشارتست بآیت کریمه وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون تفسیر کرده نسلخ را بقول خود که برون
می آریم یکی را از دیگر این قول و ما قبل آن ان تدرك القمر در روایت ابی ذر ثابت نشده است من مثله
من الانعام یعنی مراد مثل از انعام است در قول خدا وخلقنا لهم من مثله ما یركبون فكهون بمعنی معجبون
است بفتح جیم در کریمه قول الله ان اصحاب الجنة اليوم فی شغل فکهون در روایت دیگران فاکهون است
و همین است قراءت مشهور کسائی گفته فاکه بمعنی صاحب فاکهه چنانکه تامر ولابن بمعنی ذو تمر و ذو لبن از سکه

باب اذا قال الواقف لا نطلب

ثمنه الا الى الله فهو جائز چون بگوید
وقف کننده طلب نکنیم ثمن آنرا مگر از
خدا پس آن وقف جائز است چه طلب

منقول است فاکهون بمعنی ناعمون است ابن عباس گفته بمعنی فرحون جند محضرون عند الحساب
اشارت است بآیه کریمه لا یستطیعون نصرهم وهم لهم جند محضرون یعنی کافران واعوان ایشان همه حاضر
کرده شده اند در وقت حساب وهیچکس دافع بدلے از کسی نمیتوانند کرد واین قول در روایت ابی
ذر نیست ویذکر عن عکرمة المشحون الموقر وذکر کرده شده است از عکرمه که مولای ابن عباس است قول
خدا فی الفلک المشحون که مشحون بمعنی موقر است بضم میم وسکون واو وبعد قاف مفتوح ورا مهمله واین هم
در روایت ابی ذر نیست وقال ابن عباس طائرکم یعنی مصائبکم واز قتاده منقول است که بمعنی اعمالکم
است واز حسن واعرج مروی است که طائرکم بمعنی طیرکم است یعنی فال بد ینسلون یعنی یخرجون است
در آیت ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون دمیده شد در صور پس ناگاه
مردم از قبرهای بیرون می آیند از نیجا است که ولد را نسل میگویند از آنکه بر آمده از شکم یا در مرقدنا
یعنی مخرجنا است بعضی تفسیر کرده اند به منامنا ابن عباس وقتاده گفتند چون در میان دو نفخه
عذاب نیست پس بخواب میروند وبیدار کرده می شوند واین را میگویند بیدار کرد ما را احصیناه یعنی
حفظناه است در کریمه وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی در لوح محفوظ مکانتهم ومکانهم واحد
یعنی هر دو کلمه بیک معنی است بعضی مکانتهم را بمسالکهم تفسیر کرده

باب والشمس تجری لمستقر لها

ذلک تقدیر العزیز العلیم وآفتاب میرود مر جای را که قرارگاه است او را واین رفتن آن
بتقدیر خدای قوی ودانا است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم التیمی
عن ابیه عن ابی ذر رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی المسجد عند غروب الشمس
گفت ابو ذر بودم من با پیغمبر خدا در مسجد نزد غروب آفتاب فقال یا ابا ذر اتدری این تغرب الشمس
پس فرمود ای اباذر آیا میدانی که کجا غروب میکند آفتاب قلت الله ورسوله اعلم گفتم خدا ورسول
خدا داناتر است قال فانها تذهب حتی تسجد تحت العرش فرمود بتحقیق میرود هنگام غروب تا آنکه
سجده میکند زیر عرش فذلک قوله والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم
وبتحقیق وارد شده است در قرآن مجید سجود آفتاب وماه ونجوم دیگر طبع اسلامی درین معنی توقف ندارد
حدثنا الحمیدی قال حدثنا وکیع قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم التیمی عن ابیه
عن ابی ذر قال سألت النبی صلی الله علیه وسلم عن قول الله والشمس تجری لمستقر لها
گفت ابو ذر پرسیدم من پیغمبر خدا را از قول خدا که این است والشمس تجری لمستقر لها قال مستقرها
تحت العرش فرمود مستقر آفتاب زیر عرش است اینحدیث همان حدیث سابق است از طریق دیگر در اول
استفهام از آنحضرت بود اندری واینجا از ابو ذر سوال است که بعد از استفهام آنحضرت بود اگر گوئی
در قرآن گفته است خداوند سبحانه تغرب فی عین حمئة غروب میکند آفتاب در چشمه که گرم است ومیان
هر دو حدیث تخالف است گوئیم هیچ تخالف ندارد مذکور درین آیت نهایت مدرک بصر است آنجا در حال
غروب ومسیر آفتاب زیر عرش برای سجده بعد از غروب است ومعنی فی عین حمئة افتادن او درعین نیست

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الوصایا

خدا عز وجل میفرماید ای مسلمانان شهادت
میان شما وقتی که حاضر شود ونزدیک
گردد یکی از شما را مرگ وقت وصیت
کفایت اند دو کس صاحب عدل از
اقربای شما یا از مسلمانان او آخران
من غیرکم یا دو کس دیگر از غیر قبیله
شما یعنی از اجنبیان یا از غیر مسلمانان
هر که اتفاق شود اگر شما سفر کرده باشید
پس رسیده باشد شما را در هنگام سفر
مصیبت مرگ ونیست در آنجا از اقربای
شما یا از مسلمانان الی قوله والله
لا یهدی القوم الفاسقین انچنین است روایت
ابی ذر وسوق کرده اصیلی وکریمه هر سه
آیات را بتمام ومعنی آیات والله اعلم مراد
است که محتضر چون خواهد وصیت کند مراد
آنست که شاهد گیرد دو عدل را از اقربای
خود یا از دین خود بر وصیت یا خود وصیت
کند بچنین دو عدل احتیاطا پس اگر
نیابد در سفر چنین کسان پس دو کس
دیگر از غیر اقربا یا غیر مسلمانان پس اگر
شک کنند وارثان در آنچه ظاهر می نمایند
آن کسان از مال سوگند داده شوند
بر عدم خیانت پس اگر ظاهر شود دروغ
وخیانت ایشان بوجهی سوگند داده
شوند اولیاء میت یعنی در جواب عو

بلکه خبر نیست از غایت سیر ذی القرنین تا آنکه نیافته راهی ورای آن چنانچه در دریایی که کنار آن پیدا نیست بنماید که آفتاب در دریا غروب کرده و در واقع غروب ورای دریا است **سورة والصافات** مکی است باتفاق مگر آنچه روایت کرده شده از عبد الرحمن بن زید که قول خدا تعالی قال قائل منهم انی کان لی قرین تا آخر این قصه مدنیست و یکصد و هشتاد و دو آیت است بسم الله الرحمن الرحیم یعنی گفت بسمله اینجا ثابت است نزد همه روایات کتاب قسطلانی گفت غیر ابی ذر کسی روایت نکرده والله اعلم وقال مجاهد ویقذفون بالغیب من مکان بعید من کل مکان و یقذفون من کل جانب یرمون مجاهد یقذفون را به یرمون تفسیر کرده و بعضی مفسران به یطردون درین آیت که در باب اهل استراق واقع شد ویقذفون من کل جانب دحورا انداخته میشوند از هر جانب که بر آیند از برای طرد و راندن یا در حالیکه مترودند دحور مصدر است بمعنی طرد واصب بمعنی دائما است در کریمه وله الدین واصبا لازب بمعنی لازم است درین آیت انا خلقناهم من طین لازب بتحقیق ما پیدا کرده ایم از گل و درین رد منکران حشر است یعنی در اصل خلقت اینها از گل و خاک است و قدرت قدیمه که لازم واجب الوجود است پس بهمان صرافت موجود دلیل الآن که خاک شده اند در ایجاد و احیا عجزی نخواهد بود تاتوننا عن الیمین یعنی الجن الکفار تقوله للشیاطین تفسیر کرده که جن که کافر اند میگویند این را مر شیاطین را اشارتست بسوی قول خدا قالوا انکم کنتم تاتوننا عن الیمین این روایت عبد بن حمید است از مجاهد که کشمیهنی آورده ولفظ کفار صفت جن است قاضی عیاض گفته این قول اکثرین است و روایت کرده است یعنی الحق بجای مهمله و قاف و باین روایت لفظ حق تفسیر یمین است یعنی هستید شما که می آیید ما را از جهت حق پس مشتبه میگردانید آنرا بر ما والکفار مبتدا است وتقوله للشیاطین خبر است یعنی میگویند کافران این قول را برای کفار غول یعنی وجع بطن است در کریمه لا فیها غول ولاهم عنها ینزفون نیست در خمر جنت درد درون و نه اینها از آن بیهوش میشوند چنانکه آورده ینزفون یعنی لا تذهب عقولهم قرین شیطان یعنی مراد ازین قرین شیطان است في قوله تعالى قال قائل منهم انی کان لی قرین یعنی فی الدنیا این کلام و ما قبل آن نزد ابی ذر ثابت نیست یهرعون کهیئة الهرولة یعنی سرعت میکردند مانند هرولین و هروله بمعنی شتاب کردن در رفتار است اشارتست بآیه کریمه انهم الفوا آباءهم ضالین وهم علی آثارهم یهرعون بتحقیق کفار یافته اند پدران خود را گمراه و اینها بسبب کفر پدران خود بسرعت میروند یزفون النسلان في المشي تفسیر کرده زف را که مصدر یزفون است به نسلان بفتحتین یعنی شتاب کردن با نزدیکی در گام و آن کمتر از دویدن است وبین الجنة نسبا اشارتست بآیه کریمه وجعلوا بینه وبین الجنة نسبا جنه ملائکه اند نامیده اند آنها را جنه از جهت پوشیده بودن آنها از نظر مردم و گردانیده اند مشرکان مکه میان خدا و ملائکه نسب قال کفار قریش الملائکة بنات الله گفته اند کافران قریش فرشتها دختران خدا اند وامهاتهم بنات سروات الجن سروات جمع سراة است بر وزن فعیل و این از نوادر است از آنکه جمع فعیل فعله نیامده وقال الله تعالی ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون ستحضر للحساب بتحقیق فرموده خدا و بتحقیق دانسته اند جنه که حاضر کرده میشوند این قائلان در دوزخ و عذاب

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

كتاب الوصايا

عن عبد الملك بن سعید لیس بحیجر و نیست او را نیز درین صحیح جز این حدیث عن ابیه عن ابن عباس قال خرج رجل من بنی سهم مع تمیم الداری گفت ابن عباس بیرون آمد مردی از بنی سهم با تمیم داری که صحابی مشهور است از بنی عبد الدار نصرانی بود اسلام آورد سال نهم و سکونت کرد مدینه را و بعد شهادت عثمان منتقل کرد بشام و این قصه پیش از اسلام اوست وعدی بفتح عین و کسر دال هر دو مهمله و تشدید یا ابن بداء بفتح موحده و تشدید دال و مد این نیز نصرانی بود و ذهبی گفته نرسیده است ما را اسلام او و بالجمله هر دو پیش از اسلام بقصد تجارت بشام رفتند مولی عمرو بن العاص سهمی بدیل نام با ایشان بود مسلمان پس بیمار شد آن مرد سهمی پس نوشت اشیا که همراه داشت در نامه و نهاد آنرا پنهان در متاع و وصیت کرد بایشان تا برسانند متاع او را باهل وی فمات السهمی بارض لیس بها مسلم پس مرد آن مرد سهمی بزمینی که نیست در آن زمین مسلمانی تا وصیت بوی کردی پس کشادند آن نصرانیان متاع او را و گرفتند از آن آوندی را که خوش کردند از نقره فلما قدما بترکته فقدوا جاما من فضة مخوصا من ذهب پس چون قدوم کردند آن دو نصرانی بترکه سهمی متوفی گم کردند اولیاء او جامی را از نقره که مخطط بود از طلا جام بجیم و تخفیف میم کاسه و نحو حن بعض میم و فتح خاء معجمه و واو مشدده

گروه میشوند قال ابن عباس نحن الصافون الملٰئکة یعنی گفته است ابن عباس ... نحن الصافون وانا لنحن المسبحون که صافون ملائکه اند بیضاوی نقل کرده که میتوانند که این کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومسلمانان باشد یعنی صافون فی الصلوة وبتحقیق ما تنزیه کنندگان رب العزت ایم از جمیع نقایص تعلیقی گفته یعنی صافون فی الصلوة صراط الجحیم سواء الجحیم ووسط الجحیم اشارت کرده است که این هر لفظ بیکمعنی است لشوبا یخلط طعامهم ویساط بالحمیم اشارت کرده است بسوی قول خدا ثم ان لهم علیها لشوبا من حمیم تفسیر کرده شوب را به یخلط ویساط هر دو بیکمعنی است جوهری گفته السوط خلط الشیٔ بعضه ببعض سوطا آمیختن چیزی است بعضی آنرا ببعضی وحمیم آب سخت گرم مدحورا بمعنی مطرودا است ودحور بمعنی طرد ودور انداختن اشارت است بآیه کریمه قال اخرج منها مذءوما مدحورا این آیت در سوره اعراف است معنی آن درین نزدیک گذشته در آوردن آن درینجا وجهی ظاهر نمیشود بیض مکنون اللؤلؤ المکنون اشارت است بآیه کریمه کانهن بیض مکنون تفسیر کرده بیض را که جمع بیضه است به لؤلؤ در صفا ونرمی ومکنون بمعنی مستور است کالشیٔ اضمرته یعنی گفته مکنون با آنکه صفت جمع است مکنونه بایستی گفته اند تذکیر باعتبار لفظ است وترکنا علیه فی الاخرین در اکثر روایات باب ولفظ قوله نیست یذکر بمعنی بخیر است یستسخرون بمعنی یسخرون است سخریت واستهزا بیکمعنی است **باب** وان یونس لمن المرسلین بتحقیق یونس از پیغمبران است **حدثنا** قتیبة بن سعید قال اخبرنا جریر عن الاعمش عن ابی وائل عن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ینبغی لاحد ان یکون خیرا من ابن متی نمیسزد هیچ یکی از پیغمبران را آنکه باشد بهتر از پسر متی که یونس علیه السلام است یعنی در نفس نبوت متی مشهور آنست که نام مادر یونس است گفته اند و بعضی به نسبت ... در مشهوراند عیسی بن مریم ویونس بن متی بعضی گویند نام پدر یونس است **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنی ابی عن هلال بن علی من بنی عامر بن لوی عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال انا خیر من یونس بن متی فقد کذب فرمود کسیکه گوید من بهترم از یونس بن متی پس بتحقیق دروغ گفته است احتمال که آنحضرت کنایت از خود کرده باشد یعنی حدیث راجع بآن خواهد بود که در حدیث دیگر فرموده لا تفضلونی علی یونس بن متی باعث این منع آنست که بایدنفهمند جهال که افتادن یونس در دهان ماهی وبودن وی در باطن آن نقصانی در نبوت داشته همان نسبت قرب که انبیاء دیگر را بحق جل شانه بود یونس را در بطن ماهی بود وآنکه در نص قرآنی واقع شده تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض در کمالات دیگر متفرع است بر نبوت وزائد بر آنست خواهد بود **سورة ص** مکی است بی خلاف ... آیت است در معنی ص اختلاف بسیار واقوال متعدد است بمعنی ازان بتحریر سیرو ... ازمجاهد که فاتحه سوره است وازقتاده که اسمی از اسماء قرآن است سدی گفته نام خدا وتسبیحاته است محمد بن قرطبی گفته مفتتح نامهای خدا است مثل صمد وصانع مصنوعات وصادق الوعد وازابن عباس نام بحری است که بر وی عرش بود که نه شب بود در آن وقت ونه روز وآنچه

ازوارثان متوفی که دعوی خیانت وصیان نصرانی داشتند پس سوگند خوردند بسآنکه هرآئینه گواهی ما راست تر ولائق تر است بقبول از گواهی آن دو نصرانی وان ایجام نصاحبهم بتحقیق آن جام مر رفیق ایشان راست که سهمی بود مسلمان یا مر صاحب یعنی مورث ماراست بر تقدیر ثانی تغییر داد راوی در حکایت کلام اولیا را از صاحبنا بسوی صاحبهم قال وفیهم نزلت هذه الآیة گفت راوی ودر حق اینجماعه مسافران نازل شده است این آیت یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت **باب** قضاء الوصی دیون المیت بغیر محضر من الورثة جواز قضا کردن وصی وام هاسے مرده را بے حضور کسے از وارثان داوُدی گفته اختلاف نیست میان علما درین حکم **حدثنا** محمد بن سابق او جعفر تمیمی بغدادی سنه دویست وسیزده روایت نکرده از وی مولف بی واسطه جز درینجا بشک چنانچه گفت او الفضل بن یعقوب عنه یا حدیث کرد مارا فضل بن یعقوب از محمد بن سابق قال حدثنا شیبان ابومعاویه بن عبد الرحمن نحوی عن فراس بکسر فا وتخفیف را وسین مهمله در آخر ابن یحیی همدانی قال قال الشعبی حدثنی جابر بن عبد الله الانصاری ان اباه استشهد یوم احد وترک ست بنات بتحقیق پدر جابر شهید شد روز احد وگذاشت شش دختر را وترک علیه دینا وگذاشت بر ذمه خود وام را فلما حضر جداد النخل اتیت رسول الله

بن جبیر منقول ست که نام بحری است که زنده میکند بآن خدا مرده ها را میان دو نفخه قیامت و ابی سلیمان دمشقی آورده که نام ماهی است که سر آن زیر عرش هست و دم آن زیر زمین قبیل امر است از مصادات و معنی آنست که صاد یعملک القرآن و کسیکه این را میخوانند صاد بکسر دال میا چنین مروی است از حسن بصری و قراءت جمیع قرای امصار بسکون دال است مگر عبد الله بن اسحاق و عیسی بن عمر که بکسر دال میخوانند هذا ما نقله العینی فی هذا المقام بسم الله الرحمن الرحیم بسمله ساقط است مر غیر ابی ذر را و اقتصار کرده اند بر لفظ صاد **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن العوام قال سالت مجاهدا عن السجدة فی ص گفت عوام پرسیدم مجاهد را از سجده که در سورهٔ ص است قال سئل ابن عباس رضی الله عنهما فقال اولئك الذین هدی الله فبهداهم اقتده گفت مجاهد پرسیده شد ابن عباس پس گفت در آیت اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده است وكان ابن عباس یسجد فیها و بود ابن عباس که سجده میکرد درین آیت **حدثنی** محمد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن عبید الطنافسی عن العوام قال سالت مجاهدا عن سجدة ص فقال سالت ابن عباس من این سجدت گفت عوام پرسیدم مجاهد را از سجدهٔ ص پس گفت پرسیدم ابن عباس را از کجا سجده کردی تو سجدت بصیغه معلوم است مخاطب حاضر و بصیغه مجهول غائب نیز روایت کرده یعنی از کجا سورهٔ ص مسجود فیها شده است فقال او ما تقرء ومن ذریته داود و سلیمان پس گفت ابن عباس آیا نمیخوانی تو این آیت را و از ذریت او داود و سلیمانست اولئك الذین هدی الله فبهداهم اقتده آنها کسانی اند که هدایت کرد خدا پس بهدایت ایشان تبعیت کن فكان داود علیه السلام ممن امر نبیكم ان یقتدی به پس هست داود از جملهٔ آنها که امر کرده شده است پیغمبر خدا اینکه اقتدا کند بوی فسجدها داود علیه السلام پس سجده کرده است اینجا داود فسجدها رسول الله صلی الله علیه وسلم و این حدیث حجت است بر شافعی که گفته در سورهٔ ص سجده واجب نیست عجاب یعنی عجیب است در قول خدا ان هذا لشیء عجاب بتحقیق این قول رسول که خدا یکی است و کائنات مخلوق یک ذات است هر آئینه چیزی است عجیب عجاب بضم مهمله و خفت جیم است و در بعضی قراءت بتشدید جیم است و معنی هر دو یکی است بعضی گویند در مشدد معنی کثرت است یعنی بسیار عجیب القط الصحیفة وهو هنا صحیفة الحسنات یعنی قط بمعنی مطلق صحیفه است و مراد در آیه قالوا ربنا عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب یعنی زود کن برای ما صحیفه اعمال ما را پیش از روز حساب مراد صحیفه حسنات است و در روایت کشمیهنی مراد صحیفه حساب است همچنین در روایت نسفی کلبی گوید وقتی که نازل شد آیت فاما من اوتی کتابه بیمینه الآیة گفتند کافران از روی استهزا عجل لنا قطنا یعنی کتابنا فی الدنیا قبل یوم الحساب قتاده و مجاهد گویند یعنی عقوبتنا و ما کتب لنا من العذاب قط در اصل بمعنی قطعه است و صحیفه نیز قطعه از قرطاس است وقال مجاهد فی عزة معازین یعنی در آیه بل الذین كفروا فی عزة و شقاق عزة بمعنی معازین یعنی مغالبین قبل و در حمیت جاهلیت و تکبر اند و شقاق بمعنی خلاف است الملة الآخرة بمعنی ملة قریش است الاختلاق بمعنی الکذب اشارت است بآیه ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

كتاب الوصایا

پس نثار کن هر قسم خرما را جدا بر یگان جا بیدر بفتح موحده و سکون تحتیه و کسر دال و راء و در آخر صیغه امر است از بیدر یبیدر و بیدر در اصل نام خرمنگاه است ففعلت پس نثار کردم هر قسم خرما را جدا چنانکه فرمود ثم دعوته پستر خواندم آنحضرت را فلما نظروا الیه اغروا بی تلك الساعة پس هرگاه نگه کردند بسوی آنحضرت بر انگیخته شدند بمطالبه من بهان زمان اغروا بضم همزه و سکون غین معجمه بلفظ مجهول از اغرا فلما رای ما یصنعون طاف حول اعظمها بیدرا ثلث مرات پس هرگاه دید آنحضرت آنچه میکنند غرما از الحاح در مطالبه و ام گردید گرد کلان ترین خرمن ها از روی خرمنگاه سه بار ثم جلس علیه پستر نشست آنحضرت بر آن خرمن بزرگ ثم قال ادع اصحابك پستر فرمود بخوان یاران خود را یعنی غرما را فما زال یكیل لهم حتی ادی الله امانة والدی پس پیوسته بود که می پیمود آنحضرت خرما را برای غرما تا آنکه ادا کرد خدای تعالی امانت والدم را لفظ امانت مشعر است بآنکه وصیت کرده بود پدر جابر بجابر که ادا کند قرض او را از ین نخلها وانا والله راض ان یؤدی الله امانة والدی ولا ارجع الی اخواتی تمرة و حال آنکه من سوگند خدا خشنودم که ادا کند خدا امانت والدم را بحالیکه باز

الاختلاق یعنی نشنیده ایم این را یعنی وحدانیت در ملت قریش نیست این مگر کذب و در بیضاوی گفته مراد از ملت آخر ملتی است که ما دریافته ایم بران پدران خود را یا در ملت عیسی علیه السلام که آخر همه ملتها است یعنی ازین ملت معلوم نکرده ایم که خدا یکی است و نیز نصاری میگردانند با خدا خدای دیگر و این قول اینها از روی جهل و عناد بوده است وگرنه ملت ابراهیم وغیره او از انبیاء همه قایل بوحدت خدا بوده اند و ملت ودین ابراهیم درمیان اینها بوده است الاسباب یعنی طرق السماء فی ابوابها اشارت است بآیه کریمه لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات و تفسیر کرده اسباب را به راههای درهای آسمان یعنی برآیند به آسمانها یا رسند و سخن با آنکه اختیار میکنند آنها را ابن عباس گفت این تهجیر و تعجیز است مر کافران و منکران اسلام را جند ما هنالک مهزوم یعنی قریش با جند خبر مبتدا محذوف است ای هم جند کلمه ما زائد است و مهزوم خبر دیگر است و هنالک اشارت بمکان هزیمت قریش است بیان جند است و این اخبار بغیب است که کفار قریش سر انجام است که هزیمت خورده مراجعت بمکه می نمایند اولئک الاحزاب القرون الماضیة یعنی مراد از احزاب مردم گذشته اند چنانکه درغزوه بدر روی نمودند فواق یعنی رجوع است در کریمه ما ینظر هولاء الا صیحة واحدة ما لها من فواق و مراد رجوع بدنیا است از صیحه گویند فواق بفتح معنی راحت و بضم معنی فواق ناقه است یعنی زمان میان دو دوشیدن ناقه یعنی این قدر راحت نخواهد بود کسائی وغیره گفته بفتح و ضم هر دو یکی است قطنا یعنی عذابنا است بعضی گفته که این ذکر قط مکرر است و چنین نیست مولف را والصحیح تفسیر کرده است و در اکثر نسخ یافته شده اتخذناهم سخریا یعنی احطنا بهم است از احاطه اشارت است بآیه کریمه اتخذناهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار معنی این آیت واضح میشود بآیتی که پیش از آنست و آن اینست لو ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار که قریش در دوزخ میگویند چه حال است ما را که نمی بینیم مردمی را که ما از ایشان می شمردیم و میگفتیم که هیچ نیکی ندارند و می خوانیم فقراء را از مسلمانان را تو در اتخذناهم بالف وصل است بطریق اخبار و این قرائت کوفیان و اهل بصره است مگر عاصم و دیگران بفتح همزه می خوانند و استفهام انکاری برخود میکنند اتراب یعنی امثال است در کریمه و عندهم قاصرات الطرف اتراب جمع ترب است بکسر تا یعنی مذکور و قال ابن عباس الاید القوة فی العبادة والابصار البصر فی امر الله اشارت است بقوله تعالی واذکر عبادنا ابراهیم واسحاق اولی الاید والابصار یعنی یاد کن بندهای ما را که ابراهیم و اسحق است صاحبان قوت در عبادت خدا و صاحبان بینا در معرفت خدا حب الخیر عن ذکر ربی من ذکر یعنی عن بمعنی من است و حروف جاره بمعنی یکدیگر می آیند خیر بمعنی خیل است و عرب لام را به رای بدل میکنند اشارت است بقول خدا فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب و معنی آن است که من دوست داشتم دوستی اسپان که در نظر میگذرانیدند از یاد خدا یعنی از نماز تا آنکه پوشیده شد آفتاب در پرده طفق مسحا یمسح اعراف الخیل وعراقیبها اعراف جمع عرف است بمعنی موی گردن اسپ عراقیب جمع عرقوب است یعنی پی غلیظ نزد کردن طفق مسحا تفسیر کرده بمسح اعراف الخیل وعراقیبها یعنی استاد که می زد بشمشیر گردن اسپان را که مشغول ساختند از ادای نماز الاصفاد بمعنی الوثاق است جمع صفد است بمعنی زنجیر است

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

گویا وی کم نشده است یک حرفی ازانچه سابق بود و حدیث در صلح و استقراض و جز آن گذشت و در علامات نبوة بیاید شروطا انشاء الله تعالی قال ابو عبدالله گفت مولف اخر ولیسه که در حدیث گذشت یعنی مراد میدارد جابر ازان بیچوانی را که تخته بطالیه من وشوریش نمودند ازجمیعتی است قول وتعالی فاحمر بنا بینهم العداوة والبغضاء پس برانگیختیم میان اهل کتاب دشمنی ظاهر و باطن را

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الجهاد

چنین است روایت نسفی و در روایت ابن شبویه بسمله ساقط است و هیچ سقوط آن با سقط کتاب الجهاد و در باقی روایات مقصود ذکر مباحث جهاد است و جهاد بکسر جیم اصل آن در لغت جهد است که بفتح و ضم بمعنی طاقت و مشقت آمده در شرع بذل طاقت است در کارزار با کافران برای بلند و بالا کردن کلمه خدا و نیز اطلاق کرده میشود بر مجاهده نفس و شیطان و فساق و کلام در آنکه فرض عین بود در ابتدا یا کفایت در باب وجوب النفیر بیاید

باب فضل الجهاد

بیان کثرت ثواب جهاد والسیر بکسر سین

باب قوله هب لي ملكا لاينبغي لاحد من بعدي انك انت الوهاب قول سليمان است يعني گفت سليمان بخش مرا ملكي وسلطنتي راكه نسزد مر هيچ يكي را از پس من تحقيق توئي بخشنده هرچه هست مراد ازين ملك تسخير رياح وطيور واجنه است وغلبه بر جميع نفوس وقهرمان ملوك ارض تسخير توانند بود

حدثنا اسحق بن ابراهيم قال حدثنا روح ومحمد بن جعفر عن شعبة عن محمد بن زياد عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان عفريتا من الجن تفلت على البارحة فرمود بتحقيق عفريتي از جن توجه كرد بر من امشب اوكلمة نحوها يا فرمود كلمه مانند آن ليقطع على الصلوة تا قطع كند بر من نماز را وتخفيف سازد مرا فامكنني الله منه پس قدرت داد مرا خدا از وي يعني غالب آمدم بر وي فاردت ان اربطه الى سارية من سواري المسجد پس خواستم اينكه به بندم او را بستوني از ستونهاي مسجد حتى تصبحوا وتنظروا اليه كلكم تا آنكه صباح كنيد شما ونظر كنيد بسوي آن همه شما فذكرت قول اخي سليمان پس ياد كردم دعا برادر من سليمان رب هب لي ملكا لاينبغي لاحد من بعدي قال روح فرده خاسئا گفت روح پس رد كرد آن جن را درحالي كه خوار بود

باب قوله وما انا من المتكلفين اول آيت اينست وما اسئلكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين يعني بگو اي محمد طلب نميكنيم شما را بر تبليغ وحي از اجري ونيستم ما از متكلفان ومنقولان قرآن از پيش خود ونيستم من مدعي چيزيكه نيست نزد من حسن بن فضل گفته كه اين آيت ناسخ قول خداست قل لا اسئلكم عليه من اجرا الا المودة في القربى بگو كه نمي خواهم بر تبليغ احكام الهي مگر دوستي در اهل قرب بعضي گفته اند معني آنست مگر دوستي از جهت قرابت كه مرا با شما است

حدثنا قتيبة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابي الضحى عن مسروق قال دخلنا على عبد الله بن مسعود رضي الله عنه گفت مسروق درآمديم بر عبد الله ابن مسعود قال يا ايها الناس من علم شيئا فليقل به ومن لم يعلم فليقل الله اعلم گفت اي مردمان كسي كه بداند چيزي را پس گو كه بگويد آن را وكسي كه نميداند چيزي را اگر پرسند از وي پس بگويد خدا داناتر است اينست ادب عبوديت فان من العلم ان يقول لما لا يعلم الله اعلم بتحقيق از جمله علم است اين گفتن مر چيزي را كه نميداند خدا داناتر است يعني اين تفويض علم بعلم خدا مقتضاي دانش وفهميدگي است قال الله عزوجل لنبيه قل ما اسئلكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين ربط اين آيت بقول ابن مسعود در ترجمه معلوم كردي وحاصل آنست كه هر كسي گويد از پيش خودوي از متكلفان است وساحدثكم عن الدخان وسرانجام است كه ميگويم شما را از دخان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا قريشا الى الاسلام فابطؤا عليه تحقيق رسول خدا دعوت كرد قوم قريش را بسوي اسلام پس درنگ كردند بر آنحضرت در قبول فقال اللهم اعني عليهم بسبع كسبع يوسف پس فرمود خدا وندا مدد كن مرا برين كفار بهفت سال مختلفا مانند هفت سال زمان يوسف فاخذتهم سنة پس گرفت ايشان را قحط يكسال فحصت كل شيء پس خوردند نزد آن قحط هر چيزي از خوراك بود حتى اكلوا الميتة والجلود تا آنكه خوردند مردار را وچرمهاي مردار حتى جعل الرجل يرى بينه وبين السماء دخانا من الجوع تا آنكه گشت مرد ميديد ميان خود وميان آسمان دودي از گرسنگي نظرهاي ايشان

كتاب الجهاد

ويقتلون وكشته شوند حسب الاتفاق وحيات ابدي يابند وعدا عليه حقا وعده كرده است بهشت ايشان را در خور جان ومال باختن وعده لازم بر خود وثابت كه خلاف آن نشود الى قوله تا آخر قول وي تعالى در صفت مومنان والحافظون لحدود الله وبشر المومنين وآنانكه نگاهدارنده اند مر حدهاي خدا را كه اوامر ونواهي اند وبشارت ده مومنان را باشتمال اين صفات بجزائي كه خوبي آن به بيان نيايد وبه تحرير نگنجد قال ابن عباس الحدود الطاعة گفت ابن عباس مراد از حدود والطاعت وفرمان برداري است **حدثني** الحسن بن صباح بتشديد موحده قال حدثنا محمد بن سابق قال حدثنا مالك بن مغول بكسر ميم وسكون معجمه وفتح واو قال سمعت الوليد بن العيزار بفتح مهمله وسكون تحتيه وبناي معجمه پيش از الف ومهمله بعد از ان ذكر عن ابي عمرو الشيباني قال قال عبد الله بن مسعود سالت رسول الله گفت ابن مسعود پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم قلت گفتم يا رسول الله اي العمل افضل كدام كار فاضلتر است قال الصلوة على ميقاتها فرمود نماز بر وقت آن قلت ثم اي گفتم پستر بعد ازين كدام است قال ثم بر الوالدين فرمود پس ازان نكوئي واحسان كردن بوالدين خود قلت ثم اي گفتم پس بعد ازين كدام عمل فاضلتر است قال الجهاد في سبيل الله فرمود بذل طاقت در جنگ با كافران در راه خدا فسكت عن رسول الله پس ازين سا

تیره شده بود به فضا وی گفت چون باران می بارید هوا از کثرت غبار تیره شده بود از ین معنی لفظ من الجوع بظاهر ابا دارد بفهم قال الله عز وجل فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم قال فدعوا ربنا اکشف عنا العذاب انا مومنون گفت ابن مسعود پس دعا کردند ای پروردگار دور کن از ما عذاب دردناک را بتحقیق ما یان مسلمانیم انی لهم الذکری وقد جاءهم رسول مبین کجاست اینها را یاد خدا وبتحقیق آمد ایشان را پیغمبری که بیان میکند احکام الهی را ثم تولوا عنه وقالوا معلم مجنون پس برگشتند از ان وگفتند که پیغمبر آموخته شده دیوانه است انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون افیکشف العذاب یوم القیامة گفته اند این قول ابن مسعود است باستفهام انکاری قال فکشف ثم عاد وافی کفرهم فاخذهم الله یوم بدر پس گرفت آنها را خدا روز غزوه بدر قال الله تعالی یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون این حدیث در سوره روم گذشته ولیکن اختلاف در متن بتقدیم وتاخیر وزیادت ونقصان وکلام در شرح استیفا یافته

سورة الزمر

مکی است مگر دو آیت که مدنیه اند یا عبادی الذین اسرفوا الآیة وما قدروا الله حق قدره هفتاد وپنج آیت است بسم الله الرحمن الرحیم بسمله در غیر روایت ابی ذر ثابت نشده وقال مجاهد یتقی بوجهه بمعنی یجر علی وجهه فی النار کشیده می شود بر روی او در آتش دوزخ یجر بضم جیم است ودر بعضی نجاء معجمه مکسوره است ومعنی هر دو نزدیک بهم است از عذاب سخت یعنی انداخته می شود در حالیکه بسته شده است دستها بگردن ومیسر نیست او را اینکه نگهدارد خود را از آتش مگر بروی خود افتد وهو قوله تعالی افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی آمنا اشارت کرده که یجر وجهه فی النار مثل قول الله است افمن یلقی الآیة ووجه تشبیه آنست که آنجا حذفی در کلام است یتقی بوجهه سوء العذاب کمن آمن من العذاب ذی عوج بمعنی لبس است از التباس تفسیر بلازم کرده است ورجلا سلما لرجل مثل لآلهتهم الباطل وللاله الحق اشارت است بسوی قول خدا ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون ورجلا سلما لرجل هل یستویان سلما بمعنی خالص است ثعلبی گفته این مثل است که زده است خدا مر کافر را که عبادت آلهه متعدد میکند ومومن را که عبادت نمیکند مگر خدای واجب الوجود را متشاکسون بمعنی متنازعون است ویخوفونک بالذین من دونه بالاوثان ومیترسانند ترا کافران با آنانکه غیر خدا اند یعنی بتان اشارت است بکریمه الیس الله بکاف عبده ویخوفونک بالذین من دونه مولف بیان کرده که الذین من دونه بتان اند میگفتند مشرکان که تو عیب میکنی آلهه ما را ودیدی یا دیدی یا میکنی یا نیامی از ذکر اینها یا میرسد ترا مضرتی از بتان خولنا بمعنی اعطینا است در کریمه ثم اذا خولناه نعمة منا والذی جاء بالصدق القرآن وصدق به المومن یجیئ یوم القیامة یقول هذا الذی اعطیتنی عملت بما فیه تفسیر کرده صدق را بقرآن وصدق را بمومن که آید مومن بقرآن روز قیامت میگوید این است آنچه داده تو مرا عمل کردم بآن که از پیش خداست وآنچه در روایت سدی گوید الذی جاء جبرئیل است وصدق قرآن است ومصدق محمد است صلی الله علیه وسلم که تبلیغ کرده بخلق واز علی بن ابی طالب رضی الله عنه وابی العالیه وکلبی

صلی الله علیه وسلم لا هجرة بعد الفتح نیست هجرت که واجب ومتعارف بود از مکه بسوی مدینه بعد از فتح مکه که آن نیز دار الاسلام گشت وباقی نماند کنون وجوب آن عمل خاص وثواب آن ولکن جهاد ولیکن هست هجرة بطریق جهاد یعنی اگر استیلاء کافران گردد واجب است که بر آیند مسلمانان از اوطان خود بقصد دفع وقمع اعدای دین واین حکم باقیست تا روز قیامت ونیة وهمچنان هست هجرت به نیت خالصه لله در امور دینی چون هجرت از داری که فاسد شده در آن دین اهل آن یا هجرت بقصد اصلاح دین وکسب علم ومانند آن واین نیز باقیست واین حدیث مشروحا در هجرت مذکور شود واذا استنفرتم فانفروا وچون طلب کرده شوید بر آمدن برای جهاد یعنی امام طلب کند شما را برای آن فانفروا پس بیرون آیید واطاعت کنید حدثنا مسدد قال حدثنا خالد قال حدثنا حبیب بن عمرة بفتح عین مهمله اسدی عن عایشة بنت طلحة عن عایشة رضی الله عنها انها قالت بتحقیق عایشه گفت یا رسول الله نری الجهاد افضل العمل میدانیم جهاد را بهترین عمل بکثرت سماع فضایل آن افلا نجاهد آیا پس جهاد نکنیم قال لکن بضم کاف وتشدید نون افضل الجهاد حج مبرور فرمود مر شما زنان را بهترین جهاد حج مقبول است یعنی حجیکه مقرون باشد با نار قبول باشد ودر باب فضل الحج المبرور گذشت حدثنا اسحق بن منصور قال حدثنا عفان

منقول است که الذی جاء بالصدق رسول خدا است و مصدق است ابوبکر رضی الله عنه
متشاکسون الشکس العسر لا یرضی بالانصاف و در تفسیر متشاکس گفته که شکس آنست که راضی
نیست بالانصاف یعنی شکس که صفت مشبه است هم از ین باب است و در قرآن از باب تفاعل است بمعنی
تشارک در قوم عسر بفتح عین و کسر سین مهمله است و در بعضی نسخ عسیر یعنی فعیل است و رجلا سلما و یقال
سالما صالحا اشارتست بآنکه بین سلما بالفتح و کسر هر دو آمده زجاج گفته هر دو مصدر است صفت رجل از قبیل
رجل عدل است و این قول در اکثر نسخ یافته نشده اشمأزت یعنی نفرت است اشارت است بسوی
قول خدای و اذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة اشارت کرده که مراد نفرت
و اباء کافران است و از مجاهد روایت کرده اند که بمعنی انقبضت است یعنی کفرت قلوب الکفار و تکبرت
بمفازتهم من الفوز اشارت است بآیه کریمه و ینجی الذین اتقوا بمفازتهم و مفازت مصدر میمی است بمعنی فوز
حافین اطافوا به مطیفین در آیه کریمه و تری الملائکة حافین من حول العرش تفسیر کرده حافین را بمطیفین از
اطافه بمعنی دوران گرد چیزی بجفافیه یعنی بجانبیه بکسر حاء مهمله و فاء مخفف و بعد از الف دیگر فاء مفتوح
تثنیه حفاف است متشابها لیس من الاشتباه یعنی متشابها که در قول خدا است الله نزل احسن الحدیث کتابا
متشابها از اشتباه نیست بمعنی التباس ولکن یشبه بعضه بعضا فی التصدیق ولکن از تشابه است و مشابهت دارد
بعضی قرآن بعضی دیگر در تصدیق و قرآن مفسر است بعض آن مر بعضی را و قیل در اعجاز و تصدیق پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم **باب** قوله یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان
الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی ای بندگان من آنانکه زیادتی کرده اند بر ذات های
خود نومید نشوید از رحمت خدا بتحقیق خدا می بخشد گناه همه بتحقیق وی تعالی اوست بخشنده و رحمت
کننده اختلاف روایتها است در شان نزول این روایت ابن عباس آنست که نازل شده در شان کافران
مکه میگفتند که محمد میگوید که بتحقیق کسی که بکشد نفسی را که حرام کرده خدا کشتن آنرا و عبادت کند بتان الهی بجنبد
خدا او را ما چگونه اسلام آریم که بتحقیق عبادت کردیم غیر خدا را و کشته ایم نفوس محرمه را پس این آیت نازل
شده و هم از ابن عباس مرویست که در حق وحشی قاتل حمزه رضی الله عنه و مرویست که جمعی از مردم که در
جاهلیت گناهان عظیم کرده بودند در وقت بیعت پرسیدند که حق جل شانه بعد از اسلام آنها را بیامرزد
پس این آیت نازل شد بهر حال این گناهان پیش از اسلام است و چون اسلام بتحقیق پیوست موجب
عفو گناهان سابق است بعد از اسلام عفو آنها قطعی است و جرایم بعد از اسلام نیز اگر خدا خواهد می بخشد و
اگر خواهد بعد از عذاب از دوزخ برآورده برای اعمال خیر بهشت میدهد مذهب اهل سنت و جماعت
اینست **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف عن ابن جریج اخبرهم قال
یعلی ان سعید بن جبیر اخبره عن ابن عباس رضی الله عنهما ان ناسا من اهل الشرك كانوا قتلوا واكثروا
مرویست از ابن عباس که جمعی مردم از مشرکان بودند که بتحقیق کشته بودند و بسیار کشته بودند و زنا
و اکثروا وزنا کرده بودند و بسیار کرده بودند نعاتوا محمدا صلی الله علیه وسلم پس آمدند نزد آنحضرت

که عدیل جهاد باشد قال هل تستطیع
اذا خرج المجاهد ان تدخل مسجدك
فتقوم ولا تفتر وتصوم ولا تفطر و سائل را
آیا میتوانی که چون برآید جهاد کننده از
خانه خود بقصد جهاد اینکه درآئی تو مسجد
خود را پس بر پا شوی نماز پس سست نشوی
و باز نمانی از آن تا آنکه باز گردد مجاهد
از جهاد چنانکه در روایت مسلم است و
تصوم فلا تفتر و روزه داری پس
افطار نکنی همچنان یعنی این عمل مانند جهاد
است اگر بتوانی قال و من یستطیع ذلك
گفت سائل و کیست که میتواند کرد این
عمل را قال ابو هریرة گفت ابو هریره
در اشارت مقصود از ین تشبیه ذکر بعضی
از فضائل مجاهد در عمل دابان فرس المجاهد
لیستن فی طوله بتحقیق اسپ مجاهد هر آینه
می جهد و میدود در رسن خود استنان
بر جستن ستور و طول بکسر اول رسن
دراز که ستور را بندند و یک طرف آنرا
گرفته در چراگاه گذارند فیکتب له حسنات
پس نوشته میشود آن جهیدن اسپ برای
مجاهد نیکیها مقصود آنست که در ایام
سفر جهاد هر کار که از اسپ مجاهد واقع
شود اگر چه از جنس چریدن و نوشیدن
و دویدن و مانند آن بود از حسنات
مجاهد مینویسند تا باعمال نفس مجاهد
چه رسد خصوصا آنچه تعب کند در آن
از تشنگی و گرسنگی و ماندگی که نوشته
میشود در خور هر یکی از آن عمل صالح
پس پیوسته او را عمل صالح و اجر او
ثابت باشد همچو کسی که در مسجد بقصد
تخلی در آمده مواظب باشد بر روزه
و نماز بلا فصل اگر چه بعضی اعمال مجاهد را
بسبب زیاده مشقت در آن اجر و
ثواب زیاده باشد بر عمل روزه و نماز
والله اعلم **باب** افضل الناس مؤمن
مجاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله
فاضل تر و بهترین مردم مسلمانیست
که جهاد کننده است بجان و مال
خود در راه خدا یعنی خالص برای

فقالوا ان الذی تقول وتدعو الیه لحسن پس گفتند بتحقیق چیزیکه میگوئی تو و میخوانی بسوے آن هر آئینه نیک است لو تخبرنا ان لما عملنا کفارة اگر خبر دهی تو ما را که بتحقیق مر چیزیرا که کرده ایم ما از کبایر کفارت است یعنی پس اختیار کنیم اسلام را فنزل والذین لا یدعون مع الله الٰها اٰخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون الاٰیة این آیت انیست الا من تاب و آمن ونزل قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله **باب** قوله وما قدروا الله حق قدره و اندازه و احاطه نکرده اند حق اندازه و احاطه قدرت خدا را **حدثنا** آدم قال اخبرنا شیبان عن منصور عن ابراهیم عن عبیدة عن عبد الله رضی الله عنه قال جاء حبر من الاحبار الی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن مسعود آمد دانائے از دانشوران یهود نزد رسول خدا حبر بفتح مهمله و کسر آن و بسکون موحده بمعنی عالم فقال یا محمد انا نجد ان الله یجعل السموات علی اصبع والارضین علی اصبع والشجر علی اصبع پس گفت ای محمد بتحقیق ما یافتیم در توریة این را که خدای میگرداند آسمانها و زمینها را بر انگشتی والماء علی اصبع و آب را بر انگشتی والثری علی اصبع و سائر الخلایق علی اصبع و خاک را بر انگشتی و باقی آفریدها را بر انگشتی فیقول انا الملک پس میگوید خدا من پادشاه و مالک همه ام فضحک النبی صلی الله علیه وسلم حتی بدت نواجذه تصدیقا لقول الحبر پس خندید پیغمبر خدا تا آنکه ظاهر شدند دندانهاے آنحضرت از براے تصدیق آن حبر ثم قرء رسول الله صلی الله علیه وسلم وما قدروا الله حق قدره مقروء درین حدیث همین قدر است و در بعضی نسخ صحیحه والارض جمیعا تا قوله عما یشرکون است و خالی از مناسبت بما نحن فیه نیست عینی و قسطلانی این قول را بابی دیگر نقل کرده اند والارض جمیعا قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالے عما یشرکون اے درین حدیث ازدو وجه سخن کرده اند اولا در اثبات اصبع با الله تعالے شانه وتنزه عن ذلک ثانیا از ضحک و تصدیق آنحضرت یهودی را بآنکه در احادیث صحیحه درین کتاب غیر آن منع از آن ثابت شده قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا حدثکم به اهل الکتاب فلا تصدقوهم ولا تکذبوهم اما وجه اثبات اصبع الله تعالے پس بدانکه علماء اهل سنت یعنی اهل سنت وجماعت در مانند آن دو فرقه اند فرقه تاویل نمیکنند و تفویض مینمایند علم آنرا بسوی الله سبحانه وتعالے و فرقه دیگر تاویل میکنند بعضی از ینها گویند مراد قدرت است ابن فورک گفته مراد اصابع بعضے مخلوقات اوست و نزد کمال قدرت الٰهی تعالے محال نتواند بود محمد بن شجاع بلخی گوید احتمال دارد که اسامی جمعی از مخلوقات موافق اسم اصبع باشد همچنین انچه وارد شده قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمٰن تاویل بقدرت و ملک کرده اند خطابی گوید اصل در اصبع و مانند آن عدم اطلاق است مگر آنکه چیزی ازین قسم بکتاب و سنت صحیحه ثابت شود و اگر نه توقف در اطلاق واجب است و ذکر اصابع یافته نشده است در کتاب و سنت قطعیه اگر گوئی ید در کتاب الله واقع شده است پس ثبوت اصبع لازم آمد گوئیم ید در کتاب بمعنی ید جارحه نیست تا اصبع از آن ثابت شود انتهی پوشیده نماند که حدیث قلب المومن بین اصبعین روایت کرده آنرا مسلم در صحیح خود بسیاری از اسماء حسنے است که از احادیث صحیحه اخذ کرده اند

الجزء الحادی عشر من شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

برای شما اگر بدانید زیرا چه اگر چنین کنید بیامرزد خدا مر شما را گناهان شما و در آرد شما را به بستانهائی که روان است زیر آن جویها و بمسکنهای پاکیزه که در بهشتهای همیشه ماندن اند و این است رستگاری بزرگ و این مضمون ترجمه تمام دو آیت است الی الفوز العظیم **حدثنا** ابو الیمان قال حدثنا شعیب عن الزهری قال حدثنا عطاء بن یزید ان ابا سعید حدثه قال گفت ابو سعید خدری قیل گفته شد یا رسول الله ای الناس افضل کدام مردم فاضل تر است فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مومن یجاهد فی سبیل الله بنفسه وماله فاضل ترین مردم مسلمانیست که جهاد کند در راه خدا بنفس خود و مال خود با عدم اهمال واجبات دیگر مراد افضلیت فی الجمله است یا از افضل مردم نه آنکه فاضل تر علی الاطلاق انیست زیرا چه علما و صدیقان افضل اند از همه چنانکه وارد اند بدان احادیث کما ذکره العینی والکرمانی در روایت کرده ترمذی و ابن ماجه و احمد و تصحیح کرده آنرا حاکم از ابی الدرداء مرفوعا که فرمود آیا خبر ندهم شما را به بهترین اعمال شما و پاکترین آن نزد ملیک شما و بلندترین آن در درجات شما و بهتر است شما را از انفاق ذهب و فضه و بهتر است شما را از انکه ملاقات کنید دشمن خود را پس بزنید گردنهای ایشان و بزنند گردنهاے شما گفتند آری ارشاد کن فرمود ذکر خدا است قالوا فمومن گفتند حاضران پس

پس اطلاق بر سنت قطعیه موقوف بوده است و بعضی از محققین گویند که ید آلت بطش را گویند مخصوص بآن نیست که از پوست و گوشت و استخوان باشد چه بآن بطش واقع شود ید است چنانکه قلم آلت کتابت را گویند پس ید الله و اصبع نیز لایق ذات پاک منزه از شوائب حدوث و امکان خواهد بود پس اطلاق ید مستلزم اصبع میتواند بود و اما ضحک آنحضرت یهودی را گفته اند که این کلام مستلزم تصدیق نیست تواند که از روی تعجب باشد و تصدیق قاله از تصرفات ناقل است که بگمان خود تصدیق یهودی فهمیده باشد چنانکه گفته اند در اکثر روایات واقع نشده است و قراءت قول وما قدروا الله حق قدره ظاهر در رد و ابطال قول یهودی است تو وهی گفته ظاهر سیاق ناظر در آنست که ضحک از جهت تصدیق باشد بدلیل قراءت آنحضرت آیت مذکور را و فیه تامل قوله حتی بدت نواجذه بنون و جیم و ذال معجمه است اصمعی گفته بمعنی اضراس است و احسن قول ابن اثیر است که گفته نواجذ از دندان ضواحک است که وقت ضحک نمایان می شود از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنین خنده نمیکرد که اضراس ظاهر شدی بعضے گویند که مراد حقیقت این معنی نیست بلکه از روے مبالغه در ضحک گفته اند و این بهترین اقوال است از آنکه مشهور آنست که نواجذ بمعنی اضراس است آخر ہی دندان

باب قوله والارض جمیعا قبضته یوم القیامة و زمین همه در ملک وست تعالے بی منازع و شریک اخفش گفته این قول بدان ماند که گویند چهار دانگ هندستان در قبضهٔ شاه جهان پادشاه است طال بقاؤه مراد آنست که ملک وی و در دست تصرف اوست نه آنکه در کف دست گرفته است والسموات مطویات بیمینه و آسمانها پیچیده شده بدست او و طی را چند معنی آمده است یکی بمعنی پیچیدن کاغذ و جامه نیز هم چنانکه در آیت یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و بمعنی نهان کردن گفته می شود طویته عن اعین الناس یعنی نهان کردم فلان را از چشم مردم و بمعنی اعراض میگویند طویت عن فلان بمعنی اعرضت عنه و طی کشح پیچیدن تهی گاه بمعنی اعراض و بمعنی افنا است عرب گوید طویت فلانا بسیفی یعنی فانی کردم او را درین آیت بدو معنی درست می آید و آنکه گفته بیمینه برای مبالغه در اقتدار است بعضی گفته اند یمین قوت است و قیل بمعنی قسم است یعنی سوگند که آسمان ها پیچیده میشوند و فانی کرده میشوند سبحانه و تعالی عما یشرکون تنزیه کرده خداوند جل شانه ذات خود را

حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنا اللیث قال حدثنی عبد الرحمن بن خالد بن مسافر عن ابن شهاب عن ابی سلمة ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یقبض الله الارض و یطوی السموات بیمینه گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را میفرمود قبض میکند خدا زمین را و در هم می پیچد آسمانها بدست قدرت خود ثم یقول انا الملك این ملوك الارض پستر میگوید منم پادشاه هر چه خواهم بکنم کجا اند پادشاهان روی زمین

باب قوله ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله دمیده شد در صور پس مردند کسی که در آسمانها و کسی که در زمین بود مگر کسی که خواست خدا که نمیرد و مستثنی بعضے گویند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است بتحقیق اینها بعد ازان خواهند مرد و قیل حاملان عرش و قیل رضوان و حوران و زبانیه کذا فی القسطلانی عینی گفته اینها شهیدان اند روایت کرده ابو هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پرسید جبرئیل را ازین آیت گفت اینها شهدا اند که شمشیرها بسته برگرد عرش ایستاده می باشند و نیز انس

کتاب الجهاد

و بر جمیع الکلام درین مسئله در کتاب الایمان گذشت در روایت کرده ترمذی و حاکم از ابی هریرة و تحسین کرده اول و تصحیح نموده ثانی که مردے گذشت بدرهٔ کوه که در آن چشمه بود در شیرین پس خوش آمد او را پس گفت کاش گوشه گیرم اینجا پس دستوری خواست از پیغمبر صلے الله علیه وسلم پس فرمود مکن این را زیرا چه مقام یکے از شما در راه خدا بهتر است از نماز وی در خانهٔ خود که هفتاد سال کند انتهی ظاهر مراد از مقام در راه خدا مطلق مجاهده است با عدای دین بود یا با نفس و را اختیار تعب برای کسب علم و حضور مجامع خیر و جماعات و صبر بر ایذا او که اتفاق شود در اختلاط خیر آن و هم مرویست چنانکه عینی آورده مسلمانی که مختلط باشد مردم را و صبر کند بر ایذای ایشان بزرگ است از روی اجر از مسلمانی که نه اختلاط کند و نه صبر بر ایذا

حدثنا ابو الیمان قال حدثنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مثل المجاهد فی سبیل الله فرمود حال آنکسے که جهاد کننده است در راه خدا والله اعلم بمن یجاهد فی سبیله و خدا دانا تر است بکسی که جهاد میکند در راه وی اشارت باعتبار اخلاص نیت در آن و بطون امر و بزرگی قدر آن کمثل الصائم القائم همچو حال روزه دار نماز گزار است که پیوسته است بر حال روزه و نماز باز نمی ماند از ان در هیچ وقت اجر آن و توکل الله للمجاهد فی سبیله بان یتوفاه ان یدخله الجنة و رضا من نصره

[illegible]

روایت کرده که از پیغمبر خدا و از کعب احبار که دوازده کس اند هشت نفر حاملان عرش و هر چهار ملک جبرئیل
ومیکائیل واسرافیل وملک الموت و مرویست از حسن بصری الا من شاء الله یعنی الله وحده قوله ثم نفخ فیه
اخری فاذا هم قیام ینظرون یعنی پستر نفخ کرده شد در صور نفخه دیگر پس ناگاه ایشان ایستاده اند می بینند بسوی یمین
قیل می بینند حکم خدا را که چه خواهد شد **حدثنا** الحسن قال اخبرنا اسمعیل بن خلیل قال اخبرنا عبد الرحیم
عن زکریا بن ابی زائدة عن عامر عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی
اول من یرفع راسه بعد النفخة الآخرة فرمود تحقیق من نخستین کسی ام که بر میدارد سر خود را بعد از نفخه آخر
فاذا انا بموسی متعلق بالعرش پس ناگاه می بینم موسی را که متعلق است باذیال عرش فلا ادری اکذلک
کان ام بعد النفخة پس نمیدانم آیا همچنین بود یعنی نمرده بود در نفخه اول واکتفا کرده بصعقه که در تجلی طور او را
شده بود یا زنده شد در نفخه دوم پیش از من ومتعلق شد بعرش این حدیث مکرر سبق ذکر یافته در باب ذکر انبیاء و
تحقیق کرده شد که این معنی موجب تفضیل موسی نیست **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا
الاعمش قال سمعت اباصالح قال سمعت اباهریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ما بین النفختین اربعون ابوهریره روایت کرده از پیغمبر خدا که مدت درمیان این دو نفخه اماتت واحیا چهل
قالوا یا اباهریرة اربعون یوما گفتند حاضران ای ابوهریره چهل روز است قال ابیت گفت ابوهریره
ابا دارم از تعیین این مدت از آنکه نمیدانم آنرا قال اربعون سنة قال ابیت قال اربعون شهرا قال ابیت
بعضی شارحان گمان کرده که در مسلم اربعون سنة واقع شده واین باطل است آری در روایت ابن مردویه
از طریق سعید بن الصلت از اعمش اربعون سنة کذا قال العینی ویبلی کل شیء من الانسان الا عجب ذنبه فیه یرکب
وکهنه وفرسوده میشود همه چیز از حیوان مگر استخوان دم آن در وی ترکیب کرده میشود وخلق در حشر یبلی مشتق است
از بلی الثوب یبلی بلا بکسر موحده وبفتح با مد و میخوانند عجب ذنب بفتح عین مهمله وسکون جیم در آخر موحده اصل
ذنب است وآن استخوانی لطیف در بیخ صلب نزد سقاره روایت کرده ابن ابی الدنیا در کتاب بعث از ابی سعید
خدری که گفته شد ای رسول خدا عجب چیست فرمود مانند دانه خردل وآنرا عجم بمیم بجای با موحده نیز میخوانند
وآن نخستین مخلوق است وهمین است که باقی میماند بعد از فنا همه اجزا گفته اند حق جل وعلا را درین سریست
که نمیدانیم ما قادری که پیدا کرده از کتم عدم چه احتیاج دارد که در بعث جزئی از آن نگهدارد وتفریع کند این خلق را
بران بعضی تکلفات در ادراک این سر کرده اند که تمامی ندارد والله اعلم **سورة المومن** در بعضی
نسخ المومن بغیر لفظ سوره است ودر بعضی سورة حم المومن بسم الله الرحمن الرحیم این بسمله در غیر روایت
ابی ذر ثابت نشده واین سوره مکی است بی خلاف وهشتاد وپنج آیت است قال مجاهد حم مجازها مجاز
اوائل السور مجاز بمیم وجیم بمعنی طریق است وحکم یعنی حکم این حم حکم این سورتها است که در اوایل حروف
دارند برای تنبیه بر آنکه قرآن از جنس این حروف است واز عکرمه روایت کرده که گفت فرمود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم حم من اسماء الله تعالی واین کلید خزینهای پروردگار است وعن ابن عباس
حم اسم الله الاعظم وهم از ابن عباس مرویست که قسم است که سوگند خورده خدا بآن واز قتاده مرویست

الجزء الحادی عشر تیسیر الاسلام

کتاب الجهاد

از ظاهر تضمن آن طلب فتح وغلبه کافر را
بر مسلمان چه نیست مقصود اصلی ازین
دعا مگر حصول درجه بلند یا عمل که طریق
حصول فتح ونصرت اسلام است در آخر
بهمت جانفشانی وثبات قدم در اعلاء
کلمة الله تا اگر بعضی از اهل اسلام نیز
درین ضمن بسعادت شهادت رسند
منافی نباشد مقتولی واستیصال کفار را
بر دست عامه غازیان للرجال والنساء
شامل است جواز این دعا مردان و
زنان را ودر مسلم بروایت سهیل
بن حنیف آمده مرفوعا کسی که سوال کند
شهادت را بصدق برساند او را خدا
منازل شهدا اما اگرچه خود بمیرد بر بستر
خواب خود قال عمر اللهم ارزقنی شهادة
فی بلد رسولك وگفت عمر بن خطاب رضی الله
عنه خدا وندا روزی گردان مرا شهادت
در شهر پیغمبر خود که مدینه است
حدثنا عبدالله بن یوسف عن مالك
عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة
عن انس بن مالك انه سمعه یقول
کان رسول الله بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یدخل علی ام حرام
می درآمد بر ام حرام بنت ملحان بکسر
میم وسکون لام وتخفیف حاء مهمله نجاریه
صحابیه محرم آنحضرت بود خاله رضاعی
یا خاله پدر یا جد آنحضرت واکرام میفرمود
او را وملحان نام مالک است فتطعمه
پس میخورانید آنحضرت را وقتی که تشریف
میفرمود تمره وی وکانت ام حرام تحت
عبادة بن الصامت وبود ام حرام زیر
عباده بن صامت انصاری یعنی در نکاح

یکی از نامهای قرآن است و از کسائی و ضحاک نقل کرده اند که معنی حم قضی الله ما هو کائن گویا اشاره کرده اند که در اصل حم است بضم مهمله و تشدید میم میگویند حم الامر اذا قضی وقیل بل هو اسم لقول شریح بن ابی اوفی العبسی و گفته میشود بلکه حم نامی است از نام قرآن یا نام سوره و استدلال کرده باین قول از شعر شریح بن اوفی که در هر دو مصراع منصوب است بفعل مقدر ای اقرا حم و غیر منصرف است بنابر علمیة و تانیث یا علمیة و شبه عجمه از آنکه در اوزان عرب فاعیل نیامده بخلاف عجم نحو هابیل و قابیل کیعنی قرا نیز بفتح خوانده اند شعر انیست یذکرنی حم والرمح شاجر، فهلا تلا حم قبل التقدم، معنی آنست که یاد میدهد مرا حم را که اسم سوره است در حالی که نیزه مختلط با نیزها است پس چرا نخواند حم را پیش از اقدام بر حرب قصه آنکه ابن شریح شاعر همراه امیر المومنین علی بن ابی طالب در محاربه جمل همراه بود و محمد بن طلحه رضی الله عنهما با پدر خود طلحه در لشکر عایشه بود و دستار سیاه بر سر داشت قسطلانی نقل کرده که مراد محمد بن طلحه بقول او حم ذکر حم عسق است که دران واقع شده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بهر تقدیر ذکر او حم را بهر تدافع بود از قتل و یا آنکه مسلمانرا نباید که مسلمان را بناحق بکشد امیر المومنین رضی الله عنه گفته بود که صاحب عمامه سودا را نکشند که او را نیکوئی پدر آورده و ابن شریح بر وی حمله کرده به نیزه پس خواند محمد بن طلحه حم را و شریح باین حال او را بقتل آورد و این شعر اشارت باین قصه است علینی در نسبت این شعر بشریح اختلاف نقل کرده و نیز در قصه که جمل است یا غیر آن اقوال متعدده آورده است و بیتی چند از اوائل این بیت نقل کرده و چون فائده درین نقلها نبود تعلیم از ان اعراض کرده الطول التفضل اشارت بقول خدا شدید العقاب ذی الطول که طول بمعنی تفضل است همچنین تفسیر کرده ابو عبیده و زیاده کرده است یقول العرب للرجل انه لذو طول علی قومه یعنی صاحب فضل است بر قوم خود و روایت کرده ابن ابی حاتم از ابن عباس که طول بمعنی سعت و غنا است داخرین یعنی خاضعین است در آیة سیدخلون جهنم داخرین وقال مجاهد الی النجاة الایمان یعنی نجات درین قول خدا و یا قوم ما لی ادعوکم الی النجاة وتدعوننی الی النار بمعنی ایمان است لیس له دعوة یعنی الوثن که ضمیر له در کریمه لا جرم انما تدعوننی الیه لیس له دعوة راجع بسوی وثن است و این تتمه قول آن مرد است که از اتباع فرعون ایمان بموسی علیه السلام آورده بود پنهان میکرد و میگفت یا قوم اتبعونی اهدکم الی الرشاد از سدی و مقاتل آمده که این مرد ابن عم فرعون بود و در نام او روایتهاے متعدد است از ابن عباس مرویست که نام او حزقیل است وقیل حبیب است یسجرون بمعنی توقد بهم النار است یعنی افروخته میشود بکافران آتش در کریمه اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون و نیز از مجاهد مرویست که بمعنی یصیرون فی الحمیم و قودا تمرحون بمعنی تبطرون است از بطر بفتح موحده و طاء مهمله بمعنی بسیار فرحت اشارت است بقول خدا ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تمرحون وکان العلاء بن زیاد یذکر النار و بود علاء بن زیاد که ذکر میکرد آتش را و یاد میداد مردم عاصی را آتش دوزخ فقال رجل لم تقنط الناس پس گفت مردی چرا نومید میکنی مردم را تقنط از تقنط است بمعنی کثرت نومیدی قال انا اقدر ان اقنط الناس گفت علاء بن زیاد من میتوانم

الجزء الحادي عشر من شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

بحالی که غزا کننده اند در راه خدا ایر کبون ثبج هذا البحر ملوکا علی الاسرة سوار میشوند میان این دریا بحالیکه بادشاهانند بر تختهای ثبج میان دو کتف و پشت و میانه هر چیزی و بلندی ریگ کذا فی المصراح او مثل الملوک علی الاسرة یا مانند بادشاهان بر تختها شک اسحق شک کرده درین دو لفظ اسحق بن عبد الله که اند رجال این حدیث است قالت فقلت گفت ام حرام پس گفتم یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم دعا کن خدا را که بگرداند مرا ازین مجاهدان و برساند بدرجه بلند الشان فدعا لها رسول الله پس دعا کرد براے ام حرام پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم وضع راسه بستر نهاد آن حضرت سر خود را بر بستر خواب ثم استیقظ وهو یضحک بستر بیدار شد بحالیکه وی میخندید فقلت ما یضحکک یا رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله کما قال فی الاولی پس فرمود در جواب آنچنانکه فرمود در بار نخستین قالت فقلت ادع الله یا رسول الله ان یجعلنی منهم گفت ام حرام پس گفتم دعا کن خدا را ای رسول خدا اینکه بگرداند مرا ازین مردم قال انت

و خدای عزیز و بزرگ میفرماید یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ویقول وان المسرفین هم اصحاب النار یعنی ای بندگان من که شما اصحاب دوزخید نومید نشوید از رحمت خدا پس همدرین آیت گناهگاران را اصحاب دوزخ گفته و من یا دمید هم لیشانرا که نومید کنم مردم را والله عزوجل یقول آتش دوزخ ولکنکم تحبون ان تبشروا بالجنة علی مساوی اعمالکم لیکن شما دوست میدارید که بشارت دهید عاصیانرا به بهشت بدیهای کار ایشان وانما بعث الله محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم مبشرا بالجنة لمن اطاعه ومنذرا بالنار لمن عصاه و نفرستاده است خدا محمد را مگر بشارت دهنده به بهشت کسی را که اطاعت کرده اورا و ترساننده مر کسی را که نافرمانی کرده اورا حدثنا علی بن عبدالله قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی یحیی بن ابی کثیر قال حدثنی محمد بن ابراهیم التیمی قال حدثنی عروة بن الزبیر قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرنی باشد ما صنع المشرکون برسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عروه بن زبیر گفتم مر عبدالله بن عمرو بن العاص را خبر ده مرا بسخت ترین چیزیکه کرده اند مشرکان برسول خدا قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی بفناء الکعبة گفت در اثنا آنکه رسول خدا نماز میکرد در صحن پیش کعبه اذ اقبل عقبة بن ابی معیط فاخذ بمنکب رسول الله صلی الله علیه وسلم ناگاه پیش آمد عقبه بن ابی معیط و گرفت دوش رسول خدا و پیچید جامهٔ خود را در گردن آنحضرت پس ولوی ثوبه فی عنقه فخنقه خنقا شدیدا پس تنگ کرد و بفشرد گردن اورا فشردنی سخت فاقبل ابوبکر فاخذ بمنکبه پس پیش آمد ابوبکر صدیق پس گرفت دوش آن ملعون را ودفعه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و دور کرد ورا از نزد رسول خدا وقال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و گفت ابوبکر آیا میکشید مردی را از آنکه میگوید پروردگار من خدای رب العزت است وقد جاءکم بالبینات من ربکم و تحقیق آمد شما را بدلائل و معجزات از پیش پروردگار شما قسطلانی از امام جعفر بن محمد رضی الله عنهما نقل کرده که ابوبکر صدیق بهتر است از مومن آل فرعون از آنکه وی پوشید ایمان را و ابوبکر ظاهر کرده میگفت آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من خدا است دیگری میگوید ابوبکر افضل است از آنکه نصرت آنحضرت بدست وزبان و فعل کرد و مومن آل فرعون بزبان کرده بود سورة حم السجدة پنجاه و چهار آیت است بسم الله الرحمن الرحیم و در روایت غیر ابی ذر بسمله ساقط است قال طاوس عن ابن عباس ائتیا طوعا بمعنی اعطیا است قالتا اتینا طائعین اعطینا تفسیر کرده ائتیا را باعطیا بصیغهٔ تثنیه از اعطا ر در قول خدا ائتیا طوعا او کرها و تفسیر کرده اتینا که از باب اتیان است بقول خود اعطینا بصیغهٔ فعل ماضی متکلم مع الغیر اشکال کرده ابن تین درین تفسیر اتینا و اتینا بقصر همزه بمعنی عطیا و اعطینا در کلام عرب نیامده هر دو کلمه بمعنی مجئ است شاید ابن عباس ممدود خوانده میگوید ائتیه زیدا مالا ای اعطیته وقال المنهال عن سعید و گفت منهال بکسر میم و سکون نون صدوق است از طبقهٔ اعمش ثقه است نزد همه از سعید بن جبیر قال رجل لابن عباس گفت مردی مر ابن عباس را انی اجد فی القرآن اشیاء تختلف علی تحقیق من می یابم در قرآن چیزی که اختلاف میکند بر من یعنی در ظواهر بعضی آیات قرآنی مخالفت بیکدیگر می یابم و آن در چهار موضع است قال فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

فصرعت عن دابتها حین خرجت من البحر پس افتاد از دابه خود وقتی که بر آمد از دریا بجزیره بعد فراغ از غزوه فهلکت پس مرد و مدفون گشت همانجا و درین اشعار است بآنکه موت در راه غزا بی مباشرت قتل حکم قتل دارد اگرچه بعد از فراغ از جهاد بود بقرینه آنکه این هلاک قبول دعای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مطلوب بدان احراز ثمره عظمی بود از جهاد که قتال و شهادت باشد پس مطابقت بدعا باعتبار نسبت که این هلاکت بعد از برگشتن نیز شهادة است و تتمه کلام در فضل من تصرع فی سبیل الله بیاید باب درجات المجاهدین فی سبیل الله بیان پایها و مرتبها جهاد کنندگان در راه خدا یعنی برای خدا بی غرض نفسانی و التفات بدنیا و سبیل در اصل بمعنی راه است و سبیل الله راه هدایت که امر کرده است خدا بسلوک آن یقال گفته میشود در استعمال هذه سبیلی بتانیث اشاره و هذا سبیلی بتذکیر اشارت یعنی سبیل مذکر و مونث هر دو آمده قال ابو عبد الله گفت مولف غزی بضم غین معجمه و تشدید زاء هر دو معجمه و قصر و تنوین که در کریمه یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین کفروا وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا غزی جمع است واحدها غاز واحد اینکلمه غازی است

گفت خدا پس نیست نسبتها میان ایشان امروز و نمی‌پرسند یکدیگر را و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون و پیش آید بعضی بر بعضی دیگر در حالے که می‌پرسند یکدیگر را درین دو آیت که در یک روز قیامت هست تنافی است دوم موضع که تخالف دارد اینست و لا یکتمون الله حدیثا و نمی‌پوشند خدا را گفتار را و در جائی دیگر آیت ربنا ما کنا مشرکین فقد کتموا فی هذه الآیة پس گفتند ای پروردگار نبوده ایم ما مشرک پس بتحقیق پوشیدند شرک را درین آیت و سیوم جائی اینست و قال ام السماء بناها الی قوله دحاها فذکر خلق السماء قبل خلق الارض پس ذکر کرد خلق آسمان را پیش از خلق زمین ثم قال ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین الی طائعین فذکر فی هذه خلق الارض قبل السماء پس ذکر کرد درین آیت خلق زمین را پیش از خلق آسمان چهارم جائی سوال اینست و قال الله و کان الله غفورا رحیما عزیزا حکیما سمیعا بصیرا فکانه کان ثم مضی پس گویا نسبتے که خدا بود صاحب این صفات در زمان ماضی که گذشته است و الحال با این صفت موصوف نیست فقال پس گفت ابن عباس در جواب آن مرد و تطبیق آیات متخالفه فلا انساب بینهم فی النفخة الاولی معنی این قول فلا انساب بینهم در نفخه اولی خواهد بود چنانکه اشارت میکند آیت ثم نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله فلا انساب بینهم عند ذلک و لا یتساءلون یعنی دمیده میشود در صور پس هلاک میگردد کسی که در آسمان و کسی که در زمین هست مگر کسے که خواسته او را خدا که هلاک نشود پس نیست نسبتها میان آنها نزد این حال و نمی‌پرسند یکدیگر را از فرط هیبت و حیرت در آن و گرفتاری هر یکی بنفس خود کما قال یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ثم فی النفخة الآخرة اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون پستر در نفخه آخر که همه زنده میگردند پس می‌آید بعضے بر بعضی مردم در حالے که می‌پرسند یکدیگر را از احوال بقدریکه بشعور می‌آیند و اما قوله ما کنا مشرکین و لا یکتمون الله حدیثا یعنی جواب ازین تخالفے که درین دو آیت است از حدیث و عدم کتمان آنکه فان الله یغفر لاهل الاخلاص ذنوبهم پس بتحقیق خدا می‌بخشد مر اهل اخلاص را از موحدان گناههاے آنها و قال المشرکون تعالوا نقول لم نکن مشرکین و گفتند مشرکان بیکدیگر بیائید بگوئیم نبوده ایم ما مشرکان فختم علی افواههم فتنطق ایدیهم پس مهر کرده می‌شود بر دهنهای ایشان و سخن میکنند دستهای ایشان حاصل نیست که می‌پوشند بر زبانهای خود و ظاهر میکنند دستهاے فعند ذلک عرف ان الله لا یکتم حدیثا و عنده یود الذین کفروا الآیة و خلق الارض فی یومین و پیدا کرد زمین را در دو روز بغیر دحو ثم خلق السماء پستر پیدا کرد آسمان را ثم استوی الی السماء فسواهن فی یومین آخرین پستر توجه کرد بسوی آسمان پس هموار شدند آسمانها در دو روز دیگر ثم دحی الارض پستر دحو کرد زمین را و دحوها ان اخرج منها الماء و المرعی و دحو زمین اینست بیرون آورد ازان آب و چراگاه و دحو بفتح دال مهمله و بسکون حای مهمله و در روایت اصیلی دحیها است بیاء مثناة تحتیه بدل واو و خلق الجبال و الجمال و الآکام و ما بینهما فی یومین آخرین و پیدا کرد کوهها و شتران و جنگلها و چیزی که میان زمین و آسمان است در دو روز دیگر فذلک قوله دحاها و قوله خلق الارض فی یومین یعنی اشارت است بدحو در دو روز فجعلت الارض و ما فیها من شیء

الجزء الحادي عشر تيسير الاسلام

كتاب الجهاد

رمضان كان حقا على الله ان يدخله الجنة کسی که ایمان آورد بخدا و رسول وی و برپا دارد نماز را و روزه دارد در رمضان را باقصد حق لازم بر خدا بموجب التزام وی بر خود بفضل و کرم اینکه در آرد آن کس را به بهشت و عدم ذکر زکوة و حج درین روایت بنا بر عدم تکرر و تکثر آنست غالبا بجهت وجوب آن بر الدار لشرایط مخصوصه خصوصا حج که در عمر جز یکبار نبود جاهد فی سبيل الله او جلس فی ارضه التی ولد فیها جهاد کرده باشد در راه خدا یا نشسته ماند در زمین خود که زائیده شده در آن زمین و نه برآید ازان اگرچه مجاهدان خود فضل دارند بر قاعدان بدرجات چنانچه بعد از یعنی گفتند حاضران یا رسول الله افلا نبشر الناس آیا بشارت ندهیم مردم را قال ان فی الجنة مائة درجة اعدها الله للمجاهدین فی سبيل الله فرمود بتحقیق در بهشت صد پایه است که آماده داشته آنرا خدا برای مجاهدان در راه خدا ما بین الدرجتین کما بین السماء و الارض بعد میان هر دو پایه ازان آنچنانکه بعد میان آسمان و زمین است یعنی بشارت بده مردم را باین خبر تا باز نمانند ازین درجات مجاهدان بتقاعد از جهاد و اقتصار کنند همت ایشان بر مجرد دخول بهشت فاذا سألتم الله فسألوه الفردوس پس چون سوال کنید شما خدا را از بهشت و رغبت کنید در آن پس سوال کنید از وی تعالی فردوس را و بلند داریه همت را در تحصیل آن فانه اوسط الجنة

في اربعة ايام پس گردانيده شد زمين و چيزي كه در وست انرا اشيا در چهار روز وخلقت السموات في يومين و پيدا كرده شد آسمانها در دو روز حاصل آنكه خلق ذات زمين مقدم است بر آسمان و دحو آن موخر است از خلق آسمان وكان الله غفورا سمى نفسه ذالك اشارتست بجواب شبهه رابع ولمحض آن اينست كه الله تبارك وتعالے ناميده است خود را غفور و رحيم و اين تسميه گذشته است اما صفت غفوريت و رحيميت پس دائمي است منقطع نميشود و خداوند سبحانه و قتيكه خواهد مغفرت و رحمت و غير آنها در اشياء در حال يا در استقبال البته واقع ميشود مراد وي تعالے و باين اشارت كرده است مولف رحمه الله بقول خود وذالك قوله اي لم يزل كذلك فان الله لم يرد شيئا الا اصاب به الذي اراد اينچنين تقرير كرده اند شارحان اين جواب را و نحات گفته اند كه كان در محاورت فصحي براي ثبوت خبر است دائما بے تجدد و انقطاع هم ازينجهت در موضع كان صار نميگويند كه براي تجدد و حدوث است و در حق الله سبحانه گفته نميشود فلا يختلف عليك القرآن پس مختلف نشود بر تو قرآن فان كلا من عند الله پس بتحقيق قرآن همه از پيش خدا است اين كلام ابن عباس در جواب آن مرد و اگر بودي از پيش غير خدا هر آينه مي يافتند در وي اختلاف بسيار مرويست كه اين مرد سائل نافع بن ازراق است كه با ابن عباس صحبت ميداشت و از اين قسم تشكيكات ميكرد و آخر سر ازارقه كه صنفے از خوارج اند گشت حدثنا يوسف بن عدي قال حدثنا عبيد الله بن عمرو عن زيد بن ابي انيسة عن المنهال بهذا اين كلام ثابت است مر ابي ذر و اصيلي و ابن عساكر را اكنون مولف رحمه الله اولا اين حديث معلق آورده و آخر مسند ذكر كرده و جه اين چيست گويم اينچنين شنيده است اولا معلق و ثانيا مسند و درين ضمن اشارت كرده كه اسناد شرط نيست كذا ذكره القسطلاني والعيني عن الكرماني وقال مجاهد ممنون بمعنى محسوب در قول خدا لهم اجر غير ممنون و روايت كرده اند از ابن عباس بمعنى غير مقطوع اقواتها بمعنى ارزاقها است در آية كريمه و بارك فيها وقدر فيها اقواتها في كل سماء امرها مما امر به اشارت است بقول خدا فاوحى في كل سماء امرها تفسير كرده امرها را مما امر مراد شرات و خيرات است و از قتاده و سدي منقول است كه مراد ملائكه اند و مخلوقاتي كه در آن است از بحار و جبال نحسات بمعنى مشائيم جمع مشئوم است اشارت است بقول خدا فارسلنا عليهم ريحا صرصرا في ايام نحسات وقيضنا لهم قرناء تتنزل عليهم الملائكة عند الموت قيضنا بمعنى قدرنا است معنى آنست كه مقدر كرديم مر كافران را دوستان ايشان قول مولف تتنزل عليهم الآية تفسير نيست اهتزت بمعنى بالنبات و ربت بمعنى ارتفعت يعني بلند شد وقال غيره من اكمامها حين تطلع و گفت غير مجاهد در معنى ربت ارتفعت بر آمد از اكمام خود از قشر و پرده اكمام جمع كم است بكسر كاف و تشديد ميم بمعنى پوشش كه بر شگوفه ميباشد ليقولن هذا لي اي بعملي وانا محقوق بهذا اشارتست بقول خدا ولئن اذقناه رحمة منا من بعد ضراء مسته ليقولن هذا لي و تفسير كرده قوله هذا لي بقول خود اي بعملي الخ يعني عمل نيك من است و من مستحق آنرا نسفي گفته اين حق من است كه رسيده است ليسوى من سواء للسائلين تفسير كرده بقول خود قدرها سواء اشارت بآيه كريمه و قدر فيها اقواتها في اربعة ايام سواء للسائلين و تقدير كرده كه در زمين ارزاق است

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

بيشك در روايت حدثنا موسى ابن اسماعيل قال حدثنا جرير قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة يعني ابن جندب چنانچه مصرح است در بعضے نسخ قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رايت الليلة رجلين اتياني فرمود آنحضرت ديدم امشب بخواب دو مرد را كه آمدند مرا فصعدا بي الشجرة پس بردند مرا بالاي درخت وادخلاني دارا هي احسن وافضل و در آوردند مرا بسرائي را كه آن خوبتر و فاضل ترست لم ار قط احسن منها نديده ام هرگز خوبتر از آن دار قالا گفتند آن دو مرد اما هذه الدار فدار الشهداء اما اين سراي خوبتر و فاضل تر پس منزل شهيدان است كه جهاد كرده اند در راه خدا و جان و مال خود باخته اند و اين حديث بطول در جنائز گذشت و اين قطعه گويا مفسر است اوسط الجنة را در حديث ابي هريره گذشت

باب الغدوة والروحة في سبيل الله

ذكر فضيلت يك بامداد سير كردن و يك شبانگاه سير كردن در راه خدا يعني بجهاد و انچه در حكم آن است غدوه بالفتح يكبار از غد و بمعنے بر آمدن در هروقت كه باشد از اول روز تا نيمه آن و روحه بالفتح يكبار از رواح بمعنے بر آمدن در هروقت كه باشد از زوال آفتاب تا غروب آن كذا ذكره الشارحون

فهديناهم دللنا هم على الخير والشر يعني هديناهم در قول خدا اما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى بمعنى راه نمودن مطلق نه بمعنى خاص كه رسانيدن بمطلوب است وامثال اين را آورده وگفته كقوله وهديناه النجدين وكقوله وهديناه السبيل درين موضع نيز هدايت بمعنى مطلق نمودن است والهدى الذي هو الارشاد بمنزلة اسعدناه وهدى كه آن ارشاد است بجاى اسعدناه است من ذلك قوله اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده آن كسانيكه هدايت كرده آن را خدا كه پيغمبرانند پس بهدايت ايشان اقتدا كن خطاب بآنحضرت است صلى الله عليه وسلم يوزعون يكفون اشارت كرده باين بسوى قول خدا ويوم يحشر اعداء الله الى النار فهم يوزعون وتفسير كرده يوزعون بقول خود يكفون وهم وليست از ابى عبيده كه بمعنى يدفعون است من اوزعت اذا كففت ومنعت وبعضى ميگويند معناى اوليسا قون ويدفعون الى النار است يعنى كشيده ميشوند ودفع كرده ميشوند بسوى آتش من اكمامها قشر الكفرى هي الكم اشارت است بسوى قول الله تعالى وما يخرج من ثمرات من اكمامها تفسير كرده من اكمامها بقول خود قشر الكفرى وكفرى بضم كاف وبضم فا وفتح فا وتشديد را وعاى شگوفه پيش از آنكه بشگافد قاله القسطلاني وبعضى بمعنى مطلق وعا گفته كرمانى بمعنى شگوفه گفته است عينى از ابن عباس روايت كرده كفرى پيش از آنكه بشگافد ووقتيكه بشگافد آنرا اكمام نميگويند وقال غيره يقال للعنب اذا اخرج ايضا كافور وكفرى اين قول ثابت نيست مگر در روايت مستملى تنها اصمعى وغيره گفته اند وعاء هر چيز كافور آنست ولى حميم القريب اشارت است من محيص حاص حاد يعنى محيص مشتق از حاص كه بمعنى حاد است در بعضى روايات حاص عنه حاد عنه است اشارت است بآيه كريمه وظنوا ما لهم من محيص حاص بمعنى آنست كه گمان كردند كه نيست ايشان را جاى گريز مرية ومرية واحد اى اصتياع اشارت است كه در قول خدا الا انهم فى مرية من لقاء ربهم وگفته است مرية بكسر ميم وسكون را وبضم ميم هر دو لغت است بمعنى امترا يعنى شك كردن قرأت جمهور بكسر ميم است وقرأت حسن بصرى بضم است وقال مجاهد اعملوا ما شئتم وعيد يعنى در آيه اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصير يعنى ما شئتم محمول بر ظاهر معنى نيست بلكه در ضمن آن وعيد است وتوبيخ وقال ابن عباس التى هى احسن الصبر عند الغضب والعفو عند الاساءة يعني مراد از احسن صبر است نزد غضب وعفو است نزد بدى فاذا فعلوه عصمهم الله پس وقتيكه كردند صبر وعفو نگهدارد ايشان را خدا از شر اعدا وخضع لهم عدوهم كانه ولى حميم وفروتنى كند ايشان را دشمن ايشان چنانكه گويا كه دشمن دوست قريب است بعضى تفسير كرده اند بخصلتى كه آن احسن است از مجاهد مرويست كه آن سلام است

باب قوله وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم ولا ابصاركم ولا جلودكم نيستيد شما كه بپوشيد مر اين را كه گواهى ميدهد بر شما گوش هاى شما وچشمها وجلد هاى شما ولكن ظننتم ان الله لا يعلم كثيرا مما تعملون وليكن گمان كرده ايد كه خدا نميداند بسيارى از آنچه كار ميكنيد

حدثنا الصلت بن محمد قال حدثنا يزيد بن زريع عن روح بن القاسم عن منصور عن مجاهد عن ابى معمر عن ابن مسعود رضى الله عنه وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم الآية

الجزء الحادى عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

حدثنا معلى بن اسد بضم ميم وفتح عين وتشديد لام قال حدثنا وهيب بتصغير قال حدثنا حميد بتصغير عن انس بن مالك عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لغدوة فى سبيل الله او روحة خير من الدنيا وما فيها هر آئينه يك بامداد سير كردن در راه خدا يا يك شبانگاه سير كردن يعنى ثواب آن بهتر است از دنيا وچيزيكه در دنياست از انچه متكثر است حسن آن در نفوس شما كه آن كثير وباقيست واين قليل وفانى وذكر غدوه وروحه بر سبيل عادت است ومراد سير در مطلق وقت است براى خدا نه خاص در بامداد وشبانگاه هرگاه حال يك غدوه وروحه انچنين باشد مجموع غدوات وروحات ومتاعب نفس وبذل مال قياس بايد كرد چه قدر ثمره داشته باشد حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فليح قال حدثنى ابى عن هلال بن على عن عبد الرحمن بن ابى عمرة عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم

مرویست از ابن مسعود در تفسیر این آیت کان رجلان من قریش وختن لهما من ثقیف بود دو مرد از قریش و دو داماد ایں مرایں ہر دو را از بنی ثقیف او رجلان من ثقیف وختن لهما من قریش شک کرده است ابو معمر راوی ابن مسعود ذکر کرده است ثعلبی وتبعیت کرده او را بغوی که ثقفی عبد یالیل ابن عمرو بن عمیر است و قرشیان صفوان و ربیعه پسران امیه بن خلف و ثقفیان اخنس بن شریق است دو دو نام برده است فی بیت فقال بعضهم لبعض در خانه پس گفت بعضی از آنها مر بعضے را اترون ان الله یسمع حدیثنا آیا میدانید که بتحقیق خدا میشنود گفتار ما را قال بعضهم یسمع بعضه گفت بعضے اینها میشنود بعض سخن ما را یعنی آنچه با واز میگوئیم وقال بعضهم لئن کان یسمع بعضه لقد یسمع کله و گفت بعضے از اینها ہر آئینه اگر ہست که میشنود بعضی را تحقیق میشنود همه را از آنکه نسبت الله تعالے و تقدس بجمیع مسموعات برابر است و تخصیص تحکم است فنزلت وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم الآیة

باب قوله وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم فاصبحتم من الخاسرین معنے آنست که آن ظن شما که گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آنچه میدانید و این گمان باطل شما است که گمان کرده اید بپروردگار خود و آن گمان ہلاک کرده شما را **حدثنا** الحمیدی قال اخبرنا سفیان قال اخبرنا منصور عن مجاهد عن ابی معمر عن عبد الله قال اجتمع عند البیت قرشیان وثقفی او ثقفیان وقرشی گفت عبد الله بن مسعود جمع شدند نزد بیت الله دو قرشے ویک ثقفی یا دو ثقفی ویک قرشے شک راوی است کثیرة شحم بطونهم قلیلة فقه قلوبهم بسیار پیه شکمهای ایشان و اندک علم دلهای ایشان فقال احدهم اترون ان الله یسمع ما نقول پس گفت یکی از ایشان آیا میدانید خدا را که می شنود چیزی را که میگوئیم وقال الآخر یسمع ان جهرنا ولا یسمع ان اخفینا گفت دیگرے می شنود اگر بلند کنیم ما آواز و نمیشنود اگر آهسته سخن کنیم وقال الآخر ان کان یسمع اذا جهرنا فانه یسمع اذا اخفینا دیگرے گفت اگر ہست که می شنود چیزی را که جهر کنیم پس میشنود چیزی را که پنهان کنیم فانزل الله وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم الآیة وکان سفیان یحدثنا بهذا و بود سفیان حدیث میکرد ما را باین حدیث این قول حمیدی است شیخ مولف فیقول حدثنا منصور او ابن ابی نجیح او حمید احدهم او اثنان منهم پس میگفت حدیث کرد ما را منصور یا ابن ابی نجیح یا حمید یکی از این سه کس یا دو کس از اینها ثم ثبت علی منصور وترک ذلک مرارا غیر مرة واحدة پسترماند سفیان بر منصور تنها و ترک کرد شک را بار ہا غیر یکبار و این طریق دیگر است مر حدیث مذکور را و تردد در اول مرتبه بعد از جزم قطعی در آخر قدحی ندارد در حدیث یعنی مضطرب نیست **باب** فان یصبروا فالنار مثوی لهم الآیة این باب در بیان این آیت است **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا یحیی قال اخبرنا سفیان الثوری قال حدثنی منصور عن مجاهد عن ابی معمر عن عبد الله بنحوه یعنی عمرو بن علے باین اسناد مانند حدیث مذکور حدیث کرده است **حم عسق** در بعضے روایت سوره حم عسق پنجاه و سه آیت است مکے است مگر چهار آیت از قوله تعالے ذلک الذی یبشر الله عباده الے قوله اولئک ما علیهم من سبیل که در مدینه نازل شده بدانکه

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

علیه وسلم قال الروحة والغدوة فی سبیل الله افضل من الدنیا وما فیها یعنی بیشتر است ثواب آن از ثواب صرف دنیا و ما فیها اگر مالک شود او را انسانی و صرف کند یا آنکه ثواب آن بهتر است از دنیا و ما فیها **باب** الحور العین وصفتهن ذکر حور عین که مجاہدان را باشد و صفت حوران که چگونه باشند حور بفتح جمع حوراء است از حور بفتحتین یعنی سخت شدن سپیدی چشم و سیاه شدن سیاهی آن و گرد بودن سیاهی و باریک بودن مژگان و روشن سپید بودن چشم و بعضی گویند سیاه شدن چشم تمام بهیچو چشم آهو و نباشد این معنی در بنی آدم و گفته نمیشود زنانرا حور عین مگر برای تشبیه با آهو و مانند آن و عین بکسر عین جمع عیناء یعنی کلان چشم سخت سیاه و سپید یحار فیها الطرف حیران میشود در حور چشم بمشاهده کمال حسن آن مستانف است در بیان صفت حور یا بیان اشتقاق حور از حیرت بزعم مولف و تا ظاهر الفساد است که حور و اوی است و حیرت یائی شدیدة سواد العین شدیدة بیاض العین سخت سیاهی چشم و سخت سپیدی چشم این نیز بیان صفت است ماخوذ از تفسیر عین بالکسر وزوجناهم بحور عین که در قرآن است در صفت اہل بہشت یعنی انکحناهم نکاح گردانیم بهشتیان را و پیوسته و دو گان کردیم

تبع کرده اند حم عسق را و نوشته اند متصل مثل کهیعص بعضی گفته شاید که
ازین جهت دو آیت شمرده اند و اگر یکنام و اسند فصل برای آنست که موافق
گفته حم مبتدا است و عسق خبر آنست بعضی گویند که حم اینجا فعل است بمعنی قضی یا بود کاین
اخواتها که حروف تهجی است در حم عسق معانی بسیار گفته اند که محل ذکر آن نیست لیـ
در غیر روایت ابی ذر بسمله نیست و ذکر عن ابن عباس رضی الله عنهما عقیما التی لا تلد
من یشاء عقیما یعنی زنی است که بمی نزاید چون درین روایت ضعف و انقطاع بود مولف رحمه الله جزم
نکرده و بلفظ مجهول آورده روحا من امرنا القرآن اشارت کرده روح درین آیت و کذلک اوحینا الیک
روحا مراد ازان قرآن است مروی است از سدی که مراد وحی است و از حسن بصری مراد رحمت است
و قال مجاهد یذرؤکم فیه نسل بعد نسل یعنی پیدا کرده است از انعام ازواج از جنس آن یا از برای شما صنف
کثیره و با نمیعنی اشارت کرده است که در و فی یعنی در رحم نسلی است بعد از نسل لا حجة بیننا لا خصومة
یعنی حجت در قول خدا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا حجة بیننا الله یجمع بیننا بمعنی خصومت است طرف خفی ذلیل
تفسیر کرده خفی را بذلیل بمعنی ضعیف همچنین تفسیر کرده مجاهد و قال غیره فیظللن رواکد علی ظهره یتحرکن
و لا یجرین فی البحر و گفته است غیر مجاهد درین آیت و من آیاته الجوار فی البحر کالاعلام و از علامتهای قدرت
الهی تعالی کشتیها است در دریا مانند کوهها ان یشأ یسکن الریح فیظللن رواکد علی ظهره اگر خواهد خدا از حرکت
باز دارد باد را پس در حرکت میکنند امواج در حالیکه ساکن اند یعنی می جنبند با مواج و راه نمیروند
در دریا باین تقریر ساقط شد آنچه گفته اند که میان یتحرکن و رواکد منافات است و نیز باطل شد قول بعضی
که گفته حرف لا در یتحرکن محذوف است فافهم شرعوا ابتدعوا یعنی شرعوا در کریمه ام لهم شرکاء شرعوا لهم
من الدین مالم یأذن به الله بمعنی ابتدعوا است **باب** قوله الا المودة فی القربی باب در بیان آنست
که مراد از قربی درین آیت کیست قوله عز و جل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در بعضی تفاسیر
آورده که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم بمدینه تشریف ارزانی آورده آنحضرت از مال و منال چیزی
نداشت انصار التماس کردند یا رسول الله خداوند سبحانه ما را هدایت کرد بدست تو و ترا نوائب و حوادث
رو میدهد و در دست چیزی نداری که دفع آن کنی ما جمع کنیم از اموال خود که بکار تو آید پس نازل شد
این آیت که بگو ای محمد من طلب نمیکنم از شما اجری بر آنچه آورده ام شما را از بینات و هدایت مگر دوستی
در قربی یعنی تقرب الهی عز و جل بطاعت و عبادت و امتثال احکام دینی همچنین تفسیر کرده حسن بصری
رضی الله عنه و عکرمه و مجاهد و سدی و ضحاک و قتاده گویند مراد تولا قرابتست یعنی چیزی از شما نمیخواهم
مگر دوستی قرابت من و تولای عترت من اختلاف کرده اند که اقربای آنحضرت که طلب مودت برای
آنها کرده کیانند قیل علی و فاطمه و فرزندان ایشان رضی الله عنهم قیل اولاد عبد المطلب و قیل آنانکه صدقه
بر آنها حرام است و خمس حق ایشان است و آنها اولاد هاشم و بنی المطلب که جدا نبوده اند از یکدیگر
در جاهلیت و اسلام **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن عبد الملك

لا الشهید لما یری من فضل الشهادة
فانه یسره ان یرجع الی الدنیا فیقتل مرة
اخری مگر آنکه کشته شده در جهاد بسبب
آنچه می بیند نزد خدا از کثرت ثواب شهید
گشتن پس بتحقیق وی خوش می آید او را
بعد از مردن با وصف معاینه خوبیهای
آخرت آنکه باز گردد بسوی دنیا پس
کشته شود بار دیگر تا باضعاف این ثواب
کامیاب گردد و قال و سمعت انس بن
مالك عن النبی صلی الله علیه و سلم قال
گفت حمید و شنیدم انس را که روایت
میکرد از آنحضرت که فرمود لروحة فی
سبیل الله او غدوة خیر من الدنیا و ما فیها
هر آئینه شبانگاه سیر کردن در راه خدا
یا پگاه سیر کردن بهتر است از دنیا
و آنچه در دنیا است و لقاب قوس احدکم
من الجنة او موضع قید بکسر قاف و زیادت
تحتیه چنانچه در بعضی نسخ است شک راوی
است میان قاب قوسین و موضع قید
که کدام ازین دو لفظ فرموده قول راوی
یعنی سوط تفسیر غیر معروف است مر لفظ
قید را و لهذا جزم کرده اند بعضی شارحین
که بزیادت تحتیه تصحیف است و صواب
قد بکسر قاف و تشدید دال است بمعنی
تازیانه که از چرم سازند و قید بزیادت
یا بمعنی مقدار است همچو قاب خیر من الدنیا
و ما فیها و هر آئینه مقدار کمان یکی از شما
از بهشت یا جای تازیانه یکی از شما بهتر
است از دنیا و آنچه در آنست و چون
منساق شد کلام بذکر صفت بهشت ذکر
کرد صفت حوران بهشت را و فرمود
و لو ان امرأة من اهل الجنة اطلعت الی
اهل الارض لاضاءت ما بینهما و اگر بنگرد
زنی از زنان بهشت ظاهر شود بسوی
مردم زمین هر آئینه روشن کند آنچه زن
یا روشن شود آنچه میان بهشت و
زمین است و لملأته ریحا و هر آئینه
پر کند آنچه مابین بهشت و زمین است
بوی خوش و لنصیفها علی رأسها
خیر من الدنیا و ما فیها و هر آئینه دامنی

بن ميسرة قال سمعت طاؤسا عن ابن عباس رضي الله عنهما انه سئل عن قوله الا المودة في القربى
گفت عبد الملك شنيدم طاؤس را كه نقل ميكرد از ابن عباس كه بتحقيق ابن عباس پرسيده شد از تفسير
قول خدا الا المودة في القربى فقال سعيد بن جبير پس گفت سعيد بن جبير كه حاضر بود در مجلس قربى
آل محمد صلى الله عليه وسلم فقال ابن عباس عجلت پس گفت ابن عباس
آل محمد كه مراد از قربى اولاد محمد است صلى الله عليه وسلم
سعيد بن جبير را شتابي كردي در جواب ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن بطن من قريش الا كان
له فيهم قرابة بتحقيق پيغمبر خدا نبود از قبيله قريش مگر آنكه بود مر آنحضرت را در ايشان قرابتي
فقال الا ان تصلوا ما بيني وبينكم من القرابة پس فرمود كه نميخواهم از شما اي قريش مگر آنكه صله
رحم وقرابت كنيد چيزي را كه ميان من وشما است از قرابت وخويشي وبعضي گفته اند كه في براي تعليل است
حاصل معني آنكه دوستي از جهت قرابت ميخواهم برين تقدير خطاب مخصوص بقريش خواهد بود ومؤيد است

سورة حم الزخرف

اين را كه آيت مكي است كذا قال القسطلاني مكي است بقول مقاتل
مگر يك آيت واسئل من ارسلنا الآية هشتاد ونه آيت است زخرف بمعنى ذهب است وكمال حسن چيزرا
گويند وحسن گفتار ورنگهاي سبزه زمين زخارف جمع است بمعنى كشتيها كذا في القاموس بسم الله الرحمن الرحيم
در جميع روايتها بسمله ثابت است وقال مجاهد على امة بمعنى على امام است در قول خدا بل قالوا انا وجدنا
آباءنا على امة وانا على آثارهم مهتدون تفسير كرد امت را بامام ومرويست از ابن عباس كه امت بمعنى دين
ونيز مرويست از مجاهد كه بمعنى ملت است وقيله يا رب اشارت است بقول خدا وقيله يا رب
ان هؤلاء قوم لا يؤمنون تفسير ايحسبون انا لا نسمع سرهم ونجواهم ولا نسمع قيلهم مؤلف ميگويد
تفسير آيت اين است كه آيا گمان ميكنند كه ما نمي شنويم نهان ايشان را ورازهاي ايشان را ونمي شنويم
قول ايشان را بعضي انكار كرده اند اين تفسير را گويند وقتي درست باشد كه لفظ قرآن قيلهم بضمير جمع
باشد وضمير واحد در قيله راجع به پيغمبر خدا است ثعلبي گفته كه معني آنست كه آيا گمان ميكنند كه نشنويم
قول آنحضرت را يا رب كه شكوه ميكند پيغمبر بپروردگار خود وقال ابن عباس ولولا ان يكون الناس امة واحدة
لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة ومعارج عليها يظهرون لولا ان اجعل الناس كلهم كفارا
اگر نبودي اينكه بگردانم مردم را همه ايشان را كافران از بس حرص ودوستي كه در دنيا دارند ما جعلت لبيوت
الكفار سقفا من فضة ومعارج من فضة وهي درج وسرر فضة هر آينه گردانيدمي خانهاي كافران را سقفها
از نقره وتختها وبالاخانه ونردبانها كه بر آيند بر آن حاصل معني آنكه اگر ملاحظه اينمعني نميبود كه همه مردم چون
كافران را باين ناز ونعمت به بينند ومجتمع شوند بر كفر هر آينه كافران را اين فراخي دنيا ميداد وكفر آسيبي
نزد من ازين عطا نميبود وقوله لبيوتهم بدل اشتمال است از قول لمن يكفر ولو اندك از قبيل وهبت له ثوبا لبعضه
باشد مقرنين بمعني مطيقين يعني تاب آرنده وبضبط در آرنده در قول خدا سبحان الذي سخر لنا
هذا وما كنا له مقرنين آسفونا بمعنى اسخطونا است در قول خدا فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعين
يعش بمعنى يعمى درين آيت كريمه ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين يعش از باب

الجزء الحادي عشر تيسير الاسلام

كتاب الجهاد

باب تمني الشهادة

استحباب آرزو كردن شهادت كه عبارت از كشته شدن در راه خدا است ومعني اين تمني بر وفق معني دعا است كه در باب الدعاء بالجهاد والشهادة ذكر يافت حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب ان ابا هريرة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول والذي نفسي بيده لولا ان رجالا من المؤمنين لا تطيب انفسهم ان يتخلفوا عني مي فرمود سوگند آن كسي كه نفس من بدست قدرت اوست اگر نبود ترس وملاحظه آنكه مردان از مسلمانان خوش نشود دلهاي ايشان كه پس مانند وجدا شوند از من ولا اجد ما احملهم عليه وحال آنكه نمي يابم چيزي كه سوار كنم ايشان را بران ما تخلفت عن سرية تغزو في سبيل الله پس نماندمي وجدا نميشدمي از هيچ فوجي كه جنگ ميكند در راه خدا يعني من كه بعضي اوقات پاره از فوج بجنگ كافران ميفرستم وخود در ان حاضر نميشوم بسبب بي ساماني وعدم سواري مسلمانانست يا عدم استطاعت من از بار برداري ايشان در آن هنگام تا حسرت نخورند بواماندن خود پس از من اثنا تو النستن اتباع

ومن یعش یعنی یعشو عشیا بمعنی نظر کردن بضعف بصر یعنی کسے کہ کم بین است از یاد خدا و بتمام متوجہ نیست بخدا مسلط میکنیم مر او را شیطان را پس آن شیطان دایم پوی ہمنشین است و اغوا میکند قال مجاهد افنضرب

عنکم الذکر صفحا ای تکذبون بالقرآن ثم لا تعاقبون علیہ گفتہ است مجاہد در تفسیر این آیت افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین یعنی تکذیب میکنید بقرآن و ما اعراض میکنیم از شما و عقاب برین نخواہیم کرد و چنین مرویست از ابن عباس و سدی و در بعضے نسخہا قال مجاہد نیست ومضی مثل الاولین یعنی

سنة الاولین است در آیہ کریمہ فاہلکنا اشد منہم بطشا و مضی مثل الاولین و بعضی گفتہ یعنی عقوبة الاولین است وما کنا لہ مقرنین یعنی الابل والخیل والبغال والحمیر ضمیر لہ راجع بانعام است و آن اسم جمع است و لفظ مفرد مثل جبت و رہط ینشؤ فی الحلیة الجواری اشارت است بآیہ کریمہ او من ینشؤ فی الحلیة وہو فی الخصام غیر مبین ینشؤ بمعنی یکبر فی الزینة تفسیر کردہ بجواری بمعنی دختران یعنی گردانیدہ زنان را ولد خدا کہ میگویند ملائکہ بنات اللہ اند ینشؤ بضم تحتیہ و فتح نون و تشدید شین معجمہ قرارت حمزہ و کسائی است و دیگران ینشؤ بفتح تحتیہ و سکون نون و فتح معجمہ خواندہ اند و تفسیر کردہ تمام آیت را بقول خود جعلتموہن للرحمن ولدا فکیف تحکمون یعنی چگونہ است این قول شما زنان را ولد خدا میگوئید و برای خود را نمی پسندید

کہ دختران اولاد شما باشند لو شاء الرحمن ما عبدناہم یعنون الاوثان لقول اللہ تعالی ما لہم بذلک من علم الاوثان انہم لا یعلمون حاصل کلام آنست کہ ضمیر در ما عبدناہم راجع باوثان است نہ بملائکہ چنانچہ قتادہ گفتہ است از جہت قول خدا کہ بر تر است ما لہم بذلک من علم کہ باتفاق جمیع مفسران راجع است باوثان بقرینہ انہم لا یعلمون و آیراد ضمیر عقلا از راہ تنزیل ایشان است بمنزلہ عقلا کذا قال العینی پوشیدہ نماند کہ در ہمین جاے کہ نفی علم از اوثان کردہ اند نازل گردانیدن بمنزلہ عقلا نزد اہل علم لائق نمی نماید فتدبر

فی عقبہ ولدہ یعنی عقب بمعنی ولد است در قول خدای کہ بر تر است وجعلہا کلمة باقیة فی عقبہ لعلہم یرجعون و مراد جنس ولد است شامل ولد ولد و بعضی گویند کہ مطلق وارثان مراد است و کلمہ باقیہ لا الہ الا اللہ است مقترنین یعنی یمشون معا است در آیت او جاء معہ الملائکة مقترنین سلفا قوم فرعون سلفا لکفار امة محمد صلی اللہ علیہ وسلم ومثلا یعنی عبرة در کریمہ وجعلناہم سلفا ومثلا للآخرین قوم فرعون را گردانیدیم سلف کافران این است کہ زندہ اندیش ازین امت آیند یصدون یعنی یضجون بضم جیم و کسر ضاد معجمہ و کسی کہ بضم خواندہ بمعنی یعرضون گفتہ است و بعضی انکار کردہ اند کہ اگر یعرضون باشد عنہ بایستے گفت نہ منہ اگر منہ بمعنی من اجلہ باشد ہیچ انکاری نیست کسائی گفتہ بضم و کسر صاد ہر دو لغت است یعنی مبرمون بمعنی مجمعون است در قول خدا ام ابرموا امرا فانا مبرمون بعضی گویند بمعنی محکمون و معنی آنست آیا محکم کردہ اید امری در مکر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس ما یان محکم ایم اول العابدین یعنی اول المومنین است درین آیت قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین یعنی اگر خدا را ولدی باشد در قول شما پس من اول موحدان و مومن باللہ ام در تکذیب شما و انکار آنچہ گفتید کہ خدا را ولد ہست

انی بریء مما تعبدون یعنی بتحقیق من بیزارم از آنچہ عبادت میکنید شما العرب تقول نحن منک البراء والخلاء

و گفتہ حدیث مورد در بخاری ہمراہ حدیث سابق حدثنا اسمعیل بن علیة بضم عین و فتح لام و تشدید یا عن ایوب عن حمید بن ہلال بن ہبیرہ عدوی بصری عن انس بن مالک قال خطب النبی خواند خطبہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال اخذ الرایة زید فاصیب پس فرمود گرفت رایت را نخست زید بن حارثہ پس کشتہ شد ثم اخذہا جعفر فاصیب پستر برگرفت رایت را جعفر بن ابی طالب پس کشتہ شد ثم اخذہا عبد اللہ بن رواحة فاصیب پستر گرفت رایت را عبد اللہ بن رواحہ پس کشتہ شد و این در غزوہ موتہ بود کہ شامیست از شام و خبر داد آنحضرت در مدینہ بموت ایشان باین ترتیب بطریق معجزہ پیش از آنکہ برسد خبر مرگ ایشان ثم اخذہا خالد بن الولید عن غیر امرة پستر گرفت رایت را خالد بی آنکہ ما مور باشد یعنی آنکہ امیر باشد برای مصلحت ظاہر کہ دید ففتح لہ پس فتح کردہ شد برای وی بر دست وی و قال و نیز فرمود ما یسرنا انہم عندنا ناخوش میکند ما را کہ این شہدا نزد ما بودندی بجہت وصول ایشان بمنازل عوالی از قرب و جنت قال ایوب گفت ایوب او قال ما یسرہم انہم عندنا یا گفت راوی بجای ما یسرنا خوش نمی آید ایشان را کہ ایشان خود نزد ما بودندی بجہت آنچہ دیدند از کرامت شہادت و محاسن منازل قرب و جنت وعیناہ تذرفان فرمود این مجموع را بجا لیکہ دو چشم مبارک وی میریخت اشک را

باب فضل من یصرع فی سبیل اللہ فمات فضیلت کسے کہ افگندہ شود در راہ خدا بہ بیمارے و جز آن پس بمیرد در راہ خدا عام است مر ہر چہ در آن قصد دارد در رضاے الہی و جہتی دینی را چون کسب علم حلال تا آنکہ طلب قوت حلال را برای قوت عبادت نیز از آنجملہ شمردہ اند فہو منہم پس چنین کس از مجاہدان و شہیدان است

و قول اللہ عز وجل و موجب قول خدای تعالی ومن یخرج من بیتہ مہاجرا الی اللہ ورسولہ و کسی کہ برآید از خانہ خود بحالے کہ ہجرت کنندہ باشد بسوی خدا و رسول وے

يعني در كلام عرب در حال جمع هم همين كلمه ميگويند چنانكه گفت الواحد والاثنان والجمع من المذكر والمونث
يقال فيه برىء يعني لفظ واحد وتثنيه وجمع مذكر ومونث گفته ميشود در روى لفظ براء لانه مصدر يعني اسم
جنس است قليل وكثير در وى يكسان است ولو قال برىء لقيل في الاثنين بريان وفي الجمع بريئون
واگر گويد برى بياء تحتيه در واحد برى گويند ودر تثنيه بريان ودر جمع بريون ونيز در جمع براء مثل
فقيه وفقهاء وبراء بكسر موحده مثل كريم وكرام وابراء مثل شريف واشراف وابرياء مانند نصيب وانصباء
ودر مونث ميگويند امرأة برية وهما بريتان وهن بريات وبرايا واين لغت اهل نجد است واول لغت
حجاز است وقرء عبد الله انني بري بالياء وخوانده عبد الله بن مسعود برى بياء تحتيه الزخرف الذي
كلام درين در اول باب گذشته است ملائكة يخلفون يخلف بعضهم بعضا اشارت است بآيه كريمه ولو نشاء
لجعلنا منكم ملائكة في الارض يخلفون باب قوله ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك الآية وندا ميكنند
كافران در دوزخ مالك خازن دوزخ را تا حكم كند بر ما رب تو بميراند ما را تا وا رهيم ازين عذاب پس جواب
دهد مالك بعد از هزار سال كه شما دايم مي باشيد در عذاب ودر بعضي تفاسير واقع است كه تا چهل سال
ندا ميكنند مالك او را جواب نميدهد بعد ازان ندا ميكنند رب العزت را اي پروردگار ما را از آتش نجات ده
پس جواب ميدهد خدا تعالى بمقدار مدت عمر دنيا پس ميفرمايد خوار ورسوا باشيد در آتش وتكلم مكنيد

حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا سفيان بن عيينة عن عمرو عن عطاء عن صفوان بن يعلى عن ابيه
رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ على المنبر يعني گويد شنيدم پيغمبر خدا را كه ميخواند اين آيت را
بر سر منبر ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك وقال قتادة مثلا للآخرين عظة لمن بعدهم گفته قتاده در قول خدا
فجعلناهم سلفا ومثلا للآخرين يعني پس گردانيديم ايشان را پيش روان ومثلا قرنى كه بعد ايشان آيند گردانيديم
ايشان را عبرت و پند براي پسينيان كه در مقام اعتبار باشند تفسير كرده مثلا را بلفظ عظة كه بمعنى موعظه است و [illegible]
وعظة بوده واو را حذف كردند از جهت متابعت حذف در فعل آن وعظة مصدر است وزنا واصل وعظ
غيره مقرنين ضابطين وگفت غير قتاده مقرنين بمعنى ضابطين است يعني در قبضه در آرنده ودر آيت كريمه وما كنا له مقرنين
يقال فلان مقرن لفلان ضابط له ميگويند فلان مقرن است مر فلان را يعني ضابط است مر او را [illegible]
التي لا خراطيم لها يعني اكواب يعني ابريقها است كه اول تماره اشارت است بقول خدا عز وجل يطاف عليهم بصحاف من ذهب
واكواب جمع كوب است زمخشري گفته كوب كوزه كه عروه ندارد ويعني گويند كوزه كه نه عروه دارد ونه خرطوم معا تا شارب
از هر طرف كه خواهد بنوشد اول العابدين اي ما كان فانا اول الآنفين اشارت كرده باين در قول خدا ان كان
نافيه است نه شرطيه يعني نيست خدا را ولدي وقول او انا اول العابدين خبر است وفاء وى سببيه است وعابدين بمعنى آنفين
است وهما لغتان يعني عابد وعبد اول بمعنى مومن ومطيع ودوم بمعنى آنف يعني عابد وعبد اينجا مشتق از عبد
بكسر با موحده است عيني گويد كه اينچنين ضبط كرده است دمياطي وگفته است ابن تين بفتح بالقبيح كرده است وگفته
اينچنين است در كتاب ابن فارس وقرأ عبد الله وقال الرسول يا رب وخوانده عبد الله بن مسعود
وقال الرسول يا رب بجاى وقيله چنانكه قرائت عامه است ويقال اول العابدين الجاحدين من عبد يعبد

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

يا سفر او در راه خدا يا بگيرد او را
با سر يا بميرد به هر مرگ كه خواسته باشد
خدا پس وى شهيد است وقع در رايت
مذكور بمعنى وجب يعني ثابت ولازم شد
بموجب فضل وكرم وى ونيست اين
تفسير در روايت مستملي حدثنا
عبد الله بن يوسف قال حدثني الليث
قال حدثني يحيى ابن سعيد الانصاري
عن محمد بن حبان بفتح مهمله و
تشديد موحده عن انس بن مالك
عن خالته ام حرام بنت ملحان قالت نام
النبي صلى الله عليه وسلم يوما قريبا مني
گفت ام حرام خواب كرد آنحضرت
روزى نزديك از من بنا بر محرميتي
كه با وى داشت ثم استيقظ يتبسم
پس بيدار شد آنحضرت بحاليكه لب
شيرين ميكرد فقلت ما اضحكك پس
گفتم چه چيز بخنداند قال اناس من
امتي عرضوا علي يركبون هذا البحر الاخضر
فرمود جمعي از مردمان از امت من
نموده شدند بر من يعني در خواب كه
سوار ميشوند اين درياى سبز را يعني
بحاليكه غزا كنند كانهم في سبيل الله
چنانچه در روايت باب الدعاء بالجهاد
والشهادة گذشت كرماني گفته اخضر
صفت لازمه بحر است نه مخصصه همه
دريا ها سبز اند در نمود كالملوك على
الاسرة سوار ميشوند بر دريا مانند
ملوك بر تختها قالت فادع الله ان يجعلني
منهم گفت ام حرام پس دعا كن خدا
را كه بگرداند مرا از ايشان صدقة لها

از باب ضرب يضرب ونصر ينصر وسمع يسمع يعنی تجود ودر تفاسير مطبعين نيز گفته اند وان بمعنی لو يعنی اگر
بيود برحمان راهو لدی من نخستين قبول کنندگانم وليکن وی تعالی وتقدس منزه است از انکه او را ولد
باشد قال قتادة فی ام الكتاب جملة الكتاب اصل الكتاب يعنی قتاده ام الكتاب را در آيت
وانه فی ام الكتاب لدينا لعلی حكيم بجملة الكتاب يا اصل الكتاب تفسير كرده در تفاسير گفته اند كه ام الكتاب لوح
محفوظ است افنضرب عنكم الذكر صفحا ان كنتم قوما مسرفين يعنی مشركين است والله لو ان هذا
القرآن رفع حيث رده اوائل هذه الامة لهلكوا يعنی بخدا اگر همچنين قرآن برداشته شود آنجا كه رد كرده اند اوائل اين امت
دعوت هر آينه هلاك شدندی وليكن خدای عز وجل باز آورد بر ايشان برحمت خود دعوت كرد تا بيست
سال اين همه كلام قتاده است فاهلكنا اشد منهم بطشا ومضى مثل الاولين عقوبة الاولين تفسير كرده
مثل الاولين را بعقوبت جزءا بمعنی عدلا است بكسر عين مهمله اشارت است بآيه وجعلوا له من عباده
جزءا ان الانسان لكفور مبين در تفاسير بمعنی نصيبا وبعضا واقع شده واين توبيخ است بر كفار كه ميگفتند
كه ملائكه بنات الله اند تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا **حم الدخان** در بعض نسخ الدخان بغير لفظ
حم ودر بعضی سورة حم الدخان است مقاتل گويد مكی است تمام ابو العباس گويد خلافی درين نيست پنجاه
ونه آيت است ترمذی روايت كرده مرفوعا از ابی هريرة كسی كه خواند حم الدخان را در شب صبح ميكند
بحاليكه استغفار ميكنند وطلب رحمت الهی مينمايند هفتاد هزار فرشته وهم از ابی هريرة روايت كرده كسيكه خواند
سورة دخان را در شب جمعه مغفرت كرده شود او را بسم الله الرحمن الرحيم در غير روايت ابی ذر بسمله
ثابت نشده وقال مجاهد رهوا بمعنی طريقا يابسا است يعنی راهی خشك اشارت است بسوی قول
خدا واترك البحر رهوا انهم جند مغرقون وآز ربيع منقول است بمعنی سهلا واز ضحاك بمعنی ومسا بمعنی جاهی
ريگناك علی علم علی العالمين علی من بين ظهريه اشارت كرده باين بسوی قول خدا ولقد اخترناهم علی
علم العالمين تفسير كرده علی العالمين را باين قول علی من بين ظهريه يعنی علی اهل عصره واين قول مجاهد
است فاعتلوه بمعنی ادفعوه است در قول خدا خذوه فاعتلوه الی سواء الجحيم در بعضی تفاسير بمعنی سوقوه
الی النار ميگويند عتله يعتله عتلا وقتی كه برانند بزور ودفع كنند وزوجناهم بحور عين انكحناهم حورا
عينا يحار فيها الطرف يعنی نكاح كرديم ايشان را بحور سفيد كلان چشم كه حيران ميشود در آنها چشم ظاهر ميشود
مغز ساقها از انظرف جامها ومی بيند ناظر روی خود را در كبد آنها مانند آئينه ترجمون القتل
اشارت است بقول خدا وانی عذت بربی وربكم ان ترجمون يعنی رجم كه مشتق ترجمون است بمعنی قتل
است وقتاده نيز بهمين تفسير كرده است واز ابن عباس روايت كرده اند كه بمعنی يشتمون است يعنی
دشنام ميكنند وميگويند كه او ساحر است ورهوا ساكنا مكرر ذكر كرده است وقال ابن عباس رضی الله عنهما
كالمهل اسود كمهل الزيت اشارت است بقول خدا ان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلی فی البطون
واز زهری منقول است كه مهل بمعنی شيشه گداخته است ويا روی يا فضه وهرچه ازين قسم از ذهب وآهن
است بعضی گويند مهل دردی زيت است ويا بمعنی است در كتاب قيل المهل الصديد ريمی كه سيلان ميكند

كذا فی العينی واما اخرنا معرفة
فاقلبن پس هرگاه برگشتند بانان
وفارغ شدند از غزوه خود بحاليكه
بودند فقفل الی الشام پس فرمود امر
شام را يعنی متوجه شدند بجانب شام
كذا فی العينی فقربت الی الدابة لتركبها
پس نزديك گردانيده شد بسوی
ام حرام چارپای وی تا سوار شود وانا
يعنی نزد بر آمدن از دريا پس سوار شده از قضا
پس افگند او را داية او فمات پس مرد باب من ينكب
بالقصر يا بسكون و فتح كاف در آخر موحده فی سبيل
او يطعن فضيلت كسيكه منكوب گردد
در راه خدا يا مطعون نكبة بالفتح رنج
ورنج رسانيدن وخون آلود گشتن عضو
بر سيدن آفتی در قاموس گفته واستعمال
كرده ميشود در آنچه برسد انگشت را از
جراحت از سنگ و مانند آن وطعن زدن
نيزه **حدثنا** حفص بن عمر قال
حدثنا همام بتشديد عن اسحق عن انس
قال بعث النبی صلی الله عليه وسلم اقواما
من بنی سليم الی بنی عامر
سبعين رجلا فرستاد آنحضرت جماعتی
را از بنی سليم بسوی بنی عامر در هفتاد
مرد گفته اند كه درينجا وهم است از راوی
يا تسامح زيرا كه مبعوثان انس از انصار
از قبائل متفرقه چنانچه در غزوه بير معونه
واضح گردد وبنو سليم كه رعل وغيره
از بطون كه مذكور شدند با قومی غدر كردند
باين قرار واعانت كردند بنو عامر را
بر قتل ايشان وتكلف كرده اند در تاويل
آن بوجوه بعيده كه اشبه آن اينست
فرستاد اقوام را از جهت بنی سليم وشايد
كه منشا وهم فرستادن برادر ام سليم بود
با ايشان چنانچه گفت فلما قدموا قال لهم
خالی اتقدمكم پس هرگاه قدوم
آوردند ايشان بير معونه را گفت مرايشان را
خالی من حرام بن ملحان پيش ميروم
شما را نزد اهل ايشان فان امنونی حتی
ابلغهم عن رسول الله پس اگر

ازیدن اہل دوزخ قیل موحنث الجواہر یعنی چرک طلا و نقره و آہن و امثال آن و قال غیره و گفت غیر ابن عباس تبع یعنی ملوک الیمن است در قول خداوند سبحانه اہم خیرام قوم تبع و کل واحد منهم یسمی تبعا لانه یتبع صاحبه و ہر یکے از ملوک یمن را نامیده میشود تبع از آنکه ہمراه میباشد صاحب خود را چنانکه ملوک فارس را کسرے گویند و ملوک روم را قیصر و ملوک حبش را نجاشی و ملوک ترک را خاقان قال الظل یسمی تبعا لانه یتبع الشمس و سایه را تبع میگویند از آنکه تابع آفتاب است **باب** فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین در روایت ابی ذر لفظ باب و قوله فارتقب ساقط است معنی آنست که منتظر باش ای محمد عذاب کافران را که می آید آسمان بدخانی ظاهر قال قتادة فارتقب یعنی انتظر است

حدثنا عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن عبدالله قال مضی خمس گفت عبدالله بن مسعود گذشت پنج چیز که علامت قیامت است الدخان والروم والقمر والبطشة واللزام دخانی که می آید پیش از قیام ساعت و میدرآید در گوشهای کافران و منافقان چنانکه مست وسرشان میمانند و عارض میشود مسلمانان را مانند زکام و زمین همه پر میباشد چنانکه خانه که در وی آتش افروزند و روم اشارت است بقول خدا الم غلبت الروم فی ادنی الارض و قمر در آیت اقتربت الساعة وانشق القمر و بطشه در قول خدا یوم نبطش البطشة الکبری اشارت است ببطش و قتلی که واقع شده است در غزوهٔ بدر و لزاما و ازین فرموده وسوف یکون لزاما مراد بند شدن کفار است ہم در روز بدر **باب** یغشی الناس هذا عذاب الیم در میگیرد آن دخان مردم را بر میان مشرق و مغرب چهل شب و روز درنگ میکند و این عذابی دردناک است خدا میگوید این را امر وده

حدثنا یحیی قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مسلم عن مسروق قال قال عبدالله انما کان هذا لان قریشا لما استعصوا علی النبی صلی الله علیه وسلم گفت مسروق گفت عبدالله بن مسعود نبود این حال مگر ازین جهت که مشرکان قریش هرگاهی که عصیان ورزیدند بر پیغمبر خدا دعا کنا و خدا بر وی دعا علیهم بسنین کسنی یوسف دعا کرد آنحضرت بر مشرکان بقحطها چنانکه در زمان یوسف علیه السلام افتاده بود فاصابهم قحط و جهد پس رسید ایشان را خشک سالی و مشقتے سخت حتی اکلوا العظام تا آنکه خوردند اینها استخوانها را از بس گرسنگی فجعل الرجل ینظر الی السماء فیری ما بینه وبینها کهیئة الدخان من الجهد پس گشت مرد هر که نظر میکرد بسوی آسمان پس میدید میان خود و میان آسمان مانند هیئت دخان از بس رنجی که از گرسنگے میکشید فانزل الله تعالی فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم قال فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آورده شد رسول خدا یعنے آمد کسی نزد پیغمبر خدا و این آینده ابوسفیان پدر معاویه بود فقیل یا رسول الله استسق الله لمضر فانها قد هلکت پس گفته شد ای رسول خدا طلب باران کن برای قوم مضر و ابوسفیان از مضر بود بهمرین حدیث که سبق ذکر یافته گفت ای رسول خدا تو ما را امر میکنی بصلهٔ رحم و این مضر صله رحم تو هلاک شد فقال لمضر انک لجری فرمود مضر را یعنی ابوسفیان را که بزرگ این قوم بود در آن وقت و استدعای باران کرده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرب میگوید که قتل قریش فلانا و بسیار است که نسبت میکنند امری را بقبیله و واقع

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

از خود پس نیزه زد او را فانفذه بغا و ذال معجمه پس درگذرانید زخم را بانی فقال پس گفت خال من الله اکبر فزت ورب الکعبة رستگار شدم سوگند به پروردگار کعبه ثم مالوا علی بقیة اصحابه فقتلوهم کردند از آنجا و تاختند بر باقی یاران وی از فوج فقتلوهم الا رجلا اعرج صعد الجبل پس کشتند تمامه اصحاب او را مگر مردے لنگ را که بالای کوه بر آمده بود مراد کعب بن زید است قال همام و اراه آخر معه گفت همام یعنی گمان میبرم که مرد دیگر باوی یا گمان میبرم راوی را که زیاده کرده لفظ آخر معه در صفت رجل فاخبر جبرئیل النبی صلی الله علیه وسلم انهم قد لقوا ربهم پس خبر داد جبرئیل آنحضرت که بتحقیق اصحاب آن فوج ملاقات کردند پروردگار خود را و منکوب و مطعون و مقتول گشتند فرضی عنهم وارضاهم پس خوشنود شد خدا تعالے از ایشان و خوشنود کرد ایشان را باعطاء منازل بلند در بهشت فکنا نقرء راوی گوید پس بودیم در آن هنگام که میخواندیم در قرآن از حکایت مقوله ایشان ان بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا تا اینکه ترجمه اش اینست برسانید قوم ما را که تحقیق ملاقات کردیم پروردگار خود را پس خوشنود گشت از ما و خوشنود گردانید ما را ثم نسخ بعد پس منسوخ کرده شد تلاوت این کلام بعد از آن فدعا علیهم اربعین صباحا پس دعای بد کرد آنحضرت بر آن مشرکان

که یکی از آنها کرده است بتحقیق تو بسیار دلیری که شریک میکنی بخدا و طلب رحمت میکنی از خدا ایشان شرح کرده اند شارحان قسطلانی و سیوطی گفته اند که متعلق لام مقدر محذوف است تقدیر کلام اینست که امر میکنی مرا که استسقا کنم مر قوم مضر را با آنکه اینها مشرک اند فاستسقی فسقوا پس طلب باران کرد آنحضرت بتوقع آنکه مسلمان شوند پس باران داده شدند فنزلت انکم عائدون پس نازل شد این آیت فلما اصابتهم الرفاهية عادوا الى حالهم حين اصابتهم الرفاهية پس هرگاه ایشان را رفاهیت رزق رسید برگشتند بسوی حال خود که شرک بخداست هنگامی که رسید اینها را رفاهیت رفاهیت بفتح را و خفت یای تحتیه مثلثات بمعنی توسع و راحت است فانزل الله تعالى يوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون پس فرستاد خداوند تعالی این آیت روزیکه میگیریم گرفتنی بزرگ ما انتقام کننده ایم قال يعني يوم بدر گفت ابن مسعود مراد ازین روز روز بدر است که اکثری از کلانان مشرکان در آن روز هلاک شدند

باب قوله ربنا اكشف عنا العذاب انا مؤمنون ای پروردگار دور کن از ما عذاب بتحقیق ما یان مسلمانیم **حدثنا** يحيى قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن ابي الضحى عن مسروق قال دخلت على عبد الله رضي الله عنه گفت مسروق در آمدم بر عبد الله بن مسعود فقال ان من العلم ان تقول لما لا تعلم الله اعلم پس گفت بتحقیق از جمله دانش است اینکه بگوئی تو مر چیزی را که نمیدانی خدا داناتر است این تعریض است بقول قصه خوانی که گفته بود در تفسیر این آیت که روز قیامت دخانی می آید که میگیرد همه مردم را و ابن مسعود رد این قول بحدیث مذکور میکند و روایت کرده شده است از ابن عباس و ابن عمر و زید بن علی و حسن بصری که این دخانی است که پیش از قیام ساعت خواهد بود نقله العيني ان الله قال لنبيه صلى الله عليه وسلم قل ما اسئلكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين ان قريشا لما غلبوا النبي صلى الله عليه وسلم بتحقیق مشرکان هرگاه غلبه کردند در انکار پیغمبر خدا واستعصوا عليه و نافرمانی کردند بر آنحضرت قال اللهم اعني عليهم بسبع كسبع يوسف گفت ای بار خدا مدد کن مرا بر اینها بهفت سال قحط مثل هفت سال یوسف عليه السلام فاخذتهم سنة پس در گرفت ایشان را قحط اكلوا فيها العظام والميتة من الجهد خوردند دران سال استخوانها و مردارها از محنت گرسنگی حتى جعل احدهم يرى ما بينه وبين السماء كهيئة الدخان من الجوع تا آنکه گشت یکی از ایشان که میدید میان خود و میان آسمان مانند دخان از شدت گرسنگی که بصارت کم شده بود فقالوا ربنا اكشف عنا العذاب انا مؤمنون فقيل له ان كشفنا عنهم عادوا پس گفته شد بآنحضرت اگر دور کنیم از ایشان عذاب باز میگردند فدعا ربه فكشف عنهم فعادوا پس دعا کرد آنحضرت پروردگار خود را پس دور کرد از ایشان عذاب را پس بازگشتند بشرک فانتقم الله منهم يوم بدر پس انتقام کشید خدا از اینها روز بدر

باب قوله تعالى انى لهم الذكرى ~~~ ذلك قوله تعالى يوم تاتي السماء بدخان مبين الى قوله منتقمون وقد جاءهم رسول مبين یعنی از کجاست مر اینها را تذکره و اتعاظ بعد از نزول بلا و حلول عذاب و حال آنکه آمده است ایشانرا رسولی که بیان میکند صلاح اینها را الذكر والذكرى واحد یعنی هر دو مصدر است و ذکر مذکر نسیان است **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا جرير بن حازم

الجزء الحادي عشر الاسلام

كتاب الجهاد

بن سفیان بجلی علقمی احمسی صحابی وفات یافت در فتنه ابن زبیران رسول الله صلى الله عليه وسلم كان في بعض المشاهد وقد دميت اصبعه در بعض مشاهد دمیت بر وزن سمعت اصبعه بتحقیق آنحضرت بود در بعضی غزوات بحالیکه مجروح و خون آلوده شد انگشت مبارک وی مراد غزوه احد است چنانکه عینی گفته و مغازی را مشاهد از آن گویند که جاهای شهود یعنی حضور یا جاهای شهادت اند صاحب مجمع السعادة گفته در بعضی غزوات انگشت پای مبارکش را سنگ رسید و خون روان شد فقال پس فرمود خطاب بانگشت هل انت الا اصبع دميت نیستی تو مگر انگشتی که خون آلوده شد وفي سبيل الله ما لقيت و در راه خداست چیزیکه دیدی و در خوردی آنرا یعنی ضائع نیست این نکبت تو اجر دارد و کلام در آنکه این شعر است یا نه و آنحضرت منزه است از شعر در باب ما يجوز من الشعر از کتاب الادب بیاید

باب من يجرح في سبيل الله فضیلت کسیکه مجروح شود در راه خدا

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا يكلم احد في سبيل الله فرمود سوگند آنکسی که نفس من بدست قدرت اوست مجروح گردانیده نمیشود هیچ یکی در راه خدا کلم بالفتح خسته کردن والله اعلم بمن يكلم في سبيله و خدا داناتر است بکسی که مجروح گردانیده می شود در راه وی اشارت است باعتبار اخلاص و نیت در عمل و ترتیب جزا الا

عن الاعمش عن ابي الضحى عن مسروق قال دخلت على عبد الله ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
گفت مسروق درآمدم بر عبد الله پس گفت بتحقیق رسول خدا لما دعا قريشا كذبوه واستعصوا عليه
وقتی که دعوت اسلام کرد قریش را نسبت بدروغ کردند بروی فقال اللهم اعني عليهم بسبع كسبع يوسف
پس گفت اے بار خدایا یاری ده مرا و مدد کن بر اینها بقحط هفت سال مانند هفت سال یوسف
فاصابتهم سنة حصت یعنی کل شیء تا آنکه برد یعنی همه چیز را که لائق خوردن بود حصت بمهملتین
مفتوحتین وتشدید صاد یعنی اذهبت حتى كانوا ياكلون الميتة تا آنکه بودند که میخوردند مردار را فکان
يقوم احدهم وكان يرى بينه وبين السماء مثل الدخان من الجهد والجوع پس بود که ایستاده می شد یکی
از اینها می بود که میدید میان خود و میان آسمان مانند دود از پس رنج و گرسنگی ثم قرء پس خواند این
آیت فارتقب يوم تاتي السماء بدخان مبين يغشى الناس هذا عذاب اليم حتى بلغ انا كاشفوا العذاب قليلا
انكم عائدون قال عبد الله فيكشف عنهم العذاب يوم القيامة گفت عبد الله آیا پس دور کرده میشود
از اینها عذاب روز قیامت قال والبطشة الكبرى يوم بدر **باب** ثم تولوا عنه
وقالوا معلم مجنون پس اعراض کردند از رسول و گفتند که آموخته شده دیوانه است **حدثنا**
بشر بن خالد قال اخبرنا محمد عن شعبة عن سليمان ومنصور عن ابي الضحى عن مسروق قال قال عبد الله
ان الله بعث محمدا صلى الله عليه وسلم گفت عبد الله بن مسعود بتحقیق خدا برانگیخت محمد صلی الله علیه وسلم را برسالت وقال
قل ما اسئلكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين. وگفت بگو نمیطلبم از شما اجری بر تبلیغ شرایع ونیستم من از تکلف
فان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما رای قریشا استعصوا عليه فقال اللهم اعني عليهم بسبع كسبع يوسف
بتحقیق رسول خدا هرگاه دید مشرکان قریش نافرمانی کردند بر آنحضرت فرمود خدا وندا اعانت کن مرا بر این
مشرکان بهفت سال مانند هفت سال یوسف فاخذتهم السنة حتى حصت كل شيء پس دریافت ایشان را
قحط تا آنکه برد هر چیز را که لائق خوردن بود حتى اكلوا العظام والجلود تا آنکه خوردند استخوانها و چرمها فقال احدهم
حين اكلوا الجلود والميتة پس گفت یکی ازین دو راویان ابی الضحی که سلیمان و منصور اند یعنی
که خوردند چرمها و مردها قیاس آنست که احد هما میگفت گویا محمول بر آنست که اقل جمع دو نزد است اینچنین
گفته است کرمانی و متابعت کرده بعضے شارحان و بعینی گفته شاید که درین وقت با اینها سیومی باشد و این
توجیه بغایت بعید است وجعل يخرج من الارض كهيئة الدخان وگشت در ایام قحط که می برآید از زمین
صورت دخان گویا از زمین برمی آمد و صعود میکرد در هوا پس تدافع ندارد با آنچه در حدیث سابق واقع
شده که بود این دخان درمیان بیننده و آسمان اگر گوئی ظاهر از لفظ خروج آنست که آنجا چیزے بود
از دخان حقیقة واضافت بسوی جوع آنکه امر مخیل بود مر آنها را از سختی گرسنگی و درایت آن گوئیم محتمل
که بر آمدن از زمین هم بپندار ایشان باشد و نیز می پنداشته باشند که درمیان ایشان و آسمان هم هست
پس منافات نیست درین قول فاتاه ابو سفيان فقال اى محمد پس آمد ابو سفیان نزد آنحضرت پس گفت
اى محمد ان قومك قد هلكوا بتحقیق قوم تو هلاک شدند فادع الله ان يكشف عنهم پس دعا کن خدا را که

الجزء الحادي عشر تیسیر الاسلام

کتاب الجهاد

هر زخم را که در راه خدا بود اگرچه مندمل
گشته باشد در دنیا در حشر آنرا تازه گردانند
وجزا دهند والله اعلم **باب** قول الله
عز وجل قل هل تربصون بنا الا احدى الحسنيين
بگو ای محمد که انتظار ندارید بما مگر یکی از دو
انجام جنگ را که هر دو در حقیقت نیک اند
فتح یا شهادت و ما انتظار داریم بشما یکی از
دو انجام بد یا عذاب الٰهی آسمانی یا عذاب
بدست ما که کشته شوید بر کفر یعنی جنگ
دو سر دارد و آن سرهر حال مسلمانانرا
نیک و کافرانرا بد والحرب سجال بکسر سین
وتخفیف جیم و جنگ دلو هاست دلوی
بیک طرف و دلوی طرف دیگر یعنی گاهی چنین
وگاهی چنان پس در غلبه مسلمانان
ایشانرا فتح باشد و در غلبه کافران
شهادت و این قول است مشهور در میان
مردمان سجال جمع سجل است بفتح سین
بمعنی دلو بزرگ **حدثنا** يحيى بن
بكير قال حدثنا الليث قال حدثني
يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله
بن عبد الله ابن عتبة بن مسعود ان
عبد الله ابن عباس اخبره ان ابا
سفيان بن حرب اخبره
ابو سفیان اموی خبر داد ابن عباس را
در جمله حدیث هرقل که در بدء الوحی
از اول کتاب گذشت ان هرقل قال له
سالتك كيف كان قتالكم اياه
بتحقیق هرقل قیصر روم گفت ابا سفیان
را پرسیدم ترا چگونه است کارزار شما با
این مرد که دعوی نبوت کرده فزعمت ان
الحرب سجال ودول پس گفتی که جنگ
درمیان ما و او دلوهاست هر دو از
هر دو طرف بیخ چنانکه مذکور شد ودول بضم
دال جمع دوله بضم یعنی نوبت غنیمت که
گاهی این را باشد و گاهی آنرا و کینه دل

وخرد کند محطارا الینها در روایتے دیگر آمده که تو پیغمبر ای مارا بصله رحم واین قوم ارحام تو اند دعا کنیں دعا کرد آنحضرت و در شد وقال یعودوا بعد هذا پس تر فرمود عود میکنند بعد ازین اگرچه الآن از خصومت پشیمان شده اند یعودوا البحث نون است در حالت رفع واین فصیح است در روایت فی حدیث منصور ثم قرأ فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین الی عائدون یعنی در حدیث منصور که از ابی الضحی روایت است پس تر خواندند این آیت را تا عائدون ایکشف عذاب الاخرة آیا کشف کرده می شود عذاب آخرت فقد مضی الدخان والبطشة واللزام پس تحقیق گذشته است دخان و بطشه و لزام چنانکه مذکور شده وقال احدهم القمر وگفته است یکی از راویان ابی الضحی که انشقاق قمر که از علامات آخر زمان است گذشته است چنانکه گفت خدا اقتربت الساعة وانشق القمر حمل کرده شق قمر را بر معجزه آنحضرت وقال الاخر الروم وگفت راوی دیگر روم یعنی مغلوب شدن روم نیز گذشته یعنی اتفاق کرده اند هر دو در گذشتن بطشه و دخان و لزام و مختلف اند در گذشتن شق قمر و روم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون روزیکه بگیریم گرفتنے کلان تحقیق ما انتقام کشنده ایم **حدثنا** یحیی قال حدثنا وکیع عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن عبدالله رضی الله عنه قال خمس قد مضین گفت عبدالله بن مسعود پنج چیز گذشته است اللزام والروم والبطشة والقمر والدخان این پنج چیز نیز گذشته است واعتقاد دار دابن مسعود که دخان گذشته است واز ابن عمر ظاهر میشود که نگذشته است واز علی بن ابیطالب رضی الله عنه مرویست که آیت دخان هنوز نگذشته و شیخ نیز روایت کرده است مؤید این قول است آنچه مسلم روایت کرده لا تقوم الساعة حتی ترو عشر آیات طلوع آفتاب از مغرب و دخان و دابة الحدیث وفیه فافهم

سورة الجاثية

در روایت ابی ذر چنین است سورة حم الجاثية مکی است بی خلاف سی وهفت آیت است بسم الله الرحمن الرحیم در غیر روایت ابی ذر بسمله ساقط است جاثية مستوفزین علی الرکب اشارتست بقول خدا عز وجل وتری کل امة جاثية جثو در اصل لغت بمعنی زانو زدن است وتفسیر کرده بمستوفزین بمعنی نشینندگان است زانو برداشته بے اطمینان و آرام از هول آنروز وقال مجاهد نستنسخ بمعنی نکتب است در قول خدا انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون یعنی مینویسیم عملهای شمارا و در روایت ابی ذر قال مجاهد نیست ننساکم بمعنی نترککم در آیه فالیوم ننساکم کما نسیتم یعنی میگذاریم شمارا چنانکه گذاشتید شما مارا وگذاشتن کافران در دوزخ خواهد بود واین تفسیر از قبیل ذکر ملزوم و اراده لازم است **باب** وما یهلکنا الا الدهر الآیة یعنی فانی نمیکنند مارا مگر گذشتن زمان و درازی مدت آن اینقول منکران خدا است از ینجهت اینهارا دهریه میخوانند **حدثنا** الحمیدی قال اخبرنا سفیان قال اخبرنا الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از ابی هریره گفت فرمود رسول خدا قال الله عز وجل یؤذینی ابن آدم فرمود خدا آزار داد مرا ابن آدم یسب الدهر وانا الدهر دشنام میکند دهر را وحال آنکه منم دهر و دشنام عاید میشود بمن از آنکه هر فعلی که بسبب آن دهر را دشنام میکند فعل من است چنانکه اشارت باینمعنی کرده بید سے

لیز بیا شد مردمن بیعتراز را از کار
...منصور کرده **باب** قول الله
تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه از مسلمانان مردانند که راست گفتند
آنچه عهد کرده بودند با خدا از آنچه کیسبیت بازگرداشتند
در بزم و یاری دینن آنحضرت را از جان و مال فمنهم
من قضی نحبه پس بعضی از ایشان کسانند که وفا کردند
بر نذر خود چون انس بن النضر نحب در اصل نذر را گویند
و چون هر زنده را از موت ناگزیر است
گویا نذر لازم اوست پس مردن وفاء
آن نذر است ومنهم من ینتظر و بعضی
از ایشان کسانند که انتظار میدارند مردن
را ومابدلوا تبدیلا و تغیر ندادند هر دو
فرقه عهد خود را هیچ تغیر چنانچه منافقان
تبدیل کردند مقصود از ایراد این آیه
در ترجمه بیان فضل ثبات در جهاد است
حدثنا محمد بن سعید الخزاعی بضم خا
وتخفیف زا معجمه و...قال حدثنا عبدالاعلی
ابن عبد الاعلی سامی بسین مهمله عن حمید
بتصغیر قال سالت انساً ح وحدثنا عمرو بن
زرارة بضم زا معجمه پیش از مهمله قال حدثنا
زیاد بن عبدالله البکائی بفتح موحده
وتشدید کاف و منسوب بسوی بکا که
لقب ربیعه بن عمرو بن عامر است وے
کوفیست صاحب ابن اسحق صاحب مغازی
ابن معین گفته لاباس به در مغازی
خاصه سنه یکصد و هشتاد و سه وفات یافت مراورا
ذکر در بخاری جز در ینجا قال حدثنی حمید
الطویل عن انس بن مالک قال غاب
عمی انس بن النضر عن قتال بدر
گفت انس غایب شد عم من انس بن النضر
از کارزار با کفار که در بدر شد و آن
نخستین غزوه ایست که حاضر شد در آن
پیغمبر خدا صلی الله تعالے علیه وسلم بنفس
نفیس خود اگرچه پیش ازان نیز قتالها
میان افواج مسلمانان و کافران بمیان
آمده چنانچه در مغازی ظاهر شود فقال
پس گفت عم من یا رسول الله غبت عن
اول قتال قاتلت المشرکین غائب شدم از
نخستین کارزاری که کارزار کردے

الامر اقلب الليل والنهار يدست منست كار وبار عالم ميگردانم شب وروز را قرطبي گفته معني آنست كه ميگويند چيزيكه بآن رنجيده شود كسي كه رواست در حق او تاذي ووي تعالى منزه است از آنكه متاذي شود مراد آنست كه قائل آن تعرض كرده خدا را بچيزيكه ايذا رسانيدن مكروه است بديگري بقول يا بفعل خواه وي آزرده شود يا نه وايذاي خدا عبارت است از ام ناخوش دارد وراضي نيست بآن وهمچنين ايذاي رسول خدا صلى الله عليه وسلم وهر در اصل بمعني مدت عالم است وباين معنى است در قول خدا هل اتى على الانسان حين من الدهر بعد از ان اطلاق ميكنند بر مدت كثيره بخلاف زمان كه بر كثير وقليل اطلاق ميكنند آنرا ودهر در يخمد حيث بمعني چيزيست كه ميگرداند روز وشب را ومصرف ومدبر امور است در شب وروز گويا دشنام ميكنند مدبر امور را وآن خداست قوله وانا الدهر توربشتي گفته الدهر مرفوع است بعضي منصوب خوانده اند بنا بر ظرفيت بعد تخصيص وتكلف كرده در توجيه ومحققين محدثان برفع ضبط كرده خطابي گويد يعني صاحب الدهر ومدبر اموري كه نسبت ميكنند آنرا بدهر پس وقتيكه سب كند كسي دهر را عايد ميشود بخدا دهر نيست مگر ظرف امور واقعه وحاصل آنست كه جهال وقتيكه يكروهي ميرسد ايشانرا نسبت ميكردند بدهر چنانكه واقع شده قالوا وما يهلكنا الا الدهر گفته اند بدين تقدير روا نيست نسبت كارهاي ستوده وناستوده حقيقة بدهر وكسيكه اين اعتقاد كند شك نيست در كفر او وكسي كه بزبان آورد بي اعتقاد كافر نيست ليكن مشابه است باهل كفر بارتكاب نافرموده شارع پس توبه كند واگر نه زجر خواهد از خدا پوشيده نماند كه آنچه بر زبان شعرا نسبت كارها نيك وبد بفلك واقع شده وسبب وتتبع آن ميكنند قياس آنست كه هم ازين قبيل خواهد بود بايد كه بر تقدير اعتقاد فاعليت فلك وحواله باوضاع آن [illegible] كفر باشد واگر اعتقاد كنند كه فاعل حقيقي خداست واوضاع فلكي از اسباب عاديست كفر نباشد ليكن در جزم بوقوع واستعمال تخلف با وجود منع شارع خوف كفر وتشبه بكفر باشد خدا نگهدار دمسلمانان را سيوطي گفته بعضي گمان كرده كه دهر اسمي از اسماء الهي است بمعني مدبر ومصرف از ينجهت منع كرده اند سب دهر كه موهم سب الهي است

سورة الاحقاف

در بعضي نسخ حم الاحقاف است ابو العباس گفته مكيه است مگر دو آيت كه مدني است يكي قل ارأيتم ان كان من عند الله وكفرتم به دديگر وقال الذين كفروا لو كان خيرا ما سبقونا اليه ٣٥ سي وپنج آيت است احقاف جمع حقف وحقاف است مانند لبس ولباس بمعني توده ريگ درازة قال البيضاوي كسائي گويد توده مدور ضحاك گفته است نام كوهي است بشام

بسم الله الرحمن الرحيم بسمله ثابت نيست مگر در روايت ابي ذر وقال مجاهد تفيضون بمعني تقولون است در آيه كريمه هو اعلم بما تفيضون فيه وقال بعضهم اثرة بفتحتين واثرة بضم همزه وسكون مثلثه واثارة بفتح وتخفيف بمعني بقية علم است في قوله تعالى ائتوني بكتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان كنتم صادقين اين هر سه قرأتها است طبري گويد آثارة قراءت جمهور است مراد آنست بقيه از علوم اوايل كه در شما باقي مانده ومروي است از عكرمه ومقاتل رواية عن الانبياء عليهم السلام مجاهد گويد معني آنست كه روايتي كه اختيار كرده اند از پيشينيان قيل بمعني ميراث از علم است قيل اجتهاد من علم

كافران با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ثم تقدم پس پيش رفت عم بجانب مشركان براي قتال فاستقبله پس روبرو آمد عم وبپيش آمد عم را سعد بن معاذ كه مهتر اوس است از انصار وثابت ماند با آنحضرت روز احد فقال پس گفت عم يا سعد بن معاذ الجنة منصوب ورفع ميخواهم بهشت را يا مطلوب من بهشت است ورب النضر سوگند به پروردگار نضر كه نام والد عم است يا پسر او زيرا چه بود انس بن نضر را پسري صغير كه نيز نضر نام داشت اني اجد ريحها من دون احد بتحقيق من مي يابم بوي بهشت را از نزد احد واين كلام محتمل كه بر سبيل حقيقت باشد كه وي يافت بوي بهشت حقيقة يا بر سبيل مجاز تشبيه بوي خوش كه يافت آنرا ببوي بهشت ويادكرد بدان بوي بهشت را ورغبت نمود در آن يا آنكه يادكرد بهشت را كه براي شهدا مهياست پس تصور كرد كه آن بجائيست كه قتال كنند در آنجا وتعبير كرد ازين تصور ببوي بهشت پس گفت انس را سعد كه من با تو ام قال سعد فما استطعت يا رسول الله ما صنع گفت سعد پس نتوانستم اي رسول خدا آنچه كرد انس بن نضر از جانبازي بي انديشه وانگندن وي خود را ميان مشركان وصبر وي بر اصناف زخمهايي كه متواتر ميرسيد بوي قال انس گفت انس رض بن مالك فوجدنا به بضعا وثمانين ضربة بالسيف پس يافتيم بر انس بن نضر هشتاد وچند زخم شمشير او طعنة برمح يا زخم نيزه او رمية بسهم يا زدني بتير ووجدناه قد قتل وقد مثل به المشركون ويافتيم او را كه بتحقيق كشته شد بجائيكه مثله كرده اند بوي كافران يعني گوش وبيني وديگر اعضاء وي بريده اند فما عرفه احد الا اخته ببنانه پس نشناخت او را هيچ يكي مگر خواهر او كه شناخت آنرا بانگشتان وي يا بسر انگشتان وبنان بفتح با بمعني اول يا ثاني است وثاني

وقال ابن عباس بدعا من الرسل بمعنى لست باول الرسل در قول خدا قل ما كنت بدعا من الرسل وما ادري ما يفعل بي ولا بكم الآية در روايت ابي ذر واقع است ما كنت باول الرسل يعنى نيستم من اول پيغمبران پس چگونه انكار ميكنند نبوت مرا يعنى اخبار مرا كه من رسول خدايم وقال غيره وگفته است غير ابن عباس اين كلمه در روايت غير ابي ذر نيست ارأيتم هذه الالف انما هي توعد يعنى اين همزه ارأيتم بمعنى استفهام براى وعيد است ان صح ما تدعون لا يستحق ان يعبد اشارت است بقول خدا ارأيتم ان كان من عند الله وكفرتم به يعنى خبر دهيد مرا اگر باشد قرآن از نزد خدا وكفر ورزيد بآن وقبول نكنيد جواب شرط محذوف است آيا نيستيد شما از ستمگاران دلالت ميكند بر اين حذف قوله تعالى ان الله لا يهدي القوم الظالمين وليس قوله ارأيتم برؤية العين انما هو تعلمون يعنى رويت در قول او ارأيتم بمعنى ديدن بچشم نيست بلكه بمعنى اتعلمون است يعنى بمعنى علم است ابلغكم ان ما تدعون من دون الله خلقوا شيئا آيا رسيده است شما را بتحقيق چيزى را كه ميخوانيد الهه از وراى خدا پيدا كرده اند

چيزى را

باب

در روايت ابي ذر باب ساقط است والذي قال لوالديه اف لكما اتعدانني ان اخرج وقد خلت القرون من قبلي وهما يستغيثان الله ويلك آمن ان وعد الله حق فيقول ما هذا الا اساطير الاولين يعنى گفته اند اين آيت نازل شده است در شان عبد الرحمن بن ابي بكر صديق رضى الله عنه پيش از آنكه ايمان آرد مادر و پدر دعوت بايمان ميكردند وخبر ميدادند او را بموت وبعث واو ابا ميكرد وروايت كرده اند كه عايشه صديقه انكار ميكرد نزول آيت در شان عبد الرحمن زجاج گويد كسى كه گفته در شان او نازل شده باطل است وصحيح آنست كه در شان كافر عاق والدين است كذا قال الواحدي وابن الجوزي كلمه اف بمعنى زجر واظهار تضجر وقبح رد است جمهور قرا بكسر فا خوانده اند ليكن نافع وحفص از عاصم بتنوين خوانده وابن كثير وابن عامر بفتح فا بغير تنوين خوانند قوله اتعدانني قرائت عامه بدو نون است بتخفيف وروايت كرده هشام از اهل شام بيك نون مشدده معنى آيت اين است وآنكسى كه گفت مر مادر و پدر خود را واى مر شما را آيا ميترسانيد مرا اينكه بيرون آورده ميشود پس از مرگ وبتحقيق گذشته اند پيش از من قرنهاى مردم وهيچكس بر نيامده ومادر و پدر فرياد ميكردند بخدا وميگفتند پناه بخدا از تو واز گفتار تو وميگفتند واى مر ترا ايمان بيار ببعث وحشر وى ميگفت ونيست اين قول مگر اباطيل پيشينيان اساطير جمع اسطار است واسطار جمع سطر است بمعنى خط وكتابت جوهرى گفته اساطير بمعنى اباطيل است جمع اسطوره بضم همزه

حدثنا موسى بن اسمعيل قال اخبرنا ابو عوانة عن ابي بشر عن يوسف بن ماهك قال كان مروان على الحجاز استعمله معاوية گفت يوسف بود مروان بر حجاز يعنى بر مدينه عامل كرده بود او را معاويه فخطب فجعل يذكر يزيد بن معاوية پس خطبه خواند پس شروع كرد ذكر يزيد بن معاويه را لكي يبايع له بعد ابيه تا آنكه بيعت كرده شود مر ورا بعد پدر او فقال له عبد الرحمن بن ابي بكر شيئا پس گفت مر ورا عبد الرحمن بن ابي بكر چيزيكه بد آمد او را فقال خذوه فدخل بيت عائشة فلم يقدروا عليه پس گفت بگيريد او را پس در آمد عبد الرحمن در خانه عايشه پس قدرت نيافتند بر وے

الله صلى الله عليه وسلم بالقصاص پس حكم كرد آنحضرت بقصاص دندان كه بدل دندان آن زن دندان خواهر انس بايد شكست فقال پس گفت انس رضى الله عنه يعنى ابن النضر يا رسول الله والذي بعثك بالحق لا تكسر ثنيتها سوگند بآنكسے كه فرستاده است ترا بحق شكسته نشود دندان اين خواهر فرضوا بالارش بفتح همزه وسكون را ودر آخر معجمه پس خوشنود شدند اوليا آن زن كه شكسته بود دندان او بمال بدل دندان وترك كردند القصاص يعنى قصاص دندان بدندان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان من عباد الله من لو اقسم على الله لابره بتحقيق از بندگان خاص خدا كسے است كه اگر سوگند خورد بر وقوع امرى باعتماد بر خدا هر آئينه نيكوكار گرداند او را خدا ودر قسم وے واقع شود آن چنان كه سوگند خورده بود وقصه ربيع در باب الصلح في الدية از كتاب الصلح گذشت وكلام در هزيمت يعنى مسلمانان ورجوع ايشان از هزيمت وشمول عفو الهى ايشان را در غزوه احد از مغازى بيايد انشاء الله تعالى

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري ح وحدثنا اسمعيل يعنى ابن ابي اويس قال حدثني اخي ابو بكر بن عبد الحميد عن سليمان اراه بضم همزه عن محمد بن ابي عتيق اسمعيل گويد گمان ميبرم سليمان را كه روايت كرد اين را از محمد بن ابي عتيق عن ابن شهاب عن خارجة بن زيد بن ثابت انصارى يكى از فقهاء سبعه مدينه ان زيد بن ثابت قال نسخت الصحف في المصاحف گفت زيد بن ثابت كه از مشاهير صحابه ويكى از كاتبان وحى بود بحضور آنحضرت نوشتم وجمع كردم در زمان ابو بكر صديق صحيفها را يعنى آيات قرآن را كه در پاره هاى كاغذ

بحرمت وعزت عایشه نتوانستند بخانه درآمد فقال مروان ان هذا الذی انزل الله فيه والذی قال لوالديه

اف لكما اتعدانني این آنکس است که گفته است مر مادر و پدر خود را اف لکما یعنی آیت

در شان او واقع شده فقالت عایشة من وراء الحجاب پس گفت عایشه از پس پرده ما انزل الله

فينا شيئا من القرآن نازل نکرده است خدا در حق اولاد ابی بکر چیزی از قرآن الا ان الله انزل

عذری مگر آنکه خدا انزال کرده است عذر مرا در قصهٔ افک این قصه را بعضی بتفصیل آورده با خصوصیت

که معاویه خواست که خلیفه کند یزید را بعد از خود و نوشت مروان را که حاکم بود در مدینه وی جمع کرد اهل

مدینه را پس خطبه خواند بر ایشان که امیر المومنین دیده است رای نیک در حق یزید و خواست که بیعت کنید

او را پس گفت عبد الرحمن نیست این رای مگر سنت هرقل و قیصر یعنی این رسم کفار است که پسران را جانشین خود میکنند

ابوبکر خلیفه نکرد بعد از خود پسر خود را و نه کسی را از اهل بیت خود مروان گفت که این سنت ابی بکر و عمر است که در هنگام

حیات خود خلیفه کرده اند عبد الرحمن گفت که سنت هرقل و قیصر است پس گفت مروان آیا نیستی تو که خدا در حق تو فرموده والذی

قال لوالديه اف لكما پس شنید عایشه این قول مروان را گفت ای مروان تو فی که میگوئی عبد الرحمن را چنین و چنین بخدا دروغ

گفتی نفرستاده این آیت مگر در حق فلان بن فلان اگر خواهی تو نام بدهم او را و لیکن رسول خدا صلی الله

علیه وسلم لعنت کرده است پدر ترا و تو در صلب او بودی پس تو قطعه از آن لعنتی مروان از شنیدن

این قول از منبر فرود آمد و بشتاب بدر عایشه رسید پس تکلم کرد با عایشه و عایشه نیز با وی تکلم کرد قسطلانی

گفته روایت عایشه رضی الله عنها صحیح تر است از روی اسناد از روایت غیر او و اولی بقبول است و نیز و

مسلمان شده از کبار مسلمانان گشته بیضاوی گفته والذی قال مبتدا است و خبر او اولئك الذين حق عليهم

القول بانهم اهل النار و این معنی رد میکند که در حق عبد الرحمان باشد از آنکه وی مسلمان شده و اسلام دور

میکند آنچه پیش از آن واقع شده

باب فلما راوه عارضا مستقبل اوديتهم قالوا هذا عارض ممطرنا

بل هو ما استعجلتم به ريح فيها عذاب اليم این آیت در حق قوم هود واقع شده وقتیکه گفته

به هود علیه السلام که بیار از عذاب آنچه وعده میکنی تو ما را و معنی آنست پس هرگاه دیدند آنرا که وعده بود

ابری که پیش آید وادیهای ایشان را گفتند این ابری بارنده ما را خدا گفت بلکه آن چیزیست که استعجال

کردید با آن بادی است که در وی عذاب دردناک است قال ابن عباس عارض السحاب یعنی عارض بمعنی ابر است

حدثنا احمد قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنا عمرو ان ابا النضر حدثه عن سليمان بن يسار عن عايشة زوج

النبي صلى الله عليه وسلم قالت ما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضاحكا گفت ندیده ام

رسول خدا را خندان هرگز حتی اری منه لهواته تا آنکه ببینم کام های او را انما كان يتبسم و نبود آنحضرت

مگر آنکه تبسم میکرد قالت وكان اذا راى غيما او ريحا عرف في وجهه گفت عایشه و وقتیکه میدید ابری

یا بادی یا فته میشد در روی آنحضرت اندوهی قالت يا رسول الله ان الناس اذا راوا الغيم فرحوا گفت

عایشه درین قول التفات است از تکلم بغیبت ای رسول خدا بتحقیق مردم وقتی که می بینند ابر خوش می شوند

رجاء ان يكون فيه المطر بامید آنکه پیدا شود در آن بارانی واراك اذا رايته عرفت في وجهك الكراهية

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

كتاب الجهاد

نزد حفاظ این سوره ولیکن مقصود

فقدان در صحیفه است و با غیر وی است

قول وی فلم اجدها الا مع خزيمة

الانصاری یعنی پس نیافتم این آیه را نوشته

نزد کسی مگر با خزیمه بن ثابت بن الفاکه

بن ثعلبه بن ساعده بن عامر بن خطمه

الانصاری الذی جعل رسول الله صلى الله

عليه وسلم شهادته شهادة رجلين

آنکه گردانیده است پیغمبر خدا شهادت

او را شهادة دو مرد و بیانچه ذکر کردیم ظاهر

شود دفع چیزی که گفته می شود چگونه

جایز باشد اثبات آیه در مصحف بقول یکی

کس و حال آنکه شرط بودن قرآن تواتر

است زیرا چه این آیه نیز متواتر بود نزد

ایشان که می شنیدند آن را از زبان

فصاحت بیان چنانکه گفت زید کنت

اسمع و لیکن نوشته نیافتند مگر نزد

ذو الشهادتین و نیز تواتر عدم آن منصوص

نمی شود مگر بعد زمان اصحاب چه وقتیکه

شنیدند ایشان چیزی را از آن حضرت

که آن قرآن است بیقین و انستند که قرآن

است و مردلیست که عمر رضی الله تعالی

عنه گفت شنیدم این آیه را از پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم و روایة کرده شده

از ابی بن کعب و هلال بن امیه مانند

آن و ایشان جماعت اند ذکره العینی

و کلام درین مسئله در تفسیر با فضائل

القرآن بیاید ان شاء الله تعالی و سبب

بودن خزیمه فرد الشهادتین آنست که

کلام کرده بود آنحضرت مردی را در چیزی

وے بنیم ترا وقتے کہ مے بینے تو ابر را یا دتہ مے شود و در روے تو نا خوشے پوشیدہ نماند کراہیت اگرچہ

کار دل است چون بسیار شود اثر آن در روی و پیشانی پیدا می باشد فقال یا عائشة ما یؤمنی ان یکون

فیہ عذاب عذب قوم بالریح پس فرمود ای عائشہ ایمن ندارد مرا اینکہ باشد در روی عذابی کہ عذاب

کردہ شدہ اند قومے بریح گفتہ اند کہ قومے عذاب کردہ شدہ اند بریح صرصر نقل کردند کہ باد صرصر در غایت

شدت بود کہ ریگہای صحرای احقاف کہ ریگستان بود بر داشتہ بر این مردم انداخت چنانکہ تا ہفت شب و ہفت روز در ریگستان

بودند پس چہ مردند بعد ازان آن ہمہ را بر داشتہ بدریا انداخت وقد رای قوم العذاب فقالوا ھذا عارض ممطرنا

و تحقیق دیدند قومی عذاب را پس گفتند این ابری است بارندہ ما را کرمانی گفتہ اگر کوئی نکرہ وقتیکہ اعادہ کردہ میشود غیر اول

می باشد و اینجا قومے کہ گفتند ھذا عارض ممطرنا بعینہ ہمان قوم اند کہ عذاب کردہ شدہ اند بریحی کہ در وی عذاب

الیم بود در جواب گفتہ کہ این قاعدہ نحات در جائی است کہ قرینہ بر اتحاد نباشد اما وقتیکہ قرینہ بر اتحاد

باشد چنانکہ در قول خدا وھو الذی فی السماء الٰہ وفی الارض الٰہ مغایرت نمیباشد عینی گفتہ درین تمثیل

سخن کردہ کہ مطابق تمثیل نیست انتہے گویا در قرینہ فیما نحن توقف کردہ پوشیدہ نماند کہ نحات تصریح کردہ اند

کہ این قاعدہ کلیہ نیست فقد بر

سورة محمد صلی اللہ علیہ وسلم

و در بعضے نسخ الذین کفروا

چنانکہ روایت کردہ ابی ذر ابو العباس از حاکم از سدی روایت کردہ کہ مکیہ است و اکثر مفسران بر آنند

کہ مدنی است و روایت کردہ اند از ابن عباس کہ آیت وکاین من قریۃ نازل شدہ در حجۃ الوداع بعد

از برآمدن از مکہ معظمہ پوشیدہ نماند کہ این قول ابن عباس منافی نیست بمدنی بودن از آنکہ مقرر کردہ اند

کہ آنچہ بعد از ہجرت نازل شدہ مدنی است اگرچہ در مکہ و غیر آن باشد و این سورہ سے و ہشت آیت است

بسم اللہ الرحمن الرحیم بسملہ در غیر روایت ابی ذر نیست و غیر ابی ذر الذین کفروا آوردہ اند و لیس اوزارھا

آثامھا اشارت ہست بآیہ کریمہ فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتی تضع الحرب اوزارھا تفسیر کردہ

اوزارہا را کہ جمع وزر است باثامھا جمع اثم ابن تین کہ از شراح کتاب ست گفتہ کہ ہیچکس غیر بخاری تفسیر

نکردہ اوزارہا را کہ جمع وزر است باثامھا جمع اثم و معروف آنست کہ مراد باوزار اسلحہ است عینی

گفتہ در مغرب وزر بکسر واو بمعنی بارگران است و باینمعنی در قول خدا ولا تزر وازرۃ وزر اخرے

و قول ایشان وزرت الحرب اوزارھا عبارت ہست از انقضاے حرب از آنکہ بعد از حرب می نہند سلاح را

و سلاح را وزر گویند از جہت گرانی آن بر لابس در شعر اعشے واقع شدہ فاعددت للحرب اوزارھا

طوالا و خیلا ذکورا و این ہمہ تقویۃ کلام ابن تین کردہ و در تقویۃ کلام بخاری آوردہ اند تفسیر ثعلبی را کہ گفتہ

اثامھا فیرتفع و ینقطع الحرب آثامھا و عدتھا فیمسکوا عن الحرب و قیل حتی تضع القوم المحاربون اوزارھا و

آثامھا بان یتوبوا من کفرھم ولا یؤمنوا الا باللہ و رسولہ و حرب را مثل رکب بمعنی محاربان گفتہ ازین

کلام وجہے برای بخاری و ابن تین ہر دو حاصل شدہ فافہم حتی لا یبقی الا مسلم تا آنکہ نمیماند مگر مسلمان

یعنے آنکہ بنہند محاربان وزرہای خود را باینکہ توبہ کنند و مسلمان شوند و تا باقی نماند محاربان مگر مسلمان

عرفہا یعنے بینہا در قول خدا ویدخلہم الجنۃ عرفہا لہم ثعلبی گفتہ یعنے بیان کردہ مر ایشان را منازل ایشان

الجزء الحادی عشر من تیسیر الاسلام

کتاب الجہاد

وہی تعالی است قد جاءکم من اللہ نبکم الآیۃ

چنانچہ آن نیز در فضائل القرآن بیاید

باب عمل صالح قبل القتال

استحباب کردار نیک پیش از کارزار با کفار و قال

ابو الدرداء انما تقاتلون باعمالکم

و گفت ابو الدرداء کہ صحابی مشہور است

قتال میکنند شما یعنے ثابت نمی باشید در آن

مگر ببرکت و قوت کردارہای خود و باید

تقدیم کنید آنرا قولہ و مقتضاے قول

تعالے یا ایھا الذین امنوا لم تقولون ما لا

تفعلون ای کسانیکہ ایمان آوردہ اید چرا میگوئید

چیزیرا کہ نمی کنید بزرگ ہست از روی خشم نزد خدا آنکہ

بگوئید آنچہ نکنید را تقادیت ثبات در قول پس از ارشاد

ثبات در عمل گویا ثبات در قول توطیہ و تمہید است

پس فرمود تحقیق خدا دوست میدارد

کسانیرا کہ قتال می کنند در راہ وی

صف بستہ بنحوی کہ گویا ایشان بنای اند محکم

و محکم و این ترجمہ دو آیۃ است الی قولہ

بنیان مرصوص مقصود ثبات قدم در قتال

است حدثنی محمد بن عبد الرحیم

حافظ مشہور لصاعقۃ قال حدثنا شبابۃ

بفتح معجمہ و تخفیف دو موحدہ ابن سوار

بفتح مہملہ و تشدید واو و در آخر مہملہ

الفزاری بفتح فا و تخفیف معجمہ پیش از یا

و مہملہ بعد از ان و تشدید یا قال حدثنا

اسرائیل ابن یونس بن ابی اسحق عن

ابی اسحق سبیعی قال سمعت البراء

یقول اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل مقنع

در بهشت تا راه برند بآن و درجات ایشان که قسمت کرده خدا خطا نکنند و قال مجاهد مولی الذین آمنوا
ولیهم یعنی در آیت بان الله مولی الذین امنوا وان الکافرین لا مولا لهم بمعنی ولی و محب ناصر است
عزم الامر بمعنی جد الامر است فی قوله تعالی فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لکان خیرا لهم اسناد مجازیست
یا بحذف مضاف ای عزم اهل الامر فلا تهنوا یعنی لا تضعفوا است و قال ابن عباس اضغانهم یعنی حسدهم
در قول خدا ام حسب الذین فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم جمع ضغن بمعنی حقد و حسد و ضمیر در قلوبهم
بمنافقین است آسن بمعنی متغیر است در قول خدای عز و جل فیها انهار من ماء غیر آسن یعنی در بهشت
جویها است از آب غیر متغیر و در روایت ابی ذر این تفسیر ساقط است **باب** وتقطعوا ارحامکم تمام آیت
اینست فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم یعنی آیا توقع از شما اگر والی کارهای
مردم شوید اینکه فساد کنید در روی زمین و قطع کنید ارحام خود را جمهور قرا بتشدید طاء مهمله میخوانند
از تقطیع و یعقوب بتخفیف خوانده از قطع **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان قال حدثنی معاویة
بن ابی مزرد عن سعید بن یسار عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خلق الله الخلق
فرموده پیغمبر که خدا مخلوقات را فلما فرغ منه قامت الرحم فاخذت بحقو الرحمن پس هر گاه فارغ شد از خلق
ایستاد رحم یعنی قرابت نسبی و رحم اگر چه امری معنویست گفته اند خدا آنرا جسم میدهد و مجسم میسازد و تواند
که بی جسمانیت این گفت و گو در وی حق جل شانه بعلم و قدرت آنرا دریابد والله اعلم بعضی گفته اند و تواند که
ملکی قیام نماید و تکلم کند بزبان رحم بعضی گوید مراد شان رحم است و فضیلت و اصل آن و عظم گناه قاطع
آنست پس گرفت پیش از بند خداوند مهربان و استعارت بالکنایه است و گرفتن حقو رحمن نیز استعاره
تمثیلی است یعنی آنکه سخت گرفت در الحاح فقال مه پس فرمود خدا باز آی مه اسم فعل است بمعنی
اکفف ابن مالک گفته کلمه مه اینجا ما استفهامیه است الف را حذف کرده اند و وقف کرده شد بهای سکته
یعنی چه میخواهی تو قالت هذا مقام العائذ بک من القطیعة گفت رحم این مقام پناه جوینده است
بتو یعنی این مقام فریاد کننده است قال الا ترضین ان اصل من وصلک فرمود خدا آیا راضی
نمیشوی این را که مهربانی کنم کسی را که وصل کند ترا و ادای حق نماید و اقطع من قطعک و رحم نکنم کسی را
که قطع کند ترا باید دانست که صله رحم واجب است و قطع آن معصیت بسیار وارد چنانکه احادیث بر همین دال است
و لیکن مراتب دارد بعضی از آن ارفع است و ادنای آن ترک مهاجرت است و صله بکلام اگر چه بهمین سلام
باشد و اختلاف کرده شد در رحم که واجب است صله آن بعضی گویند هر رحم محرم بحیثیتی که اگر فرض کنیم دیگر
را زن نکاح روا نباشد در میان آنها بدین قول واجب نیست در بنی اعمام و بنی اخوال زیرا که نکاح در میان
اینها رواست و قیل بلکه در هر ذی رحم از آنها که اطلاق کرده میشود بران ذی رحم در میراث محرم باشد یا غیر
محرم قالت بلی یا رب گفت رحم آری ای پروردگار من همچنین کن قال فذاک فرمود پس اینست
راضی شوم از آنکه صله کند و ناراض از آنکه قطع کند قال ابو هریرة اقرءوا ان شئتم گفت ابو هریره بخوانید
این آیت را اگر خواهید که در آن اشارت هست باین معنی فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض

الجزء الحادی عشر من شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

فاسلم ثم قاتل فقتل پس اسلام آورد بعد
از آن کارزار کرد با کفار پس کشته شد
فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم عمل قلیلا واجر کثیرا
عمل کرد اندکی همین که اسلام آورد و جهاد
کرد و مزد داده شد بسیار مرویست از
ابی هریره که وی میگفت خبر دهید مرا
از مردی که در آمد بهشت را و نگذارد نماز
پس میگفت آن عمرو بن ثابت است **باب**
من اتاه سهم غرب فقتله ذکر کسیکه آمد اورا
تیر ناگهانی پس کشت اورا سهم غرب
بفتح غین معجمه آنکه معلوم نباشد اورا
آمدن آن و نه جهت آن یا آنکه آمده
بی قصد رامی گفته است آنرا ابو عبیده
و غیر وی و ثابت در روایت بتنوین و
سکون راست و انکار کرده آنرا ابن
قتیبه و گفته همچنین میگویند عامه و اجود
بفتح را و اضافت است و حکایت کرده
هروی از ابی زید که اگر از جائی معلوم
آید بتنوین و اسکان است و اگر معلوم
بود رامی آن و لیکن رسید کسی را که قصد
نداشت با ضافت و فتح راست و حکایت
کرده اند جمعی دیگر هر دو وجه را مطلقا
نقله العسقلانی **حدثنا** محمد بن عبد الله

وتقطعوا ارحامكم **حدثنا** ابراهيم بن حمزة قال اخبرنا حاتم عن معاوية قال حدثني عمي ابو الحباب

سعيد بن يسار عن ابي هريرة بهذا ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا ان شئتم فهل عسيتم

آن طريقي ديگر است از ابو هريرة **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معاوية بن ابي

المزرد بهذا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا ان شئتم فهل عسيتم اين طريقي ديگر است

از بشر بن محمد از عبد الله بن مبارك بهذا يعني باين متن واسناد **سورة الفتح** مدني است نازل

شد در حديبيه مراد فتح صلح حديبيه است كه مقدمه فتح مكه بود بعضي گويند مراد فتح مكه است از قبيل نفخ في الصور

كذا روي عن انس واين مجاز وعوفي نقل كرده اند مراد فتح خيبر وجابر گويد ما شمار نميكرديم فتح مكه را مگر روز

حديبيه از بشر بن براء روايت كرده اند وقتي كه باز گشتيم از غزاء حديبيه ومانع شدند كفار مكه از عمره

اندوهگين بوديم نازل كرد خداوند سبحانه سورة انا فتحنا را قسطلاني نقل كرده كه بعضي گويند مراد فتح روم است

وقيل فتح اسلام بحجت وبرهان بسم الله الرحمن الرحيم بسمله ثابت نشده در غير روايت ابي ذر وقال

مجاهد بورا بمعني هالكين است در قول خداوند وظننتم ظن السوء وكنتم قوما بورا وآن مشتق از بار چنانكه هلك

وزنا ومعني هم از جهت صفت واحد وجمع ومذكر مي آيد ومؤنث كه جمع بائر باشد چنانكه عايذ وعوذ ومعني آيت

كه بوديد شما اي مشركان قومي فاسد در مقاصد ونيت ودل وتيت نكوئي نيست در شما نزد خدا وسزاوار سخط

وعذاب ايد قسطلاني گفته اين كلمه وتفسير آن در روايت ابي ذر نيست وقال مجاهد سيماهم في

وجوههم السحنة در مجاهد گويد سيما يعني بشره روي وهيئت آن وحال سحنة بفتح سين است وگاهي بكسر آن

نيز خوانده اند وسحنا وبه نيز ميگويند اصيلي وابن سكن بفتح مهملتين قاضي عياض گفته صواب نزد اهل لغت

همين است سيوطي گفته بفتح سين وسكون حاء مهمله وفتح آن بمعني هيئت وحال وقسطلاني وكرميني بمعني اثر

سجده گفته اند وقال منصور عن مجاهد التواضع منصور از مجاهد نقل كرده كه سيما بمعني خشوع است

شطأه بمعني فراخه بكسر فا وخاي معجمه اي اولاده فاستغلظ بمعني غلظ است بضم لام سوقه الساق

حاملة الشجرة يعني سوق جمع ساق است وساق بمعني شاخ درخت است اشارتست بقول خدا

فاستوى على سوقه يعني قايم شد بر تنه درخت اينچنين تفسير كرده است جوهري ويقال دائرة السوء

كقولك رجل السوء وگفته ميشود دائرة السوء مثل گفتن تو رجل سوء يعني مرد بدي ودائرة السوء يعني

العذاب است تعزروه بمعني تنصروه است شطأه شطء السنبل تنبت الحبة عشرا او ثمانيا او سبعا يعني

رويانيد دانه يكبار ده خوشه ويكبار هشت خوشه ويكبار هفت خوشه فيقوي بعضه ببعض پس قوي ميكرد

بعض آن بعضي فذالك قوله تعالى فآزره قواه ولو كانت واحدة لم تقم على ساق واگر يكي بودي قايم

نمي ماند بر شاخ وهو مثل ضربه الله تعالى للنبي صلى الله عليه وسلم واين تشبيهي است كه بيان

كرد خدا به پيغمبر اذ خرج وحده ثم قواه باصحابه وقتي كه برآمد تنها براي تبليغ احكام پس قوي كرد او

باصحاب او كما قوى الحبة بما ينبت منها چنانكه قوي كرده دانه بچيزيكه ميرويد از آن قيل ويحتمل كه مراد

آن باشد كه وقتي بيرون آمد تنها از خانه براي هجرت از مكه پس قوي كرد او را خدا بانصار در كتاب

الجزء الحادي عشر تيسير الاسلام

كتاب الجهاد

اينچنين است در جميع روايات كتاب وگفته اند كه آن وهم است وصواب ربيع بنت نضر است بعضا وهجمه كه عمه انس بن مالك است چنانچه روايت ترمذي است

ام حارثة بن سراقة ابن اثير در جامع الاصول گفته وواقع در كتب نسب ومغازي واسماء صحابه همين است كه ام حارثه ربيع بنت نضر عمه انس بن مالك است وابن خزيمه را دو روايت است يكي موافق ترمذي است وديگر ربيع بنت براء بحذف لفظ ام واثبات لفظ براء وآن نيز وهم است زيرا كه نيست در نسب ربيع بنت نضر كسي كه نامش براء باشد مگر برادر زاده وي براء بن مالك برادر انس بن مالك شايد كه بنت تحريف عمه باشد وكرماني را در توجيه اين روايت تكلفات واحتمالات بعيده است وگفته اند كه امر در آن سهل است قادح در صحت حديث نبود بالجمله صاحب قصه باتفاق

ام حارثة بن سراقة است اتت النبي صلى الله عليه وسلم فقالت انه ام حارثة آنحضرت را وگفت يا نبي الله الا تحدثني عن حارثة اي پيغمبر خدا آيا خبر نمي دهي مرا از حال حارثه پسر من و

كان قتل يوم بدر وبود حارثه كشته شده بود در روز بدر اصابه سهم غرب رسيد او را تيري ناگهاني واين حارثه همان است كه فرموده بود او را آنحضرت كيف اصبحت يا حارثة گفت اصبحت ...

تفسیر آورده این تمثیلی است که آورده خدای برای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی اینها اندک بودند پس زیاده شده میروند و بسیار و قوی میشوند بیکدیگر مروی است از قتاده که مثل اصحاب آنحضرت است در انجیل در وی نوشته اند که بیرون می آید قومی مانند دانهای زراعت امر میکنند بمعروف و نهی میکنند از منکر یقال دائرة السوء کقولک رجل السوء یعنی دائرة السوء مانند قول تست رجل السوء یعنی مرد بدی و دائرة السوء العذاب یعنی درین آیت دائرة السوء بمعنی عذاب ست بعضی گویند بمعنی هلاک است قرارت جمهور بفتح سین مهمله است و قراءت ابو عمرو ابن کثیر بضم است تعزروه بمعنی تبیونوه باب انا فتحنا لك فتحا مبينا

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسير في بعض اسفاره وعمر بن الخطاب رضي الله عنه يسير معه ليلا بود آنحضرت که سیر میکرد در بعضی سفرهای خود مراد سفر حدیبیه است در مراجعت و عمر بن خطاب میرفت با آنحضرت یکشبی فسأله عمر بن الخطاب عن شيء فلم يجبه رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پرسید عمر بن خطاب از چیزی پس جواب نداد او را رسول خدا ثم سأله فلم يجبه ثم سأله فلم يجبه سه بار پرسید و جواب نداد آنحضرت مکرر پرسیدن عمر تواند که از آن رو باشد که گمان کرد که آنحضرت نشنیده باشد یا از آنکه امری ضروری بوده و جواب ندادن از آن بود که در آن وقت مشغول بوحی بود آنحضرت و بعد از فراغ جواب داده باشد فقال عمر بن الخطاب ثكلت ام عمر گفت عمر بن خطاب بگریند مادر عمر این کلمه الیست که بر زبان عرب جاری می شود و تواند که دعاء مرگ خود کرده از بس اندوهی که او را رو داده نزرت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث مرات كل ذلك لا يجيبك الحاح کردی رسول خدا را سه بار همه آن بار جواب نمیدهد ترا نزرت بنون و زای مفتوح مخفف و مشدده و راء ساکن بمعنی الححت ابن وهب گفته معنی نزرت اینست که اکراه کردم یعنی آزردم او را بچیزی که ناخوش میباشد از سوالی و نزر بمعنی قلیل است با نمعنی بئر نزر و رجل نزر اندک آب و معنی اینجا این است که تقلیل کردم کلام را وقتی که سوال کردم در آنچه واجب نبود که جواب گوید قال عمر فحركت بعيري ثم تقدمت امام الناس گفت عمر پس جنبانیدم شتر خود را پیشتر پیش شدم پیش مردم و خشیت ان ينزل في القرآن و ترسیدم این را که نازل کرده شود در حق من و نکوهش من قرآن فما نشبت ان سمعت صارخا يصرخ بي پس درنگ نکردم این را که شنیدم آواز کننده که آواز میکند مرا فقلت لقد خشيت ان يكون نزل في قرآن پس گفتم بخود پس ترسیدم اینکه نازل شد در حق من قرآنی فجئت رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلمت عليه پس آمدم نزد رسول خدا و سلام کردم بر آنحضرت فقال لقد انزلت علي الليلة سورة پس فرمود تحقیق نازل کرده شد بر من امشب سوره لهي احب الي مما طلعت عليه الشمس هر آینه آن سوره محبوب تر است نزد من از آنچه طلوع کرده بر وی آفتاب یعنی محبوب تر از تمام دنیا است زیرا که خبر داده خدا و ند سبحانه در آن بمغفرت ذنوب متقدم و متاخر و فتح و نصرت اسلام و اتمام نعمت و رضای حق عز و جل از اصحاب شجره و جز آن ثم قرأ انا فتحنا لك فتحا مبينا اگر کوئے تفضیل این منزلت بر دنیا چه معنی میخواهد در اصل معنی مقرر است که تمام دنیا و ما فیها را آنحضرت در دست نداشتی گوئیم اسم تفضیل گاه بمعنی اصل فعل

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

عقیب غزوة احد قال يا ام حارثة انها جنان في الجنة فرمود ای مادر حارثه تحقیق قصه این است که بهشتها است در بهشت یعنی درجهای عظیم است در آن وان ابنك اصاب الفردوس الاعلى و تحقیق پسر تو رسیده است فردوس اعلی را و فردوس بوستانی که جامع بود هر چیز را که در بستانها باشد از درخت و شگوفه و رویدگی کلمه عربیه است یا رومیه یا سریانیه که نقل کرده شده بعربیه و فردوس فراخی را گویند

باب من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا فضیلت کسی که کارزار کند تا باشد کلمه خدا که توحید و دین اسلام است بلند تر غالب تر

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عمرو بفتح عين عن ابي وائل عن ابي موسى قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال آمد مردی بسوی آنحضرت پس گفت الرجل يقاتل للمغنم مردی قتال میکند برای غنیمت تا مالی بدست آرد الرجل يقاتل للذكر و مردی قتال میکند برای مذکور شدن میان مردم

می اید خدا فرموده در باب بهشت خیر مستقرا واحسن مقیلا بهترین آرامگاه است و نیکوترین جای خواب است نسبت بدوزخ وظاهر است که در میان بهشت ودوزخ در اصل معنی برابری نیست و میتوان گفت که خطاب واقع است برانچه در ذهنهای عامه اشتهار یافته از محبت دنیا وخوبی حیات دنیا و نعمتهای آن پس آنحضرت خبر داده که نزد من مطالب این سوره بهتر است از انچه شما گمان میکنید از لذتهای دنیا

حدثنا محمد بن بشار قال اخبرنا غندر قال اخبرنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس رضي الله عنه انا فتحنا لك فتحا مبينا قال الحديبية یعنی مراد ازین فتح صلح حدیبیه است **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة قال اخبرنا معاوية بن قرة عن عبد الله بن مغفل قال قرأ النبي صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة سورة الفتح گفت عبد الله خواند پیغمبر خدا در روز فتح مکه سوره انا فتحنا فرجع فيها پس ترجیع کرد در قراءت یعنی گردانید صوت در گلو چنانکه اهل الحان میکنند بعضی گویند این ترجیع بقصد آنحضرت نبوده بلکه چون بر شتر سوار بود بحرکت شتر ظاهر میشد ترجیع اشباع مد است و آنحضرت تمام حسن صوت داشت و وقتیکه میخواندند مد میکرد و فصل در حروف وکلمات می نمود گفته اند که پیغمبری بی حسن صوت نبوده و اجماع کرده اند بر تحسین در قراءت قرآن بشرطیکه از قاعده تجوید بیرون نیفتد قال معاوية لو شئت ان احكي لكم قراءة النبي صلى الله عليه وسلم لفعلت گفت معاویه اگر خواهم انکه حکایت کنم شما را خواندن آنحضرت هر آیینه بکنم یعنی یاد گرفته ام طریق خواندن آنحضرت را

باب قوله ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ويتم نعمته عليك ويهديك صراطا مستقيما معنی آنست که فتح ونصرت دادیم ترا تا موجب مغفرت تو گردد و بخشد ترا خدای تقصیری که پیش از بعثت یا نزول این آیت شده باشد و بعد ازین روی دهد که موجب عتابی گردد و تسمیه این تقصیر بذنب مبنی بر آن قول است که شهرت دارد سیئات مقربان حسنات ابرار است بعضی گویند از گناه ما تقدم گناه مادر و پدر آنحضرت و آدم وحوا است و از ما تاخر گناهان امت و بهتر اقوال درین تفسیر آنست که گفته اند این کلمه تشریف است بی آنکه گناهی منظور باشد و اتمام کند نعمت خود را بر تو باعلای دین و ختم ملک با حکمت برسالت و راه راست و درست نماید ترا در تبلیغ رسالت و اقامت مراسم ریاست صاحب کشاف فتح را علت مغفرت ساخته چنانکه تقریر کرده شد و بیضاوی هم مغفرت را سبب فتح ساخته و لیس بذاك كما يشهد عليه سلامت الفطرة یعنی گوید که در اکثر نسخها این آیت مذکور نیست پوشیده نماند که این دو حدیث که درین باب آورده نیز در آن نسخ مذکور بود یا معنی لغرضی دیگر ده و نیز میگوید که لام در ليغفر لك الله برای قسم است هرگاه حذف کردند نون را از فعل آن کسره داده شد آن را و نصب فعل بنا بر تشبیه بلام کی است **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عيينة قال حدثنا زياد انه سمع المغيرة يقول قام النبي صلى الله عليه وسلم حتى تورمت قدماه میگفت مغیره استاد پیغمبر خدا در نماز تا آنکه آماس کرد هر دو پای او فقيل له غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر پس گفته شد مر آنحضرت را بخشیده مر ترا خدا همه گناه پیش و پس قال افلا اكون عبدا شكورا فرمود آیا نباشم من بنده شاکرترین بخشش الهی یا بر نعمتها یعنی اینهمه رنج وتعب برای ادای شکر است نه بر ترس مواخذه گناهان این جواب

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

قال فرمود من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله کسیکه قتال کند تا باشد کلمه خدا بلند و غالب پس اوست در راه خدا و محققان گفته اند که اگر باعث اول قصد اعلاء کلمه باشد ضرر نکند در اعتبار چیزیکه عارض شود

باب من اغبرت قدماه في سبيل الله فضیلت کسیکه گرد آلوده شود هر دو پای او در راه خدا ظاهر این لفظ عام است سفر جهاد و سفر حج و علم و رزق حلال را چه همه سبیل الله است و شاید بقرینه مقام اعتبار کرده اند اول را

وقول الله عز وجل ما كان لاهل المدينة ومن حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله روا نیست مر اهل مدینه را و کسانیکه گرد ایشان اند از بادیه نشینان اینکه باز پس مانند از پیغمبر خدا وقتی که برآید بجهاد و حال آنکه میباید ایشان بجهت قرب خروج آنحضرت ز او نفیست ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود از نفس وی و خویشتن داری کنند و این حکم عدم تخلف از آنست که نمیرسد ایشان را تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی در راه خدا و نمی سپرند مکانی را که بخشم آرد پیسپردن آن مکان کافران را و نمییابند از دشمن هیچ آفتی مگر آنکه نوشته می شود بسبب ایشان بجهت یکی ازین چیزها عمل صالح و این ترجمه تمام آیت است الی قوله ان الله لا يضيع اجر المحسنين بدرستیکه بتحقیق خدا

آنحضرت بنا بر فہم و حال سائل بوده دگر نه شہود خاص ذاتم که آنحضرت را در ہنگام نماز بود در او قات دیگر نبود چنانچه فرموده قرة عینی فی الصلوة و الصلوة معراج المومنین و ارحنی یا بلال اشارة بآن میکند حدثنا الحسن بن عبد العزیز قال حدثنا عبد الله بن یحیی قال اخبرنا حیوة عن ابی الاسود سمع عروة عن عائشة رضی الله عنها ان نبی الله صلی الله علیه وسلم کان یقوم من اللیل حتی تتفطر قدماه عروه شنید از عائشه که بتحقیق پیغمبر خدا می ایستاد از شب تا آنکه پاره میشد هر دو پاے او فقالت عائشة لم تصنع هذا یا رسول الله پس گفت عائشه چرا میکنی تو این را ای پیغمبر خدا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر قال افلا احب ان اکون عبدا شکورا فلما کثر لحمه صلی جالسا پس هرگاه بسیار شد گوشت آنحضرت نماز کرد در حالے که نشسته است فاذا اراد ان یرکع قام فقرأ ثم رکع پس وقتیکه خواستے که رکوع کند برخاستی پس خواندی قرآن را پس تر رکوع میکرد تتفطر بفا و طا و مهمله مشدده یعنے تشقق است داؤدی انکار کرده این روایت را که کثر لحمه است و لفظ حدیث اینست فلما بدن بباء موحده یعنی کلان سال شد گویا راوی تاویل کرده بدن را بلفظ لحم ابن جوزی گفته هیچکس وصف نکرده آنحضرت را بفربهی بتحقیق رحلت کرد آنحضرت و سیر نخورد او از نان جو **باب** انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذیرا بتحقیق ما فرستادیم ترا گواهی دهنده از حال و افعال امت و بشارت دهنده مطیعان را بجنت و ترساننده کافران را بدوزخ **حدثنا** عبد الله قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة عن هلال بن ابی هلال عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما ان هذه الایة التی فی القرآن یا ایها النبی انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذیرا و مروی است از عبد الله بن عمرو ابن عاص که این آیت یا ایها النبی که در قرآن است قال فی التوریة گفته است در توریت یا ایها النبی انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و حرزا للامیین انت عبدی و رسولی یعنی پناه هستی مردم امی را تو بنده منی و رسول منی سمیتك المتوکل نامیدم ترا متوکل لیس بفظ و لا غلیظ نیست درشت و نه سخت دل و لا سخاب بالاسواق و نه آواز بلند کننده در بازارها و لا یدفع السیئة بالسیئة و نه دفع میکند بدی را بدی یعنے پاداش بدی ببدی نمیکند و لکن یعفو و یصفح و لیکن عفو میکند و در میگذرد و لن یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء و قبض نمیکند روح او را خدا تا آنکه راست و درست میکند ملت کج را بان یقولوا لا اله الا الله بانکه میگویند اهل ملت کلمه شهادت را فیفتح بها اعینا عمیا پس میکشاید بوی چشمان کور را و آذانا صما و گوشهای کر را و قلوبا غلفا و دلهای پرده مقصود آنست که ذکر آنحضرت در توریت همچنین است و ظاهر است که بزبان سریانی خواهد بود که راوی بلسان عربی ترجمه کرده است **باب** قوله هو الذی انزل السکینة فی قلوب المومنین سکینه ملکی است که میباشد در دلهای مسلمانان نووی گفته مختار آنست که سکینه هر جا در قرآن واقع شده یعنی طمانینت است مگر در سوره بقره **حدثنا** عبید الله بن موسی عن اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء رضی الله عنه قال بینما رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ گفت براء بن عازب در اثنای آنکه مردی از اصحاب پیغمبر صلے الله علیه وسلم قرآن میخواند و فرس له مربوط فی الدار و اسپی بود مر ورا که بسته بود در سرای پیغمبر پس گشت اسپ که نفرت میکند

الجزء الحادی عشر من تیسیر القاری شرح الاسلام

کتاب الجهاد

بعین مهمله و سکون موحده و سین مهمله در آخر عبد الرحمن بن جبر بفتح جیم و موحده صحابی انصاری حاضر شد بدر را و تمامه مشاهد را همراه آنحضرت و مرد بمدینه سنه سی و چهار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما اغبرت قدما عبد فی سبیل الله فتمسه النار گرد آلود نگردد هر دو پای هیچ بنده در راه خدا پس مساس کند او را آتش دوزخ و در روایت مستملی ما اغبرتا بلفظ تثنیه بالتصریح لفاعل این بفتے است **باب** مسح الغبار عن الراس فی سبیل الله جواز مالیدن و پاک کردن گرد از سر که در راه خدا نشسته مقصود ازین باب و باب آینده دفع توهم کراهیت دور کردن آثار جهاد است از گرد و مانند آن بمسح و غسل چنانچه بعضے کرده پیدا شده از مسح اعضا بعد از وضو **حدثنا**

فخرج الرجل فنظر فلم ير شيئا فجعل ينفر پس بيرون آمد مرد پس نظر كرد و نديد چيزي را و گشت كه ميگريزد فلما اصبح ذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم پس وقتيكه صباح كرد آن مرد ذكر كرد واقعه به پيغمبر خدا فقال تلك السكينة تنزلت بالقرآن پس فرمود آن سكينه است كه نازل شده بسبب خواندن قرآن درين حديث صريح است كه سكينه محض امري معنوي نيست **باب** قوله اذ يبايعونك تحت الشجرة اول آيت اينست لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة اين بيعت را بيعت رضوان ميگويند از آنكه فرموده خدا لقد رضي الله عن المؤمنين و نام اين درخت شجره است بعضي گويند سدره است روايت كرده اند كه سال ديگر نيافتند اين درخت را ندانستند كه چه شد نافع گفته كه پس ازين بيعت مردم مي آمدند و نماز ميكردند زير آن پس رسيد اين معني عمر بن خطاب را فرمود كه اين را ببريد پس بريدند

حدثنا قتيبة بن سعيد قال اخبرنا سفيان عن عمرو عن جابر رضي الله عنه قال كنا يوم الحديبية الفا واربع مائة گفت جابر بوديم ما اصحاب روز حديبيه يكهزار و چهار صد نفر كه بيعت كرديم در بعضي روايات واقع شده كه يكهزار و پانصد و بست و پنج نفر بودند و قيل يكهزار و سيصد نفر **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا شبابة قال اخبرنا شعبة عن قتادة قال سمعت عقبة بن صهبان عن عبد الله بن مغفل المزني اني ممن شهد الشجرة عبد الله بن مغفل گفت من از آن جماعه ام كه حاضر شده بيعت شجره نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الخذف منع كرد پيغمبر خدا از انداختن سنگريزه يا خسته خرما را و جه منع آنست كه اين فعل نميراند آنرا و درين حكم داخل است هرچه ازين قبيل باشد و اگر چيزيست كه صالح در دفع دشمن باشد و يا آن شكار توان كرد روا است وعن عقبة بن صهبان قال سمعت عبد الله بن مغفل المزني في البول في المغتسل و نهي كرد از بول كردن در جاي غسل كردن و اين منع در احاديث ديگر واقع شده است و آوردن اين حديث موقوف كه درين باب دخل ندارد براي آنست كه ابن صهبان از عبد الله بن مغفل سماع دارد وجه منع بول در مكان غسل آنست كه موجب وسواس در طهارت ميشود خطابي گفته اگر راه بول جدا باشد باكي ندارد عطا گويد اگر سائل باشد ممنوع نيست ابن مبارك گويد اگر آب جاري شود باكي نيست و روايت كرده نووي از كسي كه شنيده از انس كه منع از جهت ملامت است

حدثنا محمد بن الوليد قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن ابي قلابة عن ثابت بن الضحاك رضي الله عنه وكان من اصحاب الشجرة مناسبت حديث بترجمه بهمين لفظ است ذكر متن حديث نكرده و اقتصار كرده بر ما يحتاج كه ذكر اصحاب شجره است **حدثنا** احمد بن اسحق السلمي قال حدثنا يعلى قال حدثنا عبد العزيز بن سياه عن حبيب بن ابي ثابت قال اتيت ابا وائل اسأله فقال كنا بصفين فقال رجل پس گفت بوديم ما بصفين بكسر صاد مهمله و كسر فاء مشدده بقعه ايست نزديك فرات كه واقعه محاربه ميان علي مرتضى و معاويه در آن بوده است غير منصرف است پس گفت مردي الم تر الى الذين يدعون الى كتاب الله آيا نمي بيني بسوي جمعي كه خوانده ميشوند بسوي كتاب خدا اين مرد از همراهان امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه بود اين كلام را اقتباس كرده از آيت قرآني مقصود آنست

الجزء الحادي عشر من شرح الاسلام

كتاب الجهاد

پس هرگاه ديد ابو سعيد ما را آمد پس احتبى يعني جمع كرد بچادر پشت و هر دو ساق را و نشست فقال پس گفت ابو سعيد تا رسيد ذكر بناء مسجد كنا نحمل لبنة لبنة بوديم ما كه برداشته مي آورديم خشتهاي مسجد شريف را وقت بناء آن يك يك خشت وكان عمار ينقل لبنتين لبنتين و بود عمار بن ياسر كه نقل ميكرد دو دو خشت فمر به النبي صلى الله عليه وسلم ومسح عن رأسه الغبار پس گذشت بعمار آنحضرت و ماليد و پاك گردانيد سر عمار گرد را كه نشسته بود بر آن از نقل خشتها في سبيل الله وقال ويح عمار و فرمود واي عمار و ويح بفتح حاء مهمله در اضافت كلمه رحمت است مر كسي را كه افتاد در هلاكي كه نه مستحق آن بود تقتله الفئة الباغية خواهد كشت عمار را گروه باغي كشنده يعني بيرون آينده از طاعت امام حق اگرچه يعني بتاويل باشد يدعوهم الى الله بحاليكه ميخواند عمار ايشان را بسوي طاعت خدا و امتثال امر وي كه اطاعت امام حق است ويدعونه الى النار و ميخوانند ايشان او را بسوي دوزخ كه بمخالفت امام باشد اگرچه ايشان معذور باشند بنا بر تاويلي كه ظاهر شد ايشان را و كلام درين حديث در باب التعاون في بناء المسجد از كتاب الصلوة گذشت **باب** الغسل بعد الحرب والغبار

که در قرآن واقع شده فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی در روایت یونس یدعون فتح یار تحتیه وضم عین پس اشارت است بآنکه معاویه گفت در میان ما و شما قرآن است و علی رضی الله عنه قبول نکرد و از مجاهدین یار شما مقال علی نعم پس گفت علی آری چنین میکنم در روایت احمد و نسائی واقع شده انا اولی بذلک ای بالاجابة اذا دعیت الی العمل بکتاب الله من اولی ام باجابت وقتی که خوانده شوم بسوی عمل بکتاب خدا لانی واثق بان الحق بیدی از آنجهت که من جزم دارم بانیکه حق بدست منست فقال سهل بن حنیف اتهموا انفسکم پس گفت سهل بن حنیف تهمت کنید نفسهای خود را در روایتی واقع شده رایکم یعنی تهمت کنید رای خود را که بر مقاتله افتاده است و صواب خلاف آنست فلقد رأیتنا یوم الحدیبیة یعنی الصلح الذی کان بین النبی صلی الله علیه وسلم والمشرکین پس بتحقیق دیدم من خود را روز حدیبیه یعنی صلح را که میان آنحضرت و مشرکان بود ولو نری قتالا لقاتلنا و اگر به بینیم قتال هر آینه قتال کنیم یعنی رای ما این بود که جنگ کنیم با مشرکان فجاء عمر فقال السنا علی الحق وهم علی الباطل پس آمد عمر بن خطاب نزد آنحضرت پس گفت آیا نیستیم ما بر حق و مشرکان بر باطل الیس قتلانا فی الجنة وقتلاهم فی النار آیا نیست کشتهای ما در جنت و کشتهای ایشان در آتش دوزخ یعنی چرا جنگ نکنیم قال بلی فرمود آنحضرت آری چنین است که میگوئی قال ففیم اعطی الدنیة فی دیننا گفت عمر پس در چه چیز و بچه سبب بدهیم خصلت دنی که صلح باین شرطها است که دلیل زبونی و عجز است در دین خود و نرجع ولما یحکم الله بیننا و حکم نکرده است خدا میان ما بصلح فقال یا ابن الخطاب انی رسول الله ولن یضیعنی الله ابدا پس فرمود ای پسر خطاب بتحقیق من رسول خدا ام ضایع نمیکند مرا خدا همیشه فرجع متغیظا پس برگشت عمر در حالی که خشم کننده است فلم یصبر حتی جاء ابا بکر پس صبر نکرد تا آنکه آمد نزد ابی بکر صدیق فقال یا ابا بکر السنا علی الحق وهم علی الباطل پس گفت ای ابو بکر آیا نیستیم ما بر حق و مشرکان بر باطل قال یا ابن الخطاب انه رسول الله ولن یضیعه الله ابدا فنزلت سورة الفتح پس نازل شد سوره فتح یعنی از داودی نقل کرده که این روایت محفوظ نیست عمر بن خطاب و لا بابی بکر این کلام کرد بعد از ان بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آمده گفت

سورة الحجرات

در روایت غیر ابی ذر سوره نیست و العبابی گوید تمام سوره مدنی است اختلافی در ان بما نرسیده حجرات بضم جیم و فتح آنست و در لغت بسکون نیز آمده و معلوم نشده که قاری بسکون خوانده باشد حجرات جمع حجر جمع الجمع است مراد حجرهای ازواج مطهره است بسم الله الرحمن الرحیم بسمله در روایت ابی ذر است و بس وقال مجاهد لا تقدموا لا تفتاتوا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی یقضی الله عز وجل علی لسانه گفت مجاهد در تفسیر لا تقدموا که درین آیت است یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله که بمعنی لا تفتاتوا است ای لا تسبقوا ماده آن فوت است بفا و واو و تا مثناة فوقیه در قاموس در باب تا فوقانیه و فصل فا و لا یفتات علیه لا یعمل دون امره وافتات الکلام ابتدعه یعنی این را لا تقتاتوا بقاف بدل فا خوانده گفته از اقتات بمعنی سبقت کردن بسوی چیزی نه امتثال امر و ماده آن قوت است بقاف و واو و تا مثناة

پس گفت جبرئیل بآنحضرت نهادی تو سلاح را پس سوگند بخدا که ننهاده ام من سلاح را یعنی جهاد دیگر رو نداده است که می باید کرد فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاین پس کجا باید برآمد قال ههنا گفت جبرئیل اینطرف واوما الی بنی قریظة و اشارت کرد جبرئیل بسوی بنی قریظه که قومی از یهود بودند بمسافت چهار میل از مدینه و بعضی دانسته قالت فخرج الیهم رسول الله گفت عایشه پس بیرون آمد بسوی ایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه در مغازی بیاید انشاء الله تعالی

باب قول الله عز وجل

ذکر فرموده خدا در شان شهدا ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا و مپندارید آنان را که کشته شده اند در راه خدا مردگان بل احیاء عند ربهم یرزقون بلکه ایشان زندگان اند نزدیک پروردگار خود که روزی داده میشوند بحالیکه شاد مانند بانچه داده است ایشانرا خدا از فضل خود الی قوله تا آخر قول وی تعالی ان الله لا یضیع اجر المومنین بتحقیق خدا ضایع نمیکند مزد مسلمانان را و اختلاف کرده اند در حیات شهدا بعضی که گرفتار ان وهم و عادت اند مراد حیات اسمی دارند که مذکور میباشند در دهر بصلاح و ثنا و بعضی حیات روز قیامت بوصف مذکور و لغت ایشان بالفعل بحیات باعتبار قرب و تحقق آن گویند برای دفع ورد قول منافقان که بنا بر انکار بعث معاد میگفتند که اصحاب پیش می آیند قتل را پس کشته میشوند و محروم می مانند از حیات و از خیرات و متردد جمهور این کلام محمول بر حقیقت است و مراد حیات فی الحال است بدلیل عامه آیات و احادیث که دلالت دارند بر تحقق حیات و وقوع ثواب و عذاب در برزخ چنانچه در منتهی

قوله فاما اختتات بالمیمی در کتب لغت بیا فیتم موجود در نسخ صحیح چنان است که گفتیم مفسران برادر معنی لا تقدموا اختلاف است از ابن عباس لا تقولوا خلاف الکتاب والسنة نیز مرویست که تکلم نکنید پیش کلام خدا و سنت رسول و بعضی گویند سبقت نکنید رسول خدا را در قول و فعل و عبدالله بن زبیر گفته ایجی از قوم بنی تمیم آمده بودند نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گویا طلب امیری میکردند ابوبکر گفت امیر کنید قعقاع بن معبد بن زراره را عمر گفت امیر کنید اقرع بن حابس را ابوبکر گفت تو نمیخواهی مگر مخالفت من گفت عمر نمیخواهم مخالفت مر ترا پس بلند شد اصوات هر دو پس نازل شد این آیت یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله الآیة الی غیر ذلک و حذف کردند مفعول را تا متناول باشد هر چیزی که توان تقدیم کرد امتحن بمعنی اخلص است قوله تعالی اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی از قتاده منقول است یعنی اخلص الله قلوبهم فیما احب ولا تنابزوا لا یدعی بالکفر بعد الاسلام اشارت است بقول خدا ولا تنابزوا بالالقاب یعنی نخوانید بکفر در حالی که مسلمان است حسن بصری گفته یهودی و نصرانی بعد از اسلام میگفتند ای یهودی وای نصرانی این آیت نازل شد در منع آن از عکرمه منقول است که تنابز بالقاب آنست که کسی را گویند ای فاسق وای منافق وای کافر ضحاک گفته سبب نزول آن بود چون تشریف آورد آنحضرت بمدینه هیچ مردی نبود از بنی سلمه که دو نام و سه نام نداشت بعضی نام خوش نداشتند نازل شد آیت مذکور یلتکم بمعنی ینقصکم است اشارت است بقول خدا وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا انه لات یلیت لتنا التنا که در سورهٔ طور واقع شده است بمعنی نقصنا است **باب** لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی بیان این آیت در حدیث باب معلوم خواهد شد تشعرون بمعنی تعلمون است ومنه الشاعر یعنی مشتق از شعور بمعنی علم است **حدثنا** یسرة بن صفوان بن جمیل اللخمی قال حدثنا نافع بن عمر عن ابن ابی ملیکة قال کاد الخیران یهلکان ابابکر وعمر گفت ابن ابی ملیکه نزدیک بود که دو مرد نیکتر هلاک شوند ابوبکر و عمر بیان خیران در بعضی نسخ حبران بحاء مهمله و سکون باء موحده تثنیه حبر بفتح حا آمده و در روایتی یهلکا است بحذف نون بغیر ناصب جازم واین لغتی است رفعا اصواتهما عند النبی صلی الله علیه وسلم حین قدم علیه رکب بنی تمیم بلند کردند آوازهای خود را هنگامی که قدوم آوردند سواران قوم بنی تمیم وسوال کردند امیری را بهر خود فاشار احدهما بالاقرع بن حابس اخی بنی مجاشع پس اشارت کرد یکی از ان باقرع بن حابس برادر بنی مجاشع واین عمر بود واشار الآخر برجل آخر واشارت کرد دیگری بمردی دیگر قال نافع لا احفظ اسمه گفت نافع یاد ندارم نام آنرا که بوی اشارت کرد فقال ابوبکر لعمر ما اردت الا خلافی قال ما اردت خلافک یعنی مقصود من خلاف تو نیست میدانم که اقرع بن حابس اصلح است برای امیری فارتفعت اصواتهما فی ذلک پس بلند شد آوازهای ایشان در رد و بدل فانزل الله عزوجل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم الآیة قال ابن الزبیر فما کان عمر یسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد هذه الآیة گفت ابن زبیر پس نبود عمر که بشنواند آواز خود رسول خدا را بعد از نزول این آیت حتی یستفهمه تا آنکه طلب فهم میکرد آنحضرت عمر را یعنی هر چه میگفت آهسته میگفت که زود فهم نمیشد

شهدا از اتقی با مخصوص بروح است بمعنی بقاء آن بحال تلذذ و تنعم اگرچه بدن فاسد و فانی گردد زیرا چه انسان بواسطه روح انسان است که قایم است و مدرک بذات خویش باقی در جمیع احوال تا بعد خراب بدن نیز نه باعتبار بدن که از کودکی تا پیری همیشه در تبدیل و تحلیل و تغیر است تا آنکه فاسد گردد و از روح جدا شود والا هم باشد و دلالت میکنند بر آن بسیاری از آیات و احادیث بخصوص در قضیه احیاء و لکن لا تشعرون گفته حاکی تنبیه است که حیات ایشان جسمانیست و از جنس چیزیکه احساس کرده میشود از چیز از حیوانات و نیست آن مگر امری که مدرک نمیشود بعقل بلکه ادراک آن بوحی است و مرویست از حسن بصری که شهدا احیاء اند عند الله عرض کرده میشوند قاهای ایشان بر آن دلیل فرحان پس میرسد بایشان نعیم خوش و شادمانی چنانکه عرض کرده میشوند بر ارواح آل فرعون صبح و شام پس میرسد بایشان رنج و نیز گفته درین دلالتست بر آنکه ارواح جواهر قایم اند بذات خود مغایر چیزیراکه مدرک حس است از بدن باقی اند بعد موت و همین اند جمهور صحابه و تابعین و باین ناطق اند آیات و سنن و برین تقدیر پس تخصیص شهدا بجهت اختصاص ایشان است بقرب خدا و مزید بهجت و کرامت انتهی و لیکن الشیخ با تحقیق حیات روحانی بعد از موت که حقیقت آن انقطاع تصرف روح است در بدن دلیلی قاطع نیست بر امتناع حیات جسمانی خواه بمعنی بمجرد بقاء بدن و عدم فساد گیرند یا با ثبوت روح جدا که محل قوی و ادراکات جزئیه است

تا آنحضرت استفهام میکرد و لم یذکر ذلک عن ابیه یعنی ابا بکر و ذکر نکرد این بلند نا کردن را ابن زبیر از پدر خود میخواهد از اب ابو بکر را ابو بکر جد مادری ابن زبیر است و اطلاق اب بر جد شایع است آمده است کرده اند که ابو بکر سنگریزه در دهان گرفته بحضور آنحضرت می نشست ظاهر میشود باینلاحظ بوده است از این حدیث رفع صوت نزد آنحضرت ظاهر میشود و آنکه در بعضی احادیث صحیحه واقع شده که عمر روزی در آمد نزد آنحضرت و نزد حضرت زنان قریش نشسته بودند و بآواز بلند سخن میکردند با آنحضرت تواند که پیش از این نهی باشد یا آنکه رفع صوت از هیئت اجتماعی باشد نه از هر یکی ازین زنان یا آنکه این نهی تنزیهی باشد و زنان ناقص عقل را معذور داشته باشند والله اعلم کرمانی گفته که این حدیث از ثلاثیات نیست از آنکه ابن ابی ملیکه تابعی است پس از مراسیل است پوشیده نماند که صورت این حدیث صورت مراسیل است لیکن بصریح معلوم شده که ابن ابی ملیکه از عبدالله بن عمر شنیده است کما قال القسطلانی **حدثنا**

علی بن عبد الله قال حدثنا ازهر بن سعد قال اخبرنا ابن عون قال انبانی موسی بن انس عن انس بن مالك رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم افتقد ثابت بن قیس بتحقیق پیغمبر خدا گم کرد ثابت بن قیس ایعنی چند روز او را ندید فقال رجل یا رسول الله انا اعلم لك علمه پس گفت مردی ای رسول خدا من اعلام کنم مر ترا علم او را یعنی خبر او را بیارم فاتاه فوجده جالسا فی بیته منکسا راسه پس آمد نزد ثابت بن قیس پس دریافت او را نشسته است در خانه خود در حالی که سر فرو افگنده از غم و اندوه فقال له ما شانك فقال شر پس گفت آن مرد مر ثابت را چه حال است که نزد آنحضرت نمی آئی پس گفت حال بد است کان یرفع صوته فوق صوت النبی صلی الله علیه وسلم بود وی که بلند میکرد آواز خود را بالای آواز پیغمبر خدا که بطبع جهر الصوت بود فقد حبط عمله وهو من اهل النار پس تحقیق حبط شد عمل او و او از دوزخیانست التفات کرده از تکلم بغیبت فاتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم فاخبره انه قال کذا وکذا پس آمد آن مرد نزد پیغمبر خدا و خبر داد آنحضرت را بتحقیق او گفته است چنین و چنین فقال موسی فرجع الیه المرة الآخرة ببشارة عظیمة پس گفت موسی راوی این حدیث پس باز رفت بسوی او آن مرد بار دیگر ببشارتی عظیم فقال اذهب الیه فقل له انك لست من اهل النار پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم برو نزد او پس بگو او را نیستی تو از اهل دوزخ ولکنك من اهل الجنة ولیکن تو از اهل جنت هستی مثل این بشارت به بسیاری از صحابه کرام بخصوص واقع شده مثل حسنین و فاطمه و ازواج مطهره رضی الله عنهم که باجماع ثابت شده که اینها از اهل جنت اند و منافات ندارد بحدیث عشره مبشره از آنکه تنصیص بذکر بعضی نفی ما عدا نمیکند و عدم در مفهوم خود نفی نیست **باب**

قوله ان الذین ینادونك من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون بتحقیق آنکسانیکه ندا میکنند ترا از پس حجرهای ازواج بیشتری از اینها ابلهانند نمیدانند قبح آنرا مروی است که اعراب بنی تمیم آمدند و ندا کردند ای محمد بیرون آئی بسوی ما که مدح ما زینت است و ذم ما عیب از قتاده و زید بن ارقم مرویست که جمعی از اعراب آمدند بسوی آنحضرت و گفتند ببرید ما را پیش این مرد اگر پیغمبر است ما سعادتمندترین مردم میباشیم در صحبت او و اگر ملك است زندگانی میکنیم بهر در او پس آمدند نزدیک بحجره آنحضرت پس ندا کردند ای محمد

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

که بقای حیات بروح باشد والا دلیل امکان حیات و قدرت پروردگار تعالی بر احیای اجساد و قیام ارواح باینها خلافی نیست انتهی و نماز گزاردن موسی علیه السلام در قبر و آنکه انبیاء احیاء اند در قبر که نماز میگزارند و آنکه حق تعالی حرام گردانیده است بر زمین اجساد انبیاء را که بخورد و امثال آن که در احادیث صحیحه آمده و جزم کرده اند بموجب آن بحیات انبیا علیهم السلام در قبر مثبت این امر امکانی است و شهدا تلو انبیاء اند و بسیاری از حکایات سلف از مشاهدهٔ احوال حیات شهدا مرویست ذکر کرده آنرا سیوطی در شرح صدور و ثبوت سمع میت بحق تعالی و علم وی بزائرین و صادر و وارد و انس وی بآن کسانیکه مانوس بودند بایشان از زائرین و در دنیا چنانکه در جنائز گذشت نیز دلالت دارد بر ثبوت نحوی از حیات جسمانی در قبر اگرچه ساکن و ساکت باشند چه سکون بعارض و حائل منافی حیات نبود و آنچه در احادیث آمده ارواح شهدا نزد خدا در درونهای پرندگان سبز اند که بیچرند از بهشت هر چه خواهند

اى محمد ليس نازل شد اين آيت **حدثنا** الحسن بن محمد قال حدثنا حجاج عن ابن جريج قال
اخبرني ابن ابي مليكة ان عبد الله بن الزبير اخبرهم انه قدم ركب من بني تميم على النبي صلى الله
عليه وسلم فقال ابو بكر امّر القعقاع بن معبد وقال عمر امّر الاقرع بن حابس فقال ابو بكر ما اردت
الا خلافي فقال عمر ما اردت خلافك فتماريا حتى ارتفعت اصواتهما فنزل في ذلك يا ايها الذين آمنوا لا
تقدموا بين يدي الله ورسوله حتى انقضت الآية تا تمام اين آيت پوشيده نماند كه اين حديث را بآيت
ربطي نيست حيني گويد مناسبت در قول است كه قدم ركب با آنكه باتفاق مفسرين نقل كرده كه آيت مذكور
در شان اعراب ست **باب** قوله ولو انهم صبروا حتى تخرج اليهم لكان خيرا لهم واگر ايشانها
يعني نداكنندگان صبر كنند هر آئينه بهتر باشد مر ايشان را اين ترجمه حديث ندارد گويا كه ترجمه نوشته بياض
گذاشته بود حديثي مطابق آن نداشت يا فرصت متتبع در مرويات خود نيافت **بسورة ق** مكي است
چهل و پنج آيت آمد ابن عباس مرويست كه اسمي از اسماء الهي است كه قسم خورده خدا باين اسم قتاده گفته
كه از اسماء قرآن است از قرطبي منقول است كه افتتاح اسماء الهي است كه قدير و قادر و قريب و قاهر است
و از عكرمه و ضحاك منقول است كه نام كوهي محيط است زمين را از زمرد سبز كه از پرتو آن سبز نمايد آسمان
و بر وست طرف آسمان و زمردي كه مردم مي يابند از آن كوه جدا شده مي افتد و از عباس و مقاتل روايت
كه نخستين كوهي است كه حق جلشانه خلق كرده بعد از وي جبل قيس را آفريده بسم الله الرحمن الرحيم
در روايت غير ابي ذر بسمله نيست رجع بعيد رد اشارت است بسوي قول خدا أئذا متنا وكنا ترابا ذلك
رجع بعيد قول كافران منكر بعث و حشر است آيا وقتي كه مرديم و بوديم خاك اين يعني زنده گيات دوباره است فروج
بمعني فتوق است واحدها صيغه فرج است در آيه كريمه فزيناها وما لها من فروج و زينت داديم آسمان را
و نيست در آن باركيها بعضي گويند فروج الشي بمعني متفرق بودن بعضي از بعضي من حبل الوريد
في حلقه والحبل حبل العاتق يعني مراد از وريد كه در آيه كريمه است ونحن اقرب اليه من حبل الوريد و مانزديك
تريم از بنده از رگ گردن او و دو رگ است كه در گرفته اند دو صفحه گردن را از گردن آمده اند و اين
مثل است در كمال قرب اضافت حبل بسوي وريد مثل اضافت مسجد الجامع است يعني حبل العرق الوريد
و ميتوان گفت كه حبل عام بود اضافت كرده اند بوريد از براي بيان يا آنكه مراد از وريد عاتق است پس
اضافت حبل بعاتق مثل اضافت وريد است بعاتق وقال مجاهد ما تنقص الارض من عظامهم
است اشارتست كه مراد در قول خدا ما تنقص الارض منهم عظامهم است تبصرة بمعني بصيرة است در قول
خدا تبصرة وذكرى لكل عبد منيب بمعني بنده مخلص حب الحصيد الحنطة يعني مراد دانه گندم است يا هر دانه
كه درو ميكنند باسقات بمعني الطوال در قول خدا والنخل باسقات يعني نخلهاي دراز الطوال ليبسق
يبسق بسوقا اذا طال بعضي گويند بسوق بمعني استقامت در درازي است روايت كرده اند كه آنحضرت
صلى الله عليه وسلم باصقات بصاد مهمله خوانده در صراح گفته بصاق نوعي از خرما است افعيينا بمعني افاعيا
علينا اشارتست بآيه كريمه افعيينا بالخلق الاول بل هم في لبس من خلق جديد يعني آيا عاجز يم ما از آن و دشوار

ارواح خواص بشر از انبياء و شهداء
بعد از مفارقت بمنزله ملائكه اند بلكه افضل از
ايشان كه متمثل مي شوند بصور مختلفه چنانكه
تمثل جبرئيل بصورت دحيه و ديگر بصورت
بشر سوي الخلق يا القاء وحي بصورت اصلي
خود در مرتبه خود و بعضي از ايشان با اين
حال پيش از مفارقت نيز دست دهد كه روح
واحد با بدان متعدده متمثل و متشكل گردد
و در اماكن مختلفه در وقت واحد مشهود ا...
شود و بدن عنصري نيز بسبب كمال لطافت
و لطافت اكتساب كند و تابع روح گردد
چنانچه گويند اجسادنا ارواحنا وارواحنا
اجسادنا و صوفيه صافيه قدس الله اسرارهم
عالمي متوسط در عالم اجساد و ارواح اثبات
كرده اند كه آنرا عالم مثال گويند الطف
از عالم اجساد و اكثف از عالم ارواح
و شرح آنرا مقامي ديگر است والله اعلم
حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثني
مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي
طلحة عن انس بن مالك قال دعا رسول
الله صلى الله عليه وسلم على الذين قتلوا
اصحاب بئر معونة ثلثين غداة
دعا ضرر كرد آنحضرت بر آنكسانيكه كشتند
اصحاب را كه به بئر معونه براي غزا رفته
بودند مي بامداد و بئر معونه بفتح ميم و ضم
عين مهمله و سكون واو و بنون جائيست
جانب نجد و در روايات در مدت اين دعا
مختلف آمده در بعضي اربعين و در بعضي
عشرين بجز آن ظاهر المقصود كثرت ايام
است في اعتبار خصوص عدد على رعل
قبيله رعل بكسر راء و ذكوان بفتح ذال
و عصية بضم عين و فتح صاد و تشديد يا
عصت الله ورسوله بيفرماني كرد
اين قبائل خدا و رسول او را يا ضمير
راجع بعصية است تنها اشاره بنكتت است

بريا يقال اعيي عن كذا اي عجز عنه بلكه كافران در شبهه شيطاني اندازآفرين وقال قرينه الشيطان الذي قيض له يعني مراد از قرين شيطاني است تقدير كرده شده مر ورا از قتاده مرويست كه مراد ملكي كه موكل است بر وي فنقبوا بمعني ضربوا است درين آيت فنقبوا في البلاد هل من محيص پس بگردند در شهرها از ترس مرگ آيا هست كسي كه چاره سازد ضمير براي قرنهاي سابق است يا براي قريش او القى السمع بمعني لا يحدث نفسه بغيره وسخن نميكند بنفس خود را بجز آن در تفسير گفته اند يعني بشنود قرآن را و گوش ميدارد بآن در حاليكه حاضر است حين انشأكم وانشاء خلقكم هنگامي كه پيدا كرده شما را و ابتداء آفرينش شما كرده اين قول در روايت ابي ذر نيست وتمم تفسير افعيينا است ظاهر از ضبط كاتب اينجا افتاده رقيب عتيد بمعني رصد است در قول خدا ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد ورصد بمعني حافظ و ناظر است سائق وشهيد الملكين كاتب وشهيد شهيد شاهد بالقلب سائق وشهيد را تفسير كرده كه دو فرشته اند يكي كاتب كه ضبط ميكند اعمال را و ديگر شاهد است كه بدل و يقين شهادت ميدهد اينچنين است در روايت كشميهني ودر روايت غير او بالغيب است بجاي بالقلب لغوب بمعني النصب است يعني رنج در قول خدا وما مسنا من لغوب عبد الرزاق از معمر از قتاده نقل كرده كه يهود گفتند كه الله سبحانه وتعالى عالم را در شش روز پيدا كرده روز جمعه فارغ شد و استراحت كرد در روز شنبه در تكذيب آنها ميفرمايد ما را رنجي در پيدا كردن خلق نرسيده تا گويند استراحت كرده روز شنبه وقال غيره وگفت غير مجاهد نضيد بمعني الكفري يعني شگوفه مادام في اكمامه تا وقتي كه در پرده خود است معناه منضود بعضه على بعض پيچيده شده بعض برگ آن بر بعضي فاذا خرج من اكمامه فليس بنضيد پس وقتيكه برآمد از پرده هاي خود پس نضيد نيست يعني نضيد آنرا نميگويند كفري بضم كاف و فتح فا و تشديد را مقصوره بمعني شگوفه اكمام جمع كم بكسر كاف و تشديد ميم در شان بهشت فرمود طلع نضيد مسروق گفته نخلهاي جنت از سر تا پاي شگوفه دارد و ميوه هاي آن منضد اند مانند قلال و دلوها هرگاه ميوه از ان ببرند از ته ديگر ميرويند و نهرها بهشت جاري است غير كوفي ادبار النجوم وادبار السجود يعني لفظ ادبار در دو جا واقع شده ادبار النجوم در سوره طور و ادبار السجود درين سوره كان عاصم يفتح التي في ق ويكسر التي في الطور وهست عاصم كه فتح ميدهد كلمه ادبار كه در سوره ق است و كسر ميدهد آنرا كه در سوره طور است ويكسران جميعا وينصبان و كسر داده ميشود هر دو را و فتح داده ميشود هر دو را اشارتست بقول خدا ومن الليل فسبحه وادبار السجود و موافقت كرده است عاصم را ابو عمرو وكسائي و مخالفت كرده او را نافع و ابن كثير و حمزه پس كسر داده اند معاني آن در تفاسير مذكور است وقال ابن عباس يوم الخروج يوم يخرجون الى البعث من القبور روزي كه مي برآيند از قبرها اشارتست بقوله تعالى يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج

باب

قوله وتقول هل من مزيد اول آيت اينست يوم نقول لجهنم هل امتلأت وتقول هل من مزيد روزيكه ميگوئيم ما دوزخ را آيا پر شدي تو ميگويد آيا هست زياده برين پس زياده ميكنيم او را

حدثنا

عبد الله بن ابي الاسود قال حدثنا حرمي قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يلقى

كتاب الجهاد

از ما وخشنود شديم ما از وي و در باب من ينكب في سبيل الله گذشت و از رضا نا بجاي رضينا عنه شايد كه هر دو قرأت بوده يا يكي قرأت و ديگر نقل بالمعني است و منسوخ التلاوت جايز است نقل آن بالمعني و در حديث اشعار است بحيات شهدا نزد پروردگار تعالى و در بعضي طرق اين حديث زياده آمده و نازل كرد خدا عز وجل ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا الآية

حدثنا

علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان ابن عيينة عن عمرو بن دينار سمع جابر بن عبد الله يقول اصطبح ناس الخمر يوم احد بامداد نوشيدند جمعي از مردم شراب را در روز احد كه مباح بود در آن هنگام صبوح بالفتح شراب بامدادي اصطباح صبوح كردن ثم قتلوا شهداء پس تر كشته شدند بحاليكه شهيدان اند فقيل لسفيان پس گفته شد مر سفيان را بطريق تلقين زيادت در حديث من آخر ذلك اليوم يعني كشته شدند در آخر آن روز كه شراب خوردند قال ليس هذا فيه گفت سفيان نيست اين لفظ در حديث مروي و ايراد اين حديث درين باب شايد از انست كه نزول اين آيت در شهداء غزوه احد است چنانچه از جابر آمده والله اعلم

باب ظل الملائكة على الشهيد

ذكر بودن سايه فرشتگان بر شهيد

حدثنا

صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عيينة قال سمعت محمد بن المنكدر انه سمع جابرا يقول جيء بابي الى النبي مسافت جابر آورده شد پدر من بسوي

قدمہ فیقول قط قط هل من مزید فرموده انداخته میشود در آتش دوزخ اهل آن را از مردم و پری و میگوید آیا زیاده هست حتی یضع قدمه تا آنکه می نهد رب العزت قدم خود را یعنی جبار و تحقیر میکند آنرا خوار و ری کے کثر سیاهی باشد فیقول قط قط پس میگوید بس است بس است در قط سه لغت است کسر طا و سکون آن و تنوین با کسر و در روایت ابی ذر قطی قطی باشباع کسر در روایت کرده اند قطنی بنون و فا بمعنی حسبی حسبی **حدثنا** محمد بن موسی القطان قال حدثنا ابو سفیان الحمیری سعید بن یحیی بن مهدی قال حدثنا عوف عن محمد عن ابی هریرة رضی الله عنه رفعه مرویست از ابی هریره این حدیث در حالی که رفع کرده و گفته عن النبی صلی الله علیه وسلم واکثر ما کان یوقفه ابو سفیان و بیشتر اوقات موقوف می آورد ابو سفیان حمیری یقال لجهنم هل امتلأت گفته میشود مر دوزخ را آیا پر شدی فیقول هل من مزید فیضع الرب تبارک و تعالی قدمه علیها فتقول قط قط **حدثنا** عبد الله بن محمد قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم تحاجت الجنة و النار گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا خصومت کرد بیکدیگر بهشت و دوزخ بزبان حال یا بزبانی که خدا داده آنها را فقالت النار اوثرت بالمتکبرین والمتجبرین پس گفت نار اختیار کرده شده ام من و مخصوص ساخته بمتکبران و ظالمان که عقوبت کنند انها را بمن وقالت الجنة مالی لا یدخلنی الا ضعفاء الناس وسقطهم چه حال است مرا که در نمی آیند مرا مگر ضعفای مردم و محقر و از نظر افتادگان ایشان سقط بفتحتین بمعنی محقر و ساقط از نظرها و اینحال باعتبار اغلب است بعضے گویند مراد از ضعفاء متواضعان و خاضعان اند برای خدا و کم می بینند خود را یعنی از متکبران پس شامل است اولیاء اهل جنت را قال الله تبارک و تعالی للجنة انت رحمتی ارحم بک من اشاء من عبادی فرمود خدا مر جنت را تو رحمت منی رحم میکنم بتو کسی را که میخواهم از بندگان خود وقال للنار انما انت عذابی اعذب بک من اشاء من عبادی و فرمود مر دوزخ را تو عذاب منی عذاب میکنم بتو کسے را که میخواهم از بندگان خود ولکل واحدة منهما ملؤها و هر واحدی از بهشت و دوزخ را پر سے است فاما النار فلا تمتلئ حتی یضع رجله اما دوزخ پس پر نمیشود تا آنکه نهد خدا پای خود را فتقول قط قط و در روایت ابی ذر درین حدیث هم دو بار است چنانکه در حدیث سابق فهنالک تمتلئ پس اینجا در آنوقت پر می شود و یزوی بعضها الی بعض و پیوسته میشود بعض از آن آتش بسوی بعضے یزوی بزاء و واو ولا یظلم الله من خلقه احدا یعنی بیدا و نمیکند خدا درین وقت هیچ کس را و در دوزخ نمی اندازد و اما الجنة فان الله ینشئ لها خلقا و اما بهشت پس بتحقیق خدا پیدا میکند برای در آوردن خلقی را نووی گفته اینحدیث دلیل است که ثواب موقوف بر عمل نیست اطفال مسلمانان و دیوانها که عملی و طاعتی نکرده اند در بهشت میروند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **باب** قوله وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب مراد نماز فجر و عصر است **حدثنا** اسحق بن ابراهیم عن جریر عن اسمعیل عن قیس بن ابی حازم عن جریر بن عبد الله رضی الله عنه قال کنا جلوسا لیلة مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت جریر بن عبد الله بودیم نشسته شبی با پیغمبر خدا فنظر الی القمر لیلة اربع عشرة پس نگاه کرد بجانب ماه

الجزء الحادی عشر من شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

عمر و مذکور است شکر را ولیت فقال لم تبکی پس فرمود چرا میگریی او فلا تبکی یا فرمود پس نگرید شک را ولیست ما زالت الملائکة تظله باجنحتها همیشه اند فرشتگان که سایه میکنند او را ببالهای خود قلت لصدقة مولف گوید گفتم مر صدقه بن الفضل را افیه آیا هست درین حدیث حتی رفع سایه میکردند فرشتگان تا آنکه برداشته شد از زمین قال گفت صدقه ربما قاله گاه است که گفته باشد راوی یعنی خوب یاد ندارم و در جنایز مکرر گذشت **باب** تمنی المجاهد ان یرجع الی الدنیا ذکر آرزو کردن آنکسی که جهاد کرد در راه خدا پس از آن کشته شد آنکه باز گردد بسوے دنیا پس باز کشته شود در یابد اجر مضاعف را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة قال سمعت انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما احد یدخل الجنة یحب ان یرجع الی الدنیا نیست هیچ یکی که در آید بهشت را دوست دارد آنکه باز گردد بسوی دنیا وله ما علی الارض من شیء و باشد مر او را آنچه در زمین هست از هر چیز زیرا چه تمام دنیا و هر چه در وست با ندک جزوی از بهشت برابری نمی کند الا الشهید یتمنی ان یرجع الی الدنیا فیقتل عشر مرات مگر شهید آرزو میکند آنکه باز گردد بسوی دنیا پس کشته شود ده بار لما یری من الکرامة برای آنچه می بیند از بزرگی

در شب چهاردهم فقال انکم سترون ربکم کما ترون هذا لا تضامون فی رؤیته پس فرمود
بتحقیق شما سرانجام است که می بینید پروردگار خود را چنانچه می بینید این را یعنی ماه را بحالے که مزاحمت
نمیکنید بعضی مر بعضی را لا تضامون بضاد معجمه و تخفیف میم است از ضم و بتشدید میم نیز خوانده اند از ضم و معنی
نزدیک یکدیگر تشبیه رؤیت پروردگار است فردای قیامت برؤیت ماه شب چهاردهم و وجه شبه انکشاف
تام است گفته اند چنانکه امروز بدل میدانیم فردا می بینیم ببصر و این حالی و کیفیتی که امروز در دل نهاده اند فردا چشم سر را
خواهند داد و انیست مذهب اهل سنت و جماعت و آنکه این روایت متعلق بعین ذات و تخصص واجب الوجود خواهد بود چنانکه بعلم
روایت علم جزئی حقیقی حاصل شود از کتب کلامی در تحریر مدعا و استدلال بدلایل تنظر در آمده و من ادعی ذلک فعلیه البیان
فان استطعتم ان لا تغلبوا عن صلوة قبل طلوع الشمس پس اگر توانید که مغلوب نباشید از نماز
پیشین از طلوع آفتاب یعنی نماز صبح و قبل غروبها فافعلوا و از نماز پیش از غروب آفتاب که نماز عصر است
پس سعی کنید که برکت آن فردا رؤیت پروردگار حاصل شود ثم قرء وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب
پس تر خواند آنحضرت این آیت را که اشارتی بآن دو حدیث **حدثنا** آدم قال حدثنا ورقاء عن ابن ابی نجیح عن
مجاهد قال ابن عباس امره ان یسبح فی ادبار الصلوة کلها گفت ابن عباس امر کرد او را اینکه
تسبیح کند در پس نماز ها همه یعنی قوله وادبار السجود مراد از سجود نماز ها است بذکر جزء و اراده کل **سورة**

الذاریات همه مکیه است و شصت آیت است و قیل شصت آیت است بسم الله الرحمن الرحیم در روایت
غیر ابی ذر بسمله نیست و لفظ سوره هم روایت نکرده است قال علی رضی الله عنه الذاریات الریاح بمعنی بادهاست
و همچنین واقع شده در روایت اکثری از صحابه و تابعین روایت کرده ابن عیینه در تفسیر خود از ابن ابی
الحسین گفت شنیدم ابو الطفیل را گفت شنیدم ابن الکواء را که پرسید علی بن ابی طالب را رضی الله عنه
از ذاریات ذروا قال الریاح و عن الحاملات وقرا قال السحاب و عن الجاریات یسرا قال السفن یعنی کشتیها
و عن المدبرات امرا قال الملائکة و تصحیح کرده حاکم از وجهی و عبد الرزاق از وجهی دیگر از ابی الطفیل گفت
حاضر شدم علی ابن ابی طالب را و وی رضی الله عنه خطبه میخواند و میگفت سلونی بپرسید مرا از هر چه خواهید
بخدا که نمی پرسید مرا از چیزی که میباشد از وقایع تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کنم شما را آن و پرسید از قرآن
بخدا که نیست هیچ آیتی مگر آنکه من میدانم که بشب نازل شده یا بروز در کوه نازل شده یا در زمین پس
ایستاده ابن کوا و من در میان او و علی بودم و او در پس پشت من پرسید ذاریات چیست تا آخر آنچه مذکور
شد فرمود وای بر تو بپرس از برای تفقه نه از برای تعنت وقال غیره تذروه بمعنی تفرقه است یعنی
غیر علی ابن ابی طالب گفته است که تذروه در آیت کریمه تذروه الریاح بمعنی تفرقه یعنی پریشان میکند
آنرا بادها و این آیت در سوره کهف واقع است اینجا بتقریب ذاریات ذروا آورده جوهری گفته
ذرت الریح التراب وغیره تذروه وتذریه ذروا وذریا یعنی وادی وپائے هر دو آمده و ذرو پرانیدن
خاک وغیر آن است وفی انفسکم افلا تبصرون و در ذاتهای شما است آیات قدرت الهی آیا نمی بینید
بنظر اعتبار و تدبر یاکل ویشرب فی مدخل واحد ویخرج من موضعین بیان بعضی آیات است یعنی میخورند

کتاب الجهاد

جمع ابریق که بمعنی سیف است و در ترجمه
طبقات ابن سعد در ترجمه عمار بلفظ بارقة
است ذکره العسقلانی وقال المغیرة بن
شعبة اخبرنا نبینا عن رسالة ربنا و گفت
مغیره که خبر داده و آگاه گردانیده شده ایم
از پیام فرستادن پروردگار ما ان من
قتل منا صار الی الجنة که بتحقیق
هر که کشته شود از مسلمانان یعنی در جهاد
زیر سیوف بازگردد بسوی بهشت و
قال عمر للنبی و گفت عمر مر پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم هنگام صلح حدیبیه
الیس قتلانا فی الجنة وقتلاهم فی النار
آیا نیست کشتگان ما مسلمانان در بهشت
و کشتگان مشرکان در دوزخ قال بلی
فرمود آری همچنین است **حدثنا** عبد الله
بن محمد قال حدثنا معویة بن عمرو ابن
مهلب ازدی بغدادی واصل وی
کوفی است هم از شیوخ مولف است
قال حدثنا ابو اسحق فزاری ابراهیم بن محمد
سنه یکصد و هشتاد و شش عن موسی بن
عقبة عن سالم ابی النضر مولی عمر بن عبید
الله ابن معمر تیمی وکان کاتبه
و بود سالم کاتب عبید الله بن ابی اوفی
و برین اند جمهور شارحین و نسبت
کرده عینی کرمانی را بسهو که ضمیر کاتبه
راجع بعمر بن عبید الله کرده وقال
و گفت سالم کتب الیه نوشت بسوی
عمر بن عبید الله عبد الله بن ابی اوفی ان
رسول الله بتحقیق پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم قال واعلموا ان الجنة
تحت ظلال السیوف فرمود و بدانید
که بتحقیق بهشت زیر سایه های شمشیر
است ظلال جمع ظل است تا بعه الاولیسی

و می نوشتند در یک مدخل و بیرون می آمد از دیگر راه و در ضمن آن چندان آیات تصریف و افعال الهی است که حصر آن نتوان کرد صراع بمعنی فریاد است در قصه مهمانان ابراهیم علیه السلام که فرشتها بصورت آدمیان آمدند ابراهیم رجوع کرد بخانه آورد گوساله فربه بریان کرده چون آنها نخوردند ترسید گفتند مترس ما آمده ایم که بشارت دهیم ترا به پسری قابل نبوت زن ابراهیم رو به بتخانه نهاد و آهی برکشید و طپانچه زد بر روی خود چنانکه زنان در تعجب کنند و گفت چگونه میزاید پیره زنی نازاینده تا آخر قصه فصکت بجمعت اصابعها فضربت جبهتها معنی فصکت گفته که جمع کرد زن ابراهیم انگشتهای خود را پس زد طپانچه پیشانی خود را والهیمات الارض اذا یبس و دیس یعنی رمیم بمعنی سبزه زمین است وقتی که خشک شود و پایمال کرده شود دیس بسین مهمله بر وزن قیل ماضی مجهول از دوس بمعنی پایمال کردن و رمیم بمعنی هلاک و استخوان بوسیده وانا لموسعون ای لذو سعة یعنی موسع صاحب سعت هست وکذلک علی الموسع قدره یعنی القوی یعنی موسع اینجا بمعنی قوت هست ای ذو سعة قدرت واشارتست بکریمه والسماء بنیناها باید وانا لموسعون یعنی آسمان را پیدا کردیم و ما فراخ کننده ایم خلق آن را از ابن عباس مرویست که فراخ کننده ایم رزق خلق را زوجین یعنی الذکر والانثی در قول خدا ومن کل شیء خلقنا زوجین یعنی مرد و زن از هر جنس حیوان و بعضی تفسیر کرده اند زوجین را بدو صنف و دو نوع مختلف چنانکه آسمان و زمین و شمس و قمر و لیل و نهار و انس و جن و ایمان و کفر و بحر و سهل و عسر و صیف و شتاء و سعادت و شقاوت و حق و باطل و دنیا و آخرت واختلاف الالوان حلو وحامض فهما زوجان ظاهرا اشارت کرده است درین قول بقول خدا ومن آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم والوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین ففروا الی الله معناه من الله الیه یعنی آنکه در معصیت خدا بطاعت خدا و از عذاب بسوی رحمت وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نه پیدا کرده ایم جن و انس را مگر برای آنکه عبادت کنند مرا در تفسیر این آیت میگوید که مراد اینست ما خلقت اهل السعادة من اهل الفریقین الا لیوحدون یعنی پیدا کرده ایم اهل سعادت را از دو گروه مگر برای آنکه قائل شوند بتوحید الهی تخصیص کرد هر دو گروه را باهل سعادت تا ملازمت درست شود میان علت و معلول که توحید و خلق اهل سعادتست و از ابن عباس مرویست که میخواند ما خلقت الجن والانس من المؤمنین و از علی بن ابیطالب رضی الله عنه مرویست که معنی اینست الا لآمرهم لعبادتی وادعوهم الیها یعنی پیدا نکرده ام مگر آنکه بفرمایم ایشان را بعبادت خود و بخوانم برای آن زجاج را بهمین معنی اعتماد است و تائید میکند همین معنی را قول تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله وقال بعضهم خلقهم لیفعلوا ففعل بعض وترک بعض موافقه فرق کرده درین دو توجیه یعنی خلق برای امر بمعنی عبادت مستلزم آن نیست که البته از همه جن و انس بفعل آید از آنست که در اول عام را تخصیص کرده ببعض که اهل سعادت و مطیعان اند و در توجیه ثانی تاویل کرده خلق برای عبادت را بآمادگی برای عبادت مثل آنکه در حدیث آمده کل مولود یولد علی فطرة الاسلام و دیگر اعملوا فکل میسر لما خلق له مقصود ازین توجیهات آنست که تخلف اراده حق لازم نیاید نیست بکافران جن و انس که عبادت نمیکنند چنانکه اهل زیغ شبهه کرده اند ولیس فیه حجة لاهل القدر و نیست درین حدیث دلیلی مر معتزله را که میگویند اراده حق

ابا هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال سلیمان بن داود لاطوفن اللیلة علی مائة امرءة فرمود آنحضرت گفت سلیمان پیغمبر علیه السلام هر آئینه طواف کنم امشب بر صد زن کنایت از جماع آنهاست او تسع وتسعین یا نود و نه شک راویست کلهن تاتی بفارس یجاهد فی سبیل الله هر یک از آن زنان بیارد بچه شاید سواری ما که کارزار کند در راه خدا گفت این امر بسبیل ترجی و چون غالب بود رجا بنا بر حصول آمال و امانی بعنایت الهی و اجابت دعا روی در بودن این تمنی امر خیر و قصد صالح بنا بر وجهی دیگر که ظاهر شده باشد ذکر کرد بطریق جزم فقال له صاحبه پس گفت مر سلیمان را همصحبت او که فرشته باشد چنانکه در کتاب النکاح صحیح است قل بگو این کلام را ان شاء الله و تعلیق کن آن کار را بمشیت الهی که بی وی هیچ واقع نشود و مجرد اراده بنده فائده نکند فلم یقل پس نگفت سلیمان ان شاء الله بنا بر اکتفا بذکر دل اگر ذاکر بوده باشد یا بنا بر عدم لیاقت مجرد ذکر لسانی بمنصب نبوت اگر غفلت کرده باشد یا بنا بر حلول عارضی ترد تذکر حسب تقدیر پس از آن سهو شد فلم تحمل منهن الا امرءة واحدة جاءت بشق رجل یعنی گشت سلیمان برین زنان پس باردار نشد از آنها هیچ زنی مگر یک زن که آورد یعنی زائید نیمه فرد یعنی شق پاره از چیزی و نیمه آن والذی نفس محمد بیده لو قال ان شاء الله لجاهدوا فی سبیل الله فرسانا اجمعون و سوگند بکسی که ذات محمد بدست قدرت اوست اگر میگفت سلیمان کلمه ان شاء الله هر آئینه جهاد میکردند زائیده های همه آن زنان در راه خدا بکلیه سواران اند همه غالبا این کلام از آنحضرت

متعلق نمیشود مگر بخیر و شری که از عباد واقع میشود بفعل و ارادهٔ حق نیست از آنکه منطوق کلام اینست
که اراده متعلق نیست مگر بخیر که عبادت است دیگر میگویند که افعال الله معلل بغرض است از آنکه فرموده خلق
از برای آنکه عبادت است دیگر میگویند که افعال عباد مخلوق عباد است از آنکه اسناد کرده فعل عباد را بایشان
و مولف رحمه الله اشارت اجمالی کرد که این آیت برهیچ یکی ازین سه مطلب معتزله دلیل نمیتواند شد
اما جواب از استدلال اول آنکه لازم نمی آید از بودن چیزی معلل بچیزی یعنی معلل بودن خلق بعلت
عبادت و مستلزم آن نیست که عبادت مراد باشد و غیر آن مراد نبود حاصل آنست که درین صورت تعلیل لام
که اراده می باشد یا گویند که اینجا اراده خیر است و بس فافهم و جواب از استدلال ثانی آنکه بر تقدیری که لام
برای تعلیل و غرض باشد نه برای مقارنت بود درینجا لازم نمی آید از وقوع تعلیل در موضعی وجوب تعلیل
در جمیع مواضع و مذهب معتزله وجوب تعلیل در همه افعال الٰهی است و ما نیز قائلیم بجواز تعلیل در بعضی افعال
و جواب از استدلال ثالث آنکه از اسناد کردن فعل بعباد لازم نمی آید که خالق افعال باشند بتوانند که از جهت
کسب و محلیت باشد الذنوب الدلو العظیم اشارت کرده که درین آیت فان للذین ظلموا ذنوبا مثل ذنوب
اصحابهم فلا تستعجلون بحسب لغت بمعنی دلو عظیم است پر آب و اهل تفسیر گویند که مراد اینجا طریق است بعضی
گفته بمعنی طرف است و از قتاده و عطار روایتست که بمعنی عذاب است و بعضی گویند بمعنی حظ و نصیب است
معنی آیت این است که مر آنکسان را که ظلم کرده اند رسول خدا را نصیبی است از عذاب مثل نصیب امثال ایشان
از امم سابقه و بمعنی ماخوذ است از مقاسمت آب بدلو ها صرة بمعنی صیحة است در قول خدا فاقبلت امرأته فی
صرة فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم قال مجاهد ذنوبا سبیلا ذنوبا بمعنی سبیلا است العقیم التی لا تلد عقیم زنی
که نمی زاید درین تفاسیر تقدیم و تاخیری واقع شده قال ابن عباس الحبک استواؤها و حسنها اشارت است
بقول خدا والسماء ذات الحبک یعنی آسمان هموار و صاحب حسن است همچنین تفسیر کرده اکثری مجاهد گفته بمعنی
محکم بنیاد است فی غمرة بمعنی فی ضلالتهم یتمادون در گمراهی خود میگذرانند و قال غیره و گفت غیر ابن عباس
تواصوا بمعنی تواطوا است در قول خدا اتواصوا به بل هم قوم طاغون آیا بیکدیگر گفته آمده اند و وصیت
کرده بعضی مر بعضی را بلکه اینها مردم گمراه اند قال مسومة معلمة من السماء و گفته است غیر ابن عباس که
مسومة در قول خدا لنرسل علیهم حجارة من طین مسومة مشتق از سوم است بمعنی علامت قتل الانسان لعن
اینچنین است در فرع و اصل غیر فرع و اصل اینچنین است قتل الخراصون لعنوا والخراصون الکذابون درین
سوره حدیثی مرفوع نیاورده بعضی گفته شاید حدیثی مرفوع در مرویات شرط او نبوده است فافهم
والطور در بعضی نسخ سورة والطور بواو است ابو العباس گفته که مکیه همه کلبی گوید مگر یک آیت که مدنیه
است در کشتگان بدر از مشرکان نزول یافته قوله وان للذین ظلموا عذابا دون ذلک ولکن اکثرهم لا یعلمون
و چهل و نه آیت ثعلبی گفته طور بمعنی کوه است و مراد اینجا طوری است که الله تعالے در آن تجلی کرده بر موسی
علیه السلام در ارض مقدسه که در مدین است و این طور را سینین و سینا میگویند و سینا بمعنی سنگ است
یا نام درختی است در آن مقاتل بن حبان گوید دو طور است یکی طور سینا دگر طور تینا که درخت زیت و تین

و حین بضم حیم و سکون تحتیه و در آخر نون شهر است حدثنا احمد بن
عبد الملک بن واقد بقاف و دال مهمله حرانی
بفتح حاء و تشدید راء و نون قال حدثنا
حماد بن زید عن ثابت عن انس قال
کان النبی صلی الله علیه و سلم
احسن الناس بود آنحضرت نیکوترین
مردم در حسن و جمال و فضل و کمال و اشجع
الناس و دلیرترین مردم و اجود الناس
و سخی ترین مردم و لقد فزع اهل
المدینة و تحقیق ترسیدند ساکنان مدینه
شبی بدر آمدن دشمنی یا جز آن پس
رفتند مردم بجانب و کان النبی صلی الله
علیه و سلم سبقهم علی فرس پس بود
آنحضرت که پیشی کرد مردم را و پیش از همه
رفت بحالیکه سوار بر اسپی بود قال
وجدناه بحرا فرمود یافتم این اسپ را
دریا مانند آن فراخ رو و هموار رفتار
حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال اخبرنی عمر ابن محمد
بن جبیر بن مطعم ان محمد بن جبیر
قال اخبرنی جبیر بن مطعم
بضم جیم و فتح موحده و سکون تحتیه
و ضم میم و سکون طاء و کسر عین ابن
عدی بن نوفل بن عبد مناف عالم بود
بعلم انساب اخبار و امام عرب انه بینما
هو یسیر مع رسول الله بتحقیق جبیر
در اثنا آنکه وی سیر میکرد با پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم و معه الناس مقبلا
من حنین و حال آنکه با آنحضرت مردم بودند
هنگام بازگشتن آنحضرت از غزوه حنین
که بعد از فتح مکه شد فعلقت الاعراب
یسئلونه پس چسپیدند بادیه نشینان
بحالیکه سوال میکردند آنحضرت را از
غنایم حنین که غنایم بسیار آمده بود
و بخشش میکرد آنحضرت از آن بسیار
حتی اضطروه الی سمرة تا آنکه تنگ
گرفتند و بیچاره ساختند آنحضرت را
بسوی سمره بفتح سین و ضم میم
نوعی از درخت خاردار است که در بادیه

در آنجا میرو بد بسم الله الرحمن الرحيم لیسا در غیر روایت ابی ذر ثابت نشده وقال قتادة مسطور یعنی مکتوب در قول خدا وکتاب مسطور قسطلانی گفته مراد بوی قرآن است یا لوح محفوظ یا الواح موسی علیه السلام یا معارفی که در دلهای اولیاء خدا است یا آنچه در مکتوب ملائکه حفظه است وقال مجاهد الطور الجبل بالسريانية یعنی طوری که در آن تجلی بر موسی شده بزبان سریانی جبل را طور میگویند رق منشور بمعنی صحيفة است رق در اصل بمعنی پوستی که بر وی مینوشتند استعاره کرده اند برای مکتوبات در آن والسقف المرفوع سماء یعنی مراد از سقف مرفوع آسمانست که مانند سقف است مر زمین را المسجور الموقد یعنی مسجور در قول خدا والبحر المسجور بمعنی موقد است ای افروخته شده بدال مهمله بمنزله تنور تفسیده وقیل مملو قسطلانی گوید ابن جریج همین معنی را اختیار کرده وگفته که امروز گرمی ندارد ومملو است بعضی دیگر گفته بحر مسجور بمعنی مملو است از آب وآن دریای محیط است مرویست از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که بحر مسجور دریای است زیر عرش عمیق آنچنانکه میانه آسمان وزمین است وآبی غلیظ است که اورا بحر حیوان میگویند خواهد بارید بعد از نفخه اول تا چهل صباح میرویند از وی مردها در قبرها وقال الحسن تسجر حتى يذهب ماءها فلا يبقى فيها قطرة وگفت حسن بصری که گرم کرده میشود تا آنکه میرود آب آن پس نمیماند در وی قطره آبی وآن در روز قیامت خواهد بود وقال مجاهد التناهم نقصنا یعنی التنا در قول خدا وما التناهم من عملهم من شئ بمعنی نقصنا است یعنی کم نکرده ایم از عمل ایشان چیزی را وقال غيره تمور تدور یعنی غیر مجاهد گفته است درین قول یوم تمور السماء مورا تمور بمعنی تدور است ای میگردد مثل گردیدن آسیاد در اصل مور بمعنی اختلاف واضطراب است احلامهم العقول یعنی احلام درین آیت ام تامرهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون آیا امر میکنند ایشان را عقلهای ایشان یعنی بموجب عقل خود کار میکنند یا مردم گمراه بیخرد اند وقال ابن عباس البر اللطيف وگفته است ابن عباس که بر درین آیت هو البر الرحيم بمعنی لطیف است واین تفسیر درینجا در روایت ابی ذر نیست كسفا بمعنی قطعا بکسر قاف وفتح طا جمع قطعه است ابو عبیده گفته وکسف جمع کسفه مثل سدر جمع سدره وکسی که بسکون سین مهمله خوانده لفظ واحد است جمع اکساف وکسوف المنون الموت درین آیت نتربص به ریب المنون فعول است من منه اذا قطعه وقال غيره يتنازعون بمعنی يتعاطون ای یتناولون فی قوله تعالی یتنازعون فیها کاسا لا لغو فيها ولا تاثيم یعنی میگیرند از یکدیگر جام شراب که نیست در وی باطل وفضول یا تخاصم بیکدیگر در آن مجلس ساقی ملائکه خواهند بود ومیگیرند جدا ریحان تحیت خدا از پیش خدا مبارک رویت **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة عن زينب ابنة ابی سلمة عن ام سلمة رضی الله عنها قالت شكوت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم انی اشتکی گفت ام سلمه شکایت کردم از حال خود بسوی رسول خدا که تحقیق من بیمار شده ام طاقت ندارم که پیاده طواف کنم فقال طوفی من وراء الناس وانت راكبة پس فرمود طواف کن از پس مردم در حالیکه تو سواری فطفت ورسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الى جنب البيت يقرء بالطور وكتاب مسطور پس طواف کردم وحال آنکه رسول خدا

عبد القدر رحمت ... [illegible]
الی ان تجیء ... [illegible]
ولا جبنا ای نه بد دل وترسنده یعنی این صفات ذمیم از من نیاید

باب يتعوذ من الجبن ذکر پناه جستن از جبن **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عبد الملك بن عمير قال سمعت عمرو بن ميمون الاودي بفتح همزه وسکون واو ودال مهمله نسبت باود بن صعب است قال كان سعد يعلم بنيه هؤلاء الكلمات كما يعلم المعلم الغلمان الكتابة بود سعد بن ابی وقاص که می آموزانید پسران خود را این کلمات چنانچه می آموزاند معلم کودکان را کتابت ويقول ان رسول الله ومیگفت تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم كان يتعوذ منهن في دبر الصلوة بود که پناه میجست بخدا از آنچه درین کلمات است در پس نماز فقال پس گفت راوی در میان آن کلمات اللهم انی اعوذ بك من الجبن خداوندا من پناه میجویم بتو از بد دلی وترسندگی واعوذ بك ان ارد الى ارذل العمر وپناه میجویم بتو از آنکه باز گردانیده شوم بسوی عمر فرومایه ترمراد نهایت پیری وضعف است که از عبادت مولی وخدمت نفس خود باز ماند واعوذ بك من فتنة الدنيا وپناه میجویم بتو از آزمایش دنیا چنانچه باز دارد حب وی از اندیشه آخرت وتقدیم کند حق دنیا بر حق آخرت واعوذ بك من عذاب القبر وپناه میجویم بتو از عذاب برزخ فحدثت به مصعبا عبد الملك بن عمیر گوید پس حدیث کردم باین حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص را فصدقه پس تصدیق کرد مصعب آن را **حدثنا** مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی قال سمعت انس بن مالك قال كان رسول الله

صلی الله علیه وسلم نماز میکرد در پهلوی بیت الله میخواند سورهٔ طور در نماز حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثونی یعنی حدیث کردند یاران عن الزهری عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه رضی الله عنه قال سمعت النبی گفت جبیر بن مطعم شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرء فی المغرب بالطور میخواند در نماز مغرب سورهٔ طور فلما بلغ هذه الآیة پس مرا هنگام که رسید این آیت را ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون آیا پیدا کرده شده اند از غیر چیزے یعنی بی مادر و پدر مانند جماد که عقلی ندارند و خدا را بر ایشان حجت نباشد ابن کیسان گفته معنی آنست که آیا پیدا کرده شده اند عبث و گذاشته شده اند بطور خود یا مامور و منهی عنه نیستند یا اینها آفریدگار اند خود را و این هر دو چون باطل است قایم شد خدا را حجت که او خلق کرده برای عبادت ام خلقوا السموات والارض بل لا یوقنون آیا اینها آفریده اند آسمانها و زمینها را بلکه اینها بیقین نمیدانند حقیقت حال را بعضے مفسران اینچنین تفسیر کرده اگر روا ست دعوی خالقیت ذات خود ها پس دعوی کنند که آسمانها و زمینها هم ایشان خلق کرده اند و این خود ممکن نیست پس دعوی اول همه باطل است پس اقرار کنند که خالق همه چیز خدا ست بعد ازین اضراب کرد بقول خود بل لا یوقنون اشارت کرده که مانع از ایمان ایشان را عدم یقین است که از مواهب الٰهی است و فضل اوست تعالے و حاصل نمیشود بی توفیق حق ام عندهم خزاین ربک ام هم المسیطرون آیا نزد ایشان خزینهای پروردگار تو است یا ایشان غالبانند کاد قلبی ان یطیر نزدیک بود دل من اینکه می پرد ابن عباس گفته مراد از خزاین اسباب رزق است از باران و جز آن قول جبیر بن مطعم است قال سفیان فاما انا فانما سمعت الزهری یحدث عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه گفت سفیان اما من پس بتحقیق نیست جز این نیست که شنیدم زهری را که حدیث میکرد از محمد بن جبیر بن مطعم از پدر خود که گفت سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرء فی المغرب بالطور شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در نماز مغرب سوره طور یعنی همین قدر شنیده ام و لم اسمعه زاد الذی قالوا لی و نشنیده ام زیادتی را که گفته یاران دران حدیث و آن یادم نیست فلما بلغ هذه الآیة الخ

سورة النجم

مکی است مگر آیت الذین یجتنبون کبائر الاثم الخ شصت و دو آیت است و واو در والنجم برای قسم است و مراد نجم ثریا است عرب ثریا را نجم میگویند بصیغه مفرد اگرچه مشتمل بر چند کوکب است مجاهد میگوید مراد همه نجوم آسمان است اگرچه لفظ واحد است اما بمعنے جمعیت دارد اذا هوی ای اذا غاب و سقط قوله ما ضل صاحبکم وما غوی جواب قسم است مراد از صاحب محمد است صلی الله علیه وسلم بسم الله الرحمن الرحیم بسمله و لفظ سوره از روایت غیر ابی ذر ساقط است و قال مجاهد ذو مرة بمعنی ذو قوة است قاب قوسین حیث الوتر من القوس یعنی آنجا مراد بقوسین یعنی که زه است از کمان این در روایت ابی ذر مذکور نیست از ابی عبیده مرویست که بمعنی مقدار دو کمان است ضحاک گوید پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه وسلم از پروردگار عز و جل پس افتاد بسجده پس بود بقدر دو کمان یا نزدیک تر از ان قیل ثم دنی محمد صلے الله علیه وسلم من ساق العرش فتدلے ای تحبب و رحجب السرادقات لا انه مکان و هو قایم باذن الله عز و جل کالمتعلق بالشیٔ لا یثبت قدمه علی مکان قایم بوقت عبارت از مقدار

وان تابی ولهو شیطانی نیز از منع دلیعه از ان سوال منکر و نکیر مانند القسوت والداعل و اعوذ بک من عذاب القبر

باب من حدث بمشاهده فی الحرب

ذکر کسی که حدیث کرد بجا های حضور خود در جنگ که در فلان جنگ چنین کردم و در فلان چنان تا ترغیب کند مردم را بمانند آن و اقتدا کنند مردم بآن نه بقصد اظهار دلاوری و مردانگی خود و افتخار بدان که آن جائز نبود قاله ابو عثمان عن سعد گفت آنرا ابو عثمان بن عبد الرحمن نهدی از سعد بن ابی وقاص اشارت است بآن چه در مغازی از ابی عثمان از سعد بیاید من اول کسی ام که رمی کرده در راه خدا و در مناقب طلحه از ابی عثمان بیاید باقی نماند با آنحضرت در آن روز که قتال کرد جز طلحه و سعد روایت میکرد این را ابو عثمان از حدیث طلحه و سعد حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا حاتم بن اسمعیل کوفی عن محمد بن یوسف بن ثابت عن السائب بن یزید قال صحبت طلحة بن عبید الله وسعدا والمقداد بن الاسود وعبد الرحمن بن عوف گفت سائب که صحابی صغیر است صحبت داشتم این چهار صحابی بزرگ را فما سمعت احدا منهم یحدث عن رسول الله پس نشنیدم هیچ یکی را از ایشان که حدیث میکرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت ابن بطال و غیر وی بودند بسیاری از صحابه که حدیث نمیکردند از آنحضرت بخوف زیادت و نقصان تا در وعید نیفتند الا انی سمعت طلحة یحدث عن یوم احد مگر آنکه من شنیدم طلحه را که حدیث میکرد از روز احد از آنچه ظاهر شد از وی در آن روز از دلاوری و ثبات قدم

باب وجوب النفیر

بفتح نون و کسر فا ...

چیزی است بعضی گفته اند بر قلب است و مراد قاب قوسین است یعنی گوید این تفسیر جمهور مفسران است که مراد از قوس کمان تیر انداز است و قیل مراد بآن ذراع است از آنکه بدی پیمایند مسافت و جز آن تائید میکند این معنی را که ابن مردویه باسناد صحیح از ابن عباس روایت کرده گفته القاب القدر و القوس الذراعین ضیزی یعنی عوجاء یعنی کج قوله تعالی تلک اذاً قسمة ضیزی و از ابن عباس و قتاده منقول است قسمة جائرة یعنی این قسمت غیر عدل است که گردانیده اید خدا را ولدی که ناخوش دارید برای خود و از ابن سیرین روایت کرده که این قسمت غیر مستوی است که پسر برای شما باشد و دختر برای خدا و با آنکه خدا منزه است از مطلق ولد و اکدی یعنی قطع عطا و است یعنی دور کرد بخشش خود را و در آیت کریمه افرأیت الذی تولی و اعطی قلیلا و اکدی اکثر اقوال که نازل شده در شان ولید بن مغیره و معنی آنست که آیا دیدی کسی را که پشت داد از اتباع حق و ثبات بران و داد اندکی از مال و قطع کرد عطا را و مرویست که ولید بن مغیره اتباع میکرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پس سرزنش کردند او را بعضی مشرکان که ترک کردی دین اشیاخ را گفت میترسم عذاب خدا را پس ضامن شدند آن مشرکان که بر خود گیرند عذاب او اگر بعض اموال خود را بما بدهی پس مرتد شد ولید و داد اندکی از اموال و بخل کرد و بذل باقی را و از ابن مردویه و غیر او مرویست که نازل شده در شان عثمان بن عفان رضی الله عنه کشاف همین را اختیار کرده و مثل قصه ولید در حق او نقل کرده است و اصل اکدی از کدیه است یعنی سنگی که ظاهر میشود در چاه و مانع میشود از کندن یقال کدیت اصابعه اذا کلت و کدیت یده اذا کلت فلم تعمل شیئا رب الشعری هو مرزم الجوزاء یعنی شعری کوکبی است که از پیه جوزا طلوع میکند مرزم بکسر میم و سکون راء و فتح زاء است و شعری دو کوکب است یکی غمیصا مصغر غمصا بغین معجمه و صاد مهمله دوم عبور است اول در برج اسد است و ثانی در جوزا ابو حنیفه دینوری گفته غمیصا و عبور مقابل یکدیگر اند و مجره در میان هر دو هست و میگوید هر دو یکبار طلوع میکنند و خزاعه شعرای عبور را می پرستیدند که روشن تر است نخستین پرستاران ابو کبشه است که ترک بت پرستی کرده عبور را می پرستید و فی ما اشیر عنه اشارت است بقول خدا و ابراهیم الذی وفی یعنی ابراهیم وفا کرده چیزی را که فرض کرده بود خدا از زجاج منقول است وفا کرد بچیزی که امر کرده شده بود یعنی از ذبح ولد و عذاب قوم ازفت الآزفة یعنی اقتربت الساعة نزدیک رسید ساعت قیامت اشارتست بقول خدا ازفت الآزفة لیس لها من دون الله کاشفة این قول در مقام ابوذر روایت کرده ولیس سامدون درین آیت تضحکون ولا تبکون و انتم سامدون البرطمة یعنی سمود بمعنی برطمه است بفتح موحده و سکون راء و فتح طاء مهمله و میم در اکثر روایات همچنین است و در روایت حموی و اصیلی و قابسی برطنا است بنون بجای میم و هر دو لفظ بمعنی اعراض است بعضی گویند برطمه یعنی انتفاخ است از جسم در تفسیر سامدون یعنی لاهون و غافلون است یقال دع عنک سمودک ای لهوک و این لغت اهل یمن است و قال عکرمة یتغنون بالحمیریة یعنی سمود بمعنی غنا است در لغت حمیریه و قال ابراهیم افتمارونه بمعنی افتجادلونه است و من قرأ افتمرونه بفتح تاء فوقانیه و سکون میم و این قرأت حمزه

الجزء الحادی عشر من شرح الاسلام

كتاب الجهاد

کفایت در حق غیر ایشان و با وجود آن عین نیست بر هر و طائفه عموماً بلکه در حق انصار وقتی است که ناگاه آید مدینه را آینده یعنی فوج کافران بقصد نهب و قتال و در حق مهاجران وقتی است که خواسته شود قتال یکی از کافران ابتدا یعنی آنکه آنها به دیار اسلام بیرون و بعضی گویند عین بود در غزوه که بیرون آید در آن آنحضرت نه جز آن و تحقیق آنست که فرض عین بود بر کسی که تعیین کرد آنحضرت در حق وی اگرچه بخود نه برآید و اما بعد از آن حضرت پس فرض کفایت است علی المشهور مگر آنکه حاجت داعی باشد ذکره العسقلانی و در هدایه است که جهاد فرض کفایت است اگر قیام کنند بآن گروهی از مردم ساقط شود از دیگران اما فرضیت بجهت قول وی تعالی است اقتلوا المشرکین یا حدیث الجهاد ماض الی یوم القیامة و آن بر کفایت است زیرا چه فرضیت جهاد بعینه نیست که آن افساد است در نفس خود و فرض گردانیده نشده مگر برای اعزاز دین خدا و دفع شر از عباد و چون حاصل شود مقصود ببعض ساقط شود از باقی مردم چون صلوة جنازه و رد سلام و اگر قیام نکنند بآن احدی گنهگار گردند همه مردم بترک آن زیرا چه وجوب بر همه است و اگر نفیر عام بود فرض عین گردد زیرا چه مقصود درین هنگام حاصل نمیشود مگر با قامت کل پس بر همه فرض باشد و قتال کفار واجب است اگرچه ابتدا نکنند آنها بقتال بجهت عمومات نصوص

وكسائي ويعقوب است يعني بفتح تاء است ما زاغ البصر يعني محمد صلى الله عليه وسلم وما طغى ولا جاوز ما رأى فتمارون يعني كذبوا است اين كلمه در سوره قمر است كه بعد ازين مي آيد محتمل كه وقوع آن درينجا از سهو ناسخ باشد و در بعضي نسخ تمارى است و اين كلمه درين سوره واقع است قوله تعالى فبأي آلاء ربك تتمارى يعني بكدام نعمتهاي پروردگار كه بر تست شك ميكني و خطاب براي ايشان مطلقا در تفسير نسفي خطاب برسول داشته صلى الله عليه وسلم وقال الحسن اذا هوى غاب يعني هوى بمعني غاب است در قول خدا والنجم اذا هوى و گفته شود كه هوى بمعني سقوط و نزول است از هوى يهوى هويا بمعني مضى يمضي مضيا و از امام جعفر رضي الله عنه والنجم اذا هوى يعني محمد صلى الله عليه وسلم وقتيكه نزول كرد از آسمان شب معراج وقال ابن عباس رضي الله عنهما اغنى واقنى بمعني اعطى فارضى است في قوله تعالى وانه هو اغنى واقنى و از ابي صالح منقول است اغنى بالمال واقنى اعطى القنية واصول الاموال وضحاك گفته اغنى بالذهب والفضة وصنوف الاموال واقنى بالابل والبقر والغنم و ابن زيد گفته اغنى اكثر بسيار دارد واقنى اقل كمتر دارد اخفش گفته اقنى بمعني افقر است و از ابن كيسان بمعني اولد است حدثني يحيى قال حدثنا وكيع عن اسماعيل بن ابي خالد عن عامر عن مسروق قال قلت لعائشة رضي الله عنها گفت مسروق گفتم مر عائشه را يا امتاه هل رأى محمد صلى الله عليه وسلم ربه اي مادر آيا ديد محمد شب معراج پروردگار خود را فقالت لقد قف شعري مما قلت گفت عائشه بتحقيق برتن من برخاست موي از انچه گفتي كه ديد پروردگار را قف بفتح قاف وتشديد فا است اين انت من ثلث كجائي تو از سه چيز من حدثكهن فقد كذب كسيكه حديث كند ترا اين سه چيز پس بتحقيق دروغ گفته است من حدثك ان محمدا صلى الله عليه وسلم رأى ربه فقد كذب ثم قرأت لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار پستر خواند عائشه در نمي يابد خدا را بصرها و خدا در مي يابد بصرها را وهو اللطيف الخبير عائشه رضي الله عنها استدلال كرده باين آيت بر عدم رويت وجه استدلال آنست كه استدلال لازم پس نفي ادراك مستلزم نفي رويت اند از انكه نفي لازم نفي مستلزم است تا آنكه اثبات رويت ميكنند جواب ميدهند استدلال كه ادراك بمعني احاطه مدرك است و احاطه لازم رويت نيست نفي آن تا موجب انتفاء رويت باشد پوشيده نماند كسيكه قايل است برويت عين ذات اين ادراك جزئي حقيقي خواهد بود و علم جزئي بي احاطه معني ندارد فافهم وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب معني آنكه نيست هيچ بشري را تكلم كند او را خدا مگر بوحي يعني بوساطت ملك يا از پس پرده اين آيت ديگر است كه استدلال كرده عائشه بآن بر نفي رويت وجه استدلال آنست كه حق تعالى شانه حصر كرده كلام كردن مر غير را درين صورت وحي باينكه اندازد در دل غير چيزيرا كه خواهد يا كلام كند بي واسطه از پس پرده يا ملكي بفرستد كه برساند كلام مر ورا از خدا و اين مستلزم است انتفاء رويت را جواب داده اند ازين استدلال كه اين حصر درين سه حال نفي نميكند رويت را مطلقا بلكه نفي ميكند تكلم در غير اين سه حال و تواند كه تكلم نباشد درين حالت و رويت باشد فافهم ومن حدثك انه يعلم ما في غد فقد كذب و كسي حديث كند ترا كه بتحقيق پيغمبر خدا ميداند چيزيرا كه فردا واقع شود

ايشان سنت اين عفو نزد ملت است سوگند خورند بخدا كه اگر توانا ئي داشتيمي هر آئينه بيرون مي آمديم با شما هلاك ميكنند بجماعه نفسهاي خود را يعني مستحق عذاب ميشوند باين حيله ها و خدا ميداند كه بتحقيق ايشان دروغگوي اند و اين ترجمه تمام آيه است الى انهم لكاذبون مراد آن جماعه اند كه با وجود توانائي و تندرستي دستوري خواستند در تخلف از آنحضرت وامر درين آيت بنفير عام است با آنحضرت تا آنكه عتاب شد بر كسانيكه اعتذار كرد چنانكه در آيت آينده است و در تقديم آيت سابقه بر آيت لاحقه گويا اشارتست باختيار انچه روايت كرده طبري از روايت ابي الضحى كه گفت نخستين انچه نازل شد از براءة انفروا خفافا وثقالا و قول تعالى

يا ايها الذين آمنوا ما لكم اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم الى الارض اي آنكسانيكه ايمان آورده ايد چيست شما را كه چون گفته شود بشما برويد بجهاد در راه خدا گران مي شويد و مي افتيد بزمين يعني درنگ و تعلل ميكنيد آيا راضي شديد بزندگاني دنيا از آخرت پس نيست متاع زندگاني دنيا در جنب آخرت مگر اندك اگر نمير ويد بجهاد عذاب كند شما را عذاب دردناك و بدل گرداند شما را قومي غير شما و ضرر نميتوانيد رسانيد بخدا چيزيرا و خدا بر همه چيز قادر است وانيمعني تمام آيه است الى قوله والله على كل شئ قدير پس ازان بيان ميكند مولف تفسير آيت ديگر را كه مناسب آيت اولي را در عموم بقول خود و يذكر عن ابن عباس در تفسير انفروا ثبات كه در سوره نساء است سرايا متفرقين يعني برويد بجهاد بحاليكه فوجها جدا جدا باشيد يعني فوجي بعد از فوجي و شق ديگر در تتمه آيه است او انفروا جميعا يا برويد بجهاد

پس دروغ گفته مغفرة دت وما تدری نفس ماذا تکسب غداً نمیدانند هیچکس چه کسب میکند فردا مراد آنست که بی اعلام والهام الهی نمیدانند و گرنه آنحضرت از حوادث و وقایع آینده آثار و ز قیامت بتفصیل خبر داده است داین همه بوحی بوده است ومن حدثك انه كتم شيئا من الوحي فقد كذب وکسی که حدیث کند ترا که آنحضرت پوشیده چیزی را از آنچه که وحی شده او را پس بتحقیق دروغ گفته است خرقرات یا ایها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الاية درین آیت امر ایجابی کرده و روا نیست که آنحضرت امتثال امر نکرده باشد ولكنه رأى جبرئيل في صورته مرتين ولیکن آنحضرت دید جبرئیل را در صورت خاص او دو بار مقصود ازین است رد آن آنست که آنچه از قرآن واقع شده و مردم بر حدیث خدا حمل میکنند آن نسبت جبرئیل است

باب قوله فكان قاب قوسين او ادنى حيث الوتر من القوس **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشيباني قال سمعت زرا عن عبد الله رضي الله عنه فكان قاب قوسين او ادنى فاوحى الى عبده ما اوحى قال حدثنا ابن مسعود رضي الله عنه انه رأى جبرئيل عليه السلام له ستمائة جناح ابن مسعود گفته دید آنحضرت جبرئیل علیه السلام را در حالی که شش صد بازو داشت در غیر روایت مؤلف زیاده شده تتناثر من ريشه التهاويل من الدر والياقوت میریخت از پران مروارید و یاقوت

باب قوله فاوحى الى عبده ما اوحى یعنی وحی کرد خدا بسوی بندهٔ خود چیزی که وحی کرد از حسن و ربیع و ابن زید آمده معنی آنست که وحی کرد بسوی محمد صلی الله علیه وسلم چیزی که وحی کرد بسوی او پروردگار او و از سعید بن جبیر مرویست که وحی کرده الم یجدک یتیما الی قوله ورفعنا لك ذكرك وقیل اوحی الیه انکه جنت حرامست بر انبیا تا تو در آئی و بر امتها تا در آیند امت تو

حدثنا طلق بن غنام قال حدثنا زائدة عن الشيباني قال سألت زرا عن قوله تعالى فكان قاب قوسين او ادنى فاوحى الى عبده ما اوحى گفت شیبانی پرسیدم زر را از قول الله تعالی فکان قاب قوسین الخ قال اخبرنا عبد الله ان محمدا صلى الله عليه وسلم رأى جبرئيل له ستمائة جناح گفت زر خبر داد مرا عبد الله بن مسعود که بتحقیق پیغمبر خدا دید جبرئیل را در حالی که مر او را شش صد بازو بود

باب قوله لقد رأى من آيات ربه الكبرى **حدثنا** قبيصة قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله رضي الله عنه لقد رأى من آيات ربه الكبرى مرویست از عبد الله بن مسعود بتحقیق دید آنحضرت از آیات پروردگار خود که بزرگ بود قال رأى رفرفا اخضر قد سد الافق دید رفرفی را سبز که سد کرده است افق را رفرف بمعنی حله است و در اصل بمعنی دیبای رقیق نیک بافته بعد از ان مشهور شده است استعمال در بر ده هرچه زیاده آید و آزاد و تا کرده بر خود اندازند آنرا رفرف گویند و رفرف بمعنی بساط و از بعض گویند مر جامه عریض را عرب گویند ظاهر این حدیث تخالف دارد بحدیث سابق که گفته اند دید جبرئیل را بحالی که او را شش صد بازو است و واضح میشود از حدیث نسائی که از عبد الرحمن بن عبد الله از عبد الله بن مسعود آورده فرمود نمود مرا خدا جبرئیل را برفرف که پر کرده است میانه آسمان و زمین حله او علیه السلام در روایت حاکم و ترمذی و احمد واقع است رأى جبرئيل في حلة من رفرف قد ملأ ما بين السماء والارض

باب افرأيتم اللات والعزى آیا دیدید شما لات و عزی را نام بتان است **حدثنا** مسلم قال حدثنا

الجزء الحادي عشر شرح الاسلام

كتاب الجهاد

بمدینه و احتیاج ایشان با جماع بود یا بجهت آنکه سلامت مانند کسانیکه اسلام آورده اند در دیار کفر از ایذاء کافران و بفتح که چون غالب شد اسلام حاجت هجرت نماند بسوی مدینه ولكن جهاد ونية ولیکن واجب است هجرت از اول آن برای جهاد و بقصد تحصیل واجب که میسر نباشد در وطن چون علم و مانند آن یا قصد احتراز از فتنه کفار و نحو آن واذا استنفرتم فانفروا و چون طلب برآمدن کرده شوید برای جهاد یعنی امر کند امیر به بیرون برآمدن برای جهاد پس بیرون آئید و در اول کتاب الجهاد گذشت

باب الكافر يقتل المسلم ثم يسلم حکم کافر که قتل کند مسلمان را پس از آن ایمان آرد فیسدد بعد و یقتل پس استقامت کند و ثابت ماند در دین بعد از آن و کشته شود در روایت نسفی او یقتل است بلفظ تردید ظاهر آنست که مراد کشتن مسلم در قتال است بقرینه بیان در حدیث و اما قتل کافر مسلمان را بی قتال که از حقوق عبد است اسلام آوردن آن کافر محو آن نکند نزد تحقیق مگر آنکه شهادت آن کافر را بعد از اسلام در محو حقوق عبد نیز معتبر کنند چنانکه بعضی گفته اند و لهذا زیاده کرده شد اعتبار شهادت را بعد از اسلام و گرنه

ابو الاشهب قال حدثنا ابو الجوزاء عن ابن عباس رضي الله عنهما في قوله تعالى اللات والعزى

مرویست از ابن عباس لات وعزی که در قرآن واقع شده کان اللات رجلا یلت سویق الحاج بود لات یکرد سے کہ می آمیخت باب و روغن پست حاجیان را که میگذشتند در موسم حج مهمانی آنها بسویق میکرد عمری دراز یافته بود وی پدر خزاعه است بعد از مردن او سنگی که بران می نشست صورت بت ساختند و آنرا لات نامیدند وی در طائف می بود قسیل بجه عینی از ثعلبه نقل کرده که لات ماخوذ از اسم الله است پس الحاق کرده اند تاء تانیث و مونث ساخته اند چنانکه عمر و مذکر را میگویند و عمره مونث را بعضے گویند مشرکان خواستند که آنرا بطلب التسمیه کنند باسم الله جل شانه صرف کرد این اراده ایشان را بسوی اسم لات از حفظ حرمت این اسم اشرف در تفسیر آورده اند لات سنگی است بطائف و عزی نام درختی است غطفان را که می پرستیدند آنرا و همین درخت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید را فرستاد تا قطع کند

حدثنا عبد الله بن محمد قال اخبرنا هشام بن یوسف قال حدثنا معمر عن الزهري عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف فقال في حلفه واللات والعزى

گفت ابو هریره فرمود رسول خدا کسی که سوگند خورد و پس گفت در سوگند خود سوگند لات و عزی

فليقل لا اله الا الله پس بگوید این کلمه توحید تا رفع کند ایهام کفر را از خود ومن قال لصاحبه تعال اقامرك فليتصدق و کسیکه گفت مر صاحب و همراه خود را بیا که قمار بازم با تو پس صدقه دهد تا کفارت این کلام نا شایست گردد تعال امر است از تعالی و ارتفاع مرد را تعالی بفتح لام و زن را تعالی و دو زن را تعالیا و جمع مونث تعالین میگویند قوله اقامرك مجزوم است جواب امر قمار حرام است باجماع نووی گفته و کسی که سوگند خورد بلات یا باصنام دیگر یا میگوید اگر چنین کار کنم یهودی ام یا نصرانی یا گوید بیزارم از اسلام یا بیزارم از سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم و مانند این کلمات یمین منعقد نمیشود بلکه باید استغفار کند و بگوید لا اله الا الله برابر است که آن کار کند یا نکند این مذهب شافعی و مالک و دیگر علما است امام ابو حنیفه گوید واجب است کفارت و اگر آن کار کند آیا کافر میگردد و گفته اند ابن بردہ و جهی باشد اگر سوگند خورد باین الفاظ و تعلیق بفعل ماضی کند چنانکه گوید اگر این کار کرده باشم و میداند در هر وقت که کرده است اختلاف کرده اند میگویند که کافر میگردد و بعضے گویند که کافر نمیشود باین قول میل کرده است شیخ الاسلام خواهر زاده و اگر سوگند خورد بر کاری که کار بکنم در استقبال بعضی گویند کافر گردد لیکن کفارت لازم است بروی صحیح درین مسئله آنست سرخسی گفته اگر اعتقاد دارد که کافر میگردد باین حلف کافر میگردد در حال خواه در ماضی باشد یا در استقبال اگر این اعتقاد ندارد کافر نمیشود خواه در ماضے و یا استقبال کذا نقله العيني

باب ثابت نشده است لفظ باب مگر در روایت ابی ذر ومناة الثالثة الاخرى عینی گوید ثالثة را اخری نمیگویند اخری نمیباشد مگر لغت ثانیه جلیل گفته آورده اینجا تا موافق شود رؤس آیتها را حسن بن فضل گوید در آیت تقدیم و تاخیر است افرأيتم اللات والعزى الاخرى ومناة

حدثنا الحميدي قال اخبرنا سفيان قال اخبرنا الزهري قال سمعت عروة قلت لعائشة رضي الله عنها

فقاتل هذا في سبيل الله فيقتل كافر نار کند این مسلمان آن دومی که کافر است در راه خدا پس کشته شود از دست کافر پس در آید بهشت را ثم يتوب الله على القاتل فيستشهد پس قبول توبه میکند خدا و رجوع میکند برحمت بر کشنده بتوفیق اسلام پس از ان این نیز شهید گردد در راه خدا و در آید بهشت را و در روایت همام فهدیه الله الی الاسلام ثم یجاهد فی سبیل الله فیستشهد **حدثنا** الحميدي قال حدثنا سفيان ابن عيينة قال حدثنا الزهري قال اخبرني عنبسة بن سعيد بفتح عين مهمله و سکون نون و فتح موحده و سین مهمله اموی عن ابي هريرة قال اتيت رسول الله گفت ابو هریره آمدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم وهو بخيبر بعد ما افتتحوها و حال آنکه آنحضرت در خیبر بود بعد از آنکه فتح کرده بودند خیبر را فقلت یا رسول الله اسهم لي پس گفتم اسهم رسول خدا حصه ده مرا فقال بعض بني سعيد بن العاص پس گفت بعضی ابنای سعید بن العاص اموی یعنی ابان بن سعید لا تسهم له یا رسول الله حصه مده او را ای رسول الله فقال ابو هريرة هذا قاتل ابن قوقل پس گفت ابو هریره این که منع میکند از سهم من کشنده نعمان بن مالک بن قوقل انصاری است روز احد و قوقل بدو قاف مفتوحه لقب جد او ست ثعلبه بن اصرم و بعضے لقب اصرم گویند فقال ابن سعيد بن العاص واعجبا لوبر تدلى علينا من قدوم ضان پس گفت ابن سعید عجب مر این محقر را که نزول کرده است بر ما از قدوم ضان و بر بفتح اول و سکون موحده جانوری خورد تر از گربه کرا در بیابان و یک خوانند و بتری سعور کذا في الصراح تشبیه داد ابو هریره را بدان و قدوم ضان بفتح قاف و تخفیف مهمله و ضاد معجمه و نون در آخر و بعضی در آخر لام

فقالت انما كان من اهل لمناة الطاغية بالمشلل لا يطوفون بين الصفا والمروة تو فرود از برى كرشيدم عروه را كه گفت سمع عايشه را اين حديث اينجا پاره كلام حذف كرده و آنرا در باب الصفا والمروة در سورهٔ بقره ذكر كرده گفتم عايشه را ... سال لوهم غير ده مرا از تفسير قول خدا ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما من راى شيئا ان لا يطوف بهما پس مى بينم چيزى كه نيست چيزى از گناه اينكه طواف نكند ميان صفا و مروه فقالت انما كان من اهل لمناة الطاغية التى بالمشلل لا يطوفون بين الصفا والمروة گفت عايشه قصه اينست كه جمعى كه احرام مى بستند براى مناة كه در موضع مشلل است طواف نميكردند ميان صفا و مروه و اين مناة نام بتى است در مشلل كه در منزل قديد است گويند اين بت بنى خزاعه و هذيل بوده است بعضى گويند كه قول قتاده اينست كه لات بت اهل طائف بود و عزى بت قريش و مناة بت انصار بود كه در ايام جاهليت مى پرستيدند اقوال ديگر نيز آمده و دو بت ديگر نام يكے اساف و دوم نائله از صفا و مروه بودند پرستاران مناة سعى ميان صفا و مروه نميكردند بجهت تعظيم و حرمت بت خود فانزل الله تعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله پس نازل كرد خدا كه صفا و مروه از عبادتهاى خدا است يعنى در صفا و مروه از عبادتها است فطاف رسول الله صلى الله عليه وسلم والمسلمون پس طواف كرد رسول خدا و همه مسلمانان قال سفيان مناة بالمشلل من قديد وقال عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب قال عروة قالت عائشة نزلت فى الانصار كانوا هم وغسان قبل ان يسلموا يهلون لمناة مثله يعنى مثل حديث سابق وقال معمر عن الزهرى عن عروة عن عائشة كان رجال من الانصار ممن كان يهل لمناة ومناة صنم بين مكة والمدينة قالوا يا رسول الله كنا لا نطوف بين الصفا والمروة تعظيما لمناة نحوه يعنى مانند حديث مذكور **باب** قوله فاسجدوا لله واعبدوا و اين آيت آخر سورة النجم است و در حديث بيان آن خواهد شد **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن عكرمة عن ابن عباس قال سجد النبى صلى الله عليه وسلم بالنجم وسجد معه المسلمون والمشركون والجن والانس گفت ابن عباس سجده كرد پيغمبر خدا در آخر سورهٔ نجم و سجده كردند با آنحضرت مومنان و مشركان و پريان و آدميان اينحديث در ابواب سجود قرآن در سجود مشركان با مسلمانان گذشته و كلام بشرح و بسط در آنجا مذكور است عينى از كرمانى در شرح اينحديث نقل كرده كه سبب سجدهٔ مشركان با مسلمانان چند احتمال دارد يكى آنكه اين اول سجده بود بسبب نزول چون مسلمانان را ديدند كه بخدا سجده كردند مشركان بقصد معارضه اينها نيز اتفاقا از اينها سجده واقع شد يا از آنكه ترسيدند در ين مجلس از مخالفت مسلمانان و نيز گفته اند در افواه مردم است سبب آنكه در اثناء تلاوت آنحضرت شيطان القا كرد در گوش مشركان تلك الغرانيق العلى منها شفاعتهن لترتجى صحت ندارد لا نقلا و لا عقلا انتهى پوشيده نماند كه اين مرتبه اجمالے خالى از سماحت نيست و سابقا معلوم كردى كه چون خبر سجدهٔ مشركان رسيد آنحضرت سخت اندوهگين شدند در تسليهٔ آنحضرت اين آيت نازل شد وما ارسلنا من قبلك من نبى ولا رسول الا اذا تمنى القى الشيطان فى امنيته الآية تابعه ابن طهمان عن ايوب آورده ابراهيم از ايوب روايت كرده ولم يذكر ابن علية ابن عباس و ذكر نكرده است ابن عليه ابن عباس را يعنى موقوف بر عكرمه داشته مرسل آورده و اين قدحى در حديث

كتاب الجهاد

پس از آن بهدايت اسلام آورد و تمام بفضل الهى بر اسلام بود ابان بن سعيد نيز شهيد شد در عهد اجنادين در خلافت ابى بكر صديق سنه سيزده يا در خلافت عمر سنه چهارده يا پانزده قال فلا ادرى اسهم له او لم يسهم گفت راوى پس نميدانم كه حصه داد آنحضرت ابو هريره را يا نداد قال سفيان وحدثنيه السعيدى عن جده عن ابى هريرة گفت سفيان و حديث كرد مرا اينحديث را عمرو بن يحيى سعيدى از جد خود سعيد بن عمرو بن سعيد از ابى هريره و در غير روايت ابى ذر زياده آمده قال ابو عبد الله السعيدى هو عمرو بن يحيى بن سعيد بن عمرو بن سعيد بن العاص **باب** من اختار الغزو على الصوم حكم كسى كه اختيار كرد جنگ را با دشمنان دين بر روزه يعنى روزه نفل نداشت تا ضعيف نگردد بسبب صوم از قيام بامور قتال **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ثابت البنانى بضم موحده پيش از نون مخففه قال سمعت انس بن مالك قال كان ابو طلحة لا يصوم على عهد النبى بود ابو طلحه كه روزه نميداشت يعنى روزهٔ نفل بر زمان پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من اجل الغزو از براى قيام بغزوه تا ناتوان نگردد و نيز غازى پيوسته نوشته ميشود او را اجر صايم قايم مادام كه در صدد جهاد است چنانچه در اول جهاد گذشت پس جامع باشد صوم را و در روايت عاصم بن على از شعبه نزد اسماعيلى الا يصوم است فلما قبض النبى صلى الله عليه وسلم

ندارد از آنکه و ثقه که عبد الوارث هست وابراهیم بن طهمان موصول آورده اند حدثنا نصر بن علی قال اخبرنا

ابو احمد قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن الاسود بن یزید عن عبد الله رضی الله عنه قال اول سورة انزلت فیها سجدة والنجم گفت عبد الله بن مسعود نخستین سورتی که نازل شده در وی سجده سورهٔ والنجم است قال فسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم وسجد من خلفه الا رجلا گفت پس سجده کرد رسول خدا سجده کرد هر که پس پشت آنحضرت بود مگر یکمردی رایته اخذ کفا من تراب فسجد علیه دیدم او را گرفت کفی از خاک پس سجده کرد بران از تکبر و غرور با آنکه همه مشرکین بسجده سر بر زمین نهاده بودند و در بعضی روایتها واقع است که مشتی از سنگریزه برداشت و نهاد بر جبهه و گفت بس است مرا همچنین قدر ازین قول پیداست که سجدهٔ مشرکان بقصد بود فرایته بعد ذلک قتل کافرا وهو امیة بن خلف پس دیدم آنمرد را بعد ازین کشته شده بود در حالت کفر و آن امیه بن خلف است از رؤساء مشرکان اشارتست درین که آن جماعه که سجده کرده بودند توفیق اسلام یافتند در روایت ابن سعید آمده که این مرد ولید بن مغیره بود و بعضی نام دیگران برده اند و این شارح بخاری جزم کرده که همین ولید بود و این غرابت دارد ازوی که با وجود تصریح در متن حدیث که امیه بن خلف بود این جزم از وی غرابتی دارد

سورة اقتربت الساعة

این سوره سورهٔ قمر هم نام دارد مقاتل گفته مکی است مگر این سه آیت ام یقولون نحن جمیع منتصر سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة موعدهم والساعة ادهی وامر وبعضی گفته مکی است مگر یک آیت سیهزم الجمع ویولون الدبر که در شان ابو جهل نازل شده انتهی پوشیده نماند که آنچه بیضاوی تصریح کرده که وقوع آنهی که مشرکان میگفتند که جمعی کثیریم و یاری میدهند یکدیگر را سرانجام است که هزیمت داده شود و پشت میدهند در روز بدر بوقوع آمده و این از دلائل نبوتست که پیش از وقوع خبر داده اند و ازینجا لازم نمی آید که نزول این آیت در مدینه روز بدر بوده است ازین جهت بیضاوی تمام سوره را مکی گفته و استثناء این آیات نکرده بسم الله الرحمن الرحیم در روایت غیر ابی ذر بسمله نیست قال مجاهد مستمر یعنی ذاهب هست درین آیة وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر یعنی سحری رونده و باطل شونده است و ضحاک تفسیر کرده که محکم و شدید و قویست از قول عرب میگویند مر الحبل و فتله صلب و شدید و قوی گردد از ربیع منقول است که بمعنی نافذ است و قیل بمعنی ماض و قیل اشبه بعضه بعضا مزدجر بمعنی متناهی است فی قوله ولقد جاءهم من الانباء ما فیه مزدجر بصیغهٔ اسم فاعل آمده یعنی در غایت زجر کننده اصل مزدجر مزتجر است بدل کردند تا را بدال وازدجر یعنی فاستطیر جنونا اشارتست بقول خدا وقالوا مجنون وازدجر یعنی دراز شده است جنون او و گفت ابن زید مرویست بمعنی اتهموا و زجروه یعنی تهمت کرده اند که اگر باز آئی میباشی از سنگساران دسر اضلاع السفینة درین آیت وحملناه علی ذات الواح ودسر در تفسیر گوید بمعنی میخها است نقل کرده از قتاده و ابن زید و از ابن عباس روایتست از حسن بصری که بمعنی صدر سفینه است و اصل دسر بمعنی دفع است در حدیث آمده در باب عنبر که چیزی است که دسره البحر یعنی دفع کرده و انداخته است دریا و اطراف سفینه و صدر و میخها را هم ازین جهت گویند

والمرء تموت بجمع شهید وکانت بجمع یعنی زنی که بمیرد بحال بکارت یا حمل یا نفاس و مراد احمد از حدیث عباده بن صامت مانند حدیث فان جمعیت است و لفظ وی آن است و در نفسا که بکشد او را ولد او بجمع شهادتست و در نسائی از حدیث عقبه بن عامر پنج خصال اند کسی که قبض کرده شود در آن احوال پس وی شهید است پس ذکر کرد در آن نفسا را و این ظاهر در آنست که مراد از بجمع در حدیث نفاس است نیست انجمله بر شرط مؤلف و ایراد ترجمه بلفظ سبع و حدیث بلفظ خمس گویا اشعار است بآنکه عدد در سبع یکی ازین احادیث نیست بمعنی تحدید که حصر باشد درآن بلکه مقصود منع حصر شهادة است در قتل و آنکه مر او را اسباب بسیار است توقیف کرد شارع بعضی را در وقتی و بعضی دیگر را بعد وقت دیگر بحسب اقتضای علم و مصالح در او تا در مسلم از ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود چه میشمارید شهید را در میان خود یعنی چه گمان دارید که شهید کدام است گفتند یا رسول الله کسی که کشته شده در راه خدا پس وی شهید است فرمود شهیدان امت من بدین تقدیر کم باشند یعنی بیجا نیست که منحصر باشد در آن بلکه کسی که کشته شود در راه خدا شهید است و کسی که بمیرد فی سبیل الله یعنی بمرگ که خواسته باشد خدا شهید است و کسی که بمیرد در طاعون شهید است و کسی که بمیرد در بطن شهید است و همچنان عد کرده اند بسیاری از اصناف اموات در عداد شهدا در احادیث صحاح و حسان چون غریب و طالب علم و مریض و مسلول و کسی که رسید او را چشم زخم و کسی که بیفگنند او را دابه و ساقط از سر کوه و دریدهٔ درنده و گزیدهٔ گزنده و طالب شهادت به نیت صادق و مائد در بحر و مرابط فی سبیل الله و کسی که کشته شود

که مانع اند آب را از در آمدن در سفینه لمن کان کفر یعنی کفر له جزاء من الله اشارتست بآیه تجری باعیننا جزاء لمن کان کفر تفسیر کرده است بقول جزاء من الله یعنی کفر له از کفران نعمت است و ضمیر له راجع بنوح است علیه السلام حاصل معنی آنست که مر ایشان کردیم با نوح از سلامت او و کشتی و بقوم او طوفان و غرق آنها جزاء کار آنها بوده است نسفی از فرا نقل کرده که کفر بمعنی متبادر است و کفر بفتح کاف و فا خوانده یعنی لمن کفر با نوح علیه السلام محتضر یعنی یحضرون الماء است در قول خدا و نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر معنی آنست که قوم صالح علیه السلام حاضر میشدند آب را بهنگاه در تفسیر کرده نوبت آب حاضر میشد غائب شدی ناقه و شیر را وقتی که حاضر بودی هر نصیب را حاضر میبودند در تفسیر کرده نوبت آب حاضر میشد همچنین نوبت خود را مردم برای آب مهطعین انسلان الحیب السراع اشارت است بقول خدا مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر تفسیر کرده اهطاع را که در ضمن مهطعین است بنسلان بفتح نون و سین مهمله و نسلان بمعنی خبب بفتح خاء معجمه و دو موحده که بمعنی نوعی از رفتار است و سراع برای تاکید آورده ابن منذر از ابن عباس روایت کرده مهطعین بمعنی ناظرین است و از قتاده بمعنی عامدین احمد بن یحیی گفته مهطع آنست که نظر میکند بخواری و خشوع و داعی اسرافیل است علیه السلام و قال جبیر دگفته است غیر سعید بن جبیر فتعاطی یعنی فعاطها بیده فعقرها اشارت است فنادوا صاحبهم فتعاطی فعقر یعنی آواز کردند همراه خود را پس گرفت ناقه صالح را پس پی کرد او را و روایت ابی ذر فعاطها بیده و معنی تعاطی را تصحیح کرده قسطلانی گفته بعد از عین مهمله الف است پس از وی طا بیستر یا و الف و ابن تین گفته نمیدانم عاطها را که اجوف باشد از عیط و یا از عوط و جهی یعنی در کلام عرب یافته نشده و معنی نقل کرده که عوط یافته نشده است و عیط در کلام عرب لیست بمعنی که مناسب نیست درین مقام پوشیده نماند که این کلام شارحان ناشی از کم سعی کتب لغت است در صحاح جوهری و در قاموس هر دو لفظ عوط و عیط گرفته اند ابمعنی که اینجا حمل توان کرد نگفته اند مگر آنکه مقلوب باشد که تقدیم کرده باشند لام را بر عین یعنی اصل آن عطو باشد که آنرا عوط خوانده اند و عطو در کلام عرب بمعنی تناول است و ابن فارس گفته تعاطی بمعنی تجرا باشد یعنی بیکشید ناقه را و پی زد آنرا المحتظر کحظار من الشجر محترق اشارتست بقول خدا فکانوا کهشیم المحتظر تفسیر کرده بقول حظار بکسر حاء مهمله و فتح آن و بظاء معجمه یعنی منکسر از درخت که سوخته شده است اشارت بعذابی که بر قوم صالح از پی زدن ناقه نازل شده و قتاده گفته که بمعنی عظام نخره است یعنی استخوانهای بوسیده و از ابن عباس آمده کهشیش الغنم یعنی مانند کاهی که میخورد آنرا گوسفند ازدجر افتعل من زجرت یعنی تاء افتعل را ابدال بدل کردند مشتق از زجر است کفر فعلنا به وبهم ما فعلنا جزاء بما صنع بنوح واصحابه معنی این پیش ذکر یافته و ایراد آن خالی از تکرار نیست مستقر بمعنی عذاب حق است بقال الاشر بفتح شین معجمه المرح والتجبر در قول خدا بل هو کذاب اشر سیعلمون غدا من الکذاب الاشر بکسر شین بمعنی صفت است باب وانشق القمر و ان یروا آیة یعرضوا یعنی نزدیک رسید قیامت شگافته شد ماه که از علامات آخر زمان بود و اگر می بینند معجزه را اعراض میکنند این ترجمه در روایت غیر ابی ذر ثابت نیست حدثنا مسدد قال

افضل از بعضی دیگر چنانچه قتل فی سبیل الله است و شهادت ایمان علیه الشهید شهید حکمی اند که انواع آن وقتل کرده که قتل است ... گردانیده شد آنرا که جاری شد ایشان بسبب پاک کردن گناهان در دفع ... رسانیده ... اگر چه همه یک مرتبه نباشند و قتل فی سبیل الله نیز ... است در حدیث آمده که پرسیده شد که کدام جهاد افضل است فرمود آنکه پی کرده شده اسپ او و ریخته شده خون او و در حدیث دیگر آمده که فرمود شهدا چهار قسم اند یکی مردی مومن جید الایمان ملاقات کرد عدو را یعنی کافر را پس تصدیق کرد خدا را یعنی بصبر و ثبات و چشم داشت ثواب تا آنکه کشته شد پس آنمرد آنکسی است که بر میدارند مردم بسوی وی چشمهای خود را روز قیامت اینچنین و بر داشت آنحضرت یا راوی سر خود را برای نمودن صورت رفع مردم بمبالغه تا آنکه افتاد کلاه وی دیگر مردی جید الایمان ملاقات کرد عدو را بحالیکه گویا که زده شده است پوست او بخارهای درخت خاردار از سبب جبن آمد او را تیر ناگهانی پس کشت او را و آن در درجه دوم است دیگر مردی مومن که خلط کرده کردار نیک و بد را نزدیک است خدا که درگذرد از وی در رجوع برحمت کند بروی ملاقات کرد عدو را پس تصدیق کرد خدا را تا آنکه کشته شد و آن در درجه سیوم است دیگر مردی مسلمان که اسراف کرده بر نفس خود یعنی در معصیت ملاقات کرد عدو را پس تصدیق کرد خدا را تا آنکه کشته شد و آن در درجه چهارم است الحدیث و آنچه جاری کرده میشود بر وی احکام قتل معرکه در دنیا از دفن با خون و جامهای بدن و عدم غسل کشتگان اهل حرب اند در غیر معرکه و باغیان و راهزنان ...

حدثنا يحيى عن شعبة وسفيان عن الاعمش عن ابراهيم عن ابي معمر عن ابن مسعود قال انشق القمر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرقتين دو پاره شد ماه در زمان نبوت رسول خدا فرقة فوق الجبل وفرقة دونه يكپاره بالاى كوه ويكپاره زير كوه افتاد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشهدوا پس فرمود رسول خدا گواهى دهيد برين معجزه آنحديث گذشته است در علامات نبوت درباب سوال المشركين ان يريهم النبى صلى الله عليه وسلم آية ودرگذشته كلام در آنجا در مكان انشقاق قمر وروايات مختلف آورده اند انس رضى الله عنه گويد اهل مكه سوال كردند كه نمايد اينهارا معجزه پس نمود انشقاق القمر ودر تفسير آورده كه همين انشقاق قمر را گفتند اگر تو صادقى در دعوى نبوت پس نمارا انشقاق قمر را پس دو پاره كرد آنحضرت بتائيد الهى يكپاره بر جبل ابى قبيس افتاد ويكپاره بر قعيقعان كه نام جائى است نزديك بآن كه او را سويدا هم ميگويند

حدثنا على قال حدثنا سفيان قال اخبرنا ابن ابى نجيح عن مجاهد عن ابى معمر عن عبد الله قال انشق القمر ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن مسعود شگافته شد قمر وما با رسول خدا بوديم در مكه فصار فرقتين پس گشت دو پاره فقال لنا اشهدوا اشهدوا پس فرمود مارا گواهى دهيد كه من پيغمبر خدا ام اين طريقى ديگر است از حديث عبد الله بن مسعود زيادتى دارد بر حديث سابق باين قول ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم دلالت دارد بر آنكه نقل از روايت خود كرده وتكرار اشهدوا كه هم ندارد چنانكه ظاهر است

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنى بكر عن جعفر عن عراك بن مالك عن عبيد الله بن عبد الله ابن عتبة بن مسعود عن ابن عباس رضى الله عنهما قال انشق القمر فى زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا يونس بن محمد قال حدثنا شيبان عن قتادة عن انس قال سأل اهل مكة ان يريهم آية فاراهم انشقاق القمر

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن قتادة عن انس رضى الله عنه قال انشق القمر فرقتين گفت انس شگافته شد ماه دو قطعه بدانكه درين پنج حديث راويان ابن مسعود وابن عباس وانس اند اما حديث ابن مسعود پس درين تصريح است بحضور او انشقاق قمر را حيث قال ونحن مع النبى صلى الله عليه وسلم فقال لنا اشهدوا واما انس پس حاضر نبود اين انشقاق را زيرا كه انس بود در مدينه چهار ساله ويا پنج ساله واين انشقاق در مكه بود پيش از هجرت به پنج سال واما ابن عباس هم درين وقت پيدا نشده باشد او هم استماع از صحابه كرده است وجمعى كثير از صحابه اين را روايت كرده اند بدانكه بعضى مردم گفته انشق القمر بمعنى ينشق القمر است مثل قوله تعالى اتى امر الله اى يأتى امر الله وگفته وقتيكه چنين باشد ظاهر است كه انشقاق قمر در آيه نيست مگر براى اشتراط ساعت نه آنكه حق جل شانه آن را اعجاز پيغمبر صلى الله عليه وسلم ساخته وتعجيز كافران كرده

باب تجرى باعيننا جزاء لمن كان كفر اول آيت اينست وحملناه على ذات الواح ودسر تجرى باعيننا جزاء لمن كان كفر ولقد تركناها آية فهل من مدكر يعنى برداشتيم نوح را بر سفينه كه تخته وارد اطراف داشت وجارى بود بامر ما حفظ ما در حاليكه جزا بود مر كسے را كه انكار وكفران نعمت او ميكردند يعنى نوح عليه السلام كه نعمتى بود از نعمتهاى الهيه وبتحقيق گذاشتيم سفينه را در حالے كه علامتى بود بوقت

پيغمبران يا بجهت آنكه فرشتگان گواهى ميدهند براى وى بحسن اتباع پيغمبران يا بجهت آنكه خدا گواهى ميدهد مر ورا بحسن نيت واخلاص يا بجهت آنكه حاضر ميشوند فرشتگان نزد احتضار وے يا بجهت آنكه مشاهده ميكنند ملكوت دنيا وآخرت را يا بجهت آنكه گواهے داده شد بامان از آتش دوزخ يا بجهت آنكه بروى علامتى است شاهد آنكه وى رستگار شد كذا قالوا وبعض اين وجوه مخصوص اند بقتيل فى سبيل الله وبعضے شامل اند غير اورا نيز وبعضے نزاع كرده شده در آن ذكره العسقلانى

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن سمى بضم سين عن ابى صالح عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشهداء خمسة شهيدان يعنى آنانكه گفته ميشود شانرا شهيد در شرع پنج قسم اند المطعون آنكه رسيد او را طاعون كه مرض عام باشد كشته وود در كتاب الطب مذكور شود والمبطون آنكه آزار شكم دارد از اسهال واستسقاء واستفاخ بطن وبعضى شامل درد ضلع جز آن مراد داشته والغرق بفتح غين معجمه وكسر راء وآنكه در دريا غرق شده بشرط آنكه عمدا بجهل القاء نفس در تهلكه نكرده وصاحب الهدم وآنكه زير بنائے كه افتاده مانده بشرط مذكور هدم بسكون دال انداختن بناء وبفتح دال بناء افتاده وبكسر دال ميت بهدم كذا فى مجمع البحار والشهيد فى سبيل الله وآنكه مشهور است باين عنوان ومراد ميشود از لفظ شهيد نزد اطلاق كه شهيد حقيقى است يعنى آنكه كشته شود در راه خدا در جنگ با اعداء دين يا بے جنگ

حدثنا بشر بن محمد بكسر موحده قال اخبرنا عبد الله ابن مبارك قال اخبرنا عاصم ابن سليمان احول عن حفصة بنت سيرين عن انس بن مالك عن النبى صلى الله

بر قدرت خداوند سبحانه و خبر میدادند از سلامت نوح واتباع او و غرق شدن کافران و منکران
پس هست کسی که پند پذیرد و عبرت گیرد و بترسد از عقوبت الٰهی وقال قتادة ابقی الله سفینة نوح
حتی ادرکها اوائل هذه الامة وقتاده گفته است نگهداشت خدا سفینهٔ نوح قسطلانی گفته
که عبد الرزاق زیاده کرده است برکوه جودی و عبد بن ابی حاتم زیاده کرده فی ارض الجزیرة عینی
این تعلیق را بسند آورده از قتاده ابقی الله عز وجل السفینة بباقردی من ارض الجزیرة وگفته عند عبد
بن حمید آنست که تا آنکه دریافته آنرا اوائل این امت ظاهر آن است که مراد امت محمدی است صلی الله
علیه وسلم قسطلانی نقل از ابن کثیر کرده که ظاهر آنست که مراد نگهداشتن جنس سفینه است پوشیده نماند که
این اراده مخالف صریح قول قتاده وغیر اوست فافهم **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابی
اسحق عن الاسود عن عبد الله رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرء فهل من مدکر
یعنی بدال مهمله میخواند مدکر در اصل مشتق از ذکر است بر وزن مفتعل بجای تا ذال معجمه است تا را بدال
مهمله بدل کرده بعد از آن ذال معجمه را بمهمله بدل کرده ادغام کرده اند مطابقت حدیث بعنوان باب آن
جزو است ولقد ترکناها آیة فهل من مدکر **باب** ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر بتحقیق
آسان کرده ایم قرآن را از برای عبرت و یاد گرفتن مرویست که حفظ کتب دیگر غیر پیغمبر را آسان نبود آیا
هست کسی خواننده قال مجاهد یسرنا هونا قرأته تفسیر کرده است یسرنا القرآن را بهونا قرأته یعنی آسان
کردیم خواندن آنرا **حدثنا** مسدد عن یحیی عن شعبة عن ابی اسحق عن الاسود عن عبد الله رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقرأ فهل من مدکر یعنی درین آیت هم بدال مهمله میخواند لفظ
باب درین قول و قول سابق غیر ابی ذر نیست اعجاز نخل منقعر فکیف کان عذابی ونذر
در شان قوم عاد نزول یافته که باد صرصر اینها را از پا می انداخت چنانکه تنهای نخل که از بیخ برکنده
می انداخته شود پس چگونه است عذاب کردن من و ترسانیدن من فراگفته انذار و نذر هر دو مصدر اند
میگویند انذرت انذارا و نذرا چنانکه میگویند انفقت انفاقا ونفقا پوشیده نماند که در آیت
مذکور نذر بدو ضمه است گویا جمع نذیر است بفتحتین **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا زهیر عن ابی اسحق انه
سمع رجلا سأل الاسود فهل من مدکر او مذکر مرویست از ابی اسحق که بتحقیق وی شنید مردی را
که پرسید اسود را که فهل من مدکر بدال مهمله است یا بذال معجمه فقال سمعت عبد الله یقرءها فهل من
مدکر پس گفت اسود شنیدم عبد الله بن مسعود را که میخواند فهل من مدکر بدال مهمله قال وسمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقرءها فهل من مدکر دالا یعنی بدال مهمله **باب** فکانوا کهشیم المحتظر ولقد
یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر معنی این ترجمه مذکور شده است **حدثنا** عبدان قال
اخبرنی ابی عن شعبة عن ابی اسحق عن الاسود عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم قرء فهل من مدکر
باب ولقد صبحهم بکرة عذاب مستقر فذوقوا عذابی ونذر **حدثنا** محمد قال حدثنا غندر قال حدثنا
شعبة عن ابی اسحق عن الاسود عن عبد الله رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قرء فهل

الجزو الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

خدا مجاهدان باموال و انفس را بر نشستگان معذور که با جهاد نکنند درجه بزرگ داد
ازین مجاهدان و قاعدان معذور که با شوق جهاد نشستند آنرا وعده کرده
است خدا منزلت نیکو و فضل داد خدا
مجاهدان را بر نشستگان بی عذر اجر بزرگ
که درجات بلند باشد از خدا و مغفرت
و رحمت و هست خدا آمرزنده مهربان
انتهت ترجمه تمام آیت الی قوله غفورا
رحیما مقصود از ایراد این آیت بیان
تفاوت مراتب اصناف ثلثة است مجاهدان
و قاعدان معذور و غیر معذور **حدثنا**
ابو الولید هشام بن عبد الملک
طیالسی قال حدثنا شعبة عن ابی
اسحق سبیعی قال سمعت البراء قال
لما نزلت لا یستوی القاعدون دعا
گفت براء بن عازب هرگاه نازل شد این
جز لفظ غیر اولی الضرر که اول بار نبود
دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم زیدا
خواند آنحضرت زید بن ثابت را که کاتب
وحی بود فجاء بکتف فکتبها پس
آورد زید آنحضرت را شانهٔ چهارپایه
پس نوشت زید آیت را بر آن شانه
وشکی ابن ام مکتوم ضرارته و شکوه کرد

من مدّكر باب ولقد اهلكنا اشياعكم فهل من مدّكر اين آيت در باب قدريه نازل شده اشياعكم بمعنى اشباهكم في الكفر است يعني در امم سابقه حدثنا يحيى قال حدثنا وكيع عن اسرائيل عن ابي اسحق عن الاسود بن يزيد عن عبد الله رضي الله عنه قال قرأت على النبي صلى الله عليه وسلم فهل من مذّكر گفت عبد الله بن مسعود خواندم به پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فهل من مذكر بذال معجمه فقال النبي صلى الله عليه وسلم فهل من مدّكر بدال مهمله است مؤلف اين حديث عبد الله بن مسعود را بشش طريق آورده ومقصود آنست كه درين سوره شش جاي من مدكر واقع شده وهمه جا بدال مهمله است باب قوله سيهزم الجمع ويولون الدبر معنى آيت مذكور شده است حدثنا محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس ح وحدثني محمد قال حدثنا عفان بن مسلم عن وهيب قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو في قبة يوم بدر مرويست از ابن عباس كه بتحقيق رسول خدا فرمود در حالى آنكه آنحضرت در قبه بود در روز غزوهٔ بدر اللهم اني انشدك عهدك ووعدك اى بار خدا من طلب ميكنم ترا عهد ترا و وعدهٔ ترا كه در نصرت اهل اسلام كرده اللهم ان تشأ لا تعبد بعد اليوم اى خدا اگر ميخواهى تو هلاك مسلمانان عبادت كرده نشوى بعد ازين روز تواند كه مفعول تشاء همين جمله باشد وجزاء تشاء محذوف بود فاخذ ابو بكر رضي الله عنه بيده فقال حسبك يا رسول الله الححت على ربك پس گرفت ابو بكر صديق دست آنحضرت را پس گفت بس است ترا اى رسول خدا الحاح كردى بر پروردگار خود ومبالغه نمودى وهو يثب في الدرع وآنحضرت ميجست در پوشيدن زره يا تجلد ميكرد تا مسلمانان هم گرم شوند فخرج وهو يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر پس بر آمد وحال آنكه آنحضرت ميخواند اين آيت را ووعده كرده بود خدا بتفرقه جمعيت كفار وهزيمت انها باب قوله بل الساعة موعدهم والساعة ادهى وامر يعني من المرارة يعني امر مشتق است از مرارة بمعنى تلخى ومعنى آنست كه ساعت قيامت وقت وعدهٔ عذاب ايشان است وعذاب روز قيامت سخت تر است وادهى بمعنى امرى منكر و ناخوش است كه دوائى ندارد وسخت تلخى دارد واعظم است بلاى آن در هزيمت وقتل وبند كه روز بدر واقع شده حدثنا ابراهيم بن موسى قال حدثنا هشام بن يوسف ان ابن جريج اخبرهم قال اخبرني يوسف بن ماهك گفت ابن جريج خبر داده مرا يوسف بن ماهك قال اني كنت عند عائشة ام المومنين گفت يوسف بودم نزد عائشه صديقه مادر مسلمانان قالت لقد انزل على محمد صلى الله عليه وسلم بمكة گفت عائشه بتحقيق نازل كرده شد بر محمد رحمت خدا باو بر وى در مكه معظمه واني لجارية العب ومن دختركى بودم كه بازى ميكردم بل الساعة موعدهم والساعة ادهى وامر واين حديث در فضائل قرآن بتفصيل در از كور خواهد شد ان شاء الله تعالى حدثنا اسحق قال حدثنا خالد عن خالد عن عكرمة عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وهو في قبة يوم بدر اللهم انشدك عهدك ووعدك اللهم ان شئت لم تعبد بعد اليوم ابدا فاخذ ابو بكر بيده فقال حسبك يا رسول الله فقد الححت على ربك وهو

الجزء الحادي عشر من تيسير القاري شرح صحيح الاسلام

كتاب الجهاد

گفت سهل بن سعد ساعدى صحابى مشهور ديدم مروان بن حكم را كه امير مدينه بود از جانب معاويه نشسته در مسجد فاقبلت حتى جلست الى جنبه پس پيش آمدم تا آنكه نشستم بپهلوى مروان فاخبرنا ان زيد بن ثابت اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم املى عليه پس خبر داد مروان ما را كه بتحقيق زيد خبر داد او را كه بتحقيق آنحضرت خواند بر من اين آيت مدرا لا يستوي القاعدون من المومنين والمجاهدون في سبيل الله قال گفت زيد فجاءه ابن ام مكتوم وهو يملها علي پس آمد آنحضرت را ابن ام مكتوم در حاليكه آنحضرت ميخواند آنرا بمن فقال پس گفت ابن ام مكتوم يا رسول الله لو استطيع الجهاد لجاهدت اى رسول خدا اگر ميتوانستم جهاد را هر آئينه جهاد ميكردم وكان رجلا اعمى وبود ابن ام مكتوم مرد نابينا فانزل الله پس نازل كرد خدا تبارك وتعالى على رسوله بر رسول خود وفخذه على فخذي فثقلت علي در حاليكه ران آنحضرت بر ران من بود پس گران شد ران گرامى بر من از ثقل بار وحى حتى خفت ان ترض فخذي تا آنكه ترسيدم اينكه ريزه ريزه گردد ران من رض بضاد معجمه كوفتن وريزه

فی القبة يوم بدر وهو يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر بل الساعة موعدهم والساعة ادهى وامر

ترجمه حديث سابقا مذكور شده است كه باسنادى ديگر آورده

سورة الرحمن

ابو العباس گفته که اجماع کرده اند که مکی است و آنکه همام از قتاده روایت کرده که مدنی است بقول صحیح شاید بصحت پیوسته که آنحضرت بسوق عکاظ خوانده و جن استماع آن کرده و قریش که اول از قرآن شنیده اند همین سوره است و ابن مسعود نزد حجر اسود خوانده او را زده اند چنانکه اثر ضرب بروی او بوده و ابو سعید نیز از قتاده نقل کرده که مکی است هفتاد و هشت آیه است قال مجاهد بحسبان كحسبان الرحى اشارتست بآیه کریمه والشمس والقمر بحسبان یعنی مهر و ماه در گردش اند مانند گردش آسیا ابن زید و ابن کیسان گویند معنی آنست که حساب کرده میشود بآنها اوقات و عمرها مدتها و از بعضی نقل کرده اند موجل اند مانند اجل آدمیان وقتیکه تمام شود هلاک میگردند وقال غيره وگفته غیر مجاهد واقيموا الوزن يريد لسان الميزان يعنی در تفسير قوله عز وجل واقيموا الوزن بالقسط مراد آنست که درست دارید زبان ترازو را بعدل و برابری والعصف بقل الزرع اذا قطع منه شئ قبل ان يدرك اشارتست بقوله تعالى والحب ذو العصف والريحان یعنی عصف درین قول بمعنی دانه زراعتست که بریده شود از آن چیزی پیش از آنکه برسد زراعت فذلك العصف پس همین است عصف والريحان ورقه وریحان برگ آنرا گویند کذا نقل عن الفراء و از ابن کیسان می آرند که عصف ورق هر چیزیکه بیرون آید از وی دانه اولا برگ ظاهر میشود پیشتر باشد سالها پیشتر پیدا کرد خداوند سبحانه پرده ها پیشتر میکند در پیدا داناه و از ابن عباس مرویست که ورق زراعت که سبز است وقتی که سر آنرا ببرند و خشک شود عصف است والريحان في كلام العرب الرزق میگویند برآمدیم بحالی که طلب میکنیم ریحان الله یعنی رزق خدا وقال بعضهم والعصف يريد الماكول من الحب وگفته اند بعضی در تفسیر والعصف میخواهد ماکول از دانه والريحان النضيج الذي لم يوكل وریحان مراد از وی نضیج است که خورده نمیشود نضیج بر وزن فعیل است بنون و ضاد معجمه وجیم بمعنی منضوج میگویند نضج التمر واللحم یعنی رسیده بکمال وقال غيره العصف ورق الحنطة وگفته است غیر مجاهد عصف بمعنی ورق گندم است وقال الضحاك العصف التبن یعنی کاه وقال ابو مالك العصف اول ما ينبت تسميه النبط هبورا ابو مالک گفته عصف نخست چیزی که میروید می نامند آنرا در لغت نبطی هبور بهاء مفتوح وضم موحده مخفف و راء وقال مجاهد العصف ورق الحنطة والريحان الرزق مکرر آورده بواسطه معنی ریحان والمارج اللهب الاصفر والاخضر الذي يعلو النار اذا اوقدت ومارج زبانه زرد و سبز که بالا می برآرد آتش را وقتی که افروخته شود اشارتست و خلق الجان من مارج بعضی گویند بمعنی زبانه صاف و خالص که دخان ندارد جان ابو الجن است ضحاک گوید جان ابلیس است وقال بعضهم عن مجاهد در تفسیر رب المشرقين للشمس في الشتاء مشرق مر آفتاب را مشرقی است در ایام شتا ومشرق في الصيف ومشرقی است در ایام صیف ورب المغربين ومغربها في الشتاء والصيف و پروردگار دو مغرب است لا يبغيان لا يختلطان است یعنی در هم نمیشوند اشارتست بقوله تعالى مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان

عن محمد والوزري قال حدثنا ابو اسحق فزاري عن موسى بن عقبة عن سالم ابي النضر كاتب ابن ابي اوفى و كاتب عمر بن عبيد الله قال كتب عبد الله بن ابي اوفى فكتب تحقيق ابن ابي اوفى نوشت بسوی عمر بن عبيد الله که امیر بود در جنگ خوارج حرا ... سالم گوید پس خواندم ابن ابی اوفی چیزی را که نوشت بدست خود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا لقيتموهم فاصبروا تحقیق آنحضرت فرمود وقتی که ملاقات کنید شما کافران را پس ثبات ورزید و پس نگردید از صف باب التحريض على القتال مشروعيت در غلانیدن و برانگیختن امام مسلمانان بر کارزار وقول الله عز وجل موجب قول تعالى خطاب بآنحضرت است حرض المؤمنين على القتال ترغیب کن و گرم ساز مسلمانانرا بر کارزار و بگو که قایم باشید و ثابت مانید در مقابله دو چند خود تا غلبه یابید بمدد و نصرت الهی ببرکت صبر و ثبات خود و اکنون که دید خدای تعالی در میان شما ضعف دل و گرانی حکم سابق تخفیف کرد از شما در حکم باید که ثابت مانید در مقابل دو چند خود تا غلبه شما را باشد اینحاصل مضمون آیت است

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا معاوية بن عمرو قال حدثنا ابو اسحق عن حميد قال سمعت انسا يقول خرج رسول الله برآمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم الى الخندق بسوی خندق که میکندند گرد مدینه وقتی که رسید خبر اجتماع احزاب بمحاربه آنحضرت فاذا المهاجرون والانصار يحفرون في غداة باردة پس ناگاه دید که مهاجران و انصار میکندند خندق در بامداد سرد فلم يكن لهم عبيد يعملون ذلك لهم پس نبود

یعنی گذاشته دو دریا را که جمع میشوند در میان هر دو فاصلی است که در هم نمی شوند بعضی گویند طغیان نمیکنند بمردم در غرق کردن مراد از بحرین بحر روم و بحر هند است کذا قال الحسن و گفته که شما در میانه ایدو ملح از اختلاط و از قتاده مرویست که مراد بحر فارس و روم است و در میان هر دو جزائر است و از مجاهد وضحاک مرویست که بحر آسمان و زمین است که می آمیزند هر سال و برزخ بعد مسافت است المنشآت ما رفع قلعه من السفن واما ما لم یرفع قلعه فلیس بمنشآت کشتیها است در دریا مانند کوهها منشآت را تفسیر کرده اشارت بقول خدا وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام مراد او است کشتیها را در دریا مانند کوهها منشآت را تفسیر کرده بکشتی بر داشته شده بادبان آن و کشتی که بر داشته نشده است بادبان آن نیست منشآت قلع بکسر قاف و سکون لام و عین مهمله است جواری جمع جاریه است بمعنی کشتی کلان منشآت بکسر شین معجمه حمزه و ابو بکر خوانده اند و دیگر قرا بفتح شین و قال مجاهد کالفخار کما یصنع الفخار اشارت است بقول خدا خلق الانسان من صلصال کالفخار یعنی چنانچه ساخته میشود فخار و آن مطبوخ بآتش است که بدست زدن آواز میکند صلصال مصدر است از صلصل یصلصل صلصالا و صلصله بمعنی گل خشک است و چون پخته شود و آواز کند آنرا فخار میگویند مراد خلق آدم است که اصل انسان است و این قول در بعضی نسخ متقدم است بما قبل خود و نحاس الصفر یصب علی رؤسهم فیعذبون به و نحاس آن صفر است که ریخته و گداخته میشود بر سرهای دوزخیان پس عذاب کرده میشوند بآن اشارت است بقول خدا یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران در بعضی نسخ نحاس بی الف و لام است و هو الاوفق بالقرآن خاف مقام ربه یهم بالمعصیة فیذکر الله فیترکها یعنی ترس مقام پروردگار با نمعنی است که قصد میکند بگناه پس یاد می آرد خدا پس ترک میکند گناه را الشواظ لهب من نار بمعنی زبانه آتش است مدهامتان سوداوان من الری یعنی از بس سبزی سیاه می نماید صلصال طین خلط برمل صلصال گلی است که آمیخته شده است بریگ فصلصل کما یصلصل الفخار را چون آواز میکند چنانکه آواز میکند فخار و یقال منتن یریدون به صل یقال صلصال کما یقال صر الباب عند الاغلاق وصرصر مثل کبکبه یعنی کبته فاکهه و نخل و رمان اشارتست بقول خدا عز اسمه فیهما فاکهة و نخل ورمان یعنی در دو جنتین که ذکر کرد خداوند سبحانه بقول خود ومن دونهما جنتان گفته اند که از ظاهر کلام الهی تعالی اند فهم میشود که خائف بهشت باشد و فرموده ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی ورای دو جنت که وعده کرده بود بهر خائفان دو جنت دیگر است که در آن فاکهه و نخل و رمان است انتهی پوشیده نماند که با قطع نظر از نصوص دیگر که دلالت دارد بر آنکه جنت بهشت باشد کرمانی وغیر او مکرر گفته اند عدد نص نیست در مفهوم خود جائی که چهار و پنج تعیین کرده اند زیاده بران نمیکنند و اینجا توان گفت که دو بهشت خاصه برای خائفان باشد و دو دیگر برای عامه مسلمان بود و برای اخص خواص از انبیا و رسل دیگر باشد والله اعلم قال بعضهم لیس الرمان والنخل بالفاکهة کرمانی وغیر او گفته اند که مراد از بعض ابو حنیفه است رضی الله عنه و مذهب امام اینست که خرما و انار داخل فاکهه نیست اگر کسی سوگند خورد که فاکهه نخورد و خرما و انار خورد

علی الجهاد ما بقینا ابدا ارشد جهاد با کافران مادام پاینده باشیم همیشه را

باب حفر الخندق

مشروعیت کندن خندق

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب عن انس قال جعل المهاجرون والانصار یحفرون الخندق حول المدینة گشتند مهاجران و انصار که میکندند خندق را گرد مدینه در غزوه احزاب وینقلون التراب علی متونهم و دور میکردند خاک را بر داشته بر پشتهای خود و یقولون و میگفتند و میخواندند این رجز نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد و بر وایتی علی الاسلام و آن موزون نبود ما بقینا ابدا والنبی صلی الله علیه وسلم یجیبهم و یقول اگر آنحضرت جواب میداد ایشانرا و در حدیث سابق بود که جواب صحابه میدادند پس شاید که گاهی چنین بود و گاهی چنان و یقول و میگفت اللهم لا خیر الا خیر الآخره خداوندا نیست نکوئی معتبر و پاینده مگر نکوئی آخرت فبارک فی الانصار والمهاجره پس برکت کن در انصار و مهاجران شاید که مراد از اینجا برکت دینی است مناسب مقام از ثبات در جهاد که موجب فوز و نیر آخرتست و محتمل که عام باشد شامل برکات نشاتین را **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت البراء قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینقل ویقول بود آنحضرت که نقل میکرد خاک را نزد حفر خندق و میگفت بطریق رجز لولا انت ما اهتدینا این یک فقره است از رجز عبد الله بن رواحه که بعد از این مذکور شود **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن البراء قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب ینقل التراب

خاشنت نمیشود تا آخر تا آنکه عقد او درد دا گاره دو اهم دار د پس انگه محض و ریق دو جنس میوه نبود و خالص برای تنعم نیست و مؤلف تحریف قول امام کرده بقول خود اما العرب فانها تعدها فاکهة پس باید که درین حلف داخل دانند میتوان گفت که امام منع اطلاق نمیکند بلکه میگوید که فاکهه آنست که پیش از غذا و پس از آن محض برای تنعم بلذت آن خورند چون رمان و میوه انجیفتے ناقص است ازین قبیل نبود پس در حلف داخل نتواند بود کقوله تعالى حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى فامرهم بالمحافظة على كل الصلوة پس امر کرد مسلمانان را در آیت بر همه نماز ها ثم اعاد العصر تشدیدا لها پس تر اعاده کرد در امر محافظت نماز عصر را از برای سخت گرفتن در محافظت آن کما اعید النخل والرمان چنانکه اعاده کرده در آیت مذکور نخل را و رمان را برای بیان افضلیت آنها ومثلها الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض ثم قال وكثير من الناس وكثير حق عليه العذاب وقد ذكرهم في اول قوله من في السموات و من في الارض حاصل این کلام آنست که در قول خدا سبحانه فيهما فاكهة ونخل ورمان از قبیل عطف خاص بر عام است چنانکه درین دو آیت مذکور است پس مغایرت که مقتضای عطف می باشد نباید فهمید و میرسد ترا که گوئی لا نسلم که این آیت مثل این دو آیت باشد که نکره است در سیاق اثبات عام چگونه تواند بود بخلاف الصلوة و قوله من في السموات که بی شبهه عام اند پس از قبیل عطف خاص بر عام نباشد وقال غيره افنان اغصان و گفته غیر مجاهد یا غیر بعضے که تفسیر کرده شده بالی حنیفه افنان بمعنی اغصان جمع غصن است بمعنی شاخ و بعضی گفته اند بمعنی الوان است ضحاک گفته بمعنی رنگهای میوه ها وجنا الجنتين دان بمعنی ما یجتنی قریب یعنی چیزی که چیده شود نزدیک است وقال الحسن فبای آلاء نعمه یعنی آلاء بمعنی نعمتها است وقال قتادة ربكما تكذبان یعنی الجن والانس بمعنی جن و انس است قال ابو الدرداء كل يوم هو في شان يغفر ذنبا ويكشف كربا ويرفع قوما ويضع آخرين گفت ابو الدرداء در تفسیر قوله تعالى كل يوم هو في شان هر روز خداوند در کاری است می بخشد گناه را و دور میکند رنج و بر میدارد قومی را و می اندازد دیگران را وقال ابن عباس برزخ بمعنی حاجز است یعنی مانع در میانه الانام الخلق نضاختان بمعنی فیاضتان است یعنی بسیار ریزنده که آب مشتق است از نضخ بخاء معجمه بمعنی رش آب پاشیدن و این کثیر است در معنی از نضح بحاء مهمله قسطلانی گفته فیاض اند بخیر و برکت از ابن مسعود و ابن عباس نقل کرده ینضح گرش المطر یعنی می پاشند بر دوستان خدا بمشک و عنبر و کافور در منازل ایشان چنانچه پاشیده میشود قطرات باران و سعید بن جبیر گفته بانواع الفواکه بعضے نضاختان را تفسیر کرده اند بممتلیان و بعضی بفوارتان بالماء لا ینقطعان ذو الجلال ذو العظمة بمعنی بزرگ گذاشتن وقال غيره مارج بمعنی خالص من النار التي تاب يقال مرج الامير رعيته اذا خلاهم يعدو بعضهم على بعض مقصود ازین کلام آنست که مرج را بچند معنی دیگر استعمال میکنند گفته میشود مرج الامیر رعیته گذاشت امیر رعیت خود را و قتیکه گذاشته اینها را بجای که ستم میکنند بعض ایشان بر بعض دیگر و يقال مرج امر الناس بمعنی اختلط مس بمعنی ملتبس در هم شد کار مردم مرج بمعنی ملتبس آمده مرج البحرين بمعنی اختلط البحران من مرجت دابتك تركتها

اگر ملاقات کنیم دشمن آیم و شمشان درین باب الاولى وقد يفعوا علينا تحقیق الگنانیکه ستم کردند بر ما اوے از الفاظ مسوحو الشت جمع کرد الاولا فتنة ابينا چون خواهند آنها ایشان دور غلا نیدن از اسلام بسوی کفر قبول نکنیم و باز باشیم

باب من حبسه العذر عن الغزو

یکی باز داشت او را عذر و مرض و مانند آن که بدان سفر نتواند کرد از جنگ کردن با دشمنان دین با وجود نیت گویا مجاهد است حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا حميد ان انسا حدثهم قال رجعنا من غزوة تبوك مع النبي حدیث کرد یاران خود را گفت بازگشتیم از غزوه تبوک با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ح وحدثنا سليمان بن حرب قال اخبرنا حماد هو ابن زيد عن حميد عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان في غزوة فقال تحقیق آن حضرت بود در غزوه پس فرمود ان اقواما بالمدينة خلفنا تحقیق جماعت از مردم مدینه پس مانده اند پس خود گذشته ایم خلفنا بسکون لام و فتح فا و بتشدید لام و سکون فا نیز روایت است ما سلكنا شعبا ولا واديا الا وهم معنا فيه نرفته ایم ما راهی را و نه وادی را مگر بجا لیکه ایشان نیز با ما اند دران جا در حکم اجر و ثواب بسبب نیت و آرزوی ایشان قد حبسهم العذر تحقیق باز داشت ایشان را عذر از نیکه بر آیند با ما وقال موسى ابن اسمعيل شیخ مؤلف حدثنا حماد بن سلمة عن حميد عن موسى بن انس عن ابيه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم این سند دیگر است مر حدیث مذکور را که درین طریق موسے

دربن بیان تقدیم و تاخیری است سنفرغ لکم یعنی سنحاسبکم سرانجام است که حساب میکنیم عملهای شما لایشغله شیء عن شیء در حالی که بازنمیدارد چیزی از چیزی وهو معروف فی کلام العرب فرغ یعنی مشهور است در کلام عرب یقال لا تفرغن لک از باب تفعل است یعنی فرغ نیست مرا و ما به شغل ونیست با آن کار مانعی یقال لاخذنک علی غرتک گفته میشود آنچه میگیرم ترا بر غفلت تو از تو و این آیت سنفرغ لکم ایها الثقلان وعید و تهدید است از خدا یعنی بگاه یک میگیریم شما را **باب** ومن دونهما جنتان

حدثنا عبد الله بن ابی الاسود قال حدثنا عبد العزیز بن عبد الصمد العمی قال حدثنا ابو عمران الجونی عن ابی بکر بن عبد الله بن قیس عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال جنتان من فضة آنیتهما وما فیهما وبتحقیق رسول خدا فرمود دو بهشت اند که آوندهائی که در وی اند از نقره اند و هرچه در آنست از نقره است وجنتان من ذهب آنیتهما وما فیهما و دو بهشت از طلا است ظروف آنها و هرچه در آن است از طلا است وما بین القوم وبین ان ینظروا الی ربهم الا رداء الکبریاء ونیست میان مردم و میان نظر کردن بسوی پروردگار مگر ردای عظمت علی وجهه فی جنة عدن بر روی پروردگار در بهشت عدن ظرف متعلق بقوم است توانده ال باشد از آن روا نیست که ظرف ربهم باشد لاستحالة کون الله فی مکان قوله رداء الکبریاء علی وجهه از متشابهات است از آنکه وجه و رداء بمعنی لغوی که بفهم میدر آید مراد نیست سبب جمیع مفوضه در آیات متشابهات میگویند که معنی آن نمیدانند مگر خدا و ما وله گویند مراد از وجه ذات است و از رداء عظمت در حدیث دیگر که رداء و ازار واقع شده که العظمة ازاری والکبریاء ردائی گفته که عظمت و کبریا لازم ذات منست چنانکه ازار و رداء ملازم شخص میباشد قرطبی گفته عظمت و کبریا از جنس جامها نیست بطریق مجازه و استعاره تعبیر از آن کرده وجه تشبیه آنست که چنانچه ازار و رداء ملازم آدمی است مخصوص بآن میباشد و شریک نمیباشد احدی در آن همچنین عظمت و کبریاء خاص ذات پروردگار است روا نیست شرکت غیر در آن **باب** حور مقصورات فی الخیام حور جمع حوراء وقال ابن عباس حور یعنی سود الحدق سیاه میشوند لهای چشم حدق بفتحتین جمع حدقه است وقال مجاهد مقصورات بمعنی محبوسات است قصر طرفهن وانفسهن علی ازواجهن حصر کرده شده است دیدن ایشان و ذاتهای آنها را بر ازواج آنها قاصرات لا یبغین غیر ازواجهن قاصرات اند که طلب نمیکنند غیر ازواج خود را قسطلانی گوید اختلاف کرده اند که تمام تر در حسن حوران اند یا زنان آدمی بعضی گویند زنان آدمی افضل اند بهفتاد هزار ضعف از حوران انتهی و ظاهر است که این اختلاف از زنان آدمی که در بهشت خواهند بود کرده اند چنانچه در احادیث واقع شده که مردان و زنان را حق جل وعلی بقدرت حسنی و جمالی نمایند خواهد عطا کرد **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا عبد العزیز بن عبد الصمد قال حدثنا ابو عمران الجونی عن ابی بکر بن عبد الله بن قیس عن ابیه رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان فی الجنة خیمة من لؤلؤة مجوفة فرمود بتحقیق در بهشت خیمه ایست از مروارید میان خالی عرضها ستون میلا پهنای آن خیمه شصت میل است فی کل زاویة منها اهل ما یرون الآخرین در هر گوشه آن جمعی هستند که نمی بینند دیگران را در روایت مسلم واقع شده

الجزء الحادی عشر تیسیر الاسلام

کتاب الجهاد

ایراد این درین ابواب و ابن جوزی گفته وقتی که ذکر کرده شود سبیل الله مطلقا مراد از آن جهاد باشد انتهی و مؤید است معنی مذکور را حدیث ابی هریره امن مرابط یرابط فی سبیل الله فیصوم یوما فی سبیل الله الحدیث و بودن قطع اولی در جهاد مرکسی راست که خوف کند ضعف را بصوم و اما نزد عدم خوف خصوصا گاه معتاد باشد پس صوم افضل است بجهت اجتماع دو عبادت و قرطبی گفته سبیل الله طاعت اوست سبحانه پس مراد درینجا بقصد وجه الله باشد ونیست این قید را خصوصیت بمقام

حدثنا اسحق بن نصر یعنی اسحق بن ابراهیم بن نصر مؤلف در روایت از وی گاه چنین میگوید گاه چنان قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی یحیی بن سعید وسهیل بن ابی صالح بتصغیر نیاورده موافقت حدیث او را جز درینجا و اعتماد نکرده بر آن بلکه قرین آورده است انهما سمعا النعمان بن ابی عیاش بفتح عین مهمله و تشدید تحتیه در آخر شین معجمه عن ابی سعید الخدری قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من صام یوما فی سبیل الله بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا کسی که روزه دارد روزی در راه خدا یعنی در جهاد و مانند آن یا بنیت وجه الله دور دارد خدا تعالی روی او را از دوزخ هفتاد سال ولکنا

اهل المومن در بعضی نسخ الآخرون است وتقدیر کلام بر وهم الآخرون از قبیل اکلونی البراغیث است
یطوف علیهم المومنون طواف میکنند بر ایشان مسلمانان کنایت از مباشرت است و میاطی گفته صواب لفت
که مومن با فراد گویند شیخ ابن حجر از فتح جواب داده که از قبیل مقابلت جمع بجمع است لفظ القسطلانی
گویند مقصود و میاطی آنست که یک مسلمان بر همه آن طواف میکند چنانکه واقع شده که یکدیگر دیده بشتی را نوبت
چهل کس خواهد بود بر این تقدیر این جواب موجه میشود وجنتان من فضة آنیتهما وما فیهما وجنتان
من ذهب آنیتهما وما فیهما مراد از کذا از ذهب است چنانکه در حدیث سابق مذکور شد وما بین القوم وبین
ان ینظروا الی ربهم الا رداء الکبر علی وجهه فی جنة عدن تقیل این حدیث مشعر است که رویت امد در بهشت
خواهد بود گوئیم معنی آنست رویت خواهد بود لابس کبریا یعنی در پردهٔ صفت عظمت و کبریا مرئی خواهد شد
با نکشاف بیشک و تردد چنانکه خبر داده صادق مصدوق بقول خود انکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون
القمر لیلة البدر و آنکه بعضی شراح جواب داده اند که اگر در جنت نخواهد بود لازم نمی آید که مطلقا نباشد
سماجت آن بر ظاهر است از آنکه تسلیم اینمعنی که رویت در جنت نباشد سماجت آن بر ظاهر است لایق نیست
که راضی شود احدی بآن یعنی بدخول جنت با عدم رویت وی تعالی و تقدس **سورة الواقعة**
ابو العباس گفته مکی است و اختلاف است در آیه واصحاب الیمین و در آیه افبهذا الحدیث انتم مدهنون در ل
نازل شده در اهل طایف بعد از فتح مکه و حنین و ثانی در حق جمعی که میگفتند مطرنا بنوء کذا و این هر دو آیت
باصطلاح ایشان مدنی است نود و نه آیه است و مراد بواقعه قیامت است بسم الله الرحمن الرحیم
بسمله ثابت نیست مگر در روایت ابی ذر قال مجاهد رجت بمعنی زلزلت است و رج در اصل لغت بمعنی تحریک
است بست فتت لتت کما یلت السویق اشارت است بقول خدا وبست الجبال بسا و فتت ولت بمعنی
است یعنی گشت بمانند آرد تر کرده شده و از عطا منقول است بست اذهبت ذهابا و از مسیب کسرت کسرا
واز حسن قلعت من اصلها از بیخ بر کنده شد و از عطیه بسط بسطا کالرمل والتراب المخضود الموقر حملا
گران در بر داشتن ویقال ایضا لا شوک له یعنی مخضود در آیه وسدر مخضود بمعنی بر داشته شده و نیز
بمعنی آنکه نیست خار مر او را مخضد در لغت بمعنی قطع است یعنی بریده شد خارها منضود بمعنی الموز است
اشارت است بسوی قول خدا وطلح منضود وطلع جمع طلحه است حسن گوید درختی است که سایه خوش و سرد
دارد فرا گوید طلح نزد عرب درخت کلان است و مراد او را خارها است منضود بمعنی متراکم است در مغرب
نضد بمعنی پیچیدن متاع است بعضی با بعضی العرب المحببات الی ازواجهن دوست داشته شده نزد
شوهران خود جمع محبة اسم مفعول ست از عرب و عرب جمع عروبه اهل مکه می نامند آنرا عربه بکسر راء و اهل
مدینه غنجه بکسر نون و اهل عراق شکله بفتح معجمه وکسر کاف ثلة بمعنی امة در این آیت ثلة من الاولین
یحموم بمعنی دخان اسود است در این قول وظل من یحموم یصرون بمعنی یدیمون است در این آیت
وکانوا یصرون علی الحنث العظیم دایم می بودند بر گناه کبیره که شرک است و از ابوبکر اصم منقول است
که قسم میخوردند که بعث و قیامت نیست و آنکه بتان شرکای خدا اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و همیشه بر این

فی سبیل الله دعاه خزنة الجنة
فرمود کسی که خرج کند جفتی از مال در راه خدا بخوانند او را خازنان بهشت
یعنی روز قیامت زوج جفت فرد
و هر واحد از آنها زوج را زوج گویند
کل خزنة باب بهشت دربانان
هر یعنی دربانان هر در بهشت این
عبارت از باب قلب است ای فلان
ای فلان یا فلان قال ابوبکر گفت ابوبکر
صدیق یا رسول الله ذاک الذی لا توی علیه
آنکه چنین باشد آنکسی ست که نیست هلاک
و نقصان بر وی بوجهی فقال النبی
پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انی لارجو ان تکون منهم تحقیق من
هر آئینه امید دارم آنکه باشی تو ای
ابابکر از آنکسان که خوانده شوند
از همه درها حدثنا محمد بن سنان
قال حدثنا فلیح بتصغیر قال حدثنا هلال
ابن هلال عن عطاء بن یسار عن ابی سعید
الخدری ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قام علی المنبر فقال ایستاد
آنحضرت بر منبر پس فرمود انما اخشی
علیکم من بعدی ما یفتح علیکم من
برکات الارض جز این نیست که میترسم
من بر شما پس از رحلت خود این عالم
چیزیرا که کشاده میشود بر شما از برکتها
زمین از خزاین و زراعات و اثمار
ثم ذکر زهرة الدنیا پس بعد ذکر برکات
الارض ذکر کرد تازگی و زینت دنیا را
از اسپان و امتعه و لباس و اولاد
و زنان فبدء باحدهما پس
شروع کرد آنحضرت بیکی از این دو
مذکور یعنی برکات زمین و ثنی بالاخری
پستر دوم را ذکر کرد یعنی زهرة
الدنیا فقام رجل فقال پس
ایستاد مردی پس گفت یا رسول الله
او یاتی الخیر بالشر آیا می آید خیر شر را
یعنی مال و مانند آن که خیر است و نعمت
و خدا تعالی در جاها از قرآن آنرا
تعبیر بخیر کرده چگونه سبب شر گردد

اعتقاد باطل میبودند واین حنث ایشان بود العظیم الا فی الظمأ یعنی تشنه اشارتست بقول خدا عزّ سبحانه فشاربون شرب الهیم جمع یعنی هیماء بمعنی ظمآن واز قتاده منقول است که هیام نام بیماری شتر است همواره آب میخورد و سیراب نمیشود لمغرمون بمعنی لملزمون اسم مفعول است انا لمغرمون لام برای تاکید است واز ابن عباس و قتاده مرویست که بمعنی محاسبون است مدینین بمعنی محاسبین است اشارت باین آیت است فلولا ان کنتم غیر مدینین ای غیر محاسبین روح جنة و رخاء و در بعضی نسخ جنة و رخاء است در ریحان الرزق اشارتست بقول سبحانه فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان وجنة نعیم یعنی اگر هست کسی از مقربان رب العزت پس او را در بهشت راحت است و رزق است و بهشت پر نعمت و ننشئکم فی ای خلق نشاء اشارت است بقول خدا وننشئکم فیما لا تعلمون یعنی پیدا میکنیم شما را در خلقی که میخواهیم و در صورتی که نمیدانید شما وقال غیره تفکهون بمعنی تعجبون است فی قوله تعالی ولو نشاء لجعلناه حطاما فظلتم تفکهون واز حسن بمعنی تندمون است از ندامت وابن کیسان گفته بمعنی یحزنون گفته اند تفکه از اضداد است میگویند عرب تفکهت ای تنعمت وتفکهت ای حزنت عربا مثقلة واحدها عروب مثل صبور وصبر یسمیها اهل مکة العربة واهل المدینة الغنجة واهل العراق الشکلة این همه در روایت ابی ذر نیست و مکرر است وقال خافضة لقوم الی النار وقال غیر مجاهد خفض کننده مر قومی را بسوی دوزخ و رافعة لقوم الی الجنة و بردارنده مر قومی را بسوی بهشت موضونة یعنی منسوجة است ای بافته شده ومنه وضین الناقة واز اینمعنی گرفته وضین بمعنی تنگ ناقه و بعضی گفته بافته شده بجواهر وطلا والکوب لا آذان له ولا عروة وکوب آبریزی که گوشواره نیست مر او را و نه دست آویزه والاباریق ذوات الاذان والعری واباریق آنکه آذان وعروه دارنده اشارتست بقول خدا باکواب واباریق واکواب جمع کوب است واباریق جمع ابریق در آیت در هر دو جا بصیغه جمع است مسکوب بمعنی جاری است فی قوله تعالی وماء مسکوب و آبی جاریست در تفسیر گفته ای مصبوب یجری دایما غیر اخدود یعنی ریخته شده که جاریست دایم در غیر گو و فرش مرفوعة بعضها فوق بعض و فرشها است که بالا انداخته شده بعضی را بر بعضی مرویست از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که انداخته شده بالای سریرها مترفین بمعنی متنعمین است کشمهنی گفته ممتعین بدو میم وتاء فوقانیه یعنی از تمتع است عینی از ابوزید نقل کرده که اینمعنی محض غلط است بلکه از امتاع است میگویند متعت بالشیء ای تمتعت از تمتع وقتی باشد که روایت ممتعین باشد ما تمنون هی النطفة فی ارحام النساء یعنی تمنون عبارت از نطفه است در ارحام زنان اشارت است بقول خدا افرأیتم ما تمنون ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون للمقوین للمسافرین والقی القفر تفسیر کرده مقوین را بمسافرین و اشارت کرده که مشتق است از قی بمعنی قفر بتقدیم قاف مفتوحه بر فاء ساکنه یعنی زمین خالی بعید از عمرانات بمواقع النجوم بمحکم القرآن اشارت کرده بسوی قول خدا فلا اقسم بمواقع النجوم وتفسیر کرده آنرا بمحکم القرآن در کشاف گفته در تفسیر قوله تعالی فلا اقسم بمواقع النجوم که قرآن نازل میشد بر آنحضرت نجما نجما واین قسم است باوقات نزول قرآن ویقال بمسقط النجوم اذا سقطن

مالید از روی مبارک خود عرق را که پیدا میشد نزد نزول وحی فقال این السائل آنفا پس فرمود کجاست که سوال میکرد اکنون او ثلاث هی یا خیر است مال بجمیع وجوه تا شر نزاید مقصود انکار است خیریت علی الاطلاق را بلکه خیر است در حد ذات اگرچه باشد از اسراف و بخل و تجاوز از حد حلال و وضع شرعی در آن و شر بعوارض آید ثلاثا فرمود این کلمه سه بار ان الخیر لا یاتی الا بالخیر بتحقیق چیزی که خیر است بوجهی نمی آرد بآن وجه مگر خیر را پس آنرا مثل آورد برای آن و فرمود وانه کل ما ینبت الربیع یقتل او یلم حبطا و بتحقیق شان اینست هر چه میرویاند ربیع میکشد یا نزدیک بهلاک میگرداند از راه بسیار خوردن و ورم کردن شکم حبط بفتح مهمله و موحده وطاء مهمله در آخر شکم بر آمدن ستور از بسیار خوردن الا آکلة الخضر مگر دابه را که خورنده سبزه است باین صفت اکلت حتی اذا امتدت خاصرتاها استقبلت الشمس خورد آنها تا آنکه چون کشیده گشت هر دو تهیگاه او پیش آمد آفتاب را و مقابل او شد چنانکه عادت دواب است نزد انتفاخ شکم و سیری فثلطت وبالت پس ریخ زد و شاشه کرد و صالح شد شکم او ثلط ریخ زدن شتر رتعت پس باز چرید و عود کرد بجائیکه بود و آن سبب بقاء زندگانی و صلاح حال اوست مادام که بحد افراط و تفریط نکشد و مدد اسباب علوی بتحلیل و هضم و دفع فضله و تخلیه بر آوردن وی کند آن اسباب یار بود همچنان است نسبت به آدمی زاد که سبب صلاح اوست در نشاتین مادام که در صرف آن اسراف و بخل نورزد و توجه آورده بصرف آن بوجه اعتدال و موضوع شرعی و دفع زکوة و

اشارت بتفسیر دیگر است و مساقط نجوم عبارت از مغارب آنها است و از حسن بصری منقول است که مراد انکدار و انتشار یعنی تیره شدن و افتادن نجوم است و مواقع و موقع واحد یعنی حاصل این دو لفظ یکی است چنانچه عینی گفته نیستند واحد بنظر کردن بسوی لفظ و نه نظر کردن بسوی معنی بلکه آنچه مستفاد میشود از این هر دو لفظ واحد است از آنکه جمع مضاف و مفرد مضاف جمیع هر دو جامع اند بر قول صحیح و کرمانی گفته اضافه مفرد بسوی جمع مستلزم تعدد است چنانکه قلب القوم بمعنی قلوب القوم است مدهنون یعنی مکذبون اشارت است بقول خدا فبهذا الحدیث انتم مدهنون مراد از این قرآن است مثل لو تدهن فیدهنون یعنی درین آیت هم نزدیک بهمین معنی است ای لو تکفر فیکفرون از ابن کیسان منقول است مدهن کسی را میگویند که نکند آنچه بر وی حق است و بعلل و حیل میکند و اند نزد بعضی بمعنی منافق است فسلام لك ای مسلم لك انك من اصحاب الیمین یعنی تقدیر معنی سلام لك بعنی این است که مسلم است مر ترا اینکه تو از اصحاب یمینی فالغیت ان وهو فی معناها پس انداخته شد کلمه ان انه اینکه مراد است در معنی آن کما تقول انت مصدق مسافر عن قلیل اذا کان قد قال انی مسافر عن قلیل وقتی که باشد که بتحقیق گفته است مخاطب بتحقیق من مسافرم باندک زمانی و قد یکون کالدعاء له و اندکی است که می باشد این کلام مانند دعای مخاطب از جانب اصحاب یمین کقولك فسقیا من الرجال ان رفعت السلام فهو من الدعاء اگر گوئی کسی از قرا بنصب نخوانده پس چه معنی دارد اگر برفع خوانی گوئیم معنی آنست که سقیا بنصب دعا می باشد و سلام برفع دعا است و بنصب دعا نیست کذا قالوا و صاحب کشاف معنی قوله تعالی میگوید سلام است مر ترا ای صاحب یمین از برادران تو که صاحب یمین اند یعنی تسلیم میکنند ترا تورون بمعنی تستخرجون در قول خدا افرایتم النار التی تورون تورون اصل آن توریون بود ضمه بر یاء دشوار داشتند نقل کرده بماقبل دادند اجتماع ساکنین شد یا را حذف کردند تورون شد او لهبت بمعنی اوقدت است برافروختم لغوا بمعنی باطلا است تاثیما بمعنی کذبا در قول خداوند سبحانه لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما یعنی نمیشنوند در جنات نعیم باطلی و نه کذبی

باب قوله وظل ممدود

تفسیر کرده اند یعنی سایه دائم که آفتاب آنرا دور نمیکند و از ربیع منقول است که مراد سایه عرش است و از عمرو بن میمون روایت کرده که این سایه بمقدار هفتاد سال خواهد بود **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه یبلغ به النبی صلی الله علیه وسلم میرساند این روایت پیغمبر خدا را یعنی سماع ابی هریره از آنحضرت معلوم نیست شاید از صحابی دیگر شنیده باشد قال ان فی الجنة شجرة یسیر الراکب فی ظلها مائة عام لا یقطعها گفت در بهشت درختی است که راه میرود سوار در سایه آن صد سال بجائیکه قطع نمیکند آنرا واقرؤا ان شئتم وظل ممدود و بخوانید اگر میخواهید این آیت را که اشارت بآن میکند و آنکه در روایت عمرو بن میمون واقع شده که بسیرت هفتاد هزار سال است منافات ندارد بفهم

الحدید در روایت ابی ذر سورة الحدید والمجادلة است

فی سبیل الله والقائم الساکن القیس پس گردانید آنرا در راه خدا و بیمار ان و درویشان و مسافران و من لم یأخذ ماله بحقه فهو کالآکل الذی لا یشبع و یکون علیه شهیدا یوم القیامة و کسیکه نگرفت آنرا بحق خود و مشغول گردد بگرفتن آن ناحق و صرف نکرد آنرا بوجه آن پس وی همچو خورنده ایست که سیر نمیشود و می باشد آن مال بروی یعنی بر گرفتن وی ناحق گواه روز قیامت و حدیث در باب الصدقة علی الیتامی از کتاب الزکوة گذشت

باب فضل من جهز غازیا فضیلت کسی که ساز کند اسباب سفر غزا کننده را تجهیز ساز کردن اسباب عروس و مسافر و مرده او خلفه بخیر یا جانشین غازی گردد به نیکوئی در عیال و مال وی شاید که مراد عام است که در حیات غازی باشد یا بعد از ممات آن بقرینه حدیث ثانی باب **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا الحسین بن ذکوان المعلم قال حدثنی یحیی ابن ابی کثیر قال حدثنا ابو سلمة قال حدثنا بسر بن سعید بضم موحده و سکون سین مهمله مولی حضرمی از اهل مدینه سنه صد قال حدثنی زید بن خالد الجهنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من جهز غازیا فی سبیل الله فقد غزا کسیکه ساز کند اسباب غازی را در راه خدا پس بتحقیق غزا کرد یعنی در حکم غازی است و شریک او در ثواب است و من خلف غازیا فی سبیل الله بخیر فقد غزا و کسیکه خلیفه گردد غازی را در راه خدا به نیکوئی یعنی قیام نماید بعد از وی بمراعات اهل و مال آن پس بتحقیق غزا کرد **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یکن یدخل بیتا بالمدینة غیر بیت ام سلیم بتحقیق آنحضرت در نمی آمد هیچ خانه را در مدینه جز خانه ام سلیم مادر انس که خاله رضاعی آنحضرت بود الا علی ازواجه مگر بر ازواج

مجادله سوره دیگراست بعد از حدید و او هر دو را یکبار ذکر کرده است سورهٔ حدید مکی است خلافا للسدی
کلبی گوید درین سوره آیات مکی و مدنی هر دو واقع شده صحیح همین قول است درین سوره ذکر منافقان است
و منافقان نبودند مگر در مدینه و آیت لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح نازل نشده مگر بعد از فتح و آیت
قتال بعد از هجرتست پس این آیتها مدنی است و اوائل آیات مکی است و این سوره بست و نه آیت است
بسم الله الرحمن الرحیم بسمله در غیر روایت ابی ذر ثابت نشده قال مجاهد جعلکم مستخلفین فیه بمعنی
معمرین فیه است در آیت وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه این تفسیر در روایت ابی ذر نیست قرا گفته بمعنی
مملکین من الظلمات الی النور یعنی من الضلالة الی الهدی است در آیت هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم
من الظلمات الی النور فیه باس شدید و منافع للناس جنة و سلاح تفسیر منافع است و اشارت است
بقول خدا و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس و فرستادیم آهن را در وی ترسی سخت و نفعها
است مردم را از آنکه در اکثر مصالح احتیاج بآهن است در جهاد و صنایع و حوایج مولاکم بمعنی اولی بکم است
در آیت مأواکم النار هی مولاکم جای شما ای کفار در آخرت آتش است و آن لائق است بشما لئلا یعلم
اهل الکتاب لیعلم اهل الکتاب یعنی کلمهٔ لا در لئلا یعلم زائد است چنانکه در آیت کریمه ما منعک ان لا تسجد
لا زائد است یقال الظاهر علی کل شیء علما والباطن علی کل شیء علما اشارتست بقوله تعالی هو الاول والآخر
والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم و حاصل این تفسیر آنست که ظهور و بطون علمی است و این آیت تفاسیر
دیگر دارد که علما و عرفا بیان کرده اند انظرونا بفتح همزه قطعی و کسر ظاء معجمه بمعنی انتظرونا است درین آیت
یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم اکثر قرا انظرونا بهمزهٔ وصل خوانده
اند من النظر **سورة المجادلة** ابو العباس گفته مدنی است باتفاق بیست و دو آیت است
وقال مجاهد یحادون بمعنی یشاقون الله و یعادونه اشارتست بآیت ان الذین یحادون الله ورسوله
الآیة کبتوا بمعنی اخزوا است از خزی قیل اذلوا و قیل اهلکوا گفته اند کبتوا در اصل کبدوا است
دال را بتا بدل کرده اند از جهت قرب مخرج و معنی کبدوا اذا اصابهم الوجع فی الکبد استحوذ بمعنی غلب
است در قول خدا استحوذ علیهم الشیطان مرویست که عمر بن خطاب رضی الله عنه استحوذ علیهم خوانده بر قرآن
استقام و این موافق است و استحوذ بنا بر اصل است بی اعلال **سورة الحشر** مدنی است بست و
چهار آیت بسم الله الرحمن الرحیم بسمله در روایت غیر ابی ذر ثابت نیست الجلاء بمعنی الاخراج من
ارض الی ارض برآوردن از زمینی بسوی زمینی اشارتست باین آیت ولولا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم فی
الدنیا الآیة جلا اخص است از اخراج جلا برآوردن است با اهل و مال و اخراج اعم است از آن با اهل
و مال باشد یا نه **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا سعید بن سلیمان قال حدثنا هشیم قال
اخبرنا ابو بشر عن سعید بن جبیر قال قلت لابن عباس سورة التوبة گفت سعید بن جبیر گفتم مر ابن عباس
را چه میگوئی سورهٔ توبه را و آنرا سورهٔ براءة هم میگویند قال التوبة هی الفاضحة گفت آیا توبه است استفهام
انکاری است یعنی آنرا توبه مگوی آن فاضحه است که فضیحت میکند کافران را و بیان میکند معائب آنها را

خانه از ام سلیم بود و ام حرام خواهرش
نیز با وی می بود **باب** التحنط
عند القتال استعمال خوشبو نزد قتال
حنوط خوشبوئی مرکب از خوشبوها
و غالب استعمال آن در میت است
و در جنائز گذشت **حدثنا**
عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا
خالد بن الحارث قال حدثنا ابن
عون عن موسی بن انس
قال وذکر یوم الیمامة
گفت موسی در حالیکه ذکر کرده شد
روز یمامه که واقع شد در آن روز
قتال میان مسلمانان و میان بنی
حنیفه اتباع مسیلمه کذاب در خلافت
ابوبکر صدیق رضی الله عنه و در روایت
حموی بحذف واو حالیه است قال
اتی انس ثابت بن قیس وقد حسر عن
فخذیه وهو یتحنط گفت موسی آمد انس
بن مالک ثابت بن قیس را که خطیب انصار
بود و تحقیق برهنه کرده بود ثابت
هر دو ران خود را بجائیکه مساحت
که خوشبو مالیدن یا عم پس گفت انس
ای عم من و آن در حقیقت نه عم وی
بود ولیکن عادت عربست که از خود
کلان سال قبیله خود را بعم خوانند
چنانکه خورد سال را برادر زاده ما یحبسک
ان لا تجیء بتشدید لام و نصب تجیء چه چیز
باز میدارد ترا اینکه نمی آئی و بتخفیف
لام و رفع تجیء نیز روایت است
یعنی آیا نمی آئی قال الآن گفت ثابت
می آیم اکنون یا ابن اخی ای برادر
زادهٔ من وجعل یتحنط و گشت که
خوشبو می مالید یعنی من الحنوط یعنی
میدارد در او می مالیدن خوشبو از قسم
حنوط شارحان گویند تفسیر کرد بآن
برای دفع توهم آنکه یتحنط از حنطه باشد
یا از حناط و مانند آن و ظاهر آنست که
گفته شود برای دفع توهم مجاز است
در مطلق خوشبو پس بیان کرد که خوشبو
همین حنوط بود و لفظا حقیقت است

ماذا التنزيل ومنهم ومنهم ميشد نازل ميشد دران منهم ومنهم اشارتست بقول خدا ومنهم الذين يؤذون النبي ومنهم من يلمزك في الصدقات ومنهم من يقول ائذن لي ومنهم من عاهد الله حتى ظنوا انها لم تبق احد منهم الا ذكر فيها تا آنكه گمان كردند كه اين سوره باقي نميگذارد هيچ يكي ازين مردم را مگر آنكه ذكر كرده شده است دران قال قلت سورة الانفال گفت سعيد گفتم سورة انفال در حق كدام مردم نازل شده است قال نزلت في بدر گفت نازل شده در اهل غزوة بدر قال قلت سورة الحشر گفت گفتم سوره حشر را چه ميگوئي قال نزلت في بني النضير گفت نازل شده در شان بني النضير كه قبيله ايست از يهود كه حاكم بجلاى وطن شده بود ايشانرا در آخر عمر بن خطاب در ايام خلافت از جزيرهٔ عرب بيرون كرد **حدثنا** الحسن بن مدرك قال حدثنا يحيى بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة عن ابي بشر عن سعيد قال قلت لابن عباس سورة الحشر قال قل سورة بني النضير گفت ابن عباس بگو سوره بني النضير يعني در حق بني النضير نازل شده قسطلاني وعيني هر دو گويند كه سوره حشر مگو تا گمان نكنند كه حشرے كه در وي واقع است حشر قيامت است ومراد اخراج بني النضير است **باب** قوله ما قطعتم من لينة نخلة ما لم تكن عجوة او برنية تفسير كرده لينة را بنخل كه عجوه و برني نباشد همچنين است قول عكرمه وقتاده واز زهري روايت كرده اند كه لينة الوان نخل است غير عجوه و برنيه واز عطيه وابن زيد مرويست بمعنى نخل است قسطلاني نقل كرده لينة نوعي از تمر سخت زرد است ديده ميشود خسته آن از بيرون ونرم است كه دندان در وي فرو ميرود ميتاوي گفته است لينة فعلة است مشتق از لون واو را بيا بدل كرده اند جمع آن الوان است بعضي گويند از لين است بمعنى نخله كريمه وجمع آن اليان است برنية بفتح باء موحده وسكون را وكسر نون وتشديد يا وتحتيه نوعي از خرماى جيده است وعجوه بفتح خرما ئيست نيكو در مدينه كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرموده كه هر كه هفت خرما عجوه صباح بخورد از گزند وآسيب ايمن شود **حدثنا** قتيبة قال حدثنا الليث عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حرق نخل بني النضير وقطع وهي البويرة بتحقيق رسول خدا سوخت نخلستان بني النضير را وبريد وآن بويره است وبويره بضم موحده وفتح واو وبعد از تحتانيه ساكنه موضعي است نزديك مدينه كه نخيل بني النضير آنجا بود ومرويست كه آنها نزد آنحضرت آمده گفتند كه اي محمد تو منع كردي ما را از فساد اين چه حال است كه سوختي وقطع كردي نخيل را فانزل الله تعالى ما قطعتم من لينة او تركتموها قائمة على اصولها فباذن الله وليخزي الفاسقين پس فرستاد خداوند سبحانه اين آيت را چيزے كه بريده ايد شما يا گذاشته ايد بر پا برتنهاى آن پس همه بحكم خدا است وبراى آنست كه رسوا كند فاسقان را **باب** قوله ما افاء الله على رسوله باب در بيان چيزي كه رد كرده است خدا از مال كافران بني نضير بر رسول خود **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان غير مرة عن عمرو عن الزهري عن مالك بن اوس بن الحدثان عن عمر رض قال كانت اموال بني النضير مما افاء الله على رسوله صلى الله عليه وسلم بود اموال بني نضير از انچه رد كرده ورجوع نموده خدا بر رسول خود مما لم يوجف المسلمون عليه بخيل

الجزء الحادي عشر من تيسير الاسلام

كتاب الجهاد

صلى الله عليه وسلم بود صف اول كه يكو نميشد از جاى خود وصف ثاني مددگار ميشد اول را بشما عودكم بتشديد واو وسكون دال با ضمير مرفوع خطاب اقرانكم بنصب چنانچه روايت اكثر است يعني بدرستيكه عادت كنانيد شما كسانى را كه مانند شما اند در قوت از اعداء شما وآن طمع داشتن ايشان است كه چنين شما را بسبب واقع شدن فرار از شما قرن بالكسر بمعنى حريف وهم دست در شجاعت وكشتي اقران جماعت ودر روايت مستملي عودتكم بفتح واو وسكون تاء تانيث اقرانكم بسبب است يعني عادت فرار كنانيد شما را اقران شما كه دشمنانند بسبب ترك تعاقب وقتل مرد فرار براى راحت وتخبات وغير زياده آمده در بعضي روايات اينجا هست كه بيش رفت ثابت وقتال كرد تا آنكه كشته شد رضي الله عنه

حماد بن سلمة عن ثابت البناني عن انس

دکلام کتاب از جنس چیزے کہ نرانده بودند وانیده بودند مسلمانان بروی پاسپان وشتران فکانت
لرسول الله صلى الله عليه وسلم خاصة پس بود این اموال مخصوص مر رسول خدا را ینفق علی اهله
نفقة سنته انفاق میکرد برازواج مطهرہ خود نفقه یکسالہ ثم یجعل ما بقی فی السلاح والکراع عدۃ فی
سبیل الله پستر صرف میکرد چیزے کہ باقی میماند در اسلحہ جهاد واسپان در حالی کہ آمادہ بودی در راه
خدا کراع بضم کاف پایہ گوسفند وگاو وجز آن پستر شایع شده در خیل قرطبی گفتہ اینحدیث حجت مالک
است که میگوید فی را قسمت نباید کرد وباز گذاشته شود برای اجتهاد امام وصلاح او وهمچنین خمس را ونزد امام
ابی حنیفه سه قسم باید کرد وامام شافعی میگوید آنرا پنج حصه باید کرد وابن منذر گفته که نمیدانم پیش از شافعی
کسے را که گفته باشد پنج قسم باید کرد واز ینحدیث معلوم میشود ذخیرہ قوت یکسال روا ست اگر حاصل شود
از ملک او واگر از بازار خرید کند ابو العباس گوید بعضی روا داشته اند وبعضی منع کرده گویند اگر از
ادخار ضرر مسلمانان لازم آید روا نیست وهم از ینجا معلوم شد که ادخار قدح نمیکند در توکل

باب

وما آتاکم الرسول فخذوه یعنی چیزی که بدهد شما را رسول پس بگیرید آنرا وما نهاکم عنه فانتهوا
وچیزی که نهی کند شما را از آن پس نکنید آنرا حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن منصور
عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله قال لعن الله الواشمات لعنت کرده است خدا واشمات
را جمع واشمه است یعنی آنکه سوزن میخلانند بر پشت دست ولبها وجز آن از بدن زنان وسرمه ومانند
آن پر میکنند تا سیاه داغها نماید والموتشمات ولعنت کرده برآنانکه این کار بر بدن خود روا میدارند
فاعل این کار واشم وواشمه ومفعول بها موشوم وموشومه وی ملعون است اگر باختیار وطلب وی باشد واگر طفل است ملعون
واشم خواهد بود نه طفل غیر مکلف نووی گفته نزد اصحاب ما این جای وشم نجس است اگر ممکن است علاج واجب است ازالت
اگرچه بجرح وقطع باشد اما اگر در زخم خوف فوات عضو یا منفعت عضو باشد یا عیب نمایان بر عضو ظاهر باشد واجب
نیست واگر توبه کند وپشیمان باشد گناه برطرف شود درین امر زن ومرد برابر اند اگرچه لفظ
حدیث بلفظ تانیث است از جهت آنکه اکثر وقوع این کار از زنان شود والمتنمصات جمع متنمصه است
مشتق از تنمص بتاء مثناة فوقیه ونون مفتوح ومیم وصاد مهمله بمعنی دور کردن موی از روی
ومتنمصه طالب این فعل است وفاعله این کار نووی گفته حرام است این فعل ونهی در موی حواجب
وریش است که بر کرد روی میروید والمتفلجات للحسن ولعنت کرده زنانرا که بتکلف فرجه وفرق
بسازند در دندانهای پیش برای اظهار حسن وجمال متفلجات جمع متفلجه بفا وجیم ماخوذ است از فلج
بمعنے کشادگی دندان ثنایا ای ظاهر است که اینجا بمعنی رنگ کنندگان دندانها است برای حسن دندان
وگویند اینمعنی اگر بضرورت علاج وپوشیدن عیب دندان باشد حرام نیست المغیرات خلق الله متعلق
بجمیع ما سبق است یعنی اینهمه افعال تغیر کننده آفرینش خدا اند اشارت است بسوی وجه حرمت امور
مذکوره فبلغ ذلك امرأة من بنی اسد یقال لها ام یعقوب پس رسید این مقوله عبد الله بن مسعود
زنی را که از قبیله بنی اسد بود وگفته میشد او را ام یعقوب فجاءت فقالت بلغنی انك لعنت کیت وکیت

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

جمع شده بجنگ یاران آنحضرت آمده بودند
واحزاب عبارت از ایشان است فقال
الزبیر انا پس گفت زبیر بن عوام من
می آرم خبر قوم ثم قال پستر باز فرمود
من یاتینی بخبر القوم کیست که بیارد مرا خبر
قوم فقال الزبیر انا پس باز گفت زبیر
من می آرم فقال النبی صلى الله عليه وسلم
ان لکل نبی حواریا پس فرمود آنحضرت
بتحقیق هر پیغمبر را مخلص ویاری داده است
وحواری بفتح یا مشدد وکسر آن الزبیر
ومخلص ویاری ده من زبیر است ونه
در مناقب مذکور شود

باب هل

یبعث الطلیعة وحده آیا جائز است که بفرستد
امام جاسوس را تنهای آن بلشکر عدو
وچون مناسب درین امر اخفا است
فرستادن یک کس نیز جائز باشد نزد
امن از مکر وه ووحشت واعتماد بر اطلاع
حال طلیعه بوجهی چنانکه در حدیث باب

حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا
ابن عیینة قال حدثنا محمد بن المنکدر
سمع جابر بن عبد الله قال ندب
النبی صلى الله عليه وسلم الناس

کتاب التفسیر				الجزء العشرون تیسیر القاری

پس آمد نزد عبد الله پس گفت تحقیق رسیده است مرا که لعنت کرده تو چنان وچنان کذالک انک لعنت المتنمصات والمتفلجات فقال ومالی لا العن
من لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت چیست مرا که لعنت نکنم کسی را که لعن کرده است او را
رسول خدا ومن هو فی کتاب الله وکسی را که او در کتاب خدا لعنت کرده شده فقالت لقد قرأت ما بین
اللوحین فما وجدت فیه ما تقول پس گفت آن زن تحقیق خوانده ام آنچه میان دو لوح است
یعنی تمام قرآن خوانده ام پس نیافته ام در آن چیزی را که تو میگوئی از لعنت بر نجاهه زنان مراد از دو لوح دو دفتر قرآن
است یا رحل که بر آن نهاده قرآن میخوانند جهر تقدیر کنایت از تمام قرآن است فقال لئن کنت قرأتیه لقد وجدتیه
پس گفت ابن مسعود اگر بوده که تو که میخواندی کتاب هر آئینه می یافتی تو آنرا اما قرأت وما اتاکم
الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا قالت بلی قال فانه قد نهی عنه آیا نخوانده
این آیت را که پیغمبر باید چیزی را که امر کرده شما را رسول خدا پس بکنید آنرا و چیزی را که منع کرده از آن شما را پس باز مانید
گفت آری خوانده ام گفت پس تحقیق نهی کرده ازین کار واجتناب ناکردن از آن ظلم است و خدا فرموده الا لعنة الله
علی الظالمین قالت انی اری اهلک یفعلونه گفت آن زن تحقیق من گمان دارم اهل ترا که میکنند
وسمه ورنگ دندان قال فاذهبی فانظری گفت ابن مسعود پس برو وببین فذهبت فنظرت
ولم تر من حاجتها شیئا پس رفت آن زن ونظر کرد پس ندید آن زن را از آنچه گمان کرده بود که اهل
ابن مسعود میکنند آنرا فقال لو کانت کذالک ما جامعتنا پس گفت اگر بودی آنچنان یکجا نمی شد ما را بلکه طلاق
میدادم یا زن نمیگرفتم او را در روایت ابی ذر از مستملی وحموی ما جامعتها یعنی وطی نمیکردم او را **حدثنا**
علی قال حدثنا عبد الرحمن عن سفیان قال ذکرت لعبد الرحمن بن عابس گفت سفیان ذکر کردم مر عبد الرحمن بن عابس
حدیث منصور عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله رضی الله عنه قال لعن رسول الله الواصلة گفت عبد الله بن مسعود لعنت
کرده رسول خدا واصله را یعنی زنی را که پیوند موی میکند تا دراز باشد فقال سمعته من امرأة یقال لها ام یعقوب
عن عبد الله مثل حدیث منصور پس گفت عبد الرحمن بن عابس شنیدم از زنیکه گفته میشد او را ام
یعقوب که نقل میکرد از عبد الله مانند حدیث منصور یعنی حدیثی که پیش ازین مذکور شد و پوشیده نماند که در حدیث سابق
ذکر واصله نیست میتوان گفت که معنی حدیث منصور آنست که چنانچه منصور لعن واشمات وغیرها آورده ام یعقوب هم
از عبد الله بن مسعود لعن واصله کرده والله اعلم **باب** قوله والذین تبوؤا الدار والایمان **حدثنا** احمد بن
یونس قال حدثنا ابو بکر عن حصین عن عمرو بن میمون قال قال عمر رضی الله عنه اوصی الخلیفة گفت عمر در
آخر حیات وصیت میکنم خلیفه را هر که باشد از آن شش نفر که در آنها امر خلافت را شوری گذاشته بود بالمهاجرین
الاولین ان یعرف لهم حقهم بسبب مهاجران که نخست هجرت کرده اند وسعی در اعلای دین محمد
نموده صلی الله علیه وسلم اینکه بشناسد مر ایشان را حق ایشان را از تعظیم وتکریم ورعایت جانب ایشان واز مهاجران
اول آنانند که پیش از تحویل قبله آمده در سنه اثنین از هجرت این قول ابو موسی اشعری وسعید بن مسیب است بعضی
گویند که بیعت رضوان بدریافته اند این قول شعبی وابن سیرین است بعضی گویند آنانکه حاضر شده اند غزوه بدر را واوصی الخلیفة
بالانصار الذین تبوؤا الدار والایمان ووصیت میکنم خلیفه را بسبب انصار که جای گرفتند وایمان آوردند

الجزء الحادی عشر تیسیر الاسلام

کتاب الجهاد

پیش مردم حضرت ان کلی ... از ...

باب سفر الاثنین جواز سفر کردن
دو کس با هم ذکر این باب درینجا شاید بسبب ارتباط او
باب سابق است که چون اشارت کرد بجواز
سفر یک کس نزد حاجت ذکر کرد جواز سفر
دو کس نیز گویا در آن تلمیح است بتضعیف
حدیث در زجر از سفر اثنین که روایت کرده
آنرا اصحاب سنن از عمرو بن شعیب از پدر وی
از جد وی مرفوعا الراکب شیطان والراکبان
شیطانان والثلاثة رکب وتصحیح کرده آنرا
ابن خزیمه وحاکم وآورده است آنرا حاکم
از ابی هریره وتصحیح نموده یا تاویل آن
چنانکه گفته اند این زجر بطریق تادیب وارشاد
اولی است برای رفع وحشت واستعانت
در حوایج نه آنکه آن حرام است وبعضی حمل
کرده اند آنرا بر سفر دراز که قصر کرده شود
در آن نماز **حدثنا** احمد بن یونس
قال حدثنا ابو شهاب عن خالد الحذاء عن ابی قلابة عن مالک
بن الحویرث قال انصرفت من
عند النبی گفت مالک بن حویرث باز
گشتم از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد
از آنکه ماندم در حضور شریف چندی
پس فرمود ما را انا وصاحب لی
مرفوع است بنابر آنکه مربوط است با نوع
وی انصرفت یعنی باز گشتم من ورفیق
که مرا بود پس فرمود نزد رخصت در جماعه
فرمود اذنا واقیما اذان گوئید
واقامت کنید نزد حضور نماز ولیؤمکما
اکبرکما باید که امام شود شما را بزرگ ترین

من قبل ان يهاجر النبي صلى الله عليه وسلم پيش از آنكه هجرت كند پيغمبر خدا و بمدينه تشريف آرد و تركيب تبوؤا الدار والايمان از قبيل قول عرب است علفتها تبنا وماء باردا و بعضے تقدير رفته اند گويند تبوؤا الدار واخلصوا الايمان ونيز گفته اند كه ايمان يكي از اسماے مدينه مطهره است ان يقبل من محسنهم ويتجاوز عن مسيئهم آنكه قبول كند نيكوئي از نيكان ايشان وتدارك نمايد بنيابت واحسان وآنكه عفو كند اگر تقصيري از بدان ايشان واقع شود ودر گذر نمايد ايشان را **باب** ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة واختيار ميكنند وبگزينند مهاجران را بر ذاتهاي خود اگرچه هست بر ايشان فقر وفاقه گويند اين آيت در شان انصار نازل شده است كه ايشان قسمت كرده بودند اموال خود را وخانهاي خود را ميان فقراء مهاجران وحديث مذكور در باب ناظر در غير اين معني است الخصاصة الفاقة وفاقه بمعني فقر واحتياج است المفلحون بمعني الفائزون بالخلود است در مغرب گفته فلاح بمعني رسيدن بمراد است الفلاح البقاء يعني فلاح بمعني بقا هم آمده است حي على الفلاح بمعني عجل است تفسير حي است استطرادا گفته است مقصود بيان معاني بود وابن تين گفته كه هيچكس از اهل لغت حي را بمعني عجل نگفته بلكه بمعني هلم واقبل گفته اند گويند كه مقصود مولف رح تفسير حي بعجل نيست بلكه اشارتست كه معني حي طلب است طلب بطريق استعجال است واين نيز سندي ميخواهد از اهل لغت وقال الحسن حاجة بمعني حسد است در آيه كريمه ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم بن كثير قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا فضيل بن غزوان قال حدثنا ابو حازم الاشجعي عن ابي هريرة رضي الله عنه قال اتى رجل رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابوهريره آمد مردي نزد رسول خدا فقال يا رسول الله اصابني الجهد پس گفت اے رسول خدا رسيده است مرا رنج فقر وفاقه فارسل الى نسائه فلم يجد عندهن شيئا پس فرستاد آنحضرت كسي را بسوي زنان خود پس نيافت نزد ايشان چيزيرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا رجل يضيف هذا هذه الليلة پس فرمود رسول خدا آيا هست مردي كه مهمان كند اين را امشب الا حرف تحضيص است يرحمه الله در حالي كه رحمت ميكند او را خدا فقام رجل من الانصار فقال انا يا رسول الله پس برخاست مردي از انصار پس گفت من مهمان ميكنم او را امشب در تعيين اينمرد گرسنه اقوال متعدده آمده واحدي گفته اينمرد از اهل صفه بود وطبراني در اوسط گفته كه ابوهريره بود ومردي كه او را بخانه برد بقول خطيب ابوطلحه انصاريست وقيل عبدالله بن رواحه است فذهب الى اهله پس رفت نزد زن خود فقال لامراته ضيف رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدخريه شيئا پس گفت مر زن خود را مهمان رسول خدا آورده ام نگاه مدار از وي چيزيرا قالت والله ما عندي الا قوت الصبية گفت بخدا سوگند نيست نزد من چيزي از طعام مگر قوت خوردن صبيه بكسر صاد مهمله جمع صبي است قال فاذا اراد الصبية العشاء فنوميهم گفت وقتي كه خواهند خوردن طعام را پس بخوابان آنها را وتعالى فاطفئي السراج وبيا پس كش چراغ را وجه كشتن چراغ تواند كه آن باشد كه چون نامحرم بود وحكم مود زن را كه بيا خدمت كن نخواست كه نظر او بر نامحرم افتد ونطوي بطوننا الليلة ودر پيچيم شكمهاي خود را امشب يعني گرسنگي ميسازيم درين صيغه متكلم مع الغير اطفال نيز داخلند ففعلت پس كرد زن او آنچه گفته بود ثم غدا الرجل على رسول الله صلى الله عليه وسلم پس صباح كرد آن مرد بر رسول خدا فقال لقد عجب الله او ضحك پس گفت بتحقيق عجب كرده خدا يا خنده كرد خدا من فلان وفلانة از مرد وزن

الجزء الحادي عشر شرح الاسلام

كتاب الجهاد

عن نافع عن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخيل في نواصيها الخير الى يوم القيمة اسپان ثابت است در ناصيهاء ايشان بهتري تا روز قيامت ودرين روايت لفظ معقود نيست وذكر نواصي بجهت بودن آن اشرف واتم واعلاے اعضا است ودر عرف نسبت ميكنند خير را بنواصے **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن حصين بتصغير وابن ابي السفر عبدالله ونام ابے السفر سعيد است عن الشعبي عن عروة بن الجعد بفتح جيم وسكون عين مهمله بارقي ازدي حاضر شده فتوح شام را ونزول كرده در آنجا پس از آن نقل كرد آنرا عثمان بكوفه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الخيل معقود في نواصيها الخير الى يوم القيمة وگفته اند مراد از خيل درين حديث ومانند آن اسپانند كه گرفته شده اند براي غزا نه اقسام ديگر چنانچه در حديث الخيل ثلاثة بعدازين خواهد آمد پس منافي نباشد اگر در اقسام ديگر شوم بود قال سليمان عن شعبة گفت سليمان بن حرب در روايت خود از شعبه بجاي عروة بن الجعد عروة بن ابي الجعد يعني مخالفت كرده سليمان حفص بن عمر را در نام والد عروه ودر بعضي نسخ عن عروة بن ابي الجعد بزيادت عن بعمر تقديمه آن مقوله سليمان است نه آنكه مربوط است با عن شعبة وتابعه در متابعت

ضيافتی که کردند مرا و خود گرسنه ماندند و بعضی فتح آورده قال ابو عبد الله وضحك الله فضحك الرحمة گفت مولف که آن ابو عبد الله است یعنی ضحک رحمت است یعنی رضا نیز گفته اند بسر طریق از این قسم کلمات که بر خداوند سبحانه اطلاق میکنند مراد لوازم آنست قال الله ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة کرمانی گفته شاید این تمام از ضروریات اینها نخواهد بود و اهلی این سخن موجب تعجب است آن زن تصریح کرده که قوت شما صبیان است و خداوند تعالی استحسان نموده که با وجود حاجتهائی خود ایثار کردند پس چه اصل برین باید کرد **سورة الممتحنة** سیلی گفته ممتحنه بکسر حاء مهمله یعنی مختبر است اضافت فعل بآن یعنی سوره را فاعل امتحان گفته مجاز است چنانچه سوره براءة را فاضحه میگویند اراده کرده احوال منافقان را وعیوب ایشان را وکسی که بفتح حا خوانده اضافت کرده آنرا بسوی زنی که نازل شده در حق او و در تعیین آن زن اختلاف روایات آمده بعضی گفته اند کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط زن عبد الرحمن بن عوف است وقيل غير ذلك ابو العباس گوید مدنی است بلا خلاف سیره آنست نسخ صحیح روایت ثابت نشده وقال مجاهد

لا تجعلنا فتنة یعنی لا تعذبنا بایديهم فيقولون لو كان هؤلاء على الحق ما اصابهم هذا عذاب مکن ما را بدست کافران و مبتلا مکن تسلط اینها پس میگویند اگر بودند اینها یعنی مسلمانان بر حق نرسیدی ایشان را این عذاب اشارت است بآیت ربنا لا تجعلنا فتنة للذين كفروا الآية در تفسیر گفت ای لا تسلطهم علینا فيفتنونا بعذاب لا طاقة لنا به وقيل لا تظفرهم علينا فيظنوا انهم على الحق ونحن على الباطل بعصم الكوافر اشارت است بقول خدا عز وجل ولا تمسكوا بعصم الكوافر عصم جمع عصمت است یعنی چیزی که بوی تمسک جویند کوافر جمع کافره است یعنی تکیه مدارید بچیزی که زنان کافر تمسک میجویند از عقد نکاح و جز آن و مراد منع مسلمانان است که نایستند به نکاح زنان کافره مشرکه و علاقه زوجیت برطرف کنند آمر اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم بفراق نسائهم كن كوافر بمكة یعنی ودرین آیت امر کرده شده اند اصحاب پیغمبر خدا بجدائی زنان ایشان که کافر بودند بتوفیق مسلمانی بهجرت نموده زهری گفته وقتی که این آیت نازل شد طلاق داد عمر بن خطاب رضی الله عنه دو زن خود را که در مکه مانده بودند یکی را معاویه زن گرفت یکی دیگر را ابو جهم گرفت **باب** لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء یعنی مگیرید دشمن مرا و دشمن خود را دوستان **حدثنا** الحميدي قال حدثنا سفيان عن عمرو بن دينار قال حدثني الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبيد الله بن ابي رافع كاتب علي يقول سمعت عليا رضي الله عنه يقول بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم انا والزبير والمقداد میگفت عبید الله شنیدم علی بن ابی طالب را رضی الله عنه میگفت فرستاد مرا رسول خدا و زبیر و مقداد را فقال انطلقوا حتى تأتوا روضة خاخ فرمود بروید تا آنکه بیائید روضه خاخ را خاخ بدو خای معجمه نام جائی است میان مکه و مدینه فان بها ظعينة معها كتاب فخذوه منها تحقيق بآن موضع هودج نشینی است با وی کتابتی است پس بگیرید آن کتابت را از وی فذهبنا تعادى بنا خيلنا حتى اتينا الروضة پس رفتیم ما در حالیکه میدوانیدند ما را اسپان ما تا آنکه رسیدیم روضه خاخ را فاذا نحن بالظعينة پس ناگاه ما بآن ظعینه ایم فقلنا اخرجي الكتاب فقالت ما معي من كتاب فقلنا لتخرجن الكتاب او لنلقين الثياب لتخرجن

الجزء الحادي عشر شرح الاسلام

كتاب الجهاد

باب در موهای پیشانی اسپان است **الجهاد ماض مع البر والفاجر** جهاد کنند یعنی نافذ و کیوست است حکم وجوب است با هر امیر نیکوکار و بدکار **لقول النبي** صلى الله عليه وسلم الخيل معقود في نواصيها الخير الى يوم القيمة چه خیر درین حدیث که مفسر است با جر و غنیمت که مقرون با جهاد است از اسپان حاصل نمیشود مگر بجهاد پس بقاء این خیر بقای جهاد باشد و چون مقید نیست حکم بمصاحبت امام عادل دلالت کرد بر آن که فرق نیست در حصول این فضل میان آنکه با امام عادل باشد یا جائر

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا زكريا عن عامر قال حدثنا عروة البارقي نسبت بیارق بموحده و راء مهمله و قاف کوهی بیمن یا لقب سعد بن عدی است که پدر قبیله ایست به یمن **ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الخيل معقود في نواصيها الخير الى يوم القيمة** پس از آن بیان فرمود خیر را بقول شریف **الاجر والمغنم** ثواب در آخرت و غنیمت در دنیا **باب** من احتبس فرسا في سبيل الله فضیلت کسیکه ببست اسپی را در راه خدا یعنی به نیت آنکه شاید حادث گردد غزائی پس جهاد کند **لقوله** برای قول وی تعالی **ومن رباط الخيل** یعنی ومهیا دارید برای جنگ کافران آنچه توانید از زور و توانائی و از بستن اسپان میتر سانید باین بستن اسپان دشمن خدا و دشمن خود را **حدثنا** علي بن حفص مروزي

بضم تا فوقانیه و سکون معجمه و کسر را و جیم با نون ثقیله است و تلقین بنون ثقیله و اثبات یا تحتیه مکسوره بعد از خا موافق قاعده مشهور حذف یا است گفته اند یا ساکن که بنون ثقیله جمع شود آنرا حذف میکنند از جهت اجتماع و اینجا ثابت داشته از برای مشاکلت لتخرجن کذا قالوا و معنی مشاکلت انیست که هم وزن او شود وگرنه و بدتخرجن حذف بنا بر قاعده مشهوره است و عذری که در مثل این کلمه که مخالف قاعده باشد بهتر ازین سبق ذکر یافته است پس گفتیم هر آئینه بیرون آر کتاب یا البته بنه از جامها یا از بدن خود فاخرجته من عقاصها پس بیرون آورد آنرا از گیسوی بافته خود فاتینا به النبی صلی الله علیه وسلم پس آوردیم آنرا نزد پیغمبر خدا فاذا فیه من حاطب بن ابی بلتعة الی اناس من المشرکین ممن بمکة پس ناگاه دیدند که دران نوشته است از حاطب بن ابی بلتعه بسوی جمعی از مشرکان از آنها که بمکه اند یخبرهم ببعض امر النبی صلی الله علیه وسلم بحالی که خبر میدهد مشرکان مکه را ببعضی از کار پیغمبر خدا فقال النبی صلی الله علیه وسلم ما هذا یا حاطب پس فرمود آنحضرت چه چیز است این عمل تو ای حاطب قال لا تعجل علی یا رسول الله گفت حاطب شتاب مکن بر من بعقوبت ای رسول خدا انی کنت امرأ من قریش ولم اکن من انفسهم بتحقیق بودم من مردی از قریش و نبودم از ایشان یعنی حلیف ایشان بودم و بنسبت و ولادت از ایشان نبودم وکان من معک من المهاجرین و هست کسانیکه با تو از مهاجران اند لهم قرابات یحمون بها اهلیهم واموالهم بمکة مر ایشان را خویشان است که نگاه میدارند بسبب قرابت آنها اهل و مال خود را که بمکه است فاحببت اذ فاتنی من النسب فیهم پس دوست داشتم وقتیکه نبود مرا از نسب با ایشان ان اصطنع الیهم یدا یحمون قرابتی اینکه بکنم با ایشان دست منتی که نگاه دارند قرابت مرا وما فعلت ذلک کفرا ولا ارتدادا عن دینی نکرده ام این را از جهت اظهار دوستی کفر و نفاق و نه از روی برگشتن از دین خود فقال النبی صلی الله علیه وسلم انه قد صدقکم پس فرمود پیغمبر خدا بتحقیق حاطب راست گفته است شما را فقال عمر دعنی یا رسول الله فاضرب عنقه پس گفت عمر بگذار مرا و قدرت ده پس اینکه بزنم گردن او را اگر گوئی چه گنجایش داشت از عمر که با وجود تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاطب را و مقبول داشتن عذر را خواست گردن زند و بکشد او را گوئیم صلابت و قوت عمر که در حق داشت خواست که باذن آنحضرت بسیاست رساند تا دیگرے جرات بچنین امر ننماید و نیز میتوان گفت مقصود عمر مجرد این قول بود تا متنبه شوند مردم و ارتکاب کارهای ناشائسته نکنند نه آنکه عزم کرده بود در برگشتن او فقال انه شهد بدرا پس فرمود آنحضرت در اظهار فضل حاطب که بتحقیق او حاضر شده است غزوهٔ بدر را وما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر وچه میدانی تو بتحقیق خدا مطلع شده است بر احوال اهل بدر لعل اینجا برای شک نیست و این بسیار است در کلام خدا فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم پس فرمود خدا هرچه خواهید بکنید بتحقیق بخشیدم مر شما را یعنی حقوق خدائی قال عمرو ونزلت فیه یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید مگیرید دشمن مرا و دشمن خود را دوستان یعنی بکافران محبت نورزید قال لا ادری الآیة فی الحدیث او قول عمرو گفت سفیان بن عیینه که راوی حدیث است نمیدانم که آیت مذکور در حدیث است و جزو آنست یا قول عمرو بن دینار است

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

کرده او را ابو زرعه و ابن حبان و ابو حاتم گفته صالح است سنه یکصد و پنجاه و هفت قال سمعت سعید المقبری یحدث انه سمع ابا هریرة یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم من احتبس فرسا فی سبیل الله ایمانا بالله کسی که بند اسپی را در راه خدا از جهت ایمان آوردن بخدا که جهاد فرض کرده و تصدیقا بوعده و از جهت باور کردن وعده او مر ثواب جزیل که در جهاد کرده فان شبعه وریه وروثه وبوله فی میزانه یوم القیمة پس بتحقیق سیری او و سیرابی او و سرگین او و کمیز او در ترازوی اعمال آنکس است یعنی اینهمه بیچ اعمال صالحه آنکس است در اجر و ثواب

باب

اسم الفرس والحمار مشروع بودن نام کردن اسپ و خر و جز آن از دواب بنامی خاص و تخصیص این دو جنس بذکر بنابر ثبوت آن در حدیث صحیح است نزد مولف یعنی آورده که بود آنحضرت را بیست[۲] و چهار اسپ نامیده میشد هر واحد ازان بنامی مخصوص معین چون سکب و مرتجز و لحیف و بود مر او را خری که نام کرده میشد یعفور و جز آن و بود مر او را استری که نام کرده میشد دلدل و بود او را شتر ماده که نام کرده میشد بعضبا و قصوا و جز آن و بود مر او را ناقه قصوا نام و دیگر عضبا و غیر آن و بود مر او را گوسفندان که هفت از آن بر بودند هر یکی مسمی باسمی و نشانی که خوانده میشد

حدثنا محمد بن ابی بکر

کہ از پیش خود درج کردہ است **حدثنا** علی قیل لسفیان حدیث کرد مرا علی بن مدینی گفتم
مر سفیان را فی ھذا فنزلت لا تتخذوا عدوی در باب حاطب بن بلتعہ پس نازل شدہ است
این آیت لا تتخذوا عدوی قال سفیان ھذا فی حدیث الناس گفت سفیان در روایت مردم
حفظتہ من عمرو یاد گرفتہ ام از عمرو وما ترکت منہ حرفا و نگذاشتہ ام از ان یک حرف وما اری احدا
حفظہ غیری و گمان ندارم احدی را کہ حفظ کردہ آنرا غیر من **باب** اذا جاءکم المؤمنات
مھاجرات وقتی کہ بیایند نزد شما زنان در حالیکہ ہجرت کنندہ اند از دار کفر بسوی دار اسلام
جزای آن در تتمہ آیت است یعنی پس امتحان کنید این آیت باتفاق مفسران بعد از صلح حدیبیہ است
وقصہ این صلح بتفصیل سبق ذکر یافتہ از جملہ شرائط صلح این بود ہر کہ از مشرکان بقصد اسلام
بمدینہ آید او را باز گردانند بعلہ از آنجملہ خدا جلشانہ استثنا کرد زنان را بشرائط امتحان این آیت

حدثنا اسحق قال حدثنا یعقوب بن ابراھیم قال حدثنا ابن اخی ابن شھاب عن عمہ
قال اخبرنی عروۃ نام این برادرزادہ ابن شھاب محمد بن عبد اللہ بن مسلم است ونام عم وے
محمد بن مسلم زہریست گفت ابن شہاب خبر داد مرا عروہ ان عائشۃ رضی اللہ عنہا زوج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم اخبرتہ بتحقیق عائشہ زوجہ پیغمبر خدا خبر داد عروہ را ان رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم کان یمتحن من ھاجر الیہ من المؤمنات بھذہ الایۃ کہ بتحقیق رسول خدا بود کہ
امتحان میکرد کسی را کہ ہجرت کردہ می آمد بسوی آنحضرت از زنان کافرہ بسبب نزول این آیت
بقول اللہ بفرمودہ خدا یا ایھا النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک الی قولہ غفور رحیم تتمہ آیت
اینست علی ان لا یشرکن باللہ شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادھن ولا یاتین ببھتان یفترینہ
بین ایدیھن وارجلھن ولا یعصینک فی معروف فبایعھن واستغفر لھن اللہ ان اللہ غفور رحیم یعنی
ای پیغمبر خدا وقتی کہ بیایند نزد تو زنان مسلمہ یعنی باراد٫ اسلام وخواہند کہ بیعت کنند یعنی عقد
اسلام وتعہد آن نمایند بر اینکہ شریک نسازند بخدا چیزی در ذات او در استحقاق عبادت ودزدی
نکنند وزنا نکنند ونکشند اولاد خود را ونیارند دروغی را کہ افترا کنند از پیش خود ونافرمانی تو نکنند
ترا در امری کہ معلوم ومقرر است در دین پس بیعت کن اینہا را وطلب مغفرت کن برای اینہا
از خدا بتحقیق خدا بخشندہ ومہربانست ووجہ تخصیص این شرائط بہ بیعت زنان آن تواند بود کہ
چون این صفات در زنان راسخ وغالب میباشد واز نقصان عقلے کہ در اینہا است بر آوردن از ان
خالی از دشواری نخواہد بود در نخست اقرار از اینہا گرفتند کہ گرد این کارہا نگردند واگر نہ ظاہر است
کہ بیعت مردان نیز مشروط بہ این شرائط است چنانکہ گاہ گاہ تجدید ایمان نہ خصوص بہ بیعت بر بعضے
ازین شرائط تصریح واقع شدہ است قال عروۃ قالت عائشۃ فمن اقر بھذا الشرط من المؤمنات
گفت عروہ گفت عائشہ رضی اللہ عنہا پس کسے کہ اقرار کرد باین شرط از زنان مسلمان قال لہا رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد بایعتک کلاما فرمود مر او را رسول خدا بتحقیق بیعت کردم ترا کلاما

الجزء الحادی عشر من تیسیر الاسلام

كتاب الجهاد

پس وحشی آمد ابو قتادہ پس نگاہ میکردند آنرا وصحاب
گذاشتند آنرا تا آنکہ دید آنرا ابو قتادہ
فرکب فرسا لہ یقال لہ الجرادۃ
پس سوار شد ابو قتادہ بر اسپیکہ
مر او را بود گفتہ میشد او را جرادہ بفتح
جیم وتخفیف را فسألھم ان یناولوا سوطہ
پس سوال کرد ابو قتادہ ایشانرا اینکہ
بدہند بدست وی تازیانہ او کہ افتادہ
بود تا بزند گورخر را فابوا پس امتناع
آوردند وندادند بجہت احرام فتناولہ
پس خود گرفت آنرا ابو قتادہ فرود آمدہ
فحمل علی الحمار فعقرہ پس حملہ کرد
وتاخت بران گورخر پس پی کرد آن را
ثم اکل پس خورد ابو قتادہ از ان
حمار فاکلوا فندموا پس خوردند یاران
نیز پس پشیمان شدند از خوردن گوشت
شکار در احرام فلما ادرکوہ پس
ہرگاہ دریافتند آنحضرت را وملحق بو
گشتند پرسیدند از حکم آن قال ھل
معکم منہ شیء فرمود آیا ہست با شما
از ان چیزی قال معنا رجلہ گفت
ابو قتادہ با ما پای او ہست فاخذھا
النبی پس گرفت آن پای را پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فاکلھا پس خورد آنرا
[illegible] کلام در احکام این حدیث در باب

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

قول عایشه است منصوب بنزع خافض یعنی بجرد قول بیعت کردی ولا والله ما مست یده ید امرأة قط فی المبایعة وبخدا سوگند مساس نکرده است دست آنحضرت دست زنی را هرگز در بیعت ما یبایعهن الا بقوله قد بایعتک علی ذلک بیعت نمیکرد زنانرا مگر بگفتن که بیعت کردم ترا برین شرط آیتمعنی را عایشه بتاکید تمام گفته بتقدیم بر قول خود الا که بر هر قسم زیاده میکنند برای تاکید و باز بایراد قول ما یبایعهن و قصد کرد رضی الله عنها رد آنست بر کسی که فهمیده است از قول ام عطیه که گفته است فمدید من خارج البیت ومددنا ایدینا من داخل البیت ثم قال اللهم اشهد و همچنین در حدیث لاحق می آید حیث قالت فیه فقبضت منا امرأة یدها گفته اند که این دلالت دارد که بیعت بدست میکردند و عایشه خبر از علم قطعی خود داده و از خبر ام عطیه جواب آنست که دراز کردن دست از پس پرده دلالت ندارد بر مصافحه و مساس و نشاید و کشیدن زنی دست خود را مراد از آن تاخر است از بیعت و نیز احتمال دارد که مبایعت بحایل روا باشد چنانکه شهادت میدهد برین آنچه روایت کرده ابو داود در مراسیل خود از شعبی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنگامیکه بیعت کرد زنانرا آورده چادری پس نهاد آنرا بر دست مبارک و فرمود برای این کردم که مصافحه کنم زنانرا پوشیده نماند که از اینجا معلوم میشود که زنان که بحضور آنحضرت می آمدند و یونس خواهند بود از آنکه مس و نظر بروی زن بیگانه یک حکم دارد تابعه متابعت کرده برادرزاده ابن شهاب را یونس و معمر و عبد الرحمن بن اسحق عن الزهری که ابن شهاب است و قال اسحق بن راشد عن الزهری عن عروة و عمرة و این عمره تابعیه بنت عبد الرحمن بن عوف است **باب** قوله اذا جاءک المؤمنات یبایعنک لفظ باب از غیر روایت ابی ذر ساقط است و حدیث بعنوان باب سابق تمام مناسب دارد پس بکجزء آیت سابق را عنوان ساختن گویا از آنجهت باشد که حدیث را از ابو معمر بابن اسناد بتقریب این جزء آیت شنیده است و مانند این در کتاب بسیار است **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن حفصة بنت سیرین عن ام عطیة رضی الله عنها قالت بایعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقرأ علینا ان لا یشرکن بالله شیئا گفت ام عطیه بیعت کردیم ما زنان رسول خدا را پس خواند بر ما این آیت را ونهانا عن النیاحة و نهی کرد ما را از نوحه کردن و آن گریستن بر میت است با شمار کردن محاسن میت فقبضت امرأة یدها پس قبض کرد زنی دست خود را از بیعت آن زن همین ام عطیه است فقالت اسعدتنی فلانة ارید ان اجزیها پس گفت فلان زن ایستاده بود با من در نوحه کردن مصیبت من و همراهی میکرد مرا در ایام جاهلیت میخواهم که جزا دهم او را فما قال لها النبی صلی الله علیه وسلم شیئا پس نفرمود مر او را پیغمبر خدا چیزی فانطلقت ورجعت فبایعها پس رفت آن زن و باز آمد پس بیعت کرد آنحضرت او را خطابی گفته اسعاد بهمین معنی یاری دادن در نوحه است و مساعدت عام است در همه کارها نووی گفته این حدیث مرخص نوحه است مر همین زن را و شارع را میرسد که تخصیص کند کسی را که خواهد انتهی عینی گفته قیل فیه نظر و جه نظر را بیان کرده تحلیل حرام مخصوص نیست بکسی گویا میخواهد در شریعت اینچنین نیامده است

اوربا لحیف بفتح لام و کسر مهمله و بضم لام و فتح مهمله و سکون تحتیه و بفا از لحف یعنی پوشیدن گویا می پوشیدن زمین را بدم دراز خود قال ابو عبد الله و گفت مولف و قال بعضهم و گفته اند بعضی علما در نام اسب آنحضرت اللخیف با لخاء معجمه بر وجه مذکور از لخف یعنی سنگ تنگ و شدن سخت هدیه فرستاده بود این اسب را برای آنحضرت ربیعة بن ابی البراء مالک بن العامری یا فروه بن عمرو و اما زین بلقاء **حدثنا** اسحق بن ابراهیم سمع یحیی بن آدم قال حدثنا ابو الاحوص سلام بن سلیم یا عمار بن زریق عن ابی اسحق سبیعی عن عمرو بن میمون اودی بفتح همزه از کبار تابعین است دریافته زمان جاهلیت را عن معاذ قال کنت ردف النبی گفت معاذ بن جبل بودم ردیف پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی حمار یقال له عفیر بر خری که گفته می شود او را عفیر بضم مهمله و فتح فا و سکون تحتیه از عفره یعنی سرخی که غالب باشد بر آن سپیدی یا سپیدی که سخت سپید نباشد هدیه فرستاده بود آنرا مقوقس و حمارے که فرستاده بود آنرا فروه بن عمرو نامش یعفور بود و بعضی بالعکس گویند و بعضی بر دو یکی گویند ..اشعر و یعفور در اصل آهو را گویند فقال پس فرمود یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده ای معاذ آیا میدانی که چیست حق خدا

بر نیکی حمل کرده اند نیز احادیث دیگر مانند حدیث ام عطیه که گذشت و مانند حدیث که اخراج کرده ابن مردویه از
حدیث ابن عباس که بعد از آنکه آنحضرت با ایشان بیعت کرد زنی از خولة بنت حکیم گفت یا رسول الله پدر
و برادر من در ایام جاهلیت مرده بودند و فلان زن اسعاد کرده و او را تحقیق مرده است پس اجازت خواست از آن
زن و طلب رخصت مکافات کرد و ترمذی اخراج کرده از طریق شهر بن حوشب از ام سلمه که اسماء بنت
یزید گفت گفتم ای رسول خدا بنی فلان اسعاد کرده بودند مرا بر فوت عم من پس چاره نیست مرا از
مکافات آنحضرت ابا کرد پس مکرر مراجعت کردم درین گفتار پس اذن داد و مرا بعد از آن نوحه نکردم بعد
ازین و اخراج کرده امام احمد و طبری از طریق مصعب بن نوح که دریافتم عجوزی را از آنها
که بیعت کرده بودند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت آن زن عهد گرفت بر ما این که نوحه نکنیم
پس آن عجوز گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق مردم اسعاد کرده اند ما را بر مصیبتهای ما و الحال رسیده است
مصیبتی ایشان را میخواهم که اسعاد کنم فرمود برو و مکافات کن ایشان را گفت عجوز رفتم و مکافات کردم
پس آمدم و بیعت کردم و باین احادیث استدلال کرده اند بعضی مالکیه بر جواز نوحه و گویند حرام نیست
که با نوحه از رسم و افعال جاهلیت باشد از گریبان دریدن و رخساره خراشیدن و ناشدن آن و صواب
آنست که نوحه مطلقا حرام است نزد عامه علما و بهترین جواب از این احادیث آنست که در اوائل
نهی تنزیهی بوده و این واقع هم در آن وقت بوده بعد از آنکه مبایعت زنان تمام شد و تشدید بر آن
زیاده گشت حرام قطعی شده است انتهی کلام العینی و کسیکه قایل است که کفار مکلف بشرائع علیه
نیستند میتوانند گفت که این تجویز از آنحضرت پیش از ایمان آوردن آن زنان بوده است
بنا بر آنکه منطوق احادیث مذکوره است فلا منافات فافهم **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا

وهب بن جرير قال حدثنا ابي قال سمعت الزبير عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله
عنهما في قوله تعالى ولا يعصينك في معروف مرویست از ابن عباس در تفسیر این قول قال
انما هو شرط شرطه الله للنساء گفت نیست این مگر شرطیکه شرط کرده است خدا زنان را یعنی
این آیت در باب زنان است و منافات ندارد که شرط مردان هم باشد مفهوم لقب اعتبار
ندارد و بسیار احکام که نسبت بمردان واقع شده زنان نیز در ان داخل اند و آنحضرت در عقبه مردان
نیز باین شرطها بیعت مجدد کرده است **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال
الزهري حدثناه گفت سفیان زهری حدیث کرده است ما را این حدیث قال حدثني ابو ادريس
سمع عبادة بن الصامت رضي الله عنه قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال اتبايعوني
على ان لا تشركوا بالله شيئا ولا تزنوا ولا تسرقوا پس فرمود آیا بیعت میکنید مرا برانکه شریک
نسازید بخدا چیزی را و زنا نکنید و دزدی نکنید وقرأ آية النساء و خواند آیت سوره نساء را و
اكثر لفظ سفيان قرأ الآية یعنی در اکثر روایات لفظ سفیان بغیر النساء است فمن وفى منكم فاجره
على الله پس کسیکه وفا کرد باین شرایط پس جزاء او بر کرم خدا است ومن اصاب من ذلك

الجزء الحادي عشر الاسلام

كتاب الجهاد

و حق بندگان بر خدا این است که عذاب
نکند کسی را که شریک نمیگردانند با وی چیزی را
و بحث از کلام در مقام در آخر کتاب العلم
گذشت فقلت پس گفتم یا رسول الله افلا
ابشر به الناس ای رسول خدا آیا پس
بشارت ندهم باین نوید مردم را قال لا
تبشرهم فيتكلوا فرمود بشارت مده مردم را
باین خبر پس اعتماد کنند بر آن و ترک
کنند عمل را و تتمه کلام درین حدیث
در کتاب الرقاق بیاید ان شاء الله تعالی
حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا
غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة
يحدث عن انس بن مالك قال كان فزع بالمدينة
بود ترسی و هولی در مدینه فاستعار النبي
صلى الله عليه وسلم فرسا لنا من ابي طلحة
پس بعاریت طلبید اسپی که ما را بود و از
ابی طلحه انصاری زوج ام انس و لهذا
نسبت کرد آنرا انس باهل خود يقال له
يقال له المندوب گفته میشد آن اسپ را
مندوب که مرو سپ بود در حاجت را گویند
پس سوار شد بر آن آنحضرت و بدنبال
خود رفت پس آنگاه باز گشت فقال ما رأينا
من فزع پس فرمود ندیدیم هیچ ترسی
وان وجدناه لبحرا و تحقیق یافتیم ما
آن اسپ را دریا در فراخی گام و عدم
تعب سوار در سواری آن و در آخر به
گذشت باب ما يذكر من شوم الفرس
چیزیکه ذکر کرده میشود در احادیث از
شومی اسپ شوم بالضم ید فال ضد یمن
و آن را طیره نیز گویند بکسر طا و فتح یا
حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب
عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله

کتاب الجهاد

شیئاً فعوقب فهو کفارة له و کسیکه رسید از ان چیزها پس عقاب کرده شد در دنیا پس آن کفارت گناه است مراورا ومن اصاب من ذلک شیئاً فستره الله وکسیکه رسید چیزی از ان پس فاش نکرد آنرا خدا فهو الی الله ان شاء عذبه وان شاء غفر له پس آن گناه راجع است بخدا اگر خواهد عذاب کند اورا بر آن گناه و اگر خواهد بخشد مرورا تابعه عبد الرزاق عن معمر فی الآیة متابعت کرده سفیان را عبد الرزاق نیز از معمر بدون اسناد در آیت **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا هارون بن معروف قال حدثنا عبد الله بن وهب قال واخبرنی ابن جریج ان الحسن بن مسلم اخبره عن طاؤس عن ابن عباس رضی الله عنهما قال شهدت الصلوة یوم الفطر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس حاضر شدم نماز عید فطر را با رسول خدا وابی بکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم فکلهم یصلیها قبل الخطبة وحاضر شدم ابوبکر وعمر وعثمان را یعنی از ایام خلافت ایشان پس همه ایشان نماز عید میکردند پیش از خطبه ثم یخطب بعد پس خطبه میخواندند آنحضرت بعد از نماز عید فنزل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرود آمد رسول خدا از منبر کانی انظر الیه حین یجلس الرجال بیده پیا نستی که من می بینم بسوی آنحضرت هنگامی که می نشاندند مردان را یعنی میفرمود بجای خود باشند ثم اقبل یشقهم پس تر روی آورد بسوی ایشان در حالی که شق میکرد صف ایشان را یعنی از میان ایشان گذشت حتی اتی النساء مع بلال تا آنکه آمد صف زنان را همراه بلال فقال پس خواند یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن حتی فرغ من الآیة کلها تا آنکه فارغ شد آنحضرت از خواندن تمام آیت ثم قال حین فرغ انتن علی ذلک پستر فرمود وقتیکه فارغ شد از آیت شما بیدای زنان بدین مذکور در آیت افراد ذلک با آنکه خطاب بهمه زنان است باعتبار مذکور در آیت وقالت امرأة واحدة فلم یجبه غیرها وگفت یک زنی پس جواب نداد آنحضرت را غیر آن زن نعم یا رسول الله آری ای رسول خدا لا یدری الحسن من هی نمیداند حسن بن مسلم کیست آن زن قیل آن اسماء بنت یزید است قال فتصدقن گفت آنحضرت پس صدقه دادند و بسط بلال ثوبه فجعلن یلقین الفتخ والخواتیم فی ثوب بلال وفراخ کرد بلال جامه خود را پس گشتند زنان که می انداختند انگشتریهای بی نگین و دیگر خاتمهای در جامه بلال تا تصدق کند فتخ بفاء وتاء فوقیه هر دو مفتوح و در آخر خاء معجمه است جمع فتخه بمعنی خاتم کبیر یا حلقه از نقره که فص ندارد و خواتیم انگشتریهای خورد این حدیث بتفصیلتر در نماز عید وجز آن مکرر گذشته و سخن در آنجا کرده شد **سورة الصف** سورة حواریین نیز میخوانند ابو العباس گوید مدنی است و بعضی از ابن نقیب ذکر کرده مکی است پوشیده نماند که آیات دلالت بر ترغیب جهاد دارند در مکه بجهاد مامور نبودند چهارده آیت است بسم الله الرحمن الرحیم بسمله در غیر روایت ابی ذر ثابت نشده وقال مجاهد من انصاری الی الله من یتبعنی الی الله است بصیغه مضارع از باب اتبع یتبع و در روایت کشمیهنی بصیغه ماضی است حرف الی بمعنی مع است یعنی کیست که همراهی کند با من از نصرت من بخدا و بمعنی بسوی الله نیز توانند بود وقال ابن عباس مرصوص ملصق بعضه ببعض یعنی پیوسته شده بعضی او

کرد و فوائد آن خیر و برکت است که از اقسام ثلثه که در باب آینده مبین اند و الحاق باب آینده باین باب گویا اشارت است از مؤلف باینمعنی والله اعلم الجهاد

وزن ود در سرا یا و پیسیده شد مالک از ایشمه حدیث پس گفت بسیار سے وار هاست که سکوت کرده آنرا اسنا مردم پس هلاک شدند مانند ریحی گفته حمل میکنند آنرا مالک بر ظاهر آن و معنی آنست تقدیر الهی بکروه ظاهر میشود نزد سکنی دار پس پیدا شد گویا سکنی سبب است پس مثل فتح کرده میشود در صفات آیه ابوبکر بن عربی گفته مالک اضافت کرد شوم را بسوی دار بطریق جری عادت و اشارت کرد بآنکه سزاوار است خروج از دار است برای نگهداشت اعتقاد از تعلق به باطل و در روایت کرده ابوداؤد و تصحیح کرده آنرا حاکم از انس گفت مردی یا رسول الله ما بودیم در داری که بسیار بود در آن عدد ما و اموال ما پس تحویل کردیم بسوی داری دیگر پس کم شد در آن عدد ما پس بگذار آنرا لیکه ذمیم است و این امر بخروج بر مثال امر بفرار از مجذوم است با صحت نفی عدوی گفت ابن عربی امر نکرد آنحضرت سائل را بخروج از ان دار مگر برای اعتقاد ایشان آنحال را از ان دار و نیست آنچنانکه گمان کردند زیرا چه خالق گردانیده است آنرا وقت برای ظهور قضای خود پس امر کرد بخروج تا واقع نشود بعد از ان چیزی پس مستمر ماند آن اعتقاد ایشان و توصیف بذمیم اشارت است بجواز این توصیف بی آنکه اعتقاد کند که این مکروه از

بعضے دیگر در روایت ابی ذر ملصق بعضه الی بعض واقع است وقال غيره بالرصاص صاحب وگفته است غیر ابن عباس بمعنی ملصق برصاص یعنی ازبعضے نقل کرده که رصاص بفتح را وکسر آنست واز کرمانے آورده که بفتح است وعامه بکسر میخوانند ودر بطلان این قول میگویند که در دستور اللغة همین فتح است پوشیده نماند که مقصود کرمانی آنست که نزد اهل لسان بفتح است واز استعمال عامه که بکسر آمده باین معنی سخن او مردود نمیشود بدانچه در دستور اللغة تعرض بکسر نکرده ودر قاموس گفته رصاص کسحاب معروف ولا یکسر

باب

قوله تعالی من بعدی اسمه احمد اشارتست بکریمه ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد گویند که اشتقاق کرده نام شریف او احمد یعنی کسی که حمد میکو بیدمرا تو حمد گوینده تری از وی مرویست که نزد اهل انجیل نام آنحضرت فارقلیط است بمعنی آنکه سخن از پیش خود نمیکند **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب

عن الزهری قال اخبرنی محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان لی اسماء گفت جبیر بن مطعم که شنیدم رسول خدا را که میگفت بتحقیق مرا نامهاست انا محمد وانا احمد وانا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر ویکی از نامهای من ماحی است آنکه محو میکند خدا بوجود من کفر را وانا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی آنکه حشر کرده شوند مردم برپای من ووقت قیام من برپای یعنے آثار حشر در ابتدا منست قسطلانی گفته معنے آنست که حشر در زمان نبوت منست وپس از من پیغمبری نیست قدمی بتخفیف یا وتشدید هر دو روایتست بعضے گویند بمعنی آنست که من اول محشور میشوم وایچ منافات ندارد بانچه در احادیث صحیحه دیگر آمده که من محشور میشوم پس بنیم که موسی علیه السلام متعلق است باستار عرش وانا العاقب وعاقب کسی است که خلیفه باشد از کسی که پیش از وی در نیکوئیها گذشته اگر گوئی القاب واسمای آنحضرت غیر ازین مذکور بسیار است تخصیص ذکر همین اسما چیست جواب بگویم که مقصود بیان اسما است که در کتب سابقه مذکور است ومعلوم امم سابقه

سورة الجمعة

بضم میم مدنی است باتفاق و یازده آیتست بسم الله الرحمن الرحیم

باب

وآخرین منهم لما یلحقوا بهم بنصب عطف است بر ضمیر ویعلمهم الکتاب وبخفض بر امیین یعنی تعلیم میکند دیگران را از مسلمانان وقتی که لاحق میشوند بایشان ودر نیافته اند ایشان را وقرء عمر فامضوا الی ذکر الله وخوانده است عمر بن خطاب رضی الله عنه اینقول را درینجا تفسیرش بگذرید بسوی یاد خدا چنانکه سالم بن عبد الله از پدر خود روایت کرده وگفت شنیدم عمر بن خطاب را که میخواند **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی سلیمان بن بلال عن ثور عن ابی الغیث عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فانزلت علیه سورة الجمعة وآخرین منهم لما یلحقوا بهم گفت ابو هریره بودیم نشسته نزد پیغمبر خدا پس نازل کرده شد بر آنحضرت سورهٔ جمعه واین آیت هرگاه رسید باین آیت زیاده است فلما قرء وآخرین قال قلت من هم یا رسول الله گفت ابو هریره گفتم کیستند اینها ای رسول خدا که این آیت اشارت میکند باینها فلم یراجعه حتی سأل ثلاثا پس متوجه نشد بجواب تا آنکه پرسید سه بار درین کلام التفاتست از حاضر بغیبت وفینا سلمان الفارسی ودرمیان ما نشسته بود سلمان فارسی فوضع رسول الله

الجزء الحادی عشر تیسیر الاسلام

کتاب الجهاد

مردا بود ونسائی وابن ماجه وغیر ایشان روایات زیاده کرده اند سیف ایں سه چیز وبعضے گویند تطیر درین سه چیز منسوخ است بکریمه ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الآیه ونسخ ثابت نمیشود باحتمال خصوصا با امکان جمع خصوص کردن نفس نیز پیش از اثبات تطیر نفی تطیر نیز هست در روایات ودر نفس الامر اگر شومی در یقین ثابت است واین حدیث نیز از آن هست منسوخ در اخبار در نباشد واگر در نفس الامر شوم نیست پس مشروعیت اعتقاد شومیت بخلاف واقع هرگز نباشد در هیچ حال تا بدان نسخ طاری گردد وبودن حدیث خبر از اعتقاد جاهلیت بر بعید است از شان نبوت وبعضی گویند شوم در آنست که تنگ بود وهمسایه های بد داشته باشد یا دور بود از مسجد وشوم زن آنست که نزاید وبد خلق باشد یا میل کند بشوهر اول وشوم اسب که غزا کرده نشود بروی وزننده وحرون بود یا حمل کرده شود شوم را بمعنی قلت موافقت وسوء طبیعت چنانچه روایت کرده احمد از حدیث سعد بن ابی وقاص مرفوعا از سعادت مرد است زن صالح ومسکن صالح ومرکب موافق واز شقاوت مرد است زن بد ومسکن بد ومرکب بد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابی حازم سلمة بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان کان فی شیء ففی المراة والفرس والمسکن اگر باشد یعنی شوم

صلى الله عليه وسلم يده على سلمان پس نهاد رسول خدا دست مبارک خود را بر سر سلمان ثم قال لو كان الايمان عند الثريا لناله رجال او رجل من هؤلاء پس فرمود اگر بودی ایمان در آسمان نزد کوکب ثریا هر آئینه دریافتی آنرا مردان یا مردی ازینجا شک کرده است سلیمان بن بلال در رجل و رجال مطابقت حدیث بتفسیر در قول آنست و آخرین منهم لما يلحقوا بهم ظاهر از سوق کلام آنست که مراد از آخرین اهل فارس اند بقرینه دست نهادن آنحضرت بر سر سلمان فارسی و الحق ظاهر شده اند در اهل عجم جمعی کثیر از علمای مجتهدان مثل امام ابی حنیفه و یاران ایشان و جز اینها که بجد و جهد تحقیق احکام دینی کرده بتوفیق تمام برآورده اند و بلا شبهه اینجا دلیل صدق پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم در قول رجال بے شک مراد اینجا خواهند بود و امثال اینها و فارسیان بقول صحیح از اولاد یوذ بن سام بن نوح اند علیه السلام و ند تها بر دین نوح بودند تا آنکه زردشت پیدا شد و اغوا کرد ہمہ بدین مجوس و بآتش پرستی خواند چند هزار سال برین بود تا آنکه هلاک کرد خداوند جلشانه اینهارا بر دست اهل اسلام محمدی **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا عبد العزيز قال اخبرني ثور عن ابي الغيث عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم لناله رجال من هؤلاء عبد الله بن عبد الوهاب باین اسناد بے تردد و شک لناله رجال گفته است **باب** واذا رأوا تجارة تمام آیت اینست واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها معنی آیت در حدیث مذکور می شود **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا خالد بن عبد الله قال حدثنا حصين عن سالم بن ابي الجعد عن ابي سفيان عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال اقبلت عير يوم الجمعة گفت جابر بیش آمد کاروانی از شام روز جمعه و طبل زدند چنانکه عادت بود که از رسیدن طبل میزدند ونحن مع النبي صلى الله عليه وسلم و ما یان با پیغمبر خدا بودیم که خطبه میخواند آنحضرت فثار الناس الا اثني عشر رجلا پس منتشر شدند همه یکبارگے مردم بسوی کاروان مگر دوازده کس فانزل الله واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما در اختیار ضمیر تجارت گفته اند که باعث رفتن دریافت تجارت بود که اسباب و اموال رسیده و طبل زدن اعلام رسیدن بود و تماشائی نداشت که بدیدن آن روند و الیها بضمیر تثنیه نیاورده اند از آنکه مرجع اگر دو چیز باشد و یکے معطوف بر دیگر باو ضمیر تثنیه می آرند یعنی میگوید این معنی را مسلم نمیدارم هرگاه مرجع دو چیز باشد مانع چیست که ضمیر تثنیه نباید آورد با آنکه اليهما قرأت است انتهی صاحب کشاف میگوید تقدیر کلام اینست اذا رأوا تجارة انفضوا اليها واذا رأوا لهوا انفضوا اليه پس حذف کرد یکی را از جهت دلالت آنچه مذکور است بر آن یعنی تصویب این تفسیر کرده و نزدیک آن تفسیر باین تکلف با وجود وجه اختیار عود ضمیر تجارت چنانکه مذکور شد دور از قبول است و مقصود [illegible] نحو چه گوید عیر بکسر عین در اصل بمعنی شتر بار دار است ثار بمعنی ثور بمعنی انتشار و تفرق است **سورة المنافقين** مدنی است یازده آیت قوله اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله الى قوله لكاذبون **حدثنا** عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحق عن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال كنت في غزاة گفت زید بن ارقم بودم من

الجزء الحادي عشر تيسير الاسلام

كتاب الجهاد

والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينة بود و خلق تعالی اسپان را و استران را و خران را تا سوار شوید از وی بیار اسید بآن از راستی تا دفع کنید بآن حاجات بعیدة المسافة را و در نظر دشمنان عزیز تا ئید پس کسے که استعمال کرد بهمچنان کرد مباح را و اگر ضم کند با وی قصد طاعت امر شد او اجب یا مستحب گردد و اگر قصد کند معصیت را بر سر کار شود **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن زيد بن اسلم عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخيل لثلاثة فرمود اسپان را برای سه قسم مردم باشند لرجل اجر مردی را سبب اجر است ولرجل ستر و مردی دیگر را پرده حال او از مردم تا ننهد فقر و حاجت او را کذا قیل نه احتیاج گناه یا آنکه پناه اند او را از ذلت استعاره سواری یا آنکه سبب آبرو هستند بجهت پرده و پوشاک وعلى رجل وزر و بر مردی دیگر گناه فاما الذي له اجر فرجل ربطها في سبيل الله تا با آخر که خیل مر ورا اجر است پس مردیست که بست آنرا در راه خدا برای جهاد و مانند آن فاطال في مرج بفتح میم و سکون را و بجیم پس برسن دراز بست آنرا در چراگاه فراخ اطاله آنه طول طیل بکسر طا و فتح وا و بجيم رسن است بمعنی رسن دراز که

درشنده و آن غزوه تبوک است چنانکه نسائی گفته نزد اهل مغازی غزوه تبوک است قال ابن حجر این صحیح است

نیکی گفته نزد اهل مغازی غزوه بنی المصطلق است و در فتح الباری تایید قول نسائی کرده فسمعت عبد الله

بن ابی یقول پس شنیدم عبد الله بن ابی را که سر منافقان بود می گفت بقول خود لا تنفقوا على من عند رسول الله

انفاق مکنید بر کسانیکه نزد رسول خدا اند قول عند رسول الله معلوم نیست که در آن وقت قول آن منافق بعین

کلمات قرآنی شده است و محذورجی نزاز و حتی ینفضوا من حوله تا متفرق شوند از گرد او ولو رجعنا

من عنده لیخرجن الاعز منها الاذل و اگر باز گردیم از سفر البته بیرون می آرد از مدینه آنکه عزیز تر است

از اهل مدینه خوار تر آنرا و در روایت ابی ذر و لئن رجعنا است فذکرت ذلک لعمی و بعمر پس ذکر کردم قول

این منافق عم خود را یا عمر بن خطاب را و در اکثر روایات لعمی بشک است نزد طبرانی مراد بعم سعد بن عباده

است سید قوم خزرج و این عم حقیقی او نیست عم حقیقی زید بن ارقم بن ثابت بن قیس است و او داخل

صحابه است کرمانی گفته مراد از عم عبد الله بن رواحه است و او هم حقیقی نیست فذکره للنبی صلى الله

علیه وسلم فدعانی فحدثته پس ذکر کرد پیغمبر خدا را پس طلبید مرا آنحضرت پس گفتم آنچه شنیده بودم فارسل

رسول الله صلى الله علیه وسلم الى عبد الله بن ابی و اصحابه پس فرستاد کسی را رسول خدا بسوی عبد الله بن ابی و یاران

او فحلفوا ما قالوا پس سوگند خوردند که نگفته ایم فکذبنی رسول الله صلى الله علیه وسلم وصدقه پس دروغ گو کرد مرا رسول خدا و راست گو کرد آن

منافق را این موضع اشارت است که اعتبار بر ظاهر است و حکم بر ظاهر فاصابنی هم لم یصبنی مثله قط پس رسید مرا اندوهی که نرسیده بود مانند او مرا هرگز فجلست

فی البیت پس نشستم از شرمندگی در خانه فقال لی عمی ما اردت الی ان کذبک رسول الله صلى الله علیه وسلم ومقتک پس گفت مرا عم من چه

خواستی بجانبی که رسید بسوی تو آنکه تکذیب کرد ترا رسول خدا و غضب کرد یعنی چه چیز آن باعث شد ترا برین حال

فانزل الله تعالى اذا جاءك المنافقون پس فرستاد خدا این سوره که خبر میدهد از کذب ایشان فبعث الی

النبی صلى الله علیه وسلم فقرء پس فرستاد کسی بطلب من پیغمبر خدا پس خواند این سوره را فقال ان الله

قد صدقك یا زید پس فرمود بتحقیق خدا راست گو کرد ترا ای زید بن ارقم **باب** قوله اتخذوا ایمانهم

جنة یجتنبون بها گرفتند منافقان سوگندهای خود را سپر که میپوشند آن حالی خود را و نگه میدارند بآن خون

و مال خود را **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن زید بن ارقم رضی

الله عنه قال کنت مع عمی فسمعت عبد الله بن ابی ابن سلول یقول لا تنفقوا على من عند رسول الله

حتی ینفضوا وقال ایضا لئن رجعنا الى المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل فذکرت ذلك لعمی فذکر

عمی لرسول الله صلى الله علیه وسلم فارسل رسول الله صلى الله علیه وسلم الى عبد الله ابن ابی

و اصحابه فحلفوا ما قالوا فصدقهم رسول الله صلى الله علیه وسلم وکذبنی فاصابنی هم لم یصبنی

مثله قط فجلست فی البیت فقال لی عمی ما اردت الى ان کذبك رسول الله صلى الله علیه وسلم ومقتك

فانزل الله تعالى اذا جاءك المنافقون الى قوله لیخرجن الاعز منها الاذل فارسل الى النبی صلى الله علیه وسلم

فقرءها على فقال ان الله قد صدقك این طریقی دیگر است در حدیث زید بن ارقم **باب** قوله

ذلك بانهم آمنوا ثم کفروا فطبع على قلوبهم فهم لا یفقهون یعنی قبح حال منافقان بسبب اینست

کامهای آن جای آنرا دیگرها نوا دیها

حرمت ... ازان سینها

... اسپان ... پس این تفسیر

ازان و حال آنکه اراده نکرده است

آنرا دیگر آنچه تو نشانده اسپان را تکلیف

اگر نیست آن کرده باشد کاف ذلك

حسنات لها باشد این نوشتن با نفسه

کامها که تا نهر رسانیده و تشنگیها برای آنرا

و انفسهم بنا بر حسن نیت و ...

که در ابتدا کرده و رجل ربطها فخرا ورئاء

و مردی که بست آنرا بجهت فخر نمودن و

بزرگ و انمودن خود بر مردم و نواء

بکسر نون لاهل الاسلام و برای

عداوت کردن مسلمانان تا بجنگ کند

و بجنگ برآید فهی وزر على ذلك پس

آن اسپان گناه اند بچنین مرد و غالبا

در چنین اسپان خیر و برکت نبود که خود

شارح ازان ذکر نکرده در بیان قسم

ثالث را و آنکه نیست که بست آنرا بقصد

جهاد و نه بفخر و ریا و نوا بلکه بقصد اظهار

غنای و باز ماندن از طلب اسپ از

مردم نزد حاجت سواری و آن مباح است

در شرع و مذکور است در روایت کتاب

الشرب و باز در علامات نبوت بیاید

انشاء الله تعالى وسئل رسول الله

و پرسیده شد پیغمبر خدا صلى الله علیه

وآله وسلم عن الحمر از حال خران فقال

ما انزل على فیها الا هذه الایة الجامعة

پس فرمود فرود فرستاده نشده بما

در حال خران چیزی مگر این آیت

که جامع است بیان احوال تمامه اعمال

را بهر که باشد الفاذة بتشدید ذال

معجمه یعنی منفرد و مستقل است در حکم

کلی و آیت اینست فمن یعمل مثقال ذرة

خیرا یره پس کسیکه کند باندازه

یک مورچه خیر و نکوئی را خواهد دید آنرا

ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و کسیکه

کند باندازه یک مورچه خرد بدی را

خواهد دید آنرا پس در خران نیز

بحکم این کلیه هر چه کند از نیک و بد موافق

که ایمان آوردند و تلفظ کردند بکلمه شهادت پیشتر اظهار کفر کردند و راه اهل کفر و نفاق پس مهر کرده شد در
دلهای ایشان تا آنکه نمیدر آید ایمان در دلهای ایشان پس نمیفهمند خوبی ایمان و دلایل نبوت **حدثنا**
آدم قال اخبرنا شعبة عن الحکم قال سمعت محمد بن کعب القرظی قال سمعت زید بن ارقم قال لما قال
عبد الله بن ابی لا تنفقوا علی من عند رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال ایضا لئن رجعنا الی المدینة
هرگاه گفت عبد الله بن ابی که انفاق نکنید بر کسی که نزد پیغمبر خدا است و نیز گفت اگر باز گردیم بمدینه اخبرت
به النبی صلی الله علیه وسلم فلامنی الانصار خبر دادم بوسیله عم پیغمبر خدا را تا آنکه بعد از طلبیدن آنحضرت
مر قوم انصار را از آنکه تیج فتنه کردی وحلف عبد الله بن ابی ما قال ذلك و سوگند خورد عبد الله که نگفته
است آنرا فرجعت الی المنزل فنمت پس باز آمدم بسوی منزل پس خواب کردم فدعانی رسول الله صلی
الله علیه وسلم فاتیته پس طلبید مرا رسول خدا پس آمدم نزد آنحضرت فقال ان الله قد صدقك ونزل
پس فرمود بتحقیق تصدیق کرد ترا خدا و نازل شد هو الذین یقولون لا تنفقوا الآیة وقال ابن ابی زائدة
عن الاعمش عن عمرو عن ابن ابی لیلی عن زید رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی روایت
کرده است باین اسناد و ابن ابی زائده نیز این حدیث را **باب** واذا رأیتهم تعجبك اجسامهم وتعجب
که بینی تو منافقان را در عجب می آرد ترا تنهای ایشان که هموار خلقت و دراز قد و حسن صورت دارند
و از ابن عباس مرویست که عبد الله بن ابی مردی تن دار و تندرست و صبیح و زبان آور بود و از رؤسای
انصار بود و اکثر منافقان همچنین بوده اند چون از طلوع آفتاب محمدی کوکب ایشان بخاک نشست
بعداوت و انکار کربسته و از نکونساری بنفاق میگذرانند و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة
یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون گمان میکنند از غرولی و بددلی
که هر آواز واقع بر ایشان و ضرب کننده است ایشان را از بس که در دلهای ایشان رعب است ایشانند
دشمنان تو و دشمنان مسلمانان پس بترس از مکر اینها هلاک کناد خدا اینها را چگونه بر میگردند از قبول حق
حدثنا عمرو بن خالد قال حدثنا زهیر بن معاویة قال حدثنا ابو اسحق قال سمعت زید بن
ارقم قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت زید بن ارقم بر آمدیم ما با پیغمبر خدا در سفر غزوه
تبوک یا بنی المصطلق اصاب الناس فیه شدة تا رسید مردم را در آن سفر سختی فقال عبد الله بن ابی لاصحابه
لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا من حوله وقال لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها
الاذل فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس آمدم نزد پیغمبر خدا پس خبر دادم او را از مقوله
این منافق فارسل الی عبد الله بن ابی فساله فاجتهد یمینه ما فعل پس بذل وسع خود کرد در یمین خود که
نگفته است فعل بمعنی قول است قالوا کذب زید رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند مردم دروغ گفت
زید با رسول خدا فوقع فی نفسی مما قالوا شدة پس افتاد در ذات من از آنچه گفتند مردم دشواری حتی
انزل الله تصدیقی فی اذا جاءك المنافقون فدعاهم النبی صلی الله علیه وسلم لیستغفر لهم پس طلبید
اینها را پیغمبر خدا برای آنکه طلب مغفرت کند برای ایشان فلووا رؤسهم پس پیچیدند سرهای خود را

قال اتیت جابر بن عبد الله الانصاری فقلت
له حدثنی بما سمعت من رسول الله
گفت ابو المتوکل آمدم جابر را پس
گفتم مر او را حدیث کن مرا بچیزے
که شنیده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال سافرت معه فی بعض اسفاره
گفت جابر سفر کردم با آنحضرت در بعضی
سفرهای وی قال ابو عقیل لا ادری
غزوة او عمرة گفت ابو عقیل نمیدانم
که آن سفر غزوه بود یا عمره در روایت
کشمیهنی او بجای ام است فلما ان
اقبلنا قال النبی صلی الله علیه وسلم من
احب ان یتعجل الی اهله فلیعجل
پس هرگاه رو آوردیم ما یعنی بطرف
مدینه فرمود آنحضرت کسی که دوست
داشته باشد اینکه شتابی کند بسوی
اهل خود گو شتاب رود فاقبلنا وانا
علی جمل لی ارمك پس رو آوردیم ما
در حال آنکه من سوار بودم بر شتری
که مرا بود سرخ تیره رنگ که مخلوط بود
سرخی او با سیاهی لیس فیه شیة
نبود در آن داغی از رنگ دیگر
یا نبود عیبی و در بعضی نسخ علیه است
و آن ظاهر است والناس خلفی وبینا
مردم پس من بودند فبینما انا کذلك
اذ قام علی پس در اثنا آنکه من
همچنین بودم ناگاه استاد آن شتر من
از تعب و ماندگی فقال لی النبی
پس فرمود مرا پیغمبر صلی الله علیه
وسلم یا جابر استمسك گرفته باش و نگهدار
او را شاید تنبیه کرد جابر را تا شوخی
نکند شتر او بر دن فضربه بسوطه
پس زد آنحضرت شتر او را بتازیانه
خود فوثب الی حسن مکانه پس
جست و تندی کرد شتر بجای خود

ونیا مند **باب** قوله كانهم خشب مسندة گویا چوبها اند که تکیه بدیوار نهاده‌اند قال كانوا رجالا اجمل شيء گفت راوی بودند مردانی جمیل ترین چیزی این هم جزء حدیث است مدرج نیست قال ابن حجر کرمانی و معنی این کلام گفته که خدا پیغمبر را میگوید اینها نیند چو بها فی منفعت و بی فکر و نظر اند یا آنکه بحسب صورت جمیل ترین مردم بودند و در تشبیه منافقان بچوبها که بردیوار تکیه کرده اشارتست که اینها محض اشباح و اجرام اند که بکاری نمی آیند بعضی گفته اند توانند که مراد از خشب مسندة تبان که از چوب میتراشند و تکیه بر دیوار کرده ایستاده باشند

باب واذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله وقتیکه گفته شود مر منافقان را بیایید که طلب مغفرت کند مر شما را رسول خدا لووا رؤسهم ورايتهم يصدون وهم مستكبرون حركوا استهزاء بالنبي صلى الله عليه وسلم تفسیر کرده لووا بتشدید واو را بحرکوا یعنی سرها می جنبانید نزد وی استهزاء و تحقیر و یقرء و خوانده میشود بالتخفيف من لويت از باب رمیت بمعنی پیچیدن **حدثنا** عبيد الله بن موسى عن اسرائيل عن ابي اسحق عن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال كنت في غزاة مع عمي فسمعت عبد الله بن ابي بن سلول يقول لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا ولئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل فذكرت ذلك لعمي فذكر عمي لرسول الله صلى الله عليه وسلم فدعاني فحدثته فارسل الى عبد الله بن ابي واصحابه فحلفوا ما قالوا فكذبني النبي صلى الله عليه وسلم وصدقهم فاصابني هم لم يصبني مثله قط فجلست في بيتي وقال عمي ما اردت الى ان كذبك النبي صلى الله عليه وسلم ومقتك فانزل الله تعالى اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله وارسل الي النبي صلى الله عليه وسلم فقرأها وقال ان الله قد صدقك موافقت حدیث بباب نیست مگر آنکه گفته شود که آنحضرت سوره را تا قول سواء عليهم خواند و این آیت و اذا قیل لهم داخل آنست **باب** قوله سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم ان الله لا يهدي القوم الفاسقين یعنی برابر است بر ایشان استغفار و عدم استغفار از آنکه التفات نمیکنند بآن و اعتداد نمی نمایند زیرا که خدا و ند سبحانه قطعا نمی بخشد اینها را **حدثنا** علي قال حدثنا سفيان قال عمرو سمعت جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال كنا في غزاة گفت جابر بودیم ما در غزوه بنی المصطلق قال سفيان مرة في جيش گفت سفیان بن عیینه که راوی حدیث است یکبار فی جیش در لشکری بدل فی غزاة فكسع رجل من المهاجرين رجلا من الانصار پس زد برابدست مردی از مهاجران مردی را از قوم انصاری کسع بسین و عین مهمله زدن و بر کسی را بدست و پای فقال الانصاري يا للانصار پس گفت انصاری ای قوم انصار بفریاد من برسید لام یا للانصار لام استغاثه است وقال المهاجري يا للمهاجرين گویا بیکدیگر افتاده بودند نام این مرد مهاجر جهجاه است بفتح هر دو جیم و سکون ها را جیر عمر بن خطاب است میکشید اسپ او را و انصاری نام او سنان است بکسر سین مهمله حليف ابي ابن سلول بوده است فسمع ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم پس شنید فریاد اینها را رسول خدا فقال ما بال دعوى الجاهلية پس فرمود چه حال این دعوی جاهلیت است یعنی

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

شتر تو که خریده بودی قصه جمل ... بالجمل پس برآمد آنحضرت از مسجد پس گشت که نزدیک بیشه شتر را طاقت فرود آمدن بحضرت و نزدیک شدن و يقول لي الجمل جملنا و میفرمود که شتر شتر ما است فبعث النبي صلى الله عليه وسلم اواق من ذهب پس فرستاد آنحضرت چند اوقیه از طلا فقال اعطوها جابرا پس فرمود بدهید این اوقیه ها جابر را ثم قال استوفيت الثمن پس فرمود تمام گرفتی بهای شتر را قلت نعم گفتم آری قال الثمن والجمل لك فرمود بعد از آن مبلغ بها و شتر هر دو تراست و مباحث این حدیث جمله در شروط گذشت **باب** الركوب على الدابة الصعبة والفحولة سوار شدن بر دابه تیز راه والفحولة بضم فا و حاء مهمله جمع فحل یعنی نرها و تا و فوقیه در آن برای تاکید جمع است چنانچه تجویز کرده آنرا کرمانی من الخيل و بر نشان از اسپان وقال راشد بن سعد مقرئي بفتح میم و ضم آن و سکون قاف و فتح را بعد از آن یا و همزه نسبت به مقرا قریه ایست از قری دمشق از او صاحب ما بعض است و نیست مر او را در بخاری جز این یک

این استغاثه رسم جاهلیت است انکار کرد بر این دعوت را قالوا یا رسول الله کسع رجل من المهاجرین رجلا من الانصار فقال دعوها فانها منتنة پس فرمود بگذارید این قول که گنده است و گنده است فسمع بذلک عبد الله بن ابی فقال فعلوها پس شنید این ماجرا عبد الله بن ابی پس گفت آیا کردند این اثر ای بزرگی داشتند اما والله لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل آگاه باش بخدا اگر باز رفتیم بمدینه هر آئینه بیرون می آرد اعز از اهل مدینه اذل خود را در مرسل قتاده آمده که مردی عظیم بود در نفاق گفت مثل ما و مثل ایشان همان است که قائلی گفته سمن کلبک یاکلک فبلغ النبی صلی الله علیه وسلم پس رسید قول این منافق بپیغمبر خدا را فقام عمر فقال یا رسول الله دعنی اضرب عنق هذا المنافق پس ایستاد عمر بن خطاب و گفت ای رسول خدا بگذار مرا که بزنم گردن این منافق را فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعه لا یتحدث الناس ان محمدا یقتل اصحابه پس فرمود پیغمبر خدا بگذار او را که حدیث نکنند مردم که محمد میکشد اصحاب خود را یعنی چون این منافقان بظاهر از اهل اسلام و اصحاب می نمودند مردم و ور خواهند گفت که اصحاب خود را میکشد و این موجب نفرت مردم خواهد شد از در آمدن در ربقه اسلام و میتوان گفت که چون این منافق رئیس انصار بود بتعصب حمیت خویشی مخالفت و منازعت دیگر اصحاب مسلمانان از طرفین کشته شوند چنانکه در قضیه افک معلوم شده که این تهمت و افترای همین منافق بود و آنحضرت بر سر منبر بود و گفت کیست که مرا کفایت کند از شر او و در میان مهاجرین نزاع شد و نزدیک بقتال رسید چنانکه در حدیث سبق ذکر یافته وکانت الانصار اکثر من المهاجرین حین قدموا المدینة و بودند انصار بیشتر از مهاجران هنگامیکه قدوم آوردند بمدینه ثم ان المهاجرین کثروا بعد پستر مهاجران بسیار شدند بعد ازین قضیه که منافقان این گفته بودند بیرون می آریم اینها را از مدینه یعنی در آنوقت از راه غرور این حرف گفته بودند و قسطلانی گفته که این قول دلالت دارد که این غزوه در آخرها است قال سفیان فحفظته من عمرو گفت سفیان پس یاد گرفتم این حدیث را از عمرو بن دینار قال عمرو سمعت جابرا کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمرو شنیدم جابر را بودیم با پیغمبر خدا در غزوه

باب قوله هو الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا یتفرقوا تفسیر کرده است ینفضوا را به یتفرقوا ساقط است این تفسیر در روایت ابی ذر این بهتر است ولله خزائن السموات والارض ولکن المنافقین لا یفقهون مر خدای را است خزینهایی که در آسمان و زمین است ولیکن منافقان نمیدانند

حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی اسمعیل بن ابراهیم بن عقبة عن موسی بن عقبة قال حدثنی عبد الله بن الفضل انه سمع انس بن مالک رضی الله عنه یقول حزنت علی من اصیب بالحرة میگفت انس که غمگین شدم بر جمعی که کشته شدند در زمین حره که در سواد مدینه واقع است در آن سنگهای سیاه سوخته بسیار است اشارتست بقضیه اهل مدینه بعد از آن که خلع بیعت یزید ناپاک کرده بودند لشکری فرستاد و قتل عام از مهاجر و انصار کرده اند چنانکه در کتب سیر تفصیل مذکور است و انس درین روز در بصره بود فکتب الی زید بن ارقم وبلغه شدة حزنی پس نوشت بسوی من

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

مولف چنانکه گفته اند رکوب صعبه را از رکوب فحول زیرا چه فحل در غالب صعب تر باشد از اسپ ماده و لواندکه اخذ کرده باشد از سوار شدن آنحضرت فرس را بر زدی در طلب پیشی کردن دی مردم را و توصیف آن بسیر والله اعلم ابن بطال گوید منقول نشده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه از جمله صحابه که سوار شده باشند غیر فحول را مگر آنچه ذکر کرده شده از سعد بن ابی وقاص که بود مر او را مادیه اسپ انتهی و مانند آن از مقداد نیز آمده روایت کرده ولید بن مسلم در کتاب الجهاد خود از طریق عبادة بن نسی بضم نون و فتح سین مهمله و تشدید تحتیه از ابن محیریز که بودند سلف که دوست میداشتند مادیان اسپ را در غارتها و شبخون و برای آنچه پنهان میشود از امور حرب و دوست میداشتند فحول را در صفهای جنگ و قلعها و آنچه آشکارا بودی از امور حرب و مروی است که خالد بن الولید قتال نمیکرده مگر بر مادیه زیرا که وی می انداز کمتر را جائیکه کمتر بانگ میکند بخلاف فحل ذکر کرده آنرا عسقلانی و عینی و زیاده کرده

زيد بن ارقم نامه و حال آنكه رسيده بلاد او را سختى اند و بين وارسى نامه در جوابش انس نوشته است و
بشارت داده او را اين بشارت و تسلى حزن او كرده و يادكرده انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول اللهم اغفر للانصار ولابناء الانصار ذكر ميكرد از آن نامه كه تحقيق شنيده است رسول خدا
را ميگفت اى بار خدايا بيامرز انصار را و فرزندان انصار را و شك ابن الفضل فى ابناء ابناء الانصار
و شك كرده عبد الله بن الفضل در ابناء ابناء و در روايت مسلم بى شك واقع است و ابناء ابناء الانصار فسأل انسا
بعض من كان عنده پس پرسيد انس را بعضى از آنانكه بودند نزد انس بعضى از احوال زيد بن ارقم فقال
هو الذى يقول فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت انس ارقم كسى است كه مى فرمايد رسول خدا
در شان او هذا الذى اوفى الله له باذنه اين كسى است كه وفا كرد يعنى تصديق كرد چيزى را كه شنيده
بگوشهاى خود و خبر داده بود پيغمبر خدا را و در روايت كشميهنى باذنه بفتح همزه و ذال معجمه يعنى اظهر صدقه و فيما اخبر
مناسبت حديث بآيت مذكور ظاهر نيست اللهم الا ان يقال در قول اوفى الله باذنه اشارت است بتمام
ماجراى منافقان و نزول اين آيات **باب** يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل
و لله العزة و لرسوله وللمومنين ولكن المنافقين لا يعلمون **حدثنا** الحميدى قال حدثنا سفيان
قال حفظناه من عمرو بن دينار قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كنا فى غزاة فكسع رجل من المهاجرين
رجلا من الانصار فقال الانصارى يا للانصار وقال المهاجرى يا للمهاجرين فسمعها الله رسوله صلى الله عليه
وسلم قال ما هذا فقالوا كسع رجل من المهاجرين رجلا من الانصار فقال الانصارى يا للانصار وقال
المهاجرى يا للمهاجرين فقال النبى صلى الله عليه وسلم دعوها فانها منتنة قال جابر وكانت الانصار
حين قدم النبى صلى الله عليه وسلم اكثر ثم كثر المهاجرون بعد فقال عبد الله بن ابى اوقد فعلوا والله
لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل فقال عمر بن الخطاب رضى الله عنه دعنى يا رسول
الله اضرب عنق هذا المنافق قال النبى صلى الله عليه وسلم دعه لا يتحدث الناس ان محمدا يقتل اصحابه
شرح حديث و وجه منع آنحضرت عمر را بوضوح پيوسته **سورة التغابن** در روايت ابى ذر
سورة التغابن والطلاق وغيره واقع است و اقتصار كرده اينجا بر سورة التغابن طلاق را جدا آورده
و همين مناسب است و لايق است ابو العباس گفته مدنى است بى خلاف و مقاتل گفته مدنى است و در
بعضى آيات مكيه است ابن عباس گفته مكى است مگر آيت آخر كه در مدينه نازل شده تغابن از غبن يعنى
زيان است و اين نامى است از نامهاى قيامت از آنكه زيان ميكند آنروز مظلوم ظالم را و بعضى از آنروز
اين نام گويند كه زيان ميكنند كافران در تجارت كه اشارت كرده خدا اشتروا الضلالة بالهدى
و اين سوره هيژده آيت است بسم الله الرحمن الرحيم خلافى نيست روايات را در ثبوت بسمله اينجا و
قال مجاهد يوم التغابن غبن اهل الجنة اهل النار و گفت مجاهد مراد از يوم التغابن غبن كردن اهل
جنت است دوزخيان را اهل جنت بيعت كرده بر اسلام پس سود كردند و كافران امتناع
آوردند پس خسارت كردند و اين معنى درين روز بظهور پيوست ان ارتبتم يعنى ان لم تعلموا است

كتاب الجهاد

آنحضرت اسپى كه مر ابى طلحه را بود فقال
له مندوب گفته شده آن اسپ را مندوب
فركبه پس سوار شد آنحضرت او را
وقال ما رأينا من فزع و فرمود نديديم
ما هيچ ترسى وان وجدناه لبحرا
و تحقيق يافتيم ما آن اسپ را هر آينه دريا
باب سهام الفرس ذكر حصهاى
اسپ يعنى آنچه مستحق ميشود از انعام سوار
از غنيمت بسبب اسپ خود سواى حصه
ذات قال مالك يسهم للخيل والبراذين
منها و گفت مالك حصه داده شود براى
اسپان و برذونها از غنيمت و توانند
كرد البراذين منها مبتداء و خبر باشد
يعنى و براذين از خيل است پس مشمول
حكم او باشد و براذين جمع برذون
است بكسر موحده و فتح ذال معجمه در
اصل بمعنى دابه است و تخصيص كرده
آنرا عرف بنوعى از خيل عسقلانى گويد
مراد جافى خلقت است از خيل و بيشتر
آورده ميشود از شهرهاى روم
مياشد بر بير و ... هاى كوه و كوهستان
سخت بخلاف اسپان عربى
و تعبير كرده صاحب قاموس
خلقت را كه غليظ يعنى تند
و در ... گفته برذون اسپ تركى
و خلاف آن عراب آيد يعنى اسپان عربى
داده را به ... گويند انتهى لقوله
عز وجل والخيل والبغال والحمير لتركبوها
و پيدا كرد خدا تعالى اسپان و استران

المحیض ام لا تحیض آیا حیض میکند یا حیض نمیکند بعضی تفسیر کرده اند ان ارتبتم را اگر نمیدانید حکم اینها در عدت
وقال علقمة عن عبد الله ومن یؤمن بالله یهد قلبه وگفت علقمه از عبد الله بن مسعود در تفسیر این آیت
وکسی که ایمان می آرد بخدا هدایت میکند دل او را هو الذی اذا اصابته مصیبة رضی وعرف انها من
الله آنکسی است وقتی که رسید او را مصیبتی راضی شد بخدا و دانست که از خدا است فعلّ تهن تلفظا شهر
پس عدت طلاق این زنان سه ماه است واللائی قعدن عن المحیض واللائی لم یحضن بعد و آن زنانی
که نشسته اند از حیض یعنی آیسه اند و زنانی که حیض نکرده از جهت صغر این آیت از سوره طلاق است
در نسخه کرمانی و عینی در سوره تغابن بیاورده اند و شاید از روی سهو کاتب درین سوره افتاده سورة
الطلاق مدنی است تمام سوره بخلاف احدی مقاتل گفته این سوره نسای قصری واند و آیت ست
قال مجاهد وبال امرها جزاء امرها وکان عاقبة امرها خسرا ضمیر ذاقت راجع بقریه است فی قوله تعالی
فذاقت وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا فی قوله تعالی وکاین من قریة عتت عن امر ربها **حدثنا**
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سالم ان عبد الله بن عمر
رضی الله عنهما اخبره انه طلق امرأته وهی حائض تحقیق ابن عمر طلاق داد زن خود را و حال
آنکه او در حیض بود فذکر عمر لرسول الله صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد عمر برسول خدا صلی الله
علیه وسلم فتغیظ فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس غضب کرد در وی رسول خدا ظاهر از فعل
ابن عمر و ذکر کردن عمر با آنحضرت آنست که بر بدعت بودن این طلاق و قبح این طلاق خبر نداشتند پس
غضب آنحضرت از جهت تقصیر بر تحصیل این علم ضروری خواهد بود و این دلیل است برانکه جهل
عذر نباشد ثم قال لیراجعها پس فرمود که رجوع کن آن زن را بهمدرین حالت ثم یمسکها حتی تطهر
پس نگهدارد او را تا آنکه پاک شود از حیض ثم تحیض فتطهر پس حیض دیگر کند پس پاک شود فان بدا له
ان یطلقها فلیطلقها طاهرا قبل ان یمسها پس اگر روی دهد او را اینکه طلاق دهد و جدا شود از وی
پس گو طلاق دهد او را در حالی که پاکست پیش از انکه مساس کند او را یعنی جماع کند اگر گوئی قیاس آن
بود که طاهره باشد انکه طهارت مختصه زن نیست مانند حایض یا احتیاج تباء تانیث نباشد کرمانی
در جواب گفته که طهارت بعد از حیض خاصه زن است فتلك العدة كما امره الله پس اینست عدت
این قسم طلاق چنانکه فرمود آنرا خدا بقول خود فطلقوهن لعدتهن و این حدیث را ائمه ستة از ابن عمر
آورده و در صحاح مذکور و مسطور است و ازین حدیث چند حکم استنباط کرده اند از ان جمله آنکه طلاق باید
که در طهر واقع شود و در معنی طلاق سنت اختلاف کرده اند امام مالک گفته طلاق سنت آنست که یک طلاق
دهد مرد زن را در طهر که جماع نکرده باشد بگذارد او را تا عدت تمام شود بدیدن خون در اوائل حیض
سوم و امام ابو حنیفه میگویند این قسم طلاق احسن تطلیقات است مرغینانی گفته طلاق نزد اصحاب ابی
حنیفه بسه وجه است حسن و احسن و بدعی و حسن طلاق سنت است و این چنین است که مدخول بها را سه طلاق
دهد در سه طهر و احسن آنکه یک طلاق دهد در طهری که جماع نکرده در و بگذارد تا انقضای عدت و بدعی

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

بیشتر از یک اسپ و ان قول جمهور است و نزد
اوزاعی چیزی نیست مر براذین را و نزد لیث حصه
براذین و هجین کمتر از حصه اسپان عربی است
هجین آنکه یکی از پدر و مادر اعرابی بوده دیگر
یا انکه پدرش عربی بوده اما انکه مادرش
عربی بوده آنرا مقرف گویند بضم میم و
کسر راء و بروایتی از احمد اگر براذین
جای رسیدن عربی رسند برابر کرده
شود میان آنها و گرنه عربی فاضل باشند
و نزد ابی حنیفه و شافعی هیچو مالک همه
برابرند زیرا که اسم خیل اطلاق می یابد
بر همه این اقسام علی السواء و نزد لیث
و اوزاعی و ابو یوسف و احمد و اسحق
سهم داده شود دو فرس اینزه زیاده
با قرطبی گوید نگفته هیچ یکی که حصه داده
شود اکثر از دو فرس را مگر انچه روایت
کرده شده از سلیمان بن موسی که هر
هر فرس را دو سهم داده شود بهر قدر
که باشند **حدثنا** عبید ابن
اسمعیل بتصغیر عن ابی اسامة حماد
بن اسامة عن عبید الله ابن عمر عمری عن نافع
عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم جعل للفرس سهمین
گردانید آنحضرت برای اسپ دو حصه
ولصاحبه سهما و برای خداوند

انکه سه طلاق دهد بیک کلمه یا بسه کلمه در یک طهر بصورت طلاق واقع میشود و طلاق دهنده عاصیست کنی دیگر انکه این طلاق باین
نیستا پس محتاج در رجوع برضا زن نباشد و دیگر انکه مراجعت بقول میباشد و مراجعت بفعل مثل جماع و تقبیل امام شافعی قایل نیست
و امام ابو حنیفه صحیح داشته اگرچه بقصد باشد حکم دیگر در طلاق بدعی امر برجوع واقع شده امام این امر را
بر وجوب حمل کرده که جبرا باید کرد برجوع و اینها دیگر انکه طلاق در حیض واقع میشود قول شاذ آنست که واقع
نمیشود ذکره العینی **باب** واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن ومن یتق الله یجعل له
من امره یسرا و زنان حامله مدت عدت ایشان وضع حمل است و کسیکه پرهیز کند از حرام بترس عقوبت خدا
میگرداند مر او را از امر او آسانی و اولات الاحمال واحدها ذات حمل یعنی اولات جمع ذات است و احمال
جمع حمل و این عام است در مطلقه و آنکه شوهر او مرده باشد و این قول ابن عمر و ابن مسعود و ابو هریره و فقهاء
امصار است و از ابن عباس مرویست که گفته که عدت او دورتر از هر دو اجل است هر کدام که دورتر باشد
عدت گیرد **حدثنا** سعد بن حفص قال حدثنا شیبان عن یحیی قال اخبرنی ابو سلمة قال جاء
رجل الی ابن عباس و ابو هریرة جالس عنده گفت ابو سلمه آمد مردی نزد ابن عباس و حال آنکه
ابو هریره نشسته بود نزد او فقال افتنی فی امرءة ولدت بعد زوجها باربعین لیلة پس گفت فتوی
ده مرا در باب زنی که زائید بعد فوت شوهر خود بعد از چهل شب آیا تمام میگذارد عدت فقال ابن عباس
آخر الاجلین پس گفت ابن عباس عدت او انقضای هر دو اجل است یعنی منتظر باشد که چهار ماه و ده روز
بگذرد اگرچه این مدت درازتر از وضع حملست و اگر وضع حمل بیشتر باشد انتظار آن کند قلت انا واولات
الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن ابو سلمه می گوید گفتم من و مدت زنان حامله همین وضع حمل است در
کتاب الله قال ابو هریرة انا مع ابن اخی یعنی ابا سلمة گفت ابو هریره من با برادرزاده خودم که ابو سلمه
است ابو سلمه را برادرزاده گفتن بنا بر عادت عربست که کسی را که بسال خوردتر باشد برادرزاده من گویند
و گرنه وی برادرزاده حقیقة نیست فارسل ابن عباس غلامه کریبا الی ام سلمة یسألها پس فرستاد
ابن عباس غلام خود را که کریب است بسوی ام سلمه ام المومنین در حالیکه سوال میکند او را از این عدت
فقالت قتل زوج سبیعة الاسلمیة وهی حبلی پس گفت ام سلمه کشته شد شوهر سبیعه اسلمیه بنت الحارث
حال آنکه وی حامله بود و سبیعه بضم سین مهمله و فتح موحده مصغر سبعه اول زنی است که بعد از صلح حدیبیه
ایمان آورده است فوضعت بعد موته باربعین لیلة پس زائید پس از موت شوهر بچهل شب فخطبت
فانکحها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس خواسته شد بزنی پس نکاح کرده داد او را رسول خدا و
کان ابو السنابل فیمن خطبها و بود ابو سنابل در ان مردم که خطبه او کرده بودند در روایت ابن عبد البر
آمده که او تزوج کرد او را و آنکه از ابن عباس روایت کرده اند که رجوع کرده بود از فتوی ظاهر ا بعد
از سوال از ام سلمه خواهد بود و قال سلیمان بن حرب و ابو النعمان حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن
محمد قال کنت فی حلقة فیها عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت محمد بن سیرین بودم من در جمعی که در آن
عبد الرحمن بن ابی لیلی بود و کان اصحابه یعظمونه و بودند یاران او که تعظیم میکردند عبد الرحمن بن ابی

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

دو حصه و پیاده یک حصه ... خبر عمر را پس راضی شدند و در روایت
کرده طبرانی در معجم خود از حدیث ابن عمر
که وی بود در و زبیر را اسپی که او را ...
میگفتند پس داد مر او را آنحضرت دو حصه
برای اسپ وی یک حصه برای وی
یک حصه و ذکر کرده واقدی در مغازی
که گفت زبیر بن عوام حاضر شدم بنی
قریظه را سوار پس دادند برای من یک
حصه و برای اسپ من یک حصه و ابن مردویه
در تفسیر خود در سوره انفال از حدیث
عایشه رضی الله تعالی عنها گفت رسید
آنحضرت سبایای بنی المصطلق را پس
ذکر کرد حدیث را و گفت داد فارس را
دو حصه و راجل را یک حصه و ابن ابی
شیبه در مصنف خود از حدیث ابن عمر
که آنحضرت گردانید فارس را دو سهم
و راجل را یک حصه سهم و دارقطنی در
اول کتاب موتلف و مختلف از ابن عمر
که آن حضرت بود که قسمت میکرد فارس را
دو سهم و راجل را یک سهم و روایت
کرده ابو داؤد از حدیث مجمع بن جاریه
در قسمت خیبر داد آنحضرت فارس را دو سهم
و راجل را یک سهم و حدیث ابن عمر که درین صحیح است
اگرچه اصح و ارجح است ولیکن بقرینه روایات
معارضه احتمال دارد که مراد از فرس صاحب فارس
باشد و لصاحب ابل بالمحمول بتفصیل ... تا توفیق
میان روایات تحقق کرد و الله اعلم و حنفیه
جمع کرده بتفصیل در روایات و احادیث
جمهور در معارضه جرح در بعضی احادیث
مذهب بعد تعدیل ثم التسلیم **باب** من
قاد دابة غیره فی الحرب

لیلی را فذکر آخر الاجلین پس ذکر کرده عدت او آخر هر دو اجل است چنانکه ابن عباس گفته فحدثت
بحدیث سبیعة بنت الحارث پس ذکر کردم او را بحدیث سبیعه بنت حارث عن عبد الله بن عتبة
که رسیده مرا از عبد الله بن ابی لیلی بکنایه قال فضمز لی بعض اصحابه گفت ابن سیرین پس ساکت کرد مرا
بعضی یاران او وقال محمد ففطنت له گفت محمد بن سیرین پس فهمیدم مر آن عیب بر مخالفت عبد الرحمن
کردند مرا فقلت انی اذا لجری ان کذبت علی عبد الله بن عتبة پس گفتم بتحقیق من هر آئینه دلیرم بر دروغ
اگر دروغ گفته ام بر عبد الله بن عتبه وهو فی ناحیة الکوفة وحال آنکه او در گوشه کوفه یعنی زنده است
فاستحیی پس شرمنده شد بعض اصحاب عبد الرحمن از آنچه اشارت کرده بودند بانکار بر من وقال لکن عمه لم یقل ذلک و گفت عبد الرحمن لیکن عم عبد الله بن عتبه نگفته است این را فلقیت ابا عطیة مالک
بن عامر پس ملاقات کردم ابا عطیه را که مالک بن عامر است فسألته فذهب یحدثنی حدیث سبیعة
پس پرسیدم او را ازین مقوله پس رفت که حدیث میکند مرا حدیث سبیعه فقلت هل سمعت عن عبد الله
فیها شیئا پس گفتم آیا شنیده از عبد الله بن مسعود در عدت چیزی را فقال کنا عند عبد الله پس گفت بودیم
نزد عبد الله بن مسعود فقال اتجعلون علیها التغلیظ پس گفت آیا میگردانید برین زن درشتی
بطول عدت بحمل وقتی که زیاده بود مدت وضع حمل بر چهار ماه و ده روز و بسیار است که وضع حمل از
نه ماه زیاده میشود تا چهار سال میکشد ولا تجعلون علیها الرخصة و نمیگردانید بروی رخصت و آسانی
وقتی که وضع حمل کند بر کمتر از چهار ماه و ده روز لنزلت سورة النساء القصری بعد الطولی بخدا که
هر آئینه نازل شده است سورهٔ نسا کوتاه که سوره طلاق است بعد از سورهٔ دراز که سورهٔ بقره است
واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن یعنی این آیت در نسخهای شراح ناسخ آنست که در وی عدت
باربعة اشهر واقع شده این آیت در نسخهای شراح گویا واقع نشده که تعرضی برای وجه ایراد گفته
باشد **سورة التحریم** در بعضی سورة التحریم در روایت ابی ذر سورهٔ لم تحرم است مدنی
است بخلاف دوازده آیتست در سبب نزول این سوره اختلاف روایتها است بعضی گویند
در تحریم قبطیه که از سرای آنحضرت بود نازل شده است آنحضرت روزی نوبت عایشه یا حفصه
بوی خلوت کرده بود چون صاحب نوبت مطلع شد عتاب کرد و آزردگی ظاهر ساخت آنحضرت
بخاطر او را حرام کرد بر خود این روایت را نسائی آورده و حاکم تصحیح کرده بر شرط مسلم داؤدی گوید
در اسناد این نظر است و خطابی از اکثر نقل کرده روایت ماریه صحیح آنست که
در باب ماریه واقع شده چنانکه از حدیث عایشه مفهوم میشود و نسائی گفته حدیث عایشه در عسل
غایت جودت دارد و حدیث ماریه تحریم او از طریق جید نیامده بسم الله الرحمن الرحیم ثابت
نشده است بسمله در روایت غیر ابی ذر کذا قال القسطلانی عینی گفته در روایت کشمیهنی است و پس
باب یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم ای پیغمبر
خدا چرا حرام میکنی چیزی را که حلال کرده است خدا ترا تو میخواهی رضای زنان خود و خدا آمرزنده و مهربانست

الجزء الحادی عشر من شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

بعد از آن ذکر کرد براء صورت حال را
ان هوازن کانوا قوما رماة بتحقیق
قبیله هوازن که طرف مقابل بودند درین
غزوه بودند گروه تیرانداز ان وانا
لما لقینا هم حملنا علیهم و تحقیق ما هرگاه پیش
آمدیم و مقابل شدیم هوازن را حمله کردیم
بر ایشان فانهزموا پس شکست یافتند
فاقبل المسلمون علی الغنائم پس در آوردند
مسلمانان بر غنیمتها و همت بر اخذ آن
گماشتند واستقبلونا بالسهام و پیش آمدند
هوازن ما را به تیرها یکایک وقتی که متوجه
دیدند باخذ غنیمت و قالوا یافتند پس
واقع شد لغزشی در لشکر اسلام فاما
رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یفر
فاما آنحضرت پس نرفت از جای خود
فلقد رأیته وانه لعلی بغلته البیضاء
پس هر آئینه دیدم آنحضرت را بحالیکه
بتحقیق آنحضرت هر آئینه سوار بر استر خود
بود که بیضا نام داشت وان ابا سفیان
آخذ بلجامها و بتحقیق ابو سفیان بن حارث
بن عبد المطلب ابن عم آنحضرت که از
دلیران و فضلاء صحابه بود و مر سیه
گیرنده بود لگام آن استر را از پیش والنبی
صلی الله علیه وسلم یقول و آنحضرت
در آن وقت میگفت بطریق رجز انا

برتو واندیشه ازین کار بجو ورا ابد و **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن یحیی عن ابن حکیم عن سعید بن جبیر ان ابن عباس رضی الله عنهما قال فی الحرام یکفر گفت در تحریم حلال کفارت مید هد یعنی وقتی که کسی گفت این چیز بر من حرام است یا گوید تو بر من حرامی کفارت یمین مید هد فقها درین خلاف دارند که طلاق واقع شود یا نه چهار قول است بهر قولی چند تن از صحابه و تابعین وغیرهم رفته اند وقال ابن عباس لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و گفت ابن عباس بتحقیق هست مر شما را در رسول خدا خصلتی نیکو یعنے هر چه آنحضرت کرده شما هم بکنید ظاهر از کلام ابن عباس آنست که آنحضرت کفارت یمین داده چنانکه در آیت هم واقع شده قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف عن ابن جریج عن عطاء عن عبید بن عمیر عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یشرب عسلا عند زینب ابنة جحش ویمکث عندها گفت عایشه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم میخورد عسل نزد زینب دختر جحش و درنگ میکرد نزد او فتواطیت انا وحفصة پس اتفاق کردم من و حفصه بنت عمر یعنے گوید واطیت بسکون یا تحتیه در اکثر نسخ است در اصل واطأت بهمزه است بدل کرده اند همزه را بیا بر خلاف قیاس و در روایت ابی ذر فتواطیت بسکون یا تحتیه بزیادتی تا از باب تفاعل علی ایتنا دخل علیها فلتقل له اکلت مغافیر بر هر کدام ما یان که در آید آنحضرت پس گوید که خوردی مغافیر را مغافیر بفتح میم و غین معجمه و فا جمع مغفور بضم میم صمغی است شیرین که بوی خوش دارد ابن قتیبه گفته مغفور در کلام عرب کمتر آمده و نگر این چند کلمه را ذکر کرده بیشود مفرود و میخور و مغلوق انی اجد منك ریح مغافیر من می یابم از تو بوی مغافیر قال لا ولکنی کنت اشرب عسلا عند زینب ابنة جحش فرمود نخورده ام مغافیر ولیکن من میخوردم عسل را نزد زینب دختر جحش فلن اعود له وقد حلفت پس هرگز عود نکنم در عسل را و بتحقیق سوگند خوردم که نخورم لا تخبری بذلك احدا خبر مکن با ینکه سوگند خوردم هیچکس را خطاب بعایشه است یا غیر او یعنی پنهان کن این سر را و خبردار مکن پس نازل شد آیت واذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا الآیه اگر گوئی چگونه روا باشد بر ازواج مطهره عایشه و غیر او که اتفاق کنند بر دروغی که در وی ایذای پیغمبر باشد وقد وقع من اذانی فقد اذی الله جواب گفته اند که عایشه صغیره بود و بقصد ایذای آنحضرت نگفته بلکه از راه جبلت زنان که بر ذات با غیرت دارند از وی صادر شده فقد بر **باب** تبتغی مرضات ازواجك الی قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم یعنی طلب میکنی رضای زنان خود را و سوگند میخوری بتحقیق بیان کرده است خدا چیزے که حلال کنند با آن سوگند ها را **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا سلیمان بن بلال عن یحیی عن عبید بن حنین انه سمع ابن عباس یحدث انه قال مکثت سنة ارید ان اسال عمر بن الخطاب رضی الله عنه مرویست از عبید بن حنین که بتحقیق وی شنید ابن عباس را در حالیکه حدیث میکرد که وے گفت درنگ کردم یکسال میخواستم اینکه بپرسم عمر بن خطاب را

الجزء الحادی عشر تیسیر القاری الاسلام

کتاب الجهاد

در بالان شتر از چرم باشد **حدثنا** عبید بن اسماعیل عن ابی اسامة عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا ادخل رجله فی الغرز واستوت به ناقته قائمة بود آنحضرت که چون می در آورد پای مبارک خود را در غرز و برمی داشت آنحضرت را ناقه او ایستاده اهل من عند مسجد ذی الحلیفة احرام می بست از نزد مسجد ذی الحلیفه چنانچه در حج گذشت **باب** رکوب الفرس العری ذکر سوار شدن اسپ بی زین عری بضم عین مهمله و سکون را بمعنی برهنگی و فرس عری آنکه بر وی زین نباشد **حدثنا** عمرو بن عون قال حدثنا حماد عن ثابت عن انس قال استقبلهم النبی صلی الله علیه وسلم علی فرس عری پیش آمد اهل مدینه را آنحضرت بر اسپ عری ما علیه سرج نبود بر آن اسپ زین انتهی است و در ان عنقه سیف در گردن آنحضرت شمشیر بود آویزان **باب** الفرس القطوف بفتح قاف و ضم طا اسپ تنگ گام از قطف بمعنی گام تنگ زدن **حدثنا** عبد الاعلی بن حماد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید ابن ابی عروبة عن قتادة عن انس بن مالك ان اهل المدینة فزعوا مرة

عن آیة فما استطیع ان اساله هیبة له از معنی آیتی پس نتوانستم که بپرسم او را از جهت هیبت که مر ورا بود حتی خرج حاجا فخرجت معه تا آنکه برآمد در حالی که قصد حج داشت و من نیز برآمدم همراه وی فلما رجعت فکنا ببعض الطریق عدل الی الاراک لحاجة له پس هرگاه رجوع کردیم و بودیم در بعضی راهها برگشت عمر بسوی درخت اراک برای حاجتی که مر ورا بود قال فوقفت له حتی فرغ گفت ابن عباس پس ایستادم برای او تا آنکه فارغ شد از قضای حاجت ثم سرت معه فقلت یا امیر المومنین من اللتان تظاهرتا علی النبی صلی الله علیه وسلم من ازواجه پس گفتم ای امیر المومنین کیستند آنکه غلبه کردند بر رسول خدا از زنان آنحضرت فقال تلك حفصة وعایشة پس گفت عمر آنها حفصه و عایشه اند قال فقلت گفت ابن عباس پس گفتم عمر را والله انی کنت لارید ان اسالك عن هذا بخدا سوگند تحقیق بودم که میخواستم اینکه بپرسم ترا ازین منذ سنة فما استطیع مدت یکسال پس نمیتوانستم پرسید هیبة لك از جهت هیبتی که تراست قال فلا تفعل ما ظننت ان عندی من علم فاسالنی گفت اینچنین مکن چیزیرا که گمان داری تو اینکه نزد من علمی است پس بپرس فان کان لی علم خبرتك به پس اگر هست مرا علم خبر میدهم ترا با آن قال ثم قال عمر والله ان کنا فی الجاهلیة ما نعد للنساء امرا گفت ابن عباس پس گفت عمر بخدا سوگند نبودیم در ایام جاهلیت نمی شمردیم برای زنان شانی بوجهی که در آیند در مشورتی و دخلی کنند در کاری حتی انزل الله فیهن ما انزل تا آنکه فرستاد خدا در حق ایشان چیزی که فرستاد اشارتست بآیت وعاشروهن بالمعروف و لا تمسکوهن ضرارا و زندگانی کنید زنان را بانچه مقرر است در عرف و عادت و شرع و ان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا و اگر اطاعت کنند شما را پس طلب نکنید بر ضرر ایشان راهی وقسم لهن ما قسم و قسمت کرد برای ایشان چیزیکه قسمت کرد در میراث و نفقات قال فبینا انا فی امر اتامره گفت عمر پس در میان آنکه من در کاری که فکر میکردم در آن و اندازه میکردم نووی در شرح مسلم گفته معنی اتامره اشاور فیه نفسی اذ قالت امراتی لو صنعت کذا وکذا ناگاه گفت زن من اگر میکردی چنین و چنین بهتر بودی دخل کرد در فکر و اندیشه من قال فقلت لها ما لك گفت عمر پس گفتم مر ورا چه کار است ترا که تعرض میکنی در آنچه فکر میکنم و میخواهم بکنم ولما ههنا و مر کاری را که اینجا است یعنی ترا چه میرسد که درین کار من دخل میکنی فیما تکلفك فی امر ارید کا و در چه چیز است تکلف تو در کاری که میخواهم من آنرا فقالت لی عجبا لك یا ابن الخطاب پس گفت عجب میکنم عجبی مر ترا ای پسر خطاب ما ترید ان تراجع انت وان ابنتك لتراجع رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی یظل یومه غضبان نمیخواهی تو که مراجعت کنم ترا و تحقیق دختر تو حفصه مراجعت میکند و رد و بدل مینماید آنحضرت را تا آنکه میگردد او را خشمناک است تمام روز که خشم بر روز مجازی است فقام عمر فاخذ رداءه مکانه پس ایستاد عمر و گرفت ردا خود همدر آنجا یعنی بی توقف روان شد حتی دخل علی حفصة تا آنکه درآمد بر حفصه فقال لها یا بنیة انك لتراجعین رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت حفصه را ای دخترك من تحقیق تو رد و بدل میکنی رسول خدا را حتی یظل یومه غضبان تا آنکه میگردد در روز خود خشمناک فقالت حفصة فوالله انا لنراجعه پس گفت حفصه بخدا که ما زنان البته رد و بدل میکنیم فقلت تعلمین انی

بضم تحتیه پس بود بعد از آن سواری که باهم رفته نمیشد تا بیشی کردن از آن چه رسید مجاراة و جرا و باکسی رفتن و باکسی چیزی دوانیدن کذا فی التاج

باب السبق بفتح مهمله و سکون موحده بین الخیل مشروعیت پیشی کردن میان اسپان که دوانیده شوند و علت در مسابقت و مانند آن چون تیراندازی و نیزه بازی تا خو کردن آن بدان تا در جنگ بکار آید حدثنا قبیصة قال حدثنا سفیان عن عبید الله عبد الله ابن عمر عمری عن نافع عن ابن عمر قال اجری النبی صلی الله علیه وسلم ما ضمر من الخیل راند و دوانید آنحضرت چیزیرا که باریک میان کرده شده بود از اسپان و تضمیر اسپ آنست که زیاده کرده شود علف تا فربه و قوی گردد پس از آن کم کرده شود تا بقدر قوت و در آورده شود خانه را و پوشیده شود بجلها تا گرم گردد و عرق کند و چون خشک میگردد عرق سبک میگردد گوشت و قوی میگردد بر راه رفتن در صحاح و تاج گفته که آن در چهل روز میباشد من الحفیاء بفتح حاء مهمله و سکون فاء و بمد و قصر موضعی است بر چند میل از مدینه و بتقدیم یا بر فاء نیز گفته اند الی ثنیة الوداع میدوانید اسپان مضمره را از حفیا تا ثنیة الوداع که نام کوهیست که اهل مدینه تا بدانجا مشایعت نموده رخصت میکردند واجری ما لم یضمر من الثنیة الی مسجد بنی زریق و میدوانید اسپانی را که تضمیر کرده نشده اند از آن کوه تا مسجد بنی زریق بضم زاء معجمه پیش از راء و فتح قال ابن عمر وکنت فیمن اجری

احذر ان يصيبك عقوبة الله وغضب رسوله صلى الله عليه وسلم پس گفت میدانی تو که تحقیق میترسانم ترا از بلا
خدا و غضب رسول خدا یعنی میباید که بدانی که در نصورت غضب خدا و رسول خدا واقع میشود یا بنیة لا
تغرنك هذه التي اعجبها حسنها ای دختر که مغرور نسازد ترا این زنی که در عجب آورده است او را حسن
او یعنی عجب دارد از خوبی خود حب رسول الله صلى الله عليه وسلم اياها محبت رسول خدا او را گفته اند
حب رسول الله بدل اشتمال است از فاعل لا تغرنك در روایت سلیمان بن بلال نزد مسلم وحب رسول
الله اوا وعطف است بر حسنها و بعضی روایت این کتاب را حمل کرده بر حذف عاطف بقرینه ثبوت آن و
در روایت دیگر بعضی گویند منصوب بنزع خافض است ای لحب رسول الله بها عایشة میخواهد عمر
ازین زن عایشه را قال ثم خرجت حتى دخلت على ام سلمة لقرابتي منها پس بیرون آمدم از خانه حفصه تا آنکه در آمدم بر ام سلمه از جهت خویشی
من از وی ام عمر مخزومیه است چنانکه ام سلمه است و او دختر عم مادر عمر است فكلمتها پس سخن کردم او را انچه بحفصه گفتم فقالت ام سلمة
عجبا لك يا ابن الخطاب پس گفت ام سلمه عجب کردم ترا عجب کردنی ای پسر خطاب دخلت في كل شيء حتى تبتغي ان
تدخل بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين ازواجه دخل کردی در همه چیز تا آنکه میخواهی دخل
کنی در میان پیغمبر خدا و میان زنان او فاخذتني والله اخذا كسرتني عن بعض ما كنت اجد پس
گرفت مرا ام سلمه بخدا اگر فتنی که شکست مرا از بعض چیزیکه مے یافتم در خود یعنی آنقدر مواخذه کرد و غضبی که
من داشتم دور شد فخرجت من عندها پس بیرون آمدم از نزد ام سلمه وكان لي صاحب من الانصار
و بود مرا یاری از قوم انصار اذا غبت اتاني بالخبر وقتی که غایب میبودم از مجلس پیغمبر خدا آوردی
مرا خبر مجلس رسول خدا واذا غاب كنت انا آتيه بالخبر و وقتی که او غایب بودی من می آوردم خبر او را
ونحن نتخوف ملكا من ملوك غسان و بودیم ما در آنوقت که میترسیدیم پادشاهی را از پادشاهان غسان
که در شام بود ذكر لنا انه يريد ان يسير الينا ذکر کرده شده بود ما را که میخواهد و اینکه بیاید بسوے ما
فقد امتلأت صدورنا منه پس تحقیق پر بود سینهای ما از وی یعنی اندوهی تمام داشتیم فاذا صاحبي
الانصاري يدق الباب فقال افتح افتح پس ناگاه یار انصاری من میکوبد در را پس گفت بکشا بکشا
فقلت جاء الغساني قال بل اشد من ذلك پس گفتم آیا آمد غسانی گفت بلکه واقعه سخت تر از ان پیش
آمده اعتزل رسول الله صلى الله عليه وسلم ازواجه گوشه گرفت رسول خدا از زنان خود را در باب موعظه
الرجل امرأته آورده که طلاق داد آنحضرت زنان را و این بحسب گمان او بود و گرنه طلاق نداده بود
فقلت رغم انف حفصة وعايشة پس گفتم بخاک مالیده شد بینی حفصه و عایشه یعنی خواری کشیدند تخصیص این دو زوجه از آنست که سبب این گوشه گرفتن گفته
و گوی انها بودند یا میتواند که تخصیص حفصه از آن بود که دختر او ست و عایشه دختر صدیق او فاخذت ثوبي فاخرج حتى جئت پس گرفتم جامه خود را پس
قصد کردم که بیرون آیم تا آنکه آمدم فاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم في مشربة له پس ناگاه در یافتم که رسول خدا در بالای
غرفه است که او را بود يرقى عليها بعجلة بر آمده میشود بر وی بزینه مشربه بفتح میم و ضم را و فتح آن یعنی
غرفه است عجله بعین و جیم هر دو مفتوح زینه چوبین وغلام لرسول الله صلى الله عليه وسلم اسود على راس الدرجة
وغلام رسول خدا بر سر زینه نشسته فقلت له قل هذا عمر بن الخطاب فاذن لي پس گفتم مر آن غلام را

الجزء الحادي عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

بیان براے مسابقت که شرط است بانه
اضمار و تضمیر بیک معنی است حدثنا
احمد بن یونس قال حدثنا الليث عن
نافع عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى
الله عليه وسلم سابق بين الخيل
التي لم تضمر مسابقت کرد آنحضرت
میان اسپانی که تضمیر کرده نشده اند تاویل
کرده مستغلا بانکه امر کرده مباح گردانیده نیست
در حدیث وجه سواے آن چنانکه عینی
گفته چیزیکه داعی باشد بعدول از ظاهر
وحقیقت و اقتصار بر ذکر مسابقت
میان اسپان غیر مضمر بنابر آن است که آن
محل تردد و خطر است بسبب فوات شقت
پس بیان کرد جواز این را بذکر وقوع
در حدیث وكان امدها من الثنية
الى مسجد بني زريق و بود نهایت آن مسابقت
از ثنیه تا مسجد بنی زریق وان عبد الله
بن عمر كان فيمن سابق بها و تحقیق ابن
عمر مسابقت کرده بود با آن اسپان یا در انجا
مقصود آنست که ابن عمر شریک بود در
مسابقت قال ابو عبد الله مولف
امدا که در قرآنست مفسر است به غایة
و همچنین امدا در قول وی تعالی فطال
عليهم الامد این قول مولف مخصوص
بروایت مستملی است **باب** غاية السباق
للخيل المضمرة ذکر نهایت مسابقت
مر اسپان مضمره اسپان که مضمر شده یعنی
مسابقت حدثنا عبد الله بن

بگجه بآنحضرت این عمر بن خطابست میخواهد بخدمت برسد پس اذن داد مرا قال عمر فقصصت على رسول الله
صلى الله عليه وسلم هذا الحديث گفت عمر پس بیان کردم بر رسول خدا این ماجرا را فلما بلغت حديث
ام سلمة تبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم پس هرگاه رسیدم حدیث ام سلمه را وانچه وی گفته بود مرا
تبسم کرد رسول خدا وانه لعلى حصير ما بينه و بينه شئ و دیدم که آنحضرت بر بوریائی پهلو نهاده که نبود در
میان آنحضرت و میان بوریا چیزی از جنس جامه وتحت راسه وسادة من ادم حشوها ليف وزیر سر آن
حضرت بالشی است از چرم که در میان آن پوست و برگ خرما است وان عند رجليه قرظا مصبوبا و
عند راسه اهب معلقة و بتحقیق نزد پای آنحضرت برگ درختی است که دباغت میدهند چرم را بآن کوفته
شده و نزد سر آنحضرت چرمها است آویخته قرظا بفتح قاف و را و ظا و مصبوبا در بعضی نسخ مصبورا المعنى توده
کرده شده و نووی گفته در بعضی اصول مصبورا را بضاد معجمه بمعنى مجموعا ضبط کرده اهب بفتح همزه وضم جمع
اهاب است بمعنی چرمی که دباغت نیافته فرايت اثر الحصير فى جنبه پس دیدم اثر بوریا را در پهلوی
آنحضرت فبكيت فقال ما يبكيك پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز میگریاند ترا فقلت يا رسول الله
ان كسرى وقيصر فيما هما فيه پس گفتم ای رسول خدا کسری کافر و قیصر کافر در نعمت و لذت اند وانت
رسول الله صلى الله عليه وسلم و تو رسول خدائی در رنج و محنت فقال اما ترضى ان تكون لهم الدنيا
ولنا الآخرة پس فرمود آیا راضی نیستی تو اینکه باشد مر آنها را لذت دنیای فانی باین درد سر و مارا لذتهای
جاوید انی آخرت **باب** واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا و وقتی که پنهان کرد پیغمبر خدا
بسوی بعضی زنان خود حدیثی را و آن تحریم ماریه بود که گفته خبر نده کسی را از تحریم و از کلبی منقول است که این حدیث آن بود که پدر تو و
پدر عایشه ابوبکر خلیفه بر امت من خواهند شد نقله العینی این معنی بغایت دور از سیاق کلام است فلما نبات به واظهره
الله عليه پس هرگاه خبر داد حفصه عایشه را از جهت گمان اینکه درین حرجی نیست ظاهر کرد خدا آنحضرت را
بر ان حدیث یعنی بر افشای آن عرف بعضه واعرض عن بعض دانانید بعض آن خبر و اعراض کرد
از اظهار بعضی فلما نباها به قالت من انباك هذا پس هرگاه خبر داد آنحضرت حفصه را گفت حفصه که
خبر داد ترا اینکه من افشا کرده ام قال نبانى العليم الخبير فرمود خبر داد مرا خدای دانا بهر چیز و خبر دهنده
است بهر چه واقع میشود در بندگان و پوشیده نیست بر وی چیزی فيه عايشة عن النبي صلى الله عليه
وسلم یعنی عایشه را ویست از پیغمبر خدا اشارتست بحدیثی که سبق ذکر یافته در باب سابق حدیث عبید از
عایشه **حدثنا** على قال حدثنا سفيان قال حدثنا يحيى بن سعيد قال سمعت عبيد بن
حنين قال سمعت ابن عباس رضى الله عنهما يقول اردت ان اسال عمر فقلت يا امير المؤمنين
من اللتان تظاهرتا على رسول الله صلى الله عليه وسلم میگفت ابن عباس خواستم که بپرسم
عمر رضى الله عنه را پس گفتم ای امیر المؤمنین کیستند آن دو زن که معاونت کردند یکدیگر بر رسول
خدا فما اتممت كلامى حتى قال عايشة وحفصة پس تمام نکرده بودم کلام خود را تا آنکه گفت آن عایشه
و حفصه این حدیث هم سبق ذکر یافته **باب** ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما اگر توبه کنید بسوی

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

مسافت میان آن که ذکر کردی از حفیا
و ثنیه قال ستة اميال او سبعة
گفت موسی شش میل یا هفت و تفاوت
میان این روایت و روایت حمله و بیه
سهل است نزد تخمین وسابق بين الخيل
التى لم تضمر و مسابقت کرد میان اسپانی
که تضمیر کرده نشدند فارسلها من ثنية
الوداع پس گذاشت و دوانید آنها را
از ثنیه و كان امدها و بود نهایت این
مسابقت مسجد بنی زریق قلت ابو اسحق
گوید گفتم موسی را و کم بین ذلك
و چه قدر مسافت است میان آنکه ذکر
کردی از ثنیه و مسجد قال ميل او نحوه
گفت یک میل یا مانند آن وكان ابن
عمر ممن سابق فيها و بود ابن عمر از کسانیکه
مسابقت کردند در آن بدانکه در یک حدیث
نزد احمد بروایت عبد الله بن عمر عمری
مکبر از نافع از ابن عمر زیاده آمده که
آنحضرت مسابقت کرد میان خیل و مراهنه
نمود یعنی شرط کرد مال را بمسابقت و
ترمذی بابی آورده بعنوان باب المراهنة
على الخيل گویا اشارت کرد باین حدیث
احمد و اجماع دارند علما بر جواز مسابقت
بی عوض ولیکن قصر کرده آنرا مالک و
شافعی بر خف بضم خاء معجمه و بر حافر و
بر نصل مراد مسابقت در شتر و اسپ
و تیر انداز است و همین است مذهب علماء
حنفیه چنانچه محمد در موطا گفته و جمعی از فقها
شامل گویند خر و استر و فیل را که آن نیز

خدا بتحقيق ميل كرده است دلهاى شما صغوت اصغيت ملت يعني اين لفظ ثلاثي مجرد و مزيد بمعني ميل كردن آمده لتصغى لتميل ذكر لتصغى تقريبى است در سورهٔ انعام واقع شده ولتصغى اليه افئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة وان تظاهرا عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين واگر تعاون كنيد بر آزار آنحضرت پس بتحقيق خدا ناصر و معين اوست و جبريل و صالح مسلمانان مراد ابوبكر است روايت كرده اند يعني كه مراد علي بن ابيطالب است رضي الله عنه بعضي گويند ابوبكر و عمر هر دو مراد اند صالح اگرچه بلفظ مفرد نوشته شده است بغير واو جمع روا است كه صالحون جمع باشد نون را دور كرده از جهت اضافت و واو ساقط شده از جهت التقاء ساكنين و از كتابت نيز ساقط كرده چنانكه يدع الداع پس تواند كه مراد جميع مسلمانان باشند والملائكة بعد ذلك ظهير بمعني عون است تظاهرون بمعني تعاونون است وقال مجاهد قوا انفسكم واهليكم بمعني اوصوا انفسكم واهليكم بتقوى الله وادبوهم وصيت كنيد نفسهاى خود را و اهل و عيال خود را بتقوى الله و پرهيزگارى كه خدا فرموده يعني امر كنيد بطاعت و نهي كنيد از معاصي و تعليم كنيد ايشان را احكام شرعيه و تاديب كنيد معنى اين آيت همين است و بعضي مفسران در تصحيح لفظ و معاني خبطها زده اند **حدثنا** الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا يحيى بن سعيد قال سمعت عبيد بن حنين يقول سمعت ابن عباس رضي الله عنهما يقول كنت اريد ان اسال عمر ميگويد عبيد شنيدم ابن عباس را ميگفت بودم من كه ميخواستم اينكه بپرسم عمر را عن المرأتين اللتين تظاهرتا على رسول الله صلى الله عليه وسلم از دو زنى كه تعاون كرده اند بر رسول خدا فمكثت سنة لا اجد له موضعا پس درنگ كردم يكسال بحاليكه نيافتم مر اين سوال را جائى كه بپرسم حتى خرجت معه حاجا تا آنكه بيرون آمدم با عمر بحالى كه قاصد حج بودم فلما كنا بظهران خرج عمر لحاجته پس هرگاه بوديم بموضع ظهران بيرون رفت عمر براى قضاى حاجت خود نام اين موضع مر الظهران است فقال ادركني بالوضوء فادركته بالاداوة پس گفت عمر دريا ب مرا بآب وضو پس دريافتم او را با جاوة فجعلت اسكب عليه ورايت موضعا پس گشتم كه ميريزم آب را بر اعضاء او و ديدم جاى سوال را فقلت يا امير المؤمنين من المرأتان اللتان تظاهرتا پس گفتم اى امير المؤمنين كيستند آن دو زن كه اتفاق كرده بودند قال ابن عباس فما اتممت كلامي حتى قال عائشة وحفصة گفت ابن عباس پس تمام نكرده بودم كلام سوال را تا آنكه گفت عايشه و حفصه اند يعني مبادرت كرد در جواب

باب قوله عسى ربه ان طلقكن ان يبدله ازواجا خيرا منكن

نزديك است كه پروردگار رسول خدا اگر طلاق كند شما را اينكه بدل دهد او را از زنانى كه بهتر از شما اند مسلمات مومنات قانتات تائبات عابدات سايحات ثيبات و ابكارا بدل است يعني زنان موصوف باين صفات عاليه مراد از سايحات صائمات اند يا مهاجرات الى الله **حدثنا** عمرو بن عون قال حدثنا هشيم عن حميد عن انس قال قال عمر اجتمع نساء النبي صلى الله عليه وسلم في الغيرة عليه گفت انس گفته است عمر رضي الله عنه جمع شدند زنان پيغمبر خدا در غيرت كردن بر آنحضرت چنانكه طبيعت زنانست و اين معني موجب آزار خاطر آنحضرت گشته فقلت لهن

بيرون آورده اند بگويند ثالث را اگر سبقت كنى با ما اين هر دو اسپ ما مر ترا و اگر مسبوق شوى نيست بر تو چيزى پس باك نيست درين صورت كه اين ثالث محلل شد عقد را از معنى قمار بسبب عدم اشتراط از جانب ثالث پس هر كه سابق شود ازين دو كس بر دو مى بگيرد شرط خود را و ليكن تحليل ثالث وقتى است كه اسپ وى محتمل سبق و عدم سبق بود و اما اگر متيقن بود مسبوقيت محلل نگردد كه اشتراط آن حكم عدم اشتراط دارد و حديث ابى هريره نزد ابى داود صريح است درين معنى و شرط كرده ميشود در مسابقت در حيوان ذكر كردن حد مسابقت را و همچنين در تير انداز و مانند آن

باب ناقة النبي صلى الله عليه وسلم

ذكر ناقه آنحضرت و در بعضي نسخ زياده آمده القصواء والعضباء عسقلاني گفته مفرد آوردن ناقه در ترجمه اشارت است بانكه قصواء و عضباء يكى است وقال ابن عمر اردف النبي صلى الله عليه وسلم اسامة على القصواء و گفت ابن عمر رديف خود گردانيد آنحضرت از عرفات اسامه بن زيد را بر ناقه كه قصواء نام داشت بفتح قاف كه هجرت كرده بود آنحضرت بران و خريده بود آنرا ابوبكر صديق از نعمى البحرين و تسميه بقصواء از آنجهت است كه بريده بود در مبنى اقصاى آنرا يا بجهت لقب آن كه قصيه ناقه اگر بكيه خميده را گويند يا آنكه بريده بود طرف گوش وى و قصو بريده بودن طرف گوش را گويند و بعضي گويند طرف گوش ناقه آنحضرت بريده نبود بلكه خلقت وى همچنين بود وقال المسور قال النبي صلى الله عليه وسلم ما خلأت القصواء

عسى ربه ان طلقكن ان يبدله ازواجا خيرا منكن فنزلت هذه الاية پس نازل شد این آیت واین از جمله موافقتهای رای عمر است بوحی آسمانی

سورة الملك

در بعضے نسخ سورة تبارك الذي بيده الملك است بسمله اینجا در هیچ روایتی ثابت نشده مکی است سی آیتست التفاوت الاختلاف یعنے تفاوت در آیت هل ترى في خلق الرحمن من تفاوت بمعنی اختلاف است والتفاوت والتفوت واحد بیکمعنی است چنانکه تعهد وتعاهد بیکمعنی آمده تمیز بمعنے تقطع است في قوله تعالى تكاد تميز من الغيظ يعني نزديك است که پاره پاره شوند کفار از خشم قوله تعالى اذا القوا فيها سمعوا لها شهيقا وقتی که انداخته میشوند در آتش دوزخ می شنوند مر آن آتش را آوازی مانند آواز خر مناكبها بمعنے جوانبها است در کریمه فامشوا في مناكبها وكلوا من رزقه واليه النشور پس بروید جانبهای زمین و بخورید از رزق او که روزی کرده بسوی خدا است انگیختن تدعون وتدعون واحد مثل تذكرون وتذكرون است وتدعون تخفیف قرائتی است یعنی گفته ویقبضن بمعنی یضربن باجنحتهن میزنند بازوهای خود اشارتست بمضمون این آیت که جانوران میپرند در حال بسط وقبض در هوا نگاه نمیدارد آنها را مگر خدا این آیت بتفسیر در روایت ابی ذر نیست وقال مجاهد صافات بمعنے بسط اجنحتهن است ونفور بمعنے الكفور در آیه کریمه بل لجوا في عتو ونفور ثعلبي گفته عتو تمادی در ضلالتست ونفور تباعد از حق واصل از نفر تست

سورة ن والقلم

لفظ سوره واقع نشده است مگر در روایت ابی ذر مکی است تمام سوره پنجاه ودو آیت است در تفسیر نون روایت کرده اند از مجاهد ومقاتل وسدی وابن عباس که آن ماهی است که زمین بر سر آنست در نام این ماهی بیز اقوالست از علی ابن ابیطالب رض مرویست که نام آن بلهوت است از کلبی ومقاتل نقل کرده اند که نام آن بهموت است واقدی گوید نام آن کیوثا است بعضی گویند مراد حرف نون است که در آخر رحمان است قیل بمعنی دوات است واین روایتی است واز ابن عباس قیل لوح من نور ابن کیسان روایت کرده که قسم است که سوگند خورده بآن خدا واز امام جعفر صادق منقول است که نهریست در جنت پوشیده نماند که این همه اقوال منتهی بآنحضرت خواهد بود صلی الله علیه وسلم بسم الله الرحمن الرحيم ثابت نیست بسمله مگر در روایت ابی ذر قال قتادة حرد جد في انفسهم یعنی حرد بمعنے جد وجهد یست در انفس ایشان اشارتست بقول خدا وغدوا على حرد قادرين یعنے روز کرده اند حرد در آیت غضب وقال ابن عباس لضالون بمعنی اضللنا مكان جنتنا یعنی گم کردیم مکان باغ خود را اشارتست بقول خدا فلما راوها قالوا انا لضالون تمام قصه این آیت در بیضاوی مذکور است وقال غيره وگفته است غیر ابن عباس كالصريم كالصبح انصرم من الليل والليل انصرم من النهار صريم در اصل بمعنی منقطع است واطلاق میکنند بر لیل ونهار وصبح از قبیل اضداد است یعنی آن نسیان منقطع بود از شمار چنانچه صبح منقطع از شب وشب از روز وهو ايضا كل رملة انصرمت عن معظم الرمل وصريم بمعنی هر توده خاکست که جدا شده است از توده کلان ریگ والصريم ايضا المصروم مثل قتيل ومقتول وصريم بمعنے

البحر الحادی عشر من الاسلام

كتاب الجهاد

والكرباني وبعضے گویند شگافته گوش بود وزمخشری گفته منقول است از قول ایشان ناقة قصواء یعنی کوتاه دست واما آنکه عضباء نام داشت قصوا نام یا غیر اوست اختلاف جزم کرده اند بعضی باول گویند واو را نامها است یکی از آن جدعاء است شیخ اجل ترجمه مشکوة نقل کرده که اگر کمتر از ربع بریده است جدعا است واگر بربع رسیده قصوا واگر زیاده بربع عضبا روا اگر از هیچ بریده صلحاء است وهمه این الفاظ روایات واقع شده انتهی وبعضے گویند گفته اند تمامی طوق له ذکر کرده بطول این حدیث را

موسى بن اسماعيل عن حماد بن سلمة عن ثابت عن انس اینجاست این عبارت در روایت مستملی ودر بعضے روایات بعد از حدیث آینده وترجیح داده است اول را عسقلانی

حدثنا مالك بن اسماعيل قال حدثنا زهير عن حميد هرد و بلفظ تصغير عن انس قال كان للنبي صلى الله عليه وسلم ناقة تسمى العضباء لا تسبق بود آنحضرت را ناقه که نامیده میشد عضباء سبقت کرده نمیشد یعنی هیچ ناقه بر آن سبقت نمیکرد در دویدن قال حميد او لا تكاد تسبق گفت حمید یا گفت انس نزدیک بود که ناقه شریفه سبقت کرده شود بر آن شک کرده حمید میان این دو لفظ فجاء اعرابي على قعود

مصروم آمده چنانکه قتیل بمعنی مقتول **باب** قوله عتل بعد ذلك زنيم **حدثنا** محمود قال

حدثنا عبيد الله عن اسرائيل عن ابي حصين عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما عتل بعد

ذلك زنيم قال رجل من قريش گفت ابن عباس عتل و زنیم در شان مردی است از قریش له زنمة

مثل زنمة الشاة مردورا علامتی است مثل علامت شاة مراد ازان مرد ولید بن مغیره مخزومی است یا

ابو جهل مراد است که معروف بود بشرارت و از مجاهد منقول است که اسود بن عبد یغوث و از سدی

منقول است که اخنس بن شریق است زنیم یعنی آنکه نسبت کرده شده است بقومیکه از آنها نباشد

ماخوذ است از زنمتی الشاة که گوشت برجسته گلوی آنرا پاره میبرند و آویزان بآن میگذارند و استعارت

کرده اند برای آنکه وی معلق یکی که از آنها نیست از سعید بن جبیر روایت کرده اند که زنیم آنرا میگویند

که معروف باشد ببدی چنانکه میشود شاة بزنمة **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن معبد بن

خالد قال سمعت حارثة بن وهب الخزاعي قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول گفت حارثة

بن وهب شنیدم پیغمبر خدا را می فرمود الا اخبركم باهل الجنة آیا خبر ندهم شما را باهل بهشت كل ضعيف

متضعف هر ضعیفی که ناتوان و حقیر میدانند او را مردم لو اقسم على الله لابره اگر سوگند خورد بطمع

در کرم خدا و باميد اجابت هر آئينه میسازد او را خدا از اهل جنت الا اخبركم باهل النار كل عتل جواظ

مستكبر آیا خبر دهم شما را بسزاوار دوزخ هر غلیظ شدید در خصومت باطل فربهی که خرامان میرود و نازد

متکبری که خود را کلان میگیرد یعنی بیشتر مردم جنت و اهل دوزخ این قسم مردم خواهند بود نه آنکه منحصر

در همینها باشند **باب** يوم يكشف عن ساق کشف ساق کنایت از شدت امر و صعوبت کار است

و مثل است در عرب یعنی و مراد روز قیامت است **حدثنا** ادم قال حدثنا الليث عن خالد بن يزيد

عن سعيد بن ابي هلال عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد قال سمعت النبي صلى الله

عليه وسلم يقول يكشف ربنا عن ساقه گفت ابو سعید شنیدم پیغمبر خدا را می فرمود کشف میکند پروردگار

ما از ساق خود یعنی شدتی و صعوبتی پیش می آرد و نسبت ساق بپروردگار از قبیل تشابهات است چنانکه

ید الله و وجه الله و عمل بتشابهات مگر معلوم شده است فيسجد له كل مؤمن و مؤمنة پس سجده

میکنند خدا را مرد و زن مسلمان صادق و یبقى من كان يسجد في الدنيا رياء و سمعة و باقی میماند

کسی که سجده میکرد در دنیا از روی ریا و سمعه فيذهب ليسجد فيعود ظهره طبقا واحدا پس میرود

این مرائی برای سجده کردن پس باز میگردد پشت او یک تخته یعنی دوتا برای سجده و رکوع نمیتواند

کرد طبق فقار ظهر است نووی گفته استدلال کرده اند باین حدیث و قول الله تعالى يدعون الى السجود فلا يستطيعون بر جواز تکلیف

بما لا يطاق و این استدلال باطل است زیرا که آخرت دار تکلیف نیست بسجود بلکه محض توبیخ و امتحانست **سورة الحاقة**

مکی است بهمه اقوال پنجاه و دو آیت است بسم الله الرحمن الرحيم ثابت تنها در روایت ابی ذر

و لفظ سوره هم در روایت اوست حسوما یعنی متتابعة است اشارتست بسوی قول خدا سخرها

عليهم سبع ليال و ثمانية ايام حسوما و معنی متتابعة آنست که نیست مر آنها را فتوری قال ابن جبير

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

بسفر ابجاری کردن وی عادت خود را

اینکه بلند نگردد چیزی از امور دینا

مگر آنکه فرو نهد خدا آنرا باب الغزو

على الحمير غزا کردن بر خران حمير

نعيم جمع حمار است اخفش است در ترجمه

مستملی بی حدیث شاید که نرسید مولف

را حدیثی بر شرط وی درین باب و گرنه

روایت کرده عبد بن حمید از حدیث

انس که آنحضرت بود روز خیبر بر خری

که لگام وی از پوست خرما بود و در سند

آن مقال هست و جمع کرده نسفی باب

آینده و گفته باب الغزو على الحمير و

بغلة النبي صلى الله عليه وسلم

فانزلوا مجی نکند باب بغلة النبي صلى

الله عليه واله وسلم البيضاء

ذکر استر آنحضرت که سفید بود بیضا

گویا لغت وست قاله انس ذکر کرد کلام

حدیث بغلة بیضا را انس چنانچه

در غزوه تبوک بیاید قال ابو حميد

اهدى ملك ايلة للنبي صلى الله عليه

وسلم بغلة بيضاء و گفت ابو حمید

ساعدی صحابی هدیه فرستاد والی ایله

مر آنحضرت را استری که بیضا بود چنانچه

در باب خرص التمار کتاب الزكوة گذشت

مشرو حاو ایله بفتح همزه شهریست در

آخر حجاز و اول شام میان وی و میان

عيشة واضية برضيها الرضى يعني عيشة ذات الرضا وعلمای بیان گفته که استعارت بالکنایه است که اثبات کرده اند رضا را بعیش و در واقع صفت صاحب عیش است القاضية الموتة الاولى التي متها لم احي بعدها اشارتست بسوی قول خدا یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه یعنی ای کاش بودی موت اولی کم قاطع مرحال مرا زنده نمیشدم بعد از آن و بعث وجزائی بود در بعضی نسخ ثم احيى بعدها است واصح لم احي گویا از تحریف کاتب لم بثم بدل شده من احد عنه حاجزین احد یکون للجمع وللواحد اشارتست بآیت کریمه فما منکم من احد عنه حاجزین پس نیست از شما احدی از قتل باز دارنده میگوید که احد از برای جمع هم میباشد و برای واحد وانیجا برای جمع است بقرینه حاجزین جمعیت آن از وقوع آنست بسیاق نفی قال ابن عباس الوتين نياط القلب یعنی مراد از وتین رگ دل است که چون بریده شود هلاک میگردد در قول خدا ثم لقطعنا منه الوتين وحبل القلب یعنی مراد از وتین الورید نیز عبارت ازین رگ است وقال ابن عباس طغى يعنى كثر ويقال بالطاغية بطغيانهم وگفته میشود بالطاغية یعنی بسبب نافرمانی یعنی طغی بالطغیه هم آمده در آیت اما ثمود فاهلکوا بالطاغیة موصوف طاغیه محذوفست یعنی افعالهم الطاغیة یقال طغی طغیانا وقتی که از حد گذرد در عصیان واین ماده بمعانی بسیار آمده است ويقال طغت على الخزان كما طغى الماء على قوم نوح وگفته می شود که طغیان کرد ریح بر خازنان خود یعنی از ضبط بر آمد و قوم ثمود را هلاک کرد چنانکه طغیان کرد آب بر قوم نوح و همه را غرق کرد خزان بضم خاء معجمه است و در یونینیه بفتح آورده و تشدید زاء و آخر نون جمع خازن است وغسلین ما يسيل من صديد اهل النار وغسلین یعنی چیزیست که روان میشود از ریم دوزخیان اشارتست بآیه ولا طعام الا من غسلین از ضحاک و ربیع مرویست که غسلین درختی است که میخورند دوزخیان وقال غيره من غسلين كل شيء غسلته فهو غسلين فعلين من الغسل مراد از شیء جراحت و مانند آنست اعجاز نخل خاویه تفسیر کرده اعجاز را باصول در نخلان و خاویه بمعنی قطع ساقط است این هرسه تفسیر غیر از نسفی کسی نیاورده است

سورة سأل سائل

بسمله در روایت احدی از روات اینجا ثابت نشده نام این سورة المعارج نیز گفته اند مکی است چهل و چهار آیت الفصيلة اصغر آبائه القربى اليه ينتمي من انتمى اشارتست بآیه وفصیلته التی تؤویه یعنی فصیله بمعنی خوردترین پدران که نزدیکان اند بسوی وی نسبت میکنند مراد آنست که عشیره که نزدیکست که جدا شده است از آنها بعضی گفته یعنی خویشان نزدیک مجاهد گفته قبیله است للشوى اليدان والرجلان والاطراف وجلدة الراس یعنی در قول خدا کلا انها لظی نزاعة للشوی یعنی دو دست و دو پا و اطراف بدن و پوست سر است معنی آنست که آتش دوزخ افروخته و دور کند این اعضا را پوست بعضی گویند یعنی گوشت و را می استخوان يقال لها شواة گفته میشود مر اینها را شواة وما كان غير مقتل فهو شوى و عضوی که هست غیر مقتل آنرا شوا گویند یعنی بصیغه واحد والعزون الحلق والجماعات واحدها عزة اشارتست بسوی آیه مهطعين عن اليمين وعن الشمال عزين یعنی بسرعت می آیند بر تو از هر طرف در حالیکه جماعه اند و حلقها کرده اند عزة بکسر عین مهمله و تخفیف زای چنانکه شبة و ثبین یوفضون الایفاض

کتاب الجهاد

الخمس را صدقه و وقف بر فقرا و اهل و عیال کرمانی گفته آن نصف زمین فدک و ثلث زمین وادی القری و سهم آنحضرت از خمس خیبر و حق آنحضرت از زمین بنی النضیر بود حدثنا محمد بن كثير قال حدثنا يحيى بن سعيد عن سفيان قال حدثني ابو اسحق عن البراء قال قال له رجل گفت مر براء را مردی یا ابا عمارة بضم عین کنیت براء است ولیتم یوم حنین رو گردانیده بودید شما روز حنین از جنگ قال لا والله ما ولی النبی گفت براء نیست چنین که رو گردانیده باشد سوگند خدا رو نگردانید دست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولکن ولی سرعان الناس ولکن رو گردانیدند شتاب مزاجان مردم سرعان ضبط کرده شده بکسر سین و ضم آن جمع سریع و جایز است فتح سین با فتح را و سکون آن و آن اوایل مردم اند که شتابی میکنند بسوی چیزی و پیش می آیند آنرا بجلدی و ایشان شتابی کردند در نهب و اخذ غنیمت بعد از آنکه تا فتند پیا اعداء و هزیمت دادند فلقیهم هوازن بالنبل پس پیش آمدند ایشان را هوازن که قوم مخالف بودند به تیرها والنبی صلی الله علیه وسلم علی بغلته البیضاء و آنحضرت سوار بود بر استری سفید وابو سفیان بن الحارث آخذ بلجامها وابو سفیان گیرنده بود لگام استر را والنبی صلی الله علیه وسلم یقول و آنحضرت میخواند این رجز انا النبی لا كذب من پیغمبرم نیست دروغ وانا ابن عبد المطلب من پسر عبد المطلب ام و در باب من قاد دابة غیره گذشت و باید دانست

الاستماع بمعنى يو قضون بسر عون شعوا هر بو دا شارتست بسوي آيه كانهم الى نصب يوفضون معنى آنست دقتيكه مى شوند صيحه اخير با سيد وند بسوي تبان خود كه عبادت ميكرد ند انها را ابن عباس گفته الى نصب الى غاية **سورة نوح** در بعضے نسخ سورة انا ارسلنا است مكى است بيست وهشت آيت است ببسمله ودرهيچ روايتي ثابت نشده اطوارا طورا كذا وطورا كذا در آيت وقد خلقكم اطوارا اشارتست كه خلق آدميان يكبار نطفه بود وبارى ديگر علقه وبارى ديگر مضغه وبارى عظام وپوشانيديم استخوان هارا گوشت وپيدا كرديم خلق ديگر يقال عدا طوره اى قدره يعني طورا اينجا بمعنى مره است ونيز گفته ميشود كه تجاوز كرد طور خود را والكبار اشد من الكبار يعني تبشديد موحده سخت تراست در معنى كبر از كبار بتخفيف وكذلك جمال وجميل لانها اشد مبالغة وهمچنين جمال تبشديد ميم وجميل كه صيغهاى مبالغه اند بمعنى اشد است در جمال وكبار الكبير وكبار ابلغ است از كبير وكذلك كبار ايضا بالتخفيف وهمچنين كبار تحقيق نيز اشد است در كبر والعرب تقول رجل حسان وجمال وحسان مخفف وجمال مخفف تبشديد حسان وجمال وتخفيف سرد وديارا من دور ولكنه فيعال من الدوران اشارتست بقول خدا ولا تذر على الارض من الكافرين ديارا گفته كه ديار مشتق از دوراست ووزن او فيعال است واصل او ديوار بدل كردند واو را بيا ويا را در يا ادغام كرده اند ووزن او فعال نيست از انكه اصل او دوار نيست تا بر وزن فعال باشد كما قرأ عمر رضى الله عنه الحي القيام وهي من قمت بجاي القيوم اين نظير ديار آورده يعني قيام بر وزن فعال نيست بلكه بر وزن فيعال است چنانكه ديار ابن ابي داؤد بطريق متعدده آورده كه عمر قيام خوانده از ابن مسيب نيز نقل كرده وقال غيره ديارا احدا بمعنى احد گفته بعضے شراح گفته اند كه مقتضاي سوق آن بود كه احدا مقدم باشد بر ديارا يعني مگذار احديرا كه بگردد بر زمين وآمد ورفت كند تبارا بمعنى هلاكا است ازين آيت ولا تزد الظالمين الا تبارا وقال ابن عباس مدرارا بمعنى يتبع بعضه بعضا در قول خدا يرسل السماء عليكم مدرارا وميفرستد بارانرا بر شما پي در پے بمعنى مطر آمده در بعضے تقدير ميكنند ماء السماء وقارا بمعنى عظمة است درين آيه كريمه مالكم لا ترجون لله وقارا مجاهد گفته لا ترون لله عظمة حسن گفته لا تعرفون لله حقا ولا تشكرون له نعمة وعن ابن جبير لا ترجون ثوابا ولا تخافون عقابا

باب ودا ولا سواعا ولا يغوث ويعوق ونسرا **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام عن ابن جريج وقال عطاء عن ابن عباس رضى الله عنهما صارت الاوثان التي كانت في قوم نوح في العرب بعد مرويست از ابن عباس كشتند تباني انكه بودند در قوم نوح معبود در عرب بعد از ان اما ود كانت لكلب بدومة الجندل اما ود بود مر قوم كلب را كه از قبائل عربست بدومة الجندل كه نام جائي است ود بفتح واو وضم آنست ودومه بفتح دال است ودر روايت ابي ذر بضم آنست واما سواع كانت لهذيل واما يغوث فكانت لمراد ثم لبني غطيف بالجوف اما سواع بود مر هذيل را واما يغوث پس بود مر قوم مراد را مراد بضم ميم وتخفيف را ودال نام ابو قبيله ازيمن است پس تر گشت مر بني غطيف را در موضع جرف بجيم وراء مهمله مفتوح نام موضعي است ودر بعضے نسخ بالجوف بجيم مفتوحه وبعد

كتاب الجهاد

عن عائشة ام المؤمنين رضى الله عنها قالت استأذنت النبي صلى الله عليه وسلم في الجهاد گفت عائشه صديقه اذن طلبيدم از آنحضرت در جهاد فقال جهادكن الحج پس فرمود جهاد شما زنان حج است وقال عبد الله بن الوليد عن حدثنا سفيان قال حدثنا معوية بهذا اين حديث مذكور حدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن معاوية بهذا وعن حبيب بن ابي عمرة بفتح عين [illegible] عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المؤمنين عن النبي صلى الله عليه وسلم سأله نساءه عن الجهاد پرسيدند آنحضرت را زنان وے از جهاد فقال نعم الجهاد الحج پس فرمود خوش جهاد است حج در حق شما زيرا كه حج ممكن است در آن مجانبت مردان و پرده از ايشان كه شان زنان آن است بخلاف كارزار با كافران كه با ستر و مجانبت مستقل نميتوان شد با آن

باب غزوة المرأة في البحر ذكر غزا كردن زنان در دريا حدثنا عبد الله بن محمد سندي قال حدثنا معوية بن عمرو ازدي قال حدثنا ابو اسحق فزاري عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاري قال سمعت انسا يقول دخل رسول الله در آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم على بنت ملحان بر دختر ملحان ام حرام نام كه محرم آنحضرت بود بسبب رضاع فاتكأ عندها پس تكيه كرد نزد وے يعني بخواب رفت ثم ضحك پس خندا

از ود او ساکن فا است یعنی زمین مطمئن فرو رفته یا وادی است بیمین واما یعوق فکانت لهمدان واما یعوق پس هست مردم همدان را واما نسر فکانت لحمیر لآل ذی الکلاع واسماء رجال عند سباء نام شهر بلقیس است بعضی گویند نام شخصی است که اکثر قبایل ازوی زاده اند واین قول در روایت غیر ابی ذر است صالحین من قوم نوح این نامها مردان صالح بود از قوم نوح فلما هلکوا اوحی الشیطان الی قومهم پس مرده و مردند آن مردم صالح در دل انداخت شیطان قوم ایشان را ان انصبوا الی مجالسهم التی کانوا یجلسون اینکه نصب کنید نزد مجالس ایشان که در آن می نشستند انصابا وسموها باسمائهم یعنی انصاب را نصب کردند و نامیدند آنها را بنامهای آن مردم ففعلوا پس کردند آنچه شیاطین گفته بودند فلم تعبد حتی اذا هلک اولئک پس عبادت کرده نشدند تا وقتیکه مردند آن جماعه که نصب کرده بودند وتنسخ العلم وتغییر شد علم بصورت مردان ونماند معرفت ایشان بحقیقت حال عبدت عبادت کرده شدند و آنها را معبود خود گرفتند

سورة قل اوحی الی

مکی است بیست وهشت آیت است

قال الحسن جد ربنا یعنی غنی ربنا است وقال عکرمة بمعنی جلال ربنا وقال ابراهیم امر ربنا لبدا در اکثر نسخها یافته نشده است قال ابن عباس لبدا بکسر لام در روایت ابی ذر بضم است جمع لبده است آنچه جمع میشود بعضی بر بعضی مانند گردن شیر اعوانا اعوانا جمع عون است بمعنی پشتی دهنده بدکاری و تکرار برای تاکید است واصل لبد بمعنی جماعتست یکی بر بالای دیگر اشارتست بآیه کریمه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آنگاه ایستاد عبد الله بدعوت اسلام نزدیک بود که جمع شوند بروی جن وانس و بیکدیگر تظاهر کنند برای ابطال حق **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال انطلق رسول الله صلی الله علیه وسلم فی طائفة من اصحابه گفت ابن عباس رفت رسول خدا در میان جماعه از اصحاب خود واین در وقتی بود که آنحضرت از طائف مراجعت نموده بود در سنه دهم از بعثت وآنکه در بعضی روایات واقع شده که وقتی که آنحضرت بطائف تشریف برده غیر از زید بن حارثه کسی با آنحضرت همراه نبود جواب آنست که رفتن بطائف تواند متعدد باشد یا در وقت مراجعت جمعی از صحابه جمع شده باشند عامدین الی سوق عکاظ درحالیکه قصد کننده اند بسوی سوق عکاظ که نام بازار موسم معروف بود عرب را و آن نخل وادی است میان مکه و طائف وقد حیل بین الشیاطین وبین خبر السماء وتحقیق واقع شده بود حیلولت میان شیاطین جن و میان خبر آسمان که می آوردند وارسلت علیهم الشهب وفرستاده شد بر ایشان شهابها که مانع شدند آنها را از رفتن بر آسمان فرجعت الشیاطین پس باز آمدند شیاطین بسوی قوم خود از طرف آسمان فقالوا مالکم پس گفتند چه حال است شما را که باز آمدید قالوا حیل بیننا وبین خبر السماء وارسلت علینا الشهب گفتند حائل شد ومانع گشت میان ما و میان خبر آسمان وفرستاده شد بر ما شهابها قال ما حال بینکم وبین خبر السماء الا ما حدث گفت حائل نشده میان شما و میان خبر آسمان مگر چیزیکه نو پیدا شده ضمیر قال را در بعضی حواشی راجع بابلیس داشته واین عجب است که ابلیس از

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

كتاب الجهاد

فقال پس گفت آنحضرت اللهم اجعلها منهم خدایا بگردان ام حرام را از آن جماعه فدعا فضحك پس دعا کرد بخواب پس از آن بازخندید فقالت لهما مثل پس گفت ام حرام مر آنحضرت را مانند آن یعنی مانند اول بار فاقال مثل ذلک یا گفت از چه چیز است این ضحک شک کرد راوی میان لفظ مثل یا مم فقال لها مثل ذلک پس فرمود مر ام حرام را مانند آنکه اول فرموده فقالت ادع الله ان یجعلنی منهم پس گفت ام حرام دعا کن خدا را که بگرداند مرا ازین طایفه نیز فقال انت من الاولین پس فرمود تو از مردمان نخستین که نموده شدند هستی ولست من الآخرین ونیستی از مردمان پسین فقال گفت راوی قال انس فتزوجت عبادة بن الصامت گفت انس پس نکاح کرد ام حرام عباده انصاری را ظاهرش آنست که نکاح با عباده بعد ازین سوال و جواب واقع شده ودر اوایل جهاد گذشت در اول این قصه که میدر آمد آنحضرت را و بود وی تحت عباده پس گفته شود که آنچه گذشت بیان صفت ام

بعثت آنحضرت وظهور اسلام تا اينوقت خبر نداشتند باشد بهتر آنست كه ضمير راجع بر ابليس اين قوم غير ابليس باشند يا مراد هر يكى از شياطين جن باشد فاضربوا مشارق الارض ومغاربها پس برويد بلاد مشرق زمين و بلاد مغرب آنرا فانظروا ما هذا الامر الذى حدث پس نگاه كنيد چيست اين امرى كه حادث شده است فانطلقوا فضربوا مشارق الارض ومغاربها پس راهى شدند و رفتند مشارق زمين و مغارب آنرا ينظرون ما هذا الامر الذى حال بينهم وبين خبر السماء در حالى كه نگاه ميكنند چيست اين امرى كه حائل شد و ميان ايشان و ميان خبر آسمان قال فانطلق الذين توجهوا نحو تهامة گفت راوى پس رفتند آنانكه روى كردند تهامه را الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بنخلة بسوى رسول خدا بنخله تهامه بكسر تاء فوقانيه نام زمينى است از بلاد حجاز و نخله موضع مشهور است در تهامه يك منزل از مكه وهو عامد الى سوق عكاظ و آنحضرت قاصد بود بسوى بازار عكاظ وهو يصلى باصحابه صلوة الفجر و آنحضرت نماز ميكرد با اصحاب خود نماز فجر فلما سمعوا القرآن تسمعوا له پس هرگاه شنيدند قرآنرا در نماز گوش داشتند تمام توجه براى استماع فقالوا هذا الذى حال بينكم وبين خبر السماء پس گفتند بيكديگر اينست كه حائل شد ميان شما و ميان خبر آسمان فهنالك رجعوا الى قومهم پس از آنجا برگشتند بسوى قوم خود فقالوا يا قومنا انا سمعنا قرآنا عجبا يهدى الى الرشد پس گفتند اى قوم ما بدرستيكه ما شنيديم قرآنى عجيبى كه راه مينمايد بسوى رشد و صلاح فامنا به پس ايمان آورديم بآن كه حق است ولن نشرك بربنا احدا و شريك نميسازيم بپروردگار خود احدى را و انزل الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وسلم قل اوحى الى انه استمع نفر من الجن پس فرستاد خدا بر پيغمبر خود اين آيت را بگو اى پيغمبر من كه وحى كرده شد بسوى من كه بتحقيق شنيدند جمعى از جن و انما اوحى اليه قول الجن اين قول ابن عباس است يعنى وحى كه واقع است نيست مگر وحى قول جن كه جبرئيل ابلاغ آن نموده و گرنه آنحضرت صلى الله عليه وسلم جنيان را در اينوقت نديده و قرآن را بر ايشان نخوانده است

سورة المزمل

مقاتل گويد مكى است مگر آيت و آخرون يقاتلون فى سبيل الله بيست آيتست مزمل اصل آن متزمل است تا را بزا بدل كرده اند و زا را در زا ادغام كرده ابى بن كعب متزمل بر اصل خوانده و مزمل و مدثر و متلفف مشتمل بيكمعنى است وقال مجاهد وتبتل بمعنى اخلص است قتاده تفسير كرده اخلص له الدعوة والعبادة مرويست از عطا كه بمعنى انقطع انقطاعا بمعنى بر اصل لفظ است ميگويند تبلت الشيء اذا قطعته وقال الحسن انكالا بمعنى قيودا است در قول خدا ان لدينا انكالا وجحيما و انكال جمع نكل است بكسر نون وسكون كاف و بفتح هر دو نيز آمده منفطر به بمعنى مثقلة به يعنى گران كرده است بسبب روز قيامت گرانى كه موجب انفطار است از عظم و هول روز قيامت و ترس انفطار منفطر بصيغه مذكر آمده با آنكه صفت آسمان است و آن مونث است بتاويل سقف يا تقدير منفطر با دات انفطار وقال ابن عباس كثيبا مهيلا بمعنى الرمل السايل گفت ابن عباس كثيبا مهيلا بمعنى ريگ روانست فى قوله تعالى وكانت الجبال كثيبا مهيلا وبيلا بمعنى شديدا است در قول خدا فاخذناه اخذا وبيلا

سورة المدثر

مكى است پنجاه و شش آيت بسم الله الرحمن الرحيم سوره و بسمله در روايت غير ابى ذر ثابت نشده وقال ابن عباس

عثمان ... قرط ... وقال ... الجعد ابن عبد الله ... بن عبد مناف كافر مرده ... را روايت است ... فقعت ركبت دابتها پس هرگاه برگشت ام حرام سوار شد دابه خود را فوقصت بها پس جنبانيد او را دابه او و ما فتاد از ... وقعت بر يا ... فسقطت عنها فماتت پس افتاد از آن دابه و مرد باب

جواز حمل الرجل امراته فى الغزو دون بعض نسائه بر داشتن مرد بغزو گرفتن مرد زن خود را در سفر جهاد نه بعضى زنان ديگر خود را بتحقيق مشروع است حدثنا حجاج بن منهال بكسر ميم و سكون نون قال حدثنا عبد الله بن عمر النميرى بضم نون و فتح ميم و سكون تحتيه قال حدثنا يونس قال سمعت الزهرى قال سمعت عروة بن الزبير و سعيد بن المسيب و علقمة بن وقاص و عبيد الله بن عبد الله

عن حديث عايشة گفت زهرى شنيدم ابن چهار تابعى را كه روايت ميكردند از حديث عايشه در قصه افك قال كل حدثنى طايفة من الحديث هر واحد از ايشان حديث كرد مرا پاره از آن حديث چنانكه تمام بتفصيل در باب تعديل النسا از كتاب الشهادت گذشت و رسيد بمولف در اينجا پاره از آن قالت كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان يخرج اقرع بين نسائه گفت عايشه بود آنحضرت چون خواستى كه برآيد بسفر قرعه مى انداخت ميان زنان خود فايتهن خرج سهمها خرج بها النبى صلى الله عليه وسلم پس هر كدام زنان كه برآمدى تير قرعه او برآوردى او را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم همراه خود فاقرع بيننا فى غزاة غزاها پس قرعه انداخت ميان ما زنان در غزوه كه غزو كرد آنرا فخرج فيها سهمى پس برآمد در آن غزوه تير قرعه من فخرجت مع النبى صلى الله عليه وسلم بعد ما انزل الحجاب پس برآمدم با آنحضرت بعد ما كه نازل

عسیر یعنی شدید است در آیه کریمه فذلک یومئذ یوم عسیر قسورة رکز الناس واصواتهم
یعنی قسوره در آیه کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة یعنی حس مردم وغوغای ایشان وقال ابو هریرة
الاسد ابو هریره گفت قسوره یعنی شیر است وکل شدید قسورة وقسور گویا ایشان قول ابی هریره است
ابن عباس گفته قسوره در لسان عرب اسد است وبزبان فارسی شیر وبزبان حبشه قسوره است مستنفرة
نافرة مذعورة بذال معجمه وعین مهمله یعنی خائفه است **حدثنا** یحیی قال حدثنا وکیع عن علی بن
المبارك عن یحیی ابن ابی کثیر قال سالت ابا سلمة بن عبد الرحمن عن اول ما نزل من القرآن گفت یحیی
ابن کثیر پرسیدم ابا سلمه بن عبد الرحمان را از نخستین آیتی که نازل شده است از قرآن قال یا ایها المدثر
گفت اوائل سوره مدثر است قلت یقولون اقرء باسم ربك الذی خلق گفتم میگویند اول اقرأ باسم ربك
نازل شده فقال ابو سلمة سالت جابر بن عبد الله عن ذلك پس گفت ابو سلمه پرسیدم جابر بن عبد الله
را از این وقلت له مثل الذی قلت وگفتم مر ورا مانند چیزی که تو گفتی مرا فقال جابر لا احدثك الا ما
حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت جابر حدیث نمیکنم ترا مگر آنچه حدیث کرده ما را رسول خدا
قال جاورت بحراء فلما قضیت جواری هبطت فرمود مجاورت کردم واعتکاف نمودم بکوه حرا پس هرگاه
تمام کردم اعتکاف را فرود آمدم از کوه فنودیت پس ندا کرده شدم فنظرت عن یمینی فلم ار شیئا پس نظر کردم
بجانب دست راست پس ندیدم چیزی را ونظرت عن شمالی فلم ار شیئا ونظرت امامی فلم ار شیئا ونظرت خلفی
فلم ار شیئا یعنی نظر کردم چپ وپیش وپس پس ندیدم چیزی را محتمل که مراد جبرئیل باشد علیه السلام وتحقیق گفت
اقرأ باسم ربك پس پرسیدم آنرا کذا قالوا واینمعنی نظر بحدیثی که در اول کتاب گفته بسیار بعید است فرفعت
راسی فرایت شیئا پس برداشتم سر خود را پس ناگاه دیدم فرشته را که آمده بود مرا بحرا نشسته است بر کرسی
که میان آسمان وزمین است پس ترسیدم ازو فاتیت خدیجة فقلت دثرونی وصبوا علی ماء باردا
پس آمدم نزد خدیجه پس گفتم بپیچید مرا بجامه وبریزید بر من آب سرد قال فدثرونی وصبوا علی ماء
باردا فرمود پس پیچیدند مرا بجامه وریختند بر من آب سرد قال فنزلت یا ایها المدثر قم فانذر وربك فكبر
پوشیده نماند که این حکایت بار دیگر است که بعد از فترت وحی وقوع یافته ومعارض نیست مر حدیث
مشهور را که بصحت پیوسته نزد جمهور وآنکه در حدیث جابر واقع شده که اول این سوره واقع شده
باجتهاد وظن اوست یعنی در کلام آنحضرت تصریح وثابت نیست جابر از کلام آنحضرت بگمان خود فهم کرده
واین توجیه هم درستی ندارد از آنکه جابر روایت کرده که دیدم آن ملکی را که پیش ازین در غار حرا آمده
بود وعجبتر آنکه آن حدیث اقرأ نشنیده باشد وتواند که مراد آن باشد اول قرآن که در وی حکم به تبلیغ
احکام شده این سوره است **باب** قوله قم فانذر یعنی برخیز وبترسان قوم خود را وغیر ایشان را
حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الرحمان بن مهدی وغیره قسطلانی گفته که مراد از غیر
عبد الرحمن ابو داؤد طیالسی است چنانکه در مستخرج ابو نعیم تصریح یافته قالا حدثنا حرب بن شداد عن
یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

تشنگان نمودن ومانند آن ذکر کرده
شود یعنی این اعمال بامردان در قضیات
جهاد واگر اتفاقا کافری مقابل ایشان
گردد مدافعت کنند واگر بحقیقت قتال
ضرورت افتد بعمل آرند چنانچه در صحیح
مسلم از انس مرویست که ام سلیم گرفت
خنجرے را روز حنین وگفت گرفته
ام آنرا تا اگر نزدیک شود از من یکی
از مشرکان چاک کنم بآن شکم اورا و در
ابواب آینده گویا تفصیل وجوه این نماید
حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث
قال حدثنا عبد العزیز ابن صهیب عن انس قال
لما کان یوم احد انهزم الناس عن النبی
گفت انس هرگاه شد روز غزوه احد
شکست یافتند مردم وجدا شدند از
نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ولقد رأیت
عائشة بنت ابی بکر وام سلیم وهر آئینه تحقیق دیدم
عائشه دختر ابو بکر صدیق را وام سلیم
مادر خود را وانهما لمشمرتان ارى خدم
تحقیق آن هر دو هر آئینه دامن بر زده
بودند برای خدمت غازیان ارى خدم
سوقهما میدیدم پازیبِ ساقهای ایشان را
از چیدن دامن خدم بفتحتین جمع خدمه
بمعنی خلخال یا موضع آن تنقزان القرب
علی متونهما بر داشته میدویدند
مشکها بر پشتهای خود تنقز بفتح نون
وسکون قاف وزای معجم در آخر بجستن
ثم تفرغانه فی افواه القوم لیس میریختند
آنرا در دهنهای قوم قال غیره مولف
گوید وگفت غیر ابو معمر بجای تنقزان
تنقلان نقل میکردند مشکها را ثم ترجعان
فتملآنها پس باز میگشتند پس میکردند مشکها را
ثم تجیئان فتفرغانه فی افواه القوم
پس می آمدند پس میریختند آبرا در دهنهای قوم

جاورت بحراء فرمود مجاورت کردم بکوه حرا مثل حدیث عثمان بن عمر عن علی بن المبارک پوشیده نماند که مؤلف حدیث عثمان مذکور که حواله کرده بران وآن نیز روایت نزد محمد بن بشار شیخ مؤلف است لهذا قال القسطلانی **باب** قوله وربک فکبر **حدثنا** اسحق بن منصور قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا حرب قال حدثنا یحیی قال سالت ابا سلمة ای القران انزل اول گفت یحیی پرسیدم ابا سلمه راکدامی حرف قرآن اول نازل شده فقال یا ایها المدثر فقلت انبئت انه اقراء باسم ربک پس گفتم ابا سلمه را خبر داده شده ام که بتحقیق آن اقراء باسم ربک است فقال ابو سلمة سالت جابر بن عبد الله ای القران انزل اول فقال یا ایها المدثر فقلت انبئت انه اقراء باسم ربک قال لا اخبرک الا بما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر خبر نمیدهم ترا مگر بچیزیکه فرموده رسول خدا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم جاورت فی حراء فلما قضیت جواری هبطت فاستبطنت الوادی فرمود رسول خدا مجاورت کردم در کوه حرا پس هرگاه ادا کردم مجاورت خود را فرود آمدم و رسیدم ببطن وادی فنودیت فنظرت امامی وخلفی وعن یمینی وعن شمالی پس ندا کرده شدم پس نگاه کردم پیش و پس را و دست راست و چپ را فاذا هو جالس علی عرش بین السماء والارض پس ناگاه دیدم آن فرشته که آمده بود در غار حرا نشسته بر کرسی که میان آسمان و زمین است واین دلالت دارد بر تعدد و تغایر سیر و در روایت چنانکه در حدیث باب لاحق صریح است فاتیت خدیجة فقلت دثرونی وصبوا علی ماء باردا ونزل علی یا ایها المدثر قم فانذر وربک فکبر پس آمدم خدیجه را پس گفتم بپیچید مرا و بریزید بر من آب سرد و نازل کرده شد بر من این آیت **باب** قوله وثیابک فطهر و جامهای خود را پس پاک کن از ابن عباس پرسیدند که مراد از تطهیر جامه چیست گفت عرب میگوید کسی را که وفا کرده و صدق ورزید بتحقیق وی طاهر الثیاب است چنانکه در عرف فارس میگویند پاک دامنست وکسیکه غدر میکند و بد میکند چرکین جامها میگویند واز ابی بن کعب مرویست بمعنی آنست که میوشی جامها را بر عجب و نه بر ظلم و نه بر اثم و بپوش آنرا بر پاکی ازین امور واین سیرین حمل بر ظاهر لفظ کرده میگوید مشرکان جامه پاک نمیکردند **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا الليث عن عقیل عن ابن شهاب ح وحدثنی عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم وهو یحدث عن فترة الوحی گفت جابر شنیدم رسول خدا را و آنحضرت حدیث میکرد از فتور یا فترت وحی چند روزی که بعد از آمدن جبرئیل بغار حرا درنگ کرده در آوردن فقال فی حدیثه پس فرمود در حدیث خود فبینا انا امشی اذ سمعت صوتا من السماء پس درمیان آنکه من میرفتم در راه ناگاه شنیدم آوازی را از جانب آسمان فرفعت راسی فاذا الملک الذی جاءنی بحراء پس برداشتم سر خود را پس ناگاه دیدم فرشته را که آمده بود نزد من بغار حرا جالس علی کرسی بین السماء والارض نشسته است بر کرسی که درمیان آسمان و زمین است فجئثت منه رعبا پس فزع کرده شدم من از آن از روی ترس جئثت بصیغه مجهول است از جاث مهموز العین بجیم وهمزه وثاء مثلثه بمعنی فزع و رعب بمعنی خوف است در بعضی نسخ فجئثت

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

كتاب الجهاد

جامه زنان از زنان مدینه مرط بالکسر گلیم از خز وصوف که بر میان بندند فبقی منها مرط جید پس باقی ماند گلیمی نیکو فقال له بعض من عنده پس گفت مر عمر را بعضی کسانیکه نزد وی بودند یا امیر المؤمنین اعط هذا ابنة رسول الله صلی الله علیه وسلم بده این گلیم دختر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم التی عندک آنکه نزد تست ودر نکاح تو بودیدن آنرا اراده داشتند ازین دختر ام کلثوم بنت علی را که از بطن فاطمه بود رضی الله عنها فقال عمر پس گفت عمر ام سلیط بفتح سین وکسر لام سزاوار تراست باین گلیم وام سلیط من نساء الانصار ممن بایع رسول الله راوی گوید ام سلیط از زنان انصار بود از آنکه بیعت کرده بودند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وآن ام قیس دختر عبید بن زیاد بن ثعلبه است از بنی مازن تزوج کرد او را ابو سلیط بن ابی حارثه عمرو بن قیس از بنی عدی بن النجار پس متولد شد از وی سلیط وفاطمه حاضر شد احد وخیبر وحنین را قال عمر گفت عمر فانها کانت تزفر لنا القرب یوم احد زیرا چه ام سلیط برمیداشت برای ما مشکهای آب را در روز احد تزفر در مشاهیر کتب لغت بمعنی حمل است یعنی بار داشتن قال ابو عبد الله گفت مؤلف تزفر بمعنی تخیط یعنی میدوخت ونشاید نمیشود این معنی در لغت کذا قالوا گفت ابو نعیم در مستخرج لغت ابو صالح کاتب لیث تزفر بمعنی تخرز واین مایه بتفسیر مؤلف است چه خرز در زدن موزه ومشک

بد و ترسیده از جهت مضاعفت یعنی قلع فرجعت فقلت زملونی زملونی فدثرونی پس آمدم بخانه و گفتم بپیچید مرا بپیچید مرا پس پیچیدند فانزل الله تعالی یا ایها المدثر الی والرجز فاهجر یعنی این آیت تا این قول نازل شده بود قبل ان تفرض الصلوة یعنی این امر بتطهیر جامه پیش از ان بود که فرض کرده شود نماز از این کلام فهم مے شود که حمل کرده مولف تطهیر ثیاب را بر حقیقت چنانکه از ابن سیرین ذکر کرده شد و هی الاوثان و آن رجز یعنی بتان است این تفسیر ابو سلمه است رجز را باعتبار جنس جمع خیال کرده شد ضمیر مونث آورده و خبر او جمع انداخته

باب قوله والرجز فاهجر يقال الرجز والرجس العذاب يعنی این هر دو لفظ بمعنے عذاب هم آمده

حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث عن عقيل قال ابن شهاب سمعت ابا سلمة قال اخبرني جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مرویست از ابن شهاب که شنیدم ابا سلمه را گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يحدث عن فترة الوحي بتحقیق جابر شنیده رسول خدا را که حدیث میکرد از فتور یا فتن وحی فبينا انا امشي سمعت صوتا من السماء فرفعت بصري پس در اثنای آنکه من میروم از خانه جانب حرا شنیدم آوازی از طرف آسمان پس برداشتم نظر خود را قبل السماء فاذا الملك الذي جاءني بحراء قاعد على كرسي بين السماء والارض فجئثت منه حتى هويت الى الارض جانب آسمان پس ناگاه دیدم ملکی که آمده بود نزد من بغار حرا نشسته است بر کرسی درمیان آسمان و زمین پس ترسیدم از وی تا آنکه افتادم بزمین فجئت اهلي فقلت زملوني زملوني فزملوني فانزل الله تعالى يا ايها المدثر الى قوله فاهجر پس آمدم اهل خانه خود را پس گفتم بپیچید مرا بپیچید مرا پس بپیچیدند پس نازل کرد خدا تعالی این آیت را تا قول وی فاهجر قال ابو سلمة والرجز الاوثان گفت ابو سلمه و رجز یعنی اوثان است ثم حمي الوحي وتتابع پس گرم شد وحی و در پی آمد وحی

سورة القيامة

مکی است و چهل آیت بسمله در هیچ روایت ندارد قوله لا تحرك به لسانك لتعجل به نسخهائی که بنظر در آمده همین قدر راست هیچ تفسیر ندارد و ظاهر آنست که این آیت را داخل ترجمه ساخته است و معنی آیت از حدیث بوضوح میرسد وقال ابن عباس سدى یعنی هملا است بفتحتین بمعنی مهمل وقال ليفجر امامه و گفته است ابن عباس در تفسیر قوله تعالی بل یرید الانسان لیفجر امامه سوف اتوب سوف اعمل سرانجام است که توبه خواهم کرد از معاصی و عمل خواهم کرد بطاعات حاصل آنکه میخواهد آدمی که دایم بر فسق و فجور باشد و توبه و عمل را بر زمان آینده می اندازد لا وزر یعنی لا حصن فی قوله تعالی کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر یعنی نیست حصنی و پناهی ندارد از مواخذه الهی بسوی پروردگار تست درین روز جای استقرار

حدثنا الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا موسى بن ابي عائشة وكان ثقة و بود موسی بن ابی عایشه ثقه مقبول الحدیث تابعی صغیر است کوفی از موالی ابی جعده بن هبیره چون غیر مشهور بود این قول را برای تاکید آورده و گرنه مولف رح نقل نمیکند مگر از ثقها عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا انزل عليه الوحي حرك به لسانه گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا وقتی که نازل شد بر وی وحی یعنی قرآن میجنبانید زبان را موافق قرات جبرئیل علیه السلام و وصف سفیان یرید ان یحفظه و بیان کرده است سفیان می خواست آنحضرت

الجزء الحادي عشر تيسير الاسلام

كتاب الجهاد

ذال معجمه صحابی است قالت كنا نغزو مع النبي گفت ربیع بودیم ما زنان که غزو میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نسقي الماء آب میدادیم تشنگان را ونداوي الجرحى و مداوا میکردیم خستگان را ونرد القتلى الى المدينة و باز می آوردیم کشتگان را از معرکه بسوی مدینه

باب رد النساء الجرحى والقتلى الى المدينة باز گردانیدن زنان خستگان و کشتگان را از معرکه بمدینه

حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل عن خالد بن ذكوان عن الربيع بنت معوذ قالت كنا نغزو مع النبي صلى الله عليه وسلم فنسقي القوم ونخدمهم بودیم ما که غزو میکردیم با آنحضرت پس آب میدادیم گروه مسلمانان را و خدمت میکردیم ایشان را ونرد الجرحى والقتلى الى المدينة این چنین گفته بودند مردم روز احد که میگردانیدند دو سه کس را از شهیدان بمدینه دایه و باز میگردانیدند و میرسانند اشترزنان بموضع قبرهای ایشان

باب نزع السهم من البدن مشروعیت بر کشیدن تیر از اندام تیر رسیده نزد امید انتفاع بدان

حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله عن ابي بردة عن ابي موسى قال رمي ابو عامر في ركبته گفت ابو موسی اشعری تیر زده شد ابو عامر عم ابی موسی که از کبار صحابه بود در زانوی وی فانتهيت پس رفتم در رسیدم نزد وی فقال هذا انزع

كه یاد گیرد آنرا فانزل الله تعالی لا تحرك به لسانك لتعجل به پس نازل کرد خدا این آیت را معنیاش نجنبان
قرآن زبان خود را تا شتاب کنی بحفظ آن **باب** ان علینا جمعه وقرآنه بتحقیق بر ماست جمع کردن آن
در سینهٔ تو و خواندن آن **حدثنا** عبید الله بن موسی عن اسرائیل عن موسی بن ابی عایشة انه
سال سعید بن جبیر عن قوله تعالی لا تحرك به لسانك بتحقیق موسی پرسید سعید بن جبیر را ازین قول و تعالی
قال وقال ابن عباس کان یحرك شفتیه اذا انزل علیه گفت ابن جبیر و گفت ابن عباس بود رسول الله که میجنبانید
لبهای خود را وقتیکه نازل کرده می شد بروی قرآن فقیل له لا تحرك به لسانك یخشی ان ینفلت منه پس
گفته شد مر آنحضرت را این قول بخوف اینکه ضایع شود چیزی از وی ان علینا جمعه وقرآنه در تفسیر این
قول گفته ان نجمعه فی صدرك یعنی جمع میکنیم قرآن را در سینهٔ تو وقرآنه یعنی ان تقرأه است فاذا قرأناه
یقول انزل علیه فاتبع قرآنه و در تفسیر این قول میگوید نازل کرده شد بر تو پس تبعیت کن قرأة او را و تو
ان علینا بیانه یعنی آن ان نبینه علی لسانك یعنی بیان میکنیم قرآن را بر زبان تو **باب** قوله تعالی فاذا
قرأناه فاتبع قرآنه قال ابن عباس قرأناه بمعنی بیناه است فاتبع بمعنی اعمل به است **حدثنا**
قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر عن موسی بن ابی عایشة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله
عنهما فی قوله لا تحرك به لسانك لتعجل به روایت است از ابن عباس در تفسیر این قول قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا انزل جبرئیل بالوحی وقتی که فرستاده میشد جبرئیل بوحی قرآن کان مما
یحرك به لسانه وشفتیه فیشتد علیه وکان یعرف منه بود آنحضرت از آنها که میجنبانید بقرآن زبان
خود را و لبهای خود را پس دشواری میگرفت قرآن بر وی و بود شناخته میشد که فرستاد خدا آیتی از آنحضرت
این دشواری فانزل الله الآیة التی فی لا اقسم بیوم القیامة پس فرستاد خدا آیتی را که درین سوره است
برای دفع دشواری لا تحرك به لسانك لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه قال گفت ابن عباس در تفسیر
ان علینا ان نجمعه فی صدرك وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه و در تفسیر این قول فاذا انزلناه
فاستمع چنانکه در حدیث سابق معنی آن گفته شد و در تفسیر ثم ان علینا بیانه گفته علینا ان نبینه بلسانك
قال فکان اذا اتاه جبرئیل اطرق گفت ابن عباس پس بود آنحضرت بعد از نزول این آیات وقتی که
آمدی او را جبرئیل خاموش شدی و سر فرود آوردی و نظر بر زمین کردی فاذا ذهب قرأه کما وعد
الله پس وقتی که رفتی جبرئیل خواندی چنانکه وعده کرده بود او را خدا اولی لك فاولی توعد یعنی این
کلمه وعید است برای ابو جهل بعضی گویند اولی بمعنی ویل است و معنی آیت اینست که ویل ابی جهل را در
حیات که بصفت غم و غصه میگذرانید و در آتش حسد می سوخت و ویل دیگر بعد از مبعوث گردیدن و ویل
دیگر روزی که در آید بدوزخ و خطاب بابی جهل است **سورة هل اتی علی الانسان**
مکی است بقول قتاده و سدی و سفیان و مرویست از کلبی که مکی است مگر چند آیت ویطعمون الطعام علی
حبه الی قوله قمطریرا که از اخبار صحیحه معلوم شده که نازل شده در شان علی و فاطمه و حسنین در مدینه و از
حسن مرویست که آیت ولا تطع منهم آثما او کفورا نیز مدنی است قال بعضهم تمام مدنی است چنانکه جمهور برآنند

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

باب الحراسة فی الغزو فی سبیل الله
پاسبانی کردن در جنگ در راه خدا
حدثنا اسمعیل بن خلیل ابو عبد الله
خزاز کوفی قال اخبرنا علی بن مسهر بضم
میم و سکون سین و کسر ها قال اخبرنا یحیی
بن سعید الانصاری قال اخبرنا عبد الله
بن عامر بن ربیعة عنزی مرد را
روییت است متولد شد در زمان
آن حضرت در سال ششم از هجرت و فات
یافت سنه هشتاد و پنج دیده اش عامر از
کبار صحابه است قال سمعت عایشة
تقول کان النبی صلی الله علیه وسلم سهر
بود آنحضرت که بیدار ماند و خواب نکرد
شبی در غزوهٔ خندق چنانچه در حاشیه
نسخهٔ شیخ اجل بخط ایشان مثبت است
یا در غیر آن فلما قدم المدینة پس
هرگاه قدوم کرد مدینه را و درون شهر
درآمد و نیست مراد قدوم هجرت زیرا چه
نبود عائشه صدیقه در آن هنگام نزد آنحضرت
ونه سعد و همچنین نیست مراد تا خر قدوم
از سهر بلکه سهر بعد از قدوم بود بدلیل روایت
مسلم سهر رسول الله صلی الله علیه وسلم
مقدمه المدینة لیلة فقال لیت کما قالوا
قال لیت رجلا صالحا من اصحابی
یحرسنی اللیلة فرمود کاش مردی از یاران
من صالح پاسبانی کند مرا امشب ظاهر
آنست که در مدینه خوفی بود در این شب
از مکر عدو که باعث بیخوابی و طلب محافظت
گشت و موید است این را روایت مسلم
که گفت سهر واقع شد در نفس خوفی
بسبب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس آدم تا حراست
کنم و مباشرت اسباب منافی توکل نباشد

وهي ويك آيتست بسم الله الرحمن الرحيم بسمله در روايت ابي ذر ثابت شده يقال معناه اتى على الانسان
وهل تكون جحدا وتكون خبرا وهذا من الخبر ودر بعضے نسخ وقال يحيى معناه الخ يعني گفته اند قائل فراست
كه معني اتى على الانسان وكلمه هل مي باشد براى نفي يعني براى استفهام انكارى وميباشد براى اثبات
بمعني قد يعني خبر ميدهد بآن واينجا بمعني قد است ومراد از انسان آدم عليه السلام صاحب كشاف در فصل
از سيبويه نقل كرده كه هل دائم بمعني قد است استفهام از همزه كه بالاى آن مقتضى قدر مي باشد مفهوم ميشود
وترك كرده همزه را از آنكه معني استفهام از آن فهم مي شود يا جنس انسان است بر تقدير اول اتى حين من
الدهر چهل صباح خمير آدم است يعني گفته چهل سال افتاده بود ميان مكه وطايف پيش از نفخ روح در وى
وبر تقدير ثاني مدت حمل است بقول كان شيئا فلم يكن مذكورا ميگويد انسان چيزى بود ونبود مذكور
بانسان وذلك من حين خلقه من طين الى ان ينفخ فيه الروح واين عدم ذكر او از هنگامي كه پيدا كرده
او را از گل تا آنكه دميده ميشد در وى روح ظاهر از اين عبارت آنست كه از انسان آدم باشد نيز از تخصيص يعني
اقتصار كرده بر بعضى امشاج الاخلاط تفسير كرده امشاج را كه بمعني اخلاط است اشارتست بسوى قول خدا
انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج ماء المرأة وماء الرجل بيان كرده اخلاط را كه آب زن است وآب
مرد يعني از مني هر دو پيدا ميشود ومرويست از ابن عباس وحسن وعكرمه ومجاهد وربيع كه از اين هر دو نطفه
هر چه سبقت ميكند در رحم زن ولد بصورت او مي باشد ثعلبي گفته كه امشاج بناى جمع دارد در معني واحد است
از آنكه صفت نطفه است چنانكه ثواب اخلاق الدم والعلقة گفته اند تقدير كلام اينست كه ثم الدم ثم العلقة
ثم المضغة ثم اللحم ثم العظام ثم ينشئه الله خلقا آخر يعني باين مراتب كه معلوم شده است ويقال اذا خلط مشيج
گفته ميشود مشيج بر وزن فعيل بمعني ممشوج وقتي كه خلط كرده شود چيزى بچيزى كقولك خليط وممشوج
مثل مخلوط است بايد كه بقال سلاسلا واغلالا در روايت ويقرأ يعني سلاسل كه صيغه منتهى الجموع است
بايد كه بي تنوين باشد بتنوين خوانده ميشود واين قرأت نافع وكسائى است وابو بكر از عاصم است وهشام
از اهل شام نيز روايت كرده وقرأت حمزه وخلف وحفص وابن كثير وابو عمرو بفتح بغير تنوين است ولم يجز
بعضهم بضم مثناة تحتيه وسكون جيم وبر است بمعني لم يصرف بعضهم يعني در نمي آرند تنوين در وى يعني
گويد كه اين عبارت بر اصطلاح قديم است ميگويند اسم مجري واسم غير مجري يعنى اسم منصرف وغير منصرف
است قسطلاني گفته قوله لم يجزه بضم يا وكسر جيم وبعد از زاء ساكن ها است يعني جايز نداشته بعضى تنوين را
كذا في الفرع ودر غير فرع ساقط است او از يونينيه براء است بدل زاء وسكون جيم ودر فتح الباري ضبط كرده
براء مكسوره بغير ها گفته كه مراد آنست كه بعضے قرأ لم يجره اى لم يصرفها وقال رواية اكثر را وبيان براى بدل
راء است وهو الاوجه انتهى عيني گفته بيان نكرده است وجه او جهت زاء بلكه را او جه است مستطيرا يعني ممتد
البلاء است اشارتست بقول خدا ويخافون يوما كان شره مستطيرا مي ترسند روزى را كه شر آن دراز است
والقمطرير الشديد يقال يوم قمطرير ويوم قماطر والعبوس والقمطرير والقماطر والعصيب اشد
ما يكون من الايام في البلاء يعني اين همه لغات بمعني روز سخت در بلا است اشارتست بسوى قول خدا

الجزء الحادي عشر من شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

فقال من هذا پس فرمود كيست
اين فقال پس گفت آينده انا سعد
بن ابي وقاص جئت لاحرسك
آمدم تا پاسباني كنم ترا ونام النبي وخواب
كرد پيغمبر صلى الله عليه وسلم حدثنا
يحيى بن يوسف قال حدثنا ابو بكر
يعني ابن عياش بتشديد تحتيه وشين معجمه در آخر
عن ابي حصين بفتح حا عثمان بن عاصم
اسدي عن ابي صالح ذكوان سمان
عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه
وسلم قال تعس عبد الدينار والدرهم
فرمود هلاك يا درمانده باد بنده دينار
ودرهم والقطيفة وبنده جادر كلان
والخميصة بفتح خاء معجمه وصاد مهمله گليم
سياه چهار سو بردوسو علم دار مراد
از بنده اينچيزها گرفتار محبت وشره وجمع
كننده آنست بهر قسم كه بدست آيد تمام
همتش مصروف بدان باشد وتفسير
كرده اند تعس را بشقاوت وهلاك و
لغزيدن وافتادن وشر ودورے
واخطاطان اعطى رضي اگر داده
شود از دو جامه خشنود گردد وان لم يعط
لم يرض واگر داده نشود ناخشنود
گردد وتوانند كه مراد دادن ونادادن
حق تعالے وخشنودى وناخوشي
از وى گيرند چنانكه ابن بطال گفته و
ظاهر اول است لم يرفعه رفع نكرده اينحديث
را اسرائيل ابن يونس بن ابي اسحق
سبيعي ومحمد بن جحادة بضم جيم و
تخفيف حاء مهمله عن ابي حصين يعني
رسانيده اند اينحديث را تا بآنحضرت
ووقف كرده اند آنرا بر ابي حصين

انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريرا وقال معمر هو شدة الخلق اشارتست بآيه نحن خلقناهم وشددنا اسرهم وگفت معمر بن المثنى ابو عبيده يا معمر بن راشد که اسر درين آيت بمعنى سختى خلق است ميگويند اسپ شديد الاسر يعني سخت ديان وخلق است وكل شئ شددته من قتب وغبيط فهو ماسور قتب پالان شتر وغبيط بغين معجمه مفتوحه وكسر باء موحده وسكون ياء مثناة وطاء مهمله محمل زنان كه بروى بندند غبط بضمتين جمع غبيط است

سورة والمرسلات

در غير روايت ابى ذر والمرسلات است بغير لفظ سوره وآن مكى است بى اختلاف مقاتل گفته مگر آيت واذا قيل لهم اركعوا لا يركعون مرسلات يعنى بادها است وقال مجاهد وگفت مجاهد جمالات بمعنى حبال يعنى ريسمان كشتى تشبيه داده با آن در پيچيدگى ودرازى واين معنى بر تقدير ضم جيم است واگر بكسر جيم چنانكه در بعضے قراتها است باشد جمع جمل است بمعنى ماده شتر اركعوا يعنى صلوا لا يركعون لا يصلون است يعنى مراد از ركوع در قول خدا واذا قيل لهم اركعوا لا يركعون صلوة است باطلاق اسم جزء بر كل وسئل ابن عباس لا ينطقون وسوال كرده شد ابن عباس را از قول خدا هذا يوم لا ينطقون اين روز نيست يعنى روز قيامت كه نطق نميكنند مردم ودر آنكه والله ربنا ما كنا مشركين وپرسيده شد از قول خدا اليوم نختم على افواههم مقصود آنست كه از بعضے آيات فهم ميشود كه نطق نميكنند واز سبب بعضے آنكه تكلم ميكنند فقال انه ذو الوان مرة ينطقون ومرة يختم على افواههم پس گفت ابن عباس كه روز قيامت روزى دراز است وذو مواطن مختلفه يكبارى نطق ميكنند وديگبارى مهر كرده ميشود بر دهنهاى اهل آن **حدثنا** محمود قال حدثنا عبيد الله عن اسرائيل عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله رضى الله عنه قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عبد الله بن مسعود بوديم ما با رسول خدا در غارى وآن غار در منا بوده واذ نزلت عليه والمرسلات وانا لنتلقاها من فيه ونازل كرده شد بر آنحضرت سوره مرسلات وما يان تلقى ميكرديم از زبان آنحضرت فخرجت حية فابتدرناها فسبقتنا پس بيرون آمد مارى پس پيش آمديم ما بجانب پيشى كرد ما را فدخلت جحرها پس در آمد سوراخ خود را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيت شركم كما وقيتم شرها پس فرمود پيغمبر خدا نگهداشته شد مار بدى شما را چنانكه نگهداشته شديد بدى آنرا **حدثنا** عبدة بن عبد الله قال اخبرنا يحيى بن آدم عن اسرائيل عن منصور بهذا يعنى حديث كرد عبده بن عبد الله بسند مذكور باين حديث وعن اسرائيل عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله مثله يعنى اسرائيل بسند سابق روايت كرده هم از اعمش از ابراهيم از علقمه از عبد الله مانند حديث مذكور وتابعه اسود بن عامر عن اسرائيل ومتابعت كرده است يحيى بن آدم را اسود بن عامر از اسرائيل يعنے چنانكه يحيى از اسرائيل نقل كرده اسود نيز از وروايت كرده وقال حفص وابو معاوية وسليمان بن قرم عن الاعمش عن ابراهيم عن الاسود يعنے اين سه كس از اعمش از ابراهيم از اسود روايت كرده اند قال يحيى بن حماد گفت يحيى ابن حماد شيخ مؤلف اخبرنا ابو عوانة عن مغيرة عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله وقال ابن اسحق عن عبد الرحمن بن الاسود عن ابيه عن عبد الله مقصود آنست كه اين حديث را بطريق متعدده مذكوره روايت كرده اند **حدثنا** قتيبة قال حدثنا جرير عن الاعمش

الجزء الحادى عشر من تيسير القارى شرح صحيح البخارى لشيخ الاسلام

كتاب الجهاد

ونكوسار شد يعنى نامراد وزيانكار بر آمد واذا شيك بكسر شين وسكون تحتيه فلا انتقش وچون خار خليده شود پس بر آورده نشود يا نشود يعنى نزد گرفتارى وى بسختى حال كسى در دنيا وآخرت مدد نكند انتقاش يعنے ايقاف بر آوردن خار انپاى وچون ذكر كرد حال گرفتاران حرص دنيا را خواست كه ذكر كند حال طالبان رضا وسالكان راه خدا را پس فرمود طوبى لعبد آخذ بعنان فرسه فى سبيل الله خوبى وخنكى باد يا خوبى وخنكى است مر بنده را كه گرفته است جلو اسپ خود را در راه يعنى قصد جهاد دارد اشعث راسه ژوليده موى است سروى مغبرة قدماه گرد آلود است هر دو پاى هاى او ان كان فى الحراسة كان فى الحراسة اگر باشد در پاسبانى لشكر واو را بر نيكار گذارند باشد در

عن ابراهيم عن الاسود قال قال عبد الله رضي الله عنه بينا نحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غار

اذ نزلت عليه والمرسلات فتلقيناها من فيه گفت عبد الله بن مسعود در اثنای آنکه ما بودیم با رسول خدا بودیم

در غاری وقتیکه نازل شد بر آنحضرت سوره والمرسلات پس تلقی کردیم آنرا از دهان آنحضرت وان فاه لرطب

بها اذ خرجت حية وتحقيق دهان آنحضرت تر بود بتلاوت آن ناگاه بیرون آمد مار فقال رسول الله صلى الله

عليه وسلم عليكم اقتلوها پس فرمود رسول خدا لازم گیرید بر خود کشتن آنرا یا آنکه لازم گیرید نفسهای خود

را تا کشید شما پس کشتیدآنرا فابتدرناها فسبقتنا پس شتافتیم بکشتن آن پس پیشی کرد و درگریختن قال

فقال وقيت شركم كما وقيتم شرها گفت ابن مسعود پس فرمود رسول خدا نگاه داشته شد مار شر شما را

چنانکه نگاه داشته شدید شما شر او را **باب** انها ترمي بشرر كالقصر بتحقيق آتش دوزخ می اندازد بشعلهای

که مانند قصر است ضمیر راجع بشعلهای دود دوزخ است **حدثنا** محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان قال حدثنا

عبد الرحمن بن عابس قال سمعت ابن عباس رضي الله عنهما يقول انها ترمي بشرر كالقصر قال گفت عبد الرحمن

بن عابس شنیدم ابن عباس را که میگفت در تفسیر قصر که درین آیت است كنا نرفع الخشب بقصر بیار جاری و فتح

قاف وسکون صاد مهمله اینچنین تصحیح کرده اند عینی گفته قرارت جمهور همین است و در فتح الباری بکسر قاف و فتح

صاد جمع قصره او چوب تنه نخل است از پایان غلیظ است ثلثة اذرع او اقل سه دست یا کمتر فنرفعه للشتاء فنسميه

القصر پس بر میداشتیم آنرا برای زمستان یعنی گرم کردن آن پس نامیدیم آن را قصر بعضی گفته مراد از قصر بچه

شتر است و مرویست از ابن مسعود که بمعنی حصن و مدینه است جمع آن قصور است مجاهد گفته که آن تنه درخت

است و روایت کرده اند از سعید بن جبیر و ضحاک که آن تنه نخل درخت عظیم است واحد آن قصرة چنانکه

تمر و تمره **باب** قوله كانه جمالات صفر گویا آن شراره بچهای شتران زرد است **حدثنا**

عمرو بن علي قال حدثنا يحيى قال اخبرنا سفيان قال حدثني عبد الرحمن بن عابس قال سمعت ابن عباس

ترمي بشرر كالقصر قال كنا نعمد الى الخشبة ثلثة اذرع وفوق ذلك بودیم ما که قصد میکردیم بسوی چوب

که سه ذرع بودی و بالای آن این روایت برخلاف روایت سابق است فنرفعه للشتاء پس بر میداشتیم

آنرا برای زمستان فنسميه القصر پس مینامیدیم آنرا قصر كانه جمالات صفر حبال السفن ریسمانهای کشتی است

که بدان می بندند جمع کرده میشود بعض آن ببعضی حتى تكون كاوساط الرجال تا آنکه میباشد چنانکه میان رجلها

است **باب** قوله هذا يوم لا ينطقون روز قیامت روزی است که سخن نمیکنند در ان روز **حدثنا**

عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني ابراهيم عن الاسود عن عبد الله رضي الله

عنه قال بينما نحن مع النبي صلى الله عليه وسلم في غار اذ نزلت عليه والمرسلات فانه ليتلوها گفت عبد الله

بن مسعود در اثنای آنکه ما یاران پیغمبر خدا بودیم در غاری ناگاه نازل شد بر آنحضرت سوره مرسلات پس تحقیق

آنحضرت میخواند آنرا واني لاتلقاها من فيه و من میگرفتم آنرا از دهان آنحضرت وان فاه لرطب بها و بدرستی

که دهان آنحضرت تر بود بذوق خواندن آن سوره اذ وثبت علينا حية ناگاه برجست بر ما ماری فقال النبي

صلى الله عليه وسلم اقتلوها فابتدرناها فذهبت فقال النبي صلى الله عليه وسلم وقيت شركم كما وقيتم

كتاب الجهاد

والذين كفروا فتعسا لهم تفسير میکند مولف آنرا موافق عادت بقول خود كانه يقول گویا خدا میفرماید کافران را فاتعسهم الله پس هلاک گرداند یا گرداند اسماء الحسنی لمای طوبی که در حدیث مذکور و در قرآن نیز هست بر وزن فعلی هست بضم فا یعنی طیب بکسر طا که مصدر طاب است یا جمع طیبه بفتح اول و تشدید و تانیث اطیب بمعنی خیر و خیره و در تشبیه در بهشت یا بهشت بزبان هندی کذا فی القاموس و شاید مولف اعتبار معنی جمع کرده که بیان کرد بقول خود من كل شيء طیب یعنی هر چه خوب و خوش باشد یا مراد انست طوبی از طیب است و بودن هر دو متحد در حروف اصل و چون طوبی لفظا ظاهر الیست بخلاف طیب توجیه کرد آنرا و گفت وهي ياء حولت الى الواو و عین کلمه طوبی در اصل یا است چون ضم داوند طا را بدل گردانیده شد یا بواو وهي من يطيب وطوبی از باب لطیب است یعنی مضارع مکسور العین **باب** فضل الجهاد في الغزو فضیلت خدمت در سفر غزا **حدثنا** محمد بن عرعرة بدو عین مفتوحه در میان آن را و اولی ساکنه قال حدثنا شعبة عن يونس بن عبيد عن ثابت البناني عن انس قال صحبت جرير بن عبد الله گفت انس صحبت داشتم جریر بن عبد الله را که نیز صحابی مشهور است اسلام آورد در سال وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم فكان يخدمني پس بود جریر که خدمت میکرد مرا وهو اكبر من انس سنا و حال آنکه جریر بزرگ سال بود از انس

شرها قال عمر حفظته من ابي في غادبعني گفت عمر بن حفص شيخ مؤلف ياد دارم اين حديث از پدر خود که غار مذکور بنا بوده

سورة عم يتساءلون

نام اين سوره و نبا نيز هست چهل آيتست عم در اصل عما است الف را از جهت تخفيف حذف کرده اند و اينست قراءت جمهور و از ابن کثير روايتست عمه بهاي سکته يعني از چه ميپرسند اين مشرکان وقال مجاهد لا يرجون حسابا يعني لا يخافونه است واستعمال رجا در خوف هم آمده لا يملكون منه خطابا يعني لا يكلمونه الا ان ياذن لهم يعني کلام نميکنند اهل زمين و آسمان خدا را مگر آنگه اذن کند مر ايشانرا صوابا حقا في الدنيا وعمل به وعمل براستي يعني جمع کردن در قول خدا و فعل براستي وقال ابن عباس وهاجا بمعني مضيئا است يعني روشن و تابان وقال غيره وگفته غير ابن عباس عطاء حسابا بمعني جزاء کافيا است اشارتست که مصدر قائم مقام صفت است اعطاني ما احسبني اي کفاني داد مرا چيزي که بسندگي کرد تاييد اين معني کرده است تعالى ابن عباس در تفسير غساقا که درين قول است لا يذوقون فيها بردا ولا شرابا الا حميما وغساقا نميچشند کافران در دوزخ خنکي را که تسکين سوزش ايشان کند و نه آبي که تشنگي برد مگر گرمي و ريم و خون که سيلان ميکند از زخمهاي ايشان غسقت عينه اي سالت روان شد چشم او يعني سيلان کرد و يغسق الجرح يسيل کان الغساق والغسيق واحد چنانستي که اين هر دو لفظ بيکمعني است قيل غساق اشکهاي دوزخيان است ومرويست از شهر بن حوشب که در دوزخ واديي است که سيصد و سي شعبه دارد و در هر شعبه آن سيصد و سي خانه است در هر خانه چهار گنج است در هر گنجي اژدهائي عظيم است بهر اژدها قله از زهر است ذکره العيني

باب قوله يوم ينفخ في الصور فتاتون افواجا

زمرا يعني افواج گروهها است حدثنا محمد قال اخبرنا ابو معاوية عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين النفختين اربعون گفت ابوهريره فرمود رسول خدا در ميان هر دو نفخه مدت چهل است قال اربعون يوما گفت سائلي از ابوهريره چهل روز است قال ابيت گفت ابوهريره امتناع کردم از چيزي که نميدانم قال اربعون شهرا گفت چهل ماه قال ابيت گفت ابا دارم ازين قول قال اربعون سنة قال ابيت قال ثم ينزل الله من السماء ماء بيشتر ميفرستد خدا از آسمان آبي را فينبتون کما ينبت البقل پس ميرويند آدميان چنانچه ميرويد گياه ليس من الانسان شيء الا يبلى نيست از آدميان چيزي مگر آنکه کهنه و پژمرده مي شود قسطلاني گفته که انبيا ازين کليه مستثني اند الا عظما واحدا وهو عجب الذنب مگر يک استخوان و آن اصل دم است و آن استخواني است ميان هر دو سرين که آنرا اجزاء اصليه ميگويند که در خاک خاک نميشود و در آتش سوخته نميگردد بحفظ الهي وما ذلک على الله بعزيز ومنه يركب الخلق يوم القيمة وازوي ترکيب کرده ميشود مخلوقات روز قيامت عجب الذنب بفتح عين مهمله وسکون جيم وباء موحده بمعني اصل است

سورة والنازعات

وهي مکية لا اختلاف فيها سخاوي گفته نازل شده است بعد از سوره نبا و پيش از سوره اذا السماء انفطرت و چهل و شش آيت است در معني نازعات اقوال است گويند بمعني ملائکه است که نزع ميکنند ارواح آدميان را پوشيده نماند که قابض ارواح عزرائيل يک ملک است و بس قال سعيد بن جبير النجوم نزع انوارها من افق تطلع ثم تغيب وقال مجاهد الآية الكبرى عصاه ويده اشارتست بقول خدا فاراه الآية الكبرى ونمود موسى

الجزء الحادي عشر الاسلام

کتاب الجهاد

بفتح طاء مشدده بن حنطب بفتح حاء و طاء هر دو مهمله و سکون در ميان انه سمع انس بن مالك يقول خرجت مع رسول الله ميگفت انس برآمدم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم الى خيبر اخدم خدمت ميکردم آنحضرت را درين غزا فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم راجعا وبدا له احد پس هرگاه قدوم کرد آنحضرت بازگردنده ازين غزوه و پيدا گشت مر ورا کوه احد قال هذا جبل يحبنا ونحبه فرمود اين کوهيست که دوست ميدارد ما را و دوست ميداريم ما او را و جائز است نزد اهل حق که آفريند خدا تعالى حقيقت محبت را در کوه بهچو خلق تسبيح در جمادات پس اين کلام حقيقت باشد وکلام کردن حجر پيش از زمان نبوت بر آنحضرت و امثال آن و ناليدن ستون مسجد شريف از مفارقت چنانچه در احاديث ثابت است از ظاهر واضح تر مطلوب است و علما ظاهر اين را مجاز گويند و مراد اهل احد اند و در کتاب جذب القلوب الى ديار المحبوب تاليف شيخ اجل رحمه الله اين مبحث را بياني است شگرف که در آنجا داد عشق و محبت داده ثم اشار بيده الى المدينة پس اشاره کرد آنحضرت بدست خود بسوي مدينه قال اللهم اني احرم ما بين لابتيها فرمود خداوندا تحقيق من حرام ميگردانم ميان هر دو جانب سنگين مدينه را و دو طرف مدينه سنگستان است کتحريم ابراهيم مکة مانند حرام گردانيدن ابراهيم مکه را اللهم بارك لنا في صاعنا ومدنا خداوندا برکت ده ما را در صاع ما اهل مدينه و در مد ما که هر دو پيمانه اند و کلام در بعض مباحث اين حديث در فضائل مدينه از کتاب الحج گذشت حدثنا سليما

فرعون را آیت او که بزرگ بود عصا و ید و این آیت عصا اژدها میشد و دست او ید بیضا می نمود و در تفاسیر
مراد مجموع آیات معجزات هم داشته اند و توحید آیت از جهت دلالت همه است یا باعتبار صدق بر بعض آیت
یقال الناخرة والنخرة بحذف الف سواء اشارتست بقوله تعالی ائذا کنا عظاما ناخرة منکران حشر و بعث میگویند
که آیا باز زنده و خواهیم شد وقتیکه ما باشیم استخوانهای پوسیده و نخرة اکثر قرأ نخرة است مثل الطامع والطمع والباخل
والبخیل یعنی برابر اند در اصل معنی که پوسیدگی است اگرچه در نخر مبالغه است که در ناخر نیست همچنین اند طامع وطمع
و باخل و بخیل وقال بعضهم النخرة البالیة بمعنی استخوان پوسیده است والناخرة العظم المجوف الذی تمر فیه
الریح فینخر یعنی استخوانی است میان تهی آنکه میگذرد در وی باد پس آواز میکند وقال ابن عباس الحافرة وگفته
است ابن عباس در تفسیر قول خدا ائنا لمردودون فی الحافرة الی امرنا الاول الی الحیوة یعنی رد کرده شده ایم
بسوی حال ما که نخست بود یعنی بسوی حیات یعنی پس از مردن ماخوذ است از قول ایشان رجع فلان الی حافرته
باز گشت فلان بسوی حافرهٔ خود یعنی بسوی راهی که آمده بود از آنجا و بعضی مفسران گفته اند که حافره بمعنی زمینی
است که در ان قبور آنها است و معنی آیت اینست که آیا باز میگردیم و حال آنکه ما در حافره ایم وقال غیره وگفت غیر
ابن عباس در تفسیر ایان مرساها متی منتهاها کی است نهایت ان ومرسی السفینة حیث تنتهی ومرسی کشتی
جائی که بآخر میرسد از آنجا والطامة التی تطم علی کل شیء اشارتست بقول خدا فاذا جاءت الطامة الکبری یعنی وقتیکه
آمد داهیه عظیم آنکه برمیرود دیگر داهیها **حدثنا** احمد بن المقدام قال حدثنا الفضیل بن سلیمان قال حدثنا
ابو حازم قال حدثنا سهل بن سعد قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سهل بن سعد دیدم
رسول خدا را قال باصبعیه اشارت کرد بدو انگشت خود هکذا بالوسطی والتی تلی الابهام اینچنین بانگشت
میانه و آنکه متصل ابهام است یعنی سبابه بعثت والساعة کهاتین برانگیخته شده ام من با ساعت قیامت اینچنین
یعنی برابر هم و محتمل که مراد آن باشد که باندک فرق که درمیان این دو انگشت وسطی و سبابه است والساعة
منصوبست بنا بر مفعول معه و تواند که مرفوع باشد بنا بر عطف بر ضمیر متصل بعثت اگرچه فصل ندارد و این نادر
نیست بلکه **سورة عبس و تولی** کلح واعرض کلح تفسیر عبس است واعرض تفسیر تولی کلح بدو
فتح است و در صحاح گفته مصدر کلوح یعنی قهر است در عبوست و ترش روی وقال غیره در روایت ابی ذر
ابن راشد و غیره جز ... است مطهرة در قول خدا فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة یعنی
... لا یمسها الا المطهرون وهم الملائکة مساس نمیکنند آن صحیفها را مگر پاکان و آنها ملائکه اند وهذا
مثل قوله فالمدبرات امرا یعنی ملائکه را مطهر گفتن با آنکه مطهر صحف است از قبیل این قول است که در واقع
تدبیر صفت محمول است و حامل را مدبر گفته اند چنانکه مؤلف خود گفته جعل الملائکة والصحف مطهرة لان
الصحف یقع علیها التطهیر فجعل التطهیر لمن حملها ایضا سفرة الملائکة یعنی مراد از و ملائکه اند واحده
سافر یکی از ین ملائکه را سافر میگویند مقصود اینست که سفره جمع سافر است سفرت اصلحت بینهم است
صلاح وپیدم میان قوم وجعلت الملائکة اذا نزلت بوحی الله وتادیته کالسفیر الذی یصلح بین القوم
وگردانیده شدند ملائکه وقتیکه نازل میشد بوحی خدا و تبلیغ وی بجانب انبیا مانند سفیریکه اصلاح میکند میان

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

اقتادوا ... اما الذین افطروا فبعثوا الرکاب
و اما آنکسانیکه افطار کردند انها پس برانگیختند
شتران را برای آب و کاه و جز آن وامتهنوا
و خدمت کردند و بذل و صرف نمودند
خود را و عالجوا و کوشیدند در رفع حاجات
فقال النبی پس فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ذهب المفطرون الیوم
بالاجر بردند افطار کنندگان
امروز مزد را فراجر عملهای خود مانند اجر
روزه نیز از ینجا معلوم میشود که اجر
خدمت در غزوه بزرگ تر است از اجر
روزه کما قالوا **باب** فضل من حمل
متاع صاحبه فی السفر فضیلت کسیکه
که بار بردارد متاع همراه خود را در سفر
حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا
عبد الرزاق ابن همام عن معمر عن همام
عن ابی هریرة عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال کل سلامی
بضم سین و قصر علیه صدقة هر بند
استخوان بر وی و بمقابل وی صدقه
است کل یوم یعین الرجل علی دابته
هر روزه که یاری دهد مرد را بر چارپای وی
یحامله علیها چنانچه بردارد و سوار

قوم وقال غيره انيقول نيز ساقط است در روايت ابي ذر تصدى تغافل عنه يعني تغافل ميكني تو از وے پوشيده نماند كه نفي تصدى چنانكه مفسران گفته اند تعرض له بالاقبال عليه يعني تعرض ميكني باقبال وجه بروي وايمعنے كه مؤلف ذكر كرده بعضے تلهى است اگر در نسخ مصحح همچنين بنيود چه گفته ميشد كه از سهو قلم كاتب نسخه است والله اعلم وقال مجاهد لما يقض در قول خدا كلا لما يقض ما امره بمعنے لا يقضي احد ما امر به يعني ادا نيكند هيچ از عهد آدم تا ايندم هيچ كس امر كرده شده است يعني تمام وكمال وقال ابن عباس ترهقها بمعنے تغشاها شدة است يعني ميپوشد وميگيرد شدت وهول روز قيامت مسفرة بمعني مشرقة است يعني روشن و تابان درين بيان تقديم وتاخير است بايدي سفرة وقال ابن عباس در بعضے نسخ باسقاط واو است واو هچنين است كتبة اسفارا كتبا يعني مراد از سفره كاتبان اند اسفار جمع سفر است بمعني كتاب تلهى بمعنے تشاغل است يقال واحد الاسفار سفر اين بيان خالى از تقديم وتاخير واستدراك نيست كما لا يخفى حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة قال سمعت زرارة بن اوفى يحدث عن سعد بن هشام گفت قتاده شنيدم زراره بن اوفى را حديث ميكرد از سعد بن هشام انصاري ابن عم انس بن مالك عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال مثل الذي يقرء القرآن وهو حافظ له مع السفرة الكرام فرمود آنكسے كه ميخواند قرآن را وحال آنكه حافظ است مر قرآن را شبيه است بسفرة كرام يعنے ملائكه گفته اند كه لفظ مثل زايد است ومثل الذي يقرء وهو يتعاهده وكسى كه ميخواند او ويا د ميگيرد وضبط ميكند وهو عليه شديد وحال آنكه بروي دشوار است ضبط آن فله اجران پس مر او را دو اجر است ثواب مشقت وثواب قرأت سورة

اذا الشمس كورت

بسم الله الرحمن الرحيم لفظ سوره وبسمله ساقط است از غير روايت ابي ذر انكدرت در آيه واذا النجوم انكدرت بمعني انتثرت است يعني مي افتد از آسمان بر زمين وقال الحسن سجرت در آيت واذا البحار سجرت بمعني ذهب ماؤها ولا يبقى قطرة يعنے وقتى كه دريا ها رفت آبها مي آنها پس نماند قطره وقال مجاهد المسجور المملو وگفته است مجاهد مسجور كه در سوره والطور است بمعني مملو است يعني پر كرده شده وگفته اند تسجير از اضداد است قال غيره سجرت افضى بعضها الى بعض رسيد بعض آن بسوى بعض ديگر فصارت بحرا واحدا پس گشت همه يك دريا والخنس تخنس في مجراها بمعنے ترجع است وكواكب سياره در آخر برج بر ميگردد بجاي كه راجع است وتكنس بمعنے تستتر است كما تكنس الظباء چنانكه پنهان ميشود آهو بره در كناس يعني در خانه كه از شاخ درخت مي سازد قسطلاني گفته مراد خمسه متحيره است از آنكه ماه وآفتاب پنهان نميشود ذكرها في بعض صفت كواكب اراده كرده است ظبا بالفتح وكسر هر دو آمده جمع ظبي است ودر روايت ابي ذر بلفظ واحد است تنفس بمعني ارتفع النهار يعني بلند شد والظنين در آيه وما هو على الغيب بظنين بمعني المتهم يعني فعيل بمعني مفعول است والضنين يضن به بمعني بخيل است فعيل بمعني فاعل ظنين بظاء معجمه از ظنة است بمعنے تهمت وبضاد نزد جمعي قرا از ضن است بمعني بخل وقال عمر وگفت عمر بن خطاب رضي الله عنه النفوس زوجت يزوج نظيره من اهل الجنة والنار يعني جفت كرده ميشود مانند او را از اهل زنان جنت وزنان دوزخ بعضے گفته اند جفت ميكنند مومنان را بحور العين وكافران را بشياطين عكرمه گفته كه قرين كرده ميشود بقرين او كه صالح بوده است در دنيا

الجزء الحادي عشر شرح الاسلام

كتاب الجهاد

وكافران باشد يا اسپان وديگر آلات حرب براي پاسباني مسلمانان تا نه نا گاه كافران وتنه در آيند ببلاد مسلمين وقول الله عز وجل ومقتضاي قول خداي تعالى يا ايها الذين آمنوا اصبروا اي مسلمانان صبر كنيد بطاعت الهى وصابروا ودر ستوار باشيد وثابت مانيد در نبرد با دشمنان دين ورابطوا وهميشه باشيد در ثغور اسلام واتقوا الله لعلكم تفلحون وبترسيد خدا را شايد كه شما رستگار شويد

حدثنا عبد الله بن منير بضم ميم وكسر نون سمع ابا النضر بفتح نون وسكون ضاد معجمه هاشم بن قاسم تميمي خراساني ساكن شد بغداد را ومرد در آن جا سنه يك صد وشصت ونه قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن ابي حازم عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا وما عليها فرمود نگهداشتن ثغر اسلام يك روزي در راه خدا بهتر است از دنيا وآنچه بر دنياست وموضع سوط احدكم من الجنة خير من الدنيا وما عليها وجاي تازيانه يكي از شما از بهشت بهتر است از دنيا وآنچه بر دنياست والروحة يروحها العبد في سبيل الله وسير كردن وقت شبانگاه كه سير ميكند آن را بنده در راه خدا او الغدوة يا سير كردن وقت بامداد در راه خدا خير من الدنيا وما عليها

وبدكار را بقرين بدكار او كه در دنيا اعانت بدي ميكرد ثم قرأ احشروا الذين ظلموا وازواجهم پيشتر خواند عمر بن الخطاب اين آيت را كه دلالت بر معني مذكور دارد عسعس بمعنى ادبر است در قول خدا والليل اذا عسعس وقتيكه پشت دهد تيرگي آن وعسعس از اضداد است بمعني اقبل وادبر هردو اينجا بمعني ادبر است بقرينه قول او والصبح اذا تنفس

اذا السماء انفطرت لفظ سوره وبسمله در غير روايت ابي ذر ساقط است وقال الربيع بن خثيم فجرت بمعني فاضت است ريخت آب را وقرء الاعمش وعاصم فعدلك بالتخفيف وخوانده است اعمش وعاصم كلمه فعدلك را بتخفيف دال مهمله وقرأ اهل الحجاز بالتشديد واراد معتدل الخلق واراده كرده است كسيكه بتشديد خوانده بمعني معتدل در خلقت متناسب الاعضاء يعني نگردانيده است يكدست دراز تر از دست ديگر ويكچشم فراخ تر از چشم ديگر ومن خفف يعني في اي صورة شاء وكسيكه بتخفيف خوانده ميخواهد يعني كه پيدا كرد در هر صورتي كه خواست اما حسن واما قبيح وطويل وقصير يا نيكو صورت يا بد صورت دراز قد وكوتاه وجز آن در بيضاوي گفته تعديل البنية معتدل مساوية الاعضاء وتخفيف كه قرأة كوفيان است بمعني عدل بعض اعضائك ببعض حتى اعتدلت يا بمعني صرفك باشد يعني صرف كرد ترا از غير تو تميز كرده بخلقي كه جدا شده از خلقت حيوانات پوشيده نماند كه اراده اين دو معنى در مشدد ومخفف جدا جدا وجهي دارد ليس تواند كه عطف ومن خفف بر ضمير فاعل اراد باشد وحاصل كلام مستانف باشد اما حسن او قبيح تفسير آن بود

ويل للمطففين لفظ سوره وبسمله اينجا نيز ساقط است در غير روايت ابي ذر قال مجاهد بل ران بمعني ثبت الخطايا است در آيت بل ران على قلوبهم يعني ثابت شد گناهان در دلهاي كافران ثوب بمعني جوزي است بمعني ثواب اطلاق بر مطلق جزا ميكنند خير باشد يا شر الرحيق بمعني الخمر الخالص ختامه مسك بمعني طينه يعني بجاي گل كه اواني را بدان مهر كنند مسك خواهد بود او آخر شربه يفوح منه رائحة المسك يا بمعني اينست كه در آخر شرب او بوي ميدهد مشك التسنيم يعلو شراب اهل الجنة يعني تسنيم كه نام چشمه است در بهشت بر ميرود واهل جنت را ميريزد از بالا در غرفها وبالاخانها ودر منازل ايشان بروي بر گيرند وچون پر مي شود اواني باز ميماند وقال غيره وگفت غير مجاهد المطفف لا يوفي غيره يعني مطفف كسي است كه تمام نميكند غير خود را وطف بمعني نقصان است اينهمه تفاسير از مجاهد روايت كرده اند

حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا معن قال حدثني مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم مرويست از عبد الله بن عمر كه تحقيق پيغمبر خدا قال يوم يقوم الناس لرب العالمين فرمود روزيكه برپا ميشود آدمي مر پروردگار را يعني روز قيامت حتى يغيب احدهم في رشحه الى انصاف اذنيه يعني چندان مي ايستد تا آنكه غايب ميشود يكي از ايشان ازين ايستادنها در عرق خود تا نيم گوشهاي خود از ترس وهولي كه دران روز پيدا شد

سورة اذا السماء انشقت بسم الله الرحمن الرحيم قال مجاهد كتابه بشماله يأخذ كتابه من وراء ظهره گفت مجاهد گرفتن كتاب بشمال مستلزم است كه ميگيرد كتاب خود را از طرف پشت وگرفتن از طرف پشت بدست شمال يعني مقصود اينست وگرنه آنچه در قرآن واقع است اخذ وراء ظهره است ومعنى وسق در آيت كريمه والليل وما وسق بمعني جمع من دابة معني آنست كه سوگند شب وچيزي كه جمع كرده است از جنبنده ظن ان لن يحور بمعني لا يرجع الينا است **باب** فسوف يحاسب حسابا يسيرا

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

خيبر بغزا پس معين گردانيد ابوطلحه براي خدمت آنحضرت در سفر انس كه در خدمت شريف بود از ابتداي هجرت وابوطلحه زوج ام سليم بود والده انس فخرج بي ابوطلحة مردف انس گويد پس بيرون آمد با من ابوطلحه بحاليكه رديف كننده بود مرا انا غلام راهقت الحلم ومن صغير بودم نزديك رسيده بودم بلوغ را وبود عمر انس در آن وقت پانزده سال تخمينا زيراچه غزوه خيبر در سال هفتم است ووي نزد هجرت هشت ساله بود فكنت اخدم رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نزل پس بودم كه خدمت ميكردم آنحضرت را وقتي كه فرود مي آمد بمنزل فكنت اسمعه كثيرا يقول پس بودم كه ميشنيدم آنحضرت را بسيار كه ميگفت اللهم اني اعوذبك من الهم والحزن خداوندا بتحقيق من پناه ميجويم بتو از هم وحزن كه هر دو بمعني اندوه اند اول از هم بلا دافع از بلاء واقع والعجز واز ناتواني والكسل واز كاهلي والبخل واز بخيلي والجبن واز بد دلي وضلع الدين بفتح ضاد معجمه ولام واز گراني بار وام وغلبة الرجال واز چيرگي مردان كنايت از نهيب وقتل است ثم قدمنا خيبر پس قدوم كرديم خيبر را فلما فتح الله عليه الحصن ذكر له جمال صفية پس هرگاه فتح كرد خداي تعالى بر آنحضرت

باب وابن آیت ودر روایت ابی ذر است ولیس حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا یحیی عن عثمان بن
الاسود قال سمعت ابن ابی ملیکة قال سمعت عائشة رضی الله عنها قالت سمعت النبی صلی الله علیه
وسلم ح وحدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن ابن ابی ملیکة عن عائشة
عن النبی صلی الله علیه وسلم ح حدثنا مسدد عن یحیی عن ابی یونس حاتم بن ابی صغیرة عن ابن ابی
ملیکة عن القاسم عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس احد یحاسب
الا هلك فرمود رسول خدا نیست هیچ کی که حساب کرده شود وی مگر آنکه هلاک گردد وقالت قلت یا رسول
الله جعلنی الله فداك گفت عایشه گفتم ای رسول خدا بگرداند خدا مرا فدا تو الیس یقول الله فاما من
اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا آیا نمیگوید خدا اما کسی که داده شد کتاب بدست راست
او پس سرانجام است که حساب کرده می شود حسابی آسان قال ذلك العرض یعرضون فرمود آن صاحب
عرض محض است ومن نوقش فی الحساب هلك وکسیکه مناقشه کرده شد در حساب بهلاک شد

باب

لترکبن طبقا عن طبق این باب در بیان این آیت است حدثنا سعید بن النضر قال حدثنا هشیم قال
اخبرنا ابو بشر جعفر بن ایاس عن مجاهد قال قال ابن عباس گفت مجاهد گفت ابن عباس در تفسیر این آیت
لترکبن طبقا عن طبق که در جواب فلا اقسم بالشفق الآیة حالا بعد حال مقوله ابن عباس است یعنی مراد
حال است قال هذا نبیکم صلی الله علیه وسلم گفته است این پیغمبر خدا وحاصل معنی آنکه میباشد شما را
ای مسلمانان ظفر وغلبه بر مشرکان تا آنکه ختم کرده میشود بر حسن عاقبت وجمیل حالت پس اندوهگین
مباش بر تکذیب مشرکان وتمادی ایشان در کفر وتواند که خطاب بسائر مردم باشد یعنی پیش آید شما را
حالی بعد امری در موقف قیامت از شدائد واهوال یا بعد از موت یا در نشاء وجود از صبی وشیرخوارگی
وخورد سالگی وجوانی ومراتب پیری اذ قرا ابن کثیر ترکبن را بفتح خوانده وخطاب بآنحضرت است صلی الله علیه
وسلم یعنی پیش می آید ترا حالی شریف ومرتبه عالی بعد از حالی ومرتبه یا اشارتست بصعود بر طبقات آسمان
در شب معراج وجز این تفاسیر نیز آمده

سورة البروج

وقال مجاهد الاخدود بمعنی شق
فی الارض یعنی شگاف وپارگی که در زمین میباشد فتنوا بمعنی عذبوا وقال ابن عباس الودود بمعنی الحبیب
است المجید بمعنی الکریم

سورة الطارق

هو النجم وما اتاك لیلا یعنی مراد از طارق
کوکبست یا چیزی که آمد ترا بشب النجم الثاقب هو المضیئ یعنی نجم ثاقب بمعنی روشن کننده است قسطلانی
گفته که این روایت نسفی است پس در اصل ووزع ساقط است واین سوره مکی است هفده آیت است
وقال مجاهد ذات الرجع بمعنی سحاب یرجع بالمطر ابری که باز می آید باران ذات الصدع صفت ارض
است بمعنی تتصدع بالنبات یعنی شگافته میشود بسبزه وگیاهها وقال ابن عباس لقول فصل یعنی لحق یفصل
بین الحق والباطل که جدا میکند میان حق وباطل لما علیها حافظ الا علیها حافظ یعنی لما بمعنی الا است وابن ابی
حاتم این را موصول آورده از عکرمه از ابن عباس واسناد او صحیح است لیکن انکار کرده است ابو عبیده
وگفته است نشنیده ام این را شاید از کلام عرب ونسفی در تفسیر گفته که ابن عباس لما را بتشدید خوانده

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

پس بیامد آنحضرت با صفیه از خیبر حتی اذا
بلغنا تا آنکه چون رسیدیم سد الصهباء
که بفتح سین وتشدید دال بفتح صاد مهمله
مشدده وموحده وبالمد ساکنه در میان خیبر
است نیز دیگر مرتبه حلت پاک شد صفیه
از حیض فبنی بها پس دخول کرد آنحضرت
بصفیه ثم صنع حیسا فی نطع صغیر پس
ساخت آنحضرت حیس یاد در سفره چرمینه
خورد حیس طعامی که ساخته میشود از خرما
وروغن وقرو ونطع بفتح نون وکسر آن
وسکون طاء وفتح آن ثم قال رسول الله
پس فرمود آن پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم آذن من حولك اعلام کن
کسی را که گرد تست فکانت تلك
ولیمة رسول الله صلی الله علیه
وسلم علی صفیة پس بود این مجموعه
طعام ولیمه آنحضرت بر صفیه ولیمه طعام
کتخدائی ثم خرجنا الی المدینة
پس بیامدیم بسوی مدینه قال فرأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یحوی لها
وراءه بعباءة گفت انس پس دیدم
آنحضرت را که گرد کوهان شتر پرده میگرفت
برای صفیه از پس خود بعبا در یحوی
بضم یا وفتح حاء مهمله وکسر وتشدید واو
از تحویه گردانیدن چادر که گرد کوهان
شتر عبا نوعی از گلیم ثم یجلس عند
بعیره فیضع رکبته پس می نشست آنحضرت
نزد شتر خود پس می نهاد زانوی خود را
فتضع صفیة رجلها علی رکبته حتی
ترکب پس می نهاد صفیه پای خود را
بزانو تا سوار میشد
فسرنا حتی اذا اشرفنا علی المدینة نظر

آنکه حرف نافیه است بمعنی الا واین لغت ہذیل است میگویند نشد تک اسد لما قمت بعنوان الا قمت ذکره العینی

وابن کلام نیز تنہا در روایت نسفی است

سورة سبح اسم ربك الاعلى

قال مجاهد قدر فهدى بمعنی قدر للانسان الشقاوة والسعادة یعنی تقدیر کرده و در ازل بدبختی ونیکبختی مردم وهدى الانعام لمراعیها وہنمونی کرد انعام را بچراگاه **حدثنا** عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن ابی اسحق عن البراء رضی الله عنه قال اول من قدم علینا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم مصعب بن عمیر وابن ام مکتوم گفت برا ابن عازب نخستین کسے که قدوم آورد بمدینه بر ما از یاران پیغمبر خدا مصعب بن عمیر است وابن ام مکتوم فجعلا یقرئاننا القرآن پس گشتند که میخوانیدند ما را قرآن را ثم جاء عمار وبلال وسعد ثم جاء عمر ابن الخطاب فی عشرین پس آمد عمار بن یاسر وبلال وسعد بن ابی وقاص پس آمد عمر بن خطاب در بیست نفر از صحابه که از جملهٔ آنها زید بن خطاب وسعید بن زید وغیر ایشان بودند ثم جاء النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد پیغمبر خدا فما رأیت اهل المدینة فرحوا بشیء فرحهم به پس ندیدم اهل مدینه را که خوشحال شده باشند مانند خوشی ایشان بقدوم آنحضرت حتی رأیت الولائد والصبیان تا آنکه دیدم دختر کان وپسر کان را ولائد جمع ولیده است یقولون هذا رسول الله صلی الله علیه وسلم قد جاء میگفتند این خورد سالان از ذوق مشاہده آنحضرت این رسول خدا است فما جاء حتی قرأت سبح اسم ربك الاعلى فی سور مثلها پس نیامد آنحضرت تا آنکه خواندم سوره سبح اسم ربک الاعلی در میان سورتها که مانند آن بود در روایت ابی ذر صلی الله علیه وسلم درین قول اطفال نیست از آنکه صلواة گفتن نزد ذکر آنحضرت در سنهٔ پنجم از ہجرت شروع شده است در وقت نزول این آیت یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما واین آیت در سوره احزابست که مدنی است وبقولی در سال ششم نزول یافته بعضے گویند تواند که این آیت پیشتر از نزول این سوره نازل شده باشد وخالی از بعد نیست از آنکه قرآن در مدینه در ینوقت ہمین قدر بوده است که ازینحدیث فہم میشود وعلم باین آیت بر تقدیر وقوع در مکه دور است که اہل مدینه داشته باشند سیما اطفال وولائد آن ودور نیست که گوئیم ذکر صلوة بر آنحضرت چون در حدیث معراج وارد شده وآن بی شبهه در مکه بود استحباب صلوة بر آنحضرت از زبان صحابه که پیش ازین قدوم آورده بودند اہل مدینه را معلوم شده باشد ونیز میتوان که این تصلیه از زبان رواة که این حدیث روایت کرده اند باشد

سورة هل اتاك حديث الغاشية

در بعضے روایات ہل اتیک است وبس ودر بعضے سورة الغاشیة وغاشیه روز قیامت است واین سوره مکی است باتفاق وشانزده آیتست ٭ قال ابن عباس عاملة ناصبة که در قول خدا است وجوه یومئذ عاملة ناصبة النصاری یعنی مراد نصاری اند ابو حاتم زیاده کرده والیهود وثعلبی گفته الرہبان یعنی اینها عمل کرده ونصب کرده اند در دین غیر دین اسلام پس مقبول نیست از ینها بعضی گویند معنی آنست که عامل اند وناصب اندر آتش دوزخ که میکشند زنجیرہا وبغرباد میروند در آتش وہبوط دارند در تلہای آتش دوزخ وقال مجاهد عین آنیة وگفت مجاهد در تفسیر آنیه در قول خدا تسقی من عین آنیة بلغ اناها وحان شربها حمیم آن بلغ اناه رسیده است وقت نهایت خود را لا تسمع فیها لاغیة شتما یعنی لاغیه بمعنے

الجزء الحادی عشر تیسیر الاسلام

کتاب الجهاد

اللهم بارك لهم فی مدهم وصاعهم خدا وندا برکت کن بر ای اہل مدینه در مد ایشان وصاع ایشان

باب رکوب البحر جواز سوار شدن دریا برای جهاد چنانچه ظاہر از ایراد این باب درین ابواب است واز حدیث یا عام از آن واختلاف کرده اند سلف در جواز آن مشہور از اقوال علما جواز است مطلقا نزد غالب بودن سلامت ومذکور نشده رکوب بحر در قرآن ونه در حدیث مگر به خیر نبوی اینچه بر آورده است ابو عبید در غریب از زہیر ابن عبد الله رفع میکند زہیر آنرا که فرمود کسی سوار شود دریا را وقتی که در ہم زند وجوش کند پس تحقیق بری شد از وی ذمه خدا پس ملامت نکند مگر نفس خود را ودر نیز اختلاف کرده اند در صحبت وی ودر آنحدیث منع مقید است بارتجاج پس نزد عدم ارتجاج بر اصل جواز باشد ومنع کرده مالک زنان را از رکوب دریا مروی است که امیر المومنین عمر منع میکرد مردم را از رکوب دریا پس سوار نشد دریا را ہیچ کس مدت حیات وے تا آنکه زمان عثمان شد پس ہمیشه اذن میخواست از وی معاویه در آن تا آنکه اذن داد او را **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن یحیی ابن سعید الانصاری عن محمد بن حبان بفتح مهمله وتشدید موحده عن انس بن مالك قال حدثتنی ام حرام ان النبی صلی الله علیه وسلم

دشنام است وهرچه ناخوش آید الضریع نبت ضریع دبین قول لیس لهم طعام الا من ضریع لا یسمن ولا یغنی من جوع بمعنی سبزها ست یقال له الشبرق گفته میشود اورا در لغت شبرق بکسر معجمه وسکون موحده وکسر را وقاف بحیه اهل الحجاز الضریع نام میکنند آنرا اهل حجاز ضریع اذا یبس وقتیکه خشک شود وهو سم وآن زهر است بمسیطر یعنی بمسلط است ویقرع بالصاد والسین وخوانده میشود این کلمه بحرف صاد مهمله وسین مهمله وقال ابن عباس ایابهم یعنی مرجعهم است

سورة والفجر

مکی است روایت کرده از علی بن ابی طلحه که مدنی است ابن عباس گفته فجر بمعنی نهار است وبمعنی نماز فجر قتاده گفته ماه محرم را فجر میگویند که از وی میبرآید سال ضحاک گوید اول روز ماه ذی حجه است مقاتل گوید صباح جمعه هر سال ثعلبی گفته یعنی صخور وعیون است که میبرآید از آنها وقال مجاهد الوتر الله یعنی در قول خدا والشفع والوتر وتر خدا است وتر بفتح واو لغت اهل حجاز است واین قرارت قرا مکه ومدینه وبعضی کوفیانست واکثر قراء کوفه بکسر واو خوانند مرویست از ابن عباس که شفع روز نحر است وتر روز عرفه حسن بصری گفته که زوج وفرد عدد مراد است بعضی گویند که شفع آدم وحوا است ووتر الله سبحانه ارم ذات العماد القدیمة اشارتست بتفسیر قوله الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی مراد از عاد اولا دعاد است که قوم هود است نامیده اند او را بنام جد که عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح است علیه السلام واین را عاد اولی گویند که عاد یکه بعد از تولد عاد اند آنها را عاد اخری خوانند وقول مولف رح القدیمة اشارتست بعاد اولی است یعنی بنا کی که این آیت اشارت میکند بر عاد اولی واقع شده است ارم عطف بیان عاد است بر تقدیر مضاف ای سبط ارم یا بتقدیر اهل ارم بقولی که ارم بلده آنها است ذات العماد صفت ارم است یعنی صاحب بناهای بلند یا اهل قامتهای دراز مرویست از ابن عباس که طول قامت یکی از اینها صد ذراع بود وقامت کوتاه ترین اینها دوازده ذراع

حکایت کرده اند که عاد دو پسر داشت شداد وشدید هر دو مالک ملک شدند چون شدید بمرد ریاست ملک بشداد رسید ومالک تمام معموره گشت وملوک روی زمین در اطاعت او در آمدند ومنقاد او شدند وشنید ذکر بهشت واوصاف آنرا پس فرمود که مثل آن در بعضی صحراهای عدن خانه وباغی بنا کنند در سه صد سال بانجام رسید عمر او نهصد سال بود بعد از انجام آن با اهل مملکت بقصد دیدن او برآمد چون یکشبانه روز راه آمدند حق جلشانه صیحه از آسمان نازل کرد که همه یکبارگی هلاک شدند وانچه در بعضی تفاسیر آورده که خشت آن از زر ونقره بود وسنگریزه صحن از جواهر ومروارید وخاک آن از مشک وعنبر اینهمه مزخرفات مورخانست اصلی ندارد والعماد اهل عمود لا یقیمون عماد مبدار اهل عمود وخیامست یعنی نام اینها ذات العماد از آنروا است که اهل خیام بودند واقامت نمیکردند در بلدی هر جا آبی وگیاهی میبود خیمه میزدند سوط عذاب الذی عذبوا به یعنی جابک عذاب آنرا میگویند که بآن عذاب کرده میشوند اکلا لما السف اشارتست بآیة تاکلون التراث اکلا لما ومیخورند میرات را خوردنی که دو جمع است میان حلال وحرام بیضاوی میگوید که وارث نمیکردند مردم در آن وقت زنان وصبیان میخوردند حصه اینها پوشیده نماند که این سوره مکی است بقول جمهور وآیت توریث در مدینه نازل شده پس چگونه توان گفت که اینها وارث نمیکردند زنان را وصبیان را حرام میخوردند وحرمت نمیباشد مگر بحکم شرع مگر آنکه گویند از آیت میراث

یارسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم دعا کن خدا را که بگرداند مرا از اینها فقال انت منهم ثم لا ونیف پس میفرمود تو از مردمان نخستین هستی فقرب بها

عبادة بن الصامت فحملها البحر الغزو پس نکاح کرد او را عبادة انصاری پس برآمد با وی بسوی غزا ظاهر است در انکه تزویج عبادة بعد از آن قصه بود فلما رجعت قربت دابة لترکبها پس هرگاه برگشت ام حرام از غزا نزدیک گردانیده شد دابه بوی تا سوار شود آنرا فوقصت پس افتاد از دابه فاندقت عنقها پس کوفته شد گردن آن واین حدیث در کتاب الجهاد گذشت

باب من استعان بالضعفاء والصالحین فی الحرب

کسی که مدد جوید ببرکت ودعای ضعیفان وصالحان در جنگ وقال ابن عباس اخبرنی ابو سفیان قال لی قیصر وگفت ابن عباس خبر داد مرا ابو سفیان بن حرب در جمله حدیث طویل که گفت مرا قیصر روم که هرقل بود سالتک اشراف الناس اتبعوه ام ضعفاؤهم پرسیدم ترا که اکابر وکلانان مردم که اهل نخوت وتکبر باشند تابع شده اند او را یا ضعیفان وخردان ایشان فزعمت ضعفاؤهم پس گفتی ضعیفان ایشان وهم اتباع الرسل وهمین ضعیفان تابعان پیغمبران باشند که نصرت واعانت کنند ایشان را در جهاد

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا محمد بن طلحة عن طلحة مذکور ابن مصرف یامی عن مصعب بضم میم وفتح عین بن سعد ابن وقاص رضی الله عنه قال رای سعد ان له فضلا علی من دونه گمان کرد سعد بن ابی وقاص که مر ورا مزیت است بر کسیکه فرود او است از ضعفاء مسلمانان وفقراء ایشان بنا بر نصرت واعانت وی مسلمانان را بشجاعت وسخاوت تا آنکه مروی است که گفت سعد یارسول الله

کرد مدینه نازل شد تعین حصه هر یک معلوم شد و قبل از ین همه وارثان بے تعین حقوق مستحق بوده باشند والله اعلم و مؤلف تفسیر کرده لما را بسف و ست یعنی خوردن آب کثیر تا آنکه سیراب شود و حما الکثیر اشاره است بقول خدا و تحبون المال حبا جما یعنی دوست میدارید مال را دوستی بسیار بحرص و تمام شره قال مجاهد کل شیء خلقه فهو شفع گفت مجاهد هر چیز که پیدا کرده است خدا پس آن شفع است یعنی مقابلی دارد والسماء شفع آسمان شفع است که مثل خود دارد والوتر الله تبارک و تعالی و وتر خدا است که مثل ندارد و اگر معنے شفع را پیوسته بوتر که بالا تر از ین آورده ذکر میکرد بهتر بودی وقال غیره سوط عذاب کلمة تقولها العرب لکل نوع من العذاب یدخل فیها السوط سوط عذاب کلمه ایست که میگویند آنرا عرب بهر نوعی از عذاب را در می آرند در آن قول لفظ سوط را و وجه تکرار تفسیر سوط ظاهر نیست لبالمرصاد الیه المصیر یعنی مرصاد در قول خدا ان ربک لبالمرصاد بمعنی است که بسوی اوست بازگشت تحاضون بمعنی تحافظون است از حفظ در قول خدا ولا تحاضون علی طعام المسکین و این قرارت کوفیانست و غیر آنها ولا تحضون بی الف میخوانند بمعنی و لا یامر دن باطعام المسکین چنانکه گفته و تحضون تامرون باطعامه و مآل معنی هر دو قرارت نزدیک هم است المطمئنة بمعنی المصدقة بالصواب یعنی مطمئنه در قول خدا یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک یعنی ای نفسے که تصدیق میکند بر عملی را ثوابی است وقال الحسن یا ایتها النفس المطمئنة اذا اراد الله قبضها اطمأنت الی الله تفسیر میکند نفس مطمئنه را یعنی وقتی که میخواهد خدا قبض او را آرام میگیرد بخدا واطمأن الله الیها و آرام میگیرد خدا بوی یعنی رحمت میکند او را ورضیت عن الله ورضی الله عنها و راضی شد او از خدا و راضی شد خدا از وی فامر بقبض روحها وادخلها الجنة پس فرمود بگرفتن روح آن و در آورد او را ببهشت وجعلها من عباده الصالحین و میگرداند او را از بندهای خود که نیکو کارانند قال غیره گفت غیر حسن جابوا بمعنی نقبوا است من جیب القمیص اذا قطع له جیب ماخوذ است از ین قول میگویند جیب له القمیص وقتیکه قطع کرده شود مر آنرا گریبان یجوب الفلاة بمعنے یقطعها است یعنی قطع میکند صحرا را لما لممته اجمع بمعنی اتیت علی آخره آمدم بر آخر او یعنی همه را وارسیدم از قال غیره تا اینجا در روایت نسفی است

سورة لا اقسم

و آنرا سورة البلد نیز می نامند مکی است بیست آیتست وقال مجاهد بهذا البلد مکة یعنی مراد از بلد درین آیت مکه است یعنی قسم بمکه است و بعضے گویند بمدینه چنانکه در شفا از واسطی حکایت کرده ولا یخفی ما فیه لان السورة مکیة فتدبر و زیاده روایت کرده ابوذر وانت حل یعنی درحالی که تو دروی هستی لیس علیک ما علی الناس فیه من الاثم نیست بر تو گناهی که بر مردم است در هتک حرمت آن و این وعده که در روز فتح مکه حلال کرده شده ساعتی خونریزے در حرم ظاهر اینست که این تفسیر قول خدا است وانت حل بهذا البلد اگرچه در اکثر روایات مذکور نیست یعنی تو ئی کما فی خاصة که استحلال کرده شد بر تو از جهت جلالت شان و رعایت احوال تو وانت برین تقدیر تقدیم آن برای اختصاص است نحو انا عرفت ووالد آدم وما ولد یعنی مراد از ین قول آدم است و کسے که او را زاده از انبیا و اولیا و صلحا از ذریت او و بعضے گویند مراد از والد ابراهیم و از ما ولد محمد است صلوة الله و سلامه علیهما لبدا بضم لام و فتح موحده بمعنی کثیرا است من تلبد الشیء اذا کثر اجتمع النجدین بمعنی

الجزء الحادی عشر من شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

ایشان از تعلق بمزخرفات دنیا و صفای ضمایر ایشان از انچه شاغل باشد از خدا کما قال احمد ثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان بن عیینه عن عمرو بن دینار سمع جابرا عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یاتی زمان یغزو فیه فئام من الناس فرمود بیاید زمانی که غزا کنند جماعتی از مردم فئام بکسر فا و فتح همزه و بیا نیز آمده جماعتی از مردم و بفتح فا نیز لغت است فیقال فیکم من صحب النبی پس گفته میشود در میان شما کسی هست که صحبت داشته باشد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فیقال نعم پس گفته میشود آری هست کسی که صحبت داشته آنحضرت را فیفتح علیه پس فتح کرده میشود ببرکت وجود شخصے از اصحاب کرام در آن میان ثم یاتی زمان پس می آید زمانی که غزا میکنند جمعی از مردم فیقال فیکم من صحب اصحاب النبی پس گفته میشود در میان شما هست کسی که صحبت داشته باشد اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فیقال نعم پس گفته میشود آرے

النجدين النجد بمعنی طریق واضح است وزمین بلند و مراد اینجا خیر و شر است گویا بطریق استعارت است از آنکه نیکی و بدی دو راه واضح است مسغبة بمعنی مجاعة است یعنی گرسنگی متربة در قول خدا او مسکینا ذا متربة بمعنی الساقط فی التراب یعنی مسکین خاکسار که غیر از خاک چاندارد یقال فلا اقتحم العقبة بمعنی فلو یقتحم العقبة فی الدنیا اقتحام بر در در آمدن است وبمشقت در گذشتن در اصل بمعنی راهی است که در میان بیابان شد یعنی مراد او نادر آمدن در دنیا است ثم فسر العقبة پستر تفسیر کرده است خدا در کلام خود عقبه را فقال وما ادراك ما العقبة وما ادراك لو کیست عقبه فك رقبة آزاد کردن بنده است یا آزادی گردن است از بار گناهان واین سخت تر است ودشوار تر آزاد کردن بندها است او اطعام فی یوم ذی مسغبة یا طعام دادن در حال فقر و گرسنگی است گفته است ابن عمر که این عقبه کوهی است در دوزخ واز حسن وقتاده مرویست که مراد آتش دوزخ است ومراد آنست که بگذرند از آن بطاعت حق وریاضت نفس کلبی گفته مراد پلی است که بر دوزخ بود که به تیزی دم شمشیر است بمسیرة سه هزار سال فی کبد فی شدة الخلق بمعنی در سختی خلق است این روایت نسفی است **سورة والشمس وضحاها** مکی است پانزده آیت وقال مجاهد ضحاها بمعنی ضوءها است یعنی وقتیکه روشن شود بر وجه کمال تلاها در قول خدا والقمر اذا تلاها بمعنی تبعها است یعنی بر پا آورد وطحاها بمعنی دحاها است وقتیکه هموار ی زمین دساها بمعنی اغواها است فالهمها عرفها الشقاوة والسعادة یعنی در قول خدا فالهمها فجورها وتقوها بمعنی سعادت وشقاوت است بطغواها بمعنی معاصیها ولا یخاف عقباها عقبی احد پس هلاک کرد بر ایشان پروردگار ایشان بسبب تکذیب پیغمبر وپی کردن ناقه پس برابر کرد هلاک بر همه ایشان چنانکه فوت از ینها احدی ونمیترسد خدا عاقبت احدی را وتانیث ضمیر باعتبار آنست که احد عبارت از نفس است وآن مونث سماعی است **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا هشام عن ابیه انه اخبره عبد الله بن زمعة رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یخطب خبر داده عروه پدر هشام را عبد الله بن زمعه که تحقیق وی شنید پیغمبر خدا را در حالی که خطبه میخواند وذکر الناقة والذی عقرها وذکر کرد آنحضرت ناقه را وکسی که پی کرد آنرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ انبعث اشقاها پس فرمود رسول خدا در معنی این قول انبعث لها رجل عزیز فرستاد برای پی کردن ناقه مردی قوی سخت اعادم ای خبیث منیع قوی صاحب منعه فی رهطه مثل ابی زمعة بود در قوم خود مانند ابی زمعه وذکر النساء وذکر کرد آنحضرت در خطبه زنانرا فقال یعمد احدکم فیجلد امرأته جلد العبد پس فرمود قصد میکند یکی از شما که میزند زن خود را مانند زدن بنده فلعله یضاجعها من آخر یومه پس شاید که وی میخوابد آن زن را در آخر آنروز انکار فرمود آنحضرت زدن را که همخوابه اوست ثم وعظهم فی ضحکهم من الضرطة پستر پند کرد ایشانرا در خنده کردن در گوز مردم یا در گوز زن چنانکه در حدیثی دیگر واقع شده ضرط بضاد معجمه مضموم وسکون را روقال لم یضحك احدکم مما یفعل وفرمود چرا خنده میکند یکی از شما از آنچه میکند مانند این وقال ابو معاویة حدثنا هشام عن ابیه عن عبد الله بن زمعة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم مثل ابی زمعة عم الزبیر بن العوام مقصود از ین آنست که ابو زمعه که تشبیه داده اند عاقر ناقه را بوی عم زبیر بن عوام است

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

باب لا یقال فلان شهید گفته نمیشود ونباید گفت بجزم ویقین که فلان کس شهید است مگر آنکه بوحی باشد ودر بعضی نسخ لا یقول است یعنی نگوید کس قال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم الله اعلم بمن یجاهد فی سبیله روایت کرد ابو هریره از آنحضرت خدا دانا تر است بکسی که جهاد میکند در راه دین یعنی جهاد میکند باخلاص واعلاء کلمه وی نه بغرض دنیاوی ونفسانی الله اعلم بمن یکلم فی سبیله خدا دانا تر است بکسی که زخمی کرده میشود در راه وی بمعنی مذکور پس هر قتیل جهاد در راه سبیل الله گفتن بطریق قطع سزاوار نباشد اگرچه گفته شود بظن وتخمین نظر بظاهر وجاری کرده شود بر وی احکام دنیا که مبنی بر ظن است **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم عن سهل بن سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم التقی هو والمشرکون مقابل شدند آنحضرت ومشرکان از دو طرف فاقتتلوا پس کارزار کردند فلما مال رسول الله صلی الله علیه وسلم الی عسکره پس هرگاه بازگشت آنحضرت بعد فراغ

کتاب الجهاد

نشسته باشد بجماعت و بعضی هر دو یک معنی گفته و تا برای مبالغه است یا تانیث فقالوا یعنی گفتند صحابه یا رسول الله ما اجزأ الیوم منا احد کما اجزأ فلان کفایت نکرد امروز از ما هیچ یکی آنچنانکه کفایت کرد فلان مرد فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما انه من اهل النار آگاه باشید که بتحقیق آن مرد از اهل دوزخ است که خاتمه آن بد باشد فقال رجل من القوم انا صاحبه پس گفت مردی از قوم من همصحبت و ملازم آن مرد باشم تا به بینم حال آنرا قال فخرج معه گفت راوی پس برآمد آن مرد با آن مرد کلما وقف وقف معه هرگاه می ایستاد آن مرد این نیز می ایستاد با وے و اذا اسرع اسرع معه و چون شتاب میرفت آن مرد این نیز شتاب میرفت با وی قال فجرح الرجل جرحا شدیدا گفت راوی پس زخمی شد آن مرد زخم سخت از دست کفار تا آنکه گفتند مردم شهید شد فلان مرد پس فرمود آنحضرت وے در دوزخ است فاستعجل الموت پیش شتاب خواست آن مرد مرگ را فوضع نصل سیفه بالارض پس نهاد قبضه شمشیر خود را بزمین یعنی از طرف قبضه نصل شمشیر که آنرا قبضه نباشد و ذبابه بین ثدییه و نهاد کس شمشیر را میان دو پستان خود ثم تحامل علی سیفه پس تکیه کرد و بزور انداخت خود را بر شمشیر خود فقتل نفسه پس کشت خود را بدست خود فخرج الرجل الی رسول الله

پوشیده نماند که ابو زمعه عم حقیقی زبیر نیست از آنکه نام ابو زمعه اسود است و وی پسر مطلب بن اسد است و عوام پدر زبیر پسر خویلد بن اسد است پس عوام و اسود برادران حقیقی نیستند بلکه بنی عم یکدیگر اند

سورة واللیل

اذا یغشی مکی است بروایت قتاده و شعبی و کلبی و سفیان مرویست از ابن عباس که در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و در شان ابوسفیان نازل شده مراد از اما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی ابوبکر است و از اما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی ابوسفیان و عکرمه و عبدالرحمن بن زید گفته اند مدنی است نازل شده در شان ابن وحداح انصاری و ام سمره و قصه ایشان دراز است و این سوره بیست و یک آیت یعنی واللیل اذا یغشی آنکه سوگند شب وقتیکه میپوشد نهار را ترک مفعول از جهت ظهور است بعضے گویند بپوشد افق را بتاریکی خود میان آسمان و زمین را وقال ابن عباس بالحسنی بالخلف و گفت ابن عباس در تفسیر حسنے که در قول خدا است وکذب بالحسنی مراد خلف حسنی است یعنی یقین کند که هر شخصی را آنچه انفاق کند در طاعت خدا بدلی و جزائی است وقال مجاهد تردی بمعنی مات است درین قول و ما یغنی عنه ماله اذا تردی و بی نیاز نمیکند از وی مال او وقتی که مرد بعضے گویند سود نمیکند او را وقتی که انداخته شود در گور و بعضے گویند در قعر جهنم و تلظی یعنی توهج است یعنی برافروخته شود و زبانه زند و قرأ عبید بن عمیر تتلظی بدو تا و مثناة

باب والنهار اذا تجلی **حدثنا** قبیصة بن عقبة قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة قال دخلت فی نفر من اصحاب عبد الله الشام گفت علقمه درآمدم در میان نفری چند از اصحاب عبد الله بن مسعود در شام فسمع بنا ابوالدرداء رضی الله عنه فاتانا پس شنید آمدن ما را ابو درداء پس آمد نزد ما فقال افیکم من یقرء فقلنا نعم پس گفت آیا در میان شما کسی هست که قرآن می خواند گفتیم آری هست قال فایکم اقرء فاشاروا الی گفت ابودردا پس کدام شما خواننده تر است پس اشارت کردند بسوی من فقال اقرء فقرأت واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی والذکر والانثی پس گفت بخوان اشارت بخواندن سورهٔ واللیل کرد پس خواندم بحذف و ما خلق و بکسر ذکر و انثی فقال انت سمعتها من فی صاحبک پس گفت آیا تو شنیده همچنین از دهان صاحب خود یعنی عبد الله بن مسعود قلت نعم گفتم آری اینچنین شنیده ام قال وانا سمعتها من فی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهؤلاء یابون علینا گفت ابوالدرداء و من شنیدم اینچنین از دهان رسول خدا و این جماعه اهل شام ابا میکنند بر من این قرارت را و میگویند متواتر و ما خلق الذکر والانثی ذکر کرده و در حدیثی از ابو درداء آورده در آن نفی این قول کرده است معلوم نیست که مقرر نزد او چیست

باب وما خلق الذکر والانثی **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم قال قدم اصحاب عبد الله علی ابی الدرداء رضی الله عنهما گفت ابراهیم قدوم آوردند یاران عبد الله بن مسعود بر ابی الدرداء فطلبهم فوجدهم فقال ایکم یقرء علی قراءة عبد الله پس طلبید و یافت آنها را و گفت کدام یکی از شما میخواند قرآن را بر قرارت عبد الله قال کلنا گفت یکی از ینها که زود رسیده بود همه ما میخوانیم قرآن را موافق قرارت عبد الله قال فایکم احفظ گفت ابودردا پس کدامین شما حافظ تر است فاشاروا الی علقمة پس اشارت کردند

بسوی علقمه که وی حافظ است قال کیف سمعته یقرء واللیل اذا یغشی گفت ابو درداء چگونه شنید عبد الله را میخواند واللیل اذا یغشی قال علقمة والذكر والانثى يعنى بغير وما خلق وبكسر الذكر قال اشهد انى سمعت النبى صلى الله عليه وسلم يقرء هكذا گفت ابو الدرداء بيقين ميدانم که بتحقیق من شنیده ام پیغمبر خدا را که میخواند لیکن فی هؤلاء يريدونى على ان اقرء وما خلق الذكر والانثى واينجماعه اهل شام مرا برين ميدارند كه بخوانم وما خلق الذكر والانثى والله لا اتابعهم يعنى تابعت نیکنم من ایشانرا درین قراءت از انکه پیوسته از زبان آنحضرت شنیده ام وبموجب علم قطعى است پس آنها گنجایش نداشت واین خبر که بطریق تواتر باهل شام رسیده بود و از سیده و بر و بلکه ابن مسعود نیز نرسیده واینمعنی خالی از تعجب و غرابت نیست وانجماعه هم بخبر متواتر معلوم کرده بودند با بودرداء اقتفت نکردند او نسبت بما چون خبر ابو درداء خبر احاد است معارضه بخبر متواتر نمیتواند کرد و نیز بثبوت پیوسته که در مصحف عثمانی وما خلق مسطور است ومقرر شده اجماع بران پیوسته هرچه دران مثبت است واجب الاتباع است

باب قوله فاما من اعطى واتقى **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن سعد بن عبيدة عن ابى عبد الرحمن السلمى عن على رضى الله عنه قال كنا مع النبى صلى الله عليه وسلم فى بقيع الغرقد فى جنازة گفت علی بن ابی طالب بودیم ما با پیغمبر خدا در مقبرهٔ بقیع غرقد در جنازهٔ مسلمانی فقال ما منكم من احد الا وقد كتب پس فرمود نیست از شما احدی مگر آنکه نوشته شده مقعده من الجنة ومقعده من النار جای بودن او از بهشت و جای بودن او از دوزخ یعنی بهشتی است یا دوزخی فقالوا يا رسول الله افلا نتكل پس گفتند حاضران ای رسول خدا آیا اعتماد نکنیم برین فقال اعملوا فكل ميسر پس فرمود عمل کنید پس هر که هست آسان کرده شده یعنی برای انچه نوشته شده است بهشتی است یا دوزخی یعنی عمل نیک و بد موجب بهشت و دوزخ نیست بلکه مقتضای بندگی تارک این مقتضا است ثم قرء فاما من اعطى واتقى الى قوله للعسرى

باب قوله وصدق بالحسنى **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش عن سعد بن عبيدة عن ابى عبد الرحمن عن على رضى الله عنه قال كنا قعودا عند النبى صلى الله عليه وسلم فذكر الحديث پس ذکر کرد حدیث مذکور ور روایت ابو ذر نحوه زیاده است

باب فسنيسره لليسرى **حدثنا** بشر بن خالد قال اخبرنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن سليمان عن سعد بن عبيدة عن ابى عبد الرحمن السلمى عن على رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم انه كان فى جنازة فاخذ عودا ينكت فى الارض بتحقیق پیغمبر خدا بود در جنازهٔ پس گرفت چوبکی که میزد در زمین که تاثیر میکرد چنانکه فقال ما منكم من احد الا وقد كتب مقعده من النار ومن الجنة قالوا يا رسول الله افلا نتكل قال اعملوا فكل ميسر فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى الآية يعنى آيت خواند ومعنی مکرر مذکور شده است قال شعبة وحدثنى به منصور فلم انكره من حديث سليمان

باب قوله واما من بخل واستغنى **حدثنا** يحيى قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن سعد بن عبيدة عن ابى عبد الرحمن السلمى عن على رضى الله عنه قال كنا جلوسا عند النبى صلى الله عليه وسلم فقال ما منكم من احد الا

الجزء الحادى عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

پس گفتم من برای شما بودم با وی واماده کردم از سر حقیقت حال را و گفت فخرجت فى طلبه پس برآمده بودم در جست وجوی حال وی تو جرح جرحا شديدا فاستعجل الموت فوضع نصل سيفه فى الارض وذبابه بين ثدييه ثم تحامل عليه فقتل نفسه ترجمه معلوم شد فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عند ذلك ان الرجل ليعمل عمل اهل الجنة فيما يبدو للناس وهو من اهل النار بتحقیق مرد هر آئینه عمل میکند کار اهل بهشت را در انچه ظاهر میشود مردم را و حال آنکه وی از اهل دوزخ است وان الرجل ليعمل عمل اهل النار فيما يبدو للناس وهو من اهل الجنة وبتحقیق مرد هر آئینه عمل میکند کار اهل دوزخ را در انچه ظاهر میشود مردم را و حال آنکه وی از اهل بهشت است یعنی در واقع و در علم الهی پس غالب می آید تقدیر و در آخر عمل میکند

وقد كتب مقعده من الجنة ومقعده من النار فقلنا يا رسول الله أفلا نتكل قال لا اعملوا فكل ميسر ثم
قرأ فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى فسنيسره لليسرى الى قوله فسنيسره للعسرى **باب**
قوله وكذب بالحسنى **حدثنا** عثمان بن ابی شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن سعد بن عبيدة
عن ابی عبد الرحمن السلمی عن علی رضی الله عنه قال كنا فی جنازة فی بقيع الغرقد فاتانا رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقعد فقعدنا حوله پس آمد نزد ما رسول خدا پس نشست ونشستيم اگرد آنحضرت
ومعه مخصرة فنكس وباوی عصای خورد بود مخصره بكسر ميم وسكون معجمه وفتح مهمله ورا چوبكی که ميگيرد
آدمی در دست فجعل ينكت بمخصرته پس گشت که ميكاويد زمين را بمخصره ثم قال ما منكم من احد او ما من
نفس منفوسة بيشتر فرمود نيست از شما شخصی یا فرمود از ذاتی که مخلوق ومصنوع است یا مولود است
شك راوی است الا كتب مكانها من الجنة والنار والا وقد كتبت شقية او سعيدة مگر آنكه بتحقيق
نوشته شده است بدبخت است یا نيكبخت آن نفس قال رجل يا رسول الله افلا نتكل على كتابنا وندع
العمل گفت آيا تكيه نكنيم بر نوشته خود ونگذاريم عمل را فمن كان من اهل السعادة فسيصير الى اهل السعادة
در روايت ابی ذر الی عمل اهل السعادة است ومن كان منا من اهل الشقاء فسيصير الی عمل اهل الشقاوة
يعنی چرا همه عمر رنج عمل كشيم آخر اهل سعادة ميكنند عجب دارم ازين مردان الستة كه شايد همين روز آخر
عمر باشد يا بعضی اشارت كرد آنحضرت درين قول كه فرمود قال اما اهل السعادة فييسرون لعمل اهل
السعادة واما اهل الشقاوة فييسرون لعمل اهل الشقاوة يعنی كارهای نيك كه ميكنند اهل سعادت
اند وكارهای بد اهل شقاوت ثم قرأ فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى الآية **باب** قوله فسنيسره
للعسرى **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش قال سمعت سعد بن عبيدة يحدث
عن ابی عبد الرحمن السلمی عن علی رضی الله عنه قال كان النبی صلى الله عليه وسلم فی
جنازة فاخذ شيئا فجعل ينكت به الارض فقال ما منكم من احد الا وقد كتب مقعده من النار ومقعده
من الجنة قالوا يا رسول الله افلا نتكل على كتابنا وندع العمل قال اعملوا فكل ميسر لما خلق له اما من
كان من اهل السعادة فييسر لعمل اهل السعادة واما من كان من اهل الشقاوة فييسر لعمل اهل
الشقاوة ثم قرأ فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى الآية درين سوره همين متن حديث را كه از
شيوخ متعدد شنيده آورده است وهر باب را جزوی ازين سورة عنوان ساخته ايراد حديث
كرده است واين ابواب هم بروايت ابی ذر است وبس **سورة والضحى** وقال مجاهد
اذا سجى استوى يعنی برابر شد با روز وقال غيره اظلم وسكن وغير مجاهد گفته بمعنی اظلم يعنی تاريك شد
وبمعنی سكن است ميگويند سجى البحر سجوا وقتيكه ساكن شد موجهای آن عائلا يعنی ذو عيال است بعضی
گفته فقرا ذو عيال **باب** ما ودعك ربك وما قلى ترك نكرده است ترا پروردگار تو وخشم نكرده است
حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا الاسود بن قيس قال سمعت جندب بن
سفيان رضی الله عنه قال اشتكى رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت جندب بيمار شد رسول خدا

الجزء الحادی عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

پس نيست ما را در روايتی پس تحقيق عصيان
كرد الحديث وساير آلات حرب اگرچه
از قوة اند وليكن رمی سخت تر است
در بدخواهی دشمن وكشتن آن وسهل
تر است از روی مؤنت ومن رباط الخيل
ترهبون به عدو الله وعدوكم
ومهيا سازيد از جماعه اسپان كه بترسانيد
بدان دشمن خدا ودشمن خود را كه كافرانند
حدثنا عبد الله بن مسلمة قال
حدثنا حاتم بن اسماعيل عن يزيد بن
ابی عبيد قال سمعت سلمة بن الاكوع
قال مر النبی صلى الله عليه وسلم
على نفر من اسلم گذشت
آنحضرت بر گروهی از بنی اسلم ينتضلون
در حاليكه تير اندازی ميكردند وپيشی
ميجستند بيكديگر در آن فقال النبی صلى
الله عليه وسلم ارموا بنی اسماعيل
فان اباكم كان راميا پس
فرمود آنحضرت تير اندازی كنيد ای

فلو يقربو ليلتين او ثلاثا پس قيام شب نكرد دو شب يا سه شب شك راويست فجاءت امرءة پس آمد زني و آن زن ابی لهب است خواهر ابی سفيان كه حمالة الحطب در شان اوست فقالت يا محمد انی لا رجوا ان يكون شيطانك قد تركك پس گفت آن زن ناپاك اي محمد بتحقيق من اميد ميدارم كه شيطان تو بتحقيق گذاشته است ترا و اراده قربك منذ ليلتين او ثلاثا نمی بينم او را كه نزديك آمده باشد ترا مدت دو شب يا سه شب قربك بفتح قاف و كسر را از باب سمع يسمع متعدی است و ازين باب است و لا تقربوا الصلوة اما قرب بضم را لازمی است بمعنی دنا فانزل الله والضحی والليل اذا سجی ما ودعك ربك وما قلی باب قوله ما ودعك ربك و ما قلی تقرأ بالتشديد و التخفيف بمعنی واحد بتشديد دال و تخفيف آن هر دو خوانده اند و يك معنی است يعنی ما تركك ربك وقال ابن عباس بمعنی ما تركك وما ابغضك **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر غندر قال حدثنا شعبة عن الاسود بن قيس قال سمعت جندبا البجلی قالت امرأة يا رسول الله ما ارى صاحبك گفت زنی از زنان آنحضرت و آن ام المومنين خديجه است رضی الله عنها گفته است از روی تاسف و درد ناكی كذا فی القسطلانی بكرمانی گويا اين روايت نرسيده است كه ميگويد اگر گوئی اين زن كافره چگونه است يا رسول الله در جواب ميگويد كه يا از روی استهزا گفته است يا از روی تصرفات و اصلاح راويان است ای رسول خدا گمان نميبرم يار ترا يعنی جبرئيل الا ابطأك مگر آنكه گردانيده است ترا ابطی در قرأت يعنی كند بتو باين تقريری كه كرده شد برطرف شد قول بعضی كه گفته صواب آن بود كه ابطأك او ابطأ عليك او العطا عنك ميگفت فافهم فنزلت ما ودعك ربك وما قلی **سورة الم نشرح** مكی است و هشت آيت معنی آنست كه آيا شرح صدر و كشادگی سينه تو نكرده ايم يعنی دل ترا منور بايمان و علم و حكمت كرده ايم قال مجاهد و وزرك فی الجاهلية يعنی در قول خدا و وضعنا عنك وزرك وزريست كه بيش از نبوت بوده وزر بكسر واو گرانی و تيره كی بار نی گفته مراد ترك افضل و ذهاب تفاضل است قيل السهو والنسيان قيل گناه عمل امت اضافت بسوی آنحضرت از آنجهت است كه دل او مهربان و متعلق است پوشيده نماند كه هيچ يكی ازين معانی مناسب تفسير مؤلف رحمه كه گفته فی الجاهلية نمی نمايد انقض بمعنی اثقل است در قول خدا الذی انقض ظهرك يعنی گرانی ميكرد پشت ترا و نقض را بمعنی كسر هم گفته اند مع العسر يسرا قال ابن عيينة ای مع ذلك العسر يسرا آخر گفته است ابن عيينه در تفسير ان مع العسر يسرا بتحقيق با دشواری آسانی است كه با آن عسر سابق كه با آن يسر بود يسری ديگر است و اين اشارتست بآنكه در كتب نحو واقع است كه معرفه را چون اعاده كنند مراد همان اول باشد و نكره را چون اعاده كنند غير اين ميباشد پس اينجا يك عسر است و دو يسر كقوله هل تربصون بنا الا احدی الحسنيين مقصود از آوردن اين قول آنست كه چنانچه اين ثابت است مسلمانان را تعدد حسنی از رنجی كه ميكشند و آن حسن ظفر و حسن ثواب است همچنين ثابت است اينها را يسر با هر دشواری و لن يغلب عسر يسرين يعنی چنانكه اين كلام اشارت ميكند كه يكعسر است و دو يسر اين حديث را روايت كرده است سعيد بن منصور و عبد الرزاق از ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لو كان العسر فی جحر لدخل عليه اليسر حتی يخرجه و لن يغلب عسر يسرين ثم قال ان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا استطلاعی

الجزء الحادي عشر من شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

و حال آنكه تو با اين فريق مقابل ما باشی و كسی كه تو با وی باشی غالب آيد و مغلوب نشود فقال النبی صلی الله عليه وسلم ارموا و انا معكم كلكم پس فرمود آنحضرت تير اندازيد و من با شما ام همه شما مخصوص بطرفی نيستم و غير خواه جمله ام و مقصود تدرب است بامور جهاد **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا عبد الرحمن بن الغسيل وهو ابن سليمان بن عبد الله بن حنظلة بن عامر است و حنظله غسيل ملائكه است عن حمزة بن ابی اسيد بضم همزه و فتح سين و سكون يا و بعضی بفتح همزه و كسر سين گفته و اول اصح و اشهر است عن ابيه نامش مالك بن ربيعه انصاری است ان النبی صلی الله عليه وسلم قال لنا يوم بدر ابو اسيد گويد آن حضرت فرمود ما را روز بدر حين صففنا لقريش و صفوا لنا وقتی كه صف بستيم ما برای جنگ قريش و صف بستند ايشان برای ما اذا اكثبوكم فعليكم بالنبل وقتی كه نزديك شوند شما را چنانكه ميتوانند تير شما بايشان رسيد پس لازم گيريد بر خود تير انداختن را و از دور تير نيندازيد تا ضايع نشود تير با كثب بثا مثلثه نزديكی الكثاب نزديك شدن مراد بجد رسيدن تير است در اتصال و بر روايتی مرا بی دادو بر از زياده است و لا تسلوا السيوف حتی يغشوكم و نكشيد شمشيرها را از نيام تا آنكه در گيرند و بر متصل شوند شما را **باب** اللهو بالحراب و نحوها مشروع بودن بازی كردن بسلاح و مانند آن از آنچه در جنگ

گفته اسنادواین حدیث ضعیف است وازجابرنیزآمده وقال مجاهد فانصب فی حاجتك الی ربك یعنی چون فارغ شوی ازعبادت پس جهدکن وردعا ودرقضای حاجت بسوی پروردگارخودویذکرعن ابن عباس وذکر کرده میشود ازابن عباس درتفسیرالم نشرح لك صدرك شرح الله صدره للاسلام کشاده است خدا سینهٔ آنحضرت ازبرای کمال اسلام ودردل آنحضرت تنگی وحرجی که بتبلیغ احکام میکشید نمانده **سورة والتین** مکیة قیل مدنیة هشت آیت است وقال مجاهد هوالتین والزیتون الذی یاکل الناس مجاهد گفته است مراد از والتین والزیتون همان تین وزیتون است که میخورند مردم قتاده گفته است تین نام کوهی است که دمشق برآنست والزیتون نام کوهی است که بیت المقدس برآنست ومرویست ازابن عباس که تین نام مسجد نوح است علیه السلام که برکوه جودی بناکرده است وقیل نام مسجد اصحاب کهف است وزیتون مسجد ایلیا یقال فمایکذبك فماالذی یکذبك بان الناس یدانون باعمالهم پس چیست آنچه تکذیب میکند ترا بانکه مردم جزاداده می شوند بکردار خود کانه قال ومن یقدر علی تکذیبك بالثواب والعقاب گویا گفته است وکیست که قادر است بر تکذیب تو بثواب طاعات وعقاب وخطاب دریکذبك بانسان که مذکور است در خلق الانسان بر طریق التفات وقیل خطاب برسول خدا است صلی الله علیه وسلم **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عدی قال سمعت البراء رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان فی سفر فقرأ فی العشاء فی احدی الرکعتین بالتین والزیتون گفت عدی شنیدم براء بن عازب راکه بتحقیق پیغمبرخدا بود درسفری پس خواند درنماز عشا دریکی ازدورکعت سورهٔ والتین والزیتون تقویم الخلق یعنی تقویم بمعنی خلق است بتحقیق پیداکردیم آدمی را درنیکوترین آفرینش یعنی مخصوص ساختیم او را به نیکوترین صورتها بانتصاب قامت ودست وپا وزبان گویا خیانکه غالب آمد برهمه حیوانات این کلمه وتفسیر آن ساقط است دربعضی نسخ **سورة اقرأ باسم ربك الذی خلق** ونام آن سوره علق هم آمده مکی است وبیست آیت وقال قتیبة حدثنا حماد عن یحیی بن عتیق عن الحسن گفت قتیبه که شیخ مؤلف است باسناد مذکور ازحسن بصری قال اکتب فی المصحف فی اول الامام بسم الله الرحمن الرحیم گفت حسن بنویس درمصحف دراول قرآن بسمله را یعنی برسر فاتحه بنویس واجعل بین السورتین خطا وبگردان میان دوسوره خطی را یعنی علامتی که فاصل باشد میان دوسوره بدانکه اختلاف است میان علما که بسمله جزء است ازهرسوره یا ازفاتحه یا آیتی است ازقرآن که نازل شده برای فصل میان سوره وآیت و بعضی گفته نظربدلایل نزد اهل انصاف مختار قول اخیر است وانچه مذهب حسن بصری است مؤلف بآن اشاره کرده که برسر فاتحه باید نوشت وبس ومیان دوسوره علامتی باید کرد پوشیده نماند که این باآنکه مخالف قول جمیع صحابه است ومخالف مصحف امام که بسمله را برسر جمیع سوره غیر ازسورهٔ براءت ثبت نموده اند دلالت برجز بیت فاتحه نمیکند ونیز پوشیده نماند که تخصیص مؤلف این کلام بصری را درین سوره وجهی وجیه ندارد کرمانی تکلف کرده میگوید که هرگاه درین سوره خدا فرموده اقرأ باسم ربك اشعار کرده که ابتداء هرسوره ببسم الله الرحمن الرحیم باید کرد واراده کرده است که بقول حسن اگر بسم الله برسر فاتحه بنویسد عمل

الجزء الحادی عشر تیسیر الاسلام

کتاب الجهاد

حصب سنگریزه انداختن حصباء بموحده وحصب بی موحده بمعنی سنگریزه فقال دعهم یا عمر پس فرمود آنحضرت بگذار ایشان را یا عمر شاید که عمر بنابر تغلیظ و تشدد درکه دردین داشت انکار کرد برکسانی که لعب درمسجد بود در نسبت حضور آنحضرت را وآن حضرت که درصدد بیان اصل جواز بود بمصلحت تدرب درحرب منع کرد عمر را ازتغلیظ وبرخی ازکلام دران درباب اصحاب الحراب فی المسجد ازکتاب الصلوة گذشت مؤلف گوید وزاد نا علی وزیاده کرده مارا علی بن مدینی درروایت خود فقال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر لفظ فی المسجد را درحدیث مذکور باب المجن بکسر میم وفتح جیم وتشدید نون بمعنی سپر ومن تترس بترس صاحبه وذکر کسی که سپر پیش گیرد وپرده کند درجنگ بسپر یار خود تترس سپر پیش داشتن حدثنا احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا الاوزاعی عن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالك قال کان ابو طلحة یتترس مع النبی صلی الله علیه وسلم بترس واحد بود ابوطلحه انصاری که پرده سپر میکرد با آنحضرت

باین آیت کرده باشد انتهى ولا يخفى ما فيه وقال مجاهد نادیه بمعنی عشيرة است یعنی خویشان او در اصل نادی بمعنی مجلس است که دروی جمع میشوند مردم وتسمیه میکنند نادیه را باهل مجلس با آنکه قبیله شده واهل آن الزبانية بمعنى الملئكة يعنى ملائكه عذاب غلاظ شداد وقال معمر الرجعى بمعنى المرجع لنسفعا قال لنأخذا نسفعا را گفته است بمعنى لنأخذا ولنسفعن بالنون وهى الخفيفة ودر روایت بنون مشدده هم کرده اند ودر قرآن الف است سفعت بیده اخذت باب بتنوین وبغیر ترجمه است در روایت ابی ذر حدثنا

يحيى قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب ح وحدثني سعيد بن مروان قال حدثني محمد بن عبد العزيز بن ابى رزمة قال اخبرنا ابو صالح سلمويه قال حدثني عبد الله عن يونس بن يزيد قال اخبرنى ابن شهاب ان عروة بن الزبير اخبره ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت تحقیق ابن زبیر خبر داده است ابن شهاب را که عایشه گفته است پوشیده نماند که عایشه درین وقت متولد هم نشده بود از آنحضرت شنیده گفته است كان اول ما بدئ به رسول الله صلى الله عليه وسلم بود نخستین نوع چیزیکه ابتدا کرده شده با آن رسول خدا الرؤيا الصادقة فى النوم خواب راست بوده که در نوم میدید رؤیا بمعنى دیدن مصدر است مثل رجعى واین لفظ مخصوص است بدیدن در خواب چنانکه رأى بدیدن بدل ورؤیت بدیدن چشم قوله فى المنام برای تاکید است فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح پس بود آنحضرت که نمیدید خوابی را مگر آنکه ظاهر میشد آنچه میدید مانند سفیدۀ صبح صادق در کمال وضوح وظهور مرویست که این حال تا شش ماه بود وحکمت در ان آن که اگر فرشته بوحی ناگاه بیکبارگی می آمد شاید قوای بشری آنحضرت تحمل آن نمیکرد وبا وجود هر دو ورود وحی در بیداری کشیده چنانکه از اواخر حدیث معلوم شود ثم حبب اليه الخلاء بیشتر دوست داشته شد نزد آنحضرت خلوت وگوشه گرفتن از خلق که موجب فراغ خاطر وعدم تشتت حال است وكان يلحق بغار حراء فيتحنث فيه پس بود که لاحق میشد بغار حراء غار کنجی وفرجه که در کوه می باشد حرا بکسر مهمله والف ممدوده نام کوهی است بر یسار روندۀ بسوی منا بر یک میل از مکه واز آنجا نظر بر کعبه مشرفه می افتد پس عبادت میکرد در ان قال والتحنث التعبد گفت عروه یا راوی از رواة این حدیث که تحنث بنون وثاء مثلثه بمعنی عبادت کردن است در عبادت آنحضرت درین وقت از عایشه تصریحی واقع نشده گفته اند که عبادت آنحضرت بتصفیۀ قلب بوده است گوشه گرفتن از خلق وتبری از صحبت اضداد ممد ومعاون آن بوده است ونظر بر بیت الله که از انبیا بر می افتاد نیز عبادتی موجب آن خواهد بود واخبرنا شيخ المحدثين واجلهم فى اوانه الشيخ عبد الحق رضى الله عنه بسنده انه كان عبادته صلى الله عليه وسلم قبل البعثة على ملة ابراهيم عليهما الصلوة والسلام الليالى ذوات العدد شبها وروزها است چون خلوت در شبها تمامتر است تخصیص کرده بذکر شبها قبل ان يرجع الى اهله ويتزود لذلك پیش از آنکه رجوع میکرد بسوی عیال خود وگوشه میگرفت برای خلوت تیزود بضم دال مهمله عطف است بر يلحق بغار حرا ثم يرجع الى خديجة فيتزود بمثلها بیشتر رجوع میکرد بعد از تمام شدن زاد بسوی خدیجه پس توشه میگرفت بمقدار ایام خلوت حتى فجئه الحق وهو

الجزء الحادي عشر لشيخ الاسلام

كتاب الجهاد

بيضة النبى صلى الله عليه وسلم على رأسه گفت سهل ساعدی وقتی که شکسته شد خود زره آنحضرت بر سر مبارک وی روز احد وادمی وجهه خون آلوده کرده شد روی مبارک وی وكسرت رباعيته وشکسته شد دندان رباعیه وی رباعیه چهار دندان زیر وزبر که متصل دو طرف ثنایا که چهار دندان پیشین را گویند باشند وكان على يختلف بالماء فى المجن پس بود علی که آمد وشد میکرد با وردن آب در سپر وكانت فاطمة تغسله وبود فاطمه زهرا که می شست خون او را فلما رأت الدم يزيد على الماء كثرة پس هرگاه دید فاطمه خون را که افزون می شود بر آب از بسیاری خون وبند نمیگردد تا شسته شود عمدت الى حصير فاحرقتها والصقتها على جرحه قصد کرد بسوی بوریائی پس سوخت آنرا وچسپانید آن سوخته را بر زخم آنحضرت

وغار حراء تا آنكه ناگاه آمد امر حق يعنى وحي و حال آنكه آنحضرت در غار حرا بود فجاءه الملك پس آمد نزد آنحضرت فرشته كه جبرئيل است عليه السلام كلمه فا در فجاءه براي تفسير است كه بيان ميكند اجمالى را كه از جاء الحق مفهوم شده فقال له اقرأ پس گفت جبرئيل مر آنحضرت را بخوان آنچه منزل شده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انا بقارئ گفت آنحضرت نيستم من خواننده و نمى آيد از من خواندن بدانكه گفتن آنحضرت اين را با آنكه افصح فصحاى عرب و ابلغ بلغا بود مبنى بر آنست كه آنحضرت تصور كرده كه حق خواندن و تمكن در آن بى تعليم و تعلم و مدارسه كتب ميسر نيست و آنحضرت تعلم و مدارسه نكرده بود و با قطع نظر ازين هيبت تصور كلام الهى و عدم سابقه اطلاع بر آن كه هم از جنس بشر است يا از جنسى ديگر چنانكه از طاقت بشرى اداى آن متعسر باشد باعث بر اباى قرائت شده والله اعلم بحقيقة الحال قال فاخذني فغطني فرمود پس گرفت مرا جبرئيل پس بفشرد مرا غط بغين معجمه و طاء مهمله است حتى بلغ مني الجهد جهد بفتح جيم و ضم آنست بمعنى وسع و طاقت و بمعنى مشقت كذا في القاموس و آنرا بنصب و رفع هر دو خوانده اند بتقدير نصب معنى آنست تا آنكه رسيد غط او نهايت وسع و طاقت مرا و بتقدير رفع تا آنكه رسيد طاقت از من بآخر بهر تقدير حاصل معنى آنكه بفشرد مرا تا آنكه در من طاقتى نماند ثم ارسلني فقال اقرأ پس تر گذاشت مرا و گفت بخوان فقلت ما انا بقارئ فاخذني فغطني الثانية پس گرفت مرا پس بفشرد مرا بار دويم حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقرأ فقلت ما انا بقارئ قال فاخذني فغطني الثالثة حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقرأ باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاكرم الذي علم بالقلم الآيات الى قوله علم الانسان ما لم يعلم پوشيده نماند كه تكرار گرفتن و فشردن از براى تصرف و رفع هيبت است كه آنحضرت را درين حال گرفته بود و مبالغه در تكميل ذات و احضار قلب شريف اوست تا تهيؤ قرائت كلام ربانى و ضبط آن كه تحمل وحي موقوف بر آنست بر وجه احسن و اتم و اليق حاصل شود و آنكه بعضى شراح گفته اند اول براى تخلى از دنيا دوم آمادگى سيوم براى موانست است سوق كلام كه هر بار آنحضرت گفت ما انا بقارئ ابا از آن دارد و بايد دانست كه اول آنچه نازل شده است همين چند آيت است و در وي چند امر است از جانب حق جلشانه بقرائت آنچه منزل شده مقترن باسم خدا بلكه بابتدا بنام الهى تعالى و تقدس فرجع بها رسول الله صلى الله عليه وسلم ترجف بوادره پس باز آمد با آن آيات تابان رسول خدا در حالى كه ميلرزيد بوادر از هيبت اين واقعه بوادر جمع بادره است و آن گوشت ميان دوش و گردن ميلرزد اين گوشت نزد ترس و در روايت كشميهني فؤاده است بمعنى دل حتى دخل على خديجة بنت خويلد پس در آمد بر خديجه دختر خويلد فقال زملوني زملوني پس گفت بپيچيد مرا بپيچيد مرا فزملوه حتى ذهب عنه الروع پس بپيچيدند او را تا آنكه رفت از آنحضرت ترسى كه رسيده بود فقال لخديجة اى خديجة ما لي لقد خشيت على نفسي پس گفت مر خديجه را اى خديجه چه حال است مرا بتحقيق من ترسيده ام

كتاب الجهاد

از بنى حيى كه ندوانيده بودند مسلمانان بر آن اسپان و شتران وكانت لرسول الله پس بود آن اموال براى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خاصة مر خاص وكان ينفق على اهله نفقة سنته و بود آنحضرت كه صرف ميكرد بر اهل خود نفقه سال و بر اثر ثم يجعل ما بقي في السلاح پس تر ميگردانيد چيزيرا كه باقيماند در آلات جنگ چون شمشير و سپر و جز آن والكراع و در اسپان مانند آن كراع اسم است مر جميع خيل را كذا عدة في سبيل الله از جهت ساز و سامان كردن در راه خدا عده بضم عين و تشديد دال ساز و ساخت باب ايچنين است روايت ابن سعود في ترجمة و در عامه روايات ساقط است حدثنا قبيصة قال حدثنا سفين ثوري عن سعد بن ابراهيم قال حدثني عبد الله بن شداد قال سمعت عليا يقول ما رايت النبي صلى الله عليه وسلم يفدي رجلا بعد سعد ميگفت علي مرتضى نديدم آنحضرت را كه فدا گردانيده باشد براى مردى بعد از انكه فدا گفت براى سعد بن ابي وقاص تفدية كسى را گفتن فداى تو باد و گردانيدن فدا براى وي سمعته يقول شنيدم آنحضرت را كه ميگفت سعد را وقتى كه تير مى انداخت بكافران ارم فداك ابي وامي بينداز فداى تو باد پدر و مادر من و در مناقب مذكور شود و گفته اند در وجه مناسبت حديث با ترجمه كه رامى محتاج بسپر است اگرچه سپر ديگرى در پيرده باشد باب الدرق بفتحتين مشروع بودن سپر چرمى حدثنا اسمعيل حدثني ابن وهب قال عمرو ابن حارث حدثني ابو الاسود محمد بن عبد الرحمن

برنفس خود هلاک را و یا بیماری را ازین هیبت و ترس که در چنین واقعه هولناک روی نمود فاخبرها الخبر پس خبر داد خدیجه را ازین واقعه قالت خدیجة كلا ابشر فوالله لا يخزيك الله ابدا گفت خدیجه چنین نیست که فهمیدهٔ بشارت ترا سوگند بخدا که رسوا نمیکند ترا خدا هرگز فوالله انك لتصل الرحم وتصدق الحديث بتحقيق تو صلهٔ رحم میکنی و حق ذوی الارحام بجا می آری و راست میگوئی سخن را وتحمل الكل و بر میداری عاجز و درمانده را یعنی غمخواری میکنی ایشان را وتكسب المعدوم وکسب میکنی یعنی تحصیل میکنی مال و انفاق میکنی بر مستحقان و از اکساب نیز میتواند بود یعنی مدد میکنی و بکسب میداری دیگر ان را ظاهر از کلام بعضے شارحان آنست که مراد از معدوم مال است و از کلام بعضے مفهوم میشود که مراد فقیر عدم الاستطاعت است وتقرى الضيف وعوت میکنی مهمان را وتعين على نوائب الحق و مدد میکنی بر حادثهای که در حق مردم رو میدهد خدیجه کبری رضی الله عنها بنور فراست و دانش خدا داد از تصفیه و دفع وحشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانواع مکارم اخلاق و محاسن صفات که در ذات شریف آنحضرت بوجه کمال مشاهده میکرد استدلال کرد که حق سبحانه صاحب این صفات و اطوار مرضیه را هرگز مخذول نکند و چنین کسی را خوار نگرداند و مهمل نگذارد و درین دلیل است که مدایح بر حق بر روی کسے خواندن روا نیست و حدیث احثوا التراب على وجوه المداحين خاک ریزید بر روی مدح کنندها مخصوص است بآنکه ناروا است بود و یا آنرا شیوه گیرد و شعار خود سازد برای تحصیل دنیا فانطلقت به خديجة حتى اتت به ورقة بن نوفل پس برد آنحضرت را خدیجه تا آنکه آورد وی را به ورقه بن نوفل وهو ابن عم خديجة اخي ابيها و ورقه پسر عم خدیجه بود که برادر پدر اوست زیاده کرده این را برای آنکه معلوم کند که ابن عم حقیقی بود وكان امرأ تنصر في الجاهلية و بود ورقه مردی که نصرانی شده بود در ایام جاهلیت یعنی بدین عیسے در آمده بود وكان يكتب الكتاب العربي و بود ورقه که مینوشت کتاب عربی را یعنی علم کتاب هم داشت ويكتب من الانجيل بالعربية و مینوشت از کتاب انجیل بعربیه یعنے ترجمه انجیل بزبان لغت عربی میکرد وما شاء الله ان يكتب چیزیکه خواستی خدا آنکه بنویسد وكان شيخا كبيرا قد عمي و بود پیر کلان سال که کور شده بود فقالت له خديجة يا ابن عم اسمع من ابن اخيك پس گفت مر ورقه را خدیجه اے عم زاده بشنو واقعه از برادرزادهٔ خود آنحضرت را برادرزاده گفتن از روی احترام و عظمت است یا اگر انند که عبد العزى برادر عبد مناف است پس ورقه در مرتبه عبد الله برادر اوست پس آنحضرت برادرزاده باشد فقال له ورقة يا ابن اخي ماذا ترى پس گفت آنحضرت را ورقه ای برادرزاده چه می بینی فاخبره النبي صلى الله عليه وسلم خبر ما رأى پس خبر داد او را پیغمبر خدا واقعه را که دیده بود فقال ورقة هذا الناموس الذي انزل على موسى پس گفت مر آنحضرت را ورقه این ناموس است که فرستاده شده بر موسے علیه السلام ناموس کنایت از جبرئیل است و در اصل لغت ناموس بمعنے سر خیر را گویند چنانکه جاسوس صاحب سر شر را گویند تخصیص کرد بموسی تا آنکه ظاهر

كتاب الجهاد

وتحريض است مومنان را بر جهاد و دلاور نمودن تذکر فواحش و منکرات حطیطم على الفراش وحول وجهه پس پهلو دراز کشید آنحضرت بر بستر خواب و گردانید روی مبارک خود یعنی از جانب و جاریه فدخل ابو بكر فانتهرني پس در آمد ابو بکر پس زجر کرد مرا از سرود جاریه وقال مزمارة الشيطان عند رسول الله و گفت بطریق انکار مزمار شیطان نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مزمار بکسر میم سرود و آلت آن را فافت الشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میگرداند دل را بلهو و لعب متعارف در تلهی بود فاقبل عليه رسول الله پس رو کرد بر ابو بکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال دعهما پس فرمود بگذار این دو جاریه را که ایام عید است فلما غفل غمزتهما فخرجتا پس وقتی که غافل شد از ینطرف آنحضرت اشارت کردم آن دختر کان را پس بدر رفتند قالت گفت عائشة وكان يوم عيد يلعب السودان بالدرق والحراب و بود آن روز عید که بازی میکردند سیاهکان یعنی زنگیان بسپرها و سلاحها بنابر عادتے که داشتند در ایام فرح و سرور فاما سألت رسول الله پس یا آنکه سوال کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم از رویت این لعب واما قال لي تشتهين تنظرين و یا از خود فرمود مرا آیا خواهش داری که ببینی این لعب فقلت نعم پس گفتم آری فاقامني وراءه پس استاده کرد مرا پس خود بجائیکه خدی على خده رخسار من بر رخسار شریف آنحضرت بود وهو يقول و حال آنکه وی میفرمود دونکم یا ازید بجای خود یا بنی ارفدة بفتح همزه

از حال نصرانیت او آن بود که عیسی میگفت شارحان در وجه تخصیص گفته اند که کتاب موسی اکثر مشتمل بر
احکام است چنانکه کتاب پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بخلاف کتاب عیسی که همه مشتمل بر امثال و مواعظ
است و اینوجه چیزے نیست چنانکه بر دانشوران پیدا خواهد بود و دور نیست که گفته شود موسی
علیه السلام اشهر و اقرب انبیا است متفق علیه است بخلاف عیسی که در شان نبوت او یهود
خلاف دارند و نیز معلوم است که نزول جبرئیل علیه السلام بر موسی بیشتر و مشهور تر از نزول بر عیسی
است لیتنی فیها جذعا ای کاش در ایام نبوت تو جوان بودمے تا کسب کمال بقوت کردمے
جذع بفتح جیم و ذال معجمه مفتوح و عین مهمله بمعنی جوان است لیتنی کنت حیا کاش بودمے زنده
ذکرحرفا گفت ورقه حرفی و آن اینست اذ یخرجک قومک وقتی که برون کنند ترا قوم تو قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم او مخرجی هم فرمود رسول خدا آیا بیرون کننده اند مرا ایشان قال ورقه
نعم لم یأت رجل بما جئت به الا اوذی گفت آری نیاورده مردی هرگز مانند چیزی که آمده
تو با آن مگر آنکه دشمن داشته و آزار کرده شده این قول ورقه اتفاقا موافق واقع بوده دیگر نه کفار
همه انبیا دشمن بوده اند و کمتر کسی را اخراج کرده اند از شهر و ولایت وان یدرکنی یومک حیا
انصرک نصرا موزرا اگر دریابد مرا روز ظهور نبوت تو یاری میدهم یاری دادنی قوی و رسا موزر
بلفظ اسم مفعول است از تازیر یعنی تقویه ثم لم ینشب ورقة ان توفی پستر درنگ نکرد ورقه وفات را
یعنی دیر نکشید مردن او بروایت صحیحه باندک زمانی از بعثت هم در مکه مرد و همدر مکه او را دفن کرده اند
و در اعتبار ایمان ورقه به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و در صحابی بودن او تردد کرده اند چه تصدیق
رسالت پیش از دعوت بوده و صحابی بودن متفرع بر ایمان است و فتر الوحی فترة و برهم خورد وحی
برهم خوردنی روایت کرده اند که تا سه سال وحی نیامد حتی حزن رسول الله صلی الله علیه وسلم
تا آنکه اندوهگین شد رسول خدا قال محمد بن شهاب واخبرنی ابو سلمة ان جابر بن عبد الله الانصاری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یحدث عن فترة الوحی گفت جابر بن عبد الله فرمود
رسول خدا و حال آنکه آنحضرت حدیث از واقعهٔ فتور وحی میکرد قال فی حدیثه بینا انا امشی فرمود
در کلام خود در اثنای آنکه من راه میرفتم سمعت صوتا من السماء شنیدم آوازی از جانب آسمان
فرفعت بصری پس برداشتم نظر خود را فاذا الملك الذی جاءنی بحرا پس ناگاه دیدم فرشته
را که آمده بود نزد من بغار حرا جالس علی کرسی بین السماء والارض نشسته است بر تختی میان
آسمان و زمین ففرقت منه فرجعت فقلت زملونی زملونی پس خوف کردم از او و بازگشتم پس گفتم بپیچید مرا بپیچید مرا
فدثروه پس پیچیدند درین کلام التفاتست فرقت بکسر را و سکون قاف بمعنی فزعت است تدثیر و
تزمیل بیک معنی است فانزل الله تعالی یا ایها المدثر قم فانذر وربك فكبر وثيابك فطهر والرجز
فاهجر پس فرستاد خدا این آیات را و معنی آنست که پیچنده جامه بر خود برخیز و بترسان کافران را
از عذاب خدا و پروردگار خود را بزرگ گیر و جامها را پاک دار از نجاست و بتان را ترک کن و تفسیر کرده اند

عن انس قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم احسن الناس بود آنحضرت
خوبترین مردم واشجع الناس و دلاورترین
مردم ولقد فزع اهل المدینة لیلة فخرجوا
نحو الصوت و هر آئنه بتحقیق ترسیدند اهل مدینه
شبے لیلها رفتند بجانب آواز فاستقبلهم
النبی پس پیش شد ایشان را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وقد استبرأ الخبر
و بتحقیق نمود خبر خوف را که چیزی نیست
وهو علی فرس لابی طلحة عری و آنحضرت
بر اسپی بود مر ابی طلحه را بی زین وفی
عنقه السیف و در گردن آنحضرت
شمشیر آویخته بود چون آویختن آن بے
علاقه نباشد دلالت کرد بر وجود
حوال نیز وهو یقول و آنحضرت میفرمود
مکرر لم تراعوا لم تراعوا نترسید نترسید
نترسید ثم قال وجدناه بحرا
پستر فرمود یافتیم این اسپ را دریا
او قال انه لبحر یا فرمود بتحقیق
هر آئنه دریا است شک راوی است و حدیث
درجهاد مکرر گذشت **باب** ما جاء فی
حلیة السیوف بکسر حا حدیثی که آمده
است در ذکر آرایش شمشیرها **حدثنا**
احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله بن
مبارک قال اخبرنا الاوزاعی قال
سمعت سلیمان بن حبیب قال
سمعت ابا امامة یقول لقد
فتح الفتوح قوم ما کانت حلیة سیوفهم
الذهب ولا الفضة میگفت
ابو امامه باهلی صحابی هر آئنه بتحقیق فتح
کردند فتحها گروهی که نبود آرایش شمشیر
ایشان زر و نه سیم یعنی صحابه کرام انما
کانت حلیتهم العلابی نبود آرایش
شمشیرهای ایشان مگر علابی که بفتح عین
مهمله و تخفیف لام و کسر موحده و تشدید

كه مرا بپيچيد و بخلعت نبوت وجرا وثيابك فطهر ثياب نفس شريف او ست وطهرا مراست بپاک داشتن نفس از نقائص ورذائل واقتصار بر اغذار کرد و بگفت البشر از آنکه اهل ایمانی نبود کبر بوی بشارة

والرجز فاهجر قال ابوسلمة وهي الاوثان التي كان اهل الجاهلية يعبدون گفت ابوسلمه بن عبد الرحمن بن عوف رجز بتانند که اهل جاهلیت عبادت میکردند آنرا قال ثم تتابع الوحي گفت ابوسلمه پیش هم آمد وحی و فتوری در ان نرفت **باب** لابی ذر بلا تنوین خلق الانسان من علق جمع علقه ارده واسته ای را از خون بسته **حدثنا** ابن بکیر قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة

ان عايشة رضي الله عنها قالت اول ما بدئ به رسول الله صلى الله عليه وسلم الرؤيا الصالحة فجاءه الملك فقال اقرء باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق اقرء وربك الاكرم ترجمه معلوم شده است **باب** قوله اقرأ وربك الاكرم **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرني معمر عن الزهري ح وقال الليث حدثني عقيل قال محمد اخبرني عروة عن عايشة رضي الله عنها اول ما بدئ به رسول الله صلى الله عليه وسلم الرؤيا

الصادقة جاءه الملك فقال اقرء باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق اقرء وربك الاكرم الذي علم بالقلم **باب** الذي علم بالقلم ثبت لابی ذر **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال سمعت عروة قالت عايشة رضي الله عنها فرجع النبي صلى الله عليه وسلم الى خديجة فقال زملوني زملوني فذكر الحديث پس تمام ذکر کرده حدیث را **باب** قوله كلا لئن لم ينته لنسفعا بالناصية ناصية كاذبة خاطئة **حدثنا** يحيى قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن عبد الكريم الجزري عن عكرمة قال ابن عباس رضي

الله عنهما گفت ابن عباس واین از مراسیل ابن عباس است زیرا که پیش از هجرت سه سال متولد شده از آنحضرت یا از صحابی دیگر شنیده و گفته است قال ابو جهل لئن رأيت محمدا يصلي عند الكعبة لاطأن على عنقه گفت ابوجهل لعین هر آئینه اگر ببینم محمد را که میکند نماز نزد کعبه البته پی سپر میکنم بر گردن او فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم پس رسید این سخن پیغمبر خدا را فقال لو فعله لاخذته

الملائكة پس فرمود اگر بکند آنرا هر آئینه میگیرند او را ملائکه عذاب و باین اشارت است در قول خدا كلا لئن لم ينته الآية اینچنین نیست اگر باز نیاید آن ملعون ازین اراده هر آئینه میگیریم موی پیشانی وکشیده بدوزخ می اندازیم ناصیه بدل از ناصیه اول كاذبة خاطئة صفت ناصیه است بطریق مجاز مرویست که وقتی ابوجهل آنحضرت را در نماز دید خواست که اراده باطل خود را بفعل آرد یکبارگی بر پشت افتاده بخاست پس میرفت ازوی پرسیدند که چه حال است گفت دیدم که میان من ومحمد خندقی است وملائکه حاضراند وآنحضرت فرمود اگر پیشتر می آمد میگرفتند او را فرشتهای عذاب ویک یک عضو او را میبردند و مرویست که دوازده فرشته بودند که سرهای آنها بر آسمان وپایها بر زمین بود تابعه عمرو بن خالد عن عبيد الله عن عبد الكريم متابعت کرده عبد الرزاق را

عمرو بن خالد که از شیوخ مؤلف است از عبد الکریم **سورة انا انزلناه** در روایت غیر ابی ذر سورة القدر است و در بعضی نسخ انا انزلناه است مذهبت بقول جمهور ابو العباس گفته مکی است بی خلاف و پنج آیت است و واحدی گفته اول سورتی است که نازل شده بمدینه یقال المطلع هو الطلوع یعنی بفتح لام مصدر است بمعنی طلوع و المطلع بکسر لام قرارت کسائی است هو الموضع الذی یطلع منه یعنی ظرف مکان است بمعنی جائی که طلوع میکند از ان غرض ازین بیان آنست که این لفظ بهر دو معنی می آید نه آنکه مذکور در قرآن محتمل هر دو معنی است از انکه مکان اینجا صحیح نیست کذا قال الکرمانی پوشیده نماند که کسائی که از قرا است بکسر لام خوانده و پس چگونه توان گفت که معنی مکان صحت ندارد و پس صواب آنست که گوئیم چیزی که جوهری گفته مطلع بکسر لام و بفتح آن هر دو لفظ بهر دو معنی آمده فلا اشکال انا انزلناه الهاء کنایة عن القرآن یعنی ضمیر در انزلناه راجع بقرآنست انزلناه خرج الجمیع و المنزل هو الله یعنی انزلنا را اخراج کردند بلفظ جمع و قیاس آن بود که گفته شود انی انزلته از انکه نازل کننده خدای یگانه است و فایده عدول تاکید و اثبات است والعرب توکد فعل الواحد فتجعله بلفظ الجمیع و عرب یعنی فصحا چون تاکید میکنند یک فعل را میگردانند آنرا بلفظ جمع لیکون اثبت و اوکد تا باشد آن فعل ثابت تر موکد تر نکته مشهور در مثل این ایراد تعظیم فاعل است و این راجمع تعظیم می نامند **سورة لم یکن** و سورة منفکین و سورة القیمة و سورة بینه نیز می نامند و آن هشت آیت است نزد جمهور مدنی است و جمعی گفته اند مکی است منفکین یعنی زائلین است درین قول لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین نیستند آنانکه کفر ورزیده اند از اهل کتاب دور شونده از کفر و ضلالت فک در اصل لغت بمعنی فتح است ازینجا است فک کتابت قیمة بمعنی القایمة است یعنی مستقیم دین القیمة اضاف الدین الی المونث یعنی دین را اضافت کرده اند بسوی مونث که ملت است و قیمه صفت آنست و موصوف آن محذوفست یعنی دین الملة القایمة المستقیمة **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب ان الله امرنی ان اقرء علیک لم یکن الذین کفروا گفت انس فرمود پیغمبر خدا مر ابی بن کعب را بتحقیق خدا امر کرده مرا اینکه بخوانم بر تو سورة لم یکن را قال ابی وسمانی قال نعم گفت ابی بن کعب و نام برده است مرا خدا فرمود آری فبکی پس گریه کرد گریه شادی یا از ترس تقصیر و شکر این نعمت و ابی اقرء صحابه بود و ظاهر اقصوری در تجوید این سوره داشت **حدثنا** حسان بن حسان قال حدثنا همام عن قتادة عن انس رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لابی ان الله امرنی ان اقرء علیک القرآن قال ابی آلله سمانی لک گفت ابی آیا خدا نام برده مرا برای تو قال الله سماک لی فجعل ابی یبکی فرمود خدا نام برده است ترا برای من پس گشت ابی که گریه میکند قال قتادة فانبئت انه قرء علیه لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب گفت قتاده

الجزء الحادی عشر من شرح الاسلام

کتاب الجهاد

خوابکی فاذا رسول الله پس ناگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یدعونا میخواند ما را نزد خود و اذا عنده اعرابی و ناگاه نزد آنحضرت بادیه نشینی است فقال ان هذا اخترط علی سیفی و انا نائم پس فرمود بتحقیق اینکس کشید بر من شمشیر مرا و حال آنکه من خواب کننده بودم فاستیقظت و هو فی یده صلتا پس بیدار شدم و حال آنکه شمشیر در دست اینکس است برهنه صلت بفتح صاد و ضم آن شمشیر برهنه فقال من یمنعک منی پس گفت اینکس کیست که باز دارد ترا از من اگر بکشم فقلت پس گفتم الله الله باز دارد مرا از تو ثلاثا سه بار گفتم این اسم جلاله را و لم یعاقبه راوی گوید و عذاب نکرد آنحضرت آن اعرابی را و جلس و نشست اعرابی

و روی موسی بن اسماعیل عن ابراهیم بن سعد عن الزهری

الجزء الحادي عشر شرح الاسلام

پس آگاه کرده شده ام من که آنحضرت خواند این سوره را بر ابی **حدثنا** احمد بن ابی داؤد
ابو جعفر المنادی قال حدثنا روح قال حدثنا سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن انس بن
مالك ان نبی الله صلی الله علیه وسلم قال لابی بن كعب ان الله امرنی ان اقرأ علیك القرآن یعنی
خدا فرموده مرا تعلیم کنم ترا بخواندن خود بر تو که چگونه باید خواند چنانکه شیخ میخواند بر طالب حدیث
پس منافات نیست با تقریری که کرده شد میان اقرؤ و اقرأ چنانکه کرمانی فهمیده که اقرأ علیك
یعنی خوانانیدن است غیر را پس مامور خواندن ابی است با آنکه مستفاد از احادیث آنست
که آنحضرت بخواند بروی پس منافات نیست درین احادیث قال ابی الله سمانی لك قال نعم
وقد ذكرت عند رب العالمین قال نعم فذرفت عیناه گفت ابی وتحقیق مذکور شدم من نزد
پروردگار عالمیان فرمود آری پس اشک ریخت دو چشم او **سورة اذا زلزلت الارض**
زلزالها سوره زلزله نیز می نامند و را مکی است هشت آیت **باب** قوله ومن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره وکسیکه عمل میکند بوزن یکذره می بیند جزای آنرا مثقال بر وزن مفعال مراد از وی اینجا
مجرد وزن است پرسیدند ثعلبی را از قدر ذره گفت صد مورچه یکحبه سرخ است وذره یکی از انست
بعضے گویند ذره را وزنی نمیباشد و در قول اول ذره بمعنے مورچه است و در ثانی ذره گردی که در شعاع آفتاب
می نماید وذره بهردو معنی آمده یقال اوحی لها واوحی الیها ووحی لها ووحی الیها واحد یعنی اوحی ووحی
در استعمال یکسانست وتعدیه بهردو بلام والی بیکمعنے آمده **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال
حدثنا مالك عن زید بن اسلم عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال الخیل لثلاثة مرویست از ابی هریره که تحقیق رسول خدا فرموده اسپ مرسه کس
را میباشد لرجل اجر ولرجل ستر وعلی رجل وزر یکمردی را ثواب است ویکمردی را عفاف است وبر
یکمردی گناه است فاما الذی له اجر پس کسیکه مر ورا ثواب است فرجل ربطها فی سبیل الله
پس مردی است که بسته آنرا در راه خدا فاطال لها فی مرج او روضة پس دراز کرده است
ریسمانی را که بآن بسته بود در چراگاه یا در باغی شک راوی است فما اصابت فی طیلها ذلك فی
المرج والروضة كان له حسنات پس چیزی که رسیده است در ریسمان او در چراگاه و روضه
باشد مر آنمرد را نکوئیها یعنے آنچه خورده است از گیاه یا نوشید آبها و راه رفته است داخل اعمال
او است مرج بفتح میم وسکون را چراگاه دواب طیل بکسر طاء مهمله وفتح تحتانیه ریسمانی دراز که
بپای می بندند ویکسر آن بمیخ ولو انها قطعت طیلها فاستنت شرفا او شرفین واگر آن اسپ
بگسیخت ریسمان پای را ودوید از روی فرح ونشاط یک بلندی را یا دو بلندی را استن میگویند وقتی
که بسیار دور کند وشرف بفتح معجمه ورا بمعنی گشتن است وبمعنی بلندی كانت آثارها وارواثها
حسنات له باشد آثار پای آن وسرگینها آن نیکیها مر ورا ولو انها مرت بنهر فشربت منه ولم
یرد ان یسقی به كان ذلك حسنات له واگر آن اسپ گذشت بجوی آبی پس خورد از ان آب نخواسته

كتاب الجهاد

پس گرفت آنحضرت شمشیر را وفرمود
کیست که باز دارد ترا از من پس گفت
اعرابی باش بیخبر گرنده پس فرمود گواهی
میدهی لا اله الا الله وتحقیق من رسول الله
ام گفت نه ولیکن عهد میکنم قتال نکنم
ترا ونه باشم با قومی که قتال کنند ترا پس
رها کرد آنحضرت اعرابی را پس آمد پیش
قوم خود را وگفت آمدم شما را از نزد بهترین
مردم ودر روایت ابن اسحق آمده پیشتر
اسلام آورد بعد ازان **باب** لبس
البیضة پوشیدن خود زره بر سر **حدثنا**
عبد الله بن مسلمة قال حدثنا عبد العزیز
بن ابی حازم عن ابیه عن سهل انه سئل عن
جرح النبی تحقیق سهل ساعدی پرسیده
شد از زخم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بوجه
که رسیده بود در روز احد فقال جرح وجه
النبی پس گفت زخمی شد روی
مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکسرت
رباعیته وشکسته شد دندان رباعیه
وهشمت البیضة علی راسه وشکسته شد
خود زره که بر سر مبارک وی بود فكانت فاطمة
رضی الله عنها تغسل الدم پس بود
فاطمه زهرا که می شست خون را وعلی رضی
الله عنه یمسك وعلی مرتضے نگاه میداشت
آب را در سپر فلما رأت ان الدم لا یزید
الا كثرة پس هرگاه دید فاطمه که
خون زیاده نمیشود مگر از روی بسیاری
اخذت حصیرا فاحرقته حتی صار رمادا
گرفت بوریایی پس سوخت آنرا تا آنکه
خاکستر گردید ثم الزقته فاستمسك
فاطمه خاکستر بوریا را بر جراحت پس استمسك الدم
پس بند شد خون **باب** من لو

صاحب او آب خوردن بآن باشد آن آب خوردن نیکیها برای او فهی لذلك الرجل اجر پس آن
اسپ مر این مرد را موجب اجر است و رجل ربطها تغنیا و تعففا و مرویست که بسته است آنرا از روی
استغنا از مردم و سوال ناکردن از کسی ولم ینس حق الله فی رقابها ولا ظهورها و فراموش نکرده
حق خدا در گردنها و پشتها یعنی زکوة مید بد اگر برای تجارتست و در راه خدا سوار میشود و محتاجی را
سوار می مید بد فهی له ستر پس آن اسپ مر وی را پرده عزت است و رجل ربطها فخرا و ریاء
و نواء و مرویست که بسته است آنرا از روی فخر و مباهات و نمودن بمردم که صاحب چنین است
و از روی عداوت بمردم فهی علی ذلك وزر پس آن اسپ برای او موجب گناه است فسئل
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الحمر پس پرسیده شد رسول خدا از حکم خران قال ما انزل الله
علی فیها الا هذه الآیة الفاذة الجامعة فرمود نازل نکرده است خدا بر من در باب خران مگر این
آیت منفرده جامعه مر آنرا فاذه بفا و ذال معجمه مشدده بمعنی فرد یعنی محتاج نیست بآیتی برای بیان آن
یا آنکه یگانه است در کثرت معنی و قلت الفاظ خیر جامع اعمال حسنه از طاعات و غیر آن و همچنین سیئه
مقابل است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره **باب** ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره و کسی که عمل میکند مقدار ذره بدی می بیند جزا آن **حدثنا** یحیی بن سلیمان
قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی مالك عن زید بن اسلم عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة سئل
النبی صلی الله علیه وسلم عن الحمر فقال لم ینزل علی فیها شئ الا هذه الآیة الفاذة الجامعة
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره **سورة والعادیات**
مکی است یازده آیت بقول اکثری از تابعین و مفسران مراد از عادیات آسپانی است که میدوند در
راه خدا در زیر ران مجاهدان وقال مجاهد الکنود بمعنی الکفور یعنی کافر نعمت کذا روی ابن عباس
وعطاء والحسن وعکرمه یقال فاثرن به نقعا گفته میشود فاثرن به نقعا بمعنی رفعن به غبارا یعنی بر
میدارند بآن گرد را ضمیر به راجع است بصبح که در والمغیرات صبحا یعنی غارت کنندگان در صباح بر
میدارند در آن صبح غبار را لحب الخیر من اجل حب الخیر اشارت است که لام از برای تعلیل است
لشدید بمعنی لبخیل است ویقال للبخیل شدید و گفته میشود بخیل را شدید و شدید بمعنی قوی و مبالغ در آن آمده مراد
از خیر مال است حصل بمعنی میز است قیل بمعنی جمع فی الصحف مجموعا کاظهار اللب من القشر **سورة**
القارعة مکی است یازده آیت کالفراش المبثوث کغوغاء الجراد غوغا بفتح هر دو غین بمعنی
صغار جراد یعنی در حواشی نوشته اند غوغا بمعنی صوت بلند است مختلط یرکب بعضه بعضا لذلك
الناس یجول بعضهم بعضا یعنی تشبیه داده مردم را که در روز قیامت جمع می آیند در کثرت و خواری
و پریشانی باضطراب سر بریهای جراد که جمع میشوند و برهم می افتند کالعهن کالوان العهن المختلفة وقرأ
عبد الله کالصوف **سورة الهٰکم** و سورة تکاثر نیز نام دارد وقال ابن عباس التکاثر
من الاموال والاولاد یعنی مباهات و مفاخرت بکثرت اموال و اولاد **سورة والعصر**

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الجهاد

نگذاشت آنحضرت نزد موت خود مگر سلاح
خود را و استر سفید خود را و او ضعها
صدقة و زمینی که گردانید آنرا صدقه
و لشکست سلاح را دنه وصیت کرد بیان
باب تفرق الناس عن الامام عند القائلة
والاستظلال بالشجر جواز جدا
گشتن مردم از امام نزد نیمروز و طلب
سایه کردن بدرختان **حدثنا** ابو الیمان
قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال
حدثنی سنان بن ابی سنان وابو سلمة
ان جابرا اخبر ح وحدثنا موسی
ابن اسماعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد
قال اخبرنا ابن شهاب عن سنان بن
ابی سنان الدؤلی ان جابر بن عبد الله
اخبره انه غزا مع النبی صلی الله علیه وسلم
فادرکتهم القائلة فی واد کثیر العضاه
فتفرق الناس فی العضاه

است سه آیت وقال یحیی العصر بمعنی الدهر اقسم به گفت یحیی عصر بمعنی زمان است که سوگند خورده خدا بآن
و مرویست از حسن که بمعنی ساعتی از ساعات لیل و نهار است و مقاتل گفته بمعنی نماز عصر است بعضی گویند
تقدیر ورب العصر است واین احسن اقوال است میتواند که هرجا ازین قسم مقسم به واقع است این تقدیر
کنند از جهت اشتمال آن بر عجائب و غرائب و وقایع که دلالت دارد بر کمال قدرت و حکمت و مقصود
تعرض است بآنکه آنچه نسبت کرده میشود بزمانه از خسران همه از شما است در زمانه خسارتی نیست
واین معنی از تعظیم زمانه است که در قسم بآن لازم می آید قیل المراد عصر نبوت است از جهت کمال
شرف آن بر اعصار دیگر

ويل لكل همزة

در بعضی نسخ سورة ویل لکل همزة است مکی
است ونه آیت و مرویست از ابن عباس که همزه بمعنی عیب کننده است که جدا می کنند بآن میان دوستان
واز قتاده منقول است که همزه آنکه گوشت مردم بخورد بغیبت و لمزه آنکه طعن میکند در مردم الحطمة
اسم النار مثل سقر ولظى حطمه نام آتش دوزخ است چنانکه سقر و لظى وقيل اسم الدركة الثانية منها

سورة الم تر كيف فعل ربك

مکی است پنج آیت الم تر یعنی الم تعلم است ای الم تخبر
تو خبر اصحاب فیل تفسیر کرده رویت را بعلم از آنکه آنحضرت ندیده بود در ولادت وی صلی الله علیه
وسلم همدرین سال است قال مجاهد ابابیل که در قول خدا است وارسل علیهم طیرا ابابیل متتابعة مجتمعة
یعنی وپی هم آمده بودند و یکجا شده قیل ابابیل جمع اباله بمعنی پشتواره هیزم وقیل جمع ابول بروزن
عجول وقیل جمع لا واحد له مثل عبادید و شماطیط مرویست که این طیور بشکل شترانی بودند واز ابن
عباس منقول است که انیاب آنها مانند درندها بود کسی ندیده و همچنین طیور پیش از آن و نه بعد از آن
وقال ابن عباس من سجيل هي سنك وكل يعنی سجیل معرب سنگ و گل است روایت کرده است
این تفسیر را طبری از سدی از عکرمه از ابن عباس قسطلانی گوید سجیل بمعنی دیوانست که نوشته شده
است در وی عذاب کفار معنی آنست که می انداختند ابابیل حجاره از جمله عذاب که مکتوب
در دیوانست و خداوند سبحانه نوشته است در کتاب

لايلاف قريش

در بعضی روایات
سورة قریش است ابو العباس گفته مکی است بخلاف ضحاک و عطا گفته مدنی است و هفده کلمه
وچهار آیات است وقال مجاهد لايلاف الفوا ذلك فلا يشق عليهم في الشتاء والصيف مجاهد گفته
است در تفسیر که از جهت تالیف بوده که الفت واشتند آنرا پس دشوار نباشد بر ایشان ارتحال در صیف
که بسوی شام میرفتند و شتا بجانب یمن لایلاف قریش متعلق است بقول فلیعبدوا رب هذا البیت یعنی
اگر بنعمتها دیگر که از حصر و احصا زیاده است عبادت نمیکنند پس عبادت کنند باین نعمت خاص که
متضمن منافع کثیره است از تجارت و جز آن بعضی گفته است متعلق بما قبل که در سورة متقدم است
ای جعلهم کعصف مأکول بمعنی برگی که کرمها خورده واین برای تالیف قریش بود وامنهم من كل عدوهم
في حرمهم وامان داد ایشانرا از همه دشمن ایشان در بلد ایشان از آفت قتل و جز آن قال ابن عيينة
لايلاف لنعمتي على قريش گفت این در تفسیر از جهت ایلاف بود بر قریش ایلاف بمعنی انعام ایشان است

عمر رضی الله عنهما عن النبي صلی الله
علیه وسلم جعل رزقي تحت ظل رمحي
و ذکر کرده می شود از ابن عمر رضی الله عنهما
از آنحضرت که فرمود گردانیده شده
روزی من زیر سایه نیزه من که مراد
است فتوح و غنائم بقتال بنیزه و مانند
آن از آلات حرب و اقتصار ذکر رمح
بجهت آنکه سایه آن اتم باشد و از رمح
رایات باشند که نسبت میکنند نزول را
زیر آن و قتل بشمشیر ظاهر می شود که
نزد زدن آن و پیش از آن در شام
باشد وجعل الذلة والصغار على من خالف
امري وگردانیده شده خواری
وستم بر کسی که مخالفت کرد امر مرا حدثنا
عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك
عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله
عن نافع مولى ابي قتادة الانصاري
عن ابي قتادة انه كان مع
رسول الله بود ابو قتاده با پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم
در سفر عمره حدیبیه حتى اذا كان ببعض
طريق مكة تخلف مع اصحاب له محرمين
تا آنکه چون شد ابو قتاده در بعض راه
مکه پس ماند با یارانی چند که مردم بودند
با احرام وهو غير محرم وابو قتاده
محرم نبود که قصد نداشت دخول مکه را
فرأى حمارا وحشيا پس دید ابو قتاده
گورخر را فاستوى على فرسه
پس راست شد و نشست بر اسپ خود
فسأل اصحابه ان يناولوه سوطه فابوا
پس سوال کرد یاران خود را اینکه بدست
دهند او را تازیانه وی پس ندادند
بپاس احرام فسألهم رمحه فابوا پس
سوال کرد ایشان را نیزه خود پس نیز
ابا کردند از دادن آن فاخذه پس
گرفت ابو قتاده نیزه خود را تو شد
على الحمار فقتله پس حمله کرد بر آن
گورخر پس کشت از آن بنیزه زده فاكل
منه بعض اصحاب النبي پس خوردند
از گوشت آن گورخر بعضی یاران پیغمبر

ارايت در روايت ابي ذر سورهٔ ارايت است وقال مجاهد يدع بمعنى يدفع عن حقه ميراند يتيم را از راندن سخت از حق يتيم مرويست كه ابو جهل وصي يتيمي بود روزي آمد برهنه كه از مال خود ميرسد ابو جهل راند ودر شيئ بسيار كرد يا در شان وليد بن مغيرة يا ابو سفيان است روزي سرگشته ويتيمي آمد سوال كرد پارچه گوشتي پس زد اورا بعصا وراند از پيش خود يقال هو من دععت گفته ميشود كه آن مشتق است از دععت يعني صيغهٔ ماضي يدع از دععت است لكن ادغام از جهت ضمير يدعون بمعنى يدفعون است در قول خدا يوم يدعون در قراءت حسن وابو رجاء همچنين منقول است از علي بن ابي طالب رضي الله عنه يدع بمعنى تيرك است ساهون بمعنى لاهون است يعني در قول خدا فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون يعني واي بر نماز گذاراني كه حد نگاه ميدارند در نماز واداي افعال واركان تمام نميكنند والماعون المعروف كله يعني همه عبادات ومستحبات را ميگويند وقال بعض العرب الماعون الماء وگفته اند بعضي عرب كه ماعون بمعنى آبست وقال عكرمة اعلاها الزكوة المفروضة وادناها عارية المتاع وگفته است عكرمه اعلا معنى ماعون زكوة مفروضه است وكمترين عاريت دادن متاع است از انچه مردم احتياج دارند بآن چنانكه غربال ودلو وآب ونمك وامثال آن

انا اعطيناك الكوثر

سورة الكوثر نام آنست مكي است بقول جمهور بعضي گفته اند مدني است والاصح هو الاول سه آيت است وقال ابن عباس شانئك بمعنى عدوك است در آية ان شانئك هو الابتر كافران قريش ابو جهل وغير او آنحضرت چون اولاد نداشت ابتر ميگفتند در حق اينها نازل شد كه دشمن تو همون ابتر است الحق چنين است از اولاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم امروز بلاد وامصار پر است واز دشمنان اعقابي واز ابو جهل كه لعنت باد يادگاري نمانده است

حدثنا آدم قال حدثنا شيبان قال حدثنا قتادة عن انس قال لما عرج بالنبي صلى الله عليه وسلم الى السماء گفت انس وقتيكه بالا برده شد پيغمبر خدا بسوي آسمان قال اتيت على نهر حافتاه قباب اللؤلؤ مجوف فرمود آمدم بر نهري دو جانب آن قبها است از مرواريد ميان خالي المجوف را برفع خوانده بنا بر آنكه خبر مبتدا محذوف است وبجر بنا بر آنكه صفت لؤلؤ است اگرچه نكره است صفت معرفه اما لام عهد ذهني است در بعضي المجوف بلام تعريف هم واقع است فقلت ما هذا يا جبرئيل قال هذا الكوثر پس گفتم چيست اين اي جبرئيل گفت اين كوثر است **حدثنا** خالد بن يزيد الكاهلي قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحق عن ابي عبيدة عن عائشة رضي الله عنها قال سالتها عن قوله تعالى انا اعطيناك الكوثر گفت عبيده پرسيدم عائشه را از معنى انا اعطيناك الكوثر قالت نهر اعطيه نبيكم صلى الله عليه وسلم گفت نهري است كه داده شده است پيغمبر شما آنرا شاطئاه عليه در مجوف دو طرف آن بر هر يكي مرواريد ميان خالي يعني قبهاي مرواريد است آنيته كعدد النجوم شمار كوزهاي او بشمار ستارها رواه زكريا وابو الاحوص ومطرف عن ابي اسحق **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا هشيم قال حدثنا ابو بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما انه قال في الكوثر تحقيق گفته است ابن عباس در معنى كوثر هو الخير الذي اعطاه الله اياه آن نيكي بسيار است كه داده است خدا آنحضرت را گفته اند اين قول ابن عباس جامع معاني است كه در كوثر گفته اند قال ابو بشر قلت لسعيد بن جبير فان اناسا يزعمون انه نهر في الجنة فقال سعيد النهر الذي في الجنة من الخير الذي اعطاه الله اياه

قل يا ايها الكافرون

سورة الكافرون نيز ميگويند

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

ابن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي قتادة في الحمار الوحشي مثل حديث ابي النضر روايت كرده است مالك از زيد بن اسلم از عطاء از ابي قتاده در قصهٔ حمار وحشي مانند حديث ابي النضر كه مذكور شد چنانكه در ذبايح موصولا بيايد وقال هل معكم من لحمه شيئ يعني وزياده است درين روايت كه فرمود آنحضرت آيا هست با شما از گوشت وي چيزي

باب ما قيل في درع النبي

ذكر آنچيزي كه گفته شد در زره پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم والقميص في الحرب وپيراهن مبارك كه در جنگ داشت ذكر قميص بطريق استطراد است چه عادت آنست كه زره

نی است شش آیت و روایت است که کفار مکہ ولید بن مغیرہ و غیرہ با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتند اگر تو دین ما را متابعت
کنی ما دین ترا متابعت کنیم یکسال ما دین ترا قبول کنیم و پرستش خدای تو کنیم و یکسال تو پرستش آلہہ ما کن فرمود
معاذ اللہ کہ من شریک کنم در پرستش غیر خدا را و این سورہ نازل شد بر آنحضرت یقال الکوہ بتکو الکفر ولی
دین الاسلام گفتہ می شود در تفسیر این آیت گفتہ کہ قائل فرایست مر شما راعدین شما است کہ کفر است و مرا
دین منست کہ اسلام است و این حکم منسوخ شدہ است بنزول آیت جہاد ولم یقل دینی و گفت دینی بیا زیکم لان
الآیات بالنون از جہت آنکہ فواصل آیات بنون است فحذف الیاء پس حذف کردہ شد یا کما قال اللہ تعالی فھو یھدین
و یشفین چنانکہ گفتہ است خداوند سبحانہ یھدین بحذف یا و ہمچنین یشفین اصل یھدینی و یشفینی است یا را حذف کردہ
از ہر دو کلمہ وقال غیرہ در روایت ابی ذر ساقط است گفتہ اند صواب ہمین است از آنکہ ما قبل مذکور نیست و آنکہ شیخ
ابن حجر تصویب آن کردہ در آن نظر است قالہ القسطلانی و میتوان گفت شاید تصویب شیخ آن باشد بحسب روایت
از مصنف رحمہ و نیست کہ مراد غیر قائل باشد کہ در یقال اشارتست بآن اگر ذکر نمیکرد مفہوم میشد کہ ہر دو تفسیر از یکی
است لا اعبد ما تعبدون الآن عبادت نمیکنم چیزی را کہ عبادت میکنید شما الآن ولا اجیبکم فیما بقی من عمری و
اجابت نمیکنم شما را در آنچہ باقی ماندہ از عمر من یعنی عبادت ناکردن بتان شما در زمان حال و استقبال و اینمعنی لا اعبد
فرا گرفتن بطریق عموم مجاز است یا عموم مشترک ولا انتم عابدون ما اعبد و نیستید شما عبادت کنندگان آنرا کہ
من عبادت میکنم نگفت من اعبد لا عتبار عموم کلمہ ما لانہا عبارۃ از آن صفت والمعنی لا اعبد الباطل و انتم لا تعبدون
الحق و این توجیہ منافی است بقول آنحضرت کہ در آیت انتم وما تعبدون من دون اللہ حصب جہنم تخصیص فرمودہ
کلمہ ما را بغیر عقلا فافہم وھم الذین قال ولیزیدن کثیرا منہم ما انزل الیک من ربک طغیانا وکفرا یعنی مخاطبین
باانتم درینجا جمعی اند کہ در شان آنہا این آیت نازل شدہ یعنی کفار

سورة اذا جاء نصر الله

و سورۃ نصر ہم میگویند مدنی است بلا خلاف و سہ آیت است ابن عباس گوید آخر سورتہا است کہ بتمام نازل شد
و این در زمان مراجعت از غزوۂ حنین بود و آنحضرت بعد از این دو سال صدر آرای حیات دنیوی بودہ متعال
گویند وقتی کہ نازل شد این سورہ خواند آنحضرت آنرا ابوبکر و عمر پس شادمان شدند و شنید ابن عباس پس گریہ
کرد آنحضرت فرمود چہ چیز گریاند ترا از شنیدن این سورہ گفت خبر موت خود رساندی فرمود راست گفتی
و مسح کرد سر ابن عباس را و دعا کرد اللہم فقہہ فی الدین وعلمہ التاویل و این دعا قبل از این او را کردہ بود
و درین مرتبہ علمہ التاویل زیادہ کردہ بعد از این آنحضرت بہشتاد روز رحلت فرمود حدثنا الحسن
بن الربیع قال حدثنا ابو الاحوص عن الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق عن عایشۃ رضی اللہ عنہا قالت ما صلی النبی
صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ بعد ان نزلت علیہ اذا جاء نصر اللہ والفتح گفت نماز نگذارد آنحضرت ہیچ نمازی پس از نزول
این سورہ الا یقول فیہا سبحانک اللہم ربنا وبحمدک اللہم اغفر لی مگر آنکہ این دعا میخواند معنی آنست تنزیہ میکنم
ترا تنزیہ تو یعنی این تنزیہی کہ تو خود را کردۂ ای پروردگار ما و حمد میگویم بستایشی کہ خود را کردۂ و این دعا بامتثال
امر فسبح بحمد ربک واستغفرہ بودہ است حدثنا عثمان بن ابی شیبۃ قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی الضحی
عن مسروق عن عایشۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکثر ان یقول فی رکوعہ وسجودہ گفت عایشہ

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الجهاد

قولہ تعالے وفی الرقاب از کتاب الزکوۃ
گذشت مقصود ازین باب آنست کہ لباس
زرہ ہما در حرب و جہاد ما ثور است از
آنحضرت فعلا و تقریرا بل تحسینا و شارعان
گویند مراد آنست کہ زرہ آنحضرت از چہ چیز
بود و حکم قمیص در حرب چیست حدثنا
محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوہاب
قال حدثنا خالد عن عکرمۃ عن ابن
عباس قال قال النبی صلی اللہ علیہ
وسلم وھو فی قبۃ یوم بدر
فرمود آنحضرت در حال آنکہ وی در خیمہ بود
اللہم انی انشدک عہدک ووعدک
خداوندا یاد میدہم یعنی ذکر میکنم ترا و
وسیلہ میخواہم پیمان ترا و نوید ترا کہ بفتح
و نصرت من برا عدا و دین کردۂ اللہم ان شئت
تعریف کردن گم شدہ اللہم ان شئت
لم تعبد بعد الیوم خداوندا اگر خواہی
عدم پرستیدہ شدن خود را با ہلاک این
گروہ مسلمانان پرستیدہ نشوی پس
از امروز کہ انتہا بہ وفق ارادہ ہلاک
شوند باقی مشرکان اند و ہمچنین دعا
میکرد آنحضرت رو بقبلہ دست دراز
کردہ تا آنکہ افتاد ردای مبارک از سر
فاخذ ابوبکر بیدہ پس گرفت ابوبکر
دست آنحضرت را فقال حسبک پس
گفت ابوبکر بس است ترا اینقدر کہ
مناجات کردی یا رسول اللہ فقد الححت
علی ربک پس تحقیق بسیار کردی

بود رسول خدا بسیار میکرد این قول را در رکوع خود و سجود خود سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لی
يتاول القرآن یعنی عمل میکرد بآنچه مامور بود در قرآن از تسبیح و تحمید و استغفار **باب** قوله ورايت الناس
يدخلون فی دين الله افواجا باب در بیان قول خدا است و دیدی تو مردم را که میدر آیند در دین خدا فوج فوج

حدثنا عبد الله بن ابی شیبة قال حدثنا عبد الرحمن عن سفیان عن حبیب بن ابی ثابت عن سعید
بن جبیر عن ابن عباس ان عمر سالهم عن قوله تعالى اذا جاء نصر الله والفتح مرویست از ابن عباس که تحقیق
عمر بن خطاب رضی الله عنه پرسید حاضران صحابه را از معنی قول خدا اذا جاء نصر الله والفتح قالوا
فتح المدائن والقصور گفتند بشارت مدینها و قصور است قال ما تقول یا ابن عباس گفت عمر چه میگوئی ای
ابن عباس قال اجل ومثل ضرب لمحمد صلى الله عليه وسلم اجل ومثل هر دو برفع است و معنی آنکه ضرب اجل
است یعنی تعین وقت اجل است و ضرب مثل است از برای محمد رحمت خدا بر وی باد نعیت له نفسه خبر مرگ
رساننده مر ورا نفس او **باب** قوله فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان توابا تواب علی العباد توفیق
توبه دهنده است بر بندهای و التواب من الناس التائب من الذنب و تواب که صفت مردم است بمعنی
رجوع کننده است از گناه خود **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعيد
بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال كان عمر يدخلنی مع اشياخ بدر گفت ابن عباس بود عمر بن خطاب
میدر آورد مرا در مجالس با پیران و بزرگان که در بدر حاضر بودند فكان بعضهم وجد فی نفسه پس بود بعضی
ازین شیوخ که غضب کرده در دل و آن عبد الرحمن بن عوف است یکی از عشرهٔ مبشره فقال لم تدخل هذا معنا و
لنا ابناء مثله پس گفت چرا در آورده میشود این جوان با ما و حال آنکه ما را پسرانند مانند این و عادت تو نیست
که میدر آری مردم را بقدر مرتبه و منازل ایشان در سوابق فضائل فقال عمر انه من حيث علمتم پس گفت عمر
از انجهت که دانسته اید شما فضل او را که عم زاده پیغمبر خدا است یا آنکه دانسته اید از وفور علم او فدعاه ذات يوم
پس خواند عمر ابن عباس را یکروزی فادخله معهم پس در آورد او را با اجلهٔ صحابه فما رئيت انه دعانی يومئذ
پس ندانستم که بتحقیق عمر طلبیده است مرا امروز الا ليريهم مگر آنکه بنماید ایشان را فضل مرا قال ما تقولون فی
قول الله تعالى اذا جاء نصر الله والفتح فقال بعضهم امرنا ان نحمد الله ونستغفره اذا نصرنا وفتح علينا
گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه پس چه میگوئید درین قول خدا پس گفت بعضی از ایشان مامور شده ایم آنکه
حمد گوئیم خدا را و طلب مغفرت کنیم خدا را وقتی که نصرت یابیم و فتح بلاد کرده شود بر ما وسكت بعضهم خاموش
شد بعضی از ایشان فلم يقل شيئا پس نگفت چیزی فقال لی اكذلك تقول يا ابن عباس پس گفت عمر مرا آیا اینچنین میگوئی تو
فقلت لا پس گفتم نمیگویم اینچنین قال فما تقول گفت عمر پس چه میگوئی تو قلت هو اجل رسول الله صلى الله
عليه وسلم اعلمه له گفتم این اشارت مدت عمر آنحضرت است که اعلام کرده خدا او را قال اذا جاء نصر الله والفتح
گفت خدا وقتیکه آمد نصر و فتح وذلك علامة اجلك و این نشان مدت حیات تست فسبح بحمد ربك واستغفره
انه كان توابا فقال عمر ما اعلم منها الا ما تقول پس گفت عمر ابن عباس را نمیدانم از آن سوره مگر چیزیرا
که تو میگوئی اگرچه این علم عمر را بعد از آنوقت شنیدن سوره نشده بود بعد از ذکر یا اعلام آنحضرت بعد از آنوقت

الجزء الحادی عشر تیسیر الاسلام

كتاب الجهاد

و طمانینت از جانب ابی بکر ظاهر معلوم
کرد علامت استجابت را و جمع کرد خاطر
را از جانب ایشان و بازماند از دعا
وهو فی الدرع و آنحضرت در
زره بود فخرج وهو يقول پس
بر آمد آنحضرت از جای که دعا میکرد
و حال آنکه وی میگفت بطریق تمثیل
این آیت را که نازل شده بود پیش
ازین سيهزم الجمع ويولون الدبر
نزدیک است که شکست داده شود جماعت
کافران و بگردانند پشت را اشارت
میکرد بآنکه این است وقت تنجز آن
وعده بل الساعة موعدهم یعنی
وعدهٔ هزیمت ایشان بسنده نیست بلکه
روز قیامت وعده گاه عذاب کلی ایشانست
والساعة ادهى وامر و قیامت سخت
تر است از روی عذاب و تلخ تر است از
عذابیکه در دنیا چشند وقال وهيب حدثنا
خالد و گفت وهیب حدیث کرد ما را
خالد از عکرمه انا ابن عباس در حدیث
مذکور یوم بدر را بعد فی قبة چنانچه
در تفسیر سورهٔ قمر موصولا بیاید و ابن
عباس حاضر نبود این قصه را شنیده
است آنرا از کسی که حاضر شده آنرا و ساقط
کرده واسطه را موافق عادت وی در
اکثر روایات که ذکر و **حدثنا** محمد
بن كثير قال اخبرنا سفيان عن ابن
عيينة عن الاعمش عن ابراهيم
عن الاسود عن عائشة قالت توفی النبی
صلى الله عليه وسلم ودرعه مرهونة عند
يهودی بثلاثين صاعا من شعير

بود صوح پیوسته باشد **سورة تبت یدا ابی لهب وتب** کلمہ تب در روایت ابی ذر ساقط است تباب خسران یعنی تباب بمعنی زیان زدگی است کہ بہلاک انجامد و تتبیب بمعنی تدمیر است یعنی بمعنی او ازباب تفعیل بمعنی ہلاک است وتباب در آیت دیگر واقع شده قوله تعالی وما کید فرعون الا فی تباب پیشتر در آیت وما زادوہم غیر تتبیب ومؤلف حرلبا است کہ بمناسبت وتقریب لفظی کہ در آیت دیگر واقع شده تفسیر میکند **حدثنا** یوسف بن موسی قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال لما نزلت وانذر عشیرتك الاقربین گفت ابن عباس وقتیکہ نازل شد این آیت وبترسان قوم خود را کہ قریب تر اند ورهطك منهم المخلصین وقوم تو از ین جماعہ کہ یگانہ اند این تفسیر قول سابق است وقراءة شاذه است از ابن عباس و منسوخ التلاوة شده است خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی صعد الصفا بیرون آمد رسول خدا تا آنکہ بر آمد کوه صفا را فهتف یا صباحاه پس فریاد کرد باین لفظ یا صباحاه کہ متعارف اہل فریاد است فقالوا من هذا پس گفتند اہل مکہ کیست آنکہ فریاد میکند فاجتمعوا الیه پس جمع شدند نزد آنحضرت بعد از آنکہ دانستند کہ او است صلی الله علیه وسلم فقال ارأیتم ان اخبرتکم ان خیلا تخرج من سفح هذا الجبل پس فرمود آیا می بینید و میدانید اگر خبر دہم شما را کہ لشکری بیرون می آید از پایان این کوه کہ غارت کند اکنتم مصدقی آیا ہستید شما تصدیق کنندہ من قالوا ما جربنا علیك کذبا گفتند ما تجربہ نکردہ ایم بر تو دروغی را فقال فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید پس فرمود بتحقیق من ترسانندہ ام مر شما را عذابی سخت دشوار یعنی بر کفر عذابی سخت در قیامت خواہد بود قال ابو لهب تبا لك ما جمعتنا الا لهذا گفت ابو لهب ہلاک باد مر ترا نخواندہ بودی ما را مگر برای این تو قام فنزلت تبت یدا ابی لهب وتب یعنی ہلاک کرد خود را ابو لهب وہلاک شد وقد تب هکذا قرأها الاعمش یومئذ یعنی اعمش در روز روایت این حدیث وقد تب خواندہ اگرچہ در قرآن نیست در روایت ابی ذر ہمین قدر است فنزلت تبت یدا ابی لهب

باب قوله وتب ما اغنی عنه ماله وما کسب یعنی ہلاک شد و بی نیاز نکرد از عذاب وہلاک مال او و چیزی کہ کسب کردہ بود **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا ابو معاویة قال حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی البطحاء فصعد الی الجبل بتحقیق پیغمبر خدا بیرون آمد از خانہ بسوی بطحا پس بر آمد کوه را فنادی یا صباحاه فاجتمعت الیه قریش فقال ارأیتم ان حدثتکم ان العدو مصبحکم او ممسیکم پس فرمود خبر دہید اگر گویم شما را کہ دشمن صباح می آید شما را یا شب می آید شما را اکنتم تصدقونی آیا ہستید شما کہ تصدیق میکنید مرا قالوا نعم گفتند آری تصدیق میکنیم قال فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید فرمود پس من ترسانندہ ام مر شما را در پیش عذابی دشوار فقال ابو لهب الهذا جمعتنا تبا لك پس گفت ابو لهب آیا برای این جمع کردی تو ما را ہلاک باد مر ترا فانزل الله تبت یدا ابی لهب الی آخرها

باب قوله سیصلی نارا ذات لهب سر انجام است کہ گرم میکند کسی را کہ زبانہ دار است و بر افروختہ **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی عمرو بن مرة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال ابو لهب تبا لك الهذا جمعتنا فنزلت تبت یدا ابی لهب الی آخرها

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

یہودی را زرہی از آہن چنانچہ در استقراض گذشت **حدثنا** موسی بن اسماعیل قال حدثنا وهیب بن خالد قال حدثنا ابن طاوس عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مثل البخیل والمتصدق مثل رجلین علیهما جبتان من حدید وحال بخیل وآنکہ صدقہ میدہد حال دو مرد است کہ بر ایشان دو پیرہن است از آہن جبتان بموحدہ مشددہ وبنون نیز روایت است یعنی دو زرہ بہر تقدیر مراد لباس آہنی است در بر قد اضطرت ایدیهما الی

ومطابقت ترجمه بقول حمد است که درین سوره مستعلی تارا ذات لهب واقع شد چون مؤلف رحمه الله اینحدیث را بعد از ذکر این قول شنیده آنرا ترجمه کرده ایراد اینحدیث کرده است **باب** قوله وامرأته حمالة الحطب وزن او براد اندی خار وخسک است وامرأته حماله عطف است بر ضمیر مستکن در سیصلی یا مبتدا است عاصم بنصب خوانده است بتقدیر اعنی بنا بر شتم وخبر حماله ان فی جیدها نام او ام جمیل خواهر ابوسفیان است آن بدکار در راه آنحضرت واصحاب وی خار وخسک می انداخت این قول ابن عباس است وقال مجاهد حمالة الحطب تمشی بالنميمة یعنی سخن چینی میکرد تا بعداوت اندازد اصحاب را ونیز گفته اند مراد حطب دوزخ است فی جیدها حبل من مسد در گردن او ریسمانی است خوب بافته یقال من مسد لیف المقل بیان حبل مسد است لیف بمعنی پوست ومقل بضم میم وسکون قاف درخت صمغ است وهی السلسلة التی فی النار وآن زنجیر است که در دوزخ خواهد بود از هفتاد ذراع میدرآرند ودهان او ومی برآرند از دبر او وباقی بپیچند در گردن او قسطلانی گفته آن جلی است که آن بدکاره می بست دران خار وخسک یکبار بر پشت را می آورد در راه درمانده بر سنگی نشست که استراحت کند از پس پشت او فرشته آمد گلوی او خفه کرد وهمدران جا هلاک شد **سورة قل هو الله احد** آن را سوره اخلاص وسوره صمد نیز میخوانند مکی است قیل مدنی پانزده کلمه است وچهار آیت یقال لا ینون احد گاهی حذف نمیکنند تنوین را در حالت وصل غیر وقف پس میگویند قل هو الله احد الله الصمد ای واحد اشارت کرده است که احد وواحد بیکمعنی است واصل احد وحد است بدل کردند واو را بهمزه اگرچه این ابدال در واوی است که مضموم میباشد ومکسور مثل وجوه ووسادة وانیجا واو مفتوح بدل کرده اند واین کلمه بواو کمتر مستعمل است بخلاف مضموم الواو ومکسور ها بعضی گفته اند که احد وواحد مترادف بیکمعنی نیستند در شرح مشکوت گفته که فرق است میان واحد واحد من حیث اللفظ یعنی من استعمال اللفظ والمعنی اما فرق از حیثیت بوجوه متعدده است یکی آنکه احد را استعمال نمیکنند در اثبات بر غیر الله تعالی نمیگویند زید احد چنانچه میگویند زید واحد بطریق حمل وگرنه ما احد لی حُرّ در زبان اهل شرع شایع است دیگر آنکه نفی احد اعم است ونفی واحد گاهی اعم نمیباشد چنانکه لا احد فی الدار عام است یعنی هیچکس نیست درخانه ولا واحد فی الدار بانفی هم میگویند که یکی درخانه نیست بلکه دو وزیاده اند دیگر آنکه ابتدای تعداد بواحد میکنند باحد نمیکنند دیگر تای تانیث ملحق میشود بواحد اما فرق از حیثیت معنی بر آنست یکی آنکه احد من حیثیة البناء ابلغ است از واحد گویا صفت مشبه است بمعنی که ثبات میباشد دیگر آنکه احد را اطلاق میکنند وعدم مثنی وعدم نظیر او میخواهند چنانکه احد شمس بمعنی عدم نظیر است وواحد اکثر اطلاق آن بر عدم مثنی است گفته اند هم ازینجهت آنرا جمع نمیکنند زهری گوید احمد بن یحیی را پرسیدند که احاد جمع احد است گفت معاذ الله نیست احد را جمع ومیشود احد که جمع واحد باشد چنانکه اشهاد جمع شاهد است دیگر آنکه از کلام بعضی متکلمین لایح می شود که الله تعالی احد است باعتبار ذات واحد است باعتبار صفات وگفته اند نصیب بنده اینست که غرق شود در دریای توحید تا آنکه نبیند از ازل تا ابد غیر واحد صمد **حدثنا** ابو الیمان قال حدثنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن

یا باعث عجائب وپوشیدن جبه کردن وی خطایای متصدق را وکلما هم البخیل بالصدقة انقبضت کل حلقة الی صاحبتها وهرگاه قصد میکند بخیل بدادن صدقه بسته وپیوسته میگردد هر حلقه جبه بسوی حلقه دیگر ازان وتقلصت علیه وتنگ میگردد جبه وباهم می آید بروی وانضمت یداه الی تراقیه وفراهم می آید هر دو دست او بچنبر گردن وی فسمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول پس شنید ابوهریره آنحضرت را که میفرمود فیجتهد ان یوسعها فلا تتسع پس کوشش میکند بخیل که فراخ کند جبه را پس فراخ نمیشود حاصل آنکه جواد چون قصد تصدق کند کشاده ودراز میگردد دستهای وی از فراخی سینه ببذل وعطا تا آنکه بدر وشد ونیک همه پا میرسد ومحو میشود خطایای وخلایق گرددد وبخیل چون قصد بدان صدقه میکند تنگ میگردد ونمی کشاید دست وی بدان بتنگی سینه ودر تشبیه حال بلبس جبه گویا اشارت است بتشبیه جواد بشجاع در جنگ که از جان دریغ ندارد وبخیل بجبان که هرچند بشرم مردم یا با دیگر سلاح پوشیده حاضر شده اما ثبات قدم در معرکه تنگ می آید به هرکجا هرچند قصد کند باب الجبة فی السفر والحرب پوشیدن جبه در سفر وجنگ قاضی عیاض گفته جبه جامه که قطع کرده ودوخته شده آرند جبه آنچه قطع کرده شده انداز جامها بجائی که مسلسل است از التمسیه یعنی ارسال یعنی وسازاست **حدثنا** موسی بن اسماعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق قال حدثنی المغیرة بن شعبة قال انطلق رسول الله صلی الله علیه وسلم لحاجته ثم اقبل رفت آنحضرت برای قضای حاجت خود پس آمده فتلقيته بماء پس پیش بردم آنحضرت را آب فتوضأ وعليه جبة شامية پس

ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت کرده از پیغمبر خدا قال الله کذبنی ابن آدم ولم یکن له ذلک
فرموده خدا دروغ کرد مرا فرزند آدم ولایق نبود مر ورا تکذیب من وشتمنی ولم یکن له ذلک ودشنام داد مرا
ونبود سزاوار مر ورا واما تکذیبه ایای فقوله لن یعیدنی کما بدأنی اما تکذیب ابن آدم مرا پس گفتن او
اعاده نمیکند مرا چنانکه پیدا کرده مرا اول بار ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته وحال آنکه نیست نخست
پیدا کردن آسانتر من از اعاده او واما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا واما دشنام او مرا پس قول او است که گرفته
است خدا ولدی مسیح بن الله عیسی پسر خدا است وانا الاحد الصمد ومن یگانه پاکم احتیاج ندارم بفرزند لم الد
ولم اولد ولم یکن لی کفوا احد نزاده ام کسی را وزاده نشده ام ومن ونمی باشد مرا همسر احد **باب** قوله الله
الصمد باب در بیان معنی قول خدا است سبحانه الصمد است والعرب تسمی اشرافها الصمد واهل عرب می نامند بزرگان
خود را صمد یعنی کسی که حاجت برده شود بوی قال ابو وائل هو السید الذی انتهی سودده گفته است ابو وائل صمد آن
بزرگی است که بکمال ونهایت رسیده است سیادت او وابن عباس گفته صمد کسی است که رجوع میکنند بسوی وی
مردم حوائج ومسائل خود را وصمد از الصمد مشتق است از صمد وقتی که قصد کرده شود ووی سبحانه موصوف است
بانیجال بوجه اطلاق **حدثنا** اسحق بن منصور قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذبنی ابن آدم ولم یکن له ذلک وشتمنی ولم یکن له ذلک اما تکذیبه
ایای ان یقول انی لن اعیده کما بدأته واما شتمه ایای ان یقول اتخذ الله ولدا وانا الصمد الذی لم الد ولم اولد ولم
یکن لی کفوا احد ترجمه معلوم شده است **باب** قوله لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد این باب در بیان این قول است کفوا بضم الکاف
وسکون الفاء وضم فا بهمزه وواو است وکفیئا بفتح کاف وکسر فا بکسور تحتیه وبهمزه بروزن فعیل وکفاء بکسر کاف وفتح فا بمد
واحد یعنی این هر سه لغت بیکمعنی است **سورة قل اعوذ برب الفلق** مدنی است ابو
سفیان وقتاده روایت کرده اند که مکی است ودر نزول آن اتفاق است که چون آنحضرت را بعض
اشقیا سحر کرده بودند نازل شده است وقصه آن در تفاسیر مذکور ومشهور است وقال مجاهد غاسق
اللیل اذا وقب غروب الشمس یعنی غاسق شب است وقتی که درآید بغروب ودخول است یقال هو ابین من
فرق الصبح فلق الصبح گفته میشود که ظاهرتر است از فرق صبح آن یعنی فلق وفرق بیکمعنی است اذا وقب اذا دخل
فی کل شیء واظلم یعنی اذا وقب یعنی اذا دخل است ومعنی اظلم این هر دو تفسیر از فرا است **حدثنا** قتیبة بن سعید قال
حدثنا سفیان عن عاصم وعبدة عن زر بن حبیش قال سألت ابی بن کعب رضی الله عنه عن المعوذتین گفت زر بن حبیش
پرسیدم کعب بن مالک را ازین دو سوره که در قرآنست فقال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال قیل لی فقلت
پس گفت پرسیدم رسول خدا را پس فرمود گفته شده است مرا یعنی جبرئیل گفته است پس گفتم من هم که از قرآنست فنحن
نقول کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تردد مردم در قرآنیت معوذتین از ان بوده است که این
هر دو سوره بطریق دعا برای دفع سحر که آنحضرت را کرده بودند نازل شده است ونیا خواند آنحضرت
در نماز فجر لیلة التعریس ومعجز بودن ونوشتن آن در مصاحف سیما مصحف امام دلیلی واضح است
بر قرآنیت آن **سورة قل اعوذ برب الناس** ویذکر عن ابن عباس الوسواس

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

وعلی خفیه ومسح کرد آنحضرت بسر مبارک
خود وبر موزهای واین سفر غزوه تبوک
بود **باب** لبس الحریر فی الحرب
پوشیدن جامه ابریشمی در جنگ واختلاف
دارند علما در جواز آن عمر منع کرده است
مالک وابو حنیفه مطلقا از جهت اطلاق
نهی چنانچه در عیدین وهبه گذشت وآن
قول عمر بن خطاب وابن سیرین وعکرمه
وابن محیریز است وشافعی وابو یوسف
ومحمد قائل بجواز اند نزد حاجت ومصلحت
وابن ماجشون مستحب دانسته آنرا در حرب
برای ارهاب عدو ومباهات وشاید که
در پوشیدن جبه که تنگ ودراز باشد
در وقت هنگام تیز بیمن حکمت باشد در هدایه
فقه است که ضرورت سختی وسلاح دیده

وذكر کرده شده است از ابن عباس در تفسیر قوله الوسواس اذا ولد خنسه الشيطان وقتی کزاده شده مولود مس وخله میکند او را شیطان فاذا ذکر الله ذهب پس وقتی که ذکر کرده شد نام خدا میرود شیطان ازینجا بوضوح پیوست مشروعیت اذان که درگوش مولود میگویند چه شیطان تاب شنیدن اذان ندارد چنانکه احادیث صحیحه دال است بران واذا لم یذکر الله ثبت علی قلبه و وقتیکه ذکر کرده نشود ثابت میماند بر دل او حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عبدة بن ابی لبابة عن زر بن حبیش ح قال وحدثنا عاصم عن زر گفت سفیان وحدیث کرد ما را عاصم از زر بن حبیش قال سالت ابی بن کعب گفت زر بن حبیش پرسیدم ابی بن کعب را قلت یا ابا المنذر گفتم ای ابا منذر کنیت کعب است ان اخاك ابن مسعود یقول کذا وکذا بتحقیق برادر تو ابن مسعود میگوید چنین وچنین یعنی میگوید که معوذتین از قرآن نیست فقال ابی سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابی پرسیده بودم رسول خدا را از معنی فقال لی قیل لی فقلت پس گفت پیغمبر خدا مرا گفته شد مرا یعنی خبر داده است مرا جبرئیل پس گفتم که معوذتین از قرآنست قال فنحن نقول کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابی پس ما این میگوئیم چنانچه فرموده است رسول خدا رحمت کناد خدا بروی فراوان رحمت عینی گفته که در صحابه اختلافی بوده در قرآنیت معوذتین پستر مرتفع شد اختلاف واجماع کردند در آنکه از قرآنست که امروز هرکسے که انکار کند در قرآن بودن معوذتین کافر می شود اگر گوئی بتحقیق تصریح کرده امام احمد وابن حبان بروایت حماد بن سلمه باین لفظ که ابن مسعود نمی نوشت در مصاحف خود معوذتین را واخراج کرده عبد الله بن احمد در زیادات وطبرانی باسنادی که دارند که عبد الله بن مسعود دور میکرد از مصحف معوذتین را و میگفت از قرآن نیست گوئیم بزار گفته که ابن مسعود برهمین قول نمانده بعد از انکه از جمعی صحابه شنید برگشت ازین اعتقاد وتحقیق از روایات صحیحه ثابت شده است که انحضرت امر کرد بخواندن معوذتین در نماز فجر قرات بآن کرده مشکل عبد الله بن مسعود است که باهمه اقوال در روایات منکر بود باانکه انکار ابن مسعود در ثبوت تواتر ضرری ندارد در خبر متواتر اجماع شرط نکرده اند شاید در اول حال بروی این روایات نرسیده بعد ازانکه از همه صحابه معلوم کرد رجوع کرده باشد والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم در روایت ابی ذر ثابت است

كتاب فضائل القرآن

فضائل جمع فضیلت است **باب** کیف نزول الوحی واول ما نزل در بیان آنکه چگونه بود نزول وحی ودر بیان نخستین چیزیکه نازل شده قال ابن عباس المهیمن الامین در فضل قرآن مهیمن واقع شده در سوره مائده وانزلنا الیك الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ومهیمنا علیه وفرستادیم بسوی تو کتاب بحق از باطل درحالی که تصدیق میکند مر چیزیرا که پیش اوست از کتاب پیغمبران سابق وامین است بران قرآن القرآن امین علی کل کتاب قبله وقرآن امین است بر هر کتابی که پیش ازان بود حدثنا عبید الله بن موسی عن شیبان عن یحیی عن ابی سلمة قال اخبرتنی عائشة وابن عباس رضی الله عنهم قالا لبث النبی صلی الله علیه وسلم بمکة عشر سنین ینزل علیه القرآن گفت عایشه وابن عباس توقف کرد بعد از بعثت پیغمبر خدا بمکه ده سال درسالی که نازل کرده میشود بروی قرآن وبالمدینة

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

بتحقیق انحضرت رخصت داد مر عبد الرحمن وزبیر را در پیرهن ابریشمی از خارشے که عارض بود بایشان وان در غزوه بود بدلیل روایت آینده ودر روایت مسلم زیاده آمده فی السفر وبروایتے مرور فی غزات پس مناسب باشد ترجمه باب را ولو آمد که حکه وحرب هر دو سبب رخصت باشد حدثنا ابو الولید قال حدثنا همام عن قتادة عن انس ح وحدثنا محمد بن سنان قال حدثنا همام عن قتادة عن انس ان عبد الرحمن بن عوف والزبیر شکیا الی النبی بتحقیق عبد الرحمن وزبیر شکایت کردند نزد انحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی القمل مراد میداد هر دو را شکایت شپش را که سبب خارش باشند فارخص لهما فی الحریر پس رخصت داد انحضرت مر این هر دو برادر در حریر فرایته علیهما فی غزاة انس گوید پس دیدم حریر را برآن هر دو در غزوه حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قطان عن شعبة قال اخبرنی قتادة ان انسا حدثهم رخص النبی صلی الله علیه وسلم لعبد الرحمن بن عوف والزبیر بن العوام فی حریر یعنی بسبب مذکور

عشر سنين و در مدینه مطهره ده سال بوده است گفته اند که حدیث مطابق جز اول است از ترجمه و لیس اینجه کیف نقل دلالت شمار و کرمانی گفته که ده سال بنابر اختلافی است که آنحضرت بعد از بعثت ده سال در مکه تشریف داشته یا سیزده سال و درین روایت قول اول اختیار کرده است اگرچه مشهور و اصح قول آخر است انتهی پوشیده نماند که تواند که درین قول اختیار ملاحظه آن کرده باشد که جبرئیل بعد از وحی گذاردن و اقرأ باسم ربک تا سه سال وحی نیاورد و قرآن نازل نشد **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی عن ابی عثمان قال انبئت گفت ابی عثمان خبر داده شده ام من ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم و عنده ام سلمة فجعل یتحدث پس گشت جبرئیل که حدیث میکرد با آنحضرت فقال النبی صلی الله علیه وسلم لام سلمة من هذا پس گفت پیغمبر خدا ام سلمه را کیست این مرد او کما قال یا چنانکه فرمود آنحضرت شک راوی است در لفظ قالت قلت هذا دحیة الکلبی گفت ام سلمه گفتم این دحیه کلبی است که از اعیان صحابه بود و بحسن و جمال ضرب المثل بوده و گفته اند که چون ملک بصورت بشر تجلی کند لاجرم با حسن صور خواهد بود فلما قام قالت والله ما حسبته الا ایاه پس هرگاه ایستاد جبرئیل و رفت گفت ام سلمه بخدا که گمان نکردم او را مگر دحیه کلبی حتی سمعت خطبة النبی صلی الله علیه وسلم یخبر جبرئیل و قتیکه شنیدم پیغمبر خدا را که خبر میداد خبری که درین وقت از جبرئیل شنیده بود او کما قال همین عبارت معتمر گفته یا عبارت دیگر است با معنی قال ابی قلت لابی عثمان ممن سمعت هذا قال من اسامة بن زید رضی الله عنهما گفت پدر من گفتم ابی عثمان را از که شنیده تو این خبر را گفت از اسامه بن زید **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا اللیث قال حدثنا سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ما من الانبیاء نبی الا اعطی ما مثله آمن علیه البشر نیست از پیغمبران سابق پیغمبری مگر آنکه داده شده معجزه که مانند آن ایمان آورده بسبب آن بشر کلمه ما موصوله است مثله مبتدا است آمن علیه البشر خبر آنست و جمله صله موصول است و علی بمعنی لام است تعبیر کرده بعلی از جهت متضمن بودن آن معنی غلبه را یعنی ایمان می آرند بمغلوبیت که نمیتوانند دفع آن کرد از خود طیبی گفته که علیه حال است بمعنی مغلوبا علیه در تحدی یعنی نیست هیچ پیغمبری مگر آنکه داده است او را خدا از معجزات چیزی که صفت آن اینست که هرگاه مشاهده کرده شود بیننده آن خواه مخواه ایمان می آرد و حاصل کلام آنکه هر پیغمبری مخصوص است بچیزیکه اثبات دعوی آن میکند از خوارق عادات که در زمان موسی سحر معتاد بود معجزه او هم از جنس آن بود که بدیدن آن ساحران بی توقف ایمان آوردند و در زمان عیسی طب بمرتبه کمال بود معجزه او احیای موتی شده اطبا دانستند که این امر خارق عادت است و در زمان پیغمبر ما بلاغت در مرتبه کمال بود و قرآن مجید معجزه آمده تا همه بلغا دانستند که از حیطه قدرت بشری بیرون است این حدیث محتمل معانی است که نووی و غیر او متصدی بیان آن شده اند و انما کان الذی اوتیت وحیا اوحاه الله الی و نیست چیزی که داده شده ام من مگر وحی که فرستاده است خدا بسوی من که دایم میماند در ازمنه و دوام بخلاف معجزات سایر انبیا که میگذرد و بگذشتن او و دارد و معجزات آنحضرت از حد حصر و احصا بیرون بود از آن جمله این معجزه عظیمه دایمی است و اینمعنی مترتب است بقوله صلی الله علیه وسلم فارجوان اکون اکثرهم تابعا یوم القیامة پس امید وارم اینکه باشم بیشترین انبیا از روی امت

الجزء الحادی عشر من شیخ الاسلام

كتاب الجهاد

عبد الرحمانی یا مرزاست مانند انجه عبد الرحمن راست پس امر کرد کسی را که حاضر بود او را پس پاره پاره کردند آنرا عسقلانی گفته رجال آن ثقات اند و لیکن در آن انقطاع است **باب ما یذکر فی السکین** چیزیکه ذکر کرده میشود در تقریب ذکر کارد که نیز از آلات حرب است یا در جواز استعمال آن چنانکه عینی گفته **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن جعفر بن عمرو بن امیة الضمری عن ابیه قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یاکل من کتف یحتز منها گفت عمرو بن امیه دیدم آنحضرت را که میخورد از گوشت شانه گوسفند که می برید از آن بکارد فدعی الی الصلوة پس خوانده شد آنحضرت بسوی نماز فصلی ولم یتوضا پس نماز گزارد و وضو نکرد **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری وزاد یعنی و زیاده کرده زهری باین طریق در حدیث مذکور پیش از قول راوی فصلی فالقی

روز قیامت از آنکه باستمرار معجزه بود دوام آن متجدد میشوند اہل ایمان **حدثنا** عمرو بن محمد قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح بن کیسان عن ابن شهاب قال اخبرنی انس بن مالك رضی الله عنه ان الله تعالی تابع علی رسوله الوحی قبل وفاته بتحقیق خدای در پی فرستاد بر رسول خود وحی را پیش از وفات او حتی توفاه تا آنکه وفات کرد آنحضرت اکثر ما کان الوحی یعنی نزول وحی بر آنحضرت قریب بزمان وفات بیشتر بود بنسبت بزمان سابق فرقی هم شده بود و آنکه انزال سور طویله کمتر بود کذا قال القسطلانی و این قول از انس در جواب زهری بود که پرسیده آخر عمر آنحضرت هم فترت وحی بود بلکه اکثر بود نزول وحی نسبت بزمان سابق ثم توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد پس از وفات یافت رسول خدا بعد از کثرت نزول

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن الاسود بن قیس قال سمعت جندبا یقول اشتکی النبی صلی الله علیه وسلم گفت اسود بن قیس شنیدم جندب را میگفت بیمار شد پیغمبر خدا فلم یقم لیلة او لیلتین پس قیام نکرد برای نماز تهجد یکشب یا دو شب فجاءت امرأة فقالت یا محمد ما اری شیطانك الا قد ترکك پس آمد زنی این عمان زن ناپاک خواهر ابوسفیان بن حرب است پس گفت ای محمد نمی بینم شیطان ترا مگر آنکه گذاشته است ترا اینقول نزد فترت وحی بود بر آنحضرت فانزل الله تعالی والضحی واللیل اذا سجی ما ودعك ربك وما قلی ایراد اینحدیث در باب فضائل قرآن و موافقت باین ترجمه ظاهر نیست و از شروح که در نظر است چیزی بنظر در آمده یعنی در اینجا نکته نزول قرآن نجما نجما گفته که اگر تمام قرآن بیکبارگی می آمد در تحمل آن این مردم را که اکثر ایشان امی بودند مشقتی و دشواری میبود و از جمله دشواریها آن که دانستن هر حکم مدار دلیل آن تاملی و تفکری فراوان میطلبید بلکه بسبب تعیین شارع بوضوح نمیرسد بحسب مصالح و حوائج نجما نجما نازل گشت **باب** نزل القرآن بلسان قریش والعرب نازل شده قرآن بزبان قریش و زبان عرب عطف عام بر خاص است و درین عطف اشارتست که قرآن همه بر لسان قریش نیست بلکه بلغات دیگر وضوح یافته است قال القاضی ابوبکر الباقلانی دلیلی قایم نشده که همه قرآن بلغت قریش نازل شده است ظاهر قوله تعالی انا جعلناه قرآنا عربیا آنست که مخصوص بزبان نازل شده و آنکه بعضی گفته که در ابتدا بلغت قریش نازل شده مگر آنکه گویند جبرئیل بلغت قریش میگذارد و آنحضرت هم بهمین لغت قرارت میخواند بصحت پیوسته که قرآنی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه باتفاق صحابه جمع کرده بلغات مختلفه بود عثمان رضی الله عنه از لغات دیگر تجرید کرده مخصوص بلغت قریش جمع کرده است والآن مصاحف همه بر طبق جمع عثمانی است آنکه عینی نقل کرده که در قرآن همزها بسیار است و قریش همزه ندارند منافی این قول صحیح است و قول الله عز وجل قرآنا عربیا یعنی بلسان عربی مبین اینقول مولف رح است که نزول قرآن مخصوص بزبان قریش بنوده است **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری واخبرنی انس بن مالك رضی الله عنه قال فامر عثمان زید بن ثابت وسعید بن العاص وعبد الله بن الزبیر وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام گفت انس پس امر کرد عثمان رضی الله عنه اینجماعه را ان ینسخوها فی المصاحف که بنویسند

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

کتاب الجهاد

بفتح میم و سکون مهمله ان عمیرا بتصغیر بن الاسود العنسی بفتح عین و سکون نون و بعضی بفتح آن نیز گویند نسبت بعنس است و آن لقب زید بن مذحج بن ادد است حدثه انه اتی عبادة بن الصامت وهو نازل فی ساحل حمص بتحقیق عمیر آمد عباده را و حال آنکه وی فرود آمده بود در کناره دریای شهر حمص وهو فی بناء له وعباده بود در بنای که مر او را بود ومعه ام حرام وبا عباده ام حرام بود که بزنی گرفته بود قال عمیر گفت عمیر فحدثتنا ام حرام انها سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول پس حدیث کرد ما را ام حرام که بتحقیق وی شنید آنحضرت را که میفرمود اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا بتحقیق لشکر از امت من که غزا میکنند دریا را بتحقیق واجب گردانید یعنی بهشت را برای خود بسبب وعده رب کریم بجزای نیک عمل نیک قالت ام حرام قلت یا رسول الله انا فیهم گفت ام حرام گفتم ای رسول خدا من در میان ایشان باشم قال انت فیهم فرمود تو در میان ایشان باشی و آن غزوه قبرس بود که واقع شد در زمان عثمان باهتمام معاویه قالت گفت ام حرام ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم پس فرمود آنحضرت نخستین لشکر از امت من که غزا میکنند شهر قیصر روم را آمرزیده شد برای ایشان

لغات را وصاحف وقال لهم اذا اختلفتم انتم وزيد بن ثابت في عربية من عربية القرآن فاكتبوها بلسان
قريش وگفت عثمان مر اينجماعه را وقتي كه اختلاف كنيد شما و زيد بن ثابت در عربيتي از عربيت قرآن يعني در عربي
بودن و شك ترددكنيد كه اين لفظ عربي است يا غير عربي پس بنويسيد شما بزبان عربي فان القرآن انزل بلسانهم
ففعلوا پس بتحقيق قرآن نازل شده است بزبان قريش پس كردند آنچنانكه عثمان فرموده و ازين كلام ظاهر
ميشود كه قرآن را از جميع لغات ديگر تجريد كردند و همه بلسان قريش نوشته اند حدثنا ابو نعيم
قال حدثنا همام قال حدثنا عطاء ح وقال مسدد وگفت مولف وگفت مسدد و حدثنا يحيى عن ابن جريج
قال اخبرني عطاء قال اخبرني صفوان بن يعلى بن امية ان يعلى كان يقول گفت عطا خبر داد مرا صفوان
بن يعلى كه بتحقيق يعلى بود كه ميگفت ليتني ارى رسول الله صلى الله عليه وسلم حين ينزل عليه الوحي كاش
من ببينم رسول خدا را هنگاميكه نازل مي شود بروي وحي فلما كان النبي صلى الله عليه وسلم بالجعرانة
پس وقتيكه بود پيغمبر خدا بمنزل جعرانه وعليه ثوب قد اظل عليه ومعه ناس من اصحابه و بر آنحضرت جامه
بود كه پرده كرده شده بروي و با وي جمعي از صحابه بود اذ جاءه رجل متضمخ بطيب ناگاه آمد مردي كه آلوده
بود بخوشبوي فقال يا رسول الله كيف ترى في رجل احرم في جبة بعد ما تضمخ بطيب پس گفت اي رسول خدا
چگونه مي بيني يعني چه حكم ميكني در حق مردي كه احرام بست در جامه دوخته بعد از آنكه ماليده آنرا بطيب فنظر
النبي صلى الله عليه وسلم ساعة پس انتظار كرد پيغمبر خدا در جواب او زماني فجاءه الوحي فاشار عمر الى
يعلى ان تعال پس آمد آنحضرت را وحي پس اشارة كرد عمر بن خطاب رضي الله عنه بسوي يعلى اينكه بيا
فجاء يعلى فادخل راسه فاذا هو محمر الوجه پس آمد يعلى و در آورد سر خود را در پرده كه بر آنحضرت كرده بودند
پس ناگاه ديد كه آنحضرت سرخ شده روي مبارك او يغط كذلك ساعة ثم سري عنه پس تر دور كرده شد آن حالت
از آنحضرت يغط بكسر غين معجمه و تشديد طا مهمله يعني تردد نفسه فقال اين الذي يسالني عن العمرة آنفا پس فرمود كجاست
آنكه پرسيد مرا از حكم احرام از عمره فالتمس الرجل فجيء به الى النبي صلى الله عليه وسلم پس طلب كرده شد آنمرد
پس آورده شد او را نزد پيغمبر خدا فقال اما الطيب الذي بك فاغسله ثلاث مرات پس فرمود اما طيبي كه
بتست بشوي آنرا سه بار واما الجبة فانزعها واما جبه پس بكش از بدن خود آنرا و دور كن ثم اصنع في عمرتك
كما تصنع في حجك پس تر بكن در عمره خود چنانچه ميكني در حج خود ظاهر ازين حديث آنست كه اين اول عمره بود كه صحابه
كرده اند حكم احرام عمره و آنحضرت درينوقت بوحي فرموده قسطلاني آورده بعضي گفته اند كه وجه ايراد اينحديث
درين باب تنبيه است برين كه وحي بقرآن و سنت بر يك نهج بوده است و بيك زبان انتهى پوشيده نماند كه اينوجه
وقتي تمام است كه اين عبارت عربي كه آنحضرت بر زبان آورده از صاحب وحي شنيده باشد فافهم

باب

جمع القرآن در بيان جمع كردن قرآن در زمان خلافت ابي بكر صديق رضي الله عنه حدثنا موسى بن
اسمعيل عن ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب عن عبيد بن السباق ان زيد بن ثابت رضي الله عنه
قال ارسل الي ابو بكر مقتل اهل اليمامة گفت زيد بن ثابت فرستاد بسوي من كسي را ابو بكر صديق بعد از
قتال اهل يمامه كه همراه مسيلمه كذاب كرده بودند و جمعي كثير از صحابه بشهادت رسيده اند فاذا عمر بن الخطاب عنده

الجزء الحادي عشر من شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

كه سفيان باشد زيرا چه يزيد اهل آن نبود
كه اين سادات در خدمت وي باشند خو
حاصل آنچه ابن تين و ابن منير گفته اند
آنست كه لازم نمي آيد از دخول يزيد در
عموم غازيان اين غزوه اينكه برنيايد وي
از حكم ايشان بدليل خاص زيرا چه مغفرت
مشروط است باهليت مغفرت بخلاف تا اگر
مرتد شود يكي از اهل غزوه بعد از آن داخل
نباشد در آن عموم باتفاق و بعضي تجويز
كنند كه مراد بمدينه قيصر مدينه باشد كه قيصر
در آنجا بود در روزي كه فرمود اينحديث خدا
آنحضرت و آن حمص است كه در آن وقت
دار مملكت بود والله اعلم فقلت انا فيهم
پس گفتم من در ميان ايشان باشم يا رسول الله
قال لا فرمود نيستي از اينجماعه بل در جماعه
اولين باب قتال اليهود ذكر كارزار
با يهود كه در آخر زمان واقع شود حدثنا

پس ناگاه عمر بن خطاب نزد ابوبکر نشسته قال ابوبکر ان عمر اتانی فقال ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن گفت ابوبکر صدیق بتحقیق عمر آمد نزد من پس گفت که قتل سخت و بسیار شد روز جنگ یمامه بقاریان حافظان قرآن و استیصال کرد ایشان را مروی است که هفتصد نفر از قراء درین غزوه شهید شده اند وانی اخشی ان یستحر القتل بالقراء بالمواطن و بتحقیق من میترسم اینکه استیصال کند قتل قراء را بجاهای جنگ فیذهب کثیر من القرآن یعنی اینکه میرود از میان بسیاری از قرآن وانی اری ان تامر بجمع القرآن و من می بینم صلاح این را که امر کنی بجمع کردن قرآن در صحیفه قلت لعمر کیف نفعل شیئا لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتم مر عمر را چگونه بکنیم چیزی را که نکرده است آنرا رسول خدا قال عمر هذا والله خیر گفت عمر بخدا سوگند که این کار نیک است فلم یزل عمر یراجعنی حتی شرح الله صدری لذلك پس پیوسته عمر مراجعت میکرد مرا درین سخن تا آنکه کشاد خدا سینه مرا برای این کار و تنگی که ازین کار داشتم برطرف شد ورأیت فی ذلك الذی رأی عمر و دیدم و دانستم درین کار آنرا که دیده بود عمر قال زید قال ابوبکر انك رجل شاب عاقل لا نتهمك گفت زید گفت ابوبکر مرا بتحقیق تو مرد جوانی یعنی حدت نظر و فهم داری و دوری از نسیان و کمال ضبط و اتقان داری و تهمت نمیکنیم ترا یعنی بکذب و دیانت ناسزا وقد کنت تکتب الوحی لرسول الله صلی الله علیه وسلم و بتحقیق بودی تو که مینوشتی وحی برای رسول خدا فتتبع القرآن فاجمعه پس تفحص کن قرآن را از مردم پس جمع کن آنرا فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال ما کان اثقل علی مما امرنی به من جمع القرآن پس بخدا سوگند اگر تکلیف میکردند مرا بردن کوهی از کوهها نبودی گران تر بر من از آنکه فرمود ابوبکر مرا از جمع کردن قرآن قلت کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم چگونه میکنید چیزی را که نکرده آنرا پیغمبر خدا قال هو والله خیر فلم یزل ابوبکر یراجعنی گفت ابوبکر بخدا سوگند که این کار نیک است پس همواره ابوبکر باز میگفت مرا حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابی بکر و عمر تا آنکه کشاد خدا سینه مرا مر چیزی را که کشاده سینه ابوبکر و عمر را یعنی خلجانی که داشتم برطرف شد و وجه آنکه از حضور آنحضرت جمع نشده آن بود که آن وقت ترقب نزول آیات دیگر داشتند و احتمال نسخ بعضی و تلاوت هم بود والله اعلم فتتبعت القرآن اجمعه من العسب واللخاف وصدور الرجال پس تفحص کردم و جستم قرآن را در حالی که جمع میکنم آنرا از جریدهای نخل و سنگهای سفید رقیق که مردم بران نوشته بودند حاضر کردند و از سینهای مردم که از بر داشتند در بعضی روایتها واقع است که زید بن ثابت گفت تا دو گواه معتبر نگذارد داخل نکنی و مراد از دو گواه معتبر کتابت موافق حفظ متواتر است گفته اند که قرآن اگرچه متواتر زبان و حفظ قرا بود صحیح می پیوست اهتمام بکتابت صحف از برای استظهار تواتر بود از آنکه این کتابت بحضور آنحضرت بوجود می آمد پس بی شبهه مقوی این مطلب میشد عسب بضم عین و سین مهملتین و با موحده جمع عسیب است بمعنی جرید نخل و لخاف جمع لخف است بضم لام و سکون خا معجمه بمعنی سنگریزه سفید تنگ حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری تا آنکه یافتم آخر سوره توبه را با ابا خزیمه انصاری بخاری لم اجدها مع احد غیره نیافتم آن آیت را با هیچکس غیر ابی خزیمه انصاری بخاری لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز

الجزء الحادی عشر شرح الاسلام

كتاب الجهاد

ای بنده خدا این یهود است پس من پس بکش او را حدثنا اسحق بن ابراهیم معروف بابن راهویه قال اخبرنا جریر عن عمارة بضم عین بن القعقاع بفتح قاف و سکون عین عن ابی زرعة بضم زای و سکون را عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا الیهود بپا نمیشود قیامت تا آنکه قتال کنید شما مسلمانان یهود را حتی یقول الحجر وراءه الیهودی تا آنکه میگوید سنگ بجایکه پس او یهودی است پنهان یا مسلم هذا یهودی ورائی فاقتله ای مسلمان این است یهودی پس من پس بکش او را گویند این واقع شود بعد نزول عیسی علیه السلام که مسلمانان با وی باشند و یهود با دجال و در علامات نبوة بیاید باب قتال الترك ذکر کار زار با ترکان که از اولاد یافث ابن نوح اند و ترک پسر صلبی یافث بود یا پسر کومر بن یافث و بعضی از پسر دیگر یافث گویند و بعضی اولاد افریدون بن سلم بن نوح گفته و بعضی از نسل تبع در قلاید العقیان گفته سه داخل است در جنس ترک قبچاق و آن خشلخ است و طغزغز آن تتر است و آنرا لطاییه گویند و غطا و ضرچیه و خزر و آنرا غز بضم غین معجمه و تشدید زای معجمه و نیز گویند که بوده اند از ایشان ملوک سلاجقه و بساطله و ایشان اند طغرل و غور و گیلان و تتر کش و ازبکش و روس و هم ایشان انقوم ترک اند انتهی و حدیث اشترکوا

ليه ما عنتم حتى خاتمة براءة تا آنجا که ختم کرده است سورۂ براءة را و آن دو آیت است اگر گویی لازم می آید که این دو آیت متواتر نباشد از قرآن نبود گوییم منقول امدی تا ع غیره آنست که در آن وقت این دو آیت مکتوب نبود غیر ابی خزیمه نبود یا محفوظ غیر او کسی نداشت بعد از آن مردم دیگر یاد آورده باشند و نیز گفته اند که قصد زید آن بود که از جمعی که تلقی از زبان آنحضرت کرده بنویسد و تلقی این دو آیت بواسطه جز ابی خزیمه داشت بر تقدیر منافی تواتر نمی باشد فافهم فكانت الصحف عند ابي بكر حتى توفاه الله پس بود صحف نزد ابوبکر تا آنکه وفات یافت ثم عند عمر حياته پستر نزد عمر بود در مدت حیات او ثم عند حفصة بنت عمر پستر نزد حفصه بود دختر عمر بن خطاب رضی الله عنهم

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم قال حدثنا ابن شهاب ان انس بن مالك حدثه بتحقیق انس بن مالک حدیث کرد ابن شهاب را ان حذيفة بن اليمان قدم على عثمان بتحقیق حذیفه بن یمان قدوم آورد نزد عثمان بمدینه در ایام خلافت او وكان يغازي اهل الشام في فتح ارمينية واذربيجان مع اهل العراق و بود عثمان که غزا آورد اهل شام را با اهل عراق در فتح کردن این دو شهر ارمینیه بکسر همزه و کسر میم و سکون تحتیه و کسر نون و خفت یاء مثناة و آذربیجان نون می گفته بفتح همزه و ذال معجمه ساکن و فتح راء و بعضی بمد همزه و فتح معجمه و سکون راء کرمانی گوید مشهور نزد عجم آذربایجان است بمد و الف میان موحده و تحتانیه بلدیکه تبریز و قصبات آن فافزع حذيفة اختلافهم في القراءة پس در فزع آورد حذیفه را اختلاف اهل شام با اهل عراق در خواندن قرآن فقال حذيفة لعثمان يا امير المؤمنين ادرك هذه الامة قبل ان يختلفوا في الكتاب اختلاف اليهود والنصارى پس گفت حذیفه مر عثمان را ای امیر المومنین دریاب این امت را پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب اسرد خلل اندازند اختلافی که یهود و نصاری در کتابهای خود کرده و تحریفها نموده اند گفت ای امیر المومنین اهل شام میخوانند بقراءت ابی بن کعب و ادا میکنند بچیزی که اهل عراق نشنیده اند و اهل عراق بقراءت ابن مسعود میخوانند بر خلاف اهل شام و تکفیر میکنند یکدیگر را بر مخالف قرآن و این اختلاف لغات و قراءتها بوده فارسل عثمان الى حفصة پس فرستاد عثمان کسی را نزد حفصه ان ارسلي الينا بالصحف ننسخها في المصاحف اینکه بفرست کسی را نزد ما بصحیفهای که جمع کرده شده است قرآن که بنویسیم آنرا در مصحفها مراد از صحائف و مصاحف اجزا است که قرآن در آن نوشته شده ثم نردها اليك پستر باز میفرستیم نزد تو فارسلت بها حفصة الى عثمان پس فرستاد آن صحیفها را حفصه نزد عثمان فامر زيد بن ثابت وعبد الله بن الزبير وسعيد بن العاص وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام پس فرمود عثمان اینجماعه را که ثقه و علما صحابه و مهاجر و انصار بودند که باتفاق بنویسند فنسخوها في المصاحف پس نوشتند در مصاحف وقال عثمان للرهط القرشيين الثلاثة و گفت عثمان مر جماعه قریش را که سعید و عبد الله و عبد الرحمن اند اذا اختلفتم انتم و زيد بن ثابت في شيء من القرآن وقتی که اختلاف کنید شما و زید بن ثابت در کلمه از کلمات قرآن یعنی زید بن ثابت برخلاف لغت شما نوشته باشد فاكتبوه بلسان قريش فانما نزل بلسانهم پس بنویسید آنرا بلغت قریش و نازل نشده قرآن مگر بر لغت قریش ففعلوا پس کردند آنچه گفته عثمان حتى اذا نسخوا الصحف في المصاحف تا آنکه وقتیکه

سوال آنست که گفت پیغمبر انکار کنید ... قال ... آن سبب وقال ... که مذور خلافت بنی امیه ... باستیلا در باب علامات النبوت باید

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا جرير بن حازم قال سمعت الحسن يقول حدثنا عمرو بن تغلب بفتح فوقیه و سکون معجمه و کسر لام و موحده در آخر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان من اشراط الساعة ان تقاتلوا قوما ينتعلون نعال الشعر بتحقیق از علامات قیامت است اینکه قتال کنید شما قومی را که میپوشند پای افزارها را که از موی ساخته اند از رسنهای بافته آن یا از چرم موی دار و ظاهر این حدیث و حدیث آینده آنکه عسقلانی گفته القتال که این قوم که قتل ... شده غیر ترک اند که آن در مقابل ایشان مذکور اند در بعد حدیث و شاید از این جهت است که مولف در ... باب آورده و قال بر قوم از اهل ... واقع شده در روایت اسماعیلی از طریق محمد بن عباد گفت رسیده است مرا که اصحاب بابک بود نعال ایشان از موی بابک بموحده در آخر کاف گفته میشود او را بابک بفتح موحده خرمی بفتح معجمه و تشدید را مفتوحه ظاهر کرد زندقه را و مباح داشت محرمات را و تابع گشته او را طایفه پس قوی شد شوکت ایشان در ایام مامون و خروج کرد سنه دو صد و یک و غالب آمدند بر بسیاری از بلاد عجم چون طبرستان وری تا آنکه کشته شد بابک مذکور در ایام معتصم سنه دو صد و بیست و دو ذکره العسقلاني وان من اشراط الساعة جمع شرط بفتحتين ان تقاتلوا قوما عراض الوجوه و بتحقیق از علامات قیامت است اینکه قتال کنید قومی را که پهن روی باشند كان وجوههم المجان بفتح میم و تشدید نون جمع مجن بکسر میم المطرقة بضم میم و سکون طاء و فتح راء گویا روهای ایشان سپرهاست تو بر تو

... حدثنا سعيد بن ... قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم ... قال حدثنا ... عن ... قال ابو هريرة ... قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة ...

نوشتند صحیفهای سابق را در مصاحف ردّ عثمان الصحف الی حفصة وارسل الی کل افق بمصحف مما نسخوا
کرد عثمان صحیفها را بسوی حفصه و فرستاد بسوی هر طرف از بلاد اسلام مصحفی را از انچه نوشته بودند
اختلاف روایاتست که مصحفها که بنواحی بلاد فرستاد چند بود در بعضی روایات چهار است یکی ازان بکوفه
فرستاد که ازان مصاحف دیگر نوشتند ابن ابی داود میگوید شنیدم اباحاتم سجستانی را که هفت مصحف
نوشته بودند یکی را بمکه و دیگر بشام و یکی بیمن و یکی بحرین و دیگر ببصره و دیگر بکوفه و یکی را پیش خود در مدینه
نگهداشت وامر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق وامر کرد که در آرایی مصحفها که پاره
نوشته شده و سوای مصحفی که نزد حفصه بود که بر برگها و سنگها و خذفها بود و انچه مختلط بمنسوخ و تفسیر
بود انیکه سوخته شود تا موجب اختلال در قرآن نگردد یحرق بحاء مهمله و بخاء معجمه بمعنی پاره کرده شود
نیز روایت کرده اند عینی نقل کرده که بخاء معجمه روایت اکثرین است و بمهمله روایت مروزیست مستملی
گفته روایت معجمه ثابت تر آنست نزد اسماعیلی که روایت یحو بدل یحرق است قاضی عیاض گفته یعنی شستند
بآب پیش سوختند آنرا برای مبالغه در دور کردن غیر قرآن و محو آثار او کرمانی گفته اگر گوئی بر تقدیر
روایت یحرق بمهمله سوختن قرآن چگونه روا بود گوئیم محروق قرآن منسوخ و مخلوط بغیر قرآن از تفسیر
و لغات غیر قریش و قراءات شاذه بود که جزم نیست بقرآنیت آن عینی گفته که آن جوابها کسی است که
مطلع نیست بر مراد و تامل نکرده چه نیز که دلالت میکند بر آن قول او در آخر حدیث انتهی فتدبر
ابن بطال گفته درین روایت این حدیث روا بودن احراق کتابها است که در آن نام خدا است
میگوید درین صورت نزد ما اکرام نام خدا است و نگهداشتن است از انکه در زیر پا آید بعضی گویند که
شستن بهتر است اگر ضرورت باشد مذهب اصحاب ما حنفیه آنست که قرآن اگر کهنه یا بوسیده شود دفن
باید کرد در زمینی پاک که دور باشد از گذشتن مردم و رسیدن پای بران قال ابن شهاب واخبرنی خارجة
بن زید بن ثابت سمع زید بن ثابت گفت ابن شهاب زهری خبر داده است مرا خارجه پسر زید بن ثابت
که شنیده است زید بن ثابت از پدر خود قال فقدت آیة من الاحزاب حین نسخنا المصحف گفت زید بن ثابت
گم کردم آیتی را از سورهٔ احزاب هنگامی که نوشتیم مصحف را اختلاف کرده اند که این فقد آیت در زمان
ابوبکر بوده یا درین زمان که بامر عثمان مینوشتند مرویست از زهری که در زمان خلافت ابی بکر بوده بعضی
گویند اینمعنی وهم است از زهری و بعضی میگویند که ظاهر آنست که این فقد در زمان خلافت عثمان است
و در آنوقت گفته بود که آخر توبه را گم کرده بود و درین حدیث قول و نسخنا بصیغهٔ جمع نیز مشعر باین است
پوشیده نماند که اگر در آنوقت معلوم نشده بود و فقدی نداشت در ایام خلافت عثمان فقد معنی ندارد قد
کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرء بها بتحقیق بودم من که می شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند آن آیت فالتمسناها
فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری پس طلب کردیم آن آیت را پس یافتیم با خزیمه بن ثابت انصاری این خزیمه
ذوالشهادتین غیر ابی خزیمه است که از وی آیة آخر سورهٔ توبه یافته بودند کذا قال القسطلانی آیت اینست من
المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الآیة فالحقناها فی سورتها فی المصحف پس لحاق کردیم آن آیت را از سورهٔ آن

قال ویکون الام ولیقاجمع اذلف چنانچه حمر
جمع احمر کان وجوههم المجان المطرقة
این صفات ترک اند ولا تقوم الساعة
حتی تقاتلوا قوما نعالهم الشعر و برپا
نمیشود قیامت تا آنکه قتال کنید قومی را
که نعلهای ایشان موی باشند و تتمه
کلام درینمقام در علامات نبوت بیاید انشاء الله
تعالی باب قتال الذین ینتعلون الشعر
ذکر قتال آن کسانیکه می پوشند نعل موی را
حدثنا علی بن عبد الله قال
حدثنا سفیان ابن عیینة قال
الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی
هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا قوما
نعالهم الشعر ولا تقوم الساعة
حتی تقاتلوا قوما کان وجوههم
المجان المطرقة قال سفین
نیز منقول است علی بن عبد الله است زاد فیه
زیاده کرده درین حدیث ابو الزناد عن
الاعرج عن ابی هریرة روایة بطریق
روایة از آنحضرت نه بطریق وقف
بر ابوهریره صغار الاعین ذلف الانوف
کان وجوههم المجان المطرقة چنانچه
در باب سابق گذشت باب من صف
اصحابه عند الهزیمة کسی که صف بندد
یاران خود را که ثابت مانده اند با وی
نزد شکست شکستگان ونزل عن دابته
واستنصر و فرود آید از دابه خود برای
استیناس و ایلاف یاران و مدد جوید
از خدای تعالی بخشوع با جماعت حدثنا
عمرو بن خالد الحرانی بفتح حاء مهمله و
تشدید رای و بنون بعد الف یای نسبت
قال حدثنا زهیر قال حدثنا ابو اسحق قال
سمعت البراء و ساله رجل اکنتم فررتم
گفت ابواسحق سبیعی شنیدم براء بن عازب را حالیکه
سوال کرده بود او را مردی آیا بودید شما که فرار
کرده بودید یا ابا عماره گفت براء است
یوم حنین روز غزوهٔ حنین قال لا گفت
براء نیست انچه تو میگوئی که فرار کرده
باشند بلکه آن تفصیل دارد والله

باب ذكر [illegible] افتتاح است بسبق ذکر در خواطر میگذرد که در این الحاق ... بجای آن جمع ... است
كاتب النبي صلى الله عليه وسلم در ذکر کسیکه کاتب وحی بود در بعضی روایات كاتب النبي صلى الله عليه وسلم
بصیغه جمع است و در حدیث باب غیر زید بن ثابت نیاورده گفته است آن بعضی گویا نزد مؤلف بشرط او
کاتب غیر زید بن ثابت بصحت نپیوسته و قال الحافظ كاتبان جمعی کثیر بوده اند از انجمله کدام ابن ابی سرح
عبد الله بن ابی شرح است که مرتد شده و روز فتح رجوع باسلام کرد و خلفاء اربعه و زبیر بن عوام و خالد
و ابان پسران سعید بن العاص بن امیه و حنظله بن الربیع الاسدی و معیقب بن ابی فاطمه و عبد الله بن الارقم
و شرحبیل بن حسنه و عبد الله بن رواحه است و در مدینه اول کسی که کتابت وحی کرد ابی بن کعب است و پیش از زید
بن ثابت بود و ورای زید جمعی دیگر کتابت کرده چنانکه در کتب سیر مذکور اند **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا
الليث عن يونس عن ابن شهاب ان ابن السباق قال ان زيد بن ثابت قال ارسل الي ابو بكر مرویست از ابن شهاب که تحقیق ابن سباق
گفت که زید بن ثابت گفت فرستاد بسوی من کسی را ابو بکر صدیق رضی الله عنه قال انك كنت تكتب الوحي لرسول
الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو بکر بتحقیق تو بودی که می نوشتی وحی را برای رسول خدا فاتبع القرآن فتتبعت پس
تفحص کن قرآن را از هر جا دارد پس تفحص کردم حتى وجدت آخر سورة التوبة آيتين مع ابي خزيمة الانصاري
لم اجدهما مع احد غيره تا آنکه یافتم آخر سوره توبه را دو آیت نزد ابی خزیمه انصاری در حالی که نیافتم نزد کسی
دیگری لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم الى آخرها **حدثنا** عبيد الله بن موسى
عن اسرائيل عن ابي اسحق عن البراء رضي الله عنه قال لما نزلت لا يستوي القاعدون من المؤمنين والمجاهدون
في سبيل الله الى آخرها گفت براء بن عازب وقتی که نازل شد این آیت که برابر نیستند نشینندگان از مسلمانان و جهاد
کنندگان در راه خدا قال النبي صلى الله عليه وسلم ادع لي زيدا فرمود پیغمبر خدا طلب کنید برای من زید بن ثابت را
وليجئ باللوح والدواة والكتف او الكتف والدواة وگو بیارد تخته و دوات را یا شانه و دوات را دوات
بفتح دال است و در روایت ابی ذر از حموی الدوی بضم دال و کسر واو و تشدید تحتیه
ثم قال اكتب لا يستوي القاعدون پس فرمود بنویس لا یستوی القاعدون و خلف ظهر النبي صلى الله عليه
وسلم عمرو بن ام مكتوم الاعمى و در پس پشت پیغمبر خدا عمرو بن ام مکتوم اعمی بود و در نام ابن ام مکتوم اقوال
مختلفه نقل کرده حافظ ابو نعیم گفته نام او عبد الله بن زائده است و حکی ابن السکن گفته عبد الله بن شریح بن مالک و قیل
عمرو گویا نزد مؤلف مختار همین است که حکی السنة بلفظ قیل آورده قال يا رسول الله فما تأمرني فاني رجل
ضرير البصر گفت ابن ام مکتوم ای رسول خدا پس چه می فرمائی مرا تحقیق من مردی نابینا ام و از من جهاد نمی آید
فنزلت مكانها پس نازل شد همدرینجا لا يستوي القاعدون من المؤمنين في سبيل الله غير اولي الضرر يعني
المجاهدون یعنی استثنا کردند اهل ضرر را که از دست ایشان جهاد نتواند آمد پوشیده نماند که لفظ اولی الضرر
درین حدیث بعد از لفظ في سبيل الله است و در قرآن مجید بعد از المؤمنين واقع است شیخ ابن حجر گفته
گویا اینجا بطریق تفسیر است نه بر وجه تلاوت **باب** انزل القرآن على سبعة احرف باب در بیان آنست
که قرآن فرستاده شده است بر هفت حرف عینی گوید مراد هفت وجه است آن هفت لغت است یعنی جایز است

که بهر لغت ازین لغات سبعه خوانده شود ونباید دانست که هر کلمه بر هفت وجه است مراد آنست که از قرآن
این لغت است اگر گوئی بعضے کلمات زیاده بر هفت وجه خوانده اند گوئیم این زیادتی درادای کلمات
مثل مدواماله وجز آن وگفته اند که مراد از سبع عددیت نیست بلکه کثرت است درآحاد چنانکه از سبعین کثرت در عشرات
واز سبعمائه کثرت در مآت وباین رفته است قاضی عیاض وتابعان او وسیوطی گفته اختلاف است در مراد از هفت
حرف بر چهل قول چنانکه در کتاب اتقان بسط آن همه معانی را گفته اقرب معانی آنست که بر هفت لغت است
یا بر هفت وجه معانی ومختار آنست که از حدیث مشکلات که درک کرده نمیشود معنے آن چنانکه متشابه و...
انتهی

حدثنا سعيد بن عفير قال حدثني الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال حدثني عبيد الله بن عبد الله
ان ابن عباس رضي الله عنهما حدثه تحقیق ابن عباس حدیث کرده عبید الله بن عبد الله بن عمر را ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال اقرأني جبرئيل على حرف فراجعته تحقیق رسول خدا فرمود خوانانید مرا جبرئیل بر یک حرف پس مراجعت
کردم او را فلم ازل استزيده پس همواره طلب زیادتی میکردم از جبرئیل در روایت مسلم آمده فرددت اليه
ان هون على امتي یعنی رد کردم بسوی جبرئیل این را که آسان شود بر امت من و در روایت دیگر ان امتي
لا تطيق ذلك تحقیق امت من طاقت ندارد آنرا ويزيدني حتى انتهى الى سبعة احرف وزیاده میکرد تا آنکه
رسید بهفت حرف یعنی هفت قرائت یا هفت لغت پوشیده نماند ظاهر احادیث آنست که مراد همین هفت باشد

حدثنا سعيد بن عفير قال حدثني الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال حدثني
عروة بن الزبير ان المسور بن مخرمة وعبد الرحمن ابن عبد القاري عبد بتنوین است وقاری بتشدید
تحتيه منسوب است بسوی قاره حدثاه هر دو حدیث کردند او را انهما سمعا عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول
سمعت هشام بن حكيم يقرء سورة الفرقان في حيوة رسول الله صلى الله عليه وسلم که تحقیق هر دو شنیدند
عمر بن خطاب را میگفت شنیدم هشام بن حکیم را که میخواند سوره فرقان را در زمان پیغمبر خدا فاستمعت لقراءته
فاذا هو يقرء على حروف كثيرة پس استماع کردم قرارت او را پس ناگاه دیدم که میخواند بر وجوه بسیار
لم يقرئنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم که نخوانانیده بود مرا آن وجوه را رسول خدا فكدت اساوره
في الصلوة فتصبرت حتى سلم پس نزدیک بودم که بگیرم او را و بکشم در نمازیکه میگذارد پس بزور
صبر کردم تا آنکه سلام داد فلببته بردائه پس گریبان او گرفته کشیدم قسطلانی لببته را بفتح لام
وتشدید موحده اولی تصحیح کرده گفته که در فرع واصل اینچنین است وقاضی بتخفیف موحده اولی تصحیح
آنرا ضبط کرده گفته که مشهور اینست معنی آنست که جمع کردم جامه او را نزد لبه او تا نگریزد از من
فقلت من اقرأك هذه السورة التي سمعتك تقرأ پس گفتم که خوانانده ترا این سوره که شنیدم ترا قال
اقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت خوانانده مرا این سوره رسول خدا فقلت كذبت پس
گفتم دروغ گفتی از آنکه عمر از زبان آنحضرت برخلاف آن اخذ کرده و این حدیث انزل القرآن على سبعة
احرف بوے نرسیده بود وقوله كذبت بمعنی خطارت است فان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قد اقرأنيها على غير ما قرأت پس تحقیق رسول خدا خوانانده مرا این سوره بر غیر آنچه خواندی تو فانطلقت

کان وجوه

در باب سابق

اصحابه عن

فتاوی شیخ الاسلام

یاران خود را

نزد شکست

کتاب الجهاد

واستنصر و فرو

استیناس واپایا مغیره مخزومی را برادر ابی

سلام بود از خیار صحابه از خدای تعالی

در مکه حبس کرده بودند

عماد بن خالد

بلیس وی از دست

تشدید رای و

آنحضرت ملحق شد اللهم

قال حدثنا زهير

الولید خدا وند انجات

سمعت البراء و

گفت ابو اسحق سبیع ولید مخزومی برادر خالد

سوال کرده بود او را پدر النقش او را در بدر

کرده بود دید با اسیری مسلمانان خلاص

یوم حنین روز غزوه او در مکه رفته مسلمان

بر او نیست آنچه لوس کردند وایذا میکردند

باشند بلکه آن تحفه دعای شریف وے

خلاص شده با آنحضرت

عبد الرحمن بن يزيد قال سمعت ابن مسعود رضي الله عنه عبد الرحمن بن يزيد میگوید شنیدم ابن مسعود را یقول
بني اسرائيل والكهف ومريم وطه والانبياء انهن من العتاق الاول میگوید در حق این پنج سوره و
ودت آیة مقصود تفضیل اینهاست بر سورتهای دیگر یعنی وادایل بودن آنها باعتبار نزول است کذا
قال القسطلاني وهن من تلادي وابنها نازل شده اند وقدیم اگرچه در ترتیب موخر اند **حدثنا** ابو

الوليد قال حدثنا شعبة قال انبأنا ابو اسحق سمع البراء رضي الله عنه قال تعلمت سبح اسم ربك قبل ان يقدم
النبي صلى الله عليه وسلم گفت براء بن عازب آموختم سوره که سبح اسم را در مدینه پیش از آنکه تشریف می آورد
پیغمبر خدا یعنی در نزول از اوائل سوره است اگرچه در تالیف و ترتیب متاخر است در مصاحف **حدثنا**

عبدان عن ابي حمزة عن الاعمش عن شقيق قال عبد الله قد علمت النظائر التي كان النبي صلى الله عليه
وسلم يقرؤهن اثنين اثنين في كل ركعة گفت تحقیق دانسته ام سوره که نظیر هم اند در معانی چنانکه مواعظ و
قصص و احکام در طول و قصر میخواند آنحضرت دو دو مراد از رکعت تمام نماز است چنانکه از ابو داود منقول
است که مراد نماز صبح است میخواند آنحضرت در رکعت اول سوره جاثیه و در ثانیه عم یتساءلون و در روز دیگر و الطور
اقتربت و در ثانیه و المرسلات و این حدیث را مؤلف رحمه الله در کتاب الصلوة در باب جمع کردن دو سوره در
رکعتی نیز آورده فقام عبد الله ودخل معه علقمة پس استاد از مجلس عبد الله و در آمد با وی در خانه وی علقمه
فخرج علقمة فسألناه پس بیرون آمد از خانه علقمه پس پرسیدیم او را از سورتها که مانند هم اند فقال عشرون
سورة من اول المفصل على تاليف ابن مسعود پس گفت بیست سوره اند از اول سورهٔ مفصل که سوره ق
است قبل سوره حجرات بر تالیف ابن مسعود آخرهن من الحواميم حم الدخان و عم يتساءلون آخر آنها از
حوامیم حم دخان است و عم یتساءلون از اینجا معلوم شد که ترتیب سور در مصحف ابن مسعود غیر آن ترتیب
است که در مصحف عثمانی است و امروز مقرر قراء است و نیز معلوم می شود که ترتیب سور توقیفی نبود **باب**

كان جبرئيل يعرض القرآن على النبي صلى الله عليه وسلم در بیان آنکه بود جبرئیل میخواند قرآن را
بر پیغمبر خدا يعرض بكسر را از عرض است بمعنی خواندن و یعارض از مفاعلة است یعنی بر یکدیگر خواند
مسروق عن عائشة عن فاطمة اسر الي النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة
و گفت مسروق از عایشه از فاطمه زهرا رضی الله عنها آهسته گفت رسول خدا که جبرئیل مدارسه میکرد مرا قرآن
هر سال یکبار وانه عارضني العام مرتين و تحقیق جبرئیل مدارسه کرد مرا امسال دو بار ولا اراه الا حضر
اجلي و نمی بینم این را مگر آنکه حاضر شده است اجل من امسال **حدثنا** يحيى بن قزعة قال حدثنا ابراهيم
بن سعد عن الزهري عن عبيد الله ابن عبد الله عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه
وسلم اجود الناس بالخير گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا جوادترین مردم از نیکویها و اجود ما يكون
في شهر رمضان و جوادترین حالیکه میبود در ماه رمضان المبارک لان جبرئيل كان يلقاه في كل
ليلة في شهر رمضان از جهت آنکه جبرئیل ملاقات میکرد او را در هر شبی در ماه رمضان حتى ينسلخ تا آنکه
تمام میشد ماه يعرض عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم القرآن میخواند رسول خدا بر جبرئیل قرآن را

الجزء الحادي عشر شيخ الاسلام

كتاب الجهاد

دو مجول است **حدثنا** اسحق بن منصور
قال اخبرنا يعقوب بن ابراهيم قال
حدثنا ابن اخي ابن شهاب
محمد بن مسلم برادر زادهٔ زهری عن عمه
قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله بن
عتبة بن مسعود ان عبد الله بن
عباس اخبره ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم كتب الى قيصر
نوشت نامه بسوی شاه روم ارشاد
میکرد او را بسوی اسلام که اگر ایمان
آری سلامت مانی و اجر تو خدا دوبار
دهد قال فرمود درین نامه فان توليت
فان عليك اثم الاريسيين پس اگر رو
گردانی از اسلام پس تحقیق بر تو باشد گناه
مزارعان و رعایا و حدیث بطول در اول
کتاب گذشت و عنقریب باز مذکور شود
و درین نامه که يا اهل الكتاب تعالوا الى
كلمة سواء الآية نیز مذکور است که خوا
آنرا مترجم به قیصر کتابی باب الدعا
للمشركين بالهدى بتالفهم جز از دعا کرد

فاذا لقيه جبريل كان اجود بالخير من الريح المرسلة پس وقتی که ملاقات کردی آنحضرت را جبریل بودی جواد تر از باد مرسل یعنی باد بشارت دهنده که نیکوئی بخشد باد یا عقیم میباشد که از وی چیزی حاصل نمیشد و بخشد بار و بود و آنرا مبشره خوانند چنانکه در قرآن اشارتست بدان هو الذی یرسل الریاح مبشرات

حدثنا خالد بن يزيد قال حدثنا ابو بكر عن ابی حصين عن ابی صالح عن ابی هريرة رضی الله عنه قال كان يعرض على النبی صلى الله عليه وسلم القرآن گفت ابو هریره بود که خوانده میشد بر پیغمبر خدا قرآن كل عام مرة هر سال یکبار فعرض عليه مرتين فی العام الذی قبض پس خوانده شده بر آنحضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد وكان يعتكف كل عام عشرا و بود که اعتکاف میکرد در هر سالی ده روز فاعتكف عشرين فی العام الذی قبض پس اعتکاف نشست بیست روز در سالی که قبض کرده شد باب القراء من اصحاب النبی صلى الله عليه وسلم در ذکر قاریان که مشهور بودند بتعلیم و حفظ قرآن در زمان حیات پیغمبر خدا **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن عمرو عن ابراهيم عن مسروق ذكر عبد الله بن عمرو عبد الله بن مسعود گفت عبد الله بن عمرو عبد الله بن مسعود را فقال لا ازال احبه پس گفت ابن عمرو دایم دوست میدارم سمعت النبی صلى الله عليه وسلم ابن مسعود زاید میگوید شنیدم پیغمبر خدا را يقول خذوا القرآن من اربعة میفرمود بگیرید قرآن را و بیاموزید از چهار کس من عبد الله بن مسعود و سالم از عبد الله بن مسعود و از سالم بن معقل مولی ابی حذیفه ومعاذ وابی بن كعب و از معاذ بن جبل و از ابی بن کعب از آنکه اینها حافظ و ضابط تمام قرآن اند و بوجه اتم اخذ کرده بودند از آنحضرت کرمانی گوید وجه تخصیص این چهار کس اعلام باشد از آنحضرت که بعد از وفات وی صلى الله عليه وسلم باقی خواهند بود و متفرد و یگانه باشند در حفظ قرآن و رد کرده اند این سخن کرمانی را که بعد از عصر آنحضرت اینها منفرد نبودند جمعی کثیر از صحابه حفظ کرده و ابی بن کعب و اینها بودند سالم بعد از آنحضرت در اندک روز در واقعه یمامه شهید شده و معاذ بن جبل در زمان عمر فوت کرده و ابی بن کعب و ابن مسعود در خلافت عثمان و کسیکه مدتا زنده بود زید بن ثابت است در سنه چهل و پنج و بقولی در سال پنجاه و یکم رحلت کرده و مروان بر وی نماز گذارده است **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا شقيق بن سلمة قال خطبنا عبد الله بن مسعود فقال والله لقد اخذت گفت شقیق خطبه خواند ما را عبد الله بن مسعود پس گفت بخدا که بتحقیق گرفته ام من من فی رسول الله صلى الله عليه وسلم بضعا وسبعين سورة از دهن پیغمبر خدا هفتاد و چند سوره بضع بکسر موحده ما بین سه تا نه والله لقد علم اصحاب النبی صلى الله عليه وسلم انی من اعلمهم بكتاب الله بخدا سوگند بتحقیق بواسطه دانسته اند اصحاب پیغمبر خدا که بتحقیق من داناترین ایشانم بکتاب الله وما انا بخيرهم و نیستم من بهترین ایشان در فضل از آنکه عشره مبشره افضل اند باتفاق و فضیلت جزئی و منافی نیست فضل کلی را که موجب کثرت ثواب ست و با قطع نظر از این فضیلت ضبط قرآن و اعلمیت آن موجب نیست مطلق افضلیت را تا آنکه دیگران اعلم باشند بتفاسیر و معانی آن و در حدیث سابق آنحضرت چهار کس را تعین فرموده که از اینها اخذ کنید قرآن را و یکی از اینها ابن مسعود است قال شقيق فجلست فی الحلق اسمع ما يقولون

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

كتاب الجهاد

بفتح مهمله و سکون واو نسبت بدوس بن عدنان است تبار مشلشه اسلام آورد بمکه و بود رئیس قوم پس تر باز گشت بسوی بلاد قوم خود دعوت کرد ایشان را باسلام پس اسلام آورد پدر و زوجه وی و جمعی دیگر وا با کردند جمهور ایشان و ماند در آنجا تا آنکه هجرت کرد آنحضرت پس قدوم کرد طفیل و اصحابه على النبی و یاران طفیل که ایمان آورده بودند بحضور پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و حال آنکه آنحضرت در خیبر بود و ماند در حضور شریف و شهید شد روز یمامه در خلافت صدیق یا سال یرموک در خلافت فاروق رضی الله عنهما فقالوا پس گفتند طفیل و صحاب او یا رسول الله ان دوسا عصت وابت بتحقیق قبیله دوس نافرمانی کرد و ابا آورد از طاعت فادع الله عليها پس دعا کن خدا را بر ضرر آن قبیله فقیل هلكت دوس پس چون آنکه آنحضرت دعا میکند بر ایشان گفته شد هلاک دوس فقال گفت آنحضرت اللهم اهد دوسا وائت بهم خدا و ندا راه راست نما دوس را و بیار ایشان را یعنی بحال اسلام و تتمه در مغازی بیاید باب دعوة اليهود والنصارى ذکر دعوت یهود و نصاری بسوی اسلام و على ما يقاتلون عليه و بر چه چیز قتال کرده میشوند که قرار بر آن چیز و آن قبول دعوت اسلام است چنانکه از نامهای شریف ... لهذا گفت ما كتب النبی

نعت شقیق پس نشستم در حلقها میشنوم چیزی را که میگویند اہل حلقها از اقوال ابن مسعود فما سمعت رادّا یقول
غیر ذالک پس نشنیدم رد کننده را که میگوید غیر آن یعنی همه مردم قبول آن میکردند حلق بکسر حاء مهمله و فتح لام
است و در فتح الباری بفتح هر دو گفته **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم
عن علقمة قال کنا بحمص فقرء ابن مسعود سورة یوسف فقال رجل ما هکذا انزلت پس گفت مردی نچنین
نازل شد قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن مسعود خوانده ام من بر رسول خدا نچنین
فقال احسنت پس گفت نیک گفتی و وجد منه ریح الخمر و یافت از وی بوی شراب فقال اتجمع ان تکذب بکتاب
الله وتشرب الخمر پس گفت ابن مسعود آیا جمع میکنی کذب قرآن را و شرب خمر را فضربه الحد پس زد او را حد
شرب خمر اگر گوئی وی منکر شده بود قرآن ابن مسعود را پس حد کفر بایستی زد گوئیم که محمول است
بر آنکه وی از روی جهل منکر قرارت ابن مسعود شده و وی بصورت دیگر منکر قرارت میدانسته باشد
نه منکر اصل قرآن نیست تا کفر لازم آید نووی گفته این حد زدن محمول است بر آنکه او را ولایت
اقامت حدود بوده است به نیابت امام از اینجا مفهوم میشود که وجوب حد بمجرد یافتن بوی لازم
است قرطبی گفته در حدیث حجت است بر کسی که منع میکند بر وجوب حد برائحه چنانکه حنفیه و مالکیه و جمعی از اہل
حجاز گفته حجت نیست بر آنها از آنکه ابن مسعود حد نزده است مگر باعتراف او و مجرد ریح قطعی الدلالة
نیست بر شرب خمر از جهت احتمال اشتباه و آیا دیده نمیشود که بوی سفرجل بعد از خوردن مشابه شراب
است و ان الحد و تندرء بالشبهات پس ثابت نمیشود مگر بشهادت و اعتراف **حدثنا** عمر بن حفص
قال حدثنی ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا مسلم عن مسروق قال قال عبد الله والله الذی
لا اله غیره گفت عبد الله بخدائی که نیست سزاوار پرستش غیر او ما انزلت سورة من کتاب الله الا انا
اعلم این انزلت نازل نشده سوره از کتاب خدا مگر آنکه من میدانم کجا نازل شده است بمکه یا بمدینه یا جای
دیگر ولا انزلت آیة من کتاب الله الا انا اعلم فیمن انزلت و نازل نشده آیت از کتاب خدا مگر آنکه من
میدانم که در حق چیز نازل شده و در روایت ابی ذر از کشمیهنی فیما است بالف و هم وی از حموی و مستملی
روایت کرده فیمن بنون بدل الف ولو اعلم احدا اعلم منی بکتاب الله تبلغه الابل لرکبت الیه و اگر
بدانم کسی را داناتر از خود بکتاب خدا که میرسد او را شتر هر آئینه سوار میشوم بسوی او و میگیرم علم را
از وی تبلغه بفتح تاء و سکون موحده و ضم لام است و در بعضی روایات تبلغه بفتح موحده و کسر لام مشدده
بعد از فوقیه معجمه و تحتیه ساکن و درین حدیث جواز اظهار فضل علم و کمال نفس است برائے
دینی و آنچه مذموم است اظهار از روی فخر و مباهات و اعجاب نفس **حدثنا** حفص بن
عمر قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال سألت انس بن مالک من جمع القرآن علی عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اربعة کلهم من الانصار گفت قتاده پرسیدم انس بن مالک را کیست که
جمع کرد قرآن را در زمان حیات رسول خدا گفت چهار کس که همه آنها از انصار اند ابی بن کعب
و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید نام او سعد بن عبید اوسی است و قیل قیس بن سکن الخزرجی

الجزء الحادی عشر شیخ الاسلام

کتاب الجهاد

آنکه نامه بنویسد بسوی روم یعنی بسوی قیصر که نصرانی بود و آن نامه ایست طویل که در سیاب آینده بیاید متضمن دعوت وی بسوی اسلام پیش از قتال که اگر ایمان آرد سلامت ماند از جهاد و گرنه گرفتار جهاد ایشان گردد و در روایت مسلم است کسری و قیصر والنجاشی است قیل له گفته شد مر آنحضرت را انهم لا یقرؤن کتابا الا ان یکون مختوما بتحقیق ملوک نمیخوانند نامه را مگر آنکه مهر کرده شده باشد فاتخذ خاتما من فضة پس گرفت آنحضرت انگشتری از سیم کانی انظر الی بیاضه فی یده انس گوید گویا من اکنون مینگرم بسوی سفیدی و روشنی انگشتری که در دست مبارک وی بود ونقش فیه ونقش کرد آنحضرت در آن انگشتری محمد رسول الله و کلام در آن در لباس مذکور گردد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل بتصغیر عن ابن شهاب قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عبد الله بن عباس اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث بکتابه الی کسری آنحضرت فرستاد نامه خود بسوی کسری و کسری در آن وقت پرویز بن هرمز بن نوشیروان بود مع عامر ان یدفعه الی عظیم البحرین پس امر کرد آنحضرت کسی را که بدست وی داد یعنی عبد الله بن حذافه سهمی که برد نامه را بسوی منذر حاکم بحرین که نام شهری مشهور است میان بصره و عمان پس سانید ابن حذافه